

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِأَنْوَالِ الْعَالَمِينَ
أَسْرَارِ الْكَلِمَاتِ
فَأَسْبَغَ الْوَسْمَانَ
فَلَسَّ سِرَّهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي أعظم رزقنا بمصيبة من جعل الأمانة من ذريته والشفاء في تربيته وإجابه الدعاء بحك
 قتيبه وعلّم احتساب أيامه وبارقه من أعماق دوايره السيد المظلوم أبي عبد الله المحسن صلوات الله وسلامه
 عليه وعلى آله المبعوث رحمة للعالمين الذي قال في حقه حسين متى أبانا من حسين وعلى أبيه أمير المؤمنين
 صلوات الله وسلامه عليه وأمه فاطمة الزهراء صلوات الله وسلامه عليها سبته دناء العالمين
 أخيه سيد شباب أهل الجنة اجتمعين وأولاده النعمه الميامين الكرام لأنهم المعصومين صلوات الله عليهم
 وعلين حين كوي بدنب آخرت حسين بن علي كبر غفرتة فقدم من بنها وما فكره في فردى از افراد نهانی و اولاد آدم که از
 مشهوره عدم بعرضه وجود خیر توام قدم نهاده و زیور عقل و عتبار خود را آتش دیده با دانه تا قی و باذک تصویری با و وضع و لایح میشود که این
 جهان فانی خای قبا منزل جاوید است. این حکایت را در ایاره و خستیا و عین من هرین آورده و آرم معدودی کلمه شسته باز آورده است
 و بجا خواهد بود و قال الله تبارک و تعالی منها خلقناکم و فیها نعبدکم و منها نخرجکم
 سائر اخرى معصود از خلقت نه بین خوردن و خوبیدن و با انواع ملائکه و معصومین است
 عشا و انکم الالباب الارجون بکمال رور و کاکیت و کارهای خالق همت منزله لغو و عبث و منوط حکمتنا و آیات
 طریقه و بر این تعلیمه و اثباتیه هم طبق و متفق که هر عملیک حسنه در هر آنکه و هر عیبیه در هر آنکه من عمل سوء یجزيه ان الذین
 آمنوا و عملوا الصالحات لهم جنات تجری من تحته الانهار ذلک لقرورا لک کبر
 پس خوش بماند که متعلق این مطلب عظیم و قول این تعظیم موده عمر عزیز و قدرت و همت و صحت و شوکت خود را غفلت و نسیان
 و نبوی بر سرده کلام بعضی اعمال صلی و تحسین نجات خرویه و ذخیره یوم نفع مالک لابنون مصروف موده و بفران لازم الادلین
 و اتبع ههنا انک الله الذی اذنا الاخرة و لا تأس مضیبتک من الدنيا و احسن کما احسن الله الیک و لا یبغ
 فی الاخرین الفضا امثال و اما موده تا از خدا ان متابعیت هوای نفس و شیطان و سوء مصداق و قضای من سبها
 خلاصه یافته خلعت افکار و فلاح من کویا مخلق کرد و در نیل سب و تیت ایدی و فیضی است سرمدی که بالاتر از وی مرتبه تصور شود
 لیکن این ضعف یقین و قوت نفس ماره تحصیل انیزه سعادت و توفیق تهیگونه سعادت از منزه به قدرت شاق افتد
 بلکه حال خود و امثال خود را ملاحظه میکنیم همه غریب بجز عصبیا. لبان حال حمیرتا حله و طقتی جنب الله کونیم اگر تصور کنیم
 ناز سر ما یگیری که قدری فقه و کلمه نفعی برده و نسیان میسیر کرده و نه در این دنیا و بیخون یا ابها الذین آمنوا هل
 ادکم علی عبادتکم من عذاب الهم معالی که نفعی داشته باشد است آورده نمیدانم فردا چه روبرویم و بچه نحو
 سعادت کونیم خدا تخمینی داده و معصومان دنیا فرقه الاخرة انجار از رزقه خیرت قرار داده نه شکی کاشتایم و نه حاصلی بر دست
 پس این حال بسیار باید کونیم اللهم عظم لانه و اقرطه یسوء خالی و تعدت به اخلالی خدا داد و ما سکین شده و در این دریای سیاه
 دنیا افتاده ایم و در گرداهماستلا شده ایم و شناوری کردیم نه با علی رسیدن یکبشتی نجات شستیم نمیدانم این عرقا بها که
 برای همیشه شده اصرا نهاده شود الان که انچاستیم خود را دست و دوشن قوی که نفس ماره و شیطان باشد داده و مطیع

هر دو شدیم بیستم در این حالت نازده و مشمول خطاب حق است نیز انکم الحمد لله انکم با تیر آدم الا بعدوا الشیطان انکم بعد من بوده
 بیستم اللهم عظم لایة خدایا در دین ما و پیش داریم عزیزان راههای و در دنیا و آخرت ما در این زمین حق نه تو نشانی
 منزل کجاست بیستم ویران و سرگردان و غیر آن بهیم خدایا آتش گمان در وجود ما مشعل گشت اینست که ملاک وقت نماز
 نمیکنند و تو اولی نراکم اتی او قد تو اعطی نورکم بر خیز بوی آتشها که افروخته آید در پشتهای آن و بنام آن آتش بار را
 خواستش کنید غیر هم این آتشها بنامند تا وقت امتحان و آتش امتحان و قیامت هم بر آن علاوه شود منیدامم بر
 که ام یکبار زاینهار که کنیم و لایقها آنچه و آنچه اگر که ریاست میاید انشاء الله برای زهر اینها مژدرد و الاغصه هم خوبست
 جملالآن شرکاء خود را و او همه دارا از ای که یکم یکم هم ای خائیرین و تجارت و کسینکه
 سرمایه را ضایع کرده و از دست شمارفته است و نقد فاضل ندارد و نداریم که باز از قیامت بیرون و ای کسینکه در ظلم
 و مصیبت اهراف نموده و از حد تجاوز کرده آید از فیض ما تناسله و رحمت عاقله آینه ما کوس و نا امید باشید مگر نشیند آید
 قول خدا و بخاطر آن که حبیب خود میفرماید قل یا عبادی الذین آمنوا علی انفسکم انظروا من روح الله ان الله یغفر الذنوب حبیبها
 بلکه بوسیله از و سائل تحصیل مرتب و زلفی بدرگاه حضرت آنکه حاصل بنیاد و بهترین و سائل مهربان بوی خدا بجای که آید
 نجات از عذاب و سبب وصول ثواب باشد همین است که چنگ زدنت با من شفاعت و محبت و ولایت
 حضرت ختمی مرتبت و اهل بیت عصمت سلام الله علیهم که آنها سبب عظم و صراط اقوم و کونف حصین و عروه وثقی و کشتیهای
 هر کس در آنها قرار گرفت نجات یافت خاصه مصباح الدجی و سفینه التجاه سید شباب اهل بیته و والد الامیر المومنین
 ابی عبد الله حسین روحی که هدایه زیر که اوست با از ابواب بهشت و اوست کشتی نجات و چراغ هدایت اگر چه
 همه صلوات الله علیه انبیا ابواب بنامند و کیشتهای نجات ولی ابی جینی مسلکش و سیر است و کشتی ختمی جبرئیل بر
 تکیه ای حق سیرت و تندر و قرار گرفتن او بر سواحل نجات آسانتر و همه آنها چراغ هدایت و محل استخاره بنور حضرت
 حسین اوسع دایره است و همه آنها نایبها است لیکن مناجح کهنه حسین مسامحه بردار و سهل تر است پس در این وقت خطاب
 کردیم نفس خود و بشر کیمای وی در این امر خوفناک بایشه بوی من و قصد هاید این در مای محبت حسین را و دخل
 شویب با نایب سلام در دستیکه مطمئن هستید و عزم نهید بقرارگاه این کشتی حسین و سوار شوید بوی بسم الله تعالی و مرثیهها ان
 رتبه لغفوریم و نظر نهید بانوار حسینیه که آنجانب نظر مینماید بوی شما و امتیاز نماید از نورش پس عزم مصمم شد بدخل
 در آن باب و زیاده کشت شوتم بوی آنجانب و چون و سائل و خصایص آنحضرت در کثرت و منزلت استیبار
 خاص و فضیلت مخصوصه داشت و مدتی بود که تفکر و متردد بودم که بکدام وسیله از و سائل حسین و بکدام باب از
 ابواب رحمت و انشاء الله تقریب پیدا کنم تا در این اوان خیریت نشان قائم توفیق را بنمایم نموده دلالت نمود بر حجه
 بهترین کتاب از بهترین عالمی که عبارت باشد از کتاب تطاب اسرار الشهداء و کبریا عباده منصفان عالم
 التعمام و لفاضل لطعام الذی لم یأت بنظیره الزمان و عظم من شیده الدوران نازده الله و ان الذی یس که ان الکتاب
 یحقایق اخبار و الواقت علی دقائق الاسرار المشتهر اسم المنیف فی الافکار کاشتهار الشمس فی دائرة انوار العالم
 الریانی و الفاضل الصمدی جناب لاغوند ملافا الله ربی الشیرانی مدس تره لطیف که در تحقیق در رسم تقریر
 واری حق عظیم بعامة اهل اسلام گذاشت جزاه الله من السلام و انهم کبراء و چون آنجانب این کتاب مثل سایر
 اشیا که انتساب محسن ال عبا علیه التجه و کشته دارد امتیاز و فضیلت خاص داشت لهذا جناب جلاله
 امیر الامراء اعظم سرکار شوکتدار حسین پاشا خان مسیه بهادر جنگ امیر تومان دام قبایل و وزیر جلاله که از ارادتمندان
 خاص و محبتین و شایسته مخصوص آن بزرگوار بود منکفل مناجح طبع این کتاب مبارک کردید که نسخه وی بکافه شیعیان
 و دوستان امیر المومنین منتشر گشته و فایده اش عام بوده باشد و بهر کس که بذر نموده بعبسوان هدیه بجا نیت پان میاید که
 فردای قیامت باعث نجات از عذاب و موجب سبیل مشربت گردیده در صفحه روزگار اسباب ذکر خیر
 و محضرت بوده مایه کار نماز و تسبیح ترجمه بر اینست که در اخبار و احادیث الفاظ و عبارات عربی را غالباً
 نقل نموده بعد ترجمه اشاره نماید و آنچه خارج از اخبار بلکه کلام خیر است و سایر عبارات را نیز
 نقل کرده

اگرچه این بر زمین شود و بعد از مکان تجا ز از زمین کلمات نمی نماید مستعدی از نظری آنکه اگر چنانکه جملط مایه سوی طسلاع
 یابند بعد از آن بعد و صلاح بر آید که آن آلات ان سادق التوسو و نسیان و نونی کل ذی علم عظیم و در حق تعالی
 جانب صفت و ترجمه و باین طبع و والدین ایشان را بدعا می فرستد و باینکه بگوید رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ
 و از این شروع مقصد نماید سیدنا با الله اعلم بحسب المحدثين الحمد لله الذي جعل المعارف الاصلية والاعيانا اذ ان الحقايق اشرفها الكسبه
 المنا و خبر حبه و زاد لهُوم الحيا جدا بردد كودد انفس الصدور و بتكرار تكرار خطاب العبود هذا بولن و حسن النعم من الوفاء
 و تجرهم من التشر والانقيال والصلوة على محمد و آل محمد و اشرف وارث و موروث و اضل و لو دد عا لاجل خبر مصوب
 و الثور الا نور الله تستمع عنده كل وجود و انشر لاجل كماله كل موجود و على اله الذين اذنت الله عنهم الارحاس و
 طهرهم من الادماس و جعل مودتهم اجرا اله الناس فمهم جل اله و ذلك النجا و شجرة النجاة و لا يشاء علم اخيه و
 وصية و ابن عمه و وزيره الله حبه من صحاح الاعمال و ان اصبر و مسابدا الافعال حتى او اظهر كما فضله مما
 عليه الاجماع و شرف سنيه مما يعنى عن محتم الاستماع فحبه تقوى ضعا الحسنات و تفي مؤثبات السبب
 و تفرح نوادير الميراث و شواردها اذا اقم مران العدل يوم العاد على السبب وان كانت من الموبقات
 عدا الشرك و الامجاد فكفى فضل حبه قول الله عز وجل لا تجد في الحديث القدسي مخاطبا لئذ به انت موى
 حبت شئت انا و على منك حبت انت مني و نحو على مني حبت على منك و قوله تبارك و تعالا انصا بما
 محمد صلى الله عليه و واله حبت تكن انت فيه يكن على فيه و حبت يكن على فيه يكن نحو على فيه و ان اجمر حوا و ان اجمر حوا
 حمد و سپاس خداوند بزرگوار است که معارف الهی و عقائدات حقانیه اشرف کتابات بندگان و بهترین ذخیره و نوشته
 برای یوم محاد گردانیده حمد که در آن که ترو و میکند مثل تردد و نفسها در سینه تا و مکر میشود مثل مکر شدن لحظات چشمها
 حمد که در سینه که این دنیا و حشیمان نعمتبار از زوال و غلط میکند آنها را تقسیم و تقال و صلوة بر محمد که بهترین مبعوث
 شدگان و اشرف وارث و موروث و افضل مولود که خلاصه دعوت مود مودی بهترین معبود و نور انور است
 که در خشنده که دید از او جمع وجود و منتشر گشت برای کمالش هر موجود و برال او که خداوند عالم ارجاس را از ایشان
 زایل و از ادبش پاک و بری نمود مودت و دوستی ایشان را در میان مردم برای او هر که در سینه پس ایشان
 جلالت و کشتی نجات و درخت تقوی و پر میز کار نیند خصوصا برادر و وصی و پسر عم و وزیر او که محبتش از صحاح اعمال است
 اگر چه ضمه باشد افلاست خواهی باشد و خواه اسکار کما فضل از چیزها نیست که بر آن اجماع قائم شده و شرف
 سنت او از چیزها نیست که غمی میکند در از حمت استماع و اشتهاش بر مرتبه ایت که احتیاج بشنیدن ندارد
 پس محبت او صفات حسنه قوی و ملکات سیات میشود و نوادیر و شوار و میراث تفریح و زیادت پیدا میکند
 بر سیات و شیکه در روفا و همزان عدل بر می شود اگر چه سیات و کنان از ملکات بوده باشد غیر از مترک
 و الحاد پس کفایت میکند بخصوص فصل دوستی و محبت او قول خدای عزوجل در حدیث قدسه که منبر خود را می طلب نموده
 منیفا باید ای حبيب من تو از من در مرتبه هستی که خواسته ام و عا از تو در مرتبه ایت که تو از من هستی و حستان علی از من
 با بقا من که علی از منست و در هر مقامی که تو هستی علی هم در مقامت و هر مقامی که علی در اوست حستان علی هم در اوست
 اگر چه مصیبت کار باشند اما بجزد چنین گوید بنده هجره و در بلطف پروردگار خود و اشیر باقا ابوعبد بنی مریضا
 ابن زاهد در بنی شیر و ان عطاء آیه کتابه بعد یوم کبراء چون فکر در مطالب علیه و تدریس علی عقلیه و نقلیه نزد
 من خوشتر از خواب شیرین و کوار از اسیرای تشنه بود پس فرو زخم در نظری از عمر خود بدریای افکار و ستاوری
 نمودم در کردارهای سخت آنها تا نوشتم در علم فقه کتاب خرائن الاحکام را در شرح در غروریه که از صفات سید مهدی
 المشهور بجهل معلوم شد و مقدار کما شرح از نو در از مرتبه متجاوز آمد و بعد از چنان طرز خوب در آمد که در شان وی
 گفته شد بقیق اخذ کننده مجامع و مطالب و سلطان اقلیم قنات و تقریبات و فرغهای مملکت تحقیقات
 و تدقیقات علی چنین است هر که خواصه نماید بدریای خوشگوار بیرون آورد و لؤلؤهای آبدار و هر کس طلب نماید سیرا
 از فرات و دیگر می رسد از شیکه در کنایه پس از آن نوشتم در علم اصول کتاب خرائن الاصول را در جاستیکه

ابتدا گننده بودم در وی از اول حسن و قبح عقیدت تا آخر استصحاب بعد از آن سائل متعلقه تعلیه و مقدار کتابت است
 پنجاه هزار بیت رسیده بود پس از آن ششم فن تربیانت و او علم است که بسبب وی عالم کامل در می شود که بگرداند و در کمال
 ضوابط علم اصول و کاسه های اصول و قواعد فقهیه او تدریس در اصول مکاره و قواعد متعارفه و متعارفه که در این فن است
 حضرت پدید شخص صادق ضعیف که این دو علم اصول و فقه را پیش روی خود به طرف که خواهد بود دانش اشکال که در پیش پدید
 پس از آن ششم در فن علم اخرا این که در اصول عقاید بود است که عدم خوار عقاید در اصول این تا آخر مسائل معاد و آنچه از
 متعلقات است و بعد از آن هم چنان کتابی است که مرا به تحقیق رساند او است که در حکمت حکم الهیه مطرز و درین کتاب
 دینا کاب است از در باب کچیز که اقتباس و اخذ نموده از انوار کتب و مرصع نمید که در کتاب
 خود است از آن چه جمیع کرده اند از جواهر است وی و مقدار او زیاد از مرتبه از مرتبه بود پس از آن ششم قواعد
 متقه و اصول حکم در بیان اخبار و علم جلال می آید که از او در وجود نمید با علم در درجه فهم بسیار و بگذارد قد های
 خود است از پیش جلال مرانها را لازم است که حفظ نماید مطالب او را و ضبط کنند قواعد او را چنان که حفظ میکنند
 صلی و خیار تقیبات فرض و ادعیه و آورده در خلوات شبها و اطراف روزها را و مقدار آن کتاب بچهارده هزار بیت
 میرسد با بجهت از عمر خود در تصنیف تصرف نمودم و الآن عمر من پنجاه سال گذشته و با کلمات از زبان جمیع از اصحاب
 که از دنیا حلت نموده اند صادر شده بعد از آنکه مطلع شده اند از مطالب بعضی از این کتابها که این مرد گیت
 هر قدر از رحمت آفتاب و اعدا شبها شیشه تر و آبدار می شود و هر چه که در بر آورد میوه در می شود و اگر چنانچه زبان حکم
 کنی در نفس بلوغ و هر چه را داده نماید هرگز و بالغ است و این مرد شخصی است که می بیند مطالب شیخ را به هر چه
 میوزند در سبقت کردن نظیر او تقریبات و نظیرات عزیزه تدافع میکنند بهر کجا در صبر این بهشتان وی است
 اصول و ابدان و این کلمه در کتب علوم دینی که حکم تصنیفات حمیده است و حل مشکلات در غالب عنوان از
 مبدول خلقات خیال است که علم گفته بنویسند و پس گردیده صواب باطن طبع و فکر او جلب میکند در تمام فزون
 و علوم فضایل و مزایای کلام و سعادت نماید در وی هرگز مرام گوید که خوار فکر در کن را است که از وی اخذ میکند
 آنچه که خواهد و طرف تحقیق پیش روی است که اشخاص میفایند از وی مطلوب خود را و گمان کنی اینک از ایشان
 در شان افکار و تصنیفات من از باب مبالغه و عراق چگونگی می شود این و حال آنکه در جمیع هم شد آنها در مرتبه خود است
 و رشاقه مزین بتاج و نطق مرشح تباد و سباق و تیم من روح کننده کینز را در درون با به و عروس را
 در شب رفاف و نوشیدیم ز بهر اعمت در تریاق و بلندنده ام از که در کثرت بهشت و فی مثل از حکام تمام
 و نیت قول من مثل عمل شریف و فعل من نوح بلکه تحقیق کرده ام امر را بنویسند تحقیق که حسن از نور حدیقه است و عقل ناسخ
 و بهدایت نادی نبول و قوه خود بلکه بکمال قوه و قوت و از برکات صاحب این قبه نورانیه و تمسک بدین استوار
 از جنس الله استین و حجت خدا بر تمام آسمانها و زمین اعنی امام عصر است عم المهدی علی الله فرب و جلین فد او پس از
 اینها تا عمل نمودم و بکول و عوت خدا هستی ستم مطلب حسی و او این بود که بیداری شبها و صرف عمر برای این
 تصانیف و فکرها اگر چه خالی از هر شیئی لیکن بهترین چیزیکه باید عمر را در وی صرف شود و در او ترین چیزیکه باید شخص عاقل
 برای وی بنماید و نفس خود را بقیب و مشقت در جو فی شبها و اطراف روزها او تصنیف کتابت است که در مطاب
 وی بوده است بصیحت کبیر عظم که در امور طبیقه است که میرساند اجساد در مرتبه کمال خود با عدم تفرق و غیر و تبدل و صف
 برورد و مور و کدشتن عصا و نیز بوده با در وی بعضی آثار حسا و آتمه های علیم سلام زیرا که این اجساد در بعضی جهام
 لطیفه اگر چه در خاک مدفون و در قور گذاشته شده اند و بهنیکه در فن و قهر هم عمل بوسیدن و تبدل و غیر است و ل
 آنها آید پسیده میشوند بلکه همیشه تر و تازه می شود چهره این نشوند با اینکه نسبت ارواح ملاک و نوسن این حسا و طبیقه
 مثل نسبت سایر حسا و با ارواح مطلقا با ارواح تبدل و فنا و راه ندارد و چگونه تغییر و فنا را با یکدیگر
 بالاتر از ارواح است پس محقق می شود مستل کتاب تصنیف مگر اینکه بوده باشد در فضایل آل الله و اهل بیت رسول الله
 و ذکر مصائب عظیمه ایشان لایستما در فضایل سید و صیاء و در باب زیارت و بجاء و آقا نامه عزرا بر سینه آنها

بمشال انکتابت نمود از آنجا که در اوست صحبت کبریا علم و کبریت حکم که شمع می شود از وی خواص و عوام و در راه یابد
 بسبب ذکر و فرموده آیه بآنچه در اوست رضای ملک عالم زیرا که عاجز شده اند از ذکر فضایل سیر المؤمنین و از بیان
 مناقب آن سرور صفات بلکه و معارف بسیار و اوصیاء و طوایف مؤمنین جن و کلمات نبی آدم از زمان آدم از
 مؤمنین و کلمات شریفین و آیات او با آن تعلق و همچنین جزایست از ذکر فضایل آنحضرت آنچه از خلق خواهد آمد تا نورقت
 چه چنین نمود با اینکه هرگاه بوده باشد در مایه دنیا همه مرکب و درختان وی هم قلم و اهلش محاسب و نویسنده و نویسنده
 مناقب و فضائل علی ابن ابیطالب را از روزیکه خلق فرموده خدا تعالی و دنیا از آن زمان منای او نمیرسند بجز آنچه
 عطا فرموده او را خدا تعالی و این فضیله است که تصریح فرموده بوی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و جبریکه
 متعلق بقبول است نزد فرقتن عامه و خاصه و یحیی بن عیسی که با جن برآیدی نزد من که سوال غالی از مردیکه بود
 مر او را است از منقبت دگرگشت و آنشب قرابت است از منزه است پروردگار که عطا فرموده با و این مناقب
 و فضائل را که با که زبانها مجمل است بر ذکر بدایح و اوصاف او و بیان جسته از مناقب و فضایل وی و از حضرت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که در داده خدا تعالی بر او هم علی ابن ابیطالب که احصا نمیکند حد و شمار
 مگر خدا پس هر که ذکر کند فضیلتی از فضایل او درستی که اقرار داشته باشد بوی می بخشد خدا مر او را آنچه که داشته از
 کائناتش و آنچه میداند اگر چه روز قیامت بکائنات من و جن بید و هر کسی که بنویسد فضیلتی از فضایل علی ابن ابیطالب
 ملاکه طلب معرفت میکنند مر او را ملاکه هست اثری از آن کتابت و هر کسی که گوش و بفضیلتی از فضایل
 وی خدا تعالی بخشد کتابت که گوش کس کرده و هر کسی که نظر کند بفضیلتی از فضایل آنحضرت می بخشد خدا تعالی و کتب
 بنظر کس نموده پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که نظر کردن علی ابن ابیطالب عبادت است و قبول نمود
 ایان بنده مگر بولایت و محبت او و بدو را است و دوری از اعداء او احدیث پس وقتیکه ثابت شد در
 سواد ای طهر من بطلب و برکت از امور مرکوزه که دید این لغات از من عزم نمودم بر تصنیف کتابی در نقل
 جناب سید الشهدا علیه السلام و در باب زیارت و بجا و جرم و نوحه بر آن کس آل عبا و آنچه متعلق بر آنست پس این
 کتاب مشتمل میشود بر مقدمات و مجامع و از برای هر قدر از مقدمات و مجلسی از مجلس بدیلاتی است که در
 هر ذیل از این بیان میشود و وجه و سبب که متنظمت شده از قواعد استفاده از آیات و سنت و اصول حکمت
 اقیانیه آیه که آنرا میکنند آنها را که صاحب عظیم و بعبارة خیری ذکر میشود در بدیلات هر مقدمه و مجلسی از بدیلات
 و ذکر وجه و سبب آنچنانست بهمان حدیث ذر و امینیک در آن مقدمه یاد در مجلس مذکور است و مرتب است
 با آنها در حال ارتباط و لیکن من در این امر تردد بودم مثل کسیکه قدمی را پیش گذارد و قدیر عقب کشد بجهت علم من
 بنیکه اقام این کتابت با این طرز امریت صعب و مستصعب و محتاج است به تقابل فکر در شب و روز تا اینکه
 شد که شدم بکلام سیر المؤمنین علیه السلام که فرموده شما که خائف شدی از امری و دخل شود میان وی زیرا که الم
 و رحمت احراز از روی بزرگتر است از زحمت دخول بوی و در عالم رو با هم دیدم که مرا تا مورد غم و تصنیف کتاب
 در سراسر شهادت که بوده باشد کیفیت او و آن منوایی که اشاره نمودم بفضیل وی و در آنحال توفیق مرا
 مساعدت نموده شروع کردم اولاً در تصنیف مجلس و وقتیکه تمام کردم آنها را شروع نمودم بضمیمه مقدمات
 و وضع نمودم آنها را بعد از اتمام در اوایل کتابت پس که دیدم این کتاب بجهت ذی المنن الوهاب که بسبب
 سرای اهل بیان از باجای معارف کامله و اقیانین عاجز میشود و بسبب وی مطوق شود دلها می مخلصان
 بطوق آبهای جگر سوز و حیران و بسبب وی دیده های مجتبان سر بر کشیده میشود بستره اشکهای جاریه که بر
 اینکته شده از توار در حیران در مصائب محاسن صاحب کساء و نامیدم او را که سیر عبادات در سراسر
 شهادت و ترجمه نموده این شرح را با نوار اتعادات و ترجمه سراسر اتعادات و متراد دادم
 او را بدیهه است تا بدیلیل آنبوه و عقیده امامت و خلافت امام و امستد بوجه در اینم نام بهترین خلق
 خدا در خیر و فضل و کمپیزه ترین آنها در فرع و اصل و کرم ترین آنها در شاخ و درخت و عالی ترین آنها

در منصب اعیان عصر و الزمان و حقیقت الرحمن و شکر یک اقرآن الهدی است تمام من آل محمد صلی الله علیه و آله و عمل آنه فرجه
 بنامکوشن شده چراغهای عدل و انوار او و طلوع کرده آفتاب و ماههای وی و ستم که سنت و طریقه های عدل همیا
 شده و طریقه جور و ظلم از میان رفته و برشته های دین محکم و چسبنه نکل بسز و محرم و چون تقصیر این کتاب در
 زمان دولت محبت اهل بیت نبوت خادم حضرت ائمه سلطان بلا و طایفه محنت اعیان سلطان اکرم و حاکمان
 انجم و شمشاه عظم سلطان ابن سلطان و سخنان ابن سخنان صبر الدین شاه قاجار بود چنانکه ترجمه هم در زمان عدل
 و دادوی و ولایت دایلت شمره شجره سلطنت و همین کوه درج خلافت حضرت اقدس ارفع امجد محمد و
 ولیم که درون جدم جو انجت زمینه تاج و تخت سلطان خفرا الدین مع آله السین بقایا که صفحه آذربایجان از
 من توجه بندگان و الا شان ایشان بیت امن و ان و در آسودگی رشک باغ جان کشند افاق است ده بود
 لهذا واجب گشت ذکر نام آنها در این کتاب و دعای ایشان بدعا مستطاب اللهم اطل بقاؤهم موصول
 السلطان بالذوام مکشوف الکرانیه بالنصر والایمان مظفر الاوتیه و الاعلام مدد الطلال علی الخالص العام فلان
 النصر یغیبه و الله یجعله و الفیض و الصلح و الاقبال ان تغادیر و تراویح حقه علی الکرانیه من الملک و الولا یترجم
 بر او بجزای عقبت ملک و بنیظ الخلو شرفا و عزرا و صفیه ملکه و اجعل اللهم و قایلنا یا الاصد اید و لید و کفار یغیبه
 و اجعله و اطلنا ایشانک حبله جماع منابذ بر مغان سب و زقاب مخالفین حقه بر تصحوا من الدهر شدی عظیم
 و بر کبوا من الکرانیه و بکونوا اطایب من کل مطایح و طایبین باجنه الزواج الایمنین و انخضوا من سکر و اولاد العبر المقصد
 پس از آن وصیت میکنم شمار ای برادران من تقوی و سداد و صدق و صواب و سبکی فراموش نمیدم مرا از
 دعا وقت ذکر مطالب این کتاب و مبادا مبادا مطالب اور هر وقت باشد و نسبت آنها بخود برین صانع
 فایده مطالب شرعی اور ایستبدیل و تغییر از طرز و سبب خود هر که گفته من مخالفت فایده خدا و عالم از وی مقام
 کشد پس از آن وصیت بر آنکه از اهل علم و فضل نیست از طایفه مرتبه خوانان و ذاکرین مصیبت اینکه بجمع نمایند
 در فهم مطالب او بعلاء اعلام و قیام که اراده نمایند ذکر مطالب اور در مجالس عزرا و محفل کجاء و همین وصایا که
 نافه و مواعظ شایسته بطریق بسط و تمام اعاده داوم در مقتدا از مقتدات و همچنین در قضای بعض مجالس
 پس تکرار این وصایا بجهت شدت اهتمامت با آنها در نظرم و خدا تعالی است عجم از خدا یا وادی بوی صواب
 پس از آن یکویم قبل از ذکر مقتداتیکه قبل از مجلس است بیان میکنم در این ایضا که بمنزله حضرت باشد مرطاب
 این کتاب را که در مقتدات و در مجالس مذکور است و مخفی فایده تر است چنانکه چون ملاحظه کردم دیدم حضرت بر
 هیچ تفصیل مغمضه تبویل میکرد از آنچه جنسیا که در وی طریق اختصار او است را ذکر کردم در حضرت هر قدر
 و هر مجلسی که بجهت از مطالب خواه بود همیشه در مقتدات یا در مجالس یا پیشیلات پس اگر چنانچه نیاید آنچه در نظر
 گرفته در حضرت مایوس نباشد بلکه بر تو باد جمع تمام باریه مقصد و مرام و همچنین غفلت کنی از اخبار که نقل کرده ایم
 اور از طرق عامه در بعضی از مقتدات یا مجالس زیرا که تدبر و امعان نظر در آنها از آنچه نایست که اور او فایده کثیره است
 و بسا میثود اشاره کنیم در حضرت باخبار عامه باینکه که در فلان مقام جمله از اخبار عامه است لیکن لازم است
 بر تو که گفتا و قاعیت کنی آنچه در حضرت است و پس بلکه نظر کنی باخبار مقام تفصیل پس از آنچه شروع
 در حضرت میثود مقتدا اولی در شرح اسرار شهادت و در وی دو عنوان است یک عنوانیت که مستقیم
 اور عنوان نموده و در وی اخبار عجیب ذکر میثود از کتابهای عامه از صحاح و غیره و در وی نیز بیان میثود آنیکه شهادت
 سید الشهدا علیه السلام در وی مصباح کثیره و فواید و فیره است و در او نیز ذکر میثود اسرار و وجوه یک در این کتاب
 بیان میثود امور است که استنباط شده از کتاب سنت و حکمت محکم و در وی نیز بیان میثود علمتیکه از برای
 شهادت در اخبار مذکور است و آنیکه تنها دست آسور اول وسیلی است در باب اثبات نبوت خاتم
 و همچنین اشاره است بکجا است عجب و اخبار عامه و بیان مراتب مصداق است و نیز در باب مقتدا
 در اخبار حزن و گریه و بیان آنیکه در باب مشغول و متفاد است میثود در نظر اول و زبانه

زیاده

تمام

در روایت آئینه ذابکه سید الشهدا نامور بود در آن صفت بمقتله و اینکه در کتب کرامتیه است که در آن کرامتیه است
و که در آن در بیان و زیارت عنون بقره ایشان و اینکه هر که در ایشان گوید که کند اعظم است از حیثیت هر دو آیه است
ازین که در آن سر خود با مقدمه بقال و اینکه نزدیک ایشان گیت که صحن و در آن که در آن شدید بر شد و بر آنکه تا کی مثل که یونوت از
مقدمه ششم در تحقیق حالت در که پسین و شعر خوانان و اهل سایر صرع نمودن به پسند کردن او از و آسکار نمودن
صیور و خواجه و ریحون خاک و خاتر سید پاره نمودن که بیان و جامه و پرکننده که دن موی و تلبس بودن پس مصیبت
و خود را با اهل مصیبت تشبیه کردن در ایشان و در عبار آلود بودن و جمع آنچه پان امور معلق دارد از چهار حکایت
و خواها و غیر زنها پس در آن امور عجیبه و حکام ریشیه است که محبت و دوستی در وقت مطالعه و نظر کردن آنها
مقدمه ششم در تحقیق حالت در مرای تو تحقیق حالت در آنچه پان معلق دارد از هر وجه

مقدمه ششم در تحقیق حالت در شبیه معارف در میان مردم در شهر محرم یعنی در مجلس تشبهات شهدا و اشعار
و تمثیلات و تصویرات مرای مظهره و در مسئله فصل شیوای زدن و آنچه بان معلق دارد از احکام و روایات و حکامایت
مقدمه ششم در بیان حرف مال و طعام در مجلس عز و آنچه بان معلق دارد از روایات و حکامایت عجیبه و بعضی از حکام
و احسان بر شیخوخان و شعر خوانان بیان آب دادن و فصل آن و بعضی از حکامایت عجیبه و بیان اینکه سید الشهدا پنج کاینج کلبش
مقدمه ششم در بیان آنچه بر نبیا و مرسلین جاریشد در وقت گذشتن از کربلا و بیان عهد و پیمان گرفتن از نبیاء
بر نبوت مطلقه و ولایت مطلقه برای رسول خدا بعد از مطلع شدن ایشان بر قضیه کربلا و بیان اینکه نام محبت
اهل بیت بعد از تبری از دشمنان اهل بیت است و بیان شهادت و نفر که آیات ایشان ثقیفه ترند یا بریزد و شعر
و این نظم و بیان روایات و حکامایت عجیبه است که معلق به مقام دارد و از جمله آنهاست آنچه جاریشد در میان من
و بعضی از علماء عامه در بغداد و آن حکایت عجیبه است و در آنست حکایت بعضی علماء ایتان بنی که پسر او
و لذا از ناست از برای دشمن دشمن علی ابن اهل طالب را با بچو این معتد منیر از آنچه ناست که در آن اسرار
عجیبه و از طرق عامه اخبار کثیره دارد

مقدمه ششم در آنست اخبار نزول ملا که قبل از تو حسین علیه السلام و بعد از آن از خبر دادن ایشان به غیر قضیه
روز طفت و تعزیت و دادن ایشان خضر تر او در آنست قضیه صلصال و در پیش و نظرس و در آن اخبار کثیره
دارد که با طخت و فضیلا اهل بیت و در آنست قضیه نیلاتیت که مضمون امور جمعه است از تعریف عصمت پان بنی که ملا که
آیا از ایشان معصیت صادر میشود یا نه و اینکه قائل شدن بعقول مجتهد از خبر ناست که جایز است و بیان شکر کثرت و حی و ذوق
ملا که در باب خبر دادن و شهادت و بیان بعضی از سندها شهادت و اینکه دنیا و ما فیها خلق شده بجهت اقامه و برپا نمودن
عزای حسین علیه السلام و بیان معنی قول پیغمبر که حسین و آلهین حسین و بیان اینکه خدا بقراله خواست که همیشه سینه در کشته
اوقات بر سید الشهدا که یکند و ذکر کتابت عمر ابن خطاب بر عویبه و بیان احوال بن صهاک همیشه و بیان اینکه میران
صبر امیر المؤمنین زیاد تر است از میزان عرش و کریم و ذکر آنچه لقب سلمان طلیحان که دو ذکر حکایت نامان و وزیر فرعون
و دخول و در سینه نیز صورت ارثا و ذکر جو سو که خیف و قیل و وان ابی محمد را دیدیم و ما شایسته میان من و این جا بر سید بگوید
خبر از علوم محتایه است مقدمه ششم در باب زیارت سید الشهدا و در آن چند مقام است

مقام اول در ذکر بعضی از اخبار مشرفه است
مقام دوم در ذکر اخبار کبریه دلالت دارد بر اینکه هر که به و ن عفت زیارت ترک کند بر سو خدا عاقب شده است
و از اهل آتش است مقام ششم در اخبار کبریه دلالت دارد بر وجوب زیارت کسیکه استطاعت دارد
مقام چهارم در باب یک ناطقت بر اینکه حالت خوف و ضرر در آن باب مشال حالت امن است

مقام ^{۱۳۱} در بیان فضیلت زیارت در پیاده رفتن
مقام ^{۱۳۲} در جانب کسی که ناطق بر سر که فضل زیارات است که بطریق شوق و تله و غایب بوده است
مقام ^{۱۳۳} در جانب کسی که دلالت دارد بر کرامت حمل تو شکر پیکره و منفره در زیارت سید الشهدا
مقام ^{۱۳۴} در بیان اقل کسی که در آن سید الشهداء زیارت کرده می شود و کثرت است که در آن است تا غیر از آن زیارت برای غنی و فقیر
مقام ^{۱۳۵} در بیان استجاب کرامت زیارت آن حضرت بمسافر امکان
مقام ^{۱۳۶} در بیان انبیا کسب کردن در زیارت
مقام ^{۱۳۷} در تحقیق حال در باب مجاور بودن در کربلا
مقام ^{۱۳۸} در بیان احوال ملائکه که در کربلا کنند
مقام ^{۱۳۹} در بیان فضل کشف کربلاست
مقام ^{۱۴۰} در بیان اینکه زیارت آنحضرت فضل است از بنده آزاد کردن و صدقه دادن و دعا و نمودن
مقام ^{۱۴۱} در بیان فضیلت زیارت آن بزرگوار در بعضی از اوقات شرفیه و همچنین مقام نوزدهم و بیستم
در بیان قدم سید الشهداء که مستجاب است ترک نمودن تربت آن و مخفی نماز بر تو که برای هر یکی از این مقامات نهی است
که در آن ذکر می شود بعضی از امور حقه و آنچه بمقام تعلق دارد و اشاره کنیم بعبواتهای آنها از جهت اختصار بعد درستی
در این مقدمه تیشلات خرید است که مستحق طلب همه و لازم است از بیان حقیقت زیارت و حکام کثیره در آن باب
و بعضی از حکایات عجیبه و سراسر لطیفه و بعضی از اشارات که تعلق دارد نسبت زیارت رسول خدا و سید المومنین
و فاطمه زهرا و سایر ائمه علیهم السلام و در آن نیز تفسیر است که مستحق امور همه است از بیان تفضل و شادوت در میان
زیارات باشد که کدام زیارت از زیاراتها افضل است و توفیق و جمع نمودن میان اخبار و نیز در آن تفسیر و ذکر است
که مستحق فضل تعمیر نمودن میانه مقدسه و حکایات عجیب است در باره نادیده شاه بعد از وفات او
مقدمه دهم در اشاره بعضی از مناقب و فضایل سید الشهداء و در آن خبر است که چشمها را روشن می نماید
و تیشلات خرید است که مستحق کثیره است از مطالب همه از آنکه مناقب و فضائل و معجزات سید الشهداء
از چنان است که احاطه با بنام نیست و در تحقیق حال در مجرزه و خارق عادات و از آنکه طرق در سخن نام چهارم
چهارم آن معجزه است و از آنکه معجزات سید الشهداء از غیر ایشان است که احاطه با آن گفتن از آنکه معجزه بر دست معجزه معجزه
و معجزه بی غنی خاص و از آنکه خارق عادات است معجزه و ارامش و کرامت و امانت و استمداد و معونت است
و در بیان آنکه برای ائمه طاهین مقامات نوزائیه است و پیش ضرب مسئله است اولاد این ائمه را بر تصرف
روح جعفر صادق علیه السلام در زمان حضرت موسی و اشاره دارد و بعضی از جناب که در این باب وارد گشته و بیان آنکه
بر عموم مکلفین و حسب معرفت ائمه بمقامات نوزائیه و اشاره دارد و از آنکه مقامات نوزائیه را در حدیث و بیان
اینکه واجب بر عوام رجوع بر عیلت در باب معرفت ائمه یک از طرق اربعه و اخذ نمودن از ایشان باینجه که آن است
ارشاد و ستر سادات و اشاره است بر حقیقت نقل اسماعیل ابن عباد احادیث را در دولت اولاد نبویه
مقدمه یازدهم در اشاره بعضی از امور که تعلق دارد بجمع مقدمات این کتاب و جمع مجال آن یعنی امور که در حسب
بر ملاحظه حال اخبار و روایات و بر ملاحظه حال اقل و ذکر آنها در مجلس عزاداری آن تعلق دارد و در آنست بیان اینکه
جایز نیست نقل احادیث موضوعه کا ذیه در باب مرثیه و ذکر مصائب چنانکه جایز نیست در غیر اینها و اشاره دارد در بعضی
از اخبار و حکایات عجیبه در مقام و اشاره دارد در آنکه از جمله قیام این زمانت عمدتاً در نوع گفتن مرثیه خوانان و ذکر این
شخص و نیز اشاره دارد بوسعت دادن در آن مرثیه و آن نیست که روضه خوان گوید که باینکه بزبال چنین و چنان گفت
و اشاره دارد و بعضی از جناب را نیست که باب زرنوشته شود از جمله آنکه آنها فاده اصول و قواعد کلیه می نمایند

داشته است بر وجه بعضی علی و علیها در شان برکت و اشارة بر شکی نامور شدم در خود کسب و تقصیر این کتبت
و اشارة بر بعضی از وصایای نافه و مواعظ شایسته که در وقت است و محکم میخام بیکه سرقت نماید و بجز
حضرت در مطالب این کتبت ابراهیم در در بر حال اجازه و اینکه مرثیه خوانان عمام لایا است که رجوع بجای سینه در غم
تسلی طلب این کتبت ابراهیم در در بر حال اجازه و اینکه مرثیه خوانان عمام لایا است که رجوع بجای سینه در غم
اعمال مؤذمه ام از مطالبیکه محتاج است بر کثرت استعمال فکر

مقدمه دوازدهم در ذکر بعضی از خطبه های بلیغ شایسته و آنها دوازده خطبه است اول متضمن بیرون آمدن سید الشهدا
از مدینه بود که در آن مشتمل است بر بیرون رفتن آنحضرت از مدینه و آنچه بان تعلق دارد و ششم مشتمل است بر آنچه حادث شد در
در راه که تا بکربلا ویرشتمل است بر شهادت مسلم اعیان جبارم مشتمل است بر رسیدن او بکربلا و آنچه بان تعلق دارد
و ششم متضمن بعضی از امور است که در روزها شورا واقع شد ششم متضمن شهادت جوانان بنی ماسم و اولاد آنهم است
و ششم متضمن شهادت سید الشهدا و بیست و یک گفتن خدای عزوجل است دعوت او را و همچنین ارواح انبیاء و افواج
ملاکه بکه چیز از خلق خدا و او را بیست و یک گفتند ششم متضمن بعضی از عجایب روزها شورا و مجاهدات سید الشهدا
نهم متضمن فتاد آنحضرت است از بالای اسب بزین کربلا و تقصیر شهادت او و آنچه بان تعلق دارد و دهم
اشاره است بر تری از سردار شدت مصائب آل رسول خدا از روز طغیان امر جهت از شام یا نوزدهم و دوازدهمی
اشاره میکند با موغیب و در نهایت تدهیلیت که متضمن بعضی از مواظب و نصیحت شایسته و آن شروع کنیم در حضرت نجف
مجلس اول در اخبار و روایاتی که وارد شده در بیرون رفتن سید الشهدا از مدینه تا نزول کربلا و از جمله اخبار این است که
در اثناء رفتن آنحضرت افواجی از ملاکه او ملاقات نمودند در جاستیکه صربها در دست داشتند بعد افواج یمن حق بخت
او رسیدند و در آن تیشیلات چندیت در بیان موکبیره از اینکه طاعنی ترین بنی امیه بعد از یزید یعنی نهم مردان بن حکم است
و بیان حال عمر ابن عبد العزیز و حکم او در تقصیر عمیه حق و راستی و بیان حال نجات یازدهگان از بنی امیه بدست داشتن اهل
بیت عصمت مثل خالد بن بعید ابن خاص و محمد بن ابی حنیفه و موته این یزید و کسینکه مثل ایشانست در عقاد و بیان معنی
الکرم این بنی امیه و بیان معنی قول و علیه السلام اخذوا محرمه علی آل یسفیان و بیان بلند شدن نور از قبر رسول خدا
در وقت وداع سید الشهدا و بیان قول او سخن تحلف من بنی ماسم سیلع سیلع الفتح و بیان قول او و آن کس که خرج الی العراق
نفتخون و اشارة نمودن بر مدینه که از مدارک سیکه ملاکه و ارواح انبیاء و اوصیاء تیکه لیسیک بن رسول گفته
بعد گفتن سید الشهدا در روز طغیان کل من یمنی اهل منغیث و ایضا اشارة بر بعضی مدارک بودن جبه شریف در قبر سید
و بیان قول او علیه السلام ان الله جعل کربلا محلا شیقنا و کون ثم امانا فی الدنيا و الاخرة توفیق جسیع میان این و میان آنچه
مشاهده میشود از فتنة و مرضیهای همگه مثل طاعون و وباء اعاذنا الله منها

مجلس دهم در ذکر روایتیکه در شهادت مسلم اعیان و ما فی و عروه و در گذشته و در آن تیشیلات چندیت
مجلس ششم در ذکر شهادت دو طفل مسلم و در آن یک تیشیل است
مجلس هفتم در توجیه شدن سید الشهدا از کربلا تا رسیدن کربلا
مجلس هشتم در توجیه کربلا و آنچه در آن تیشیلات در بیان جبه کبیره از امور و جمله مثل بیان
ترا و جبرئیل در جاستیکه کف او در کف سید الشهدا بود مقابله بطواله بقواته و بیان اینکه سید الشهدا است خود
اشاره کرد بسوی آسمان و در مای آسمان گشاده شد و ملاکه نازل گردید بقدریکه عدد ایشانرا غیر از خدا کسی
نیست از شمار و بیان اینکه نزول ملاکه بر صدقه طاهره و ائمه معصومین از چیزها نیست که اخبار آن در حد تقاضا و تواتر است
و این منازعت با آنچه ضرورت بر ایشان قائم شده از منقطع شدن جی و بیان محدث بودن ائمه علمیم تسلم و اشارة بر بعضی
از اشکالات و حل آنها بر سیکه محمد بن حنفیه و جبهس آما معدور بودند در تحلف نمودن از حضرت ام یازده و اشارة بر سیکه
ائمه را وقت تصرف در عوالم امکان و سیکه ایشان اصحاب ولایت طلقه اند و اعتراض و بحث بر اقوال و افعال
ایشان جایز نیست و بر سیکه مقدار از سلمان از حیثیت درجه و مرتبه بزرگتر است از یک وجه و سلمان از او بزرگتر است از حیثیت

درجه از چند جهت و بیان بعضی آنچه در روایات از آنیکه ام و سیکه بمنزل و بیمنه نازل گردید و اور علم نبود بجز اسلام و محبت محمد
بیان قول او لما توفت احوادین وصل الی کر بلا کما سمع منه الارض و اشار به آنیکه نه امتیایام علیه السلام را میکشید آنچه
بعیت یزید داخل میشد مجلس ششم در بیان آنچه جاریشد در شب عاشورا تا آنیکه امر بجز نعتی که در دید و در آن کلمه شریفه است
در وصف شهداء که با و حوائق سید الشهدا و اشاره است بر بعضی احوال ایشان در عالم ارواح و ذرآول و در آن
تشبیهات چندیست که افاده بعضی امور قلم نماید و بیان میکند امور را از آنچه در روایات این مجلس است مثل حمل نمودن کعبه
و بعضی از اخبار و وارد شده از سوزخاد در شان اولیاء الله بر شان شهداء که بلاء و بیان آنیکه نسبت غیر ایشان را از
آن شهداء اصحاء و زاده بر ایشان نسبت ناقص بر کامل و مفضول بر افضل است و اشاره است بر نظائر شان دادن سید الشهدا
بر اصحاب خود منازل ایشان را در پشت و اشاره است بر بیان معنی قول منیر که ان اصحاب سید الشهدا لا یجدون الم
مثل احدیه و بیان قول سید الشهدا ما یهزات لک خلیل و اشاره است بر فضیلت فاطمه زهرا از ام حسن حسین و بیان
قول او علیه السلام بخبر خود زینب آنکه است علیک لثقیل علیها و لثقیل علی و کما فی حق و جمع میان آن دو آنچه مناسبت
مجلس نهم در ذکر کیفیت شهادت جمیع اصحاب آنیکه از ائمه اطهار ذکر کرده و در آنست مقامات شریفه
عجب از اصحاب خصوصاً از حضرت زینب که با بچه آنچه در کتاب فہم حضرت از مقامات انصار از عجایب امور که مثل آنها
دیدہ نند و بطریق جامع گردید و در آن تمیز دارد برای بیان حال کتاب فہم و اشاره بر بعضی از روایات روز عاشورا
مقتاد و دعوت مجلس ششم در ذکر کیفیت مبارزت و شهادت حستان و جماعتی از اقرباء و خویشان سید الشهدا
برنجیکه در اخبار و کتب اصحاب مقاتل ذکر شده و در آن تشبیهات است از برای بیان نمودن بعضی از امور قلم مشل آنیکه
روایات وارده در مقامات اصحاب و جوانان بنی هاشم کاشفند از آنیکه و قوف و استیادن آفتاب در روی
زمین روز عاشورا و مقتاد و دعوت قول بان از اقوال شایسته و نادره نیست بلکه از چیزهایست که کھنجر از تقاضا میکند
و مثل آنیکه تخریب و غریب ام صحاب خود را بعد از فارغ شدن از نماز طهرین از چنانست که در آن اسرار و حقیقه
لا اله الا انت و همچنین در امر مؤذن حضرت زینب اطهارات و بنات فاطمات را بخارج شدن از حرم و تخریب ایشان
اصحاب را بر قتال و جهاد و دفع بلا از حرم رسول خدا و مثل آنیکه اصحاب رسیدند قبل از شهادت بمقامات اهل مکاشفات
و مشاهدات از انبیاء و اولیاء و اوصیاء و فرستادن در عصمت و بدستیکه اکثر روایات مجلس از چیزهایست که
در آن دلالت نامت بر با و بودن ارواح در عالم رزخ مجلس نهم در شهادت قائم این سن و در آن اشاره است
بر تحقق کیفیت عمر و کیفیت زفاف و آنیکه قائم پسری بود مشرق قاسم ثانی در قرئیه از شعرا نات مدونت و غیر
الآن مشهورست بقیه امزاده قائم و اشاره است بر عروس صدیقہ معصومه فاطمه زهرا و آنچه بان تعلق دارد و بر بعضی از
مخبرات حسن مجتبی بر قضیه ملک حسن و بر سردار آنیکه ام کریمان پر این تمام باره کرد و عمامه او را در وصف نمود
و آنها را بروی او انداخت بعد از آن کسهای او را بصورت کفن با پوشانید و شمشیر میان کتف بست و ابرار
محقق شدن غشیه از ام و کتف در وقت عمتناق و اشاره است بر بعضی از ظلم خیف بنی امیه و فریق او که فرعون
این است است و امر ملعون منافقین را بسوزاندن در خانه نبوت و اشاره است بر آنیکه سوزاندن ایشان در خانه
نبوت را سبب سوزنیدن یزید کرد و چندی بای حرم رسول خدا را در که بلا در یوم طغ
مجلس دهم در تمهات عباس بن امیر المؤمنین و در آن اشارت بر بعضی از احوال او و میان آنچه جایند
میان او و مادر این صدیق ثعلبی و کشتن آن بزرگوار را در انیزه او در کشتیکه اب طاوید را در احوار شده بود و کشتن
او جماعت کثیره را از دلیران و شجاعان پیش از کشتن مادر و بعد از کشتن او و بیان آنیکه شهادت آن و الاتبار در نتم
محرم بود بنا بر روایتی که در کتاب صغیر خود نیز اشاره دارد بر بعضی از مناقب و فضایل و کرامات او و آنیکه او
از حرمه و جعفر طیار و سلمان فضل است و آنیکه او رسید بر جبهه از در جات عصمت و او را مقامین از مقامات نورانی
و همچنین برای علی کبر و زینب و ام کلثوم و حران ام المومنین و اشاره بر عروه احد و در آن تشبیهات است که مستعمل بعضی از مناقب او
مجلس یزیدیم در شهادت علی کبر و در آنست کشتن او طارقی ابن کثیر و برادر و پیشش و بکر ابن عامر را و ام ام

ما در علی کبری و قیامت آن و اکتساب با کبریا غایب میگرد و بیان بعضی از روایات وارده در شهادت آن سرور و پشاره بعضی
 از مشایخ و فضایل او و اینکه او در رجب بود از درجات عصمت و پشاره است بر حدیث قدسی و در آنست **یا محمد آنتی تعویذ**
 شدت آن و علی بنک حیات منته و مجوع علی تعویذ علی بنک و پشاره بر صریح نمودن امیرالمؤمنین بر مالک شتر و ائمه
 بر مقامات امیرالمؤمنین کفایت حق و بر مقامات محمد بن جعفر در غزوه جمل و بر بعضی آنچه واقع شد در روزی و نفیتم از جنگ صفین
 و بر اینکه بعضی از امور که روضه خوانان و ذاکرین مصیبت ذکر میکنند از خبرهاست که از اصل و مستندیت داشته
 بر تشبیه کشتن علی کبری طارقی بن کثیر ابکتش امیرالمؤمنین عمر و ابن عبدود را و تکلم ذوالنهار بعد از کشتن عمر و ابن عبدود
 و بر بعضی آنچه در روز احد واقع شد و نیز اشاره دارد بر بیان آنچه در بعضی زیارات است از اینکه سیدالشهدا خون علی کبری
 بطرف کسمان آید و آن مثل قول حضرت برقع و مک الی اعیان سما لا یرجع مینه قطره و لا یکن علیک من ابیک زفره
 و ایضا اشاره دارد بر بدت عمر او و آنچه در آن باب واقع شده از اختلاف در روایات
 مجلس دوازدهم در بیان حال سیدالشهدا بعد از شهادت همه اصحاب و جوانان بی هاشم و پشاره بر نیکه نایق
 مطالب این کتاب و خواننده آن در مجلس و محفل کلابه از ملاحظه طرز و طریق احتجاج و استنباط و اشاره بر اینکه
 اولی که در وقت استغاثه سیدالشهدا بیک گفت خدای عزوجل بود و اشاره بر هرار و وجوه در آن باب و بر اینکه
 مجیب بر دعوت آنحضرت بعد از اجابت خدا و متعال ارواح بسیاری و اوصیاء و طایفه وار و حج جمیع مؤمنین بود
 از این امت و سایر اطمینانیه و اشاره دارد بر وجوه و آله آن و بعضی از احوال امیرالمؤمنین و مناقب او بعد از تولد او
 و آیه طغیوت او و باره کردن قضا در جنتیکه در کوره بود و تشبیه که آن علی حضرت با و در باره کردن قیامتی خود
 در وقت استغاثه پیش و اشاره دارد بر کیفیت طلب شیطان جیم از خدای رحمن و جیم شدت حرارت در وقت
 مقامات سیدالشهدا و اشاره است بر نزول قرطاس از آسمان و روایات وارده در شهادت علی کبری و
 گفتن نام زین العابدین استغاثه پیش و بر اسرار الهوتیه در شهادت علی کبری و رجوع نکردن قطره خون او از آسمان
 زمین و هرگز نماندن آنحضرت بر علی کبری و تحمل فرمودن درد دق او و بر مرض ام زین العابدین در آن اوقات و جوی
 اخباریکه بختند بر اینکه هرگاه او را میکشند بر آینه زمین از تحت خدای میشد با اینکه فرزندش مهر بر علوم اولین و زمین
 موجود بود در آنوقت و اشاره است بر سبیک گفتن جبار شهادت بر حضرت بعد از استغاثه و اشاره است بر آنچه امام بر
 اجابت کنندگان بر دعوت او و سبیک گویندگان در وقت استغاثه او از ملاکه و طائف جن و ارواح بسیاری
 و اوصیاء و مؤمنین و بر تشبیه عجیب که واقع شد در میان بعضی صلحاء و میان عفر حبه و آن مؤمنین است اینرا که از
 و طعم ایران اولاد رسول خدا از کاشه بود که از آسمان نازل شده بود
 مجلس سیزدهم در بیان مقامات و مجاهدات امام علیه السلام و در آنست کیفیت پوشیدن آنحضرت لباس
 و ترتیب اسلحه و باره کردن او و ثوب و روال خود را و ایستادن او در وسط میدان و مدت کردن آن عمل کوفرا و بعضی
 از اشعار و مواعظ و اتمام حجت نمودن بر کفار و کشتن آنحضرت در مبارزت بمقصود و پشاره و نفر سوار از زین
 و اعیان نفیتم و رسیدن کتابت دختر مرثیه اش از مدینه با و در سبیک مشغول قتال بود و رجوع کردن او بسوی حمیه نا
 و فریاد کردن زنان طاهرات بعد از کشتن او و نیز به اطمینان بعد از آن حمله کردن او بر کفار و کشتن او در این حمله است و چنان
 هزار سوار را علی روایت و بنا بر روایت دیگر پنجاه هزار و رجوع نمودن او بسوی حمیه و نزول فلک با و پیش از رسیدن
 آنحضرت بحمیه بعد از آن هتد فرات و پر کردن دستهای خود را و کشتن از دست خود بکوشش هرار و وجوه
 و اشاره دارد بر بعضی از روایات و غزوات امیرالمؤمنین و در آن مناسبات عجیب و اسرار لطیفه است که هر
 شیعه را میگذارد و اشاره بر اینکه مجاهدات و مقامات او با قوه بشریه نمود نه بعوت لا الهوتیه که شانه است
 از شئون اصحاب و لا مطلقه و اشاره بر وقوف و ایستادن آفتاب در فوق زمین هنگام دو دعوت و بعضی از ائمه
 و بر اینکه روز طوفان عظیم است در عالم کبر و بر اینکه بر کشتن آفتاب برای امیرالمؤمنین در شانزده موضع است
 و اشاره بر تشبیه عجیب در باب بر کشتن آفتاب که آنرا علماء عامه نقل کرده و بر اینکه مقولین از شکر کفار

فصل کتاب

در روایت کجید و پنجاه هزار نفر بودند چنانکه جزایری آنرا روایت کرده و اینکه عدد آن که در کتب جامع شده بود هزار هزار
 بوده و ششصد هزار سواره بود چنانکه علی آنرا روایت کرده است
 مجلس چهاردهم در کیفیت شهادت سید الشهدا روحی الهی است و در آن کجید است که اشاره میکند بر بعضی از امور
 مثل بعضی از اسرار شهادت حضرت و قضیه موسی و حضرت علیهما السلام در کنار دیوار از اشاره دارد و قضیه منصور
 دو اقیق و بر حدیث مفصل در سبب شهادت سید الشهدا از نور و یاقوت برنج است و اشاره آن بر دفع استعدا
 در باب کثرت ثواب گریه و زیارت کنندگان بوی قبیله سلطان صاحب عظمت و سطوت و آن از جمله است
 که شیخ حسن بن علی از برای دفع استعدا بعضی از اسباب و اشاره است بر اینکه سخن رسول خدا و اوست
 بر سید الشهدا در نزد خدا تعالی عظم است از حیث مهر و ثواب از رسیدن او رسالت خود را و تسبیح عبادت
 آنحضرت و اشاره دارد بر منقبت عظیمه از طرق عامه از مناقب امیر المؤمنین و همچنین از مناقب حمزه بن عبد المطلب
 و جعفر ابیطالب و همچنین اشاره دارد بر منقبت دیگر برای امیر المؤمنین و بر بعضی از کلمات قائمیه که متضمن بعضی از احکام
 که در وقت شهادت و پیش از آن و بعد از آن واقع شد و کیفیت نزول ام از پشت آب و بر اینکه غنچه
 که بر او عارض شد شش ساعت بود و بر اسرار عدم مکن کفار از گشتن او و در معرض شدن ایشان بدان بر گزار
 بطعن و مرتب در زمان غنچه و اشاره بر کیفیت شهادت و اسرار که در وقت شهادت آنحضرت بخت آمده و شهادت
 بر صحنه دیاب عظم مصائب و شدت فدا و کفار بزرگ اسرار و جوه نوریه
 مجلس پانزدهم در بیان آنچه بعد از شهادت واقع شد از امور عجیبه و آثار غریبه و خارق عادات با بهره و آیت طه
 و معجزات قاهره و در آن اشاره است بر بعضی از امور مهمه مثل پان کفایت گریستن هر چیز از آنچه دیده و دیده نشود از مخلوقات
 و بیان قاعده سرایت نمودن آثار و لایست مطهره در شیاء مثل سرایت جهنم و انیمه و ناریه و کبریت و بیان توفیق و جمع
 میان اجزا مختلفه و اشاره بر اینکه احداث خدا تعالی از حوادث عجیبه بعد از شهادت انبار رسیدن آسمان خون
 و گداز و خاکر او گرفته شدن آفتاب و مقرر گشتن ستاره ها و زلزله نمودن زمین از غیر ذلک بمنزله است که خدا تعالی
 میگوید چینی حسین علیه السلام بعد از شهادت و اشاره است بر تحقیق حال در کسیر اهل بهشت با اینکه بر ایشان خوف نیست
 و محزون نمیباشند و همچنین اشاره دارد بر تحقیق حال در کسیر صدیق کبری فاطمه زهرا سلام علیها
 مجلس شانزدهم در بیان آنچه در عصر روز شهادت واقع شد بعد از شهادت از سلب کفایت لباس امام و غارت ثواب
 اموال اهل بیت رسول خدا و مثل آنها از امور که بعد از شهادت بوقوع پیوست و در آن نیز اشاره است بر بعضی از امور
 جواد و اسباب امام و فریاد نمودن زبان طهارت و بر اینکه تهر با نوما در عروس کاشم بود و بعضی از روایات و هشاه
 بر وصیت فدا که مؤمنان در جسد تعالی و حج طایین او را واجب است که زبان خود را حفظ نماید از تکلم بجز کلمه و رخنه در دست
 و دین سیاه دارد مثل آنچه بعضی جاهل آن تکلم میکنند از اینکه ام جمیع بدن و اعضای او از کس برمان کردید خدا تعالی ما را
 از تکلم بمنزل این و آنچه بعضی احمقان آن تکلم نمینند حفظ نماید از اینکه صدیق صغری زینب دختر امیر المؤمنین اظهار دلت
 و مجرب و در پیش کفار و اشاره بر روایتی است که در کتاب تظلم از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب آمده و تحقیق حال در بیان آن روایت
 مجلس هیجدهم در کیفیت آمدن شیر بهنگاه و در آن اشاره است بوفیق و جمع مابین روایات مختلفه در اینکه جسد شریف
 بناختنای سبانی حق نمودند بانه و اشاره بر اینکه حقیقه امیر المؤمنین نورانیت و اول موجودات و اشاره بر اینکه
 شیر که بقتلگاه آمد بدعوت فدا غیر از آن شیر است که جن میگویند امیر المؤمنین است و اشاره بر قصه راع اسدی و قصه
 جمال بطریق خاصه و عامه و بر قصه بلوقیا و عفان که متضمن بصدق امیر المؤمنین است بلکه تسلیم ما را و اشاره دارد بوی
 تفاوت میان این بگشته و اکثری که در انکشت سید الشهدا بود بعد از شهادت و اشاره بر روایات از آنچه عقل و نقل
 باقی دلالت دارد از محال بودن برمانه شدن عورت معصوم از سائر

مجلس هجدهم در ذکر امور است که نقل دارد بحد شریف و خوبیهای طهارت نورانیه از خوبیهای سید الشهدا
 و در آن اشاره است بر قصه طراح و قضیه مرغ خون آلود که متضمن شایقن و قمر بودیت از امر اصل خود و قضیه

زاد علی که در مدینه بر دیوار خانه فاطمه مرضیه واقع شد و متوجه گری که پسر او را با همی ناموده بود و وقتیه بیای دیگرتی
 حداد او منکر و در آن نیز تیشلت چند آتزل اول متضمن قضایای جمیع است از کسین که خدای تعالی ایشانرا بسج و کوری
 و برص و مثل نهیستلا نمود بسبب و ششم ایشان میرالمومنین را و تیشیل دویم از آنها متضمن اسرار تیرات خونها سے
 سید الشهدا تا تیرات نوزدهم و بیستیکه در هر دوه از ذرات آن خونهای طهارت نزار نزار خواص و آثار دلبرد
 و اقل خواص آنها خبر لیت که در عین کجوتت و اشاره بر بعضی از ادله آن اسرار و کثرت خونهای جاری شونده از جسد
 سید الشهدا و حدیث تیشیل و سیم از آنها اشاره کنند که بر بعضی از اسرار و دقیقه ملکوتیه و وجوه لاهوتیه در اینکه
 جمیع عوامل امکانیه در نزد محمد و اولاد مصومین اوست مگر مثل یک کاسه

مجلس نوزدهم در آنچه تعلق بدفن جسد طیب طاهر دارد و در آن ذکر شده اعانت جمیع از بی سده ام زین العابدین با
 در دفن جسد و طاهره و معین نمودن موضع قبر و اشاره بر کیفیت و کیت در آن و در آن نیز تیشیلات چند است
 تیشیل اول از آنها متضمن است این که جسد سید الشهدا و جسد انصار و اصحاب او پیش از دفن غسل داده و کفن نمودند
 بغسل و کفن ملکوتی و ذکر حدیث حدیثی از زاده و اشاره بر بعضی از اصول و اسرار که از آن حدیث مستفاد میشود
 و اشاره دارد بر قضیه عجبه تیشیل دویم متضمن مطلب جمیع است که جسد شریف سید الشهدا تعلق دارد بهنجی که بدن مبارک
 ایالات در قبر شریفیت یا در عرش و آسمان و اشاره بر اخبار وارده در مقام تیشیل جمیع است و توفیق است
 در میان اخبار مناقضه و آثار متدافه

مجلس ستم در بیان عبور حرم و دختران رسول خدا بقتلگاه و در آن اشاره بر بعضی از امور مثل اینکه آن عبور در بارز هم
 محرم بود و آیا عبور اهل بیت بطلب زبان طهارت بود اگر تبار بطلب را یا اینکه ناشی از عبادت و عداوت ایشان بود که اهل
 اقلتگاه بودند و اینکه این مرور و عبور از زبان طهارت آیه تبار از خدا کردن که تبار بوسه های شریفه را جسد طاهره و ابدان
 طیبیه یا بعد از آن نیز بر سره بروایه که متضمن قضیه و قصیده سید الشهدا و در آن نیز کیت تیشیل دارد که متضمن حکایت
 خواهر ایشیت که تیرای روزگار با ایشان رسید و ایشانرا بسبب برادرانشان بدر داد آورد
 مجلس سیم و یکم در آنچه تعلق دارد به نعیم سرهای مطهره بر قبایل و آنچه تعلق دارد بر عدد مقبولین از اهل بیت و در آن تیشیل
 دارد که متضمن قضیه عجبه است و در آن قضیه بیان میشود که سر کاشم این جن علیه السلام در فریاد شمرانات مدفونت
 و تیشیل دیگر است که متضمن خبر است که بتیشیل اول تعلق دارد

مجلس بی و دویم در دخل شدن اهل بیت بکوفه و آنچه در آن واقع شد و دخول ایشان بکوفه در دو روز هم محرم بود و در آن
 روایات و اخبار مستفیضه است بکه بعضی از آنها در حد تقار و توارقنویت و آن مثل خطب و احتجاجات که ام
 زین العابدین و دو عمه و خواهرش با آنها خطبه خوانده و احتجاج نمودند و در آن تیشیل است که متضمن بعضی از امور عمه و بیانات
 که تعلق دارد بچیزیکه در اخبار مجلس است تیشیل دیگر در رد ایضا و آن متضمن بعضی از امور عمه است مثل اینکه صدقه صغری
 زینب و ام کلثوم و حتران میرالمومنین و همچنین سایر زبان طهارت آیه میروروی ایشان بر منبه بود در وقت دخل
 شدن بکوفه و اشاره است بر توفیق و بسمع ما بین اخبار مختلفه و بر اینکه شراب و طعام اهل بیت از کجا بود و از کدام وجه بود
 و تیشیل دیگر است ایضا و آن متضمن واقعه زدن زینب سر خود را بمقدم محمل کعبه که خون از او جاری شد و تحقیق حال در آنجا
 و آنچه بان سینه است و اشاره بر محمد ش بودن زینب و متصفه بودن او بحسب ارجحیت

مجلس بی و سوم در دخل شدن اهل بیت مجلس این زیاد و آن در سیر زینب محرم بود و در آنست روایات و اخبار
 که حکایت میکنند از تعداد و زنده آن زیاد و کیفیات افعال و مقالات او را و او را اینکه وارد کشته در احتجاجات
 امام و عمه او زینب و رواهتیکه وارد شده در کلام سر شریف در موضع صدیده و خارج شدن آتش از قصر کعبه که
 نزدیک بود این زیاد را بوزاند و اشاره است بر اینکه اعیان سر شریف او دو هفته مجلس چنانکه در سیمین اهل بیت را
 ای غیر ذلک از روایات که متضمن بعضی از حالات و کیفیات است و در آن نیز تیشیلات چند است که متضمن اخبار
 او را بیانیه است مثل اینکه زینب صدیق ابابکر بر منبه بود در وقت دخل شدن مجلس این زیاد بان و مثل اشاره

بسته تکلم سر شریف در کوفه در مواضع عیدیه دست خواندن او سوخته کف و سر از کلمه او با این و کسیده و مثل آنها
بر سینه که ابن زیاد لعنه الله حرمت دارد آن ملعون منصر و معصور بود بر کشتن ام زین العابدین بلکه اطحال و زندان نیز در این
کشف میکند شتری از سر از طیب شدن آتش در روی او

مجلس بیست و چهارم در بیان شهادت عبدالله بن عقیف از وی و در آن تزیین است که متضمن مطالب مهم است
که آنچه ابن عقیف کرد و آنچه نایب است که کالیس مخلصین از شیشه میکنند مکانیکه را حقیق میخوانند که خون ایشان را بریزند و در حقیق
نمیخوانند سینه دشمنان آن طاهرین راست و ششم نمایند

مجلس بیست و پنجم در بیان آنچه بعد از شهادت پیر عقیف واقع شد از کافه فرستادن ابن زیاد بریزد و کافه و کتاب
فرستادن بر عرابین حدابن خاص فریبدا شهادت سید آهنگار در شاره کردن و فعالیت عمر ابن سعد در مالای منبر
و اشاره بر سینه متفاد از کتاب مهور امنیت که ماندن اهل بیت در زندان ابن زیاد مدت مدید بود و در آن تزیین است

که اشاره بنیامین بر عرابین بعضی روایات مجلس در سینه نجات یزیدکان از بنامیه سبب دوست داشتن آل رسول در نهایت قتل است
مجلس بیست و ششم در آنچه تعلق بر سر شریف دارد در حدیثی که در کوفه بود و در آنست ذکر کیفیت بودن نه روز در خانه خوله
صحبی و کیفیت بلند شدن نور مثل عمود از طرفی که آن سر شریف در آن بود و در آن تزیین است که متضمن بعضی از مطالب
دقیقه ملکوتی است مثل آنکه ام در جمیع اطراف و آنجا بود و جمیع آنچه برای اوست از روح اقدس کلمه و نفس قاهره کلمه و حسد
و اعضاء و دماء بود در جمیع عوالم و کافه نشانه و اطراف بلاد از بودن او شریک قرآن صاحب وقاری آن استلادت
حقیقه تحقیقیه الی غیر ذلک از مطالب دقیقه پس بدین استن این مطالب دانسته میشود مضمون قول ایشان در زیارت است که در کلم
فی الذکرین و سنانک فی الامام و ابداکم فی الاله و اولادکم فی الارواح

مجلس بیست و هفتم در فرستادن ابن زیاد سیران و بر مانی مطهره را بسوی شام و بیان آنچه جاری شد از کیفیت و حلال
در مرهل و منازل در این کوفه و شام و در آن ذکر میشود آنچه واقع شد در بعضی منازل و شهرها مثل حادثیه و کربت
و دیر عروه و صلیت و وادی اهل و لیسبا و کجیل و حبه و موصل و تل و عفر و جبل و صیبن و دعوات و قهریزن و محرم
النهان و شتر و کفرطاب و سیور و حص و جلیک و صومعه اب و در آن پیشات چیدیت تزیین اول متضمن ذکر خبریت
در کوفه که در آن شکر ابن زیاد جاری شد و لیکن برنجیکه جماعه از علماء و اصحاب معارف و سیر ذکر کرده اند تزیین دوم
متضمن خبریت که بر سر شریف نقل دارد در فرزند فیاچین کوفه و شام تزیین سیم متضمن مطالب کثیره است و در آن است
دارد و بر سینه آنچه در آن منازل از شجرات و خارق عادات و واقعه از چیز نایب است که در غایت کثرت و بر سینه قول مهر آن
مخبر آل محمد لایعاش نایب عیاش و جلیک و کاسم و زینب و ام کلثوم و ذخران سید آهنگار در وقت آن و غنم و بر سینه
سر شریف در حضور او بودند در راهها و منازل اهل روی زمین در آن روز و اکرام و اکمال ایشان از محرم و حره و سینه
و کثیر و بزرگ و کوچک و همچنین اهل و اعظم از اهل آسمان و بر اینکه اهل آسمانها از ملائکه ممکن نشدند در آن اوقات
از زیارت سر شریف و همچنین بعضی آن اوقات از زیارت جسد طیب روحی که در آنجا و سر از کلمه شدن از برای
آن اسرار دقیقه ملکوتیه است و در آن نیز اشاره است بر وفوق و جمیع میان بعضی از روایات مخالفه

مجلس بیست و هشتم در ذکر آنچه تعلق دارد با آنچه در حلب واقع شد و در آنست بیان قصه خروج دره تصدق و خبر عده است
این عمر رضاری برای حضرت آل رسول و فتن او بهیمل و تامل از طراف حلب با جماعه از باکار از اب از ذخران
اعلام خود در حدیثیکه اسباب و سلیقه پیشیده بودند و بر اسبان سوار گشته اند برای استمداد و استمداد از قبایل عرب
و احاطت نمودن اهل الاسود و بیلی جمیع از شیشه آنها و رسیدن آنها در جزیره بعد از مفاصلات و مجاهدات کثیره است
در چه شهادت و در آن نیز دو تزیین است تزیین اول متضمن خبریت است که در کوفه جمعی را از کوفه جمع و عهد
تزیین دوم متضمن بعضی از امور است مثل جمیع و توفیق باین روایات مختلفه در باب امر شکر که ابن زیاد لعین ایشان را
با سزای شریف مطهره و حم رسو کند از کوفه بشام فرستاد و همچنین توفیق جمیع میان اخبار و روایات که از کوفه
برونست و وارد است در شأن ام کلثوم و خبر بر زمین سبب احوال و اشعار و افعال و مجاب شدن دعا

از زیارت روح طیب غفر
بصر کتیبه کتب تکمیل شده
از زیارت

در باره نیکوکاران و شرار الی غیر ذلک از اخبار کثیره که کاشف از اینک انحرافات منظمه در آن اوقات در حال حیات بود
و میان بعضی اخبار داخل است برهنیک انحرافات در زمان حسن مجتبه و فوات یافت و استدلال نموده بان فقهایی بعضی مطالب
خودشان در باب حکام خاربه و این مثل متضمن قضیه را بیهودی و روایت وارده در ضمنیست زیارت
مجلس بیت و نهم در باب دخل شدن حرم و سایر آن بشرح و آنچه واقع شد و در آن تیشیلست که متضمن بعضی از امور است
مثل نیکو حرم طیبات و زمان طهارت آن صورت ایشان و از بود در وقت دخل شدن بشرح مایه و اینکه آن زمان
و دختران از حرم رسول خدا چشمهای خائنه را قدرت بود که با ایشان نظر نماید و قلوب صاحب ریه و شک را طاقت نداشتند
که در باره آن خیال ریه و خائنه نماند

مجلس سیم در ذکر حال است که یزید در آن حالت بود در وقت وارد شدن بشرح و آنچه بمقام تعلق دارد و در آن
تیشیلست که متضمن بعضی از امور است مثل نیکو یزید میان فرج و شادی تام و خوف و اضطراب بود از برای نیکو شدن
و هجوم آوردن مردم بعد از آن خوف و اضطراب آملون را نایل شد و مثل نیکو امیران شکر او کلمات ایشان متضمن است
در وصف شهادت جمعی از آنها پیش از آن بزرگوار و شجاعت و صف و تعریف نموده و جمع نسبت خوف و گریز را با داده
مجلس چهارم در ذکر دخل کردن گفتار سر شریف مجلس یزید کافر و آنچه بان تعلق دارد و آنچه از آن بعین صادر شد
کلمات از آن در ذمه الی غیر ذلک و در آن تیشیلست که اشاره کننده است بر آنچه آنکافرتین استعمال کرد در آن
از زیرک و مکر و شیطنت و از محاسنات در کلمات متدافه و متناقض

مجلس پنجم در دخل شدن حرم و سایر آن مجلس یزید و در آن اولاً اشاره دارد بر کثرت غلط و عدم اهتمام در کلمات
اصحاب مقاتل نسبت بمقام و اشاره دارد بر آن پس کسیکه میخواهد اطلاع یابد بر حقیقه حال باید مطالب مجلس را
اغذ نماید بان ترکیب ذکر کردیم زیرا که در آن مطالب کثیره دارد و در آخر آن نسبت فقال بخل و من بعد یزید در اعلام
و الاقامت مستون و در آن نیز تیشیلست که متضمن بعضی از امور است

مجلس ششم در ذکر بعضی از آنچه در آن روز واقع شد ای در روز او نیکو سرای مطهره و سایر آن مجلس یزید هر چند
مثل آنچه صادر شد از صدقه صغری زینب علیها سلام از خطبه بلغیه و احتجاجات که پشت او را و کفار همیشه الی
غیر ذلک از مطالب و در آن نیز تیشیلست که اشاره کننده است بر بعضی از مطالب مثل اینکه کفر در تداوم
از انو قطعیت که شواهد ساده و بیانات قاطعه با نهاد دلالت نموده از جمله آنها تفسیر نمودن صدقه صغری بیت
بان و مثل اینکه علم زینب از علوم و معارف است بینهت بلکه از تمام علوم لذتیه است و از نیکو روح نورانی
قاہره او بر یزید غلبه کرد و مثل اینکه اصحاب نبوت و ولایت مطلقه نظر کنند بر خرافات و ریب محرم ایشان
کمز و کمز نیکو بقوت مستلا که دید و پیروی بعد از اصل شد الی غیر ذلک از مطالب

مجلس هفتم در چهارم در ذکر خطب و احتجاجات سید کاجین روحی له العزاء و مجلس یزید فیه و در آن مجلس و تیشیلست
امام خطبه و احتجاجات خود را تمام کرد و صدای بگریه و نوحه از جانب بلند شد تا نیکو یزید امر کرد بزدن کردن نمود
و در آن تیشیلات چند است اول برای بعضی از امور است مثل اینکه خطبه و احتجاجات ام علیه السلام در روز اول
بود که در آن روز زینب خواتون خطبه خواند و احتجاج نمود بلکه در بعضی آیام دیگر بود که اهل بیت در آن آیام در پس بودند
و مثل اینکه احتجاجات ام علیه السلام در آیام عدیده واقع شد و مثل اینکه کلمات ام اصول محکم را در معارف حقانیه
افزوده نمود و مانع از آنها بعضی از حالات اهل بیت در زمان سید متضمن بیان مدت بودن اهل بیت است در زمان

مجلس هشتم در ذکر بعضی از قضایایست که در آیام بودن اهل بیت در زمان واقع گشت مثل قضیه رسول
پادشاه روم و قضیه رس اجابوت و قضیه جالبیق و در آن تیشیلات چند است تزییل اول متضمن بعضی از آیات
مثل نیکو یزید امر میکرد که سر شریف را در مجلس او حاضر نمایند در تمام آیام که اهل بیت در پس بودند و مثل اینکه قضیه
قضیه رسول پادشاه روم و رس اجابوت و جالبیق و رس الهی بود قضایای مجدده است و مثل نیکو آن سر شریف
دشمنان حضرت که در آن سر شریف مجزه عالی قاهره صادر گشت و تیشیل دوم متضمن بعضی دیگر است

از امور مثل اینکه یزید مرتب کثیره عزم بر قتل سیدنا جعفر بن محمد و خداوند عالم او را از زمین اراده و صرف نمود الی غیر ذلک
مجلس ششم در ذکر نزول ملائکه و احوال نبی و اوصیاء و صدیقین و صحابیت از آسمان برای زیارت سران
سیدالشهداء روحی الهی در قبور اربعه ای خانه یزید و در آن تیشلی است که متضمن امور حکومتی و اسرار لاموت است که منور
میکنند غلوب که نیز آنکه عارفند سخن اهل بیت عصمت

مجلس هفتم در ذکر بعضی از امور که واقعه در وقت بودن آل رسول در حبس و در آن ذکر میشود و فادختر خیر است
مجلس هشتم در ذکر رویای سینه و این قضیه نیز از جمله قضایات است که واقع شد در بعضی از منته که اهل بیت در حبس
و زندان بودند و در آن تیشلی است که متضمن بعضی از بیانات و امور مهم است

مجلس نهم در ذکر احتجاجات جماعتی است از جمیع وزان طایفه با جماعتی از اهل یزید از زمان و دختران و خواهران او
و در آن قضیه جاریه یزید و در آن نیز بیانات چند است تمیز دل باین یکسند زمان و وقوع آن احتجاجات را
شیل و یوم بیان می شود در آن کیفیت استر شاد از آن احتجاجات بر مطالبه شیل استم بیان میکند بعضی کفایات آن جاریه را
مجلس دهم در ذکر آنچه بزوجه یزید تلقن دارد و آن منته دختر عده است این امر این گریز بود و آنچه از آن صادر شد خواه از اموری
باشد که در بعضی از منته بودن اهل بیت در زندان و قتل مثل آن روز که اهل بیت مشق داخل شدند و در آن دو تنی است
در تین اول بیان می شود و منطلب که روایات وارده در خصوص منته آیات است بیک قضیه بود یا قضایای متعدده
و همچنین ذکر می شود در آن از منته آن قضایا و در تین دوم بیان می شود که سرش بر فرا سر روز در مشق مصلوب کرده
و نیز در آن بیان می شود که اصحاب نفوس فتنه گران صاحب انوار باهره که در ابراهان کثیره بزوجه و حبس و تکیه متعلقند
بجسم آنچه برای ایشان است از نفوس و عقول و ارواح کلیه و ابراهان کثیره مثالیه و حبس و فرزند بزوجه در آنچه است
تلقن دارد الی غیر ذلک از مطالب الهامی مکتوبه و در آن نیز اشاره است بر جلالت شان حمزه و عیال پسران

عبدالمطلب و جعفر و عقیل پسران ابیطالب

مجلس یازدهم در ذکر امور است که سبب اطلاق و خلاص کردن یزید که دید آل رسول از حبس و در آن ذکر می شود
غلبه خوف و اضطراب بر یزید و همچنین قضیه امر کردن یزید بخیر قرآن و تفریق اجراء آن خلق زینکه در مسجد از نماز
فارغ شدند الی غیر ذلک از قضایا و در آن تیشلی است که متضمن بیان بعضی از امور است از آنها اینست که در ستادان یزید
شکر شمارا بر پنج قناریه و تابع از شام بوی کوفه برای حرب سیدالشهداء از خبر بائیت که جبا تیغ و بیهوشی از انکار
مجلس چهل و دوم در ذکر اقوال و نهایت که از یزید صادر شد در وقت طلاق و خلاص کردن آل رسول از
حبس یا بعد از او و همچنین در بیان بعضی از اقوال و افعال صادره از سیدنا جعفر بن محمد روحی الهی و غیر از این بعضی از او
و در آن تیشلی است که متضمن بعضی از امور است و در آن اشاره است بچیزیکه قلوب مستانرا میوزاند و دل محسن را میگذارد
و اشک چشم ایشان را بر ایشان جاری میکند مثل قول یزید در حاکم ام کلثوم اعطای سب نموده بود خدی بدو لا کرمال عوین
مجلس چهل و سوم در ذکر رفتن آل رسول از شام بوی مدینه و آنچه باین تلقن دارد از کیفیت رفتن و وارد شدن ایشان
بکر بلا و در آن تیشلی است که متضمن بعضی از امور است

مجلس چهل و چهارم در بیان کیفیت کوح کردن آل رسول از کربلا بوی مدینه و آنچه باین تلقن دارد و آن متضمن جمله کثیره است
از مطالب و از آنهاست ذکر خطبه سیدنا جعفر بن محمد و ذکر بعضی از آنچه بر آل رسول جاری شد و بیان آنچه حادث گردید
در آنخصوص در مدینه رسول از کربلا که در آن مردم و نوحه و شیوه ایشان و اشاره است بر آنچه سیدنا جعفر بن محمد در کتاب خود
ذکر کرده تیشلی ای که عمر بن مکتوم است که آنرا الحاق کردم بکتاب خود بعد از فراغ آن قریب دو سال و در آن مقامات
مقام اول در آن اشاره است بر تأییدات و تندیات بر قضیه سیدالشهداء از یزید که در بکشم دختر خود را که
مستاده بزبیده است و در آن اشاره است بر بعضی حالات فریاد که در آن سرگامم و جسد بیست مدفون شده و برآم
آن فریاد و همچنین بر مدفن زوجه کاسم و آنچه باین تلقن دارد
مقام دوم در آن اشاره است بر اینکه اجساد اصحاب و ولایت مطلقه و همچنین ابدان که سینه تالی ایشان است

چون شود تا بنا بر آن سایر مردم آنچه آن ابدان تر نفی قتل می شود از جراحات و بیخه شدن خونها نیز که غیر از این است
 و اشاره بر هفتیام به نام طوند و جاری شدن خون تازه از وی سیدالشهدا و اشاره بر اینکه اکبر علم شایسته است و در
 باظهار و انجمنای صاحب ولایت طلعه و اشاره بر هفتی نهم بر حضرت شهید و بر هفتی دهم بر ابوبکر و هفتی نهم بر شهید اول
 کلیسی و بر هفتی دهم بر شهید کافر زید بن قیس و اشاره بر هفتی نهم بر شهید کلام صاحب ترا الذاب از اینکه کفار
 کبهای ام مظلوم و پروردگاری باقی ماند در بدن او چندی و همچنین ترغیف کلام کسی که کلام او را توجیه کرده و اشاره است
 بر آنچه بر هفتی نهم و توفیق مراعات آن صحبت و اشاره بر ترکت و وقوع خطا و غلط از جمیع در مباحث علمیه و اشاره
 بر ابطال قول کسی که سلمان رضی الله عنه را بر عباس و علی کبریا قسم تقضیل میدهد و در مطلب مطالب نفی و فواید است
 و اشاره بر هفتی نهم صلی از قول امیر المومنین در مدح شهداء که بلا و اشاره بر اینکه آن روایتی که منقح قضایای کثیره است
 در باب بر کلام و پسر شهید او که بر بنی امیه خروج کرد منافق نیست جمعی از اصول اولیه و اشاره بر اینکه قائم مثل
 عباس و غیرش علی کبراست در فصل بودن بر سایر عزت ثانیته و اشاره بر هفتی نهم بر ثبوت تفاضل و تفاوت در میان
 و تفاوت در میان عزت ثانیته یعنی در مهادی عباس و علی کبریا و اشاره بر ثبوت تفاضل و تفاوت در میان
 اصحاب و تقضیل حبیب این ظاهر بر جمیع اصحاب یا بر ایشان و اشاره بر اینکه حضرت شهید را نشان عظیمی است و اشاره
 بر توقف نمودن در باب تفاوت و تفاضل در میان عباس و علی کبریا مقدم میشود عباس در باب مذکور مثل آنها
 مقام هم در ذکر سوره تروج امیر المومنین فاطمه زهرا سلام الله علیها و در آن روایتی است که در آن دوستان روایت میشود
 مقام چهارم در ذکر روایت تروج رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اهل بیت علیهم السلام کلامی که هر است آنچه در این دو مقام است
 زیرا که یکی با این کتاب نظر میکند مطلع میشود آنچه در آنهاست بعد از این دو مقام مذکور است و در آن اشاره است بر
 حکایتی که نقل کردم از آن آنچه در این دو مقام است و ایضا اشاره است بر جلالت شان به طالع حرمه و در اینکه
 و در تمام حدیث کبری را در عزت نبوت و بر اینکه غیبه آید نفع میدهد و او را در عزت میر بودن او حدیث کبری را او بدو نشان
 فاطمه زهرا و اولاد مصومین او را

مقام پنجم در ذکر نسبت میان زفاف حدیث کبری رسول خدا و زفاف فاطمه زهرا بر امیر المومنین و زفاف
 حضرت سیدالشهدا بر پیشش قائم این حسن مجتبی و در آن نیز اشاره است بر معنی قول غیر کل عین بکته یوم القیمه ان علی بن ابی طالب
 مصائب همین و در آن نیز اشاره است بر سؤالات لطیفه و جوابهای رشیده و اشاره بر فضیلتی که بر برای مصائب
 سیدالشهدا بر کثرت خوف و خشیت از خداوند تعالی و اشاره بر اولاد و جو می که بر این مطلب دلالت میکنند و اشاره
 بر محبت شدن شکی که برای مصائب حسین جاری شده مصور و شکل بودن آن در روز قیامت بصورت جوهره عینه و در
 میوه و اشاره بر اینکه کقطره از آن آتش جهنم را خواش میکند و در آن اشاره است ایضا بر معنی قول سیدالشهدا که فرموده
 ان قتیل ابره فاذا کثرت حین ذموس الایح و استغفر و اشاره بر سؤالات لطیفه و جوابهای رشیده و بر اینکه اولاد و حسن و علی
 مومنین و همیشه برای او اینست که تقضیل استعدا نماید برای کسین بر سیدالشهدا هر وقتیکه ذکر شده و اشاره بر سوال و جواب
 مقام ششم در اشاره بر آنچه دلالت میکند بر جلالت شان کلام و عظم نزلت او در زنده ایست که مذکور آنچه بر این
 دلالت میکند از امور کثرت و وجه و فیزه و اشاره بر اینکه کلام مثل عشق عباس و غیرش علی کبریا در فضیلت بر سایر
 عزت ثانیته و بر اینکه فضیلت امیر المومنین بر حسن و حسین علی بن ابی طالب اصل از فضیلت او و بر فضیلت اولادش
 بر اولاد ایشان و ایضا اشاره است بر فضیلت حسن مجتبی بر سیدالشهدا و بر اینکه بر این دلالت میکند و اشاره است
 بر اینکه جمیع کسانی که از اولاد ابطال و ذریه اوست متصفند بتجارت و بر قول پیغمبر در نیاب و قضیه ام المانی
 و ایضا اشاره است بر اینکه شجاعت قائم در درجه اعلا است و شجاعت پذیرد بگویش حسن مجتبی را وارث شده است

چونکه در پیشش علی کبریا شجاعت جدا میشد را وارث بود
 مقام هفتم در ذکر سبب الحاق تهنیتهاست ثلثه در مجلس ثلثه از مجلس شهادت قائم و مجلس تهنیت عباس
 و مجلس شهادت علی کبریا این کتاب بعد از فراغ از تصنیف آن در دو سال پس در آن اشاره است بر کثرت مبتلا

بودن من بعض در بقاء در سال گذشته و اشاره بر آنکه آنرا دیده بود بعضی فضلا که در نزد من حاضر بودند در ایام نزدی از حرکت
 و خطراب خانه یا اینکه آنجا که میترک بود و اشاره بر حسرات و تاسفاتی من بر آنکه از عزم گذشته که بود بر هفتاد
 عارض شدن الم قلب بر من علاوه بر آنکه درین بود از شدت مرض و در بعضی شبها طلب از من حاجت من
 و بر قضیه طلب شفا نمودن من تربت مقدسه و منقطع شدن وجع در همان امت و بر اینکه من بجز آن کنم که کفایت
 کنند در شفا و تربت مقدسه بیکه فیه و دود فیه بلکه استشفاء و تجمیع آن در مرضی از امر من مراتب کثیره و اشاره
 بر اینکه از دور صادره از من در زمان ابتلاء من بر آن مرض این بود که غیر از این کتاب کتابی نویسم و بر اینکه این طاعت
 در مجال شایه مثل عوض و بر است از آن کتاب مذکور تاوستیکه خدا امر موفق نماید مشغول بود و تصنیف آن کتاب
 مذکور و اشاره بر اینکه شان نعمت و محبت من و فضلا و طیف ایشان است که بالای من بارز و مصائب آل رسول را
 ذکر نموده و از این استکفاف میکنند

مجلس دهم در شهادت عباس بن اسیر المؤمنین است و در آن اشاره است بر بعضی از احوال او چنانچه او در
 این صدف یعنی جاری شد و کشتن او مار در بنیره در حالتیکه بآب طاووس مار دسوار شده بود و کشتن او حجت کثیره
 از دلیران قتل زکشتن مار و بعد از آن بیان اینکه شهادت آنحضرت در قسم محرم بود بنا بر ادایت آنحضرت که در کتاب
 صغیر خود نقل کرده و نیز اشاره است بر بعضی از مناقب و فضایل و کرامات او و اینکه آنحضرت از حمزه سید شهادت
 طیاره و سلمان حضرت و اینکه او بر وجه رسید از ذهاب عصمت و او مقامیت از مقامات نورانیه و همچنین بر
 علی کبر و صدیق صغری زینب و ام کلثوم و اشاره بر عروه احد و در آن نیز منتهی است که مقتضی بعضی از مناقب اوست
 تیشل حاکم مکتوبه عریض است که آنرا بنحسب احوال نمودم بعد از فارغ شدن از تصنیف این کتاب در قریب دو سال پس از
 تیشل مقتضی مقدمه و بعضی از مقامات نورانیست پس در مقدمه اشاره دارد بر بعضی از امور متفق در مثل هیتا و چیزه
 نمودن اسیر المؤمنین بر خود و جسد برای بوم طیف و بر بعضی از احوال و حال عباس و بر قول سید الشهدا آلان آنکه
 نظری و قلت جلیله و بر قول زینب صدیقه و حقیقتیه بعد از آنکه جسد و مثل اینها

مقام اول در اشاره بر بعضی صفات که پیش روی ام بر وجه شهادت رسیدند و استخراج بر لطیف از جمله
 محکم لاوتنه زیرا که ایشان در روز طاف از که در غیر اوله الا که بودند و گروه غیر اوله الا که از مردان بر زبان و حجت
 که از ایشان استور شدند و از این جهت ام زمان طاهرات و محرم خود را امر کرد که از غیر با پیرون آمده چهار اقبال تبسج و اینها
 بر حمایت تکلیف و ترغیب نمایند که با ایشان جایست موده و بلا از آنها دفع نمایند چنانکه نیز ارادیت با محض مقتضی است
 و آنست در نزد آن و لیکن آن روایت در نزد تحقیق نه است چنانکه محض نیست بر سبکه در علم حول حدیث و علم
 اسناد حادق و ما بر آن نیز اشاره است بر اسرار مکتوبه از برای امر کردن ام زمان طاهرات از این و نیز اشاره
 بر صفات صحاب و محارم خصال ایشان و نیز اشاره دارد بر فضیلت جوانان بنی هاشم و عترت بنویس بر سایر اصحاب
 که پیش روی ام بر وجه شهادت فایز گشتند و نیز اشاره دارد بر هر فرد فرد از عترت بنویس و همچنین هر فرد فرد از اصحاب
 جمیع کثیر را اذقت یعقل رسیدند و رسال سر و اول آن و نیز فضیلت که بر گردن بر کسیکه در خدمت ام شهید
 شدند و بر سر ام نمودن از معصومین شاعران اصحاب خود شاز ابا نشا ذکر کردن قصاید در مرثیه ذکر مصائب
 و نیز اشاره دارد بر سیرت حقیقی که به و لوفه بر متشهیدین بنی امیه غیر از جمیع از ایشان

مقام دوم متضمن اشارات لطیفه و امر از تبسج و اصول شیعه است و در آن اشاره است بر اینکه مجاهدات عباس
 مقابل مجاهدات جمیع مجاهد و شهید و پیش روی حج از نبی و او میسما علیه السلام است و صبر او مقابل صبر
 جمیع صابرتا غیر از جمیع از حج معصومین و نیز اشاره دارد بر اسرار بلای ماندن آثار حبس و ترغیب و ترغیب
 و نیز بر اینکه صحیح ساقویه و دعوت مکتوبه سرایت کرد در شان او بر جمیع اطراف عالم و بر سر راهی برای
 قول رسیدن تا بعدین که فرمود این یعنی العباس و در آنکه جمیع الشهدا و نیز بر اینکه هر کس آنرا تلغایه در بعضی امور
 مثل هیتا و ذخیره نمودن اسیر المؤمنین بر خود و جسد برای روز طاف و مثل قول سید الشهدا آلان

کلمه نوری مثل اینهاست می باید باصول مکتوبی و تفسیر لایوتی و بعضی از آن اصول و اسرار و نیز اشاره دارد بروایت
محدث حادث این حضور در حد و شکر این زیاد و عدد کسبیک جاسس ایشان از قبل رسیده و عدد کسبیک عترت با
وسایر محاب ایشان گشته و قول زینب صدمت تهنیت بهیچام و در آن نیز اشاره است بر مطلب مهمی و آن است
که سزاوار است ذکر شهادت حضرت عقیس در مجلس مکرر شجاعت و حملات و وصولات و مقامات او و همچنین است
کلام در شهادت علی که در شهادت ام علیه اسلام نیز بود و اینها قاری و مرثی خوان نامهای فتح نبی است را بخواند
تعامتیم در اشاره بر مطلب مهم و سوال شکل و آن است که سرچشمه در رسیدن اخبار با بطریق تسامع و نظار
در شئون و فضائل زینب و آن کثوم غیر ایشان از زمان طهارت اسیر شده و بر جواب از این اشکال و در آن نیز
اشکال بعضی احوال استباطات رقیقه دقیقه و مثال از برای اینها و در نیت ذکر خواب مرد صالح بر میز کار
از اهل بصره و آن متضمن فضیلت عظمت برای کسیکه اقامه عزاء نماید بر امام مظلوم و بر او که میکند و در آن نیز مذمت است
که متضمن بعضی از امور مهمت مثل اینکه اقوال حج معصومین در مقام مثل اقوال ایشانست و سیداری و ذکر حال
مردی از کسان شهسود و انور صالح و صاحب دولت بود در هر سال اقامه مجلس عزاء تمام آل رسول می نمود
و ذکر آنچه بر او جاری شد از فروختن او بر خود اگر من او صرف نماید در اقامه عزای سید الشهدا الی غیر ذلک و در آن نیز
اشکال بر سبب اشکال آن حکایت در غایت کثرت

تمام چهارم در اشاره بر دو سوال شکل یکی آنکه مجلس چگونه با دست چپ خود با قتل نمود و سید از آنجا که با
دست چپ بعد از آنکه دست راست او قطع کردند بعبارة حمزی چگونه مقصود می شود که با دست چپ چنانچه در دنیا
معذکب جماعت کثیره را از شجران عرب و دیران قوم بکشید پس این اشکال از آنجا است که جاری می شود در مقالات
علی کبر و اشکال شد بیکر در مقالات ام و با جواب از این اشکال اشاره کرد که دنت نبوی کیفیت طینت این
و طینت ارواح و بعبارة حمزی ابدان اصحاب و ولایت مطلقه و کسبیک ناله ایشانند محمل می شود از جرحت و رنج شدن
خونهای تقدیر که سایر ابدان تحمل آن نمی توانند شد و در آن نیز اشاره است بنبوی بیان کر این و سوال دوم مجلس
نیت که طایفه از طایفه های تنگسای از اولاد الزنا و و تحیض و دیوث آیا جایز است در شان ایشان سببک با ایمان از
و نیار و نماند بعبارة حمزی آیا ایشان در حضرت اهل بجات پیشنهاد سبب که سبب رسیدن آنها شد و زیارت قبر
شریفش نیز و در آن اشاره دارد بر آنچه بعضی ذکر کرده در احوال نه طایفه ها و اشاره بر تزیین آنچه ذکر کرده از وجود
و نیز اشاره دارد بر سببیکه حل این اشکال در بعضی مجلس فایده این است که هر که اراده تحقیق منقلب دارد و با رجوع نماید
مقام خجیم در ذکر روایت احمد ابن حسن که سبب بکسبیک که متضمن سبب بکسبیک است از آنکه نبوی مدینه و قضیه خوابیدن
امیرالمومنین در فرش آنحضرت و آنچه واقع شد در آن شب در آنکه آزاد کردن امیرالمومنین اموا را که در پیش رسول خدا
امانت گذاشته بودند بر حساب آنها اهل حضور و باید و آنچه در آن اوقات واقع گشت از وقایع عجیب که کیفیت
مکایه رسوا گشتی به سبب اینه سبب و پیش حنظله و بجهل و غیر ایشان و کیفیت کشتن امیرالمومنین غلام ابی سعید از
و آنچه بعد از آن در آنجا جاری شد از وقایع عجیب و آنچه نیز جاری شد و اینکه امیرالمومنین از آنکه تمام رسول خدا و این چهار
پروان رفت و این مثل شمع نمودن سپس سپس اشک و مکاید خود را و مثل کشتن امیرالمومنین جمع کثیر از لشکر او
و بطل نمودن آنحضرت کیدهای او را و گرفتن سپس و مثل اینها و آنچه بعد از آن جاری شد از جمع نمودن ریشان قریش لشکر
و اعوان خودشان را از آنکه بحرب امیرالمومنین و آنچه جاری شد بعد از کشتن امیرالمومنین جمع از دیران ایشان را بلکه جماعت
کثیره را از آن غیر ذلک من الوقایع تا اینکه امیرالمومنین و حرم رسول خدا بدین رسیدند و در آن نیز مذمت است که ایشان
میکند بعضی از امور مثل بیان کردن حال آن روایت از جهتمثل بودن آن بر امور شاذه به اینکه آن روایت ضعیف است
این بنا بر آنست که نظر جمله آنضا نماید و بسبب متنبه بودن امیر بر آنست نظر دقیق تقاضا نماید از جوار فضل کردن آن و اینکه
آن از روایات معتبره است و مثل اشاره نمودن بر بیان حال تغییر امام حسن عسکری و مقدم نمودن قول صدوق به بودن
آن تغییر از امام بر کار نمودن عضاری نیز و در آن نیز اشاره است بر مناسبات و مشابهاست بین آنچه امیرالمومنین
کرد در حضرت برادرش رسول خدا و باین آنچه عیاش از آن بعمل آورد در حضرت برادرش سید الشهدا و در آن نیز

اشاره است بر آنچه تخصیص داده خدا تعالی به سید فضیلت علیه و این مثل زیادت که در این فخر شریف او را از خود
 باقیست تا زرفیت امت و آن است که نام او با هم برادرش سید الشهدا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در عالم منقده نمودند
 این که ذکر میشود در آن اسم عجیب بعد در مقام تنبیه و تکریم که متضمن ذکر روایت است که آن روایت متضمن است
 کیفیت پروان زین سید الشهدا از زیندیه و کیفیت سوار شدن هم در زمان طهارت بر محال و همچنین متضمن است کیفیت سوار
 شدن ایشان بر محال در کربلا در نازدهم محرم و عرض از ذکر این روایت بیان نسبتها و همچنین بیان مفارقت
 میان این روایت و روایت معتدله که متضمن خروج میرالمومنین است بهم رسوخ از کربلا و در آن نیز اشاره است بر کیفیت
 و مقام مقصود در سوار شدن هم در زمان طهارت بر محال در نازدهم میان کربلا و کوفه بود و همچنین در بیان
 کوفه و شام و در آن نیز اشاره است بر سینه از شون اصحاب و لایست مطلقه است از یک اهدی قدرت ندارد که در فحاش
 ناید نسبت بحرم ایشان اگر چه بنظر کربلا و در خیال که نباید بود و در آن اشاره دارد بر سینه که زین صدقه است
 فرموده در بعضی شاره خود در مرثیه بمطلب و در آن نیز اشاره است بر سینه که غیرت اصحاب و لایست مطلقه غیرت خدا
 و در آن نیز اشاره است بر بیان علم زین صدقه و صبر آن زیرا که صبر او بعبودیت کمال بود و لیکن نظر مقام
 صبر خیار و او را بر صبر زین صدقه در فحاش کمال بود نظر مقام صبر مقربین و در آن اشاره دارد بر بیان این
 پس تمام و در آن نیز اشاره است بر سینه که زین صدقه است بود از آیات مادرش صدقه کبری و حتی بود در حقیقی آن تحت کبری
 بر جمیع خلق از اهل آسمان و زمین بعد از در و شوه خود صلوات الله علیه و آله
 مجلس پیغمبر در شهادت علی کبر و در آنست باین سخن آن والای طارقی این کبر و او برادر و پیش و کبر این طارقی
 و امر آن مظلوم سید مادر علی کبر بر سینه که سر خود ادا نماید سینه که با کبر این غلام مفاد میکند و بیان بعضی از روایات وارد
 در شهادت او و اشاره بر بعضی از مناقب و فضائل و اینکه او در درجه بود از درجات عصمت و اشاره بر حدیث قدسی
 که چنانچه است مضمون حدیث است تا و طارقی حدیث است مضمون حدیث علی بن ابی طالب و بیضا است است جریح کردن سید ابی طالب
 بر ملک شتر و اشاره بر بعضی مقادیر سید المومنین با کفار حن و اشاره بر صلوات و مقامات محمد آن خفیه در غرزه کمال
 و اشاره بر بعضی آنچه واقع شد در روزی و مضمون از ضرب صحن و اشاره بر اینکه بعضی از امور که مرثیه خوانان و مذاکرین صفا
 آنرا ذکر میکنند از آنچه است که آنرا اصل و منتهی است و اشاره بر شیه قتل علی کبر طارقی این کبر و کبر این طارقی
 امیر المومنین عمر و ابن عبید و در او اشاره دارد بر کمال که در ذوق اختیار با میرالمومنین بعد از کشتن حضرت عمر و ابن عبید
 و اشاره بر بعضی امور که در غرزه احد واقع گشت و اشاره بر بیان آنچه در بعضی فقرات از بعضی زیاده است مثل اینکه سید الشهدا
 خون علی کبر را سحمان آید و آن قول است که فرمود بر رفع ذممت الی عیان السماء لا ترجع منظره ولا تنک من
 ابیک زفره و اینها اشاره دارد بر مدت عمر علی کبر و آنچه واقع شد در این باب از اختلاف در روایات مثل اینکه
 الحاقه ملکوتی عشرت است که آنرا بیان کتاب الحاقی کردم بعد از فارغ شدن از تصنیف آن در مدت دو سال پس آن
 شیش متضمن کیفیت و مقامات خدایت پس در مقدمه اشاره دارد بر آنچه مثل آنند و صیقل و پیشه برای فضایل و مناقب
 علی کبر یعنی که در مقدمه جمع میکنم بطریق اجمال بعضی از اقوال و افعال او را که از دوست و دشمن در شان آن
 ولایت ارضا در شد مقام اول در آن اشاره است بر قوت ایمان و شدت یقین و اتمیت شجاعت و حکمت و کرامت
 او زیرا که او اول کسی بود از حضرت شایسته نبویه که کشته شد از راه شهیدین و کوار اید و آن بزرگوار شایسته ارشاد
 کرد بر صیل از صفات و مکارم بلند و در آن نیز اشاره است بر سینه که قول و که اذنا لای ان موت محقق کلام عظیم و برکت
 و اینها اشاره است بر شدت شجاعت و کیفیت صلوات و حملات و اینها بر تحقیق حال و عدد که سینه که آن و الا از آن
 از دشمنان مقام دوم در کلام است که تعلق قبول نام مظلوم دارد که فرمود اللهم انشدانه بر اسم شهید محقق بر قبول
 خلقا و خلقا و در آن اشاره است بر اثبات مشابهت رسوخ از پیغمبر و وجه پس ثابت میشود برای او جمیع آنچه
 بر رسوخ ثابت است مگر آنچه پس خارج شده و نیز در آن اشاره دارد بر اصول حکومتی از ثبوت عصمت برای او
 و اینکه اگر او زنده ماند بعد از پدرش هر آنکه امام او میشد و از اینکه علوم او علوم لدی است و ارسیل علوم نزد ائمه

و از اینکه او افضل است از پیش حوارین رسول خدا و امیر المؤمنین بلکه از همه سید الشهدا و جعفر طیار ایضا و بعبارة اخرى شأن او
نسبت به مقام مثل شأن عمویش بحسب علیهم السلام است و در آن اشاره است بآنچه تعلق دارد بکلام محتوی این اشعیا
در شأن او از ابجاث و مطالب لطیفه و فوائد ریشقه و ایضا برستی از هزار امر ائمه مخصوصین شعراء اصحاب خود شایسته
بانتا کردن هفتاد در مرثیه و ایضا بر شمردن جنود عقل و بر تحقیق بعضی از مطالب عمده و لازم

مقام سیم در بیان آنچه تعلق دارد بقول ام مظلوم علی از دنیا بقدرک بعضی پس در آن اشاره است بر معانی بیکلام تاثیرات
و خواص آن و آنچه بر آن مرتب می شود و ایضا بر ستمگم ام مظلوم بیکلام باینکه امیر المؤمنین بیکلام حکم کرد بعد از وفات
رسول خدا و بدینیکه حسین علیهم السلام بآن حکم نکرند بعد از شهادت امیر المؤمنین و همچنین بعد از وفات حضرت یحیی که بری
فاطمه زهرا سلام الله علیها و نیز در آن اشاره است بر آنچه در شأن سلمان رضی الله عنه وارد گشته و بیان مناسبت و فضایل
آن و بیان بعضی محدث بودن او و ایضا اشاره است بر تحقیقات ریشقه در مقام اثبات فضیلت بحسب و علی که بر سلمان
و مثال آن و در آن نیز اشاره است بر فضل بودن فاطمه زهرا بر جمیع خلق خدا غیر از پدر و شوهرش و ایضا اشاره است بر اینکه زیارت
علی کبر ابرو و پوشش در نزد خدا تعالی عمق و آزا در کردن بنده است از آنست که او اسبیک ثواب گریه با و آنچه ثواب است که بعد از وفات در آن
احاطه نمیشود بکنند که خدا تعالی و ایضا اشاره است بر اینکه گریه کردن و حضور بودن در مجال عزاکا که زیادتی دارد در زیارت
ایشان و نیز بر اینکه گریه کنندگان بر آل رسول برای او عزاداری است که در گریه خود ملاحظه کند چیزی از انجاث یافتن از آنست
و دخل شدن بهشت بلکه ملاحظه نماید و دیگر آنکه باقی اشاره میاید

مقام چهارم در ذکر مصارعت حضرت رسول خدا با ابی جهل و آن مصارعت قبل از زمان بعثت بود و همچنین قبل از
ترویج خدیجه گبری و آن حدیث عجیب و لطیف خبر شریف و طریفت و در مقام نیز تذکره است که اشاره میکند بر بعضی از
مطالب ریشقه و سؤال و جوابهای عجیب و آن مثل اشاره نمودنت بر وجه مناسبت و مشابست این مصارعت
و مقاتلت بشیه رسول خدا علی کبر با طارق ابن کثیر و بکر بن غانم و اشاره بر سؤال و جواب در جو نهایی علی کبر و اشاره بر سؤال باینکه
آیا ارواح اصحاب کساء در کربلا در وقت شهادت سید الشهدا حاضر شدند یا نه و اشاره بر جواب از این سؤال و نیز
اشاره بر سؤال مشکل و جواب از آن و ایضا اشاره بر حال زیارت قوت انبیاء و اوصیاء و گریه کردن بر ایشان
و ایضا اشاره بر مطلب مهمی که متضمن حدیث خلقت طینت ارواح و طینت ابد است و نیز متضمن است قضیه ای که دوست کامل
و مؤمن عرف در پیش چشم خود غضب نمیکند در وقت گریه بر آل رسول خدا مگر حدیث طینت را نه خلاص شدن از آنست و دخل
شدن بهشت را و اشاره بر حدیثی که متضمن عظمت و بزرگی سلطنت سلیمان بن داود علیه السلام است و نیز اشاره دارد
بر حدیث سلمان رضی الله عنه از حضرت خیر در شأن کنیز بودی که امیر المؤمنین را بدت دوست میداد و در
دین بودی و وفات نمود و کوشش بندار بود و آن حدیث عجیب و لطیف است که قلوب حجتا ز امتور میخاید و بگریه ایشان
برف و آب چشمها می آید از روشن میگرداند و در مقام نیز تذکره است و در آن اشاره دارد بر فرق در
میان مقالات بحسب و علی کبر در میان مقالات سید الشهدا روحی له الفسده او و نیز اشاره است بر تاویل قول عدایه و کور لولوا
لعدونا الذی کفر و انهم و نیز اشاره دارد بر حال عمو از نور در دنیا و معصومین طوالت ته کلیم حسین زین العابدین در در بر اینکه
امام مظلوم معصوم نیست در مقالات خود کسیر که از صلب او مؤمنی بیرون میاید اگر چه بیرون آمدن آن مؤمن بعد از ده روز
طویل و بطون کثیره بوده باشد و نیز اشاره دارد بر او ایضا متضمن است باینکه ام مظلوم روحی له الفسده حسین شکر این سعد است
و نیز اشاره دارد بر اینکه ام مظلوم نیز عالم بود بر مسائل آنچه در روضه طفت واقع شد از شهادت بحسب و علی کبر و نحو ذلک
و اشاره دارد بر فضیلت پیغمبری از پیغمبران و آن اسماعیل ابن خرقیل علیه السلام بود بعد از ائمه اینها استکمال و استقامت است
و در آن اشاره است بر موعظه شافیه در باب گریه کردن و در آن نیز ذکر میشود خبریکه از ابن عباس روایت شده و این خبر
متضمن موعظه است از فضائل گریه کنندگان بر سید الشهدا و از این خبر نیز ترفیله و همچنین متضمن است فضیلت لعان
و اطهار در آیام عزاداری و ذکر نجوا ایفر ذلک و در آن نیز ذکر می شود روایتی که شیخ اجل ابن اثیر از ذکر کرده و این روایت
متضمن است شدت عطش اهل بیت علیهم السلام در شب عاشورا و در آن و بعضی از منقبات اصحاب ایفر ذلک

و در آن نیز اشاره است بر بعضی از امور مهمه و در آن ذکر میشود خبر کلاه که متضمن است بر پانزده روز پسند آتشها اما در سینه
عرا و تار ابرو و در آن اشاره است بر روایت شقیه از جمله آنها است که مؤمنین زبان لایق در زمان غیبت امام قائم
اشد و اکل میبوند از حیث یقین و اتم باشند از جهل و او فرو زیاد میشوند از جهت قسم الی غیر ذلک و در آن نیز ذکر میشود
خبر نفس الممکون که الی غیر ذلک آن بر افاده هول مکتوب میکند و در آن نیز ذکر میشود روایتی که متضمن تفسیر حسیب ابن ظاهرا
و در آن نیز ذکر میشود روایتی که متضمن تفسیر استخوان جبهه است و در آن اینها ذکر میشود روایتی که متضمن تفسیر سیب است
و بگردن امام آزاد و وقت شدت الهیات عطش و اشاره بر اشکال و جواب از آن الی غیر ذلک خاند که متضمن
مجلس است مجلس اول در اشاره بر قضیه درخت مبارک عروج و نوحه و کربتی بر سینه آتش او در آن چند شب است
مثیل اول در اشاره بر بعضی امور متعلقه بر جن از ترفیق آن و مبعوث شدن رسول خدا بر ایشان مثل اس و بیان اینکه ایشان
مثل انسان است در باب تکلیف و راضی شدن بهشت و آتش و نقل خلاف در باب از بعضی عامه و احکام عفو و که در
میان آنها و انس واقع گشته و ذکر بعضی از اخبار که متضمن تفسیر شرک شیطان است و ذکر بعضی از قضایا که متضمن وقوع معجزات
در میان جن و انس و از جمله آنها قضیه ملاجه بیل حائری و مقرر شدن و هایت یافتن او بارش و بعضی مؤمنین جن
آتش و دیم در اشاره بر بعضی از معجزات صادره از آن معصومین در قضایای متعلقه بجن و شیطان خصوصاً معجزات و جارق عاذا
که از امیر المؤمنین صادر گشت نسبت بایشان و در آن اشاره دارد بر خروج و پروان رفتن رسول خدا ابوسبی مصطلق
و کشتن امیر المؤمنین و آتش جماعت کثیره را از جن و تسول نمودن کنسیر که از ایشان بمانده بود کلام او در دست نیز
آنچه معجزه ذکر کرده در طعن معجزه زیرا که جمیع از ایشان مانند بر مذاب بر آمده و خنده میزنند وقت شنیدن مقامات امیر المؤمنین
با جن و در آن نیز اشاره است بر اینکه عملی عامه بکون بهشت شیطانیه و شکوک حنایه را القاء میکنند در نظار عوام مثل
تشکیک فخر رازی در قضیه کندن امیر المؤمنین علیه السلام در خبر را با اینکه کثرت وقت و قدرت دلالت بر فضیلت میکند
و در آن نیز اشاره است بر تشکیک رازی بر این ماطه و آنند جماع آنچه روایت شده از طریق عامه در آنچه تعلق دارد بر قضیه
فتح خیبر و بیان آنچه دلالت میکند بر فناء اخیف بن عیثم و رفیق او بلکه بکفر ایشان نه از یکوجه بلکه از جوه عده مثل
تشکیک رازی ایضا در قضیه خوابیدن امیر المؤمنین در فرس رسول خدا با اینکه امیر المؤمنین نیستند که بعد از رسول خدا
قیس و زندگان میکنند در مدت چنین و چنان و جاری نمودن رازی این تشکیک را در جمیع مقامات و مجامع
امیر المؤمنین و نیز اشاره بر تشکیکات شیاع شده در میان جاهلان شیعه مثل گفتن ایشان که آیا امیر المؤمنین میدانند
در وقت بقصد نمودن بیشتر که سائل خبر میشود یا نه الی غیر ذلک از سوالها و اشاره بر جواب از جمیع تشکیکات
و شبهات بطرق عده و در ضمن آن جوابها اشاره مینمایم بر قضیه تشکیک و مقصود بودن خبر شیاع بصورت کبوتر
و نیا آوردن ابوسبی امیر المؤمنین و قضیه مقصود بودن میگاشیل بصورت باز و آن قضیه است در قضیه
مقصوده خود ذکر کرده و در ضمن بیان آنچه در آن قضیه است از مطالب نفی و فوائد عظیمه مثل کتب در اشاره
بر تشکیک آنچه در عالم حادث شد بعد از شهادت سید الشهدا از امور عظیمه و آثار عجیبه از چند نوع و قسم است
و در آن اشاره است بر سیلان خونهای کثیره در روز عاشورا در هر سال از درخت کبیر العمر و عظیم نقطه
و آن درخت را در زبان بسم چنان میگویند و آن در قریه است از قریه بای فرزین و همچنین جاری شدن خونها در روز عاشورا
از سنگ که بشکل شیر است در ناحیه از نواحی شام و در آن نیز اشاره است بر آنچه واقع میشود در هر سال در قریه
از قریه حیدرآباد دکن از بلاد ملک مند و بر آنکه حادث میشود در هر سال در قریه از قریه بلده بمبئی از بلاد
و بر آنچه حادث میشود در بلاد چین

مجلس دوم از مجلس خاتمه در اشاره بر مطالب مهمه است و در آن اشاره دارد بر تشکیک اخبار که دلالت میکند بر
اینکه گریه کردن بر سید الشهدا و زیارت قبر شریف او از چنانیست که گناه آن آن امر زیاده میشود آیا آن اخبار
بر گناهان مملکه یا نه و نیز در آن بیان حال ولد زما و ارض و ولد شرک شیطان و غنم و در آن اشاره است بر اینکه
ابوسبی در چرخ زنده آدم مسلط است و شرک شیطان آید او را و لاد شیعه موجود و پیدا میشود و یا و نیز در آن

طایفه از جنس است که متضمن بعضی از صفات و فضایل اسیر المؤمنین است و همچنین بعضی از معایب دشمنان کفر است و در آن
 نیز تحقیق حال در بعضی از مسائل مشککه نیز در آنست ذکر جنساریکه دارد گذشته در شان ولد زنا و محنت و ایضا اشاره به بعضی از
 اوصاف ولد زنا و محنت و همچنین ولد جنین و شرک شیطان و در آنست نیز خبریکه در شان مسیح بنی اسرائیل وارد گشته
 و در آنست نیز ذکر دو قصه عجیبیکه از آنها در زمان ابن صحاکی ای در زمان دولت طبله او واقع شد و دیگری در زمان
 خلافت امیر المؤمنین واقع گشت و از این دو قصه مستفاد میشود که ولد زنا گاه از بخت یمنندگان پشیمان گشته اگر چه این دروغ
 قدرت و نیز اشاره است بر اینکه بر علماء و اهل بیت تنبیه و منع مردم از جهالت و بیدار نمودن ایشان از خواب غفلت
 بسیار ذکر کردنی روایات که متضمن حقوقات رنا و لواط و حق و محنت است و ذکر خواص و آثار مترتب بر آنها و در آن اشاره
 بر اینکه متضمن این امور یکی از آنها و همچنین متصف بودن بولد زنا و ولد جنین بیشتر که شیطان آیا ایشانرا حفظ مکر است
 با ایان و بخت بر ولایت یاب و در آن نیز اشاره است بر اینکه گریه بر سیدالشهدا و زیارت قبر شریف او از بزرگوارترین اعمال است
 میشود بر الفات سیدالشهدا بلکه لغات جمیع اهل عصمت و محبت بر گریه و زیارت کنند پس گریه و زیارت کردن
 از کبریا علیهم السلام پیشتر است که بالاتر از آن کسیر عظم ملکوتی نیست

مجلس سیم از مجلس خاتم در اشاره به بعضی امور که نقل بر کسی که آثار و اولاد زنا دارد از اطفال اولاد بی محنت و دروغ
 گرا و در آن اشاره دارد بر اظهار برید بگریه و بگریه خود را بعد از شهادت سیدالشهدا و بر قصه عمر ایوب علیه السلام و آن متضمن
 امور کثیره عجیبه است مثل اوصاف خانه و عمارتها و تصور برید و فروش مویط و کسره در آنها و احوال و اوصاف
 خدام و حجاب و طهارت و اوصاف ملک که محب سیدالشهدا بود و آن کس بود که بر پیشوف بود بجهت او و قدرت
 مخالفت او داشت و با او با غضب نمیکرد و او بسبب شد در خلافت را بن ایام عبیده جنس این زیاد و آن قصه نیز
 متضمن خارج شدن برید است از قصر خود بوی حمام و اوصاف صابون و کبکهای او و نیز اشاره بر بعضی صفات آن کافر
 ذبیح از اینکه آهون مشیح منظر و زشت روی و سیاه رنگ و آبلر و وین پیچ بود و نیز در مجلس است اشاره بر ذلت و خواری
 و حدارت دنیا در نزد خداقیاله اشاره بر کثرت لعن بر برید در همه اوقات روز و شب خصوصاً در وقت خواندن اشعار
 خوب و گوش دادن آنها زیرا که آنکس از نیکو بود که اشعار خوب کیفیت و از اشعار آدین در مدح حضرت
 امیر المؤمنین و در مجلس نیز شایعات دلرد شایع اول در اشاره به بعضی مقاصد مهمه مثل اینکه محبت و دوستدار الی
 لایست او را از عزیمت و اراده عازم صحیح و مستقیمه در باب مویط و مداومت بر امامت تعزیر سیدالشهدا هر قدر
 ممکن است زیرا که این شعار عظیم است از سعائرت و در آن نیز اشاره دارد بر اینکه خدا بقیلا را در ردای ظالمان بندگانه
 بسته که بر نماز ایشان نوزانی کرده بسته و ایشانرا در بلاد ممکن نموده تا با آنها مبارزه کنند تا آنجا که خود دفع و امور مسلمین را
 بمسالح آورد و ایشان خوف و ترس مؤمن را در درازم در این میکنند پس از این شخص که ایشان نوزده است
 در میان رعیت خودشان تا روز قیامت اخلاص بود که در خانه برید بود و از ایشانست علی بن عقیلین و عبدالله بن سنان
 الی غیر ذلک و در آن اشاره دارد بر اختلاف اقوال و اخبار در شان محنت را بن ایام عبیده و بر اینکه محمدان
 حقیقه هر کس که در کفر با خود امیر سید القاسمین بودند و نطق نمیکرد مگر از رضای آنحضرت و آنحضرت اطاعت
 میکرد مثل اطاعت بر حاکم و قد نقله الامام ابی مخنفه از آنست که در آنرا در آنرا که شریف عن کل الاقال و آنه و الرجال
 و بر اینکه اخبار داده بر مدح محنت و حسن حال و زود گیس که با بنام متواتر مستوی برسد و بر حال اسبند اخبار از
 طرفین و بر اینکه اخبار داده بر مدح محنت را لایست که محل شود رقیه و بر اینکه قرائن دال بر این در غایت کثرت
 و بر اینکه کس که در مقام خوب تحقیق کرده است اجل این است مگس که انقیاد کرده بزرگشان و جلالت قدر محنت و بر اینکه
 فضل این شیخ اجل مؤید و مستدست بوجه عقلیه و نقلیه که حد و حد ندارد و عبارات صحیح عقلائی شایع است و تم در اشاره
 بر حد و اشاره و کفار که محنت را ایشانرا منسل رسیده و همچنین بر کیفیت انتقال برید این مجریه از این شاه بختیم و من المصیر و در آن
 اشاره دارد بر محقق شدن اختلاف شدید کتب اقوال و روایات در حد و کفار و هزار زنا که در محنت ایشانرا
 نقل رسیده و همچنین بر اینکه محنت است با جمیع میان روایات معترده و اقوال مختلفه و نیز اشاره بر اینکه کفاری که

احوال حضرت رسول خدا را فرات نمودند در روز طغی متع نشدند بجزی از آنها بلکه همه آنها از آیات و اول علم شان حضرت
 رسول خدا بود و نزد خدا و دلالت کننده بود نیز زکریا و ثمنان ایشان و شماره بر اینکه علی قده و تمام عشاق مودت
 برنیکه باقی ماند از کسبیکه در روز طغی حاضر بودند از دوشمنان آن است که هر یک معاقت شد در دنیا باشته شدن
 یا کوری و سیاه رویه و مثل اینها از عقوبات شده و بعضی روایات که در جناب وارد گشته از کلام آنها روایت
 که مجلسی ره در شان آن گفته که این خبر غریب است و انکار کرده آنرا سید رضی در جواب و نیز شماره دارد بر تحقیق حال در آن
 و بعضی از روایات که وارد گشته در حق کسیکه در دنیا سوخته شده بیا الله الی تطلع علی الأفق شده ای در قضیه صلاح
 چراغ و نیز بر و پیش که مضمون کشتن چمن و آبیم است جمیع از کفار و زنادق را مثل این زیاد و این بعد و شش این رسمی و خوب
 و سنان این پس و مثل ایشان نعمت به که با انواع خواری و عقوبات آغلین را بکنم فرستادند و در آن نیز شاره است بر غیبت
 انتقال بر یزید ملعون و معیوب جبرئیم و اخذ جمیع روایات که در این خصوص وارد گشته
 پیش هم در شماره بر بعضی از بیانات که بر غیبت نقل دارد و بر امور که غیر از این است و در آن شماره است بر بیان
 لطیفه و نکات دقیقه نسبت بر روایتی که مضمون سوخته شدن جمیع از کفار است در مقام صلاح چراغ یعنی از کفار یک در
 روز طغی حاضر بودند و در آن نیز شماره دارد بر روایتی که مضمون نفرین کردن سیدالشهدا است بر جمیع از کفار که شهادت
 و استهزاء نمودند و مبتلا بودن ایشان بعقوبت و عذاب در همان وقت و نیز اشاره برنیکه کلام شیع از است و محسن
 و شامت شدید تر است از شیر و نیزه و تیر در نزد صاحب عزت آئینه و سوره علیه ملکوتیه و بعضی از روایات که سبب
 این شان است مثل روایتی که مضمون تکلم بر شرفیست در نزد امام دینزل قسرن و روایتی که مضمون سنگ شدن در است
 که آنها را کفار کرده و روایتی که مضمون تکلم بر شریف روحی در عهد است در خانه یزید در وقتیکه با هم زمین بپایین گفت تو بر
 در خود را انداخته دید و نیز شماره بر روایتی که مضمون است بیکه در روز طغی در پشت سیدالشهدا اثری پیدا بود و نیز بر
 که مضمون نقل کردن سیر المومنین است از آنرا پشت خود نیز نشکینه که اورا طحال صغیر بود از شدت کسبیکه که میگردد
 و بعضی از روایات که او آورده نمیشوند و بر آنچه این طحال از تاریخ خود ذکر کرده و در آن نیز شماره دارد بر
 تعیش و زنگار شمر طهون بعد از روز طغی مدت طولانی و بر سوال و جواب در باب تعیش و زنگار یزید و این زیاد
 و این بعد لغتم است مدت رسال با زیاده از آن و در آن نیز شماره دارد بر روایتی که مضمون سیدالشهدا روحی است
 خون خود را تا حال طلب کرد و بر تاویل آیات وارد در جناب و نیز شماره بر اخباریکه وارد است در سبب حضرت
 قائم عمل آینه و زنگار میکشد اولاد قاتلان سیدالشهدا را و بیان وجه در جناب و نیز شماره دارد بر قضیه شهادت یک این زکریا
 و بر خبریکه دلالت میکند بر سبب خون سیدالشهدا ساکن نمیشود تا سبب خدای تعالی حضرت سید را معشوق میگردد و میکشد
 در خصوص خون حضرت از منافقین و کافران مغتد از زلف و در آن نیز شماره است که اشاره میکند بر بیان بعضی از امور
 مثل سبب کشتن قائم اولاد قاتلان سیدالشهدا را یا بر پنج عموم است یا پنج اغلب و کثر و مثل سببیکه آثار جویشدن خون
 سیدالشهدا ساکن نشدن آن است تا ظهور قائم و بیان فرقی در میان خون یک این ذکر یا خون سیدالشهدا مثل سببیکه
 انعام کامل و مجازات تمامه از چیزها است که تحقق نمیشود بکشتن حضرت قائم اولاد قاتلان بلکه محقق شدن مجازات همه
 بر چیز دیگر موقوف است و نیز در کتب حدیثی ضرب شدن قه از زور در روایت برای فاطمه زهرا و تقام گرفتن آینه
 طاهرین از قاتلان سیدالشهدا و نیز در کتب حدیث که هر که در آنکه جنت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت
 قاتلان سیدالشهدا و در کتب نیز بعضی از اخبار پس بعضی از مضمون خلیفان سیدالشهدا است بر این قبل از روایت
 کنندگان باو شان و بعضی از مضمون است ایما که قابل سیدالشهدا در تا بوقت از آن است که سببیکه معلق است در فقر ختم
 و نیز شماره باخباریکه که طاعت بر سببیکه قاتلان سیدالشهدا در آن است و در آن نیز شماره است بر سببیکه جنت و طاعت
 از جمله قاتلان سیدالشهدا است و بعضی از اخباریکه وارد گشته در خصوص اهل با بوسه و بر سببیکه زنگار جنت و طاعت
 در سفر خود دستقر شدند و همچنین یحیی و شیعیان ایشان و همچنین قاتلان سیدالشهدا پس در این وقت چشمهای اهل
 روشن و سینه های ایشان شفا یابند و همچنین چشمهای ایشان و سینه محبت آنها پس عفت کامل و مجازات

تا به حاصل شود و در آن نیز اشارت بر بعضی از اخبار عامه و خاصه که طاعت بر آنچه خود آید باطله زهر اعطای فرموده
از کتابات و درجات و مقامات و کیفیت گذشتن او و شیعیان نبوی است

پیش از این در شماره گذشته در بعضی از دعایانی که در بعضی از مواضع که رسید نبوی آن فرست این کتاب پس پیش
میکنم آنرا به شدت که در آن اشاره است بر بعضی از امور که در آن مذکور است بدان ای برادر من که این کتاب مطالب کثیره و فزونی
نفسه عظیمه و بسیار لطیفه عجیبه دارد و مخفی ماند که این معلوم شود بفرز من در دریا می مطالب آن و عوض نمودن در آن می مطالب
آن در روزها و شبها بتبرات و تقورات صحیح و درجات بعد از مراتب پیغمبر که آنچه در فرست است اشارت است بجهت
مخفی آن به برای آن علامه بر این فرست گاه خالی باشد از آنچه در بعضی مطالب نفی و اخبار و آثار شریفه و حال آنکه اینها
در خود کتاب موجودند و ایضا ذکر میهم بعضی از او ایتر در خود کتاب بطریق تکرار نظر بر بعضی از غرض منافع صحیح و درست
خالی است از اشاره بان بجز و صفای این کتاب زبانه است که در فرست است و مثل این کتاب در کتاب مثل است
مکانیک گفته شده و صفی است از انبیاء امکا که عزیز از حج و غیره است که از این شیئی بالاتر است غیر از است زیرا که
بالاتر از آن نیست که از آن صف و تعریف میکنند اگر حقیقه است که اینها خواهد بود آنکه از جمله مطالب است که این کتاب
بیشتر است نسبت کسیکه رسید است به روحی از انبیاء که بر کند شمع میگرد و در دنیا و آخرت اگر چه کافر باشد غیر از
در دنیا زوال نموده نماید آنچه در این است است که فرق میان کریم و نبی بر آن حضرت و میان کریم و نبی از وجود
غیر مصداق است مثل سبط در این کتاب در خاتمه است که است آنکه تا این اشاره کرده ایم در فرست پس این کتاب را
که چه حکم آن است که در اسماء مستحبه که در این کتاب با کبریا و عبادت است که است با الهام عیب و توبه است
مگر این کتاب با همه اینها نیست زیرا که مفید است و افاده نماید است که این و در جاز و غیره رسید است به است
که در بیان که در آن اشاره نمودی که با کافر غیر از دشمن آن است که شمع میگرد و در دنیا و آخرت که در خود رسید است
در دنیا بلکه در آخرت نیز نیست حق حال در این منافع چنانچه است میگویم که است مطالب این کتاب را و افاده است
مقامات و مجلس آنرا پیدا میکند این امر را از آنچه نبوی آن که در آن است در بعضی از مطالب
این کتاب فاکر در آنچه باز میخواند با که مادر اینجا و خبر را در اینجا بعد از آن که در این کتاب میگویم که صدق
در ثواب است که در این کتاب در آن است که در این کتاب در آن است که در این کتاب در آن است که در این کتاب در آن است
این محبوب است از علی بن ابی طالب که ابوحنیف است این خبر فرمود که در این کتاب در آن است که در این کتاب در آن است
در آن است که در این کتاب در آن است که در این کتاب در آن است که در این کتاب در آن است که در این کتاب در آن است
آنکه نگاه داشته و روزی از او غیر است و چشم با و میداد و گفتند که این برای است که بر همه اینها خود فلان این فلان رفت
و مدارا و همان و خوب بودی و حدیث و سند این خبر بلکه قریب بصحت است چنانکه بر حاق و ما هر دو صحت رجال
نخستین و نیز ولایت که در جمیع از علمای حاضر است که در این کتاب در آن است که در این کتاب در آن است که در این کتاب در آن است
برای علی بن محمد داوی علیه السلام بر این است که همه استانبول این صورت است که یکم در آن است که در این کتاب در آن است
و است در دیار ربه کتاب و در میان او پدرم صد اقت و خشنای بود روزی زود پدرم فرود آمد پرسیدم که
در این وقت کار تو چیست گفت بر بعضی مشغول هستم از میدانم از من چه میخواهد مگر اینکه من خود را در مقابل صد دینار خریدم
برای علی بن محمد بن علی بن رضا علیه السلام پدرم با و گفت در این باب موفق شدی گفت رفت بجز مشغول و بعد
ایم قسید ز ما هر جهت بود در حسیکه مسرور بود پدرم با و گفت که خبر خود را این نقل کن گفت زقم تبر من می که هرگز
ببخا و نهد بودم پس در خانه فرود آمدم و کفتم دست میدادم که صد دینار را بخریدم علی بن محمد بر من پیش از آنکه
به خانه مشغول بروم و کسی از آمدن من خبر شد گفت پس دستم که مشغول اورا از عوار شدن منع کرده و او در خانه خود جیب گفتم
چگونه من مرد و حاضریم سوال بنام از خانه فرزند رضا علیه السلام پس این علاوه باشد در آنچه از آن تبر من و یک ساعت در این
خصوص فکر کردم پس بچشم آمد که الاغ خود را سوار شده از شهر بیرون میروم و الاغ را منع میکنم از هر مکان که میرود و شاید خانه
آن بزکوار را بشنم بدون اینکه از کسی سوال نایم گفت پس دینار را الهوتی کاغذی گذاشته و سوار شدم پس الاغ در

راهب را با زور میگردید و مرا چو در هر جا که میخواست تا رسیدم بدرخانه و در آنجا ایستاد هر چه که در آنجا بود فروخت و بیخواب
گفتم تو را که این چه است گفتند که این خانه را میخواستند تا گاه غلام از آنجا بیرون آمد و گفت تو را بوسیله این خوب
گفتم تو گفت فرود آئی من از دستم مراد در بیرون نماند و داخل خانه شد در پیش خود گفتم این دلالت دیگر است از غلام از گناهان مرا
و پدر مرگش و حال که در این شهر کسی در پیش نماند و این شهر هیچ دخل نشد تا غلام بیرون آمد و گفت که است آن صد دینار که بهت
تو می کاخ در سه تن تو پس دینار را با خود دادم و گفتم این دلالت است بعد از آنکه از من آمد و گفت داخل شو پس خلیفتم
در پیش آنحضرت نشاندند و فرمود ای یوسف بدینکه فرج چند است که میباشند که ولایت و دوستی و مشال ترافع میدود
بعد از آنکه دروغ گفتند ولایت مشال ترافع چند بود و از برای آنچه آمده که چنانچه دوست میداری و بزودی ترا فرستد که
موت میوه گفت پس قسم بدخانه متوکل گفتم آنچه اراده کردی خودم و مرخصت نمودم بهت آنکه گفت بر پیش فلان که دم بعد از
وفات بر پیش در پیش که مسلم و شیعه خوب بود پس در این نصاب امر و بعد از مراد بر پیش مسلمان شده و
که من شدت قاتی خودم علیه قصه و اسلام محدث میگویم بدینکه تقریب استلال این دو خبر در خات و ضوح و آشکاست
زیرا که مقصود موسی این خبر در خبر اول محض این بود که آنچه در زمان بنی اسرائیل و قنده نقل نماید بلکه مقصودش این بود که مثل آن
جاری میشود در هر کافر که مشال کافر بود پیش هر که سیره و طریقه آنم تصحیح را از نظر نماید در نقل کردن ایشان مشال این قضیه را
درک میکند چنانچه خبر از کافر بر تویم بعد از آنکه غایب از من نصف کرد که نیت کافر رسید الهام و اتفاق چیزی از آن خود در اقامه تفریق حضرت
و خود که از جزایش که در خدا و در نزد خدا ظاهر نمود از اتفاق کافر بر آن مؤمن تفریق بنی اسرائیل و ام خبر دیدم و آن از
حیثیت دلالت بر طلب و حضرتت زیرا که ام قسم یاد کرد و بعد از آنکه ولایت این بیعت حضرت بر مشال آن حضرت نفع میدهد
پس ولایت در اینی در می معروف حقیق خود نیست قطعا بلکه مقصود از آن محبت و میل طبعی است هر تم بند و لیکن شرط است
مرتب نماید محبت بر تقسیم از دوستی و میل طبعی بعضی از لوازم و آثار است و میل طبعی است هر تم بند و لیکن شرط است
و اتفاق است در دوستی ایشان مثل را بنود کافر بنی تفریق و خود که کافر با کافر با کافر رسید الهام و اتفاق کننده از اول
در تفریق این ام مطلقه مشع پیشه که بنود خود و اتفاق خود در دنیا و آن بعد از آن که اتفاق است او حیرت کفر است
مال و جاه و اولاد و طول عمر و مشال اینها در دنیا عوض آنچه صادر شده از او اندر کسین و اتفاق و همچنین مشع میشود آنها در جز
باینکه خدا تعالی تخفیف میدهد بعد از او در برنج و همچنین در جزت بعد از بر پندار است چنانکه در قضیه کافر که بر مؤمن
تفریق از بنی اسرائیل اتفاق نمود بعد کویم ای دوستان روحان خود تا زاد و روز که رسید و پرینر کنند از نعمت نبوی انکار مشال
این احادیث زیرا که در خبر معتز و در کشته از حضرت غیر فرمود در مشال محمد مصعب و مصعب است ایان نیاید و بان که ملک معتز
یا غیر مشال ایند که خدا تعالی قلب او از جهات ایان امتحان کرده پس آنچه بشما وارد میشود از حد مشال محمد که طوبی شما بان نرم سد و
آنرا قبول کنید و آنچه طوبی شما از آن تقاض نمود و آنرا انکار نمودی آنرا نبوی خدا و بر عالم آل محمد رد نماید نیست جز این نیست
هلاک شوند که است که آن یکدیگر صد که با یکدیگر و شیء آنچه پس بگوید بعد اتم این نیست و انکار نمودن کفر نیست و در خبر ابوسعید
شامیت میگوید من در نزد ام محمد تفریق شده بودم دیدم که آنحضرت خوابیده پس فرمود بلند کرد در پیش که گفت یا ابوسعید
حضرت است که شیعه از زبان خود میخواند و میداند که آنرا پرسیدم آن که است فرمود قول علی بن مطالب است که آنرا حضرت
مستضعف و لا یخجله الا ملک حضرت او نه مرسل او بعد از آن که قلبه لایان یا رسع آیان می که کاه ملک میشود و مقرب میشود فلانکه الا حضرت
و کاه غیر میشود مرسل میشود فلانکه الا مرسل و کاه عبید و محسن میشود فلانکه الا مؤمن مشن آیه قلبه لایان و در خبر محمد این است از خدا
که فرمود مخاطب شما هر دم آنچه آنرا میدهند و ترک نماید از آن چیز که انکار میکنند و آثار بر خودتان و بر ما حمل کنید بدینکه امر صاحب
و مشکل است هیچ و بزودی مطلق میشود در طی بعضی این کتاب بر امثال اینها مذکور و اگر گوید که خبر دلالت کرد بر مردم مخاطب هر دم
باینکه بوی معرفت دارند و تبرک مخاطب آنها در آنچه که میگویند در انکی بسیار ذکر کرده از بعضی طوطی و سایر لایحه که نمونیکند و جامع
قدس مکتوبی را و جامع تقدیس روح لایحه تیار از آیدیل خبر غیر سخنانی میگوید از ذکر اینها میگویم بی بعضی از بعضی این کتاب که
مشکل است بطالب بورایه مکتوبه و سایر دشمنان لایحه تیار از آنکه با وجود این ظاهر و اساسا آنها متعلق نیست و کلام موطوع در
مناسب مقام نیست و شاید بعد از اصلاح مطالب این کتاب بشهر از تو زایل کرد و علاوه بر این فرق پس این زایل از آنها

صده در این کتاب در آنجا که در نهایت و خروج است زیرا که دل اهل این زمانها باین درم بود که بطالب مکتوب
و سرار راه بود که در آنکتاب و بجاست و دیگر هر قدر زمان غیبت امام مجتهد فخره طول آمد در زمان منتخب
شیخ اشعری و اسرع با جاست میثونه اهل زمان سابق بر خودشان و بطالب بطریق جلالت زیرا که کمال
و حکمت ادراج بطالب در حکمت قاعده لطف

بمقدم از این کتاب در آنجا که در نهایت و خروج است زیرا که دل اهل این زمانها باین درم بود که بطالب مکتوب
و سرار راه بود که در آنکتاب و بجاست و دیگر هر قدر زمان غیبت امام مجتهد فخره طول آمد در زمان منتخب
شیخ اشعری و اسرع با جاست میثونه اهل زمان سابق بر خودشان و بطالب بطریق جلالت زیرا که کمال
و حکمت ادراج بطالب در حکمت قاعده لطف

و بهرین وسیله و توجیهی از افغان دین است در حق هم کرد اگر چنانچه بظنا و غلط و اشتباهی اطلاع پیدا بقلم خود و محاضرات
اصلاح آید و اگر بعضی از مطالب وی موافق سلیقه نباشد از جهت مکرر اخبارات یا عدم استقامت معانی که تخریج کرده گیرند
که اما مؤید خود زیرا که وظیفه هر دین ترجمه هر چه خوب است با طبع زید جلاله منحصرا ترجمه این کتاب بود و اما که به تمام بخش
یازم و تبدیل نماید و در آنچه تمام میشود باب ایضاح که منزه فرستایین کتاب است و بعد از این مذکور میشود مقدمه اولی
از مقدمات این کتاب و مشلت میکنم از خدای ملک منان که مار از اهل ایمان و یقینان و تمسکین بفرود و شفقت
و صلوات او که شکرگاه قرآنند فرار دهد

مقدمه اول

در میان سراسر شهادت و شاره به علت سیکه از بجهت خدا بیگانه گفتم فرموده قاتلان آمده را از قتل ایشان
 بدانکه بعضی مطالب را سراسر شهادت سید الشهداء و عملی المذاذ و ضمن بعضی از محاسن آتیه ذکر خواهد شد لکن در اینجا به عنوان استقلال ذکر می شود
 در ضمن مجالس ارباب بتقیمت و مناسبت کلام استعجاب آنچه مستفاد شده از آثار و جواهر و غیر آنها مخفی نماید اینکه کلام در توضیح مراسم انقیاد
 در دو عنوان مستقل ذکر می شود یک عنوان بیان عذر و حجت خروج حضرت از کربلا و عیاش و علم الهدی سید مرتضی علیه السلام و عنوان
 فرموده در دو عنوان شتم و بیان علت و سببیکه از بجهت خدا بیگانه گفتم فرموده قاتلین ظالمین آمده طاهرین را از قتل و ظلم بر آنها و سبب
 ابتلاء آنها پس مقدم می آید کلام را در شرح عنوان سید مرتضی رحمه الله بیان کرده و میگوید این عنوان و آنچه ذکر فرموده است
 از سید مرتضی در تحقیق خود کوشش مبتنی است بهمان رسم خود سید که در مساجد و محافل و در رسائل مشکو و مطالب خاصه
 که در الزام عامه و مطلوب کردن اهل ضلالت و خلاف دارو و اینکه نامی مرا و بزرگ مقدمات مسلمة و قواعد و وجهها معقول است
 نزد آنها و قراینی که از خود اینجا است لالت با این مطلب در در کلمات او و خلیه است چنانچه در کتب مطلع خوابی شد خلاصه آنچه
 سید مرتضی از تحقیق فرموده در این عنوان از با است تزل و معاشات است و مستبد کردن خصم بجمیع است به کلو کیر
 و آنچه دیده می شود از ظاهر کلام محقق احمدی که این کلمات را از سید مرتضی با اعتقاد و بیست و نه دست و محقق شریف
 حاشا که حاشا که اعتقاد شد سید مرتضی چنین باشد هر گاه حاشا است باشی که مطلع بشی بر کلام مرتضی و اخذ نای حاصل مطالب او را
 بلکه در کتاب تزیین الانبیاء فرموده اگر گفته شود چه چیز بود عذر در خروج سید الشهداء از کربلا و با اینکه دیده بود معاملات
 بسو کوفه و حال آنکه اعدای سید بر کوفه بودند و امیر انصار طرف بر زمین بود با سلسله او بر او نهی و با اینکه دیده بود معاملات
 کوفه را با پدر بزرگوار و برادر کا مقدار شن و اینکه انبیا اهل حیل و اهل خیانت بودند و چو اهل حق و مخالفان و منافقین جمیع دوستها و عزیز
 خوانش در همین خروج و حال آنکه ابن عباس شاره میگرد بعد ول زین را و قطع و یقین دشت بر طاقت حضرت در این سفر
 و بر عمر و تیسکه حضرت را و ادعای نمود عرض کرد با حضرت استودعک الله من قبل و غیر این از کلمات سید
 از ناغین حضرت در این باب این که نشسته و فینکه عالم شد بشهید شدن مسلمین عقیل با اینکه او را نایب بر خود در ستاده بود
 چنانکه گشت و هیزد حیل قوم را و تفضل گشت بگر و کید آنها با وجود این چگونه جایز دانست تا این اصحاب عقیل که حمار بکنند با این شکر
 عطین و فینکه این زیاد عرض کرد با و اما ان را و اینکه بر زمین سعیت نماید چو اهل حق که در محافظت خود و خود و با و ان را و ان را و ان را
 بیت کوشمیان و دوستان خود و چو خود را بر دست خود مملکت از حنت با اینکه بدون این خوف تسلیم نمود بر ادرش تا حسن
 امر خلافت را معاویه پس چگونه جمع می شود با من فضل انید بزرگوار در صحبت الحق میگویم به تحقیق دانسته ایم اینکه امام قوت
 ظن غالب پیدا کرد با اینکه سید مرتضی قیام میکند با آنچه مفوض شده سو او را امر است به تسبی از افعال و صحبت بر او افتاد
 هر چند که بر او بوده باشد قتی از شفقت که ممکن باشد تحمل آن و سید ما ابو عبد الله عازم کوفه شد مگر بعد از رسیدن عهدنا ما انقوم و
 اظهار عهده و پیمانها لیکه از آنها خواست سعیت نماید بعد از اینکه نوشتند و خواستند او را با کمال میل و رغبت بدون اگر او و حمار
 بود در این نامهار اشرف اهل کوفه و همیان آنها که مکرر از خدمت است در فرستاده بودند در حیات معاویه و بعد از وقوع صلح
 میان او و امام حسن پس دفع میفرمود آنها را از مکه مقتضای تکلیف پس از آن باز آنها نوشتند آن حضرت بعد از وفات امام
 حسن و فوت معاویه با این سخن که در عهد و شایق خود با این گفتند پس در عهد فرمود با آنها و مهید و انمود آنها را چون نان معاویه تحویل
 انبطلب کمال سعوت داشت صبر فرمود تا آنکه منقض گشت زمان معاویه با آنها نوشتند و اظهار انیتاد و طاعت
 نمودند و مگر طاعت قبل خودشان از اظهار داشتند و چون ملاحظه نمود وقت تسلط آنها را بر آنکه والی آنها بود از طرف بنید لعنه الله
 و ضعف و ایرازتقاوست با آنها ظن قوی حاصل شد مر آنرا با اینکه رفتن بسوی آنها و صحبت و معین شد بر او از اجتهاد و ملاحظه
 سبب اقدام و سفر و کمان فرموده و اینکه قوم بعضی حیل کرده و اهل حق از حضرت حضرت ضعیف می شود و اتفاق می افتد از امور غیره
 آنچه اتفاق افتاد زیرا که مسلمین عقیل را نیکه در فعل کوفه گشت از آنکه اهل کوفه سعیت گرفت چون عبید بن زیاد و کوفه شد و بنید
 خبر جناب سلم و آمدن او را کوفه و منزل کردن و در در خانه نایب من عروه المراد با آن سخن که در کتب سیر مشروح است و مرید شد
 این امور این زیاد لعیادت او آمد شریک بن عور و حضرت دشت مسلمین عقیل بر کشتن این زیاد و وقت آمدن او لعیادت شریک
 و متمکن شد بر کشتن او و غیره را و او را ذکر بعد از کشتن امر شریک چنین و زیاد و او را که ایچو کشتن کرد و حیل می شود و بر سید مرتضی

کتاب الفوائد

پس خبر فرموده اِنَّا لَا اِيْمَانَ قِيْلَ الْفَتْنِكِ مدبستيه که اعلان مانع کرد چنانچه است امر گاه مسلم ميگردانند بانه قادر بود از کشتن اين زياده وقت
 مي نمود اورا شريك در آن امر بر نيزه امر زيبه باطل ميشد و در اول عيشه حضرت حسين ميگفتند بله انکه نماند و گشته باشد و هر کس حضرت علي خود را
 ميگرد و جمع ميشد در دورا و آنکه در دل پيري اورا داشت و ظاهرش با دشمنان او بود و بود جناب مسلم بن عقیل و فیکه حبس کرد اين زياد
 تا نيز احمل کرد با جاعلي را مال کوفه کسواين زياد و محاصره نمود اورا در قصر خودش و بست اين زياد در ناي قصر را از ترس و خوف حتی اینکه
 به طرف اتم فرستاد که مال کند مرد را به طرف او و برساند آنها را از پايه پير عقیل پس با او عهد و پیمان بستند که اگر آنها را در قصر حبس نمودند
 کشتند تا نيز کوفه نغزی نه احوال بر کشت و واقع شد آنچه و عقده و عقود ما از ذکر این مطالب نیست که در ظاهر هر حضرت سبب
 ظفر بر دشمنان انکار و نایان بود و اتفاق بد امر را عکس کرد و بجز نمود اینک طاب آن نکتست حضرت سلیم را سپش نهاد خود نموده در راه حق از جهت
 دين مقابله فرمود و تحقیق بعمل آورد اين تکليف را با جاعلي از زياد در آن ناکشته شد نيز پیش روی حضرت اما جمع مابین نعل حضرت و نعل
 راجه شش اتم حسن و صبح و صبح است زیرا که بر آید است و صبح نمود بجهت دفع فتنه و خوف بر جلال و شيعه خود و ملاحظه حيله حتی از صفا
 نمودن اين بزرگوار طبق قوی حاصل کرد از آنجا نیک با و نامه نوشته بودند و عهد بسته بودند و ملاحظه فرمود وقت پيران خود را و صنف ياران
 باطل را در احوال عیب بر او طلب حق و خروج کوفه و وقتیکه مطلب بر عکس شد و ظاهر کشت علامات حيله آنها و در آن
 در احوال عصبه حضرت صلح نمود چنانچه بر او برش کرده بود لکن ممنوع شد از نيل مراد و عيال شدند میان او و میان عصبه او پس حال
 ايندو بزرگوار متفق اند که اینک نسیم و خواش جمع در صحن ظهور سبب خوف از حضرت مقبول گشت تا اینکه بعد قتل نعل
 بزرگوار دادند و به قدر قوه در حفظ خود بذل اهتمام نمود تا اینکه با احوال فوت کرد که بجهت خدا و عنوان او مستعمل گردید و این مطلب
 واضح است هر که اندک تا قتل ناید تمام شد کلام سبب رقتی به و محقق و محدث مجلی به چنین فرموده بعد از نقل کلام سید مرتضی به تحقیق
 گذشت در کتاب امامت در کتاب فتن اخبار کثیره که دلالت داشته بر اینکه هر یک از ائمه معصومین نامور بودند به کالیف
 مخصوصه که نوشته شده بود در کتب ساهویه نازل شده بود بر پيغمبر پس آنها عمل میکردند به کالیف خودشان و سزاوار نیست قیاس
 کردن احکام متعلقه با آنها با حکام ما بعد از طواعی احوال نسبتا کسلف و اینکه کثیری از آنها سهوت ميشدند به قنایه بقابل هزار
 هزار از آنها و مست و کسرتی گفته مجعود های آنها و دعوت میکردند آنها به دين حق و باک نمیکردند از آنچه با آنها میسر میدادند و
 و جس و سایر مکاره از گذشته شدن و این افتادن و سزاوار نیست اعتراض کردن را بجهت دين در احوال این مطلب با وجود اینکه بعد از
 ثابت شدن عصمت آنها از ادله قطعی و منصوص متواتره دیگر محال اعتراض بر آنها بانه نماند بلکه و حسب در مقام تسلیم بودن با آنها
 در هر چنان آنها صادر شده علاوه بر اینکه هر گاه تا قتل ناید حق تا قتل میرای که ان بزرگوار خدا نمودن تعهدست خود را برین عهد خود که متزلزل
 نشد ارکان دولت بنی اتمیه که بعد از شهادت ائمه و نظایر شد بر ائمه کفر و ضلالت آنها که وقت فلیز شدن حضرت بعد از
 شهادت ائمه و در ظاهر نشد بر ائمه کفر و ضلالت هر گاه با آنها صلح می نمود و سلطنت آنها وقت میکردت و ثبته میدید مردم امر آنها
 و بر میگشت سید قادیان مفضل و انار در ایت سدرس میگشت تا وجود اینکه مدبرستی ظاهر شد توانا اخبار سببه که آن بره که در
 خوف گشته شدن از مینه کس که نماند آورده و هم چنین آنکه در امد بعد از آنکه طعن غالب به برسانده بود که آنها اراده دارند کشتن
 اورا غفلتاً بر تبه که ممکن نشد در حضرت را پدرم و مادرم و جانم فدای او باد اینک تمام کسند حج خود را از اینجهت تحمل گشته و از حرام
 دست بر داشته خارج شد از کوفه در حالتیکه خائف و در ترسان بود و دستک کرده بودند بر حضرت جمیع طرف را و نگذاشته بود
 مر او را مکلان بر آفرار و به تحقیق دیدیم در بعضی کتب معتبره بر نيز لعنه الله فرستاد عمر بن سعید بن العاص را با لشکر بسیار آورد
 با و امر حجاج را و او را میر حجاج فرار داد و با سپرد بود که بگیرد حسین را خلوتاً هر گاه ممکن نشود که فرقت او را غفلتاً قتل آورده و شتر نماند
 علاوه بر این در مسائل سی هزار شیا طین بنی امیه را با قافله حلی حقیق روانه کرده بود و آنها را مامور کرده بود که حضرت حسین را قتل
 آورند هر چو که ممکن میشد زانیکه این بزرگوار نیست اراده آنها از احرام حج محل شد و مر از داد از ائمه معزوه و با سبب حضرت
 رویت شده و متبیکه محمد بن حنفیه مانع شد اسدور از خارج شدن بسو کوفه فرمود و الله یا آنچه لو کنت فی حجها مکن
 من قوازم الارض لا استخیر بوجهی میندخته نقیلا و نین یعنی ای برادر منم بجز هر گاه نهان میشدم در سینه جانور
 از جانوران زمین بر آینه پروان میاوردند مرا از آن پیشانی و دست بر نمیدارستند از من تا اینکه می گشتند مرا بلکه ظاهر نیست
 هر گاه با آنها سمیت می نمود و با آنها نسیم میشد با نازا و دست بر نمیدارستند بجهت شدت عداوت آنها و کثرت عیال آنها که حمله

کلیه اخبار

تقدیم امام علی علیه السلام

عنوان اوراق

بود او را می گرفتند و هر کس که بصدد وضع او بر می آمدند و اینست که از این بیعت عرض کردند سبقت بر او اول و سبقت بر او دوم
 و اینست که حضرت با آنها در این امر موافقت فرمودند و ایامی منی مروان اند که چون شاره کرد بر او سبقت که سبقت کند سبقت را اول
 از عرض سعیت ما بود و سعیت من زیاد لعنه الی یوم المعاد می گفت سبقت و عرض نمایند که سبقت ما پس از آن به پنجم عرض آورد
 ما چه قضا میکند ایامی منی چگونه ایمان آوردند بجناب سلم بن از آن چگونه کشید او را اما معاویه پس از آن شدت عدوت
 او گرفت یعنی که اهل بیت عصمت و ائمه صاحب سبقت بودند و دیدار است که سبقت کردن اهل بیت را علانیاً با دشمن
 مردم نمودار از او سبقت من سلطنت او و خروج مردم را و میگرداند از آنچه در او میگرداند با آنها ظاهر هر سبقت خود بود و از آنچه
 مصالحه کرد با امام حسن و حضرت حسین سبقت من سبقت شد و از این جهت وصیت نمود فرزند زین العابدین خود اینکه متعرض نشود حضرت حسین
 زیرا که سبقت من متعرض شدن بسبب در باعث زوال دولت و حواصیه بود اللهم العن کل من ظلم اهل
 بیت نیک و قلمم و آغان علقه هم در حق ما جاری علیهم من الظلم و الجور لعنا و سبلا و عدنا بکم
 عذاباً بالایما و جعلنا من خیار شیخه الی محکم و انصایهم و انظا لیسین و انما هم مع قائمهم مع عجل الله
 فرجه تمام شد آنچه بیان فرموده است و او را محقق محمد شمس مجلسی مصنف گویند آنچه در ایام عام بخاطر آید اینست که
 گفته شود بر سبقت حضرت سید الشهدا و سبقت مرعات منی بود و سبقت مرعات از مردم
 تعرض و سبقت با رفقان و جهاد قبل از فرجام آمدن هضار و احوان و کثرت آنها در عالم باطن در نهایت اشتیاق به
 سبقت و جهاد در راه خدا و از شدن شهادت و فایز شدن شهادت او بر آنچه که ممکن است مدلول بود و آن
 سرور و سعادت است مکان وقوع شهادت تا از جمله سبقت و جهات بر خروج سرور از زینب بگردد و از مردم
 چه حقیقت حال طلب کرد حضرت بود از آنها زیرا که حضرت با اینکه عالم بود که کشته و فایز شهادت خواهد بود
 چنانکه شهادت بسبب فایز خواهد بود و کشته خواهد شد یاوران و اگر چه جماعت و فیزه و شکر کثیره باشند اما اینکه سرور
 چون اهل بیت عصمت و معدن رحمت بود آنچه نیکه سبقت منی رحمت از آن خانواده عصمت جاری است و روح
 مرغی بلند پرواز فکر نیکو و حجت ایشان برین سبقت که چه بی تزلزل باشد و از آنچه حجت است که جهاد کننده در پس
 روی است و فایز شود و بر تبه عالی شهادت جماعت بسیار بوده باشد و این مطلب از جمله اسرار مخطوبه بود و نظر شریف آن
 سرور که در سنتا و پر علم خود مسلم بن عقیل را سبقت کو که تا اخذ سبقت نماید را اهل کوفه اگر کو نیکه بر سبقت آن سرور که از چنانچه عالم بود
 مکان شهادت در زمان شهادت خود هم چنین عالم بود و بعد باوران و مجاهدین در پیش خود پس چه سبقت است که
 در سنتا پر علم خود را بر کوفه بر اگر فتن سبقت و طلب حضرت را اهل کوفه در چشم چهره در وقت خویش حضرت کردن حضرت
 از کس اینکه کلام حضرت با نهایت سعید را اهل علم در مدینه و غیر آنها جواب گویند چه و سبقت منی طلب دو امر بود اول آنها تمام
 حجت بود از حضرت با نهایت کمال من هکذا عن ابی بصیر من حتی عن ابی بصیر و دوم اینکه این مطلب از آن سرور
 از سبقت هم به رایت و شفقت بود بر سبقت زیرا که شهادت در پیش روی حضرت بود که این است که ما لا تروا و
 لغت منعت و درجه است که با من تر است از آن جمیع درجه ها که بگویند که این چنانکه مساهلت با آنچه ذکر نمودی سابقاً
 که حضرت عالم بود بعد باوران خود محمد را چگونه طمع میکرد و کثرت باوران و جهاد کننده کان پیش روی خود جواب که هم بر سبقت
 این صفات پس نظر جلیه دیده می شود در دل دقیق زیرا که مقصود کثرت عدد هضار و وقت و از جمله امور است که راه یابد
 در سبقت و محاشات و اگر کو که آنچه استفاد شد از کلام سبقت منی این بود که سوره اتفاق ناشی شد از ترک کردن جناب
 مسلم بن عقیل قبل این یاد را و این مطلب منتم تو جی است از او در حق جناب هم چنین در فرمایش او از آل امین
 قیتاً لعدائک جواب گویند حاشا ثم حاشا ایکنه اشاره و منی از سبقت منی سبقت جناب سلم اتفاق منند بلکه
 این کلام از سبقت سرور در عبارات عامه و بطریق حماسات آنها چنانچه سابقاً اشاره کردیم و در سبقت منی که معصوم جناب سلم
 در نقل کردن او فرمایش پیغمبر را که فرموده آن لایمان قید اتفاق یعنی به تحقیق ایمان مردمان می شود و در آن غفلت از روی کرم جلیه
 کسرا باشد هر چند مقتول کافر باشد تا اینکه این زیاد لعنه الله متصف با این با هم شد زیرا که سابق حدیث پیغمبر افاده می کنند
 که آنچه تقریر کردیم او را با جمله اصل با شمی در کتب نبوی باشد جناب سلم را از کشتن این زیاد کافر زنیق آرزو کرد و جمله و علنا و

کلام حضرت سید الشهدا

برایکه کشف میکند این مطلب از امور و اسراریکه مخفی نیست بنام کسند با اینکه کشتن جناب مسلم او را با زور نمیداد آن مصلحتی را که
 عبارت از ظهور دولت حقه و مضمحل بودن دولت باطل باشد چه چنین نشود بدست آید بر او با قتل این زیاد در میان آنجا
 افتاد و عبارت از محصور شدن آن بیست روز قصر خود معینا امر بر گشت آنچه معلوم شد پس هرگاه مسلم میکشت او را با زور افکار
 راجع میکشت بکشته شدن مسلم و شهادت او و این مطلب و صفت نزد متامل باطلات بعد مخفی نماید زور بر کسیکه علی اهل خلاف هرگاه
 اخذ کنند طوق انصاف یا ترک نمایند ظلم را و متبع نمایند اخبار را و تخصص کنند سیر و آثار را بر این بهیچین میدانند آنچه این حکم
 و این طرف و عقدا کرده بودند اینک سینه اش را هرگاه بر ابرق رود در اینجا کشته میشود این سخن و عقدا آنها از فریب پیغمبر و خیار
 است و حاصل شده بوده که کثر جز میاد به شهادت فرزند در سجا خود در زمین عراق و اینکه میکشد او را اسرار این است و با آنها
 میزند شفاعت حضرت و اینکه باوران فرزند او و شهید شده کان در پیش بر او با او در عبادت جناب خود میبود پس اگر
 صیغتی کسند کان از اهل کمال ایقان میبودند بر آنیه اختیار میکردند حضرت و با فرزند رسول خدا و ترک میکردند صیغتی کردن
 مراد از این چنانکه بصیرت فرموده رسول خدا که فرزند داده به شهادت است و فرزند دادن یعنی با اینکه این و بیخبر از اهل العیاف و تقییل و
 و آیه قلن سئلوا الله ان یزاه قتیلاً حاصل معنی آنکه بدستی که سفر میکند فرزند من سو عراق و کشته میبود در اینجا بدستی
 خدا هست او کشته میبود و حضرت معلق کرده بود با اینکه هرگاه برود کشته میبودیم چنین بصیرت فرموده بود با اینکه او است امام
 منقرض الطایفه و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها بعد از پدر و برادر بزرگوارش هرگاه بگویند آنچه ذکر فرمود او را محقق محله ای او
 کلام و تحقیق شایسته است و جو بهت بر طریق حق و واقع در ای مقام این جواب گویم شک نیست در اینکه بیان او در مقام
 و مرتبه بلند است از تحقیق زیرا که تحقیق اشاره فرموده در ای مقام بوجه جمیع اخبار و آثار و میاید در جمله از مجالس آیه بیان بعضی
 از این اخبار و آثار و اضافه فرموده بعضی از اسرار مثل اینکه هرگاه شهادت است و فرزند میبود بر آنیه دین مضمحل میگشت معنی اسرار او
 بود مراد اینکه اشاره نماید بر توضیح مطلب بعضی از امور دیگر مثل اینکه شهادت حضرت کشف میکند از سرخ کردن مویز
 عالم عهد و شایق از آسیا و سرسلین و ملاکه کو ایت ال محمد و لزوم بودن آنها و از شرافت است هر یک از حضرت محمد و
 اولاد معصومین و از همبندیا و سرسلین و ملاکه من حیث المجموع و مثل اینکه بدستی که شهادت است و فرزند قطع کرده شهادت شکستین
 و استبعاد متوهمین و مقاله الخلفین رضائین و مصلین که در مقام محادله میگفتند چگونه میبود در کتب و در جمعی از بزرگان صحابه
 بعضیه یقینیه با وجود صریح از حضرت رسول خدا و ولایت است و است بر او خود میرا منسین علی بن ابی طالب با اینکه آنها چگونه
 میشدند اینکه ادیت نمایند عزت رسول خدا را و بوز نهادند خانه نبوت را در حضور جمعی از خواجهین و بهضار با اینکه چگونه نیست داده میبود آنها
 در شب عقیده در با انداختن بر بزی پای شتر بهیچین تارم کند و غیر اینها پس در باره بر حواله بعضی و همین و معتقدن کاش
 آنها تا میگویند در ان اخبار کثیره متواتره که افاده قطع و یقین میکند و بر سنده آنها است سرسلین و در پیشه در این باب که بدستی که
 و اما از قریش است و قابل میگردد در قضیه که بلا روز ما شورا و آنچه صادر شد بر رسول از زینب طاعنی کافر زینب و لشکر او لعنهم الله
 پس اگر قابل میگردد در این اخبار بر آنیه میدهند که است اهل بیت عصمت و آل رسول مضموم است در طرق آنها با اخبار کثیره
 متواتره بر انکار صوریات شرع و طقیات دین موجب کفر است و حمل کردن بجهت در این اخبار کثیره است بغیر آل رسول کفر
 است و حمل و استیغناء انفسهم و عنوا عنوا یعنی کرده است باین مطلب در ان لکن انکار میمانند از رو
 لم حاجت توضیح این مطلب که علی مقید بر این است که جاری و مسلم و ترک و انساله و این ماجه و ابجد داده و بجهت در صحاح تشریح خود
 و مالک در موطات خود که سمره میبود در صحیح و صاحب سنه و صاحب سنه و صاحب کتاب فرزند س احمد حلیه در سند خود
 و ضحیه این مغازه در مناقب خود و حافظ ابو نعیم در حلیه خود و غیر آنها را خاز قن اهل حدیث با سند صحیحی سمره نزد آنها حضرت
 رسول خدا روایت کرده اند که حضرت فرموده ان الخلفاء و الائمة بعدک لئن عشت لایزالن الدین بهم
 مسبقا ان ان تقوم الساعة و در صحیح بخاری بسند خود از جابر بن سمره روایت کرده قال سمعت النبی
 یقول لیکون بعدک اثنتی عشر امیرا و از در ان کتاب از ابن عیینه روایت کرده قال قال رسول الله
 لایزالن اناس ما ضیبا ما اولتم ان اثنتی عشر رجلا و در صحیح مسلم بسند خود از جابر بن سمره روایت کرده قال
 ذلک لکم ان علی النبی سمعته یقول ان هذا الدین لا ینقضه حتی یمضی فی ان اثنتی عشر خلفا

و کتب الخلفاء و الائمة
 و صحیح بخاری

و باز در همان کتاب بنویسد که از خبرین سر رویت کرده قال سمعت النبي يقول لا يزال امر الناس ما ضيا
 ما و لهم اثني عشر رجلا و باز در همان کتاب بنویسد که از خبرین سر رویت کرده يقول سمعت رسول
 الله يقول لا يزال الاسلام عزيزا الى اثني عشر خليفة و باز در همان کتاب بنویسد که از خبری وانتم
 از خبرین سر رویت کرده قال قال رسول الله لا يزال الاسلام عزيزا الى اثني عشر خليفة و بنوع
 باز از خبری از خبرین سر رویت کرده قال انطلقت الى رسول الله فسمعت يقول لا يزال هذا الدين
 عزيزا ما بعنا الا اثني عشر خليفة و باز در آن کتاب بنویسد که از خبرین سر رویت کرده قال
 كتب الى ابن مسعود مع غلامه فاذن ان اخبرني بشئ سمعته من رسول الله فكتب الي سمعت
 رسول الله يقول يوم الجمعة عشية تصبح الالسلام يقول لا يزال هذا الدين قائما حتى يقوم الساعة
 ويكون عليهم اثني عشر خليفة و در صبح بعد از کتاب صحاح از خبرین سر رویت کرده قال سمعت
 رسول الله لا يزال الاسلام عزيزا الى اثني عشر خليفة كلهم من قریش و در رویت دیگر از خبرین
 امر الناس ما و لهم اثني عشر رجلا كلهم من قریش و در رویت دیگر از خبرین قائما حتى
 تقوم الساعة ويكون عليهم اثني عشر خليفة كلهم من قریش و در رویت دیگر از خبرین جلال الدين بن مسعود
 که از معتصم بن عثمان است در جامع صغیر خود در حرف حمزه لَنْ يَلْعَانَ الْخُلَفَاءَ بَعْدَ عِلْدٍ نُقْبَاءَ مُؤْنِنَةٍ وَابْنِ
 عساکر از ابن مسعود رویت نموده او را ابن عساکر کتاب کامل در ابن عساکر از ابن مسعود رویت کرده در باب
 من فت قریش از خبرین سر رویت کرده قال سمعت رسول الله يقول لا يزال الاسلام عزيزا الى اثني عشر خليفة
 كلهم من قریش و در رویت دیگر از خبرین امر الناس ما ضيا ما و لهم اثني عشر رجلا كلهم
 من قریش و در رویت دیگر از خبرین قائما حتى يقوم الساعة و يكون عليهم اثني عشر خليفة كلهم
 من قریش الی اخره و در اخبار کثیره کما مطهرت و تعفت در بابیکه حضرت فرموده که قوام و عزت دین
 در پایدن شریعت است و صوفی و معتزله است موجود در دوازده نفر خلیفه و صاحبین پیغمبر که همه آنها از طایفه قریش باشند و معنی نماند بر
 اینکه اهل عامه لازم است که از روایت بصیرت تدبر نمایند در این اخبار دست از انصاف بردارند زیرا آنها هر گاه حمل نمایند این اخبار
 کثیره را بر آنچه بنا گذاریده اند از بودن اول سلسله در باب خلاف امامت ابن ابی طالب و بعد از آن رفیق او و همسایه بر سر
 معهود نزد آنها لازم آید اینکه بر طاعنی کافر فرزند حقیم هضم علی و خلفا و او اندوده باشد که بعضی شده بجای آنکه از پیغمبر پر کلام
 سلمان از دل خود رضامند که در تفسیر من مخلوق خدا را نسبت بده بجواد طاکله او در سل او بگوید بر سر برترین و کافر ترین مردم مخصوص
 است بجای آنکه امامت و مصطفیت ما و صاحبان است که موجود است در این اخبار بعد بر سر استیسا آنها همه با قطع نظر است
 از اینکه در روایت معادیه بود مثل او در کفر و زندقه و اتحاد و با قطع نظر است نیز از اینکه آنچه حجتیار کرده است او را عامه در عمل این
 اخبار ممکن نیست صحیح باشد بوجه از وجه اگر چه قطع نظر شود از آنچه ذکر کردیم سابقا چنانکه معنی نیست بر شخص متامل باطل است
 نه اینکه وجهی در حکم است عقل طرح این صل لازم آید حمل کردن اخبار را بر آنچه گذاشته اند در آمانیه بر طاعن کردن آنها
 از اصل حمل کردن اخبار بر عقلی غیر این در محل بر فرض تصور او خلاف جماع مرکب است یقینا در هر حال آنچه مذکور کردیم از
 باطل بودن در نهایت آنها و حقیقت مذموم است با حوکیه راه مینمایند با او آرا و مناظره و اعتراضی از هضم اصلا اگر چه کافر و مجرم هم باشد است
 جز این نیست این دلیل از آن امور است که از شهادت بر جوخته و اگر واقع شهادت حضرت پیغمبر هر آینه در حق برین معنی است
 هم از نصیب دست برینید شهادت و میقتند او قابل خلاف است چنانکه کفالتا میطلبد از حق معادیه لعنه تم بعد بدست است از
 اعجاب عجب غفلت و اعراض آنها است تا اخبار استغنی منه در طرق آنها که تفسیر شده این اخبار مذکور به نهایت تفسیر و بیان پس
 ذکر میکنیم در اینجا این اخبار شریحه مضمره را تا سبید باشد فایده روشن مقام پس بدانکه فخر خوار می باشد خود رویت کرده قال
 قال رسول الله فاطمة هجرة قلبی و انما هجرة قواذیبی و بعد لها مؤذنه و قال لامة من اولادها
 امسا و رکتی حبل من ممد و ذکبک و یان خلوه من اعتصم به و من تخلف عنه فهو کافر یعنی
 حاصل صفت آنکه روای خود فرموده فاطمه سرور خاطر من است و فرزند من است و میوه قلب من است و زوجه او نوزدی است که از اولاد

او آن سرپرده کارمند در شرف مستند کشیده میان خداوند و خلق او هر کس جنب زده بر آن رشته نجات یافته هر که خلف بخونه
 از او به سلامت افتاده و رویت کرده من حدیث سعد بن ابراهیم مالک الاثر و علی بن ابراهیم بن عبد بن ابراهیم بن عبد بن ابراهیم بن عبد
 بن یاسنت قال صل على نبي رسول الله ثم اقبل بوجهك الكبريتي علينا فقال معاشر اصحابي اوصيكم ببيتك
 الله والعمل بطبا عنيه فمن عمل بها فان وعظم واشج ومن تركها حلفت بربنا لئلا نلتوا ما لئتموا
 السلامه من هتوال يوم القبره كانه اذ عي فاجبوا اليه فاباوا فيكم الثقلين كيناب الله وغيره اهتال
 بينه ما ان تمتكتم بها لرب تصلو امر متكتم يعجزه بعد كان من الفاضل من ومن خلف عنهم كان من
 الها لکن خلفت يار رسول الله على من خلفنا قال على من خلفت مؤمن بن عمران تومر فلكم على وصيبي
 قال وصيبي وخانقه من بعد علي بن ابي طالب فانك الفرس البرية منصوب من نصره وخذول من خذله
 قلت يار رسول الله كره تكون الامم من بعدك قال على من بعدك فبنا وبن اسرائيل تسعة من صلبي الحسين
 اعظاهم الله تعالى علي بن ابي طالب وحماد بن محمد بن علي بن ابي طالب وحماد بن محمد بن علي بن ابي طالب
 قال ان الله تبارك وتعالى جعل الامم في عقب الحسين وذلك قوله عز وجل وجعلها كريمة
 باقية في عقبه ومن رواه حدیث بن اسيد قال سمعت رسول الله يقول على منبره معاشر الناس
 اني فوطكم واناكم واورون على الحوض حوضا عرض ما بين بصبر وصنعاء فيه قدحان عدد الجواهر
 وليت ساكنكم حين يريون علي بن ابي طالب فانظروا كيف تخلفوني فيها انظروا كيف تخلفوني فيها انظروا كيف تخلفوني فيها
 وغيره واهل بيته فانه قد تبارك في اللطيف الحبيب انهم لم يخلفوا حتى يردوا على الحوض معاشر الناس
 كانه على الحوض انظروا من يرد على منكم وسبوخذ اناس يردون فاقول يا ابي عبد الله من اصابني فقال بالحمد
 هل تعرفت بعمالوا انهم ما يرجوا بعدك يرجعون على اعظاهم ثم قال اوصيكم في غيري وخبري فلا تاناوا
 قال في اهل بيته فقام اليه سلمان فقال يار رسول الله لا يخرج من عين الاخرة بعدك اثم من غير ذلك
 قال نعم الامم بعدك من غيري بعدك فبنا وبن اسرائيل تسعة من صلبي الحسين اعظاهم الله علي بن ابي طالب
 فلا تعلموهم فانه هم اعلم منكم واتبعوهم فانهم مع الجن والجنون معهم ومن ذواتنا سلنا الناس قال
 جعلنا رسول الله فقال معاشر الناس اني را اهل عنق تيب ومطاني الى الغيب اوصيكم في غيري وخبري
 ولا اكم واليتبع فان كل بدعة ضلالة والضلالة واهلها النار معاشر الناس من افضنا الشمس
 فليستك بالغير ومن افضنا الشمس فليستك بالغير فاذ افضنا الشمس فليستكوا بالجوهر
 الزهر اقول قولي هذا واستغفر الله لوليكم قال فلم يزل حتى دخل بيتك عابثا قد خلقت اليه
 قلت يا ابي انت واني يار رسول الله سمعتك تقول اذا افضنا الشمس فليستكوا بالغير ما الشمس وما
 القمر وما الفرقان وما الجوهرة فقال انا الشمس وعلى القمر فاذا افضنا الشمس فليستكوا بالغير
 بعد وما الفرقان فما حسن والحسين فاذا افضنا الشمس فليستكوا بالغير وما الجوهرة فما
 الامم التسعة من صلبي الحسين عليهم السلام واناسيع هتديهم عجل الله فرجه من هتديهم
 رویت حدیث بن یمان اینکه گوید نماز خواند با حضرت رسول محمد پس ارا ان رسول مبارک خود را بجا نمود فرمود که گروهی
 من وصیت میکنم شما بتقوی خدا و عمل کردن با طاعت او هر کسیکه عمل نمود بفرموده خدا استکار و صاحب عنیت و صاحب کرم
 و هر کسیکه ترک نمود طاعت خدا ندمت و پشیمانی نادرودا پس اناس فامید از خدا سبب تقوی استی از انزل و سبب تقوی
 روز قیامت بدستیکه می بخورم خود را خوانده شده که خود را عابت نمود بدستیکه من دو چیز میکنم در میان شما امانت میکنم از
 کتاب خدا و عزت خود و اهل بیت خود اما می که چنگ زده اید باها گمراه نخواهید شد هر کسیکه چنگ زد بعد از من بغیرت
 من از استکاران خواهد بود و هر کسیکه از آنها تخلف خود را ما لکن خواهد بود پس عرض کردم یا رسول الله که می سپارم را
 فرمود که سپردم بحسن عمران قوم خود را عرض کردم که خود را بوضع فرمودستی و غلبه من بعد از من علی بن ابي طالب است که اوست
 و پیشوای بیگانه و کشته شده کافران حضرت باینه کسیکه در ایاز کرده و محذول شده کسیکه دست از ایاز کرده و شسته عرض کردم

یا رسول الله خدیجه نوحه بر او فرمود بعد از آنکه ای امیرالمؤمنین که در آنروزه باشد نظر از آنها از صلح حسین خواهد بود که عطا فرموده باینها خدا تعالی
علم او فهم را خازنان علم خدا و مصلحت او و او نیز عرض کرد که در این روزها اولاد امام حسن ازین بهره نیت فرمودند برستی که خدا تعالی فرمود
امامت را در صلح حسین و نیت مفاد فریاد خدا تعالی عزوجل که **وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاطِنَةً فِي عَقِبِهِ** و در روایت خدیجه این
است که بگویند از روز ولادت ابانیز خود میفرمود که هر که مردم من پیش بدو شایم و درستی نماید سوسه من دارد و خواهد شد و ضعیف که قدر
دست او در بصیرت و تصفیه است در او جاهاست بعد دستاره ما و برستی که از شما خواهیم پرسید و قیام کن در او شدید از آن دو نیت
سنگین پس ناخاطه کنید چگونه رفتار خواهد کرد و حق را مراعات نماید فرموده آنها ان امامت سنگین بزرگتر کتاب حدیث است
فرمود و عزت من که اهل بیت است زیرا که برستی که خرد داده مرا برورد کار لطیف و خیر که آیند امامت از هم دیگر جدا نمی شوند تا که عرض
پس در آن روزهای کرده مردم که بگویم در سر عرض نشسته و نظر من که کسی از شما من دارد و شود می گویم که نزد من ملائکه خدای تعالی را میفرستد
عرض میکنم بر او کار اینها از من است و از من است خدا خطاب می رسد یا محمد یا محمد است عمل اینها را که اینها بعد از تو که گفتند و بفرموده ان
که نشسته ای آن خود پس از آن سه مرتبه فرمود و صحبت میکنم شما را که بعزت من بیکاناید فرموده با اهل بیت من پس سلمان از او خود بفرمود
و عرض کرد یا رسول الله ای جبرئیل مرا از آنکه که بعد از تو خواهد بود و یا اینها از عزت تو بیکاناید فرموده از بعد از من که از عزت من خواهد
بود بعد و نقیبه ای است که نظر از آنها از صلح حسین که عطا فرموده خدا تعالی باینها علم مرا و فهم مرا پس باینها بی مقام تعلیم نمودن باینها زیرا که آنها
از شما دانترند و متابعت نمایند آنها را که برستی آنها با حق اند و حق باینها است و در روایت سلمان فارسی است میگوید خطبه خواندم از رسول خدا
پس از آن فرمود ای گروه مردم بد بترسید من برود در میان شما حلت خواهم نموده و عالم عیب خواهم رفت و صحبت میکنم شما را در حق قدرت خود
پسینکه و حدیث از بعد از بعثت زیرا که برستی که بعد از بعثت است و فضیلت اهل بیات در آن است که مردم
هر که آنها را بیاورد باید جنگ بزند ماه و هر کس که ماه را نیافت باید جنگ بزند بفرقدان و مستیکه فرقدان اینها نیستند چنگ بزنند بسیار
در شنیده بعد از من میگویم سخن خود را و طلب مغفرت میکنم از خدا بر آن خود و شما سلمان میگوید یوم خدمت حضرت تا داخل شد
بزرگوارش پس من هم در خدمت حضرت عرض کردم پروردگارم هر که تو با دیار رسول الله از آنها شنیدم که فرمودید زاینکه میاید
اقتاب پس جنگ بزنید ماه و چو بفرست مراد از اقتاب ماه و فرقدان و ستاره کان در شنیده فرمودم و هم اقتاب علی بن ابی طالب
است تا و قیام نیافتید مرا بچنگ بزنید با و بعد از من اما فرقدان پس عبارت از من و حسین است زاینکه نیافتید ماه را بچنگ
بزنید باینها و ستاره که در شنیده پس عبارت از زلفنامه است که از صلح حسین میباشند و نیت آنها بعد از آن است
فرج و در روایت جابر بن عبد الله هم از زینب بنت علی است و عمران بن حصین و ابن مالک و ابی هریره و همال اینها فریب
باینها آوردند و باز آنکه فرموده **الآن من متمسک بما تمسکتم فقل استمسک بحمیل الله و من
اتمسک به فقل تمسک الله** تا حدیث یعنی آگاه باشید هر که چنگ زد باینها بعد از من ب تحقیق چنگ زده برشته
خدا و هر که از آنها دور است از خدا دور شد خلاصه کلام روایات کثیره که مشتمل باشد بر این دوازده گانه و بسیار مبارک آنها و ذکر اینکه اول آنها
علاء و آخر آنها حضرت محمد علی است که پشت سر او ناز خواهد کرد و هیچ عیبی بر او که از رسول خدا وارد شده است نزد جمیع روایت
اهل خردتوار جناب است و حدیث جابر بن عبد الله در این خصوص مستفیض مشهور است و هم چنین غیر از سایر احادیث پس و اگر
کسی که آنها را قوت گرفته و در اینها نیکی از او عصبیت و حاجت بصلوات اهل بیت را در دل خود نشان نموده و حق
اهل بیت رحمت و عمت را حسیار نموده اند و با حمله تحقیق شهادت جناب سید الهدی را و لهذا امرات بر فضل و فضیلت
و منعم به نبوت و کرم و عنوان بر خیز و منفعت و هدایت و نجات و صدق و حقیقت است اهل الله و سنده کان صلح
و تحمل بر ذرات است و نرسد و هر شورش و شیطنت و کفر و فتنه است مرا اعدا آنها و عاصبین حقوق آنها و نیت کننده کان حدیث
انها است الا الله ته علی اقوم بها امین پس زاینکه مطلع شد به جان عنوان او بیک سینه بر نفس فرموده بود پس بران که عنوان
دفع حدیث مجلیه تعرض بیان او گشته و فرموده **باب علقه سبیکه** از خبیه او صدیقه گفت فرموده قاطان الله و علی امین آنها را
از علم او نقل و علقه است اهل الله علیهم السلام در کتاب بحال امین و کتاب احتجاج و در کتاب علی شریع از محمد بن ابراهیم بن سنی اهل قاعه
روایت کرده میگوید یوم نزد شیخ ابوالقاسم حسین بن روح قدس الله تعالی روحه با جماعتی که در میان آنها بود علی بن عقیل القصری پرسید
از اهل مجلس بروجت و در آن عرض کرد و میفرماید از تو مسلمه بر رسم فرمود پرسش از کف جبره را از حسین بن علی آیا و که خدا بود

عنوان اول

او خبره مر از قاتل او دشمن خدا بود فرمود بر آن مرد عرض کرد چگونه رویت از یکدیگر است که خداوند دشمن خود را بر تو نه خود را بر او استقام
در جواب او گفت یاد کبر از من آنچه میگویم بر او ندا که خداوند عزوجل با مخلوقات خود شایسته مخاطبه و مکالمه میفرماید بلکه فرمود
عزوجل کجا آنها را میفرستد از جنس آنها و صفت آنها بیشتر که مثل آنها است و هرگاه از غیر صفت صورت آنها بسیار
میفرستد از آنها نافرست کردند و فریاد آنها را قبول نمیکردند و زاریها را نیکه مستحق حکمت از جنس آنها بسیار فرستاد که طعام میخوردند
و در بازار راه میفرستند باز گفتند زاریها که مثل ما نیدارند قبول نمیکند مگر اینکه معجزه بمانند که ما عاجز باشیم از آوردن مثل آن بهترین
کیم شایسته مخصوص آنچه قدرت فراریم با آوردن آن پس فرمود خداوند عزوجل برای آنها معجزه که خلق عاجز بودند از آوردن آنها
پس بعضی از آنها بعد از ترسیدن و تم خود عرض آنها طوفان را آورد پس غرق شدند جمیع آن کسانیکه طاعنی و سرکش بودند و بعضی از
آنها را آتش انداختند بر پشت آتش را که سرد و سلامت کرد و در آنها بود کسی که در آوردن سنگ سخت شتری و در آستان
او شیر جاری نمود از آنها بود کسی که گداخته شد برای ادا بیدار و معجز شد برای او از سنگ حبه ما و پرشت برای او عصا خشک
از دما کردید که می بلعید آنچه از من میموند و از آنها بود کسی که شامی را در دنیا بیاورد و مستلایان مرض بر سر او نهد و میگردد که از باذن
خدا بیجا و خبر میداد آنها را آنچه میخوردند و چیزی میگذشت در خانه خودشان و از آنها بود کسی که مشق شد از برای او ماه و حرف
زد با او بهایم مثل شتر و کرک و غیره و تشنگی از اینها مثال اینیجات بطور رسید و خلق تمامه از آوردن مثل آن عاجز شدند
تقدیر خداوند و معصنا حکمت و لطف حضرت ما بر برنده کان خود ایشانند که فرموده بسیار با اینهمه معجزات در کمال غالب
و در حال که مغلوب و کلمه قاهر و کلمه معجز و هرگاه فرزند در همه حال غالب و قاهر و مستبلا و معجز میفرمود آنها را اخذ می
کردند مردم آنها را بر خودشان خدا ما هر آنکه معلوم نیست فضیلت صبر آنها بر بلا و محنت و استقامت لکن فرمود خداوند عالم حالت
آنها را در اینها مثل حالت دیگران تا بوده باشند در حال محنت و بلا صبر کنند و در حال عافیت و غلبه را بعد از آنکه کشنده و کوه شده یا
در همه احوالشان متواضع و متکبر و تا اینکه معلوم شود در برنده کان را اینکه برای آنها هدایت منزله از نقایص که خالق و مدبر
آنهاست تا عبادت نمایند و طاعت کنند پیغمبران او را و محبت خدا ثابت باشد بر هر که تجاوز نماید در حق آنها و دعا کند در حق آنها
رو به بیت را با عباد و مخالفت و معصیت و انکار نماید آنچه آورده او را بسیار و سل **لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ**
وَيَحْيِيَ آخَرَ عَنْ بَيِّنَةٍ محمدان بر این سخن که میفرمود اما روز بر کشتم به حدیث ابوالقاسم همین بن روح و من
پیش خود میگویم این مطلبی که در روزها میزد گفت ای از خودش بود آنحال مثل آنکه ابتدا بر سخن نایم او فرمود من یا محمد بن ابراهیم را
از آسمان معجزه و کرامت عاصم بدین مراد بر اینید یا ابا بر بکانه دور متفرق سازد بدن مرا خوشتر است بر من از اینکه بگویم در این خدا را
خود را بجانب خود چیز را بلکه آنچه گفته همه اصل است و از حضرت محبت جعل آنه فرجه سموع است و در خبر محمد بن ولید است
قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا أُصِيبَتْ أَيْدِيكُمْ قَالَ فَقَالُوا
يَتُوبُ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ نَمَا أَصَابَنَا عَلَيَّا وَأَسْبَاهُهُ عَنِ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنْ ذَلِكَ قَالَ فَقَالَ
إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ اصل مضمون آنکه از
حضرت امام جعفر صادق رسیدم از تفسیر قول خداوند عالم که فرموده آنچه بر کسی برسد بشما از مصیبت بسبب افعال است که از شما
سر روزه را که در عرض کردیم حضرت امام جعفر که بعد از شباه او را اهل بیت او رسیده از این قبیل است در جواب
فرمود در بیتی که حضرت رسول خدا هر روز هم در سینه مدیحه خدا را عزوجل توبه می نمود به آنکه گناهی از او صادر شده باشد
یعنی مصیبت او یا از باب مجازات سوگو کرد در نبود بلکه آنها منزله بودند از او که مصیبت و در جعفر قتان که او هم ز سگری
و آنهم از جوهری و آنهم از این حمارة و آنهم از پدرش و آنهم از حضرت جعفر بن محمد و آنهم از پدرش روایت کرده **قَالَ إِنَّ تَوْبَةَ**
أَيُّبَ لَمْ تَسْبَحْ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ وَإِنِ لَا يَتُوبُ إِلَّا يَتُوبُ وَلَا يَتُوبُ إِلَّا يَتُوبُ وَلَا يَتُوبُ إِلَّا يَتُوبُ وَلَا يَتُوبُ إِلَّا يَتُوبُ
وَلَا يَتُوبُ إِلَّا يَتُوبُ وَلَا يَتُوبُ إِلَّا يَتُوبُ وَلَا يَتُوبُ إِلَّا يَتُوبُ وَلَا يَتُوبُ إِلَّا يَتُوبُ وَلَا يَتُوبُ إِلَّا يَتُوبُ وَلَا يَتُوبُ إِلَّا يَتُوبُ
لَهُ وَالْحَمْدُ وَلَا يَتُوبُ إِلَّا يَتُوبُ وَلَا يَتُوبُ إِلَّا يَتُوبُ وَلَا يَتُوبُ إِلَّا يَتُوبُ وَلَا يَتُوبُ إِلَّا يَتُوبُ وَلَا يَتُوبُ إِلَّا يَتُوبُ
وَلَا يَتُوبُ إِلَّا يَتُوبُ وَلَا يَتُوبُ إِلَّا يَتُوبُ وَلَا يَتُوبُ إِلَّا يَتُوبُ وَلَا يَتُوبُ إِلَّا يَتُوبُ وَلَا يَتُوبُ إِلَّا يَتُوبُ
مِنْ بَيْنِكُمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِمْ وَآلِهِمْ أَجْمَعِينَ النَّاسُ لَفِيهِمْ وَصَعْفَةُ فِي ظَاهِرِ حَرْفِهَا

بِمَا لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ تَعَالَى مِنْ التَّائِبِينَ وَالْمُتَّقِينَ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ الَّتِي فِيهَا يَدْخُلُونَ فِي يَوْمٍ قَلِيلٍ
 فَلَا أَمْتَلُكُمْ وَكَمْنَا بِبَلَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِالْبَلَاءِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُوَ مَعَهُ عَلَى جَمِيعِ النَّاسِ لَكَلَامٌ عَوَالِمٌ
 الرُّبُوبِيَّةَ إِذَا سَأَلَ مَا آتَى اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُصَلِّهُ لِيُصَلِّهُ مِنْ عَظَائِمِ نِعَمِهِ تَعَالَى مَتَى سَأَلَ مَا سَأَلَ وَأَوْلِيَّتَهُ
 بِذَلِكَ عَلَيَّ أَنْ التَّوَابِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى صَنِيعَاتِنِ اسْتِغْفَانٌ وَخِصَالٌ وَلَيْسَ لِمَنْ يَفْقَهُ وَضَعْفًا
 لَصَنَعَتِهِ وَلَا يَفْقَهُ الْفَقِيرَ وَلَا مَرِيضًا لِرَضِيهِ وَلِعَلِّمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ مَرِيضًا وَلَا مَرِيضًا مَرِيضًا
 شَاءَ كَيْفَ شَاءَ كَيْفَ بِأَيِّ سَبَبٍ شَاءَ وَيَجْعَلُ ذَلِكَ عَمْرًا لِمَنْ شَاءَ وَيَسْتَأْذِنُ لِمَنْ شَاءَ وَهُوَ عَزَّ وَجَلَّ
 جَمِيعِ ذَلِكَ عِنْدَكَ فِي قَضَائِهِ وَحُكْمِهِ فِي أَعْمَالِهِ لِأَنَّهُ يَجْعَلُ عِبَادَهُ إِلَّا الْأَصْلَحَ لَهُمْ وَلَا قُوَّةَ لَهُمْ إِلَّا بِهِ
 قَالَ الصَّدُوقُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي عَيْبَةَ عَنْ ابْنِ جُبَيْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
 عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْرِفُونَ كَثِيرًا رَأَيْتَ مَا أَصَابَ
 عَلِيًّا وَأَهْلَ بَيْتِهِ هُوَ مَا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَهُمْ أَهْلُ بَيْتِ طَهَارَةٍ مَعْصُومُونَ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ
 كَانَ يُؤْتِيهِ اللَّهُ تَعَالَى وَتَسْتَعْفِفُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ مِائَةً مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَخْصُ
 أَوْلِيَاءَهُ لِيُجَاهِدَهُمْ عَلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ وَفِي رِوَايَةِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَنَحْوِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ
 ابْنِ رِيَابٍ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ قَالِبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ وَأَنَا مِنْ أَصْحَابِهِ حَوْلَهُ وَعَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ يَقُولُونَ
 وَيَجْعَلُونَ تَنَاوُصًا وَيَصِفُونَ بِلَانِ طَاعَتِنَا عَلَيْهِمْ مَفْرُوضَةً كَطَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى الْكَبِيرُونَ حَمَلْتُمْ
 وَخِصَمُوا أَنْفُسَهُمْ صَنِيعًا قَلْبُهُمْ فَيَقْضُونَ حَتَا وَيَعْبُونَ بِذَلِكَ عَلَيْنَا مِنْ أَعْطَا اللَّهُ تَعَالَى
 بَرَاهَانَ حَقٍّ مَعْرِفَتِيَا وَكَتَابِي لَأَمْرًا أَنْ تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَفْرَضَ طَاعَةَ أَوْلِيَاءِهِ عَلَى عِبَادِهِ ثُمَّ
 كَيْفَ عَنَّمُ أَحْبَابًا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَقْطَعُ عَنْهُمْ مَوَادَّ الْعِلْمِ فَمَا يَرِدُ عَلَيْهِمْ مِمَّا فِيهِ قَوَامٌ دِينِهِمْ فَمَا
 لَهُ حَرَمٌ جَعَلْتَ ذَلِكَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَرَأَيْتَ مَا كَانَ مِنْ آخِرِ قِيلِمِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْحُسَيْنِ
 وَخُرُوجِهِمْ وَمَيْلَهُمْ بِيَدِي اللَّهِ تَعَالَى وَمَا أَصِيبُوا بِهِ مِنْ قَتْلِ الطَّوْاعِينِ يَا لَهُمْ وَالطَّغْفُرِ هُمْ قَتَلُوا
 عَلِيًّا وَقَتَلُوا أَبَا جَعْفَرٍ يَا حَرَمَانُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ كَانَ قَدِّدَ عَلَيْهِمْ ذَلِكَ وَخَصَّاهُ وَامْتَضَاهُ وَحَمَلَهُ
 ثُمَّ آجَاهُ فَيَقْضِي صَلَواتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَيَعْلَمُ صَمْتًا مِنْ صَمْتِ مَنْ أَوْلَى أَمْرَهُمْ يَا حَرَمَانُ حَيْثُ نَزَلَ بِهِمْ مَا
 نَزَلَ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ وَظَاهِرًا الطَّوْاعِينِ وَعَلَيْهِمْ كَوْشَاءُ اللَّهِ دَفَعَهُ عَنْهُمْ وَالْحَوَا عَلِيَّةً لِيُطَلِّبَ ذَلِكَ
 مَلِكًا لَطَّوْاعِينِ إِذَا لَاجَأَهُمْ وَدَفَعَهُ عَنْهُمْ ثُمَّ كَانَ انْفِضَا مَدَّةِ الطَّوْاعِينِ وَذَهَابِ مُلْكِهِمْ أَسْرَعُ
 مِنْ سَيْلِكَ مَنْظُورًا انْفِطَاحَ قَتْلِهِ وَمَا كَانَ اللَّهُ

دادم مردم از خود و آدم از آن باری که در این باب و گفته که پرسیدم از ابی عبد الله از قول خدای عزوجل و ما اصحابکم انما نریتم
 پنی که آنچه که بفرست علی و ابی بیت در رسیده پس بگردان آنها بود و حال آنکه ابی بیت عصمت و طهارت بودند در جواب فرمود
 عدیستیکه حضرت رسول خدا هر شبانه روز صد مرتبه در گاه خداوند توبه و استغفار میفرمود و چون اینک از او میبستند صد مرتبه
 عدیستیکه خدا تعالی مخصوص کرده او کیا خود را بجا تا هر چه در دنیا و در روی زمین همه و محمد بن حسین از این محبوبان این رب
 از غیر او میگوید شنیدم از امام محمد باقر در حالتیکه میان جمعی از صحاب خود نشسته بود میفرمود لعنت از قومی دارم
 که ما دوست میدارند و ما را از آنم خود فرآیدند و وصف میکنند ما را با نیک طاعت ما را آنها چه است مثل علی بن ابی طالب
 قتله پس از آن میگویند محبت خود را با نفس خودشان بجهت ضعف دلهایشان محاسبه نمایند پس حق آرا ناقص میکنند محبت
 پس نیز به سبب قلت معرفت در حق تا یک نیک عطا فرموده خدا تعالی با آنها حق معرفتشان ما را و تمام استیکم را ایامی
 که در دستیکه خدا تعالی و حبیب کرده باشد طاعت او کیا خود را بر بندگی کان خود پس از آن محبتی دارد از آنها خبرهای آسمان و زمین را
 و قطع کند از آنها سواد علم را چه وارد می شود بر آنها از چیزها یک در است تو ام دین آنها حمران بجز نیست است و عرض کرد قربان
 تو کردم ایامی بینی بچه سخن علی بن ابی طالب و حسن و حسین در دنیا استاده که نمودند در افعال خود در قیام و خروج معجزانه قدر آنها
 مصیبت رسید از طایفه غوثیان که بظلم و ستم آن بزرگواران مغلوب و معزور کرده آنها را بجز و جانشینند حضرت ابو جعفر
 فرمود حمران جمله بنیاد بر بستیکه خدا تعالی مقدر فرموده بود بر آنها و از قضا و مهنا و حتم او گذشته بود پس آنچه واقع شده خدا و حجت
 آنچه نیست که تقدیم داشته پس از در علم ساکت شده او را و هر گاه آنها حمران و فیکه نازک شد با آنها بجز نامر خدا بود و از غلبه و کجاست
 بر آنها از خدا سوال میکردند دفع او را از خودشان و حاج میکردند در گاه خدا در طلب رفیق ملک طینان گذشته کان در حال البتة
 اجابت میفرمود دعا آنها را و دفع میسوزد از آنها طایفه پس از آن بود و بعضی است طایفه کوزال ملک آنها زودتر از کشته
 منظومی که با پاره شود و دانایش متفرق گردد و این واقع دیگر واقع نمیشد ترجمه حدیث هر گاه تو بگوئی که در بستیکه آنچه ذکر شد
 در خرد دل یعنی خرد حمران بر ابراهیم طایفه و العبارت است از فرمایش حسین بن روح قدر ستره که هر گاه از آسمان میفرستد تا به فرمایش او که بهتر
 است از آنکه بگویم در دین خدا بر آنچه خود چیز را میهند میکند تا آنچه بنامی شاه است از ذکر و جوه و بیان اسرار در هر باب
 از ابواب و در هر مجلس از مجالس اینک تا بیری که در بستیکه شک نیست در اینک جمله کبیری درین جوه و اسرار گاه گویم
 جمله شنیده شده از اهل کلمتیه و مجتبی الهیه عنی انما معصومین از آل طه و پس صلوات الله علیه جمعین جواب گویم
 فریبت میان حال حسین بن روح در ستره و زمانی او میان احوال و زمان ماکد نهایت و صوح است زیرا که آنجاست بایه بود
 از ابواب و کله خاصی بود از اولای حضرت محبت عمل آن فرجه و بای بود از نواب و پس سزاوار بود مثل او نیک قومی
 دو دو که مثل او اینکه شنیده بود از اصل اعی حضرت محبت روح که العذار زیرا که بر ستره مقام شان او بهمان نحوی بود که در واقع است
 و بان طریزی بود که با شاه شده سب او در جز از اینکه او شکر و کرد بچوب دادن از آنچه در دل محمد بن ابراهیم گذشته در حسین پس
 خلیان یافته بود چنین مقام و مرتبه بالغت از اینکه فتوی یا خبر دهد که آنچه شنیده او را و افزوده از حضرت محبت اعظم
 از اینکه بوده باشد این اخذ بر طریق مخصوص یا عموم خلاصه کلام آنم فرقی واضح میان احوال و زمان ما و میان حال و زمان او از آن
 چیز نیست که قابل انکار نیست بعد محضی نماند بر بستر است آنچه ذکر میکنم از آن جوه و بیان اسرار در هر باب و مجلسی بر چند
 زمان امور نیست که شنیده شده باشد مخصوصا از انما معصومین که آنیکه اینها هم از آنچه میبست که استنباط کرده ایم آنها را
 به سبب استداد از ارواح حدیثیه آنها مخصوصا به سبب استداد از محبت عصر محمل آن فرجه و از آن امور نیست که علم شده ایم
 تو سحین به سبب اینها بوی خدا تعالی پس توفیق داده خدا تعالی در احوال تبدیری و نظرات سقیمه و رجوع کردن با جمل قواعد
 عقاید و نقلیه آنچه نیک در نوم و ملوم میشود رجوع کنند به آنها علاوه بر اینکه در بستیکه جمله از آنها استنباط نموده ایم از عمووات کتاب
 و جمله دیگر از انجوامی و مطا و کلمات معصومین و جمله دیگری از آنها نیست که در جمع و میان توفیق میان چهار که متناقض
 بنظر میاید هر گاه بخواهد که تعجب میکنی بطرز مختصر پس بگو بدست است آنچه ذکر میکنم از آن جوه و اسرار نیست از دستبیل آنچه سوال کرد
 آنرا این سال پس بعد و غافل شو پس محضی نماند بر بستر است آنچه ذکر میکنم از آن فرموده آنرا حسین بن روح قدر ستره چنانکه احتمال دارد و یک
 ستر و اقدار شهادت کفر باشد و هم چنین احتمال دارد اینکه آن ستره که در اصل در جمله اسرار باشد یا اینکه بوده باشد یک اسرار

مستدده و واقعیه لکن جهت خصاص مذکور در جواب از ایجه شده باشد که آنحضرت میدهند که بشهره سایل رفع میشد که با جواب
یا اینکه اجواب کفایت میکرد در زوال شبهه او یا اینکه بهم سایل اوتب بوده از سایر وجوه و اسرار پس حقانیت خستیا در احتمال
او را دفع میکند و وجه چند که مخفی نیست بر شخص با فطرت پس در احتمال تا نه بهتر است بدون تفاوت تا بین شقوقات او
که ذکر کردیم بعد مخفی نماند بر تو در بستیکه شهادت را در اخبار چند علت بیان شده از آنها یکی این بود که در اخبار پیشیکه در صد و بیان او
بودیم ذکر کردیم و یکی وجهیت که در بعضی دیگر از اخبار ذکر شده که عبارت ازین باشد که حکمت شهادت است بر اینست که برای سبب
مصیبت کابان از دوستی اهل بیت است از آنست که جنم یک از آنها آنچه در بعضی اخبار است که در بستیکه خدا تعالی
اراده کرده که او را کشته نمیزد و از جمله آنهاست آنچه در روایات کثیره وارد شده که در بستیکه درجه ایست غیر سید مابدر چه مکرر
فیض شهادت و غیر ازین از علمتها نیک در اخبار وارد گشته و همه این اخبار را ذکر میگردانیم کتاب است که در تعالی و مخفی نماند بر تو
اشاره و فریادیکه مرتبت است بر شهادت آنحضرت که شهادت از آنچه شماره آید و زیاد تر است از اینکه بنهایت سبب ایامی منجی
که او است حکمترین ادله و آخرین شواهد در باب لایل نبوت خاصه هم چنین در اثبات حقیقت در نهام امامیه هر چه پیشین بود
با اینکه جماعت بسیار و یهنا بسیار از هر دیار و امصار از شیعیه اهل حدیث رقصه میکنند زیارت آنستند مقدس آنحضرت را
و متحمل میشوند در پیشای راه انواع ادبیت را از کشته شدن و غارت رفتن بدرجه که عاذا متحمل نمیتوان شد در انشای راه علوم
و معنوی و دلیل میکردند جمعی از آنها کشته میشوند در انشای سفر و جمعی از آنها را میکشند مواشان و توشه و خرجی راه را از آنها میبرند
و در مسافت و راه را به کمال عسرت پاینده طی میکنند و میروند مهندنانا میزنند بر شونه کان و مطلقین و کسب اینکه در هر
خودشان مانده اند مگر کمال اعتقاد و زیادت ثبوت و دوق را صفت بر زیارت این قبر مظهر هزاران فریاد عرفت و شرف
او را و با وجود استماع اینکه مصائب و زده در راه باز نور در سال آئینده زیاد تر میشود ارسال گذشته پس این ثبوت کمال و دوق
آنقدر در باب زیارت و رفتن زواران آنحضرت است که اتفاق کرده اند بر او مردان و زنان و پسران و جوانان و کوجکان و بزرگان
حقانیکه جمعی بسیار قصد میکنند زیارت آنحضرت از مکانها بعیده در نهایت دور که لکن مرکزی یا توشه داشته باشند
بلکه پیاده راه و رفتن و بذل آرزو به آنوقت محتاج شدن بعد از آنکه جمیع از آنها بنهایت کسرت و بدرجه اعلا جمیع قصد زیارت
آنحضرت میکنند خوش باحوالشان پس همه اینها بعد از زمان شهادت اتفاق افتاده در این زمان هم خواهد ماند با ستاد و دور دیگر
ممکن نمیشود طالی محمود و کافر محمود از منع زیارت آنحضرت چنانکه ممکن نشده کسیکه پیش بودند از کفار بنی هبیه و طایفین
بنی عباس پس این احوال و این کثرت زوار در قبر شریف آن بزرگوار عدد آوند عالم زیاد فرمایند شرف او را با این کثرت
گریه و زاری و سوگاری که در نزد آن قبر مظهر در کجا حضرت بار کفایت میگرداند آنحضرت را نیک اخبار او در اطراف عالم منتشر گشته و
سیر کاروانیان جهانیان را فرا گرفته و مطلق گشته بر آنها طایفهها مختلف و صحاب جمیع ادیان منتهی پس اگر در اصیونت
کس ادعا نماید که رسیده او زده اسلام و دعوت حضرت خیر الانام مکتوبش پس او کادب و مقصرت است که چه از شهرهای
بعیده مشرق و مغرب و شمال جنوب از طایفه فرنگ و غیر آنها باشد زیرا که صندل کرده بهمین وقایع را سیامان و قایع
نکاران که اراده کرده اند طایع که گشته و آئینه عالم او عالم شدن بمذاهب اهل عالم و طوایف آنها که امثال این وقایع
در مدینا حجات و تاریخها ثبت کرده اند و بزرگترین آنها از جمله صنوح در خصوص انشا خبر در اطراف و اکناف عالم قضیه پاد
داشتن تقریه جناب سید شهید علیه السلام و بر پاداشتن همانها و جتیا کردن مجالس عز و محفل کجا و صحاب انشا پس آل
عباد در شهر محترم حرام در هر سنگه در هر ایام زیرا که آنچه اتفاق میافتد در انامیه مصیبت استرال از کربین و ناله کردن و فریاد
و بر سر و زدن و خاک بر سر ریختن و صرف اموال و بذل چیزهای پر قیمت نمودن در جتیا کردن مجالس عز و محفل کار حضرت
شربت و طعام مرتبه است که میداند حد او را که خدا تعالی و حج اطهارا که عبارت از محمد و آل مصیون و صلوات الله علیه و
باشند واقعه تقریه و در سوخته کردن در ایام مصیبت نیز در بر طایفه امامیه خصاص نازد بلکه انبیا در بر جماعت بسیار
و طوایفه شاری از دیگرین است بسیار با نبوت خلاصه با ولایت ائمه از طایفه هند و بیا و جو کبیا و جماعت نهار و جو س غزوه
انها بعمل میآورند و این تمام جهت مشاهده کردن آنهاست از قصص حوالج و نبویه آنها و حل عده با مشکلات آنها و رفع بیات و
رسیدن بمراتب عالی و مناصب نبویه تقریه دار آن بزرگوار است و در این زمان شخصی بود عظیم الشان طایفه با فخر اهل ولت

از اهل

از اهل کشور شهرهای هند و مضرب در دولت خود ستون الممالک بود و در اول شرک بود از نظایف میزد با لکن در ایام کفر نزل میزد
 در هر سال در شهر محرم اموال بسیار دادها فاعده لغزیه حضرت سید الهیاد و در یکی از این سالها نزل نمود و برابر آنچه در کتابهاست تصرف میکرد
 پس از آن سبب ماکر و بدین مرض سخی بر تبه که نزدیک بود بلا کشود پس در آن حالت نزع و حصار که نفس کرده بود یکدیگر مضرب یافت و نزع
 صحیح گشته رجوعت و بشف اسلام فایز گشت از او سبب اسلام را سوال کردند جواب داد که حضرت سید الهیاد با پاکس من مثل
 گشت و من فرمود بر بنیز تحقیق صدایقالتی تو شفا داد برکت بر پا داشتن تو عزای مرا پس از آن ایام خوش عاقبت در تعلم احکام اسلام
 و شناختن حلال و حرام نبل سخی و استقام نمود و بعد از آن با بملال و عیال خود که به سبب او مشرف شده بودند بشف اسلام
 از هند کوچ کرده بگرایی مملکت مشرف شد و آنچه از اموال لغزیه و جواهرات بر قیمت داشت بهستانه تقدیرت سینه بعنوان دینه تقدیر نمود
 در قبه منوره او حجت و او در این زمان از جمله زاده و عباد اهل عتبت مملکت بوده و یک سال قبل شهید روضه روحی لصاحب الفدا مشرف
 شده بود در این نزدیکی مراجعت کرده بعد بدان بدستیکه بعضی از اکتانیکه و ثوق دارم بجز آنها خبر داد مرا که بعضی از شهرهای
 هند سفر کرده بود و خودش از اهل از بیجان بود میگفت دیدم در راه ایام قاست خود جامع بسیار از اهل انشرو و غیر آنها
 دیدند و سر عتبت سینه نمودند بسو میدان مریز که در آن شهر بود پس گفتم از آنها این سبب این گفتند من که گفتم بعد با کما
 مشرکین میباشند زدن آنها نفس مرده است میخوانند که او را با تش ادا زنده و بوزا نند زیرا که رسم عادت آنها در حق ترده کان زمین
 من هم بجمال سرعت آنها روانه آن میدان گشته پس دیدم که آنها حقیا کرده اند سیمه بسیار با لجن و فاشاک زیاد گذاشته اند آنروزه
 در وسط آن ایام و او آن میت دختری بود پس از آن آن ایام چهار زن دنیا که کله کله میدان مثل جنم مشفق گشته و شهادت
 آتش جمیع بدن آن صغیفه با سوزانده و خاکستر نمود مگر سینه او را که ابرار آنها آتش تاثیر نه کرده پس حصار را از آن شهر استحال
 رویداد عالم آنها دوباره از هم بسیار انداخته و مشفق کرده و کله کله چند خوانند تا بلکه سوزد بار آتش در او تاثیر نه کرده پس انعام لغزیه
 آمد و کوهت این صغیفه صاحب معصیت بزرگ خطیه عظیمت نیز که نوحفق این دلیل است که در حیات خود مکتب او کرده
 پس احوال جزایان او متغیر کردید و در ایشان زرد گشته از عجز است که یکدیگر نگاه کردند پس جمعی از آنها بخوانند میت گفتند که تو
 عالم و جز در استی که در او سراسر او که گناه کبیره و خط عظیمه را در صفا در شده و تم یاد کردیم از او خبر پر او از اده بود و بر
 طریقه بدست خود عبادت معروف بود پس قدر تامل نموده گفت بله بودم من با او روزی از ایام شهر محرم در مجلس سلیمان که در آن
 یقینت رسیدم و ذکر مصایب حضرت منعقد شده بود و یک از آنها روضه میخواند و حصار مجلس از مردوزان بر سر و سینه میرز زدن آفت
 از مشا که نماند با بر داده من و خواهرم مثل آنها بر سینه خود زدیم در آن حال عالم آنها گفت این همان جرمی است که باعث گشته
 سینه او را آتش نوزانده بعد بدان ابرار در جزاد در علامه علی عامه که او مفتی بود از جانب دولت روس گفت بودم سمعی
 از بزرگان اهل سنت و متعصبین آنها نوشته بودیم در جلاله که پیش روی ما غریب و فرین بسیار عبور میکردند در آن حال مرد از لعل انجم
 آمد که چندان آستانیشان او میشد بجهت اینکه عوام و پریش حال و غیر معروف بود پس جماعتی از حصار شروع کردند بطعن و آوازه
 او استنزد کردن و گفتند با او نمفنا و بجهت این چه کاریست که مثل دیوانه با و بجهت نادر شهر محرم در سال سوره سینه میرزید
 و خاک بر سر میرزید و او فریاد میکند و صدای نه بلند کرده و حسنا و حسینا و خواننها میگوید آنز گفت نمیدانید سبب است
 این گفتند که گفت این ناله و نوحه از خیر مایت که بر او صحبت اگر چنانچه ترک نایم اینرا مدت دیده از این غلبه بگذرد
 هر آینه شاخوار سید گفت که برید طعون نوز دیده در کمانه رسول خدا را استهید نموده و در خران رسول خدا و عزت مصطفی را سیر کرده
 بلکه اینصغیفه عاشوراء که بلا صلیه بدشته آنها گفتند چه طور میشود که اینوا فعه را انکار نایم انز و غریب همی گفت بدستیکه بجزر کرد
 شمار و شایه که دیدم مکرر از شما مثال اینرا آنها گفتند پان کن ما آنز گفت بدستیکه حضرت رسول خدا را داد پس هر چه خود و وصی خود
 امیر المؤمنین و سید آلوتین علی ابن ابیطالب امام خلیفه سبب برود حکم سوگند که از جانب خدا بان ما مور بود و اینوا فعه
 بعد از آن حجت الدل در مکالمه اتفاق افتاد که ستر بود بجز در حضرت مهشاد هزار مرد از حجاج که در آن سینه مشرف شده بود
 و وقوع این امر بطریق کبیره و چهار شرط فزه که از حد شماره خارج است و بهر حال در کما بهما شما مطور است بشمار سیده و متیکه دیدید
 مار که در خوف و تقیه که از شهادت سینه ترک کردیم در روز عزیز که او از بزرگترین عید ما است نزد خدا تیا لوازم عید آنچه نماند در
 عید ما عمل میاوریم از آنچه نماند در عید ما عمل میاوریم از آنچه نماند در عید ما عمل میاوریم از آنچه نماند در عید ما عمل میاوریم

استوار شد

بدین قول سینه میخوانند

از اینجه بجز میسکین در سال فاقه تقریر و ذکر مصایب سید الشهدا و توصیف آن و گریه بر آن و زور و لعن بر قاتلین است و روایتی است
هر یک از آنها را شمار خود نمودیم تا طمع نه نماید در آنجا این امر بدی و آشکارا آنجا که رسیده و ضووح آن باینجه میگوید وقتیکه شنید
کلمات حد الرزیه برانها افتاد و حالتشان تغییر یافته و رویشان زرد گردیده و سرهای خود را از خجالت بر انداخته مثل
حز در کل فرو فرستند پس از آن گفت قسم بخدا که این نوع کلام در باب سید و انا لطف خدا بقا له و الهامات و کوبه که
مقتضای مقام از او ظاهر شد زیرا که او سر و بود از عوام الناس بجز از همطلاحات علمای و کهنیت معارضه و مباحثه با آنها تمام
شد و محضی نماند بر تو اگر چنانچه پان کیم مثال اینکه مقتضای نظر این امور را با بیت در ضمن مجلدات بزرگ بنام اید و با جمله
مدیستیکه فرایستهاد آنحضرت و انار مترتبه بر او بالاتر از حد و شمار و استقصا است و اشاره میکنیم بعضی از آنها در بعضی
کلمات خود مان در مباحث آتیه بعد میگویم که درستی سر شهادت و ولایت و آن امور بود که در اخبار سابقه با آنها اشاره شد
اعمال اینک بوده باشد این امور هر یک از آنها سر و علت بر خود استقلال ایستادند و جمیع یا اینکه آنها را سر و اوقیت
و علل نفس الامریه نباشند بلکه آنها از قبیل علت علتند یا اینکه آنها چیزی ایستند که کاشف از علت یا اینکه بعضی آنها از قبیل
قشری است و ممکن است اینکه گفته شود که سر را بر دو قسم است یک سری بسنی خصی و یک معنی هم در اینجا ممکن است که طلاق شود
که معنی هم جزو اید اما از یک مرتبه است بر واقع شهادت پس از آن اطراف کلام و غفلت کن اگر کسی گوید در بسنی که
قضیه که با اینجه میسکین که فایده دارد در این خلا فراد پاره مقامات و نه بکار راه خلاصی است از زنجیر نفس بیان همطلب است
که بزرگان آمده و محمدین آنها رویت کرده اند اینک سوخته فرموده یا ایها الناس انکم محشورون الی الله تعالی
حُفَاةٌ عُرَاةٌ كَمَا بَدَأْنَا اَوَّلَ خَلْقٍ نَعْبُدُ وَعَدْنَا عَلَيْنَا اَلَا كُنَّا فَا عِبَادِ اَلَا اِنَّ اَوَّلَ الْخَلْقِ لَیَكُنُ اَبْرَاهِیْمَ اَلَا
اِنَّهٗ یُجَاءُ اَوْ سِجَا عَرَبِ جَا لٍ مَّا اُنْتِی فَبِوَعْدِکُمْ یَوْمَ ذَاتِ النِّبَا لٍ فَا قَوْلٌ یَّارِیْتُ اَحْکَمَ اَوْ اَصْحَابِ اَلِی قِیْلَ لَی
اِنَّکَ لَا تَدْرِکُ مَا اَحَدٌ وَا تَجِدُکَ فَا قَوْلٌ کَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ کُنْتُ عَلَیْکُمْ مَشْهُدًا مَا دُمْتُ فِیْہِمُ فَمَا کَلَّمْتُ اَوْ فِیْہِ
کُنْتُ اَنْتَ اَلرَّقِیْبُ عَلَیْہِمْ وَا نْتَ عَلَیْ کُلِّ قَبْرِ شَہِیْدٍ فَمَا قَوْلٌ لَیْسَ لَہُمْ لَایْزَالُوْنَ مَوْتِدَیْنِ عَلَیْہِمْ اَفَمَا یَمُنُّوْنَ
فَا زَقَّ حَالِ مَضْمُونِ کَمَا اَتَا اَلنَّاسَ دَرَسِیْنِکَ مَحْشُورٌ خَوَیْدٌ کَمَا صَدَّقَ اَلْعَرَبِیْنَ وَا بَرَبِہِمْ جَا کَمَا فَرَمُوْهُ اَسْجَادٌ کَرِیْمٌ وَا وَّل
خلفت بیان خود و بار نمود خواهم داد و عده است که بر خود لازم فرمودیم بدستیکه بعضی از اینها آورده نگاه بشید اول از خلیف که یک
خواه پیش حضرت ابراهیم است آنگاه سینه و زنده مردان از اہمیت من بجز کسی که کشند آنها را پس عرض میکنم سرور و بار اینها صاحب
سند فتنه بود در جواب فرمودند که چه عمل از اینها بعد از تو صادر شده در آنحال عرض میکنم گفته بنده صالح خطاب میسکین بودم من
بر آنها شادم با کسی در میان آنها بودم و دستیکه از آنرا خود تو خودت گوید حافظ آنها و قوی بر همه چیزش بد فرودار
پس گفته بود من بد رستم آنها بر کشند بگو دینهای پدران خود و فیکه توان آنها جدا گشته بود این بجز نیت که متفق تعلقه عامه و در
صحیح بخار آورده از حضرت طبری از بعد از سید است که آنحضرت فرمود و در روزی درین مردان از اہمیت من در سر عرض
پس جنس میخواند از خود آن پس عرض میکنم سرور و بار اینها از صحابه منند خطاب آید که جز در این منیتی با چه بعد از تو از اینها سر
بد رستم آنها بر کشند بدین سلاف خودشان خودت فرود است کرده این بجز در شرح بجز حدیث با مغبارت فَمَا قَوْلٌ لَیْسَ لَہُمْ لَایْزَالُوْنَ
مِیْشُوْنَ لَعْدَکَ اَلْقَهْرِ طبری گفته معنای و متر شدن و از دین بر کشتن است و فیکه مطلق از مضمون این اخبار بد
بد رستم حصول شک نفس عامت و اہل سنت را بعد از خود و این اخبار از آن بجز نیت است که شک او نیست زیرا که بد رستم
صحت و مورد این اخبار نیت که آنیکه در شان اول و تابعین او و کسانیکه راضی بخلافت او شده اند بوده باشد پس راه خلاصی
از اینها و خارج شدن از تنگ نفس ممکن میشود برای آنها چنانچه در این اخبار وارد شده بر بر بنده بعضی تابعین او در جواب که ایم
بر کاره بخوابد و حضرت را بمقام پس بداند بد رستم این اخبار مثل آن اخبار است که بر او اشاره میکنیم که آنها با بجز نیت
معتقد از آنچه واقعه در این دو سلسله جماعت مخصوصی هستند و عبارت از اینک آن اخبار است که آنها اشاره میکنیم نیز در بیان
تفسیر است مر این اخبار مذکور را پس از جمله این اخبار است که در صحیح بخاری از ابی هریره روایت کرده که او گفته قَالَ سَمِعْتُ
اَللّٰہَ اَنْکَرُ سَمِعْتُ رَسُوْلَہٗ عَلَی الْاَمَّا رَہٗ وَ سَمِعْتُ اَلنَّبَا مَہٗ یَوْمَ الْقِیٰمَہٗ حَالِ مَعْنٰی اَنَّکَ حضرت رسول خدا فرموده بد
زود است که بعضی میگویند بر اسیر و سلطنت و برود است از آنجا میدید روز قیامت و در رویت سلم است که صاحب کتبه

وگردد در دست ستمگر و فرموده بکون بعد ائمه لا یهدون هلالی ولا لیستنون لیسنه و سبهم
 رجال تلون قلوبهم کلوب النسا طهر بنجیمان اینست قال حدیقه قلت کیف اصنع یا رسول الله ان
 اندکذک ذلک قال لستمع و تطیع و ان ضرب ظهرك و اجد مالک فاستمع و اطیع مال منی که میفرماید
 که بعد از من آنکه نخواهند بود که بعد از من برایت یاوه خواهند شد و به سنت من اخذ خواهند کرد و به روش من خواهند
 ایشان در نهایتین است در بدن آنها حذیفه کوی عرض کردم حکیم ناپول آنها هرگاه از زمان رادک کردم فرمود کوشش میاید
 و اطاعت میکنی و اگر پشت سرت نزنند و مالت گرفته شود پس کوشش کن و طاعت کن و از اینها بیکه اتفاق دارند بزبان علما
 و محدثین آنها و روایت کرده اند او را همی سنت غمرا لعمود کتاب مصلیح در باب مارت و قضا از کتاب حدود که در دست است آن
 بزرگوار که بعد بن عجمه فرمود اعینک بالقیام من ایا ربنا السقمه آه یا سپهرم ترا عباد از مارت و سلطنت هماغه مگرد
 و ما ذلک یا رسول الله که باند آنها فرمود امر آه سیکونون من بعدک من دخل علیهم و فصلت هم میگوید که
 و اعانهم علی ظلمهم فلیسوا صبر و کسب من هم و کن یریدوا علی حوضه و من لم یدخل علیهم و لم یصد
 بکفهم و لم یعینهم علی ظلمهم فاولئک منی و انا منهم و اولئک یریدون علی الحوض مال بعضی از آنها
 چندند که بعد از این میفرمودند هر که در غلوه در مجلس آنها و در وعظ آنها را بصدق نماید و نظر آنها عانت کند پس سنت از این
 و نیز من از آنها و در غلوه در مجلس آنها و در وعظ آنها را بصدق نماید و نظر آنها عانت کند پس سنت از این
 و نیز من از آنها و در غلوه در مجلس آنها و در وعظ آنها را بصدق نماید و نظر آنها عانت کند پس سنت از این
 ائمه من بعدک استخوانون هذا الفیه قال اما اولک بعدک اصنع سیف علیهم ثم اصبر یدر حقه
 اتفاق قال و لا ادک علی خیر من ذلک تصبر حقه تلفک فی یعنی چگونه میشود حالت شما با ائمه که بعد از من
 ظاهر شوند و مقدم سیدار خود سازند این غمیت بیت المال بود گفت من آن سید که ترا سموت فرموده میکند ارم بشیر
 خود را رد و بس خود پس جدا میکنم با آنها تا بقوات نماید فرمود آیا دلالت کنم ترا بهترین و آن صبر کردن است تا اینکه
 بر من طاقت کنی و نیز بیت را صاحب شویم مثل اینبارت نقل نموده و هم چنین این ماجرا و لسانه و غیر آنها را نیکه فهمیده
 این اخبار را پس بدانکه مخفی نماند به بعضی باصبر در چهار و با جز در تبع آثار و اینکه با بزرگ علف عثمان و وفات یافت بعد از
 آنکه نفی کرد او را عثمان بعد از مدینه طیبه دوباره بر بزه و به تحقیق خبر داده بود رسو لحذا و وقوع این کینهت را با و کسب
 عجمه و وفات یافته بود قبل از وفات با پس در حضورت این دو نفر ملاقات کردند بعد از رسو لحذا اگر خلفا ائمه را نخواستند
 بر من علفت را نپسندید قبل از امیر المؤمنین و به تحقیق در حق او ظلم کردند و او را عصب کرد و در درک کرده بود
 آنچه در نظر کرمان آنها را پس آنها را محاله است از امر اتصال و عمارت بشند بچنانکه خبر داده شده از حالت آنها در این اخبار
 و با جمله در ستم قدر مشترک که مستفاد میشود از این دو سلسله اخبار است که این امر اعزاز اتصال در فعل میشود در صلاست بعد از
 رحلت حضرت رسو لحذا مابا فاصله زیرا که هر دو سلسله غاده میکنند و اینکه کلمه من ابتدا است نه بتعین پس آنچه دلالت میکند
 بر این معنی در اخبار سلسله اولی هم مذکور است مثل قوا جمیع من مذکور است یعنی متر شدن آنها از زمان رحلت تو خواهد بود پس
 واضح شد از جمله آنها که ارتداد و برگشتن بنده سلف در هر دو سلسله از چهار است جز این نیست از جهت لغزش کردن آنها
 است از ولایت امیر المؤمنین و طاعت کردن آنها است بیکه ظلم کرده در حق آن بزرگوار و حق آورده عصب نموده پس از گفته
 ما واضح شد که از سلسله اولی علف چهاره و راه صلاست است از برای آنها این کلومی و نیکه نفس که حاصل میشود از مشاوه این دو
 سلسله از اخبار زیرا که در ستم برین بعد از آنکه هر چه در کفر و طغیان برترین کفار و دشمنان خلق خدا بود نزد پروردگار آت
 اینکه درک کرده بود زمان جمیع را تا شام شود بحال و کلمه اصحابه یا صحابه که واقعه در فرمایش حضرت رسو لحذا در ضمن سلسله
 اولی از اخبار با اینکه ظلم و ستم کردن او بر آن تروالی است رسول الله صفت جز این نیست بعد از موت دیده که از وفات آن
 حضرت گذشته بود اتفاق افتاد زیرا که جمیع از این میان سی و چهل بود بعد در ستم سلطنت برید و پدرش اعزاز و همه امرای
 بنی امیه و تابعین استینه بودند از نیات اوله و در قومی و ستمی لعنهم الله جمیعاً **متمم خبر اولی**
 در او بیان میشود جمله از امور بدانکه در ستم اخبار که ذکر شد در عنوان دوم آمده آن اخبار که از کتاب سهار الاوار نقل کردیم آنها
 و وجه و اسرار بود در آنها ایسبیا و اولیا با نواع صفتها و بلا باارگشته شدن و اسیر گشتن و بر و تنها کف میستل شدن و نحو

اینها اشاره کرد پس از جمله این وجوه که آنکه خداوند عالم آنها را مستلماً نمود تا یک مردم بعد از مشاهده معجزات عظیمه و کرامات و خوارق
 عادات کثیره اخذ کنند آنها را بر بلا و اقتدایمانند با آنها و از آنها است اینک ششساند مردم نیز آنچه عطا فرموده با آنها عداً بیتاله در این دنیا از
 درجه نبوت و رسالت و خلافت و امامت و در حضرت زکریا و عیسی و موسی و هارون و یونس و ابراهیم و اسماعیل و نوح و آدم و شیطان و ملائکه و جنات
 است از حضرت پروردگار در حق آنها بطریق استحقاق و از آنها نیکه و اصیبت بر مردم اقتدا و پیروی با آنها نیز که آنها بودند در جمیع حالات
 خودش ان متواضع و خاشع و شکر و حمد کنند هر خدا بیتاله را و راضی بودند بقضا و قدر خدا و صبر کنند بودند بر بلا و آله که هر امر
 و احوال نمایند در برگاه خدا بر آرد بلکه بود حالت آنها نیکه معنی هستند که چیزی را که دوست است بود او را عداً بیتاله و فرج و فرج بیکرند
 وقت نزول بلا بلکه بودند شاد و فرحناک وقت نزول بلا بودند قبایل کنند سبباً مثل قبایل کردن مرد جوان سبباً و عروس خود
 در شب نواف و قلیکه ششختی اینها پس بدانکه آنچه از این اخبار شارا ایها استفاد کردید این بود آنچه که ذکر شد از امور موجوده در دنیا
 و اولیاد و امور شکر که میان آنها بر مقصود بیان شرکت آنهاست در این امور نه سپان قدر و کیفیت آنهاست نیز زیرا که تفاوت
 و تفاضل در همه آنها از بخت و ایزت که ممکن نیست انکار و بلکه محقق بودن تفاوت از امور قطعی است بلکه از قسم ضروریات قطعیت
 پس چنانکه آنچه عطا فرموده به اینها و در سلیم و اوصیا آنها از علوم و معجزات و کرامات و فضایل هر گاه ملاحظه بکنند شود با آنچه عطا
 فرموده او را عداً بیتاله حضرت محمد و اهل بیت طاهرین او نخواهد بود که نسبت قطره مهربان و نسبت ذره با قماش سیرین بسم
 چنین است حال و فرق این مصایب جمیع بنیاد و در سلیم و اوصیا آنها و مصایب سادات آنها چهارت از محمد و اهل بیت
 معصومین و ابا و اجداد همه مصایب جمیع اینها و اوصیا و اولاد آنها نسبتاً مصایب حضرت محمد و آل اطهار و اهل بیت
 کمتر قطره است به بحر محیط و نسبت سنگینی که حکمت زده است بسنگینی استخوانها و زینها و با جمله برستی آل الله و اهل رحمت و عصمت
 از حضرت محمد و اهل بیت معصومین و اسلام است علیه هر چند هر فرد از افراد آنها مستلماً کشته به مصیبتها نیکه اگر بر روزگار نیز نکرند
 تیره چون شبها و اگر بر کوهها بلند زنده بر آینه از هم پشیده میبود و اگر در بار بار نیز نکرند بر آینه تا طلم کرده دنیا فرقی خواهد کرد آلا نیکه
 آنها با این مصیبتها هم مستلماً شدند بر مصایب نور دیده عالمیان و میوه دل و عزیز خودشان که کجاست باشد از مصایب تیر
 استندار و وار و احوال عالمین له العذراء و ان مصایبیکه صبر کرده حضرت محمد و اولاد معصومین او در آنها کشف میکند از اینکه آنچه
 عطا فرموده عداً بیتاله آنها از فضایل و درجات مذکوره همه آنها از او استحقاق آنها بوده با اینها پس عطا می عداً بیتاله با آنهاست
 آنها و مقام صبرشان در وقت ملاحظه مثل دو کفه میزان و دو توشی برابر و مساوی خواهد بود پس ملاکه شناختی اینها پس بدان که در
 اخبار این عنوان که عنوان دوم است اشارت بمطالعته غیر از آنهاست که ذکر شد مثل اینکه این اخبار بعد از آن آل و آنها افزوده
 کند که حکم آیه یا اصحابکم مصیبت تا آخر که از ضمن آن اقوال شده بود جدا می شود در معادن رحمت و اهل بیت عصمت و به عمارت
 مراد از مصیبتی که در این آیه ذکر شده آن مصیبتی است که ناخوش و گرویده داشته باشد و در نزول آن شخص مصیبت زده پس شک
 نیست در اینکه بلا مصیبتها که وارد است بر اهل بیت عصمت و معادن رحمت ازین قبیل بوده زیرا که آنها نخواهند بگریزند
 که جوئند است از خدا بیتاله و ناخوش نمیدارند بقیه آنچه نیز که خدا بیتاله مقدر و مهنا فرمود پس اگر خواهی بطریق واضح بیان
 کنی پس بگو آنچه در این آیه است نیست مراد از او آن مصیبتی که وارد شده در قول خدا بیتاله که آل الله است یا اصحابکم مصیبت
 قالوا ان الله تعالى انا الله و احیون و نه مراد از او آن بلا نیست که در فرمایش حضرت رسول خدا مذکور شده که عبارت از
 النبلاء للآئینهم الامثل قال امثل و عبارت النفع درستی مصیبت عزیز اهل عصمت که ازین دو قسم است اول
 مصیبتی است که در آیه مذکوره ذکر کردید و عزیز بلا نیست که در آنچه ذکر شد بلکه مصیبت و بلا نیست که سبب ناسی از معصیت
 و سوء کردار اگر چه اینهم از جمله الطاعت معترف در شان مؤمنین است سبب از آنها و تمی و کبر مصیبت و بلا که در آیه آل الله است
 اذا اصابتهم و در خبر النبلاء للآئینهم مذکور است و اما مصیبت اهل عصمت و الرحمت می شود مکرر از قسم اخیر بعد مخفی نماند
 بر تو که درستی این اخبار چنانکه افاده کرد امری که سابقاً بان اشاره شد هم چنین افاده میکند بعضی آنها نیکه جلال ششین ک
 هستند که حقاً ظاهرین را در باب مناقب و فضایل آنها رعایت کرده کم و کونه مینمایند مثلاً و قلیکه با آنها گفته می شود در شب قدر
 ملاکه و روح نازل می شود بر ابا هم عصر عجل فرمود مبارک است نینمایند در انکار این مطلب و میگویند چگونه جایز می شود این با اینکه بعد از وفات
 حضرت رسول صی منقطع شده پس این جالبان انکار میکنند در حقیقت ضروریات منزهت پس اینها با اینکه در اعلام و جلیل

مرکز

مرکت اند محمد را داخل در مسائل عقلیه کرده و ادعا میکنند ملازمه را عقلا میان نزول ملائکه و تحقق شدن و باطله برسته
نظیر این مطلب از سخنانها عابین و شبهات آنها در غایت کثرت است پس آنها در بسیار از اوقات از بیت میمانند بطریق علمنا
انچنانیکه کالمند در ولایت ائمه و عارفین از حق آنها چنانکه بیان فرموده آنرا حضرت باقر در آنجا نیک گفته است که آنجا حضرت پس بود
بفرایش خود و لعیون بدانک علیتنا الله است و بهر خود است آیه میاید در بعضی مجالس تحقیق اینکه قطع عروجی و جسم
نبوت نبوت حضرت فاطمه زهرا منافات با نزول ملائکه بامه ندارد مقدمه دویم در فضیلت کریم

و اندوه بر مصایب آل محمد و استیبار مصایب خاص آل کتاجان

سید الشهدا و روحی که الفداء بدانکه برسته اخباریکه وارد است در فضیلت کریم و اندوه در مصایب
آنها و اینکه افضل عبادات و از مجایب اعمال است در کثرت مرتبه اعلاست هر گاه بگویم که آنها بالاتر از حد حصاست
پس ساقط میکنند سنده آنها را و آنها میکنند در هر خبری که بکنیز یاد و نغز از زوایه زیر اگر اخباریکه در کساح بر وجه نظر فرسیده
دیگر بزرگ استناد همچنان خواهد بود علاوه بر این اخبار ایجاب همایش از کتب معتبره روایت شده انچنانیکه اخبار آنها نزد متقدمین جمیع
کیزی از متاخرین صحیح شمرده میشود بلکه نزد همه علماء معتبر نامیده میشود اگر چه طایفه از این اخبار از قسم صحاح و طایفه از آنها از قبیل
موثقات و قسم سیر از نوع حسان به صلاح ال رجال خواهد بود اینها همه با قطع نظر است از آنیکه لزوم عقدا و بصحیح بودن اخبار یعنی

بغیر شتر که با این اینها از اجماعیات است نزد اهل حق و ضرورتی در تبیین میان آنها و الا امر و صخر خواهد بود پس بیان
میکند اخبار را در محاسن برتبه بسند خود از ذیل بن بیان از حضرت صادق روایت کرده قال من ذکرنا عندنا فضیلتنا
عینا ولو مئیل جناح الدباب عقول الله له ذنوبه ولو کانف مثل زبد البحر حاصل معنی آنکه فرموده هر کسیکه
بزند از مصیبت یادگری شود و بیرون آید اشک از چشمان او اگر چه بقدر پر پشته باشد میبخشد خداوند عالم کنان او را اگر چه

نورده باشد مانند کف دریا و در قرب کسناد از بزرگین محمد از حضرت صادق روایت نموده قال للفضیل تجلسون
وتختلون فلتکم نعم قال ان نلک المجلس اجبها فاجبوا اخرنا فرحم الله من احبنا اخرنا فضیل من
ذکرنا او ذکرنا عندنا الخ حاصل معنی آنکه بعضی فرموده آیامی نشیند و از مصیبت و فضایل مدیریت میکنند کفر

پس فرمود برسته این مجالس را من دوست میدارم پس احبها میدارم ما را و خدا رحمت کند کسی را که احبها امر نماید ای فضل هر که
ما را ذکر کند یا در نزد او ذکر تویم بعد از آن بیان فرمود مثل آن حدیث گذشته را در روایت کرده شیخ صدوق به مثل آن خبر را در کتاب
ثواب الأعمال و در خبر صحیح از محمد بن مسلم از حضرت باقر روایت کرده قال کان علی بن الحسین یقول ایما مؤمن
دمعت عیناه لعقل الحسین یقول ایما مؤمن دمعت عیناه لعقل الحسین حتی لتسبل علی خدین
بواة الله یا عرقا لیسکنها احبنا با و ایما مؤمن دمعت عیناه حتی لتسبل علی خدین فیها متنا من لا اذ
من عدو لنا فی الدنیا و الآخرة الله مبعوض صیدنا و ایما مؤمن مسته اذمه قدمعت عیناه حتی لتسبل علی
خدین من منضاضنا ما اذک فیها نصر الله عن وجهه الادی و التار و امانه یوم القیامه من سخطه حاصل

معنی آنکه آنحضرت فرموده که علی بن حسین میفرمود هر نمویی که چشمهای او در شهادت حضرت حسین گریبان شود بخندیکه اشک بر
جاری شود چشمتیا میکند خداوند بر او حجت آن اشک چشم غرقها که ساهتا بشمار در آنها ساکن شود و هر نمویی که بر چشمهای او بخندیکه
اشک بر رخسار او جاری شود بجهت انصاف و اذیتی که از دشمنان مادران دنیا با او ردا شده خداوند عالم فرار میدهد بر او و در روز
صداقتن بگانه و هر نمویی که با او اذیتی رسد در راه او جاری باشد اشک از چشمهای او تا بر رخسار او جاری شود بر میگردد اند خداوند
او اذیت و آتش را در روز قیامت از مخط خود او را ایمن گرداند و همین حدیث را در این باب هم در تفسیر مشر از پدر خود روایت
کرده و آنهم از حسن بن محبوب و هم چنین حدیث قبل بر این روایت کرده از پدر خود و آنهم از بزرگین محمد و این قولیه هم در هزار
روایت کرده از حسن بن محبوب و در بعضی از کتب اجبار حسن بن فضال روایت کرده اند میگوید قال لیرضنا من تذکره
مصا ابنا فیکه و ای که الله تبک عینا یوم تبکنا العیون و من حلس مجلسا ایضا و فیها امرنا لم یکن طینة
یوم عمون القلوب حاصل معنی آنکه حضرت رضا فرموده هر کسیکه بخاطر او مصیبت یازد و گریه یا بویگر یازد که بران بنمود
چشم او در روزیکه چشمها گریبان خواهد بود و هر که بنشیند در مجلسی که در آن احبها امر باشد یعنی میرد قلب او در روزیکه مرده میشود

۱۷

در آن روز قطبها و در جبرایان بن شیب که از حضرت ضاروت کرده در حد که سرور با فرموده یا بن شیب این
 كنت يا كبا لله فابك للحسين بن علي فانه كذا في كذا الكلب وقيل معه من اهل بيتك
 تخافني عظم رجلا ما لم تدر في الارض شيبهون ولقد بك السماوات السبع والارضون السبع
 لقنناها ان قال ابن شيبان بكنت على الحسين حتى تصير في مؤمنك على خذ بك نعم الله
 لك كل دنيا اذ نبتك صغيرا كان او كبيرا قلبا كان او كبيرا يا بن شيبان ستر ان تلتك
 الله عز وجل ولا ذنب عليك فرب الحسين يا بن شيبان ستر ان تلتك الغرث المسدنة
 في الجنة مع النبي فلعن فلعن الحسين يا بن شيبان ستر ان يكون لك من الثواب مثل ما لي
 انما شهد مع الحسين فقل من ذكركه يا ليتك كنت معهم فاقول فورا عظميا يا بن شيبان ان
 ان تكون معناني الدجاني لعل من الجاني فاحزن لحننا وافرغ لفرحنا وعلينا بولايتنا فقل
 ان صلاحتك جبر الحشره لله مع يوم القيمة واصل معنى انك مبر ما به اي پر شيب هر گاه بوده ای که
 کتبه بخیر پس که کن حضرت حسین بن علی زیرا که او را هیچ نمودند چنانکه فرج میکند فرج کوفند را و کتبه با او از اهل بیت او
 هیچدی نفروری که بنود و در روز زمین آنها را شیب و مثل و تحقیق که است اما تا هفت کانه و زمینها هفت کانه بر ستم او و یا
 فرمود ای پر شیب هر گاه که کی حسین تا اینکه شکهای تو خیار تو جابر کردی و میشد مذا بتعاری تو کنای که کرده خواهی
 و خواه کسره اندک باشد یا بسیاری پر شیب که دوستدارانیکه با خداوند عزوجل ملاقات نماید در عایتیکه کنای در تو نباشد پس
 زیادت کن جیسر آ پر شیب هر گاه دوستدارانیکه ساکن شود در عزرا طبر بهشت حضرت رسول و اولاد او پس لعنت
 کن بر قاتلان حسین پر شیب هر گاه دوستداری که بوده باشد برای تو از ثواب مثل ثواب سیکه با حضرت حسین فیض شهادت
 را درک کرده پس بگوهر و متیکه آن بر زوار را یاد کردی یا لیتک کنت معهم فاقول فورا عظمیا یعنی کاش من
 هم بودم با آنها در ک منبوم فیض بزرگ شهادت را ای پر شیب هر گاه دوستدارانیکه بوده ای با ما در در عایت
 عالی بهشت پس فرزند پس بجز آن ما و سرورش برای فرج ما و بر تو باد ولایت و محبت ما پس اگر چنانچه مرد دوست دار
 هر آنکه محمدر میکند او را خدا بتجا با آن سنگ در روز جزا در کتاب عمل سندا از عبد الله بن فضال شمی روایت کرده میگوید
 قال قلت لابي عبد الله يا بن رسول الله كيف ضا يوم عاشوراء يوم مضيك يوم و حزن و بكاء و
 اليوم الذي قبض فيه رسول الله و اليوم الذي مات فيه فاطمة و اليوم الذي قتل فيه امير المؤمنين و
 اليوم الذي قتل فيه الحسن بالسيوف فقال ان يوم الحسين اعظم و مضيك من جميع سائر الايام و ذلك لان
 اصحاب الكفاية الذين كانوا اولا اكرموا الخلق على الله كانوا ائمتنا و ائمتنا من ائمتنا و ائمتنا من ائمتنا
 و فاطمة و الحسن و الحسين فكان للناس من هم عزاء و سألوه فاما مضيت فاطمة كان في امير المؤمنين
 و الحسن و الحسين عزاء و سألوه فاما مضيت امير المؤمنين كان للناس من هم عزاء و سألوه فاما مضيت
 فاطمة الحسن كان للناس من هم عزاء و سألوه فاما مضيت الحسين لم يكن يعزوا من اصحاب الكفاية
 احد للناس في عزاء و سألوه فكان ذهاب كدها بجمعهم كذا كان بقاؤه كبقا جميعهم
 فلذلك ضا يومه اعظم و الايام مضيكه ما لم يكن يعزوا من اصحاب الكفاية
 مصيبت و كبر المشد روز وفات پیغمبر و روز وفات فاطمه و روزیکه شهادت رسید در او امیر المؤمنین و روز
 روزیکه حضرت امام حسن و زهرا شهادت شد حضرت فرمود در ستم روز شهادت حسین در مصیبت از همه روزها مصیبت
 بزرگتر است زیرا که در ستم محاکم و القبا پنجا نیکه بود که گرامی ترین مخلوقات پیغمبر بود پس وقتیکه حضرت پیغمبر حلت
 فرمود باقی ماند حضرت امیر المؤمنین و فاطمه حسن حسین که با آنها از بر مردم است حال میشد زانیکه جناب فاطمه از دنیا حلت
 نمود از بر مردم صبر و حلت حضرت امیر المؤمنین چون حسین حال میشد زانیکه امیر المؤمنین حلت بود حضرت امام حسن
 حسین از بر مردم با صبر و تسلیم بود و وقتیکه حضرت حسین شهادت از بر مردم حضرت حسین بایستای بود و قتلش کشت شد
 نماند اصحابی که او آنها سیکه از بر مردم بعد از او با صبر و تسلیم باشد پس حلت او مثل حلت آنها که در دنیا است مثل

بقای همه آنها بود پس از آنکه بر کشت روز مصیبت و بزرگترین آیم مصیبت باشد و در ثواب بن فضل از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده قال من تزك السبع في حوائج يوم عاشوراء فقد الله حوائج الدنيا والآخرة ومن كان يوم عاشوراء يوم مصيبته وحرته وبكائه يحجل الله تعالى يومه ليصير يوم فرجه وسوره وقرب في الجنان عينه ومن ستم يوم عاشوراء يوم يركب وادخل منزله فيه شيئا لم يبارك له فيها آخر وحيد يوم القيمة مع يزيد وعبيد الله بن زياد وعمر بن سعد لعنهم الله تعالى الى اسفل ذلك من النار

میزاید هر کسی که ترک کند در روز عاشورا کارهای دنیوی خود را خدا میبخشد و او را در دنیا و آخرت ادا هر کسی که در عاشورا بر سر خود روز مصیبت کند و در آن روز قرار میدهد خداوند روز قیامت را روز فرج بجهت باروشن میشود چشمها او در بهشت و هر کسی که روز عاشورا را روز برکت نامد و چیز را بمنزل خود در آن روز ذخیره نهد مبارک نمیشود در آنچه ذخیره کرده و عمو و عموزاده و اقربا بزرگوار و مسیبت روز یاد و عمر بن سعد لعنهم الله و با هم میمانند اسفل درک از آن و آنچه در سبب از کتب اخبار نقل شده و در خبر ابراهیم بن محمود است میگوید حضرت رضا در حدیث بطریق مبرور میفرماید قتل مثل الحسين قلنا لئلا يكون فان البكاء حيلة في خط الذنوب العظام حاصل معنی آنکه بمنزل حسین باید کرد نمایا کرد گرسنه گمان زیرا که گریه کردن را و محو میکند گمان زیرا که بر این فرمود حالت پر زکوار این بود زمانیکه ماه محرم داخل میشد که او را خندان میدید و حزن و اندوه بر او غالب بود و ماه محرم روز عاشورا روز مصیبت و اندوه و گریه او بود و میفرمود او روز نسبت که گشته شده در آن حضرت حسین شیخ میفرماید که شیعه را همیشه ذکر کرده که در روز محرم حضرت حسین در جرد شهادت رسید و از حضرت صادق روایت شده که در آن روز زیارت ترک نمود و بول از دم تفریح در آن شستند و از طعام و شراب سبک کرد و وقت ظهر و بعد از ظهر افطار کرد و بجز نیکو صحاب مصیبت میل نمائید مثل بنیر و مثل آن چیز لذیذ از طعام و شراب در جرد مثل صبح از معاویه بن وهب او هم از حضرت صادق حدیثی نقل کرده از فقرات آن روایت که آن حضرت شیخی فرموده این است عن قیر بن عبد المظالم الحسين قال لا تلبس ثيابك عنده یعنی بقره بنطلو حسین مسافت تو چه قدر است عرض کرد روز یک بفرم از روز قال كيف انت بانك له فرمود زیارت او شرف شدن تو چه بجهت عرض کرد بسیار شرف تویم قال ذالدم يطلب الله تعالى ابيد فرمود این خونیت که خون خواه او خد است پس از آن فرمود کل الجوع والبكاء مكره ما خلا الجوع والبكاء لقتل الحسين یعنی هر گاه در آن مکره است غیر از گریه و زاری بر او قتل حسین و محمد بن عماره از حضرت صادق روایت کرده قال من دمعت عيناه فبنا دمعة له سدك لنا اوجوه لنا نقصناه او عرض انبهك لنا اولاد من بيت عينا بواة الله تعالى بها في الجنة حصبا حاصل معنی آن فرمود هر کس در مصیبت ما از چشمها این اشک جاری باشد یا بجهت خونیکه بر یا یا بجهت شده یا بر حقیقت از نامم کرده اند یا بر امر صیقل از سنگ شده یا از احد از شیعیان ماساکن نماید خدا میبخشد او را در بهشت درها بسیار و در حدیث حسین بن ثور از حضرت صادق قال في حديث ان ابا عبد الله الحسين لما حضره بكك عليه سموات السبع والارضون السبع وما بينهما وما بينهما ومن تيفلت في الحنة والنار من خلق ربنا وما يورث وما لا يورثي بك اعلى ابي عبد الله الحسين الا لثلاثة اشياء لم تبتك عليه ملك وما هي الا الثلاثة الاثاء قال لا تبتك عليه البظرة ولا دميشون ولا ال عثمان حاصل مضمون آنکه فرمود بدست زانیکه حضرت ابی عبد الله حسین در جرد شهادت رسید آسمانها هفت گانه و زمینها هفت گانه و آنچه در آنها در میان آنها بود آنچه در بهشت یا در جرد حرکت میکرد از مخلوقات پروردگار و آنچه در بهشت و آنچه در بهشت بخشد بزمینها که نسبت بر حضرت ابی عبد الله حسین مگر چه چیز که با حضرت گریه کردند عرض کردم چه بودند آن چیز فرمود که گریه کرد با حضرت بصره و دشمن و عثمان لعنة الله عليهم و در خبر ابی حمزه از حضرت صادق ان البكاء والجوع مكره للعباد في كل ما جوع ما خلا البكاء على الحسين بن علي فانه فيه ما يجوز حاصل معنی آنکه حضرت فرموده بدست گریه و فریاد مکره است بجز در مصیبتیکه جوع نماید مگر گریه بر حسین بن علی که بدست کسی خدا و با جود است و در خبر ابی هرول الکوفی از حضرت صادق نقل کرده که حضرت فرمود ومن ذكر الحسين عند فخرج من عنده من الدموع مقدار اربع ذبا بكن ثوابه مع الله وله يرض له بدون الحنة حاصل معنی آنکه هر کسی که ذکر شود مصیبت حضرت حسین و قدر بر تپه اشک ز چشمان او در آید ثواب او با خدا است و خدا هم راضی نخواهد شد در ثواب کم از بهشت و در جرد

سند از علی بن حسین روایت کرده من فطرت عینا و دمعت عینا و بینا دفعة بآه الله تعالی بها في
 الجنة عرفنا يسلم احضابا و حنبا حال منی که در صیبت اشک از چشمان او جاری شود و عینا سفرا به
 بعضی و در بهشت عرفانیکه در آنها ساکن میشود و به کربلا می آید و در خبر سماع از حضرت صادق روایت کرده قال من قتل کسرا
 ما صنع به یعنی الحسين فقلت بلی قال اتخرج فقلت بلی والله ما صنع کسرا من الله تعالی انما اتى ذلك
 على فاستمع من اطعام حتى تسببتن ذلك في وجهي فقال بسم الله دمعتك اما انك من الكهين يتعد
 من اهل الجحيم لنا و الذين يفرحون بفرحنا و يحزنون لحزننا اما انك من اهل الجنة و اولئك هم الضالون
 الاباء لك و وصية لهم ملك الموت بك و ما ليقولك به من الشاة و ان الله المولى ارفق عليك
 و استدرجته للذين لا اثم الشقية على و لدها لان قال ما ليك احدا و كنهنا قلنا القينا الا اثم
 الله بقران اتخرج الدهر من عينه ايا سائل دموعه على خدي فلو ان خطرة من دموعه في جهنم
 لاطفان حرقها حتى لا يوجد لها حرقی حال منی که فرموده ایا خاطر منی در ای آن صیبتا تا آنکه حضرت حسین وارد
 کردید عرض کردیم بفرموده ایا کربلا در دنیا عرض کردم بفرموده صیبت از تو برتره که میگویم که عفتش را اهل بیت
 من در دنیا می کنند از طعام خوردن در دنیا تا معلوم میشود عفت است کن در دنیا پس فرمودند از حضرت کسرا که چشم
 ترا گاه بشم در بستیکه تو از آن کسرا هستی که ملززه میشود از کربلا که میسند همان در صیبت و از آن کسرا که در شادی ما شاه
 میشود و در خزن ما محزون میشود گاه بشم در بستیکه تو زود است که در وقت مردن خود می بینی حضور پران مراد از خود و
 صیبت کردن آنها را بکسرا که موت در خصوص تو می بینی از این است آنچه تو میدانی و در بستیکه موت تو مهربان جسم
 رتبت را می تواری در مهربان به فرزند خودش تا آنکه فرموده که کربلا که بجهت رقت با او بر آن صیبت که با او شده که آنکه رحم
 میکند او را خدا می کند قبل از آنکه اشک از چشم او بیرون آید و تکیه اشکها او برود او عارف است که چنانچه خطره از اشکهای چشم
 افتد آینه عسارت او را خاموش میکند بر تبه که دیگر حوائز را می او بیناند و ذکر فرموده حدیث طریقه که متضمن است در جواب
 جبرئیل امیر فراید در اخذ بیت و ما من عین مکت لنا الا نعمت بالنظر الى الكون و سفيك مع احتينا حال
 آنکه چشمی نیست که کربلا کند با کربلا بلکه مستغنی شود بنظر کردن کبوتر و سیراب میشود از آن با دوستداران ما و در خبر این کسرا حضرت
 صادق است در حدیث طریقه که ذکر سیر فراید در خبر حال حضرت سیرا قال و آية لنظير الى من يبكيه رقت غفر له
 و كسرت آية الاستغناء فان لا يقول له آيتها الباء لو علمت سا احدا الله تعالی انك قد حرت اكثر مما حرت
 و آية الاستغناء فان لا يقول له آيتها الباء لو علمت سا احدا الله تعالی انك قد حرت اكثر مما حرت
 برای او و نوال میکند از پدرش تا آنکه استغفار کند بر او و میباید او را اگر بگیند هر گاه بدانی آنچه که حتما کرده خداست برای تو از
 جسم از این شاه و تو را یاد ترا خزن تو خواهد بود در دست حضرت استغفار میکند برای او از همه گناه و خطایا که کرده و در خبر
 مسلم از حضرت باقر علیه السلام است قال انما مؤمن دمعت عیناه لعقل الحسين دفعة حتى تسبل عليه عیناه
 بآه الله بها في الجنة عرفنا يسلم احضابا حال منی که از روایتی که در شهادت حضرت حسین اشک بر پاشد چنان
 او تا آنکه بر شاد و عاری شود و عینا میکند خدا بر تاله بعضی و در بهشت فر فرمایند ساکن میشود در آنها همه و در خبر فضل و رضا از حضرت
 صادق روایت کرده قال من ذكرا عنده ففاضت عیناه عورة الله و وجهه على النار حال منی که فرموده هر
 از نزد او ذکر می نمایند و اشک از چشمان او جاری شود حرام میکند صایا روی او را بر اش و در خبر علم از حضرت باقر علیه السلام
 زیارت حسین روز عاشورا از نزدیک و دور روایت میکند قال ثم تنادى الحسين و يبكيه و يابى من في داره
 مؤمن لا يموت به باليكاء عليه و يقم فذاريه المصيبة بانظها الحرج عليه و لا يعثر بعضهم بعضا بمصائبهم
 بالحقين و انما ضامن لهم اذا فلو ذلك على الله تعالی جميع ذلك يعني نواب الهم حجة و الكف عورة و انظر
 عروة فقلت انك الصامن لهم ذلك و البرهم لم يبق فقال ذلك فقلت و كيف يعجز بعضنا بعضا قال تقول
 عظم الله اجودنا بمصائبنا بالحسين و جعلنا و اياكم من الظالمين يشارعهم و ليسوا الامام المهدي
 من ال محمد لان استطعت ان لا انشر يومك في حاجة فافعل فانه يوم محسوبا تقصير فيه ساجدة مؤمن

التصية في الايام الماضية وقد تقدم لها على كل احد حال ضاع بسببها ان فرانس ابرهغه که کاس بر سرش بود
 در جبهت از راه جبهت بر فرزندش بخت که بود و منتهی او بر کرد در آمدم بعد فرمودم حدیثی که تفصیل او را بر من خود
 به جنت و اهل بیت مخصوص فرموده است سمع من رسول الله صلی الله علیه و آله ان من شرب ماء من ماء اهل بیت الله
 صحت به از که گرسنده گمان بیشترش ملاکه بود و قطع کرده اشکهای ملاکه از او فیت که ماسهید شد مایه و گریه کرده با و صفا
 به از روز بخت و وقت که آنکه حدیثی که فرمودم پیش آنکه اشک از چشمان او بیرون آید و زمانیکه اشک جگر گشت
 بر خا و پیرا که قطره از آن اشکها بجهت افتد بر آیه کرامت او با چنان خاموش میکند دیگر حرارتی که در او یافت نمیشود و
 در سینه که دلش برای ما بر آیه میسر و در روزیکه می بیند ما در زمین هر کس حسین برود که در دل او با بصیرت تا در
 حوض با و ارد شود و در سینه کوشش او میشود و در وقتیکه در ارد میشود در بانا بیکه از اقسام و انواع طعام انقدر با و
 نماید که دیگر میل با نظراف و کشتن نمیکند از سینه و یا سمع هر که شربتی از آن حوض بنوشد دیگر تشنه نمیشود ابد الا شقی نمیشود
 بعد از آن ابد او در کافور و عطر و مشک و طعم و نجیب است از عمل شریفتر و از کرده که در حوض نرسد و از اشک چشم صافتر و از غیر
 پاکیزه تر است نیم در می آید و از نهرهای چنان میکند و از زیاده که از او با قوتت کاب میشود در و جاها که است زیاد از
 عدد ستاره گمان آسمان عطر او از مسافت اند هزار ساله می آید و جاها که از طلا و نقره و تمام جواهر است که پاشیده میشود
 به چاروشنده از آن جام عطر جمیع معطرات بر تبه که خورنده آن میگوید کاش مرا در اینجا می گذاشتند بدل از این بخوابم و باز
 کشتن از آن دست نذارم گاه با پیش آنکه در سینه این گردین بدستیکه تو از آن کسان هستی که سیراب میوی از حوض
 و نیت شپیکه که بر کند بر پاکر ایگه مستقیم می شود و نظر کردن به کوشش سیراب میشود از آن باد و ستاران ما و بدستی که پوشنده
 اران را عطا میشود لذت و طعم و مشهورت زیاد تر از آنچه عطا شده کسیر که از تو پامن مرتبه است در جنت و بدستیکه در کنار
 کوشش امیر المؤمنین استیاده و در دست مبارکش همصانیت از عروج دور میکند دشمنان ما را پس در اینجا میگوید کسی از انهارا
 بدستیکه من شهادتین با قائل بودم حضرت میفرماید بر روز دایم خود فلان و سوال کن از او که شفاعت نماید ترا عرض میکند بر
 شدن این نچنانیکه ذکر میکنی او را میفرماید بر کرد به پشت سر خود و بگوید که دوست میداشته او را و مقدم میداشته او را
 بر سایر خلق پس خوال کن از او زمانیکه نزد تو او بهترین خلق بوده اینک شفاعت نماید ترا نزد بهترین خلق است از او
 شفاعت پس در اینجا عرض میکند بدست من از تشنگی هلاک شد حضرت میفرماید خدا را داده نماید تشنگی ترا باز زیاد کند عطش ترا
 را و گوید عرض کند تم ندانم که درم بر چه طور قدرت میباشد که حوض نزدیک باشد و حال آنکه غیر از او انقدر تر انداز حضرت فرمود
 این امر است که از چیزهای قبیح جناب کرده و از شرم سبت حوز را که داشته و قیام که از او ذکر میکردند و پاره چیزهای دیگر را
 ترک نموده که جبروت میکردند بر آنها ظاهر او بود و درع این برای دوستی ما وند از رو محبتی که از او در حق ما باشد و لکن این محبتنا
 بجهت شدت اجتهاد او در عبادت و تیرین بوده که نفس حوز را مشغول کند از ذکر مردم و آنقلب پس منافق بوده و دشمنان صفا
 بوده بجهت طاعت او با حسین و دوستی او با محمد که شسته گناز او مقدم کردن و اندر نظر بر همه مردم و عبد الملک بن مقرن
 از حضرت صادق روایت کرده اذ اردتم ابا عبد الله قال لو مو اضممت لایمن خیر و ان صلاحکم اللیل
 و انکها من الحفظه محضه الملائكة الذين بالمحيرة فمضوا عنهم فلا يجيبونها من سدة النكاه
 فليظروهم محض قول الشمس و حيرة ابصار الحيرة ثم يكلمونهم و كسبوا لهم عن سلة من اجاب
 السماء فاما بين هذين اوقفتين فانه لا ينظفون ولا يفرجون عن النكاه و الدعاء ولا يشعرون
 به هذين اوقفتين عن اصحابهم فانه ما اشعروا بهم اذ انظفتم فقلت جعلكم فذاك وما الذي علي انكم
 عنه و انهم يستلصقوا حيا الحفظه او اهل الجيرة قال اهل الحيا يرستلون الحفظه لان اهل
 الحيا من الملائكة لا يرحلون الحفظه تنزل و تضعه فقلت فماتوا و قيلوا ثم عنه قال انهم
 يتركون اذ اعرجوا باسما عیبل حيا الهوا و فرموا بالفتوا انتم صلتا الله علیه و آله و عنده فاطمة
 و الحسن و الحسين و الامم من مضم مناهم فليستوا ثم عن اشياء من حضرت منكم الحيا و يقولون
 ليرحمهم بلعائكم فنقول الحفظه كيف تدبرهم و هم لا يسمعون كلامنا فيقولون هم باركوا

عوج نام حضرت

عالمی

عليهم ولادعوا لهم عكاف حتى اليقين اذ انصرفوا نحوهم يا حبيبيكم حتى يجيبوا مكانهم وانا لنسبح
الذي لا يفتيح وداعه ولو يعكفون ما في ذنبا من الجحيم وبعده ذلك اننا لا نقتلوا علي بن ابي طالب
ولباغوا امواتهم في اثنائه وان فاطمة عليها السلام اذا نظرت اليهم ومعها الفتيحة والكف صديقي والف
شهادتي من الكربين الف الف فيعدونها على الكفاء وانها لتشهون شهقة فلا يبعث في السموات ملك
الا يكتف ارحمة لصونتها وما لتسكن حتى ياتيها النبي صلى الله عليه واله فيقول يا بنتي قد ابكتي اهل
السموات وشغلهم من العبد من التسبيح فكيف حتى يفتقدوا فان الله بالبحيرة وانها لتنظر الي من حضر
منكم فتنزل الله تعالى لهم من كل حجر كالا فهدوا في اثنائه فان الحجر يهاب ابي طالب ان يحضره ما
مضمون آنکه ميفرمايد زيارت ميکنید حضرت ابا عبد الله را سکت با بر خود لازم بلید مگر خیر و بد نیست بلکه شنبه و دو که حاطه اعمال
نبدا کند در عایرین حاضر بود آن لاکه که مول قریب است بر سر پادشاه صافه میاید پس خواب در بندانها ار شدت بگریه نظار آنها
را می کشند تا فاطمه و زینب و فاطمه علیها السلام که در پس از آن با آنها گفتگو مینماید سوال مینماید از آنها از پاره مطالب ستمانه تا ما این
ایند و وقت بد بر سینه آنها حرف نمیزنند از گریه و دعا هستی میکنند و در این دو وقت هم آنها مشغول میکنند از صحبت و گفتگو با صاحب
خود آن چیز بکشد شوق شدن آنها با شماست و تیسکه حرف نمیزنند عرض کردم از چه چیز سوال میکنید آنها و کدام یک از این
دو طایفه سوال کنید که طایفه ای لاکه که ساکن جابر حضرت فرمود اهل جابرا لاکه که حضرت سوال مینماید زیرا که اهل جابرا لاکه که بگریه زاری
و در نماز استند اما لاکه که حضرت نازل میشوند و روح نیاید عرض کردم از چه چیز سوال مینماید از آنها فرمود بد بر سینه آنها که حضرت تیسکه
عرض میکنید از آنها که اهل جابرا لاکه که حضرت سوال در حالتیکه زاری باشد جناب
فاطمه و حسن و حسین و آنکه بکشد شوق شدن آن بر آنکه امان از اینها پرسند از پاره مطالب از کاینکه از شما در عایرین بوده بعد میفرماید
که زنده و سید آنها را به عاگردن خودتان لاکه که حضرت عرض میکند چگونه بشارت در سینه آنها را و حال آنکه آنها نمیشوند لکلام را پس آن بر زاری
ما میفرمایند بشارت نماید بر آنها از طرف خداوند عاخر نماید بر این بشارت از شما و زاری کنید آنها از زيارت مرا حجت نمودند باهاست
ذین آنها را احاطه و محفوف نماید تا به مکانهای خوشان مرحمت نمایند و بد بر سینه است است سیر دیدم آنها را به پروردگار یک ضایع میفود
و در هیچیکه با پر سوره شده و هر گاه آنها بر انداختند از فضیلت خیر در زيارت حضرت است تا سایر مردم را آینه در زيارت حضرت
یکدیگر را بشیر نماید و ما که خودشان را بشیر و شنند در راه زيارت حضرت حرف میکنند و بد بر سینه فاطمه هر روز زاری کند نظر میکند
تسوا آنها در حالتیکه با آنحضرت است سزا بر سینه ترا صدیق و هزار شهید و از لاکه که درین هزار نامه مینماید میکند آنحضرت را
در گریه و بد بر سینه آنحضرت چنان شهت و فریاد میکند که در همه آنها مگر مینماید لاکه که آنحضرت را گریه میکند بجهت ناگفته آنحضرت و از گریه
سکت میفود تا اینکه سیمین میزند و آید و میفرماید خرمین به تحقیق اهل آنها تبار که در آورده و مشغول کردی آنها از تقدیس است پس
خود را که دار از گریه تا اینکه آنها مشغول تقدیس بشند بد بر سینه صدایع لاکه که خود را با تمام خواهر ساند و بد بر سینه آنحضرت نظر میکند از
شما حاضر شده در عایرین بر سر آنها از زاری که صدایع سلسله میکنند از هر چیز و ترک کنی سید زيارت دورا که بد بر سینه خیر در زيارت
حضرت بشیر است از اینک شماره در آید و جابودن منظر از حضرت تن رویت کرده قال ما امتشطت هاشمیتها ولا
اختصبت حجة نعت الخلفاء لاني ابرأ من ابن زيارت لعنة الله تعالى و رؤس من قتلوا الحسين مال
معنی آنکه میفرماید زاری من با شیمیه و خضاب نمودن و از واقعه شهادت تا اینکه در دست محراب سجده اهل بیت سر این زیاد لعنه الله
ما بر سر فاطمه حضرت امام حسین باز در رویت یکبار از حضرت است قال ما اکتفك هاشمیتها ولا اختصبت ولا روي
فزارها شيردخان الخميني حتى قتل ابن زيارت لعنة الله تعالى مال معنی آنکه میفرماید سینه شید زن آینه
و خضاب نمودن و دیده نشد در خانه ما سیر و دو بلند شود و جبال از زمان شهادت تا اینکه کشته شدن زیاد لعنه الله و در رویت یکبار
از فاطمه زینب علیها السلام رویت که ما اکتفك امرأة متاولا اجالت في عينها مودا ولا امتشطت حجة نعت
الخلفاء و ابرأ من ابن زيارت لعنة الله مال معنی آنکه خاکه شست زنا اهل بیت زنی و بچشم من کشید و شانه زنی تا آنکه
محراب زینب سر سخن این زیاد را علیه لعنة و هذب و عبد محمد را بشیر تا با جعفر رویت کرده که از روز فرمود لکن معنی
تعبیر این که عینک اهل البیت فیرن لک زاری ما لاکه که لاکه که ظاهر و غیبه و ذنوب و کفها الا ان

بیت خود را در میان حال مضایقه نیست بنده که نزد او در مصیبت اهل بیت شود و او گریه نماید و زخم کند مگر اینکه ملائکه
 ماله خودشان را به پشت و سر نمانند و امر زید می شود همه کنایان و مگر اینکه کند و کرده باشد که او را از ایامان خارج از دورنداره از
 حضرت صادق روایت کرده قال یا ذلذله ان الله یکتب علی الحسین اربعین صباحا بالدمیة وان
 الارض یتکت علی اربعین صباحا بالسنواد وان الشمس یتکت اربعین صباحا بالکسوف والحجر
 وان الجبال تقطعت وان النجار یهزبون وان الملائکه یتکت علی الحسین اربعین صباحا
 وما اخصبت منا احره ولا ادهنت ولا اکتلت ولا اخلت حتی انا اناس ان زید لعنه الله
 تغالی وما زلنا فی غیره بعد وکان جبدا اذا ذکره یکتع یتکع یتکع یتکع یتکع یتکع یتکع
 دخته له من زلفه وان الملائکه عند قبره لیبکون فیکتک لیبکاتهم کل من فی الهوا والسمه من الملائکه
 ولقد خرجت لنفسه صلوات الله علیه واله الی ان قال وما من جلین احب الی الله ولا اعتبره من عب
 بکت ودمعت علیه وما من یالی سیکب الا وقد وصل فاحیه واسعه ما علیه وصل رسول الله واد
 حقتا وما من عبد یحشر لای عینا باکبه الا الباکین علی جسد کانه یحشر عینت یحشره والیکت
 تلقاه والشرف علی وجهه واخلق یغرضون وهم حدیث الحسین تحت العرش وینزل العرش الی
 سوره الحسینا یقال لهم ادخلوا الجنة فیما یون وینفرون مجلسه وحده ولان الحق کثیر الیهم انا
 فدا اشتفتنا کم مع الوکالیان المخلدین فیا فرعون رؤسهم لیا یرون فی جلیهم من الشرف والکرامه
 وان اعلامهم ما یلین مستحوب بنا صیده الی الله من قایل ما لنا من شاصین ولا صدیقین بهم قاتلهم
 لیرون من لثم یوما یقیدون ان ین نوال لهم ولا یصلون الیهم وان الملائکه لیتابهم بالقران من
 انذاهم ومن خواتم علی ما اعطوا من لکرامه یقولون تا بیکم انشا الله فیترجعون الی انوا هم
 یقال الیهم ویزدادون الیهم سوفا ذاهم حشرهم بهما هم بنده من لکرامه وقرینهم من الحسین فیقولون انقل
 لله الذکفنا ان الشریح لاکبر واهوال یوما القیه وجمانا کما کما الخائف ویتوقون بالمراکبه لرحال علی النجا
 فلیتوت علیها وهم واکتفاء علی الله والحمد لله والصلوة علی اهل البیت الذیه هو الی منایهم حال
 یعنی که فرموده از راه درستی که اسنان کریت برین صبح بخون و برین کریت چهل صباح سبیا و اقات کریت چهل
 صباح برین و کبوف و کم هاپاره شدن و از هم پاشیدن و دریا با جوش و خروش آمدند و ملائکه چهل روز بر آنحضرت کریتند و از
 زمان بجای ما شمشاد کر دور و عن نماید و مسر کشید و مو خورشان کرده مسر عبید الله بن زیاد را با او زد و پوسته زد که
 ایام بر آنحضرت و عدم عین حسین چون پدر بزرگوار خود را با یکدیگر آفتد میکرد کریت کریت میار کش از آب دیده اش
 تر میشد و هر که آنحضرت را بر حالت میدید از گریه او سیکریت و ملائکه که نزد قبر آن امام شهیدند گریه بر آن میکنند و بر ایشان
 مرغان هوا هر که در هوا و اسنانست از ملائکه کرین می شوند چون روح مقدس آنحضرت از بدن مطهرش مفارقت کرد جسم نغره زد که
 نزد کی بود زین از هم بگذازد و چون جان پدید عبید الله بن زیاد و برین معاویه لعین از بدن آنجس ایشان بدر رفت جسم نغره پیش آمد
 و اگر حقیقا لامر نمیکرد خزینه داران جهنم را که از آنجا جسد نمایند هر آنکه بر سر زمین بود از جوش و خروش آن مرحومت و اگر از آن
 میدادند هر چه بر سر زمین بود خروید و لیکن ما سویت ما بر خداوند خود و خازنان او را از پنجره ما دارند و چندین مرتبه بر خازنان خود را
 کرد و ما سفارست او نیاوردند تا اینکه جسد او را بوال خود را پیش داشت و زبانه او را زد که دو آنرا ساکن کرد و نپدید درستی که
 و ندید که در آنحضرت و میخواست بر قافلان آنحضرت و اگر حقیقا خدای خدا بر زمین نمیدید هر آنکه زین را سر کون سیکرد و سجد کرد
 نزد خدا محبت و سجد کرد و خدا پسندیده تر نیست از دیده و گریه که بر آنحضرت کرد و فرزند و هر که بر آنحضرت سیکریت
 حضرت فاطمه کرده است و با آنحضرت نموده است و همان آنحضرت سالت تاب کرده است و حق تا اهل بیت ادا کرده است و در قبا
 هیچ بنده محشر نماند که دیده او کرین نباشد که سیکریت بر جسم حسین کریت نباشد که او محشر می شود و دیده خندان و شلرت آن سید
 از جانب خداوند عالمیان و انار سرد و سردی از رو او ظاهر سیکریت در و غلافی همه در سرس و چماند و کریتند که آن برین میکنند
 و هر غفلت تمام میسرند و ایشان در زیر عرش خدا در خدمت آنحضرت نیستند و از حساب بنیر سندن و ملائکه نیز ایشان میانند و ایشان

کتاب

تکلیف دخول بهشت بنمایند و ایشان اما بنمایند و میگویند ما محالست صحبت حضرت را به بهشت نینفوسیم و لقای آنحضرت بجز
 است ما را از بهشت و حوران و غلمان بر ایشان پیام میفرستند که ما را شوق ملاقات شما به نسبت رسیده است و ایشان
 بسبب سرور و شادمانی که از محالست آنحضرت دارند سرگشته و با یکدیگر میگویند که پیام ایشان را بشنوند و دشمنان اهل میت را می بینند که بر
 بسو آتش میکنند و ایشان منازله این نیکوکاران را می بینند پس میگویند که میت ما را شفاعت کند در این روز و در سستی و بیای
 که ما را از شدت و آزار نجات دهد پس باز ملاکه پیام از جانب ایشان و ایشان و غرضه داران بهشت تا ایشان میآوردند و بر ایشان
 و نصف میکنند نعمتها نیز که خدا تعالی برای ایشان حتمی کرده است ایشان در جواب میگویند که خواهیم آمد بهشت تا به نزد شما و چون
 جواب پیغام ایشان بحوران و غلمان خازنان بهشت تا ایشان میرسد میگویند که ایشان در خدمت آنحضرت در زیر عرش نشسته اند
 شوق تنها ملاقات ایشان زیاده میگرد پس این هم نشینان آنحضرت میگویند که حمد و سپاس خداوند را بفرم که بر او احوال نیز فرود
 از ما برداشت و ما را نجات داد از آنچه میترسیدیم پس سبب و شکران از بهشت با هم با بر ایشان میآوردند و ایشان بوازی
 و مشغول حمد و ثنا حضرت عزت بر حضرت رسول و آل او میباشند تا داخل منازل خود کردند و این فرج جبار حضرت صادق
 کرده قال کنت عند الصادق قد کفرتنا الحسين بن علي عليه السلام و علي فانه لفت بالله لفت بالله فقلت انما
 علي السلام و بكيتنا قال ثم وقع دأبه فقال الحسين عليك السلام انا قبيل العبرة لا يلدك كره في مؤمن الا
 بلكه حال معنی آنکه این فرج که در خدمت حضرت صادق بودیم و حضرت امام حسین را دیدیم حضرت سید مرتضی و ما
 که تیرم حضرت سید مرتضی و فرمود که حضرت امام حسین میفرمود که منم گشته که بر روزگار هیچ مؤمنی بر او ایستد مگر آنکه گریه
 میکرد و در خبر دیگر از حضرت مرویت نظر امیر المؤمنین الى الحسين فقال يا عبدة كل مؤمن فقال اننا
 يا ابتاه فقال نعم يا بئني حال معنی آنکه روزی امیر المؤمنین نظر کردیم بر حضرت امام حسین و فرمود که تو سبب که بر سر
 پس امام حسین عرض کرد من چنینم ای پدر فرمود که بجز ای فرزند در خبر دیگر از حضرت مرویت قال الحسين انا قبيل
 العبرة قئلت مكره يا وجهي على الله ان لا ياتني مكره و لا اذنه الله او اقبله مسرورا حال معنی آنکه امام حسین
 فرمودم نوشته رازی و کرب که با کرب و عزم و اتم گشته تو خاتم شد و لازم است بر خداوند عالم که هر دو جهان که زیارت من بجای آورد
 شاد و خوشحال بر اهل خود بر گرداند و ای عماره منگش روی گشته ما ذکر امیر المؤمنین بن علي عليه السلام عند الصادق
 عليه السلام في يوم فقط فرأى ابو عبد الله متديبا في ذلك اليوم و قال ليل وكان الصالحان يقول الحسين عم
 عبته كل مؤمن حال معنی آنکه ابی عماره گوید که در گذشته نام حسین در نزد حضرت صادق در روز کربا پس دیده شود هر روز
 در آن روز و در بهشت تیرم گشته و میفرمود حضرت صادق در کتاب محضال از امیر المؤمنین رویت شده ان الله تعالى
 اطلع على الارض فاختارنا و اختار لنا شيعته نصرفنا و يعجزون لفتحنا و يعجزون لفتحنا و يعجزون
 امواتهم و انفسهم فبيننا اولئك بيننا و ائمتنا حال معنی آنکه بر سینه خدا تعالی نظر فرمود بر زمین پس چشمها نمود ما را
 و چشمها نمود از بر اشعیا که یاری میکنند ما را و سرور میوند بجهت سرور ما و محزون میوند بجهت محزون ما و بدل بنمایند ما را و ما را
 حوزشان را در راه آنها از آنها است بسو ما خواهند گشت و باز فرموده كل عين باكية يوم القيمة و كل عين تومر
 القيمة ساهرة الا عين من اخصته الله بكرا مني و بكرا على من اشتهك من الحسين و آل محمد حال
 مصنون آنکه هر دیده در روز قیامت گریان است و هر چشم در روز قیامت در بهشت است اگر چشم کسیکه مخصوص فرموده او احد
 تعالی بر گهت حمود و گریه تا انتها که عمری که بجز حسین و آل محمد شیده و ابان بن عقبه کجا آنحضرت صادق رویت کرد
 نفس الامور لظلمنا تشييع و هم لنا عبادة و كتمان سترنا جهاد في سبيل الله ثم قال الصادق عليه السلام
 يكف هذا الحديث بالذهب حال معنی آنکه نفس کشید کسیکه بجهت ظلمها یکبار در روده محزون و محموم بهشت رویت
 شرح دارد و محزون و بجهت عبادت و پنهان داشتن ستر ما جهاد است در راه خدا بعد از آن حضرت صادق فرمود سزاوار است
 که اعزب بطلا نوشته شود در کتاب موف میگوید عن الرسول صلى الله عليه و آله و آله ان من يكف
 بهنوا من فله الجنة و من يكف او ايكه منسبن فله الجنة و من يكف او ايكه منسبن فله الجنة و من يكف او ايكه
 عشرة فله الجنة و من يكف او ايكه واحد فله الجنة و من يكف او ايكه فله الجنة حال مصنون آنکه از رسول

در سیر حسین علیه السلام

رویت شده که فرمودند که هر سیکه که کند یا بکند یا در مصیبت شهدا نظر را پس از آن است بهت و هر که کرد بکند و بکند
 پنجاه نفر باز از بر او بهت است و هر که کرد بکند و بکند و هر که کند بکند و بکند و هر که کند بکند و بکند و هر که کند بکند و بکند
 او بهت و هر که کرد بکند و بکند و هر که کند بکند و بکند و هر که کند بکند و بکند و هر که کند بکند و بکند و هر که کند بکند و بکند
 شبیه که کیننده ناید باز برای او بهت است و در کتاب مستجاب روت شد از حضرت صادق - آنکه کان
 إِذَا هَلَكَ لَيْلًا عَاشُورًا اسْتَدْحَرْتَهُ وَعَظَّمْتُ بَكَائِهِ عَلَى مَصَائِبِ جَدِّهِ الْحُسَيْنِ وَالنَّاسُ يَا قَوْمَ عَلِيٍّ عَمِينَ
 كُلِّ جَانِبٍ وَمَكَانٍ يَعْتَرُونَ بِالْحُسَيْنِ وَيَتَوَكَّنُونَ عَلَى مَصَائِبِ الْحُسَيْنِ فَأَذْفَرُ عُنُوفَ النَّبِكَاءِ يَقُولُ
 لَهُمْ أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمُوا أَنَّ الْحُسَيْنَ حَمَّيْنِدَيْهِ يُرِيدُونَ مِنْ حَيْثُ لَيْسَ شَأْنُهُ وَهُوَ أَيُّهَا النَّاسُ يَنْظُرُ إِلَى مَوْجِعِ
 مَحْسَكِهِ وَمَصْرَعِهِ وَمَنْ تَحَلَّ فِيهِ مِنَ الشُّبُهَاتِ وَالنَّظَرُ إِلَى زَوَارِهِ وَالْبَاكِينَ عَلَيْهِ وَالْمُقِيمِينَ الْعَزَاءَ
 عَلَيْهِ وَهُوَ اعْرَفِيهِمْ وَيَا أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَاعِلُ بَايَاتِهِمْ وَبَدَرَ جَاهَتِهِمْ وَمَنَاذِرُهُمْ فِي الْحَيَاةِ وَأَمَّا لَيْلَةُ مَنْ يَسْجُدُ
 عَلَيْهِ فَتَسْتَعْمِرُ لَهُ وَيَسْئَلُ جَدَّهَ وَآبَاهُ وَامْرَأَتَهُ وَأَخَاهُ أَنْ تَسْتَغْفِرَ لِي يَا لَيْسَ كُنْتُ عَلَى مَصَائِبِ الْمَقْبُولِينَ
 عَزَائِهِمْ يَقُولُ لَوْ عَلِمْتُ زَائِرِيهِ وَالْبَاكَةَ عَلَيْهِ مَا لَمْ أَمْنِ لِأَجْرِ عَيْنِكَ اللَّهُ تَعَالَى لَسَكَ أَنْ فَتَحَهُ أَكْثَرُ مَنْ
 جَوَعَهُ وَإِنْ زَائِرِيهِ وَالْبَاكَةَ عَلَيْهِ كَيْفَ يَكْفِي لِي أَهْلِيهِ مَسْرُوفٌ وَأَوْ مَا يَقُولُ مِنْ حَمَلِيهِ إِلَّا وَأَعْلَى دَنَبُهُ
 وَصَادَ كَيْومٍ وَقَدْ تَدْنَى مِنْهُ حَالٌ مَعْنَى أَنْكَ مَدْرَسَتِي وَقَبْلَهُ هَالُ عَاشُورَ أَمُودِ مِرْغَزِ حَضْرَتِ صَادِقٍ شَدِيدٍ سَيَمُودِ
 واز او میگفت کرد او بر مصائب قدس حضرت حسین و مرد دلاز هر طرف در هر جا که بود میایدند و در مصیبت حضرت و در تعزیت
 میایدند و با او فخر و در آن میگردد بر مصیبت های حضرت حسین پس هر یک از اینها از گریه غایب میشوند حضرت میایدند با آنها آنها را انسان
 بداند بر سینه که حضرت حسین در قرب در درگاه خود است و نظر میکند بر شکرگاه خود و به محل قهر خود و شهیدانیکه
 نزدیک قبر او مدفونند و نظر میکند بر زیارت کنندگان خود و او بهتر میشناسد آنها ایشان را و آنها هم بدان ایش از
 نزد خداوند عالمیان از شناختن یکبار شما فرزند خود را و می کند که او را بر او بر میگردد و طلب آمرزش طلباید برای او و سوال
 میکند از پدر خود که طلب آمرزش کنند بر او و میگوید که بر این زیارت کننده من آنچه که خداوند عالمیان بر او اوها کرده
 است بر این فرج آورنده از جرم او خواهد بود و چون زیارت کنند او بر میگردد و سبح کناه برای او نماز هفت بر میگردد مثل
 آن روزیکه از یاد متولد شده و در خبر حضرت صادق زوایت قَالَ رَحِمَ اللَّهُ سَبْعِينَ أَلْفَ مَرَّةٍ أَوْ ذُو أُفُنَا لَوْ لَمْ
 نُؤَدِّ فِيهِمْ سَبْعِينَ أَلْفَ مَرَّةٍ فَخَلَقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينِنَا وَعَجُّوْا أَيْوَةَ وَلَا يَدِينَا رَضُوا بِنَا أَيْمَةً رَضِينَا بِهِمْ
 سَبْعَةَ بَيْبِطِهِمْ مَصَائِبَنَا وَيَكْفِيهِمْ أَوْصَابُنَا وَيُحْزِنُهُمْ عَزِينُهُمْ وَسُودْنَا وَنَحْنُ أَيْضًا نَسْنَا لَوْ
 لَيْتَ الْمِيَاهُ وَنَطَلَعُ عَلَى أَوْطَانِهِمْ فَمَنْ مَعْنَا لَا يُفَارِقُونَنَا وَلَا يَفَارِقُهُمْ لِأَنَّ مَرْجِعَ الْعَبِيدِ إِلَى سَيِّدِهِ وَمَعُونَهُ
 إِلَى مَوْلَاهُ فَمَنْ لَمْ يَرْوُنْ مِنْ عَادَانَا وَطَهَّرُونْ مِمَّا حَمَلْنَا مِنَ الْإِنْسَانِ أَلَّا نَأْتِيَ اللَّهُمَّ أَحِبَّ شَيْعَتَنَا
 فِي دَوْلَتِنَا وَأَبْغَضِ فِي مَمْلَكَتِنَا وَمِلْكَتِنَا اللَّهُمَّ إِنَّ شَيْعَتَنَا مِنَّا وَمَصَائِفِنَا إِلَيْنَا مِنْ ذِكْرِ مَصَائِبِنَا وَكَلِمَاتِنَا
 لَا جُنْدَ إِلَّا سَبَّحْتَ اللَّهُ أَنْ يُعَلِّقَ بِهِ بِالنَّارِ حَالِ مَصْنُونِ أَنْ كَمُ فَرُودِ حَضْرَتِ كَسْبِ شَيْعَتِنَا بَارِدِ رَسْمِ انْهَادِ نَيْتِ
 کشیدند در راه ما و با او نیت وارد شد از حبه آنها شیعته ما را ناست و به تحقیق خلق کرده اند از فاضل طینت ما و سرشته شده
 اند و در ولایت پسندیدند ما را از بر خودشان آنکه و ما هم پسندیم آنها را به شیعته که مصیبت زده میکند آنها را مصائب ما و بعد میایدند
 آنها را لعنت ما و محزون میکند آنها را حزن ما و میکند آنها را شاد ما و ما هم تمام شویم از آن ایشان مطلع شویم بر احوال آنها پس از آن
 با ما است و از ناخدا میشوند و ما هم از ایشان جدا نمی شویم زیرا بر سر است که با کشت غلام سواد آفتاب خود نیت و سخنان و کلمات
 خود شست پس آنها از دشمنان ما دور میگردند و کلمات ما را در دشمنان ما را دور میگرداند از آنکه ما را از نیت میکند خدا یا زنده
 بدار شیعته ما را در دوست ما و با او به بار آنها را در ملک و ملک ما خداوند بر سر شیعته ما را ما را بستند و به ما را موند پس
 هر که ذکر نماید مصائب ما را و گریه کند بر ما یا خدا کند خدا ما که او را با شمع عزت نماید و در خبر دیگر از حضرت مرویت که
 لَيْكِلَيْشِي تَوَابٌ إِلَّا أَلَا أَلَمْ تَقْعُ فِينَنَا نَاهِمْ بِرَاحِمِي لَوْ أَبِيتَ مَحْدُودٌ كَمَا شَكَّ فِي مَصِيبَتِ عَابِدِي أَشَدَّ
 باین خود بعضی از نسخه ها که معنون بقرآن صحیح بود اما شایسته این میشود که بر سر شمع از بر آنرا ظاهر است

تَشَدُّدٍ سَخِرَ فَإِنَّ هَذِهِ الْيَوْمَ آيَاتُ يَوْمِ كَانَتْ عَلَيْنَا أَهْلُ الْبَيْتِ وَأَيُّامُ سُرُورٍ كَانَتْ لِأَهْلِ
 عَدَاؤِنَا خُصُوصًا بَيْنَ أُمَّتِنَا لَسَمَّ اللَّهُ يَدِ عَيْلٍ مَنْ يَكْفُرْ عَلَى مَصَابِنَا وَلَوْ وَاحِدًا كَانَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ
 يَدِ عَيْلٍ مَنْ ذُرْفَتْ عَيْنَاهُ عَلَى مَصَابِنَا وَيَكْفُرْ لِمَا أَصَابَنَا مِنْ عَدَاؤِنَا حَسْرَةُ اللَّهِ مَعَنَا فِي زَمَانِنَا
 دَعِيلٌ مَنْ يَكْفُرْ عَلَى مَصَابِنَا جِدَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَفَّرَ اللَّهُ لَهْ ذُنُوبَهُ الْكُتُبَةَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ هَضَبَ وَضَرَبَ سِتْرًا
 تَلْبَنًا وَيَبْنِي حَرَمِيَّةً وَاجْلَسَ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ لِيَكُونَ أَهْلُهُ صَاحِبِيهِمْ الْحُسَيْنِ ثُمَّ الْيَقِينُ إِلَى
 وَقَالَ لِي يَدِ عَيْلٍ أَرِيْتُمُ الْحُسَيْنِ فَإِنَّ تَأْصُرًا وَمَادِحِينَ فَلَا تَقْضُرُ عَنْ نَصْرِنَا مَا اسْتَطَعْتَ قَالَ دَعِيلٌ
 فَاسْتَعْبَرْتُ وَسَأَلْتُ عَجْرَةَ مَا مَعْنَى ذَلِكَ كَوَيْدِ عَيْلٍ خِرَاعِي كَرَامِي عَاثُورًا فَمَنْ نَجِدْتُمْ عَيْلًا مِنْ سِوَا رَضَا
 وَنَحْرَتِ لَمْ يَكُنْ نَشْرَةً وَجَمْعِي رَسِيخِيَانٍ فِي خَدَمَتِ الْعَبَّاسِ فِي زَمَانِ نَصْرِنَا فَخَرْتُ كَيْسَانَ فَدَعَا فَمَرُودٌ كَرَجَابِي عَيْلٍ كَيْ
 كَسَنَدَهُ مَا لَمْ يَدْرِ سِتْرِي بَنِي خَدَمَتِ مِرْطَابِي سِيدُ رَزْدِي كَجُودَتِ سَائِدُ وَفَرُودُ كَوَيْدِ عَيْلٍ حَرْبِي سِرُورِي أَيُّامِ حَرْبِي مَا اِهْتَمَمْتُ
 وَأَيُّامِ سُرُورِي وَبِشْمَانٍ مَا هِيَ شَرِي جَنْدِ رَمِيهِ سِيدُ رَشِيدُ إِخْوَانِ وَبِدَانِ اِيْدِ عَيْلٍ كَيْ كَرِيمِي وَكِرَامِي كَيْ كَسَرَ
 بِرَأْيِ صِلِيَّتِي حَرْبِي خَدَمَتِ اِيْدِ عَيْلٍ كَيْ كَرِيمِي كَيْ كَرِيمِي كَيْ كَرِيمِي كَيْ كَرِيمِي كَيْ كَرِيمِي كَيْ كَرِيمِي كَيْ كَرِيمِي
 أَوْرَادِ زَمْرَةٍ مَعْشُورَةٍ كَرَامِي عَيْلٍ كَيْ كَرِيمِي كَيْ كَرِيمِي كَيْ كَرِيمِي كَيْ كَرِيمِي كَيْ كَرِيمِي كَيْ كَرِيمِي كَيْ كَرِيمِي
 كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي
 اِيْدِ عَيْلٍ كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي
 وَزَمَانِ وَحَاضِرَانِ سَبِيْرٍ كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي
 مَرُوبِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي كَرِيمِي
 قَضِيْ صَلَوَتِهِ فَهِيَ عَدُوٌّ وَهُوَ يَنْجُو بِهِ وَهُوَ يَقُولُ يَا مَنْ خَصَّنَا بِالْكَرَامِيَّةِ وَخَصَّنَا بِالْوَصِيَّةِ وَوَعَدَهُ
 التَّقْوَةَ وَعَظَّمْنَا عَظَمًا مَظْمُومًا بَيْنَهُ وَجَعَلَ أَقْدَمَهُ مِنَ النَّاسِ فَتَوَمَّنِي اِيْتِنَا اِعْتِنِي فِي الْاِعْتِنَاءِ وَالرُّقُودِ
 اِيْدِ الْحُسَيْنِ الَّذِي اِنْفَقُوا اَمْوَالَهُمْ وَاسْتَخْصَمُوا اَبْدَانَهُمْ وَغَنِمُوا فِي بَرِّنَا وَرَجَاءِ لِمَا عَمِدْنَا فِي صَلَاتِنَا وَوُجُوْا
 اِدْخُلُوهُ عَلَى نَبِيِّكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاجَابَتُهُمْ لَامِيْنَ وَأَوْعِيظًا اِدْخُلُوهُ عَلَى عَدُوِّنَا اِرَادُوا اِيْدِ
 وَصِيَاكَ فَكَأَنَّهُمْ عَنَا بِالْوُضُوْانِ وَكَأَنَّهُمْ بِالْبَيْتِ الْقُدْسِيِّ اِحْتَلَمُوا عَلَى اَهْلِ الْبَيْتِ وَآوَلِيْهِمْ اَلَّذِيْنَ اِحْتَلَمُوا
 بَايْسِنَا اِلْخَلْفِ وَاصْحَابَهُمْ وَكَفَرُوْا بِكُلِّ جَبَّارٍ عَيْبَدُوْا بِكُلِّ صَنِيفٍ مِنْ خَلْقِكَ اَوْ شَيْدِيْ وَكَتَرُوا
 سَيِّا لِيْنِ اِلْجَنِّ وَالْاَلِيْنِ وَاعْظَمُوْا اِفْضَالِيْ اَمَلُوْا مِيْنَكَ فِي غَرْبِيْ عَنْ اَوْطَانِيْ وَمَا اَرْوَأْنِيْ اِبْرِيْ عَلَى اَسْنَانِيْ
 وَابْدَانِيْ وَاهْلِيْ وَآقْرَبِيْ اَللَّهُمَّ اِنَّ اَعْدَاؤَنَا اَبُوْا عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَخْرَجُوْهُمْ مِنْ بَيْتِهِمْ فَكَيْفَ يَكُوْنُ
 اَلْيَاخِيْلُ اِفْضَالِيْ عَلَيْهِمْ عَلَيَّ مَنْ خَالَفْنَا فَارْحَمْ نَبِيَّكَ اَلْوُجُوْهُ اَلَّتِيْ قَدِ عَمِيْرَتُنَا اَلشَّمْسُ وَارْحَمْ نَبِيَّكَ اَلْحَدُوْدَ اَلَّتِيْ
 قَعَلْتُمْ عَلَى حَضْرَتِيْ اِيْدِ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَارْحَمْ نَبِيَّكَ اَلَّذِيْنَ اَخْرَجْتُمْ مِنْ بَيْتِهِمْ اَلَّذِيْنَ اَخْرَجْتُمْ مِنْ بَيْتِهِمْ
 اَلْمَلُوكُ اَلَّتِيْ جَرَعْتُمْ وَاحْرَقْتُمْ لَنَا وَارْحَمْ اَلضَّرِيْحَةَ اَلَّتِيْ كَانَتْ لَنَا اَللَّهُمَّ اِنِّيْ اَسْتُوْدِعُكَ نَبِيَّكَ لَانْفُسِ
 وَتِلْكَ اَلْبِلْدَانَ حَتَّى تَوَافِيَهُمْ عَلَى اَلْحَوْضِ نُوْمِ الْعَطِيْرِ فَمَا اَذَالَ وَهُوَ سَاجِدٌ مَعُوْا اللَّهُ هَذَا اَلدُّعَاءُ اَلَّذِيْ
 اِنصَرَفَتْ فُلُكُ جَبَلِكَ فَمَا لَوْ اَنْ هَذَا اَلَّذِيْ سَمِعْتُ مِنْكَ كَانَ لِيْنِ اَلْبَيْتِ لَقَدْ كُنْتُ اَرَا لِنَارِ اَللَّهُمَّ
 مِنْهُ شَيْءًا وَاَللَّهُ لَقَدْ مَنَّكَ اِيْدِ قَدْ كُنْتُ رُزِيْتُمْ وَرُحِيْمُ اِيْدِ اَللَّهُمَّ اِنِّيْ اَسْتُوْدِعُكَ نَبِيَّكَ لَانْفُسِ
 زِيَارَتِيْمْ قَالَ يَا مَعْشَرَ اَلْبَيْتِ لَمْ نَدْعُ ذَلِكَ فُلُكُ لَا اَدْرِيْ اِنَّ اَلْاَمْرَ سَلْبُحٌ هَذَا كَلِمَةٌ قَالَ يَا مَعْشَرَ اَلْبَيْتِ مَنْ يَدْعُوْا لِقَوْلِ
 زِيَارَتِيْمْ اَللَّهُمَّ اِنِّيْ اَسْتُوْدِعُكَ نَبِيَّكَ لَانْفُسِ
 كَانَتْ عِيْنُ اَمَّا حَبِيْبَانِ يَرِيْحَانِ اَللَّهُ سَخَصَكَ وَسَوَادَكَ فَمَنْ يَدْعُوْا لِقَوْلِ رَسُوْلِ اللَّهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْاَلِيْهِ
 عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَمَّا حَبِيْبَانِ اِنْ كُوْنُ مِنْ بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمَا اَلْبَيْتُ اَلْمَظْمُومُ اَلَّذِيْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ سَبْعِيْنَ سَنَةً اَمَّا حَبِيْبَانِ
 اِنْ كُوْنُ عَدُوٌّ لِيْ بِنَصْرَتِيْ اَلَّذِيْ لَمْ يَكُنْ اَمَّا حَبِيْبَانِ اِنْ كُوْنُ مِنْ بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمَا اَلْبَيْتُ اَلْمَظْمُومُ اَلَّذِيْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ
 حَبِيْبَانِ اِنْ كُوْنُ عَدُوٌّ لِيْ بِنَصْرَتِيْ رَسُوْلِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْاَلِيْهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَمَّا حَبِيْبَانِ اِنْ كُوْنُ مِنْ بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمَا
 اَلْبَيْتُ اَلْمَظْمُومُ اَلَّذِيْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ سَبْعِيْنَ سَنَةً اَمَّا حَبِيْبَانِ اِنْ كُوْنُ مِنْ بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمَا اَلْبَيْتُ اَلْمَظْمُومُ
 اَلَّذِيْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ سَبْعِيْنَ سَنَةً اَمَّا حَبِيْبَانِ اِنْ كُوْنُ مِنْ بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمَا اَلْبَيْتُ اَلْمَظْمُومُ اَلَّذِيْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ
 سَبْعِيْنَ سَنَةً اَمَّا حَبِيْبَانِ اِنْ كُوْنُ مِنْ بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمَا اَلْبَيْتُ اَلْمَظْمُومُ اَلَّذِيْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ سَبْعِيْنَ سَنَةً

داغلو پس داخل شدیم خدمت کبریا و دیدیم که حضرت مشغول نماز است پس نشستم تا اینکه از نماز فارغ شد شیندم اردو
 که برود کار خود مناجات میکرد میگفت ای خدا ای که مخصوص فرمود ما را که بر ممت و مخلص داده ما را بوحسنت و وعده فرمود
 باشنا عت با و عطا فرموده ما علم گذشته و پنداره ز و فرار داده دلهما بعضی از مردم را بیل بویا بخش مرا و برادران مرا و خود
 پدرم حضرت سید را بچنان کسانیکه ما با خود شکر انفاق میکنند و بدینا خوشان را رحمت میآوردند چه میل کردی آنها
 آنچه نزدت است ما نفع هم سرور ما بوجه سرور بکدی دل میکنند و او را دشمنان ما و اراده کرده اند از اینها خوشتر است برستی آنها
 در مرتبه رضایند از ما و حفظ کن آنها در شب و روز بر اهل اولاد آنها که گذشته اند خلف باش مبرین خلفها و صاحب شکر این را
 و کفایت کن آنها از شر هر حسابی که عیند و از شر هر صغیف یا سدی که از مخلوقات تو و از شر شیاطین جن و انس و عطن
 با آنها افضل سخته آرزو دارند از تو که از او طمان خودشان عزت همستیار کرده اند و آنچه از ما خوشتر است از بر خودشان و اولاد
 اقربای خودشان سرور و کار ببردستیکه دشمنان ما نمت میکنند دوستان ما را بجهت آمدن آنها به زیارت ما مع هذا شمع می کنند
 درنت ایان آنها از آمدن به سو ما در حالیکه مخالفت کننده اند مخالفین ما را پس رحم نامه حسین رو بهیایکه تغییر داده آنها را
 اقرار بر هم نما بان جنار را نیکی بقبر مطهر ابدی عبد الله علیه السلام مالمده شده و رحم نما بآئیده مانیکه از تو شفقت و رحمت ما
 ریزان گشته و در هم نما بان دلهاییکه سوخته و بخرج آمده برایا و در هم نما بان صد و فریاد مانیکه در مصیبت طبلند شود سرور و کار ببردستیکه
 و دلیعه میسبام بتو برین ما بنا و بدینها تا سر عرض در روز قیامت و تشنگی در دمانه پس بود حضرت در حالت سجده و از خدا
 باینده عاقلیت میسبم تا اینکه فایز گشت عرض کردم حد آن که اگر چنانچه عاقلیت عاقلان این کیفیت که از شما شنیدم در حق کسی
 بود که خدا را نمی شناسند بر آینه بجان بگیرم که آتش اورا نمی سوخت و تم بجزایه تحقیق آرزو کردم که کاشن زیارت و شرف
 شده بودم و حج نه کرده بودم فرمود بین ما آنقر مکان توجه چیز است که تو را مانع گشته از زیارت پس از آن فرمود یا عاقبت
 ترک کن زیارت او را عرض کردم نه دست بودم که بایندر چه در فضیلت تو آیت دارد و فرمود یا مسأله یا در دعاستند به زوار او در
 آسمان زیاده است از دعا کنند ما بتما در زمین یا معاویه ترک کن زیارت او را هر که ترک نماید او را می بیند از حضرت چیزی را
 که آرزو میکند ای که کاشش فرشته در قدستر و میباید دوست ندا را اینکه به مندر شخص تر او مواد ترا خدا تعالی در میان کسانیکه
 رسول خدا و علی و فاطمه و ائمه مصومین در حق آنها دعا کرده باشند ای دوست ندا را اینکه بوده بشی کسی که مرا بجهت نموده است
 از کسان که نرفته و بپسیده شده مرا و اکنان هشتاد ساله ای دوست ندا را اینکه بوده بشی از کسانیکه فرود ما صافه میکنند
 با آنها ملاکه ای دوست نداری اینکه بوده بشی از کسانیکه محو شود فرود از قبر و نباشد بر زمه و کند من تا مواخذه نمایند او را
 ای دوست ندا را اینکه بوده بشی کینیکه مصافح نماید با تو فرمای قیامت حضرت سوال بصلی الله علیه و آله تا آخر حدیث
 تمام یکم کرد و در او اشاره میشود با موچند نه بان طرزیکه خواهد آمد در تنبیهات آئینیکه به منبط دیگر پس بیان کردستی همه اخبار
 وارده در فضیلت کبریا را ذکر نه کردیم در این مقدمه تا به تمامه زیر که جمله از آنها را ذکر می کنیم در تضاعیف بعضی از مقدمات آئین
 و جمله دیگر از آنها در ضمن بعضی از مجالس اینکتاب مذکور میگردد بجهت آنکه اکثر اخبار کتب متفاج و مراد متربط است بعضی از آنها بعضی
 دیگر و چه قدر اخبار کثیره که منضم است تا موریر که عنوان کرده ایم در اینکتاب بر آنها عنوانها مثل خبریکه منضم است فضیلت
 کبریا در زیاد و ناله و بر پاداشتن بغیر نه و صرف نال در تغیر نه و زیارت و غیر اینها را با اینکه از برای هر یک از اینها عنوان است نقل
 و از اینجهت است که ذکر میشود در بعضی از اخبار و بعضی از مقدمات یاد بعضی از مجالس پس مثل این که اربابی نذار در بلکه از آن
 چیزها نیست که لابد است در مثل اینکتاب بهر حال آنچه وارد گشته از اخبار و آثار در فضیلت زیارت حضرت سید اشهدا
 روح العالمین ام لهداء و در خصوص ثواب کربستن و محزون و کلین کستن نوحه و فریاد نمود در مصیبت است در سلام
 ته علیه اگر چنانچه محض بودیم همین خبر معاویه بن مویب هر آنکه در فضیلت کفایت می نمود ما را و عنی میکرد ما را از غیر خود با مانیکه
 تحقیق اخبار و آورده در اجرو فضیلت این امور خارج از حد و حصا و فوق است تقصا است چنانکه مطلع خواهد شد بر آنچه در کتاب
 دارد بر صدق این حواد با بیان فضل زیارت غیر آنها مانیکه در مقام از آنها ذکر نه کرده ایم که در حد و اکثر از اخبار و آثار
 که در هم در هر سون که قدر بسیار از او ایات انجانیکیه مطلع شده ام بر آنها اگر است معتبره که نزد من بوده آئیانی می گویند که این
 عنوان ذکر کردیم که در هر شیوه را که در زبانها معر است که بر تنه صمی از ملاکه در دستان غرقو نیست از شیوه ما در مجالس ذکر

این کتاب در بیست و یک روز از حضرت کبریا
 در روز اول از حضرت کبریا
 در روز دوم از حضرت کبریا
 در روز سوم از حضرت کبریا
 در روز چهارم از حضرت کبریا
 در روز پنجم از حضرت کبریا
 در روز ششم از حضرت کبریا
 در روز هفتم از حضرت کبریا
 در روز هشتم از حضرت کبریا
 در روز نهم از حضرت کبریا
 در روز دهم از حضرت کبریا
 در روز یازدهم از حضرت کبریا
 در روز بیستم از حضرت کبریا

در روز اول از حضرت کبریا در بیست و یک روز از حضرت کبریا
 در روز دوم از حضرت کبریا در بیست و یک روز از حضرت کبریا
 در روز سوم از حضرت کبریا در بیست و یک روز از حضرت کبریا
 در روز چهارم از حضرت کبریا در بیست و یک روز از حضرت کبریا
 در روز پنجم از حضرت کبریا در بیست و یک روز از حضرت کبریا
 در روز ششم از حضرت کبریا در بیست و یک روز از حضرت کبریا
 در روز هفتم از حضرت کبریا در بیست و یک روز از حضرت کبریا
 در روز هشتم از حضرت کبریا در بیست و یک روز از حضرت کبریا
 در روز نهم از حضرت کبریا در بیست و یک روز از حضرت کبریا
 در روز دهم از حضرت کبریا در بیست و یک روز از حضرت کبریا
 در روز یازدهم از حضرت کبریا در بیست و یک روز از حضرت کبریا
 در روز بیستم از حضرت کبریا در بیست و یک روز از حضرت کبریا

ذکر مصائب آل محمد میگردند و سرشک گریه کنندگان را اخذ و جمع میکنند در همان پیشه او خط میکنند و گویند از برای رؤی
 عاقبت و مزوج نمایند آنها را به طعام و شرب بهشتی تا موجب یادگاری آنها گردد و بجهت اینکه مطلع شده ام بوی در کسبت
 معتبره بود مخفی نماید بر تو اینکه در خبر سمع که متضمن قرب و نزدیکی منافق و مخالف موصوف باوصاف مذکوره است بوجوه
 کوش و آنکال است باینکه چگونه جایز میشود نزدیکی منافق محض کوشرا که در تصفیان او صاف مذکوره در خبر باشد
 باینکه بهشت حرام است بر مخالفین و ناصبین و باینکه هر کسی که داخل بهشت گردید خارج نمیشود از وی با و تحقیق در
 جواب اینست که گفته شود آمدن آنها به قرب کوش و وقتیکه محض کوش پیش روی حضرت امیرالمؤمنین در عرض
 محشر و در اعانت که هنوز نه آل بهشت داخل بهشت شده اند نه آل جهنم داخل جهنم و با آنکه مخلد بودن مخالفین در
 آن جهنم از بهر نایبیت که در کسبیت یقینا بلکه به تحقیق این مطلب از کوش و زیارت در هر جمعه امامیه که شت
 علامه قلی اعظم بقا در بعضی از کتب خود از بعضی امامیه قول نقل کرده که ایشان بعد از آنکه آب غسل جنم مذکوب شدند در
 بسیار از وی نجات مییابند پس از آن بهشت میروند لکن این قول شاذ و نادر است و قائل وی منقرض شده بلکه بخلاف
 وی قایل گشته اند و چهار کانه که عبارت از کتاب ستمت و اجلع و عقل علاوه بر آنچه شریف در اضر و زیارت مذکور
 است و کلام الله رب العالمین و صلوات الله علیه و آله المعصومین المظلومین و لعنة الله علی اعدائهم و مخالفینهم جمعین
 مذکور است که نموده فضیلت است در طلب در ایستادگی که در میوه قلند نیل اولی شماره جمله از اخبار و آثار و کسب از نزد
 مدبر است از جمله مورخ معروفه اولار به یعنی کتاب عقل و ستمت اجلع بودن محبت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و موالات
 او است از مورخ معروفه و کالیف فاجیه سر جمله آل اسکانها و زمینها و معدود نفر نمودن خدا بقا در این تکلیف سیر او این مطلب
 چنانچه اضر و زیارت مذکور است هم چنین اضر و زیارت دین هم است اگر چنانچه از روی اوصاف و تحقیق با قطع نظر از غیبیت
 و عتاف ملاحظه شود اگر چه بعضی از علما عامه مفتوح می گردند از باب ولایت و محبت حضرت را که مبادا صد مرتبه برایت
 دیوبند و زینب مناصب و تجلات ظاهره آنها وارد آید و به تحقیق ذکر نموده ای شیخ الاقبل عمر العالی مدس سره در کتاب جواب
 اینست که حدیث مدتیست سحر بمانند ما خود از سلمان فارسی که او هم از حضرت بود از روایت نموده قال
 هبط علی جبرئیل یومرا حلیا قد انهم المسلمون و کلمه یقول غیر علی علیه السلام لوقد نزل الله تعالی علی
 یدک یومئذ من المشرق کتب من قیل فقال جبرئیل یا محمد ارا الله یقرء علیک السلام و یقول لک ان احبنا
 الی عنده و احب الی الله علی نفسه ان لا یحبته عبدا الا احبته و من احبته لم اعد به بناجا و لا
 یبغضه عبدا الا ابغضته و من ابغضه ما له فی السماء و فی الارض و فی ما بینهم قال و هبط علی جبرئیل یومرا الاخر
 انما نزل علی ابن ابیطالب عمره کلها فاریهم فقال یا احمد ارا الله یقرء علیک السلام و یقول لک انی
 افرضت الصلوة علی عبادی فوضعها عن العلیل لکن لا یتطهرونها و افرضت الکروة فوضعها
 عن المفل و افرضت النسیا فوضعها عن المسافر و افرضت الحج فوضعها عن المعدوم و من لا
 یجد السبیل الیه و افرضت حمت علی ابن ابیطالب و مؤالاة علی علیه السلام و اهل السموات و الارض فلم اعد
 فیها احدا قدر امتک بحدی و من احبته و حبت احبته و من ابغضه ابغضه و ابغضت ابغضه
 حال صفیون آنکه حضرت رحلت فرمود نازل شد بر من جبرئیل در جناب حد و متیکه منمزم شده بودند مسلمین و نما
 بود که علی علیه السلام و بدست او در همان روز گشته بود خدا بقا از شکرین آنچه گشته بود پس جبرئیل گفت یا محمد
 در بسته خدا بقا بر سلام میدهد و میفرماید تو که جزوه علی را که من از او را منی و خوشنودم و به دست من بذات خود تم
 ما و کرده ام اینکه دوست ندارد او را بنده مگر اینکه دوست دارم من آن بنده را و هر بنده را که من دوست دارم او را دوست
 میکنم تا بشخص خود و دشمن بنده او را بنده مگر اینکه من دشمن دارم او را کسیرا که من دشمن دارم بخصیله بهشت
 از برای وی نیست و فرمود نازل شد بر من جبرئیل در جناب انحراب نسکامیکه علی بن ابیطالب گشته بود عمر و عهد و در حجاج
 مشرک کثیر گفت یا جد به تحقیق خدا بقا بر سلامت میرساند و میفرماید ترا که بدستی من بر بنده کان خود و حجب کردم نماز را
 و بر بدستم از چنانچه قدرت آوردن او را ندارد و حجب کردم نذره را و بر بدستم او را از آنکه مال او را خدا نصاب کم

باشند و سب کرده ام روزه را و برده شستم او را از سفر و در حجب نموده ام حج را و برده شستم او را از چیزی و آنکه سب
 رفتن ندارد و در حجب کرده ام محبت علی بن اسطوخارست و مولات او را بر اهل آسمانها و زمین و معدوزنه کرده ام در کس را
 پس امر نماز است و در حجب است و پس هر که دوست دارد او را پس بسبب دوستی خود دوستی تو دوست میدارم او را
 و هر که دشمن دارد او را پس بسبب دشمنی خود دشمنی تو دشمن میدارم او را تا آخر حدیث پس غرضی نمائند بر تو که به تحقیق مضمون
 این خبر چنانکه اخبار کثیره مرویه از طرق خاصه معتمده است پس این اخبار کثیره متطافه از طرق عامه هم معتمده است
 اگر چه عبارات و الفاظ در این اخبار با هم مختلفه و کلمات شسته وارد گشته و زمانیکه دارا غلبه یقین و عالم گشته
 آنچه ذکر نمودیم او را پس سماعش آنچه ذکر نموده او را طبری در کتاب تاریخ المصطفی سبب خود از اخبار او و هم از ابن
 عباس قال لما فتح رسول الله صلى الله عليه وآله خيبر فقدم اليه حبيزة بنت الحبيشة ومعها جاريتان
 فاهدنهما اليه عليا عليه السلام فدخلت فاطمة عليها السلام فادارتا من علي في حجر الجارية فاحتمها من
 الغيرة ما يلحق المرأة على زوجها فصعدت الى النبي صلى الله عليه وآله تشكو عليا عليه السلام
 فترأى جبرئيل الى النبي صلى الله عليه وآله فقال يا محمد ان الله يفتدك السلام ويقول هذه
 فاطمة انك تشكو عليا فلا تقبل منها فلك ما ادخلت فاطمة قال لها النبي صلى الله عليه وآله
 ان رجعا لي بعلي فقول له مني اني لوضالك قال فرجعت فقالت له ذلك فقال يا فاطمة لو كنتي
 الى رسول الله صلى الله عليه وآله واحياها من رسول الله صلى الله عليه وآله اسهدك يا فاطمة
 ان هذه الجارية لم تكن لي زوجا لله في مرضائك وكان مع علي عليه السلام خمسة مائة درهم فقال وهذه
 الخمسة ادهم درهم صدقة على الفقراء المهاجرين والانصار في مرضائك قال فترأى جبرئيل الى النبي صلى
 الله عليه وآله وقال يا محمد ان الله يفتدك السلام ويقول لك بكثرة علي بن ابي طالب عليه
 السلام اذ قد وهبت له الجنة فاحتمها الجارية فاحتمها فاطمة فاذا كان يوم القيمة
 يقف على باب الجنة وقد دخل الجنة من نساء وجميع منهن امرؤ نساء بغضيه وقد وهبت له
 النار فاحتمها صديقه الخمسة ادهم درهم على الفقراء في مواضع فاطمة عليها السلام فاذا كان
 يوم القيمة يقف على باب النار فيدخل النار من نساء وجميع منهن امرؤ نساء ففقال
 رسول الله صلى الله عليه وآله سبح و سبح و من مئلك يا علي وانك وتبم الجنة والنار من مضمون
 ابن عباس كهفته به كما سب ففتح منود حضرت رسول الله فقلع خيبر اجاب جبر ارجسته بخزنت و اردنده با خود كسري
 اوردده بود حضرت كسري را حضرت علي عليه السلام فرستاد و بود خدمت حضرت تا اينكه جبار فاطمه روز دخل خانه شد و در
 مطهر اسر و راهي نانوئي آن كسري است پس آنغيز تيكه در زنها بنده است بغير آن خود است بان مخدومه رود و خدمت
 حضرت رسول الله رواي گشته تا از حضرت امير عليه السلام شكايت نمايد آنحال جبرئيل خدمت حضرت سيمين پسر نازل
 كرده عرض كرد كه خداي تعالي تو سلام ميگردد و ميپرسد كه فاطمه ميگردد نزد تو تا شكايت نمايد از علي عليه السلام
 قبول كن بگمايست و در اين بين فاطمه دخل گشته حضرت پيغمبر بوي نموده كه در كوچه خود و بگو بوي كه محض خود
 در خانه تو شكايت من قبول شد و او كويد انقدره مرا حجت نموده و اقرار بخدست اسر و عرض كرده حضرت فرمود يا
 فاطمه شكايت مرا حضرت رسول خدا فرمود و احيا او چه قدر تحمل شتم از رسول خدا يا فاطمه شاه حكيمم تو را به تحقيق اين
 كذبه در راه خدا اراد است اي خوششود تو و با خدا هم هم نزد هر روز و فرمود اين با خدا هم صدقه است بر فقراي
 حجاب جزين و بهنار در خوششود تو پس از شد جبرئيل پيغمبر و عرض كرد يا محمد در ريشه خدا است تعالي تو سلام ميپرسد و ميپرسد
 تو شكايت ده به علي بن اسطوخارست كه برسته من بخيتم بوي نام شسته است بسبب ازار كردن او عابدين را در خوششود فاطمه
 و فتي كه روز قيامت شود ميآيستد در بهشت و در نخل ميگذرد بهشت هر كسيرا كه خواهد رحمت من مانع ميشود از بهشت
 هر كسيرا كه خواهد غضب من به تحقيق بخيتم با او آتش جهنم را تا ما بجته تصدق كردن آن با خدا هم سلام فقراي خوششود
 فاطمه و قيده روز قيامت خيانت در بر جهم و در نخل ميگذرد بهشت هر كسيرا كه خواهد غضب من مانع ميشود از آتش هر كسيرا كه خواهد

رحمت من پس حضرت رسول خدا و پیغمبر است که مثل تو یا علی و ستمت گشته بهشت جنت و رحمت نمود
 شیخ صدوق در کتاب علل الشرائع بسند خود از ابی صالح و او هم از ابی ذر گوید بود من و جعفر بن ابیطالب که مسافر گشته
 بودیم شب هر شبه پس از آن ذکر کرده مثل حدیث سابق را و قیله حفظ و من جمله نمود آنچه ازت را هم ستمت من با آنچه
 نقل نموده اورا شیخ حروری کتاب جواهر السینه از کتاب سنن الفوائد و او همین روایت را نقل کرده علی بن ابی طالب
 سئل عنه فقال ما لعلنا لم نرض عندك من الاثر قال انعت له عند مؤنبر ملائكة ليشتمونك لانه
 وانه و يوشنونك الى الحشيرة قال يارب ما المعزى الكليل من الاثر قال اظله تحت ظل اعنى ظلم
 العذش يؤذ لا الظلم هل مضمون آنکه بدست جناب سوار زور در کار خود ستمت نمود و عرض کرد
 عبادت می رخصت نماید نزد تو چه قدر بر اوی است از هر فرمود میفرستم نزد او در جین موت و طاعتها تا شایع نمایند
 اورا تا قبر او اینست که با شنیدن از قبر محو گردد و عرض کرد چه چیز است که بر او است که کسی که زان فرزند زده را تسبیح و تعزیت
 دهد فرمود در سجده یعنی در سایه عرش او را سایه میدهم در روزیکه سایه نیست مگر سایه عرش من تا آخر حدیث پس وقتیکه
 مطلع شدی به آنچه مذکور کردید مثلک ستر بر او ستمت از فضیلت کربیه بر مصائب اهل بیت رحمت و عصمت است آیات
 کربیه بر مصائب فلان اصحاب است بیدار شد او راه یاب به جنتی از جهات ثواب ستمن و همچنین بجهت آنها بیان این مطلب
 بدست معرفه و در کتب بر مصائب حضرت سید الشهدا آنرا نیز نامیت که محقق و کاشف از وجود رحمت است از جنت
 نسبت با میرالمؤمنین و مطهر مولات آنها است با حضرت آنچنان مولات که معذور نظر نموده خداست که در و احدیر اول
 آسمانها و زمینها پس نظر نما بر مایه امیرالمؤمنین که سید شهید امیرنا میرا انت عبده کل المؤمنین و مؤمنین
 یا و کذب یعنی نسبت سبب کربیه بر مرد مؤمن و زن مؤمنه ای فرزند من و هم چنین جواب میدهند ام آنها
 عبده کل المؤمنین و مؤمنین یا ایها النبأ یعنی ای باب بزرگوار من سبب کربیه بر مرد مؤمن و زن مؤمنه است یعنی ای
 منظر ظاهر کننده محبت مؤمن را بتو و من محبت و دلیل بر ایمان مولات شخص تو و اگر چنانچه بخواهی کلامی در شرح
 بیان وحی از وجه و ستر او ستر برین خاطر اور آنچه گذشت در حدیث سابق را اینکه تحقیق خداست که اعطای نمود مبارک
 المؤمنین تمام بهشت و در حضور برای انا ذکر کردن او جاریه را و صدق کردن او در اجماع را در رضایه و خوشنودی فاطمه زهرا
 و در مقام تعزیت و تسلی را بر آن از و در اورا نسبت با آنچه وارد شده بود بان محذره از خزن و اندوه قلب پس از آن
 باز به خاطر او آنچه ذکر کردید از اینکه فاطمه زهرا صدیقه معصومه علیها سلام امور و تکلف کردید با جانب خداست که در رسول و
 ای که گوید در رضایه و خوشنودی امیرالمؤمنین را غم الفی لمضامک یعنی محض رضایت و شاکت من بمقبول انقیاد
 تا بوده باشد این کلام تسلیم است از آن محذره با ستر و نسبت با محبت و حیاه لوی حاصل شده بود نزد رسول خدا و محضی نماذرتو زمانیکه
 تفکر نمودی که آنچه تفریر کردیم اورا و تفریر نمودی به سبب کلامی که ذکر نمودیم ملقت بشوی بر فضیلت کربیه و منقول بودن محزون
 و با کربیه مصائب سید شهید آنچه گذشت بفضیلت او در اخبار کثیره متطافره و معرفت حاصل میکنی باینکه سرشاک از ستمن
 اگر چه بقدر پر نشه باشد ظاهر کننده جوهره غزیه لغنه و محبت و وجود کربیه را نمایه است و او است نوز و ولایت محبت
 ما بامر المؤمنین پس میشود هر قطره از قطرات سرشاک اگر چه قطره بقدر پر نشه باشد باینکه نسبت است که کربیه
 نسبت با میرالمؤمنین و فاطمه زهرا و تحقیق دانستی نیز که تسلی و تعزیت دهنده بطلق فرزند مرد در سایه عرش خداست
 است در روزیکه سایه نیست مگر سایه عرش و ای هر گاه بگوئی مفاد کلمات مذکوره دلالت میکند بر اینکه استحقاق کربیه
 کان بان ثوابهای مذکوره در حساب مستطافره مشروط است محبت و ولایت امیرالمؤمنین یعنی به ولایت حق و محبت
 صادق آنچنانیکه محقق میشود که در طایفه حق امامیه اثنا عشریه پس در ایصال میکیم آیا این مولات و محبت مشروط است به معرفت
 حق و آنچنانیکه ثابت باشد از روایط قطعیه آنکه استحقاق آن ثوابات و جرایم عزرا و کجا مشروط باشد بیا
 مطلق است یا یعنی که شخص احمی کربیه ستمن این ثوابات و در ستم مذکوره در اخبار است اگر چه عارف نباشد
 در باب است و ولایت لیل قطعی و بر این تفصیلی در جواب کیم اگر چه به مقتضای تحقیق نیست که بگویم بلکه به شرط
 است معرفت در اصولین و از جمله آنها است باب امامت و ولایت اخباریکه دلالت دارد بر شرط ترتیب ثوابات و در اخبار

بدر

مَلَكَ عَمْرِي بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ يُخَاطَبُونَ عَنِ الشَّاهِدَةِ وَيَكَلِّمُونَ عَنِ الْخَصْوَاءِ بَيْنَ عَمْرَانَ هَبْ لِي مِنْ طَلَبِكَ
 الْخُشُوعَ وَمِنْ بَدَنِكَ الْخُشُوعَ وَمِنْ عَيْنَيْكَ الدَّمُوعَ وَادْعُنِي فِي ظِلِّ اللَّيْلِ فَإِنَّكَ تَجِدُنِي قَرِيبًا حَبِيبًا
 حال مصفون آنکه فرموده در جمله مناجات که خدا بیتاله بجای می فرموده این بود که ای پر عمران دروغ گفته آنکه اعتقاد
 کرده که دوست میدارم و مرا معذرتیست که تاریکی شب و رافرا گرفت از من غفلت کرده بخوابد آیا چه چیز است که بر
 دوست دو ستمدار و غفلت حبیب خود را نگاهداری ای پر عمران من مطلعم بر دوستان خود زمانیکه شب فرا گرفت
 آنها را دیده ام ای آنها میکردم مثل میوه و مخاطبه میکنند بهمین شده و باختر مینندند حضور ای پر عمران عطا نما من از دل
 خود خشوع را و از بدن خود خضوع را و از زبان خود سرشکر را و بجز آن در تاریکی شب که درستی میناید بر آن نزدیک و جوان سنده
 و ذریه دیگر از حضرت امیرالمؤمنین مرویست **مَا كَلَّمَ اللَّهُ مُؤْمِنًا قَالِ الْهَامِ مَا جَاءَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَيْنَاهُ مِنْ
 خَشْيَتِكَ قَالِ يَا مُؤْمِنُ اِنِّي وَجَّهٌ مِنْ جِهَاتِنَا يَا قَوْمَ الْقُرْبَى الْاَكْبَرِ** حال مصفون آنکه هنگامیکه
 جناب سحر با خدا بیتاله نظر نمود عرض کرده آنها چه چیز است جز ای سحر که شما را و اشک بر باشد از خوف تو فرموده ای سحر
 که میدارم رو و بر از حرارت آتش و مانون میکنم او را در روز فریغ کبر و در کتاب عمده الداعی نقل شده که در حدیث
 حدیث **يَا دَاوُدُ مَجَّ عَلَى خَطْبَتِكَ كَالْمَرْئَةِ التَّكَلَّى عَلَى وَلَدِهَا لِيَا اَنْ قَالَ تَعَالَى كَوْنِي رُكْعَةً طَوَّلِي
 فِيهَا بِنَاؤُكُمْ بِخَشْيَةِ قَدِّ صِدْقِهَا صَاحِبُهَا لَا تَسْأَلُ عَيْدَكَ فَيَبْلُغُ لَيْلِيكَ نَظَرْتُ فِي قَلْبِهِ فَوَجَدْتُه اِنْ
 سَلِمَ مِنَ الصَّلَاةِ وَتَوَدَّتْ لَهُ اِمْرَاةٌ هَبِيكُ عَرَضَتْ نَفْسَهَا عَلَيْهِ اَجَابَهَا وَاِنْ عَامَلَهُ مُؤْمِنًا
 خَالَهُ** حال مصفون آنکه یاد او نمودن بر خطبه خود مثل زن فرزند مرده تا اینکه فرموده چه قدر نماز بارگشت طولانی که در وقت
 کربه خوفی هم بوده بجا آورده او را صاحب با اینکه نزد من بقدر پرده حصه خراب منزه نذر از اینجا که نظر میکنم بدل او میباشد
 او را اگر چنانچه از نماز غرض و ظاهر شود بوی زن صاحب جمله او را بر زمانا بخواند اجابت او را بنماید و اگر طولی تا
 معامله نماید با خود عهده و حمله میکند و در حدیث قدسی دیگر وارد شده **يَا عَلِيُّ صَبِي الدَّمُوعِ مِنْ عَيْنَيْكَ وَخَشْيَةِ
 لِي بِعَيْنَيْكَ يَا عَلِيُّ اسْتَعْنَتْ فِي هَذِهِ الْحَالِ الشُّكْرَ فَإِنَّ عَيْنَيْكَ الْمَكْرُوبِينَ وَاجِبُ الْمُنْظَرِينَ وَاسْتِ
 اَزْتَمُّ الْوَالِدِينَ** حال مصفون آنکه با عیسی جایی کن از دیده های خود بگما برای من و قلب خود را خاشع کن بر این
 یا عیسی در حالات شدت یا طلب از من که بدست من آید میکنم شدت افتادگان را و اجابت میکنم مضطر ماندهگان
 و نیز ارحم الراحمین و در خبر دیگر است از حضرت صادق **قَالَ لَوْ خَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَى عَلِيٍّ يَا عَلِيُّ هَبْ لِي مِنْ
 عَيْنَيْكَ الدَّمُوعَ وَمِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ وَاجْعَلْ عَيْنَيْكَ بِمِثْلِ الْحُرْنِ اِذَا ضَمَّكَ الْجَطَاوُونَ وَقُمْ
 عَلَى قُبُورِ الْأَمْوَاتِ وَادْعُهُمْ بِالصَّوْتِ الرَّقِيعِ كَعَلَّكَ نَاخِلًا مَوْعِظَتِكَ مِنْهُمْ مَوْفَلًا لِمَنْ لَاحِقُ فِي
 اللَّاحِقِينَ** حال مصفون آنکه میفرماید وحی فرمود خداوند عزوجل **يَا عَلِيُّ عَطَاكَ مِنْ بِنَاؤِ دُجَيْلٍ** خود
 سحر او را در قلب خود خشم او و دستیک بطالون مشغول خنده باشد بدیده های خود با میل حزن سر بر سر کش و است
 سر بر قبرهای مرده گان و به صد بلند آنها را ندان کن شاید از آنها مو عطفه را بخود اخذ کنی و بگو بدستی که من لاقی مؤمن کما یحب
 بشاه خوشتر است اند **اِذَا بَلَغَا لَيْلِيكَ اَهْرَبْنَا الْعَرْشَ مَقْبُولُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ هَذَا الدَّيْنِ كَمَا كَلَّمَ عَبْدُ
 اللَّهِ سَلْبَهُ اَبُو تَيْبٍ فِي صِغَرِهِ قَوْلَهُ وَجَلَّ لِوَارِثَتِهِ فِي مَكَانٍ لَا يَكْفِيكَ عَقْدُ مُؤْمِنٍ اِلَّا
 وَحَبَّ لَه الْجَنَّةُ** حال مصفون آنکه زمانیکه بودیم عرش حرکت میکند پس از آن خطاب میفرماید خداوند تبارک
 و تعالی کیست آنیکه بر کربه آورده سنده مرا که بجز پدر و مادر شده در حالت صغر من پس قسم به عزت جلالت و ارتقا عظم
 سکت و یا کن میکنند حزن او را سنده نمویی که آنیکه واجب کرد برای او مشیت **قَالَ قَرَأْتُ اِلَى اَعْمَالِ اِلَى اللَّهِ
 زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَافْضَلُ اِلَاغْمَالِ الدَّخَالِ لَشَرِّ دَعْوَى مُؤْمِنٍ وَاحْتِرَابِ مَا
 يَكُونُ الْعَبْدُ اِلَى اللَّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ بِالِ** حال مصفون آنکه محبوبترین اعمال نزد خدا بیتاله زیارت قبر حضرت حسین
 و افضل اعمال نزد خدا بیتاله ادخال سرور است بر قلب مؤمن و نزد کثیرین حالت سنده سحر خدا بیتاله و قمری است که در جبهه
 باشد در عالمیست که کبریا سنده است حدیث زمانیکه خداوندی اطراف آنچه ذکر شد از آیات و چهارم آورده در شان

در فضیلت کربه
 در کتاب من و تو
 در کربه

۲ عدد

کربه

که در این سنده برستیم با شجاعت و کلمات عرفا که در باب که اینها را کلمات ذکر کرده اند مثل اینکه که برین
 عارف بر صحن صحنی است مثال او است عروس سید کارشش رفته باشد به عمل شروع بر اهل و قوم خویشان انفر و سوس
 در شب نواف و بجهت او در صحن و سرورند و انفر و سوس بجهت انفر که در دل او هست پس خود محزون و غمگین است هم چنین
 اینکه عالم است بهیوای که در نفس و هیبت و مردم آنها را میدانند پس مردم متبرک میداند مصاحبت او را بجهت آنچه شایسته
 میباشد از صحن حال او و او که میکند بجهت آن بود عمل که دارد از خوف و حیا از زور و کار خودش پس از برای وی نزد
 مردم شناخته شود و در نفس خود عیب بیجا است و در جمله نکات اینکه مرد عارف که میکند بجهت خوف از فقدان
 آنچه یافته او را و از فرقت آنچه شست اما او را نیز یک چیز یافته باشد از فقدان او خائف نمیشود و هر کسی که چیزی یافته از فقدان
 او خائف است ایمنی که شخص غنی و فقیر با هم در سفر زمین باشند خوف شخص غنی از فقیر بیشتر خواهد بود که او یافته و دارد است
 چیزی که فقیر دارای او نیست بعد بدستی شخص عارف پیدا کرده چیزی که طالب بود و شناخته آنچه پیدا کرده از آنچه کرده
 میکند بجهت خوف از فقدان و از جمله آنها اینکه بدستی که خانه که ازین بنا کرده باشند و فیکه مندم و حراست ممکن است
 صلاح او مجاز است با هم چنین است بلکه اصل و خلق شده است ازین زمان که از کثرت معاصی امر او فاسد گشت ممکن
 است امر او تدارک و صلاح و قطرات عبرت که از دیده جاسرات بجای نماید چنانچه فرموده امیر المؤمنین و سید
 الموقدین و نوح رسول البکامین روجه لا الفداء صلوات الله علیه **المحجوا المشککات من العثرات بالمرسلات**
من العثرات گذشت ترجمه این قبل این و از جمله آنها نیکه چنانکه این دنیا خاموش میشود بجهت یک آب و در وقتی خاک
 پس سپین خاموش میشود آتش جهنم و خاک و دو آب یک ازین دو خاک خاک تیم است و خاک دوم خاک است که
 او صبر میکند بنده و یک از این دو آب است و وضو غسل است و آب دوم آب است که عبادت از سرگشت چشم شد
 و تحقیق در گذشته در بعضی از اخبار در فضل که به از خوف خدا تعالی **ان القطار من تکتک امثال الاذن**
و النای حاصل معنی آنکه قطره از آن اشک چشم خاموش میکند صحراهای از انشرا و از آنها اینکه در بستن خدا تعالی
 و بنوده در خصوص شست و پیمای عینان بجز این ظاهر معنی آنکه در اند و بهشتیکه برای بنده که از خدا خائف است
 دو چشم است که جاری میشود پس از برای او است لای بنده خدا و چشمه جاریه از بنده که بر حسین و از برای حسین هم در شست
 دو چشم که این است که سجده توارش جهنم و تحقیق نقل نموده بعضی که در بستن دیدیم در بعضی گستاخیکه در بستن در روز
 قیامت تخمیر اسپانندی نمیدارد و ان عمل خود خبر بسیار پس از میشود که او را بسو آتش برین پس ندان میکند موله از مرده های دو
 چشم او و عرض میکند رو در کار شهادت میدهم صاحب خود که روزی ترا باید آورد و از خوف شست تو کربیت و مرا جز است
 پس خدا تعالی خطا میکند این موله است کفتم که از آن امر میفرماید انحضرت بهشت برین از جمله آنها اینکه در خندان نور دنیا
 با کربیه بوده و در وقت آن تو بر نیا که از خودت بوده و در وقت بیرون رفتن تو از دنیا که بر برت پس ای بچاره در بستن تو
 وقت آن بر نیا که این بود و خویش و اقربای تو بجهت تو خندان تو بد پس عذبه و جهنم کن در اطاعت تا اینکه وقت بیرون رفتن
 از دنیا خندان باشی بجهت آنچه پس از ثواب در طاعت خود در حالتیکه تو م و اقربای تو بجهت مفارقت تو که میند و به تحقیق
 وصف فرموده خدا تعالی خنارای اهل اطاعت بخنده و سرور در آنجا نیکه فرموده **و جوهه یومئذ مصفرة ضاحکه**
مستبشرة و معنی نماند تو که در بستن محمد و اولاد و معصومین او صلوات الله علیه و علیهم اجمعین چنانچه در هر چیز که فضل شرف
 و منفعت و عبادت است ایشان در مرتبه بالاتر و از همه رفیعتر نیایشند هم چنین برای آنها است خط آونی و نصیب اهل واقعه
 در باب که به و ناله از خوف خدا تعالی شست و پس اگر چنانچه ذکر کنیم آنچه دارد گشته در کیفیت که به آنها در اوقات عبادت
 و طاعت بسیار خصوصاً آنچه وارد گشته در کیفیت که به امیر المؤمنین و سید الموقدین و عیوب الیقین و نوح البکامین هر اینها
 کثرت و محله گیری خواهد بود و آنچه از طریق عاده نقل شده یعنی در کت اخبار و کسیر آنها مذکور گشته در کثرت مثل اخبار است که
 از طریق خاصه وارد گشته و متبکه مطلع گشتی همه آنچه ذکر شد پس بدان که گردن بر مصائب الیقین رسول و لایستیا
 بر مصائب استید شهد ارواحی که الفدا نیست امری جدا گانه و مغایر از کربیه که برای خوف خدا است تا اینکه راه یابد سوال این
 مطلب که آیا کربیه از خوف خدا تعالی افضل است یا کربیه بر سید الشهداء بلکه کربیه بر حضرت عیسی که است در محنت و فراری

خدایتعالی در کربیت که سعادت گشته است مقام مرتب که خدایتعالی در عرض و فروز قوت به کار ملاحظه صفات جمال و جلال
و عظمت و کبرای و تقابل پس اگر چنانچه نخواهی که واضح کنی مطلب را در غایت ابراهیم پس بگو بدستی که به از خوف خدایتعالی
منتقل میشود مدونوع و منتظر میشود بدو قسم اول اینکه بوده باشد این کربیه از کربیه کسانند به ملاحظه معانی و کلمات آن خود بعد از ملاحظه
کردن متذکر حالت جنتی که در جان دادی و احوال بر رخ و محشر و انعامها باینکه مستحق میگردانند از اهل معاصی پس این نحو کربیه کربیه
باو هم گفته میشود که کربیه از خوف خداست و تومی هست از روی آنا اینکه این وقت از کربیه کسانند و این محبت و شفقت
از روی طرین نیت رحمت در حقیقت بر حرم و رفقت بر نفس خود و کربیه بر خود قسم دویم اینکه بوده باشد این کربیه از کربیه
کسانند در مقام محبت خدایتعالی و ملاحظه عظمت صفات و کبریا و جبروت و اورد مقام تفکر و تصور و تقصیری که از او
در عبادت خدایتعالی و مشتاق و امر و نواهی و عمل آرد و هم چنین در مقام ذوق حلاوت است مناجات محبت و صحبت
از روی برخواستن محبت و موالات و لیا و حج او پس ملاحظه میشود در این قسم اصلا هم کند ثوابه و خوف از عقاب و تشکی
مینت در اینکه این قسم افضل است از قسم اول چرا که تشکی نیست در اینکه گمراهی کردن بر صراط لرسول این قسم است
باین معنی که کربیه برایشان اکثر خاص است از این قسم زیرا که شکی نیست از اینکه محبت و موالات آنها از آن چیز نیست که
رحمت محبت خدایتعالی و موالات و ذوق و صلوات که در این مطلب بر مودت باطن و مقدمات و مقدمات بر زانیکه ملاحظه کند فروز قوت
المدط برین و غرضی که محبت المعصومین در دریا یا مابای و فلرهما مصیبتا بجهت محبت خدایتعالی و فروز قوت در چشمه کافور
و در طلب رضای سروردگار و عوطف خود در در سر شمشیر تقویض توکل و صبر و هرگاه نخواهی که شناسی مقام فروز قوت آن
طهرت و اهل بیت رسول الله المعصومین و غواقی آنها در دریا یا مابای و فلرهما مصیبتا و لایما امیر المؤمنین و سید
الرشید علیه السلام را و اینکه ای مقام و مرتبه از پنج بابت که مختص دادها از خدایتعالی بوی پس ستمه باشم بعضی اخبار شریفه
مثل آنچه در کتب معتبره از کتب اصحاب ما سنده امیر المؤمنین قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله انما استمر به الی الله الی سیدنا المنتهی و وقف بین یدیه لیس یعرف وجهك قال یا اخی
صلی الله علیه و آله و آله ملک لیکن رب و سعادتک قال قد بلون خلفه فامهم ططوع لک قال قلت انما
علیک بلون قال صدقت یا محمد کفعل الخائف لیس سیک خلیفه یودی عنک و یعلم عباد من
کنایه ما لا یعلمون قال قلت دبی اختره فان اخبرک خیر قال قد اخبرک لک علیا فانا نخدک لیس
خلیفه و وصی و خلف علیه و هو امیر المؤمنین لم یعلها احد قلبه و لا احد بعده یا محمد
علین ابطلت رايه الهدی و امام اولیایه و نور من اطاعه و هو الکلیه الیه الرکنها المنان
مزاویه فقد اجتهت و من انقضت فقد انقضت بلذک یا محمد فقال لیس صلی الله علیه
و آله و آله قد کثیرت فقال انما عهد الله و فی قضیه ان یعین بنی فیک یوم لم یظلم شیئا و ان یتیم لما
وعدت قال الله اولی قال اللهم اخیل قلبه و اخیله و اخیله من الایمان بک فقال الله عز و جل
قد فعلت ذلک بیه عبره لیس من الله لم اخص به احد من اولیایه قال یا ربنا اخذنا
قال قد سبق لیس علی و اولیایه و لو لا علی لم نعرف ولا اولیایه و لا اولیایه رسوله الخدیج ما من
انکه فرمود حضرت رسول زمانیکه مراد معراج بردند از آسمان گذشتیم پس از آن سوره انتهی رسیدم و در مقام قرب
سروردگار خود ایستادم خطاب با محمد عرض کردم لمبتیک ملکه و بعد یک فرمود امتحان کرده با مخلوق هر کدام که
از آنها بود طاعت بیشتر است فرمود عرض کردم سروردگار را طاعت امتحان کردم از همه بیشتر یافتیم او را در طاعت فرمود یا محمد راست
گفته ای برای خود خلیفه اخذ نمودی که از تو دادا کند احکام مرا و تعلیم کند بنده کان مراد کتاب من آنچه نمیدانند از او فرمود عرض
کردم سروردگار را حسیا کن برای من آنچه زیرا که محراب تو مختار من است فرمود بجهت تحقیق حسیا فرمودم برای تو علیه السلام
او را بر اخذ خلیفه و عطا فرمودم بوی علم و علم خود را و اوست امیر المؤمنین گفته شده این لفظ کسی قبل از او نبوی
بعد از او از او استحقاق یا محمد علیه السلام ابطلت رایت و ایت و امام اولیایه من و نورا کن که طاعت کرده او را و گفته
آنجا نیست که لازم کردم طاعت را و استحقاق هر که دوست داشت این شایسته او را این کلمات پس میفرماید عرض کرد

۲ پیوسته

گردید

است

رود کار را به تحقیق ثبوت داد ما ورا عرض کردیم سبزه خدا و در مقصد قدرت او اگر خداست بنا می آید بر این سبب
 گمان منت ذره من ظلمت کرده و اگر تمام نماید برای من آنچه وعده فرموده مرا از لغتها بخود خدا تعالی اولی است
 بمن حضرت رسول عرض کرد رود کار او روشن کن دل او را ایمان تو بر خداوند عزوجل خطاب فرمود همه سنیا را
 در حق او سجا آوردم غیر از اینکه به تحقیق محض خواهم نمود او را به تسبیح از بلا که مخصوص فرموده ایم بان با احد را از او سجا
 خود عرض کرد رود کار او علی برادر من و صاحب منک خطاب است که به تحقیق گذشته در علم من که در سبستی او مبتلا است
 و متخاشه است بغیر تو هرگاه علمای بود شناخته نمی گشت نه اولیا من و نه اولیا بنیان من تا نخر حدیث و در سبب
 معاذ بن کثیر را به عبدالله مر و سبت قال رنا الوصیبه نزلت من الله تعالی على محمد صلى الله عليه وآله
 كتابا بقرآنیة علی محمد صلى الله عليه وآله كتاب محزون الا الوصیبه فقال جبرئیل انما جعل هذا عهدا
 له اشد من قبل انما اهل بيته فقال ان اهل بيته قال جبرئیل انما جعل هذا عهدا له اشد من قبل انما
 ابرهيم عليه السلام ومعه انما عليه السلام وذررتك من صليبه قال وكان قلبها تتعاطى ففعل علي السلام
 الاول ومعه لما فيها ففعل الحسن عليه السلام الثاني ومعه لما فيها ولو انا تو ففعل الحسن عليه السلام
 ومعه الحسين عليه السلام الثالث فوجدتها ان قال ففعل وقال فخرج يقول لا اله الا الله لا اله الا
 له الامعك ففعل فلما مضى فدعاها الی علي بن الحسين عليهما السلام قبل ذلك ففعل الخاتم الرابع فوجدك
 فيها ان اصمت واطرفنا حجب العلم ففعل ففعل في الخبر بن علي ففعل الخاتم الخامس فوجدتها
 ان فتبركتنا الله تعالى وصدق ابائناك وودت خبايتك واصطنع الامة ودمه يوم الله تعالى وقال المني
 في الخوف والامن ولا تخش الا الله تعالى ففعل ثم دفعها الی اللذي بليلته واهل بيته انما فرموده
 در سبب سبكه فرشته از جانب خدا تعالی بر محمد و صبيحه در کتاب و نازل شده بود بر محمد کنان به مضمون كه همان صحیفه وصیت
 جبرئیل عرض کرد با محمد این وصیت است را بت خود نذر اهل بیت تو باشد فرمود که امام اهل بیت من عرض کرد پس بفرموده
 خدا از آنها ذریه او میباشد تا از توارث میرند علم نبوت را چنانکه میراث گذشته او را جناب ابراهیم و مرثا و
 مرعوم و ذریه است از صلوات و فرمود در آنها خاتمها را بود که شوق علم خاتم او را و عمل نمود آنچه در او بود پس از آن که فرمود
 امام حسن خاتم دوم را و عمل نمود آنچه در او بود و زمانیکه حضرت امام حسن وفات نمود و ایام وی گذشت حضرت جبرئیل
 که خود خاتم سیم را و ایامت در او اینکه مقاتله کن تا شهید شو و بر او آن به تعویب بوی شهادت که نیست شهادت
 مرثا را که با او پس او هم بود که زمانیکه شهید شد امام حسین داد او را به فرزند خودش علی بن حسین قبل از شهادت
 خود پس او هم که خود خاتم چهارم را یافت در او که سبک ما کش در دانه خود پیش که علم ستور نشسته زمانیکه او هم وفات
 یافت و از دنیا گذشت داد او را به فرزند خود محمد بن علی پس او هم که خود خاتم پنجم را پس یافت در او اینکه تغییر نماند
 خدا تعالی را و صدیق نامید را آن خود را و وارث علم خود فرارده فرزند خود را چون ناباکت و حق خدا تعالی را بر باردار و بگو
 خرد در حالت خوف و در حالت امن و سرش بجز از خدا تعالی پس او هم بجا آورد تکلیف خود را پس از آن دفع نمود آنرا بگو
 آن کسی که بعد از پنجاب قائم مقام بود تا هر حدیث و مثنی مانند بر تو دستپستی آنچه این جبرئیل منقن است به تحقیق وارد شده
 در هزار استیفیضه بلکه متواتره معنای تحقیق این اخبار بسیار معتبره و اعطای متقارب و وارد گشته و در بعضی از آنها است
 دفعه الی الحسین علیه السلام ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل
 معك والتبر ففعل لله عز وجل ففعل ثم دفعه الی علي بن الحسين عليهما السلام ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل
 فوجدته ان اظرف واصمت والى من نزلت واعبدك حية يا بيته ففعل ثم دفعه الی
 محمد بن علي عليه السلام ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل
 لا يسأل احدك عنك ثم دفعه الی ابي بصير عليه السلام ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل
 وآفهم وانشر علوم اهل بيته وصدق ابائناك الصالحين ولا تخافن الا الله عز وجل وانك في
 حوزنا مان ففعل ثم دفعه الی ابي محمد عليه السلام الی الدنيا بعد ثم كذا كذا في العلم المهدي

عجل الله فرجه حال مصفون ائمه پس از آن داد او را بگو حضرت حسین یافت در و آنکه پروان آبا قومی بوی شهادت
 پس شهادت نیت بر آنها مکر با تو و بغر و شس جان خود را بخداوند عزوجل آن بزرگوار تکلیف خود عمل نموده و داد آنرا
 بعلین حسین پس گوید خاتمیر او ایست در و اینکه ساکت صامت باشی در منزل خود بنشین عبادت کن برورد کار خود
 تا اینکه برسد بر تو مگر او هم تکلیف خود عمل نموده پس از آن داد آنرا به محمد بن علی گوید خاتمیر او یافت در و آنکه هرگاه مردم
 از تو مسئله پرسند فتوی داده آنها را و ترس البته مکر از خداوند عزوجل زیرا که در بر ترسهای نیت برای اهدا بر تو پس از آن
 دفع نمود آنرا بفرزند خود جعفر علیه السلام پس خاتم گوید و یافت در و اگر سوال کنسند از تو مردم فتوی ده با آنها و منتشر نما
 علوم اهل بیت خود را و تصدیق کن پدران صالح خود را و ترس البته مکر از خداوند عزوجل و تو در خط امامت پس او هم عمل نموده تکلیف
 خود پس از آن داد آنرا بفرزند خود موسی و حمزه پسین دفع نمود آنرا موسی با آن کسیکه بعد از او بود پس از آن باین سخن خود را
 بعلم خدا عجل الله فرجه تا آخر حدیث و بعضی مانند بر تو در تفسیر این اخبار چنانکه افاده میکند اینکه امده هربن و حج معصومین
 سلام الله علیهم اجمعین در تکالیف خودشان قیاس با اینها نمیشود زیرا که از برای هر یک آنها حکامیت خاصه و امور
 مخصوصه با آنها که در کفیه مکتوبه تا ویه و صیبه الیه معین گشته و بر بر و نماز نازل شده هم چنین افاده میکند و معلوم میشود از آن اخبار اینکه
 به تحقیق خدا بقا له تصنیف داده میرالمؤمنین و سید الشهداء علیه السلام را به کمالی که مثل وی مستلما نفرموده اهدا را از اینها
 و سرسین و او صیبا و صید یقین تا اینکه ظاهر نماید صبر آنها و صبر حضرت محمد و اهل بیت معصومین سلام الله علیهم اجمعین بر
 ملائکه و انبیاء و سرسین و بر اهل آسمانها و زمین و هم چنین ظاهر نماید بر عالمیان آنکه آنچه عطا فرموده با آنها از مرتبه فضل و ثواب
 آنچنانکه نسبت بر صاحب فضل بوی مثل نسبت ذره است با شرف قطره است بحر محیط بجهت بر تبه صبر بیل شانت در بایا
 و مصائب که در عنایت اندلیه سبقت یافت چنان صبر که نسبت صبر هر صبر کننده صبر ایشان مثل نسبت فضل ایشان
 به فضل و شرف عالمیان پس فتنه که نصیب آنچه مذکور کردید میداند صفت آنچه اشاره کردیم سووی سابقا از اینکه درستی گردان
 بر مصائب آل محمد لایما بر مصائب سید آمده اعمین گریار خوف خدا و گریه در محبت خدا بقا له است و تفضل و تقوی دارد
 بر همه اعمال در بر عبادات و مثل گردنت بر آنها در فضل و ثواب و کاشفیت از محبت یارت نمودن نیز منوطی است
 مقدّمه ایشان لایما زیارت نیز مظهر عشان عزیز است به اهدا روحی از اهدا و هرگاه بگویم تحقیق گذشت در بعض اخبار
 سابقه اینکه حضرت صادق فرموده که محبوبترین اعمال نزد خدا زیارت قبر حسین است و افضل اعمال نزد خدا داخل سر بر است
 بر قلب مؤمن قبر بهترین حالت بنده بگو خدا بقا له در حالت سجده است که گریان باشد تا آخر حدیث پس بعد از آن غماضی است
 وارد شده در اخبار کثیره و قفا و معظم علی از اینکه افضل اعمال بدینیه نماز است و با قطع نظر از اینکه سیاق این اخبار در آن
 را به شوق وجود فرق مابین حسبت او فضیلت و اقر عنیت محمد آنچه استفاد میشود از این اخبار نیت که داخل سر و
 بر قلب مؤمن فضل است از زیارت قبر حضرت حسین چنانکه گریه کردن در حالت سجده و طول دادن و افضل است از داخل
 سر و بر قلب مؤمن پس و فتنه که اندو ما افضل شدند از زیارت قبر حضرت حسین از گریه کردن بر مصائب او هم افضل نمود
 بود و اینها از اخبار نیت که قابل خواهی شد بوفیقنا جواب میگویم اما تکلم کردن در نماز آنکه او است افضل اعمال بدینیه پس از آن
 چیز نیت که مناسب نیت ذکر او در این مقام زیرا که ما بعد از آن غماضی و قطع نظر از معاوضه اخباریکه وارد شده در شان
 نماز با آن اخباریکه وارد شده در شان بعضی از اعمال و عبادات مثل حج و روزه و جهاد و خواجه میگویم درستی که این عبادات
 ملاحظه میشود فضیلت آنها بعد از اقرار بولایت کاینکه وجوب فرموده خدا بقا له محبت و ولایت آنها را و آنها عبادت است
 از اهل بیت رسول که همه معصومند صلوات الله علیهم اجمعین و لایما این عبادات و خواهنیازمانیکه صادر شد از کسیکه قابل
 نیت بولایت نده معصومین انال الله و سب بر میگردد و در ذوال و شفقت و کمال بر حسب خود پس میگویم چنانکه مرتبه تیرین
 بولایت نده مالاتر از همه عبادات و اعمال نیت هم چنین آنچه یکم ظاهر گشته کاشف این جوهر عزیزی است و حق
 وجود میدو کرانما بر بها است و کم عبارت باشد از زیارت صورت مقدسه و ضرایح منوره آنها و گریه بر مصائب آنها و عبارات
 دیگر بدستی که گریه در حقیقت از اعمال بدینیه صرفه نیت بلکه او دو و همین و جامع مرتبتین است که مرتبه بدینیه ظاهر تیر و مرتبه غلبه
 باطنیه عبادت لایما ملاحظه شود در تحقق وی تاثر قلب و بوختن او و چون زیارت صورت منوره ایشان منفعت نمید و عکاز کره

کدق

کردن ناریا تا که او در وقت نیارت پس او هم در این حال مثل که یزد و جنتین و جامع مرتبتین خواهد بود علاوه بر آنکه بود
نیارت حق و مصدق بر وجود جنت و موالات از ناریا مراد معصومین را که دانه او را بر مرتبه خود ولایت و محبت ازین
جهت مستغفرت نموده او را به بعضی از احکام ولایت و انار او پس او هم مثل که یزد و جنتین شده از جمیع عبادات خواه اعمال
بدنی ظاهر تری باشد چنانکه همگانه گذشت با از قبل باطنی قلبیه باشد مثل اعتقاد بیداد اثبات محو اثبات زیرا که اعتقاد بر این جمله
اعتقادات واجب است بلکه از فضل آنها است پس بنا برین تحقیق اشکالی نماند مگر سوال اینکه آیا آن عبادتیه که بوسیله اشاره
گشت یعنی ناز و زوره و حج و زکوة و خویها نماید و تمندی که واجب بود و دیگر که سخت و ضعیف است که بر نیارت نسبت بر دو نوع آنها
مناف است با آن قواعد کلیه که نزد فقهاء از مرتبتین مسلم است که عبارت از آن باشد که واجب فضل است از محبت و جواز
ازین بذال ظاهر است زیرا که نسبت این قواعد کلیه از آنچه دیگر در حکم عقل مستقل باشد و آرا را نه نیست بوی محبت
و حال آنکه راه یافته آیم یعنی اینکه حملت دادن بگردون که معسر است و محبت و ابرام نمودن او و گذشت کردن این محبت
با اینکه دومی که محبت است افضل است از آن اول که واجب است و هم چنین بر سلام و محبت و ابرام سلام محبت
و حال آنکه دومی افضل است علاوه بر آنکه استین این قواعد بر حالت طلاق خود از آنچه با محبت است که حکم است بعد از آنکه
این چیز یک مساعده است که در او عقل و نقل آنچه منزل تأییم آنها عده را برود امر یک محقق بشوند در جواب و اسباب
و از این نوع هم هستند و معتمدان بر بوده باشد از آن کلیات در اولی که قابل تقدیر و تحقیق است بر درستی بر اینها
بعد از قطع نظر است از آنچه اشاره کردیم بر حق و ای از اینکه بر درستی زیارت و کردن از آن امور است که در محبت بویا
و محبت است و کاشف است تا آنها پس مستغفرت میشوند با از احکام آنها در مقامات کثیره و آنچه در قطع نظر است
از وجوب نیارت سیرا شد اعلیه السلام که جمله بسیار از چهار دلاله در وجوب و اول امر و غیر خواهد بود
و حاصل درستی که با علم نیز در اشکال اینها است بر طرز صدمات عظام و طریقه مباحثات حدیثیه آنها بلکه تحقیق میکنند آنچه
معتقد است که حاصل شد که عقل قاطع و شرع ناظر است فرمایند خدا تعالی ما را بر این اعتقاد استوار نماید که کند
همین معتقد ما را در حقیقت و نامه عمل ما و عبارت است از اینکامی با فایده و نافع در باب کتابت و چیز که طرز در باب فحاکم
از عقوبات محبت عبارت است از محبت و موالات اهل بیت صحت رسول الله و هم چنین آنچه کاشف است ازین محبت
و موالات که عبارت از کردن بر مصائب آنها و زیارت جبرایشان سلام تبرکات و غیره است که در اینها از اعمال
و عبادت خود یافته است چیزی را که نفع دهد و فایده بخشند بشاد در الهت جان دادن و شکر و خفنا و سکر است هر ک
در مول و فرود فرغ آرد و در خوش شب اول چیزی در در الهت آن بجز و دیگر در غیر این حالات و اوقات اندوخته است
عالم بر نفع و حالات روز محشر و نشر و در حساب پس اگر انصاف نماید در آن راه صدق و محراب آید بر آید هم نشان خواهد
گفتند و آنچه چیزی نیافت ایم از احوال خود آن که نفع دهد و فایده بخشند بر این اوقات و در این حالات و در این حالات
نیز که چیز که نجات دهد ما را از عبادات ما از آن شدت او و هم او با ک روز جزا که محبت و موالات اهل بیت است
رسول الله آنچه کاشف است از وجود آن بلکه در ناسیه باطنیه پس این کاشف عبارت است از خزن بجهت آنها که یزد و جنت
آنها و زیارت بقدر قدرت آنها است هر گاه بگویند این طرز از تیر ترو بیان قول لازم کرده که عمت تا نمودن مثل نماز
آنچنانکه او است محمودین و مراجع منسین نچنانکه هر گاه او قبول شود غیر او از سایر اعمال و عبادات و هر
او زد شد و شود سایر اعمال و کفایت میکند در شان او و فرایزش تا بقوله ان الصلوة نعمة عن الکعبة و الصلوة
و هم چنین است کلام در روز محشر و زکوة و هم چنین است بجهت بجهت او است دادن جان در راه خدا و نسبت در
شریبه و مال از روی عمل پس این اعمال و عبادات را تا اینکه شرط ظاهر بود باطنیه آنها همش در و برنجیکه در واقع محط است
عمل آید یقینا نافع خواهد افتاد و از جمله چیزها خواهد بود که از جهل و نادانی و جهل که بشماره که آنهاست نجات دهنده خواهد بود
یقینا پس چه وجه داشت که کلام را در این مقام با نظر زکیه بیان کردی مطلبی که اشتباه و چیز بود وجه انداختن تو این عمل
و عبادات را از درجه است بار با اینکه آنچه ما و سرسلین و هم چنین فایده و سینه آنها و آواز بر کار است و سینه
و هم چنین اولاد و سینه او صلوات الله علیه همین تحقیق است که شکر از همه ما بر و در راه است و آیه شریفه از راه

ادیت و ضرر حق کشته شدن و سیر شدن در محض از برای ترویج این عبادات هر یک است و محض در راه خدا و در ترویج دین خدا پس این کلام اخذ شده از
 آنها آیاتی مبنی آن کلمه که در زبان همه است و العبایست از اینکه جناب سید احمد روحی در لفظ خود تحقیق بذل نمودند
 درشت از جان و اولاد و برادران و اصحاب خود و غیر آنها در راه خدا و در ترویج دین خدا پس این کلام اخذ شده از
 قرآن مجید و اخبار کثیره و متظافره پس اصل اساس در حسن میل آدمین خدا تعالی عین عبادت است جواب گویم هر یک
 این عبادات که که آنها اشاره شد فایده همسند و نفع نمی بخشد مگر مسکنی که جامع باشد شروط ظاهریه و باطنیه را و این
 مطلب آن چیز است که کار نخواهی کرد او را بلکه از آنچه نایب است که بوی عرف نمودی پس میشود صاحب این عبادت
 جامع شرایط ظاهریه و باطنیه آنها مگر کسی که بوده باشد از انانیت محبت و مولات است مراد است محبت مصومین رسول خدا و اکیای
 است که مصطفی باشد در واقع و نفس الامر محبت و مولات است محبت محمد در تمام عمر خود بلکه که یکده یا دصدها
 عدیده از کبریا کنندگان بر مصائب آنها یا از جمله زوار متواتر آنها باشند و تمام درستی این از آنچه نایب است که موجود
 نشد بلکه این کبریا کردن با دعوی محبت بنا بر آن قواعد مستقیمه و اصول حکمه عقلیه و نقلیه حکم نیست لکن تصور شود
 که تکالیف شرعیه سمعیه لطیفه را و هر یک که عامل شده با عبادت شرعیه با همه شرایط ظاهریه و باطنیه
 تحقیق متصف است به ولایت یقینا و هر یک که متصف گشته با این نور منیر لابد منافک و جدا میشود از کوفت و انانیت
 آن نور که عبارت باشد از عز و دامنه بر مصائب است محبت رسول الله و کبریا کردن بر آنها در نایب است متواتر نمونه ایشان پس
 در این صورت فرض کردن صاحب مولات را به کماله از این مقامات و امارات محبت میشود مگر از قبیل فرض امیر یکی
 محال است وقوع آنها اگر فرض محال نموده باشد و اگر چنانچه جویند با کسی در گفت این مقام و بیان این مقام بصیرت تمام
 داشته باشد پس ستمع با شریک خود است نموده او را شیخ صدوق بنده خود از فضل آن شایان میگوید سیدم از حضرت
 رضا علیه السلام بقول الله تعالی ایزهیم ان یندیح مکان ابنه اسماعیل لکنش تمتی ایزهیم
 علیه السلام ان یندیح ابنه اسماعیل بیده و ایزهیم یندیح لکنش یندیح الی قلبیه
 ما یوحج الی قلبک لاولادک یندیح اعتری و کده بیده فلیس تحقی بلذک ارفع کدرجات اهل الثواب
 علی المصائب فآوحی الله عزوجل الیه یا ایزهیم من احب خلقی الیک تعالی یارب ما خلقت مخلقا
 هو احب الی من حیبتک فآوحی الله تعالی الیه یا ایزهیم فهو احب الیک ام نفسک تعالی
 بل هو احب الی من نفسک قال قوله احب الیک ام نفسک قال بل ولده قال فدیج ولذک علی
 بدک اوحج لقلبتک ام دیج ولده علی یذک علی اعدائک اوحج لقلبتک
 قال یا ایزهیم فان طافت قلوبنا من منة محمل سنفیل الحسین ابنه من بعد ظلمنا و عدلنا
 کما یندیح لکنش و لکنش یوحیون بلذک سلیح من ایزهیم لذک و یوحج قلبه و اذک یندیح فآوحی
 الله تعالی الیه یا ایزهیم قد قدیت جو علیک علی ابنک اسماعیل لوز یجتهد بیدک یحج علی الحسین
 وقتله و اوحجت لک کدرجات اهل الثواب علی المصائب الحدیث حاصل مصنون آنکه میفرماید زبانه هر
 فرزند خدا تعالی عبادت عبادت که عرض سر خود جناب ما علی فرج کوفند را قریب است ناید جناب ابراهیم در بحال از و کرد آنچه
 کاش سر خود را قریب کرده بود و کور نذبح کوفند غیثا خاطر او در مرد با چنانکه در میان خاطر در یکدیگر دست خود در
 ناید سر خود را تا با بیخه مستحق شود با آخرین درجات الی ثواب بر محل مصائب در بحال خداوند عزوجل وحی فرمود پس
 او یا ابراهیم سمیت محبوبترین مخلوقات من نزد تو عرض کرد پروردگارا خلق فرموده خلقه که او محبوبتر باشد من از حبیب
 محمد پس و فرمود که خدا تعالی ابراهیم یا او نزد تو محبوبتر است ما جان خودت عرض کرد بلکه او محبوبتر است فرمود اما گفته شدن غرزه تو در
 پس فرمود آیا فرزند او محبوبتر است نزد تو یا جان خودت عرض کرد بلکه او محبوبتر است فرمود اما گفته شدن غرزه تو در
 تو نبی تو در دنیا کتر است یا گفته شدن فرزند او در دست دشمنانش عرض کرد بلکه گفته شدن فرزند او در دست دشمنانش
 عدوان در دنیا کتر است بقره من فرمود یا ابراهیم در بستیک طایفه که کمان میکنند ایگه از است محمد مستند میکند فرزند
 او سیر را بعد از او در و ظلم و عدوان چنانکه در میبکنند فرج کوفند را و بدیخته است حسب سخط و غضب من میشود در

در آن حال ابراهیم حجّ آید و خاطر مبارکش هر چون گشت و شش و نمود بر که بر کردن خطاب اید یا ابراهیم به تحقیق عوض نمودیم جزع
 تو را که به فرزند خود اسماعیل داشتی و متی که او را دوست خود زنج می نمود به همین که بر حسین گشته شدن او نمودی و در حجاب
 مر تو را در جات ال اواب بر مصائب تا آخر حدیث مؤلف رحمه الله گوید شارب حجاز بمن بگوئید آیا این اعمال و عبادت
 به جو آنها شاره شد و متی که صادر گشت از جمعی یا از کجغزی با همه شرائط ظاهره و باطنیه یا راضی بنمود صاحب این اعمال
 و عبادات ایچک اذعاناید و پیش خود بگوید که این همه عبادات من یا یکا از آنها در هر مثل زنج ابراهیم است پس خود اعمال
 بدست خود یا ایچک شارب راضی می شود پیش خود آن بعد از اینکه مطلع گشته بدست حقیقت حال ایچک بگوید به تحقیق در چه عبادت
 چنان شخصی موازی و سوسیت یا در فرزند جناب ابراهیم خلیل الرحمن سر خود جناب اسماعیل را بدست خود حاشا تم
 حاشا بدینکلام تمکلم شود بعد بدست محبت جناب ابراهیم و موالات و مرامل بیت معصومین منظر رسول الله ص
 ارا نور قطعیه دالمیتا بود که در جناب استقر استوار شد لیکن روح فرمودن خدا ایتلا او را و وعده نمودن با او
 که وعده فرموده محض از حبه اظهار حجّ او بود که کاشف از این امر قلبی باطنی بود یعنی موالات و محبت و مرامل بیت رسول
 الله را بعد بدستیک کلام حضرت رضا و نقل فرمودن او این قصه را چنانکه افاده میکند این که جناب ابراهیم خلیل الله در حج
 و کریم خود در مصیبت من مشاب و جزا داده شد بجز ایچک زیاد تر است از گشتن فرزندش بدست خود هم چنین افاده می
 کند که ایچک و ثواب بیاید و در بیت در حق حجّ و کریم گنینه بر حضرت حجّ با بنی که حجّ و کریم او بر حسین نزد خدا
 تعالی افضل و اعظم است از گشتن فرزندش بدست خود با مرضا و عبارت دیگر بدستیک که امام علیه السلام زمانیکه نقل
 حکم یا شش حکمی که واقع گشته در زمانه از از من استبیا سابقین و فیخرج نفرمود بقا و انتقامی و نمودنی و مفادوی است
 تا روز قیامت و ایچک طلب ازل و صل قاعده ثابت گشته در کلمات ائمه معصومین صلوات الله علیهم هم چنین است
 به تحقیق و شکست از همه میا اینکه آنچه اشاره رویم از حضرتت کردیم از جمله جزایان است حق متبیین که شکست علیکند
 در او مؤمن کامل در ایچک و اگر چنانچه ما بخواهیم بیانات و افیضات فیه در ایچک بنویسیم که دیگر باقی نماند بعد از اطلاع
 بوی شک و بی و در نظام من شطر باش آنچه ذکر می کنیم او را در بعضی از مجالس شهادت امام علیه السلام مثل آن مجامع
 ذکر می کنیم در او بیان کردیم همه چیز و هر چه بود در سبب الشهادت و هم چنین آنچه ذکر می کنیم در مجلس گریه صدقیه معصومه فاطمه
 زهرا و حجّ انجذره و عالم برزخ تا ربان قیامت و هم چنین بعضی بیانات می آید در مقدمه آئینه تلذذ پیش مستقیم
 در سبب ایچک از امور باقی که در این مقام بدانند که بدستیک بعضی ناخبران مذکور در دلالت نمودند
 تا که مثل گریه در منوبات در آنچه دارد گشته در روایات از فزیه در جات پس مراد از تا که یا همین جزن
 خال را گریه و آنچه چشم است یا به تکلف خود را به گریه آوردن یعنی تشبیه کردن مستجاب که خود را به گریه کشنده و ظاهر این
 است که مراد معنی دویم است پس اگر بگویی که عینیت باکی معنی دویم به تشبیهی دیگر کشنده می رسد تا اینکه در او وجود
 نب مزین کا شفا را مکه معهوده نور آینه که عبارت از مکه محبت و موالات جواب بودن یکی بنزدیک و گریه در حق
 است نسبت که در واقع حقیقت از همین دو این بود که با وسامات شخص و حد مختلف می شود بنسبت و اوقات و از آنکه
 دل می بود در شکر از دیده سیاه و گاهی بود دل می شود ذاد در انجالی پس خود ملامت کننده است و او را بدست
 کرده و در صد نکات از نفس خود را در آورده و در در قائل اینک است آعوده ما لله صر قلب لا یخضع و یسجد
 لا اذ مع علیک یا ابا عبد الله پس چنین شخص مستجابی شکی بودش در حق نور که موالات ظاهر و ملامت باطنی
 انوار من مکان ملامت بیک حجّ و نظر کشنده بلکه بطور نامی مقده از شدت ضعف و قوه تا مه در بورت و در مرتبه
 او را در سنده نماید این جم است که در صفت ما در این تفاوت که در افراد شایسته ناشی شده تا در عالم در اول
 یعنی علاوه اراج و عالم طبیعت پس هر یک از آن دو ذکر است تا طاهرین عظیم اسلام در عالم عجب طریقه آینه در عالم
 هم ادسور و جزو تر و گریه کشنده تر از دیگر است بر مصیبت ایشان و هم چنین بگوید پانزدهم است در
 آن سبب در وقت طبعه از آن اولی بگوید پانزدهم است و بیان ترتیب تفاوت پیدا میکند چشمه شکی بگوید بصح
 تا که یعنی آن سبب در همه اوقات که مصائب ناشیدن یا غالب اوقات و از زمان مذکور در سماع مرتب می شود

و کسی نیست در آنکه کسی در همه حالات با قیام اوقات حاشا نمی شود تحقیق خدشده طینت او از هر سلسله این جزیره مکتوبه و جواهر عیاشیه
و بخار چنین خطور میکند که در بعضی از اخبار دیدیم که از حضرت صادق علیه السلام در لفظ و است که یکسندگان سوال کردند
ببینی که من سخن کرد و بعضی از که یکسندگان بشعاری میگویند که سخن آنها شدت دارد و در ایشان شریعت و بعضی دیگر نیز تیریس حضرت
و جواب بی بطلی فرموده که بگفته نماند کمیت بعضی نامزد بودستی بقا تحقیق نفیم اینکه بر اهل بیت رسول از قسم همان گفته
که در محبت است جاری شود و او محبوب مطلوبست در هر حال از حالات و در زمان او از من پس نایاب این یکویم که بصد است
بنده نازد اهل سینه اگر کعبه ای بود فریوید باشد و باطل نیکند اگر چنانچه در محبت حدیثیه یا بجه امری باشد که اجماع باور و فریوید باشد
بکه در این نوع از جمله اسو سخته است پس که یکروز در صیاب اهل بیت رسول کاتب حضرت سید الشهدا و عمرت و اهل
بیت آنظلوم و بکنیک پیش روی آنحضرت بر جبهه شهادت فایز گشته از جمله سوختات شوکه است که از همه احوال عبادت
افضلست اگر چه در حالت نماز باقی افتد و اگر بیکه خواسته باشد تحقیق حال بسیار فرود فرقی که تصور متفرع است بمقام
باید هر چه نایب کتاب که مستی است بخیر این الاحکام در شرح دانه غریبه **مقدم** در بیان مجامع و خلاصه کلام و حقوق
مقام در اینورش تحقیق حال در بیان مراد از ابجا و اظها بوضع بر لب کردن صد او صیو کشیدن و فریاد نون و سر و نیز رذن و عطا
و خاطر بر در در کین و در پان چاک کردن و زنت پاره نمودن و موریشان کردن و بکس صحبت تنبیس کشن و آب متبینه
در هر دو که و بخار لودگی و بیارتت بیک برستی آنچه در بنفخته است بیشتر واضح و بیان طبع است آنچه در مقدمه سبب بود
بسیار و بعضی از امور و مطالب زایده بر آنچه در مقدمه سبب بوده پس بنا که بقا ذکر شد جمله از جبار که دلالت داشت
بیکه اما چشم در صفای سید الشهدا علیه السلام و بگردن مردم اگر چه کبیر باشد از آن چیز است که بحث غفران
خدا میشود از برای پیشه و جهت داخل شدن او میگرد و بهشت اما این طلب از آنچه است که در وی شکی نیست لیکن کلامی
که در اینجا است نیست اما مراد از این شتر در مجلس بتد ایش و در دست یا خواندن شهادت که قبل از این مجلس بنا
بسط آورده باینکه مراد از وی هم از اینهاست که تملک بخوانند هر خواه از خود قائل باشد که در این مجلس نظم آورده
بفل از آن غیر آن پس یکویم اگر چه بسیار جمله از جبار و آورده در اینجا بستم او را میرا الا اینکه بتا در از لفظ
است و معنی عمی است که شملت همه است بیکه بذر آنها اثر ریشه چاکه میورد آبدی در کس بان کرد و انفسه
الشیعرة قساره یعنی شتر خوانند و یعنی ظاهر است در اینکه مراد از وی معنی عامی است بجمعه امارات داله بر یک
موضوع لفظ است و معنی عام است در غایت کثرت حتی اینکه بدستی جمعی از شت میررواات جنب و چهار طبع
گشته اند بلفظ شتر خواندن ایشان در وایت کردن شت آنها غیر خود شت را از شتر پس اگر یکسند متبع غایت
ادویه و تواریخ در جهان جنب را ایدانه حیت کعبه ثار او در حال شتر در مجلس عزای معی یکم مردم را بگر باند
بخواندن شتر که خودش نظم کرده پیشه صدق میکند بوی عنوان شت و شتر و ابجا و فریوید آنچه دلالت کرده بوی
است ذره ابجا و آن یکسند استعاره در آنکه در سبب یا بنفقت ابیعلیم اسلام نظم کرده بخوانند پس دهم داخل عنوان مذکور
گشته دهم داخل عنوان خبری خواهد بود که دلالت دارد باینکه بر کسی در شان اهل بیت شتری بگوید یا قبی نظم کند خدا تعالی
در است برای وی خانه بنا کند و در اینجا فایز میثود بیثبات آورده در این دو سلسله از جبار و آن یکسند شاهین از حو
شتر بگوید و در مجلس که مصائب آل محمد صلی الله علیه و آله میخواند فایز میثود که آنچه در سلسله جنره از جبار مذکور کردید و اگر
سوال کنی آمل این خسار آورده و فضیلت انشا و شتر بگوید آوردن مردم ساثل کسی میثود که روزه خوانی و در کسبت
غایب و مردم را بگر باند بیشتر و علم و ذکر اخبار و روایات آورده و در مصائب مصوین کاتبی آنچه دارد گشته در سبب
سید الشهدا و اولاد و جبار و که در پیش روی آنروز بر جبهه شهادت رسیده اند همچنین است این احادیث یکسند
شتر بخواند جواب یکویم ظاهر است در شمول اخبار است با نهایجه و صومع و بر مطلب آنست که تفرص نشد و بصد دکان
آمدن کاشف از تحقیق بلکه نوز این است که عبارت از عکله خودت و موالات باشد از بکنه وجهه در شان یکسند
روضه خوانی بکنند بیشتر نظم هم موجود و محقق است پس در اینجا بطریق طارر مشمول اخبار گشته و به تفصیح ساط
قطعه داخل این قسم خواهد بود پس جهت صد در این مذکور در حق مستین شتر و امر الله علیه السلام

و دعه که در آن موثبات جزئی و درجات عظیمه را بر کفش ایست که در زمان آن غلبت ذاکرین مصدب و مرثیه خوانان منظم
و شکر ذکر مصیبت نمودند خبار هم آن عنوان دارد شده میگویند بنصب عظیم یعنی روضه خوانی و ذکر مصایب مطلقا بنصب
منصب چیل زکریا که در اباد کسیرا که خالصا لوجه له و خاطر آنه مصون اعلی سلام متصف بنصف چیل باشد بلکه اول
دست این منصب چیل عظیم است و اگر کسی باو امتناع نماید از این شان چیل بجهت بزرگ شمرده این باطله
بعضی از خود هرگاه بشهر شود بر روضه خوانی در مجلس عظیمی مثل صلیب بالای مبار خود را به ائمه عظمی و بیکه گری انداخته
سوابت درجه عالی ایان و نیز فضیلت اعلی مرتبه یقین مردم مانده و اگر خواسته باشد که زایل نماید از خود شک و شبهه را
در نیطلب و صاحب بصیرت آن باشد پس نظر کن آن جناب در او که مشتملت بر خبر دادن خدا و عزوجل ملاکه و بسیار
و رسیدن اصیبت ای حضرت سید الشهدا و بگریه آوردن آن پس از آن نظر نا بتعرض شدن انبیاء و مرسلین مذکر
مصایب آنحضرت مرغواص اصحاب و اهل عین و کربانان آنان را پس از آن نظر کن بحالت سید المرسلین
و اصیبه معصومین از عزت طاهرین آنحضرت که چگونه مواظبت داشتند مذکر بودن انصایب بنحو اصحاب
و کادومینین دیگر باینده آنان ادیخالت ذکر مصیبت مکرر ایشان دفع می یافت و جاریت این سنت سینه در میان
ملاکه و طوایف جن از مؤمنین و در همین ذرذمه است مخفوقات از اهل دریا و زمین بهیچ بزرگان هر قوم از حضرت
خلی تعرض میشوند بزرگ مصیبت حضرت سید الشهدا علیه السلام تا بگریه و زاری و طایفه خود را زینکه در ارگشتی بیطلب پس
با که نزد است در شاد بخار پاپین عربی که فیض باشد غیر فیض یونیکه فارسی باشد یا ترکیه یا دی غیر آنها همچنین فرق نیست
در ایقام پس خواندن خود روایت و اخبار در او در انبیا و این خواندن رجه آنان زبان فارسی و ترکی و آن بچینی
آنچه و دعه فسه بوده خدا و عزوجل بر نشاد ادا بکاد و مرثیه خوانی از غمگساران و صول نعمتهای جان مرتب است بر
به آنان و ظاهر شود در این شوخیم و مشغول در مقام نذر و عهد و این و سخنانها در هر کسینکه میم که نشسته اند آنچه گفتیم اجماع است
که در میان طایفه ایست از قدیم الایام الی الان ثابت در است همچنین عقل قاطع بعد از حفظ اسماء مذکره
بیطلب حاکست و شیکه مطیع شدی همه مذکور است پس شروع کنیم بشرح حال در فضیلت اظهار جرح بنا که در آن و فریاد
کشیدن و زاری نمودن و شکی نیست در اینکه اینها همه کاشف در بگریخته شده از شدت درد دل و کثرت سویش و قائم او
و ایم در حقیقه از کشف است از شدت موالات و محبت و استحکام مرتبه اخلاص و مودت با سیکه اخباریکه متضمن جرح
و فریاد گریه و نوحه کنندگان بر سینه مظلوم است خارج از حد و حصاست چه چیزی که نوحه در گریه کرده بر آنحضرت بچینی نوحه
و گریه نوده بر آنحضرت بچینی نوحه و گریه نوده بطریق جرح بیکس که هر یک از اینها باندازه مرتبه و عالم خود پس بگویم ای طایفه
مؤمنین محبتی تاسی نماید در بنفیره حضرت سید الانبیاء و برادرش سید اصیبه و بصدقه مظلوم معصومه فاطمه زهرا
و اولاد و اظهار آن شیعه رذرها و بگریه بسیار و رسیدن ملاکه بقرین بجز این و بنجاب زین ابین علیه السلام و بنحو آنجا
مذرات و بنات فاطمات که همه ایشان در گریه و نوحه خودشان چنان جرح و فریاد می نمودند که بالاتر از او جرحی میشود
و چنانکه جرح در لغت و عرف تعریف بر و بتی پرا گریه در سیکه جرح و پتابی حضرت سید الشهدا در وقت که مصیبت
او مصایب عزت و مجال و محابا که در پیش روی است و در بر بر شهادت رسیده بودند از جمله استجابت نوحه
و کاشف از حق نوحه ایست بلکه که دید پس بر و سینه زدن و در پان چاک کردن و خاک بر سرین و پیش مجلس اهل بیت
کشتن که در تمام عره و اجده از بزرگان بن و دنیا پوشند و بنده در آنها در پیشانی و کرد الودی از جمله استجابت نوحه
و سبب است معصنه خواهد بود و چنانکه داخل شود جرح و نوحه و گریه و شکر بفریاد بر حضرت سید الشهدا و تمام ناله و زاری و آه
و سوگاری بهین و داخل میشود بوی این امور یکسوی آنها اشاره که دید پس همین اکشای و در اثبات شرعی این امور
و کاشف بودن وی از ملاکه ایان و یقین بر سیکه تا فلناید در اخبار و آثاریکه در مجلس این کتاب مذکور میشود مثل
اخباریکه متضمن حالات ملاکه و ارواح انبیاء و مرسلین است بعد از شهادت سید الشهدا اخباریکه متضمن است بچینها
بعل آوردن زنها فی طمیت و بنات طهارت در حضور امام ابن امام و محبت این محبت زینج و اینج و سید است
و آنچه خود آن امام بعل آورد از همه اینها معلوم میشود که مطلوبیت و محبوبیت همه آنچه ذکر کردید و بودن آنرا از جمله استجابت

هم غیره و در حق پیرو مسانف ملاک که یک کردند بر آن بزرگوار بجز دادن پروردگار با آنها صحبت آن ظهور را قبل از ولادت
 و وجود آمدن او در این شایه همچنین خود آن بزرگوار صحبت خود صبح فرموده و هر چیزی از عوالم امکان و انواع
 موجودات بعد از شهادت آن نور دیده فخر کاینات با صبح نموده و بزودی مطلع میشوی در ضمن مجلس این کتاب
 باخبار دانه به نطلب و بیجا اشاره نمودیم بنیکه است صبح و فرادوی بسیار از آنکه کشیدن و فریاد نمودن و صدای
 کردن و در پان و زخت پاره نمودن و مو پریشان کردن و سیلی ریختن و زدن و خسار کشیدن و بر رویه و پیشانی و زانو
 زدن و ریختن خاک و گستر بر ما و تلبس شدن بلبس سیاه و زخت عزا و متصف شدن بکالت جمع کثیری از ملائکه
 و حور لیلین و مؤمنین جن که بعد از شهادت آنحضرت همه غبار آلود و پریشان بودند و غیر از آنها از آن امور که همه
 داخل تحت صرع پس وقوع بهمین امور در صحبت او قبل از وقوع شهادت آنحضرت و بعد از شهادت اهل
 عصمت از طایفه ملائکه و انبیاء و اوصیاء و ائمه علیهم السلام و از کسبیکه تالی اهل عصمت و از سایر محبتین و دوستان
 که در حضور اهل عصمت اتفاق افتاده از چیز نایبیت که هیچ شکلی در وی نیست و در مجلس این کتاب در مواضع متعدده
 اذکار کثیره که متضمن آنهاست سطلع خواهی شد اما کلام در جوارش زخم سر یا سینه یا تیغ و نحو آنها بختی و در بعضی
 از مجلس این کتاب خواهد آمد و آن مجلسی است که تفسیر است بقیصیه صدیق صفرا زین کبری بنت سید اویا که سر
 مبارک خود را در حضور امام علیه السلام بر چو مجمل زد و بیچیم در بیان جنایت که شملت بمشوات جزید و در جابت عظیمه
 اخذیه که با روح اهل بیعت رسول خدا صده شده اتم از آنکه از مرثیه خوانها و ذاکرین صحبت سید الشهدا ابوداود
 را نیز آتاپس گویم اخبار در انبیا بجد تو اتقوی رسیده از جمله آن خبریت که شیخ صدوق در کتاب عیون بسنده خود
 از جمله آن فضل نامی و آنم از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که **مَنْ قَالَ فِينَا بَيْتَ شِعْرِ نَبِيِّ اللَّهِ تَعَالَى لَمْ يَلِكْ فِي الْجَنَّةِ**
يَوْمَ يَكْفَى یعنی کسی که در حق نیک بیت شعر بگوید خدا یقانه از برای او در بهشت خانه بنا کند و از آن خبر
 علی بن سالم از پدر خود و آنم از حضرت صدوق روایت کرده **قَالَ طَائِفٌ فِينَا قَائِلٌ بَيْتِ شِعْرِ حَقِّي يَوْمَ يَكْفَى**
بِرُوحِ الْقُدْسِ میفرماید کفایت در شان کسی یک بیت شعر که بنیکه موی که کشته بروح القدس و از آن خبر
 حسن بن جهمت میگوید شنیدم از حضرت جن علیه السلام میفرمود **مَا قَالَ فِينَا مُؤْمِنٌ شِعْرًا يَمْدَحُنَا إِلَّا**
بَعَثَ اللَّهُ لَهُ مَلَكًا فِي الْجَنَّةِ أَوْ سَعَى مِنَ الدُّنْيَا سَبْعَ مَرَّاتٍ يَزُودُهُ فِيهَا كُلَّ مَلِكٍ مَقْتَرِبٌ وَكُلُّ
نَبِيٍّ مَرْتَلٍ میفرماید کفایت است در حق یا هیچ مؤمن شعر را که شکر باشد بحدی که موی که بنا فرموده خدا یقانه برای
 او شهری در بهشت که از سعادت برار دنیا و سعادت زیارت میکند او را در آن شهر هر ملک معترب و بهزی منزل
 و از آن خبر است که شیخ اجل محمد بن عریضه در کتاب بحال بسند خود و از زراره نقل کرده میگوید داخل شد یکت این نزد
 بخدمت امام محمد باقر علیه السلام و من هم چنان بودم پس شعرش را دمو که گوشش است **مَنْ لَقِيَ نَبِيَّكُمْ يَوْمَ نَحْزَمِ** و بنیکه
 فارغ شد حضرت بکفت فرمود **لَا تَزَالُ مَوَدَّةُ بُرُوحِ الْقُدْسِ مَا دُمَّتْ لِقَوْلِ فِينَا بَيْتِ شِعْرِ نَبِيِّكُمْ**
 بروح القدس و بنیکه مد آج مایه و از آن خبر عبده آنم این صحبت است میگوید عریضه بخدمت امام محمد باقر علیه السلام آیا اذن
 میدی مرا که در پیروز کوارت ابوالحسن امرتیه بگویم در جواب من نشست **اَكْذِبِي وَ اَكْذِبِ ابْنِ اُمِّ بِنِ نَوْهٍ**
 و ندیده نام پدرم و از آنجا است خبر اے طالب بی میگوید عریضه که دم بخدمت امام جعفر بخدمت است
 و در آن بایت ذکر کردم از بدایح پیشش سوال کردم که مرا اذن دهد در حق او هم مدح بگویم پس از کاغذ آن
 شعر را قطع کرده نگاه داشته بود او را در باغی کاغذ در صدرش نوشته بود **قَدْ أَحْسَنْتَ جَمْرًا لِلَّهِ**
خَيْرًا یعنی همان که در خدا برای تو جزای میزد و از آنجا خبر عبده که امام حسن که از امام جعفر صادق روایت کرده
 در ضمن حدیث طویلی که در ثواب زیارت حضرت حسین علیه السلام است تا آنکه فرموده **بَلِّغْنَا قَوْمًا**
بِأَنَّ قَوْمًا مِنَ الْكُوفَرِ وَ نَاسًا غَيْرَهُمْ وَ نِسَاءً كَيْدِيَّةً وَ ذَلِكَ فِي الصَّيْفِ مِنَ شُعْبَانَ
مِنْ بَنِي قَارِ كَقَرَّةٍ وَ قَاصٍ تَقِيصٌ وَ نَادِيَةٌ كَيْدِيَّةٌ وَ قَائِلٌ يَقُولُ الْمَلَأْنِي قَهْلًا كَقَرَّةٍ قَدْ
شَهِدْتُ بَعْضَ مَا لَصِفَهُ فَقَالَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي الشُّعْرِ مِنْ بَعْدِ وَارِ الْكِنَا

و یکنه ما و یکنی لنا و جعل عدونا من کلمتین علیهم من قرأ بکتابنا و غیرهم یهدر و یکنه
و یکنه من کلمتین علیهم من قرأ بکتابنا و غیرهم یهدر و یکنه
باز آنها میسند بزیارت حضرت حسین و کرمه و نه میکنند در نیمه شبان بعضی از آنها قرآن خوانند و بعضی نوحه خوانند
و بعضی که فغانی و برنجی مرتبه خوانند عرض کردم بی من هم بعضی آنها را دیده ام حضرت خسرو و حمد مرخدار که فرار داد
در میان مردم کثیر که بزیارت میسند و از برای مامح میگویند و مرتبه میخوانند و فرار داده و سخن ما را که است
طعمه میزنند بر آنها از قرآنها میخوانند و فغانی آنها را میسند و فضل نهایتش میسازند **تذکره سیم**
در بیان تحقیق حال بعضی طبایع در ضمن این اجازات با کجایین اجازات کوره افاده کرده امور بر اول سبکه فرقیت در
شکر گفتن این سبکه عربی فصیح باشد غیر فصیح و یا سبکه عربی فصیح باشد غیر فصیح دلیل این تقسیم است که شرعی است از کلام
موردن که موافق باشد یکی از کجایین است از زده کانه در اینحال فرق نمی ماند در میان عربی علاوه بر اینکه این کلمت
که اطلاق شعر کفایت میکند در مقام اگر چه موافق بوده باشد یکی از این کجایین است و در این سبکه اساس که گفته آمد هر چه
از این اجازت استفاده شد که بعد از بیت شری بنا می شود برای او در بهشت هزار خانه و بیست هزار است با لایق از این
و ثواب نیک از این فضل و ثواب زیرا که تحقیق رحمت خدا و است بختین و کیت و بر همه چیزها در محله فایز بود که بعضی
این اجازات که مطلق و مشاطت مامح مخالف هم یعنی یکی معتقد با عقاید امامیه آنست که نبوده باشد الا اینکه در بعضی
جز معیت این اطلاق موجود است چنانچه در خبر حسن بن حم که فرموده در او که گفته در حق مأمون شعر را میگوید که در لفظ مأمون
امر حسیم از بعضی این اجازت استفاده کردید در سبکه مامح از اینجهت که مامح آل رسول است که توبه باشد در حقیقت
روح القدس یعنی در وقت مدح کردن آنحضرت را و بیان مطلب اینست که کلام حضرت در این اجازات سبکه سیم
با جمله است تیه با معنی خبر سید هر که مامح توبه است روح القدس و یاد میکند هر دو وقت در مطلب ثابت است
زیرا که دعاء امام سبکی است و محله فایز که اینطایفه اخبار در اطلاق خود باقیست و قدیمی ندارد با معنی ثابت است
هر چه روح اگر چه بخلاف اعتقاد امامیه هم باشد و اینهم ضروری ندارد زیرا که ملازمه نیست مأمون توبه بودن شخص روح القدس
در حین مدح کردن او و توبه او مأمون است که اهل حقیقت باشد و بی چقدر اشعار آید از ابیات دلپذیر که در نظر
و مایه دارد در دلها معونه اصا در شده از مخالفین و از کسانیکه مقدم مبارزه صحنی در پیش را بر سید اویس
داد و صیبا معونه شخص مبین میکند بعد از اینکه اطلاع یافت بمضامین این اجازات با یک حساب آنها نبوده اند درین
اشاد این اشعار که در روح آل رسولت نجات روح القدس و مداد بی اگر چه ایشان در این عقیده فاسد و با حق
بمانند در بیان حال از دنیا بروند داخل بهشت نشوند و صلا و تقوا و اگر چنانچه خواسته باشی که مطلع شوی بحقیقت کفایت
از اینکه بدیایخ مخالفین هم در زرد جهان بصیرت مشا هر چه شود نجات نماید و نفاس روح القدس پس نظرنا بشاعر عبد
عربی الموصلی را که الا ان در بعد ادس کن است و عمر او از بغداد گذشته جمع نمود اشعار خود را که در مدایخ و مرانی آل
رسول است که در ده در مجموعه و نامیده در ابیاتت صالحات و از جمله اشعاریکه در مدح امیرالمؤمنین گفته است
یا ابا اوسیا انت لیه صبره و انت علیه و اخوه ان لیه و معانیک تیرا اکثر العالمین با علوه انت ثانی الالباء فی نوحی ال
و آباء لعدوه خلق الله آدمین را و هو ان لیه و انت آتوه یعنی ای باب کلامی اوصیاء تویی بطرف
دانا و دیر عمر و برادر او و اسرار خدای در تو نهانت که اکثر اهل عالم با و راه نیافته تویی پروردگاری که در هر زمان است
که پرورش فرزند او شده میشود خلق نموده خدای تعالی آدم را از خاک و او سر زنده است و تو پیرا دینی قسم
پروردگاری که فیصلت داده محمد و اولاد معصومین او را بر همه عالمیان که از این آیت نجات روح القدس
دانش وی نمود است الا سبکه داخل میشود کسی بهشت بدون تحقیق تا فیض مرتبه محبت و ولایت آل رسول و در مرتبه
و دوری از دشمنان آنها در این دو مرتبه لا بد است اینکه بوده باشد بر آن طرف که مراد است یعنی امامت پس هر که
در دل او بقدر ذره از محبت جیت و طاعت بوده باشد و با اینها ادعای محبت نامه حصومین مظلومین را نماید پس از این
ولایت و محبت حضرت رسول امین (علی) ندارد بلکه او در حقیقت از طایفه تر است و این سبکه صادر شده از

بعضی نوحه میخوانند و بعضی از آنها قرآن خوانند و بعضی نوحه خوانند

در پی رسیدن حاجین در حضور برادر خود پیغمبر علوم او کین و آسین بعد معنی نماید بر بولستی که این خیار لایسته از اینکه منزل باشد
 بر می که مجال زمانه اور عقل قاطع و سنا نه باشد با اصول فکری یعنی روش کند او چینی از اصول نه سبب باینکه پسین بوده باشد
 از آنچه فکر و فکر خیری در خصوص وی رسیده شد اگر چه گفت گفته شود که این منزل محتاج اینست زیرا که هیچ آنکه جمله سلام مرح میبود
 که آوستیکه مثل نود و پنج عقلا محبت و سنا نه با اصول نه سبب باشد فکری امر چه بر دم از خبر خیری مستفاد میشود مطابق
 سلب اول نیکه او یکدی در وی ذکر شده از قرآت قرآن و ذکر دعا و مران و از حکایت و قصص که متضمن است بحال رسول
 و مصائب آنها غیر از این قصه آیکه در ذکر آنها نفعی است و از نوص خوانه بر آل رسول خصوصاً بر سید الشهدا علیه السلام همه
 اینها از آن عمالیت که نصیحت دارد و شکرده میشود نزد خدای تعالی و حج مخصوص علیهم السلام از اکل عبادات و دویم آنکه
 مذکور که در این سبب مذکور است غالب اوقات از غنای تفکیر میزند در مران و ذنبه بر آنها ضرری ندارد بلکه ذنبه و آن او یکدی در خبر
 ذکر شده از سنجات تو که است و بزودی این مطلب خواهد آمد باشد در تعالی بیستم آنکه طعن و قبح در اعداء آل رسول
 و ذکر قبیح آنها خواه بوده باشد از بی عیاس نانی امیه غیر از آنها مثل ذکر فضایل و مناقب و شرف آل رسول است در نصیحت
 و فوز ذکر ثوابهای جزئی و درجات عظیمه بلکه از این خبر چیز دیگر هم مستفاد میشود و آن اینست که پیش از عبادات آنها را
 از قسم ذنوب و طاعات و مناقب آنها از قسم معاصی میدانند و این نکته بعد از تامل کردن در اخبار و روایاتی که
 در خصوص عالم از اول و احوال دارد همیشه از آنچه نیست که شک نیکند در آن نمون کل شایسته در آیات و اخبار مقدمه
 چهارم در سخن حال و اصیاح مقال در خصوص غنای در ریشه و ذنبه و شکر فتن و خواندن به آنکه از مفاد اخبار مذکوره
 جواز غنای در ریشه مستفاد کردید بلکه اطلاق استجاب مرثیه خواندن و شکر کشیدن است بصورتیکه با غنای هم باشد و بیان آن
 آیکه نوص خوانه عرب خصوصاً نوص خوانه زن عرب غنای از غنای تفکیر میزند پس از آن اخبار یکدی امر میکند بنده به مثل قول
 حضرت رسول **قُلْتُ دَبَّ النَّوَادِبُ عَلَى حَمْرَةَ ابْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ** یعنی بایست نوص ذنبه کنند نوص
 کنند؟ حمزه بن زید زعبید الطلب از جمله اوله است که دلالت دارد بر استنشاد غنای در ریشه و ذنبه و شکر در پیش
 آل رسول و خروج وی از غنای محرم و آجب یکدی بنده امر میکند نوص ذنبه است بتواتر است معنوی بلکه از او هم است و کشف میکند
 از این عوام از نهایت کشف و بیان آنچه روایت نموده او در شرح صدوق در کتاب ثواب آل کمال از پدر خود از قسم از نوص
 آنهم از محمد ابن حسین آنهم از محمد ابن اسماعیل آنهم از صالح ابن عقیله از ابان مروان کفوف یکدی که فرموده من اوعده
 علیه السلام با با هر دن **اَنْتُمْ فِي الْحُسَيْنِ نَوْصٌ خَوَانِكُمْ بَرَاءِي مِنْ رِصِيصِ حَضْرَتِ عَلِيِّهِ السَّلَامِ قَالَتْ فَكَيْفَ**
بَرَاءِي مِنْهُ اِنْ كَرِهْتُمْ فَكَيْفَ اَنْتُمْ كَرِهْتُمْ یعنی با لوقه فرموده که میان خودتان است او می کند
 آن نوصت و کینه من یعنی بارت یکدی پس از آن است که در م این بیت را **اَحْمَدُ عَلِيُّ الْجَدِّ الْحُسَيْنِيِّ هَقْلٌ**
لِأَعْيُنِ الزُّكَيْدَةِ الخ یعنی کذب فایسته حسین پس بگو بان استخوانهای بدن کینه او یکدی حضرت کربت و نوص
 ذنبه با کوی پس من است و نمودم برای وی همنده دگری باز کربت و صدای کربت هم از پشت پرده شدم و کینه
 فایسته فرموده با با هر دن **مَنْ اَنْتَ كَفِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَكُلُّ وَاحِدٍ عَشْرَةٌ كَيْتٌ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَمَنْ اَنْتَ**
فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَكُلُّ وَاحِدٍ عَشْرَةٌ كَيْتٌ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَمَنْ اَنْتَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَكُلُّ وَاحِدٍ
وَاحِدٌ كَيْتٌ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَمَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عِنْدَ قَتْلِهِ مِنْ عَيْدِهِ مِنْ لَدُنْكَ مَجْرَعٌ مَقْدَلٌ
جَنَاحٌ وَبَابُ كَانُوا بَدْعًا عَلَى اللَّهِ وَلَكِنْ يَرْضَى كَيْدٌ مِنَ الْجَنَّةِ الْحَدِيثُ ظَاهِرٌ مَنِ اَنْتَ مَعْنِي
 هر کسی که در صحبت حسین علیه السلام شری بگوید و کربت بگوید و کربت بگوید و نوص او نوشته میشود برای آنها بهشت
 کسی که در صحبت حسین علیه السلام شری بگوید و کربت بگوید و کربت بگوید و نوص او نوشته میشود برای او بهشت و کسی که نوص
 در صحبت حسین شری بگوید و کربت بگوید و کربت بگوید و نوص او نوشته میشود برای آنها بهشت و کسی که نوص حسین در نوص او ذکر شود و او
 او بعد از پیش سرشک باید نوص او بر نوص او شری شود و او را بکربت بهشت در هر گاه بگوید شایسته لال تو بدین خبر بخوار غنای از خبره یعنی
 بشود هم به عای تو واضح که دلالت اینست زیرا که این جمله محفل است از امام صادر شده همچنین است ل دارد که صادر
 شده باشد کله یعنی با لوقه که در ذیل حدیث شریف است **اَنْتُمْ فِي كَاتِبَةِ دُونَ عَيْسَى بِالرُّقَّةِ** و الخ گفته صادر

مذکور

شده باشد از ادای یا از صاحب کتبی که شخص صدق باشد یا اینکه در این خبر باشد لطیف است بخلاف آن معانی تو که گفتی است
 عرب اشعار و مرثیه و محاسن که مصیبت سید الشهدا علیه السلام غیر آن شغل نمیشود از غنا و آن نیست اگر امر به آن است
 بود که بوسیله هر آینه امر که در مصوم برده آن معنی که بوسیله کوه دخی دیگر است زیرا که کتبی حاصل محاسن و عبادت دیگر
 ادعای اینکه است و عرب اشعار و خواندن آنها امر از غنا شغل نمیشود از جمله و طویلهای و امیست در این حال
 دلیل جواز غنا مختص شود بهمان یک خبر نبوی و اجماع است که در این معنی است و است با ظاهر کتاب ندارد بل صریح بود صریح
 انجا که شیره و اجماع نقول کثیره و در بعضی مختصر این یک خبر چگونگی می تواند معارضه نماید با اصول از منب بلکه ضروری از ضروری است
 منب که عبارت از حضرت غی باشد بعد از شکی که اینها بعد از است بر اینکه مراد از وقت چیرست که تواند داده خود است
 یعنی معنی است که در غنا مشاغل باشد و آله امر و غیره خواهد بود جواب یکوم بودن کلمه با لفظ از ادای میسر و آن بستن لال
 ضرر ندارد زیرا که هر دو اینها عاقلان خبر میدهند ان مقصود مصوم علیه السلام پس در حقیقت سبک و دشوار این می شود که از خود مصوم
 صادر گشته و از جمله و اضمحلت که مراد بر طریق وقت خواندن نوحیت که باعث حزن و غم باشد اگر چه قطع نظر از ذکر مصیبت حضرت
 سید شهید علیه السلام باشد و این بخواندن نوحیت بر غنا می شود اما چه امر کردن نام شاید این سبک که آن شخص زنا امام جنب است
 کرده از آن بخواندن که نزد عرب متعارف بوده و وقت آن بود که در او استناب کند از غنا خواندن امر بود امام
 بان طریق غالب متعارف که در اشعار عرب و مرثیه ایشان متداول است به آن بخواند و اما استنباط اشعار عرب در وقت صلوات
 آنها در مجلس مصائب بزغ از آنچرا نیست که محل کار نیست پس سبکیم دلیل بر استناب حضرت با این خبر بلکه آن جناب که معنی
 می تواند است که دلالت دارد بر مجربیت منب و دلیل جواز خواهد بود و با قطع نظر از این سبکیم که خبر داده هم عموماً است
 و اخبار مختص داد می شود اگر چه شرايطش بود باشد این معنی از قسم صحیح می باشد و مخفی مانده بود تا قاعده کلی که
 ثابت شده بود قطعاً مختص با این خبر صحیح در ثبوتی همین ضرر ندارد که اگر چه ادله قائم شود بر بودن او از اصول منب یعنی خص باشد
 یعنی در آن خبر باشد که مختص اصلاً بود و راه نیاید و ادعا کرد که اصل در باب غنا از اصول منب بر هیچ سطور است
 از دعوی غنا و دلیل است زیرا که قول این استنباط یعنی حکم بجز غنا در مرثیه و مرثیه و اشعار در صحیبات آل رسول از آنچرا نیست
 و محقق شده است معنی مختص اینها است پس آنچه استنباطی نقل شد که حضرت غنا در مرثیه آل رسول باشد است از غنا یک در غیر مرثیه
 از جمله دعوی است و اگر کوبی هر گاه بنای هر کفیه گویند گشته شود هر آینه حکم در تمام استناب غنا می شود در مرثیه و بخوان
 معنی خص که ابداً باشد و این از آنچرا نیست که قابل ندارد پس این قول فرق اجماع مرتب می شود بجهت استعلام او اهدا است قول
 ثابت و در سند جواب یکوم او امر داده در زمان حرمت افاده میکند که جواز معنی خص را علاوه بر این ادعای اینکه قول
 با استناب فرق اجماع مرتب و اهدا است قول ثابت است در سند از آن دعوی است که خاله از دلیل است زیرا که محتمل است
 مراد قاضین بخور جواز معنی اجماع باشد که با استناب هم است در هر گاه کوبی کوتاه کن کلام آیا خود است جواز نبوی با مجلس
 مرثیه و یکدیگر بی شغل است یا سبکیم و شکی که آن مرثیه خوان و فرد خوان در مرثیه پیش بطریق باشد که در عرف کوبی است معنی
 مرثیه بخواند ذکر یکصد صحیبات آل رسول را باینگونه مجلس خبر می شود که چه شکل باشد صدای او در وقت نظر غنا به اشکال کنیم
 در بعضی مقامات مثل اینکه جمعی خودشان را در صحن ذکر روزه می کنند صحیح است و لیس ال اعمال شسته در غنا و طرب و سوره
 اگر چه پیش من ظاهر کتب و مجلسی از صاحب مصیبت و قبل ششم مثل این واقعه که داری سبکیم خود را از حرف زدن در مجلس سخن
 کرد و این شخص از وضع و طرز و بجهت اینکه حرف زدن در آنهاست شمی می شود بفرق مجلس شمس از حصول عقود که عبارت
 از وضع و بجا و اما در عبار آل رسول خدا بوده باشد زیرا که من می رسم بنایت خوف اینکه متعرض ششم مثل این مطلب
 و مشایخ مرتب شدن باینگونه مطالب از آنچرا باشد که هر صدمه تیره مظلوم معصوم را بگرد آورده است تمام حاشا پاره
 می برم بخواند و سبکیم در مرثیه از استناب این بی زبانی که ملاقات با این شخص در خلوت بفرماید سبکیم او را منع میام
 از آنچرا شسته و طرز کوبی است بطرز اولی که در سبکیم آنها بود بدستی نظیر کلام زیاد در این فای است از من است مقام
 زیرا که مسئله غنا از جمله شمره است و محل استناب است و در مجلس است و تسبیح دعوات کثیره و اقوال مختصراً
 در است و این از جمله استناب خارج بود در نظر رسول کلام در نظر اقوال و ترجیح مختار باشد این مختصراً

مقام تبرک کوی در خطه آسمان در این جنبه از غایت در درجه و غیره با اینکه کلمات حکم باشد به صورت ادراک و در درجه
 و کلمات قرآن که در صورتی که معنی غایب نشده نشود از صورت مشبه به بنا هم باید جنبه نمود حسب طایفه و آنچه مصنف
 استدلال فرموده بجز از یک لفظ مذکور دیگری لفظ رقت است و در مجموع اینها آنچه خیر که دلالت داشته باشد بعبتبار استغفار
 گشته پس در این صورت حسب طایفه از غایت در نظر صاحب غرض مجرب خواهد بود و الله اعلم **مقدمه پنجم در بیان**
 تحقق حاصل در حکم تنبهاست مثل که در بلا و جسم از فاسد و ترک و غیره بنا در شهر محترم میآورد یعنی مثال و بنویسند انشاء
 روحی له الفداء و شباهت عتره و محاب او بر نهی طهارت و نیت فاطمات و همچنین تنبهاست حسب طایفه و در
 که چند روز پیش در زمین که بلافت ده بود در میآورد و همچنین تنبهاست رویش مقدمه که بر نیزه ای کفار حاصل شد
 در همین مثل و شباهت بزرگان اهل صلوات سائل یزید و ابن زیاد و ابن سعد و لشکرای آنها لغتم پس به آنکه این مسئله با نیک
 محل محترم است الی الان در کلام اهدی از علماء اعلام بیان شده به از بعضی مصححین نقل شده منع او الا اینکه
 در سلی که از وی نقل شده در نهایت ضعف است بل آنچه در سنده طلاب و خواص آنها مذکور است این است که هر که بپسندد جواز
 همان عموم من لای است لیکن این صحیح می شود هرگاه کلمه من لای که در اخبار است بطریق ارسال و اطلاق وارد شده باشد
 و حال آنکه باین نوعیت بلکه آن کلمه وارد شده در مقام است و اشعار و خواندن مرآت پس چگونه ممکن است استدلال با او در مقام
 که اینک مشک شود در این سنگام متعین ناظر قطعی و دلالت از این عر فی ادم خاله از استکمال نیت بهر حال تحقیق در مقام است
 گفته شود که اولاً تا این صحت من لای از آن اشرا بیکم بر اینکه آن در مقام بر اثبات و نفی دلیل است یا پس میگویم آیا
 مقتضای اصل دل عقلی و نقلی جواز است یا نه زیرا که شبهه در اینجا از افراد شبهه محرز است بلکه است با فقه ان علم اجاب
 پس اصل رزق کافه اصولین بعضی بر است و اباحت چنانکه اصل نزد اخبارین غیر از شیخ صدوق نظر حضرت در محل
 خودش تحقیق شده که حق بیشتر اصولین است و در هر حال ملاحظه می شود این اصل بطریق عین در مقام نفی چنانکه این اصل جاری می شود
 در شان کبابیکه تا شایکند با آنها و صبر می شود در مجلس تفریه و شبیه و همچنین جاری می شود در شان کبابیکه سی میکنند در این
 در وقتها میکنند اسباب شبیه را پس در شکی که ذمته مقتضای اصل است پس به آنکه ممکن است اینکه گفته شود هر کس که بخواهد
 از اهل تحقیق و نظر تتبع لابد است اینکه قائل بوده باشد بخوار که هر از طایفه اخبارین و از جمله قائلین بطلان در حدیث است
 از جمله اهل بیان خطیب اینکه در اینجا و سبب است که مطابق اصل اصولین وارد و حدیث است بر اصل اخبارین و این دلیل خیریت
 که فقه الاسلام عینی در کتاب روضه کافه نقل نموده مضمون معنی وی آنچه در خطرات است که گیت است در حدیث حضرت
 صادق علیه السلام داخل شده بود یکیت در مصیبت قدم حسین علیه السلام فوجه خواندن و فیکه گیت چند شری در مصیبت
 آنحضرت است و کرد امام علیه السلام که بشیر بدی نشود و در که نه نودند محمد را ت صدم و صدا در جبهه ای خود بنا لبند کردیم
 و در آن من که امام شون کردیم و ناب بود کسیری از پشت پرده در آمد و در دست او طفل کوچکی بود بشیر خواره او را آورده
 و خوشام که داشت و در آن سنگام که بی امام شدت یافت و صدای بارک او بلند شد و از جنبه است محمد
 صد بار و در سر باید بلند کرد و توطئه بیکه معصوم اهل حرم از دست دادن این طفل که در زید رسول خدا بود بجزور امام علیه السلام
 بود که تیشه او بنجاب علی صفر بشیر خواره تا به آن سبب این رقت زنده شود و در که بنا شدت است یا به در مرد دوزن
 پس تشریح امام علیه السلام مثل فعل و قول است در محبت و زانیکه ثابت شد و فخر و درود این در اصل شرع
 ثابت می شود جواز بلکه استجاب بنده آنچه اشاره که دیدم بجهت بودن قول بعضی بعد از آنکه نماز بر تو برستی ممکن است راه
 یا به شخص فطن بحقیقت گفته ما را اور دیگر وارد شده در بعضی از اخبار که خداوند عزوجل شان داد جسمی از انبیاء
 مرسلین آنچه اتفاق افتاده در که بلا بر عترت سید انبیاء و اولاد بهترین او صیاد در عالم ظل مثل مثل و مثل
 آنچه وارد شده که خدا تعالی خلق فرموده در آسمان بکبر بصورت امیرالمؤمنین علیه السلام و ملاکه زید است بنام
 او را هر وقت که مشتاق میکشد بصورت امیرالمؤمنین با اینکه ضربت بن محمد بر سرق با یون اسنور و سینه بن
 ضربتی که از آن اشع او بین و حسین در محراب عبد است بن سید امیرالمؤمنین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب
 امیرالمؤمنین علیه و علی بن عمه و علی اولاد امیرالمؤمنین امیرالمؤمنین و در در کشت و دل اهل و عیال و محاب و دو را کباب و بطریق

در این کتاب کبابیکه تا شایکند با آنها و صبر می شود در مجلس تفریه و شبیه و همچنین جاری می شود در شان کبابیکه سی میکنند در این

نظر این حضرت بصورت آنحضرت که در آسمان بود نمودار شد و ملائکه بوسی سجده شام که بر نظر میکردند و تقابل او این لحظه
 لغت میکردند و مخفیانه بر تو که استنباط این مطلب از کفر شامحت ج است بنظر دقیق و فهم صاحب قاض قدس ثلثات
 حقایقیه در اشاره جمله از امور عمده در اینجا هم تدبیر اول در حقین حال در پوشیدن مردان کسبهای زنار را
 از مجرب و پیر این وزیر جبار و نظیر اینها پس بدانکه برستی آنچه با حکم بجزارتیه داده شد با قطع نظر از جهات خارجه بود
 و الالب نظر بعضی جهات حرمت بوی عارض میبود مثل اینکه طایفه زمر مردان که خودش را بشیبه میکنند بزنی آل عصمت
 و بجزان شیعه در وقت امت پوشند زخت و یکس محض بزنانرا پس این عمل شکی نیست در حرمتش زیرا در شرع غیر
 دلیل بر شتمان در این باب وارد نشده علاوه بر آن آنچه معصود از بشیبه است حال میبود بدون از کتاب این فصل صراحت
 و آن است که لال کردن بجزاز در اینجا هموم من ابکار همچنین بطریق ستم و با این شیعیان در هر مکانیکه بشیبه میاورند مرتبه
 انبیل میگرداند از چیزهایست وجه درستی ندارد زیرا جواب از اول س بقا که نشد علاوه بر اینکه نسبت تعارض من
 عومات که دلالت دارد بر حرمت پوشیدن مردان کسب محضه زنار را و ما پس هموم من ابکار یعنی اطلاق است از لفظ ابکار
 مستعاد از قبیل تعارض عموم خصوص من وجه است و شکی نیست در اینکه تریح از جهات عدیه این عومات دال
 بر حرمت است جواب از دویم اینکه پوشیدن مردان کسب محضه زنار را عادت قدیم ستم نیست در مقام شیعه و در
 آنیکه ستم شده از قبل سیره و طایفه شیعه علاوه بر این منع علمای اعلام جبار از این مطلب و حضرتشان همان احسناط
 با یکدیگر مجلس شکر است بگونه تشبیهات از آن چیزهایست که ممکن است امر احدا را از کار وی پس طسره اف کلایرا جمله نموده
 تدبیر دوم در بیان حق تعالی در دف و طسره و فرما در شیعه در اینها در مجلس شمس پس بدانکه حکم حرمت در این
 امور مقتضای اصول و قواعد است که از کتاب سنت و اجماع مستفاد گشته و تخصیص از برای اینها ثابت نگشته و نقل آنیکه
 جواز تشبیهات عمومی از کفار مثل زید و ابان زیاد و این همه وجود بد کردار آنها لازم گرفته بخوبی آنیکه امور را علاوه بر این
 که معصود از بشیبه آوردن کثرت کرد و ذاری و شدت ستم را بدو سوا است و اینها هم بدون تعلق آنیکه امور در مجلس
 تشبیهل بنایه پس این از جمله خیالات است که اعتنا بوی نیست بر تنبیه از افعال آنکه آوردن بشیبه مجلس عرض ششم این
 حسن را به نه و دف و طسره و این مطلب که چه سبب شدت رقت عوام است از مردوزن و له حکم بجزاز این مطلب
 به آنچه اصعب است از فرمایشدن حاضرینان بکشتنای خود بی خبری در این مجلس از بویقتن آنیکه مولی از اهل خاسته عجب
 پیشخ اجل عالم العلامه القی و ادرع مجدد رسوم مذاب اما بیته در پیش نه عشر آقا باقر قدهم آله بغفرانه در شهر همدان
 در ده اول مهم حاضر بوده در مجلس ذکر مصیبت عسید آله در مجلس شمس عروس قاسم بلبل و نه آورده بودند مردم
 باله و فتنه یاد آورده و آنگاه بعد از آن که باده کرده و فریاد کرده و ذاری بر تبه آردی سر زده بود که نزدیک
 بود غشش نماید و فتنه مردم از مجلس متفرق شده بودند از مجلس برخواستند بود در مجلس که چشمهای وی از کثرت که به دوم
 کرده و آثار صحن و اندوه در رخسارش باه بود و هیچ تکلم ننمود و گفت که این طبل نه از جمله محرکات است چه اثر کب بشیبه
 آورد در مجلس افضل عبادات که مجلس نوحه و بکاوه بال رسول صده باشد و همچنین جزا دین سبید و شعی از چه موقوف خود
 او هم از این علامه القی و ادرع و ادرع یعنی آقا شمس قدهم آله بغفرانه که آن جناب و نوده که مردی از اهل بهبهان که از
 اهل بود و لعب و صاحب عیش و طرب بود و از اول جوانی تا زمان پیری و تا توانی شغلش از زمان زدن بود در مجلس
 اهل صحبت بعد از آنکه این شخص وفات یافت در عالم خواب او را همین احوال دیدم مجلس بی کسبهای فخر و پر حیت بود
 کفتم و ای بوی تو نه و طسره زدن بود و گفت که کفتم پس چگونه باین درجه عالی رسیدی با اینکه بود حالت تو حالت
 خودی گفت این که امت حاصل شده برای من بسبب سبید آنگاه کفتم چگونه واقع شد گفت بودم در زمان حیات خود
 که در برمال شب عاشورا حاضر میبودم در میدان که در کعبه میعبت و بشیبه میآوردند و منم در کن مردم ایستاده مشغول
 زدن بودم بحالت که به ناله و درنی مترنم اینقال بودم بطولیت و دوا و کمال حسین است و شیعه خدایتعالی کن
 مراد که نشد از سیادت من و عطا نمودن من این که آنرا که می بینی بجهت همان تعزیر داری که در شب شای عاشورا ایجابی
 آوردم مخفی نشد بر تو که همین علامه مجدد رسوم مذاب اما بیته در پیش نه عشر القی و ادرع و از مردم بود در

تفسیر در این

۵۰

در آن زمانها بر بجهت در حقیقت عالمی بود علم خود عمل کننده و با آنکه بی آنکه آکنده ولی از جمله من نیت و صفای طینت که
 که نزد او تقدیر و تسلیم نمود بر چه رفیع اجتهاد رسید همه آنها از علمای دین و مرد چین شریف سید المرسلین که دیدند از عجز و
 شکوه ان وی فتنه زنده بزرگش آقا محمد علی و سید اجل فاسید مهدی طباطبائی و مولای قاسم آخوند ملا محمدی زرنجی
 و مولای عظیم میرزا ابوالقاسم فی و سید اجل فاسید علی حایری بهبهانی و شیخ الاسلام جناب شیخ جعفر و سید اناجی الاصل
 سید حسن الکاظمی و سید اجل میرزا محمدی شیرستانی و سید الاکمل میرزا یوسف تبریزی و غیر اینها از اجداد علمای عرب
 و از زکات علمای سیم خود هم اندک نظر اند پس چه میگفتند از عجز و جل را که نسبت من در علوم عظیمه شریفه از علم اخبار و فقه و اصول
 نبوی نجابت زیرا که من نزد شریف العلماء مازدم را تقدیر نمودم و او هم از جناب سید الاکمل فاسید علی حایری
 بهبهانی که صاحب کتب بیاض است در علم فقه و ادب و آقا قاسم عظیم که در پیروان ابراهیم است نزد او تقدیر نموده و همین آقا قاسم مجلس
 ذکر مصائب آل محمد که از اوقات فکر میند و نهایت کرام و غایت احترام در حق روضه خوانان و نوحه خوانان سید بزرگ
 سید اول بیست و هشت و هشتادم که در مجلس از جناب سید عزرا شریف داشتند با جمعی از بزرگان شاکردان خود در آنجا
 ذکر شروع بکر مصیبت نمود و صدای او شکل بود بر رخا از این کیفیت سید عظیم فاسید مهدی فیض آمده رو کرد بزرگ و فرمود
 برادر من عبادت خودت را بصیحت ضایع کن و این سید اجل از جمله اشخاصی بود که دلها و دیده مارا از رعب خود
 مینزد پس میباید بر ذکر غلبه کرده لرزه بر اندام وی افتاد در آن بین آقا قاسم فریاد زد و یا مهدی سکت پیش بزرگ
 مصیبت نفع پیش از آن رو بد اگر نمود و منم و در جوان و پسران بهجمله مقامات آقا قاسم بسیار بزرگت و عظم
 شریف ادبیت بصد بود معذرا در او هرگز در مراعات میفرمود آنچه عادت داشت بر او از مراعات غایت ادب
 و کثرت خضوع و خضوع در زیارت حتی سینه وقت مشرف شدن به مقام مقدسه زینرا پیوسته و رخسار را بعد می بایست
 داخل حرم میشد همین رسوم و آداب را در زیارت حضرت ابوالفضل العباس هم ملحوظ میشد پس خوش بر احوال او
 چه قدر مراد بود از علوم شریفه و اعمال حسنه در دنیا و درجات عظیمه در دار عقاب و در اشغال و بی هیچ استغناء ندارد و پاره پاره
 عظیمه که نسبت داده میشود بان بزرگوار از جمله آنها آنچه حکایت شده در زینبوی در که بلامردی بود تخریر احوال میفرمود قسم یاد کرد
 بخدا میباید و گفت هیچ وقت نمیزد که جناب آقا قاسم از من شریف بگذرد مگر سینه ارواح شیبه از جو خود بر می خیزند و در
 او را بوسند و اگر بگوئی آنچه ذکر نمودی اگر چه زیادت مقام دارد الا اینکه اینق و اول اینست که مطلب اینم را بیان کنی
 و حقیقت حال را در قضیه فی و طنبور و غیر اینها زیرا که کلام تو بعضی محلو طاست جواب گویم اگر چه فرد گذاری کردم در حق
 حال و شیخ مقال الا اینکه کونا میگویم کلام را در مقام بگویم که این امور و فتنه که سبب شد به نظام مجلس بکثرت حصار و نشسته
 رفت و بسیاری که به دزاری و غلبه فریاد و سوگواری در آنجا حثارت نفع باب و جرات اقدام نمیکند سینه که گویم من
 در این مجلس حاضر نیستم یا گویم که حاضرین مجلس بجهت اجتماع آنها این صدا را از منکب مصیبت میبندد بلکه میگویم نام عرق کن بزم یک
 حسین دارم سوز دست بر سینه دارم از همان اصل فتنی تندی که ثابت است با اولی عبارات در حضرت بشو این طلب اگر چه
 در به و این نظر عجیب سینه الا اینکه نزد ما نظر کنند به چشم صحیح نه بیک چشم ستم بود بکثرت نیست پس یاد بگیر آنچه ذکر کرد و در نظر
 باشن حتی آنچه خواهد آمد در من مقدمات جمله از مجلس تذکره سیم در بیان حق حال در بعض امور همه نسبت مصیبت
 را که حکم بجواز تهنیت من چیست بی منافات ندارد با حکم بجرم منظر بعضی جهات و عوارض ظاهری و خارجی چنانکه
 ذکر کردیم پس سخن ما را بیک حرام میشود و بشود آوردن و فتنه که نمودی شد بفا و مثل تلف نفوس محترمه و نحو اینها چنانکه تفتان
 افتاده در شهری از بلاد است سینه مکنور در عصر آصف اند و که مشهور است بکثرت بدل وجود و بیان این قضیه است که
 شخص سسی از مجاورین که بلای صلا بوده بشیرای منم سمر نموده در مثل تشبیه استاد خاقان مهر مهر فرور در مجلس شخص مذکور
 روزی از او نام شهر حرم بنی شبیه آورد در برابر پادشاه و آصف اند و در کشت خود نشسته و بعضی از خدام و سنی است
 در اطراف او ایستاده و از طایفه شیعه بودند و فتنه که شاه سمرغی مقدمه سطره بالای نزهه با بند شیبون و نفر
 ز نهای طایفه و بنات فاطمه در حالت ذلت و سیری مجلس آورد در محبت و عزت بر این طایفه مستورا کشته خود را
 شنید شمشیرهای خود را کشیده هر کی از آنها با شمشیر مجر خود را از بدن خود جدا نموده و سینه که آصف اند و

فصل در بیان...

در این...

۵۱

اینجا است و حجت کبریا است دهه نمودنش که بعد از آنکه بحال آبروشه آوردن را در بلاد هند قدغن کرد از وقت
 وقوع شل این داغه و هرگاه ازین برسی که چه بگوئی در شان این شخص که قصد جانهای خود کردند آیا در حجت برآید
 آنها بجای است یا نه جواب بگویم اگر چه ممکن است خودش را با همت که از اهل چشم باشد لیکن آنها نکشتند خودش را
 که اینکه غیرت آل الله و اهل بیت رسول الله با نه استوار گشته از شدت غیرت و فرط موالای محبت با میل اقدام
 نموده و عبارت دیگر آنها در این حالت که با یکدیگر نمیکند عالم بودند طایفه آنجا عالم بود پس یک طقت نشدند با یکدیگر
 اصلاً که با یکدیگر عقل و ادراک از اینها سلوب کردید و از شراب محبت و موالای دست و محبت و غیرت مست و بهوش
 کشیده یعنی در آن حال آنگاه که دلالت دارد بر اینکه هر کسی خودش را هلاک نماید داخل بهشت میشود باید داخل چشم میشود مثل
 حال آنها نخواهد بود و در اینجا مسلک دیگر است خیلی باریک و آن اینست که اینها از غایت درجه غیرت و حجت
 و اعلی مرتبه موالای محبت سرزده و تقوی است و یک معاطه نماید با آنها آنهاییکه در دست آنهاست یکدیگر شفاعت
 و تمت کنند بهشت و در ذبح و صبا مقام محمود معاطه موافق با معاطه آنهاست بجز بهشت بریزد بعد از آنکه آنها
 مستحقش هستند هرگاه تو بگوئی شمول شفاعت آنها بصاحبان معاصی که مثل شمول وی در حق سایر اهل معاصی زمینیکه
 با ایمان از دنیا فرستد از آن چیز نیست که شکی در آن نیست اما کسیکه خودش را هلاک نماید با ایمان از دنیا فرستد و
 جواب بگویم بعد از تسلیم اینکه قائلش خودی ایمان از دنیا رود بگویم شمول این مطلب شل بی مقام از آن چیز نیست
 در غایت اشکال فرض کن مثل اهل هم باشد لیکن خدا بیخالی عطا فرموده بجز در اهل بیت مصوبین او بلکه عظمی خصیم
 داده آنها را برای عقل و وسعت احاطه او را انداز پس رویکه در عالم برزخ تو بیکنند و با ایمان بر یکدیگر در خدا بیخالی
 تو را او را استبول میفرماید و داخل میکند آنها را بطایفه مؤمنین آن زمینیکه با ایمان از دنیا فرستد زیرا که شفاعت
 اهل بیت رسول خدا نزد بار خدای این روح و کشف میکند از این مطلب آنچه در بعض اخبار وارد شده مثل
 در کتاب صحیح و صحیح دارد شده مسند از ابی عیبه قال كنت عند أبي جعفر فدخل رجل وقال لانا من اهل الشام فوالله
 والله من اعدائكم واني كان بولس في امته وكان له قال قلت له فوالله اني والله عنكم وكان منكم بالبركة و كان له حنينة
 فقلت لانا من اعدائكم فقلت له فوالله اني والله عنكم وكان منكم بالبركة و كان له حنينة
 فقال لي اني انا من اعدائكم فقلت له فوالله اني والله عنكم وكان منكم بالبركة و كان له حنينة
 يادرجان اذ دعا فانه يا نبيك رجل من اهل الشام فقلت له فوالله اني والله عنكم وكان منكم بالبركة و كان له حنينة
 الرجل الكافي فقلت له فوالله اني والله عنكم وكان منكم بالبركة و كان له حنينة
 جفا فقال الرجل الله يعلم من يصنع العارف فقلت له فوالله اني والله عنكم وكان منكم بالبركة و كان له حنينة
 فانا في رجل سودي فنادى في الندوة فقلت له فوالله اني والله عنكم وكان منكم بالبركة و كان له حنينة
 و دحا احمي و اعدا الاله فقلت له فوالله اني والله عنكم وكان منكم بالبركة و كان له حنينة
 صدق الله تعال و كذبت نواهم و كذبت نواهم و كذبت نواهم و كذبت نواهم و كذبت نواهم و كذبت نواهم و كذبت نواهم
 في الجنة فاحمى من الربوة و حذوا المالك فقلت له فوالله اني والله عنكم وكان منكم بالبركة و كان له حنينة
 بلالين قال ابو عبيد الله فقلت له فوالله اني والله عنكم وكان منكم بالبركة و كان له حنينة
 دنيا على و اسبغوا ارضنا بالبحر و وصلنا اهلنا من اهل بيته و زادنا في المناقب ثم قال عليه السلام ان الله سبحانه و تعال
 التمام على ما فرط من حنينا و حنينا من حنينا بما ادخل علينا من اهل بيته و كذبت نواهم و كذبت نواهم و كذبت نواهم
 اصل مصونانیکه میگوید بودم خدمت محمد بن عبد السلام مروی دارد عرض کرد من از اهل شام میباشم و دوست میدارم
 شمارا از دشمنان شمارا است دارم و پدر من دوست میداشت نبی امیر را و از برای او مال بسیار بود و فرزندی
 بغیر از من نبود و کاش رطوبت در در آنجا بیخه داشت خودش در آنجا خلوت می نمود و میکند ذات کرد هر چه شخص کردم مال او را
 نیافتم و یکی نیست در سبیکه دفن کرده بار او از من یعنی داشت حضرت فرموده ایچوایی که او را یعنی و من را از وی پیری عرض
 کرد علی و الله برستی که من هر آنکه تیر و محتاج میباشم پس حضرت بگوئی نوشت و بچشم شریف خود عرض نمود و منسرحود این

حدیث
مشایخ

اشک سیریا تا بلو سطرستان یعنی پس از آن صید کنی یا در جان یاد در هر دی بسیار مکرر است که در این حدیث آمده و گویند رسول الله صلی الله علیه و آله
 که در این حدیث آمده است نزد تو میآید و از او میپرسی هر چه میخواهی پس آن مردمانه را برودت رفت بر او میگویند و ای وی خدمت آن
 حضرت کرم تا جواب آن مرد اطلاق می دهیم او را دم در آید و نظر از آن پس هر دو دهل شدیم آن مرد عرض کرد خداوندی با کسیکه
 علم را باو عطا کند شب گذشته بفرماید شما اطاعت نموده رستم مردی آمده پس گفت از غایبی خود حرکت کن باید ترسید در
 پس از آن مرد سیما آورده و در رفت و رفته که در کوشش بسیار بود و در شکی زیاده ترا بیرون آورده و کس بیاه
 در برین گفت این چه نوپوشه گفت ازین برین شب گذشته بود و شکرش چشم و ضراب الم رنگ بود و از آن مرد گفت تو بی خبری گفت
 بی گفتم چه خبر باشد گفت خبر رنگ چشمش که در دست گرفته گفت ای من زدی زدی دستم داره ان بی می بودم و فضل میدادم آنرا بر این
 پس در شب فرمود مرا خدا تعالی بسبب ی و چون تو از دوسته از آن آنها بودی و از این جهت ترا دشمن میدانم آنرا از خود ترا هر دم
 کردم و فرمود تو حق نیستی درین مرد از رسول خود پشیمانم بر و باغ من وزیر دشت ز تو ترا حفر کن صید هزار درم در آنجا دفن کرده ام
 بر مدار دنیا و بیا بزارش از کجاست امام محمد بن علی سلام نموده یعنی آن است پس از آن آن مرد عرض نمود که من میردم آنهارا بست آورده و حق شما
 میاد هم راوی گوید در سال آینده بگذشت حضرت مشرف شده که کفایت آنچه منال نمودم فرمود بجا بیاورید از هر درمی آورده و باوقض خود
 ادا نموده در سال آینده بگذشت حضرت مشرف شده که کفایت آنچه منال نمودم فرمود بجا بیاورید از هر درمی آورده و باوقض خود
 نمانست و پشیمان بود آنچه بطریق و تقصیر کرده در بیت با وضایع نمود تا از حق با آنچه باعث گشته با از رفی و مردودت هر حدیث و توسط سستی
 در استدلال این مطالب در غایت وضوح است چه چنین شود وقتیکه آنها بسبب شفاعت نزد خدا داخل کنند بعضین آن رسول
 و بعضین بی میسیرا در سنگ زمین چنین است که در صورت پس گویند داخل نشود و برتره اهل ایما یک انگار که شربت موالات و شدت محبت بر
 آن رسول خود سازا لاک کردند صدقه شمشیر در بیان شرح حال شرح مقال در صرف احوال در بی بس در کتب
 و طعام و نفاق با این عریان عزا و کفایت سبب و آلات متعلق بنا و بذر تحف و جایا و ایشما که ان جایا بر وضه خوانان و نوحه خوانان
 بر آن شدت رفت و کثرت گریه و گریه ان و فرادینا کیشین از آنجا کثرت که حاصل می شود غالب اوقات کثرت گریه و نوحه مریه خوان باهم
 در مجلس سید برای قائم عزا و چنانچه قائم تشریح داری آن رسول بوشش از کربین و گریه ان و نوحه و نوحه و نوحه از نوحه
 و هیچ طایفه ان و این محبت و محبت در در عین است همچنین صرف احوال تعرض و خدات و برتره ان با عورات است حکم عرس عزا
 برای جمع شدن که کیشنده با مثل خود گریه ان و کسبتین ناله و نوحه میوزن خواهد بود در درجه و مرتبه نوحه و نوحه ان و هیچ مصومین او
 با آنکه در قائم عزا جمع شدن مردم برای ذکر و اشعار مصیبت باعث تقوی و عبادت است بلکه از شادین خواهد بود و دستگیرم فرمود که
 از شیشه کردن خود بگریه و نوحه عزا و در اوج انجا و در مسیبت و شهدا و مصیبت که در احوال عین کرب کیشند کان و یاد کیشنده
 قائم را بر این کیشند و اینک ان جمله عیب های مخالفین خود را کو کیشند و در انجا که انکیزه تقریر داری باعث اطلاع منی خواهد بود از جهت
 بود و نصاری و مندی و ان و بزرگان دول فارجه از آن کس و خزینه و قیصر و روس و غیر از اینها که همه آنها شکر مشرین بان میباید
 که در جنت و طاعت و شایع آنها بعد از پیروز و اولاد او دار آمده داین هم در حقیقت باعث هایت جمعی خواهد بود از طوائف
 چنانچه چه قدر از اهل خلاف عوذ و چه قدر مشرک و کافر خداوند عزوجل از برکت محبت ان که مصیبت اهل بیت عزت ببدن حقه است
 فرموده اگر چنانچه ذکر نایم آنچه از رکات محبت تشریح شده شد اتفاق افتاده در این باب است بهر آنکه فرمود خواهد بود پس آن کسیکه
 ادعای ریشتم نماید مریسید است دارا و الوالات با امیرالمومنین علیه السلام را بگلوبل میورزد و در بعضی زمان خود در بیس تقریر
 دیا اشاع در روز اذه است که از ان بیسما پس چنان شخص در ادعای خود شتم بایک سهره در باب محبت ال انده و ان تنزل
 پس محبت از آنکه بزان خود ارواح مطهره تقدسه بشمارا میطلب نموده میگویند یا آیتنا که تکفیر نور فرد عظیمها و آنها
 با وجود ان عوی خود در بی کیشند از بران جمله از ما لهای خود در حق محبت عرای سید الشهداء علیه السلام و اگر خواسته شی بصیرت
 زیاد شود در باب ان و نفاق پس تبرها در برایش خدا تعالی لن لا نوا بمرحی تقویا و ما جملون پس اذ ان علی بجمله از اخبار مش
 آنچه روایت شده در کتاب و سایر از حضرت امام رضایه سلام قال قال رسول الله تعالی فی من ابدا من خطبتک قد سیبها
 وكان عندنا امة فخرجوا من حرمنا فبها اننا اكلها ما ذابوا الشا اهل بالان في مجموع فقال ان امة انصد في هذا القران قالوا نعم انها
 و من هذا الان اية اكلها و كان لها ولد و من خطبتك الصلوة كما قال رسول الله تعالی في من ابدا من خطبتک قد سیبها

کرا که در دنیا عرض می کند هم منشا و در هم داد میشود و بر مکتبها ان و کشیده میشود و در پشت جاده می شود قسم بعزت و جلال خود نیست
 مردی ازین که در روز عمو را یاد می بردی که قطره اشک از چشمهای می جاری شود گویا که در پشتش می شود از برای او هر صد سینه اش و خوشی
 و یک مطبخ کشتی بمطابخ کتاب آنچه نوشته اند خواهد آمد خواهی داشت آنچه نقل فرموده اند از جوی از علم از رضای می گوید که متعجب است
 اتفاق است در محبت سید القشدا در مجلس صحبت و عزای او و همچنین در یکی که خدمت میکند در انجمن که چه خدمت خبی که چه خدمت
 باشد این همه در جرات از ان بویست که واقع گشته اند از ان گفتم که سبقتی بر باله و اعترافت و از جمله اینهاست آنچه در سخن
 نقل نموده که زنی بود در مدینه معروفه زنا و مصیبتی که در آن در قریه داری سید القشدا بوجوبت نام داشت روزی هم مردی از جنس شده
 از منزل تجریداری مشغول بود از نزد کارگزار که طعمی امر کرده بود پس آن فرزند تقصیرش خواست و دل مطبخ گشته دیدن اشکهایش
 کشته پس این زن بی حسد در روشن کردن آتش فدا و کندی دید که دستهای او بکمی تراوده و از چشمهای وی اشک جاریست
 پس از آنکه گشتن از فرزندش بر آید کار خود رفت وقت ظهر بروی عادت خود سعی بخواب قبوله رفت فصل تابستان
 بود در عالم خواب دید قیامت برپا شده و جنم با باری خیر می آید سخنش بر آید و در آن گفت خدا بقدر غیب فرموده و امر فرمود
 که بفرستند بنده را در آن حال فریاد میکردم کسی بفرماید من نمی رسیده و پناه میجویم کسی پناه من نماند میگویم چشمم بجز آنکه مرا کجا فرست
 رسانده بودند بزرگوار بودم که خود را که دیدم تا بنا فریاد زد که دست از ان کتاب بردارید عرض کردند ای من در رسول خدا که چه از
 منع فرمودی فرمود برای آن که این صیغه داخل شده روزی بخانه قومی که عزای مرا بر پا میدارند آتش ناراد فرود شد همه گفتند
 که ای باد مر ترا می پر شفاعت گشنده و ساقی کوثر آن که در عرض کردم گشتی تو که گفتن من است که آتش از چشمم خلاص بود
 فرود نم حسین این پس از خواب بیدار شدم در حالتیکه شکر بودم بر جوشم همان مجلس عزای که نور شرف گشته بودند زنده و زنده ایمان
 کردم همه محبت نموده اند و فریاد بلند کردند و دست آنها از پیش خود توبه نمودم و از جمله اینها و آه است خرد داده من شیخ بزرگوار
 و صالح پیر کار شیخ جواد از پدری اصل کامل صاحب است عالی و صفات متعالیه شیخ حسین مشهور از انجمن تیرزی که از اجزاء اصحاب
 سید بزرگوار صاحب کتاب چهارم را فایده هدی سخی بحر العلوم طبیبی و مشهوره بی خودی بر اسل و مثل سید جمعی او هم از مردی از صلی
 سخن نقل کرده میگوید فریب فریب داری اسلام بودم راه داده داشتم که در اول فلقه کشف شوم در آشی راه جمعیر ایدم که بسبب آن بزرگ
 سوار شده و پیش روی آنها سواری بود در نهایت حسن و جمال و در غایت بهادر و جلال که سوار اسب شده روی شده من
 من ایشان که دم کی از ان سوار با آفتاب صادق که از ان کابل است از ان بود و یکی دیگر شیخ محسن برایش شیخ جعفر است که مقام هم باشد
 پس آنها سلام دادم در حالتیکه خطاب گشنده بودم با نهایی ایشان پس جواب سلام مرا در آن فرمود گفتند ای شخص خستیم ما
 آن دو نفری که نام بردی بلکه میگویم و ما همه از طایفه ملا که میگویم غیر از انوار که میگویم است که او روح شخص صحبت از اهل حواء
 با از خیره پس تو بر مکتب است از روح تبار سیم اورا این مکان شریف پس ای شخص تو هم با با یا آمد میگوید که با آنها زخم همان
 و سببی سپیدم که بر آن کیز که در خواب بود او و دعوت فضلاء و حسن نظر جای نیده بودم پس ملا که از اسبهای خود بر زمین آمده
 رکاب ان شخص جویر او را گرفته پیاده نمودند در جای که بت نام فرشته فرس شده بود و از هر گونه زیور درینت از هر دو دیبا و آبرق
 از کشته و در اطراف همان موضع مجلس از شام عطر و مشک و کافور و عنبر و عطر و عجزای عود میسخت و در اطراف مستقلا
 افزوده و قدرها آویخته و چراغها روشن گشته پس از ان روح این شخص جویر او را در صدر مجلس نشاندند و بت نام طاعت
 با و جنبت و مرجع کفشد پس از ان سفره انداخته خواندند که در او هر قسم از بوجات لطیف بود پس نا شخص شروع بخوردن
 نموده و من هم امر بخوردن کردم من هم از آنها خوردم پس من فرمود این صلی چه مشاهد کنی گفت می بینم درجه بزرگی و عطای
 بسیاری که از جانب پروردگار از برای تو مهیا گشته پس از ان فرمود ایامید آن سبب مشکف شدن این نشان را بر آس
 تو ترش ده که در آن تو محبت ما را با اینکه عادت جاری نشده بر این عرض کردم منید انم فرمود ترس نیست که پر تو در من گندم
 از من طلب داشت و تیکه اراده باریتای نقل گرفت که در جات مرا کامل فریاد و از غمناش میبرد و فریاد روح مرا می
 تو نمود تا از حق تو بر است ذمه حال نایم و یا اینکه از من بگذری حق خود ترا از من بگیری هر یک از اینها را اختیار می کنی
 آن شخص گوید من در جواب گفتم که حق خود را بخواهم من این کلام از من مرزط از ان ملا که با من گفت بکت عجبی خود را
 پس من عجبی خود را گویدم و خیال کردم که از طرف دیگر گندم بوی خواهد ریخت در آن حال من گفت بردار عجبی خود را

حکایت شریف

حکایت شریف

که بخی خود رسیدی شخصی که یا نگاه عباد است و تمام آن نثار از من ستور شد آنچه میدهم از نظم غایب گشت لیکن عباد کندم بود و در آن
 در آنچه چشم من دست طویلی این کنم را آورد و تا آن یکدیگر تمام نمیشد تا اینکه سردی فاش و امرش آشکارا کرد و من نمیترسیدم که شیخ جلی
 شیخ جواد بن برادره از قول پیرا محفل اتقی خود که انقش جویناوی ز عالم بود از حال و رسته سیدی از ناسا د است بلکه مردی بود از حرام
 سید که محبت و عودت بسیار با این بیت رسول مختار است و از اهل کسبه بود بسیار جده و جد نمود و در کتب سنی آن جسم سیر کرد و دور
 تا آخر آن در روزی که صرف قریه حضرت سید الشهدا نمود و بعضی مجلسی که یکسنگان طلسم میاد چرخها و مشعلها در مجلس عزاداری بود
 و اموالی بسیار از دم و دنیا و زخمت با قریه بر وضه خوانان و نوحه خوانان اتفاق میکرد مهند اشغولی در روز عاشر از بعضی مجلس عزاداری است خود
 شربت دادن بود که ابا برای او آنچه خدا بخواهد بفرستد و عطا فرموده **اللهم اوزقنا مثل عله و ادخلنا فی همکشر**
امثالہ بحق سیدی و مولای بی عبد الله بهیچ امثال انگونه و واقع بسیار و تیران هم در شیخ زیرا که آنست
 بسید الشهدا اگر چه بجز قریه و بوجه بعید باشد از آنچه ثابت که باعث نجات شخص و موجب عزت او خواهد بود در دنیا و آخرت و این مطلب از آن
 امور حقیقی و از آنچه ثابت است که جهت به فایده در انجام حکایت لطیف و آن عبارت از آنکه بعضی که در آن شیخ اجل شیخ جواد از پیران
 و از شیخ جواد سید بود در زمان مرو نضرائی در شهر بصره صاحبان بسیار بر تری که از آنجا بصره و بغداد کسی دولت متعال داشت
 پس آنروز نضرائی اموال خود را از چینی که با آنها هر چه داشت جمع کرده در کشتی گذاشت و خود نیز با خودمان کشتی نشسته در بصره آمد و در
 سه روز یا زیاده که کشتی در صفا عبور میکرد از جانب پانگانی از مردان عرب در راه میان آنها پیدا شده و بر سر کشتی ریخته و آنچه از اموال
 در کشتی بود بغارت بردند و اهل دهاک لیکن بجز نضرائی از کشتی نجات داده بود بجهت صدقه که بوی رسیده بود بجز دینار و در کشتی
 بیابان بروی خود نهاد و در شب تا نزدیک از اهل بصره که در کشتی آنکس کشتی بوی عبور نموده از جای خود حرکت داد و بقیه متبلی آورد
 و در همانجا بزرگ منزل داد و زمانه که بر احوال باجرای وی مطلع گشته با در حرم نمودند و سستی او نه با وجود اینکه سید است که اولضرائی است
 در این کجه مقتضای عزت و هیبت و چنانچه فرمایش میسر بود که اگر بوی صیف نوکان کفرایسته گرامی بار بار میازاد و لو که کافر باشد و همیشه نضرائی
 بصحبت و ایستادن آنها خود سستی میداد و به خیال بود تا وقت زیارت غدیر نزدیک گردید تا کشتی شیخ بنیاد جسمی از نمان و مردان حایم
 زیارت بخت اثر شونده و طریقه آنها چنانکه عادت اهل قبا است در صحت زیارت عتبات کفایت از اوقات و کجا
 و زیارت مخصوص پیاده راه رفتن بود و در کسم عراب چنانچه است که در سفر زیارت سواره آنها نسبت بر پایدگان در غایت وقت پیش از
 زیرا که جماعت آنها در سفر زیارت در غایت کثرت پیشه و اگر آنها استعانت ندارد که مبرکی پیش آورند در حال نبرد نضرائی
 زمانه که بزم آنها اطلاق یافت بجز نضرائی است که هم حجت خود مردی است و کشته شیخ محزون کرد شیخ بنیاد بوی فرمود که غم خود را در کجا
 استی باقی ماندگان در بصره از سبب این در آن نضرائی گفت اسس من با بوز و سستی من بصحبت تو حاصل میترم بعد از نضرائی تو از کشته
 هم غم هلاک شوم اگر چه بجز این رحم نیاید در سفر بصحبت من رضا و شیخ فرزند جیتی برای س فرست تا با بنظر نماند زیرا که راه دور است
 و پایاده و تحمل اینهمه حمت و مشقت میوتم برای آنچه امید داریم از نوا بهای بسیار در جابت پیش از حرکت و تو مردی هستی نضرائی
 و بعد از است اعفادنداری چون نضرائی در سوال هر از نو شیخ او را اجابت فرمود و با هم سویی بخت شرف روان شدند و قیسکه بان
 نقد مبارک رسیدند نضرائی از راه منزل داده و از خون صحن شریف او مانع شدند و قیسکه روز غیر برابر است شرف شد
 و در آن طایفه چندی روزی توقف نمودند تا آن شیخ اهل قبا را دو صمت نمودند قیمت آنها از خوردن بوی بنیاد مراجعت داد و خود
 با جماعت دیگر خانم که با کرب نضرائی شیخ عرض کرد من از تو جدا نخواهم شد و هر کجا که میروی با تو هم پس بجز خود این چند روز سفر اینها تا غیر
 افتاده که با رسیدند مگر نزدیک عزوب آفتاب نیم حرم با بعد از نوحه شب عاشر پس آن شیخ نضرائی فرمود که صورت مقضی گشته
 تو هم داخل من شوی و نزد چنان چراغ بزرگ نشینی آنچه تو سه داریم از کلاس و کسب نوزده و عصا و غیره نزد خود نگاهداری زیرا که ما
 در این شب عاشر چیزی بخوریم در حرم شریف و در حرم انوشیروان و در حرم مقدس که آن پانزدهم و ناله که نماندگان سرویند زمان
 مشغول تفریح داری خواهی شمس نضرائی را برود چنانچه بعد از ساق اوضاع تفریح داری که در حرم شریف با کشت ملاحظه کرده چنان
 که تو خود که قایم بر کشته و نظیر صورت دیده زیرا که اگر بلا یک زلفه چنان چه و فریاد میزند و نماند که خود که عقل از حمت مضطر
 و حرام بود که در این زمان که با دوازده در دیوار و قلعه و ایستاد و هوا ای او ناله و کرب پند گشته چه در مشعل شعله شده و چه در
 از مردان غم از پیر و بر ما صغیر که بر همه سردیده زبان در پیش روی نماندیم از بیخ غشته سخن از کثرت جویند مثل شهادت کرد

در انفاق

سرا بر پیشانی آن کج میبرد و بر روی شانه چپ آن کشته اند و ده نوبت خاک کشته بر سر بر سر کشته اند از آنجا که پیشه و روزانه خود یکفرد و امامان است و این
 و شامه او چه قدر مانا می آید در بر نوبه و نوبه دیگر که در مسیح را آب سینه نوبه ای را از آنجا که او پادشاه پسر خرمی است این سر سینه و شانه میزند و چه قدر
 تر نهی عریضه نشسته بود و سینه میزدند و آن مردم پس طریقی بودند تا دولت بگردد از شب گذشت مردم شام که در نماز و دعا و نوبه در جمع
 سنان از طلوع فجر نزدیک شد تا در صحن شریف کسی از پسرانی در پیش در حال نماز از شب گذشته آن اوضاع شکر و شکر بود که ناگاه شخص عظیم الشان
 از کوهاری از صحن شریف درآمد و بنور حال خود صحن مبارک انور گشت و نور از وی بهمان تن میگذشت تا دم ایوان او بود و چو طلوع از حدت
 او و فرمود که با کمال ادب نهایت حضور و خشوع و تقوی استایده بود و پس آن بزرگوار را بنام فرمود بیاورید و فرمود که این کعبه است
 آنچه نوشته بودیم که در نظر بودی خوانده فرمود که خوب نوشته اند زیرا که ثبت نشده و فرمود این را رد نمود پس گفته بر اندام آنها افتاد
 عرض کرد که این تو سخن کتب که تعیین شده داده شمار این کتب را که ما نوشته ایم هر کسی در صحن و در واق و ایوان و صحن حاضر بود و همچنین از کتب
 در صحن حضرت ابوالفضل در واق و ایوان و صحن و در حجرات و باجهای آنجا است دو بار بنام برسد و باید که کتب بنامش را در نظر
 فرمود و اینها را که کتب همه را نوشته اند و در باره هم میخواند و عرض کرد که در بعضی کتب که در خطی شیر خواره را هم نوشته ایم یک از آنها
 از کتب عرض کرد که اینها را نوشته ایم و پس فرمود که چه نوشته اند عرض کرد که در کتب که در فرمودش است و در فرمودش است که اینها است
 قدم نمانده بضاعت آنجا است که هر خواننده و این فریاد از حضرت سید آمده آشنده حالت غش بر وی عارض گشت و تشنگی و بیوش آمد و در
 شام سبیل و جانی که با او بود در داورا کرده گفته چه عارضه بخورد داده در جواب گفت شمار قسم میدهم بنام تو که هر کس از این کتب
 شما در این ابوی نوشته و تشنگی به سلام مشرف شد خبر داد با آنها آنچه دیده و شنیده بود مصنف گوید ای دوستان و مجتهدان این میت خام
 انبیا را تشنگی رحم از عایت سید آمده علیه السلام برین درجه باشد که بعضی در صحن مبارک او را از منوبان خود قرار داده هم او را
 در کعبه کمال بل شست نشاند و در خدا طلب شرف را با آن پسران که در کعبه در عایت شرفی که از شیعیان و دولت او بود و اول خود را
 در افتاد و عزای او بل و نفاق نموده و چگونه خدمت بخیر محسوس غرامت یافته کند اگر چه کشتن اهل عرش با و با هم پسر ای برادران با آن
 و تحقیق موی که موالات آن سول دارد که با آنکه در جاده سوادت در راه خلاصت است قدم بنام خود که از آن جان خود و آینه نامضایه
 کند و درستی که جسمی از سوزن بنامش نموده که بعضی از روزهای دولت ایران در وقت که در مصیبت آل رسول آه پرورد و از آن میگذشت و میگفت
 بنامش رضای قسم که به پیشم در جهم و بقدر رضایت من عذاب شمان و قاتلان آل رسول زایده کرد و با سیکوم با بد پیش از آنکه سادگی لقب
 کسرا از رضا مجلس عزیزی آن سول لایحه و نهایی روضه خوانان و در آن وقت ذکر کنند کار او بر روضه خوانان کلامی مگو که به آنچه از تو میگوید
 و اگر چنانچه فضل شیخ یا حرکت مگر از کسی مشاهد که در شبی بعد از قضای مجلس متفرق مردم در خلوت او را می که ده و معروف مرا به سبب
 اقرار مردم در هم خورد مجلس قبل از روضه و حصول مراد از روضه خوانان ذکر میفرماید و چون بر آن سول سببش بر آنکه هر سیکه باعث بگو
 او بود و با بر تشنگی خدا و رسول خدا و ائمه هدی را از اذیت نموده و از آنچه سبب است ذکر او در مقام آخر است که در سحر ذکر نموده
 میفرماید و در بعضی موافقات صحاب که از آن سید علی بن ابی طالب نموده سیکو با جمعی از نوین در مشهد مولای علی بن ابی طالب در روز
 آدوم مردم روز عاشورا شش نفر از صحاب شروع نمودند و در پیش خواندن در وقت از حضرت حسین علیه السلام نقل نمود که حضرت فرموده منی دوست
 عیدنا و علی و صاحب الحسین و لو کان مثل جناح البعوضه عقر الله لقاله ذنوبه و لو کان مثل کلب الحیر
 حال مصون آنکه هر سیکه در مصیبت حضرت حسین علیه السلام چندی وی داشت که زینب که بعد از روضه خدا پانزده آن را و را می فرمود و لو که بقدر
 کف در پیشه و در مجلس حال کسی بود که دعوی علم نموده با یکدیگر می نوشتند گفت این خبر صحیح نیست و جعل در میگرد بحث میان ما بطول نجاس
 ما یک از مجلس متفرق شدیم و او از روی حدیث اصرار داشت بعد همان شب خوابیده در عالم قیوم دیگر که قیامت برپا شده و مردم همه درین
 هواری جمع شده اند و نیز نهایی عمل نموده اند و در صراط هم از کبریا کشته شده با جمعی کشته شده و نامه علمای شکر گشت است
 جهم از کبریا شکر گشت و از طرف دیگر بهشت ریب و زینت داده شد حرارت و گرمی در کتب است با تو تشنگی سبب بهر دو غلبه نمود
 برای آب پس و بساز نظر نمود که ناگاه پیش بوجن بزرگ افتاد سیکو در دل خود گفت این همان کوه است که وعده داده شده که در او آب
 این رخ کرد و در غل غل برین تر در کتب آن خوفی شخص بزرگوار با کتب آن استایده که انوار آنجا بخوانی می پدید و آنجا با خیال مجنون و در کتب
 و سید پیمان بود پس سید م اینها کجا کشف شد که خاتم بنام محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علی المرتضی علیه السلام و فاطمه زهرا پس سیدم
 که چه چیز است اینها کربان و محزون سید پیشند کشف شد اینها است که امروز در روز عاشورا نقل سید آمده علیه السلام است

و آنها هم چون جبهه میزنند سبزه آنها را فاطمه زهرا شرف گشته عرض نمودم ای دختر رسول خدا من ششم من آیم
 مرحمت فرما از تو چشم من نظر نموده و سبزه نمود توئی که ای کجای می کنی فضایش که در آن را در مصیبت فرزند و روح و نور دیده ام حسین علیه السلام
 که از روی ظلم عدوان همیشه و متوکل گشته خدا لعنت نموده فاین و فاین کس غیر آنکه از آب گشسته اند او را آن شخص گوید از خواب
 بیدار شدم در حالتی که ترسان و هراسان بودم و از خدا طلب مغفرت نموده و از عمل خود پشیمان گشته توبه نمودم و به نزد صاحب خود که
 با آنها در غیبت گفتم که میگردم آمده و با از خواب خود خبر داده بر کاه خدا و عزوجل توبه نمودم بهجود مژم شدن آنچه استاره
 نمودم مثل مژم شدن باقائه عزادرتی مجلس در هر سال از عبادت ایان شخص و توبه است و دست در کب ز نقل میکند دیدم در بعضی
 تألیفات ثقات معین روایت نموده زبانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده نگاهمه زهر اشک و تفرین حسین بخت و مصیبتی
 که با دور خواهد آمد حضرت فاطمه از شنیدن اینها که بسیار می نمود و عرض کرد ای پدر بزرگوار این کس که بشاق خواهد افتد و فرمود
 بخن زفان خلیل منی و همین که در هر یک از اینها در زبانی که توبه است و در عین ۲ بعد که توبه شده شدت توبه عرض کرد
 ای پدر بزرگوار پس که میگوید بر او که عزای او را بر پسر در فرمود یا با طهر ان لیساء لقیته نیکه علی لیساء اهل بیته و در جاتهم
 بیکور علی رجال اهل بیته و نجد دون الیاء جلا بعد حیل فی کل سید فادان یوم القیامه تشغیر ان لیساء و اما لا تشغیر
 یلترجالی و کل من یکنه نام علی مصیبتا الحسین احدثناه و احدثناه الجده یا با طهر کل عابن یا کینه یوم القیامه الا عابن یکن
 علی مصیبتا الحسین فایضا حاکم مستوفی حال صفوان که با فاطمه بر ششکه زمان است من که میگوید بر زنه ای اهل بیت من و مردان است
 بر مردان و در هر سال طایفه بعد از طایفه عزای او را تجدید میکند زمانه که قیامت بر پشت تو زور برای زان شایین شفاعت میکنی من
 ام مردان آنها شفاعت میکنم و هر کسی که که نماید در مصیبت حضرت از دست او که توبه بهشت داخل بنمایم با فاطمه همه چشمها در روز
 قیامت گویانیت گردیده که در مصیبت حسین اشک ریخته که او خداوند و بشارت داده شده بهمتی شبی بخ نذیلات
 نورانی که تیر تیر اول در بیان جمله از او گرفته است به انکما بقا اشاره شد باینکه بقایه عزادان و باقیه مصیبت سید الشهدا
 در هر سال از او خبر آید که مخصوص بل اسلام ندارد بلکه طایفه جوس و جهات بسیار از طایفه مندیها در تفریح حضرت سید الشهدا
 در دهرها شورا اموال بسیار بهمنی از اطعام بگذار که یکسندگان و ان و ام بر وجه خوانان و صرف چراغ و شمع عزیز
 اینها و جلیل بنا به مطلب این است که مگر تفریح رسیده و دیده اند اگر چه به شرافت تفریح گشته حواج دنیوی او را آورده گشته و مال
 چند برابر زیاد دستنوزن شده و مخفی نماید ز تو آنیکه با این تو هم بودی از قضا و عروج ایشان و فرزندان اموال و زیاده های
 آنها زیرا چگونگی میشود که خدا تعالی ضایع نماید کسی که مال خود را در عزای سید الشهدا آبل و مصرف نماید و سستی بگنیزد که سستی
 بخوان سبکه قرینه او را بر پسنده و مگر یکسندگان او همان گننده باشد و چون گفت از ثواب عزیزی به پسنده نگاهت
 بر خدا از لیسان که عطا فرمایند بنا عوض دنیوی و این مطلب از آنجاست که عقل صحیح بوی حکم صریح میکند که چه بعد از وقت نظر بوده
 همچنین گفت استنباط مطلب از او نقلیه هم بعل ای شل آنجاست که نفس بقتینه نوان حضرت محمد علیه السلام پس بر گسیکه
 به وقت نظر تفریح نماید که آنجاست بر مطلب دلالت دارد و همین دلالت دارد و در پیش سید الشهدا علیه السلام در آن بود
 که شیخ اجل شیخ جواد از پدر خود نقل کرده در آن فقره که آنحضرت بن دو ملک فرموده **أَحَالَ النَّصْرَةَ لِي بِسَاحِيَتِنَا**
 یعنی آیا نصران بحت نیامده و به مطلب نیز دلالت دارد و در پیش هر عسکری علیه السلام در حدیثی بعد از آنکه دیده نصران رسول
 نموده فرمود **أَنْ جَعَلُوا يَوْمَئِذٍ نَحْمُونَ أَنْ جَعَلْنَا أَكْهَلُ الْيَكْتِ لَا تَشْفَعُ أَمْثَالُ هَوْلَاءِ** یعنی جسمی چنین که یکسند محبت
 اهل بیت بشال آنها نفع میدهد و تقریب مطلب آنیکه رسیدن نفع آنها در دنیا بوده باشد و گفت که تخفیف عذاب هم در عالم برزخ
 حاصل آید بعد برستی در بهقام لطیف و وجه شریفی بنظر میآید در بیان مشا رعیت مشرکین از طایفه جوس و جمعی از مشرکین مانند یان
 که اموال بسیار در هر سال صرف تفریح سید الشهدا نمایند اینست که اهل رضایت آنها خالی نیست از آنیکه شرب میشود جمله از
 آثار غریبه و او عیب بر ریاضات ایشان چنانکه سبکونه امور لازم افتاده بر ریاضات صعبه اگر چه عقل بوی شرک و زنی باشد پس سبک
 مرتضین مشا هره کرده اند در دهرها شورا حیوانات بر و بکر و زمین و هوا از اسب میش و عسرت دست برداشته بلکه به حبس
 اصناف و انواع در عرن و نوحه و بکا و مشولند از برای هر طایفه جمعیت و از برای اصناف حلقه است و از برای ارضی
 نوع خاص و نحو خصوصیت در اقامه عزاداری رسید انشودا علیه السلام همه آنها در دنیا و حسین و استیلا کویان و جسمی آنها در

در هر سال از او خبر آید

خود و اهلش را غارت و خوار کند و فیکه شاه بنوده بزرگان اهل ریاضت آنها در کاشته خودشان بر پا داشته و غارت را بر سر کشند
 اتباع آنها در این امرت بخت آنها نماند و اندر پس از آن عداوت آنها منکر گشته بعد از آنکه شاه به که در قضا و حجاج دینوبه فریاد
 احوال خود را در مقام وجه دیگریت و او امنیت که اینها بطریق تقریر در بر آید و گفته از سیرت احمیه و او صبیانه
 گذشته و وصیت آنها به نهای خودشان و بار محضی نماند چون آن چیزها بیکه دلالت دارد بر استیجاب پشیدن کس سیاه در دهر عا سوار
 آن در ای است که سابقا گذشت که منضم بود خواب آن شخص که دیده بود حضرت رسول خدا و امیرالمومنین و فاطمه زهرا هم سیاه
 پیش گشته و اگر بگوید آیا جایز است ثبات حکم شرعی و فرقی را با قضای داد و در خواب جواب گویم بی زبانه که در این مصوم
 و فعل تقریر و حج است خواه در بیداری خواه در خواب پس کسیکه جو بسته باشد محقق و بیان میطلبند باید رجوع کند بسیار
 مسخفت است که در علوم عقیده و نقلیه پیشه تدبیر دویم در بیان حقوق حال در بعضی از امور لازم شد بلکه اتفاق اطعام
 در مجلس عزای آل رسول چنین صدقه مند به باشد باید پس بنا بر اول آیا جایز است از رای عزای سادات و همچنین از رای
 انجمنی غیر سادات نماند از این بنا که ما مراد از صدقه آن عقیقه است که در اصل سنج است و صد و نصاب ندارد
 در مرتب تا خود است در داد خدایتا فرموده **وَمَا تَفْقَهُوا هَذَا فَخَرُّوا إِلَيْهِ** ظاهر است که آنچه در راه خیر اتفاق بیند
 بشما خواهد رسید و حضرت رسول فرموده **الْصَّدَقَةُ تُدْفَعُ فَهِيَ كَتَمَةِ السَّوْءِ** یعنی صدقه دفع یکدم که بر او باسند و
 برستی که خدایتا دفع میکند بصدقه انعام بل از او باه و طاعون و منهدم شدن و سوختن و غرق شدن تا آنکه بشما دستم
 بلا شکرده و امیرالمومنین علیه السلام فرموده **كَانُوا يُؤْتُونَ الصَّدَقَةَ يَدْفَعُ بِهَا عَيْنَ الرَّجُلِ الظُّلْمِ** یعنی ستمی
 که با صدقه بلا از مرد ظالم هم دفع می شود و حضرت امام محمد فرموده **صَنَاعَةُ الْمَعْرُوفِ تُدْفَعُ مَصَارِعَ السَّوْءِ** یعنی
 احسان کردن بلاهای بر او دفع میکند و حضرت صادق علیه السلام فرموده **الْمَعْرُوفُ يُغْفِرُ سَيِّئَاتِهِ وَكَفَّرَ تَوَالِيَهُ بِاللَّهِ وَرِوَاةُ
 الرَّحْمِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا دُوَّخَ صَاحِبُ الصَّدَقَةِ وَادْعُوا الْبَلَاءَ بِالْإِعْمَالِ وَأَسْتَبْرُوا الْأَرْضَ بِالصَّدَقَةِ وَتَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ بِهَا**
 معروف جز سیرت غیر از ذکوة پس تقریب جوید بسوی خدا همان و صدقه هم در فرموده دو سینه نه خوبترهای خود را بصدقه و دفع
 کشید بلا را به عا و طلب نماند روزی بصدقه بر شیکه صدقه واقع می شود در دست خدا و در عالم پیش از آنکه واقع شود در دست بنده
 پس زبیکه همیندی نماند بشما را به آنکه چیزی که صرف وفاق میشود در اطعام دادن مجلس عزای آل رسول و شربت دادن با آنها
 و همچنین در کلاب فتوه و توتون و کوا اینها یا استیصال نماند از دفع سقوف است بر حضا و مجلس عزای خواه از فقر خواه از این خواه
 پس در انصورت شکی نیست که عینا هم می تواند تا دل نماند و اما در صورتیکه از قبیل صدقه سنده باشد آنم جایز است که
 فخرای سادات را داده کنند بلکه صرف صدقه سنده بر برنی باشد حضرت خصوصاً که از اولاد علی بن ابی طالب باشد
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده **إِنِّي نَسِيتُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِأَنْبِيَاءِ الْأَمْمَةِ وَأَوْلِيَاءِ الْأَمْمَةِ وَأَوْلِيَاءِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْمَسْكِينِ**
وَجَلَّ لِلَّهِ الْمَلَكُوتُ عِندَ النَّبِيِّ وَجَلَّ لِلَّهِ الْمَلَكُوتُ عِندَ النَّبِيِّ وَالْمَسْكِينِ وَالْمَسْكِينِ وَالْمَسْكِينِ وَالْمَسْكِينِ وَالْمَسْكِينِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِأَنَّ اللَّهَ سَمِعَ بَلَاءَ الْأَعْدَاءِ بِهَا أَكْفَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حال منوال که حضرت سید هدی که در روزیت بر چهار
 طایفه شاعت میگفت که چنانچه آل اهل دنیا بایند او کسیکه یاری کند ذریه مرا دویم کسیکه پیش از دست کسی بنی نماند
 سیم کسیکه دست وارد ذریه مرا بزمان و دل چهارم کسیکه سعی کند در حجاج ذریه من و شیکه از وطن آورده شود و باز سنده
 کسیکه احسان کند یکی از اولاد من در ذریه منت مکافات در او هم نمودن و اما شامل کردن عینا از این صدقه سنده خواهد
 از اولاد امامت خواهد از غیر آنها بوده با یقین در او اشکال است زیرا که آیه کریمه در باب صدقه عموم افاده میکند حصراً بر مسلم مذکور
قُلْ إِنَّمَا أَنْفَقْتُم مِّنْ خَيْرٍ فَلْيُوَالِدِينَ وَأَوْلِيَاءَ الَّذِينَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمَسْكِينِ وَالْمَسْكِينِ وَالْمَسْكِينِ وَالْمَسْكِينِ
وَمَا تَفْعَلُوا **فَمِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ** ظاهر است که بگویید بی آن چیزی که اتفاق میکند اگر بیس از او را در قوم و سنده و بیست
 و این تسبیح است و آنچه از غیر بیاورد صدقه است و اما ممکن است اینکه داخل ایمان از العوان هدیه شکی نیست در آنکه جایز است
 میل کردن عینا و آن هدیه ریر که غیره آنم معصومین بخدمت آنها شیعیان جوان صله و هدیه است در دنده و ایشان هم
 قبول می نمودند و با ممکن است که اینگونه مصارف را داخل ایمان بعنوان صنیاف و اخبار بیکه دارد گشته در استیجاب صنیاف
 و صنیاف اگر امام صنیف در غایت استفاضة است عینا و فقرا در عوان صنیاف بارند هرگاه ازین برسی مطلب را

لَوْ

کشف کن که چه سیکوی و چه چو فوتی میدی آیهی زاست از برای عنایتا دل کردن از اطهره و شکر که در مجلس مرفه میشود و فیکه
 حقیقت حال معلوم نمیشود باین معنی که نمیداند کدام یک از این آیه که کور است یا جزیت جوابی که می پرسد آنچه مستغاد میشود از رسول جواز است
 بی آنکه لازم باشد تقییس و تعقیس بر شاول کشنده بجهت جواز شاول مطلقا مقتضی دلیل است مگر اینکه حسب طعام تفریح نماید بلکه صدقه است
 پس این قدر از کلام در این شکل کفایت میکند در بنیام تذکره بیستیم در بیان سبب ذکر از امور مهمه پس بدانکه همان کردن
 برونده خوانند و نود خوانند و ذکرین مصائب آل محمد بهتر است بوده باشد از برای احوال و هدیه فرستادن ضروری نیست بعنوان مسد
 و اگر آن آنها و توفیق با آنها و مرج و شاکر کردن و دوست داشتن ایشان بل در زبان و بیرون آنها اذانی موزیکه باعث است بر ترویج ایشان
 و دعوت بر تعریف و ستایش آنها در کتبین قرأت و ترویج اخبار و آثار نیست مگر اذانی موزیکه دوست میدارد آنها را خدا تعالی در سونالی
 و او صیبا معصومین او را ذکر نماید و کفایت است که کاشف است از طهره و طهره کور آیه در سوادت و مولات اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله
 زیرا که هر دینی که دلالت دارد بر فضیلت نزل از جبه در محبت سید الشهدا و آقا محمد عرای او برستی که بفرمان و فرمان دلالت دارد
 بر فضیلت آن برونده خوانان آید نه بینه که خبر کثیره دلالت دارد بر اینکه آن معصومین مرج میگردند مرثیه خوانند و ذکرین
 مصائب سید الشهدا را و با آنها خلعت آبی همراه و شایه غنچه و دردم و دنیا کثیره عطف میگردند قسم بخداوند که تقییس دارد
 محمد و اولاد معصومین او را برستی بر بعد بنیام سبب که بگوید با فانه علی اذ آن ملاکه آنگاه در مجلس عزای سید الشهدا حاضرند مگر اینکه
 مصائب میکنند بارونده خوانند و از لب و زبانه میگویند تحقیق ذاتی حضور ملاکه را در مجلس زیرا که در بعضی اخبار گفته
 امام علیه السلام فرمود **ان الله لا یزال یحضر فی مجلس فیکونوا اکثر من جلالکم** یعنی ملاکه که حاضر شد
 در مجلس و کبریا که در پیشتر از کبریا میباید یعنی برونده خوانند و کبریا آوردن مصائب عرای سید الشهدا علیه السلام منصب
 و مقام بزرگترین است حقیقت او آلا اسیره ملاکه مقربین و طهره انبیا و مرسلین اندیشه زیرا که هر قدر ملک معتبه که بعنوان وحی
 از جانب خدا و رسول است و عقیده شهادت سید الشهدا و مصائب آل عیال او را بنصرت عرض میکنند پس حضرت رسول بخندار
 در کبریا آورده پس از آن از جانب خدا بقالی عزیمت و شلیت میداند و در قدیمی فرسند خرد داده بر فضیلت یوم عاشورا و صبی و حساب
 و صحنای قوم خود و آنها را کبریا در نزد پس از آن صحبت میکردند آنها را بگریه سید الشهدا در ایام عاشورا و غیره پس از آن طهره
 اصحاب و سایر آیه او را بکار اذانی موزیکه معلوم است نزد همه پس زیرا که آنها ذکر میگردند عقیده عاشورا را مرثیه
 و نود میخوانند و کبریا میخوانند بر شهادت آل محمد و با آنها کبریا که در مجلس در حضور آنها در اهل عیال و اهل شعیان هرگاه بخوانی زیاد تر از این
 باینرا پس بگوئی کسیکه مرثیه خواند و جبرین ذکر نود مصائب او را ملاکه و عرش کرسی جبابات را بگریه آورده صدقه بخواند پس صدقه
 عزیزی مرثیه خوانست بر آن حضرت و او است مستقر از دشمنان او و طلب کننده خون او پس گوید ابا بکر گوید ابا بکر که مصنف
 شود بیک مصائب آل محمد و مرثیه خوان برکت از اصحاب این منصب است و مقام کبریا که پیش از این در اصحاب این منصب بوده است
 در وقت خلاصه و عزیمت صادق و بیرون آورنده از دلهای خودشان عزیمت بنویسند و در نگاه بازه امور از شهرت و استکفاف و کبریا را
 ذکر مصیبت در مجلس حضرت موسی و کبریا پس باینکه از خود داری در ذکر مصیبت برای کبریا جمع قبیل و کثرت و کثرت و کبریا
 و وسیع و شریف در نظر ایشان کبریا شبیه و مجلسی که اهل و کثرت ظاهر شده در احوال و احوال از ملاکه مقربین و احوال انبیا و مرسلین
 مجلس شده در آن خصوص شخصی از غیب داین در حالت که مجلس از مردم فایده و تحقیق خواهد بود و جمعی از بولعین از سید اجل
 که با آن آقا سید جعفر روضه خوان میگفت که من در هر هفته بی در خانه فرد صالحی از اهل کربلا روضه میخوانم بیک شی بنزل او فرستم که روضه
 بخوانم کسی بخانه او نماند من شروع کردم برونده خواندن و شنیدم بعضی از روضه در خانه خواندم در روز روضه فایده بعزم گوشون در
 از جای خود برخاست و من مرثیه قطع نکردم در آن حال دیدم که بینه نزد برآمده و کلام من شنید و شنیدن سینه مرده که بیکر دو فیکه
 از روضه فارغ شدم که بر آن نظر غایب شد و صاحب خانه از در پشت کمر بعد از این آمدن من از بر سر و مخفی فانه که اشال این
 حکایت و نظایر او اگر بطریق آقا و نقل شده الا اینکه بعضی از آنها مخوف بقرائی است که افاده علم میکند بعد برستی بیکه در آن
 جسمی راضی و ثقات در نقل دایره است که جمعی از زندهای اهل بحرین و قطیف است چه کرده اند در جمعه از مجلس عزای او عجب
 مثل بیکه مشا به کرده اند در مجلس عزای او وضع متعلقه به سبب کون من جنسی از زمان طهارت و بنات فاطمیت است که بهر نزد
 بر همه و اولاد کویان موریشان بر رویه زنان و آنها با آن حالت مشغول بودند باینکه محتاج البینه عزای حضرت سید الشهدا است

از ایشان فروخت در زیر دیکما و سلاح طرح با جبهه چهره از مردان در مجلس عزاداری پناه از او میگیرد با محتاج باشد پس بسیاری از ایشان
 کنندگان این طهارت کلمات از غنچه داشت غش ننهند در وقت شب با نجات و قیام نیزند غش خودشان مگر بعد از نماز
 شدن این طهارت است شبها حتی سبزی از ایشان اگر چه داشت با نجات میکند الا اینکه غش بر آنها عارض شده میپرسند از آن طهارت
 نوزاد که شکایت میکند از آنجا که میگویند و خرا بر آنکسین ام کلثوم و این زینب دختر امیرالمؤمنین علیه السلام و این همه ما خدیجه همیشه
 دادا که نوزاد از زمین بهمان طبع میبشد و غلبه میکند فوراً ب و ماه و حیران در شنیده را در این مظلوم همیشه آمده ایم
 برای ما و شما در یک وقت در امور مشقه برای این مظلوم و همیشه تا اینکه شتر را بشنید مردان شاد از ضیافت چنان در مجلس عزای
 سینه میشد و نجات بر میشد شما نزد مردان خود دونه از این نشان که میکنند که چنانچه در نجاس پس من دوبار صحبت و موعظه تمام
 برادران نمون را و یکوم شما با در آنکه در وقت شنیدن آلال این قضیه مقام انکار بپسید و پیوسته شمارید زیرا هر یک از این
 قضیه با حکایتها اگر چه نقل شده بطریق حب را حد الا اینکه قدری در میان آنها شترگ و قدری متفق علیه که از آنها استنطاق شده
 چنانچه در احباب اردو اسک که برای این مقامات نورانیست از مردان اهل عصمت و ناله آنها دارند اهل عصمت و اهل عین ایشان
 و جمده از مواضع یعنی موضع عزای حسین و دیدن سینه از مردان و زنان این خصوصیت و این زنان طهارت را در حجاب مشاهده و ادراک
 بر زنجیر ایشان اینست جز این نیست از پیش قطعیات ثابت بواتر ات معنویه میباشد پس شما با بعد از آن قبول حکایات موفیقین
 و گوش دادن حکایات فلان هاتین در چیزی که راجع باشد بغض و منافات رسول یا برای دوستان و دواله و کز کینه
 ایشان که محزون میشوند بجهت عزای ایشان و بتوبه هر گاه استغاده و کار خیر چهره پس میثقی زد و در شدگان و مسرودان از عرض کز
 بسبب توفیق خود در کار ستمها و بیع طعنیت و شیطان و دشمنان شیعیان مضمون طهرین سخن تفرود امر استیجیل و عالم نسیل
 صاحب تبه و غیره و منظر کبره شده دکاه داشت حسن فقها سید مهدی سکن فردی در این نشان در بلده حلونجا و مشهور بقرون
 قیصر عجمیه از کوان در نهایت سبست و صلح نیست که نقل کرد از بزرگان اهل علم و ادب از شیخ محمد قانی که عالم بصیر و مورخ
 و در فن طهارت نام داشت و قریب بیست راست که فوت شده میگوید در بغداد همان محمد بک بن ابراهیم بک بودم که محمد بک
 در آنوقت زنده بود و صاحب کنت و ثروت پر عوام و حدیث از بزرگان اهل سنت بودند از دولت عثمانیه زدند و در مضمون
 بودند در نهایت قرب و منزلت و در مجلس ایشان بهم می نشستند و منافع اطلاق محمد بک از سبب این مزاج دار اهل که در بغداد
 و حد و کار و غیر اینها داشت در هر سال برابر یک قیه طلا میشد و اولو شد غنم و تیش کنند کتب اشعار و سیر و ادب و کتبات
 از صحیح ستم ایشان و غیر اینها منتصب و منتصب در نه سب خود بود بلکه تزلزل و مضطرب بود در هر خود سید مغیر بادشاهی
 میان او با مشائخ و نظرات در باب خلافت و امرو صایت بخواست و فرقت بیان آمد و بطول انجامید تا شب
 نصف گذشت از زمین برخاست و بگریخت رفت در این نشان مردم مرض و بستانا بودند پس بزخواستم در آن فتره که در آن بودم
 بستم در از با وحشت و وحشت غایت جواب شدم در میان خواب میان غم و نقطه بودم مرتب بگریخت در آن حال نگاه دیدم
 در اشدت زنده و مرا حرکت دادند پس رسیدم و بزخواستم کفتم گیتی پس شنیدم صدای محمد بک را میگوید در آن وقت که در
 کسودم و دخل فانه شد دیدم که کفش تقیر یافته و زرد شده و از اضطراب ریختن ستم برش عرق کرده و عرق از سر و پیشش آب
 از نودان جاریست کفتم این چه حالتیست که در تویی نیز از زشت کسرات که از زدن زنده آه از زنان و اطفال و منوبان من مرض و با
 مستلا شده اند گوید آئی کشید و آفوس شدیدی خورد و گفت بچاشم حسیع زنان و اطفال و منوبان من مرض و بستانا بودند
 و آنچه من رسیده نرسیده کفتم ترا چه رسیده گفت رسانیکه از نزد تو بگریختم در خواب خواب دیدم و در واقع دیدم که قیام
 قیام کرده و خلوت دین و زمین حاضرند پس شدت احوال تنایت و وصف بوهایی آن چنانکه در کتاب کیم فریه و قوی التناست
 شکایتی و با طافه و بیگاری بیستایشا زامت می بینی با اینکه نمیشد آنست که عذاب خدا شدت است پس آنچه
 دیدم از اهل جهنم با حواله غلغله پس فرجه از آنها از شدت حرارت اشک دیدم چشم و استخوانشان جاری شد و فوج دیگر از ایشان
 بر خیز ایشان در کردنشان بجهنم میباشند و همچین دیدم سایر مردمان در فغان و حجه بعد از آن حسیع کثیرا دیدم که در نشان از شدت
 حرارت از آن خارج شده و من در نجات بودم از شدت حرارت و عطش پس دیدم از دور علم بزرگ نصب شده در آن
 و سایر علم کشیده شده اشیا صیقله نزد من بودند کفتم که این علم از کت کشیده یا چه که امیرالمؤمنین علیه السلام در این علم کشیده شده

حکایت علی بن ابی طالب

پس من برعت که دم سومی علم زینیکه بان رسیدم عرض بندگی دیدم در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام پس نور روی امیرالمؤمنین از نور آفتاب
 بیشتر آفتاب عرض منسبت بطبیعی سید خشنید و بر علیه السلام سیراب بود با سار و قح ای نورانی مانند خمران بر کسی که از سیراب
 خود فرج فرج سینه پس کفتم با امیرالمؤمنین ام از این آب سیراب کن که حکم از شربت عیش کباب شد فرمود که سیراب
 میکنم تا بروی منی که ده دست بیداری تا سیراب بنماید گفت اعضای من از کلمات آنحضرت مضطرب گشته اند شربت خون
 و فرغ از جواب پار شدم و در نهایت بودم که بی بینی میگویی با کوشش آنست که حالات تو قفس سینه ای واجب و طاعتی است که
 پیش از وقت نماز است پس ترا کن ایشان و دست کن شایز تا آزار که روی منی که داخل شده اند سینه آن ره بی غلی میگویی
 سر خود از وقت و فکر میکرد رسیدم این من فرمود که نمیک بعد از این وقت صاحب بصیرت شد مگر بلکه امر خود را از قوم دست برد
 خود پنهان شیتا تذکره چهارده در شاره ثواب و فضیلت آب دادن و آنچه در آنم تعلیق برود دردی که اخبار در این
 بعد تو از سومی رسیدم از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرویت که اولاً یسئله فی الاخرة صدقة الماء یعنی اول آنچه
 آید پیش از آن در جزت صدقه است در حضرت صادق علیه السلام مرویت که افضل الصدقات ابرار اذ کبیر حرا
 یعنی فضل صدقه سرد که در حق که کم است و با در آنحضرت مرویت من سقی الماء فی موضح یوحسب فی الماء کان کن لعلی زکیه و من سقی
 الماء فی موضح لا یوحسب فی الماء کان کن لعلی انفسا فکما لعلی الماء یعنی هر که سیراب آب در جانی که آب در نجایات شود
 شش نفسی است که یک سینه آند که در شایه که سیراب یک سینه در جانی که آب یافت شود شش است که نفس زنده ماید و کس نفسی را
 زنده کند بقره است که بقره نفس زنده کرده در حضرت فاطمه مرویت که اعراضه بقره حضرت خنصر صبح بعد عید و آله آمده
 که مراد عظیم فرما که بد است با فضل شبت بهم پس فرمود طعام طعام کن و شبت سلام حضرت من بود که آن عرب عرض کرد شبت
 مندم فرمود که تیرداری عرض کردی فرمود یک شبت کند و با باغ خانه آب ده که آبی میکنند امید که قبل از پاره شدن
 در حق شرت دست شبت ترا واجب آید و با در آنحضرت مرویت که انزل شده ان الله یحب الیک الذکر الذکر و من سقی
 کبیراً من یسقیها الله تعالی یوم لا ینظر الا لظلمة الحدیث بر سیکه خداوند عالم دوست میدارد و سیراب
 نمودن هر کشته از جوان خیره خداوند یکم جا سید برادر از بر سیراب در وقت خود در روزیکه سیراب است که سیراب است و در از این
 بخش روایت شده قال لعلی ان الله تعالی یوم لا ینظر الا لظلمة الحدیث بر سیکه خداوند عالم دوست میدارد و سیراب
 حتی یسقیها فانک لا یسقیها حتی لا یسقیها حتی لا یسقیها حتی لا یسقیها حتی لا یسقیها حتی لا یسقیها حتی لا یسقیها

حاصل معنوی آنکه یکویم مردی بنزدت حضرت سیراب آمده سوال نمود که امر عملت که بر سینه نفل و نفل شبت میوم فرمود مشک تا زودیکه
 و مرد مراد از سیراب کن تا پاره پس بر سیراب تو از پاره کنی تا بر سینه نفل شبت و از حق این سخن علیه السلام مرویت قال من سقی
 مؤمن من سقی الله تعالی فی الجنة و من سقی مؤمن من سقی الله تعالی فی الجنة و من سقی مؤمن من سقی الله تعالی فی الجنة
 حاصل معنوی آنکه فرموده هر که طعام در ثوبی را در کسند که او طعام میکند خدای تعالی او را از پاره کنی شبت و هر که سیراب کنی شبت او را
 سیراب میکند خدای تعالی او را از حق نعمت و هر که بس در ثوبی را پاره کنی خدای تعالی او را از بسهای شبت شبت و زینیکه این
 اخبار ادواتی است پس سیراب روایت کرد که بعد از آن سینه که از عسل آید و اندامها در شبت است از این عقده مویله بی چشم
 که کف حضرت سیراب است بعد از آنکه با باغ خانه آب ده که آبی میکنند امید که قبل از پاره شدن
 عبد المطلب در آمدیم جعفر ابن ابیطالب را در جواب دیدم در برابر ایشان یک طبقین حلوا بود پس سعی از آن خوردند بعد از آن
 حلوا کردید و انور شد پس سعی از آن خوردند که در خرم شد و سعی از آن خوردند پس ایشان خوردند که گفتیم پروردگارم خدای
 شما و کدام یک از اعمال فصل فب کفشد بدان و دادان فدای تو باد افضل اعمالی که هر چه شبت صلوات فرستادن بشما و سیراب
 نمودن تشنگان دوستی است این ابیطالب را پس گویم ای محبت ن دوستان آن سیراب سیراب سیراب سیراب سیراب سیراب سیراب
 این درجه و نزل داشته شد پس چگونه خواهد بود فضیلت منزلت آن در مجلس عزیزی سید الشهدا علیه السلام پس شبت سیراب
 فضیلت آب دادن در مجلس عزای مسافت و شتر خواهد بود بعد از آن گویم اگر چه حقین اگر قازد زین شبت کجرح علی در مجلس عزای
 قازد زین شبت کجرح علی در مجلس عزای مسافت و شتر خواهد بود بعد از آن گویم اگر چه حقین اگر قازد زین شبت کجرح علی در مجلس عزای

دخاتان چشم خفتی است هر از خواب دید در حالت خواب بکنم و در بر کفن فرود در تاج سلطنت شوی از او پرسیدم بچه عمل
 بدین ترتیب رسیدی گفت ختم نمیکند شکر تعالی از گمان من و رسیدم به مرتبه عالی و در وقت غیبت که یک مع در قضیه آن قضیه چنان
 بود بدستی که در ایام حیات من که بسیار گم بود عطرش من غلبه نموده از خواب بیدار شدم و زلفی کهنه را از اهدا کردم که
 آب باورند که غیری از ایشان بیدار شدند و کاسه که مولا از آب در میان برضی دخی سرد شده بود مرا نزدیک بود پس
 عطرش مرا بردار آورده در دیگر آنها حسد اگر دم بگیرم از ایشان از خواب بیدار نشد پس قصد کردم که ایشان را عذاب کنم
 در آن وقت شد که شدم عطرش حضرت سید الشهدا آب خانی که در حالت شهادت شدم مانند فرزند پرورده دهنه که دم در زیارت بودم
 که ناگاه سوزی گاشته آوردم پس گفتم و گفتم بلکه نوبه و هر چه بگویم غم غم مرا حاضر شد حال این مرتبه عظمی و عقیده کبری که مرگ
 قیامت که عطرش سید در کربلا است و عجب تر از این در نایب پسر برادر این پادشاه است و قریب به است
 وفات نموده و پیش تریح شاه جوانی که بجز محبت سید نشده بودی که بعد از او بود که یکدیگر نیکدشت برادرت و سخی مگر
 ای که ذکر سید آمده است که در راه بود که بجز سید میگفت بایه انت ای یا ابا عبد الله و بیستی کنت ملک قافله عظمی
 و کله کار و وضع کننده اوقات بر بزرگ خرم و عجب این بود که در حالت مستی ام ترک ذکر حسین علیه السلام را بیکر و بعد از
 وفات او یک از آن هفتاد خواب دید در حالت خواب شبس با بسیاری خانه و در غایت فرح و شادی پرسیدش
 آیا اینها پیشتر شراب خوردن و هرافت گفت نه و الله تبار شراب خوردن جلا شدن بعد از درناک و بوی
 در جهم که بقیه تو بجا نیست زیرا که تو شراب خمر مرا ذکر کردی و یاد داده کشیدن مرا بر حسین فراموش کردی و حال آنکه سید استی
 که من هیچ وقت در آنک بگویم می در اوقات مستی پس زبانی که صد کردند مرا بجهنم اندازند رسید آتش علیه السلام شایر منع نمود
 بعد از آن عطا فرموده عقیله کبری و در شب عیب را بیکر امروز در این حکایت را شخص موثقی من ذکر نمود که سخن او است دود
 و حال موجود گفت کسیکه این خواب را دیده مرده است از عظمی معتبرین در نقل و صادق در خواب خود بعد از آن بگویم ای خواب
 روحانی و دوستان ایمانی هرگاه از خود دیده آنچه ذکر نمودم باقی و تدریسید و بعد از رسید آتش علیه السلام بشیطان خورد
 بزرگ خوردن امروز در وقت آب خوردن بر پیش خود شسته تا آن شرم نامه عقوبت فدا گردی پس نظر کن که امروز چگونه سعدن
 بود که در وضع رحمت و مرده است که اراده نموده هر روز شیعه چند مرتبه بغیض برسد بان طبعی که رسید بان شده ای که هفت
 بعد نظر کن بچشم حضرت شمول همیشه در آن حال فرموده استیم تغریب و همیشه فانی بود پس اراده نمود حضرت
 ای که عطا کند حدیثی مثل در این سبب و شهید پس هرگاه بیانه و هم بر این جوانی بران بستگی ندره که در طریق جرح مکر است
 مطلقا که ندره جرح نمودن رسید آتش علیه السلام زبانی که دست امروز روحی لهنداه که مردم فارغ میشوند از ندره جرح
 بر او داد و برادران و دوستان خودشان گویا زبانی که بظلم و عدوان در بلاد غربت گشته بودند امروز بر او نهادند
 بر ندره جرح کردن بر او نماند بود که ندره جرح کننده گشته شده بظلم و عدوان در شهر غربت با جور سبب ندره جرح
 بر حضرت روحی لهنداه زیرا در این ندره جرح علاوه بر جبرایشی و ارامت برصیت زدگان و چگونگی چنین است که ام بصیت
 فقیس میشود بصیت امروز شرم خند بر شکر همه مصایب با مصیبت او نیست نظره با درستی که او هم شسته که او هم فرج کنید
 و هم خمر آه پر دادر ما آه او بود که ترا هم فرج کردند و هم خمر و مصیبت و هم ترا بر صوری که ندره جرح شد و ندره جرح
 قسم کند که سید در آنکه ندره جرح شرفه فرج کرد مثل فرج که سغذ پس هرگاه بگویند بر شکر حضرت امام جن علیه السلام فرموده
 فاقه فرج کما یفرج الکبش بگویم بر شکر که کلام امام جن علیه السلام از کلمات است که گفتار میوزانند و جلوه را بیکدزد و جاری
 بنمایند استیک در محبت و داد و کمالت عرض ملک خون و بیان این سببیکه تشریح در کلام امروز به نظریه کجه است پس اراده کرد
 ای که بیان نماید این طلب را و او اینست که آن طایف گشته فرج نمودند امروز در اجتماع مردم بسیار از کسیکه ادعای اسلام نمودند
 و منع نمودند و فرج کننده را آه و گفت کسی اور که دست نکرده در هر یکش بود فرج کننده او که خدا بخش کند فرج سید
 گویا در نظر و مرگ از ایشان که سغذ بر که جایز بود فرج او باینکه در جمع ایشان شریک نمیشود که خون او است و حیات مراد امام علیه السلام
 پس کلام امروز را فدا چه نمیکند تا من زبانی که ندره جرح کردیم و چگونگی چنین است یا ای که بودی سید آتش علیه السلام سحر
 در اول بعد از آن ندره جرح از آن حضرت که انا سگینه از آن فقرات بسیار از زیارت است ما نوره عطا و انوار است و

خواب دید

چنانکه خبر در شبی بر آنها در موضع خود بعد از نماز بر سرک راه ایستادند و در پیشگاه او رخ نمود و در پیشگاه او رخ نمود و در پیشگاه او رخ نمود
 میشود نزد حضرت سید بن طاووس که از شرح ما خود گفته و نیز در کتاب کار دولت ان نادان کار بر بند بوی او که گفته و در سر وقت قطع دگر
 ماندن و کشیدن الله ای دیگر کشیدن او را بر پنج مبداء او ایشان دادند پس از پنج دگر دگر و با دگر و با دگر و با دگر و با دگر و با دگر
 در سر وقت شب آن شب آه هزار هزار آه پس چگونه جایز است اینکه ما نظر شود در پیشگاه او و حضرت در کلام معصوم علیه السلام این از زود
 پس بر سر که شریفان و ذنوب و لذات و عمل آورد در وقت پنج شنبه و عکس این امور از شدت عداوت و کثرت عباد
 چگونه تاب تو درم سید بیان کنیم همه آنها را یک از آنها بخصیص این شود با چگونه فرطت می آورد یک نوبت و نقش کند این را
 بر این کتاب نقش بود به توضیح آفاقه تمهید نقوش این دویم ازین طولانی است قبلیون مفصل هفتم در بیان آنچه
 که در غلظت بسیار و در سبب و در سبب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در وقت عبورشان از زمین که بلاق فتاده و بعد از بیان زول
 لانه بر سر پیشگاه او رخ نمود و از پنج شنبه برای شهادت سید امیر علیه السلام در این شب غلظت بر این سبب از آنکه
 منت روات شده از آدم علیه السلام لما هبط الى الارض ليرى فيها فصلا بطولها لا ارض جليلها فمتركها بلادها فاعلم ان تلك
 وضا صدقه من غير سبب غير ذلك لو وضع الله قبله حسنة عليه السلام فخرنا الله ثم جاهدنا جاهدنا فامر الله ان يستقر و ان
 الهى هل جد ميتة من حرمنا سبب غير فانه يطفح جميع الارض ما اصحا سواه مثل ما اصحاب في هذه الارض فانها فاحقها و اما آدم
 ما استهلك بك نكاحك لكي يفعل في هذه الارض كذلك الحسن بن علي بن سلام فلما فسلك ادمك موافق له ففعل ادم اكل الحبوب
 فلما قال لا اولى في سبط النبي صلى الله عليه وآله قال فاقضوا لى ما اكله قال فاقضوا له اكل الحبوب قال فاقضوا له اكل الحبوب
 فقال ادم فاقضوا له اكل الحبوب قال فاقضوا له اكل الحبوب قال فاقضوا له اكل الحبوب قال فاقضوا له اكل الحبوب
 فلما قال لا اولى في سبط النبي صلى الله عليه وآله قال فاقضوا لى ما اكله قال فاقضوا له اكل الحبوب قال فاقضوا له اكل الحبوب
 فقال ادم فاقضوا له اكل الحبوب قال فاقضوا له اكل الحبوب قال فاقضوا له اكل الحبوب قال فاقضوا له اكل الحبوب
 فلما قال لا اولى في سبط النبي صلى الله عليه وآله قال فاقضوا لى ما اكله قال فاقضوا له اكل الحبوب قال فاقضوا له اكل الحبوب
 فقال ادم فاقضوا له اكل الحبوب قال فاقضوا له اكل الحبوب قال فاقضوا له اكل الحبوب قال فاقضوا له اكل الحبوب

حدث ما
گفتنی نوح

که اندیشید باین وضع گفت یا نوح من بسم خیر این محمد بن عبد الله علیه السلام مسموم بود چون جبرئیل نازل شده گفت یا جبرئیل این سب را بگو
 اورا بگو که نذیره نام صیبت گفت این بسم تید انبیا و محمد بن عبد الله است پس نوا و اول کشتی بجانب رست بزن بعد مسامره دوم برادر او
 دوم در حقیقت و غیره ناله شد حضرت فرمود این سب را صیبت جبرئیل عرض کرد که این نام برادر و پسر عم آن پسر سید اوصیا علیه السلام است
 بزن اورا بجانب کشتی نوا و اولی آن بعد مسامره برادر او هم روشن و درخشنده و نورانی شد جبرئیل عرض کرد این بسم جبرئیل
 علیه السلام است آنرا بزرگ سب برادر او بعد مسامره برادر او هم درخشید و نورانی شد جبرئیل عرض کرد این بسم جبرئیل است
 آنرا هم بزرگ سب برادر او بعد مسامره برادر او هم درخشید و نورانی شد و در طوبی از اذخا بر شد رنگ خون جبرئیل عرض کرد
 این بسم جبرئیل علیه السلام است آنرا هم بزرگ سب برادر او بعد مسامره برادر او هم درخشید و نورانی شد جبرئیل عرض کرد این بسم جبرئیل است
 که در این غوغای خونت پس بگو نوح علیه السلام او آنچه است با تو نمیدانم پس لعنت کند خداوند عالم قاتل و ظالم و حمار کننده او
 و از کت بخت روایت شده **إِنَّ نوحًا لَكُنِي السَّقِيَّة طاف به جميع الدنيا فلما أتت بكربلاء أخذت الأرض حافوخ**
العرن قد عارته وقال لحي طوف جميع الدنيا وما أصناف فرج مثل ما أصناف في هذه الأرض فترك حشريل وقال يا نوح في هذا اللوصع
تقبل الحسين بسط حبل خاتم النبى و ابراهيم الاوصياء فقال من انزل له يا حشريل قال حشريل قال له لعن اهل سجع سموات
و سجع ارضين فلعه نوح عليه السلام ان وقع حشريل فسايت السقيا حتى نلت الجودي و استقرت عليه
 حاصل من آنکه زینکه حضرت نوح سوار کشتی شد و سماع دینار آن بگردید تا بگوید رسید کشتی در آنجا بند شد حضرت نوح از
 غرق نشد و بر کاه نهادند و عالم توبه شد و عرض کرد ای سجع دنیا را گردیدم مرز خودی من این زمین نیست جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا نوح
 شنیده شود در این بین جبرئیل علیه السلام که بسط نام این می و سید انبیا است حضرت نوح رسید جبرئیل قاتل گویت عرض کرد قاتل و
 یعنی لغت آسمان و زمین پیشه حضرت نوح چهار مرتبه اورا لعن کرد و کشتی روانه شد تا بکوه جودی رسیده و در آنجا قرار گرفت
 و در وی آن را هم قرقره از کربلاء و هوداکت فرستادند و سقوط و سقوط و سقوط و سقوط و سقوط و سقوط و سقوط و سقوط و سقوط و سقوط و سقوط
 حذقی و ترک لیم حشریل و قال لحي طوف جميع الدنيا وما أصناف فرج مثل ما أصناف في هذه الأرض فترك حشريل وقال يا نوح في هذا اللوصع
 لدير قال يا حشريل ومن يكون قال له قال لعن اهل السما و الارض و اهل السما و الارض و اهل السما و الارض و اهل السما و الارض و اهل السما و الارض
 اقلها اياك سحقت النساء بهذا اللعن و وقع ابراهيم يترك و لعن بلدنا اكثر ارض فرستادند و سقوط و سقوط و سقوط و سقوط و سقوط و سقوط و سقوط و سقوط
 نومر عطف فقال يا ابراهيم انا افتر كوكبك على فلما عرت و سقطت عن ظهر عطفك حذوقا كان سكت لك من بعد لبعه الله نوحا
 و روایت شده برینکه حضرت ابراهیم علیه السلام از زمین که بر عبور نمود که اسطیغ و حضرت از اسب غیبت و در سب آن
 خون جاری کشت حضرت شروع به ستغفار نمود و عرض کرد آنچه چیز از من طلبا هر شد جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا ابراهیم جبری از تو سر زده و دل
 چون در نجس بستم نهیبها و فرزند سید اوصیا همیشه میزد از آنچه خون تو در آنجا جاری شد تا نوازی باشد چون او فرمود جبرئیل
 قاتل گویت گفت لعن اهل آسمان و زمین و قلم جدید بر لوح من کاش قبل از اذن خدا و عالم و خدا و عالم و خدا و عالم و خدا و عالم و خدا و عالم
 برینکه تو سخن ناشدی سب این چون حضرت ابراهیم دشمنی خود ابراهیم بر زمین بسیار نمود و اسب ستم در زبان بیخ این کفایت
 حضرت ابراهیم سب خود نمود و نوح جبرئیل که این کشتی عرض کرد یا ابراهیم من فریاد می کنم سب سوار شدن تو بر من پس زینکه سکن در
 خوردم و تو از پشت من تادی بسیار مجمل شدم سب این از تو می بریزد لعنه الله بود و روایت شده **إِنَّ ابا عبد الله عليه السلام**
أغاثه نوحا بسط الطراف فاحرة الراعي انها لا تشرب الماء من هذه المشرق من ذلك انما فسئل عن سبب اللعنة لفرج حشريل وقال النبي
سئل عن ما جعل حشريل عن سبب ذلك فقال لها لا تشرب من هذا الماء فقالك بلك اصبر قد بلغنا ان ولد لنا الحسين بسط حبل
حلى الله عليه و االه قبل هنا عطفانا فقال لا تشرب من هذا المشرق من اعلاه فقال له قبله لعن اهل السما و الارض و اهل السما و الارض و اهل السما و الارض
و الارضين و اخللاق اجمعين فقال له جعل لعنه الصلوة و السلام اللهم العن قاتل الحسين عليه الصلوة و السلام
 حاصل خون آنکه کوفته آن سب علیه السلام در کنار شط فرات پسر جید پسر شایان حضرت را خبر داد که کوفته آن چند روز است
 از فرات آب بخورد حضرت ابراهیم سب آنرا از نوحه سب سوال فرمود جبرئیل نازل شد و عرض کرد که یا اسمعیل چه از آنرا کوفته است
 خود پرس که تو بیان میکنی سب آنرا پرس حضرت کوفته فرمود چرا از آب این نهر میخوری کوفته زبان بیخ عرض کرد در زمان
 که ما رسیده فرزند جوشن که بسط هم شده از آنجا شنیده میشود از آنچه ما از این نهر آب میخوریم سب محمد و جبرئیل است

حجابه

حجابه

حجابه

آمد در عیقه که دو بخار آلود شده و کف دست بهم که شسته بود عرض کردم در سوال آن چه شمارا که دو بخار آلودی نمی فرمودی
 بر منی از عراق بردند که آن را با یکو نیده مرثان داد و بر صرع فرزندم حسین و جمعی از اولاد او این بیت من و من امام از خون آن
 یکو تم پس اینت خون او در دست من و آن این نشان داد و فرمود بگیر این را از آنکه در این می آنرا که تم آن شب بود چاک سرخ
 پس از شبی که گذشت در شربت کهنه تم پس بنیاد حسین علیه السلام از که بوی عراق خارج شد من در روز و شب این شربت را بسیار
 و بیجا که نظر کرده است شام میخوردم بعد به صاحب بن یکو تمم ناز در عاثر که در وقت آن شربت شد آن شبه بسیار درم کردم در اول
 در حال خود بود دیدم بعد از آن روز که آمدم نزد آن شبه دیدم آنجا که خون شده پس در خانه خود صبح زدم و گریه نمودم و خود
 در شش یکبار دوشنای این که در میند بود و دین بشنود و شهادت نماید رکعت میخوردم پس همیشه حافظت در روز و دم تا همیشه
 آمد و خبر مرگ را آورد پس مرا آنچه دیده بودم محضت کفایت داد آنچه در این باب از طریق عامه وارد شده است که بعضی از آنها
 ذکر نموده در کتاب خود در حدیث گفته و خارج نموده پس بعد از آنکه امیر المؤمنین علیه السلام دعا شد و احمد از ع علیه السلام را بوجه آن
 و از زینب بنت جحش طبرانی دیگر از آن حضرت علیه السلام و از ابی امامتس و این ع که از امام سلمه و امام فضل خت ای رت ذوقه
 ان رسول الله صلى الله عليه واله قال قام عبدك جبرئيل عليه السلام من قبل محمد بن عبد الله بن الحسين بن علي بن ابي طالب
 الفراب وقال هل لك ان اسمك من تزنيه فقلت نعم فذبحه فذبحه من تراب فاعطاهم اقل املاك محمد بن الحسين بن علي بن ابي طالب
 پس اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود جبرئیل پس از این نزد من آمد و خبر داد که برستی حسین علیه السلام شمس میورد در گ
 شط فرات گفت ای خواهی و گفت ای خواهی یکبار است شام نای تربت او را کفتم پس جبرئیل دست خود را دراز کرده و گفته از
 تربت او گرفت و من داد که به جنتی را شک از شما نمی جاری گشت این حد طبرانی از غایبش مروی روایت کرده است که در آن حضرت
 انك يا رسول الله اني احبب اليك الاسلام فقبلتني ما ارضي لطفك جابني هذا التراب و لحيته ان بها افضل من ذواتها
 حاصل نمون آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده خبر داد جبرئیل که فرزندم حسین شهید می شود بعد از من در زمین که طلا و این تربت را
 پس در دره خبر داد که آنچه من در خوا بود در روایت دیگر این حد از امام سلمه فرمود روایت کرده است جبرئیل ان اني احبب اليك
 قبل ما ارضي لطفك جابني هذا التراب و لحيته ان بها افضل من ذواتها و روایت دیگر از امام سلمه فرمود روایت کرده است جبرئیل ان اني احبب
 حاصل نمون آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده خبر داد جبرئیل پس اینکه فرزندم حسین شهید می شود در زمین عرمان کفتم که گشت از تربت
 از من را که من زدم شهید می شود پس آورد و جنت تربت من و در روایت دیگر طبرانی روایت کرده است مرفوعا از امام سلمه حضرت رسول خدا
 ان جبرئيل كان معا في البقيع فقال اني احبب اليك الاسلام فقبلتني ما ارضي لطفك جابني هذا التراب و لحيته ان بها افضل من ذواتها
 که فرمود پس جبرئیل در خانه بود و گفت آید دست میداری حسین را کفتم آن را در دنیا عرض کرد پس اینکه امت تو زود شهید نیاید و در
 از منی که گریه بسیار پس جبرئیل آورد از تربت آن در من آن داو و در روایت دیگر که طبرانی و ابی یسع روایت کرده است که در آن روز
 بنت جحش مرفوعا حضرت رسول صلی الله علیه و آله ان جبرئيل اني احبب اليك الاسلام فقبلتني ما ارضي لطفك جابني هذا التراب و لحيته ان بها افضل من ذواتها
 پس اینکه جبرئیل نزد من آمد و خبر داد که این شهر در امت من شهید میبند کفتم آن ده مراتب او را پس او در مراتب هر یک
 و در روایت دیگر از این ع که از امام سلمه مرفوعا که پیغمبر که عیبه و آله فرمود ان جبرئيل اني احبب اليك الاسلام فقبلتني ما ارضي لطفك جابني هذا التراب و لحيته ان بها افضل من ذواتها
 پس اینکه خبر داد جبرئیل مرا این فرزندم شهید می شود و در غضب خدا بر قتل او در روایت دیگر از امام سلمه مرفوعا
 ان جبرئيل اني احبب اليك الاسلام فقبلتني ما ارضي لطفك جابني هذا التراب و لحيته ان بها افضل من ذواتها و روایت دیگر از امام سلمه مرفوعا
 حسین علیه السلام و شد و غضب خدا بر کسی که خون او را بریزد و در روایت دیگر طبرانی در کبرش از غایبش مرفوعا یا فاشد الا
 ان جبرئيل اني احبب اليك الاسلام فقبلتني ما ارضي لطفك جابني هذا التراب و لحيته ان بها افضل من ذواتها و روایت دیگر از امام سلمه مرفوعا
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا جابني ما ارضي لطفك جابني هذا التراب و لحيته ان بها افضل من ذواتها و روایت دیگر از امام سلمه مرفوعا
 پس اینکه این فرزندم شهید خواهد گشت هر گاه میزای تربت آنرا بتوشان بر هم پس دست خود را دراز کرده تربت بر من نهاد
 و حدیثی در ارشاد از غایب امام سلمه مرفوعا لطفی که پیغمبر فرمود ان جبرئيل اني احبب اليك الاسلام فقبلتني ما ارضي لطفك جابني هذا التراب و لحيته ان بها افضل من ذواتها
 پس اینکه خبر داد جبرئیل مرا که فرزندم حسین علیه السلام شهید می شود و این تربت ما تربت است که در آن شهید می شود و در روایت دیگر
 از عا و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده قال نبي الله صلى الله عليه وآله وسلم اني احبب اليك الاسلام فقبلتني ما ارضي لطفك جابني هذا التراب و لحيته ان بها افضل من ذواتها

خبر دادند من شاهد شدم فرزندم حسین آورده مرا از تربت او خبر داد بجز قتل و در روایت نموده نبوی دانستن همان
سکن این سنده و این سکن که از آنسین اینی رت ابن مسعود قال انی هذا یحییٰ محسن بن عبدالمطلب ازین قریه العرابی بنده کرامت بود
که بیوسه صدها پیش از ولادت فرزندم حسین علیه السلام شهادت می نمود در زمینی از زمین عراق که آنرا کرمان گویند هر که در وقت
خبر شنید باید امداد نماید و در روایت کرده ازین ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه واله قال کانه انظر الی کل قبیل یبلغ فی یدها اهل بیتی
بدینیکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که گوید من هر غریبی که در کوفت کوفت لوانی می شنیدم از خونهای اهل بیت من و روایت کرده طبرانی از معا
ان الله صلی الله علیه واله قال لا یزال الله فی یرید فی لی حسین و ابنته و ارحم من انلیه و لا ذی یفسد سیدنا لا یقل بان
ظهر الی قوم لا ینمعو الی اخالف الله ین صرد و یدهم و قلوبهم و تسلط علیهم شر الی کسهم شیعا الحدیث
بدینیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بر خدایا کرم و بزرگوارم که از فرزندانم حسین علیه السلام آورده زمین از تربت آن حیدر داد
من قتل در اقسام بدینیکه جان من در دست است کشته می شود یا تو بیکه باغ ارض را می شود مگر بدینیکه می گفت از خرم خدا با من سینه
و دست بخونم و تسلط میکند خدا بپایان شریک را در کسین تبت را آبا بنی می پوشد و روایت کرده ابن عباس که از عده است این مردی را
مرفوعا بنی هاشم بربدا لا یزال الله فی یرید الطعان اللعان اما انما نغی الی جید و یحییٰ حسین انبتا یرتبه و ذابت قاله اما انما لا یقبل
بنی هاشم الی قوم فلا یصرفه الی الامم ثم الله یعقاب الحدیث حدیث که در زمین این را بدینیکه خبر دادند از امام ائمه و حدیث و فرزند خرم
خبر دادند تربت اور این و دیدم قتل او را آگاه می شود کشته می شود در این تو بیکه باری نمیکنند او را مگر بدینیکه خدا عذاب را
جدا آنها نازل میکند در روایت کرده ابن خبر از اصحاب ابن بابویه قال انبا مع علی علیه السلام موصی قری الحسین فقال علی علیه السلام
من اح و کما بهم و موصی رحالهم و هبها نهران یمتا هم جنبه من الی جید و یصلون هذه العرصه تکب علیهم السماء و الارض الحدیث
گوید که ای پیغمبر صلی الله علیه و آله بوضوح قبر حضرت حسین بر آن زمین فرود نجاتی جوید بر تری شین و موضع بار بار بر آن نجات عمل
درین خونهای آیین جوانان از آل محمد عیسی الامم در این سیدان کشته می شود که هر یک برایشان آسمان و زمین بس خشمه بند در روایت کرده
ان حدیث اولی عمه در نیت و صدق علیه الرحمه در کسینا روایت کرده پسند خود از عده است ابن عباس قال انک تفریح
المؤمنین علیهم السلام فی حرم و غیر الی الاضغان فلما نزل بکنوا و هو مستطال العرب قال ما علی صونیه بان عناس تعرف هذا الموضع
فلما قالوا ما یومئذ یومئذ قال علیه السلام لوقفه کفری که از نیک و نیک محوره ختمی کجا که قال فی کل یوم یحییٰ اخصلت حبه
و سائل الذموع علی صلو و یکبامعه و هو بقول او و ما الی الی سقبا مال الی الی خرابا لستطاب و اولیاء الکفر الی اما عبد الله
فقد لغی اولیاء مثل الله تلقیهم ثم دعا بماء مؤصفا و صو الصلوة فصلی مات الله ان یصله ثم ذکر محو کلام الی اول الی ان الله نفس
عبد انقیصا صلواته و کلایه عثم انما قال ان عناس فقلنا انما افقال الی الحدیث انما الی ما الی الی یعا عبد رقدانی فقلت
ما نیت یحییٰ ک و ذابت حرم یا ام المؤمنین علیه السلام قال ذابت کل ذی رحال قد لوان السماء معهم اعلام بص قد نقلت و افسوا
و فی بعض تلعب و قد خطوا حول هذه الارض خطهم ذاب کانت هذه التصل قد صریت یا عصابها الارض تضطرب بدم عیبط
و کله ما الحسین علیه السلام یخجل و فریح و یصعده و یحی و قد عرف به یسبعت فلا یجأت و کانت الی رحال البصر قد نزلوا من السماء
یاد و یقولون صرا الی الرسول فاکم فقولوا علی ابندی خرابا التاس فی هذه الجبهه یا اما عبد الله البنت شافقه تم تعرف فی و یقولون الی
یا اما الحسن فمدا فر الله عندک یوم یقوم الناس لرت العالمین ثم انذعت هكذا و الذی یس علی سید الفعده الصادق الصادق
اولی الناس علیه السلام یدسا راها فریح و حرم الی اهل البی علیها و هذی ارض کرب و ملائیکه فیها الحسین ست جعفر رحلا
فریح و اولیاء الی الی اهلها التمام مفرق و تذکر ارض کرب و ملائیکه کاند کرینه من المهرین و نهجند بس المهدی ثم قال یا ابا طالب
خونها من الطبا و هو الله ما کذب فما کذب فی مضمرة لوها لو ان الرعمان قال ان عناس من مملها و وحده ما تحتها سادسه
یا ام المؤمنین علیه السلام قد صندها علی الصیفه الی حنفها الی الی علی علیه السلام صد الله و رسوله صلی الله علیه واله
ثم قام فری الیها حمالها و شتمها و قال هی بی بیها انعم با عناس ما هذه الاماء هذه قد ستمها عین حرم علیها و ذلك الیه
شرها و معه الحوار یون فرای هبها الطاء محتمه و هی تیکر غلس علیه علیها و حسن الحوار یون حنقیکه و نکا الحوار یون و هم
لا یدون الی حلس که نکر فالو ابا روح الله و کتابک ما یکنک قال انقلون الی ارض هیه قالوا لافال هیه ارض یقبل و هاهنح
الرسول احمد صلی الله علیه واله و فریح الحیره الطاهره الرسول سبنا نراحی یجذبها الخلیف بسلس الیها طینه المرخ الی شهید

و هذا

و هكذا يكون لهذا الألباء وأولاد الألباء عليهم السلام فهذه الطائفة تكلمت ونقول إنها أرحم من هؤلاء الألباء الذين كفروا بالبارئ
 ونزلت بها أمية في هذه الأرض فحرب سيد هذه الصبيان فتمها وقال هذه بغير الخطأ على هذا الطبع كما حبتنا الله أمية ما
 انداختت بها أبوه فتكون أعزاء وسلوته قال فقبل في يوم الثامن هذا وقد استمر لي طول ديمها وهذه أرض كرت بلدهم قال يا عيسى
 ياتك عيسى بن مريم لا تشارك في قلبه والمعاين قلبه والحادي له ثم يكلمه طوبى لك ما عصى سبطا وجهي وعسى علي طوبى لأم
 فاحدا لبعثته في يدانية واستمر أن أصرها كذلك بآخرها كذلك ما عبطا وكسبل نهادهم عبطا فاعلم أن ما عبد الله قد
 قيل ما هو الذي قال إن عيسى هو الله فقد كنت أخطئها أسد من خطيئتي وما أمر الله تعظيها وأنا لا أراها من طرفي في هذا أنا في النب
 ظام لها أثبتت فإذا هو تسبل ما عبطا وقد أسلما عبطا فجلست فإنا بال وقد قيل والله أحسن عبطا والله ما كذب على عبطا
 فكل من حدث بشيء مني ولا أخبرني فتنه قطارة يكون إلا كان كذلك لأن رسول الله صلى الله عليه وآله كان بمنزلة سائر الأنبياء لا يخبرها
 غيره فحرم ذلك عند الله عز وجل الله كما هي أصبا لا تسب فيها أن تعان من طاعة الشمس فربك الله لئلا تدب كما هي أمية
 وذلك أن سلطان المدينة عليه آدم عبطا فكنست أنا ما لا وقد قيل والله أحسن عبطا وسبعت من ناس من ناسنا لئلا تدب
 أصروا إلى الرسول أفعل فرج القول في الروح الألبان بكماء وتحويل بكماء على صوتي وتكلمت فأنست عندك لستنا وكان صخر
 يوم عاشوراء المشركين من يوم فقل ودع عليا آخره فنادى كذا كذا الحديث هذا الحديث أولئك الذين كانوا معه فقالوا
 والله لقد سمعنا ما سمعنا ونحن في المعركة ولا ندري ما هو فكناسرى إنته في الحضر سلكوا الله على بيتنا وعليه
 على منون أنكم لو بودم حضرت امير المؤمنين عليه السلام در وقتیکه بصفتن شریفی بر ذریه بیکه بیرون ازل شد که عبارت از شرط فرات است
 با در بند فرود آمدن بن عباس این همیشه عرض کرد که بسیار امیر المؤمنین هرگاه میشنیدم از این نکته من شنیدم هرگز بهر سبب عیبی که یک
 نایبش که من پس از آن در کردی بسیاری بود تا من در پیشش نشد و اشک چشم برین سبب جاری گشت و ما هم با او در گریه و گریه
 میفرمود او او را چرا گریه است بال چه عیبی که مرا چرا گریه است و او با گریه صبر کن ای ابا عبد الله تحقیق رسیده بهر روز
 مثل آنچه تو بر سید ایشان چه از آن آب خواست و وضو گرفت و نماز کرد و گفت که خدا خواسته بود بعد از آن کلام اول را
 در گریه بعد از فرقت از نماز کلام سنی جوابت بعد بعد در شد فرمود با این عیب من در خبرم بهم ترا آنچه که طا در خواب دیدم
 عرض کردم بسیار امیر المؤمنین خراب است آنچه دیده فرمود دیدم که مردانی چند که علیها غیبه برشته و بشیرای درخنده بسته بود در آسمان نازل
 شده و طبرستان این بین خط کشیدند بعد دیدم که این درخت مزاجی زده شده و شخای آنها از زمین از خون تازه موج سینتر
 و فرزندم حسین را دیدم که در خون غرق و استغاثه نمید و کسی هم بر می گشت مردان غیبه پوش چند دیدم که آرتسمان نازل شده اولاد
 میگردند و میگفتند صبر کنید ای آل سول بر شکی که شکسته میشود بیست هزار مردم در بیت مشیت ابا عبد الله بسوی تو شتافت بعد
 نسبت سیدانند مرا و میگفتند یا احسن شارب با ذرا که خداوند روشن میکرد دانه با او چشمهای ترا در وقت است بعد بعد از شتم
 آب سیکه جان در دست است از سینه خرد داده بود پیچید و حق و مصدق علیه السلام بر شکی من زود خواهم دید از زمین در وقت
 رفتن بسوی اهل بیته و اینت زمین کرب و بلا که در آن درخ می شود حسین و مفسده نمر از اولاد من و فاطمه دین من در آسمان معروضت
 بر زمین که بر لب چنانکه ذکر می شود بقدر من و بقدر بیت المقدس بعد فرمود این عیب طلب تا در طهر اف این زمین بیکهای او هم
 بخدا که دروغ گفتام و من دروغ گفته و رنگ آن بچها در دشتا مثل نکت عفران ابن عباس گوید آنها را طلب کرده ایم جمع شده
 نه اگر دم بسیار امیر المؤمنین فایم آنها را بصورتی که من صفت کرده بودی حضرت فرمود که رست گفته خدا در سول و بعد حضرت برعت
 تشریف آورد بسوی آنها بر دشت و بود فرمود اینت نیست بعین ای پسر عباس ای سید این بچها اینهاست که عیسی ابن مریم آنها را
 بگردیده و میگوید با جوارین از این زمین کنیزت و در این آواز دیده شده که بر سید دنه حضرت عیسی و حواریون نشسته با آنها که سید و ایشان
 نیده اند که حضرت عیسی چه پشت در گریه عرض کردند بار خدایا چه چیز ترا بر آورده فرمود آید سید نبی که م زمین است آنچه عرض کردند
 نه فرمود این یعنی است که بشد شود در آن فرج رسول مهر و فرزند قره طاهر استول کشید ما درین پیش و در فرج شود در این در شب این زمین
 کپره ترا ز مشک است زیرا که آن از سینه سبط شهید شده و همچنین شطینت ایمان داد اولاد انبیا علیهم السلام و احوال بجهت
 حرف میزند و میگوید که او در پی چه میکند از جهت شوق لطینت فرج فرزند مبارک و کمان میکنند که در این زمین در این بعد حضرت
 عیسی دست مبارک بر آن بچها زده بود و فرمود اینها شکل پوست در این کسیر که بجهت خود یکا همه خدا با تو داد اینها را

ماستشام ناپه چرخین دیو و دیو برای او تفریق و تلبیس و هیبت که تا امروز مانده و کبرش بطول زمان زرد شده و این آرزوی کربلا
 بعد با در زینت فرمود ای خدیجه ای بر من مبارک کن در قاتلان فرزندانم و خاک کنند او را بعد که نه بسیار نمود ما هم با او که گوییم تیر و آ
 و عشق نمود بعد بحال آمد پس گرفت آن شکلهار او برد ای خود صبح نمود و مرا امر نمود که بچشم من جگر کنم بعد فرمود این جگر زبانه
 دیری که خون از آنجا شکار گشت و چاره شد بر آن که ای بسند در زمین گشته و دفن شده این عیب کس که بد کند از آن حفظ بوی
 شده بر او جسته که خدا این فرض کرده بود و اگر استین خود بیکسودم وقتی در خانه خود خوابیده بودم بیدار شده دیدم از آن خون
 تازه جاریست و استین من پراز خون شده نشستم و شروع کردم که درم و با خود گفتم که این کشته شده دروغ گفته است در آنچه فرموده و صبح
 خبری نداده مگر اینکه به خاطر یحیاق افاده زیرا که رسول صبح آمد و فرمود که ای کس که غیر از او کسی دیگر میزند پس من با خون
 از نزل پرور شده دو وقت صبح بود که دیدم که در ایام سیاهی آنجا رفته که چشمم را نبیند بعد از طلوع آفتاب دیدم که کوبیده
 منکف شده در درددیو او شش من تازه ریخته نشسته شروع بگریه کردم و گفتم که این کشته شده و بشنیدم آوازی از طرف خانه که میگفت
 مگر شنیدای آن سوز گشته شرفخ نول و جبرئیل ناله و گریه نازل شده بصدای من گریه و من هم گریه می کردم پس شربت نمودم این عیب را
 نزد خود که ده روز از آنجا محرم گشته بود نیم آن روز راه و منزل و وقتیکه تا بیخ زجر شهادت رسید آنجا بود و خبر دادم این خبر را
 یک آن که با او بودند گفتند جدا بقیع شنیدیم آنچه تو شنیدی و ما در مکه بودیم و شنیدیم خبر صاحب صدر او و جان آن مکان و دانشم
 که جناب خضر شد و در کتاب قرآن است از حضرت امیر علیه السلام مرویت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال فلما تم
 ترقیت عن اللبکاء قال هذا مناع و کما یوم و هذا صلی الله علیه و آله و سلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال فلما تم
 الاکلیه و فی امانی الصدوق شنید عن هر نماز این آیه منسب الحدیث که امیر المؤمنین با صاحب خود
 بگر با عبور فرمود چون به آنجا رسید چشمهایش پراز اشک شد فرمود این محفل خوابیدن شترای ایشان و محفل بر انداختن ایشان و محفل سخن
 خونهی ایشان است خوش بحال تو ایجا که ریخته می شود تو خونهای دوستان و در امانی صدوق سند خود آورده این سلم قال عرفنا
 مع امیر المؤمنین علیه السلام فی حقیقین فلما انصرفنا ترک بکراة فصلی بها العشاء ثم دفع الیه من ثوبه اقمه یأتم قال و اها لک
 آتیه التریخون منک اقوم بکحلون الخیر حینما اخرج من الیوم و کانت سبعة اعلی علیها فقال لا اشد تک عن لیبک الخیر
 علیها ترک بکراة فصلی ثم دفع الیه من ثوبه اقمه قال و اها لک آتیه التریخون منک اقوم بکحلون الخیر حینما اخرجنا قالک انما الخیر
 فان امیر المؤمنین علیه السلام که قبل الاحقا فلما اذم الحسن قال هر ثوبه کنت فی البعث الذی یعمهم انی باذ لعله الله تعالی فلما اکتب
 المیزل و الترحم ذکر الحدیث قلت علی بصره صدیر الحسن علیه السلام فسئل علیه و آله و سلم عن ثوبه اقمه من ابی جعفر ذلك
 المیزل الذی نزل به الحسن علیه السلام فقال معانیت ام علینا اقلک لا معک لا علیک خلت فی بینة نفاق علیه السلام ان
 یباذ لعله الله تعالی قال یا مفضی حبت لا اری لنا مفضلا ولا نسمع لنا صونا فوالذی نفس حسین علیه السلام لا یسمع الیوم
 و اعیننا احد فلا یعبنا الا اکتبر ان الله تبارک و تعالی یوحیه فی جهم

گوید در جنگ صفین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم در زمان مرحبت بگر بلا نازل شده صبح را در آنجا آورد و از تربت زمین
 برداشته بود که در فرود خوش بحال تو ایجا که هر آینه محو می شوند از تو و قوی می شود که در آن صاب و داخل بشت می شوند چون هر چه نبوی رخص
 که شنیده بود در کشت گفت ای خبر بزم انولای تو ایجن علیه السلام چون بگر بلا نازل شد نماز خواند بعد از آن از خاک آیین برداش
 فرود خوش بحال تو ایجا که هر آینه محو می شوند از تو و قوی می شود که در آن صاب و داخل بشت می شوند عیش گفت ابرو غیر ما به امیر المؤمنین
 مکتوبی تازه بیک ترفیف آورد حضرت حسین علیه السلام بعراق هر چه بگوید من در میان جماعتی بودم که ابن زید لعنه الله آخار آنجا
 فرستاده بود چون منزل و درخت را دیدم آن صریت بخوارم آمد و شتر خود سوار شده آمد سوی ام حسین علیه السلام سلام داده
 آنچه از پیش شنیده بودم در همان نرسید که حضرت حسین علیه السلام نازل شده بود و خبر دادم حضرت فرمود بضررت ما اذ بک
 عرض کردم نه برای حضرت و نه بجز مرادستی است از اذیت ابن زید لعنه الله به چشم فرود بر و بجای که مقل را این معنی و صد
 به شوی قسم بان کسی که جان من در دست اوست آنزد کسی استغاثه نماند بشود و ما حضرت نماند حدیثی که او را بر پیش چشم
 میکند و از تنب از حضرت صدق علیه السلام مرویت شده ان امیر المؤمنین علیه السلام ان یصاویع الشهداء قال انما
 التاسر لعلو آله فیض فی هذه الاصر و انما یق و ما لنا سبط من اولاد الایمان کلهم شهداء و اما نعم معهما ما استشهدوا معهما

ثم انه عليه السلام طاعتك على عبادة في ذلك الخايج رحله من الكراب وهو يقول هنا والله مناع وكان
 ومضايح شهلا لا ينفهم بالفضل من كان قنلام ولا يلفهم من كان بعدكم ثم نزل وحصل بك عليه السلام الحديث وسند
 جملته من الاخذ بالصلوة هذا الساب في حق ما ياتي من الساناب صل صون انك ميغويه برسيك حضرت امير المؤمنين عليه السلام
 در وقت رسيدن قبلكه بهشيدان فرمود اي مردم بپا بر سنيك دن شده در اين بين دوست پيغمبر و دوست سبزه اروا ولا دنبا
 كه همه ناهشيد شده و باين آئين هم شهيد شدند بعد حضرت امير خود در آن بقره جولا ن و باحال اي مبارك خود از ركا
 پرون كه ده بود و ميغرمودم بجه انجست جاي خود بن شتران و مصارع شهد اشيكه سبقت نموده بر آئين در فضل كس بپيگري
 از آئين بودند و لا حق نميود با نها كسي ادا اينه كان پس از آن فرود آمده شروع بگريه نمود كه اي كبريت و برودي ذكر نيامم جمله حمزي از جاي
 باين باب مغلقت است در ضمن بيانات آينده **تدليلات ملكوتيه** تدليل اول در اشاره بمطاب عليه و مطاب عليه
 به ان آنچه از جمله اخبار متقدمه مستفاد ميشود اينست برسيكه **افه غمده** و مشاق ابراهيمان در در دنبا نوبت پيغمبر اسلام و دنبا
 امير المؤمنين سيد اوست و ولايت اولاد معصومين او همه اينها بعد از علم و اطلاع انبياء و مرسلين بود دنبا نوبت سيد شهيد عليه السلام
 بوجي خدا و علم و ديار با هم او كه بيش تر هم در هر يك باشد از خداي كرم نبت بنا به معني هر كس چنين ميشه بر آينه و آينه بگشت از همه يا بعضي آنها
 توقف در سراج شدن نكت كرده رسول الله صلي الله عليه و آله و در نكت كه و شيعه امير المؤمنين داد لاده معصومين عليهم السلام سبزه اروا دنبا
 از آئين نوبت مطلقه حضرت رسول صلي الله عليه و آله و ولايت آل معصومين او و سببشده اين توقف خيال كردن در آن بطلان در جات آئين
 بلكه باعث ميشد كه ضد سب مرتبه نوبت آئين كيرد و قسيتك خبر داد بچه الة آئينها سب سبزه شهيد آ و خبر داد بچه تقصيره عظم
 و برل سبزه شهيد اهان دل و همه ماسوي آه را در راه خدا و خبر داد بچه بصير صاحب كس بر آن مصيبت عظمي اگر كسي از آن بر
 روز ايز نكرد تيره چون بها سرعت نمودند بار زوي منك بودن اشيعيان آئين و سبب بودن در دنبا رولا و حرب آئين پس گرفت
 خدايالي بعد از اين آئين عهد و شيقه نوبت مطلقه پيغمبر و ولايت آل طاهرين او پس هم بسيك كفته به سببه افترار داد خان بلكه
 جميع از بزرگان انبياء و مرسلين عليهم السلام برسيكه خبر داد بچه نوبت سبزه شهيد آ سوال نمودند انكه نشان دهد آئين ملكوت هستيه
 يوم طغف را و نشان داد بچه آئين ملكوت آرزوز را يعني در عالم ظل مشال و عقب نمودند از حضرت و آل محمد در انحصار و سبب نمودند
 از اين در خبر برسيكه اينها بركزيه و حج خدايالي است بر همه مخلوق خدا پس آرزو نمودند سبزه اروا بودن در دنبا آئين و نوبت بودن
 بر آئين و اگر بگويد آنچه در اين اخبار متقدمه ذكر شده در شان جميع از انبياء و مرسلين عليهم السلام است و از كجاي كس نپايه عجم در دنبا
 پس مگفت اينكه افه نمايه خدايالي عهد و شيقا از آئينها نوبت مطلقه بر صلي الله عليه و آله و ولايت آل معصومين او از جمع كيشه
 از انبياء و مرسلين بغير سبزه اروا انبشاد سبزه شهيد آ و خبر داد بچه آئينها بجه تقصيره روظف و كبرياء بيكوم برسيكه آئينها بگويد
 از امكن نكردو اگر چه از خبر است كه انكار نمودنش مگن نيت الا انيكه سرديق كه اشارت نمودم بوجي او عوم رهبرانه كرايكه
 در مقام بكي سخوي تقصير داده شود چنانكه محض نيت بجه فطن تقصير او و اگر بگويد اين اخبار متقدمه نفي ميكنند نوبت عالم ارواح
 و عالم ذر و آرا باين آئين اگر چنانكه عالم ذر ثابت باشد بر آينه افه كرده بود خدايالي عهد و شيقا از انبياء و مرسلين نكويون ديگر بجه
 ناست كه در قده معرفت جاب سبزه شهيد آ و آئينها نوبت سوال آئينها نوبت هين الحيقه كيه جيس كست و ناست كه ام است و نفي نوبت
 عالم ارواح و نفي تقدم ارواح جبراد اگر چه از خبر است كه جيس حكي و مگن قاندر آن كره بعضي از آئينها الا انيكه اخبار كيه دارد است در دنبا
 طيفت مشه بر شبات عالم ذر بجه تو اتر رسیده و از آنچه به نوبت ان جميع از بعضين زنده از مشقق خوب راي اجاستين و محقق محله و طيفت
 از تحزين ميگويم اجازت بجه سبزه اروا انبشاد سبزه شهيد آ و لاقي نازد بعالم ذر نفي و است تا بزرگه نهم نوبت عالم ذر نفي
 كه هر چه از عود و شيقا نعلم لازم است كه در ظاهر انبياء و اوصيائمانه در اين دنبا و جمانه با اين دعوي در صاحب نفوس در ارواح كفته
 محطش روح محدث رسول اين و اوصيائ معصومين سلام عليهم جميعين بعدق در در پس اسراف كلام را ملاحظه نموده غفلت مكن
تدليل ثاني در اشاره بجه ديگر از امور مهمه به ان برسيكه آنچه از اخبار متقدمه مستفاد ميشود تمام كامل شدن مرتبه نبوت و در دنبا
 بر آل رسول صلي الله عليه و آله و آئينها نوبت سبزه اروا انبشاد سبزه شهيد آ و نوبت آئينها نوبت سبزه اروا انبشاد سبزه شهيد آ و نوبت آئينها نوبت سبزه اروا انبشاد سبزه شهيد آ
 معن آن عين نمرد و محفلت كه در جيس انبياء و چهار مرتبه آئينها نوبت سبزه اروا انبشاد سبزه شهيد آ و نوبت آئينها نوبت سبزه اروا انبشاد سبزه شهيد آ و نوبت آئينها نوبت سبزه اروا انبشاد سبزه شهيد آ
 است ما نيز نوبت و ان ريد و بهر نمود و بعضي از آن عين برسيكه افه غمده و مشاق ابراهيمان در در دنبا نوبت پيغمبر اسلام و دنبا

ذكر كوي

چنانکه در بعضی دیگر در مرتبه اول پس از آن بر روی پیرانه من است بر سینه است بر سینه که این اخبار صحت دارد بر آنکه بر زمین اهل آسمان و زمین است
 این عبارت تا امت لات و تو جهات است اول آنکه بر تمام امم مخلوقات یعنی بر بزرگ در خلقت وی شرط شده اگر چه این لغت از او
 بر آن است در عالم برنج یا قیامت صادر شود و عبارت دیگر اگر چه این از اهل تمام در وقت بودن است دوم آنکه موسی که
 این بجای او رسوخ آورده نسبت بر یکدیگر که شرط کامل علم پیش باشد و این در شان غیر صاحب عقول اند حیوانات و جمادات نیز
 است که عقل این بعد از ملاحظه قتی از عنایت و نور انیت باشد قابل سیم آنکه لغت که در بریزید بعد از شهادت است در همه چیز
 قتی لغت نمود او در هر که در تالیفات اگر چه بودی غایت از شان بسبب فطرت اولی و تقاضای یا از جبهه استن حاجت آنکه لغت نمود او
 به اهل آسمان از ملائکه و ارواح این دو سبب این در عالم برنج و زمین جن و انس از اهل عالم و حیوانات و مرغها و سایر مخلوقات
 تا کفار در عالم ایشان نیز اورا لعن نمودند بعد از آنکه به حقیقت حال اطلاع یافتند و وجوه زیاد در مقام شد بر شخص سبب بر تخیل خلقت
 در اخبار کثیره و گذشته چنان استغاد می شود که عذاب بر زمین بحدی که از عذاب استغاد اهل جنم شدید تر است و از این اخبار است
 آنچه صدوق علیه السلام در کتاب عیون بسند از حضرت امام رضا علیه السلام و حضرت از آن خود را حضرت موسی علیه السلام در
 روایت فرموده قَالَ لَقَدْ سَأَلْتُ رَبِّي فَقَالَ يَا مَعْشَرَ الْبَشَرِ إِنَّ هَذَا مَا فَاغَعَلْتُمْ فَاَوْجِبُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ
 لَأَجْزَلَ بِالْأَخْلَاقِ بِرَبِّكُمْ حَضْرَتِ سَمِعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا رُودَ كَارِهُدِ سَوَالِ مُؤَدَّهِ عَصِ كَرْدِ يَارَبِّ بَارِدِ مَرْدِ مَرْدِ وَفَاتِ كَرْدِ أَوْ جِشِ
 خدا عالم با و وحی فرمود که بسبب هر گاه سوال نماند خلق اولین و آخرین را پس از آنکه دعای ایشان بوده است بر زمین سوای قائلین
 این عبارت زیرا که من تمام میگردد از تار و اندام است روایتی که در کتب است و همان موسی که تا نا جی و کتب قائل که یارب العالمین
 اسئلتك قال لك لعالم قبل نطقه فقال نعم يا موسى قال سئلتني ان تحطبك ما لو يد بلبحك قال يا رب اني فلان بئس عبدك
 الا اني لنبيل اذ كنت نبيا فسئلتك ان لا تصفوا لي يا موسى ان تصفوا لي يا رب اني فلان بئس عبدك
 مناجات که عرض نمود یارب العالمین از تو سوال میکنم و قبول از سوال من بجهت من عالمی خداست که فرمودید یا موسی هر سوال فانی
 عطا بنام و هر بار او که می پرسد عرض کرد خدا یا فلان بنده تو از ایشان گمانی که ده سوال میکند که او را بسبب مرزی خطایست
 بسبب یا مرزم هر کسی که از من طلب مغفرت نماید بگوئی که قال حسین علیه السلام که در آن زمان مرزم و از آن نهایت روایت کتاب ثواب الا
 از او جمع علیه السلام عن ابي جعفر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان من سئلك عن رجل من بني اسرائيل فانه لا يقبل الا ان يقول
 علي وجهي ذكرك يا امة ان حضرت منسوب بود که رسول ص بر علیه السلام فرموده در جنم نرسبت که کسی از مردم ستمی نمیشود مگر
 حسین بن علی و یکی از بزرگان حدیث هر گاه که بگوید چو چسب می شود میان این خبیر که شده متغافره که دلالت دارد بر اینکه ستمی مردم قاتل
 حضرت بر او زمین علیه السلام است در اخبار کثیره و روایات که شتی اولین عاقله و واضح است و شیخ حمید بن عبد الرحمن بن محمد مراد
 بعد از کتب چگونه می شود چسب میان این خبیر که گذشت و میان خبیر که تا ویلات کثیره دارد که اثر متغافره در میان این است
 و صاحب او است و در حقیقت از اخبار و روایات است که عذاب بسبب این دو نفر برابر است با عذاب همه اهل جنم بلکه چنان بودن آنها از این
 جزا است که در حضور وی مذاب رسیده پس لابد باید تحقیق است که شد تا واضح شود حال در مقام نمکین که فایده تحقیق حال در اینست
 چه چیز است و چه مژده دارد که مقابل باشد شفت فکر طویل و جولان ذهن مبره بعد از برای تحقیق حال که شرفه حرف زدن در اینست
 مشکل قیاسی نیست بلکه در فایده کثرت و بزرگی لغت است و جاری شود مژده در سئال عاقله نظریه که تری از آنست که
 اصل است در هر دو مذکور از هر جهت حقیقت همین یا از شرط است و تبری از عجز از مشکلات اینست و همچنین معلوم شود در مقامات
 نهمیه و عیب چنانکه در باب مذکور و عود و این دوا حاره دستخاره در این و غیر اینها جواب بگویم اما تحقیق حال در سئال اول است
 که در این باب در مقام از ملاحظه است بار و جهات بگویم بر سینه که این عجم مرادی گفته اند اگر چه شتی ترین آخرین شتی توین نهمه است
 نزد خدا تعالی و در زبان عبرت و سایر ملائکه و زبان حضرت موسی علیه السلام و آنکه دامنه معصومین علیه السلام و ستمی است بر اینست
 باشد عذاب آن لعین بقدر نصف عذاب اهل جنم بلکه بقدر عذاب همه اهل جنم بلکه بزرگ گناه و جرحش که باشد گناهی بزرگ
 از آن که سینه این فعل از آن لعین کینه صادر است و در سئال طول کشید با وجود این تعقل نمود خدا تعالی بر او عذاب را در دنیا
 پیش از رسیدن عذاب برنج و آخرت پس امید شد در اهل خود و باز زنی خود رسیده و یا بخار دنیا و آخرت که در
 پس از رسیدن عذاب برنج و آخرت پس امید شد در اهل خود و باز زنی خود رسیده و یا بخار دنیا و آخرت که در
 پس از رسیدن عذاب برنج و آخرت پس امید شد در اهل خود و باز زنی خود رسیده و یا بخار دنیا و آخرت که در

و در کتب
 و روایات
 و اخبار
 کثیره

شبهه شد و حکم را کس نماند تا صبح آن روز پیش از آنکه رسول خود از کشتن مردم از آن بخواهد و سبب آن را زینت و نیت است
 بلکه عداوت بر او چنین بود و خیر و بری مستحکم بود و ایم و سستی نهی ملک و سلطنت خود و طول داد و طول علم و طبع آن خود را در
 حالی از احوال آن رسول هم نمیداد از آنکه برایشان که در میان آن شد بلکه اراده نمود که نفس سوس بر علیه دادند از وی زمین بتره قطع نماید
 و آنکه را کفر نبوت نمود و بقرت با او کافر خود نمود و آنکه کرد و علم بر سر در فرج خود داشتند و که قاعده جهالت را بر او میخواستند
 اسلام برینان بر آورده با وجود آنکه رعیت و بنده اذنی بود برای او با وجود این اراده کرد که بسط کلام و خلیفه شجاع برین
 نماید و ظاهرش آنست که برین بر شتر رسید که هر صاحب عقل و شوق فرغ افعال او را آرد و مثال این ظلم از آنکه است حکم کند عقل در آن که
 این عقل شرح و حرمت نزد خدا بیاد او را مسافت میکند و همه ترست شدن عذاب بشان این ظلم از حکم عقیده و ضرورتی است که کسی که
 شور داشته باشد در آن نماند و گفت میکند اگر چه از کفار باشد بعلل میز پس از آنچه جانشین خود و نیت بر لوح لوح بریزد با همه آنکه
 خداوند با اذن و به در آن پس تعریف خود و ایتعالی بر کلمه آنست که در آنست و در آنست و نمود خدا این سبب که از سوی آنکه عقل آن حکم میکند
 چسب عقل است حتی در مقام اثبات تلازم و تقابلی است خود میدهم کلام او بگویم زیرا که این عجز لعنه حضرت امیر المؤمنین را
 که خیر خلق بود بعد از رسول خدا است و هرگاه در نظر بنماییم اینها را من حیث المجموع این عجز لعنه نه سستی ترین خلق آفرین و شایسته الایمان است با وجود
 اینکه برین لعنه در کفر و زندقه از او شده است و بعبارة جزئی برتیکه این جسم امیر المؤمنین علیه السلام که از سید الکتمه افضل بود
 که هر چه نیست بود پس برین لعنه است که حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را در هر روز هزار مرتبه شمشیر نمود
 بلکه در اینست هزار مرتبه شمشیر نمود از او گفته که با آن فرعون و جکون چنین باشد و حال آنکه این زمین کافر بود که در دوره خود هم فتح نیاید
 حجت و عداوت نمود در قتل آن رسول و هر چه است او چنانکه در دوره اول فرعون فرعون در ظلم و اذیت بشان این فتح این باب نبود
 آنچه حجت و عداوت است آنست که در آن روزگار نمودن این صحنه محکمت که هر یک از آنها کفر و زندقه بود بسبب ظهور آن شد بر او در پیغمبر بود
 آنکه برین این احوال عداوت و زمین و کلام در سنه دوم بر آن که فرعون بنای این است و فرعون و فرعون بنای ظلم که کاشد بر این
 اصل و مرجع بودند در غمظلم که بر آل نبی و اول بیت رسول جاری شد پس این بود که در قتل امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین عزت و ذر
 ایضا شایع بود برین این در طایفه از آن روز تا روز جاری شد و همچنین از امر زاری و ستمت پس این عین فاعده و اوصالی این میسبا
 در صحیفه معلوم که در سال حج نمودن و دفن نمودن و فرجهای بسیار فرزند دادند بر آنها در در سقیفه بعد چون آن که فرعون
 فرعون این است که کفر و نفاق و عداوتش بر آنست و اوصیای طایرین که از عزت او بودند و مراد از او آن ولد آنست
 از فرعون حضرت رسول صید داد که فرود شد یکی با این سستی بود از ستمت اول که حیف بی هم است و با همه با شتر نشسته
 او را هر که بود که از مردم دهنه زلفین بود از حقیقت نفاق و عداوت بسیار که کجا او رسول و اوصیای معصومین است اول
 آن ظلم که بر عزت رسول و شیعیان و محبتشان نمود نمود که بفرقت اول که او را بر خود خلیفه قرار داد و خود جای او نشست بعد از آنکه
 عبت نسیب او نمودش گشت آه آه پس که دید حرفت برست فریادش نهاد چنانکه حضرت امیر از جمله خود است در عین صفت
 الخلافة فی حوزة رخشانه فیما نظرتهم و یحیی کلها و یکنز الی انوار الایمان و یمنها الصالحات کما انزل الله علی ربه
 و صل منبت که به تحقیق زاید شد برکت آن خلیفه بی تمام این سستی که منسب کنان چون کوس بود در دنیا در بصورت صادق آمد
 که دل آنرا و فرعون فرعون ستمت است از ستمت اول که او را کفر و نفاق از او شد بدین بود و شایسته و صدقیت نبی است بهجت
 حدیه پس کلام از اول کبریم و بگویم برتیکه حجت و طاعت ربنا که بای ظلم که کاشد در حجاب نمودن خانه نبوت پس این بنا
 که نشان ایشان بود چه؟ و کما فی شیطانیه و ما دس طیبیه خنسیه و در بعضی اوقات رحمت کشیدن در زاهدی و کشیدن
 ریاضت و آفات و کسین پوسیدن و طعم درشت خوردن و کلهی جرم و عداوت و اوقات تعزیرات برزد یکان و در دست
 و کای هیچ و ثواب آن رسول اهل بیت عصمت و بذل نمود در کرام و تعظیم ایشان و کای بکند و عهد در ایام آل رسول اهل بیت عصمت است
 و ظلم بر ایشان و شیعیان ایشان و مثال این از ظلم و حیل و کما که در قره داشتند از آنچه عذاب ایشان در برنج و حجت بعد از بعضی
 عذاب اهل بیت که بعد از عذاب حاتم علی اهل توبت از اولین و سومی شد میبود عذاب ایشان و فریاد میزند فریاد زدن
 استغاثه نمایند بجز ایتعالی زیرا که سنگ از سر تا پست هر دو آنها رو شده میبود پس تحقیق ظاهر شد از این که تبری نمودن از آنها
 خود است در حقیقت ایشان و عجز از کسی است از هرگاه ارکانه و اقلتر نمودن از ایشان شرط است که آن شرط بر آن کس نیست

شع

در روزی که...

آب تری بودن از زیره و با نمک و شال ایشان معنی است پس آن نیز از احمد و حجت بر نمونی که ایمان آورده بخدا و رسولش و خلفای معصومین
از عت و اولاد آنکه امر در این است زیرا احدی از این درین نشان توقف کرده الا طایفه نادره از شیعیان بکلیه تبری نمودن
از حجت و طاعت که از ایشان تبری میکنند مگر طایفه محدوده ایست و چون حجت و طاعت در رواج از خود ایشان و تخریب دین آنچه از کفر
و شیطنت و حیل و لوازم آنها بود عمل آوردند در اکثر مقامات ظاهر اقدام بحکمت و جرات در آن کردند و هر چه از حرکات دین
و مضیقات شریعت که بجا میبردند به نسبت بشریت و اصلاح دین و احکام اسلام و نظیر مردم جلوه میدادند و از آنچه منور کرد و بعضی
حقا و معاشر جهان را دیدین سب در کفر نفاق و ظلم و عدوان از آنجا که از روز نفی گشته در زنده اهل سعادت و مؤمنین اهل زمین
از جن پس عنت شده که دیدند در روز مطلق اهل زمین زیرا که طایفه اهل سنت کج و عیب میدهند و دوشی ایشان را و طایفه
از این صفت نزد اهل تبرک سنده فرقیه نیز میبینی که احکام در مقام منور و عهود و احلاف و اجاره و استجاره مختلف میشود بحسب عیبها
و تفریق پس هر که من پس عیبها و زینها نذر کند یا اهل این تقیر بر اسب و جب میشود با و از یک من بریزد کند و هر که نذر کند لعنت
نمودن را بر اشقی او کین و جزین یا بر شقی ترین شقی یا اهل این عبارت را بگوید پس و جب میشود بر او لعن نماید بر این قسم مرادی
در هر که نذر کند ای که لعنت نماید کسی که گناش باشد و بیست و یک نذر کند هر که او کند از اسب و جب بر او لعن کند و بعضی
بی تم یعنی آتورا و احوط است ای که لعنت کند بر او و بصب او در هر که نذر کند ای که لعنت نماید بر عیون این است و فرعون
فرعونهای این است را یا کسی که برترین همه اشرار است یا از ذل ترین همه مردم از چه حجب و سب یاد کرد کند آنچه
سفا در این تقریرات را ادا میکند پس و جب میشود بر او که لعنت کند بر ثانی و همچنین زنی که نذر کند لعن بر کسی که شدیدترین مردم باشد
از حیث عذاب یا کسی که بزرگترین صحاب با بوث احوط است که در آنوقت لعن کند بر ثانی و بعضی از اینها میگویند پس
هر که لعنت کلام را افکنند در انجام قادر شد که استباط کند بر حکام و فرودات و هستیاطی که بخمال بیاید و کفایت میخاکم
در انجام بنحدر از کلام هر گاه بگوید که چه بگوید در این یاد و این بعد و ششم لعنت بر عذاب کند خدا ایت را عذاب نذر
آیا آنچه بیان کردی در شان یزید لعنه الله در حق ایشان اهم صفت بنیکه ایشان که چه در کفر و زندقه و الحاد و مشرک عذاب
مثل او بداند الا اینکه با وجود این صفت میکند در حق آنها آنچه در حق یزید گفته شد جواب میگویم در بعضی احادیث گفته عذاب
پس آن که در سیدن گل نموده و احد است پس این عبارت در این حدیث است قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لعنة الله على
لعنة الله على من سبها الحاد و الامم الناس لا تقتل المحسن ان حلى ان لعنة طالت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
در جرم نرسیت کسی از مردم حق آن منزل نیست که نقیض حسین بن علی و یکی از کربلا عینا و آله و علیها السلام است مل شدن این
بهمه آنها یعنی یزید و ابن زیاد و ابن سعد و شمر لعنه الله علیهم اجمعین و ناله آن پنج حقیقت است بلکه آنچه در این حدیث است شمر باشد در وقت کشتن
و اسعان نظر هر کسی که بر امام تری اندازد و پیشتر و خجری زند بسنگ زند یزید و اسعان اینها بلکه مثل با بشیر و زور و جفا
وقت و تتر بر همه است ای که کشته عت و صحاب در ای که هر کسی که در شکر این زیاد پس این عیوم که بعد از اخبار است
دارد و مطاعت آنچه دارد شده در غیر وقت و اما و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسیر
فی القیل ای ذکا منصورا علی با وجود همه اینها ممکن است انکار تفاوت را در میان این چهار ملعون که یزید و ابن زیاد
و ابن سعد و شمر و میان غیر ایشان و تفاوت میان این چهار نفر نسبت به بعضی حکام فرقیه است در مقامات نذر و قسم خوردن یعنی
نظر بحکم از عبارات حابمه و غیره چنانکه محلی نماند همذینها شخص ذقی نظر دیگر استیاج بطل کلام نیست قد یسیر فی در اشرفی
بعضی از امور است متعلقه با آنچه گذشته پس بدان چنانکه اخبار از طرق خاصه دلالت مییابد بر اینکه لعنت نمودن بر یزید و همان
او از فضل طاعت و عبادت همچنین دلالت مییابد بر او جمله از اخبار عاصه گذشته و میطلب نزد ما از روایات است
بلکه متعصبان اهل سنت هر گاه بعضی میخوانند که از ضروریات دین است یا لاین است که از ضروریات دین
سزده شود پس عیب ندارد که در اینجا ذکر کنیم جمله از آنچه ذکر نموده از بعضی اهل حدیث از عاصه چنین گفته اند که بود یزید
فایق و شریب و شراب طار و جوگوشنده و اعراف کشنده در معاصی و شیخ ترا زنده معصی کشن حسین علیه السلام بود بعد
از آن و قه صره و آن نیست که اهل برین از نسبت او خارج شدند در ادراج نمودن و در فریض عتبره ابن مطیع حدودی را
ایر نمودند و برضا عتبره ابن حنظله غیسل اللامه که در عتبره عتبره عثمان محمد بن ابی سعیدان را از مدینه خارج نمودند و او را

روایت نموده از عجب نه این جمله که گفت بخدا خمس و چ زیاده دیدم تا اینکه رسیدیم از همان بانگ آمد بدو بر سر یک مردی بود که
 حتی با حرام شراب بخورد و نماز را ترک نمود زینکه رسیدند به اهل بیعت او را شکسته اند و بر او خروج کرده اند فرستاد سوی
 ایشان سلم بن عقیله فری را باد و از زده از آن فرستاد در میان ایشان بود حصین بن یزید که در بعضی گفته اند که کندی بود تا ابرو شکر شد
 اگر که بر سلم صدقه برسد بپایند زیرا آن عیال شده بود و زیاده را امر نمود زینکه بدین رسد اهل بیعت را با طاعت زین
 دعوت نماید تا سه روز هر که قبول نمودند آنها را داد و عوا غایه و تیکه غاب شد سه روز آنها را قتل عام نماید بعد دست از آن
 برداشت سوی که آورد برای قتل بن پریر سلم روانه شد تا رسید بدین و در خارج مدینه نازل شد در جای که آنرا خمره و نام
 میگویند پس اهل مدینه از مدینه بیرون شده و در آنجا شکر کشیدند مسلم ایشان را بعبت یزید لعنه الله سه مرتبه دعوت نمودند اجماع کردند
 پس جنگ کرد و ایشان غالب شد و عجب نه این جمله را گشت و هفتصد نفر از هر دو بیچاره روده از آن فرار سازد مردم گشت
 و از آن وقت شد مسلم اسراف کنند و بجهت اسراف او قتل بعد و اهل مدینه شد چند روز خون دل و عرض اهل مدینه را
 مباح نمود و مردم از سب و تیر چندی روزگاری شدند کسیران بود که داخل مسجد میشد حتی سگ و گاو که داخل مسجد میشدند و سب و تیر
 بعد سرف ملعون اهل مدینه را بعبت یزیدین تکلف نمود در خانه نشاند که بیکری بیعت نمایند و اگر غلام باشند اگر خواهر یا برادر باشند
 و خواهر آزاد کند بعضی ایشان ادراک کردند بیعت ما بکناب خداست و سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله این که در آن کتاب
 زده این وقت در او خبر از یک سال شصت و سه روز بخت تفاق افتاد و بعد علم ملعون روانه شد بجنگ ابن زبیر پس زینکه بمشکل رسید
 بجنگ و اهل مدینه در طریق مشکل رفتی نمودند بقتل او و او را شمشیر نمودند در کشتند و دوی سگ میان زن و چنانکه بقتل او داخل
 پس از آن حسین بن زینب لعنه الله سر در لشکر کشیده روانه گشت چهار روز از شهر حرم بازه بگذرید در سال شصت و چهار هجرت ابن زبیر
 متعین شد و حصین بن اورا حمله نمود و تحقیق نصب کرد و سنگ را از ابرویش بکوبید تا او را در آن شکست شد
 و مردی از پیش او بریزد بیکر دو باد شده او را بیت رسید پس بیت الله سوخت و شاخ توحید که فدای حضرت اسماعیل بود در آن سوخت
 بودند سوخت و جنگ میان اهل مکه و شام شد بدین تا اینکه خدا تعالی بکانت داد این بربر را و اصحاب او را رسیدن خبر و صلح شد
 زینب لعنه الله بجنگ حصین ملعون بپس خود بوی شام حجت کرد و در پنجم ریح اگر در وقت یزید لعنه الله در نصف ریح الاول بود از آن
 سال و این دهه تا اگر چه خارج از وضع کتاب بود لیکن آزاد کردم تا اینکه علم تو را در سوخت بکشت شهادت و خداوند یزید
 در آن که آن لعین از غایب از او جدا در شده بود پنهان شد بلکه هر از نو بدین علم خود همیشه در طیان خود باقی بود بجنگ و صلح شد
 و خداوند نعم او را بر کات جنم رسانید و بجهت از حاجی است که توقف نمایند در امر این لعین و از لعن باو کناره بچون بد حال
 آنکه جایزه بسته بیداری از آنده آنها و از ایشان جزئی و کلام او در علم و صلوات کفایت میکند ترا و او در کتاب خود که است
 بر و متعصب حسنه ابلغ من ذم یزید بیکر سوئال که در آن کتاب از یزید این بگوید کفایت در حق آن قبلی که از او مرزده است
 ازین پرسید که لعن بر او جاریست کفایت تحقیق بجز ذکر کرده اند ملعون را از جمله بیگانه است احمد بن حنبل پس او در حق یزید ذکر کرده
 چیز را که زنده لعنت است بعد روایت نموده ابن جوزی از قاضی ابی یحیی فراد که او روایت کرده در کتاب سمعه الاموال
 بسند خود بصالح ابن احمد بن حنبل گوید پدر خود کفایت قوی را بودت یزیدت برینند پررم گفت ای پسر تا بدوست میدارد و یزید را
 کسیکه خدا آن آورده چنانست که دیگر که خدا تعالی او را در کتاب خود لعنت کرده کفایت در کتاب خدا یزید لعنت کرد که گفت
 در فریض خود قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ لَكُمْ فَيْدٌ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ وَفِي الْأَرْضِ وَقَطُوعًا أَرِحًا مَلَكًا وَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا
 قَاتِلُوهُمْ وَأَعْلَىٰ الْأَبْصَارُ أَيُّهَا كَمَا فَادُ بَرَكْتَ أَزَلُّ أَلْوَدُوهُ ابْنُ جُوزَى قاضی ابویحیی که جمیع کرده و در آن ذکر نموده این
 کسیر که حق گفت مسند دار ایشان یزید را شمرده که شکر ذمت بجنگ اهل مدینه و این ترا گشت و زینب و علامه سعد بن مسعود
 ابن عسقلان در شرح عقاب معنی گفته حق نیست بر تیکه ضای یزید لعنه الله بهیچ شدن نام حسین و دوی او را آن دانست بر این
 بال بیت رسول را از آن فرستاد که بتواتر رسیده اگر چه بعضی آنها یکبارگی بود پس تا وقت نمی بینم در شان آن ملعون بلکه در شان
 آن لعین و در بعضی روایات آمده از نوح بن ابی فرات که یزید بودم در روز دهم از آن سبب که یزید مردی ذکر نمود یزید را و او را ای
 المؤمنین خوازم عمر بن عبد المطلب گفت آیا یزید را امر المؤمنین بخواند امر نمود او را تا یزید بسته زنده باشد این فصل که از عقاب
 خانه است ذکر نموده در پنجم دهه آنچه که نقل نموده از کتاب اصحاب خود نقل نمودم همین عبارت است که در کتاب ابن جوزی پس سلوتم و بگویند

از

مباحثه
در خصوص

انفدات بر شریک عجب ترا درستی جمعی از تعصب حسین در این بیان از طایفه شافعی استماع پور زنده از من بریزید بلکه نسبت بریدند
 این سخن و نجات را بر امام مداب خودش ان شافعی و اگر او که در بغداد اسکن است تعصب ایشان زیادتر است بگویم از ایشان
 که لعنت خدا بر ایشان باد قوی میداند در مباح بودن خون سیکه بریزد لعنت کند و از جمله وقایع طریقه کتبت که بیت در وقت
 بودم در بغداد در روز خانه خوانده می دیدم یعنی شب بقیع سینه خود را در وسط شقی و غایت اگر ام تعظیم در رعایت آداب ضعیف است
 روزی از منزل پرده آمد و منی در آنوقت در خانه حاضر بودم زخم منزل طلبه الرحمن کردی که از این سنت بود و او بسیار تعظیم و کرم
 و تحیل میبودند و او را از اهل بیع و زهد و وصیت و نهنگه و منی میبردند بلکه جمعی او را بر منی تعظیم میدادند در هر بیت علم زمانیکه برزد
 او سیدم بیان مباحثه واقع شد که حرکت داد عداوت صلیبه و ضدیت طینی را زیرا که من گفتم سوال کن از من اشکال آنکه در وقت
 است در هر چیزی در هر فن تا اینکه حل آن در این شبنوی و خلاص باشی از آن اشکان بسبب حقیقات شقیقه در آن حال شناساک شد بخوبی
 که رکبای کردن او با نموده من گفت که نویسی و از کجا حل مشکلات مرا توانی کرد و تو نویسی آنچه اشکال دلری من حل کنم از هر علم که
 باشد بعد از تعصب است سکت شده دو باره شروع بکلام نمود و گفت شایسته شیعیه برای من چنانچه بنیاد این محور را
 از اینکه این کلام شنیدم از کثرت غضب بزم مضطرب شد و از خود جدا بلند کردم که ام سلمه از سلمان مثل این مسئله را سوال
 لعنت خدا و لعنت همه عین بریزید و پیش خود با زبیکه آن عین این سخن از من شنید کس قیضات و نزد یک بود که از شدت
 غضب هلاک شود کماں کردم که آسمانها همرازه شوند و اینکه زمین اورا بکشد چنان فریاد کشید که مردم جمع شدند بفرقه
 زیرا آنخانه که مانسته بودیم غرغرایش بارز و بزرگ که مردم از آنجا میگذشتند کث و میشد بعد من گفت خلاص بزرگ از تو صادر شد
 آنجا بل بر من را لعنت میکنی و حال آنکه در بغداد یک جمیع اهل سنت است منی باید جوز من بریزید ا اثبات نیاید و الا ترا تهد
 میزنم و دستت بنامم کفم در جای خود درست نشین بجان آید نو چگونه اقامه حدیسیمانی کسی و حال آنکه خود ترا تهد و است زیرا که هر
 درین محتاج با قانہ دلیل نیست و صحبت و تعصب چشم دنیا به زبیکه که هر دو بر او از من نظارت شیماری در قطع نظر از نمودن آن
 از ضرورت است اثبات این دلیل از مشکلات نیست بلکه این مسئله با دغ نامل بهر حال و صحبت و مانگ بر در سخت قدرت پس کل
 فکر باشد بزرگان عساکر و حیرتضواد افکننده که ما بر نه در همه فن در مثل بطلب آیا فرمشت کرده کلام علامه تقی زانیر از شرح
 مقاصد در ذیل ساجت ماست با وجود بودن او در صحبت و تعصب گفت چه حیرت کلام وی گفتم نیست که میگوید شکی نیست
 در اینکه اصحاب پیغمبر همه علیه و آله یحیی اذیت ربانی نبوت او بعد از وی و هر چه میصوم نیست دلانم کفره هر سیکه
 ملاقات پیغمبر همه علیه و آله کند بخیر موسوم شد الا اینکه کف بنامم از من بر او این زیرا که شوق غصایم کنیم بر اسلام و مسلمین مانا
 بعد از ایشان از طایمان پس شدت سید به بنظم ایشان زین و همان و حیوانات و جمادات پس ایشان را با لعنت خدا و لعنت
 همه لعین پس بی گفتم آیینت این صنون گلکش و خضه مقصودش در این ذیل گفت بی سکن میگویم کتبت علامه تقی زانیر و از کمال
 حجت بنده بلکه من از او علم استم پس باید مرا ایضا از آیات حمله و اخبار بنویس کفم ایترم میباش لعنت بریزد و معویه زبیکه آید بفرقه
 و اخبار بنویس ذکر نمودم از طرق شمار در اینجا بگفت بی زبیکه از او عهد و پیمان گرفته برین خواندم قول صدایه را در وقت
 اعراب که فرمایند ان الذین یؤدون الله ورسوله کفرهم الله فی الدنیا و الاخره و انک انکم سمعتم عذبا فیهبنا
 یعنی بدستی آن ک یک اذیت نماید خدا در سوره الفتنه خدا ایشان را در دنیا و آخرت و عیب نموده ایشان را عذاب بزرگ
 پس گفته چگونه است تقریب در استدلال کفم آیا در اخبار متظاهر دست همه وارد نشده از طرق شایسته پیغمبر همه علیه و آله آورده
 یا علی که در آنکه حربه و سبیل سبیل و محمد کلمه و دمدم و مکن حاربک خدا حارب و حارب الله
 یعنی یا علی با او دعوا کردن با او دعوا کردنت و قبول کردن تو قبول قول منست و کوشش تو کوشش منست و خون تو خون منست
 با توجیک که یحیی با من و خدا دعوا کرده گفت بی وارد شده کفم آیا باز در اخبار متظاهر متواتره از طرق شمار از حضرت پیغمبر
 که فرمود حسین از منت و من ایترم کوشش او کوشش منست و خون او خون من گفت بی وارد شده کفم آیا در اخبار متواتره
 متواتره در طرق شمار وارد شده از حضرت پیغمبر که فرموده فاطمه علیها سلام با چه کوشش منست پس در غضب آورد تحقیق مرا
 بغضب آورده و هر که او را اذیت رساند یحیی ترا اذیت رسانیده گفت بی وارد شده پس ایترم آیا در استدلال
 تقریب تمام است یا نه پس فرود را بر زبیکه مدته سکت شد که با بقیت شد بر زبیکه که بخار قبول کردن من نیست

رئیس را بستاند بنامش و چو چنین بشاید با یکدیگر قول کردن این نشان لازم دارد از ندادن این که عمارت شب از خفیبی تم و دو صاحب
 و لازم دارد و خوب ملین بر آنجا بنده نیزه و موید نعمتم بعد از اینکه خواهم از مجلس خیمه مرا تم داد که نصف عت دیگر نشین و خادم خود را
 نمود که قوه قویان هرگز کند بعد از آنکه در که امشب از بخت هول مردمان بر حمت میمانند گفت در بحث حکم و حکم از شرح عضدی
 ایراد نمودم اورا بشنید آنجا دوس و ملول را و شادام او را بنایت وقت از بخت و ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و برکت تری
 از دشمنان و سبکبران فضیلت آنحضرت مانند کجنگ کوچکی سلوله بلکه مثل خرمی که کل گفته و توانم پروردن سید بعد از اینکه منزل بیامدم نمی توان
 در آنجا هر دویم که منظر است از جابر بن سفيان و کوفه فاضله سک بر پیش نهاد دید و زبید و کسیکه در این بر این رخ پادشاهان
 با لعنت خدا پرسیدم که خبر داد ترا بیان و فهم گفت بعضی از فدا من در وقت بخت با او در آنجا میان مردم بوده و بن خبر دادند چه نطقه
 ملاحظه میکنی بر سینه این بوی رخ مرابح کرده بجهت آنکه من در مجلس از مجلس ششم خدا لعنت کند برید طعیرا در جواب گفتم ای معنی فندی
 ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حصار است با وجود آن در بنیام نطقه از سئل مرغی غایت معنی این سخن مرا پسندیدم نمود بعد سکیم
 ای دوستان را آن رسول بر سینه معصودین ملان نیست در سئل این مقام مکر خالفت بشیعه در چیز اولاً لا یطلب ایضا در بابت این
 پس هر که در اخبار یک از طریق بیان که شت فلکند و همچنین در جمله دیگر از اخبار یک از طریق بیان است سید آنکه سبک این با جابل حق است
 و با فرمته بگفندی یکویم تحقیق ذکر نموده صاحب صفت آنجا که از دشمنان است در حق احادیث روایت کرده حکم از اس
 مردی از اهل بصره آنکه در آن نشسته بود از جوامع گفت حین شفاعت جده یوم حج نوشت اینها
 حضرت بر سینه خلیل الله و حضرت رسول الله علیه و آله آورد حضرت از جوانه و کت و فرمود هر که مرا محبت مرا اذیت نیاید
 شفاعت من با او بزرگ در روایت که در طهرانی رزعا ذ ان النبی قال یؤید لا یؤید لا یؤید لا یؤید لا یؤید لا یؤید لا یؤید لا یؤید
 علیه السلام و آیت توتیه و آخرت بقا لله و اللہ یفنی بد لا یهدل بین طهرانی قومه لا یمنحوه
 الاخالف الله یمن صد و درهم و قلوبهم و ساطع علیهم سبک حضرت سید صلی الله علیه و آله بود خدا بارک نمود از هر چه
 خبر کرد حسین باین دادند و از تربت اوین آوردند و در او این خبر دادند فتم یکسکه روح من در دست است گشته میشود در دست
 قومی که منع میکنند آنرا مگر یکسکه خالفت از خد تعالی میان سینه و قلبهای ایشان و اثر از این سبک خیمه و میوشاید ایشان نسبت
 در روایت کرده آنرا این عا که از عبد الله بن عمر دعای مرفوعاً بلفظ زیره خدا مبارک کند ازین ملعون بر سینه که خبرش است حسب و در حدیث
 بمن دادند و از تربت اوین آوردند و دیدم قائل او را آگاه بشید گشته میشود در میان تو سبک باو یاری میکنید مگر یکسکه خدای تعالی همه آنها را
 معافت میفرماید و ابو یعلی روایت کرده از ابی سعیده گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود پیش این بن برستی بر پایت تا
 ایکه اول کسیکه بآن رخسار از مردیت از بنی امیه در روایت دیگر که ادو حفظ ابی سعید از بنی امیه از آنجا که خزانگی مردوزی در کتاب فتن
 از ابی عمر مرفوعاً روایت کرده که فرمود پیشه امر است برستی قایم پیشه تا سبک اول کسیکه رخسار میگذرد مدیت از بنی امیه که او را بر سبک
 در روایت کرده در بنی امیه شبیه و ابو یعلی در وایه و حافظ ابوبکر محمد بن اسحق این فرموده است بنی بوری و هیچ دان عا که رضی از ابی در علی
 بر سینه که حضرت سید صلی الله علیه و آله فرمود اول کسیکه سنت من غیر مدیت از بنی امیه و در بیان علاوه کرده که او را بر سبک بیدار
 این خضر از بنی امیه بایه زیاد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خانه بیرون تشریف میآورد حضرت فاطمه علیها السلام میگفت شنبه
 که حسین علیه السلام که میگفت فرمود آید سید که که که در آن حسین مرا اذیت نماید و هیچ روایت نموده در وایه لیسوه از امام افضل
 عمارت برستی که آن فضل داخل شد بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد یا رسول الله بر سبک من خواب بری دیدم شب حضرت فرمود
 چه دیده عرض کرد خواب من شب سینه فرمود صیبت عرض کرد دیدم که با پاره از بند شما بریده شد و در کنار من گشته حضرت فرمود
 خبر دیده است از آنکه متولد میشود پسری که در کنار تو باشد پس تولد نمود حضرت و طه حسین علیه السلام او بود در کنار من خاکی که حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله فرموده بود که روزی در آن خدمت حضرت رسول داد را بکنار او که ششم بعد مرا انتفات نموده ناگاه
 از دو چشم حضرت رسول عاریت که عرض کردم یا نبی الله پروردارم فدای تو باد چه شد ترا فرمود جبرئیل بن نازل شده خبر داد بر سبک
 است من زود میشد که فرزند مرا شهید نمایند عرض کردم پس فرزند ترا فرمودید و از تربت اوین آوردند که سرخ بود اینست آنچه که
 کرده آنرا جمع نموده صاحب کتاب صفت آنجا در کتاب خود تذکره در بیان معنی انور گفته است به آن هر که نامل کند در آنچه از
 اخبار گذشته که از طریق عامه روایت شده بود و همچنین در جمله خبر کثرت دیگر که بطرق ایشان خبر در دست در فضیلت و عت

میسوزد

فَأَنَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ فِي هَذِهِ جَنَّةٍ مَدِينَةٍ أَسْمَى الْبَيْتِ الَّذِي فِيهَا جَنَّةُ الْحَسَنِ وَجَنَّةُ الْحُسَيْنِ
گفت کہ حضرت رسول در حق جن حسین فرمود خدا یا برستی که من دوست میدارم ایشان را پس دوست به ایشان را او دشمن میدارم پس
که آنها را دشمن بلند و در دایت کرد و طبرانی دیگر از ابراهیم و فاکر رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کردند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود پس
که حضرت رسول فرمود هر که مرا دوست دارد و حسن بن را دوست دارد و اوست کرده احمد و ابن اسود و حکم از ابی سعید
إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَ لِي مَا لَمْ يَكُنْ عَلَّمَ لِي وَأَنْتَ حَسْبُكَ مِنْ حَسْبِ جَنَّةِ الْحَسَنِ وَمِنْ أَنْتَ مِمَّنْ نَفَعْنَا لِي
برستی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که حسن بن را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که ایشان را دشمن دارد بحق مرا دشمن
داشته و طبرانی روایت کرده دیگر روایتی که از سلمان و ابو عمر از او و از ابی هریره از غیر صلی الله علیه و آله که فرمود عن النبي
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ أَحَبَّ حَسَنًا حَسِنًا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَحَبَّنَا وَمَنْ أَحَبَّنَا حَسَنًا حَسِنًا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَحَبَّنَا حَسَنًا حَسِنًا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
أَنْتُمْ مِمَّنْ نَفَعْنَا لِي وَأَنْتَ حَسْبُكَ مِنْ حَسْبِ جَنَّةِ الْحَسَنِ وَمِنْ أَنْتَ مِمَّنْ نَفَعْنَا لِي وَكَأَنَّ عَذَابَ جَنَّةِ الْحَسَنِ
هر که حسن بن را دوست دارد مرا دوست دارد و هر که حسن بن را دوست دارد مرا دوست دارد خدا او را دوست دارد
و هر که خدا او را دوست دارد در جنت نغمه نماید و هر که ایشان را دشمن دارد ظلم کند من او را دشمن میدارم و هر که من او را دشمن دارم
او را دشمن دارد و هر که خدا او را دشمن دارد او را دشمن کند و او را عذاب قیوم شده در دایت نوده احمد و تمیمی و حکم از
ابی سعید و طبرانی از حضرت عیسی بن سلام و عمرو جابر و ابو هریره است این روایتی که در او روایت شده است که از عیسی بن سلام
عَسَى وَابْنِ خَضْرَاءَ أَيْ بِيْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ قَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ سَيَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَهْلَ الْجَنَّةِ وَوَأَدَّ
الْقَبْرِ الَّذِي فِيهِ زَوْجَاتُهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَوَأَدَّ
أَنْتُمْ مِمَّنْ نَفَعْنَا لِي وَأَنْتَ حَسْبُكَ مِنْ حَسْبِ جَنَّةِ الْحَسَنِ وَمِنْ أَنْتَ مِمَّنْ نَفَعْنَا لِي
روایت خود فرموده که فرمود خدا یا برستی که من دوست میدارم ایشان را پس دوست به ایشان را او دشمن میدارم پس
ابن عباس گفته است که ایش از او دوست دارد بحق مرا دوست داشته و هر که ایشان را دشمن دارد بحق مرا دشمن داشته و روایت کرده
طبرانی دیگر روایتی که در فضائل صحابه از حضرت ابراهیم بن سلمه روایت کرده است قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا تَشَاءُ أَهْلَ الْجَنَّةِ وَوَأَدَّ
الْأَنْبِيَاءَ عَنِّي وَإِنْ أَبَيْتُكَ سَيَسْأَلُ اللَّهُ تَعَالَى أَهْلَ الْجَنَّةِ مَنْ أَحَبَّنَا حَسَنًا حَسِنًا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَحَبَّنَا حَسَنًا حَسِنًا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
که آنکه اولاد نبی باشد غیر از من و برستی که دیگران دوستید جوانان اهل بهشت کرده اند که در دایت کرده اند
و در روایتی که از جنس ابن عباس فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود است که من دوست میدارم جوانان اهل بهشت
از او پس و روایت کرده که در روایتی که از ابی رزمه برستی که حضرت رسول فرمود قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مَنْ أَحَبَّنَا حَسَنًا حَسِنًا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَحَبَّنَا حَسَنًا حَسِنًا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَحَبَّنَا حَسَنًا حَسِنًا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
اینها دوست میدارند و هر که مرا دوست دارد برستی که حسن بن را دوست دارد برستی که جوانان اهل بهشت در روایت کرده اند از غیر
إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا تَشَاءُ أَهْلَ الْجَنَّةِ وَوَأَدَّ
برستی که حضرت رسول فرمود جبرئیل نزد من آمد و فرمود داد که حسن بن را دوست میدارم جوانان اهل بهشت در روایت کرده اند از غیر
ابن عباس برستی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود است که من دوست میدارم جوانان اهل بهشت در روایت کرده اند از غیر
حسن بن را دوست میدارم و روایت کرده که در روایتی که در بغداد روایت کرده اند از ابی سعید و طبرانی در روایت کرده اند از غیر
برستی که حسن بن را دوست میدارم و روایت کرده که در روایتی که در بغداد روایت کرده اند از ابی سعید و طبرانی در روایت کرده اند از غیر
حسن بن را دوست میدارم و روایت کرده که در روایتی که در بغداد روایت کرده اند از ابی سعید و طبرانی در روایت کرده اند از غیر
و عده گزندی که در زمانت دمی به درونی ازارگان عت خود خداوند عالم فریاد گزینند تا تمیز از این حسن بن را دوست میدارم
و غیرت نماید چنانکه در حدیثی که روایت کرده طبرانی دیگر روایت کرده و او روایت کرده از حضرت صلی الله علیه و آله فرمود است که من دوست میدارم جوانان اهل بهشت

بردی بنی ناز

عرض کرد ذنب یار رسول است فرمود حسن حسین که پدرشان عیان اطلب و مادرشان طه دختر قریص است حیدر آله ای با بر زمین
 شمار کرد مردم از جهت عده و نحو عرض کرد ذنب یار رسول است فرمود حسن حسین که عیونشان حضرت ابی طالب و عده شان نام آله و خیر اهل بیت
 ای مردم آنچه مردم شمار میکنند مردم از جهت خالو و خاله عرض کرد یار رسول است فرمود حسن حسین که خالوشان قاسم ابن رسول است
 و خاله اش زینب بنت رسول است فرمود در پیشگاه پدربزرگ پدرشان و قده و جدشان خالو و خاله ایشان مولود عثمان و خود
 ایشان هم در پشت پیشند و هر که دوست دارد ایشان او هم در پشت است و هر که دوست دارد دوسته ایشان از او هم در پشت
 میباشد و این حدیث طهرانی روایت کرده دیگر در این کتاب نیز روایت کرده و لفظ ایشان است که این خبرند نام شمار آنچه مردم ایشان
 بد و جده و عمه و نحو خالو و خاله دیگر مردم از جهت پدر و مادر ایشان حسن و حسین که جدشان رسول است و جدّه ایشان خدیجه دختر عبدالمطلب
 و مادرشان فاطمه دختر رسول است و پدرشان ابیطالب و عیونشان حضرت ابی طالب و عده شان نام آله و خیر اهل بیت
 قاسم ابن رسول است و خاله اش زینب و رقیه و ام کلثوم دختران برهنه جد و جدّه ایشان هم در پشتند پس اند اینها از چهار بیت که از
 کتابت حدیث از علما و عامه نقل کرده فاضل و حاذق صاحب متن عربی صاحب کتاب مفتاح الحجاة در کتاب اهل کساء
 نقل کرده و او این حدیث است چنانچه چند دهه پیش بر این شد پس گویم بکمال اینکه نیکو قلوبش زاهدت گرفته آیا با خیر باشد که کسی گوید
 غیر مردمان بعد از خیر خبیثی نمی یابد صاحب اوست بعد از امی و هلاکت بر آن کسی که بر این احادیث خرد در پیشند در کتاب آینه انبیا خود
 با وجود این گمان کنند که احادیث موضوعه و مجهوله و منترقه مختلفه که در زمان موی از احادیث جمله که شاعری بود ذنبت خبیثی است
 و در حقیقت از احادیث که اهل دارد بعد از غیر آنچه که منع بماند مردم از این پادشاهان تقریباً سینه اشده او که بر نبودن بر او
 ای که داشته شد بر نیک و ولایت اهل کساء از امور واجبه است بلکه آن خبر حقیقه است بعد از امی که یکم مضمّن دارد از این است
 احدی را غیر از اهل بیت عصمت علیهم السلام حضرت ابی طالب یا زنی از زنها بی غیر آنها را بر نهد که وام نام است پس ای و عذاب بر کسی که
 تقصیر در هر بیعتی دارد اهدی از مردم این خبیثی بر اهل بیت است زیرا از جمله سینه ناه عیان ابراهیمین حضرت فاطمه علیها السلام
 اخصه حسن حسین ایشان بعد از رسول خدا و اهل بیت است و صدقه منظور معصومه آینه مخلوق خدا پس نیست سینه فریش حضرت فاطمه که
 فرمود بر نیک ایشان فصلانند در دنیا یعنی بر نیک مخلوق خدا بر حسب نیت و ضمائر و کلمات و فواید در خدمت یعنی بر نیک ایشان
 بحسب درجات و منزلت و مقامات عنوان و پدرشان از ایشان بهتر است در جمع اینها بی نهد چگونه حافت و جهات غیر کرد
 بر آنکه کوشش او بود و چشم دیگرش سیاه بود یعنی خبیثی نیم در آنجا که بود ادب که در ادب گفت این کجیف نیم از تو بار رسول است
 در بر داشتن بخار این دو طفل پس نیک سواد او بیهوده جوانان اهل بیت خبیثی نیم که بود در جهات بند طفل شیر خواره اگر چه شیخ
 ناقص العقل بود پس بیست آه عیله و آن خطه کرده بدو نمود او را از غفیت خود بگردانست که بدو ادبش و فرمود بگذارد آنها که ایشان
 فاضلانند در دنیا و همانند در خدمت و پدرشان ایشان بهتر است پس چگونه چنانچه باشد ترا یا خبیث که سو ادب ندانند و نیت ترا
 طفل جوانی با وجود نیک آنها در نیجات یا غیر آن چنانچه در دنیا و آخرت از آن مخلوق خدا پس چگونه باریست بر ادب نیت او
 بیک نوه ادب نماید بر آنها باریست که از ایشان بهتر است و خبیثی نیم بعد از ذنب حضرت رسول است حیدر آله و خیر اهل بیت
 نمود و از او سو ادب پدرشان و قسم همان خود آنگاه کلام حضرت رسول با وجود اینکه در فاضل است احتساب است افاضه و دنیا پس بیست
 از او رفته و نهاد که بر او در حال ظاهر شد تو از این تقریر که گذشت که نزد که در حضرت سید عالم علیه السلام ابراهیمین
 در آن مقام ذریه ایشان که همانند در دنیا و آخرت این بود که آنها را داده فرود سینه ظاهر شام جمع مردم معنی بودند
 فاضلان در دنیا و آخرت و زیاد نمایند بر ایشان حدیث فضل و شرف و دره و پیشند ایشان فاضلان آله خلق خدا بعد از
 جد و پدر و قادر و ایم تقصیر بر همه از فریب حضرت رسول است که در اخبار متواتره مقدمه فرموده حسن حسین مرد و سینه جوانان
 اهل بیتند در بعضی از این تصریح بنوع شده یعنی بحسب سیادت و فضیلت و این چنین که در فریب است و لا تقبوا الحسن و الحسین
 فانها سینه اهل بیتهم و لا تقبوا اهل بیتهم سینه حسین را بر نیک آنها در سینه جوانان اهل بیتند از او کسب و خیر
 گویند و در حدیث حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که ای ابن ابی طالب که فایده بزرگ در آنست و او دلیست نیم
 و نو که تاملت که بنگار نماید باغ حسین و تقصیر که از روی گوید کلام خدا و رسوله اگر تقصیر نموده از تقدیم و سینه آل است
 و اهل بیت رسول است بر این که بر این پس از آنکه کاف دارند از آنکه اینها مبنیان تقدیم است و طاعت و عقده ای است

و همچنین بر سر بارگه و غم و شاد و خالو و خاله و خودشان و دوستداران ایشان در پشت است

ما دین برش را بر انجا داد و همیای معصومین خیار و عزت بی ثبات در زیر آتش است و ولایت بر آنکه کلام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 در عود حقیقت است باینجه بر سببیکه آنها دو سید جوانان فاضل بشد از این دو مرسلین و اولاده غیرشان پس هرگاه که یکی این آتش است
 چیت و چه دارد در خراج نودن یکی عیبی از تحت عموم بگویم بر سببیکه این در صورت آشناست لیکن آشناست در حقیقت
 بگو فظ اهل عرف عطف یعنی داد و عطف و آنرا فظ الا یعنی از غیر است که بصریح نموده بان طایفه اهل ادب و از جمله ایشان
 فرزندی در آن کسفته و کون الا طایفه نژاد اولادش است که کلمه شش غلبه آلا آید که کلمه اولاد یعنی لدی المرسلون الا ان ظلم ای
 و لا اذین ظلموا یعنی بی حقه الا طایفه در نژاد داد و عطف است که باقی باشد مردم را بشما حق می آید آن کس بیکه ظلم کرده و خوف نکند پیش من
 پیغمبر و آن کس بیکه ظلم کرده شده اند پس آنچه در این حدیث قبیل عطف خاص رحمت و این نکته بر حسب فطرت مشهود است
 و قابل کن بعد بگویم قسم بیکه ضیعت داده محمد و اهل بیت معصومین او بر سبب عیان آن کس بیکه دشمن میدارند از محمد
 و فضایل بسیار انکار برینید و مقدم میدارند غیر ایشان را بر ایشان باینکه ایشان در واقع داخل بشد در تحت صحنی از صنف اشرار
 در دنیا از صفیان و خستایان و اولاد از آن زیرا که در جب کریمه بصریح بان شده حتی جمله از آنها وارد شده در انجا که از طرف
 ایشانست چنانکه در صحیح بخاری و ابی داود و مسند احمد بن حنبل و فضائل معنی و حلیه خط انجم و غیر اینها از کتب این طایفه
 ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لعلي عليه السلام لا تحزن لآل مؤمنين لا يعصونك الا ما وافق وقال لولا اني نهر فوجوا لله
 وقال من عم آية من آياتي وهو يعصني عليا فهو كاني لئن مؤمنين وقال ما كان حالنا اذ جعل علي عليه السلام كذبت من عم آية من
 تولا في حجة وهو يعصني هذا يعصني الله لا يعصني وعاذ به الا كما فرأوا معاوية وولده حين قال من تولا ه فقد تولا به ومن
 تحاه فقد تحاه ورواه أحمد بن حنبل في مسنده مرفوعا قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا علي ان من فارقه فقهه فقه
 فقد فارقه الله ومن فارقه فقد فارقه ومنه دفعه لابي ابي الرضا قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ما كان حالنا اذ جعل علي
 الا يعصني آية في كثير من الكتب فهو قوله العاصية والخاصة عمل في سعة الحد كما عرفنا فافهم على عهد رسول الله صلى الله
 عليه وآله يعصنيهم عليا عليا وعن زيد بن ابي عمير ما كان حالنا اذ جعل عليا وولده وعن جابر بن عبد الله
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله واولاده يوم يرد اولادكم على ابيهم طالبا عليهم السلام فمن احبهم فاعلموا انهم شره ومن اعصم
 فاعلموا انهم لعنة وروى في الحديث ان داود عليه السلام سئل سليمان وهو يتوار على علي بن ابي طالب وروى في الحديث ان داود
 عليه السلام سئل سليمان وهو يتوار على علي بن ابي طالب وروى في الحديث ان داود عليه السلام سئل سليمان وهو يتوار على علي بن ابي طالب
 الحديث كما نورد اولادنا بحجة علي بن ابي طالب عليه السلام ووجد علقمة الثقفي حجة الله ما احبهم ان ذلك شئنا باسلافنا
 حاصل مضمونی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یعنی علیه السلام دوست نیدارند ترا که تو دشمن نیدارند ترا که تو دشمن
 و فرمود یا علی اگر تو بودی حرب خدا میشد و فرمود کسیکه کن که او ایمان آورده با تو من آورده ام و غیر او دشمن دارم
 پس او کاذبست و موافقت و در حدیثیکه نوشته بود در اصل شد علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود دروغ گفته کسیکه کن
 کند بر سببیکه او مرادوست دارد و محبت منت و حال آنکه او دشمن دارد این مراد و عداوت او را داشته باشد قسم بخدا
 دشمن نیدارد او را و عداوت او را نگاه ندارد که کافر این حق با اولاد ازنا و فرمود هر که دوست دارد او را مرادوست
 داشته و هر که او را محبت رنده مرادوستی در دایت کرده احمد بن حنبل در مسند خود مرفوعا باین در عهد الرجم گفت حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی اگر از من جدا شود تحقیق ار جدا شده و هر که نگوید جدا شد از من جدا شد و در آن کتاب
 رفع نموده روایت را باین نیز گوید بجا فرمود که بود علی علیه السلام در بیان شکافته اخیر بشرت و نفعش را نمیشناسم
 که بعد اوست او در بسیاری از کتب جمهوریة عامه و فقه از اجماع حدیثی روایت کرده که مادر عهد رسول صلی الله علیه و آله
 زینب بنت ابی عمیر بر من دشمن علی علیه السلام و از زینب این اثرم بگو نیست شما شریفین را که پیش دشمن علی و اولاد او را از جباران
 عهد به گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود استحقاق نیدار اولاد خود را بچ علی بن ابیطالب زیرا که سید مردم است از
 از آنها که علی را دوست نیدارند نیستیم که رسالتکار نخواهد بود و هیچ اثر در نهاده عود آورده که در حدیث وارد شده
 بر سببیکه حضرت داد سوال نمود از سلمان و او متحی بنمود علم او را در آنست حدیث که بودیم با حقانی که بنویم اولاد
 خود را محبت علی بن ابیطالب و عداوت عطفه ثقیف نیست من اور قسم بخدا باینکه محبت این بر کوا

خیریت که آنجا می شود آن سلام در دست که پیش بر شیکه انصاف بکنند ما بیستایم هر که از خود دست یا از غیر بشین دان
 او علی بن مطایب را آن حضرت پس ز میان خیر در شدی خیار که نقل کرده آنها رسید جل سید حکما سلام بر داد در کت
 یضیح الایمان و تعویذ الادیان پس بدان بر شیکه از عیب ترین طریقت و غریب ترین مجازی که متعلق است بدین خیار است که
 داد ما مرد صالحی از غویان از اهل شریعت گفت که در پیش رسال طاعون مردی بود فاعل از اهل سنت در حکم صلا و
 با و رجوع میکردند مجلس میرسد و آن کو با نام او است این فندی گفت که بی زوری در شان ما ندیدم بود که محتاج نمود طبیعت
 او را بر تن بل بنوعی و از مجلس پرور آمد و در سال نشسته بول میکرد بسال چون نزدیک بود گفتار این مجلس را شنید و او را
 بود که سن او در بیست سال بود پیش گفت ای کرده اهل سنت و جهات تحقیق نیند من یک سده و حکم نوشت بسبب
 این که از غیر من شستار. آن ظاهر که آنجا به نیکو است که درین از اهل سنت و جهات در مجلس صفای شده است اما علی بن
 ابیطالب دشمن شنید در پس در ادعای شستن و محبت صفای شده در دع کوست بر شیکه من او را در دم و قدر عهد او را
 در قلب من بقدر ضرر زه بزرگت بعد سوال کرد یک ای ایشان که شامچه بگویند در این بعضی از ایشان گفت عداوت او را
 نزد من بقدر آن بزرگت و بعضی گفت که در نزد من بقدر آن که کوچک است و بعضی گفت نزد من بقدر آن است بعضی گفت نزد من بقدر
 آن که غیبت همچنین بر یک سخن گفته تا آنکه در هر یک از ایشان گفت که عداوت علی نزد من بقدر دانه خرد است بر شیکه آن صفت پس
 این سخن را که مضمون می بود بصفت ایشان شنید پیش لرزه و طول داد استخوان خود را در سبیل ایشان بقوله خدا را تمام کرد و کشته
 شده بعد از مجلس شد کشتن تیر و زرد کشته بسیار. لا اله الا الله سبحان الله میگفت و او مرد سیکه گفت هر از من نمی پرسید چه بسیار
 لا اله الا الله سبحان الله گفت که در نزد خاله در هر حال تهرت گفت با و زودیت که کثرت عجب مرا اهل کنایه ارباب
 حیات و کیفیت غریب که مرا عرض شده گفته بگویند است آن گفت که من یکدم آن خیار که از طرق ما روایت شده در صحاح
 و غیر آن از کتب معتبره از حدیث اهل علم بود آن در کتب ارضیایه و بعضی است باینکه که آنها داخل کرده نوشته اند آنها از حدیث
 او را از کتب معتبره و بعد از فوت مصنفین در بعضی جاها عادت نوشتن آنها در نسخه که از روی این نسخه است
 نوشته شده و هیچ را از این کتاب تو بسیمایم و قطع و یقین کردم که این خیار از منی مناصب همه عهد و آله صادر شده گفته که اگر چه
 و چه بسبب بر صدق او پس شروع نمود در خواندن بی کسوف فرقی حضرت رسولت که آنجا شنید او را خود را به دست علی ابن
 ابیطالب تا آخر دنیا چون بگذرد اخبار کشته گفت قسم بآن کسی که جان من در دست اوست و قسم بآن کسی که میمیرد و زنده میکند
 این سخن از دو دهه مرا آوده یعنی هم در آن است و هم در حدیثی که در نگاه سوال شنید از دهه این شنید که در ایام جوانی
 که سن من بیست و نه رسیده بود در بغداد تحصیل علوم بودم در روز بسیار کم برای جانی می پردون همه زبانی از آن ارفاضه شد
 اراده کردم که بوی مدرسه رجعت کنم از آن راه رطم بخانه همیشگی که حسابش مرد بزرگ بود از بزرگان شهر و صاحب خانواده بزرگ
 خواهم مراد بکنم که رفت بسیار شد و شدم و شوش چاره بود در خانه بکنای خود امر نمودم که طعام برای این بزرگان بعد از صرف طعام
 خواش بود که در در آب تا وقت عصر است نهیم بکنای فرار بر برای من عرض کردند زبانی که بخواجه داخل شدم همیشه امیر
 که خیمه که ما در این منزلت زدن فرستاد که ما با دزنی نمایه زبانی که خیمه با او رفت و در دم بسیار جسد و غم و سفید و صحت
 و این چنانکه میگردید که آنرا بجهت ضیق السالطه از اطراف طاعتی که در این شهرت حرکت آمد و نفس را در هر
 غایب شده که که دم خد اقبال را در این منزلت نمودم خواهر خود را با او واقعه نمودم در آنوقت او عیض بود چون شام بر او بگذشت
 و حمل و ظاهر شد با من همیشگی من تم خورد که آنرا از عذاب شد بنیاید هرگاه در شکوی خود راست بگوید بکنای حکایتی که آن را
 در میان جا ریشه بود بیان نمود چون خواهرم بکن که در است میگوید شخصی زدن فرستاد که در خبر در خواست آن کنیز را
 با آن شخصی که در شک اوست بکشید و زود در حال آن کنیز است که مادر این پریش پس از آن توبه نمود به هر چه مرا حد کرد و فایده
 با زدن با چاره زن فرجهی چادرش پشیده از مردم پرورد آمد فندی او را گفت نیشن در طرفه نشسته و گفت گوش کن چنانچه
 میگویم هفت روز اول همه حکایت بود چنانکه او گفته بود گفت تا پس واقع شده گفت با بعد توبه آن جماعت کشته گفت
 ای کرده همان بسید چنانکه شکر دارد در بود این سخن در آن زمانه که بعضی و بعضی یک نیست در داخل بودن شناسا در
 یکی از این بزرگان که شناسا اقرار کردید مانند پرین بر من دشمن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میگویم بر شیکه دشمن این
 من

فصلی در حکمت

جاری گشته فرمایش آن روز است که بان تربیت شریف خطاب نموده فرمود خوشتر بودی تربت هر آنی خوشتر شود از تو قوتی که در او
 بهشت میزند بدون حساب و افاوه میکند هر که از شیعیان در که بلا درین شود بدو حساب و اقل شوند و بعبارت دیگر
 شوال بر طینت برای آنکه آن طینت که در آنجا دفن میزند مخصوص است بکسیکه در خدمت سید الشهدا شهید شده باشد قرن
 بسیار و چو چنین باشد بیکه در خدمت صاحب حضرت سید الشهدا بهشت بدو حساب ضرورتیست که احدی از اهل اسلام
 در آن عمل نکند و اگر خصوصاً این باشد لازم است که اینکلام از آنجا که ضرورتاً از او هیچ نمیکند و از آنجا که شایسته است
 بعد از آنکه در پیش حضرت امیرالمومنین در وقتیکه رسید مصارع شهیدان بود بگردم بپایه که در این زمین بهشت شده
 دوست پیغمبر و دوست سبط از اولاد پیامبر افاوه میکند در نظر دقیق مورثان و هم در آنجا که این زمین کسبیده است
 از تیره محل کجین خونهای کسبیده بود و بیکه شهادت از بیاد و سبط در آنجا که پیشان و غیظت و کبر بود بالاتر از شهادت ایشان
 در سایر قبایع زمین بلکه از بیاد و از یک بعضی بود مطلق شده و آنچه در آنجا واقع میشد افعال ایشان نمود در عالم
 و شال خود ایشان سوال کردند از خداوند بیکه شهادت ایشان در آنجا باشد تا مزبور کرد و خونهای ایشان بان ترکیه فوج حضرت
 سید شهیدان و عترت و صاحب او مزبور پیش این مزبور کشف میکند از سر کوهی مکتوبه و آن اینست بیکه طینت این دنیا
 و سبط بود در عالم طینت و عالم ارواح و در اول متصل بود طینت صاحب سید شهیدان روحی از طینت شده که در زمین
 شهید شده بیکه اینها باشد این رسیده بر رفته آنکه در خدمت سید شهیدان روحی از طینت شهید شده و بقیه نصح بود که
 بنیط در جاییکه پای با کیش اشاره کرده میفرمودم خدا اینست محل بار از در مصارع شهیدان بیکه سبقت کرده در این
 در طینت کسی از کد شکان و لایق میبود ایشان کی از آیدگان تا آخر صفت و این تقریب در شان سبط که پیغمبر بوده ظاهر است
 احتیاج تا فلان زار و این تقریب در شان سبط که در این تقریب سبط که در خدمت سید شهیدان
 بودند بر این پیران اگر چه نسبت در نظر هر چه مرتبه نبوت و در عصمت که در شایسته اما در نظر دقیق واضح است و بیان این
 آنست که دلیل ندارد اینکه هر کس تصف نبوت باشد مطلقاً معصومند اما در باب شهادت و شهادت کسبیده است
 عصمت موصوف نبوده میبود شهادت کسبیده از این عصمت است و شهادت کسبیده از بیاد و او همیشه چنانکه در دنیا
 شهید شده کان در خدمت سید شهیدان علیه السلام آید بعد از خبر دادن حضرت امیرالمومنین علیه السلام که بعد از صلح ابراهیم
 محبت خدا بود همه مخلوقات با ایمان توفیق در طینت سبط که با ایمان محال توقف خصوصاً بعد از ملاحظه فرمایش حضرت امیرالمومنین
 که در بعضی اخبار رفته گذشت که فرمود **طوبی لک من فریت** یعنی خوشتر بحال تو آنجا که رنج میبرد بر روی تو خونهای
 دوستان پس فهم این کلمات شریفه را با ذوق روحانی و فهم مکتوبه در اصطلاحات جموری و طرزهای سواری و نظریه در این
 محله از حقیقات که به مقام شایسته و آن اینست برستی که جماعت از حضرت امام حسین علیه السلام که عبادت بنده از حضرت عباس
 و علی اکبر و سبط و خانب زین و امام موسی و آل این ائمه شریفتر از ائمه نبوت است که دارای مرتبه عصمت بودند و سایر اصحاب
 نیز تصف شدند باینکه در شب عاشورا **هفتاد و هشتم** در شان رسول ملائکه بر سول آمده صحابه آمده بودند
 فرمودان **فرمود همیشه روز عاشورا و تربت دادن بر حضرت** و در سخن است بان و این حدیث در حقیقت از مهم مقدمه است
 و در کتاب معارف ابن عباس روایت شده **قال لما اذا انزل الله تعالى ان يهبط على الرضا الحسن وكان ولده في ربه في ابي عبد الله**
منه فلما اوصت طهها اوحى الله تعالى لها اللعيا و هو جوارح من جوارحه و اهل البيت اذا اذوا ان ينظر و الا لا تنظر و الا لا تنظر و الا لا تنظر
سبعون الف صبغ سبعون الف صبغ و سبعون الف صبغ و سبعون الف صبغ و سبعون الف صبغ و سبعون الف صبغ و سبعون الف صبغ
للك صبغ و كل صبغ اذا اشرف على الجنة نظرت جميع ما فيها و اوصت الحسن و حله و اوصت الحسن و حله و اوصت الحسن و حله
الذوا الذبا الى الدنيا و حله و اوصت الحسن و حله و اوصت الحسن و حله و اوصت الحسن و حله و اوصت الحسن و حله و اوصت الحسن و حله
و اوحى الله تعالى الى الملائكة ان قوموا صفا و ما لتسبح و التقدس و التنا على الله تعالى و اوحى الله تعالى الى جبرئيل و اسرافيل ان
اصطوا الى الارض في قبيل من القبائل قال ابن عباس الف الف ملك قال قدامها اصطوا من السماء و اذاب في السماء الرابعة
ملك فقال لها صلصا نبله سبعون الف حجاج قد نزلها من السماء و هو صاحب العرش و اذاب في السماء الرابعة و اذاب في السماء
ترى الله تعالى في قرابته البصر و ما نزل في حله اللب و صوة الهاد صل الله تعالى ما في نفسه فادعى الله تعالى ان في حله اللب

در این حدیث
 در این حدیث
 در این حدیث

لازم ولا تسجد عنوة للیافکرتم نسیاً قال فسطحاً لعلها علیها السلام وقالت لها امر جلالک یا علی صل الله علیه ووالیه کتب
حالت فالت لها حج وحریم فاطمة من لیس بالندما نفر شریکاً منبها من معکرة از هبطت جوداً من الحجة و معهاد ذموشین
دو سبیل الحجة فسطحاً فی منزل فاطمة علیها السلام فجلست علیها لیس فی الحجة وکانت علیها الصلوة والسلام
و فی الخیر فقتلوا المباء و قطعوا شریکة و نفضوا بینه من منادیل الحجة و کتبت علیها و نقلت فی حبه و قال یرک الله منک
من مؤلود و ما یرک الله فی والدیک و هذا لایة لایة جبرئیل و صاحب جبرئیل محمداً صلی الله علیه ووالیه سبعة أيام فلما کان فی الیوم
الشارح قال جبرئیل یا محمد صلی الله علیه ووالیه انزلنا باینک هذا حق نراه قال قد حل الیوم صلی الله علیه ووالیه علی فاطمة علیها السلام
فاسد الحجة و هو ملوف بقطعة صوف صفراء قال یه لایة لایة جبرئیل فحل و قد لیر علیها و نقل فی حبه و قال یرک الله منک من مؤلود و
ما یرک الله فی والدیک با صریح کربلاء و نظیر الحسین علیه السلام و کتبت علیها صلی الله علیه ووالیه و سلم و کتبت علیها
ذکره و قال لایة لایة جبرئیل علیها و فاطمة انزلتک السلام و من لیس علیها و ما تسمی الحسین علیه السلام
لایة لایة جبرئیل و فیها انما قال رسول الله یا جبرئیل علیه وکتابه و کتبت علیها و ما تسمی الحسین علیه ووالیه ما تحرق الله من مؤلود
هذا فقال یا حیدر یا جبرئیل و فی حبه قال شریکة لیس علیها و کتبت علیها و ما تسمی الحسین علیه ووالیه و کتبت
لایة لایة جبرئیل فالت فی حبه انما قال رسول الله یا جبرئیل علیه وکتابه و کتبت علیها و ما تسمی الحسین علیه ووالیه و کتبت
فاقرها من الله السلام و قال لها یا بنت ستمه الحسین فکانت من مؤلوی السلام و الیه یعود السلام و السلام
علی حنین و هما صلی الله علیه ووالیه و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها
شبهه و لعلت فی النکاح و ساعدتها علیها و وصا بها فقال من قبل و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها
لا ان الله ذلك فالت فاطمة علیها السلام حان امه فلک ابن یسین یسینها فالت لیسها حان امه حان من رسول الله و ما
فی عذابه فالت فاطمة ما ان الیوم حنین و قال لایة لایة جبرئیل فالت فی حبه و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها
ما ان الحسین علیه السلام لیسها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها
فالت فی حبه و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها
سرتهم مؤلوی و مصالحهم و عزمهم و الا سلام یحتمل مدخل الحجة و معصیهم بدخل النار قال و عزم جبرئیل علیه
السلام و عزم الیوم و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها
افضل الارض قال لا ولیکم الا الله صلی الله علیه ووالیه و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها
ابو و امیه و احبه صلوات الله علیه وکرمه قال جبرئیل فاطمة لایة لایة جبرئیل فالت فی حبه و کتبت علیها و کتبت علیها
و الیه ستم الیوم و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها
علیه و فی حبه و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها
یا محمد صلی الله علیه ووالیه و سلم فالت فی حبه و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها
علیه و الیه و سلم ما لیسها ان صلوات الله علیه وکرمه و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها
علیه و علی حبه و امیه و احبه ان لا یبدین و ذکر الیوم و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها و کتبت علیها
الحسین علیه السلام و ما سبکها و اده مود خذ استعلا که عطا کند فاطمة زهر علیها السلام امام حسین مولد
در روز جمعه بود چون حضرت فاطمة زاد در دوشنبه گرفت خداوند و می نمود با حواصی که اهل بهشت مانند
آزاده عباس بخیر و بی نظیر باشد بطریقی که از عباس کو بد که با اوقات از خادمتی و هفتاد هزار قصر است
و هفتاد هزار مقصورة و هفتاد هزار عرق که با انواع خواهر و برادران است قصرها از این تصور و از هر قصری که در
بهشت باشد تراست هر وقت خواهد که نظر کند بهشت هست از نور چشم و روشنای حیرت میشود و می نمود
او که فاضل شود با خاندان و او را مونس باشد و نمود خدا به رضوان که بهشت را بهشت دهد و بهشت را بهشت
مؤلود که مؤلود میشود در دنیا و می رسد اسوی ملائکه که حرم باشد و نقلت فی حبه و کتبت علیها و کتبت علیها

در یکایک و سه فرس یک نازل بشید بوی چون قیامی از ملاکه این بجای گوید که قنبریل هزار هزار ملک است گوید در آنوقت که نازل میشدند او ستمای ستمان دیگر در ستمان چهارم یک دیند که پیش صلصای بود و او افتاد از راه بال شد که از شرق بخرید میگرفت و او را دیدند و آنها بطرف عرض نظر میکردند زیرا که او در زین نازل بود که آبا خدا بفرستد او آنچه که در قنبریل است و آنچه در خلقت شبیه میکند و در روز روشن در آنکال وحی مودعه نازل بوی او که قائم باین در مکان خود در کوع و بود مکن از جهته عقوبت بر تو برای آنکه در دنیا که در دل خود نمودی پس بسیار خدمت حضرت فاطمه علیها السلام آمد محض که در جوار بر نوازی دختر حضرت چگونگی است حال تو فرود خیزت و فاطمه علیها السلام از لیا نجات میکشید که پذیرش کند برای او در آن حال نظر ناکاه و در نازل شده و منزل فاطمه را ایستاد ای شیخی فرس کرد و بعد نشست تا اینکه فاطمه علیها السلام در وقت صبح ام حسین را تولد نمود ایضا او بوسید و ناف بر پیش باریه و بنیدلی از مندیهای بشت پیچید و برود چشم او را بوسید و آب من برهن ببارش است و گفت خدایت در ترای مولود و برکت دهد پروردگار تو را و تهنیت گفتند ملاکه جبرئیل او تهنیت گفت جبرئیل حضرت خنبر بخت ششانه رود چنان روز انتم شب جبرئیل عرض کرد همیشه یاد بر سرت حسین تا او را بر پیغمبر حضرت پیغمبر میبرد آن بزرگوار آمده و حسین را گرفت و او را در پارچه زردی پوشید و بوسید و او را از جبرئیل در در جبرئیل در آگود و میان چشم او را بوسید و آمدن برهن او را بخت و گفت خدایت در ترای مولود و برکت دهد پروردگار تو را ای همیشه که بلا و نظر که دوی حسین علیها السلام در کست و ملاکه جبرئیل عرض کرد یاد رسول الله دختر خود فاطمه را سلام برسان و بگو که این حسین نام کند که خدا او را این نام کرده جز این نیست که او را حسین میدهند برای آنکه بود در زمان او کسی که زیاده از او باشد پس حضرت رسول فرمود جبرئیل مرا تهنیت میدی و در تهنیت عرض کرد بی همیشه بجز در دنیا تا در مصیبت این مولود حضرت فرمود ای حسین که او را همیشه میکند عرض کرد که اگر تو که میدانی از شفاعت ترا و خدا شفاعت ترا پیشان زن پس حضرت فرمود بختی تا ایستاد و اینکه پسر و دختر پسر خود را میکشید جبرئیل گفت تا ایستاد با زن ایستاد از رحمت خدا و در جن عذاب خدا ششانه پیش پیغمبر آید علیه و الله نذ فاطمه شریف آورد و سلام خدا را باد رسیده و فرمود ای دختر من اولین نام کن که بختی خدا او را این نام بده فاطمه عرض کرد سلام استقامت بوی او بار کرد و سلام از من جبرئیل باد و حضرت رسول او را تهنیت داده و کست حضرت فاطمه عرض کرد یا اباه مرا تهنیت میدی و در تهنیت میاید بر نود بی ای دختر من خدا هر دو ترا در مصیبت این مولود فاطمه شهنه زد و شروع بگریستن نمود ایضا و خادین او با او کست حضرت فاطمه عرض کرد یا اباه تو چشم و بوی دل مرا که میکش فرمود آنرا است از دست من که بوسید میدد در شفاعت مرا خدا شفاعت برایشان ترا حضرت فاطمه فرمود تا ایستاد اینکه میکشند پسر و دختر پیغمبر و دشارا و ایجا هم گفت تا ایستاد از رحمت خدا و عذاب او در خلقت حضرت فاطمه عرض کرد ای پسر جبرئیل از ک سلام برسان و بگو که در کدام زمین پرین شب میشود عرض کرد در زمین که از آنکه بگویند بر اینکه ند میکنند اما حسین کی او را جواب میدهند هر که او را در کست لعنت خدا او را ملاکه مردم بر او باد و نیز در ایشان ششانه بار آید از پیش نظر از انان بعد از جای آمده آنرا خسته ذکر کرد که حضرت کست در حرز ان عیب با هم بیرون میروند پس اینهاست چرا عیبی خدا در عود سلام دو ستمای ایشان در نخل شبت میشود و دشمنان در نخل ختم این بجای گوید که جبرئیل در نخل و ایضا در کست و وقت که در شب از ملاکه صلصای ام جبرئیل گفت جبرئیل ای قیامت بر این پیشانم فرود زده و بگویند نزل شدیم زمین و تهنیت دادیم محمد را بر پیشان حسین علیه السلام گفت ای حسین نازل شو زمین و بگو او را که تهنیت شفاعت کن مرا از خدا ناز من را می شبت که تو صاحب شفاعتی این بجای گوید حضرت پیغمبر همه علیه و الله برخواست و زمین را خواست آورد زمین او را با هر دو دست کتیبان من کرد و عرض کرد خدا یا بر قسم میدهم سخن این مولود که از این ملک را نمی بینی پس از آنوقت نازل از نظر عرض رسید که محمد را تقصیر او که تم و قدر تو بزرگت این بجای گوید قائم بیکسکه محمد را است سبوح کرده بر سر کتیب صلصای ملاکه فرس میکند که آنرا که حسین است و ایضا فرس میکند بحور این که او قابله است نیست حدیث و تحقیق نقل شده از کتاب غیبت انحضرت صا و قی کان من الملائکه یقال له صلوات الله علیه بعد فاطمه فاستجاب له و نزلت جنتا و استجاب له جنة من الجنة انزل الله ان ولد الحسین فزل الملائکه و استأذنت الله فعمد في حبه حد رسول الله صلى الله عليه واله و صحبه ام المؤمنين عليهما السلام و فاطمة فاذن الله لهم فزكوا احوالهم من السماء سما و فزوا يصلحوا و هو خلقنا بالجنة فقلنا تعزوا الذي ففوا فقال لهم يا ملائكة انزلوا انزلوا انزلوا و فم هبطتم فقال له الملائكة يا صلوات الله و الله في الدنيا انتم و في الدنيا انزلوا

حکایت صلصای

تجدید و ایثار و احوال و احسان و قد استنزل الله تعالی في هذین حبیب علی سلام الله لولیه فادن لنا فعال صلوات
یا ملائکه اللہ استنزلت علیکم بالقرآن و بحب محمد صلی الله علیه و آله و بعد الوعد ان تجملوه معکم ایضا و استنزل
ان یسئل الله لولیه ان یعزله عن خطبته و یجیر کسر جناحی برده الی مقامی مع الملائکه المقربین تجملوه و حادوا الی رسول الله
صلی الله علیه و آله فهو یاسئ الحسین علی السالم و هو اعلم بخصیة الملک و استنزلوا من الله الی انما علیک بحسب
انما علیک بحسب و یجیر کسر جناحی برده الی مقامی مع الملائکه المقربین فقام رسول الله صلی الله علیه و آله فدخل علی فاطمة علیها
السلام فقال لها ما ولی و کذا الحسین فانزعجت له فمطاطبا علی جبهته رسول الله صلی الله علیه و آله المصحح الی الملائکه
تجملوه علی خطبته فمصلوا و کثروا و حمدوا الله تعالی و انشوا علیک موعظه الی العیلة نحو انما فقال
اللهم انی استنزلت بحسب علیک السلام انی ان تعزله عن خطبته و تخیر کسر جناحیه
و برده الی مقامی مع الملائکه المقربین فقبل الله تعالی من انی صلی الله علیه و آله و الیه
ما اقم علیک و تعزله عن خطبته و یجیر کسر جناحیه و برده الی مقامی مع الملائکه
المقربین کما فی کمال الذین المصدقین یا سید من عباد الله عن ابن عباس عن رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود که طایفه از ملائکه که او را مصلحت میبختند او را امری نمودند و او در آن امر فرمود خداوند شریفی او را از او گرفت
و او را در جزیره ساکن کرد و آن دولت ام حنین را شکست تا که نازل شدند که حضرت رسول و امیرالمؤمنین فاطمه علیهم السلام را
تینت دادند و خداوند ایشان را نازل شدند و فوج از عرش و از آسمان بر ما کشته شد بعد از آن که در جزیره قاده
بود چون او را باحال دیدند بسیار در مصلحت این را گفت ای ملائکه خدا ای من کجی اراده دارید و چرا نازل شده ای ملائکه
گفتند مصلحت بر شریفی در این است که نموده گرامی ترین همه مولودهای دنیا بعد از پدر و مادر او در او چشم او چشم
و او را داده شد تا که اگر کعبه او همه صیغه و آله تینت و هم برای پیش بر مصلحت گفت ای ملائکه ای خدا سوال بکنم از
شما بگویند ای من و چشم و چشمی بگویند که برابر دارید و با خود بر خدمت حجب خدا تا سوال کنم از او و سوال کند از خدا آنچه بخواهد
که خدا خطای هر عفو کند و حال مرا انصاف نموده بمقام خود با ملائکه مقربین برگردانید پس ملائکه او را بردند و بعد از حضرت رسول
آوردند و تینت دادند بر پیش حسین علیه السلام و قصه آن ملک را با پنجای عرض کردند و اظهار داشتند که از خدا سوال نماید و نسیم
او را بگویند مصلحت خطای او را با ما مرد و با ما او را فرمایید و او را با ملائکه مقربین بمقام خود برگردانید حضرت رسول صیغه همه عفو
برخواست و در فل شریف فاطمه علیها السلام فرمود بر حسین زمین بیاورد فاطمه علیها السلام او را آورد حضرت رسول او را حکم نمود
تا او را نزد ملائکه و بروی دست خود بردند ملائکه بخندند و میگویند و او را گفت حضرت پیغمبر بوی جسد و آن تو بودی
و عرض کرد خدا یا سید من سوال بکنم از تو بگویند مصلحت خطای صلی الله علیه و آله را عفو نماید و با لهای او را با عطا فرماید و او را از
ملائکه مقربین تمناش برگردانید پس قبول نمودند و ایضا از حضرت و اجابت نمود و بعد شفاعت حسین خطای صلی الله علیه و آله را بخشید
و با او عطا فرمود و با ملائکه مقربین بقاش برگردانید اینست حدیث و در کتابک لعلین شیخ صدوق بمسند خود
از جبهه از ابن عباس از حضرت رسول صیغه همه عفو و ان الله تعالی ملکاً یقال له ذی الدنایا کان له سبعمائة الف جناح فاجاب
الجناح الی الجناح هو الهوا و الهوا کما بین السماء و الارض فقبل عوما نقول فی نفسنا عون ربنا جل جلاله انی فعلت الله تعالی
ما قال فراده انجی من الله اصالة انان و نلون الف جناح فاجاب ما وحی الله تعالی الیه بان علی قطار حسرت انعام فقام سئل ان
ما یمن قواثم العرش فلما علم الله تعالی انما ابوی الیه فلما اللک علیه مکالی فای عظم کل عظمه و انس عونه و یقول لا اوصف
بما کان سئل الله تعالی و معان من صعوب الملائکه فلما ولد الحسین علی بن ابیطالب علیه السلام و کان مولده عشية
الجمعة لیلة الجمعة وحی الله تعالی لریضوان خازن الجحان ان عرف الحسین و خطبها لکر امه مولود و ولد لعلی صلی الله علیه و آله
بذرا الدنایا و وحی الله الیه انما ابوی ان من ذرا و ان لکر امه مولود و ولد لعلی صلی الله علیه و آله بذرا الدنایا و وحی الله الیه
للملائکه ان قوموا صوموا بالنسب و التمسوا العیلة لکر امه مولود و ولد لعلی صلی الله علیه و آله بذرا الدنایا و وحی الله الیه
بل و ان سیمان ارباب بل دیگر از او بود و او را با ملائکه مقربین زمین این ملک روزی در دل خود خطور داد
آیا بالاتر از خدا ای من چه چیزی است خدا بیایه برابر آن باها بان نهند و که سی و دود هزار سال باشد و می نمود او را

کتاب ایثار

که پروازکن با پنهان سال پر از نمودش قباغه از قواش عرش رسیده زینکه قدرتی زنجیر کن اوراد آدومی نمود اورا که ای ملک کرد
 بجای خود پیشیکه من بزرگ تمام فوق هر بزرگ نیست چیزی بالا تر از من و بکانه موصوف بیستم پس خداوند عالم با الهی اورا
 از او گرفت و حاج نمود مقام اورا از صفوف ملائکه پس زینکه امام حسین علیه السلام تولد شد وحی نوحه تعالی ابوی هاشم
 که خورش کن چشم را برایش بگردد است ولادت سیر محمد در در دنیا و وحی نمود بوی رضوان خان بهشت اینکه زینت دشت را
 و یکباره در بر بگردد است ولادت پر محمد و وحی نمود بوی حور لعین اینکه زینت نمایند بگردد است و نود پر محمد صبح آید
 و وحی نمود جبرئیل اینکه نازل شود بوی نبی محمد و نود جبرئیل از ملائکه قبیل نوره هزاره ملائکه است با مرکب ای من و زین
 و بجام شده که در روی آنها قدامی در وی قوت بود و ایشان بود ملائکه که اشیا را در اختیار بگیرند در دستهای او طبعاتی
 نورانی بیکه تینت به است حضرت محمد بولود پیش و نود جبرئیل نبی من پیشیکه من اورا حسین بنیم و تعریف ده اورا
 و بگو محمد شهید نمایند اورا اثر است نور بالای هزار دو اب پس وحی قائل اورا اول سابق و اول بقا قائل حسین
 من از ادب بری تمام داد از من نیست زیرا که نیاید روزی که کن کار که بیکه قائل حسین در گناه بر گزیده باشد قائل حسین در روز
 قیامت داخل جهم میشد با ملک بیکه کن چنانچه که با خدا اهدای دیگری است و آتش شوق مندر است بوی قائل حسین از شوق
 کسیکه اطاعت کرده خدا بوی جنت گوید در آنجا که جبرئیل در آسمان زمین نازل میشد بر او پیش گذشت در اوایل گفت جبرئیل
 اشب در آسمان چه واقع گشته آیا قیامت بر این زمین قائم شده گفت نه و لیکن تو نودده برای حضرت محمد مولودی و سوحش
 نموده مرا آید بوی او که تینت به هم اورا بان مولود در پیش گفت جبرئیل در رسم میدهم با نخله ای که ترا در حق کرده
 نازل شود بوی محمد صبح هر عید او و سلام مرا با و برسان و بگو که سخن این مولود در رسم میدهم که سوال نماید از خدا تعالی اینکه از
 من راضی باشد باها و مقام مرا برین دنیا و صفهای ملائکه پس جبرئیل نازل شد بخدا حضرت پسر و تینت گفت چنانچه
 امر کرده بود و تعریف داد پس حضرت رسول فرمود آیا است من اورا پیشه سخن که در عید حضرت فرمود اینها است من
 نیستند و من از آنها بری تمام جبرئیل هم گفت من ایشان بری تمام پس حضرت فرمود فاطمه علیها السلام آمده اورا تینت و تعریف
 داد و فاطمه که میباید گفت ای کاش اورا نیز بشنید شهید کننده حسین در پیش خواهد بود حضرت فرمود یا فاطمه من هم این
 شهادت دارم و لیکن شهید می شود تا آنکه بیاید از صلب و اما که بعد از او آدمی مردم پیشند بعد حضرت رسول فرمود آئمه بعد
 من حق استی از ما تا شمر پس از علیها السلام ساکت شد بعد جبرئیل حضرت رسد داد بقضیه ملک و آنچه با و رسیده بود او را عباس گفت
 حضرت رسول صبح عید او امام حسین را که در پارچه پیشم پیچیده بود گرفت و بوی آسمان آره کرده عرض کرد خدا یا حق بی بود
 و بحق بخش محمد و ابراهیم و اخیل و اخی یعقوب اگر برای حسین این عید در نزد تو قدسیت پس پیش از در پیش و در کن با او باها
 و مقام اورا از صفوف ملائکه تعالی دهای او استجاب کرده ملک بخشید و آن ملک در بهشت شش خسته می شود که اینگونه این مقام
 حسین بر عید و سپرده علیها السلام و از آنجا که باقی آن انسان خلوا علی التبیح صلی الله علیه و آله و صوره می شود و قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله ما یتدعی یا رسول الله یا من علیه السلام یا ایوم قال و ما دارتم قال یتسألکم علیکم
 و حسنکم یولوونکم الحسن علی السلام فحسنا علیکم ما نزلنا علیه صراطا و انزلنا علیه صراطا و انزلنا علیه صراطا و انزلنا علیه صراطا
 ایضا و انزلنا علیه صراطا و انزلنا علیه صراطا و انزلنا علیه صراطا و انزلنا علیه صراطا و انزلنا علیه صراطا و انزلنا علیه صراطا
 ما یتدعی یا رسول الله یا من علیه السلام یا ایوم قال و ما دارتم قال یتسألکم علیکم و حسنکم یولوونکم الحسن علی السلام
 فحسنا علیکم ما نزلنا علیه صراطا و انزلنا علیه صراطا و انزلنا علیه صراطا و انزلنا علیه صراطا و انزلنا علیه صراطا
 علیه و انزلنا علیه صراطا و انزلنا علیه صراطا و انزلنا علیه صراطا و انزلنا علیه صراطا و انزلنا علیه صراطا
 و تینت میگفتند اورا برای تازه مولود او مردی ازین مردم بخواستند گفت چه رو ما درم فدای تو باد یا رسول الله از حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام امر و در پیش دیدیم فرمود چه دیدید عرض کرد آیدیم که تر اسلام دیدیم و تینت بگویم بولود حسین ما را شنید
 و خبر داد ما که نازل شده بخدا حضرت پسر صد و بیست چهار هزار ملک و قبم نمودم از ششون عدد ملائکه حضرت پسر بروی بیاید
 خود را بوی حضرت امیر المؤمنین کرده در هائیکه تمام میفرمود فرمود یا حق چه هستی که صد و بیست چهار هزار ملک مرا نازل شده عرض کرد
 چه رو ما درم فدای تو باد یا رسول الله بیست چهار هزار ملک شنیدم پس دانستم که آنها بیست چهار هزار ملک است فرمود خدا را
 که علم و علم ترا ای ابوسن است حدیث و در راه صدوق بمناوش از شیبای شش از حضرت صادق علیه السلام ان الحسنین

حکایت فضیلت حسین

ابن علی علیہما السلام لما ولد امرأته جبرئیل ان هی طهرت الف من اللذات فیهی رسول الله صلی الله علیہ وسلم من الله و من جبرئیل قال فضیلت
 جبرئیل من علی بن ابی طالب فقال لعل علی بن ابی طالب من اللذات فیهی رسول الله صلی الله علیہ وسلم من الله و من جبرئیل قال فضیلت
 ثم سب ما در عام حج فلما احسب ان یقال لعل علی بن ابی طالب من اللذات فیهی رسول الله صلی الله علیہ وسلم من الله و من جبرئیل
 اصبته من الله و منی فقال یا جبرئیل اجلی معک لعل علی بن ابی طالب من اللذات فیهی رسول الله صلی الله علیہ وسلم من الله و منی
 و ان جبرئیل طهرت فقال لعل علی بن ابی طالب من اللذات فیهی رسول الله صلی الله علیہ وسلم من الله و منی فقال لعل علی بن ابی طالب
 السلام و ارفع فقال یا رسول الله ما ان امنتک سئلته و لعل علی بن ابی طالب من اللذات فیهی رسول الله صلی الله علیہ وسلم من الله و منی
 و لا یبک علیہ مسلم و لا یصل علیہ مصل الا یبلغه صلواته ثم ارفع و عن نصیر الدجاجات مستدعرا الا اذهر
 البطح عن لعل علی بن ابی طالب و الصلوة و السلام و علی بن ابی طالب و ارفع و من نصیر الدجاجات مستدعرا الا اذهر
 یعنی در یک حضرت امام حسین متولد شد خداوند فرمود جبرئیل را که نازل شد باز از سر از ملائکه تا نیت و من حضرت رسول
 از جانب خدا پس جبرئیل نازل شده و جویش از صریحه نداد و در آنجا یکی دید که فطرس نام داشت و از جسد عرش بود خدا و او را امری عیوش
 فرمود و او خیر بود در آنجا نهادی او را شکسته و در آن جزیره است و منقصه سال بود که در آنجا خدا را عبادت می نمود
 تا آنکه حسین علیه السلام متولد شد آنکس جبرئیل گفت که ای اراده داری گفت برشکسته خدا بر شکر است چه جلد و آن نفسی عطا کرده عیوش
 شده ام که او را از جانب خدا و خود نیت بگویم گفت جبرئیل مرا هم بردار و با خود ببرد محمد دعای در حق من کنه جبرئیل
 قول نمود زبانی و فلش بجز دست حضرت خیر و نیت گفت او را از جانب خدا ای و خودش خبر داد او را حال فطرس حضرت
 فرمود او را بگو که خود پس کنه بیان بولود و بر کرد و بجای خود پیش فطرس خود را امام حسین است که در آنجا عیوش و او شد
 و بتمام خود عروج نمود عرض کرد یا رسول الله اما است تو زود بیا که او را شنید می شنید با بدتانی این حق را بکنم بیکه زیارت کنه
 او را از برای گنا که نیرسم زید است او را بخدمت امام حسین علیه السلام و سلام کنه او را بگو که آن کار با او برسم و صلوات
 فرستد کسی او را که نیک صلوات او را بخدمت او برسم بعد عروج نمود و از کتاب بصیرت آمد رحمت از از برای طهری از
 از حضرت ای عیوش علیه السلام مروی است ان الله عز و جل و لا یامر المؤمنین بقلوبهم سلام الله فقبلها للذات و ابانها مملک علی
 له فطرس فکثر الله جناحه فلما ولد الحسن بن علی علیهما السلام بعث الله جبرئیل فی سحرة الف ملک لعل علی بن ابی طالب
 علیه و الله صلی الله علیه و آله فقال لعل علی بن ابی طالب من اللذات فیهی رسول الله صلی الله علیہ وسلم من الله و منی فقال لعل علی بن ابی طالب
 فی هذه الذات فقال فطرس اجلی معک سل محمد صلی الله علیه و آله بدعوا لعل علی بن ابی طالب من اللذات فیهی رسول الله صلی الله علیہ وسلم من الله و منی
 فاذ علی بن ابی طالب من اللذات فقال لعل علی بن ابی طالب من اللذات فیهی رسول الله صلی الله علیہ وسلم من الله و منی فقال لعل علی بن ابی طالب
 فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لعل علی بن ابی طالب من اللذات فیهی رسول الله صلی الله علیہ وسلم من الله و منی فقال لعل علی بن ابی طالب
 فقبلها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله شانه و الحمد لله ثم ارفع و عن فضیلت فطرس بن محمد الحسن بن علی و رسول الله صلی الله علیه و آله
 له قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله فطرس و انما تطعم و یحیی من الذم و یصلو حتی یجتاح الاخرة و عن مع
 جبرئیل فی السماء و صار له موضعها الحدیث و عن لعل علی بن ابی طالب من اللذات فیهی رسول الله صلی الله علیہ وسلم من الله و منی
 علی هذا اللذات فیهی رسول الله صلی الله علیه و آله فطرس و انما تطعم و یحیی من الذم و یصلو حتی یجتاح الاخرة و عن مع
 انما ملا که اغراض یکی فطرس نام پس گرفت خدای باهای او را تا زمانیکه حضرت امام حسین متولد شد خدا جبرئیل را با عیوش
 بردار ملک بوی حضرت خیر فرستاد تا نیت دهد آنسرورد بولادت حسین علیه السلام پس جبرئیل فطرس عبور کرد فطرس او را
 گفت جبرئیل کی میروی گفت خدا ما را فرستاده بوی حضرت محمد که او را نیت عیوش بولود که در این شب تولد نموده
 فطرس گفت مرا هم برشته تا خود برود از حضرت محمد نوال کن ناد جانے در حق من کنه جبرئیل گفت سوار بال کن شب پس سوا
 بال جبرئیل شد جبرئیل او را بخدمت حضرت خیر آورده داخل شده او را نیت داد و عرض کرد یا رسول الله برشکسته میان من و فطرس
 برادری است از من بپوش که که از نوال کنم تا دعای بگردد او غایب که باهای او با و بر کرد و حضرت خیر فطرس را
 آید رفته در بولایت میرالمسین میباید عرض کرد بوی بعد عرض نمود بولایت را با و داد قبول نمود حضرت رسول فرمود پس کن
 خود از سر امام حسین نزد کعبه رسیده حسین این عیوش را سلام آمده و حضرت رسول او را دعا بخورد او ای گوید که حضرت خیر

پس نظر کردم پال او که بر دین خود خون انداخته می شد و بنده کشت تا نیکه می شد با او دیگرش و عروج نمود چهرش بوی
 آسمان و بقیام خود رفت این حدیث در روزی حضرت طوسی در یکی صبح از انوار روایت نموده ان الله تعالى الما نصيب
 على هذا الملك خيره الله في عذاب الدنيا او عذاب الآخرة فاختار عذاب الدنيا فكسب جناحه والقي في
 ملك الجيرة فكان معلقا باشقار عينيه سبعائة سنة لا يمر باحيوان من تحتها الا احرق من دخان
 يخرج منه غير منقطع فلما احسن جبرئيل والملك التازلين من السما كان كان من امه باذن الله تعالى فصعد به الى
 ربيكك برابن ملك غضب نمود مجر نمود اورا در بيان عذاب دينا و عذاب حمرت و او خستيد که عذاب دينا و عذاب حمرت
 سرا احمد کرد عذاب دينا با بهای اورا گرفت و در آن جزيره خستيد و در آنجا خلق بود از قره چشمش مقدس که حيوان
 از ديز او ميگذشت مگر بيگ ميوخت از دينا که از او پودن بشد نيكه درک نمود جبرئيل و ملائکه نازل شده در آسمان
 واقع شد آنچه بود از اروا با دن عقيلا پس خدا اورا برکت نام حسي بنشيد و از کتاب مشهور جبرئيل اين برون که گفت
 انما قال لنا ولما الحسين عليه السلام هبط ملك من ملائكة القردوس الا انزل اللجر الاعظم و نادى في
 اقطار السموات لا ارض اعيا الله البسوا ابناي الذين ظلموا النجوع والاشجان فان فتح محمد صلى الله عليه واله مذبح مظلوم
 مقهور ثم جاء ذلك الملك لا انيصة الله عليه والموال يا حبيب الله يقبل على هذه الارض قوم من اهل بيتك تقبل
 قره باغيه عن امتك ظالم معتدي فاستيقنوا فخرج الحسين عليه سلام الله بن ابنتك الظاهر يقبلون بارض
 كرايه هذه تربته منها وله قبضه من كل ارض كرايه قال له يا محمد احفظ هذا الثرى عندك حتى اهلان تغيبوا و احترقوا
 كالتيم فانه لا راج لك الحسين قد مثل ان ذلك الملك حمل من ثوبه الحسين على بعض اجنحه وصعد الى السماء فانما بيتي في
 السماء ما لنا الا انتم تربة الحسين بترك بها قال و لا اخذ الله تربة الحسين جعل بثمها و بيك وهو يقول قل الله قائل الباعيل
 واصلاه و ما راجي اللهم لا تباليه في قائله واصلاه في حيا جهنم و بيك المصير ثم دفع ملك القبضه من تربة الحسين
 عليه السلام الى ابي جندب سلمة بن ابي الجبر عامل مخرج نيكه امام حسين عليه سلام متولد شد ميکه از ملا که دروس را
 نازل شد بر ياي عظم و نه کرد در اطراف سمنه و زمينها که ابي بنديکان خدا ابي سهای فرزاد پوشيد و اظهار نصبت و کبر نشيد
 پرچمکه پر بخت خود مظلوم و بروج و قور خواهد شد بعد آنکه آن حضرت بفرموده عرض کرد چيپ نه کشته شود در اين بروج قتي
 از اهل بيت تو که شيد ميگذشت را کرده ظالم از امت تو که ظلم ميکنند و از قد بگذرد و در دنيا ميگذشتند فرزندان حسين را
 و فوسيد نمايند اورا از زين که با او هيت تربت او بقبضه از خاک زين که با او سر داده عرض کرد محمد بن علي که در اين تربت رانزد
 خود بروفت که در ياي بغير هيت و سرخ شد نه خون بران بر شير که پسر حسين عليه سلام کشته شده بعد اين ملک از تربت حسين برآورد
 بعض ابيهاي خود در سمان بالا رفت بان تربت و با نفاذ در سمان ميکه که بيگ بونيد تربت حسين را و در کتبت بان کوبيد
 ربيک حضرت پسر تربت حسين را گرفت آنرا موشد و ميگريبت و ميخورد چيپ خدا قتل رکبت و اورا ايش جنم برساند خدا ايا کت
 ده قتل اورا و اورا برسان در حرارت آتش خيم که به فرار است بعد اين تربت شريف بزود خود ايسد سرود تا عرضيد
 و از کتاب کامل الزيارات سبحان و خود از عهد الرحمن لغوي اسمان روایت موده قال و هل يقدر السموات ملك
 له ينزل الى رسول الله صلى الله عليه واله يعزبه في ولد الحسين عليه السلام و حجره ثواب الله اياه و جعل اليه تربته
 مصروفا عليهما مذ بوجا مقنولا ضربا اخذ و لا فقال رسول الله صلى الله عليه واله اللهم اخذ من خذله و
 اقل من قتلته و اذبح من ذبحه و لا تمنه بما طلب قال عبد الرحمن فوالله لقد عوجل للملعون يزيد ولم فتمنع بعد
 قتله و لقد اخذ من افضه بان سكرانا و اصعب ميتا من غيرا كانه مظلما بقا اخذ على اسف و ما يقع احد من تابعه
 على قتله او كان في عذابه لا اصابه جنون او جذام او برص و صار ذلك و ذاته في نسله الحديث كفت ايا
 با نفاذ در سمان ميکه که نازل شود بر حضرت رسول ص ۳۳ جمله و آله و تعزيت اورا در نصبت پسرش حسين و خبرند اورا
 بواب خدا که براي اوست و نياورد بسوي او از تربت آزين که در آنجا بزوح و قسطن و چون آوده و مخذول شده پس
 حضرت رسول فرمود خدا بخوار کن کيرا که اورا خوار کند و بکش کيرا که اورا بکشد و بوج کن کيرا که اورا بوج کند و کت
 ده اورا بچيخو ابد عهد الرحمن کوبيد قسم بجزا که تحقيق تقبل شد بر يدي را و لذت گرفت بعد از نماز دست آهر در هر سه برک

الحسين

ناگهان پنجم و هفتم شد شی مست خوا بی صبح مردهش را بر آوردند که سیاه شده بود که یک بقیه از دوده شده کسی از تابش
 که در قتل آنست و در یک یا یک یک اور قند بودند غانده که یک رسید اورا دیوانی یا بعد از این ناخوشیها اولادش
 میراث شده و او را بیامای طوسی سندا از اجمیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است قال یبنا الحسن علیه
 السلام عند رسول الله صلی الله علیه و آله اذا ناه جبرئیل فقال یا محمد الخبث ما ان انتک ستقبله
 فخرن رسول الله صلی الله علیه و آله لک خونا شدم یذا فقال جبرئیل ان اریک التریب فی القیل فیها مال نعم
 قال خفف جبرئیل ما بین مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله الکر بلای الخ الثقب لفظنا هکذا و جمع بین التریب
 فنناول یحنا حین التریب قیامها رسول الله ثم فجعلنا فی رض اسرع من طرفنا لعل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان حضرت فرمود
 وقتی حضرت امام حسین علیه السلام نزد حضرت رسول بود نگاه جبرئیل نازل شد عرض کرد مجسمه آید دست میداری اورا فرمود
 عرض کرد آما است تو زود میکشند اورا پس حضرت رسول بشدت عکین شمر جبرئیل عرض کرد آیا بخوای که نشان بهم ترا
 از تریبان بینی که در آن کشته میشود فرمود بگو به جبرئیل فرمود از زمین میان مجلس رسول صلی الله علیه و آله و آله تا که بلا جگر دوی
 زمین هم نفس کشته شد دو کشت سبزه که با هم متصل شود و بادوبال خود از آنجا که بر شوم و از حضرت رسول تم داد بعد
 شد زمین زود تر از طرفین حضرت رسول فرمود خوشحال تو آنجا که خوشحال کنی که در تو کشته میشود و از کت با
 طوسی بر سندا از سرها که روایت کرده ان عظیم من عظیم الملائکه انما کانوا یترقون یأرأون ان یقتلوا فیها هو
 عند اذ دخل علیه الحسن فقتله التیغ و احسب ان جبرئیل فقال له الملك الخیة قال اجل شدک الحیات انما یقی قال له
 ان انتک ستقبله قال انما یقبل لک قال نعم قاری تریب حرا طینة ایح فقال اذا صاف هذه التریب و ما عیظا فو حلا
 قتل ابنک هذا قال لیس انما یجد خیرت ان الملك کوی به سیریک بر که از بزرگان ملاکه اذن خواست از حضرت که بر تریب
 حضرت رسول بود پس خداوند اذن داد انویسکه آن ملک در خدمت حضرت پیغمبر بود نگاه حسین علیه السلام داخل شد
 پیغمبر اورا بوسید در کمر خود نشاند آن ملک عرض کرد در رسول تم آید اورا دوست میداری فرمود بگو دوست
 بسیار بر سیریک او پر منت عرض کرد زود بشد که است تو اورا میکشند فرمود است من اورا میکشید عرض کرد به پس ملک
 نشان داد انهم در تربت سرخ و خوشبوئی عرض کرد سیریک این خاک خون تازه شد پس او صلاست کشته شدن حضرت
 سالم ابن عبید کوی خبر در رشم که آن ملک میکانین بود و از کت ب شج از بعض صحیبه اخبر قال رأیت التیغ یمض لیجاب
 الحسن علیه السلام کما یمض التیغ و هو یقول حین یتد و انما من حین احب الله من احب حسنی و انما یفرض
 الله من انقض حسنی من سبط من الاسباط لعن الله قائله قتل جبرئیل و قال یا محمد ان الله قتل یحیی ابن زکریا
 سبعین الف من المنافقین و سیقیل باین بنک الحسن سبعین الف من المعتدین کوی دیدم حضرت
 پیغمبر امی یکید آب دمان امام حسین را چنانکه مرد شکر امی که میفرمود حسین از منت و من حسین دوست میدارد
 خدا کیر که حسین دوست دارد و دشمن دارد کیر که حسین دشمن دارد حسین بیست است از اسباط عیاله خدا لعنت کند
 قاتل اورا پس جبرئیل نازل شده عرض کرد یا محمد سیریک خدا اهلک نمود بسبب کشته شدن نبی این زکریا یعنی در از زمین
 زود بشد که یکید بسبب قتل هر حضرت حسین بمقاد هزار از تریب و کت کان و او کت با طوسی سندا از زریب سلام
 و خر جش قالت کانت رسول الله ذاک یوم عندی نائما فجاء الحسن فجعلته اخله عظامه ان یوقظ التیغ فضکت
 عظمه فدخل و انعمه فوجدته وقد تعدد علی بطن التیغ فوضع ذنبه فی ستره فجعل یبول علیه فارذت ان اخذت
 عنه فقال رسول الله ذی ابی خرفع من بوله فلما فرغ فوضا التیغ و قام یضلع فلما سمع ان رجلا الحسین فلیت
 التیغ منی نزل فلما قام عاد الحسین فجمه حقه فرغ من صلواته فلیسط التیغ و جعل یقول انی یا جبرئیل قتل
 یا رسول الله لقد رأیتک الیوم صغت شیئا و انیک صنعته و طقت قال نعم جائت جبرئیل فعزل فی فی ابی الحسین و
 اخبر ان امی ازین کوی که روزی حضرت پیغمبر نزد من خوابیده بود حسین علیه السلام آمد من اورا مانع میشدم که بسا
 پیغمبر بسا که من غفلت نمودم و او داخل شد من بر محبت او داخل شدم دیدم که بالای شکر حضرت رسول نشسته بود
 سیریک و اراده نمودم اینکه او را بکرم در دردم حضرت رسول فرمود بگذار فرزند مرا تا از بول کردن فارغ شود سیریک

ص

یقتله و انما یسیر حرا

فارغ شد حضرت پیغمبر ص که رفت و نمازش اول شد چون سجده رفت حسین علیه السلام پشت جوش سوار شد پیغمبر در سجده درنگ نمود تا این
 خوش ناپین آمد چون از سجده برخاست حسین بازخواست سوار شود حضرت رسول اورا برداش تا از غار فارغ شد دست خود را
 کشود و فرمود: جانم جیسبیش من عرض کردم بارسول تہ امر در کوشش چینی دیدم کہ مرکز نسل اورا کرده بودید فرمودید جبرئیل را
 شد و تہریت داد درصیت پیغمبر حسین و فرمود مرا بر شیکه است من اورا کشیدند و مرا تہریت مرغی آورد و از امام طوسی نیز
 سند از زبانت ارس رویت کرده ان ملک المطر اسٹان ان یات رسول الله فقال لا تم التمسنا مملکی علینا اللباب
 لا یدخل علینا احد فجاہ الحسین لیدخل فنعنا فوثب ثم دخل فجعل یثب علی منبک رسول الله ویقعد علیہما
 فقال لہ الملک اتجہ قال نعم قال فان امثل سنقنہ وان شئت اربیل المکان الذی یقول فیہ قد یدہ فاذا طینتہ
 حواء فاخذنہا ام سلمہ فضیرتھا الی طرفینا بر شیکه ملک باران اذن گرفت شیکه خدمت حضرت رسول بیا حضرت پیغمبر
 کہ در نزد در خانه پیش و کند ز کسکی دخل بود او حسین آمد خواست دخل شہ مانع ستم از دست من راسته تا دخل شد پس سنج
 بود شہای حضرت و در آنہا می نشست ملک عرض کرد بارسول تہ اما دست سہاری اورا فرمودید فرمودید بر شیکه است نو
 زو شہاک اورا کشیدند و اگر سنجو ای بیایم تو ازین راکہ در آن کشید شود آن ملک دست خود را در لرز کرده خاک مرغی آورد ام
 سنجو گرفت و بگوشه منقعه اش گذاشت ثابت گوید کہ زمین کہ ملا بود کہ در آن شہید شد و در کتاب عوالم العرفض خبر آورد
 ان ملکاً من ملائکة الضمیر الاعلی اسحاق لؤیة التبعی و اسٹان بہ بالتزول الی الارض لوزنہ و کان ذلک الملک لہ
 نزل الی الارض ابدان من خلق فلما اراد النزول وحی الله الیہ یقول ایھا الملک اخرج رسول الله ان حللم بنیاقیة اسبند
 یقول فرخہ الطاہر ابن الطاہر و نظیرہ التبول مریم بنت عمران فقال الملک لقد نزلت الی الارض انا مسرور و برؤیة بنیک
 محمد فکیف اخبیرہ بهذا الخیر القطیع و انہ لا یتبع مندن فجہ بقول ولہ فلیتنی لہ انزل الی الارض قال فنودی الملک من
 فوق رائہ ان اقل ما امرت بہ فدخل الملک الی رسول الله و نشر اخیارہ بین یدیه و قال رسول الله اعلم ان قد استثانت
 رقی فی النزول الی الارض شوق الروتیک و زیارتک فلیت ذب کان خطما اجمی و لم اناک ہذا الخیر و لکن لا بد من انفا امر
 و لہ اعلم بما جئ ان جلا من امتک اسبند زل و الله لعنا فی الذنیار و عذابا فی الآخرة یقول فرخ الطاہر ابن الطاہر
 ولن یتبع قال لہ الذنیار من بعدہ الا قلیلا و یاخذہ الله مقاصتاً لہ علی سوء عملہ و یكون مغلداً لئلا ترفبکی التبع بکاء
 شدیداً قال ایھا الملک هل تعلم ان منقل ولدی فرخ ابنی فقال لا یا محمد بل یرمہم الله باختلاف قلوبہم و السننہم
 بر شیکه ملک از ملائکہ استسحاق شد زیارت حضرت پیغمبر تہ عیدہ و آہ از خدا اذن گرفت کہ زمین باید کہ زیارت
 زیارت نماید و این ملک ہرگز زمین نزل نشدہ بود از خلقش بر شیکه ارادہ نزول نمود و می فرمود خدا تہ بوی او کہ ای ملک خیزدہ
 حضرت رسول را بر شیکه مردی از بنی امیہ کہ ہمیشہ ریست سیکند فرزند کیمینہ دختر کیمینہ اورا کہ نظیر مریم بتل دختر عمر بنت پس
 ملک گفت چون نزل می شوم زمین سرد و بی شام بہر از بنی تو محمد چگونہ خبر بہ ہم اورا این خبر شدیدہ بر شیکه من جاسکیم از او کہ
 اورا برد آورم بشدت فرزندش آرزو سیکم کہ زمین نزل منوم گوید پس نشد ملک کہ بہر چه ماور شدہ بفعل باور پس سجد
 حضرت رسول نزل شدہ و باہی خود را پیش روی پیغمبر رکعت دعوی کرد بارسول تہ بہ ان بر شیکه من اذن خواستم
 از پروردگار خود در نازل شدن بوی زمین بگفتہ شوق زیارت دیدار تو کاش خدا باہای مرا سستی متن این خبر را بتو یاد
 بودم لیکن لابد امر پروردگار جاری شود بہ ان محبتہ بدستی مردی از امت تو کہ ہمیشہ ریست سیکند فرزند ترا کہ طاق
 و پسر طاہر است و لذت پیغمبر قاتل او در دنیا بعد از او مکرانہ کہ دیگر خدا قصاص اورا از وی بسبب بدی عملش و منگہ شود
 از پیش پیغمبر شدت کریت و فرمود ای ملک یا بر شیکه پیشہ اش کہ پسر مرا و پسر دختر مرا سکشند عرض کرد نہ یا محمد بلکہ سبند از
 خدا یان قلبنا و زبنا ہی این خلاف در در دنیا و برای شہادت در حرمت عذاب از تو کہ از موجب از ام سلمہ روایت شدہ
 قالت دخل علی رسول الله ذات یوم و دخل فی اثرہ الحسن و الحسین و جلسا الی جانبہ فاخذ الحسن علی کبہ البہن
 الحسن علی کبہ البہن و جعل یقبل ہذا نارة و ہذا اخرى اذ الجبرئیل قد نزل و قال یا رسول الله انک لفرخ
 الحسن و الحسن فقال و کیف لا احبہما ہذا لجانای ہما الذنیار و قاعہ فی فقال جبرئیل یا بنی الله ان الله قد حکم

خارجاً قال ما لک ان لا یحیی عذراک

عذراک الذنیار و الطاہر ابن الطاہر

علیہا

عليهما ان الحسن يموت مسهما باو الحسن يموت مدبوحوان لاكل بقع عموه مسمايه فان شئت كانت عمويت
لوكد يال الحسن والحسين فادع الله تعالى ان يسلمهما من الشتر والقتل وان شئت كانت مصيبتهم ما ذخرت للعصاة
من امتنا يوم القيمة فقال النبي باهي جبرئيل انا اخير بحكم ربك لا اريد الا ابرؤيك وقد اجبت ان تكون عموه ذخره
كويكه روزي حضرت غيبيصع آه عيه داه دخلت بن و دخل شدت عفت او حسن و حسن عليه السلام و از دو جانب از
پس آنروز امام حسن از نوبت و امام حسين را بنام چپ گرفت يكه فقه امام حسن را پوسيد و يكه فقه امام حسين را ناكاه چربل
مازل شد و عرض كرد يا رسول الله آه چيما حسين را دوست ميداري فرمود چكويش از او دوست ميندارم و حال آنكه آه دوريك
سند از دنيا و خوشم نشي چربل عرض كرد يا رسول الله بد شريكه از خدا قايه كذشته انكه امام حسن عليه السلام از هر شهيدي شود حسين
بج نچينيد و بد شريكه بر عير ا دعاي سجايه است ار كاه سجايه اي دعاي توباي مسنزه است حسن و حسين شدي پس خدا را بخوان
تا يثانه از زهر خوردن و كشته شدن سلامت بدارد و هر گاه سجايه مصيبتشان در خيره كناه كار ان است توشه
در قيامت رسول خدا آه عيه داه فرمود جبرئيل ميگم پروردگار خود را رضاي تمام اراده نيكم نكر آنچه كه اراده كرد و دوست
ميدارم نيكه دعاي من ذخره سجايه براي شفاعت كن به كار ان اتم و حكم كنده عبايه در باب فرزندان من آنچه خواهد و از كتاب
كامل آنرا رسنده از عير اين پير عيراه از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده اما ان هبط جبرئيل فادع رسول الله
عنه و يقتل الحسين عليه السلام احدث على عليه السلام فاجابه ملتان النهار فغلبتهما خبره فله تفرح هبط
عليهما جبرئيل اوقال رسول رب العالمين فقال لهما اربكنا بقركما السلام و يقول عرفت عليكما لئلا
صبرهما قال فصبرا الحكب زهيكه جبرئيل نازل شد بعدت حضرت رسول كه خبر دهد شهادت امام حسين عليه السلام
پس حضرت غيبر از دست پيش حضرت مير انوسين عليه السلام گرفت و با او خلوت نمود قدر ني از روزگير بر برد و ان
غالب شد و ايكه كير جده اش شده كير جبرئيل نازل شد ما كفت رسول رب العالمين نازل شد عرض كرد بانها كه پروردگار شما
بنسلا ميرنه و صبريمايه كه جهنما را فرمايد كه دم با نچي صبر كرده فرود پس مير نيميم و از كتاب كامل آنرا رسنده
از جبرئيل از حضرت پير عليه السلام او هم از حضرت مير انوسين عليه السلام روايت نمود قال ذا مناد رسول الله وقد اهد
لنا ام امين لبتا و زيدا و قوما فقد منا اليه فاكل فاما لا زاوية البت صلا و كفا كان في ابي سحره و بكره و كفا اشهد
فله انك احدث منا اجلا لا واعظا ما له مقام الحسين عليه السلام في حجره فقال له يا ابر لقد دخلت ببني سافا
سرفانتي كره و ربا بد خولك توبكت بكاه ففنا انا ابتكك فقال يا بنو جبرئيل انفا فاخبرني انكم قلن ان مصيبتنا
شبهت فنان يا ايه فالمن برود و قوما عا لثنتها فقال يا بنو ا و لثك طوائف من امة برود و نك فبكتسون بذلك
البرك و حقيق على ان انهم يوم القيمة حقا خالصه من اهل ال ساعه من ذنوبهم و يسكنهم الله الجنة فرود كه رايه
نموده اول آه صبح آه عيه داه و ام ابن باغرا و شير مديه آورده بود پس آنها را آورديم بعدت آنروز پيل فرمود
بعد نوبت و كوشه از خانه رفت و ميذ ركعت نماز خوان چون سجده آخر رسيد شدت كريت دكي از باراي تخميم او
سوال نمود از جبر كه تا امام حسين بكت از حضرت رفت و عرض كرد يا بنه انفا ما شريف آوردي باي حج خريصن شاد ميشد هم سجايه
شادي بسبب دخل شدن تو بعد كه كره نموديد ما بر نون نسبه بوديد چه تر با كره آورده فرمود اي پير جبرئيل فده شري شيران اين روز
من آمده و خبر دادم شما شمشه مي شوي و جبراي شمشه مشرق كرد عرض كرد با جده جهنميت براي آن كه نيكه جبراي ما را شير
سستما فرود و پير زمانا عبايه آه شده از است من كه شهادت از يارت سينماينه و استيس يكيند سبب زديت بر كشت
و بن نرا و آه ايكه يا بنو شيران و خويش علم تبار از هو هاي قيت ست و از عذاب كن بهاي شيران و ساكن ناي خدا
شيرا را بهشت و زير عير فرات بن ابراهيم رسنده از حذيفه از حضرت غيبر سجايه آه عيه داه انه قال لما اسري لي اخذ
جبرئيل يدي فادخلني الجنة و اما مسرود فاذا انا في من نور و مكاله التور في اصلها مكدان بطويان الحلال
اليوم القيمة ثم تقدمت فاجي فاذا انا في فاح ارفد لثا انا اعظم منه فاخذت واحده فقطعه افرحت على انها حواء
كان اخفاها مثل مقدم انا التور صعلت انك فكك و قالك لا بنا القبول ظل الحسين ان علي بن ابي طالب
او تقدمت فاجي و ابركت الين التور و احموا العسل فاخذت حبة فاكلها و انا استيها فحلت الرطبة نطفه

شهادت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام

فصل فاطمة الى الارض لئن خد جرحك بفاطمة ففاطمة حرم ولما نبت ففاطمة الشقفة والارض لئن خد جرحك بفاطمة
 فرود زینبیکه مر بهراج بر ذبح جریمن است مرا که فتنه داخل بخت نمود و من سرور بودم تا اینکه بدرستی رسیدم از نور و مکتل بودم
 و در زیر آن دو مکتل بود که زره زینوری چیده تا زوریت مست قدی پیش رفته نظر کردم ناگاه سینه‌ای که پستی بزرگتر از آن دیده بودم
 یکج از آنها را که فتنه دشمن کردم از آن جویدم چون آمد که فرکان پیش من مقدم با نهایی کس بود که فتنم که تو برای کسی عرض کرد برای پسر
 شهیدم تو حسین بن علی علیه السلام با قدر پیش رفته بر طبع دیدم که زرم ترو بود از سکه و شیرین تر بود از عسل یک بر طبعی از او چیده سیل
 کردم و من شهادت بوی دشمن آن رطب در صلب من بطنه شده زینبیکه زمین زل شدم و با هدیه موقوفه نمودم بفاطمة حاکم پس فاطمة
 حور را در نهایت و هر وقت مشتاق چشم بوی بهشت را در خرم فاطمة به شام منم و از کت بسنا قبایل شهر آتوب از آن
 روایت کرده قال کنت عند النبی و علی فذره الایسر ابنا ابرهیم و علی فذره الایمن الحسین بن علی علیهما السلام و هو قوله
 یقول هذا اذا هبط جبرئیل یوحی من رب العالمین فلما سری عنده قال انما جبرئیل من ربه فقال یا محمد صلی الله علیه و آله
 ان ربک یقرم علیک السلام و یقول لست اجمعهم الا کفرا فکفر احداهما بصاحبه فطر التی صلی الله علیه و آله الایهیم
 فیکر و نظر الالحسین علیه السلام فیکر و قال ان ابرهیم امه امه و منی فان مخرجن علی غیری و ام الحسین علیه السلام
 فاطمة و ابوه علی بن عقی لحنی قدیمی و من زمان جزئی منی و حنی و حنی فاطمة و انا او خروجی علی حنیها یا
 جبرئیل یقرم ابرهیم قدینة للحسین علیه السلام قال یقرم بعد ثلاثة ايام و کان النبی صلی الله علیه و آله اذا
 رأى الحسین علیه السلام مفیاً لقبله و صمها لصدده و وصف نایاه و قال قدینة من قدینة یا بنی ابرهیم
 گوید در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم پیش ابرهیم در زانوی چپ او بود و ام حسین علیه السلام در زانوی راست او بود
 آنقدر در یکدیگر ایستادند و دفعه آنرا در آنوقت جبرئیل نازل شد و وحی از پروردگار آورد و عروج نمود آنحضرت پس جبرئیل
 از نزد خدا آمده گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و آله و سلم و میفرماید که جمیع یکم این فرزندان تو پس یکج از آنها بدینگون خستیا کن حضرت چنانچه
 با برسیم نظر کرد و در کت و با هم حسین نظر کرد و در کت و فرمود بر شیکه مادر ابرهیم کنیزت و چون او میرد غیر من با غیر من بود
 ما در حسین فاطمة است و پدرش علی پرغم من که گوشت و خون من است و چون بر زمین میخورد در خرم بر غم من علی دمن خود هم محزون شوم
 و من حزن خود را بخون این آری بنمایم فرمود جبرئیل ابرهیم افندی حسین کردم در اقبض کند گوید بعد از سه روز وفات نمود
 و هر وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله ام حسین رسید به طرف او میآید و او ایستاد و میبوسید و میبوسید و میبوسید و میبوسید و میبوسید
 و میبوسید و فدای کسی بشوم که فدای او کردم پس ابرهیم انیت حدیث و در تفسیر فرات از جبرئیل فریاد میفرمود حضرت صادق علیه السلام
 قال کان الحسین علیه السلام مع امه فحمله فآخذ النبی و قال لعن الله فانیک و لعن الله سالیک و اهلک انما لکنوا من
 علیک و حکم الله بک و بین من اغان علیک فاکت فاطمة الزهراء یا ابنت امی تعقی تقول قال یا بنتاه ذکرت ما یحکبه
 بعد و بعدک من الادی الظلم و العذر و البغی و هو یومئذ فی عصبة کاهم نجوم السماء بها دون کانه انظر الی
 معکرم و الی موضع بیاطم و ترسبها کت یا ابنته و ان هذا الموضع الذی یصف قال موضع یقال له کربلا و بی ذان کرب
 و بلاد علینا و علی الاقبح علیهم شر امة لو ان احدکم شعع له من فی السموات لادرس ما شعوا فیه و هم الخلد و فی النار
 یا ابنة یقول قال یزید بن ابی عمیر و ما قتل فکله احد کان قبله و تکبه السموات و الارضون الملائکة و الوحش و الجنان فی
 الجاه و الجبال و لو بودن لها ما یقع علی الارض منسرف و یاتیه قوم من تحتها لیس فی الارض اعلم بالله و لا اقوم محسنا
 منم و لیس علی ظهر الارض احد یلقت الیه غیرهم و لیسک مضایح فی ظلمات لجمودهم الشفاعة و ارددون حوضی علی
 اع انهم اذا وردوا علی بسناهم و کل اهل دین یطلبون انهم و هم یطلبوننا و لا یطلبون غیرنا و هم قوام الارض و هم
 یقول الغیث فقالت فاطمة الزهراء یا ابنة انا لله و بکت فقال لها یا بنتا ان افضل اهل الجنان هم الشهداء فی الدنیا
 تدلوا انفسهم و اموالهم بان لم یجئة یقالون فی سبیل الله یقولون و یقولون و یقولون و یقولون و یقولون و یقولون و یقولون
 و افاها قاتله اهلون من مینة من کتبت علیه القتل خرج الی مصعبه و من لم یقبل فوق یموت یا فاطمة بنت محمد
 اما تجبین ان نامون غذا یا مرقطایم فی هذا الخلق عند الحنا اما رضین ان یکون انک من جملة العرش اما توضین
 ان یکون اولک یا و نه کسوة الشفاعة ما رضین ان یکون انک بدو الخلق یوم العیاش علی الحوض فی سبیل

اولیاد

اولیاء و یزید عنه اهل الله اما توضیح آن بکون بعلت قیمة الجنة و النار یا امر النار و قطع حرمه منها ما اشاء و
 تیرك من یشاء اما توضیح آن بنظری الی الملائكة علی ارجاء السماء یطرون الیک و الی ما امان من یطرون
 الیک قد حصر الخلاق و هو حیاطهم عند الله فارتین ضایعاً قائل ولدك و قائل بعلک و اذ اقبلت
 الجنة علی الخلاق و اموت النار ان قطیعة اما توضیح آن بکون الملائكة الیک لا ینبک و یاسف علی کل شیء
 اما توضیح آن بیکون من ناه و اتراعی ضمان الله و یكون من ناه بمنزلة من حج الی بیت الله و اعتمر و لم یخل من
 الرحمة طرفة عین و اذ مات مات شهیداً و ان یقر انزل الحفظه قد هو الله ما یقول و لم یزل فی حفظ الله و اشد
 شیء یفارق الدنیا فالت یا ابنت سلئت و رضیت علی الله فسمع علی قلبها و سمع عنها و قال انی و
 بعلک و انت و انبک فی مکان یقر عینک و یفرح قلبک **الحمد لله**

هل مضمون که فرمود فاطمه جهنم اسلام ام حسین را بر دست بود حضرت پیغمبر اورا گرفت و فرمود خدا لعنت کند قاتل ترا و لعنت کند
 عانت کند ترا و خدا پاک نماید که در قل بودی می بایسد و خدا حکم نماید بر آن من و بیک یک بقا قان تو مذکاب
 حضرت فاطمه عرض کرد ای پروردگاریه فرمود ایتر من بخار آوردم آنچه را که بعد از من تو را ظلم و اذیت و کربا و برسد
 در آرزو در میان می باشد که بکیشان بگم آسمان است که مردم از آنها هایت یابد و من نظر میکنم بدشکرگاه ایشان و محل بار
 اندازد تربت ایشان را عرض کرد ای پروردگاریه بیک تعریف کردی در کجاست فرمود زمین است که از اگر بلا گویند و او صاحب کرب
 و بلاست بر او بر است که اشدر است من صریح بمانند بر آن هرگاه شفاعت کند یک از آنها را همه اهل آسمان در زمینا
 قبول نمیشود شفاعت در حق او و ایشان در جهنم محله خواهد آمد بود عرض کرد یا ابراهیم که شکر فرزندم فرمود بی ای دختر من
 گشته که کسی شکر شده او و گریه کند بر او آسمانها در زمینا ملاکه و وحش با هم مادر در با و کو هم مادر که زمین در ایشان
 با یک شکر احدی و سایه قومی از دوستان که نباشد در روی زمین عالم بخداوند فایر سخن از ایشان و در روی زمین کسی
 غیر ایشان متوجه او نمیشد این چند نفر اغیار تاریکهای ظلم و اذیت شفاعت کنندگان و در او شده کان بعضی می در فرود
 قایت میشنم آنها را در بنیک و در دو میزند برین اهل ارضین طلب بینند اما ان خود را ایشان مارا سطلیند و غیر از انرا طلب
 بینند و بسبب ایشان زمین برشته و بسبب ایشان باران بیبارد حضرت فاطمه عرض کرد ای پروردگاریه که بود حضرت فاطمه
 یا فاطمه در شکر فخرترین اهل بهشت شهید شدند که در دنیا جان و مال خود را بذل نمودند بیکه ایشانرا بهشت و جسد
 ضعیف در راه خدا میکشند و کشته میشوند از بهت و جهده که حق است آنچه از زده است خیر است از دنیا آنچه در بهشت کشته شده
 آسان است از مردن هر که او کشته شدن نوشته شده بخوابگاه خود پیرون کشته و هر که کشته شود بر روی سیر و یا فاطمه
 و به دست نیداری که فرود در قایت هر فایه در باره خلق و اطاعت نمایند امرت او وقت حساب آید ای نبوی
 که بسره از حاکمان عرش بنیاد ای نبوی بنیک بایند مردم و از پدر تو سوال شفاعت نمایند آید ای نبوی که باشد شوهر تو
 سیراب کننده مردم از عرض کوز در درستی پس سیراب نماید آذان دوستان خود را و دفع بکنند از آن دشمنان خود را
 آید ای نبوی بنیک شوهر تو قیتم جنت و جهنم بهد و امر نایه جهنم را و اطاعت کند لورا و پیرون کشته گیر که خواهد وزک کند
 گیر که خواهد آید ای نبوی بنیک نظریه بوی ملاکه در اطراف آسمان که تو نظر نمایی و آنچه که امر نمایی و نظر کنند
 بسوی تو هرست در بنیک خلق خدا فخر میکنند و با ایشان می عهد نمید در نزد خدا و پیونی که چه نمیشد بقابل هر تو قابل تو
 و قابل تو هرست در بنیک ظاهر شود جهت بر ملائین و جهنم را امر نمایی و اطاعت نماید بوی ای نبوی بنیک ملاکه سیرت را که
 کنند بر او تخطب بخورد همه پر آید ای نبوی بنیک زور بر تو در پناه خدا باشند و آنچه کسی که زیارت او آید جزنده آمد حج
 است تم و عمره باشد و خانه شد طرقة یعنی از جهت در بنیک سیر و شهید سیرد و هرگاه زننده فاطمه او را دعا نماید دادم که
 زنده شود و میرد در خطه اما ان خدا تا از دنیا برود حضرت فاطمه عرض کرد یا ابراهیم که دم در حق می شدم و تو کل بند نمودم
 پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بقب و چنان سخن از تو انسخ نموده فرمود بر بنیک من تو شوهر و شوهر تو در میانم پس بگویم که
 چشمهای تو روشن و قلب تو شاد باشد اینست حدیث و در کتاب شجر روایت شده ان فاطمنا انصر انک بک لداها الحسب

و در آنجا

عن قبل ان تجل و لقد نذرتنا بالعرب العظيمة البعيدة عن الاوطان القاصي الكهفان المدفونين بالاعمال قال
 لا ينهاها رسول الله من يكل على ولد الحسين من بعد قتل جبرئيل من الرب الجليل يقول ان الله تقيت المشقة تنديت بها بعد
 جليل فلما سمعت كلام جبرئيل سكن بعض كان برسنيك فاطمة زهرا عينا سلام نه بر كر بر شرس حسن من ازا كه با حاكمه به و نه سينو ديكا
 انفا اي غريب عطفان اي دور شده از وطن منطوم و دفن شده عین کفن بعد عرض کرد بر پیشگه یا رسول الله که بعد از من حسین
 که میکند جبرئیل از جانب خدا می نازل شد عرض کرد خدا بفرستد کسی که برای او نیکبند طایفه بعد از طایفه رسیده فاطمه علیها
 کلام جبرئیل شنید ساکت شد از بعضی آنچه در دل داشت اضطراب در کتاب مهنوت ۳ در او با ن حدیث گویند ز نیکبند یکسان از
 حضرت امام حسین گذشت دو نژاده ملک بخدمت حضرت رسول ۳ نازل شد نیک ایشان بصورتش و دویم بصورت کاو و سیم
 بصورت چارم بصورت نبی آدم و باقی بصورت غنچه که در پیشان رخ بود کشته شده بودند باهای خودش ترا و سگفتند رود
 نازل شد پیرت امام حسین که پسر فاطمه است آنچه نازل شد بهیال از قبیل زود شده که عطا کرده میثقی بنامند هر آری او میرسد بقل
 او مثل و زر قایل و در دستها ملک مغربه نامه مگر آنکه نازل شد خدمت حضرت پیغمبر و اور قنوت دادند در مصیبت فرزند حسین
 و خبر میدادند آنچه از ثواب داده میشود در زشت ترغیش بخدمت نشان میدادند پیغمبر و خدا یا یاری مکن کسیرا که اورا یاری مکن و نه
 به اورا آنچه که میطلبه چون در سال از تولد او گذشت حضرت رسول بفرستد بر او در اشیای راه در جانب استاده فرزند
 آنانه و آنانی چون چشمهایش بر از اشک شد از سب آن پرسیدند فرمود اینست جبرئیل مرخصید هر از زری که در کس رفت
 آنرا که بلا گویند که فرزندم حسین در آنجا شهید میشود عرض کرد نه که شهید میکنید اورا یا رسول الله فرمود مردمی که پیش بریدند و کما
 من فطر مصرع و به جن او یکم بعد از آن سخن علین همزون برکت و بفرستد برده خطبه خواند و موعظه فرمود و حسین علیها سلام شد
 آمدن بود ز نیکبند از خطبه فارغ شد دست راست خود را بر سر امام حسین گذاشت بعد فرمود در آسمان
 بلند کرد و عرض کرد خدا یا بررسنیکم نم نم بنده و بی تو این دو کپره ترین عزت من بهترین در زمین و آن شکر شنید امانت میکند
 ایشان را در است خود و بحق خبر داد هر جبرئیل بررسنیکم این فرزند من کشته و به یاد میشود خدا یا بارک که در آن بر او شهادت داد
 از آفاق شهیدان کن خدا بقل و خوار کننده اش برکت به گویند پس مردم صحیح گشتند در مسجد بگریه و فریاد بعد حضرت پیغمبر فرمود
 بیست آریا بر او که پیشاید و حال آنکه اورا امداد نیکبند بعد از نبر این آمده در حاشیکه رنگ ترغیش تغییر یافته سرخ شده بود
 پس خطبه دیگر خواند بوجه اختصار و چشمهایش اشک برکت بعد فرمود ای مردم بررسنیکم من که اتم در میان شما و چون که انک خدا
 و عزت من که اصل خیر من و پیش من بیوه منند و بررسنیکم آنها از یکدیگر جدا نمیشوند تا وارد دشت برین در عرض خبر در آرشیه
 بررسنیکم من نوال میکنم از شما در این مگر آنچه که پروردگار ما بان امر کرده نیکبند نوال میکنم از شما دوستی زدیگان برپا
 نظر کنید که کلماتی بنامید من فرزای قیامت در کن رجوع در حاشیکه عزت مراد من در این و ایشان ظلم نماید خبر در آرشیه
 زود بشد که برین وارد شود در روز قیامت نه علم از این است علی سیاه و نار یک که ملاکه از آن بررسنیکم یا سیت پیش من
 ایشان بررسنیکم که شاکسیت فراموش بنمید اسم مرا میگویند اهل توحید استیم از عرب و یومیم احمد پیغمبر عرب و عجم میگویند ما از امت یومیم
 یا احمد میگویم که چگونه رفت که دید بعد از من اهل بیت و عزت من و کتاب پروردگار من میگویند آنگاه که طهر سحر که دیم
 عزت تو فصد که دیم که اشیا را از روی زمین برداریم حضرت فرمود من ایشان روی خود را بر دوشم و ایشان نشسته بر سر دوش
 در حاشیکه ایشان سیاه شده بعد وارد شود بر من علم دیگری که سیاه تر شده از ایشان را میگویم که چگونه زنی نمودند بقل
 که کتاب پروردگار من بود و بقل صغر که عزت من بود میگویند از برتر از منی لغت که دیم و آن صغریش را خوار و آواره
 نمودیم میگویم که از من دور شهید ایشان هم نشسته و عطفان را بر روی سیاه بریکر دنه بعد وارد شود بر من علم دیگر که لاری از آن
 میدرخشد ایشان را میگویم که شاکسیت میگویند اهل کلمه توحید و تقوی ایم امت محمد صلی الله علیه و آله و ما با تو اهل حقیم که گوئیم کتاب
 پروردگار خود را حلال از حلال و حرام از حرام گردیم و دوست داشتیم از پیغمبر خود ما محمد را و دگر دیم ایشان را بقتله
 آنچه قدرت دوت داشتیم و مقاتله نمودیم با دشمنان ایشان بهر ای ایشان پس میگویم بش رت با دشمنان که نم نم پیغمبر محمد
 را این بودید و در دنیا چاکه گفتند و میراب جنیم ایشان را از عرض خود میروند در حاشیکه براب شده میباشند گویند
 بودند مردم که شهادت حسین علیه السلام مگر میموندند و بزرگ میگردند و نظرند دم سارش بعد از آن قدر است حقا نیتند

نمود اینند در بیان این احادیثی که مذکور شد و در ضمن بعضی مقدمه یا در ضمن جمله از مجلس این کتاب نیز پس اول در پیش راه باور
 همانکه که در این مقامهاست به ان بر شیکه جمله از این خبر گذر شده دلالت داشت بصدد بعضی حصیلتها و خطا از تلا که
 ایشان آنانند که ذکر نمودم تا همیشه را در این اخبار و مخفی نماند تو بر شیکه بشکونه اخبار اگر چه شملت بصورت و کلام
 نظر بر شیکه این مقینه نایکه در آنها مذکور است این مقینه ای مقده است چنانکه ظاهر آنهاست یا اینکه واقعه و اهدا و اختلاف
 از روایه واقع شده از جهت سود بسیار داشته در نهامی ایشان و این از کیفیات چنانکه زود مطلع می شوی بر پیش است در مقام
 آنکه از جهت افاده نمودن صد در خطا و گمراهی از ملک خواهه کثیر باشد و خواه بسیار اشکال دارد یعنی که در ادعا هست
 و قابل قبول نیست مگر نوعی از تاویلات و اگر مری که چه میگوید در مقام ایستادن نیایه آنچه که در این خبر است از صدور
 که از ملک یا شیکه طرح میگی این خبر و سوال او را باید که اینها موافق نیایه یا هیچ از جهول است یا که عبادت از عصمت بلکه
 باشد یا شیکه اسناد ایشان بر وجهت رسیده یا شیکه تاویل نیایه چنانکه تاویل سنی در آن آیت و خبر یک دلالت میکند بصدد
 بصیصت از بعضی اخبار و مرسلین جواب یکویم بر شیکه تحقیق حال در این موقوفست باشد و جمله از امور پس بر ان که عصمت عبادت
 از وقت بلکه که منع کند نفس ادرک با وجود قدرت آن در این تعریف با هر یک از دو وجه و احتمالات بسیار که در عصمت
 گفته اند از شیکه او با او موافق است از امور موافقه یا امر حسیه و ذمیت یا از امور خستیار است مانند سایر عادات که حاصل
 میشود بکسب و خستیار و شک نیست در شیکه امکان صدور گناه از معصوم امکان ذاتی از امر نیست که اخذ شده در
 عصمت یعنی اشاع وقوع آن از پیشتر و مرسلین و آنکه نظر بر این ادعا پس اشاعت بعضی از اخبار از خستیار یا موافقت
 از جهت اخبار از ضروریات در شیکه است در این باب است بیاناتی که واقع شده از آنکه طاهرین بعضی از آیات متشابهان
 شده در شان جمعی از انبیاء اما کلام در این مقام نیست بلکه است که بودن حال ایشان مثل حال نبی و مرسلین اگر چه از بعضی آیات
 فیه می شود بینه که چون ما امرت و همچنین از جمله او جمله ما نوره و جمله از اخبار الا اینکه رسیدن این خبر ضروری از مذنب چنانکه
 در انبیاء و حج طاهرین از آل و پس است در غایت امکان داشت این ادعا که صحت را دارد و اگر خواهی مقرر می
 نحو واضح پس کلام از مرگم و بگو که امکان ذاتی با اشاع بعضی می شود و ممکن انبیاء و حج طاهرین بگناه باعث گشته که معصیت می شود
 مع و شایر فعال ایشان و ترک نمودن دنیا و ترش شدن ثواب و هر در مقابل آنها در حجت لیکن با وجود امکان
 حکم میکند عقل اشاع صدور گناه از ایشان و بیان طلب آنکه آنها بجهت موافقت ربانیه رسیدند بمقام تسلط و قدرت بر نفس که در
 دعای دو جهت عصمت در از آنچه میسخت صدور بصیصت از آنها و اشاعه اشاع امکان ذاتی با اشاع بعضی حکم عقل
 اجتماع در مسائل عقاید کثیر است آیا نبی که عقل حکم میکند بیکه فدا خدای قادر است بر قیخ بمعنی که او در حجت اوقات خلقت
 تحت مفروضات و با وجود این عقل حکم میکند با اشاع صدور آنها از خدای و غیر از این بسیار است دارد در حال حکم
 عقل با اشاع صدور بصیصت در شان انبیاء و مرسلین حج طاهرین علم اسلام از چیز نیست که بر طبق او ضرورت مذنب
 علاوه بر آنکه از اجتماع محقق و اخبار کثیره قائم گشته و اما ادعای وجود همه این ادله بعضی آن در شان ملائکه نیز فایده
 از بصیصت و امکان نیست و با اینجاست که گفت اینک بگویم جایز است وقوع گناه از بعضی ایشان اگر از قسم که در بین معصوم باشد
 یا بمعنی آنچه در این خبر است ما آنها را طهر نمییم بلکه میگویم آنچه در آنهاست و در دست بر جمله از آیات و اخبار نذر رود
 فایده بر عام و اینکه آنچه در این خبر و آیات و ادعیه که بر طبق آنها در گذشته حمل مییم بر معصومین که در بین بلکه ممکن است
 اینکه گفته باشد بر شیکه یکد فده وقوع از حکمت تقاضا میکند بجهت زعم انفس معترف و حکم یکد قائم بر شیکه مطلق ملائکه
 افضل از انبیاء و مرسلین است بطریق اطلاق و ارسال و احتجاج نباید در این بوجه عقیده و عقیده غیر قائمه بلکه با حجت است
 و همچنین بجهت زعم انفس حکم فلاخه یونان و غیر ایشان که قائم بر شیکه کرده ملائکه و ملکوتیین قائم با عقول مجرده و خوا
 سفارقه از ناده در ذات و فعل باشد و اگر گویند بعضی مباحث از بحث فنی علی از خزان امر از نمودی بر شیکه قول وجود
 عقول و جوهر سفارقه تاویل بر صیصت نیست بلکه اثبات وی ممکن است بعضی از کلام حضرت امیرالمؤمنین و در این تضعیف بعضی
 قول کسیرا حکم نموده اند بر شیکه قول وجود عقول مجرده و جوهر سفارقه نزدیک از ضمیمه و محدث است و این حکم کنندگان
 جمعی است از تفسیرین مثل علامه مجلسی و جمعی از اشکال که دان او را از برای تضعیف حکم ایشان دو وجه عمده اقامه نمودی پس

عدول پر حریت یکویم چاکر سخی و تبه ادور غایت تقریب است. و تین علی لیس که ادقای برگزیده بطن طریق طلاق و اسرار بینه
 که لاجرا هر ملک با عقل مجرب و جوهر مغاز و بشد در غایت اطاعت پس یکویم سخن جوهر مغاز و عقل مجرب و حریت که بر
 اشاع وی دلیل قائم گشته بکه نمیده میوه از کلمات حضرت ابراهیمین اجمود وی و این عزیز از قایل شدنت بیکه هر ملک
 عقل مجرب و جوهر مغاز از ماده شیشه پس بجای و زکرم از آنچه سخن نموده ام در فن اعجاز این پس هر که خواهر و شوهر است
 لطیف نیست بنفام پس رجوع کند بوی فن اعجاز این پس لایه است در بنفام از تحقیق حال در چیز دیگر و بیان آن است
 بر شیکه ظاهر بعضی از اخبار گذشته که مستحق تفسیر طایفه از ملائکه بی طایفه که نجابت بیستند و ظاهر شد از عذاب دنیا
 و حریت برکت حضرت سید الشهدا می خوانند بر شیکه این ملائکه چهارند و قضیه چند قضیه است یک قضیه نسبت حق قضیه
 صلصال هم دو قضیه است بنفام ملک سے بصلصال در قضیه اول غیر آن ملک است که صلصال نام و شاد اردو فقه دویم
 پس هر گاه بگویند این بنای ارباب که در بعضی از این اخبار است چهار قضیه است اگر چه از جوی موافق اصل و مخالف
 نظر بر شیکه قائل شدن بوجوه قضیه از بر تعدادش لازم است یک عمل نایم ختلاف اشکال در حجت کیت و کیفیت که
 داشت در بعضی از اخبار بر امور صادره از ادیان و جمع کنندگان که با اندوی سوسینیان و بعد از این عمل چاکر
 می بینی خلاف اصل فاعده است و چگونه چنین باشد بر شیکه خبر دلالت دارد بر شیکه جوهر صلصال در وقت نزول
 از آسمان و حمل نمود اورا بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خبر دویم دلالت دارد بر شیکه جوهر صلصال
 در وقت نزول از آسمان و بر شاد اورا بخدمت حضرت رسول آورد و خبر سیم دلالت که در شیکه این دو در شان از شلال
 است و خبر چهارم دلالت دارد بر شیکه واقعه در شان طهر است یکویم بر شیکه تخلص و جواب از این شکل در غایت
 آسنت زیر که ممکن است گفته شود بر شیکه حیرت نازل شد بر تینت دادن پیر بعد از قول سید الشهدا چند مرتبه بفرمایان سخن
 که او در وقت برای تینت نازل میشد با فواج ملائکه بود که نازل شده بودند بار دیگر نازل میشد و بجا رفت دیگر نازل میشد
 در مرتبه سیم فوجی که در مرتبه اول و دویم نازل شده بودند در مرتبه چهارم بار نازل میشد بان فوجی که در مرتبه سیم با او
 نازل شده بودند خواه همه این نزول در کیش یاد دیگر و در شاد در چند روز و شب باشد و در این حال تا نافع میشود
 و خیالات فاعده که در این مقام بنظر میاید رفع میشود بعد وصیت نیکم ترا ای برادر بنیکه در ظاهر کند از این فضایل و صفات
 که ذکر شد بجهت آن محمد در هر مقدمه و مجلس و در تینت از مقدمات و مجلس و تینت این کتاب پس بر شیکه صاحب کلام
 محکم و قوت بسیار کشی تیدان که تقضیل هر یک از خبر و عزت معصومین او بر زمین و زمین و اوسب و ملائکه و هر یک
 از صفات خیر از عرض و کرسی و جباب و غیر آن بطریق استراق قادی یعنی بر هر فرد فرد تقضیل بطریق مجموع یعنی بر جمیع اخصی
 مجموع این از امر ایست که در طبق آنها هزار دلیل است از کتاب دست و در جوابی عقلی مستقله قویه دارد اگر چه این وجه
 عقلی مستقل باشد بعد از نظر اعتبار مای صیحه و این دعوی مای نیست از دعوی بلکه از دعوی مایسد و عزت باشد بلکه از دعوی مای
 که او با واقع مطابق است اطاعت و نفاذ میکند یک بر گاه خدا بطلبیم آید و خداوند با و منت گذارنده باشد بر زمین روشن
 که بلند باشد افق او از افق سایر اذنان و مخصوص نموده بفرم که محل طوئیس از مطالع سایر کفر و روشن باشد بعد از شاد
 بنامه بر بسیار ذکر کردن بصفتی را در جوف مطالب این کتاب یعنی تقضیل بطریق مذکور بر شیکه معصومین از ذکر
 آنها و مکر از نمودن است که این مطلب ثابت باشد و قلوب حیرت من بعد از آنکه گوش ایشان بشنید آنها باشد و چشم ایشان
 نورانی گردد بمطالعه آن تا باشد در نزد ایشان از ضروریات ادویه در مذنب باشد و دست جایت کنند و او دست رحم
 کنند و همه رحم کنندگان تدبیر دویم در تحقیق حال در مطلب معنی از مطالب این مقامات بر آنکه در ابتدا نظر
 اختلافی در اخبار گذشته بنظر میاید از جمله اینکه بعضی آنها مستفاد دیگر دد که اطلاع ختم انبیا بود فاعده که بلا و شاد دست باشد
 از اخبار حیرت نازل وحی و مای بر ملائکه و آنهم بعد از ولادت حضرت عیسی علیه السلام از آنکه زبان اتفاق افتاد هم
 حضرت ابراهیمین و صدیقه طاهره و بعضی از زوجات ختم انبیا و اصحاب آنروز و متضرر مطابقت گشته و در بعضی دیگر از اخبار
 مستفاد دیگر دد که اطلاع آنروز بود از آنکه سخن یکبار از عمر بن خطاب سید الشهدا بود و در بعضی دیگر بعد از دو سال و در بعضی

در منزل آسمه و در بعضی در خانه رین بنفش و بعضی از آنها حکایت بر آنیکه اول وقت مطلع شدن حضرت رسول باین در شب
 معراج بود پیش از آنکه ضیاء کبری حضرت فاطمه باشد و بعضی دیگر ذکر نموده که حضرت صدیقه کبری گریه و زاری می نمود بغیر از مظلوم
 شهیدش پیش از آنکه بر او حادثه باشد و غیر اینها از اختلافات و جهت در چهار مذکوره و غیر اینها یک سیه و بعضی محاسن از مظهر
 این کتاب و مرجع مشکوٰات و کمالا بر آنست که در کتب کتب اجمالی که یک از آنچه در این خبر است و اوست یعنی و لیکن بنیدیم
 کدام یک از آنهاست و بعبارت دیگر باینکه این جنسها فحای بسیار است شکر بر آنیکه ما بگوئیم آنها از فضل ما و ایدان آشکار شده
 یا جمنع کنندگان که با صادر شده بسوی بنیان و مانند آنها زیرا که حکم وقوع آنها مانده حکم که دست بخوار جمع ضیق
 و مخفی مانده که این غایت غیر کمال بود و تحقیق جواب آنکه قول بطالع حضرت رسول خدا بقصیده روز عاشر ابر بعد از ولادت حضرت
 سید اشهد احدی خانه از تحقیق است که حضرت رسول حضرت امیر المؤمنین و صدیق طاهره سلام الله علیهم عالم بود و بر آنست
 آنکه فاطمه زهرا بر او حادثه باشد و کشف نماید از این کیفیت شب معراج و همچنین حکایت از حضرت فاطمه بغیر از مظلومش مثل زلف
 شدن با و سوره بر آنکه از مطالب ضروری که بسیار مکرر شده در این کتاب است که حضرت فریضه علیها السلام و ام آیت الله
 صاحب عقول دارد و کلمه و قدسیه و علمای اولین و آخرین از ملاک و منسیا و سلین و سایر مخلوقات خدا با علمای شان
 مانند نبوت و زه است با فتاب و مانند قطره است از درباری محیط و خیال کن که از اینکلام استغفار میشود عدم حسیح از نزول
 وحی از طرف خدای عز و جل و حاشا که معصوم ما این باشد زیرا که حسیح انور در نزول وحی از او روح است و کلام در آن
 در امر دیگر است باینکه فایده ای از نزول وحی حضرت رسول در آنی نزل ملاک نبوی او برای تعزیت بعد از تنبیت با وجود
 بودن او عالم بقصیده روز عقیقه پیش از ولادت سید اشهد از فواید دهم در به شهادت و همچنین فایده دهم در وحی
 و مکرر نازل شدن ملاک نبوی حضرت معصوم و چگونه چنین باشد باینکه بجهت حضرت غیر در این امر عظیم و تعجبی است که مافوق ندارد که
 و حکم نمودت با ضد عهد او و شایسته از او و اولاد معصومش در این نشاء تا توافق باشد بان عهد و شایسته در نشاء ملکوتیه
 و عالم ارواح و در اول گرفت بود و ظاهر نمودت از خدای تعالی فعلی است که در صحب عصمت را بطور استکفاه در بیان شده است
 استغناء در بیان آنکه ایشان صبر نمودند در این عینه بزرگ در راضی شدند با آنچه در قضا و قدر بود و احوال کردند از خدا
 اینکه بر گردانند قصیده روز عقیقه را از قضایای لوح محو و اثبات بخود جاری شود و بندیت بجهت صحاب کت در بیان
 مؤمنین و منافقین و چگونه چنین باشد باینکه بسیاری از نول جبرئیل و ملاک حضرت معصوم بجهت تعزیت بعد از تنبیت بعد از ولادت
 سید اشهد و همچنین در غیر این زمان و همچنین خبر داد حضرت معصوم چه مرتبه باز نهاد صحاب خود بقصیده روز عقیقه و بصر
 نمودن عترتش بمقامات ایشان و مقامات صحابان و کفر قاتل و ظالم ایشان و کفر یک از اعداد او و کفر
 نمودند و کفر یک فعل و اقوال دشمنان ایشان را منی شدند ب تحقیق گوشهای اهل زمین را از مردوزن از صحاب و بیان
 و تابع بعبان پر که ده بود در بنیهای شان این و باع جاری شده بود حتی اینکه دشمنان در کیفیت این نحو خبر و تکرار
 آنرا در که دین مثل دوستان شدند ب تحقیق و استی بسیار بر آنرا اخباریکه از فایده و این علم و ما آنرا در آیت شده بود
 پس این در واقع تریست بزرگ برای نفع دومی و مکرر نزول جبرئیل و ملاک از جانب خدای تعالی و انزوی سریر آنکه از این
 بزرگتر باشد پس بگوئیم که خدای تعالی دوست داشت که مشغول سازد عجز بنان و فضل بنکان خود در این محله است سیده و آنرا
 و اولاد معصومین او را در بسیاری از اوقات با دشمنان عزمی ام حسین بناله و فریاد و نوحه کردن و وقته انابه بر ایشان
 در آن شیعیان و بسیاری از دوستان این دلیل قول خدای تعالی و کلمه که بر سر است انو حنه بعد در نهقام تر لطیف و مردیعی
 است که سیکه از دلها خبر دار شد کار بردی و بوزن بگر متوجه شد کار بر آن و آن است بتریکه سید اشهد
 نظر بیکر دلوی جده و پرده ما در و بر او شش نمیش گردن در بعضی از آن زمانها که بخش شهادت آورده رسید او در آن آیت
 آنرا در کودکی بود ظاهر او در باطن و حقیقه استاد که بیان و معربان و شیخ ایشان بود زیرا که صحاب کت و اهل عصمت
 بطریق کفایت مشغول میشدند بنوعه و گریه بر سید اشهد آنرا در بخشش عرض میکرد و چرا محزون میباید ما را بعد از شاد دوست
 بر شریف فریاد خود و در باینکه حضرت معصوم سیه و آله او بر می نمود ای سر بر کشته می شود مظلوم و عطشان و غریب بعض
 بیکر دین کشته می شود ای در جهان حضرت معصوم بود ای سر بر کشته شد آنکس را که ترا بیکشده و خوار کند گیسرا که زنده

مکنه عرض میکرد ای چه بزرگوار چه جرات برای زود رفتن و اگر کسی کندگان ما او شیعیان پس نظر کنید ای دستار علی
 و کیمیم آنروز که امت بجهنم مصروف و توجه بوده است بجات زود رفتن و اگر کسی کندگان خود را از زمان کوچکی پس گوید
 کم و مروت و رعایت حقوق در این حالت از اجدادی عهده نشده مگر از این برود کیم روحی له عذابه و سایر این بزرگوار
 از امر از کار روحی و بسیاری زود رفتن بلکه از جانب خدای تعالی تخریب انداخته و لایق بر بختی که روز قطف بود تعزیت و بند و با است
 مایه خدای عزوجل آن و بجات شریفه آنروز بر ملاکه در برده از این مرتبه او حاصل نیست کسیکه فکر کند در این خرابی که نشسته
 مطابق آنهاست که در معذرت سبقت ذکر شده یا خواهد آمد بعد از این میدانند بر شکی که خدای عزوجل خلق خود این عیب بندت
 محفوظ یعنی آسمانهای آفرشته و زمینهای فرش شده را عیان و یقینانه بهر تسمیه جوانان بشت و بعبارت دیگر تفریح و تفریح
 تو که و بعد از تو که او تا روز قیامت در هر چه می بینی از خلق خدای تعالی نموده او را اهل و اسباب و او تعلقه برای بر پا داشتن
 عزاداری حسینه که نباشد از جمله محفوظ و بسیط مبوط و قسم بجان خود ای دوستان بر شکی که این مطلب عجیب و دقیق از کار
 قلب خودم بود یک جرات و جرات من قاهر بود از اظهار آنها بر شکی که خبر دار شدم در این مقام سخن یکی از ملاکه مقربین حضرت من
 زیاده شد پس این مطلب را ظاهر کردم پس این سخن از این ملک عبرت و خبر شریف این بار عوف که نشسته پس در اینجا باز آزاد که نمیگویم
 زیرا که ام جین آوند بود یکی از ملاکه فردوس علی نازل شد بر برای عظیم و داداد جبراف آسمان و زمینهای بندگان خدای تعالی
 پس در اینجا وظایف هر زن و اندوه ناله را بر شکی که فرزند حضرت محمد باج شده مظلوم و مقهور است این حدیث پس بگردد آنها را
 که بهشت را که دیدم و فکر کن در آنها تا از بنیادین باقی بعد محضی نماز بر تو تحقیق در خبر گذشته و وارد شده همچنین در بسیاری از اجا
 وارد شده از طریق خاصه و عامه فریض حضرت رسول حسین می دانم جن که حسین از منت و من حسین بلکه این مطلب از خبر است
 که ثابت شده از خبر است که بتواتر رسیده نزد هر دو طبقه و خبره او شمس است بر بیان است یکس خبره دوم که آن سخن است
 از صحیح تفسیر و بیان دارد یکس بر شکی که در آنکه که احتمال دارد بخیال بآید در اینجا پنج است اول این مقامیکه خدای عزوجل بر
 خود عطا فرموده یعنی مقام شفاعت کبری است و جز این نیست که آن بسبب راضی شدن آنروز بود و به شهادت فرخ و ریخته خود
 و بعضی از اخبار که دلالت بر این مطلب است که نشسته پس از آنهاست خبریکه متفق فریض حضرت رسول است که بفاطمه علیها السلام فرمود
 آنرا چنین تا آخر خبر دوم بر شکی که معنی و نام حسین بقای دین من و اما شریعت من تا روز قیامت سبب حسین علیه السلام است تحقیق دانسته
 بعضی کلمات در بعضی مقامات که هر گاه شهادت آنروز میبود از در محمدی اثری باقی میماند نیز معنی آن حدیث است
 بر شکی بقای من یعنی بقای خلیفه ای خدای تعالی و اما آن مسلمانان سبب حسین علیه السلام است که آنحضرت پر امانان صوم خواهد بود
 و این مطلب که از ضروریات مذمت است تحقیق این خبر که متفق علیه است بدان عهده و حقه بر آن مملکت که پس می شود از خبر بر این
 توجیه ردی بوده باشد بر اخبار موصوفه کاغذ که از طریق عامه روایت شده که حضرت مهدی منظر از انس حضرت امام حسن مجتبی
 امیر المومنین است چهارم بر شکی که این شاره است بمضمون بعضی از اخبار که وارد شده در تفسیر آیه و قد نیا به بریح عظیم بر شکی که مراد از
 ذبح عظیم امام حسین علیه السلام است که هر گاه این تقدیر میبود اسمعیل رسل نبود و از این تقدیر ظاهر شد تقریب پنجم اینکه این شاره
 بمقام طینت اصلیه نوزادیه مکتوبه است زیرا که اصحاب کت علیه السلام در ایقام از نور و طینت واحد بودند پس در انبوت
 راست می باشد بر شکی که حسین از حضرت پیغمبر است و حضرت رسول از حسین است و اگر کوبه در بعضی اخبار وارد شده بر شکی
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المومنین فرمود یعنی تو از منی و من از تو استم پس این مطلب وارد شده در حدیث
 عاتق زین چنانکه روایت کرده بخاری و مسلم در ترمذی از برادرین عازب گوید که قال استی یعنی است منی و اما اینکه یعنی تو از منی
 از تو ام و چنانکه روایت کرده احمد و بغوی و طبرانی و حکم و صیهار از محمد ابن محمد از ابن زید از پدر خود ان التی صلی
 الله علیه و آله قال علیه السلام امانات علی الخیثه و انبوا و لدمی و انا منک و انت منی الی الخ و کذا
 بر شکی که حضرت پیغمبر امیر المومنین علیه السلام فرمود یعنی انا تو استم و اما من و پدر او لادنی و من از تو ام و تو از منی است
 پس یعنی فریض آنروز که من از تو ام مثل فریض آنروز است که من از حسین میگویم بر شکی که بعضی از جوه مذکوره برای قول
 آنروز که من از حسینم در اینجا جاری می شود چنانکه همین آن شخص عالم و دانشمند محقق نیست و هر گاه خواهی چیزی در اینجا زیاده
 پس بگو بر شکی که حاج نبوت مطلقه است از اینکه لایق شود با صاحب ولایت مطلقه و لا بر پایه سبقت نبوت است

مورد

نوشت بر طبقه پس این اشکار میشود بوجهی نیز در قول آنور که حسین از منت دین ازینم بعد مخی نماز بر بوسه برتیکه بعضی از این وجهی
 بجای جاری میشود در بیان حضرت فاطمه زهرا علیها سلام و امام حسن نیز در مخی نماز بر بوسه برتیکه فقره اول یعنی فقره حسین از منت
 گفتن اینکه در بیان آن زیاد کسب چیزی که از بعضی اخبار فهمیده میشود از اینکه امام حسین شیر بخورد شیر فاطمه و نه از غیر آن
 بلکه گوشت و استخوان آنور از جانب حضرت رسول بود چنانکه از کتاب عیون ابهرات روایت شده در این طریق
 ان التی صلی الله علیه و آله قائم الی بعد و لا یدیه و لا یدیه و لا یدیه و کان یسبح و یهلل و یسجد الحمد لله بر سبیکه
 حضرت رسول بعد از ولادت امام حسین آمد بوی او و او را گرفت حسین علیه سلام تسبیح و تحمیل نموده و در کتاب ابا
 صدوق بسند خود از صفیه دختر عبدالمطلب که گوید قالت لما سقط الحسین من بطن امیه قد فعله الی التی فوضع التی لسانه
 فی فیه و اقبل الحسین علی لسان رسول الله یمصه قالت فما كنت احسبک سؤل الله یغذوه الا کنا او عسلا قال فقال
 الحسین یفعل التی بین عینی ثم دمه الی و هو یبکی و یقول لعن الله قوما ما اتوک بقولها لئلا قال قلت فذلک اذ اخی
 و اجد من یقتله قال یقتله بقیة الفسدة الباغیة من بقیة امیة هم الله ما یکون امام حسین ازین مادی بر زمین آمد و از بعد از حضرت
 رسول صبح آید و آله بر دم حضرت زین مبارک خود را بر آن او گذاشت امام حسین زبان خود را در شکم میکید چنان که آن
 که پیغمبر او شیر میخورد غذا میدهد که گوید پس از آن امام حسین که گوید که در پیغمبر بیان دو چشمش را بوسید بعد از این داد در چاک
 یکسایت و پیغمبر خود را لعنت کند گوید که ترا یکشند این را سه مرتبه فرمود گوید من عرض کردم هر دو مادر دم فزای تو باد گو
 او را یکشده فرمود شهید میکند او را با ۲۱ مانه کرده عینیه از بی ایته و از کتاب بن قیة آذره دختر امیه مخزومی گوید
 قالت لما حملت فاطمة بالحسن خرج التی صلی الله علیه و آله فی بعض وجوه فقال لها انک سئلین غلاما هتانی
 به جبرئیل ملائکة حتی اصبر الیک قالت قد خلعت علی فاطمة جن ولدت الحسین علیه السلام وله ثلث فارضعت
 ففک لها اعطینیه حتی ارضعه فقالت کلام ادراکها رقة الامهات فارضته فلما جاء التی قال لها ماذا صنعت
 قالت ادکنی علیه رقة الامهات فارضته فقال ابی الله تعالی الا ما اراد فلما حملت بالحسین علیه السلام قال
 لها یا فاطمة انک سئلین غلاما هتانی به جبرئیل فلا ترضعه حتی اخی الیک و لو اقمت شهر اقلت افضل ذلك
 اخرج رسول الله فی بعض وجوه فولدت فاطمة الحسین فمما ارضعت حتى جاء رسول الله فقال لها ماذا صنعت
 قالت ما ارضعته فاخذته فجعل لسانه فی فیه فجعل الحسین علیه السلام یمصه حتی قال التی صلی الله علیه
 و آله ایها الحسین ایها الحسین ثم قال ابی الله الاما یربدهی فیک و جن ولدک یعنی الاثمته
 بره که بر زبانی که فاطمه علیها سلام با امام حسن صلوات الله علیهما حضرت رسول تشریف میرد بخارج بغاطه فرمود و در شب که سپری از تو
 شود می شود جبرئیل مرا بولد او تنبیت داده و او شیر برده تا من بایم گوید داخل شدم بخدمت حضرت فاطمه که سه روز بود
 امام حسن را تولد کرده بود و او شیر برده اده پس من عرض کردم که اورا تنفات کن تا من شیر دم فرموده بعد رفت مادری
 بجوش آمده او شیر داد زبیکه حضرت پیغمبر تشریف آوردن فاطمه را نسو بود که دی عرض کردش در تشریف آوردید
 محبت مادری بجوش آمده او شیر دادم فرمود من چنانچه خدا میگوید که آنچه را که اراده میکند پس زبیکه بچسبید حاصل شد فرمود
 یا فاطمه بقیة تنبیت و او جبرئیل که زود می شد تولد می شود از تو سپری او شیر برده تا من بایم که چه بگردد عرض کرد
 حسین منیم و حضرت رسول بزرگ تشریف بر او بعضی کارهایش فاطمه علیها سلام تولد نمود امام حسین را و او شیر برده او حضرت
 تشریف آورد فرمود یا فاطمه چه کردی عرض کرد او شیر برده اده امام حسین حضرت اورا گرفته زبانی مبارک خود را بر آن او گذا
 حسین علیه سلام زبانی جسد را میکید حتی حضرت رسول فرمود که او را با حسین کوار اباد بعد فرمود منع میکند خدا علی
 که آنچه که اراده ینمایه آن امانت در دست و در اولاد تو یعنی الهما و از کتاب بن قیة از ابی الفضل ابن خیر بسند خود
 اذ اعطتک فاطمة لما ولدت الحسین فرجعت لهنما فطلب رسول الله صلی الله علیه و آله موصفا فلم يجد هاتکان ابیه
 فیاخذ ابهامه فیمصها ویجعل الله تعالی له فی ابهام رسول الله و ذقنا یغذوه و یقال بل کان رسول الله یدخل لسانه فی فیه
 فیعثره کایض الطیر فرجعت جعل الله تعالی فی ذلك و ذقنا فضل ذلك اربعین یوما و اولیة فذبت لحمه من لحم رسول الله
 که ناخوش شه حضرت فاطمه زهرا که امام حسین را تولد فرمود و پیش زبانی حضرت رسول صبح آید علیه و آله و او را طلبیدید

نشد حضرت تشریف یاب در دو اکت ایهام را بر آن امام حسین علیه السلام میگذاشت و آنسرور میگوید و خدا تعالی روزی او را
از ایهام آنسرور عطا میکرد و آنحضرت با چهار روز و شب چنین کرد تا گوشت امام حسین از گوشت حضرت رسول روئید و از کتاب
علل شریع بسند خود از عبد الرحمن از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که حضرت فاطمه را الحسن علیه السلام گفت بیست
اشهر تم وضعت که من مولود فقط لیستد اشهر عیال الحسن علیه السلام و کتب اسلام سلسله و کتاب رسول الله
صالح و فصیح نشانید و بیست و یک روز فاطمه را از آن رسول الله که خدای تعالی فرموده که ایها السلام امام حسین شش ماه بعد وضع
نمود و زنده ماند و مولودی اگر شش ماه غیر از این است و عیسی بن مریم و کفیل شد او را امام سلمه حضرت رسول تشریف میآورد
هر روز و زبان مبارک خود را بر آن او میگذاشت او میگوید و سیراب میشد پس بعد از آن روئید گوشت او را از گوشت
حضرت رسول صیغه که عیله و آنه و شیر خورد از حضرت فاطمه و نه از زن دیگر و در کتاب کاغذ بسند خود از حضرت صادق علیه السلام
قال لم یضع الحسن بن فاطمه کان یفیه به اللبیه فیضع انهام فی فیه فیه من نهارها ما یکفیه لیومین و الثالث فیکت
لم الحسن بن فاطمه من رسول الله و من مدیون دولت استه اشهر الامام الحسن بن فاطمه علیها السلام
فرمود که امام حسین از حضرت فاطمه علیها السلام شیر خورد حضرت رسول تشریف یاب در دو اکت ایهام خود را بر آن او میگذاشت
و میگوید از آن آنقدر یکدست روز او را کفایت میکرد پس روئید گوشت امام حسین علیه السلام از گوشت حضرت رسول خدا
دخون او از خون خود مولودی شش ماه نتواند شد که حضرت عیسی بن مریم و حسین بن علی و در آن کتاب از حضرت امام رضا
مردیست که امام حسین را خدمت حضرت پیغمبر ساید در زبان مبارک خود را بر آنش میگذاشت میگوید و کفایت نمیشود او را و شیر
خورد از زنان و در کتاب طهوف گفته که تولد امام حسین بخورد از زانه شبان که شده بود در سال چهارم هجرت و بعضی گفته
که در سیم آفا بود و بعضی گفته اند که در او هر ماه پر سح الاول در سال پنجم هجرت و غیر اینها هم روایت شده و از سبب غیر
دارندی باین اخبار میداند اگر چه مضایق بعضی آنها مختلف است الا اینکه همه آنها متفق است در اینکه امام حسین علیه السلام
از فاطمه را بر او سیران شیر خورد و این مطلب تو را رسیده است و می نمیزد از از صلهای مذنب بعد از آن است اختلافی که در آن شده
جمع نمودن میان آنها و از آنها جواب طلبی چون که همه اینها شش بزرگ محض است قدس علیها در اشاره بعضی مطالب ضروری دیگر
پس بر آن چنانکه مطلع گشتی از آن رند کوره بعضی از آن صاحب کس و فضایل آن است و دانستی که خدا تعالی دوست شد
ایشان را در بسیاری از اوقات بگریانید بگفته ذکر قضیه روز عاشورا تا عالم فایه بان طاکه در مردم بعضی است محروم
اگر نبودن بسیده الشهدا و باز دوست داشت محزون بودن و گریه نمودن نیز خود را دو صحنه و در برابر او بره که بای آن
در جبهه شاد و سکت میشدند از غزن و گریه میمانند خدا و غیره و جل شاد و تقرت میداد چه در امام فدای آن شهید
خدا عزوجل خودش بر او مشیه بخواند و می گریه و گریه کنندگان او شده است به تحقیق گذشت در خبری او کتابک مل از زبان
بر سبب حضرت پیغمبر و ابراهیم علیه السلام که بر غلبه نمود سکت نشدند تا اینکه جبرئیل بر ایشان نازل شد و ایشان گفت که خدا
شما شاد اسلام برین و سیر فایه عزت علیکای صبر تا قال صبرا احدیث ظاهر معنی آنکه شمار آنچه صبر کردن صاحب مرثه و اولو نام
نمودم فرمود پس صبر بنام است حدیث و همین سطلک شکی که بعد از تعداد ابی اشرد و خیف بنی تم و اصحابان و اینکه ایشان بنام خود
بنای ملاکت آل محمد و صل قضیه روز عاشورا را چنانکه حضرت رسول نیز از مجسم بزرگ که صحابه جمع بود خبر داد چنانکه است
بر این حدیث که فرمود حضرت پیغمبر برین علیه السلام بعد از گذشتن دو سال از عمر او و این گریه کردن از مجسم بزرگ بود که
آنجا بودند بلکه کان دارم که ابی اشرد و خیف هم حاضر بودند در مجلس چون کلام بنیقام رسید چه عیب دارد که ذکر نام
اصل و ضابطه آنرا که آن دو لعین برای قضیه روز عاشورا بنا گذاشتند بلکه ذکر او در بنیقام خیف سبب است پس میگویم
که علامه مجلسی در بحار الانوار در کتاب دلائل الامامة بسند ای خود از سبب روایتی کرده که حال مصونش است
گویند اینکه سینه الشهدا را شهید کردند و جبرئیل دستش بر سینه رسید و خبر بریده شدن سر مبارکش و بردن آن را بریزند
و شهادت بجهده نقر از اهل بیت او و پناه دوشه نفر استیعیان او و شهادت پسرش جناب علی صخر بالای دستهای پیغمبر
امیر شدن عیال سینه زنه ای حضرت پیغمبر در منزل ام سلمه بنی تضرع که شمشیر در خانه مهاجرین و پس تقریب کرد که
پس عبد الرحمن بن عمر بن خطاب از خانه خود خارج شد در جاسیکه فریاد میسود و مولی خود سیر میزد و گریان خود را

مکده

سکندر میگفت ای کردی هشتم و قزیش و همبرین و نصار بحال میباشند این از رسول خدا در باره اهل و ذریه او و حال آنکه نمازنده
 همیشه در روزی بخوابد با وجودی که نیت قرار داده ای پس از مدتی بپرون آمد در آن شب و هیچ شتری در او نیکت مگر آنکه اهل نهاد
 باینید دشمن سینود و میوزانه میگفتند و او بعد از این ملعون می نوشتند و همچنین میگفتند هیچ جمعی نکره ای که بریزد لعن می شود و کلام
 او سوع سیفا و مردم میگفتند که این عیب همه بر خلیفه عمر است که افعال بریزد را انکار نماید و شیخ می شمارد که با اهل بیت رسول بود
 و مرد را بخروج نمودن بریزد نه هر صلیف نماید بر کس او را اجابت نماید او را دین و اسلامی نیت و مضطرب شد شام و هر که در وی بود
 دارد و دشمن شده و آمد بر خانه بریزد لعنه همه با جمعی از مردم که در پشت سر او بودند پس جابوس بریزد داخل شده و پور و او هر دو
 که دست بر خود که نهشته مردم پیش رو و پشت دور او را گرفته بریزد ملعون گفت خوش و غضبی است از این همه مشغول گشته برزد
 اهل خود خواهد آمد پس بریزد او را نشان داد که داخل شود داخل شد در حاکمیت که فریاد میکرد و چگونه داخل شوم ای بریزد و حال آنکه
 کردی اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله آنچه که هر گاه ترک در دم قادر میبودند حلال نمیشدند آنچه تو حلال کردی و نمی نمودند آنچه تو کردی
 از این بی عیافت بنامان خستیا ز غایب برای خودشان گیرا که از تو ترا در است بان پس بریزد ملعون عجز نمود او را
 برخواست دستهای خود را گشوده و در حاکمیت او را بریزد خود چسبید و گفت ای اباعبدالله کت پیش از خوش نمودن خود و فکر کن
 و چشم خود نظر کن و بشنو کوش خود چه میگوید در باره پیرت عمر ابن خطاب آیا برایت گذشته و هدایت فیه خلیفه و هم حضرت
 رسول بود و قرابت ب حضرت داشت بسبب میثرت تو حفصه و آنکه حضرت رسول گفت که لات و عزی عبادت کرده میباشند
 آنگاه خدا عبادت کرده می شود پنهان پس عید نه گفت آنها چنان بودند که گفتی پس چه چیز در این باب میگوید گفت آنها پدر تو
 چه مرا بخلاف شام نصب نمود یا پدرم پرورتر از اختلاف رسول صلی الله علیه و آله نصب نمود گفت پرور من پرور ایشان حاکم نمود
 گفت ای اباعبدالله آیا راضی می شوی نوشته و عهد پدرت که پدرم کرده یا نه گفت ای کوی بریزد لعنه همه دست جدا کرد و گفت
 بریزد ای اباعبدالله آنچه از تو خواست بریزد داخل شدند بجزای از غریبه های او حسد و تبه بود بریزد او را گوشه و از آن تا بود محمود
 و فعل شده پرون آورد و از آن طوماری پیچیده که در باره سپاه از ضرر بود پس طومار را پاره کرد و گفت بعد گفت ای اباعبدالله
 این خطا پرست گفت با قسم بخدا پس عید نه آنها از بریزد گفت بریزد گفت بگو آن عید نه دید در آن نوشته بسبب همه از من اگر کنم
 بر سینه ما را اگر او نبود بشیر با زر با و پس استر ز نمودیم و حال آنکه سینه ما حس شده و نفسها مضطرب و چشمها پر اشک از آنچه
 واقع شده از انکار ما آنچه که ما را بسوی او خواند و اطاعت نمودیم او را در آن که ما شتر او از ما رفع شود بسبب بسیاری قبلیه
 او بر ما داد او نمود هر که شنید خبر او را از کس نیکه ترک نمود دین خود را آنچه بود تریش و پدران او بر آن پس قسم بسبب و حسنه
 و او تان که عمر بخار نمود آنها را از آنوقت که آنها عبادت نموده و کعبه را عبادت نموده از جهت خدا و محمد را تصدیق نمودند
 و لغت و کردم او را مگر برای حسیله که دن براد و صاحب فوت شدن سبب او پس بر سینه محمد آمد با بھر بزرگ و فرزند سحر خور
 سحر خیز از ایشیل بسبب آمدن و داد و سلیمان و پسر کزیر عیسی و بر اینه آمد با با همه آنچه که آنها آورده بودند از هر روز و نمودند
 چیز را که هر گاه ایشان میدیدند هر آنکه از او میبزدند بر او بر سینه او سینه سحر است پس کبرای برای بیخیا ن طریقه قوم خود را و بیست
 وقت خود را و فاکن با آنچه بودند پدران و توبان از انکار این بنا شد میگویند او را خداست که امر نمود آنها را با بدن بسوی وی
 وسی نمودن بر او و آنرا برای ایشان قبله قرار داده و شتر او نمودند نماز و حجیکه آنرا در آن قرار داده اند و گمان میکنند
 برای خداست سینه و از آنک بگو محمد صلی الله علیه و آله را احانت بنمایند این فارسی طوطی روز بهت بنی سلمان بر سینه
 اول می بگنید برای مردم هر آنکه آنست که در کتب است و هدایت برای مردمان و سپین قول خدا که تحقیق می گویم کرد
 روی خود را در آسمان پس خستیا بر خیم برای توسته را حنی باشی با و پس بگردان روی خود را بسوی مسجد کرم و در هر مکان که
 پس بگردان روی خود را بر طرف آن و که دستینه باز فرودت را بگردان کیت نماید با هر گاه سحر او میشد از اجابت
 نمودن با بر حسنه و او تان که آنها سینه و چو به اس و نقره و طلا سینه نه قسم لات و عزی که بنام سبب برای خارج شدن
 از آنچه نزد است اگر چه سحر نمودند و مرفوعات گفتند پس نظر کن چشم بیننده و بشنو کوش شنونده و قلب عقل خود فکر کن آنچه
 که ایشان در آن حسنه و شکر کن لات و عزی را و بخلاف بر سینه عیسی بن عده لغزی بر امت محمد و حکم نمودن او در باها
 و فرهاد شریعت و نفسنا حلال و حرام این دنیا ای حقیقتیکه گمان بنمایند میا و زنه برای پروردگارشان تا سینه



برپاوردن بجهت وی اعوان و انصارش از پس زندگانی نمودم در استکار که در کار تو واضح میبود در پنهان نشد و چند عذر از
 سعادت باقوم نایب و تحقیق جبارت نمودم به شایسته بی شرم و باج از خشنده و علم حضرت آنها و جماعت دیدم آنها که
 منسی کبیر بود و دانا و فصیح که عید و آله بود بر شیکه اورا بسته زنجان چلیان کرده اند که اورا فاطمه میبندد تا اینکه
 ایدم بجا بی فاطمه و پسرش جن حنین و دخترش زینب و ام کلثوم و کنیزش آن که فضا نام بود و با من بود خلدان و سید
 و غلام ای که مقصد چند نفر از خواص اصحاب ما پس در شایسته شد زدم کنیزی بن جواب داد با و گفتم که عیبره ای که با ظهور
 ترک کن و نفس خود را در خلط خلافت کن پس امر زینب بلکه آنکس است که سلمان آنرا اختیار نموده اند و جسیع شده است
 و هم برت لات و عزی هرگاه امر در ای بای بر میبود هر آینه ضعیف بود از رسیدن آنچه رسیده از خلافت این ایکه لیکن
 ظاهر که دم بوی روی خود را و ظاهر نمودم چشم خود را و گفتم بر شایسته نزار و مخطان بعد از آنکه گفته بودم ایشان که خلافت فرزند
 نیست اطاعت نماید ایشان را و اما که یکجا اطاعت نموده اند و از آن گفتم سب آنچه بسعت یافته بود از پسر اصحاب حضرت
 و شجاعت از زمین خودها در عزوات محترمه و ادراک در فروع او که اشتاد هزار در راه بود و وفا کردن بوعده این
 و جمع نمودن قرآن و حکم کردن در بیخ و منوخ او بجهت حرف هم چنین و بضار زینب که گفتم آنست در زمین است گفته او
 اصل و بطین علی بن ابیطالب است که حضرت رسول بعیت اورا بر اهل ملت خود گرفت و با بارت وی اقیق دکر دیم
 در چهار جا پس ای که ده قریش هرگاه آنرا محشر کرده ای ما فراموش نموده ایم آنیت بعیت دانات و خلافت دو صاحب
 مگر حق فرض شده و امر صحیح نه برخواهد داد و این پس تکیب نمودیم ایشان را و چهل مرد قایم نمودم که شهادت دادند بر اینکه محمد
 فرموده است چنین است پس در این وقت انصار گفته که ما از قریش نزار داریم زیرا که ما نزل دادیم پیغمبر را و ما دودیم و مردم
 بسوی بجزت کردند زینبیکه بر داشته شد آنکه این امر حق بود دیگر از خلافت بیست شمارا بلکه ما را و قوی گفته از کسی می
 شما شیری است که گفتم تحقیق شهادت داده چه بود که آنان از قریش است پس قوی قبول کردند و بعضی انکار نمودند و ما زینب
 کردند پس گفتم که همه می شنیدند خبر از پسر بزرگ بگفت که ستمش از همه بزرگتر و حلیم رفته گفته که ای کوی گفتم ای بکر که حضرت
 پیغمبر او بیستم سخت در نماز و با او خلوت کرد و روزی در او را پورت نمود و عمل کرد و مصاحب او بود در خانه
 و سوخته در قریش عاید است که رسول اورا در شونان سید پس بی شرم بر خورشید چشم و غضب در پیرش نازده نمود
 کشیدند کشیده بودند بعیت نمیشود بعد مگر قبضه شمشیر از دست من برد و گفتم ای پسر صرفه کن ترا ما درت صیغه دست
 عبدالمطلب پس گفت قسم بجز این طرف عالی و فخر بزرگ است ای پسر ختمه و ای پسر صهاک ساکت باش تا ما در شایسته
 پس سخن گفت جسمه نمودن چهل مرد که حاضر شده بود بی حقیقت بی سعه بر پر دستم بجا شوالیتم پیشتر اورا از دست من گرفتم
 تا اینکه اورا بر زمین انداختیم و زینب مددکننده از ما پس آمد بسوی ای بکر و مصاحب نمودم با او و بعیت کردم و بعد از من
 عثمان بن عفان و سایر بزرگانیکه حاضر بودند نیز از زیر اورا گفتم تعیت کن تا بر آسکیم بعد که اورا می نمودم نزد مردم گفتم
 با و جماعت دیدم که اورا چشم نیورده مگر کوفت بی شرم پس بدست خود ای بکر را گرفت و اورا قایم کردم در دستش
 اضطراب میبود و عقش منتف شده بود پس اورا بر زور از پیش بریزانم بسوی پسر حضرت پیغمبر پس مرا گفت ای ابا حفص
 از شدت علی علیه السلام پیشم گفتم علی از تو شولست و او عبیدت این جراح ام مد کرد و از دست او کشیده بسوی پسر
 دمن اورا از عقب بر زور براندم مانند کوفت بوی کار و غضب و بهوت بود پس منبر رفت اورا گفتم که خطبه بخوان
 زینب بند آمد و داشت و اضطراب بوی رود داده دیده بسم گذاشت از غیظ کف دست خود را در آن گرفت و گفتم که
 هر چه بخیالت آید با خیر و معرفت از وی بروز کرد خوشم اورا از بر پانین اندازم و خود در جای او نشینم لیکن خوشم دادم
 مکتوب مردم را بسبب آنچه گفته بودم در حق او و سوال نمود از من همه ایشان چگونه فضیلت او را گفتمی صحبت آنچه که از رسول است
 در باب ای که بر شایسته گفتم ایشان را که بشنیدم تحقیق از فضیلت او پوزی از زبان حضرت رسول برآید دوست دارم که من بسوی
 در سینه او میبودم و مرا حکایتی است و با و گفتم خطبه خوان و اگر بخوانی این ما پس اورا شنید از زدی کن و دانست که
 اگر از من بریزد آید من با او مردم و هرگز بگویم که دیگر استنا بقول او نکنند تا او از صیغ و علی گفت و بشکرم و است حکم
 حکم و علوان آن شیطان یعنی و ای شما شدم و حال آنکه خبر شنیدم در حاکم که در میان شما باشد

حجته

هشتاد و هفت

داده میشود

بر تنیکه مرشیت به طرف دیگر داده و داده کرده بود غیر مر این زمانیکه نفس خود مرا قائم نمیداد اقع می نمود در شوم
 و بشدت نماز استغفار می نمودم از خدا و او را می شناسم و نازل شد پس دست او را گرفتم در چستیکه چشمهای مردم باو نظر میکرد
 دست او را نشردادم بعد او را بشانیدم و میاوردم مردم را بسبب و صحت او و غیرت پسندم او را و هر که بیت او را انکار
 می نمود سکینت که چه کرد و علی بن سطلایت میگفت تو داشت خلاف ترا از که دن خود و آنرا در اطاعت سلیمان قرار داد و چو اندک بعد
 خلاف در اختیارش و از آنجا در خانه خود نشسته پس صحت نمود در چستیکه ناخوش نشیند زینکه بیت اید بگراشکار شدیدم
 که حضرت امیرالمومنین حضرت فاطمه و حسن و حسین را بشما برداشته بخانههای مهرین و بشار میروند و بخانه آنها میورد و بیت
 که نفس رسول ابرای او از مردم در چهار جا و اشرا از خانه بیرون میاید پس شبها دعوت حضرت باو میدهند و روزی یک
 پس آدم بخانه او در چستیکه قصد داشتیم بیرون آوردن او را از خانه پس فتنه خادمه برخواست و آمد در کفتم که علیها بگو بیاید
 و اید بگره بیتی فایده کبھی حق سلیمان بر او جمع شده اند گفته بستیکه مولایم امیرالمومنین شوق کفتم این بخانه بگذرد
 و بگو بیرون آید و اگر نه داخل میوتم بخانه و او را بیرون میاورم از روی کرامت در آن حال حضرت فاطمه بیرون آمده و در
 در ایستاد و فرمود ای گمراه شدگان و دروغ گویندگان چه میگویند و چه میگویند کفتم تا فاطمه فرمود ای عجز میخوانی کفتم بپر
 عمت چه شده که ترا بر دو جا با فرستاده دعوتش در پس پرده نشسته فرمود طغان تو ای شیعی مرا بیرون کرده تا با تو
 اتام حجت فایم از روی دلیل و بر گمراه شده قوی کفتم ترک کن این ظلها و لغو ای زن از او علیها بگو که بیرون بیاید فاطمه فرمود
 در این حجت که نیست آید بگره شیطان را بر سر نه ای غمرازان که که و و شیطان صحنه کفتم هرگاه بیرون نیاید پس
 بسیار میاورم و این خانه را با پیش میوردم تا اینکه علی را بیتی برسم و تا زمانه ققذرا که نه و خالد این دیدر کفتم تو در آن
 ما بروید و بر من جمع مایید که من میوردم این خانه را پس حضرت فاطمه سلام علیه نسروای دوش خدا و دشمن حضرت رسول
 و دشمن امیرالمومنین پس فاطمه علیها سلام دست خود را بر پشت در آورد و همه از گشتادن و بیایف شود در حرکت دادم
 و فاطمه زور میزد تا با زانیه بگمراهی او میزدم تا به در آورد او را چون ناله و گریه از شنیدم کم مانده بود از در بر کردم و دلم
 آید باز نظر آوردم کینه ای علی و حرص او را در حقین خویشی بزرگان عرب و حمله محمد صلی الله علیه و آله و تحر او را پس
 لکدی بسیاری خود بر زدم فاطمه علیها سلام چنان فخرماید که در کن کردم که مدینه سزگون شد و گفت نایبانه یا کرم
 کما کان یقول کعبیک و بنک آه یا فتنه ایک فتنه فتنه و فتنه فتنه فتنه ای پر جان یا رسول الله پس
 چه ظلم بجزو صبیحه تو نیند فرمود ای فتنه مر کبر فتنه بچند حمل من که در شکست کشته شد و شنیدم فریاد و وضع حمل او را
 در چستیکه بیوی از تنیکه کرده بود پس در خانه از کفتم بمخالت بوی من آمد بروی کت ده که چشم مرا پرده کشیده پس از
 بالای عجز سیله روی او زدم که کوششش کسبت و بر زمین افتاد و بیرون آمد علیها سلام زینکه آمدن او را شنیدم عبرت
 از خانه بیرون آمده خالد و ققذرا با چغی که باشند بود کفتم که از کار بزرگ بجات نیم قریه ایت دیگر خطای بزرگ که دم که بر
 نفس خود جگر جمع نیم ایت که علی از خانه بیرون آمد که من و دشمن طاقت او را میوردم آورد پس علی بیرون آمد در چستیکه
 فاطمه دستهای خود را بر پیشانی خود کشیده بود که سر خود را بشاید و بخدیای استغاثه نماید از آنچه باو رسیده بود پس علی او را
 سینه میداد و میفرمود ای دختر رسول خدا بدستیکه خداوند عالم پر تر از رحمت لعلین نموده و قسم بجات اگر پشانی خود را بکشد
 و از خدا سوال کنی که این خلق را لاک نماید بر آئینه دعای مستول که در روی زمین بشری میناید آگاه بشی که تو و پر تو در نزد خدا
 جز کثرت از نوع که عرق نموده برای او اند اهل زمین اگر کسی که در کشتی بودند و هلاک نموده بودم او را بسبب کذب
 ایشان و هلاک نموده را با بد شده و قدر تو و پر تو از هو در بزرگترت و عذاب نمود نمود که دو از دوه هزار نفر بود
 بسبب که نمودن تو بچند او را و پس ای سیده زنان رحمت بر این مخلوقات سکون و مبشای عذاب در آن حال در دراز پیش
 شدت نمود داخل خانه شد و سقط نمود وظلیرا که علی علیه سلام او را نام کرده بود و جماعت بسیار جمع کردم بجزو عتبه
 بیای علی را ای آنکه قلب من بسبب آنها محکم باشد آدم در چستیکه او را عجز کرده بود پس او را بیرون آوردم از خانه خود
 در چستیکه کرده و حق غضب شده بود و کشیدم او را بسوی بیت بانیکه بعلم یقین داشتم و شک در آن نزارم که هرگاه من
 و همه اهل زمین بر من میوردم و ختم بودم و بسبب سطلایت بود و درنگس او که میدام آنها را و میگویم

ز نیکه بقیعه بنی ساعده رسیدم ابو بکر بر اوست و گنایک نزد او بود و ستم از او کردند بعد علیه السلام پس آنحضرت فرمود
ای عمر آه دوست سیداری که تجلیل نام برای تو آنچه که خبر کرده ام از بدی تو پس گفتند یا امیرالمومنین پس شنید از من که در این بود
ابوی ای بکر شتاب کرد ابو بکر سب را گفت بجز چاربت و مردم میشنیدند زبانی که داخل شد امیرالمومنین علیه السلام بقیعه بر
خواست بوی او ابو بکر گفتم آور ایعت نمودی ای ابوسن بر کرد و شهادت میدهم که بیعت نمود او را و دست خود را بوی
او دراز کرد و ناخوش شدم که او را هرگز بیعت با او پیش نیاوردم برای آنکه آنچه که خبر نموده بود از من و ابو بکر دوست میشد
که عیلامر عیلامر در آنجا از برای خوف و وحشت که از او شد و برکتش آنروز از حقیقه نوال که دیم که بجا رفت گفت رفت بوی
قرینه پس نشست نزد قرین و ابو بکر بزحمتیم و آدمیم با پیغمبر ابو بکر میگفت و ای بر تو ای عمر چه ظلم کردی بفاطمه قسم که آنست
آنگاه زبانی بجا رفت گفتم بزحمتیم که برت آنست که او با بیعت نکرد و ظاهر بیعتیم بجز رضی سنان از او گفت چه
خواهی که گفتیم آشکارا میگویم مردم که او بیعت کرد و تو در نزد قبر محمد پس آدمیم نزد او در طایفه که نشسته بود و گفت دست
خود را برت پیغمبر نه علیه و آله و در اطرافش بودی سنان و ابو ذر و عمار و عمار و هذیفه ایمان پس نشستیم در میان
او و پیش روی ای بکر نشسته داشته نمودم نمیکه بگذار دست خود را بجا بیعتی که دست خود را نشسته و نزدیک ما بیعت
برست او پس جان نمود و که فتم دست ای بکر استماع نمایم بیعت علی و بگویم که بیعت کرد پس علی علیه السلام دست خود را کشید
در آنحال ابو بکر بزحمتیم در آنجا که میگفتم فدای عمر اجزای خردم که ترا بیعت نمودم نمیکه خبر شدیم بعرض حضرت رسول
بود از میان آنها بر خوسته و میگفت ای شمشیر فدایم که بیعت نکرد ای بکر را در هر قوم هر سیدیم خبر میدادیم بشا را
بیعت علی و ابو ذر را که کذب می نمود و حال آنکه بیعت نمود ما را علی نه در خلافت ابو بکر و نه در خلافت من و بیعت نمایم کسی را
که بعد از من و بیعت نکرد از او پیش دو انزده مرد نه ای بکر را و نه هر کسی که در فعل مرا ای معویه و اطهار نمود کینه ای
گذاشته خود را از من اما تو چه برت ای عیلامر و برادر تو عیلامر پیشش نکذیب نمودن شمارا در با بیعت و کبیا اورا
در دانه دو بار در که و جستن اورا در که عوی که کشن او و جستن نمودن سید؟ و طایفه ما را بر او و بوار شدن بیعت برشته
در آنجا که پیش اعراب افتاده بود و فریشت محمد صلی الله علیه و آله که خدا لعنت کند سوار شده و پیش فاذد و انش کیش اورا
که سوار شده پیر تو بود و پیش افتاده بر ادرت عبت و تو انش کیش بودی و مادر تو مندا فرشته شکیم که نزل نمود وحی را
آنچه نزل نمود که کین نمود حمزه را که شیر خدای سگفته اورا در روی زمین و اورا بگریه آید و شکم اورا بجا گفت و بگوش را
پروان آورد و با در تو بر دپس محمد بخود گمان نمود که مادرت زبانی بگرم حمزه را بر این خود که اشک که بخورد و سنگ
شد پس از آنجا از من خود پس محمد آمد آنکه آنک بینه و سخن مادرت که در شترش سگویی دشمنان محمد و جنگ
کنند کار از سخن نبوت طارق منشی علی انراق انقبوا انقا و نذر و غفارنق فراق خرد منق یعنی نیم دشمنان طارق که
که بر روی فرشی حریر راه بر دیم و مثل در در کوشا و ملک در نظرها اگر رو بجا آوردی بغافل می کنیم اگر رو بگویم از شما نهی
اختیار میکنیم در سگویی با شویم و زنان میان رختهای زرد اعلی در سگویی سرودست بر این سگویی که در وقت از بقل نمید
محرقت می نمودند بر سگویی شما بختیار قبول سلام نکردید بلکه در روز فتح که با که استبول کردید که شمارا آزاد شده که در آن
و برادر من زید و عقیل را بر ادر علی بن مطالب و عباس عمویش زانما میان آزاد نمود و بود از پر تو در نفس او
گفت قسم که ای امیرالمومنین هر آنکه بر سگویی از او بر تو مردان دوارا از او جان پیشم میان تو و میان من دشمنان من
حضرت رسول خبر میداد مردم را بکه او نشسته آنچه در نفس او بود نمایند بود خدا کفایت کند شتر ترا ای امیرالمومنین
و چنان سینه مردمان را که به بنبر او بلند میشد که عیلامر و علی و آنکه بعد از علیست از اهل بیت او پس باطل شد سحر او و پدرش
سعی او که ابو بکر بر شتر بلند شد و بعد از او من و اسید دارم شما بنی امیه بشاید چو بهای طایب او پس از آنچه ترا داد
کردم و بسته نمودم تو سباح بودن ملک از او شناسانیدم ترا در آنجا در باره شش فریشت رسول خدا را فریشت
کردم و باک نمیدارم از جمع نمودن شتر او که میگفت و حی را میگوید بوی من از پروردگار من در تمام است
شجره ملعونه در قرانی بخال او شش بنی امیه میباید پس آشکار نمود خدا اوست خود را نمیکه با دشمنان شد چنانکه گفته
بودیم دشمنان بنی عبد شمس هستند و من با وجود این یاد آوری که تو کردم ای معویه در این سحر که ترا

نودم نصیحت کرد و در میان ستم و از تو خشم از هر یک طرف دین تو کی علم تو ای که تقبل نمانی در اظهار آنچه ترا وصیت بان کنم
 در روز خودم ترا از آن اکثر بعیت نموده است او و اینکه آشکار کنی برشان مطالبه برود بیست و نه بار که بزرگ کنی بر او
 در آنچه آورده که حقیر شناساری چیزی که او آورده پس پیش از هلاک شدن او دست نمانی آنچه که بد کرده و خراب نمانی آنچه
 بنا کرده و حذر کن حذر بزرگ در وقتیکه داخل شدی بر محمد و محمد و بنوا و تصدیق کن محمد را در خطا هر چه که آورده
 و ظاهر کن حرارت را در رعیت خود و حکم ایشان و دست دده و بسیار کن برشان را بگو عطا کار او بر تو باو بقیم داشتن حد او را
 و باها نما که ترک کنی حق خدا را و فرضی را ناقص کن و غیره دست محمد را که فاسد نمانی بر ما است بلکه بگیرد از او بر سر
 و کس ایشان را به دست خودشان و بشمار ایشان وقت و قدرت خودشان و دست ده برشان در مجلس خود و مشرف کن
 ایشان در جای که نشسته و توصل کن بوی کشتن آنها پیش ایشان مرده و بشتر از ظاهر کن بلکه غضب خود را بر سر او
 ایشان پیش ما دوست در نزد ترا و اطاعت نمایند ترا پس ظاهر شویم بر ما در تو از عداوت علی و بر پیش حسن و حسن
 پس هرگاه ممکن شود ترا جمعی از امت پس پیش دستی کن و با بر ای که چک فتاعت کن بلکه بزرگ آنها را هتد کن آیه وصیت
 و عهد مرا حفظ کن و پنهان کن از او آشکار کن و فرمان بردار امر دینی من پیش با و اخلاف من نمانی راه اجداد خود را
 برو و خون خود را طلب کن و قصص آنها بگو پس بویان که دم پنهان و آشکار خود را و متصل بودم او را شمس خود را ان لغوا
 جَلَّتْ أَعْوَدُهُمْ بَدْعُوهُ مِنْ عَمِّ الْبَيْتِ بِالْوَرَعِ صَبَوْتُ لِدِينِ لِهْمِ فَأَرَبِي فَأَبْعَدُ بَيْنَ قَلْبِي وَ قَلْبِهِمْ وَ ان
 انزل الله الوليد و نسبة و عنبوا العاص لاصبر لئلا يمدد و تحت ستم القليل لفقدهم ابو حنيفة
 الضليل من لفرجه اولئك يا معاوي تارم بصل سنيون الهندي والاسل التمر و صل جلال التام محسنهم
 ثم الامت والباقون اكل الوصي توصل الى التخليط الملة التي انا انا بالاضالموه بالتم و طالب حقا
 مصلك مظهر لعله دين عم كل ببالنظر فلست ثمال الا بدياركم فقتل سيفك القوم جيد بن
 عنها لهذا وقد وليتك الشام ناجيا وانت جدي بان تو اللعصر قال فلما قرع عبد الله امره آه
 گوید زینب که عبد الرحمن بن عمر لعنه الله بر این عهد نامه خواند برخواست بوی یزید و سر او رسید و گفت حمد خدا را ای یزید
 برای کشتن تو این خارجی سپر خارجی را قسم بخدا اظهار کرده پدرم بوی کن آنچه اظهار کرده بوی پدر تو قسم بخدا نمانی که غیبت
 مرا بگیرد از امت هر چه سه جمله و آله در چنانکه دوست دارد در ارض باشد پس خوب نمود جایزه و دایم او را و بر کرد و سپه
 او را گرامی شده پس عهد نه پرورش از زینب در چنانکه میزند پس مردم او گفتند که چه گفت یزید ترا گفت که سخن راست
 گفت که دوست داشتم من هم در آن شرکت بودم و راه بدینکه داشت و هر که بر رسید این جواب را بگفت و روایت شده
 بدینیکه یزید لعنه الله که بیرون آورد عهد نه این عمر که عهد عثمان بن عفان در آن بود که از این غلیظ تر بود و بزرگتر از آن
 عهدیکه عمر بنو عبید بن جراح بود زینب که عهد نامه دیگر خواند برخواست و سر یزید رسید و گفت حمد خدا را
 بکشتن تو و بدان که پدرم عمر پرورن که در آن روز دین پند آنچه که بیدر تو معاویه پرورن کرده و غیبت اصدی از کرده محمد
 از اهل شیعه او بعد از این روز بخیر جمع شوند با او پس یزید گفت در این میان سپهر در غیبت ای سپهر و از علامه است
 گوید روایت نموده ملاوری زینب که گشته شد حضرت ام حنین عبد الله بن یزید نوشت آنچه پس تحقیق مصیبت بزرگ شد
 دوره اسلام حادثه عظیمی حادث گشت و روی زمینیت مثل روزین پس یزید نوشت آنچه ای حسن بزرگ که ما مدیم بوی خانگی
 زینت شده و فرمایشی کسرتده و سندهای که گشته شده پس مقامه نمودیم از روی خلافت هرگاه حق با ماست از روی حق
 جنگ کردیم و هرگاه حق بغیر ماست پس ما پرت اول کسی است که این سنت را گذاشت و اهل حق را هلاک نمود فلان
 و در ادب بعضی از بیانات و اشارت بدان این روایتیکه از حیدر بن سعید بن جبیر است که متضمن عهد نه است و در آن
 بموعیه این اسپهان هر چه از اخبار آحاد است الا اینکه میزند علم و یقین است آنچه معقول بود و او بر این پس این در نفعیام
 چنین است علاوه بر این قرآن حقایق الهامیه و حدیثه مکتوبه نورانیه هم دلالت دارد پس چنانکه میباید علم یقین است
 ای اشهر و لدانرا و دلالتی که خبره اش در جزیب بسته شده منافی و زینب است و بقدر آنکه اهل جمیع مذمت میشود
 چنین سخن میسیدم که این عهد نامه و کتابت از آن ملعون معاویه ثابت و واقع است بعد از چنانکه بیان کنم احوال این

اول مردای روحها و
 موعی مرتجعی با موعی
 اگر قصه تفسیر و معنی
 کعبی تفسیر

و در آن زمان که این اشرف و شیطان آمد پس با آن شقاوت از روی بخت دست برداشت در وقت شب بدفعال
 و خنجر کفر در زندقه آورد امپو یابی معون تو خود کفایت سینودی در تخریب بنای نبوت و شریعت که از جانب خداست
 و در بدن مردم بوی عظیم میگوید آه پر و مادرم فدای تو باد یا ابراهیم و یونس و ای حجت خدا بر همه مخلوقات پس تم
 بگذرانی که فضیلت داده شد از همه مخلوقات خود هرگاه گفت آسمان و زمین و آنچه در آنهاست در کفایت که آینه شد و علم و خبر تو
 در کفایت دیگر هر آنکه نصیر و علم تو زیاده سیادت قسم بجز آنچه حق گرفتاری این این اشرف در پیش آن در کلام شریف است که
 فرموده قضایه که اگر کتب تصدیه این اشرف از آن اشرف است صاحب او مانند سوره بیشتر تر گشت و مثل اهل زبان و
 مانند مرغ خبیث است که نجاسات میخورد هرگاه بخانه داخل شد و خواهی آورد و کنی ببرد و هرگاه او را بزنی بمرد و چو چنین
 نباشد زینکه حضرت امیر المؤمنین با و بفرموده **أَحَبُّ نَايِحْمَارِكُمْ أَقْدِمُ مَا أَحْتَمَى مِنْ سَوْءِكُمْ** ای آری خواهی که پیش
 اندازم آنچه را که خیر که دهم از بدی تو از غضب و سطوت حضرت پیغمبر و پیغمبر را آنچه کرده و عرض میکردند پیغمبر این است حضرت
 ساکت میبود و این اشرف هر چه خواهد بکند او قسم بکند که حیران شده در این مقامات عتول کامله از صاحب در آنوقت که دیدند
 و بصروطت توانست بکشند و چو چنین باشد که ادنی ترین مردم از جهت و سب که پسر هتاک زنا کننده زنده و زور
 انور حسن اسقط نماید و صد بقیه ظاهره را برد آورد و آن مصور مظلوم را که بقیه حضرت رسول بود بتاریخه چنانچه
 رساند که باعث کشمکش آن خذره و شهادت او شد و اسد غاب و در سطل غنچه شد و فاطمه علیها سلام فریاد داد
 کند در زیر تازیانه حتی سلمان که تالی در جبهت بود و ثابت بود در شان او قول این بیت عصمت علیهم السلام که سلمان از نا
 اهل بیت است و سلمانیک علم اولین و حسین در زداد بود عقاش حیران و کفرش مضطرب شد و بیخیش آمد آنچه آمد پیش
 مضطرب و غیر بود تا در گردن دمل بزرگ ظاهر شد که بجم نمودن کردش قادر بود پس حضرت امیر المؤمنین مطلقا نمود
 حضرت فرمود ای سلمان پر و کن از غلب خود آنچه داری در کرده آسپر از ما اهل بیت و تو بکن بوی خدا از آنچه بگفتی
 برسد بر عین که در توبه کردم یا ابراهیم و یونس بکسیکه شک بقلبش رسید و در ک نموده بود و معصود احق در ک نمودن معذور بود
 که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حق او میفرمود که **هُوَ عِلْمُ الْبَاقِيْنَ** او علم تراست بآنچه بکند و حضرت امام جعفر صادق معصدا
 مع که در کتبه بودن او در نهایت تسلیم و فایت تعویض و اطاعت چنانکه ظاهر میاید امیرا قول مذکور بعد میگوید ای مؤمنان
 نظر کنید بسخان این منافق کافر که پسر هتاک زبانه که ارذل و کترین گتران بود و فکر نماند در این گفتگو آنگاه سخن است بگر
 چیده و شیطان این سیم و اختلاف انداختن او در کار آری نمی بینید که اظهار عداوت و کینه میاید بر او گذا حضرت
 امیر المؤمنین و ظاهر میاید و بوزنش قلب خود را بجهت قتل صنادید قریش که در دست امیر المؤمنین در بر واحد جن و غیر آنها
 گشته شده بودند و از این گفتگو میاید که آن صاحب فیه و غیره بود و از خویشان بزرگان قریش است که گشته شده
 در بر و غیره و حال آنکه در خون نب و کی جب و دناست ذات و دناستن پیغمبر و غیره در دنیا شش نه در اسلام دند در
 جا هلیت و در عرب و در غم و در طسراف عالم نه در شرق و نه در مغرب و نه در شمال و نه در جنوب و اگر چنانچه
 عاقلان فکر نماید که آنچه که از این صادر شده بعلم یقین رسید که شقاوت و ضلالت او شقاوت و اجهت در تمام
 سعادت همه انبیا و مرسلین و او بسیار و ملائکه و سعادت هر صاحب سعادت و با رسیدن او است که در کفر و
 و ای دنیایت رسیده و بودنی او ولد از ناد و ولد کجین آیا کفری دیده و میشده آید که بر قومی بعد رقی بشر و سب
 آن قوم و سب فوت و بیشتر ایشان ملک بزرگ و پادشاهی برسد بعد گند بیان آنچه که این این کرد از گفتار و در ک
 در قسم بجز کسی مثل ابراهیمه و کسی نشیند نه در اولین و نه در حسین خدا مالعت کن او را بوزن عرش خود و بعد بر
 کلمات خود و بغایت رضای خود و بشمازه آنچه که کتاب نوشته و بعد آنچه که علم تو بان اعاطه کرده و لغت کن
 مانند این ما خبیث و فعل و جان ایشان و کفر اگر بعد زده و دانه خورد و بطرف ایشان میل مینماید ظاهر چنانکه هرگاه
 در یا مکتب و بیضا قلم و صوغه زمین و آسمان کاغذ و جنکات و این صاحب گننده بنیوتوانند فضایل و مناقب حضرت
 امیر المؤمنین ردی له بینه و نویسنده همین هرگاه در یا مکتب و بیضا قلم و صوغه زمین و آسمان کاغذ و جن
 کاتب و لسان گننده بنیوتوانند عیب های پسر هتاک که گنیز زانیه است بنویسند یا بشمارند یا زانی

وجود این تو فراموش کن آنچه که سببنا ذکر کردیم از آنکه پسر صفاک با کنجی در شان او شنیدی با هر آنکه او سینه است
 از سینه است با هر که زین بزرگ تو منافی عظیم است و تحقیق شنیدی سبب نیرامن دوست میدارم که در اینی ذکر نایم حکایت
 عجیب که خبر داد مرا بعضی یک موشی بودند میگویند که خبر داد مرا بعضی پنج گشندگان در کتب خب و سیر و آثار که در بعضی
 معجزه دیدم پیشیکه روزی حضرت رسول نشسته بود در مسجد و جماعت کثیری از اصحاب نزد او بودند در آن حال که آنروز خبر میداد
 بانها از نوال ایشان ناگاه از در مسجد از وی بزرگ و دل شده و در کفش کن استیاده سلام داد اول بجهت این مطالب که که سلام
 یا میرا امین بعد بروی آمد که سلام علیک یا رسول الله و پیش پی حضرت رسول صلوات الله علیه و آله او سر بود چهر او اول بجهت سلام
 کردی بعد در صحبت کار تو در سوال داری پس از آنکه عرض کرد ای قائم پیمان و ای سید مرسلین جان پدرتیکه من جان
 وزیر فرعون برای حاجی تجزیت آورده ام که سبب سلام کردن من بهیرا اکنون من توانست زبیکه من داخل مسجد شدم و در
 دیده رسیدم و اعضا من لرزید که من اورا عرض و صورتش ششام در زبیکه موسی درون در انام حجت و نمودن معجزه
 مار اغبه میکردن من این جوار امیدم که ایشان را ادا میکردی در و همیشه مارا در در عیون کرد و موج مارا میوشاید
 ای سبب کن من آنست که پناه آورده ام جو پیشیکه من از اهل بیوت میباشم در جهم زبیکه سر تا بیوت من کشت ده میوشاید کرد
 بان عذاب این جهم در فریاد عظیم بینید و بعد از آن پناه میرند از آن در روز بلا که عذاب کفیم که کجی پروردگار عین ارشما
 سوال میکنم که اندک مدتی عذاب بر احمق و سید و بگذارید که پروردگار خود مناجات مییم ملائکه نوال مرا قبول کرد پس
 از خدا دست موده و عرض کردم ای خدای عالمین سوال میکنم از تو سید مرسلین و وصی او امیرالمؤمنین و اولاد ایشان
 که معصومند مرا قوت عطا کن که رفیق خدمت جیب تو سید مرسلین محمد بن عبد الله و اولادش هم پروردگار آنست که
 زیرا که میدانم این محبت بر این کلمه شجرت کرده و قضای تو جاری شده که کفایت در جهم میگذرند مگر پیشیکه از تو این سوال
 میکنم و تو رحم کننده رحم کنندگان پس خدای عزوجل این دعای مرا مستجاب کرد تا اینکه عبرت بهم برای دیدگان پس به صورت
 افتادم که می بینی و آدم بجزت تو یا رسول الله و حسیب پناه بومی آورم الا ان الله ان میدانم پیشیکه خلاص شدن من از
 آتش است و تو سوال میخام از تو که از خدا نوال سوال کنی مرا از بیوت خلاص نماید و مانند سایر اهل آتش کند پس سبب
 حضرت پیغمبر کلام آورده فرمود من بخوانم که قضا و قدر خداست را بقدر دهم که بجای خود پس امید رکعت و از نظر
 مردم غایب شد بعد حضرت رسول بوی ای بکر متوجه شده فرمود یا ابابکر پیشیکه من میباشم نواز اصحاب بیوت باشی
 سبب مخالفت تو بعد از من بر برادر دمی و خلیفه من امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب که که آمده شده است پیغمبری از پیرها بعد از
 وفات این پیغمبر که سبب مخالفتان بود و خلیفه او ای ابابکر در کن نفس خود را که باشی از اهل بیوت در آتش رسیده
 ای بکر پیش آنروز را شنید از مجلس برخاست عرض خشنم که که گمشتان خود را بدان میکنم تا آمد منزل خود بکر ای
 دعوی از رودی او جاری بود رسیده نشد از خود اسما رکعت که قضیه تازه و افتاده است از آن بیاد را در حجر
 و شیره خود رکعت و اصحاب بیوت باشم به حکم کسی که تو شنیدم ندارد اسما رکعت از کلام ای بکر تعجب نمودم و با
 نظریک دم و او در آن سخن صراحت میکرد و الحاح میبوید کفتم چه میگوئی این چه کار و خدایت مگر چه و گفته ای اسما
 قسم بیکه که قسم میبوید و نزدیکت حکم کباب بشما و نیدانم چه حضرت رسول بعباب و خطابه های خود هر روز مرا مخصوص
 کفتم ای ابابکر ترا بخدمت میدهم که چگونه است پان این پس قصه از دار از اول تا آخر حکایت کرد و بعد از آن هم از آن
 خبر پیشتر میخواست که خود رکعت و صراحت میبوید کفتم زبیکه خود را بستم خود میگش از اهل آتش و از خلدین در آن پیش
 گفت و آن خیال و قصد من است میخوانم که از اهل آتش و خلدین در آن باشم سبب کشتن خود دست خود تا باقی باشم
 بعد از وفات رسول خدا بسا در آن مخالفت و صی برادر و از اهل بیوت تو هم اسما رکعت که کفتم یا ابابکر الحمد لله تو از
 عاقان و اهل بصره و صحبت رسول خدا را بسیار درن کرده و شنیده در باره برادر و پیغمبر و وصی و پدر و در بجان
 و پسرش آنچه شنیده و از خدوده اش با مرطبی از جانب خدا عهد و میثاقهای موعده در بسیار جایها بولایت
 و امامت و خلافت او و تحقیق امر موده با بروی خدایه ششمارا که با سلام دیدم امیرالمؤمنین پس که ام عامل
 که بند او رسول و ایمان آورد و عین الله است پیغمبر بعد از آن با و وصی رسول خدا و او را در آن روز که او بنزد رسول

حکایت نسیان

اوست پس چنگ بزین بعد از سپید آمدن آن غیبت و آفتاب هدایت امیرالمؤمنین و یعقوب آمدن علیه السلام تا آنکه
از غیبت ایشان پیشی بر نیکی ایشان عاقل در فعال و سخنان خود می آید که هر چه نظر از اندر پس صد رکن از غیبت خود
در امر برادر سوزگذا و وحی او و صلیقه خداوندان اسما که یزدانیکه در این مواعظ و بیاض مواعظ مردم غضبش
و قبش برودند و خود را نمک داشت از طلبیدن حج و بیشتر برای سخن خود پس کسان میگردد که او مخالفت حضرت امیرالمؤمنین را
نیکند بسبب آنکه که از او دیدم در روز آمدن از مدینه و بعد حضرت رسول پس زینکه حضرت رسول وفات کرد و صد درشت
از خیف و اصحاب او آنچه صادر شد از زنده و الحاد و مرتد شدن در هر دو چند مرتبه آن حکایت را با ذکر میگردد که از آمدن
عیبان و اهل توبت و یکفتم بیا بگر آیمش میکنی که اراده کردی خود را کشتی بدست خود یا با بگر با طهای این عهدیم مغرور شویند
این را زین صفا که حبشیه و هر قدر که میگردم این کلمات را از ده تا صد مرتبه از من عرض می نمود و روی خود از من
میگردانید و امر خود را از من میپوشید و سخن من گوش نمیداد و صلا پس کفتم ادا اینت چینیکه بان وعده کرده شده است و فرمود
حضرت رسول قبح نموده اتوار اصحاب توبت در خیم بعد از سپید ای برادران من بر نیکی خیف اگر چه دلد از غیبت اما در کفر و
معلم عهدیم و دلد از نا پس نیز زین صفا که حبشیه است و او یعنی خیف در وقت جیبا بلکه در نبودن آن نهایت رسیده بود و در
نوبت هیچ چیز از انام و انجام در مرتبه کمال بود و بهنیکه در محضر جمعیت بسیار از اخبار اصحاب هزار بار مغلوب و ملزم گردید
سعدی از رسالت خود زکشت و دوست میدادیم سینه ذکر غایم در مقام تعجبیه و حکایت نظریه که گوشه اش از اندک
شینه و آن است که من بیت و رسالتش از این بگیرد در کلمات بریز بودم و در این زمان من بیت سال نزدیک بود
و الحال نزدیک پنجاه شده و از رضای شان و از رحم الراجحین سوال کنیم که عمر عیسی که بیست سالست مرا تمام کند سخن نبوت
دولایت مطلقه و عصمت صدیق مظلوم و شهادت او و شهادت و بیست رحمت و سخن نضر امام معصوم که از زین سید الشهدا
و آنیکه توفیق دهد مرا تا از صرف غایم بفضایل و مناقب اهل بیت عصمت و برپاداشتن محاسن عزاکر بر ایشان بر نیکی همه اینها بر
خدای عزوجل تسلیم است و اوست از رحم الراجحین و در آن زمان متصف بودم در زنده همه بدین و زکات و بسیاری علم
و حفظ و جامعیت در فنون عقلیه و علوم نقلیه و درسی میگفتم در مدرسه نایب سلطه چند دوره درس دادم که در هر دوره هفت
بسیار هر میشدند از طلب و تحقیق انگاشتن نمود از من در بعضی این اوقات شعله زکات محاسن ابداد و وزرا و وزیر
اعظمی که محمد شاه اورا کشت و اسم او میرزا ابوالقاسم که در نزد مردم بلعیت قائم مقام ملقب بود که یکی از درسهای خود را
بدریس پنج ابلاغه کنم برای جمعی که نسبت داده میشد بوی او پس اسباب این درس از من فرستاد از این ابلاغه
و بعضی دیگر از کتب متعلقه بان پس شروع در تدریس آن نمودم بعد از زمان از همین شروع رسیدیم بفقره کاتب که حضرت
امیرالمؤمنین بوی عثمان ابن خنیف الاضاری که عامل اسرور بود در صوره رقم فرموده بود بشی از شب ای ماه مبارک
آن شب یکی از بهای هدی بود تنها در حجره مشغول مطالعه شرح آن کتاب بودم در کتاب این ابلاغه که در کشتان خود را
بندان میگفتم از دیدن سخنان شافعی این ابلاغه که دلالت میکرد بر زنده و الحاد او و استقام نمودن او و صلا از زکات
مروت و نضاف پس من در این حالت بودم که در وقت بلکه زبده از شب گذشت زیرا که آن قضیه فک بود و این ابلاغه
ابلاغه در شرح آن بط نام نموده بود زینکه در مطالعه شرح آن رسیدم مؤذنان شروع بمناجات و اعلان سحر کردند
مرا خواب غالب شد در حالت نشسته و گت بهادش من کشاده و قلم برداشتم و حکم میخواست بسبب آنکه که شاره
از بیاضی و مروت اهل سنت از معتزله یا اشعریه معتزله غیر معتزله پس در خواب دیدم که در مکان وسیع و فضای
بلندی ایستم و نشسته بودم و پشت خود را به یوز زکیه داده بودم و همه اهل شهر را میدیدم از مردان و زنان و طفل که در
زیر آن فضای بزرگ حاضر بودند و مکان گیم که ایشان از خانه و منازل خود میروند آمده اند بوی این مکان و فرود آمد
بزرگ ایکشند پس در آن حال که من بنگر بودم و با خود میگفتم چیر این مرد مرا از خانه و منزلهای خود میروند کرده و انتظار وقوع آن
ناگاه دو مرد در پیش من ایستادند یکی که من نشسته بودم آنکه که یوز زکیه در پیش من ایستاد و در برابر من نشسته و گفت
آنچه ذکر نمائی و حاجت کنی در ولایت و است سید دلولای خود علی این مطالب ایکن نیک نزد من حاضر بودند از ایشان
پرسیدم که این دو نفر کیست گفت اینها ابو بکر و عمر بن عبدالمطلب است و آن دو نفر سید خود ابو بکر

و ایراکونین که هم چند وقت یک عت کفر شست و قیقه بش کفر هم سخن نبوت سطله و ولایت سطله بولا و سیدن و بولای هم
عالمین برادر بود و حجت او بر همه مخلوقات و سخن آنکه او خیر بشر است که هر که منع کند کافر شود و سخن آنکه دوستی او ایمان و عداوت
او نفاق است اعنی علی بن ابیطالب روحی را بندگان بر تنیکه من شیت یکم کفر داره ادر و شمارا در هر وقت از شست و
بیم تا بیرون یکم کفر داره شمارا از شست یکم عت شست مرتبه نه بچه در احادیث و کتب است بلکه در کتب شیعیان و باطن
و عیالان بوی میوه است و هم بیدار گمان کرده ام آنها را مگر اینکه آنها دو خنده که بگفتاده یا دوستی سرکش بودند که تا به نام
مشده بود نه بی غیر و مضطرب شدند بنوعی که قادر بر حرف زدن شدند در آن حال که من بودم نگاه مرد کوتاه و کوبی ضعیف جبه
بر تاج است دیدم که بسوی من آمد و پیش از آن دور بود کفر با من گفتم که من شجاع این میدان از بعضی خبر این اسم او را پرسیدم
گفتند او عیسی بن مریم است با او شوق با جسته شدم و سست فدا که اعوان کرده و همچنین اقامه نمودم در رد
بشبهه آنکه در کتابه خود ذکر نموده بود از او جواب میداد و دعوی خود را خلاص نمود و هر وقت که او را ایراد میکرد شبیه
سایه آنکه مقدّمه جنت و اصل مرا ضعیف نماید جواب میدادم که ماده تبه او را قطع میزند تا از اول با جسته و مجادله است
در ازی گذشته و من او را بسیار زیرک میدیدم در بحث بلکه او را گمان میکردم که او در نزد فخره ظاهر بود که در فن مغالطه
و صنعت بحث مهارت داشته زیرا که ایراد او دیدم مراد او غالب شد که اگر من او را مغلوب بشم آری این جماعت بسیار
بن جلوسا آید که او را غلبه کرد او حق و تو باطلی درین طبر در طرف عالم آشکار شود و توجه نیباشند که غلبه او بسبب حدیث
او در مجادله و حقیقت با وجود آنکه او شیخ بزرگت که با حاشه او مجادله کرده اند از زمانه من جوانی هم کم تجربه
با وجود آنکه او در زمان دولت مستعصم الهای بسیار برای تره صرف نمود ظاهر من احوال با جسته با او از بدی حاش
و شسته بودن او بر هرگزان میرسیم و از آنست که این خبر در طرف عالم پس در نفس خود متوجه شدم بسوی خدای عزوجل
و توسل جنم بسوی او بجز در آل مصومین او داشته عرض کردم خدایا بنوال بنیام از تو سخن محمد مصطفی و آله المظلومین و سخن و بیان
سطله برادر و وصی رسول و حجت تو بجهت اهل آسمانها در دنیا که غالب مایه حقرا و ذلیل مایه ظلمه او تو را غنی علی عظیم سخن
و سخن ولایت بولایم ایراکونین و دعای من در نفس خود تمام نشده بود که این ابی حمید خجالت و مغلوب شد بطریق آشکار
بنوعی که آنکه هرگزان از انجاعت بسیار آشکار دیدند و صیحه و فریاد از هر طرف بلند شد و از هر طرف آواز گریه و استغاث
ظاهر شد از کثرت فرح و سرور و گویا شدم و اشک چشم بر دیم جاری شد بلکه نزدیک بود از کثرت فرح در دور بعد شده پیرم
و از آنجمله آن خواب بیدار شدم دیدم که صبح طلوع کرده و چراغ هاشم شده و اشک چشم جاری شده بودی کن که گفتم ده
بود در بار من و قدری از خطایش محو کرده بجهت شکر خدا که در دم در تعمر آن نعمت بزرگ بعد هرگاه خواهم بعضی
از نعمات که بیک حضرت ایراکونین بسوی عثمان خنیف انصاری نوشت خبر در پیشی و بعضی آنچه که این ابی حمید ذکر کرده
بیان میکنم لیکن عذر من از وقوع بعضی تعمرات و تبدیلات از تقدیم و حیرت آوردن بظاظ از ادب یا بضمون بجهت آنست
که هیچ ابلاغه و شرح این ابی حمید نزد من هر بود و این هم سهل است بعد از ادای بعضی و محضود و صدق و موافقت با
عرض ضروری خبر در بار بودن است بجهت از مطالب ضروری پس حالش و عینا هم بجهت از نعمات کتابت شریفه و آن است
بأن حنیفاً نذراً قد أخبره قال قال عاصی من منینة اهل الكوفة الى ما دبره فاجتبت اليها استطالسا لك الان وتقول انك كذا
فاكتسب انك محب الي ما دبره قوم عائلهم محفون وعينهم مدعوقا نطرا لهذا المقض الذي تقضيه نا اشتهر عنك علمه
فالعظيمة وما انقست طيبه جوده فكل من له لان لكل ما موم اماما بقصد به ويستخذه من نوره الا ان اما مكم هذا قد اکتفا
من دنياه نظيره وما اذ ان من محمد الام من سيرة اخيه و لله ما ادعوت من دنياكم كبروا لا دعوت من ربه من الا ان كانت فيما
اظلمت السماء اذ ايدى نافذك صمت عليها نفوس قوم و صمت عنها نفوس اخرين ماله في ذلك والنفس مظانها في غدا
جدت حفرة لور بدينه فصمتها الا وسعت بلسانها الى ان قال روح له الفداء والله لو شئت لاهتديت
الى مصف هذه العسل و لئان هذا الفرح و تساج هذا لقره مهمات مهمات ان يقود في جسه الى تحير الا طهر
و لعل باليتامير او الحجاز من لا يطعم في الشيعه اقتنع ان اسم امير المؤمنين عليه الصلوة و
و السلام و لا اشاركم مكاره الدنيا و الاكون كما قال القائل و حيدك داء ان تحت سلطه الح

و خوراک انما دهنی الی الیه الخ فان قال یا دنیا اعرابی غریبی قد نزلت من محال لک و القیت حبلک علی
علی غار بک عن و طی مد حصلا نقد ن لوق این الملوک الذین عمرهم یا ما نیک صاهم لها من لقبوا الی
ای سخیب تحقیق رسیدن که تراوانه از جوانان اهل بصره بخصیفت خود خوانده و اورا دیده داده که برای تو طهای
زکین آمده کند و گاسای تو بیاورد پس کنان نیکو دم که تو اجابت نایب صفت قومی که تو نیت ان جاسده و انبیا
ایشان دعوت کرده شده و نظر فاطمه که سیل سینه از آنچه شنبه شد از او جنباب ناه و آنچه یقین کرد کمال بودش
حظ خود از روی بردار آگاه بشد که از برای هر باوم است که بوی آفتد میکند و از نور استخوانه نماید آگاه بشد ام شام
کفایت نموده از دنیای خود بد و بس گشته و پشیده از گوشت که از قربانیه قسم بخدا خیره کرده ام از دنیای شمارزی
و حج کرده ام از زمین آن کشته آگاه بشد از آنچه آسمان سینه آید این فدک در دست بود و باو هم قومی کل در زیر و خاک
نمود نفوس دیگران مرا با فدک چکار و حال که فردا جای من تربت که ولعت او هر چه شیر شد از دو دست هر کننده
و سیر خود اید و تا اینکه فرموده قسم بخدا هر گاه بنجو اتم بر رسیدم بمصل صاف و نغز کم و بس هر رخی دورت که حوص مرا
بگشاید خستار طها جاد و شایسته با در عمارت شخصی گشته ایاقیت کم بمسم ایر انوسین و بانها در سکاره در شریک بنایم
با صدق گفته گویند بهشم کفایت میکند ترا از حیت دره و که سیر خواند در طرف تو جگر بگشاید که از کسکی مایلند و
تا آنجا که فرمود ای دنیا و دیو در تو ازین که تحقیق از چنگ تو خلاص گشته ام و افسار ترا بگردنت انداخته ام هر کسیکه
قدم که زرد بلب تو یقین نغز سینه بگاید پادشاه که باز روی خود بشاز فرود نودی نهانند که مرمون بتوز در میان لجه
خوابیده قسم بخدا ای دنیا هر گاه جسم مرده و قاب حسی بشدی بر آینه جاری میومد بر تو خود و خدا را از حقه ننگان که امانا
سفر کرده بزخارف خود آیت آنچه ایراد نمودیم از کلام ستر در روحی نه لهندا این ابی که در شرح گفته در قضیه فدک
و قوی گوید که فدک پیغمبر بود مخصوصا زیر ابجک و جهاد او را فتح کرده عطا کرد حضرت پیغمبر او را حضرت فاطمه و در تصرف او بود
از خانه خود پرورشید با جمعی اگر سیزان خود پس آمد مسجد و ابو بکر در آنجا بود و در زرد او سماعت بسیار از جمعی از
بود پس در میان مردان و زنان پرده و بگری آورد پس حضرت فاطمه ناله نمود و فریاد کشید و شاره بوی فریاد پیغمبر
نمود در سینه این شرم آرا بخواند که گان بگذاک ابناء و بنشسته گوشت شایسته که کبر خطب تا هر پس مردم همه که بشد
حقی ابو بکر هم گریست و گفتگو میان ایشان جاری شد تا اینکه ابو بکر گفت ای دختر حضرت رسول فقیری عایشه خوشتر است
از فقیری تو لیکن چگونه دهم تو مال مسلمانان را پس فاطمه را غضب آورد و چشمش را بزوجه سبوی خانه اش روانه شد بعد ابو
بر بزر آمده گفت هر که شهادت دارد و فاطمه پس شهادت به هر دوش هر دو در است که مزه فرشته است فاطمه از او بعد گفته
این ابی که در روزی بتباد و شرح خود ابی جعفر نقیب المقرئ گفت که ابو بکر در کلام خود یک عمر ترس میکند گفتای سپر این ترس
بلکه ترس است کفتم هر گاه تصحیح بودی از تو توان میکردم از آن پس خوش آمد و خندید بعد گفت آخرش میکند بان بوی
ایرا انوسین پس کفتم تا مثل ابو بکر آخرش میکند مثل نیگام مثل علی پس مرا گفت ای سپر ملک عظیم است بگویم هر گاه این ابی که
و استاوش راه انصاف و این بخدا و رسول او میرفتند هر آنگاه حکم بفرود زید می و الحاد و ارتداد ابی بکر را میدادند بگفته
این کلام از آن قطع نظر از سایر وجهه ای که دارد بفرود زید تا او بعد این ابی که در بعد از کلام طولانی از آن ذکر نموده که چنگ
زود خیف با خورشید کشیده شده است از زود خود آ که میفرمود ما که و پیغمبران بر ما است میکند ایم بر ما با منصفه است بعد
از این ذکر کرده عمر خض سید جل سید نضی علم الهدی را با و بیکه این روایت را استا ابو بکر روایت که ده حقی صباش
عمر هم این ادعای کرده علاوه بر این اخبار احاد و فروع حجت نیست کجا مانده در اصول باشد و بعد از نقل از این
بر سیکه آن روایت برابری میکند بحار فروعومات بسیار از کتاب بعد این ابی که در ایراد دارد که در بر ترس و کلام
طویل نموده بجزی که در کت او فایده نیست اصلا بلکه در بعضی مناقضات آورده که نیستد که مانند کس پاره شده که هر
از طرف و صلح میدوزی از طرف دیگر پاره می شود بعد این زینق در شرح این کتابت میگوید اما آنچه که در فضیلتان کنان
کرده اند از اینکه فاطمه آمد بجان ابی بکر پس ابی بکر حکم فدک را با داد از سینه که از خانه ابی بکر بیرون آمد در راه بر رسید
و کاغذ از دست او گرفت و پاره کرد فاطمه فرمود خدایم ترا پاره کند چنانکه تو کاغذ را پاره نمودی این اکثر است عداوت

آنهاست بصحبه خدا ایشان را بگمند باز گوید ملاقات نمودم در خطه فیجارد علی بن محمد از علمای ایشان گفتند که شما که در نفس حق
 و جاید گفت چه گفتم تا با اینکه ادقانه میاید که ابو بکر و عمر خلافت را غضب نمودند که حق امیر المؤمنین علیه السلام بود و وجود این
 هم عقیده مذکور ذکر همیشه در عنوان عقل کلام بسیار در آن میگویند که سبب اینها که از زیادته کلام که صادر میبود از جمعی است گفتند
 نیکو عذران غضب فلائمه گفته میبود در شأن آن که بر صید آدر جوف است از عنوان غضب مذکور و صفات صفا و
 گفت که حال ظاهر شدین جای شما بگروه سنت زیاده از کرامی و باطنی شما که محقق بود گفتیم چرا گفت آنرا نه سبب که آنرا
 شما ابو بکر و عمر صاحب گمراه انکار بود محقق در نفسهای خود فکر کردند و خیال کردند که غضب خلافت و گرفتاری آن از پیش
 برایشان نژده و ناپایه نمیند به بدون غضب مذکور بلکه پیش هم میبود غضب او از اهل بیت رحمت و عصمت زیرا
 که شافع مذکور در ارسال چهارده هزار دینار رسید پس از اینکه خواستند که در خانه رحمت و عصمت و نبوت و صفات
 و امامت و امینند و زود آرد و در کسند کار ابوی آن آنرا که میند بلکه نفع و سعادت نماید باز گشتن بکنیز اہم بوی این
 مذکور غضب کردند و آزار از ایشان گرفتند تا اینکه از اصل قطع نمایند آنچه را که بان بود که در ایشان و گذران امداد
 کنند کاشان تا او در شب از آنیکه گمراه آنها سقا بله و نجمله نماید پس در غضب مذکور نرا در آنیکه گفته بود پس
 از شکار در جوف چهار رحمت پس علمای بجمعه قضیه مذکور عنوان مقلد بر پا کرده اند در کتب خودشان و محقق حال در
 غضب انجیف و صاحب او آزار از فضول و کلام لا طائل بیت بلکه این وجب که تفصیل بسط داده شود در آن
 کلام را تا اینکه مردم خبر در شب به آینه بیک در گوشه پنهان شده اند پس اینست حاصل کلام این عالم علوی قسم جدا آرا
 افاده وجود نموده و حرف نژده مگر بستی و خود خدای او در جزای خرد هر بعد این ایله که در کتب در هر کلام خود
 بعد از نقل کردن کلام این عالم علوی نظر کنید بوی این رافعه چگونه مجادله نماید و غلط بگوید از آنیکه میگوید ای برادر
 معزور نشوید با آنچه در زبانهای جماعت و اثر است از آنیکه این ایله که در جمیع میثاق از کلمات او در شرح
 پنج اسماء شیعیه و بصیرت او چنین است قسم جدا آنکه که عالی و بزرگت پس بستر که آرا در شان او بگوید مگر کسیکه
 در کلمات او تتبع کند که در ده یا اندک تفکر نموده در دهن مطالب و محقق شناسی که این زندقه خیار کرده
 در آنچه که اشاره بر آن گذشت بصیرت را در نهایت و غضب را در ذات بسیاری با وجود صد در سراسر
 از او و از است داد و همچنین از ازم نبشایع و اقدی بر آنیکه مذکور فاطمه سلام الله علیها را بود بجمعه نیک حضرت رسول
 آنرا به و اقرار ایشان نیز صادر شده بر آنیکه خبر شد رحمت خدا بر همه مخلوق او برادر رسول و وصی او حضرت امیر المومنین
 بحقیق بر آن شهادت داد و صد و اذعان ایشان بر آنیکه خیف در بالای نهر این کلمات تکمیل نمود سجان هم تعبیر میباید
 از جمعی این قوم یعنی صابان دم در از زیاد از زندقه ایشان پس چگونه چنین نباشد و حال آنکه تقاضای بیان در کرده صحت این
 بر آنیکه علی علیه السلام خبر شد و هر که آرا انکار کند محقق کافر میبود پس چگونه این کلمات که از خیف صادر شده دلالت
 نیکند بر اتحاد و اتحاد و زندقه و کفر او قسم جدا آنکه که تفصیل داده محمد و آل مصوفین او را جمیع علیمان بر آنیکه حالات
 این غضب کنندگان و صبیان صاحب دم در از زندقه و کوش روزگ که زن پر مرده را میخنداند با وجود آنکه قابل میشدند
 بصحت مقدمات بر آنکه از جهت شروط جایت و مادیه و با همه این علم غیما نید حاصل شدن نتیجه نقض میکنند اصل موصل خودشان را
 از آنیکه علم نتیجه از باب جریان عادت است سبب خلق او غیب مقتدرین و بجز و اسطر میقولست یعنی که شخص عالم بر اهل بیت
 و جماعت یا باید در واقع شیعیه و بصیرت باشد یا اینکه مرتد و زندقه و در کتب ضلالت و طغیان و کفران غریب باشد
 مقدر زخم در بیان فضیلت زاریت سید الشهدا روحی است و آنچه خلق باوست و کلام در مقدمه در چند مقام ذکر
 میبود مقام اول در بیان سبب از اخبار بدون ملاطفت ترتیب با من آنها در مقام از کتاب کامل از آیات بسند خود از ایشان
 داد هم از حضرت رضایه سلام نقل کرده من لادفع الحسین علیه السلام فقد حج واعتمر فقلت بطرح عنده حجة الاسلام
 سلام قال لا حجة الا الضعيف حجة بقوى حجج الابدل الحرام اما علمت ان لبيت يطوف به كل يوم سبعون
 الف ملك حتى اذا ادركهم الليل جعلوا في زواجرهم يطوفوا بالبيت حجة الصالح وان الحسن عليه السلام
 لا كرم الا الله من البيت في وقت كل صلوة ليل عليه وسعوا الف الف سبعين مرة لا يقع عليهم الا

الی یوم القویة لکدیست حال حضور آنکه فرموده است زیارت کند امام حسین علیه السلام را بچون حج و عمره
 بجای آورد پس عرض کرد حج و عمره از او ساقط شود فرمودند بلکه ارجح از آنست که زیارت
 بیت الله رود آنجا که زیارت هر روز زیارت است و زیارت هر روز زیارت است و زیارت هر روز زیارت است
 میکنند نازل می شود غیر آنها و طواف میکند تا وقت صبح و دستی حضرت حسین که ای زیارت نزد خدا از خانه که در دست
 هزار نوبت است حضرت بخندد هزار ملک نازل می شود که همه که او را در پیشان و سر در حال دیگر بار زیارت نوبت نماند
 و باز در همان کتاب بسند خود از عتبه از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده اند قال من لم یأت قبر الحسن علیه السلام
 حجة مبرور كان منتقص الذین منتقص الایمان وان ادخل الجنة كان من الوغیة حال حضور آنکه فرموده است هر که زیارت
 کند قبر حسین آنحضرت را در آن روز که زیارت رود در این در راه زمین خواهد بود و باز در کتاب
 کامل در بی نص فرموده قال من لم یأت قبر الحسن علیه السلام و هو من عتبه کما شیعة حجة مبرور فلیس فی الجنة
 وان کان من اهل الجنة فهو من ضیفان اهل الجنة حال حج آنکه هر کسی که زیارت کند قبر حسین را او از آنجا که زیارت
 بشیعه است تا اینکه از دنیا برود پس او برای شیعه است و اگر بخندد از اهل بیت است او از همانان اهل بیت خواهد بود و باز
 از همان کتاب از حضور ابن ارم روایت کرده است که یوسف قال سمعنا یقول من لم یأت قبر الحسن علیه السلام
 انقص الله تعامین عمره و حوله و لو قلت ان احلله لم یوت قبل الجلاء بیئین لکن صادقاً و قال الذی لکن
 یزکون بذلك زیارت حسین علیه السلام کما انما عرفنا ان یتم الله فیها ان یزید ان اذ انکره زیارت
 نقص الله تعالی من عماره و ان ذاق کفنا و فی زیارت و لا یغواذ الذی کان الحسن علیه السلام اهل کفره
 و صند رسول و عند امیر المؤمنین و فاطمة علیهم السلام حال حضور آنکه میگویند از حضرت میفرمود هر کسی که بر او
 بگذرد و زیارت قبر حسین شرف بود و دعوتی که کمال از عماره میکند و اگر گویم که از شما کسی میگوید که بی سال من از اهل خود
 می برد هر زیارت که شام زیارت کند زیارت حسین علیه السلام پس ترک کنید زیارت او را تا آنکه همه سر شمار احوال
 کند و روزهای شمار از ما که داند و متی که ترک نمود زیارت او از عماره در روزهای شام نمی آید پس عتبه
 در زیارت او ترک کنید او را بشیعه حسین است برای شما در طلب نزد خدا در روز و در سیر المؤمنین و فاطمة
 و باز از کتاب کامل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال کان الحسن بن علی ذات یوم فی حجر النبی اجمعه
 و بیضا حله فقالت عایشة یا رسول الله ما اشد عیالک بهذا الصبی فقال یابک کیف لا احبه و لا اعبه و هو
 ثمرة فواذک و فیه عیال اما ان اقمی سقیله من زاره بعد فاته کنت لله لعین من حججی فالت یا رسول الله حججی
 قال نعم و حججین من حججی فالت یا رسول الله حججین من حججی فالت یا رسول الله حججین من حججی فالت یا رسول الله حججین
 من حججی رسول الله صلی الله علیه و آله اعمارها حال حضور آنکه روزی حضرت حسین در آن شهر نشسته
 بان بر روی شوم و مضطرب بود عیسه عرض کرد یا رسول الله چه چیز است در دشت تو نظیر حضرت من بود ای رسول
 همت ندارم او را و با وی خوش باشم با آنکه او میوه دل من و نوز دیدم است آگاه باش بدتیکه است من برودی
 میکنند او را هر کس او را بعد از وفاتش زیارت کند خدا جای نیویس برای او یک حج ارجح ای من عرض کرد یا رسول
 یک حج ارجح ای تو فرمود بل بلکه دو حج ارجح ای من عرض کرد یا رسول الله دو حج ارجح ای تو فرمود بل بلکه چهار حج بهتر
 کند می نمود عایشه سوالات را زیاد میفرمود حضرت عده بجز آنکه بود حج سید ارجح ای رسول الله هر که از آن زیارت در همان
 کتاب بسند خود از محمد ابن مسلم از امام محمد بن عیبه السلام روایت کرده قال لو نجا الزائر فی زیارة قبر الحسن علیه السلام
 من الفضل الا تو اسوقا و تطفعت انفسها من حیرات قلبی ما فی قال ان اناه تشوقا ان کتبه الف حجة متقبلة
 و الف عمره مبرور و اجر الف شهید من شهاده یذکرها الف صائم و ثواب الف صدقة مقبولة و ثواب الف شهید
 اریبها و حله و انزل محفوظا سنة من کل امة اهوونها الشیطان و کل من ملک کرم و یحفظه من بین بدیه
 و من خلفه و عن منبر و ثماله من فوق راسه من تحت قدمان مات سنه حصره ملائكة التوحید من حجج
 غسله و اکانه و الا سحفا و له و کتب عونه الی قبره بالاسنخاطه و یفسر له قبره مدبیره و تو میده الله تعالی

نفس

من مخطئة القرون و منكر قريظ ان يروا عاتقته باذنه و يعطون انما يبيت به يعطون لقيمة نور اصبغ لونه
 ما بين المشركين و الكافرين من انما هذا من وار الحسين عليهما السلام شوقا اليه فلا يقاوم القصة
 الا انما تومئذ ان كان من توار الحسين عليهما السلام من انما هذا من توار الحسين عليهما السلام انما تومئذ ان كان من توار الحسين عليهما السلام
 افضيلت هراينه از شوق ملاك ميشند و از حسرت جانهاى آنها بر سياه عرض كردم حضرت فضيلت او فرمود هر كس ريش
 كه او را از روى شوق كوشته ميشود براى او هزار حج مقبول و هزار عمره برود و هر كس بر او شهيد از شهداى بدر و حسرت روز
 دارد و ثواب هزار حسرت مقبوله و ثواب هزار غلام كه در راه خدا آزاد كرده باشند در همان سال در حفظه ميشود از
 همه آفت كه پت تر آنها آفت شيطان باشد و موكل بغير ما ملك كرمي كه حفظ ميكند او را از ريش بود و از ريش سر و از طرف ريش
 و از طرف چپ و از بالای گردن زير پايد هر گاه در سال برود ملاك رحمت حاضر ميشود و غسل دادن و كفن نمودن و استغفار
 ميكند براى او و مشيت ميكند او را بپوشش استخار و بر او ابقدر كار كه در چشم دست سید بر او مانده است
 او را نه تالي از ريش بر او از خوف كرم و مخرج ميشود براى او درى از ريش و كتاب در اين او ميدهد
 روز ريش و نوري باو عطا ميشود كه بن شرق و غرب روشن ميشود و من دني ميكند او روى شوق اين نور از ريش
 حسين بن عقيت و ما نيمه كس در روز قيت كه كرم آرد و ميكند كه كاس از ريش حسين بن عظيم و ما از آن حضرت در همان كتاب
 از قراح روايت كرده قال القراح مالم ياتي الحسين عليه السلام فاعادوا ما جحدوا مستكروا مستكروا
 قال عليه السلام لئن امكنك الفحمة مقبولة و الفحمة مقبولة و الفحمة مقبولة و الفحمة مقبولة و الفحمة مقبولة
 في حجة الله تعالى شانه حال مني كه قراح عرض ميكند حضرت است بر اى سكه زيارت كند حسين را
 در حاشيكه عارف است حق او از روى توضع به استكبا حضرت فرمود نوشته ميشود براى او هزار حج مقبول و هزار عمره برود هر گاه
 با عبيد نوشته ميشود و در نماز در حجت خدا عطف در نماز در همان كتاب از همان روايت كرده انما قال كرمي فليت
 فليعقره فقال ما لو انك لو انما طحا و عشرين حجة لكانت من تار الحسين عليه السلام كل من تار الحسين
 از ريش اين تصوير برسد چند مرتبه حج زود عرض ميكند نوزده مرتبه حضرت فرمود آگاه باش كه پنج بيت يك مرتبه حج هم بجا
 ياد روى آنوقت بر بده پس روى كه زيارت كه ده حضرت حسين عليه السلام او از شهاب او هم از حضرت صادق روايت
 كرده كه حضرت فرموده باشا بكم حجة من حجة فقلت تسعة عشر حجة فقال تسعة عشر حجة من حجة من حجة
 الحسين عليه السلام كل من تار الحسين عليه السلام كل من تار الحسين عليه السلام كل من تار الحسين عليه السلام
 كرمي هم تمام كن او را بيت زنده شد آنوقت معادل شود بايك زيارت حسين در ثواب و باز از همان كتاب از حضرت صادق
 روايت كرده من تار الحسين عارفا جعفر كان من حجة في الله طافون عشرين مرة ان التقيين و حجة في
 في مقعد صديقي ملبك مفقود آه حال مضمون بيه هر يك زيارت كه حسين عليه السلام در حاشيكه
 عارف است حق او در بالای عرش از جمله حديث كويان اجزاي مانع ميشود پس اذان اين آيد از تلاوت نسوود كه
 در پشت او كن رنجه زد بلكه در محل صادق سن شد و باز از حضرت صادق روايت كرده اذ كان
 يوم القيمة نادى مناد اين روى الحسين عليه السلام مقبولة عنق من الناس لا يجبه الا الله تعاقبوا
 لهم ما اردتم من ايقظ الحسين عليه السلام مقبولة رسول الله و حجة لا اميلوا متين و حجة
 لفاطمة و حجة لهما انك من حجة فقال امام هدا احمد و علي و فاطمة و الحسين و الحسن عليه السلام فاحقوا
 قائم معهم في حجة الحقوا بلوا رسول الله فظن القبول الواثر والواثر يد على حجة خلون الجنة جميعا
 فيكونون امام اللواتر و عن يمينه و شماله من حلفه حال مضمون كه زمينك روز قيت شد دني ميكند كجايد
 روز حسين پس جماعت بسيارى برخيزند كه عدد آنها كسى نميرازد نميد از سفير مايد بر آنها چه چرا ده كه دو بود و از ريش
 بر حسين عرض ميكند اى پروردگار ما بجهت رحمت روى خدا و رحمت على و رحمت فاطمه عليهم السلام و رحمت مصاب او
 پس نه ابرسد با نها كه اينست محمد و على و فاطمه و الحسين عليهم السلام پس شما هم بپاين سخن شوييد و در درجه با آنها شايدي شوييد
 تحت لوى رسول الله پس نه ابرسد بوي لوى در حاشيكه لوى او را در دست علميت و از طرف راست و چپ دست مرلوا

یروند تا همه داخل شب میشوند و باز در همان کتاب از حضرت رضاعیه سلام نقل کرده من زانو قبله بصلوات کان کن
 زانو رسول الله الا ان لم رسول الله و اول المؤمنین فضلنا انتم قال من زانو قبله عبد الله عليه السلام كان من فضل
 الله في عرشه فوق كرسيه **فصل** ضمنون بیکه هر سیکه زیارت کند بجز پروردگار در بغداد و مثل نیست که زیارت کرده
 رسول خدا را اگر بیکه از برای رسول خدا و اول مؤمنین است فضل و عزت آنها پس از آنکه هر سیکه زیارت کند بجز از عهده
 او کن زیارت مثل اینست که زیارت کرده خدا را در عرش بلای که کسی ترجمه گوید زیارت خدا نهایت از کثرت فضیلت و ثوابت
 که معنی داشته باشد چنانچه حدیث باشد در کسی یا در عرش محمست یسندی مرتبه و الا خدا نزهه جسم نیست و چنانچه حدیث
 در فضیلت زیارت که گاه معادل است حج و گاه معادل بود حج غیر منتهی بقاوت مراتب زائرین
 پیش از تقوی و معرفت و در کتاب تاج السیما بن اعش روایت کرده که چهلش نیت سیکه من در کوفه منکن داشتم
 و مسایه بود که من نزد او می رفتم و با وی صحبت میکردم شب جمعه نزل اوزقه با او گفتم پیسکوی در خصوص زیارت حسین جواب
 که او عیبت و هر بیت ضلالت و هر ضلالت در آنش خواهد بود سیلمان گوید در حالت حشم و غضب از زودی زود
 با خود گفتم ویتکه صبح شود نزد او میروم و قدری از فضل بن حسین با او نقل میکنم هر گاه هر ارکان بنفاد عقاد او را میکنم
 سیلمان گوید وقت هم آمدم بر خانه آمد و در وقت که با او دیدم و با او سخن گفتم که در آن روز زیارت حضرت
 در اول شب عازم کشته سیلمان گوید من هم از پی او عازم زیارت حسین گفتم ویتکه زیارت قبر مطهر مشرف شدم دیدم که
 شخص سر سیده که نشسته و در سجده پیش که بیکند و ده سینما و از فقه طلب مغفرت میکند بعد از زمان طویل که سر سیده را دیده
 برداشته مرا نزد خود دیکفتم ای شیخ در روز تو کیستی زیارت حسین علیه السلام بختت و هر بیت ضلالت و هر ضلالت در
 آنست و هر دو آمده زیارت سیکه گفت ای سیلمان ملاست کن مرا زیرا که من از برای اهل بیت رسیده باشم که نشسته
 و در آنست روایای طایفه دیدم گفتم چه چیز در خواب دیدی گفت دیدم شخصی ضعیف القدر میان قدم از بزرگ و جلال و کمال
 و هم او بر تبه بود که قادر و وصف او نیتیم و دور او را جفتی که فقه بودند و بر عت او بسیار در دند و پیش روی او سوار
 بود که تاج بر سر نهاده و چهار رکن داشت و در هر رکن جوهری بود که از سافت سه روزه میزد حشیده و بعضی از خدام او گفتم
 کیست این گفت محمد مصطفی چه باشد گفتم این یکی کیست گفت عیض و صی رسول خدا پس از آن گاه که داشتمی از تو دیدم
 که در او بودی است از روز در میان وی دو نفر نشسته و آن ناموسیان زمین و آسمان طیران میکنند پرسیدم اینست
 از برای کیست گفت از برای هدیه کبری و فاطمه زهرا گفتم این جوان کیست گفت حسن بن علی است گفتم باین جمعیت کجا میروند
 گفت زیارت مقول مظلوم شهید که حسین بن علی علیه السلام پس از آن نزد بودی که فاطمه زهرا در وی بود رفت دیدم
 نوشته شده از آسمان نازل می شود پرسیدم چه چیز است این رفته گفت این رفته است که در او بر است آزادی
 از آنش نوشته شده برای آن سیکه زیارت کند حسین را در شب جمعه پس از آنها رفته طلب نمودم من گفتم که سیکه
 زیارت او بختت و از اینها بگویند تا زیارت حسین مشرف شوئی و عقیق و کفی فضیلت و عرف او پس من از خواب
 بیدار شدم با حالت خوف و هراس و در همانست عازم زیارت حسین علیه السلام شدم و من بخدا آمدم قسم بخدا ای سیلمان
 نیکم و جدا می شوم از بر حسین روح در بدن من بختت و از کتاب کمال از باره از اجزیه مالی نقل میکند که چهلش نیت سیکه
 در هر زمان دولت بی مروان عازم شدم بقر حسین بن علی علیه السلام گفتم از اهل شام تا رسیدم بربلا و در کوفه شنبان شام
 تا نصف شب گذشت آمد طرف من که نزدیک بود رسیدم مردی بطرف من آمده گفت بر کرد با جوهرستی زیرا که میرسد
 بقر مطهر پس من خوف که بر شدم تا نزدیک صبح شد باز فقه مطهر نمودم تا نزدیک شدم بقر همان مرد بیرون آمده بختت ای
 مرد تو می توانی بر منی عرض کردم خدا ترا عاقبت به هر چه میخواهم زیارت بقر مشرف شوم باینکه از کوفه بهرم زیارت
 مانع باشی میانه من و بقر مطهر خوف دارم از اینک صبح شود اهل شام مرا بکشند جواب داد قدری هر کن که موسی عمران از
 خدا اذن خواسته که زیارت حسین مشرف شود خدا هم بوی اذن داده بختت دهر از ملک آسمان نازل شده آنها
 هم در حضور او از اول شب مشد استوار میکنند طلوع صبح را تا آسمان عروج کنند گفتم کسی تو خدا بتو عاقبت دهر
 گفت من اذن لائک؟ استم که نامور شده ام بقر حسین و استخفاز ناخیم برای روز او پس بر شدم نزد یک بود از آن

و در کتاب تاج السیما بن اعش

پوش از ستم در رود میگوید و تکیه صبح شد آدم بوی قبر کفر کسی مانع نشد تا نزدیک شد سلام بر حضرت عرض کردم
 در فانی او بفرین کرده ذاب سحر را خوانده از خوف اهل شام بقیل تم بر شام ققار و وید در بیان بسیار است
 که دلالت دارد بر اینکه هر کسی بدون عذر ترک کند زیارت سید الشهدا را تحقیق عاقبت گشته بر سوز او با و لا و لا و لا
 یا آنچه بمانند نزدیک است و اگر بخوانی تقریب آوری عبارت واضح پس بگو آنچه دلالت دارد بر آنست نموده که فریب بجزمت
 پس از جمله آنها روایت است که عب از حسن بن شریز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است لَوْ أَنَّ أَحَدًا كَرِهَ
 حَجَّ مَكَّةَ ثُمَّ لَمْ يَزِرْ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَكَانَ نَارًا كَحَقَامِ حُفُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 لِأَنَّ حَقَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَيْتِهِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَحَدٌ يَث
 حَلَّ مَكَّةَ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَحْتَسِبُ أَنْ يَزِيَّرَ حُسَيْنَ مَشْرِفًا نُوذَ هَرِيزًا تَرْكُ كَرِهَ حَقَّ أَرْحَقَ رَسُولَهُ
 نَزِيرًا كَقِسْمِ فَرِيضَةٍ أَوْ جَانِبِ عَدْتِي بِرَسُولِهِ حَسْبِي أَرْحَقَ حَسْبِي فَالْقَوْلُ لَهُ مَا
 يَقُولُ فِيهِمْ تَرْكُ زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْإِنْفَالِ فِي قَدْحِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
 وَعَسْنَا وَاسْتَحْفَافُ مَرْحَمٍ مِنْ بَهْوَلِهِ وَمَنْ رَأَى ذَاكَ كَانَ اللَّهُ مِنْ رَأَى حَوَائِجِهِ وَكُنِيَ لَهَا أُمَّةٌ مِنْ أُمَّةٍ نَبِيَّاهُ وَأَنَّهُ يَجِدُ
 عَلَى الْعَبْدِ وَيُخَلِّفُ عَلَيْهِ مَا يَنْفَعُ وَيُعْمَلُ لَهُ ذَنْبُ حُسَيْنٍ سَنَّهُ وَيَرْجِعُ إِلَى أَهْلِهِ وَمَا عَلَيْهِ وَرِزْوَانِ حَقِيقَةٍ
 الْأَوْقَادُ مَحِيَّتٌ مِنْ حَقِيقَتِهِ فَإِنْ هَلَكَ فِي سَفَرٍ نَزَلَ لَكَ الْمَلَائِكَةُ فَخَسَلَتْهُ وَفَتَحَتْ لَهُ مَابِلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُ
 مَا عَلَيْهِ رُوحُ الْحَقِّ يَنْشُرُ أَنْ سَلَّمَ فَمَنْ أَلَامَ كُنِيَ بِتَرْكِهِ رُتْبَةً وَيَحْمَلُ لَهُ بِكُلِّ دِيْنِهِمْ أَنْفَقَةُ عَشْرَةِ
 الْأَوْقَادِ لَهُمْ وَأَخْرَجَكَ لَهُ وَأَدْخَلَ خَيْرَ قَلْبِهِ لَكِ بِكُلِّ دِيْنِهِمْ عَشْرَةَ الْأَوْقَادِ مِنْهُمْ إِنْ اللَّهُ نَظَرَ لَكَ فَادْخُلْهَا
 لَكَ عِبَادَةً وَيُقَرِّبُ مِنْ هَذِهِ الْأَخْبَارِ جَبْرِيْلُ بْنُ مَهْمُونٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكَلْبُ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 حَلَّ مَكَّةَ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَحْتَسِبُ أَنْ يَزِيَّرَ حُسَيْنَ مَشْرِفًا نُوذَ هَرِيزًا تَرْكُ كَرِهَ حَقَّ أَرْحَقَ رَسُولَهُ
 بَرِيَّتِي كَمَا أَوْعَدَ كَشْتَهُ بَرِيَّتِي وَاسْتَحْفَافُ كَرِهَ جَبْرِيْلُ بْنُ مَهْمُونٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكَلْبُ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 و بهتمام هر دینای او کفایت میکند روزی را بوی وی سیکند و باقی بماند برای او آنچه خرج کرده و امرزیده میشود که آن
 پنجاه ساله او بوی اهل خود بر سیکر دو در سیکر کن آن او از نا غمیش محو گشته و اگر چنانچه در آن هر برسد عالم
 نازل میشود او غسل میدهد و در بهشت برای او کوفه میشود پس روح او داخل بهشت میشود تا از قبر جینسد و هرگاه
 سلامت باشد باب روزی بروی او کوفه میشود و عوض داده میشود بهر دینی که صرف نموده ده هزار درهم و ذخیره
 میکنند بنیاد برای وی در در جنة دبا و میگویند که از برای هر درهم ده هزار درهم است از برای تو که خدا بیایند نزد
 خود ذخیره داشته و این بسیار نزدیک خبر علی بن موسی از حضرت صادق سیفایه زورده و لا بحقوه فایه سید الشهدا
 و سید شباب اهل الجنة یعنی زیارت نمایند او را و جفا نکنند بر او زیرا که او است سید الشهدا و سید جوانان اهل
 دین و زین خارج او هم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قَالَ سَأَلْتُ عَنْ تَرْكِ زِيَارَةِ
 مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عَتْرَةِ مَنْ قَالَ هَذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ النَّارِ حَلَّ مَكَّةَ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَحْتَسِبُ أَنْ يَزِيَّرَ
 سَأَلَ كَرِهَ حَقَّ أَرْحَقَ رَسُولَهُ كَرِهَ حَقَّ أَرْحَقَ رَسُولَهُ كَرِهَ حَقَّ أَرْحَقَ رَسُولَهُ كَرِهَ حَقَّ أَرْحَقَ رَسُولَهُ
 سالم است در آنجا رسیده چه ضعیف است برای سیکر زیارت کند او را قَالَ لِحَسْبِكَ أَنْ كَانَ يَمُوتُ بِعَيْنِ مَشْرِفٍ
 است هرگاه فاش باست حضرت بوده باشد قَالَ لِمَنْ تَرَكَ رَغْبَةً عَنْهُ قَالَ كَحَمْرَةِ يَوْمِ لَعْنَةٍ بِعَيْنِ مَشْرِفٍ
 برای شعله که ترک کند زیارت او را از روی عرض و بسلی فرمود حیرت زد است از روی است و در جزو
 حضرت بر علیه السلام لِرَجُلٍ مِنَ الْكُوفَةِ تَرَوُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلَّ مَعْتَةٍ قَالَ لَا قَالَ فِي كُلِّ تَهْرٍ قَالَ
 لَا قَالَ فِي كُلِّ سَنَةٍ قَالَ لَا قَالَ لِمَا جَرَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ كَرِهَ حَقَّ أَرْحَقَ رَسُولَهُ كَرِهَ حَقَّ أَرْحَقَ رَسُولَهُ
 بر وجه زیارت کسی حسین را آن مرد عرض کرده فرمود در هر سال زیارت سیکر عرض کرده حضرت فرمود بود آن
 از هر مرد استی و از شیعیان باغی که آنم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده بِقَوْلِ عَمِّهِ الْأَقْوَامِ عَمْرٍو
 الْأَمُّ شَيْبَةَ النَّبِيِّ وَلَوْ أَنَّ أَحَدًا مَرَّ بِمَرْبِدٍ مَرَّ بِأَيِّ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَفَا مَسْنَةً وَمَا وَانَا وَ

بسیار است
 از حضرت شریف

از حضرت شریف

بر من فرمود آید زیارت میکنی قرصین علیه السلام عرض کردم بی باورس و خوف حضرت فرمود هر قدر وقت تشنگی پیش آید زیارت
خوفت هر کسی در راه او خوف بزند در روز قیامت حاجت میخورد و خدا او را با ما میبرد و در سبک در راه او تشنگی کنان
او تشنگیده شده و ملائکه بر او سلام میدهند و تمیز او را زیارت میکند و حاجت فصل خدا ماحبت میکند در حاجتیکه به
با و میزند و متابعت کرده رضای خدا را تا آخر حدیث **هنگام نوحه در بیان مطلوبیت زیارت سید الشهدا علیه السلام**
اگر چه شخص زیارت را در راه او در روایت ای سیدنا از حضرت صادق علیه السلام **وَمَنْ لَمْ يَزِرْهُ إِلَّا فِي الْحَسَنِ وَالْحَسَنِ**
فِي سَفِينَةٍ فَكَفَّرَتْ بِهِمْ سَفِينَةٌ مِّنْ نَّادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ طَلَبَتْ لِكُلِّ الْجَنَّةِ حَافِلٌ مِّنْهُ أَيْ كَيْفَ سَفَرٌ بَابِ كَرِهٍ
در راه زیارت یکشی تور شود و کشتی غرق شود و ای از انسان سبک کند پیکره کشته و کورا باد برای شهابت و در
جری عسده تمام این بخار روایت کرده **حاصل معنی آنکه میگوید حضرت صادق بن فرمود آید زیارت میکنید حسین را و سوار شوید**
یکشی؟ عرض کردم بی فرمود آید ایندانی و شیکه کشتی تنقلب کردید نه میکنند شمار پیکره کشته و کپسیده شد برای شما
بشت تقدیبت بد آنکه عموم خبر یک در مقام چهارم گذشت یعنی اطلاق آنهاست مست بهمت استام خوف مثل خوف
از جهه شحات دشمن و پندار گفتن آنها بزوار و عمارت کردن اموال آنها و انواع اذیت کردن از چوبن
و جس نمودن و سپین از جهه نامی راه آلودندان و راه زنان و آل اینها پس همه این خواهشها مشغول خجارت
و همچنین خجارت است با اینکه خوف مظلون باشد بهر نوع ظن یا ندهد آیکم شاست بصورت یقین خوف از وقوع
اینکه اموری که باشد با آنها خد ظاهر است که اخبار مذکوره بوی هم مشغول دارد به ملکیت اینکه کف شود در صورتیکه
خوف بهلاکت مرتبه یقین رسید خجارت مل ظهورت نیست و آیا صورت خوف چنانچه تلف بعضی از اعضا مثل چشم و گوش
و دست و پا و آل اینها حکم هلاکت نفس دارد یا پس در وی شکایت و حکم بعد محاق و حسب ای حکم طلاق خار در نظر
اقوی پیشا و توبه کفایت آنچه واقع میگشت در زمانهای دولت بنی امیه و دولت بنی عباس که ایما در عهد موکل عباسی
که حکم آملون دست و پای زوار را قطع میکردند و چشمهای ایشان در سینه و روزه با وجود این امام دو کلاهی او منع
میفرمودند و زوار از شرف شدن زیارت فرسید انهدا و جز مفضل در بعضی مجلسی که خواهد شد که از جمله حضرت
او اینکه و شیکه زوار بر شریف رسیدند **قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ أُولِ بِيْ اِدْبَانِيْ قَدْ ظَلَمْتُمْ وَ ذَلَمْتُمْ وَ ضَلَمْتُمْ اَدْبَانِيْ**
انجبت کلمه حاصل معنی آنکه خدایا به آنها خطاب میفرماید دوستان من در میان من مظلوم کشته و ذلیل شدید و معذور کشته شوید
مراد و عسیده استجاب کم و تاسید بنیخیره ظاهر است و اما قول اینکه صورت ظن نفس و هلاک ازان چنانچه است که
نمیخورد آن صورت خجارت هر دو مقام با اینکه مراد نیست ازان خجارت نظر بقاعده عقیده و همچنین قاعده شریعی پس
اینقول جلوه ندارد که پیش نظر صلیه نظرهای دقیق چنانکه مخفیست وجه وی رسیده تا کند مقام ششم
در اشاره با خجارت که دلالت دارد در اینکه زنان مثل مردانند در باب استجاب شرف شدن زیارت سید الشهدا
و سایر آنکه در اگر پیشش شد بفرموده **و خیرام سید حمید است **كَتَبْتُ عِنْدَ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ كُنْتُ**
مِنْ بَكْتَرِيٍّ لِي حَمَلًا اَلْفُؤْرَ اَلشَّهَادَةِ فَقَالَ اَمَّا مَن تَكَلَّمُ مِنْ بَارَةِ سَبِيلِ الشَّهَادَةِ فَلَيْسَ هُوَ اَلْحَسَنِ قَالَ
قُلْتُ وَ مَا لِيْنَ نَارًا قَالَ لَعْنَةُ عُمَرَةَ مَبْرُؤَةَ وَ مِنَ الْخَبْرِ كَذَا وَ كَذَا اِنَّكَ مَرَاتٌ بَدِيَّةٌ وَ فَمِنْ رِغَائِزِ**
حاصل مضمون آنکه میگوید بودم خدمت امام جعفر صادق علیه السلام فرستاد و بودم سیرا که برای من الاغی گریه میآورد و
تور شد امشرف شوم حضرت فرمود چیز مانع تویود از زیارت سید الشهدا عرض کردم که بشه او فرمود حسین میگوید چیز مانع
په تو اب سید منند بیکه زیارت کند او را فرمود تو اب حج عجزه بقوله و از خیر نهدر بخیر سه مرتبه دست خود را
در روایت دیگر با بر عیضش کرده **قَالَ جَبَّتْ اِلَيْهِ الصَّادِقُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَمَجَّاشَتْ اَلْحَارِيَّةُ فَقَالَتْ مَا جَبَّتْ اِلَيْكَ اِنَّ**
قَالَ يَا اُمَّ سَعْدَةَ اِنَّ هَذِهِ اَلذَّابِيَةُ اِنَّ تَبْعِيْنَ تَذْهَبِيْنَ قُلْتُ اَرُوْا مَبْرُؤَةَ اَلشَّهَادَةِ فَقَالَتُ مَا اَعْجَبَكُمَا اَيْ اَلْ
اَلْعِرَانِ تَأْتُوْنَ اَلْكَتَبَاءَ مِنْ سَمِيعِيْدٍ وَ تَرْكُوْنَ سَبِيْلَ اَلشَّهَادَةِ لَآ تَأْتُوْنَ هَا كُنْتُمْ لَدُنَّ مَنْ سَبِيْلَ اَلشَّهَادَةِ قَالَ
اَلْحَسَنِ اِنَّ بِنْتِيْ تَأْتِيْ اَمْرَةً فَقَالَ لَا بَأْسَ لِيْنَ كَمَا تَسْئَلِيْنَ اِنَّ تَذْهَبُ اِلَيْهِ وَ تَرْوَدُهُ قَالَتُ قُلْتُ اِنَّ شَيْئًا لَنَا
فِيْ بَارِيْقَةٍ قَالَ كَعْدُ اَلْحَجْرَةِ عَمْرَةَ وَ اَعْبَابُكَ تَمَسُّ فِي الْمَسِيْدِ اَلْحَرَامِ وَ صَابِرَةٌ وَ حَيْرَةٌ فَقَالَتُ وَ لَسْتُ بِكَ

و صفتها نکتت تراست الحمد لله
 نیزم قدم برکت مرکب آورد حضرت فرودای امجد این اسب را برای چه خواسته کجی بروی عرض کردم زیارت تو شد
 حضرت فرودید قدحی قیامت کارهای شما اهل عراق از فرود زیارت نمده ایسید و ترک نیسید زیارت
 سید شهلا را بگوید عرض کردم گیت سید اکثرا فرود حسین بن علیت عرض کردم من این چشم فرود کجی نیت مثال تو
 که بروی حضرت را زیارت نماید بگوید عرض کردم حضرت برای از زیارت او سر بود معادل حج و عمره و عیال و
 در سجده با رویش و از آنها هم بالاتر بگوید حضرت دستش را بر تپه کوشده و جمع نمود و در خرد یک بار از دست
 نقل شده قال علی بن الحسین علیه السلام انما سجدت لله سجدة فاعلم ان الله قد اذن لک ان تسجد
 با ام سجدت و یفان بن ابی اسحاق علیه السلام و ابی اسحاق علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 ام سجدت زیارت میکنی فرحین را بگوید عرض کردم چه سر بود یا ام سجدت زیارت غاورد از برای که زیارتش است بر مردان
 و زنان تا اخر حدیث قد فرید بر آنکه این چهار را این قوه طریقی تشنه و این سه شیره رویت نموده و شیخ صدوق
 بعضی چهار در ثواب آنکال ذکر کرده پس این چهار از آن چهار است که اعلا می شود است آنها در ترتیب حکام پس ما
 بگوید بودن زمان مثل مردان در سیع ابواب زیارت و مقامات آنها از آن چهار است که در آن اشتراک در تکلیف
 ولایت در در علاوه بر عیالت در در اب زیارت و کلام در است که اما زیارت زینبی شوهر دار موقوف
 باذن شوهران یا نه آنچه از این چهار استفا دیگر در مثل بعضی از عیالت عدم توقفت و نکست تقصیل در سجد بیان
 اینکه گفته شود زیارت زمان در در اول موقوف بشاید بر اذن و مطلع استی باینکه بعضی از کاهیل دیگر نیت هم
 سه هفتم در بیان است که دلالت در در سیک در زیارت حسین علیه السلام پایده راه قرین است
 از نواری که شیخ طوسی بسند خود از نویر این ابی جاسه آنم از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده من فرج من غیره
 بر این زیارة الحسن علیه السلام ان کان ما شاکت الله لدر بکل خطوة حسنة و خطاها عنه حسنة وان
 کان ما شاکت الله لدر بکل جا حسنة و خطاها عنه حسنة حتى اذا اصار اليها اذک من لسان الحین و اذا
 اتومنتا ان کتبه الله من الفانین لکن حتى اذا اراد ان یفوت اناء ملک قال ان رسول الله ربک یفوتک انک اذا
 فتمولت استایف حقد غفر لک ما فعلت لکن حاصل معنی آنکه هر کس بزم زیارت حسین از نزل خود پردن یا بر کاه
 یا پیشه میزید خدایا بر قدش حسنه و می کند بر قدم از او کنی و در کاه سوار بشه میزید خدایا بر قدم سوار
 حسنه و می کند بر قدش کنی تا برسدی حسین علیه السلام خدایا او را از صابین میزید زمینیکه زیارت را بجا آورد
 خدایا او را از شرکاران میزید و شیکه اراده مر جعت نمود یکی میباید و میگوید من فرستاده خدایم پروردگارت
 بسلام بر من و میفرماید از هر کس که کن آن کشته شود بکشیده شد و در ثواب الاعمال و این قول در
 همین روایت نقل کرده و در خبر دیگر آن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال ان الرجل یخرج الی
 قبر الحسن علیه السلام فله اذا خرج من اهلها ان یغفر له خطیئة و یغفر له من ذنوبه و یغفر له من ذنوبه
 یا تیبه فاذا اتاها بالجاه الله تعالی فقال عبدي سلف اعطاک ادعنی اجبتک الحمد لله
 میفرماید بدستی سخن که زیارت حسین از خانه خود پردن آمد اول قدمی که بر سیدار دهد کن آن او را می بخشند پس آن
 بر قدمی ثواب سیح و تقدیس میباید تا اینکه برسد بحرم حضرت و شیکه بجا رسید خدایا خطاب میفرماید بنده من
 از من بخواه عطا کنم و دعا کن استجاب فایم و در خبر اخیر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده وهو کقول من
 ان قبر الحسن علیه السلام ما شاکت الله لدر بکل خطوة الف حسنة و حتی عنده الف حسنة و رفع
 له الف حسنة فاذا اتیت الفرات فاعقل و غلق و غلقک و امن من حاینا و امن من شئنا العبد لذلک فاذا اتیت
 الترابک من ارجاء اثم اتت رسة فحقت علیک فکبر ان یجا و صل علیک و سئل الله حاجتک لکن بدین
 حاصل معنی آنکه حضرت میفرمود هر سیکه بزم حسین پایده زیارت ای میزید خدایا بر قدمی بر از حسنه و میفرماید
 از او زار کنه و بگند میکند برای او از درجه و شیکه رسیدی بکار فرات غسل و غسلن خود را از است

پروان کن دیار بند بر و مثل بنده نسیل و قبیله بی بر رسیدی چهار مرتبه اند که بر کوس از آن کی راه رفته باز چهار مرتبه
 بگریم که سیر می بلای در آنجا توقف نموده چهار کیمبر کو و از خداوند محبت خود طلب و از علی بن موسی از حضرت صاحب
 روایت نموده قال یابعلین و الحسین و لا یلهی عن ذکر الله و لا یلهی عن طاعت الله قالین تا ما نشیا
 کت الله کل خلق و کل من الله که میفرماید یا علی زیارت کن حسین را و ترک مکن عرض کردم چه چیز است برای زیارت او
 ثواب فرمود هر کس که زیارت کند او را پیاده بنویسد خدایا به بندش حسنه و محو سیکه سینه و مندر که داند از برای او
 و در سیر میریزد از حضرت پسر علیه السلام در فضل زیارتش قال لیس لنا عهد قطی حطوا الاکت الله له حسنة تسبعت
 حاصل معنی آنکه میفرماید هیچ بنده زیارت او نیامده و قدمی برشته مگر آنکه خدایا به هر قدم او حسنه بنویسد و گنای محو
 میفرماید و در غیر این عهد میگوید داخل شدم محبت صادق علیه السلام در غرض سینه بودند از آنحضرت شنیدم که میفرمود
 انی قدر الحسین ما شباکت الله له بكل خطوة و بكل قدم یحتملها و یضعها الحق و یقبه من ولد اسماعیل الخ
 حاصل معنی آنکه هر کسی پا پیاده زیارت حسین آید هر قدمی که بر سیدار دو سیکه از خدایا بنویسد برای وی ثواب یک
 بنده آزاد کردن از اولاد اسمعیل قد نبی بر آنکه در فضیلت پیاده زیارت مشرف شدن از سوار که محتاج
 بر بیان نیست بجهت آنکه افضل اعمال انقیست که رحمت او زیاد تر باشد و این سخن زیارت مشرف شدن از راه است
 دور و نیست بیک عادت آن پیاده راه رفتن در حقیقت آن صدق قول او است که بسید آمده عرض میکند یا حسین
 کنت معک فمؤثر فز اعظما و بمحو این پیاده رفتن یا از جهه فقر و عدم استطاعت چنانکه از جهت فقر خود را در
 زیارت سلطان الیم مودت و رحمت و غایت فک عصمت و کفایت غم که تحمل می شود در راه زیارت بنسخ پیاده
 و مشقتی بسیار خوشتر از خوشتر است هر دو فرقه اما اولی آنها زیارت آنها زیارت است که از کثرت شوق محبت بر آن بیشتر شود که
 که محض لذت زیارت میرد پس منصف کنیم عنوان علیجه و مقام مستقل آن قسم زیارت است که از شوق بر میرد پس دای بر آن
 بر پیادگان زود اذیت نماید و دلهای آنها بگرفتاری سوار در حین حجاج آنها بوال بکنند پس چه قدر جاهل غایت
 در وقتیکه فقرای پیاده زوار در مقام ضرورت و حاجت آبروی خود را بوال از او بیل می آید در آن حال بوی یکویه میگویند
 که گفته بود این نگر که ای زیارت بانی و چرا این حالت پریشانی از خانه و وطن خود پروان آمدی و این جاهل غایت
 از زیارت سینه کشید او درجه سوار زیر آید سیکه آن غیر پیاده از اول هر میداند که امر او در آن غیر بوال و بیال
 زوار اذل نفس خواهد بود و با وجود این شوق و عشق ناشی از کثرت محبت و مودت او حرکت میدهد که خود را
 قبول این حضرت و عمارت علاوه بر آن بجهت مشقت و درد های بسیار را بکنند اما فرقه دوم آنها هم در حقیقت
 بشیبه میکنند بفقرا و سگین و آرزو میکنند ای که برسند در ثواب بر سر و مرتبه فقر او سیکه بر چند آنها راه است
 و حج ظاهرین بر این است ذکت تا داخل صومون فریض حضرت صادق علیه السلام بوده باشند که فرموده من ذاکم
 حله لیس لنا عهد قطی حطوا الاکت الله له حسنة تسبعت فونبکما یحس التوب فی الله فلا یبقی علیکم
 و کت له و کل خطوة حجة و کل ما یقع قد کلمتم حاصل معنی آنکه هر کس که زیارت حسین مشرف شود برای خدا نرسد
 کبتر و شرف در برابر حبه است از آن خود پاک می شود چنانچه پاک می شود در آب و چرکه در وی نیامد و بر قدم حج
 در نامه عمل او بنویسد تا آخر حدیث و معنی نامه که اخبار این باب چنانچه شایسته است بر پیاده رفتن نام راه سیکه زیارت
 از خانه خود پیاده پروان آید تا برسد بکربلا همچنین شملت بر پیاده و سواره رفتن و در این مشمول ثمرات است فرود
 بسیاری در این مقام تصور است که ما عرض کردیم از آنها و گفتا نمودیم با شاره باصول کلیه آنها باز ملاحظه نامه که سگ
 نیست در سیکه از جمله فضل اعمال نفاقت بسکین و فقرا در راههای زیارت خصوصاً پیادگان زوار زیرا که آن
 قسم نفاق و خلعت بجهت متعدد از عنوانهای عنوان ادخال سرور در قلب مومن که در فضیلت معادل که به زیارت
 حسین علیه السلام مشرف شده و مثل بجهت نهد خدایا در حالت که بر چنانکه در اخبار معتبره وارد شده و یکی عنوان نفاق زوار
 در راههای زیارت که جمله کثرت از اخبار فضیلت وی ملاحظه است تحقیق که نشسته بعضی آنها اشاره و کام بیان در
 وی خواهد آمد زیرا معاد این اخبار هر گاه بگویم که مختص است بنفاق بر پیادگان زوار لا اقل از نظر افراد آنها

انفاق خواہ بود و حسین داخل عنوان آن السید المعظم افضل من السید الاخذة یعنی دست دهنده است
از دست گیرنده مقام هشتم در بیان اخبار است که دلالت دارد بر اینکه افضل قسام زیارت زینت
که از روی شوق و تشنه در آن شب در زردی محبت باهل ک بود و بعضی از این اخبار اشاره کردید و آنچه
از حضرت صادق علیه السلام روایت میکنند قال ان لکت ان یكون مسکنک فی الحکمة و ما وید لکتہ فلا یدع زیارۃ
اطلوع و من هو قائل الحسن علیہ السلام ان انا رسول اللہ و جبار رسول اللہ و جبار لواء طر و جبار لواء المؤمنین
علیہ السلام اعداء اللہ علیہم و اللہ علیہم و اللہ علیہم و اللہ علیہم و اللہ علیہم و اللہ علیہم و اللہ علیہم و اللہ علیہم
باشد ترک کند زیارت مظلوم عرض کردم گویا مظلوم فرمود حسین هر کسی که از روی شوق و محبت بر سر خود او قاضی
و امیر المؤمنین علیهم السلام زیارت نماید او را احدی علیه او را می نشاند در سر طاهای هستی که با آن حضرات مشغول طعام
خوردن می شود در حالی که مردم در حبس فضل این عثمان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است انما
انما اذا الله یخبر قد فی قلبی حب الحسن علیہ السلام و حب بنی ائمه و من اراد الله یرسل السوء قد فی قلبی
و حال محمودی که میفرماید هر کسی که خدا خواست خوب شود خیر با محبت حسین و زیارت او را در دل وی میاندازد
و هر کسی که اراده نمود خدا در حق وی خذلان و بدیدار در دل او بغض حسین و مزاییش نمودار می شود و زیارت او را
صادق علیه السلام روایت میکند من انی فتر الحسن علیہ السلام فوالله لکتبه الله من الامین و اعطی کتبا
بیبینه و کان تحت لواء الحسن بن علی علیہ السلام من یحمله لکتبه لکتبه فی ریحان الله تعالی معنی آنکه
هر کسی از روی شوق زیارت قبر حسین مشرف شود خدای تعالی او را در مره اهل ایمان از پیش چشم میبرد و نامه عمل او را
ببرت راست میزند و در تحت لواء حسین بن علی داخل بهشت می شود و در جوار آن حضرت بوی گل می دهد
حقیق خداست شنونده و دانا و این سلم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده من انی فتر الحسن علیہ
السلام شوقا الی الله کان من عباد الکریمین و کان تحت لواء الحسن علیہ السلام لکتبه لکتبه فی ریحان الله تعالی معنی آنکه
هر کسی از روی شوق قبر حسین مشرف شود از بندگان گرامی خدا خواهد بود و در تحت لواء حسین بن علی داخل
بهشت شود با هم و ریح از آن حضرت روایت کرده و الله ان الله ینبأ بنی ائمه الحسن علیہ السلام و الواف الیه
الملائکة المقربین و حمله عرشه فیقول له صلاتی و من ذرقتی الحسن ائوه شوقا الی الله و الی فاطمة و عیال
و جلالی و عظمی لیسبتن له ذکر امی و لکتبه لکتبه فی ریحان الله تعالی معنی آنکه هر کسی که زیارت او را
حسین بلا که قبر من و بکاملان عرش خود و با آنها میفرماید آیاتی بسید زوار قبر حسین را که از روی شوق زیارت او
و فاطمه آمده اند قسم بجزت و جلال عظمت خود که اوستم را برای آنها واجب کنیم و دوست میدارم آنها را
و این سخن خارج از حضرت صادق روایت کرده قال قلت له ما لک من ائمة الحسن علیہ السلام انما الله
طارفا یحقر یرید وجه الله و الذاری الا حیح فقال لیه رذن من انی فتر الحسن یرید وجه الله و
الذاری الا حیح و عرف الله له ما تقدمه من ذنوبه و ما اخره حال محمودی که میگوید پسدم از آن سر و چه
نویست برای کویم برای خدا و در روضه او عارفی سید استمد از زیارت او را بجز او آورده باشد هر چه
با زون هر که بین وقت زیارت کند خدای تعالی او را می بخشد و این مکان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
من نزل الحسن علیہ السلام یرید وجه الله و الذاری الا حیح فقال لیه رذن من انی فتر الحسن یرید وجه الله و
الملائکة و مسی الی ان قالوا ما لک العظرة لیه من ریحان محمودی که هر کسی که زیارت کند حسین را برای خدا
پاک میکند خدای او را از گناهان خود مثل آرزوی که از ما در مولد شده و ملا که او را بیعت میکنند تا هر کسی
فرموده ملا که طلب مغفرت میکنند برای او از پروردگارش و نه میکنند او را یکمزه کشتی و کپینه کشته
زیارت نموده او را و اهل و عیالش محفوظ می شود و ضعیف از حضور آن حضرت صادق علیه السلام روایت کرد
من نزل الحسن علیہ السلام یرید وجه الله و الذاری الا حیح فقال لیه رذن من انی فتر الحسن یرید وجه الله و
الملائکة و مسی الی ان قالوا ما لک العظرة لیه من ریحان محمودی که هر کسی که زیارت کند حسین را برای خدا

مکنای است
و آنست

مِنْ جَوَاحِرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْأَعْظَاءُ وَكَذَلِكَ بِرِسْمِكَ زِيَارَتِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ فِي مَدِينَةِ مَكَّةَ أَكْبَرُ أَجْرِهَا وَأَكْبَرُ ثَوَابِهَا وَبِهَا رِجَالُ الْجَنَّةِ وَبِهَا رِجَالُ الْجَنَّةِ وَبِهَا رِجَالُ الْجَنَّةِ

از آنستیم که از رفیع زواریت است و در آن جمیع میفرمایند و سؤال میکنند از حدیث صحیح است و میگویند که عطا میفرماید با و قد بیست مرتبه شوق زیارت بودند اولی در نه و تحت آل عجین مرتبه بودند از اعراض عقی سید اشهد است اینسخه زیاریت که مشهور است زیاریت او که در دهه و در دهه است و در دهه است

و بعد نسبت به این بودن زیارت از طریق شوق و میان بودن شخص عارف که میسدا اشهد که از زیاریت است اراده کرده بود آنرا که چه بین اینها در بد و نظر عموم و خصوص من وجه است الا انیک اخبار است و در این مرتبه که عقلت گفته شود در شوق مرتبه است که مثلت مرتبه معرفت و با علاقه شدت محبت و در بر حال مقابل این مرتبه شخصی که شوق زیاریت در اول سال باشد و دارای مرتبه شوق بود چه اگر چه او هم ثواب بسیار دارد و با و عا می شود آن آثاری که در اخبار با و عده گفته شده از طول عمر و وسعت رزق و محو کائنات و قضای جواجه الا انیک با وجود اینها در فضل ثواب میسر بود چه در آن که از روی شوق و معرفت تا به بوده باشد و عقلت اینکه گفته شود تعریف زیاریت که از روی شوق است عبارت است از آن زیاریت که قصد از هر دو جهت است و بجهت زیاریت که از هر دو جهت است و زیاریت که از هر دو جهت است

و آنکه معصومین یا زیاریت که در او قصد از طول عمر و وسعت رزق و محو کائنات و قضای جواجه و نخواهد اینها در آن چیزی که در اخبار و عده داده شده و زیاریت کسیکه علاوه کند بقصد زیارتی که مقاصد باشد شریقه را از هر دو جهت و در حدیث معلوم شریقه و نخواهد اینها با و چه غم غم است که شامل مذکور است و غیر اینها باشد و آن کیفیت که قصد زیارت او خاص باشد و هر گاه بگویند که چه کسی که مقابل اینست زیارت زیاریت است که از هر دو جهت است و در آنست که در آنست

احتیاطا تا از آنرا و لفظ اولی را و کسوفت پس می شود اینست زیارت از زیارت کسی که از روی شوق و کبر و ریا و جاه طلبی جواب گویم که این وجه اینها در هر دو جهت است که در اول عنوان شناسی که در این مقام فضل زیارت بیان می شود تا زیاریت که از روی ریا و خواهی باشد در او فضیلت ابدا که میسدا گفته شود آن زیاریت که فضیلت ندارد آن زیاریت است که هم در حالت کلی سافت و هم در حالت زیارت از روی ریا و سمعه و نظیر اینها بعد از آن که در حالت زیاریت پس او از جمله زیاریت است که او هم فضل ثواب دارد بلکه شخص را از زیاریت که در حالت زیاریت قبل از زیاریت از حیالات مانده توبه نماید فضل ثواب بر تقدیر زیاریت او مرتب می شود بعد از آنکه در توبه بر توبه شخصی که زیاریت است از اصحاب شرف و فضیلت هم از بزرگان قدم خود و از آن که دید که مردم بر حال آثار او اقدام نمایند و جهت ترویج زیارت قصد زیاریت و سمعه نمود شکایت در سبب اینست که ریاست و فیض و فضیلت زیاریت و ثواب دی ندارد بلکه شکایت در رجحان اینست از ریا و سمعه که هیچ گفته شود اینست زیاریت از ریا و سمعه شمرده می شود بعد از آنکه در توبه که در اینجا فروغیت مثل سبب زیاریت بر ریا و سمعه است شخص را از عده تکلیف آنرا چون سوار و بنا بر آن توبه زیارت حضرت سید اشهد اوصیت بر مردان و زنان یا ذمه شخصی را بر میسدا و اگر کجا همین زیاریت نیز میسدا شوق شده بر سواد معصومین و اوستی شش چشم است و غیر از این از لوازم مذکوره در آیه و بیان مرفوع هم امور بسیار مرتب می شود در باب حکام فرغید از زنده و عهد و بین و غیر اینها از آنجایی که میسدا در شخصی فطانت پس اطراف کلام را جمله من و عقلت کن مقام هم که در بیان خبر است که دلالت دارد بر فضیلت اتفاق در زیاریت حضرت حسین و سایر ائمه معصومین و همچنین در زیارت ختم المرسلین و در خبر ابان است از حضرت صادق علیه السلام فی زیاریت

فَقَدْ صَلَّى مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَصَلَا وَحَمَمَتْ عَيْنَاهُ وَحَمَمَتْ عَيْنَاهُ وَحَمَمَتْ عَيْنَاهُ وَحَمَمَتْ عَيْنَاهُ وَحَمَمَتْ عَيْنَاهُ وَحَمَمَتْ عَيْنَاهُ

الله و صلوات الله عليهم أجمعين في كتاب محفوظ وكان الله له من ذم المصطفى حفظه ذلك قال

و لم يسن الله شيئاً الا اعطاه و انما في كل مضمون في بعض يوم من راي رايته في تحقيق حسان و صلوة کرده و در آنجا

و با هم صلوة نموده و شش چشمها و بدن او حرام شود و عطا میکند او را خدا تعالی بعضی مردی که میسدا صرف کرده او را ده هزار شتر و کتاب محفوظ جواجه او را آورد و با زنده کان او را حفظ نماید و چیزی از خدا بخواهد که سبب عطا کند او را بیست هزار سینه نیز با نازد برای او و از حضرت صادق علیه السلام است که او را بیست هزار سینه را نماند او

انکه غیر رسیده من که جماعتی زیارت حسین شریف میشوند با خود سفره برسد در آنکه در او کباب و حلوا و خوراکیهای دیگر هرگاه
زیارت بقدرچه نشان برود با خود برسد در بدش او را و باز از حضرت علیه السلام روایت شده آن قوم
بِقَوْلِهِمْ فَمِنْ الْمُحْسِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالُوا مَا لَوْ نَزَلْنَا بِآبَائِهِمْ وَمَا نَزَلْنَا بِأَبَائِهِمْ مَا نَزَلْنَا بِهِمْ
حاصل مضمون آنکه جماعتی قومی زیارت میکنند حسین را و طی راهی لذیذ با خود برسد از راه فرمود اگر چنانچه زیارت بقدر
پیران و مادران بر چنین کار میکنند و مفصل این عمر روایت کرده اقالله الصادق علیه السلام قَوْلُهُمْ تَزْوُرُونَ حَيْرَانَ
أَنَّ لَتَوْرُونَ رُونَ وَلَا تَزْوُرُونَ حَيْرَانَ تَزْوُرُونَ فَكُنْ قَالَتْ فَطَعَتْ ظَهْرَ حِقَالٍ قَالَتْ تَزْوُرُونَ حَيْرَانَ تَزْوُرُونَ حَيْرَانَ تَزْوُرُونَ حَيْرَانَ
فَأَبَايَهُ كَلْبًا حَيْرَانَ تَزْوُرُونَ حَيْرَانَ تَزْوُرُونَ حَيْرَانَ تَزْوُرُونَ حَيْرَانَ تَزْوُرُونَ حَيْرَانَ تَزْوُرُونَ حَيْرَانَ تَزْوُرُونَ حَيْرَانَ تَزْوُرُونَ حَيْرَانَ
حضرت صادق علیه السلام فرموده اگر زیارت میکنید بهتر است که چیزی از زیارت نکنید و زیارت نکردن شما بهتر است
از زیارت کردن شما را وی گوید عرض کردم پیشتر شنیده بودم که هرگاه میخواستند زیارت فرمودند پیش برودند و
عزیزانند و میروند لیکن شما زیارت آن حضرت میشود طی راهی لذیذ زیارت نخواهد بود تا آنکه بروید در حالت
بویغبار آلود تا آخر حدیث و باز در خبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام مرویست اِحْدَانُ رُتِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرُتِّ
وَأَنَّ مَحْرُومِينَ كَوْنًا بِسَبْعَةِ عَشْرَ جَابِلًا عَطَشًا وَأَيْمَلُهُ لِحْوَالِهِ وَأَنْظُرُ عَنَدَ بُولِهِ وَتُسَيِّدُهُ ارادة کردی زیارت
حسین را پس زیارت کن در حالتیکه محزون و گلهین و غبار آلود و گرسنه و تشنه هستی و جوایح خود را بخواه و در محبت کن
و قبر او را وطن از برای خود تا ناله کند و باز در خبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام مرویست اِنَّ قَوْمًا اِذَا زَارُوا الْحُسَيْنِ اِنَّ عَلَىٰ عِلْبِهِمَا السَّلَامُ
حَمَلُوا الشَّرَفَ فِيهَا اَلْحَلَاوَةَ وَرَاكِبَهُ شَبَاهَهُ لَوْ رَاوُ قَوْصُونَ اَلْجِبَالِ مَا حَمَلُوا لِحَالِ مَضْمُونِ كَهْ مِغْرَابِ بِرِسْتِ قَوْمِي
که زیارت حسین بر طه شرف میشود با خود سفره برسد از آنکه در آنها حلوا و طی راهی لذیذ دارند و باز آنکه هرگاه زیارت
دوستان نشان برود با خود برسد از چیزی تا آخر حدیث قدس فی باب که چون خیار مقام تنم در مقام بیان
انفاق زایر بود بر نفس خود و متعلقان خود در ایام ذاب و ایاب و توقف در کجا از آنچه عنوان کردیم
بآن خوبی که گذشت و عنوان کردیم استجاب بسیاری انفاق در راه زیارت سید الشهدا زیرا که اخبار مقام
دائم موی کفایت نمود باین معنی که افاده میکند انحصار عنوان از بکفته مانده از آنچه که کثرت انفاق بر خود و متعلقان خود
از اراف و تندرست که هر دو در شرع شریف نبی وارد شده زیرا که دفع میکند بوجه اخبار یکدیگر در آرد
وارد شده که دلالت دارد بر استجاب توسعه در انفاق باین معنی که بعضی از اخبار مقام تنم افاده
استجاب نفع فرا بر نفع از پیداکان زوار و غیر اینها و باین اعتبار صحیح است که مقام عنوان نسیم باین عنوان که
مستحب است بسیار خرج کردن در راه زیارت حضرت سید الشهدا و روحی بپندار و در هر حال خیار مقام
دیم فرق نمیکند از مابین مرتبت و دوری وی پس یکدیگر مدت سفر او بحسب وقت بقدر یکسان باشد مثل
سخت که سفرش مدت یک روز کرد و بعد مدتی سابق بعضی اخبار بمقام مثل عموم علت که در بعضی آیهها چنانچه
افاده میکند که است حاصل سفره طعام نهدید پس چنان افاده میکند که است گوشت و سایر طعام چنین را در منازل و خوردن
آنها را بلکه که است میل نمود که در میوه است لذیذ را هم بلکه نصیح شده بآنها بقدر بعضی اخبار که عبارت از لفظ یا اینهاست
مگر اینکه گفته شود که گشایه بگشایه بر حکم است که مخالف است بهل جواز بر محل نص و محل نص خبر و با خود سفره برسد
که در او بریان و حلوا و آبنامه او باشد و این چنین گوشت و کجوانا و سایر طهاها در منازل و میل کردن از آنها را
میوه جان که در راه است از آنها مشغول حکم اخبار نیست در هر حال آنچه در این اخبار است از کم است محل محض است
زیارت سید الشهدا و اما زیارت حضرت محمد و سایر معصومین سلام علیهم است پس حکم سفر آنها مثل سایر
سفر است در جو اهل سفره و وسعت در انفاق بلکه استجاب اینها مقام یا نزد هم اخبار که دلالت
دارد باین معنی که باید حضرت حسین را زیارت نمود و گنیزد آنکه خبر زیارت آن حضرت که است از بر نفعی و فقر
در خبر باب ایوب است از حضرت صادق روایت میکند اِنَّ لِحَقِّ مَحَلِّ الْفِقْرِ اِنَّ يَلِيَّ فَمِنْ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ لِحَقِّ مَحَلِّ الْفَقِيرِ
وَلِحَقِّ مَحَلِّ الْفَقِيرِ اِنَّ بَابِي فِي السَّنَةِ مَرَّةً اَلْحَدِيثِ مِغْرَابِ حَقِّ هِتِ بَرْغِي اِنَّ بَابِي مَشْرُفٌ شَوْ دَرْخَسِي اِنَّ بَابِي

در خبر اب ایوب است از حضرت صادق روایت میکند اِنَّ لِحَقِّ مَحَلِّ الْفَقِيرِ اِنَّ بَابِي فِي السَّنَةِ مَرَّةً اَلْحَدِيثِ مِغْرَابِ حَقِّ هِتِ بَرْغِي اِنَّ بَابِي مَشْرُفٌ شَوْ دَرْخَسِي اِنَّ بَابِي

و دود حق است بقیه سیکه زیارت کند او را در هر سال یکصد و پنجاه مرتبه از حضرت علیه السلام رواست کرده
 قال ابو موسیٰ بن مهران علیه السلام كل سنة مره في فرموده زیارت کنیبه فرحین را که بکرت و در خبر حلی است
 قال سئلت الصادق علیه السلام عن زیارة فمیر الحسین علیه السلام قال في السنة من یسجد
 وانی اکثر الشهور لحدیث یگوید پرسیدم از حضرت صادق از زیارت فر حضرت
 حسین فرمود که در سال یکصد و زیارت که من تا خوش دارم شهرت را و در هر سال از حضرت صادق علیه السلام
 حق علیه القدرین بآیة فمیر الحسین علیه السلام فرموده زیارت کنیبه فرحین را که بکرت و در خبر حلی است
 و در خبر علی بن حجره است قال ابو الحسن علیه السلام لا تجفوا با تسمیه المؤمنین کل اربعه اشهر العشر الاکثف الله
 نفس الاوتیها الحدیث یگوید که حضرت ابوسعید فرموده چنانکه حضرت جده در چهار ماه زیارت او مشرف
 و خدا تکلیف میکند کسی که بقدر وسعت و در خبر حلی است یگوید پرسیدم از حضرت صادق از زیارت حسین فرمود
 در هر سال یکصد و زیارت که من از شهرت میترسم و در خبر حلی است از حضرت صادق قال سئلت عن زیارة فمیر الحسین
 من صلواته قال لیس لیس مرفوع قال و سئلت عن زیارة فمیر الحسین علیه السلام پرسیدم آیا زیارت
 بر نماز دارد نسو بود از برای او چیز و اجی نیست یگوید پرسیدم از حضرت در چند مدت زیارت نماید حضرت
 فرمود هر وقت که هستی و در خبر حلی است که از حضرت صادق رواست کرده قال لیس من یسجد
 تر علیه السلام و السنان لا یروون احسن علیه السلام اما والله لیس خطا و اوعن ثواب لله زاعوا و عن حواله
 محمد رسول الله صلواته انما قلت ان زیارة فمیر الحسین علیه السلام قد تسانت و قد تفرقت کل شهر فاعلمت لافضل الی الخالد لا
 اعلم بدیة لافضل ان اغیب عن کلین یوما واحد اقال است فی حدیث من کان یسجد لیس و یسجد لیس من لا یسجد
 من ان خرج کل جمعة هان ذالک علیه اما الله ما له لعینا الله من حدیث رسول الله صلواته علیه و الله
 من حدیث رسول الله صلواته الحدیث حاصل نمون که میفرماید من رسیده که قومی از شیعیان ما با و یکسال و دوسال
 میکند و حضرت حسین از زیارت میکند آگاه بشم قسم بخدا که بیسب خودشان خطا کردند و از ثواب پسندیده اند
 و از جویشیه در آورده اند عرض کردم در حدیث زیارت نمود حضرت را فرمود یا علی هر گاه معصوم و پسر او در هر
 یکمرتبه زیارت کنیبه را با بیا و عرض کردم و ششم نرسید زیرا که من بست سرخ خود کار میکنم و از جای خود بگردنم نمی توانم
 غایب شوم حضرت فرمود تو و او که ساریک باشند کار میکنند معذورند ضد من گمانی بود که بادست خود کار میکنند
 بلکه هر گاه بخوابد هر چند زیارت کنیبه مشرف شود پس از زیارت برای چنین شخص نزد خدا و ریش و روز جزا عذری است
 و در خبر محمد بن ابراهیم است از حضرت صادق علیه السلام قال سمعته یقول لیس و اقره صلواته علیه السلام و لیس و کل شهر
 یگوید پرسیدم از حضرت میفرمود زیارت کنیبه فرحین را که بکرت و در خبر حلی است و صفواتی از حضرت صادق که در
 قال قلت من یأتی به و انتم یسجدون عندهم یسجدون لیس و انتم یسجدون لیس و انتم یسجدون لیس و انتم یسجدون لیس
 من شهر و اما بعین الله لیس و کل شهر یسجدون لیس و انتم یسجدون لیس و انتم یسجدون لیس و انتم یسجدون لیس
 یگوید عرض کردم حدیث حضرت سیکه زیارت فرحین مشرف شود و برگردد که معاودت نماید در چند وقت و در چند روز
 و در حدیث برای مردم ترک زیارت وسعت دارد حضرت فرمود زیاده از یکماه وسعت ندارد اما سیکه نرسد در هر
 در هر سال زیارت آید و اگر چه یکسال بگذرد و زیارت نماید تحقیق عاقبتش بر او عذرت او را قطع نموده
 که سیکه ترک او از جهه عفت و مایه باشد و در خبر حلی است از حضرت صادق علیه السلام قال قلت له انما یروون علیه السلام
 فی السنة مرتین او ثلاثا قال تضادون علیه السلام لیس و انتم یسجدون لیس و انتم یسجدون لیس و انتم یسجدون لیس
 علیه السلام قال نفق خلفه عند کفیه ثم تضلی علی النبی صلی الله علیه و آله و تضلی علی الحسین علیه السلام یسجدون لیس
 از حضرت عرض کردم که ما زیارت میکنیم حضرت حسین را سال یکمرتبه یا سه مرتبه حضرت فرمود خوشتر از آن که زیاده برود
 زیارت آن حضرت بلکه زیارت کنید او را در هر سال یکصد و زیارت که من تا خوش دارم شهرت را و در خبر حلی است
 هر که حضرت مقابل کف او پس از آن صلوات بر سرش میفرستد و در خبر حلی است از حضرت صادق علیه السلام

روایت کرده در حدیثی که میفرماید: من اذیت از برای اسلام که ترک کند زیارت قبر حسین را از زیاده از چهار سال و در خبر
 اینست حضرت صادق که در خصوص زیارت حضرت حسین میفرماید: **فان تعد لخمرة والبیضا الخلف عن ذی یارینا لکن من اذیت من**
فرمود که معادل یکمهر است و من اذیت ترک زیارت آنحضرت زیاده از چهار سال مقام دوا فرزند
در بیان چهارمست که دلالت دارد باستجاب گنار زیارت حضرت حسین بقدر امکان از حضرت صادق روایت شده
حَوْلَ قَوْلِ الْعَقْبَانِ إِن بَأْسَ كَثْرَةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ فِي السَّنَةِ مِثْلَ بَأْسِ مَنْ يَحْتَلِي الْقَمْرَ إِنَّ بَأْسَهُ بِالسَّنَةِ مِثْرَةٌ أَمْ
حققت بر غنی اینکه بجز حسین بن علی مشرف شود ساله دودهد و شصت بهر سیکه زیارت نماید او را ساله بجز نبوت
و در خبر ابی یحیی روایت میگوید: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَمَّا سَأَلَ عَنْ بَعْضِ عَمَلِهِ لَوْ كَانَ مِثْلَ
مِثْلِ النَّارِ وَ بَعْضُهَا مِثْلُ النَّارِ قَالَ لَوْ كَانَ مِثْلَ النَّارِ لَوَجَدْتُ فِيهَا نَارًا تُحْرِقُ الْعَبْدَ إِذَا دَخَلَهَا وَ بَعْضُهَا مِثْلُ النَّارِ
ساعت یکروز حضرت فرمود هرگاه ساعت تا این بقدر سفت شامی بود هر آنکه مکرر زیارت کند در هر روز یکروز از
حضرت الحسن بن علی علیه السلام ثلث سنه تلت مراتب من الفقر فربما بهر که بجز حسین مشرف شود
ساله سه دفعه از فقر و پویش نه ماهون میشود و در خبر ابن فرزند قَالَ كَلَّمَ النَّصْرَانِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا كَانَ فِي الْمَدِينَةِ
مِنَ الثَّوَابِ قَالَ لَهُمِنَ الثَّوَابِ ثَوَابُ مِائَةِ الْفَقِيرِ مِثْلُ ثَوَابِ ثَلَاثَةِ سُوَيْدٍ فَذَكَرْتُ حَقَّ حَقِّ حَضْرَتِ صَادِقٍ عَرْضَ كَرَمِهِ
ثواب در در یکسکه در هر ماه زیارت کند حضرت حسین را فرمود ثواب صد هزار شهید با دیده منتهی است
بر و در خبر دیگر از ابی یحیی روایت میفرماید از امام محمد فرمود سلام است که بپندک و بان الحسین علیه السلام ثلث سنه تلت مراتب من الفقر
و بَعْضُهَا مِثْلُ النَّارِ قَالَ لَوْ كَانَ مِثْلُ النَّارِ لَوَجَدْتُ فِيهَا نَارًا تُحْرِقُ الْعَبْدَ إِذَا دَخَلَهَا وَ بَعْضُهَا مِثْلُ النَّارِ
میگوید از من پرسید چه قدر سفت است ما این تو فرمود
حسین عرض کردم برای سواره یکروز برای پیاده یکروز قدری بالا فرمود آید در هر چه زیارت آنحضرت مشرف
میوشی میگوید عرض کردم مشرف نیوم مگر در پنجاه روز فرمود چه قدر چنانکه ده بودت اگر چنانکه نزدیک بود ما هر آن
زود زود نیز نم مقام سیزدهم در بیان اجاریت که دلالت میکند بر استجاب تائب گشتن در
زیارت حضرت حسین و در خبر هشتم این است در حدیث طبع از حضرت صادق روایت میکند آنکه قَالَ لَهُ

بِحَجَلٍ كَهَلِّ الْوَالِدِ لَكَ قَالَ لَمْ يَصْلُحْ عِنْدَهُ وَقَالَ كَيْفَ خَلْفَهُمْ لَا يَتَّقُونَ عَلَيْهِ قَالَ لَوْ كَانَ مِثْلُ النَّارِ لَوَجَدْتُ فِيهَا نَارًا تُحْرِقُ الْعَبْدَ إِذَا دَخَلَهَا وَ بَعْضُهَا مِثْلُ النَّارِ
ان كان انتم بيه قال الخالفون لانه قال الحسنة فان قال الم ان قام عنده قال كل يوم
شهر قال فقال اللفق في خروج النبذ والمفق عنده قال كل ذلك ما من ذمهم قال فقال الم ان مات في سفره قال
بشبهه اللانك و تانبه بالخطوط والكوت من اجتهت و نصبت عليه و ذكروا بالبحر لا و من صلوا عند ركعتين
اياه قال قال الم اغسل من ماء الفرات وهو يريه قال كما قطعته ذنوبه كرم و لذنه امه قال الخالفون
التي لتخرج عليه نصيبه قال كطيله الله بكل ذمهم بنفقه مثل احد من كسله جعلت عليه شعاما الفوق
حاصل مضمون آنکه حضرت پرسید که آیا پدر ترا زیارت میتوان کرد و ما بیم نزد قبر او خواهد بود فرمود
پشت سرواناز بگذارد و بر قبر مقدم نشود عرض کرد چه چیز است ثواب یکسکه زیارت آنحضرت مشرف شود
بهشت است اگر چنانچه با ماست او قائل بشود پرسید چه چیز است کبیرا که ترک کند زیارت او را از روزی
بسیار فرمود حضرت ذمیت است در روز حضرت و بیست پرسید چه قضیست است برای یکسکه از نزد قبر حسین
توقف نماید فرمود هر روزی هزار ماه حساب میشود پرسید چه ثوابت برای یکسکه در سفر زیارت تو
آنحضرت نفاق کند فرمود عرض هر درهم هزار درهم پرسید چه قضیست است برای کسی که در سفر زیارت میرود
فرمود ش بیعت میکند او را ملاک و کفن و حنوط میآورد برای او از بهشت و نماز بخواند برای او و ثواب
بسیاری حضرت ذکر فرمود و هر که نزد قبر آنحضرت دو رکعت نماز بخواند از هفتاد نیکبختی را مگر یکسکه عطا
سایه می پرسید چه ثوابت است برای یکسکه غسل کند از آب فرات برای زیارت فرمود کس آن او نمیگوید
مثل نزدیک از مادر تو که شده پرسید چه ثوابت است برای یکسکه تارک سفر زیارت میکند و بگوید علت و بهشتی

مشرّف نشود و نمود عطا میکند بجالای هر درمی که شرح کرده مثل کوه اصداحسنات و با آن میکند از و چند مقابل
 آنچه اتفاق کرده ما آن حدیث و آن خبری طویل مثل بر ثواب بسیار مقام چهاردهم
 در بیان تحقیق حالت در خصوص مجاورت نزد قبر سید الشهداء آب انکه اخبار در مقام با هم تقارن دارد پس در
 این مقام اولاً اشاره میکنیم بخبر پس از آن بیان میکنیم آنچه بمقتضای تحقیق است در ذریب را که بعضی از اخبار طرفین اشاره سوی
 آنکه شد و در اینجا هم ذکر میکنیم بعضی آن اخبار که دلالت دارد بر فضیلت مجاورت و جنان وی و از آنهاست خبری که
 قَالَ آتَى رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي حَدِيثٌ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنْ فَضِيلَتِهِ وَذِكْرِهِ فِي فَضِيلَتِهِ
 فَقُلْتُ أَنْزَلَ مَكَرًا لَاتَفْعَلُ فَإِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ فَلْتَحْفَرِي فِي مَدِينَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 قُلْتُ فَإِنَّ أَنْزَلَ قَالَ عَلَيْكَ بِاللَّعْنَةِ الْكُوفَرَانِ الْكُوفَرَانِ لَبْرَكَةُ مِنْهَا عَلَى أُمَّةٍ عَشْرًا مِثْلًا هَذَا وَهَذَا أَوْلَى خَائِبًا قَرَأَ مَا أَنَا
 میگوید مردی خدمت امیر صادق آمده عرض کرد که من دستم از همه چیز کوتاه شده هر چه طلا و نقره و ششم غارت گشته و
 اموال خود را فروخته ام آیا در که تعقیب بشم فرمود نه زیرا که اهل مکه کافرند بخدا آشکار عرض کردم در مدینه رسول خدا انزل فرمود
 آنها از اهل مکه شریکتر عرض کردم کجا اهل مکه میگویند فرمود بر تو باد عراق کوفه زیرا که برکت تا دوازده میل
 در اطراف اوست و در جنب و قبریت کیس میگویند و موهوبه زیارت میکند ماوراکر میگوید خدا او را از غنم خلاص
 میدهد پنج تدریب در او بیان اجمالی است آنچه در مقام نازدهم مقام چهاردهم بود بدانکه خبر مقام
 نازدهم در بدو نظر شکل است بعضی از استنادات و معیارات مثل انیک بعضی از آنها مضمّن است بر اینکه تکلیف غنی
 بخروج او از عسّه است که بر او ثابت است زیارت او حضرت سید الشهداء را در هر سال دودهد و تکلیف فقیر و کج
 خارج میشود بسبب او از ادای حج که ثابت است بر او زیارت کردن او در هر سال بکف و بعضی از آنها دلالت دارد
 بر اینکه جفا محقق میشود هرگاه زیارت نکند او را هر شخص غنی در هر چهار ماه و بعضی از اینها دلالت دارد بر اینکه حد
 معین خواه از برای غنی و خواه از برای فقیر در هر سال یک مرتبه است و وقت او را ام علیه السلام بیان کرده بلکه بگفته است
 و بعضی از آنها دلالت دارد بر اینکه در صورت قدرت در هر ماه زیارت باید رفت اما برای کسیکه مرتبش دور باشد
 در هر سال بکف و غیر از اینها از اختلاف که بدو نظر اختلاف نمودار است و بعضی از آنها بیان میکند گفته شود
 که همه این اخبار در وقت نظر بیک نظم و نسق اند و تقارن بین اینها نیست بیان منطبق آنکه مرد غنی عاق میشود
 بر رسول خدا و آنکه علیه السلام بترک او زیارت سید الشهداء در همه عمر خود و همچنین ترک او زیارت آن حضرت را
 زیاده از چهار سال و همچنین ترک کردن او زیاده از هر سال بی عاق شدن مراتب دارد در صورت اول شدت
 دارد بر آنکه که امام حکم کرده او از اهل آتش است و مرتبه دوم قربت است بر آنکه اولی بخلاف مرتبه ششم بجمعه صدمت با کرامت
 نسبت بیان ترک سه گانه بر یک طرز نسبت بلکه بطرز نای اشتقاق است و حکمت گفته شود این دو مرتبه آخری
 با مرتبه اولی شریکند در قبح عدالت اینجکه که شخص بسبب ترک زیارت در این حدت مذکوره از عدالت خارج
 میشود بعد با آنکه اخبار دلالت دارد بر اینکه هر قدر زیارت کمتر شود ثواب و درجه از برای شخص زیاده خواهد بود و آنکه
 فرق باشد با بین مردان و زنان و با بین نزدیک مسافت و دوری او و بجمعه فضیلت تکرار زیارت بعد از مکان
 از برای نیت شکی نیست در او و او از بهترینهاست افاده میکند ماورای اخبار هر دو مقام یعنی مقام نازدهم و دوازدهم
 علاوه بر جمیع از عوالم و سایر اخبار و لیکن اول مرتبه که کرامت محقق میشود برای کسیکه مرتبش نزدیک باشد ترک
 کردن اوست زیارت آن حضرت را زیاده از سه سال بجمعه صدمت و همچنین کرامت از آن امور است که
 که قابلیت ضعف و شدت و اشده است پس سبب اختلاف آنکه در مرتب و قربت و بعد و بعد است و تکلیف
 میشود احکام و قسکه همه اینها را ملاحظه کردی نمی بینی خبر را که در یک نسق و نظام دیگر منطبق میشود و چیزی که موجب
 اختلاف و شکی است باقی مانده در مقام اسکالی و او نیست که امام علیه السلام در بعضی از اخبار فرموده که زیارت
 کند آن حضرت را در هر سال بکف زیرا که من ناخوش دارم شهرت را بطلب جانکه منی خراب میکند اساس
 و بنای جمیع و توفیق مذکور را اولین اشکال با دنیای ارضی باطنات مندرج میشود بیان مطلب اینست که احکام چنانچه

میکند در این مقام با هم تقارن دارد پس در این مقام اولاً اشاره میکنیم بخبر پس از آن بیان میکنیم آنچه بمقتضای تحقیق است در ذریب را که بعضی از اخبار طرفین اشاره سوی آنکه شد و در اینجا هم ذکر میکنیم بعضی آن اخبار که دلالت دارد بر فضیلت مجاورت و جنان وی و از آنهاست خبری که

بجمله اختلاف مکته واحوال مختلف میشود و همچنین بجهت آرمند و اوقات هم اختلاف پیدا میکند پس سکو نیم آتمه آن تقصیر است که در چهار ذکر که در مجلس حاجت مکرر در صورت خوف و تقیه و خطایه اخبار که متضمن کرامت امام شریف است مخصوص است بزمان تقیه و خوف بر خود زاری بگویم برتر شریف از ظلم سلاطین جور و غوغای بکظایفه کفر و الحاد است یا در زمان صدور این طایفه از اخبار زمان تقیه و خوف از شهتار زیارت بوده بعد مطلق نماند بر توبه سیکه اخبار مقام سیزدهم خیمه آنها مستد و مؤید بعض حکام و مقامات است بقدر بود مثل مقام نفاق و مقام مکرر زیارت و غیر اینها همچنین افاده میکند مطالب مهمه دیگر مثل جواز نایب گرفتن در زیارت و تریب جمله از آثار بر آن نیابت مثل خلاصه از مرتبه عانی شدن از آن سیکه ترک کند زیارت را در عمر خود یا زیاده از چهار سال یا سه سال غیر از این از سایر آثار و مثل اینکه مجادرت در زودتر شریف از آن اعلم است که بحسب فضل و شرف علی بالای وی منیب هر چه حسن زیارت با اینکه اقامه کرد در زودتر مطرب یعنی در کربلا و قتیله بدرجه اقامه هزار ماه شد مجاورت از آن عالی میشود که در فضل و شرف و درجه او رسیده اند مگر خداوند و حج ظاهرین او بحقیق دانستی اینکه در بعض اخبار شریف فریض بر شام که هر گاه ماش ماش بودیم در حرم مکان بر آن باجرت سیکه در زیارت بحقیق دلالت میکند بفضلی و مرت بر نظریه که اشاره کرد و بدینکه هر روز از او بزرگه اقامه هزار ماه است بحسب درجات عظیمه و ثوابهای بسیار و هر گاه بگویند که بقا اشاره کردی بانیکه این چهار معارضت باخبار دیگر نظریه شریف است بغیر اینها و سیکه اراده کردی زیارت ام حسین پس زیارت کن اورا در سیکه محزون و عظیم سینه و از خدا استگت کن جوایح خود را و مر جت کن اورا و اخبار از برای خود و وطن فر آورده و بحقیق وعده کردی که دفع کنی معارضه و تراغ ز او و ذکر نیایه جهت تسبیح و توفیق پاپین اخبار را جواب گویم که جمع توفیق پاپین این اخبار مقصود میشود بقسم عیدیه و طرق کثیره اولی اینها اینست که عمل نیایه اخبار که دلالت میکند بر شرف مجادرت در کربلا و فضیلت سکن در آنها بجو کفایت دویم اینکه گفته شود آنچه که در اخبار نبوی شده محقق مردم شریفیت استم که مراد از اخبار که نمی میکند تحول در شای مسالت چنانچه در مجادرت کعبه مقلب مجادرت سیکه در چهارم سیکه گفته شود تقصیل در سیکه حسن وجوه و توفیق پاپین اخبار است بیان طلب آنکه بعضی از اخبار دلالت دارد بر سیکه مراد است از برای زائر اینکه سید الشهدا از زیارت کند درجات عزت و کرامت و در رسد و با خود بر نذر سفره که در او ناگوالات ندیده چنانکه دانستی و کلامی علاوه میشود بر این اخبار آنچه وارد شده در نیمی استعمال عطریات و سرمه چنانکه در خبر البصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده **قَالَ إِذَا أَدَّكَ تَاتِ الْمَشَى إِلَيْكَ فَأَغْتَلِبْ وَلَا تَطِيبْ وَلَا تَدْهِنْ وَلَا تَكْتُمِلْ حَتَّى يَأْتِيَ الْقَرَأَةَ** حدیث یعنی و سیکه اراده کردی زیارت غسل کن و عطر و روغن و سرمه استعمال کن تا سیکه زیارت فر مشرف نشوی و چنانچه مراد است شخص را زیارت که مر جت خواهد کرد بوطن خود در همان حالت و میات بوده باشد خواه در ایام اقامت او در کربلا و اوقات زیارت سید الشهدا و خواه در زمان مر جت بوطن همچنین مراد است سیکه مجادرت کربلا و سکن آنجا هم همین حالت و میات عزت بوده باشد تا خود را بشیوه کند بملکه یا سکن کربلا است و در حرم شریف سید الشهدا زائر که بدینچه آنها دائم اوقات کریان و نوحه خوان و بخار آلود و محزون و عظیم سینه و با این حالت بودن در ایام مجادرت از آنچه نیست که مشقت دارد در کربلا مردم از آنچه امر فریاد امام بنصر از مر جت از کربلا تا دلهمای آنها را است بوقت نمیرد پس بعضی چنانچه می بینید بهترین وجوه تسبیح و توفیق است حاصل آنکه هر سیکه قادر باشد در همه ایام مجادرت یا ایام خود را بشیوه کند بملکه یا سکن کربلا در نوحه کردن و گریه نمودن پس او از کس نیست که برای مجادرت مراد است و ترجیح دارد در مجادرت او کربلا بر حرم است و از آن کس نیست که امام علیه السلام امر نموده آنها را در کربلا بماند و اگر چنانچه باین حالت باشد پس بر او است که حرکت نموده و مجادرت نمایند و اگر بیان و صحت خواسته باشد در ایام پس نظریه پاپین دویم که بعد از این خواهد آمد مقام یازدهم در بیان اخبار است که متضمن است احوال ملائکه یا سکنه در کربلا و در سیکه در حرم شریف ملائکه یا سکنه فوج فوج برای زیارت نازل میشوند و عروج میکنند از آنهاست آنچه در خبر آرون این خارج از حضرت صادق علیه السلام است

فَالْحَقَّ لِلَّهِ بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعَةٌ أَلْفًا مِائَةً وَسِتُّونَ نَارًا عَارِفًا بِجَدَّةِ بَابِ
 حَقِّ الْيَوْمِ بِالْمَيَامِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ جَادُوٍ وَخُدُوٍ وَغَشِيَةِ مَائٍ مَاتَ مِنْهُمُ الْبُحَّانُ نَهًا وَاسْتَقْبَلَ الْيَوْمَ الْقَيْمَةَ
 حَالٍ مَضْمُونٍ أَكْبَرَ سِغَرًا يَدُ مَوَكَّلٍ فَمِنْهُ خُدَيْيَا بِقَبْرِ أَهْلِ بَيْتِ جَدَّةِ نَارَ مَكِّ جَدَّةِ الْوَدُودِ رَيْثِ نَخْلٍ كَرِيْمٍ يَكْسِينُهُ بَرَادُ
 تَارُزِيْتٍ مَتَّ كِرِيْمٍ زِيَارَتِ كُنْدِ اورا عازم فاجهت سبقت يكند اورا ملائكة تا بيك اورا بوطن خود برسد و هرگاه
 نافرمان شود عيادت يكينند اورا صبح شام و هرگاه ببرد بخانه او حاضر ميشود استغفار يكينند براي او تاروز قيات
 و ابريق از حضرت صادق روايت کرده آن ارادة الامم التي تحت يدي من غيري يكونه الي
 يوم القيمة و يسمون ملك يقال له منصور فلان يوم تاروا الا استقبالوه ولا يودعونه مؤذع الا شيعة
 ولا يخرجون الا خادوه و قوله ياتوا لاصلوا على الجن تدبروا حاصل مضمون بيك چهار هزار ملك نزد حسين عليه السلام سبقت بخار
 الود و ريث نخل كريه يكينند براوتاروز قيات ريش انبا ملك است که اورا منصور يكينند زيارت يكينند خجرترا
 كسي كه بيك استقبال يكينند اورا صبح زيارتي و داع يكينند خجرترا كسي كه مشايعت يكينند اورا و نادرش ميشود
 كه بيك عيادت او ميشود و غي برود كه بيك برخانه او يكينند و طلب حضرت كند بعد از موت او و ابريق
 از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده قال و كل بالهسين عليه السلام سبجون الف ملك تحت يدي ياتي
 مني يوم قتل الي ما شاء الله نعم يعنى قيام القائم و يدعون ابن ذر و يقولون يا رب هو لاء حين
 تو راز الحسين عليه افضلهم و اصل بهم حاصل مضمون بيك سفير مايد موكل شده بغير سبقت و هرگاه ملك نهد
 كره الود صلوات سفير شده باو از روز قيات حضرت تازمان قيام حضرت قائم و در او ادعا يكينند عرض يكينند
 برود كه او اينها از روز قيامت سبقت است و اينها بايد و على بن خنيسه مثل اين خبر را روايت کرده الا بيك موكل
 جسون عليه كل يوم ثمان و عيون ابن راز و در خبر راي ايها از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده قال ما بين
 قبر الحسين عليه السلام و الى السماء السابعة مختلف الملاك كذا يعني از ما بين حسين تا سمان هفتاد
 و سه ملائكه است و در خبر ديگر از حضرت محمد بن قاسم روايت نموده ان بعدة الاف ملك تحت يدي يكون
 الحسين عليه السلام الي ان تقوم الساعة فلا ياتي احد الا استقبالوه ولا يرجع احد الا شيعة و ولا
 يخرجون الا خادوه و قوله ياتوا لاصلوا على الجن تدبروا حاصل مضمون بيك چهار هزار ملك كره الود و ريث نخل
 كريه زيارت حضرت مشرف ميشود كه بيك استقبال يكند اورا و مرجهت يكيند كه بيك مشايعت يكند اورا
 و مرصق ميشود كه بيك عيادت يكند اورا و غي برود كه بيك برخانه او يكينند و در خبر ديگر از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده ان لسببون ملكة لساك
 لاكرم على الله من البيت فانه وقت كل صلوة يسعون الف ملك تحت يدي فيقع بهم النور الذي
 وان الملك يطوف سبون مصل مضمون كنه بدرسى حضرت حسين نزد خدا كرامتى است از كهب زيارت ركعت هر روز
 نعت دوازده ملك پریشان و بخار الود بزيارت او ميشود كه ديكر تاروز قيات مت نوبه بانها نميرسد و لكه
 طواف يكند اورا هر روز هفتاد هزار ملك و او در حق حضرت صادق عليه السلام روايت کرده ملائكة الله
 خلفا اكثر من الملائكة و اية النبى كل يوم من السماء و كل مساء يسعون الف ملك يطوفون بالبيت ليلتهم حتى
 اذا طلع الفجر انصرفوا الي قبر الحسين صلى الله عليه وسلم فسبوا عليه ثم ياتون في ايام المؤمنين على عليا فيسبلون عليه
 ثم ياتون قبر الحسين فيسبلون عليه ثم ياتون قبر الحسين فيسبلون عليه ثم ياتون الى السماء قبل ان تطلع الشمس
 ثم تنزل ملائكة بالانهار يسعون الف ملك يطوفون بالبيت الحرام مهارهم حتى اذا دعت الشمس للغروب
 انصرفوا الى قبر رسول صلى الله عليه وآله فيسبلون عليه فياتون قبر الحسين فيسبلون عليه ثم ياتون قبر الحسين فيسبلون عليه ثم
 ياتون قبر الحسين فيسبلون عليه فياتون قبر الحسين فيسبلون عليه ثم ياتون الى السماء قبل ان تغيب
 الشمس كذا و في حسانى دوى حاصل مضمون بيك خلق فرموده و جالى مخلوق زياد تر از ملائكه و در
 منزل ميشود هر روز و شب از سمان پنجاه هزار ملك طواف يكند خانه كهب را از اول شب صبح و شب
 صبح طلوع كره و بر بيك و بر سفير صلوات عليه وآله و سلام عرض يكينند پس از آن مي آيد بغير امير المؤمنين

و سلام میکنند بر او پس از آن یسین بقرآن میخوانند بعد از آن یسین بقرآن میخوانند و سلام کرده عروج
نمکنند تا آنکه از آنجا بیرون گردند و در خبر دیگر که دو قبر آنحضرت چهار هزار ملک گرد آید تا روز قیامت
گردید میکنند بر آنحضرت و در خبر دیگر است از حضرت صادق علیه السلام که دو قبر آنحضرت هفت هزار ملک گرد آید
و در پیش آنکه بر او تار و زفت است و در خبر دیگر است از حضرت جعفر علیه السلام آن حواله قبر
شعبان الف مائة من الفاتحة انما يكون عليه السلام انما يكون عليه السلام انما يكون عليه السلام انما يكون عليه السلام
بر او تار و زفت است و این لقب از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که سیرا كان في الجنة ملكا يهبوا ابراهيم
الفاتحة مع كتابه عليه السلام ليريدوا ان يقاتلوا جحوش الا حيتما يهبطوا وقد قيل الحسين عليه السلام
فان حيد قبره تحت جبريكونه الى يوم القيمة من تسعة مائة الف قال له منصور فلا يزوروه قالوا لا استقبلوه
ولا نؤدبه مؤدع الا شجوة ولا يمين الا غادوة ولا يموت الا صلوة عليكي واستغفر و
له بعد موته الحدب حاصل مضمون که چهار هزار ملک نازل شدند تا بر او یسین حضرت حسین را آنحضرت
تا بنا اذن داده مر جنت کردند تا تکلیف خود را بپردازند دوباره نازل شدند و دیده حضرت حسین بر برف شهادت رسیده
پس ایشان کرد آلوده و بر تن و بر سر و بر دست و بر پا میسند بر او تار و زفت است و در پیش آنها یکی است منصور نام بزرگی
زیارت میکند آنحضرت را که هر یک استقبال میکند او را و داغ میکند آنحضرت را که هر یک بیعت میکند او را و برهن
نموده و از او تار و زفت میسند او را و میبرد کسی از آنها که هر یک غایب شوند بر او و طلب حضرت میکنند
بعد از وفات او تا آخر حدیث مقام شازدهم در بیان خبایثت که دلالت در رد بغض که بلا و شرف او
و فضیلت تبرک خاک او این ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده در فضیلت زیارت حسین
و از جمله فضیلت او است قال قال الله لو اني حدثتكم في فضل زيارته لتركتم الحج و اما و ما تح احدكم و تحال
اما طلت ان الله ان يخذلكم من انما منكم و انما منكم انما منكم انما منكم انما منكم انما منكم انما منكم انما منكم
الثامن حج البيت و لو يدركون يان فبالحسين عليه السلام قال و ان كان كذلك فان هذا من
حالة هلنا اما معيت قول الله المؤمنين ان باطن القدر بالخير من ظاهرها المقدم ولكن الله فرعن هدا على العباد
اما ان الارواح لو كان في كل واحد منكم من فضل الحسين و لو كان في كل واحد منكم من فضل الحسين و لو كان في كل واحد منكم
فضیلت زیارت او را بر همه با یکدیگر حج را ترک میکردید و کسی از شما حج نرفت و ای بر تو ایمنی آنکه هر یک از شما
که بر او تار و زفت میسند او را و در این ابو بصیر عرض کرده که خداوند عزوجل بر او حج خانه خدا
و جب فرموده در صورت استطاعت و ذکر فرموده زیارت آنحضرت را فرمود هرگاه او بر زمین قرار باشد
این جزیت چه سخن فرموده آینه فیه فریضه حضرت سید المرئوسین را که سیر ما به جن هم سر او بود پس کردن از ظاهر
قدم لیکن خداوند عزوجل واجب نموده بر بندگان و آیات است که حرام هرگاه در حرم شما افضل بود از حرم
حرام حرم مهند خداوند عزوجل قرار داده در حرم و عثمان یزید از حضرت صادق روایت نموده ان ان من الكعبة قلت
من مثل وقد جئني بيت الله على ظهري يا بنى الناس من كل فج عجمي و جعلت حرم الله و آمنه فاعوذ بحج الله اليها
كفى و قهرني ما فضل ما فضلت به فيها اعطيت كبريلاء الامير لانه العز لا قوة عمت في البحر فقلت من ماء البحر
ولو لا قوة الحسين لكان ما فضلناك ولو لا ما فضلناك لو لا ما فضلناك لو لا ما فضلناك لو لا ما فضلناك لو لا ما فضلناك
قهرني استقر في كوني ما استقر احد الا بعد اذ ليل ما استقر في كوني ما استقر في كوني ما استقر في كوني ما استقر في كوني
حاصل مضمون نیکو سیر ما به زمین که به مقام نهمه آمد و گفت کیست مثل من با نیکو خانه خدا در من قرار داده شده که در
از راههای دور بوی من یسین حرم خدا و مان او در من قرار داده شده پس انجانب خدا را رسید آرامش و
کنند از نسبت فضل و زود فضل یکد برین که بلا عطا شده نیت که بر بقد رطوبت مر سوزنا که بر بر بنسرو رند
و اگر چنانچه برت حسین بود در فضیلت میندادم و هرگاه نبود آنسب که در بلاد فرین شده بر آینه تر خلق میسند
و صل مسکروم که بونی فرینکنی در جاهای خود آرام کرد و بسیل بیت و مواضع پیش و بگوشه شگاف کن برین

والا تراخ میگویم و پیش چشم میذارم اب جبار و در عین این حسین علیه السلام روایت کرده که قال لکن الله کریم
 حرمنا قبل ان یخلفنا کما حرمنا و بعد و عشرین الف عام و انما انزلنا فیها لیس فیها کما لیس فی کعبه
 الذی یخفی الی اخر الحدیث ۱۳۰ حال ضمون آنکه میفرماید خدا فرزاد داده زمین که بلار ابراهیم قبل از آن
 که در حرم احد بیت چهار هزار سال پیش در بستی زمین که بلا میبرد خشد باهل بهشت شش ستاره در خشنه
 صفوان جبال از حضرت صادق روایت کرده آن فضل الارضین و الیایه لیس فیها لیس فیها اما ما تفرقت
 فیها اما ما تفرقت فیها من کل عام الا عوقب انزلنا التواضع لله حی سبط الله الکعبه الشکرین و ارسل الی
 منزهة و ما لنا ما فاضله و ان کربلا و ماء القربان اولان من و ان کربلا و قدس الله تعالی و بارک
 علیه فقال لها تکلمی بافضلک الله فقالت انا انزلنا الله الفاتحة المبارکة الشفاء فی تربتی و مانی
 و لا تحزن لخاصة ذلکة لکن فعل فی ذلک و لا تحزن علی من دونی بل شکر الله فاکرمها و زادها صفا
 و سکرها لله الحسین و اخصها قال الصادق علیه السلام من تواضع لله و لله و من تکره و صدقه الله
 حال ضمون آنکه میفرماید برستی خدا بیاید زمین و تمام آبهار ایزیل داده بعضی آبهار بعضی دیگر پس از آنها بعضی
 بتمام نغمه آمده و بعضی از خود بخود تجا و ز کرده پس بیج زمینی و آبی فائده هر اینکه جهت ترک تواضع بخدا
 شسته حتی آنکه سگ فرزند خدا بر سر کین آب شور با آب زرم مخلوط نموده از آنچه طعم او فاسد گشته و آب کربلا
 و آب فرات اول آب زمینی است که خدا پاک و مبارک خلق و بوی خطابت کنه صیقلی که خدا ابو عطش بود پس
 زمین که بلا عرض نمود من زمین خدا که معش و مبارک نموده مراد شفا در خاک و آب من است ار داده فرمود که
 خاضع و دلیل مسمی که این شرافت این عطا فرموده و نغمه نیکم تا که در برت از من کم است بلکه شکر یک خدا
 از آنچه خداست اگر ای وقت او را زیاد نمود فضیلت او را باینکه مدفن حضرت حسین و اصحاب وی فرزاد داد و بجز
 تواضع و شکر او پس از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود هر کسی که تواضع کند بخدا او را بر سر بلند میکند هر کسی که
 نماید او را پست میکند و عمر این ثابت از ابراهیم علیه السلام روایت کرده قال خلق الله کربلا قبل ان یخلق
 الکعبه اربعه و عشرین الف عام و قد سها و انزلنا علیها فانزلت قبل ان یخلق الله الخلق بمقدسه مبارک
 و لا یزال کذا الذی صلوا الله علیه من فرموده خداست که بلار ایت چهار هزار سال قبل از خلقت کعبه
 و اورا اسپینه و مبارک فرزاد داده چنانچه قبل از خلقت محفوظات زمین را اسپینه و مبارک فرموده و خواهد بود
 و خدا تبار او را بهترین زمین بهشت فرزاد داده و این نغمه تا از ابراهیم علیه السلام روایت کرده که قال لکن الله کریم
 به مکه تا فضیلتها لجرحت من در پیش چشم است که لکن الله کریم و من یضع قبر الحسین علیه السلام و یصعب لیس فیها
 حال ضمون آنکه در تفسیر ایه شریفه میفرماید چنانچه میفرماید از من پرودن آمد تا رسید که بلا در مکان فرستاد و وضع حمل نمود
 بازم جهت نمود قد غیب و در وی تر نور ایت و بیان ملکوت متعلق باین دو مقام بدانکه آن کسی که نام
 زمین معش که بلا و مجاور آن بقعه شریفه برای زیارت فرسید آنست ترا و ادرات اینک متصف شود
 بصفت یک از این دو فصل طاکم که ساکنین آن زمین مقدس و مجاورین بقعه مبارک هستند یعنی بصفت
 آن چهار هزار ملک باشند که همه پریش حال و کردار او و نوحه کنند و که یکسند بر سید الشهداء علیه السلام است
 و علاوه بر این صفت دیگری هم دارند که عبارت باشد از استقبال زوار و مشایعت آنها و عیادت مرصیان
 آنها در صبح و شام و حاضر شدن بخار و آنها و نماز کردن بر آنها و طلب مغفرت کردن برای آنها و بصفت اینها
 دیگر باشند یعنی آن سفاد هزار ملک که همه پریش حال و عباد او که از زور شهادت آنحضرت بروی صلوات
 میفرسند و دعا میکنند زوار او و عرض میکنند پروردگار اینها از زور حسین علیه السلام است رحمت
 آنهاست مل فرمایند شخص محب زینب که صفات ملکوتی را کتب نموده بشی میکند بسب او خود را یکی از آن دو و طاعت
 مانده که در بقعه مبارک هستند و صفات آنها پس خوشحال گناید که مجاورند و الا باید جد و جهد نماید در مراقبه
 و ادب ظاهر و سر و سوط و عویض طینی که در باب زیارت مذکور است پس از آن وطن خود رجعت نماید خود

مجموعه

مجموعه

بجهت این شیه کند نظایه سیم از ملاکه بالجهت زیارت او آسما نهادن میشود و بعد از زیارت بنال و بجا
 خود عروج نماید پس بایر ترسد کی سیکه مجاور قبرسید آئند و ساکن بقعه مبارکه مسه از سیکه بباد از آسمان
 مذکوره خود را خارج نماید و در اصل تحت ضرب این می شود مثل اثر این این زبان و غضب مجاورین که در آن
 زمین بقعه با نواع معاصی و ذنوب مرتکب میشود بصیحت خود که در سیر بر بله ان جرئت میکند با کتاب است
 کسیکه جوین بصیحت است بهیات بهیات چنانچه عمل حسنه ثواب دارد و همچنین معاصی و ذنوب در سجده
 بعضی بابت مضرت میسرود بجهت متک شخص صاحب انعام این بقعه مقدسه و احترام آن بزرگوار که در این زمین
 حاصل که این نوع مجاورت نیستند بلکه باعث سخط و غضب خدا پس لابد است اینکه مجاور صاحب
 بصیحت تامه و بلکه نورانیه مکتوبه شبیه تا قدر این زمین مقدسه و مدفون آنجا باشد آیه شریفه ایست که در کتاب
 از علماء اهل بیت و صاحب فضلای لراره که در این زمین مقدسه چسبنا ب میخوردند از ارتکاب گناهات بلکه از
 آوردن بسیاری از نباتات و بعضی از آنها بجمع از آنها پول و غایت در این زمین نمیکردند بلکه نظریه نقل خم
 و طشت و هشتال این پس از آن میپردند بجان که خارج از حدود زمین که بلا بود خالی میکردند و از آنها داخل نمیشدند
 بحرم که بحال حضور و حضور قلب و حریم هر شک از دنیا و تحقیق شنید نام حکایت عجیبه و وقت غریبه
 که پنجاه سال قبل اتفاق افتاد چنان او اینکه شخصی از زرگان منسوب بکه با شرف شده و از زمان در و دشت
 بحرم مبارک جازنت بلکه هر وقت که اراده زیارت میسود بایش نام منزل خود میرفت عرض میکرد که سلام
 علی سید الشهدا در آنجا کنان باین میاید این خبر بقیع آزان که سینه جل تقسید رفته بود بمنزل او آمده
 ملامت بسیاری نموده امر نمود که بحرم جاز شود آن شخص سینه عرض کرد که بایقیع را از طرف از من پاسی
 بسیار چیزای گران بهایه مرا در کن که بحرم شریف جاز شود سینه از آن سمت عالی و شیشه گاشته که در
 از حرف او بغیظ آمده او را می نمود بر اینکه در حرم شریف حاضر شود در آنحال آن شخص برخواست غسل نمود
 پایزه برین لباس خود را پوشیده از منزل خود پرودن آمد پاره بند بکینند و قدر و با کمال حضور و حضور
 در حالیکه دانهای سرشک بر صفحات رخسارش جاری بود تا رسید بر حرم شریف و در آنجا سجده عالی
 سجده نموده و زمین لرزید چون بر از سجده برداشتنش جوی مرغ میزدید و نقش بود و رنگ او تغییر
 شد که گوید روح از پشت بدن او پرودن رفته از آنجا گذشت تا رسید به نفس کن همان خوا اول سجده
 افتاده و زمین لرزید و حالت او بحالت نزع شبیه بود چون بلای ایوان مبارک رسید آمد تا برود
 چون شیش آن فر شریف افتاده بر در در شل آه زن فرزند کرده کشید و گفت آیا اینجا است مدفون سید الشهدا
 آیا اینجا است فلکا سینه آئند پس از آن سینه بادی کشید و روح از بدن او سفارفت کرد با شخص
 و مجاور لایحه از سیکه تصف شد بلکه نورانیه و صفات حسنه و محمد این سلم از حضرت صادق زودیت میکند
 إذا خرجنا إلى بيابان أفلساني حج قال بلوط فلو لمنا ما يلزم الحاج قال ما طاقت من الأشياء التي تلزم
 الحاج قال يلزم حسن العتق ابطن صحتك يلزمه كثرة ذكر الله تعالى في كل يومك نظافة الثياب ولبس
 الصل قبل أن تأتي الحائر ولبسك الحنوع وكثرة الصلوة والصلوات على محمد وآل محمد ولبسك التوب
 لاخذ ما ليس لك ولبسك ما ليس لك أن تعرف بصرتك ولبسك ما ليس لك أن تعرف بصرتك ولبسك ما ليس لك
 والمواصفات التي هي في القوام دينك ما والورع عما نهيت عنه والخصومة وكثرة الأيمان والحمد لله
 الذي هدانا لهذا إنا كنا لنهت عن هذا الذي طلبت ما عندنا بنقمتك ان ينصير
 حال همچون سیکه بگویم عرض کردم خدمت حضرت صادق علیه السلام آیا باز سیکه زیارت پرست بر دم مثل منت
 که حج عزم کنسته ایم فرمود عرض کردم آنچه حج کنسته لازم است یا هم و جهت فرمود ترا لازم نیست مگر نوبه در حق
 یاز اینکه همراه کوشیده و لازم است ترا گفت گفتا که بجز ذکر کردن خدا بقایه و لازم است پس نیز که بس غسل
 پس از دخول بجایه و لازم است ترا حنوع و نماز بسیار و صلوات بر محمد و آل او فرستادن و لازم است

و اگر کسی در این راه
 از کسی بپرسد که
 در این راه چه
 باید کرد

و لذت قیامهای کفایتی که ترسیت و اینکه چشم خود را بپوشد و هر که از برادران تو محتاج پند مویست نیست
و نغمه کردن که قیام دین تو با اوست و پیریز نمودن از آنکه که نمی شده و از خصومت و بسیار با دستم و جدایی
در آن قسم باشد زیرا که اینها را بمل آوردی حج و عمره تو تمام میشود و سخن باشی از کسی که میخواهی آنچه در نزد اوست
برای نفع خود اینکه رحمت و مغفرت و رضوان شامل تو باشد اینست حدیث و مخفی نماند که از این خبر معلوم شد استجاب
صلوات بسیار نزد قبر سید الشهداء علیه السلام پس هر که از نماز یا نماز که را که سابقا ذکر نمودیم و در آنها فکر کن
میداند نمازیکه نزد قبر ای حج طاهرین میگذارد نسبت بسیار کمند مانند نسبت ذره بر قطب و قطره بر است
و در خبر مغضل بن عمر است قال الصادق علیه السلام في حديث طويل في زيادة الحسنين عليهما السلام ثم يخبر
بالمفضل الى صلواتك والى كل تركها عند كذا من حج الف حجة او اعتمر الف حجة كذا في حديث صادق عليه السلام
فرمود در حدیث طویل در باب زیارت حضرت امام حسن بعد از مغضل مروی بوی نماز خود و برای است بهر گشت
که در نزد قبرش میگذاردی مانند ثواب کسیکه هزار حج کند و هزار غلام آزاد نماید و هزار مرتبه در راه خدا جهاد
و در خبر ابن ابی عمیر مروی از حضرت بر علیه السلام قال قال لرجل يا فلان ما يمنعك ان تصلي لنا حجة
ان تأتي قبل الحسنين عليهما السلام فتصل عندهم ارفع ركعتين ثم تسئل حاجتك فان الصلوة المرفوعة عندهم
تعدى الف حجة والصلوة النافلة تعدى الف حجة عمره كذا في حديث مروی فرمود ما یفلان را سیکه را حاجتی
پیش آید مانع میشود ترا که بیای زود بر امام حسین پس در نزد آن چهار رکعت نماز بگذاردی بعد حاجت خود را سؤل
نماید بدستیکه نماز واجبی در نزد آن برابر است با حجی و نمانستی برایش با عمره و در خبر دیگر است و ما من ان
یصل عندهم ركعتان او اذ دعا سئل الله حاجته الا قضاه و اتل بحقه كل يوم ملك احد یف
نیت کسیکه باین نزد قبر هر روز و بگذارد و زود دو رکعت یا چهار رکعت بعد حاجت خود را از خدا سؤل
مگر اینکه بر آورده نماید حاجت او را و او را طاعت نماید او را هر روز هزار ملک و در خبر دیگر است نماز بگذارد
امام حسین و در خبر دیگر است بدستیکه نماز کند در نزد قبرش برابر است با هفتصد نماز و در جمله بسیاری
از اخبار است کسیکه زیارت کند امام واجب تطاعت او بعد از وفات او و نماز بگذارد نزد قبرش دو رکعت
یا چهار رکعت نوشته میشود بر او یک حج عمره اینست حدیث پس هرگاه بگوید که تو تسهرا کردی بدستیکه ثواب نماز
کند در نزد قبر حج طاهرین علیه السلام صد و هفتاد و حال آنکه در این اخبار داده شده است و در هر
ثواب بیان شده با وجود آنکه آنها هم مختلف میشوند میگویم پس صد فرار دادن که در اخبار و محنت بلکه نفی سؤل
کنند کانت و باینست که بفرموشان نزد کیت زبان واقع و ذکر علی بن ابراهیم زیرا که بجز است
معصومین آید باین علتی بعضی از بزرگان توفیق نموده باینست که ایشان مجزئ در بیان عمل و آنچه بعضی بر میان
و اینکه ذکر نماید بعضی عمل و آنچه در حکم و میان اینکه زایل نمایند سؤل کنند را اگر همان عمل و هیت حکم
نباشد پس از اینست نقد و بیانات که از ایشان صادر شده و مختلف گشته نسبت بیک حکم و این درجه
بسیار اتفاق افتاده از مسائل و حکام چنانکه مخفی نیست بر سیکه جمع بابهای کتاب علی شرایع نموده که از موقوف
صدقت و نه آن که در این باب جمع شده و اما وجه اختلاف در حد فرار دادن در این چهار مذکوره
بوجه اختلاف را اینست در مقام معرفت بحق آنه و بیون و جب تمام بر خدا و رسول و آنه در مقام زیارت
باینست که داعی بر زیارت اینست و بجهت از تکاب رحمتی بسیار در راه زیارت و غیر از این از امور
بسیار و برای مضمود شدن آنها اینها و مخفی نماند بدستیکه اختلافات بسیار که در باب زیارت و بیان درجه
ثواب آن که در اخبار واقع شده بیش نیست و سؤل میبایم از خدا تعالی اینکه توفیق دهد مرا بر بیان تمام و بسط کاف
در اینصورتی که گوئی چه چیز را داعی شد بدستیکه گفتی نماز کردن در سایر مکانها نسبت بنمازیکه در نزد قبر حضرت
رسول و فاطمه زهرا و آنهم معصومین علیه السلام مانند نسبت ذره است باقیاب بطیره است بوی دریا و آبیان
سعی از اشتباه نمودی از ملاحظه تفاوتهاست حضرت رسول صلی علیه و آله و از ملاحظه آنکه در بابها و مقامات

بیشتر در زیارت حضرت سید الشهدا آنچه در شان کربا وارد شده یا بعد از اینها هم فرود آید بجز دیگر تا این جز
از پیش جز آنست از علت نام جواب گویم بی بعد از اینها بجز دیگر رسیدم که در صحیح این می بود که از حضرت صادق
رسیده قلت له انی انکره ان اصل فی مساجدیم قال علیه السلام والله ما مسجد الا اوله بنو علی بن ابی طالب و اوله
بنو قتل فاصاب تلك البقعة قطرة من دمها فاحتل الله ان يذکر فیها فاذا وافقها الفرائض واکثر وادبها
النواخل آه عرض کردم تا خوش دارم که نماز بگذارم در مسجد این حضرت فرمودم کدام مسجد است
که سبک بنا شده بر قبر پیغمبری یا وجه پیغمبری گشته شده و قطره از خون او بان بقعه رسیده پس خدا دوست داشت
که در آنجا او را ذکر نمایند پس او را کسید در آنجا نازای و او را بسیار گذارید در آنجا نازای حتی را اینست حدیث
و تقریب استدلال این خبر ظاهر است زیرا که همیشه شده اند آن علت نصیحت مساجد هر مسجد که باشد از بزرگ و کوچک
و دو مسجد هر دو مسجد بیت المقدس و مسجد کوفه است آنچه اشاره شده بان در خبر اینست که سبک بنا شود مگر بر قبر پیغمبر یا وجه
پیغمبری یا بر آنچه قطره از خون پیغمبر یا وجه پیغمبر بر آن رسیده و عبارت دیگر بر سبک بنا شدن و تفاوت در سبک بنا
بجهت مراتب فضل و درجه ای شرافت ظاهر شده از تفاوت و اختلاف در آنچه که مسجد بر آن بنا شده یا بنی
که هر مسجد از مسجد محل دفن جماعت بسیار از دنیا و اوست و این مسجد مسجدین و مسجد بیت المقدس و مسجد کوفه که هر دو
و عظیم تر بود و از جهت مرتبه و درجه و همچنین حال در آنچه واقع باشد یا بنی مسجد از مسجد بزرگ در سایر شهر است
هر گاه بنا شده بر قبر پیغمبری یا وجه پیغمبری هر آن مسجد بزرگ تر خواهد بود در این شهر که آن است و همچنین مسجد بزرگتر
در این شهر هر گاه ریخته باشد در آن خون بسیار پیغمبر یا وجه از خونهای ریخته شده در سایر مسجد این شهر پس این قطره
از خونهای پیغمبر یا وجه که در این مکان ریخته می شود بسبب نفل ملائکه است این خون از محل قتل پیغمبر یا وجه بان مکان اوست
میان آنهاست و در سبک بنا شدن هر مسجد که در آنجای آن یک مسجد محله یا بازار یا قریه یا مثل اینها باشد
خلاصه در روی زمین مسجدی نیست مگر آنکه بنا شده بر قبر جمعی از پیغمبر یا وجه یا بر قبر یک پیغمبر یا وجه یا بنی
رکنین قطره ای بسیار از خون پیغمبر یا وجه یا یک قطره پس سبک بنا شدنی که اختلاف و تفاوتها در درجه ای بنا
کردن در سبک بنا شدن بزرگ قدر و بسیاری شرافت آن مسجد است و همچنین از کوچک و اندک قدر و شرف مسجد و سبک بنا
اختلاف و تفاوت بجهت بزرگی قدر و بسیاری شرافت و کوچک قدر و اندک شرافت از جهت اختلاف و تفاوت است که بنا
بان نمودیم بقین قطع نمائیم آنچه بان اشاره کردیم از اینکه نماز گذاردن نزد حضرت رسول و همچنین نزد قوتور
اولاد معصومین او را آنچه است که فضل و ثواب آن بشماره در نیاید بعد مخرج نماز که این جنبه شریف او بود
و احکام بسیار را می فهماند پس در اینجا بعضی از آنهاست که در پیغمبر مانده پاک بود و در پیغمبر گشته شده و یا وجه
او و این همیشه میشود از فریضش آید که فرمود رسیده بان بقعه قطره از خون او و خدا دوست داشت اینک
در آنجا ذکر شود و تقریب ظاهر است زیرا که محبت خدا متفرع گشته بر سیدن این خون بر آن بقعه و خدا دوست
دوست میدارد خون کس را مطلقا و مطلقا بیتم دادن لفظ خون به خونهای همه انبیاء و اولاد سبب عدم
توفیق و تطیب نسبت خونهای پیغمبر یا اولاد معصومین او از آنچه است که در آن مکان است و دلالت میکند
بر آن علامه از آنچه ذکر شد قول صدقانی در آیه تطهیر و جز این نیست که اراده نمائید از اینکه بر او شش اهل بیت حس و اولاد
و طاهر و مطهر گردانید پس بر سبک بنا شدن آنچه از دیلهای فاطمه است به خصمت اهل کس و همچنین از اولاد و دلالت
کننده است به تطیب با جمیع بسیاری از فقرات دعا و زیارتها بلکه از جمله فقرات زیارات پاک شدن من سید
در خدمت سید الشهدا علیه السلام شدن نیز فهمیده میشود لیکن خنهای ایشان که در کربلا ریخته شد پس هر که خواهد
بتغییب جز در آنجا در شرح این خبر پس او را با در جوع بکتاب مایح منظومه در فقه امامیه بی بعضی از کلام که
متعلق است بخون سید الشهدا علیه السلام در بعضی جلیس این کتاب ذکر می نمایم قدس علی بن احمد در او هم فرمود
و بیان علو نسبت پس بان هر گاه تو اصل اوئی و میزان کا طرز نخواهد در باب نسبت میان ائمه باشد است
از بیت الله محرم و بیت المقدس و مشاهد مقدسه و مساجد بزرگ بی نسبت بعضی را به بعضی پس جمله کتب

در بیان کسیکه دین و نازل شده اند در آنها پس رسیدند پیرا نسبت سید ای بوی پیرا که حبیب خداست
 میباشد آنها را پس کتاب کرم امجی از آنتهای او باشد قول خدا بقالی و اذ انقلدته من می آتینم کنایه از آنکه من کتاب
 و حکایت تمام ما کرم رسول مصدق و یکتا من توفیق بود و بشکره و محقق ثابت شده باجماع همه دینها بر اینکه پیغمبر خداست چونکه
 او افضل است از هر یک یک این امت پس همچنین او افضل از آسمانیست پس رسیدند خواتی این عزیزان را ثابت یافت
 در باب آنکه که از عزت پیغمبر هر چه نقل کرد پس بجز آن قول خدا بقالی را نقل نکرده اند اینها را بعضی گویند که
 میباشد بخوانم پسران خود را و لقب در ستم لال بر آن در غایت ظهور است زیرا که آیه ثابت میباشد که آنچه از فضل
 و کمالات که برای حضرت رسول است برای ابراهیم علیه السلام نیست پس پس خارج نیست مگر سغری و در سبب این
 در شأن ابراهیم علیه السلام ثابت شد در شأن سایر ائمه نیز ثابت میشود باجماع مرتب و اگر بگویند که این مطلب عین
 در توجیل محلی شکلی و او آنقدر می است که در زبانها مشهور است که نامون حضرت امام رضا علیه السلام عرض کرد ما
 الله اعلم خلاقه جلدك فالعلا لکن لا انفسنا انقلدنا لئلا نالنا نال انفسنا لئلا نالنا انفسنا لئلا نالنا انفسنا لئلا نالنا
 که در سبب است بجا است حدیث حضرت فرمود لفظ انفسنا در آیه سید ما نامون عرض کرد در گاه ف نامی بود حضرت
 فرمود در گاه انباشان بودی نامون است شد این بود حدیث بیان ما مقصود از این سوال و جواب را که در این
 سیکویم بر سبب که جواب اول از امام علیه السلام استنی است بعضی از معذرت می آید که در روزی از پیغمبر صلوات الله
 علیه و آله و سلم فرمود که اگر کسی در این دنیا چیزی را بگویند که جمیع است بر است و اینکه جایز نیست مقدم داشتن
 مفضل بر اصل و از نم از آنهاست که عدیه قابل بر است و ما نامون خود را از آنها میدارد و اینکه جایز نیست
 انفسنا بر نفس پیغمبر برای جنید و وجه اما عرض نمودن استنی است بر اینکه شاید مراد از انفسنا جماعی از اصحاب
 باشد الا انکه در گذشته از آنها مگر ابراهیم علیه السلام و سبب این احتمال راه است شاید انفسنا اطلاق شده بجمعی
 از اصحاب و بر سبب که مقدم شد ایشان بر ابراهیم علیه السلام دیگر قاعده عدم جواز تقدم مفضل بر اصل راه می یابد
 و این است که در آنکه نیاید انباشان را بر سبب که مراد از انفسنا جماعی از زمان بوده که سبب حضرت زین العابدین علیه السلام
 در سبب که در گذشته از آن خوانده شده گمان نمی آید و حضرت خاص لازم نیست در حمل فقره انباشان بر طریق تفسیر نیست
 لازم نماند در بیان فقرات آیه پس امام علیه السلام جواب داد بر سبب که فقره انباشان ماعت میشود حمل آن و فقره
 بر بودن خوانده شده خود حضرت شده و همچنین آن خوانده شده و زن حضرت شده خود خوانده شده زیرا که در فقره
 انباشان دو خوانده شده خود دو حضرت شده و دو حضرت شده و دو خوانده شده و تفسیر ترجم مراد از جواب حضرت است که
 چنانچه مراد از انفسنا مراد است بقرینه آنکه که معانی آنچه دیگر احتیاج ذکر است انباشان است زیرا آن بیان و فعل انفسنا
 یکسان است پس ذکر او دلالت دارد بر اینکه مراد از انباشان خود حسین است و مراد از انفسنا هم ابراهیم علیه السلام و از آن
 خاطر تر هر علیه السلام به تکیه سیاق لازم نیاید مقام هفتده هشتده یا بخانه ناظر بر سبب
 زیارت حضرت ام حسین افضل است از آزاد کردن بنده و حده و جهاد عبارت دیگر خبریکه دلالت می نماید
 باستجاب مقدم نمودن سید اشهد علیه السلام باین امر و همچنین خبریکه دلالت دارد باستجاب تقدیم
 زیارت سید اشهد علیه السلام بر این امور و همچنین خبریکه دلالت دارد باستجاب خستبار کردن زیارت
 آنسور و حج و عمره و در خبر صحیح بنی از حضرت صادق روایت شده من انظر الحسن علیه السلام عارفا بحقیقه
 کتبت الله له ارض الف شه زین که من عمل علی الف فیه من حاجه و بسبب الله فرمود هر که باید زیارت فرماید
 در استیک عارف بنی حق او بنویسد خدا تعالی برای او هر کسی که هزار بنده آزاد کند و پیش از این باشد پسند کسی که
 هزار مرتب فرین و بجای شده در راه خدا بد پس این روایت را محمد روایت کرده و در خبر ابی سعید مداینی است
 قال قلت لصادق علیه السلام حملت ظنک انظر الحسن قال نعم يا ابا عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه
 واله الطيبين والصلوات عليهم من و ان لا يرد انظر الحسن انظر الحسن انظر الحسن انظر الحسن انظر الحسن
 که زیارت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم فدای تو گویم بر هر روز زیارت فرماید بر حسین علیه السلام فرمود بنی یا

فرزند رسول که کپینه تر پیزه او ظاهر تر طهارت و بهترین بهترین است زبانی که او را زیارت نمایند بنویسد خدا را
 ثواب آزاد کردن بیست و پنج بنده در روایت موده آنرا قولی در فرزند است و همچنین کسی که پیش از اوست و در غیر
 این سلم از حضرت صادق علیه السلام من زار قبر الحسن علیه السلام عارفاً بحقیقت کتبت الله له ثواباً عظيماً
 وقدره ما يقدره من شجرة ما آخره و فضله ما بعده من نبي من انما ان كذشته و آنچه میاید و در خبر زیارت است از حضرت صادق
 خدا را ثواب هزار حج قبول شده و بیامزد بر او آنچه از آن گذشته و آنچه میاید و در خبر زیارت است از حضرت صادق
 و بیان قبر الحسن علیه السلام تعدل عشرین و افضل من عشرین یعنی زیارت قبر امام حسین مقابل سیست حج است بلکه افضل از
 سیست حج و عمره است و در خبری از حضرت صادق علیه السلام قال لعلنا انما احبنا لعلنا ان حج عشرین حجته و عشرین عمره او
 محشر مع الحسن علیه السلام اقل من اقل الاحشر مع الحسن قال فریبا صلب الله علیه السلام لحدیث
 که آنحضرت بردی فرموده آیا که ام یک مجتهد است زبانی که سیست حج و عمره نیاید یا مجتهدی با این علیه السلام عرض کرد که
 مجتهدیست حسین علیه السلام فرمود پس زیارت کن ای عبد الله علیه السلام و در خبر دیگر فرمود زیارت که هر دو است
 و بهتر است از حج و عمره تا بیست حج و عمره شمرده بعد فرمود معقول و مبرور شده و در خبر دیگر است فانت قربان رسول
 الله صلى الله عليه واله اطيب لطيبين و اطهر اطهرين و اقرب الاقربان فانما كتبت الله لك خمسين حجته
 و فخره ان كتبت الله لك ثنتين و عشرين عمره و تمت لحدیث و اخر الكلا بعون الملك لعلام لحدیث
 فرمود پس بپدر فرزند رسول هر که پیزه تر پاکیزگان و طهارت طهارین و نیکو تر نیکو کارانست زبانی که او را زیارت
 نمایند بنویسد خدا را ثواب سیست حج و در خبر دیگر بنویسد بیست حج و در خبر دیگر است من اتى من
 الحسن علیه السلام عارفاً بحقیقت کتبت الله له ثواباً عظيماً و کتبت الله له ثواباً عظيماً
 یعنی هر که با پدر حسین بن علی در شکیه عارف باشد کسی باشد صحیح کرده بار رسول مهر و در خبر دیگر بنویسد خدا را ثواب سیست حج
 قبول شده و در خبری فرمود تا حج قبول شده و خوب و کپینه شده بار رسول مهر صحیح آید و در خبری از
 از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله انك حبه و قتل الحسن علیه السلام الى ان من زاره عارفاً بحقیقت كتبت الله له
 ثواباً عظيماً و العن عمره فاذا من زاره فقد زارني فكأنما زار الله و حق على الله ان لا يعذب المؤمن
 الا وان الاجابة تحت قبته و الشفاء في تربته و الاثمة من ولده و فخره عن الحسن
 علیه الصلوة و السلام الحدیث یعنی آنحضرت اور خبر داد شهادت حسین علیه السلام تا بنیکو فرمود هر که او را
 زیارت کند در شکیه عارف باشد حق او بنویسد خدا را ثواب سیست حج و عمره خبر داد شهادت هر که او را زیارت کند
 تحقیق مر از زیارت کرده و هر که مر از زیارت کند گوید خدا را زیارت کرده و خوار است بر خدا که او را ثواب سیست حج
 خبر داد شهادت بنیکو قبول شدنی و در زبانی که است و شفا در تربت او و امان از ذرّه آت و در خبر دیگر حضرت صادق
 من اتى قبر الحسن بن علي عليه السلام عارفاً بحقیقت كان من حج نلت مع رسول الله صلى الله
 عليه و آله و اوفى اخرا ان زاره نعت الحسن بن محمد مع رسول الله صلى الله عليه و آله الحدیث
 یعنی هر که با پدر حسین بن علی در شکیه عارف باشد کسی است که حج کند بار رسول مهر صحیح آید
 و در خبر دیگر بنیکو زیارت حسین بن علی بر است با نجاه حج که بار رسول مهر بوده باشد و در خبر دیگر کفتم حضرت صادق علیه السلام
 ما من زار قبر الحسين عليه السلام عارفاً بحقیقت غفر مستكبر ولا مستكفرا بل كتبت له الف حجة مقبولة و الف
 عمرة معروفة وان كان شقاً كنت سعيداً و له من الجنة بيتاً بيتاً برای کسی که زیارت کند بر حسین را در شکیه
 عارف باشد حق او طلب کرده و اگر نکرده باشد فرمود نوشته شود او را از حج و عمره قبول شده و هر گاه سعی
 سعید نوشته میوود و همیشه رحمت حق علیه غور نماید قل نبيك در آن پان مختصر است بعضی از امور به آن است
 اخبار ان مقام نیز در غایت کثرت بعضی از آنها کثرت و کثرت بعضی از اخبار عیب ندارد زیرا که آن برای
 توضیح مطلب است بعد گفته نماید بر شکیه سبب اختلاف اخبار بحسب ذکر درجه ای ثواب و مراتب فصیلت
 سابقاً اشاره نموده و در اینجا نیز زیاده می نمایم که اختلاف شد بر اختلاف حال زائرین از صفات و مناقب

و قصداً و قدر معرفت و علوم ایشان و سپین بخت آنکہ از من نیچے بسبب نزدیک و دوری مسافت و آنکہ در میان
 آنهاست از مراتب بسیار و بخت محتمل شدت حرارت و سردی و آنکہ در میان آنهاست از مراتب متفاوت و سپین از حلال
 بخت متلاشیدن بصیبت و در اشانی راه باشند ظلم ظالمها و شامت صبی ای صاحب تقص و اذیت دشمنان
 ضعیف و ضرر راه زبان و دزدی از زبان و مبتلا شدن بمرگ پرودا در پیر و دختر و برادر و غیر ایشان از خویشان و
 دوستان پس بزرگترین آنکہ ذکر شد در این باب از بخت ثواب و بسیاری درجه برای کسیست کہ فایز شد معرفت
 کئی ایمان و شوق و محبت کامل در زیارات ایشان با طی راه زیارات و کشیدن مشقتها و شدت های بسیار
 آنکہ در این باب ذکر شد از حیث ثواب و در حدیث پس آن برای کسیست کہ بمثل این صفات و احوال در آن شبها ادا
 و مراتب بیاند کہ ذکر شد در این باب یک آنہا در غایت استقامت پس آنہا قسمت می شود بزیارت کنندگان کہ مختلفند
 بحسب صفات و ملکہ و احوال تمت نمودن و لذت پس آنکہ فایز می شود باین مرتبہ بزرگ کسیست کہ جائز باشد باین مرتبہ
 اعلیٰ و سپین مرتبہ است تر کہ ذکر شد در حدیث و آن برای کسی است کہ دارای مرتبہ است باشد کہ ذکر شد در آنہا
 و آنکہ در خبر خان بن سہیت کو عرض کردم حضرت ابوسعید ما نقول فی زیارۃ الحسنین علیہ السلام
 فانہ یبلغنا عن بعضہما انہ قال نخلنا حجۃ و عمرہ فقال اصعبت لک ذنبت ما تصیل لک کلمہ و لکن زور
 ولا تخفونہ فانہ سیدنا اهل شایب الحجۃ و شبیبی بن کثیرنا علیہما السلام و علیہما بکت السنہ
 و الارض الحدیث فحل علی النقیۃ اولیٰ من ان یقال ان الملائکین یحجوا لہما و لہما یحجوا لہما و لہما یحجوا لہما
 برستیک از بعض شبانہ ما رسیدہ کہ فرمودہ بر این بود کہ عمرہ پس فرمودہ مشکرت است این حدیث برابر می شود این
 حدیث از بسکن زیارت کنندہ اورا و جاکنیدہ برستیک اوست سید جوانان اہل بیست و شبیبی بن کثیرنا
 کہ فرمودہ آسمانہا و زمینہا اینست حدیث پس حمل او بر نقیۃ اولیٰ است از سیکہ کہ فرمودہ برستیک مراد از این حج
 و عمرہ کہ در این روایت است حج و عمرہ واجب است یا سیکہ این برای کسی است کہ منزل او نزدیک بکربلا باشد یا سیکہ
 حرف استقامت از کلام آیتا و تقدیرش چنانست کہ اما نقول آیا برابر می شود آن پس بہ استقامت برای مدت
 و ای کار و محنت نماند برستیک این احتمال جز خالی از زوق نیست مقام ہیجد ہمکہ در شاعرہ ناخبر یکہ
 ناطق است بضمیلت زیارت سید الشہداء علیہ السلام در بعضی روزنما ہما و وقتا و عبارت دیگر یکہ سبحان
 زیارت آسردہ در این وقتا و در روایت میرد آنست کہ یہ کہ عرض کردم خدمت حضرت صادق علیہ السلام
 و ما اتی الحج فاعرف عنہ فز الحسنین علیہ السلام فقال الحسن ابی ابراہیم المؤمن انی فیر الحسنین علیہ السلام
 عارفاً بحجۃ فی عمرہ یوم عبد کنت لہ لثمن عشرين حجۃ و عشرين عمرہ و ما مقبولات و عشرين حجۃ و عمرہ مع
 منسئل او امام عادل و آناہ یوم عبد کنت لہ لثمن مائة حجۃ و مائة عمرہ و ما مقبولات مع منسئل او امام عادل
 قال و من آناہ یوم عرفہ عارفاً بحجۃ کنت لہ لثمن مائة حجۃ و مائة عمرہ منسئل او امام عادل و ما مقبولات و الف عمرہ مع
 منسئل او امام عادل الی هنا قال فقلت لہ کیف یبطل المؤمن انی فیر الحسنین علیہ السلام فقال ابی ابراہیم المؤمن
 انی فیر الحسنین یوم عرفہ و غسل من الفرات ثم توجہ الی کربلا لہ لثمن کل خطوۃ حجۃ میناسک او لا اعلم الا قال
 حاصل مضمون آنکہ بسبب کہ حج از من فوت می شود و روز عرفہ زودتر حسین یا یسوم فرمودہ این بر تو باد و سبب
 ہر تو یکہ بجز سید علیہ السلام آید از سیکہ عارف بشبیبی او در غیر روز عید نیویں صدیقالا اورا بیت حج و عمرہ
 برود و مقبول و بیت حج و عمرہ کہ بانی مرسل و امام عادل کہ در شبہا و ہر کہ روز عید ہجرت او باید نیویں صدیقالا اورا ہما
 حج و عمرہ برود و مقبول و ہزار عرفہ بانی مرسل ایام حال پیش کہ دم کلونہ می شود مرانہا موقف کو پس گنہر و نظر کرد بسبب
 غضب کہ دکان بعد نہ بود پیر سببیکہ نو من ز سببیکہ با یغیر حسین روز عرفہ و از فرات غسل نماید بعد توبہ ہوی ہر
 او کند نیویں صدی اورا بہر قدم حجی بن سکا آن و نیند اتم از اگر فرود و عرفہ ہم و در خبر دیگر ہر کہ با یغیر اورا روز
 عید نیویں صدی اورا ہر حج و عمرہ برود و مقبول و ہزار عرفہ و در خبر یونس ابن یسکان از حضرت صادق
 قال من راہ الحسنین علیہ السلام عمرہ فز کنت لہ لثمن الف حجۃ مع القائم سکوات اللہ علی اللہ فخرہ و

وَأَلْفَ عُمْرَةٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَشْرَ أَلْفٍ نَهْمَةٌ وَخَلَّانِ الْفِ مَرِحٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَسَمَاءُ اللَّهِ
عَبْدُ اللَّهِ لَصْدِقِ بْنِ أَيْمَنٍ تَوَعَّدَ بِهَا لَوْلَا نَكْرَةُ فَلَانِ سَدِيقٍ وَكَانَ اللَّهُ مِنْ فَوْقِ عَرَشِهِ وَمِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ كَرِيهُتِ
یعنی ہرگز زیارت کتبہ حسین را روز عرفہ نبویہ خدا اور انوار ہزار حج کہ حضرت قائم عجل اللہ فرجہ کہ وہ ہزار ہزار
عمرہ کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ شبہ و ہزار بندہ و حمل ہزار اسب در راہ خدا و فریاد خدا اور
کہ بندہ صدیق من ایمان آورده بود و عدہ من و ظلم کہ میگوید کہ فلان صدیق سبب کبیرہ نمود خدا اور از بلائی برکشید
و نامیدہ شد در زمین کردید و در خرب را حضرت صادق علیہ السلام من کان منسیراً فلک تبتہا حجة الاسلام
الاسلام فلیات قبر الحسین علیہ السلام و جعل الفداء فلیعرف عندہ فان ذلک یجوز بہ عن حجة الاسلام
انما اتی لا اقول تجزی ذلک حجة الاسلام الا العسر فاما الوسر اذ کان قد حج حجة الاسلام فاراد ان ینقل
بالحج والعمرة فتعذر عن ذلک شغل الذنبا او عاقل فای الحسین علیہ السلام فی یوم عرفہ اجزاء ذلک
من اداء حجتہ وصناعہ لہ تعالیٰ لہذا اللہ اصناف مضاعفة قلت کہ تعد لہ
حجة و کہ تعد لہ عمرہ قال لا یجوز ذلک قلت مائة و ثمان و من جمعی ذلک
قلت الف قال و اکثر ثم قال وان بعد و انعمت اللہ لا یحسوها یعنی سر بود ہرگز شبہ
و قادر شد حج اسلام پس بایہ حسین روز عرفہ از ذوق ہنر و شبہ کہ کفایت میکند اور از حج اسلام آن
زبانیکہ حج اسلام عمل آورده و ارادہ کن کہ حج و عمرہ سببی عمل آورد و منع کند اور از کار دنیا باطنی و باطنی
در روز عرفہ کفایت میکند اور از ادای حج و زیادہ کند خدا عتبات ثواب او چند برابر عرض کردم چند حج
و عمرہ برابر شود فرمود بشمار نیاہ عرض کردم صد حج و عمرہ فرمود کہ ششدرہ زیر عرض کردم ہزار فرمود زیاد تر بعد فرمود
و ان تعدوا نعتوا لہ لولا انحصارھا یعنی ہر گاہ بشمار نیت خدا را بجای نیاید و در خبر میرسد ان از
حضرت صادق علیہ السلام یا بشیر ان المؤمن اذا اذی الحسین علیہ السلام یوم عرفہ و اغتسل بالقرن
ثم توجه الی علیہ الصلوٰۃ والسلام کتب اللہ تعالیٰ لہ بكل خطوة حجة مناسکھا و لا اعلم
وقال و عرفہ و عمرہ فرمود ای بشیر ہر مؤمنیکہ زیارت حسین روز عرفہ باید و در فرات غسل کرده بعد فرمود
بوی ہند و نیاہ نبویہ خدا اور ابہر قدم یک حج میں رسد و نیاہ نم کی عمرہ و عمرہ ہم فرمودہ یاید و در خبر علی
ابن اسباط از بعض صحابہ از حضرت صادق علیہ السلام قال قلت لہ ان الله یتدہ ما النظر الی زوار
الحسین علیہ السلام عشیة عرفہ قبل نظره الی اهل الموقف فقال نعم قلت و کیف ذلک قال
لان ذی اولئک الاولاد و اولئک الخ هو اولاد من فانا کوی عرض کردم آنحضرت را پرسید کہ عتبات شب عرفہ اول نظر
بوی زوار حسین میکند بعد بوی اہل موقف عرض کردم چو شبہ این فرمود برای آنکہ شاید در میان حاج اولاد شبہ
و در میان زوار جدم در عرفہ دلہ از نیاہ شبہ و در خبر حقان بن سید از حضرت صادق علیہ السلام یا حنا
اذ کان یوم عرفہ اطلع اللہ تعالیٰ علی ذلک الحسین علیہ السلام فقال لہم انما انفقوا فقد غفرت لہم
یعنی ای خان زبانی کہ روز عرفہ شبہ توجه کند عتبات زوار حسین و میفرماید بیش از عمل خود را بر کبیرہ کہ شمارا آوریم و خبر
دیگر از آنکہ کہ فرمود من عرف حیدر الحسین علیہ السلام فقد شهد عرفہ یعنی ہر کہ روز عرفہ حاضر
باشہ نزد قبر حسین حقیق حاضر شد عرفہ کورا و در خبر عزیزی از حضرت صادق علیہ السلام پرسید کہ روز عرفہ شبہ نظر کند خدا
بوی زوار حسین و میفرماید ہر کہ دیدیم کہ شہ شہار و نوشتہ فرمود از شہار گاہ ہفتاد روز ہم بعد از مرگ
و در خبر دیگر از آنکہ من اتی قبر الحسین علیہ الصلوٰۃ والسلام یوم عرفہ بعثہ اللہ
فی الفوائد لحدیث یعنی ہر کہ زوار عرفہ زیارت حسین باید خدا اور ہجرت کند نظر جمع روزیت مت و خبر
سکام از حضرت صادق علیہ السلام من زار الحسین سلام اللہ علیہ یوم عرفہ عارفاً بحقہ کتب اللہ لہ
مقبول و الف عمرہ مبرور و حق یعنی ہر کہ زیارت کتبہ حسین علیہ السلام روز عرفہ و عارفاً بحق او
نبویہ خدا عتبات برای او ہزار حج مقبولہ و مبرورہ و در خبر رافعہ و قال یا با فاعتم ما حجت العام قلت ما

كان عندی ما أحجُّ به ولكن عرفت عند قبر الحسين صلوات الله وسلامه عليه فقال
 يا رفاعه ما قصرت عما كان أهل منى لولا اني اكره ان يدع الناس الحج لحدثك محدث
 لا تدع زيارة قبر الحسين صلوات الله عليه بل انتم قال الخريف ليه ان من خرج الى قبر الحسين صلوات
 عليه عارفاً بحقيقته مستكصباً الف ملك عن مئيدته والملك عن يساره
 كتب الله الف حجة والف عمره مع نبي او وصي الحدیث یعنی دخل شدت
 حضرت صادق فرمود یا رفاعه سال حج کرده عرض کردم قادر بودم لیکن عرفه را نزد قبر حسین بودم منسوب بود یا
 رفاعه که گفته بود اب تو از این مناهر گاه ناخوش نمیشتم ای که مردم حج را ترک کنند هر آینه خبر میدادم ترا خبری
 که بیوقت زیارت حسین را ترک میکردی بعد فرمود خبر دادم را پدرم بهر سببیک هر که باید بیوی قبر حسین و حاض
 باشد سببی او بدون کبر همراه باشد او را هزار ملک از طرف راست و هزار ملک از طرف چپ او نوشته شود او را
 هزار حج و عمره که بانی و یا وصی نبی عمل آورده باشد و از قال از حضرت صادق من عرف عند قبر الحسين عليه
 السلام لم يرجع صفرًا ولكن يرجع ویتداه مملوًا ان الحدیث یعنی هر که عرفه کند نزد قبر حسین
 خاله حجت میکند بر سببیک دستهای او ریشه و در خبر ای میثم غار از حضرت مسمی علیه السلام من زیار
 الحسين عليه السلام اوقال من ذار ليلة عرفه ارض كريمة لا تأثم بها حتى يعيد ثم ينصرف قاله الله سنتر
 یعنی هر که زیارت کند حسین را میزود زیارت کند شب عرفه زمین گریه را و در اینجا قائم باشد تا فرود آمدن حجت
 نماید بخاید روضه او را از شرف سال و در خبر داد در تاج جمعی از ائمه علیهم السلام من آت قبل الحسين عليه
 السلام بعفوه قلبه لله تلى الوجه یعنی هر که بیا قبر حسین را در عرفه بگرداند خدا او را عطا جمع کند و در خبر دیگر
 نواد است او نیز یعنی هر که در جبر این مکان از حضرت صادق علیه السلام که فرمود ان الله تعالى يقبل
 لزيارة الحسين عليه السلام قبل اهل عرفات فيفضل ذلك بهم فيقضي حوائجهم فيغفر ذنوبهم
 ويشفعهم في سائلهم ثم يلقى عليه باهل عرفات يفعل ذلك بهم الحدیث یعنی هر که در جبر این مکان بیا
 قبر حسین علیه السلام پیش از اهل عرفات حجت میکند ایشان و بر آوردن حوائج ایشان از او حجت کند که بها و شفع
 نماید ایشان را در سوائت ان بعد توجه باهل عرفات کرده و حجت میکند ایشان را حج قد نیت و در آن اشرف است
 بعض از امور بدانکه خبرای ابواب زیارات اگر چه بلا خط یک یک خبر واحد و غالباً اینها صحیح هستند بطرح
 نیت الا اینکه اخبار هر یک از این مقامات بحد تو امر معنوی بلکه تو از لفظ اجمالی هم رسیده علاوه بر اینکه
 هر یک یکی اینها از اخبار معتبره بلکه صحیح است علی تحقیق بیک معنی از معانی صحیح زیرا که آنها ما خود گفته از کتب معتبره
 که مکرر ذکر شده در آنها آنچه از آنها بطریق تو امر معنوی و لفظ اجمالی وارد نموده است اعتبار و تحارب و امتحان است
 صحیح کاشف است از حد و در آنها هم از معصوم آیینی منی مرسله این اسباط را که دلالت میکند بر آنکه و لدا
 حاضر فرمود روز عرفه در حرم سید الشهدا علیه السلام آنچه در این مرسله است از آنچه است که قطع و یقین دارم
 آنرا از معصوم زیرا که محوسات و مشاهدات من در این شان و مطلب تر تو نموده به و اینه بلکه زیاد تر غیر
 از آنچه پیشند نام از ثقات که بچشم خود دیده اند آنچه را که دلالت دارد بر این شان و این معنی خلاصه بخودن و دلالت
 روز عرفه در حرم سید الشهدا از قطعات و یقین است که شکی در آن نیست بعد مخفی نماند بر سببیک مرسل علی ابن
 اسباط مانند مرسل ابن اجمیر و شال اوست پس هر که اراده کند اخذ نماید همه حقیقتاً را در صحیح این مرسله که
 از علی ابن اسباط است رجوع کند بکتابیک جمع شده در فن اصول و قواعد و تحقیقات رجایه مقتا هر
 فونر چه هست در تائید استجاب زیارت سید الشهدا در بعضی دیگر از زمانها و اوقات مخصوصه در خبر
 بیشتر آن از حضرت صادق علیه السلام است من ذار قبر الحسين صلوات الله ذوالحک عفر الله له ليه
 هر که زیارت کند قبر حسین را در روز اول حجب البته خدا او را سبب کرده و در خبر بنی از حضرت رضا علیه السلام
 قال قلت لعلنا السلام في اعيانهم تزور الحسين عليه السلام في النصف من حجب في النصف من شعبان

۱۴۳

که عرض کردم آنروز در آنجا که امام زيارت امام حسين مشرف شويم بود در نيمه شب و شعبان و در سحر ديگر که در آن
 وقت زيارت ما حسين عليه السلام آتاهم و در نيمه شب دهان از حضرت صادق عليه السلام من زاد الحسين عليه السلام
 عارفا بحقه في يوم عرفه كتب الله له ثواب الف حجة و الف عمرة و الف غزوة مع النبي صلى الله عليه و آله يعني هر که زيارت
 کند امام حسين را در روز عرفه و عارف باشد بحق او ميويده خدا و ثواب هزار حج و عمره و عروة نايه غسل هر که او را
 زيارت کند در روز اول جب التخذ او همي آرزو و در نيمه شب حضرت صادق قال من احب ان يضاف له
 مائة الف نبي و عشرون الف نبي فليز و ما الحسين عليه السلام في النصف من شعبان فان ازواج النبيين
 ستان الله في زيارته في يومئذ انهم و في خبر هرون بن خارجة عن الصادق عليه السلام يعني هر که دوست دارد
 که مصافحه کند با او صد و بيست هزار مرتبه زيارت کند حسين عليه السلام او نيمه شعبان بسيکه از او حج برون اذن
 ميخواهد از خدا تعالي زيارت او و خدا اذن ميدهد اينسان او در نيمه شب حضرت صادق عليه السلام از آن
 ليلة النصف من شعبان ناداهم ناد من الاعلان اذ انا في الحسين عليه السلام ارجعوا لي فغفوا لكم و
 نه ما يكتف نيمه شعبان با منادي از افق اعلى ميگند زوار حسين را بر گرديد در بسيکه امر زيارت
 و ثواب شصت بار در دعاي شما حضرت محمد صلي الله عليه و آله است و در نيمه شب حضرت صادق عليه السلام و محمد
 نبي كرم و في خرابي بصير عن الصادق من زاد الحسين ثلث سنين غفر له انما ذنوبه
 در نيمه شب زيارت کند قبر امام حسين عليه السلام ارسال مردن جنه در نيمه شب ان امر زيارت کند ان او الله
 و در نيمه شب حضرت صادق عليه السلام من زاد الحسين عليه السلام و نصف شعبان غفر له ذنوبه
 عليه سبعة في سنة حتى يحول الحول فان زاد في السنة الثانية غفر له ذنوبه و في حرس احمي
 ليلة النصف من شعبان يعني هر که زيارت کند حسين را در نيمه شعبان امر زيارت شود گناهانش
 و تا يك سال ديگر گناه با او نشد ميشود پس هر گاه زيارت کند او را ارسال دو نيمه امر زيارت بشد گناهان او
 و در نيمه شب زيارت نيمه شعبان و در نيمه شب حضرت صادق عليه السلام من زاد الحسين صلوات الله
 عليه في ليلة النصف من شعبان غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر من رآه يوم عرفه كتب الله
 له الف حجة مقبلة و الف عمرة مبرورة و من زاد يوم عاشوراء فكا عما زاد الله في يوم عرفه يعني هر که زيارت کند
 امام حسين عليه السلام او در نيمه شعبان خدا بياورد گناهان گذشته و آينده او او هر که زيارت کند او را روز
 عرفه ميويده خدا تعالي براي او هزار حج و عمره مبروره و معصومه و هر که زيارت کند او را روز عاشورا گوايدار زيارت
 کرده در بالای عرض و در نيمه شب حضرت صادق عليه السلام في النصف من شعبان غفر الله له
 ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و في حرس يونس هر که زيارت کند حسين را در نيمه شعبان گناهان
 و گذشته او را در نيمه شب حضرت صادق عليه السلام فرمود يا يونس ليلة النصف من شعبان غفر
 لكل من زاد الحسين عليه السلام من المؤمنين ما قدموا من ذنوبهم و قيل لهم استقبلوا اهل قال قلبه
 كله لمن زاد الحسين صلوات الله و سلامه في النصف من شعبان قال يا يونس لو يعلم الناس اني نوس
 شب نيمه شعبان بياورد خدا بر همه گناهي که از نيمه شب زيارت کنند آنچه که از گناهان گذشته کرده اند و گفته
 شود بايشان عمل را از نيمه شب که عرض کردم اينهمه براي گيست که زيارت کند حسين را در نيمه شعبان
 فرمود يا يونس هر گاه نيمه شب مردم با نيمه شب که در نيمه شب زيارت کند حسين را هر نيمه مردان عار محمل سوار بر
 متصل گشته ميروند و در نيمه شب حضرت صادق عليه السلام قال من احب ان يضاف له مائة و عشرون الف نبي فليز و ما الحسين
 عليه السلام ليلة النصف من شعبان فان للذات و النبيين عليهم السلام استاذنون في زمانه طمعه السلام فيون
 طول بالن صافهم و صافهوه الجديف فرمود هر که دوست دارد اينسيکه مصافحه کند با او صد و
 هزار نبي من زيارت کند امام حسين عليه السلام او نيمه شعبان بسيکه ملاکه و همي پير اذن ميخواهد در زيارت
 آنروز و اذن داده ميود ايشان را طوبى براي سيکه مصافحه کند با ايشان و ايشان با او مصافحه نمايد و در نيمه شب

ابن و اب از حضرت صادق علیه السلام اذا كان اول يوم من شعبان نادى من تحت العرش
 يا و قد الحسنين عليك السلام لا تجنلوا ليلة التصفين من زيارة الحسين عليك السلام
 فلو تعلمون ما فيها طالت عليكم السنين حتى تصفوني في يوم اول شعبان از زیر عرش ندا میرسد که ای زوایا این محروم
 نباشید شب نیمه از زیارت حسین هرگاه سید آنچه در آنست هر آنکه طولانی شد بر شما سال آمدن نیمه شعبان دیگر
 و در خبر دیگر سوال شد از حضرت صادق ۲ سئل الصادق علیه السلام ما لمن زار الحسين عليه
 في التصفين من شعبان من الثواب فقال من زار الحسين بن علي عليه السلام في التصفين
 من شعبان يزيد به الله تعالى و ملعنه لاه اعينك لتاسر غفر الله في تلك الليلة ذنوبه و لو
 بعد دیشتر مغز کباب این قال هو حدیثی چیرا است از تو آب برای کسیکه زیارت کند امام حسین
 در نیمه شعبان فرمود کسیکه زیارت کند حسین ابن علی را در نیمه شعبان اراد کند خدا تعالی او را آنچه نزد اوست نه
 آنچه نزد مردم است بیاورد و در این شب کنان او را اگر چه بعد دو ماهی بزمای کلب شد تا آنجا که فرمود او
 در حدیثی است که خدا را در عرش خود زیارت کند و در خبر دیگر از حضرت زین العابدین علیه السلام
 من قریب ما تاجر و من زار الحسين في التصفين من شعبان كتب الله له الف حسنة هر که زیارت کند حسین را
 در نیمه شعبان بنویسد خدا تعالی او را هزار حج آیت حدیث و در خبر سالم ابن عبد الرحمن از حضرت صادق ۲
 هر که بخوابد شب نیمه شعبان در زمین که بلاه هزار مرتبه قل هو الله احد بخواند و استغفار نماید هزار مرتبه و هزار مرتبه
 حمد بخواند بعد برخواست چهار رکعت نماز بخواند در هر رکعت هزار آیه الکرسی بخواند سوگن کند بر او خدا تعالی
 دو ملک که حفظ نمایند او را از همه بیرون و همه شیطان و همه سلطان و مینویسد اعمال خیر او را و گناه او توبه
 میشود و طلب مغفرت میکنند ما و امیکه با ایشانست ائمت حدیث و پوشیده نماند ما شاء و فیما هم غیر چهار
 بعضی از اوقات شریفه یعنی چهار یک که در کشته است باستجاب زیارت سید الشهدا علیه السلام در آن نیز در خبر
 گفته از حضرت صادق علیه السلام زیارت سید شکر است که در آن جدا میشود در امر حکیم نه میکند نه کند
 از زبان عرش بر سید خدا تعالی بیاورد که بگوید حسین علیه السلام در این شب و در خبر عبید ابن فضل از حضرت
 صادق علیه السلام من زار الحسين عليه السلام في شهر رمضان مات الطيب لم يعرض ولم يجاسب وقيل
 ادخل الجنة امينا یعنی هر که زیارت کند امام حسین را در ماه رمضان بیدرد در راه میزان حساب بر او
 و ائمت و گفته شود باو که داخل بهشت بشی طر جمع و در خبر دیگر سوال شد از حضرت صادق ۲ از زیارت امام
 حسین که آیا در آن وقت فضل است که از سایر اوقات فضل باشد فرمود زیارت کنید او را که صلوات
 فرستد خدا او را در هر وقت و چون زیارت کند خیر است بنا شده هر که بسیار کند پس بسیار که ده از هر
 و هر که کمتر کند اندک باشد او را خیر فضل نماید برای زیارت اوقات شریفه را زیرا که اعمال صالحه در آن زیاد
 گردد از ثواب و آن اوقات است که ملائکه نازل میگردند زیارت کند پس سوال کردند از زیارت کند
 در ماه رمضان فرمود هر که باید او را با حالت خضوع و خشوع قریب الی الله در حالت استخار و حضور باشد خیر بود
 او شب از ماه رمضان شب اول ماه و شب نیمه و شب هر ساعت میخواند خطا و گناه او و در خبر
 ابن ابی عمیر از حضرت صادق ۲ قال في هذه الآية فيها بقران كل امر حکم قال هي ليلة القدر
 يقض فيها امر السنة الى ان قال و هي في العشر الاواخر من شهر رمضان اذ قال شهدا عند
 قبلي صلوات الله وسلامه عليه صلواتي عند ركنين او فابتشر له و بئس الله لکنه و استعان به
 من النار انما الله ما سئل طاعانه فما سئل طاعره فرمود در این آیه که فیها بقران کل امر حکم مراد شب قدر است که حکم میشود
 در آن امر سال ما پیشک فرمود آن در دو روز آخر رمضان است هر که در کسند آنرا با طهارت باشد در آن نزد
 امام حسین و در رکعت نماز بخواند و سوال کند از خدا بهشت او پناه برد و در او آتش میرساند خدا او را آنچه
 سوال نماید و پناه او را از آنچه پناه برده و در خبر عبید بن جعفر از حضرت جعفر ثواب است که در حدیثی است
 قال

مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْلَةَ تِلْكَ دَعَيْنُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَهِيَ اللَّيْلَةُ الَّتِي يُحْيَانُ تَلْكَونَ لَيْلَةَ
 مِيَاهِ يَوْمٍ كُلِّ امْرُؤٍ صَالِحَةٍ اَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ اَلْفَ مَالٍ وَكُلُّهُمْ يَبْنِي اَزْنَ لِنَسْتَأْذِنُ لِنَسْتَأْذِنُ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ
 فَرَمُودِ هَرَكِ زِيَارَتِ كُنْتَ حَسِينِ رَا شَبَّ بَيْتِ وَيَمِ رَضَانَ دَاوَسْتِي بَيْتِ كِه دَر آن هَدِ مَشُودِ هَرِ كَلِمِ مَصَافِحِ
 كِه بَا اَوْ بَيْتِ وِچَارِ هَزَارِ مَلِكِ وَنَمِرِ كِه نَمِ مِشَانِ اَزْ هَدِ تَالِ اِذْنَ كِرْمَتِ اَزْ زِيَارَتِ حَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامِ دَرِ اَنْبِشِ
 وِ دَرِ جِزِينِ نِي اَرْحَضَتِ صَادِقِ تَرَمِيكِ شَبَّ مَدِ رِشَبِ هَدِ اَكِنْدِ خَدَا دَرِ آن هَرِ هَرِ كَلِمِ اَزْ اَكِنْدِ مَنَادِي اَزْ
 اَرِ اَسْمَانِ نَعْمِ اَرِ طَبَانِ عَرَسِ بَرِ سِيكِه خَدَا تَالِ زَا اَرِ زِينِ قَرِ حَسِينِ رَا شَبَّ بَيْتِ اَمِينِ تِ حَدِيثِ اَمَا اَنْچِه دَرِ كِتَابِ اَسْتِجَابِ
 زِيَارَتِ اَمْرُورِ آدِه اَرِ شَبَّ فَطْرُ وِ شَبَّ عِيدِ اَضْحَى وَبِجِينِ شَبَّ عَا شُورَا وِ رُزِ عَا شُورَا وِ رُزِ اَرِ حَسِينِ كِه مَرِ مَشُودِ
 وِ بِجِينِ وِ شَبَّ جَمْعِه وِ هَرِ رُزِ جَمْعِه وِ دَرِ جَمْعِه اَرْحَمَنِ ابْنِ حَجَّاجِ اَرْحَضَتِ صَادِقِ مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ
 عَلِيٍّ مِنْ اَسْطَلَا لِي صَلَوَاتِ اللّٰهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمَا لَيْلَةَ النَّصْفِ مِنْ تِلْكَ غَفَرَ اللهُ تَعَالَى مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وِ
 وَمَا تَأَخَّرَ قُلْتُ اَيُّ اللّٰهِ لِي جَعَلْتُمْ فِدَاكَ قَالَ لَيْلَةَ الْفِطْرِ وِ لَيْلَةَ الْاَضْحَى وِ لَيْلَةَ النَّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ يَعْني هَرَكِ زِيَارَتِ
 نَيْدِ قَرِ حَسِينِ ابْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ اَرِ شَبَّ بِي مَرُودِ خَدَا كِه اَنْ كِه شَبَّ وَا يَنْدِه اَوْرَا عَرَضِ كِه دَمِ قَدِ اَرِ
 تُو كِه دَمِ اَكِنْدِ هَا كِه اَمْتِ فَرَمُودِ شَبَّ عِيدِ فَطْرُ وِ شَبَّ عِيدِ اَضْحَى وِ شَبَّ شِعْبَانَ وِ دَرِ جَمْعِ اَرْحَمَنِ ابْنِ حَسِينِ اَرْحَضَتِ صَادِقِ
 مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْلَةَ النَّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ وِ لَيْلَةَ الْفِطْرِ وِ لَيْلَةَ عَرَفَةَ فِي سَنَةِ وَا حِدَةً كَتَبَ اللهُ اَلْحَمْدَ
 يَعْني هَرَكِ زِيَارَتِ كُنْتَ قَرِ حَسِينِ تَرَا وِ شَبَّ شِعْبَانَ وِ شَبَّ عِيدِ فَطْرُ وِ شَبَّ عَرَفَةَ دَرِ كِبَالِ نِيوَسِه خَدَا تَعَالَى
 وِ اَرِ اَزْ اَرْحَمِ وِ عَمْرُه مَرُودِه وِ جَمْعِه وِ بَرَا وِ رُودِه وِ تُو دَرِ اَوْرَا اَرْحَمِ اَرْحَمِ اَرْحَمِ وِ دِيَا وِ حَرَمِ وِ دَرِ جَمْعِ اَرْحَمِ اَرْحَضَتِ صَادِقِ
 مَنْ زَارَ قَبْرَ ابْنِ عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ رُوْحِي لَهْ اَلْفِدَا يَوْمَ عَا شُورَا عَارِفًا بِحَقِيْقَةِ كَانِ كُنْ تَارَا اللهُ تَعَالَى فِي عَرَشِيهِ
 اَرَكِه زِيَارَتِ كِه قَرَابَةِ جَدِ اَكِنْدِ رُودِ عَا شُورَا اَرِ هَرِيكِه عَارِفًا بِشَيْخِي اَوْ نَا كِه بَيْتِ كِه زِيَارَتِ كِه خَدَا تَعَالَى
 اَرِ عَرَشِ وِ دَرِ جَمْعِ اَرْحَمِ اَرْحَضَتِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مَنْ مَرَا اَرْحَمِ عَلَيْهِمْ فِي يَوْمِ عَا شُورَا وِ حَبَّتِ كِه اَلْحَمْدُ هَرَكِه
 زِيَارَتِ كُنْتَ حَسِينِ رَا وِ رُزِ عَا شُورَا اَبْتِ اَوْرَا وِ اَوْجِبِ شَبَّ وِ دَرِ جَمْعِ اَرْحَمِ اَرْحَضَتِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مَنْ بَاتَ
 عِيدَ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتِ اللّٰهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ لَيْلَةَ عَا شُورَا اَلْفُ اللهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَلْطًا يَدُهُ كَمَا تَمَاتُ قَبْلَ مَعَهُ
 فِي عَرَشِيهِ كِه بِلَا فَا لَوْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ يَوْمَ عَا شُورَا يَوْمَاتِ عِنْدَهُ كُنْ اَسْتَشْهَدُ بَيْنَ يَدَيْهِ
 يَعْني هَرَكِه مَيُوتِ كُنْتَ شَبَّ عَا شُورَا اَرِ اَرِ دَرِ جَمْعِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مَلَقَاتِ كِه خَدَا تَعَالَى رَا وِ رُزِ مَتِ دَرِ
 حَامِيكِه بُوْنِ خُودِ اَوْرَا وِ شَبَّ كُو يَا كِه بَا اَمْرُورِ كِه شَبَّ دَرِ مِيدَانِ كِه بِلَا وِ نِيزِ فَرَمُودِ هَرَكِه زِيَارَتِ كُنْتَ حَسِينِ اَرِ
 رُودِ عَا شُورَا وِ صَبْحِ كُنْتَ شَبَّ اَرِ رُزِ دَرِ جَمْعِ اَرْحَمِ اَرْحَضَتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَوْمِ عَا شُورَا مِنْ اَلْحَمْدِ حَقِّي اَنْظِلْ عِنْدَهُ مَا كَيْلُكَ اللهُ يَوْمَ بِلْقَاةِ شَوْابِ اَلْفِ
 حَمْدًا وِ اَلْفِ عَمْرَةٍ وِ اَلْفِ عَزْرَةٍ وِ ثَوَابِ كَلِمَةٍ وِ عَمْرَةٍ وِ عَزْرَةٍ كِتَابِ مَنْ حَجَّ اَوْ اَعْتَمَرَ وِ عَمَلًا مَعَ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
 اَرَكِه زِيَارَتِ كُنْتَ حَسِينِ رَا وِ رُزِ عَا شُورَا اَرِ حَامِيكِه كِه بَا بَيْتِ مَلَقَاتِ كِه بَا خَدَا اَبُو ثَوَابِ وِ دَرِ اَرْحَمِ اَرْحَضَتِ عَلَيْهِ
 وِ عَمْرَةٍ مَا نَدِ ثَوَابِ كَيْتِ كِه حَضْرَتِ رَسُوْلِ حَجَّ وِ عَمْرَةٍ وِ عَزْرَةٍ كِه دِه شَبَّ وَا زَنْفِيدِ وِ رَا شَبَّ رُوَايَتِ رُوَايَتِ
 قَالَ رُوِيَتْ مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ عَا شُورَا غَفَرَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ قَالَ وَرُوِيَتْ اَنْ
 يَقْضِي حَقَّ رَسُوْلِ اللهِ وَحَقَّ اَمْرِ الْمُؤْمِنِ وَحَقَّ فَا طَمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَلْيَزِ الْحُسَيْنِ يَوْمَ عَا شُورَا لِحَدِيثِ
 اَرَكِه زِيَارَتِ كُنْتَ حَسِينِ رَا وِ رُزِ عَا شُورَا بَا مَرُودِ خَدَا اَنْ كِه كِه شَبَّ وَا يَنْدِه اَوْرَا كُو يَدِ رُوَايَتِ شَبَّ هَرَكِه
 اَرَادِه كِه اَكِنْدِ بَرَا وِ رُودِه كِه حَضْرَتِ رَسُوْلِ اَبْتِ وِ حَضْرَتِ اَمْرِ الْمُؤْمِنِ وِ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَرِ
 بَا يَزِ زِيَارَتِ كُنْتَ حَسِينِ رَا وِ رُزِ عَا شُورَا اَوْ شَبَّ كِه رُوَايَتِ شَبَّ اَرِ حَضْرَتِ اَبِي مُحَمَّدِ ابْنِ حَسِينِ ابْنِ عَلِيٍّ اَلْحَمْدُ
 اَبْتِ قَالَ اَعْلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ صَلَوَةُ الْحُسَيْنِ وَزِيَارَةُ اَلْاَرْعِينِ وِ اَلتَّحَنُّنِ اَلْيَمِينِ وِ تَعْقِيْبِ الْحَسِينِ وِ تَعْقِيْبِ اَلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 كِه اَلْحَضْرَتِ فَرَمُودِ اَعْلَامَاتِ الْمُؤْمِنِ نَحْجِ اَسْتِ نَبِيَّهَ رُكْمَتِ نَا كِه زَارِ دَرِ وِ زِيَارَتِ اَبِي حَسِينِ وِ اَشْرَبَا بَيْتِ رَا سْتِ
 كِرْدَنِ وِ سَجْدِه مَرُودِ نَحْجِ وِ بِسْمِ اللّٰهِ اَرْحَمَنِ اَرْحَمِ اَبْنِ حَسِينِ وِ دَرِ جَمْعِ صَفْوَانِ حَمَلِ اَسْتِ قَالَ

قال

قال في مولاي الصادق عليه السلام في زيارة الأئمة في نزهة القهار وفعول السلام على ولي الله
 وحبيبته وذكر الزيارة إلى أن قال ونسلي بكسبين وتدعوها أحببت وتصرف الحديث
 كونه فرموده مولای صفاق علیه السلام در زیارت اربعین زیارت نیمایه در و سیکه آفتاب بلند شود میگویند
 سلام علی ولی الله حبیبیه و دورکت نماز سجوانه و دعای نیمایه آنچه که میخواهی و بازگردی و در خرد او دین زیر از حضرت
 صادق علیه السلام من نازق قبل حسین علیه السلام في كل جمعة غفر الله البتة و لم يخرج من الدنيا و في تفسير
 حسرة فيها و كان مستكنه مع الحسين بن علي عليهما السلام قال يا داود من الأئمة أن يكون له الجنة تجلو
 الحسين بن علي عليه السلام هر که زیارت کند بر حسین علیه السلام در هر جمعه خدا او را با تمام زنده و از دنیا بیرون میبرد
 که در فصل و حسرت از آن باشد و سخن او حسین علیه السلام فرمود ای داود هر که دوست دارد و از یک باشد
 در پشت در جوار حسین بن علی عرض کردم کس است که زیارت کند در هر جمعه او را در هر جمعه خدا او را با تمام زنده و از دنیا بیرون میبرد
 هل لك في حق الحسين عليه السلام قلت في نزهة حصلت فذلك قال كيف لا اذ هو والله تكلم به في كل ليلة
 جمعة ثم بسط الملائكة الألباء الأنباء والأوصياء و صلى الله عليه و آله افضل الأئمة قلت جعلت
 فذلك فروره كل جمعة نذرك زيارة الرب قال نعم يا صفوان أكرم ذلك بكنب لك زيارة قبر الحسين كونه فرموده
 حضرت صادق علیه السلام آیه ترا را میست و در حسین عرض کردم زیارت میانیم او را نسود و چگونه زیارت
 نمی بینایم او را و حال آنکه عیال زیارت میکند هر شب جمعه بعد از آنکه نازل میشوند بوی او و پیغمبر او و همه آنها و حضرت
 محمد افضل پیغمبران عرض کردم فدای تو که دم اگر زیارت غایم او را هر جمعه درک بینایم زیارت خدا را فرمود آری
 یا صفوان لازم کن اینرا نوشته باشد تا زیارت بر حسین علیه السلام و این قضیه است تا آخر حدیث در این باب نور
 اجمالیست برای بعضی از امور مهمه پس بدان هر که نامل کند در خیرای انجام و در بعضی دیگر از مقامات گذشته
 میداند حقیقه آنچه هشاره کردیم بوی آن از سیکه زیارت سید الشهداء افضل است از همه اعمال و چگونه حسین
 نباشد با سیکه شختی زیارت آنسرور در بعضی اوقات برابر می شود با هزار حج و هزار عمره و هزار غزوه بای هر سال
 و در روز عرفه برابر می شود با هزار هزار حج که حضرت قائم صلوات الله علیه و آله باشد و هزار سینه آزاد کردن
 و هزار اسب در راه خدا دادن و پیکره میفرماید خدا او را از بالای عرش و همیشه می شود در زمین که بوی و شمع
 نیز که مطلق زیارت آنحضرت برابر می شود با نود و پنج از حج ای حضرت رسول بفرم اینها و غیر اینها از ثوابها و در حدیث
 که در زیارت هر گاه کوی بکدام معنی حمل نیمایه فضل بودن را آیه مراد از فضل بودن در کلام تو مراد از آن
 بسیار است از ثواب نزد خدا یکمرت مجوبیت است نزد با رحمتی ای مراد اشدت علت حسن و اهدیت در او
 جواب گویم دو معنی اول با هم مستلزم باشد و اما معنی سیم او هم ممکن است که اراده شود در مقام هر گاه کوی با
 مراد از حج و عمره و جاد و صدقه و مثل آنها معنی است که اعم و شاکست بر واجب و مندوب یا مراد از آن
 مندوب است از این عبادتها جواب گویم مراد مقتضای محقق اعم است که شامل بر همه آنهاست و انکار نکند از آن
 که سیکه بجزیه و تاملش اندک باشد و چگونه چنین باشد با اینکه قرینه ای داله بر مطلب نیست و بعضی از قرین
 در آنچه موجود در پیش چشم است زیرا که هر حج از حج ای حضرت رسول صلوات الله علیه و آله و عمره ای او و همچنین
 از حج ای حضرت قائم اعم از آنکه باشد این حج تا از تمام مندوب یا بعضی از آنها واجب فضل است نزد خدا
 از هزار هزار هزار حج و حجی که از غیر معصوم باشد بر سیکه هر غزوه باقی مرسل نباشد مگر از عبادات و همه غزوه
 مندوب بسیار است و چنانکه ثابت می شود از ظاهر آیات مطلب و اخبار فهمیده می شود همچنین ثابت
 می شود باین قرآن کثیره و از جمله قراین اقوی در انبیا است که امام علیه السلام یکی از این عبادتها
 مذکوره را عقیده نفرموده که مندوب باشد با وجود بودن تمام محتاج بر بیان هر گاه کوی هشاره نموده
 حضرت صادق در بعضی اخبار زیارت عرفه باین قید و آن فرمایش آنسور است که میفرماید میگویم کفایت
 میکند این از حج اسلما مگر از هیر اما معنی زمین که حج اسلما را اینجا آورد و قصد حج و عمره است تا نابد و باقی

شود و اورا کار دنیا یا مانی دیگر از حج پس باید تفریحی در زور عرفه کفایت میکند اورا از ادای حج فریاد میکند
 خدا و ثواب اورا باین زیارت تا آخر دنیا این هم خاک می آید آنگاه در خلاف مطلب تو از اطلاق و دلالت میکند
 بر معنی بودن مبتدوی میگویم بر اینکه این خبر نیست از آنکه دلالت دارد بر خلاف مطلب یا تعیین پس ادعا
 کردیم که زیارت سید الشهدا علیه السلام با قضا میماند حج اسلما از صاحب تکلیف برای بودن زیارت اصل
 از حج واجب بر او بلکه میگویم که زیارت آنرا در فضیلت از همه عبادتها و اعمال برتر خواهد بود و خواه
 مستحب باشد این از کجا سقوط تکلیف واجب را برسد بلکه این خبر نیز از مؤیدهای مطلب و قراین و آله
 بر آنست نزد امان نظر بعد برستیکه ظاهر رود و صخره قرنیه خبر این معنویت که گذشت در فضیلت و شرف کربلا
 این ایه معنوی که عرض کردم بجزت صادق که خدا واجب کرده مرد را حج بیت را و ذکر نموده زیارت
 حسین را حضرت فرمود هرگاه چنین باشد برستیکه این چریت که خدا آفرین کرده آمده است قول حضرت علی
 که یا بن آدم صبح کردن زوار است از خدا برسد لیکن خدا از ابرندگان واجب کرده آینه است که اهرام هرگاه در
 بود بجهت محرم فصل بودی لیکن خدا از ابراد غیر محرم قرار داد اینست حدیث پس این چریت که می آید آنگاه است
 در آنکه بعضی از سنده و بابت فضیلت از بعضی جهات هرگاه گویند که ستر شده در مجلس که واجب افضل از
 سنده است نظر بقاعدتین و قیاس عقلین با بعضی مصلوب خوبه او نمونگد حسن او بیشتر شود واجب نمیشود خلاصه
 احکام تا بعت مصالح و مفاسد و اقیه و این مطلب خراب نماید بنای اورا که تو بر آنه که میماند کلاما که زیارت
 در مثل ای مقام بجهت را ایل نمودن بشود و خیالها از کس یک بشود بخواهند و کدام عقل جایر بشمارد آنکه زیارت
 اسلام که وجبت بر مکلف افضل باشد از حج سنده و از کس که عارف باشد بخدا حج معصوم او و اگر کسی از سنده
 دور آمده بسوی که راد که استر قیا یا اینکه گوید آن افضل است از عمره سنده و یا بنده آزاد کردن سنده و
 یا مثل آنها از عبادات بزرگ سنده و به شام باشد بر تقوی بسیار و اگر چه این بقاعده عقیده است لیکن قبل
 تخصیص است و سنده از نموده جمیع برستیکه در بعضی از مواضع تخصیص فیه ظاهر این بقاعده اگر چه در ظاهر روشن
 از قواعد عقیده است الا اینکه آنها نزد صاحب نظر و قیاس از آنچه است که آنها را اصل نیست بلکه کلام حضرت
 امیرالمؤمنین حضرت صادق در قضیه سجده حرام کشف نماید از اینکه آنها از امور و عبادت که بشود حکام و قواعده
 عقیده است هرگاه گویند بوی حق کردی در بعضی از مقامات و قضیاتی اصولیه خود بقاعده تلازم عقیده یعنی بقاعده که
 هر عقل آن حکم بنیامین هم بر آن حکم نماید و بعکس آن و همچنین بقاعده منوط بودن امر در حکام بر مصالح و مفاسد
 و اقیه از جمله قواعد عقیده است که تکلف نماید از مقتضای خود در ماده از نواد آمانیت کلام تو در اینجا شرف
 بکلام تو که ذکر کردیم میگویم من لایم سنده از بنیامین باین دو قاعده لیکن آنها منافات ندارند بوجهی از وجود
 آنچه ما در اینجا میگویم که دریم پس هرگاه خواهی که آشکار نماید بسیار پس بوی برستیکه بسیار نمودیم در بحثهای
 برستیکه خوبتر یا گاه بذات سنده و گاه بصفت ذاتیه باشد و گاه بوجه و اعتبار باشد و همچنین است حال در
 فتح اشیاء برستیکه مذاب و برستیکه اگر چه از بخت قول تر نموده الا آنچه ما استیاد کردیم اعم است بحسب موارد
 و مجاری از تنسیخ مذاب پس بر آن تفرع است آنکه مایه میشود سنده و که افضل باشد از بعضی واجبات همچنین
 که حسن ذاتی برای این سنده و حسن او بصفت لازمه تقاضا نماید برستیکه افضل باشد از بعضی حساب معنوی
 در شرع واجب نشده نظر کلیه و اقیه خفیه و واجب شده مادون او بحسب فضل و شرف بجهت در اقیه خفیه و کلام
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و همچنین کلام حضرت صادق از آن چریت که اشاره نماید باین معنی هرگاه گویند
 گذشت در بعضی اخبار که حدیثی است زیارت میکند ام حسین را در شب جمعه معصود از آن کلام صحبت میگویم که معصود از
 عبادت است که وارد شده در بعضی اخبار عرفه برستیکه ابتدا میکند خدایتان نظر کردن بسوی زوار پس شب عمره
 قبل از نظر کردن بسوی اهل موهبت تا آخر خبر با بعضی برستیکه فیوضات الهیه که بشماره نیاید و رحمت واجب
 از خدای عزوجل که هرگز و ذره کوچکی از آن بزرگوار وزن عرش و کرسیست نازل نمیشود در شب جمعه

حسین و فراد و قبه آن در حاشیه بسیار نزدیکتر است از آن رحمت تا که در غیر شب جمعه باشد و هرگاه
 در هرگاه خواهد که خبر در بارش بر منی که بارگیز و دقیق تر از این باشد پس نظر پیش بآنکه بیاید در بعضی مجلس این کتاب
 در هرگاه گویند که ام زیارت از زیارات در اوقات شریفه افضل است از همه زیارات که این سلسله محتاج است
 است بحد بسیار از مقامات در باب مذکور و عموماً میان و همچنین در باب وصایا و اوقاف و احوال
 این یکویم بدستیکه افضل همه زیارات روز عرفه بعد از آن زیارت سید شهبان بعد از این بناط امر در پر جمع و تفصیل
 یعنی پنج بعضی زیارات در اوقات شریفه بعضی دیگر از آنها به بسیاری اخبار و مکرر شدن آنهاست
 در کتب معتبره یا با بنابر که متضمن گفته زیاده بیان مراتب ثواب و درجه را در بعضی زیارات از جهت
 و کثرت بجز اخبار کثیره فراگرفته آنچه را که اجبار فیه فراموش از زیاده ثوابها و درجه پس بگو در این وقت افضل
 آن زیارت که در شان آن اخبار بسیار وارد شده و عکس این هم ممکن است اگر چه مناط اولی اوقات است
 بعد ما ترک کردیم بیان و بطور ادراک این مقام زیارت از جهت کفایت بودن بقاعده و اعتماد و عزم زک و قصد
 اختصار مخفی نماید اخبار که در باب زیارات مطلق وارد شده سیاق آنها حضور در حرم شریف و زیارت
 نزد فرشته علیهم السلام بگویم چنانچه می شود از زیارت در عرف و لغت الایسکه با وجود این ممکن است گفته شود
 بعضی از اخبار که وارد شده در بعضی زیارتها یعنی در بعضی اوقات شریفه شامل می شود زیارت کردن از دور
 و این شامل شدن شریفه به درجه از احکام فرعی و درجه از مقامات شرعی بزرگ دارد و که شایسته
 باشد این در هر حال از دور زیارت که در خبر اخبار وارد شده و در خبر حسن این نور است قال کنت افا
 و یونس ابن عتبیه عن ابي عبد الله و کان اکثر الناس قال له انی کثیر ما ذکر الحسین فاتی شیء اقول
 قال علیه السلام قال صلی الله علیه و آله انما ذکر الحسین فاتی شیء اقول
 کوی من ویوسل بنی بستان نزد ام جعفر صادق بودیم و او سئنا از ما بزرگتر بود عرض کرد هر روز که من بسیار
 ذکر می نمایم حسین علیه السلام پس چه می گویم فرمود بگو صبح تا شب یا عجمه است سه مرتبه بدستیکه سلام میدهد
 او را از دور و نزدیک و در خبر سردار حضرت صادق قال باسد بر تو زود قبر الحسین حاکم الله
 فی کل جمعة قلت جعلت فداک قال فما احفاک قال کثر زور بیکر کل جمعة قلت قال کثر زور بیکر کل شهر
 قلت قال کثر زور بیکر کل سنة قال قلت فیکون الاک قال ما احفاک الحسین علیه السلام اما علمت
 ان لله الی الله ملک شعثا غبرا یبکون زور بیکر لا یضرون و ما علمت باسد بر ان زور الحسین علیه
 السلام و کل جمعة یسبح الله فی کل یوم مرتبه قلت جعلت فداک ان یبکون بیکر فاسبح لک لک قال لا یصعد فوق
 سطح مینة و تیرة ثم ترفع رأسک الی السماء ثم یسبح الحسین بقول السلام علیه
 یا ابا عبد الله السلام علیه و رحمة الله و بکایک لک زور بیکر فرمود باسد زیارت یک مرتبه
 در هر روز عرض کردم نه فدای تو کردم فرمود چه قدر بخود جفا کرده فرمود آیا زیارت نمی نماید او را در هر جمعه
 عرض کردم نه فدای تو کردم فرمود در هر ماه عرض کرده فرمود آیا زیارت نمی نماید او را در هر سال
 عرض کردم گاه اتفاق می افتد فرمود باسد بر چه قدر جفا بخود نموده ای آید انسته که خدا را دو هزار
 عکس است بگرد و جفا نموده که می نمایند او را و زیارت میکنند او را آرام نمی شنند چه شده بر تو ای سید
 که زیارت نمی کنی حسین را در هر جمعه پنج مرتبه و در هر روز یک مرتبه عرض کردم فدای تو کردم میان و قرآن بسیار
 سافت فرمود که بالای ای خود برو و بر است و چ خود التفات کن بعد سر خود را بسمان بند
 طرف قبر اقص کن و بگو السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک و رحمة الله و برکاته نوشته شود ترا ثواب
 زیارت نه ثواب یک زیارت معادل ثواب یک حج و عمره است و روایت کرده این خبر را جماعت بسیار از کاتبان
 و شیوخ و در خبر علمه از حضرت ام جعفر علیه السلام انه ذکر له ثواب زیارة الحسین علیه السلام و یوم
 عاشوراء فقال له قال ان کان فی سبیل الله و اقا صبه و کرمیک الصلح الی ذی ذالک الیوم فقال کان لک الله

مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْلَةَ ثَلَاثِ عَشْرٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَهِيَ اللَّيْلَةُ الَّتِي يُحْيَانُ لَكُونُ
لَيْلَةً فِيهَا يَفْرَقُ كُلُّ سَجْدَةٍ صَالِحَةٍ أَرْبَعَةَ وَعِشْرِينَ أَلْفَ مَلَكٍ كُلُّهُمْ يُسْتَأْذِنُ اللَّهَ تَعَالَى لِتَزِيَارَةِ
الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ بِحَدِيثٍ أَنَّهُ رَوَى أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَخْتَارُ فِي
دَرُوزِ عَشْرِ رَهْضٍ كَرَمِ زِيَارَتِ بَرَاءِ كَيْسِكِ دَرِ شَرْعِي دُوَّ وَتَمَّزَانَ شَبَهَ دَاوُدَ الْكَلْبِيَّ بِشَدِّ آيَةِ بَدْنِ بَدْنِ بَدْنِ بَدْنِ
فَرَمُو دُجُونِ خَيْرِ شَبَهَ بَرُو دُجُونِ دِي بَلَايِ تَلِّ مَسْدِي وَشَرَهَ عِيَادِ بِي بِي بَدْنِ بَدْنِ بَدْنِ بَدْنِ بَدْنِ بَدْنِ بَدْنِ بَدْنِ
وَدُوْر كَعْتِ نَا زَبَكْدَارِ دَسِي كُنْ بِنِ بَا بِي دَرِ اَوَّلِ رُوْرِ قَبْلِ اَزْ طَرْشَا بَعْدَ زِيَارَتِ طَوِيْعِ ذَكْرِ نُوْدَهَ فَرَمُو دَرِ كَاهِ قَا دَر
بَا شَهَ اِيْنِكِهَ هَر رُوْرِ اَزْ اَزِيَارَتِ كُنْ اَزْ فَاتَهَ خُوْدِ بَا بِنِ زِيَارَتِ سِپَسِ كُنْ اِيْنِتِ حَدِيثِ مَقَامِ بِلِيْتِمِ دَرِ شَهَ
بِي بِي خُبَارِي كِهَ دُوْر دَشَدَهَ دَرِ حَرَمِ حَمِيْنِ كِهَ مَسْجِدِ اَسْتَبْرَكِ جَبْنِ بَرِيْتِ اَنْ دُوْر مَرُوعِ مَسْوِيْرِ عِيَادِ اَزْ حَرَمِ
صَادِقِ فَرَمُو دَكْ حَرَمِ حَمِيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِيْجِ فَرِيْحِ نَهْتِ اَزْ چَا رَطْرَفِ وَدَرِ مَرَسِدِ دِي كَرِ اَزْ حَضْرَتِ صَادِقِ فَرَمُو دَحَرَمِ
حَمِيْنِ وَنَحِيْ دَرِ فَرَسْمِيْ نَهْتِ اَزْ چَا رَجَا بِ قَرُوْر مَرَسِدِ دِي كَرِ اَزْ حَضْرَتِ عَلَيْهِ السَّلَامِ نِيْرُ يُوْخَذُ طَائِفِ الْبَحْرِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَمَضَانَ فِي ثَلَاثِ عَشْرٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَهِيَ اللَّيْلَةُ الَّتِي يُحْيَانُ لَكُونُ
فَا كِ فَرِ حَمِيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ دَرِ زُوْرِ قَبْرِ مَعْتَا دُزْرَاعِ وَدَرِ طَرِيقِ خَرَمِ مَعْتَا دُزْرَاعِ وَدَرِ مَعْتَا دُزْرَاعِ وَفِي طَرِيقِ هَرُوْرِ دُجُونِ
اِنْ اِسْحَ اَبْنِ عَمَارِ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُوْلُ لَوْ صُيْحِبَ قَبْرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعْرُوفَةً مِنْ عَرَضٍ اَوْ اِسْتَحْنَانٍ بِأَيِّ
قَلْبٍ صَفْتِ مَوْضِعِهَا قَالَتْ لِيْسْتَمِعُ مِنْ مَوْضِعِ قَبْرِ الْيَوْمِ حَسَنَةً وَعَشْرِيْنَ ذِي اَلْعَامِنِ اَحْسَنَ رَجُلِيْهِ وَحَسَنَةً وَعَشْرِيْنَ ذِي
مِنْ اَحْسَنِ رَجُلِيْهِ وَمَوْضِعِ قَبْرِ مَنْ يُوْجِدُ فِيْهِ نَفْسَةً مِنْ رِيَاضِ الْكَيْفِيَّةِ وَمِنْدُ مِعْرَاجِ بَعْرِجِ فِيْهِ اَعْمَالُ ذِي اَلْعَامِنِ اَحْسَنُ
وَمِنْ مَلَكِ اَلْاَسْمَاءِ اَهْلِيْ شَيْخِيْمِ اَزْ حَضْرَتِ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ يَمِيْرُ دَرِ بِيْتِيْ كِهَ رَايِ زِيْنِ فَرِحِيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ حَرَمِ حَمِيْنِ نَهْتِ
هَر كِهَ بِشَنَّا سَدَّ اَزْ اُوْپِيَا هَ بَرُو دَا وَپِيَا هَ دَا وَهُوَ عَرَضِ كَرْدِمِ تَقْرِيفِ فَرَا صَدَّ اَزْ اَفَرُو دِ مَسْجِدِ اَزْ زِيْنِ قَبْرِ سَتِ كِهَ اَمْرُوْر
بِيْتِ پُوْنِجِ ذُوْرِ اَزْ جَابِ بَا اِيْشِشِ وَبِيْتِ پُوْنِجِ ذُوْرِ اَزْ طَرَفِ سَرَا وَزِيْنِ قَبْرِشِ اُوْ اَفَرُو دِ كِهَ دَفْنِ شَدَهَ بَا بِيْتِ
اَزْ بَا عِنَا بِيْ بِيْتِ وَ اَزْ اَوْتِ مِعْرَاجِ كِهَ اَعْمَالِ زُوْ اَسْتِ دَرِ اَنْ بِي بِي اَسْمَانِ بَا اِيْرُو دِ وَ مَلِكِ دَرِ اَسْمَانِ وَ زِيْنِ
نَيْتِ كَرِيْشَانِ سُوْ اَلِ فَيَا هِيْهِ اَزْ حَرَمِ اِيْنِكِهَ اَذْنِ دَرِ اَشِيْ نَرَا دَرِ زِيَارَتِ قَبْرِ حَمِيْنِ فَوْجِيْ نَا زِلِ يُوْدُ وَ فَوْجِيْ بَا اِيْرُو دِ
وَدُوْر دِي كَرِ اَسْمَانِ مَوْضِعِ قَبْرِ الْيَوْمِ حَسَنَةً وَعَشْرِيْنَ ذِي اَلْعَامِنِ اَحْسَنَ رَجُلِيْهِ وَحَسَنَةً وَعَشْرِيْنَ ذِي اَلْعَامِنِ اَحْسَنَ
وَحَسَنَةً وَعَشْرِيْنَ ذِي اَلْعَامِنِ اَحْسَنَ رَجُلِيْهِ وَحَسَنَةً وَعَشْرِيْنَ ذِي اَلْعَامِنِ اَحْسَنَ رَجُلِيْهِ وَحَسَنَةً وَعَشْرِيْنَ ذِي اَلْعَامِنِ اَحْسَنَ
يَنْفِيْ سَجْ كُنْ اَزْ زِيْنِ قَبْرِ اَسْمَانِ كِهَ اَمْرُوْر دَرِ اَسْتِ بِيْتِ پُوْنِجِ ذُوْرِ اَزْ طَرَفِ سَرِشِ وَبِيْتِ پُوْنِجِ
ذُوْرِ اَزْ طَرَفِ بَا اِيْشِشِ وَبِيْتِ پُوْنِجِ ذُوْرِ اَزْ اَسْتِ اُوْ وَبِيْتِ پُوْنِجِ ذُوْرِ اَزْ اَسْتِ رُوْشِ وَدَرِ صَحْحِ عِبْدِ اَتَدِ اَبْنِ سِنَانِ
اَزْ حَضْرَتِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُوْلُ قَبْرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَشْرُونَ ذِي اَلْعَامِنِ اَحْسَنُ
رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْكَيْفِيَّةِ كُوْ يَشِيْمُ اَزْ حَضْرَتِ كِهَ يَمِيْرُ دَرِ جَبْنِ بَرِيْتِ بِيْتِ پُوْنِجِ ذُوْرِ اَزْ اَسْتِ اُوْ وَبِيْتِ پُوْنِجِ ذُوْرِ
بَا بِيْتِ اَزْ بَا عِنَا بِيْ بِيْتِ وَدَرِ مَرَسِدِ جَبَلِ اَزْ حَضْرَتِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ قَالَ اَلْاَثَرُ مِنْ قَبْرِ الْحُسَيْنِ
عَلَى عَشْرَةِ اَمْثَالِ بِيْتِ اَزْ جَبْنِ سَلَامِ بَا بِيْلِ اَسْتِ وَدَرِ رُوْ اَسْتِ صَدَقَ قَالَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ حَرَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى حَسَنَةِ عَرَابِ مِنْ اَنْفِعِ حَوَائِيْ لِقَبْرِ فَرَمُو دَرِ
حَمِيْنِ بِيْجِ فَرِيْحِ اَسْتِ اَزْ چَا رَجَا بِ قَرُوْرِ اَزْ حَرَمِ اَزْ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ قَالَ طَيِّبِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِيْهِ شِفَاءٌ وَاِنْ اَخَذَ عَلَى رَأْسِ مِيْلِ اِلَى اَلْحَرَمِ حَدِيثِ فَرَمُو دَخَا كِ قَبْرِ حَمِيْنِ دَرِ اَنْ شَفَا اَسْتِ اُوْ
بَرْدِ اَسْتِ تُوْدُ اَزْ اِيْكِ دُوْسِيْلِ دُوْرِ اَزْ اَمْرُوْرِ تَلْ اَمْرُوْرِ دَرِ اَنْ اَمْرُوْرِ تَلْ اَمْرُوْرِ تَلْ اَمْرُوْرِ تَلْ اَمْرُوْرِ تَلْ اَمْرُوْرِ
اَكْرِهَ تَرْجِيْحِ دَرِ دَبِ خُبَارِ بَرْتِيْجِيْ صَحْحِ بُوْدُشِ صَبْطِ اِلَاحِ تَا خَرِيْنِ اَلَا اِيْنِكِهَ بَا وَجُوْدِ اِيْنِ اَنْ خُبَارِ هَمِ بَار مِيْرُو دِ بَا وَ
بَا يَمِيْنِكِهَ مَلِكِ اَسْتِ اَعْمَا دَرِ هَمِ اِيْنِ خُبَارِ بِيْتِ اَسْتِ تَرْبِيْ اَمَّا وَ اِحْكَامِ وَدَرِ جَمِيْ چِنْدِ وَ مَقَامَاتِ بِيْتِ
مَانْدِ مَقَامِ اَهْذِ تَرْبِ بَرَايِ شَفَا وَ مَقَامِ عَمْدِ اُوْ بِيْنِ اُوْ اَمْرُوْرِ اُوْ وَ وِصِيَّتِ اُوْ وَ مَقَامِ تَرُوْمِ اَمْرُوْرِ تَرْبِ بَرُو دِ شَدَهَ
بَرَايِ شَفَا وَغِيْرَ اِيْنِيْهَا اَزْ مَقَامَاتِ بِيْتِ اَسْتِ اُوْ اَمْرُوْرِ اُوْ دَرِ شَدَهَ دَرِ اَبْوَابِ زِيَارَاتِ وَ مَقَامَاتِ اَسْتِ

و همچنین سینه اخباریکه وارد شده در شان که بلا بیان شرافت آن و بیان حد او سایر تعلقات او از اخبار معتبر است که مکرر است در کتب بزرگان اشیاخ از طبقه اول و دومی و سومی و چهارم و بالاتر ایشان و این چند کتب شیخ مفید و ابن قلوبیه و صدوق و کلینی و الاثر آن کسانیکه اقرار نموده اند بر اینکه آنچه در کتب ایشانست اخبار صحیح است یعنی عمل شده در میان صحاب و شهادت بنیکه بر آن اخبار بنای دین گذاشته میشود پس در اینجا حال حمل میشود ثقاوت و اختلاف در این اخبار بر اختلاف و تفاوت بحسب شرف و فضیلت پس از خاک زمین که نزدیکتر باشد بقبر بزرگان افضل و شرف می باشد و زیاده باشد فضل و شرافت بحسب نزدیک چنانکه آنها کم می شود بجهت دوری قدی شایسته بود انیه و در آن اشاره است با مورخه که علقه دارد بجهت مقامات گذشته یا بعضی از آنها و غیر آنها تزیین اول در اشاره بحقیقت زیارت و معنی آن بدانکه حقیقت زیارت عبارتست از حضور زائر نزد زیارت شده و فخر شده آن در حقیقت بحسب عرف و لغت چیز زائری بر این و ثابت شده برای آن حقیقت شرعی و نه حقیقت مشرعه بعضی از آداب و مشروط ظاهری و طبیعی معنوی علاوه شده در شریعت از جهت اعتبار بخود آنها یا از جهت حصول کامل و فضیلت زیارترا چنانکه مطلع شدی بعضی از آنها حکم اعتبار آداب و شرایط از ظاهریه و مغویه طبیعی لازم مکرر فعل آنها را در شرح بعضی که معیار باشد یعنی عزیزی با مکن است اینکه گفته شود اگر چه حقیقت شرعی معیار یا معنی عزیزی ثابت گشته الا اینکه قول به ثبوت حقیقت مشرعه یعنی معنی اعتبار تسلیم زائر و صلوات فرستادن او زیارت کرده شده از آنچرا میست که نزد کتبت بحق مکرر اینکه گفته شود در کتبت اعتبار اینها لازم مکرر فعل را در نزد مشرعه پس میگویم در هر حال حاضر شدن زائر برای شریف سلام و صلوات فرستادن بصحان آنها بهر لفظ که زیارت کننده بخواند از آنچه داخل باشد در زیر و اصل است زیارت که مطلوب است و زمانیکه زائر صاحب ملکه فوزیه باشد و آسگار شود در آن شوق زیارت در راه خدا برای خیر میسرین و ایمان مخصوصین علیهم السلام زیارت او زیارت تام و کامل خواهد بود اگر چه زیارت کند با لفاظی که از خود درست و شامل باشد بصلوات و سلام و مدح و ثناء و مانند آن اگر چه بلفاظ غیر عربی باشد نیکو فضل کامل و شرف تام زیارت بلفاظ عربیست که شامل باشد بصلوات و سلام بسیار و جمله اوصاف امام علیهم السلام که زیارت کرده شده است و خصوصاً زبانی که لفاظی او بعضی فضیلتی را در بیان گفته باشد که بعضی علماء اعلام آنرا جمع کرده و زیارتیکه از آن مخصوصین ما ثور است از آنهمه نایب افضل است و زیارات ما ثوره از ایشان بسیار و آنچه ایشان وارد شده بطریق صحیح اصطلاح صحیحین و همچنین آنچه بطریق متعدد وارد شده و مکرر شده ذکر آن در کتب معتبره فضل قسم و کاملترین صیغه است از تمام زیارات ما ثوره و ظاهر نیست که در زیارت سیده اشهد لفظ صلی الله علیه و آله یا با عجب تهنه مرتبه یا کبریه از زیارات ما ثوره است بجهت وقوع آن در غیر اخبار چنانکه و انسی هرگاه از من برسی در باب زیارت نایب که شکر کسیکه قادر است بر خواندن زیارات غریب مطلقاً خود ما ثوره یا غیر آن چه میگوید میگویم تا نبی که شکر تصور باشد بچند وجه و قسم یکد فخر نیت کسی از کتب محض از باب استحباب است و مرتبه دیگر برای بردن آدر و بخش خود از مرتبه اول است و عاقبت شدن رسول الله و ائمه علیهم السلام است و مرتبه دیگر از باب تکلیف است که نذر یا مانند آن ثابت باشد زیارت کسب رتبه و مرتبه دیگر سبب و صیغه است است و هر یک از این قسمها تصور باشد بچند قسم اول اینکه واقع شود صیغه نایب که حق و اجاره بطریق طساق یا نیمی که واقع باشد صیغه اجاره برای زیارت در زمانها معلوم و معتبره که عدد زیارت معلوم و معین باشد با حاضر شدن در حرم شریف و ذکر نشود در نفس صیغه اجاره کیفیت زیارت یعنی از جهت لفاظی و کلمات خوانده میشود و در وقت زیارت یعنی از لفاظیکه شاملست بصلوات و سلام و مانند آن بر امام زیارت شده و قسم آنکه واقع باشد صیغه اجاره بخو که اطراف و حد از همه جهات معین باشد بنیکه تصریح کند چیزی شده زیارت کردن در زمانهای مخصوص و معین و تصریح کند نیز بنیکه چیزی مخصص است در خواندن یا نیمی که بخواند آنچه مکن باشد از خواندن مطلقاً یا معنی هرگاه اوقات زیارت از عربی یا

۵۱

بخواند عمر غیر مائور بخواند و هرگاه قادر باشد غیر عرب هم بخواند قسم اینکه نصیح کند بخواندن زیارات مائوره
یا غیره مطلقا پس هر یک از تقدیرهای مذکوره یا هر یک از کمال چهر شده عالم است یا جاهل ایشتم اول پس قابل ایشتم
بصحیح بود و صیغه اجماع و حصول برائت و تمه برای هر شده یا آنچه میآورد و بان می آید آنچه قادر باشد اذ آن وقت
این وقتی است که نایب گرفتن از باب استجاب باشد آواز میکند بند زیا وصیت و مانند آنها لا یشبه در آن
اشکاست نه از جهت صحت صیغه و باطل بودنش زیرا صیغه ظاهر صحیح است بلکه از جهت حصول برائت و تمه
برای چیز کسیر است و سبب اشکال پوشیده نیست بر شخص عارف و انا قسم دو قسم جاری میشود در آن هر آنچه
اشاره نمودیم بوی آن در قسم اول حرف کفر و انا قسم دوم در صحیح بودن عهد در آن اشکالت خواهد بود کسیر کسیر
عالم باشد هر یک از جیره قادنیت از خواندن زیاراتهای مائوره یا هر یک از جیره مطلقا یا بر آن جاهل باشد آری کسیر است
گفته شود اشکال رفع میشود در همه آنها اشکال باور است اینکه قول صلی الله علیه و آله یا اعیان است و رحمت است و برکت
داخل است زیارت مائوره و کفایت میکند که آنرا گفته شود اطلاق صیغه ما و همچنین مذرا و قسم ما و وصیت ما
مشمل می باشد مثل این زیارت و بعارت دیگر نقیضه اگر چه از قسم زیارت مختصرت و از زیارت مائوره است
بنا بر آنچه اشاره گذشت بر آن آلا اینکه کفایت کردن بر آن در باب مذرا و عود و مثل آنها محل اشکالت و در خبر
بنا بر بیست اذ اقیبت الفرات فاعلم ان علیک ثم ائمتنا کعبه و قل صلی الله علیک یا ابا عبد الله صلی الله علیک یا
یا ابا عبد الله و قد نمت فی زمانه ما یکم آدمی فرات غسل کن و کسهای خود را پیش بعد یا غیر شریف و کس صلی الله علیه
یا ابا عبد الله تحقیق زیارت توقا م میشود این بود حدیث ظاهر است که این در حال تقی است و خواندن زیارت
مائوره با دعا خواننده و تقیم کننده و تقیم کننده تقیم کننده بخواند که بعد از آنکه در این کسیر کسیر کسیر
در غلطی مائوره و یکس که بر او است بود یعنی یکس که بخواند مائوره داشت بعد از آنکه کفایت صلی الله علیه و آله یا
یا ابا عبد الله و رحمت است و برکت است و از آنکه بخواند مثل این باشد کسیر سلام صلی الله علیه و آله یا اعیان است و رحمت است و برکت است اول
از خواندن زیارت مائوره که شکل بر طبقین و غلطی که تغییر دیند می را تخیل حریف در اشاره کسیر است
که ذکر کردیم در این کتاب و بعضی از خواننده و مقامات مکتوب است زیارت سید الشهداء و تربت شریفه و
و غیره از برای انحصار و کفایت با هم پس این عنوانها و مقامها مانند عنوان سحبت بود و در غلطی که زیارت از
فراست و غیر آن و عنوان و سبب نبودن غسل زیارت و عنوان استجاب دعا در وقت غسل زیارت مائوره
و عنوان استجاب شفا خواندن تربت شریف آنروز و تبرک جستن آن مسبین و کثرت دعا و کلام اولاد آن و کسیر
سبب و در وقت رسیدن دور وقت مائوره و عنوان حرمت خاک خوردن حتی خاک قورانه که خاک قبر شریف
سید الشهداء بقدر خود عنوان است است از خواندن دعا در وقت اخذ تربت حنیفه برای شفا و عنوان
استجاب استیضاح از تربت حنیف و که دانیدش و عنوان استجاب بسیار دعا و طلب شفا خوردن زود شریف
و عنوان اینکه سحبت است کسی که اراده کند زیارت او را سه روز روز بگرد که آخر آنها جمع باشد بعد از
جمعه غسل کند و بان غسل بیرون آید زیارت در حدیثیکه بر وزن و عطر و کثرت خوب را ترک کند چمن و کسیر
و شکی را و عنوان کرامت خروج از حصار دینسین که و مدینه و کوفه پیش از ایشان جمعه و پوشیده نماند که اخبار
عنوان اول از ده مجاد است در بعضی آنها میزاید مردی ارشاد که غسل کند از فرات بعد یا غیر حسین در
حالتیکه عارف باشد یعنی او عطا کند خدا تعالی بر قدش که بر بعد و در کسیر در صدح قبول شده و صد
عمره قبول شده و در عذره که با غیر مرسل ایم حال که و شب و در بعضی آنهاست هر که بیرون آید از خانه خود در
اراده زیارت حنیف سلام دارد یا بی بی فرات و غسل کند از آن میباید تعالی او را از شر کاران در شب
سلام دهد یا بعد از نوشته میشود از فراتین در شبیکه از نماز خود فارغ باشد باید بر او ملکی و میگوید که حضرت رسول
ص سلام میرساند و میفرماید که گشت آن تو از مزیده شد عمل خود را از سر گیر و در بعضی آنها زیارت از فرات
غسل کند در حدیثیکه حسین علیه السلام اراده کرده ساخته میشود از خطای او ماند روزی است که از مادر خود

باشد و در بعضی آنست هر که غسل کند از آب فرات و زیارت کند قبر حسین علیه السلام اما نمودن روزی یکبار که از راه
 نزدیک شده در سبکخانه باشد از آن که چه کنایه بجهنم بود اگر قیامت باشد و در بعضی آیتها نیز تقدم بر میسر بود
 و میگذارد و ثواب حج مقبول است با این سنگ آن و در بعضی نواج و عمره و در بعضی آنهاست کسی که بیرون آید
 بوی در حسین در سبکخانه عارف باشد حق آوردن کرد و یفرات رسد و داخل شود در آب و بیرون آید مانند کسی باشد
 که از گناه خارج کرد و در سبکخانه برود بوی از تشریف بر قدره که بر میآورد و میگذارد و نمویسند خدا او را و حسنه
 و بخشنده گناه و در بعضی آنهاست که خدا را طاعت است مویسند بفرحین سبکخانه صدک مردی زیارت
 او را و غسل کند از غایب او در حضرت نضر صبح قدم علیه آله ای همانان فدایت با دست شمار از نفاقت من
 در بیست و یکمین روز حضرت امیر المومنین که من ضامن هستم بر آوردن حوائج شما و دفع بلا از شما در دنیا
 و آخرت بعد حضرت خیر و حضرت علی علیهما السلام از است و چپش از پناه خود بگیرند تا مرا حجت نماید
 بوسیله خودشان اینست حدیث و اما اینکه دلالت دارد بعد از دعوت غسل زیارت و آن زنده
 نموده به حدیث بعضی از آنهاست و در بعضی از آنهاست کسی که زیارت میکند حسین علیه السلام آیا
 بر اوست غسل کردن فرموده و در بعضی از آنهاست هرگاه بخواهد غسل کند و گزند و خوب زبده شرفش
 آید و اما عنون آنجاست عا در وقت غسل زیارت ما نوره دار یک خبر وارد شده که حضرت صادق
 را سبکخانه در غسل زیارت فارغ نموده عار خود اندک الله کبخله لی نور الذی نور الذی نور الذی نور الذی نور
 کل انوار و قاهره قلبه و جوارحه و عظمی و لحمی و دمی و عروق و عروق و عروق و عروق و عروق و عروق
 و تبرک حقیقی و سید ان ان کلام و در آن اولاد با کاشان و همراه داشتن آن در وقت رسیدن و تا غسل تسبیح
 و آن بعد از حدیث است بلکه ترغیب میکند تا بیت حدیث و در بعضی از آنهاست که قسم بخورد از رشته کسی
 او را چسبند تا قطع مگر آنکه نفع برده از او و در بعضی آنهاست کسی که در سبکخانه حسین را شفا از هر علت
 و اما آن از هر سبکخانه یک ارشاد از کبر و بسیده و بچشم خود که دارد و پس کند بسیار بدن خود و در
 بعضی آنهاست که او را علقی رسیده باشد ابتدا کسب سجده فراموشی شفا در خدا و از آن عقلت مگر از عقلت
 مگر و در بعضی از آنهاست که در آن شفاست از هر علت و اوست دوا بزرگ و در بعضی آنهاست که او فضل از هر سبکخانه
 که شفا بخوشیم جان بدستیکه ما بنوع نسیم بطنان و زمان خود و جی نیم در آن هر خبر او و در بعضی از آنهاست که کام حال
 خود را یکسبند تربت حسین علیه السلام بر سبکخانه آن است و در بعضی آنهاست عرض کردیم تحقیق ششتم شمارا
 از هر علت پس چگونه است اما آن از همه رسیدن فرمود هرگاه از یاد شفا و غیر آن تری بیرون بشود از
 منزل خود مگر اینکه با تو باشد از خاک قبر حسین و در زمان گرفتن کعبه اللهم ان هذا طین قبر الحسنین علیه السلام
 کلک کان قلبک لکنه تقاهم ربنا لا تاخاف قلوبنا لا تاخاف فایده که در کتب کلاماً آفرید گویند که آنحضرت فرمود
 بود خدا صبح نمود بدن مرا و بود آن تربت شریف مرا آن از همه رسیدن چنانکه ام علیه السلام فرمود فرمود
 گوید که بعد از آن بگوئی ندیدم تا آخر حدیث میگویم بر سبکخانه جمیع از علماء اعلام ذکر کرده آمد در شان
 تربت حسینیه از آنچه دیده بدیشده اند امرا اینکه گفت میشود از اینکه تربت حسینیه از او و اخرین دلیل
 نبوت خاصه و حقه مذمب امامیه است و روایت کرده طریقه علیه الرحمه در آل خود نیز حکایتهای عجب
 که فرار گرفته دلائل و افعلا در شفا خوشی تربت حسین از عجیب ترین آنچه شنیده ام است که واقع شده
 در زمان بعضی از سلفان صفویه در شهر صفهان و حاشا نیست که آمد سجایب سلطان ایلی از ارکان
 برای اینکه پانایه علمای اسلام که در این زمان بودند و وسیع نبوت پیغمبر و با شد این دلیل نبوی
 و سخن با طرم و عذر او را قطع نماید و بشبهه نامی او را جواب دهد و هرگاه عجز نمیشد از الزام این سخن
 شد امرشادر احتجاج بخواهد پس قرار نماید که شبا رخ نیستد و بود این غیر از آن کس که در علم

و هیئت و نجوم و کیمیا و طب و سایر اینها را با هم آموخت و در هر یک از اینها استاد بود و از حواریان خود میسر داد و او را در هر روزی با دست او بر حصار
 علماء و عوام میفرمود که با او بیعت نمایند از جمله آنها محدث کاشانی آخو فیض بود و بیعتی خطاب نمود که پادشاه
 شاه قدر به او را که بوده که از برای حسین امیر مومنان علیه السلام در خراسان و ایلی از این سخن در ششم شده گفت ای علم
 مسلمانان از عهد خود تجاوز نکن قسم تقییه و مادرش هر گاه تو میدانی آنچه را که من احاطه دارم از علوم و کلمات
 آری میبایدی که مثل من بشیبه کشده و حال معلوم میشود پس فاضل کاشانی دست بچیب برده چیری پرودان
 و گفت صیبت اینکه در دست من ایچو بقدر میسازد ز فکر فرود رفت پس از آن کیش متغیر و زرد شد حاصل فرود
 چرود و ظاهرش جمل تو و بطل شد او دعای تو ایچو گفت سخن میسازم آنچه در دست من است بسکن فکر و سکوت
 از حبه دیگر است کمال فرمود چگونه گفت آنچه در دست من است خاک از خاکهای بهشت و بسکن فکر من در
 که از کجا تو رسیده افضل گفت شاید در حساب اشتباه کرده باشی که قاعدات نام نیت ایچو گفت سخن تقییه و آن
 چنین است فاضل گفت چگونه تصور میشود این ای صیغرا آنچه در دست من است خاک که بکایت و غیر تقییه نموده که بر قطعه
 است از بهشت آیا میخوانی این یوری باشی که قطع داری بقاعده حساب خود تکلف از واقع نمیکند ایچو
 گفت راست گفته ای علم اهل اسلام من خستیا بر اسلام نمود در همان مجلس و این از بکت تربت خاب سید اشهد
 شد و اما اخبار عنوان حرام بودن خوردن خاک و خوردن خاک فورا نه مگر خاک قبر سید اشهدا بقدر خود مخصوص است
 پس از آنچه تر قیامه به هفت مائیت حدیث پس در بعضی از آنها که هر خاک هر است مانند میت و خون و حواری
 به اسم خدا تا که نند عزیز خاک قبر حسین علیه السلام بدستیکه آن شایست از هر علت و در بعضی آنها هر خاک
 مارا هر است مگر تربت قدم حسین بن علی بدستیکه خدا از اشعارای شیعیان و اولیکه ماکر و نده و در بعضی آنها
 که چه میگویند در خاک قبر حسین فرمود هر است بر مردم خوردن گوشت ایشان و حلال است خوردن گوشت ما
 لیکن اندک بقدر خود و در بعضی آنها هر گاه نانوخته از زمین بشناسد حق حسین و حرمت او و ولایت او را بگردان
 خاک قبر او بقدر سر مورچه تا که او را در شایست حدیث و اما اخبار عنوان آنچه که مستحب است از خواندن
 فاتحه و دعا در وقت برهتن تربت حینیه برای شفا خواندن پس جمله آنکه است و همچنین اخبار عنوان
 استجاب آنچه شیح از تربت حسین و کرد ایندن و در بعضی آنها بدستیکه شیح کننده شیح را فراموش نباید
 و شیح را بگردان نوشته باشد او را این شیح و در بعضی آنها بدستیکه آن شیح را گردان ز روی سهو و بان بانی
 نماید نوشته میشود بای او بیت حسن نیز است حدیث و اما عنوان استجاب بسیار بودن از دعا و حدیث
 خواستن نزد قبر حسین علیه السلام پس آنها به حدیث تر قیامه بدستیکه میران فمد گوید روایت شده آنکه
 عین الحسنین من قتله ان یغضبا علیهم فی القبر و ارجاء الذناب تحت قبور الائمة من زینب و ان لغنا امام
 یعنی حدیث و ادویه حسین را از شهید بودن او چهار صلت که دانیده شفا را در تربت و استجاب
 دعا را در کت قه او و آنمه علمیم سلا از ذریه او آورده و اینکه سروده باشد روزی زائر میش از
 عمرای ایشان در روایت شده آن الصلوات علیهم کلام من فامر من عند ان کنتوا لله اجیرا بیهوالله
 عند قبر الحسنین فوجدوا رجلا کفالا ناه مضی لکن الحسنین علیهم السلام امام مفر من الطاعة
 وهو امام مفر من الطاعة فرجعوا الی الصلوات اذ عرفوا فقال هو کفالا لکن لما عرف ان الله یفعل ما یشاء
 الذناب فقلت القصة من تلك الحدیث بدستیکه حضرت صادق علیه السلام ناخوش شد پس هر روز از
 خود آنیکه گیر ابر او آبگیرند و دعایه او را از دق حسین مردی میسند او را بنویسند و هر روز در هر روز و
 امام حسین ام مفرض طاعة است و او هم ام مفرض طاعة بر کت شبوی حضرت صادق علیه السلام داد و هر روز
 فرمود و چنانست که او گفته بسکن نه است که خدا بقدر است که دعا در آن استجاب میشود و این بقیه از آنهاست
 حدیث و در بعضی آنها که نماز نمیکند در نزد او و دعا نمیکند احدی که استجاب میشود و چون دنیا و آخرت او
 کتمم زیاده کن هر فرمود اولی که گفته میشود بزوار حسین است که خدا ترا از هر مزید از سر کبیر عمل خود را بدو

اناجبار عنوان اینکه مستحب است برای کسی که اراده زیارت حسین علیه السلام کند و بگذرد روز و روز بداند
 که آخرش جمعه باشد بعد شب غسل کند و پروان آید غسل در حالتیکه تکبیر روغن و عطر و توشه کمپسره را در خود
 لازم کند عزرا و کشتی و شکی را پس بنده اخبار در این باب ترقی نماید بهفت مایشت حدیث و تحقیق گذشت است
 بعضی از آنها در مقام کرامت حمل سفر که در او گوشت با جلوباها در راه زیارت حسین و اما از جناب که در آن
 وارد بر کرامت خروج از حایرین و همچنین از کوفه مدینه و کوفه قبل از انتظار جمیع صحیح حضرت است و در آنست
 مِنْ حَجِّ مَنْ كَفَّ أَوَّلَ الدَّيْبَةِ أَوْ مَنَعَهَا الْكُوفَةَ أَوْ حَاوَى الْكُوفَةَ لِيَأْتِيَ الْقَبْرَ لِحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ يَأْتِيهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْإِسْرَارُ وَرَدُّ
 یعنی هر که پروان آید از کوفه مدینه و مسجد کوفه یا حایرین قبل از انتظار جمعه نماند او را ملائکه کی میروی خدا را
 بازگرداند اینست حدیث و صحیح غار سند این حدیث اگر صحیح است حضرت است حضرت است حضرت است حضرت است حضرت است
 و موقوف بودن ضعیف است در هر حال از بعضی امور متعلقه زیارت سید آمده است و استجاب زیارت کرد
 سر آمدت نزد قبر حضرت امیر المومنین و استجاب دور کت نماز است برای هر یک از آنها پوشیده نما
 بر تو که اخبار این عنوان نیز بسیار است بگو آنها از ده تجاوز است و در بعضی آنها را وی گفته تا آیدیم بخت الا شرف
 پس حضرت صادق علیه السلام بجای تشریف آورد در آنجا نماز کند است بعد با سبب غیر فرمود بر خیز و نماز کن
 نزد مبارک پدرت حسین عرض کرد دم آید مبارک او شبام نزد فرمود بیسکن فلان دوست ما نزد او
 و آورده در اینجا دفن نمود و در خبر دیگر نظیر او است عرض کرد دم فدای تو که دم آید نیست حسین در که بلا فرمود آری و نه
 زهنگه مبارک او را بشام برنده در دید آنرا دوستی از ما و دفن نمود آنرا در سپیدی حضرت امیر المومنین
 و در بعضی نیست عرض کرد دم فدای تو که دم آن دو جای که در آنها نماز گذاردید که آمد فرمود جای مبارک
 حسین و جای منزل حضرت قائم علیه السلام است و در خبر دیگر زهنگه آمدی بخت دو قبر منی قبری بزرگ و قبری
 کوچک آفر بزرگ قبر مبارک حضرت امیر المومنین و آفر کوچک مبارک حسین علیه السلام است و در خبر دیگر است
 إِنَّ ابْنَ دِيَّانٍ لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى لَمَّا لَعَنَ نَوَاصِرَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الثَّامِرِ إِلَى الْكُوفَةِ فَطَالَ حُزُّهُ مِنْهَا لَأَنَّ
 پد آنها ناصیره الله تعالی را لعنت کرد و لعنت کرد نواصیر الحسن علیه السلام را تا ثامر را تا کوفه طویل حزن او بود
 یعنی این زیاد لعنت الله تعالی زهنگه مبارک امام حسین را فرستاد در نمود زبوی کوفه گفت پروان کنید
 آنرا از کوفه تا بسبب آن اهل کوفه فرستند نمایند که در آنجا آنرا نزد حضرت امیر المومنین پس دفن شد مبارک
 چسب و بدن و سر نیست حدیث میگویم به تحقیق روایت کرده سید اجل رضی الله عن ابن طائوس
 در کتاب طهوف و غیر آن در سبب مبارک حسین باز کرده است شده با بدن شریفش دفن شد در کوفه
 و ذکر کرده در سبب طایفه باقیل کرده و پوشیده نماند بر تو که ممکن است جمع میان این روایست و میان آنچه که
 ابن طائوس او خاک کرده بجل دفن در آنجا بجز نهادن نزد امیر المومنین و بسبب آن بعد از دفن در اندک زمانه و بدین
 و دفن نمودن نزد امیر المومنین از جهت خوف بود بجل شد بکربلا بعد از طایفه جمع شدن و دفن شد نزد بدن
 شریف و مؤید آنست فرمایش امیر المومنین در روایت هر که سر بایست و بدن بر بعد پوشیده نماند که ما گفایت
 چنانچه در باب زیارت سید آمده است و آنچه بان علق دارد در این باب آنچه که اشاره کردیم سوی آن در
 مقامات مذکوره از این جناب شریفه و آنچه ذکر کردیم در سبب زیارت آنها از بیانات و سر با و خیال نمی من همه
 اخبار رسیدم در این باب یا همه بیانات و سر در متعلقه با آنها فرقیست بهیات و چنان است زیرا اخبار حضرات
 الله توری علم است که کنی رندار و مشکلی است هر قدر با عطر زیاده گردد هر که اخذ کند از زوی علم و فهم و کانی
 در آنکه اشاره کردیم بوی آن جناب در آنها علمهای بسیاری باید و بقاعده و صلهای حکم میرسد که بشود
 نماند آنچه منی طایفه از جبره بنگه وارد شده در استجاب زیارت مبارک سید آمده است و در قبر امیر المومنین
 اصل مگر افهاند لیکن نیست که حسی حضرات آمده یعنی بدنهائی صلیب و دیویشیان در قورشان
 باصیت و در سخنان بلند شده چنانکه کلام بسیار در این باب می شنوی در مجلس از مجلس این باب

و بعضی دیگر از اخبار گذشته فهمید در بعضی از مقامات بدست که معاد روحانی یعنی نازن را حجاب برین کلاه
شدن آنها اصلا از مورثه و واقعه است و بعبارة اخرى بدستیکه روح و نفس هر کس عبارت از حقیقت ذات
و نفس است او را جوهریت در برینج بعد از مردن که فانی شدن برادر او نماید پس او فهمیدم زیرا از اخبار
ناظر است باینکه روح انبیا و اوصیاء آسمان نازل میشود زمین در بعضی از زمانها و اوقات بر طبق
زیارت سید الشهدا این چنانکه می بینی در دنیا به آنچه که بر آنست طایفه عظیمی از آنکه روح عبارت از
بعضی اعراف مایه مرئی عرضیه که فانی میشود مجرد مردن پس آن چنان تحقق کراشاره که در دم بر مطلب در بعضی از
مواضع این کتاب بجهت پوشش از مطالب غمزه هر که کلام شایسته و دوازده و قاتر برای امیطلب میخواند بروج
نماید بعضی اعلی ادکتاب خزان می کنی که در اشاره باینکه باب زیارت بان نام میشود بدان بدستیکه این کتاب
چون زایش در سفل سید الشهدا و عترت و برادران و صحاب او و آنچه بان تعلق دارد از جای دیگر روح
برابر شهادت و سبب از جمله کثیره از او تعلق بان و آنچه عطا نموده او را خدا بقاله عرض از شهادت او
بود از آنچه که در اندیم آنچه که متعلق زیارت آنرور بود از مقامات این کتاب و آوردم کلام بطریق اولی
از بسط کردن نوعی که مشغ باشد بان عوام و خواص اما زیارت رسول تبار و ابراهیم و فاطمه زهرا و در
آنکه طاهرین صلوات تقدیم علیهم اجمعین اگر چه شریک میباشد در فضیلت و شرافت و همچنین در جمله کثیره
از امور زیارت سید الشهدا الا اینکه مشرف کثیره بیکر اخبار آورده در زیارت آنها بطریقی که مشرف
شدیم بیکر اخبار که متعلق است زیارت سید الشهدا و همچنین آنچه تعلق بان دارد باینکه شاره محضر بوی آنها
در اینجا خلاصه است بلکه نورانیت و ملکیت این کتاب زیاده میشود پس میگویم مقامات و عفو انهای را
بفرمودند و آنچه متعلق است بان در خاتمه بسیار است اما در اینجا بزیارت برادر و چهار برادر
بر آن و در جواب آن از جهت کفایت در رسال و از آنکه اجاب زیارتش اگر چه از ذره و سلام و صلوات
بر او و از آنکه بودن سلام بر او هر وقت که نفس مسجد داخل شود و پروان آید و کراست عبودیت بسلام و
کیفیت زیارت و او پیش و از آنکه بودن آمدن بنور و وضو و تمسک و بوسیدن آن و تبرک جستن بان و فانی
گذاشتن در آن و از آنکه اجاب زیارتش بر حج سستی و استیجاب سینه سلام برادران چون بر او و شجاعت
و دواعی برش در وقت پروان آمدن غسل نمودن برای آن و آداب و غیره از اینها عرض خواهم و مقامات
بسیار پس همه اخبار که وارد شده در این مقامات که اشاره شد بوی آنها بسیار است بلکه نزدیک است که بشماره نماید
پس اشاره می نمایم در اینجا بوی بعضی اخبار که وارد شده در زیارت آنرور و از آنهاست خبر نوال که در حسین از
رسول است از درجه ثواب نایز با ملک و این خبر وارد شده بطریق بسیار و آنچه مقدمه مختار است مضمون
تزدیکت که متعلق به تورات است معنوی و لفظی با حقیقت نیز در یک طریق از آن طرق مذکور است بنیالکتابین
فَاعْلَمْ أَنَّهُ بِرَسُولِ اللَّهِ إِذْ دَعَا رَبَّهُ قَالَ إِنَّهُ يَا أَبَتِی قَالَ بَاتِی قَالَ قَالَ الْمَلَأْتُكَ كَعْدَةً وَ قَاتِلْتُكَ نَائِلًا لَأَبِی الْإِبْرَاهِیْمَ
وَ یَا أَبَتِی قَالَ بَاتِی مَنْ أَنَا قَالَ حَبَدٌ وَ قَاتِلُكَ زَالِیماً لَأَبِی الْإِبْرَاهِیْمَ بَارِئاً بِلِیَّةِ الْكِبْرَةِ وَ مِنْ أُمَّةٍ ابْنِ الْكِبْرَةِ فَانْتَهَرَ زَائِلًا
لَأَبِی الْإِبْرَاهِیْمَ نَائِلًا لَأَبِی الْإِبْرَاهِیْمَ وَ مِنْ أُمَّةٍ ابْنِ الْكِبْرَةِ وَ قَاتِلُكَ زَالِیماً لَأَبِی الْإِبْرَاهِیْمَ بَارِئاً بِلِیَّةِ الْكِبْرَةِ وَ مِنْ أُمَّةٍ ابْنِ الْكِبْرَةِ فَانْتَهَرَ
وَ قَاتِلُكَ زَالِیماً لَأَبِی الْإِبْرَاهِیْمَ بَارِئاً بِلِیَّةِ الْكِبْرَةِ وَ مِنْ أُمَّةٍ ابْنِ الْكِبْرَةِ وَ قَاتِلُكَ زَالِیماً لَأَبِی الْإِبْرَاهِیْمَ بَارِئاً بِلِیَّةِ الْكِبْرَةِ وَ مِنْ أُمَّةٍ ابْنِ الْكِبْرَةِ فَانْتَهَرَ
لِیَكْفِیكَ قَالَ لَأَبِی الْإِبْرَاهِیْمَ بَارِئاً بِلِیَّةِ الْكِبْرَةِ وَ مِنْ أُمَّةٍ ابْنِ الْكِبْرَةِ وَ قَاتِلُكَ زَالِیماً لَأَبِی الْإِبْرَاهِیْمَ بَارِئاً بِلِیَّةِ الْكِبْرَةِ وَ مِنْ أُمَّةٍ ابْنِ الْكِبْرَةِ فَانْتَهَرَ
كَلْوَالَتْ مِنْ أُمَّةٍ ابْنِ الْكِبْرَةِ وَ مِنْ أُمَّةٍ ابْنِ الْكِبْرَةِ وَ قَاتِلُكَ زَالِیماً لَأَبِی الْإِبْرَاهِیْمَ بَارِئاً بِلِیَّةِ الْكِبْرَةِ وَ مِنْ أُمَّةٍ ابْنِ الْكِبْرَةِ فَانْتَهَرَ
مِنْ ذُنُوبِهِمْ وَ لَكِنَّمَا اللَّهُ لِكِبْرَةِ وَ مِنْ أُمَّةٍ ابْنِ الْكِبْرَةِ وَ قَاتِلُكَ زَالِیماً لَأَبِی الْإِبْرَاهِیْمَ بَارِئاً بِلِیَّةِ الْكِبْرَةِ وَ مِنْ أُمَّةٍ ابْنِ الْكِبْرَةِ فَانْتَهَرَ
یعنی در حسین علیه السلام در کنار رسول نشسته بود و سر مبارک خود را طلب کرده عرض کرد و یا جده فرموده است
عرض کرد و چه عزت برای کسیکه باید بعد از وفات تو زیارت تو را داده کند مگر زیارت تو را فرمودای پس
هر که بعد از وفات من زیارت من باید و داده کند مگر زیارت من را پس زیارت من را هر که باید زیارت پدر تو

و گذشته اورا و بسوخت نماید اورا از خط رجوع شدن و سنان کند بر او حساب بر او ملائکه اورا استحقاق نهند
 و چون مرجهت میکند ملائکه اورا شایسته نهند تا زلزله و هرگاه مریض باشد اورا عیادت میکنند و اگر بسبب
 تشییع جنازه او نهند یا بستن ترازو و در خبر دیگر از ضرورت باین وارد فرموده باین طرز من را در حدیثی
 طارفاً بحقه كتب الله بكل خطوة حجة مقبولة وخمرة مبرورة والله يابن ماري ما نطعم النار قد ما تعيرت و ربا
 امير المؤمنين عليه السلام ما شيا كان او فاكبا بان ما ردا اكتب هذا الحديث بما الله سبحانه وتعالى
 قد مر اعرفنا بحقه فموسى خذ تعالى بهر قدم او حج بقول وعمره مبرورة فم خذ او بهر ما ردتش في حقه قد مر
 يابده در زیارت حضرت امیرالمؤمنین خواه پادشاه و خواه سواره باین ماری در بنویس این حدیث را بابت طیار
 دیگر قال ان لحائب كوفان قبر ما اناه مكروت قطفصل عندا و كعبان اوانع وكعاب لا تقدر الله كربة
 و صفة حاجته قال قلت لفرج بن عقیل اني اظن اني لا اقبل قبر امير المؤمنين عليه السلام فقال بسمه فم
 یعنی در جانب کوفه قبریت که نیاید بر او کعبی هرگز دور کعبت چهار رکعت نماز کند از در زمان مگر خدمت او بر
 و حاجت اورا بر آورده کند که بر عرض کردم قبر حسین بن علیت پس بر بارکش فرموده عرض کردم قبر حضرت
 امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود آری بر سرش و در خبر دیگر از حضرت من ذی الامر المؤمنین علیه السلام
 ما شيا كان الله له بكل خطوة حجة وخمرة فان رجع ما شيا كان الله بكل خطوة حجة وخمرة یعنی هر که زیارت کند
 امیرالمؤمنین علیه السلام پادیده بنویسد خدایا بهر قدمش حج و عمره و اگر پادیده بر کرد بنویسد خدایا
 بهر قدمش دو حج و عمره و در خبر بنویس این ابی و باب قصریت قال دخلت المدينة فالتفت بالعبادة لله صلوات
 فعلت لذاتك ولما ان ذوق امير المؤمنين فقال اني ما صنعت لولا انك مني ما نظرت اليك الا
 من ذوقه الله مع الملائكة وذوقه الانبياء وذوقه المؤمنين قلت جعلت فداك ما طلقت ذالذي
 قال فاعلم ان امير المؤمنين افضل من الائمة كلها وقوابل العالمين كوني في خدمته و آدم خدمت
 حضرت ابراهيم و عرض کردم آدم خدمت تو و حال که زیارت نکردم قبر امیرالمؤمنین فرمود چه کار
 به کرده هرگاه تو شایع بمانی شدی نظر بنوی تو میگردیم آیا زیارت نیکه گیر که خدا اورا زیارت کند
 با ملائکه و زیارت کند اورا بنهر؟ و بنویس عرض کردم فدای تو گردم من ابراهیم استم بودم فرمود بدان که امیرالمؤمنین
 خدا از همه افضل است و اورا ست مقابل ثواب اعمالشان و بقدر اعمالشان فضیلت یافته اند و در
 ابی شیب فرماید است قال قلت لابي الحسن بالرضا عليه السلام انما افضل زيارة امير المؤمنين او
 زيارة الحسين قال ان الحسين فضل كذا في الحقيقة على الله عز وجل ان لا ياتيه مكروت الا ورجح كربة و
 ذوقه امير المؤمنين على اية الحسين كوني عرض کردم باین سخن ام رضا که ام یک از زیارت امیرالمؤمنین و زیارت
 حسین افضل است فرمود بدین سبب که حسین مکر و بکشیده پس بجز او در است که نیاید زیارت او مکر و ب
 ای که عم اورا از اهل کند و فضیلت زیارت قبر امیرالمؤمنین زیارت حسین با فضیلت امیرالمؤمنین است حسین
 اما اخباری که مخصوصا در روده در زیارت حسن بن علی علیهما السلام از اخبار ایه بر تیت از حضرت جعفر بن محمد
 از پدر بزرگوارش علیه السلام ان الحسن ان علمه عليها السلام كان بن ذوقه قبر الحسين بن علي كل عتبه
 جمعة احمد بن محمد بن الحسن بن عليهما السلام زیارت میکرد قبر حسین علیه السلام از شب جمعة آیت
 حدیث و اما زیارت علی بن حسین و بر و صادق علیه السلام در بیع بن خبارشان حدیث است که اشاره رفت بوی
 آنها باین روایت شده از حضرت محمد بن علی عسکری قد زوی عن ابي محمد بن علي العسكري قال قال ابن خبار
 او اباهم لقتلك عني ثم لو فضبه سقم و لم يكن مبتلا الحدیث فرمود هر که زیارت کند حضرت ام جعفر و پدر او را در
 چشم نمی بندد و اورا عرض نمیرسد و مبتلا باشد این حدیث و اما اخبار شیعه که وارد شده در زیارت قبر ام
 موسی کاظم علیه السلام پس آنها زده زیاده است و در بعضی از آنهاست که فضیلت زیارت قبر امیرالمؤمنین زیارت
 قبر حسین علیه السلام است و در بعضی از آنها بدین سبب که از او است مثل آنچه بزرگوار است و در بعضی از آنهاست که

زیارت

فضیلت زیارت آنروز فایده فضیلت زیارت رسول خداست و در بعضی از آنها از حضرت رضا علیه السلام است
 مَنْ ذَاكَ الَّذِي مَعَدَّ لَكَ كَنْ ذَاكَ سَوْالَ اللَّهِ وَرَأَى الْمُؤْمِنِينَ الْإِنِّ لَيْسَ سَوْالَ اللَّهِ وَآمِلِ الْمُؤْمِنِينَ فَضْلَهُمَا كَمَا
 فرمود هر که زیارت کند بر تو برادر بعد از آنکه گویست که زیارت کند رسول است و بر هر کس که بر او است
 و امیر المؤمنین فضیلت است و اما اخبار مخصوصه که وارد شده در زیارت بر رضا علیه السلام در فایده کثرت و کثرت
 چنین باشد بهینکه اخبار آورده در این عنوان فضیلت زیارت و عبادت او با قطع نظر از سایر اخبار و عبادت
 و مقامات متعلقه زیارت آنحضرت بچهل خبر میرسد و صحیح حسن و موثق آنها از بیت گذشته بعد بهر سبب که بعضی
 از اخبار این عنوان معتد نیستند زائر اینک عارف بحق او باشد و غیر نموده زیرا در بعضی دیگر اخبار نیز خبر حمزه
 ابن حمران از حضرت صادق علیه السلام قَالَ تَقَالَ حَقْدُكَ مِنْ خِرَاسَانَ مَدِينَةٍ يُقَالُ لَهَا طُوسٌ مِنْ ذِيانَةَ
 إِلَيْهَا طَارَ فَأَجْبَدَ أَخَذَتْهُ بَدْعٍ وَأَخْلَتْهُ الْكَبْتَةُ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْكَلْبِ لَوَلَّتْ حَيْلُكَ فَذَاكَ وَمَا عَرَفَا
 قَالَ يُعَلِّمُ أَنْتَ إِمَامٌ مُفْتَرَضٌ الطَّاعَةُ عَزِيمَةٌ مَهْدِيَةٌ مِنْ ذِيانَةَ عَارِفٍ كَيْفَ اعْطَاهُ عَزِيمَةً جَلَّتْ سَبْعِينَ سَهْلًا
 مِنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي سَوَّالٍ حَقِيقَةً مَعْرُوفَةً كَيْفَ كَسَبَتْهُ مَيُودُ نَوَافِدِ مَنْ دَرَزِينَ خِرَاسَانَ دَرَشَرِي كَمَا أَفْرَاطُ سَكُونِي
 هر که او را در آنجا زیارت کند عارف با حق روز قیامت او را بدست خود گرفته و داخل بهشت می نماید اگر چه از اهل کربلا
 عرض کردم فدای تو کردم حقیقت عارف بودن بحق او فرمود او را ام و واجب الاطاعه و از آنکه غریب و شهید است
 هر که او را بطور زیارت کند عطا کند او را از اعیان عالم و او را شهید از آنکه در برابر حضرت رسول تعظیم
 حقیقت شهادت رسیده اند و مثل خبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام قَالَ مَنْ ذَاكَ فِي عَرَبِيَّةٍ وَهُوَ يُعَلِّمُ أَنْتَ إِمَامٌ
 لَعْدَائِيهِ مُفْتَرَضٌ الطَّاعَةُ مِنَ اللَّهِ عَزِيمَةٌ وَجَلَّتْ سَبْعِينَ سَهْلًا مَنْ ذَاكَ سَوْالَ اللَّهِ مَجْرُورٌ بِشَيْءٍ هَرَكَةٌ أَوْ عَرَفَتْ زِيَارَتَهُ
 که در حالتیکه او را بعد از پیش ام و واجب الاطاعه دانند از جانب خدای عزوجل نماند کسی شبیه که حضرت رسول
 زیارت کرده بعد از آنکه از حضرت رسول وارد شده سخنانی از آنها بیکدیگر نزدیک است در بعضی از آنهاست
 سَدَقَتْ لَبِيبَةُ بَيْتِ خِرَاسَانَ لَا بُرُودَ هَا مُؤْمِنِينَ إِلَّا أَجْبَدَ اللَّهُ لَهُ وَحَرَّمَ حَسْبَهُ عَلَى النَّارِ وَنَعْنَهَا
 فرمود و در حقش پاره از من در خراسان زیارت کند او را نومی مگر اینکه واجب کند با وضو و شستن
 و حرام سازد بدن او را بر پیش و در بعضی از آنها ما ذَاكَ هَا مَكْرُوبٌ بِالْأَنْفُسِ الْكَبِيرَةِ وَالْمَدَنِيَّةِ الْبَعْظُ اللَّهُ ذَمُّهُ
 یعنی زیارت کند او را نیمی مگر اینکه غم او زایل شود و زیارت نکند کن کاری مگر اینکه کنه او آزرزیده شود و در خبر
 ابن فضال است از حضرت ام رضا در حدیثی آنکه قَالَ مَنْ ذَاكَ فِي وَهُوَ يَعْرِفُ مَا أَوْجَبَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ حَقِّهِ وَ
 طَاعَتِهِ أَقَابًا بِنِيعَانٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ كُنَّا شُعَاعًا نَسْرُورُ فَرُودُ هَرَكَةٌ مَرَّازِيَارَتُ كَنْدُورُ حَيْتُكَ بِشِنَا سَدَاز
 از حق و اطاعت من آنچه که خدا تعالی واجب ساخته من و پدران من شافع او خواهم بود در روز قیامت
 و هر که شافع او بشود نجات می یابد اگر کنه بختین را داشته باشد و در بعضی از اخبار دیگر روایت شده از حضرت
 جواد علیه السلام در این باب من و شفاعت بیکدیگر نزدیک است مثل فریض شهر و من ذَاكَ بِنِيعَانٍ لِيُطَوِّرَ عَقْرَ اللَّهِ لَهُ
 مَا تَقَدَّمَ مِنْ حَيْثُ هُوَ مَا حَقَّقَ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَصَبَ لَهُ مِنْ مَجْدِهِ مَنَابِرَ سَوْالَ اللَّهِ حَقِّهِ بَعْرُغٍ مِنْ حَسْبِهِ
 عِنَادِهِ وَنَمِيزًا قَوْلِهِ ضَمِنْتُ لِيَنَّ ذَاكَ إِلَيْهِ الرِّضَا عَلَيْهِ لِيُطَوِّرَ عَلَيْهِ حَقِيقَةَ كَيْفَ عَلَّمَ اللَّهُ هَرَكَةٌ زِيَارَتُ كَنْدُورُ
 پر مراد طوس خدا با مرز و کنه آن گذشته و آینده او را از اینکه روز قیامت می شود نصب می شود شهری بر
 پریم در مقابل هر حضرت رسول خدا تا آنکه خدا از حساب گذشت فارغ باشد و باز هر روز فرموده ضامن بهشت پریم
 بکنی که بر تو بر مراد طوس زیارت کند و عارف شایسته حق او و باز فرموده انَّ بَيْنَ حَلِيِّ طُوسٍ قُبَّةٌ قُبَّتْ مِنْ
 لِحْتَةٍ مَنْ دَخَلَهَا كَانَ آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ النَّارِ لِحْدٌ يَسْتَسِيغُ فِيهِ دَرَمِيَانٌ دُكُوهُ طُوسٍ قُبَّةٌ
 زمین است که از بهشت برداشته شده کسی که آنجا داخل شد در روز قیامت از آتش خاطر جمع می شود و نیت
 حدیث و پوشیده مانده فخره نصب فرزند بسیار از اخبار وارد شده و همچنین مضمون خبر علی ابن محمد عسکری
 و در آنست که فرمود الْإِنِّ ذَاكَ فَاصَالَةٌ بِطَرَفِ طُوسٍ مِنَ التَّمَلُّحِ حَرَّمَ اللَّهُ صَبْرًا بِشَيْءٍ هَرَكَةٌ أَوْ رَازِيَارَتُ كَنْدُورُ

و برسد او را در راه زیارت قطره بدان خدا مرام کند بن او را برشش و ذخیری از ام موسی کاظم علیه السلام
 من ذان وادی علیما کان عند الله کسبین حجته مبروریه قاله بحی المادین تعین حجته قاله سبعین الف حجة
 هر که زیارت کند بر سر علی باشد او را از خدا ثواب هفتاد حج برود هر چه باز عرض کرد و معاذ حج فرمود آری
 بلکه اعتقاد بر حج و کفایت ینهایم در این تمام بهیله از اخبار و هشاره یکین چهار یک دلالت دارند با فضل بودن
 زیارت ام رضا علیه السلام از زیارت ام حسین و همچنین اخبار یک دلالت دارد با فضیلت زیارت آنرا در زیارت
 همه حضرات ائمه بلکه اخبار این دو عنوان قریب به جبراست و از آنجا صحیح و جبر است و همچنین جبر است و جبر
 علی بن مرتضی حضرت ابی جعفر ثانی فدای تو کردم باین رضاه افضل از آن بیایه ای عبد الله لکنین علی السلام
 قال بن ابی افضل ذالک لانی ان ابی عبد الله یفرقه ان الله لیس فی حجته زیارت ام رضا افضل است یا زیارت حضرت
 ابی جعفر همین فرمود زیارت پدرم افضل است زیرا که ابی جعفر علیه السلام همه مردم زیارت میکند اما پدر مرا زیارت
 میکند مگر خویش اشیه اینست حدیث و این صحیح است و تحقیق آنرا محمد روایت کرده در کتب خودشان
 و در حسن تا صحیح بلکه او صحیح است نزد تحقیق از عبد العظیم ابن عبد حسن قال لا یجوز جعفر علیه السلام قال حجته
 بان بن ابی افضل علیه السلام و بن ابی افضل یطوون فی افعال لی کانت تم دخول و خروج و دموعه تسبیح علی
 حکمیه فقال ذکا و ابی عبد الله کثیرون و ذکا و ابی یطوون علیه السلام احد است کوی عرض کردم با جبر علیه السلام
 که حیران مانده ام میان زیارت پدرت در کوس و زیارت پسر ابی جعفر پس شاید می بینید من فرمود که در
 جای خود بسین بعد و دخل خانه شد و پروان آمد در حاشیه اشک چشمش بر روی با کفش صبری بود فرمود از این
 ابی جعفر بسیارند اما زوار پدرم در کوس اندک است و در جرم مسل از حضرت صادق علیه السلام
 قال یقتل لیلنا و اوتیانا الی اهل بیته و قال ان یطوون فی افعال لی کانت تم دخول و خروج و دموعه تسبیح علی
 در کوس زیارت کند او را از شیعیان مگر کمتر از کوس و ذخیر کج این شیعیان مانده اند ای حسن موسی علیه السلام قال
 من ذان وادی علیما و ان حیدره لیله کمن ذان الله فی غیره فقال یعم اذا کان یوم القیامه کان علی عرشه ان
 انبعاثه و ابی جعفر من الاخرین فاما الاربعة الدین هم الاولین مخرج و ابی اهلهم و موسی و عیسی و اما الاربعة
 من الاخرین هم محمد و علی و الحسن و الحسین ثم بعد الطعام مقعد معان ذان عبورا الائمة الا ان علی
 هم درجه و آخر تمام حیوة بن و اذ قبره لادی علی الحدیث و هذ لکن ابی افضل ذالک الحمد للاله
 فرمود هر که زیارت کند بر سر من علی را بخوابد نزد او شبی مانند کسی باشد که خدار او را برشش او زیارت کند بر سر من
 بی زینیک روز قیامت شد چنانچه در عرش خود چهار نفر از اوین و چهار نفر از آخرین پس آن چهار که از اوین باشند
 فوج دایریم و موسی و عیسی است و آن چهار که از آخرین باشند محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام بعد طعام سوارند
 پس می نشینند با از اوین جزو ائمه علیهم السلام چهار باشند بر سبیک بلند ترین ایشان از جهت درجه و نزدیکی
 ایشان از حیث جات اثرین بر سر من علی است اینست حدیث و این خبر هم از ائمه است که سه محمد در کتب خودشان
 آنرا روایت کرده اند بعد پوشیده مانده بر تو بر سبیک این خبر اگر چه غنی است از اشاره بوی اخبار که دلالت
 دارند با فضل بودن زیارت او از حج و عمره مگر سبیک نیز اشاره ینهایم بوی بعضی اخبار به ان سبیک این
 اخبار نزدیک به جبر است و در صحیح بر نظری است کوی در کتب ابی حسن الرضا خوانده ام ای شیعه من بر سبیک
 زیارت من بر است نزد خدا با هزار حج کوی پس عرض کردم با جعفر علیه السلام از حج فرمودید و همه هزار
 هزار حج برای کیست که او را زیارت کند و عارف شد بختی او و ذخیر بوشن بلکه صحیح از ابن ابی فضال حضرت
 قال ان الحسان کثرت بانی علیها زمان تصیر مختلفا لک فلا یزال یزل من السماء فوج یصعد الی ان
 یفقی الصور فقبل له فی ایه تبعة هذ و قال من یأرض طوس هی و الله رفعة من دامن الحیة من
 ذان ذان تبک التبعة کان کن ذان رسول الله کن الة الف حجة مبروریه و الف حجة مقبوله و کتبا و انما یسعدنا یوم
 فرمود بر سبیک در خراسان بقدر است که ینا بر آن زمانه که سبیک در محل نزول و خروج ملائکه میباشد و همه

صحیح

فوجی از آسمان نازل میشوند و فوجی با ایله زده تا نفع صورت عرض کردند این کدام بقعه است فرمود آن زمین طوس است
 قسم بخورم آن روضه است از باغهای بهشت هر که مرا زیارت کند در این بقعه مانند کسی شد که رسول خدا را زیارت
 کرده دینویب خدا او را هزار حج عمره مقبوله و مسروره و ششمین دیدار من شافع او در روز قیامت و در حجر
 ابوصلت برویت کوشیدم از حضرت رضایه سلام که میفرمود و الله مامنا الا مقتول شهیداً قلت ومن یقتلک
 یان رسول الله فان ترکتک فی زمانی یکتلنی بالنم ثم یغنی فی ذلک مضیعه و بلاد عمره اکره من زارک فی
 ۲۰ عریه کت الله له اجر مائة الف شهید و مائة الف صدیق و مائة الف حاج و مائة الف مجاهد و مائة
 فی نقرتیا و جعل فی الدجوات العلی من لکبته و فیها احد یس فی عیونهم یسجد کس از اهل بیت است
 مگر اینکه شهید گشته میشود عرض کردم باین رسول که ترا که شهید نمایند فرمود هر ضلع خدا در زمان من برابر شهید
 کند بعد دفن میکند در خانه دور از آبادی و شهر غربت خردار پیش هر که زیارت کند مرا در غربت میباید خدا او را
 ثواب و هر صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار حاج و عمره کننده و صد هزار جهاد کننده و در زمره
 محو ریش و در درجات بلند رفیع است در بهشت و اما زیارت حضرت جواد علیه السلام علاوه از حاجت
 گذشته خیریت که روایت کرده آنرا کسی و صدوق و سفید شیخ در کتب خودشان و آن خبر از اسامین است
 قال کت الی الی الحسن الثالث مثله عن زیارة الحسن و علی بن الحسن و علی بن محمد و کت الله
 یعنی نهم خدمت کجاست علیه السلام و سوال کردم از او زیارت حضرت ابی عبد الله و از زیارت الحسن و ابی
 علیه السلام پس نوشت بن ابوعبیده زیارت او که اجمع از همه زیارت است و اما زیارت حضرت اوی
 و عسکری و حضرت مهدی علیه السلام در اخبار عامه گذشت مثل خبر پیشتر که کوی عرض کردم خدمت ابی عبد
 چه چیز است برای کسی که یک از شما را زیارت کند فرمودند که باشد که رسول خدا را زیارت کند این است خدمت
 و غیر اینها خبر عامه که گذشت بی خبر ششم جعفر است کوی فرمود ابو محمد حسن بن علی عسکری که قبر من در سرکن را
 امانت برای اهل دو طرف این است حدیث قدسی در بیان بعضی از امور که تعلق دارند باین مثل
 از امور مهمه بدان برتریکه آنچه از اخبار این مثل فضیله میشود دانست که زیارت قبر رسول خدا افضل است
 از زیارت قبر امیرالمؤمنین از زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام افضل است از زیارت قبر ائمه و این سه قاعده
 از فرمایش حضرت صادق نجیسی نمودیم و در خبر نویسی بن ابی نصری گذشت فرموده سید امیرالمؤمنین نزد خدا از همه افضل است
 و او را ثواب عاقلان و بعد از عاقلان فضیلت داده شده اند و همچنین از فرمایش ام رضا که فرموده زیارت
 قبر امیرالمؤمنین بر زیارت قبر حسین نه فضیلت است امیرالمؤمنین حسین پس باریان قاعده کلی است بیاید که در همه موارد
 جاری میشود مگر آنکه از خارج بخلاف این دلیل قائم شود پس از اثرات این باشد فضیلت زیارت فاطمه زهرا
 زیارت حسن حسین و سایر ائمه علیه السلام و همچنین فضیلت زیارت ام حسن بر زیارت حسین و بر ائمه پس
 هر گاه بگویند که بیان کن امر او و واضح کن علم او و حقیق ما گفتگورا در مقامی زیرا که آن از کبر است که احتیاج دیدار
 بر آن و بسیار سوال میباشد از مثل آن که آیا این صلیت معتبره و معتبرانه گذشته از آن آیا در نزد نظر دقیق هم این
 معتبر است و منافات ندارد بکثرت اجازت که وارد است در زیارت جناب سید الشهدا آنکه که خارج از
 حد احتیاج است که شما بدان قلت جناب خدا که در زیارت صدقه کبری فاطمه زهرا و ام مومنون مظلوم حسین مجتبه
 وارد گشته بکند یکدیگر رسد بیک خبر مومنان این قاعده معتبر است یا سیکویم این استفاده و اصل از حق و صواب بعد
 نیست کثرت وقت اخبار منافات ندارد زیرا هر فضیلتی که در خصوص زیارت سید الشهدا اثبات گشته و در
 آنها اثبات میشود ببار این عیب ضرری نیست که بنا بر این قاعده گذشته شود مگر چنانکه خارج گشته بیل
 و هر گاه بگویند که ام زیارت خارج از کتب این اصل و قاعده است سیکویم زیارت حضرت رضا خارج است
 از کتب این اصل و قاعده بمانند که زیارت کمزور افضل است از زیارت همه امامان که قبل از او باشد
 از آن جهت طاهرین بوده با وجود اینکه هر یک از صحابه که از حضرت رضا بالأجمع افضل است

۱۶۱
سید محمد

هرگاه کوی فضیلت زیارت برآید صحت بر زیارت برآید و صحت بر زیارت برآید اما در فضیلت
زیارت ام رضا بر زیارت امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و علی اکبر و زینب کبری و سید الشهدا
این عوینت را از خبر صحیح قدیم و آنست که ام رضا را زیارت نیکو کرد و آن شیعه علاوه بر آن نیکو شریفین
خفت است در خواب دید که در کشته هرگاه که مراد از خودی شیعه است ایام را در ایشان طایفه امانیه است
که قائمند با ماست دو انزده ام از آل محمد پس پیش مراد از مقابل این هر یک که می نماند از طایفه امانیه است
یا اینکه مراد از خودی شیعه صاحب هکات فور است که در محبت این بیت عصمت تام و در معرفت کامل است
پس پیش مراد از این در مقابل این هر یک که چنین باشد که از طایفه امانیه است یا یکوم بر سببیکه ظاهر مراد حضرت
اوست زیرا که طایفه امانیه از زیدیه و جاره و دویه و کسانیه و فطویه و اسماعیلیه و قهقهیه در وقت صد در این چهار بسیار
بودند اما زیدیه و جاره و دویه زیارت میکرد حضرت امیرالمؤمنین و ام حسین و علی بن حسین اما کسانیه حضرت امیرالمؤمنین
و حسین علیهم السلام را زیارت میکردند و فطویه و اسماعیلیه حضرت امیرالمؤمنین و سایر امامان را حضرت صادق
زیارت می نمودند اما قهقهیه حضرت امیرالمؤمنین و حسین و سایر امامان را حضرت امام کاظم زیارت میکردند
و اما زیدیه که از امام موسی است زیارت نمیکنند برای آنکه حضرت امیرالمؤمنین و حسین علیهم السلام در این زمین
جمعی از عقیقه و جمعی از تبریز زیارت میکنند بلکه سبب آنکه نوام رضا در وقت صد در این چهار است
که طایفه امانیه که بر دو انزده ام قائمند در این زمانها اندک بودند با وجود این در شدت خوف و تیره بودند و
ایشان از عرب بودند زیرا که شهرهای عم در آنوقت در سرتاپل است بودند که در این شهر بود دوری است
وزیادتی شدت که در زیارت برآید صحت بود زیرا که سبب آنکه زوار هر روز بود که کوی تقضای این علت که
در شد در رض صحیح که فضیلت دادن زیارت رضا زیارت حضرت رسول است پس سببیکه در آنست
این بر این هم حکم نیاید یا سببیکه آری که ام ضرر و غائله است در حکم نمودن بر این سبب علت مذکوره در رض
عزیز از آنچه زودایت شده در خبری از حضرت کاظم که شایسته تقضیه خوانی تمام آوردن در روزی است
چنانکه دانستی و بعبادت دیگر هرگاه در این حکم نمودن عیب و ضرری بود هر آینه در حکم نمودن تقضیل زیارت
رضا علیه السلام بر زیارت امیرالمؤمنین و زیارت ام حسین هم عیب و ضرر نیست هرگاه کوی سببیکه تقضیه
علت مذکوره در رض و تقضای آنچه که اقرار کردی در بیان جریان این حکم است در زیارت آنکه بعد از
امام رضا شایسته بماند که زیارت قبورشان فضل است از زیارت قبوری از آنکه پیش از ایشان در این حکم نیاید
یا سببیکه این حکم هم از آنست که در آن عیب و ضرری نیست بعد از آنکه فهمیدم از این دلیل می از علت مذکوره
در رض و از بعضی اخبار که شده است که خبر از سبب این عقیبت ابوحنیفه فرموده اند که استماع و اعظم است یعنی
زیارت جوادین جامع زودتر از همه از جمله زیارت سید الشهدا هرگاه کوی حکم بر این در غایت اشکالت
بر این خبر که اثاره بوی آن شد سندش خوب نیست برای آنکه آن مکاتبه چگونگی مقدم است بر اخبار متضاد
و متواتره معنویه که خارج از حد اخصا و شمار است مثل اخباریکه وارد شده در زیارت امیرالمؤمنین و زیارت
سید الشهدا و امانیه علت مذکوره در آن هزار کلام است نزد اصحابی بنمونه که در منصوص بعد از حکم را
می توان اعتدای داد از مورد رض بغیر امانیه محل اشکالت اعتدای دادن نزد علماء صفا غایت آنکه که با وجود
فهمایم تقضیل زیارت ام رضا بر زیارت سید الشهدا و آنچه زیاده از آنست از تقضیل دادن
زیارت آنروز بر زیارت امیرالمؤمنین و حسین تقضیل گمانه از آنکه که بعد از حضرت رضا است بر زیارت آنکه
پس از او از آنکه بودند کسانیا بر زیارت سید الشهدا حکم بر آن صادر میشود که از صاحب جبریت و جبریت
سببیکه بر سببیکه منصوص علت حجت است بنا بر تحقیق آنچه اعتدای حکم از مورد رض بوی غیر خود تقضیل دلالت
نماید لفظیه است عقیده پس این یقین از آنست که قیاس نیست بنا بر این ضرر نیست یا ضعف روایت
عقبه زیرا که آن در آنوقت از مویدات میشود این غایت کلام است در اقا حجت بر اصل مذکور معهود حکم

کردن در غایت اشکالست هرگاه گویند که باین حجت تحقیق حال نرسند از آنهاست که بان حجاج نمیشد
 برای کسی حجت بر اینست آن جواب گویم این کلام ساقط از درجه اعتبار استقامت پیشتر زیرا که این سکه عام
 و بلوی است و از آنچه است که محتاج آید است در مقام مذکور و عهود و مسلمانان آنکه در زبانهای خواص
 و عوام محل است هرگاه گویند که توفیق دادی در بعضی مقدراتی که شده و همچنین بعضی مقامهای مشن که در آن
 جناب سید الشهدا مانند که بود که در آن فضل زهد اعمال بنده است و چیزها در این مستثنای کردی
 و حال آنکه در این تفصیلت دادی بعضی از زیارتها مثل زیارت رسول الله و زیارت امیرالمؤمنین و زیارت ام
 رضا و زیارت امیر بدون آنکه از توقف و ترددی در این تفصیلت دادی و در آن شب و تردد و اشکال کردی
 و تفصیلت دادن بعضی دیگر از زیارتها مثل زیارت فاطمه زهرا و حسن مجتبی و همچنین زیارت کسیکه بعد
 از رضا علیه السلام از آنکه هرگز زیارت هر دو پس آیا این در میان کلمات تو ذابغ و شاقص است یا تو جاب
 کردی از آنچه اول بر آن بودی میگویم هر که تبر و تامل بنمایند که کلمه هر یک در آن شاقص و تو جاب و ذکر کرده ام از آنچه
 که بر آن بودم و آنچه اول گفته ام محبت و دوستی ایشان و مقام تحقیق حال در ملک نورانیه ملکوتیه کسای بود که در
 ولایت ایشان بنده پس بنیام جامع است که در آن ملاطفت میشود ذاتهای اهل محبت یعنی ذاتهای نورانیه و
 ملکوتیه ایشان مگر بطریق جماع چنانکه در اصل خلقت اعیان بودند و واحد و شایع پس چنانچه میشود این ذاتها
 و حقیقتی که در بنیام بطریق تفریق و جدائی پس از این سبب ثمری در محبت رسیده و بعضی ایشان
 بدون بعضی دیگر و هرگز کردن بولایت بعضی بدون بعضی دیگر چون در بنیام لایب باید چنانچه شود بلکه نمون
 کامل در محبت و ولایت ایشان از جهت کواشف و علایم او از آنچه مساط این از زیارت حاسب است
 که به و عزادار داده شده زیرا که او قلب حقایق بوجودات امکان خیزد و قرعین آنکه پیشتر که در مرتبه بالاتر
 از او پیشتر مشهور و پر و مادر و برادر و همچنین نوح و ابراهیم است که در مرتبه از او پایین است از آنکه او صیبا
 و انبیا و هر که در او فضل و خیری است او این سان همان است که در بعضی مقامات و مقدرات سابق
 گذشت و این چنانکه می بینی منافات ندارد با آنچه گذشته از تفصیلت دادن بعضی از زیارتها مانند زیارت جد
 و پیشتر و زیارت فرزندان ام رضا و زیارت هر دو زیرا که این مقام آن مقام است که چنانچه میشود در آن
 ذاتهای قدسیه و حقیقتها نورانیه ابدی ملکوتیه ایشان یعنی ذات اقدس محمد صلی الله علیه و آله و ذاتهای
 اولاد معصومین او بطریق تعدد و جدایه و هرگاه خواهد که سخن آشکار غایب بود بر سبب زیارت جد و پر و مادر
 و برادرش و زیارت اولاد معصومین او از وجه زیارت خود او میگردد و زیارت او هم از وجه زیارت
 ایشان راجع پیشتر پس هرگاه گویند که کلام در زیارت بود که تفصیلت ادبی بر زیارتها و آیا آن بطریق
 اطلاق و ارسال یعنی زیارت که تفصیلت داده شد بر زیارتش جمع کننده آن حاصل و خواص
 و حکام زیارتش باشد مل بودن آن تفصیلت بسیار یا اینکه کلام بطریق اطلاق و ارسال نیست سیل و کلام در این
 بطریق اطلاق و ارسال نیست بلکه بعضی از حاصل و خواص و حکام از آنچه که زیارت هر دو مخصوص باشد مانند
 و خوب زیارت آنحضرت بر خصی که قادر باشد در عرش یک مرتبه بنا به تحقیق و نظر که اجماع بخلاف این عقده شده باشد
 چنانکه دوستی و بند بودن تارک آن بدون عذر از اهل تشنه و مانند بودن تارک زیارتش عاق بر روی خدا
 دانند و محقق بودن این عاق شدن نیز در وقتیکه بگذرد زمان ترک از چهار سال یا سه سال و از جمله خواص
 که محض است زیارت سید الشهدا آنست که ولد از دنیا نماند داخل حرم امیر و بر شایه و نیز ایام سفر و وارش
 از عمر او شمرده میشود و در زری عمر و وسعت روزیشان و تفصیلتها یک بشمار نیاید و ثوابهای به نهایت
 که حاصل باشد سبب زیارت هر دو در بعضی از اوقات شریفه و از منتهای مانند شب عیدین و روزهای
 آنها و روز عرفه و بعضی از روزهای و شبهای ماه مبارک رمضان و اول و نصف رجب و نیمه شعبان و
 روز عاشر و روز رابعین آنکه اینها زیارت هر دو مخصوص است بلکه هر که در اواخر مقامات گذشته

فکر کند و همه کلمات را از خدایه و بلند که خواند و او صاف زیارت کند و پیش از آنست که بشما سه بیاید هرگاه
 گوید چگونه فایده متصور است با اینکه باشد بعضی از یار تنها که فضیلت دادی برایش مشتمل بر صفات و جوامع و بعضی از
 احکام از آنست که تسبیح کرده آنها را زیارت کند و پس با این بایست که با آنست که بعضی از یار تنها که فضیلت دادی برایش
 با آنست که تسبیح کردی زیارت آنحضرت را میگویم بدرستی که این سوال ظاهر پیش از عدم بر تمام در آنچه سابقا ذکر نمودیم
 و چگونه چنین باشد برستی که بعضی از اجابت ثواب و هر آنها از بعضی استجابت کثرت و بسیاری از او استجابت
 مایند و بابت که مخصوص است حکام و صفات و لوازم و خواصی که در مافوق آنها از وجابت مایند و بابت و در غیر آنها
 یافت میشود پس از این ظاهر است که فضل بودن زیارت هر کس از زیارت سید الشهدا لازم ندارد اینست که باید
 زیارت میرالمؤمنین جامع جمیع صفات و حکام و لوازم و خواصی که جمع کرده آنها از زیارت سید الشهدا ظاهر است
 یاد کردیم و تمام قواعد عقیده منافات ندارد چنانکه شناختی وجه از اوست فکر بعد از فکر تا اینکه پوشیده نماند چیزی
 از آنچه حقیقت که ذکر کردیم قد نیک است و آن بنده فایده است که ذکر کنیم در آن آنچه دلالت دارد بر تعریف
 شد حضرت میرالمؤمنین و شاه حضرات ائمه علیهم السلام و در جمیع ایام است که و اعطای حجاب بود و آن

آیة انما عبد الله فقلت لمن دار قبره یعنی امیر المؤمنین عترت زینبہ فقال یا ابا عماره حدیثی عن ابی عبد عن

جدید الحسن بن علی عن علی علیه السلام ان النبي قال والله لئن لم يزلن ارض العراق و قد فن بها فقلت

یا رسول الله ما لمن دار قبورنا و عمارها و عمارها قال یا ابا الحسن ان الله فاجعل قبرك و قبر ولدك بقاعنا

و عاصم من عصاة ان جعل القلوب الثمنا من خلقه و صفة من عباد و محمل الایة و الذی و الذی لای

ضمیمه من قبور که و بزرگواران دیار نهانقرآنها بهم الله و مودته منهم رسول الله علیه و آله و آله

یا علی المخصوصون شفاعتی فالوارثون حوصتی هم فزارنی علی و کنته اعلم من عن قبور و نمازها

کتابا اعان سلیمان با دود علی بن ابیتالب مقدس من دار قبور که عدل له ذالک فوات بعین حجة بعد حجة

الاسلام و طرح من ذنوبی حتی ارجع من زیارکم بکعبه و لکنه ائمة فاشترکتوا لیا ناک و تحبیک من النعم

و قره العذین بها لا عین ذات الا دن سمعت و لا حطر علی قلبی شریک حقیقته من الناس یحیرون و وارثون

کما کتبت الزائنه ثوابها اولادک شراد ائمتی لا انا لهم الله شفاعتی و لا یوردون حوصتی احمد بن

یعنی وارد شد خدمت حضرت ابی عبد الله عرض کردم چه است کبیر که زیارت که زیارت که حضرت ابی

المؤمنین را و قبر شریف او را تسبیح فرمود یا ابا عماره چه ادرم از یار خود از حد خود این علی را ای ایکن

برستی که حضرت رسول او را تسبیح فرمود بر آنکه گشته میشود در زمین عراق و در آنجا دفن میشود عرض کردم یا

رسول چه است کبیر که قبور ما را زیارت کند و قاعد نماید فرمود یا ابی الحسن بدرستی که خدا کعبه قبر تو

و قبر سایر ائمه از بقاع بهشت و عرضه از عرضات آن و بدرستی که خدا کعبه قلوب نجیبان خود و برکنان

بنکان خود را می کند بوی شما که تحمل اذیت و ذلت پیشند در راه شما و قبور شمار ائمه نیاست

و بسیار میکنند زیارت از برای نزدیک بوی خدا و برای دوستی رسول و وعی ایشان شفاعت من مخصوص

میشند و بر حوض من وارد میشوند و ایشان زوار غمد در بهشت یا علی را که قبور شمار ائمه نیاست

گو یا اعانت نموده سلیمان بن داود را بر بنای بیت المقدس و هر که زیارت کند قبور شمار ابرار باشد

بیش بعد همان حدیث را ذکر فرمود الا اینکه عبارت من غیر تو دم دهنم ناز تو دم که غیر باید تو را در پستان
 کند تو را نیز ادا نموده تا حدیث مؤلف کو غیرت است به مقدسه و ضررهای اطهره و قفای منوره از عظیم شایسته است
 پس این بعضی اعتبارات واجب میشود و حلال بنمای چیز که حرام بوده بطریق مسلاق مانظر طرف طلا و نقره و طلا و نقره
 حکم بنمای عظیم شایسته بیخون و خون که در بعضی جایست بیخون است چنانکه در بعضی دیگر و ندیدیم چیزی که شایسته
 بنمایانم کند در کتب شایسته از هر دو چشمی اشیا ناکور کند مانند غیرت به مقدسه و تذبیب و زینت دادن
 قفای منوره را که اینها مثل سماریت که در حاشیای فرموده و چنانکه در هر سال کثرت زوار پر جگرهای اشیا ناز
 سیکند از و حکایت غریب شنیدیم مناسب مقام که خبر داد مرابان بعضی ثقات ارسنید اربعه صاحب مکارم و تقاضا
 سید برضیالاکوید در وقت دیدیم که کسی از زواریش شده و در آنجا که کثرت حضرت امیرالمؤمنین در بالای آن است
 و در اطراف نهرو مردان نورانی است رویشان مانند برهای تپنده طالع و آفران درخشان در آنجا که کمال حضرت
 امیرالمؤمنین امر و نبی می نمودند که نگاه فرمودند و در نزد این مردان با همی سرعت نمودند و بیعت نمودند و از او پیوستند
 از آنکه زمانه نادرش برآوردند چون پیش آنحضرت او را نگاه داشتند و دیدیم که در آنجا که کثرت حضرت امیرالمؤمنین
 زود حضرت او را پیش رفت و گفت تو چنان کردی و فلان چیز را ترک نمودی و بعضی از آنکه ایها و حرام او که در آنجا که کثرت
 خود کرده بود بیان فرموده و او را زود از زیر آنست بر عرض میکرد و یاوله است اول سیدی که کلام محضی که چنانچه در آنجا
 عرض کنم فرموده بود عرض کردم یا امیرالمؤمنین که مکارم و کنایم بشماره نیاید و در این است که در آنجا که کثرت
 کاری کرده ام که چشم دشمنان مانند سمارت که چشم به بیجان و دشمنان ترا کرده ام که در آنجا که کثرت
 عرض کرد یا امیرالمؤمنین این قبیل باریک است زود از آنکه در آنجا که کثرت حضرت امیرالمؤمنین است و یکسایه در آنجا که کثرت
 او بودند و روی باریک ایشان که در فرموده که راست گفت و چنانچه با او نمود که برید او را بوی منانه که عیب است
 او را در مقابل این عمل پس او را گرفته و بوی آنجا برد و در آنجا که کثرت حضرت شاره فرموده است که پس هم بصره است ایشان
 روانه شدیم تا رسیدیم بدرباغی و در آنجا که کثرت حضرت بان باغ قدم بجا آورده علی که مثل آنرا پیش از آن نیده بود و در آنجا
 تقریباً آن عالم نادرش برآوردیم که بلباسهای خفته شایسته کشته و در بالای کتی نشسته و او را سلام داد
 در سلام کرد و او را باین گرامت غلظتی تهنیت گفتم از باب مزاح که گفت نمودم از فراست تو که از عیب است
 این کتب آن کبره خلاص شدی باین مقام و بهمت غلظتی رسیدی گفت ای سید اجل بر سیدی من در حدیث حضرت
 امیرالمؤمنین حرف نزد مگر بچی و صدق و فلاحه تعمیر و زینت دادن است به مقدسه و قفای اشیا ناز تذبیب
 نمودن از فضل عبادات و ترتیب قرینت که ضرورت مذنب بر آن قائم گشته علاوه از آنجا که رسول که
 شاره که دیدیم بوی آن و پوشیده فائده آنچه هر چه غیرت است به شایسته چنانچه در بیان آن منصرف شده
 بعضی از دشمنان در فزون احادیث گفته اند که حکم که در بعضی نهامی مابعد آن بی برای زوار به پیش آنجا
 که در مقدسات طوافت در احادیث دیده باینکه کعبه میفرستد و حق نیست که ایندالات ضعیف است و غلظت
 استدلال آنچو که در احادیث حسرت از مباح بودن حقوق ایشان برای شیعیان است اینست کلام او
 سیکوم که احتجاج ایشان باینکه است که دلالت نمائید بر اینکه هر یک از کعبه صرف شود و برسد بفرقی
 حجج از بابیکس مخصوص نهد پیش زود آنکی بجهت پیدان آنها را زیرا که در آنجا که کثرت حضرت امیرالمؤمنین
 نادر دو پیشین بود حضرات معصوم و با کثرت گفته شود که در مقام امر مباح است حکم شرعی آنچه حاصلت میسر است
 نظر بر اینکه بای اوست تصرف در هر چه برای اوست مگر آنچه بیس خارج باشد پس اینها در غیر وقت و وقت است
 خاصه است که آنها صرفهای مخصوصه دارد زیرا در آنها تغییر و تبدل جاریست بلکه این از عنوان هر چه خارج است
 از مذورات و آنچه واجب میشود بسو کند و عهد نمودن بیخونان آن حکم در اصل و باقیه گزاف است
 فهمیم در مقام زیرا که باینکه شقوق و صورتها و ذکر فرجه و وجهی آنرا در وضع کتاب مذنب است
 و تقدیر دهت در اثاره بعضی از مناف و مخرات سید است از آنکه است

مقدمه

ابن شهر آشوب بسناد خود از عبد الرحمن بن شریک روایت نموده آن قوم انوار الحسنین و قالوا لحدیثنا فضلکم
 قال لا تطیعون ولا تحادون و عن جعفر بن محمد عن الصادق علیه السلام قال ان اطاعتکم فان اطاعتکم فانا اطاعتکم فانا اطاعتکم فانا اطاعتکم
 حتی اذ همتن و لا یجیب احدنا الا انصرنا عنه احد بیت یعنی جماعتی حدیث امام حسین علیه السلام
 که در خبر دهم بار افضال خودتان فرمود طاعت نیارید و در شهید تایید از شمار اندک که بگویم هرگاه او تاب کرد
 بیستم میگویم که رشتند از نهر و پس که از آنها در فرود که آنحضرت مضطرب و حیران شده و فرمود و کسیرا جواب
 نیگفت آنها از شدت احوال او بازگشتند و روایت کرده را و زنی بسناد خود از عبد الرحمن بن شریک حضرت صادق
 قال لقی الحسنین انما مع الایمان ابا عبد الله حدیثنا فضلکم الذی جعل الله لکم فقال انکم لا تحملون ولا تطیعون
 قالوا بل نحمل فقال انکم صادقین نلیتم ائمان و الحدیث واحد فان احتمل حدیثکم مضمی اثبات حدیث
 واحد اقام طائر العقربان علی وجهه فکل صاحباه فله یزید علیها حوا و انصر فورا احدیت
 یعنی آنحضرت فرمود آمدند خدمت امام حسین علیه السلام عرض کردند یا ابا عبد الله خبر دهم بار ایا بن فضال که خدا برای شما
 قرار داده فرمود که شما طاعت نیارید و تحمل نماند از عرض کردند بل می توانیم و بر سر کیم فرمود هرگاه شمار است بسوگند
 و نفر از شما که شهید تایید از شمار خبر دهم هرگاه او خبر فرمود خبر میدهم پس دو نفر آنها که رشتند حضرت تیرا
 خبر داد آنحضرت برخواست در همیشه عفتش پروا فرمود و آن دو نفر هر چه باو حکم نمودند جوابگویی نکرد
 تا ایشان بازگشتند و باز بهین بسناد قال انی جعل الحسنین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام فقال احدیثنا فضلکم
 الذی جعل الله لکم قال انکم لا تطیعون احدیثنا فضلکم الذی جعل الله لکم قال انکم لا تطیعون احدیثنا فضلکم
 علیه السلام من حدیث جعفر بن محمد عن الصادق علیه السلام قال ان اطاعتکم فان اطاعتکم فانا اطاعتکم فانا اطاعتکم
 حتی اذ همتن و لا یجیب احدنا الا انصرنا عنه احد بیت یعنی جماعتی حدیث امام حسین علیه السلام
 بان شمار کفایت داده فرمود طاعت نیارید و تحمل نماند از عرض کردند بل می توانیم و بر سر کیم فرمود هرگاه شمار است بسوگند
 حضرت باو حدیث فرمود و هنوز نهر و حدیث خود را قام فرموده بود که سوگندی بر او شهادت میدادند و در حدیث
 فراموش کرد حضرت فرمود در کوفه او را رحمت خدا که حدیث را فراموش کرد و در او نقل کرده حضرت تیرا
 قال صاحبنا عن النضر بن عبد الله بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام قال ان اطاعتکم فان اطاعتکم فانا اطاعتکم فانا اطاعتکم
 فقال اهل تعرفون انی اظن انکم لا تطیعون احدیثنا فضلکم الذی جعل الله لکم قال انکم لا تطیعون احدیثنا فضلکم
 یعنی جماعتی بعد از شهادت امام حسن علیه السلام عرض کردند چه چیز است نزد تو از عجایب پدرت که بگویم
 فرمود آیا پدر مرا بشناسید عرض کردند بل پس پرده از در خانه دور کرده فرمود نظر کنید سوی این خانه کوی نظر
 کردیم که ناگاه امیر المؤمنین را دیدیم نشسته در آنحال عرض کردیم شهادت میدادیم که توفیق خداوند است و کسیرا
 هستی و در خبر صفار از حضرت امام حسن علیه السلام قال مثل الحسنین بن علی بن ابیطالب علیه السلام فقال
 فقال لهما بر تعرفون امیر المؤمنین اذ اذ ایتوه قالوا نعم قال فادعوا لهذا الشرف فقبوه فادعوا لهذا الشرف فقبوه
 فقال لهم امیر المؤمنین انهم هم موت من مات منکم فمات منکم فمات منکم فمات منکم فمات منکم فمات منکم
 بعد از شهادت امیر المؤمنین جیش فرمود آیا امیر المؤمنین بشناسید اگر ببینید عرض کردند بل فرمود این پرده را
 بردار پس از این که در دهن امیر المؤمنین را دیدند و انکار ننمودند و امیر المؤمنین ایشان را فرمود که ظاهر این خبر
 هر که از ما برود و میت واقفیت و با ۲۰۰ کس که از حجت است بر شما و کس روایت کرده بسناد خود از حرم
 اعیان که گوید از حضرت صادق ششم که از ایدران خود خبر میداد آن رجلا کان من شعبة امیر المؤمنین من بعدنا
 ایضا فعاده الحسن بن علی فلما دخل من باب الدار حله یحیی عن الرجل فقال له قد رصیت بما اوتیتهم حقا حقا و یحیی
 منکم فقال له و الله ما حلق الله خلقا الا و قد امرنا بالطاعة لئلا نم قال باکباسة قال فادعوا لهذا الشرف فقبوه
 و لا یجیب احدنا الا انصرنا عنه احد بیت یعنی جماعتی حدیث امام حسین علیه السلام
 حضرت حسین را و احادیث فرمود و محض سب که از در خانه داخل شدت و لوز از دست کشید در آنحال عرض کرد

که در این مضمون باین مجرای که از شما ظاهر شد که شب در از دیدن شما دوری کرد و حقا حقا حضرت فرمود قسم بخدا که کعبه صوفی
 نموده مخلوق را که سینه بطاعت ما را کرده بعد فرمود ای کسی که یزد در آنوقت آوازی شنیدم و شخصی را ایندی میم که عرض کرد
 بیستک و از کتاب عیون المجرات که بسید مرتضی فرمودت از حسین علیه السلام در حدیثی که آنروز با هم فرمود از آن صاحب
 ذی ان معقول لا محاله قاریا لقرآن العبد والمقدم برانی لعرفی اليوم والشاعة التي اقبل فيها والنعمة التي اذقني
 بها فان احببت ان اربك مصعب ومضجع اصحابي ومكاف فعلت فاذتت فمكاف بالانم الا عطية فاحفصت
 الاذن حتى اراهها المكان والضعف ومما نده وتناول من التوبى واعطاهوا وهذا الحديث في كتاب كمال الالهي
 الاضمار على الخطي يارب ما من حديث ويزيد فيه ان ام التامة تمتد عن هرومخ الى العزات وحوته عن اقل
 فقال يا ام ان لم اذ هذا اليوم ذهبت عدا وان لم اذ هت غدا ذهبت بعد عدا في لعرفى اليوم الذي
 اقبل في الشاعة التي اقبل فيها والنعمة التي اذقني بها فان احببت ان اربك مصعب ومكاف فعلت فاذتت
 فاذا ذ على ان قال ليم الله الرحمن الرحيم فحفظت له الاذن حتى اذا هاما مكانه ومكان اصحابه ثم قال
 اني صفتول يوم طاشقولا يوم التنت وعن كتاب مفضل لا تزعن طرقت العامة والحامية
 يعني من بيرون آيم از مدينة و مرالما که ميشند پس کجا فرزند توان نمود از قدر و قدر و من پیدام آرزو و سعی تا که در آن
 کشته میوم و پیشانم آن بقدر که در آن دفن میوم ای ام سلمه هرگاه میخواه که خوابگاه خود و صاحب خود را توشان
 عرض کرد پس آنروز بسم عظم حکم فرمود درین پست شده نبود با و امکان خوابگاه خود را و دست مبارک خود را
 در از کرده و قبضه از خاک آجا برداشت و باو عطا فرمود و این حدیث را در کتاب ما به هم ذکر کرده بطرفیکه نزدیک
 آنچه گذشت در آن وارد شده بر شیکه ام سلمه منع میکرد ام حسین را از رفتن بعراق و از کشته شدن پس فرمود ای
 مادر هرگاه من امر در نوم فردا میروم و هرگاه فردا در نوم پس فردا میروم و من میدام آرزو و سعی ترا که
 که کشته میوم و میدام آن کو دیرا که مدون میوم پس هرگاه دوست میداری مصرع و مکان خود را تونیم عرض کرد
 بی میخواست پس آنروز بسم اهد الرحمن الرحيم فرموده و زمین پست شد تا اینکه نام مکان خود و صاحب
 خود را بنمود و فرمود من در روز عا شورا که روز شنبه است کشته میوم و از کتاب مفضل الاثر طریق عامه و صاحب
 از ام سلمه صاحب بصحاه که بر شنگ هر روز حضرت رسول و امیر المؤمنین و علی بن حسین علیه السلام در دست
 طبع است که ام حسین چون بر شنگ هر روز و باو بنمود در آن ای هرانمه عرض کرد ای سید من مرا علامت دیگر
 ظاهر کن پس حضرت قسم فرمود دستیکه نشسته بود و دست مبارک خود را در از کرد بوی آسمان کو قسم گذا
 گو یا آن عمودی بود از آتش که هو را پاره میوزد ما چشم من پوشیده شد و او ایستاده بود و چو نیکت تا اینکه فر
 ضعف کرده است و دم چو کابل دم دیدم در دست آنروز طاقه از کل که بی بی من میرد و قسم بخدا من ستیم بوی
 خوش نگاهش را میوم و در نزد من است بهمان حال خود با آنکه پرموده و سرد شده بوی دی کم باشد و وصیت
 کرده باهل خود که اورا سخن من بگذارند و از کتاب مفضل فاطمه بساند خود از محمد گانه اصادق در حدیثی
 بر شیکه حسین علیه السلام در سفری زیر درخت خرما خیشکی زول فرمود پس دعا نمود آن درخت برز شده
 و برگ و رطب او را در صحاب با لای درخت رفته بقدر کفایت رطب از آن چیدند و بساند
 خود از جباه از حسین روایت کرده که جباب خدمت آنروز در داخل شد در حالتیکه موای بر شیکه سینه
 بود آنروز او را دعا نمود موای ش سیاه شد و از کتاب مفضل عن احمد بن حنبل روایت
 از علی عامه بساند خود از ابی رجا گفت بت میبند علی را و نه اهل بیت او را بر شیکه مارا
 بسایه بود از بی بجم از کوفه آمده بایشان گفت آیا این فاسق پسر فاسق را نمی بینید بر شیکه
 خدا بگشت او را یعنی حسین ابن علی را پس خدا دو تیر شهاب بر او چشم او زد هر دو چشمش کور شد و از کتاب
 خصوص المجرات بساند خود از ابی ابراهیم روایت کرده و می خلیفین بیرون شده تا آمدند بر خت
 عربی عجمه و قصد قضای حاجت نمودند در مکانی و هر یک پشت خود را مان دیگر کرده خدا در مسان

ایشان دیواری خائل نمود که هرگز را زمینند چون قضای حاجت نمودند دیوار بلند شده بجای خود رفت و در اینجا چشمه آب
 ظاهر شد وضو گرفته و آنچه از نماز میخواستند که آتش بعد روانه ریشه شخص قوی ای بسیار رسیده گفت از دشمنان خود
 غیر رسید از یکی رسیده فرمودند ما از قضای حاجت میمانیم پس تعیین قصداً آیت ایشان نموده آواری شدند که میگفتند
 ایشطان اظهار عداوت میکند بفرزند آن حضرت رسول و دوستی آنچه در روز کردی از عداوت برایشان و عیت
 که آتشی در دیوار نهادند در رفتی حضرت حسین هم باو غیظ و شدت نموده تعیین قصد کرد که سیله بروی حسین از خدا
 دست او را از گشختن کشاید دست چپ قصد کرد و آنم خیلند عرض کرد شمار ایچت پرورد خودمان سم میدهم که در
 غایب خدا امر از این تبه خیلان پس حسین دعا نمود که خدا ما را در اخلال کن و او را غیرت ده و این را برای او حاجت کرده
 ده خدا دستهای او را شفا داد تعیین در پیش آنها میآمد تا بخدمت حضرت امیرالمؤمنین آمدند بعنوان آنکه این ملعون
 رو ب حضرت نمود گفت دیندار کی فرستادی و این اندک بعد از روز و دقیقه بود علی فرمود اینها پروان شده اند مگر بخت
 قضای حاجت فاسعی ردای علی علیه السلام گرفت و کشید چنانکه ردای بکوش پاره شد حضرت حسین او را
 نفرین نمود که خدا از دنیا تو پرورد ببرد تا بمسئله باشد بیرون اهل و اولاد خود ببرد و در فرود آوی مردی از اهل
 میبرد زبانه که آن از دکان خود خارج شدند حضرت حسین با هم سخن فرمود از جده خود شنیدم که میفرمود مثل شما
 مثل یونس غمخیز است زبانه که خدا او را از شکم ماهی پرورد آورد بروی زمین آنچه برای او درخت کرد و در ریشه
 و چشمه از زیر آن جاری نمود و از آب آن چشمه می آساید از جده خود شنیدم که میفرمود اما چشمه برای شماست و در
 شما از آن به نیاز رسیدند و خدا در باره یونس فرمود که و اگر سئاه ای ناله ایف او برین تا آخر ایضا فرستادیم او را
 خدا را زبانه باریزاید پس آن آوردند و متمتع ختم آنها را تا وقتی و میتم بخت بکند و اما خدا محتاج ما را باین چشمه
 و آنرا با پرورد آوردند و شد که فرستاده میباشیم بوی زیاده از این جهت که کافر می شود و لذت میبرد تا وقتی
 پس سخن فرمود علی بن ابی طالب را از جده خود شنیدم و همیشه فامبر بود که این حدیث از احادیث است که بطریق استقامت
 روایت شده و آنرا جماعتی از اهل حدیث روایت کرده بسان دستخیز و معانی تقاریر که از جمله ایشانست
 را و زنی در کتاب خود و علی بن یونس در کتاب صراط المستقیم روایت کرده سید ولی ابن نعمه رضوی

در کتاب مجمع بحرین در باب سبطین که از کتاب بجهت نقل کرده از ابن عباس ان لعن ابا قحطه قال للحسن
 بان رسول الله فقدت نافی و لکن عیدک عنهما و کان اولک برشد الضال و یبلغ المفقود الی
 صاحبه فقال له الحسن ان هب الی الموضع الفلانی تجد ناقک و افاقه و فی مواجهه اذنب
 اسود قال فوجه الاخر الی الموضع ثم رجع فقال للحسن بان رسول الله وجدت نافی فی الموضع
 الفلانی و من الکتاب المذكور مروی عن ابن عباس عن خالد بن ابراهیم عن رجاء بن خنیس قال کان رجل
 یأبى مجلس الحسن و یؤذیه و یسفه فامول الله و کبیر فاصوب با کلتا عینیه
 یعنی عربی ام حسین را عرض کرد ای پسر رسول خدا شتر خود را کم کرده ام و غیر از او شتری ندارم بر تو گشاده را
 پیدا میکرد و بعضی میرسانید حضرت حسین فرمود برو بعضی آنجا که ناقه خود را در آنجا میباید که آستین داده و در پیش
 او که ک سیاهی پیش اعراب بوضع آمد بعد مراجعت کرده بفرمود عرض کرد که ناقه خود را در آنجا بچشم دادی
 که گور روایت کرده مره ابن عباس ان قاله از ای رجاء از حماد گوید مردی مجلس حسین میآید و سرور را اذیت و دشنام
 میداد پس خدا بر شتاب فرستاده به چشم او خورده کور شد و روایت کرده بعضی اصحاب در کتاب کنگر نام
 و تخته است در کلام گوید روایت کرده عبد الله بن عباس گویند نشسته بودم در نزد حسین علیه السلام عرض کرد
 شتر من گشاده و غیر از او شتری ندارم و تو پسر رسول خدای مرا با و دالت کن فرمود برو بعضی آنجا که شتر خود را بچسب
 و در برابر شتر شتر آستین داده رفت با موضوعی که حضرت تان داده بود و شتر خود را در پشت و از کتاب دلائل
 عبد الله بن جعفر حمیری راست بساند خود ب حضرت عبد الله علیه السلام و قد روی بعضی اصحابنا
 فی کتابنا فی القصة فی الکلام قال روی عبد الله بن عباس قال کت جالتنا عبد الحسن فحاه و اعزیه و قال صل

بعث رسول الله ارسد بحال فقال ذهب الى موضع كذا ولذا فاتته فيه وفعقبا بعد ذلك
 الى ذلك للموضع فوجه كما قال تعالى وعنه كما قال لان الله بن جعفر الجبيلي باسناده الى ابن عبد الله
 قال خرج الحسين بن علي الى مكة سنة ٥٦ هـ فاشرفها فمات فقال له بعض مواليه لو انك لم تكتب عنك
 هذا لزوم فقال كلا اذا انبأ هذا للنزل فاته بسبقك اسود ومعه دهن فاشرفه فيه ولا فاكسه
 فقال له مولاه باي ننت واتي ماقدمنا منزله به احد يبيع هذا الذئلم فقال لي فامك دون النزل فاساير
 مهلا فاذا هو بالالا ووقال الحسين ذونك الرجل فخذ منه الدهن فاخذ منه الدهن واعطاه القرع فقال
 له الغلام لمن اردت هذا فقال للحسين بن علي فقال انطلق الى البه فاسار الاسود محوه فقال يا بن رسول الله
 يعني يرون اي حضرت حسين بن علي ساي بيده بموي تمه وپاي مباركش ورم كمد بعض از غلطان عرض كردند
 سوار شوي ورم ناي شما بهتر شود فرموده چنين است زمينيكه باين منزل سايم پس پتوار كند ترا مردسيا
 و باورد و غي باشد از آن رون كپورس باكه گن غلش عرض كرد و باورد ما درم فداي تو با و ديش منتر است
 كه كسي اين دوار بفرود شد فرموده ديش نو ساير پس كين ماه سپر نمود كه ناكاه مردومي پيدا شد پس حسين فرمود
 اينست از در و از اورون كبر پس با قيمت از اورون گرفت غلام اورا گفت براي كه سيبكري اينرا گفت
 براي حسين ابو طي كفت مر ايجرت بخر و بر پس ساياه آمد عرض كر و باين رسول نهد كه من دوست توام براي اين عرض
 قيمت نخواستم و له دعا كند هذا مر اولاد ذكر رسلي عطا فرمايه كه تا اهل بيت را دوست دارد و بربسته من زان
 خود را كه اشته ام در سايكه وضع حملش نزديك بود فرموده بربست كه خدا تر اولاد ذكر كوري عطا كر و توفد نمود
 بعد از ساياه بركت حضرت اورا دعا فرمود و حضرت حسين آن رون را سايباي سايبا كه با او فرمود
 شد و از كتاب محب از ام ابن قلد بصيت ذات يوم الى المنزل سني ومولا فاطمة و اله كذا و هاهي
 منها لو كان يوم ملان امر ايام الصيف فانيت الاياب ارها واذا انا الاياب مغلو فظرت من ووالا باب
 فاذا فاطمة الكهروا ناهي عند السحى ورايت السحى فظرت من عر بندا نهرها و اله كذا و هاهي
 نها و الحسين نايك والهد بتر و الام من هتره ورايت كهنا لبتع الله فرها من كهت فاطمة الاله رواقا لت ام
 ابن فحيت من ذالك فركها و مضيت الى سيد رسول الله صلى الله عليه واله وسلم عليه ورايت انهار
 رسول الله في ذابيت عجا ارايت ميشه قطايد فقال له ما رايت يا ام ابن فقلت اني قصدت منزل سفر
 فاطمة الرهراء الى اخر القصة فقال يا ام ابن اعلم ان فاطمة الرهراء صائمة وهي منعبه جامعة والزمان قط فاطمة
 الله عليها العاسر قامت فبسمان من لا ينام فوكل الله ملكا اطعم عنها قوت عبالها وارسل الله ملكا الخ
 فتر من ملك الحسين عليه السلام لسا لار عجها من نومها ووكا الله ملكا اخر لبتع الله تعالى فرها من كهت فاطمة يكون
 توابي سمي لها لان فاطمة له تعتر عن ذكر الله تعالى فاذا انا مت جعل الله توابي سمي لفاطمة وقلت يا رسول الله خبرني
 من يكون الظعان من ابن الحسين عايله و يناعي من السيج منبش ضاحكا وقال قال الطحطابي في حكاية النجاشي
 وهو يكابهل واما الملك السبع فهو اليركوري رزي رقم منزل خواتون خود فاطمة زهر را كه اورا زيارت كنم و انور سايه
 گرم بود آدم بر رجايش ديم در سبت از شكاف در نظر كردم ديم فاطمة خوابيده در زردت سايه
 ديم كه خود بخود ميگردد و آروينا يردون اينيكه كه اورا بگردانه و كهواره هم در جانب ديگرش كه ام حسين
 در ان خوابيده بود حركت نمود برون حرك و دستي ديم كه سيج رسيدك و آن نزديك بست فاطمة و خدا را
 سيج ميكر و ام امين كويه از ديدن اينه بيب نمودم آدم خدمت حضرت رسول سلام كرده عرض نمودم يا رسول
 كه من خبر غريبي ديره ام كه هر كه مثل ترانه يه بودم فرموده ديره عرض كردم قصد منزل خواتون خود فاطمة زهرا
 كردم تا آخر آنچه ديره بودم فرموداي ام امين بان بر سبتيكه فاطمة زهرا روزه بود و بسيار كرسنه و بنجده
 پس خدا خواب را براوستوله نموده خوابيده و منزله است اكد ايه كه بخوابد و خدا ملكي موكل نمود كه ببيت
 اسيا قوت عيال اورا آرد نايه و ملك ديگر را فرستاده كه كهوارة حسين را حركت دهد تا از خواب
 بيدار باشد و ملك ديگر موكل فرمود كه از عرض فاطمة سيج كند كه تو ايش براي فاطمه باشد زهر را كه فاطمة از

ذكر

ذکر خداست نپاشد پس ز سیکه خوابیده خدا تو را بستاند و تو را بر ای فاطمه قرار داد عرض کردم یا رسول الله خبر ده مرا که کبیت آنکه دست آسمیکه داند و کبیت آنکه کوه او را برین احکامت میدهد و کبیت آنکه پیش میگرد حضرت بستم نموده فرمود اما آنکه دست آسمیکه داند جبرئیل است و آنکه کوه او را برین احکامت میدهد جبرئیل است و کبیت آنکه بر پیشانی او است و از کتابت در حدیث وارد شده که روزی جبرئیل نازل شده فاطمه را دید خوابیده و حسین خط را بر نیایش عادت طفل را با در آن جبرئیل نشسته و او را از کبریا سگت نمود تا فاطمه بیدار شد پس حضرت رسول اورا بر این خبر داد و از کتاب مشحون افتخار امیرالمؤمنین علیه السلام جبرئیل فقال انما من جملة العرش

وصاحب الصور والتفخيم وانا اقرب باللائكة الى حضرة ذی الجلال فقال جبرئیل انما من جملة العرش قال قال

انا امين الله على وجهه وصاحب الكسوف والخسوف والزلزال والتمثيل فاخضعوا لادب الله تعالى فاعوذ

البهيمان اسكنوا فوعظهم وجلال الله قد خلقت من هو خير منكم انظر الى ساق العرش لا اله الا الله محمد رسول الله على فاطمه والحسن والحسين خير خلق الله فقال جبرئیل بحقهم علبت الا

ما جعلتني خادما لهم فقال الله تعالى لك ذلك فاقتصر جبرئیل بن الله تعالى ثم فرمود اسیرین جبرئیل

که من از حلالان عرش و صاحب تقوه و صورتی و مقرب ترین ملائکه ام حضرت ذوالجلال جبرئیل گفت من از تو بهترم گفت چرا گفت برای اینکه من این وحی خدا و صاحب کوفت و خوف و لرزه و احکام متمم پس

نصوت بیوی خدایا آورده خدا ایشان وحی نمود که ساکت باشید قسم بغفت و جلال فرودم هر چه خلق کرده ام کسیرا که از شما خیر است نظر کنید بساق عرش نظر کردند نگاه دیدند در ساق عرش نشسته

لا اله الا الله محمد رسول الله و فاطمه الحسن و حسین خیر خلق الله جبرئیل عرض کرد خدا یا تو را حق ایشان قسم میدهم که از خدا مان ایشان خدایا خدایا فرمود این است بر جبرئیل ما این سبب مقرر کرد و در او خبری روایت کرده که

خالد کاتب از یکی این ام طول عن ابي خالد الكلابي عن ابي ابي الطويل قال كتبت عند الحسين فدخل علي

فقلت له الحسين ما سبكت فقال ان والدي توفي في هذه الساعة ولم توفظ قط ما مال وكلمة

قد اخرجتني في احدك في امرها شيا حتى سبعتك جبرها فقال الحسين قولي حتى اسمع اليه هذه الجحمة

فمنما معه حتى انتهينا الى باب البيت الذي فيه المرأة وهي مسجاة فاشرف على البيت ودعا الله ليجيبها فاجاب

توصيها حتى من وصيتها فلعلمها الله فاذا المرأة قد جلست وهي تلتهم تدهنظرت الى الحسين عليهما

فدخلت البيت بمولاي ومريه باخراة فيدخل وجلس علي فخذته ثم قال اوصي بعينك لله فقال يا بن رسول

الله ان في من المبال كذا وكذا في مكان كذا وكذا لو قد جعلت لك في البك لضعفه حيث شئت من اولائك

والثلاثان لا ينبغي هذا ان علمت انك من اولائك ولو انك ان كان محالما هذه البك فلهذا للمعروف

باعتوا للومين ثم شكك ان جعلت على ما وبقوله انما تامة يعني در خدمت امیرالمؤمنین بودیم نگاه جو از آن خدمت که کریه میمود حضرت فرمود که چرا کسری علی عرض کرد که ما درم در نیاعت و فایات کرد و وصیت کرده و او را مال بسیاری بود و ما خبر داد که از امر او چیزی را مشغول باشم تا خبر او را بشنوا اعلان کنیم حضرت حسین فرمود خیر خبر تا بخانه ایشان برویم پس برخواستند و در خدمت آمدند تا رسیدیم بر خانه که جازة آن زن در آنجا بود پس حضرت نزدیکی فاشد و خدا را خواند که او را زنده کند تا وصیت کند آنچه خواهد از وصیت پس خدا او را زنده کرد و پند زن نشسته در استیکه شهادت میداد نظر کرد بوی حسین عرض کرد و دخل خانه بشیبه ای مولای من و مرا با مر خود امر کن پس حضرت دخل شده نشست در پهلوی آن زن بعد فرمود و وصیت کن خدا ترا رحمت کند عرض کرد و یابن رسول الله مرا چنین جان مال در فلانجا و ثلث آنها را بشما قرار دادم که هر چه خواهی بکنی و بدوستان خود بدی و دو ثلث آنها برای این میرست هر گاه از حستان تو باشد و اگر از غیر حستان باشد حصه او را هم خود بگیر بر که فی نفس را در مال مؤمنین حتی نیست بعد از آنکه سوال کرد که با و نماز بگذارد و با مورات او بسیار باشد بعد از آن زن مرده آنها دخانی بود و در آنجا

و جماعتی از مخالفین نیز وقت و فضایل بسیار برای جناب سید اشهدا ذکر کرده اند و در اینجا بعضی آنها اشاره می نمایم
 حسن صبری گوید که حسین ابن علی زاهد و صاحب ورع و صالح و جامع و صاحب خلق بود روزی به حاجب خود
 بستان که مستحق خود آنست و بود مشرف بود در آن بستان او را علاج بود ما شش صاع زبانه که نزد یک کشتن
 رسید دید غلام نشسته نان بخورد حضرت حسین نظر بوی او کرده و در زود درخت خرماست در جایی که غلام
 آنست و در سایه پدید غلام نماز که بر سیکر کف نصف میکرد نصف را یک سیداد و نصف خود بخورد حسین
 از فعل غلام تعجب کرد چون از خوردن فارغ شد گفت ای محمد رب العالمین خدا بخش مرا و مولای مرا و برکت
 ده او را چنانکه پدر و مادرش دادی ای رحم کننده رحم کنش کن پس حسین برخواست و فرمود ای صاع تو مرا
 حلال کن زیرا که بدون اذن تو بتیان تو داخل شدم صاعی عرض کرد ای مولای من بعضی و یکم و بزرگوار ای
 خود میفرماید حضرت فرمود ترا دیدم که نماز نصف میکردی نصف اب یک سیدای نصف خود بخوردی این
 چه معنی دارد غلام عرض کرد این یک در وقت خوردن بنظر میکردم و مرا آید که بنظر کند و او را هم و بنیم
 کب نت که بستان ترا از دشمنان حفظ میکند و هم غلام تو ام هر دو از نعمت تو بخورم پس آنست که بیوف
 و فرمود هر کجا چنین شد تو از برای خدا آزادی و ترا دو هزار دینار بطبیعت عطا کردم غلام عرض کرد که اگر
 آزاد غایب باز میجویم در بستان با بیستم حسین فرمود برستیکه شخص گریه زبانه یک علاج حکم نمود سزاوار است
 که آنرا بفعل صادق کند ایمن در وقت داخل شدن بستان ترا بگفتم که مرا حلال کن که بدون اذن بستان
 داخل شدم پس سخن خود را صدق نمودم این بستان و آنچه در آنست برای است غیر آنچه که اصحاب بخوردن میوه
 در طایفه اند ایشان را همان خود کرده و برای من اگر ام کن خدا ترا کرامی دارد در وقت و برکت
 در سخن تو ادب غلام عرض کرد بستان را که بن بستیدی من زبانه که دم برای است و در فضایل خوارزمی

افتخر رجل من بنی هاشم و رجل من بنی امیه فقال الاموی اللهم انی اذنبک فاسئل اهلک و اذنبک
 اننا فاسئل اهلک فان الاموی سبعین و ثمانون و الف درهم فاجابوا له بمائة الف درهم و انی لها شیم
 عبد الله بن عباس فاجاب له بمائة الف درهم ثم انی الحسن جامله بمائة و ثمانون الف درهم ثم انی الحسن
 جامله بمائة و عشرين الف درهم وقال لا اسأوی اسی بالفضل فجاء الاموی بمائة الف درهم و اذنبک
 ثم غضب الاموی فرقتها على اصحابها فقبلوها و اذنبک فاسئل اهلک فاجابوا له بمائة الف درهم و انی لها شیم
 یعنی مردی از بنی هاشم با مردی از بنی امیه منظره می نمود بنی امیه به شش گفت برو از اهل خود سوال کن من
 هم میروم از اهل خود سوال کنم پس اموی نزد خویشان رفت از ده نفریشان سوال کرد با صد هزار درهم
 و او شش آمد نزد عده آن بن عکس فرمود او را صد هزار درهم دادند بعد آمد خدمت ام حسن صد هزار درهم دادند
 خدمت ام حسن آمد امر نمود صد بیت هزار درهم دادند فرمود با او خود در فضل برابر یک ششم پس آن اموی
 آمد با یک ششم با داده بود و همچنین شش اموی در غضب شد و آنهارا بصاحبش زد و نمود همه قبول نمود
 و شش زد نمود صاحبان قبول کردند پس با اموی شش زد از اول و در کتاب فضایل خود رزمی بر سر
 اعرابی نقد نمود حسین ابن علی را پس سلام کرد آنست در جواب سلام رو فرموده گفت یا امیر ای چه نقد کرده
 عرض کرد خدمت تو امده ام در باب دیدم که بصاحب خون باید بدم فرمود آیا قبل از من نبردگی
 رفته عرض کرد بل نزد عقبه ابن اسفیان زخم مرا بخانه دینار داد باورد که ده کفم مردم نبردگی که از بنو
 و کمر تپش گفت کیت از من تپش که تپش ترا مادر باشد کفم حسین ابن علی عیب تپش این جعفر من آمدم نبرد تو با در
 کپش مرا بان رت غایب و مرا با اهل خود باز کرد آن حضرت فرمود قسم کب که دانند اشکاف و از نظرات زافریم
 و جو دمت نزد فرزند دختر پیغمبر تو کرد و دست ارشانی غلام آنها بوی ردنا و من از تو از سیر سوال می نمایم
 هر گاه جواب دادی تا ما نقد ارشانی تکمیل کنیم و حال آنکه سما اهل بیت نبوت و معدن رسالت و مختلف ملائکه
 سید حضرت فرمودند از نقد خود شدم میفرمود عطار را با شش بعد معرفت وی نماید اعرابی گفت سوال کن

علاء الاموی بنو العاصم

چون قوه نیت مرا از نه اشک بزرگ حضرت فرمود چهرت باین نجات از هلاک عرض کرد تو کل کعبه فرمود چهرت
 سبب آسانی مشکلم عرض کرد عطا نمودن کعبه فرمود چهرت باین نجات از هلاک عرض کرد تو کل کعبه فرمود چهرت
 فرمود هرگاه این باشد عرض کرد زیت در بخش زانال که با آن سخاوت شد فرمود هرگاه این هم باشد عرض کرد
 مرگ و فانی شدن چهرت برای او ارجحیت و باقی ماندن من حضرت بیشتر خود را با عطا فرمود و گفت آری بطلد
 بغریش و شیر خود را با داد و فرمود از راه به دست آید بر من بغریش و برو که تمام کردم برای تو بپسندید و یاز
 پس عرب انشا و اشعاری به آیمون نمود من مضرب بودم با اینکه نه دردی و نه هیچ داشتم ولی برای آن
 رسول مسرور شد شعریان باین بیان آمد ایشانند که م ستاره آسمانها سبب آنها روشنند و تویی صاحب است
 و بد ظلمت و عطا کننده بر مملکت کننده باب بزرگوارت صاحب کرامات بود که از وصف او باین سخن
 و در کرامت بقت کرده بودم و تویی جوادی که نیرسد کسی بر تو پیشما فتح نموده بعد از باب هدایت را او احوال
 سبب شایسته است و قضیه همین امرای و طریق و کبر هم روایت شده و در کتاب اخبار و فضائل
 مدال من السلام علیک السلام الحمد قلنا قرأها علی ابی بعاظه الف فی بنا و الف جلیه
 فاه در فضیلت که اهل ذلک قال و این بقع هذامن عطائه ای تعلیم داشتند عک مراد از اجازت الذباع علیها
 فجدتها علی التایطر قبل ان تغفلت فلا یجوز یفنیها اذا هلی قبلت و لا یجزل یفنیها اذا هلی وقت
 یعنی عبد الرحمن سلمی سوره حمد بر زهر حضرت حسین تعلیم کرد چون در وقت آنجا بود خود حضرت معتمد علی بن
 زهر اشرفی و هراجه و دهان او را پر از زهر نمود عرض کرد زهر باین رسول نه آید در مقابل تعلیم میسوره آنها عطا
 میفرماید فرمود کجا بر آید عطا می بایم او حضرت این شاعر را خواند زهری که دنیا بتور و آرد سخاوت
 کن آن بزم مردم فستیل از آنکه بغیر بایشش کردن آنرا فانی کند در حاکمیکه روی آورد و میت کل کعبه از نه
 در وقت رفتن و باز در آن کتاب است ایضاً ان الحسن علی السلام دخل علی اسمعین زید و هو
 مرتضی و هو یقول و اعماه فقال الحسن و علی علی باحی قال دینی و هو ستون الف ذم فقال الحسن
 هو علی فقال احسن ان لموت فقال الحسن علی السلام ان لموت حی ان افضاها عنک فقیضها
 قبل موته و کان علی بقول شرخصال السلوک الجین من الاعضاء و القسوة
 علی الضعفاء و النجیل عند الاعطاء و حسن خلش نبرد اسامه ابن زید که ناخوش بود کیفیت
 رسان غمگم دارم فرمود آن غم نیست عرض کرد شصت هزار درهم قرض دارم حضرت فرمود آنها را من میگیرم
 عرض کرد دیگر هم بریم فرمود و ایمنه کن قبل از فوت میدهم و قروض او را قبل از فوت دادا کرد و آنروز
 فرمود نیت خصلتهای با پشیمان از دشمنان رسیدند و سخت کرفتن ضعیفان و نخل کردن در وقت عطا
 و باز در آن کتاب است و حد علی ظهر الحسن علی الطیف ارضنا و فی بن الخالد بن عوف ذلک فقال هذا ما کان
 یقول الحسن علی ظهر المیرال الادمی و التایطر که روزی شورا در پشت حسین ابن علی جراحتی دیدند از حضرت سجاده
 کردند فرمود این صدقه آن نایب است که در میان درشت سبک خود بخانه عثمان و سوه زبان و سب کین طعم سردی
 شده بعد از آن الحسن ماقول ولذایک فقال الجیفس کان له ولد کان یضلی فی الیوم و اللیله الف کعبه و عن مناقب
 گفته شد بعد از آن حسین که چه از کت اولاد پدر تو فرمود از این است که چگونه او را اولاد شده و حال آنکه در شبانه روز
 هزار رکعت نماز بخواند و از نماز قبایل اطباب مرویت فی الاشارة الی ان مناقب سید الشهداء و
 فضائله و معجزاته مما لا یمکن الا حاطه به لنا فاعلم ان ما اعطاه الله تعالی سید الشهداء من جعل
 و الحکم و الحکمة و العظمة و الامامة و الخلافه و الملک العظیم الذی نطقه الکتاب فی قوله تعالی ام محمد
 علی ما اتهمه الله من خصله الی اخوالیه و هم کذا مواربث الانبیاء و الاوصیاء و کل صفة فیها اجر
 و کل خصله لها مدح کما لا یحاط بها و یکفیتها و یبقداها و در جانشها و ما بترتت علیها

وفي الجاهل ان عبد الله بن الحسن السلمي قال لما رآه على ابي اعطاه الف دينار والتمت عليه
وحسبناه في الغيب له هذا الذي قال واين يقع هذا من عطائه ما يعلمه ولا تدع عليه السلام اذا جازت الدنيا
عليك مجدديا على الناس من قبل انقلبت والحمد لله رب العالمين عروبه وارو مدنيه شد واكره ميرزا مردم سوال
کرد ام حسين زشان داد پس داخل مسجد شد دید آنحضرت مشغول زنت در برابر آنحضرت استیاده این شعار
اننا نمود انما لان من جبالوقون سرك من دون باب الكفة انت جواد وانت محمد ابوك فلان قاتل الفسقة
یعنی ناید نشود الا ان کسیکه بر تو امید داشته باشد و هر که حلقه در ترا حرکت دهد تو صاحب بخش و عطا شده هستی
پس توبه بود قاتل فاسقان هرگاه نبود آن کسیکه از سر شد تا بود هر چه جرم قرارگاه میاید پس سلام داد ابا م حسین و فرمود
پیشتر آری زمان بجا چیزی نیست عرض کرد بی چهار هزار اثری فرمود آنها را بیاور که آمده که او از ما سزاوارتر است باین بگو
خود را پروان آورد و دست فزار او را آن پیچید و دست خود را از شکاف در پروان کرد و بجهت خجالت کشیدن از غیر
و این شعار را میفرمود و خدا فانی الیک تعبت و اعلم انی علیک و شفقتی لو کان فی سیرنا العذل انحصا
منسنا ما اعلم انک تشقنا لکن ربنا لرحمان و غیره و الکف به فی قلیلة النفقة فاخذها لاسرا
یعنی بگری اینها را بدستی که من بوی تو عذر خواهم و بدان که من بر تو صاحب نعمت هستم اگر چیزی در این صحنه دست ما
عصایه داشت همان نبود و کم بر تو عرض نمود و در حوادث روزگار همیشه در تعزیرت و دست ما از مال ذی سبب
خاست پس اعرای آنها را گرفت و گرفت فرمود که هر چه از عطا را عرض کرده و این سخن جلوه خاک بخشش ترا خواهد
خواهد خورد و باز در آن کتاب ان الحسن علی علیه السلام هر سال این وهم باکلون کثیر النعمه علی کساء مسلم
علیهم فدعوه الی اطعمهم فجلس معهما و قال لولا ان صدقة لا کلت معکم ثم قال قوموا الی الامم فی فاطمهم
و کلام و امرهم بدنا هم یعنی حضرت حسین برقرآن گذشت و آنها پاره ناهار بر روی عبا ریخته میخوردند
حضرت برشان سلام داد آنحضرت را بطعام خوردن دعوت کردند بایشان نشست و فرمود هرگاه آنها صدقه
نبودی باشی بخوردم بعد فرمود بخیزید و بخانه ما بساید ایشانرا آورده طعام نمود و بکس داد و امر کرد که
هر یک چند درهم دادند و تشیلات نورانی است در حقیق بعضی از مطالب مقبول در اشعار اول در اشاره بر آنکه
فضایل و مناقب سید الشهدا و معجزات آن سرور را احاطه کردن ممکن نیست بدان آنچه خدا تعالی عطا کرده است
آنچه از علم جسم و حکمت و عصمت و امانت و خلقت و ملک عظیم که خدا با آن کلمه فرموده ام میگویدون انفس علی
آیم ثم من فضله انما اراه و همچنین موارث انبیاء و اوصیاء و در حضرت که در آن خیر است و در آنجا
درست چنانکه احاطه میکند با آنها و کیفیات آنها بقدر و درجات آنها و آنچه بر آنها است پیشتر مگر خدا تعالی
و حج طایرین او از محمد و اهل بیت معصومین او همچنین احاطه میکند قلمها و عقلمها و فکرها و نبات او و آنچه در شان
او از خدای تعالی و رسول و و سیر المؤمنین در گذشته و همچنین از سایر حج معصومین و همچنین معجزات او از خوار
عادات و کشف کرامات بیان مطلب است آنچه بر انبیاء و مرسلین شده نازل در شان او و آنچه خدا تعالی
از امر او بلائکه بقیتم نموده هرگاه با ظاهرش بطریق تفصیل هر آنچه کاغذ و صفحه ای بسیار از آن پر میشد و همچنین
آنچه خبر داده رسول الله در شان او قبل از ولادت او و آنچه صادر شده از وقت حادث شدن فاطمه زهرا
با سرور تا وفات رسول الله و آنچه از خدا و رسول و در شان او وارد شده و آنچه اتفاق افتاده بجهت سرور
از فضل او و رسول و سیر المؤمنین فاطمه زهرا و از فضل طایفه و آنچه صادر شده از او در آیم طفولیت او و صحنه ها
و کاغذها که گنجایش پان آنها را ندارد و چگونه نیست با اینکه هر روز از امامی که با رسول است بود از رسول الله
آنچه در شان او صادر شده عقول از وصف آنها عاجزند پس فعلم سخن از رسول است برای او در شان او
منفعت و فضیلت است از مناسبت و فضایل و و بسا بود که در یک روز آنحضرت رسول فحول و فحال بسیار
بارها اوصاف در پیش عیلا و بر آنچه نازل میگشت در شان او غالب اوقات و اغلب آیم از وحی خدا تعالی
بر رسول خود و آنچه از فعال و اقوال جمع از ملائکه بهترین مثل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و آنچه از اقوال فحول

باب در کوشش علمای حق و ما درش فاطمه زهرا که آنرا بر زمین می کشیدند راجع بود بعد از آنکه بر اینها آنچه در
 شده از اولاد معصومین او در شان زبانش و شان نوحه که در آن ذکر می نمودن بر سرور و آسایش امکان شود
 از غیر معصومین که بر اینها احاطه نکرده بعد برستیکه بجزات آنروز در شماره و نهایت نیت پس چگونه چنین نیت
 برستیکه آنچه صادر شده از او در حیات او از خرد او غیب ما و استجاب دعا و طی الارض و خروج بروی
 آسمانها و نشان دادن جسمه از صاحب خود حضرت رسول است که بعد از آنکه راجع در شان ایشان عالم
 تقوا و شباهت ایشان از احوال بجزات قیامت و اجابت آیات بجزات آنرا است که بجز حضرت یونس که نجات یافت
 مکن ریز از وقت خروج او از مدینه تا که از مکه تا که بلا وقت شهادت در آنجا آنچه آنروز صادر شده از او
 صد بجز نیت و هر گاه چنانچه واقع شده در روز عاشر آنروز بجز از نیت آنروز و نیت آنروز بجز از نیت
 استغفار و نیت آنروز که تو خانی از فکر که در آنجا در روز عاشر بعد از شهادت آنروز واقع شده آنچه
 روز آنروز در میدان درختیکه که در نوحه سیکر و با طرف و نظیر میرفت و کوف آفتاب و غلبه ظلمت
 و نزول خزان و طراوت بستان و باریدن خون زره و ظهور خون زره در زیر هر سنگ در اطراف همه عالم
 و بودن دیوارهای بعضی از بلدان از بزمک عیفران و زلزله که در زمین و که یک دن همه موجودات از آنجا
 میزدند از آنجا دیده می شود و در تمام دریاها و خروج ماهیان از آنجا و در آنجا از نوازین و ظهور علامت
 عجیب در هر طرف از اطراف زمین بلکه در همه اطراف عالم مکان غیر اینها که شماره نباید بعد از
 که صادر شده از بدن شریفش که در زمین که بلا شهادت در وقت نزول ارواح اصحاب کس و غیر آنها از
 پهنان و صلیان و جدیفات و همچنین از طراکه مظهرین زبانش و در غیر این اوقات یعنی اوقات نزول
 ملاک و ارواح تا وقت و فون شدنش در غایت بسیار است بعد از آنکه صادر شده از سر بارکش از وقت
 بد اگر دن از بدن او وقت و فون شدنش زیاد در وقت که باره ببارد و همچنین بجزات صادر شده از خون
 چهارشنبه از بدن شریفش چون بجز آنکه از وقت که او واقع شده در روایت کرده علی ابن سبط
 در نوزده خود از نوزده ان محسب علی بن سبط و از اصحاب قال لا یبلغ اهل البلدان مکان من
 سراج عبد الله الجبلی بنده که از نوزده ان محسب قال لا یبلغ اهل البلدان مکان من سراج عبد الله الجبلی بنده
 سراج عبد الله الجبلی بنده که از نوزده ان محسب قال لا یبلغ اهل البلدان مکان من سراج عبد الله الجبلی بنده
 بیشتر رسید زان میزند او را زیارت میکردند طایفه عرب میگفتند اینها زان میزند او را زیارت میکردند
 زیارت نماید بجز و گیر ایس زبانه که گفته شد بجز دم که حسین ابن رسول آمد شهید شده هزاران از زان
 نیز آیدند از زیارت او و همایشان زبانه اینست حدیث بعد برستیکه بجزات صادر شده از
 شریفش از شفا و نجات در حق دوستان و از هلاکت در حق استهزا کنندگان بان زیاد از شماره
 بلکه این از نیت است که تا روز قیامت میماند و همچنین آنکه در رحمت توبه بار که اش از استجاب دعا و حاجت
 یافتن و شفا و اسرار است تا روز قیامت نوعی که می بینی آنها را در هر روز اگر آنجا باشد پس بجز این
 آمدن مردم از هر طرف زیارت او و بر پیشانی ایشان در هر سال تفرقه او را و نوحه که در آن روز که است
 بر او در زمان بسیار از عمرای خود پس هم اینها بابت تا روز قیامت که جباران زمین را ممکن نباشد
 که از آن منع نمایند بجز هر قدر مانع شوند و او آن زیاد کرد و باز از جهت قاطعه و قاطعه است فرمایش
 امیر المؤمنین در شان او که او را غلب که در هر نوحه که می پرسند توبه که می پرسند و فرمایش خود آنروز که من
 شسته اشکم چشمم ذکر می نمودم نزد هر مؤمن و مؤمنه که گویا که می بینند و بجز این پیشنهاد مصائب من پس این از
 از آنجا است که در هر روز و شب دیده میشود و از آنجا است که تا روز قیامت میماند و عبارت دیگر که
 اینها از قبل بجز نیت است از قسم اخباری که موافق با واقع است بعد پوشیده ماند که هر شرف و توفیق
 هر چه که در بلا غارت شد از اموال آل محمد یافته شده در آنها است ساطعه و در آنجا که در غیر این

گفتار غارت کرده بودند چون گویند آتش شد و زنی که بدست میگرفت پیش آلوده میشد و برضی عرض
 کرد که یکشت بعد آنها که برتر میزدند از جای آن آتش نگار میشد پوست آرا که میکنند آتش ظاهر میشد و گوشت آنرا که
 میزدند آتش ظاهر میشد و چون میخواستند از این برودت که آتش بریزد یک میزدند از یک آتش جوش میکرد و کجا
 میرفت آتش میشد هر وقت که استخوان آزای شکستند از جایش آتش پیدا میشد و غیر اینها از آیات ساطعه و معجزات
 که یافته میشد در هر چیز که از کربلا غارت شده بود بعد از آنکه آن روز عا سوزا در کربلا حاضر بود ذکر شده است در
 دست مختار این ابر عسیده ثقیله و انصاریش باشد عذاب و بدترین کشته شدن و جماعتی از ایشان عذاب
 آتش را در دنیا قبل از عذاب آخرت چسبیدند و جماعتی از ایشان در دنیا با انواع مرضها و در دمای رسوا
 کننده مبتلا شدند و جماعتی از ایشان خدا صبح نمود و صورتهای آیت از باقی صورتهای سنگ و خوک بدل نمود
 بعد نخل نماد بر تو بستیکه آنچه در این نخل است از اشاره های مختصره بمات و فصائل و معجزات سید الشهدا
 مانند ذکر اصول و کلیات و در آن فوائد کثیره است پس هر که بخواهد آنها را منبسط و جمع نماید او بصیرت تامه پیدا در باب
 ششمن حق اُم که در جمله کثیره از اخبار اعتبار شده از اخبار باب زیارت سید الشهدا و در باب فو و کوبه بر آینه
 بعد برستیکه جلوساری از تفصیل این اشارتیکه بمنزله اصول و کلیات در این کتاب پیدا میشود مثل معجزات که از نرسا
 و درین مظهر آینه و آنچه متعلق است بخونهای جاری شده از گردن و چشم شریف آن بزرگوار و غیر اینها حاصل بستیکه بعضی از
 تفصیل در ضمن بعضی از معجزات یافته میشود و بعضی دیگر از آنها در ضمن بعضی از مجلس این کتاب ذکر میگردد پس کلیات
 که در این کتاب از تفصیل در این کتاب ذکر شده است مختصراً و کفایتاً که آنچه بمنزله اصول و کلیات از ذکر آن فرود نرسد
 در تفصیل بعضی علاوه بر اینکه اظا تا به تفصیل بر یک از این اشارات در قدرت بچگونگی است چنانکه در حق پس طرا
 کلام اجماع نموده غفلت کن قد نیک و دومی در اشاره بچگونگی حال و معجزه و خوارق عادت و ششمن این از
 چیز است که لابد است از ششمن آن زیرا که اشارت کرده ایم در ضمن بعضی از معجزات برستیکه کربیاغ و زیارت اینها
 ظاهر و ناشی پیشینه از مکه نورانیه ایام و بسوی آنها اشاره کرده در بعضی از اخبار باب زیارت و باب کربیاغ
 ایشان عارفان کثرت و تفسیر این در کلام پیمان شده که زوار باید بشنوند آن اُم زیارت شده را بستیکه از امام
 واجب الاطاعت پس میگویم که عقل قاطع باشد شریع ساطع دلالت نمائند برستیکه زمین از حجت خدا است و برستیکه
 بنمایند برستیکه بایر حجت خداست یا معصوم باشد چنانکه دلالت دارد بر آنچه بقیم مفضول بر آنست پس میگویم هر
 معرفت امامت بسیار است اولیض از خدا و رسول دام که پیش از او است و صاحب عصمت است دوم
 بودن حق با است یا خلافت یا او که تصرف یا وصی بودن یا بوجوب چنگ زدن با و رجوع بسوی او در حلال
 و حرام و مثل اینها و غیر اینها از عباراتیکه بظرف با است را برساند پس نص فضاوت او یا برستیکه علم و فهم او علم
 رسول است و غیر از این عباراتیکه معنوی را افاده میکند چهارم بودن برعی امامت صاحب معجزه پس اصل در
 این باب نص یکی از طرق شده است پس نیست حجت بالذات تا مکه کامله نسبت به همه مکلفین بل معجزه هم مفاد آنها را ادا
 میکند و کاشف است از وجود نص یکی از این امور سه گانه و اگر چنانچه طریق تخصص شود معجزه برآینه وضع او عام و سایر
 میشود به همه مکلفین و تقریباً بطلب ظاهر است و از آنچه عادت فرار یافته در انتهای ساجد در باب تعیین خلیفه
 و وضع او بر نص بلستیکه خوب تالی و تدبر نماید در آنچه ذکر کردیم در این اصلها و اشاره های مذکوره غیر آنها میداند
 که معجزات صادره از آل محمد که امامان نمایند استام شده از نص او است یعنی در بسیاری نفع و فائده نسبت به همه
 مکلفین خلاصه این امور ثابت است در شان امیر المؤمنین و یازده اولاد او اولاد او از آل محمد که معصوم است
 اما طرق نص پس آن در قرآن در فایده کثرت ظاهراً یا باطناً اما آنچه بر این طرق شده دلالت دارد در دست از
 طریقیه ما پس آن از بسیاری برهه اعلی رسیده بلکه از حد حصار و نشت بلکه دست از طریقیه عامه نیز بسیار است
 زنده دیگر است یا یعنی آنچه در شان امیر المؤمنین در چهار از طرق عامه ذکر شده خارج از حد تخصص و تفصیلات چنانکه
 اشاره شد و اما آنچه در شان سایر ائمه وارد گشته از طرق عامه اگر چه در کثرت در آن مشاهده است که در شان

حضرت امیر دارد کشته معینه از بریده تو آرزو رسیده و میتوان خصم را بوی آرام نمود اما تقدیر چهارم یعنی باید ام صاحب حجره است
پس آنچه بان دلالت دارد در نذر فحایت کثرت و چگونگی نباشد بدستیکه مigrations امیر المؤمنین دادلا و معصومین او و خواری
و خواری عادی که از ایشان صادر شده غیر آنها از آنجا که دلالت دارد بر امامت امیر المؤمنین دادلا و معصومین او را
از شمار آنها مانند سایر مناقب فضائل ایشان که عالم را بر کرده با وجود اینکه دشمنان پنهان کرده اند و در دستان ایشان
ظاهر کردند با وجود این آنچه نوشته شده در کتب فرق اسلام از مigrations امیر المؤمنین از هر کسیر است چنانچه همین است مigrations
بر او پیش رسول است بعد از آنکه بعضی از این مigrations نرده بدیده تو آرزو رسیده و بعضی دیگر بدیده رسول است و بعضی دیگر همین
طریق فاضل منقول است خواه بدیده تو آرزو رسیده باشد یا نه زمانیکه دینی از ابراهان که مigrations هر یک از آنها ظاهرین بعد
امیر المؤمنین اگر چه در کثرت مigrations امیر المؤمنین میشود از جهت او که اشاره کردیم بر آنها الا اینکه مigrations امیر المؤمنین
از جهت امور مذکور به آن شباهت میرسد با مigrations که مigrations امیر المؤمنین بر او رسیده که در کتب فرق اسلام نوشته شده با مigrations
که ممکن است اینقدر از کتب فرق اسلام استنباط شود و بدستیکه بعضی از آنها نیز از تواریخ و تطافرات است و بعضی
و بعضی از آنها منقول است و بعضی از آنها را شایسته ذکر کرده خواهد در نزدشان از تواریخ است شباهت غیر از این است
اینها بعد از آنکه معجزه را بعضی اعم کرده که شامل مigrations است و اما آنچه حاصل شده از جهت او و بدین مigrations و بعضی
یا مigrations و غیر اینها که در کتب معجزه داخل باشد و ظاهر است آنچه ضبط شده از مigrations حضرت رسول است و همچنین از مigrations
امیر المؤمنین بر این طرز و مigrations با مigrations معجزه که از آنها هم نقل شده مراد معنی اعم است که شامل عیالات است نه شخص و بعضی فانی
که این معجزه در مigrations سید استند از اول عیالات و مigrations است تا زمان دفن بر ظهر بدن اطهر یاران تشریف کفار که
سیدان که بلا بودند در جنگ پسید استند و اما اگر چنانچه مigrations شود علاوه بر این مigrations حضرت سید استند
در عدد از مigrations انبیاء و اوصیاء افزون بود بلکه حد و حصری میشود بر او قرار داد زیرا آنچه حاصل شود از خواری
در سال شریف در مجلس فائده عزرا و غیر آنها در هر ناحیه از علم و در راه زیارت او در نزد قبر تشریف او و در وقت
شریف او و غیر اینها از زمان شهادت تا حال مigrations شود از شماره او و همچنین در کتب تشریف او و کاتبین عاجز کرد و بعضی فانی
که این جنم از نعیم جاری میشود بجهت مigrations سایر ائمه معصومین هم الا اینکه باز میرسد در کثرت مigrations حضرت سید استند
حضرت سید استند استرابط طلب نرظا است مigrations ام شتم اعنی نام مسموم علی ابن ابی طالب در کثرت مigrations سید استند
ز دیکت قدسی که در بیان حقیقت معجزه و آنچه متعلق است بر او بدانکه معجزه جاریست از امر که خارق عادت است مigrations
باشد بحسب جنس صفت و صادر شود از کسیکه مدعی نبوت یا امامت یا از جانب آنها باشد و مطابق باشد با دعوی
مقدون تجدی و غیر با عدم معارضه احدی پس فائده است مigrations از ظاهر است زیرا که ظهور معجزه در دست انبیا
هم از قبیل عادت است و عادت است مigrations و جنس با صفت تجویح است زیرا خرق عادت چنانچه بحسب جنس
بعضی بیاید اثباتا مثل که دیدن عصا مار یا نفا مثل سب قدرت همچنین بحسب صفت هم بعضی بیاید مثل فصاحت و بلاغت
کلامی که بالاترین معجزه رسول است و خارج شرفیه کندی و غیر که اما آنکه از اصلی صادر میشود یا آنچه ظاهر میشود از
از خواری عادت است استند از آنجا که استند راج آنها و همچنین آنچه ظاهر میشود از خواری از قبل غوام سلیمان مثل خلاص
شدن آنها از محنت و سکاره و این قسم نامیده میشود بمعونه و همچنین علانا که خدا تعالی اظهار میکند تا دلالت کند
تقریب زمان پیغمبر یا امام مثل نور که در حسین عبد الله ظاهر بود و آنچه ظاهر شده از خواری و آیات و عیالات در وقت
تولد نبی ما تو تولد اوصیای او و آنچه ظاهر شده برای او و از اول قبل از بعثت او و همچنین آنچه ظاهر میشود از برای
ائمه علیهم السلام و بعضی مigrations طلب رضه است و دردی کفایت میکند اینکه بفرماید که عیالات صدق آن است
که این معجزه را با وجود دیگر محتاج نیست اینکه بگوید این طلب است صدق نیست و کسی نمیتواند مثل او را با وجود این
مثل او را در این هم با مigrations میشود بزمان آنکه که عرفا مقارنت تکلم با زبان حکم عمل آید که او را اخبار غیب بمانند
و لیکن عالم شدن با عجز او در این قسم فانی توقع است تا این امر واقع شود و مراد از عدم معارضه نیست که ظاهر شود
مثل او از آن کسیکه غیر مدعی نبوت و حق آن است این از حقه خود است که محض از برای توحیح است و در کتب معجزه

مراد از عدم معارضه عدم قدرت بر معارضه است تا امر از خود بسبب او برود و معجزه و غیرت و شال
 و مطلع استی عدم استقامت این معارضه شد قبول که کفریم مطابق شبهه با مدعی خوارق عادات که مکتب صاحب خود
 امانت فاعل است چنانچه در قصه سلیه و فرعون و علم ابراهیم است و مراد از دعوی ادعای نبوت یا امامت است پس
 این معجزه را در ظهور معجزه در دست کسی که ادعای خداوند کند بجهت استدرج او در حد فرق باطن مدعی نبوت و مدعی الوه
 است که اعجاز و عجز از جهت خلاف لطف در دوم راه دارد بجهت ظهور و وضوح فاعل در وی اما در اول این امر
 نحویت لیکن حق است که هر دو اینها در یک درجه پیشند و این مطلب واضح میشود چنانچه حصول شبهه اگر کسی که
 نماید اشیا و حلول وحدت وجود اگر سبب گفته شود این درست است هر گاه حجت واضح نبود بر بطلان این امور بجهت استقامت
 عقل بطلان این دعوی پس واجب نیست بر خدا یا نصب حجت بر کذب مدعی الوهیت باینکه او را ممکن کند از معجزه
 که بیاید و مثل او را باین همه میطلبد و دفع میکند قضیه لطف را پس تا مل کن و فایده فیتد خیر احترام است از آن
 معجزه نام معجزه را برای خود و حق است که این فیتد محتاج از نیست چنانکه فیتد زمان تکلیف هم بجهت قرآن آیات و علا
 و قرب قیامت در آنرا ساعت بطور ظاهر رسیده و از گفته مظاهر شده که خارق عادات شش قسم واقع میشود یکی معجزه است
 که در دست انبیاء و اوصیاء جاری میشود و دیگری امارات ظهور نبی و امامت و سیم کرامت که از صلی و مؤمن
 اتفاق میافتد و چهارمی امانت است مثل اینکه برای دعوی نبوت یا امامت موضعه فایده که زنده را بفرمان بگذارد تا
 بر دم مشته نماید که معجزه زنده خواهد بود و ششم جمع شونده مردم تا چنانچه مانت معجزه او را برای امانت خدا نماید او را
 میراند چنانچه استدرج است ششم معجزه است و استدرج برای اشرار است تا امامت جعل آید و در حق نیست
 و خلاصه از محنت و مکاره از عوام مؤمنین و بعضی برای این چهار قسم اول معجزه اطلاق میکنند و چهارمی را
 معجزه مکتبه بنیامین پس مراد ایشان از معجزه مطلق خارق عادات خواهد بود در این حال و جنیبت از برای استثناء
 آن دو قسم خیر از معجزه پس هر گاه بخوانی کفایت را در تعریف معجزه که در مثال این مقام مطلوب است پس گوید که او
 عبارت از چیزی که برای او حقیقی و طبیعی باشد در ولات بر صدق مدعی نبوت یا امامت زیرا که شکی نیست در اینکه در اخبار
 و کلمات اخبار شایع گشته که علات و اهل قبل از نبوت نبی بلکه قبل از تولد او و پیشین قبل از تولد امیر المؤمنین و سایر
 آن معصومین را از معجزات میثاریه و معجزات خوارق عادات صادر شده این پروردگار بدون کسی بلکه میگفت در اینکه آن خوارق
 از کلامی آمده یا بر توفیق آنها یا از شیعه و در آن ایشان در وقت انجا و استغاثه ایشان از آنها در نزد مقربان آنها غیر
 آنها صادر میشود که همه از معجزات آمده میثاریه پس آن تعریف طلانه قیامت ندارد زیرا که معجزه اختصاص معجزه است به آن
 خوارق صادر است از بنی یا وصی که از روی قندی و معارضه واقع شود و اگر کسی را عالم گری که شکی نیست در اینکه
 شایه باز اشکال را دفع میکند زیرا که امارات و سایر اقسام مذکوره داخل نبوت معجزه و حکمت که گفته ما بر کرده
 و تقریب بعضی معجزه نبی را باینکه او قیامت از جانب خدا که از ایشان او معصود تصدیق است و همچنین تعریف دیگر اینکه
 معجزه امر است که معصود از وی اظهار صدق مدعی رسالت یا امامت است پس اطراف کلام را جمع کن و غفلت نما
 تذکر چهارم در بیان جبر از امور غیبیه با که از برای ائمه اطهار از آل نبی مختار مقامیت فوری است اشاره میکنم
 در این مقام بعضی ادعای کشف میکنند از ادب سیکوئیم که شایسته است از پرسع حاجب معصوم روایت کرده سیکوئیم معصوم
 انقاد نظر از با بل طلبید و با آنها گفت و ای بر شما که سحر از آبار و اجداد از زمان موسی ابن عمران ارشاد برده
 آید و شما شایسته که میان آن دستور جدایی میان دوزخ و جنت اوجبه بنده جعفر ابن محمد کاهن و سحر است مثل شما اگر
 چنانچه شما اورا ابهوت و جلال که دید از برای شما مال فراوان و جازه بزرگ خواهم داد پس مجلس معصوم
 شش معجزات صورت از صورت های درندگان درست کرده هر یک از آنها نزد صاحب خود نشست و معصوم بالای
 شش نشست و تاج بر سر خود گذاشته پس از آن بجا بام نمود که بفرست تا او عبه نه در این ساعت حاضر
 نماید زیرا که هر دو در ظاهر نمودند داخل گشته بجز ششیده های آنها که هتیا که ده بود نظر کرده بعضی آمد و فرمود
 و ای بر شما شایسته مرا آنچه آتد الذی بطل کفر با کلمه ایام موسی ابن عمران آید شایسته بر این حجت آنچه آتد

ما تم که باطل بود هر چه او دشمن او در عهد و بیعت این امر را پس از آن صدای بلند کرد آیتها انصویر المشدین فذلک و ایضا
 صاحب بادن آینه ای صاحبان صورتها باید هر یک از شما باذن خدا صاحب خود را ملاک نماید پس هر یک از آن در حق
 بصاحب خود حمد نموده و اورا پاره پاره کرد و بیعت نمود منصور از شدت این ایستادگی شش کرده و ارتقت زمین نشاد
 چون بهوش آمد گفت ای خداوند یا آبا عیسی که از منی و آقایی فاجبه توبت توبه لا اعود لیسها اید ایضا رتسم سید هم بجا ایا
 اباعد نه رحم کن من و عفو نما توبه که دم توبه که دیگر عا دیکم بش این معصیت حضرت فرمود قد غفوت غفوت غفوت و غفوت
 یعنی عفو کردم بر او از تو که شتم پس از آن عرض کرد ایستیدی قل تبساع ان شرد انی اکلوا یعنی ای بولای من فرما بزرگان
 که بر گردن من بیوی آنچه خورده اند فرمود ایها شایسته این عادت عصا مو عسی سحره فرعون شقیه بنده تسبیح و توبه
 آنچه غفوت غفوت غفوت خواهش تو هر گاه عصای موس بر گردان عصای سران فرعون را که بلعیده بود این در زمان
 هم سر از ابر سبک دانند تا فریاد و هر گاه خواسته باشد که زبده از این معرفت حاصل نماید پس بدان خیر بیکه دلت
 دارد در بر مطب بسیار یعنی از آنها در بعضی مجالس این کتابت که خواهد شد مثل خیر بیکه سید رضی در حقیقه لایحه
 که مشتمل بر تفسیر عطف جنتی بیان نموده و از جمله آن خبر است که در جبارق الانوار ذکر نموده در کتابی که گفته قال
 فصل من هذا الباب طاروا سبلان وابود عن امیر المؤمنین انه قال من كان ظاهرا فذلک لابی اکرم بلطنه
 موازیه بالسلطان لا یجمل المؤمن انما نحن بحرفه بالتوراة و قد اعرفی بذلك فهو مؤمن امتی الله قلب الایمان و شرح حد
 الاسلام و صار عارفا به منصرفا و من قصور عن ذلک فهو شاک مرتابا بالسلطان و بلجند بان معرفی بالیورایه و
 الله و معرفه هو الذین الخالص یقول سبحان و تعابوا امر و بالتوحید و هو الاخلاص و قوله تعالی حقیقا و هو الاخرین
 محمد و هو الذین بحیمة و قوله و فیهم و الصلوة و هی و لا یسرفون و الا لانه فقد اقام الصلوة و هو صعب متصعب بالسلطان
 و یاحد المؤمن المحض الذی یفرد علیک به شیء من امرنا الا شیء الله صید و یقبول لایبائت و لا یبرتاب و یقول العرف
 فقد کفر فیما لایله امر ففیما لایله امر ففیما لایله امر ففیما لایله امر ففیما لایله امر ففیما لایله امر ففیما لایله امر
 ما لم یصله الوصفون و لا یسرفون العارضون فاذا عرفوه و هم کذا فانتم مؤمنون بالسلطان قال الله تعالی و اسعیبنوا
 و الصلوة و الصلوة و الصلوة و لا یقول و لا یقول و لا یقول و لا یقول و لا یقول و لا یقول و لا یقول و لا یقول و لا یقول
 الذین منصرفوا و اسرهم الذین بالسلطان ان یمن سرقة الذی لا یجعی فذوره الذی لا یطغی و نعم الذی لا یسرفون و انما
 و سلطان محمد و عمر با محمد فر عر ما قد سئل الذین القیم بالسلطان ان یلمذوا کتبت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فی کل المستحبات
 و لا یقول لعلوا فحتم الله الذلک التوراة صیغین فی مصطفی و موقع فهو فقال الله عز وجل لذلک المتفق کن محمد
 اول الذین کن علیها و لذلک قال التبی انما علی و علی سبی و لا یؤدی عینی الا انا و علی و الی ما لایسان بقوله ایضا و ایضا
 و هو اشارة الی الخادمات عالم الارواح و الانوار و مشد قولهم فان مات و قتل و لم یؤمن مات السی او قتل الوصیة لاینها
 نسی و کذا یورد و لعلها لعلها الصفة و لغیرها کما حسد و التفسیر ما شیء طه در عالم الارواح و است یا علی رجع
 الخ من جمی قدا و عالم الاضداد انت می و اما منک ترشی و لذلک است می عزله الزوج من المسجد و الی الاشارة
 بقوله صلی الله علیه و سلم و استایما معناه صلی الله علیه و سلم و استایما معناه صلی الله علیه و سلم و استایما معناه صلی الله علیه و سلم
 حاصل همون که میگوید روایت نموده سلمان و ابودر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرموده هر که ظاهر او
 در ولایت و محبت من اکثر از باطن وی بوده با میزان اعمال و سبک خواهد بود میسلما کل من فیوید ایمان مؤمن یکا
 بشناسد ابورزیت و قیمة شناخت مرابور نیت اوست نون که امتحان فرموده خدا لقب او را رای ایمان
 و شرح کرده صدر او را برای اسلام و عارفین و بصیرت کشته و هر که تغییر کند از معرفت نور نیت پس
 هنوز در شک و ریب است میسلما خدیب معرفت من نور نیت معزونه است و معرفت من درین خالصت که خدا را
 سیر نماید و نا آرزو با توحید که جارت از او اذلال است و فریض خدیبا حقیقا اقرار بنوشت که محذرت دین
 در پیش او و قیوم صلوة ولایت منت هر که بولایت من قائل گشت نماز او را پاداشته و او هم صعب است
 میسلما خدیب کون من کمنی که در در نمود بر او و چیزی از امر ما که هر یک که شرح کرده خدا سینه او را برای شهادت

وکل

دشک درین نیکند هر که چون و چرا بود کافر گشت پس تسلیم نماید امرداد را و نام امرداد ایسمان چندیست بر سر سینه خدای
 مایه خودت را داده بر خلق خود و خلیفه قرار داده در زمین و در میان بندگان خود و عطا فرموده من آنچه و صفت نمود
 بکنه او را و صفوان و نمیشهد او را عارفون زمینیکه شنیدند مراد بود انیت تمسید نمونون خدای فرموده است
 جویر صبر و صلوته و مراد از صبر خست و از صلوته ولایت من از آنچه فرموده که اوست بزرگ و نه فرموده اند و باز گند
 پس از آن فرموده که خورشع کنندگان و آتش فرموده اهل محبت دو لایت مرا که صاحب بصیرت بشود هر چه است
 ایسمان تا نیم تر خدای که میخواهد انوار او آنچه نیکه خاموش نیکه و نعمت او آنچه نیکه جزای شکر او بعل فتیان آورد
 اول آنکه او سطر محمد خرم محمد هر کس ما را شناخت دین فیم را کامل نمود ایسمان چندیست بودم من و محمد هر دو روز
 قیام نمودیم قبل از بیخ کنندگان و نور ما میدرخشید پیش از مخلوقات پس قیامت نمود خدای این نور را و صفت
 بنی صطی و دیگری و صفت مرتضی من خدای بیک از این نصف فرمود پیش محمد و بان دیگری فرمود پیش علی و از این جهت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده من از علی استم و علی است و ادا نیکند آنچه در دانه منت مکر خودم یا علی و بسوی این شای
 فرموده بهر پیش خودش گفتند و کلمه و بیطل است با آنکه اینها در عالم ارواح دانوار و مثل او است
 فریش خدای آفرینات او قیل مراد از او موت نبی قیامت و صفت زیرا که این دو تا یک چیزند و یک نوزند و گند
 و صفت سخند درجه و تمیز فراق دارند پس هر دو در عالم ارواح حیرت و اهدند و تو یا علی روح من هستی همچنین در
 عالم عباد تو از منی و من از تو تو از من ارث گیری گوازا از ارث میهم و تو از من میرا روح هستی از حید و بسوی ای
 اشاره فرموده بهر پیش خود صلوات علیه و سلم و ایسمان یعنی صلوات بر سید محمد و تسلیم نماید امر علیا پس صبح فرموده
 هر دو را در یک مرتبه تمام شد آنچه خواسته بودیم نقل در از زمان کتاب و از کتب کفایت در خصوص بعد از آنکه خود
 از رسول ابن مالک روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله قال رسول الله ﷺ في الله ما و دعوتی خیر
 فقلت يا رسول الله في مثل هذا الموضع فنادي فقال يا محمد اني لا اعوز مثل هذا الموضع ففخرت بحسبى ثم خرج في التوبه
 ما شاء الله فادعى الله اليه بالهدى الى الله عليه الارض طاعة واخراجه منها وجعلك نبيا ثم اطلعت ثانيا ما حذرت
 منها عليا فصارت وصيتك قوله الملك والامام بعدك صلح من جيلنا كما الدر بن الظاهر والائمة العوي و
 خزانة علمه لا كما طلعت الذي بالامرة والالهة والاشارة للمحمد سبحانك اللهم صلواتك من بارت فنوديت يا محمد
 ارض راسك فرغت تاسين غاذا انوار علي وفاطمة والحسين والحسين وعلي بن محمد بن علي و جعفر بن محمد
 وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسين بن علي والحجة عبت لاء لا بلها كما كانه لو كنت
 فقلت يارب من هؤلاء ومن هذا فنوديت يا محمد صلاية بعدك للطهرون من صلبك و
 هذا الحجة الذي علاه الارض قضا وعدلا وبقضا صلح قوم المؤمنين الحديث صلح من انك
 حضرت رسول فرمود و صیت که مر ابرام بردن به سمان جبرئیل مر اداع نمودم صیب جبرئیل در میجو جان از
 من به ایستای عرض کرد محبت از این بیان بود آنچه نگفتم که پر گای من سوخته میشود پس نوز بسیار مرا احاطه نمود و با
 عالی وحی فرمود من با محمد بستیکه نظر نمودم برین و تر اسپندیم از آنها و تر اسپند فرار دادم پس از آن نظری نمودم علیا
 پس دیدم داور احم وضع و دارت علم تو فرار دادم دلم بعد از تو و پروا میآوردیم از صلب کی شاد ذریه طاهره
 و آدمی مصون را که همه خازان علم مژده ای بودید شناختن سیکر دم دنیا و آخرت را و از بهشت و آتش را
 با محمد آید دست میداری اینکه بر منی آنها عرض کردم بجای پروردگار من پس ندا رسید یا محمد سر بالا کن بالا کردم
 سر خود را شد هر که دم انوار علی وفاطمة و حسن و حسین و علی ابن حسین و محمد ابن علی و جعفر ابن محمد و موسی ابن جعفر و
 ابن یحیی و محمد بن علی و علی ابن حسن و علی و حجة و نور حجت تو تو سیکر در میان آنها که با یک ستاره درخشان
 عرض کردم پروردگار ای که نماند اینها و کیت این نهاد یا محمد میان اما نماند بعد از تو پاک و بگزه اند و از
 خوانند آمد و اینان حجتی است که پر سیکند زمین را با قط عدل و شفا میدهند سینه گای مؤمنان تا آخر صفت
 بعد بر سیکه صاحب اس کتاب اخبار بسیاری ذکر کرده که همین مصون میشود و با محمد اطلاق انوار در چهار رانته

سخن و زبان می
 بود - هر چه

اظهار لایسما بر ایراتونین از شماره خارج است بلکه نورا اطلاق شده بر هر دو در کتاب خدا هم مثل زبیر
 خدا تعالی و انور آندی آنرا معنی بگو اطلاق شده بر آن نور در چهار بسیار از احوال و کتب در یکی از آن خبر است
 اِنَّ عَلَمًا رَاٰهُ الْهُدَىٰ وَمَا لَمْ يَلْمِ الْوَالِدَ الَّذِي اَنْشَأَهُ وَهُوَ الْكَلْبُ الَّذِي اَلَمَّ الرَّمْلُهَا النَّقِيْبَ مِنْ لِحْتِهِ فَقَدْ
 احبته و من الغضه فقد انقضت فليشره بلالک یا محمد سلم یعنی بر پیشانی علی را بیت هدایت بعد از تو و امام بود
 منت و نور کسیت که اطاعت نماید مرا و کلمه ایچینت که لازم کرده ام اورا امتیقان هر که دوست در در اورا
 بجهت حق مراد دوست داشته و هر که دشمن داشته اورا بجهت حق مراد دشمن داشته پس بشارت ده با محمد تا آخر حدیث
 و غیر از این از اخبار که در قب بینهضت و اگر کوی و واضح کج را و تحقیق با مقال اورا آنچه متعلق است باین پیشانی که چهرت مخصوص
 از عنوان کردن این پیشانی و چه چیز مراد از معرفت ایراتونین و سایر ائمّه اطهارین بود نیست پس از آن بان که آیا این
 معرفت و جهت بر نه کلکین یا اینکه وجهت بر آنها که بشناید همین قدر که آنها از است که واجب فرموده خدا تعالی
 اطاعت آنها را مخلوق خود ایشان اولی تصرفند در جانها و مالهای و معرفت آنها بنوریت مخصوص است بچاپلین دو خواص شیعیان
 جواب گویم مخصوص از عنوان این پیشانی بطلب است که آل رسول و اوصیای معصومین او جمعه های خدایند مثل رسول خدا
 بر ائمّه مخلوقات و ایشانند اقرار کنندگان حجت بر آنها و تحقیق مؤید فرموده خدا تعالی بنیاد در سلین با آنها چنانکه کشف میکند این
 مطلب آن حدیث که متفق قتیله منصور و عمره ارضی نابل است و بر روی هم بیان بطلب خواهد آمد در حدیثی که سید مرتضی اورا
 نظم فرموده و قتیله عطف جنی مرکا بگو ای قبر و ضمیر بگو چون که ایشان جبرتمانی خدایند بر مثل اهل آسمان و زمینند لایم است اینک
 سطح شبنم بر اهل آسمان و عالم شبنم بطریق علم اطاعت شده و بعضی اخبار و باز لازم است اینکه باذن خدا تعالی در باره
 مقامات متصرف شبنم در همه عالم اسکانه حتی قبل از ظهور ایشان در جاه و صلیه و نیویه چنانکه مؤید فرموده خدا تعالی بنیاد و بر سلین
 باریت خواجه پنجاه سال او ذکر کردید و باز هم خواهد آمد حتی بعد از وفات و شهادت آنها هم تقید بر برای ایشان بایست
 و امثالین بسیار است اگر که بحث کند که در بعضی از مجلس کتاب ذکر کردید که جمعی از عمرت رسول نه غیر از ائمّه معصومین مثل
 ابوفضل عتبات و جناب علی اکبر و قائم آلین معجزین جناب زین و ام کلثوم از برکات سیده شهبه ابقامی رسیده اند از نهاد
 نوریت و بطلب مناسب نیاید با آنچه در اینجا ذکر شد جواب گویم مراد از مقام نوریت که در اینجا ذکر شد و اینست
 که ایشان بعد از شهادت در قدرت ایشان است آنچه در قدرت سایر ارواح نیست مثل اینکه ایشان حاضر میشوند در باره
 جاهای آبادان تاتیه و برزخیه و می بینند آنها را بعضی مردم اگر چه می شناسند آنها را در صین شاه و تصرف میکنند در این
 مواضع بعضی از تصرفات باذن خدا تعالی و اذن حج معصومین مثل خلاص که در حضرت عتبات جناب علی اکبر در بعضی تعالیات
 در و از جناب سیده آشه ار که متجی گشته اند باین معصومین بخت صادق و توسل گشته اند بجهت تعالی از روی اخلاص کامل با آنها
 و شسته از دست اثر از هر فجار از دزدان و راه زمان و چنانکه جناب زین و کلثوم در بعضی از تعزیه خانه های زمانه
 که برای جناب سیده آشه ابر بر پائنده و مشغول شدن آنها بعضی از خدمات مثل طبخ طعام و نگاه او که در حقیقت است این در بعضی
 از وقایع بجهت شدت احتیاج است بسوی اوست اما اینها از پیش لطف و تقصیر است و اظهار در سیده آشه است
 و درجات این بزرگواران از زمان و مردان و غیب پس بر نایست سیده آشه او اقامه مجلس تعزیه اوست پس بر این
 ثابت میشود مقام نورانی برای سماع دیگری هم از عمرت پیغمبر مثل حمزه ابن مطلب و جعفر و عقیل از فرزند آن است و بطلب
 بی نزول نهایت از آسمان چنانچه حج طاہرین از آل عبا و چنانکه بجهت زیارت جسد سیده آشه که در زمین کربلا
 افتاده بود و زیارت رأس شریف او در راههای شام و سیکه میزدند اورا بر نزد زید و الدارن چنانچه سطح خوان
 شد بر تعیین بعضی از اینها در بعضی از مجلس و بجهت اطلاق مقام نوریت بر این طلب از اطلاق نامه در ۳ یا اینکه میگویم
 این مرتبه اند مرتب و مقامات نوریت است چنانچه اعلی او از آن است که زبان قلم را اند جان او نمکند استیم
 تا به های کسانیکه نا قصد بر معرفت ال ائمه و اهل بیت عصمت و نبوت و خلافت داشت بشده باخمان نماید بلکه کفای
 نمودیم در این پیشانی بیان مقام اوسط اگر چه اخبار که بسوی آنها اشاره شد شامل است بمقام اعلی هم بلکه فرود اکل و اظہار
 داشت که بر من کسانیکه کاظم در معرفت اهل بیت رحمت و عصمت تا در سیکه در آنها مثل سلمان و ابی ذر و عمار

و مقدار و عمر این سخن خراجی و اوس قرن و بیستم تا از اول و نیک اینکه بر بعضی آنهاست از او ظهر اللهم ادرنا فی خبرهم
 سخن ذامک و صفاتک و سخن خصصتم بالقیامات انور یا ارحم الراحمین اجمال تکلیف مکلفین بر حق و در حق است
 انما اشعشع از اولاد پسرانمانست که واجب که دانسته خدا اطاعت آنها را بر ما بر شریک آنها صفایه جمیع آنچه
 متصف است بآن پسر خدا از عصمت و علم و حلم و شجاعت که غیر اینها از اخلاق که در صفات حمیده متصف شد
 نمیشود بالای آن متصف شدن امثال شایان است اما تکلیف عمومیت و واجب که دیده است نسبت بر جمیع مکلفین
 تکلیف شناختن ایشان معرفت نورانی است از خصیص اینست که خاص و کاملند بجهت اینکه با تکلیف عمومیت
 بر طریق عموم میرساند عوام را بر وقوع در شبهه اذ این را ممکن است اینکه گفته شود بر شریک شناختن آن معرفت
 نورانی از مکررات عقلمای عظیم نیست و لیکن بر طریق اجمال و مختصر الا اینکه بمطلب بسته بر دو مقام است
 که اشاره نمودیم تا بنها نسبت بر تمام اهل است که اعراب کردیم از ذکر آن هرگاه خواهی صریح مقال غایب بود
 جمله مسائل سخنیکه عفو شده در آنها جهل مکلفین از عوام است معرفت پسر خدا و انما است بودن ایشان اصحاب
 مقامات نورانی ایشان مقاماتیکه بر آنچه شده از آنها تصرف ایشان در بعضی از عوالم امکان در بعضی از جهات
 پیش از ظهور و وجود ایشان در نشاء دنیا و همچنین تصرف ایشان در امور این نشاء دنیا بعد از وفات ایشان
 و انتقال آنها بر نشاء اخره و مثل آنها از آثار و تصرفات و از جمله آنهاست بودن ایشان اصحاب و اولاد متعلقه
 و از جمله آنهاست عقل و ادب ایشان بر جمیع چیزها از عرش و کعبه و لوح و قلم و انبیا و رسول جمیع ملائکه تقضیل دادند نظر
 و طریق افراد و جمیع و ممکن است که تقضیل شود تقضیل ایشان بر جمیع چیزها و بر خلق قاطب از آنچه است که در جهت
 اعتقاد آن بر همه مکلف اگر چه بر طریق اجمال و عدم ثبوت باشد بر قضیه تقضیل بر جمیع انبیا و رسول من حیث المجموع
 تقضیل دادن بر افراد ایشان و از جمله آنهاست تفاوت و تقاض است در میان ایشان لیکن
 بطریق اسال و سلاق بلکه بعد تقضیل دادن پسر خدا بر جمیع آنها و بعد از آن تقضیل بر انبیا و رسول جمیع طایفه
 از عترت پسر خدا غیر ذلک از آنست که تا یک مشت به در بر اینگونه شده هرگاه گفته آید و اجبت اجتهاد و تقضیل علم
 بر عوام از تکلیفین بعد از ثبوت نمودن بر سید تا که اشاره شد با آنها و مثال اینها و بعد از غرض شدن شبهه در
 با واجب نیست یکویم مقصود اصل ثبوت و لیکن ممکن است تقضیل دادن در میان حالت وقوع خلل امرایت مودن شبهه
 بر اعتقاد در صورت بقا و بر این جهت پس واجب میشود اجتهاد و میان غیر این حالت پس واجب نمیشود هرگاه گفته
 واضح کن حال را از که ضابطه تیزه فرق میان این دو نوع از مسائل در باب امامت زیرا که مثال رذن و بسیار نمودن
 آنها از آنچه است که فایده میدهد به ما در ضابطه معلوم شده میگویم چنانچه ممکن میشود که دوران فایده امر در مطلب
 مثل دوران سید بر حد ضرورت از مذاب و عدم آن چنین ممکنست دوران فایده بر مدار وجود آن در قرآن کریم
 و بسیار دوران آن در اخبار و عدم او و همچنین ممکن میشود دوران فایده بر مدار اتفاق جمیع منافات ندارد بر
 وقوع خلاف در سید ما نمی ساس سید حسن آمد بر سبکه معنون شده از جمعی و همچنین ممکن میشود دوران فایده بر مدار
 کثرت دوران سید باین علما و کثرت عنوان آنها و ذکر آنها در کتب اصحاب و عدم ذلک و همچنین ممکن میشود دوران
 فایده بر مدار عدم وقوع خلاف در سید ما نمی شان سید چنین باشد زیرا که معنون باشد اگر چه بوده باشد از این
 چیزها بلکه اجماع بان منعقد نباشد یا اینکه بوده باشد از آن چیزها بلکه معنون نبوده باشد یا اینکه معنون باشد بر طریق
 قدرت و در کلام بعضی از غیر ذلک و هرگاه بگویند نام کن این سبب را بر بیان کردن سید معنی و آن نیست که در
 زین سابق ذکر کردی که طریق معرفت امام چهار است و اجبت بر همه مکلفین شناختن امام به این طریق است
 بعضی آنها و جعل جابل معذور نیست که اینکه قاصر باشد در این سنگام میگویم آیا و اجبت در باب معرفت امامت امام
 باخبار و نقل احاطه کردن مکلف با اوله و مدارک بمثل این توضیحات بعضی آنها بخوبی که حاصل شود از برای او
 قطع مطلب یا اینکه جایز است گفتا که دن با آنچه در این زمان متداولست که آنها احاطه میکنند در نیاب
 چیزی که قطع از او حاصل شود الا اینکه آنها فائزند به توضیحات بطریق اجمال به آنکه از آنها علم حاصل شود بدارک

و عدم آن
و قطع اجماع

کلا و بصا و بعبارة اخرى آنها عقاود بتخصیحات دارند الا اینکه تید اندمارک اورا بعض آنها را بخوبی
برای ایشان قطع جعل شود زیرا که طریق تحصیل علم بتخصیحات تیرا در کتاب کرم و امامت است که در کتاب در او
در باب تخصیحات سه گونه و رجوع باکی دارد شده و پیشتر آنها از طرق خصوصاً آنچه وارد گشته از طرق عامه بعد
از آن رجوع نمودن سایر اخبار و آورده در باب تخصیحات سه گانه از طرق عامه و ظاهر و همچنین خبر کثیره
آورده در باب فضائل اهل بیت عصمت و هفتاد ایشان و رجوع با خبر کثیره آورده بر کفر و ارتداد اعداء آل
و معایب ایشان زیرا که بر طبع کتب بر مدار کفر دشمنان آل محمد وارد شده ایشان بسبب اذیت کردن آنها با آل محمد و همچنین
اخبار و آثار بر معایب دشمنان آل محمد از آنچه نایب است که خلیفیت زیاد در باب تحصیل علم و یقین که با ما است
ایشی غیر معصومین از آل محمد که سابقاً بوده این اخبار که دلالت دارد بکفر این دشمنان و معایب ایشان روایت شده
از طریق عامه بعد از آنکه باین قسم عوام از تکلیفین لازم است که در این باب رجوع نمایند بعلای ائمه و علیهم السلام و باید
آنها را بوسیله حق بخوانند تا باینکه در این باب وارد گشته و هم بخوانند بر این آنچه وارد گشته در کتب
و معایب دشمنان ایشان پس از برای عوام رجوع در این باب بعلیاء و هجرت تا حاصل شود برای آنها یقین مطلب و محقق
بزرگوار است که معصومین علی و ائمه عادت ایشان جاری بود بر سبب اخبار آورده در باب عقاید میخوانند بر عوام و باید دید
بر ایشان خصوصاً اخبار که در باب امامت وارد شده بود زیرا که با ما است از آنچه نایب است که محتاج است بدان
سمیه و مؤید است قضیه عالم علم و محدث محمد اسماعیل ابن عباد برادر صاحب این عباد که بمردم خریدار خوب
آورده از غیر ائمه معصومین را و علیهم السلام در این عقاید حقه را در دولت آل بویه و طریقه او این بود که در میدان
و سیع سبزی برای وی یکدشت بالای تبریزت و در مجلس اصد و بیست هزار نفری نشستند و شش نفر با فضل
از دیگر یکدشت و شش نفر از فضلا را که در آن وی بالای آنها فرستاد و بعد شش ماهین برابر و منبر اول آن
بقعه ساختن بر این مرد و نیز دویم ایشان و بهین برابر بود جمله ما این برابر و خود اسماعیل حدیث سلفیت
و می شنید حدیث او را جمعی که نشسته بودند ما این برابر و منبر آن شخص اول از آن شخص خبر بعد از آن آن شخص اول
را و دیگر و به جمعی که نشسته بودند ما این برابر و منبر شخص دویم و خبر میداد تا بنا بهین حدیث را و همچنین مرد دویم را و دیگر
یکدشت نشسته بودند میان منبر و منبر شخص ستم و خبر میداد تا بنا بهین حدیث را و بنا بهین ریش مسک و دند تا همی میشد بان
شخص ششم را و هم خبر میداد و پر واضح است که این قسم تقیم و تقیم خوب میشود مگر در باب عقاود خصوصاً در باب امامت
با آنچه متعلق است بوی فخری نماید بر تحقیق آنچه در این مقدمه مذکور شد از آن مقام این کتاب است پس بر تو باد تا مل و در
دی باینکه احاطه کنه و قاصد باشد بر عمل کردن بمعاذوی زیرا که گریه و زیارت فخر از آنچه نایب است که محقق میشود مگر
بعد از معرفت بحق ائمه طاهریں بعد برستی اگر چه در این مقدمه از ذکر آیات و اخبار آورده در باب تخصیحات سه گانه
در این عرض کردیم الا اینکه افکننده بهمه آنچه در این کتابت و شخص متدبر میباشد در این کتاب چیزی را افاده کند فایده
خبر تخصیحات ثلثه بلکه جمله از آیات تخصیحات و اخبار وی در ضمن بعضی از مقدمات کتاب پیدا شود و هر که
نایب کلام معصومین که متضمن حقیقات شریقه و فواید نیه در باب امامت و تعلقات وی بوده پس بر او باد مراد است
بعقل علی از خرائین و برین سکایت میکنیم بجهت تالی از اهل این زمان که اکثر احواس ایشان ب تحصیل عقاید حقایق معروضند کجا مانده
عوام ایشان مقصد صریحاً نوزدهم در بیان امور متعلقه بیه معامات و مقدمات این کتاب و همه مجلس است
یعنی در خطه احوال قوال و روایت و خطه احوال ناقل و ذاکر آنها بر مجلس عزاء آنچه متعلق بر او است پس این
تخصیفات مقدمات که در این کتاب ذکر گردیده بعد از تصنیف مجلس این کتاب و فراغ از آنها اتفاق افتاد
پس میگویم آنچه در این کتاب نقل گشته از اخبار و روایات و آثار عالی نیست از این دو قسم با افکننده از
کتب معتبره مثل کتب معتبره این است که عبارت از شیخ کلینی و صدوق و طوسی رضوان الله علیهم باشد و مثل کتب
که سبب در درجه ایشانند از سابق و لاحق آنها و مثل کتب اکثر متکلمین که افکننده اند در کتب معتبره و اصول معتبره مثل
کتب علامه مجلسی و شیخ اعظم و صاحب عوالم و کسانیکه در درجه ایشانند از حدیث حدیث در فون اخبار و با سبب

اخذ شده نه از مثل این کتب اما در قسم اول گاهی گفته میشود که اسامی کتبی که از آنها نقل شده یا سایر اصحاب آنها
و گاهی نسبت را هم ذکر میکنیم برای وضوح حال در آنها اما در قسم ثانیه اسامی میکنیم در اول کتبیکه از او نقل کرده اند و گاهی
بلا واسطه یا تجزیه از او روایت شده است در هر حال در اینجا اموریت مهمه لایحه از اشاره کردن بوی آنها
به آنکه نقد در کذب از باقی قبیح عقیده و شرعی است و این از جمله چیزهاست که ترکیب او مواضعی و حج و حرمت او شده
است زیرا سبک با مردین و شریعت سینه المرسلین مطلق شد مثل وضع حدیث و اختراع کردن از خود و نسبت دادن
برسول اله یا بانه یا بعلما و مثل دروغ بستن است روایت که در احادیث موضوعه و نقل اخبار کاذبه زیرا سبک معلوم
باشند و تحقیق آنکه اربعه دلالت که در مثل ضرورت در سبب بکه ضرورت دین هم بر سبب که دروغ و کذب از سبب
و ذنوب منکر است پناه میریم بحد از آنها چه قدر که است ز فترت آق سلیمن و تخریب دین در آن روزیکه دروغ
ترکیب شد در آن و خیف نبی تم و رفیق او از وی نقد برسوزن پس از آن برکت مثل امور عادی شد در زمان سیر
بند زانیه اعنی مویه که ترویج داد او کفر را و از جمله چیزهای غریب و اقله است که جاری گشته باین عایشه و ابوبکر
در خصوص حدیثیکه روایت کرد ابوهریره از رسول خدا عایشه انکار نمود و باو گفت که فرمود این خبر را رسول خدا
جواب گفت در آن روزیکه قدرت را بکفایت نصب نمود با بجه نقیث کرده علم اسلام بر اینکه جایزیت وضع
حدیث و نقل کردن قطع الکذب با مخالفت کرده در مطلب دو طایفه مخصوصه یک کرا میه که نسبت میدهد خود را
در مذاب که قائلند به تشبیه و تجسیم با چه محمد این کلام و طایفه عده منقول که ایشان را همیشه بکار وضع حدیث
ترغیب و ترهیب مردم و استدلال کرده اند بر مطلبیکه در بعضی طرق حدیثی خود از حضرت سید المرسلین
من کذب علی محمد ایضاً ایس فلیتذمعه من آتشار یعنی هر که قصه این دروغ بنده مردم را بسبب او بصلوات
اندازد پس میتا کند شمشیر که خود را در آتش و تقویه لیضاً لیس ناس نقیث حکم با حق و بطلان وی نموده علاوه بر سبب
با نفاذیه نمیکنند زیرا که ساطق فترت برسوزن اضمحلال و اضمحلال است اگر چه در هر حق باشد و بعضی آنها حاصل کرده و گاهی
عقل را از کسیکه آنقدر آسگار یا چون خوانده بجه غرضی که آنقدرت من کذب است و فرمود ما کذب است و بعضی
سبب بیخ حضرت فرموده هر که بضر من فترت من و ما فرموده است با بجهت او دروغ میزنیم و نقل کرده بجهت حضرت
از قرطبی در کتاب غم که او گفته بعضی از اهل رای و اجتهاد تکرار کرده اند سبب جایز است نسبت دادن به غیر آنچه موافق
بیتس جلی است از فدا سبب میکنیم محبت را و پناه میریم از شقاوت و غم فرموده بعضی علماء که برده پوشه نمیکند
خدا ایتعالی بر آنکه در حدیث دروغ گوید توبه نیست آنچه حکایت شده از این شهر در جمیع الاول به شکیه و اصغیرین
جایی بودند که وضع میکردند حدیث را بجهت تقرب نزد ملوک مثل بیاس این بار سبب که در آنند نزد همدیگر بنمونه
بوتر باز را دوست میدادند که از جانی دور مانده باید سبب جریحه جلی که از آن شهر فرموده بود
جایزیت کرد در شهر و جوانان خن داریه از ازی یا کوتر بازی پس اگر که ده هزار درهم باو میدادند و سبب که چون آمد
همدی گفت شهادت میدهم که مکان این کانیست که برسوزن فترت است اینده حضرت رسول که کوتر بازی فرموده و لیکن
بمرد از جعل کرد و تقرب حاصل نماید ز دما و هر که که کوتر بازی کردند و گفت فصل من اورا و اذا بر فترت
بعد بر سببیکه ای قوم من خست قجب دارم از طریق علماء و چگونگی سبب گنم از طریق طایفه که در کتب خودشان بجای
احادیث موضوعه را ذکر کرده اند و امیدند از جهاج با وجود این سبب که سبب میگوید جمیع از تخریب ایشان با بجهت
ایشانت از احادیث صحیح در واقع نفس الله وارده در دنیا اهل بیعت و نبوت و رحمت و خلافت سرعت
نیزند با بکار آنها و ناقصه بنیانات و فرغ فوات مثل شاقه در اخباریکه سبب فرزند و مکار و بدرفتار تو از رسیده
حق در کتب ایشان هم در گاه خواسته باشی که سبب که دی در تقیام بر کلام دانای پرفایه پس بر توبه و مرجهت یعنی
از خزان و همچنین کتاب ماک در فن رجال و بیان اصول و قواعد و تصنیف شده در سبب سبب سبب شدی باین بر آنکه
مقصود از تمیذ این کلام در او اهل بیعت تبه که دست بر آنیکه جایزیت نقل سور که اصل ندارد در آثار خود
و در کتب علماء و اهل تاریخ و آداب و سیرا و شیوه از خانه در مجلس تخریب سبب از آنها و نقل ذکر سبب آت

از جمع در کثرت گویند مردم و شدت نوحه و فریاد کردن آنها پس کز چنین بنشد بر سبک این در حقیقت استیجاب است
 بیست است زیرا که بگوید و نوحه آوردن همدی از مردم را بر سبک استند و اولاد و صاحب نطلوبین ادا از فضل عبادات و اطاعت
 طاعات و عظم قربت پس کز به تکیه میکند بیک را که بنویسد خواب ناید بنیان از این جهت کذب و غیر او جعل احادیث
 از جانب نفس خود یا تمجید نقل آنچه کذب اورا میداند و از طریق قیاس این زمان شوع این خصلت است نزد اکثرین صاحب
 از عرف و علم لیکن این خصلت در نزد عجم شایع تر و بسیار است پس هر گاه بگویند چه میگویند در آنچه نسبت داده شده بعض
 محدثین بگویند که از این جهت نیست کثرت اعداء و آنچه باین شیوه است از جهت ترغیب بر شدت کرب و کثرت نوحه و حزن میگویم صاحب
 ثم شاکه کلمه فایض علی افکاره خواهد بود و خواهی دید که در این نسبت کذب محض و محض کذب و او برست از اینها
 هر گاه بگویند واضح کلام را و تحقیق نامتعارف در تفهیم زیرا که او از کبرناست که شدت احتیاج با او میبود و آنچه دیده میبود از کلمات
 تو در اینجا شک نمودن دایره است بخلاف آنچه دیده میبود از کلمات تو در بعضی از مجالس این کتاب زیرا که آنچه دیده میبود در آن
 در اینجا است و معتد دادن دایره است پس باین کن در تفهیم ضابطه و قاعده که مرجع باشد در وقت شبهه و آنگاه تو نیز باین
 نقل احادیث ضعیفه را که از کتب غیر معتبره اخذ شده و روایات نادره را که موجود است در بعضی از کتب سیر و تواریخ که معلوم
 است نسبت آنها بر مصنفین و صاحب آنها و همچنین روایتیکه موجود است در بعضی از اوراق کهنه و تصنیفات قدیمه از کتب
 معلوم نیست اسماء مصنفین آنها یا ثابت نشده نسبت با آنها باز چه میگویند در شان قصاید و شعرا منظره بعبیه عجمی
 فارسیه و ترکیه و غیر آنها آیا در این باب اصل و ضابطه دارد یا نه بعد میگویند در شان کتب کذب از کتب اتر از و صاحب
 میمانند و کلمات خود را در عقیده میمانند بقول خودشان که بلبان حال چنین گفته و آنچه شبیه با آنهاست پس آیا این عقیده
 کلام را از کذب بیرون میماند یا میگویم بقیس و توسع دایره در اختیار و طاقت نیست بلکه این کتب شرع است زیرا که
 حکم کرده ایم در مقام سابق به چیز شاقی زیرا که تخریب کردن نامتدر کذب بر محقق نیست بوضع دون آن هر یک او
 حکم عام غیر مخصوص جاری میبود در جمیع جای با ما ثابت کردیم بعضی از مطالب را در بعضی از مجالس نبوت و اصول و فروع
 عقیده و نقلیه و اترامات اخباریه و مثل اینها و نسبت این جاری نمودن کذب و چیزی بود نقل احادیث ضعیفه از روایات
 مرسله و اخبار موقوفه و مقطوعه یا اخباریکه شنیده اند غیر معصوم از آنچه نسبت که ضرر و عیب دارد و نقل آنها در باب کذب
 مصائب و سبک مراد از روایات ضعیفه بر این طریق است که قطع الکذب و الوضوح باشد بلکه از آنچه میماند احتمال
 صدق و صوری داشته باشد اگر چه بطریق احتمال مرجوح باشد بعد از این که تقاضای خود قطعیات عقیده یا نقلیه از اصول مذکور
 مانی پس چنانچه نقل آنها بر عوم مکرر فیکه ناقل شنیده باشد تاویل و در از علی سبک ما هر چند پس این چنانکه می بینی جاری میبود در
 شان اخبار صحیح و موثقه تحقیق ظاهر شد از این بیا جواز نقل آنچه باطل میبود در اوراق عقیده و تصانیف قدیمه آنچه سبک
 مصنف آنها معلوم نیست اولی که لازم دیدیم جمیع اینها بیاطاعت است بلکه حال این کتب و اوراق پس مثل این سبیده میبود بوجاهه
 در باب تحمل روایات پس این علم است از آنچه با بوی آن اشاره نمودیم و هر طور باشد آنکه در دین خود محتاط است احتیاط را ترک
 میکند و با جرئت و جسارت را نیکش پس اشاره میبیم در اینجا بوی جمله از اخبار که در شان این مقام نافع است و افاده
 میکند اصول و قواعد را در روایت احمد بن حنبل سبک عرض کردیم حضرت ابی الحسن از صاحب که مردی از اصحاب کتبه را
 بر عطا میکند و میگوید که از من روایت کن آیا از برای من جایز است که از او روایت کنم فرمود زبانی که کتب
 اوست روایت کن از او و در روایت گویند حضرت صادق روایت کرد که حضرت امیر المؤمنین فرمود
 از اینکه شاکه شادی نقل کرد و در اسناد او را که میباید که بشمار داده پس هر گاه حق بود به نفعت شاکه است
 کذب بود به نفعت است و در خبر محمد بن علی است رفع کرده او را گفت که حضرت ابو عبد الله فرمود پر بیز کنسید از
 کذب بفرع گفته کذب بفرع است فرمود اینست که خبر دهم تو مرد پس ترک کنی او را و روایت کنی آنکه شاکه را
 در کتب نقل کرده آنرا از او و در روایت ابی بصیرت گفت سوال کردم از ابی عبد الله از قول صحابه قلین استیون
 القول قلین استیون حسنه ایس گفت آنهاست که شنیده اند با شاکه آنچه سبک میشود حدیث را از این میکنند در آن و بعض
 بنمایند از او نقل میکنند او را چنانکه استماع کرده اند و در روایت زبانی عبد الملک نقل کرده از حضرت صادق

ص ۱۳۲

فرموده که از زیارت نماید زیرا که در زیارت شما حیاتی است بر قلبش و ذکریت بر احادیث ما و احادیث ما
 شمارا بگویم که هر گاه از کعبه و سایر اوقات که در آنجا است کار شده و نجات یافتند و هر گاه ترک نمودند آنرا اگر راه دور است
 پس از آنکه نماند آنرا در آن نجات شماست و در روایتی آمده است که گفت از امام محمد هجرت کنید که گفتند که سبقت
 قسم بخورم که هرگز از آنجا نروم و حقیرترین و حقیرترین و گمان کننده ترین ایشانست حدیث ما را درستی به حال این
 آنها نیست و همیشه نیکند حدیث ما را که با نسبت داده میشود و از ما روایت کرده شود پس قبول نمیکند و از آنقبض میشود و از
 در او را نماند و نسبت کفر سید یکسبک با او عقده و از در در و حال آنکه او نمیداند شاید حدیث از بابها و بسوی سینه شود
 پس این سبب خارج میشود از روایت حدیث پس هر که این اخبار را اخذ نماید جامع آنها و تا عمل نماید در آنها از آنها اصول کلامی
 نماند استنباط نماید پس کلام اطراف هم بیان این بعد از آن یکسبک بر سبب حکم و حال در کلام نظم مشایخ است که در کلام تری و
 از جهت صدق و کذب پس همیشه میشود در کلام نظم آنچه تمثیل و جاری میشود در کلام تری بر سببیکه دایره اشعار و کلام نظم ادب در
 است از جهت عجز و آن است که اگر آنچه در آنها ذکر میشود در باب مرآت و ذکر مصائب از قبیل اشعار است و خطبات
 است و آن همیشه زبان حال و حد و کلام بلفظ کان و گویا آنچه معنی او را او میکند از فارسی و ترکی و هندی و مثل آنها پس ظاهر
 است که اینها همه سنن است در باب جراح کلام از کذب پس هر گاه کون و تنبیک اشعار و قصیده را که گفته شده که او را ایشان
 و تصنیف است اخبار از اموریکه مشتمل بر سبب روایات با نیکه آنها در روایتی موجود نیستند از روایات موجود
 در کتب معتدله در میان مردم از کتب اخبار و متفائل و تواریخ و مثل اینها آبا جاز شود خبر دادن از آنها بکلام تری و
 آنچه در این قصیده و شجاعت نماند شلا متضمن شد بعضی از اشعار که سبب به پدر خود چنین گفت و پدرش باو چنان فرمود
 و این سخن در روایتی از روایات بوده شاید آبا جاز بر مرثیه خوان دانند که ذکر مصائب میکند که بگویم تحقیق در روایتی
 در گذشته چنین و چنان در حدیث استناد و اعتماد نماید بر این اشعار بدون اینکه بیان نماید که این در اشعار و کلام
 یکسبک که این چنین است در روایت یکسبک صاحب قصیده و اشعار از علماء و محدثین کلامین باشد یا از اشعار
 و مؤلفین باشد جایز است نسبت دادن این طریق یعنی مثل این در این سنگام از قبیل روایات مرید و اخبار مروی
 و ضعیف میشود پس جایز است که روایت کند همه اینها را مثل اینکه بگویم تحقیق روایت شده چنین چنان یکسبک که
 در بعضی روایات چنین و چنان در گذشته یا اینکه بگویم بار سینه گذازد ای مثل اینها ممکن است که گفته شود مثل
 تمثیل و جاری میشود در سبب اشعار و قصاید که متضمنند آنچه که با آنها اشاره شد اگر چه صحاب آنها از آن است
 و حسنات بنیاد که بسوی آنها اشاره شد و این بجهت فاعله حمل فعل سلم و قول او بصحت است از کون اینها و در
 آنچه که مخفیست در جهان قصصای قوی و احتیاط است که صاحب شعر و قصیده را ذکر نماید و بگوید که چون گفت
 که این صاحب قصیده از آنکه باشد که حال معلوم شود که او بصیغه اخبار و صورت نقل بگوید که آنچه رسیده باشد
 در آن روایتی عبارت از اشعار یکصفت و شان او است در مثل شان کون از قبیل روایات مروی موقوفه با اخبار
 مرید میشود پس ظاهر شد از قصصای قوی و تقریر چون نمودیم که تتبع اشعار و قصاید گاهی از اشعار علماء و اهل حدیث
 یا از اهل سیر و تواریخ و ادب بود و شاید از آنکه است که دایره را وسعت میدهد قدیلا از حقایق و اشاره بسوی
 آنچه نماندست بر ذکر این قصیده تمثیل اول در اشاره بسوی حال کتاب بر آنکه این کتاب مثل سایر متفائل کتب مؤلفه در
 شان نیست زیرا که آنچه در آنهاست نیست که از باب تألیف و جمع بخلاف آنچه در این کتاب است زیرا که او متضمن است در هر قصیده
 سخنان خود و در مجلس از مجلس خود که پذیرا که استماع دارد بر استمال کرد و دقیق و تا آن قی در ضمن تشبیهات عدیده پس نسبت
 در آن استمال که دلم از کرب و ترکیب شده ام در آن اشعار اهل از آنچه استعمال کرده ام از کرب و ترکیب شده ام در آن
 شگفت در سبب کتب و تصنیفات خود از عجز و نقل پس شفاع از آن بطریق تام و منط کامل است مگر در قدرت عالمی که
 محقق و صاحب قوه کلامه و سبب بر سبب اگر چه رسیده باشد بر همه جهتها و قصاید پس شفاع میشود بر این طریق یکسبک
 زبان در حدیث و این است اگر چه بوده باشد از آنکه آنکه در ادب و ادبیات در علوم ادبیه و کتب تواریخ و سیر بوده باشد
 نفس از اشعار کسی که فاقد اینها شود و هر کس که بعضی علماء صلی و فضل ظاهر در شان این کتاب و آن است که

اینکه نوشته شود بابت بعد از آن که در مخزن شود و این است که عالم صاحب تالیفات کثیره حاجی صلاح قزوینی رحمه الله
 روزی گفت پس خود شیخ محمد به ای پسر خود این کتاب را بنویسند زیرا که لایقست نوشته شود بابت زر چنانکه این است ذکر
 نماید در آن از شهادت که در مجلس عزادگی صاحب است مگر عالم متحقق و فصل در معنی لکن جز آن و اندوه من بر کسبت
 که خراب میکند اصول اسس او را و میشکند ستونهای طریقه سلوب او را از کثر ذکرین مصائب از عرب و عجم و این کلام
 صادر شد از او قبل از ده روز از وفاتش تحقیق از این کتاب در آن زمان بعضی از مجلس شهادت مکتوب شده بود و آن
 قریب به چهار بیت بود و اذکن آنرا در حق آنست که امر چنانست این عالم صاحب نصف ذکر کرده بعد از آن به این بیتی
 من بستیکه این طرز در باب سهرار شهادت تحقیق نموده بودم تصنیف کتابی با طرز در عالم خواب بیان این است
 که من در خواب دیدم مرد صالح و زاهد را بعد از وفات او پس من گفت ای فلان بستیکه تو ناموری از جانب انور
 معلومین تصنیف کتابی در امر شهادت و نیز در رزن من بود یعنی الفی المله قدیر و روانه بستیکه از خواب بیدار شدم
 در بستیکه نزد بودم در قدم که شستن بان زیرا که مثل این صعب و مستصعب است پس اندم دجیرت و نزد قریب به ده
 بستیکه یکقدم پیش یکدستم قدم دیگر تو فرمیکدم تا اینکه جذبات حق مگر کشید و نیم توقیقات آید داد ادوات قائمیه
 از حجه خدا در عصر پر جمع خلق او بمن رسید پس رسیدان ترود و نظر بر ارفع کرده شروع کردم در تصنیف مجلس این کتاب
 پس باقیم فکر و دقیقه و معانی سکره و الهیات غیبیه که بعضی قبیل میریزد از زاد و انهای حمت پس بستیکه دم خدارا در
 در این خصوص و در آن یکم از او که بگرداند این کتاب را از کثر یا یک جمع معارفین و دوستان از او متع پیشند و او را برای رویت
 من ذخیره کرد اندک او دعا را استجاب بیکر داد و ارحم الراحمین است بستیکه دویم در اشارت بوی بعضی از وصایای خود
 شایده بان ای برادر که از حقه خصال نمید و صفات رزیده است آنچه افکار شده بیان الی عصر از ضایع کردن مشایخ
 جمیل از حول مردان و قطاب کمال نسبت مخفی داشتن مطالب دقیقه و نتایج افکار سکره رقیقه بیان سرتقت نسبت بخود دان
 و پوشیدن قضایان این بستیکه ساریت در مجلس ذکر مطالب اسمهای صاحب مطالب ترک میکنند آنچه برای ایشان
 بخودشان نسبت میدهند خداوند عالم از این خلاق رزیده و نصیحت فیما را حفظ نماید پس این خصلت و حقیقه کاشف است
 زیرا که صاحب این مجلس صفات دینه و خلاق رزیده است از کبر و عجب و ریاء و مد و ظلم و عتاف و جل و حسد و نفاق و
 کردن دنیا و آخرت از غیر ذلک از خود جهل و جوش و هم پس بریزن از این خصلت طیبه بجزیه و لطیفه بجهنمی پس بستیکه
 در کتابی خبری رسیدی که او را در کثرت بنیده بطلی رسیدی از مطالب محمد پس صاحب او دعای خیری کن در حق
 و یا بعد از وفاتش دستخاک کن برای او و او را در تحویل تعلیم ذکر کن در کتاب خود یا در مجلس بدیسی و حدیث نقل
 کردن خود بستیکه اینها را غیبی بدان که من انکس میکنم از هر که بیان کتاب من متع باشد مرا از دعا در سر
 و اشکار فرمایش کند خصوصا در مجلس عزای سید الشهداء و روحی فلک و اجاه بر آن بزرگوار و نیز انکس میکنم بیکر صحت
 مذکور و مو غلط فرموده را از من متبولان بیکر که باب سرتقت و بخود نسبت داد و زار بوی خود نکشاید بلکه رانخیزیم
 پشت دن این در اندامیکه رویت است و حساب خصم او پیشم و از او انکس ننمید باز که بعد در مقام عمل باورد در حق خود
 و مقابله او با عمل با آنچه صحیحی زیرا که کتابی که منخط شده ضرر او از عیش بسیار است بعد از آن او رستم میدهم نصیحت صد بیکر صحت
 پر و زوج و اولاد و مصیبتن او صلوات تمهید میکنم که برضیاح من کوشش داده و آنهار حفظ نموده عمل نماید و بطله خدا و سرتقت
 میندازد میان اینها که بوضای عمل نموده بیان انده طایرین در دنیا و آخرت تیشیم در شماره بوی مطلب صحت است به این
 اجازه میدهم روایت کردن این کتاب را از من بستیکه او را ملکه باشد که قادر شود بستیکه آن ملکه بفرمید مطالب آن پس هر که تصنیف
 با آن ملکه روایت کند او را از من و اجازه دهد روایت او را بستیکه تصنیف باشد بان ملکه که او تصنیف است با حقن اجازه عانه دادم
 که شایع باشد بر وجودین و کسبیکه خوانند آمد تا روایت این کتاب را تصنیف باشند بصفحت مکرره و محبت از اهل زمان و کتب
 اینصورت زیرا که ایشان بیکر فایده از تصنیف اجازه و از بستیکه روایت نقل کردن بدون اجازه کمال شکست بعد از آن من
 بصیحت میکنم زیرا که این ملکه در میان نیست از روضه خزان و ذکرین بصیاط که رجوع نمایند در مطالب این کتاب بوی علمای
 اخبار و فضلا را از بستیکه او را که در بطلی از مطالب آنرا در مجلس نقل و ذکر نماید و در خارج نماز ادری طرز و اسلوبی در آن نقل
 نماید

اینکه نوشته شود بابت بعد از آن که در مخزن شود و این است که عالم صاحب تالیفات کثیره حاجی صلاح قزوینی رحمه الله

میگویند علی اکبر و یزید و کرم و انانده شمس علی کرمه الارض کانه خاک است هم قطره برسد هم قلیه تا غایبم از اوقات بجز از آنکه بگوید
 و الا شقاق تصیر اذا الكوفة في يومهم و من قال سئل في الاثار جند في المار بعد ادى انصار رشي انما عده غزوي كجلا ده اشتق انشا قسط
 و غلطه جان سلمان و ابا در و معتد اذ منهم و ابيهم شبنو و هذه التاب عطاوا كان لهم بخر و ان و الا شربين عبيد هم و بخر
 اقد اتيدار و تعلم الاثار و غير مكنه في يده في ميدان جد الهم و رشم يرس المياة فلكه قبا لهم يهيات يهيات ان غني مد ابيهم و ابيهم
 الالهات و اتدروا في الارض تب بعد على من يتكلموا انما ياء و من ضرب الميكن من غلظ و الاله الاله يشرق اول انصار و
 در عهد ابي بن شيبه قبل سبع مكن من اهل بيت ثمانية عشر ظنا انهم في الارض شبيون و اما اولاد و عيقل من هؤلاء الامجاد و انما
 فرقا في عقلت جمع الكفاة الوداد و تشلو عقلت كثيرة بن جنود زيدي و ان زياد ضرور امر اسما و الهوس اسما كان لا شود قد
 و ابي ان خطبها بامشليم كمن اطراف الكفوف و من كتم بصد رس الخوف را هم خط و و شربهم دما و سو فم ميا هم و شاربها
 سوز و دما و خويلد سابق اخوت و بها هم بوز الموت و اما اولاد و جعفر فوا و كلف رضا و ثشا و ثشا و جعفر و ذوق
 بلخا في اقصى هم اصبغ و و طهم و طاه و طابع الذايخ زحومهم من جو ابيهم و كمو ارض من جو ابيهم و و طهم بسباك الخيل و ذوق
 كجا اسين صوا هليليم سوط عذاب و سلوم كوزي تبار و تباب و اما اولاد علي فاهد و اوقايح الاكفاه مدت و اولاد
 بنيا هم و انا شابت تواسه و ولد ابيهم كمو اظم الحيت و جملوهم در ابا الحسن و اضراب و بنو ابيهم و و ثاب الاسود و تركوهم كالم كركع
 المصود كمو افيهم كايه القضاء و افسد و اتره افيهم بتر است ر في عيش كبر شربهم شرب الهم و جملوهم خطم ابيهم و به دهم و هم
 حتى تركوهم موطنو فر و نور و الكوهر با ايقاف كالمها لقت حتم حتم باسا و نه ابيته بني اشم باه اشم و افي هذه كايه في
 خليفة اهد و اذنب عن آل ته و حرم رسول ته و بسيد ابيس و على الاكبر و الكفم موقت و مقامات حيث كتموا على خود
 الاقداره تناكب الارض ذات اطل و ارض خود و افض به افضا و بسين كونا الاقطار و كتم لها الاقدار
 و استقلو كتر هم و بدو و جومهم و فتلو جومهم من الاطلال الذين تعودوا الاقدام حيث ترال الاقدام سلا و ارض الكفاة
 و ابر غايم عن اضره اركلاء و الاذوق و اهنكرا و عمجري عليه آه فله صوا بعد ان فتوا على كايه حيلته ته و اذنب عن حرم
 رسول ته صارت ارض كرملا و روضه رقت خود ايشها و تانق و ايشها و تعا و حمت بوايح المشك انوارها و تعا و حمت
 بقر ايب ايرق اكلها زبا و كرجت اهرارها و كلفعت ازارها و اسفي على نيك الا نور و الا ازارها و الا ازارها و تعا و حمت
 جهايي بحث الرضفة و الاضياء افضلة و كمو اطر و رة و اذبا و افضولة و المفا على تلك الاطيار فيما بي الاطيار السنيات لغا كايه و ايا
 كايه صاع ته نيك بار رسول ته و على كرك المظلمين و كايه ته على اعداء الهم من الاوس و الكهزبن الى يوم ابرين خطبته
 هفتها و او منهن ابرهنا جناب سيدة اشهدا بسبك كمن خدا و جعل علا كمن ارواح انبياء و افواج ملائكة اسما نيك
 و جيزار مخلوقات حدس الي محمد ته ادي انا بره ان الذين خي غزوي لسيل عن صخر و افرق عن مضمه و اير غم الدين و حرس
 شقايق شيطان و طاح و شيطا تعاق و صل عقد كلفر و شقاق و اير كايه نيك في عقل شور ازارها و صاحب كصيفة و اكل كصيفة
 المصين و اذوا ربايل بيت الرحمة و افضية ايجار ايرين و وقف محبة و حيلته في ارض لغزوي و موضع الذا نطق تا فريه اكل كبر كوز
 الا حية و قد شيل كهاره و قرة اهل الايمان و اغوة فا ذي كل من من لال المصطفي و كل من غيب لغزوي ايرتضه و اهل من ذاب عن
 حرم الكفيا كان اهد حاق الاضين و اتموات افض اول بي كايه استغاثية و اجاب دعوتهم كايه كايه بسبك كايه
 و حيلته و ايا و الاله و ايساه كل من كان من ملكوت الاعين من سراسل كايه و ارواح الانبياء و ارواح كصفتين و روح كل من
 سخر و ارواح الموجودين في الدنيا و من في سلاسل كرجال و ارحام انبياء اهل اجاب في هذه الكوية و كايه عند تلك الامعاء في
 ذك انان كل في عزائم الايمان في حية و كايه و ذي شور حبا و اهل ايمان و سيران و ظهور في انوار و كايه ان في
 و ايجار و ايجار و الا ازار و الا ازار و كل نيري و كايه نيري من ملكن ته و كايه يكون اهد و كايه حيلته ته من اهل كايه و لا ارم
 من كايه حيلته حيلته خلق ته و من يكون ته في الارض و اسما كايه حيلته و ايجار كايه كايه كايه كايه كايه كايه
 كايه و كايه
 باطوع و الا ايجار اجابت شرب و بود ايرم كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه
 اير ان اعداء و ايرت في حرم اشهدا و فخرت كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه كايه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

و بعد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

و بعد

بسم الله الرحمن الرحيم

اَوْصَحْنَا الصِّرَاطَ إِلَىٰ أَنْزَالِ الْقُرْآنِ مِنَ الْأَعْدَاءِ لَطْفًا بِطَغَامِ وَحُضُورِ تَشْفِيعِ بَقُولِهِ وَإِيَاءِ الْأَمَمِ بِأَيِّ مَوَدَّةٍ تَطَوَّرَ وَكَيْفَ
 بِعِيَادِهِمْ دِي الْأَمَمِ بِعَوْدِهِمْ فَمَنْ قَسَىٰ مَطْلُوبًا فَصَحْبًا يَوْسُفَ لِطَائِفَاتٍ فِي الْقِسْرِ فَمَنْ قَسَىٰ بِمِثْلِ الْقَامِ بِمِثْلِ الْإِسْلَامِ وَكَدَىٰ الْقَدَرِ
 لَنْ أَنْزَالِ الْقَامِ بِمِثْلِ مَطْلُوبَةٍ الْأَوَّلَىٰ وَأَوَّلَىٰ بِأَيِّمَ الرَّجْمِ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ وَبِكَيْدِ السَّيِّدِ الْكَلْبِ إِلَىٰ أَيْدِي بَقُولِهِ وَفِيهِ
 الْإِسْلَامُ بِمِثْلِ الْبَيْتِ فِي الْأَرْضِ بِمِثْلِ الْبَيْتِ وَفِيهِ كِبَرُ الْأَجَادِ وَكَيْدُ أَوْلِيَاءِ بَعْدَ الْوَالِدِ عَلَىٰ مِثْلِ الْبَيْتِ بِمِثْلِ الْبَيْتِ
 خِلَافَ تَدْبِيرِهِ بِكَيْدِ بَقُولِهِ وَأَنْزَالِ الْقُرْآنِ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَكَيْدِ الْعَبِيدِ لَعَدْوَانِ الْأَعْلَىٰ عَلَيْهِمْ وَكَدَىٰ
 بِعَوْدِهِمْ بِمِثْلِ عَوْدِهِمْ بِمِثْلِ عَوْدِهِمْ وَأَنْزَالِ الْقُرْآنِ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَكَيْدِ الْعَبِيدِ لَعَدْوَانِ الْأَعْلَىٰ عَلَيْهِمْ وَكَيْدِ الْعَبِيدِ
 بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ وَكَدَىٰ الْقَدَرِ فِي بَيْتِ الْأَبِلَةِ بِمِثْلِ الْبَيْتِ فِي بَيْتِ الْأَبِلَةِ بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ وَكَيْدِ الْعَبِيدِ
 بِمِثْلِ الْعَبِيدِ بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ وَكَيْدِ الْعَبِيدِ بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ وَكَيْدِ الْعَبِيدِ بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ
 بِعَوْدِهِمْ وَكَيْدِ الْعَبِيدِ بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ وَكَيْدِ الْعَبِيدِ بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ وَكَيْدِ الْعَبِيدِ بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ
 أَحْيَاهُ وَكَيْدِ الْعَبِيدِ بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ وَكَيْدِ الْعَبِيدِ بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ وَكَيْدِ الْعَبِيدِ بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ
 أَيُّهَا الرَّاكِبُ مِنَ الرَّاكِبِ وَالرَّاكِبُ مِنَ الرَّاكِبِ وَالرَّاكِبُ مِنَ الرَّاكِبِ وَالرَّاكِبُ مِنَ الرَّاكِبِ وَالرَّاكِبُ مِنَ الرَّاكِبِ
 دَعْوَةُ صَدْرَتِهِ مِنْ وَدِيهِ وَكَيْدِ الْعَبِيدِ بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ وَكَيْدِ الْعَبِيدِ بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ
 أَرْبَعِينَ قَالَ رَبِّي أَوْدَعْنِي فِي بَيْتِكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ
 كُلُّ ذِي عَيْنٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
 لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ
 بِمِثْلِ الْعَبِيدِ بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ وَكَيْدِ الْعَبِيدِ بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ وَكَيْدِ الْعَبِيدِ بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ
 سَابِعِينَ قَوْلَ رَبِّي أَوْدَعْنِي فِي بَيْتِكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ
 كَيْدِ الْعَبِيدِ بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ وَكَيْدِ الْعَبِيدِ بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ وَكَيْدِ الْعَبِيدِ بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ
 قَوْلُ رَبِّي أَوْدَعْنِي فِي بَيْتِكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ
 كَيْدِ الْعَبِيدِ بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ وَكَيْدِ الْعَبِيدِ بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ وَكَيْدِ الْعَبِيدِ بِالْإِسْلَامِ بِالْإِسْلَامِ
 خَيْرُكُمْ وَالْخَيْرُ مِنْكُمْ وَالْخَيْرُ مِنْكُمْ وَالْخَيْرُ مِنْكُمْ وَالْخَيْرُ مِنْكُمْ وَالْخَيْرُ مِنْكُمْ
 فَكَيْتُ بَيْنَهُمْ وَالْفِتْنَةُ بَيْنَهُمْ وَالْفِتْنَةُ بَيْنَهُمْ وَالْفِتْنَةُ بَيْنَهُمْ وَالْفِتْنَةُ بَيْنَهُمْ
 فَكَيْتُ بَيْنَهُمْ وَالْفِتْنَةُ بَيْنَهُمْ وَالْفِتْنَةُ بَيْنَهُمْ وَالْفِتْنَةُ بَيْنَهُمْ وَالْفِتْنَةُ بَيْنَهُمْ

وَقَدْ كُنْتُ فِي بَيْتِكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ لِيُحْيِيكَ

مجله اول

داوه مشهوره

عَلَّمَنَا اللَّهُ قَالَ بِعَمَلٍ فَاحْتَسِبْنَا أَنْ نَكُونَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ لَوْلَا أَنْقَضَهُ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَوَعَى بِنَا
 هَلْ مَعْنَى صِفَاتِهِ الشَّدِيدُ الْبُكَاءُ مَا وَكَّرَ لَمْ يَصَلِّ مُحَمَّدٌ وَعَلَى قَاطِبُهُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَمَا لَمْ يَكُنْ مَا
 حاصل معنوی آنکه چون آمدند جناب مسیح و یوشع در جزیره نزد صاحب در رفیق خردشان که در زیر جانه نشسته بود جناب مسیح بوی سلام
 داده جواب رفته و در خود و فحش بود زیرا که او در کانه بود در آنجا سلامی بود پرسیده گوئی گفت بوس گفت پسر عمران که گویید گفت بجا
 گفت چرا آمدی فرمود آمدم نه که در ستم کنم گفت من تو کل امری ستم که تو طاقت تحمل آورده از فاس با وجود او و توفیق آل محمد از خلا
 و ریضا آنها تا که بر مردوستت نه با و بسیار نمود یعنی لیت محمد و هلا و خاطر و حسن و آنچو پیشان عطاگشت و تا بجای سستایه و او
 هم سیقت کاش من از امت محمد کیستم تا آخر حدیث پس از آن یکویم بدرستی که سیکه سرعت میکنند بنام و سیکه حرکت متوکل پیشان
 از عجز بعضی پیشین خوانده و در در فضایل آل محمد و مبادرت میکنند بیکانست و مسند روایت در کذب و قرا بغض خلق
 میشد نزد خدا آیتله و حج ظاهرین علیهم السلام و تحقیق هشاره که دریم تقی مجیز که که خطایضه را مشکینه و آن خبر در نه باشد اصل صریح
 پیش در اینجا ذکر او را اعاده میسیم و او عبارتست از خبری بسیده خدا و یکوی پیشینم از حضرت ام محمد نسبت علیهم السلام

بِقَوْلِ اللَّهِ انَّ كَثِيرًا مِمَّنْ ظَهَرَ لَكَ الْإِيمَانُ وَلَمْ يَكُنْ فِي قُلُوبِهِ إِلَّا الْكُفْرُ بِاللَّهِ انَّ اللَّهَ يَكْفِي السُّعْيَةَ
 البصیرة ان یزید بی حسا فکم یسئل انتم اودمنه و جفک و کفر من ان بدو هلا بدو اعلی الحدیث من عندنا صحیح و البته السید
 فیکون بدلیل خارجین و لا یایسا اصل معنوی آنکه میسر بود بعد قسم مجربترین صحاب من نزد منی اورد و آنچه و کمان کشتگان
 حدیث شمشه و به ترین آنها زدن انگشت که بشود حدیث را که نیت داده بود بودی و از نمار وایت کنند و دستبر کنند او را
 و غیره که بخار و اورا و بگویی که سیر که اندک او را ای که اندک اندک حدیث از ناصه در شده و مسند شارح است پس بیان
 از ولایت خارج میشود تا آخر حدیث پس این خبر مجربتر که در کتب سبسی از نقاد اخبار تخری در کتب بیان ادیس که هم عمل نیکه مجرب و اهد
 اینک مقرون بر آنی باشد که معنی علم است ذکر شده مستغفا میشود اینک معنی جمال صدر از آن بصورت کفایت در دست بابت و
 و انکار و آنکه سرعت با سیکه با وجود این جمال خارج میشود از ولایت ائمه اطهار پس بر توباد با زبیر توباد خط و صحت نیکه
 بنویزم در باره از مواضع ان کتاب و مبادی مخالفت آنها را نماند و سب و امرت نموده و نیت مطالب نیکه بر ابجد و
 پس اینست وصیت مؤکده که مکر گفته از من بوی تو و خداست تا دی باهست و حال شروع میکنم در ذکر مجلس نیکه بیستیم
 در توفیق ملک عجب مجلس اول اگر کسیر عبادت و اسرار شهادت در سب خروج آنحضرت از مدینه تا نزول آنکه شرفها
 از رجال کتبی روایت شده که نوشت مردان این حکم هموی در سیکه عمل موی بود در مدینه اما بعد بستیک عمر و ابن عثمان ذکر کرد
 که مردمان از اهل عراق و شراف اهل که تر ددی نمایند بوجی این حدیث ذکر نمود که ظاهر جمع نیت از توب و خروج و
 و حیثی که دم رسیدن که از کتسانیت در این آیم اراده خلاف زلد و ظاهر جمع نیت از ما بعدش بنویس رأی خود را در مخصوص
 و کسلام پس هموی بوی نوشت که نفیس دم آنچه ذکر کرده بودی در آن از حسین هذکن از نیکه متعرض شوئی همین چیزی ذکر کنم
 حسین را ما و سیکه من ترک کرده ام بجهت آنیکه متعرض شویم باو چیزی ما و سیکه و فاکر ده بیست تا نوزع مکرده است و در سلطنت با و در جمع
 نبسته باشی ما و سیکه ظاهر کمره دسته ابرو تعدادت خود را و روایت شده در کتاب بحار که معادیه طلب سمیت کرد حسین تا
 امام حسن فرمود ای معادیه اگر اه کن اورا زیرا که او اباحت نیکند تا نیکه گفته شود و کشته میشود و تا نیکه گفته شود اهل سپاه
 و کشته میشود اهل نیت او تا کشته شود اهل شام و در ارشاد و نقل نموده از جمله و سیکه حسن این حدیث وفات نمود حرکت و خبرش
 نمود پیشینه در علق و نوشت بسمین در خلق موی و معیت او استماع نمود حضرت حسین و فرمود که میان او و معادیه عهد
 و عقدیت که بر هم زد و نیت تا مدت معلومه و سیکه معادیه بر سرک و مسل شود در مخصوص ملاحظه صلاح کار میشود در آنجا
 صدق مسند از امام زین العابدین روایت نموده و سیکه وفات معادیه رسید پس فرود نیز از خانه و پیش روی خود نیت
 و گفت ای فرزندی حق و پس کردم برای تو که نکش ترا بیکطرف آوردم برای تو شهر بار او که و آیدم ملک و آنچه در او است
 برای تو طوره و بر سیکه من تیرم از سلف که بر تو می لغت نه بعد طافت و توفه خودشان و آنها عهد هم این عمران خطاب و
 این زهر حسین این عا انا عهد هم عمر او بابت با خود کند او را از ترک کن و آه عهد هم این زهر که باو ظفر باج او را باره با
 کن زیرا که عهد میکند بر تو چنانکه عهد میکند بر شکار خود و سید میکند بر تو شایه رود باه بر ک و حسین تحقیق شش حقه قلوب
 اورا از غیر خدا و از کوشش غیرت و خون او از زهر است و البته دانسته که اهل عراق طلب نمایند اورا بسوی خودشان

انوار سید محمد باقر

بعد از آن فرار و ضایع میکنند و در هرگاه با دست یا پشم قدر بزرگت و منی او را از زیر فدا و موافقه کن او را بسبب صل او سلامه
 مار با او خلط و قربت پرینکن از اینکه باو بدی ناید یا اینکه او از تو که وی پسند و در زیر المده آب نوشته از کله کوزه که مویه بریزد
 وصیت نمود که من بر تو عزیزم از اینکه با تو بمقام نزاع و خلافت برآید در این هر خلافت که از چهار نفر از فرشتگان این عالم و عبد الله
 و عبد الله این بر و عبد الرحمن این ای که بر حسین بن علی بن موسی بن جعفر است و اهل عراق او را با اینکه خارج نمایند او را هرگاه هرگز ناید بر تو
 و تو نظریه باو و عفو کن زیرا که او قربت و محبتی دارد و با عبد الله عمر مردیت که عبادت او را غلبه کرده است و میرض نموده
 و از اینکه با تو اهدی میفرزاد و بخت میکند تا او آید عبد الرحمن این ای که بر نیت او رفتی کرد از زنها و لهور سبکی می بیند صاحبان
 که چیزی را ببل آوردند او هم عمل میکند و آن کسی که حمد میکند بر تو مثل شیر و سر خود را بریزد کند مثل را فح و حیدر بنده بر تو مثل
 رده او این زهر پست هرگاه با دوست یا با از او نصرت برای تو ممکن باشد او را پار و پار کن و در آستانه و شیکه مویه بر
 و اصل شد و این در نتیجه جب در سال شصت از هجرت بود نوشت بریزد بوی و سیدان عتبان ای حیوان که عامل او بود در پاره
 از جانب مویه اینکه حسین این برای او بخت بگرداند در خستند با او در این امر که بخیر نیندازد و در طوفت هرگاه
 اشاع ناید که دشمنان بزن و سداور این نصرت پس سید و از آن حضار نمود و در حسین با او شورست که در مردان گفت او
 این امر است و چون که اگر مویه بودم که دشمن را میزدیم و سید گفت کاش من خودم چیزی که مراد او نمودند و در آرد پس
 آدم فرستاد بر جین در شب و دعوت نمود او را حسین دانت آنچه که رسید اراده کرده پس آنحضرت سبحان از صفا خود خوان
 و پیش از آن فرمود بر دشمن سلاح و گفت بر زمین که رسید مرا دعوت نموده در وقت و من حاضر شدم نیم از اینکه تکلیف ناید بر
 او مشول نخواهم کرد و او هم از آن طرح نیت پس تا با من بشنید زبانی که دخل شدم بر او شاد و باب نشنید هرگاه صدای او
 شنیده که بلند شد و دخل شویه با اینکه او را منع میشد از من آنحضرت تشریف برد بوی و سید یافت در نزد او مردان
 این که را پس و سید خبر مویه را باو داد حسین فرمود آنایه و آنایه رحون بعد از آن خواند بر او کتاب بریزد و آنچه او
 کرده بود در آن از اهدیت این برای او حسین فرمود من نمی ترسم که قاعدت ناید بصیحت من بریزد در پنهان با اینکه بیست نام
 او را در طهارت با خلق بشناسند از او بپسند که حسین فرمود صبح مانده می بینی را می خود او را این سبب بگفت مرحمت ناید
 بر اسم خدا تا با اینکه با جنت مردمان پیشه مردان باو گفت بعد از آن هرگاه حال حسین از تو خارق ناید بصیحت ناید قدرت
 مخوفی یافت باو در مثل این وقت از آنجا که جمع کثیری میان او و او گشته خود جس کن بیزد او مگذرد از نزد تو خارج شود ما سبب
 ناید یا که دشمن را بزن پس در آن وقت حسین برخواست و فرمود تو ای برزن بود چشم من سبب یا او دروغ گفته بگفته است و کن نگارشی
 محمد این طایفه گفت و شیکه کن بیزد بوی رسید که بشن حسین امر کرده بود هیچ دشوار شد این بر و سید بعد از آن گفت
 بخدا قسم ز چند خدایم اینک گفته باشم بر پیر او را اگر چه بریزد دنیا و ما میسر این عطا ناید در طوفت بعد از آن حضرت تشریف
 برد و سید گفت ایما الاثر ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت هستیم و با فتح نموده آه داد و با تم نموده و بریزد در فتنه و شاد
 خمر و کشته نفس محترمه و اظهار کننده فتنه است مثل من بصیحت نیکن مثل او و لیکن صبح میخایم ما دشواد و ملاحظه میکنیم که کدام
 یک از ما را در خلافت بصیحت میم و در مناقب است پس مردان برخواست و شیر خود کشید و گفت امر کن بر غضب خود را بزن
 که دشمن پیش از خروج او از خانه خون او در گردن من فریاد و صدا بلند شد پس نوزده نفر مردان اهل بیت آنحضرت تشریف
 آوردند در جنگ که خبرهای خودشان کشیده بودند چون حسین با آنها بیرون آمد و در آستانه آمد مردان این حکم بر و سید گفت فرسخ
 کردی این بگفته است مثل نبوت از جنت بر تو ممکن نخواهد شد از او سید گفت دای بر تو ای مردان تو اختیار کردی برای کن
 چیزی را که در اوست بلاکت دین من بگفته است دوست سینه ارم اینک برای من باشد آنچه آفتاب بر او میاید و از آن عزوب ناید
 از آن ملک دنیا و حسین بگفته است سبحان الله حسین را ایم و شیکه گفت بصیحت نیکن بگفته است من معتمد مردیکه موافقه نمود حسین باشد
 او ضعیف است در نزد خدا و زنیست مردان بر و سید گفت که این رای تو با تحقیق جواب کرده در آنچه که مسکفت از
 و حال آنکه او سید را تعریف و تمجید میکرد در پیش و در آنچه کرده بود و در طوفت صبح که حسین بیرون آمد از منزل خود
 در سببیکه خبر را می شنید ملاقات کرد با او مردان و گفت فرغانه کردی ما با عبد الله من برای تو صلح کردم حاضر
 فرمود آن چیز است بگو بشنوم مردان گفت من ترا امر میکنم بصیحت بریزد سید المومنین او خیر است برای تو در دین و دنیای تو

س

پس حضرت حسین فرموده انما لیسر جیون و سلام باد علیا بجز سبلا شدن است بگوست مثل یزید و حال آنکه شیندم او را
خوب بپرخدا که میفرمود خلافت بر آل نبی است و حدیث در میان او در بیان بطول نجاسد تا مردان مر جبت کرد
در حالتیکه غضبناک بود بعد روایت شده از اعرابان علی ابن ابیطالب که او گفت و هشتم اشاع نمود برادر حسین از دست
کردن یزید از مدینه و اخل شدم بر او و یتم او را خالی عرض کردم فدایت شوم یا اباعبیده جبر داد مرا برادرت ابو محمد
حسن از پدر خود بعد از آن وقت نوکین اشک چشم و بلند شد سر یادمین قسم کرد مرا بر خود و فرمود ای پسر داد بر تو سبکی مرا
خواست گشت کفتم حاشا از گشته شدن تو یابن رسول الله گفت از تو سوال میکنم حتی پرست از گشتن من جبر داد بر تو سبکی
یا کاش رجوع یافا و بعت که گفت خبر داده مرا پدرم سبکی بپرخدا خبر داد او را آتش کشیدم و تربت من زود تر با دست چنین کسی که تو میدانی
آنچه من نمیدانم بگوشم بگوشم از خود با او و ابی قحطت خواهد کرد که در خود را در حاشیکه شکایت کند که از آنکه رسیده با اولاد او
از امت پریش و در غل نمیشود بهشت کسیکه او را از دست نماید در خصوص اولادش و در اولاد صد دست و شیکه رسیده چنین که یزید رسیده
از گشتن حضرت کرده قصد نمود که از این که حاج شود بر زمین عراق و شیکه شب شد رفت سبکی تا اینکه قبر غیر او اداع نماید و شیکه بقیع
رسید از قبر فوری بسند شد و مر جبت که بجای خود و شیکه شب دیدم و اخل شد رفت بهترا و اداع نماید سیتاد نماز خواند و در نماز
طول داد با خواب رفت او در سجده بود که حضرت پسر بزرگ او آمد در حاشیکه او در خواب بود پس حسن را که فرستاده خود قسم فرمود
و میان دو چشم او را پوسید و گفت یا یابن اُمّی میگویم که یزید بخون خود غشته در میان جفتی از این است که امیدوار شید شفاعت
من دست مرایش را چینی در نزد خدا ایضاً بپرسید که تو نزد پدر و مادر و برادرت خواهی آمد و آنها بوی و شتاقند و ترا در بهشت
در جایت که نیرس با آنها که شهادت پس حسین از خواب بیدار شد در حاشیکه گریان بود و آه زده این بیت خود در خواب ایشان خواب
حوز را و آنها را اداع کرد محمد بن ابیطالب الموسوی گفت پرورش حضرت حسین از منزل خود در شب و تو بودید بقیع شمش و عین کرد
اسلام غلیک یا رسول الله حسین پسر فاطمه پسر تو و سپرد خرد تو داده تو که مرا در میان امت خود که اشی پس شاد شمس بر آنها با
پرخدا آنها را خوا نرود و وضع کرده و حفظ کند و نیز او این شکایت مست بسوی تاملات غایم با تو بعد از آن نماز برخواست
و متصل در رکوع وجود بود سبکی و دید آمد در ستاد بر منزل حسین تا به مید از مدینه بیرون رفت تا به پس نایت او را در منزل خود رفت
همه خدا را که او سپردن کرد و مر بخون او بقتل نمود و مر جبت که حسین بر منزل خود در وقت صبح و شیکه شب دویم شد حاج
بسوی قبر چند گشت نماز خواند و شیکه از نماز فارغ شد عرض کرد اللهم هذا قبر نیک محمد و آنا بن بنت نیک و کده حضرت بنی الا بر ما
غلت اللهم آتی آتت المرحوم و اگر بسکر و آنا اشک با الجلال اناکم حق لپیرو من فی الا شکرتم له ما لو کله فی ضی و رسول کس
رضی جمل سخن آنکه پروردگار این قبر بزرگوار است و من فرزند پیغمبر تو هستم و تحقیق بود که در من آنچه میدانی پروردگار این دوست
سیدم همه فراد تا خوش دارم مگر او شکت بکنم از تو ای صاحب جلال و اکرام حق پرورد صاحب قریب که بسندی حق برای آنچه را
که شنودی تو رسول تو در آن سبکی بعد از آن که می نمود در نزد قبر با خواب رفت و پرخدا آمد در میان جماعتی از ملاک و زمین
و بسیار پیش روی او تا اینکه حسین را بشنید خود قسم کرد و از میان دو چشم او رسید و گفت جمعی حسین گویای نیم ترا بعد از آن
قریب بخون خود غشته و دست را بریده اند در زمین که بلا جماعتی از امت من و تو با ائمه نه عطن انستی که برابر بشوی و آنها
با نیات شفاعت من امیدوارند خد شفاعت ما با آنها زمانه در وقت جمعی حسین بپرسید که پدر و مادر و برادرت آمد پیش من
و ایشان شتاقند بسوی تو در ترا در بهشت در جایت غیره با آنها که شهادت سبکی پس حسین در خواب بگوشد نظر میکرد و میگفت
ای جد بزرگوار مرا حاجت نیست در رجوع بدینا مر ابوی خود بر و با خود بر مرد اخل کن پرخدا با او گفت لا یبک که بیما مر جبت
تا اینکه شهادت برسد و با پرخدا در شهادت رای تو هتیا که دست از تو اب عظیم تو پدر و مادر دو قسم و قسم پرست محسور چرا
شد در وقت و در زمره و اوجه تا اینکه داخل بهشت شوی سبکی پس حسین از خواب بیدار شد در حاشیکه مضطرب بود و خواب خراب
براهل بیت داوود جبهه لطلب خبر داد پس بود در آن روز در مشرق و نه در مغرب روزی که از غم آمد شهادت از اهل بیت و کس بود از
مردوزن که گریه ایشان بسیار باشد از آنها سبکی حسین تارک دید بقیع خروج از مدینه و در آن شب بسوی قبر مادرش رفت و در مدینه
نمود او را از آن رشت بسوی قبر مادرش او را هم دو اداع کرد بعد از آن مر جبت نمود بر شمس در وقت صبح پس قصد نمود بسوی او
برادرش محمد بن حنفیه و گفت ساری برادر تو محبوبترین مردم منی بن عزیزترین آنها بنی و بعد قسم من نصحت خود را برای کسی خیره کرد

و خوابگاه خود را بعد از آن شاه نمود بطرف کربلا زمین پست شد حتی نشانداد با هم خوابگاه خود و مدفن و جای شکر و حای ابر
دشمن شدن خود را در آن حال حس کرد که می شدیدی نموده ام حسین را بحد تسلیم نمود حضرت فرمود ایاد خدا خواسته که در مقول و در
بریند و حرم و زنان را مطرود و مغرور و کودکان مرگشته و مظلوم و سیر بریند در حالیکه آنها طلب یاری نمایند و می باید کسیر که کسیر
و حسین آنها بشود و در خبر دیگر هم گفت در نزد من تریه است از خاک کربلا که جدت او را این داده و در میان شمشیر که شمشیر گفت و کسیر
خواهد گشت اگر چه عراق نروم بعد از آن تریه بردا و او را در شمشیر که شمشیر با هم عطا نمود و فرمود بگذار او را نزد شمشیر بفرست
خون از اینها حوشید به آن مرگشته اند و او توقف روی است کرده از عمار که سلیس خاتون فرمود و قتی که از مرز خارج شد سید سید سید
بنود از جدم از ما عجب است و نه از جدم خوف از ما این است شدید تر شد و در آرشاد است که حضرت حسین بوی که تشریف برد و در
آیه قرچ بر شما خالق را می خواند و می فرمود است که این طایفه و طرفی عظم را بر خود لازم نموده آن را بر فرست این است که
کاش از این طریق عدول نیاید چنانکه این دیگر در تانیکه که بر تو رسد گفت بجز تم از طریق عظم جدا می شود چه حکم ناپه خدا آنچه را که
خواهد کرد و در میفید با سنا و خود از حضرت همانا نقل کرده و قتی که خارج شد حضرت حسین از زمین طاقاقت نمود و او را اجابت بسیار
از طایفه در حالیکه در دستهای ایشان بود و در با و سوار بود بر اسبهای بر کزیده از اسبهای بیست سلام دادند بر او و با خود آمدند
چند و در بر او درش بدیشک خدا که در ده جدم ترا با دجا بهای بسیار داده اند و نموده تر با با گفت بسیار از وعده گاه من و شما کوه دال
و بقعه که در آن شب خوابم شده و آن کربلا را میباید که آنجا وارد شدیم همیشه نزد من گفتمند یا چه است امر کن از بشنوم و اطاعت
آیا میرسد از دشمنی که تو طاقت ناید بشنوم که گفت راه نیست ایشان از این و طاقت نمیکنند برین پیرا خفته تا بقعه من و آمد خدمت آنجا
افواج مسلمانان آن عرض کردند ای پادشاه و حسین تو هم امر کن را با فرود و آنچه خواهی هر گاه امر فانی را با کسین مسیح و شمشیر
و تو در مکان خود استیاده باشی هر آینه کفایت یکسیم برای تو این را حضرت حسین جزای خیر ایشان داد و گفت آیا خوانده ای
کتاب خدا را که نازل شده بر جدم و فرمود اینها کوفه ای که کوفت و کوفتیم به بروج مشرقیه و گفت که بر تو آید این کتاب که
انقل از من حاجتیم زمانیکه من در مکان خود بستم چه چیز بجان کرده می شود این خلق خائف از خدا بر گشته که از من سخن تو برین می شود
در کربلا و تحقیق اختیار کرده که بلا را در روزیکه زمین را طایفه که در کربلا پناهگاه برای شمشیر ما باشد برای آنها
آمال در دنیا و آخرت و سیکل حاضر شوند در روزیکه که عاشورا باشد و مرا آخره آرزو میکنند و باقی مانده از من مظلوم از اهل اول
و برادران من و سر امر بر نه برای برینند تا طایفه جن عرض کردند بجز تم چه چیز میباید و هر گاه با فرود اطاعت و جب
نیزد سیکتیم دشمنان پریش از آنکه بر تو برسند گفت بجز تم از شقا قدریم بر آنها سیکل با برینا که شود و سیکل طایفه که شد از روی
بینه و زنده باشد یکسکه زنده مانده از روی بینه و در آرشاد است و سیکل که داخل شد حضرت حسین بگو بود در شب جمعه رسد
از شمشیران گزشت در حالیکه طاوت میفرمود این آیه شریفه را و تا توبه بفرموده من قاتل عیسی را آن یکدیگر سوسه تسلیم و اهل که نزد
او رسد و سیمون و از محزون دال طسراف هم نزد او میمانند و این نیز در یکجا نب کعبه استیاده ناسیکر و طاعت می نمود و سیم
حضرت حسین با یک سیکل خدمت او میمانند گاهی خدمت او در روزی در پی میاید و گاهی در میان او در روز عقل ترین خلق
بود و این نیز برینا امید بود که اهل کربلا و بیت خود است که ما میسکه حسین در آنجا است و حسین بر او است با طاعت از او
در میان خلق و بزرگتر است تدریلات تدری اول و در شاره بعضی از اطاعت با آنکه طایفه ترین بی ائمه بعد از زینب است
و شدترین آنها در کفر و نفاق و دشمن ترین آنها بر خدا و پیغمبر او و اولاد طاهرین او مردان این حکم است مرتبه او در کفر و نفاق
سادی مرتبه برینا و این کفر زمین و منافق مرتبه از یکسان است که پیغمبر خدا لعنت کرده و جاری شده این لعن در اول
او و بجهت این بود در نسل و ذریه او سیکل بخدا و پیغمبر او و اولاد طاهرین او ایمان بیاورد با عمر ابن عبد المطلب این مردان در
او اخبار که از آنکه طاهرین مدوایت شد مختلف است در بعضی آنها دارد است که که بر میکند بر او اهل زمین و لعنت میکند
با و اهل ساسنا و در بعضی از آنهاست که بست نمایند این مرد را زیرا که او دشمن می شود و ذوق است است و همه و آنچه
دید می شود از تقاضای جمعی از علمای عظام و از جمله آنهاست سید اجل صاحب مناقب کثیره سید رضی رفته آه غن در صید
از نصاب خود بر سیکل او از یکسان است پس گفتم در روز قیامت و این بجهت آنست که از او صادر شده از او عظمی در دفع ظلم
و جور اهل رسول او و اول سیکل که در کربلا که بر ذریه پیغمبر طاهره فاطمه زهرا او دست شمشیر اهل رسول او

و تحقیق ذکر نموده این اثر در تاریخ خود بسبب وجه محبت بودن او آن روز در آنجا میگوید که در آن روز بنی امیه بنام امیرالمؤمنین را
سببیکردند تا اینکه خلافت امیرالمؤمنین رسید ترک نمود این سبب که در آنجا ملائک خود که در طرف او بودند نوشت سبب
ترک نماید و سبب درست داشتند او علیه این بود که گفت در مدینه از غم میگردم و بیخوابم این سبب بودم پس سید باورن
چیزی در بیابان آمد با او در جنگ فایز خوانده شد منظر شد تا از نماز فارغ شد من گفتات نمود و گفت چه زبان داشتی که خدا غضب نمود
بر اهل بدر بعد از آنکه از ایشان را خفه شد که نمیشدند امیرالمؤمنین گفت پس چه خبر است از تو این پرسید و خصوص علی گفتم عذر بنی آدم بود
و بر تو ترک کردم آنچه را که نمیدوم میکنم و چون زمین که خطب میخواند و میرسد بجا بجا میگرد که گفت ای پر سبب ای پر سبب ای پر سبب ای پر سبب
بگر علی از کوفته ای در حق او بدیدم گفت بر این متوجه شد که غم با گفت ای پر سبب ای پر سبب ای پر سبب ای پر سبب ای پر سبب ای پر سبب
که ما سیدیم از حق او بدیدم میگویند میروند نزد او داد و دوستیکه خلافت باور رسید بر سبب کرد و ترک سبب این اصل بود و بعد از آن
و لازم که در آنجا از دعوتش خواند آن چه میگوید و الا آن سبب از وی است پس این آن چیزیست که ذکر کرده او را این اثر و انانیت
مشیه گفته باور سید رضی در فضیله کافیه است یا آنکه از کوفته ای فتنی من ایینه کبک است از کوفته ای فتنی من ایینه کبک است
فکونت جبرئیل بنیک خیراته اول انک تطبت و آن کم طیب و کم زک بنیک در سیمان لافنگ انفرادی غیر میت من آن
مروان بنیک یعنی ای پر سبب عزیز هرگاه که یک چشم بر جواز از سید اینه بر این که سبب کردم بر تو و منزله کردی ما را از کوفته
و سبب هرگاه موجود جزا دهنده جزا میدادم تو آلا اینکه میگویم کپزه شدی هرگاه که پسنده بودی خانه تو در که کجا بودی دلیل
بنیک و بتو مردمان و میت تو فضل مرد کانت از آل مروان بعد برستی از عجب ترین آنچه که با حکم کرده و با دستار نموده
و با و خطبه عدل و انصاف کرده آنست که واقع گشته در واقع ذکر کرده او را این ابی حمید و حاصل آن اینست که او را
حاصل بودیمون بن مهران نوشت به امیرالمؤمنین که این زن و دو مرد است یکی از آن مرد ما این زن را زود بیچ کرده و آن دیگری پسر
آن زنست زعم و عقاد که در آنکه زوج و شترش تم باید که در بطلاق او اینکه علی این مطالب خبر داد و فصل این است است
نست بر سر خود او عقاد نموده که در حشرش مطلقه شده از حبش زیرا که جبار میبود در دین او اینکه زوج او را با اماادی قبول
ناید و میداند که در حشرش بر زوجه است مثل مادرش و شوهرش میگوید بد زن دروغ گفته و کنا مکار شدی نیکوست قسم من
و صدقت قول من و از این حال منت زعم انف و عظیم قلب تو پس من آمده غاصم نمود در سوال نمودم از مرد از قسم او گفت
به قسم یاد کرده ام بطلاق او اینکه علی این مطالب خبر و فصل این است بر سر خود او عقاد نموده او را که سبب شناخته است و انکار میکند کسیکه
اذا انکار کرده است پس غضب نماید هر کسیکه غضب نماید و راضی به هر کسیکه راضی به مردمان زیرا شنیدند و جلع نمودند و علیها
ایشان مختلف است و تحقیق استسمای امیرالمؤمنین خستلاف مردم در خواستهای ایشان در سرعت نمودن ایشان را از آنچه
در او فتنه است از آنچه توفیق نمودم در حکم کردن تا تو حکم نماند آنچه خدا ترا آموخت و آن دو مرد بان زن او بخشید پیش تم
یاد کرده که او را در نزد شوهرش گذارد و شوهرش قسم یاد کرده که از او مفارقت نماید که چه کردنش را از زنده کسیکه حکم نماید و
حاکمی بر نفیقت او تا در نبوده باشد پس ایشان را بجزت تو فرستادم ای امیرالمؤمنین خدا توفیق ترا خوب کرد و او را شرف داد
ترا بسوی حق و در اصل کتاب این سپار نوشت اذ اما مشکلات در دین یوما و ضائق تا ما انیون و ضائق لهم و ضائق
فینا ما فانت لهما جنس این لاک قد خیرت لهم طرا و اهلک التجارب و لغون و خلفک لاله علی ابرایا فخلق فیهم کف
الین یعنی زهیکه مشکها دارد شد ز روزی و شک شد در تامل آنها چشمها و شک شد و تم از جده قدرت در بنای آنها
پس تو بان مشکها این است ای جنس زیرا که جمیع نموده علم امانا و حکم کرده است ترا خبر با و علیها و خلیفه که دانیده است خدا
ترا بر خلاق پس خط و نصیب تو در میان ایشان خط حکم است پس جمع کرد و عمر بن عبد العزیز بنی ثمامه بنی امیه را و سبب فریست را
بعد از آن گفت بد زن چه سبب کوفته ای امیرالمؤمنین امیرالمؤمنین بنی امیه است و حسن تارک و چهار اورا بگانه است
فرستادم تمه اینکه خبر او را آورد و صلاح کار او را امید دار بودم تم باید که در بطلاق آن در حاشیکه در و بیگوست بعد از آن
اراده کرده است که در نزد او بماند پس عمر گفت یا شیخ شاید عیال خود را طلاق نداده است بگو چگونگی قسم باید نماید پس شیخ گفت
بجان آن چیزی که با و تم باید که ده آینه واضح تر است از جبهه کعب و اشکار تر است از جبهه سبب تم از اینکه علی بن فایز
در قلب دین من از آنکه با وجود کبر سن و علم من زیرا او در غم کرده است که علی بن مطایب حیران است است و اگر چنین

نباشد زش مطلقه بطلاق مش باشد پس بزرگوارت چه سبکی چنین قسم یاد کرده گفت با کفنه برای چه گفت با سیکوم نزدیک شد که آن
 مجلس خود مضطرب بنده و بی تپه سوی او نظر نمود و غضبناک آنگاه که ساکت بودند و محرقی حکم میکردند و بهر این عجب از نظر میزد پس
 عمر سرچرود آورده زمین را بست خود و خشمیکرد و مردمان ساکت و نظر میکردند که چه خواهد گفت پس سرخورد پسند کرد و گفت اذ او
 انکو خیر تو هم اصابتی و لیتوا آسدا و غیر الا نام اذ انقد و ا خلاف سخن و جنوا آرش داد یعنی سبکیه حسب حکومت خیر تو هم
 بر سبکی و دانش نماند استی را و نیست خیر مردم ز سبکیه فتوی و تجاوز نمودند بر خلاف حق و اجتناب نمودند از طریق رشاد
 بعد از آن گفت رفقم چه سبک بودم نیز در پس نطقی که بیکیزی گفت سبحان الله گوید مردی از بنی امیه است گفت این حکایت در خصوص
 فرج با جرت نداریم حکم در آن دو تو عالم تری رفقم و خیر و خیر ایشان این مثنی پس حرکت با و چه جرت در نزد تو سخن با سبکی حق را
 باطل و باطل حق تا بیچاره است گفتن او در مجلس من گفت من جز در غیرم پس عمر رو نمود مردی از بنی امیه از اولاد ایل بن سبایب و با
 گفت چه سبک بودی ای عقیبا در قسم امروز و عقیبا وقت را غنیمت شمر گوئی ای امیر المؤمنین اگر با قبول من حکم نماید و حکم مرا جازد ای سبک
 و اگر چنین باشد سکوت برای من اوسیت و باقی میدارد دوستی را پس عمر باو گفت ترا حکم نمودم و حکم ترا جاری کنم و سبکی ای امیه
 امیر امینند گفتند انصاف کردی با زیرا که حکم ابوی خیر ما محول کردی و حال آنکه ما از ما رو بود تو هم داو لای مردم تو عمر گفت
 ساکت بشید از چه جزو نه مت اظهار نمودم اول بر شما پس جواب ندادند را و گفته عطا نمودی با آنچه که بعقیبا عطا نمودی و حکم
 کردی را آنچه او را حکم کردی عمر گفت اگر با جواب نماند و خطا نیست و چه بشید و صبر شد او و گوید شما کما عمر چه جرت بر ما
 شمار آید امیند چه جرت مثل شما گفته اند گفت عقیبا میداند بعد از آن گفت بعقیبا چه سبک بودی ای امیر المؤمنین مسلم چانت که شکر
 و عقیبا ای امیر المؤمنین شکر تو شکر من لایه خود عمر گفت ایتم ذاک اکت نفوسکم نه ای و دل غمی من است که هرگز بی شما او خوانده بوی اری
 و سبکی عاقر شد به انصاف او را سبکی عمر با و راه ندارد و سبکی دیدید از اظا هر دو نفسای شما شایسته آید غمی غمی عمر و قویه فدرا
 عمر گفت احسن یا عقیبا و جواب کردی که جواب سبک خود را گفت ای امیر المؤمنین نیکو درست شده قسم او و مطلقه شد
 زش گفت از کجا دیتی امیر گفت شمار قسم سید هم بخدا ای امیر المؤمنین آیا میدانی که رسول خدا باطاعت گفت در سبکی رسول خدا در
 فاطمه بود و عیادت میکرد او را ای قرمن در دو نوجو چیز است گفت ت لرز یا اتاه و حضرت امیر برای بعضی جواج پیغمبر فرمود
 رسول خدا باطاعت گفت دل جزئی نخواهد گفت غم دلم انکو نخواهد دیدم که وجود ندارد پیغمبر فرمود برستی خدا قادر است اینکه انکو با
 عطا کند بعد از آن گفت خدا یا با انکو برسان ذاک ضلترین است را پس عمر از او دارد و با او بود سبکی که طرف را و خود را بان
 انداخته بود پیغمبر فرمود این چه جرت با عی گفت انکوسیت برای فاطمه کفیل کرده ام پیغمبر فرمود الله ابر الله که خدا یا سبکی است
 کردی مرا سبکی عیله آوردی به عیای من پس بگردان در آن ها برای و قرمن بعد از آن پیغمبر فرمود بخوای فاطمه بسم خدا پس سبیل کرد و عا
 نشد چه از مرض شفا یافت پس عمر این عجب از عیله گفت راست گفته و خوب و سبکی که دی ای عیله شاد پیش بر انکه من شنیدم
 این حدیث را و خط کردم او را ای مرد بگرد دست زن خود را هرگاه پیش تو متعرض شود اتخوانهای روی او را بشکن بعد از آن
 عمر گفت بخدا قسم بانه عیله شاف جانم تیمم آنچه که میداند انچه سبکی غیر از است و نیست در ما کوری در دین خود چنانچه
 نصیحت است انچه را با انچه فطمه بر کو انچه را انچه حضرت انچه را و عیله هم جسته انچه را فطمه بر کو انچه را و انچه را عیله شنید
 به ام خود مرد امیر او ایشان که بر رسیده بلکه بشرط لانه فت داده اند و محبت دولت ایشان را در دین شنیدن حق گوید
 کرده و در کمره اند که خسارت و وزه در آن حال کو سبکی بانه نام بنی امیه زنده مان مرد دست عیله خود گرفته بر شاه
 و عمر این عجب از عیله میون این همان شوت اما بعد بدستی فهمیدم ناچیز او و مرد با یک زن دارد شده و خدا قسم مرد صاف
 کرده و دروغ قسم خود بر کاح خود او را با تا که شسته یقین کن و عمل بطریق همین نوشته تا و قسم و بهیچ نجات نیافت از آن
 یعنی از انچه سبکی افتاد بشان بوی مردوست مگر که بن عیله از غیر آن حکم از سایر بنی امیه نجات نیافته آری ان عیله است
 و از آن ها خالد بن سعید بن اصاص از ان بن عقب است خدمت حضرت صادق علیه السلام کرد فدای تو کردم ای کسی که دست از انچه
 رسول خدا که فضل و جلوس ابی بکر را در مجلس رسول خدا انکار نماید فرمود با یک سبکی که برای بکر انکار نمودند و او از دهنه از
 چه چیز آن ها خالد بن سعید بن اصاص که مؤمن بنی امیه بود و مسلمان فرس و ابو ذر و مقداد بن اسود و سبکی و عیله

۲۰۲

بایستد بریده اسلی و از انصار ابوالکشم بن تیمان و سهل و عثمان پسران خنیف و غیره این ثابت ذوالشفا و تین و ابان بن کعب
و ابو ایوب انصاری آنحضرت و از جمله آنها محمد بن ابی ذریعه ابن ربه ابن عقیب ابن عبد شمس و داد از خویش سید المومنین و از شرط
خمس است و یک ارنه محمد است و مقاله او با معویه از قضایای مشهوره است و بعد از شهادت امیر المومنین در حبس معویه بود در وقت
از غلامان عیال او بختل سینا در حبس دمشق بر معویه و از آنجا معویه بن یزید که نفس خود را از خلافت صلح نمود و از حبس و در وقت
آن سول بود و حکایت از این قضیه های مشهوره است و غیر اینها پس هرگاه که بگوییم کلمه اللهم لعن بنی امیه قاطبه امنیت که احیاناً
بنی امیه بجات بخوانند این چگونگی می شود آنچه ذکر کردی و شاره نمودی بوی و میگویم بدستیکه بجات می خوانند کسیکه قائل بوده باشد بولات
اهل بیت عصمت از آن چیزهاست که منافق خواهد بود پس چنین یافت با عمو مات که از آنجا وار شده در شان این شخص که
نمودم بوی این پس لابد در این هنگام از تاویل فقره اللهم لعن بنی امیه قاطبه و چنین آنچه میگوید معنی او را و تاویل او برده
و به گفت اول اینست که مراد از بنی امیه در این فقره آنها باشند که قائل بولات آل محمد میشدند و شایسته دشمن میشدند و جاهک نشستان
از بر رگان قضا از بنی امیه را میخواندند و این در حقیقت از پیش نهاده یعنی کسیکه بولات قاطبه در ارضی باشد حال به امان خود است
از بنی امیه و همیشه میکند او را آنچه در بعضی اخبار است که مردی از بنی امیه از خویش صحاب حضرت صادق بود روزی عیال و در کتب
خدمت آنحضرت مدعیان کرد بدستیکه من از این که بنی امیه تمام حضرت صادق فرود حمله املا یعنی ساکت بشود و از آنجا اهل
بیت شعیب یا خوانده قول خدا را در جسد حکایت کنند است از غیر خود از اسمی شعیب یا شعیب بن جریس بن تان شود از آنست هرگاه که بولات
در بعضی اخبار وارد شده که ولد آنرا پاک می شود که بعد از اذیت بطن پس چگونه می شود این با قائل شدن بنیکه عمر ابن عبد العزیز
با معویه بن یزید است که قائل بولات آل محمد است چون بدستیکه شک نیست در سیکه مردان این حکم و بکنند از بنی امیه و معویه
ای سفیان از اولاد بنی امیه بنیکه محقق شده در میان مروان و ابن عمر بن عبد العزیز و چنین در میان معاویه ابن یزید و پیشرفت
بطولت و بجات کن بر این غیر اینها را از جمیع از بنی امیه که باج و قائل بولات میگویم بدستیکه بجات بر فرض نبوت او از دو وجه
حالی است یا بنیکه مراد از آن اینست که ولد آنرا می شود از جنین که قائل بولات است و بعد از اذیت بطن پس چگونه می شود
و عیان نصیبت و نصیبت با کسی که از آنکه معصومین وارد شده در شان خالد بن سعید بن عاص و محمد بن ابی ذریعه و مثل اینها
یا بنیکه مراد از خبر جمله کامله و جمله بنی امیه است پس این چگونگی می بینی منافات ندارد با آنچه تقریر می نمودیم مس سیکه از آن
کلام تمام ناید در مثال تعجب باید جمع نماید در مظان آنها از سایر نصیفات و در دویم اینست که عموم اللهم لعن بنی امیه قاطبه
مخصوص است با ذکر شیره از عقل و نقل به کلام تمامه از غفلت کن بعد محفوظ مانده بود آنچه معویه ذکر کرده در نصیبت خود بدستیکه
امامین بجهت شخته خط او را از رسول خدا و او از گوشت پسر و خون اوست اگر چنانچه طغریای با و نشان حق او را از رسول
و ساد ابوی صدر در سانی یا از توبی به چند از جمله آنچنان است که صادر شده از او از ذوی نفاق و شیطنت زیرا که این
ملعون عالم بود بنیکه پسر کاوشش را از رسول خدا از خواهر گشت بعد از جدید رد برادرش نگاه که این ملعون یعنی معویه ابن سفیان
شل بر پیش بود از اصحاب صحیفه ملعونه که در میان حججه او داع در که مد فون شده بود انصار از اصحاب صحیفه و از آنهاست
که وصیت نمود با و ملعون اینست بسلامک آل رسول و ضرب نمودن خانه نبوت و عصمت و خلافت فرعون بن امت و رفیق او
اگر چنانچه نموده است ظلم و جور را بر آل رسول آلا بنیکه معویه علاوه نمود ظلم خود را از ظلم آنها و چنان خود را از اربطان آنها
از بعضی جات ز بنیکه امر نمود عالما و دوستان خود را بستان آل رسول در مبارزه مجلس و کشتن دوستان ایشان
و حلال دهنن خونها و فرج و اموال کشتن طفلان و ذریه ایشان و تحقیق بقتل رسید دوستان و عیال او عمرو بن لحن بن عمر
و بنی که ذریه او را بر نیزه و عمرو و هم از حوارین اربعه سیر المومنین بود بدستیکه معویه بنی امیه که مرثه این امور شنیفه
و بنی امیه بنی امیه کویست آتاهاک آل رسول در دست بنی امیه و عیال ایشان با هم این شنیده بود و در کتب بلاد آنها دست سید
روحی بعد از آنکه از شخصیکه از پیغمبر سیر المومنین و بن علیهم السلام شنیده بود پس مراد معویه از نصیبت که در این پسر زینبی
خود جلب قبول سلن ذیل کرد این نشان بود بوی خود و گفت کلمه می شود که معویه ملاحظه کرده در این نصیبت مگر مصیبت در
دین بکنند از این است بنیکه پیش هرگاه با دیت بسید اشهد استعرض شود عمرش قطع و سلطنتش زود زایل شود بلکه من
میگویم نظر دقیق علم بنی امیه در صحبت مذکوره او اشارت بر ترحیم کردن او پیش از ابرقتل سید اشهد او این مثل

و نمونیم که رسول الله و دمه زیرا که این از بدین بنویست رسول خدا قائل بود بنفهام آن کسینده از جهه و تقدیر چنین و چه صفتی را غیر بود
 بعد از آنکه فایده بر سبب و لید این صفت این است که در بیان اگر چه از جمیع از بی اینه نرم تر بود از حیث طبیعت و صادر شد از او کلماتی که دلالت
 میکرد بر پناه بردن او بفرمان از قتل تیرا کشید او دلالت میکرد بر تو بیانات او مردان الا اینکه او هم از قرامت شجره معلوم است در قرآن
 و از آنکه کلمین جالدین در حدیث مجیم بود و میاید بیان این در بعضی جای که واقع است بعد از مجلس شهادت اگر تا آن نماند در بعضی
 روایت تخلص میاید آنچه دلالت میکند بر بودن او از بدین کلمین و چگونه چنین باشد برستی کسیکه از تیرا نماند اهل بیت عصمت است
 اگر چه بعد از روزی باشد پس در او سوگند است از مگر کفرین او او از دست نمود اهل بیت عصمت را یا بی جنی قول سید الشهدا را برادران
 و انصافش و کشتن این قرآن کلمینی فی انرا الا اوجب الیه و غیر ما مومن علی هر گاه که در حدیث معنی قول امام که تحقیق شدیم امام از حدیث
 رسول الله که میفرمود خلافت مراست بر آن بیسیان حدیث از ظاهر کلام استشمام میشود که خلافت بعد از من است پس از آنکه کلمینی
 خلاف حق و وقت میگوید مقصود از کلام امام در سوگند احصاء است خلافت در آل ابی سیان است شایسته که چنانچه خلافت باقیست امام
 است همچنین حرمت بر فرعون این است و در بعضی مقصود امام است که خلافت میشود مگر نبض خدا در سوسن و کلمین حجتیست مردم و سبب خلافت
 حقانیت است از آن جهت که مقصود اینست که امام از حدیث شایسته احوال هر کس که ظلم نماید آل رسول او عصب سکنینند حق شایسته از
 و انکه نمود در خارج بر آن یک حرمت خلافت بر آل ابی سیان و این حرمت کما است از آنکه مگر نبض خلافت از آل ابی سیان و از
 سابقین بیان و از حدیث از فضیلت آنکه در حدیث نقلند تدشیل و وجه در ایش را به بعضی دیگر از اوست به آنکه در حدیث سابقین
 در کربلا شهادت رسید و در روایتی هم که از او گذشت کاشفت از این و جمله از او روایت از پیش ابراهیم بن محمد و برادرش امام
 حسن و امام حسین و کسی که کتب رجال را جمع نماید که جمیع از او داده و ذریه او از خیار رواه و صاحب نامه اند بعد از آن که گفته فایده بود
 که قول امام و انما اشک با و بجان او الا کرام حق تبار و کلمینی فی انرا الا است که دلالت میکند بر اینکه اهل حج طاهرین از هر دو آنکه معصومین
 یعنی جسد و تنه ایشان است در قبور شریفه تا روز کفنه اخرا مشهور نماید در روز قیامت و تحقیق آنکه مطلب در بعضی روایات
 مجلس آنیه خواهد آمد بعد آنچه در امامان صدق است بن قومه فقا وصل الحسین الی قبر سبط که نور زمین است که کفنه ایش را در جسد نماید
 بعضی امور دقیقه و امر لطیفه یعنی در کتب رسیده حسیب است در روایتی که رسول الله بعد از حدیث در بردایش بر قبرش مرتفع شد
 بر او نوری از جسد رسول تبار از جهه شوق و میل حسین پس این چنانچه محقق میشود که حضور روح نفس کلک از سوگند اصغر نزد کتب شریفه
 در قبر شریف در وقت آمدن این نبوی او و همچنین محقق میشود بدون حضور روح رسول الله نزد بدن شریفین بجهت اینست که جسد شریف
 از سوگند او همچین سبب شریفه از آن معصومین او بلکه هر چه در حضور از آن جادها داخل کوشه منت مراتب عده از ارواح
 ملکوتین و اهل طاهرا مثل اهل میکائیل و جبرئیل و طیار آنها بعضی بیانات مجلس نهیده آنچه بیان نماید آنرا که کشف میکند از
 بعد از آن مراد از خود کردن نور بوضع خود اینست که خاموش نبوده این نور چنانچه بخش میشود نورهای مختلفه از سوی چراغ روشن و در دنیا
 یعنی این نور خاموش میشود بجز در آن بوی که بر تبار دانی بلکه خود که نور ضعیف است از آن طلوع کرده بود یعنی بعد از شرف سوگند او که در
 بود این هم اشرفه است بر لطیف و آن اینست که آنچه از جسد شریفه از هر دو آل او منحصلا میشود چون در صفات و خلقت است
 از طبیعت قدسیه علیا و خیره رحمت و عصمت و نور کبریا وجود آن محال شد آنیکه سقیل گردد و بجز آنکه نقص است مرتباً از درجه آن
 چنانکه بود قبل از انفصال و قائم و جوه و او که بر طلب طلب که در هر دو از بعضی مباحث از بعضی صفات با که در علوم عقلیه است بعد از آنکه
 بر تبار سبب که قول رسول الله فی انرا الا بینه انما است که در بیان در جات کن تا انما الا بینه انما است که در بیان در جات کن تا انما الا بینه انما است که در بیان
 مثل اثبات اختیار و نفع جبر و مثل اثبات اینکه مقدر است و فیوضات الهی غیر مشایسته زیرا که جبر و اهل بیت معصومین او
 اگر چه برای ایشان مقام محمود است و با این در جات نشان بشهاده باید میشود پس هر گاه که بگوئی آیا ممکن میشود راه رفتن از این برین کلمه
 و آن اینست که زاید میشود در جات نشان ایضا بصلوات فرستادن در آن نشان بر این کلمه است که در اینها
 در آن خلف است و تحقیق متعرض شده جمیع محققین برای تحقیق حال در آن و از این من جنسیار که در امام او را در آن مسئله اینست که زاید
 در جات نشان بصلوات فرستادن در آن نشان بر این کلمه است که در اینها در جات نشان بصلوات فرستادن در آن نشان بر این کلمه است که در اینها
 در میسبب ایشان زاید شد نفع و مورد حال شود بر نشان در این مورد نفع را میسبب میایم زیادت در جات در شان ایشان نه اینکه
 حاصل شود برای ایشان مثلثات و در جاتیکه در آن صلوات سیر بود و برای این مسئله عرقیه در شواهد عقلیه و نقلیه و اصحا

و لیکن منقح تمام بان نهایت هرگاه بگویم آنیکه اما تیره با تو فاسد از ثبات استیوار و فخر جبر مانع خیر است که در بعضی روایات معتبره
 در مجلس است مثل قوله قدس سره آن بر آن مقولاً و تقریباً آن منافع محض نیست بر مرد و پیشا بر یکم قوله قدس سره آن بر آن مقولاً
 الی آخره افاده میکند زاید از اینچه را بر سببیکه خدا خواسته که هر حقیر پند در تحقیق اقا نه بر این کثیره مذکوریم در کتب عقیده خود بر سببیکه علم خدا
 که عین ذات اوست علت نیست بر آن بنگان هرگاه بگویم حقیقت معنی فریض حضرت در کتاب خود بر این ماست که کتب علم سلخ سلخ
 که مراد از انجیل است که از حضرت کردن بر سر رسوخه اختلف نموده نقل ایشان این بود که هرگاه باقی باشند بعد از شهادت
 سید الشهدا هر آینه سرور و فرح میرسد بسبب ظهور دولت سنی بجای سنی آینه برای نفس خود عزت و سلطنت را و از برای بنی
 خاری و ذلت را و انتقام بکشند از بنی اینقسم شد بر سنی این طایفه شایسته شد از آنچه پیشان رسیده بود از قول رسول خدا و اول
 المعصومین از سببیکه زایل می شود بعد از مدتی دولت بنی امیه و ظاهر می شود دولت و سلطنت برای بنی هاشم پس بان نموده امامت حقیقه را
 و فرمود این طایفه و امامان کان از بنی هاشم در که نیکند زمان فتح را و ظهور دولت بنی هاشم را و در روز قیامت از اهل حرمت
 و نه است می شود بسبب و امامت ایشان از حضرت پسر رسول خدا و تحقیق استفا می شود از بعضی اخبار مرویه از صادق که این قسم طایفه است
 در شان کسیکه خلفت نموده از بنی هاشم از حضرت پسر رسول خدا بنی که این خبر افاده می نماید زاید تر از آنچه مذکور است که بوی آن شاره بود فرمای
 که از صادق سوال کردند از آنها که خلفت نموده از بنی هاشم فرمود شما در خصوص من بعد از من چیزی سوال نکنید اینه پس ذکر نمود
 کتابت سید الشهدا را که بر بنی هاشم نوشته بود پس این چنانکه می بینی افاده میکند که مراد از سلخ سلخ استکار و بیگانه است و ممکن شود در کتابت
 اینکه فتح تصحیف فلج بوده پس این خلفین از حضرت از حضرت ابن حنفیه و عسکرت ابن جعفر و عسکرت ابن عباس اگر چه از همین آن
 و از سببیکه طایفه در جات یاری کنندگان و شهیدان پیش روی پسر رسول خدا حرمت و استیفاء این یاری پسر رسول خدا در روز
 قیامت شایسته تر از عذاب دردناک شود از جهت بزرگواری ایشان خطه میکنند در جات شهادت را و غیر سید بان در جات
 پس شایسته در فضیلت ایشان مثل شایسته مردم کاری و ثبات تدبیر است در شاره بعضی دیگر از امور است بر آنکه تحقیق کنند بعضی
 روایات معتبره اینکه در قیامت همه بنی هاشم در جات شهادت حضرت آمده که سببیکه شایسته است از همین شایسته
 از طایفه بنی هاشم برای توجیه اندک میکنند و اما سببیکه از آن شایسته است و محققانند که شایسته است حضرت فاطمه و حضرت جعفر
 حسین دو احتمال دارد یکی اینکه این مطلب شایسته در حال طفولیت او و در بعضی از بنی هاشم با که جبرئیل در آن حال حسین تکلم میکرد
 در سببیکه در عهد بود پس طایفه ثومین بنی هاشم است حضرت قبل از وقوع شهادت حضرت کلمات می شود که جبرئیل آن کلمات است
 تکلم میکرد در سببیکه او در عهد نوزده که می نمود و ممکن است که علم ثومین بنی هاشم است حضرت قبل از وقوع آن متذکر باشد بخبر دادن آن خبر خدا
 بایشان شهادت را میباید باشد از خبر دادن انبیا و اولاد و اصحاب تعیین شایسته از این و آله است که شایسته است حضرت فاطمه و حضرت جعفر
 که بجهت نوح حضرت بود در وقتیکه همه که در خارج شدن از مدینه را و از بقیعت پیش و کردید و نوح خود بعد محققانند بر سببیکه قول ام
 و آن کس که گفت کونین هم افاده میکند امور چند را اولیکه قصه و قدر آنی غیر و تبدیل نماید پس مطلب است که مگر شایسته منافع
 ندارد و اینکه بنگان در فعال خودشان عقارت و منافات ندارد بطلان جبر و تقریب مطلب بر مرد بزرگ و پیشا محقق است
 در تقییم یک سوال وجه دارد که آیا این شهادت در علم ام از امور محمود است یا در آن حال با او محمود است پس بیا به اینه
 با مطلب بعضی مسائل آینه یا در بعضی شایسته آن و از سببیکه خروج ام بوی عراق از امور است که در آن به او محمود است می شود و غیر
 موجود است اگر چه لطیف و دقیق است و از سببیکه او بیا تیره و حج او و حجت بر آن ثومین بود که تعالی و بذل بعد عهد خودشان بر آن
 امور مطابق قصه او باشد و مراد از نسبت بر آن که طلب تحقیق بر او فرج و سرور نماید بحصول محمود است و از آنیکه رسیده
 به بعد شهادت بعد از نزل جبه و طاقت و آنچه در قوه شهید است بجا بیاد و مقامات و شت کفار و منافقین کل و هم چون
 و اثرش از رسیدن شهادت به در حصول اینها و تقریب در اینها هم ظاهر است بعد محققانند بر تو آنچه از صادق علیه السلام
 وارد شده که لما حسین من المذنبین افران الله لکم المیزان ای صلواتی قول او فقلوا یا تجتبه مننا نسمع و نطعم فقل من صدق
 یقاک فکن معک فقال لا یسئلکم علی ولا یعقوبکم بریزد اصل یقته احدیث افاده میکند امور چند را اولیکه مراد از معصومین
 حج الله مشد بر جمع خلق و از اولین و آخرین و ملائکه و انس و در اصل شایسته انبیا و اولاد و معصومین و استثنای شده از
 این عموم شخصی و نه شی و از آنیکه هر یک از ایشان چنانچه فصل است از هر فرد انبیا و اولاد و ملائکه همین فصل است از

مجموع من حیث المجموع و از آنیکه ایشان در غیبت مثل ترقی است که در حدیث واقع گشته نعم ثابت که دریم ما از او ذکر کردیم که فاطمه زهرا
 از حسین افضل است و از سبیکه ملائکه بلکه هر شخص شیعی بر ایشان دوستی قبول و آقا دعوت ام را و از انجا واضح میشود که ملائکه واروس
 امیرا و صیاد گشته سبیکه یک یابن رسول الله بعد از آن که حضرت گفت بل من یمن و اهل من یغیب یعنی و میاید هر یکی از این
 امور که اشاره بانها شد بیان تفصیل در بعضی از بیس و شیلات و از سبیکه ملائکه استفاده نمایند که علوم خود را از محروم آل و
 این استفاده نمودیم بعد از آنکه بر این عهد و عهدی از قول ام لایم غی و لا یغوی بکریه و تقریب در این هم ظاهر است بعد
 واقعه آمدن عموین جن و آنچه در آن وقت از انظار شریفه ام ایضا افاده نمودیم از آنیکه جسم شریف ام در قبر خود است و استفاده
 نمودیم امیرا از قول و در آن کون کون حضرت و حقیقت گشت مثل عطیله شاره و میاید بیان شارات بل بیانات و از سبیکه عموین جن حاضر
 شدند در کربلا و زلفه مثل از شهادت ام و کتت اشاره بر این و میاید بیان گشته بعد از آنکه بر تو سبیکه اخبار کثیره بلکه مستطافه
 ناطق است بمضمون قول ام و کتت زه ام یوم و فی الارض جعلنا معک الشیعتن و کون هم امانا فی الدنیا و الاخرة پس هر کاه کوی مخصوص
 چه چهرت از بودن بعد کربلا امان برای شیعه چنانچه امانت در حجره زرا که امان بودن آن فی سبب کامل و ام بودن او در امانت
 امان در حجره برای شیعه نظر بر اینست که در آن حجره چنانچه زیارت حضرت از جمله غوریت بائیکه آن حجره قطع است از پشت و
 است از وضعی پشت و آن حجره عینا بنامه یک سبیکه انشیده در آنجا در وقت مثل میشود و پشت نمطلب از آنچیز است که در آن
 شک نیست زیرا که جمیع اینها از آنچیز است که اخبار کثیره از آن مخصوص در آن دارد گشته لیکن آن بودن آن برای شیعه در دنیا و پیش از آن
 و چگونه آن میشود زیرا که آن حجره مبارک و آن حجره شریفه واقع شده در آن فضا می کثیره و وقایع با عظمتی است پس این سخن خود نمای کثیره شیعه و
 واقعه ملائکه ظاهر باشد در آن واقع گشته مثل و ام طایفه منویع و ام سعود ابن عبد المطلب و حقیقت واقعه شده قریب قصت سال
 قبل از آنکه این کتاب مثل و ام نجیب شاکر واقعه مثل از دو انزده سال از این بلای غیر ذلک از وقایع آیم و ام عظیمه و ام
 با هم ایها واقعه شد در آن در بعضی اوقات از هر هر سبکه که معظم مردم فانی کرده از طاعون و دوا و این بار با چگونه آن حجره کربلا آن بود
 در دنیا برای شیعه میگویم مقصود از امان بودن آن در دنیا نیست که از این در ز قبر شریفه می کنند منجاب میشود رای آنها و خوا
 ایشان بر آید و در ز قبر شریفه نمای ایشان زایل و سرور میشود و مضطرب خوف و اضطراب را بر این میشود زیرا که پناه میاید در
 پای قبر شریفه این کفایت میکند در آن بودن کربلا برای شیعه در دنیا آمانی می که که مظهر زاده ترنفا حقیقت در کتب و اخبار معروف
 شده با ما و حال آنکه اکثر اشاره بسوی آن نمودیم از وقایع در آن واقع گشته بلکه زیاده از آنچه در کربلا وقوع یافته و گشت که گفته شود
 دفع فشا تر سبب دفع در کربلا بجات مایفن از عذاب بر رخ از آنچیز است که صحیح میشود سبب و تصف شدن کربلا بان دیدن
 و نمطلب بنا بر اینست که اطلاق شود در دنیا پس نشاء که قبل از وقوع حشر و نشر واقع میشود و اصل وقوع فتنه و درین خونخواران
 و همین امراض فانی کننده معظم مردم مانع نیست بودن کربلا آن از برای شیعه در دنیا چنانکه آن حجره ترفیه امانت برای آن در
 و کجاست غایبه قویه نظری المویته بکتری مجلس و از کبر عبادت در سار شادا در شادات سلم عقیل و از این عهده
 در ارشاد آید چون خرابلاک معویه بابل که رسید مضطرب شد بسبب یزید و مطلع گشته از خبر حسین و از اوجیت و آنچه را که بود
 از امر این زبرد در خصوص و خارج شدن ایشان بسوی کربلا پس شیعیان در کوفه در منزل مرد خزاعی جماع نمودند و ملائکه معویه را ذکر کردند و حمد
 و شای آنی را بجا آوردند سیلما گفت معویه ملائکه شد حسین است او نفس نمود و بگرفت و کشید شیعیان او و پیش بسند هر گاه با یاری
 خواهم که دو باد شمن و متعلقه خواهم نمودن بسید با و طلاع دمید هر گاه ضعف هستی خود میرسید او و مغرور کنید غرض
 گفتند - بلکه با دشمن و متعلقه خود را پیش او شهید خواهیم نمود گفت پس بسید با و نشاء بسم الله الرحمن الرحیم بسوی من این طایفه از
 سیلما این مرد خزاعی و سبب آنجکه و ز فاعه این شد و کجا و حبیب بن مظالم شیعیان مؤمن سلیمان و از اهل کوفه سلام یک فانی که گفت
 که اندی لاله الا هو اما بعد حمد خدا که ملائکه نمود دشمن جبار و عیند ترا چنان و نمیکه انقاد شمر نموده بود بیان امت و امر ایشان را
 سبب کرده بود از آنها غضب غمیت ایشان نموده و خود را بدون رضای آنها سیر کرده اخبار ایشان قبول و شهر ایشان را با تکی
 که آشته بود و مال خداداد دولت قرار داده بود در میان این و غنایه آنها پس دوری از رحمت آبی با در او چنانکه طایفه بعد
 شد از رحمت بعد برای امانی نیست توبه نمیشد بسوی شاه خدای سبب تو ما را بر حق سبحان و تعالی بن شریک خدای سبب
 و ما از داد و جمیع میگویم در ناخود و با او در عهد خارج میگویم هر گاه با رسد که بسوی تشریف با در او از کوفه خارج کرده ام

میفرستیم بعد از این که بر بختها عهد تمام شد این صبح همدان و عهد تمام این مردان روانه کرده در آن روز که بر سرش بودند آنها هم سرعت
میگردند تا اینکه رسیدند بخدمت حسین در آن روز که در روز از رمضان المبارک گذشته بود بعد از آن دو روز اهل کوفه بعد از آن
کتاب توقف نمود دو باره پیش این صهرصدای و عهد تمام این شد از این ارجح و عماره این عهد تمام سلولیرا بخدمت آنحضرت
روان کردند و با آنها بود یکصد و پنجاه نفر از یکصد و دویست و چهارم و بعد توقف نمودند دو روز دیگر باز روانه کردند سوی کوفه
حضرت با این نامه ایستاد و بعد از آن خضی را نوشتند با و بسم الله الرحمن الرحیم بوی حسین بن علی بن ابی طالب ادا و بعد پس
پس از آن تو هر کس بظرف تیر بر مردم منظر نشان میگردد آنها را در غیر تو را نیست فاعل العجل ثم العجل و سلام بعد از آن شب است این
رابعی چهارمین بصره در این چهار شب این رویم و عروضا پیش عمر و ابن عباس از پیدی و چهارمین عمر و عثمانی با بجهت غنای سبزه حرم شده و میوه
رسیده درین برار کسب و درختها و اوراق بر آورده پس که میل داری بوی تو بکن بر سبزه که در میان سبزه کسب و سبزه کسب و سبزه کسب
آنحضرت ملاقات نمودند و این مکتوب که روایت کرد برای جناب حسین بن عبد الرحمن که اهل کوفه نوشته بودی او که ما با صد هزار مرد با تو
و از آرد این مکتوب که گفت بخت نمود حسین چهل هزار مرد از اهل کوفه که بخار و مایه با یکدیگر با و بجهت حرب نیاید صلح نماید یکدیگر با
صلح نمایند پس در آنوقت حضرت جواب مکتوب ایشانرا نوشت و سپید در یکدیگر نشانرا بقبول و وعده میداد بفرست نشریف کردن
سوی ایشان و فرستاد مسلم بن عقیل را و در مکتوب که آنحضرت با آنها نوشتند که در پیش از جواب میداد تا وارد شدند با و دیگر در ششصد
مکتوب و متواضعانه کتب جمع شد در نزد او از کتب در نویزه عیدیه و مشرقه دو انزده هزار مکتوب و در آرش است که خوانند
و از آن مردم رسیده بعد از آن شب بجماعت با این نامه و عهد تمام این که خبر رسیده بود بسم الله الرحمن الرحیم این نامه سوی کوفه
و بزرگان از کوفه رسیدن و این بعد بر سبزه نامه و عید آورده در میانهای شمار ایشان هر رسیده بود که کتاب آورده بودند و فهمید تمام نامه
فعل و ذکر کرده بودید و قول تمام شماست که برای اهل کوفه نیست یا سبزه نامه که در این نامه در هر آیه و حق بجمع نماید بعد از آن
و پس تمام مکتوب خود را از اهل کوفه خود مسلم بن عقیل را بوی تا فرستادم هر گاه نوشتن که جمع شده رأی اشراف و بزرگان و صاحب
فضل و دل شایسته را بر آنکه رسیده شما آورده و خوانم در کتب سبزه که من هر عتق تمام میایم تا بقایه قسم کمان خود ام نیست که اگر حکم نماید کتاب خدا
و تمام باشد بعد از آن و خدا در صغری حق و حسن بای نفس خود را برای خدا بجهت مسلم بن عقیل را خوانده و او را قبول این صهرصدای و عماره این
عهد تمام سلولیرا و عهد تمام این عهد تمام ارجح روانه نمود و از نمود او را بوی و بریز کاری و کتمان از خود و لطف کردن و هر گاه اطلاع
مردم را دیدند بزدی آنحضرت را اعلام نماید پس آنچه بدید رسید در مسجد رسول خدا نماز کرد و دو دعای نمود که اگر دست شما از اهل کوفه و دوزخ
بر اهل کوفه بود پیش من متوجه کوفه نشدند و سیلان از طریق میل کرده راه را که در آن عیش شید بر این غایت و از سیره هر شید بر این
اشاره نمودند سوی مسلم بعد از آنکه طریق بر این ظاهر شد مسلم از طریق زنده و سیلان مردنه از عیش پس مسلم از آنجا که معروف بود بجهت
نامه پیش این صهرصدای و عهد تمام این که من از بدین آدم باد و نظر رسول آنها از راه عدول نموده راه را که در آن عیش شید بر ایشان
و از آنجا که شده و ما آدم رسیدیم بایه و بجات نایفتم که بقیه نفس خود و آن آب در مکان بود که مضیق از بطن جنت میگردد حق
تظیر و تمام نمودم از روشن خود اگر مصلحت بنی مرفه کن و دیگر بر بفرست ابو مخنف میگوید و فتیحه مکتوب مسلم بن عقیل حسین رسید
چون این نوشت بسم الله الرحمن الرحیم این نامه بر سر خود مسلم بن عقیل پدید ای بر سر من از جدم شنیدم میفرمود از انانیت کسیکه
تظیر نماید زبانه کتاب مرا خواندی روز شنبه بوی مکانیک ترا امر کرده ام و حقیک مسلم کتاب حضرت را خوانده بمانوقت راه افتاد
و اهل کوفه شد در شب و در زحمت را این بجهت نزل نمود مردم تر و در مسی که در نزد او مسلم نام حضرت حسین را پیش از آن
ایشان که رسیدند پس عیسی بن حبیب که ایستاد و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و پیغمبر را ذکر کرد و صلوات فرستاد با و
بعد مسلم متوجه شده و گفت من آنچه از قلوب مردم آید بدم و لیکن خبر میدهم بشما این نفس خودم را بیکدیگر مرا دعوت نمودید بجهت
کردم و بجهت خود دشمنان شمار خواهم کشت تا بجهت اطاعت باجم بجهت بعد از آن و حبیب بن مظاهر استیاده گفت خدا رحمت کند
تا آنچه بر تو واجب بود کجا آوردی من بقدیم پیش تو قسم در آنچه ذکر کردی و اهل کوفه داده و دست بجهت خدمت مسلم بجهت
حقه در آن روز از اول روز تا آخر روز بجهت هزار مرد مسلم بجهت که در در سینه آن غیر از آن مخفف این نوشت از دست بر مسلم حضرت
حسین اما بجهت تیرم حمل کرد و به تارک است و استغناء از امر که ترا ما مورد کرده ام که رسیدن پس روانه سوی امر که
که ده ام ترا و مسلم نامه آنحضرت را خواند گفت من از خود تیرم و متوجه شد که رسید بجهت طایفه و نامه در آنجا که

نکاه مردی را دیدیم که از پس کمر بر او درشتی که تیرانه است با مو کسیده با او را یکی کسب گفت انشاء الله دشمن خود را پس چون خواب
گشت بعد خواب شد تا داخل کوفه دیدیم و در خانه جناب ابی سعید فرزند زید که آنجا خدا آن روز خانه را این سبب یکصد و بیست و یک نفر مسلم
میآید نه هر وقت که جماعتی در نزد کسب میسرند بر این نشان قریش میگردانند و هر یک که در آن سبب بنمودند حتی سجده هزار بار سبب است که در
پس سلم بن عقیل بن حسین خبر داد که سجده هزار بار بر زمین است که در ده و حضرت را با آمدن ترفیب نمود و ششصد و نود و شصت نفر از آن جمع مکان او
معلوم شد پس این خبر بنمایان این شهر رسید و آن ملعون از جانب موی بر کوفه حکم بود و در نزد او سبب نموده بود پس بنرفت و در خانه آمد و کرد
بعد از آن گفت بر تیره از خدا ای سبب مکان در عت نکند بر تو و شرقت زیرا که مردمان در آن هلاک شوند و خونها ریخته و اموال غصب میشود
من قاتل من یکم پس بقیع مقام قتال من نیاید و نیامد بطرف کسی که بطرف من نیاید و سبب از یک کسب که خواست سبب و تو را بر شتر غریب و در کسب
یکم و موافقه فیما بین کسب اول هر گاه شمار وی خود را بر این ظاهر است و سبب خود نقش در ارم خود آن لغت نماید پس کسب که از آن
خدا نیست بشیر خود و موافقیم ما که کسب قائم آن در دست منت آنچه از شما کسب من یاری نکند امید دارم که عارف بکسب شما
سبب است از کسب که در جمل است پس سبب مسلم این بود که در این امر از سبب فتنی امیه برخاسته گفت ای سبب آنچه تو را ایضا کرده و در
صلاحت ندارد که بر کسب که در آن رای که تو در میان خود و دشمن خود کرده رای مستضعفین است پس کسب گفت بودن من از
مستضعفین در خانه محبوبتر است در نزد من از اینکه بود سبب از که انان در عصیت خدا الهه از آن امیر فرود آمد و خارج شد
بعد از آن مسلم نوشت بر میان موی نه نامه بنویسند ابی سعید بر سبب مسلم بن عقیل آمد بکوفه و شیعیان حسین را بیعت کردند که در آن جمع
بکوفه است بفرست بوی و مرد قزیرا که امر ترانافه و جاری نماید و در خصوص دشمن تو مثل تو عمل نماید زیرا که نمایان این شهر مرد
ضعیف است بظاهر ضعف و تا بعد از آن که در آن شهر نیز نوشت آن که بعد از آن مسلم نوشت بعد از آن سبب این را به نفس نوشتش
این را و تیشیک این کسب نیز رسید چون غلام موی را خواند و گفت رأی تو سبب بر تیشیک حسین کسب که بکوفه فرستاده که از برای او بیعت
بکیر و از نمایان این شهر ضعف و دل بدین رسیده که اصلاح میداند بکوفه حاضر نام و نیز بر عسبید اعتبار زیاد و غضبناک بود معذرا موی
گفت من بگو اگر موی را بظاهر بنمود برای تو در حال حیوة خود چیزی از آن سبب که در آن رای او را گفت با پس چون پروان در عهد این زیاد را کوفه
و گفت این رای موی است که مرده و تحقیق امر که بوی کی تاب و ضم که ده است و مصرا بر این زیاد پس زیادت یکم و نیز سبب سبب سبب سبب
بعد از آن مسلم بن عقیل را با موی خواند و نوشت بر عسبید سبب آنچه بعد از آن سبب شیعیان من از اهل کوفه فرستید که بر عقیل در کوفه جمع است
که عصای سبب را بکنند و مفرقه اندازد و تیشیک کتاب موی را خواند روانه شود تا داخل کوفه شوی طلب عسبید را بیاورد و دست آوری
پس او را سبب کن کیش با از کوفه خارج کن و تیشیک که با فرمان او را که در خصوص ابی است گرفته بود پس سلم بن عقیل و خارج شد تا در بصره
عسبید آمد و دست فرمان را با و رسید آن ملعون امر نمود در شجاعت بتدارک و تیره و سبب طرف کوفه از فرود آمد سبب کوفه بعد از آن
بصره خارج شد و بر او در خانه را جای خود که کشت و متوجه کوفه که در میان با میکو و تیشیک نزدیک کوفه رسید فرمود آمد مادر سبب دارد
اهل کوفه چنان کن که در کوفه که او حسین بن علی است و داخل کوفه شد از طرف کسب پس از آن گفت اند که نیست پس رسول الله قسم بر کسب
و مردان فریاد کردند و گفتند که ما با تو ایستاده از جمله از نفر بطرف او هجوم آوردند حتی مجامع او را گرفته و ظن آنها این بود که
حسین است در ارتداد آنها را این زیاد بکوفه با او کسب او را با و شرکست بن عسبید را با چشم و این است او تا داخل کوفه شد
و بر سر او خانه سیاه بود و بروی خود نقاب است بود و مردمان رسیده بود که ام حسین بطرف ایشان میآید و آنها نظر مردم
آنحضرت بودند و جنگ عسبید آنها را دیدن ظن کردند که حسین است و تیشیک کشت بجای کسب که با سلام مسدا و سبب کسب
بر تو ای پر سوخته خوش آمدی پس دید از بشارت ایشان با دشمنی چه بود که او را کسب که سبب دین مسلم این امر و تیشیک ایشان عزرا
و اگر ام را از کوفه که رسید گفت دور شو از این عسبید سبب این زیاد است آمد تا رسید بقر درشت و با او بود جماعتی از طرف او
گرفته بودند و شک میکردند در سبب که حسین است پس نمایان در برابر او دهان او بست پس از آنجا که با او بودند تا که در در
نمایان او کسب و ظن میکرد که حسین است پس گفت بر سبب سبب که با این رسول الله متعرض من شود از منزل دیگر نزل کن
نمده قسم من است خود را تو نمیدهم و مراد من است تو حاجت نیست و ملعون نمایان کسب که بعد از آن نزدیک آمد و در آنجا
و نمایان فرود از بالا بفرز بر حش نمایان کسب که در کوفه در کسب از خروج نایب کسب شب تو طول کشید و کسب که در کوفه
بود این سبب بر کسب بوی تو کسب تا به او بودند از اهل کوفه در کسب که حسین است گفت ای قسم این سبب که با حسین است

غیر از آن جهت پس همان در کشتاد و غم و دل نده و در راه دم بسپارد و خلافتی مشرق شد ز پس صبح کرد و در میان مردم نماز کرد و بناچار
پس خلق جمع شدند و او آمد بسوی ایشان حد و ثنای آنی نمود بعد گفت سید المؤمنین زید را بشهرت داد و حکم کرد که آید و بسجده و بنام
و ملا امر کرده که بطلوم شما انصاف و عدت و مجرد شما عطا و مطیع و شاد و حسان و خوشایم مثل هر پسران و ما زینا و قیاس بر
گیت که امر مرا ترک و عهد مرا لغت نماید پس هر کس بنفس خود برسد است گوید نه از جهت و عهد و توفیق بعد از آن از هر فرد آمده عرفا
و مرد مرا گرفت و گفت بنویسید بر من قاضین و آن کسانیکه در میان شماست از کسان امیر المؤمنین و آن کسانیکه در میان شما از خوارج و اهل
و خود که رأی ایشان خلاف و عدت و بعد بیاورند آنها را تا رای خود را قاطع نماید و هر کس بنویسد بر ما هدیه را که میثاق باشد باید ضمانت
کند که از آنها ما نمیگفت نمایم و ظلم نکند با ایشان ظلم کننده پس هر کس این طرز نمایند آن خود را از او بر شویم خون و مال و باهات و در
عاری که با کسیکه از طایفه امیر المؤمنین است و بجز نبند دهنده شود که تعارف او را در دهان خود بر او میکشیم و عطای خود را
از او بر سید ام و قیاس شید مسلم این عقل آمدن عبیده را بگوید و متعادل او را که گفته بود و بیشتره گرفتن او عرفا و مرد مرا از حقیت خارج
شدند بخانه مانده این عروه پس در صحنه بخانه شیعیان خفته بنمودم تر که در سینه خود و این اجازت میگردند و در منقبت منقول شد مسلم
مانه این عروه در شب و در آن او وصیت میکرد مردم او را وصیت و بجز مرد او را وصیت کرد پس غم خروج کرد و با
گفت مجد کن شریک این عروه از انصهره عبیده این زیاد آمده بود در رضی شده خانه مانه این عروه نزول کرده بود چند روز گفت
مسلم عبیده بیعت من میاید و من با وصیت را طول میدهم و بیشتر خود پروانی او میباش و علاقه تو این است که من میگویم ما
آب بعد مانه مسلم از این بیعت کرد و بیشتر همه بر شریک و دخل شد و از ناخوشی او سوال کرد و بیشتر طریقی شید شریک یک پسر
بنیاید رسید که بطلب فوت شود از او شروع کرد و میگفت ما از نظر اسلی لایحه کاس انزیه تجمل اسوا یعنی انتظار کشیدن
بیعت برای مسلم کرد و در شکیند او را کار نه که تجمل کرد بر ابی سینه پس این زیاد تو که کرد و خارج شد این نامیکو چنانچه مسلم در کتاب
شیر در دستش بود شریک با وقت چه چیز منع کرد از کار مسلم گفت و بیشتره قصد خروج نمودم زوجه مانه از دهنم گرفت و گفت ترا
قسم میدهم بخدا اگر این زیاد را از خانه بکشیم و کوی که پیش روی من است تا از دهنم مانه گفت و ای روز من مرا و خود کشت
آنگه از او فرار کرد و واقع شد در او این ناگویش شریک شروع کرد و جوانان ما را شطراخ و کور کرد و نیز عبیده است این قول انکار و بیعت
گرفت و بهانه لغات نمود و گفت پسر تو در ناخوشی خود غلط میکنی روی تو تغییر شد و مضطرب کردید گفت شریک از آن
که ناخوش شده چنان میگوید و تکلم نماید بگلهای یک مینداند پس عبیده از پنجه زخواست و رفت با محض میگوید امر کنند و نقل
عبیده مانه بود بعد از آن مسلم خارج شد مانه گفت سبحان الله چه چیز منع کرد از مسلم گفت مرا از تسل و منع کرد که گلهای
غم خود سید المؤمنین شیدم که فرمود آن نیست برای کسیکه مسلم را بکشد پس مانه با وقت چند قسم بر گاه او را شتی برینا کا فر را
گفته بودی مانه گفت بجهتتم دیگر مثل انوچه قادر مشوی ابد و از این بخرج و بیشتره مسلم خارج شد شریک با وقت چه چیز منع کرد
ترا از کشتن او گفت و در صحت یک ناخوش کردن مانه گفتن او را در خانه او و دیگری خبریست که نقل نمایند در مردم این پسر که فر
بیشتره ایمان بسته از جمله کردن شومن پس مانه با وقت آگاه بش قسم بخدا اگر او را شتی فاسق و جبار را کشته بودی و در ارشاد
این زیاد غلام خود را که معقول نام داشت خواست و گفت اخذ کن این سه هزار درهم را طلب کن مسلم این عقیلا و بعضی تا از صاحب او
ز مینیکه یک از صاحبش رسیدی یا جمعی از آنها را بچشم عطا کن این سه هزار درهم را با آنها و بگو استعانت نماید بین در هم کرب
دشمن خود بان و بیان اعلام که تو را این حق زیرا که اگر این در امر بیان دمی مطلق شده و تو عطا میکنی چیری از امور
و اخبار خودشان از تو پنهان ندارند بعد از آن صبح شوم بیان تر در کن تا بر آن مکان مسلم این عقیلا او دخل شوی و پس غلام
چنین کرد آنچه نشست ز دم اربع بجهت سدی در مجد عظم او و ناگویش کرد شیدم تو میرا که میگویند مسلم از رای من بیعت میکند
آمد بسوی مسلم این عروه بیعت است از غار فارغ شد گفت عبیده من مردی هستم از اهل کذا بر من فحاشان کرده است و بیعت
و دوستی کسیکه ایشان را دوست میدارد و اظهار کرد که در مسلم بن خودی و گفت با من سه هزار درهم اراده کرده ام با اینها
مرد را ایشان من رسیده که او بگوید آمده است و از مردم برای پسر دختر بیعت میکند و من اراده لغای او را کرده ام و بیعت
کیرا که دلالت کند مرا با او و نشان به هر مکان او را من و آلان در مسجد نشسته بودم بشیدم چند نفر از مؤمنین میگویند که این را اهل
از خانه رسیده اند خدمت تو که این در امر از من اخذ نمایند و مرا بر حسب خود دلالت کرده و از دماغه زبر که من بر ادی از

برادران توام و بر تو نه و معصوم است که خواهی از من بپشت برای او که پیش از آنکه او را ملاقات نمایم پس سلم این عجبی گفت چه کسی خدا را که
 توین عقلت کردی و شکر و ایمان را از من بر می آید که سبک دوست میداری و خستری میکند خدا تو این است پس خستری خود را و عجبی نماید
 مرا و خستری مردم این امر را از نام شدن خوف خطای تو چنانچه پس عقل باو گفت فریاد تو خستری است از من اخذ کن پس سلم از او اخذ کرد
 و موافقتی ملاحظه نیز از او گرفت که این امر را کاش نباید عقل قبول کرد و عطا نمود پس سلم از موافقتی که در آن بود بعد گفت چه خبر
 پیش من با پدر من اذن برای تو از صاحب تو تحصیل نماید پس خلق تردد کرد و مسلم طلب اذن کرد برای او و اخذ نمود مسلم این عقل را
 را به قائم صاعقه بر بعضی آن امر نمود و او متوجه بود که اموال ایشان را بخرید که در برای این سلاح بخزید و صاحب بصیرت و از کاران عربی
 شیعیه بود و عقل تردد کرد و او اول دخل و اخراج بود و خستری که این زیاد با محتاج بود از سلم این عقل و خبر میداد و او را
 وقتی که این خبره از رسیدن این زیاد ترسید نفس خود و مجلس و زرقه غرض بود پس این زیاد با مجلس خود گفت چه شده که با این
 نمی گفتند مرخص است گفت اگر مرض او عالم میشد بعد از شش فرقه و محمد شمس و اسماء از خانه و عمر او این حاجت زیاد را خواست
 در ویکه نیست عمر و زوجه آن را بر کرده بود و او آن یکی را به بود پس ایشان گفت چه خبر مانع شده از آمدن آن مجلس تا نسیه میگویند
 تا خوش است گفت بن رسیده که خوب شده است دم در خانه خود می نشیند با و بگویند و اگر نسیه که ترک نکند حق ما را که در دست
 من دوست میدارم که فاسد شود مثل او این شهر انب عرب زدن پس آمدند در وقت شام در شکی دم در خود نشسته بود گفتند
 چه خبر منع کرده از ملاقات است پس یکی از آنرا که که گفت هر گاه میبندیم که او مرخص است از بیعت است پس گفت مرخص است
 منع کرده باو گفت تحقیق باو رسیده که در هفت شام دم در خانه خود می نشینی و خستری که تو خستری مانع شده از آمدن او و پادشاه
 و خستری تا محقق شود قسم میدهم تو سوار شوی با ما برویم پس با سهای خود را خواست و پوشید و امر خود را خواست سوار شد تا وقتی
 بقصر نزدیک شد که مجلس او درک نمود بعضی از خستری که واقع بود پس آن ابن اسماء این خبر گفت ای پسر برادر من بجهت از پسر
 میترسم چه می بینی گفت تا قسم میدهم خستری بر تو راه نمیدهد نفس خود و خستری استان نمیدهد از جهت چه این زیاد بسوی ما
 آدم فرستاده پس مانع آمد تا دخل شد بن زیاد و با او قومی بودند و قشقه مطلق شده گفت او در بر تو خستری را و قشقه بر این زیاد
 نزدیک شد و در نزد او بود شرح قاضی بسوی او نوشت که گفت من اراده حیات میبکنم و او قتل مرا تصدیق نماید خستری خود را
 باید بر دست خود از قشقه مراد و او لطف کرام او همین بود که باو کرد پس مانع باو گفت این چه خبر است ای مسیبه گفت ای مانع چه
 امورتی که اقامه نموده در خانه خود برای مسیبه المؤمنین مومنین مسلمین عقیله ایچانه آورده و جمعیت و سلاح در خانه دار اطراف خود بر
 او جمع نموده سخن مکن که اینها من مخفیست گفت من از آن کرده ام و سلم نزد منیت گفت با که ده و قشقه سوال و جواب در میان
 ایشان طبل بجایید و مانع آنکار خود این زیاد معقرا خواند که جاسوس بود آمد پیش مانع استیاد پس این زیاد گفت آما شینان است
 نعم و مانع در آنوقت خستری که جاسوس بوده و خبارش را می آورد ساخته بالای دست خود به اختیار افاق و بعد رحمت کرد باو
 نفس او گفت بشنوا من و صرف مرا صدق بن که دروغ میگویم قسم بکنم من آورنده من خود دعوت کرده ام و عالم بودم خبری از
 امرش حتی آمد سوال کرد از من نزل خود را از خانه من و از جای او را از ذکر دم و دخلش از آنچه او را همان کرده نزل دادم و امر او
 چنانست که تو رسیده اگر میخواهی عطا کنم آن پان موشی را که بتو بی جسیله نایم و اگر میخواهی بایم نزد تو دست خود را در دست تو
 بگذارم و اگر میخواهی عطا کنم بتو رینه که در دست تو باشد تا بایم نزد تو و بر دستم سلم تا او را از خانه خود بیرون نایم برود و جگه خوا
 و از عهد او خارج شوم این زیاد گفت بجهت از من مفرقت نخواهی کرد باه انا و پسین من باوری مانع گفت من همان خود را ابد پیش تو
 نیاورم که او را بکش گفت با به باوری گفت قسم بکنم که او را پیش تو نیاورم پس کلام در میان ایشان طبل بجایید سلم این خبر و باج استیاد و در کوفه
 عمارت او مرد شاه و بصری بود گفت خدا امر سیر اصلاح نماید که من با او دخلت مکالمه نایم پس استیاد سلم در طرف خلوت
 نمود بخیله اسما یاد آنهار رسید و در سایه صدای خود شازا بلند کرد
 سلم را می شنید پس سلم بهانه گفت ای مانع قسم بخور
 از خود بقتل میرسان و طار را توام و خستری خود در خلق نماند بجهت قسم هر آن قسم از قلع مسلم که پسر تم قوم است و قوم او را میکشند و باو ضرر
 برنشان او را با من زیاد استم کن در خصوص خواری و نفس تو وارد نمیشود و او را سلطان میدهند مانع گفت بجهت از من خواری و عا
 من وارد شود من میدهم همان پناه آورده خود را در سایه صحیح و زنده و در بازویم وقت و کثیرا انا عوان بوده بجهت از من اگر شها
 و با یار معین باشم او را نمیدهم تا چرم نزد او پس سلم این خبر باو قسم میداد او میگفت بکنم او را نمیدهم پس سلم زیاد را بر نشاند

گفت باد پیش من آید پس او پیش آوردند گفت با سیر از زمین بیادری یا کردنت را بر منم تا آنکه گفت در آنوقت باره جدال بد
اطراف خانه تو بسیار میشد این زیاد گفت دای بر تو آیا باره قهر اینترسانی و مانع گفت من میکرد که عیش و اقوام او منع میکنند
بعد گفت او را زدن آورد پس او را زدن یک آورده چون بر او پیشانی و پوی او میزد تا پانی او شکست و خون جاری شد
چون شکست دمان دست به تکیه تیغ یک از اعوان و خدام برده و اگر در مانع شد و گفت خارجی تو در حقیقت حلال
با خون تو بکشید او را بکشید او را بخانه داخل نموده در پیش این ریاد گفت جان با او بکشد او را بکشد و در محبت است این زیاد
غضبناک گردید چون که در زد او و از پیش زد دمان به تیغ دشت او را زده و بسیارهای او را قطع کرده و خروج است معقل خود را میان
از جهت روی او بر تیغ نازده و دمان برین بسیار تیغ میزد و مردم از قوم میکشت و میگفت بخدا برگاه پای من در بالای طبع از طحال اهل بیت
بوده با پای خود را در ضیاعم چه پام قطع شود پس بر او تیر انداخته و تیر کرد و در ارشاد است این استخوانها را بپای من میگفت ای سنگباران
اگر دمی که او را زدن تو بیاورم تا آوردم زود تو زودش و کشتی و خوشی را بر جان او جاری نمودن و خداوند کردی که او را زدن را به پیش عبید
باو گفت تو اینجا هستی اگر که وطن نریزه برین او زدن ضعیف است آنچه آید که در کوشش است بدید پس محمد شورش گفت که از آنجایی که میماند بری پسند
بر سر زیا که ای مراد بکنند تا بهر او این حج رسید که نایز گشتند چه نذبح آمد حضرت را احاطه کردند با جمع بسیار بعد از آنکه
این گروه حج و اینها سواران حج ما طاعت را از خود خلع میکنند از جماعت جدا شویم بر اینست که درین راه بودند که جفا ایشان گشته است
و اینرا عظیم میزد پس عبید بن مسعود گفت اینها فارسان حج اند که در باب قهر نهاده است شرح قاصد گفت در اصل تو جبر جفا ایشان نظر کن و
بعد خارج شده ایشان خبر بوده که جفاشان زنده است پس بیخ و هلاکت و نظر دمان و تیسکه تیغ را دید گفت ای جفا یا تیسره من باک شده
کجا است این بصره و تیسکه خون میمانش جاری سستد نگاه کنید زیا در در باب قهر گفت من میگویم که این اصوات و فریاد حج
و شیع من بوده که هرگاه در غیر من داخل شود مرا خالص بکنید و یک شرح کلام از شیب آمد بوی ایشان و گفت تیسکه کلام در خصوص
صاحب خودتان با سید مراد که زود صاحب شما بروم پس قلم و نظر کردم و مرا امر کرد که بشما خبر دهم او در دست او آنچه بنا
رسیده از قتل و باطلت پس عمر او را حج و صحیح بکشید حال که او گشته اند حضرت بعد از جهت کرد پس عبید به این زیاد پرسید
آمد و بنبر رفت و با او بود اشرف مردم و اعوان حشم او بعد گفت ای گروه مردم تمام بید بطاعت خدا و آنکه خودتان و مطرف
نشیند تا ملک شود و پیشان بشید تا کشته شوید و جفا میکنند مردم بود برستی زیاد تو گفستی که راست گوید تو و بختی عدالتش قطع شده
کیک هزار ایشانند منو از منبر فرود نیامده بود که داخل شد مسجد نظاره کنندگان از باب فایز در تیسکه شدت می نمودند و میگفتند
بختی بدی عقل پس عبید بر سرعت داخل قهر شد بجز نگاه تا رسید از جماعت و اصحاب نموده و در حضرت
جده تهر این نام گفت که من بخدمت رسول بر عقل بودم بوی قهر تا به پشم آنچه بهمان میکنند و قید او را زدن و پس که دند با سب خود سوا
شدم و بودم اول آن خانه که سلم این قتل شد بجز نگاه دیدم زمان چند از قید مراد که اجتماع نموده بودند یکدیگر در عیارناه و یا نگاه
و چهارم سلم این قتل خود را دم باو پس امر نمودم که ندانم در میان اینها است از تیسکه مقرر شده بود از آنها خاشاک در هر آن
آبودند چهار مرد مرد بود پس بگفت بسادی خوشی که ندانم که هو اسب ما که دم و ما کرد اهل کوه جمع تید را پس سلم سر چار
سخت عقاب کرده و بیچ بپسندم و همان مردم یکدیگر را یکدیگر زد و جماعت نمودند پس ز قهر کردیم که بران طویل تا مسجد و دار
مقررند مردم استیانه تا انت شام نکست بعد از آنکه امر او را عمل او این بود که باب قهر است که جفا نابد و بود در قهر
مگر سب قهر در اعوان و بیت عمر از آنست و این میت و چنانکه او یک از شرف مردم از او دور بود نزد امیر اندازد
بایک بعد از در میان واقع گشته بود و کسید در قهر این زیاد بود نظر میکرد بوی ایشان و آن نام سنگ میانه بلند خوش
میگفته و شهادت پروردگار او میبند پس من زیاد که شربان بنهار او را در امر کرد که بیرون رود در میان کسید که او را
اطاعت کرده بودند از تیسکه حج و بود در کوه مردم از هر عقل رو کردان ناید و همیشه از تیر از ضرب و عقوبت سلاطین
محمد این شمش را که خارج شود در میان یک او را اطاعت کرده بودند از تیسکه کنده و حضرت و علم باز بلند یاری یکدیگر
و مثل آنکه گفت بقتل زلف و شمش این ربه جمیع جاران این سب و بجز این بی خوشی عمری و باقی شرافت مردم زود نشست پس
کثیران شتاب خارج شد و مردم از هر عقل رو کردان کرد و بیرون رفت محمد این شمش که استاد زود خانه بی عماره پس بر
عقل عبید از حسن این شرح شبانه را از مسجد زود محمد این شمش فرستاد و قید محمد این شمش دید که تیر که بر او میانه از مکان خود

کساره جوئی نمودند برین سبب و کیش این شب و قحط این بود و شب این بی دگر در مردم از عقین و تیرتسایه شایه از اسلحای صح نزد ایشان جمع شده و کیش از قوم این و غیره پس آنکه نزد این زیاد از جانب در ریون و دود خلیفه قوم با آنها پس او گفت کیش این شب خدا اصلاح کند اسیر را با جوی کیشی از اسلحه افتاس در قهر سنده از جوان و این میت تو با ما خارج شو بوی ایشان عیب سنده از این امر با خود و لوی این شبت این ربع داد و پر دن که داورا در دم بپلم عقین بودند تا وقت شام و امثالین شید بود عیب سنده بوی اسلحه اف آدم تر و آنها را جمع کرد بعد نظر کردند بر مردم و میداد کردند این طایفه را بر زبده که است و ترسانند مایل معصیت را از جوان و عقوبت خبر داد مردم را رسیدن لشکر از شام بوی ایشان و کیش این شبت بگم میگرد تا غروب آفتاب پس گفت ایها اناس لاحی شوی یا بل فخر دتان و بوی شتر قوی کن سینه و قتل بر نفس خود اظهار شما اینست که لشکر امیر المومنین زیر میاید که اسیر محمد کرده که هرگاه شما در صر و قوایم بشید و مشرق فرود تا شام خودتان در زبده و اولاد شما را از عطا مردم باید و مشرق را بر زبده کسیرا که با او بهام مقانده آمده بجهای شام و اخذ نماید صح را ب یقوم و سایر اسب غایب صح تا که نازد از اهل معصیت مگر اینکه بچانه با و در آنچه که دستهای ایشان جایزه زده و شتر اف مثل این کلام بگم نمودند و قتی که مردم قول این را نشنیدند شروع کرد و مشرق شدن زن میاید نزد پیرو برادرش گفت که مردم با کشته و حال آنکه از تو کفایت میکردند و میآمد مردم بوی پیرو برادرش گفت که فردا اهل شام سینه در صر و شتر ایشان چو نواهی که در کرد و مردم او را پس مشرق شده صح شام کرد و عقین نام مغرب را خواند و بنود با او کرد و نفر در مسجد و تنیک شام کرد و دینیت با او کرد و نفع خارج شد از تنیک متوجه بود بطرف ابواب کنده و زبده کبند مگر با او بود و نفع بعد از کنده پر شد و یکس همراه است که دلالت بطریق و نزل میاید و کسیرا که بکسیرا خود با او موسسه نماید هرگاه دشمنی با او عارض شود پس فتن بطریق خود در تنیک که در کجای کوفه بعین و بیاری نکریت و عینه است کجا بروی صح خارج شد بوی غنائی نه جلد از کنده رفت تا رسید بر در زبده که او را طوطی میگفتند کیش این شب بود که او را آزاد کرده و بشید بخبری بیرون نموده بود و یکسیری از او وجود آمده و نام او را بلال که آشته بودند بلال امردم پر دن رفتند و مادرش سینه و نطق او بشید مسلم عقین و سلام داد و جواب کرد مسلم از کفایت یا آتمه امیر اسیرا کن آتش داد مسلم نشست از نظر فتنه را بر جان برده بعد سپردن آنکه گفت بعد آتیا آب بخوردی گفت بی خوردم گفت برو نزد اهل خود مسلم ساکت شد بعد که از خود با مسلم ساکت شد در بر بشیم گفت سبحان الله بر خیز راه خود کسیرا که نشستن تو دم درین صلاح نیست و حلات مینکنم پس سینه و کفایت آتمه امرد این شهر منزلت نیست سیره و قوم نام آتیا در باره من هر چه است که من بعد عرض او بشاید تو بر ساکت گفت عیب آتمه این چه حرفت گفت من مسلم عقین نیقوم مراد و رخ گفته و فرم دادند و من خروج نمودند عرض کرد تو سینه فتنه گفت داخل شو پس خلاصه بهی در خانه او که غیر از پی بود که از آن در آن کنی داشت و آن او طار او نش نمود شام او در کوی نزل شام خورد آنقدر بگذشت که پیش آمد دید مادرشرا بسیار تردد و جنبه بر آن نزل گفت تردد تو با من بیت مر ابنگ میانه ارزد گفت ای میرا ز این در گذر گفت بجز خبرده مر اگفت برو بکار خود و سوال کن چیزی را پیش هر ار که گفت ای پسر خبرده چه سینه که من تو خبر میدهم گفت نعم گفت قسم یاد کن که اظهار کنی پس قسم یاد کرد که خبر نه بر آزن خبر داد که مسلم در خانه است آن سینه خواب ساکت شد و در مشرب آورده و قتی که صبح طلوع کرد آزن آب آورد مسلم که وضو کرد گفت ای مولاد این شب ندیم که بخواب پس با کفایت به آن که خبری خوب میدم و در خواب دیدم عم خود اسیر المومنین را که میزند و اجل اجل یعنی قیاس و سرعت کن بوی و فتن میگرد که این خبر از زبده ای من سینه از دنیا در ارشد ذکر کرده و تنیک مردم از نزد مسلم عقین مشرق نشسته زنان طویع بر این زیاد گذشت که فتنه صدای اصحاب پیغمبر را چنانکه قبل ازین بود پس اصحاب خود گفت مشرف شوی و نظر نماید آیامی بسید از آنها کسیرا مشرف شده ندید ما جید را گفت نظر نماید شایه ایشان در تحت ظلال باشند و از رای شما کسیرا فتنه پس بر شمشیر شایه مسجد را و شهدای آتش را که در دست ایشان بود پامین میاوردند و نظر میکردند بعضی اوقات ایشان روشنی میداد بعضی اوقات میناد چنانکه اراده می نمودند پس سینه هم را که روشن کرده بودند پامین آوردند و حتی برین مشرف شد انجیل او را اول و وسط و آخر خلال نمودند صح در سایه که بنبر در آن واقع گشته بود که ندید چیزی را با من زیاد خبر دادند که قوم مشرق گشته اند پس در منزل خود را که در مسجد بود کشته داخل مسجد شد و بالای بنبر رفت و اصحابش با او پر دن آمدند پس امر کرد ایشان را نشسته پیش از نهار خن مجرد این صبح را امر کردند که من امان خود را بر کوشتم از خودی که از انجوان و عرفاء و زبده ای ایشان و وجهت متعین سینه و نهار خن را در غیر مسجد بگذارد پس صبح نگذشت که مسجد کتوگشت بعد از آن مرگد مسای خود را که اقامه ناز کوی و حطای را

در عقب خود گذشت و اگر در پیش از آنکه بگذارد احدی بر او آرد و شود چو میل نماید و نماز را بخلق ادا کرد بعد بالای بر رفت و بر خدا
حمد و ثنا نمود بعد از آن گفت بختی سخی و جاهل است از خلاف عداوت آورد آنچه را که دید پس من آن خدا را بر او شتم از مردیکه مسلم از خانه
او بیام و هر سیکه او را بیاورد برای اوست و دیده او بر سید از خدا ای بس که از اطاعت و محبت خود را بر خود لازم داید و بر ضرر
نفسهای خود تان راییده ای حسین بن زینب دردت در عزایت نشیند اگر ضیاع شود در کوچه از کوچه ای کوفه میسلم خارج شود او را آن نوری
دین مستطکر ندیم بر خانه های اهل کوفه پس قراول و حفظ بر کوفه و ضیاع نهی اهل کوفه بفرست و صبح کن فردا خواهی و میان آنهار تفریح
و جستجو کن مسلم را من با پوری و حسین بن زینب را جوان خود بود و او را در شب بختیم بود بعد از آن بن زیاد بعصر خلافت و عمر ابن حریث
علی داد او را و خلق تیسیر کرد و قلیک صبح کرد این زیاد و در مجلس خود نشست و خلفرا اذن داد پس بر او داخل شدند و مقرر آن است
مقرر شد و گفت هر جا بلینک ولایت و آثاره این مغوش میشود بعد از این زیاد او را از خود نشیند و هیچ که دیگر از آن آمد نزد
عبدالرحمن بن محمد آن شمش و خبر داد از مکان دادن مادر خود مسلم بن عقیل را پس بعد از آن زرد پیش آمد و او زرد این ناید بود و با پیش کسی که در آن
بخوی او زینب و گفت خبر از آن مسلم را بیاورد و فرستاد با او قوم از اوست و که جمیع قوم خورشید که مسلم بن عقیل در میان شان گرفتار
که قار شود و فرستاد با او عبد الله بن عباس سلمی او در میان محبت و مرد آتش که آمده با خانه که مسلم بود و در مال صدق بسیار خود
از ابن عباس ریت میکند که حضرت علی رسول خدا عرض کرد یا رسول الله تو دوست میداری عقیل را گفت تا بکند تمام دوست میدارم او را دوست
دلین بخت خود دست و دیگری ابرای دوست داشتی طالب او را دوستی سپرد و محبت میرت کشته میشود و چشمهای نمونین بر او میگردد
داشک جاری نینماید و بر او صلوات میفرستند ملا که مقربین بعد از آن رسول خدا که یک در حقه اشک چشم برین جاری شد بعد از آن گفت کینه
نسکایت نیامد از آنجا بود لادن برسد بعد از من و در بعضی کتب مناقب مندر آید شده و عمر و ابن دینار گفت فرست حسین بن علی
مسلم بن عقیل را بکوفه و مثل شیر بود عمر و غیر او گفته تو شش افتد بود که بدست خود مرد مسکیرت و بر شتم میاید ای محض گفته و شیکه علم
صبح کرد انخانه برفت پر زلفت و سعی میکرد تا خود را به راه اماره رسید و دیگر در تقصیر تقصیر پس بر او پروان آمد که بن در دست
این زیاد بود و با گفت ای سر صیحت آورده گفت ای پر و دارم و متن از دهانه پناه میدهد بر شیکه در زرد است مسلم بن عقیل پس زینب
شیند و گفت این جوان چه میگویی که مسلم در خانه نیست پس این زیاد ایستاد و طوقه از طلای آهن بر کوش خست او را بر آب
خوش رقا سوار کرد و محمد بن شمش را خواند و نهد سوار با وضو کرد و گفت برو با این جوان منزل دو مسلم بن عقیل را گرفته پس من آبروی
یا او برکش ابو مخنف گفت چون آن صدای اسبها و بی هماد با پار آئیند نزد مسلم آمده و او در راه داد او پس با گفت ای مادر زره و کس صرب
بر ایاورد کسهای او آرد میان خود رسته و بس بر او پوشید و زن مجوزه باو نظر میکرد و گفت آتش چشم من برای نیم برای مرگ است
شده این ابه میشود گفت ای مادر منم منم بجوم آرنه در شیکه در خانه توام و مراد جزلان و ستمی بشد و مرگ بشند گفت ای سید خدا
هرگاه تر کشند منم خود میکتیم روح من فدای تو باد بعد از آن قصد نمود بر در و او را کسند زینبیکه با سوار اوقات میبند موی بنش از
میان کسهایش پروان میشد و متفکرمیکرد و تخی کید و پناه سوار کشت و باق زره بر نیت نهاد پیش روی زره مجوزه در دست نام
او را سیر و جلیص بر قتل میبند و شیکه پیش رفت دید آنچه با آنها کرد و زینب صحاب خود را مشاهده نمود نزد پدر زیاد آدم فرستاد که مرا
با سواره و پیاده در یاب تا سیکه فرستاد پدر زیاد بسوی او نهد نفر سوار و در محبت خواند پدر زیاد و محمد بن شمش که بر او تهم کرد باو
سواره و نهد نفر پیاده را و هر نمود که بسوی مسلم بروند پدر شمش روزی شد تیسیر بخانه که مسلم در آن بود و شیکه زن صدای او
و بی چهار آئیند نزد مسلم آمده و او در راه داد او پس زره خود را پوشید و میان خود رسته و چشمهای خود را بر آید زن گفت ترا میبینم
که قتیای مرگ شده باو گفت این قوم غیر از من کبر اطلب میکنند و تیرم در خانه من بجوم آورند و برای دوست و محل جویانند بعد از آن
پروان شد بسوی قتم و درن قبست حمد کرد بر ایشان در شیکه میگفت این مرگت دای بر تو چه خواهی کرد و کس نیست که کار مرگ را
کوشن خواهی که در پس بر کن بر امضای عز و جاع حکم قضای آبی در میان خلق شایع و کجاست پس چیل و کینفرم دارش این قبل رسیده
و در محبت است که قل علی بن ابی طالب نمود و حلق کتری ایشان کشت و قلیک پیش رفت از اید آدم بسوی سر زیاد فرستاد و طلب حسین نمود
با سواره و پیاده فرستاد بسوی او و گفت مادر در عزایت نشیند که هر انشا الله تقدیر کشته پس کلوزه میشود اگر تر کینک کس بفرستم
که قوه او از این شمش است و میسر با آنچه جوای فرستاد باو و نوجوال میکنی مرابری بقای از بقایهای کوفه یا بسوی اردن از ازل حره
فرستاده بر شیکه مرابری تیغ از تیغهای آل محمد است و فرستاده و جنگ با آنچه اب بر زیاد رسید او را عیب که کثیره در کرد

و قیام مسلم بر او رجوع بجا کرد و همیشه در این جمله خود جمع گشتی از ایشان نقل رینا از کثرت زخم بر پیش من خاریست که در بار
 آدم فرستاد پس پشت نزد پسر زیاد و طلب نمود و او مدد فرستاد و ایشان گفت دای بر شما اورا امان دمسید و اکثرا را فای
 میکند و در ارت و است که او و بکر ابرج حمران همی بجهت بگریسیدند پس بکران حمران یعنی بردا حنیب سلم زد که لب لای اور قطع نموده و لب
 پایین او رسیده دانه های پشین اورا آفت و مسلم کینه بنگره بر او زد و ضربت دیگر کتفش زد و زدیکت حضرت بکشید و قیام
 ای حالت را دیده اند پشت با جها و با و نظر میکردند و سنگ اورا رسیده زدند و دستهای زده بجا نسا و میخشد و بیکه این حالت را
 ملاحظه نمود بطرف شایخ راج شد در حقیقت کشته شد و در پیش است این شهادت گفت برای تو امان دادیم نفس خود را بر او با
 و هو میگردید گفت قسم یاد کردیم مقول فرم که در حقیقت حرم استم اگر چه مرگ تو خوش می بودی که آب سرد آب گرم و تخم مرغ میخاید
 رجوع کرد و شاع فتاب مستقر که جمیع مردم در روزی شتر افکات خواهد کرد و در قسمش دروغ گویند یا فریب دهند پس هم از این شهادت با گفت
 که تا آنکه یکت نمیدانند خوف مکن قسم پسر عم او اندر نیکشند و ضرر کالت میرسانند و آنقدر سنگ باورده بود که سنگین شده بود
 از حرکت و از قتل بگریخته و مشرف بهساک شده پشت حور در اینجا آنرا یک داده پسرعت دو کهنه امانت برای تو فرمود است
 گفت پس رد و مقوم که با محمد این شهادت بود که گفت برای من امانت گنهند بگر جده عیال زیرا که او گفت در انخصوص برای نا
 یافته است و در عمل و در شریعت من در خصوص حرم میگویم پس مسلم گفت هرگاه مرا حاضر جمیع نماید دست خود را روی دست شما بگذارد
 و در محبت که بعد از شهادت آنچه از او دیده اند که در او را بان شایان گفت امان برای شهادت ای دشمنان خدا و رسول خدا بعد از آن
 ایشان جمله نمودم و مقامت بنمودن ایشان با وحید که ده که در حال چاه غریق برای او در وسط راه چهر کردند و مشرفه ای که در کل پیشین بعد از
 پیش روی او که کشته تا در اینجا افتاد و با و احاطه کردند پسرعت بکضرت بر عیال رویش زد و تیغ در اول از پهنه و کوفته های حشمت
 گرفت تا دانه های او را در پیش برید تا او را معلول کرده و پسرش نمودند و در ارت است استری آورده او را سوار کردند و با طرقت
 جمع شد تیغ او را کشته گوید در انوقت نفس خود مایوس گشته و از شهادت اشک جاری نمود بعد از آن فرمود این اول حیات محمد است
 اشک گفت امید دارم که برای تو بای باشد گفت این نیست مگر امید بکی رفت اما کشتا انا لله وانا الیه راجعون و کرد که در پس عیال
 ابن عباس علیه السلام گفت برستی هر که طلب نماید شش چیز را که تو طلب نمایی اگر رسد با و شش چیز بگوید تو میرسد بیکه پس گفت بجهت من از
 برای نفس خود که میگویم و اگر کشته شد غم نمانم و اما که میس از برای اهل خود است که رو کرده اند با این تبرینید یعنی که بین بر اجمین و طحال است
 و در گانه از صادق علیه السلام آمده که در پستی که است شش چیز شریک شود خون سیرا انوش و در آن جده با جمیع زهد او و محمد سیر او
 شریک شد و خون حسین کف از سینه که پشت کندی است در کوفه ساکن بود و فرشته بعد از او فرود آمد در دهان سیر او بگریه همیشه
 خود را با و تزیین نمود و همیشه اش کور بود پس و آن نمود برای او محمد را بود از جا بسهرا انوش و با او بود و صغیر و بچه عیال
 کرد بعد از آن مرتد شد و پیش خوار کردید و در سان شان گشته شد و در پیش جده که ام او اسم بود و حکایت او با ام حرم شهادت
 و پسرش آن بود که در کوفه مسلم عقیل مقاتله کرد بعد از آن حسین و این گنهنش که در گانه نقلشده بعد از خود محمد بن شهادت
 یا جده که بجهت من میم که از زمان من حاضر استی آید از زود چتری است قدرت داری بر سینه از قول من سیر اهدت حسین بفرستی و خبر
 ده با و آنچه من و آن گشته زیرا که او امروز بیزد ابا اهل بیت خود خارج شده و بسوی تانیا آمد و بگوید که بعقل مرا بسوی تو فرستاد
 و خود در دست قوم سیرت صلاح نمی بود که بیاید و مقول شوی و اهل کوفه ترا فریب دهند زیرا که ایشان اصحاب پر تو بودند
 که پرت آرزو نمودن فراق ایشان را بوست بقتل بر سینه اهل کوفه بود و فرغ گنهند و از برای در و فکر آری می باشد پس پسرعت
 گفت بجهت من میم که در کوفه و با بن زیاد خبر سید هم که اورا امان داده ام و پسرعت بپرعقل تا در قصر آمد و اذن خواست اذن دادند
 و اخلاص بگریه سید و فر پرعقل را با و گفت با ضربت زدن و امان دادش بر عیال و گفت ترا با امان چکار بود مگر ما را فر
 بودیم که اورا امان دهی بلکه فرستاده بودیم که اورا زده با باری پس بر خنث ساکت شد و سلم را تا در قصر آورد در حقیقت
 عطش او غلبه کرده بود و در محبت دور فرود که آب نیا شایسته بود و در ارت و در باب قصر مردمان نشسته و منظر اذن بود
 از جمله آنها بود عاتق بن عقبه ابن اعط و عمر و ابن حریث و سلم بن عمرو و کثیر بن شایب نگاه دیدگاه بر آزاب سرد دم در گشته
 شده مسلم فرمود که مرا از این آب سیراب کنید مسلم بن عمرو با و گفت آبی می بوی که هر دو است بجهت من از آن قطره نخواجید تار
 اس چشم از چشم او بوش پس بعقل گفت دای بر تو گویست گفت من قسم که حضرت شناخت در و سیکه او او را کار کردی در امان

فصیح داد و تویک تو ادر اخیخت و زیدی و اطاعت کرد و اورا تویک موصیعت او بودی و خلاف کردی و من سلام بر او ایستادم و تویک
 با و گفت برای درت باشد ناله فرماید چه چیز ترا بخواه حفظ آوردی که در قلب ترا توای بر ما اولی می گوییم و مخدیه بودن در این مسموم ازین بعد از آن
 نشست و بدوی از تکیه نمود و عمر و ابن هر شیت غلام خود را فرستاد و گفته آورد که در بالای آن منید بود و فدای آب در آن ریخته بود
 این خواست نوشت قبح از خون دهن و گلو شده نوشت نوشت میزند یا دو دهنه از او در و دهنه شاله خواست که بنوشد و زانوش
 در قبح ریخته شد پس گفت ای کس که برین روزی میزند می کشم و آمد رسول پسر زیاد امر کرد که او را نزد ابن زیاد آورند و تویک و دهنه بر سلام
 مذاذ و در مشرب پس فرمود که گفت سلام ده بر گفت اسلام می من تبع الذی اوحی خواتب آردی و طاع الملک الاعلی علیه السلام که گشت
 که تابع هایت شد و از خوابت ملاکت برسد و طاعت نماید بر پادشاه بزرگ و انچه این زیاد خندید و با و گفت بعضی را بنام آید می
 که امیر بردی تو چینه پس بر سلام نید به او را با هم مسلم گفت بخندتم هر امیر منی است غیر حسین که با و سلام میداد که از ک بزرگ
 و الله درین قال غیر لکن مصیبت و بخت و اهل بان از غیر غلظت و اذاکت مصیبت تشیح بها فاذا کرمیته آل محمد و غیر کجا بکر ام قبح نوب
 تنونت الیوم کشف غده یعنی از برای مصیبت صبر کن و به انکه در مخدیه است در دنیا در تکیه ذکر کردی مصیبتی را که با و گویم شوی پس یاد کن
 مصیبت آل محمد را و صبر کن چنانچه که ام صبر کردی زیرا که آن مصیبت نوبه دارد از ذنوبت اوست فرود آمدن می شود بعد از آن این زیاد گفت
 بر اوست خواه سلام دمی باید ترا خواهم گشت و در ارشاد این زیاد گفت قسم بجان خود البته ترا خواهم گشت گفت
 چنین است گفت بی فرمود بکه از وصیت نایم حلی از فرمود که گفت من مسلم نظر کرد با اهل کس عیالند در میان ایشان بود عمر بن سعد
 ای و تاه پس گفت ای عمر در میان من و تو قرابتی هست و مرا تو حاجت است و وصیت بر تو فر آورده آن و او بیست عمر متابع
 از شنیدن این زیاد گفت چه استماع میکنی از نسکه نظمانه بجا جمع بر عمر دین عمر استیاد و آمد ز سلم در مکانیکه عیالند شایر امیر و در وقت
 که گفت اول وصیت من است شهادت میدهم بر آنکه غیر از خدا و خدای دیگر نیست و محمد رسول خدا و علی و اهل بیته و صحبه و خلیفه رسول الله در میان است او
 ثانیاً زره ما احد خود بخودش داد انچه ازین مقصد در عمر از نسکه برایش شاد خندند مام قرض کرده ام شمش بنویس بر سینه من که بر کرد
 و شمشانیه زیرا که میرسد با و آنچه من رسیده تحقیق من رسیده که او با اهل و اولاد خود متوجه کوفه شده و در ارستان از نسکه مرگشده
 در این زیاد بگوید کن عمر کفایت آنها را کسی بر عین حسین گوید این زیاد گفت به تویک خیانت نکنند تو این و له تو خاتون را این که
 در خصوص آل قبا و رجوع ندرم هر طور دلت بخوابد و ما حه او نسکه بقتلش ساینیم باک نداریم چیزی که ما و میکشند و آجین ما دورا
 اراده نخواهیم کرد اگر او ما را اراده کند و در مشرب است که عمر ابن سعد مسلم گفت که ذکر کردی از شما ده مامم با دشمنان است میسیم و اما آنچه
 گفته از فریق زره و داده دین آشتی است اگر خواهیم داد اینیم و الا فلا و اما آنچه گفته از از حسین لای خراجه آمد با و با و شربت مکر خواهم
 چنانچه هر چه بعد از هر چه بعد از آن این زیاد اینها شنید و گفت شبح که در خدا ادوی ترا او در پنهان تر خود را تو گفت تو از آن اسکا فرود
 پس فرمود که بر حسین غیر از تو کسی در زهونت که این زیاد گفت ای عاق و ای شاق خروج کردی بر ام خود و عصای سلیمان شکسته و خنجر
 بر این بودی مسلم گفت دروغ گفتی این زیاد و لغت کرده شدی عصای سلیمان را موشی گشت و پسر زید و منته او را تو بر یکدی و دست
 زیاد ابن عبید غلام بنی هلال از طایفه ثقیف دین امیر دارم که خدا شهادت را من روزی کردی در دست اشرفی خود را روی کوبید
 این زیاد گفت ای فلان داری برای خود از هر چیز که هست بخندتم نمی بگویند است و در ارشاد است که این زیاد گفت ای پسر محمد
 میان مردم درستی که ایسان جسع بودند و در میان ایشان مفرقانه از حله و او او را نمودی بعضی از بعضی گفت چنین نیست من بری
 این نایدم و له اهل شتر زعم میکنند که پدرت خیار از اگشت و خون آنها ریخت و کرد در میان ایشان عمل کبری آمدم تا امر نایم
 بعد است و دعوت کنیم کلم کتاب پس این زیاد گفت نوب اینها چکار داری ای عاق چرا تو کنی در میان ایشان اینها را که تو در پنه
 شراب میخوری مسلم گفت بخندتم که صدق میگویم و بدون علم تکلم نمیدانم و خیم چنانچه ذکر کردی و تو سزاوارتری بشراب خوردن از
 من و اولی استیاب و کسی که حریص شد در خونهای سلیمان میکشد نفیسم که خدا کشتن او را امر کرده و میریز خون مرا بسبب غضب و عداوت
 و له و لعب نمیدانم که با که چیزی کرده پس این زیاد گفت ای عاق شمش بر تکیه نفس تو ترا امید دارم که بگریزید حال شده همان تو و او
 و خدا را این امر اهل نید مسلم گفت هر گاه ما اهل و بشیم پس اهل گشت این زیاد گفت امیر انوشیروان برید مسلم گفت کلمه هر چه در کل
 حال ضم شدیم بجز از جمله حکم میان و شما این زیاد گفت خدا مرا اهل کند اگر نکند ترا کشتن که احادی در اسلام از خلق گشته باشد
 مثل آن مسلم گفت تو سزاوارتری که در اسلام احداث نماز بریزد که در آن نبود زیرا که تو بر یک خواهی کرد بر کشتن و خنجر کشیدن

در طبیعت و لامت نبل که در این زمان زیاد متوجهند حسین و علی عجلین اور قمش داده بسپرد و در طشودت که مسلک کهنه
 تو در یک سبزه اور انبشتم دست حکم نا آنچه خواهی کرد ای دشمن خدا و بعضی خویشیت که که دهنید روی خود را بدیند و گفت
 اسلام هیچکس این رسول نهد اما میدانی آنچه واقع شد بر عترت و در محبت که امر کرد اور از بالای قبر بر نه و از آنجا بیان اندازد
 در این وقت سلم بر فرات حسین که که گفت جزئی بهتر حق قومتی جزئی شرار اولی بل حق و اطمینان منو تا حقاً و طهارتاً و عیناً
 در احوال ذل و ذرغم و غار و غنایم کون دنیا فحسبم ایام اعم و کنی بونهار کاشی ششانی به صدوقی کرم و کرم یعنی خواجه
 خدا و ما قوم ما را شکر آنچه را اجزاد استدر اعلان راه شتر را که حاق تو و ظالم باشند انقوم مانع که در حق را و بسید که معین شده
 در ضرر ما و قصد خودند که ما را دلیل و غوار نماید و غالت آورده اند با در سنجیک خون ما را میریزند پس کفایت کس خدای بزرگ و عظیم پیش
 و پیران رسول قمار استیم مثل نیت که اوست پسر پسر شکو و کرم و معزز او و محف کشته از شر او بعد از آنچه که نشت فامت لوقم
 با صانع و فرس نهاد و تحریف نقتا آنچه در کت با بی محف است نیت و تیکه مسلم فایع شده از شر خود عمر این بعد بانکند دوی
 بر شما میندازید اور در راه همانک پس اور از بالای قبر بر نه شده بود عده خود و فاوود پس بقیه بچ رسید شرا و ذکر او شایرا
 هم سوار شده و قال شدیدی موزند تا سه روز شب و سلم و نیرا در بازار میکشیدند تا بچ غلبه کرده و شایرا که در غسل داد
 و ناز کرد و در مسجد کوفه شایرا دفن کردند و در ارشاد است که این زیاد گفت که است آنکه پسر غیرا بشمید استریش زد پس بر این چهران
 چهره را حوت و گفت بر بالای قبر و کردن اور بار زن پس برد اور از بالای قبر در سنجیکه کپرسکیفت و استغفار میکرد و بر سر خود آتش
 میفرستاد و میگفت خدا یکم کن میان و قوم فریب دادند ما را اور دروغ گفته ما را اعزاز و دلیل کردند و اور مشرف موزند و صحیح
 که اور ارض این میگویند پس کردند اور از ده و جسد اور بر سرش تابع موزه انده شد و در طشودت که بکر این چهران کردش را
 زدن داشتند در سنجیکه محوف و ترسان بود این زیاد گفت چه بهتر است گفت ایما الاکسیر در سنجیکه اور ایتم مردید ایدم سیاه چهره
 بر این در سنجیکه انگشت خود را بندان گرفته یا اینکه گفت لب خود را خیس کشیدم که هرگز این طر بر نرسیده بودم این زیاد گفت
 در سنجیکه تو اور برای قتل بالای قبر مردی سکیفت گفت کپرسکیفت و استغفار می نمود و سنجیکه با نزدیک شدیم که در سنجیکه گفت
 پروردگار حکم کن میان ما و قومیک ما را فریب داده و تکذیب نمودند و بعد خود را قبول کردند پس با و کفتم حمد خدا اثر که مرا رتو
 مسلط کرد و ضرتی با و زدم کار کشد پس بن گفت یا کفایت کرد تو در حضور ضرتی که ازین نسبت بر تو واقع شده از جهه و فاجون و آتیا
 ابعده این زیاد گفت در وقت مرگ فخر میکردم که گفت ضربت نایه با و زدم و کتم و در سنجیکه که مسلم از بالای قبر بر نه شد خدا
 روحش را بر عترت اهل بهشت کرد و در آن است که چهران شمش از جای بر خواسته نزد عبید بن ابی ریحان آمد و با او در خصوص
 مانع نکالمه کرد و گفت بر سنجیکه تو نزلت میزاد در سنجیکه فخر خواند اور در میان شتر او میشناسد و تحقیق قوم او دستماند که من فخر
 اور از نو آورده ایم ترا قسم میدهم خدا اور این که نشت کن زیرا که من از عداوت نصر و اهل او میترسم پس با و عده کرد
 که نشت ناید بعد او را با واقع شد و در نکالی امر کرد که نایز آورده اند پس گفت اور اخرج خود بر برید بازار که در شایرا بینه نایز پرور کند
 تا آورده نیکانی نایز بازار که در آنجا کوفه میفرود شد در سنجیکه دستهای را بسته بودند و میگفت و انجگاه و لانجج ایوم یا بچاه سماکی سینه
 و سنجیکه دید لهدی اور ایاری میکنند دست خود را از بند کشید و گفت یا عضا و کار سنجیکه و استخوانی دست که مرد با نفس خود را از
 خلاص نماید بر او هجوم آورده که که حکم میند و در طشودت که با و کفتم کردن خود را ازین گفت بچه ایتم من در آن سخن نیت و احانتیم
 شمار این نفس خود پس غلام عبید بن ابی ریحان شد بشیرش زد و کشت و در ارشاد است که ننگ کار کشد مانع گفت مرجع بسوی
 خدمت خدا یا رجعت و بهشت تو امید دارم بعد از آن حضرت دیگر شکت و در سنجیکه بعد از آن امر کرد که مانع دلمرا
 سزایر مصلوب نمایند و در سنجیکه که بعد از آن سزایر بازار میکشیدند پسر خورشیدان بچ رسید بسببهای خود سوار شده
 با قوم قتال نموده شایرا از دست آنها که در غسل داده و دفن نمودند و در سنجیکه نقل کرده چون سلم و نایز که که میکشیدند درین
 بازار با خورشیدان سینه بچ رسید سوار شده با قوم قتال نمودند و فشان نهار که در غسل داده و دفن کردند رحمت خدا بر ایشان و بعد
 بقالآن نهایا و تار و زقیامت و در طشودت در شهادت سلم و مانع شاعر عبدالله این نرسید نقل کرده و بعضی نسبت بهما
 بفرزدق داده و بعضی نسبت نهار بیمان بن حنفی داده فان کنت لا تکتدین مالوت فانظر فی الیه از التوق و
 ابن عقیل الابطال قلتم السیف حده و اوی هو یمن طار قنیل اصانها فخر الخ فاسجاً

الحديث من سبب كل سبيل تري حيداً قد علمت لونه وتصوم قانسال كل سبيل فكل كان حيداً
من فناء حنة واقطع من سبب كل سبيل انزلت اهلها الى اهلها وقاطنته ملك كقول نطق
مرا ووكلة على ربة من سال و مستول فان انتم لم تتاروا على صغري انك مرگه فيه انه كرك چيست پس نظرنا
سوی آن و پی عقل در میان باز در سوی عیال که شمشیر سوار نهی رویش را آذین کرد که از بالای بندی کشته اورا آتش زد
زبان مصیبت را بیان در دست و خبرهای ایشان همه جا شکر گشت می بینی بجز آنکه مرگ رنگ در تنبیر داده چشیده خون از آنها راه رفت
جو نزدی از برترین زبان تپنده خود متولد گشت از بر شیرهای صقیل در پاره پاره کرد آنکه اسما این طایفه با است امن بر کبها سواری شود
در جای که قتل گنج اور طلب نمایند که قصص نمایند و بگردن خود را در آید مراد که همه آنها در مطار او پیشه و اگر چنانچه شمشیر خون برادر
عور انخواهد پس شبید از آنکه بکفر قیاس رانجه شوند و در ارت و نقل کرده رنیکه مسلم و مانع این عروه در گذشته عبید الله بن زیاد
سر آنها را با مانع این اچیته در پیران ارواح می بریزد فرستاده و کجاست خود امر نمود که در قهقهه مسلم و مانع از بریزد کجاست که عمرو بن
ناغ بود نامه طلاله نوشت و او را کسیکه در کتابت طول داد او بود چون عبید الله بوی نظر نمود ناخوش داشت و گفت چه چیز است این
تطویل و زیاده کلام نویسی همه حمد خدا که حق امیر المؤمنین را گرفت و کفایت کرد او را از حجت شنش خبر در پیش ای امیر المؤمنین مسلم
این عقل ناپه آور و بخانه آن ابجد مرادی و من سپان آنها فرود دم و از روی حید سوی ایشان مردان فرستادم و با جهنم کردم
تا آنها را از نزل پروان آوردم و خدا امر بر آنها فرمود پس حضار نمودم و در دهنای ایشان از دم و سرهای ایشان سوی نوزاد که در
بهرمان مانع این اچیته در پیران ارواح می که آنها را در اهل اطاعت و نصحت نه و اگر چنانچه هر چه اسیر المؤمنین از امر ایشان
از این دو نفر پرسد که صادق و عالم استد یزید در جوابش فرشت که تو نقدی کرده بان کوه که من دوست میداشتم قمار و عمل نمود
و کفایت بخرج داده فلن مراد حق خود صدق کردی و در فرستاده ترا خوانده از آنها اسما را و مطالبی پرسیدم و یاقم ایشان را در روی
بر آن شوکی گفته بودی در حق آنها وصیت میکنم بجز دیگر بجز بر سریده که حسین سوی امرا و توبه است دیده بان اسما رفت و بعد و کجاست
و خط کن کند که بی خیال بچیتد و تمام عقل مسان در چه از اخبار او شاق هست من نویس و در مناقب آورده که سران دور کرد او را
از روز و از شوق آویزان کرد و در ارشاد آورده که خروج مسلم عقیل در کوفه روز شنبه ششم دی حرم سال تصتم از هجرت بود و نوشته شد
او روز چهارشنبه نهم همین ماه روز عرفه شاق است و تو در حضرت حسین از آنکه سوی عراق در خروج مسلم عقیل است که روز و ششم
تذکره یک در هفت که حضرت حسین بجامع از اتراف صبر نامه نوشت با غلام خود سلیمان مکنه با ازین روز خود دور آن کس
آناد بسیاری خود و عطا دعوت فرموده بود که از آنها یک یزید این مسود نشسته و منذر این عمار و عبدی بود پس یزید این خود بنام
حفظه بن سعد جمع نمود و فرمود یزید میگوید دیده ای حسب و نسب مرا در میان خودتان همه گشتند بجز منم بجز آنکه نشسته بان
و باید فرزند شرف بگذر و مطر رسیده و بهر مقدم گشته بعد گفت من بنام ابای امری حسیع کرده ام تا در آن شبها مشورت و استعانت تمام
بگفته بود که نصیحت ترا قبول و رأی ترا بپذیرم پس گفت نگاه بشید که موعیه برک و اصل گشته و در ارکان ظلم و جور است
حاصل آمده تحقیق احد است گوه بودی ترا و ظن میکرد که او را حکم نموده میمات آنکه اراده جهتا کرد قسم بگذر ضعیف شد و مشاوه
نمود مخدول که دید تحقیق یزید که شارب خمر و شیش قمار است ادعای خلافت و امارت نمایه بر سلین بدون آنیکه ایشان ضعیف
بایسکه علم و علم ندارد و از حق موضع قدم خود در شناسد پس قسم بخورم بجز آن قسم است که با او جهاد در دین از جهاد مشرکین حاصل است
و این حسین بن علی صاحب شرف و رأی اهل است فضل او جعفر بنیام و علی دارد که تمام نشود و او اوست بیان امر خلافت از
جهت تقدم دین و قدم و قربت بصیرت بر آن و کبر شفقت نمایه حافظ رعیت و امان قوم است و جفا و از برای خدا نماند شود
بسبب او موعظ با اعراف کشید از نور حق و خود را از شفقت بر کوه ان باطل بنید از یزید تحقیق محرابیست در روز و جل مخدول کرد پس
دور نماند از خود این رنگ را باری فرزند رسول تم قسم بگذر که تا میزند کسی از نضره پسر رسول خدا مگر اینکه ارش میگذارد خدا
خوار را در اولادش و کج را در عیتره خبر در اشید که من بجز در هر پیشیدام کسی که گشته نتود بجز خود میبرد و هر که میگذرد از
نیشود پس خوب جوابت مید خدا شمارا حجت کند جمل عطف کردن با با حاله مایه های ترش و فارسان عیتره تو ایم هرگاه با
یرمانداری بش از پسران و اگر با دعوا کنی فایه خوض مکنی در شتابه کربا بان شدت خوض نمایم و طلاق میکنی بش که تمام
للاقات نمایم با و باری نمایم تو با یغمای خود و خط میکنم ترا با دهنای خود هر وقت خواهی و بنی عامر این قسم گفته با اهل

مشهور

یا اولاد پدر تو شکر و هم تو ایم هرگاه غضب نایب باشی و می توانی هرگاه که کوی خانه امر بابت ما را دعوت کن ای حاجت نامم و امر کن ما را
 با طاعت نامم امر است هر طور مصلحتی دل تو سعدان بریزد بخشد یا با کمال بدستی که میبوسد تو را زود ما بر نوصاف کردن و از هر
 حاجت شدت و تحقیق سخن را من ام که در امر ترک فای پس خوب کرد امر ما را دعوت در میان بایه ما دعوت ده ما شورت نموده ایم خدا
 تو پس گفت بانه سعد هرگاه مشورت نماند خدا و علم تیغ شمار از میان بنامید دارد و همیشه تیغ ما در میان خواهد بود بعد از آن نوشت حسین
 بسم الله الرحمن الرحیم آنچه تحقیق رسید من کتاب تو و فهمیدم آنچه را که بسوی آن دعوت نمودی از آن خط و ضمیمه خود از طاعت تو و رسیدن
 خود از ضرفه تو و بدستی که خدا میگرداند از ضمیمه و در آن عمل خیر نماید و دلالت میکند بر آن نجات و شایسته است جلتی او در امانت او
 بسته از زمین او و متفرغ شد از ریتو احمده ان احد اصل است و شایسته است او تید پس پاید شده بطایر سعادت زیرا که کرد نهایی
 بنیتم را برای تو قطع و در ام کرد و بنام از آن شکر نشسته که در روز قیامت بایر رسد مایل از خود ام و بنام سعد را برای تو ام که ده چو کینه نای اشیاء را
 بایر بر که ظاهر شود برق او و در خشان کرد شسته ام و چیکه حسین کتاب در او خواند گفت ظاهر جمع نماید خدا ترا در روز قیامت و عزت
 دارد و سیراب کرد از آن در و در عطف و چیکه از این صوفی و پیش که سخت حسین بر سر خنجر قتل آن بزرگوار با رسیدن خنجر جمع و سپس از سینه
 سخت آن حضرت نمود اما نزد این چار بود کتاب در سوراخ و پسر زیاد آورد زیرا رسید از آنیکه کتاب نهنگ از آن زیاد بوده باشد
 و بجز آن خنجر نزد زود بود این زیاد بود پس ملعون رسول را گرفتند از کشید بعد بالای نبرفت خطبه خواند و رسید اهل صبر را از صف
 و بر پا کرد و نقش بعد از آن کاتب را خواهد نوشت که صحیح کرد بر او خود را جای خود نایب گذاشت و سرعت بگوید تکیه خود را
 که در آن پانته شریف و سواد و قیقه کافیه است بدان هر که نامل نماید در بار خنجر من جمع آنها را انداخته و تیر بکنند در قول سید شهید
 در کتابت خود باطل کرد که فرموده میفرستم سوی شما برادر و برترم و معتمد خود را از اهل بیت خودم علم عقیلا بعد از آن قتل و تیر بر
 آن حضرت شب عاشورا ذکر کرد و گفت که در میان آن سواد و خطب خواند و قال اللهم انک تعلم ان لا اهل بیت من بعد من
 اهل بیت بعد خداوند است که من میدانم ایها که بهتر بود به از اصحاب من و اهل بیت از اهل بیت من و همچنین بعد از قتل
 و تیر در آن بعضی روایات مذکور است از آنیکه پیغمبر مسلم کرد که دو نفر بود در شهادت و فلان که دو نفر کر می کنند و میدانند
 برای اسلام مقامات گوید و مناقب فیه است که طوبی و کتا بها وسعت ندارد مناقب و در آن نوشته شود و چگونه چنین باشد
 زیرا که اصل حج و نماز که هم و شان عظیم و علم کثیر و شان عیب و سان خطیب و صدر رسوخ دارد و احکامش موافق اصل است
 و صدی او شهادت میدهد بر پیش پس قول ام در شان او کشف نماید از آنیکه او در فایت بلذت از کس که شرف از کارم
 در بزرگاری و فضائل پس جوهر ذات که خیز طینت ظاهر او از قب خیر است بر خیزه حمت و طینت اهل بیت عصمت پس قول
 رسولی مثل قول پسر ریخته خود و آن است و این و تیر در شان مسلم عقیل ناده میکند اصول یا نه و قواعدی را بعضی از آنهاست که در
 او تالی درجه اهل بیت عصمت و فوق درجه نایب ایشان است از اصحاب مقامات صلیله در جهات فلیله و بعضی از آنهاست که گویاد
 از لوازم این و خواص آنها است و بعضی آنهاست که کسیت بر اوصاف اهل سموات و حالان عرضش حین و بعضی آنهاست که شان
 او از میان شانهای خواص حضرت سید آمده مثل شان حضرت ابیفضل العباس و علی که در حکم است از جهت تائید و تسدی و عصمه
 بنا بر وجه و از جهت شدت تقابل و بعضی از آنهاست که او در کس حیره این عبد مطهر دو گو بلند است در شایسته و دو شیر
 رحمان و بعضی از آنهاست که او در کس حیره این عبد مطهر دو گو بلند است در شایسته و دو شیر
 از یک پستان شیر جوده از پیش طریقه و ظاهر ایشان از کشته از قطر شیکه از دریای عصمت جبهتای ملک غمان و شکر کاف قرآن بر آن سخته
 شده خدا با دجان من بر شایسته صدوق در شان او میگوید که فرستاد جنتی جنب سلما بر کوفه و او مثل شیر بود و در وقت بازویش
 کافیت که مرد از اوست خود سیکرت و با کاه میخورد و در حق می گفت یابن زیاد آبا کمان کنی که مرا بسوی بقال از بقال کوفه
 یا بسوی از زله از ارازل حیره فرستادی آیا میندانی که مرا بسوی شیر ششاک و بیشتر برده از دست شجاع بزرگوار فرستاده از خزان
 کو را با دور این شرف و سیادت پس او از سینه خضر سوید از قلب آنها از آل اشتم سوا چشم ایشان بود و تعجب است که جاری شود
 فرع بر اصل خود و ظاهر تو از علامت شیر در پیش و مرد نجیب اصل خود را محکم نماید و او از شجره بود که اصل او کشیده شده و شانه
 ان بلند و چوب دباک و عودش راست میبوید پس بیکبار در افلاک بر شرف او رود و پیشانی خود را در می بندد ستاره جو را
 بر اصل او لب و دهن خود را و چگونه چنین باشد حال آنکه عیش میراث موئین او را تربیت داده و در کار او بزرگ شده بود

و همچنین می شود که رسول خدا او را دوست دارد و او که خدا او را دوست دارد و او را دوست دارد چنان و آن حدیث که رسول خدا او را دوست دارد
فرمود هرگاه غیر رسیدم از آنیک است من در خصوص تو میگویند آنچه را که نصاری در حق میگویند بر آنیک میگویم امروز در حق تو
حدیثی در میان زویر و قتیله صیغه بودت حضرت پیغمبر آمد حضرت در روی او اثر زخمی دید فرمود این چه زخمیست و حال آنکه
تو دختر پادشاه عرض کرد و قتیله که قدم گذاشت و در قتل او حرکت داد هر که در قتل او دست داشت و من نیز افتاده
جانب گشت رو میرا مجروح کرد پیغمبر فرمود هفتاد بر سینه که علی از کت زده خدا و قتیله که با ب قتل او حرکت داد و هفتاد و هفتاد و هفتاد
معاذ و عرض خدا از غضب علی در حرکت آمد و در آن روز قتیله که بر سینه که جبهه شوال کرد و گفت یا اباجسن کند قتیله که با ب قتل او حرکت داد
بود که کرسند بودی آنای قتل او پیغمبر قتل کردی فرمود قتل کردم او را پیغمبر آهسته و پیغمبر و در آن روز قتیله که او را دیواره که در آن
برین جبرئیل آمد در سینه که بخت میکرد پس پیغمبر او را در قتل او حرکت کرد که فلانک در صومعه ای آسمانها میکنند لاف می آید
لا سیف لاد و لغتار آفات من است و قتیله که با ب قتل او حرکت داد که فلانک در سینه که بخت میکرد پس پیغمبر او را در قتل او حرکت کرد
سعی آسمانها در بالای پری از بال خود و منند کردم آنها را چنانچه شایسته حالان عرش از فرس ایشانرا و که در طهارت ایشانرا و نگاه
بهتر آسمانها و منظر ام بودم آسمانها را قتل سنگین بود که حضرت شایسته حالان عرش از فرس ایشانرا و که در طهارت ایشانرا و نگاه
شق کند و بجا که حامل نیست رسد با وجود سینه که از سینه که با ب قتل او حرکت داد که فلانک در سینه که بخت میکرد پس پیغمبر او را در قتل او حرکت کرد
که سینه که مطالع ذنوبی ایشان و اطراف فلانها نزدیک بر مطالع ذنوبی آنها و اطراف افکارشان است میشوند تعجب میکنند بلکه
انگیزه نمایند و قرع مثال این نیست مثل انبیا که بعد از آنکه لفظ سینه که با ب قتل او حرکت داد که فلانک در سینه که بخت میکرد پس پیغمبر او را در قتل او حرکت کرد
نفس و آرزوهای باطل و حکایتهای شیخی کاذب و وسوسه آرزوهای باطل و باطل گشته اند منیت ایشانرا از طاقوس مگر پایش و از لعل مگر
خارش و آتش کرد و دود و آتش از آب مگر خارش در شان ایشان ام محمد چه فرموده که استوه حال ایشان نزد من و دشمنی تین تان کسیت
زنی که شنیدند حدیثی که بابت می رسد و از نار و آیت میکنند قول میکنند و انکار می نمایند و هر که با و عفت نماید میگوید و او میزند است
حدیثی از انبیا رسد و بر این سبب از اولیای خارج شود سجان همه میشود مثل قصص سرفیل و میکائیل با زوی حضرت امیرا
در هوا از آنچه نیک بزرگ نموده و انکار نمایند یا اینکه جبرئیل و سرفیل و میکائیل در جامان عرش از شعاع نور آن مصطفی خلق شده اند
و حال آنکه پیغمبر فرمود هرگاه در با یا حرکت و بیشه با قلم و سینه که با ب قتل او حرکت داد که فلانک در سینه که بخت میکرد پس پیغمبر او را در قتل او حرکت کرد
عشری از فضایل نام روز غدیر و چگونه هدایت می پسند و حال آنکه شهادت میدهند بر حدیث نبوی کتاب خدا در قول و اولی
گان آنچه در ادب الحیات ربی نقد آنچه قبل آن تقدیمات ربی و کتبنا بشیبه مددا پس خوشتر عقیل بن سطلاب زیرا که همیشه کرامت
اوست بسبب اولادش چنان اولادیکه بزل نمودند جهانهای خود را برای سپردن او شتم عطا شد با و از عزت و درجات تقدیر
عقول از در که آن عاجز است حتی تصحیح کردید روح طیب و در ملاء اعیان حبیب صاحب مقام نورانی و ولایت مطلقه بطریق
هم کفو بودن و سایر با آنها در نزول زمین و صعود آسمان و با و غنچه نمود انبیا و شهدا از جهت این درجات خلقی و از جهت نزدیک
شدن او بجدا پس اگر شوال کنی در آنچه که شست از بعضی روایات مخلصی که مسلم در آری راه با تم نوشت که من شاتم نمودم از
توجه خود بگو که اگر صلاح دانی کسی دیگر بفرست و اتم در جواب نوشت که ترا و ادانگر در نوشتن کتاب و استغناء از فریق ما مگر که ترا
نامور کرد و نام مگر رسیدن تو پس نام پیش بسوی آنچه ترا نامور کرد و نام و اسلام آیمانی نیست مثل این آنچه تقدیر کردی در شان مسلم
و گفتی که او از میان عزت محمدیه و ذریه نایبیه دست در طرح که واقع شده بعد از ظرف عصمت شایع و بعضی عباس و بعضی
و قائم و هیجانگفته که میرسد بر ربه شیعیانست و در شیعیانست احدی که در زمان اوست از ذریه نایبیه مگر در شیعیانست او را فضل
و علی که در مقام پس چگونه موافق میشود با آنچه که در قول ام است که حمل نکرد ترا نوشتن کتاب بسوی من مگر رسیدن تو جو بسوی
آنچه من ذکر کردم در شان او از امور قطعی است که ثابت شده بروایات مشافره و چهار متواتره و در ابیات کثیره و از کبریا
که در مذمت خود در سینه و بعضی بروایات کثیره ثابت شده که یک در آیه بهتر از هزار روایت است که به در آیه شایسته
هر که تو تم ناید منافات روایتی که منضم قضیه مکتب است با آنچه مذکور کردیم محقق اند کرده او را بدون درایت و علم و چگونه
چنین ثابت زیرا که اگر آن روایت فاده ناید طریق این تو تم بر آن می شود قول ام در کتابت خود با بل کوفه که در آیه است ای کلام
آنچه در این علم و تقیض من از آنچه که خارج باشد در مخرج اعراق یا بر آنچه اصل نه اردای در قول او تقیض من از آنچه که بیاید

پرمحمدتقریب واضح شد از اینکه مسلم خود را طلب استغفار در عرض خود نمود مگر کثرت از راه مایق و من و صنف و در صنف یکسار در راه
 اتم و سیرا و بر کوفه از جهت نظر بسوی تمامیکه بقلب و غلبان کرد نه طلب سلاقی خود و خستید در بزل جان خود در راه حقه خدا و عیش
 پس آنچه در کتاب است اتم بود آنچه شایسته که ناکید نماید آنچه را ما ذکر کردیم از عظم شأن و علو مرتب مسلم نه بخرنیت که منای پند بان چنانکه مخفی
 نیست این تقریب بر حسب عقل و علم بعبارة خبری کلام اتم افاده میکند که رسیدن او از رفتن بسوی کوفه از جهت خوف دست بعضی خود بدید
 افاده میکند از آنکه اتم او را منع کرد از اینکه در سب تاثر نماید بر خوف خود که ناشی از تمام او گشته بود پس کشف سبک از حق بود این آنچه ما
 ذکر و تقریر کردیم در ذیل روایت از آنکه جناب مسلم و قیس که کتاب را خواند فرمود که من بعضی خود میترسم هرگاه بگویم که چه سبک در آنچه
 گذشت از بعضی روایات مخفی است آنچه در کتاب متقابل بفرج است که این زیاد و قیس که از خانه ما بیرون شد در شریک مسلم گفت چیزی ترا
 قتل مانع شد گفت دو سبب یکی چشم دشمنان قتل او را در خانه اش دیدی که حدیثی که مردم او را نقل کردند از غیرت که منسوخ شده آن قید
 حیدر مؤمنست پس مؤمن سبک میکند مانع گفت آگاه باشم بعد از هرگاه او را در سبقتی آینه کافرو چهره پرشته بودی آری در این هنگام این
 سؤال وارد شد که چگونه حال این زیاد در مسلم مخفی بود و حال آنکه بر مانع و شریک مخفی نبود جواب از این سؤال آنست که در مقدمه او
 گذشت و کلام او در اینجا عاده نموده میگویم مراد مسلم از جناب بایچه بر نیت ثابت نماید از آنکه ایان و قوه تو و همت از برای مؤمن پس
 میکند مؤمن دشمن خود را در غیر وقت مبارزت بکشد و لازم این توجیه کی از دو هر است یا اینکه مانع این خبر صلا نیشده بود
 یا همتی بود از این غیر غیر نیز مسلم همیشه بود از آن بعد از آن شخص از نسیا میگویم آنچه در متقابل بفرج است از روایت مذکوره
 در سیر کتب متقابل نیت ایامی میماند از آنکه ایامی که گفته شد که این زیاد خارج مسلم دخل شد در سبک شمشیر در دست او بود و شریک
 گفت چیزی ترا از این مانع شد مسلم گفت صد که دم بجای شدن زن او را در مسلم گرفت و گفت ترا قسم میدهم بعد از آنکه این زیاد را
 در خانه نکش و پیش من بگریه که در پیش شمشیر انداخته نشستم مانع گفت و ای را او را خود کشت و آنچه از او کینت واقع شد در آن پس
 این روایت چنانکه می بینی صحیح است از روایت بفرج و اقربت بر ما در علم هرگاه سؤال کنی در آنچه صاحب کتاب مفتاح ابیح ذکر کرده
 از خانه در باب شهادت مسلم غنه و سبک صحیح شد این زیاد مرد را در مسجد نموده و سرمان حکومت خود را با ایشان خواند و این لغت نیز
 ترسید و جماعت جناب سلم با عتوه تبرج و مفرق نمود مسلم بنیان کردید عبید الله در طلب و سعی تمام نمود تا بدست آورده بآورد
 بسپس محمد و ابراهیم در سال شصت از هجره که در روز از روی چشم گذشت بود بعقل رسیده در این روز از حسین از کعبه بسوی کوفه میروید
 کردید میگویم ظاهر کلاش نیز امیر مسلم که عهت بر بر شهادت فایز کردید به دن مقاتله و محاربه میان او و لشکر این زیاد چنانکه
 کلاش میرساند شهادت مسلم واقع گشت در وقت شهادت دو پیش محمد و ابراهیم و حال آنکه تخریبی بنیکه امر اول که هفت
 باشد از شهادت سلم به دن محاربه و مقاتله بر خلاف روایت متضاد بلکه ضرورت است بعین امر مانع که عبارت باشد
 از قتل سپهر است او از عجب ترین چیزیکه از این عالم واقع شده در کتاب و انیت که ذکر کرده سپهر آن امر که در کلام بر شهادت
 فایز گشته اند زیرا که گفته نشدند حسین در کربلا عیسی و عثمان و محمد و عبید الله و جعفر سپهر آن عا بن اسیط لبث و محمد و عون
 دو سپهر عبید الله این جعفر و عبید الله و عبد الرحمن و جعفر سپهر آن عقیل بن اسطیلب و روایت شده از حسن جبری که گفته بعضی شهادت سلم
 با حسین باشد از راه این مینا و که در آن روز در روی زمین مثل آنها نمود و در کتاب استیجاب روایت شده از زینب خنی که شنید
 شد حسین در آن روز هفده نفر که تمام ایشان از اولاد فاطمه بودند این آنچه نیست که این عالم در کتاب خود ذکر کرده و تخریب داری
 باینکه بعضی شهادت رسیدن عجمه ام سلم و عبد الرحمن بن مسلم در کربلا پیش روی حضرت سیده الشهدا از آنچنانست که در آن تکلیف
 و در سینه الهاس است که عبید الله بن مسلم مادرش رقیه دختر عا بن اسطیلب بود بمقاتله و محاربه کفار پرول آمده در جمله بود
 نفر گشت و در متقابل اطمین آورده که با و تری رسید در محاربه دست خود را در پیشانی گذاشته بود دست و پیشانی او را هم
 بهم خست بعد از آن عمرو بن سعید صه ادی و اسد بن مالک ابو عقیل رسانید بعد از آن را در پیش عبد الرحمن بن مسلم پرول آن
 هفده نفر سوار گشت بعد از آن امر ابن نهش متکی گشت چه خوب گفته اند در حق عقیل اذاکانت لهنوس کبرا عقبته فی امره ابال
 یعنی زینب که بعضی علی همت شده خود را بقلب سیانند و بزودی بیان تمام در قام اینها در مقام خود میاید بعد مخفی فانا در
 که بعضی آنچه صاحب مفتاح نجاه و تخرج ذکر کرده آنست که در باب قاتل سیده الشهدا ذکر نموده حش قاتل اختلاف شده در آنیکه
 با تر قتل حضرت سیده الشهدا گشته بعضی گفته که عمر ابن ذی الجوشن است و بعضی گفته که سنان بن انس مخفی است و بعضی گفته که

خط این بریده است و بعضی گفته اند که شرفی از روی مبارکش ز دوستان نیزه بجزرت زده از اسب سه و دو اردو علی
 این بریده نازل شد که مبارکش را قطع نماید و شرفی از روی مبارکش برادر او شریف بن بریده نازل شده مبارکش را بگریه
 و برادرش غول داد و میدانه که شریف بن بریده در روایت از روایات و کتابی که در کتابت مقلد کرده چنانچه در مطلع مشهور
 بر بیان این در محقق خود تدلیلی در بیان بعضی امور است بدانکه دستهای مسلم بن عقیل از استادان شد و بزرگان انصار رسیدند
 و از کسایت که رسوخد ابر او کسایت قبل از ولادتش و بدان که گریه بر او از لوازم ایمان اهل بیت و خویش عقیدت اهل بیت است
 خوشبختی کسیکه با او گریه کند و در اصل غایتش خود را در زمره کسایت که خدا در سوس و سهویا عظمترین داد و لا حول الا بالله
 با و از خود راضی و خوشحال نموده اند پس چنانکه گریه با و از فصل عیالست همچنین است زیارت قبر شریفش و ستر این واضح است بر
 گوئی که حکم تا که در زیارت قبر شرف و عدا و افضل فخرت بر سببیک شخص و حدیث از آنکه ظاهرین در مخصوص دارد شود پس
 این از آنکه است که در او بعضی عاریده بی عنوان زیارتش و افضل می شود و در عنوان زیارت شده و در صدقین ظاهر می شود
 فرق در بیان این که در او می شود در آن وسیله که در آن زیارت او حجت زیارت شده او در صدقین در استجاب هر چه او
 بخصوص عدم استجاب نظر بر آنچه در هر چه خدمت است از حضرت زینا که در بوده بسته می شود و با این طرف چیزی از خود که رسوخی بنا
 می گویم بر سبب هر نفس که در زیارت شده عیار و در گذشته از آنکه است که دلالت میکند تا که زیارت قبر او و این دلالت
 استیل لالت اهراغ و فخریت چنانچه حضرت شریف بر عقیل و حکمت است حاجت باین با و در گذشته در زیارت شده و در
 و مثل این و در حضرت شریف این است از صادق که زیارت قبر رسوخد او زیارت قبر شریفش و زیارت قبر حسین و عقیل که در گذشته
 که بار رسوخد اگر در مسجد و در جمیع مشام این علم نقل کرده از صادق که فاطمه بعد از رسوخد او است و در حوز زنده گانه کرده که او است
 و خداوند بیدار نموده و سر به نه بر سبب سلام شریف آورد و می فرماید که چهار رسوخد او در آنجا کسایت و تفریب است
 با تمام و فخریت بر عقیل و شاف که در آن است حاجت بر زیارتش و نقل کرده سبب از علماء بعضی از روایات او در کتاب خود است
 یعنی از سببیک علی و سبب که در دو وار شده در بعضی نصوص از آنکه زیارت سلم و آن سبب است در زیارت شده و با
 و بعضی از محققین و محدثین گفته اند و سبب است که در در زعفران از زیارت نهان زیرا که شهادتش در آن روز واقع گشته و همچنین از آنکه
 آنها ظاهر شده و از سببیک است حاجت باین زیارت سلم عقیل زیرا که فرموده است که اشاره نموده بودی آن حضرت صابری
 الا ان فورا هر گاه گوید که است شانه که در این خبر است اگر چه شامل رسوخد او دائم و عمرت نبویه و در آنکه است یعنی از آن
 که سببیک است شایسته سلم عقیل و کلام این کلام فاطمه که در عهد نبوت و عهد عظیم کسایت در ری و غیر اینها است که شامل شود
 غیر اینها از سایر صدقین و شهدا و مؤمنین که در مثل سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار بوده است می گویم هر که از شیعه است می گویم سلام
 پس او از شایسته است این شیعه است حاجت حضرت صابری که فرموده است کسی که از آنکه است ولایت اهل بیت عصمت مثل عصمت
 اهل بیت عصمت است بقول صدیق که گفته اند علیه السلام من تعبد الله تعبدت لاهل بیت عصمت و عقیل است
 بجز این که در کسایت سلم است در آن صدق سینه از آنکه است شایسته اهل کسایت گفت فسیکه حسین بن علی است و شهادت
 رسانیده از سببیک گاه او در فخر سلام شریف است که در زمره سببیه به این زیاده و در زمان از آنکه است گفت این دو ظاهر حاجت
 قرار داده از اسب سه و دو طعام گزیده محروم در ایشان روز را روزی میگردانند چون شب میشد در حوزان بود که گفته است
 سیاه و روزی که بر آنما در زمان کسایت طول کشیدگی از آنکه است گفت ای برادر تو وقت در زمان طول کشید نزد کسایت عمره
 خانه بودن میسپید که روزی که بر آنما در زمان خود را با و جرمه در هر سببیک در هر شایده در طعام با رحمت ده و آب باران
 را بگذرد چون شب میشد و در حوزان بود که گفته است شایسته است حاجت باین که در هر شایسته گفت چگونه محمد ترا
 کسایت هم حال آنکه در غیر نیست گفت ای عقیل بن خطاب سببیک است که چگونه حضرت شریف است و حال آنکه خدا را در دو بال که است
 در زمره که با ملاکه بر او از کسایت رسوخد از آنکه است حاجت باین که چگونه حضرت شریف است و حال آنکه پیر عمه بر او در غیر نیست حاجت
 از حضرت شریف رسوخد و از او کلام عقیل در دست تو سببیک که رسوخد از آنکه است و در طعام و شراب میسپیدگی آنوقت شایسته خود را
 رسوخد ای این که در هر سببیک است حاجت باین که چگونه شادمانی عزت رسوخد این در زمره از آنکه است حاجت باین که
 بخواهید رسوخد چون شب رسوخد در حوزان بود که گفته است باینکه در راه ولایت که دو کسایت رسوخد رسوخد رسوخد

تذکره طهارت

داد

در روزهای شنبه تا اینکه خدا بکارش توفیق کرامت فرماید چون شب کردید آن دو طفل تری راه زقه رسیدند پیره فرنگ که دم در آنجا
 بود باو گفت که ما غریب و غیر میسیم در راه بگذریم امشب را امان کن چون صبح شود میروم گفت شما کجاست که هرگز از اینجا پیریه بر بیان کن
 از تالی بریم خدیه بودم گفته که ما از غریب تو میترسیم از خوف جان از زندان بیداریم این زیاد گفته آیم پیره زن گفت ای دوستان
 مراد ما دست فاسق که در دقه که با عیب پیدا آن زیاد چهره بود ۳۰ متر هم در اینجا بشما صدر آورد و بگفتند گفتند شب اینجا میسیم
 صبح شود میرویم قبول کرده طعام آورد خوردند در خواب رفتند برادر کوچک بزرگ گفت امید دارم که امشب ظهر جمع بایم بیایم
 معانقه بایم تن را بچو رسته شام بایم و تو را بچو رسته ام از آنکه هرگز از آن پس آن دو طفل دست در گردن یکدیگر انداخته و بخواب رفتند
 چون برخی از شب گذشت دادا آن پیره زن آمده در او گوید پیره زن گفت کجاست جو ابراهیم دادا تو پرسید چیزی در خیال با عیب شد
 گفته و حال که وقت آن تو نبود گفت و ای برادر یکت چنان از یک عقل من بر او زود زهره پاک شود از شدت بلا که بگفتند
 شده گفت و ای بر تو چه بلا بر تو نازل شده جو ابراهیم که دو طفل غیر از شکر عبید همه گریخته همه در میان شکر خود را کرد و هرگز بر شکر نماند
 بیاورد هزار در هم میدهم و هر که سواد و آهنگار آید و در دو هزار در هم میدهم تعالی سبب خود را بقب و خود شکر است تمام
 خبری از آنها نیافتم گفت ای دادا عذر کن از اینکه محمد در روزی من چشم پوشید و بگفتند و ای بر تو دین چهریست که همه بان حاصل
 گفت دینا چه میکنی که با او خیره بشد گفت ترا میگویم که پیش از آنکه بیاید از تو خبری است خبر که میرزا میخواست که پیش از
 چه خواهر پیره زن استم در اینجا گفت در در یک بقدری راحت شوم چون صبح شود باز طلب آنها روم دور آنگونه پیش طعام و
 سرآب آورد چون برخی از شب گذشت صدای خواب آن دو طفل را شنیده حرکت کرد و مثل حرکت شیر خنک که صدای در شکر صدای
 کرد و دست خود را بدین ارفا می پاید دست او بر پهلوی طفل صغیره رسیده رسید که گیتی گفت من صاحب خانه ام شما کجاست
 طفل بگریه راه حرکت داده گفت خیر ای حبیب من تحقیق است دیدم بچه میترسیدم پرسیدم که کجاست گفتند که اگر دست بگویم با آنا
 گفت با فرمود دمان خدا در شکر گفت با گفته خدا در شکر بر آنچه بگویم شکر باشد قبول که فرمود دینا بیخ ما از غریب تو میترسیدم
 که از زندان بیداریم این زیاد که گوییم گفت از هر که گریخته و برکت است و دیدم خدا را که شمار این رسید پس برخواست دست مبارک
 برکت است انشب در آن حالت نماند صبح طلوع کرد و غلام سیاه خود را که بیخ نام داشت خواند و گفت این دو طفل را بروشته بر
 در کنار فرات کرد نهایی شیار بزرگ و مرانها این بیاید تا من آنها را بشناسم عبید الله بن زیاد بود و جایزه بگرم غلام شکر برشته بسوی شب
 میرفت نقد رنگش که یک آن دو طفل گفت با سود و شکر است سواد تو بود ابلال تو زن رسول خدا گفت مولای من مرا از
 بگشتن شما که ده شکریت گفته یا سواد ما از غریب تو میترسیم از زندان بیداریم این زیاد که گوییم و ما پیره زن همان کرده و مولای
 بخوابد ما بگفت پس غلام خود را بر قد های ایشان انداخت گفت جانم فدای ما در دم دفاع شما با دمیش را از دست آنچه خود را
 بر فرات زد و بطرف دیگر گشت مولای خدا که در بر من همسایان خودی گفت بر تو طاعت میکنم مادامیکه بر عهد عبیدان
 بیکدیگر ای ما اینکه بجز آن فرات کردی من از تو بگریسم در دنیا و آخرت پس سر خود را خواند و گفت حلال و حرام دنیا را برای تو
 جمع میکنم و ذیخیرت که همه با و در عهد این دو طفل را بر در کنار فرات کرد تا از بزن و سرش را بر زمین مینهد که در عهد
 این زیاد برده جایزه بگرم جو این شکر بر رشته پیش ایشان رفت یک آن آن دو طفل گفت ای جوان آیا جو از خودی ترس از این چشم گفت
 و حسیب من شما کجاست فرمودند از غریب تو میترسیم چه تو میخواستی ما را بگشت پس آن جوان خود را بر قد های ایشان انداخته پیوسته و گفت
 آنچه غلام ما سود کشته بود شکر را بطرف انداخته خود را بفرات زد و گذشت پرسش فریاد زد که ای پیر بر من طاعت کردی گفت هرگاه
 بخدا طاعت نایم تو را معصیت نزد من جو برشته از اینکه بر خدا نماند و تو طاعت نایم املون گفت بقتل تا که غریب من شکر فرزند
 شکر را بر دستم پیش آن دو طفل پاره رفت و گفت که بگنا رفات رسیدن شیر از خلاف کشید چون نظرش از شکر بر این قاصد حشمت
 برادرش که دید چو شکر پیش ما را با زار برده بفروش و وجه آن را بردار و راضی شو که فردای قیت است محمد هم گوید که شکر
 بایستد که شکر و تران از عبید الله بن زیاد برده دو هزار در هم بگرم کشته بیخ فرات را بار رسول خدا طاعت کن گفت شمارا
 با او قرابت کشته بیخ ما از پیره شکر عبید الله بن زیاد بر ما خود و خصوص ما حکم کند گفت مرا بر این راه نیست بلکه چون شمارا
 بر زم فرموده آیا صومع من را میکنی گفت خدا در دل من نسبت شمارا نمیکند شکر فرمودند که لایه از شکر باستی بگذر چند کشته نماز
 بخوانم گفت هر قدر بخوانی بگذرید اگر نفعی کمال شما بگردد پس آن دو طفل چهار کشته نماز کشته بیخ خود را بطرف همان بگشتند

گفتند

گفته است که حکیم با حکم ای حکم کن میان دو نهی ظالم کن پس از آن بوی برادر بگ آمد که در آن اورا زد و در شراب در دست در بره که از شب
 برادر صغیر آمده خود را بر فرس برادرش انداخته و خود را چون برادرش نموده میگفت که با رسوخد اینطور ملاقات خواهیم کرد آن ملعون گفت
 ترا هم بزودی برادرت میمانم بعد طرف فضل صغیر آمد و کردش را زد و سر او را هم برداشته در توی تو بره که است و بر آن آنها را
 بغرات خنجر در دستیکه خون از آنها جاری بود و قتی که سرش را زد و عید آمد آورد آن ملعون بالای که نشسته و در دست چوب خیزان
 داشت چون نظرش برشان افتاد تا سه دفعه ایستاد نشست بعد گفت دای بر تو ایها ادرکیان می گفت در زدن من بسیار امکان کرده بود
 گفت حق همین امانت کردی گفت نه پرسید تو چه گفتند جواب داد فرمودند پیش ما را با باز ابرو و نهوش دودها را بردار و در پیش که هر دو در
 قیامت خشم تو بشد پرسید تو چه گفت جواب داد فرمودند باید شمار یکم و سر را پیش ازین زیاد برده دو هزار در هم حیزه یکم پرسید دیگر گفت جواب
 فرمودند که ما از پیش ازین زیاد برتا او خود در باره حکم نماید پرسید تو چه گفت جواب داد فرمودند که بوی این راه ندارد باید تقرب جویم نزد عید آمد
 برین سخن گفتا که ای شازنده نزد من نیاوردی تا جازه چهار هزار در هم نایم گفت راه نایم نایم تقرب بوی تو چون ایشان
 پرسید دیگر گفت جواب داد فرمودند پیش ما را با رسوخد امانت کن پرسید تو بیتان چه جواب دادی گفت عرض کردم که ما را با رسوخد
 قرابت من است و دل بر تو بعد گفت جواب داد فرمودند که در این روزی رحم میکنی گفت تا بنا هم نگر دی جواب داد که بشان کفتم خدا در قلب
 من نسبت بشمار کند نموده است گفت دای بر تو باز پرسید جواب داد فرمودند که چند رکعت نماز بگذاریم کفتم هر قدر بخواند عید آمد
 اگر نفعی بجای نماند پس آن دو طفل چهار رکعت نازک داشته و در آخر تم خودشان را بسوی آسمان بلند کرده گفتند حق و حکیم با حکم ای حکم کن
 میان دو اول حکم کن حق این زیاد گفت تحقیق خدا در میان ما حکم کرده است گیت برای قتل این سق پس مردی از اهل شام جواب داد که
 من برای قتل او همم گفت بر او را با صغیر که این دو طفل را در آنجا کشته کرد نشازن و مگذارد که خوش بخوانی نماز و ج شود و بزودی بر او را
 بیاورد پس آمد او کشته و سرش را بر زین نصب کرد طفل تیر و سنگ با و حیزه میگفت که این قاتل در زیر رسوخد است و در بار رویت کرده
 از کتاب مناقب تقسیم این حکایت را به غیر که گفت خبر داد با سعد الاثم عیب این خدا من ای که بر نفعی از خدا این کجی الله گفت و دستیکه
 حسین بن علی را در که بلا شهید کردند و طفل را بشکر عید آمد این زیاد که کشته کبریا بر سر دیگر بر او کفیفند از او لاد جعفر طیار بود نگاه سپید
 بزه که آب سپرد آن زن حرس و جمال ایشان نظر کرده گفت شکایت کفیفند از او لاد جعفر طیار بر او کشته این زیاد که کفیه آن زن گفت
 شو من در شکر این زیاد است اگر در این شب از آمدن او غیر تیدم شمار امانتیکه دم کفیفند تو ما بر سر او ایم که امشب شو
 نیاید تا آن زمان آنها نبرل خود برده طعام آورد فرمودند ما را لطعام استیجاست بجا ده بیاورت تا ما بخوانیم بعد از آن که بر نحو آب فیده
 برادر بزرگ با کوچک گفت ای برادر دای سپرد من زیاد را که تر است تمام نایم زیرا ظن میکنیم که این آخر شب من شد بعد از این
 صبح بخوابیم که در حدیث را بر سابق ذکر کرده باینکه کفیفند بعد از آن شیشتر راحت داده کردن برادر بزرگ را زد و پیش را بغرات انداخت
 برادر کوچک گفت از تو سوال میکنم که بگذار زنه خود را چون برادر عقیتم گفت این تو چه نفع میدی فرمود چینی دوست میدادم پس چون
 برادر خود را بر سر منی خود را انداخته خود ملعون گفت خیز برخواست تا سر او را از عقب جدا کرد و پیش را بغرات خنجر برن آورد
 چینی در روی فرات بود آمدن نیز آباب است بدن او را آرشق کرده بدن برادرش سخن کرده و وزیر آب فیده و آن ملعون
 آواز می آید از ایشان شنید در صغیر میگفتند خدا تو میدانی می بینی آنچه را که این ملعون در حق کرد حق را از او در وقت امت کبر
 تا اینکه عید آمد این زیاد غلام سیاه خود را که ناز میگفتند خواند و گفت ای مادر کبر این ملعون را بر بان صغیر که طفیل بود در آنجا کشته
 کرد نشازن بپسهای او مال است و بر توده هزار در هم میدهم و آزاد می بدهم پس غلام او را صغیر که کردن آنها را زده بود
 بر دگفت ای مادر لایه مرا خواهی گشت گفت تا کردن او را زده و نیز آباب انداخت آب او را سبون نکرد و بکن رشت این زیاد
 امر کرد تا در تنش سوزیدند بوی عذاب الهی رفت و در مشقت نقل کرده از این علف و نیکه حسین را شهید کردند و غلام
 صغیر را اسکر او بر نموده و پیش ازین زیاد آورد آن ملعون زندان بان خود را خواند و این دو غلام داخل زندان آب سرد
 و طعام خوش نشان مده و در زندانهای ایشان از تنگ کن زندان بان شازن بر داشته زندان آورد تا یکال توقف آنها در زندان
 طول کشید تا سیرمای ایشان شک کردید برادر کوچک بزرگ گفت ای برادر بزرگ شمرهای خانه بیهنمای در زندان پرسید
 کردد آیا زندان حال خود را جبریم و تقرب بخویم بر سوختن گفت چنین کنیم چون شب شد و زندان بان دو قرص نان
 جو و یک گوزه آب برای ایشان آورد برادر کوچک ایستاد و گفت پتخ ایها صغیر می شناسی کفیفند که او را می شناسیم

در شفا طمانی

داده شود

حال که بپرست و شفاعت کنند من در زوئی است که شیخ آیت الله این طالب شهاب کفایت چگونه در شنبه وصال کند او را نیست
 و برترم سخن فرمود شیخ آیت الله این طالب شهاب که او برترم رسوئی است پس گفت ما از ترس مسلم این شیخ را که جای ما در زمانه است
 کرده و از طام و شراب لذیذ صفت و بخوردی و هم چنان و تیکه زنانه آن کلام ایشان را شنیدند که میگوید و خود را بر قد همان ایشان
 از خسته پوسیده و کفایت روحم فدای شما و فرمودم که رسوخدا در زوئی خصم من باشد در زمانه است هر جا که خواهم برود ای در
 حبیب من شب راه بروید و روز نپان شویید میگوید زینکه بر آن که قدری راه زرقه میزند شب بجا روزه در آنجا باقی بود و طلب
 بالای از حق رفته پنهان شده و حیل که قلوب طلع کرد که گزینی آنها داده و از حال ایشان پرسید و گفت بشاید با من بر و پیش خوان
 من که او مشاء اوست دارد با او اندک کزین ایشان در طلب و بر خوانون خود خبر داد و تیکه خوان آن آنها را شنید پاره
 و دید و تقابل نمود با شارت و مر ج عرض کرد با دوست و خلی شریف تا ایشان را در محل مکان مخصوص نموده خدمت لایق بکآورد بعد از آن
 این زیاد در کوچای کوفه خاک کرد بر کس اولاد مسلم عقیل این پادرو او را جابری عظیم سیدم و شوهر این آن کس که بود که آنها طلب
 پیچون چون شب شد آن کس که آمد و اکثر طلب و رحمت راه بر کفیده بود روزه که گفت در کجا بودی که من در روی آن
 شیخ و رحمت مشا پس گفتم گفت این زیاد در کوچای کوفه خاک کرده بر کس اولاد مسلم عقیل از زمین پادرو و تقابل عظیم خواهد بود و من در طلب
 بودم اثری نیستم زوجه و کفایت و ای بر تو آیا از زنده نمیرسی با اولاد رسوخدا چه میکنی با هانت طالع در کشتن آنها دنیا ترا معزول از کفایت
 طلب جایزه کنیم اگر بخواهد از اقل و جز مردم شوی در زنده او هرگاه در این امر سیانی پس آن ملعون در میان خواب و بیداری بود که
 همه از اندر و قیام نشینند زوجه پیش گفت که این چه پست است جو آنرا که کویا که کشید و برخواست و چرخ طلب نمود اهل بیت خود را کویا زنده
 گوید که می شنود خود برخواست و چراغ روشن نمود و اراده نمود که در یک شب زوجه پیش رخ سب با لاله در رکشده یک از آن در پی رسید
 که از خواب بیدار شده بهار خود کفایت بر خیز که هلاک نزدیک شده برایش گفت که چه شده فرمود و تیکه خواهم در عالم و چه دیدم
 که بپرست و حسن حسین سلام پررم زدم سیتاده دیدم میگردید چه شد که اولاد خود را در میان کما که نشستی پررم عرض کرد که ای
 نیز با بر من سیتاید و تیکه آن ملعون کلام ایشان را شنید گفت که سیتاید و بر شما کفایت فرمود و سیتاید عقیل آن ملعون گفت من اسب و خود را امر
 بر حمت و شقت از اقدام و حال که نماز من سیتاید بعد از آن یک سینه برادر بزرگ زده او را بر و کفایت حق استخوانهای مدو و زنده
 مانیش خورد و خون جاری کردید بعد از آن دستهای ایشان را زبست فرموده ای شیخ زوجه است را همان کرده تو چنین نیایه ای با
 خدایم و قربت را با رسوخدا هر چه کرده مراعات تیر ما را میکنی آن ملعون سیتاید کلام آنها نکرده و چه نمود بعد ایشان را کجای حاکم
 در آنجا دست بسته تا صبح ماند در قاتی که بعد بر او ادع کرده که میفرمودند چون صبح شد آن ملعون ایشان را از خانه خود بیرون آورد و قصد کرد
 که بجانب فرات آورد که زوجه و غلام و پیش در حمت او بودند پیش میکشیدند و از غدا بحد اعیان میرسانید ز آن ملعون لاشات میکرد
 تا رسید به جانب فرات آن ملعون شیر خود را از میان بر کشید زوجه پیش بر دست دیای او افتاده پرسید و کفایت ای در این دو
 سیم که کشت کن و انضاج او آنکه اگر از سیتاید که خدا عطا میکند عرض آنچه که طلب میخواهی ضحاک معصنا آن ملعون چنان زوجه خود را
 و تیر کرد که پیشش افتاد بعد غلام خود امر کرد با سیم و یک این شیر را در کبش این دو طفل را و مرا آنها این پادرو پیش عید اقتبان زیاد برده
 ده هزار درهم جایزه پریم با یک ریش آب و تیکه غلام قتل نهاد اخته کردیج از آن طفل گفت با سیم چه شید است سواد تو نبود
 بلال بودند رسوخدا یا سود تو با چه عداوت داری که مار می کشی بر تو از دست خود رسوخدا خون خود را از تو طلبان تا تمام غلام
 عرض کرد که سیتاید فرمودند ما از ترس تو اولاد مسلم عقیل ستم خوانون شما مشابرا همان کرده و آبی تو میخواهد را کبش پس
 غلام خود را بر قد های ایشان از خسته کفایت روحم فدای شما با بر کز آن خسته میگوید که محمد در روزی است خصم من شب بعد از آن شیر خود را
 از خسته خود و در هرات زد و طرف دیگر کزشت آن ملعون سیتاید که مرا فرماید کردی کفایت ترا اطاعت میکردم مادامیکه خدا را سیتاید
 تیکه کردی نمی گفت من تو بخواهم است از اینکه خدا از حسیان و ترا اطاعت نام آن ملعون کفایت بجهتم که غیر از من با ترقتل شما میشود
 شیر را برشت و قصد ایشان بود پیش زدی آمد و کفایت ای پرطم خود پر حتم و غضب خود را بر آنرا زد و فکر کن از آنچه در روزی
 تو برسد از عظیم شیری با وز داد و داشت و تیکه آن زوجه که پس خود رسول دیر شروع بناله و فریاد نمود پس آن ملعون زدن
 دو طفل آمد چون او را دیدند در کوفه کردند و هر یک خود را بروی دیگری انداخته و ادع و منتهی نمودند و بان ملعون می گفتند
 یا شیخ را خطی مشک که روز قیامت خدمت خود رسوخدا خون خود را از تو خواهم ما از زنده پیش این زیاد بر هر چه خواهد در حق آن ملعون

گفت بوی این راه نیست فرمود پیش ما برده در بازار شهرش بپوشید و گفتند که این راه را می بیند و فرمودی ما هم می بیند
گفت خدا در قلب من رحم برای شما خلق کرده فرمود پیش ما بگذار و در کتف ما بگذاریم گفت هر قدر بخواهید بگذارید اگر نفعی بحال شما
بخشد چون از نماز فارغ شد چشم خود را طرف آسمان بلند کرد گفت با عدل حکیم حکم کن میان ما و این طایفه که بعد فرمود این چه قدر
است غضب تو در این وقت ملعونان شده کون برادر زکرا در او شمشیر کشید و خود را بخون برادرش نشاند و گفت و این راه را
همراه و اطول فرما و اگر نایب این اوقات سلیم من آن ملعون گفت تریز بر روی برادرت نمی میانم در آن حال کردن او را زنده
ایشان را در قبری که است و این از بهرات خیر است و بیگانه شدن زیاد رسید بر آنها این که است آن ملعون پرسید که صفت گفت
که در دشمنان تو اولاد سلیمان عقل است زبانی که روی بنام اشود و دیگر مثل ماه در خنده از پسرید بنام هر کسی گفت طبع هب و سلاح
این زیاد است و نه استیاد و پشت گفت و بی بر تو بود در کجا اینها چاق جواراد و زهار خود که زود بین ایشان از همان کرده بود این
گفت چرا حق نیستی و آنهارا چنگله کردی و زنده پیش من نیاوردی گفت رسیدم که کسی ایشان را از دست من ببرد و قادر بشم که بر تو برسم
این زیاد امر کرد خون ایشان را بشوید و قیام که خون ایشان را شست و پیش آوردند این زیاد از حسن میان تعب خود و گفت وای بر تو که اینها
زنده پیش من نیاوردی جایزه تو هم ضعف بگردم پرسید چون اراده قتل آنها نمودی گفت آن ملعون سوال در جواب که من اینها
از آن هم میان آنها و آتش کشیده بود او را خود بعد از آن این زیاد بر روی خود نظر کرد و در میان آنها دوستی برای او است بود گفت گفتند که
معوذا و بر بیان منی که این دو طغر که است که در شهر این و کفاره خون با خون ایشان مزوج شود و در این از این دور را در این که در بنام
ایشان است پس آن ملعون را هر چه سلیمت که این زیاد هیچ سلطنت خود بر این عطای نمود مقابل این علیه نشد و هر چند که سبک است
سرکار ایشان داده و قصه آنها نقل میکرد و آنچه پان ملعون را داده و پشت تا او را موضع معلوم آورده چشمهای او را قطع و دست
و پیش را قطع نمود آن دو در شهر بغیر بغیرت از دست و در بنام ایشان از آب بیرون آمده بر ما سخن تو زیارت فرستد بعد آن
محت سراسر این را آورده بزبیر غضب کرد و گوید که این سبکس نریزند الا الله استعجل تعویذ تقالین و تعویذ این طایفه ای شقیب نقلیون
خدا شیل خود که در بیان بعضی از او است بد که هر که تا بل باور در آن حضرت نبوده و ذریه ما شمشیر از صیر که سیر و پرو جان و مردان و زنان
بتلا شده و در آنچه از ایشان صادر شده از او اول مادده و افعال مستقیمه و سیرت ملوک قریه زراعت که لاریه میداند که اینها چاقی ارش و نهامه
بر سبک و عثمان و ظلمان این کار فرود شری ترین آن است یعنی ارشاد و میکند بر سبک که این افعال و اقوال صادره از ظالمین و دشمنان
عادت فرعونیه و سیرت فرودیه اینان سب و نوبت است از اصول علم و قواعد نیفا که حکم خود را ندارد که در شیطان و رسوایان
باتوت و از آن جنم در رو حقیقه و تحفه بعد از آن هر که صعب فکر کنونی و نظرت نور آیه است و انقضوده بحاج بعضی از مطالب این
کتابرا میداند که سراسر این قائم شده که بر بخش بر زکرا که چه بود و یک پسر یعنی اباطالب و پسر حضرت امیر المومنین و سید المومنین
و همچنین شمشیرهای آن و حکم که در اسل و کمره نضی شده بنامیکه جلگه کوشای ایشان پاره پاره و استخوانهای آنها خورد و چرند
و عضاه آنها قطع و خونشان در راه خدا خفته شود یعنی نراضی شد که چون اولا داد و امیر شدن حرم و دختران در ترویج طریقت
محمدیه که از کرده بودند تا از ایشان عهد و میثاق در بلاد اعلا روز در اول و در علم ارواح و از آنچاست که اکثر آنکه دولت
یکدیگر بر نوبت صحیح بربان دو صدی که کم و سینه علم و اولاد ایشان در این تخریب از آن چنان است که نفع نیست بلکه از امور
اشکار است در نزد اهل بصیرت و مگر کوفت که اگر چنانکه اهل ادیان مختلفه و ملل مشتت تا مل نمایند در مصیبت که بعترت رسول خدا و از
گروه ارساقل عارت و سیری و لشکر مایند در سبب این هلاکیت هایت می بیند بر دین تویم و صیر و مستقیم و مشورتی سبک بخدا
و مجازت کثیره او را مشاهده نموده اند پس قضیه روز طقت و ما بعد از آن مصیبت آل رسول از آن چنان است که در آن هزار
مشاهرت بر حقیقت این دین و طریقه اهل بیت و شیعه ایشان پس این قضایایه ابتلاء آل رسول و مصایب ایشان از آن چنان است
که او را ستوانت عظیمه در باب ثابت نوشت و نزدیک که فریب شود و قضیه تصدیق امیر المومنین سید مرسلین ما بر آنکه
تصدیق امیر المومنین ادرا عظم خود قطع را نزد جمیع اخصیخ عرفاه و مرضین و کشف میکند از این آنچه واقع شد میان حکیم کامل و حاضر
مراض و میان جماعی از طایفه او و حاضر مجلس و پایش آنکه روزی از ایشان سوال کرد از دلائل نبوه صده جمله گویی از ایشان
ذکر کرد از دلائل عظیمه و در وقت حکم متوجه زندان بود از تر تعب و تبسم او سوال کرد در گفت نه ما شهادت کثیره داد که کردید
که من انکار نمیکنم و لا شامعتت نشد که از قطع و اسطخ و اوصح و آخر است پرسید آن چه بر نوبت گفت آن تصدیق حضرت

ایضا همین است رسول خدا را اطاعت است بر او زیرا که بر او زمین جامع است جامع خبر را و جامع شرف و کمال و فضل و سعادت
 بلکه از چشمه کافور فضایل و مناقب و صفات و خصال و سیله بار عالمیان بر او بر و نهد گشت و از کار آن مخصوص که در آینده خدا او را
 بان از امور لا یوتیة و کسرا بر او تیره آید و خواص ملکوتی و فضل و سوا شده و خلق خدا سارفت و انوار علم و حکمت پس بقید حق او رسول خدا را
 عالم و عارف ترین حقیقت است و تعالی رسول خدا را رسیده اند پس این در حقیقت سرسبب است از سراسر صدیق که بر وفاروق عظیم بود و او پس هر که او را
 مشتاق خدا و رسول و راجع است و هر که او را مشتاق خدا و رسول است و از آن بیخیزد و از آن بیخیزد یعنی از سراسر اولی که فرمود چنانست حال
 و تیکه ذکر میکنند هر دیر که در نزد خدا او را نزدی که است مثل نزلت من و تعالیم مثل مقام من که پیغمبری ای بر عمر بر سینه علی از
 نزلت روح است از سبب و نزلت نجات از بدن و نزلت نور است از نور و نزلت بر است از سبب و نزلت نجات از دست از این ای پیغمبر که
 عیلا دوست دارد و هر که دوست داشته هر که مراد دوست دارد و حقیق خدا را دوست داشته و هر که عیلا دشمن دارد و مراد دشمن داشته
 و هر که مراد دشمن داشته حقیق خدا را دشمن داشته و هر که خدا را دشمن داشته و مراد دشمن داشته و هر که عیلا دوست دارد و مراد
 از دنیا نیز بود تا می شود از کور و میخورد از کور طرب و مکان خود را در بهشت می پسندد و هر که عیلا دوست دارد و سکران شده
 مرک با آسان و میرا و باغی از باغهای بهشت می شود و عطا می فرماید تعالی با او بر عضوی یک جزو به دشمنی است و نزار از قبل
 بیستاد و هر که عیلا شناسد و دوست دارد خدا ملک الموت را میوی او می رسد چنانکه بر بنیاد پیوسته و از آن جوان گیر و سکر او را بد
 که دانه و در قمر او بهشت می رسد و در وقت است باروی سلیقه بهشت می رسد مثل نقیض هر کس که از چشم آگاه بشد هر که عیلا دوست دارد
 خدا او را سبب کند در زیر سایه عرش و طریقه جمع میکند او را از فرغ روز نیست هر که عیلا دوست دارد خدا حسنت او را قبول و در بهشت
 که در آگاه بشد هر که عیلا دوست دارد و سبب می شود پس این همه و هر که عیلا دوست دارد و سبب می شود که گرامت که است می شود که در آن وقت
 کتاب بخت هم انفاژون و کشتی علی هم انفاژون و سبب که در صراط مثل برق چطف و هر که عیلا دوست دارد و شمشیر و سبب می شود
 و بر این میزان نصب می شود و در آن وقت بهشت برای او مستوح که در هر که عیلا دوست دارد و سبب می شود در دوی او طایفه با او مصافحه
 میکنند و در او احببند او را از نایت نمی بیند و فرموده هر که در دوستی علی پدید می آید و هم بهشت هر که عیلا دوست دارد از نایت
 و خدا در است هر که از آن در داخل شود از نایت می آید و آن حبس نیست و عطا می کند تعالی با او به هر که که در جسد او به هر که
 که در بدن او است شری در بهشت ای پیغمبر آگاه بشد که عیلا سبب صحت است نام تعین و طیفه من بر خلق تا ما و پر غریب است یعنی آنکه
 و عایش طاعت من و مقررش حرفت نیست ای پیغمبر تمیز شد که مراد این پیغمبری سموت که در سینه هر گاه احدی از شما که همای خود
 جنت نماید در میان کن و خدا را هزار سال عبادت نماید بعد از آن هزار سال در سبب که روز را روز بگرد و شبها تمام
 او را به پری زمین طایفه و نفاق نماید او را و بنده خدا او را غیب شد و آنها را از او با بعد از این خبر گیر او را در میان خدا و مرده شهید که
 باشند بعد از آن طایفه خدا را در روز قیامت در سبب که عیلا دشمن دارد خدا عبادت و حسان او را قبول میکنند او را با عایش
 در پیش میانند و از زبان کاران می گوید و احدی است و از آنجا معلوم شود ایضاً استی از سراسر قول رسول خدا در خبر کعب بن عیاض فرمود
 ان لعلی نورین نور فی السماء و نور فی الارض من منسک بنور من انما دخل الجنة و من اخطاها دخل النار و ما کسک الله و لیتا الا وقد دعا الی و لا یبذ علی طائفا او کفارها سمب لحدیث
 یعنی عیلا دوست یک نور در آسمان و یک نور در زمین هر که متکفاید بیک نوری از آنها داخل بهشت می گردد و کفار و کفار
 نماید از آن و نور داخلش می شود و هیچ ولی بهوش نکرده که دعوت نموده بولایه عیلا خواهد طایفه باشد و خواه کاره
 و ستر قول او ایضا که فرمود یا علی تو تقدم فی نایه کفار و از تو خلف فی نایه کفار تو از خداستی در میان بنده کن او و حج آدمی بر کاش
 و شمشیر خداستی بر دشمنان او و دارش علوم سپاه آدمی تو کلمه علیی خدا و آیت کبری اوئی و قبول میکنند خدا ایما را که بولایت
 و بعضی از سراسر قول و ایضا که فرمود یا علی تو وجه طایفه منی امر تو امر من دینی تو نبی منست قسم بکجه امر جنت سموت که در بهترین
 خلق که شد بر سبب که تو وجه خداستی بر خلق و این اوئی بر جمعی او و طایفه آدمی بر سبب کلان او مولای هر مسلم و ام کلثوم و شوای هر
 هستی و بسبب ولایت تو است من هر چه در شد و بعد از آن تو که دید طایفه مخالفین از آن امت نور شد و به سبب که خلفا بعد از
 من و از آنجا تو اول شایسته ای و هم از آنجا تو هم عمل است بر چه چاقی که تو می کند خدا با و مشارق و مغارب را که بیکدیگر می
 در طایفه که در هر چه استیاده و نور آن فردان و فریادش بلند و حمارت آن شد بر سرش و تو را نام او را از آنکه ده پس چشم بویس که

خداوند که مرا بر سبک کرده بود پس با کراهت و با عجز این کبوتر را که در آنجا نشسته بود به من هدیه داد و فرمود که این کبوتر را بخور و گوشت آن را بخور
 یکی از آن کبوترها که من از آنجا بر آوردم و آنرا در آنجا که من از آنجا آوردم و آنرا در آنجا که من از آنجا آوردم و آنرا در آنجا که من از آنجا آوردم
 ائمه السالین رحمة الله علی المؤمنین و المؤمنات و اهل السماوات و الارضین و لولا اننا لم نخلق اهلها
 و لولا اننا لم نخلق اهلها و لولا اننا لم نخلق اهلها و لولا اننا لم نخلق اهلها و لولا اننا لم نخلق اهلها
 یعنی ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود
 کرات و مراتب آن که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود
 از هر دو فرود نیاید همین فضل است از مجموع من حیث المجموع است این بسیار نیست با آنچه از رسول خدا نقل شده الا ان الله
 خلق باة الف بکرمه و اربعه عَشْرَ الف نوحه و انا اگر چه که ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود
 به ثمرین الف و صحت علی اکرمهم و افضلهم عند الله الا ان الله بعثنا ناسا و جوهرا ثم نور علی
 اکرامهم من نور علمهم ثبات من نور فضل عرش الرحمن منزلة الکتاب و النبوة و من له الشهادة و
 لیه الشهادة فقال لعل انما هم با رسول الله فقال انما هم با رسول الله فقال انما هم با رسول الله فقال انما هم با رسول الله
 یعنی اگر چه که ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود
 چهار روز از آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود
 می نشینند از آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود
 نیست و در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود
 دست مبارک خود را بر کتف من نهاده و گفت من و تو هر دو یک نفریم و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود
 و او را از او حقیقتی که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود
 شش فصل است از سلسله اوصیاء انا که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود
 تسلسل کرد پس امر او را در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود
 و آقا محمد عزا این دو شخصیت را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود
 گناه این دو نایب بود در دعوت اهل کوفه سوسی که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود
 و در احوال صادق و حال ستمه ایشان که ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود
 و سرعت حاجت و دعای ایشان در حق قائل آنها میداند که جوانهای اولاد اسپطاب و طحال ایشان در میان آنها سینه مرصوفه و طحال
 عمرانیه از بیس می شود با آنها ما دعای ایشان طحال آنها شده اند پس بر احوال و حال و سیرت و طریقه ایشان هدایت می آید عرفاء حکما
 و علماء فضلا و پران و جوانان ایشان در روی زمین نامشکل و شریفیت پس عامی ایشان در دعوت مولای خود و مولای عالم
 بسبب کفایت در ملامت و در ندای او در ذر اول و علم ارواح که فرمود ای غضبه ائمه و عترت نبویه و طحال علوی سکینه شما آنچه
 من خواهم کرد و آیتها را بچشمیت کفایت بیا آنکه می بیند که کافر از حق قائلین و در طحال طاهرین بر سر شریف ایتنا را در توره آ
 خود که هست چنانکه که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود و ما را که در آنجا نشسته بود
 در وقت سعادت از مال این موی که گفت مریدان ما دیدیم که بر سر یوسف حسین را در توره اسپ خود که کشته بود و سینه دو گوش من و
 میزنود که دردی در جگر مرا فرود اندازد میان گوشت و استخوان تو و بگردان ترا آیه و کفر قاری غضب پس آن ملعون دانه
 خود را پس کرده و متصل نرسد بار که هر دو تا ساکت شد گفت دیدم که آن ملعون از دست تحت را آوردن کشتن او را پاره پاره
 که در پیش سکه حاجت در پیشگاه رزق بود هر وقت که کقطعه از او جدا میکرد و میسوزید میسوزید و خش میکرد و چون آن میاید دوباره می بریزد
 تا استخوانهاش میخورد از گوشت تا بعد از آن هر که در محال او را قطع کرد پس آمد خدمت مختار خود دوم ما و فعل آن ملعون و آنکه از آن
 بر شریف شیده بودم الا بعد از آن که تمامین بعد از آن قطع نمادند و تو چرا که حاجت است که بر این و طفل منطوق همین است زمانت
 قبر ایشان و قبر آن و آنان قبرتای در مکان هر وقت یعنی نزدیک فرات نزد فریشت است و کعبیت خود را نهاد در آن مکان
 اگر چه از امور است که در خصوص آنها رسیده ایم بروایتی که بعد از آنکه تمام و قطع کامل مگر ایستاد بود آن قبر ایشان در آن مکان از قبرتای

که اجماع طایفه امامیه برست و تحقیق است گفته به عمل متطافه اینکد کامل صغلاء از کرده فتناء محمدین و کرده محبتین از اهل شایسته
انکار از قصه بجبهه زیارت ایشان و آن آنچه در مجلس سابق مقدم نمودیم در راه این صاحب کتاب مفتاح آنچه از قاصد که در مجلس
اقاده میکند که ایشان را در وقت شهادت پریشان عمل رسانیدند و در نزد پر خودشان مدفونند که همیشه آن روایت از شدت
در ساراه طایفه است مگر اینکه تاویل شود بطریقیکه مخالف باشد با علم باطنند مجلس چهارم از کبر عبادت او در راه شهادت
وقایع در توجیه حضرت حسین را که تار سیدین که بلا تقدومت عین لیت صیفا نقد منقذ قلب العارضا و طافط طائفه طریقت
و کلیبوا السواد لم یتم و کانت تلبسها تم ثناء بسبب کان خیر الکنین یعنی تحقیق چشمهای بیت آنکه کرام اشکباری که در اثر
برای فقر کشتن آرزوی قلبی عارفان و طواف کرد طواف کنندگان است مثل طواف نهم برده و تنگدستی سیه پوشیده و لطف و
بیمند و سبک میان مرثیه خواندن بود بر سبب که بهترین عبادت کنندگان بود و عمره که در نه بنوشه فرین که این سنگ حکم که در جنب جاری
بینا سینه سخود که در عمارت کان و در حصار دهر جان ذریعہ خرقه مقدوم کردیم در این سفر فکر اتمم بیت عزت و بلده این مخلوق کردیم در این پناه
از آن پاره و حصار حمایت کنندگان و طریقی را و در ارتقا و کفحه خروج سلم این عقل در کوفه روز شنبه ششم ذی قحطه ششم جمعه بود
و قتلش در چهارشنبه ششم ذی قحطه بود و توجیه حسین از آنکه بوسی عراق در روز خروج مسلم بود و کوفه دست گذاشتند که با جمعی از اهل
و بصره علامه بر اهل بیت و دوستان اجتماع نموده بود و توجیه حضرت حسین را داده توجیه بوسی عراق خود بیت را طواف و ست
پایین و صفاد مودع با آورد و از اجماع در آمده محل کرده و پنج خود رسیدل عمده نمودند زیرا که انام حج ملکتند و چنانکه اینکد ایوان
کوفه بوسی بزیان این عادی غیر مستقیم بر دین بد در تنگدستی بیاد است بگرد با اهل و اولاد و تنگدستی با او بود که شعیان و فرسخم با و رسیده بود
از جهت بیرون شدن او در روز خروج مسلم بنا بر آنکه که دیدم و در حجت آورده که در شب تین از اجماع خود بیرون شده و حج خود رسیده
بیشتر مفروضه کرده زیرا که ممکن شد از انام حج از جهت رسیدن از آنیکه با او بطش و شدت تنگی و جهلین بود که زیاده ایست و در راه
بسیار عظیم فرستاده و الا امر موسم و میر تالی حاج کرده و با و و حیت نموده بود که حسین را در حقیقت پروردگار ممکن شود بیکد او در اهل رسانیم
این عین سفره دار شعیان بنی امیه در میان حاجت دخل کرده و ایشان را بوقبل حسین کرد و دیکه حسین از امانت حسین است و محفل شد و حج
شعبه مفروضه بدل کرد و در موقوف نقل کرده از آنکه انوار اقدی و زیارت این صاحب سبکو نیک طاقت کردیم حسین را قبل از نهدن شدن
بوسی عراق سه روز پیش خبر دادیم با وضف مردم در کوفه و تنگدستی قلب و توجیه ایشان خبر دادست پس شاره نمودیست خود بوسی
اسحان در دای آن گشاده شد و جمع از ملا که نازل گشت که غیر از فدا اصدی عدد آنها را اینست پس فرمود اگر تعارض شیاء و حوط
جبری بود هر چه پیشین قاطع میکردیم پس بجز حقین میدیم اینکه مصرع ده جای امانت دن و صاحب من اینجا اهدی ایشان کیان بگوید
یافت مگر سپر معال و در حجت نقل کرده که محمد بن حنیفه و تنگدستی خبر داشتند برادرش حسین از آنکه حاجت داد اده عراق نموده و پیش روشی
آب بود که در صورت و کریش میفرمود و تنگدستی مثل باران در طشت میرفت تا فاشا مهادا کرده بوسی برادرش حسین رفت
و در صوا حق عرفه آورده و تنگدستی خبر فرقی بین بوسی عراق با و رسیده در پیش روشی شدی بود که در صورت کفایت آنقدر که کرد کطشت از آن
چشمش پرگشت و زیاده کرده در کتا به تیر المذاب زیرا که بعد از آنکه گود و جینا و ضیفه آگین اول بقیع فی الخلیفه که در شکان
و پناه با تاملنکان و در موقوفت که محمد بن حنیفه در مالتش که حضرت لرا ذه خروج از کوفه نموده بود خدمت آنحضرت آمده و پیش حاکم
ای برادر تحقیق شفقت خدایا که در آنست پسر برادرش و دیگر هم حال در مثل حال که شکان باشد اگر صلاح بی اقامت فرمایند زیرا که توعزیزین
کاستی که در هم شدند و بزرگترین نیای کفایتی برادرش هم بر این جوید در صوم حسیله ناید و شام نیکک سبب اوجیح شود حجتین
بیت چتر خیر عرض کرد که از این طریق بر بچین بعضی اطراف صحرا زیرا که توبرگترین مردم توی بودند و قادر نشود بر تود و در حجت نقل کرده
که حضرت حسین فرمود قسم بکنای برادر هرگاه در کتبی حیوان از حیوانات زمین بوده بشم هر آینه مرا خارج میکنند و میکنید بعد از آن فرمود
ای برادر در آنچه تو گفته نظر میکنم و در موقوف گفته چون صبح شد حسین کوچ کرد و در حضور خبر داشتند آمده زانام تا آنحضرت که در عرض کرد
ای برادر ایمن و عد که روی نظر در آنچه تو سؤال کرده بودم فرمود بی رسید پس چیز ترا باعث کردی بر طریق بر این نقل فرمود بعد از آنکه
از تو معارف کردم دیدم رسول خدا را که فرمود اخی حسین حاجت و بیرون شو زیرا که خدا خواهد تر مقبول پذیرد محمد این حقیقت گفت آنکه در آن
ایسه را چون بی عرض کرد و حمل زانام فرمود در این حالت بسبب صفت فرمود ای برادر تحقیق بگویم من فرمود که خدا در عالم خود است و مبارک است
و نویل بنده و آنهم از من معارف میکنند و سبب زانام هم من است در این حقیقت که بر شکر می فرمودی نموده گفت ای برادر ترا که اسپرم دم

و در روز پنجشنبه در کوفه که حضرت حسین را در کوفه کشته شد و در روز شنبه در کوفه کشته شد و در روز شنبه در کوفه کشته شد

روایت کرد که در آن شب که در آن روز از آن کتب خود خواند میباید از آن کتابت مناقب از چهار این عهد است و شکی که حسین بن علی عهده کرد
 بر خراج شدن بسوی عراق آمدند و در عرض کردم تو پسر رسول خدا هستی و یک از ذر ذرات او ای صلاح نمی نم مگر اینکه مصاحبه با تو باشد
 برادرت مصاحبه کرد و زیرا که او سوتی و رشید بود فرمود ای جابر برادرم ایضا با محمد ادر سوس کرد و من نیز با محمد ادر سوس میکنم آیا میخواه
 که شاکه بپریم بر این رسول خدا و علی و برادرم حسن را الآن بعد از آن دیدم که در آسمان گشاده شد رسول خدا و علی و حسن و حمزه و جعفر در زمین
 مستقر شدند پیش من بر منو استم در آن شب که خائف و ترسان بودم رسول خدا این فرمود ای جابر آیا تو کفتم در آن حسین قبل حسین مومن نموی یا نه
 بر آن خود مسلم باشی و حضرت علی ایضا در مکان معویه و زید و عثمان بن عفان و ادر این عرض کردم یا رسول الله پس ای خود را زمین زید زمین
 نشنید که دیر در اینجا هر شد و شکاکت کردید بعد از آن که در پیش من گفت زینب گفت که دیدم و محبت در این شکافه شد دیدم زید
 بگفتند آنها آنها در آنجا که معقول بود در آنجا که معویه و زید و معقول بود با آنها مرد و شیطان پس ایشان شدیدترین
 اهل آتش بودند از حیث عذاب بعد از آن فرمود رسول خدا پس کن سر خود را بلند کرده دیدم در آسمان گشاده شد و پشت از
 بالای آسمان بعد از آن رسول خدا او را که با او بودند آسمان خود فرود زد و شکی در او آسینا دیدم فرمود که ای پسر من منی تو حسین بن رسول
 نمودم منی شدی دیدم پیش ترا که در آن شب گشت بعد رسول خدا بر من نظر کرد و از آنجا دست حسین را گرفت و برای این پسر من دست در
 اینجا پس مرا و با او گذار و شک کن مومن شو جابر گفت که در پیش چشمهای من که ندیدم آنچه که کفتم از رسول خدا و در بر الهی است که در
 که خارج شدی از آن سال ششم و شکی که بستان بنی عامر رسید فلان نمود فرزندش محمد ادر و در رویه بود عرض کرد یا رسول الله
 چیز ترا بعد از آن که گشت با من فرمود اگر قبل یکم مردم میگردند خبر داده مرا از آنجا پرسیدت گفت که آنم قتل او را شکی که لب ایشان با تو
 و همیشه ای ایشان خبر تو بانه ایست هر جهت کن این رسول الله فرمود ای فرزند من شکی که آنچه طاعت شیطان را بخورد لازم کرد
 و اطاعت خدا ترک و اظهارنا نمودند از زمین حدود خدا را باطل کرده و شراب خمر میکنند و دست درازی با اموال فقرا
 و مسکین کرده اند من اولی و بهتر کنانم که نبصره دین خدا و هزاره او اظهار دین و جهاد در راه او قائم شد چه شکی که کفر خدا
 بلند شد پس فرزند من گفت خدا ترا باز و دست بر آن بعد از آن و مفارقت نمود و در وقت نقل کرده از آنجا عیسی میکوی دیدم
 قبل از این که بسوی عراق میفرستید در باب کعبه در آنجا که دست جبرئیل در دست او بود و جبرئیل ندا میکرد که بیاید بسوی محبت خدا
 عزوجل و بر این عیسی شد و فرمود در ترک آسینا را پس گفت اصحاب حسین مردی را نهی و مردی را از این میکنند می شناسم آنها را
 ایشان قبل از حضور ایشان محمد این گفت که اصحاب حضرت زینب مکتوبت با سهامی ایشان و نامهای پریشان و در آنجا
 گفته بسیار شد بر او کتب و سبیل میگفتند که اگر بسوی آن شریف نیوری گناه کاری زیرا که همین حق موجود و جانزند و خون منی از قلم
 که در حق زینب که تو اصل عمود و اصل معدن او هستی پس آن حضرت عزم رفتن فرمود عبدالمطلب عیسی آمد عرض کرد ای پسر عمم بر شکی که اهل کوفه قوم
 حیلندانه تفرقه گشته و مراد ترا خوا کرده بزرگه با زده و یک سهامی او را کنده بر دشمنان تسلیم کردند فرمود ای پسر عمم این کتب و سبیل نشنید
 و محقق و جب گشته من اجابت ایشان پس عبدالله که سبب حق جان او در شد و گفت و سپینه و ذکر کرد و معودی که پسر عیسی است و گفت
 اگر از اقامت که قبر بر و زمین فرود که در آنجا گوشه نشینی است و ما نیز در آنجا اخوان و نصارت بسوی اهل کوفه هر گاه ای محمد ادر این
 کرده و کوفه را بسوی تسلیم نمودند بسوی ایشان ترغیب بر زیرا که اگر امروز با نجاست روی من طر جمع میم بر تو ایشان و اگر سخن من نشنید
 نماند اهل او لا خود را در آنجا بگذار و با ترا بخود بر قسم بخدا میترسم ترک میکنند چنانکه عثمان از شد و اهل و عیاش او نظر میکردند و شکی از آن
 با شکی گشت محزون کردید از جهت و کشتن او و کسیت و گفت و اسفا حسین و ادری گفته و شکی که بر عهد آسینا بر رسید که حسین
 عزم کرد که خدمت آن حضرت و خشنده عرض کرد پر نفسم فدای تو باد یا رسول الله از جد تو گوارت شنیدم که میفرمود مرا با
 دنیا چکار و دنیا را با من چکار و تو قطعه هستی از او و ریخته او بی و سید جوانان اهل شتی و این بر زید پیش ضلالت و انگیست که از آن
 می شنوند زینبیکه با تو مقاد فرود از آنجا جمع میم چون در بر رفتن هم را در میان چشمش را بوسید و گفت ترا بجا که در شکی
 بر عبدالله این زینب عزم آن حضرت رسید آمده عرض کرد یا رسول الله اگر در اینجا اقامت نماند شاید ضعیف تو ما را هدایت کرده
 ترا بپشت تا چشم زینب که تو ترا داری از زید که حق و جور را آشکار میکند و من میترسم که خراج شوی عهد و امان و قرابت را در باره تو
 مراعات نکنند و در کوفه گفته که عبدالله این عیسی و عبدالله این زینب خدمت آن حضرت آمده اقامت را اشاره کردند فرمود
 که بفرم خدا مرا با منی فرموده رفتی تنم بر عیسی پروردگار در آنجا که میگفت و سپینه بعد عبدالله این عیسی آمده است که با اهل ضلالت

مصاحف غایب و اورا ازین نقل نیرس با و کشت با عبد الرحمن گایه نسته که از خوارمی و سستی زیاست انیکه سربار کیکی این زکریا را دیده
فرستد بیوی راز از زکنت گنگان بچسبند و میان طویح صبح طلوع قنابینقا و غیره میکشند بعد از آن می نشینند در بازارهای خود و میوه
سبزه که گویند که چیزی نمرد که نامین صحتی که در بصر و هضاب ایشان بلکه اخذ کرده ایشان را بعد از آن مثل اخذ عزیز صاحب نظام ستر از خدا
یا با عبد الرحمن ترک کل از بصره مرآتیا میکشند و در بیت شده که آنحضرت و سبیکه عنتم کردیم و آن مدعا بیوی عراق استیاد در حاکم خطبه
کشد که و تا به بلخ و قوه آلاجه و صبح استیاد رسول و نوشته شده مرکب بر او لاد آدم محل قنابینقا و ده زن جوان چه شتاق کردیم و مراد سبک
خودش مثل این خوب بوسه و خبر داده اند مصرعی را که با و ملاقات خواهیم کرد که میانی هم که نماند آنرا که کان با نماند پاره پاره سبکند درین
وادیس و کربلا میکشند ازین روده های خود را از جهت خوف و ترس و زبان خود را از جهت که سبک ضایع نیست از روی که بقل نوشته شده
راضی شده است خدا رضای اهل بیت بر سبکیم بر بلا و او کامل میدهد ابر صبار از اخطی میشود از روی خود آثار و بود او بلکه جمع میشود
با او در باغ بهشت روشن میشود چشم او با آنها و بفرمود ایشان و عده او هر که جان خود را در راه او بذل کند و حقینا عایش خود را بر
ملاقات خدا پس با کوی غایب که من کوچ خواهیم کرد در صبح انشاء الله و در ارشاد در دیت کرده از فرزدق است که گفت در سال
از بصره با ما در خود کج میفرستم و سبک و داخل صدم شدم حسین را ملاقات کردم در سبک از یک پروانه کرده و با او بود و شیر و سپر با رسیدیم
که این قطار از برای کیت کفنه برای سبک است پس آمد بر او حلا کردیم و گفتیم خدا سوال و از روی ترا عطا نماید پر و مادرم فدای تو باد
چیز تر خلیل و آتش از حج فرمود هر که هست سبک کردم هر میکشند بعد از آن فرمود کوی کفتم مردی قسم از عرب قسم کجا زبانه از این زمین
بغیش نکرد بعد از آن قسم بود از مردم که درین توانم بخرم کفتم میرا سوال کردی قلوب مردم باست و سبک شای بصره تو قض
اگرستان زل میشود و میکشند خدا آنچه میخواهد پس گفت راست کفتم برای خداست امر و در هر روز او در شایست هر گاه زل شود
بگو یاد دست میدارم پس سبکیم خدا را بر نهتهای او و او استعانت بر او است که در هر گاه جلیل شود قضا در زل رسید پس در هر روز
یستاد حق و طریقه او دعوی باشد کفتم بجا خدا برساند تا آنچه دوست داری و کفایت کند بر تو از آنچه میترسی و سوال کردم از او از
و جانتا پس خبر داد من از آنها و مرکب خود حرکت داد و گفت سلام علیک بعد از یکدیگر بگردیدیم و سبک حسین از کجا حاج شد عرض نمود
که این سبک این عاص و با او بود و جماعتی که پیش از امر این سعد سوی او فرستاده بود پس با و کفتم برگردی کوی آنحضرت با کرد و کفتم
دو گروه تدافع نموده تا زبانه مار حرکت آوردند حسین و عایش ایشان اشاع نمودند اشاع قوی و از این باین زیادت نقل شده که
گفت و رفت بر طریق خود پس با و بدادرت نمودند کفتم حسین یا از خدا ترس خارج قوی از میان جاعت و ثمره سبک از این دنیا
است پس فرمود تا کفتم حکم انتم ریون قائلان اما بر منی قائلان و در تبرک الذاب آورده و سبک حصص حسین حاج شد عید پس این
با و رسید و کفتم یا عبد الله کجای روی فدای تو شوم صد کنی ز اهل کوه و حیدر اشیا زبانه بر او برادش ذکر کرده بعد از آن
در هم اقامت کن زیرا که نزلای عربیستی و اعراض میکنند از تو صدی و مردم از هر جانب ترا قصد میکنند کفتم خدا اگر بچسبند عظیم
چکند اصدرا بعد از تو هر چه میکنند پس گفت یا عبد الله آیا شایه نیاز از زکنت بجهت هم در حق مردن او است
از زکات در باطل بر نه چماد زبانه در خصوص این زوار است از جهاد و سبکین و در عوالم در کتاب تاریخ از زبانه نقل کرده که سبک
خود از روی بیست گفت حج کردم شما و بیعتت را در بر ختم در این شما و نظرم بخیم با افاد بسوی آسمان زبانه حق پان تین آن
رسیده کفتم این نیمه تا از برای کیت کفتم از برای حسین پرسیدم پیر علی و کفتم کفتم کفتم آورد که ام یک از اینها کفتم در
آن نیمه پس به سوزفته دیدم حسین بر زخمی تکیه کرده در پیش رویش ناگفته است میخوانم پس بر او سلام داد و عهده کردم چه رو مادرم
تو با و چه چیز ترا در این حجر که زرع و توشه اندازد نازل کرده کفتم بر سبک اینها را میترسند و این نامه های اهل کوفه است و است
قابل مند و سبکیم زیرا که دند و کفتم سبکیم بجهت حج مکر سبکیم صدمت آنرا که زبانه بموش سبکیم دانه خدا بسوی ایشان کبریا که آنها را
یکتا تا ذلیل ترین است میشوند و از غنا و طراح ابون جهم راه است کرده که ملاقات کردم حسین در سبکیم تو را برای اهل خود
کفتم که کرده بودم عرض کردم مغرور کند تو را اهل کوفه ختم کند هر گاه داخل کوفه توی رسکینند و این مردم کوفه زبانه هر گاه بجز عظیم
که دوش با جماعت نازل شود بر او که او کوه بلند است و در آن با هر که خوانی رسیده و افوا هم و غیره من قاصد سبکیم پس
ایشان منع میکنند تا اگاه سبک اقامت غایب کفتم در میان من و قوم موعدی است فحی اغت ایش ترا ناخوش میدارم هر گاه
خدا از ما دفع نماید پس از قدیم بر ما نام کرده است و اگر سبکیم آنچه بزرگ است پس سبکیم را و شهادت است انشاء الله بعد از آن

تو شکر اجل که دم سویی اهل خود و با مو حسنه تبار از اجمیت نمودم و حاج شده سپس با او داده نمودم پس با قرآن بر زمین رسید و طبعش
 حیس با این خبر داد پس گفتم در رهوف آورده بعد از آن حضرت تشریف آوردند و یکشنبه بنحیم و در آنجا قافله ملاقات کرد که پی
 بار کرده بودند که بکیران ری آن جبری عامل من بریزد این جو میفرستاد حضرت هریر را اخذ کرد زیرا که حکم امیر سلیمان ابو بود و صاحب شکر
 گفت بکه دوست دارد و با سویی عراق برود کرایه او رسیدیم و جهت از او خوب بود و اینم و هر که مفارقت با او دست دارد
 کرایه او رسیدیم بقدر آنچه قطع راه کرده قومی او رفتند و قومی استماع نمودند از بعضی اخبار میفرمود که آنحضرت از کعبه بر نیامده و از
 سوی که فواج شد او محض گفت و بتیکه مسلم معتدل تر شد خبر او قطع شد آنسین پس آنحضرت این سبب خطر آب شد بخود اهل بیت
 و دوستان خود رجوع کرد و خبر داد ایشان آنچه را که در قلب خود حسس نموده بود و بسیار امر کرد و بگویند سویی مینه پس بار بار برتران
 بستند و در پیش روی و پروان شدند در حالتیکه میسر میکردند سویی مینه بعد از آن حضرت بقبر رسوخدا آمده اور هر گرفت و دست
 کریت و نجواب رفت و در عالم رویا رسوخدا را دید میفرمود یا دلای الوعاء الوعاء لعل یعنی نور دیده سرعت کن که پروردار و راد
 و جدات خدیگه کبری همیشه تا تو از مبادرت کن سویی پس آنحضرت از خواب بیدار شد در حالتیکه گریان و حزین بود از چه شوق ملاقات
 رسوخدا آمدند ز برادرش محمدان خیفه دستیکه او پیش بود آنچه در خواب دیده بود با او نقل کرد و کریت عرض گمادی برادرش خواهی چکنی
 فرمودار آه کوچ که دام سویی عراق که از برای سیرت علم این معتدل در خطایم محمد خیفه عرض کرد از تو سوال میکنم بقی جدت محمد که از مردم صد خود
 مفارقت کنی زیرا که در آن برای تو احوال کیره است حضرت فرمود یا بیه بروم محمدان خیفه عرض کرد قسم بخدا فراق تو هرگز نایکند
 در مانع نیست از رفتن با تو که شدت مرض و عدم قدرت بریکه قائم بشیر و کعب نیزه را قبض نمایم بخدمت بعد از تو ابد از خاک نشویم بعد از
 کریت تخفش نمود و دستیکه حال آنحضرت ای برادر ترا بخدا امانت سپردم و حسین او را وداع کرد و در فواج حسینه آورده پس
 حسین بر این عیبت شهادت کرده فرمود چه سیکوئی در حق تو سیکه خارج و پروان کردیم میرد قمر خیم خود را از وطن و خانه و محرم کیش و اورا
 خائف و ترسان که شد دستیکه مستقر فرمود در قراری و میل نیکند بر پیشانی او ده بند کشتن و بختن خون در او در حالتیکه چند چیز را
 شریک نماده و کبریا ترک شده و کناهی را که در این عیبت عرض کرد فدای تو شوم اگر لایقستی از شریک کاتب که در اهل اهل خود را
 فرمود ای سیرت بتیکه رسوخدا را در خواب دیده و مرا امر بردی تا که کرده قدرت بر خلاف آن ندارم و ای سیرت بتیکه ایشان
 و دایع رسوخدا اینده و ظاهر جمع تیم بر ایشان از اهل و آنسین از من مفارقت میکنند پس این عیبت از عیبت خود گوید و کوبوده شدند
 که سیکفت ای بن جیاس اشاره بنیامین شیخ و مولای که ما را در اینجا گذاشته شما برو و قسم بخدا نخواهد شد بلکه زنده می شویم با او و میم با او آیا
 روزگار بایه گذاشته است برای ما چیز از این عیبت کزید می شدیدی نمود که گفت دشوار است بر من فراق تو ای سیرت بعد از آن روز
 که در حسین و هاشم رجوع که تصدیق باینه نموده حسین فرمود میهات میهات ای سیرت بتیکه قوم من یکند از ما و طلب میکنند
 ما در هر جایتم تا این شایعیت نماید بکرامت میکنند هم چند ابرگاه در شینا حیوانات بهم برآیند پروان آورده میکنند و تا که در کسند بر ما
 چنانکه میبودی و ذکر دزد در روئنه و دستیکه من خواهم رفت در امر رسوخدا بکاینکه امر کرده انا لکمه و انا لکمه و انا لکمه و حسین از
 مدینه فمائل شد بزوات محرق و نوشت بر او عبادتینا جعفران مطالب با و سپر خود خون و مهر کتاب سیکفت در آن سیم تمام آن سیم
 آه بعد دستیکه من از تو سوال میکنم بخدا دستیکه در کتاب من نظر کردی بر کردی زیرا که من تیرم از طریقیکه متوجه شده آن از لاک تو با لاک اهل بیت تو
 در آن داگر تو لاک شوی در آن روز من عیبت میبود زیرا که تو علم برایت طلب گنسلگان و امید تو من سنی پس نقل کن در وقت زیرا که من
 در اثر کتاب خودتم و تلام و عبادت سویی هر سعد رفت و سوال کرد که حسین امان بنویسد و امید در ظاهر بلکه در حقیقت سیرت پس عرض
 سویی آنحضرت کتاب نوشت و امید دار که در این اورد و بعد از جمع ادر انفس او در آن نمود او را با برادر خود حجابه بن سعد و لاجت شد با و حجابه
 این حجره و سپر خود و نامه بجزرت داده و سبی در حقیقت نمود حضرت فرمود که در خواب رسوخدا را دیدم و هر که در هر کجری که جاری کنند
 او ستم پرسیدند که آن رویا چه چیز است فرمود خبر نامه ام در اجدی و نقل خوانم که در جوی تا بخدای عزوجل ملاقات نمایم و سیکه با یوس
 کردید از عبادتینا جعفران هر که که سپر خود خون و مهر در خدمت حسین باشند و خود با یکدیگر سید سویی که رجوع کرد و در امانه صدق است
 چون عبادتینا جعفران هر که در وقت اور شنید بر مرکب خود سوار شده از عیبت او وقت تا او را در نزل درک نمود و گفت کجای روی این روی
 فرمود سویی عراق عرض کرد سکت کیش بجزم قدر خود بر کرد حسین با نمود چون سیرت دید که قولی غیر بر عرض کرد یا با جده سید کت از برای
 من موضعی را که رسوخدا از آنجا میسید حسین مینه خود را کتو و سپر سده و ده او با کوسید و کویک و گفت ترا بکده سیرت با عیبت

زیرا که تو در این سفر معقول خواهی گشت و در ارشاد آورده که حضرت فرمود که در بسوی جنی من کرده تا بذات عرق نازل شد و در خوف گفته که پیشین
غالب از طرف عراق رسیده از او از اهل عراق سوال کرد گفت که شما قتلور با بنو و شمشیر را با بنی امیه پس فرمود است گفته بود که سید که
خدا میکند آنچه را میخواهد و حکم میکند آنچه را که اراده نماید و از محمد بن حطاب نقل شده که خبر رسید بن عتبه امیر مدینه رسیده که حسین بسوی عربی
توجه فرمود پس این یاد نوشت که حسین متوجه عراق است و او بی نهایت و ختر سوخته است خذری از آنجا که بی دارد نماند حرکت آوردی پس فرمود
خود او را در این دنیا ای دن که شکست او چیزی و نشود و حکایت از عتبه و عتبه ابی اسد که ایست گفت بن زیاد برکت ابی اسد نکند
و در ارشاد گفت و متیکه بن زیاد رسیده که حسین از کوفه تفرقه فرمود و حسین بن مهران که صاحب امران ابو ذر فرستاد تا در راه رسید تا نازل
و شکر را با پیوسته چنان و پیوسته قطعاً این نظم در وقت داد و در این گفت این چنین را زده عراق کرده ابو مخنف گفته حسین را چنان
سوار رسید که ده برهه از کوفه که نزدیک قطعاً است فرستاد و عمر ابان را از او پرسش فرستاد و در وقت بعد از آن رفت و در عقبه
نازل شد و در وقت که در آنجا رسید و در این گذشته نوم بعد بیدار شده گفت تا تقی را دیدم که میگوید است بر عتبه و عتبه که شما را
پس بسوی مکه است پس پیشین گفت ای ما در کوفه فرمودیم و فرمودیم که بگشتن بکن بسوی اوست گفت ای پروردگار وقت از آنکه باک
ناریم پس این فرمود و هر که از آن آفرینش خواهد چو در کوفه رسید از آنجا که کوفه بود با ابا اسد از کوفه فرستاد گفت ای سلام
بعد عرض کرد این رسول آمد چه چیز از مردم خدا و مردم جدت پرورد فرمود و ای روزی از آنجا که رسید که بنامش مرا افکند و در صبر تمام
و عرض مرا است نمود که گفتم و خون من طلب کرد و در کوفه تمام شد اما یکسید مرا اطلاع از نهی می پوشانند ضامان بس خوار را و شاکل
سکند با نیتهای برنده را و مستطیکند بر شان کبر که ایشان را از این نهایت تا وسیل فرستاد فرمود بسا که زنه بر شان لگت و حکم نمود در اول
و خونهای ایشان ابو مخنف گفته و قطعه بجز است او مرد نصرانی با او پیش رسیده بعد عرض سلام گفت ای مولای من مرد نصرانی است دوست
که فرماید که در پیش روی تو جهاد غایم و شهادت میدهم که غیر از خدا نبود دیگر نیست و گفته که شکر یک که او شهادت کند آنچه در راه و آن وقت
ایرالموتین را که آمد نزد نصرانی با او پیش سلام ترف گشته و در راه صدقه و متیکه قطعه نازل شد شخصی خدمت آنحضرت وارد شد
کرد که این رسول آمد خبر ده مرا از قول خدا ای عزیزم تو هم عموکل منم با ما میم فرمود اما میت که بسوی خدا خواهد بدست کند و او را اجابت
نموده پسند و اما میت که دعوت نماید بر ضلالت پس او را اجابت نماید بسوی ضلالت اینها در پیشند و آن در پیش و اینست قول خدا
که فرموده فریق فریق فریق فریق که بعد از آن فرستند تا نازل شدند بر غیر و در آنجا قتلوا نظر کرد بعد از خواب بیدار شد در آنجا که
سید که در پیش عرض کرد که چه چیز ترا میگوید فرمود در خیال که در خواب من گفت که در وقت بر عتبه عتبه و مر که شما را بسوی مکه فرستاد
و در آنجا که در بار و بیمنه نازل شد پس عتبه خبر رسید که حسین نازل میم که دیدم حمران بن زید را با هزار سوار فرستاد تا در کوفه
نزل خود پروردگارم در تقی که متوجه بودم بسوی حسین سه دفعه مرا انداخته که در راه فرستاد با ترا در پشت پس اشکات نموده اجید را زیدم پس
با در حد در غلش نشیند وقت ل پر رسوخد امیر دده او را بهشت فرستاد و در ارشاد گفته و متیکه حضرت حسین کجا جگر که از بطن او رسیده
فیت این مهر صدای و میگوید بیکه برادر رضاعی خود عتبه آن بنظر ابون کوفه فرستاد و در خوف بسوی سیمان بن صرد خزاعی
و میت بن عتبه و رفاص بن شداد و جماعی از شیعه و در ارشاد که خبر مسلم بن عقیل او رسیده بود نوشت با او بسوی ایشان هم است
و در این آیه امین بن علیت بسوی برادران بسوی سلام علیکم پس هر یک از شما را که عتبه از او آید و بسوی نیست آید بگریه که با مسلم بن عقیل بن
رسیده و در آنجا رسید پس نای و جماع اشراف و معارف شایسته من و طلب حق پس سوال میکنم از خدا که خوب که و اندر برای امرا
و عطا فرماید شما علم هر را بحق متوجه شدم کباب شما روز شنبه ششم ذی حجه روز تریز زبیک رسول من شما آمد بر عتبه کنید در امر جهاد
و سخنای بگریه من در روز با شما خواهم رسیده و السلام یکم و قره تهر و بر کاتبه مسلم با حضرت نامه نوشته بود میت و مفت شب قبل از
شهادت و اهل کوفه بجهت نوشته بودند که در آنجا صد هزار شمشیر برای توفیق است غیر من پس شیل بن مهر صدای با حسین نوشته کوفه
کرد و ایقاده رسیده حسین بن مهران را گرفت و در خوف گفته و متیکه بقره کوفه رسیده حسین بن مهران را و چهار کردیکه او را پیشین
پس آورده پاره نمود و او پیشین بن زیاد آورد و متیکه در نزدش حاضر شد گفت تو کی و از که نامه آورده و بگریه گفت حسین
بسوی جافه از اهل کوفه که ناهای ایشان رسیده ام پس این زیاد و غضبناک شده گفت از تو دست بریندارم تا ناهای این قوم را بگریه
با اینکه بنبر زنده حسین بن مهران را و پاره و برادرش کوفه و آلا تار پاره پاره میکنم پس گفت آقام ناهای ایشان را بگریه و این حسین و پاره برادرش
سیستم پس بنبر زنده و ناهای الهی را بجا آورد و بنبر صلوات فرستاد و رحمت خواند بر علی و اولادش بعد از آن بن زیاد و پاره برادرش

کتاب تاریخ طبرستان

لغت کرد بر طایفان و بر کثرت آن آیه تا آخر این لغت نمود که گفت ایها الکفین در ارشاد این حسین بن علی بهترین خلق خدا است و حضرت
رسول گفت و من رسول الله بنی نبی شاد در جوار او مخالفت کرد و هم پس او را اجماع نماید و در ارشاد آورده بعد از آن سیدنا محمد
و پیش لغت کرد برای علی بن سلطان طلب حضرت نمود و در هوف نقل کرده که از این زیاد خبر داد و امر کرد او را از لای حضرت زید
از خدمت بر جفا یزدی پست و در ارشاد روایت کرده که برین فتاد در سیکه دستهای او بسته بودند انخواهش خور دشت و خور
مقی و است یگر دی که او را عبد الملک بن علی میگویند آمده او را بچ کرد و در خصوص او را دست و پا بست نمودند گفت بخواه او را
نایم و در هوف آورده چون بر رفت او بحین رسید که است و لغت اللهم اجعل لنا و یسقنا عنک کفر لاکر ایسج بیننا و بینکم
ایک علی کتبت و در ارشاد گفته بعد از آن حضرت از هوف بنوی عراق تشریف میبرد تا رسید بکوفه از چندی عرب و جمله این مطیع عدی
در آنجا نازل شده بود حضرت نیز تشریف برده و عرض کرد پروردگرم فدای تو بادی این رسول است چه چیز را آورده است حضرت فرمود
از مرک حویله آنچه تو رسیده و اهل عراق این نوشته و بسوی خودشان دعوت کردند و جمله این مطیع عرض کرد بادی یکم بخود را این را
که حضرت اسلام میگفت بنو و قسم میدهم ترا بجهت او حضرت عرب نگاه طلب فای آنچه که در دست نه ایست بر آن نه تسلیمند و اگر تسلیم
بعد از تو اجدید اجرام میکنند باده آنچه که اگر حضرت سلام و حضرت قریش و عرب تنگ میشود چنین کن و بگو فرد و خود را برینا میت اظهار کن
پس آنحضرت با خود و این زیاد امر فرمود که پان و اضر تا راه هم و بجهت بگریز و نگذار احدی داخل شود و احدی خارج کرد و حضرت
متوجه گردید و اظهار فرمود تا امر با ملاقات کرد پس ایشان سوال نمود که بعد از آنکه تم نمیدانم که ای که قدرت ما ایم که داخل شویم یا خارج کردیم
پس براه خود رفت و خبر او در جمعی از فراره و یکبار که در حواله او بود کشفه با باز میران چنین بگو بودیم و متسکه از که آیدیم حضرت حسین فرمود پس
بنود که بر ما موعظ باشد از اینکه نازل شویم با او در یکجا زیرا که حضرت حسین رفت نازل شد بلکه که علاج یافتیم از اینکه نازل شویم با او پس زشت
آنحضرت در جانب نازل شدیم ما در یکجا نشسته شرف اطمینان فرمودیم که رسول الله با سلام داد و گفت یا زید این چنین است که او بعد از
ما بسوی تو فرستاده که بخدمت او برسد پس همه با آنچه در دست خود داریم که یاد بالای ما من استیاده یعنی همگی را ایم و در پی همگی
خبر نید و تعجب کم دالا او عالم بود آنچه مسلم واقع شده بود پس از این بیا چنانچه بیان این تفصیل خواهد آمد و از کتاب مناقب فاطمه و اولادش
مسند از ارشادش نیز نقل کرده که در مصاحبت حسین بودم از که تا آمدم بقطیف بعد از آن از او استیذان نمودم در رجوع کردن پس
این اذن داد و دیدم او را در حاکمیکه در آنجا بیان او را تعجب نمودم و کلمه که حضرت با او فرمود حال مردم غمگین بود در کوفه گفت قلوب
ایشان با تو و شیری ایشان بجزرت گفت در کوفه که اگر کشتی گفت این زیاد را و میگوید که کشته شد و در هوف آورده پس
او را گفت زود او که هم او در غم بنده بود بجان همه ایام رسوخدا نزد تو آدم میفرستد تو بخدمت او بروی پس آید و گویم که بروی
و از کلام او بشنوی پس میر خدمت آنحضرت رفت آنقدر کشیدم جهت کرد در سیکه مسرور در روش روشن بود پس امر کرد و
مسأله را بر کرده بسوی خیم حضرت حسین نقل کرد و بزرگ خود گفت از ساطق زیر که من دوست میدادم بسبب من غیر از خبر بنو هاشم
و بقیق را در دست حضرت حسین که درام که روح خود را با فداه نفس خود را با و وفا ایم بعد از آن صدق و مال او را با و کشید
و بر بعضی از سپهانیان کشیدم که که او را با بل خود بر سینه پس زود به پیش سید او را و اداع کرد و گفت خدا تو را عطا فرماید و تو
سوال میکنم که مرا در روزی است در نزد جبرئیل که نایب من با صاحب خود گفت هر که دوست میدارد از شما که با من صحبت
بنما و الا این امر خدمت است من و در ارشاد نقل کرده که گفت شمارا حدیث نقل فرمایم بر سیکه با جهاد کردیم در کن ربح و خدا را
فح کر امت فرمود و بنمایم رسیدیم سلمان فارس با گفت آیا مسرور شوید یا آنچه خدا استماع فرمات فرمود و رسیدیم بنمایم گفتیم
گفت ز سیکه جوانان آل محمد را در کوفه بسیار فرحناک بشید قبالت در خدمت او از آنچه امر فرمود رسید با ما از فایم من شمارا کذا
پس درم گفت بعد از آن بگذرتم در میان قوم بود حضرت حسین تا بر بوشه شهادت رسید و در مناقب آورده است که نازل شد حضرت
حسین بر فرخنده در آنجا یک شب در و اقامت نمود و سیکه صبح کرد همیشه او جانب نینب خدمت حضرت آمده عرض کرد
ای برادر اخیر دم ترا بگری که دیشب شنیدم حضرت فرمود که آن صیت گفت بجهت قضای حاجت دیشب بدون شده و صدای
با تفرز ایندم که میگفت الا این فاحضه جهد و من یکا کما انشدناه لکدی فی قوم ترقم المنا با مقید اربا انجاز و بعد
ای در چه چند کن بچنین تنگ کسیت که زینا بر شهیدان بعد از این که آنها را که می برد تا بوجه خود و فاموده شهید شوند حسین
ای شیره که بر آنچه حکم شده آن خواهد شد و در ارشاد نقل کرده که روایت کرده عهد امیر این پیمان و نذر را عمل پیدا

نفسه و دیگر حج خود را بجا آوردیم ما را آتی بود که لایق شدن حسین در راه با پیغمبر امر او چنان شد که ما پیغمبر را در آنجا که شترها به رحمت پروردگار
 بنفوس و قبتکه با نور و یک شدم در آنجا که بودیم که از راه میاید ز سینه حسین اورا دیدیم ایستاد گویا اورا را دیده بودیم و لیکن او ترک کرده
 گذشت با طرف انور و قتم سر کجا را با رفیق خود گفت که ما زبیر و غیره برآورد از آنجا که کوفه سوال کنیم پیغمبر رسیدیم با و پیغمبر سلام علیکم
 گفت سلام علیکم رسیدیم از کدام جبهه ای گفتی گفت از سینه که پیغمبر هم از سینه که پیغمبر سینه که پیغمبر گفت من که این سلام و نیت خود را
 با و دادیم بعد از آن پیغمبر فرموده ما را اخلق که عفت تو باشد گفت از کوفه خارج نشدم تا پیغمبر بیعتی با ما نکند و دیدم سینه که از آنجا که
 در بازار با یکسیدند پس گفتم تا رسیدیم خدمت حسین و با او پیغمبر تا نازل شد بغلیه در وقت شام پس آمدیم بخدایت او و قبتکه نماند
 با و سلام دادیم و پیغمبر گفت ایستاد در نزد خیری است که بخوابی آشکارا پیغمبر و اگر سینه که نهان غایب پس بسوی او حجاب خود نظر کرد
 و فرمود اینها اهل سینه که عرض کردیم آیا دیدی سوار بر آیه که در روز استقبالی خودی فرمودند پیغمبر را ده که دم که از او سوال کنیم عرض کردیم
 که پیغمبر اورا از برای تو که پیغمبر و کفایت کردیم ترا از سوال کردن تو او مردیست صاحب صدق عقل و خبر داد ما که او صاحب
 از کوفه تا سلم بن عقیل مانع از ما نماند و از پای آنها گرفته در بازار ما می کشیدند فرمود انا لله و انا الیه رجعون و چند دفعه فرمود که فرمود
 عرض کردیم ترا پیغمبر که در جان خود اهل بیت خود که از این مکان بر کرد زیرا که برای تو در کوفه خبر و پیغمبر نیت بلکه پیغمبر که پیغمبر
 باشند پس نظر خود بر او لاد عقیل و فرمود چه می بینی پیغمبر که از عرض کردیم که پیغمبر که از عرض کردیم که پیغمبر که از عرض کردیم که پیغمبر
 چشیده است پس آنحضرت بر ما متوجه گشته فرمود خیر نیست در زنگار بعد از اینها پیغمبر که او عمر رفتن دارد عرض کردیم که پیغمبر که
 و ما در گفت رحمت که ایستاد عرض کردیم که تو شمس سلم بن عقیل منی اگر تو کوفه بمانی بر آیه مردم بسوی تو رحمت کننده است پس آنحضرت
 ساکت شد و در موقوف نقل کرده بعد از آن حضرت رفت تا رسیدیم زبیر و در آنجا پیغمبر بن عقیل با و رسید و حرکت نمود و در بر زبیر
 آورد که حضرت حسین عازم کوفه بود و در سر خود جده و جده کرد و اورا علم نمود با پیغمبر سلم بن عقیل واقع شده تا میان او و قبتکه رسید
 مانده بود که پیغمبر با و رسید سلام داد و گفت بجا آمده که در این رسول خدا گفت این شهر را داده که دهام عرض کرد که در وقت غم
 خیری نگذاشتم که اورا امید داشته و او را سلم بن عقیل مانع از ما نماند و از پای آنها گرفته در بازار ما می کشیدند فرمود انا لله و انا الیه رجعون
 بعد از آن که این آیه تلاوت فرمود فرمود پیغمبر که در کوفه بماند و در محراب نقل شده و پیغمبر که حسین در سر خود کوفه فرمود
 که امشب سوخته بود و نشست در طریقه از مردم ناگاه مردی از کوفه آمد حضرت از او سوال فرمود چه خبر داری گفت ای سولای من از کوفه
 بیرون نشدم حتی دیدم مسلم بن عقیل مانع از ما نماند و از پای آنها گرفته در بازار ما می کشیدند فرمود انا لله و انا الیه رجعون و پیغمبر که
 اصحاب آنحضرت اورا ندانند و سلم بن عقیل بود و دست حسین از کوفه نماند و دست مبارک خود را بر
 و پیشانی آنحضرت کشیده عزیزش دست عرض کردیم که پیغمبر که از عرض کردیم که پیغمبر که از عرض کردیم که پیغمبر که از عرض کردیم که پیغمبر
 من بل آوری آیا پرده گشته اند پس حضرت خود را نشانست از کوفه که چهارم فرمود ای دختر من پر تو و دختران من خواهران
 تو هستم پس صیحه کشید و نه اگر در بویل و اولاد مسلم انبیا را شنیده آه مردی کشیدند و بشدت گریه و عمامه ای خود را زمین زدند
 و حضرت حسین بیخالت را و قتل مسلم بن عقیل را در سینه که اهل کوفه آن گمانه مسدود که اعانت نمودند بر قتل امیر المؤمنین و فداست
 درون او پیغمبر از بسوی مبارکش تا کل در محرابه که بشدت گریه و عمامه ای خود را زمین زدند و در دست او آورده
 که حضرت حسین رفت تا زباله رسید پس خبر عبید بن جعفر با و پیغمبر که از عرض کردیم که پیغمبر که از عرض کردیم که پیغمبر که از عرض کردیم که پیغمبر
 پیغمبر که از عرض کردیم که پیغمبر که از عرض کردیم که پیغمبر که از عرض کردیم که پیغمبر که از عرض کردیم که پیغمبر که از عرض کردیم که پیغمبر
 بدون عروج برگردد و او ما عهدی نیست پس شرف شده در نوع که در نظر راست و چپ بین تا نماند از حجاب او که سینه که
 از زبیر با و آمده بودند آنحضرت هر چند که در زبیر که میدانت اعصاب نیک با و مانع شده بود زبیر که او بشتری سینه که
 اهل او برای او پیغمبر شده و ناخوش گرفت آنحضرت از آنکه ایشان با و پیغمبر که از عرض کردیم که پیغمبر که از عرض کردیم که پیغمبر که از عرض کردیم که پیغمبر
 زبیر که از عرض کردیم که پیغمبر که از عرض کردیم که پیغمبر که از عرض کردیم که پیغمبر که از عرض کردیم که پیغمبر که از عرض کردیم که پیغمبر
 از راه سلم بن عقیل مانع از ما نماند و از پای آنها گرفته در بازار ما می کشیدند فرمود انا لله و انا الیه رجعون و پیغمبر که
 پس مسک موزه و بین و سایر شرف شده و باقی مانده که فرمودند و فرمود ایشان گمانه بود که از کوفه با و بودند و در محراب نقل
 کرده است که خبر سلم بن عقیل را در رسید که در در سینه که قاصد بود از کوفه که خبر از کوفه بسوی آن دعوت فرموده بود فرمود با و

۲۳۵

علاقت کرد و سلام داده و عرض کرد و بجا سیل داری بن رسول الله صلی الله علیه و آله که ایشانی پر عزم و شوق است او را گفتم پس حضرت
 گریست و فرمود خدا برش کن در تحقیق رفت بسوی روح در میان و بهشت و جنان و بجا آورد و آنچه را که بر او بود و ماند بگذر تا بعد از آن
 انسا و فرمود فان کن الذین تعذبون بعد از تو اب نه اعلی و اسفل و ان کن الذین یعطون انما هم یغفلون فقل انما یغفلون و انما
 افضل و ان کن الازرقی فما تقدرا فقد تعرض المرء فی حبل دین کن انما کنوا انما کنوا لکن جمعها فبال مترک بلیریش یعنی هر گاه دنیا
 پاکیزه شود پس خفته تو اب خدا اعلی و زکرت و اگر بر بنهار برای هر که خلق شد پس مردن باشی در راه خدا خصلت است و هر گاه بد
 باشد روزی تمام مقدر پس قدر عرض مرد درسی که در حبل است و هر گاه جمع انوال از برای که شستن است پس از برای مال مترک چه شستن
 که مرد باهنگام کند و در ارشاد آورده بعد از آن که در تارسیه بطن عقبه و در آنجا نزول فرمود شیخی از زنج عکرمه با و رسید که او را عمر در این بود آن
 میکشند از حضرت سؤال کرد که بگویی فرمود بسوی کوفه شیخ گفت تر قتم سید هم بکند اگر که دیردی که بسوی نیره و شمشیر و بستر سیکه اینها کشت
 است بسوی تو رسول و کتب فرستادند هر گاه کفایت نایب تو از نوز قاتل و اشهاد برای تو پال نایب و بعد تر این پال نایب
 این نسیب اما بر حاجت که ذکر نایب صحت نمی تپم که اقدام نایب حضرت فرمود عیب تهر برین رای حجت نیست و بسک چه حجتی مغلوب شود
 در امر خود بعد از آن حضرت فرمود دستار من زینب از زهر پودن میا در میان عهده از جرف من زینب که از کوفه بیگانه شد عقیقه
 بر ایشان کیرا که آنها را و بسک میکند تا سیکه ذیل ترین است تا شود بعد از این عقبه کوچ که در بتراف نزل شد چون صبح شد جوانان خود را گرد
 که از اسیران شویید و آب بسیار بر در بر بعد از آنجا کوچ کرد تا نصف شب شد در این شام که آن در کور اسیر کردی مردمی از حجاب
 کثیر گفت حضرت فرمود والله کثیر کثیر گفت در جهای فرما دیدیم جمعی از اصحاب حضرت گفت قسم بخدا که هرگز در اینجا که در حضرت
 نید با هم حضرت فرمود چه می بینید گفتند می بینیم سرهای تیره ما و گوشهای سپهر را فرمود من هم از این می بینم بعد از آن گفت ما را پنا بماند
 نیست که بسوی آن پناه بریم و او را در شیت سر خود قرار دیدیم و بر قوم استقبال نایب از یک طرف گفتند این دو قسم یاد و خوش که نسیب است
 در قریب نایب بسوی او از جانب چپ هر گاه رود با و رسید پس او چپ است که اراده میکند پس از جانب چپ طرف او بسک کرد
 ما هم با و بسک کردیم آنقدر زنگشت که که در نهیای بسبان بر ظاهر شد آشکار دیدیم آنها را و بعد ول کردیم چون دیدند که ما از طرف عقب
 کردیم آنها را بعد ول کردند بسوی در سیکه نیره های ایشان زبور و علمهای ایشان پرهای مرغ بود پس گفتند که دیدیم بسوی و کثرت زد و تر از آن
 و حضرت امر کرد که خمیه ما و بنا ما آنجا درست کردیم و هزار نفر سوار بر آن نیز می آمدی آمده در کوفه ما انتهای حضرت حسین ایستاد در سیکه
 حضرت و اصحابش که گذشت و شمشیرهای خود را حمل کرده بودند حضرت بر جوانان خود امر نمود که اینها را سیراب نمایند و سبهای ایشان را
 آب بید و آب بن فرموده نام عمل کرد و کار و طشت را پر از آب کرده همه آنها را سیراب کرد و علی ابطال گفت من در آن روز چه کردم
 پس آمدم در آنجا سیراب سیکه آمده بود از اصحاب بود و سیکه حضرت حسین و عیقش مراد و آب مراد فرمود و آنجی که او را دیدند در سیکه
 بود و عیقش که با آب میوشید و نمیدانستم که بشتر او میگوید بعد از آن حضرت فرمود آنجی که شتر را بخوابان پس شتر را خوابیدیم فرمود
 بنوش آب و سیکه میوشیدیم آب از سقای میرفت پس فرمود که سقا را بگردان بستم که چطور کنم پس ایستاد و او را کرده سیراب تمام
 و آب خود را سیراب نمودم و آمدن من بزود حق این بزیر از قادیسیه بود و عیسید انبیا من زیاد حصین بن زبیر را سبوت که در آنجا
 که او را که بر او دیده زول نایب و خود پیش روی او شده و بانها رسوا استقبال نایب حسین را پس هر چه حضرت حسین میباید وقت نماز طهرت
 شد حضرت را در دعوت حاجت این سر و قرا که اذان بگوید و سیکه پر دانه حضرت حسین رو او و ستوار پوشید و تعیین در پادشاه
 حمد و شای الهی را بجا آورده گفت ایها الناس بر سیکه من بسوی شما نیامدم تا که در ذیل تابین رسید و مرا اجوت باست میوزید
 اگر در این بر قرار میبوده تحقیق مردم بسوی شما میباید بچی که در طعن استم از عهد و وثاق خودمان و اگر کفچه خودتان عمل میباید
 مرا ناخوش میدادید بر که در یکجا یک از او پر دانه ام پس از آن سکت شده و تکلم کردید مگر پس بود آن گفت تا که کو الهام
 نازرا گفت حضرت بجز فرمود آیا اراده داری که با صحاب خود نماز بکنی گفت نیکه ععت ترو پس حضرت با ایشان نماز را
 داد اگر که بعد از آن در خنده اصحاب بزود اسب که دید و هر یک از خود گشته دخل خیمه کردید و جمعی از اصحاب نزد او جمع شدند
 بر کوشش بر صفهای خودتان جدا از آن مردم از ایشان عثمان مرکت خود را گرفته در سایه آن نشست چون عصر شد حضرت امر کرد
 که تار که کبیرا جمعی مانده و سنادی خود را امر کرد که از غایب عصر و آقا ما که حضرت پیش ایستاد و با قوم نماز را خواندند
 گفت بعد روی خود را بجا اینان کرده و حمد و ستای الهی را بجا آورده فرمود ایها اناس تا اگر از خدا نرسید و حق را

در غیر حضرت مکه

داده میشود

برای آن بود پس خدا از شمار جنه باشد و ما این بیت محمد از این بولایت این ابره از این بولایت که تیز را ادهی میسند و برای ایشان در آنجا
 و از این زقار کنندگان در میان نماز و کرامت ناخوش دارم و حق جابل بشید در ای شما بخلاف آن باشد که کتب و کتب تا بوی مشی
 بر کردم هر عرض کرد و بعد قسم شد اتم آنچه فرماید و این کتب و کتب در آنجا که در اینها پس حضرت بعضی اصحاب خود فرمود که هر دو آن سخن را
 که کتب ایشان در کتب پس فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود و حضرت فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود و فرمود که ای فلان کتب را
 که ترا بگو فرمود عیب است این زیاد بریم پس حضرت فرمود که نزدیک تر است بسوی تو از این بعد از آن اصحاب خود فرمود سوار شو پس سوار شد
 و اظهار کرد که شیدند قتل هم سوار شد پس اصحاب خود فرمود که دید و گفت که خود را بر کرده و فرمود میان ایشان در کتب تا بوی مشی
 حضرت خود فرمود که در آنجا که فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود و حضرت فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود
 میگردم و لیکن مراد از آنکه در آنجا که فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود و حضرت فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود
 وقت بود تا پنج میوم هر حکم و ترا که شکتم و دست از تو بر نسید اتم سه دفعه این سوال و جواب شد چون کلام در میان ایشان بود پس
 فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود و حضرت فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود و حضرت فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود
 من تو حدیثی و نویسم یا بر او نویسی یا بر عیب است این زیاد بریم پس حضرت فرمود که نزدیک تر است بسوی تو از این بعد از آن اصحاب خود فرمود
 بقا تا شوم چیزی از امر تو و این را ما میگویم و ترا که شکتم و دست از تو بر نسید اتم سه دفعه این سوال و جواب شد چون کلام در میان ایشان بود پس
 و حضرت فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود و حضرت فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود و حضرت فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود
 بر که مرا ایتر است و ای با تو ای که در آنجا که فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود و حضرت فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود
 و یاری رسول خدا و رسیده او را بر عیب است این زیاد بریم پس حضرت فرمود که نزدیک تر است بسوی تو از این بعد از آن اصحاب خود فرمود
 و در آنجا که فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود و حضرت فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود و حضرت فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود
 در هر که بر جوانان است زنی که حضرت فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود و حضرت فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود
 از مالک شوند و از کتای کاری دوری کرده هر گاه از کتای نام پشیمان شویم و اگر بریم سلامت نیکنند که نیت میکنند تو از حشمت است و دعای
 ای که از کتای کنی و ذلیل و خوار شوی زنی که هر آینه شید از او دوری کرده با اصحاب خود در نماز میسر میگرد و حضرت فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود
 و محمد بن طلحی زیاد کرده قبل از نیت خیر این فرزند اقدم نفعی از اینها تسبیح خمینی از او فرمود تا نفعی میگردم نفس خود را و از
 نیکنم بقاء او را بیکی طاقت ناید و در هر کس بسیار خوشتر است که از آن حضرت اصحاب خود متوجه گشته فرمود آیا در میان شما کسی است که
 را هر بشناسد طراح گفت باین رسول مگر من طریق فرمودم پس حضرت فرمود در پیش رو پس بیایح رفت حسین و اصحاب باو نیت کنند
 و طراح بر زمین میفتد یا نایقه لانه غری من بگری و نفعی تا قبل طلوع آفتاب بکفایتان خیر سفر آل رسول است آل نفعی تا نایقه لانه غری من بگری
 از هر ای اطین از کج آنبری انصارین بسوی نبری تخیل بکفریم سیر الماهدی حسیب تصدیر اثابته بکفریم عمره بقاء اند
 یا مالک نفع معاف تصدیر آیتین سیر بکفریم علی خطاه من بغیا بکفریم علی یقین سیر بکفریم لا زال علی کفر و این زیاد بریم پس حضرت فرمود
 یعنی ای فلان کتب را پیش روی خود نشود و حضرت فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود و حضرت فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود
 ایشان روشن و بیعت نیزه نیزه ای که مذم کون و شمشیر نیزه شمشیرهای برده تا آشکار ظهور دهد که بر کفر خود که بدش بزرگوار و سید
 وسیع است بر سانه خدا و در آنجا که کار و عمر خطا فرماید ما میسند و در است ای مالک نفع و نفعه سوای من حسین رنصره و یاری کن هر طالبان
 از مالک کتب بر دین از او لا و هر نفعی نیزه که همه نشارب حرمت و پسر زیاد که نایقه لانه غری من بگری و در نفعی تا نایقه لانه غری من بگری
 و این بیایرتش میگرد و در مناف سب و بچین داده و در ارشاد گفته که هر با اصحاب خود از جان میرفت و حسین جانب میگرد
 تا رسید بر عذیب الحانات ابو عصف سیکو به ناگاه همانها از طرف کوفه آمده در کتای که اسماهای خود را بر عذیب و تخیل میگردند و ایشان
 تا مع این حال الهادی و عمر ابو خلد صدادی و سعد بن بول و محمد بن عبید بن حمزه و شیکه طراح نظر کرد افشارنا و حسین را گرفت
 و میگفت یا نایقه لانه غری من بگری و شمری قبل طلوع آفتاب بکفریم سیر الماهدی حسیب تصدیر اثابته بکفریم عمره بقاء اند
 هر دو حضرت کرد و گفت حسین اینها سوسی خوانند و من اراده میکنم که ایشان را از کتب گفت بستیم من منع میکنم چنانکه نفس خود یا ایشان
 احوال و نضار نیست و تحقیق بوسن عهد نموده که بر من مقرر نایقه تا از این زیاد بریم پس حضرت فرمود که ای فلان کتب را پیش روی خود نشود
 تا تو هر خود را از ایشان گفت نزد حضرت ایشان فرمود از مردم من خبر میسند گفته تا رسول است اما شراف طابع ایشان

۳۳۷

از خدا دست فکرتش آتا ساید قوم طلب ایشان با تو و مشرعی شایان حضرت پس فرمود آیا شمار ابرو رسول من است که گفتند حسین
 از این بزرگوار کت و بسوی این زیاد دست او کشید و اینکه حسین زیر آئینه چشمتی با اشک پر شده این را بر او آورد و منجم کف
 نموده و منجم شیطانی بر او انداخت بعد از آن کت خداوند اهیست را برای او نشان قرار داده و ما در سحر حجت خود جمع ما پس طرح
 بکفنت رو آورد و فشار نا در گرفت و کفنت باین رسول تنها گرفتار کند تا نوکرا اینها که می بیند بر آن کفایت میکند تو بحق تدم
 قبل از پروان آمدن از کوفه از مردم آنقدر که مثل آن هرگز مشاهده کردم از ایشان سوال کردم گفتند که اینها برای حرم حسین جمع شده اند
 اگر تا در با شوی ایشان زوی کفنت سیر کرد حضرت و صحراییه ریاحی ابو بود تا رسیدند بر قصری معانی نگاه دیدند که در آنجا خنده زد
 و نیزه بر زمین نصب کرده و بی بسته بود حضرت پرسید که این چه از برای کت گفتند برای مردیت که طریقی قطع میکند و در راه پنهان
 میشود و او عیب است این محض میگویند پس حضرت بطلب او فرستاد و او را خواند و او با حاجت منگبانه در پرا این خلوقیه آمده در پیش
 آنحضرت ایستاد حضرت با او فرمود و ای رفیق که در این با سهار عرض کن پس بر کشته لباس علیجه شیشه آمد و در خدمت حضرت
 ایستاد پس او فرمود یا چه استیکه تو بغض خود با ذنوب کشیده کرده آیا برای تو توفیق است که بان ذنوب خود ما محو کنی گفت آن
 چیز است ای پسر دختر سو خدا فرمود یاری غایب بر سپرد ختم خود و با او معانه غایب گفتی این رسول تنها از کوفه خارج نشد مگر از خوف
 تو با نجایایی و من و آل آن کس بشم که با تو معانه غایب این زیاد و لیکن این پس من از سهار سبقت کشنده توست و طلب نکردم و چیزی
 مگر اینکه با و رسیدم و طلب نکردم مگر اینکه بجات یافتم و با این شمشیر خود زدم چیزی را مگر اینکه یار د که دم پس اینها از کفنت و در محو فرما
 پس حضرت از او در گردان شده فرمود زنی که بغض خود با غل کردی ما را در مال تو جانی نیست این آیه از تلاوت فرمود و ما کت
 متوجه این سخن عضد استیکه از خود سو خدا کشیدیم که میفرمود هر که صدای استغاثه اهل بیت بشنود واجب است که خدا در وقت
 او را بر بالای بی گنیم میاندازد و در ارشاد گفته که حضرت با و فرمود هرگاه با حضرت غایب شستی از آنیکه با تبه از کس با تبه با تبه
 قسم بخورد نمی شود صدای استغاثه اهل بیت را صدی بعد از آن یاری کند ما را مگر اینکه هلاک میشود پس گفت این آیه میشود و در امان
 صدوق ذکر شده بعد از آن حضرت فرمود ما را توبه است و احتیاجی نیست و ما کت شد از فصلین عضد او یکس فرار کن بر نفس ما و چشم
 ما پیش زبیر که صدای اهل بیت بشنود واجب است که خدا او را بروی خود پیش چشم میاندازد او محض گفته پس عید است که کفنت
 دست خود را از چشمش بزدان میکند بر آنچه از او فوت شده بود از حضرت حسین و دست خود را بر دست و این آیه را نشاند و میگردد
 فیا لک حسرت ما و من حیثا تردد بین صدری و تهرانی حسین جا بطلب حضرت علی اهل العداوه و استعاق لاین المصطفی رحی نشاند
 غویا یوم اودع للفرار فلو ان او استیغیب فلیث الخوف یوم اطلاق لک فای الذی نصر حنیئا و خاب الخرون ذوی النفاق یعنی
 حسرت زیاد دارم ما و ای که زندام میان کلو و نیزه من زیرا که حضرت حسین از من طلب نصرت نمود با بل عداوت شتاق تری
 فرمود مصطفی و ای بر من در روز جزا پس اگر من با جان خود سوگند است او را میبوم در روز جزا استکاری میسریم بر آیه سرکار شدند کسبیکه
 یاری کرد حضرت حسین را ما امید ظاهر شد صاحبان نفاق و در بی رسند از گردن من المشرقه توایت کرده که من به چشم خود داخل
 خدمت حسین شدم و در سبیکه او در قصری بمقابل بود پسر عم من عسکر دیا ابا عبد الله ایکه می نیم قضاست میوی تو گفت قضاست
 و پیری بر بانی ما هم تحمل میکند بعد از آن با متوجه شد و گفت آمده ای بیاری من کفتم من مردی با منم قرصدار و کثیر نهال و در دست من
 برای مردم بر مایه است و نمیدانم خطی می شود و چشم میدارم که امانت خود را افاض کنم و پسر عم من با و عرض کرد مثل اینرا بگفت بروید و نشوید
 صدای مرا و سواد را میبند زیرا که هر کس صدای را بشنود و سواد را بپند اجابت و یاری نماید ما را خداوند بر بالای من او را نشاند
 میاندازد و در ارشاد نقل کرده و اینکه از شربت ادر که در سیراب شدن و کوچ کردن پس از قصری بمقابل کوچ کرد عقیده این
 سمان گوید کیساعت با و فرمود در روی اسب آنحضرت را خواب گرفت بعد بیدار شده میفرمود ان الله و ان الله را چون و محمد است
 ربتا العالمین دو بار سه دفعه نیز اگر فرمود پیشش علی ابن حسین بوی حضرت آمده عرض کرد از چه جهت بر این ذکر متوجه شدی فرمود
 ای پسر در عالم کنواری بر من ظاهر شد و میگفت که قوم میرودند و مگر بسوی ایشان میبند پس و چشم که آنها نفوس است که خرم
 میدهد عرض کرد ای پسر خدا تویی زبانه آیا مادر حق منیم فرمود بلای چشم تا نگه مرجع زندگان بسوی اوست گفت پس از فرنگ
 نمی رسم در سبیکه منی میبند پس حضرت فرمود خدا را جزای خیر دهد و در کتاب کامل بسناد خود نقل کرد از زین العابدین
 از صدای محلیه السلام و شیکه صعود کرد حسین بر عقیده ابن لبطن با صحاب خود گفت من خود را نمی بینم مگر مقبول پسید این از چشمش

فرمود روایت کردید نام پرسیدند این بیت گفت مکان چند دیدم که بر من حمد میکنند شدیدترین آنها یکی بود و گفت اللّٰهُ و در صورت گفت حضرت بطرف چپ نشاند با سید بر غریب ایامات و در آنجا ناله بسیار شنیدم و زیاد بگریه رسیدم که او را در حین ملاقات میکردم و او را بر کوفتن آنحضرت میبود پس هر دو هاجش بر آن بزرگوار متعرض شده و از رویش میگریستند و از آن حضرت فرمود آیا امر کردی را بعد از این گفت بلایک ناله ای غیبی در من رسیده و مرا امر کرده که امر را برای تو شک کنم و برای من جاسوس و نکست که شنیده که اجراء ایامات من سلطانید پس آنحضرت برخواست در شبیکه خطبه خواند و میفرمود بدستیکه نازل شد از امر آنچه می شنید و دنیا تجیر کرده و با بر کرده خوب خود و بانه نامه از آن گریه می شنید که در آن طرف میانم و در کوفتن خویش مثل هوا که غمزه روانه ایامتی نظر نمیکنید که موعود است و باطل که اندر کس نشود هر آنرا رعیت میشود مومن ملاقات پروردگار خود در شبیکه محقق شد بدستیکه نمی بینم مگر اگر سعادت و کلام باطلین بر سر سکه پس میرا این برخواست و گفت شنیدم که هدایت کند خدا را یا این رسول آفریدنایا باقی بود و در آن ناله بودیم هر آنرا خستیا سیر دیدم کوچ که در زابا تو را قات و اهل ان کجا برخواست و گفت بجهت آنکه ما لقا پروردگار خود را مانا خوشی دیدیم و در دست خود هستیم دوست میداریم کسیر که ترا دوست دارد و دشمن داریم کسیر که ترا دشمن دارد و بر این خصمیر برخواست و عرض کرد قسم بجزای این رسول سه هزار سب تو را در آنست که شنیده که پیش روی تو قتال کنیم در راه تو اعضاء ما را قطع نماید بعد از آن در روایت است از آن حضرت که گفت خدا شفا جزای خیر بداد آن حضرت سوار شده هر وقتیکه خواست برود او را سوار کرده و فرود میبرد بعد از آن پیل سیرک دسوار کرد و از طرف چپ راه با انحاب میرفت و قرصی اندخ میکرد و چشمیکه در شتاب با او در سیرک و بطرف کوفتن شام میکرد و باز مرتفع میشد و در شام قتل شده که در این وقتین گفت ما را بر این ناله بگریه نازد که از در کوفتن فرست ایجا بشیم هر گاه ما با سقا تیه یا سقا تیه یا سقا تیه هم و استعانت نایم از خدا بجز این سال هیچ شیهای آنحضرت پرازاشد که ریده گفت خدا یا پناهم تو از کرب و بلا و حین در موضع خود نازل و قرآن برین در حال آنحضرت نازل شد در همان سوار پس حضرت دو آیت خواند

هو استه براف کوفت ما شوست بعد نماز میت خود جمع کرده بشان نظر فرموده که بیت ساعتی بعد از آنکه گفت اللّٰهُمَّ اِنَّا عَسِرَ بِهِ نَسِكٌ فَجَعَلْنَا لِلّٰهِ عَلَيْهِ الْاَلِهَ وَوَقِدْنَا اَوْحُوا وَطَرَدْنَا وَانْتَعَمْنَا عَجْمٌ حَمْدًا نَاعَلَدْتُمْ نَسْوَ اَمِيَةً عَلَيْنَا اللّٰهُمَّ اِنَّا نَحْنُ اَكْبَرُ حَقِّقْنَا اَوَّلُ اَصْرًا عَلِ اللّٰهُمَّ لَطِيفٌ خَدَا يَا عَسْرَتِمْ تَجِرُ تَوْجِمْ تَجِرُ كَمَا اَزْهَمَ جَدَّوْهُمْ بَرْدِمْ دَمِمْ كَدَمٌ وَنَبِيْهٌ بِرَا طَلْمٌ كَدَمٌ ذَمِمْ حَمْدُ اَصْحٰكٌ وَنَضْرَهٌ دَهْمَا اَبْرَقُومٌ طَايِبٌ و از مکان خود کوچ کرد و در آرشاد آورده که در آن زمان سواری پیدا شد که سلاح پوشیده بر کمان در دست از جانب کوفت می آمد همه توقف نموده انتظار آوردند می شنیدند چون ایشان رسید بجهت و اصحاب سلام داده و بر حضرت خداداد زانم از عبید بن زیاد بگریه داد که در آن نوشته بود امر را چسین ننگ کبر و نازل کنی او را مگر در میان آب و علف و رسول خود را مگر کرده ام که از تو نتوانم رقت کند بن چربیاورد که تو امر مرا جاری نمودی و اسلام چون کن ترا خواجگیمین و اصحابش گفتن این نامه بر چه پیشتر هر امر میکنند که بر شامک کرم در آن مکانیکه ناشد او بر من برسد و این رسول دست امر کرده که از من جدا نشود تا امر او را در خصوص شما جاری می پس زمین همه بگفتند که حسین بود و رسول این زیاد نظر کرده و او را شهنخت و گفت ما درت بجزایت نشنیدم در خصوص چه آورده ایم خود را اطاعت کردیم و وفا بعت خود نمودیم سپهر چه گفت بلکه پروردگار خود عیبنا و امان خود را اطاعت نمودی در بگال حسن خود و عار و شرف کس بودی خدا و عزت عقل فرموده و خطت ما نم ندمه بخون ای کفار و یوم نقیمه لایضرون و امان تو آتاست و قرآن را از من نزل در مکان خود که تا آب برود و غیره پس حضرت فرمود وای بر تو که در این مرتبه نازل سویم با در آنجا یعنی فریاد و غمزه یا آنجا یعنی گفتند که ای تو ام نیز در این من نجسب ن فرستاده ام پس میرا برین بخت عرض کرد این رسول همه بدستیکه فال انها در بیاعت است اما رقت ای که بعد از این سینه قسم کمان خود بفریاد میاید با بعد از ایشان آنچه با آنها مقابله نمودیم پس حضرت فرمود من این سینه بر ایشان در محنت آورده پس تا نسیر کردند تا آمدند برین که ملاکسی که حضرت بران سوار بود استیاد و حرکت کرد هر چه حسرت آورد این ترحم نمود یکقدم بر شتابان و محنت میگوید حق حضرت شش اسب عوض فرمود و همگام قدمی بر شتابید چون نیز اطاعت کرد فرمود و فرمود این زمین جز منی است گفتند این زمین غیر من است پس فرمود آیا کسی غیر از این است گفتند بلایا میمانند فرمود آیا چه از این سینه است گفتند او داد و گفتند حمت علی ان حضرت پرسید آیا این سینه دیگر هم دارد و گفتند نعم ای سینه را که ملاکسان پس در وقت حضرت گفتی و شرت گریست و گفت این زمین کربلا جای کرب و بلاست بعد از آنکه بود بسینه در بود و فيها و الله صالح کلابا و ههنا والله منفك و ما یا و ههنا والله لسی جرمها و ههنا والله هل فیها و ههنا والله ههنا

پس آنکه ناله شنیدیم بگریه کردیم
 عاصم را هم بگریه آمد است

وَمَنْ شَرَّ اَوْلِيَائِنَا وَاللّٰهُ وَوَدَّكَ حَبِيْبِي رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَاخْلَفَ لِقَوْلِهِ الْحَدِيثَ

یعنی بعد از آنکه ای چای خواهم دید آن است و مثل یقین خونهای است در اینها انیت را از آنجا میزند و بعد از آنکه ای چای خواهم دید و مثل یقین خونهای است و ای چای این چشم من سوخته و دهه موده و خلافت میزود بعد از آن از اسب خود فرود آمد و از ساق تعلق شده که روز چهارشنبه یا پنجشنبه که نازل شد و این در دیوم محرم سال شصت و یکم بود بعد بحاجت خود توبه نموده فرمود مردم بسنگان دنیا و دین اقرارشان در زمان پادشاهی آنرا بر خودشان خاطر فرود میسند مادامیکه میبشت ایشان بسیار و خوب میشد و فیکه مبتلا شدند دینداران کم میشود بعد از آن که گفت آیا این زمین که بلاست کفشد بلی این رسول الله پس فرمود این موضع کرب بلاست و جای چوین است تراست و مثل فسادن باقی و کشته شدن مردان و مثل یقین خونهای است پس قدم نازل شدند و قدر مقابل حضرت آمد در میان هزار نفر سوار نازل شد و در مجلس آورده بعد از آن حضرت از اسب خود فرود آمده نشست و شمشیر خود را صلاح نمود و فرمود یاد مرافت ملک مثل کیل کم لنگ ابه اثر او تا لایل من طلب صاحب قبیل و اندر تاریخ بایبیل و کل حق سالک پس از آنکه کوشید می ای روزگار کف بر تو باد از دست چه قدر در تو بود اثراف و نجای از طباب و جیب که هر کشتی در روزگار جوش نماند و این را بر او نمیدانست و در آن روز کسی بود سبوی بر جلیل و این آیه را که میفرمود تا خود را از جیب شیند و برخواست آمد در آنجا که دین خود را از زمین میکشید و عرض کرد ای برادر و خویش من که مرا مضمون میگردد ای غلیظ که شکان و پناه مانگان این کلام کیست که برک خود یعنی نایب و اولاده نیرود یعنی هر مصطفی قدم میزند و مادام فاطمه زهرا برادر همسختی از دنیا رفتند و در کوفه گفته که عرض کرد ای برادر و کلام کیست که کشتن خود یعنی نیرود یعنی خسته پس بیگفت و انکسای حسین است که خبر مرگ خود را میدگری که در زمان بزرگ میشد و بروی خود زده که پناش از باره که در خانه ام کلثوم نمیکرد و احدی و اخی فاطمی و اخیه و اخیه بعد از تویا با محمد است حسین او بر اصرار نمود و یا احقا خبر کن بصره جدا زیرا که ساکنان احسان و زین هم در آن میشود و سیع خلاق بیگردد بعد از آن فرمود یا احقا یا ام کلثوم و یازیب و ای فاطمه و با برک برکت بدانشند که پاهای خود را پاره نکنند و سیاه بروی خود زیند و نکو کنید و در مجلس است که زینب گفت یا احقا حکم شیطان نمود حسین بر اینکه اهل احسان و زین می بریزد و چهره نلک میشود مکررات حدیثی که بی از من خوبتر و برادرم انبی بهتر بود و برای مسلم بر سواد پیوسته پس گفت ای برادر تو میگشند من نظر میکنم و چشمهایم پر از اشک کرده عرض میکرد یا احقا ما را که چشم خود بر کرد دان نسب بود اگر مرغ خطا ترک کنند ما زینب میگوید که گفت ای برادر بعد از تو ایستاد و فرمود بعد از آن که سیل بروی خود زود و کریمان خود را پاره نمود و غش کرد بعد آن حضرت بسوی او خسته و فرمود یا احقا تو هم میدهم حق خود را بیک مرگش کرد میان خود را پاره کن و سیل بروی خود نزن و بدل و شور که بعد از آن او را برد آرد داخل می شود مجلس منجر در تو بود که بعد از زول آن حضرت بگر بلا تاش عا شورا و محمد و ازین قبیل شده بعد از آن تقرابین زیاد نوشته و اور خبر داد که حسین بگر بلا نازل شد و این زینب حضرت نوشت تا بعد حسین بن سید که بگر بلا نازل شد و در اثنائین زینب نوشته که بر پیشانی تمام و از آن کس فرمود تا اینکه بر اظیف خرمی نایم پناهی که بر کمر من و حکم نیرابن سعید بود و چون حضرت نامش این را خواند از دست خود آید و فرمود در سنگار باشد تو میکدهای مخلوق را خیر و به خطفای پس رسول عرض کرد یا احقا همه جواب نامه را انقاش فرمود او را از زینب جوانی نیست زیرا که ثابت شد بر او که عذاب پس رسول مر جبت کرده و او با یان خبر دار کرد و من خدا بشت غضبناک کردید و از محمد بن سجاد نقل شده که ابن زیاد مردم ما را در کوفه جمع کرد و در بالای منبر رفت بعد از آن گفت ایها الناس بریکه شما آل بسفیان امتحان کردید و در جمع ایشان ببطا کردن از صد که نشست و یقینه شایرا چنانکه دوست میداشتم و این امر التومین زیر تحقیق او را شناسید نیکو طبیعت و پسندیده طریقت و رعیت احسان و عطا کننده بحق تلهما در عهد او امن شده و همچنین بود پرش سعویه و عصر خود و این سپر او زیر بعد از او بن کارا گرامی میدارد و بر روزهای افزوده و مرا امر کرده که روزهای شمار از یاد کرده غیر هم کمر بوشن او حسین پس سخن او را بشنویز و اطاعت شما بعد از آن از نیز فرود آمد مردم بسیار عطا بخش نمود و این را بجز حسین منور و در مجلس نقل کرده ابن زیاد در میان لشکر فرود کرد معاثر الکس که حسین را مین سپارود او را جایز عظیمی است و حکومت سی را تا منفصال با و میدهم عمر ابن عبد بنخواست و گفت خدا امید اصلاح نایب گفت بر سبوی او او را از خوردن آب منع کن و مراد ما بن پاور گفت ایها ایها ایها که من است که گفت نیندم گفت امشب تیجا انداز که گفت قبل که مردم پس آن لعین در همان وقت و ساعت بر خواسته در خل منزل خود گشت و وارد شد با و اولاد و چهار دانصار ابو مخنف میگوید بعد از آن ابن زیاد را که ای معاشر عرب هر که حسین را مین یاورد و ولایت می را تا ده ای با و بسپار

عمر بن عبد رخواست و گفت من ایما الیریس باو گفتم برو مساکب و راهبار را و شکس که و از خوردن آب معش کن و بر او این چاه گفتم
سماع و طاعه بعد از آن علی داد و ده ششتر سوار بر فتن سوی حسین امر کرد پس از نزد این زیاد پیرون شد بغیر از خود آمد و مهر و چهار دخل شده
باو کفند روی کربسی و حال آنکه پرست سادس اسلام است گفت ترک میکنم پس در ملک می آید و در کربلا که دره ملک می ریزد
حضرت خستار نمود و این سپاه را نشاند کرد و الله ما ادری و الله یأمری اذ انزل فی فتنه من انزل ملک لری و لری منی اتم ارجح مانوا
بیتین و فی شکیاتنا لیس دونهما هذا حبیب علی و حوادیت کفری کفری قره قنی و ان کفرش فی غیرت و کثرت فی
ظلمتین انا ان الله یخیر معجل و ما عاقبنا فی الوجود بین یقولون ان الله خالق فیته و ما ذوقته و عقل فی فوان صدقوا فینا
یقولون ان الله لا یقرن توبه من وان کذبوا فزبری علیه و ملک عظیم دائم عظیمین فی حق محمد بنده ام و محمد تم در میان دو امر خفرا
متردم که آیا ترک کنم ملک ری را یا انگری آرزوی منت یکنا بکار شوم چون حضرت حسین و در کشتن او آنست است که بالاترین عذاب است
حسین پیر عظیم و حوادیت عظیم قسم جان خود که برای من در ری تو چشم است و حق پروردگار عرض می باشد که مرا اگر چه بود به چشم ظاهرین
من چون آگاه باشم که ذخیریت نقد که ام قلمت که نقد رسید بنده شود میگوید که خدا علی خالق بهشت و جهنم و عذاب و عقل و رویت
اگر چه راست میگوید که سزاوارترین توبه در است و اگر دروغ میگوید رسیدم باک عظیم ری و ملک عظیم و در برابر انبیا آورده که گفتم
بن برین کفتم تحقیق ظاهر شد که امات علی بن مطالب در عرابین سعد زید که روزی آنحضرت را و در حالت جوانی کفتم چنانچه خود فرموده است
باینکه در تنگای غیرت می در آن میان بهشت و آتش ابو مخنفش اول عیب که سیر که در حسین علم عربین حدود بعد از آن عروه این من را خواند
و ده هزار سوار با داده امر بر فتن حسین نمود بعد از آن انان پس نخمر خواند و علی چهار هزار سوار با داد بعد سر این بی خودی بنیاد را
خواند و علی با چهار هزار سوار با داد و علم شش هزار با این بر حسین با داد و با هزار سوار بر حسین فرستاد و علم هفت هزار و شصت سوار
با و حتم کرد و علم شش هزار با بهشت هزار سوار حسین زینت سلیم کرد و علم بیست هزار با نه هزار سوار بر قدر با علم آداد و علم دویست هزار سوار بر علم
بن برین تویی داد که بر حسین فرستاد و از محمد بن سلطان گفت شده که این زیاد بر شتاب این بری فرستاد که نزد با یک ما را داده و این که بر حسین
حسین بر شتاب بود و در بنا خوش زده و اراده مخوف بود پس این زیاد نامه بنوی او نوشت که تحقیق رسولی تا غوغا ابو شکر داد و در کربلا
باش زینکه که در کربلا برین برین میگردید ایان آوردم و زینکه که شلوست که در شتاب میگردید سرنگه با نامه شتاب است بر این است
ما استرنا کنتیم اگر در طاعت ما تمی بهر وقت بطرف ما یا پس بهشت بعد از آن نزد او آمد بار پیش از کرده از آن فرستادیم چون
در خلد او را مر جا گفت نزدیک نزدش نیند و گفت دوست میدارم که بر شتاب نیند بروی و این بعد ایاری نای گفت میروم و نهجا
سوی از شکر منبذ ما دانه هزار جمع شد ابو مخنفش قلم گرفت تا نازل شد بر حسین بنجاه هزار سواره و پیاده و خود در میان آن کثیر
مردشای بیاری و همه از اهل کوفه بود بلکه در بعضی نده ما برای ابو مخنف دار که نازل شد بر حسین بنجاه هزار سواره و پیاده و خود در میان
ایشان مردشای و مجازی و بصری و همه ناه اهل کوفه بودند و با ایشان بود ششای مندی و نزه های خطبه و حمد و ربای علیه محمد بن سلطان گفت
بعد از آن این زیاد بهرین حد نوشت که من ترا در کثرت سواره و پیادهی که ششم صبح و شام میکنم که سینه که خبر تو در نزد من شد و آن کوز
ترغیب و تحریص میوز و در خوف آورده که شش روز از هم گذشته این بعد برین شک گرفت عجزش براد و او پیش غلبه خود بشو خود
یکه نموده با و در بندند اگر شمار هم میدهم چه آید برایشان سید گفتند هم تو سپرد و نوازده سوار کوفه فرمود شمار اتم میدهم چه آید
که بعد من رسو گشت گفتند هم فرمود آید بر سید که مادر علی طه و در هر است که اندم گفت شمار آنچه اتم میدهم آید سید که بر من
علی بن سلطان است گفتند هم فرمود آید سید که کاین علامه رسو گشت است بر که شتابم گفتند آید سید که علی اول ایشان است از حدیث اسلام گفتند
فرمود آید سید که سید شد حمزه هم بر منت گفتند هم فرمود آید سید که جعفر طیار در بهشت عم است و این شیر رسو گشت
که سحاب که دلم گفتند هم فرمود آید سید که کاین علامه رسو گشت است بر که شتابم گفتند آید سید که علی اول ایشان است از حدیث اسلام و آن
ایشان از حدیث علم و عظیم این است از حدیث علم و آن هر شوم و مؤمن است گفتند هم فرمود پس چه خون مرا حلال میداد حال
آنکه بر من بیخ میزند از حوض مردان چنانکه دفع میکند شکر از آب خارج میشود و از عهد در زرقایست در در من خواهد بود کفشد
اینبار دانتس لیم صلی ترا ترک نخواهم کرد تا طاقان پری و شکیله حضرت این خطبه را خواند و قرآن و خواهران او می شنیدند که سید
بار خود بیستار زنده و صد را ای خود را پس برد کرد پس برادر خود عباس و پیش علی ابوسریه ایشان فرستاد که آنها را کشتن
که از این بسیار خوانند که سید و در محفل آورده که امر از حضرت و امایش شک گرفته حضرت بشیر خود که زنده رسو بود

اما بعد انما الناس افسوس من انا وارجو الى انفسكم انما اتوا ما هل محل لكم كسفان في انما اهل حرمي است
 ابن بنتك حبان خيرا ولى الناس الوصيين من الفسار اوليس حرمه سيدا لشهاده عن ابى اوله نيلكم قولك
 رسول الله في ولى حبان سلاوا زيدان او قوجار بر عبد الله الانضا وسفلا بن لساعدى وان ابن مالك
 يحركه بنصر هذا القول فان تكون اى ما انا ابن بنتك فقال الله ما بين الشرق والمغرب بنت عجرى والله ما
 ما نزلت بالذنب منذ نشأت حتى ان الله يمقت الذنب في اهله هل نزل ابوفى يقتل منكم فقتله ان مال الله
 وبقضاض خاله فتكونوا اياما كان اليوم التاسع من محرم دعاهم عمر بن سعد الى الحاربه قال محمد بن ابي
 ايضا اتان بن سب مر بان كسيده من سيم وپرس خود بر جمع نموده اما قباك كسيده يا بر شافيتن خون من وانك صدم من سلامت يا خبر
 پنجم ششم وپسر هم او که اوله است بر زمین از نفسهای ایشان آیه سید شیدا هم چنین است آیشا سیدة قول رسول خدا
 خصوص من ویرا دم سوال كسيده از زمین ارقم و جابر بن عبد الله انصارى و سهل بن حدادی و انس بن مالك خبر میهند شمارا
 این قول هر کاد شك فایده که من پر و فرخ شستیم پس بعد اتم در میان شرق و غرب است پنجم عزرا من بعد قسم از آنوقت که نمود نا
 که دام دروغ نگفتم و دانستم که خدا کذب و ابل اوراد من میدارد آیه مطا بیه نیشید از من خون کشید که ملاک نمودم یا نصیب
 از جرحه پس سالت شدن چون روز نهم شد عمر بن سعد شازا سوی محاربه خواند محمد بن طلحه گفت که حسب ابن نظار بعد حضرت
 عرض کرد ای بن رسول الله در غربت با جیله است از بنه اذن ده تا ایشا از حضرت تو دعوت نماید ایست که خدا با ایشان از تو
 دفع بلکه حضرت از آن داد حبیب شبانه نغمه موی ایشان رفت و ایشا گوراش نشد که از بنه است که حضرت صحبت
 گفت خبری آورده ام که باورده اورا نازل شود بمحل قوم آمده ام که دعوت نماید بنصرت میروم خبر شاد او در میان حاضران
 مومنین است که بخیر از ایشان برآید از هر طرف خوار میکنند اورا و کاش نیشند و عمر بن حدادی که دره و شاقوم و غیره من جنتیه
 تحقیق این صحبت را بشناورده ام من اطاعت نماید و در حضرت او رسید شرف دنیا و آخرت و من نمیخورم که احدی حقول میشود
 در راه خدا اگر نیک حضرت رسول در تن فرقی بود پس مردی از بنه که او عهد است این میگوید بنده است که گفت من اول آن کم که این
 و عورتا اجابت نمایند بعد از آن شروع بر خبر خواندن نمود که عظم عظم او را تو اكلوا و احجم الفرسان انما قلوبا انما جاع بطل تعالو
 فانه نیش عربین سلو یعنی قوم بعد دانتند که در وقت بیجا که صفها پشت بهم میدهند و سوا آن آجولان میاورند نمیشیر شیدان
 جنگ بعد از آن مردان قبیله سادرت نموده تا نمودند از ایشان اتفاق نموده بسوی حضرت تو بگویند طعونه در آنوقت عمر بن حدادی
 بر اینحال خبر داد نمود پس عمر سعد مردی از اصحاب خود از رقیبم با چهار صد سواره ما بر بسوی قبیله بنه اسد نمود در این نهاد که قبیله است
 ارادید شکر حضرت را نموده بودند هم چهار شقه فقال شیدری نموده حبیب ابن مظاهر بر از رقیب صحیح زد که دای بر تو نوب با چه کاره داد
 برگرد و بگذرد ما را که غیر تو با عداوت نماید و از رقیب ابا که در رجوع کردن بنده دانند که ایشا را با قوم مقابله کن نیست که گفتند
 و بسوی قوم حرجت نموده بعدا شب کوچ کرد فرغانه نیکه این سعد ایشا ز آنچه خون زنده حبیب ابن مظاهر بسوی حرجت کرده بود
 نمود حضرت فرمود لاجل و لا فوله لآبائهم پس شکر ان سعد حرجت کرده در میان فرات حضرت حایل شدند عطش حضرت حسین و صاحب علیه
 نمود پس حضرت تری بر دست پیش خیمه زن آمد نموده قدم بجانب خیمه برد و بعد آنجا حمر کرده چشمه شیرین ظاهر شد حضرت اصحاب
 قانا خورده و سگسار را برگردند بعد آن چشمه نا پدید کرد پاره احدی از آن اثری نمید این شهر با بن زیاد رسیده و همراهین جد نوشت شیدام حسین
 چاه میکند آب بیرون میاورد خود و ایشا را بر آب میوزد ز میانک این امر من بوسید کند در ایشا که کنند و هر قدر میتوانه امر را به ایشان
 شک کرد و گذار سیراب شوند و کوشان پاکیزه نیک عثمان کردند پس عمر سعد در آنوقت در نهایت ایشان تک گرفت و در ارشاد آورده
 که این سعد بر دره حرجت بر فرزند حسین و از او سوال کن چه چیز آورده و چه اراده داری و عروه از آنها بود که حضرت نامر شود
 حیا کرد که بگفتش برسد آنرا بنظر کان که بخت برشته بود اظهار نمود همه آنها با دنا خوش و شکر پیش خدا آمد که در اسرع بود
 برخواستند گفت من بر دم بسوی او و اگر میل شته باشه منک حرجت ایراکم گفت منک حرجت اورا نخواهم و من برو سوال کن که چه چیز
 اورا به اینجا آورده پس حضرت آنحضرت رسید و قید او تمام صیدادی اورا در عرض کرد دیا با عهد است تحقیق آمد بسوی تو شریترین اهل زمین
 و جو ترین ایشان و منک حرجت کننده ترین آنها پس برخواست بسوی او گفت شیره خود را زمین بگذرد گفت این کرامت نیست
 رسولم هرگاه بشنوی برستم آنچه را که بشناورده ام و اگر نشنوی بر میگردد گفت من از قاعه شیره تو میگرم آنوقت تو حجت خود را بگو گفت

در وقایع نزول کربلا

وادی

نخستین مرتبه پس از آنکه برای چاه کربلا کعبه را بر سر آن کعبه است و یکبار که با نوزدهم آن باری که
 و برکت و هزاره بر این حد فرود آمد ابوحنیفه که عمر بن سعد در یکبار که فریاد و استخوان و کف بر زمین و کوه نیز بسوی ما
 آورده پس آمد در مقابل لشکر شهادت و اگر اسلام علیه یک بن بنت رسول است حضرت جواب سلام داد و حضرت از آنجا فرود
 پرسیه نیز در این شناسید گفتند نیز خوب شناسید است اما اینکه در این موضع شکر حضرت فرمود که از او شال کشید چهار راه که
 پس نیز این زن پرسید چهار راه داری گفتی خوانم حضرت حسین بن علی گفت سلاح خود را بکش از خنجر خود را بردار و در روی حضرت نه
 پرسید و گفت ای مولای من پرسید که چه چیز ترا بسوی آورد فرمود نامی شام بسوی شما آورد و گفت ای مولای من خدمت کن کنایه
 که تو نوشته و از کان خود حرکت دادند و ایشان امروز از تو ای صاحب پرچم است حضرت فرمود بر که در نزد صاحب خود و اعلام کن و در
 عرض کرد ای مولای من کسیت که بهشت را بزرگ و خود را پیش اندازد حضرت فرمود خدا ترا در جهان بیاورد آن در کف تو تا شهید شد
 و در ارشاد آورده که عمر بن سعد قره قریب من خط را خواند و گفت ای بر تو بر زنده است حسین و سوال کن که چه جزا آورده و چه مجازا پس حضرت
 آمد و حضرت در میان پرسید آیا از شناسید صاحب این نظر گفت چون مردیست از خطه تمیم و سپهر خراسان است و من او را شناسم من برای
 و می بینم که در این شهر شهادت پس حضرت سلام داده و پیغمبر عمر بن سعد را بر سر حضرت فرود آمد این شهر شامین شود که بیا آدم اگر آمدن مرا
 میدارید بر که دم بعد از آن پس این نظر گفت و ای بر تو ای قره کجی بسوی قدم ظلم باری کن بریزد که سبب پران او خدا شود
 کرده است ترا کرامت قره گفت بروم نزد صاحب خود جواب رشت و رای خود را ملاحظه کنیم پس بسوی عمر بن سعد حرکت کرد و ده هزار
 با و فرود آمد و گفت ایید و ارم که از هر وقت ال در سلامتی در هر عیبی که در این زیاد نوشت بمسئله آخر آن هم آقا بعد و یکدیگر حسین
 نازل کردم مثل خود را فرود آورده سوال کردم که چه جزا آورده و چه مجازا جواب نوشت که اهل این شهر و شال ایشان مراد آورده اگر آنرا
 میدارند و در شال ظاهر شده غیر آنچه شال ایشان آورده بنصرف میوم حسان بن قیس گفته که من زنده عیبی که در دم بینم این بار با پرسید
 و گفت حال که ناختمای با و بنده شده امید نجات و خلاصی میداد و بوقت وقت تخریب و هم این حد نوشت آقا بعد نام تو من رسید
 و آنچه که کرده بودی همین چنین نظر کن که هیچ اصحابی بر نیستند که اگر از قول که در طری خود را در حق او ملاحظه کنیم تمام و یکبار
 بر عمر بن سعد رسید گفت و تشبیه کنم که این زیاد کن که جوئی و مستول نمند بعد از آن گناست دیگر عمر بن سعد را در شد که میان این و آب جابل
 و گذار که قطره کشید چنانچه بر جان بن عثمان حق کردند پس عمر بن سعد را با نوقت عمر بن سعد را با نوقت عمر بن سعد را با نوقت عمر بن سعد را با نوقت
 میان این و آب جابل و آب فرات شام شده و گذار قطره بر نشند و این سه روز شال از شهادت آن سرور و وجه استبراح حسین از بی
 بسند خاک و که چون این نظر که با آب که او که استسماست بعد از آن که چشم قطره آن می کشید تشبیه میوم پس حضرت فرمود آنهم شال
 قطشاه از او را تشبیه بران و از ایام از حیدر بن سیکو بعد از آن اوداد ناخوش عیادت کردم قسم آن حد را هزاران بودی
 او را دریم آب میوشد و ز غم می کشد و فریاد عطش اش نیاید و همین طری بود که بگم وصل شد ابوحنیفه که بعد از آن این حد
 از فرات عبور کرد و در شب فاج میشد و فرس میبخت و حسین را دعوت کرده حجت میزدند تا بعضی از شب یک شست و حوله میبختند
 از قریه ترین مردم بود حسین را نیک از راه کافری با من زیاد نوشت که ایها ای عمر بن سعد هر شب فاج شده و چشم میبختند و در
 صحت نیاید و او را حسین رحم و شفقت کرده امر کن او را این بگم تو بیاورد و ما امر را بر این میبختیم من برای تو کفایت کنم بسوی این ناد
 کتاب را خواند بر این حد نوشت که من رسیده هر شب فاج میبختی حسین حجت میکنی امر کن او را که بگم من اطاعت طایر که قول
 که در فرات عرض و اگر شام خود از نوشیدن آب شال کن که آبر با و حرام در حیوانات حلال نمود و اینکه سپر سندان او را خواهر این
 قدر خوانده باد و هزار و علی اوداده و امر کرد که بشرفی آب نازل شده حسین و اصحابش را از خوردن آب منع یابد و شب بن
 ربی را خواند و علی او را چهار سواره با دوده امر کرد که بشرفی نازنده حسین و اصحابش را از خوردن آب منع شود و در تیر المذاب نقل کند
 که عمر بن سعد را که در این آب که حیوانات از او سیراب میبختند قطره آن را خواج حشید تا در پیش چشم حیدر نوشت و شنیدن بر حضرت
 شدید تر از منع آب بود همان سیراب میبخت که عمر بن سعد در نهایت ایشان تک گرفت چون پیش حضرت غلبه نمود برادر خودی را
 باغی سواره و سبب نغز نایه بامیت مشک برای طلب آب فرستاد و در نصف شب بفرات نزدیک شد و عمر بن سعد حاج رسید
 پرسید مردی از اصحابی که او را مالال این فریاد میگفتند گفت پیغمبر تو ام آمده ام که از این آب بخورم عمر گفت بخش کو از مالال
 گفت و ای بر تو که زهر را بخوردن آب میکنی و حال آنکه در این عالم و کسان او را شناسی میبختند عمر گفت راست میگویی و لیکن تا نور

ما را می بینم که باید چهره بسایم پس هلال با صبا بخورد با یک زود که داخل لبات خود و عرقم خود را ام بر جا بد و در آه می خورد پس یک کوزه
 میگرداند و یک قلم فلکها را میزند تا مشک را پر کند و کلاه خودشان در محبت نمود و اصراری از اصحاب حضرت گشته حضرت دستها را
 از آب سیراب گشت و بدین جهت که امری است که بعد از آن است این حد فرستاد که با تو را ده نغمه دارم شب بین طاعات کن پس این حد
 با میت نفرمود آن حد حضرت نیز بیت فرستاد و در حضرت اصحاب خود را نمود که از او کس را نوز غیر از او را در پیش هم نپوش
 علی اکبر این حد نیز مثل این حکم کرد تا ما او را در پیش خود نمودیم او پس حضرت فرمود ای برقیان حد یا فرستاد که از حد شکایت تو است
 در این خانه میکنی دعای آنکه سید که میترس از تو هرگز کن و بدین جهت که این قرست بر تو بودی حد عمر سعد گفت تیر تیرم خانه مرا خراب گشتند
 آن حضرت فرمود من برای تو بنامم گفت تیر تیرم ملک مرا حد بنام حضرت فرمود من تیر تیرم از برای تو بنامم از آل خود در حجاز در ریغ
 ایستاد که فرمود من تیر تیرم در حجاز که سوره هزار هزار دنیا را بر تو بنامم او داد حضرت فرستاد که هر آن کس
 سیکو میفرمان حد گشت مرا حد است از ایشان تیرم حد از آن حضرت ساکت شده جویش نهاد و در کشت دست که سیفت چشیده را
 حد اید که در پیش تو در دنیا امید دارم که از کدم عراق نخوری که لیتس عمران حد گفت در حجاز کدم که گفتمت در حجاز که این
 کلام شما میگرد و در شب آورده که بر این چهره حد آمد چه فکر در این رسول شد این دن سید که داخل غنای این غنای شده داد را
 مو عظم شایه از ضلالت خود کرد و حضرت فرمود که آن که دوست میدارای پس بریز و عمر سعد آمده و سگش نهاد آن خون غضب که
 شده گفتم ای برادر حدان چه میر تر من خود از اسلام دادن من که مسلمانانیم بعد او پیرو او را نیشتم بر کشت که مسلمان بودی خدا
 و پیرو او میشی عزت غیر خود در حدی قتل و سیری ایشان را داده می نمودی و این آب طرا که حیوانات همرا خود بر روی
 خانه و اهل میت او نیستی و عفتا و گفتم که حد او ستره شایه من عمران حد یک ساعت فرود از این اندام بعد از آن گفت ای
 بوم بعین میدارم که بایات حق است از غضب نماید در پیش تو که میزند و با بر سر شایه که بر من که دلایت ری در کلام در ای عمر
 من شد بعد اتم می نام نفس خود را که رضا در بران اندام بر کجاست حضرت رکنه عرض کرد که عمران حد را خسته کشتن تو سبب دلا
 ملک ری حضرت فرمود خود را کدم او که قلیع گشته میزد بر فرس خود و امر حیان شد که حضرت فرمود و در تبر المذاب گفتم که عمران
 فقال حسن را کرده شیت و سبوی و فرستاد طلب جماع که در چون سبب شد عمران حد گفت یا بعد از چه چیز آورده فرمود اهل کوه
 آیه نسی آنچه اهل کوه بشمار که فرمود که با خنده در راهند اخبر میگویم با کفایت تحقیق آن واقعه شده چاک می می فرمود سید و بدین
 با یک به حضرت حد است با اقا میگویم من کفایت از این زیاد فرمود بعد از آن مخالفت کردند و در ارتاد گفتم که حضرت فرمود
 فرستاد که با تو را ده طاعات دارم آن این قبول نموده با هم گفتم او شد بعد از آن عمران حد در صحبت کرده بعد از این زیاد بود
 که خدا آفران خوش و گد سبب و امر است را اصلاح نمود این است که با من عهد نموده بجان خود بر کردد با اینکه سهردی از حد
 برود یا اینکه نزد امیرالمؤمنین آمده دست خود را بر دست او گذارد که در این رضا خوشدوستی است و صلاح شایسته چون سید
 کتاب در آن کفایت است که سبب که تقوم خود و هر با این پس شایه این کوشش برخواست و گفت ای امیر از او قول میکنی خدا
 آنکه برین تو وارد گشته و نزد تو آمده بعد اتم اگر از شهر تو بردن رود دست خود را بر دست تو گذاردد بر این حد صحبت قوه می شود و تو
 بضعف و مجرا و میثوی و با و این نزلت را به زیر که این نزلت از او است و با باید او و اصحابش بگم نویسد اگر عقوبت کنی
 تو او را می عقوبت و اگر عفو کنی این برای است این زیاد گفت شایه تو خوب شایه این نه مرا عمران حد بر که برین
 و اصحابش اظهار نماید که بگم من سبب اگر اطاعت نمودم شایه سلامت پیش من مرستند اگر با و اشاع نمود در خانه ما یا اگر چنین کردی
 تو با و اطاعت کن و اگر با نمود تو میرت کشتی که در شر از و سر او از زمین نزلت و عمران حد و شست من تر فرستاد و نام بود
 حسین که او در آن نموده سلامت و با امید و اشرار و حد از او قبول نمود از پیش شیعیان ملاحظه کن اگر حسین حکم نزل
 و امر خود شایه با تسلیم کردند ایشان سلامت پیش من نرفت و اگر اشاع نمودند در قتل ایشان بر عمت کن و حد از این سبب
 در خیزه و ظواهر و کلان باید که او عاق و طالم است و می هم کاین بعد از یک ضرر رسد اگر تو امر را امضا و جاری نمودی ترا جزای
 کسی که سامع مطلع است میدمید که علم و لشکر با را بشتر این بی کوشش تسلیم کن که او را امر خود انور که دایم در اثر المذاب آورده
 که در اغراض نوست الا کتابت مطلب که مخالف و حیکال با و بند شده این وقت و وقت که زینت پس شایه ذی کوشش شایه
 عبید الله را عمران حد آورد آن خون بعد از آن گفت چه در آن شد تو خدا فانه ترا خراب کند بعد اتم من بگم که تو او را من کرده

در وقایع و احوال

داستان

از قول خود نوشته بودم و امر را برافاس که وی ایستاد این بود که صلح شود بخدمت حسین اطاعت میکنند زیرا که نفس پریشان اوست پس
 سکوت خرد چون که امر بر خود رخصت و جری و با دشمن و مقاتله خوان نمود و یا امر شکر این و آن در خوابی که گفت وای بر تو خودم شکر
 این امر شوم و تو در پایدگان باش و در تبر المذاب آورده که عمر این عهد این خبر بجزرت فرستاد بجزرت فرود بخدمت دست خود را
 در دست پر جانی که نام ابد و سنت هر مرگ و وقت نزد خدا فدیگم قسم خوردم این ایدم رسوخدا و در دست و گفته که عمر این عهد بروی
 حسین در شب پیش از آنکه حرکت کرد و شمرند آمده در مقابل محراب حضرت ایستادند که ای کجا پیران خواهی بران عهد و عهد و عهد
 حضرت فرمود جوش دیدم که چنان است زیرا که حال شما شمرده میشود گفتند امر تو بجزرت گفت ای پیران شکر من شاهد جمع
 و در این سینه خود را با برادران خود تا آنکه بگویند و اطاعت امیر المؤمنین بریزد بر خود لازم دید حضرت عباس اورا اندر
 فرمود دستهای تو بریده کرد و گفت با برادر تو از جانب ام خود آورده ای دشمن خدا آیا امر میکنی تا بزرگ برادر رسید خود و اطاعت
 ملعون این ملعون پس غضبناک بشکر خود رجوع کرد و در تبر المذاب آورده که محمد بن حنفلیه گفت که شتر از این زیاد برای ایشان آن کشته
 بود و ما در شان ام این جنت خرام کلابیه زنده است بود و در مناقب آورده که ما در عباس و عثمان و جبرئیل و انصاری و ام سلمه بنت ابی
 کلابه و شکر کلابه بود و این خبری ذکر کرده که جبرئیل بن عبد الله بن محمد کلابه ام این عهد او بود و از برای ایشان از عهد انبیا زیاد ایمان
 گرفت و در تبر المذاب از شام نقل کرده بعد از آنکه عمر این عهد امین کشت تا که در خیال آمد و از شوی و شمارا بهشت مرده
 پس شکر بعد از عصر سوار شده و بجزرت که در دنیا که آن بزرگوار پیش خیمه خود بشیر کتیه زده و خوش گرفته بود چون خواهرش
 محمد شهنیزه برادرش آمد که ای برادر آیا این صدانامه ای شنوی که نزدیک شده پس حضرت فرمود پسند که در گفت در این
 رسوخدا را در خواب دیدم که میفرمود و تویی مایه پس زینب بیای بروی خود زده و فریاد بر آورده حضرت فرمود بیایه ساکت باش
 خدا ترا رحمت کند و حضرت عباس گفت ای برادر قسم رسیدن من بر سرته ز خواسته و فرودای عباس خود سوار شود و از ایشان
 پس که برای شامه واقع شده و برای پستی عباس بیت فرسوانه که در میان ایشان امیران قین و حبیب این ظاهر بود موسی
 ایشان آمده و فرمود شمارا چه واقع شده و چه آورده دایر گفتند که حکم امیر آمده شما با طاعت او بیاید پس یک با شما قاتله نام فرمود
 تمیل کنیید تا آنچه ذکر کردید با چه عرض غایم ایشان از رسول که در پس عباس که دست آنحضرت آمده و آنچه قوم ذکر کرده
 بودند بیان نمود حضرت فرمود بر کرد و اگر می توانی امروزه از آنجا که امشب را همت گیری که در شب خدا را عبادت نموده و او را
 بخوانیم زیرا که امیدمان من از ولادت قرآن و کثرت دعا و استغفار را دوست میدارم پس عباس موسی قسم بگشت و امیران
 ایشان سوال نمود و عمر این عهد توقف کرد و در محراب آورده که این عهد بگفت پس کوه گفت اگر من امیر بودم اورا همت میدادم
 و در موقوف آورده که عمر این عهد گفت بخدمت امیران از ترک و دیلمی بودند و مثل امیران سوال سیکه ذمه قبول میزدیم گمانده
 که ایشان از آن عهد شد پس اجابت نمودند و در دست و گفته که عباس از نزد ایشان مرجمت کرد و رسول عمر این عهد با او بود و
 ما شمارا آن همت دادیم اگر حرف ما را قبول نمودید شمارا موسی ای فرود عهد امیر خیریم و اگر منع دایم نمودید از شمارا دست خود را
 کشید و در موقوف آورده که حسین نشست و خوابید بعد از آن بیدار گشته و فرمود ما ایچاه در این عادت خود و چه پدر خود و
 در خواب دیدم که میفرمود حسین بشیر که نزد ما خواهد و در بعضی روایات که فرود خواهد آمد پس زینب بیای بروی خود
 زده و چه کشید حضرت فرمود همتا ساکت باش و قوم اشعرات میاورند تالیفات خود را تریل اول در شام بعضی ساین
 از او بر حقه و آن شام نیست که در بعضی روایات مجلس است از روایت زراره صحیح میگوید که ملاقات کردیم حسین بن علی را
 قبل از آنکه موسی عراق تشریف برد ما سیکه گفت که اشاره نمود بسوی آسمان و درهای آسمان گشوده شد بعد وی ملاک را
 که غیر از خدا احدی شمارا نماند پس فرمود اگر تعارض جزا و جویط اجب غیثه آینه با ایشان قاتله میکردم اینها و در روایت
 این مجلس است که میگوید دیدم حسین را از آنیکه موسی عراق توجیه شود در باب کعبه و دست جبرئیل در دست او بود
 و جبرئیل میگوید و شایع بودی بچیت خدایه و گفت که عباس گفت که حسین همت نمانده از می شنیدیم ایشان را به همای ایشان قبل از حضور
 پس بدان که اشال آنچه خبر اول و نظایر او سخن است بنزد ملاک از آسمان با مراد او معصومین هیچ طاهرین از آل رسوخدا و
 کثرت و قدر تو از نظر است و اما روایت این عباس و در آن دلالت نام است بر علوتان که سیکه در پیش روی حضرت سید
 آمده اند بر همه همت رسیدند و بگفتی که شان شده است سخن آن مقابله نتواند بکند و همچنین دلالت نام است بر سیکه

کلی

کسیکه بدون عذر از حضور یاری حضرت کائنات نموده است از اهل عین و ایمان و بیان این است که این تم دعوت از راه
 جبریل و دعوت او برست محقق نشده است در شان دعوت سخی از آسیا و نه در مجاهدین با کفار هرگاه گویند که در آن
 اشکال است بمعنی ما قبلان میکند و آن است که نزول جبریل برین زمانه او باین پنج چگونه تحقق میشود بعد از قطع وحی
 بوفاست رسول خدا و علاوه بر این چگونه تحقق شد علم این عیاش که آن کسیکه از دست سید آمده در آنوقت گرفته بود و آن
 زمانه جبریل بود و بر شکی که این مستلزم است که بشنود او را کسیکه حاضر بود نزد که یاد تمام استاید سید آمده ادب است
 جواب بر شکی که نزول جبریل برین وقت بود دست سید آمده از آنکه در آن وقت در آنوقت در آنوقت در آنوقت در آنوقت
 نبوت میوه غیر ما نیز که وحی رحمانی است که محقق نشده در جبریل در آنوقت در آنوقت در آنوقت در آنوقت در آنوقت
 اگر مصداق و منافی باشد ختم نبوت بنوع رسول خدا آری مصداق و منافی میشود اینها از آن جهت که در شرف قرار گرفته
 و حج طاهرین با شکی که این از کبریت که طاعت را از آنجا بر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر
 که حضرت صادق امر کرده شیشه خود را با حجاج بان بر میان و فرموده که این دلالت کننده بر این است بر اتمام عین
 و بر شکی که کفوف نصر بودن این عیاش سبب اختصاص دادن است علم آید این غیر عصر از امور معروفه و مشهوره است بلکه از پیشانیست
 خروج بر آن دلالت کرده است هرگاه گویند که آنکه مصون و محصون صدق بکبری فاطمه زهرا بنت رسول الله است این حدیث از محدث است که صدی
 طرا می شود و جز او را نمی پندایند اینک است ملک تبیین و توضیح میکند پس آنچه در این روایت و مثل آنست افاده نماید که ام طرا می پند
 و در آنجا میکند چنانچه پندار میگرد که جواب اخبار طایفه است که آنکه طاهرین و حج محصون ملائکه بر شان دیده میشوند در غایت کثر
 بلکه در حدیث و تطافرت پس تفاوت ندارد معارضه خبر که در خصوص حدیث دارد گفته پس هر که اراده نماید بر این مطلع باشد
 مرتبه نماید بر ابواب عیدیه در کتاب اصحاب که در فضائل اهل بیت و مناقب شایسته و این مثل احادیثی که در خصوص باطوار داشته
 و مثل احادیثی که در رجعت وارد شده و مثل احادیثی که در قدر از بزرگ و ممکن است گفته شود بر تنی که در خصوص حدیث بودن
 ایشان تفسیر حدیث معنی نکرده حکم او محض است آنچه در غیر حدیث است بعضی امور و علوم نیست که عدم رؤیه ام ملک است وقت حضورش از زواد
 و بعضی حیانت بر مطلقا باینکه یکویم تفسیر حدیث معنی اول از آنرا نیست که در آن نفس میگرد و در دست پس مراد از آن معنی شایسته
 یعنی حدیث نیست بلکه در طلب او بدین معنی این در بعضی طرق علم آید باینکه او او غایب است و اگر خواهی که بمط و طرا
 دیگر تفسیر نماید بگو حدیث نیست که حدیث بگوید و جز در از حدیث آنچه خبر میدهد از رسول خدا و تأیید میکند آنکه در بعضی اخبار است
 که از حضرت صادق سوال کردند از شکی که سلمان حدیث بود فرمود باین خبر میداد از نام خود به حال دین ام ملک را هر وقت که خوا
 و در صورت که اراده نماید از حضور سید ایشان و غیره از آنجا نیست که در آن شک و شبهه نیست بلکه ملائکه را انجمن و غیر شان نیز
 می بینند زیرا که اراده کرد امام که آنها را بر من نشان دهد چنانکه دلالت میکند بر این خبر که از اخبار و اخبار طاعت بر این در شان
 امیر المؤمنین و سایر ائمه را و کاش و قضیه حسن عسکری از قضای معروفه و مشهوره است در میان عامه و صحاح کلام حج است از هر
 او و اولاد محصون حج الله اند بر تمام خلق او و ایشان اولی تصرفند و چگونه دید نمیشود بر ایشان کسیکه ایشان با نهایت اند چگونه
 تحقق میشود بر ایشان کسیکه با حجت آورده میشود و سیاید در بعضی از عیاش آنچه اینرا واضح میکند و بیان میاید در نهایت بیان
 و تحقیق واضح است از این بیان جواب از قضیه مشایخه این عیاش جبریل را و ممکن است که گفته شود این عیاش شایسته او و اولاد
 و علم حاصل شد او را بر اینکه این مادی جبریل است از خبر دادن نام بر این هرگاه گویند که روایت ظاهر است در شکی که این عیاش جبریل است
 مشایخه کرده و نه او را که خلق است دعا دعوت میکرد بعد از آن و شکی که حدیث را بر خلق خبر میدادند سید میگردد بر ترک کردن
 او حضرت امراء است در خود آنچه ذکر کرد او را بقرول خود که صحاب ام و کسان که پیش روی او شریف میوز ما نهاد اسم آنها
 و اسم بران آنها می شنیدیم آیا این است در از او قبول میشود یا نه میگویم در محل صحاب است قبول گشتن او را دفع میکند امور عیدیه
 و وجهی که زیرا اگر چنین بود بر آنکه جبریل فایده مرتب میشود و از شکی که حضرت سید آمده است بر عیاش خطاب گفت یا ابا عبد الله
 ای یاری و حضرت امر ترک کن و از شکی که آنحضرت بر بنی نام شمش است هر کس از یاری من تعلق یابد استکام میشود و از شکی که هر کس از
 حضرت او به تعلق یابد حقیقت نیست نموده او را رسول خدا و او صیبا معصوم او در جمله کسیکه از حضرت او تعلق نموده و آنکه
 امام از حضرت خود دعوت نموده بود و غیره از هر چه بود که در او را نام ترک حضرت میاید این را خوانند و آنست که این حدیث است که تفسیر او

در بعض روایات این مجلس و قضیه بنامند حسیه اسراف سینه از اهل خراسان و غیر ایشان بر حکم سرعت بر رفتن که با او بر سر
شاه او مسیحا و توبه کردن ایشان که خود توبه و گریه و حسرت و جوع و شامه و تدارک ایشان عرض آنچه فوت شد بسبب جان خود در جوع
از غضا یا معزوم است هر گاه کوله که قول ابن عباس که در صحیح حسین که در ناقص نمیشود و دیگر ذریه نمیکرد و تا آنها را به هم ایشان شینا بکلم
از حضور ایشان از احوال کلمات صاده است زیرا که اینرا اخذ کرده اند بول خدا و امیر المؤمنین وصیته کبری و حسن و حسین آیاتی می
که محمد بن حنفیه نیز مثل اینرا ذکر کرده که آنکه گفت بدستیکه چهارم در نزد ما مکتوبند با شما ایشان و اسم پدر این در این مقام میگویم آنچه
ذکر کردی جلوه میکند در نظام الا اینکه امر شکل میشود جدا باینکه که گفته شود چگونه توفیق و جمع میشود میان این دو آنچه تحقیق کردی میگویم
آنچه محمد بن حنفیه و ابن عباس ذکر کرده اند نمیکند تکلیف اینصورت امام زیرا که خدا تعالی میدانت که ایشان حضرت اورا ترک نموده
کرد که سینه در پیش رو او شهید خواهند شد و خبر داد اینرا سو خدا بجزت خود و جمعی از صحابه بعد از آن بطول کلام در این
موضوع بود تحقیق سند قضا و قدر و جبر و اختیار که اراده تحقیق نماید در مثال این رجعت نماید که بعضی از ارباب کتب بخران حاصل
جواب این آنچه بنحیفه و ابن عباس ذکر کرده است که گفته شود بدستیکه آنچه ایشان ذکر کرده اند اگر چه صحت آلا اینکه آنچه بر او اهل محبت
و شیعیان از قول ابو محمد و اثبات حکم میکنند بدستیکه محبت فلقی که حضرت ایشان بود و صحابه آنها پیش رو ایشان و کس
این شایسته میکند قول پیغمبر که فرمود عمل نماید که جمیع کس بر سینه که بر آنچه خلق شده بر آن تو میمانی آن نیست که پیغمبر و فیکه فرمود که سلم
حشید بر آنچه صحاب و در نزد بنحیفه دیگر عمل نمیکنیم مایه اول که فرمود اعلموا ان الله عزیز کفایت میکند بنحیفه در بیان مدین مقام هر گاه
کوله آنچه ذکر کردی اخبار مینماید بر سینه که بنحیفه و پیغمبر است از صحابه کمال میشود در خدایان و جهان و آنچه در خصوص ابن عباس است
از آن چیزی است که در طبق چهار از آن معصومین و اوست در ذم او و اینکه امر شکل نمیشود نسبت بنحیفه زیرا که او امیر المؤمنین است
سید است و تحقیق در حضرت او نمیشود که فرمود هر که مراد مستدار باید برین محمد است و اوست و در تحقیق حال علماء ذکر کرده که بنحیفه
و ابن ابی بکر و ابن صفیه در درجه مساوی هستند و ابن ابی بکر نزد در حال علماء از خوارج اربعه امیر المؤمنین است ایشان عمرو بن حفص بن غنیم
و او پس قریش و نسیم تار و محمد ابن ابی بکر نزد جواب بنحیفه در ترک مطرف بر او وایش معدوم بود زیرا که او مرض شدید مبتلا بود و او
در آنچه بنحیفه است از جنس صنف او بر او پیش و گریه شد و دیگر غرض خود از آنچه فرافش گفت میکند وقت بیان او و سینه آنچه
المؤمنین ایشان فرمود و اما ابن عباس اگر چه قاصر بلکه مقصود آلا اینکه تدارک نمود آنچه از او فوت شده بود از حضرت کردن بیشتر
و نیز حضرت بزبان و قول خود اما اخبار که در ذم او دارد کشته تحقیق میان کردیم حال را در چهار مذکور که در حق آنکه در سعادت
در عالمی است و با جمله او بنحیفه از جنس اخبار و موافقین برابر است بدینکه در پیشگاه که با بنحیفه که مستحق قضیه جابر است
پس بنحیفه نام جابر بن عبد الله از ایه عظمی و کتب کبری و مجرب و با هر قاهره گفت میکند از امور کبریه و این عبادت از سینه
محمد و آل معصومین و ایشان را قوه تصرف در عالم امکان و اطراف ملکوتیه و جنوتیه و طبیعتی باذن خداست و قدرت او سینه
ایشان صاحب سعادت اند به طریق استخوان و ولایت او از اینکه عرض بر احوال و افعال ایشان باینست که در بعضی موارد محبت و به با
ر نیز که عرض ایشان را جمع نموده بر عرض خدا تعالی بعضی خیالات و احوال طبعیه منصف نموده در زبان غالب اوقات پس آید
که از او استفاده نماید بعد از آنکه با آنچه با او محبت تقیاد و طاعت و تسلیم است بر آنچه طاهرین میفرماید و آنچه فعل ماوند اگر چه در حد
با غرض باشد و تحقیق وارد شد بعد از آنکه از مردم بعد از پیغمبر که فرمود آنها سلمان و ابو ذر و مقداد او تا عمار عدول کرد
بعد از آن رجوع نمود در بعضی اخبار است آنرا و شک وارد شد و مقداد است زیرا که او سینه که ملامت است آنچه میکند و اما
سلمان لقب او سلمان کرده عظیم صلیه امیر المؤمنین بر او میباشد منافقین با اینکه او هم عظیم رسیده اند و قادر است که بان دفع
است در نماید از نفس خود پس سلمان در آن محبت نمود و چرا حجتی در گذشت حادث شده که گمردانند که در خود قادر نبود
المؤمنین اوقات که حضرت فرمود و خارج کن آنچه را که در قلب است و توبه کن بر خارج کرد آنچه که در طبع است و توبه نمود چرا
حجتی بر ضرر و غلبه نیست در سینه مقدار از حسیه است در حجت از سینه عظیم است سلطان از وجه عید در مقدار عظیم است
خادم هر گاه کوله حال را بیان تمام را و وضع کن در بنام که با هر گاه که است در صفات مذکور خود را بانه که یکم ظاهر است است که مقصود
عرض را با جمیع جمله اخبار و صادر از غایت مستی خلاص بر کس بر این خبر میباشند که لاده تا شکوک و خیالات قلبیه را از نفس خود
دفع نماید و عالم بشده بعضی اسرار و وجوه از حسیه عرض نمود و بر طریق تقصیر کلامی این در صحنه در و بصورتی که در

در ایام سائل و نه در عدالت او بلکه بسبب عیبی که در او بود و از آنکه طبعش اهل ایمان و تقوی بود که حاصل شود استعداد برای این بعد از آن
 هرگاه که در این چیز است معنی آنچه در این روایت که در پیشین است و آنکه آنکه از قدرت و قدرت و سلسله اولیاد این بعینه و اولیاد
 و نحویه و نیزه و قرن بهم آمده اشیا طین فتم شد اهل آثار فلان با حدیث زیرا که زیر لغت است در آن زمان حیات داشت پس چه است
 معنی قرآن او سلسله اولیاد و اولیاد معویه جواب از این چنین است بعضی از آنها که بعضی گفتند که اشغال این می است
 بر اتحاد در حقایق و اختلاف در صور و استدلال کرده بر این در مثل مقام بقول حیدر علی و آن جناب محیط با کافرون و بیان این است که
 که در طلسم چنانکه در زیر معویه و مثل شیطان اولیاد صورت در این شاه فانیه و اما صورت آن در شاه حمزه آن است و بعد از پس هر که
 تحقیق نماید در اشغال این رجوع نماید بر کتاب خرابی بر سلسله انقلاب حقایق در سلسله اشغال با سبب صحاب قدس سره در شاه سعید
 امور بلکه واقع شده در بعضی از روایات مجلس که ام وقت نزول دود و میمیر مسلم علم نمود و این چنانچه در ارشاد و در تفسیر است
 عانم که بود بود در رفتن حد و حد می نمود و علم شد بر آنچه مسلم واقع گشته تا زمانیکه میان او و فاسد سبیل مانده و غیر این از روایات
 زیرا که از او استی بدان که نسبت عدم علم بر امام نسبت با مور که از او است در آنچه در شان آن محو و شایسته جاری میشود از آنکه نسبت
 غیر مقبول پس از بعضی این مور که در شان آن محو و شایسته از اجاری نمیشود اموریست که واقع شد در مقام مثل شهادت مسلم این
 پس بر او نسبت که گفته شود که امام نسبت آنچه مسلم واقع شده بود در کوفه و چگونگی نباشد زیرا که نسبت علوم او کسین و آخرین و در میان ایشان
 انبیاء و ملائکه تا نسبت علم خود و اولاد معصومین او مثل نسبت اهل قطر است بسوی دریای محیط ملکوت گفته شود که رسول خدا و
 معصومین ظاهر میکنند آنچه در پیش ایشان از علم بلکه با کمالند امر بر ارض و طریق عادت در آنچه مردم در اوست از ملاحظه ایشان
 رسیدن کتب و سبیل و اخبار مجربین را و این مضمون نیست بر کسیکه توانی و سر را تبع نماید و همچنین است اخبار و از این قبل است
 آنچه در روایت این مضمون است یکویش سبب بعضی مؤمنان فرمود ای قوم این چه چیزی است تا آخر روایت با تا بعد در مقام سؤال
 چه جاری شدن آنکه در اشغال این مقامات بر طریق عادت پس این بر مضمون نیست بر نفس زیرا که بعد از آن مضمون غالب بود که تا قبل
 در بعضی از روایات مجلس سیدان که این سبب گشته اما امر او میگردد از علم و مثل آنچه را که گردند اگر چه ام در سبب نیزه داخل نمیشود
 و این نیز است از ارادت امام صاحب راه و بسیار او معاند را مجلس ششم از کتاب کسیر عبادات در هر ارشادات
 در آنچه واقع شد در شب عاشورا تا آنکه از منبر بقیع که دید پس فرمودیم قبل از شروع در ذکر روایات و کلمات اصحاب محافل
 یک مفسر گفته که کثیر الفاعله را باند بر تریکه شده اند که بلا حوازم سید شهادت بودند و کوههای شجاعت و عقل و در با ای سخاوت
 مقدار و ایشان رسیده بودند از طریق فضل و کلام و شرف بدو سهم زیت و معانی مثل ایشان را در دهنهای دهور و چهار زبانی
 و این که در دهن در میان خودشان در عالم ارواح و مشرک و تین کاره های عشق و محبت را نوشیدند آنها را مست شدند از
 شراب ظهور در حق و معرفت ایشان خودشان از حضرت اندیشه از جهت رضای رب لعنه و دعوت حق پس سبب گفته شد در حرم
 و توبه بسوی کعبه ملاقات و خا از برای قبایس یک را طعنه شدن بقصایب و طبعی مثل شایسته در صبر بلا و معایبه دیدند در عالم مثال آنچه بنام بر زمین
 طعنه که بلا پس غرض که در دهن نهایی محبت سرور و فرزند شده در سبب با دستهای دوزش را در دوزخ کافور بود اگر تفسیر است طعنه
 و آجال مقدره می بود هر چه اراده میکرد آن ارواح مقدسه و نفس طاهر و نورانی از عالم ملکوت بسوی ملک این شاه فانیه بدون تحول
 و انتقال در صلاب مردان و راهم زنان از جهت شوق ایشان سرعت بوفاه آنچه با خداوند عالم معاهده کرده اند در ملاطفت و از جهت رسیدن
 از راه توفیق اعانت و عداوت کجاری شدن علم بر تقدیر خود ثابت با پس و سبب خدا و عالم برین را فرست نمود و مگر انما طلب کرد
 نام بقری خطاب کنی و قری یعنی ساکت پس ای که فضل تو در زلف فضل من که بلا نیست که بفرموده شورا که بریا فرزند و از ناب دریا
 دارد و اگر خاک که بلای تو بر فضل منیادم و اگر آب که بر بلا او از زمین که فرشته خلق میگردد و خلق میگردد و آنچه را که تو بان فرمای پس
 ساکت پس بر قرار شو و دست و تواضع و سبیلش و الا ترا میگویم و پس بنام میماند از مکرش و ساکن و بر قرار شدن ارواح مقدسه
 و انوار شعیبیه و دانسته که حکم در شهادت و بلا جانهای ایشان برای حضرت محاسن اهل کساء از قضایای طعنه و امور و اجتهاد و سبب کردند
 شد در تقدیرات و تجدیات و شجاعت آن برای شکر خدا و بیعت بر این نسبت و عطیه صدای آنها مثل آد او کس عمل بعد از آن و سبب
 مطابق شد اولیاد و جاری نمود خدا قدر را بر وفق قضا و تقوی شد امر بر سبب ظاهر باشد در این شاه فانیه شب عاشورا و واضح شد در
 انشب میان رابع و ساجد و تالی قرآن و تفسیر کننده چون شیه شده از ایشان با و او کس کل پس ایشان در وقت ایام و در آن شب

لکه

فکره برایشان سبقت کننده و لایق نشسته برایشان لایق پس اینها ساد است اول دنیا نیند و بیوای ایشانند در کلام و معالی باید اقتدا کنند باین
سیدان اما قوه ایمان و تقوی تحقیق شناختن که ایشان بنا گذارند بحدت و اخلاص در غیاب و اما تعاضت و میان این مردان است
لاهیست که موضع قدم و استناد و راستم و اشال و از بیجاان عرب و عجم بپسند بکنه خاکبوی بزدان انجمن خودشان بر مرید میسند و قدم
ابواب ایشان شوند و ما و یکدیگر زنده میسند در کوششهای ایشان کوششوارنده که باشد و آباء ما شوم از این بزرگواران در جات ایشان فوق در حیات
و ایشان مجدد و انجد و اجد و اتم مردمان سید و خصال شریفه و اجتهاد و پیری و فلاص و زینت و خطایشان در حال و خلاق و خیر طایفه
زکیه و کینه فوق جمیع صاحب خطاست و در وصف رب تعالی به وجه طاهرین ایشان قبول خودشان که فرموده اند و نقل جمیع کتب قدس
تا به عصر رجلا ما نمیمد فی الاثر شبیهون کدیث به نیار نیست از وصف هر وصفه اگر این بزرگواران کعب وجود در او برتر است بود در
زمانی که اسیران قبل از آن یا بعد از آن برآیندی بود برادر بر بر شهنشاه عباد نبوت در دست بیکدیگر نایب در آنچه ایشان صادر کرده در حضرت کهنه
ایشان محبت خدا بر جمیع خلق او بجانهای خودشان بلکه جمیع وجودات و حال و فعل خودشان و در آنچه از اشراف و طمنا صادر شد در
اسیران بجز اولاد حضرت تعقیب زیرا که ایشان در جهالتشان در سار میسند حقیقه اهل سنت گفته که ایشان نباید و شدند و بود این
قبل از نبوت ایشان پس ایشان این شان پس این که چه در زمان انبیاء بودند قائل است و ایوسف او کفر و ارضاء و یک از ایشان گفت کشید کوشش
میدارند و ظلمات طایفه تا افکند او را بعضی از اهل قافله هر گاه شامی اهل شهید وطن سکیم که یک از هزار و دوجوه در بودن سوزنده یوسف حسن فضا
ایست بنحیض و سیکه خبر داد و خدا تعالی پیغمبر خود را قضیه که بار اعتراف شدید و اندوه بسیار باور رسید که دید او را در قضیه یوسف و بار او را
تقریر و تسلیم شد و این بعد از آنکه در آن ایام سیکه در زمان نبی ما شوم در حضرت پیشین بجز حواریین و انصار سید آتشید بزرگان اولیاء بعد
چنان او پیشیکه پیغمبر در شان ایشان فرموده که اولیاء اقدس است میسند سکوتشان ذکر و نظرات و عبرت و نطقشان حکمت و فطن ایشان
در میان مردم برکت است هر گاه اهل علمایک بر ایشان و محبت نبیند فرزند زکیه کفرت از آن در جانی ایشان ابرجته ترس عاب و شوق
ثواب میگویم که جمیع در بنی ما شوم و غیر آنها و بزرگ بانی خود بنیل جسد میگردند و موسی آنها انگ شمشان بود که بر روی ایشان جاری میشد
و قلوب ایشان مجروح بود و این نه از خوف آتش و نه از شوق بهشت بود و نه در ذلت و خواری اهل بیت رسول خدا و کفره مصائب
ایشان نظر نکردند و این معرفت خود را از بندگان صحن و علم ایشانست سخن محبت خدا بر جمیع اهل آسمانها و برپاس در دنیا هم
در آنچه بعضی از آنچه از این حواریین صادر شد در شب عاشورا در کلمات و محاورات ایشان با محبت خدا بر اهل زمین و کسین ملایک
انکار سیکه ایراد آتی بر آن که ما الاثنی عشر فیما هم در ذکر روایت و کلمات اصحاب متقابل نسبت یکدیگر جاست در شب عاشورا
تا اینکه امر بفرقیات کردید از ارشاد نقل شده که حسین اصحاب خود را قریب شام جمع کرد و حضرت سیدنا هدی بن سکره بزرگ است صحبت
تسوسم آنچه با ایشان فرمایند من در آنوقت میض بودم بشنیدم که مردم به محاب خود میفرمایند شایکوم بر خدا بهترین تا و چه میگویم او را در پیش
و رخا خدا یا چه میگویم ترا یا اینکه ما را به موت کرامه دشتی و قرار با تعلیم کردی و در دین ما افتخار و دانامودی و ما چشم و گوش و قلب عطا فر
پس را از دست کربن اما بعد بپرسیدیم من نید انما اصحاب را در خاکسند تر و نید انما خبر و بهتر از اصحاب خود و نید انما اهل بیته را که نیکوکار و صلح
تر شد از اهل بیت من خدا از من با جزای خیر کرامت فرمایند و نقل میگویم از عمر کفر دارا و من از آن دادم شمار اما با برود و نقل و این
بشاه عهد و پیمانیت این شب که شمار استور کرده اند و شترها خدا باشد من در این شب یک شب بیور و در دلو فوف آورد که فرمود هر
شاه خدا نماید بیست مردی از اهل بیت من و مشرق شوند در تاریکی شب و ما با این رقم بگذرد زیرا که ایشان غیر از من را از آده نیند
برادران و پسران او و پسران جمله صحابه با کفشد ما نیز میگویم که بعد از تو باقی شوم قبل از ایشان این حرف را عباس بن علی امیر المؤمنین گفت و بسیار
با و تعجبست نمودند بعد از آن فکر کرد بسوی پیراهن و گفت شمار از قبل کفایت میکند که صحبت شما مسلم گشته بر روی من شمار اذن حکم
در آنکه گفته که بعد از آنکه این سلم برخواست و گفت این رسول خلق با چه میگویند اگر شیخ و آقای خود و پسر سید انبیا را اخذ دل نموده
و با او تشریف و در ارشاد نقل کرده که گفته سبحان الله چه میگویند مردم میگویند که شیخ و سید خود را ترک کرده با ایشان تر نیند ختم فزیره زید
زند نسیم که ایشان چه کرده بجد قسم نفس و اموال و اهل خود را بوفدا نمائیم و او در شوم بود و در پیش فایده از نیکان که بعد از تو باشد
و در دلو فوف آورده بعد از آن سلم بر این عوی برخاست و گفت ما ترا ای حسین که شسته منصرف میشوم و حال آنکه دشمن ترا احاطه کرده
بجد قسم فزیره خود را در سینه های ایشان میگویم و بشیر خود ایشان را میرم ما را میگویم قائم بشیر در دست محنت و اگر هر سلاح باشد هر آینه
سنگ میزنم و از تو محارقت میایم تا اینکه با تو میرم و در ارشاد نقل شده که گفت بجد قسم از تو دست بر نیدارم تا بدهنده خدا

عجبت رسول خدا را در خصوص حفظ عودیم و اگر با هم که می کشیدند بعد از آن زنگ زدند بوزنشت بعد زنده کرد پسیده پاره پاره کرد
 نامتقا و مرتبه از تو معاشرت منکنیم تا در خدمت تو شهید تویم و بگراست ابری نایل کردم و در پیوست آورده که سید بن عبد الحمید بن
 و گفت قم بخدای این رسول الله از تو دست بر میدارم تا بداند خدا که ما در خصوص تو رسول و محمد را حفظ نمودیم و اگر بداند که ما در خدمت
 مراد راه تو بکشند بعد از آن زنده کرد و بپوشید و ما در خدمت تو شهید شدیم و بپوشید
 سردی نایل شوم بعد از آن زبیر بن عوف بنی زینب را خواست و گفت ای بن رسول الله دست میدارم که مرا بکشند زنده نماید خدا از تو این
 بپیرا دفع باید و حکم نمود جمعی از اصحاب آنحضرت مثل آنکه گفتند نفسهای ما بر تو فدایا تا با دستهای خود گاه میدارم زبیر که پیش
 روی تو قاتل نمودیم بقیق و فاکریم برای پروردگار خود و بجا آوردیم آنچه در دست ما بود بر بزرگوار خضری گفته و در حال که پسر ترا در بر کرد
 ای سر که ز کت عیندانه از آنکه است تم بجان خود دوست میدارم که او را اسیر کنند و من رده پنجم بعد از آن که در این راه
 گفت حکم الله تو را بپشت من در حاکمی کن و خلاص من خود عرض کرد حیوانات در زنده مراد حال حیات بخورند اگر از تو معاشرت کن
 فرمود بدین بابهای بر روی او پسر خود که استعانت ناید در خلاصه پادشاه پس عطا کرد و با پنج کبک هزار دینار قیمت داشت و در حراج
 مسند روایت کرده از آنکه شمال از همانجین میفرماید باید خود بودم در آن شبی که صبح آن پدرم شد بهجای خود فرمود که این است
 انکه سید تر زرا که قوم بقیق قتل مرا کرده با شاکاری نذرند و تمام وصل و سوسه سینه گفتند قم بخدای این ابنه میشود پس فرمود همه شهاب
 فردا یکتند بخیر دار تا خلاص شود گفتند هر که آندی شرقا بقبل ملک بعد از آن اشیاء را دعا کرد فرمود سرهای خود را اندکسد و نظر
 نماید پس نظر کرد در منازل و مکان خود در بشت در تنگی با شاکاری نمود اطفال این قصر است و ای طمان این رده است و میان سبب
 و روی خود نیزه ما و بیشتر ما را استقبال میکردند که بغزل خود برسند و از عمل مسند نقل شده از عماره از صدقار اصحاب حسین و اقدام
 ایشان بر کس گفت کشف شد برای ایشان پرده اما منزل خود در بشت متا به روزه بودند و قبل برعت میکردند تا روز پنجشنبه
 رسیده و ما را معاف نماید و از کتاب فرمود چون نقل کرده اند که در حرمین که گفت شب تا تاب بود و من در نیمه نشسته بودم ناگاه
 از پشت خیمه آوار گردیدم شنیدم در سکت شدم که مباد اخواهران و سایر زنان مطلع شوند و خارج شدم در جا که قلب من بجز شهادت
 نمیداد بر فم و قدم خود را بر زمین میافا قدم و میخوایم دیم بر خود را که نشسته و اصحاب در اطرافش نشسته شدم که بر زمین
 میفرمود شهاب من آمدید برای اینکه میدمیت بسوی جمعی میروم که سعیت کرده اند در قلب و زبان و آلمان می پدید که شیطان این
 فریب داده و خدا را فراموش کرده اند و آلمان مقددی غیر از کشتن من و کسانیکه پیش روی من جهاد میکنند ندارند و منظور می فرماید
 اسیری حرم من بعد از سلب ایشان نازند و بپوشیدم که آنرا بپوشیدم از جهت می متفرق بپوشیدم و مگر حیل در زو اما اهل بیت
 هر که نصرت ما را کرده سیدار در این تاریخ شب بود و هر که نصرت ناید با در در جات عالی بهشت با ما میشود بقیق فرمود
 بن مردم که پسر حسین را در طغ که ملا غریب و وحید و عطشان می کشند هر که با یاری کند من کرده هر که نصرت نماید زین
 در میان کرده تا روز قیامت سکن میگوید بچشم دیدم کلام خود را تمام کرده بودم و دست متفرق شدند با نماز با او گرا می شنیدم
 و از عفا و زیاد نظر کردم دیدم که فرود در آنجا در حالت صحن و از زه چون از دیدم که یک کلمه می خواند و پستمان که در فم حدیث
 ما را فرمودند تو ایشان را خوا کرده دعایش را قبول کن و در زمین ایشان را سکن و قرار ده و فرمود ایشان را سکن کرد آن و شفاعت صدم رسان
 پس بپوشیدم در حاکمی انک چشم من بر حیت عماد کم کلوشم سوی من نظر کرده گفت ترا چه واقع شده پس حکایت را با اول کردم و حاکم از
 سینه ندا کرد و اجداد و علیاه و حسنا و علیاه و علیاه و علیاه و علیاه و علیاه از دست دشمنان خلاصه خواهیم تا و کاش دشمنان رخص
 بودند که عرض برادر ما بکشند و زنان از گریه او جماع کرده که می خواندند پریم که ایشان را شنیده از هم پرود آمد در حاکمی که می کشند
 و نیمه ایشان داخل شده فرمود این چه کس است عماد زینب نر زاده آمده و گفت ما را بگرم جد خود بر کردان فرمود این کس می شود که بشت
 دشمنان عرض کرد در تبه جد و پدر و جده و برادر ترا بر ایشان و کن خود در ایشانان فرمود ذکر کردم بر ایشان شد که نشد و وعظ کرد
 متعظ نشدند و حرف مرنشیدند و ایشان را اثنی عشرت مگر کشتن من و ناچار است که مراد در و خاک افتاد و شنید لیکن شمارا وصیت میکنم بصبر و
 و انرا بچشم خود داده است و وعده او خلف میشود و می سپارم شمارا بسببیکه اگر او پرده را بردارد اهدی می تواند او را بپوشد و از آن خبر
 العسکری نقل شده که حسین را شکر خود فرمود شما از بعیت من در صل می شد لاتی شوی بپوشید و دوستان خودتان و ما اهل بیت خود نیز فرمود
 شمار از معاشرت خود در صل کردم زیرا که شما طاعت متها و دست ایشان نزارید و ایشان را مقصودی غیر از این نیست مرا با قوم که باید بپوشد

که خداوند عالم را در حسن نظر خود فروز کرده پس شکر او بخارقت نموده و له انما نیکه از آفرینش نزد کبر تو بودند استماع نمودند از تو بعد از آن تو هم مقرر کن
کردند ما را آنچه ترا مقرر کنی بکنند و آنچه تو بفرستی ما را بفرست و آنچه تو بخواهی ما را بخواهی و آنچه تو بفرستی ما را بفرست و آنچه تو بخواهی ما را بخواهی
من کرده ام پس بر این که خداوند عالم بر بنده گان خود منزه است و شریف است و عظیم است و بزرگوار است و خدا اگر چه مرا محضوس کرد بنده با
اکن با نیکه از ازل بیت من که نشسته است چنان ایستاده است که در پیش او زمین از دنیا شد و آسمان از آسمان شد و در پیش او زمین از دنیا شد و آسمان از آسمان شد
و بر این است که خیر این که از کلمات خداوند بنده که دنیا شریفی او تخت و تختی او خیال و علم و سپار شدن در محنت و در استکار کسی است که در آن
استکار شود و شقی کسبت که در آن شقی باشد و در حق بیخارج مسند از ای جعفر نقل کرده که حسین قبل از شهادتش بر صاحب خود فرمود که بر دل
خدا کلمه ای بر ترا بگو عراق نیزند و او در پیش است که بسبب او و صیفا ایشان آنجا ملاقات کردند و آن نیز است که او را عمو میگویند
و ترا در آنجا شهید میکنند و شهید میشود با تو حاجتی از صاحب تو که الم و ادیت عدد در آن می کشند و طاوت نمودن با تو که بر او و سلاما علیا بر این
و حسرت بر تو و ایشان سلامت باشد مرثیه با شماره که اگر بار بکشند بر میگردیم نزد پیغمبر خودمان در زمانه صدوق کشته بعد از حضرت
امر که در طرفت شکر کوه اهل شل خندق حفر کردند و امر فرمود او را بریزم بر نموند و پس خود علیه در میان فرسوار بیت نغمه پاده بر کعب
آب فرستاد و ایشان در خوف شدید بودند و حضرت این ابیات را میفرمودند یاد هر آن کس که غلیل کیم لک بالاشرف و اللایس
مطالع و صلب قیل و اللد لا تقنع بالبدیل و انما الاله الی کل عمل و کل حی بالک سبیل بعد با صاحب خود فرمود از اب می شنید که فرموده است
و وضو بگیرد غسل نمیند و کسبها خود را بپوشد که کهنها شامت و در عوف کشته که حضرت و میباش در کتب نبوت نموده است از او بود
شل صد کس غل بعضی از ایشان در کوی و بعضی در سجود و بعضی در قیام بود و در شب سی و دو نفر از ایشان بعد از آن که در شهادت شکر
که علی بن حسین فرمود من بنشسته بودم در کعبه که صبح آن پدرم آکشته شد و علمه زینت شوال پرستار من بود و در دم در خیمه و چون غلام بله در عتقار
در خدمت او بود و شمشیر خود را صلاح میکرد و در دم میفرمود یاد هر آن کس که غلیل کیم لک بالاشرف و اللایس که در آنجا
پس کرد بر آنکه کبر کرده و کت شدیم در آتش که با ما شده و علمه شینه آنچه من شنیدم پس شرم و سرخ و ناله نموده و خود را مالک شد بر حوت
و پاره بند میرفت ما رسید بر او و گفت و انگاه کاش مرگ حیات مرا معدوم میکرد امروز ما در عالم بودیم عا و بر او حسن از دنیا رفتند
ای خلیفه رفقه کان و پناه مانده کان ما را محرم جد خود بر کردن پس حضرت با نظر کرد و فرمود ما یا خیر علم بر ایشان نبرد چه آنها حضرت
پروا نیک کردیده فرمود هر گاه مرغ قطار را بگذرانند میخواند پس گفت یا یقینا یا مقهور شد و انقلاب ما پاره کرد و بر من شدید تر است بعد از آن
سپید کرد و خود زده گریه اش را چاک کرد و افشاد و پشوش شد پس حضرت روحشته نزد او آمد و آب سربا او پاشید و گفت یا اختاه
از خدا برترس و صبر کن و بدان که اهل زمین میبیزند و اهل آسمان با تو میمانند و همه چیز ناک میشوند کرات مقدس جداست عا چنان خدا نکه
غلق خلق کرده بعد از خود و خلق مبعوث میکند و بر میگردد از ایشان از او تنهاست شریک ندارد و جد و پدر و مادر من از من بهتر
نودند مرا و جمیع مسلمانان را سوختند پس او را با این و مثل این بصیرت فرمود و گفت ای خا هر تو قسم میدهم و قسم خود را نگو میکنم
در خصوص من بخیز خوز را پاره کن و سپید کرد و خود من را ریل و شور کور نماند که گشتند بعد از آن او را آورد در نزد من نشاند
و پروان وقت کج صاحب خود را از امر کرده که خیمه نامی خود را بگذراند یک نموده و طنا بهار اسکید یک متصل کنند و در میان
خیمه باشند و قوم مرا استقبال نمایند از یک طرف و اهل محرم از پشت و میان و شمال است از احاطه نمودن آن طرفیکه دشمنان
عیانید رحمت که در حسین بجان خود و در تمام شب نماز میکرد و استغفار می نمود و دعا میخواند و صحاب هم چنین مشغول نماز و دعا
و استغفار بودند صحابان بن عبد الله میگوید که سرور کرده با کرده و یک از بر این بن حدیثت میکردند در حالتی که حسین میخواند و لا
تحسبن انهم یخزوا انما علیهم خیر انما نعصم انما علیهم لکم لرحمة و انما و الله عذاب همین ما کان الله لیدر المؤمنین علی ما اتم علیهم حتی
بیمز عیث من الطیب و این کلمات را از آن کرده که عید به این سبب میگفتند شنید و او خیر شجاع و فارسی و پرده در وقت
قسمت کعبه پاک پاکیر و بهیم و ما از شما تمیز داده اند بر این خصیصه گفت تا یا خداتر از طینس دیگر و اند عبد اله گفت و بر تو کعبه
گفت من بر این خصیصه میباید کبریت نموند و از کتاب منابت نقل شده چون صبح شد حضرت ترا احاطت بعد از آن پدار شد فرمود
میدید که ای شامت در خواب چه دیدم گفتند چه دیدی این رسول الله فرمود دیدم که کعبه من رو کرده اند که بگردند در میان آنها میکایت
و سعید بود زاده در برین من شدت میکرد و وطن میکنم مردی که میکشد ناخوشی برص دارد بعد از آن جد خود را سوختند از دیدم
با جماعتی از صحاب او که میفرمود یا خیر تو شهید ال محمد است و به تحقیق طلبت شربت میکنند بر توال آنها و طاوت علی

پس باده افغانه مشب ز با شد تمیل کن ز خرمناو این ملک است ایستمان از شده که خون ترا در شیه بر خند نماید ایست آنچه دیدم و
 کوی کردن از زمین دنیا زو یک شده است و در موفت آورده چون حج شد حضرت امر نو یک خیمه بر پا نمودند و امر نو یک کاشه
 در آن مشک بسیار بود و در نزد آن خورده ترزد و او بعد از آن و هفتاد که طلایه ناید و در امت شده که بر بران خیمه همدان و محمد الحسن
 همدان بهاری دم در خیمه استاده بودند که بعد از حضرت طلایه ناید بر برید الحسن را بچندید عبد الرحمن گفت یا بری ایامیندی ای
 ساعت وقت شوم نیست بر کفایت آینه قدم میداند که من باطل را دوست میدانم در جوانی پیری امسکیم از جهت شوق سوی کم
 میرویم قدم نیست آن که بینک ملاقات بخوم بیشترای خود که یک ساعت معالجه میثم ایشان را با آن بعد از آن معالجه میکنیم با حور
 و در ارت و فعل کرده از سید ساجدی و تیکه کرده بشمار جمع کردی قبل حسن آنحضرت دستهای خود را بلند کرد و گفت اللهم أنت
 فاعلم فی کل کلمه و أنت جبار کل شیء و أنت فی کل امر من کل شیء و أنت من کل شیء و أنت من کل شیء و أنت من کل شیء و أنت من کل شیء
 الصلوة و أنت من کل شیء و أنت من کل شیء و أنت من کل شیء و أنت من کل شیء و أنت من کل شیء و أنت من کل شیء و أنت من کل شیء
 فانت و أنت من کل شیء و أنت من کل شیء و أنت من کل شیء و أنت من کل شیء و أنت من کل شیء و أنت من کل شیء و أنت من کل شیء
 یعنی خدا را تو آفرینی و در غم و امید من در هر وقت و در ایام که نازل شود وقت استی چه قدم که در آن قلب ضعیف شود
 و عار کم میکرد و دوست خوار شود و دشمن شامت میکند نازل کدام آنرا تو شکایت کردم از آن تو از جهت عراض من از کسی میگفت
 از قزاق بیوی تو پس زایل کردی او از زمین و کشف نمودی تو صاحب نعمت و صاحب جمع حسد و منتهای غیبت و از کمال آرزو
 نقل کرده از علی از حضرت صادق که حسین با صبح را با حباب خود با آورد بعد ایشان توجه گشته بودند که خدا تعالی اذن داده است
 در قتل او و بر شش با صبر و در روایت میگفت شهادت میدهم که اذن داده در قتلش ای قوم از خدا تقوی کنید و بگریزید و در روایت
 گفته که اصحاب این حد سوار شد حسین بر بران خیمه را فرستاد ایشان موعظه کرد و در بجا گفته که بر کفایت ای قوم از خدا سزید
 زیرا که فعل متاع رسوخند کرده در شش شش گرفته اینها در زینت و عترت و دختران و عرم او مسند بیاورید انقدر که در نزد شماست
 و چه اراده کرده که او را بشان داند و شش شش بگردیم که ایما پیش میران زیاد بریم تارای خود را در خصوص ایشان ملاحظه نماید بر ایشان
 گفت قبول میکنید ایشان که هر چه بماند بماند اما آمده اند و ای بر شمای اهل کوفه ایمانه و عوفی خود را فرست که دیده و دل
 اگر خدا بر آن عهد و کتب مشاهده کرد بودید و ای بر شمای اهل بیت بنمرد خود را دعوت نمودید و عفا کردید که جاهانی خود را
 در نزد میکشید چون آنکه تسلیم کردید ایشان را بمان زیاد از آب فرات منع نمودید به خلاف که در پیغیر خود چهار از جهت آنکه خیر برای شما
 نباشد خدا در روز قیامت شمار بسیار کند چه در قیامت جماعت از ایشان با و گفته اند دیدیم هم میگویند بر کفایت هر که از
 ترا در حکم بصیرت خدا این بر نعمت کیم نبوی تو از که داد ای قوم خدا را ببیند شد تا در میان ایشان تا حالت ناید تو در حاکم تو ایشان
 غضبنا که باشد پس او را بران نمودند رحمت کرد و در عوالم آورده پس بر بقیع خود رجوع کرد آنحضرت آرد معانی هم آید
 و جبهه ایشان نظیر دیگر گویند که این استبداد این اشراف گوشا به فرموده گفت حد فرموده است که دیدار
 خلق و او را در زلف که در حاکم دنیا اهل خود را از حاکم میکردند و آنرا میکشید که دنیا اور ازیب دهد و شش کیمت که او را
 اندازد پس فریب نه به شمار این دنیا که او قطع میکند امید سیرا که با وسیل کند و نا امید که دانگیرا که با و طمع ناید و می نم که جماع کرده
 با بری که خدا در آن بظلم آورده بیا و بوجه کیم خود را شش اراض کرده نعمت و عذاب خود را بشان نازل نموده و لرز رحمت خود
 دور و دور کرد آینه پس چه خوب رتبه است پروردگار ما چه بد بنده است شما از کردید بطاعت و ایمان آوردید رسوخند
 بعد از آن رحمت نمودید نبوی در زینت و عترت او آنچه کرده ایر که ایشان را بکشید انالله و انالیه رجوع ای قوم کافر شد نه بعد از آن پس
 در روزی بر قوم ظالمین این بدگفت و ای بر شمای اصراف بیز نیا و سپردش است قدم نهد هر گاه پستند در میان شما این روز
 دیگر بر آن کلام خود را آید بکنند سال که محصور است و شهر را بید پیش پیش آمده گفت یا حسین این چه است که میگویند بخوان یا حسین
 فرمود که ای قوم رتبه خود بر رسید و نمیکنید که حلال نیست بر شما کشتن من و تنگ حشرت من زیرا که من میروم غیر شام و هده
 من خیر بود غیر نیست و بر شام تا قول غیر شمار که فرموده حسن حسین سید جوانان اهل بیتمند تا آخر آنکه زود میاید بروایت معینه
 و در عوالم آورده که حضرت از خود را سوار شد و روانی بسب خود را و از ایشان طلب سکوت کرد ساکت شدند خدا را
 و شام نمود و یاد کرد او را آنچه ما را از او در بر نیاید و سب و ملاکه صلوات فرستاده و بعد که در مجال بعد از آن در حاکم آید

الحجاء و مؤمنین استصحوحوا و اولادهم فان من امن و مسلم و مسلمة و مسلمة و مسلمة و مسلمة و مسلمة
 و صدقنا ما صدقتم النبا الاصل لكم و اولادكم فبصدقكم فبصدقكم فبصدقكم فبصدقكم فبصدقكم
 و الخاشطام من الرجا ما مضى و لكن استغتم اليها الكلب و لا عيت اليها كما في العبد الا لا و صدقنا
 الاخراج سدا الكناث محرم الكفا و عصبة الالمام و تصمة السبيل و مؤداه فصدقنا ما صدقنا ما صدقنا
 فيكم قد صدقت قلنا و هو لكم و ان تركه عليه فو علمه منكم ما صدقت قلنا و ان تركه عليه فو علمه منكم ما صدقت
 بين ائمتن بين السلك و اللذرة و هيات مما اللذرة با في الله ذلك لما في رسولها و المؤمنون و حجروا طائفة
 و فوضوا بينه من ان تؤدب طاعة اللانام على مضارع الكرام الا لا و لا ذرا حيف بلنا الامة مع قلته مع قلته الصد
 انما وصل كلامنا باليات مرة من مسيل اليراد فان مندم من المؤمنين قدما فان بعد صبر و خليا
 بعدت باو شمارا اى حاجت و شدت باو ما بايرى خود خوانيد و در تكميل حيران بوديد و بايرى شما ايد هم شمشير بود و ان شمشير
 برى نغ يا بودى فان ليبتا حوت و لكن منا يا انا و له و لبتا حوت و قد ذكرت لايبات كلمها بعيد هذا
 پس چرا ما ترك نموديد و لها بايرى شما و در تكميل حيران بوديد و بايرى شما ايد هم شمشير بود و ان شمشير
 مثل طيران چرا و ويكيد كيرا و عورت نموديد موسى آن مثل تا قطره و اند پس خدا بايرى شما ايد هم شمشير بود و ان شمشير
 طرح کنندگان كتاب و نسبت تعريف مندگان در كلام ميز و اى طائفة كسا مكلران و اس کنندگان شيطان و خواستار کنندگان
 است تا ايا بايرى بيگنيد و از ناخواري رسول نميد بايرى شما ايد هم شمشير بود و ان شمشير
 پوشيد بر او فرمودى شما پس باغيت برين ميوشيد كه نظر گلبن و صاحب را ما كولى شما اگاه بشيد بر تكميل ران اين ران شات قدم
 در ريزه در بيان و حصلت بيان تنگ کشيدن وقت و بعيد ارا ناخواري منع كند خدا ايزا باو رسول خود و مؤمنين و كند را كه بايرى
 و اطراف حيايت كنده و فعلا بايرى شما ايد هم شمشير بود و ان شمشير
 باقلت عدد بعد از ان كلام خود بايرى شما ايد هم شمشير بود و ان شمشير
 منا يا و در تكميل حيران ادا املوت و فخرى ايسر كا انا انا انا فانه ذكمر اوت قمت كفا فخرى الا انا فلو صد و اهلوك اذ انا
 و لوتك الكرام اذ انا فخرى ايسر كا انا انا فانه ذكمر اوت قمت كفا فخرى الا انا فلو صد و اهلوك اذ انا
 غير قوم و عادت خوف نيت ليكن فوتر كرا و دولت و كرا انت رسيك و فخرى خود و ديو خود از مردم شتر خود را بخوبيد چين و در تكميل
 پس خانه نمود اينها شرافت قدم ما چنانكه فانه خود قرنهاى اوتين را اكر ايا شاتان غلغله بودند ما غلغله شديم و اكر بايرى ما بايرى خود
 پس بگو شات كنده گان را ايشا بر شيد زود بشيد رسيد با نها آنچه بايرى شما ايد هم شمشير بود و ان شمشير
 شرافت مثل دور كردن ايشا و حضرت ابا ريكانه شمار مثل حضرت محمد بن سنان و خود را و خود را بعد از ان ايشا شام غلغله
 و علت شيد كه من توكل بخدا كرام ذاب الا ان انا فخرى ايسر كا انا انا فانه ذكمر اوت قمت كفا فخرى الا انا فلو صد و اهلوك اذ انا
 و سلك عليم غلام شريف يو هم كاس مصره زيرك شين ما را كنديب خوردند و جوار كردند و تو پروردگاماستى بر تو توكل كرديم موسى
 بجمع خوابيم نمود و بسوى دست باكرت بعد از ان نازل شد و ند كرد اى عمران انا فخرى ايسر كا انا انا فانه ذكمر اوت قمت كفا فخرى الا انا فلو صد و اهلوك اذ انا
 و جرحان و انا و حكاه ذاب نمود و قوم خود را ارا ميشود برى تو اين عهد عهود است پس چنانچه خواهد كرد زيرك تو بعد از ان فخرى ك نخوايد شده
 در دنيا و در آخرت او كيا اى عظيم سر ترا و بالاى اى اكر و غضب كرده و كودگان آن سنگ مياندازند پس اين عهد شيطان باو
 غالبه روى خود را بر كنديد بعد از ان حضرت ابا محرز رسوله از اجاست و سوار شده و اصحاب خود را بر اى قال عيسى
 و از حضرت با جبر و ايشه كه ايشان چيل پنج سوار و كچيد غلغله پايه بودند و از من قبيل شده كه اين زياد و بچك انحضرت سى و خيز را
 سوار چيتم نمود و حيس اصحاب انحضرت شدند و در غلغله بودند كه سى و در غلغله ايشان سواره بودند و نبود بر اى ايشان اصلاح كور شمشير
 و از رشا نقل شده كه باحضرت سى و در غلغله سوار و چيل غلغله پايه بودند پس مير ابراهيم را و حيس اصحاب خود و حيس ابراهيم را
 و حيس اصحاب خود قرار داد و علماء را در جرد عيسى عطا فرمود و حيس را در شيت بر خود قرار داد و او را نموديم من و نه كه در شيت
 در حيس او و در حيس كه اى حيس كه در حيس او بود و برينده و ايش زنده اين سعد با اى حيس با او بود و در طرف انحضرت خارج شد و ابراهيم را
 در غلغله شكر و ايشان دى كوشى در حيس او بود بر حيران عروه اى حيس در سادات كان شيبان ابراهيم و علماء بر دوى عظام خود داد

دوقم در اطراف خمیرهای سبزه جلائی میکردند و میدیدند که آتش در نیمه روز زده و شعله ور گشته پس شرباب و آب بنهند که در آب حل کردی پیش
 قبل از روز قیامت حضرت فرمود که یک این شرباب که کشف نعم فرمودی امیرزید تو را بیستی بدخول آتش مسلم این عوین خودت قصد نمود
 که او را بریزد حضرت مانع شد مسلم عرض کرد بگذار پیش برم که او فاسق و از بزرگان جایز است حضرت فرمود من تا خوش بیدارم
 که با ایشان ابد کنم و از کتاب مناقب سنده نقل کرده اند از عمار بن یسار بن عبد الله الحنظلی از پدر خود از حدیث اجداد گفت و
 عتیبا و آماره کرد پس سعدی صاحب خود را بر حسین و مرتب کرد صحنای ایشان و علمای ادرجای خود بریان نمود هجابت قلبش گرفت
 ثابت بشد و حسین احاطه نماید حضرت شعله کشته را حاطه نمود حضرت از ایشان طلب سکوت کرد قبول نمود فرمود و ای
 بر شاپور است غشوی که حرف مرثویه من شمار ابوی راست دعوت بنمایم هر کس بن اطاعت نماید از استکاران میشود و هر
 عصیان نماید از نیکین است و همه ششما فاصد را امن و قول فرمایید تحقیق که گهای شاز گرام ملو و قبرهای شما هر دو همانندای
 شما آساکت نمیشود و بگلام من کوشنید پیدایش گرامین سعید یکبر اما مست نموده و در میان خودتان گفتند ساکت شده
 با کوش دیدید حضرت فرمود ملاکت با دشمار ای جهات ما را بفریاد رس خودتان خوانمید در صحنه جبران بودید تا سینه خطبه را
 ارشاد نقل شده بعد از آنکه حضرت میر فرمودند از دودن شرمخ خود را خواسته با وسوار شد و با و از بلند کردای علی بن

وَجَلَّيْلِهِمْ مَعَهُ قَالُوا يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّا نَسْتَعِينُكَ وَأَنْتَ تَعْتَصِمُ بِالْحَقِّ وَالْحَقُّ وَالْحَقُّ وَالْحَقُّ وَالْحَقُّ وَالْحَقُّ وَالْحَقُّ وَالْحَقُّ وَالْحَقُّ وَالْحَقُّ وَالْحَقُّ
 النُّصْفَ كُنْتُمْ نَبِيَّا لِكُمْ سَعَادَةٌ أَوْ آفَافٌ لَكُمْ تَعَطُّوهُ النُّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ كَمَا جَعَلُوا آيَاتِكُمْ كَيْفَ لَكُمْ لَكُنْ عَلَيْهِمْ أَنْزَلَ نِعْمَتَهُمْ أَوْ
 أَضْنُوهُ أَوْ لَا تَشْفُرُونَ إِنَّ رَبَّكَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ هُوَ تَوَلَّى الصَّالِحِينَ ثُمَّ نَحْنُ اللَّهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَذَكَرُوا اللَّهَ
 بِمَا هُوَ أَهْلُهُ وَصَلُّوا عَلَى النَّبِيِّ وَعَلَى آلِهِ وَابْنَاتِهِ فَلَمْ يَسْمَعْ قَطْمُ مَكَلٍ قَبْلَهُ وَلَا سَعْدَةٌ أَلْبَعُ فِي مَطْوَعٍ مِنْهُ ثُمَّ قَالَ
 أَمَا جَعَلْتُمْ سُبُوهُ فَانظُرُوا مِنْ نَائِمٍ أَرْجُو الْإِنْفُسُ كَمَا تَبَوَّأُوا فَا نَظَرُوا هَلْ يَصْلِحُ لَكُمْ قَوْلُهُ وَإِنَّكَ خَرَجْتَ مِنَ السُّنَنِ
 إِنَّ نَبِيَّكُمْ وَأَبْنِ وَصِيْبِهِ وَأَبْنِ عَمَةٍ وَأَقْلَهُ وَمِنْ مُصَدِّقٍ لِسُؤْلِ اللَّهِ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِهِ وَتَبَوَّأُوا لِسُؤْلِ سَعْدِ
 الشَّهَادَةِ عَمِي وَأَبْنِ حَبْرٍ الطَّيْبِ لَكِنَّهُ يَخْلَعُ عَمِي وَأَقْلَهُ يَلْعَبُكُمْ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاللَّهِ
 هَذَا نَسِيْلُ سَبَابٍ قَالُوا لَكِنَّهُ هَانَ صَدَقْتُمْ بِي مَا أَقُولُ وَهُوَ الْحَقُّ وَاللَّهُ مَا تَعْبُدُونَ كَلِمَةً لَمْ تَكُنْ مَعَهُ أَنْتُمْ أَنْتُمْ
 تَبَقَّتْ عَلَيْهِ أَهْلُهُ وَإِنْ لَكِنَّهُ تَبَقُّوهُ فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ أَنْ سَلَّمْتُمْ وَمَعَهُ الْإِسْلَامُ كَمَا سَأَلْتُمْ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
 الْأَنْصَارِيِّ وَالْمَسْعُودِيِّ وَسَهْلِ بْنِ سَعْدِ الشَّاعِدِيِّ وَزَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ وَأَبْنِ مَالِكٍ
 يَخْرُجُونَكُمْ إِيَّاهُمْ سَمِعُوا مِنْهُ الْقَالَ هَمَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ

أَمَا فِي هَذَا خَابُوا لَكُمْ عَنْ سَفْكَ دَمِي فَقَالَ لَهُ سَمِعْتُمْ لَعْنَةَ اللَّهِ هُوَ يَعْبُدُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَأَنْ كَانَ
 بَدِيءِ مَا يَقُولُ فَقَالَ لَكِنَّهُ مَظَاهِرُ اللَّهِ وَإِنِّي لَا أَسْأَلُكَ أَنْ يَعْبُدَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ سَبْعِينَ أَلْفَ سَنَةٍ لَكِنَّهُ صَافِيَةٌ لَكِنَّهُ صَافِيَةٌ لَكِنَّهُ

یعنی ایها اناس حرف مرثویه بخوانید تا شمارا وعظ غایم بنویسند و راست تا قطع معذرت بنمایم سبوی شما هرگاه انصاف
 نمودید بهتر بود و اگر عدل کردید پس را می خود جمع نماید بعد از آن مرثویه بر شما غنم شود و حکم کنید در حق من و شطرا که بشید و مرا حملت نمیدار
 ولی من آنچه آشتی که کتاب را نازل کرده و او متوجه صحیحین است بعد از آن حمد و شای آبی را بجای آورد و بنویسند و سیما و ملاک صلوات فرستاد
 و هرگز بیکر نشنیده بود که از او صحیح تر شد بعد از آن فرمود دست مرا ملاطفت کنید و نظر نماید که من تسم بعد از آن بر نفسهای خود برود کرده او را
 نماید و نظر کنید که ایستل تنگ صحت من صلاح است آیا من بر سر زخمی شما تسم و پس روص و ابن عم او که اول مومن و مصدق است
 خدا را آنچه از زده آورد و آیه از کسید تمام من نیست آیا جعفر طیار که در دست بر و خاخ طیران میکند عم من است آیا رسیده شما آنچه
 پیغمبر خدا انرا می و بر ادرم فرموده که اینها سید جوانان است که مرا تصدیق نمایند آنچه میگویم و اوق است تسم بجهت خدا که کذب نمیکند
 از آن زمان که دستم خدا را کذب غصب بنماید و اگر کذب بنماید در میان شما که است که اگر از او سوال کنید شما برید به سوال کنید ازها بر
 عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و سهل ابن سعد سعدی و زید بن ارقم و انس ابن مالک فرمیدند شما زیرا که ایشان بن مسعود را
 از سوختن شنیده اند و خصوص من و بر ادرم ایان حدیث مانع نمیشود شمارا از یقین خون من شکر گفت او عبادت میکند خدا را هر روز و
 اگر نشنید گفته خود را بحسب این مظاهرا و گفت صمم بکذا ترا میگویم که عبادت نماید خدا را بر عفت و حرف و شهادت میدار

صادق علیه السلام چو بدید تحقیق مرده خدا و قلب از بعد از آن حضرت ایشان گفت اگر شک داری بپسندید من سپردم بپسندید تا قسم خدا در این
 مشرق و غرب هر دو طرف قرار دارند و در میان شما در میان غیر خدا و بر شما ای طلب همیشه زودان تو گوئی که از شاکت نام بپسندید
 که از شما بار دهام بسبب خصم هر دو که شمار و نام پس یک شده مکنم که زندگاری که شبان بپسندید و ای بنی بخت
 داری از این عارضت این نوشت که میوه ما رسیده و باغبان در قتم شده بپسندید شکری که از برای تو آمده است و این است بخت کند ایم
 پیکو بدید که کنز دل بپسندید بپسندید که این می بینید برای تو که اگر بپسندید دوست داری پس آن حضرت فرمود قسم بخد عطا کنیم دست خود
 مثل عطا کردن مرید پس وفراز کنیم مثل فرزند کردن بندگان بعد از آن ما کردای بندگان خدا این چه مردم بگذردای خود و خدای تبارک و تعالی
 مرا رحم فرما و پناه بپسندید که بر وجه بسیار ایان ندارد بعد از آن خود را بخوانید و عقبان بعانه را که در زمانهای اوست قبل که
 در سایه بوی آن حضرت برکت میکردند و در وقت سیکوید بعد از آن زمین بپسندید که بپسندید از حق سلم نصیحت است و ما الآن برادر
 است و در یکت نیم نور میان ما و شما مشیر واقع نشده ما و شما یکیم و تحقیق امتحان بوده خدا و شما را پذیرید پیروز و تا ما خط کند چه خواهد
 کرد و عورت میگویم تا بار حضرت خیر شها و خوار کردن بر یاد یک مسلم عقیل و ما ندان هر دو عقل نیست و فیکه کلام ز بهرین است
 گفته بخد اتم از ای بنگان پسر بپسندید صاحب تو که سیکوید با او بپسندید زمین بپسندید بپسندید که گفت بندید سیکوید حسین برادر است
 بنصره از پسر سید اگر او یاری ما بماند ما فایده راه او ایمان او و بپسندید این سوچه زیرا که او قاضی است سیکوید از شما و از او هر
 صل پس شتر بی یا در خبثت و گفت کوتاه کن زیرا که بپسندید ای بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید
 که تو داری از کتب خود حفظ خانه مرده با بپسندید در وقت است و خداب در دناک تر با بپسندید من تر با بپسندید چون شتر خورد
 و ای تو با آبر که برتر است و حال که او بر بپسندید است از زمان که با شماست بعد از آن زمین بپسندید ای کرده مردم فرمود بپسندید شمار
 این چنین و شباهه او زیرا که او شهافت بپسندید در وقت است اینها قوسه است که نمون در یاور بپسندید و هر که آنها را یاری کرد و در وقت
 اور شد پس شتر بپسندید از ان زود آمده گفت که حضرت بپسندید و میباید برگردد که بپسندید تا با بپسندید او و جمع کرد و در زمانه
 تو کرده که مردی از لشکر رسد آمد که بر سر رسیده بود او را در جو بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید
 حسین و صاحب حسین مرده با شما باشد تحقیق عقل کرده بپسندید در دنیا آن حضرت فرمود که این مرد کس است گفت بپسندید چه بپسندید
 اللهم افرغ غضاب الالهة انما یسبوا و دم کرده او را با آن است و بپسندید بعد از آن مردی که از لشکر بپسندید بپسندید
 که او را تمام چنین فراری بپسندید پس ما کردای حسین و صاحب حسین آیاتی بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید
 نمی شنید تا که بپسندید آن حضرت فرمود این مرد کس است گفت بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید
 در فرمود عطا کرد او را کلو فرمود تا از سب خود فرود آمد بسیار او را بپسندید خود پاییال کرده بپسندید بپسندید بعد از آن مردی که بپسندید
 که او را آن حضرت عطا کرد ای سیکوید که بپسندید که ما کردای حسین این چنین بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید
 خود که آن الله عطا آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی اهلین ذریه من اهل بیتم بعد از آن آل ابراهیم است و خد
 طاهره از آن حضرت فرمود بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید
 بپسندید کرد آن و بعد از این زود عرضش نمایان عارض شده از شکر این سعد خارج شد و سبک کرد بپسندید خدا و با عقر
 که او را که بتاد کرد و پسر شد در سبک کتوف العوره بود و پیشش حسین و صاحبش غالب شد مردی است بیخده او و خد که او را از پسر حسین
 سیکوید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید
 زده کلام بپسندید حضرت اوش داد و او بپسندید این زده گفت ای کرده مردم بپسندید خدایا بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید بپسندید
 خدا دعوت نمود بپسندید خدا و سراج بپسندید این آب فرات که در آن واقع شده و کهای سیاه و ساکن تحقیق حاصل شده است
 در میان او و پسرش کشف یازید کلام را بسیار کرده بعد از آن حضرت بشیر فرمود که ده با او از پسندید ما فرمود اول جمله در اول صورت
 فأخذ فحسین علیه السلام بطرف خبيته وهو يومئذ ينشد ابن سريج وخمس سنة ثم قال اشتد غضب الله على
 اليهود حين قالوا عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقالوا ان الله اصابنا باللعنة واللعنة
 انزلنا الله على قوم قتلوا نبيهم و اشتد غضب الله على هذه العصاة
 الذين بربى وقت قتل ابن نبيهم اشتد اول جمله ار اولی صفتی مردم سرسند

بدان ای ابوذر که برای یک از ایشان است همه شایسته بل بر کفزار ایشان که است بخت خدا از چو که در روزی برین سخن کرده ای ابوذر که برای ایشان
 بسوی صفت و این نشان برای خداست اگر یکی از ایشان برین شود است فضل عبادت ایشان که روزی او را هم و شبهای او را هم بشود و اگر بخواند
 تا زیاده کنم بر قوای ابوذر که هم نام رسول است فرمود اگر یکی از ایشان برود که چو سیخ آکسی یک در دنیا بشود در آنجا فضل او را که بخواند عبادت نام تو
 کنم هم نام رسول است علاوه کن فرمود ای ابوذر که یکی از ایشان از پیش او نیست باید پس او را از زهد او هر چه در او است و هر چه در او است و هر چه در او
 از او را که با عیال یکی از آنها در آنجا از زهد او هر چه در او است و هر چه در او است و هر چه در او است و هر چه در او است و هر چه در او است و هر چه در او است
 آنچه بخواند از قول او و اگر بخواند عبادت نام رسول است فرمود ای ابوذر که یکی از ایشان بشود از ثوابت دنیا که در آنجا
 نماید چه میکند و طلب نمی نماید چنانچه برای او از هر چه که اهل عالم میکنند و او را از هر چه که اهل عالم میکنند و او را از هر چه که اهل عالم میکنند
 و هزار گناه را طلب میکند برای او و هزار هزار درجه و اگر بخواند از زهد او هر چه در او است و هر چه در او است و هر چه در او است و هر چه در او است
 با عیال خود و قطع صلوات نماید بر ایشان و هر چه در او است و هر چه در او است و هر چه در او است و هر چه در او است و هر چه در او است و هر چه در او است
 میکند بعد از آن فرمود تقصیر ایشان فصل است در زهد از نماز و غیره بر ایشان یا با زهد نموده کردن ایشان چنانچه در شان مسیح و خواب میکند
 صدقه و غنهای ایشان جهاد است و نظر میکند خدا بسوی ایشان در هر روز سه دفعه یا با زهد است که بسوی ایشان شاکت نماید بعد از آن چنانچه برای خود
 بهم گذاشت و کرد که در آنجا شوق بعد از آن گفت اللهم عظم نعمک اللهم عظم نعمک اللهم عظم نعمک اللهم عظم نعمک اللهم عظم نعمک اللهم عظم نعمک
 لا خوف علیکم ولا یحزنکم موتکم و فی ما بینکم و لا یحزنکم موتکم و فی ما بینکم و لا یحزنکم موتکم و فی ما بینکم و لا یحزنکم موتکم و فی ما بینکم و لا یحزنکم موتکم
 و همچنین آنچه از سید القاسم نقل شده که ایشان شهادت کردند که ایشان سابقه و لاحق میشوند بر ایشان آنچه معلوم میکرد و صلی علی اهل بیت که در آنجا
 ای ذره و آنچه است از کل غنیمت و است ایشان نسبت که این بزرگواران که جان خود را پیش سید الشهداء بدل نمودند و سید یک نسبت غیر ایشان
 با نشان مثل نسبت ناقص و مفصول است بر اهل بیت پس از این واضح شد چنانچه آنچه از سید القاسم نقل شده که فرمود خدا را اینک است که بسیار است
 بر ایشان فقط میکنند در زوقی است حدیث تحقیق راه باقیه بسوی آن که بعضی مانع می که این و غیره است که است زیرا که ایشان گناهان مشغول میکنند
 با ایشان که یک با ایشان بسیار است عظم میکند پس غم غفلت کن قد شکر و و در اشاره بسوی ذکر نظیر و بیانت برای نشان
 سید الشهداء و عیال خود و سازل ایشان در بهشت چنانچه در بعض اخبار کمال است و در آنجا است که امام علیه السلام ایشان فرمود
 که برای خود بر او را در نظر کنید پس نظر میکرد بر مواضع و سازل خودشان و بهشت و است که حضرت سازل ایشان
 میداد بد آنکه نقل شده از بعد از درجات از بعد از این سخنان که سوال کردم از بعضی از حضرات که حضرت است با این همه عبادت و ایاد
 داری که آنها را بچشمی که هم جلت فلک پس از دست من گرفت و نظریه خارج کرد بعد از آن ای مبارک خود را برین زد نظر کردم که
 نه یکبار می شد و در یک طرف آن که منصفی که من در آن سیه بودم زیرا که او سیه بود و بگریه پس من و حضرت استیاده بودم
 دیدم نه یکبار جاری شد از یک طرف آن آب سفید تر از زرف و از طرف دیگر شیر سفید تر از زرف و در وسط آن تراجم آن از آب
 که هم جلت فلک از کجا است منج و مجرای این فرمود این آن است که شیت که خدا در کتاب خود ذکر کرده که در بهشت نه نیست از آب
 و نه نیست از شیر و نه نیست از خر که جاری شود در این هر دو هم که اناطه نموده با و در خر که در آن کوزه سر خود ساز حلق نموده اند که در آنجا
 چهری بهتر از میان و در دست ایشان طرفی بود که نیم طرف فرود از آنها پس نزدیک شد آنحضرت بر یکی از ایشان و اشاره کرد
 بجان او دست خود برای براب کردن نظر کردم بسوی آن در چنانکه سبیل کرده از نه آب بر او در دست سبیل کرده آب بر او
 و حضرت داد حضرت خمشید بعد از آن عطا کرد پس آنحضرت اشاره کرد بسوی آن او سبیل کرد و در دست هم ما او سبیل کرد پس آب
 برداشت بعد از آن عطا کرد با حضرت و آنحضرت عیال فرمود خوردیم ندیم شربیکه از آن کو را تر و نیند بر شرب و بسوی آن مثل
 بسوی مشک بود و بجان نظر کردم دیدم که سر زکات عرض کردم جلت فلک مثل نیر در راه که ندیده بودم و نخواهم دید حضرت فرمود
 که این اقل چیز نیست که خدا برای سبیلان جهیت کرده بچشمی که من و چشمیکه وفات نماید روح او سیاه بر این نه و یکبار در با جانی
 آن و از شراب او می نوشد و بچشمیکه من و چشمیکه وفات نماید روح او بودی بر هوس میاید و در عذاب نمی شود از زرقوم
 طعام میدهند و از هم سراب می نمایند پس ناپه بر یکدیگر از این وادی آمدیث و محققانند که این مشاهد و مکاشفه که حاصل شد بر یکی
 اصحاب سید القاسم و نظیر این مکاشفه از برای این سخنان از سبیل مکاشفات و مشاهدات است که در آنجا در آنجا
 زیرا که سبیل در روایت آن عبارت است از هر چه بر روی میان دو چشم مکاشفه از حجاب بر زخم است صورت در آنجا

و آنچه شخص نام می پند زینکه بواقی مطابق واقع باشد و چه در وقت گفتن او بلکه این شایسته که برای اصحاب
 سید الشهدا باشد بلامرکز باشد است که در زبان عرفانه و کلامی فایده تفریب و تامل تدلیس می نماید در اشاره بر آن آنچه گذشت از حدیث
 خروج در آن بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشهور است که در آنجا یک لایحه در آن مجلس آمد بدین مضمون رسول الله بنا کرده بود
 و سنانا علی ایمن کنون محراب فلک و صلح سلمانخ : ان آنچه درین قریه است از سید الشهدا می پند بپنج سال من را از آنجا است که
 از آن ترهیم شود در دایره امام و نظریه کلیه که طلب سنانه قوا و تکلیف است یانیکه او مناسب ارتفاع شان بلند در صفت
 اصحاب نیست خصوصاً با همه افضل افعال همزمان پس منجی مانا در تو که این تو نیست مگر از تو تهاوت جوئی و خیالات محض و چو چنین باشد
 زیرا که تو طین و عقلت در نفس بر مرکب دوست برداشتن از رنگانی دنیا در طلب رضای خدا علی از آنجا است که بالاتر از آن عمل نیست
 پس این نشاء ثواب فضیلت در خصوص مقامات و مجاهدات به تمام توجه شدن از حضرت شیدا وطن نیره با جراحات تیر با منکر
 افاض و صحت نیست و استقامت در دست عزم و کمال طین از آنجا است که بر آنچه پیشتر از آن این که است عظمتی در این در جاست علی که خدا
 مشرف محض که در آنه نظیر او بر ایم ضلیم ابدال آن در آنچه در جوی و لطیف است که خبر سید بر آن عظم شان اصحاب و بلند در جاست آنها
 اندک یکره آن نیست که واضح شده در علوم نقلیه که تحصیل حاصل است و همین قول در وقت نقل بر یک سلسله از آنکه ملاحظه شد
 که در حضور و جود از عشاء اصحاب و همراه ایشان در رخ و عقب بود از جمله آنچه بال الله و در زیر سر خود رسیده بود و تاریخ این مورخین آن
 و این در لطیف تر و قویتر است از اینکه گفته شود که عدم نام در ترحم ایشان از جمله خاص پشنادری شایسته در دریا ای شوق و اشتیاق
 ملاقات میزان و در کفویضات الهی و آنچه برای ایشان همپا شده از منزل گیرید و در جاست عظیمه و مثال این نیست که حضرت امیر المؤمنین
 در عزای صغیر بی باکش تری رسیده و آن آن در قدم پیش زنده و مستحکم شده بود و طاقت داشت که بر همان پایه این را از قدم
 بیرون آورند و قتیکه بنامه تها و بجزه رفت در آن حالت او از قدم باکش بیرون آورد چون از نماز فارغ شد دانست آنچه کرده بود
 و قسم یاد کرد که هیچ و لایم اید که در جاست هر گاه کوی بعضی که در این قریه است از طاعت رسول خدا اقول خدا را یا نماز کرده بود که اولان
 مناسب نیست این وجود که ذکر کردی بگویم عدم مناسب است در نزد نظایر علی او ایستاد در نظار دقیقه و کوشش نباشد زیرا که عدم نام
 هیچ و لایم در ابدان و جسد ایشان از آنچه است که هر چه در حضور آنها در جاست و تمام است بیست شده ایشان آنچه را که بال سول
 رسیده بود محض بر دو سلامت و همچنین حال نیست بصدوم نعم نامه نهادن از تصرف در آیه ترحم بود همان وجود
 اینکه گفته شود جوایی که معتبر باشد همان جواب است تدلیس چهارم در شرح قول سید الشهدا صلی الله علیه و آله و سلم
 افت ملک بر من هیچ بلکه در کلام حضرت نیست نمود و هفت بود که کلمات است از آنچه در آن واقع گشته از ابلاغ او بصدای
 عظیمه بلکه حضور از کلام غیب و توخ باهل روزگار و دینی که دنیا در زخارف آن مغرور گشته اند پس سیاق کلام شریف و ترحم آن
 در مدت دنیا و اهل آن که او را دوست میدارند مثل سیاق کلام امیر المؤمنین است در مقام که فرموده یا دنیا عزیز تر است از من است غریب است
 انیت بک کعبه خاک یک این الملک آیدین غیر تو با نیک نامم را من مجبور و مضیل نمود یعنی ای دنیا من دور و نزدیک از خیال تو ضلالت بود
 شده و در میان را بگردانست اقدام بچاندانشان که ایشان را بار زوای خود فرود کردی ایشان در قریه و حده حقه اند ای عزیز ملک از
 کلمات شریف نیست به مقام هر گاه کوی که حقی وارد شده در بعضی اخبار که لا سمواته هان الله هو الله یعنی در برابر است نیکند زیرا که
 در هفت ایستاق مقصود از این چیز نیست و توین بین این و آن جمله بگویم مقصود از آنچه در خبر است و الله است آنچه که مردم با و نسبت میدهند
 قضا و قدر و کون و یکا در او خداوند و یکا کندنده است زیرا که نسبت دادند از ابهر است که در او کوی که خدا را سزاوار
 زیرا که جاری کننده قضا و قدر و کون آورنده مردم و یکا کندنده است و آنجا که نسبت دادند و آنجا که در کلام سید الشهدا است که یا در آن
 مراد از آن زبان نیست بلکه دنیا پس نفرت او را او متکدر شدن از او متکدر و نفرت انیس که دن بوی او عتسنا کردن شایسته و قضا
 و اختیار کردن رنگانی او بر مثل و تهادت در راه عقیده است و تحقیق آن کرده و عدم جواری سول از اینیکه گمانی و آنچه که
 در است فانی و دلیل میشود چنانکه آن بزرگوار در این سبایت بیان کرده و در جوب تفریض امور را تهاجه با تهاجیه و صبر در وقت نزوان
 و شکر بر نعمای او تدلیس پنجم در بیان بعضی امور است زیرا که قول حضرت سید الشهدا صلی الله علیه و آله و سلم در مقام تفریح و تفریح
 و خواهران خود که فرموده چه پدر و مادر و برادر من از من بهتر اند از آنچه است که دلالت میکند بر اینکه صدیق کبری و در خصوص عظمی نظر
 زهر آرسن و جنس فضیلت آنا استدلال این که آن خاتون معطره زین حضرت با جماع مرکب و عدم فانی غسل سعادت بیان

استدلال کفر بیک
 است تفریحی از این
 است نظر بر است
 و آنچه

از آنجا که این خطا میکند بچند قسم تقسیم میگردد یکی فاصله زنده بر او را دادند از آن ظاهرین و حج مخصوص از آنجا است که احوال در این
مختلف است و یکی بخار در زدن تقضیل آن خطا است بر او لا اوش حج بنام حسین است پس سید آمده فایده تحقیق حال و اطلاع را تو را را
در پیشگاه دادند آن رجوع باید حق اطلاع از کتاب خلیان که در حق عبادت تنه شکر در اشاره به بیان حال در قول سید آمده است
در حدیثیکه بنویسند خطاب سید و آن وقت تکلیف تاریخی لاتسعه عا حیا و لاشع صا و جماع به آنکه این قول حضرت خارج شده بخرج
کلمات سید و تفسیر و اینست لفظی است که در وقت شداید بصر گفته شد پس هر جویست نیست به بکار آوردن آنها برای سید آمده است
در حدیثیکه قدرت در هر جویست این پاره نمودن کرپان و لطف بصورت زدن شات و شمانت و چگونه نیست باشد زیرا که حدیثی
از خبار و آثار آنجا گذشت و آنکه سید و غیر آنها از آنجا است که دلالت میکنند بر جوار آنها در بیعت سید آمده است بلکه خود آن در حق
آن شل سنگ بریزد زدن و شکرستن و مثل آنها از آنجا است که در خصوص خود که در پس از حمله عبادت بکار آید و آنکه آن وقت حضرت
عبادت افانم مجلس هفتاد از کتاب اسیر عبادت در هر ارشادات در ذکر شهادت خیمه از اصحاب سید آمده است بلکه آن
دیدم شهادت جمیع از چهار ادر که نسبت اورا از شهادت تقیین علم میدادند پای خود دو قسمی که هر آن بود و در هر دو مراد میگردد
شده است هر حسین بن سید گفت یا تو با ایزد عوا خوا که در کفایت با خود تمام فایده اسان تر آن نیست که در شطوط در هر خط
شود که گفت در آنچه او بشنا اظهار میکند رضای نسبت ظهور گفت اگر امر باین بود میگردد و باین زیاده و این ابانیا پس هر
آورده در شطوط که نزدیک بود و سید و با او مردی از قوم او بود که او را قره این سخن میگفته است یا ایزد از آب خود آب الله
گفت نه گفت میخواهد که او را آب دیکه گفت چرا که بطن که دم که او را ده کرده از قوم گذار شده حیرت من خود گفت من مردم
اب خود را آب هم که رفت قره گفت اگر بر سطح میگردد و آنچه بصر کرده آینه با خارج شده بطرف حضرت حسین فرمود گفت حضرت
دوری میگردد کم در این او گفت ای قره امر تو بر تنگ میاندازد بجز دم من در میان سواران گوزان تو شایع تر میدانم آن
چنین که در تو شایع میگردد گفت من عرض خود فرمود که ده ام در میان بهشت و جهنم بجز دم من هرگز اختیار نمیکنم قره اینشت بعد از آن
ایش را حرکت داد و دست آنحضرت آمد و عرض کرد جعلت فدای یوملای من ترا از رحمت منع کردم و آوردم در حق خود
که قوم با تو چنین خوانند که در هر حق خوانند که داد آنچه اظهار میکند آمده ام خدمت تو تا بتسم آیم او ایست حضرت فرمود و من ندانم سوز
ای قره یوی عذاب عرض کرد یوملای من اراده دارم بایشان قائم گم تا در آنرا خود ندانم شوم حضرت فرمود که آنچه ترا ظاهر شده پس هر قدر
چیز روی حضرت تقدیم گشته گفت ای گروه مردم دلیل برای مادر شما بگو نیست حال شما این عید صلح از دعوت کردید و شکیلا
تو بریده بگو فرمودید و از دوستی خود مان گنار شده و حال آنکه اعتقاد نموده بودید خود را پیش روی او قتل سید و آنان بخوانید او را
بکتید و صاف نفس انداخته بودید و حال آنکه دیدار از هر جا منع کردید از فرقی بهتر مای دیگر و کردید سید شایع است هر که می تواند و
گفته است خود چیزی را او آب جاری را بر او حرام نمودید که سکان و فوکان و پیور و فضا را از او میماند خداوند شمار از امان رحمت خود
سیراب کند راوی میگوید که عظم پیرا با و جمله کرده و او آمده پیش روی حسین استیاد بعد از میرا این بوی بیانی آمده اند که در
ای گروه کوفیان از خدا بگفت و حاجت نیست به سید که حق مسلم بر مسلم است ما و شما را در در یکدیگر در پیوستیم و این
ایتم و تحقیق است آن کرده خدا ما و شما را تا لحاظ فرماید آنچه در آن تیم و آنچه می تیم و من شمارا دعوت میکنم باری اهل
بیت و خود فرمود که فرط طایع عبیده آبر این زیاده ای بنگان خدا است که او را در زیر انوار ارتب به سستی و باری از پیر که ایم
اورا ذکر کردیم پس اگر شما را او را امر و باری نیستند شما اقم سید هم گذار او را کشید خانه نمایان او و ایزد را که زید در آن
قول هم از شما را حاجت است در آن حال شکر یک تیری با و نه اخت و گفت کلام خود را کوتاه کن که از حد گذشتی زیرا که گفتی ای پسر
بول کشنده بر پشت خود تو سیدی و جوانی هستی مرده با در آتش در فرود آمدند شدن در آن و عذاب در دناک شتر بر میرا
فرین گفت بدان که من قاتل تو صاحب تو پسر خمر سوخته ام زیرا که گفت کیام بر که تیر ساز بجز دم من که حسین مجبور است از سید
مانوی میگردد در آن حال سوزان جنب حضرت حسین نزد او آمد که بیا سوی من قیم بجان خود حضرت عیسی فرعون و قوم او را نصیحت کرد
نشد پس ایشان همچنان سینه تحقیق نصیحت کردی و سیدی ایشان بعد از آن ابن سعد را که دیدید نزد یک با و علم خود را پس بر یک
آورده و اکنون تری بچه گمان گذشته است بعد از آن تم شروع تیر اندازی کردند و جنگ شدیدی و واقع شده غلام ای سید
پس آمده و از اصحاب حضرت سید آمده این آمده گفت بوی نبی خود را بیان کن گفت من خود را بر آن نشان میدهم زیرا

این متن را بحسب این مظهر پیش باید جدا نوشت یا بعضی اهل خود را از بار زشتی مثل من بلند میاری پس باو جمله کرد و پیشتر خود را از بار زشتی
 بر محض میگوید که او مشول بود نگاه غلام این زیاد باو جمله کرد و صد از او که غلام سوی تو میآید نیت تا غلام پیش روی خود درود و درود
 این عیروست چپ خود ریش ضربت داد و پشتان او را قطع نمود بعد از آن جمله کرد و هر دو ریش و دست حضرت حسین را شکست
 آن کرد و فانا این کلب عمل آلوده این شدیه لیس و کت با تو از غنم ضربت آن غلام را این برت میی اگر او پیشنا سیدان بر
 کلیه تنم که با دومی و ضرب او شدیه است و در وقت و عو ضعیف در رسان تم دین جوانی منم که بخدای خود و وثوق او گردان
 پس این حاج بر میر حضرت حمل کرد با صد و پنجاه فرزند از اهل کوفه و تیسکه با حضرت نزدیک شد مرعت فولاد باو اصحاب حضرت براه
 بجانب او است که در جلوس سپهر با طرف او توجه نمودند و سپهای ایشان طرف نیز نیامده رم که در مرد این از ایشان برین انما
 و پهلوانان را مجروح کرد در مردی ازین تم که او را جده این جوده میگفتند توجه بشکر حسین کرد اصحاب حضرت رسیدند چو حاجی که آمده آ
 تقریب جیم رتب جیم و شیخ مطاع حضرت فرمود که این کسیت کفشد بهر جوده فرمود اللهم جرحه الی آثار یعنی خدا یا اورا بر دست اس
 در حال اسب اورا بکوی آتشی پای او در رکاب بند شد مسلم این بود حضرت زده پای ریشش را قطع نمود و اسب مراد او اسب
 یزد تا در رک و وصل شد فر عرض کرد مولای من ترا تم میدهم کتت رسوخدا که مرا مبارزت ان طایغان ازنی حضرت فرمود
 مبارزت کن و بگو لا حول الا بالله العظیم پس بر طرف ایشان زد که در این ابیات میخواند اکنون اینها را در او این غار
 اذ انما قلت بحسب ان طایفه ففعل علی خذ لایذ و عمرانه و بیته اننا کاش العمد لانه اللهم مرار ان ابر کجیل الالهة زفت من کن
 ظالمه تکفوا و الا ازکم کتاب اشهد علیکم من حال اقباله سلمی الله ارواح الیزین توارزوا و حضرت نهجین گفتت جیم وقت
 علی اجد شیم و فتوریم یکاد ایضا تقد و این اجته عمری تقد کافوا ایضا و الوفاء سرا قال الی ایجاب و یوسف شامه تو اسوا علی
 نصر این بنت نبیتم بسیار فیم آسود خیل ضارعه یعنی من بریزم حله کننده چسبیده کننده بلکه نقاطه نامی بر ناطه نفس من
 کننده آه بر خوری و کن زه جوئی او و بر بیت این کشنده عهد قصه میکنم که در کت بشکر میکنم نبوی اینکه ظالم داز من میل کشنده است
 پس گفت کشنده خود را و الا زیارت میکنم شمار ابکتاب و شکر که کشنده زینها از مردان و بکم میرا بنفاد ارواح کنایه الکاف
 نمودند برضه او با بر نیکه باران ریزنده استیاد دم در تر قرهای ایشان نزدیک بود که رود ناماره سواد و چشمها اشک بران بود
 قسم جان خود و دستهای بر بند در دعا در است که مرعت کشنده بود نبوی جنگ شیران شجاع و با وقت بودند موهاست که در بر
 نصرت میر و تر فر خودشان به پیشترای خود شیران میشه بود و چسب که در بر قوم و مقاتله نمود وقت کشید به جمع کثیری ایشان عقل
 ریش و میگفت مولود صانع و یکا انت صانع و انت بجاس الموت لا شک رایع و حام عن المصطفی حسیه بکلت تلغ
 حصدا انت ذارع الحیاته قوما قد تو با جمع برید و ن هم آتین و آتین شایع برید و ن عهد قتل الهم و فلهام صیاح لا شک رایع
 عجبست هم اخطا به بتم و از خوانیر از انجا و بجمع یعنی این رکت من دای بر تو آنچه خواهد کرد و شکست که کاسه که او را شید چا
 کن و در فرایر بر صطفی و حبیب و طایر بر بیس با چکاشته ملاک که خدا تو میرا که آند بر کس جمع خودشان اراده بینا که دین را کشنده در حال
 دین شایع است اراده نینده عمد قتل الهم را و حال آنکه فضل ایشان ای دوحه من به و ن تنگ اسکار است و وقت میکنم از تو یک پروردگار
 خود بر غضب آورده و راضی که زید برید که حب زنا و بر عقاست پس عبد الله این تحقیق نبوی فرمود تا که ترا او عقل رسید بعد
 حریثا با آله کفنت من بر دین حرم تم حرکت تو در شیطانی و بیک جمله او را علم حج عمر حج عمر حرم سید زکدای احسان آبا سید
 که بکه مقاطه میکنید آیا با سواران اهل مصر مقاطه میباشید ای مردان از عمر که نمی ترسند و مر که طلب نیند پس سوار است میکنند
 بسوی ایشان احدی از شما با نیک ایشان قتل است و قلیل تا به غنما قیرم بخدا اگر شما ایشان بسنگ زیند بر این میکشید ایشان را ازین
 راست گفته و زای است که تو تکلم کردی پس کسی بسوی مردم فرستاد که ایشان تم به با احدی ایشان سبارت احدی از آنها زود
 از آن سر حاج بر حاج حسین جمله کرد و از جانب فرات ساطع اضطراب نمود مسلم بن عویص بر دین آمد پس سر حاج بر کرد دید و غبار مشکفت شد
 و صد با سالت کردید دیدید مراد است که افاده بود حضرت بالای پیش زرقه فرمود خدا رحمت کند ترا ای مسلم ای سعید و بیروی بسوی
 فرستم من قضیتم و نهم کن قیظ و ما بد تو تبدیله حبیب این مظهر آمده گفت که نیت بر من کجا اصمغ تو ای مسلم مرده با در ابراهیم مسلم
 گفت خدا ترا مرده و بجز حبیب کفنت کجا فرگاه نیند انتم که بر غنمب و اثر تو تم در نهایت بر نید دست سید انتم و کفنت
 ز این آنچه تو لازم بود مسلم گفت و صیحت میکنم ترا که زخمها و دیرش روی حسین حبیب کفنت بعد از آن سوی حضرت مر حاجت کرده

و شتران ای بوشن بر سر حمله کرد ثبات و مقابست نمود برای این اصحاب حضرت و در مبارزت نمودند سگفت مارال میم نقره و جبه
ولیاته خن سربل لدم یعنی همیشه تری سینه او نیز دیشا زانقره و اول روی خود و صفی کردن خود تا خون کشیده بعد از آن حمله کرد و مقابل نمود تا
از قوم دو سینه و دستا و نفر سوار قبل سینه عمر ابرو حصر گفت کسیت که پر دن رود بوی چسب که زنا گشت عهد پس خلق از او و ایامه سکر از
و پر دن رفت بوی واحدی چون دید که او قاعد خود نمود و خون پر دن آمد و او سپر نصین بود هر جا حمله کرد و تیره بینه او زد و بر سره را
از پشت او پر دن آورد و او را برین خشت او بر ک و اصل کعبه چسبده نمود و زاکر و ایاب ساری مست که بیاید بوی جوانی که جهر نیت هر روز
روز خوف و دعوت کسیت کرد که مبارزت او باید بکینه شروع تیره باران خود بعد بعد استباق شفق مبارزت داده او را هم گشت
و بعد حضرت حجت که گفته مولای من بدان و تنبیکه من از کوفه خارج شدم این زیاد با هزار سوار علی بن داد در این شب که در راه فوج نگاه
دیدم منادی از پشت من سینه که مرده با دراز داشت طشت شده احدی از ما دیدم نفس خود و کف من شیطانست مرا صد اسکند و بهشت مرده
میداد و حال آنکه من کعبه میر و خمر غیره میردم و من رسیدم نفس خود که بوی من میردم حضرت با و فرمود مرده با دراز ای حجت پس
محمد کس جدار که موفق کرد تر از یک منادی حضرت خضر بود پس خمر بر خود توجه شد او را کبیر گفت مولای خود حسین را و ادعای کن او آمد گشت
آنحضرت و گفت سلام علیک یا بن رسول الله من با تو استم در نیاعت و سوال سکیم از خدا که ما را اجتمع نماید در جنات نعیم مولا انار حجه
نشدی از او فرمود نعیم من ارشاد ارضی شدم عرض کرد دعا کن برای آنحضرت دست خود را آسمان بلند کرد گفت اللهم انک شکلت ان رخص
عنا نریا که من از ایشان راضی شدم پس خمر و پیشش حمله کرد زمین را بر سره و میره را بر زمین زدند و دست سوار قتل سینه بعد از آن حجت
کرده از دست آنحضرت بیستادند و خمر بر خود توجه کرد کعبه حجت فدال حمله کن بر دشمنان خدا و رسول او کبیر بر قوم حمله کرده و کبیر
دانا این حجر ارضی حجت سینه خمر از جو نیک الفوقیم کبیر سینه و انا هم کبیر نعیم کبیر بر سره هم هدایت کبیر از برای دفع جمع صرنا
از او باین سبب امید دارم حجت و سکار را از روز قیامت باینرو ام پاک و کبیره چسب که در بر قوم و پناه مبارز از ایشان قبل سینه قصد
که رجوع نماید خمر با طاقات کرد گفت آیا نیشده قول خدا را که میفرماید یا ایها الذین آمنوا اذ نعیم الله من کفوا رجفا فلاتولوا هم الا ذاریس ان
جوان بوی فتم حجت کرد جمع کبیری از ایشان کبیر فرستاد و ایشان را چون خمرها غشته نمود پس این حدیث حمله کشیدت کربا با احد که در چون
چنگ بر آید بر که دید از حمله که جمع کشنده بود بوی اصحاب خود و از طرف پیش و جماعت از اصحاب سینه بجانب او رو کردند که دو حجت سینه
شد چنانکه احدی صاحب خود را شنید پس حجت اصحاب این زیاد بر سره را باره پاره نمودند و در شمشیر در اطراف نیره داد و شمشیر را در حمله
سگفت انشد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله بعد از آن حجت با علی حسین پرور نمود و نیکه خمر بر خود مقبول بد فرحاک شده اظهار تبارت
نمودند و حجت سینه که ترا پیش روی سینه شهید دیده جلال مردی چون فریاد ساکت شد هر یک از ایشان بوی صاحب خود رجوع کردند نگاه
در مکر که کشان دیدند که غیر از خدا کس بعد از آنها عالم نبود و گفته اند که حد کشکان در نیاعت چهار توار بود و خمر آمد بر خود را پشت و بعد
حضرت آورد و تقوم نبط حجت رجوع کردند پس هر که خویش داشت در میان کشکان طلب میزد بعد اصحاب آنحضرت حمله کردند و در حمله
کرده گفت اقمتم لاول الامر و کونتمت الموت طمنا و ان جعل الباد و کما امرنا و شعاع ناس و ستمرا اخاف ان اخضع او غرا
انبرکم و لا اخاف ثرا بعد از آن ناکر دای اهل کوفه کبیر حسین را دعوت نمودید و زعم کردید که خود را از پیش روی آنحضرت کشید پس با
حمله کرده و از جانب احاطه نمودید کعبه شیت که کبیرهای دیگر پرود و دیده در دست شما سیر شده و آب فرات را از او و حجت و اصحاب سینه
منع نمودید و حال آنکه کان و یهود و نصاری از آن می آید پس چه خلاف کردید هر چه در باره اصحابش خدا شمار سهراب نامه
در عرش کبر چو برنگر دید و ثواب می باشد بعد از آن بیان حمله کرد و میگفت انما انا کفر و ما و ی تعصیف ضرب فی اعلم کسب فی
ضرب فلام کعبه بن حیف احمی علی حجت بن حیف این علی بن حنفی از اهل کوفه کبیر حیف لا قدر الیوم شکم کعبه یعنی من خود ما و ی همان تمام از
که در نهایی تا نیمه بیشتر خود سزای عظمی است حجت سینه که ساکنین حیف است او سپر حجت است که پاک و طعام دین است
محانت التامر و از آنها مکافات طلب خود را از حجت بعد از آن بر قوم حمله کرد زمین را بر سره و میره را بر زمین زد تا چهل نفر سوار گشت
و باز پیش از وقت افتاد شکر بر او هجوم آوردند دوباره بر قوم حمله کرد و میگفت اقمتم لا ارجع حتی قتلا لا انا کف و لا ابدا علی حجت سینه
الرسلا یعنی قسم اگر که دام رجوع کنم مستول شوم میزنم تا آنست که زنده کشنده است از شما کول نیکم من ال عوض اذ نیکم حسین که نواد خط
بر سینه غیر از بعد از آن حمله کرد و بیشتر زدن بتان مانند زدن علی بصحا کبیری از ایشان قبل سینه کس این سعد تیر انداز را از امر تیر انداز
نمود تا اسب او را که در از اسب فرود آمده میگفت ان بغر و امهری فانه کالیت فی الیها و اذ انک فیها کاسب مرا

کرد و بیب دارد زیرا که هم مثل شیر در دوزخ نیک بر جوع کنیم و در میان آن شیر برود تا احاطه نودند و او را که یک شد و در آن مردی که شمشیر
 بود و مردی از حواریان اهل کوفه پس او را کشید و بیشتر از بدن جدا کرده بوسی شکر حسین خیمه کشید اما تم اورا اندوخت و در کنار خود گدسته فرموده
 خطا کرده که هم ترا که گدسته تو صری در دنیا و بعد از آن حضرت و خط کشیدند دستیکه که میگردد بعد از آن این بار است
 نمود فیم که خیزه بیدار صبح و مشتک از باغ و نیم نهد و جادو کند بکفاح و نیم خیزه در باغ است ادا آن که خطا صفا
 سخن در امان لبه است که خورده و صبح لفظ از آن میگوید و خواب آن که در آن است یعنی خوب است همان زمان رخ میزند
 در وقت شمشک و مستان زنده و خوب است که سینه او جان خود را بزل کرد در وقت نماز و خوب است درین
 عبادت که او پیشک بپوشان و چاقان آشپزهای برتر و بعضی میزنند زود جدا داده میود و دست تبت صله را با حوران که سپیده دریا
 از این بزرگوار که کسی که حسین را نرسد کرد و ما امید شد زین کار آن که اولاد داشته بعد از آن حضرت که یک در فرموده آن است
 در چون بگذرد که شیر را از شیر آن جدا بعد بر این استغفار شود و در آن کس که را خواست و کشت بر بوسه ای تم و خدا را بیاد آن بنیاد و در
 جدا از آن کس که شایسته است که بر کند با وجود آن که قبول نموده کرد و در آن وقت باشد در وقت است که یک که در آن است شایسته
 خداوند پس پس بوی عطران حد رسد سگاس نهاد میرسد گفت ای برادر کمال چه برتر از این است اسلام که با دیگران استیم بخت هم کار نشد
 از آن که یک خدا و این استیها نه ام نیکو که کفایت کند خدا و رسول و شهادت و حال آنکه داده داری پس در هر سوخته ار کشته و این است
 که کسان و نوان می آینه از حضرت که در عطش هلاک شوند در بغ و نصیحت داری ای دشمن خدا و رس دروغ نشسته پس این مومن سرود
 زیر شمشک و در وقت چوبه بود برین یکتید بعد فرمود است و گفت بخت هم من میدانم که تا او در تبت است و کشته که با این زیاد بنویسم و او
 بر این نویسد که مرا از این امر غافل نماید بعد از آن که است و گفت کاش خدا مرا خلق میکرد و کاش مرا از این محل جدا نمیدانم این امر
 نوشتم این که در حدیث حضرت رجوع کرده و از این با خبر داد بعد از آن هر یک حضرت و اصحابش تدبیر شد تا نصف نهامی که در دستیک
 ایشان دعا میکردند چون بن بعد از این از اصحاب خود فرستاد برین بسیار و عقیبا و پس برگردد و اصحاب حضرت عله اند با
 پس این حدیث حضرت گفتند که در ده امرو که خداوند انبیا بنشیند حضرت فرمود ترک کنید ایشان را و بنویسید بر آنچه شمار در میود زیرا که ایشان شایسته
 رنیدند و متعلقه کشیدند ایشان را از یک به هم و قوم او جمله که در مرتبه که نیره با آنچه حضرت زدند حضرت ایشان را فرموده فرمودی
 بر قوامی شریفی از رسول خدا را گفت هم من پس آن حضرت فرمود از ایشان بپسند که گفت خدا پیشتر را میگوید که خون او را از ایشان
 پس شمشک غضب کرد که کشته کشیدند بر آن همه و جمله که در دست ایشان از هر یک که اصحاب آن حضرت من خود است و یکدیگر
 اینها حضرت شیب من نفس در میان ایشان و آنچه میکشند از جهت ایشان و در یک جهت بسیار از اصحاب این زیاد بدرک وصل شد
 ظاهر نشود و هر یک که نشانیها و تکیه با تو صید دادی این را در عرض کرد جعلت فداک این رسول الله قوم از هر طرف باجم آور شده اند و ما
 ناچار متول خواهم گشت و حال وقت نماز است با ما نماز بگذار زیرا که اس قهر فار است حضرت فرمود نماز را یا دینیه بودی خدا را نماز
 که اذان و در کس که ان کرد آن حال هم که آن خود اول وقت نماز است بعد از آن حضرت بیست شریف خود اذان گفت و فرمود ما صعدا
 شایع سلام عرض کردی دست از ضرب بردار تا نماز بگذرد و تو با اصحاب خود نماز بگذار بعد برگردیم بوی آنچه در صد آن استیم آن چون
 حیا کرد که بنشیند جواب ده حسین بن تیمم مذاکره کنیم هر قدر خواهی نماز بگذار که خدا نماز قبول میکند چنانچه این ظاهر جواب داد که
 ما درت بنشیند و قوم ترا معدوم کرد اند تا سیر خیر قبول نیست و عازت قبول است ای سرزن چاره چو حسین نام مادرش شد
 غضبناک شده بیادرت کرد گفتند دو تک تهنیف حیب اتا که لیت لعل حیب ز کعبه همتد حقیب کاین حلیب
 یعنی از کن این شیر را ای چپا و بتو شیریکه شجاع و نجیب است در آن که در دست اوست شمشیر برده مندی گوای که از لسان دو شده شد
 گفت ظاهر تو و پاسبوی من می بیا مرا عت کنند در مبارزت خود پس حیب این ظاهر حضرت را وداع کرد و گفت اگر نماز
 من با تو فوت شد عیب ندارد که در همت نماز با ما آورم و از تو بر جد و بر ما درت سلام می رسانم بعد از آن بوی حسین آمد
 آنکه در سگعب از هبیت و آنکه هر و فاس الهیامیش نور و می صادم و با تو و تم ذو عدد و کثر و کن از غم و کرم و کن
 که کل الامور اجدر الموت عنی غسل و کرم من با تو نیک خیره و کن اعوج و کرم حق و در پناه و صهر ظریف و لا انا الف المجد عن
 حسین دو الهی الا نظر یعنی من حیب و درم سنا هست و سوار دعوت و در خشتنم و در دست من شمشیر برده و شمشیر
 عدو کثیر میزند و ما از نماز و فکند و هر کس که در دستیم و ما جمع امور را در هر مرگ در نزد من عمل و کسرت است از آن سخن

حیب

در میان آن ای زید کاران و ما اهل و اسکا دستیم از جهت رست میگویم و صدای آن شاه و حضرت بر من و روح بگفته است که چه حسن است
 دارد و خواهی تنم بعد از آن حسین جمله که در پیشتر بود و تیشتر بر پنج آب واقع شده قطع کرد و بسبب قطع بود او را بر زمین آمدن و کشت
 بعد از آن حسین را بدو صد فرسور را در ایشان کشت و رجوع کرد در جنگ در بدن فوج زخم دست آمد است و بسبب شکر او را کشته
 دو بار به شاخه آورد و دل شدیدی نمود و بر مردی از اهل شام که زید را با هم به نام داشت فخری از لای سرش زد و در میان آن جمع کسری را کشته
 و این بسیار آتش و سیرد این آری یو عظیم گنم که از آنجاست که در شب یوم محشر با او یکم از جمله آن سبب آن رسول قطره مطهر با او که گوا سوا او کم
 شم قدرتم در آن محشر من غیره و چون دانا و تو یا بن رسول الطه را خرید یا یکم از تو بگویم این نیم برید است یا یکم از آن سبب
 تا یکم از آن سبب یعنی من می نیم روز بسیار شده و سکر که از نو قیامت در گریزه وای بر خا آینه منته که اول او را در سجده ظاهر و مطهر است و ای
 بر شما بر امام خود نانی نوشتید که بیا بعد از آن که گریه چه بگویم دست این عزا را در پیوسته و فیکه جواریه که ای پسر مطهر و یغییر و ای پسر
 که بخدای خود کافر شده و قتیکه زید زین کار را عوض فرزداده خستیا نمودید و ای بر شما این خصیصه بلاکت انکار از فعلی بر عمل سکر ای سکر
 انحص که دشمن این است بود آمده این بسیار آتش کردد ای کوم و هفت لایحه سدی زین پس تمام از فخری یعنی امروز با سینه سحر و شفا
 دهم چنین بعد مذ خود و فایم پس حسین باین مظهر با وجودی که گفت کلمه که در شهر خود را که خود بعد از آن جسد که در کتف التعم قد بنک
 عدو او بنام کافر بود و بکن این بکن فایم و غیر علیه یعنی خدا ای ظاهر شده و او تاین کافر بود و فرزند فخری بود اعانت کن و نضرت ده او
 بعد از او بعد از آن قصد کرد بوی انحص و نیزه را از پشت او کند نه گفت فخر کن از آن غلام عدل این مطالب بعد از آن صحاب این جمله که
 و متصل در میان ایشان تیشتر میرد بعد از آن که از بسیار ر حوا که بسیار است و انید این جمله نمود جمع گمیری از ایشان قبل رسد او از آن کز
 از کثرت حال خسته شد تا طلوعی ضربت از سرش زد و پیش روی چمن می شد و فیکه حبیب می شد آنگاه که در روی مبارک حضرت
 ظاهر شد و فرمود انالله وانا الیه راجعون خدا رحمت کند ترا ای حبیب حقیق فاعل بودی و دیگر گفت ختم قرآن می کردی بعد از آن با و کسیت و انصا
 هم گریه بعد از آن که گریست پرو ن رود بوی این طایفین پس هر من رفت بوی ایشان سحی که او را حق بن مالک تیشتر میگفتند انشا کرده گشت
 نغضه و یکم طایفه بودا حتی تا انکام انجا بود و اجلا تقمها التوعد فی نصره مولای همین لایحه مذاک و صا انوئه بصیر اللرضیه بنده یعنی خا
 فدای شایبانه بر زید و جلا دست نماید تا واضح شود از تاجها که گشته و مجامه با پادشاه در بیابان و در میان آن کشته است
 کرده و پدیداری فرزند مطهر انی کار کنندگان و قصد سیرد اصحاب علم را و دسینه نای ایشان برده بود جماعتی رحلت سید پس
 ایستاد که آنرا حضرت غیبه ای حسین را و در ابرها در بصر می نمودند و او بر قوم جمله که گفت یا یکم بونا کا سفار صبا یا یکم مالان و ای کز
 یا ابنا البانی آری ایکن قدر کفاف الموت فاقربا لان فیما بظهور با غم حسین عندنا غمنا لغرض فیما لقتال طلبا تغذیرا یلام و ناسخ الا
 یعنی چه قدر زور زنت و ما کس و بس برای تو ان که بنی نم ترک شده ما از مو که تیشتر سیم زیرا که در میان شیخ محبت که عهده بندگ
 حسین باشد که محبوبی است و عاهای او خستیس کباب نماید که مادرانای خود را فدای او نموده و طالب پیر ما بنام پس بتیان جمله که در سو ما از
 مالک دخی حاضر است سبب و قریب چند سووار از آن درگ و سل و با نغزه خود زید در بر نهالت رسید بعد از آن اسمان اسلام عقلم تیشتر
 آمده از حضرت اذن جبار خواست حضرت اذن پس پروت سبب می گفت طلب اسلام حکم تیر قدم طایفین سینه هر کس بصارم ذی بود
 ضرب علام صان من صدق ان عمن بقا انما و لکن من تحت است لغت کم جاهد ما نغضه و الوافه صبر یکا لنبته لعلقه بوجهی سحر او از
 تیشتر شام طایفه ما برای فرساش از نیم نیم تیار منتر که صاحب رجس مثل ان غم که صا و نمت سید در تصدیق نمود آری سید
 گریه که این فاقه نماند و نمی آید از کجیل سینه و من بزد دوست سید در بسیاری رکیزین و تیشتر طلاقات که در میان در دعوا او است
 دو بار هر دو هم جدم بعد از آن جمله که در ضربت سر جمع تیر از آن سبب سینه در آن با تیری باور سید و از پیش در آید و پیش روی نام
 بر چه شهادت رسید بعد بر او دشمن فخر آمده و قریب دویس سووار قس سبب و تیشتر ما داراست مسلم پس علماء هر کون که در حج
 نمود در سبب که مروی بود از روی سید عمران سیح تیری باوزد و تیشتر آمد و پیش ام خرید شد بعد بر او از سبب فخر آمد و او ای سوار
 او سید با بیانی که کس کس تیری قتل رسید و رجوع کرد او هم مروی و بر دوست سوار آورد و نمود عروه ان عبد الله صیغ تیری باوزد و تیشتر
 نمود بعد سید این عقلم بر او اسلام مروی آمد و در میان ایشان ضربت برد تا معقاد نفر و قتل رین در آن انا میری با و آمد و تیشتر شد
 بعد سید سبب این ای سوسین بر او زمین سیر آمد و او فاس شایع بود دختر ترا دوا کرده بر قلم جمله مورد و همرا از استکان محرس بود و ادها
 بر حال و قاعدتند در آن اساء تیری باور سید و زین آمد از صحاب این عهده مقصد سوار گشت و شهید شد بعد از آن جعفر ابن علی

۲۶۳

این مطالب بر او حضرت حسن آمده حضرت را دعوی درو گمانب تمام نهاد و قال شعری نمود و گفتند که نذر زهر اولی است تا اینجمله آورده شد
بعد عثمان بن عقیل بن طالب پسر آنده ششصد ساله را در میان عقیل بنیاد در مدینه باور و در پیش امام شهید شد بعد دیو کباری علی بن طالب آمد
بزرگوار را ملاک کرده و این پای را نشاء میگردد اما الفقه ابن القیام الارزاق از نزع انفسه بشارت خود توانا داده سادّه لایزال فرزند خرد
ایدهم آنچه من اخی مجاهد با ابل و صادم بتانده یعنی من جوان و فرزند جوانمستم که کرد و رجوع کنسندّه و مویش بر زار دیشور بر کرده است
جیله مودیران پادشاهت کنسندگانا که سادات و بزرگوارند و منی شناسند در دعوای کربلا را امر و حمایت مجایم از برادر خود در جاد
جواد کنسند تا تمام بزره و شیر بزنده بعد از آن قبول کرده و دوست نغزوار نقل سنیا در آن اسامه تیری باور رسیده شهید شد بعد از آن
کربان عقیل بن طالب که از فرزند خرد و چاکر بود و فرزند از قوم هزار و پانصد نفر و نقل سنیا مردی از اصحاب ابن عباس بود و گفته
تیکرنا انوحین شیخ من قلم کل لیت مرضی کم قلم من کرم سید من هر من هر مرضی منم انما شانه حمره قلم من قلم من من
یعنی بزرگوار است که گشت که گشته تا از گشتن تا ایشان پسندیده را چه قدر گشتند از گم و سید از آل حمیر و بزرگان پسندیده آمدند و ما را
کر دید اصهرت آنها که گشته شد از گشتگان و محرابین امیر المومنین در جوش این پای را نشاء کرد و ساکنان باو حیدر انوشی اظهار
الرضا ذاک لذی بیخه من ادری من سن فیما جبهه فرضا ذاک لذی و سیدی دوالی ذاک لذی ما کان قط مرفضا یعنی هلاکت بنی سبک
آل حیدر که برادر همسر کزیه بود مشرق بود او بود که شمشیر و هدایت واضح شد و محبت او در میان واجب گشت است پر و رسیده و او
و سنیتان سبک از خاک رو کرد آن گشته با جمله که هر یک از ایشان به صاحب خود و جنگ در میان شان طول کشید و مردم کردنهای خود بود
ایشان بلند کرده و چشمها بطرف آسمان با طرب و ناگاه سبقت کرد باو بکار و او را ملاک بود خدا روح او بهوی آتش بر دین قلم باو جمله کرد
بمشکر او بعد گشت کرد و ضربت یزداد و سبت و عبادت نغز سبقت زین و خدمت برادرش مر حبت و گفت ای برادر ما یک شتر آب
سیراب کن عقیل بن طالب مرا بخت آید و چرا آنها جان بخت میدهند پس آن حضرت گیت گفت که راست بر علی بن طالب که تو از من آب
طلب نماند و من قار بستم و در صبر کن ملاقات نماید بعد از سوزاید سیراب سبکت بر شتر که بعد از آن عطشان نوشی پس رجوع کرد بقلب قوی
و بقیه صادق تا از قوم دوست و پناه سوار ملاک نموده و از شدت عطش و حرمت زنها ضعیف شده سکفیت صبر و حکم شنید
و پین بزین قلم آن دل لفضل من الی یزید اوله و عباد اعلی من بسوق و افضل الی الله نرو من انهن ظاهر و اعلی بجز انهم نشه
ضکوایه صبر میکنم تا حکم نماید میان او و یزید ظلم خویش تحقیق کما کشته سبک دوست داشته یزید اول او او دشمن کرد و حیدر که از برای او
سبقت فضل بوی هذا تبری جویم از تو سبقت هم داده اند در ضربت و آنها نیند طایفه گران پس سبک کرد و قوم تا او گشته و سکویه
مصنف این کتاب یعنی کتاب کسیر العبادت در امر شاهنشاهی خادم علوم مشهور باقی در بندی که صاحب این کتاب یعنی شهاب نقیرین است
و کرد ده بعد از شهادت محرابین امیر المومنین کعبیت شهادت عباس بن امیر المومنین را بعد از آن گفت حضرت حسین و فیکه سبک کرده کرد
شهادت عباس را که شهیدی نموده فرمود ایمان بچرخنا این مغیث مغیثنا اما بر طالب بجهت فینصرنا اما من غایب من آثار فیزب عنا
آما من اعداینا بترت من الما لهذا لفضل آدی لاطن لظلمایه ای که است که ما را یاری کند آیا کسی است که طالب بر شتر باشد و ما با یاری کند
آیا کسی است که از آتش برسد با ما از دفع نماید آیه کسی است که کبیرت آب تا بطن ما یورد که طاقت عطش ندارد پس فرمود پس علی اکبر بخواست
و گفت من آب بدم حضرت فرمود برو بارگ آد فیک پس مشک کو حاک بر داشته بوی فرات رفت و این پای را نشاء کرد و سکفیت
آقت لو کما کم اعداء و شکم کنسندم الا کلا تا فرمود سبنا و زادا لاجل انکم اولادا یعنی قوم خویم اگر برای شادشان بودیم مثل شما یا
طیلس العطاء بود ای فرمود از تو حسب و تو شه خدا اولاد شمارا حفظ کند بعد از آن دخیل شرف فرات شده و او بار کرد و خدمت
آنحضرت آورد و ای پد آب برای کسیست که بجهت او طلب شده سیراب کن برادر را اگر از آن تبه مانده عطا فرما که عطا تمام آن
حضرت گیت و ظلم کرده در این خود شناسید و مشکرا گرفته برهن او زد یک نمود و سبک طفل قصد کرد بیا شد تیر بر او روی از
دست مشوم آمده و فضل را بوج کرد و توانست آب نوشید پس حسین گیت و ناکر دو آورده و اقرة عیناه و اقرة نواده و او
قلبا بعد از آن بگو چشم جانب آسمان نظر کرد و گفت الله تو شاهی بر قوی سبک گشته بشیرین خلق را بر سوزد بعد از آن حضرت این
ای پای را نشاء کرد یارب لا تترک ذبیذا فقد بانو افسق و کجودا قد صیروا بنیم عبیدا رضون فی عالم یزید اما انی قد صیرت بنی
مختلف در فریاد یعنی خدا را بر آنها گذاشته منق و انکار را ظاهر کرد و ندو که دانید نه ما را در میان خود بندگان نمود و در احوال غمنا
در فعل و کردار خودشان برید را برادر شهید شد و سبک بخون خود خشته بود و تنها و سبک ز میرا بن من دید و نظر در بوی بن

گفت چه دارم فدای تو باغی نزنه خوشتر این کس چه بپرست که در تو حاصل شده ایام با تو می پرستم بخت بر بخت هم عرض کند پس چرا
 گشته شدن را بخواه با اینکه بابوی بشت بپرستم این بر این پیش روی آنحضرت استیاد و گفت آنرا می توانی این چنین و نه می
 ماضی بخیر اذت بپسند عین این آهنگی طاهر بجزین هنر بگرم غلام زین الیوم بقضی الدین اهل الدین حکم بپسند
 کفن غلام بسط ایست یعنی زید و پسر هم قین است و در دست راست من شریست که در دست چپ من است و در دست چپ من است
 پسر و پسر و پسر و پسر طاهر نزنم شمار است و غلام زین نزنم شمار است و غلام زین نزنم شمار است و غلام زین نزنم شمار است
 دین شایسته زدن جو اینکه که باسط است پس یک است بر قوم جمله که در رسید که نازا او فوت شود رجوع کرده در دست چپ من است
 و اصحاب خود را بر قبال تریس میوز و میگفت این بشت است که در تریس شده و جوین خود را زینت داده و نظرها مسند و بیک مرده سینه بسبب
 پس حایت کشیدین خداداد و دفع نماید از هم رسوخدا بعد از آن باطل خود بگذرد آنها سر بر منده بیرون آندند و سلفیته ای که در سینه و طاهر
 موقین الله از در پیچیده ادا این دفع کلاهی حسین صبیحه زد که یا الله لعن ان این بشت طلب غایب اورا و این بشت بگریز از آن
 پس جانت نموده عرض که دند فدا میکنم شمار روح خود را پیش تو خونهای خود را از خون تو باطل و اولاد خود را تا ما بخندیم خند هم بپسند
 بسوی تو ما و بسبب که رفته دارم و ز میله بر قین برخواست و گفت یا با جده مرده با تو بر استیگاری بشت دادن بسوی خود و اورا و او را
 و این بار انشا کرد اهدم حینا ما دنیا میدتا ایوم بقیه جلدک تسبیح افک و تقویا و ذابحانین بقیه کیا فاشهد الله تشیخا بخیان
 خالق قویا یعنی مقدم شری این حسین که نادی و مهدی شی امر در طاقات مسکینه بابت پسر و برادرت و علی و جعفر صاحب و شیخ شهاب
 سیدم استیکه شهید و حق شتم که دست خیره و خالق قوی میگفت و دعوی بگرد تا از قوم بر صغر سوگند او بعد از خدمت آنحضرت شهید
 حضرت فرمود خدا ترا از رحمت خود دور کند و از ای زیر و قال لعن ان این بشت کند و میفرمود لعن ان این بشت کند و میفرمود لعن ان این بشت کند
 یکم و این حسین نقیض من و صا خطبه فاد خدا کورا من شکله و اسیر اناه المصلحی ز احکام قاتله شورا یعنی فدا هست کند کسیر که زید است
 او جسد که فرمود بود روزیکه موساه که حسین را پیش خود کرد و دیا مر او پیش از آن بخواه که پیش خود او در روز قتل او است
 بود بعد از آن زید بهر پروانه داده و تا کرد یارب الخسین صر و لابن هدی تارک و فاجر ذاک اتریم ابن الریم بظاهر نجل اللام بغداد الحاکم
 یعنی حسین را یاری کنند نام و این صدر از آن کشنده این امر ازاده پسر امر ازاده و این نسل نمانست جلد که در سعادت تا روز جمعه
 مبارک بقیه سینه پیش روی حضرت شهید شد بعد از آن تریس بقیه نصاری بیرون آمده و در بیان جمله که دو کیفیت ضایع خفاق این بعد از
 براره فوار اول انصار و چهارمین حضرتی را هم سکت بجا بر من هم گفتار غضبت علی عهد نبی محمد و ایوم مقصب من دم فجار کفر
 تسبیف و کر ضیعه افاق ال ایته لا تثار یعنی سینه شک شد بجهت بون عهد و پسر بجهت مبارزت و با سواران انصار و بهرین که نزنه با
 ال ایته اشهر را خود شاز از خون کفار ضصاب نموده اند ضصاب نمودم در عهد خیر خود و امروزه ضصاب میکنم از خون کفار مشیت خود شود
 میکنم احمد را دعوی بگرد تا از قوم ما بگذرد مبارز است و پیش آنحضرت شهید شد بعد از آن الال بن فایح بگفت که ای اهل زمین اورا
 داده بود درون آمد و طاقات میکرد مگر تریس تر خود را میان کمان نهاده میزد و میگفت و انشا کرد که میگفت آری به علته
 او اقا مسوم و تری علی خفاق و تقیض لایغتها اشفاقا لاملان الارض من باقما یعنی میانه از من بان در سیکه ظاهر شسته شری
 آن و در سیکه زهر آلود بود جاری میشد در ضراب خود و نفس نمیداد و ارستیدن او و پسر بقیه میرا طبعی آن دعوی بگرد تا از قوم
 شت و زید را پاک و شیره خود را کشیده بر قوم جمله که دو گفت اهدم حسین ایوم بقیه کما تم ابان الکاهر است و ذابحانین صلیف است
 زید از دست تلوا صد و حمره لیش کبی استیاد و ابن علی اظهار الویة یعنی ایامی این امر در طاقات میکنی خود را بعد از آن بر طاهر
 و صاحب و جلیف و هم قسم شدت در بشت و حمره تیرد لا در سید و زید علی که طاهر و موسی است جنگ میکرد تا به غیر سوارا
 گشت و انشا کرد که میگفت انما هلال و اما این بگفت دینی علی و جین بن علی از هر یک تلاق علی و تخیم تسبیح علی یعنی هلال فرزند علی است
 دین من در دین حسین بن علیست یزید شمار اما طاقات کنم اصل خود را و تخم غایب فعل بر بجز دعوی بگرد تا از قوم سینه فرسوار است بعد از آن
 پیش کرده ز این صدر دند آن ملعون را گردان او را زنده بعد از آن غلام جوانی که برای این در خفاری بود بیرون آمده و بر قوم جمله کرده
 میگفت کیف تری الکفار ضرب لا کونو بلشرة الصادم اهتند بسیف ضرب عن بنه فخر اذت عنم تسنان و به اگر خود را
 انروز کوم الوعد عند الله و تشیع احمد یعنی بگوئی می پند کفار ضرب غلام سیاه را شمشیر زنده بندی شمشیر زرم و دفع میکنم از دین محمد
 و دفع میکنم از دین با نزنه و د امید در میوم پان را استکار برادر در ز قایت نزد خدا و هر که شیخ است بعد از آن زید هم جمله که در دست

میفرمود تا در وقت صبح مبارز را کشت و در وقت عصر شهید شد بعد از آن میر این مطاع آمده بر رقم که در وقت این مطاع و در
 میفرمود قطع کانه حضور شماع اذ افتد طایب انقراع و در همین الوقت و انقراع فذک و انقاع المطاع یعنی در وقت مطاع
 و در دست راست من شمشیر بسته که یک در روشنی است شماع و نزدیک چشم برک از زخمین بختی کینه شده برای دعا کردن پس این
 بعد تمام جوان مطاع است و دعا کرد تا رقم بخانه فرسود شد و پیش حضرت شهید شد بعد از آن عمر این کلیه گفت یا بنبت رسول الله
 آیا ایزد آن سید که بیرون روم سوی ایشان و آن روی بود طول شدید باز و در این دو شب این وسیع حضرت فرمود اگر میخواهید بر روی بروید
 و این بعد از آن که در اشک و در حضور مبارز است بیرون رود پس در نفر بیرون آمده با کفش کتبی پس لب خود را ایشان پان کرد کفش را ترا
 نیش سیم بیرون آمد سوی زمین بنین چسب این ظاهر باریزه چسب شیاره بنین قیامه این مسلم کلیه ایشان گفت دای بر شاپرود نیش سیم
 بجز شمشیر که کفش شمشیر پس جمله که در دنیا و در آنکه حفظ نفس خود را از ایشان بعد از آن جمله که در ایشان و دیگر از شاپرود کرده و دیگر
 صورت زده بر دست راست و جولان کرده میگفت ان مکره فانا ان کلک عیل الله همین شد بضر ب هر کلمه ضربه بکعب
 کشت با جوارب غنچه برب فلا ای عده بقره برب انکشف عن ولای کل الکرب انه علام ثمن عمره حتی آتی دهند حسنی
 یعنی اگر مرا نیش سیم بر کعبه کنم که روی باز و شد میر بست بر غم شامه شمشیر و در زمان تیم در وقت دعا و طول این تیم در وقت
 وقوع ضرب و این سکیم از مولای خود پس عهد امن جوانی منم که بخدای خود ایمان آورده ام و کفایت میکنم من خدای من و این کفایت
 کفایت میکند با محف سکیم و خیال و همشاش بود و نیکه سوی او نظر کرد در سنجیک در میان ایشان جولان میکرد و عهودی آراست
 گرفته آمد که بزوح خود یاری نماید گفت اخذ کن این ملائین او من از پشت سر تو هم بود جمله که در رقم رو چشم آمد که او را بر کرد از قبول
 و میگفت بعد از آن هم بیکه هم با تو هم بریم حضرت حسین و فرمود عزای بیدار این میت خیر را بر کرد خدا از رحمت کند پس بر کشت سوی زبان
 و کلیه مقاله شد میفرمود بعد از آن بیرون آمد سوی او و مرد دیگر از اهل شمشیر شیاره نقل رسید جمله نمود با او و مرد دیگر که بر این
 خنجره مانده از حضرت و او در منزل ساینده را پیش آمده بالای سرش نشست و خاک را چشمش است که سیر میگفت بنیالک بنجده ستر
 بعلام خود رسم گفت بمود از ترا و زن من او را زود زود زود شمشیر مرد بیرون آمد از اصحاب این سید زین العابدین زینب و بیرون آمد
 بسوی او از اصحاب حسین بن زین العابدین بیکدیگر ملاقات کردند و شمشیر زینب بخت نمود بر این حسین حضرت که کار کردند پس حضرت زینب با او
 منظر او قطع کرد و سرش را شکافت و زینب فدا بعد از آن جولان جمله که در رقم مثل جمله شیر غضبناک و از نشان جاغی را کشت
 و رجوع بمقام خود کرده میگفت انایزه ما امانا کاشل خرمکم عن حسین این عا صرب فلام ارجی بطل حقه الایه که شتری علم
 یعنی من زینبیم و ضعیفیم ذبیح کنیم شما را ازین این عا مثل زون جوان ارجی که شجاع است تا ملاقات کنم در روز و در منزل خود بعد از آن
 رجوع کرد بسوی دعا و بیرون آمد بسوی او مره این عقد عجبی یک ساعت جولان نمودند بعد جدا شدند بعد از آن جمله که در یک از
 ایشان بجا خود و بیکدیگر رسیدند و بعد زینب کله زینب را چسبید و درین وقت او نشست و قصد کرد که او را بچ نماید شمشیر است خود
 گرفت زنه اگر و کله ای اهل حمیت و حریت جمله که در با و کعبه ای بر از روی باز و از پشت سر حسین زده و او هم عجبی بنی او را بجا زده
 او قطع کرد مره با و گفت بختی غلام کردی من ای برادر از روی بنی که او را از نظر شمشیر کشیم برای تو پس کعب رجوع کرد بسوی خواهرش زونه
 خواهرش با و گفت حسین را یاری نکردی بختی گناه بزرگ آوردی پس نشاد کرد میگفت یا قبری عنی وانت ذمیة خدایتین و الراح
 شماع ابو مخنف میگوید که بعد از آن اصحاب حسین با در این قول نام او غیر نهاری بود جمله که در وقت کعبه کعبه احوال انصار
 عن بنی النجار صرب غلام هر کس تار دون حسین مجبه و داری یعنی دهنده از جماعت انصار که حمایت میکنند از او و از نظر مختار نشود
 علاوه که در اینکند در پیش حسین بن و خانیس مبدوست بعد از آن رقم جمله که در وسیع کثیری نقل رسید و انشاد کرد در وقت سخن جوان
 من جوان فان حرمه ساده القرآن آل علی استودعهم آل حبشه شیطان یعنی ما مرد هستیم از بی جوان زیرا که قوم من سنگ
 امثال واقعت است اولاد علی محمد بن داود و حبشه شیطان است بعد از آن پیش روی حسین دعوی شدید که در وقت
 چهار هزار سوار کشت تا او را شهید کرد زنی بیرون آمد بر طرف اصحاب حسین جمله نمود حضرت و اصحابش نیزه را بر روی ایشان
 کرده مقاله شد میدی او زنده در جاییکه با غنهای خود که استقبال میکردند و هجوم آوردند بر ایشان و دست که اصحاب آن حضرت
 سرت ایشان را بسوی خود و در نماز هر جا بر و مکان صحاب آنحضرت طلب شهادت میزدند پیش روی آنحضرت فاع میگفتند
 پیش آمد عبدالله و عبدالله بن پیران کرده ب حضرت عرض کردند اسلام طلب ما آمدیم و عوام ما هم با تو پیش روی تو حضرت

زود در جانبان یک شیا و ایشان نزدیک شدند دست خود را بر ایشان کشید و ایشان پیش روی آن حضرت عقاب میگردیدند بعد از آن
از ایشان نشاء و کسوفت در وقت صبح بخاری ایضا کالاسد بخاری ازین مشرفان کل حضرت صادم تبار ضربا بقدر زود و صغاری
ای قوم ذوقا عنین بنهار بفرست و تمام مطاری تخم کورا عن طریق تبار و تکون و از آن طریق در مع تنهی لصلی بخار و صغوه المودیه قسم
انچه پاک بکنیم کفار یعنی دست بکنی اولاد غفار که من در ای وقت مثل شیر شیمیم و نیزم که ده فجار را بشیر زنده در یک پاره یک حلقه ای
که چک زنده ای قوم دفع کشید بلاد از اولاد و بفرست و بشیر مشرفه و نیزه های خوب بقطار تبار که دیلزاره است و سکن بشید غایه را
که او فرخاست به پسر بر کینه و نماز و بار او قسمش قصد کنیم باین ضربت بشیر جرح کنند در ابعاد آن حال شدیدی خود و جرح بشیر از قوم
رسیده و گفته اند که ایشان هزار سال گشته و شهید شدند بعد از آن اولاد حارث شریب و مالک بیرون آمده نزدیک شدند پس با سکن
که یکروز حضرت فرمود پسر شمارا بگریه یاد در قسم بخدا آن سید و نام که شامین حجت خدا بشید گفته خدا را از تو فدا کرد که گنیم که ترا
می بینم و من احاط کرده و قدرت نداریم که آتیا از تو دفع نایم حضرت فرمود خدا شمارا برای می دهد در سوا آتیا برای پس قبال شدیدی
نموده از قوم غصه سوار گشته و شهید شدند و نقل شده که دستهای ایشان را بستند در حاکم بعضی در بالای بعضی پاره بسته بعد از آن حمله این
شامی آمده و پس آن حضرت ایستاد و زنده میکرد و ای قوم حسین بشید زیرا که من تیرم بر شما ارسل و زنا و آن روز است که است یکروز
بفرار نکند من آن سیرت تمام ای قوم حسین بشید که خدا بعد از بلیم و در ذاک شمارا ملاک میکند و قذاب من تیری پس حضرت فرمود حمله خدا
ترا حجت کند بختم نشان حق عذاب شده است حمله من کرد دست فرمودی ای سیدم حاتم فدای تو باد تو از من داناری آیا من گنیم که بر آرد
خود حق توم حضرت فرمود و با آنچه نیست برای تو از دنیا برو و ملک که فای تو دور است سده که خدا زنده عالم برده در از شیم صبا حسین
بر تو آسان دل خود شمارا در محبت دیدند و اینکه از ایدیه قصد میدان نمودند بعد از آن خطا قبال شدیدی نموده از قوم سیر سوار را
گشت و شهید شده بعد از آن عمر کند بیرون آمده و قبال شدیدی نمود و قوم باو هجوم آوردند پس سید که در ایشان سفلیت ازین کینه عمالی
الطی طحکم بارج قبل اتصال ضربت سلام کن بقل عن بعین و بعد از اهل فیضی از کینه ستم که عالی است و نیزم شمارا نیزه قبل
نصل بکاین مثل زدن چون یک ضعیف است ازجه دفع بلا چنین که عالی است بعد از آن قبال شدیدی نموده آنچه فرسار بعقل بسا و پیش آن
حضرت شهید شد بعد از او هلال بن ایش شاکری پیش آمد و گفت یا ابا عبد الله شام کرده در روی زمین نزدیک و دور که عزیز تر شد
از تو و اگر قادر بودم که از تو بلار اذخ غایم که بزرگتر شد از جان من آریه او را بزل سیکردم فعلیک میسکلام یا ابا عبد الله شاه پیش بر اینکه
من در سر مرکب شتم و نیست چه رتو در ادد که نشان از منیم بعد از آن رفت در حاکم بشیر خود را کشیده بود بسوی کافران و مرض و طبل
شیر نیزه و شعبه نیزه میگوید که در آن روز فرمودم دیدم که او در بر میاید و شتم او را که در سحره ما شجاع بود و با من حکم این سده عالی
ایش شاکر است تا کن در میان صحاب خود اهدای بوی و رتو عابس گفت سبحان که دم شما دو مرد مرد الله در مبارزت من ایست
پس مردم از او متفرق شدند و این سده که در تیر باز شتابانید و اینکه بشیر ایدیه و آورده بسوی او مغرور زده خود را بر کینه دور انداخت و جمله کرد
بر قوم گفت بجهتم دیدم مردم که میکشیدند پیش روی او چنانچه کوفه از کز که بگریزد و او سب خست در میان ایشان مثل شیر و منی سبال
شیر نیزه تا تصدوار سقوت و کینه فرمود مجروح نمود پس گشته باو تیرا نیزه ما و پیش و پس احاطه نموده بکاش خستند و گفته اند که در روز
شش تا یکدیگر نزاع کرده و بعد یکرا از خدا نمودند تا این حد آمده او را ایشان گرفت و دست خود شکست چون نیست دید که انصار را پیش
شهید شده نامدار ایشان که قبیلند که در میان حد لعن الله آمار اده کرده حسین بگفته آیا این صرا و فاطمه زهرا و ای بر تو غضب خداوند
جبار راوی گوید که نظر میکنم بوی او که اشک چشمش بر روی او جاریست پس سکت شد و جواب نداده گشت او گفت بگریه بیرون
سوار که او را مالک میکشید حمله کرده جماعتی را کشت تا قوم حمله کرده او را کشته بعد از آن مردی بیرون آمد که او را شهید میکشند
و بیست نفر سوار قبل سید تا شهید شد و در قلعه عباس این میرالمؤمنین برین نهاد و در روایت دیگر که هر دو ایشان کشته شدند و در
جز واحد مرفون شدند بعد طراح این عدی بیرون آمده مسکفت اما طراح از یکم عصا من صحیفه و قلم غیر مرعوب یعنی
طراح تم میانه از شام صغرا از حرارت شمشیر خودم در حاکم قلب من رسانتم بعد از آن بوقم حمله کرد و در نفس را در استال سید
و شیخ میهد داریا ذکر کرده و اینکه قتل و جرحت در احباب حسین بسیار است آنحضرت به دم ما ز خوف کرد بعد از آن عرابان مطیع آمده
و کسفت اعمطه اول آنکه سده قبا بعد و نهنه و بعثت من بعد عطاء الرنه و هو الکا القذابنه من حیره الکفر و کده لظف
مع انسی و قیم بجهت بجهت میاید که دم داخل نایم که همیشه در حاکم بعدی کشته شام احمد و سنت او و بعثت او را بعد از عطاء صبا

۱۳۰۴

دو گشت که ما رفته و حسان ازین که هر چند دگر و بخت داده بپیم و تمیم شبست بعد از آن جمله که در وقتم با چهار صد نفر مبارز را
 بعد از آن پیش روی اتم شید شد بعد از آن برای این گروه پروان آمد و ایشان که پر بود و حاضر شده بود مار سوختند در قیام بدر چنین دارد
 فرود آمدن سبته و چشم غم ز دور کرده بود و حسین موسی او نظر کرد و گفت حمزه را بدیدم نهال دگر در تو پس جمله که در قیام و سب در سبکند
 در علم انتقام بازاری و حسب تم نبوزای نصر شالاحه الخشار یا قوم ذوالاشرع الاطهار لمشرقه اصهارم قساری یعنی تحقیق در آن
 سخن پیران خضار و جذب بعد از آن اولاد زاری کردن با احمد مختار را ای قوم دفع کسبند از اولاد اطهار سینه سرفه بریده جمله
 که در وقتم و معاود زار بعد از مبارز قتل شد و پیش از آن نهید شد بعد از آن کسب این دارد پروان، به گفت **ای کیمس مالک کسب خرا**
صرب سبک کس علی اکرام کس ساد و محلق بنه اقام کس جو ثواب الله با تمام یعنی دور سبید از مالک سب و در عمامه و از صرب جو سبک حمایت میکند
 اگر بماند و از بزرگان خلق داوود اقام سب و از سب و تواب صدار اتمام متفانه سب که در آن قیام سب و سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
 بعد از آن سب
 گفت فی لولاه صلح یعنی دور سب سب ای گروه کافران از صرب که سب
 مختار تا ما بست جو سب
 سب و سب
 یعنی امر و سب
 بکصد سب
 خود استاد و بین سب
 داخله و اعلمه و حرآ و سب
 فرمود افان سب
 این سب
 فاسم علی بود بعد از آن گفت که چه از ذکر کعبه تهاکت بشان بجای ای سب
 احمد الله بصا تم سب
 بشنید و جواب سب
 دیون آمد در عقب **ای کیمس او سب**
 شد ازین روی ایان گرفته بعد از آن قیام کرد در شان دشمن از بر سب
 تا کشته از قیام کعبه و پنجاه نفر مرد و مقول کشته در نظر کسب
 اکن سب
 پیش سب
 دفع آنها را اندام حضرت فرمود و هر کس که سب
 ایشان سب
 شد برای غیره زدن و جزع کس ای قس بر که سب
 آسان و از کسب
 آتشی سب
 اضی با سب
 و مقول کشته و اندام و روایت شده و سب
 پس سب
 مالی تا دیکم فای سب
 و شجاعان خواهد کشته بر من که سب
 سب

که در شمار روزگار خائن پس فرمود آن الله دانا الله و علمه و گفت فرمود از اولیاده فخره و لغت من عیش و مکرش بسو تقلوب
 علی الله و دعوت اهل بیت که نجاتی بود و با کتف از لب افش نضرت من غیر فی الیه من غیبه فانه یجان و لهو این سند منی قومی بود و از سینه که برین
 شدت و فریاد خوانده میشدند مودیدین زر مچسیده و سواره پوشیده بودند و بعد از املائی روزه ما بیگانه با لای هم در جانمانی
 یاری حضرت حسین پس چه قدر جوانان خویج بود که بهشت را دست آورده و خلق سسکن شتی پوشیدند و در راهی است که
 آنحضرت را غلامی ترک بود و قاری قرآن پرون آمد و میگفت ای کوم ای کوم با کس ظل بیضایم ذی شرفه کمال فی خود را میدانم که غلظ
 اند و کم من حسین این یعنی امر و سیرا بیکیم تمام شهرت مرک از دست شتر قاطع و متوسط میدان پر عبار دفع میکنم شمارا
 حسین این خط بعد از آن جمله که در برقم و جفتی رفتند رسید تا برین آید حضرت بلای مراد آمد روی خود را بر پیش گذاشت و گشت
 پس غلام چشم خود را کشود حسین را دیدیم که بعد از آن بوی خدی خود رفت و در دست او دارد شده جوانی بود که بر اثر آریاری حسین
 کشته بودند و مادرش را بدو ما در کشت ای پر غاب شو و مقلد کن پیش روی حسین که فرزند دختر غیر است پس پرون آمد حضرت
 فرمود پس این جوان کشته اند شایر ما در کس حک کردن او را پیش دارد ای جوان گفت ما درم برای او کرده با این پس پرون آمد میگفت
 ای حسین و همای مودر و نادی بنمبر اندیز علی و فاطمه و زهرا و الهام نسل از کون کون من نیکر لک طلع من کس نفعی من شکر و شکر که برین
 یعنی برین است و خوب ایست مودر طلب من نیز در است علی و فاطمه و زهرا و حسین است آید نیکری برای او سیندی ای برای او
 طلعت است چون فاطمه و برای او پیشانی است پونه نورانی مغالطه خود ما آورنده و سر او را از بین جدا کرده بجانب
 حسین آید چشمش را پیش او را برشته و گفت احسنت ای فرزندی مودر طلب من و ای چشم من بعد از آن از فرزند خود را
 انبه مردی داور گشت و عمود خیمه را بر دوش آن جمله نمود و میگفت ای عزیز سینه می صوفه خاویه با سینه خیمه هر کلمه بفرم یعنی دوان بیجا
 التشریف یعنی سینه من هم بعزف و نیف یار اش ار دست رفتم نغم شمار ای قوم چه جای حضرت خدی که برای او فاطمه شریف
 پس دو نفر اقبل سب و آنحضرت را بر جهرش کرده داد او عا نمود تمیز خورد و در دست بیان بعضی از امور بلکه این خط که از اول
 که دم نیک در این است ملک سینه علم است از مبرین شس حیض در آن مثل پر و صدف از مرفه خوانمان و ذکر مصیبت آل محمد است
 در مجلس بزرگان و معتبرین از اهل کربلا و این سینه بزرگوار خرم سینه از پرش و او از حدش که این خط از مصیبت خدی بزرگوار شتاب
 آید این عا نیست و این خط در او تن دیباچه با سبب آن اسم مصنف نهفته بود با نامه انها آن خط نام است بلکه نامه ای که
 و صیحه های معدوده آفایت کتابت کتب کباب کتابت چهار مرتبه بلکه غص است و ابتدا کرده در آن ذکر کیفیت بیرون آمد
 حضرت سینه آتش از زمین بسوی کوه و ذکر میکند در آن روایات و احوالات ترتیب و هر آنچه در آنست مقدار در دست از کیفیت
 شهادت سینه آتش در حال شرف و ذوغرابت آنچه نقل کردیم در کیفیت شهادت صحاب حضرت و اقربا و از آن کتاب الهما
 از اینکه بیان شود و چگونه چینی باشد زیرا که در آن ذکر شده که جمیع کثیر از این نصار و افراد که اجماعی نشان در آن ذکر شده
 از لیا و شصت کرده تا یکصد و دویست و سیصد و چهل و شصت نفر و لهذا حتمی میشود بیکبار و دو هزار نفر و این چنانچه میخوانند
 چنانست که استقامت میشود از آن را نیکو و نه کذب و عدم حمت استاب این نیز میبوی کسیکه با نسبت داده میشود یعنی
 شتاب بفرین عا علاوه بر این که در آنست برخط و طریق است خصوصاً آنچه نقل کردیم در باب سقوتین از صحاب این
 سعه بود یعنی که ذکر شده در آن مدرک سسته و قاعیل این از علماء و اصحاب تعاقب و در آنست نامهای جمعی از نصار و صحاب و سینه
 سینه آتش را روحی العدا که موافق نیست با آنچه در روایات و کتب اصحاب تعاقب است بلکه من در حال این نیز در شک بلکه
 امارات وضع و جعل در آن مختص نیست هرگاه کوئی چنین برینکه این بود بعضی کردی از آن آنچه نقل کردی در مجلس بلکه اشال این
 در کتب و مصنفات گاهی منصفه میشود تیرویج امور مجوده و موضوعه که اصل ندارد اما زیرا که مثل این نقل واقع میکند استباه و پس
 و منصفه میشود بسوی تیرویج امور باطله میگویم استتمام را یک وضع بلکه نقل ابان در وضع و کذب نیست مثل علم قطع بر آنچه جایز نیست
 نقل آن مگر بعد از بیان حال او آن نیست نه قیام اول غایت آنچه در انبا است بیتی آنچه در آن معدوم میشود و از روایات منصفه صر
 و عیب ندارد و نقل بنا در اشال انجام اگر چه رایج نبند عدم مطابقت است با واقع در انحصار سینه و استباه آن جاری میشود و در تمام
 بعد از شرح حقیقت حال و بسط تعال در سینه که این سخنین و چنانست و اگر بیان و شرح خواهد بود که روایات اشال این سعه مودر
 در حکمت فتم و بیارده که آن احدی غیر نقل روایات و بعضی است از حقیقت در نازل و دست ترا نیست از حقیقت مراد و در نزد

و کلمات

علماء اصول در مجال و در آنست که گفته شود که نقل مباحث از چندین جهت بخطیکه حال را در آن تحقیق کردیم شامل میشود بان آنچه در بعضی از روایات است اگر چنانچه بطریق ارفقی و التماس است و این مثل آنچه در روایت سکون دارد شده از حضرت صادق که ایمر المؤمنین فرمودند زنی که حدیثی شنید اسناد او را بکسی دید که از او نقل میکنید اگر حق باشد برای نفع شماست و اگر کذب باشد بفرار است حدیثی شنیدید یا بعضی آنچه در روایت ابن عمر است آخرین احوال از صادق که قلب آنگاه میکند برکت است آن حدیث بعد از آن محتفنا نماند بزود که عباد پروردگار در این جهت در باب کیفیت مقاتله اصحاب سید الشهدا و حدیثی نقل کرد که اصحاب سید الشهدا از بنا بر عوارض است در استلال این مقام بر نظائر این نحوه بعد از بنا که شش است برهنیکه روز عاشورا در زو طفت مثل سایر آیات بود بلکه در آن روز است در فراق بین مدت بمقتدا ساعت بلکه زیاد تر بود و بسیار بعضی کلام در مناجات در محل خود و تقرب در ابنا و امر باین طریقت زیرا که امثال این مقالات خصوصاً آنکه علاوه شود بان مقالات سید الشهدا اتم تصور میشود در اقل آنچه بسوی آن اشاره نمودیم منظرش عام کلام که در محل خود میآید مجلس هشتم از کتاب کبیر عبادات در سر از شهادت است در ذکر کیفیت مبارزت و شهادت جنت و جماعت از اقربا سید الشهدا بان طریقی که ذکر شده در اخبار و کتب اصحاب مقاتل در آنکه در کتاب مہوف گفته که از حضرت صادق روایت شده که از پدرم شنیدم میفرمود و شبیکه حضرت حسین و ابن سعد ملاقات نمود و حرب پریشان خداوند عالم ملک نصر را نازل کرد و تا در بالای حیرت طیران نمود بعد از آن میگردند و در میان او میان نصرت بر دشمنان و میان تقاضا و نه علمیان بدون اینکه از هر او چیزی که بتو نیست اختیار نمود ملاقات خداوند را و در مہوف آورده بود که عمر ابن سعد مقدم شد قبری بجانب لشکر حسین آمد و گفت شهادت بر من برسد زیرا که اول کسی که میراث من بودم و تیرا از قوم میآید که یک قطره باران بود آنحضرت با حجاب خود گفت چیزی در حکم الله بسوی من کرد زیرا که این تیرا را منم بسوی شاپس کیست مقاتله کردند و جماعت از اصحاب آنحضرت فتوح کشت پس در آنوقت دست خود را بر جان خود میگرفت شدید غضب خدای بر نسی که گردانید ما وراثت شد قراره کند و شدید غضب او بر جوس زیرا که عبادت کردی و تاب و ما را و شدید غضب او بر تو یک متفق شد کلمات ایشان در پیچ خودشان آگاه بشدیدند تمام حساب منیدیم ایشان را بسوی چیزی از چیزها که اراده میکنند تا ملاقات کنیم خدا را در جایی که بخون خود مختب شده ایم بعد از آن فرمود اما من پیش ایشان بودم ایستادم من ذات یزید بن عقیل بن حمزہ رسول الله ای محض میگوید که ندانم سیکر و داغراه و ابابا الهامه و اجداد و اولاد و حاکم و از هر راه بعد از آن میفرمود اما من غیر خیر نا امان من عینا امانی طالب آنچه نصیرنا امانی خائف من خدای بفرمودت عتای پس آن بزرگوار شدت گرفت و فرمود اما علی ایمن من آل شام گفته بعد از آن خیر و فاطمه و جدی هم و علی و کتبا طبعی افکند با کلام اسلام که فرموده و سخن حاج الله فی الارض نظر شیعیان و مخالفان اگر شیعہ و مفضلنا یوم یقیم خیر یعنی من فرزند علی ایکن تمام از اولاد ما شام این سخن گفت میکند و حسین فرزندم فاطمه و جدم محمد و عمم حضرت که در دست طیران میکند بسبب ظاهر شدت دین اسلام بعد از آنکه شمش شده بود و چراغ خداستیم در زمین ظاهر میویم و شیعیان در میان خلق کرام ترین شیعه شده و دشمنان در زو قیاست زانکار خواهند شد پس کلام آنحضرت گوش قرآن بریزید یا می رسید و در بعضی کتب عامه است که حضرت نما کرد ای اهل که ذوای شبستان ربه و ای مجربان بجز ذوای شبستان شمش و ای زیر بان صراحت آیین نامه نرسید عرض کردند منیدیم چه میگوید و قرآن بریزید راجع از بزرگان ایشان بود عرض کرد بلی بجز آنتم و شیم بود ما کانی هستیم که ترا آوردیم پس خدا داد کرد و باطل و اهل را بجز آنتم اختیار نکردم دنیا را بر ایزت و در ارت و نقل شده و فتکه فردی که قوم مصمم شده ابقال بعد از آن بعد گفت ای عمر ایما بیزد و خواج که گفت آری بجز آنتم فال ندیدی که آس تر آن نیست که سراف و بکتهما قطع خوا شد گفت آید آنچه او اظهار میکند رضای شمانیت گفت اگر امر من رجوع میشد هر آینه سیکر دم و کن میر تو از این بابا میکند پس آ تا ایستاد در مکانی که از خلق کنار بود و با او مردی بود از قوم خود که اورا فرمود این سیکر گفت ای فرزند ایما روزی خود را آب داده گفت زگفت آیا اراده نداری که آب خود را آب دمی میگوید پس فن کردیم بجز آنتم که اراده کرده کنار جوئی نموده و برستان حاضر نباشد و شمش میدارم که اورا بچشم و سیکر ایکن کاندیس با و کتم من آب خود را آب نمیدم من بر دم آب خود را بر آب نامم پس کتاره جوئی نمود از آن مکان که در آن بود قسم جدا اگر مر اطمینان فرود را سیکر سید بر آنچه که ده بود آینه با و خدمت حسین میفرم ابو محض میگوید پس صراحت بر سر عم خود که اورا فرمود این سیکر گفت یا بن عم ایمن حسین که طلب یار و معین نایب کس ادرا اعانت و یاری نمیکند ابصلاح است که بخدمت اور فرستد پس روی او قضا میفرم و ارواح

۱۰۷

خود را با دشمنان شایسته تها و تاراج و در دوزخ راه بشیم در روز قیامت گشت برابر این حاجت نیست پس قرین بر سر خود داد و گفت
ای فرزندم هرگز نیست بر آتش و غضب خدا و بجزایر و کجاست بر تو خوار در روز قیامت یا برویم خدمت حسین و پیش روی او و تقاضای تمام
شاید که خدا ما را با شهدا بوسه دهد و استکار بشیم پیشش گفت من بتو نمی گفتم در آنچه ای می گویی و در ارشاد نقل شده که کم کم حسین
نزد یک مینه پس چهارمین اوست گفت چهارده داری ای پسر زید جویوش زاد و لرزه برافشایش قیاد همه گفت امر تو مرا بشک مباد
نخندم ترا هرگز موی بیاید هم مثل این هرگاه از من سوال میکردند که ای شیخ اهل کون کونیت تو تو جاب و دیگر دلم در شان میدادم این چه حالت
که در تو نشاید که حرفت من بعد از آنم غرض خود را میگویم در میان برشت و چشم بزدل قسم تیسار شکریم بهشت جزیرا اگر چه پاره پاره کنده
و در پیش نبوت و در موقوف آورده که بعد از آن بوی حضرت حسین عازم شده و دست خود را بر کف شکیفت خدا ای بسوی تو توبه
کردم نظر حضرت بسوی من نهات کن زیرا که فلان و حستان و اولاد دختر غیر ترا راستانیدم او غمگین بود که قرین بر او میسید و حضرت
ای شیخ خود را از زمین بردار و در هر روز در آرزوی او در ارشاد نقل شده که با حضرت عرض کرد جعلت فدا که این رسول الله من حساب
تو بودم که ترا از امر منع کردم و با تو در راه آمدم و امر را تو شک کردم و فلان من این بود که قوم روم نماید آنچه ایشان اظهار نمودی و کا
ترا با این مقام بر نشاندند قسم اگر میدادتم که ایشان با مقام من با هرگز ترکب انجیل نیشدم و من توبه کردم از آنچه اندام نمودم آیا
تو پیش من توبه گشت حضرت فرمود نعم خدا رحمت بسوی تو رجوع میکند و توبه قبول میکند فرمود از اسب خود پان آی عرض کرد
سواری من ای تو بهتر از پیاده نمودی و مقام میکند ایشان در بالای آسمان و از این غار روایت شده که تفر حضرت کرد و فیتکه این را
مرا بسوی تو دست داد و فرمودم از پشت مرا اند که بشارت با تو ای تفر بهشت ملکت شده اهد یا ندیم گفتیم جدا
قسم این بشارت نیست و حال آنکه من بسوی حسین میروم غمخس خود فریبیدم تابع شد ترا تو حضرت منم بود و تحقیق رسیدی هر چه
در موقوف آورده که حرفت اول کیلکه بر تو خروج کردن بودم مرا اذن ده تا اول مقبول استم در پیش روی تو شاید از آن
با هم که با جدت مصفا نمایند در روایت جمیع اصحاب مقابل گفته که معنی قول هر که آن اکنون اول قیامت من یک کلمه اول قیامت
من البازین و الایمانی در جمله اول مقبول شده بود پس قر اول که بود که بر بارزت تقدم نمود ابو مخنف میگوید بعد از آن قرین بر پیش آمد
و گفت ای فرزندم کن بر دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا پس آنچه از جمله کرد و مقام نفوذ با بیت و چهار نفر بقتل رسید تا او را کشیدند
پیش بسوی او نظر کرد بسیار شد و گفت اگر استندی استمده و لدی یمن یمنی گفت ای مولای من می میدهم کجی جدت رسول خدا
ما اذن و در بسیار زنت این هم تحقیق من اول که بودم که تو خروج کردم دوست میدادم که پیش روی تو شهید بشم حضرت فرمود برو و بگو
لا حول و لا قوة الا بالله العظیم پس بیرون آمد بسوی قوم و جولان نمود و خود را در میان کرده مهنور نمود و در ارشاد نقل شده که پیش
آنحضرت سبید و گفت ای اهل کوفه ما در آن بغرای شما نشیند این دو صاع را دعوت نمودید و آمد بسوی شما و عقدا شما این بود که
با اینهمای خود خدمت او سخا که پیشه بعد از آن چسبید که ده و از هر جانب احاطه اش نمودید که بر بلاد دیگر زد و پس بر کوه مشرف بر در
زنت تمام و منع نمودید او را و اهل و عیاش را از آب فرات که میبود و نصاری و مجوس از آن سیراب میشوند و ایشان از عطش میزد
هلاک شوند چه بد مخالفت کردید و محمد را در باره ذریه اش خدا شمار سیراب کند در عطش و در بعضی کتب عامه است که زمانیکه او را
نصرت کردید و با کجی فیتد و فاموید دست بردارید بر دود و در جاکه بخوابد و ایان آوزده و پیغمبر خدا و تصدیق کننده و معاد
یقین کنند چه بینه و در ارشاد نقل شده که جمله کرد با مردان تریا میبانه آختند آمد تا ایت با در پیش امام علیه السلام و عمر آن سعد
نه که دیدارید علم خود را از یک سبب و پس علم ما از یک آورد بعد از آن تیر خود را در کمان گذاشت و گفت شاید شهید که من تفر
کسیستم که تر اندم بعد از آن مبارزت کردند و در امانه صدق آورده که حرفت یا بن رسول الله مرا اذن ده تا مقابله غایم
و حضرت اذنش داد پس بیرون آمده میگفت هر کس با من کلمه تسبیح غنچه بر من جل بلا و خیف یعنی غنیمت در که در نهی شما
بشمیر از جبهه دفع بلا از بهر من کسی که بلا و خیف قدم گذاشته و از ایشان بیجده نفر بقتل رسید ابو مخنف میگوید که گفت یا
اعده اهد و اهدا عر رسولی حسین تو شهید و عقدا و شهید که او را یاری کنید و فیتکه آندزد و تها بضر او بر خو سبید که او را کشید
و فریب دادید با و خدا شفاعت جنتش را بشمارت بعد از آن جمله کرد در روم و نشا که میگفت امیری ام غار و این غار
از آن گشت قانت بکنند این فاطمه و فخر عی خد لانه و هم آنه و بجهت آن گشت العمد لانه فخر تا الا اکنون نصرت الا کل نفس لا تدن
لاذ اتم مر ان اسیر محفل الافر دخت من جلاله فلفوا و الا لار کلم کتاب استدیکم من زحوف قدیله سخی است

ارواح البین توارزا علی کفره کتیباً من لیسب دائم و وقت علی حب و طوبی و کان بحاشا نقد و این جمع و وقت علی
 لغزنی گفتن تو امتصابت فی الوفاء سرافال الیچاه اسود ضربه بعد از آن سکه کرده و شجاعان را برین خشت و بمقام خود در گشت
 و انشا کرده میگفت هو الموت جمنع و یک نانت صانع و اکت بکاش الموت لاسک جابج و خام غن این المصطفی جود لعلک
 تلخ حصه نانت زارع لقتاب قلم خالو تهر تهر بریدون بدم الدین و این شایع بریدون محمد شکر آل محمد و قدم کوم لقمه تافه
 یعنی در گشت کن آنچه خواهد کرد و تو شک نیست که شربت مرگ را خواه چشید و حمایت کن از فرزند غیر و جرم اورا از بلا بدمت که
 ملاقات یافتی حاصل آنچه زرت که ده حقیقی امیدتد و سیکه مخالفت کردی فدای خود را داده سلکینند صرا بیدین را و حال آنکه دین
 شایع و آشکار است اراده میکنند کشتن اولاد غیر را با اینکه قدشان در روز قیامت شفاعت کنندند بعد از آن سکه کرده و جرم
 و گفت ای اهل کوفه از هر دو دعوت فخر که اورا یاری خواهید کرد پس اورا از جانب مکان احاطه کرده و منع نمودید از توبه سبلا
 و سید خدا و در دست شما سیر شده که مالک نیست نفس خویش و ضرر را توبه کنید و بر که دید از آنچه در سر آن است و انشاء کرده
 میگفت افشاکم ضرباً بحد سیف ضرب غلام کجیف من حیف انصر من کل ارض کجیف کسل علی اظفر مرقی کتیبف یعنی ضربت
 شمشیر شمارا الاک میکنم ضربت ان غیر خائف از اهل حیف یاری میکنم کجی که درین حیف ساکن گشته فرزند علی طر که طعام و انعام کنندند
 همانست بعد از آن سکه کرد و تا اینجا فرقی نسیب عراب بعد گفت و ای بر شما برینید اورا پس تیر باران کردند و القدر تیر
 باوزند تا اورا شل خار بست کردند و روایت شده دست که تر با هم علیه السلام لاق شد مردی از تمیم که اورا این زبان سفیان میگفت
 آگاه بشید بخدایم کاش با و لاق میشدم و نیزه میزدم در آن آگاه که او مقامه میکرد و کوشا و برومای آب اورا مجروح کرده بودند و
 جاری میشد در آن زبان حسین گفت ای بر این حرکت که اورا آرزو میکردی گفت نعم پس بوی آمد و قدر رنگ نکرده اورا جرم
 و صل کرد و چهل نفر سواره و پیاده برآبل رسید تا آب اورا بپایه کردند و میگفت ای انحر و کل انحر انحر من ذی لبه بر
 و کشتن باجیان عند کتیبی اوقاف عند غیر یعنی بستی نعم ازاده پیشخص زاده شجاع از شریان و نعم برتان وقت هم
 شکر و در وقت نماز تم توقف کنندند و روایت شده که میگفت آیت لا تهل حق قلا ضربت سیف ضربت معضلاً لا تهل حق
 ولا محلاً لا تجزئکم ولا مبدلاً حی عین الحماجد الموطا یعنی عهد کرده ام گشته نوشم با کیم نیزم آنها را شمشیر ضربت سخت که خطا
 زد و در جبهه نباشد حمایت میکنم پس با جده و شومل و انارثا نقل شده که در آن برید ریاحی جمله کرد بر اصحاب این عهد در حاکم
 متمثل بود بتول عنقه مارت ابیهم بعزقه وجه و لباته شربل تا قدم پس برودن آمد بوی او مردی از بن عین که اورا این زبان
 سفیان میگفت پس در رنگ نکرده اورا برآبل رسید بعد از آن قسم مر جعت کرد بوی حسین و شمر جمله کرد در میره بر این
 و آنها اقامت کردند و نیزه زدند بر او پس جمله که در کتیب و اصحاب او از هر جا و اصحاب حضرت مقابل کرد پس سواران
 ایشان جمله کردند و آنها سه و در فرودند از هر طرف که جمله میکردند بر کرده کوفه آنها را سگافه و دور کردند و شکر فره این
 فیس انیز اید علی بن فرستاد بوی ایشان تراند از انرا و آب حرا را که در انرا آب پیاده شده میگفت انقر و فغان
 اشج من ذی لبه بر یعنی اگر آب مرا بپسند پس نم فرزند ازاده که شجاع از شیرین و شمشیر خود ایشان را بر دین بر اورا کشیدند
 و شریک شد و قتل او را بعد از این شرح و مردی دیگر از سواران اهل کوفه در راه صدوق آورده که حضرت حسین بالای کربلا
 آمده در سیکه خون او میرخت حضرت فرمودت ای حق تو حری چنانکه تر نام که نشته اند در دنیا و آخرت بعد از آن حضرت
 انشاک کرد لغم کمر قرین ریاح صبور و مختلف الراح و نعم کثر ازادی حینا فجا و غصه عند تصیاح و نعم کمر قرین ریاح
 از اطل تخف تصیاح فی رب ضعه فی جان و زوجه مع کحر الملاح لقد فار الذی نصر و حینا و با تو اباهدایه و افلاح
 یعنی چه قدر خوب تر از اولاد ریاح که صبورت در صین رد و بدل نیزه ما و چه قدر خوب تر که حسین را بریاد خود خواند و در آن حال
 روش از بن مفاقت نمود و چه خوب تر که بخار مرگ بروی نشتند در سیکه شجاعان زمین افتاده اند پروردگارا در جنت خود او
 همان غا و از جوار این زکوش فرما اینها را بکشند تا آنکه یاری کرد حسین را و باهدایت و فلاح بر بردند و در موقوف آورده که
 بوی حسین چل کردند و حضرت خاک از رویش پاک میکرد و میگفت تو حری چنانکه مادرت ترا احترام کرده و در ارثا نقل شده
 که بعد از تراند من عراب بعد و شاکر رفتن او که اول تراند از من شدم بعد از آن مردم تراند از من کردند و سهارت نمود پس

یسا غلام زیاد این ای سفیان پرود آمد و عهد الله بن میر بوی و بی پروان آمدیت را گفت گوتی نب خود را بیان کرد و گفت من
 نیشیا کم زبیر این تین چیب این منظر بوی من باید عهد الله بن میر گفت ای فرزند زانیه آیا اعراض میکنی از سهارزت مردم بعد از آن
 حمله کرده و ضربت باور زد ماکا چمسه که دبا و غلام حمید الله بن زیاد پس باو میوه زدند که غلام بوی تو آمد طشت نشد تا باو
 رسیده و بضررت مبادرت کرد و حضرت را بر غیر بدست چپ خود حفظ نمود و نکشتنتر قطع کرد بعد از آن جمله کرد و بضررت
 بقلش رسیده آمد در محلی که مرد و آتهدار کشته و بر خیزانند و میگفت این شکر و نه فنا این کلب ای امر و در غم و غضب و است
 با خوار غنه آنکب یعنی اگر من شیمید من فرز کلیم و مرد صاحب قوه و غضب و ضعیف منم در وقت جنگ جمله که عمر
 این صحیح بریمه اصحاب حسین با کب سیکه با او بودند از اهل کوفه و سیکه با اصحاب آنحضرت نزدیک شد اصحاب بر او نشستند
 و نیزه با بوی ایشان بست کردند و مرکبهای ایشان مقدم نشد بر نیزه ما خوش شد که برگردند اصحاب حضرت شایر با تیر باران نمودند
 و چند نفر از برین متمسکند و بعضی را مجروح کرده مردی از بنی تمیم پیش آمد که او را عهد الله بن خوزه سیکه شد و نهاد بر شکر حسین
 پس قوم پیشش کرده کجا میآید مادر است بزمایش نشیند گفت میآیم سوی رتب رحیم و بیغ حضرت با صیاب خود فرود
 انچه دیکت گفته ام پر جو رسته حضرت گفت خدایا او را بطرف تنش کش پس اسب او اضطراب کرده او را بچو آتد و پای چپ او در کاس
 ماند پای راستش از کباب خارج شد مسلم بن عو مجب حضرت به پیشش را قطع کرد و اسب او را بر تدا و شش ما به سنگ و کلوخ میزد ناچشم
 و صل شد و جماعه از صحابه تنزل گشت و در کتاب بخار آورده که هر که اراده خروج میکند حضرت را وداع نمود و میگفت ای سلام علیک
 یا بن رسول الله حضرت جواب میدهد و علیک سلام ما هم دعوت تو را میآیم آمد و خواند منم کن قهنگه منم کن منم کن منم کن منم کن و تا
 بنده نما بعد از آن بر بر این خیر بعد از پروان آمد و او از بن کلب صاحب بود مبارزت کرد و میگفت انابیر و ابی خنیر لیش روع الاز غنه
 انابیر یقوف فینا یحیر اهل خیر کلمه ولاری یضیر که اکل فعل کفر من بر یعنی من بر و بر و بر خیرت و شیرم که می ترسید در وقت خدا
 رذن من میشناسد در خیر اهل خیر نیزه شمارا و می نیم در این عیبه همچین است فعل خیر از بر جمله که در قوم میگفت اقرتواتنه یقله
 المؤمنین اقرتواتنه یقله اولاد البدرین اقرتواتنه یقله اولاد رسول رب العالمین و ذریرة حق و بریر از اهل زمان خود را
 تر بود و مقابله میکرد نامی فرعیل رینا پس مردی بوی وی پروان آمد که او را نیزه را معقل میگفتند بر بر گفت شهادت سیدیم
 که تو از کزمانه بری گفت بیا خدا را بخو نسیم که لغت گشت که اذیر این جمله که در و حضرت حنیف بر بر رسیده کار گشت و بر بضررت
 باور زد که منفرش رکافته و بد عماش رسید تا هلاک کردید و در و هوف آورده که بر بر این خنیر پروان آمد و نیزه معقل نیز پروان آمد و
 که در نه بر باد بوی خدا که محقق مبطرا گشت تا بر او و بر اسب رینا و بالنگره خود نیزه بر شهادت رسید و در کج گفته که مردی از قوم
 این زیاد بر بر اسب رینا و قلش را بچیر این اوس قری میگفتند و در سید ان حرب جولان کرد و میگفت سیکه بیری عتیه و انت و همت
 غدا حین و اراج شوارع الملت اقصیه که است و لم کل عداة الوغی و اذرع ما انا صانع معی منة لم تخد کونیه و نهض خود انفرار بر
 فبردت عتیه شیت و نیم کدی و لند ذک لغانع و قد کسر اطن و کضرب سراً و قد طالد الوان ذاک نافع فابغ عبید الله
 او یقینه یا عطف الخلفه سامع ما قنت بر بر اذلت لیه عداة الوغی لما دعای عیاریع بعد از آن ذکر کرده که بر بر از بن کلب صاحب بود
 و عتیش مبارزت و آمد گفت وای بر تو ای خیر بر بر این خنیر کشتی بچه و فرد اذای خود را اطلاق میکنی و آن شیعه پیمان شده و
 فلک سانه زید ما شدت فتم و اهل النعماء عند انصار لقد کان ذاک الیوم عازا و سته یعربها الاثاء عند انصار فاکت اکت
 فی ارحم حیضه و یوم حسین کنت صحن القبار فایسواتا ما ذاق اولی الخالی و حاجت یوم احباب القماطر یعنی اگر خدا میخواست من قبالتان
 حاضر میشدم و بگریه نعمت را در نزد تو ظلم کننده تحقیق امروز روز عار است که بر منش نمایان پران دزد و دشمن کاش من
 در رحم مادر حیضی بودم و در وقتال حسین در فرمشدم مایه سواتا چه خواهم گفت بر خالق خود و حجت من چه خواهد شد در روز
 حساب و در کتاب کار آورده که بعد از آن پروان آمد و سپ این عهد الله بن صاحب کلجی که مادرش با او بود در آن روز مادرش گفت خیر
 ای پسر یاری کن فرزند دختر سو کذا را گفت یاری میکنم ای مادر و فقیر منم ما یوم پس پروان آمد و میگفت این شکر و نه فنا این کلبه سون
 تونه و ترونه بضررت و حلقه و صولت و بخریب آدرک ثاری بکده شارحی و اذقع الکرک امام الکرب سیکس جهادی و الوغاه
 ما لکعب یعنی من پسر کلیم که بر نیشیا سید روز در ضرب مرا می شنید جمله و صولت مرا در جنگ می ستانم خون خود را بعد از

گرفتن خون صاحبان خود و وضع یکم پیش از غم و جهاد و بازی نیست در جنگ بعد از آن مسلک در دو مقام نمود تا بجا آید از
ایشان هلاک کرد پس نزد مادر و زن خود رجوع کرده گفت ای مادر آیا از من راضی شدی گفت راضی شوم تا آنکه پیش رو
حسین گشته نبوی زرش گشت را قسم میدهم بخدا امر را بدو رساورد مادرش گفت ای سرزده حرف در اقبال کن و برگرد و مقام
کن پیش روی ز تو بخدا قسم داد در روز قیامت را شفاعت کند پس صحبت کرد در حاکم سبک گفت ای عجم کس است
باطن قیامت و آن ضرب ضرب غلام موقن آن کرب حقیقی اقوم هر کس از آن امر و دوزخ و غضب و کشت با خود را جدا
جسی آن من علی بنی یعنی من ضامنم بای تو ای مادر و موب بیزه و شیر زدن در میان مثل شیر زدن جوان که بجای خود یقین و
تا پیش از عجم نمی جنگ را بدستیک من مرد صاحب قوه و غضبستم و ضعیف شدم در وقت جنگ فدای داد من گفتم بکنید بقتل
میکرد تا زنده سوار و دوازده نفر پادیه قتل رساند استهای او را جدا کرد ز رش عودی بر آید و موسی وی آمده میگفت پروردارم قدر
تو باد حقت کن ز دظا این عجم رسول خدا پس گشت که او را بطرف زبان زد کند دامن او را گرفت و گفت رجوع میکنم تا تو مرم
حضرت فرمود بجز این چه از اهل بیت من خیر اگر کردی زبانی خدا ترا حمت کند پس گشت و دست از میکرد تا مشید شد و زرش خوز
از صورت او پاک میگردد نظرش بر او افتاد غلام خود را که در عبودش زد و شهید کرد و او اولی بود که در شکر حسین گشته شد بعد از آن
در یکی گفته حدیثی بودیم که موب با مادرش نصرانی بود بر دست حسین سلمان شده بودند در مبارزت بیت و چهار نفر پادیه و دوازده
نفر سوار گشت بعد از آن سپهرش موزه ز زبان سحر بردید گفت چه شد تیه اصولت تو بعد که دن او را زده و سرش را بسوی لشکر
حسین حینتند مادرش را در آبرو آید و بسید بعد از آن هر آید بر شکر این حد و آن بگردید و او بعد بود و می جلد کرده و در آید
حضرت فرمود رجوع کن ای مادر و موب تو و پسر را بسو خدا میدانی زیرا که جهاد از زبان مرفوع است پس رجوع کرد در جنگ
سیکفت آنی میدم قطع کن حضرت فرمود قطع میکنم خدا میدانی مایه و در امان صدوق آورده که پروردارم و موب
کلب و او نصرانی بود با مادرش در دست حسین سلمان شده و تابع شدند بچهرت تا که بلا پس سوار شده و عمو و خیمه را بست
و از قوم موقت مایه نفر گشت بعد سپهرش کرده ز زبان حد آورده ز امر کرد که دن او را زده و سرش را بشکر حسین حینتند مادرش
او را برشته پروان آمد حضرت فرمود ای مادر و موب بشین زیرا که جهاد از زبان بردید بر تیکه تو و پسر تا با عجم رسول خدا
و او مخفی کیفیت شهادت و موب با بی خودی کرده جو اینکه با مادرش در دست حسین سلمان شده بود پروان آمد و میگفت
آنکه زده فانا این کلب عجل آن در همین شد کسب تا فلام و اقی تیه جسی بی مولای نه جسی لا ادرک الموت بدت
مکرب افوز با بخت تو کم اگر کرب بعد از آن کس که در تانچا نغز اهلک کرده و منقا زخم شیر و نیزه و تیر با و رسید و از کشت
چون فریاد گشته پس از اسب افتاد در تکیه چون خود غلطان بود بعد از آن سرش را بر پیه بشکر حسین حینتند و پیش روی
مادرش افتاد و او را بر آید در کنار خود کشت و خوز از روی او پاک میگردد و میگفت حد فدای را که روی سفید و چشم ماروس
که دیده شهادت تو ز فرزندم خرم بفر بعد از آن شدت کسیت و گفت علم خدا آید ای است به شهادت میدهم بر آنکه بود در پی خود
و جوس در قتل خود از شهادت بر سرش را بر و شسته موسی قوم نیست و بان کنی فر گشت و در سجا آورده عمر ابن خالد از دی پروان
و میگفت ایکت نفس الی الرحمن فابشر بالروح والرحمان الیوم تجزین علی الاشیان قد کان منک غار الزمان ما خطی فی المرح لری الیوم
لا تجزع کلک فیان و لیسر خطی لک لاندن ما عیتر الازدین فی حطان بعد از آن معاند کرده با مقول گشت و در کتاب منافع آورده
بعد از آن پیش خالد بن عیش آمده و بجز خواند صبر علی الموت فی حطان لیکما کونوا فی رفیع الرحمن ذی الجده و الهرة و ابرمان و ذی
و انکول و الاشیان یا ابنا قد صیرت فی عینان فی قصر رب السیام یعنی صبر کنسید مردن ای پسران عطان مادرش خودی خدا
باشید که صاحب بزرگ و عزت و برهان و بلندی و است ای پی تحقیق زنی در بیت بعضی که خوش بنایت محمد ابن خطاب
میگوید بعد از آن سعد بن حنظل تمی پروان آمده و میگفت حمر اهل الاشیان و الاشیان صبر علیها لیدخل الجنة و خورعین ایمان
مسه لمن یرید لغز لا یطنه نفیس لکراهه فاجبدنه و فی طلاب الخیر فاحتمه یعنی صبر کن بر شیر ما و نیزه ما صبر کنم تا بنها برای داخل
بهشت و جو عین که نرم بدن و خوش اندام هستند ایشان برای کسیت که اراده میکنند کار را ای جس جمد کن از برای راضی و در
راغب و یابش بعد از آن شاد شدیدی موده تا مشید شد بعد از آن عمر ابن عبد الله حج پروردارم و میخواند که فایده
و حتی نوح الی لیدی الی لیدی حج اعلوی سفی ما و المذبح و ترک لعن لیدی المذبح فرود بکنیم المذبح و المذبح و میگوید

از خیمه ما دور کردند و رجوع کرد بایشان از کشت از قوم تبعه را آوردند که در کتاب مبار آورده که جمله کرد و ایستاد
 زبیر بن عقیل و کشتند با عذر صبیانه را از اصحاب شمر و مقول کشت از اصحاب حسین یک دو نفر واضح و آشکار شد از جهت قتل ایشان
 و مقول کشت از اصحاب بن سعد ده نفر معلوم نیست از جهت کشت ایشان و از ارشاد نقل شده که قتل شده و قتل
 و جهت بسیار کشت در میان اصحاب حضرت تا طهر شد و در بجا رفتن وقتیکه ابو تا صدید اوی از اید حضرت عرض کرد و ای عجب
 جان من بر تو داد و اینها تو نزدیک شده اند محمد اتم نمیکشند تا من بکشند پیش روی تو دوست میدارم که ملاقات با من
 خدا داد و تنگنای این غار را کرده ششم پیش حضرت سر خود را بسوی آسمان بلند کرد گفت ذکر ت صلوة جنگ است من کسب نمیدانم
 اول وقت یعنی یاد کردی نماز را از آن نماز گذار آن نماز در پنجمین اول وقت نماز است بعد از آن نماز در ایشان سؤال
 کنید دست بردارند تا نماز بگذریم ابو محمد کیو حضرت خودش اذان گفت و تنگنای غار شد تا که دوای بر تو ای غار این
 آیه شریف سلام از پیش کردی آیا از ضرب دست بر میداری تا نماز گذاریم و شما هم نماز گذارید بعد گوئیم سبک آن طعون
 جوا حضرت از نادان پس حضرت نماز کرد که آنجا که شیطانی یعنی شیطان ایشان غلبه کرد و حصین بن یزید را که در کعبه حسین بود فرخواست
 نماز بگذارد که خدا نماز ترا قبول میکند جیب این مظهر کفایت در سبک پیش روی حسین علیه السلام پیدا بود و ما در دست نماز نشد
 و قوم پوراکم غایب کوز قبول نشود نماز فرزند خرمین قبول میشود نماز تو ای پسر خارجه چون حسین نام مادرش را شنید بیرون آمده و گفت
 ضربت جیب و افاق کشت بطل جیب و کوه قند نصیب کانه این جیب یعنی اخذ از شمشیر را ای جیب نمود
 کرد با تو شمشیر جیب در سبک دست او دست شمشیر زده مندی کویا که او از لطمه و روشن دو شمشیر شده بعد از آن نماز
 ای جیب بیرون پامیدان جنگ پس جیب حضرت سلام داد و وداع کرده گفت بنده قسم ای مولای من امید دارم که باز تو تمام شود
 مرا اینکه من نماز گذارم در پشت و از تو سلام بزم بجد و پدر و مادر و برادر تو بعد از آن بوی حصین بیرون آمده و گفت ای جیب
 و ای مظهر و فارس ایجا و ایش قور و غیره نماز گذار و اتم دو عدد و کثر و کثرت منکم در محراب صبر یعنی دانه از انوار
 و اسد اعلی و اظهر منکم و اتم نفر کثروا سبط رسول الله و شمشیر با تو قوم بالهدی فکر و اینه من جیب و پدرم حضرت و ابو
 جنگ و شمشیر خنجر من و در دست من شمشیر فولاد و تا صاحب عهد کثیر میسند و مادر جنگبار از شمشیر کشته فرستند و نماز
 امور قادریم و بخدا قسم از شما بالاتر و آشکار ترم از جهت شما جانی میسند که نواده رسوخدارایاری میکنند منسکه طلبت ای
 میکند ای شیر ترین قوم که راه رست کافر شده اند بعد از آن جنگ کرد و محبت و اثر شعر خود بر حصین پس او در ضربه زید در روی او
 و چینی او را قطع کرد و آب رزم کرده او را بر زمین خشت پس نصه کرد که شمشیر خود را بالا کرده ضربت دیگر با او بر زمین حمایت کرد
 و او را اطلاق کردند و در کتا بجا گرفته در سبک از کتا سبک نقل کرده که قال شدیدی کرد و ز کفایت قسم تو نام
 اعداد او سبک و سبک لاکت دا بر قوم سبک با و ادا و شرمتم قتلوا اعدا و از محراب سبک نشسته که تنگنای و دو نفر
 مرد کشت و از کتا سبک نقل شده که بعد از آن جنگ کرد و با مردمی از بنی تمیم نهم با و زد و رفت حصین بن شمشیری بر سر او زد و
 و نماز شدیم سر او را جدا کرد و قتل و حضرت حصین را پیشان نمود و در نزد خدا حساب خود و حمایت کنندگان اصحاب
 خود را میخواستیم و بعضی گفته که او را با بل بن صبر کشت و سر او را بر شسته بر گردن اسب خود او نجات و تنگنای که داخل شد
 پس صیب او را دید آن جوان بود هنوز کعبه بلوغ رسیده زخواست بسوی او و او را در شمشیر افکند و از محراب سبک
 نقل شده که جیب حصین بن شمشیر که دو سر او را در گردن اسب خود او نجات ابو محمد میگوید در قتل جیب اسب مطهر
 انگسار در روی حصین ظاهر شد و گفت انالله وانا الیه رجعون زبیر بن عقیل عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول
 سبب این کس را چه چهرت آیا در حق منم فرمود بنده قسم بعد یقین میدانم که من شمشیر بر حق و هدایت ستم عرض کرد ای مولای
 چه اراده میکنی کشته شدن را تا منیکه برویم بهشت و یغیم آن ای مولای من آیا اذن میدی مرا بجنگ ایشان فرمود چرخ
 رو و مبارزت کن قبول کند خدا برای تو فعل ترا و مقام ترا در بهشت بلند کند زاپس زبیر بن عقیل بیرون آمده و گفت
 نماز میروا تا بن لعین و بنی مریمت ایمن اذ بان سبک عن حصین این علی کتا هر کجین صبر کتم سبک علامتین ایوم
 یعنی آتین اهل آیدین و ششمین قتل اهل آتین بنیض و سمرودین یعنی من زبیر سبکین ام و در دست راست من
 شمشیر است که هر دو طرفش برشته اذ فاع سبکم بلار اشمه حسن اسب حله که جد ویدوش باک سبک سبک شمشیر مثل زدن

۲۷۶

خوب که امر و زوا را می کند فرض و دین را اهل بن و شغاف می ایستد از کشتن اهل عیب بیشتر و بزه دین خود بعد از آن جمله که در بر می آید
 نظر اکت و در تبس که نماز از او فوت شود بر جمع نموده عرض کرد ای مولا میترسم که نماز با تو از من فوت شود پس با نماز بگذرد و در بکار
 آورد که حسین زیر این بن و سعید بن عبد الله فرمود پیش من بایستد تا نماز بخوانم پس ایشان تقدم نموده پیش آنحضرت ایستادند و مثل
 نصف اصحاب آنحضرت تا با ایشان نماز را بطریق آن خوف بجا آورد و روایت شده که سعید بن عبد الله حنیف پیش امام حسین ایستاد
 و خود را برای ایشان بنام نهاد و او را تیر میزدند هر وقتیکه حضرت بین و شمال میل میکرد پیش روی او ایستاد و او را تیر میزدند
 تا زمین آفتاب میگفت اللهم لعنم لعن عا و مؤذ خدا و مؤذ مثل لعن قوم عاد و مؤذ بر ایشان لعن کن خدا یا برسان بر منم خود سلام در برسان
 با و آنچه من رسیده اندالم و عقب جبر آهننا زیرا که من اراده کردم نصرت و یاری در زیر پر ترا بعد از آن حالت نمود و در او سیزده حرم
 عیینه غیر از حضرت شیره و طعن نزه ما و در موهف آورده که حضرت زبیر بن عقیل و سعید بن عبد الله حنیف را امر کرد که پیش او
 بایستد و بعد نماز خوف را ایشان ادا کردند پس سید بولای تیری و سعید بن عبد الله حنیف را آوردند و او را خط میگرد و قدم از قدم
 بر میداشت تا زمین آفتاب میگفت اللهم لعنم لعنم ای سعید بن عقیل و سعید بن عبد الله حنیف نماز را فرود آید با شاره که شمشیر آفتاب
 میگوید که حضرت با اصحاب خود نماز ظهر را گذارد چون از نماز فارغ شد ایشان را بقتل محض نمود و سر نمود تا کلام هذله
 الْحَمْدُ قَدْ فَتَحَتْ لَنَا أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ فَانْقَضَتْ أَسْرَارُهَا وَأَبْنَعَتْ ثَمَارَهَا وَهَذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالشَّهَادَةُ الْكَلِيمَةُ
 قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَتَوَقَّعُونَ قُدُومَكَ وَيَسْتَأْذِنُونَكَ فَمَا مَوَاعِنُ دِينِ اللَّهِ وَدِينِ نَبِيِّهِ وَذُنُوبِ عَجْمٍ وَسُلُوكِ
 رَأْيِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَحَمْدِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 بیکن و یقین ای معاشیر السبلین و یلعنوا لولدهای الله فی ذنوبکم غاروا علیهم و حاموا عنهم
 یعنی ای کریمان این بشتت که در غای او گشاده شده و نه در غای آن متصل میوه ای آن رسیده است و این رسول خدا و شهید است که در
 راه خدا شهید شده اند عطر قدم همدست و سبب شما همگی را مرده می دانند پس حیات کنید از دین خدا و دین بچرا و وضع
 فاشه بلا از حرم رسول خدا و حرم ولاد او بعد از آن صد که در زمان خود را که خارج شوید پس خارج شدند در شبیکه موهای خود را
 پاک کرده و یکدای خود را پاره کرده میگردیدند و میگفتند ای گروه سبیلین دای طایفه موقدین الله المذنبین ذنوبکم عار و علمیم و حیا
 عظم بعد از آن حضرت سید زای امت قرآن دای طایفه قرآن حمایت کنید از این حرم و دوری کنید از ایشان و
 که کلام حضرت را شنید بشتت کریمتد گفتند باین رسول الله نفسهای ایشان تو خدا و خونهای ایشان تو و قاتل بجد اسم میگرد
 تو و زبان در حیاتیکه رگ در حاکت میکند آنحضرت فرمود ده شماره اجزای خرد بر و مرده باد ستار بشتت و رسیدن
 بجد محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادر حرم حسین علیهم السلام و جعفر طیار و شهید شیکه با جدم رسول خدا شهید شده
 و با پدرم علی مرتضی و تمام ایشان بتو میشتافتند و شبیکه زیر این قرین کلام از آرم شنید بسوی قوم مبرون آمده این سایر آنچه
 اقدم حینا ذایا مکتوبا الیوم تلقی جده نبیا سمع الحسن و المرثی علیا و ذابحین العیة الکیما و الله صیرت و لیا سبحان لا زال حیدنا
 و حکم اقال الی عیة نبیا سمع حسین که نادی و عهدیت امر در طاقات سکیم قهرا و اگر غیرت حسن و علی مرتضی و صاحب دو شیر که
 بران دلاور است و خدا مرادوست که دایده در دوستی شاقال سکیم با جرم انداده و در امانه صدوق آورده که زیر این قرین کلام
 حسین را خطاب کرده میگفت الیوم تلقی جده نبیا سمع الحسن و المرثی علیا یعنی امر در طاقات کج خود که غیرت حسن
 و علی مرتضی را و زلفه ایشان بقبل نبیا و میگفت انما زبیر و انان بن لعین اذکم تسیف عن حسین و در کار زبیر اعلاوه کرده آن
 حینا الله السطین مع عتره آبر تقی آلین ذاک رسول الله غیر الین کنزکم ولا آری من بین ما یتلوه فتمت معین یعنی نعم
 زبیر سپرفین دفع میکنم شمارا با شمشیر این تحقیق حضرت حسین کجا از آن دو سبط است از عترت شخص سیکو کار صاب زبیر
 که رسول خدا باشد بدون کذب نیز هم شمارا با شمشیر علیه منید انم کاش جان من دو قمت شده بود و حجر این سبط است سیکو قمت
 که در تاصد و سبت نفر بقبل نبیا پس حسد کرد با و کثیر این عبد الله شعل و هر جبر این اوس میوه و او را شهید کرد و ذنوب شیکه افتاد بر
 حضرت فرمود رحمت خدا از تو دور نباشد و لعنت کند قاتل ترا مثل لعن کسانیکه میمون و خوک شده اند و در بکار آورده
 که بعد از شهادت سعید بن عبد الله حنیف عبد الله حنیف این عبد الله زبیر بیرون آمده و میگفت انان عبد الله من آلین ذنوب
 علیا و زبیر حسن کفرکم حکمت لغت معن لعین از جو بزاگ انفور جند المؤمن یعنی من پر عبد الله ستم از اولاین دین من دین

حسین و حسن نیز هم شمار اهل زدن جوانی ازین امید دارم باین که در استکار شوم در نزد خدای عزوجل بعد از آن کسی که دوستی
 نمود تا شریکیش کند و در موهف آورده که عمر و ابن قریطه انصاری خارج شده از حضرت اذن جهاد خوست و حضرت اذنش داد
 پس قتل کرد مثل قاتل مشتاقان بر جزا و بسالغ کرد در خدمت پادشاه آسمان جستم کثیری از قوم این زیاد و بقتل رسید
 و هرگز که حسین میاید بپست خود او حفظ میکرد هیچ شیشری حضرت نیاید مگر آنیکه او را بجان خود اهد میکرد و غیر سید برین
 بری تا آنکه بقتل کرد دیگر اجتهاد و عرض کرد باین رسول الله و خاکم فرمودم تو پیش روی من در بهشت ازین رسول الله
 برسان و علام ده که من بدم و عقب میاید و مقاتله کرد تا او کشته شد و در ساق آورده که عمر و ابن قریطه پروان آمد مسکیت و کفایت کتبت
 الانصار ان ساجه حوره الزمان صرب غلام کس شاری دو کسین محبتی تو داری یعنی حق دانسته طایفه انصار که من گایت سلیم شیشری زدن
 جو سیکه تو کسینیت در راهین بذل سلیم خانه و جان خود را و در موهف گفته بعد از آن غلام ابان ذی پروان آمد و او غلام سیاه بود
 و بود که تو شخص استی ازین که تابع شدی با از حقه طلب سلاطین و خود را در راه ممالک کن عرض کرد باین رسول الله من در راه و در
 کاس نیت شمارا اهد میکنم و در شدت شمارا خوار میکنم بجز آنکه بوی من کشیده و حسب من شیم و رنگ من سیاه است پس نیت من ده
 در بهشت که بویم خوش و جسمم بریف و رویم سفید شود بجز آنکه مرا شمشاد عاقبت نیکم تا مزوج شود این خون سیاه بوی نهی شما و از نظر این
 ابطال بقصد که بعد از آن پروان آمد برای قاتل در سیکه انسا کرده مسکیت کفایت کفایتی الکفار ضرب الاله بود تا بهیض ضربی از غیر
 ادب عثم لبان لیسید ارجوبه بجهت یوم المورید یعنی چگونه می بیند کافران زدن غلام سیاه را بشیر که از اولاد محمد طارا اذن
 سکیم ایشان بر زبان و دست امیدوارم باین بهشت را در روز قیامت و از کتاب سنا قب نقل شده که حضرت جنی است کفایتی
 الفجار ضرب الاله بود بشیر الفاعل المتمدن تبیغه جو مانع بجز آنکه از ادب عثم لبان و الیر ابرو بداند الخور عند اللورد عن الاله
 المورید اذ لا یفزع عنده کما یفزع عنده می بیند کافران زدن غلام سیاه را بشیر بر بنده می بشیر حفظ میکند از اولاد محمد و می سکیم از
 بر زبان و دست امیدوارم باین استکار ایدر زدن مورید از خدای شما و نظیر زیرا که شفاعت کننده نیت در آنوقت مثل احمد بعد
 آن قاتل کرد تا شهید شد چون حضرت واقف شد ترا نسو بود که تمخص و جزئه و طیبیت یک و آخره مع الابرار و عورتی بینه و ذوق
 بعضی ایا روی او را سفید و لوسرا بگریه که دان و محو کون او را باین مکان و معرفت از زمین او و محمد و اولادش و در این کشته
 از حضرت باقر علیه السلام باین سیکه مردم بودند در همان محله که کشاکش ازین سیکه در بعد از ده روز بعد از آنکه در وقت
 و مشک ساطع بود و در موهف آورده که پس از آن جد الله ابن خالد صیفا دیش آمده بحضرت عرض کرد یا ابا عبد الله قربانت شوم
 ضد کرده ام که باصحابت بپوشی شوم و ناخوش میدارم که آسینکه با من تو را تنها از یاد او ان کشته بپوشم حضرت فرمود بر و کنا هم بعد
 عجب بپوشی شوم پس آمده متول حک شد تا شهیدش نمودند راوی گوید بعد از آن خطبه این بعد شد آمد پیش روی حضرت
 از هر طرف که تر و نیزه و شیشری حضرت سب آمد بر و سینه خود بر میگردد و این آیه میخواند اِنِ الْخَافِ عِلَّتْ لَمِثْلَ یَوْمِ الْاَحْزَابِ
 مِثْلَ اَرْقَمِ نُوْحٍ و عَادٍ و مُوَدَّ و الَّذِیْنَ مِنْ بَعْدِهِمْ و مَا لَللّٰهِ بِرِظْلٍ لِّلْعٰسٰ و اِیَّ قَوْمِ اِنَّ عَلَیْکُمْ اَلْسِنَادِ
 یَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُدْرِیْنَ مَالِکِمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ عَاصِمٍ بِاَقْوَمٍ لَا تَقْتُلُوْا حَتّٰی تَنْصُرُوْا اللّٰهَ تَعَالٰی و قَدْ ذَرَسْتُمْ اَوَّلَ مَا
 که حضرت حسین فرمود ای پسر اسعد خدا ترا رحمت کن و بپوشی نهی محقق عذاب گشته اند و سیکه را که در دنیا و آنچه دعوت نمودی
 بسوی او و حرکت کرد بسوی تو که ترا و ابرانت را نهند افشند کجا مانده الان که کشته اند برادران کج ترا عرض کرد دست فرمودی
 خدای تو کردم آید و بوی پروردگار خود مان تا لاقی شویم بر برادران خود حضرت صند بود بر و بسوی آید بهترت برای تو از
 دنیا و آنچه در اوست و بسوی ملک که مانع ندارد عرض کرد سلام بر تو باد ای فرزند رسول خدا صلوات حضرت خدا بر تو و ما صلوات
 و جمع کند میانه ما و تو در بهشت حضرت فرمود این این و در موهف که پیش آمده و تقاضای حکم نمود و شدت کار جبر نمود تا
 بر به شهادت رسید و در موهف که بعد صویا بر عمر و ابن ابی المطاع که شخص شریف و غیر صلوه بوده است شریان متول
 کانداز گشته و شدت جنگ نهایت صبر نمود مادر میان گشته اما قاده از برای حرکتی مانده و در همین حال شنید که سیکو حسین کسید از
 خود کاری در آورد باین قاتل میگردد تا کشته شد و در ساق است که پس از آن کجا این سلیم باز آمده و ابر و جبر
 لَمْ یَخْرُجْ مِنَ الْقَوْمِ حَتّٰی یَقْتُلُوْا صِرَّ اَسَدٌ یَاوَدُ الْعِلْمَ مَجْبَلًا لَّا تَجْرَأُ عَلَیْهِ و لَآ تَخَافُ لَهٗ
 مَوْتًا مُّقْبَلًا لَکِنَّ کَانَ السَّیْفَ حَتّٰی اَسْبَلًا یعنی نترسم نترسم که ضربت سدی نوری بر و محمد را

مرگ نمودن خائف تنهیم بکن حمایت یکم چون شکر که حایت از بچه خود نماید پس از آن جمله که در مشول قتل کردید تا شسته شدن از آن
قره فرزند ابی قریه غفاری بیرون آمده و او هم بدین نحو میخواند **قَدْ عَلِمْتُ حَقَّابْنِوَأَخْفَارٍ وَخَدَّيْكَ بَعْدَهُ بَرَّارٍ يَا نَبِيَّ الْكَرِيمِ**
لَدُنِّي لَعْنَةُ الْبَغْيِ لَأَضْرِبَنَّ مَعَشَرَ الْقَهَّارِ بَكْرٌ عَصَّتْ دَلَّيْمَتَارُ نَسْرًا وَجَمَاعًا عَنِ بَنِي الْأَخِي وَهَطَّ النَّبِيُّ التَّادِيَةُ
الْأَفْرَارِ قَالَتْ حَمَلٌ فَقَالَ حَتَّى قَبْلَ حَمْدِ اللَّهِ لَمْ يَبْعَثْ قَبْلِي نَبِيًّا مِنْ عَفَّارٍ وَخَدَفٍ وَنَبِيًّا زَارِقِينَ مَيْدَانِي
که من شکر میگویم و معشر قهار را شستیرم تا که میگویم و ضربت نیرم حمایت اولاد محمدت را پس از آن جمله که در پیشکری قتل نمود تا شسته
بعد از آن تکبیر پس از آن که بیرون آمده این جز میخواند **قَدْ عَلِمْتُ مَالِكَ وَاللَّذْلَانَ وَالْكَذِبِيَّوَنَاقِسَ عَمَلَانَ**
يَا نَبِيَّ هَذَا الْوَجْهَانِ لَدُنِّي لَوْعَا وَسَادَةُ الْفَسَا مَنَانُهُ وَاللَّوْنُ بَطْنَانِ لَسَانِي وَالْبَطْنُ عَنِ الطَّعَانِ
الْعَلِيَّ نَبِيَّ الرَّحْمَنِ الْوَبَادِ شَيْعَةَ الشَّيْطَانِ عَمَّ عَمَّوَنَ وَنَسَبِيَّةً يَكُودُودَانَ وَخَدَفٍ وَنَبِيَّ عَمَلَانَ يَا نَبِيَّ
من آفت شایسته در کارزار و سید فارس که باطن نیزه میکنند و جز از نیرم سیم و آل علیست شیعه حسن و آل شمشیر شیطان
پس از آن قتل نمود تا شسته و از آن نقل شد که اسم او پس از جارش کالی بود و در من قتل که بعد از آن در این مطاع
بیرون آمده میگفت **أَنَا نَبِيٌّ كُفِّتُ فِي مَطَاعٍ وَنَبِيٌّ مَهْفُوتٌ قَطَعُ وَأَسْمُهُمْ وَأَسْمَاءُ بَرِيٍّ لَمْ يَمْنُ صُلُو**
شَعَاعُ الْيَوْمِ قَطَاعُ لَنَا الْقَرَاعُ دُونَ حَسْبِنَا الصُّورُ وَالسِّطَاعُ نَحْنُ بِلَدَانِ الْقَوْرُ وَاللَّفَاعُ عَنِ عَمْرُ
یعنی منم از آل جحف و پدرم مطاعت و در دست راست من تیغ برت و نیزه در شان امر و برین کوا را
که در راه برت ضربت زده ششم بهدین که رستگار تو هم از حرارت آتش جرم پس از آن جمله که در قتل نمود تا شسته و در بحار آورده
که نقل کرده اند که بعد از آن حاج ابن سروق خود حضرت بیرون آمده و این جز میخواند **أَقْدَمُ حَسْبَانَ هَادِيًا مَحْدَبًا**
الْيَوْمَ نَأْفِي حَلَكَةَ النَّبِيَّاتِ ثُمَّ أَبَاكَ ذِي الشَّوَالِ عَلَيْنَا ذَلِكَ الَّذِي نَعُوذُ بِصَنَاءِ وَالْحَسَنِ لِحَبْرِ الرِّصَالِ الْوَالِنَا
وَذُو الْكِبَائِرِ الْفَتَى الْكَبِيَّ وَأَسَدَ اللَّهِ الشَّهِيدِ الْكَبِيَّ ثُمَّ حَمَلُ قَطَلٍ نَبِيٍّ يَوْمَ كَبْكَبِ الْحَسَنِ يَا نَبِيَّ هَادِي
پس امر در بادت معمر طایفه یکم همچنین بادت علی صاحب سخاوت که او همان بزرگوار است او را در صبی میباشیم و با هم حسن
که پسندیده و نهرویت و با صاحب او که شهر جوان شجاع و شیرجه انشید زنده پس از آن مشول قتل کردید تا شسته و بر محض گوید
پس از آن طلال ابن نافع بکار بیرون آمد و او را اسیر المؤمنین تربیت داده در شاعت معروف و در سواری موصوف بود
و نیز از خوب بود میوشت اسم خود و پدرش را در بجان که شسته میباید و نشاء او خطا میکرد تیری بجان که شسته
اسعار را خواند **أَرَى بِمَا مَعَلَا أَقْوَامُنَا مَسْمُومَةٌ تَجْرِمُ بِهَا الْخَفَائِفَا وَالنَّفْسُ لَا يَنْفَعُهَا أَشْفَا فَهَا لَهَا مَلَانِ**
الْمَرْغُضُ مِنْ أَقْوَامِنَا إِذِ الْمَوْتُ حَمِيَتْ عَنْهَا فَهَا أَيْضًا أَمَا الْعَلَا كَيْفَ الْبَحْلِ دَيْبِ عَلِيٍّ يَا حَسْبَانَ وَعَلَى
أَنْ قَتَلْتُ الْيَوْمَ هَذَا الْيَوْمَ تَزِيرُ لَوْ مَيَانِ أَرَمُ كَمَا مَرَّكَ مِنْ أَطْرَافِ أَرْضِ بَرِيٍّ أَرَمُ لَمْ يَرْقُومُ مَعْدُودَةٌ وَرَشَّحَانِ نَقِيَّتِ بِيَا
و در بادت انقدر نیزه تا چو بهای تیر تمام است پس از آن دست بشیر خود نموده این شعار را میخواند یعنی من سلام میگویم
از پیشکری دین من حسین علیست و برت گشته شوم امروز و این فتهای آرزوی منت و قنات خولام نمود عیسی خود
نیزه نفر از آنها هلاک نمود پس بازوی او را شکستند و هر که در شمشیر خون خیزد او را شهید کرد او محض میگوید بعد از آن اسیر
این حسین بیرون آمد و این شعر میخواند **أَقْدَمُ حَسْبَانَ لَوْ نَلَفَ حَمَلٌ ثُمَّ أَمَا الْطَاهِرُ السَّلْدَا وَالْحَسَنِ السَّمُورُ**
دَالًا لَأَسْتَعَلَّ وَذَا كِبَائِرِ حَلِيْفٍ لَشَهَادَةٍ حَمْرَةَ اللَّيْلِ لِكَيْ السَّلْدَا وَهَلْ لَمْ يَرْقُومُ مَعْدُودَةٌ مَرَّ مَرَّ حَسْبَانَ مَرَّ مَرَّ
با مجید است که پاک و مست و او حسن با بر شهید شده و جعفر صاحب دو شهر هم قسم با شهید او حمزه شجاع شهید که همه در
قاری و سعید کشته اند پس از آن رزم کفار حمله نمود و معاند نفرت تا شهید شد بعد معلای ابن عدا که با کمال شجاعت معروف
بود بیرون آمده و این شعر میخواند **أَنَا عَلِيُّ ابْنِ الْحَكَمِ دَيْبِ عَلِيٍّ يَا حَسْبَانَ يَا عَلِيَّ أَصْرِيكَ بَصِيْلًا لَمْ يَقْلَلِ**
وَاللَّهُ رِيَّ حَاطِيٍّ مِنْ ذَلِّي وَنَاصِرِيٍّ مَعْتَرِيٍّ كَعَلِيٍّ يَوْمَ مَعَادِيٍّ بِوَيْوَيْكَلِيٍّ يَوْمَ مَعْتَرِيٍّ مَعْتَرِيٍّ
که با کمال شجاعت معروف بود بیرون آمده و این شعر میخواند این من بر دین حسین ابن علیست بر تیغ بران بهتما تقابل میگویم و در روز
من حافظ است از زل و در روز قیامت مرکز عمل منت و دوست توکل من پس از آن جمله که در وقت و جنگ نمود تا پست
و چهار نفر هلاک شدند تا او را اسیر کرده مقابل ابن سعد نگاه داشتند گفت خدا بجزای حیرت داد چه قدر باری

سوزی حصہ خود پس از آن گردن او را زد بعد طراح ابن عدی بیرون آمد قتال شدیدی نمود تا شهید شد پس از آن معنی ابن خطله غنای
بیرون آمده مشغول قتال گشت تا نیزه اش شکست پس از آن شمشیر خود را کشیده جنگ نمود تا با زنی او شهید شد و آب او
سکندری خورده او را بر زمین خنجر از هر طرف او را احاطه کرده بصورت شمشیر و نیزه شمشیرش بودند پس از آن برای ابن عدی غنای
بیرون آمد و او شیخی بزرگ بود و در جنگ بر حسین حضور حضرت رسول خدا را در کوفه بود و کوفه را با علامه عیسی و دستمال
مرفعی پوشت و ابروی خود را با او پیش دیده تا کنار کرد حضرت بجانب او نظر کرده و میفرمود شکر است که فالح خدا جزای
خیر دهر ای شیخ پس از آن بفرموده منکیت قد علیک حقابو عفار وحدو بعد سونوار یضی بالاحمد المحدث
یا قوم حاموا عن نبی الایمان الطیبین السابقین الابرار صل علیهم حارثی الاشیخیا ولم یبق تیرا بل حتی قبل
من المومنین عشره حجلاً ثم قتل بر حید الله یعنی پند بوغفار و مندوبی زار بقین دسته از یاری مارا محمد
ای قوم حمایت کنید از اولاد اطهار که کیمزه و سادات ابرارند صلوات فرستد و در آن زمانها خلق درختان مشغول قتل خود را
نفران آنها بکام نموده پیش روی ام بر وجه شهادت رسید پس از او مالک بن داود پیش آمد و این شاعر را نمود و آنکه من
یظلم عن عیام صرف قتی یجو عن الامام بر جوا قواب المملک العالم سکلم مصدر الاکرام ام حمل علی القوم کلهم
یعنی بر این زیاده ارتجاع دید و در ضربت جوانی که از ام خود حمایت میکند و امیدوار قواب ملک علام است که منزه و مستدر ساهت
پس جمله کرده پانزده نفر بکنیم فرستاد تا شهید کرده و در بجا است که جوانی پیش آمد که پسر او را شهید کرده بودند و مادرش همراه
بود و او گفت خراج یانیه قاتل ابن عدی بن رسول الله فرزند بر پیش فرزند رسول خدا جنگ ما پس بیرون آمد حضرت فرمود ذات
قتل او بود و لعل نگره خروجه این جوانی است که پدرش کشته شده شاید مادرش جنگ او را خوش ندارد آن جوان عرض کرد ام
امریه ذلک مادرم بیک نامم نموده مبارزت قدم نهاده و این شاعر را نشاند و نمود آمیری حسن و نعم الاکبر سرور فواد
التبر الذکر علی عاظمه والذاته فکل تعلمون له من مدهر له طلعه مثل تمبر الصحنه له عینه مثل مدالیسها و قاتل حتى قتل وحی
راست و در بیرون عسکر الحسین علیه السلام است و چه خوب میرت بشیر و زیارت علی وفاطمه پر و مادر او و آیا
نظیری باو بیست طلیعت مر اورا مثل قاتل اب نظر وجهه است مر اورا مثل قاتل اب غنود تا شهید شد شمشیر
بریه پیش که حضرت از شمشیر مادرش مر اورا بردشته گفت حسنک یانیه بیرون رفتی و تیرت عکبه خوب کردی ای شهنش
دای ای سرور و غول من و نوزیده من پس بر فرزند ترا بیک از آن اشقیاز دگشت و عمود خیمه را گرفته بر آن قوم شده منکیت آن
عجوز سید صعبه حاتبه مالیه بحفته احسن کم یصیر عقیقه دونی عاظمه الشریقه و ضربت رحلمن فقلله ما قاهر حیدر
سولای من عمود صعیف و کحیف پوسیده نیزم شمارای قوم بگردار بصرت سخت در حمایت اولاد فاطمه شریفیه و در نظر حضرت
رد و آنها را کت حضرت فرمود بر کرد و در حق او دعا نمود و در مناقب است که پس از آن جهان ابن صرث انصاری بیرون
آمده و ابن انصار میخواند اما حاده و اما ان الخاریت کس حواری ولا یاکت عم یبعی حتی یزنی ذاریه الیوم تاریه
الصعد ملاکت یعنی نم جهان و نم فرزند عارث که عهد و بیای کن تمیم با هم امروز خون بروی زمین حوا
بود پس از آن قتال کرد تا شهید شد پس از او عمر و ابن جهان بیرون آمده و این استعاره میخواند اصق الحنان من ابن صرث
ارمه من عامر بقوار من الاضنا و محال من حصین در ما هم تحت العجاذه مردم الکفار خصبت علی عهد البی
محل والیوم تخب من العجار والیوم تخب من دار اذل و صوال القرآن لصرة الاستراار طلبوا اشار هم بیدار ذاقوا
ماله صقات و بلقلا الخطار والله رجا لا ازل مصارما فی الفاسقین هم صفا هذا علی الازدی من واجب فی
کل یوم تعاوان و کرار قال تم خرج عبدالرحمن بن عروه فقال قد علیک حقتا بنو عفار و حذوف تعدلی تزار لک صیرت
معتز الفیضا بکل عصب کتر تبار یا قوم زود واعن نبی الاخیار مالمشر فی والقنا الخطار تم قاتل حتی قتل رجلا لله
و عاه عایس بن شیب التاکری و معاه شویب مولانا که فقال ما شویب ما فی فضیلتک ان تصنع یعنی شک که کولوا
از فرزند مد و همه ایشان تیر ما با سواران انصار و مهاجرین که تیرهای آنها از زیر کمر و جبار از خون کفار خضاب الود
خواهد بود و خون تبار و در خضاب میوزار خونهای تبار او را ذل که ترک کرده اند قرآن ابجته یاری استدر اطلب نیزه تیر کشته
کان بر را که بشمشیر و نیزه با جنگ آمده اند قسم بده که پروردگار منت با تیغ بر آن با فاسقان جنگ خواهم نمود منیطلب

حق و حجت و در هر روز شول من جماد است پس آن عبد الرحمن بن عمرو پرون آمده و این شعار را خواند بحقیق دین است از اولاد
غفار و حذف بعد از این فرار آیه جنگ میگویم با طایفه غار همیز آن که در آن قومیت گنید از اولاد خانی بیشتر نزد پس از آن متول قول
کردید تا شهید شد و عباس بن شیبش شکر آید و بود شویب علامت شکر پس عا کفایت شویب در دل تو حضرت که بکنی
گفت مقادیر میگویم نام بکشند گفت نقل من هم تو اینست پس در پیش روی ابا عبد الله بر و تار کباب آورد چنانکه غیر از حساب آورد
زیر که امر و رساند آن در آن هر طلب تیمم بر چیزیکه با ذوات تیمم زیرا که بعد از این عمل نیست بعد از این روز حساب پس عباس
تقدم نمود و برین سلام داد و گفت ای ابا عبد الله آگاه باش کنجه قسم شام نموده در روی زمین فریب و بعد که عزیزتر و محبوبتر باشد
من را تو و اگر قادر شوم با یک ظلم و فشار از تو دفع کنم بجز یکم عزیزتر بشم از جان و خون من بر آنی میگویم سلام علیک ابا عبد الله
شهادت میدهم بر سبکی من در بدایت تو و بدایت پرستش بعد از آن است بیشتر خود کباب آن قومیت پرست این تیمم گفت و سبکی
اورا دیدم که میآید شام و در جنگها اورا دیده بودم که شجاع ترین مردم بود پس قلم با آن کس این بیشتر نیست این بیشتر است
اصدی است شما بطرف او زود پس منسکد الاجل الاجل این سعادت اورا از جراب بسنگ بزید و سبکی آن جوان بر اید زده
و خود خود را آخته ایشان سله کرد و زباده از دست نرسید و ایند بعد ایشان از جراب بجوم آورده و در شل رسیده
و سر اورا در دست چند خریدیم این سبکیست من در کتفم و دیگری میگفت من اورا کتفم این حد گفت و محمد و ذراع کشید یک نفر
او کشته و باین حرف استیازا منفرقت نمود بعد از آن عبد الله و عبد الرحمن غفار خدمت حضرت حسین آمد گفتند یا ابا عبد الله
اتسلام علیک سبکی آمد پیش روی تو جهاد کنیم و بلا از تو دفع غایم حضرت فرمود در جراب شما نزدیک من باشد
پس حضرت نزدیک شدند در سبکی سبکی سبکی حضرت فرمود ای پیران را کردم چهره سار سبکی بگذر قسم سید و ارم که جلد
کیاست چشم شمارش ته گفتند خدا را اهدای تو کردان یا ابا عبد الله که یه ماری است که دشمنان اهل کرده و ما قدرت
دفع رانه ارم حضرت فرمود ده شماره جزای زده بعد از آن پس آمد گفتند اتسلام علیک یا رسول الله حضرت گفت و علیکا
اتسلام و رحمة الله و رکعت پس مقادیر گرفته تا گشته شدند بعد از آن علامت ترکی که برای حسین بود بیرون آمد داد قاری قرآن بود
بیکر و سبکی است اجر من طعمه و ضرب بصیطل و بگو من بجه و نیایم اذ احسان فی سینه یحیی میشن قلب کاسد البخل یعنی در
ازیره و شمشیر زدن من که نم شود و هوا از زمین می شود زمینیکه بیشتر در دست راست من آشکار میشود قلب جاسد بخل من سبکی
پس حاجت را گشت بعد از آن اشاد حضرت حسین نزد او آمد و گریست قد خود را بگذر او گشت چون چشم خود بر گوشه
حسین را دید قسم کرد و در پیش کفایت پرورد نمود راوی گوید بعد از آن زیر این زیاد ابوع شش و شش چوبه تیر ایشان است
بسیخ تیر از آنها خطا نکرد و هر وقتیکه تیر میآید حسین میگفت خدا تیر از زمین اورا محکم و شست را ثواب او که در آن سبکی
با دو اورا کشته و از ابوع نقل شده که خبر داد هر ان علامت کابل که در کبک با حسین حاضر بود مردی ایدیم که بشدت مقادیر سبکی در قسم
حمد میگوید که ایثار را زائل میگرد بعد بدست حسین گشت و بجز میآید و سبکی است اکثریت از شد تلقی احمد از خدا فرود
تعلق صدا یعنی مرده با ترا هایت که ده شری ملاقات میکنی در بهشت احد را در سبکی بگذر که بدست پس گفت من گفتم
گفت ابو عمر پیش بعضی گفته اند خنجر پس عامرا بن شل که یک از بنی لات بود از سبکی عقب او با نشان تیر نمود و گشت و بر سر
از بن جدر کرد و این ابو عمر و غار شنب میخواند و کثیرا کثیرا صلوة بود و تیر این مهر بیرون آمدن چهره از صاحب عمر سعادت گفت
حسین آمده میگفت انازید و ابی مهر گشته لیث لیث حادر یار سبکی لیث لیث ناصر و لابن سعد تارک مهر یعنی این
پر مهر است که با که تیر میآید هم ای خدا حسین زهرت کننده ام و این سعادت ترک کننده و کنیه اشفت بود
از بنی بهد از سبکی کننده و در جبار آورده که تقدم نمود سیف بن ابی هرثام بن ربع و مالک بن عبد الله این ربع
جباران که سبکی است از بعد ان که ایثار را بنوجا بر میگفتند پیش روی ام حسین بعد از آن یکدیگر ملاقات کردند
گفتند اتسلام علیک یا رسول الله حضرت فرمود علیکا اتسلام بعد مقادیر گرفته تا گشته شدند مهر این سبکی
که یک یک قدمت حضرت آمدند و عرض میگردند اتسلام علیک یا رسول الله و حضرت ایشان جواب میداد و سبکی
و علیک اتسلام مادر عقب تو خواهم آمد بعد از آن حضرت این آیه را خواند منم من قضی حجه و منم من نظیر تاهم ایان
سبکی شده و در کتب مکتوب آورده که اصحاب حضرت کشته شدن برعت می نمودند و بود چنانکه گفته اند

فتم اذ ان ذوالکرمه وکیل بن عیسی و کرمس یسوی مطلوب علی القدر و مع و استلوا. یتهاتفون الی ذاب لاش و در کتاب
 بکار آورده و شیکه اصحاب حسین را کشند و نام که اهل بیت او و ایشان اولاد علی و اولاد جعفر و اولاد عقیل و اولاد حسن و اولاد
 خود آنحضرت بودند اجتماع کرده بعضی از ایشان بعضی را و داع میگردد پس اول کسی که از اهل بیت او بیرون آمد عبدالله بن مسلم
 ایطاب بود بجز خوانده میگفت ائیم الفی مسلما و هو اب ذوقیه با دو علی ذوقی یسوی یسوی عزم عرفوا بکذب لیکن حاج
 و کرام لقب مینامیدند اهل بیت بعضی از علما و هو اب ذوقیه با دو علی ذوقی یسوی یسوی عزم عرفوا بکذب لیکن حاج
 که بکذب و دروغ گفتن معروف بودند لیکن برگزیده و کرم لقب بودند از نام بزرگان و اهل بیت بودند محمد بن ایطاب
 گفته که مقاتله کرد تا نزد و شت نفر در حمله بقتل رسید بعد از آن عمرو بن صبح صیدادی و سید ابن بلک او را کشند
 ابو یحیی گفته عبدالله بن مسلم که مادرش رقیبت علی بن ایطاب بود عمرو بن صبح او را کشند و در آنچه مادر از آنجا بود
 ابن مسلم ذکر کردیم نیت که تیرا و رسید در حمله او دست خود را بر پیشانی گذاشته بود پس تیر کف دست و پیشانی او را
 بهم خست و از کتاب ارشاد نقل شده که یحیی از لشکر ابن سعد که او را عمرو بن صبح میگفتند تیری بعد از آنکه ابن مسلم عقیل از آنجا
 و عبدالله دست خود را بر پیشانی گذاشت که خود را حفظ نماید تیر است و رسید و از دست بر پیشانی گذاشت دست را
 بر پیشانی ضم کرد که حرکت دادن دست خود قادر نشد بعد از آن چون بجانب او آمده نیزه بر قلب او زد و کشت ابو یحیی
 گفته که بیرون آمد عبدالله بن مسلم عقیل در مقابل حسین استیاد بعد از آن گفت ای مولای من مرا از آن ده مبارزت و
 حضرت فرمود کفایت کرد بر تو و اهل تو از قتل و از آنچه ایشان در آن میسند گفت با عزم یحیی رو خدا میخورد و اطلاعات
 میباید در حمله مورن خود را نهادند شسته بشمنان تسلیم نموده با هم بجا تمام کردند این خواهد بود بعد از آن اگر در مسکیت
 سخن بنویسم که کرامت یحیی بن ایطاب نامشکلی از اسد انصر فام بسط کلمی المصطفی التهامی یعنی نا اولاد با هم ذکر میگویم
 میباید پس رسید آنرا که اسل علی و شیر ضحمت و نواده پسر برگزیده که در تمامه می بود یعنی در که بعد از آن یسوی جمله که ده و جمع
 کثیر کشت پس مردی از معاذین تیری با وزد و شهیدش کرد و شیکه حسین از ایدیه سوی دی آمده بود و از او دور کرد
 و بر روی آب خود که شسته بگنجه آورد بعد از آن بحجاب خود رجوع کرده فرمود ای فوتم جمله کسید ایشان خدا در میان شما
 مبارک گرداند و بسوی بهشت سرعت یاک و خاندان امان بهتر از خانه خواریست و در کتاب بکار آورده که محمد بن مسلم این
 عقیل را مادرش ام ولد نبود او را ابو جهم زدی و عقیط ابن انس جنبی کشت در آن روایت که آنرا از ابو جهم زوی است که در
 و صدوفی در کتاب مانده گفته که عبدالله بن مسلم عقیل بیرون آمده انشا که در مسکیت اعمت لائل لرا و قد
 وَجَدْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا مَرًّا اَكْرَهًا اَنْ اَدْعِيَ جَبَانًا فَرًّا اَنْ اَسْجَبَانَ مَن عَجَسَ و عَزَا یعنی قسم باید که دم که مقتول بشم مگر در جا
 ضرورت آرد بوده بشم و مگر یافته ام چیزی بلخ ناخوش میدارم که مرا ترسان و فرار کننده بخواند زیرا که جهان و ترسان
 کیست که حصیان کرده فرزند و سیزده نفر از ایشان کشت تا شهید شد و در بجا است که محمد بن ایطاب و غیر او گفته که بعد از
 جعفر بن عقیل بیرون آمد در حمله که در حمله میسکیت انا انعام الاطی طایبه من عشره ماشم غالب و سخن جاساده
 الذوائب بن حسین ایطاب لاطیب من عمره ابراهیم القاب یعنی من جوان ایطی و طایبه مشم از کرمیکه در پیشانی هم
 و غالب است و مادرستی آقایان بزرگان سیم این بین که با کینه ترین بزرگان است که عقب مانده است از عترت بنو کاکران
 و پیر بزرگان ابو یحیی که او میگفت هم میرا که کول و شهبان هم نمک بسیف و آسمان از خنجر نازک خالق الاثنان
 تم رسول الملک لیدیان یعنی ای کرده پیران و جوانان نیزه و شمشیر شمار میزنم و باین خالق انسان و رسول است و جراد منده
 راضی و ششود میگویم بعد بر قوم حمله کرده چهل و پنج نفر کشت و در بجا است که پانزده سوار و از این شهر آشوب بقتل شده
 که گفته آمد و نفر کشت بعد او را بر این سوط بعد از آن شهید کرد و از ابو یحیی نقل شده که مادرش ام انصر و ضرعی بود
 او را عمرو بن عبدالله جمع کشت در آنچه آنرا از ایتام روایت کردیم و از حمید بن مسلم نقل شده که ابو یحیی گفت در وقت
 حسین بن و یسوی نگریت اصدرا نیت شدت که یکروزه میسکند و اهرار و ابوالقاسم و اجداه و اطلبه
 و حسنه و جعفر و حمزه و جیساه بعد از آن که کردیم قدم این محرابنا امان حسین یعنی اما من طاب من یحیی بن ایطاب
 خائف من عبدالله بن سید بن علی و بن سید کریت و میگفت انا ابن علی انظر من آل اجم کفایه بهذا

معاذین نجر و فاطمه و جدی محمد و علی و ابی طالب و انجمن بنابر اسلام بعد از وفات آن بزرگواران از زمین و آسمان و در میان کرم شیعی و مفضلنا یوم القیمه در بجا آورده که گفته اند بعد از آن برادرش عبدالرحمن بن عقیل بیرون آمده سکف ابی عقیل و عقیل در مکانی من ایتم و ایتم اخوانه کول صدق ساد و کمال آن حسین شایخ ابنیان و سید الشیب مع استبان یعنی پدرم عقیل مکان و منزلت مر ابشما سید از نامم و نامم برادران من بران صدق و بزرگان پیشال و افرند حسین بنایش بلند و قوی پران با جونت پس مقدمه سوگرت تا عثمان بن خالد جنی شهیدش کرد ابو لفرح گفت که بعد از عقیل بن سطلاب و در شام و در عثمان بن خالد جنی او عقیل رسیده ابو لفرح و بشیران حوطا یعنی دزان روانی که مایه آنرا ذکر کرده عثمان بن خالد جنی و مروی از بعد از او و جبران ای سعید بن عقیل و در شام ولد او عقیط بن سیر جنی گشت اورا بنی زدی در آنچه از از مدایع زوایت کرد از ای عقیط نعلشده او هم مثل کرده از سلیمان ابی شه از جمید این سلم و ذکر کرده جبران بن ابی حمزه که با او کشته شد جعفر بن عقیل این عقیل و ذکر کرده عقیط بن عقیل و در شام ولد در آن زو کشته شد و در بجا آورده که گفته اند بیرون آمد بعد از آن جبران عبدالسه بن سطلاب در حاکم می گفت شکوای استم بعد از آن فعال و مومنه الزدی عیسان قد کوا مع عالم لقرن و حکم انشیل و استیسا و کله و لکله و اطنیان یعنی شکایت میکنم بعد از عثمان بن سیر گفت و میگوید که در آن در ملاکت بجهت عالم قرار از آن گرفته و حکم شام و پایزا و ظاهر کرد که کفر و طغیان را بعد از آن قتال کرده مادامه نفر گشت بعد از آن شامی شهید که بعد از آن چون عقیط بن عقیط بیرون آمده و میگفت آنکه در آن جعفر شهید صدق در ایمان از هر بیطرفینا بجناب حضرت کف بنده از فاجعه یعنی کردیم بنی سید من جعفرم که بعد از آن شهید شده است در بهشت ظاهر شود و بطران میکند در بهشت بر برای بنیان کفایت میکند از جهت حرف در شمر بعد از آن قتال کرده تا سه نمر سوار و سجده نفر پا و عقیط بن سید بعد از آن عبدالسه بن سطلاب او با بقتل سید و در بجا آورده که بعد از شهادت او و او هم حسن برادران حسن بیرون آمده عزم کرد که در پیش روی حسین کشته شود پس اول کسیکه از ایشان بیرون آمد ابی بکر بن علی که همش عید است و مادرش بعد از شمر و در شمر بعد از آن عبدالسه بن سطلاب بود و قدم نموده رجه میزد شیخی علی و عقیط را طول من عقیط تصدق لکریم مفضل بن حسین بن ابی المرسل عقیط می نامی با هم المصقل نفی عقیط من اخ بجل یعنی شیخ من علیست که صاحب فخر بسیار است از پیش از شام که راست کرد که در کرم و صاحب فضل است این حسین بن سیر مرسل است حمایت میکنیم او را با شمشیر ضعیف در جان خود را با فدای میکنیم که برادر زکوات پس فاکه سیر و تا خبر این که جعفری بعضی گفته اند عبدالسه بن عقیط غنوی او گشت ابو لفرح گفته که همش عزم داشت گفته اند که بعد از آن برادرش عثمان بن علی بیرون آمد در حاکم میگفت خبرم و لاری حکم خبر ذاک لشع تهنی قله یاز جبر یا جبر تان عمر لعلک الیوم تو من سقر بشر مکان در حرق و سمر تا آنکه بجای شهید بشر یعنی شمشیر شمار نیزم و نمی فهم در میان شما جبر را نشع بن سیر کافر شده است ای جبر ای زهر عمر نزدیک یا شاید که نود را نود در جهم ساکن باشد که بدترین مکان است در سوخته شدن زیرا که سوزناست ای تریزین شهر بعد از آن جسد که در زجر که برادرش کشته بود او را گشت و در بقوم آورد و شمشیر خود را زایزد و میگفت خلا فاده اند فلتوا من شر خلا عن لیت البوس لکفر غیر کم سیفه و لایر و سیر فیکالجان نهر یعنی کنسار و دور شود ای دشمنان خدا از زود و شود از تیر جوس و شمشیر خود شمار بیزد و فرار نکنند در میان ایشان مثل جان مضطرب است و متا که کیر و تا شهید شد بعد برادرش عثمان بن علی بیرون آمد که مادرش ام البنین دختر خرام بن خالد بود از بنی کلاب و میگفت آن عثمان ذوالفخر شیخی علی و لفرح الطاهر و ابن عم تهنی الطاهر اخی حسین خیره الاخیر و سید کبار و الا صاعز بعد از رسول الوصی تهنی یعنی من عثمان صاحب خرم پدرم علی صاحب فضل ظاهر است و پیغمبر ظاهر است برادر حسن بهترین کوا کانت و مولای کبریا و صغیرا بعد از رسول و وصی همراه پس خولای ابن یزید اصحی تیز از پیشا آورد و از اسب خود فرود آمده بر شتر قطع کرد مروی از بنی امان ابن جهم گفته اند عثمان بن علی را کشته در حاکم سبت و کیسالت و از علی نقل شده که فرمود او را امیدم بهم دیگر عثمان بن مطون بعد از آن بیرون آمد برادرش جعفر بن علی و مادرش ام البنین است ایضا و از ابی لفرح نقل شده که او نوزده سال داشت و در خربت که عیسی ابن جعفر برادر خود جعفر مہتمم کرد در پیش روی خود گفته اند که او میگفت آن جعفر ذوالعالی ابن عقیط ذی القوال حیثی یعنی شرفا دخل اخی حسینا و اندی لمفضل یعنی سیریکه هم جعفر صاحب بلند با سیر علی بهتر صاحب بخش کفایت میکند مرغم و فالوی می از جهت شرف و عزت حمایت میکنم حسین را که صاحب احسان و فضیلت است بعد از آن تقابل

۲۸۳

تو این زید اصحی تری با او است بشقیقت بچشم او رسیده شهید شد بعد از آن بر او شهادت شد این علی بیرون آمد در حاکمیکه
 پانزده سال داشت و او را اولاد خود و در خورشید که مجلس این علی بر او در پرکار و نادری خود عهد است این علی گفت مقدم پیش در
 پیش روی من تا ترا بنیم و ترکب آنم زیرا که برای تو اولاد نیست و مقدم پیش روی او که شهید شد او می گفت
 انا بن ذی النجده و انا افضل ذاک علی ایچیز درو الغفال سیف رسول الله ذوالکمال نه کل کرم ظاهر الا هو ال یعنی من کرمی هستم
 که صاحب بزرگ جهان است ان علی صاحب خصال حمیده است شمشیر سوخت صاحب قوت در هر قسم موهلهای او ظاهر است
 پس و اما این شب خضره قبل رسید و از نظر این مردم نقل شده که محمد اکبر این علی بن مطالب مادرش ام ولد است و از مدینه
 روایت شده که مردی از بنی امان ابن دارم او را در آن روز از محمد بن علی بن جعفر روایت شده که در آن روز از امیر این علی بن مطالب
 گشته و مادرش ام ولد بود و از عبید الله طلی روایت شده که عبید الله ابن علی را چنین گفته اند که این حطاست و حرم
 این نسبت عبید الله را در یوم الدار است اصحاب من را گویند تن نیک است و در آن میان بعضی از امور است در آن
 هر که اخذ نماید همه آنچه در مجلس ذکر شد و تا نقل نماید در آنچه واقع شده در آن از مبارزات و مقالات و مجاهدات اصحاب
 بعد از آن علاوه نماید بر این ملاحظه نمودن آنچه بعد از این مذکور شود در مجلس آئینه از مبارزات قاسم حرم و علی ابن
 و عباس ابن امیر المؤمنین و مقالات ایشان بعد از آن علاوه نماید بندها مقالات سید الشهدا روحی لشهداء
 و مجاهدات او میداند که قضیه استنادن قباب در فوق بین در روز عاشورا در عذار که فریب میورد بدت بنفاد و دوست
 قول آن از اقوال شاد و غریبیت بلکه از غایت که فریب تحقیق است اگر چه آن حطاست نسبت آن مبارزات و مجاهدات
 از روی روایات مشهوره و پنج مقالات اگر صحاح معتبر است بعد از آن مخفی نماید هر که تا نقل نماید در آنچه غیر این چنین سید
 الشهدا روحی لشهداء گفت بعد از شهادت حمیب رخصه بعد از این ایسار که از تو سارده میاید چیست تا قول او که گفت فایک
 کار ترین است چه صبر الی حبه و نمیب و نیز تا نقل نماید آنچه ذکر شد در روایات گذشته از سبک ام و صفتیکه از نماز فارغ شد ایشان را
 بر حال کفر تصور میورد و میفرمود ای کریان این نیست که ابواب آن مفتوح گشته بودی آنکه در است بعد از آن بزبان خود فریاد زد که
 پروان آمد و پروان آمد در حاکمیکه موثر را پریشان و کرمان خود را چاک زده و زدیگر سید و غیثی ای که در این و لطیفه بود
 خدارا در باره در زمین خود مان ملاحظه نماید و بنیاد را حمایت کند بعد از آن فریاد کرد که ای است شریک و ای سلطان قرآن
 حمایت کن سیدان حرم را و از ایشان دور و کنار نشوید که در حدیث مطلع میشود بسرا لاموتیه دقیقه و امور طوطیه دقیقه و آن است
 که آشکار شدن نگار در روی مبارک نام و متالم شدن او شهادت اصحاب خود و کشته شدن اخصار خود و عدم اراده
 او کشته شدن برای ایشان از آنچه بود که شهادت اصحاب و نصارش در آن روز چهره مقول و نزدیک نشد آنچه آن معراج هر
 ثمن و پر میز کار است با بعد از اداء آن و آن از نیت پس راده که در شهادت ایشان که سبقت نکرده است بان شاکت
 شهیدی از سبقتین و حاج نشده بان شهادت شهیدی از احمقین بعد از نماز ایشان پس چنان نماز که جمیع کرده است
 دو سم حیت و معتار از سهام حیرت که از فحشاء و مستکر منی میکند بلکه نماز که در آن حالت گذارده میشود بان نام مطوم
 از کمال و فضل افراد نماز جمیع که تا آن زمان ممول شده و بعد از آن نار و زرقیت گذارده خواهد شد نماز که از هر دو آن
 معصوم او صادر خواهد شد و عبارت و حضرت آنکه شهادت اصحاب سید الشهدا و اخصار او اگر چه بود که بر وجه آن
 غیر مد عمل ظاهر از آنیدگان و کشتگان مگر اینکه آنحضرت خوشت که شهادت او و محاسن بعد از نمازی شهید که عمود دین
 است که جان خود و اولاد و عترت و برادران خویشان خود را بذل نمود در راه خدا از برای قلم نمودن ستون آن و در این
 اشاره است بچیز دیگر آن است که سید الشهدا روحی لشهداء اگر در آن روز شهید نمیشد هر آن نماز با یکله صحیح میزد و عمود
 آن نار و زرقیت قائم میگشت بعد از آن بنیاد را جمیع از اصحاب حضرت همیند آیاتی نمی قول به نامه صید ایدر که
 گفت و احب ان العائده الی و صلیت به اصلوه پس این نماز آن از نیت که حال آنرا شرح کردیم پس قول نام
 در جواب او که فرمود ذکرت اصلوه جلاک است من لم یصلین نعم هذا اول وقتها اشاره است بر بنیاد را نیز میگوید
 نام ذکرت اصلوه ای نمیدی و دلتی بنیاد را که در قلب من بود برای حقیقت آن از شفا قتل او میگردم تا کما
 سارا راده کردم قبل حصول آن و قوله نعم هذا اول وقتها اشاره است بر بنیاد را و مطلب بزرگ و آن این است

سوره

که اصحاب او در آن روز اشیا را اعلامی علیه در واقع ذی نفس لام سیدینه و بعبارة ضحری ایشان در آن روز با بودن ارواح ایشان
در تعلق آنها باین ابدان دنیوی علو ایشان مثل علوم اهل صقع ملکوت و انعام ایشان مثل انعام مشاهدین مگاشفین بود بلکه ایشان
در آن روز از صیوان خیران مگاشفین و بزرگان مشاهدین بودند بعد از حج طاهرین معصومین از اطمینان و بعد از کرده
انبیاء بعد محض غایب بر تو که نماز را در آن حالت با اینکه وصف و فضیلت از شماست بکن بودن از آن بعضی اصحاب حضرت
ترک کرد و آن اشعش سعید بن عبد الله خنجر بود و سستی که در پیروی ام استیاده برن خود را برای ایشان نشانه تیر نمود و او پیرا میزدند
هر وقتیکه ام بین و بسیار شروع میکرد او در پیش روی او می ایستاد و ایشان تیر میزد تا برین وقت پس ام نماز خود را باقی اصحاب خود
نگذاشت پس چه غیب عمل نمود سعید رحمه الله زیرا که رسید با و مثل هر نماز ام و هر نماز اصحاب او که با امام نماز کرده و حبش و اسب
و اسکار است بعد از آن بستی که قول ام در تمام تخریص صحاب و نصار و اولاد و برادران و خویشان خود را بعد از نماز جواد
و هده بجهت قدحمت ابوابها در آن اشاره لطیفه است بر اینکه ایشان مشاهده نمیدادند آنچه را که بان اشاره کرد و تحقیق
گذشت بعضی باین برای آن پس بر اینکه مشاهده ایشان را که در امر کردن ام زمان ظاهره را که از خیمه بیرون می آمدند و اولاد و اسب
ملکوتیه است و آن از جهت است که صحیح و گریه و پرون آمدن ایشان از خیمه در آن حالت مذکوره و کفشان ایشان با معارف سلیمان و عیسیه الموقدین
الله الله فی در تیکم شدید تر است بر اصحاب و نصار از حیث تیر و قوی است از حیث شجاع و دایر کردن ایشان از نماز خنجر
ایشان با شایعات امام و باین بود ایشان از قوه ملکوتی مقامات و درجات برزخیه و جزوی خود نشان داد که اقل آنها معارف
کردن جوهرین است در صحرای و این در حقیقت یکند از شدت قرب ایشان بخدا و رسول و وعظمت و ذریه او و از این که کسایت
از شایعات دفع بجمایت از حرم رسول خدا افضل است از مجاهده جهاد کنندگان در دهر و از این که پیش روی انبیا و پیغمبر
و از این که ثواب و درجه کشتن کثیر از این زاد و کفار و مرتدین فجار را بشکر زیاده و این زیاد کثرت فضیلت از ثواب و درجه کشتن
کرد و جماعات کثیره از سایر کافران پس هر گاه که کوی چهر است و چه امر کردن ام زمان ظاهره را بجا راج شدن از خیمه که است
بیرون آمدن از خیمه در آن حالت که در روایت مذکور شد آیا این نسبت بکم شرعی است یا قضایای خاصه است در واقع صحیح که است
و به آنرا می دانند مکفیه عالی و حج معصومین و یا اینرا وجه و تربیت که ما می فهمیم و مطابق شرع است میگویم در این بر لطیف و وجه
دقیق است و آن است که اصحاب سید الشهدا روحی له الفداء در آن روز و در آن وقت متصف بود بقبولت عصمت
و داخل بودند در کرم معصومین بلکه این حالت و آنوقت برای ایشان محقق شد در اول شب عاشورا چنانکه برو جان ایشان
گذشت بر مرتبه عصمت در شان او خیانت مفصومی میشود و قلب او بر خطه شکنند و بعبارة ضحری اصحاب در آن وقت
در آن حالت غیر از اهل عالم ملکوت و در دین بودند بلکه منزله کامل ترین و ضلترین اهل دینان بودند و اگر خواهی که در نظر
تقصیر معانی بگو که سینه شهدا ایتمی اله فداء خواست که شان اصحاب خود را ظاهر نماید باینکه ایشان در آن وقت متصف بودند بقبولت
و الصفاتهای امام بجهت مس ان بودند در کرم و اهل عصمت و ایشان نیز برادران زمان ظاهره بود پس این فضل و درجه است که
بج در میان سادی میشود و بعد از آنکه آنها ممکن است که گفته شود بستی که اصحاب و نصار و صحابه علم نظر کردند بر زمان ظاهره عین اوزان
و کلمات ایشان را شنیدند و دانستند خارج شدن ایشان از خیمه در آن حالت مذکوره از بودن دختران صغیره بر آن حالت مذکوره یا
ایراد نسیب بخر و ادن بردی از مردان اهل بیت مثل عباس و علی ابن حسین و قائم سلام علیه هم هر گاه که کوی این کرم تخریص امام
اصحاب خود را دلیر و شجاع کردن او ایشان را همچنین تنگنا و استعمار زمان ظاهره از ایشان و پرون آمدن ایشان از خیمه در آن
حالت مذکوره گفت میکند از اینکه ایشان بسیار مشتاق بودند بر اینکه در پیش روی ام مجاهده و متعلق نموده بشهادت برسند
پس این چنانکه می بینیم منافیت با آنچه در شان ایشان دارد شده و همچنین منافیت با آنچه گذشت در حقیقت آن میگویم برستی هر که تامل
نماید در آنچه ما مقدم کردیم ساقط میشود از او این سوال از برای فهمیدن او حقیقه حال را در جواب آن پن معنی که این کرم تخریص و بر
بر قتال و جهاد از برای اشاره کرد دست را مور کشته علاوه بر این حکمت که باین علاوه و کثرتیم و بگویم که این قسم تخریص از کبریا
که نیز کامل دارد در قلوب نصار و شجاعت و شدت پس ایشان را قوی میکند اگر پیش از این متصف بودند بجهت نبوی
ان اشاره کردیم تخیل میکرد است بیان بعضی از امور بدانکه هر که تامل نماید کلمات اصحاب سید الشهدا روحی له الفداء
اشعار و جزایشان را در مقام قتال و پرون آمدن بر جدال میداند که ایشان قطع کرده بودند بر اینکه ششم و ستم و دشمنان بعد از

بعد از شهادت با ذراع مده ذوات بر زخمه و انواع شحات خردیه از اول شهادت ایشان تا روز قیامت تا روز قیامت
مخبر میگردند ضلالتی و تین و جزین را بنحی که آنچه خدا تعالی بر زمین وعده کرده در روز جزا از بهشت و حور و قصور و کلمات عالییه
و ذرات رفیع و ضوان خدا تعالی که آن از هر چیز بزرگتر است عطا میکند خدای عزوجل بر ایشان از اول زمان شهادت ایشان بر حج
القصا و استمرار الی الا نهایت پس این چنانکه استغفار میشود از هر چه و شایسته آن کشف میکند از اینکه ایشان رسیده اند به جنت
اولی که استغفار شده از نسیاء و اولیاء پس چنین استغفار میشود از جمله کثیره از اخبار و روایات و اگر خواهد که به شرط دیگر
تغییر نماید که او ایشان دخل میشود بعد از شهادت ایشان بهشت خردیه که دخل میشود با غیر ایشان از زمین که بعد از قیام
قایم در روز جزا بعد از آن مخرج ناما ذر بود بر سبب که روایات مجلسی مثل روایات اکثر مجلس مذکوره اند آنچه است که در آن ملاحظه
و خود تصریحات نامت بر باقی بودن ارواح در عالم برزخ و تحقیق قافله بودیم بر این ادله ساطعه و آیات طاهره در قرن علی از کتاب
خرائن کرس اراده نماید تحقیق حال را در خصوص و اطلاع بر ادله و تین از قول قمار و قول مخالف بر این از قول اکثر متکلمین و از
ایشانست علامه حلیه پس رجوع کند بر فن علی از کتاب خرائن در حصول قصه و حصول عقاید است بعد از آنکه نامت بر تو باجماع
در مجلس واقع شد نسبت به عقاید صحیح از اصحاب و غیره و آن مثل آنکه فلاس انا صحاب ما یفلان ازین تا ششم قال شد می نمود
مکانیکه ذکر شد حد و سبب که او رشته از قمار حکمت که حمل شود بر تعقیب و بیانیکه در مجلس گذشته از نقل کردیم از آن سبب که بر شهاب الدین
عاطی نسبت داده میشد و این حمل حسن نام دارد نسبت بر جوانان بنی تا ششم اعی که سبب که در روایات مجلس عد و عقولین ایشان از
گزاره کرده و بگذار که اختلاف میسالی نچه در مجلس است سبب نامهای اصحاب و از همین سبب حد و این و میان آنچه
واقع شده در ریاست که از ناحیه مقدسه خارج شد در غایت وضوح است پس آن زیارت است که وارده کرده آنرا ستیاده در کتاب
اقبال و آن مثل است بر سماء شیدا و بعضی احوال ایشان عنوان شده است سماء قائل ایشان گفت که روایت کرده اند که سماء
ما بر جدمن اجماع طریقه از محمد ابن احمد ابن جاس این شیخ صاحب این تصویر است که منعم ابن عثمان بغدادی گفت پرده آن اعداد را حقیقت
در سال و نسبت و بچاه دو برد دست شیخ محمد ابن غالب صفحهای در وقت وفات پرده من جوان بودم عرض کرده اذن
نحوه زیارت بولای خودم به عبدالمعین و زیارت شهادت پس پرده آن سماء سماء سماء سماء سماء سماء سماء سماء سماء سماء سماء
کردی بابت در زرد پای حسین و آنچه بر علی ابن حسین است پس روی خود را بر لبه برده آن زیرا که در آنجا ملاحظه حضرت شهادت
و اشاره کن بر علی ابن حسین و کما التلام علیک یا اول قبیل من نزل خیر سلیل من سلاله ابرهیم الخلیل صلی الله علیه و آله
ایسک و قال منک فکل الله قوما قتلوا یا بقی ما اجرکم علی الرحمن و علی انبیاک حور و الرسول علی الذین اعدتک العاصات انک یزید
ما ناک و الکافرین فاناک انا علی بن الحسن بن علی بن محمد و بدلی الله ما یلیح اظنکم بالرحمة یثقی اعینکم بالتسبیح احمی عن بعض
علامه هاشمی عینوفی و الله لا یحکم فینا ابن الدعی قضبت حبیبک و کفبت تک تشهدتک اوله ما لله ویرسوله و انک ابن رسول
و ابن محبت و امیه حکم الله لک علی فاناک حرة بن نفعین النعمان الصدوق کف الله و اخره و من یرک فی قلبک و کما و اعلیک طهر
و اصلکم الله حکم و سائت مصر و جعلنا الله من ملائک و ملائک و ملائک و ملائک و ملائک و ملائک و ملائک و ملائک و ملائک و ملائک
و ابودک الله من قائلک و اسئل الله من افضلك و ذار الحلو و ابرهیم الله من اعدتک اوله الحمد و التام علیک و در حدیثی که در کتاب
التام علی عبد الله بن الحسن الطیفل الرضیع الرضی المصروع للتخطی دما الصدوق فی التام المدوح بالتسمی فی حیر ابی عبد الله
حرمه ابن اهل الاسد و در التام علی عبد الله بن اهل الاسد و التام علی عبد الله بن اهل الاسد و التام علی عبد الله بن اهل الاسد
مدیر التام علی الله فانه ما یلیح التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام
التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام
حسب و التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام
بر اهل المؤمنین منی عثمان بن مطلقون اعر الله و امیه به بالتسمی حور بن زید الامیه الیاری و الیاری التام علی التام علی التام
لن اهل المؤمنین من قبل الیاری اعر الله و ضاعف علیک اعداب الاله و صلی الله علیه و آله و سلم و علی اهل بیتک الصادق
التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام
بن علی الرضی عن الله فانه و امیه حرمه ابن اهل الاسد التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام
بن علی الرضی عن الله فانه و امیه حرمه ابن اهل الاسد التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام علی التام

ما قبله السواب لأمته حين يادى الحسين عمنه عليه عمة كالتصغير وهو يخص من جليل التراب والحرارة والبرق
 يقول بعد الطوم قتلوه ومن خصم يوم القيمة جدك وأبوك ثم قال عز وجل والله على حيلكم أن تدعوه فلا يهديكم
 أو يجيبكم وأنتم قائل جدهم فلا يفتعك هذا والله يوم كثر وارثه وقال ناصر جعلني الله معكم يوم جمعكم
 وبوأني مبروكا ولعن الله قاتلكم عمن سعد بن سعيد الأديني وأصله حمي وأعد له عذابا ألما
 السلام على عون بن عبد الله بن جعفر الطيار في الحنان حليف الأيمان ومنار الأقران الناصح للرحمن
 الثاني للثاني والعشران لعن الله قاتله عمدا لله بن طلبة النبهاني السلمي على محمد بن جعفر بن عبد الله الشاهد
 مكان أبيه والثالث الأخير ووافيه بيد لعن الله قاتله عامر بن هيثم التميمي السلمي على جعفر بن عجيل لعن الله قاتله
 ورأيه ثراين حوط الهداية السلمي على عبد الرحمن بن عجيل لعن الله قاتله ورأيه عمر بن خالد بن أسيد الجعفي
 السلمي على القليل بن القليل بن عبد الله بن مسلم بن عجيل ولعن الله قاتله عامر بن صعصعة السلمي على عبد الله بن مسلم
 بن عجيل ولعن الله رأيه وقاتله عمر بن صبيح الصديقي السلمي على محمد بن سعد بن عجيل ولعن الله قاتله لقطب بن ناصر
 الجعفي السلام على سلمان بن محمد بن الحسين بن الحسين ولعن الله قاتله سلمان بن عوف السلمي على قارب
 بن محمد بن الحسين بن علي السلمي على محمد بن الحسين بن علي السلمي على قارب بن محمد بن الحسين بن علي السلمي
 له في الإضراف عن علي بن محمد بن الحسين بن علي السلمي على محمد بن الحسين بن علي السلمي على قارب بن محمد بن الحسين بن علي السلمي
 يسمى ما نبت قائمه في يدي ولا أفرقك ولو لم يكن معي سلاح أقانيلهم بل قد فلتهم بالحق قائم لم
 أمارك حتى أموت معك وكنت أول من شري نفسه وأقل شهيد من شهداء الله قضى حبه
 صرنت ورت الكعبة وشكر الله لك أسبقا ملك ومواسلك إيا ملك أدمي لك وأنت صر مع مقال
 وعلم الله يا مسلم بن عوف وقرأ فيهم من قصي بحه ومنهم من يذبط وما تلووا تسديلا لعن الله المشركين
 في قتلك عمدا لله الصلبي وعمدا لله بن حنكارة الحلبي السلام على سعد بن عبد الله الجعفي القليل
 الحسين وقادين له في الإضراف لا والله لا تحليق حتى يعلم الله أنا قد حفظنا عنه رسول الله صلى الله عليه
 والله لو أعلم في أمك ثم أخى ثم أحمى ثم أدرى وبفضل ذلك في سبعين مرة ما أرفك حتى أفاجت
 دونك وكعب لا أصل ذلك وإنما هي مؤثر أو فلكة واحدة ثم هي الكرامة التي لا يفسد لها أبدا
 لقد لقبت جاملك وداست إياك ولقب من الله الكرامة في دار المقامة حشرنا الله معكم
 في المشهدين ورددنا من أفتككم في أعلا علبين السلمي على بن محمد بن الحسين بن علي السلمي على قارب بن محمد بن الحسين بن علي السلمي
 الحسين وقادين لك في الإضراف أكلسي لذن الساع حيا إذا أفرقتك وأسئل عنك الركان وأحد
 لك مع قلة الأحموان لا يكون هذا أمدا السلمي على بن زيد بن حصين أهدنا في المشرك في القاري الهداية
 على عمران بن كعب الأنصاري السلام على نعم بن العلاء الأنصاري السلام على زهير بن القليل
 الفخري القليل الحسين علب السلام وقادين له في الإضراف لا والله لا يكون ذلك كذا أولك ابن
 رسول الله صلى الله عليه واله أسرا في بي الأعداء وأجوانا لا أراي الله ذلك اليوم السلمي على عمران بن قزطه
 الأنصاري السلام على حبيب بن مظاهر الأسدي السلام على محمد بن عبد الرضا السلام على عمدا لله بن
 عمير الصقلي السلام على بايع ابن هلال الجعفي الرازي السلمي على ابن كاهل الجعفي الأسدي
 السلام على فخر بن شهر الصديقي السلام على عمدا لله بن محمد بن علي بن عمدة بن حراف العقار بن السلام
 على جون بن مولا في در العقار بن السلام على شيب بن عمدا لله بن هاشم بن علي السلمي على الحاج بن زيد بن السعدتي
 السلام على قاسم بن كيرش بن أبي زهير الثعلبي بن السلام على كنان بن عتيق السلام على جون بن مالك الصعبي السلام
 على عمران بن حبيبة الصعبي السلام على زيد بن شبيب القبيبي السلام على عبد الله بن عبد
 ابن زيد بن شبيب القبيبي السلمي على عامر بن مسلم السلام على قعيب بن عمرو الأسدي

السلام علی سالم مولی عاصم بن مسلم السلام علی سبغ بن مالک السلام علی
 زهر بن شریح السلام علی بدر بن جعقل الجعفی السلام علی الحجاج بن مسروق
 الجعفی السلام علی مسعود بن الحجاج وأبیه السلام علی جمیع بن عبد الله العاصم
 السلام علی عمار بن حنان بن شریح الطائی السلام علی حنان بن الحارثی السلام
 الأزدی السلام علی جندب بن حجر الحولانی السلام علی عمر بن خالد الصیداوی
 السلام علی سعید مولا السلام علی زید بن زیاد بن المظاہر الکندی

السلام علی زاهر مولی عمر بن الحوق الخزاعی السلام علی جبلة بن علی الشیبانی

السلام علی سالم مولی اللبنة الکلبی السلام علی سلمة الأزدی السلام علی زهر بن سلمة الأزدی السلام علی سبغ بن مالک
 بن جبلة الأزدی السلام علی عمر بن الأزدی السلام علی ابي تمامة عمر بن عبد الله الصائغ السلام علی حنظل
 بن ابي عمير السلام علی عبد الرحمن بن عبد الله بن الکلبی السلام علی عمار بن ابي سلقة الهذلي السلام علی عاصم
 بن شبيب التامی السلام علی شوزب بن شاکر التامی السلام علی الحارث بن سبيع السلام علی عبد الله بن سبيع التامی علی
 الحارث بن سواد بن ابي جهم العقیلی السلام علی الریث بن معمر بن عبد الله الخزاعی السلام علیکم باجر انصاب السلام
 علیکم بما صبرتم فحق قیامنا واولادنا واولادکم الله سوا الاکثر ان لقد کشف الله لکم الغطاء وهد لکم الوطاء واول لکم العطاء وکتم
 عن الحق غیر بطلان و انتم لنا فخر و نحن لکم حلطاء ذار البقاء والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
 مجلس هم از کبر عبادات و در سهار تها و است در شهادت قاسم بن ارم مظلوم هم حسن محبب علیها اسلام است میگویم روایت کرده
 ابو مخنف از حمید ابن کم که حضرت بن ابدار کشته شدن صحاب میگوید و غزواته و قله همراه امان بن عیسیا امان بن خیر بنیضرا اما
 من ذاب یث غنا پس دو جوان بیرون آمد که گویا دو ماه بود هیچ احد و دیگری قاسم ابن حسن علیه السلام و ایشان میگفتند بیستیک استیک
 با مر خود مارا تا مورک بشای گفت حمایت کنید از خرم جد خود تا آن رسول خدا در دست دیگر است که قاسم بیرون آمد و او صغیر و کبر بلوغ
 رزیده بود و بیستیکه حسین باو نظر کرد دست بگردن و انداخت هر دو کوسید تا بخشش کرد و بیستیکه از حق افاقه حاصل شد قاسم
 طلب مبارزت نمود حضرت باو منع نمود آن جوان دست و پای او را پیوسته تا اذن حاصل کرده بیرون آمد و اشک چنانش ریخت
 سیلان میکرد و در روایت است و بیستیکه حسین دید که قاسم بخوابید بر روی خود فرمود ای سپرایا بیای خود بطرف مرک بروی
 گفت چگونه زوم ای تم و حال آنکه تو در میان دشمنان و حید و فریدمانه معین و هنر داری روحی لر و حاکم لعداء و فرغ گفت
 الوقایع بعد از آن حسین کربان قاسم اچاک و عمامه او را در نصف کرده روی او او خفت بعد از آن یکسهای او بصورت گفت
 پوشید و شمشیر خود را بمیان ارنست و بمیدان فرستاد پس بقوم حمله کرد و از ایشان شصت نفر کشت و بکشت حضرت
 آمد و عرض کرد یا عمامه لعطش لعطش اش در کنیز بشیرتین الماع ای تم بیک شربت آب مراد که کن حسین او را بصبر دادار نمود و کشته خود را
 باو داد و گفت این را به من خود بگذار و من کن قاسم گفت و بیستیکه آن کشته را در دهن خود کشته که باک آن کشته باه بود بر شام
 و در روایت است حمید گفت من در شکر ابن سعد بودم بر این جوانان سیکردم در برابر من و در پیش من بود که ندیدم بجز این
 کسیکه فرستاد من که آن بیغلی پای چپ او بود پس عمر ابن سعد از وی گفت بچه اتم من این جوان حمله کنیم گفتیم سبحان الله
 از این چه جوانی بچه اتم که آن جوان مرا بزند دست خود را بسوی او بکشایم کفایت میکند باو این کفایت که احاطه کرده گفت
 بچه اتم هر آینه حمله میکنم پس باو حمله کرد و بر کشت با بشیر از سرش زد آن جوان بروی خود افتاد و دند او را عمامه حسین علیه السلام

سجده

عجالت

داده میشود

آمد مثل از که از فراز بنیثب آید و بیان صغوف اعداد فعل مثل حشر شناک با ایشان جمله کرد و بشیر عمر که قاتل قاسم بود زود
خود آپس بشیر داد شمشیر دست او را در فرقی قطع نمود در یاد کرد و از او کما رفت و کفایت و شکرا اهل کوفه بخبر حضرت جمله کرد که در
خلوص ید بدن قاسم در زیر زانن اسبان بوج و یا مال گردید و وفات نمود چون کرد و غبار نخل شد دیدم حسین در بالای کربلا جوان
ایستاده در پیشگاه پای خود حرکت میداد حضرت فرمود: **بَعْدَ مَا نَبَىٰ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ إِلَّا بِجَهَنَّمَ أَذْ
بُيُحِبُّكَ فَلَا يُجِيبُكَ إِلَّا بِجَهَنَّمَ فَمَا تَتْلُو مِنْهُ فَمَا تَقُولُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ بِالْحَقِّ يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ الْأَعْمَىٰ تُبْصِرُ وَلَكِنَّ أَعْيُنَ النَّاسِ مُمْسِكَ**
یا جواب دویاری کند یا یاری کند تو بوضع نهد و در یاد از رحمت خدا تو مسکه ترا کشند بعد او را بر شسته گو یا میدیدم که پای ای
جوان بزین خط میکشید و حال آنکه حضرت سینها او اسینه خود هم کرده بود پیش خود گفتیم که حسین با وجود خواهد کرد پس آورد او را
در میان گشتگان از اهل بیت خود داشت بعد از آن گفت: **اللَّهُمَّ جَهَنَّمَ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِذَلِكَ أَوْلَا تَعَادٍ مِنْهُمْ أَحَدًا تَعَفَّرَ لِمِثْلِهِ**
عبر کنید ای اهل بیت من که بعد از این در خواری خواهم دید با او آنچه نماید بر تو که بعضی از کلمات صحاب قاتل اگر عطا میکنند
ومی فغانه که بدن قاسم اسبان با خنیا پامال کرد تا وفات نمود و بسکین طاهر کلام سید در کتاب ملبوس است کسیکه
اسبها بنا خنهای خود او را پامال کردند تا مرد قاتل قاسم بود زیرا که او گفته آن جوان بروی خود افتاد و فریاد کرد یا عمامه پس
حسین آشکار شد مثل باز و شیر خستناک با ایشان جمله کرد در حضرت با این فضیله حواله کرد او ساعد خود را پیش آید که حضرت
ردنایه بشیر دست او را از فرقی قطع کرد فریاد نمود که اهل بشکر فریاد او را شنیدند و اهل کوفه جمله کردند که او را بظن نایند اسبها او را
پامال کردند تا هلاک شد در رویت دیگر است که آن جوان بر نفوس مسکه کرد و متقابله نمود تا دوست نغز سواری قبل رسید مسلم خور
گفت مردی از اهل شام در زمین سیهاده بود گفت بخدا قسم آن جوان از من فرست میورد زیرا که میهم او در زد و سرگشته خود بغایت سید
کنعم دای بر تو آیا قربت او را بر سوختن امر اعانت میکند بکلام عنبتنا کرده آن جوان هجوم آورد در حاکمیت آن جوان بظن
او بود از او ضربه زد و بزین است آن جوان سیهاده کرد یا عمامه او را که حسین آن مرد جمله کرد حضرت زد نصف سرش را قطع
کرد و فریاد کرد العون العون عمر سعد بشکر جمله کرد تا بدن قاسم از زانن اسبان پامال کردند و حسین ایشان جمله کرد
تا سواران کنار شدند بعد از آن در بالای سرش ایستاد و گفت که انت برعم تو صرع تو خدا با قاتل تو لعنت کند و کفایت
که که جد تو محمد رسول خدا خصم اوست و در خبر دیگر است که قاسم همت خود را بر علمد رکعت و خوات او یک شمس
بر تیرا او را احاطه کردند و از اسب بزین آه خشد شمشیر این عدشایه نیزه از پشت او زد از سینه اش پروان آمد پس جوان
خود عطا شده نه کرد یا عمامه او را که حسین آید و قاتل او کشت و در روایتی است که غبار زایل شد دیدم حسین را
که در بالای سر او ایستاده در پیشگاه پای خود میکشید و حسین میگفت و میگفت خدا یا تو مبدان که ایشان را را
خو از نزاری کنند پس را خوار و بضر ما اعانت کردند خدا ما را ان اسما ز از ایشان جس و شایز از برکت خود محمود کرد
و شمع کرد ان ایشان بایک زبان اللهم فرقم شبا و جعلهم طرائق قد و اول ارض عنهم الولاة امر اللهم ان کنت حسبت عانا نصرنا فاجعل
لسا و حرا عندک بعد از آن با جوان کمریت و کسیت و گفت از رحمت خدا دور با تو میگردانند و کسیک با ایشان جسم شد
جد و پرست در رو قیامت بعد از آن گفت که انت بخدا قسم تعجبم که او را آن جوانی تو جواب نهد یا جواب دهد دفع
نعت بخدا قسم من رویت که دشمن آن کثیر و ضرا و قلیل است بعد از آن او را بعینه خود در پشت و در میان گشتگان کشت
و جسم از صحاب مقابل گفته بعد از آن احمد حسین بیرون آمد و شایز ده سال است و میگفت **لَا تَأْخُلُ الْأُمَمُ مِنْ عِلْمِ**
سُحْنٍ وَ بَيْتِ اسْتِ اَوْلَادِ سِی طَرْبِ سِی طَرْبِ سِی طَرْبِ سِی طَرْبِ سِی طَرْبِ سِی طَرْبِ سِی طَرْبِ سِی طَرْبِ سِی طَرْبِ سِی طَرْبِ سِی طَرْبِ
ابن علی یعنی من فرزند امیر علی استم قسم بخدا ما اولاد سیدیم ستار بشیر مزیم تا کج شود و نیزه شمار مزیم تا دو تا شود
مثل زدن غلام ناشی علوی ما سیکه ارفال فرزند علی پشت بگردانند راوی گفت بعد از نفوس مسکه کرد و متقابله نمود و شمشیر
نفر از ایشان کشت بعد بخدا قسم حسین کشت در حاکمیت چشمانی بود افتاده بود و دید اسبگرد یا عمامه آیا کثیر است آب است که بنوم
و بان خوات پدیدم بر جیک شمنان خدا و رسول خدا حضرت گفت ای پسر برادرم صبر کن زبان فیت که خود محرم مصطفی
طافات میکند ترا سیراب میکند بکثیر بر آیه که بعد از آن شنید میثوی پس آن جوان بطرف میدان کشت و میگفت صبر
قلیلا فالمن بعد العرش فان روحی با جواد نکش لا ارب الموت اذا الموت و شش و لم اکن عند لقا ذات

۲۸۹

عش یعنی صبر کنیم زمان تیرا پس هر که بعد از طش است زیرا که روح من بوی جهاد سرعت میکند از هر که غیرتم زنی که مرگ داشت کرد
 و در وقت جنگ صاحب ترس و لرزتم بعد از تقویم کرده و جماعتی که داشت و نسا کرده میگفت ای کاش من نه لحشا ضربه شیب
 نود و شش از ترس نبود معاذ القها جفا بکلی تهنه غضب قطع یعنی خود را از آن راهشید از شیر زدن او لاد رسول فخر که از روی
 واقع شدن آن موی بر طفل شیر خوار سفید شود و هلاک میکنیم همه کرده با از آن شهر سندی برنده بعد از آن بر حرم کرده و جماعت را
 بر کوه وصل ساختند و حال او را برادرش در بهشت محق فرمود و ذخیری هست که از حمید این علم نقل شده گفت و شبیه حسین میسر
 برادرش احمد فرمود آنچه فرمود بر جوع که در میدان و مقاتله نمود تا او را بر زمین خستند و همین و بسیار از شکیبایکدیگر و نظر کرد
 و میگفت پس علی ابن حسین که پیشتر از حمید برود آن مدد استیکه دانش بعدش می سپید و نیت میگفت یا آناه
 چه اگر میکنی حضرت فرمود آنچه حفظ میکنی بر هم خود را از دشمنان محض کرد یا آناه شکیبایکدیگر کرده که در سنگی مرا از حرم آن حضرت
 فرمود یا ولدی میان تو و بهشت نیست مگر پروان آمدن روح تو فراموش میشود از تو آنچه آنرا می بای آید دوست میدانی که مراد
 پیش روی تو بکشند علی ابن حسین گفت قسم بخدا یا آناه من دوست میدارم که تو مرا مقبول بر نیی پس کرب آمده مقاتله کرد
 با قوم با پیشش احمد بن مقدان بنان جدی تیر احمد را کشت و مخفی نامه بر تو که کیفیت شهادت قاسم برنج دیگر نقل شده و آن
 اینست که در بعضی از کتب مقاتله ذکر شده از جمله آن کتاب مشاب است که قاسم با هم گفت یا هم ما میرا اجازه میدی که بید
 این کافین بر دم حضرت فرمود ای برادر دم تو از برادر من نشانه می بخوریم که تو بمانی تا خود را بوسیله دم و با و اجازه جنگ
 نداد و بر برادران خود اجازه این جنگ داد پس قاسم نشست در شبیکه عیلم بود و سر خود را بر پای خود گذاشته باید آورد
 که پیش در کف راست او تویزی بسته فرموده ز ما نیکی که هم و هم تو بر ساین تقویر کیش و جوان و معایر اربان و چهر
 در آن نوشته شده عمل کن قاسم پیش خود گفت که چندان تو نگذشته و مثل این غم من رسیده پس آن عوده را کشود و نظر کرد
 ناکاه دید که در آن نوشته شده یا اولاد قاسم او صبر کن ای کجا آید بکمال الحسن ذکر کرد و قد کما طفت به الاعداء فالله انک
 انزلنا و المهاد لا عدل الله و اعدا و رسول الله صلی الله علیه و آله و لا تغفل علیک بر و حیک و کما انزلنا عن الیران عا و ذه و یا
 دن لک فی الیران فی السعاده الابدیه یعنی ای پسر من قاسم ترا وصیت میکنم بر آنکه غم خود حسین را در که بلا جوی که دشمنان
 او را احاطه کرده پس جنگ و جهاد را ترک کن با دشمنان خدا در بوش و جان خود در برابر حسین بخل کن و هر شبیکه ترا از جنگ
 نمی گذرند دست او بر کرد تا ترا از آن دهد و سعادت با بری فایز شوی پس قاسم همان عت برخواست و بنی برت حسین آمد
 و آنچه امام حسن نوشته بود بعضی نشان داد و قیتکه حسین آن عوده را خواند شدت که بر کرده بویل و بنور زار کرد و آه سب
 بر آورد و گفت ای پسر برادر من وصیت است که پیرت برای تو کرده و مرا هم وصیت دیگر است از او برای تو است که از اجرا
 نایم پس حضرت از دست قاسم گرفته داخل خمیه نمود و عون و عیاستر اطلب نموده با در قاسم گفت ای پسر قاسم کشتی نه
 است گفت نه پس آنحضرت بخواب جز زنی فرمود صند و فرمیش من آور پس زنیب صند و قرآ آورده در هفتش برین گذاشت
 آنحضرت صند و قرآ آورده بجای حسن را پیون آورد و بقاسم نوشید و عمامه امام حسن را بر سرش سپید و از دست دختر خود
 که بقاسم باز بود گرفته عهده او را بقاسم جاری نمود و همه برای او فال کرده و از دست دختر خود گرفته دست قاسم گذاشت و قاسم
 نیز غم خود میگریست و میگفت ما تنی که شنید که دشمنان میگویند کل من مبارز پس از دست زوجه خود دست کشید و خواست
 که از حمید پروان رود زوجه اش دامن او را گرفته و از رفتن مانعت کرده میگفت بخارت چه آمد و میخواست که بگفت میخواهم که
 دشمنان را ملاقات کنم زیرا که ایسان مبارز میخواهند و من میخواهم مبارزت بشان بروم پس دخترش از دستش گرفت قاسم
 فرمود دست از منم بار که عروسه بقاییت مانده دخترش صبی زده و ناله و نوحه کرد و اشک پیشش جاری میشد و میگفت
 یا قاسم تو میگوئی که عروسه بقاییت مانده در قیامت است بجز چیز بشانم و در که م مکان ترا بنیم پس قاسم دست خود را بر این خود
 رده و از پارچه نمود و فرمود ای دختر عم این استین قطع شده مرا بشناس راوی که یار این است از برای فعل قاسم مگر به و در دا
 و شدت که بید و ویل و ابور استند و شبیکه حسین دید که قاسم میخواهد بیدان جنگ برود فرمود ای پسر من آیا
 بیای خود بطرف مرگ بروی گفت چگونه زوم غم و حال آنکه تو در میان دشمنان و حید و شرما ماده صدیق و حامی نیازی
 روحی که وحک الفداء و تعنی نفعک الوقاع بعد از آن پیش کر پان قاسم را پاره و عمامه او را در و نصف کرد و بروی اش

بهر

آن جهت بعد از آن که سهای او را بصورت گفتن با پوششیده و بیشتر خود را بمیان کاسم بست روانه نمیدان نمود بعد از آن
 کاسم بر این سده آمد و گفت ای عمر آیا از خدا فقیرتر و خدا را از خود غنیتر کنی در سوختن از امراعات نماند عمر این سده گفت ای کعبه
 و کعبه می شمشاد کفایت نکرد و نیز بر اطاعت نیکینیده قائم گفت خدا ترا جز آنچه خود به ادعای اسلام میکنی حال آنکه
 اولاد بر او اطمینان داشتند و دنیا در پیش چشمش آن سیاه گشته پس قدری ایستاد و احدی برانید که بطرف او بیاید بچینه
 گشت و او از دخرم خود پرسید که که میکند و قدرش در سر دو قدم خود ایستاد و گفت مر جباباد بغیری حمد خدا را که روی بر پیش از
 مرگ من نشان داد پس کاسم بچینه آمد و گفت ای دخرم چه نیت که با تو نشینم گفت طلب مبارز میکنندی پس او را وداع کرده
 بدون آنکه بطرف میدان رفت و طلب رزت نمود مردی بوی او آمد که با هزار سوار برابر میزدند کاسم او را گشت و او چهار
 پیشت یک یک مبارزت تمام آمد همه چهار گشت و باب خود را زاید زده سوار را نیک گشت تا قوتش ضعیف گشت قصه
 کرد که خیمه رجوع کند ناکاه ازرق شامی را هر کفره و بمقام معاصد آمد آن بزرگوار شیری از بالای کوشش زده او را گشت
 و محذرت حسین آمد و گفت یا هماغه لعطش لعطش یک شرب آب مراد باب حضرت او را صبر امر کرد و بیشتر خود را با و داد
 اینرا به من بگذار و من کن کاسم گفت و چسبکه آذربایجان خود که داشتیم که یک چسبکه آب بود سیراب شده بمیدان رجوع
 کرد و مؤتلف گوید اشاره در اینجا بر بعضی از طبایع از بیان نمودن بعضی از اسرار و مساجات و نحو آنها لایست پس
 میگویم که زبان شهادت کاسم در ادراش از کجاست که در آن ظاهر آثار و کلمات صحاب مقابل محلف است پس
 شهادت بعضی کجاست که شهادت او در ادراش بعد از شهادت اصحاب و قبل از شهادت
 اولاد امیر المؤمنین و همچنین قبل از شهادت علی ابن حسین بود و بسبب استفاد از کلمات جمیع دار شایسته شیخ صدوق در
 بعضی کتب خود اینست که شهادت او بعد از شهادت حسین بن علی است و او از زیارت قائمیه پس طهر آن مقدم شهادت
 امیر بنی هاشم است بعد از شهادت ایشان شهادت علی صفر بعد از آن شهادت عبد الله بن سیر المؤمنین بعد از آن
 شهادت عباس بعد از آن شهادت جعفر بن سیر المؤمنین بعد از آن شهادت عثمان بن امیر المؤمنین بعد از آن شهادت
 محمد بن سیر المؤمنین بعد از آن شهادت احمد بن ابی بکر این جن بعد از آن شهادت فاسم و له مکنست گفته شود
 که ترتیب در ذکر در مقام ریاست دلالت نمیکند که این ترتیب است در شهادت بعد از آن کلمه نمائند بر تو که حکایت
 زیوج و عروسه برای کاسم از کجاست که جمع بسیار از اصحاب مقابل آرا ذکر کرده و بعضی حدیث در فون خیار و
 گفته که احکامات در آنها معتبر است مطلق نشده ام و من میگویم که نقل اقوی کجسوال این قصه از کجاست که صحاب
 عربی و کوفی آنرا انکار میکنند و این بجهت وجوه چند است اول اینکه کامل بودن شهادت و تمام بودن محنت آن
 و اهل بیت رسول خدا در فوق کمالات و تمامیت حاکم است بوقوع این قضیه یعنی دویم آنکه زنا و قراءه قدیم و تازه جمعی
 از جمعی عصری بعد عصری از اهل بر شهر که در آن طایفه از شیعه و دوستان اهل بیت است از اهل انصار و قریه این
 قصه را در روش شهادت بالای مبار و در کثیری از محافل و مجالس ذکر نموده و شهادت حضور جماعی از علماء اقیاء و فضلاء
 صحابا ذکر میکنند و کسی را این و ذکر این مصائب را از ذکر آن قضیه منع نمیکند و از جهت این نسبت ایشانرا بکذب و
 دروغ و فرامیذمیدیم بستم که قضای شعر از عرب فارس و ترک و هند و کرد و لور شامل است بزرگوار این قضیه بلکه
 آن بعد از امان نظر از کجاست که محض نسبت بایل قلی بعد از ایلیم و بعضی دو جن هر دیکر چهارم آنکه سیره شیعه و عالمت
 ایشان جاری شده بر پا کردن آن بحال و اقامه نمودن بیتهات پنجم آنکه واقع شدن آن قضیه از کجاست که حجت
 بسیار از تقریرین و غیر ایشان از اصحاب مقابل و سیر و تواریخ بان تصریح کرده و چنین گفته بعضی بتع گنندگان و اوصاف کتب
 ان سأل اسطیاب است ذکر کرده که زفاف هم واقع شد و فاطمه عالمه شد و یک پسر زید اهل و عیثه مادرش
 از جبهه مادر نام او را کاسم می گویند و او است که او را بنوا می داری گشته و قبرش مشهور است در ری در قره از شمرات
 زیارت میکنند و این کاسم مشهور است باعث شهزاده قاسم ششم آنکه رویای صادقه است از اهل محبت و ایمان
 دو فلاح و ایمان که در خواب سید الشهدا را دیده و از این قضیه سوال کردند ایشانرا خبر داد بوقوع آن نعمت حکایت
 پس است بعد از آن میگویم ای دوستان و محبتان اگر خواهید که سوزش و حرقت شمار زیاد شود در این مصیبت کبری

پس در کینه سبب است این قاهره تا مثل نماید در آنچه سخن بعضی از فضایل الهی است و مناقب اهل بیت رسو شدست و آن مثل
 پذیرفت که آنرا ذکر کرده بعضی فتنه از اهل سنت در کتاب خود که موسوم است بمفتاح کفاة فی مناقب اهل العباء در آن کتاب گفته
 که روایت که در این انجاء در تاریخ خود از اسماء دختر عیسی گفت ششم از خواتون خود فاطمه گفت در اینست که علی ابن ابیطالب
 نزد من آمد محرف و فرغ از آنست اسماء میگوید که من فهم ای سیده زنان آیا رسیدی گفت ششمم که زمین با خبر میداد و او
 برین حدیث بیگفت پس سج کردم در حاکم بر همان بودم بعد از خود خردادم پس بجزه طولانی نمود بعد از آن بر خود در بارش
 و گفت یا فاطمه مرده باد ترا پاکیزگی کنل زیرا که خدا تعالی تفضیل داده شوهر ترا جبرئیل خلق و نیز امر کرده که انجاء خود را و آنچه در روی
 زمین و مشرق و مغرب آن واقع شود باو خبر دهد حدیثی ای برادران من فاطمه دختر امم اگر چه بجزه خود صدقه معصومین شهادت
 داشت در فرغ و بر سر او در شب زفاف برای آنچه آرا دیده بود از امر مذکور در حدیث الا اینکه فرق میان این دو فرغ و این
 دو خوف ظاهر است زیرا که بان فرق قلوب از یکوجه ساد و فرحناک میشود و از وجه دیگر محزون و سوخته میشود و چگونه باشد زیرا
 که فرغ و بر سر صدقه معصومین فاطمه از جهت درین اوقفت عظیمه و فضیلت کبری از فضائل شوهر خود و این مشاهد
 کردید برای این که دن رسولی ضعیف تر از آن بزرگتر بود و آن این بود که شوهرش فضل صلوات بعد از رسول خدا و آن فرغ
 و بر سر نواده او زوجه فاطمه حاصل شد در وقت مفارقت فاطمه از او بعد از ساعت قبیل از موصلت و این مفارقت از جهت آن
 بود که فاطمه فریاد و صیحه عظیمه گفتار و آواز مزهیر و صدای آسمان بشنیدند و صدای ایشان را که به بل من مبارک زینند کرده
 بود شنیدند و ای حزن من مطمع شدن این عروس بعد از ساعت قبیل که از فراق شوهرش گذشته بود بر شهادت شوهرش و پناه
 پاره شدن اعضای تریزه و خونخورد شدن جسد گریه او بعد از آن صفت و حزن من بر آن فاطمه باد که این امرس و بی روی در آن واقع
 شد زیرا که آن فاطمه نیز او بود شهادت استارگان آسمان بشنیدند و خبر آن از آنجا که مریم و حواء و سکار آن شهر را که آن شوهر
 و زوجه از ورشته تنبیه و اولاد بزرگان اولیاء و وصیاء میشد پس بعینیت آن در مثل آن امرس و تحقیق ام بدی حسن مجتبی است
 شریف خود ستارگان آسمان را از یکدیگر در چنانکه مرغان و عصفور باران میکنند و تحقیق ذکر که در شیخ عیاض در کتابی نقل کنند است
 از کتاب صاحب کتابت فاطمه و ولدها بمسند خود از ایشان از اینهم از منقول است حسن بن علی ابن ابیطالب را دیدم که
 بیرون آمد با تو میک باران طلب میکرد پس مردم گفت که ام بجز در نزد شما محبوب است باران تکرار میاورد که گفتند این رسول است
 آنچه شما دوست میدارید گفت بشرط اینکه اهدی از شما برای دنیای خود چیزی اندکند پس آورد بایشان هر سه چیز را دیدیم
 او را که ستارگان آسمان اندک کرد بعد از آن درین پرکنده میگردید پس آنها مثل کوشک بجای خود پروردار میکردند و اناناد
 نقل شده و اصل کرده از این پس از مقصود او گفت من حسن بن علی بودم در حاکم اوصافم بود و ما با او بی شام فقیه بود با او
 نوش مکر آنچه که با او سولد بود و قتی که شوق فایب شد ما تحقیق را بجای آورد با بهای آسمان گشوده شد و قدیمها در آن
 او بران کردید و ملاک منزل شدند که با ایشان بود ما مائه ما میوه ما و طشت ما و بریق ما و ما مفا و مرد بودیم و خوردیم از هر
 چیز خوار و بار داد ما و آنحضرت سیر شدیم بعد از آن آنهارا بیست خود که نهض شده بود برودا ششده حدیث آه هم آه هم تحقیق
 آنخانه تاریک کردیم مفعود شدن حبش بعد از آنکه نورانی بود با نور ایشان و تجلیات روی حبش بعد از آن که لطف
 و حزن من بر سر یکدیگر نیز امی پیدا شدن و قدرت خدا تعالی مثل سجدین کتاب و طهارت و تحقیق ذکر کرده صاحب کتابت کعب
 از سواد اذرق از سعد ابن نقد گفت دیدم حسن بن علی را در آنکه که بکلامی کلم میگردد در حاکمیکه خانه کعبه را برشته بود را وی
 گفت حول و اطراف خانه کعبه را برشته و ما از او عقب کردیم و یکدیگر کلم گفتیم و تصدیق میکردیم تا او را در مسجد عظیم
 کوفه دیدیم پس با خبر دیدیم که یابن رسول الله ایچین خان کردی گفت اگر خواهم مسجد شمار نقل میکنم بحقیقه و او منصف
 نه فرات و نه از علی است پس گفتیم کن و آنرا کرد بعد از آن او را زد کرد و ما بعد از آن در کوفه و بمجرات او تصدیق میکردیم
 و بمسند خود نقل کرده از ابوسمیه این نیز گفت دیدم حسن بن علی را در حاکمیکه آب خواسته بود و بر آورد پس از آنرا مسجد
 آید بیرون آورد و نشسته و اصحاب او هم نوشیدند بعد از آن گفت اگر خواهم از شیر و عسل شمار میرایم گفتیم ما از آن
 شیر و عسل سیراب کن از من سیراب میکنم که در مقابل روضه است که فاطمه درینست حدیث آه آه تحقیق بچیده شد باط و درین
 زفاف که برای پسرش بود و گمانیکه جمله زفاف او را غارت کرد اثاث و متاع آن در دست هزار و ملائک کفای

انصاف

سعی کردید بعد از آن طرف زمین جنگی ظهور نمودن را میگرداند ما آنکه در آن مناسبت است میان آن و آن مردی هم
 بعد از آنکه چشمهای ایشان را نورانی در روشن کرد و مثل بود در آن نطقه از منقب امدهی در اربع اهل کما حسن مجتبی زین العابدین و آن
 حدیث است که شیخ حر عامی آنرا ذکر کرده در حدیثی که نقل کرده است از جمیع بزرگان در منقب سبطین که برای سید رحمت سید
 ابن ابراهیم است و جعل آنچیز ذکر کرده است که پادشاه ایران پادشاهان چین را از زیری بود آن وزیر پیری راست
 در خاتمه حسن و جمال و پادشاه او بسیار دوست سید است و پادشاه را دختر بود حسن و جمال مشهور فلان بود و پادشاه
 او بسیار دوست سید است از خاتمه پسر وزیر و پسر وزیری شش دختر پادشاه گشت پادشاه این امر مطلع شده امر کرد پسر
 و دختر هر دو گشته بعد بسیار پیشان شد از جهت محبت او با ایشان پس وزیر و عمسار را احضار نموده نیرایشان خبر داد از این
 تیری در زنده کردن آنها از ایشان سوال نمود گفتند این سخن درستیست که او درینکه او حسن بن علی ابن ابیطالب است که
 و میگویند که او قادر است بر اینکه از خدا بخواهد خدا ایشان را زنده گرداند گفت چه قدر مسافت است میان او و مدینه گفت شش
 راه است پس مردی را احضار کرد و گفت برو مدینه در راهت یکماه و حسن بن علی این را بداند و اگر او را بداند در راهت
 معلوم بود پس از شهر کناره رسته و وضو بست و نماز خواند و از خدا خواست که نعم او را از او بگذرد نگاه دیدم حسن در نزد او حاضر
 آمد در پای مبارک خود زد در سینه که او در سجده بود فرمود چیز پس برخواست و گفت گوی فرمود من حسن بن علی ابن
 ابیطالبم پس زانویش را روج کرده و او را خبر داد پادشاه بسیار شاد شد بعد از آن امر کرد با حضار دختر خود و پسر وزیر
 پادشاه از حضرت الهامس کرد که از خدا بخواهد سوال نماید که ایشان را زنده گرداند پس حضرت از خدا ای عزوجل درخواست خدا ایشان را
 بگردد دعا و خواست حضرت زنده کرد بعد از آن دختر پادشاه را پسر وزیر شویج کرد و بعد از آن موضع که چشمها را میگرداند و در
 میوزاند اینست که بسیار وقت میان زفاف و تزویج یکایم آنرا واقع نمود برای دختر پادشاه و میان زفاف که
 برای فرمایش و دختر برادرش واقع شد کاش آن خبر میداد پادشاه و ارکان دولت او که سینه از آنم آن خبر که برادر
 در آن بلد دیدند تا که واقع میبود در زلف از عروس و تزویج قاسم و کاش ایشان را وصیت میکرد با قائم تغزیه او در دهم محرم
 از سال بعد از آن نیز و لشکر غایب ای برادران من در شب است دیگر میان این دو زفاف و تزویج بلکه مباحث است
 در میان ایشان که زفاف و تزویج فاطمه صدقه مصوره علیها سلام سبب آن اهل ملکوت و اهل بهشت و آنچه در آن خبر است از
 خلق خدا صحیح در اخبار وارد گشته است در طرف عام بطریق تطاف و نماز که خدا تعالی در شب عروس فاطمه بهشت را امر کرد
 که بسهمای و زینت را حاصل شد و پلاکه آنها بشرد پرگشته نمودند بعضی مخالفین از اهل سنت گفتند که سینه برای شمار
 شدن صدقه زینت برای سینه فرش و پوست کوسه بود و اما وقت عروس فاطمه دختر سید است که تحقیق فلوتب اهل بهشت
 و سگان آسمانها را از ملائکه و جوهرین و غلمان و اهل عالم برنج را از اهل آسمان سوخت پس شمار کردند در این عروس است
 چشم خود شمار که ششده قلبهای خود شمارا و او پلاکه پس چگونه بود حال آل الله و اهل بیت رسول خدا در آنوقت بعد از آن
 هر عروس و ولیمه دارد و تحقیق نقل کرده علمای امامان بزرگان که آنحضرت باصحاب خود فرمودند و سینه که علی میفرستد آنگاه بسته
 برای عروس و ولیمه است بعضی صحابا و گفت یا رسول الله در نزد من کوفته است داو پلاکه مصیبت او و هر چه بپوشد و تحقیق پنج سده
 پیش از عروس دسیم و بعد از آن شجاعان و محول زمان و بزرگان اهل آسمان و کسینکه بایشان سبقت کرده در حق
 نشده احدی از گروه ایشان ای برادران من که پان خود را بشود و بسهمای خود را پارک کنید و بروی خودتان سیله زیند و به نهنگ
 خود را بپوشید بعد از آنکه در آن روز سید شهید گردید در وقت آن دادن به قسم برای خارج شدن بجایه دشمنان
 که در آنوقت آنم که میان پیران کاسه اشق کرد و عماد او را دو نصف کرد و بروی او انداخت بعد از آن که بسهمای او را
 بصورت کعبه ای پاشید بشه تیر در میان کاسه است و او سبیدان اشقا فرستاد چنانکه بعضی آثار و اخبار که در شتابان
 اطلق است پس گویم بر سینه دین بسیار و وجود چه تصور شود اول آنکه فعل آنحضرت نیز از جهت خوف کردن قاسم بود از چشم دشمنان
 با خوف کردن روی او از حرارت آفتاب زیرا که رویش مثل آینه ماه بود بلکه از آن حسن در روشن تر بود و دیم که آینه دادن بود
 از آنم قاسم دادن بود چرا که تنهادت او از او بوست که در آن بر او و قد است سیم که در وقت میدان را
 و سینه که عروسه خود است و در وقت است اما آن علامت بشناسد آنم آن علامت را بعد از علامت

فاطمه را بگفت

هفت قرار داد چهارم که این از جهت آن بود که عروس این علامت او را بشناسد و وقت عروسی که در آن روز
 قلعه گشتگان و از خن خودشان بر روی نهادهای چشم انداز این از برای آن بود که گفتار از پرده آوردن لباسهای او
 و عریان که شدن چید او به غیبت بوده او را سلب نمایند و با همه آنها امام بهر او افتخار و وجه نفس امر عالم بود بعد از آنکه
 وجه در حقش برای ام و همچنین برای سپردنش قائم بعد از استساق ظاهر است زیرا که امر در آنوقت مصائب عظیمه دارد
 شد علاوه بر آن مصائب که در آن بزرگوار بود همچنین که اگر بعضی از آن مصائب را بر کوههای بلند بر زمین آینه زلال کرد
 منهدم میشود و اگر بر باغ وارد شود آتش آید و در برشته با وحشام برسد سوخته و فانی میشود و چو چنین باشد حال آنکه
 نزدیک شده بود ساعت گشته شدن کسی که بوی برادرش از آن استساق میکرد و باوستگی تا در وقت یاد آوردن برادرش
 و نزدیک شده بود وقت پاره پاره شدن اعضای او بیشتر نرزه و تیرا در معرکه جدال پس بر پیشوایان او و جگرهای مادرش و نسیم
 میشود سویش عروسش عز و دانه او را زیاد میکرد و در حقیقتش خون قلب و جگر او میکرد و او چشم او زلفت روی او کرد
 و اما وجهش خوردن کاسم برای خوف و ترس از گشته شدن بود زیرا که او اگر چه جوان مامق یعنی کربلوی رسیده بود
 الا اینکه او خن ضربه بود که اگر کثرت باست بر آن استون زده شد در شجاعت و شایسته بود از شاخهای درخت نوبت
 و میوه بود از میوه امامت و خلافت بهمات بهمات بشکوه خوانان بنی هاشم از پتان جو از دی شیر شربت خورده
 و جوانان اولاد عبدالمطلب در سایه زکی و دلیری بر رک شده بود و جوانان ایشان در حرم دین بران حساب
 یقین و پیران ایشان در عرم جوانان سید زمان بودند بلکه در حقیقت قائم نهایی ام و عروس خود را در ذلت و خواری و
 بین نبوت و ایری نیاز در دست کفار شهر ارجیال که بعد از گشته شدن یکایه بنی عمر شمشاد را چشم او را کلو کلو نمود و عیش
 با و حاضر شد پس ترانت بعد از آن کویم اما آناد حرقه قلبی بر شکست و مشابست دیگر در میان مظلومیت سیده فاطمه
 صدقیه کبری و بین مظلومیت نو آده او دختر سید الشهدا و در عجبها امشاست ظلم عمر این چه ظلم فرعون این است
 زیرا که این حد که و میرا این خود را که در بزدن زمان و در میان ایشان بود عروس قائم و سایر دختران رسول خدا که بنا بر این وجهها
 نیزه با بیزند و فرعون این است بجا طمعه و سبیل زد که در رویش اثر کرد و در را با و فرزند بخت هم زیرا که ظلم فرعون این است
 و فعلی ظلم و ظن ایشان او شباهت ندارد زیرا که این ظلم و سبقتل و شهادت صدقیه ظاهره کردید و محقر آن قضیه نیست
 که فرعون این است جمعی را از اطفال و نافعین جمع کرد و ایشان را بزل میرالمؤمنین علی ابن ابیطالب رفت دید که در بزل بسته شده
 با نسیان چو زد که با علی بیرون که خلیفه رسول خدا را بخواند در باروی او نکشود در طمعون امر کرد که نیرم جمع نموده بیاورد در آن
 در بگرداند تا آنرا بسوزند و عمر فریاد کرد که اگر در آن کشاید تبش آری میوزانم و متیکه فاطمه دست ایشان بخواند خانه او را بسوزند
 بیرون آمد در شت در میاد و گفت ایها اتصالون المکذوبون چه میگوئید و چه میخواهید عمر گفت فاطمه حال سپهرت چو طرب
 که ترا جواب دادن فرستاده و در سر پرده نشسته گفت ای شیخ طغیان تو مرا سیر و ن آورده و در حال گمراه است عمر گفت فاطمه
 سخن ناظر و هشاز زنا ترا ترک کن یعنی بگو بیرون بپسبیل و غیبت و الا او را بگمراه است و ما خوش بیرون بیاوریم فاطمه گفت
 جب و گمراه است برای شما بیای که و شیطانی آن کید شیطانی که ضعیفا عمر گفت اگر بیرون نیا میرم بسیار آورده اهل آنجا
 میوزانم تا علی بیعت انقیاد نماید فاطمه فرمود بر تو و ولست خدا ای دشمن خدا و دشمن رسول خدا ایس فاطمه دستهای خود را بر
 که است که نگذارد در یکسایند عمر تا زیاده از دستهای آن مظلومه زد و او را برد آورد و ناله کرد که پیش بلند شد عمر در را
 بپای خود زد و حضرت فاطمه محقق شد آن ملعون ضحی عظیمه با و دارد آورد از آنکه فاطمه فریاد بلند بر آورد و در حلقه گمان
 که دند که آسمان زمین آید و ناله کرد یا آناه یا رسول الله چه چیز این آزار و آذیت میکنی و دختر تو آه ای فضا مرا سحاب
 خود کش بخت قائم که در لطف من بود گشته شد و او را در زینت کردن گرفت و بدویاز کعبه که در راوی کو عیمر در بر کعبه
 و خل شد دید فاطمه وضع حمل میکند یک سبیل بر روی او زد و سبیل از بالای حجر در رویش تاثیر کرد و گوشواره شش
 و زمین پر کسره کرد پس علی بیرون آمد و در حقیقت فاطمه را زده و ناله زد دست خود را بر سینه خود زد و بگری
 بزرگ استغی میبود از آنچه با و نازل شد پس علی عجمای خود را بر او آیدت و با و گفت ای دختر رسول خدا بر سینه خود آیدت و بر ترا

رحمتی علی بن معیث که در سینه نجه تمم اگر پیشانی خود را بکشد و بخدای خود سکایت نماید آنرا این خلق هلاک میشوند و احدی از ایشان باقی نماند زیرا که تکذیب کردن ایشان تو در برابر خدا تعالی شدتیه راست از تکذیب قوم نوح نوحی که تکذیب او بطونان عرق شد همه کسانیکه در روی دنیا بود مگر آنکه در کسی نبود و هلاک شد قوم بود تکذیب کردن ایشان اورا با بدست تو قهر تو در نزد خدا تعالی از جنة قوه نرسد از نمود و اولاد تو در زیر کتیر و هلاک شد قوم بود تکذیب ایشان صالح را بر پی که در دنیا تو او و آنچه در پیش و حال آنکه ایشان دو نرزه هزار بود ذای سینه زن ان برای علم و بر این خلق رحمت باشد و مایه عذاب و لغت بیست و این سنبل الحیات عرش ملکوتی است که لایق کردم او را با این کتاب بعد از فراغ تصنیف آن مرتب بدست و اول پس این سنبل متضمن است بعضی از مقامات ملکوتی نور انرا مقام اول در نماند و تسبیح حضرت که آنرا در پنجاهین روایت کردیم که امام مظلوم شیخ که در هجتم و قرقو زبیده را که شاه زنان دختر پادشاه یزدجرد از طوکن کبری زبیده بود و شاه زنان غلام سینه صاحبین بود و تحقیق شیخ و کجا که کجای آورده بود دست سینه آه و اورا بعد از وفات مادر سینه صاحبین و احتمال دارد که نام این زن بشهره با نود نام مادر سینه صاحبین شاه زنان شهید در هر حال تصنیف شیخ تمام و تصنیف وقوع زلف در کربلا و همچنین بعضی از فضایل بیکی که در بعضی محاسن این کتاب مذکور می شود مثل تصنیف که متضمن دین سر تمام است در قرآن از قراء شمر امان و تصنیف که متضمن قایع است که رای هر تمام که بقام نامی سینه شده بود و واقع گشت و مشهور در عوام آنس هزاره تمام است و آنها مثل واقعه خروج کردن او بر بنی امیه و رسیدن او به شادت و مدفون بودن او در نزد مدفن کربلا و شمس قاسم آیین محبت می بود و سینه و محکم می شود با مورخین از جمله آن امور است که آن قضایا از امور مشهوره است در نزد اهل آن مرتبه از قراء شمر امان که روایت میکنند آنرا از بندگان از کلبه شکان در عصر از عصر و در هر قرن از قرن روایت کردنی بر خط سماع و نظایر کجاست که افاضه علم یقین بکنند نسبت بر طلب حق بیکی که اهل آن مرتبه که در نسبت بقره شریف و قریه این دور بکار سینه بین سیدین فخر میکنند در عصری از عصر و سبامت میکنند در هر قرن از قرون بیکی که پران او تین ایشان و سلف اقلین آنها شمراده است حضرت کرده و جان خودشان از زنده در صوب و مقامات او با بنی امیه بدل خود و از ادبها و حساب خودشان شرف عظیم و فخر کبر شمران و مدت و علامت نمایند امانی بعضی از قراء را که در شمر امان واقع گشته که آباء و پدران او تین و اجداد اقلین ایشان از حضرت شمراده تمام مختلف نموده و در شکر بنی امیه حاضر شدند و بعضی از امانی بقره در مقام ساکت بودند بقبول کردن ایشان راه نین عار و خجالت را و بعضی عدم حضرت سلف و پدران خود را بشمراده سکر بودند و نبود در میان کجای اصل آن واقع را انکار نماید و آن قضایا را بفرمانند و از جمله آنها است و قسمیکه شمراده تمام گشته و جمع کرده خود که اورا در موضع شهادت او یا در موضع دیگر ذوق سینه میجو بطنی پیدا شد از جانب مدفن بر تمام که آن سینه مثل بود بکوشن سینه که ذوق سینه طیب ظاهر را در نزد طیب ظاهر و این هزار امور مشهوره است در نزد اهل آن مرتبه روایت میکنند از خلف سلف در عصر و قرون و از جمله آنها وجود آثار ظاهره و ادارات و وضع و علامات ساطعه و مشاهیر لامعت مثل ظهور خوارق عادات و قضاء حوائج در نزد آن بقره شریف است بعد از آن که خواست شرفان بقره را بیک واقع گشته در فری که آنرا در علیا نمند و آن در جانب شمالی طرنت و دوری آن از طران مرتب بود و فرسخ و حجره که بر شرف بفرادر آن که شمران از حجره ای خانه آن ز صحنی انصاریه که برکات انرا طر نور منع آب شده و آن حجره در جانب مشرق بقره طر است و مسافت اینها قریب هزار قدمت و همیشه در آن منبع با میان کویک در غایت کثرت میباشد و یکی از آنها با جارج منبع پر و نسیاید مردم از آن میان شکار میکنند بجهت هر ام و تقییم آن مکان شریف و آن صرع تمام نامی که مشهور شمراده تمام است موضع شهادت او در قریه است که آنرا در سطحی نامند و در آشوب میگویند و این مشهور است در نزد مردم و مشابه که تسمیه برای وقوع قتال و مکره در آن بوده باشد و مسافت میان آن و بقره شریف نصف فرسخ است و بعد از مدفن جسد تمام نامی در نزد مدفن کربلا در صرع و مشهور خودش آن بود که آن شماره که دم دار طر نامی احتمال در در (ن) تسمیه بود در جن جسد پیش کیه و شمران و کیه شمران در سار مشا بر مهندسه ضرایح که بقره است بخیر ان بقره رجه مطاف و هزار شمران است از قریب زبان احوال این وصف و این عنوان سینه که آن بقره در تمام این جنس محبت است و در جن جسد پیش سار این خط و طریق از صراع و نظایر و میره مستمره از چیز است که حسیان

بقا مبریه و شواهد دیگر بر طبق است ۱۱ بعتره اوجه قائم یعنی در تفسیر سید الشهدا روحی در اعضاء که مشهور میان مردم زبیده خاتون است
 و آن در مجله از محلات ری واقع گشته و مسافت پانزده کیلومتر است سید اعلیٰ عبدالمعظم است که در پیش مردم شهر اده عبدالمعظم است
 قریب به شش فرسخ است و تحقیق بسبب کثرت این حدیث که در وجود امارات و شواهد کثیره که دلالت میکند بر صدق بودن قبر سید
 سید الشهدا اعجاز و جود قائم در آن مکان و صرف و اتفاق نموده یک نفر از تجار حصار اموال کثیره را در تعمیر آن کثرت کرده و آنچه بان
 تعلق دارد از قبله و حجرات و محن و کواپنها مقام دوم و چهارم و بعضی از امور هم پس در اول امر با آنکه در مقام یک سوله است و آن
 است که بعضی قضایای آیه در شان بر کاسم مشتمل است که کفار با آن بر رسیدن ری چون کان بازی نمودند و تمام روز بعضا و آن
 اینها آمدند و در مدت کثیره با اینکه آنرا ترفیع اعضا مشرق و جزای آن پاره پاره نهند و در سببیکه سرسرا آن زینت است از
 انصار و اعضا و جزای آن در مدت قلب مشرق و مقطع شد و متیکه که در زبان آنچه بر مقام کردند پس این چگونگی میشود و فارسی
 این دو صفت نسبت به مقام و محضه مانده بود که ما از این سوال جواب دادیم و این شکل و استغراب و استبعاد و تاویل
 نمودیم و همچنین آنچه پانزده است در مواضع عدیده از این کتاب و اگر خواهی که در اینجا نیز اشاره کنیم و اصل آنچه در آنجا ذکر کردیم
 بدانکه ابراهان اصحاب و ولایت مطلقه و جسد ایشان از حجره و آل محضین و همچنین ابراهان و جسد کسیکه تالی ایشانت
 از عترت تا شیره محریه که پیش روی ام شهید شدند و کس نشود با آنها ابراهان و جسد سایر مردم و مطیب بر این ماهر و اولاد
 قائم بودیم و آنرا باشد و تواید لاحد در غایت بیاض و اضح نمودیم پس در اینجا نیز ذکر کنیم چیزی را که از قتل ام شده و شواهدی باشد که
 در بعضی از کتب معاتل نقل شده که روایت گشته که ایسران الکون و متیکه ایشان را هر چند تا به مشق نزدیک شده و بعضی گفته
 که گشته یک مجوزه ملعونه در آن قبر نشسته بود و آنرا ام بجام سفید و کثرتش با او بود و متیکه ام مظلوم را دید در متیکه بالای قبر
 و محسن ترفیش بخون خضاب گشته بود آن مجوزه گفت این که از همه بر ما مقدم است کسیت و این را با ما نیزه ما به زنده گفت
 که این بر مقدم حسین و این بر بار دران و اولاد و عترت است پس آن ملعونه بسیار سرور گشت بچه از ایران خود گفت کسیکه
 ده تا از روی حسن بزم کینسنگ را آورد و ملعونه از بر حسین زد و خون بر روی حسن و جاسان و جاریب پس ام کلتوم بن مرعته گشته
 دید خون تازه بر روی حسن سیلان میکند سیله بر روی خود زد و فریاد کرد و اغوا و موینبه و امجره و عقید و اقلینا و حسن
 و حسینا بعد از آن عیش کرد و زینب گفت کدام کس ای را بر روی با در و نوشیم دارد که گفت شد این مجوزه ملعونه که در پس عرض کرد
 خدا بقتل او را بر او فرود آرد و آتش دنیا پیش از آتش آخرت بموزان رادی گوید کلام مظلومه تمام نشده بود که قصرش سر او گشته
 شده و آتش در آن شعله ور گشته ملعونه مرد و سوخت و همچنین کسیکه در قصر با او بودند و بعضی کتب است کسیکه او را
 نغزین که دستها بیدین بود و هر طرفه تقریب است شهادت و این واضح است زیرا که جریان خون تازه نمی شد مگر در اعضای صاحب
 حیوة زیرا که اعضای ام و جزاء او مطلقا خون قبل از شهادت شد و خواجده از آن منبع حیوة و حشره خوش کنند است
 از حیوة پس هر وقتیکه طول میکشید مانند ام مظلوم در بالای نیزه و توان بوی خوش اواز که و او زو طیب و طهر میبود
 از فر و عنبر اشوب و کافور و عطران میهاست پس چگونگی در جای این اشیا در امیر شود افاضه حیوة و قلب کردن
 نهایت اگر خواهی که بنظر طرز دیگر تغییر نماید بگویم رسی اوضاع که با شرف است نمودن نیزه با طشت و توره و مثل اینها
 صحت حیوة را کس نبود بلکه متصف شدند که افاضه حس و حرکت بند رسنگ و حجاب و باذن خالق حیوة و ممت پس اگر
 تشبه نماند که بر عظم را که جزه متعلق از آن میان مشرق و مغرب را اطلالو میکند و عطا میکند حیوة و زکیرا بر معادن که آنها را زینب
 و طلا میاید فنا و بعد از آن ماه نمایی یا بطول آیم و بودن آن در آتشی شعله و در ماسیکه مشهور و عوام است بخبری آن
 چیزی مثل تشبیه ناقص کامل خواهد بود چنانکه آن در باب تشبیه اصل است پس شهادت با نقل خبر از اول مطلق ام مظلوم روحی در اعضاء
 مثل او ساختن و ناخنهای انگشتان اوست بیهاست بیهاست پس کجا میر شود کسیر از خواص آن ناخنها و او ساخت
 پس فرق میان این و آن مثل فرقیست که در میان خود کسیر و او در معادن است زیرا که از شناختی نسبت با بران اصحاب و آن
 مطلقه از حجره و اولاد محضین او پس کسیر کنان بران کسیکه تالی شهادت شش شیخان اولین استبان از انبیاء و در سیما
 و عترت تا شیره نبویه که پیش روی ام مظلوم بر جبه شهادت فایر گشته من الاصل فاعل و الاثر تب فاله تب زیرا که
 این نزدیگان و اقربان و جسد ایشان در آنها موجود است پس میشود بعضی خواص ابراهان اصحاب و ولایت مطلقه و کسین

این باطن عدیه و بیخ نعل و نعلت زیاده که بسیار وقت باطن خوش بدن از سیم میل شلادین خوش بنی از بسیار
 از که و غیر همین و همچنین بسیار فرق آشکار است میان خواص ابدان جنت و علی که برده هم و مثل ایشان و میان ابدان صاحب که
 در پیش روی امام مظلوم بر وجه شهادت رسیدند نعم قدرشک محقق در همه ایشان راه یافتند و انهدام و اندر سست پس این چه
 بران آن حکم است همچنین است و عیان معلوم شده است آیات نبی اکبر از آن قضیه که متضمنش کردن است به بود قبر هر که در پیش
 امام شهید شده بود پس آنچه در این قضیه است از امور معلوم است استماع و نظر هر طریقی باشد اینقدر مشرک متعجب می شود نسبت به این
 جمعی از اهل علم و صلحاء ابرار و شواهد در نیا کس نیست زیرا که شیخ اجل صدوق ابن ابی عمیر کثیری بلکه جماعات کثیره
 جسدش را در قبر او که در ری است مشاهده نمودند پس محقق او را قریب این زمان تو تازه دیدند که اندر اس و پسید که با در راه نیفت
 و عدد ثقات و معتمدین که بر این نقل کردند از مشاهده کنندگان آن و شنوندگان قضیه مشاهده بطریق نو از زیاد تر بود از حد
 باقی بر متواتر حال می شود بعد از آن قضیه پیش کردن است و عمایه قبر ثقه الاسلام کلینی را در بغداد و مشاهده نمودن آن سلطان
 بن ادرار تو تازه گوید در صورتی که بود که پهلوی خوابیده و نادیده شدن سلطان از آنچه قصد کرده بود و در پیش قریب امیر آن
 جعفر که امتحان نماید آنچه که شیعه میگوید که ابدان ائمه معصومین با آنها اندر اس و پسید که راه نمی یابد بعد از آن سلطان ام
 کرد که مسجری بنکسند کلینی را محیط شد و یک قبیره کیره بر بالای آن بنا کرد و اینم از قضایای است که دوست و دشمن
 آنها را انکار میکنند بلکه آن مسی محیط بقبر و قبیره بر بالای آن نبوده تا حال موجودند بلحاظ روایات و حکایات منقول در مقام دریا
 گشت پس هر گاه کویه که محقق می شود راه نایق اندر اس و انطاس در بنی از ابدان غیر که و علماء صلحاء تعجب نرمانه بعد از بنا
 که این محقق بودن این و فرض نمودن وجود آن قلت و تدریج است میگویم بله بر سیکه این کار محقق و موجود می شود در بعض ابدان
 هم غیر از که و علماء صلحاء و فضلاء اقیانیه زمین که نسبت و ارتباط موجود شد میان صاحب این بدن و صاحب کاتب
 سطلقه اگر آن نسبت و ارتباط در بعض وجوه بوده باشد اگر توضیح بر این امر مثال خواهد بود که این در قضیه عمیده است
 و آن قضیه کتب کبیر جونت از شیعه کلب خیزر که کذاب اصل کفر و زندقه فرعون آنوقت و فرود آن زمان در کفر و حیل
 و اختراع بدعتها و غارت و قتل شدید عبد الهزیز و پیرایش است که جوانی از کلبان بود که او را از معارف چیزها آموخت
 و علی از بعضی دو جهات کرده بود محقق عنایت از تیه و رحمت رحمانیه او را احاطه کرد و مشارفات غیبیه و وارادت
 لگوئی برای او ظاهر کردید و با انبیاء و اوصیاء در درجه محامل و غیر عاقبت فایز کردید مکانیک خدا برای او کشف و پرده
 از حشیش برداشته در پشت قصر را دید که نظیرش نمود و منزله دید از منازل که آرزویش است پس بانی قصر و منزل میل کرد و قصد
 نمود که با تجارت نماید در فریق جان خود برای رسیدن آن نزلت عظمی بنیکه او را بکشند بسبب و عوض کشتن او سگ کهن و گاو
 عبد الهزیز و بله لعنه الله را در آن اثناء که آنجا فرشته و فرشتگان او را احاطه نموده بودند و از زندقه و کفر او و شیطنت را در
 مقالات خود استعمال میکرد پس آن جوان او را بخرامیش زد و او را کشت پس این تعیین کار فرختم و اصل شد و مقدمات در زد
 اصحاب تابوت کردید و سیکه فرشتگان نیالت را دیدند بهر جوان ریخته او را کشتند روح طیبش بان قصر و منزل که در پشت
 دیده بود و او را کرد و سیکه قوم تعیین و کافر خود شانه ادفن کردند در چاه در میدان وسیع اینم بسیار جمع کرده بان
 آتش زدند و آتش حنم کرده جسد آن جوان را بان آتش شعله و در اندام خشد خدا تعالی بان آتش فرود کویه زردا و سلا
 و جشمش در آن آتش خلد و سر روز و شب ماند و در بدن او صلا تا هر که در چه رتبه عالی و در چه عظمی است که مثل محجبه
 بر او سیم علی سلام است پس این قضیه از قضایای سکت است تحقیق شیخ جده مجتبی عمم آنرا نظم کرده و تقریب است
 بان ظاهر است در زمره حاذقین پس هر گاه کویه که در اینجا یک سوال مهم و مطلب عظیم است نزد آنست که از ذکر
 در جواب در آن عرض نمایم و آن است که تو اشاره کردی بر بعضی از آن کتب و حکایات در اینجا بجهت تقویت و تیسر
 آن قضیه که متضمن عدم تفرق اجزاء استم بود با آنچه گفتار کرد در مدت کبیره و تحقیق در اینجا بر آن اشاره کردی و آقا
 حج ساطع و بر این امر نمودی در بعض مواضع این کتاب بر راه نایق اندر اس و انهدام بر ابدان اصحاب ولایت
 و جب و ایشان و همچنین کسبیکه تا ایضا در باب طینت ابدان و طینت ارواح پس میگوید در آنچه از بعضی از
 علماء این عصر ذکر کرده از صاحب کتاب ترمذی نقل کرد که گفتار بعضی سهای امام مظلوم سپردن کردند و در

در او خبری نماند که مشهورت یافت که اگر در مقام نقیضت چیزی بماند باید بگویند که این کجایند و تصور میشود در جوش میگویم که بر آن مظلوم
اعضا و خبرش استلزامی و مستغرق شده بود و آن اجزاء و قطعات مضطرب گشته بود بعد از آنکه شکر این بعد آن بدشهره غیر انسانی
اسبان خود پامال نموده بودند چیزی باقی نمانده بود که محتاج به تشریح باشد بعد از آن این صفت مطلب خود استدلال نموده بقول آن
که فرموده و بجز این بعد عقل نمی آید در حقیقت میگویند که سخن ظاهر است و آنچه ما از خدا کردیم میگویم الله است و چه بماند تعالی از نظر کردن
باشمال انبیا و عقاید که در آن آیهها که مناسبت آنچه این صفت را ذکر کرده از آن حاجی ارغامه آنرا ذکر نموده آنرا علم از غایب
پس صدوران از آن بیان عبارت که از او نقل شده یا از جمله که در کتب معتبره در دفع گفته که اساس اصل اصول محکم در نزد امامیه
خواب نماند یعنی که مقصودش از تصیف آن کتاب استعمال حید و زیر که بوده است بتلبس بودن صفات دیگرین مصائب آل رسول یاد
غش و سمن و حق و باطل بیرون آید بمقصود خود رسیده و مطلب خود فایز کردد از تحریب و اعدای تبه فهدم اساس آن یا از جمله که او
بر بعض روایات اطلاع بهر سینه و بر وجه علم در رایه و تامل اند کرده و در جعفر نموده آنرا بسوی آنچه که منافیه باشد با اصول محکم در نزد
امامیه بلکه ظاهر آنرا افکاره و تفسیر نموده بجز آنکه مصادم اساس مذنب مایه میشود و نیز معارض میشود و چنانکه کثیره از روایات در آن
مثل روایت سفیضه که متضمن قصه جمالی است و غیر آن از روایات بجز آنکه مایه میگرداند از روایات و حکایات را
از کتب عامه مطلقا خواه کتب اخبار و احادیث ایشان باشد خواه کتب سیر و تواریخ ایشان الا آنکه در همه آنها مکتبیم که آن
باصل محکم و قاعده آنرا از اصول مذنب مایه مصادم نموده باشد و اما انقضال صفت عظیم کرده و بزرگوار از اصول
نزدیکت صفت نماند که او را بسوی معارض گشته از کثرت احزان و غموم دانده او بر ام مظلوم در وقت شوشن مطلب و حکوم
چنین باشد زیرا که آنچه او ذکر کرده و احتمال داده بعد از قطع نظر از مصادم است و بصرفی از ضرورتی است مذنب با امور کثیره
و مخصوصی است دارد و آنها عبارت باشد از قصه جمالی چون زیرا که آن قصه بعد از کوچ کردن شکر از کربلا واقع شده و در
آسود نمودن مرغان بسیار و به قدر حضور خود شان از خون ام و تقرب از وجوه عیدیه آن و از قصه نازل شدن ارواح صحابه
کساء از کسانهای بلند و همچنین ارواح انبیاء و جمیع از صبیحان و شهداء برای زیارت جسد ام مظلوم روحی الهی را در هر
از شبها پیش از دفن و از قصه حدیث کلینیه که متضمن تکلم نمودن ام است از حقوق مبارک بقول خود شیعه ما این شهرت صحیح و در حدیث
امیرتق علی در نزد علماء امامیه آنکه سید ساجدین بدن مظلوم خود را دفن کرده و از قصه امر که ایضا در زمام شیعه علیه است
از آنکه جسد جسد است و از قصه اخبار کثیره که متضمن قول خدا تعالی و قول جبرئیل و قول اصحاب است از آنکه سید
مرفون شود که در آن در کربلا که برای او مقدر آماده گشته و از قصه پیش کردن جسد متوکل علیه و تشریف را و دیدن جسد ام مظلوم
و عارض شدن غشیه بر پیش و پشیمان گشتن او و فعل خود و از قصه روایتی که متضمن عبور مردم در زمان طهارت است برنگاه شهید ۴
و روایتی که متضمن است که آنرا از طهارت جسد ام مظلوم روحی الهی را در کربلا و در کربلا و در کربلا و در کربلا و در کربلا
عارض کرد و در کربلا که جسد مظلوم خود را در و از قصه صفات زیارتی که جسد مظلوم را در آن زیارتی که گفته اند ادا میکنند و از قصه شفا
سفر آنکه متضمن گفته باشد و تقریب در نزد جمیع از امیر معصومین علیه السلام از قضا یا شکی که جسد مظلوم را پس آید یا جاز شود و غفلت نمودن
از مثل این است و میشود آنچه از آن قابل صادر شده مگر از جهت که ما برای او است از خودیم از تاظم احزان او در مصال آل رسول ۳
التم عفرن و له و جمیع شیعه اهل بیت العصمه و آلهمه بجز بدستیک معان نظر و تامل فکر و فکر و تدبر و اخذ کردن روایات بروایت
و علم و عدم مبارک و مسارعیت بسوی آنچه که در بادی نظر بخوانند و جلوه کند از آنچه که مراعات آن بر صفتین واجب است
خصوصا در چیزهایی که عقلی بعقاید دارد و آنچه بسیار میگردد و ذکر آن در نزد اهل مذنب از عوام و عوامی و گاه صادر میشود از جمیع
که بیشتر تالیف و تصنیف اند امور غیره که زن فرزند مرده از آنها بخندد و این از جهت عدم مراعات اوست چیزی که آن اشاره
نمودیم و امر از این غریب تر که در زمین که تصدی تالیف و تصنیف از کسان باشد که او را حفظ کامل و قسط و فرود داشته باشد
در بعضی از امور بر تالیف و مثل علم احادیث و علم اصول احادیث و علم اسناد و علم تفسیر و علم اصول فقه و علم حکم شرعی زیرا که
اینها را جامع گشت زیرا که کتب نظایر را دیدن و حساب میکنند که آنها صادر شده از کسانیکه در کتب خانه نماند که از علم
ابا میکنند خصوصا زینکه علم که جامع علوم مذکوره است آفتاب با نور و قری تصور باشد در آنچه در این دو علم عظیم است
که علم اصول فقه و حکم شرعی باشد و چگونه چنین نباشد زیرا که این صفتین که فاقیدن این درجه عظمی و عظیمه کبری از جناب و دخول

میکنند در محبت خاصه و مسانرت مشاغل خطبه کردن و در خیل شدن آنکه در چشم او ضعف بوده باشد و میباید مثل قوت آن
 پس ایشان بعضی مطلق نیستند بلکه آنرا که این باب که مشایخ نیست و آنچه در آن تمسح میشود از فضل و ابرام و تدبیر و زینت و بعضی
 ایشان فاضلند از غیر جمیع نواع سببشکل بودن محل نواع بر امر کثرتش و جاری میشود در آن نواع از وجوه عمدیه مخالفه متعده بلکه بنا
 که داشته شد در آن بعضی احتمالات که در آن تصور میشود و در آن نواع جاری میشود بلکه از نمازها لغتیه میشود زیرا که بنا گذاشته شد
 امر در آن بعضی یکو از احتمالات متصوره در آن و بعضی از ایشان دست خالی و کوتاه بازوست در آنچه بان موقوف تحقیق
 و بطال باطل و آن است که درین باب فکر صاحب نمائند و سبب تحصیل بودن ایشان در علوم شریکانه باشد از آنها و اگر
 در این خصوص بیان واضح بخواند بضرر مثال بلکه بنا جمیع امثال این اشخاص بفضیل دادن سلمان رضی الله عنه است بر اهل فضل
 و علی کبر و کاسم سلام علیه السلام و شاید نظر ایشان در نایب خیر است که در شان سلمان وارد کرده از اخبار که گفته شد در حدیث بود
 او و باب بودن او از ابواب خدا تعالی و اینکه او علم اول و آخرین علم او تین و آخرین و اسم عظم را میداند الهی و غیر ذلک و در غیر
 بر آنکه این از آن است که از غفلت تا از غمزدگی نواع در اول صادر گشته است و صادر گشته از آنکه ایشان اخذ کرده اند
 همه آنچه تمسح و مقصود میشود در معنی فضیله ثانی و ثانی غفلت کرده اند از آنکه لازم آنچه ایشان ذکر کرده اند بفضیل و کلام و ابواب
 از بعد صاحب عصر و الزمان عمل است در جهت نیز بر این اطاب از عمرت تا شمیمه نبویه و سادات شهادت و نیز صادر شده از غفلت
 ایشان از دست افتخار و زیادت که در شان این سادات از شهادت وارد گشته و نیز از غفلت ایشان صادر گشته که این سلسله
 میبود بفضیل سلمان را بجزه اسد حرم و اسد سوزی که بجز طیار نیز و شاید ایشان این طریقتی بعد از اینها مطلب خود را
 میکند بقره آنکه نقل شده و باز رسیده در شان این سادات از شهادت جز که اشعار نماید با حاطه کردن ایشان مرتب توحید
 و بودن ایشان در اعلی درجات مرتب توحید و تحقیق با نقل شده در رسیده در شان سلمان رضی الله عنه جز که اشعار نماید
 با حاطه کردن سلمان مرتب توحید و بر آنکه او صاحب مقام اعلی درجات توحید است میگویم بلاکت با این خیالات و امید
 که شپه است بخیالات اصحاب ناخوب و خیالات اهل تصوف پس کلام عالم حاصل بلکه قائل کامل نزع و پروان میکند اهل
 مرتب توحید را اهل بیت نبوت و عصمت و رحمت و قوت و مروءت و بیعت یعنی از کسی که گوشت و خون
 ایشان از گوشت و خون اصحاب است و از ادخار غیر ایشان بگذارد پس اگر این خصیصه با بیعت اهل طهارت و با این صیقل
 محبت کرده از گروه اهل درایت و نظر و از آنکه نندگان از علوم مشار الیه بوده باشد بخاطر و هر قطعه کامل بلکه خط و خط
 نوده باشد او را جبارت و جبروت نبی شد که بیکلام تکلم نماید آیا کفایت کرد در باب احاطه نمودن علی هر باطن
 توحید قول سید الشهدا روحی الهی هم شد فقیر زبیر اسم است بخلق رسول الله صفا و خلقا و منطوق آیه است معنی قول حدیثی را
 آنکه خلق عظیم بیهاست بیهاست میت نمیشود آنکلی یکم مثل بسهای گفته است که هر وقت از یکجا بوسله میریزند از جانب
 دیگر پاره میشود مگر کسی که دست خالی و کوتاه باز باشد از مرتب عالی در علوم و فنون مغذک افق و پیش از این اتفاق سافلیت
 و امر عجیب و غریب است که دیده میشود اصحابی که مقادیر و فتاوی کلش بفضیل دادن جمیع کثیر را از اصحاب مطهر
 و آنکه معصومین علیه السلام ایضا بر این سادات شهادت از عمرت تا شمیمه نبویه و این مثل جمیع که متصفانه در نزد مردم مقامات
 کشف و عرفان مثل ویس قرنی و مثنی و کیمیل این زیاد و نحو ایشان و امید است که نیز خیال کند بفضیل خود و مثال
 خود نیز بر این سادات اطاب نظر بر آنکه او اثناس متصفانه در عقادش بلکه ایشان اعلی مرتب توحید را معنی آه
 بخدا قسم تحقیق همان و معصران حقوق آل رسول و عمرت سید الشهدا را اذیاع کردند باینکه آن شخص که با سبک است فرزند نطق کرده
 معنی باب مرتب توحید را میداند بعد از آن لازم مثال انگیزات فرزند بفضیل جمع کثیر است از معنی کشف و عرفان
 بر اصحاب امم مظلوم که در پیش روی او بر وجه شهادت رسیدند آیا از اجایر میکند شیعه آل رسول یا بان قوی میدید که نظر از علی
 ایشان پس اگر گوئی که این شخص و مثال او میگوید در قول امیر المؤمنین در وصف اصحاب امم مظلوم و روح ایشان که میباید
 و آنکه معنی اهل حق و زیرا که اینکلام شریف مثل بوز در بالای کوه ساطع و بلند میگردد و نور کثیره و راه یافته میشود از آن بر اصول
 ملکوتیه و هر یک از آنها از غیر میگوید که دلالت بر خلاف مطلب آنحضرت و مثال او میکند میگوید که آن شخص اینکلام شریف حمل میکند بر
 اهل بیتان بفضیل داده میشود نسبت بمقام شهادت و این سلسله است که جایز باشد بفضیل دادن اهل بیتان نسبت بغير

انعام و نوبر در شریعتیست که امتثال این عمل صادر می شود مگر از غیر عالم که بقواعد علم اصول عالم نیست و چنانچه چنین باشد زیرا که حدیثی است که فرموده
عموم میکند علاوه بر این اصل باینکه در این حدیث و استدلالتی که بر آن استوار است و لیکن این در زوایا و دقیقه است
نظیر پس اگر گوید که تقصیر آنچه تو بر آن هستی تقصیل نسبت که در پیش روی امام مظلوم بر وجه شهادت رسیده است بر حواری رسول خدا
و ایشان سلمان و ابوذر و عتبات و بر حواری امیر المؤمنین و ایشان را در حق خراج داد و او پس قرنی و ششم تبار و چهارمین ایله مکر و بر حواری
حسن مجتبه و ایشان باین بیان ایله معنی و در لفظ این است آیا تو با این صراحت قوی میدانی و قائل می شوی یا نه میگویم بله باینکه هر کس از خدا
همانکه در باره حواری سید شده و او را در گذشته و آنها نسبت که در پیش روی او شهید شده بدون استثناء احدی از ایشان
سید است تقصیل ایشان بر شمه کسیکه با فهای بسیار از کرم از بجز است که بان پس نسبت بلکه این مقصود نیست و عبارت
اخری باین عمل میکنیم و قوی میسیم مگر در آنچه لیسیل خارج شده و آن مثل سلمان زیرا که استبعاد نسبت در تقصیل و غیر عزت
باشمیه نوبیه از شمشین در پیش روی امام مظلوم و علت که گفته شود اطلاق تقصیل ایشان بر او از آن جهت است که بر خلاف
تحقیق است بلکه مقتضای آن تقصیل است بر ایشان از چند وجه و تقصیل ایشان بر او از وجه دیگر است پس نظر کن چه
می بینی از فرق میان این و قول کسیکه قائل شده تقصیل سلمان بر جمیع حواریین امام مظلوم است عجب است و علی اکبر و قائم در حدیث
تعلیل کرده باینکه او بر مرتب توحید احاطه کرده تحقیق شناسی آنچه در نسبت پس نام کلام را از حدیث و از متعلمین و مندرجین
باش در حال کلام از امر عاده میگویم برستیکه عقیدت و جمله امر است که روایت مشتمله قضایای کثیره در باب استقامت
و پسر شمش که بر بنی امیه خروج کرده بود از آن روایت است که منافق نیست باصل از اصول امامیه و مصداق نسبت با عقده آن
قواعد ایشان پس حواریان را آنچه در آنهاست با و پس نسبت با و پس نسبت با هر گاه گوئی که نیز کلام از امر عاده میگویم
از وجه دیگر میگویم لیسیل در فضل بودن قاسم ابن حسن مثل عباس و علی اکبر و سایر عزت و شمه نوبیه زیرا که فضیلت عباس
و علی اکبر بر سایر عزت از جهت اوله است بر این و ثابت شده مثل آن اوله در شان قاسم میگویم برستی کسیکه اخذ نماید همه آنچه را
که در مجلس شهادت تمام و آنچه باین مجلس دارد که مقدم نمودیم میدان که قاسم شانه عظمی و مقام بلند و عایت و سب است
که اساره تمام بجهت آنچه دارد گذشته در شان او در بعضی مقامات آیه ایضا بجهت تقصیل او بر سایر عزت و شمه نوبیه مثل تقصیل
عباس و علی اکبر بر ایشان از آن جهت است که از مطاوی بعضی از روایات و فحوی بعضی از فقرات زیارات مستنبط میشود که در این
استنباط در بعضی از آنها از قبیل استنباط دقیقه رقیه است علاوه بر این این آنچه است که بعضی اصول محکم مکتوبه از اقا صابند
چنانکه گفته است بر کسیکه بر شمس حول رقیه مکتوبه قادر است با بجهت جناب قاسم اگر فضل و بشا به فضل جناب عباس
و علی اکبر است الا اینکه ممکن است او را بایشان الحاق کنیم در مقام اثبات فضیلت او بر سایر عزت و شمه ای غیر از
عباس و علی اکبر و قاسم باینکه آیا قائل هستی بحق بودن تقصیل و شوت تفاوت در میان ایشان به ثبوت فضیلت و تقصیل
در میان ایشان یا نه و آن باین می شود که تقصیل در مثل اولاد امیر المؤمنین را بر اولاد عقل و جعفر و یحیی تقصیل دین بعضی اولاد امیر المؤمنین
بر بعضی ایشان و بعضی اولاد عقلی این باین بیان همچنین است کلام در صورتها مقتضای در مقام میگویم برستی که من عرض میکنم
از متعرض شدن پس و چنانچه چنین باشد زیرا که من در مقام کبری رسیده ام نه از روایات و نه از اصول مکتوبه اگر چه استنباط
و شمس آن از قبیل استنباط دقیقه خواهد بود و اما مشک بودن با دلیل بعضی استحضارات محضه و اعتبارات صریحه نسبت
و می شود از ادب حضرت کاین در علوم و فنون پس هر گاه گوئی که چه میگوئی در باره اصحاب ای عده ای عزت و شمه نوبیه آیا
قائل هستی ثبوت فضل و تفاوت در میان ایشان یا نه میگویم برستی که من در مقام تقصیل و خصوصیت ای بر بیان فضل
و محض قول که در این بیان مثل آن است در عجب و علی اکبر و قاسم بایشان بیان که در عزت و شمه است نسبت کسیکه در شمس
شود اصحاب ایشان بیکه باینکه بعضی اخبارنا طاعت است که اصحاب سید الشهدا و قتیبه که این که در گذشته است خواهد
شد که در همه از ایشان شاد و سرور شدند روی ایشان را تلوار و زنگنه مثل ستارگان در شمس بود و در روی
ایشان حالت ایشان تغییر و زکما زرد و تجسس بزدن از خار خراشیدن خوف و خشیت بر کرده و در اول محنت
که گفته شود از جمله کسیکه او را از آن است سید حسین این مظهر است این که در روز عاشورا از او باقی و طایفه
مثل ایشانست در مضایق و شمشین و در این جمیع با همند بر این که در روز عاشورا در این روز

کشتن اخبار کثیره است در شان و فضل و مخصوصه باینکه او از کرمیت که حضرت امیرالمؤمنین علم نایاب و مایه بار ایشان
 تعلیم کرد و وقتیکه او کشته شد اکثر در روی مبارک سینه شهدا طهر کشت و از جمله کواشف که بر این دلالت میکند بودن بدن او
 در موضع مستقل در زبانه باذن و زاری این همه روزه مرات عده او را زیارت میکنند هر گاه کوی که پیش کوی در باره سخن
 یزید ریاحی بنحیه که در جاده از دهات سایر صحاب ناقص میشود یا بر آنها زنا است میگویم که نقصان در جاده از دهات سایر
 اصحاب از آنچراست که چیزی بان دلالت نمیکند از نزد تحقیق و نظر دقیق بلکه مرثیه امام مظلوم و میراثی فتن صلح ابر با و از
 آنچراست که او را شان عظیم و فضل جسم ثابت نماید هر گاه کوی شوالها را باین سوال عام میپاییم و این است آیا حضرت جبار
 میناید بر این تفاضل و تفاوت پس عجب و عجز بر این میگویم مهمات مهمات من کیستم و این علم من نیست چگونه است
 و جبارت میناید نسبت بنیقام و ترا باین سوال چکار است هر گاه کوی که بیان بکاه محتاج ایستد در باب مذکور و این
 و عمو میگویم در این ابواب جسطیاط عمل میکنی اگر ممکن باشد جسطیاط من مقدم کن در این ابواب عجب این
 خایت جبر است و جبارت منت در مقام حقایق در ذکر ترویج امیرالمؤمنین فاطمه زهرا است در مصوم و تحقیق فعلی شد
 روایتی که این مشق است از بعض کتب و زود باشا میگویم بعد از این بهم آن واسم مصنف آن را وی گفت و سبکه صباح
 زود شنیده شد عقیل شتر و کوفندگان بسیار در جگ کرد برای عروس و لمبه درست کردند و آنشب جمعه بود و رسول خدا ام
 کرد که در شوارع و کوچهای مدینه مردم را نه کنند مردم از راه دور جمع شدند و وقتیکه آنشب مبارک شد و کاه
 تعالی اراده کرد که ظاهر را بظاهره ترویج کجبر ثلیل من از جانب خدا تعالی نازل کردید و گفت سلام علیک یا محمد خداوند
 علی بنی سلام میرسد ترا بختی و اگر ام مخصوص فرموده و مرا مامور نموده که فاطمه زهرا را باین سطلاب ترویج کنم رسول خدا فرمود
 من امر فاطمه را بجز بگویند کرده ام چو خوب و آنست پروردگار من و چه خوب خطیب هستی تو خدا تعالی و آن فاطمه و جبریل
 و ملاکه شود او بودند و تحقیق خداوند عالم جبرئیل امر کرد که ندا نماید در آسمان و زمین که هر که در این جامع ملاکه است معبود
 و جامع پادشاه پس ملاکه در بیت معبود جمع شدند و گفتند ای معبود و سینه نیندیم مگر آنچه با تعلیم کرده آنک است العظیم حکیم خدا تعالی
 خدا تعالی بایشان گفت بر سبیکه من میخواهم شمارا شاهد اخذ نمایم باینکه من ترویج ظاهر اباطره و صاد قرا بصاد و مینام پس
 پس از مشرق تهنیز صفت کشیدند و صدای خود را بر تپس و تهلیل و تهلیل برای رب العالمین بلند کردند خداوند
 متعال برضوان جان جهان وحی کرد که بهشت را زینت داده و در زمین و ولد از اصف بندی کرده و قهای شرا را با جا نماید
 و زمان نارستان را زینت دهد و بیت معبود را بفرشتهای بگوید و استبرق زیبا و بطلوان و استبرق زرد فرشتهای و قایل در
 جایز و بزخیرهای جهان و در آن دوران و ولد آن زیبا را اصف کاه دارد و در طهر اف بیت معبود را بر رحمت
 و کرمهای کرامت و مبارکات و تهنیز صفت و ملاکه بر سر سیاه و منار نشینند و خداوند عالم بسرهی ایشان ابر را ز نور
 نشر کرد و چشمها را نورانی خیره میکرد و میان آن مخلوق بود از مشک و کافور و عنبر و امکر دان ابر را که ابرهای ملاکه نور بار
 و ملاکه سرهای خود را شازاهکت میدادند و برای رب العالمین تسبیح و تهلیل و کپس و کفشد و عرض کردند برای نیت حمدای
 خدای حسن و امر کرد درخت طوبی را که شاربعماید و در جواهر زیوت شاکر کرد و خدا تعالی وحی کرد که جبرئیل این که بر ملاکه
 منکر کرامت برود جبرئیل لای منبر رفته تا در بالای آن بر پاستاد و گفت در سبیکه خطیب میخواهد احمد الله آدی خلق آثار و
 و خلق الاشباح و صر علی عرشه ختمه الاشباح محی الاموات و جامع التشات و مخرج التنبات و منزل البرکات الی ان قال
 یا ربی الاله نام و منشی انعام لاشبهه علی الاصوات و لا تخفی علیک اللغات لایاخذ نوم و لانیسان الاله ان قال و نشهد ان لا اله الا الله
 الا الله و حده لای شریک له و نشهد ان محمدا عبده و رسوله و نشهد ان علی بن ابیطالب خلیفه نبیه شاهد بهشدا ی کرده ملاکه
 سقرین و رکعین و چسب اهل آسمانها و زمینها باینکه من ترویج کردم سینه زمان عالمیان و قهر قهر این فاطمه زهرا را بعلی
 ابی طالب سینه و تن و بر این فاطمه است با مرضا و متعال حس دنیا زمین و آسمان و بیابان و دریاها و کوهها و دامن آن
 و خدا وحی نمود بایشان بدستیکه من ترویج کردم و آن خود و صحیح رسول خود علی بن ابیطالب را بسینه زمان عالمیان فاطمه زهرا
 پس ملاکه تسبیح و تهلیل و تهلیل برای رب العالمین پس صدای بلند کردند شاکر کرده درخت طوبی و سدره شمس بر جبرئیل
 و یولدان از آن جواهر و یاقوت که با نهارنگ میکردند و حور و ولدان در جواهر و یاقوتها جمع میکردند و آنها را

بیکدیگر تاز وقت امت به میفرستند و میگویند این از نشانه رزاق فاطمه زهراست بر علی پس در آن وقت نازل شد
 جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقربون در حقیقت که در دست ایشان بود لوانای حمد و علمهای عزت و هشت مرتین و حور
 و ولدان حریف شدند و مرغان در بالای درختهای سرسبز که بچشم مخصوص شده بود بان محمدت را و حیدر که در فاطمه
 زهرا و بادای رحمت وزید و اوراق بهشت تیکه تیکه بر غور در پیوسته و علی و بنو هاشم نشسته و عقد نکاح را جاری کردند و علی
 ابیطالب با بالای که سه مرتبه بترو و جواهر و زبرج مشکین با وقت سبز نشاندند و تیکه از عقد نکاح فارغ شد و سبز خد
 و علی و بنو هاشم نشسته و سبزه را که در طعام ادراک سدهای بزرگ بکشند پس سینه علی مزین خوردند و آشامیدند و سبزه شدند
 و هر کس در نواح مرینه و غیر آن بود خوردند و آن کس که با کویا که چشمه بود و چشمه بقدرت خدا تعالی و برکات رسول خدا و حضرت
 دست مبارک خود را بر روی طعام گذاشته بود در آن شب آنکه ایشان مشغول طعام بودند تا که سینه ز قائل را که انشا کرد و گفت
 صلوات الله علی محمدت رسیدت اعنی این طعم و نعم هم چنین که اعلیٰ امری هم بتو ما ام اللهم نادینا المضلینا هجی صلوات فرست خدا
 بر محمدت که رسیدت قصد میکنم هر طعم و نعم و دین را همچنین علی مرتضی بعد از آن فاطمه زهرا که مادر ائمه است و مادر علی کرمان ابن عباس
 گفت و تیکه رزاق فاطمه زهرا شد پیغمبر در پیش فاطمه زهرا بنیاد و میکائیل از پیش و اوقات هزاران ملائکه در اطراف
 بودند و خدا را تسبیح و تهنیت میکردند و تسبیح طلوع کرد و آنرا تو را بجا میفرستند و این بر دند و فاطمه را در جانب او نشاندند پس بیت
 مبارک خود پیشانی او را مسح کرد و تاج بسرا نهادند و آن تاجی بود از زبرج و مرصع بود و جواهر و گردن بند و از تو سبز کرد
 انداختند که جبرئیل او را از جانب رب العالمین آورده بود با پشت هزار ورق از زبرج که منقش شده و آتش زنده بود و ملک
 خدای عز و جل جبرئیل آن گفت موجود شو پس شد و صدق جبرئیل را امر کرد که طیب دکان و جبرائیل را کند و هر چه در هشت بود از
 بوای خوش و پیکره پس جبرئیل عمل آورد هر چه خدا امر کرده بود و خدا فرستاد طیب با مردوزن و صغیر و کبر و سحر و بنده در و باح
 یکسال در میان خلق بود و تیکه فاطمه بجا علی عرفت و از برای جلوه کردن پس در جلوه اولی بر دند آمد و علی در حقیقت در راه
 بود از بسببهای بهشت آنچه چشم دیده و نه گوش شنیده بود و بعضی چنین انشا کرد و کیفیت منیت صیوات رسول صبره
 فاطمه من اتقوان علی علیها الله ما ورق علی زوفا لبوس الاغصان و علی علی مرتضی علم الهدی که آشنیدی و محمد بن ابراهیم
 یعنی تبیت و کوار با در توای برادر رسول خدا و دامادش از زمان فاطمه که خدا با وصلوات فرستد ما میسر کرد در باغ از حقیقت
 بلندت و علی مرتضی علم الهدی و در بای سخاوت و فارسان ز بروی خاک انداز بلند مرتبه شد بعد از آن خارج شد فاطمه یعنی در جلوه
 دوم در حقیقت که در بر او یکس صفت بزر و مرجان و یکس قلاطک که بر منظم بود و در بای او در فحالی بود از بهشت و عطرهای سرخ پوشیده
 بود و او عطرهای بود که مدینه و نواح آن معطر شده بود و نورش ماه چهار ده بشماره جمل کرده و نورش و چراغ غلغله و بعضی از
 مجتبیان انشا کرده کیفیت سفر کون و الزمان ستارا بقا آتشی و ابرصا اخصا الله بالوصی علی فدوی افضل لقم لقم
 سید ماجد کریم شجاع حاتم قائم فلیس باری فیکله اقصا لمانح طیر و صیبا اصبح اطلام توری شاه دو حرم و نوزاد که دیدن
 و مکان چتر پیغمبر که شخص داد او را خدا تعالی بوی که مستحق بعثت یحیی جمع کرده فضل و تقوی و فقر استید ماجد کریم شجاع است
 صائم و قائم صلوات بر او باد ما میسر که مرغان ناله کنند و روشنی صبح تحت ظلمت شب محض است بعد از آن
 خارج شد در جلوه سیم یعنی در حقیقت که در پیش بس صبر بر بود و تاج گذاشته بود از جانب خدا تعالی تاج میسبت و وقار خدا
 با و پوشانیده و توت و نشاط و کفر محبت انشا کرده کیفیت بنا ما الله بالتان الادی عزت عذ الوری فها
 افضل اهل صلوة اسلام تهدی و تری لذی ماله فی الکاش کل یعنی نه با ایشان کوار اگر دانند سینه از آن که خلق از آن
 جبرئیل انبیا این افضل بر او را دهند و صلوة و سلام بدهی و دهد بیاد برای کسیکه در میان خلق شکل و نظیر او است
 بعد از آن خارج شد فاطمه یعنی در جلوه چهارم در یکسبهای زبرج که بزر دوخته شده بود و در دست او بود دست برین
 از زهره و بروی او و سندی بود از سند زرد و بوی خود را بر او ریخته و منظم نموده بود و نورش بلند شده بر صبح
 و چهرین و کفر از چهرین انشا کرده کیفیت ست آتشی خصما الباری بحدرة آجیر اوستین و الموصوف تشم کولم کن
 حیدر فی الکاش و جدوا و خلق کفرا لذات آصون و تخیم علیها الله صلواته و غاب تخم باقی محکم نظم همه
 انبیا و کفر همه کرد سیدنا را بحدیر که بهترین و صفا و با خلق حسنه موصوفت اگر جبرئیل در میان مردم نماند

در میان خلق بفاطمه که صاحب جلال و عصمت است که مویشل بعد از آنکه صلوات فرستند خدا بایشان مادامیکه طاهر شود ماه و مادامیکه ستاده مادر گذار شب تاریک غائب میشود بعد از آن پروان که فاطمه بر علی در جلوه نهم در کس غنید که از آن بوی مشک از فرسای بود از حلقه های بهشت که جبرئیل آنرا از زردت جلیل بفاطمه علیها سلام آورده بود و نیز دوست انشا کرده میگفت اتم الاثم والعدوان و من قرصاتها اتدین ریب و وسوسه صلی علیها مع الکرار لقاها ما صلح شاد با جوادین الاثم یعنی این تقدیر عفت مادر آنکه گویت که خدا او را از شک و وسوس محفوظ نموده و صلوات میفرستد بر آن مخدومه و بشوهرش که از غفلتشان دائما بعد از آن پروان آمد در جلوه ششم بر علی در پراهن رخ در سجده که در او بود تاج مرتضی از ذنب راق و در پایی او فل شبک بود و نیزه سفید و مرتضی بود که پیراهن در سجده علی بالایی نشسته بود که از عجاج درست شده بود و بقری و سندس فرش گشته همه اینها را خداوند جلیل در شب زفاف فاطمه علیها سلام فرستاده بود از جهت عظیم و بکریم ایشان و نیزه انشا کرده میگفت یا حبه از وجهه فی العین الی خیر الکریمین رب تبارک و تعالی عز و جلاله محو شده عن عیوب انکس کلمه عقیقه لایه اینها شناسنا العذر حواء آتیه طابت مدائنها ما مثلها خلقت فی جملة بشر یعنی چه خوب زوجه است در عالمیان که بیرون و بیرون و بیرون و بیرون که پر آقایان مشهور و معروف است آنرا زوجه از عیوب مردم محفوظ گامه و بیا و پاک است عیب با و زرد یک فیض و سیاه چشم و استیست و دیدهای او پاکیزه است مثل آن در تمام بشر خلق نشده بعد از آن پروان آمد یعنی در جلوه هفتم در سجده که ترمین شده بود و کسب آنچه در بهشت و در زوجه عین بود از زینت و حلقه و از آن بلند شده بود نور شعله و نورش خانه و آنچه در آن بود روشن کرده بود و کسب محبت انشا کرده میگفت صبح الکلون یکسند که نور بوصول البتول صنو بشیر و العنا قد مضی و جاء آتمانی ناله بوم فرقه و جور کون و مکان خوش نظر شد در دروشتا دی بر سید فاطمه بتول برادر بزرگتر و در سجده رفت و تنیست و مبارکبادی آمد ای قم بخت فایده برای او این نور فرج و شاد است و شیکه فارغ شده از جلوه های او و دخل شد بفرموده از آنکه از زنان اذن خواست در در گذشتن و نور از چین بفرموده حیدر که از اساطیر گردید و او بود غفاری انشا کرده میگفت صلی الا له تنسی محم خیر البرترین بن عدنان و طه خلیفه نبوده و هو الادی قهر الا شمام و الا و اذان من خصه ربی بفاطمه ایمنه ایمنه بقیه خیره آتوان صلی علیه الله ما ساری او ناحت الیه ربه الاضغان یعنی صلوات فرستند خدا بر بزرگترین و بزرگترین خلق از بنی عدنان و بر خلیفه بعد از آن و آن خلیفه گویت که تبار خورد که دو آن گویت که خدا او را مخصوص کرده و سید بفاطمه تقیه قصد میکنیم عقیقه را که بهترین نیت صلوات فرستند با خدا مادامیکه سیر کنند سیر کنند هر خان در بالای درخان نوحه میکنند بعد از آن وقتیکه فاطمه در زردت نشست آنحضرت دست مبارک خود را بر پیشانی فاطمه کشید و گفت بسم الله و بالله و علقه رسول الله بعد از آن چنان دست او دست علقه گرفت و خواست که کف او را بردست و کف علی گذارد فاطمه که بیت بفرموده فرمود سب که چیت ای فاطمه قسم بخدا که مرا بحق بفرموده که در دهه من ترا از جانب خود بر تو بیخ که دم بلکه خدا تعالی را با تو بیخ کرد و او را برای تو ختم مار نموده و خدا تعالی خود متولی تو بیخ تو کرد دیده است و او را خوب و نیت و جبرئیل عذر جاری کرده و وسوسه دلاکه است خوب شاهانه بعد از آن گفت ای فاطمه ترا بر تو بیخ که دم بهترین اهل خود و بهترین کسانیت در دنیا و آخرت پس آنچه در نفس فاطمه بود با کن شد بعد از آن بفاطمه گفت ای محترم شوهر تو بهترین ام و واجب اطاعه است در دنیا و آخرت سیدت اگر او نبود خدا خلق تنیکه در زمین و آسمان را چه مرادند در بار ایس کن شد آنچه در نفس او بود بعد از آن بفرموده کف فاطمه را کف علی گذاشت و کف بر اوید خدا در خصوص شما مبارک و میان شما جمع کند و امر شمارا اصلاح نماید و ذریه مرا از شما قرار دهد تا روز قیامت پس مشرق و بعد از آن بشما بیام بعد از آن بفرموده از امر کرده که پروان روند پس ایمنه ایشان خارج شده که اسماء و خمر عیس گفت گویتی گفت اسماء و خمر عیس فرمود تو چه خارج میشوی گفت من مخالفت را قصد کرده ام و لیکن بجز بجهت عیدی داده ام در خصوص پس بفرموده گویت وقتیکه ذکر خدیجه را شنید بعد از آن اسماء و خمر عیس دعا کرد و گفت طشت را پر از آب کن بن پاور اسماء طشت ما پر از آب کرده خدمت آنحضرت آورد آنحضرت دست خود را در آن گذاشت و گفت خدیجه یا بزرگترین ایسان از من از ایشان استم خدا با چنان کند

از من حبس را برده و تکرار ده از ایشان بر حبس را زایل کرده و تکرار آن بعد از آن ظاهر را امر کرده که از آن آب بنوشد و صحنه فاطمه را
 کند و وضو کند بعد از آن پشت دیگر خوست کرد بان آنچه بطرف اول کرده بود و علیه الامر کرده که بکند آنچه فاطمه کرده بود و بعد در بار ایشان
 بست و بزل خود رفت در سجده که خدا را برای نفع ایشان بخواند تا در حجره خود متواری شد و احدی را در دهانها با ایشان شریک نکرد
 بعد از آن خدمتگاه سدره مشی و درخت طوبی را امر کرده که صلح و درود جوهر و یا تو را حاصل بوده آنها را بر جوهرین تار کشید پس ایشان
 آنها را تا در وقت است بیکدیگر میفرمود و میگوید که این از شرفا طمه و علی علیه السلام است و قشنگه سینه از نزد ایشان
 رفت و در نزد ایشان احدی نمائند فاطمه که است علی فرمود ای دختر عم هر که میگوید آید از منی بشوهری من گفت نعم شوهر من
 تو ای پسر عم و میکن در این شب بقلب من خور کرد و روزی که بقره دخل میجویم زیرا که تو مالک امر من شدی پس ای پسر از تو
 بچو از من که برای من اذن دهم تا نماز بگذارم حضرت اذن داد فاطمه برخواست که در طرف خمید نماز که زرد و اسیر المومنین
 در طرف دیگر خمید نماز میکرد در همه شب و در روز و نه گرفت تا وقت روز پنجم که چون روز ششم شد جبرئیل بیست غیر نازل
 شد و گفت خدمتگاه بوسلام برین و میفرماید که علی و فاطمه روز ما روزه بگیرند و شب نماز بگیرند از هر شب یک مکان ایشان
 مکان عبادت نیت و یک ساعت اجتماع ایشان محبوبتر است در نزد خدا تا ای از هزار سال عبادت و هزار سال روزه
 ایشان و میگوید برو بسوی ایشان و میان ایشان جمع کن بعد غیر بسوی ایشان رفت و آنشب برود و بفاطمه فرمود
 نزد من پانزده گرام بنام بعد از آن سبب بود یا علی تو هم نزد او باش پس علی با فاطمه نزدیک شد غیر ایشان را بر داد و هم کرد تا خدا
 میان ایشان جمع کرد و بایشان گفت قرار داده خدا از شما مثل مرا و در هر اتار و وقت است بعد از آن ایشان را
 که است بمنزل خود نشینا آورد و خدمتگاه میان ایشان جمع کرد مقام چهارم در ذکر حدیث دیگر است و آن
 حدیث ترویج حدیثی در قرآنی است بنظر صاحب حدیث گفت حدیثی بر سوزد عرض کرد که ای سید من زبانی که شتران
 و اموال اگر فتنه خواهد کرد حضرت فرمود برای چه این سوال میکنی عرض کرد تا علاوه کنم تو آنچه بان قادرستم گفت ای
 حدیثی که بان کنم من بطایب اشاره کرد که برای من دو نفر شتر بگذار که با آنها غنایم و بقره و ذبصال خود را
 غنایم ذکر کرده که برای من زنی خوشکاری نماید از فریش که قناعت نماید از من بگریز و مرا تکلیف نماید بجزیکه بان طافتن
 و قدرت نداردم حدیثی که در آن کلام آنحضرت است که در گفت ای سید من آید از منی که من برای زنی را که
 بقلب من خور میکند و او را برای تو پسندیدم خوشکاری کنم گفت نعم گفت برای تو نیز پسندیدم اگر ده ام که پسندیدم
 و او از جهت تن از تو بزرگتر و از جهت مال زیاد تر است و خوبترین زبان از جهت حال و کثرت ترین زنانت از جهت دست
 طاهره و مطهره و محسوسه در کثیر و قلیل با تو یاری میکند و از قلیل قناعت نماید و بقره از تو کبیر را بخری و اگر چه با مال
 کثیر بزیل نمایند هر میان تو خود مطاعه و در عشار خود بزرگ و بتو در حسب نزدیک است در خصوص او پادشاهان
 عرب بترجیح بپزند مگر اینکه من عیب و راتو وصف میکنم چنانکه خیر و خوبی او را وصف کردم حضرت پرسیدش
 گفت قبل از تو دو شوهر کرده و ستا از تو بزرگتر است فرمود آنحضرت صحت گفت و نیز توضیح است آنحضرت از جهات
 سر خود را نیز بر خست تا چنین مبارکش عرق کرد و جواب نداد حدیثی که بفرموده او باره بخدمت او عرض کرد و گفت ای
 سید من چرا جواب نمیدهم بخدمت تو حجب من و من در سج امر با تو بگوئی گفت میکنم و میگفت بایسدان حضرت بودی
 الا انک انت قلت باصاع منی بنگار استفت غزلان انتقی سائلان لک شربت منم فکاک وان تری زکیا بودی کجی
 سائل من عنی و کون لک بک فعم سر و او استحوطی فانان عیبه شستی ان تراک مانع من عضو و افضل الا و قدرت فیه بک
 او عدت با کول بعد بجا بستیدی کان بک فکلم با شست دما بر ضه فقلب لا یضیه الا یضیک یعنی ای سید که گزینگی
 بدشت را که بخوان و پندار کن بچای که از من ضایع شد در آنجا و استغنا کن از غزلان لقی در حدیثی که سوال کننده باشد
 که آیا برای سیر محبت شما خلاصه است و اگر کرب زار در دشت حجه بنی سوال کن از ایشان از حال من و اگر کسیکه بر آ
 هست در آنجا بکسیر که دزد و دیده هر اسیرا بر دزد پس لان چشم بخوابد که تا بر بند نیت در من عضوی و مفصلی مگر اینکه در
 آن محبت تو مرکب شده مرا جوش خود و صده دادی بعد از چنانکه دن ای سید من این در مقابل آن میشود پس حکم کن
 باینچو خواه قلب مرا را خنک کند مگر رضای تو را وی گوید بعد از آن در کلام آنحضرت همراه کرد حضرت فرمود ای دختر

تورن صاحب مال است و من بر فقیر و فقیل المال من زینرا چو اهرم که ماش مثل مال من و حاش مثل حال من باشد من مالک است
 مگر چیزی را که تو خود و بذل میکنی و مثل تو در مثل من رغبت نیکند و بر فقیر را که ترسید میشود برای حوصله نیت مگر مردی
 مثل تو ماش مثل مال تو و حاش مثل حال تو و دستیکه خدی که کلام آنحضرت را بشنید گفت ای سید من اگر مال تو فقیل است مال
 بسیار است کسیکه جان خود را بتوبه ناید چگونه مال خود را بتوبه نل میکند پس من آنچه بان کنم در پیش روی نیت از تو چیزی را
 مضایقه و قبض میکنم همه تو خصم دارد و قسم کنی که بطن من در تو نبوده که مرا از قرب خود دور کنی و مرا از جوار رحمت خود طرد
 و منع ناید بعد از آن که اشک چشم خود جاری نموده میگفت و آنکه بابت نسیم آسمان الاله که گرت سبب الواصل و الاصل
 سحر کم باری الا تو همت لطیف خیال اجابنا حضرت فرمود منم خدا او اصل منی خیال جوهر لیبی خصی بنجنا منکم و کن من جوهر
 الیقین رقد وجود و او از جوهر عطا لایحه حکم علی کل حال فی قسم بخدا نوزید باو بشمال مگر سبب شهای و صابر اسپاد
 آوردم و روشنی نیکند از جای که ما روشی زنده مگر سبب که تو کم کردم که خطرات خیال است ای دوستان جدایه خطور
 نکر و قلب من از شما در صبح وصال جوهر شما را بنجنا مخصوص کرده اند از شما و کیت که از جوهر شما خواهر جمع شد رفت
 و رحم و مهر با کنی شما لایه است از شما در جمع حال راوی گوید بعد از آن خدی که گفت قسم بخدا که از ابصار استور است
 و عینه اسرار امید اند که قسم برای تو قولی را مگر سبب که در آن تور هب قسم و در آنچه تو قسم بحق قسم برای تو باطل مقوم خیز
 و بدو از زمین نزد عجمای خود و بایشان گوید که مرا از پر دم برای تو خوشگاری کنند هر وقتیکه پر دم مال خواهد من
 میدهم و این اموال و ذخایر و بسدگان و کیزان من در پیش روی است از آنها افزون هر چه خواهد که من تو را عیب و در تو
 طمع دارم و غیر از آن چو اهرم پس شاد باش و حسن کن کن در باره کسیکه بتوبه و جان ناید و قاصدان و آرزو کنندگان
 خود را ناسید مگر دان راوی گوید پیغمبر سرود آمد درستی که فرخاک و مسرور بود پیشش بر طالب دید که همه عجمایش
 اجتماع نموده اند پس ابوطالب بآنحضرت نظر کرد و گفت مبارکب دی میگویم تو در مقابل آنچه خدی که بتوعطا کرد و من میکنم
 که بسیار عطا بتو کرده حضرت گفت ای عجم مرا بتو حاجت است پرسید آنصیت فرمود خیر با عجمایم خدی که برای من
 خوشگاری کن از پیش خود پس باهدی از ایشان با وجود اب و عجم از ابوطالب گفت ای پسر برادرم تو میدان
 که من بسوی تو بایل و باهر تو منقادم و لای خدی که زن مزاج کننده است خود در مزاج او کول مگردان زیرا که او از عیب
 و عار برترسد و قبل از توبه و شوهر رفتگی عقیق این عاید و دیگری عمر بگذری و خدا او را آن یک سپرداد و او را ملوک عرب
 و شمشاد قریش و ریشیان بنی عبد المطلب و سادات ملوک بنی هاشم و ملوک مین و بزرگان طایفه خوشگاری کرد
 و مال بسیار بذل کردند باهدی از ایشان بایل و رغبت نشد و دید که او از ایشان بزرگتر است و توانی پسر برادرم فقیر
 و مال و تجارت نداری و خدی که زن مزاج کننده است و خود در سبب مزاج او ضایع کن و قریش ابتدا اینکلام را شنیدند
 ابولهب گفت ای پسر برادرم ما در افواه عرب اسباب خنده مگردان تو بحدی که صلاحیت ماری که آنرا شریع کنی
 راوی گفت حمزه او را منع کرد و گفت بخدا قسم تو در میان مردان خیس هستی و امید نیت ای حرفها گفته شود در خصوص پسر
 ما بخدا قسم که او بزرگتر است از ایشان از جهت جمال و زیاد تر است از ایشان از جهت کمال و چه خدی که با تو کبر نیاید چه مال خود
 یا به بسیاری رحال خود قسم یا میکنم بخدا ای که اگر خدی که از او مال خواهد هر آینه با سبب خود سوار شده نزد ملوک
 و پادشاهان دخل میویم و بی با نهادن میگردم و جسع میآوردم برای هر مایل که خدی که از او طلب نیاید پیغمبر بودی
 گروه اعلم بسیار حرف زدند و چیزی که در آن فایده نیت خیزند و خدی که بر از پیش خود پسر برای من خوشگاری کنید
 و شمار از علم نیت مثل آنچه در ز دست پس صقیه ستم پیغمبر برخواست و گفت ای برادران من میدانم که محرم صادق
 آنچه و وضع القیوت و خدی که زن مزاج کننده و من پان میکنم برای شما باطن حدیث را از ظاهر آن بعد از آن صفیه
 فخر ترین کتبهای خود همیشه در همانا عت بمنزل خدی که رفت بعضی که از آن خدی که در راه باو طاقات کرده پیش
 از صفیه داخل خانه شد و بحدی که رضی الله عنهما خبر داد از آمدن خدی که بیخونت که خواهد بجانه تختانی میآید کتبههای با سبب
 زین اتفاقا و گفت استکار نباشد کسیکه ترا دشمن دارد و هر صقیه از ایشانند و گفت دلیل خوب شد صفیه در رازد
 خدی که برخواست در رازد باو طاقات کرد و هر صفتی و اکرام و سخت و انعام نمودن گفت ای خدی که من برای طعام

و شراب نزد تنبیه مام و لیکن با سینه عقل که در آن دم بنظر آن صحیح است باز حدیثی است که در آنجا میفرماید که
 و اگر خواستید که در سینه من محمد را برای خود استخوانی کردم پس او را مکتب کنید اگر بنا حدیثی عقل کند زیرا که من هر چند
 او از حدیثی که در بار وی آب کسره مصور و توحید است و البته است او را از من و مرا لایق است از او پس حدیثی است که فرمود
 بخدا قسم ای حدیثی که در سینه من محمد را برای خود استخوانی کردم پس او را مکتب کنید اگر بنا حدیثی عقل کند زیرا که من هر چند
 او زنده و بنشیند ترا از نظر او و مثل نوزاد از نایبم بعد صغیر است که در حدیثی است که در آنجا میفرماید که در سینه من محمد را
 من عیب و آن نامت ذواته در حقیقتی تعزیری عن اللادب تبت یا الایمانیه و صاده فلیس فی سواه قط من ارب
 راوی گفت بعد از آن صغیر برخواست و عرض نمود که از نزد حدیثی بیرون رود حدیثی که گفت زمان تیل باش بعد از آن حدیثی که یوسف
 پر بهای صغیره داد و او را سینه خود چسبید و از میان دو چشمش بود داد و گفت ای صغیره ترا قسم میدهم که ای کعبه سعادت
 داری در آنچه میخوانم بعد صغیره از نزد حدیثی بیرون آمد که بمنزل خود برود اولاد عبد المطلب باو گفتند ای پدر ترا که ما را در آنچه
 گفت بخدا قسم بدستیکه حدیثی که در بار محمد است که در حدیثی است که در آنجا میفرماید که در سینه من محمد را برای خود
 است که ایشان شاد شدند مگر ابولیب زیرا که حدیثی و عظیم و سخن او زیاد شد بسبب شقاوت سابقه او را وی گوید
 پس حدیثی بیان صغیره کرد که مراد حاصل شده چه نوشته اند پس همه اولاد عبد المطلب بزحمت منزل حدیثی که فرمود
 کرده و ابوطالب نزد خیمه که در سینه او را چسبید و همیشه شاد و حایل کرده با سبب سوار نمود و عمویش ابراهیم
 او را گرفته در سینه منزل خود فرستاد که در آنجا بود که این اتفاق افتاد که در حدیثی است که در آنجا میفرماید که در سینه من محمد را
 بیرون رفتن می شمار افتد کرده بودم در خصوص حاجتی که بمن عارض شده جوئس گفت آن چیست بیان این اتفاق گفت در جواب
 دیدم که ستاره در منزل مطالب ظاهر شد و بلند گشت در آن آسمان و مثل ستاره در چشمه که دید بعد از آن فرود
 آمد از میان دیوار مکتب که در نظر فایم که بگری رود و کجا رانده دارد نگاه دیدم در خانه حدیثی که در آنجا میفرماید که در سینه من محمد را
 تا ویش را بیان نماید ابوطالب گفت خبر دار بشو که با خود استخوانی حدیثی بیرون آمد بعد از آن فرستند تا جاده خولید رسیدند
 و کثیران پیش از ایشان بوی خولید زده و او را از آمدن ایشان خبر دار نمودند و متبکیه ایشان داخل شدند از برای احوال ایشان با
 خوشت و گفت مر جبار پسران اعمام من عزیزترین خلق در زمین مرجانها و سهلا بعد از آن مر ایت و منزلت ایشان از پسند
 نمود ابوطالب باو گفت ای خولید ما از برای طعام و شراب بناییم و تو میدانی که ما را با تو قرابت و خویشیست و برای
 نبی عزم میداد و احوال شرف و عزت ما شرف و عزت نیت ما و شما در حال برابریم و امید داریم که با ما لفت نماند
 در دیکه نایب خود رسید و ولای زیرا که او را در آن کینه و او را عیب میرسد خود یک گفت خطاب کردند که در حدیثی است
 ابوطالب گفت اما خطاب پر برادر ما و اما مخطوبه در حق تو حدیثی است و متبکیه خولید با کلام از ابوطالب شنید که گفت
 بدستیکه در شما کفایت است و شما از ما هستید و عزیزترین فقید با و لیکن عذر میآورم برای شما که حدیثی که در آنجا
 و عقلش عقل من شرف و پیش از آن من لا ترکت و ثانی من رافعه نشدم که طوک و استه اف و بزرگان قریش او را خواستگاری
 کنند حال او را نیز در حدیثی که در آنجا میفرماید که در سینه من محمد را برای خود استخوانی کردم پس او را مکتب کنید
 العقل و بیابادی که چهل بانه است که شدت غلب و عظمت ذلیل گشته آیا پسر برادر ما را نقیب میکنی آیا نه است که حدیثی که
 با موال و صاهنای محتاج شده همه را در پیش روی او مقدم داریم و حاضر میمانیم و لیکن بیان کنیم برای تو عیب حرف خود را کلام
 خود را قطع کن بعد از آن در آن نشان برخواست و برادرش نیز برخواست و فرستند و این خبر بخدیجه رسید از آنکه او را
 برای استماع کلام خولید فرستاده بود گفت ای سعاده چه شنیدی گفت ای خولید من خبری که قلوبم میگرداند و شخص سالم
 کرده دارم میگویم بدانکه پارت اولاد عبد المطلب را نامید باز که در حدیثی است که در آنجا میفرماید که در سینه من محمد را
 و برعت تمام بر عزم تو فرود من اگر کفر خارج شد و بعد معاوت کرد و دستیکه در قرآن و فلن همراه او بود حدیثی که در آنجا میفرماید که
 و منزلت او را بلند کرد و گفت مر جبار تو با عمو اطمینان غیب باشد از من جبال تو و چون بلبل که ترا زخم بعد از آن
 خود را ز من خست دستیکه رو و او را برادرش را پیش کرده بود و در حدیثی است که در آنجا میفرماید که در سینه من محمد را
 مسائل و شانک سؤل صیحت گفت در حدیثی است که در آنجا میفرماید که در سینه من محمد را برای خود استخوانی کردم پس او را مکتب کنید

تزییح داری گفت نعم جواب ادای دختر من ترا ملوک شام و بزرگان خویش خو استکاری کرده بحدی از ایشان را خسته کردی گفت
 نیز خواهم گیر که مرا از مکه بیرون برد گفت احدی ترا خواستکاری کرد مگر اینکه او از سگان که بود ای دختر من چقدر خواستکاری کرد ترا
 شبیه دیدیم و این ای معیط و ابو جمل این شام و صفت این ای سیاب احدی از ایشان را بشوهری قبول نکردی گفت ای عم
 نیز خواهم گیر که در او عیب باشد بعد از آن گفت ای عم و صف کن بر من عیوب ایشانرا گفت ای حید که آه شبیه در او سوء خلق است
 و عقیده مرد پرست و ابو جمل کجیل مستبکر و بد نفس است و آن صفت مردیت مطلق یعنی زمانه بسیار مطلق میدید حید که
 گفت خدا لعنت کند بکسانی که تو آنها را ذکر کردی ایام غیر از اینها کنی خواستکاری کرده گفت نعم هم این عهد نزد خواستکاری
 کرد گفت عیب او را برای من بیان کن و متبیکه کلام حید بچهره اشید سر خود را بریز آید و گفت عیب او را تو وصف میکنی گفت صلا
 هیل و فرغ او طویل و پیش بر سر کشیده و خفتش هیل و خفتش عمیم و وجودش چم است و خدایم ای حید که او را دوست میدارم و در پناه
 کفتم دروغ نیست گفت ای عم عیب او را برای من بیان کن چنانکه خفتش را و وصف کردی گفت ای حید که روی او آفت
 و پیشانی او از هر دو چشمش سیاه و پیشترین تر اریل و شکر است و پوشش از مشک و عطر خوش تر است و بهینکه من میگویم که یک ماه
 چهارده شب است بلکه او فرزند زرت گفت ای عم عیب او را بیان کن چنانکه فضل او را بیان کردی گفت ای حید که چشمش سیاه شده
 از حسن و خوب بلند و خوب ترین عالم است از جمله سیرت و طریقه و صواب ترین ایشان است از جمله سیرت و طبیعت
 نه بسیار بلند است و بسیار کوتاه زمینیکه من میگویم که یک ماه آب سرازیر میاید سوی او مثل آریک است و رویش از خشنه تر
 است از مرد و از پیرنخ و بوی او از مشک از خوشبو تر و گلکش اریل و شکرترین است ترا شاید میگویم ای حید که من او را دوست
 میدارم و از تو توبه آن نیکم گفت ای عم هر متبیکه میگویم عیب او را بر من بیان کن مدح او را کنی گفت ای دختر من ایمن است
 او را مدح میکنم بعد از آن است که در کفیت لحدت کل نقیاش و اللها بان حیب الله امر هم قلباً و اصدق الال لارض قولاً و هو
 و فضل الال لارض لکرم قریباً یعنی هر آنچه جمیع قبایل و اشرف و بزرگان دانند که حیب خدا پسینه ترین ایشان است از جمله
 قلب و سرتکوترین مال زمین است از جمله قول و وعده و فضل تمام مال زمین است از جمله قرب و نزدیکی ای حید که چشمش سیاه
 بود اگر چشمش سیاه کردی گرم حلیم را اختیار کرده و متبیکه حید کلام او را بشنود گفت ای عم او را تعقیب میکنند و میگویند
 که فیه است گفت ای حید از او را تعقیب میکنند فرمود ای عم آیا قولش شاعر نشنیده که گفته است اذ است ریش الرجال
 من اودی فی المال الا مثل قلم الاظفار یعنی هر یک که مردمان از اذیت و بدی سالم شدن پس نیت مال که مثل حیدن باخنها
 ای عم اگر قیاس المال است مال من بسیار است و من او را دوست میدارم و از تو پنهان نمیکنم گفت ای دختر من در آن وقت
 بخدا قسم سید و دستکاری باشی بر منم گرم و رسول عظیم بعد از آن گفت بد متبیکه او پنهان است است گفت ای عم
 بخدا من او را دوست میدارم و امر کرده که مرا از مردم خواستکاری نماید پدرم او را از من دور میکرد اند و تو گفت من
 چه سدی تا با او زیور کنم گفت ای حید چیزی است که بر تو نماند این اموال و ذخایر من در پیش روی من است و لیکن من
 و تو خان منم که نشانه گفت ای حید که بعد از آن گفت ای حید که من لغرام بغض العذریکینه انهم سکت بعلته و موسکنم و صاحب البیت اداری با کذا
 فیه زمینیکه احق صاحب خود را محقق نموده پس اندک جفا باو کفایت است تا در دل من میکنی که فیه و طهر من منزل شحات
 و صاحب منزل است آنچه در او است بعد از آن گفت ای حید که چیزی از حطام دنیا میخواهم میخواهم که ضحاکت لای شحات
 محمد را در رویت گفت ای عم من از آنچه تو میگوئی چیزی نیدانم گفت ای حید که بر آن که احتفاد ما بحکات و کتاب و مقیسه
 و عذابت و از آن هول و ترسکات نمی باید که کسیکه بنوت محمد تصدیق نماید پس وای برای کسی که از بهشت دور و پشیمان
 دخل شود را وی گوید و تره از نزد حید که سرون بند برادرش خویلد در متبیکه شراب در سر او بازی کرده بود پس حرکت نمود
 و او را در جانب خود نشاند و حید که عیضا او ظاهر شده بود خویلد باو گفت ای برادر ای شهاب بنی مخزومی و در وقت گفت
 چگونه بنوشم خویلد گفت چگونه بنوشد کسیکه برادرش را بکشند خویلد گفت که هر میکشد گفت بد متبیکه بر او میکشند
 بچوب گفت من شنیدم که اولاد عبد المطلب دلهای ایشان بر تو جوش میکنند مثل جوش کردن یک در شش خصوصاً
 بهجوم آورنده و قضای قوم حمزه ابن عبد المطلب زیرا که او تمام یاد کرده بر تو هجوم آورد در خانه تو و آثار ترا از آن گفت ای
 برادر من چه گناه کرده ام بر بنی هاشم تا این چنین میکنند و تو گفت من شنیدم که پدر برادر ایشان محمد را تعقیب میکنی اگر از آن

سوره

و متبیکه کلام او را
گفت خسته کردی
روی کوبید

برای قتل تو واجب گشته پس صدق خوب و قائل آن بجایت نایده است و گفت بخندم که در روی زمین قدم نهادی
 که از او فتنه باشد بیدار شود و ظاهر شده برای او در ضمن سن او از کرامات و آنچه ظاهر شده برای او در کربلا و اوج غزوات
 بخندتم عیب نمیکند او را اگر نشستم و دور و حیدر غایب او را هرگز ندیده شده از درگاه خدا خریدار بودم گفت بخندم ای برادر من
 او را خوب نکرده ام و عیب با او نگذاشتم و بدستیکه قدر از من خودتر است و خواست که خدیجه را بر تو بیخ فایده زد و گفت اگر از طلب کند
 پس انکار شود و راو خرید گفت بخندم از این است تکلف و کناره جوی غمگینم که سینه از دو وجه بر تنم یکجای است که عرب بر آب
 گشند و بر تلت عقل سوب گشند زیرا که من بزرگاب عرب که در آن دم دادم از تو بودم مرد فقیری دویم که خدیجه است با
 بشوهر چسبید و باور زنی شود و تو گفت اما عرب به آنها آرد و میکنند که محمد با ایشان قرابت فایده و آه خدیجه او را
 دیده در آن زمان است و آه تو عداوت بنی هاشم را بخود جلب نموده زیرا که ایشان تا زنگ نخواهند کرد و یک یک روز بهیمن روز را
 و بعد از آن هر که از ایشان توقیلات نماید برایشان لایق است خصوصاً بنده و تو قضای خودم حمزه پس خندتم که اگر از من قول طلب
 این چیزها بزرگ ایشان و این میشود و خواست میکنی که دست عداوت را از تو بر داند و خدیجه را بفرستد و بگوید بخندم هر صاحبیت
 مگر بخواهد خدیجه صلابت ندارد مگر با او پس گفت ای برادر من میگویم که بسوی ایشان بروم پس بگشاید ششون من بشود زیرا که ایشان
 بر من غضبناک اند و گفت من برای تو ضمانت میکنم که تا از دست بنی هاشم بگریزم بن نزد ایشان برویم با هم مگر فرستند با خانه بنی
 غده طلب رسیده و در دستیا دنه خرید بود و گفت بشنو بگو میگویند ای برادر من او را لاد عبد المطلب جمع شده
 و حضرت پسر در میان ایشان بود حمزه نگاه کرد و گفت ای پسر من چه فکر میکنی بخندتم که مرا امر غایب در این وقت خرید را
 میآوردم و خریدم در می شنید خرید بود و تو گفت ای برادر من بشنو و آن تصدیق بود کلام و در قرآن که برادرش
 خرید گفتم بود پس خریدم گرفت بر دیدم و تو گفت حال تابش کن که ایشان چه کنیم و آنچه میان من و ایشان واقع شود زیرا که این
 تو هم شیرین زبان و صدا دلچه اند بعد از آن و در در را ز پیغمبر فرمود این خرید است اشاء پس حمزه بر آمد دیدم و تو خرید
 دم در دستیا دنه خریدند که در صبح تو شام خوش باد و محفوظ باشید از زول دشمنان ای اولاد منم و صفا و اوفس حجرا
 ابو طالب اورا ند که تو ای خرید محفوظ کنی از آنچه میرسد و خدیجه نهانند و دشمنان تو شامت نمیکند راوی گوید پس حمزه بزوات
 و گفت اهل سهل و مرجشید برای یکبار با بھرت و دوری اطلب است و بخواب که دشمنان کاشانست نایند گفت این امر
 بوده و خبیتار من نشده و شامید امید که خدیجه زنده کثیر عقل و دانش خوب و مالک نفس خود است او این کلام متکلم شد و من شنیدم
 حال میگویم که او شما طالب است و بشمار جنب و مایل است و می آمد نزد شما ای پسران عم من تا عذر بر آید و اگر
 من در کذیب من قسم حق شامی که شمر گفته و من عجب الایام آنک تا جوی و ما را الت الایام تبدی لهجانیا و الایام ذنب
 استحق بهجانیا فان کان ل ذنب اتک تا با یعنی از عجایب ایام است که تو از من دوری گزینی و ایام عجایب را ظا هر سینه
 و در من گناه نیست که بسبب آن حق حاشا شوم پس اگر مرا گناه بوده باشد نه در تو ادم درستی که تو بکننده ام بعد از آن
 گفت ای اولاد عبد المطلب خدیجه را بستم که شمار ا دوست میدارد و من بر شمار ا دوست میدارم ما او در مخصوص
 موافق استم از همه نسبت و قرابت و دشمنان از چاره میسند و من چنانم که شعر گفته بودم و الاوصال فاقوصل و الاوصال
 خالفوا لا شک صیغ زعوا حیث عایوا ان ذنبه فرط حرم ماداک زین لا و حق انصوح هذکت دانه جرم من
 بحسب الایمت یعنی وصل معاودت و مید مر طالب و صلیم رحم نماید که فراق به شک خیس صحت و شکل است
 فرط محبت مرا ذنب من گمان میکنند با اینکه ای گناه نیست قسم حق انصوح در نزد قرابت جزمی دوست مکر دوستی
 حرم کفایت بخندتم ای خدیجه که تو در زود ما عزیز و مگر چمنی و امید ما این بوده که ما از سر امت خود طرد کرده اند
 جواز خود من و دور کنی خندتم که برای تو مگر چنانکه شعر گفته علیک حسن بن رجال فانه و است حصون من صخره یعنی بزوات
 با دانه حصار از شما جان زیرا که من دیده ام حصار را ای شمس که ما که مندم شده گفت بخندتم ای اولاد تم ما قدر ا دوست میداریم و حق است
 را می شناسیم خواهی که این کوتا کاری در صبح مرزا دیزل صدیقه علی روشنی الا شهاد باشد که حمزه و بادی از بنشیند حمزه گفت
 ما در این امر شما حق گفت میکنیم و تو گفت در اینجا کلام است و این نیست که برادر مرا شانه است که بان از نزد عرب
 خلاص می نماید خواهی که مرا در امر خود خدیجه و سیرل فانه زینیکه مرا وکیل کردی من از جانب تو جواب میدهم و در پیش روی

ایشان

ایشان حکم میکنند و میدهند که من کتب را خوانده و بسیار یاد یار نهیده ام منزله گفت او ترا وکیل میکند و زود گفت کلام او را بشنوید
خوید گفت ای بنی هاشم بشنویید و شاهد باشید که من برادر خودم را در نزد خود دیدم که دم و بیسج اقرار از او قبول کردم
و زود گفت بنی هاشم این در نزد کعبه باشد بعد از آن ایشان بوی کعبه رفتند دیدند که عرب در نزد کعبه پان زرم و مقام اجتماع نموده
نشسته اند بیکدیگر صحبت میکنند مثل نضار عارت و مطعم ابن صبی و صلت ابن ابی بیابان مخزوم و لمه ابن حجاج و هشام ابن مغیره
و ابی جهل بن هشام و عثمان بن مالک غیره. پس ابن عوفیپ دارم و عقده ابن ابی معیط و امیر ابن خلف و ابی سفیان بن حرب
و صفوان بن امیه در زکات که وقتیکه با ایشان نزدیک شدند و در نرسیدند که دو گفت تقسیم صحابا و تقسیم طارق الاعداء ای
او لا در زرم و صفوا و ابوقیس و صری و کسینکه با ایشان مثل منزندند. بیسج شهر را وی گوید پس قسم صد زنده گفتند اما و سمل
و مر جابا یا ابیسیان و زود گفت ای گروه فریض یانیه زهره یانیه نضار یانیه عارت یانیه عدی یانیه قوی یانیه غالب یانیه عبد الله
ای آن کسینکه چیزی بر سینه من در خصوص خدیجه دختر خودید از شما سوال میکنم پس قوم بطریق بد خودشان نطق کردند و گفتند
بیخج هر آینه ذکر کردی ترش و عداوتی و زانی ارنگه و کسیر که در میان زمان نظیری ندارد و زود گفت آیا واجبست که بدو بیخج
باشد گفتند و واجبست بچقق بسیار کس او را خوشکاری کرد و او قبول نمود و زود گفت ای بزرگان عرب بشنید که
برادر من مراد امر دختر خود خدیجه و کسبل نمود و مرا امر کرده که او را بردی بزوجه کنم میخواهم که وکالت زهره صبح در منزل خدیجه دختر
خوید بیسج شده بشنویید شمارا غیر از خانه او جای دیگر و مست نمیدهد زهره بیکه چنانچه نظر نماید که ام سید را اختیار کند و
ایشان را بناید و تیکه کلام و زود شنیدند تا نمایند سیدی که تیکه گفت من مطلوبستم بعد از آن بگفتند توی دختر
وکیل خوب و کفیل خوبستی و زود بخوید گفت کلام کن مادامیکه سادات حاضرند خوید گفت ای سادات عرب شمارا شاهد
بگیرم بیکه من برادر خودم را در خودم و زود را وکیل کردم و خود را از امر دختر خود خدیجه کناره گرفتم بیسج ام فوق امر انیت و زود باقی
رای انیت و زود گفت کلام او را بشنویید که معهور و مجبور دست نیت خوید گفت بیخج کن دختر مرا بکس که خواهر و منخ
کن او را از بکس که خواهری عرفتند که شنیدم و شاهد بشیدم در مرتب بیت صرام خوید بیسج شده حکم او در امر دخترش خدیجه
رفت ذایل شد پس و زود منزل خود رفت و خوید پیر و نشندار چستیکه فرزندک و سرور بود و هیشکه خدیجه بوزد نظر کرد گفت
مر جابو ای عم آیا حاجت مرا بجا آوردی یا نه و زود گفت مبارکب دی میگویم تو که امر تو من جمع شد و من کسبل و کفیل تو ام
فرصت ترا بچست تیوچ میکنم و تیکه خدیجه کلام او را شنید یک خلعت سینه که عکاش مسیره از شام بپسید دنیا خبر به بود
بوزد بچشید و زود گفت ای خدیجه مراد اغلب ذایل کن چیزی از طعام دنیا که بان رفعت و طامع تهم و لیکن بشرط که در
سیان من و تو واقع شده طبعم گفت این برای توست ای عم بعد از آن و زود گفت تدارک خود را مهیا و منزل خود را برین کن و بیرون
آور ذخیره خود را و برده ما. آووزان و طلاهای خود را بشکن و سمن و جاسد خود را بجزودن و عکین که مال ذخیره میشود مگر برای
مثل امر و ولیمه درست کرده و در آن چیز را کم کن زیرا که عرب بیسج فردا بوی تو میسند را وی گوید و تیکه نیز شنید در میان
سلامان و کیزان خود نرسید که در ده ما و باشها و مسند ما و فرشتهای مختلفه الاوان و بسبهای چست و کردن بند ما
و طلاها و کسبها فخره و ظروف بهره را بیرون آوردند و تحقیق روایت کرد در او بیکه آتش را دیده بودند ذکر کردند که
در منزل خدیجه بوزد دست طرف میکرد دست دعدا و نوز بود و او را مال بسیار بود که بوصف میاید پس او کو سفند
ذبح کرد و شترها نخر نمود و شیر نیت تربت داد از نند و خردا و از طرفهای شام جمع کرد و چیرا که با آنها مناسب بود
درست و مهیا نمود و زود و تیکه از نزد خدیجه بیرون آمد منزل ابیطالب رفت دید ابوطالب و برادرش جمع شده
با ایشان بیسج زود و پسر نشسته اصلاح امر خود را بکنند خبر نموده و مهیا بشید در امر خدیجه که امر او من راجع شده فردا صبح
او را بچست تیوچ میکنم نیز آنکه دم مگر بران غضب نمودن بشیر برادرشما پس در آنوقت بیخج خود خدیجه ای شنیدند
بعد از آن ندانند که دلم گزیده شد و دستم که پسر برادر من بار زنی خود رسیده و زود با ایشان گفت امور خود را تا زاجا بجا
و احوال خود را اصلاح کنید پس قوم از بنی هاشم سادت کردند در اصلاح امر خودشان و زود بیرون آمد در چستیکه سرور
و فرحناک بود ابوطالب زخواست برای مهیا کردن ولیمه در آنوقت عرش و کرسی از چستیکه بچست آمد مرعاف
و ملاکه از برای شکر خدیجه بیسج کردند خدا بقران رضوان عازن بشت و حی نمود که حور و ولد از اصف بندی نماید و سه کی تراب

رتیب دهد و دختران نار پستان از نیت ناید و خدا بجزیش و حق نود که لوی هم در آن که بگشاید و که بهای خود در حال مشغول گشت
 در مقابل آنچه میسر و رسول خود را بان مخصوص کرده اند و درین شاد و اظهار سرور نمودند شکوه از جهنم در وجود پروردان آمدند
 و متواتر در کتب درستی که مثل ایک در بالای آتش جوش میگیرد چون سجده طوائف و قبایل مسادات که آمدند و قتی که
 بمنزله یحیی داخل شدند دیدند که او برای ایشان سندانها و با شها و کرسیها و مرتبه با همیا کرد تا هر یک از ایشان در مرتبه
 خود بنشینند پس ابو جرح فل شد درستی که دامن لباس خود را ازین میکشید و حیال ششیر خود را به شش انداخته بود و بنوعی در حال
 نموده بود و نظر کرد بعد مجلس درستی که یازده که در آن نصب کرده بودند و در مکان علی که به نصب شده بود
 که زیاده از آن که به دیده بودند پس ابو جرح تقدم نمود و در غم که در آن برای او نصب کرد پس در وقت که
 زمان صلوات است پس زیرا که منزلت تو در میان بنی مخزوم تشرار داده شد پس در وقت که
 پس گذشت که یک ساعت نگاه صدام بلند شد و عرب هجوم آوردند در حالیکه پیغمبر آمد و بر پیش سبب در جانب
 او بود و شمشیر بر بند دستش و ای ال غالب ای حسان عثمانی و حسان قدر و اهل مرتب و اعتبار او با
 خودتان لازم نشد و کم حرف بزیند و بی پایستید و بسیار ملات گنید و کبر از خودتان گناید زیرا که
 پشاه صاحب زمان که نبوی ملاکت میخواند این است با بن عبد الله بن عبد المطلب این شتم بن عبد مناف است که تاج گذشت
 بنور صاحب گنید و وقار است و شما دار گشته ماوی که پس تم نظر کرد نگاه دیدند که پیغمبر در حالیکه تمام سیاه
 که نشسته بود از پیشانی مبارکش از کت عمامه ظاهر گشته و در بر اوست پراین ابراهیم ضلیل و اکثر تلوور سفید در گشت کرده
 و طرف بر زمین خود را بالارزده و مردم باو تا شام میکنند و قوم و عیثه او را احاطه کرده اند و حمزه صاحب شده و در وقت
 از پیغمبر مخلوقات بطرف او طس شده با اشاره باوسلام میدهند و از هم جدا و از شغلهای خود فاصل گشته و هر قاصم
 بالای قدم خود ایستاده و زبانها لال گشته و در میان ایشان کسی نبود که تکلم نماید تا آنحضرت سبقت نمود با ایشان بحرف
 زدن و برای بیست و پیاپی تا ندانند که ایشان قاعد نبود مگر ابو جرح و نفس خود گفت اگر امر سوگن خود یک باشد هر این
 مقرر را اختیار میکند پس حد و حزن باور کرد که حمزه بطرف او آمد مثل شیر و از غم او گرفت و گفت بر خیز از مصائب
 سالم باش و نجات نیاید پس غیظ او علاوه کرد دید دست خود تپنده ششیر خود نهاد حمزه او را فرستاد تا خون اذنا گشتنش
 جاری کردید حارث او را مانع گشته و گفت وای بر تو ای پسر شام تو مثل سینه او میشی که بر بخیزی اگر بجای خود سینه
 بر آید بر ترا از بدن جدا میکند پیش گشت درستی که مغلوب و مغرور بود و از رسوائی رسید که خدیجه بر آمد آنچه باو جاری
 شد زیرا که او خنجر کسان بود که میدزد و چون که در خدیجه داشت بسوزار ام شده بودند که خویلد آمد و از پشت
 گفت ای خدیجه کجاست عقل و زر زکوری تو که بلوک و زرگان و شرافت قریش را ضعیف گشتی و حال آنکه مال بسیار تو
 بزل کرد و من بعد از ایشان را ضعیف گشتم تو را ضعیف میثوی و اختیار میکنی رای خود کو در کیم و فقیری را و حال آنکه در بر تو جوهر بود هر روز
 بتوشهر و میده شد از این تو را که چه میکنند و اگر او را در کفایه بر آید پایش ششیر بر آید و امر و رشک است که خونهای ریخته
 شود و زنان به شوهر نماند بعد از آنکه ایستاده و ششیر خود را برت گرفته پروان که گوید که بخون بود تا در سطح ایستاد بعد از آن
 بنزل خدیجه بر حجت کرد و در روش ایشان استاده و نه کرد یانه زهره یانه عبد مناف یانه مخزوم یانه صفاد و زهره شمشیر
 شام یکرم بر آنکه من را آنچه که محمد بخرمن شوهر باشد و صلاح میدانم که خدیجه زوجه او باشد اگر چه من ملک
 بر پس هر که مراد از پناپ نیت و ملاست نماید در میان من و او نیت که ششیر و نیت مثل من یک خدیجه نماید شرب
 و بلند یابین او امر ترویج بعد از آن شاد کرده میگفت و کوا تمامه ات نعم لغوتها بشره و غضب لجم حاصل و کن را
 ترویج آنچه مقرر و ان ضیعت با قوم نش فعال و نیت رضی ترویج تروپ قفا و هذا مقال سخن من مقال یعنی که خدیجه
 نعم بگوید هر آینه بلند میگم باو ششیر را که کانه سر ما را چه کند است و کیت قد کند ترویج و خرم را که چه خرم را چه بند
 ای قوم من ترویج میکنم و به ترویج را ضعیف در مقابل شری که نافع است و این قول حق است آیا قائل گشته است را وی گوید
 و قتی که حمزه کلام او را شنید بای طالب ملقت کردید و گفت جای شستن نیت خیزید از بر پا نمودن شستند در شام پس در
 آن اثناء که تیز خدیجه نزد ابیطالب آمد گفت با خواتون من کلام کن ابو طالب از پس پرده ایستاده خدیجه گفت صلاح توی

و خوش باد ای سید عرب بشعش از نام پرستم بسش زیرا که او باقی اشیا صلح میکند بعد از آن گشیه هزار دینار بر دست گفت
ای سید من این را اخذ کن بر پیش پرستم که بگویم که تو او را تعاقب کرده و این را در کنس را در بر زرا که او را می شود و بر او می گوید که
که ابوطالب رفت تا جوید لایق شد و گفت یا ابا سیدان نزدیک من بی گفتن می گفتم کلمات کلامت که او را
میشنوی اگر آن حضرت را احدی ترا نم بیند و غضب نیاید پس جوید نزدیک شد که می رسد را کوفته و کنار او رحمت و کف
ای جوید این را اخذ کن هر چه است از سپر را در با بسوی تو مقرر تو نیست و مستیکه جوید آن را در دیدش او خوش گشت و در
موضع او کایستاد و نگار کرد ای معاشر قریش از بن زرار و مضر و جیسع قبایل و عشار کلام می شنوید و سکت بشید بگذرستم
آسمان سپای نیکنده و زمین حال نشده کسیر که از محمد با عن عب تهنه فضل باشد و تحقیق او را بجز خود کفیل و شوهر دیدم و راضی شدم
که در قریش با وجود اهل باشد بر عزم منی مانع حایزین و بیان شایسته پس مردم تمام توجع نموده از کلام او توجع نمودند و خصمیکه را
نمیده بود گفت این چه نوم است یک ساعت اورا ح می کند و ساعت دیگر دست عباس بر خوست در لحظیکه بالای
قدش ایستاده بود و نگار کرد ای معاشر عرب چرا آقا را از جای خود بر سیکر دهنید و حال آنکه شما با موضوع از ایشان سید شما
بار این سیراب نشاید که برکت محمد و چه قدر حق نیست او بر شماست که آن را ضایع کردید بگذرستم در میان شما که نیت که او را
مماثل و مشابه در صیقا و امانت و پاکه امنی و اگر او از میان شما برود هر آینه عیقین می شود و دوری او برای شما شاق و دشوار
گردد و پسند که محمد خدیجه را بجهت مال بیوچ نکرد و پسند که مال او را زایل و محرمه زایل می شود پس اظهار شکر کنید و فکر بسیار بیچ پس
سکت شد گویم که در این ایشان کلام رده اند و ایشان از حرف زدند سکت نمود بعد از آن جوید آمده ز و بچهره شست
و خلق از حرف زدند اما ک نمودند تا کلام جوید را بشنوی گفت یا اباطالب چه چیز شمارا بجزیرت است از صلاح هر خودتان و از
آنچه طالب ایستد پس هر را قطع کنید مبر بسوی شماست و رضا برای سپر برادر شست و شما دوستان و دشمنان و خطبا
ایستد یا خطیب شما خطب بگویند و عقد جاری شود راوی گوید پس ابوطالب بر خوست و مردم اشاره نمود که سکت بشند
و نصب خواند و گفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذي جعلنا من نسل خليل و اخرنا من سلاله الامم و شرفنا و فضلنا على جميع الامم
و وقانا شر الاقبات و اعلم وانك في حرمه و وقانا شرفه و جعلنا في اهلنا نورا و بسبح علينا من نعمه و فضلنا و اجبتنا و اساق
الينا ان رزقنا من كل فج عيق و وادحق و الحمد لله على اولادنا و اتم علينا ما اعطانا و ما به جانا و فضلنا على الامم و عصمان
الحرام و ما به ما بالمقاربه و الوصل و ذلك ليكثر من انيسل و اى معاشر قریش و مضراين سپر برادر ما بجز استکاري که ده کيسه
موصوفه و جو ابر و در شما خدیجه کبری را که خبر او شایع و آشکار شده از پیش جوید این نوفل در مقابل هر که سوا پس و در قسب
ایستاد و گفت هر او را بمل سوا نم نه نوبل چهار هزار دینار و یکصد ناکه که سیاه چشم و سرخ مو باشد و ده توبه حله مانع و سب
نفر غلام و بیت فکر کنیز و این بی نیت بر شما ابوطالب گفت با این راضی ندیم آیا مطلب را اجابت نمید جوید گفت
راضی شدم بیوچ کردم محرمه را بیکه و محمد را ای خدیجه کبری که است راوی گوید پس حمزه بر خوست و در همیکه پیش داشت بر
مخبران نشان نمود و سپهر برادرش پس ابو جمل ایستاد و گفت دیدم که مردان بزبان هر می دهند نه اینکه
زبان مردان ابوطالب بر خوست و گفت ای حق مردان بل محمد هدیه و عطایه بسند و مثل تو عطا و هدیه میدهند
و از او قول نمیشود بعد از آن مردم ندای نهادند و می شنیدند که از آسمان میگرد که خدا تعالی طاهره و با طاهر و صادق
شروع کرد بعد از آن پرده برداشته شد و کنیزان بیرون آمدند در لحظیکه مردم طریقت میکردند و هر کس بصاحب خود می گفت
از کی هست این طیب و بوی خوش می گفت از طیب محمد با عن عب تهنه و خدیجه است بعد از آن در صلاح امر خود تسان خویش شدند
و مردم بمنزل خودشان بر گشته و حضرت خمر بمنزل عم خود ابیطالب رفت برادرش در طراف او بودند و زبان
عبد المطلب نه با شتم در خانه خدیجه اجتماع نموده و کنیزان نوحیه ساز و دفن می خوشتند و خدیجه در آن روز چهار هزار دینار نزد
محمد فرستاد و گفت ای سید من این اموال را اخذ و تقم خود بجای تسلیم کن و بگو که آنرا نزد پرستم نفرستد بایک خلعت
که آنها را در کور ابوطالب و جیسع بمنزل جوید فرستند و ما را بر او تسلیم و خلعت را با او پوشانیدند و جوید در امانت
خانه خدیجه رفت و گفت ای دختر من انظار وصیت شروع شد در ک زفاف کن این مهرت نزد من فرستاده آ
با این خلعت بگذرستم احدی مثل تو شوهر نکرده و تمیذانت که مال از جانب خدیجه بود ابو جمل این خبر شنیده درینا

۳۰۴۸

مردم آشکار میگردد چون این خبر با مطاب رسید بیشتر خود را حایل نموده آمد در بطح ایستاد و عرب در آنجا اجتماع نموده بودند گفت
اینها کتس برآیند با رسیدن قول قتل و عیب عیب اگر زمان حق واجب بار اقامه نموده این بسیارست و برادر است بر این
مجموعه که عطا نمایند با و درین وقت شد و اگر کم کنند پس هر که این امر او را بگویند نموده بر غم نمی آوست و هر که در این باب کلم
نایه بچشم کشیم بخت و مرگ و این می بجزیر رسیده را وی گویند پس بیک طحار حیت نمود و زنان دشمنان را دعوت نمود و گفت
خور و نه آشامیدند بپایان گفت ای گروه زنان من رسیده که توهران شما من عیب گرفتار در آنچه که دهم و من این شما
سؤال میکنم آیا در میان توهران شما مثل قهر است یا در که هم که است که با در متعال و حاصل شود در حسن و جمال و بزرگواری و فضل و عطا
مرضیه و اوصاف ملکوتیه من او را اختیار کرده ام برای چیزی که از او شنیدم پس کلم نایه احدی بگویم که او را فایده ندارد و در میان
خود از آن کلم گفت ناید پس حد عایدن زیاده گشت بعد از آن هیچ بگویم خود گفت ای عم این اموال را از من و کس است بجز
و عرض کن که من و جمیع مالک من با و تعلق دارد و در حکم اوست هر طور میخواهد تصرف نماید را وی گویند و رتبه در زمین زرم
و مقام پیاده تا از بسند اگر دگای کرده عرب شما را میگیرم که خدیجه خلایمان و کیزان و مهر و جمیع مالک خود را بجز
به بخشش نمود و جمیع آنچه بجز برای خدیجه بذل نمود مقول است و اینها برید است از خدیجه بجز مهر از جهت اجلال و عظام
قره او پس این گواه و شاهد بشید بعد از آن مردم را که داشته منزل اطباب را تصد کرد و خدیجه بجز خود یک صلوات کرد اینها
فرستاد و کیزان گفت که آن خلعت را بجز تسلیم کن و بگو زنی که عم من و زوجه آمد این خلعت را با و به تا محبت است در باره او زیاد
شود و وقتیکه و رتبه دخل شده خلعت را با و محبت فرمودن چون و تر و خارج شد مردم از حسن لباس وی تعجب نمودن را وی
گفت پس خدیجه در چهار خود شروع کرد و هواف طلا و نقره ادرت کرد که در میان آنها بود مشک و غیره و دستیک است
بسیار آمدنهای غیر و زمان بجز عطا و خوا آمدن و پایشان بود آلات شادی از ساز و نواز و غیره و آن شایع
و یاد میکردند وصال خدیجه را بجز بزرگان و اشراف در آن روز جمیع شدند مثل عادت خودشان پس عباس
برخواست و میگفت ای بشر و ای ملوایب آل فزونیان آن خردل قنای نبشاد و الزحایب شاعر آن کتس ذکر کرد و عطا
فخرت بید زین کل لاطاب فو کاکبه نوزه مشرق غیر خاریب و نظرت خدیجه کلیل المواب بقیه ما ثم
الذی الموی سنا احمد سید الوی خیرش و کس فلیه تصلوه ساعیس موب یعنی آل فزونیان غالب مرده با
شمار اعطای خدیجه ای اولاد قوم ما بشنا و عطا یا آشکار کردید در میان مردم ذکر شما و بلند شد در میان مرآت
بجای معشر شده بید کیزانیت جمیع اولاد اطباب است و او مثل ماه چهارده شب نورش لامع و درخشان است عایب
نیت و رسیدن خدیجه شخص حلیل اعطای بکوانی است که او را مناسب و مشایبیت همش احمد سید خلق و بهترین نواره
و پادشاه پس بر او با و حمت و صلوات مباد میگردن ربک و سوار بر مهرند و سیر میسند و ادی گفت بعد از آن
بعد از آن خدیجه فرمود که شان محمد بزرگ و جودش بزرگ و شان او را انکار نکنند مگر از بعد از آن مهر عده های سپهر و زنان
دیگر تا خود مشک و غیره را بقدریکه عقل ناظران حیران اند و درخت طوبی از آشیاء حطره و عجیب بهشت کوی عین نثار میکرد
و ایشان آنرا اخذ کرده بیکدیگر میفرستادند بعد از آن خدیجه که سفید بیار و روز بزرگ مهم و عطاریات بمنزل اطباب
فرستاد و به اطباب و عظیمه ترتیب داد و بجز زخوابت و کمر خود است و بجز نفس خود مردم خدمت نمود و اول که
تا سه روز مشغول خوردن و آشامیدن بودند و عفتی بجز پیشان خدمت میبودند و هر که بطایف و غیر آن آدم فرستاد
و صبغ باغ نار از بر خود دعوت نمود زیور با و هدهد برای او درست نمودند و کسها قطع و فصل کردند و همشما بصورت درخت
اگر بجز عمل آوردند و زربانها رحمت و صورتها ترتیب داد از مشک و غیره منتقل در عمل عروسی میگوشتند هاشم شاه تا فایده
کردند از آنچه محتاج ای بود و پرده های دیبا که منتقل بود بقبشما و صورتها ایاه و دستاب بیا و بخت و فرشتهها کسرت و ما بشنا
و سندان از خرد و پاهنهاد و برای رسوخند مجلس صلیبه فرستاد که در آن کس نصب کرد و در وی آن فرستاد
بخت و کشت از علاج و آبسوس بود و بصفیهای طلار وی اند و بدو کیزان و خادمان خود را یکسهای بجز مخلف
الاولان پس کرد و نهد و موی ایشان را بر او بجز نظر کرد و دولت بند و ظنیهای طلار ایشان درست کرد و بجز در آن
انها قلاوه طلبان داد و در برابر کاهشت در حاکم که در دهنهای ایشان بجز و مردود و با زندهای خوش اطبا و غیره

نشان

ایشان از زردی که سینه در آن می نشست نگاه داشت و بعضی ایشان دف و زمار و شمع داد و در وقت غایت شمع بسیار
بر مثال نخل صاف نصب کرد و وقتیکه از اینها فارغ شد عزمی بنمیر و زمانیکه ترا دعوت نمود که در وقت زفاف حاضر شوند
چون شب مبارک شد خدیجه پیشش مطالب فرستاد که در وقت زفاف بیاید و حضرت بنمیر میان تمام خود تشریف آورد
در لحظیکه در بر مبارکش کسها بود از قیام صحر و صبر و عمامه بسزد سر و خندان بنی با ششم در دستهای ایشان همها
و چراغها بودند پس زنان فرستند و مردم مشرق شدند در شبیکه و وادیهای آن و خلق بنمیر تمام گشت بنمود بعضی مردم
در بالای اجساد و اوقات استیاده بودند و نور از میان دانههای مبارکش و از دهن و از میان دو چشم و از تحت کبک سرش خارج میشد
و شبیکه بجا خدیجه رسیدند بنمیر و انگاش در خلسه در باره حضرت بنمیر در میان زن خدیجه نشست در لحظیکه ردای رفت
پوشیده بود و خدا و عالم علیه او مبارک باد و پوشاید در بالای کت نشست و نورش غالب بود بجا که در خانه خدیجه اشع و چراغ بود
و زنا قیام شد آن جناب و جمال آن نور و طمان، اینکه هر یک از ایشان کجیکه حسد بردند و آرزو نمودند که زوجه حضرت بودند
و نوبتهای خودشان را ختم کردند و شبیکه بنمیر را دیدند و خدیجه در سن چهل ساله بود در وقت ترویج کردن آن نور و شبیکه بنمیر
با و دخل شد خدا و عزوجل او را بجات خواند که در کعبه چنانکه زینار ابویوسف و ساره را با بر اسم بعد از کبر او و جنب که
برای ذکر بار کرد و زوجه او را بگوئی تا یکجمله حاصل شد صحبت خدیجه همیشه جلوه کرد آن پس خارج شد و جلوه اول
در لحظیکه در برش بود کسهای مرصع و در سر تاجی داشت از زردی خوش بیرونج و طلا و نقره داشت از زردی و بیوت و شبیکه
ظواهرش در نهان غنیمت چهار از دند و بعضی کیزان است که در ده جرم جوانه و وصال بنمیر از یکجمله یاد کرده است گفت آنچه انجیز
لنا و قرش حاجت و آنچه نمودن بنی عدنان نیت العبد و قلوب اوری و نصرت عن محمدک اشقان و تقدیرت سید شاد و لایق
کے سایر الازنا قلہ لکام و المعالی و ای ما تحت الایمان فی الاخصان فقط اول فی خدیجه و اعلمی ان خصصت بنفوه کله صلوات
و سلمو آجروا و کرموا امیر الاخوان فی خدیجه و عزت بلند برای باشد و هر آنکه بیغ اقدار شدم در میان بنی عدنان در سن
بنی عدنان بزرگ شدی و در میان خلق بزرگ و بلند شوئی و آنس و جن از بعد بزرگی تو قیامت و بحق عطا کرده شدی ای خدیجه
بسیار که مثل او را زان در همه زمانها زنده پس کلام و معالی و عطا برای اوست ما ذلک طهور در بالای شایع می شنید
پس آن کن در باره او ای خدیجه و بدانکه مخصوص کشتی تصفوت خدای جرم صلوات و سلام فرستید با و ترحم شد و کرامی دارد اودا
ای که او را در دنیا راوی گوید خدیجه دو باره بر سوختن جلوه نمود در لحظیکه نور سوختن بلند شده و بر سبب بصر و بنور خدیجه
بزرگ شد و خدیجه بیرون آمد کبکس سیاه منوب بقطرات آن موضعی است در روم مرصع بر در جواهر و ابریشم الوان راوی
که خدیجه زن طویل قامت و سفید اندام و فرزند بود و در میان زنان که از آن خود ترویج تر بود و صفی و عظم بنمیر بیرون آمده
و سبب گفت جاده کرم و مرصع لهنج و مرصع انوس مع اترج انواره قدلبت و حکم فینا شیخ محمد المذکور کله لب بنی لطنج
لوان یوازین کله بنج کل کرم ریح بنجید خص لکیم و کرمنا لطنج حسینه ای حلیما و کلم منها قد یخ و تقدیر ان امره تفرش بر
قد وضع تم لهر و ریح و آنقدره با ریح بنا لاین محمد مانه که یک کلم صلوات علیه تقدیر و فائده عنکم تصحیح یعنی در ترح
آمد و حسن تاریخ و حکم زفت او ارس حقیق رو آورد و علم در میان او صحیح شد محمد که مذکور است در جمع قبایل و بطحاء
اگر محمد را با خلق مقابله و وارثه نماید بر این سبب مردم را حجاج بیاید بنجید مخصوص شد کرم و در برای عطای خدیجه
مرقع و بلند شد ای قسم حسن او در زیورهای اوست و علم از او مطلب رسید و از امر بنمیر و اوج و آشکار شد بفرس
امر که و اوج بود سرور و کرم برای احمد نام شد و سعادت از او زایل نشد این محمد در مدراج او علم و عبوسیت با و
صلوات بفرستید با و با بخت بشید پس خدیجه از کناه شما میگذرد بعد از آن زمان یکجمله رو آورده تا پیش روی بنمیر
ایستاد زمان دف میزدند و میگفتند ای خدیجه بر این مخصوص کشتی کبری که اصدی از زمان در قبایل فرس با مخصوص
نشده که او را با دستهای خدیجه آنچه خدا تر آبان من کرم دهند از عزت شامل و شرف کامل بزرگ بود آن و محمد
راوی گفت خدیجه در جلوه ماله بیرون آمد بر سوختن ادر کبکس زرد و بر او بود زیور با و جواهر و در برش تاج بود از طلا و
در میان تاج جوهر همراه بود و آمده و در خدیجه طلب در لحظیکه نور جمال او میدرخشید و سبب گفت اخذ التوق
مولقات احواد و الفات التهاد بعد الرقاد فیلد القابور اکتالی مشرقا من بعد طول العباد قرنت بنمیر

ناید که از نیت من مصطفی عظیم الوداد عطر الکلون شیره و شذاه کبیر فوج کل داد قلده شکره علی انکس فرضا شاکر کل شکر شکر
 کبر انکس و الملائک جمعاً بحشر لیدی تسبیح نادی فرشت یا احمد کل الاله قبح آید غنک اهل لعناد فکلیه کتبه سوره ناسرت ایس
 و حطت ثقلها فی اسبلااد یعنی شوق ملاک کنندگان قلب را اذکر دو دست کز تم بیدار بر ابد از خصن من شبهای طاقت
 بنور قرب روشن شدند بعد از طول بعد و دوری ای صید کبیر ذبک شدی زیرا که از محمد بستی عظیم رسیدی عطر کز دستار
 عطا و مشغول که در بر وادی بوی خوش میدید پیش کرا و برخلاق و جب که دید به شخص حضور بادی نشین شاکت خلق و مایه
 حیثاً کبیر گفتند خبریل در سمان مینگر و یا احمد صبح آرزو ما رسیدی خدا بقالی دور که رسید از تو اهل عباد ایس اسبلاست
 ما دیگه شتران میکنند بار و نقل خودشان از شهر مایه کنند راوی گوید و تیکه پیغمبر از اید بسیار شاکر دید و نورش
 تلو بود که در حد کمال راوی گفت حد کبیر در آن در جلوه در حد کمال در حد کمال در بر او بود ایس و زور با و جواهر و طلا بعد کبیر
 عاشک از خیره میبود و در پیش روی او بود زره و خمر غلبه و او انشا که ده و ذکر میبود وصال صید کبیر محبت
 حسیک نایز اشرف اعالی داشتند عز و قبال حوت فون آشنای حضرت عزرا و مشرق علی کل اعالی کنایت میکنند بو
 ای صاحب شرف بلند و تود عزت و قبال است جمع بودی استام تعریف ایس شسته عزیز شدی زیادتی و بسندی کردی
 بر هر چه بلند راوی گوید بعد از آن هیچکس جلوه صبر و پروان نبرد رسوخه آدر میان کبیرهای منوج بش خدای طرای مرصع چشم
 جواهر و در پیش روی او کبیر از دختران عهد لطلب بود و میکفت لاحت کبیر تنها از کز اول کبیر لها الا کبیر علی اکث فنا
 افسر اهل العروس سعادت بطلعتا فلیس شهباش و لآرد یعنی ظاهر شد در آستانه خود در میان غنای بود برای او مگر
 ریور با در طرف او بود و کشت او عروس بود سعادت تمام در تعالی اهل او بود قتاب و ماه باوشی بود راوی گفت بیرون آمد
 حدی که جلوه دسه برسوخه آدر کبیرهای هر مفضل بنصب مرصع با یوت زکارنگ و در پیش او بود بنیاء و خمر عهد لطلب
 و میکفت جنت ای مطیبه الال و جبررت فی فوهل الادیال و بلفت کمره تطاول فرعها زادت علی البصیفت
 و الاجال یعنی کبیر که بسوی او شتر بارکش آرزو و کشیدی در آن فوهل در منهار او کبیر می رسیدی که فرج و شاخ آن بنیاد
 ترا شده است بر کوههای بیت و اجلها و تقدیمت بسید ماشه خلق الوری فی سایر الاحوال هر ای عطا کرده شدی
 بر بزرگواریکه مثل ویت خلقت خلق در پیغمبر احوال راوی گفت خارج شد جلوه بعد در کبیرهای هر مفضل بنصب
 و مرصع بر وجود هر و در پیش او فاطمه دختر سدا در پیر المومنین بود و دیده و قد علوت صیخج فی ذوی اشرف حتی
 ارقیت من اعیان میرها بسید کبیر لغوریت کتب آربان و الانبیاء و اصحف لها بحقیق بلند شدی ای صید کبیر
 در میان حبان شرف تا از بسندی بر جات جای آن رسیدی بسبب بزرگوار طیب و طاهر که در کتب میان و نهی و در
 تعریف کرده شده ناقل حدیث گفت وقتیکه از جلوه پای خودشان فارغ شدند سواد و طهارت ترتیب ظاهر پس از خوردن
 و اسبین پیغمبر ناید جلوت نمود خدا تعالی بحشر من و صغیر که نازل شو بهشت مقبضه از مشک آن افکن و یک قبضه غیر مقبضه
 از کافور و سایر کبریت که کوههای آن راوی گوید پس بحشر من که در آنچه خدا امر کرده بود پس کوهها و اوادها منازل
 و غرهای که از آن شب و صحر که دید همه مرد بزود خود جلوت میبود بوی مشک از او میمنت و میکفت که امر و زوی من
 استعمال کرده میکفت ناین از طیب محمد ابن عبد الله و زوجه او صید کبیر بگری گفت هر روز برای پیغمبر را این محبت
 صادر میشد از جمل فرآن عظیم و مشق شدن و معراج و زنده که زهدی مرده و ناله که در شاخ درخت صفا و جوش که در آن آب
 از میان کشتان مبارکش و حرف زد کسنگ ریزه با و اوراق و شکایت کرد که شتر و سلام داد آن بود و کلام
 که ک و عزرا اینها و خردادن از غیبات و غیر این از آیات از چنانیکه تجده و حصر نماید از دلالات بیات و معجزات است
 و خوب گفته این پایتراج او کبیر شوق و عشق او بر حرکت آورده بنیاد آیه طاهره عن عشر یا یحیی عن عظمها
 القرآن اهل آدی از زهره ناره و فی اتفاق الیدر المصطفی و حبس شمس آیه طاهره که او منبع الماد من کبیر کبیر گفت کبیر
 کم طمطمش دارویم من شمس شمس شمس که بقعه یابته قد غدت من و طه و حفرة صخرة و کم دع من و دقه طیب
 فانقلبت شادیه شاکره و کم آیه و حشر ناطق ستمایع من صخره و کم سقیم ص من لیس و کم شفی من غده فاره و رد
 علینا و نبت کلها الی صبح انقلبت ناظره لیت ای غیر ماره بقدره الباعث انظاره اطلع الله علی عیننا

کیونکه اندیشه افکار علوم کل آنس در علم قطره من بحر و خلد عجب الوری عده انهم من حضرت امام علیه
 صلوات الله علیه و آله صلوات الله علیه و آله صلوات الله علیه و آله صلوات الله علیه و آله صلوات الله علیه و آله
 انما صیرت ابدا صلوات الله علیه و آله صلوات الله علیه و آله صلوات الله علیه و آله صلوات الله علیه و آله
 و نسل الله لهم رحمة تعنا بطه ظاهره و قطع القدر بقوی و ان یختم بخیرین آخرة یعنی آنکه آیات معجزه
 طاہر است از ده کیب آن عابره شود کیبکه با و بمقام نماز عده و نماز در آمده باشد عظم آنها قدرت بزرگت کیبکه آن
 قرآن مجید ظاهره نازل کرده در شش شدن ماه چهارده شب و حبس آفتاب برای مصطفی آیه طاہر است همچنین
 جو میشد آب از دست مبارکش بسیار شکر طعام داده و سیراب نموده آنس که در آن بگذرید یکسره اشد بسیار بقیه
 از قدم گذشتن حضرت بنور عزم کردید و بسیار درخت خشک را خواستس که دیدش اشد و شاکر شد و بسیار حیوان وحش
 خدشتا آمده بزبان صبح سلام داد که سینه که جان بود بپزند و بسیار میار از دست کشیدن او حجت یافت و بسیار کسرا از
 در و موزی شاداد و چشمه که باره روشنی از زنده بود و ذکر نظر کنند که دیدیوی ججاج مردگان زنده که آمدند
 بقدرت کیبکه باعث خیرت خدایه او مطلع که رسید بخیر بچهار دنیا و خیرت است علوم سبع مردم در پیش او
 قطره است از دریای مواج و فضل او مردم اگر بشردن آن جا که ده فهمای ایشان از حیرت و شکر دن آن طاہر است صلوات
 میفرستد خدا و همیشه صلوه بپسند و خوشی خود را بعد از آن حضرت او که اهل تقوی است چه که اهل آن حضرت طاہر است
 بر اصحاب او که میوایان باشد در میان خلق مثل ستارگان در چشمه و سوال میکنیم از خدا رحمت را برای ایشان که
 شامل شود بر ما ظاهر او طیب و عمر خود را تمام میکنیم بر پیکر کاری و سوال میکنیم از خدا که اجزای پیکر خود را
 که خدیجه در روز ترویج کردن او پیکر حلیه بود و اقامه نمود پیکر در نزد او در کپسینه برین صفت و سب و در آن روز فراخ
 باله راوی گفت خدیجه با اول مولودیکه حادث شد حسن و جمال او زیاد شد حتی زمینیکه ایم حمل او تمام شد سیری وضع نمود پیکر
 نام او را اقامه گذشت و پیکر اقامت کند شد و او را ابا القاسم میگفتند زمینیکه بیست و شش سال از مولود پیکر گذشت
 خدیجه حادث شد زمینیکه ایم حمل او تمام شد طبعی شد پیکر نام او را ابا طیب نهاد چون بیست و هفت سال از مولود حضرت گذشت
 خدیجه حمل دیگر حادث شد و سیری زمینیکه پیکر نام او را ابا هر گزشت و گفته اند که خدیجه زینب بعد از آن رقیبه بعد تمام نمود
 حادث شد و حمل او قطع کردید و متیکه پیکر حمل سال رسید خدیجه ایاله او را بر سالت حسین خلیف معوث که در نهد و اول
 کسیکه از مردان ایمان آورد و ایمان او را بطلب بود و از زنان خدیجه دختر فاطمه دختر اسد بود و او طالب
 سال دهم بعثت و دعوت نمود تا قبل حدیث گفت و متیکه پیکر بر سالت معوث شد در سال دویم خدیجه ایاله او را بر سالت
 بر در مسجد حرام تا مسجد اقصی چون خیال از بعثت او گذشت خدیجه فاطمه زهرا علیها سلام حادث شد و خدیجه ایاله او را بر سالت
 خواهران و زنان علیها رضی الله عنهن داد و حضرت در روز ترویج خدیجه بیست و چهار سال شد و خدیجه حلیه او بود
 شازده سال قبل بعثت و بیست سال بعد از بعثت بعد از آن پیکر از دنیا حلت نمود و پیکر عیز از او ترویج کرد پس
 خدیجه ایاله آنرا تون عظمه اوسط جان و در آن آن خود قتل کرد زیرا که او صاحب خیرات و زیاد کنشده است و کما
 بیات و غیر خطیبات است قتل یک در آن شده است بعضی از او گفته اند که آنچه در این مقام است
 آزارت است چه او را و مفتاح کسر در اول افکار و مومنانس الحار صلوات الله علیه و آله نقل کردم و بحق مرتب کرده است
 او حسن کردی احمد این هر بر بعثت بود در حلیه که است که است از خلق آدم اهل بشر و بحق دیدم در ظاهر سوره که
 در پیش من امانت بود برای بعضی از مومنین از مومنانی بن کتاب که مؤلفن اطلاع مقامه خدیجه ایاله او را در اول
 کتاب بکار کرده است استاد شهید ثانی بود و اول آن جلد اول کار در پیش من حاضر نبود تا آن رجوع غایم و بحق این
 مطلب و اشارت کردم در بعضی مواضع این کتاب بر ضعف روایات این کتاب خصوصاً زینب که آنرا گفته است
 شود امر بر اصلاح صحیحین از فقهاء هولین معذک سلوکم بر ستمشان آنچه در انت تهنیت از شون آنچه در کتب
 تواریخ و سیرت از فقه و عامه بلکه روایان در حقیقه بر هیچ روایات اکثر کتب سیر تواریخ است و زیاد میشود
 اعتبار و قوت آنچه در آن کتابست زمینیکه بنای امر را بخت است بکندیم که در ظاهر نمود میکنند
 مشارا را به بود زیرا که بودن مؤلف آن از مشایخ اجازه شهید ثانی از کتب است که قوت اعتبار را عطا

خصوصاً آنکه بگویم اصل ارسخ اجازه عدالت است و بحق نقل که دم از آن کتاب در بعضی از مواضع دیگر ضایع و آن شکل آنچه در بعضی مواضع است ارسخ همان مجلس شکر مجلس و مثل آنچه در بعضی مواضع است ارسخ همان مجلس شکر است علی الاطلاق در حال یکدیگر تا در روایات آن کتاب میداند حالات شان ابطال کرده را میداند که آنوقت نیز بدو در حقه خود آمده اند در حضرت پیغمبر پیش از بعثت و بعد از آن ایشان در هر مقامی تضرع تر از خودشان و اولاد و عیتره خودشان مقدم نموده اند پس آنچه که استر شده نموده ایم آن از آن کتاب از کبریاست که در حقیقت آنست که شهادت است لیسان و فوتت این و حالات شان ایشان و بزرگی قدر و منزلت آنها در نزد خداوند و در پیش او ضروریات مذمت است بلکه این در پیش اهل انصاف و تحقیق از ضروریات نیست بلکه ذکر بدیخ و بکارم و اخلاق حمیده و خصال کبری ایشان از کبریاست که گشت و در فائز آنها وسعت ندارد بعد از آن در تصحیف بعضی مطالب این کتاب و مطاوی بعضی فواید آن اشاره کردیم بر آنکه بعضی از این مطالب از جمله کتب است که برای ایشان شوق بسیار غلبه است و این نیز امری است که در بیان است بل در این امر است که تراویست آن شماره نیم و آن است که هر کس همان نظر نماید و خوب تیر کند در روایات که آنها را در این کتاب ذکر کردیم در حقیقت نقل کنند ایم از آن کتاب میداند سر از اسرار احرار بودن تفکرات و زکوته که در حقیقت نرسد او صاحب مردم است بر بنی هاشم مشرف و عزز بودن ایشان از جانب خداوند که همسایه و همچنین است کلام در سائر شرفات ایشان با مویسید و غزایای شیره فافهم قدر هر گاه گوئی آیا در تو هم قدری کبر را در حضرت نجاست یافته زیرا که از آن معشوش شدن پیروزان کرد که در تابا و ایمان آورد میگویم هر که تا نقل و بفرماید در این روایات که از این کتاب نقل شده و مس چنین در مثال آنها میداند که کلمات در تفسیر صحیح است در ایمان آوردن او بر خود پیش از بعثت میداند که او بود و او را آورده بود آنچه بسیار پیش آورده بود و به رسوخ آتشک نیست در آنکه مقتضای قوا حدیث است که او در روزی از چنین است علاوه بر این صفاست نمودن حدیث او و شفاعت رسوخ آتشک نمودن حدیث او این از حقایق است که قطعی در نزد خداست یعنی در حقیقت هر گاه گوئی آیا خود را آنجا است مثل کتب است در روزی این و عبارت جزی آیا نفع میدهد او را بر بودن او و آنچه کبری و جد بودن بصدر تقی کبری فاطمه زهرا و اولاد و معصومین او علیه السلام نایه میگویم که در صابین عنوان از کبریا نیست که دیده شود از آن مثل نجاست خایه تا به باب است که از اهل بیت میشود و عبارت جزی شان او ناقص نمیشود ایشان بنده بودی که بر دین هووی وفات نمود و مسیر المؤمنین را بشدت دوست میداشت و خشنود او در تخیل الحقه مجلس شهادت علی کبریا که ذکر کردیم پس کلام اخذ که در غنیمت شمار و بعد از آن قل و بفرماید چیزی بر تو نمیباشد مقام پنجم در ذکر نسبت میان زفاف خدیجه کبری رسوخ آتشک و زفاف فاطمه زهرا سلام الله علیها بر اهل بیت و میان زفاف دختر سید الشهداء بر عیترت قاسم بن محمدی سر او است که فرمود مرثیه و شهادت ذکر کند در تمام آل رسول و مجلس عزرا چیزی که بوی ایشان را که گشت و این است که زنده که در مردم مشهور است بقا طمه دختر سید الشهداء گویند که آن پروان آمد در جلوه اولی به سر عم خود در دستیک پریشان و عمار آلود بود و در بر او و همچنین در بسیار زبان طاعت است و دختران شایسته بود از شایب اهل بیضا مالین عزت و ولادت بعثت بعد از آن خارج شد در جلوه نایه در دستیک که کین و محزون و فریادکنان بود در نای اشک چشم او در رویش مشظم و در طسراف و زمان فریاد و بره و نوح کنان جمع شده میگفتند و مصیبت و آفتین ما شامه و احب ساه و اگر ابراه بعد از آن خارج شد در جلوه نایه در دستیک که در میان ساجه پیچید و زمین قیامت و فریغهای خود را پریشان و کریان خود را چاک روزه و چادر خود را از سر بر داشت برادران عالم خود زبده و عیتره خود صرغ می نمودند بعد از آن در جلوه راه پیر و نایه در دستیک که عظم تا جمای هزاران دانه و تاج کز بشده بود و بر پیراهن که و بپیراهن پیشیده بود و شعار فواید زبان از آن کس و دانه نموده بود و برقع آه اخته بود بر آفتاب و خواری بعد از آن خارج شد در جلوه نایه در دستیک که شیند آواز کسان و دشمنان و صدای سلاح شقیاء و صورتهای طبل و مزار و در نهای اولاد حرام و فریاد طایین را که از سید الشهداء مبارزت می طلبیدند و انطو و منسباید کرد و کیفیت آیینین است و زمان زفاف و قران اولاد و انبیاء و اولاد کان او صیساء و سادات صغیاء و سوسید کبریا خود قلوب اهل زمین و مکان آسمانها و شکایت خود را بجزای علی اعلی و بعد خود سید انبیاء نمود بعد از آن خارج شد

در کسرناک طلاق و حایس

داده میشود

بعد از آن حاج شهباز در جلوه سادسه در شبیکه طبعش سوزان و بکش پاره پاره و خونهای قلبش مثل غبار شسته بود و معطر شده بود و بخیزی که از آن سطح میشد که از کعبه و طیب بود از بوی مشک و عنبر و زعفران و کافور و آن عنبر بود که خونهای تهته او عرق سعاد و مخلوط و مزوج گشته بود بعد از آن حاج کردید جلوه هفتم بنام نای موالی و آلهای متصاحبه و ناله و فریادش مثل ناله و ناله و صندل و صندل و آتش فاطمه زهرا و عکس از این زینب حورا بود آه آه ای برادران و معجان من شدم محصل سیت در اداء تشبیهات و استعارات و ذکر سناسات در وقت ذکر کردن تجلیات این سینه جلوه مظلومه و در آوردن عبارات لطیفه شقیه در زفاف آن طاهره معصومه مظلومه بر سر مظلوم شهید خود زیرا که من قضیه ترویح رسول خدا صید بکبر بر اتانم ذکر نکردم و قضیه زفاف سیده فاطمه زهرا بر سینه او صیاء دام تقی و دو قطعه ذکر کردم که برای فتح باب تشبیهات و استعارات در زفاف آن سیده مظلومه صحیف بر سر عم خود حسین محتجبه پس لازم میاید بخودتان که بر وی که بر بسین و فریاد و جریغ و فوخه و ناله در مصایب او و شوهرش و پیشش در آنچه با ایشان بارید قسماً بخنده است که غیر از او بودی نیست اگر در زلف نغم بود که آن مصایب عظمی هر آنکه لازم شد بر اهل بیتم و همان جاری خوردن خونها بر روی آن سینه که چشمهای ایشان از اشک خالی میشد پس چگونه است سینه که ملاحظه شود که آن مصایب بعضی اقل است از مصائب آل رسول و از آنچه با ایشان بارید اگر خوانم که چشم تو روشن و مرده یاب بشنیم چه هست پس که بر کن بر یک از مصائب آل رسول با سینه آنکه که این همانست که مستفاد شد از آنچه در حدیث است از رسول ص ۱۲ و در کتاب مشرف فرموده با قلم کل عین کتب تویم همه آلت کتب صحیح مصایب این فتنه خاصه که مستفاد شد از حدیث و مثنوی نامه تریو که برینودن چشمهای ایشان بود و در غم پیش از دخول بهشت است هرگاه گوئیم که آنچه مستفاد میشود از این حدیث نیست چه کلامی که بر بعضی از مصائب آل رسول گریه کند و بعضی که نمک آن تشبیهات که در زوفاقیست که میکند آیا این از آن غمهاست که در محل خود است یا نیکویم غم مقتضای محل بر حقیقت نیست مگر سینه که حمل شود جمع مصایب جنس سیکوم نمیکند بر صحنه از مصایب سیده آتشده اگر گریه کند گویا که بر جمع مصایب او گریه کرده اگر گوئیم که تو مقدم کردی بعضی مطالب این کتاب که گریه از برای خوف و ترس از حدیث اهل بیت و بر بعضی آل رسول از آن غمهاست که گاهی میثونه در میان ایشان قضیه فضل و تفاوت جاری شود و بعد از آن چیزی چشمی که از خوف و ترس میگردد مسک شود آنکه گریه کردن بر سینه تمام پس در این هنگام سیکوم نمیکند قابل شیم بر سینه که در میان است تعاید و تفاوت است پس که ام کی فضل است سیکوم شک نیست در قضیة کبری بر بعضی آل رسول زیرا که آن در حقیقه مشک میشود از گریه خوف و خشیت زیرا که گریه کردن بر آنچه میشود مگر از مکه نکونه نورانه و بعد از آن چیزی که گریه بر ایشان از خیر ایت که مندرج میگردد در تحت آن که خوف و خشیت در حق لطیف علاوه مفاد حدیث که عجز است که تحت فضل نصیب گریه برای ایشان بر گریه خوف و خشیت هرگاه گوئیم که گریه خوف و خشیت ایضا خیر است که دارد گشته در شان آن در بعضی اخبار که چشم مقتضای این ضایع متشره است در زوفاقیست پس در بعضی فصل دادی که در مصایب آل رسول را بر گریه از خوف و ترس خدای سیکوم بر سینه این فضل است قدم نمودن آنچه بان اشاره کردی از جمله خبر است که دارد گشته در جمله گفته از اخبار آن سینه که سید آتشده چه سال کردید در حالتیکه روز با روم شید و شهباز و ای سینه که سید است و آن کله نقل شده از حضرت صادق که ام زین العابدین بدیش چهل سال است که روز با شربا روزه میگرفت و شبها عبادت میکرد و سینه که وقت افطار بر سینه غلاش طعام و شراب در خدمت او حاضر میمود و در پیش روی او میگذاشت و سکت بخورد میولای من غم بود پس رسول خدا را که سینه نشسته به شکر دند و اینکله اگر سیکوم مسکفت تا طعام از اشک پیشش میبوی و شراب با شک پیشش مزوج میکند همیشه اینطور بود با خدا تعالی سخن کردید و غلاش نقل نموده که حضرت روزی سحرا رفت و من نیز از پی او رفتم دیدم که بر سنگ سخت سجده نموده پس ایستاده و فریاد کرد و اورا میشنیدم و سردم که در سجده هزار مرتبه لا اله الا الله گفت بعد از آن سر خود را در دست و میکان شریفین از اشک چشم در آب عرق نموده بود پس عرض کردم ای سید من آیا وقت نده که گریه فطریست حضرت نام شود فرمود دای بر تو بر سینه یعقوب ابن اسحاق ابن ابراهیم میبوی و پس غم بود و ظاهر سپرد است یکی از ایشان ترا خدا تعالی از او غایب نمود از حزن ترس سینه و پیشش خمیده گشت و بر چشمش از حزن و اندوه زایل گشت و حال آنکه پیشش در دار دنیا زنده بود و من میخواهم که در پروردار و مغفله و قرار این بیت خود را در حالتیکه ایشان را گشته و بروی خاک انداخته بود پس گویای حزن من نام و گویای

کسر

کم میشود احدیث پس قریب استدلال انجیث در غایت ظهور است و از جهت این بعضی از ممالقها تصریح کرده فضیلت کرده
 در مصایب سید الشهدا بر که در آن از خوف و خشیت حدیثی پس این شخص و غیره رسید در ردیف در بعضی از ابواب
 مثل بنور ایمان و عمو و وصی و خواننها و مملکت که بر این مطلب استدلال بود بعضی دیگر از اخبار بیاض مثل خبر مروی
 از حضرت رضا و در آن گفته ای پیر شیب اگر از برای چیزی که بکنی که برین حسین و مثل خبر مروی از حضرت که در وقت غم
 دهای ما و محروم و شکهای ما جاری و عزیزان را در منزل کرده درین که بلا و کرب و ملامت را با بارش که آشته تا در وقت
 احدیث پس قریب استدلال خبر اول ظاهر است و اما بجز دویم پس آن در نظر دقیق و استنباط وقت است پس از آن خبر است
 که مملکت استر شاد بوسی آن از بعضی اخبار که طهت به نقل و کنج نمودن اشکهای خارج از چشم در تمام آل رسول
 با شکل حسنه و صورتی در وقت و این چنانکه در بعضی اخبار است مضمونش این است که دیده کرمان حسین حدیث
 بوی او وحی میکند که رای تو در نزد من مانده است و آن این جوهر قیمت و در قیمت است از این نسبت و درین
 تا او قیمت پند پس آن دیده آن دره پیش انبیا و رسول مرده افزه میآورد میگوید یا عباد الله ما قیامه از منم
 از احدیث سید انبیا و وفاتش بر پس آن از احدیث رسول میآورد رسول میگوید اگر استیگان سید انبیا
 بر او قیامه او سید انبیا از احدیث سید الشهدا روحی لعنه میآورد حضرت بان بدو سینه را به عید انبیا
 جوهره عزیزه و دره نیت اشک چشم تو که در مصیبت من جاری نموده خدا تعالی او را به صورت صانع و فرموده قیمت آن
 اینست که تو در درجات بهشت با ما باشی احدیث و چنانکه در بعضی اخبار مرویه از حضرت صادق است که فرموده ما سمع
 زمین و آسمان هر یک را از آن یکی از المؤمنین که شهادت بر او کرده که در آن لاکه تا کثرت و اشک چشم لاکه منقش شده آن
 رهنیکه ما کشنده و کشنده اهدی برای ما که سیکه خدا تعالی ما را رحم میکند قبل از آنکه اشک از چشمش خارج شود رهنیکه اشک او بر پیش
 جاری میشود پس اگر کعبه از اشک و کعبه از صرار است از احدیث میکند احدیث و در بعضی اخبار بنا بر آنکه الان غلیم آمد که اشک چشم
 که کینندگان بسته است شهادت طعامهای اهل بهشت آن مخلوط و مزوج کرد و طعام ولدت آنها بیشتر کرد و با بجز قریب استدلال بان
 اخبار غیبت و مملکت که بر مطلب استدلال بود اخبار دیگر مثل خبر مروی از سید المؤمنین و در آن گفته کل عنی ثلثه یوم
 و کل عنی یوم یقیمه ساعده الایم ختمه است بکلامه و کج علی عین یعنی هر چشم در روز قیامت کرمان در چشم در روز قیامت
 مگر چشمیکه خدا تعالی از آن بگراست خود مخصوص کرده و بر حسین که دیده و مثل خبر که از جمیع از اهل علم اسلام بوده است
 کل مؤمن چنین عیب شکم هر مؤمن و مثل خبر که از سید شهادت او این سده است تیل عمره لایکه که مؤمن الایم و مثل
 خبر که از حضرت روایت شده است تیل عمره لایکه که مؤمن است شکر احدیث یعنی منقول است شکم شیخ مؤمن یاد میکند
 مگر سیکه من که کند پس استدلال که در این اخبار بر فضل بودن که بر برای سید الشهدا بر که در آن از خوف و ترس خدا
 از امور عبیده نیت بلکه از خبریست در نزد اهل نظر دقیق در محل خود است هر گاه کوئی که در این سوالات است که بعضی از
 این اخبار و سخن غیر آنها از اخبار کثیره که تودی آنها را میکنند با طقت بنیکه مؤمن میگردد و طلب که میکند بنیکه نام
 در زداد و ذکر شد پس این اخبار نفی خودشان دلالت دارد بر سیکه هر که در وقت ذکر کردن حسین در زداد کرده و طلب
 کند حقیقه ایمان تصف میخورد این چگونه است زیرا که ما میبینیم و مشاهده می نماییم که جماعت کثیره از مؤمنین که طلب
 که میکنند در جمیع از آنکه حسین را در زداد ایشان ذکر میکنند بلکه در بعضی از زمانها و اوقات که طلب میکنند
 بلکه مملکت که بگوئیم این است در شان جمیع مؤمنین می شود بدون استثناء اهدی از ایشان میگویم بدستیکه منشاء
 اشکال و سؤال بعد از آنکه متعلق تمام است باینکه حسین ذکر میشود از نزد مؤمن در وقت از اوقات مگر سیکه از برای او که
 و طلب که میکنند پس در این هنگام میگویم جواب این سؤال بدو وجه تصور میشود اول است که مؤمن از کرب و طلب
 منفک میشود زیرا که توبه و مطلق کرد تمام قلب خود بر اسم شریف سید الشهدا در وقت ذکر آن با نغمه سبک قلب
 خود از جمیع سواغ و صوارف خالی نمود مطلق میشود در وقت ذکر کردن اسم او بر مصیبت حضرت اشکات
 و توبه نمودن بر مصیبت علی که سبب کرب و عورت است اعتبار است دویم آنکه مراد از آنچه در این اخبار و در اخبار تودی
 آنها ادایک است که مؤمن که بر طلب که میکند در از زداد مگر مصایب سید الشهدا این متعلق حذف میشود بر این

طریق و عموم بان سوال باشد هرگاه که در پیشگاه میکنیم جماعت کثیره را از مؤمنین که بر او طلب کرده میکنند در جمیع از من
 ذکر مصائب آتیه است و بعضی از آنها که میگویند مخصوصاً اینک میفرزاد ایشان حضرت بنده در مجلس فرموده که در مصائب آتیه
 دیگر در مراتب کثیره زیرا که لایحه در مجلس فرموده آن که بر او قیاس میشود میگویم فهم آنچه ذکر کردی از آنچه نجات که از کاشش ممکن
 نیست و لیکن ممکن است که عمل شود آنچه در این اخبار و مشال است بر وجه دیگر و آن اینست که مؤمن بر سبک جمیع
 مصائب آتیه است و جمیع آنچه بر او جاریشده اند غایب و در خصوص تفکر نماید حق تفکر منک می شود و از گوید که در آن بر آل رسول
 و عبازه غری مؤمن هر وقتیکه اینها را یاد آورد و تفکر کند میسر بر او طلب که میگوید پس مراد از ذکر کردی در جناب و واقع شده است
 ذکر است که بر این منظر و پنج بند مطلق ذکر علاوه بر این ممکنست حمل کند بر این اخبار و اخباریکه مودی آنها را ادا میکند جمیع آنست
 بر که بر که در آن مشال بر اشک و خلع از اشک است در حالت ناله و حالت عرض هم و عم و در آن قلب و مشال آنها ممکن است
 که در این حال موی شود آنچه در بعضی اخبار است که سید الشهدا فرمود است تیل لهره ما در کثرت عند مؤمن و لا مؤمنه الا کبیا و اغما لاهل
 مصائب آتیه است و در تریب در تریب و تریب بعد از آن که در آن اول علیه السلام و اغما بر معنی او پس در این هنگام مراد
 چنین باشد که مؤمنان موی شود در وقت ذکر مصائب آتیه است از یک این دو حالت یعنی حالت که در وقت عم و اندوه
 و ممکن است که این عمل موی شود در بقول بعضی از معصومین در بعضی اخبار که فرموده اند نفس کشیدن معلوم از برای مظلوم با جمیع است
 و تم و از راه او بر ایجا دست و کتبان او بر آید اجساد که در دست در راه خاله و تقریب نماید یا چهر در غایت بعدت
 زیرا که مستفاد از آن بعد از آن است و تریب است که مؤمنان خاله موی شود از گوید که در وقت یاد آوردن مصائب آل رسول
 و از هم و عم خاله موی شود زیرا که از او استی بر آنکه تراوار و اولی کمال مؤمنست که خود را از گوید و استعمار در وقت ذکر مصائب آل رسول خاله
 کند بر تریب که این قضای استیاط است زیرا که تا آنکه شوق سید الشهدا از زبان هر کس است که در این حالت استیاط اگر بر نفوس آن قابل بنامیم
 هرگاه که گوید که استعمار که در آن روز از امور استیاریت یعنی که آن استیاریت در وقت اراده نماید فعل آورد و ایجا نماید بلکه آن از او
 بر آنچه شده است از حراق قلب و بعضی حالات که باقی خاص شود و اینک پس موی شود و کما فی وجود موی پس این جمیع
 میشود بچند سویی آن اشاره کردی میگویم بر تریب است و جواب از آن است که در شده در بعضی مطالب این کتاب حاصل
 این است که مؤمن ز سبکی نفس خود خاله نمود در وقت ذکر مصائب آل رسول از جمیع شوق صوارف و لغات خود بر برنگ
 مصائب آنها و جمیع آنها را یاد آوردند که حاصل موی شود برای او که بر استعمار و تحقیق بر وجه این اشاره کردیم در وقت ذکر
 بعضی این کتاب در مقام ذکر تریب برای عدم شای مصائب آل رسول پس کلام را تا به اخذ کن و صمیمت شمار مقام ششم
 در اشاره بآنچه دلالت میکند بحالات شان قسم و بزرگی منزلت او در نزد تعالی و صاحب کما پس هر که از غایب شده است چیزی که در
 انجلیس و تحقیق به ذکر کردیم و همچنین جمله که در آن تریب و در تریب را در تریب از قراء شمسانت ذکر کردیم میداند که او در
 فضایل تالی عم خود مجلس و سپر عم خود است ای نیندی آنچه بر او است سید الشهدا صادر شد از حال و اقوال در وقتیکه از شهزاده
 از عم خود اذن جاد و مقام در ش روی آنحضرت خواست و آن حال و اقوال عبارت است از شدت که سید الشهدا عرض
 نمودن او بعد از خالقه با قسم و آرتیکه یکسهای تا بصورت غضن نمود و پاره کردن کریان او الی غیر ذلک از حال و اقوال
 که کاشف است از شدت محبت و زیاده مودت او قسم و همچنین اقوال صادره از سید الشهدا بعد از شهادت قسم
 شنیکه از غایب خودی پس آنچه استناد موی شود از بعضی اخبار آنکه او غریب بود پیش پیش حسن محبتی و او را شدت محبت میداد و عزیز
 ترین اولاد و محبوبترین ایشان بود در ز داو و آنحضرت او را بوسیای گسیده و نصیاح شدیه مخصوص کرد و این باب بزرگان خود
 پیشش سید شده است میداند که آنچه با سویی آن اشاره کردیم از آنکه او تالی عم و پیشش است از امور است که در محل خود و از عم و شفقه
 و اگر تدبیر و احکام نیز بر منظر میخورد پس نظر کن بقول او در شب عاشورا بایش اینست که او از عم بزرگوار خود سوال کرد از کسانیکه
 شهید خواهند شد و از کسانیکه مظلوم خواهند شد تا سبیکه گفت یا عاها آید ما میگویند عمنش سید شده است فرمود ای پسر من کشته شدن
 در نزد تو کویست گفت قسم حق تو کشته شدن در نزد من شیرین تر عمل است پس ام خبر داد او با کشته شدن او و سپر شرفزار
 عهد و نیز قسم سوال کرد از آنحضرت از حال سید جبرئیل ام مظلوم فرمود خداوند عالم نسل مرا از ذریه میکند و باو نمیرسد
 و او پرورش نام است پس این معنون بعضی اخبار است نظر کن بجهل هم که آن گفتل عندی کلمه این عمل و این قول از او مشا و است

۳۱۹

که از پیش علی اکبر صادر شده که گفت پس در وقت از فردن یک میکسیم در لشیکه مخفی میستم من میمیشود در شرح ایگام آنکته و جاری
 میشود در شرح کلام علی اکبر با آن نوجوان در شدت اقیان و کمال وقت آن مثل سخن و عیاش و پیش علی اکبر است و همچنین است
 کلام در سایر فضایل و کمالات پیش فضیل داده میشود بر سایر عمرت و شریفه بوی که در پیش روی سید اشهدا بر رجه شهادت رسیدند
 چنانچه عیاش و علی اکبر فضیل داد و میشود ایشان هرگاه کوفی در آنجا یک سوال است که چرا اجازت میدادند که نمودن فضیلت اولاد امیرالمؤمنین
 که در پیش روی سید اشهدا بر رجه شهادت رسیدند فضیلت امیرالمؤمنین حسن میگویم که این منط و طرز استند لال از آن جهت
 که در واقع در میشود که مانه از فضائل پس وارد میشود بان بعد از قطع نظر از عدم استقامت آن از اولش سید که اگر بنای امیرالمؤمنین است
 لازم میاید فضیلت سخن از عمرت و شریفه که در پیش روی سید اشهدا بر رجه شهادت یافتند بر علی اکبر ضیاء و همچنین لازم میاید
 تمام بر علی اکبر زیرا که فضیلت حسن میاید بر سید اشهدا مخصوص است در جمله شرفه از خصوص و این مثل قول سید اشهدا و میاید که جوهر
 خود زینب را بصره میگرد و میفرمود خبری یا اجازه چنانکه هر که دی در مصائب آنیکه از من حضرت است که پدر و مادر و برادر من باشند
 و مثل آنچه در قول صادق علیه السلام است و میاید بیان که در سربودن آنکه در سیرت امیرالمؤمنین با سید اشهدا با سید اشهدا فضل بود و چرا
 امامت در دین است از جهت عوض بودن از شهادت و مثل آنچه در قول رضا علیه السلام است در رد غلات کاغذ رسیده
 سید اشهدا در روز وفات کشیدند غلات و لغت کند بنده امدم او کشیدند و بحق کشیدند که از او افضل بود که پدر و برادرش باشد
 از غیر ذلک از اخبار کثیره بلکه در محبت او دعای مع اخبار و نظائر آنها در غیاب مشک نیست مثل جن بودن ادعا کوشیده
 بر این مطلب منحرف و تمام شدن قولی بخلاف در آن چنانکه این سید در تفسیر نقل شده به بار آنچه باو نسبت داده شده از آنکه او
 قائل بقبائیت در بیان ایشان هرگاه کوشید که بان اشاره کردیم از مشک فضیلت چه آن از باب تبیین اصل است پس بان
 مشک بنیامیم ما و سید که بخلاف آن خبری وارد گشته و بحق وارد گشته و فضیل بودن عیاش و علی اکبر بر سید عمرت و شریفه خبر کثیره
 و در فضیلت قاسم وارد گشته جوهر میگویم بعد از بنا که شرف است مشک بین اصل که فضل بودن انهم بر سید عمرت
 ما شریفه از خبر است که در آن انکه کثیره وارد گشته و تفسیر شده است که احتجاج با آن پس بدان که در آنچه بر سید اشهدا است
 که بان اشاره کنیم و آن نیست که اصل فضیل در اولاد ابیطالب و ذریه او اقصاف ایشان نسبت به اعمت بلکه در اعم و اولاد
 در آن و این برای آنچه در بعض اخبار است از آنکه رسوخند از فرموده برای حدیث خبر کثیره عن ابیطالب اگر کسی در راه تو لب میخورد
 از آنکه ایشان بیخا میزند و بیانی بن فرمایش حضرت است و سید که فتح سید مردی از کفار فریاد کند آنم مانع و حضرت ابیطالب
 از بجه خوف بعض خود او رسیده داد بعد از آن سید امیرالمؤمنین بنام آن آمد تا نزد ابیطالب پس آنم مانع شده دستیکه
 دست خود را بر سینه امیرالمؤمنین گذاشته و میگفت ای برادر من ایامی که سیرا که من باو پناه داده ام پس امیرالمؤمنین حدیث
 رسوخند آمده حکایت را با عرض کرد نمیستیم نمود و فرمود الله در عی ابیطالب بعد از آن مرد که شسته و عمو بود و بنامیکه از او
 شایسته بر آنکه چسب اولاد ابیطالب و ذریه او بشیاعت معتقد بودند الا اینکه در جات و مراتب ایشان معاد است بود
 در آن نسبت پس قاسم این سخن میاید از آن اشخاص بود که در درجه فصولی و ذریه ابیطالب بودند از شایسته زیرا که شایسته محبت
 حسن میاید باو مثل سیدت عرض او بود بر مجاهد در پیش روی برادر مظلوم سید اشهدا و نزل جان خود را پیش او از آنکه در شایسته که
 ما به حکم میکند چنانکه بر مرد صادق عرفی با قبول طلوتی نور آینه میاید با جمله اشهدا از اولاد حسن میاید که در سفر بود و تمام و حکم
 کشید ان ابوبکر است و طفل شیر خواره که در کن سید اشهدا او است در حکایت که حضرت در شایسته مجاهده بود و قاسم مظهر
 شایسته پیش حسن میاید علیه السلام بود علاوه بر آن بود از شایسته شرف که در میان اولاد ابیطالب و ذریه او چنانکه
 علی اکبر مظهر شایسته رسوخند بود پس این کبریت که عنقریب که کردیم مثل کثرت ذکر شهادت و مصیبت او در مجلس عزاداری
 سید در هر به و جلالت از جمله کواشف آرز است بر آنچه ما ادعا کردیم از اینکه او مانع عیاش و پیش علی اکبر است
 در فضایل و کمالات پس ای برادر آن روانی و شرفه بسیار که یکسید بر سید اشهدا باو بسیار کرد و از برای او آه
 برد کشید و سید که او را داده که در کبر و دشمنان برود و ذراع نماید پس بسیار ذکر مصیبت او را کشید و گریه های نا احباب
 که را از خود تان را کشید مخصوصا من میاید را مقام هفتم در بیان سبب الحاق بیبالات علیه در مجلس عیاش
 مجلس شهادت قاسم و مجلس شهادت عیاش و شهادت علی اکبر این کتاب بعد از فارغ شدن از تصنیف آن مرتبه

بیان

بدو سال پس بر آنکه من مبتلا شدم مستضعف در اوایل شهر صبح الاول بر من و به در آن روز نا آتش آن مرض شدت یافت
 و اهدی از آن خلاصی نماند و من نیز خوی مبتلای این مرض گشتم که پیوسته سید بخت بودی بود بجز یک صفت
 از من نهی و دشمنان رحم میکردند و یقین داشتم که من نیز از جمله پاکیم دمن در آن اوقات از شدت حراق قلب
 و قوت التهاب عطش در درمای عویم و عیش مستغرق بودم و عشا پی در پی بود و در میان آنها کلافه حاصل میشد و در زمان
 افاق ظن میکردم از عرض خطر آب و شدت التهاب قلب و جگر سایر اعضای ریه و غیره شیه که دنیا اگر مخلوب شد بر من
 و آب خوشگوار آن رف و آنها عطر اساکن نخواهد بود و من بر غربت و دردی خود از برادر و خواهر و اقوام عیثه آه از دل پرورد
 میکشیدم زیرا که ظن میکردم اگر این در زردن می بودم معالجه سوزش و حراق را میگردانم پس در این شب و حالات سید
 و مولای من سید آتشد آه بقلب من جلور کرد بعد از رفتن او از بالای آب بر روی ریه های گرم که بلا و شدت عطش و التهاب
 و حراق اوقات او را پس از تعرض حال خود عرض کردم و با اینکه از رحم که دن بزود غفلت نمودم و قلب و عقل خود را در فکر احوال
 آنحضرت مشرق ساختم در آنوقت حراقات قلب و التهابات جگر خود را بر طرز زود دیگر می فهمیدم و آنچه مرا اکل گویم نمود و سینه
 میکردم و میگفتم سلام علیک یا عجب آه روحی که الهیاء یا عجب آه ناله های من برای تو پی در پی و حسرت های من
 متوالی و آه های من متضاد است و یقین ذکر کردین بعد از بودی از مرض که سینه من مرض در زردن ضربه بود که هر شبیکه
 صبح میرزی میگفتم یا عجب آه که یک من حرکت خانه دیدی و بار بار از اس من میگفتم و بعد از بیرون شدن از منزل تو صبحا چون میگفتم
 بر سینه فلان هلاک میشود بیکه بخت می پاید ایشان بن استنبر میکردند و میگفتند این چگونه میشود و حال آنکه او نفس خود را در حرکت
 موت خود و بخش منیاء و من بتیان میگفتم که معضای سباب و ارات طیب است که تمام آنها ذکر کردیم آنرا که من بعضی اشیا
 احساس کردم که رشتما محض بود و چون چنین باشد زیرا آنچه که از او شیه که دم از بر منی شدن او سید آتشد آه و سوسل او
 آنحضرت از آنکه تا که یقیناً او را نجات میدهد بعد از آن سید ای دوستان روحانی و احمد قاء فوراً که بر سینه من درین
 این مرض اندک و نه بودم که بسیار تر و تر آن میکردند بر آنچه فوت شد از عمرهای ایشان من میگفتم کاش بذل میکردم تمام وجود
 و آنچه برای من بود در آنچه سید آتشد او تریج ذکر آنها و اقامه نمود و ستون آنها من دارد و کاش من از تالیف
 و تصنیف بسیار میگفتم در آنچه تعلق دارد در فضایل آل رسول و آنچه با آنها و میجا شهدا تعلق دارد و اینها را که گفت
 از عمر من آرا در تصنیف علوم و تصنیف در آنهارف کردم آه آه بر آنچه از من فوت شد آه آه بر سینه همه عمر و مشاع وجود
 خود از آنکه دم در آنچه تعلق دارد به بکاء و ابکاء بر شصت سید آتشد آه تالیف و تصنیف در نه باب بر خطای عیدیه
 و بیخ های مختلفه و از عجایب است آنچه برای من واقع شد در بعضی لیلا از او کاشیکه با مرض مبتلا بودم پیش اینست که جنب
 اجل فم حاجی سید آتشد طیب بیزار می که من عاجز میبود و با سمع از شنیدن در زردن در دست همیشه بخوابید پس در
 این شبها بر من وجع قلب عارض شد بعد از گذشتن نصف شب شدت وجع در غایت بود و در سینه من جاعجه که خوابید
 بیدار شد و طیب دید که این حالت حالت مملکه است پس مرا معالجه کرد و بعضی معالجات جوی که در آنوقت برای او تر بود
 و معالجات او اندک تر بود و بیکه قوت الم و شدت وجع و با وجود من و ایشان همه ظن هلاک نمودیم پس صبح زدم و گفتم
 آیا در کس میکنی و بغیر این من میزنم یا عجب آه روحی که الهیاء یا عجب آه ناله های من برای تو پی در پی و حسرت های من
 حیدر استغناء کرده ام از آن زمان که پان مرض و بایه مبتلا شدم کفایت پنج شیش ذره کفتم تربت سکره بن باور بعد شام
 بستید من میگویم در بیاعت کفایت می پیم و وح و الم از من قطع شود در این و یقین برکت کربت حیت پس از تربت بعد
 یک نحو ذور دم الم و وجع در هانت سقطع کرد پس آنجا عت شدت عجب نمودند بعد با ایشان کفتم که تربت تر بعد از
 در تمام استغناء و هانت کثیره استعمال نمایند بیکه ذره و ذره انگشانیسند زیرا که این از خیار استغناء میشود در زردن و اصحاب
 نظار دینه میگویم سبیکه تصدقات خصوصاً صدق و سرحین در زردن و با نمودن عزای سید آتشد آه روحی که الهیاء و در هر کوه ما
 و جمله تا تر میکنند در غایت تر برغ این مرض و تخیف و خلاصی از آن سکن نورانم اجل نسبت بحال من شد مگر هانت سید
 شده ام و رحمت فرزندش عمل در حرفه بعد از آن از جمله نمود و ذره ذره که از من صادر شد در اوقات استغناء بان مرض این
 که کتب دیگر در مشایخ بولیم دسم از اوقات روحان بگذارم و از بعضی حجات ای بر اعانت استغیبات دقیقه

۲۱

رفیق و صول مکتوبه و زاریه و ذکر نکات شریفه لطیفه پان کتاب میره کتاب کبر عبادات شیهه شد و از بعض جهات دیگر این کتاب
 شیهه نباشد بهاره هجری وضع ان کتاب در وفای اصحاب کساء و آل معصومین ایشان و مصایب ایشان می شود و مشتمل می شود
 با این مجلس از مجلس آن بعضی سید اشهد او آنچه بان مصداق است و لیکن بعد از نقطه تغییر در طرز و اسلوبی که در این کتاب
 و متیکه تغییر شد برای من آنچه نقد کرده بودم و مقدر و زکر دیگر که ایمنه بوده بودم از تصنیف آن کتاب تحسین کردم در این زمانه
 در صرف اوقات و افکار نسبت به کتابت این مختات در ضمن بیانات نسبت به مجلس شکره که بسوی آنها اشاره رفت این
 مختات مثل عوض و بدل شدند از تصنیف کتاب فوت آن و در این پس سوال میکنم از خدای کریم منان که ابواب توفیق است
 و تندر از اربوی می کشاید مشغول بشم تصنیف آن کتاب و فروروم در دروهای افکار برای مجلس و مطالب آن و از
 کتابی بشم که بعد و نذر خود و فایده زیرا که خدا تعالی توفیق دهنده و ارجم آن است بعد از آن بی سید ای برادران روحانی
 و حستان نورانی از کرده اصل علماء فقهاء و اعظم فضلاء علماء بر سببیکه مادر مطاوی مطالب این کتاب ذکر کردیم که در این
 و گریزین بر مصیبت سید اشهد از مثل زیارت اشرف است در مقام فضیلت بر سبب عبادت وجه و سبب من دون سبب
 بقیق برای این کثیره و در وجه پان قلمه نمودیم سببیکه از چنین شد پس شما واجب میشود اقامه نمود و ذکر مصایب سید اشهد
 در هر حکت و شمشیر و ترویج این لازم است هر سببیکه اوراد پیش مردم شانه صمت و میر سببیکه از علماء و فقهاء
 اسکاف و استکیار از نقطه ذکر میصدا در بالای منار در مجلس و در مقام کبر و تجر کنسید ذکر کنید که این
 در شکان و این است قسم بخیزد شکر حمد و آل معصومین اوراد فضیلت داده بر سببیکه ذکر میصدا آل رسول در بالای
 با تخریب خاک و کافر سببیکه از اعظم مغر و اگر ماثرت برای فضلاء مجتهدین و فقهاء کالمین و میر سببیکه بان مغر و اگر ماثرت
 حظ عظیم زیرا که رائی بر سید اشهد از سببیکه از اعظم انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین پس آنچه میگویم نقطه
 و ذکر میصدا آل رسول و شکر میکنم بخند مثل شکرین ابد الابدین و در الهادین که توفیق کرد مرا تا که مصاب و از کرده
 کردند که از اعظم مغر و اگر ماثرت شده اند و سوال میکنم از او که این نعمت عظمی و عظیمی که برابر از من سبب کند و هر چه
 کرامت و توفیق کرد داد برای بجا آوردن این عمل عظیم در هر سال بجز و آله اطهار مجلس ده هفتاد کتاب
 کبر عبادات و اقیات الصلوات در ذکر شهادت حضرت ابو فضل اجتهدت بن ابی المثنی شیخ سعید در ارشاد من بوده
 و متیکه حضرت اجتهدت کشتگان خویش را دید برادران اداری خود عبد الله و جعفر و عثمان فرمود پیش من غنیه تا بیهم شمار که بر
 خدا و رسولی که در این دنیا که شمر از دنیا می رود عبادت خداوند را تا که در دنیا که او دانه این است حضرت
 رد و بدل کشته دانه او بر پیش من بعد از آن بجز این علم میدان آدم جنگ تخم نموده دانه او را شکر نمود پس از آن عثمان این علم
 میدان هم نهاد در جای برادرهای خود ایستاده بود در جای برادرهای خود ایستاده بود و خوله این بزرگ صبح تری بوی
 که از آن تری بنیشت آدمی از سببیکه بنی رزم جمله نمود هر او را از بجز اگر دو نفر و غیر او گفته که عباس این قطع گفته
 با ابو فضل بود و در شام این و کبر اولادش بود و هر کشته بود از برادران پدر و مادری خود و هر مرد شجاع و صبا
 جمال بود و اسب بلندوار شکست و بای اشرف از زمین کشید و با و مرتبه ما شرمی کفشد و صبا لواحی حسین بود
 و بسند خود از این ابی اوس از پدر خود جعفر بن محمد روایت کرده که حسین بن علی علیه السلام ترتیب داد اصحاب خود را
 و رایت را برادر خود عیسی داد و آنچه در عموالم ذکر کرده نزدیک این مضمونست و بعضی توفاات صحاب مذکور است
 ان العباس لما رأى وحده لانه اخاه وقال يا اخي هل من خصه فيك الحسن بكاء شديدا حتى انك لاحتجبه بالدموع وقال
 يا اخي كنت الصلوات من عنك وجمع عددنا فاذا انت عدو قول جبال الفتا و عجاننا ننبغي الا تحراب فقال العباس
 فلما ادرك روح اخيك يا سبك قد ضاقت صدق من حبه الدنيا و اريد ان اخذ النار من هؤلاء المناظرين فقال الحسن عليه السلام
 اذا عدوت لي لي الجحيم فاطلب هؤلاء الاطفال قلبهم من الماء قال فلما اجاز الحسن جاء العباس للبراز فركب الحمار
 و قلبه كالطود الجسيم لان كان فاربا فاما و بطلا من غاما و كان جسورا على الطعن و الصرب فخر ميدان الكهاج الحباب
 چون عباس شانه خود را دید نزد برادر خود آمده عرض کرد ای برادر آیا از من میدی کسی خضر حسین بن کریم سببایی بود
 تا مجلسش از عیش تر شد و فرمود برادر تو به است شکر من بودی و متیکه تو بجز که جمعیت بعضی و عمارت او

برای خواهد شد حضرت عباس کرم الله وجهه که در آن برادرت فدای تو باد ای سید من آری از زندگی دست نکش و میخوانم خوشگوار
از این نیتین کرم حضرت حسین فرمود و فستیک جنگ زقیه از برای این طحال قدری آب بجوای میگویند که حسین براد خود
عباس را اجازه داد میدان تشریف آورد مثل کوه سکنین زیرا که سوار عالی تمت و شجاع بود مثل شیر در میدان جنگ
بطین و ضرب است زیاد و او مثل کوه آمد که پسر نبرد جهاد است با جعفر بن محمد بن ابی طالب از کشته شدن آمده و عرض کرد های برادر
رایت را بمن ده عبده آنکه گفت آید من فتوری دیده گفت: لیکن برای من حاجت است با و پس بوی تسلیم نموده زیر علم را
بروشته نزد عباس بن علی آمده عرض کرد ای فرزند سید المومنین بخواهم بوجهی شپان کنم که کوش خود بنده ام فرمود که کوه کوه
حدیف شیرینی کشته شد و در آن حدیف کوه فامی روی سبب مو از آنکه شد عرض کرد بدان ای ابان منسب که پرت بر آن
خواست در دست آمد یعنی شریح نماید برادرش علی که عارف بنا بر عرب بود احضار نموده فرمود ای برادر از تو میخواهم
که برای هیای کبری که از خا تو آید جلیله و صاحب حسب و نسب شجاعت بود پیشه تا فرزندی از او عمل آید صاحب شجاعت
و عوت یاری کند بفرزندم حسین و مو است که کند در میدان که با حق پرت از برای همین بود زخمه که در آن روز حفظ محرم برادرت
و خواهاست کوتاهی کن راوی گوید که حضرت عباس از جماع اطفال مرز برایش افتاده چنان شمشیر کشید که رکاب کت
فرمود ای زبیر آید مثل امروزم پیش و کوهی میگویی مجدتم شجاعت تو بنام که حال بد اندیشه پس از آن مرکب خود حرکت از
تا توسط میدان رسیدن و نرسد بود این حدیث است فرزند دختر رسول خدا میفرماید که شما شمشیر صاحب و برادر
و عموزادگان او را در ماهه با اولاد و عیال تشنه با شربت آب بنهار آیراب کنید که عیال و انظار کم مانده از شکر
تلاک شوند با وجود این گوید دست از من بردارید که بوی مسند یاروم روم و حجاز و عجم را برای شما بگذارم و شط
میکنم که فرزندی هست از خدای شما که منم تا خدا را بخواسته در حق شما عمل آورد زیرا که عباس فرزند برادر خود را با بنهار سینه
بصورت کت کشته جوانه زاد و بعضی که میفرمودند پیش شمشیر بنی هاشم ربه جانب حضرت عباس آمده گفته برادرت
اگر کت روی زمین آب با قطره بشما نرسد میگویم که داخل شوید بیعت یزید پس عباس از شنیدن کلامم نموده بوی
برادش برکت کلام آنها را بجزت نمود عرض نمود پس آنحضرت سر او را خورد ازین انداخت و کت با کربست تر شد در آن
چون صدای زلفها را شنید که فریاد میکرد در اعطش اعطش چون عباس این صد را شنید کوه چشم خود بر سمان نظری نمود عرض کرد
اقتی دستهای تو را بوی بو عده خود و فانیم و مشک آبی برای این طحال یادرم سوار اسب خود کشته و نیزه را در دست گرفت
و مشک بروش آید بوی فرات رو نشد و در بعضی کتب مقاتل صاحب مذکور است زیرا که حضرت حسین فریاد نمود اما این دعا
ذیبت کرم رسول الله برادش عباس خدمت نمود آمد از میان چشم او بسیده و حضرت را در او خود بطرف شریع آمد
که در آنجا ده هزار سوار زرمش دور آبر گرفته بودند از هر طرف میزدند که گیتی ای جوان فرمودم عباس بن علی این مطالب بعد از آن
فرمود باین فلاح من فرزند خواهر شایم و تشنه پیغم و اهل بیت محمد از آب ممنوع میشوند و حال آنکه بسکها و خوکها با حاجت و بوی
وی کسرت نظر کنند که نام من عباس است صد که دای فرزند خواهر من کربست آنچه بود دارد شده از تشنگی و اگر چه تشنگی
ترا داشته بودم آب بوی تو میفرستادم نیست فرات ای فرزند خواهر بنی هاشم است از تو پس حضرت عباس آمد تا وارد فرات
کرد و فرات منکر پر کند فرزند بر این حد رسید گفت سر عمر حاجت بر اذن جد کرده زودم آرد که دشمنان را قوی میکند
عمر ابن حجاج زدا و آدم فرستاد و گفت تحمل کن در عتوبت من که این کار بر اذن استل او جدید است بعد از آن شکر امر نمود گفت
اینست عباس کربست شامت ده چون عباس دید که آنها هجوم آوردند در محبت که قصد کرده بود آب نوشید تشنگی را در حق
حسین را نظر آورده آب نوشید و شکر آب بروش خست رو کرد و قوم پیشتر آنها را میزد و سبکت کویا آتش درین روزم آید
و این شعر میخواند انا لله اعرف عند الرجعة باين على السحق جده فالتبوا اليوم لنا يا كفرة لصره
الحمد والبقرة یعنی منم سبکت شامه میوم در کجای خست و فرزند علی که مستحق است با سیدی که فرمان در مقابل حضرت
احمد و آل هره پس از آن بر قوم خود حمد کرده میزد و سبکت تا صد نفر از شجان و سرگردگان بنام بنام فرستاد و باز بری مسک
برکت و بروش خود از همین شعار را میخواند لله عین ذات ما فدا حاطبنا من اللام و اولاد اللعاب يا حبيبا
نخصه جادنا بانفسها حتى نحل باذن العاصريان الموت تحت ذباب الجنة نكفرت لكان من يذبحه سكتة لجنات

یعنی ناپدید شدن او چنانچه بپند آید که او را از میان و زنا از دکان ای خوشبختی این طایفه که جانهای خود را از آن بگذرانند
 تا سکن شوند برین چیز است هر که زیر قلم شمشیر نهان گشته و بعد از ترک بهشت سکن آیه است پس از آن جمله نمود در مردان و جنگ
 شجاعان تا ز در او خود حسین رسیده و این شهر را بخواند یا حسین بن علی این بود الطوم فقد اذک لئن بنا لولک لبسوه
 انما نالوه جلدک ان عندی من صفا مثل مالک هو عندک یعنی ای حسین بن علی هرگاه قوم کشتن ترا را در کهنه بدی بود
 نخواهند رسید زیرا که بگفته تو رسیده برستی صیبت من مثل صیبت است راوی گوید در لشکر عمر ابن سعد مردی بود که او را
 مار دین صدیف تعبیه میگفتند و قتی که نظر خود بر شجاعت نجیب و کشتن او مکرر دکاز کرد پان خود را چاک و سیخ را بر خنجر خود زد و چاک
 خود گفت خدا مبارک کند ما را اگر آگاه بشید قسم بخدا اگر چنانچه هر یک از شما کشتن چاک در دست گرفته و بسوی او میاید حین رسیدن
 غایب گشت محمد شمانه از حضرت میباید با آنکه شاهان ضحیتید اظهار میباید میباید و از این تک و عارید پس از آن
 فریاد زد و قسم میدهم بیکدیگر که در شجاعت هر یک از شما و در محنت اطاعت اوست که دست از جنگ بردارد و بگوشه رود
 پس کن گفت امر ای جوانمرد که این قدر مردان گشته و سرگردان و شکار از بیخ بر آن و نوک سنان هلاک نموده پس از آن میباید
 برادر حسین را و آنکه از احوال او با ما در مکه گفت ما که تو ضمن کشتی گفتی همه را بکنی میباید نزد اسیر عمر ابن سعد و مطلع
 کن او را باینکه تو با ما هم شهادت خواهی کرد در اوقات بی نیازی از ما عمل خواهد آمد ما در گفتی ای مرد میان ما هم شهادت
 خیری نیست از برای خودن پس چرا دست میبندی بر خود شکر گفت ما بر رأی تو بر یکدیگر ویم و جنگ ترا با او چه بنم پس از آن
 شربت گرفت از جنگ دست بردارید تا جنگ این دو نفر را ملاطفت کنیم پس وارد این صحنه رو بکن نهاد در پیشگاه دو
 جوشن شک حلقه پوشیده و خود بلندی بر نهاده اسیر بر سر او کشته و نیزه بلندی در دست گرفته پیش مجلس بن علی
 پیش حضرت مجلس دید که با حالت رعد در تن بوی او میاید دانت که او سواری رقم است پس سیدان نیزه را در رسید مار و فریاد
 زد ای جوان کجای خود در کمن و شمشیر خود را بگذاشت و تسلیم خود را مردم اسکار غازی را که سلاط ماندن بهترین است از شیاطین
 پس بر قدر طلب گشته هر که حال گشته مرکب میان او و مطولش و بدان که با تو جنگ کرده در هر روز مردی که قنات
 او پیشتر از من باشد و تحقیق خدا رحم بر تو را از دل من بر داشته و بچشم را بر تو بیان نمودم اگر قول کنی پس از آن این شهر را خلع
 ان مضطرب ان قبلنا مضطرب حدنا علیک من الحضا القاطع و لعلک حنک اذ انک باضا و لعلک مثلک لا یقاس
 بیاض اعط القباد تشن بخر مجتهد اوله فذونک فی هذا واقع یعنی بر سر یکدیگر من بصیحت خود را بر تو نمودم اگر قول کنی بجهت خودی
 که بر تو دارم از بیخ بر آن و تحقیق رحم نمودم بر تو و متسکیم دیدم جوانی و شایسته من براری نکند شخص جوان نسبت کن
 و با با عت ای ما خوب عیش کنی این بهترین نکرده از خود را از عذر بیک واقع خواهد شد راوی گوید و ششکه حضرت علی
 کلام او را با آنش و نظام که بیان کرده بودند فرمودند غم نمی آید که بجز پس شقی نمودی الا اینکه حیدر ضعیف
 و کلام تو مثل سرب که از دور نمایست و قتی که نزدیک رسیدی زمین جنگ و خاله دیده میشود آنچه بیان کردی که
 مکنیم این طلب بعد الوصول و حسب الوصول است و من ای دشمن خدا و رسولش عاقلست که قدم عیالقت شجاعان و صبر
 بر بلا و مقابله کردن باوران و از خدمت طلب یاری پس هر که این اوصاف را در او کال باشد پس نه رسد از مبارز خود
 و ای بر تو آیینیت برای من اتصال بر سوختن او من شناخته مسم که متصل شجره نبوت و شجره ستم از نور خود او و در کس از
 شجره باشد دخل میشود تحت طاعت و نسیب میشود از بیخ خود پس من فرزند علی چهارم شوم از مبارزت شجاعان و من ترک فرزندم
 بخدا بعد حرم زدن و مخالفت کردم بر سوختن او در آنچه امر کرده من را از او ستم و برک از درخت است و مالای ریشه
 شاخهای ستم پس بر گردان از خود آنچه از زده پس ستم من که از زندگی عیش بهند و از ترک صبر کنی ستم کنی و شوحه زنا
 از خود کنار کن پس چه قدر طحل صغیر تهرت اشیح کبر زده تعالی پس از آن این شعر را انشا فرمود صبر اعطه جود الکر
 القاطع و منبه ما ان لها من دافع لا یختر عن فکل فی هالک حاشا لثقلان بکون یجاذع فله یهالک انصر
 منبه با هم و نقر و من بعد شعل جامع فکلنا من وقتة شالها فم الاصل عن من صبر القاطع
 یعنی صبر کن بر جور زمان که قاطع است بمر که که چاره از برای اوست فریاد کن و صبر نما هر چنانکه حمله شد دور است از
 مثل من که صبر کند و اگر چنانچه روزگار بر تیر بلا هدف نماید مرا و سقر نماید بعد از جمعیت و چه قدر برای این جمله الهان

در این صحنه

افتاده که از پیشتر قاطع مگر در کمان میگذشت راوی گوید و تکیه دارد و کلام بحسب و شرا و شهید دیگر خبر نمود و بوسی حضرت
 محمد آورده بطبع نیره میبارت نمود و جان بجان بگرد که کشتن آنرا برای وی سهل است و نیره نزد حضرت رسید و کلین بود
 این که از نیره او گرفت و بوی خود کشید کم ماند که مادر از زوی است بزین آفتاب نیره را را که ده دست بشیر نمود در
 این شباهت بوی رویه او که نیره از دستش رفت میگوید پس بحسب نیره را بوی دارد بلند نمودن را بوزنای و شمشیر
 امیدوارم که نیره خود را بکشم پس در آنحضرت حمل نموده حضرت بحسب سادرت نمود نیره بشک اسب او زد اسب بزین
 افتاده اورا هم بزین خست دیگر برای آن طاعت بکلیت بحسب در پیادگی بود زیرا که قوی بکلیت و سبک قدم بود پس
 صفی حضرت دست نافرما زدند شمر صد که در خیزی تو وارد گشته پس از آن اصحاب خود گفت دای بر شما حساب
 خود پس بقیل از گشته شدن پس غلامی از خیمه برای او سبب آورد که طایه میکشند و تکیه دارد بوی او نظر کرد مسرور
 گشت از حیات خود داری نمود و صد کرد با غلام محبت کن باوردن طایه و بقیل از حلال دای پس غلام بسر عیش و شادمانی
 که بحسب آن از آن در شمع بخت نموده بر عتبت غلام رسیده نیره بسته او زد که او پیشش بیرون آمد و بالای همان کمر بست
 رو نهاد بوی دشمنی چون آن طایه نجات را در کمرش میبرد در آن خود میخیزد و بملکت تعین نمود بصدای بلند فریاد
 کرد ای قوم آیا اسب من از من گرفته میشود و نیره خود گشته میوم چه قدر این نیک و عار است راوی گوید در آن شب شمر صد
 نمود پست بر او سنالی بن آن و خولای بن زید سبکی و امجد بن ملک و بشیر بن سوط و حبی از شکر خنهار گشتند و سنانها
 پس کشیدند و بشیر بن امیران نمودند و بوی بحسب رو نهادند پس سید التمهذ اند کرد دیگر برادر بشار در داری بگذرتم که قوم
 تو حیل نمودند میگویند حضرت بحسب نظر نمود بر عتبت شکر پس نیره را بطرف راست بردند نمودار و فریاد کرد دای فرزند علی
 بسیر خود هرگز کن تا بر تو شاکر شد پس حضرت بحسب فرمود دای بر تو ای پیش من حیل و خدعه میثود کن آسیر را بچشم که مرگ
 نزدیک گشته پس از آن نیره از کمرش زد از گوشش گوش او را برید و بزین افتاد بزخون خود دست و پیرد تا پایده با
 و سواره رسید بحضرت بحسب حضرت در پشت همان کمر کجا و چهار ابوی آنها منطف ساخته و شکر از پانصد سوار
 متجاوز و سوار گشتند که مشتاد نهار از آنجا بقیل رسید و باقی مانده با و نهر سبب نهادند در آن حال عمر ابن سعد جمله نموده
 و پشت را و علیه حرکت کرد و شکر کپی بوی آنجا ب جمله نمودند در آن حال برادرش و فریاد ز دای برادر میل کن
 بطرف من تا پشت بهم داده دشمن را از بعد که دفع کنیم حضرت بحسب جنگ میکرد و نهر حضرت رسیده
 که شکر او را فرار گشتند و نیره با چون دستش را اطراف او میخیزند حضرت آنها را همین و ب طرف راست
 تا اینکه برادرش حسین رسیده فریاد ز دای فرزند علی اگر چنانچه تو مادر از اسب پایده کردی و گشتی بگذرتم همان اسب
 مال با داری ام من بود چون حضرت بحسب برادرش حسین رسیده کشته شمر را از ضرب طایه باور سنان حضرت حسین
 بوی اسب نگاه می کرده و فرمود قسم بگذر این جان طایه است که مال لپشاه ری بود و تکیه او را پدرم علی ابن
 ابیطالب گشت برادر من کشید و طایه دور ام حسین میگردد چون حضرت بحسب آب و در آن محرم شد طحال او را
 قمت کرد و سیراب نشدند زیرا که بکثرت تیرانکه باور رسیده بود باقی مانده بود مگر چهار واقیه آب حضرت
 بحسب در حال زنا شکر بود که صدای برادرش حسین شنید که از دشمنان طلب یاری میکند بر عتبت بوی وی آید بد
 که شکر او را احاطه کرده و نسل دستش نیره با دور او را گرفته و از اهل بیت که دور او بودند همه گشته شده اند و حضرت
 بنفس نفیس خود دشمنان را دفع میکرد و حضرت بحسب رهت حسین را گرفته و بد آید که دای دشمنان خدا اگر چنانچه
 گشته میثودم بحق از شایععت بسیار گشته ایم پس هر دو برادر جمله کرده شکار میکنند تا اینکه میان آن دو برادرش
 جدائی انداختند در این آناه شخصی از قبیل بنی زراره که او را محارب ابن حنجر میگفتند کهن که ده ضربت بپشت
 آن سرور زده آمدن جدا نمود و در روایت معتبره در کشته که نوح از زرق بود باز حضرت تا کنی کرده و از جنگ روگردان
 شد علم را بست گرفته و در دای برادرش حسین و عرض کرد دای برادر آن الأجل بیده و وقت تقاربت و سلام علیک
 در حمد الله و برکات و یغای برادر بسوی که اجله در دست خدا تعالی است و نزدیک شده که عمر بانهار رسد سلام
 با رحمت و برکات خدا بر تو بود یعنی خدا حافظ پس از آن این شعر را خواند اقدم حسناها دیا محمد با الیوم تلوی

جلدك النبا و حمة و المبر ترضعها و تلوحقا فاطمة الزكيا يعني اقدام کن بجکت ای حسینه که مادی
و همدی است امروز ملاقات خواهد کرد بخود و غیر حرمه و صحیح مرثع و با طمعه زکریه پس از آن جمله کرد بشکر تا شام جان سپار
بار البوار فرستاد تا دست چپ آنروز نیز از بند جدا کرد و قطع کننده او تو فل بود پس طهر از بند آن خود گرفت
بعضی گفته که در بار زوی خود گرفته و سینه خود چسبید و جمله یک دو میفرمود بکنند اما عن حرم رسول بعد در آنجا
دخول اطراف او را گرفته از کثرت جراحت بزین افتاد و بعضی گفته که تیری بسینه مبارکش رسید و از اسب بزین فرستاد
در او ششین را صد کرد و گفت در کنه یا با خود تبه و قتی که سید آمدند او را در روی بزین افتاده دید که لب و او را
بر داشته بچینه برود در روایت دیگر ای گفته که حکیم ابن طفیل از پشت درخت خرمایکن کرده عمود آیین بر فرق هایون آنروز در
که مغز بر بقنای آنروز جاری گشته از روی بزین افتاده سیفت و افاوه و حسینه و اباباه و اقیاه سخن گوید که
حضرت مثل از شکاری که بصید خود جمله کند میدان رو نهاده لشکر عدو از زمین و بی مشرق خست و پشته
نفر از شیان حروف آنها بگنم فرستاد و نزد حضرت عباس رگشت در لشکر فریاد میزد و افاوه و اعماساه الای
اکثر نگرانی و قلت حیلین پس از آن خود را بروی برادر ایدت نشست را بر دارد و جاس همپای خود را کشود در
برادرش حسین است میخواهد او را بچینه بر عرض کرد کی میخواهی بری مرا فرمود بچینه عرض کرد ای برادر با اخی خود جدا گشته
صلی الله علیه و آله و سلم انما کذب کذبکم جمع عددک فاذا را و اصحابک و اما مقول فلما قبل من هم و بدل من هم فقال الحسن بن علی
و لم اتها به و الا انما کذب کذبکم جمع عددک فاذا را و اصحابک و اما مقول فلما قبل من هم و بدل من هم فقال الحسن بن علی
جوب عن احبک جزا بجزا و حث من حی و متا قال فوضعه في نکات و رجع الی الخیمة و هو یبکک موعده بکت
تر آن جدت رسول خدا می دیدم که مرا این های خود بگذار و بچینه بر حضرت فرمود چه عرض کرد که از قدرت کینه خایم
زیر که بر او وعده آب داده بودم و نیاوردم دویم آنکه سردار لشکر و قائم و جمیع عدو لشکر توستم زینکه مرگشته
دیدند تا عیزم آنهاست و جرشان میل شود حضرت حسین فرمود جزا داده شوی از برادر است خیر که بمن یاری نمودی
در زندگی و مردگی را وی گوید که حضرت در باجا او را گذشت و بچینه مرحت نمود در لشکر بتین خود سرشکار نیما
با یک دیگر در زینکه دیند آنروز میآید یکسند پیش روی آنروز آمده و از غمان لب گرفت و عرض کرد یا اباه آیا خبر
از عزم عباس داری که بمن وعده آب داده و نیاورده و از عادات اوست که خلف وعده بدهد آنچه خود سیراب
شده و ما از فرمایش کرده باینکه با دشمنان شول بچینه در آنحال حضرت کرد و فرمود یا بنیاه ان عملک العباس
و بلفظت روضه بجان یعنی ای دختر من بسته که عوی تو عباس گشته شده و طایر روحش بوی جان پر دازد و قتی که
جانب زینب از شنید فریاد کشید و گفت و افاوه و اعیاه و اقله همراه و ضعیاه من بعد که حضرت حسین فرمود
بله و است پس از او و ضعیاه و انقطاع نظره یعنی وای از ضایع شدن و استیستن گریس زنها شروع بگریه و ناله نمودند
و حضرت حسین نیز با آنها مشغول گریه بود و در بعضی کتب معتبره وارد شده و قتی که تشنگی باهل بیت رسول خدا شد
بافت و حضرت حسین صدای اعطش خود را گوازشند و حضرت عباس تا آنکه آنها را شنید بگوشه چشم با همان گریه
و عرض کرد ای و سید من بخوانم بوعده خود وفا کنم و مشک آب برای این طفل برنمایم پس اسب خود را سوار شده
نیزه برد و مشک را بر او انداخته و در بطرف فرات نهاد چون دیند آنروز را که بطرف فرات برود از هر طرف
احاطه کردند آنروز فرمود ای قوم انما شما کافرید بایمان آید ز ما لب و دین شما جایز است که مانع شوید
بکین و عیاش از خوردن آب و حال آنکه سکهها و خوکها از او میوشند آیتش که روز قایت را بایاد دنیا و
و قتی که کلام عباس را شنیدند یا قصد فرعون آورده آنروز را باران کردند و در روایت مجدد ابوزی
از جیش او هم از سخن این جوده لعنه الله روایت کرده و قتی که عباس خواست داخل فرات شود تیر مشعل مخرج باو
رگختند و صیرت جلد کالقهغه یعنی از کثرت چوب تیر بدن نازین و کلبان او دیده نمید که دیم بر پو اول سگیه
پس حضرت عباس با نفوم حمله نمود و آرایش روی آنحضرت رو به زمین نهادند چنانچه کوفتند از که فرار میکنند
و مشغول جنگ بود و آنیکه بر او آیت مشقده فرعون را قبل رسید بر که دیم بر روایت مجدد ابوزی که از جود خود

۲۹

و از سخن مرد است یکدیگر که حضرت بجز نبرات وارد شد و مشک را که دو بند شمر حکم نمود از فرات پرده آمد فریاد زد دم
 و ای بشما که حضرت حسین از این آب نظر می کند بزرگترین شمار کویکترین شد خواهد که پس جمله که دم بوی او حس کرد
 و نیز میان رقابتی از دست راست زد و جدا کرد پیش شیر را بست چپ گرفت و باز بشکر حمد نمود و مشک هم در
 پشتش بود تا مرد از رکعت و شیخی غایب نکند چنانکه احتیاجی نماند تا تمام مضمون در همان مشک تا او بشیر پاره کرد دم و حضرت عیسی
 حمد نمود از دست چپ زد دم و بهواری پس حکم بنظر می آید بود این بسر مبارکش زدمخ و در روایت دیگر چنانکه در بعض
 مقاتلت و تکیه حضرت حسین بالای سر آورده که ریت و کفت و احواسم و افاغ الا که هم کشت و حاره من
 کشد پس از آن سر خود جدا کرد از زمین تراوی برادرین افضل پس از آن شروع کرد بخواندن این شعر آخه یا نور محمد
 ما شقیقی فله قد کنت کالزین الوئیق ایما نایه منحنی انا حیک حقه سفاک الله کاسا من حیوانا فاما منیر کنت
 عونه علی کل الثوابی للمصوب فبجداک لا تطیب لنا حوقه سبجی فی الضدای علی الحقیق الا الله شکواحت
 و صبحی و ما الفاه من ظما و صبیحا یعنی ای برادر و نور چشم من دای پاره تن من بودی برای من که کلم ای
 فرزند پرستی ماری که دی برادر خود را آستین بر آن کرد و خدیقاله ترا از اب میشت ایاه تمسبه بودی تو یار من در هر
 مصیبت پیشک بعد از توحیات از برای کوارت زد دست که جسم میبوی در فرزند اکا کوشش بجز شکایت
 و صبر من و آنچه کلمات سکنیم از شنیدن و شک عصاب در تاریخ خود آورده که شخصی از شکر این زیاد سر جبین این طبر ارا
 که در آن آب خود آویخته بود بعد از چند روز آن لعین را دیدند که رویش سیاه تر از قرشده گفتند باو که تو خود مشرد
 ترین عرب بودی گفت او در سیاه سر آن بزرگوار را حاصل شدیم کز شکر که گزشت مرا که دیدیم دو نفر از باو می گرفتند
 او فرود آمدند و من خودم عقب میکشیدم و آتش بوی خود جذب کرد تا با نیالت خست پس از آن در بر زمین
 حال هلاک کردید قال نظر علی ابن الحسین علیه السلام سید الطالین سید العابدین سید العابدین العابدین علی بن ابی طالب علیه السلام
 فاستعظم قال ما من يوم استدل علی رسول الله صلی الله علیه و آله من يوم احد فقل من عبد الطلیل سأل الله
 و اسد نوره و بعد يوم قیل فیما بین محمد بن جعفر ابی طالب عزم قال سلوا الله علیه و لا یوم یوم الحسین علیه السلام
 انزلنا لکم ثلثون الف رجل و ذلک انتم من هذه الامة کل یوم یوم الله عز وجل یوم یوم الله علیه و آله فاما لیسوا یوم یوم
 ظلم و یوما و انما قال یوم الله العباس قلنا انما یوم یوم الله علیه و آله فاما لیسوا یوم یوم الله علیه و آله فاما لیسوا یوم یوم الله علیه و آله

و شیخ صدوق در امامی و در حصال بسند خود از عقیق این مسلم از پدرش از ثمالی روایت کرده که نظر کرد و بعد از این سخن تعجب
 این علی و چشمهای خود را پرازد اشک کرد و فرمود روزی از روز احد گفت تبریر سوخته بود که در آن صرزه فرزند جده است
 کشته شد و از روزی که غیرت حضرت ابی طالب شهید کرد پس از آنی سر بود و مصیبتی بود مثل روزین که سه هزار نفر
 جمع شده بودند بکجا حسین و بر خن خون آنروز و تربت میبند بخدا می عز وجل پس از آنی سر بود و حذر است
 کند و تبر که خوب از امتحان درآمد و خداوند جان خود را در راه برادرش و دستهایش را بریدند و خداوند تعالی
 عوض اینها دو بال کرامت فرمود که با ملائکه در شب طیران میکند چنانکه جعفر این طالب فرزند داد و بر سر رای عجب
 در نزد خدا تعالی منزلت است که در روز قیامت همه شهدای باو غنط میکنند آنرا آنچه ابو مخف در کتاب صغیر خود در
 کیفیت شهادت جیاس آن کرده بین طریق است و تکیه غنط حضرت و اصحابش علیه و شدت یافت بحدت
 جیاس شکایت کردند و حضرت برادر خود عیتر اصد کرد و فرمود که اهل بیت خود را جمع کرده چنانچه حضرت
 پس کردند و این میبند و شکی آنها را در حالت خست حضرت حسین بعبس فرمود ای برادر برو بوی فرات
 تا شربت آب برای پیوری حضرت جیاس عرض کرد که وفا و طاعت و چند نفری نیز باو محرم کشته برو بوی فرات بنا
 تا کجا فرات رسیدند اصحاب این زیاد که دور فرات را گرفته بودند فریاد کردند شکایت کردند اصحاب حسین هم
 رسیدند و میبند جواب دادند که تشنگی ما را بچال کرده و سخت ترین مصائب بر ما تشنگی حسین است و تکیه کلام
 ایضا نشینند جمله کردند و جیاس اصحاب خود با آنها ممانعت نمود تا جماعت بسیار از محرم که در مدار الوای
 فرستاده و این شعر را خواند اقاتل الموم بقلب محمد اذک عن سبط النبی احدث استرک بالصاریم المهند حقه محمد

بسیار

داده میشود
بچه جنگ میکنم

عَنْ قِبَالِ سَيْدِ لِيَامَانَ الْعَبَادِ وَالْوَدِدِ حَيْكَلِ الْمَرْبُوعِ الْمَوْجِدِ

بقوم بدل درایت یافته و دفع نهایم آنها را بسبب آل احمد نیز تم آنها را بشیر بر آن بار کرد و از جنگ سید و مولای من بگریخته منم
 جان صاحب و دادار نسل علی مرتضی که تویست میگوید و قتی که فرعونت از شعر خود میخواند جمله بروم نمود میگردد تا شام
 بسیار از او قتل رسیده و شروع خواندن آن نمود لا ارباب الموت رفا حقه افرای میتا عند اللقا منضمه
 لِنُقْرِ الطَّاهِرَ الطَّوْقَا لِاصْبُورًا كَرَّ لِلْمَلَقَةِ وَالْأَحَادِطَارِ عَانَ طَرَبْنَا بِلْأَصْرِبِ الْهَامِ وَأَقْرَى لَلْفَرَا إِذْ أَمَّا الْعَبْرَاتِ
 صَعِبًا بِالْقَا نَضِي لِنُقْرِ الطَّاهِرَ السَّبْطَا وَكَانَ بِنِي نِيَسْتَمِ اَزْمَكِ وَتَسِيكِهِ بِيَاةِ مَانِيكِهِ بِنَهَانِ ثَوْمِ اَزْمَرْتِ مَرَكِ دَرِوَقِ
 ملاقات بشجان جان من فدای جان کسبیده باد بگریخته منم که در صبا برستم آنچه ملاقات نام و غیرتسم از کسی که ناکهان رو بود
 بگو بشیر از فرشتان منم و رکهای که در شراجه ایم برستم منم جس که در روز بیجا باطل سخت زراع گنبدت جان منم کسب
 پاک نیت میگوید چون از شعر خود فارغ گشت بروم جمله نموده و آنها را از آن فرات مفرق سخت و فرود آمده مشک
 از آب پر کرد بعد دست خود را از آب پر کرد و خست که نوشت تشنگی حسین را بظن آورده گفت قسم خدا هر که سراب نیوم
 تاو که مولای من برین شربت پس بر از دست خود درختی دارن سات بیرون آمد در تشنگی که مشک در دستش این شعر میخواند
 يَا هُوَ مَنْ جَعَلَ الْوَدَانَ هَوْنًا فَيُضِلُّ الْكُفْرَانَ يَكُونُ مَعَهُ الْحَسَنُ نَارُ الْبُكْرَيْنِ وَشَرُّهُنَّ بَارِئَاتُ الْمَعِينِ يَا هُوَ مَنْ جَعَلَ الْوَدَانَ هَوْنًا
 یعنی ای نفس بعد از این خوارش بعد از او هر که مانا اگر عمرت تمام نشده این شربت که شربت مرگ را میوشد و میجوید آب است که در کوار
 بنوشی بهات این از دین من نیت و نه این کار جبهت میگوید پس از آن از فرات بیرون آمد و شکر بر آورد
 احاطه کرده و آنحضرت مشک در دستش خول جنگ بود تا آنکه روزه او مثل خار پشت کرد پس بر صوابش چنان جمله کرده
 بشیر ضربه از دستش زد که آنحضرت ششیر را برت چپ خود گرفت و این شعر را میخواند وَاللَّهِ كَوْطَعْتُمُو أَيْمِينِي
 لَا تُجِبْنِي جَاهِدًا عَزِيْبِي وَعَزَامًا صِدْقًا لِقَابِي سَبِيحًا لِيَبْرَ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ نَبِيًّا صِدْقًا جَانِبًا لِدِينِي
 مصدق با الواحید الامین یعنی قسم خدا اگر چیزی قطع کردی شهادت است مرا باز حاشا کنیم از دین خود
 بجهد و صحیبت کنیم نام صادق صاحب یقین را که سبط پیغمبر طهارت است بقیه صادق که برای دین آورده تصدیق
 گنبدت را بخدای واحد و امین است پس بروم جمله نموده سرگردان بسیار و شجان شمار بروی خاک خست و شک
 بردوش دست چون بن بعد از این سر یازد وای بر شما تیر باران نمیشد مشکرا نجد قسم اگر حسین از این آب نوشد همه
 شمار فانی میکند آگاه بشید که او شوار پر شوار است و شجاع است بدین میگوید پس شکر میگردد حضرت عباس
 جمله شمع نمودند و فرمود از آنها صد و شتاد سوار بقتل رسید پس بعد از این بزیچند ضربه بشیر از دست چپ
 آنرور زده بهواری پس آنحضرت خم شده بشیر را بدین خود گرفت بروم جمله نمود و این شعر را میخواند يَا فَضْلُ الْوَدَانِ
 عَزَّ الْكُفْرَانِ وَالْشِّرْكَانِ بِرِيحَةِ الْجَارِ مَعَ النَّبِيِّ سَيِّدِ الْوَدَانِ مَعَ جَلَالَةِ السَّادَاتِ وَالْأَبْرَارِ فَلَا
 فَطَعُوا بِنَبِيِّهِمْ فَاسْلَمُوا بِاللَّهِ خَوَارِ بِنِي اِنْسِ اَتْرَسِ اَزْكَفَارِ وَبَشَارَتِ دِهْ بَرَحْمَتِ پُروردگار بپیر که سید
 ابرار است و با جمیع از سادات و سیکو کاران حقین ظلم برین دست چپ مرا پروردگار ابرسان یا نه امرات است حق
 پس از آن جمله نمود بروم و از دست مبارکش خون جاری بود تا تمام شکر بر آنرور جمله کردند و ملعونے از آنها نمود
 آنضرب فرق مبارکش زده و شکافت تا بروی خاک که بلا افتاد در جاستیکه خون از بدن مبارکش جاری و فریاد
 یا ابا عبدته عیسی که نه سلام و قتی که ام ندای او شنید نموده و او را خواست و او بقیه لقا پس بروم جمله نمود
 و آنها را از دور بچسب مفرق سخت و از آب زیر آمده و او را بالای آب خود گذاشته و بگیم آورد و گریه بسیار
 فرمود چنانکه همه چهرن گریه در آورده فرمود خدایم جزای خیر دهر ترا ابرار درشت بپوشته نهاد که دی از بر اسب حدت حق
 حق جهاد آنچه او عطفه ذکر کرده باشی که چنانکه هر کسی که کلام او را احاطه کند میاندازد چنانست اول شهیدیت از شهیدان
 بلکه از کلام او چنین سخاوید و شهادت عیسی در روز محرم الحاق افتاده و این در اینجا است که کلام سابعتر
 بر شهادت جحش ذکر کرده میگوید که بعد از ذکر شهادت جحش امم رو صاحب خود ذکر دو نفر بود ای صاحب
 من عصبود این قوم که در کیس چیز از من نیست و قتی که شبیه من در تاریک شب بروید هر جا که میجوید عصبود

این رسول اندک روایات کنیم بحد تعالی و جدت رسول خدا و قدرت علم مرتضی بکه در راه تو جانهای خود را انداختیم
و همان شب را بوی که در آن چون سجده شد اذان و اقامه گشته با احباب خود مشغول نماز گردید پس این خبر چنانکه می نماند صراحت دارد
پس که شهادت عجلت در تمام محرم اتفاق افتاده بعد از آنکه نماز ترک کرد در عوالم ذکر کرده بسند خود از جابر اراجه می گوید
امام زین العابدین در این چهار برادر می آید بقیع جان که می کرد که از روزنامه او مردم دور او حسیع میشدند و مردان ملوک کسم یکی از آن
بود که می آید ناله او را می شنیدند و می گریستند نظیر این روایت را محمد بن عقیل بن حمزه از معاویه بن عمار از صادق روایت کرده
برادران من اگر چنانچه تا آنکه در اخبار و آثار که متضمن کیفیت شهادت عجلت است با آنچه صادر شد از این مظلوم افعال و احوال
در روز عاشره و آنچه در شان او از حج طاهرین و آئینه معصومین وارد گشته میدانم که مقام او در فضل و شرف مشابهت
که در کتابها می آید و اگر بخواهید می طلب تا معرفت و مشرب شود و شناسد قدر حق که بر او و هرگز یابیش را بدان که اول
فرزند برادر خود علی بن حسین است و در روز عاشره او شکی نیست در آنکه هر یک از خواری حضرت حسین می آید
پس روی آبرو شهید گشته افضل بودند از هر یک یک خواری حضرت امیر المؤمنین و آنها عبارت بودند از عمرو بن محمد
ابن ابی بکر و اوس قرنی و ثمیم غازی این خواریتین امیر المؤمنین فضایل و مناقب آنها از حد احصا پر دست بلکه آنچه ایشان
دانشند از شواهد و درجات رفیع درک میکنند و در عقول و بلیغ شمارند زیرا که وارد شده در نص صریح در شان
کسی که مرتبه شان او کمتر بود از سایر مؤمنین مثل آنچه تفهیم الاسلام آزادگان روایت کرده علی بن ابی حمزه غازی است
محمد بن علی بن حسین علیه السلام قال قال ابو جعفر با ما لک انتم شعبنا لا نری فی کفک فقر طریقی حیث انی لا
نقد علی صفایه و کلا لا نقد علی صفایه الله لا نقد علی صفایه و کلا لا نقد علی صفایه لا نقد علی صفایه المؤمنین صفایه
المؤمنین صفایه فلا یزال الله یطهر لهم والذوب تلحان عن وجوهها کما تجت الونق حتی یفرق کفک نقد علی صفایه من صفایه
یعنی امام محمد فرموده بایا لک شما شیعیان هستید چنین گمان کن که در حق افراسیاب گشته که تو چنانکه بر صفایه قادری
پس چنین فایده نیستی بر صفایه مؤمنه بر سبیکه در وقت ملاقات مؤمن با مؤمنه و صفایه خد تعالی نظر رحمت بوی آنها میکنند و گمان
ایشان رنجیده میشود چنانکه برگ از درخت میریزد پس چگونه قادری بر صفایه کسی که بر تیره برادر است مگر نماز بر تو
بر سبیکه این صریح شایسته بهر که مصطفی باشد بایان اگر چه ایمان او بزرگتر بایان شرطه انجمن از موالی امیر المؤمنین رسیده
و شک نیست در سبیکه شرطه انجمن بر بزرگوارین بودند بعد از سبیکه تیره نمودی در آنچه از رسول خدا و آئینه هدایت آورده شده در حق
خواریتین و فضایل آنها از سبیکه سعادت کرده با آنها بیخ و لایق نموده می دانم که خواریتین حضرت حسن با لار از همه در حق
خواریتین امیر المؤمنین است بلکه از خواری رسول خدا با لارای مسلمان از خواری رسول خدا و برای او شان عظیم و مرتبه بلند
زیرا که در شان او حج طاهرین شده بوده اند که آن عینده علم الاکسین و الاکسین و باز وارد شده در بعض اخبار که او محمد
یعنی خبر سید از امام خود می آید که او تالی صحاح عصمت بطریق کوشیت در بعض مقامات و لایق سبیکه ملاحظ شود مشمول
عیانت سید الشهدا و توبه و لهقات حضرت برادر خود حسن و شمر در آن سبیکه گشته شدن که او را می شنیدند ملاحظ آنچه
ابو حج طاهرین وارد شده که برای ابو فضل در حدیث است که غنچه می کنند بر او همه شده اء غنچه آنچه صادر گشته از کردار
و گفتار او در روز عاشره او و فاء او بجا به ام چنان و سبیکه تفوق دارد بر وفاء هر دو گشته و ملاحظ آنچه وارد شده
در بعض اخبار که آن بزرگوار دارای علوم بود از ملاحظه آئینه آنها واضح شود وجه وجهی و شمرده شدن او افضل از خواری
رسول الله تمامه بلکه از حمزه و جعفر هم که غیر از خصوص بایشان سعادت نکرده و عبرتند آنها رسیده و بعد شمار آنچه بیان
زیادتی که تویز کردی صد و زواریق عادات و کرامات و اخبار از غیبتات در شان نواب اربعه که بر اسی
صورت محبت عمل الله فرضه باندگ تو جوی بوی آنها پس چگونه جایز نیست بانی بالاتر از اینها کسی که توبه رسول الله و امیر المؤمنین
و حسین بر او بالاتر توجی می نیستی من ابو فضل کس و بیان و شمر سبیکه آن خواری عادات و کرامات و شجر است
که نزد قبر ترش لثاق گشته ده که در حقیقت راجع است بحجرات برادرش ابی عبد الله عجلت است اما اینها دلیل است از
دلایل نبوت پیغمبر و حجرت بقیع مذمب پس نظر نماید بها چگونه نیل میکنند زیارت و مثل میل کردن ایشان زیارت
برادر حسین و نیست این بسید کن تبار شریف که بوسه گاه معجزین زمان و ملوک دوران و محل جانش جهنم اسطین علماء که

۳۲۹

آنها از برای زمین اگر نماند مگر ترا بوی و وجه ملکوتی و عفت حقانیت کاشف است از مرتبه او که نزد خدا و انبیا ظاهر دارد
و شکی نیست که فتمدی آنچه ذکر شد و ترغودی در آن گذشت میدانند که باید که می کند عارف حق است از حقوق برادرش
و تعیین کنی آنچه قابل شده که این شخص زار از آن گسار است که در حق شفقت دوزخ شخص شفاعت میکند بگفته در وضع تکلم
نکشته و چگونه چنین باشد زیرا که این شایسته است از تنهایی مؤمن و که ام مؤمن فضل است از که یکسندکان بر عیاش سخته
مراعات حق برادرش و اگر خواهی که شکر از خود را اهل کنی در عقیق مگو شد از بجه ذکر میکنیم از شایسته ذکر که در روز آخر از وصف
مؤمنان نموده تو از احدایم نام وضع چنین علی الامرین ثم بقول اه فیک ملائکه الله السبعون علیهم علیه فقال الله یا ملائکه انزلوا
بقولن یا الهنا و سیدنا کیف نیک و ولینک علی الارض و بقول فی وجیه اه بقول الله یا ملائکه انزلوا انزلوا فی راضی عن عبدی
والذی یصنعه المائتة و لا یطلب لراحة فقول ملائکه یا الهنا و سیدنا لا انصر الی الله بعدک و ولینک بعدن بقول هذا القول
بقول یا ملائکه انزلوا فی راضی عن عبدی و بقول فی راضی عن عبدی و بقول فی راضی عن عبدی و بقول فی راضی عن عبدی
یعنی هرگاه کسی استعجاب خود را بر زمین بگذارد و او را کشت ملائکه آسمانی بفرمانند بجهت رحم بر او که میکنند پس تعجب بر ای
ملائکه ای من هر چه ای میکنی عرض میکنند آنچه بگویند که اینک و آن تو عیاشی بر زمین که داشته و از شدت درد آه میکشد
خبر عالی میفرماید ای ملائکه ای من شاهد بشید که من از بنده خود شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
ای خدا و سید شدت در دین بنده و دوست و ضرر من بعد از این فرماید ای ملائکه من بدست حسرت من در نزد من مثل
پنجهت از غیران من هرگاه از درگاه من بخواهد و در حق مخلوق من شفاعت نماید شفاعت او قبول میکنم در شیء زیاده از شفاعت
نزد ابراهیم پس میگویم بیده انصاف نظر کرده و حکم کن بیکدیگر که بر جباب عیاش بر اب فضل است از که تر مؤمن از شدت
وجع و الهفاد و حرق و قبا که میکنند جمع ملائکه آسمان بجهت کشیدن مؤمنان از در خود و مؤمن مؤمن نشود مگر عیاش و نقیاد
با اهل بیت عصمت پس چگونه بود حال ملائکه و هستیکه با آنها شوق شد ملکوت بین برای آنها در روز عا و ا و تحقیق دین
حسرا که اکثرت زخم بر تن تیراج و در تهنیت گذشته و مشک آبر از آن خود کرده نماند میکند و میکند از جمله خود بیکه از جمله
عزیز بر احوال اهل بیت رسول خدا و شهادت برادرش و غربت و ذلت و قسم بیکه تقصیل داده او فخر را بر او این نام غیران
هرگاه نبوده بود احوال مؤمنه بر ای ارواح ملائکه از ابدان لطیفه خود مفارقت میکردند از مشا به اینجالت و تحقیق شنیدم از بعضی
معتقین که بعضی شمع در کتب متقابل نقل می نمود چون قیامت برپا شود و امر بر اهل شرف است یا به حضرت رسول خدا در
او صیبا میفرستد تا جناب فاطمه را برای شفاعت معصیت کاران حضرت امیر فاطمه میفرماید از جناب شفاعت
همراه داری و چیز برای همین روز ذخیره کرده جناب فاطمه عرض میکنند کفایت میکند از برای در مقام شفاعت دودست پر
فرزندم ابو الفضل العباس و این خبر را اگر چه در کتابی نیافته ام ولی در او استعدای نیست و تحقیق خبر داده ام جمیع از مؤمنین
در این زمان که بعضی مؤمنین عادت او بدین قرار بود که هر روز مرتبه بر جناب سید الشهداء را زیارت می نمود و جناب
عجسته زیارت میکرد مگر در دست روزی از زو یک بود و در وقت جناب فاطمه علیها سلام اید با نخدمت سلام کرد آنقدر
اعراض نمود عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد چه چیز از من بر زده که باعث اعراض شما شده فرمود اعراض تو از زیارت
فرزندم عرض کرد من فرزند ترا در هر روز زیارت میکنم فرمود زیارت میکنی فرزندم حسین را زیارت میکنی فرزندم
عباس را بعد تحقیق مقامات نورانیت اعراض حرف او در پاره مواضع در این نشان از خلاص کردن روز حضرت سید الشهداء
در راه زیارت امیر اشهر او که قاری است گفتار و در سازن ایشان از ابقا از آن وقایع است که هر مؤمنی بصیر علم حاصل
کشته و آنچه را بگویند و وقایع در عصر و احوال مؤمنین از ذکر وقایع زمان سابق بر او و همچنین خارق عادت او که است که در روز
قبض شریف آنسور اتفاق افتاده و گفتم بیکدیگر بعضی از بعضی درم بوقوع وی و آن است آنچه خبر داده ام سید اجل سید احمد
از اولاد سید محمد علامه آقا سید نصرته مدیس جاری بنیکه گوید جمیع از خدام در حق حضرت عیاش نشسته بودم در آن
صحن دیدم که از حرم شریف دو ان دو ان میباید بایک دستن پنج انگشت خصر دست دیگر گرفته با اینجالت از سخن
خارج شد ما هم بر عیاش بیوی وی زفته ما و رسیدیم چون دست از بالای پنج انگشت برداریم که انگشت از سخن برود
عقولش بود این بود چون بگرم بر گفتم دیدیم انگشت او در سینه که ما میخیزیم مستحسن و بجهت و نظره خون از وی میخیزد که بیکه

عضو رسید پس آن از کیش باند و هلاک شد و بنیل حجه صد و هفتاد و هفتاد بود از آنات یا محفلت عمداً میزدی و کویاها و از کبریا که
 دلالت دارد بر نبوت مقامات نورانیه برای آنحضرت اکبر است که در بجا از مقابل ابو لهبع نقل نموده که خبر داده مرا
 ابو عثمان از مردان بن سعد از قاسم بن ابی طیح این نبأ گوید مردی را دیدم از اولاد ابان ابن دروم که رویش سیاه کشته بود
 بهنیکه او را صاحب کعبه و سفید رخسار دیدم کهم از تو چه پرسد زده گفت جو نیز از نیاور آن سینه کشته ام که در پیشانی او
 از شوخ نمودار بود و پیش از کشتن او کیش خوابیدم که در عالم و چه کسی آمده از که میان من گرفت و بسوی من میاید
 و من هم فریاد میکشیدم چنانکه در شبیده من که باقی مانده فریاد می کشیدم که میقتول حضرت جانش بود مؤلف گوید پیوسته
 ظاهرت پس ای برادران من بچنین نیکم بل آورده حضرت جانش روح له الغداء در روز عاشورا از کفایت که در صبر
 و جهاد طرق واضح و دلایل ساطعه مرصعان نفوس عالی و همتهای متعالیه که آن بزرگوار معتمد و مقتدای آنهاست و طلب معالی
 و ترقی بقای که مرغ بلند پرواز خیال با وج او غیر سدر زیر که سیل شجاعت و وفا و صبر در سدا و ایوب و بل از آن بزرگوار
 جاری کشته نزهت است آنقدر که عطا فرموده با و این باقی صلید و تقاضای چسبیده پس ای چستان و ابین و حقان استین
 لایبت برای شما آنکه پیروی او نمید و نوشید از خمیازه کافور محبت و معرفت بد کسید بحقیقت آن حسناات لا ابرار استین
 المهرقین یعنی اعمال حسنه نیکو کاران سنیات مفرقین شمرده میشود چنانکه این بزرگوار می شنید از جم و وفا و صبر که در سبک رجا
 آنکه در میان آب بود با آنکه نشیدن آب در آنی است حسنه ابرار بود بجهت فوت کردن کجها و دشمنان و قلع بسین
 ایشان پیر و مادر و باقی قضای قلب مبارکش که در عرش عظم خدا بود حقیق ذکر فرموده بعضی از فاضل علی که از طرف صح
 و عامه رسوا کرده که قلب مؤمن بیت است و قلب عارف عرش عظم خداست و در مجموع راقی رسا کرده که جنات و د
 با صدغیا له مناجات نمود و عرض کرد فقال الهی اکل ملک خزانة فانی خزانة کفالت الله تعالی خزانة اعظم من العرش و اتسع
 من الکعبه و اطبق من الجنة و اذین من الملكوت و صنها العرفه و سماها الامان و مطرها الرحمه و اشجارها الطاعة و ثمرها
 الجوده و کما انبغذت اواب العلم و انجم و ابرار و الصالحین یعنی پروردگار از برای پلای خزانة است پس بجای است خزانة و خطاب سید
 برای من خزانة است از عرش بزرگتر و از کعبه وسیع تر و از بهشت مطهر تر و از ملکوت برتر و از زمین او معرفت و آسمان
 ایانت و بارش رحمت است و در حقان او طاعت و مؤوه او کلمات است و از برای او چهار درت علم است حلیت
 و صبر است و رسد و او عبارت از قلب است ایچ پس کیوم بسته قلبش حضرت جانش کا طریق و ظاهر ترین صدق و مردان
 این خزانة است و بدان که لایب باید اشاره شود بر با کفایت کلام سید آجیدین که در مدح عم خود جانش ابن سید المومنین فرموده
 از اینکه اشاره فرموده باشد آن دور و ز که حضرت رسول خدا کشته یک روز شهادت خاب حمرة در احد و کج و شهادت
 جناب حضرت جانش میفرمایند رحمت کندیم جانش که مقدم نموده در آن در جانش خود در راه پر م تا دو تنش قطع کردیم
 و او نیست که در کلام حضرت اشاره بر آنکه اشهد است بجز حقیقتین از سعادت روز عاشورا و همان حقیقت شهادت
 برادرش حضرت جانش بود و بهنیکه ذکر فرموده کیفیت خبیه شهادت جناب حمرة در احد و چنین خبیه شهادت جناب
 جعفر در حبه که اولی فرموده برای مقدمه و باعث شدن آنهاست بر که به حزن بصیرت مولای حضرت عباس پسند
 پس بر این میگویم اما خلاصه قضیه جناب حمزه سید الشهداء در جنگ احد است و هتیکه منهنم گشت اصحاب رسول خدا و رو
 که در کویاها و اطراف بعد از آنکه کشته بود سید المومنین جماعت بسیار بر از بجان قریش از اولاد محمد شمشیر
 آنها که از آنها بود طلحه ابن ابی طلحه جعدری از اولاد جعد ادر و ابو سعید ابن ابی طلحه و سابع ابن ابی طلحه و هر کس که حاضر
 بود در ایت قریش آنها سیکه زعفر از اولاد جعد ادر گشت تا رسید لوی آنها بیک غلام شیخ که اسبش صواب بود
 پس حضرت بسوی او آمده دست راست او را از بدن جدا کرد در ایت را بدست چپ گرفت حضرت جعفر بن
 چپ او را تم قطع کرد پس ایت را با بقیه دست خود گرفت چون رسول خدا از غمیت لشکر را ملاحظه کرد خود
 از سر برداشت و فرمود بسوی من آید منم رسول خدا کجا فرار میکنید از خدا و رسولش بنده و خمر عقبه در و نظر
 بود در وقت که مردی از قریش رو بهریت نهاد بسیل و سرمد دال با و میداد و میگفت تو از قریشی که پرت
 بخش و هتیکه جناب حمزه ابن جعد اطلب بر لشکر حمله می نمود آنها رو بهریت ج نهادند و کس تا بساطت وی

داشت و بین مندا باو حجتی که علام حیر این طبع از اهل مشهور عهد و پیمان بست که اگر محمد یحیی حمزه را بکشتی تو خن خان حکیم حجتی
گفتا محمد را در قادیان آتلی اورا با حجتی طایع می طبعی هم باوراه راه ندارد پس برای حمزه کین بخود سبک ویدم اورا
که حمزه می نمود و مردم بهرعت فرزند یک در چون ازین روی کنشت خواست از نهری گذرد و زمین کشت و در حیر خود را
گرفت و بطرف او از حجتی از بیروی او گرفت و از پیش پروان آمد و زمین کشت و پس آدم زد و او شکست را دید و بگریش را بر بند
آورد و کفتم هیت جگر حمزه گرفت اورا در این کشت خواست بخود و خدا تعالی او را شهنش خوان در دهن او حجتی کرد و
حجتی رسول خدا فرود که خدا بکبر مسجوت نمود که اورا از زمین گرفت و بجل خود بر کرد و پس آن آن مندا
حمزه آمده دست و پا و بعضی اعضاء دیگرش را قطع نمود و باقی ماند نزد رسول خدا در آن جنگ مگر او بود جانده سماک آن حجتی
و علی علیه السلام و هر وقت که طایفه از قریش حمله نمودند رسول خدا استقبال می نمود آنها را علی علیه السلام و دفع میکرد آنها را
از رسول خدا استیثار شکست در رسول خدا کشید فرود و وفات را با و رحمت فرمود و حضرت رسول خدا الطیر از نا حجتی
تشریف برده است و جنگ از کطرف بود و علی علیه السلام با آنها مشغول قاتله بود تا بر روی خود دست و شکست
و پای حضرت مفاد جرحت رسید حضرت فرمود که جبرئیل من گفت اینست کمال سوگند است یا هر چه در دست فرمود و آنست
و آینه حضرت صادق می فرماید که نظر کرد در رسول خدا بکبرئیل که میان آسمان و زمین ای کرسی از طلا است بر روی کفایت
الآذ و وفات او در آن ممالک ناید آنچه منقح است این مقصد بدست می آید همین چرا که بچشم من خود می آید
نمود برادر خود رسول خدا همین سوگند بود فرزندش عباس را در سید الشهداء را الا اینکه ما بین این دو مقصد قرین
زیرا که جرحات امیر المومنین خوب شد و حجتی آماج جرحات ابی الفضل اجتناب نمودن جاق نشده با حجتی شایب امیر المومنین
سلب شد بهرعتی که کفار و حصول فتح و طفر مر رسول خدا از کین شایب فرزندش عباس سلب شد بر قطع دستها و پاره پاره
شدن اعضایش و خرن باقی برای مومنین ما در سید آسمان زمین حجتی بعد که بعضی اعضای جناب حمزه را امده از این
بریه آنگاه سر او شش قطع شد و بالای بزه باز زدند و طسراف عالم نکردند چنانچه سیرا بفضول اجتناب را بالای بزه ما
زده بشهرت که دانند و بدست بر بچه را جناب رسول خدا جمیع از حجتی خود باز خوانده دفن نمود و در آن کس بر بریده مینا
که با افتاده و دستهای از بدن جدا گشته جسم معطوع اعضاء و جسد خورده گشته از صدمه دشمنان تدریجی فرستاد و در او
تفصیل و بنیت بعضی آنچه گذشته بدانکه اشاره رفت بر اینکه فضایل و قبایل جناب عباس خارج از حد اجساد و اوصاف
و بعد از حج طاهرین که بر ربه او غیر سدا که بر تریش سلمان و ابودرز و مقداد بن اسد مرتب است بر ربه او در جناب علی
نظر باز زیارت وارده در شان آن جناب یعنی زیارت چه او در آییم مخصوصه پس از آن نظر با کیفیت زیارت او که زیارت
میکنند از او را در کتب کتب قبله و روبرو مقرر است و در کتب آنها بعد از حج طاهرین مخصوص است در آن نظر با
بسیک خدا تعالی چگونه از داده قلوب دستهای شیعار ایل و چونکه مایلند حج مخصوص و چگونه ثابت و حکمت حجتی او
در دلهای حستان و زیارت کنندگان که زیارت میکنند او را در شبانه روز و در مثل زیارت حضرت سید الشهداء و حج طاهرین
و اگر زیارت نمایند سید الشهداء در شبانه روز سه مرتبه حضرت عباس هم زیارت میکنند سه مرتبه و اگر چهار مرتبه زیارت
اورا غسل آورند از اتم چهار مرتبه غسل می آورند پس از آن نظر با کسب شریف او در نزد شیعیان از ذکر و امانت و حر و عهد
و اطال که بسیبار حج مخصوص ترین شمارند پس ما غنی می شود ذکر سید با هم مبارک او قسم یاد میکنند بخو که حد او خارج از حد
احصا و تقسیم حیل و عظیم بسم شریف او در نزد مومنین هم جایز است بلکه در دلهای ایشان چنان خوبی از حضرت است که بهم
او در نوع قسم یاد میکنند سدا که جتنا شونند بلای عظیم و میطلب را در مقامات کثیره مشاهده کرد و در نزد کثیرین
مومنین است اهل شکر و عکر آنها در کفایت او که در خود حستان با نام حجتی است پس از آن نظر با موال القبیله که از ملای شیعه
چگونه بقر شریف او بعنوان نذر و هدیه می آورند بلکه از جماعت کفار و مومنین هم دست نهیل مگر بکجه آنچه دیده و مشاهده
نموده اند در مقامات کثیره از قضا و حجاج دیوین ایشان و تکیه بر میکنند بقر شریف آن سرور و اگر چنانچه او را بیکه بعنوان
نذر و هدیه وقف بقر می آورند محفوظ نماید بر این بسمان میرسد و در خدام و کلید داران این میل میکنند آنها را
و خودشان صرف می رند معذ از آنکه سنگان و پناه آورند نگان بقر شریف او تا امید بیکه در بلکه حجتی تقضیه

و مطلب روا شده بر سبک ذمه پس بی عادت عمر مبارک از اهل کربلا و بادیه با یکدیگر منتهی میگردند که سبک بالای کله سته
 و مناره هفتصد رفته بصدای بلند فریاد میکنند ترغیب الله را به العباس و بعضی آند وجهه فانه قد قضت حوائجنا بجهنم انما
 و خیل باب و التمسک به یعنی خداوند عالم را بایت شان و مرتبه عیاشی برافراز دور ویش سفید نماید که حاجات را برآورده
 بکنک زدن بدین وی و در خیل شدن بستان او پس هر که افسانید تمکلات را و تا آمل نماید در او سید اندک حضرت عباس
 آنچه هست از آیات ساطعه و دلالت است از دلالات و صحنه که دلالت میکند بر حقیقت دین و مذنب و حکایت که در جمیع
 از صلیح کشفی از اهل کربلا که الان موجود است زیارت نمود حضرت سید الشهدا در شبانه روز در مرتبه سینه مرتبه زیارت
 می نمود حضرت عیاشی که در هر روز در عالم رویا صدقه کبری فاطمه زهرا ادریه با کفتره سلام داد آنخوانی از وی
 رو کرد و اشع عرض کرد دستبده من چه زیارت تقصیر من فرمودم که در آن تو زیارت من در عمر عرض کرد زیارت سبک فرزند
 تر از وی سه مرتبه فرمودی فرزندم حسین را سه مرتبه زیارت میکنی و فرزندم عباس کم من نظر کنشاید ای برادران
 به عظمت شان عیاشی و آنچه عطا فرموده او را بخدای از آنچه ما بدیده میکنیم و آنچه ما میبینیم کاشف است از غرط محبت
 و خلیل و برادرش نبی عالم تراوردت که در مصیبت او خون جاری کنیم عرض بر شاک اگر تمام شود بکنک ای حاکم مملکت عرض
 که منقسم بعضی از مقامات نورانیست پس مقدم میکنیم قبل از این مقدمات کفیه که اشاره میکند بر بعضی از آنچه گذشت بدانکه در اینجا
 میکنیم بطریق اشاره بعضی امور را بدانکه ابو الفضل العباس کعبه بود که اسیر المومنین او را ذخیره کرده بود برای یوم طفت و تحقیق
 شناخته تبالغاً او را در مجامده بعد از آنکه دو دست او را قطع کردند شمشیر را بدان خود گرفت و با دشمنان گفت که دو در رویت
 هست که علم را بدان گرفت و گفته اند بویازی خود گرفته و بشنیده خود چنانید و میگفت همچنین میگفت از حرم رسول خدا و نیز
 شناخته که آن بزرگوار از آب شام میگردید که عطش برادر و حرم رسول الله را بیاورد و نیز شناخته و متیکه آن و آلت
 از پشت اسب افتاد در حاکم که از اسب که دو اناچه و اینها و اسب عیاشی متیل بر کعبه بوی سکار خود رود بدو آمده از عیاشی
 مشرق نمود و نهادن فرزند من قبل رسیده و در آنجا و اسب اسب است و چاره هم کشد بعد بوی عیاشی
 استیکه اشک چشم خود را سستین میگردید که سینه از عیان سبب حضرت که در آنجا عرض کرد ای پدر آیا ترا علی است بعموم
 عیاشی که در آوردن آن تا خیر نمود در آنوقت امام کرمیت و گفت بدستیکه تم ترا کشند و در حش همیشه رسید چون نیت
 اینرا شنید از حیمه بیرون آمد و ندان کرد و اناچه و اعتبار اسب و آله همراه و ضعیفاه و زنان بازمین که میگردند و امام شدت
 که بیکر دو نیز شناخته قول سیدنا جبرئیل را که فرمود انا عیاشی که عیاشی کشند شدیدترین ساعت بود بر سید الشهدا در روز
 و قول دیگر برای عیاشی درجه است در زو قیامت که چسبند شهدا با نذر غنیمت بنماید زمینیکه این مقدمه در شناخته عرض میکنیم در ذکر
 مقامات و دیگر میگویم مقام اول در آنجا بعضی از امور مهمه است اگر چه ذکر طایفه از آنها مستلزم عاده و ذکر است و غایبه ضروری است این
 نیت سبک منقسم فایده باشد بدانکه شهدا کربلاء و حواریان سبقت کردند بر ایشان سبقت کنند و لاه نشد با آنها تا جمع نمودن
 ایشان دو سه رقیب و معطر از سعادت عظمی و کرم اخلاق حسین و تیم علیاء و نیز شایسته که ایشان در شب عاشورا بدرجهت
 رسیدند و از زرگان اهل شام و مکاشفه و اهل ترویج و اهل ترویج بودند و نیز شایسته تر قول رسول خدا در شان ایشان که ایشان اهل امن را
 دیگر کردند و همچنین تمام زمان اهل هرات و دختران شام را بیرون آمدن ایشان از حید و خارج شدن در حاکم زمان ایشان را
 قبیح و دیگر نمودند در حاکم میگفتند ای حالان زبیل و ای اهل عزت و حمت فحانت نماید و دفع بکنسید از حرم رسول خدا حرم
 امام خودتان پس حاصل آنچه گذشت با بیان ایشان که در آنجا و آن نیت که ایشان متیکه مشرق بودند در حرات طوب و عیاشی
 و حواریان و حواریان از آنچه مشاهده کردند از عربت امام و قلت یاران و احاط نمودن شداند و حرات و حجان و تشکله با و حرم رسول
 امام اهل این شهر که در زیر سبک که از این المهای متویر بود در ادو حرق استن تاثیر نمیکند چنانکه دلالت میکند بر این تقریر بکنسید عیاشی
 و متیکه امام ایشان را در این نیت یا از کرم سبک غیر اولی الاربه بودند یعنی کرم سبک بر زبان در شرع و جب نبود و پیشین از ایشان
 اگر چه از حرام نبود نسبت آن زمان امام معتمد بر زمان اهل هرات و دختران شام است و حیدر زو و بیاز امر که در بیرون آمدن
 حیدر برای تشیع و دیگر نمودن ایشان اصحاب و جوانان نبی فاشم تحریر و در غضب ایشان برقت ل و حمایت حرم رسول خدا پس
 این چیز است که خانه در آن نیت بکنسید امام با این کشف میکند از اسرار مملکت کثیره پس بعضی از آنها نیت که ایشان در

فانه خداوند در قوی بود از اطاعت و تعبد از آنها نیست که ایشان در راه محبت مست بودند چنانکه رسول خدا
 صلی الله علیه و آله فرموده که اتق الله ثم بالوا له ما لیس فی شکر و ادب و ذکر و طهارت و اولاد و نسل و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 اینست که فعل ام از جمله ادب است که دلالت میکند بر رسیدن ایشان به مرتبه محبت اگر چه بطریق استکفاء بوده باشد و بر بودن ایشان از این
 خانه و متفرق شدن در محبت و آنکه خدا هر قدر فراد را بآورد از عزیز ملک از اسیر و کثیره با هم که حساب استیفا شهیدان و آنکه در پیش
 روی او بر وجه شهادت رسیدند و در بعد از حیات و توسع نمودن ایشان آنچه سبب بود آن اشاره که شد تیران جنگ که بر ایشان
 نیستان بره است و گمان بود که خوابگاه ایشان پشت سببان بود و گمان بود که کعبه استیفا شهادت برایشان عطا بود
 و شیرانی بودند که مشی بری راق غلب چنانکه ایشان بود و بار آن بود که در سخن خود نهاد برای ایشان میل بود و ایشان بر
 دشمنان رسید ان جنگ عقل در آن بودند و مشی بری ایشان در خودی و لیوان صدازنده بود و غیره های ایشان در زوره نشین
 راه پیدا کننده و در ضرب وطن جسد و جسد نمودند که کوهای بلند آن زایل شود و کرد و عمار در میدان جنگ ایشان بری شریف
 و بر آن بری مشی بری قاطع بود طبعی تم طبعی برای ایشان که ارواح خودشان را نبل کردند و حال آنکه آن روح عزیز بود و جهت کردند
 ذلت و خوار بر در خانه نشستن بسبب تحمل بر زمین گمانی بلکه چشیدن نورانی بر آن بزرگوار از اربع نورانی فایز گردیدند سعادت ابدی و حیات
 گردن پیش کل شرف عظیم و فضیلت بنده از غیر باینکه زیندگان رسیده قبل از ایشان که بر آباد در ایشان و مستیکه بجا افتاد در پیش
 روی ام از چنانکه ام با ایشان نظر میکرد و محبت با جاده ایشان بود و خونهای کمر خسل ایشان و گفتمای ایشان نج غبار شده بود و ام
 برایشان تسف و نایک بود و در می کشید و آنچه را با خود و بزرگان به عهد و طلب و بزرگان به عهد مناف حقیق کهنه شده اصل ایشان
 احدی برایشان تیس نموده و حسب و نسب و هر کج از ایشان اشاع کننده بر بنکار شیر خشک زیرک شجاع نشاط گننده بود
 زینکه دست در ز میگردند در روز شش و همگی دزد در ریطوت باران از ایشان در خجست و شیر از ایشان رتبان میشود
 و ایشان کوهای علم و در ایامی علم بودند و پیشه شب میشد قائم در عطا آتی نمودند بعضی از ایشان دهان گننده و بغض بصر گننده
 و در انجام گفت میکند توان جمع از آنکه ظاهر که گشته حسین پیچیده مرد از عزت و اهل بیت او که در روی زمین آشوب شاد میشود
 پس این چنانکه ابراهیم بن فرموده که ما اهل بیتیم تیس نمیشود با احدی عطا میکند فضیلت هر فرد فرد از عزت ما شریف که در روز
 طفت شهید شدند به فرد فرد از اوصی بیکه در روز طفت بدرجه شهادت رسیدند پس آنچه این بود بر ادا میکند از آنکه صادر شد
 از حج معصومین در غایت کثرتت زینکه همه از ایشان ختم و بدقت نظر کردی و تا مثل بودی میدانند که مستغادر از آن تهنیت
 که هر فرد فرد از عزت ام از جوانان بی ما شتم و همچنین هر فرد فرد از احباب که در روز طفت شهید شدند حاجت کثیره از دشمنان
 بقل سنیبا و طایفه از دلیران بیک هلاک آمد که اگر آنکه تقصیر و عهد و معین در انجام ما برهنید مگر در مقالات جسمیه از عزت ما شریف
 و جمیع از احباب پس لا بیکه عمل شود آنچه در روایت مجله و کلمات صحاح نقل است در سنی که خلاص از عزت ما شریف و طایفه از احباب
 مقاد شهید شدند بعد از آن که گشت بنا بآنچه فریب سببی آن اشاره نمودیم و چنانکه چنین باشد زیرا که هر فرد فرد از عزت ام از جوانان ما شتم
 عضوی هستند از عضوای نبوت و شاخ مسند از شاخهای شجره مبارکه که زینویه نورانیه از ستمیه اسم علییه ما شریف و هر کس که سبب می شود
 که اور بعضی صفا و احقان باهم بقل سناذ و غلبه نماید و بعضی مغلطه و حمان در اول و اول و ده بدون اینکه جمع کثیر از دلیران
 و شجاعان و بزرگان تمام غیر از این بقل است و همچنین است کلام در احباب بیکه بدرجه شهادت رسیدند اما بعد و تا مثل سنی که در آنچه
 مقدم کردیم و همچنین در بعضی از فقرات زیارات که در شان ایشان وارد گشته پس چنانکه هر فرد فرد از اولاد ما شتم و احباب که
 در آن زیارات موصوف شده اند باینکه ایشان به رجه محبت رسیده اند اگر چه بر غیر طریق استکفاء بوده باشد همچنین موصوف
 موصوف شده اند در آن زیارات باینکه شجاعت ایشان در درج کامله بود اما خواننده زیارات را که شمل است بفرقه اسلام علیکم
 یا بیرون من اول اسلام علیکم یا بعد از آنکه زیارات شکر بفرقه اسلام علی یوسف الطیبات اسلام علیکم یا بعضی الطیبات
 ای عزیز ملک را از آنچه این بود بر ادا میکند پس این اوصاف ثابتست به هر فرد فرد از آنکه در پیش روی ام بدرجه شهادت
 رسیدند در روز طفت خواه از اولاد ما شتم باشد غیر ایشان پس سنی که اند کردی همه اینها را و تا مثل کردی و همچنین در بعضی از صحاح
 این کتاب از اخبار ماحول مکتوبه میداند که شهادت هر فرد فرد از این اشخاص پس طین و طین و مشهدین در پیش روی ام
 از آنچه ثابتست که بعضی سخن وانده می شود بر روایتی از گروهی که در ارواح انبیاء و مرسلین و اوصیاء و مومنین و صالحین وارد

آنچنانست که سبب گریه و انداختن است و او بکس است و از مطاوی بعضی از اخبار است که استماع آنها که رسیدند در شهادت یک
 انسانی پس گریه و نوحه بر ایشان از انوار مستند در وقت گریه و نوحه است بر سید الشهداء اگر فرض کنیم هرگاه احدی از جنستان و عازبان
 سخن آید معصومین در غم خود بکند که گریه نماید بر یکی از شهیدین و پیش روی امم مظلوم بعد بر وقت قتل آنیکه در گناید گریه بر حسین علیهما
 یا بر محمد رسول خدا و در بعضی است زیرا که این گریه بر یکی از شهیدین نیز شامل میشود بآنچه در اخبار وارد گشته از گریه بر سید الشهداء و محمد رسول
 و حق آن معصومین نشان گریه کردند و شعراء امر می نمودند که قصائد در شان ایشان بگویند و در مجلسی که میصا آل الله و عمرت رسول
 بخوانند و این طریقه تعال زد که در عرب است زیرا که شعراء و مرثیه خوانان ایشان در آن گریه می نمودند و قضایای می نمودند که مقصود از
 و اخلاق و بر شهید است در وقت شهادت و نزل نمودن ایشان از آسمانها خود را پیش امم مظلوم و له ناله ناله بطریق اجابت میخیزد که
 تفصیل در کیفیت شهادت ذکر میشود در قضایای و اخبار که مخصوص جمیع اولاد امام حسین است صاحب غم نیست که نظریه
 موجود نیست در نزد احاطم زیرا که ایشان ذکر میکنند از صاحب نه اجمالاً و تفصیلاً که جمیع قلیت را و همچنین کلام در وقت
 شامه زیرا که ایشان عرض میکنند از ذکر غیر عباس و علی کبر و علی و صغیر و کاسم و سلم و پسران او پس در بعضی این طاهرین از زینب
 در مجلس طریقه میدهند و بسیار ذکر میکنند در هر شهر یکی در هر هفته در مجلس عیدیه و محفل کثرت که اگر کوچه است ترکت حقوق
 گریه و نوحه بر سبب و همچنین بر جوانان زینب شامه غیر جمیع از ایشان که با آنها اشاره گشته است بر آنکه امثال این امور وجود دارد و غله
 و کثرت ناشی میشود که حکام سخته و سوار آید و امور قضایای و آجا جواب از این بنیت که تفصیل کیفیت شهادت غیر جمیع از این
 باز رسیده پس از آنکه است که در بنیام نفع نمیدهد بلکه از بنیام است که سوال او دارد میکند که آنست که سبب و ترکوبه در این صفت
 دویم آنکه تعال تعال است جمیع از اصحاب و کیفیت شهادت ایشان باز رسیده و این چنانکه در قر و حبیب بن مظاهر و سلم این
 هو و مثل ایشان بیک تفصیل باز رسیده در شان جمیع از زینب شامه نیز غیر از مذکورین و این مثل عبد الله بن مسلم زیرا که او در پی
 صد نفر از دشمنان کشت میگویم سوار مگونی در بنیام بیست و از جمله آنها است که این بزرگواران اطاب که شیعه
 با ایشان بسیار گریه و نوحه میکنند مثل مجلس و علی کبر و کاسم و صغیر و مصاصی ایشان از اکثر اوقات در مجلسی که میکنند چنانکه فضال
 و فوخل و در جات ایشان مقابل میشود بعضی و در جات هر یک از مدت ام بدرجه شهادت رسید همچنین مقابل میشود است
 میصا ایشان با مصاب کل ایشان و از جمله آنها است که آنچه عادت شیعه بر آنست از کثرت گریه و نوحه بر این اطاب از
 اولاد بنوی از جمله تاثیرات بسیار گریه و نوحه اهل کساء خصوصاً حضرت فاطمه زهرا است بر ایشان در هر دو نشاء و همچنین از زیارت
 بسیار گریه کرد و محمد رسول خدا و محمد سید الشهداء بر ایشان در روز و طیف و از جمله آنها است که گریه بر این ای و بزرگواران
 او آنچنانست که قائم مقام گریه رسول است زیرا که ایشان اصول و ارکان بودند در باب احانت و حمایت و ثبات قدم از غیر
 از سوار مگونی که بر آنها شهادت میدهند یک در کلمات قابل ملاحظه می شود نیز در بسیار که در شیعه گریه و نوحه بر سلم و عقیل و دو
 طفل صغیر او زیرا که شد آید شهادت ایشان در فایت است علاوه بر این سلم گریه بود که طریق حمایت و مجاهده را در حضرت سید الشهداء
 برای جوانان زینب شامه از اولاد پیش و غیر ایشان گنود و محکم نمود و گریه بود که بجز خدا و سایر اهل کساء ما و گریه قتل از تو گریه
 و غیره که با او از اصحاب ایمان شمرده است مقام دویم در اشارات لطیفه و اسرار عجیب است از آنچنانکه علق در دستان او
 بد که مستفاد میشود از جمله آنچه با آنها اشاره گشته که باری عباس برادرش و مقالات او در حدیث و شدت صبر او در طایا و شهادت
 از چنان است که مقابل شود با مجاهدات هر مجاهد و شهید پیش انبیاء و سلفین و صبر کل صابر از صفتین و شهدا و استثناء
 میکنم در این خصوص که اصحاب نبوت و ولایت را و جمع دیگر از انبیاء که اولاد از منند پس این آنچنانست که ناشی شد از آن امور
 متعده از باقی بودن اما جسد شریف در پیش و صد و فارق عادات و کلمات در نزد قریب شرفش خارج از حد شهادت
 و استقصا در هر عصر و در هر کوی و صومعه و دعوت مگونی رسید و ساریت که در جمیع اطراف عالم از آنجا که در آن
 جمیع استخوان پیدا میشود پس نصی و دعوت با عظیم نمود پس هیچ احدی از مجتنب نیست مگر آنیکه میل میکند قلب او بسوی
 قریش و بر آورده میشود و حاج او از جانب خدا در زدا و بحق ناشی شد از این سلا مگونی و وجه مگونی برای قول سید
 سابقین که فرموده ای لعن العاصی اربعه یوم یعنی فیصله جمیع الشهداء اینست و نیست که مثل شد رحمت رحمان
 و موایب آن و فیوض ربانی برای زائرین بر تشریف و گریه کنندگان بر او تمام از معجزین و اصحاب درجات عالی

و منزل رفعا سید در شب بکه جمیع ارشیا رسیده بر درک رضوان خدا که عظم و کبر ابرار جمع نمای خردیست او میداد
 این کثر با بر آید که این مجاد سبب زیارت شایسته قرنهاست او سبب نوحه و کثرت شایسته بدان بر زکوار و آلا مجاز است
 و درجه ایشان از این است ترشید و توهم کن که گفت میکنم در قول سید صاحبین این ترشید بکه میگویم این حرکت است
 قول حضرت پس نظر حاذق که طرفه مارا یاد گرفته قادر شود که هدایت یابد بر سر دیگر بعد از در این اشاره میخایم بوی بعضی دیگر
 از اینها بقیه و فوایدی که استنما شود بوی خوش آنها از صواع تقویس برای کردین و از مجامع شرح برای روحانی
 بر آنکه نسیم که در وقت حضور سید المومنین از ترویج آن همین این بود که اولاد او را برای روز طف و غیره غایب و بر ملاحظه کرد
 قول سید آتشدار بعد از شهادت عباس که آن آن کسری نظری وقتت جعلی و باقیه بعد ک یا اخی و همین قول صدقه صغری زیست
 و بیخیاه بعد ک یا اخی بر جان معلوم شود که حیوة عباس در زرد حرم رسول خدا نبوده حیوة الله شده بود بکه فایده حیات عباس
 در زرد زناط اهرات زیاد تر بود از آنکه کسینکه در خدمت امام بر جبهه شهادت یاز شدند و بعد از این میگویم که شجاعت او
 لایست مقابل شد با شجاعت کل اصحاب و عزت نبویه و ما شیم که در خدمت امام شهید شدیم غیر از عیال که بود و در شهادت
 و جان استنشاء را در محل خود و از جمله آنهاست که ما کتر بیان کردیم که هر شئی از آنچه دیده میشود و دیده میشود از عالم باشد
 از عوالم امکان در بقا اطاعت صاحب ولایت مطلقه و مسلک انقیاد است برای او هر واراده او پس سبب که نظر و انقیاد
 شکست پشت جمیع موجودات شکسته میشود و این کبار در موجودات آنوقت بود که امام کلام میگویند و از جمله آنها
 اینست که دشمنان کفار ما که عباس حیات دشت ارجوف و وحشت و اضطراب بود بختی که نزدیک بود روح
 ایشان از این مضارقت غایب و کفن میکردند که قلبه از جاسید آتشدار خواهد شد کاش آن غلبه برای او بود بعد از شهادت
 جمیع اصحاب و عزت ناشی زیرا که سبب و مطوت عیال از تاریک نموده و سوخته بود و از اهل بیته شمار را
 عباس بنا بر آنچه توفیق نقل کرده اند از آن مقتل محدث حاذق ابن عصفور بحران از دشمنان بیت و چهار بر درگ دست
 نمود و سایر شهیدی بیت و چهار بر از کفار کشید و امام علیه السلام سیصد و بیست هزار نقل رسانید و بعد از آن لشکر آن زمان
 چهار صد شخصت هزار بود و بعد از انقضاء عمر که شهادت از نفر باقی مانده بود و نیز نقل کرده اند از آن کتاب که بعضی خفای
 در مجلس بزرگت که حسین آمد در میان چه هزار اصحاب خود و ما بایشان بجوم آوریدیم و بعضی از ایشان بعضی پناه میرد
 کیا عت گذشت تا ایش از کشتیم صدقه صغری ازین فرمود زنان فوطه کنند در امامت نشندای کذاب برستیک
 شمشیر حسین گذشت در کوفه خانه را که کربیه و فوطه کنند و همه آنها را جمع از ثقات با نقل کرده و نیز ذکر کرده اند که ابن عصفور
 که کتاب دارد در مقتل کتاب شهر کتاب ابعوج و من از کتب ثقه او بسیار نقل کردم در این بلاد مقدسه
 یکی از آنها رسانیدم که گذشت آنچه مناسب کلام شرح اهل بیت و نیز اشاره میاید در بعضی مجالس این کتاب آنچه باوست است
 پس هر که تیر نماید در آنچه ذکر کردیم و ذکر خواهیم کرد هدایت یابد بر ابراهیم و مطلب عظیم که سزاوار برای ذکرین مصائب
 اهل بیت رسول خدا است که مرعات و ملاحظه نماید مراتب و حقوق کسینکه در خدمت امام بر جبهه شهادت یاز شده اند
 یا منحنی که شهادت و کیفیت مصیبت ایشان را ذکر کنند مگر بعد از ذکر کیفیت مقالات و مجامع و شجاعت و شدت
 حملات ایشان بغیر از اینها متعاقب در اشاره بر مطلب مهمت که توفیق شدیم بر فهمیدن آن در این آیام و شکست
 در نسیم که این توفیق و اسام از صدقاع و این شهید از آن خدا بسبب برکات قرآنی افضل العیال و تقیات توحش
 روح اطیب و انور است و خلاصه سوال و محمول اشکال است که بازنشده است در بیان شای آن زمان ظاهر است
 و فضل ایشان مثل آنچه رسیده در شان عباس و علی کبر و مثل آنچه رسیده در شان بنی هاشم که در خدمت امام بر جبهه
 رسیده پس این اشکال از آنچه بود که سیدام بسبب آن شک میشد و بر دفع آن جوابی نمی یافتیم تا این ایام که خدا تعالی ما را
 آن توفیق کرد دهنده هر گاه کونی که بسیار ذکر میکنی استیلاط و دقیقه رفیع را میخواهم که این اشکال را در شال واضح
 بشرط نسیم که از آن ظاهرین مروی باشد میگویم مسئله این در غایت کثرت از جمله شایسته در کتاب حاشیه مرفوعا
 الا اینگونه است که موی بخدمت میراثی رسیده عرض کرد که شک من در میکند حضرت فرمود آیا زوجه داری گفت نعم فرمود از او
 چیزی بخواه که برضای خود از ماش بخواهد بعد از آن با آن کس که بر او زناست باد آن آن بریزد او را بر بخش در آن خدا تعالی در کتاب

خود بخوابد و از دست من سبب نماند که از کجای من بخواهد برخیزد و اینها را در کتب مختلف گوناگون مشاهده میکنم و اینها را فانین نامند و بنیامین را
پس بنیامین برکت و شفاء و کوار ایسبع شد شفا مییابد راوی گوید که اینها را در کتب مختلف میبینم پس هر که تا قبل از این است ایام
برگشتن طریق تنبلیات و قیقه و رفیق و انگشتم در انجام پانچال و احادیث میبینم کلام از من میگویم آنچه در شانین زبان
طهارت ذکر کردیم از آنچه است که در آن کفایت و اذیت و رسیدن اینها بعضی مرتب نوزدهمین شان از آنچه مثل شایع است
و حقین است که ارواح ایشان از روح فاطمه زهرا منارت نیکند و مناسب مقام حکایت لطیف است که از کتب معتبره روایت شده
از مردی از اهل بصره آن کس منوچهر بودم بر آتاع مرا حشین و در شب تا صبح صحبت آنحضرت کردیم که در آن خواب بر من توکل
در عالم رؤیای بسیار دیدم که درخت بسیار دارد و مرغان در بالای درختان سخن دادند و میخواندند و در آن شب که قلب را
باز کردید بعد از آن دیدم که چون آفتاب طلوع است و در دست او جاشه پاره پاره خون الودیت که خون او را میگوید و فریاد میکند و از
آنجا بروی مشک و غیر میآید و میگوید یا رسول الله ای کجاست تو با که در حق را حصب و از خانه ام بیرون خود را از پهلویم زد
و میراث مرا گرفتند و کتاب مرا که در خصوص عطای من نوشته بودی پاره کردند و از صدق دعوی من غافل نموده و کوش خود را
از آتاع کلام من ببرد و بضر من اعانت نمودند باین هم انگشتم که در من جمع نمودند تا مرا با اولاد من بکشند چون دیدم که در روزی
خانم مرا دارند در راه ایشان کثوره و بیشت در راه بردم پس مراد در میان در و دیوار خانیشاری دادند نزدیک بود که در دم
بیرون آید و فرزند مرا که شش من کشته بودی سقط کردند باین هم انگشتم که در دستم بود که تو او را تربیت دادی و در روزی
با او برادری و سپری نمودی گرفتند و حایل همیشه ادراک کردند و کشیدند در لشکر او جانهای خود و جده بود و چنان
از او کنی شده پس اگر هتاشال مر و خط و صحبت تو غیبه از اول نشاید از بگاشه حشین سر اسب کرد یا آتاه و تیکه دیدم آنچه
کردند بیستم رسته اسیدم قطع شد مجوز اسیر است بوی ایشان دم شایه قرب مرا با تو ملاحظه کرده و وصیت ترا حفظ نماید عظیم
کرده و ملاحظه نمودند بلکه مشغول شدند بتب و شتم من باینهم انگشتم که در مرا با زبانی خود کردند و زنده مرا شکستند و هنوز آثار
تا زبانه ایشان در جدم پیکاش میدیدم حشین مرا در جایتیک عقب پر خودشان میروند و میگردند و قورم میکنند که از
پر دست بردارید شهادت ما در نباشد بکار پریدار اسب قوم در میان من و سپهرم جایل شدند رنگی از من غائب شد مثل شیر
بوی قوم رفت و ایشان را از سپهرم مشغول کردم در جایتیک که میگردند و میگفتند پر ما را بردند و کشیدند و ما را در دست نمودند و از نا
اعراض کردند دوست با خیانت و رفیق از نادوری کردند و در راه را بروی بسند کوبیدند ما را جمله قرینیم که خدا تعالی ایشان را در کتاب
مجید یاد کرده یا آتاه باینهم انگشتم که در سپهرم فریب داده پس من ناچار با و فرستادند در جایتیک یعنی بصدق ایشان کرده در آتاه
بیت آنها بود با و خروج کرده راه را بسته با اولاد و انصارش کشند و آنها را میبندند بر هم اسبان خورد و پامال کرده اهل
و عیال را اسیر و اموالش را تهیست کردند و دختران او را بهر آن جوانان سوار کردند و حمزه و جعفر و عقیل و زینب را ششم از فرزندان بود
راوی گوید و تیکه انگشتم از آنخواتون مغز کشیدم شتر چای و نوره او را دیدم نزدیک بود که ضلالم بر روده ما منطبق کرد و در دود
خود کفتم شک نیست که این صاحب این بستان و این چاه معتول اوست بعد از آن من و یار ملتفت گردیدیم و از کرد یا و کس
لیلاستیم آنم فلکهم ما عرفوک و لا عرفوا من جدک و انوک ناگاه دیدم شخصی او را جواب میداد که یا در شان کفتم خدمت من مصطفی و در دم
مرضی و مادرم فاطمه زهرا است کلام من نمیشد و مقام مرا مرعات نمودند و شریفه فراتر از او میبندند و مرشد کشند و پشت من بر هم اسبان
خورد نمودند و دختران مرا سلب نموده بر شتران جوان سوار کردند و نزد میکوید و تیکه انگشتم که در براندم افتاده و مو
بزم راست شد باین نزدیکه سلام دادم و کفتم خدا تو گیتی و بیزد گیتی کردی که در فرمود من دادم بطولوم و شتر مصطفی و این
فرزند من است که این است شقی بعد از آن شهادت کشید بعد از آن صدیش بگریه و نوحه بلند شد ناگاه دیدم زبان چند از میان
درختان بیرون آمدند که با که ما بودند بعضی از آنها پاره پاره و بعضی سر برهنه بودند با خواتون کفتم ای سیده من این زبان گیسو
فرمود زینب و ام کلثوم و سکینه و زینب پس من کفتم و کفتم دردم شما خصوصاً فرزند من حسین شریف میگفت و مرده با و چه
کردند فرمود قضا و محازی حضرت عرض کردم صحبت جزای کسیکه گناه کرد یا مال خود را در عزای حسین انفاق نماید یا شب را
بروز آورد بجز آن دانه و حسین یا سبغ نماید در فضاء جنت کسیکه افتاده عزاء او نماید یا در آن عزاء آب نرشد و در نماز آن
فرمود و پشت بای ایشان است و همه اینها برای اعانت است پس مرده با در او مرده ده ایشان را بخوابد میسازد

در کتب معتبره روایت شده است که در آن شب که قلب را باز کردید بعد از آن دیدم که چون آفتاب طلوع است و در دست او جاشه پاره پاره خون الودیت که خون او را میگوید و فریاد میکند و از آنجا بروی مشک و غیر میآید و میگوید یا رسول الله ای کجاست تو با که در حق را حصب و از خانه ام بیرون خود را از پهلویم زد و میراث مرا گرفتند و کتاب مرا که در خصوص عطای من نوشته بودی پاره کردند و از صدق دعوی من غافل نموده و کوش خود را از آتاع کلام من ببرد و بضر من اعانت نمودند باین هم انگشتم که در من جمع نمودند تا مرا با اولاد من بکشند چون دیدم که در روزی خانم مرا دارند در راه ایشان کثوره و بیشت در راه بردم پس مراد در میان در و دیوار خانیشاری دادند نزدیک بود که در دم بیرون آید و فرزند مرا که شش من کشته بودی سقط کردند باین هم انگشتم که در دستم بود که تو او را تربیت دادی و در روزی با او برادری و سپری نمودی گرفتند و حایل همیشه ادراک کردند و کشیدند در لشکر او جانهای خود و جده بود و چنان از او کنی شده پس اگر هتاشال مر و خط و صحبت تو غیبه از اول نشاید از بگاشه حشین سر اسب کرد یا آتاه و تیکه دیدم آنچه کردند بیستم رسته اسیدم قطع شد مجوز اسیر است بوی ایشان دم شایه قرب مرا با تو ملاحظه کرده و وصیت ترا حفظ نماید عظیم کرده و ملاحظه نمودند بلکه مشغول شدند بتب و شتم من باینهم انگشتم که در مرا با زبانی خود کردند و زنده مرا شکستند و هنوز آثار تا زبانه ایشان در جدم پیکاش میدیدم حشین مرا در جایتیک عقب پر خودشان میروند و میگردند و قورم میکنند که از پر دست بردارید شهادت ما در نباشد بکار پریدار اسب قوم در میان من و سپهرم جایل شدند رنگی از من غائب شد مثل شیر بوی قوم رفت و ایشان را از سپهرم مشغول کردم در جایتیک که میگردند و میگفتند پر ما را بردند و کشیدند و ما را در دست نمودند و از نا اعراض کردند دوست با خیانت و رفیق از نادوری کردند و در راه را بروی بسند کوبیدند ما را جمله قرینیم که خدا تعالی ایشان را در کتاب مجید یاد کرده یا آتاه باینهم انگشتم که در سپهرم فریب داده پس من ناچار با و فرستادند در جایتیک یعنی بصدق ایشان کرده در آتاه بیت آنها بود با و خروج کرده راه را بسته با اولاد و انصارش کشند و آنها را میبندند بر هم اسبان خورد و پامال کرده اهل و عیال را اسیر و اموالش را تهیست کردند و دختران او را بهر آن جوانان سوار کردند و حمزه و جعفر و عقیل و زینب را ششم از فرزندان بود راوی گوید و تیکه انگشتم از آنخواتون مغز کشیدم شتر چای و نوره او را دیدم نزدیک بود که ضلالم بر روده ما منطبق کرد و در دود خود کفتم شک نیست که این صاحب این بستان و این چاه معتول اوست بعد از آن من و یار ملتفت گردیدیم و از کرد یا و کس لیلاستیم آنم فلکهم ما عرفوک و لا عرفوا من جدک و انوک ناگاه دیدم شخصی او را جواب میداد که یا در شان کفتم خدمت من مصطفی و در دم مرضی و مادرم فاطمه زهرا است کلام من نمیشد و مقام مرا مرعات نمودند و شریفه فراتر از او میبندند و مرشد کشند و پشت من بر هم اسبان خورد نمودند و دختران مرا سلب نموده بر شتران جوان سوار کردند و نزد میکوید و تیکه انگشتم که در براندم افتاده و مو بزم راست شد باین نزدیکه سلام دادم و کفتم خدا تو گیتی و بیزد گیتی کردی که در فرمود من دادم بطولوم و شتر مصطفی و این فرزند من است که این است شقی بعد از آن شهادت کشید بعد از آن صدیش بگریه و نوحه بلند شد ناگاه دیدم زبان چند از میان درختان بیرون آمدند که با که ما بودند بعضی از آنها پاره پاره و بعضی سر برهنه بودند با خواتون کفتم ای سیده من این زبان گیسو فرمود زینب و ام کلثوم و سکینه و زینب پس من کفتم و کفتم دردم شما خصوصاً فرزند من حسین شریف میگفت و مرده با و چه کردند فرمود قضا و محازی حضرت عرض کردم صحبت جزای کسیکه گناه کرد یا مال خود را در عزای حسین انفاق نماید یا شب را بروز آورد بجز آن دانه و حسین یا سبغ نماید در فضاء جنت کسیکه افتاده عزاء او نماید یا در آن عزاء آب نرشد و در نماز آن فرمود و پشت بای ایشان است و همه اینها برای اعانت است پس مرده با در او مرده ده ایشان را بخوابد میسازد

کتابخانه

از فرقه بازرگانها نیکو در آنها اقامه می نمودند و تجاس عراقی ال رسول الله بعضی از آنها نزد گروه طاکه و ارواح بنی اسیر سلیمان و حورین
و بعضی از آنها در خمهای که بکنند مکان که صالح اند و بعضی از آنها در نزد قبر امام مظلوم و سچمین بران و حیدر شریعت
دیوبی در زمین دوفنت در کرب و فوج و تبرع است نیز و کن برینج دیگر پس بدان که ارواح سیدت زمان طاعت
اسیر شده مثل صدقه صغری رنیت و ام کلثوم در برت دارن تا میباشند با بنف کلیمه قاهره لا اله الا الله که برای فاطمه
میباشد و این بعد از بنا کند استین است برنگه برای ایشان نیز به بنا و حساب و کثیره مشابه بر بنیجه است و این از بنجر کانه
که عمیبه نیت در قاشدن باوند و بعد از آن مذاکره است تا کنی کند در بعضی از مطالب این کتاب میداند که میباشند
در نزد اهل کسا و خصوصاً فاطمه زهرا علیها السلام که عظم و کسیر و شرف و فضل بوده باشد از اقامه عزا امام علیه السلام نیت
دادن مجالس و محافل حتی اینکه اهل کسا معبود بشود برای ایشان مصیبت غلظت در وقت ترک کردن کثیر از شمشیر یا
از غیر ایشان و اب عادت خود در اقامه کردن مجلس عزاء گشته اند و در این سبب مکنند اگر این ترک کردن از تنه
و بعضی از یهودی بوده باشد و به تحقیق جمعی از زمین در رویای خودشان دیده اند در راههای او با و در منهای شده و بعضی
یازدهم از گروه است ایشان اقامه کردن مجالس عزاء در راهها و محله و در مثل انبیا حکایتها میگوید است مانند که
کردن یک از آنها گفت میبایم که ذکر کرده است از شیخ محمد حسین ششم در حصیده خودش که اسرار از کتاب بعضی از
صاحب فتوی و پر میرگاری و محبت آل الله و اهل بیت رسول خدا بود و صاحب مال بسیار و دولت بود و عادتش
این بود که در هر سال ماه محرم اقامه مجلس عزاء ذکر مصائب آل اهل کسا می نمود و در مجلس او حاضر میشد روضه خوانان
و ایشان مال بسیار بدین میگردد و از بنیاده و از جهت ذکر کردن ایشان مصائب پس جمع میشد خلق بسیار در مکان وسیع
او در کرب و فوج و جزع می کردند بر اهل بیت و او بطریق دماغه را و طعام می نمود بر فرزند و مساکین بلکه بر جمع اشخاص
در مجلس عزاء حاضر میشد طعام پاکیزه و لذت و فایز و کثیره میداد و فرشتهای بر پشت میبستند و این طعام از او واقع میشد
در روز شب خلاصه بهتر و کثر مالهای خود را صرف میکرد در اقامه مجلس عزاء و نیت که در روز از محرم میکند
عزایش میگردد در مجلس عزاء از فرزند و مساکین عطا میکرد و در این عمل در هر سال در شهر محرم از قبیل امور واجبه بود
او که در فاطمه و حبیب بود و به تحقیق اشراق فاد در ساله از آنها که والد و والد و حاکم شهر میگردید با جمع از خدمت خود
و جوان خود از آن کوچ که خانه این شخص را بجا بود و این عمو و از آن کوچ در آن روز بود که آن مرد اقامه عزا کرده بود
والد صدای ناله و فریاد میشنید که بلند شده و آواز ناله میشنید که زمین بسبب اینها حرکت میکرد و خدام خود گفت خبر
دیدند که این فریاد چه نیت و این در کجاست و در خانه که نام است این اجتماع بسیار از مردم گفتمند در اینجا
که خانه رضی است از زلفینان و عادت او در هر سال اقامه کردن عزانت بر بشید کرب و بلا پس این نمود با حضار او در
درست تباشند و قیقه او را حاضر کردند اول و در بخش داد و بعد از آن بخدام گفت که او را بزنید تا زبانه و پس باز ناله
در سرا و حرکت او دند و دند بعد از آن گفت اموال او را غارت نمایند و لباسها او را از بدن او بشیرین کنند
و هم چنین لباسها جمع نمایند و خدمت کاران و عیال او را بکشند و او را بکشند و صفت کنند پس خدمت کاران
او کردند آنچه با او مورد بود و او را میزدند و صلیح غارت شده و حوار و ذلیل مانده چنانکه مانند در نزد او چیزی که با او خود را گستر نام
و حفظ کند خود را از حرارت و برودت پس گذشت با او روزی است که در شب که در سال آئینه ماه محرم آمد و دستش گزشت
و او کرد آنچه از او فوت شده بود آنچه که گشته بود در هر شد ناله های قلب او و کسیت دنا کرد چنانکه نزد یک بود که از
سنگ سخت پاره شود و او را زدن صالح بود و با و گفت این زخامت و کرب و دانه و فریاد نمودن صیبت یا این ناله از گشته
رفتن مال و دست و جاه و جلال و نیت گفت حرفت و سوختن قلب و کرب نمودن بن نیت که از جهت فوت کردن
اقامه عزا میستند از من آن زن گفت غمگین میباشی بلکه مشهور تر از آنیکه از افسردگی است او را از خدمت و او را از

عزای فاطمه زهرا
عزای فاطمه زهرا
عزای فاطمه زهرا

مقام چهارم

در بعض شهرهای هند در اطراف بعبیده و ببردوم بود که این بنده من است و در این شهرها بعبودش و بمن اورا با ورت تا صرف کنم اورا
در همه محترم پس از مرز زراجرای بگفت و شاد و شاد و خدا را حمد کرد و شکر گفت و گفت که سپاس از خداوند است که مرا با تو
کردند گفتند که جان خود را بر فرزندم مصطفی و سپهر عارفی و فاطمه زهرا پس از در دست فرزند خود گرفته و در صبح
همان روز و بر او در حالتیکه مصدک کننده بود شهر بعبید را از طلا خود وقتیکه آمد به نزد کمترین قرینه یا در شهر
از شهر خود دید جان بزرگ و عظیم شان و بهیبت و جوش و در حالیکه نور حسین و افاق را روشن کرد و
پس با گفتن جان بگیا سر و وجه از آوده در باین جوان گفت میفروشم گفت بچشم مهر و شوی اورا گفت باین
قدر آن جوان عطا کرد و در آن وقت آنچه جوهر است بود وقتیکه از خود کرد از زمین را در رحمت خود و سرعت کرد
که شهر خود در حالیکه مسرور و خوشحال بود و قیام در منزل خود قرار گرفت و بزبان خود خبر میداد با آنچه عطا شده
بود در آن بین که ایشان حدیث نمیکردند و شادی میکردند ناگاه دیدند پسر ایشان بر ایشان وارد شد پس با گفتند
که ای فرزندم ای رشتری گفت که گفتند پس از تو چه خبر است بپدر خود گفت تو وقتیکه لولرا گشتی در پیش و عطا
شدی از نظر من که یکلوی مرا گرفت پس آن جوان شتری من گفت چرا که میبینی ای غلام گفت برای فراق اقای
خود میدیرا که او بمن خیلی احسان میکرد پس من گفت تو غلامی را می بینی او بگفت تو سپهر اوستی ای پسر با و محترم تو گیتی ای
اقای من گفت من نمیکشم که گردید تو آنچه کرد از همه اقامه عزیزی من انا لعرب که مرا از وطن خود دور کردند من گفتم
که مرا تشنه شهید کردند و کنایه صفت بشو و غمگین میشی که من ترا در این زمان در سرعت ترین قدمها بر برد
و مادر میسرانم پس وقتیکه در نزد پدر و مادر حاضر شد بایشان که بدستهای آنها را نگاه داشتند و بر روی او
اورا بشماریدند و از نزد حرم بشماریدند میکنند پس در این هنگام که ایشان حدیث میکردند ناگه کسی اورا صدا داد و
که سیفت بر مرز جیح که اجابت کن الان والی عدرا و قیام از نزد والی حاضر شد اورا تقطیع و قتل کرد و گفت در
حالتیکه عذر میخواست که مرا حلال کن زیرا که من ترا از دست پدرم عطا کردم با تمام آنچه از او گرفته بود و عطا کرد
نیکو و احسان خود را و گفت ای پسر صاحب خود و جد کن در بر این نمودن عزیزی امام علیه السلام بدستیکه من میسرانم نمود
سال ده هزار در هم و بدستیکه من صاحب بصیرت شد و شایسته شد اهل کوشان و بزرگ من میل داشت زیرا که آن
نزد من امام مظلوم عطا کن روح من را و فدای او من گفت ای اذیت میکنی بکسی که عزیزی را بر پا میکند و خود را میکنی دور
و اخذ مینماید اموال و بندهگان او را و اما که او را پس زد کن با و جمع آنها را و التماس کن از او که از تو عفو نماید و آنگاه
میکنم زنی که ترا و جمع اموال ترا بده میکند و فرو میرد پس بچهل کن در طلب آنزد چهل پیش از اینک بلا توانی شود
بعد از آن گفت خبر را با بش که لایق بود که سوی خدا و استغفار نمودم از خدا و بدست با چشم بدست کردن امام
سوی راه راست و بعد از آن لعالمین خلاصه مثال و نظیر این حکایت در غایت کثرت بلکه در تسلیع
و تقرب نیست که افاده قطع و یقین میکند منی نسبت بوقوع بعضی از آنچه روایتست فزوه و حکایات است همه اورا متعین
است مقام چهارم در شاه سکه و سوال مشکل که آنها اینست بدستیکه روایت کرده اند شده
مقامات ابله افضل میباشند و مجاهدات او که آن روایت متعین است که آن بزرگوار روحی له لهذا تحقیق مردی را
سجاک بکند از خدمت و شجاعان را بدست چپ خود از دست بر نبرد خدمت بعد از آنکه دست راست او
قطع شده بود بعد از آن آن بزرگوار شمشیر را بدو داد آن خود گرفت بعد از آنکه دست چپ او قطع شد نیز بچاق
و مجاهدت میکرد و بچاکت پس بچگونه مقصود متعلق بود زیرا که ایشان زمانیکه بدست او را گرفت باقی نماندند
وقت بهیچ بسیار رفتن خون قویترین گمانده بپسند و گمانده از او مقامات و مجاهدات و چنانکه در
شود حال نماند که دست او قطع و جدا شود و این مثال جاری میشود در مجاهدات و مقامات جناب علی
زیرا که او از دشمنان جماعت کثیره مایه قتل رسانید و در میان ایشان بود شراف و شجاعان قوم بعد از آنکه گویید
بود روزه او مثل خار پشت از کثرت تبر که واقع شده بود و بعد از آنکه رجوع کرد که بدست پدرشک از برای طلب
کردن آب از آن و حال آنکه بود در پیش پای منر شمشیر با وطن نزه او و جنهای تر با در غایت کثیره و شایسته

در وصیته عباد

این کمال در مقامات امام مظلوم و مجاهد است و روحی که بعد از آن بر او برآید که ان بر او در حساب برآورد و از او فراموش نگردد
 بود بعد از آنکه بود بدن شریفش روحی که بعد از آن بسیاری از منتهای شایسته و طبع شایسته و نیز با او برآید که در آن برآید
 که ممکن نیست بیان آنها و تحقیق تر شده بود از خونهای شریفه و پاکیزه اش زمین گریه در حالیکه او در مقامات خود
 بود چنانکه تر می شود و باغ نزار و ناز از او کشیدن آب و دوی آن دو سوال مشکل است که به تحقیق مستقیم است خیار متعارف
 متعارف و متواتر و حکایات قاصده از آنکه کشنده عزای مظلومان روحی که بعد از او گریه و جزع کشنده بر آن کنان
 او ارزیده می شود هر قدر باشد و از اهل بهشت است یا اینکه میدانیم بعد از آنکه که در جمله گریه کشنده کان و واقعه کشنده کان
 عزای است که او از بعضی طایفه های سوره است مثل طایفه ولدان و ولد حیض و جنس یعنی معقول در در بر یکدیگر
 درستی که جمعی از آنها را می شناسد با همانم و محض جمع از هم عصر ایشان یا از غیر ایشان و می بیند و یا می شنوند
 گریه کردن ایشان را بر امام مظلوم و قاصد گردان ایشان عزای آن برزگوار در هر سال و زیارت کردن ایشان
 قبر شریفه در او بر سوال و جواب بیان اشکال است که یکی این طایفه های منوره از اهل جنات نمی شود زیرا که در آن
 لایق است رحمت و محبت و دوست میدارم بلکه ایشان را دشمن میدارند و به تحقیق دلالت کرده است بر این
 اخبار متعارف و بلکه بدستیکه در بعضی این طایفه های منوره و در شده خیار متعارف از طریقهای عامه بصفا خود که از
 زانیکه شناختی از این میگویم بدستیکه مثل سوال اول از پنجه سویی او شاره گذشت در بعضی مجالس اینک است و هم
 چنین که جواب از آن اشاره شد پس زیاد میکنم با زیاد میگویم بدستیکه طینت بدنهای عباس و علی که
 وقاصد مثل ایشان از خوانان بنی هاشم نزدیک است که از طینت بدنهای حجج طاهره باشند از آنکه طه و دیس
 باشند با این معنی که طینت ابدان این را گریزه کان شهدا به تحقیق استیسا کرده اند از طینت ابدان
 حج طاهرین آثار ملکوتی و حاصل روحانیه نوزادین ایشان را از آنکه همینه ابدان حج طاهرین از علیت است و همینه
 ارواح ایشان از بالای علیت است چنانکه همین ارواح شیعیه ایشان از طینت علیت است و طینت ابدان
 ایشان از تحت علیت است چنانچه دلالت میکند بر این خیار معتبر و احتمال دارد که طینت آنها در سلیم
 و اوصیاء و خلوص در هر دو مقام تحت طینت شیعیه زیرا که ایشان نیز از شیعیه مهر و آل و اند چنانچه غیر این
 هم احتمال دارد و که هر طور باشد بدستیکه طینت علیت است منع حیات و موت و عزت و منبع انوار شغفات است
 از جهت این راه منیسیا با در انس و پوشیده که بر ابدان حج معصومین پس این منافع مذکور راه یافتن برگ
 بسوی ایشان بسبب قطع شدن علاقه آنچنانیکه میان آن و میان ارواح است چنانچه بعضی نمینانند بر ابدان و به
 عبادت حسرت بدستیکه این ابدان شریفه و بسیار پاکیزه نوزادین متعلق میشود در درجات و صلهای شایسته و طینت
 نیزه ما در چنین خون آنچیز را که سایر ابدان طاعت نیاورد که آنرا محمل شود و اگر خواهی که معتبر است به طریق دیگر که
 بدستیکه نشانه حیات محقق شدن خونهاست در جگر و طب یعنی از خونهای آنچنانیکه محقق میشود زنده گانه چنانکه
 تولید خونها از غده و کسره میشود چشم پسین گاه میشود بتوجه نفس کلیه قاهره و زانیکه ششانیه لاهوتیه از امام علیه السلام
 بر بدن حذو و عضای خود و این در وقت اراده شام کشیدن از دشمنان یا عزیزان وقت پس نیست بسیار
 خونها ریخته شده امام علیه السلام در زمین گریه پس هر گاه بگو که این جاری نمیشود مگر در شان امام علیه السلام و جابر
 می شود در شان خیر او از عباس و علی که بر وقاصد و مثل ایشان علاوه بر این تو مگر تقریر کردی که محقق است امام
 علیه السلام و مجاهد است از پنجه است که در تحت قوه بر تیره خارج نمیشود میگویم آنچه ذکر شد جاری میشود در تمام
 امام علیه السلام از جهت این است که طینت ابدان ایشان چنانچه استیسا کرده اند از طینت بدن امام بعضی در آثار
 و محض آن هم پسین گریه کرده است ارواح ایشان از روح آن و بعضی از آثار و خواص آن بر بعضی مقامات
 نسبت بعضی از امور بعد از آن جواب در پنجه ذکر شد هر است زیرا که معنی اینکه امام حقان جدا نموده

مفاتیح

قدرت و قوت بشریه است که او مقل شود به جراحتهارا و اثر می کند در آن ضربهای بشیر و طعنهای نیرزه چنانکه
میکنند در غیر آن امام علیه السلام کشت جمع کنانیکه کشت زد و دشمنان بشیر خود و نیزه خود نه کفن موتو یا اعداد است
ایراد ترک ایشان در آن حال و قوت بشریه شخص و قدرت او طوط است نسبت با و به نسبت بغیر او و هر کس
قابل نماید و آنچه مادر کردیم به است میباید که بر سرای دیگر که از او بر آن خفته میشود و با هم این میگویم در بستیکه سرای پویا
و اقیهه در نزد خدا در نزد حج معصومین است و اما سؤال دوم و به تحقیق تمام کرده ام کلام را در جواب دادن آن
در خانه این کتاب لکن من به تحقیق رسیده ام در این ایام به کلام بعضی از مستبعین در قنون احادیث در آنچه
تعلق دارد با آنچه مناسب است پس گفته است بعد از ذکر کردن بعضی از اخبار در بستیکه حضرت صادق فرموده
ان لولکما الزنا علامان احدهما بعضنا اهل البیت و ابانها ان الحی الاله الخ لولکما خلق منه و قال
الاستحفا بالکین و ابانها سوء المحضری و الناس و لایبعضهم اخوانه الا من لولک علی فراس
ابیه او من حلت به امه و حیضها و قال علیه السلام علامان و لولکما ثلاث سوا المحضری و الخ
لا الزنا و بعضنا اهل البیت و قال الصادق اربع خصال لا تكون فی مؤمن لا یكون مجنون
ولا یسئل ابواب الناس و لا یولد من الزنا و لا ینح من ذبوه در بستیکه و لذلک را چند علامت است
دشمن داشتن اهل بیت است در وی است که میل میکند بوی حرامی که از او خلق شده است و بی سستی تخفیف کردن بدین است
چهارمی در میان خلق محضش بدین بود و بدین شمار در محض سر او بر آن خود را ذکر بستیکه در فراس هر خود را نینده بود بستیکه
مادر او با و حامله باشد در حیض و کفایت علیه السلام علامات و لذلک را است بدی محض و میل کردن بزنا و دشمن
داشتن اهل بیت و حضرت صادق گفت چهار خصلت است که در مؤمن نباشد مجنون نباشد و سؤال نمیکند در
درای مردم و لذت را متولد نمیشد و موطود در در بر نباشد و در جابر بن عبد الله روایت شده قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله الامیر المؤمنین علیه السلام لا یشکر الا امنک قال یله یا رسول الله صلی الله علیه و آله الخ
خلفنا تا و انت من طینیه و احده ففضلک منها فضله فخلق منها شیخنا فاذا کان یوم القیامه دعی الناس
باعتقائهم الا شیخک فاقم عیوننا الی الله علیه و آله حضرت پیغمبر گفت ما بامر المؤمنین ایام شده ندیم ای اعط کنم تو عرض کرد
بله یا رسول الله گفت خلق شده ام من و تو از یک طینت پس زبانه ماند زان طینت زبانه خلق شد زان بیعه
ماند نیکه روز قیامت میشود خلق اینچونند بر مادرهای ایشان کر شیعه بود که ایشان را بنام در آن بچونند از رفته
پاکیزه بودن ایشان و بدانکه مراد از شیعه طغی است نه مجنون زیرا که دوستان زان نیکه از او خاص نشدند در ایشان
که از این خصلتها میشود و اگر بر طلاق خود باقی باشد که مردم رسوا میشود و به تحقیق دلالت کرده است بر آنچه ما گفتیم از
تحقیق نبی صحت عقل و نقل چنانکه گفته است آنچه مستطی کرده است با و خدا شیعیان ما را پس ابراهیم است
ایشان را بچهار چیز با نیکه بوده باشند بغیر زنده و یا سؤال نمایند است خودشان یا بیکه معقول شده باشند در
یا اینکه خضر و زرق بوده باشند پس قول امام علیه السلام بغیر شده یعنی ظی هر طایفه هر المولود سوزده باشد زیرا
که ولد الزنا دو قسم است و ولد الزنا یاطمین و او کسی است که از لطفه شیطان شرکست در پیش موجود آمده باشد
هرگاه صحیح در پیش مادر در زرق نوزاد شود و این قسم گاه میشود که در آن رفی و جن خلق باشد و جرات میکند
که بستن سپهر و امام علیه السلام و این مثل فرعون است که زیرا که او رشیده بود از زنا یظا هر متولد شده بود و هم
چین است ابراهیم اول زیرا که او ولد الزنا نوزاد زیرا که او جد صادق بود پس نسبت صحیح است اگر چه کار بود

مولد

و ادل حقیقت بجهت بود و هم چنین است حکم هر کسی که نسبت او با ما میرسد یا بر بعضی طبعی میشود از طرف او در
 این مثل نبرد جزو دنیا که او اگر چه مجوسی بود و با جوس محارم خود پنجاه میکند الا اینکه محفوظ است نسبت از میان
 ایشان و لاق نمیشود و عیب پس بلب طهارت محبت و بلند ایشان او پس نمیشود لکن آنکه در نسبت عیب
 لاق نشود یا کسیکه طایع از او نفرت کند و دلالت کرده است باین صحیح گفتل و صریح نقل و آنکه هر چه لازم نیست
 از آن عیب در نسبت و اگر فردی نسبت لازم نیاید و باین جهت جناب پیغمبر با امیرالمؤمنین فرموده باین
 دشمن نمیدارد ترا که منافق یا ولد الزنا یا کسیکه در دیر او طعن نموده باشند و در خبر دیگر وارد شده که دشمن نمیدارد
 ترا که ولد الزنا یا ولد حیض یا کسیکه مفعول شده باشد احدیست و صریح در دشمنی علی را در ولد الزنا بلکه وارد شده
 است پس کسیکه مولودش طاهر باشد در طاهر نکند پیغمبر و امام را و به تحقیق سؤالی که در مردی از حضرت صادق از قول
 خدا و تعالی در حالیکه کاتبی گشته است از فرعون در زنی اقل موسی که ام کس او را منع میکند گفت منع کرد
 گفت منع کرد او را رانیده او یعنی طاهر بود بن مولودش و نمیکند بنیاد او و اولاد او بسیار و او را از زنا احدیست
 و قول او علیه السلام که نمی کشد بسیار اولاد بسیار را که اولاد زنا عام است تخصیص داده میشود و معصومین از ایشان
 و به تحقیق وارد شده فعل این عموم در مولود کثیره وارد شده بود لکن آن خاص و دلیل بر آنچه ما ذکر کردیم نیز است که
 وارد شد از حضرت صادق در قول خدای تعالی در زنی اقل موسی پس گفته کدام کس منع میکند او را گفت علیه السلام
 طاهر بودن مولودش زیرا که بسیار و حج خدا را نمی کشد که اولاد زنا احدیست و نفرت این ظاهر است زیرا که غیر از اولاد
 او بسیار معصومین علیه السلام و لا اله الا الله و اولاد الزنا یا طاهر است او از نطفه حرام میشود زیرا که نطفه
 شیطان در آن اونی است با بجهت تیز و تند و محض شدن می شود در افعال بد رسیده در بی مبالا است با آنچه از او صادر
 میشود و او کسیکه مفعول واقع میشود اگر چه این اراد او جنبه شهوة صادر میشود پس او داخل بهشت نمیشود و اگر شهوة
 نیست و کسیکه این فعل آمدن شهوت میکند او را زنا قاصین و دور شونده کان است از رحمت خدا و هم چنین
 کسانیکه باطل به گفت و همن از زنی یعنی سبز و کبود چشم اندک ال ایان نیستند و از خواص شیعه نباشند که نسبت
 نشوند با آنچه نقص باشد و محدود باشد سویی نفرت نفوس مردم روئیده که مؤمن نماند چهل سال رسید است پسند
 از زنی که جذام و جنون و برص است پس هر گاه مبتلا باشد قبل از چهل سال بحیوانی از آنها پس در ایان کامل نیست و مراد
 از شرک شیطان کسی است که نطفه او منمزوج باشد از نطفه پدر شیطان باین معنی که نطفه شیطان سرایت میکند
 در نطفه که هم او را خلق میشود چنانکه خبر داده با وجود تعالی و شاکر کم فی الا سوال و الا اولاد این نیز است که ما
 قصد کردیم نقل او را از کلام امیرالمؤمنین شیخ در کتاب منهاج السالکین او که در علم اخلاقی است و لولا ما نیکه تا فل کردی در آن
 مسیایه اولاد مثل لباسهای مندرس و قبیله از کجایب او را وصله کنی از جانب دیگر دریده میشود یا اینکه آن شامل است
 بر بعضی مصداقات محضه باین این است که استفاد میشود از کلام او که ولد الزنا و ولد حیض و مفعول نفاق میشود
 از نفیض و عداوت امیرالمؤمنین پس لازم این است که بیزد اصدا از آنها محبت و ولایت امیرالمؤمنین است و احد
 از ایشان از اهل بهشت نمیشود با اینکه خودش بصریح کرده است بر اینکه محبتین و دوستان زمانیکه از جناب
 نشدند پیدا میشود در ایشان یک ازین خصال پس لازم این کلام است که محبت اهل بیت جمع میشود و اولاد الزنا و
 مفعول لازم این است که جایز میشود که میرد محبت و ولایت و در اهل بهشت هستند نسبت این مکرر تا قضا صریح
 و تذاع محض و امر عیب تر ازین قول است که گفته دلالت میکند بر این که کفتم عقل و نقل و در محبت از آن محبتی
 نیست بر مرد بزرگ و بسیار و محبت تر از همه آنها محبت کردن او است مفعول نا ابد و قسم که بگفته از اهل بهشت جناب
 و یک قسم از اهل بهشت باشد پس این عدد از معاوضه و مساویه او با طلاق آنچه ذکر کرد در اول وارد میشود و او که این

این پیغمبر و کاتبی است علی بن ابی طالب

فقیه

مفاتیح

تفضیل اصلا مستند و دلیل نیست که بعضی سخنان از حضرت و عبارات مخصوصه و بعد از آنکه از جمله تهاجیری از
کلام او حاصل می شود نسبت بر بنال مثل مذکور در مقام یک سیکه از آیه عمل اشغال را پس رجوع نماید با آنچه ما او را
در خانه این کتاب ذکر کرده ایم مقام در حضرت رسول خدا و خوابیدن امیرالمؤمنین در رحمت خواب
او و آنچه بعد از آن واقع شده از واقعه های عجیبه و تحقیق نقل کرده ایم از کتاب بعضی سائید شهادت نامه مستند
از نقل آن در اینجا اشاره کردنت بر مناسبات میان حضرت گودن امیرالمؤمنین بر سر خود رسول خدا و
حضرت کردن عباس بر برادر خود سید شهید پس می گویم گفته است این شیخ در کتاب خود راوی گفته است
صاحبان شرف از قرین مثل سفیان بن عروه بن ابی حمزه و ابن ابی عمیر و ابو جری و عوف و غیره و جمله
و عتبه و قتیبه و ابورسبه و ابومعیط و پیش عقبه و خطیب بن ابی سفیان و صلت ابن صلت ابن ابی سبأ و غیره
و شام بن حکم و اولادش ابو جمل و ابو بختری و غیره و سهل بن عمر و خالد بن ولید و غیر ایشان از زبیر بن کوفی که طول
بیاید ذکر ایشان گفت پس اجمل کرده و در میان خودشان موثر نمودند و در گفتن روایتها به نحو یکبشتند او را
یا یکی حاضر شدند در مجلس مزین و با ایشان بود استادیان شیطان لعنه الله پس در میان خودشان هر یک
رای و تدبیر خود را بیان میکرد و بعضی از ایشان گفت باید که بر جی از برای پیغمبر بنا کنیم و او را در میان آن
امانت گذاریم و خارج نشود از آن ابد او داخل نشود بهما و احدی بعد از آن در او را نهند پس او را که سنگ
و شکنجه غالب شود از سنگ و شکنجه بگریزد و پاک شود پس از برای عامه قریش و برایتی بن عبدالمطلب و ابی
جمل یعنی ختیبه رسانیدند و ایشان گفتند خوب رای است آنچه شما فرمودید ما پس شیطان این گفت این
رای آنها خوب نیست اگر شما از برای او بکشید یعنی او را بکشید هر کس بر او می شود بر شما جنگ از قوم او بعد از آن که
حج میاید در شهر حرام پس شما صیحه او را کشته است بر ایشان معلوم شود سبب این دعوا بر او شود رای این نیست
و لکن است بکنیم شما را برای خود اگر بکشید ما و این امر را خودتان را حاصل میاید ختیبه بن شیبه بن ریحان بود
و ابو سفیان و عتبه گفتند ای شیخ تو برای تو اقامت میکنیم پس شیطان ایشان گفت بیشتر در رفتار اخذ نمایند
و محترمانه دستهایش را بر کتف محکم بسته و بر پشتش کشته اند حاشا به بنید و من صیحه میزنم سرش صیحه میزند
تا اینکه شتر او را میدواند نزدیک می شود که از شتر بر زیر آید پس در میان رکبها می افتد پاک می شود و گویا از شتر او سالم
بماند و این را بگویند که در وقت آنکه احدی او را نداند از قوم او بعد از آن صلوات بر او باد حق تعالی
ابو جمل گفت این رای خوب نیست ابو سفیان گفت از رنجت چه این رای خوب نیست ابو جمل گفت خبر دهید
که اگر شتر او را بیاورد بر بعضی شهرها و طوبت ایشان را اخذ می کند بر کوه و خلافت زبان خود پس عمل میاید
بقول او این قیدها و بیاورد ایشان را پاک میکند شما را پس بگویند زانیکه آمد بشما بخواه و پیاده مکان خود و لکن رای
این است بلکه قصد میکنند که خبر کنند بدو مستبد خودتان و استیارتان کنید از هر چه که در او و ایشان هزار سخنان
او داخل نمایند پس بکشید او را تا بدر رود خون او در قبایل قریش و قادر نیستند احدی از قوم او که خون او را اخذ
نمایند و بنی هاشم صغیف می شود پس شرف قرین و سفیان گفت گفتند تحقیق خوب است که گفتی ای ابا حکم
در آنچه مطلق کردی در این امر بعد از آن در این رای اتفاق کرده متفرق شدند پس وحی کرد خدا بر پیغمبر خود قول خدا را
و او نیکو کرد ازین که از پیشوایان او بگریزد و بگریزد و بگریزد و بگریزد و بگریزد و بگریزد و بگریزد و بگریزد
با حضرت گفت تا چشمه درستی که فدای حق است مرا امر کرد که ترا امر نماید به هجرت کردن سوی مدینه و امر نماید طرا
که در رحمت خواب تو بخوابد در این شب پس در آنوقت پیغمبر را خواند و خبر داد با آنچه را که هر یک از او گفتند
و حدیثی کرده بود سوی او و آنچه او امر کرده بود بان باو گفت خداوند عالم امر میکند مرا که ترا امر نماید بخواب
در رحمت خوابگاه من حضرت امیر گفت خدا ترا وحی کرده است بخوابیدن من در رحمت خواب تو پیغمبر گفت
نعم یا ابا حسن پس صلیتم نمود در خانه خندان بود و بر زمین افتاد و حالیکه سجده گشته بود و شکر گفته بود در پیش

این کتاب از کتب معتبره است که در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام و در بیان حقایق دینی و اخلاقی است و در بیان سیرت و عبادت و در بیان حقایق علمی و فلسفی است و در بیان حقایق تاریخی و جغرافیایی است و در بیان حقایق طبیعی و کیهانی است و در بیان حقایق اجتماعی و سیاسی است و در بیان حقایق اقتصادی و فرهنگی است و در بیان حقایق علمی و فلسفی است و در بیان حقایق تاریخی و جغرافیایی است و در بیان حقایق طبیعی و کیهانی است و در بیان حقایق اجتماعی و سیاسی است و در بیان حقایق اقتصادی و فرهنگی است

در کیفیت حج

روی پیغمبر و قبیله ای از پیغمبر بنید و اول کسیکه سجده شکر کرد برای خدا اول بود و اول کسیکه پیشانی خود را بر خاک
 گذاشت و کوفته های خود را بعد از سجده شکر با لید لید دست پیغمبر حضرت بود پس گفت میروم در آنچه ما موش
 باور زیرا که من مطیع هستم برای خدا و تو با خدا با در تو کوش و چشم و پیر و مادر من پس امر کن مرا هر چه خواهی و از آن
 چنانچه در بیستم در آن چنانکه ترا شاد میکند و میرسانم ترا برادر خود و نیست تو قین من مرا از خدا را تو کوش میکنم
 و به سویی او بر می کردم پس سول خدا گفت خبر میدهم تو با علی علیه السلام استیکه فدای قالی محو میگرداند و دوستان
 خود را بر قند و منزل و کعبه ایشان پس شد بدترین مردم به ایشان چنانچه بعد از آن او سیاه بعد از آن شبستان
 ایشان و به تحقیق میبرد کرد برادرت در نزد فدای قالی و به تحقیق ترا با قسم ای پسر عم من و ایشان کرد خدا مرا در حضور
 تو و پیش آنچه ایشان کرد خدا خلیل خود را بر اسمی از فرج کردن در باره کسب لیل لیل صبر کن در سبب که جهت خدا
 نزدیکت بر حسین بعد از آن او را بسینه خود تنفس کرده و گریست از برای منق با دو امیر المؤمنین گریست و از
 جهت جزای فراق رسول خدا را وی گفت امیر المؤمنین در اوقات جوان بود و پیش از این در ایام صغرین
 خود گشته میکردت با برادرشید و او را بر زمین مسایه است شیخ بزرگرا میگرفت و کشتار پاره کرد و با پیغمبر
 پروان میاید بسوی بطح پس از کوه ابوتیس سنگ بزرگرا بر میداشت بگدست و مایه آورد او را در بطح در
 میان قرین بر زمین میگذاشت و ندا میکرد ای کرده قرین من این سنگ را از سر کوه آوردم تا او را بجای خود رده
 کنی پس قرین بر آن سنگ اجتماع می نمودند و بوجمل گفت قسم طاعت و عزا و بیل علی اگر این جوان
 رشید یعنی امیر المؤمنین بجزر جبال بر آینه ظاهر میکند بر شما از بوهما و در سببها و میکش از شما صغیر بار پیش از کبریا
 و بر آینه شجاعان را از شما بر زمین میاندازد و سواران را از زیر آگرم می چیم که شجاعت در میان دو چشم ظاهر شود
 و فرانت در آن از شما لیاق و اطلاق حسد و تعلق میکند بر هر گاه صاف و دوست باشد برای شما در سببها
 شدید و دوستی و بهر گاه دشمن در در شما را هلاک شدید از خداوت و و این ابابت را نشاء کرد و بیعت
 لَبَّيْكَ يَا كَلِمَةَ وَالْآيَاتِ تَطْهِيرُ وَالْأَمْرُ نَيْطُهُ مَا يَخْفَى مِنَ الْبُكْرَةِ لَبَّيْكَ يَا كَلِمَةَ وَالْأَمْرُ نَيْطُهُ مَا يَخْفَى مِنَ الْبُكْرَةِ
 هَبْؤُهَا الْأَجْرُ فِي سَابِقِ الْبُكْرَةِ مَنْ كَانَ يَكْفَى مِنْهَا تَسْلِيْلُهُ وَمَنْ يُعَادِهَا تَمَيُّنُهُ بِالْكَفْرِ
 يَا أَهْلَ مَكَّةَ إِنَّ لَوْجَ عِنْدَكَ هَذَا الْغُلَامُ الَّذِي قَدْ عَلَنَ فِي الْبُكْرِ كَوْنًا ظَاهِرًا كَرَمِيْنُهُ
 فَإِنَّ لَكَ بِأَسَاسِظُهُمْ وَوَفَا لِبَدْوٍ وَالْحَضْرُ كَعَبْتِ لَيْسَ بِحَبْتِ كَرَمِيْنِ أَرْقُولِ لِي جَمَلِ كَعَبْتِ
 میدینت که این جوان با بادی بگند و حال آنکه ما او را تربیت داده ایم و بخار خودتان و زنان ما او را حمل کرده
 در میان ما بوجمل گفت ندو میداند جزای کار خود را در آن پس متوقع بود که از آن کار با بعد از آن ابوجمل گفت
 نیست ای کلام شاد در میان اسطاب گفتند که گفت این آن کسی است که بر تمانده است ما را با و بطح این آن
 کسی است که است تا را می نکند و طفل را را بینه میکند از روی گفت و هیچکس عزم کرد رسول خدا بر هجرت کردن
 بسوی مدینه در حالیکه در نزد قریش ناسیده بود ای صادق این بود در نزد ایشان پاکیزه و منزله از خجانت در روغ
 و محاکمه میکرد در نزد او پس در میان ایشان سخن علم میکرد و خلق اسوال خودشان را در پیش او با ناست می
 گزیدند و میامد سو او بادی ایشان و تجار از حاضرین و از اهل که سوال میکردند از کسیکه با ناست ما معروف
 میدک و خاطر جمع است و این از جهت این بود که از شان او صدق و امانت بود در نزد ایشان تا آنکه خدا او را
 رسالت برگزید در حالیکه او در نزد قریش بر بر تبه عالمه بود و نبودند ایشان بر حضرت او از حقیقت کردن درد
 او و هیچکس خدا او را بسوی ایشان فرستاد و مسوشت کرد ایند رسالت و دعوت نمود ایشان را بسوی دین
 خود که تیب نمودند او را و اراده گشتن او کردند و سعی کردند او را به کادب و محنون و قبیله قصد گشتن او کردند
 در آن شب امر کرد فدای عزوجل او را به هجرت کردن بسوی مدینه طیبه و قبیله عزم کرد رسول خدا بر غایت ایشان
 در غار امیر المؤمنین علی بن اسطاب را خواند او را بسینه خود چسباند و گفت ای برادر من تو محبوبترین
 مرد در نزد من و عزیزترین ایشان سعی بر من و وصی و وارث علم و خلیفه منی بر تبت من در حال حیات و عاقبت

مفاتیح

و در بستن کفن بر زمین بودم و ترا بر زنان خود و اولاد و اول بیت خود طایفه میگفتم که در میان ایشان در میان من کس و اینها
 امانتهای قریش و عرب است از حاضر و بادیستین پس خطی کن ابتدا در نزد خود و میان که بر امانت از قومی است
 که بدان نام صاحب خود آن و نام پدرش است و وزن آن همچنین چنان است و نامیکه من سرورن رفیع و خلق
 و استند که من سرورن رفیع و رسیدم بدین و انکار شد در میان خلق و قبایل قریش ایشان میآیند نزد تو و امانت
 خودشان را اسطاب میگفتند پس عطا کن به صاحب حق حق او را بعد از آن وقتی شود به حق شدن من زیرا که من تا
 برای تو میفرستم با رسول خود و لازم کرد آن بخود و چشم من فاطمه زهرا را بختی دانسته که است او را در نزد من
 پس او امانت من است در نزد تو و زنان من پس وصیت میکنم بدیشان چیزی را و با او نزد من فاطمه که یک فاطمه
 دختر من و یک فاطمه دختر تو مادر تو و یک فاطمه مادر پسر تو و یک فاطمه دختر عبدالمطلب است زیرا که تو از طبیعت من و من از
 طبیعت تو ام و به تحقیق خدا خلق کرده من و ترا از یک نژاد بعد از آن ما دو معافه کرده و دعای خود و سرورن رفت
 سوچی مانند جایگه وقت شام بود و تا بعد رسول خدا را ابو بکر این ای فاطمه و همچنین دستیکه از کج خارج شد از نزد
 علی بن اسطاب در حاله که فاطمه اعتقاد کنند بود ابو بکر او را عاقبت که پس او را صاحب فخر کرد از
 جبهه رسیدن آنرا بنگار از ابا عبد الله قریش خیزد گفت پس قریش آمدند بجان او را اعطای نمودند که او را بکشند
 پس اخذ کرد رسول خدا یک فتنه از خاک و میان خاک خواند این آیه را وَجَعَلْنَا لِنِيعِ آدَمَ اِيْمًا تَتْلُو
 وَحِينَ خَلَقْنَا نَسْتَفْتِيَهُمْ ؕ قَالُوا لَا بَيِّضُ قُرْآنَ ؕ و آن خاک را سوی ایشان انداخت و از قریش بود
 ایشان در گذشت نزد او را پس رفت او و صاحبش و به غار و غنچه گفت اما علی بن اسطاب پس او بر روی
 رسول خدا پس وی که خدا تعالی سوی جبرئیل و میکائیل علیه السلام کن من برادری انداختم میان شما و گردانیدم عمر
 از شما را در از تر از دیگر پس کیت از شما که خلق خود را صاحب خود فدا کند پس هر یک را ایشان زنده گما
 ما احتیاج کرد بر عبادت خدا تعالی پس خدا با ایشان گفت چرا شدید مثل علی بن اسطاب و رسول خدا
 که بر آوردند ختم میان ایشان پس خدا کرد علی بن اسطاب جان خود را بر رسول خدا و چون در جامه خواب
 در حالیکه بیدار بود و مرگ ما نازل شود سوی او و حفظ کنند او را از کسید دشمنان پس ناز شد جبرئیل و میکائیل
 و نشست جبرئیل در بالا بر سرش و نشست میکائیل نزد پاهایش بعد از آن بر پا خود را بر سر جان اسطاب می نمود
 در حاله که میگفت بیخ لک یا علی کیت مثل تو زیرا که عذای تعالی مباحات دختر کرد با تو تا که پیوستن با
 ما و گفت بعد از آن قوم رو کرد بر جامه خواب همچنین در حاله که ایشان صد هزار روز و نود و نهمین نای ایشان
 کشیده بود بعد از آن ایشان خانه نزدیک شدند پس دیدند که علی بن اسطاب در جامه خواب همچین جو بنده قصد
 کرد که بسنگ او را از نزد تنگ کردند در آنکه او چنین است در جامه خواب خود جو بنده و فتنه صبح ظاهر از
 رسوایی زرت سید از زنی با ششم سوم آوردند باو با شمشیر که او را بکشد و آنها که در آن روز در نه است
 دستیکه علی بن اسطاب برق شمشیرهای ایشان را دید و در مقدم ایشان خالد بن ولید بشمیر خود حرکت میداد
 و شمشیر او دست او کشیده بود پس امیر مومنان بر ایشان صیحه زد و تنگروا خرد بر مقابل ایشان در حاله که
 میگفت بیاید سوی من پس آن دله را بیاید سوی من بنوشام شارا گاه مرگبار پس گرفتند در حالیکه
 بعضی بر روی بعضی میافاد و ایشان میگفتند ای پسر اسطاب با جنگ تو میآمده ایم در جهان حال رفتند
 و همچینرا طلب میکردند و در حدیث آمده که همچین گفت کرد با صاحبش در غار سه روز و نوبتیکه شام شد علی سلام
 بخار رفت و فتنه که همچین او را دید ملاقات او شاد شد و گفت ایاه و ایاه ای را بود و فاکتند بعد از آن امر
 که او را بر زمین دین و امانت او را کرد و او را که در بلخ ندانند شب در روز که هر کس او را نزد پیغمبر امانت است
 بیاید سو من امانت او را رد کنم بعد از آن گفت یا علی امانت را رد کن و فرام آوروش شهادر یعنی انگار را
 کن شاید که ایشان حاضر باشند او را کرد او را که هر کس فاطمه را و ایشان را بان و می که با تو هجرت ناید میاورد از
 ششم بعد از آن گفت هجرت کن با علی بعد از آن من بدین بعد از آن معافه کردند و جدا شدند که حضرت عمر قصد

در کیفیت هجرت

درینکه در علی صدقه کرده و عابیه نکند و میگفت **مخترنا ان نمکوا به** و فاه ربه ذوالجلام
میر المکر و تبتا زاعینهم منی مایر وینی و قد و طبت نفسی علی القتل والاسیر و ان رسول
 الله فی الخاریامنا هتالیك فی حیطه الاله من اکثر بنی محمد و تبتک رسیده از اینکه باو کردند
 پس حفظ کرد. اورا خدا هم که صاحب جلال است از کر و خواهم در حالتیکه ایشان را ملاحظه میکردم که چه
 وقت بر اسپرینامید در حالیکه نفس من هم بود بکشته شدن و اسپرین و خواهم بود لحظا در غار خاطر جمع
 در اینجا حیطه خدا بود از شر دشمنان **اقام تلك الحکم وقت قلوصه علی الخلد یطی للمهاجرة القفر**
 حاصل مضمون آنکه سه روز در اینجا توقف فرمود بعد از آن زمانه که سومی بیا بهار از طرف کوه که در وقتیکه پیغمبر علیه السلام
 بنوام که بدیند در غلغله تا اینکه بیا به علی بن ابیطالب ابن نقیضان میگویید بعد از آن پیغمبر نوشت
 بر سپهر خود نامه میگردد اورا توجیه کردن سومی بدیند گفت و قله که قریش نیست که پیغمبر خود را نجابت داده
 و بدیند رسیده است همچنان خود خلق و مردان و زنان اجتماع نمودند که کوه از هر طرف و قریش در ابعاد جمع
 نمودند هر یک که اورا در نزد پیغمبر امانت بود و یکی که اورا امانت نمود عصمت این ایمنه با او زلفند مگر که ای گروه
 قریش ای کافرین میستند آنچه کرد او را در میان شما پس کتبته لیم ای طایف و صحنه هیبت دبان بگره شما در مریه
 بعد از آن پس همه میخیزم جانب و سخن که عار را بشما شال کرده و شما را بجار و ذلیل و خوار انداخته و باز داد عیالها
 شما را تا اینکه ذلیل کرد سادات شما را و زایل نمود در آنچه که شما بود در آن میان شما چنان بدینیکه برسد او بر شد
 رفتند در آن روز شما بنی تا تسلیم گردید با اموال خودتان را و در غایر خود را در پیش او امانت که نشست
 او را صدق این نام نهادند تا قدم بر کرد نهایی شما که نشست و در میان ذغایر شما بیرون رفت ظاهر میکنم شما پس
 کجا است نزد ما می شما و کجا است الفت و صدق ادا فباد شما از سادات و طاقت با دشوار از پیشوایان
 در میانهای خود عصب که دیدند بر خدا می خود یاری کردید و در آینه تحقیق عیال خود را در پیشوایان
ایمنین نبت که بگفت نبتا و متحنا لقد ضلک عقولکم و بان حلیکم لک بتیک التندر
قد بان جهلکم مع کذب صلیکم **یتالکم فاکثروا یا اولئک و التکدر لک الامتیر مصنع بالکنا**
تصنعه لخصیبه فاکتیرکم یجتیل و التکدر و تتجوه عن فکیل سوف کتبمکم فاینت
 سالجا فکرم من صولک الاکتد حاصل مضمون آنکه جرئی و سخن ما چشمه آرائینه تحقیق گمراه شده عیالها شما و ظاهر
 شد ظم شما از هر چه رسیدند تحقیق شما که شد جل و نادانان شما با کذب صاحب شما طاقت بد شما را پس برده
 با دشوار با اول و غلبین در بستی که امین رفت با بل که با او بود و آن مال با بر آجامتی بود که آنجا هست بیاید شما بشکر
 و عدد بسیار و سخن صاحب شما بعد از زمان طیل زود بشما شال می شود پس کجا است پناه گاه شما از جمله بیرون گوید
 و قضیت علی کلام آن بعین است در رجوبت در حاله که او با همش عیال نشسته بود و بوجهم او کرد با و دشمن خود را
 نشد و گفت با بنی الازابیس مثل این کلام تکلم میکنی در خصوص بکول خدا ایها بیس میکنی جهر را بعین خود با عیال بیس
 میکنی چه عیال ما که حاکم عربت بدر خودتان که شتر امتها است و حال آنکه تو کافره از کافران بیسها و
 با یک و پاکیزه است در صفات رذیله و خبیثه و تحقیق ظاهر شد از او هجرت و آیت پس هر کس را از شما دارد ایشان
 است و هر کس با طاقت دارد طاقت است پس هرگاه پیغمبر خدا بیرون رود است او در طاقت حد است
 و من را در دسپه عماد و خلق شد نام از طلیعت ما و حلیفه او هم است او در ذریه او و او کمشنده است
 اویم در میگم ز شما آنچه که پیغمبر امانت بپرسد و این زیرا که آنها حقیق و قلیل و ذلیلتر است و در نزد او از پیشوایان سبکی
 ای بیس عیال که پیغمبر با سوال و امانتهای شما عربت میکنند همایات بهمایت در بستی که خدای تعالی او را
 عطا کرده است کجای ز غیر که راز در و حوا بر و طلا و نقره است پس در چشم او از یک نیست بلکه با حرفت خود خوشند
 نزد در فرود خود عربت کنند از ترس پس بر کرد در حالیکه ذلیل و خوار گشته بعد از آن ظاهر کرد و گفت
ما انال حنککم و خنککم بکنا و یخار طبت محضتک الزنکد **حی آنکه رسول الله میبکدا**
اصنا مضاحه و سالی التلد **بدعوکم و حشدا و فکرتنا** **ناقور فاعضوا بالواحد الا**

جلسه هفتم

هَوَ الْآمِنُ امْرَأَتَنَا لَمَّا بَدَأْنَا أَصْلَابَ الْخَلْقِ فِي قَرْبٍ وَبَعْدٍ إِنْ كَانَ قَدِ غَابَ بِرُجُوعِهَا وَجَدْنَا
 إِلَيْهَا كَيْفَ نَزَّلْنَا الْوَلَدَ سَأَعْلَى الْإِنِّ فِي مَرْصَانِ خَالِفْنَا فَعَلَّا لِكْرَامٍ وَفَعَلَّا لِسَيِّفِ
 الْبَحْرِ يَأْتِي الْعُلُوجَ لَمَّا عَادَيْتَ ذَاكُم مَّا لَنْ يُؤْمِرَ مِثْلَهُ فِي النَّاسِ مِنْ أَجَلٍ خَيْرُ الْأَنْعَامِ
 وَخَيْرُ النَّاسِ كَلَامٌ وَخَيْرٌ مَنْ حَمَلَتْ أُنْثَى إِلَى الْبَلَدِ عَلَيْهِ رَحْمَةٌ وَصَلَّى كَلَّمَ سَجَّتْ وَرَدَّهَا
 وَمَا عَدَّتْ فِي سُلَيْمِ الْبَلَدِ صل معنون انکه امروزه مجمع نماز ظلمت در دریا یا ای بر ارباب بود در حالیکه
 گفت آن سبز بود تا اینکه بر شمار سوختن ابرو است که چراغ راست او در مجمع شهر بار داشت دعوت نمود شمارا
 در حالیکه ارشاد کند که بود در قول خود سنق و نظام را که اقوم خنک بزند رنجده آنها و کاینه پس او این
 خدا سب بود که خالق ما است در است که ترین خلق است در نزد یک و دور اگر غایب شد است امید در است
 مذات رود در کار خودش و من حلیفه اویم در اهل و عیال و اولادش رو میگویم در راه و صفا خلق خود فعل کریان و کار
 در بجان را ای سپر علوج به تحقیق تو شخص صاحب گم را دشمن داشته که مثل او احد دیده میشود در میان خلق او
 بهترین مردم و بهترین نام خلق است و بهترین کلمات است که حل کرد او را زن بوی شهر را و صلوات فرستند
 خدای من هر وقتیکه گوئی ترا خاستری از تک میخواند و در جمیع شهر اصداء میکند بعد از آن علی گفت ای گروه قریش
 و ای گروه بنی زهره و ای بنی لوی و ای بنی امیه و ای بنی غالب و ای بنی جهم و ای بنی نضر و ای بنی عبد مناف و ای
 بنی حارث ای اهل حرم هر یک که در نزد رسول خدا امانتی دارد من ضامن میباشم تا آنکه امانت بعد از آن عیالت
 عم حضرت رجوت و افزاید کرد و چنان صد از دهر کسیکه در حرم بود از چنان برخواستند و عیالت هم در رجوت
 یعنی بلند آواز بود و گفت ای پسر خدای بنی ماسم بر سپر محیط با آنچه تکلم کرد در راه سپر را در شما و کرامی ترین پسران
 پدر شماست یا این بر شما عار نیست جز در بار بشید قسم خدای کعبه اگر لعنت کبر را در وجود کند بر این خدوم را میگویم
 پس حمزه و زینب و بنو ماسم و اولاد عبد المطلب و پسران عیالت که فضل و عهده تم باشند و اولاد ابو طالب که
 جعفر و عقیل و علی بن ابیطالب بوده باشند و در حالیکه شمشیرهای خود را کشیدند و ندا کردند که ای اولاد غالب
 وقتیکه قریش از زاد بید مثل ابی سفیان و شیب و الجبل و رسبه و مستبصر جرح کردند بعد از آن گفتند امروز شمارا
 خاک خواهیم کرد و ای گروه قریش پس نایه آوردند بعیالت و از او طلب عفو نمودند پس کزشت از تقصیر ایشان
 بعد از آن آمد امیر المؤمنین بسو حجه رسول خدا پس نطقها یعنی پوستها را کتود و امانتها را سپردن آورد و رحمت
 آنها را بر روی پوستها اذن داد مردم راه رفتن پس میآید هر کسیکه امانت امانتی بود امانت خود را اخذ میکرد
 و امانت نام صاحب آن را آن نوشته بهوزن آن تعیین شده بود امیر المؤمنین او را بر میگردد در حبش
 و خلق میآید و امانت های خود را اخذ میکرد پس جمع لال که امانت های خود را اخذ کردند و امانت های بسیار را بر
 قوی میکرد و صحرای بود و خلق سروپن میآید در حالیکه بر فضل علی شکر میکردند و پیغمبر را یاد میکردند و میگفتند تا اهل
 فضل و حیاء و شرف و انصاف و طعم گننده و گناهناستند در زمانه عبد مناف و وقتیکه ابی جهل فکر کرد
 خلق را ای علی و پیغمبر غیظ و عداوت و کینه در دل انعمین پر شد و غضبناک داخل خانه خود بخود کرد
 و گفت تا بنام است عظیم که علی هر روز شنبه میکند که کسر امانتی در نزد من است پس باید بسوی من آید
 گوید در این اثنا که علی خلق را نگاه میکرد تا گاه نامه پیغمبر را بر او رسید و پیغمبر در آن نامه نوشته بود بسم الله الرحمن
 الرحیم از محمد بن عبد مہ سوبی و منی خود علی بن ابیطالب اتفاقاً بعد فقد عظم علی فراتفاقاً لاجل شخصه
 منتهی این عینتی و قد عرض علی القریب البعد فلم اجد عوضاً عنک یبلغ در جنگ قد شکوفی الله تعالی
 و کشتی منک من اینده فاطمه الزهراء علیها السلام فوجدت الله بوصولک امرنا ان کتابک تقدم علینا فاذا قرأ کتابک هذا فاشهد
 دعاء علیک خدیجک علیک سفیرک بالحدز فقد و عذرتک و بعد تحقیق بزرگ شد بن فراق تو بر آنیه میباشند
 ترا در حالیکه در شش چشمش تمثال شده و نشان دادند بن نزدیک و دور را و نایتم عومن که برسد در جبهه تو و تحقیق
 که کاشت کردم بر خدای تعالی و حشمت خود را از جهت تو در آخر خود فاطمه زهرا پس وعده کرد من خدای تعالی به
 وصال تو و او هر کرد که تو نسیم تو تا بیای نزد من زمانیکه کتاب مرا خواندی پس روزه خود را بپوش و شمشیر

بسم الله الرحمن الرحیم
 فاطمه زهرا

از غیر خدا خود
 که در آن
 کمال است
 فاطمه زهرا
 که در آن است
 تا بگویند

در کیفیت سخن

خود را در روز سحر خود با حذر باش تحقیق و عده کرده است بن حد آن که ترا سلامت از که بیرون آورد در روز
 اعمار در حالیکه مؤید و مفسور باشی و از دشمنان خود سرسختی زیرا که خدا تعالی حفظ میکند و یار و دهنتر از دشمنان
 تو و اعدا از زنان ترک کن و سوال کن از صحاب من هر کسی که در ایشان در راه هجرت و هشته باشد آنها
 با خود بیاورد و در آنکه من با دختر خود فاطمه زهرا زنا نبرد و در آنکه من که شسته ام شتر تا وجه بگیرد باید با تو باشد زیرا این
 حارثه که ترا معین باشد در امر تو و قایم باشد در چراغ تو و سگت کن در امر آمدن سویی من زیرا که من شتر تا
 بسوی تو و بر طاقت تو و سلام بر تو با در کثرت و رکابت خدا و سلام بر دخترم فاطمه زهرا و اهل بیت من که هیچ
 مؤمنین و مؤمنات و کفایت است لولا خدا چه قدر خوب و کمال است و قلیکه نام را خواند و در آن که در
 روی او در حالتیکه شاد و سرور بود و گفت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خدا می بخشد من عطا کرد بعد از آن متوجه
 شد در قاصد رسول خدا که غلط این در قاصد بود و باو گفت چگونه که نشسته روی خود را گفت که هشتم او را در
 ترین نعمتها بعد از آن صلواتی است خدا را بر دزدان او و ایشان گفت در بستیکه معجز با خیر است و شمار سلام
 بپسند سوده دختر زنده زن رسول خدا و سایر زنان آنحضرت گفتند خدا تو را و او را از ناکیر و اهل و سهلار تو از
 و معین رسول خدا و ترا با از سلام خدا را و این استور کند داند کاشش ارواح ما با خود او اموال با و خدا را
 تحقیق مشتاق معینم که رسول خدا و در حسین کلامش در حرکت نمودن بر پای طایفه در خانه او پس خدا فرمود
 کند ملائکه آنچه را عطا کرده است پس چه خوب برادر هستی تو که بغض خود را با او قایم کردی تو در نزد او بر بنده زن
 نیکو کاران و بهترین چهار هستی خدا شمارا جدا کند اما راستی گوید آنحضرت ایشان را جزا خیر گفته بعد از آن
 آنحضرت تشریف آوردند و فرمودش و این آمدن در قریش بود در از پس سلام عباس استیاد از کوه نظر
 میکرد که من بندم در کیت ناگاه دید که عیاذ الله طایفه است پس تا خود همتس را اعلام کرد و همتس است
 در جهت دورا که او بان حضرت گفت داخل آنحضرت در فاش با همتس همتس باو گفت که
 پر از من ای حاجتی داری که صحرار از شکر رکبم باو گفت همتس با همتس با همتس که در همتی از شتر
 دشمنان این نامه رسول خدا است مرا کرده بر کن سویی او و در بن اهل حرم او را که همتس بعد از آن بر او
 نامه رسول خدا را و قلیکه عباس این شیند سر خود را بریزند همتس در حالتیکه حیران بود نمی دهنست چه گوید عقی
 گفت حاجت را نمیکنی ای علم پس گفت ای پسر ابراهیم آنچه همتس ذکر کرده است بر مشکل است و حال آنکه او معروف
 است به صدق و قوش حمت و بر تحقیق دیدی که او سپان سروین رفت در حالیکه قریش او را شدت طلب
 می نمودند در طلب کردن او حاجت خود را بدلی که در دین سجات نیافت از ایشان که به همتس بر این حمت در
 طلب ایشان شعله در میوه و با هم آنها او را امر میکند که اهل و حرم او را در روز ناکار سروین بر من برای تو از اصرار
 میدانم حضرت باو گفت چه چیزها را میکنی من گفت شماره بیکم بنوا که لایب باشی از بیرون رفتن از تو
 یکم که برو بسوی قبیله خزاعه ایشان را سبزه خود دعوت نماند که با تو و با قوم تو در بد پس آنحضرت تقیم کرد
 روی خشت بر تبه که روشن شد از آن متهم که و طراف که و باو گفت ای عم در بستیکه مرا عذایار و ناصر و حافظ
 است و قوی تر است از آنکه تو ذکر کردی و غیر ایشان و حال آنکه تحقیق حبیب من رسول خدا گفته است که خدا تو
 عالم حافظ و ناصر و معین و تبت پس مرا حاجتی نیست آنچه ذکر کردی در امر عزیز خدا انما می داری نیست قسم بخدا
 تقیم در بستیکه مرا بدتر است که مرا عده داده است و او علف و عده میکند ثمر ان المنة حقاها متوجه
 لا یخون و حبل لیسبیل ان ائمن الکریم محمد رجل صدق و قال یمن جنیبل

مفاتیح

تَجِ الْيُكُوبَ وَلَا تَحْتَفِ مِنْ غَائِقِي فَاَللّٰهُ يُوَدِّعُهُمْ لِيَا لَتَسْكَبِلَ اَبِي تَوَيْتَةَ وَابْنَةَ
خَيْرِ الْبَيْتِ بِمَنْزِلِ صَلَّى عَلَيْهِ اللهُ خَلَايَ الْوَكِي اَبْنَا قَوْمِ الْكُوَيْبِيَةِ وَالْاَبْنَاءِ

ماضی صفت آنکه در بستیکه برک بخت آمدن آن توقع است عن کنن بسته می کن رای کوچ کردن بستیکه
سپه آنکه که کریم است اش حرمت مرد است که است جز داده است از جرمیل حرکت شران را در سر سر
مانع زیرا که خدا ایشان را وارد میکند بخوار و ذلت در بستیکه من بخدا و با محمد عماد و دوق دارم چنین
احمد که بهترین خلق و مخصوص شده است و صلوات در ستاده است باو خلق کنند به طایق و در کتاب تورا
و بخیل هم صلوات در ستاده است عکس باو بخت در بستیکه تو حور بسته کن آنچه تو ظاهر شده است و بخت
که بخت بجان ابی سفیان و ابی سفیان به سپه خود حمله گفت ای سپه بخت لالت و غزی و بخت علی ابن ابی طالب که بخت
باو بخت ببارد شده از مهره باره واقعه که اراده میکند الوافعه را بخت آورد در میان قریش شک نیست که مهر خود
در امکان با باد عواناید و فرستاده است مهر بر علی بن ابی طالب که او ام و عثمان را او را او برده و کویا می گویم که مهر
باو اران و پدیده مان خود میاید و با علی بن ابی طالب عیاش در این ساعت آمده است و کفایت کرده است مهر را
آنچه را با کرده است تا داده می نماید که ما در مکانها خود کید و حمله میاید پس پیش حمله باو بخت سپه ایاید
سپه ای بمن کرده این عت در ابی شمس تا مهر صغیف باشد پس باو بخت ای سپه بخت مردان او ظاهر شدند شبی
که مهر در آن شب خارج شد در حالیکه شجاعان و شیران قریش باو هجوم آوردند و خاندن و لید در پیش ایشان بود
و او را بخت طلب میزدند و هیچیکه رسیدند باو حمله کردند باو مثل حمله کردن شیر بر ایشان چنان جدا زد که حمله
را آن پاره پاره شد پس همان کریم که آسمان بر زمین افکند پس باو بخت در حاله که بعضی از آنرا بر بعضی میافکند
هر چه از این است و در آنکه علام تو صلح معروف است شجاعت در نزد قریش پس او گفت کریم است زیر اغلی قامت
و بخت بهر از نظر مقابل است پس بخت علی در نزد او کمر مثل جوجه مرغ که در چکان بازی بود به او بار او بخت
زیرا که او عمر او را قطع و جلش را تمام میکند حمله گفت بخت ای است که تو بوی آن هشاره کردی ای پد بعد از آن
علام خود صلح خواند و او چنان بود که بر سر او رسید از بزرگ صفت او بر رسید و او مثل قطعه که بود و شیر مارا
بر رسید بخت و بر زمین میزد و او را بر دوش خود بر میداشت و هیچیکه در میان نه صفت هر چند مبارزت شجاعان
از او بخت بختند پس متوجه شد سوبی او اقا شمس حمله و باو بخت چه کویه در حق خود و هر از شغال طای سخی
و هر از نظر نا که تو بر هم جان بخت بخت بخت بخت ای اقای من چگونه باو می رسم و حال آنکه او شمشیر
بختی باشم است بخدا قسم بر آنی تحقیق من با مثال و اقران مبارزت کرده ام و از احوال تر سیده ام مثل بر سیدن
از این جوان در بستیکه من می بینم که شجاعت دارد او بشکار و در میان چشمش خا بر است و ظن میکنم که اگر اهل زمین
باو مبارزت مقابل شوند ایشان را فایز میکند از قریشان و به تحقیق شناختم از او شجاعت را در شب جوانان
او در خانه خواب رسول خدا در حاله که دور و منزه و متفرق کرد اشرف قریش از طرف مغرب و مشرق بختید
پس چگونه متفرق نماید که سو او باو بخت لاله است که باید باو مبارزت کنی و او در این عت نزد شمس عیاش
رفته است که باو که او را از آنجا خارج شده است پس شمشیر خود را بر بسته خود پنهان کن و کجمن نا او را در راه و بستیکه
پیش تو آمد با او حرف مزن در حاله که می رود او را هر چه زده سر او را بمن بیاورد و دفن کنیم او را در نزد خدا
خود را نمانیکه صبح میکند بنی ماضی در حاله که طلب میکنند او را پس نمایند او را ظن میکنند که او سپه بخت خود مهر خود

در کیفیت سخن

شده و خاطر جمع باشم از شتر و مکر او پس ابو سفیان گفت ربهت گفتی ای پسر من ای جمیع کون آنچه اراده دار
 آنچه امر کردیم زبان جمیع گفت قسم به نعل اعلیٰ تحقیق مرا هلاکت نشاند ز تو دی اگر از او سخات یام از بی ما شمر سخات
 منسب یام خصوصاً حمزه که قضای حقوق است بعد از او شمشیر خود را بر دوشه کشید و از بر اعلیٰ ابن اسلم را کین
 نمود در اما و در نزدیک خانه ابی اسلم کردید جمیع مثل کلوخی در آن اثنا امیرالمؤمنین در حال که سر عرض میکرد
 وقتیکه نزدیک شد امیرالمؤمنین به جمیع او بر جبهت شمشیر خود را از غلاف کشید و ضربتی با حضرتت حواله کرد
 حضرتت خود را از او فاریع نمود و کناره حواله کرد و صیحه عظیمه را او زد در رویش آن صیحه او را به پشت و لرزه آمد
 تا شمشیر را اردنت از دست حضرتت کفایت با شمشیر بر سر او زد و سر او را دو نصف کرد پس آن غلام بر زمین افتاد
 دو باره و بخون غلاف بود امام او را بر دوشه آورد و در خطبه که اوست بمنزل خود تشریف برد و انا ابو سفیان
 و پسرش از غلام اثری ندیدم حفظه بیرون آمد غلام را طلب میکرد او را دیدم در دو باره از اینجهت بسیار غمگین
 شد آمد کوه اندر پیش خبر غلام را با و نقل کرد ابو سفیان نیز غمگین شد و لرزید میان دو بخش از اینجهت پس
 پسر خود گفت مرده باد ترا ای پسر بد بستی که لات و غیر ترا تمکن میکنند و اخذ میکنند برای تو خون ترا از غلام
 بعد از آن بیرون شدند آمدند بطرف غلام او را بر دوشه رفتن کردند در نزدیک خانه و امر او را پنهان کردند از
 و ترش که سیده شربنا شد حفظه گفت ای پدر قسم بحق لات و عری مرا قدر در آرام نیست تا یکم خون خود را از غلام
 بگیرم و من بولاد جنگ و شیر پیشه هستم را وی گوید امیرالمؤمنین صبح کرد در کعبه و آمد نزد قریش پس ابو سفیان
 با او رفت نزد امیر غلام بعد از آن اعلیٰ با او از طلبند اندا کرد که با بی محرم با بی زهره یا بی امیه یا بی احکامش
 یا بی عدی یا بی عبدا دار یا اهل الاطعمه هر یک که او داد نزد رسول خدا امانتی داده باشد پس بر جبهت امانت
 خود را اخذ نماید در بستیکه من از نگاه داشتن آن استکفاف داشتم پس امانتهای خود را از من اخذ نمایند
 زیرا که من در میان شما خواهم رفت و لاحق خواهم شد و بقویکه غیر از شماست اگر ام نماند رسول خدا را و امان پای
 با و و صدیق کمیند قول او را در بستیکه من بشما میری کنند نیمه و بخا و کنوید فانی شما که طار از ترس باس
 و شمشیرهای ما بیرون رفت پس قسم با خدا ای که خلق آفرینده دانند را شکافکت در دا پوشید بطنت در بزرگوار
 بر آینه بیرون خواهم رفت در روزا شما از جبهه رخم حاسدان پس هر یک که از شما بر یاد در طلب خود پنهان کرد
 و بخواهد بکشد و حمله نماید زیرا که من در صحرای جبار و در میان شمر و من شکار علی را کوشش از شما بیرون خواهم
 رفت پس هر یک که من متعرق شود مرگش یعنی او را شمشیر من بر کمر کنم که می میراند و بشدت تهاورد و نود و غمها را
 زایل کنند و کشت کنند با ما استم از روزی بهترین خلق بعد از آن اعلیٰ این هایت را ایش و فرموده است
 اَنَا عَلِيٌّ وَمَا أَحْفَنِي فِي لَيْتِي وَمَا عَلِيٌّ عَلَى الْقَوْلِ مُرْطَابٌ اِنَّ الرَّسُولَ رَسُوْلُ اللهِ اَمْرٌ
 اِنْ اَجْعَلَ لِي زَيْنَةً جَدًّا وَ اَصْمَاةً وَقَدْ حَسْبُكَ فُلُوْصٌ نَحْوُ عَجَلًا سَوَّاهُ الْبَرِّ وَقَدْ
 اَلَيْتُ اسْرَارِي فَمَنْ يَكُوْنُ مِنْكُمْ مِثْلِيْ مَكَالِيْفِيْ فَاَنْتَ بَطْلٌ مِنْ خَيْرِ اَخْبَائِيْ وَ فَيْتَكُمْ
 رَجُلًا بِالْبَيْتِ بِرَمَقَةٍ وَاللهُ يُورِيْ هَاطِلَ النَّارِ فِي النَّارِ وَ كَانَ مِنْهُ اُمُوْدٌ لَيْسَ اَكْثَرُ
 وَاللهُ يُورِيْ هَاطِلَ الْكُفْرِ بِالْعَارِ حاصل مصنون آنکه من علی هستم و پنهان بکنید بسب خود و بر من این
 قول عاریت مد بستیکه رسول خدا امر کرده است مرا که بگردانم سیر کردن کلبوی او را در سلمی کردن و طلب خود
 و تحقیق سریع سیر نمودم شتران خود را بطرف او حواله که بچهل کنند نام از جبهه شوق بوی او و به تحقیق سر
 خود را از شکار کردم پس هر یک که از شما طلب نماید جنگ را باید زیرا که من شجاعی هستم از بهترین بیکو کاران
 و در میان شما مردی هست که بخواهد مرا بشتر ببیند از خود خدا وارد میکند اهل آتش را آتش و از او اموری صادر

مقام پنجم

در میان آنها را ذکر میکنم و خدا میبازد از اهل کفر را بآورد کوی فریض یکدیگر نظر میکردند در حالی که آنحضرت بر دوش
 ایشان خوف را خفته بود و دستند که آنحضرت بر زخم ایشان انگار خواهد رفت و ابوسفیان حیران
 ماند در حالی که از غیظ و کینه پر شده بود و رسید از علی علیه السلام را از خبر غلام جز در آنجا پس در آنوقت
 ابو جهل رجوعت در حالی که قائم بود در سرد و پای خود و ندا کرد که ای گروه فریض و ای سپران عبید مناف و ای
 سپران زهره و ای سپران امیه و ای سپران عارث و نصر و ای جمع کثرت که حاضرید ایامی هستد با آنچه این
 جوان گفت و از راه دارد که انگار سر و زخم ما و چگونه انگار سر و زخم و حال آنکه همه مالترا بود از او در حقیقت قدر
 و منزلت معجز او انگار خارج نشده پنهان را رفت قسم بخدا تا اصلاح نمی بینم مگر اینکه او را بشیر با سه
 خود پاره پاره نمانم و پشت نمود در آنوقت و گفت **هَذَا نُجَيْبَةٌ مَلَأَتْ مِثْلَهَا أَبْدَانًا**
تَقْلِيدُ هَذَا الْكُفْرَ فَبِنَا مِنَ الْغَارِ تَوَدُّوْا عَلَيْهِ وَلَا تَحْسَبُوا مَقَالَتَهُ فَهُوَ الْحَسْبُ
الطَّامِ الْأَصْبَغُ الصَّانِكُ لَا تَأْمَنُوهُ وَاسْقُوا الْأَرْضَ مِنْ دَمِهِ يَا سَمِيرَةَ ذَا بِلٍ وَحَدِيَّةَ
سَبَّارٍ صَوْلُوْا عَلَيْهِ بِأَسْبَابٍ مُهَيَّئَةٍ وَلَا تَكُونُوا بِالْأَرْغَامِ وَالْكَافِرِ حاصل مضمون
 آنکه این امری است که مثل آن دیده نشده است ابراهیمت کردن باین جوان در میان ما عارثت حمله نماید و او
 سرستند از قول او و حوسب بزرگ و شیر ضرر کن است از او خاطر جمع باشید و زمیز از خون او میراب نماید
 به نیزه ما و اسر شمشیرهای سزیده حمله کنند با ما شمشیرهای سزیده پشت مگردانید بادت و عار را وی گوید
 که رجوعت سوی او ابواب و بعضی گفته که او حمزه و او بلند آواز و باوت بود که نزدیکان و قریبه ما را از او
 رستند و گفت امر و سهر ترا مبادی پر مردان دلخیزترین مردان و اگر تو ایام بندگی یاد میکنی تو را
 که حقیقت قدر و خلق برترند از همه مترسالی ایشان را با شقام و حال آنکه تو را نسبت ترین مردان نسیم
 هستی و اگر تو مادر نباشد رای تو و حال آنکه تو دینیل و حقر و ذلت ترستی بر آنکه بدستی آنچه ذکر کردی
 با و نیز سستی که بعد از بریدن سر ما و ملت شدن جانها و حال آنکه تو میدانی که سپران دعوا و شیران
 بطحا سیمت بخدا قسم ای پسر زناهاک بنمود علی ابن اهلک تا باک شویم از هر ما و ما که تو دینی ما شتم و
 بعد از زمان قتل یعنی تو سجاک زمین مایده میشود و ذیل میشود حاسد بعد از آن حمزه پشت کرده می گفت
لَا رَجْعَ خَرَيْتُ بِعَيْحِ فَعَمَلِكَ خَاسِرًا فَلَمَّا أَتَيْتُ بِتَعْجِيزٍ وَشَيْئَارٍ بَلَّ سَيْفُهُ بِرَبِّهِ الْجَانِ
بِأَلْوَانًا وَسَيَّانَهُ مَوْتٌ عَلَى الْكَافِرِ هَذَا الْأَمَامُ وَنَحْنُ أَهْلُ عَصَابَةِ نَزَحِي
عِدَاهُ بِنَادِهِمْ بَكْرًا يَا بَنَ الْأَكْبَلِ لَمَّا أَتَيْتُ بِتَعْجِيزٍ كَأَنَّكَ لَكَلْبٌ يَبْعُ فِي مِثْلِهِ
 الکایر حاصل مضمون آنکه رجوع کن در حالی که خوار و ذلیل کرده شده بقیع فعل خود و زبان کارستی
 بقیع فعل بع و عار او رده بلکه شمشیر او در جنگ سر ما را قطع میکند و نیزه او سرک است بر عمر و سپر او
 امام است و ما اهل جهالت هستیم میانند از پندشمان او را با شمشیر ای پسر مرد ذلیل مرا سیه بقیع فعل بع
 آوردی مثل یک که صدا میکند در استانه خانه را و گوید پس ابو جهل ساکت شد و جواب نداد بعد از آن
 علی که شت بنزل خود در نزد او بود جعفر و عقیل و ابوباشان خبر میداد آنچه جاری شده بود بعد از آن عیسا
 آمد علی با او سلام داد بعد از آن گفت مر حیا تو ای عم عباس گفت صلیک الله ای پسر ابراهیم کن آنچه
 بتو ظاهر شده پس خبر داده با و خبر جمیع غلام خنظله را و خبر ابوجهل و آنچه با او تکلم کرده بود حمزه بعد از آن گفت ای عم
 حرف ذلیل و رجیم ترا بگفت نیندازد لایست از که مشتق از حاس و بیلتها و زود عیاشد ایشان را فرزند کرد

در کیفیت هجرت

در این وصف و بدستیکه مرا خداوند تعالی فرستاد که مرا ابد اخوان میکند و در هر جا باشم با من است و او می
 و شدیست خدا استقامت و زینها و خلق کنند جمیع ملایق است تا گوید خلق تماماً از حاضر و یاد
 نشین شنیدند که میگوید که من گوید میروم هر کسی که در این راه دارد و نزد سو خدا بیاید من امانت او را
 رد نایم پس خلق آمدند که امانتهای خود را اخذ نمایند بدان آشنا فرستاد در این بیخ نشسته بودند تا گاه عمیر بن ابی
 عبیده ثقفی آمد و با او شتر می بود که او را میراندند و میگردانیدند آنها را پس این شتر را بچهارصد درم میفروشم
 مردم که او مبارکتر کردند و مبارکتر کرد سو او و حفظه و گفت من او را بخرم با من بیای تا هجرت او را
 رد کنم پس او را بمنزل خود برد و ابو سعیدان با ایشان تابع شد پس داخل شدند مایه از طعام پیش ایشان آورد
 خوردند و شامیدند تا سیر شدند بعد از آن ابو سعیدان با او گفت چه سبب است که ای برادر حقیت در صد مثقال طلا
 سبب که بود هم عمیر گفت بچه حبه طلا را از تو بگیرم حفظه گفت میخوام که هر کبشی زیر آنکه او با اثر کفشی
 و بدستیکه سیر عمادات و حشمت او را پروان کرد و از ناظر شهرهای ما و او میخواستند بشیر خود با زیاده نماید و بگوید
 خود ما پروان کند عمیر گفت با او چکنم گفت بر بوی او و ذکر ناله که ترا در نزد سو خدا امانتی هست و او
 مثقال زر سبب است و هیچکس از آن کار کرد با او بگو که من با این شاد دارم پس بیای بطرف ما تا شهادت میدهم
 و کنون میگیم و پیش محمد را میان اهل و عشیره او پس ابو جهل با ایشان داخل شد این کلام را با او گفتند او
 ایشان گفت من هم با شما شهادت میدهم و امر کرد با این عقیده که برتره را که ایشان با شهادت میدهند با
 تا حید تمام میشود پس گفتند ای عمیر باشرف که گذر زبان قریش ایم و خدا یان ما در این خصوص جایز میکنند و
 در آنچه ما ترا امر کردیم عمیر ایشان گفت بالراه بیاعت بیاورید ابو سعیدان گفت حجاب و کرا تا بعد از آن انچه
 برخواست صد مثقال زر از آن بود و دهند و ختر عقیده در نزد او بود کردن بند خود را آورد با سعیدان پروان
 گفت آنها را در بعضی دره را در فن نمود بر کشت سو میراث خویشین در حالیکه نوشته بود و امانتهای را رد کرد پس
 عمیر آن حضرت سلام داد و گفت ای تو امانتهای را در جانب پر عم خود ادا کنی فرمود نعم یا عمیر گفت بدستیکه
 مرا در نزد پر عم تو امانتی هست و آن صد مثقال زر سبب است و آن در پارچه و کبیر بر نهست و بر لیان ابریم سر او
 بسته اند و بر آن نوشته شده که این امانت عمیر بن ابی عبیده ثقفی است پس در آنوقت علی با پیستاد او
 بوی امانتها و آنها را با بنظر و نظر کرده اند پس نیافت عمیر ذکر کرده بود با او گفت ای برادر حقیت
 بدستیکه صدق و بی چیز است و در است کویجات میاید و کتب مروت صاحب خود را ساقط میکند و او را
 بناید و تحقیق حاضرین و باد ایشان میداند که سو خدا است که او این است و چیزی غیبت میکنند پس غیبت
 نگردیدت که در امانت تو این چیز است که عاقل او را قبول میکند پس رسول خدا امانت پذیرده بلکه از زوی
 کرد و باطل آمده عرض کرد ای عمیر بنی که مرا که طلب نایم چیزی را که در برای من نیست و حال آنکه امانت را با او
 دادم با من مطلب شهود دارم حضرت گفت بشود تو کفایت گفت ابو جهل بن هشام و عمر بن حنبل
 و عقیده بن ابی سعید و ابو سعیدان و پر شش حفظه حضرت فرمود لعنت کند خدا بر کسی که ذکر کردی پس گفت
 این که و حید است قسم بخدای کعبه بعد از آن گفت بدستیکه نیکو کاران شهادت فاجران را قبول نمی
 کنند لکن بنایند فردا صبح بر کعبه خدا بیا و شود خود را حاضر کن پس خدا میاید از ایشان را بگوید و کرا ایشان
 را و گوید عمیر بر کشت و داخل شد با و فرغ و جزع و هول و در تن انداخت او را آنچه از علی است در دفتر

در این وصف و بدستیکه مرا خداوند تعالی فرستاد که مرا ابد اخوان میکند و در هر جا باشم با من است و او می

در نفس خود گفت که من از غدا بوقوع و غضب او سالم خواهم شد بعد از آن آمد بر الج غیاث و بار او گفت مراد
 امر عفو کن که او صلح است از متعرض شدن غیبی این جوان گنظله گفت اگر از این امر بچوخی کنی بر تو عار شود
 و ترا کادب میگویند در بستیکه ما سر و نمانیم با بزرگان قریش و شهادت میدیم بر او است در نزد
 ما جواب و خطاب پس جمله میکنم با او و بقتل میرسانم و هر کس را که متعرض بشود و میرویم بدین و محمد را که میگویند
 را که با او رفت بعد از آن ابو سفیان گفت بر او غیر بر آنچه در صد آن است و در است نزد من آنچه طلب کنی
 کنی را و گوید پس ابو سفیان رفت بومی قوم پس بر تپاند ایشان را و امر کرد تا ما حاضر باشند نزد کعبه و
 دادند که صبح در بطح باشند و قلیکه عباس کثورش فلک را بشنیدند است حاجت حاجت خود چیست مرا که
 می بینم فلک از ذکر تو و غیر این ای عبیده موج میزند حضرت فرمود در بستیکه غیر قلب او را قوی از قریش ما را
 داده است و عزم کرده اند بر برداشتن عهد و پیمان و کافران سر ما و زود در میکنند خدا کید ایشان را بر سینه
 ما می ایشان بعد از آن خبر داد با و سبب امر او آنچه در جمیع غلام حنظله صادر شده بود عباس با او گفت تو
 با من نیست ای پسر را در من فرزند پرور میروم که خواها و عشا بر خود و امر میکنم ایشان را که صبح با کعبه ما می خود
 کعبه بیایند و قلیکه صبح طلوع کرد عیاش بر بنی تمیم و سر کردند با و تا آمدند به بطح و در وقت خود نشستند و عباس
 از میان جماعت خود آمد و نشستند و حمزه آمد در حالیکه صلاح خود را پوشیده و سلام داد و نشست و آمد بنویشتم
 و نشستند در حالیکه خود را از خلق کناره کشیدند و ابو جهل و ابو سفیان و حنظله و عکرمة و عقبه آمدند در میان
 جمع کثیر پس در کثرت نشستند بعد از آن غیر آمد و نشست در مجلس بنی ما شتم و نشستند در حالیکه خود را از
 خلق کناره کشیدند و گفت خوشحال باشید در صبح و شام و شاد و با بر شما همیشه باد و روشن باد شما را بطح
 بنی ما شتم در بستیکه سبب استعانت میجویم بر پسر را در شما که امانت مرا بمن تر کند زیرا که من مرد کسیر
 و خیزم مرا مال نیست و طفل صغار در مر و مرا ذخیره غیر از آن امانت نیست علی با او گفت ای ایه کعبی
 که در نزد تو استود هست بر ما خود ایشان را حاضر کن تا کلام ایشان را بشنوم پس عمر آمد که قریش گفت
 مرده باد شما را در این روز و شما خیرات شما وارد شده تا خارج عرب و عالی سید در سبب بدیند بستیکه
 مرا در نزد حمزه امانتی هست و این بر عمرش حق برامنی دهد تا اینکه من شمارا بشهادت برم پس هر کس که حاضر بود
 ما بامت من در آن روز جزو هسته و در حضرت بنی ما شتم شهادت نماید را و گوید بر خواست که او غیر از بزرگان
 و ایشان ابو جهل و ابو سفیان و حنظله و عکرمة و عقبه گویند پس بر بنی ما شتم نزدیک شدند و ایشان سلام دادند و ابو
 جهل بر ایشان مقدم شد و در پیش روی علی این اسباب استیاد و گفت یا علی تو از ما هستی و ما از تو
 اگر چه مخالف دین ما از تو عزیز تر نیست و لکن ما حق میگویم و شهادت میدیم که عمر بن ابی عبیده ثقفی را در
 در نزد رسول خدا صد مثقال زرد حنث و در کید سبز که سر او را بر زمین ابر شتم بستند و بران نوشته شده که امانت
 امانت این ابی عبیده ثقفی است پس او را از آن امانت منع کن بعد از آن متاخر شد و ابو سفیان
 پیش آمد و کلام کرد مثل آنچه ابو جهل تکلم کرده بود و حنظله و عکرمة و عقبه مثل آنرا گفتند پس علی بنتم کرد و گفت
 ای گروه قریش و ای بنی ما شتم حقیق شنیدید شهادت این قوم را و حقیق من شمشیر را در میان خود و ایشان حکم
 قرار میدهم هر کس که نب اول ظاهر شود خون او حلال باشد ای این را همیشه گفتند نعم شنیدیم در صحنی شدیم
 پس حضرت گفت هر که بر من حق صیب خود را بخوار کرد که هر آینه از در میان ایشان حکمی خواهم کرد و گفت
 کند از آن عرب و عجم تا هر روز که بعد از آن گفت نزدیک من بیایید و هر دو طایفه نظر میکردند در حال
 که دستها ایشان در عقیده شکر ایشان بود و منظر فتنه بودند و ابو جهل و صحابش لعنت میکردند در آنچه حضرت میگفتند

کتابت حضرت زین العابدین

از جهت رسیدن از غنم و رسوایه و بنی هاشم با حضرت نظر میکردند بعد از آن حضرت در هر دو قدم خود استیاء
و متوجه بجهت جمل و صحی بشد و گفت پیشان آیا شهادت دادید یا آنچه نمیدانید و خدا سوال میکند از شما از آنچه
به فضل میآوردید و در حکم ما قبول میشود مگر شهادت که در نفر عادل و این لوده باشد و در میان شاکسی نیست که این
حضرت در آن باشد و کن من جواب آنچه گفتند میگویم پس اگر خلاف قول شما باشد هر شد آنچه گفته اید و کرده اید همه
باطل است ابو جهم گفت کفایت میکند بگو که نوب کردن تو ما در میان بنی هاشم و قریش و حضرت گفت باید
چند نفر از شما بود مخصوصاً از بنی هاشم برودند و کعبه و متی که رفتند حضرت رو کرد بقریش و گفت نظر کنید
بر آنچه من با او حکم خواهم کرد بعد از آن غیر را خواند و گفت خبر ده بمن که در چه وقت امانت خود را به سپهر داد
امانت خود را داد و در وقتی که صبح نماز بود و نور خود روشن شده بود پس امانت را سپهر گرفت و داد بزرگین عادت
و گفت این امانت را بر بجز بجزت بستم و بجان خود رفتم و گفت بقریش و بنی هاشم که شاید باشد آنچه این
میگوید بعد از آن ابوعبیدان را خواند و گفت خبر ده مرا که در چه وقت غیر امانت خود را رسوایه داد و گفت ای سپهر امانت
تجیق قول تلبیس کردی و دروغ را بپوشانیدی درستی که من شهادت میدهم که او امانت را در وقت عروب امانت
داد و رسول خدا امانت را در دست او گرفت و در استیمن با او که امانت و بمنزل خود برد پس قریش بیکدیگر نظر کردند و فیکه
شهادت ایشان را مختلف دیدند بنی هاشم بجزت آمدند امیرالمؤمنین شایز اساکت کرد بعد از آن ابو جهم را
خواند آمد در حالی که او میگفت که این را همه است قسم بخدای کعبه میخواند او را با واقع سازد بعد از آن در نزد او استیاء
گفت تا بی تحقیق ما را در برون و کذب بگفت داد حضرت گفت خبر ده مرا که در چه وقت غیر امانت خود را رسوایه داد
بستید کرد و او امانت را چه کرد ابو جهم انکار کرد و عقل او حیران شد و پیشانیش عرق کرد ساعت طویل در حال ماند
مثل مردگت و سخت آنچه در قلب است وارد آمد میکند و گفت من نمیدانم غیر در چه وقت امانت را رسول خدا
داد و لازم نیست بر من که وقتها را بشناسم حضرت باو گفت بنشین بعد از آن عقبه را خواند و گفت خبر ده مرا که در
کدام وقت غیر امانت خود را رسول خدا داد و آن ملعون گفت در وقت شدت حرارت طهر پس حضرت فرمود
بنشین بعد از آن عقبه را خواند و در سوال کرد و مثل این ملعون گفت قسم جات و غری دست بزرگ که او حرف
است که یا که او این ساعت است دفع کرد امانت را رسول خدا در وقت که وقت شتاب در وقت و وسط خاک
است تا که امانت را در دست چپ گذاشت تا وقت بر شستن او بعد از آن از انبزل خود برد پس بجزت
در پیش سوئی او و از سنبل او زد و گفت که در نایب قلب تو امانت و غری چرا گفتی که در وقت عروب امانت را رسول
خدا داد که پس هر چه طایفه بنشیند خفاف و بطمان شهادت است زیرا بنی هاشم قصد کردند که شمشیرهای خود
بکشند و لاده کردند که بقریش حمله نمایند پس علی بجزت گفت چه میگوئی و در دست که او را خواهد کشت و علی
این مطالب بصدقه کرده است که باو حضرت ناید زیرا که او کسی است که گفته را بر آنچه است پس رنگ او در شتاب
و میان دو وقت او لرزه در آمد ابوعبیدان باو گفت که بر تو بجزت بجزت رنگ تو زرد و میان در گفت تو
بجزت آمد و بی تحقیق ما غنی شدیم از شهادت خود را بی تو میرا و گفت بلکه من از جمله و مکر تو غنی شدم و من نفس
خود را بی قسم بعد از آن رجوعت او در جمل شد در حضرت حضرت رزوه و عمو کرد زیرا که او را اهل عیون است و غیر
نذا کرد باو از بلند آری بنی هاشم ای بنی لوی ای بنی غالب ای بنی نصر ای بنی مضر و بنی بنی حارث ای بنی عدی
ای بنی زهره ای جمیع کسانی که حاضرند بدانید که مرا امانت رسوایه داد ابوعبیدان و پسرش را بر این و داد و خود
و مرا فریب دادند پس ابوعبیدان سوخا و رجوعت و گفت دروغ گفتی و اگر بر تو میخواستی حوب را در میان من
و بنی هاشم واقع سازی را گوید پس بنی هاشم سلاح خود را انکار و شمشیرهای خود را کشیدند پس حمزه برخواست و
شمشیر خود را کشید و صد آرزوی آل غالب ای بنی هاشم ای بنی مطلب کشید دشمنان خدا و رسول را که بر سپهر
سازد من جیله میکند را حاجت نمود او را عباس و عبید بن جریج و بنی هاشم رجوعت در قریش حاکم کردند
و یکدیگر را محبت و قتال خواندند و یکدیگر در آن سختند و شمشیر حوب بقتل کردند و فیکه علی بن ابیطالب نیز آمدند

مفاتیح

ایها الناس دست از حال بردارید و عواصم استبداد را در تعبیر و باو گفت چگونه عمل کرد ترا ابو صفیان و پسرش بر این
 گفت استبداد من مدتیست که طمع عمل کرد مرا بر این و لکن بجزت با من کبیرا که با او اعتماد و وثوق داشتم کفایت کند من
 تا بیایم پس حضرت فرستاد با او مردی را از نجاشی نامش همسیر بود بر شمشیر که در آنجا گردن بند روزگار را در خون کرده
 بود آنها را در دهشته آورد خدمت علی را بر قریش گفت ایمن کردن بند بندگان دختر عتیبه زن ابوسفیان است با این
 روزگار خود را عمیل بنیاد که بتو داد و هست گفت این کردن بند را با این روزگار ابوسفیان بمن داد و هست بر آن که گویم
 آنچه از من شنیدید پس عتیبه بن ریحان گفت این کردن بند در حق من بندگان است ابوسفیان گفت این را عمیر از منزل نبرد
 و با این روزگار این ساعت آنها را آورد علی گفت بر آن باشد و دیگر است بعد از آن فرستاد سه شمشیر جمع غلام
 خطبه آورد پس آورد ابوسفیان گفت این شمشیر من خطبه است که عمیر آورد اما از آن در منزل من در دیده علی گفت تا کاتب
 از قول خود ابراهیم گفت بگوید که کجاست غلام تو مصلح گفت بطائف رفته است بر آن حاجتی امیرالمؤمنین فرمود
 او را بر آن حاضر کردن اگر دست کوفته پس بگو خود را بریزد از تحت از حقیقت خجالت علی باو گفت چه شده است
 ترا که از دست خود سپردی و دست از خداوت بر خیزد از دست و قیام عمیر این را اوید با او از بندند اگر دیا امیرالمؤمنین
 دست خود را در از کن پس شهادت میدهم بر اینکه محبوبی غیر از خدا می توانیست متعزذ است شریک ندارد و شهادت
 میدهم که محمد عبد و رسول است و تو حلیف او هستی بعد از او و وحی او هست پس از مبارک حضرت از شاد
 روشن شد و گفت اخذ کن این را که عمیر زبیرا که تو دادی است بآن از غیر خود و صاحب ابوسفیان گفت قسم است
 و عتیبه اخذ نمی کند او را تا بیکه غلام من مصلح بیاید و من خبر دهم بشما که او مال را اخذ کرده پس من مطالبه نام مال را از علی
 بنا به طلب و عمیر حضرت فرمود انعم بعد از آن حضرت با بنی ماضی مراجعت کرد در حالی که رو به ایشان
 دشمن بود پس آنچه دیده بودند از حق و درو بهیا قریش علیها عبرة من لکم فاعرفوا اولئک هم الکفرة
 الکفره در حالی که ایشان ذلیل و خوار بودند و قبکة طول و نامید شدند در میان خودشان شمشیر روایت
 قرار گرفتند که مصلح غلام از طایفه بیکه که گوید موت تمام شد اثری از غلام ظاهر نشد بنی ماضی و قریش
 گفتند یا ابوسفیان کنایت غلام تو مصلح گفت مال را از دست من در دیده به من برده است و ابراهیم آنچه آمد پس
 قریش بطلان حرف ایشان را در پشت دوشی ماضی اراده کردند که خفته بر پانامه پس امیرالمؤمنین حرکت با
 در میان ایشان ساکت نمود و گوید بعد از آن رجوعت و مشول مدارک هجرت نسوی مدینه کرد و بدو چند
 بود چنانکه در سایه فاطمه با همزم و شش فرج کرد در مدارک سفر و آنچه محتاج است از شتر باو حمل کرد بر آنها شتر
 راه و آب را در قریش نیست که آن حضرت میخواست خود تنها خارج شود پس شمشیرهای خود را طاقه کرده و
 همیشه جنگ شدند و منتظر خروج امام بودند بعد از آن عباس شتر را آورد بزرگ فیلد خراجه و علی آنچه محتاج است
 بر کجاوه ما میکند است بعد از آن شتر را از نزد همش با پای ایشان بست و کجاوه را بر پشت شتر آن
 گذاشت و فاطمه را و حرم رسول خدا را در آنها نشاند عباس با حضرت عرض کرد ای پسر ارادم ایامی بنی قریش
 که قصد حرب و جنگ دارند که صبر نما که شب و تاریکی داخل شود بهتر میشود علی گفت من بخدا وثوق دارم و با او
 توکل کرده ام بعد از آن سیر کرد در حالی که در طرف او بودند بنی ماضی و بنی مطلب از زمین بسیار آورد آنحضرت
 رفتند تا بطح و ابطح با بل خود سوچ میزد بعد از آن ابوسفیان قریش را تظالم رعیت و شتر نص می نمود و گفت
 أَلَيْسَ مِنَ الْجَاهِلِينَ طِفْلاً صَغِيراً يَا نِعْمَ قَدْ دَامَ ضِدّاً بَعْدَ الْمَرْفَعِ لِمَنْ نَقَبَهُ
 وَأَنْفَعُ نَاحِلًا لِلْأَمْرِ جِدًّا وَأَشْرَفُ نَاقِلًا وَدَامَ أَمْرًا سَيَأْتِي بَعْدَ مَا يَأْتِي جَهْدًا
 الْإِنَّمَا بَلَغَ عَلَيْهَا عَن مَعَالِي فَلَا تَعْبُدُوا مَا جِئْتُمُ بَعْدًا وَأَرَأَيْتُمْ سِيرَانِ دُخْمِ
 وَسَيِّمِي قَاصِدَاتِ الْبَنَاتِ فَضْدًا جَاسِلِ مَعْنُونِ أَلَمْ يَأْتِ أَمْرًا صَغِيرًا مَبْتِ كَيْفَ تَطْلُقُ صَغِيرًا مَبْتِ
 بَقِيصِ فَضْدِ كَرِهَ فَضْدًا كَيْفَ بَسْتِ قَوْلِ تَرْتِ أَنْ رَأَى تَرْتِ كَسْنَدَهُ كَانِ بَرَانِ وَحَرَمَ كَرِهَ فَضْدًا
 ابراهیم در حالی که کوچ گسند است در سخن گفتن هر طرف نمود و قصد کرده است ابراهیم را که رود میاید بعد از آن که میاید

در حجرت مکه

با در حالتی که کسی گشته است آنگاه با شمس و برسان بیخ من بر آید دور شود در شبانه روزه ای و اگر در دو
 دار سیر کند در آن سببیکه نیزه و شمشیر من هر دو ترا صد گشته اند فصد کردند بعد از آن زینب و خرمه
 آمدند بخدمت همیشه خود فاطمه زهرا در حالتی که چشمش گریان و قلبش محزون بود و فاطمه زهرا گفت بیدر خود
 از من سلام برسان که من از اهل و دوستان دور شدم در حالیکه ناله و گریه من بسیار است از جدی فراق اولاد
 خزان من تازه شد از جدی فراق تو ای فاطمه و اگر غم من که من در شهر میباشم و تو در شهر دیگر بعد از آن او
 سیر زنان و فاطمه زهرا که میگردند بعد از آن زینب نشا کرد و میگفت فاطمه ابلیغ ابانک سئل
 قد فقدنا الشریک من غیب عتی یا حبیب الاله قد ظال حونی قد نایم فلابد
 المذامع منی جزم الاله محبل وصله و فرخ حبیب الاله زحوی و اکتف کنت اسئلوا
 بیضا طم نور عینی فترهاها الزمانا بالبعید عتی لا تلذذت بعد کف یحیی صلیک
 السلام ما دمت منی کنت اسأفا بیضا طم فاناها داعیا فاشغی المذامع منی یعنی
 ای فاطمه بیدر خود از من سلام برسان که تحقیق موقوفه ام و در روز از آن زنان که از من غایب شدی ای حبیب
 خدا طول کشید خزان من در حالتی که شما از من دور شدید پس ای کشت چشم از من قطع نشد قطع کرد روزگار حمل وصل
 و فرزند محبب خدا فاطمه جمعی و ذخیره من بود و تسلی میافتم با فاطمه که روز چشم من است پس روزگار روزمان او را
 از من دور کرد بعد از آن شبانه روزه کانه لذت میبزم پس از من تو سلام باد مادامیکه هستم و بخود تسلی میدادم فاطمه پس
 آمد با روزمان در حالیکه دعوت کننده هست پس طلب نشا نمود از من ای کشت چشمها را و میگوید فاطمه در بنحو رحمت
 باو کریمت و به او گفت که بد تو ترا و انوشش می کند و لکن تو باشو هر خود الیه العاص من ریح راه من سبب بر من
 شدن که از آن دردت پس از جدی نفس پاکیزه و از جدی چشم شادمان باش رسا گوید و شمشیر زینب ایتر شنید
 لولا فاطمه او را و باغ کرد و پروان رفت در حالیکه چشم او گریان و غلب او محزون بود بعد از آن علی کفایه باز آمد
 و قریش او نظر میکردند در حالیکه آنحضرت با سبب خود سوار و لباس حرمی پوشیده بود و کجاوه را در پیش بود
 او میرفت و قبیلکه از غیب پروان رفت این امر تر فرین کران آمد و غضب و کینه ایشان را زیاد کرد در آن
 اثنا که ایشان حیران بودند ناگاه نزدیک ایشان شیخ کبیر که پشت او حمیده و رویش طلوع و بر ناله کدم کون بود
 و در حالیکه او صاحب سربزرگ و قامت بلند بود و در او دو چشم داشت در بالا سرش که بود افشاده بود رسا
 گوید پس قرین نظر کردند باو چشمهای خود و قبیلکه در میان ایشان داغ شد با ایشان گفت زنده باشید ای کرمه
 ای اراضی شدید بهار و رسوایه و پاکت و ای بر شما ایامیکه از این طفل که نام او عیسی است گردنهای شما قدم گذارد
 و حوزانای زکان ثارا اف با ثارا ای گروه خوار و ذلیل پس بر فضیلتی خود تعصب نمودید و در حدایان خود با بر
 کردید این طفل منیت مگر کبیر است از شما از جدی ستن و حال آنکه شما زربان قریش و سواران هستید رسا گوید
 پس آمد آن شیخ پس بیعت آنچه ما را بوی ان است ره میکنی پس از حاجت امرش و صولت اقوام و عشره او را سینه
 شیخ گفت ایان حدایان خود را فرماله کردید اگر میخواهید که حدایان از شما راضی باشند عیسی را بکشید زیرا که حدایان
 بناماری میکنند و او را رد میکنند از روی فقر و غضب و این فراموشی
 کانهتم بالجموم بالوعیب و الخرف لا ظنن لکم من غیر عیسی لا یستطیعون ان ینصرون الیکم و ان یخربوا
 الکمل و یجلب من بانه و یجلب هوالقصد لنا ذاع الی الافق لا یخلفن الصفا من جمیع معشره
 و الفلک و الفلک و الکتعطل من خلق حال منون آنکه چه شده است مرا که میپیم این قوم را در خوف و در حزن
 گوید که است ترا خوف و خوفن مجرم یعنی بدین ایشان کلام رده اند بخدا قسم بر اینه ظا هر سکنی برای شما از امر او عجب را و بر زمین
 خون او را در این روز در آنها نام شما گزیدند و در خوف و ترس میسند او جرات است که کار با شما شدن دعوت میکند
 بر آینه خالی میکند کوه صفا را از جمع شدن کرده او کشتن و مجروح کردن و قطعی نمودن از خلق بر منت رسا گوید و میگوید
 قریش از او بیگانه شدند بسیار شدند و گردنهای ایشان دراز و کینه های ایشان شدید شد از جدی آنچه شیطان ایشان را

مقامات

انوار کرد ایشان که در این مکرر بر قبال اعدایان یک فرمودی که جمعی در نزد او در شیطین بقدریکه عدو آنها را خیر بود
 که میزدند و قتل می کردند بوی انقوشم و آنچه ایشان در صدد آن بودند بر لب برادرش عباس امیرالمؤمنین
 در جبل خود طوق کرد که حسام و پنهان علی را پاک میکنند پس بخت تمام خود را بهر رسانند و کجا بود ما را استقبال
 کرد و آنها را از رفتن باز داشت و گفت هر چه بکنند و جانی خود را سلامت بدارید پس علی طوق کرد که او این فعل را از
 غضب فریب میکند باو گفت یا ابا عقیله فریضه ایست میکنی بجز روم خود او است بگفت چنین نیست و لکن انتم
 محذرت بودید که نصیحت کنند و هر چه بر تو از حجت طلبا که در بطح ظاهر شده که او را اعدایان فریبش ظاهر کرده اند
 از حجت دشمنی دشمنی فعلی تو آنها نیستند مگر از افسد کرده اند حضرت فرمود چنین نیست یا ابا عتب ابوسبغت
 زود ظاهر می شود برای تو در بیاعت است پس در آن شما که ایشان موالی جواب میکردند نگاه دیدند و صدای قنقنه
 ظاهر شد و دیدند سواد مظلومی که بعضی بر بعضی میریخت و دو دو بسیار داشت و شرار انوار بر او پر کرد حضرت گفت
 یا ابا عتب در بیاعت است یعنی که باطل حکومته منحل و حق چگونه بلند شود اعدایان عاذا که در زمین حارث را گفت شراب
 نگاه دارد و پای آنها را بر بند پس زید گفت این چه است ای سیدین حضرت گفت این شیطان و شکر است
 میخوانند قنقه بر پا کنند اعدایان حضرت آن سواد داشت شرار دو خان را استقبال کرد در حالتی که اشیای آنها را
 فرا گرفته بودند و بلند شده بود و صیحه داد و ظاهر شده بود و سخنها و اهل که حارث شده تا شامیکه در ناچار شده بود و قریش
 شاد می کردند و بنی ماسم قیام ایشان ترسان بود از آنچه میدیدند از ظلمت و شورش و شرار و وطن میکردند که آنها
 از آسمان نازل شده از جانب الهه و اعدایان که در آن شما که ایشان چنین طعن میکردند و عا و صهاش ایزا
 میدیدند و شادی میکردند و اهل کعبه طعن می نمودند که آن نشی است از آن نمان نازل شده از غضب الهه و اعدایان در این
 اثنا که ایشان چنین بودند نگاه ابوسبغت ایشان طلوع کرد در زیر ظلمت و تاریکی و در دست او شمشیر بود و او شکر و زبانه
 میکشید و شرار آتش از زمین و چشایش میریخت و چشایش بدرازی شمشیر شده بود و او در صورت اولناک بود
 اعدایان گفت اگر در قریش تحقیق شما همید از غضب آوردید از حجت فعلی انجوان که زعم شما حارث شده و قیام الهه
 فعل او را نسبت بشاید غضب کرد و صدانم در غضب کردن آنهاست ایا کشدن کس نکند در زمین مستد و ف
 دنیا در غضب آنهاست پس آدم در حالیکه عطف کننده ام از حجت غضب الهه او جهل باو گفت تو کیستی گفت من
 ابو بکره یعنی ابوسبغت پس بر بند چه خواهم کرد با انجوان و کسانیکه با او هستند و او را ذلیل و خیر و خوار میگردانم
 پس قریش بنایت شد شدند اعدایان ابوسبغت بگفت خود گفت بنزید و بنزید از اید آتش و شرار خود را با ایشان اعدایان
 پیش افتاد و فریاد عظیمی بر آورد و شکرش بر روی آمد و حالیکه عا با ایشان و با فضل ایشان است تا که در باطل زمین
 او را ببول در رس نینداخت پس ظاهر شد آتش بر ابوسبغت که گویا درخت خرمای مالیده بود و او کشته خود را میان دست
 و صند کجا به نامزد پس نزد کشید و امیرالمؤمنین و تکلم شد به کلامیکه تفهیم آنرا در رو بگفتن میوه زو آن لعین
 بر حجت و فرایض و حرکت کرد اعدایان حضرت خرمی بود و بعضی پس او را دو نصف کرد اعدایان خود را در میان
 ایشان داخل کرد در حالیکه قریش او حمله کردند و حضرت بعد از ایشان را منع میکرد و صیحه های خود ایشان را
 حرکت میداد و از زمین و در ایشان را شمشیر میزد تا اینکه ایشان کشت افتاد که خدا بخونست اعدایان ابوسبغت
 قصد کرد صیحه عظیمه زد و با او گفت بیا پیش من آن لعین حیران ماند و پشت کرد اینند در حال که گریزان بود پس همه
 سوزم شده پشت کرد اینند در حالیکه گریزان و خوار بودند و حوار و شوش و ظلمت را لشد ساو گوید و هینکه قریش
 اینرا مشاهده کردند پاره شدند و آنها ایشان و آمد عقبه بن ربه ابن جمل ابن امیه نزد ابی جهل باو گفت یا بنظر میکنی
 سویی این جوان و سر عظم شان و شدت باس و هیبت و جوه قلب او با اعدای زمین خودتان شمارا باز طمعی است
 در قتل او کردید پس سواد الهه خود و الا شمارا ناله میکنند تا از شما در شش بگفت این نیست مگر سوزن که او را تعلیم کرده است
 باو بر شمشیر محترمانه یک شیطین و فراعنه را محرم کرد پس ابی جهل گفت براجبت کسبند سویی الهه خود و با آنها پناه گیرید
 قبل از آنکه سرهای شمارا بشمارا در میان حلقه حیرت گردانند پس قریش پشت کرد اینند در حالیکه گریزان بودند

در تجارب و عقول

ورک کردنهای ایشان حرکت میکرد و عقولهای ایشان زایل شد و از ما جدا و با ما جدا شد و آمدند بکعبه و به
 زمین افتاده بهتار سجده کردند از چه رسیدن بر بقیعهای خود و حمله این ابو سفیان را بنام میکشید از جهت کینه
 بعل و بر صحنه سجده کرد و میگفت قسم طابت و عفو طعام بخورم و شراب نوشم و دنیا کفتم بخورم شراب
 خوردن تا اینکه خون غلام خود حملوا کبریم و از اینها از خود عار را از اخطای علی علیه السلام نهاد از آن که کعبه بر او آمد و خدا کرد
 که اگر در قریش این چنین عازر شهر با پروان رود و پنی های بار خدایک نماید در حالیکه عار را در میان مارت گذشت
 و بار را سحاطین و عیالین مضحکه کردند و من میکشم او را و خون خود را اخذ میکنم و جمع میکنم فخر را در میان عرب
 بعد از آن محمد بن عبد الله بن عبد المطلب را معذور میکنم در پیش باو گفت ماکت بائس ای عمن ما درت نباشد پس
 قسم بحق لات و عفر تو نیستی در دست او مگر مثل کجاست که دست با او و هر آنکه تحقیق فعل او را دیده در شب خود این
 او در خانه خواب بیدار شد و گفت که با او هزار سوار مقابل شده میشد بعد از آن دیدی آنچه کرد بشایان و عفر
 و قسم بحق لات و عفر هر گاه اراده نماید هاک با او هر آنکه هاک میکند اما تا جزا پس باو گفت پس سرش حفظه اگر نبوده باشد
 او مگر ترک کرمی میراند لابد است در هر حال با او معارضه کردن و مرا خیز نیست در زنده کالان بعد از غلام من جمع
 زمین او را و خیره کرده بودم بر آشداید و مصایب بعد از آن کریت و کفنت لابد است که بعل ملاقات شود وقتی
 که مادرش شنید و خمر عتبه او را با آن حالت دید اندیش ابو سفیان و گفت هاک با او ترا از جهت سری خرف شده
 و عقول برفته است قسم بحق لات و عفر اگر یاری کنی تو پس خود را هر آنکه خارج بشوم سفین خود و یاری میکنم
 با او با قوم خود را که گوید ابو سفیان خندید ناراحت خود افشاد و باو گفت اینها بی نهایت است که پس تو
 باین با بی نهایت گفت و مثل شود یا مقاومت نماید با او در حروب و در ستمی و نیزه زدن قسم بحق لات و عفر
 هر آنکه من در حالت صغر و کبر در جنگها حارست و دداومت کردم بدیده ام کسرا که طبلش ثابت تر باشد
 از او اگر چه علی صغیر است لکن او در فحاش کسرت و بدبستگی من میدانم که مثنی بکرده در میان خلق احد
 که با او در شجاعت مقاومت کند و نزدیک میشود با او در دنیا قله و جا بهترین مردم نمی است که جان خود را
 در پیش روی او اندازد و کسیکه طاقت او را نمیدارد قسم بحق لات و عفر می و کعبه نباشد معترض نشدم او را
 بعد از آن که هر شد من از آن در وقت شعله شدنش نهش خرب در حالتیکه او جدا میکرد بدون بیکه خزع و فرغ نماید
 و حال آنکه از او بجز فرغ آمد بزرگ و کوچک و معترض نمیشود با بخوان بگر کسیکه اجل او نزدیک و روز نای او منقطع
 باشند بعد از آن ابو سفیان این ابایت را شکر کرده میگفت یا هیند لَو طَائِفٌ مِّمَّنْ حَمَلَهُ حَيْدَرٌ كُنْتُ لَكَ
 عَمَّا سَرَّاهُ وَمِثَالِهِ اَيْ شَهْدَتُ مِنْ ذِكْرِكَ مُوَاضِيًا مِنْ حِفْظِهِ وَثَبَاتِهِ وَكَمَالِهِ يَاهِنْدُ
 لَوَابِصَتُ مِنْهُ مِثْلًا مَا عَائِنُكَ عِنْدَ حُرُوبِهِ وَحِمَالِهِ النَّارُ تَلْفَهُ وَتَضْرُمُ وَجْهَهُ
 لَوَايِبُ امْرَاَتَا لَمْ يَنْحَالِهِ لَا تَلْذُكُوبُهُ قَائِمَةٌ مِنْ بَعْدِهِ هَانٍ وَتَمْتَعُ عِنْدَ مَقَالِهِ هَال
 معنون آنکه میگوید ای بند اگر میدیدی حمله حیدر را با هر میکشتم مرورا از سر راه او و اضلال او بدستی من شهادت
 میدهم با آنچه ذکر کردم مواضت از حفظ و ثبات و کمال او و بند اگر میدیدی از او مثل آنچه من دیده ام در جنگ
 و حوالان با او که تش بود هجوم میاورد او را و حصار او شعله و در میکشتم هر آنکه میدید امره و کمال او را پس از
 کمن او را آنچه که او نزدیک و شنونده است مقال خود را را گوید و عقیده من از سخن ابو سفیان را شنید باو گفت
 ابوی میباد بجانم که تو در آن باشی و فخر من با تو میکنم تو بر ایشان و الی و بزرگ باشی اگاه باش قسم ببت بزرگ که حساب
 گرامت در قربت است لابد است بر این که خون پر خود را افند کنم و بدست خود عار را از او بیا لکن اگر چه پناه بر من باشی
 که پادشاه حبشه یا بعصیر که پادشاه روم و یا بگری که پادشاه فارس است یا به کلامی که در عهد است یا بوده بر حیفه کرد
 بخرانت و لکن نوال میکنم از قریش و ایشان را دعوت میکنم تا این که اجابت نمودند همانا قادر استم بر پناه کن

بکینه

مقایله پنجم

چنانکه ذکر کردیم بعد از این رفت بزرگوار به جمل و هیئت آنگه چون ما و بطور کرد گفت چه چیز ترا آورده است بسوی ما این گفت
 ای ابا حکم درستی که این امر زمان را ببطور و فضل را بر غضب آورده و سزاورد است که مردان برای آن امر غضب
 نمایند این بر اهل طلب پیام کرده اند تا که بهشت و عینی نامی شمار با خاک مالید و به است نجات نیت ابو جمل گفت
 ای خرم عتبه درستی که در تو و عم تو شبیه بزرگوار اهل الطبع و جوهر بزرگان اهل صفا ازین امر تقاعد کردند و شوهر تو شکست
 عهد و پیمان را بر شکست اگر رای او و معین می بود از قتل او باز نمی ایستادم بنده و گفت که پس من خطبه بزرگان
 کردن بویها و شدتها شد و تو قوت و حیرت نده است بمصداقت سزاوار است که این ابو جمل گفت بنده قسم چنین است
 و کون می خواهم ما را شخص نامی باشد و اگر قادر باشی بر مرد چهارمی پس او را پیدا کن و او را بگویم بنده رفت نزد
 حکم بنده این جمل این نامت بود و گفت از خواب لذت تیری و حال آنکه بقوم تو نارسد که از این جوان حواری و نیت
 بر خیزد خواب خود را به آرزوی من کن و سادرت نامجوی ادبکاسیکه سادرت میباید قسم بخدا اگر من بگویم
 نجات یابم پس علم بر آینه تحقیق تنبیه کردی بر ابر حظیم و بزرگ پس در این امر مدعی گشته من گفتم شیخ
 و نزدیک تو ام چون این اشام و خطبه بن ایستفان و تو ناسد ایشان هستی فکر که گفت من در پیش روی تو ایستادم
 زن او ام حکم در خفا در بن علیه الدار بنده گفت بر کردید خرم عتبه بنزل خود من او را بکنم از هم عین مطالب
 خرم و بکند و هر چه او بر دوزیر که من از عین نظری و در اول دیدم که طلب من از آن خفقان آورده و در کان من از آن
 سبدم شد درستی که محتاط ترین مردم کسی است که از دلش نماند شود بعد از آن ام حکم نیت کرد و میگفت عین
 حاد عن غایبها سلامه و خافه کان و آسواله دعیا هو الا امام اذا ما خد مطلق
 فلیس بدیر که یومین را مد طلبنا هو العطوی کین ناواه فاختیرنا و من را دینه تکلیفنا
 هیئات لا تطیع فی قتلنا ابدا حقن نیالیه یوما فقد علیا راوی گوید پس بنده در سخن ام حکم
 غضبناک شد بعد از آن گفت ای حکم بر آینه تحقیق حرج در طلب شما از این جوان آنچه مادر قلوب زمان شایم
 تا بر کرده است و میدانست که از کجید او با ربه زیرا که در حال است که جوانان خرمش در روز در کفاری ما بود
 و بیست تنها با او میرفت و تنها ملا و در نسبت و او را هم غیر پیدا کرد که بنگ جان است بعد از آن ام حکم
 رفت نزد عتبه این با محیط و اثر ای بود که در گفت تحقیق افزای و عتبی عار را بر تو نشسته ام اگر از آن کان
 باشی حقیقت و محبتت ملا بر اسب و لب خود چنانچه او از جمله بندگان میشی عتبه باو گفت درستی که
 این بر است دست در تو و عتبه من حقوق لازم است مگر بر تو و عتبه نیست که بر او بر سر و جوی نیست دست
 زیرا که من اول میبازم بشم بسوی این جوان و در جایر و هسته ام حکم رفت نزد حکم پس او را بگفت آوردند و خاق
 نامی قریش که در وقت آنکه جعفر از قریش بر از تو سواد و در از تو سواد و بکنند او نزد شوهرش ایضان و گفت ای
 خطبه آبا سادرت و بگویم خود میبازی پس این پس تو خطبه خود بگردد ای ابا و میبازی گفت پس من قول بر قبول
 کرده و تابع از آن شده و کج میبازم که او پاک خواهد شد اگر سادرت نماید یا عیالند از این سخن غضب آمد
 باو گفت خدا او تو را متبوع کرده و تو شایسته بگویم و عتبه از عقل سگانه شده و بعد از پیری از ترک غیر سی
 مایب خود سواد شده در نزد تو ام او ابو ایضان غضبناک شده بر او است بسوی او او را بکنند کرد بنده گفت من گفتم
 میبایست تو را بر او پس بنده بخانه خود برگشت را و گوید هیئت ابو ایضان آنروز در شکر در حالی که جمعه بود در نزد
 نه روز بگزار و نه هزار سواد و ابو جمل از زمین او و عتبه این رسید از پش و حکم بنده این جمل بر نوزادان و صفوان بن
 سید را بر پاره کان ام کرد و خطبه بی روی تو خود بود و میگفت سید و الله لک ما ذکره کوه لنا
 املوه من ان غی علی البیر من اعلمنا خلق مکانه و شاعر افعالنا البند و حقیر

این خطبه را در کتاب تاریخ طبرستان در باب اول از صفوان بن سنیاء نقل کرده اند

در بیان احوال و سیرت

ایضا نامه گرانگان اوها سهلا فلما علمت آذنت بهک بشرد فاحمدنا واره قبل شیخنا
 و اطفوها بنار کفر بالبحیر حال معنون آنکه بر روی سوار بود که غمناک بود و بگریه میزدند و از آنکه
 بر سر همت مع که ناز شده کید و حیل می او با او هشدار شد احوال اش در حضور و غیره بیکه من حی بنم او را
 آتش که سهل و آسان می نمود اول تو قیامه بند شد سر و شعله میبند از پس فاشوشی کند اش در قبل از شغال
 آتش و فاشوشی کشید او را تا بش بعد از آن سبکها را و گوید قوم منست در راه استیکه سبکها خود را تمیز میدهند
 نارسیدند برطن مروک و ادیت پس او جهل شبانرا دید و او را گفت که دو با و گفت ای از تو که شست پنجه شتر
 که با آنها کجاوه بسته بودند و پیش آنها حوان کوی بود شبان با و گفت ملا در عقب ایشان سواری بود که خیر میداد
 ترا دیدن و از شجاعت و حسن تعویق او بریاده بر عقب خود نهفت میکرد از پیش روی سبکها که دم رود شیری
 که بر شکار خود میرود پس سبکها نظر کرد و گفت ای جوان که بگریه در تو جمعی و یا یکمفر و سوال کند از تو که او پیش
 او در سیر خود بتاله دار ام میرود و فتیحه او جهل کلام او را شنید بر جوع کرد بوی قوم سیر میکرد بر عت را و گوید بود در نزد
 او بر عیان غلام عظیم کلمه جنح و شجاعان از سواری او میترسیدند و سواران از او خائف بودند پس او از شکر
 جدا شد و از قوم هر نفر سواره با او بود و رفت در حالتی که حرکت میکردند و طلب امام پس امام تلفت نمود تا اینکه با او
 هجوم آورد جنح که پیش حضرت آمد و گفت این کجاوه را از کجا میبری از روی تو دروغ است یا علی بر کردان این
 کجاوه را از قبل از اینکه شربت در کرا به پیشانم و غیره این شمشیرهای هندی قطع نماید و صحبت بتو لاحشود امام گفت دروغ
 گفتی ای صحرایی بعد از آن که چون متعرض خود کردید میخواستیم که حرمت نماید امام با او فرمود که شوالی پیر زنا
 پس در نزد کردیدین خود جدا قطع شدن مخلوقها و مقبول گشتن شیر با و گناوه شدن سرا با بگشیرهای بریده است را و
 گوید پس امام بجناب حمله کرد و او هم بر امام حمله نمود پس امام مبارزت کرد و ضربتی بر او زد که سر او را کافت افتاد
 به زمین در حالی که در میان پنجه دست و پا میزد و خدا روح او را بر عت بخش رسانید و گفت که رفیقان او این
 حالت را دیدند هر دو با هم حمله کردند و امام ایشان حمله کرد و یکی ایشان را از زمین برداشت و بر اندامی زد پس
 دندنه های او را پیش از او هم سگت و درنگ و هشدند کجاوه را از سیر داد ساعتی گذشت نگاه دید شکر زدند
 راوی گوید حضرت زین حارثه را امر کرد که شتران و کجاوه را راه بندد و زمان را از کجاوه با بیرون آورد و همه
 غلطه را بر عیال میکشیدند از ترس اینکه او را بکشند و تنگ حرمت ایشان را نمایند بعد از آن حضرت زین از کجاوه
 با بیرون آورد و پای شتران را بست و لباس حرب خود را پوشید و به فاطمه زهرا گفت دعا کن زیرا که من میروم
 بسو دشمنان خدا و اهل بیت پس فاطمه زهرا سر خود را آسمان بلند کرد و عرض کرد اللهم اعز علیا
 بعیزک و ارضه بمنصرک و لا یغلبک نبیک و وصیه الی أعدائهما آنک فقال لما یؤید
 یعنی خداوند عزیزین ما را عزت خود و یار کن او را بیاری خود و تسلیم منما سپهر خود و وصی او را دشمنان ایشان
 زیرا که تو میبینی هر چه اراده میکنی ما و حضرت بوی دشمنان متوجه گردیدند که زین حارثه با حضرت عرض کرد که از
 من از عرض تو با دشمنان تو مقابله کنم امام را در اجرای خیر داد و گفت تو در مکان خود باش تا که بگریه خنجر
 ای بعضیان فریاد کرد و گفت ای گروه قریش بد بستی که عوارب خود را کمال کرد پس سواران و پیاده گان و غنای
 خود را حمت نمایند از رحمت و شفقت زیرا که ما با او لا حق خواهیم شد اگر چه بدیند و فله شود و ایشان با شما مقاومت
 نمیتوانند بکنند و فلیکه امام سخن او را شنیدند در راه سب خود را نداشتند و ایشان را گفت که در آن هنگام که ایشان
 در سخن گفتن بودند نگاه دیدند ظاهر شد با ایشان فارس عرب از نزل عبد المطلب بعضی از ایشان گفت که این
 ساکت طریقت بعضی گفت که این سواران را صد کرده ابو جهل گفت اما او را نشنیدن مثل قریش است اما شامال
 او مثل اهل مدینه است و اما فاشوش مثل قامت با سبب است و ظن بکنیم او را که عیان مطالب پس امام آمد و گفت
 این خطه عطا میکنم تو از روی ترا و آنچه میجویی تحقیق آمد تو خبر دار باش بن عیان علی امام نزد شما است اینک

بسیار

مفاتیح

همیشه که در طعن و ضربت سپید پس انقوشم از خواب دادن ساکت شدند و زبانها از تحکم کردن لال شدند و طوبی
 و زربان از جا حرکت کرد ابو جمل گفت ساکت باش مایع ازیر که عجله باعث غضب میشود آرام شدن و حملت
 دادن از اخلاق زربان است حضرت فرمود چه میگوید و گفت یایی هر کسی که زربان خود را قطع نماید برنج و لاله
 در مفاصل خود همیشه باید و هر کسی که او را فریاد خود را خود فریاد نماید تحقیق نفس خود را خود فریاد کرده است و
 تحقیق مردان و دیوان غفله بتوجهم آورده اند و ترا حمت نیست بقاومت نه هزار سوار و نه هزار پادیه از شیرین
 فریاد من نه که نه استم که ایشان به نفس حرکت نمایند از جهت خوف بر تو زیرا که تو از زخمت باسنه و عصبه
 از اعضا ما و در بستیکه تو از میان ما بیرون آمده بزعم ما بر کردن این کجاده ما را ای پسر تا خون تو به در نزد ما
 باید و از سوال کند که سبادت و شرافت قبیل کتوبه بدیند شود و اگر تو این زنان را با من بخو بدیند سبیری این با
 نموده بعد از آن است که در میگفت **لَقَدْ آتَيْتَ بَهَا شَوْهًا وَقَدْ عَظُمْتَ فَصْنَحَةٌ خَجِيذِي**
سَائِرًا لَيْسَ وَقَدْ آتَيْتَ جَمُوعًا فِي كَيْفِيهِمْ ذِي الرِّجَالِ وَلَا يَأْتُونَ مِنْ بَاطِنِ رِدَائِهِ
الهُوَ رِجَالٌ لَا تَكْتَفِي تَوَاصِيهَا فَيُحْكَمُ السِّتْفُ فِي الْأَرْوَاحِ وَالرَّوْاسِ أَخْبَسَ عَلَيْكَ وَ
أَخْبَسَ مِنْكَ دَاهِبَةٌ مَا مِثْلَهَا تَرْتَجِي مِنْ فَارِسِ لَيْسَ مَالِ مَعْنُونَ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُ تَجْتَبِقُ
 آوردی آن زنان را در حالت بد و حال آنکه زربک کرده رسوای در میان خلق و تحقیق جمعی سبوی تو هجوم آور
 شده که در دست ایشان نیزه های گندم کون و از شدت و هیبت بر بنیکرند در کن کجاده ما را و نصیبی ما
 آنها را کشف کن پس حکم میکند شمشیر در میان او و جهاوس را میرستم تو و از دایمه و باطنی که مثل آن از فارس کشید
 و خنماک میدینت که صادر شود را که دیده و همگه مع این مهیلب کلام و شرار در اثبت و بغایت عین
 گردید و میگفت و ابر تو را سخن تو که گفتی تو از زخمت ما و عصبوی از اعضا ما که استی این جهت نیست که
 از طلبت خارج شود و ما سخدا تم طبت و پاک هستیم خداوند عالم ما را از شما تمیز داده تحقیق صدای قالی هشت
وَالْبَكَدُ الطَّيِّبُ يَجْرَحُ نَبَاتَهُ مَا دُونَ رِيحِهِ وَاللَّكْحَبُ لَا يَجْرَحُ نَبَاتَهُ إِلَّا لَانِكَلًا و در بستیکه بر اد
 شمار بیستم پس بر اول کن در میان خود من و اما اجتماع نمایس هر گاه شما و سبج عرب و عجم اجتماع نمایند
 بیشتر نزد من مگر مثل بگردان صدای قالی و در کات حبیب من رسول خدا پس میدارم که تو اولی آنها شوی
 که در پیش روی من افتاده پیشی ترا یک مرتبه باشی ز من بشمشیر رسول خدا که نذر بجهنم و اصل شوی اگر خواهی یکبار
 مبارزت من بیاید و اگر خواهی جمیع من حمله میکند زیرا که میدارم از خدا که بشما نظر بایم و من کجاده ما را
 از راه تو خواهم کرد بعد از آن حضرت است کرده میگفت **أَفِيْرَ الْكَلْمِ بَيْنَنَا وَالْحَطَابُ لَسْتُ**
بِمَنْ رَضِيَ مِنْكُمُ الْخَرِيْبُ وَالشُّبُهَاتُ الْقَبِيْدُ وَأَعْيَانُكَ عَلَيْهِ فِي كُلِّ بَابٍ دُونَكُمْ وَالْأَبْرَارُ
إِنْ رَمَوْهُ سَوْفَ تَلْقَوْنَهُ بِأَيِّ النَّهَابِ إِنْ رَدْتُمْ بِنِزَارِ وَرَنْ لِقَرْنٍ أَوْ جَمِيْعًا
فَسَيَمُزُّ فِي الْحَبَابِ فَسَبَّاهُ نَزْوَنَ فَبِنَا لِمَنَا صَارِحِي فِي رِيَابِكُمْ كَالشُّهَابِ جَالِ
 معنون آن که قول و خطاب را در میان ما که تا کن تو نیستی از یک نیکه ضرر میرساند از روی من جنگ است و تو
 سبوی آن و اعتماد و خاطر سمع من باره است در هر باب و دور کنید خود را از دعوا و اگر قصد نمایند آن را
 زود میرسد بعد از شش هر گاه اراده نمایند دعوا از قرن بقرن یعنی یکبار دعوا کردن را یا جمیعاً و شکار نظر
 شده همیشه در محاربه پس نیزه من می سپرد آن هر که در اشمیر من که در دنیای شما مثل تر شهاب است را که گوید و همگه
 ابو جمل کلام صراشتند بغایت زدان رسید و گفت با عی زانیکه استماع کردی از آنچه تو بجهنم خودم در اسلام
 بودن از قتل پس مرحمت کن بمنزل خود بعد ازین است یعنی در اثبت استراحت کن و نیکه صند حبیب
 است بعد از آن رد کرد و بختله و گفت این کسی است که مایذت او را دوست میداری پس بر کسی او

در کیفیت سخن

میان ماد و محاب بنیت در این روز را و گوید پس ایام علیه السلام از نزد ایشان بر جل خود شریف برد او چهل
گفت ای قوم شکر کن لایق و محراب آنست تحقیق با جباران نزال و جواب کرده و حمارت کرد لام با او شام
دیده ام کبریا که کامل تر باشد از غیبت زد کردن جواب این مع و ندیم کبریا که قلبش وسیع و شدید باشد از حد
سزا است اگر تکلیک با او بمبارت نماید بر آنند از او دینده کان شمارا با شمشیر زنده حوزد میکند مثل سبیل در ده
و منی پسنگ که شمار طمع در قتل او داشته باشید مگر سیکار و دو وجه اول نیست که رود سبب او شریح بود و هم سبب
اجرم او زد بر او در خویش پس که تکلم کرد و نهاده الا حمله کنند ما و مثل حمله کردن بگیرد و سوزانید او را با نیزه ها
و بزنی او را شمشیرهای خودتان گفتند تحقیق رست گفتی در جواب نصیحت کردی در خطاب بعد از آن گفتند
که ام کس برود سواد و کفایت کند شتر او را از ما زیرا که او در این صفت در خواب غوطه در کشته و عطا میکند ما
نصف اموال خود کن از ایشان نطق نکرد مگر عقیده بن ای محیط این رسوین جل این می گفت در نزد آن
ان سیکه کفایت کند او را و او غلام من صادم است و انعام مثل باره کوه بود پس عهده که مولای او بود نما کرد
یا غلام صادم پس آمد نزد او با و گفت تو شجاعت معروف و مشهوری و ترا برای خود چنتا کرده ام بر دانه
بر و سبب این طفل که پیش عادت کردن او را بر زن زیرا که تو در این صفت او را می بینی مادر جواب است
و یا غافل است هجوم او را و بر نیزه الا ان و مکن آنچه تر با آن امر کردم پس تو از ادبی بر رضای لات و محراب او داد تو
هم از آن است و یکصد کوفت و بیت نفرنا که برای تو است صادم گفت اگر عمار یکشد عشق و مال از نفع نمی دهد
عقیده این ای محیط با و گفت ای میرستی از این طفل و حال آنکه لات و محراب یاری میکند ترا بصرف پس صادم ز جواب
و لباس حرب خود برداشت و رفت تا بسبب رسید و عا نشسته بود در حالتی که او در چهار است یک کرد
پس ایام تا آنکه در ناگاه دید غلام بطرف او میاید نام صبر کرد تا اینکه غلام به او نزدیک شد و قصد کرد که شمشیر خود را بر
حضرت بکشد پس نام بر خیزد سواد و صیحه در رو آورد غلام بدوشش و بر نقش کردید و نشیت کردید در حال
کز آن بود امام ما و رسید حضرتی بر پشت او زد او را و دایره کرد غلام هاد بر و زمین در حالیکه خاک شده بود پس
امام او را در پیش او آورد در ناگاه کوه صفت کرد گوید که آسرد نشسته بود و او را اسبگ کتیه داد در پشت بخان
خود و آتش منظر آمدن غلام بود که گفتند شده است ما را که از غلام اثری نمی بینم و خبری از او پیدا نشد او چهل گفت
عزم خدای کعبه بر آنست تحقیق عا عمر او را قطع کرد و قهیکه جمع شد او چهل بطرف او نگاه کرد شخص غلام را دید با
کوه پس در اقبال کرد ناگاه دید که او را اسبگ کتیه داده اند بر حجه گفت ای امزده ندیم ترا که عا در زده کان و در ناگاه
بیایان را بر غلام موکل کرده است و او را در بلند تر بخان نشاند پس عهده گفت شد ناگاه دید غلام را اسبگ کتیه
داده اند او چهل گفت ای من استنزا میکنی یا ای حکم گفت چگونه استنزا کنم و حال آنکه تو عقده داشتی که غلام تو
صادم با عا کوه است در آن هنگام که ایشان در منازعه و جدال بودند ناگاه دیدند که عا در حال که سر برهنه و نیزه را در دست
سکیشد پس در مقابل ایشان ایستاد و با او در بلند گفت ای کرده فریش ناگاه باشید که من بود چهار پامرون میکنم را
شمارا طعیر و حاجتی است پس بعضی از ایشان سر زد و بعضی نظر کرد و عهده بن با بله رسوین عهده شمس حنظل گفت که تو
ما را خارج کردی بر آگشتن از زیر یخودت پس هم مثل خود را اخذ کن او با تو است و ان کسی است که او را میخوانی
او شدیه صولت است و با و رسیدن بعید است حنظل گفت ای قسم سخن لات و محراب است بزرگ زد من
کجا و ما از جهت بدی بر تو پس امام از حرف او غضبناک شده و نیزه خود را بر او کشید و عطف عنان کرد بطرف
او و زمان طوع حوان نمودند امام با حمله کرد و نیزه با او حواله کرد نیزه آنحضرت به نیزه او رسید نیزه او را حوزد کرده و
صیحه گفتند و زد و کتیا او را بد پشت و لرزه انداخت بعد از آن کتینه با شمشیر کتینه او زد سر نیزه او را شمشیر
حاز کرد پس او را از ناگاه بر زمین انداخت در حالی که برهن خود زمین را زاریت میکرد و قهیکه در نرس حنظل را و در

که امام

مفاتیح الجنات

که امام علیه السلام او را پاک کرد حمله کردند بخدمت مثل حمله کردن بگردن با علیها ای موزان و غنهای عصیانک پس
 نذیر مکر طعنهای نیزه ما و ضربهای شمشیر ما و برق زدن نیزه ما و اوار آسمان و صدای کام آسمان را بجاست از روی
 در این حالت بودند که در عبادت ایشان را احاطه کرده بود در حالی که حضرت هزار سوار از ایشان گشته بود و پیشین
 پس عقیقه بن رسید این عید شمس صحرای کفایت بخدا قسم اگر کوکب نغزندان مهر بودید این چنین بنشینید پس در شام چه خواهد شد
 نزد مولدان عرب که سزکان و اقربان هستند که دلیل و خوار نماید شمارا بیک نفر طفل صغیر از پسران عدنان ایام شریف
 در حالی که زنان در حرفها خودشان شمارا ذکر کنند و مردان در مجالس و محافل خود یاد نمایند بخلالت شمارا بگفت
 مادر شمارا که شمارا هزار سوار در هزار پیاده بوده بشید بکطفیکه هنوز سجده بلوغ رسیده با شمارا یکشد پس شما نیستید مگر شهبان
 کو نغزندان بدرستی که این منیت مکر هول و خوف بزرگ و امر عظیم او بر شما باد که سادات و برادران شریفند و با
 باد شما که بتوانانید شریفید مگر تمام حیا با اولاد ناموسه را بشاید اجتناب کرده تا ما با حمله کنید زیرا که گفته از شما
 مگر بر شخص حیا بود دلیل او حال آنکه شمارا بزرگان عرب بشمارا حرم و مولدان زمرم و صفا میدهند و او گوید که سینه
 عدوت ایشان زیاد کرد و عرق ایشان جا شد و قلق و اضطراب ایشان بسیار گردید از رحمت غنچه و سینه
 را تا پس تا ما بکینه بخدمت حمله کردند مثل حمله سیکه از زنده کالای گذشته در غمی نشده مگر برگ سینه را گوید
 پس ایام بکینه که خود را در میان ایشان داخل کرد و از رخ ایشان خارج شد و میمینه با بر میمینه و میمینه زود حمله کرد
 در قطب و دور کرد بر ایشان مثل دور کردن سنگ با آب آبیاری آب و حمله و جوان کرده و نداد و ملاکه ای که در وقت
 او ای بی عزم یا بی زهره یا بی لوی یا بی منی حج و بی عدی یا بی نصر یا بی انبیه الی این نذر بود و لا تخش قسطنطنیه
 فانها القتی الکفار و القادس الخوار و انا مفتی الکفار و انما منبذ القطار و انا مبطل التخت و انا ابو الامیر الاطهر
 و انا قلع الصحرا و انا فاسم الجند و التار و انا قلع الباب الاسلامی و انا قلع الفیاض و انا المذکور
 في اسم الکتاب من الجنة تتحق الاجر و الثواب من انفضت استحق الذبح الحقا و انا و له الملك الوهاب و انا التجلی
 و التنیف القاضی و انا السد الله العالمی و انا الامام الامام و الیته الاضواء و البطل القم فاضل
 القضا و انا ابو الامیر الکرام علیهم افضل الصلوات و السلام کجا بر رویه و چه وقت خودتان را به تعبیر می
 اندخت و گری خوا مید کرد پس من حواله اسم کرد و سوار بهم جنبه غارت کنند و من هم فاله کنند که از
 بود که کننده قهار و باطل کننده سحر سحران و پدر را زنده و گشته سگ سخت در روز و ستم کنند بهشت
 و در روز و گشته در غیر و شیر حور و زنده شمشیر برنده و منم که نام مرا خدا دام کتاب فر کرده پس هر کسی که مرا
 دوست ندارد من حق هر و ثواب است و هر کسی مرا دشمن دارد من حق گناه و عقاب است و منم و له پادشاه بخت است
 و منم ستاره نافه و شمشیر برنده و منم شیر غلبه کننده خدا و بر سر سنده او و منم شیر زبان و شمارا گشته مجامع و منم
 امام بزرگوار و شیر حور و شجاع بزرگ و شمشیر برنده و منم پرامن کرام علیهم فضل صلوة و سلام ایادریانما کسی
 که دین لات و غیر را حمایت کند ایادریانما کسی است که بیاید بمبارزهت چونیکه حاجت نیست از روز و روز و حواله
 پس خدا در ایشان حواله بنه داد و نطق نبرد را آنکه دیده بودند سیل خونها گشته شدن گشته کان را بخت
 هر نوزاد بر شما و الله شایعان آمده که عبادت میکنند آنها را غیر از خدای تعالی چرا عادت و آیه می کنند
 شمارا بضر من را و گوید پس مجاهدای مملو بایشان بر نیکی یکبارزهت آنکه ذو الجلال بیایند را و گوید
 بگرد بزرگ خلقت و شدید صولت که در میان در مقابل از در ترسان بودند بمبارزهت حضرت آمد آن بزرگوار با
 حمله کرده چشم و جل نمود و بگرد کرد آرد او را هم حمله کرد و قبل رسانید بعد از آن حضرت است و کرده سکونت شعر
 هَامُوا إِلَيْكَ وَ حَقَّ لِنَظْرِنَا فَهِيَ لَيْسَ مِنْ أُمَّتِكَ بِمَنْزُوعٍ صَدَقْنَا لِفَيَاؤِ الْوَالِدِ
 اسأل الله و استأنه بغيره العبد بقطع یعنی بیاید بسوی من در امر و تا شعر اوله خطه نمایند و من حواله

در کیفیت حج

است که در شلهای شام خرم کنند و نیت دعوا کرده و نشسته است در روز جنگ شیر روی زمین است و نیزه با ایشان
را تا نماز می کند تا گوید یا ام علیهم السلام متصل بود بر اعدای خود و شایعاً بعد از شجاعت کشت تا در آنکه از
ایشان کشت باشد تا آنکه در پای خون غوطه در کشتند مثل آنکه در با آب غوطه در شوند و ختمند
پایش جنم واقعی و بهر نیت بنهاده پشت بگردانیدند در حالتیکه در اول و باکت و امور عظیمه و مرارات ظاهر
ندایک درند پس عقبه بن ایضا پیشان میوزد و گفت این چه روانی و باکت است ایوهل گفت در روانی است کسی که در روانی
که گوید که مبارزت او بود ترا میکشد و گوشت ترا پسیده میکند و تو نیز از معدوم و بجای آن که ناید چه شده است ترا که عقب
سپیل کنی و پشت میگردانی که با می پیغمتر که پناه بخوانی از او مثل پناه چو استن کبوتر از باز چه زود شد که بخت ایشان بدست
و بیل و باکت و کشتند را بهای خودشان و سیر کرد حضرت امیرالمؤمنین در حالتیکه میباید و حضور و متوج و مجبور بود را
گوید پس چو بیل بر روی خندان نشد و خبر داد او را آنچه واقعه بود لذت آن اشخاصیکه حسرت بخش بودند و رجوع کردن ایشان
با دست و شکست و عجزی بعد از آنکه نیز از سوار ایشان کشته شده بود و فحاشی نیافت در ایشان که سینه سوار را
گوید و سیر داد عین ایضا با ظلمه نار و حرم و طفل را که پیغمتر و حق ناز شد تا در صیقله زاو کوی است در حرم
مدینه پس در آنجا قائم شد تا حقی شد با امام امین کبیر حضرت رسول و رسید با و جمع کثیری از مؤمنین و ده نیت
در آنجا میبوی که در حاله که قائم و قاعد در آنکس و ساجد بودند یعنی عبادت خداوند عالم مشغول بودند تا آنکه صبح طلوع کرد
سیر کرد در پیشگاه خداوند و شکار خدا را عبادت میکردند و در هر مکان خدا را یاد و ذکر میکردند و در آن روز که رسول
خدا در شان ایشان و انوسی قول خدا تعالی است **الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَسُجُودًا وَعَلَىٰ جُوهٍ إِيمًا**
تَتَذَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ تَالَهُ فَوَلِّهِ لِيَأْتِيَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مَعْرُوفًا لا اذبیع عمل غامیل منکم من ذکر او انذی
پس ذکر عین ایضا با ظلمه زهر و در خاتم اسپیا و زوجه سید و صیا و ماد سید آمدند و قیامه عین ایضا
طایب و در نیت شد اعدا و رو خدا استقبال نمود با مردان قوم خود در حاله که میفرمود کبیرت مثل تو یا با حسن نیت
و تا کردی بعد خدا و بجا آوردی وصیت رسول خدا و سبحان خود حفظ نمودی حسب عبادت پس تو از من بفرز هر دو
از سوی کلیم الله و تو خلیفه و برادر و حتی و شوهر و دشمن و قاضی دین من و خلیفه منی در حیوة و بعد از ممات من و از من
من و روح من بعد من من و ذیال کنند منی از من و بنی خود مرا حفظ و تو محشر و بر کبریه منی از اهل بیت من و تو پیغمتر
تقاب بر صد کلامی بسته در ذیال از من است و تو ندیم و وزیر منی و تو می کشنده معروف و نمی کشنده از ذکر حقیقه
از ذیال که بر تخت بنیگ من از او خلق شد امام و وزیر تو **هُمُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ**
عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِكُلِّ مَعْصِيَةٍ جَاهِدُونَ وَتَسْكَنُونَ هر
و قلع کنند در غیر کبیر حور و اول این نیت است در نیت ایما آوردن کعبه و رسول و در ایشان صیغه از
حیث عهد و تو امام مدینه بداهه که در است یا بنده و غیر گمراه و گمراه کنند و غیر گمراه اند پس طوبی برای کسی است
که ترا تابع بوده طاعت نماید و اول تمام و جل را برای کسی است که ترا عصیان و مخالفت من و امامت ترا بخار نماید غیر خدا
که جان من در دست قدرت است و دست بیدار از امر من و من عید و دشمن بداد ترا اگر بر کافر هستند و ملک
و سلام بر تو باد و اولاد تو باد تا روز قیامت و سلام بر کسی باد که تابع هدایت بوده و در محبت باکت برسد و خدا
اعمال را طاعت کند و بنوبت محمد مصطفی و امامت خیر تقنی و انتم معصومین از زور نماید و عزت را بر دنیا اختیار
کنند و کفایت میکنند خدا با و نعم الوکیل و نعم المولود و نعم المصیر است **لَوْ كُنْتُ كَالَّذِينَ تَدْعُونَ لِي بِدِينِهِ لَأَتَيْنَهُمْ**
در حاله که روی نای ایشان بخورد و فرج و سرور غنونا میگرد و در حاله که موی و حضور بودند و بعد از رب العالمین و صلوات

و صلی الله علیه و آله بر این مضمون تدبیر است در ایستادن بر این درستی که این رویت شریک است و همسایر
جامع نیست بلکه تصنیف است بنا به سبب جمیع علل یعنی مویستین و چهارمین و قدما از عاتمه و خاصه و تلخیص
باینکه از رویت مثل است بر شذوذ از چند وجه چنانچه بر متبع حاذق ضمنی است و لکن مثل کردن و همچنین تفکر
و مثال و نظیر برش در مثال این مقامات نیز بخیر نماند است که فایده و صند در آن نیست بلکه مدبستیکه این از امور جابیه است
زیرا که آن اگر چه مثل است بر شذوذ و هم چنین مثل است بر امور غیره که در غایت استبعاد است مگر اینکه آن با بینه
مثل نیست یا آنچه مصادم اصلا باشد از اصول امانیه و مناقض نیست با قواعد از قواعد حدیه بلکه مثل کردن آن نظیر
از آنچه تا میت که مخصوص کثیره و لالت کرده بر جواز بلکه استجاش در بعضی از مقامات پس هر گاه کوله تحقیق کوشش
کردی سو این رویت بعد از آنکه جمیع سبب صغف در آن محرز شده و انیضا بر امور شاذه و غیره مثل است و شایسته
تو این شماره یکی بر مثل بودن آن بر اینکه جمیع از قرین نه هزار سوره و نه هزار پیاده بود پس یا آنچه شذوذ و عرت
آن حکم میکنی و هم چنین حکم میکنی بر اینکه آن از قضایای کاذبه است و زمانیکه علاوه شد بر آن قضیه جمع کردن این
شکوه و آماج حوزد و مقامات و مجازات میرالمؤمنین ایشان را منکره شذوذ و عرت است و بشود قضیه
کذب و قضایای مذکوره هم شذوذ و تقریب در بیانش با نظیر صفت که هر گاه نقضیه از قضایای و تغییر بود
از آنچه تا میت که نقل یا میرسد بطریق است مع و نظیر فرد تو از معنوی لا اقل نقل میشود و میرسد با بطریق است صغفه
و غیره که هر گاه مطلع شدن بی ما شتم بر خروج قریش حربه میرالمؤمنین و مجتازان برودن ایشان از
از که در ای حضرت امیرالمؤمنین بعد از آنکه بر حقیقت حال مطلعند پس چگونه مقصود میشود این در شان ایشان خصوصاً
در شان شیر حرم آورنده و قضایای عتوم حمزه که شیر رحمن و شیر روح خدا است پس زمانیکه ملاحظه شد جمیع اینها نقل حاصل میشود
اگر ادعا قطع کنیم بر اینکه از رویت از قبیل روایات موضوعه و کاذبه است پس ما نیز میباید نقل کردن و خبر دادن با بینه
مدبستیکه اگر شکی بود آنچه بوی آن اشاره کردیم از امور غیره مستبعد و نهایت غرابت و با همه اینها قطع و ظن
حاصل میشود بر اینکه آن قضایا از قبیل قضیه های موضوعه کاذبه است ظن و خیال کن این قضیه که بوی آنها اشاره شد از قبیل
قضیه است که ظن کذب آنها حاصل شده و لکن میگویم مدبستیکه مثل بودن بگویم بر بعضی از قضیه های شاذه عبیده
غیره که کاشف است کشف ظنی از کذب آنها لازم ملزوم است حکم کنیم بر اینکه از رویت از قبیل روایات موضوعه است جمیع
آنچه در این است علاوه بر این احتمال وقوع سواد و سیاه و غلط خطی از آنستین و همچنین احتمال است غیر مرجح پس میگویم
مستقل شتر خطی این ای بعیان در آنتر که از غیر ما میت که خطی غلط همان از آنستین و کاتبین و افکشته و هم چنین
است کلام در آنکه سوادان قریش نه هزار و پیاده کان ایشان انیضا نه هزار بودند و شایده رویت در اصل مثل است در هر دو
نقطه عتاه یا مثل ذلک و اما غریب و عبید بودن قضیه جمع کردن همیشگی خود را جز تقریر یک ذکر شکر داشت پس از آن
است که وجه ذره ای نمی باشد که مثال و نظیر آن قضیه از آنچه تا میت که بنام کثیره رسیده است در غیر ما حسن عکری
یا اینکه تا با رسیده است در سایر طرق که غیر از این غیر است و اما قضیه مطلع شدن بی ما شتم بر این وقایع عجیب با عدم
خروج ایشان از که بعد از اطلاع ایشان بر آنوقایع بر حضرت امیرالمؤمنین از آنچه تا میت جاد و شمش بود در آن
نیز آنچه از آن جواب میشود و آن است که میگویم مدبستیکه وجه در خارج شدن بی ما شتم از که جهت حضرت امیرالمؤمنین
است که حضرت ایشان را از نام قریش خبر داده بود قبل از سرودن شدن خود از که و ایشان را منع کرده بود که از که برین
نیاید برای حضرت او و این بر مصالحی بود در نزد خود شمش و لکن است خواب دادن از آن بوجه دیگر نهی چنانکه
بر برودن یک حاذق ضمنی نیست پس هر گاه کوله مثال و نظیر آوردن از جهت و تفکر در بعضی استبعادات است و غیر این
با آنچه در غیر ما حسن عکری است خوب نیست زیرا که آنچه در این غیر است ثابت نشده است که از ما صادر شده ای نمی باشد

در سنن خبر

مغزبری که از علی و در حالت تحقیق نمانده است و انکار نموده است موجب بودن این سخن را با هم میگویم بدست
 نماند انکار کردن مغزبری این نسبت را معارض است با اثبات کردن صدوق و غیر او لذات حاصل شدین و کثرت
 نیست در دیگر ترجیح دادن قول صدوق بر قول مغزبری در مقام معارضه خصوصاً زانیکه قول صدوق معارضه
 بمقول غیر او نماند حاصل شدین پس تحقیق ظاهر شد از جمله اینها که حکم کردن بر اینکه ایراد است لذت و ایات کا و نه معموله
 آنچه است بر نقل کردن لذت معانی از مقامات جازیه نیست لذت آنچه نامیت که وجه دارد بر ایراد است بر نقل
 آن روایت میزد که نقل کردن آنها جازیه است در مقام نقل کردن حدیث امیرالمؤمنین و فضایل خصوصاً زانیکه
 شود که نسبت آنکه نیکو ایراد است از آن نقل کردیم که در این کتاب آمده است که در این کتاب مصنف بودن
 آن کتاب از مضامین آن را مورد مشهور است و خصوصاً ما حظه شود اینک جمعی از افاضل علماء و محدثین و تصانیف
 خودشان نقل کرده اند بعضی از روایات و حکایات آن کتاب پس هر گاه سوال نماند که باعث شدی بر نقل کردن
 نو ایراد است را در این مقام صحت و حال آنکه ایراد است با وجود آن روایات صنفیه است نزد همین
 و چهارمین میگویم در بستیک در ایراد است که از آن کتاب ما خود است کمتر نیست از روایاتی که مذکور
 است در بعضی از کتب لو کرج و سیر عاصمه پس چنانچه از آن روایات مذکور نقل میکنیم از جمله کثیر از مقامات هم
 چنین نقل میکنیم بعضی از آنها را در مقام نقل کردن حدیث در مناقب و فضایل اولاد رسول خدا و با جمله ایراد است در
 مقام تحقیق از نقل روایات معتبره است خصوصاً زانیکه ملاحظه شود نقل بودن آن را مورد صحیح صادقاً و یقیناً و قضایا و قه
 قطعاً چنانچه بر حاق مستدرجی نیست لطیف آن از ذکر آن در این مقام است که در کتب بعضی از نویسندگان میگویم بدستیک
 نوزمانیکه از کرمی مواضع نماند که در شان ابوالفضل العباس و مقامات او ذکر کردیم و موافقت آن که مشهور
 مشهور است در مجامع و مقامات آن در مدخلت و حمایت کردن او بنات و دختران طاهره فاطمه زهرا و دختران
 کاشمیه و دختران طابار ایشان و وفا کردن او بجن بر او خود که عبت خدا بود بر جمیع خلق او بر آنکه میداند که عمو
 در مقام حمایت کردن دین و دفع نمودن از آن و بر پا نمودن کسوت آن نماند استین است یعنی نقل در پیش امیر
 المؤمنین است نسبت این مقام و چگونه چنین نباشد زیرا که او ضلع بزرگ از صنایع امیرالمؤمنین و عضو بزرگ است
 از اعضا او زیرا که عقیقه از او کرده که در کتب پیش ائمه اکند و در بیزدی و شیخات و صورت و حمایت دین و بر پا نمودن
 عمود آن و قاضی نماید آن بزرگوار در جمع مقامات محموده او که در غزوات مشاهده شده و در مواضع معلومه او که مشهور است در غزوات
 و مجاهدات و بجهت آن او شایسته از آن و عیبه عذر رسول خدا را مبعوث کرد تا وقتیکه در دست کافرین بر او درجه
 شهادت رسید و عیاس نسبت که مثال غزوات رسول خدا است در آن است بر او بر او حضرت سید الشهدا
 نام در هیچ از آنها در پیش او بر او در آن رسول خدا بر او در آن در حضرت و با بر او بر او حضرت سید الشهدا در حمایت او حرم
 و حرم رسول خدا او و معکردن از آن و در حرم و در دست سادات طایفه آنچنانکه طایفه امیرالمؤمنین بود در حضرت و با بر
 بر او بر او رسول خدا او در دست سادات کثیره و با جمله او وارث شده بود و در پیش امیرالمؤمنین در مقام لذات مقامات که بود
 آنها مشاهده شد آن در احوال در ایامی چنانکه بلایه نسبت است در حمایت و مقامات آن بزرگوار در پیش رو در حضرت
 طاهره و فاطمه زهرا بجهت محاطات پدیدش امیرالمؤمنین در پیش روی فاطمه با حرم رسول خدا چنانچه ایراد است
 سبانه بجهت است را متضمن بود نهم فرق میان این هر صفتی لذت آنچه نامیت که باعث میبود برای درستان اخوان و
 و محرم را و میگذارد حکم را و مویزانه طهارت او و حرم و یکدیگر چنانچه از آنکه فاطمه را روشن شد چشمهای ایشان و در دیده
 آن سبانه بجهت فطیه کردن امیرالمؤمنین در دشمنان کفار بعد از آنکه سید زید کوشتهای مابین کف و جنب ایشان و مصطفی شد

تذکره

احوال ایشان و مدبر و مدقلب ایشان و حکما را از چنان جا که در مذبحه آنچه کید و حیل های طبعی ایشان را
 کردند بسیار عدد کفار را دیدند و کفن طوبی خزان طاهره فاطمه را سوخت و بگریه ای ایشان که خست و گویان
 در کتف ایشان حرکت نمود و چشمان ایشان همکسخت و بلند شد و در ایشان بگریه و فریاد و قیام صبحه زد و ندا
 کرد زینب دختر فاطمه زهرا و اخواه و عیال و اسباب و صحنه عبادک بعد از آن بر تو خستی نیست بدستیکه در نهمم شریف
 است لایست از نهاره کردن کویان و آن نیست که خدا تعالی مخصوص کرد بنده عیال را بقصدت عظیمه
 و آن نیز مثل زیارت کردن زائرین قبر شریف را و گریه کردن دوست سارا و از امور تازه و دائمه باقیه است تا روز
 قیامت بیان شریف است که منعقد می شود در مدینه از بلا یاد دهمی از ذنات مجلس ذکر مصیبت الهی رسول کریم که ذکر می
 شود در بعضی از آن مجالس لا اقل در یک از آنها بعضی از نصایب عباس و شهادت او و آنچه بان متعلق است یاد نظر
 یاد ز شریک نزد یکت که محقق نشود مجلسی از مجالس عزای رسول که ذکر نشود در آن مجلس اسم عباس و بعضی آنچه متعلق
 است پس او در نهمم در میان مردان پاکیزه نامشیه است مثل مشیره صدیقه طاهره او در میان زنان طاهره نامشیه است
 زیرا که منعقد می شود در آن مجلسی از مجالس عزای آنکه ذکر می شود در آن اسم این طاهره و آنچه متعلق است از نصایب
 آن و اگر حوائجی که بطریق دیگر تصور نماند بگو بدستیکه ذکر اسم سید اشهدا در وقت قبل از ذکر اسم عباس منقلب
 و جدا می شود پس این اسم شریف متفرق و بهم دیگر نزدیک است پس مثل حال اسم شریف است حال زیارت ایشان
 زیرا که زوار چنانچه قبر سید اشهدا را زیارت نمایند هم چنین قبر عباس را زیارت میکنند در هر روز بکریه و بگریه
 که نزدیک دیگر است نیز در نهمم مدینه در سینه من رسیدیم به روی آنکه متضمن است کیفیت بیرون رفتن سید اشهدا
 و از مدینه و بعضی دیگر از امور و من ایتر است را در اینجا ذکر میکنم سخته بعضی مناسبات که میان آنچه این روایت متضمن
 است میان روایت که نشسته که متضمن خروج امیرالمؤمنین است از کعبه فاطمه ما در هر روز در آن روز است
 است که تحقیق نقل کرد او در بعضی موفیق ادبای شعر از آن کرد آن من از عرب و بگفت ای زیارت را یا فخر در
 جمعه که نسبت ادراغی ضلالتی شمر سید اند پس او از آن کتاب گفت که در آن روایت نیست بدستیکه در
 این کتاب بدستیکه روایت کرده اند به بن سنان که در زینبش و او از جدش که او گفت که من نامه با کمال گرفته
 ما نزد حسین مردم و حضرت در آن روز در مدینه بود پس نامه ما را خدمت حضرت اوددم او را خواند و معاشر
 داشت پس فرمود که مرا بدین نامه روز صلت ده و من در مدینه ماندم بعد از آن با تو با خدمت تا اینکه قصد کرد که بسوی
 عراق متوجه شود پس ما خود گفتیم میروم تا شام میکنم ز با پناه حجاب که چگونه سوار شود و حجابت نشان او چه طور است
 ادمم بر دولت سر این دیدم سببان حیا و مردان بی ایتساده حضرت حسین در با کوی گریه نشسته و بنامش او را
 کرده اند در حالیکه آن نزد کوار در میان ایشان کویا به چاره شده است در شب تمام و کمال خود دیدم بعد چهل مجلس در
 حالیکه آنها را بنامها بر شیم و دیباغین کرده اند تا گویید پس در آنوقت امر کرد حسین بنی نامش را که محارم خودش را بر
 محارم سوار کنند در آن آنکه نظر میکردم ناگاه دیدم عیال در خانه حضرت بیرون آمدند حال که کاش بند و در خدمت
 علامتی بود در پیش مثل ماه تابان و کیفیت نماز میخواندند ای بی نامش ناگاه دیدم دو نفر زن از خانه بیرون آمدند در حال
 که در این کتابها خودشان را بر روی زمین می کشیدند از جهت صیقل دادن از غلظت و کثرت ایشان آنها را احاطه کرده اند
 پس آنجا آن آمد نزد محارم آنها و بر روی خود نشست و از بازوهای ایشان گرفته مجلس سوار کرد من از بعضی مردم سوال
 کردم که اینان کیت بن گفتند که او قریب نامش عباس بن امیرالمؤمنین است بعد از آن هر نفر از حضرت صغیر را دیدم کویا
 که در آندها مثل شمشیر از اخلق کرده است یکی همراه زینب و یکی با هم امام کوشم بود پس سوال کردم از بعضی مردم از ایشان
 بن گفتند که ایشان میکنند فاطمه دختر آن حسین آمدند بعد از آن بیرون آمد حواجن و کویا که او ماه چهارم کشته بود

در کیفیت خروج اهل بیت

۳۶۷
از طلوع کرد و کینه با او بود که در دوش ازین طفل مغرور است و حسین ازین را کینه اش اعظم نمود و در آن روز
بر محل سوار کرد پس حال کردم که این زن جوان کیستند گفتند آه آن علی که فرزند حسین است و آن زن مادرش علی
زوجه حسین و طفل عبد الله شیره خوار فرزند حسین است بعد از آن جوان دیگر سرون آمد که روی او مانند پشه ماه
فرا آن زن بود پس از ایشان سوال کردم گفتند اما جوان نامم این حسن محبتی است که از ایشان مادر او است
را که بعد از آن جوان دیگر سرون آمد در حالی که میگفت کن رشید از من ای بنی باشم کن رشید از من عزم عرب
عبد الله حسین پس کن رشید از آن بنی باشم تا که سرون آمد زن از خانه در حالی که از آن پستانان در آن بیرون
و میرفت با یک تن و عمار و کنیزانش اطراف او را گرفته بودند پس از آن سوال کردم گفتند اما آن جوان زین العابدین فرزند
امام است و آن زن شاه زنان در خراب شاه کسری زوجه نامم است پس آن جوان نیزه او آورد و او را به محل سوار کرد و بعد از
باید محرم و طفل را بر چله سوار کرد و در وقتیکه همه سوار شدند امام ندانید که که گماشت عابد و بزرگ لشکر گماشت که
باشم عباس جواب داد در حالی که سبیک میگفت امام فرمود ای برادر پسر برادر پسر عباس سبب حضرت را
او در در حالی که بنی باشم او را اعظم کرده بودند عباس کباب سبب آن بزرگوار را گرفت تا آنکه امام سوار شد بعد از آن
بنی باشم و عباس سوار شدند و عباس علم امام را عالی بود و کوبید پس اهل مدینه همه شکر کشیدند و او را تا
بجای باشم کوبید و ناله بلند شد و گفتند الوداع الوداع الوداع الوداع حضرت عباس گفت نعم عیال منم از زین
بعد از آن وقت و طاقات هر دو قیمت است بعد از آن روانه شدند در حالتیکه مقصد کوفه کرده بودند پس من با
ایشان رفتم تا یکدیگر بر بار رسیدم تا کوبید پس در کوفه باز شدند بعد از آن گفتند تا یکدیگر صحبت و شکر بر ایشان بجوم
و از هر طرف ایشان را اعظم و ایشان را از آب منع کردند تا آنکه عابد ایشان آنچه میدیدند از کشتن و وفات
و سایر کردن پس در آن وقت این بعد از آن زن را بر چله سوار کرد و حجاب سوار نمایند پس شران را در محرم رسول
خدا آوردند در حالتیکه نفوس همین اطراف ایشان را گرفته بودند و ایشان گفتند که بیاید سوار شوید زیرا عمر بعد
کوچ کردن امر کرده است و عیالک رتب از برادر ندانند که گفتند خداوند ترا سیاه گرداند ای ابن سعد در دنیا و آخرت
اینها را میبینی که ما را بر شران سوار نمایند و حال آنکه امانت های رسول خدا است بر ایشان بگورنای رشون تا اینکه
معجز ما بعضی سوار نماید انعمون گفت از ایشان بر رشون پس پیش آمد رتیب و علم مظلوم و ندا کرد هر یک از زنان را
باسم خود و آنها را بر محل سوار کرد تا یکدیگر می از ایشان نماند مگر رتیب پس بین و سیاه نظر کرد و غیر از امام زین العابدین
سیرانید و آن بزرگوار بر زمین بود آمد که او گفت بر خیز ازین برادرم در بناقه سوار شو گفت ای عیال و تو را شو ما این
قوم بگذار پس رتیب کوبانده در حسیب کرد زیرا که او قادر بود بخالفت نام و اشاعت بین بسیار کردیدند که پاره بن
را که کرد و یکجا افشاده و کسر بار که بنیزه مانده شده در دست مردان پس فریاد کرد گفت و دختر ساه و اخاه و حسنیاه
و عیال ساه و در حال او صنیعاه بعدک یا ابا عبد الله را کوبید و عیالک ایشان از آن بیخالت دیدم مادر کردم سرون
آمدن ایشان را از آنکه آنچه بودند در آن از عزت و رتیب و بزرگاری و جلالت پس بر حال ایشان آنچه بر ایشان
جاری شد که سیم بعد از آن را کوبید و عیالک امام زین العابدین اینرا مشاهده کرد در نفس خود مانک نشد در حالتی که حضرت
از ضعف بر نفس بود و سیر از بس عصا خورد که کرده آمد نزد علمه اش ذرافونایش حرم کرد گفت ای عیال سوار شو زیرا که

نقد بکند

مراکتی و غم مراد کردی چون حونت که عمه شمسوار کند از ضعف خود لرزید و افتاد در زمین و سینه کشید
 این را دیدند که او در حالیکه در دست انعامین تا زیاده بود باز زیاده او را زد و حضرت ندای میکرد و اجدها و اجراه و اهلها
 و حسینا پس زینب کبری گفت و آری تو پیش ما ایکن باقیم سوخت و بنوازه سلامت در هم قدم بر این کار
 و تاج خلافت جاب زینب نیز اگر میگفت تا ایکن انعمون ازل بدر از حضرت دور کرد تا گاه دیدم یک
 کینز لوزده سیاه آمدند در غیب و او را سوار کردند احوال کردم گفتند این فتنه کینز فاطمه زهرا است و او کسی که پدر کعب
 از آن امام را بر شتر لایق سوار کردند پس از شدت ضعف بر سوار شدن مالک نشد این را بن سعد لعین خبر داد
 گفتند پامای او را در زیر شتر بیدید پس چنان کردند و پیش از آنکه نجات زدند تیزی است که در آن بعضی امور
 اشاره بهت مابکه مناسبت میان آنچه این است متضمن است و میان آنچه در است که شسته متضمن است اگر چه
 از وجه چند متحقق است مگر آنکه وجوه مخالفت در میان این دو رویت از آنچه است که طوطی را میوزاند
 و حکمای ایشان را میگرداند و چشماهای ایشان را مجموع میازند و چگونه میشود زیرا که فاطمه و حرم رسول خدا را
 در سفر و هجرت ایشان از کما تا بدین چیزی از ذلت و حوار و عازت وارد شد برکت رسول خدا و امیر المؤمنین کعبه
 سرور و شرف ایشان زیاد بسبب رسیدن ایشان بدین و شرف شدن آنها خدمت رسول خدا و حضور آن بزرگوار کرد
 و اما آسمیات و دختران فاطمه زهرا تحقیق در راهها و منازل بعد از بیرون آمدن ایشان از مدینه رسیدند تا پنجم
 طوطی آنها را میوزاند و باعث اضطراب و وحشت و غمگینی ایشان شود و تحقیق رسیدند بعد از ورود شدن کربلا
 مصیبتی که اگر آنها را روز ناز نیند کرد و تیره چون شبها و با کجای آنچه مناسبات میان مضمون این دو رویت
 بسیار هم چنین عدم مناسبت میان آنها بسیار است بعد مضمونی نماند بر تو که این روایات اگر چه شمل اند بعضی امور
 شاذه مثل بودن مادر سید است بعدین در حیات دوران اوقات تا اینکه نقل کردن آنها با هم این از آنچه است
 که در آن ضرورت بعد مضمونی نماند بر تو که در اینجا مطلبی است سر از دست که بان اشاره نمایم و آن است که بوار
 شدن زنان طاهره و دختران فاطمه و حرم و صحابه بر محلها تجاوز میکنند که معنی آن از وجود میکان ایشان است
 اول امنیت در حال کیفیت سوار شدن ایشان بر محلها در منزل از منزل مابین کربلا و مدینه و هم مابین کربلا و مدینه
 مابین باشد که این رویت آنرا متضمن است دویم آنکه حال در خصوص چنین باشد که سید بعدین زاده میگردد و آن
 بیخود شتران می نشینند و زنان طاهره بر سوار شدن قادر میشدند و قیله که ایشان در محال بر قرار میشدند امام
 شتران را امر می نمود بر منتهی زیرا که هر چیزی که از خلق خدا باشد از آنچه دیده میشود و دیده نمیشود صحاب و سایر مطلقه
 را مطیع و متقادند سیروم آنچه امر کردن شتران بر نشستن از صدیقه صحرا زینب صادر باشد زیرا که حال در امر کردن
 او شتران را بقوه مثل حال امر کردن امام بنامین چهارم آنکه هر یک از زنان طاهره و دختران فاطمه خود را امر میکرد
 بر نشستن زیرا که نایب مادر این خصوص ایشان طاعت میکردند از جهت تعلق اراده امام باین پنج آنکه این رکوب
 و سوار شدن از بر این با عانت بسیار و تحمل تعب و مشقت شدن امام باشد پس هر نوع علاوه باشد دشمنان
 که کافر بودند در وقت سوار شدن حرم بر محلها در ایشان دور میشدند زیرا که ایشان در خصوص معذور بودند بر غم مبنی
 مای که یعنی بذلت و حوار خود مجبور بود از جهت علاقه گرفتن اراده امام باین زیرا که ایشان بجالت قادر نبودند
 نسبت بالبقام و تحقیق بایان کردیم در مواضع بسیار و معذره از این کتاب هر سینه که از نشان صحابه و ولایت

در خروج اهل بیت

مطلوبه است ایضا احد نسبت با مقام عدالت ندارد که مجرم ایشان حیانت نماید اگر چه حیانت بظن کردن بلکه به خیال آرزو باشد بلکه این امر حیانت در پیغمبر است که تزلزلت از جهت آن آنها نماند و هر کس که باها منفق شود پس این نسبت ندارد در محقق شدن جنک حرمت ایشان بسبب این که در آن وفادارت نمودن زیرا که بسیار فرق و محنت در میان این دو مقام و تحقیق اشاره کرده است صدیق صغری جانب نیت در بعضی اخبار خود در مرتبه مایش که آنچه با تحقیق کردیم و این در مقام است که گفته بنات محمد اصحمت سبایا یسین مع الاشارة و انهم معتبره الذیول مکشفات کسیر الزود امینا الکتاب لکن ایزدن کوهامین حجاب فهن من التعتیف حجاب یعنی دختران هم میرشدند میردند ایشان اگر آلوده و نریشان بر سر نه بود مثل سر این روم در حاله که از کجای ایشان خون جاری شد اگر ایشان را آلوده مگر است از سر و سر و سر و سر و سر عیب ندارد زیرا که ایشان از عفاف و پاک و سنجیده و حجاب این پس آنچه با تحقیق کردیم از پیغمبر است در تحت قول بخنده مندرج است در بیت اخیر و تحقیق نیز اشاره کردیم در بعضی مواضع انکسار است که سرانگه در اغلب روزهای کوچ کردن سر نور حضرت سید شهید از نیره طویل میبود بیانش است که آن بزرگوار در حدیث خود او با عدم را حمایت میکرد و احوال ایشان را مراعات می نمود چنانکه حمایت و مراعات احوال می نمود در وقتیکه سر نورش در جسد مطهرش بود زیرا که غیرت محاب و لایت مطلقه حضرت حدیث است اگر جز طایفه داران سرمدان دنیا ندان زمان که مدو ذمه عالم حضرت آدم را خلق نمودند و قیامت نعمت می نمودند بر آنیه در در با غیرت و حمیت مستغرق میشدند و با بگله در هر صورت از احصای محاب و لایت مطلقه چشمه جویشنده است با غیرت و حمیت یعنی بعد در ای مقام نیز مطلب ذکر است و آن اگر چه در چیز نماند که در انکسار در موضع حدیث که آن اشاره شده مگر آنکه او را در ای مقام احادیث میگویم در بسته که مصیباتیکه بر صدقه صغر زینب وارد شده اگر کو اها وارد میشد بر آنیه پاچه میکردید و اگر بدایا می رسید موج میزد و مستطلم میشد و اگر با آنها می رسید بر زمین رنجیده میشد و اگر بر زمین می رسید الی حوزد اخصف میکرد و اگر بر روزها وارد میشد تاری میشد و نسبت در میان صاحب عقل از ناکه و جن و انس غیر از محاب و اولاد معصومین ایشان کیسه اعظم و جن و جنل و شهید باشد از علیت صبر کردن از آن خنده و اگر خواهی که اینرا توضیح نماید بر بسته نسبت صبر اوتوب پیغمبر بوی صبر اوتوب جمله عفاف مثل نسبت اعلی طیل است بر اکثر کثیر مثل نسبت نه زنت بود و دستاره است که اقباب زیرا که صبر اوتوب در غایت کمال بود زمانیکه ملاحظه شود صبر ابرار خیار و صبر زینب در نهایت کمال است زمانیکه ملاحظه شود صبر مغربین و چگونه چنین نباشد زیرا که اوتوب در بعضی مقامات به بعضی کلمات تکلم نمود و این در وقت بود که رشته صبرش قطع شد بیانش نسبت و هیکله خا نمود و اوتوب کله و شاگردانش و عیان تباعش و توبخ و سرزنش کردند او را و قلب او را در او زدند با هر چه سرد و خشک و غصه درشت رشته صبرش منقطع گشته ملش بریده شد پس عرض کرد یارب لوق حلت و تجلس الحکم لادب حججه یعنی اگر در مجلس حکم می نشستم بر آنیه محبت خود را ادا میکردم و آثار نیت مظلومانه و هیکله دشمنان ثنات و توبخ و امانت ماریا میکردند آنها را تمجیل میدادند و بعد از آنده عالم شکر میکرد و در چشمه صبرش جوش و اسواج ملش ظاهر میکرد و کفار و دشمنان زمین را بجهت و ریان طرم می نمود باینکه متعده بودند با

و صاحب بنای و شهادت و سیری و غارت از اگر عظیمه ای خدا و عظم نعمتهای باطنی و ظاهر او است باطل
رحمت و عفو است بهایت پس در میان تمام نهمه و مقام اوتوب لبون بعید و تفاوت شدید است
بعد در سبک در انقیام لطیف مکتوبات و آن است در سبک بر سبک اخذ نماید جمیع آنچه که مالد فضایل و قوا
و نیت ذکر کردیم بعد از آن تا مل نماید جایگزینت فضایل و فوایل عصمت آنمذره بر آنچه برای مادرش صدقیه
است مثل نیت ستمارگان است بر فوایق و مثل نیت بر نیت بر نیت بر نیت عظم سیدان سر از سر
ایک صدقه گیری فاطمه زهرا حجت است بر جمیع خلق خدا مثل در پیش در خوش دل و لا مد معصومین اش و میدان
فضیلت او را بر جمیع طریق ذلیل اما نماند در نیت او در پیش و باطل بر سبک نیت است نیت
مادرش و نیت بر آن عظم و حجت است نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
صلوات است بر عیسا و عیسی مجلس از حضرت از کتاب کبر عبادات و الباقیات الصالحات
در کیفیت شهادت جناب علی است همین اصحاب این شهر شربت در نیت کفیه و فیکه علی بن
که مادرش لیل و قرابره بن معوقه یعنی عازم میدان گفت که دید حضرت حسین انگشت سباجه در آن گمان بلند
کرد و قال اللهم اشهد على هؤلاء القوم فقد بئنا اليهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا
و مطلقا رسولك في هذا ما شاهد بشي رايتم تخمين بر روی ایشان جمله که شپه ترین خلق است بر روی
نموده بصورت و خلق و مطلق و ما هر وقتیکه بر سینه زوشتان میشویم که او را طاقات نایم بروی آن جوان نظر میکردیم
اللهم انصنهم بوجوه الارض و قوتهم و قوتهم و قوتهم و اجعلهم طرا ائق قيدا و لا ترض الكواكب
عنهم ابدا خداوند ایشان بر کات زفر امین کن و ایشان را مستقر کردن و آنها را نشر کردن و اولاد
در ایشان ابد اراضی کن زیرا که ایشان را دعوت کردند که با حضرت نمایند لذلک باجم اور شدند که نار شدند
پس چون بعین بعد صیحه زد که چه شده است ترا خدا قطع کند مردم و قرابت ترا و مبارک نکند که خدا را بر او در امر تو
و سلسله کرد اندر تو کسیر که نوب نماید ترا بعد از من در خواب و چون که مردم و قرابت ترا بر او بود خدا
خدا کردی بعد از آن حضرت او را خود را بلند کرد این آیه را تلاوت کرد که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوْحًا وَ**
آلَ اِبْرٰهٖمَ وَ آلَ عِمرَانَ عَلَی الْعَالَمِیْنَ ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ پس سبک بود
و پروان آمد علی بن حسین و آن از زیباترین خلق بود از طغیث بود حسن ایشان بود از نیت خلق پس از پدرش از آن
صفت حضرت باو از آن داد بعد نظر کرد بر او مثل نظر کردن کسیکه در او با او س باشد بعد از آن که نیت کفیت
اللهم اشهد فقد بئنا اليهم فتاى الكلام و معید بن ناکفته اند پس جمله نمود بر مردم در حال که می
أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَ بَيْتُ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالْبَيْتِ نَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ فِينَا ابْنُ اللَّهِ
آمان تو چه کیفیت است عن ای بعضی بر بعضی فرزندان است قسم خدا حکم میکند در میان ما حرام زاده یا
می پذیرد که چگونه حاکم میگردند خود پس حکم را که میسر نمود اول که در جنگ او کمتر سبند و در بعضی نیت
است و فیکه علی بن حسین مبارک است عمر بن عبد طاروق بن کثیر را خواند و او فارسی بود منع کننده و شجاعی بود
کننده پس او گفت تو نعمت امیر را میجوی و گفت یا او را اخذ میکنی زبون ندی که آن جوان و سر او را بمن بیاورد
یا بر بعد تو ملک یارا اخذ میکنی من جو او بروم بلکه او صلبت که تو بجنب او بروی مگر اینکه ضامن باشی بر این در زدن

جلال

دست‌نما جناب علی اکبر

که حکومت موصل را بمن بدین وقت بجاگذازم و مردم و سواران را میارم و بر آن که گوید نهمون ضامن کردید که حکومت
 موصل را بگرد پس طریقی مبارزت علی بن حسین بیرون آمد و با او مقادیر و محاربه کرد که قتل شدید علی بن حسین او را
 نکرده زد پس بر زمین افتاد و هلاک شد خداوند عالم روح او را بانش فرستاد راه گوید برادرش بیرون آمد علی بن حسین
 او را استقبال با هم گرفتند تا یکدیگر رسیدند و علی بن حسین بیرون آمد که در ضربتی بر بر آن زد انحضرت تا بدو پیش واقفند
 بر زمین افتاد و هلاک شد راه گوید بیرون آمد و گوید علی بن حسین آنقدر زنده شد که او را هلاک کرد و طلب مبارزت کرد احد
 جرات نکرد که مبارزت او بیاید پس عمر بن عبد بکر بن خاتم صدازد و او را خواند و مبارزت آن بزرگوار آمد و مستحکم نهمون
 مبارزت بیرون آمد و گفت حضرت حسین بتیغی که دیدی سبیل مادر علی که گفت از چه جهت ریخت متیغی که دیدی آقا می شناسی
 سبیل که بر چرخ می رسیده و گوی مبارزت و آمد که از او بپرسید که فرزندت علی دعا کن زیرا که من
 از قدم روی خود کشیدم و فرمودند که دعا مادر در حق پدرش متیغ می شود سبیل گوید پس سر خود را کشود در حالی که در حین بود
 و دعا کرد و خواست بر او وضعت و بار را از خدا بخواهد و گفت در میان ایشان جنگ شدید روزه بگرفتن
 دریده شد از زینب علی بن حسین برعت کبیرت باو زد او را نصف کرد خدا رحمت کند باو و در روایت
 محمد ابن اسحاق است که آن بزرگوار آنقدر دعا کرد که خلق بفریاد آمدند از کثرت کشندگان خود و روایت شده
 چنانچه در محاسن و عوالم گفته که علی که با جوش کبیرت و بیت مرد را بقتل رسانید و آن روایت حدیث است بعد از آن حضرت
 که در خدمت پدرش در حال که او را از محنت بسیار رسیده بود پس گفت یا ایا العطش قتل و ثقل الحدید اجماع
 قهال المشرکین المماء سبیل یعنی ای پدر تشنگی مرا کش و گرانه این مرا به مفت و عیب انداخت پس ای
 سبیل که برت است که بان قوت یا بم قبل دشمنان حضرت حسین گریست و گفت یا بنی دشوار است بر محمد و
 علی و درایت که ایشان را به فریاد خود بخواند جواب ندهند و بطلب اجانت کنی از ایشان به فریاد تو رسند یا بنی زبان
 خود را بیاورد پس حسین زبان او را گرفت و کبیرت خود را باو داد و گفت این بکثرت را بگرد او را در دهن خود کند او را و رجوع نماید
 فقال دشمن خود زیرا که مهید و ارم تو روز را بشام برسان تا سیراب کنی ترا حدیث کاتبه و فاکنده تر خود با شری که بعد
 از آن حدیثی نوشته پس بکثرت را در دهن خود که نشسته و در پیوسته است که حضرت حسین گفت و غوثا یا بنی زبان سبیل
 صبر کن سیراب میکند ترا با شری که بعد از آن هرگز نشسته نشوی پس بر گرد مبارک نماید حداد را و رجوع کرد در حالی که می گفت
 انا علی لا اقول کذباً اشیع جده المصطفی المهدی با اخی بکیر المصطفی خیر ما یجیباً خیر غلام
 لا یبرئاً طرباً یعنی من علی هستم دروغ نیکویم تا بع میباشم بجد خود که بر کزیده و پاکیزه است شمارا بشیر میزنم زدی که در
 راه تعجب میاید از مثل صریحی که اراده که بختن نذر در حد از آن را بقوم حمله کرد پس شامه و بفرز در کشت و روایت
 کرده است در کتاب عوالم که رجوع کرد و سبیل در حالی که میگفت الحرب قد بانث لها الحفایون
 و نظرت من بعد ما صادون و الله رب العرش لا انفاروف جموعکم او تغل البواروف
 حاصل مضمون است که جنگ تحقیق طایر شد او را حقیقتها وظایر شد بعد از آن صد اقامت بخدا اینکه رب عرش است از
 جموع شما جدا نمیوم تا اینکه بشیرهای برق زنده در خلاف که بسته شود پس آن بزرگوار در حوا میگرداند و دست نغمه تمام از آن
 علی بن عقیل رسانید و آن روایت حدیث است و در روایتی است از صادق نقل شده که علی که چهل و چهار نفر مرد است
 و در کت شبان آتین نقل کرده بعد از آن حمله کرد و مقادیر میوفا یکی از قوم هزار و پانصد نفر سوار و شصت نفر پیاده را
 قتل رسانید و رجوع کرد نزد پدرش در حالی که میگفت یا ابا یا کبیرت آیه است که بان قوت یا بم بر دشمنان خدا در

در سال و در پیش او گفت صبر کن ای پسر تا عاقبت ناله بعد خود را پس سراب کند ترا بشری که بعد از آن تشنه روی
 پس چون که بدو گفت که بعد از آن حمله کرد با ایشان و میخیزد را بر میزه زد و با لصد سوار رگشت مفید و این ناله گشته اند
 که نزدیک شد باو منقذ بن مره عبد و گفت بر من باد گناه و وبال عرب هر گاه این جوان بر من بگذرد در حالیکه بگند بخل
 آنچه کرده است هر آینه بد پرش او را تمام او شام پس گذشت در حالیکه بخل حمله میکرد چنانکه در اول ایشان حمله کرده بود
 پس منقذ بن مره عبد یعنی او را بر پیشانی زد که او را بر زمین انداخت و در روی او است که صحیح تو قیغ ارض صاحب الامر که
 انظرون لربنا ما کفرش ضری زد که او را آن ضربت بر زمین انداخت و در کتاب همالم گفته که او را خلق با شمشیر مانی خود
 زدند بعد از آن دستها خود را بر گردن سب انداخت پس اسب او را آورد و سوار شد که دشمنان او را با شمشیر مانی خود
 باره باره نمودند و قتلگوشن بخشنه کوشش رسید باو از منقذ گفت یا ابناء هذا جبک رسول الله قد سفلت به کما
 سفلت به بنی اسرائیل بعد ما هو یقول الجلال العالی یا ابناء این جدم رسول خدا تحقیق بر اسیراب کرده که
 با کسندند از خود یا شری که بعد از آن تشنه بنیوم و جدم میگفت بعلم العجل میباید زیرا که برای کار زنجیره شده است
 ستم او را در این صفت بیاشمی و در روایت محمد بن مسلم است پس کین کرد او را مغول از صاحب عمر بن محمد شری
 از مالک سرش زدن زینت سب بر زمین افتاد بعد از آن منگشت در حالیکه ندا میکرد یا ابا علیه علیک منی اسلام
 این جدم محمد مصطفی و این جدم علی مرتضی و عبد بام خدیجه کبری و جد بام فاطمه زهرا است ایشان مشتاق تواند پس حسین
 و قوم را از آن ستفوق گردانند و با او از بلند صحرای دوزخ فریاد کردند حضرت حسین ایشان گفت که شکر خدا را
 که کردیدون در پیش شامت و سر فرزندش را بر دست بر این خود گذارشت و چون ما از رویش پاک میکرد میگفت
 یا بانی لعن الله قوما قتلوا ما اشد جأتم علی الله و علی انبیاک خیر من انبیاک و الله اعلم و انزلت کتابه و انزلت کتابه من
 الدعوی ثم قال علی الدنیا بقلوبنا الحقا یا بقی اما انت فقد اشد من الدنیا و صیغتها قد صیرت الروح و صیغتها قد صیرت الروح
 ای پسر خدا لعنت کند و میرا که زار شد چه شدی بر ایشان رجز او بر تنگ حرمت رسول خدا و چه بهای حق
 همیشه از تنگ پر شد بعد از آن گفت علی که دنیا بعد از انبیا عزیزند اما تو تحقیق رحمت شد از دنیا و تم و علم
 آن در حق تو روح و در میان و باقی ماند برت پس چه زود است لاقی شدن او بنو ابی لخرج میگوید در کتاب معتدل
 این شام خود که بعد بن ثابت میگوید و میگوید علی بن حسین که نفوس رفت حسین با جمعی خود از غمت که نظر
 کرده و دیده ما را بر آن که بخود بعد از آن گفت صدانها بد بش تحقیق است که ایشان چونیکه شنیدند بر شکرین خلق
 است پس رسول خدا پس علی کبر ایشان حمله میکرد بعد بر میگشت سب در پیش میگفت یا ابا لعنتش و حسین می
 گفت صبر کن ای حبیب من زیرا که تو روزا بشام نمی رالی تا آنکه عبد تو رسول خدا را اسیراب میکند به کاسه و فاکسند
 از خود و دهنه دیگر رجوع میکرد تیری آمد بخلش رسید پس او را پاره کرد و در خون خود نظرت و نظرت غمگین میکرد بعد
 از آن ندا میکرد یا ابا علیه علیک اسلام هذا عدی رسول الله جدت را سلام میرساند و میگوید زود بطرف ما جاوشهقه زد از دنیا
 مفارقت کرد و در بعضی کتب مقاتل است و اینکه حسین او را دید که در میان خون دست پامیزند حمله کرد تا شکر را
 ز داد و کرد و اند بعد از آن گفت و تو در است بر من مصرع تو که اینست چگونه با فنی انفرزد مصرع خود را گفت ای پدر خوب
 مصرع است این جدم رسول خدا است تحقیق سراب کرد مرا بشری که بعد از آن هرگز تشنه بنیام بعد از آن روحش بر وجه
 جان پرواز کرد و ابو مخنف است و است میگردد از غمزه بن واقع که گفت دیدم ز لایه پروان آمد از خمیه حسین گوید که او ماه
 چهارده شبه بود که طلوع کرد و ندا میکرد و اوداه و اوجه قلبه کاشش در این روزنا چنان بودم تا اینکه مرا در زیر طبیعی زمین می
 گذاشتند و در دیوار بعد از آن نقل شده که گفت میشدم که گاه سروان آمد از خمیه حسین زنگی از رویش افتاد در کوف
 بود و با کسی که درون شوره و حبیباه و ابن افاه ما رسید باو خود را را و انداخت حضرت حسین آمد و او را بجا که بود

تا آنکه او را داخل حینیه کرد و بگردید که در کتف این زن کسیت ایامی شناسی او را گفت و این غیب همیشگی است مفیده
گفته بعد از آن حسین جوان خود را اگر کرد و گفت برادر خود را برادرید پس او را بر کوششند تا آنکه او را که گشتند
در پیش حینیه که در پیش او مقامه میکردند و بعضی اصحاب گفته که رویت شده از حضرت صادق که این علی اول
مقبولت از پیران علی ابن ابیطالب حسین و ابو العزج در مقابل گفته با سنا و خود بسوی او رسید از پدرش از پیغمبر
این همه از پدرش در دستهای اول مقبولیکه از پیران ابیطالب حسین گفته شد پس علی علیه السلام است و آن نیز
از حضرت زینارش مستغافر و بود و بان حجت بعضی علی اقل او را مقدم داشته اند بر ساری ما شوم و شیخ معین زاده است
کرده در رویت را رافع نموده بر جابر بن عبد الله بن انصار که او گفت قتی که علی ابن حسین را در حینیه شهادت رسانیدند
امام حسین داخل حینیه شد در حالی که گیسو خود را بر میگردد و خبر ترک او را میداد پس بگفتند ما و گفت چه شده است که علی
ترا که بعضی خود خبر ترک میدید و چنان خود را بچینه میکردند که است بر ابرام علی حضرت گفت قوم بی ایمان گشتند
پس فریاد کرد و اافاه و اوجهه طلباه حینیه که از حینیه بیرون رود حضرت از حینیه رفت و با او گفت ای سگ
از خدا برتس صبر کن گفت ای اباجو که صبر کند و خبر نگردد برادرش را بکشند و در پیش او شهادت بکنند حضرت گفت
آنانه دانا آیه رحیم و در کتف آثار آورده مدبرستیکه حشر عبد مبین کا طراکون مقدرین اثر عبد
روان نمود و او کسی بود که علی بن حسین را کشته بود پس بر کامل خانه او را احاطه کرد و انعمون شجاع بود پرو
از سالهای سب خوشتر قرار در حالی که در دستش نیزه بود با ایشان مقامه کرد عبد مبین کامل یک نیزه با وزد و در زمین
اندخت نیزه با و کار گرفت پس بر کامل بگشاید و زد او دست چپ خود را پیش داد و شمشیر برتس رسید او را
در میان بیرون برد و خلاصی یافت و به مصعب بن زینر احمی شد در بصره بعد از آن دستش رفت و قطعه بعد پاک شد
خدا رحمت کند او را الا فته تهر علی اقوم لعلین و سلیم الذین ظلموا ای مقلب عقولین ای برادران من چشم
بعیث خودتان را کوفته و تکرار نمایند و آنچه وارد شده در چهار و اثار و حضرت زینار است مرویه در شان علی بن حسین
نیز که آنچه در آن چهار و اثار و کشته ثابت میکند رای او مقام بلند و مرتبه عظیمه که مس و میشود با آنرتبه بعد از مرتبه حسین
که حج ظاهرین اند و هم حسین مرتبه عباس احد بلکه بعضی قهرات از بعضی زیارات مرویه افاده میکند که او آذال
حسنت و علوم او از علوم لذت است و از اربعه شمار نیز که کلام مدبرش در شان او و میگوید گفت قدیر الیه التیمم
خلام اشبه الناس خلفنا و خلقنا و منظرنا بر رسول الله و از آنچه است که با این معنی اشاره مینماید بلکه
انظرا است در این معنی و مراد از عصمت در انبیا مقام عصمت است که در روایتها آمده که طهرین است تا وارد شود که این
از آنچه است که اجماع و ضرورت از نهیب بر خلفان و عقیده بلکه مراد از عصمت تواتر است که منع کند از عصمت
و ممکن از آن پس صاحب این عصمت صادر میشود از آن خط و سنیا و هم چنین ترک اولی و کرمات و صادر میشود از آن
فصل حضرت حتی کنان معینه پس اثبات کردن مثل این عصمت بر شایسته و علی بن حسین و زینب و ام کلثوم و سلیما
و از آن چیز ثابت که در آن ضرر و فائده نیست بعد از آن مراد از نودون علوم انبیا بطریق و پنج علوم لذت است که یکی
از حج طهرین علمی با ایشان تعلیم کرده است پس معتقد شده اند بعد از آن بر علم جمله کثیره از علوم و حکام و شریعت و علم
جمله کثیره در اسرار و قدر و کونیات و ماکان و مایکون و مثل انبیا و مخفی ناما در روایت که این گاه محتاج بر تعلیم کردن
حجت نبی باشد بلکه تعلق اراده حجت بان کفایت میکند در حصول آن و با این اشاره میکند قول سید جعفر بن
در وقت خطبه خواندن آنحضرت در کوفه اسکیت یا عجمه زیرا که تو بحدتیه عالمه و غیر مستغله و فیه مستی که بدون اینکه ترا بفهمانند
و اگر شهمه تو عاوض شود بعد از اینها که ذکر و بیان شد و فکل از آنچه علم آن در نزد تو متحقق است از آنکه جمعی از اصحاب

در شهادت جناب اکبر

و در آن وقت اجماع در در باذه کان او اهل حرم بود و خرد او در شهادت کسیکه در حضور آن علی دنیا بعد
 اتفاق شده است که بخدا قسم میوزاند قلوب ستمان و میگذارد جانها ایشان را و جابر میکنند آنچه ایشان را یکدیگر
 فکر کردن در حال سبید اشهد انما یکدیگر فرزندش از منکر که عدال بود او بر حجت کرد و حال آنکه شجاعان و لیسان گشته
 و شیران در حصار آنجا که هلاک انداخته بود و بدن مبارکش با نیزه تا ویران بقیل شده بود و خون را جراحات او و موضع
 شمشیر از بدنش جاری میشد در حالی که میگفت یا ابا به لعطش لعطش و حضرت باو نظر میکرد مثل نظر کردن کسیکه
 ریخته از ضمیرش صبر نیست یا اینکه قوه و قدرت داشت که دنیا را به شاه دیگر مبدل کرده اند و بر فایه کردن اهل
 قادر بود و لکن عقیده آن رضی شده و بر بلا صبر کرد و صحبت نمود از این صبر او ساکنان طار و علی و ارواح منبیا و اولاد
 و فراتش میگویم در پیغام بخیر که در ذکر آن مناسبت تمام است و از آن نقل کرده است جمعی از صاحب کتاب
 مقامات مستند الی ابن عباس گفت دین علیتاً و ما فی سکن المذنبه یسکک طریقه القلم بیکر له منصف فنجت علی
 رسول الله صلی الله علیه و آله فقال ان علینا طیر قوا لهک و الهک طیر قوه فضی علی لک ثلثه ایام فلما کان فی یوم الایام
 حمران یظلم فی طلبه قال ابن عباس فلما هبت الريح فابعد فیها فاذا بیاض و عنده من ضوء الشمس قال فانین علی علیه
 قال لعلی علیه السلام بقدمه فقال ایها الغاه و اعنقه حل عند الله و جعل یفقد جسمه فقال عمر کان یار رسول الله
 و ایامه کان فی الحرب فقال النبی صلی الله علیه و آله یا علی ما یوم علی ما یوم علی ما یوم علی ما یوم علی ما یوم علی ما یوم
 پس آدم رو بخدا را اعلام کردم گفت بر بستیک علی راه هدایت و هدایت راه علی است پس سر روز ازین گشت
 که روز چهارم شد ما امر کرد که برویم در طلب علی بن عباس کوی پس رفتم آن کوچه که او در آن دیده بودم تا گاه دهم
 غنچه زرشک در روشن افشاید این عباس کوی پس آدم رو بخدا را از آمدن علی خبر داد خودم بر هدایت سوی
 او در ملاقات کرد دست به کردن اولاد خست و زرشک گشود و در او را جستجو میکرد عمر گفت کویا رسول الله
 نیال میکنی که او در حرب بودیم فرمود گشت نشانی پر حجاب بر آینه تحقیق و الا شده بر چهلزار ملک و بقیل
 نیزه چهلزار عزیمت و با سلام مشرف شده در دست او چهل هزار عقیده ازین حدیث پس از حدیث شریف
 بیخبر تو را که در طلب ما رو برش کرد چشما ما را وقت داد روح ما را بسبب مشیت او در این بیخبرت عظیم زرشک
 سید اولاد او و صیبا که بنات بسیار ز منادت او آگاه باشم بر بستیک ملاحظه نمودن مناسبت ما این سر هفت
 نمودن پیغمبر جستجو کردن حد امیرالمؤمنین از نهجه رسیدن از اینکه جراحی باور سیده باشد و بنیای نظر کردن سید
 شهادت بر جسد پسرش علی کبر و هیله در جدال و مجاهده کفار بر حجت کرد در حالی میگفت یا ابا به لعطش لعطش بهیچ
 سیاه آورد دریا می خرنها و با طم آورد دریا می هموم و هموم را بعد از آن ایستاد باید آورد بدین مناسبت را در میان پدلی
 امیرالمؤمنین در بعض غزوات بر پسرش محمد حنفیه که زیایل نمیشد که همها زیایل نمیشد قدم تو از زمین سر خود را بر زمین
 در راه خدا او زندگانی خود را با ای هم بگذرد و هر صحنه را قصد کن تا بلکه در کلام او است روح لطیفه است بر اینکه هر حنفیه در آن
 سر که متحمل نمیشد دو میان قول سید اشهد انما بر پسرش علی کبر و هیله که سو قتل رفت نبارک الله لک یا ولدی
 فی القتل و الشهاده یعنی ای پسر من خدا گشتن و شهادت را بر تو مبارک کند بعد از آن شد بدترین آنچه طلبت
 مراد آورد و عزت و سوزش را بر یاد کردی ملاحظه کردن مناسبت است در میان آنچه امیرالمؤمنین بجا آورد در دست
 مراجعت کردن پسرش از نهجه از جدال در حالی که میگفت یا ابا به لعطش لعطش پس امیرالمؤمنین بر جویت مدبت
 شریف خود او را سیلاب کرد و فاضل آبر بر زبه اش ریخت در حالی که خون مثل خمیر از غلغله های زره پسرش جاری
 میشد بعد از آن او را امر کرد بر حجت کردن بمیدان قتل پس محمد دوباره باز کرد دید خجسته پسرش بعد از آنکه جمعی
 از لیسان را گشت و چاعتی از اشهد انما را منزهم کرد و بنید در حالی که میگفت یا ابا به لعطش لعطش پس امیرالمؤمنین
 بجا آورد آنچه زرشک در فضا اول کرده بود بعد از آن او را امر کرد بر حجت کردن سو قتل و هیله دفعه ششم خجسته است

در راه هدایت

المؤمنین

امیرالمؤمنین برکت و کرم و مثل آنرا که در دفعه اول و دوم کرده بود و امر کرد او را بعد از این برقیال کریت گفت
یا امیرالمؤمنین چند دفعه را بعضی با کشیدن آورد خدا را حفظ کرد و این دو فرزند آن تو حسن و حسین است چرا این
را از من میگوئی بقیال امیرالمؤمنین گفت یکت بشس باور نباشد ترا اینها فرزندان رسول خدا اند و میان بچه در روبروی
واقعه در وقتیکه علی کبریا را در جدال بر حجت کرد و از پدرش بگمراه آب طلبید تا بان وقت باید برقیال گفت حضرت حسین
بصیرم نمود و فرمود زمان شهادت نزدیکه و مرده داد او را نیز دیکه ساعت قتلش پس بر حجت کرد برقیال
گفت در حالیکه بر حجت گشته و مرده یا بنده بود پس بر حجت شهادت فایز کردید صلوات الله علی ائمه علیهم و علی
استهزا و اسید بود از ندادات اهل عرب و زبیکه و صاحب بعضی با گشته زبیکه رضی الله باینکه مقدم
شود در شهادت استعد از جوانان بنی ماسم پس فیم با بخدا که حق خود را عظیم و زبیکه گردانیده است بدرستیکه
جمع شود با حجت نزد آن جناب خفیه و حجتین مثال آن را از اخبار و ابرار است و غنود با درجه کنسیر بر عین حسین
که برکت در عالمتیکه عارف باشد سخن آمده اظهار او را در صلوات الله علیه جمعین بدرستیکه این خفیه را
در عظیم است مدینه بسیار که برکتش بر او بود حسین و جوانان و صلوات الله علیه جمعین پس آنجان و
عازقان بحق اهل بیت بود خدا را تحقیق قلب بر احوال و جزن و نورش را زیاد کرد آنجری که الان بقلیم خور
کرد و آن چیزی است که خوار می از علماء عامه ذکر کرده است در کتاب مناقب بعضی آن مهیت که امیرالمؤمنین است
که صبح که در روزی و چشم که در صحن بیرون آمد در حالتیکه نده حضرت رسول را پیشیده بود و با آن خندان
سبز خورشید با پیشیده بود و بشیر رسول خدا حایل کرده و سپهر حضرت با او بود و در شصت مشوق پیروز بود و سلام
داد و قوم و لشکر گاه خود گشتند امیرالمؤمنین را پیشتر نمود گفت یا لک ما بن علی مهیت که او را پروردگار کرده ام که در روز
خروج و آن اول علمی است که پیروز او را پروردگار و در وقت وفات عمده بن فرمود یا ابا حسن بدرستیکه تو حمار میسما یا بانگش
وقاطین و عاریق یعنی یکسانکه عهد خود را می گشتند و از حق عدول میکنند و هر یکی که از اهل شام تو میرسد پس صبر کن با بچه تو
بیرسد ان الله مع الصابین بعد از آن امیرالمؤمنین علم را پروردگار در حالیکه گفته و مندرس شده بود پس خلق و متیکه
او را دیدند بدت گریه کردند و اشک را بوسیدند که بگو آن را یافت امیرالمؤمنین گفت پروردگارم نیزه مسلوس رو گشت
را که وارث می شود او را از من حسن و او را استعمال نکند و در دست فرزندم حسین گشت می شود و به تحقیق خبر داده را با جانها کشید
که ای لاک بدرستیکه دنیا یاد خلق شده است بر آفان شدن و خیر خیر آخرت که خلق شده بر آفان بودن آه ام آه بدرستیکه
صحاب امیرالمؤمنین و سیکه علم رو خدا را دیدند بدت که رسید زیرا که بان رسول خدا را آوردند و با خلق منکوس از این بعد
و شکرش با پرده پاره میکردند گفتا گیر اگر شسته ترین خلق بود بر سو خدا از حیثیت خلقت و خلق و منطق پس هر وقتیکه
سب می کردند خدا را که در نفس ضعیف شده بود از خجسته رغن خون و بسیار جراحات بر طایفه و سپید از شکر سبکده
در جابرجا هستند با بشیر ما و چو با کسیر ما او را میزند با همین داد میگردند که ایشان از نهت بدین هستند و سلام
نمودند میدادند اللهم عذبتهم عذاب من استسراس نظلم علی اهل بیت رسولک بعدا که میگوید و سوال کن بدرستیکه
در قضیه شهادت علی آن حسین مسائل چندی است شاره گانه نوی آنها تا جواب آنها را بگو و ذکر کنی حقیقت حال او را آنها
اول آن مسائل است که جمعی از زوجه خوانان در بابا میگردند که میگردند و در ماجد و مجالس میخوانند و بیکه علی بن
در بره شهادت برانند سید شهید اتم و کرد که بشارت گفتا و شکر را از آنکه که خونها در زمین جاری شود بیکه برکت
به رکاب زفا رس و حضرت که مرد را از شکر از اخذ میگردند و کبر ابدت و کبر ابدت چه و کبر ابدت کبر ابدت کبر ابدت
بعد از آن که مرد و کبر را اخذ میگردند و ایشان میگردند آنچه را که با اول کرده بود بعد از آن دو مرد دیگر را اخذ میگردند و هم چنین
می شود تا اینکه عدد کشتگان بر دوزده هزار یا بیازده رسید و چون ایشان بکدر کاب رسید و بعضی از ایشان میگوید
که حضرت ایشان را بشیر قبیل رسانید بطریق مذکور و بعضی ایشان ذکر میکنند که سید شهید بعد از شهادت بر شکر

در بیان اجتماع اکبر

فرمود موثقا اعداء پس از ایشان صد هزار نفر مرد ایا بر آنچه ذکر شد صلح و ستند است یا نه مسئله ثانیه اینست که
 از روز هفت خوانان در مجلس مصافح میگردیدند و قلیک علی بن حسین بدرجه شهادت رسیدن و اندوه امام حسین شد
 شد تجدید بخیرت را مضطرب کرد و مکان جسد پیرش را بخی کزید و صحیح میرزا میگفت باو یک یا طایفه است از
 میگردید با سید با جاکه بدن شریفش افشاده بود در لالت سب برش اشاره کردن آن شیخ او پس باین نیز صلح و ستند است
 باینه و با نقل کردن آن صحیح است باینه سوال سیم اگر جمیع از ذکرین مصائب ذکر می کنند که امام را غمناکتر می نماید بعد از شهادت
 فرزندش تا چهل مرتبه باین نیز صلح و ستند است یا نه میگویم چون سوال اول است آنچه آن ذکر شد اگر چه ممکن و مناسبت
 مذکور به قاعده از فرمود امام است که از اینکفر از جناب اعدای و سیرکت معانی ذکر کرده است؛ بلکه آن محبت عقاب و عقید
 و شیصیکه اینرا ذکر میکنند بطریق طلاق ذکر میکنند با جمعی که اعدای از ایشان میگویند که از خان شخص شوق میزدیم و در خان
 خان دیدیم بعضی از ایشان اعدا میگردند اینرا در کتاب متصل شیخ حاذق که در فنون چهار علامه در پیش آن علم بقدر
 بود و جمیع نقل میکنند که صاحب مرقم است که عددی معین و شمار که بخار به امام جماع نموده بود بنیاضد نه بر او و آجا
 از سوال دوم است که از اکثر مصائب نقل کرده است که آنکه طایفه قلیک از ایشان بان شماره کرده است بعضی به نظم
 و بعضی نیزه و گن استناب و پر نیز کردن از ذکر آن بهتر و اول است زیرا که آن مناسب نیست بحال ایشان اما سیکه
 او بطریق استکفایت در حدیث فوق درجه طایفه استناب او صیناست غیر از فرد و پر و برادش و حال که دشمنان در آن
 کشته اند که مادر یا اربط جاش منصفه کس را ندیده ایم که قلبش محکم تر باشد از آن و اما جواب از سوال سوم است که
 آن بعد است در نهایت بعد بحسب همبستار زیرا که چگونه وقت و وقت و وقت در روز عاشورا مثل آن علاوه احد بل اشاره
 نه کرده است اصلا احد باعدی نسبت نداده است و از این در کتاب سید نظر خود بجا کل نایک اراده کند که ذکر نماید
 چیزی از مثال این امور که سوا آنها شماره وقت پس بر اولاد است که ذکر نماید کسی را که اینرا از کتاب او اخذ کرده و یا از او
 شنیده و تحقیق و در حدیث معتبر رسکونه از آیه عهده گفت امیر المؤمنین فرمود زانیکه نقل کردید حدیث
 را پس اسناد پیدا کرد که سبک باشد نقل کرده اگر حق باشد بجز شهادت و اگر کذب باشد بجز شهادت حدیث همه آنها در حدیث
 وارد است که شغل نباشد و با قاعده امامیه منافات نداشته باشد و لا بر عوام و حبیب زلف و اظهار کردن آن بر مجالس
 علماء که ایشان را علم نماید بصفت حال را در این را غایز شدن نقل آن و جایز نبودن و از اینک معنایش چنین و چنین است
 اخذ کن اینرا و اما تحقیق حال و بیان مقال در بعضی از امور مثل آنچه تعلق دارد بعد و مگر این زیاد تع و مثل آنچه تعلق دارد در روز
 روز عاشورا زیرا که در نزد شیوخ اهل کوفه مشهور شده که مار و زبر مثل روز عاشورا در روز که ندیدیم پس از آنکه است
 در بعضی مجالس که تعلق دارد بجای اعدا و شهادت سید شهید آرومی له لهذا بعد از برادران من ما کین بعد من سب بر
 ما کین شستن امیر المؤمنین عمرو بن عبید و در روز خندق و ما بین کشتن تو او ده شش علی بن حسین طارقی ابن کثیر را
 عمرو بن عبید و در نزد عرب با هزار مرد مقابل بود هم چنین طارقی ابن کثیر را با هزار مرد مقابل میگردند و قلیک امیر المؤمنین
 بوی عمرو بن عبید و در سرون آمد رسول خدا گفت که سرون آمد تمام سلام و ایمان بمقابل تمام کفر و قلیک علی ابن حسین
 میدان رفت سید شهید گفت اللهم اشهد انه قد برز الیهم اشبه الثانی بر رسول الله و ما
 انکه سید شهید امپه بود بحال رسول خدا در دعا کردن زیرا که رسول خدا و قلیک امیر المؤمنین بر قال عرف رفت گفت
 خدا یا کفری از من عبیده بن حارث را در روز بدر و حمزه بن عبد المطلب را در روز احد و این علی است پس بر آنها که از حال
 انکه تو بهتر و از ایشان سید و سید شهید این بود که اللهم اجعل اوله علی طارقی حقی لایست تو که الاعداء یعنی خدا یا کفری

مراد بطریق غالب کردن تا دشمنان به فرزند شهادت بخشد و در بوندا گفت ابدال ان که میر المومنین عمر و کشت ضعیف
یَوْمَ الْخَنْدَقِ فَأَفْضَلَ مِنْ عِبَادَةِ الْكَفَّالَيْنِ و در طریق عامه وارد شده است که حضرت گفت فضل من اعمال منی
الایوم اتمیة شاید این تبدیل و تغییر از حاصه از حجت این باشد که عبادت بر من و سبنا که نشسته در تحت این خبر اول نبود و حال آنکه
ایشان در این مقام حفظ کرده اند مثل سایر مقامات زیرا که اگر عمر و در پنهر که مقبول میگشت و این اعلام از حاصل مضمون میشود و مقصود
از انزال کتب در آل سل فوجت نیز که دو لم اسما بنیاه و سمرین و ذکر خبر و دعوت ایشان بود که سبب قائم شدن عمود
و برکت است و در طریق عامه و خاصه وارد شده که جابر گفت تشبه کردم کشتن عا عمر و را با نجده خدا و ادا حکایت کرده از گفته
داود و حالوت مکانیکه خدا فرموده فَنَزَّاهُمْ بِأَذْنِ اللَّهِ وَقَتْلَ دَاوُدَ جَالُوتَ و تحقیق از حضرت صادق روایت
وارد شده و تشبیه امیر المومنین عمر و بن عبد و در انکت شمیر خود را با نام حسن داد و گفت با درت کجوشمیر از خون این جنس و جنس
بود پس نام حسن شمیر را آورد و حال که امیر المومنین در خدمت پیغمبر بود و در پیش در حال که در وسط آن نقطه از خون مانده بود پاک
نشد بود امیر المومنین فرمود آیا مادر است یا نه از انکت عرض کردند پس گفت این چه نقطه است پیغمبر فرمود او را از دوزخ بقدر سوال
کن خبر ده پس در بقدر در حرکت داد و گفت آید از منرا شدست از خون این جنس مد او بد عالم اعدا بطن آورد گفت با
و لکن تو منشیه مابین لبر که در نزد طایفه سبوح تر باشد از هر دین عبود پس هذا امر امر کرد و شامیدیم این نقطه را از خوشن و از جلال
من است از آن من نیکو شی بر آورد و گر اینکه طایفه منید و بر توجوه است میفرستد حدیث و در بعضی جاها روایت که خانه از خانه
مسلمان خانه که از آن حرح و سرور بر آن در خدمت سبب کشتن امیر المومنین عمر و را و با بن مانده خانه از خانه مانشین که از آنکه اخذ بر آن
عمر و در انده با بنچه پس چنانچه بر سنون لائق و سرور است که بکنیدن منقبتی و فضیلتی از منا کتب و فضایل اهل بیت رسول خدا سرور
و در خاک باشد هم چنین سرور است را و که محزون باشد و هنگام چشمه جاری نماید با او آوردن مصیبتی از مضایر ایشان پس پسندید
و نقل کرده این خبر از فضلاء حدیث من اهل بیت و در حقا معلوم عبره از پیشین بعد از پیش که شنیده امیر المومنین میگفت من در روز حد
شانه حضرت رسید به زمین شادم در چهار ضربت از آنها پس کرده اند که خوش بود و خوش بود از این دویم گرفت بر است کرد بود
انان با نشان حمله کن زیرا که تو در طاعت خدا و رسول خدا هستی ایشان از تو دشمنی هستند پس بکنند پیغمبر آدم و خبر داد
با بگفت یا علی آیا اگر در ایستای کتشم نمی شناسم لکن او را با جیبی تشبه کردم فرمود یا علی خدا چمنهای تر از روشن گردان
ان خبر من بود بگفت یکبار در دنیا قلبی از طلب مومنین و دوستان آل محمد که آنکه چل شده با سخن و اندوه و مصیبت
علی که فرواده امیر المومنین آه آه آید از قهقهه رسید با و چند هزار از احوال شمیر با و کهنه نیر با کسی نشد که از این روش کرد است
نماید است در تحت نماید کد قیقه صلوات بر سر تو پادشاه پاهای جبرئیل آمین و چرا بلند کردی اقامت را و قیقه بر خود افتاده بود
از بسیار تیرات شمیر و نیزه ها چنانکه بلند کردی بپوش امیر المومنین که بهترین بشر و حجت خدا است بر جمیع خلق خدا اعدا بر او رس
رسول خدا در نعل نود است که در آن پان ارجم و لا نرم است با آنکه وارد شده در بعضی از روایات کفایتی در خصوص شهادت ظاهر
که از آن حجت صحاح مطالب فاله است و این در روایت که ابو حمزه ثمالی از حضرت صادق روایت کرده است در حدیث طولانی
و ذکر میکند در آن روایت طولانی مازنیارات مطلقه بر سینه شهیدان پس در کلمه بعد از ان بیست و پنج فقره این حدیث که از نزد
پایه سینه شهید است پس با نیزه بایت در مکانیکه با و نزدیک و کجا سلام علیک یا ابن رسول الله و این خلیفه
وَسُورِ اللَّهِ وَابْنِ بَنِي رَسُولِ اللَّهِ وَدَحْدَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتَهُ مُضَاعَفَةً وَكَلِمَاتٍ طَلَعَتْ شَمْسُ أَرْضِنَا بِسَلَامِ
عَلَيْكَ وَعَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ در روایت هم که تو با کسیکه او را بدون نگاه کشتند و سر او را بریدند یا بی
أَنْتَ وَأَجْحِي مِنْ مَذْبُوحٍ وَمَقْتُولٍ مِنْ عَجْمٍ وَإِبْرَائِيْلَ وَأَحْمِي دَمَكَ لَمَنْ لَقِيَ بِهِ إِجْبَادِ اللَّهِ وَأَبْدَانَهُ
وَأَحْمِي مِنْ مَقْدِ بَيْنَ يَدَيْكَ أَسْبِكَ بِحَبْسِكَ وَيَسْكُ عَلِيكَ خَيْرًا عَلِيكَ قَلْبُهُ يَرْضَعُ دَمَكَ بِلِقَائِهِ إِلَيْنَا
السَّمَاءُ لَا يَرْجِعُ مِنْهُ قَطْرَةٌ وَلَا تَسْكُنُ عَلَيْكَ مِنْ أَسْبِكَ زَفَرَةٌ وَدَعَاكَ لِلْفِرَاقِ فَتَنَّا نَكْمًا عِنْدَ اللَّهِ مَعَ

کتابها و احادیث

اَبَاكَ الْمَاضِيْنَ وَعَلَىٰ مَهْلِكِكَ الْجِنَانِ مَنْعَيْنِ اَبْرَهَةَ اَللّٰهُ حَقٌّ فَتَمَّكَ وَذَمَّكَ الْبُحْرَانُ الْبُحْرَانُ
میگویم در سینه که قول آنحضرت تا که در نوزده بوقع دَمَكُ بِكَيْفِ اِلَىٰ عَيْنِ السَّمَاءِ وَلَا تَرْجِعُ مِنْهُ قَطْرَةٌ وَرَدَّ حَقَاتِ
یعنی آنکه این امر بعد از رحلت کردن آن عین از میدان بعد از آنکه یکصد و بیست هزار شرف و عیان قوم دشمنان
ایشان گشته بود پس آن بعد از رحلت در پیش در حالیکه از شدت عطش نکایت میکرد و میخواست آب را از کعبه بگیرد و چنانکه تفسیر
گذشت در مقام آنکه بعد از افادان و از پشت سب و در حین شهادتش زبانش سینه اش پاره شد و او حاضر شد پس بر تقدیر
میوزان آنچه است طلب سب و سب و میگرداند و بعد از آن را و نزدیک می شود که وجود ایشان معدوم کرد و در زیر
که بر گردن سینه شد و دستها خود را از خون طیب و طاهر نمود و او وطن گردن آنحضرت دستها خود را سب آسمان می شود
که از آن خون جاری می شود از مواضع ضرب طعن شمشیر و نیزه با مثل حادث شدن آنها از او آنها علاوه بر آنکه آنچه در این فقره است
افاده میکند که بر گردن آنحضرت دستها و بلند کردن دستها از سب آسمان از سینه بشکند مگر صادر شده نظر بر سینه که فعل
مصارع رجا و دستها در لانت میکند بعد از سینه که در سینه اش پاره شود و آنچه از سینه اش پاره شود و او را در اضعق آنها را سب
آسمان مثل سب سب و سب که در کعبه از آنها از آنحضرت است که ذکر نمایم او را در کعبه شهادت طعل شیر خوار نیز نزل نور است
حده که در آن است پان بعضی از او پس سب آنکه عمر بن حسیب از آنحضرت است که در آن خلاف واقع شده و بر تحقیق که نشانی
دلالته میکند بر اینکه آن بزرگوار در آن روز هفده سال شد و آنچه از کلمات مظهر صاحب تفاد می شود اینست که آن ولایت
در حقیقت بود و این شهر بوشکوه که است چنان است او می در نزد من یعنی آنچه عتبار عقابان دلالته میکند قول
اخیر است پان سب که او از سینه جدین بزرگتر بود چنانکه باین دلالته میکند چهار کثیره بعد بر سینه جدین در آن وقت
اگر چه مار سینه ایم بود که دلالته بر تعیین آن نماید مگر اینکه پیش از آن در آن روز چنان بود اللهم انیک کشته شود که
ایشان از کعبه در آن وقت پس در این حکام احتمال دارد که تفاوت مابین عمر ایشان بعدت کجایه و سخنان باشد و مستفاد
نقطه از پان سب سب ساله بلکه دوازده ساله بعد از آنست خصوصاً از تمام حجت باشد بر جمیع عالم پس در این حکام سب
قول مشهور در باره عمر آن بزرگوار یا فتنه خدشه بر آن قتال و محضی مانند بر تو قول شاد و نادر در این مقام انقوله است که
عمر امان زین مجاهدین در روز کربلا سی سال بود و سب تمام عمر باقر در آن روز پانزده سال شد و علی صفر مقتول در روز کربلا
پس انقول است که این شهر انوش از صاحب بیع و کتب شرح الاحبار نقل کرده است وجه شد ذوقیت آن استغنی از بیان است
و بسیار در بعضی مجالس بچند باقی مقام تعلق دارد بعد از آنکه گنبد علی کربا و سخن است چنانچه در او شده است در اخبار و زیارت
در فقره چیزه از فقرات زیارت که در نوزده بوقع دَمَكُ بِكَيْفِ اِلَىٰ عَيْنِ السَّمَاءِ وَلَا تَرْجِعُ مِنْهُ قَطْرَةٌ وَرَدَّ حَقَاتِ
فَاِذَا عَاثَمًا فَاِذَا حَبَّتْكَ عَلَيَّ لِقْنِي وَاحْتَضَبْتُكَ عَلَيَّ طَهْرًا اسْتَسْقَىٰ لَللّٰهِ وَلَيْتَ اَنْ يَّجْعَلَ حَقْلِي مِنْ زِيَارَتِكَ
عِيْنَةً رَدِّيَّةً مِنَ النَّارِ هَذَا وَحَقْنِي نَمَانِدُ بَرْتُو اَبُو اَنْفِقْتَه افاده میکند از شان عظیم و در چه چه بود او و درباره جزئی این فقره
افاده میکند که آن بزرگوار را حج معصومین است بعد از این مجالس تمام میکنیم آنچه سینه من از کمان آن شک می شود و انوش است
که در بعضی اوقات بقلوب فلجان بنماید و آن است که علی کربا سب شده بود از ظم سینه پس چگونه از زیندیش حرمت علی علیه
و حال آنکه سینه است که در نزد او است بنویس میگویم جواب ازین سوال در فیت ظهور است الا انیکما انقوت میوزان و اشهاد
جاء میاز و پان سب است که با علم تعیین می دانیم که حجه خدا در جمیع خلایق از تمام خلق قادر است بر هر چه خواهد پس بر سب
صفت او این باشد عاجز می شود از سب کردن فرزندش بر جدت اب و علی کربا فرقت سخن در پیش تم و احوال است از شدت
سایر خلق آن و بر تحقیق دیده بود از سب است آن بزرگوار زبانه از آنکه شماره در آید و بر تحقیق وارد شده در بعضی اخبار معبره
ز کثیرین است آن گفت در خدمت حسین حاضر بودیم در حالیکه پیش از آنکه کربا کور حجت در ضرورت آن پس در وقت خود را
سبتون مجد ز کور و میوزان آورد علی کربا تمام کرد و گفت آنچه در نوزده است بر او ایامش بسیار است آنچه
پس مراد علی کربا این بود که در پیش از طریق معجزه و خارق عادت او را میراث سینه ایام علیه السلام به کلمات سب بعد خود اشاره
نمود مثل قولها نَعِيْنَةُ اَنْ تَطْلُبَ الْمَاءَ وَلَا اسْعِيْبِكَ و مثل آن از کلماتش بود ای که ایام مقام عادت شدن در مقام

گذشت

جلسه نهم

و در شمار کرامت بطریق عبادت در خصوص مجاهدات و شده محطش و سخنان زیرا که خدا تعالی خواسته است که ما را معتقد و
محمد بن عبد ربانها خود را از شدت عطش در دستهای محکروانیم **اللهم العن قنکة الحسین و قنکة اولاده و**
قنکة اصحابه و انصاره تزیین دیگر نوزائمت عرش اوست که در آن شارات مکتوبه و الهامی است برشان
علی ابن حسین پس جمع میکنم در آن بطریق اجمال آنچه او مثل آئینه جلوه دهنده است فضیلت علی اکبر را و این از پنجم است که
شده از آن ارا قوال و افعال و آنچه صادر شده در شان او و ارا قوال حج طاهرین در افعال ایشان خصوصاً آنچه از پیش من
شد از ارا قوال و افعال و هم پیش آنچه صادر شد در شان او و ارا قوال و افعال زنان صدیقه طاهره از حضرت رسول خدا و هم
چنین بعضی آنچه صادر شد از بعضی دشمنان کفار در عظم شان و علو مرتبه او میگویم بزوح بعد سید در قلعت که بعضی از ارا
مثل افعال و مجاهداتش شماره کتب آنها گذشت و بعضی آنها را عاده میگویم از جهت شدت استیجاب بان در این مقام تزیین پس
سید اشهدا و فیکه در بعضی منازل امر بگویدین کرد که چو کند از فقرتی مقابل حقیقه بن معان که دید یک عمت با حضرت
بغیرت پس در سرب او خواب گرفت بعد از آن سید در حالیکه میگفت **انا لله و انا الیه راجعون الحمد لله**
و رب العالمین این را در سرتوبه میگوید پس آمد نزد او پیش علی ابن حسین گفت از جهت خدا حمد کرده است چراغ
گردی گفت ای پسر از خواب گرفت سوار دیدم در حالیکه میگفت که قوم میروند و سر کما کجا کجا ایشان میاید عین کردم که قوم
ما هستیم که با خبر ک میاید گفت ای پدر خدا ترا بد بده آیا با بر حق منم گفت ای قوم خدا که مرجع سنده کما کجا کجا است
عرض کرد و او نیز بان باک میزدیم که میسیم در حالیکه محقق حسینم بحدیث و اما ارا قوال حج طاهرین و آنکه معصومین در شان او
چیز نماند که در احادیث و زیارات در ایشان وارد شده در شان او و بعضی از آنها شاره گذشت و اما افعال ایشان
فعلی کردن ایشان باور بسیار وقت و محو شدن طوب ایشان در حزن و اندوه اثری او پس این افعال نیز در
از تطبیقات مرتبه است که احد در آن شک میکنند و اما ارا قوال زنان طاهره و افعال ایشان پس بر بعضی از آنها نیز ارا
گذشت در اینجا بطریق شماره اجمالیه عاده میکنم بعضی از کلمات سید اشهدا و بعضی آنچه از حالات در جهت علی اکبر
با عرض شد و این چنانچه در روایت معین ثابت است و فیکه علی ابن حسین عازم میدان کردید حضرت حسین
چشمها خود را از عصب علی اکبر گردانید و کردید **تم قال اللهم انت الشهید علیهم فقد نزلت الیهیم اشبه**
الخلق برسول الله و در روایت دیگر **اشبه الخلق برسول الله خلقا و خلقا و خلقا و خلقا** چنانکه بعضی
از روایات است که امام حسین گفت **قل الله قوما قتلوا** چه جری خود ایشان از انجند رسول او در بر تنگ نمودن
صوت پیغمبر علی الدینا بعدک العفا چنانکه در بعضی دیگر در روایت است که حسین بفرین بعد صحیح زد و گفت
مالک قطع الله رحمتک و لا بارک الله لك و اخرجک و تسلط علیک من ینک کلک کلک اشیک
کما قطعک و هم و لم یحفظوا بینه من رسول الله بعد از آن سر خود را برداشت و طاوت نمود
اِنَّ الله اصطفی ادم و نوحا و الیهیم الخ و اما آنچه صادر شد از بعضی دشمنان کفار از پنجم است که در
او تعلق دارد مثل آنچه از مساویه بن ابی سفیان صادر شد و پنجم آنکه ابو العزیز ذکر کرده که آنکه گفته که این علی ابن حسین
نزدیکتر بود و او را اولاد نمود و با عباس بن علی بود مادرش بیاض در خاله تره بن عرقه در جزیره از مغیره نقل شده که گفت تعجب
سنا در ترین خلق با این امر خلافت کبک گفتند که گفتند در بستگاری اولاد ترین خلق با این امر علی ابن حسین است سید
رسول محمد است بعد از آن شجاعت بنی هاشم و سعادت بنی امیه و فقر تفتیق است و در بعضی کتب مقابل است که جمعی
از اشکرا بن حد او را عتاب نمودند بعضی از عتابها و فیکه ایشان را تقابل علی اکبر امر کرد و گفتند قوما امر میکنی
تقابل کسی که رسول خدا شهادت دارد و جمعی از ایشان بر عظم مصیبت سید اشهدا کردید که در عده که شدت شاره
مانند از خجالت ایشان مکه از تمامی ایشان صادر شد و اظهار کردن ایشان صحنه و صحیح و فریاد ز شدت مقامات

مجلس نایب

مگر از آن قتل کردن و کما و که دوران میکند مگر برای قتل و بسیار از ایشان تا آنکه میخوردند بر کشته گمان خود از خود
 واقرباء خود و ندیدند بیکدیگر ایشان بنزدیک ایشان بودند مثل سنگ سخت که مرد در بنده را اجابت نمیکند مثل بار که
 حرف افروگر را می شنود و بسیار ایشان را مدح میکردند که ایشان از خراج مدون فتنه و دوام مدون علمت به قتل
 و گرانتر بودند می در میان ایشان لویه مار با خون خضاب و دندانها را بسوز سیاه و نعلهارا حوشش گمکنده و یعنی با
 را محبسته میگویم فدا باد جان من این سید قطب برزت و اثناب فلک سجاعت را پر کاش رستم این زال مضارع قلم
 او را طاروب کیش میبود و از زوفنون صفت عدال را یاد میکردت اگر حضرت جلی موقت او را در جرب شده میکرد
 آید غنچه خور مثل غنچه پسته و حوزا از خول مردان باب بنکرد و اگر عمر بن عبدود عاکم در آن روز حاضر نشد
 هر آنکه گوشتها میان بهلو و کتفش میگذرید و مضطرب میگشت در ریاست روز جراب رحمت یا بنیکرد و بگرد گوشه خانه خود
 سرد این مکتب میزد مگر خود می نشیند مگر حسن خوند و با بنگله آنچه از جمله کثیره در زوایات و کتب مقابل است که آن
 روحی فداه حرمت نغز را بقتل رسانید لابد است که حمل شود با عیان مقتولین از شایخ و تحول مردان و دلیران دعوا و صواب
 جرئت حرکت که بر سارزتا ان شیر پسته بهجا سرون آمده اند پس اقل آنچه لابد است که اخذ شود و معتبر باشد در نیام
 آن چیز است که در رویت شهاب بلین عالی است و چگونه چنین نباشد زیرا که آن صخره و فریاد که از ان لشکر شایخ اهرود
 شکار شد از آنچه است که محقق میشود مدون آن و این را تا میاید بعضی از اموریکه بان اشاره میاید در بعضی مقامات
 اینده مقام دوم در بیان کلامی است که بقول امام مستحق است که فرمود اللهم انشهمذ انك قد ترك
 اللهم انشهمذ الخالق برسول الله خلقنا وخلقنا وخلقنا الخ پس بدانکه فاضل کامل صادق و عالم ستمخبر نور
 در سایه زایل نموده است و بوجود حق کما رحمت از خیال اطل و سبغت کننده در راهها مگشات بقم ملکوت و کتاب
 در سر که کتاب مسبین خدا تعالی است و صادق و کامل مفضل در طرق عموض و مگشات کلمات حج معصومین
 و کلمات تائمه طاهرین و مویده باورد شارقه غنمی و امداد بارقه الهی و عارف با لب مگشات کلمات خلفاء خدا تعالی
 و مخرفات غرنیه های آنها توقف میکند در عمل کردن کلمات حلیفه و اولیا خدا تعالی که در حلیفه و اولیا استند بگشت
 و ولایت مطلقه بر تمام آنچه کلمات است و سمعت دارد در جمیع آنچه آن کلمات با آن احتمال دارد از معالای ظاهر و باطنه
 طواهر این دو طین بطون الی غیر ذلک زیرا که در شان کلمات حج و خلفاء خدا تعالی زبانه در غیر مقام با فرود
 و احکام عملیه است مثل شان کلمات خدا تعالی است و در کتاب کریم خود و احادیث حدیثیه مکرر فیض جهات
 که استیجاب نیست با اشاره کردن با آنها و اینچاس حقیقت از همه اینها ظاهر شد چنانچه قول امام علیه السلام شایسته است
 بر علی که شایسته است حمد و عطا او را بر حمد رسول خدا و اعصا شریفه او و هم چنین شایسته میکند احوال جسد شریف
 و عصا شریفه و صفات او را از ترغیع شدن نوز از پیشانی شریفش لذا و ظاهر شدن طلب را کجی از او را با
 عرق نمود چنان را کجی که طیب و معطر و پاکیزه است از بو سنگ اذ فر و غیره شیب و عود و کافور و زعفران پس
 هم چنین شایسته میکند او را آنچه شایسته است بر بو خدا بقول خدا تعالی انک لعل الخلق عظیم از جمیع
 مکارم اخلاق و فاضل صفات مومل و فروع آنها که جنود عقل است چنان جنود عقل را بعنوان تطابق و نفعی میکند
 لذا جمیع جنود جلال که ترده هفتاد چنان جنود جلال که هفتاد جنود عقل است نفعی کرده که با الترام است پس تنگ
 میکنم بدان طریق از مجموع و شمول مدرد و مقام اثبات است در حقیقت و احوال و صفات آن و مقام اثبات
 شایسته در اخلاق مگر در آنچه کربان قاطع خلاف آن قائم گشته و هم چنین در آنچه حش شده او را نفعی کرده است پس
 زبانه معان نظر نمودی در جمیع آنها و قائل کردی در آن قابل ملکوتی نوزان هدایت مسیحا باصول کثیره ملکوتی در اول

کتابخانه خانی اکتبر

کثیره و مقاصد و فیوض از آنهاست اثبات محنت بر آن که بر رومی له افند اگر چه بصحمت بطریق استخوانیت
چنانکه در صحاب نبوت و ولایت مطلقه است از اهل کس و سایر ائمه معصومین و از نیت که هرگاه در زمانهای پیش ازین
میبوده آینه را ناخاطم نیاید و بزبان ایشان میبود آن عاظم نبیا و اولو العزم از ایشان بختی فرزند و بعد شهادت این
طریق در تعلیق آنرا که نظایر آن غیر عزیمت ایامی یعنی قول میرالمؤمنین که فرموده مدرسینکه ابراهیم بن رسول
هذا اگر بعد از رسول خدا زنده کالای میبود هر آینه پیغمبر میبود و این نظری کفی بقول و اینها در شرطه همین فرموده خدا
شماره در فوق عرش خود شرطه همین نامیده و از آنکه هر پیغمبر عام سابقه شرطه همین بود تا نیکه آن پیغمبر وفات
میکرد و بعد از اهل شرطه همین قائم مقام او میشد و پیغمبر چون پیغمبر نیت بعد از پیغمبر و این است که هرگاه علی
بعد از پدرش حسین زنده کالای میکرد هر آینه او امام بود و این موضع از مواضع است مگر نیکه شماره شده است که این در زیارت
سید جعفرین چنانکه اشتها شده باین در زیارت یعنی ائمه معصومین که در شان آن با واقع گشته و شاید به رفته
باین در بعضی زیارت سید جعفرین از آنکه من بآن رسیده ام و از این است وجود فضل و صفاتی که در شرطه کرده اند
محقق شدن نبوت خیار او آن یعنی از پیغمبر تا نیکه تعلق بخلقت و خلاق پس حسب ملائیس فضل بجا آنچه در قلب نیت
الآن در غیر مصلین تر میگذرد است بفضلت و اما در مصلین بچشم رسید و از این است که علوم آن بزرگوار در علوم لدن
و از علوم نهاد و است و تحقیق اشاره بیان این گذشته و از این است که او از جمیع حواریین رسول خدا که ایشان سلمان
و ابوذر و مقداد و فضیل بود و از جمیع حواریین میرالمؤمنین که عمرو بن عثمان و سعید و ابی سفيان و عمار و جعفر بن ابی
فضل بود بلکه از خیره سید شهادت جعفر طیار نیز افضل بود پس هرگاه بگویم که تفضیل دادن علی کبر رحمة و جعفر از انحراف است
که با چهار کثیره معتبره که در طرق عامه و خاصه در شان حمزه و جعفر وارد گشته منافات در رد این چنان است که در حدیث
کافه در میرالمؤمنین نقل کرده اند و گفت **أَلَا إِنَّ أَفْضَلَ الْخَلَائِقِ بَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ الشُّهَدَاءُ بَعْدَ الْإِمَامِ** پس
مدرسینکه افضل اشیداء افضل مذکور بعد از اوصیاء شهادت **أَلَا إِنَّ أَفْضَلَ الشُّهَدَاءِ حَمَزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ**
وَجَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ که جنابان حضرت ابی طالب و جعفر بن ابی طالب است و نیز **وَلَوْ تَحِبَّلَ لِلْإِحْدَى مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ**
جَنَابُ حَمَزَةَ بْنِ كَرِيمٍ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ و شرفه **وَالْحَمْدُ** یعنی امام پس بدینکه فضل شهادت حمزه بن عبدالمطلب
و جعفر بن ابیطالب است اما در وجوب بزرگوار که با نهاد در بهشت بر او میگذرد بر احدى از این است که جناب داده
غیر از او چیزی است که گرامی داشته است و شرف کرده است خدا با او و هم را و آنچه بود ای اینرا او میکند و هم چنین آنچه
باین مرتبه است از آنچه در فایده است در شان حمزه و جعفر میگویم و آنچه لزوم حمل آنچه در پیغمبر و نظایر است یعنی از
تفضیل حمزه و جعفر بر جمیع شهدا بزرگوار نیکه بعد از رسول خدا میباشند و هم چنین در زمان که پیش از او است از پیغمبر است
که مراد شواهد ساطعه که دلایل قطعی است چنانکه بر مرد شواهد روزی غنی نیت و در نیت که آنچه حاصل شود بر کمال طبع عرف
او در زمان ریاضت کشش و قطبها اهل علوت و عزت و داد کار خیر و تفکرات ثواب الهی بعد از سالها در از دور است
شده بدین و مجاهدات محتانی در علوم مکانها و سرواها چنانچه عرفا ادعای کنند تحقیق حاصل شود برای علی کبر بعضی
فصل از انانیت با این میزد و مقام مثل نسبت دزد بر اشد و قطره بدین است که غیر از سالها در حصول حقایق و استنباطها

مکتوب پس بزبانیکه خبر در کشتی با منبایانکه مکتوبین با سفیان تحقیق اقرار کرد نزد حضرت ارکان دولت و طایفه عشره و عهده
 سلطنت خود بخاک مالیدن یعنی خود بر اینکه سر او در او لهه بخلاف و حق با نطق که است و تحقیق معقل که میده است او را
 آنچه در روایت در تحقیق شدن چهار فصلت در آن بیانش نیست و قید که گفتون صاحب کبر او داد و او شیطنت بود
 و چونست بگرداند حاضرین مجلس را که معتقد حق بودند غیر از آنجا خود و کاینکه عقاید باطل کرده بودند از آنجا خود از آن
 چیزیکه در عقول مرکوز است لذلایکه امام لابد است که از جانب خدا تعالی و رسول او مخصوص باشد با یکلام متکلم شد در مسیله
 مقصد بگردان یعنی اشراف خلافت و امامت را مخصوص بودن از جانب جناب رسول او در حال که است که کند و بود
 کلام بانیکه خلافت جابر است که بقره و غلبه باشد و لکن اولی آن خلافت در نزد مصنف و سخن آن در نزد تحقیق آن
 که است که در آن اینجا بر صفت موجود باشد و این کس در این زمان نیست و میباشد که علان احسین این را به طلب و محقق
 مانند بر تو که یکلام از انجین صادر نشد مگر بعد از اینکه کردید قضایا بیکه شجاعت علی کبر روحی له اعداه را متضمن است و همین
 سخاوتش مثل اقیانوس در باعه نه روز از آنچیز که بود از آنرا از آن شهر بایرند و دوست و دشمن او را انکار نمی کنند در نزدیک دور
 از حقیر عیشمارد و در شریف و وضع در چشم نمیشد و سخن نمیزند در آنچیز شجاعان و بصیر و بزرگ دلیران و سادات و بزرگان
 خود و بخشش کننده گان و این در حقیقت از شواهد ساطعه است بر آنچه ما آنرا تحقیق کردیم از تحقیق شدن جمیع صفات پیمبر و
 احوال و از احوال صبر و صفات نفاذ و عقلا در علی کبر روحی له اعداه مگردنچیزیکه ساطع بران بر خلاف آن قائم شده است
 و حیا آنرا که نیکب نموده باشد پس هر کجا بکوله بجهت چه جایز میشود که آنچه در کلام معادیه است محمول شود بطریق استعداد اولی
 و آنچه او با عهده است با بعضی که مراد آن بعین این باشد که نشان او است که شجاع ترین شجاعان و سخن ترین سخنیا باشد و عبارت
 اخیری مدبرستیکه معاویه و قتیله علی ابن حسین را در جامع شرف اصل و نفس و به تحقیق علاوه شده بر بکنند شرف و شرف اصل او
 مزایای خلاق و اداب مدبرستیکه او حرکت میکند در وقت مبارک مثل شاخ درخت و ثابت می شود در وقت شداید مثل رکن
 و مدبرستیکه است و مثل برتت باشد در ترز نیست نشستی و مثل نمیشد تا ترز در غنیت طبع و زبانش جاری میکند سخن را
 و می بندد سخنهارا و میشنود که از او نازل میکند عصمت را و مجد و بزرگی او ملاحظه نماید ستاره جز از آن مکان بلند و در
 می شود ستاره و با تمام در از شدن که سر اویدن مجد او و شرف او میکند در برای او اخلاک مدهیا و پیشانی خود را تا تکلم کرد
 کلام میگویم مدبرستیکه حل کردن کلام او پیشانی و استعداد و بطریق آنچه بالقوه است تا اول بعید است و خارج نمودن کلام
 از خط هر دو بدن دعا که داعی شود بان علاوه بر این مدبرستیکه این از آنچیز است که با منفعت حاصل میشود و تمام میشود
 تقریب بین ارباب و اندک پس هم این بعد از فرض انخاص است در آنچه ما تحقیق نمودیم در بیان کلام سید شهید اول
 پس امر و صغر است لذلایکه بیستین شود زیرا که کلام او آنصورت است که از آنکه فرزندش مقصد است بعقل بصفا و بی عجز
 و احوال و اخلاق و اگر کوله که شجاعت و سخاوت از طلا صفت است الا اینکه آنها اثار و علامتی دارد که از آنها
 میکنند پس بر اقل است در این هنگام مگوید که کوشش شجاعت فعلی ظاهر نشد از علی کبر پیش از روز طغیان زیرا
 که مدینه بود پیش از این روز چیز را از ایم نشد و او شداید جنگها را علاوه بر این کوشش شجاعت و سخاوت اگر از آن
 صادر میشد قبل از روز طغیان بر آینه مابان میر رسیدیم در کتب احادیث ما در کتب تواریخ و سیر و کتب انساب اولاد
 اهل طایفه میگویم مدبرستیکه مثال این کواها صادر می شود مگر از طاعت فکر و تدبر در سلب و جلوه همین نباشد زیرا که شجاعت
 نسبت مکر عمارت از شدت علت مرد و قوت او در پاس و شدت و کنار بودن او از رسیدن مرکب و حق است

در شهادت علایق

مثال شرط است از برحق بودن آن افراد کامله شجاعت پس تحقیق کوشش این ازان چیز است که وقت
 نزارد حضور روز طفت و نه برحق شدن شادید و هر دو عظیمه واد قائموند سیکه آن نیز گوارد نیده بود از شداید و
 با و جنگها قبل از روز طفت از او عالم در وقت زیرا که غایت آنچه در نهایت است که او مثل روز کربلا پیش از آن
 نیده بود و اما او قائموند اینکه انکوش شجاعت و سخاوت که از او صادر شد قبل از روز طفت بر آنه نقل شد باز از
 دعا و فاسد و چگونه چنین نباشد زیرا که آنها را با نقله در حالیکه مسند است بر شخص که آنقدر ایشان کسی است که علم
 را دوست میدارد در غایت محبت و آن در شجاعت است بهر آنکه است روله بدهد و دیگری کسی است که او را دشمن است
 در نهایت بغض و عداوت آن دشمن خداست مساوی بن این معنی است نعم بدستیکه آنچه بر باغی است تفاسیل اخوان بود
 است و آن مثل اینکه علم تحقیق به کرد زید را مثلاً در بعضیه چون و بگذر اعطای کرد عمر و را بگذر نوبل بود دیگر بگذر از غیر ذلک
 علاوه عدم وجدان دلالت نمیکند بر عدم وجود و بدان تفاسیل موجود باشد در بعضی از کتب که اینها با آنها رسیدیم باین
 آنها رویش کرده در بعضی از کتب در واقع لکن نخواست آنها تلف شده و یا در خانه از آنها آوری بعدد آنکه در اینجا گفته عام نخواهد
 است لابد است از آن که در آن است در بستیکه حج خدا که مصوم است چون اعلم است و استند که جمله کبریا در
 احوال روز عاشورا و از احوال جوانان با شرم و صفات ایشان و بگذر کیفیات مقامات ایشان و هم چنین است حال
 شهید او هم چنین کیفیت آنچه جارید بزندان صید لقا طهارت و خزان قاطمات در روز کربلا و ایام از ایام است
 از غیر است که بر شیشه پنهان ایشان در آن زمانه متاخره از آن زمانه خصوصاً زاینکه ایام و از آن زمانه شود و در بستیکه احوال و کیفیات
 که در مبار و آثار و گذشته بطریق کز در روز و در ماه محرم از غیر است که کتب نمیشود از آن وقت قلب و کرد کردن در
 غلبات کلبه گاه و در وقت شمع از طفت شمع و باغ طلال فلک کرد در استماع شنیدن امر کرد شیشه و تحقیق رایش از
 قضایا و نیز کردن با شارس بر طایفه بر آنها خود از غیر و عاری و ترکیه و است که از غیر ذلک بگویند زیرا که در هر صید از قضایا
 طرز جدید و معانی کبر و امور است که باعث میشود برقت قلب و شمع آن و موقوف بر کار و حرکت میدد شیشه محبت و چون
 و اندوه از رجهت اخراج کردن کلام را در آنها بطریق استعارات لطیفه کلمات شهبات عجب و با جمله بستیکه شرا که در حدیث
 اند و شیشه خوانان بر شیشه شهید او و بدهد و اعلی است عتر او اخذ میکند از مور عجب و معانی که صحیحه جدیده را از کفای عرش
 در بستیکه ایشان مودت و روح قدس پس هر گاه توضیح این امر است پس باینکه اصحاب کتب مقال ذکر کرده اند و جمع کثیری از جوانان
 نبی انتم و چنین برایشان که عیار را که آن نیست انتم قتلوا اما لا تشدوا قلوبا پس ناینکه محدثان شیشه خوان در مجالس غز
 کتفا مایه با بیعبارت را ناینکه اراده کرده که ذکر نماید شهادت جمیع اراداد امیر المومنین و هم چنین از اولاد عقیل از غیر ایشان
 باعث خبر نمیشود از وقت و گریه بخلایف اینک ذکر نماید شهادت ایشان از جوانان قضایا یک اشاره گذشت و وصف آنها پس چنانچه
 خوش آیند است در مثال اینها شاعر و قضایا باین معنی قضایا کیمت و دلیل و رضی و غلبی و مثل اینها از منظر قضایا هر دو قضایا
 محنت و مقبل و صبا و مثل ایشان از گروه بجا و محنت و مقبل و صبا و مثل ایشان از منظر قضایا هر دو قضایا
 صاحبین مجلسین در شیشه باغث بود خواندن آنها حزن و اندوه و گریه و ناله را و به تحقیق متعقد معانی جدیده صحیح و معانی
 را و بر غیر از کتب و دروغ مثل شیشه بعد به تو هم نماند من مضمون سر آمده را خواندن قضایا و چهار در شیشه با پس بگویم هر گاه
 در بستیکه جنود عقل ایمان و صدق و در جاد عدل و در صفا و کرم و طمع از خداست و توکل و رافت و رحمت و علم و فهم و عظمت و زهد
 و رقی در صلیت و تواضع و تودد و علم و صحت و سلام و نیکم و صبر و روح و غنا و خلق و تذکر و حفظ و لطف و قنوع و تواضع
 و مودت و وفاء و طاعت و صوم و سلامت و صدق و حق و امانت و اخلاص و شهادت و معرفت و مدارا و سلامت و عیب و کتمان
 و صلوة و صوم و حج و صوم حدیث و بزه الدین و حقیقت و معروف و ستر و تقیة و تمبیه و لطافت و جفا و قصد و رحمت و استقامت

و برکت عاقبت و قوام حکمت و تعارف و سعادت و توست و تفخار و تقاضای سعادت و عافیت
 است پس اینها جنود عقلند و عدیثیکه این مذکور است در لغت مثل منیت بزرگ شجاعت است انبیا که آن عظیم مکارم خلق و صواب
 انهاست پس چنانچه رسو لغز او و صیبا او در غیر شجاعت و فوق کمال و تمام هستند همین حضرت و او صلیب از شجاعت
 اکل و آنم از میگویم که شجاعت معنی است از سخاوت و وجود چنانکه جمعی از اعظم و کزیرکان علمای این قایلند باین منیت که سخاوت
 وجود یابد بکشیدن لغتی است که بدل کردن آنو حسب منیت یا بکف نمودن حضرت است که لغز او منیت اول آن با نفس
 میشود نه شجاعت یا مال میشود و آنچه جاری است آن خود است و در کجا یا بعبادت است انقیاد و عجز است و یا بعبادت
 نغز او ش کردن کسب است بعد از شخصی فاخر تو جدیدی که در خود عقل و ضد آنها در آنها کرده و حضرت تصادف از کشتن که جمع بگوید
 انضیال جنود عقل که در پیمنبر با جوی پیمنبر با در منو سیکه حدیثها قلب او بر آیا اما امتحان کرده او اما سوای اینها اردو ان
 در سبیکه احد ایشان فاله میباشد از انضیال این جنود تا کامل شود و از جنود جمل با کجا باشد پس در آنوقت در درجه عالی
 میرسد با اینها و او بسیار و ایندرک میشود بشناختن عقل و جنود آن و حسب منیت کردن از جمل و جنود انخداد و نذ عالم
 ما و شمار موفق کرد از بطاعت و رضا خود بحدیث پس زمانیکه اینرا دستی بدکم انضیال از پیمنبر است که در آن تفاوت
 و تفاضل واقع میشود بطریق در جا بسیار زیرا که هر یک از آنها از امور است که نیک در آنها واقع میگردد پس شدت و ضعف را
 قبول میکنند در مراتب بسیار بعد بترتیب صحاب و سایر مرتبه از محمد و خاصا حضرت معصومین در هر یک از انضیال تم کمال
 پس تفاوت و تفاضل میشود بعد از آن در جا بنیا و مسلمان و صدیقین و صالحین و آنها را نیکه اخذ کردی جمیع آنچه مذکور کردیم
 و قابل نمودی در آن بحق تامل و تحقیق نموده که هر یک چه مرتبه از خلق است بر خود و انضیال و درجه او در آنها ناله درجه صحاب
 و سایر مرتبه است میداند و در خبری را که آن اشاره کردیم از اینکه روایات کثیره که ناطقند بر نیکه علم این سخن تحقیق در مقادیر
 خود تمام دو بیت نغز را بقول رسانید لابد است که حل شود آنچه در آن روایات است از کشته گمان برد لیکن و شجاعان و بزرگان رجال پس
 اول آنچه لابد است که در این مقام اخذ کرده شود پیمنبر است که در روایت شهاب الدین علامت است و خدا عالم است بسیار او را بخود
 مقام سوم در این آنچه بقول رسید که در اینها تعلق دارد که بعد از شهادت فرزندش کشته عالم نبی بعد که بعد از سبیکه
 طریق کلام و در محل آن در این قول از حقیقه و در حقیقت خدا بر جمیع خلق مثل طریق کلام و در محل منیت در قول ما یعنی لابد است که
 حل شود بزبان نام آنچه کلام با آن و محنت دارد و همه آنچه در احتمال دارد پس پیدا میشود اما در آن در جمیع اجزای عالم و جمیع آنچه در این دنیا و نبوی
 است و تحقیق شدن تاثیرات آن در جمیع قرون و عصر است و فرق منیت در آن ما این است که او را بر جمله انبیا که عمل نایم جانک او
 است و ما این نیکه آنرا بر جمله جنود عقل و انضیال ما اینست که در آن از صفو و صفی و انضیال در درجه و کمال از جمیع چیز کن هر یک از
 و آنچه در طرف خود واقع میشود در هر قرن و عصر پس آن را تاثیر اسلام بر تعین و تاثیر آن در کوهها کمال بودن انهاست از زبان
 و پاره شدن و حرکت نمودن آنها و خارج شدن آنها مثل و از آنها و به فارسی میگویند کوه آتش فشان پس اینهمه از کوهها در دنیا
 کثیره از ملک فرنگستان و تاثیر انکلام در افلاک کمبوف و خوف و عدم حسن احوال ستاره کالیبت در حقیقت و نزول و وبال و
 اینهاست و ایضا در دنیا بزرگ بلا طم آنها و غرق شدن کشتهها بسیار در آنها و تاثیر آن در درجهها بکشیدن و مفقود شدن میوه آنها
 و همین چنین بکشیدن میوه آنها و تاثیر آن در دنیا همین شکوه و ناخالی شدن آنهاست از بوجودش و از ایشان مضارت و ترنزه که و
 زیانک رنگ و اشکال صورت آنها در بلبان و مرغان جوش الحان و جوشش است و از صفی است که در این است که در اینها و اینها
 کن هر چه در این نشانه است از سبب او عالم من اباب الحراب من الدرّة الالذرة پس چنانچه این نیز است و سبب انرا
 است که کلام امام باقر معتاد و جمیع چنین و حکمت دارد و مثل باین سنگ و سنگی بزرگ و خاستر و خاک و در یکد خون و مثل
 اینها از هوا وزود اشاره میسما میم در بعض مجالس که محقق شدن اینها بعد از آنکه این کلام امام مثل کلام حق او است
 دیگر نیز با بعضی که ثابت است برای یکیش علی کبر در چه که مسا و مقابل میشود با آن درجه احد از جمله عظمت بطریق انضیال
 که در چه سبیکه امام در شان انحضرت انان اکثر طریقی و قلت حقیقه و صیغها بعد که با بعضی انان افضل العباس یعنی انان است
 حاره ام که سبب انحضرت انحضرت انان را در من یعنی ابان افضل العباس پس در سبیکه آنچه امام در آن دو بزرگوار کشته مقابل یکدیگر میشود
 کون که میراث من متکلم شدن باین کلام که تاثیر میکند این تاثیرات را که با آنها اشاره رفت بعد از وفات رسول خدا و بعد از صدقه معصومه

در شهادت علی اکبر

فاطمه زهرا و کلمه کرد با اینکه حسین اجداد و وفات امیرالمؤمنین و کلمه کرد بان ایضا سید شهید اجداد و وفات برادرش امام حسین
و چه حکم نمودن حضرت یابن کلمه اجداد شهادت پیرش علی اکبر حلیت میگویم و چه در آن مهلت که سید شهید ایک از صحابا
بود و جامع جمیع فضائل ایشان و قایم مقامشان بود در جمیع جنات و اوقات و در ابیات پس وجود شریف او محفل
با کلبه طراوت انجمن شریف و نصارت و مازه که آن در اصل مسقط نشد یعنی خانه حرمت و عویت و صفات و امامت
و عصمت و عبارته هر چه در سینه عظیمشان خانه و و نیز جل و جلالت قدر شایسته حیات و زنده کالای و هدایت باقی بود و چون
او و قبضه پیرش علی اکبر را کشید چنان علی اکبر که لغت و اوصاف و صفات و کمالات او را شناختی در اول عمر و جو او کیفیت مقبول شدن
او را هم بدستی و حاصل شد بر اسید شهید اجداد شهادت او آنچه حاصل شد دنیا مستعد کرد و سزاوار گشت که خاک بر او باشد پس
کسیکه تامل نماید در آنچه مذکور کردیم و جمیع آنرا اخذ نماید ظاهر میگردد بر او و او چه از وجه بسیار که مردن او زمان بسیار زود
و فریاد و صیحه و صیحه کردن از مردان و زنان در وقت که در صحن ایستاد و بزرگواران اهل بیت اعمی ابا الفضل العباس و علی اکبر پس اگر
کو که در پنجاه اله است و آن مهلت که فضل بودن عباس و علی اکبر از سلسله حجتی از طغیانت بلکه از قتل بر بیات او که است
در نزد تو و تحقیق اشاره کردی با سوره که باین دلالت میکند بحیث لا یزید علیها و لکن مع ما هم کلام را عاده مینماید و معضوری محقق
بطریق که چون بعد از شش کوه شهادت او و آنچه بقلب فلجان میکند زایل بشرط اینکه اول شاره کنی با آنچه در شان سلمان وارد گشته میگویم
در مناقب سلمان علم تقا او و در وقت که در غایت کثرت است و ما در پنجاه اله مینماید بعضی آنها که ذکر آن مناسبت است از جمله آنها است
که از ای عهد به رویت کرده اند که گفتی در حساب سلمان شریفش در او را در نیکت که حدیثی است که با خود سخن گفتند تا این
بیاید او را حدیثی است که در حساب با او بر جوته آمدند و چنانکه با او در غایت کثرت است و ما در پنجاه اله مینماید بعضی آنها که ذکر آن مناسبت است از جمله آنها است
خدا را در آن ملک الموت کلامی گفت که حاضران میشنیدند آن مهلت یا ابا عبد الله از ارقی ما بموسسین و لو طهرت لا تجد نظیر
گفت یعنی یا ابا عبد الله در سینه من مونسان مدق و مدارا می کنم اگر ظالمی بر شدم تا آنکه از سینه تو بظلم بر شدم و از ابا عبد الله نقل
شده که سلمان علم اول و علم آخر را در ک نمود و او در یایه که لبش تمام نشود و او را نا اهل بیت است و تحقیق رسیده است
از علم او که مذکور گشت در میان گروهی با او گفت ای سنده خدا تو بکن سو خدا از آن علی که در سینه فریاد خود کردی این گفت
و که در وقت تو تم با من گفتند سلمان ترا با من از خست پس او را از خود دفع کردی گفت و جز داد مرا از این که مطلع نبود بان که خدا
و من در خبر دیگر است که آن مرد ابو بکر بن ابی قحافه بود و از امام محمد باقر نقل کرده گفت علی و سلمان هر دو حدیث بودند و از حضرت نقل
شده سلمان از متوسسین بود و از ابا عبد الله نقل کرده که گفت سلمان هم عظم را میدهند و ذکر سلمان کاری خدمت ایضا نمود
ابو جعفر گفت سلمان کاری نمک بود و لکن بگویند سلمان محمدی انبیر دیت از ابا اهل بیت و از ابا جعفر روایت شده که گفت ابو ذر
در خدمت سلمان در حالیکه او در یک کعبه خود طبع میکرد و آن شاکه ایشان مشغول صحبت بودند ناگاه دیکت زمین سخن
شد از خود با و روغن گوشت که در آن بود در پیشش او را از این بغایت محبت کرد سلمان دیکر آمد آشته در حالت اول خود گذشت
و مشغول صحبتند در آن شاکه صحبت میکردند ناگاه دیکت سخن کردن کردید پس هر چه از رزق آن رنجیده شد گفت که ابو ذر از نزد
سلمان فارسی در حالیکه خوف بود پس در آن شاکه متفکر بود ناگاه امیرالمؤمنین را ملاقات کرد و در وقت آنحضرت او را دید با گفت
یا ابا ذر چه چیز ترا از نزد سلمان فارسی در چه چیز ترا خوف انداخته ابو ذر گفت یا امیرالمؤمنین سلمان از دیدم چنین چنین
تعبی کردم امیرالمؤمنین گفت یا ابا ذر در سینه سلمان که خبر بد تو آنچه میداند هر آنیکه میگوید خدا رحمت کند قائل سلمان را یا ابا ذر
در سینه سلمان با لیس است در زمین هر کسیکه او را شهادت مومن است و کسیکه او را نکار کند کافرت و در سینه سلمان از
ما اهل بیت است و از ابا بصیر از ابا عبد الله نقل کرده که گفت بخدا قسم عیادتش بود و سلمان محدث بود و کلام شرح کن بر آن
گفت خدا سمعوت میکند و میفرستد طایر آسمان او را در گوش میدارد و بگوید چنین است و از صادق نقل کرده که سلمان از امام خود
حدیث نقل کرده اند از خدا خود زیرا که خبر میداد از خدا قائل که در وقت آن حضرت از ابا جعفر نقل کرده که گفت روایت
سید که آنچه خلق روایت میکند در سینه علی گفت در حضور سلمان که در ک نمود علم اول و جز از کلام ندم گفت آن سید که آنچه از حضرت
با صفت کرد که است فضیلت میگویم که در سینه علی گفت در حضور سلمان که در ک نمود علم اول و جز از کلام ندم گفت آن سید که آنچه از حضرت
سلمان حدیث بود که گفت نمک که با او خبر میداد گفت نمک که در سینه سلمان که در ک نمود علم اول و جز از کلام ندم گفت آن سید که آنچه از حضرت

جلسه نهم

و از صادق از مدرس گفت که پدرم گفت روز قیامت نزد امیر المومنین ذکر شد گفت اگر او بزمید است چیزی را که در میان
بود هرگز او را میگفت و تحقیق رسول خدا را در دنیا ایشان واقع ساخت پس ظن تو باین خلق حدیث و حکایت نه در فضل
مشا ازان که گفت موجود شده در سلام همه خلق کسی که از سلمان فارسی افقه باشد و مراد از فضیلت است علم است از فضیلت
که مصطلح است ما بین آنها این معنی که فقه در اینجا علم فقه و غیر او را شامل است و ظاهر اینست که این از پنجه ناهایت که از این
شاذان از امام نقل و روایت کرده است و از حسن بن حماد روایت شده که گفت سیده است از علم سلمان و فیه جعل عایشه
را که عسکر میگفتند دید او را میزد پس او را می گفتند یا اباعبدالله از این جوان چه میجویی میگفت این جوان کنیت و لکن این
عسکر این کنعان جنی است و صاحب این گفت ای عیسی که چه میگوید از این جوان چه میجویی میگفت این جوان کنیت و لکن این
سفری است با پنجه میخوای و از آن حضرت روایت شده که گفت عسکر را به قصد در هم خردند و شیطان بود بعد از آنکه عسکر را
از خنجر کشید که در خصوص علم سلمان در مناقب او وارد گشته و آثار و آیاتیکه وارد است در زهد و عراض کردن او از دنیا
پس آنها زیاد است از آنکه شمرده شود میگویم در بعضی مجالس سابقه ذکر کردیم که خنجر را به صفا فرزه که ناطقند باز شدن ملائکه
به آن طاهرین و صدقیه کبری فاطمه هر اسما فاطمه نذر او آنچه تهاق ال سلام با او است از منقطع شدن و بعد از حبیب خدا
زیرا که وحی فرستادن خدمت مگر اسب بشر تا ملک بگوید که خدا تعالی وحی میکند بر تو که او کذا پس این در جنبه انبیا میگذرد
بدون اینکه فرق باشد در این بین حکام و وجودیه از امور پر و کون و مثل آنها و ما بین حکام شیعه این جزئی است که نظر
مستقیم و شکار او را تقاضا میکند و اما آنچه نظر دقیق و تحقیق درست از تقاضا میماند نیست مگر شبی ملا که بر تو نازل میآید
و بطله بر نیت صلا و آن ملک صدقیه کبری و آن طاهرین بیاید و بطله رسولی است چنانکه ملا که سلمان و مثل او از خواص شیعه میآید پس
آن بطله امام علیه السلام است پس بنا بر این ممکن است که گفته شود در مرتبه ملا که بر صدقیه کبری و آن طاهرین نازل میشود بغیر احکام
شیعه هم چنین نازل میشود بر ایشان بعضی حکام شیعه و هم چنین است حال در سلمان و مثل او از خواص شیعه و محضی نامزد بود آنچه
در اینست در عدم تقاضا است فقه بعد محضی نامزد بر تو برکتیکه بعضی از خنجر ناطق است بر یک حدیث صد که امر می شود و شرح
او را می بیند پس این اخبار از آن چهار نسبت که چهار کثیره است تقیضه که ناطقند بدین و مشا به کردن آمده ملا که را با آنها معاصران
اند پس بدست که حاصل شود آنچه در آن اخبار است بر بعضی ملائکه یا بر غلبه اوقات یا بعضی اوقات یا این معنی که ایشان را بر خلقت اصل
نمی بینند زانیکه از این اجزای پس مدانکه الا ان حوض میکنیم در بیان تحقیقات نورانی مکتوبه در تقاضا و میگویم اولاً بعضی
اخباریکه ناطقند با نیک سلمان میدهند علم رسول خدا و علم امیر المومنین و امیر ایشان است که حاصل شود آنچه در نیت بعضی از علوم
ایشان و بعضی از امور ایشان را نور و علمیکه غیر از سلمان از خواص شیعه عالم نوزده و هر چیز از آنها زیرا که حاصل کردن آنچه نسبت
بجای جمیع از پنجه ناهایت که امر قطعی از عقل و مشرع او را دفع میکند و چگونه چنین است نباشد زیرا که نسبت علم سلمان به علم ایشان
مثل مظهر صیغه است مدبریا محیط اعظم و مثل نسبت ذره حصیره است تا شب نوزده پس مانیکه اینرا دانسته اند بلکه احتجاج و
استدلال نمیشود بان چهار کده است که ناطق بود و فضل سلمان و علم او و همین بنظر این اخبار با نیک سلمان از حواس این امیر
المومنین و علم او فضل است مگر کسیکه صلا اطلاع ندارد با آنچه در شان آید و در زبور او وارد گشته یا کسیکه در مضار علوم چیز ساطع
و در شان قاطع نیاورده باشد یا کسیکه او را از فطرت و ذکا و خطی صیغه صلا نیت و چگونه چنین نباشد زیرا که مراد از فضل
در مثال این مقام پنجه ناهایت که نزد خیر باشد بعد استیجاب بر تو مکتوبه که ناطقند و نوزده کثیر باشد کسیکه او محبوب است بخدا و کسیکه در جا
و مرتبه بسیار باشد در نزد خدا تعالی در حقیقت و نیک و بر نیت در نیکه ایگار نمودن فضیلت عباس و علی که با این معالای بر سلمان
و مثال و صادر میشود مگر از کسیکه خلقت او معتمد و موقر است که باشد و چگونه چنین نباشد زیرا که امر و صغر است از اینکه محتاج
بیان و قائم نمودن ربان باشد زیرا که چگونه قبایس میود احد بانیکه در چشمه کافور محبت رسول خدا و پیر اهل استغرق شده
باشد صمدیکنم عباس و علی که بر او حال اند آیند و زبور ایشان اتمالاتت جمیع معالای آن بسیار فرق و صبح و شکار است
ما بین کسیکه او را اهل نیت باشد و ما بین سلمان که امیر المومنین در شان و کوه سلمان مناهل نسبت پس چنانکه نسبت داده شده بود
اهل نیت هم چنین نسبت داده شده عباس و علی که بر ایشان از اهل نیت اند و به تحقیق جمعی از ائمه در شان جمیع از شیعه گفته
است آنچه امیر المومنین در شان سلمان گفته حتی اینکه صادق بیک در صحاب خود گفت و حال آنکه او از بنی امیه بود و نه نسبت مستا

در شهادت علی اکبر

اهل بیت بعد از آن طاقت کرد قول خدا تعالی را در حاکمیت خود که است خنده است قمن تعنی فانه منی و انا فاضله علم سلیمان
 بان طریقی که بوی آن هشاره نمودیم اگر چه از مسلماتت که اینک علم او در سوره اول و دوم است و آنرا با تو تفصل کرده بودند و تحقیق تفصل
 کرده بودند از آنجمله از آن طایفه و جمعی از خویش صاحب خودشان ایامی یعنی و کلا و ابواب را بعد از آنکه برای امام قائم مظهر
 عجل الله فرجه و فرجنا بفرجه اندر آنکه ایشان هم عظمی امیدانند و از غایت با خبر میدهند و زمین بر ایشان چسبیده بود
 الی غیر ذلک از خوارق عادتیکه بشماره مسیاید و به تحقیق تعلیم که در امیرالمؤمنین جمعیر از اصحاب خود علم منایا و ملاطرا و اولیای
 ایشان حسب این نظر همیشه تداوم میشد و هر چه بود این قسم از علم خواهی بود و طریق تهاه و ستر بوده باشد یا تحقیق
 امام کن عالما بذلک یا غیر این اگر چه چیزی است که لایق است که در جرات این شخصان آلائی که با این چگونه جایز باشد
 تا حدی که جرات و سبوت میکند کسیکه بگوید ایشان که فضلند از حرمه بن عبدالمطلب و جعفر طیار که حسب ایشان نه
 کنکر عالی است در گفت و گو و شرف و شأن کسان است که جان خودشان را فدای امر خود این دین بدل نمودند و نازند
 شان ایشان آنچه نازل کردید در کتاب کریم و عار و شند آنچه وارد کردید در بیان در ایشان در زبان که بر او نازل کرد
 او صیبا مصیبت است و آن روحا و حیوان مکتوبه کوشش میدید بقول امیرالمؤمنین و خط کیند آنرا و آنقول است که در فرموده
 نخل اهل بیت لایق است با احدی از اهل بیت در جماعت است از آنچه اراده شود بان در بعضی مقامات از اهل عصمت بطریق
 کفایت و شرف این آنچه در مقام است شامل شود بجز و حیوان بنی نامش که جان خود را از دست میدهد تا آنکه ایشانند از بزرگان در حرمه
 که کلام را کوتاه نماند بگویند آنچه برای سلمان و سیکه نماند او را بر او کلام و ابواب آنچه و سیکه تا آنکه ایشانند از بزرگان در حرمه
 بسیار فضل و رتبه حاصل میگردند ایشان مثل این بگذازان زیاد تر سبب کرد و نود کردن بر عباس و عا کبر و شهادت
 که در پیش روی حضرت شهادت میدهند در روز اعداء که چه اینکریه و نود در عالم بزرگ بوده باشد سبب است که ایشانند
 که در جرات این شهادت را در کند و که از قدرت سبب علم او عا طه نماید مقامات ایشان امینان نمود قول امیرالمؤمنین
 را که فرمود لم یسبتم سابق و لم یسبتم لاحق پس بگوید اگر در آن روز عا در ضحار افکار فقیه صحیح و ماملات و تدبیرات فقیه
 مستقیم و نباشد از گروه کسانیکه صحت مقامات از حقه ماده و هم سبب میدارند و در اخذ کردن فخر از آنها توقف میکنند
 ایامی یعنی طریقی جمعیر در سبب ایشان عقدا و افتیاد بصحبت جبار شامه متظافره و او نیک و در آورده در میانان صد بقیه کبری
 معصوم و مظلوم غایب از جمله آنها انجیر است که لولان اهد تعالی خلق امیرالمؤمنین فاطمه زهرا که با کفو ظاهر آثار من ارجح
 قمن و دوزخی اگر خداست امیرالمؤمنین خلق نمیکرد بر فاطمه در زمین فاطمه را کفو نماند از حضرت آدم پس سبب از او است
 رتبه و با همین تحقیق توقف کرده اند از فضیلت صد بقیه کبری جمیع سبب امیرالمؤمنین عزیز از سبب ما و در سبب جمع توقف کرده
 در فضیلت او را و او را دایره او آمده در سبب جمعی توقف کرده اند از فضیلت او و سببش حسن و نظایر این بسیار است
 در کلمات ایشان چنانچه ضمنی نیست بر تشبیه و تدبیر عا ذق پس میگویم در سبب کسیکه اخذ نماید جمع طرق مدخل و محتاج بوجوب
 احتیاجات و سببها فاطمه زهرا را این کتاب است میاید با حصول کلیه ملکوتیه و واقع در نه عرش پس آنها در نافع میدید
 در جمله کثیره از مقامات بعد از نبی تا آنکه گذشت در بعضی ترتیبات که صادق گفت در ضربه از زیارت که ابو حمزه از او است
 کرده است که شتم بود در زیارت علی کبر ان جعل خلقی بریارتک عشق رستی من انما احدیث پس کسیکه در این حال نماید است
 میاید با کوشش از جمله آنها است که فواید کردن بر علی کبر از انجیر است که عا طه نمیکند سجد و مقدار آن که عا ذق است از حج
 معصومین و زیارت که با تحقیق کردیم در بعضی مطالب انکی است که در هر کبری کردن ناقص نمیشود و از زیارت بلکه کردن در بعضی
 مقامات نیز حج طار در زیارت حضور صا زانیکه کردن در مجلس عز و محافل ذکر مصائب بوده باشد زیرا که مثال اینجاس
 از موضع نجات است که فرض در گشته الهی در آنها جاری شود در غایت امتیاز و محبت زیرا که مثال این اجتماع از بیرون
 محبت بین سبب و منبع ایشان از انجیر است که در ان تقییم شاعرانه بلکه تعظیم و جبار امثال نه تعالی است و ذکر ایشان بلکه چگونه
 جایز نیست جبار کامل پس اینجیم حج طارین گفته اند که ماد و کت میداریم محاسن را که در آنها مصائب ذکر شود و امر را در آنها
 احیا شود و بعد از آن نماند بود در سبب سر او را و سبب حال دوستان عارفین و محبتین مخلصین کاین است که لا حظ تا بندگی کرد

بسیار

حیات از قلم

بسیار نهند او را و او را و عجز و محاسن و هم چنین در زارت ایشان خلاص شدن از آتش و غلظت در بهشت را بگویم چنانچه نمودند
از این مایه بپوشند و ملاحظه نمایند چیزی دیگر را و آنرا نصیب خودشان نمایند و این از بخت ناست که اشاره بگویم آن مقام
چهارم در ذکر حدیث مصاحبت کوشتی گرفتن بود که است قبل از زمان بعثت و قبل از ترویج کردن و خدیجه را با اهل بیت
پس از حدیث عجب و عزیز طبیعت است و صورتی که در آن در ایضا است که چشمها بان روشن و قلوب موئین و پش
منور کرد و اولاً بعد از آن استعدا تمام و تهنو کمال حاصل شود بر سخن قلوب و کد خسته شدن جانها و جا شدن بگزارند
سرخند از بر او داده بود خرد و نور خرم او و سپه ترین خلق بود او و علی کسب است و این بسیار است که بعضی است است
مصاحبت پیغمبر و ما بین مقامات علی کسب پس شاره بنماییم باین بعد از ذکر کردن حدیث در تزیین مقام و همچنین در این
تزیین شاره بنماییم با مورجمه که در ایضا نفع دهنده است و هم چنین شاره میکنیم باره سوال و جوابها بسیار از آنچه در انجیل
است و آنچه از آن بیرون نیاید اصول علمش و ملوک پس این اصول قلوب منور و ارواح با تقوت میسایند و در هر حال باشد
در بستگی که اخذ شایسته از فضیلت است همیشه از او سخن کبری نقل میکنند میگوید که منبر داد با بزرگان و کدشته گان
ما که را و این حادثه و جبارند که خلق در آن زمان کشته گرفتن عادت کرده بود و از اولاد خود را تعلیم میدادند که شایسته
و تو باشند حیلک ایشان و فرزند بسیار از غلبه کوشتی گرفتن حتی آنکه بعضی ایشان بجزیر کشته طلب میکرد و اول که بر او
ان اجتماع میکردند و از بر ایشان و بجه نام عمل میآوردند و در آن سوال بسیار بدل میکردند که بر سر زرا که آمد و در آن
نخستین کشته گرفتن کسی او جبارت نمیکرد و در خصوص مصاحبت واحد او را مصاحبت لایحه میکرد از جهت عظمتشان و وقار
کند مرتبه و جلالت قدر او پس در آن هنگام که ایشان شدت مردار آمدند که بعد از مردود حدیث بعد از حدیث مذکور میگردد و در کسی
بنود که از اهل بیت باشد از جهت قوت زرا که او را اولاد و منیر کوشتی ایشان در وضع و وضع و غنی و فقیر ایشان کشته گرفته
و غلبه بود و هم از او میسر میسر پس از خود بخش آمده و کج و معزور بود زرا که از اولاد عرب کسب امید با او مصاحبت
نموده غلبه میکرد و اهل کدنه نیک کشته مصاحبت مذکور میگردد تهنید که ابوجهل نمودند و اولاد خودشان را از او تهنید
پس در عجب کسب گرفته کج و معزور کشته و اهل کدنه اولاد خود را مذکور میگردد تا اینکه محمد رسیدند بعضی ایشان بعضی کشته
پس کسب نیت گرانیکه اصراع و نشاط و وقت آوردیم و غالب از غلبه و صراع از مصرع و شامیم هم از محمد زرا که او
در محاسن نامی نشینده در مصرع کوشتی جز نمیکرد پس دست میداریم که او را امتحان نامیم تا مثل که از نا باشد با غایت
مذکور باشد یا معنوب مقهور پس کسب از شاکه بصراع کشته او شدت نماید زرا که او محمد بن عبد تهر بن عبد مطلب است بر کسب
از نامش از جهت رتبه و شرف ایشان است از حدیث بیض و عظم ایشان است از جهت شان ابوجهل کشته در حالیکه حاضر بود
من قادرم بر محمد کوشتی او را در آن کلمه و بعوت او غلبه میکنم او را و این معون و بیارات و عزت در پیش کشته چه
شود این کشته اصراع فرزند او و عهد کردند که اصراع زرا نیکه صبح شک و فرزند در بطع جماع نمودند پس رسول خدا آمد و نزد ابیطالب
نشست و محاسن عام بود و بزرگان همه اجتماع نمودند مثل رسیده بن بود و سهل ابن عمر و ابی سفیان شیب و ابی سفیان بن
حزب دشمن معینه و تهنه و خلف و برادرش پسران امیه حاکم و ابن ابی سہیل و ابی خلف جهمی و ابو حمزه و خطاب و علوم و ابو
و خاص و بود و غلبه و در قدین نوفل و عمر بن نوفل و فضل و شام بن حکم و ابی جهل و برادرش ابی جهمی و بزرگان و درو و برادرش
که طول میکشد و بسیار میکرد عدد ایشان بنو ناسر و بنو عدی و بنو مطلب و قریش بنی ناسر اگر احمی داشتند و فضل ایشان از ایشان
و ذکر میکرد فضل ایشان پس جماع نمودند تا اینکه بطع تنگ مردم در آن شاکه قریش مذکور میگردد تا گاه ابوجهل رجوع
کتابها خود را بیرون کرده و کسب را میان سبت بعد از آن آمدند در برادرش ابی جهمی در حالیکه در نزد برادرش نشسته بود
باو کشته برادر بر خیز کشته بگرم ابوجهل بر خیزت و ابوجهل جوان و جلده و و و کشته سبک و خفیف بود و جلده ک
کشته عارف بود برادرش ابوجهل کسب بر کشته در حالیکه چهل بود در بهر کسب برادرش نشست بعد از آن اهل
منگرنه بیاید و بجانب خود نظر میکرد تا اینکه در پیش روی محمد استیاد و با سبتین خود نزد کشته ای محمد خزینه تا کشته بگرم

در شهادت علی اکرم

پس پیغمبر ایشان را خود را بر زبانه خست از جهت حیا کردن از عهدهایش بعد از آن مرتبه تا نیک گفت چنین است آنچه تا پیش می رسید
را و گوید پیغمبر خود را که ابو جهل بلند کرد و با او گفت بر که در کجا خود من مصاحبت ترا دوست می دارم ابو جهل صبر از میکرد بر پیغمبر و
استماع میکرد پیغمبر از آنچه بشدت عظیم نمود بعد از آن پیغمبر که عهدهایش گفت کردید بیدار ایشان که حمزه بن عبد المطلب را
با او گفت بعد از آنکه از خود غیظ را مشاهده کرد آیتامنی مینی آنچه با و نازل شد از غیظ در پنجایس حمزه با او گفت ای ترا دیدم و تحقیق رسید
از من تمام آنچه رسید بعد رو آورد بر شام بن سینه با او گفت من جنس برده آیتا تو پس خود ابو جهل گفته که پس برادر ما محمد
مسترض شد و گفت من شکسته ام آیا گشته که گفتن ایشان ترا مشاهده میکند نعم صاحب حدیث میگوید و فلیکمه شام همان گفت پیغمبر
را از مصاحبت پیغمبرش دید و میگید و ارشد که پیغمبرش بجهت غلبه میکند ابو طالب گفت در میان ما و شما از رضایان حیا باشد و این آیت
هشام گفت یا اباطالب یک پیغمبر غلبه کرد در ذمه او باشد و نمید که برای فریض بد با او طالب گفت تحقیق این را نمی شنیدم پس
ذکر کن که برای آنچه بنیال لازم می آید تا ما هم ذکر کنیم آنچه بالا لازم میباشد زیرا که تو در بنیال شسته شده شام لغت بعد از جابر جوخته
گفت زبانی که پسر ما مغلوب شد پس بر شما باشد سی و تن از کندی و گنجه پس از کوفتند و ده اوق از شک و ده اوق از شراب
این چیزیست که بر ما باشد پس چه چیز است آنچه بر بنیال لازم می آید زبانی که شام مغلوب کردید و چه چیز میخواهی که آن تکلم نماید پس
حمزه بر جوشید و باطلی کلام سبقت نمود و گفت یا شام زبانی که پسر برادر ما مغلوب شد بر شماست از مال من چند برابر
آنچه تو گفتی و ذکر کردی از جهت اکر ام و کس از پسر برادر ما محمد بعد از آن پسر برادرش نتواند که در گفت آنچه برادرش نتوانست
و شیمان هم نتوانست بر بارین بعد از آن ابو طالب گفت یا محمد تحقیق نیست آنچه را که تو حمزه بان تکلم کرد و عهدهایش تکلم کرد
ممثل آنچه حمزه بان تکلم کرده بود و ضامن کردید مثل آنچه ضامن شده بود و بدان که پسر برادر اکر او زمین از زر و نقره پر کرد در آیه
در رضا و جوشید و طویل است آنچه که بر کون زمین از زر و نقره با آن است از طایفه بدان و اموال ما خوار و دل بر سر
بر از عا و خصوصاً ما که فضل خلق میستیم و عقل و پاکد مینی و علم و علم سبقت نمودن حال ما بر عرب مخفی نیست با همه این که فضل و بزرگی
ما را می شناسند و چشمها بجانب ما نظر میکنند و گوشها بطرف گوش می رسد و در سبک نطق استی از بی نام و بی عبد مناف
و سید اولاد عبد مناف و سلاله اسماعیل و ذریه ابراهیم و قلیک غلبه بر آیه حکم شد با عا می شود و شامت بر او قیام میکند و پیغمبر خود را
از غلبه بدان بعد از آن این بابت را نشاء کرده میگفت قَتَمَ الْجَوْنُ عَهْدِي وَوَدِدْتُ أَنْ يَكُونَ لِي
يَوْمَ مَعَكُمْ لِسْوَاكُمُ فَتَعَزَّزَكُمْ وَذَلِي فِي الْهَوَىٰ رِفِئًا فَفَلَيْهِ فَهُوَ رِئِي هَوَاكُمُ وَتَعَطَّفُوا
لِي بِكُمْ بَوْصِيَا لَكُمْ وَتَوَقَّفُوا لِي بِهَوَاكُمُ يَا مَنْ هَوَاكُمُ فِي الْعُقُودِ مَجْتَمِعًا هُنَّ تَقْوُونَ بِي
مَعَاكُمُ اصْبَحْتُ فِي مَعَزِّ هَوَاكُمُ هَا أَنَا وَالسُّوفُ يُجَذُّبُنِي إِلَىٰ مَعَاكُمُ وَإِذَا الْعُرَامُ وَجَّهَتْ
مَاحِلًا وَالْفَلَكُ لَا يَسْلُو وَلَا يَنْتَاكُمُ وَلَا تَحْلُلَالِي فِي الْعُرَامِ تَهْتَكُ مَعَاكُمُ أَنْ تَرْتَوِي
مَعَاكُمُ وَلَقَدْ سَمِعْتُ دِكْرَكُمْ مِنْ مَتَشَدِّ قَطْرِي مِنْ نَادِيكُمْ بِنِدَاكُمْ فَلَيْسَ بِجَوٍّ وَلَا كَرَامًا
عَلَىٰ حَيْضِ الْعَهْدِ وَلَا صَبَا لِسْوَاكُمُ فَالْوَاكِلِي يَا مَعْزِي فَاصْطَبِرْ فَأَجِبْتَ لَا عَاشَرَ لَدَيْ
نَيْتَاكُمْ إِنْ حَلَّ سَفْكُ لِحَالِكُ فِي الْهَوَىٰ يَا حَبْدًا قَلْبِي بِجَوٍّ فَحَاكُمُ رَأَىٰ كَوَيْدِ سَمِيرٍ رَوْعِي خُودِ

عجائب و غرائب

و ذلت و خوار پریشان نماند باشد حضرت فرمود از چنان باشد که در راه میمانند نشاءتم اطوار کفایت اما پیش قسم
 سخن تو میجویم در اول بل به نغمه چنانچه او پیش و نشاء ط خود معزور است و تو بجا حجت میکند فعل خود و در تو طمع دارد و او را
 بنیم مگر فضیلت و شجاعت که میخواستند و در دستیکه من سجد اکبر قسم میخورم که تو با و غلبه خواهی کرد با سجد اینکه آسمان زمینند
 کرده و زمین را بطمونه چسبند از آن نغمه و هم را از نادفع کن طلب یک کن بضر آن ببال بر سیم پس در آن وقت سیم
 فرمود که آل محمد و آل فاطمه و جمیع قبایل و از زبان عرب سخن را شنوید خطراتی که بعد از آن است
 شد هر طلق کنند و خلق سب و اذیت کردند و در آنجا خود را سب کردند حضرت کشیدند فرمود که گروه عرب بیدار استند
 روزه چهار نام شده و حرارت افزون گشته و ایوهل با برادر خود در ساعت گرفته و خود را بقتل انداخته و محمد مرتجع است
 پس هر گاه من غلبه نماید خواهد گفت که چنانچه بر آورده غلبه کرده و هر گاه من با و غلبه کردم خواهد گفت که او چهل حقیق
 با برادرش کشتی گرفت و او پنج شصت کشیده بود از آنچه معطوب شد و لکن با و شمار هر عهد و ضمانت با شیم فرود آید
 با شیم با میکان در حالیکه هر یک از آنها ستم نموده هر یک یک صباب خود غلبه که فضل او را با صاحب حدیث که بد
 خلق متفرق گشتند و این خبر در کتب شایع شد که محمد و او چهل یکدیگر و عده کرده اند که مصاحبت نمایند و خلق یکدیگر را
 خبر دادند که صبح جمع میشوند و از هر جانب مکان آمدند و قبل قال بسیار شد و گفته اند که بجز از این که در کتب خود نماند بلکه
 آنها مشطوط صبح بودند و خطا و بیاد شد جمعی میگفت که او چهل بر محمد غلبه میکند و جمعی گفتند که محمد با او چهل غلبه
 میکند و خلق در رفته شدند و در آن شب بهمانا و شیعه با در میان ایشان و فتنه و در خصوص مصاحبت پیغمبر و اهل بیت
 ابن ابی قحافه آمد بجای خانه خود و دو لباس پر قیمت خریدار کرده در دست که هر یک از آنها را صد نیار سیخ از رخا
 پادشاه حبش خرید و دو بانها را در مسکند و فضل و زیادتیر او گفت نمیدانم اینها را مگر محمد و اهل بیت مشال شایع
 از فرزندش و فکری جمع کرد آنها را جلام خود داد و در ایام و در نایب بسیار بر داشته استین خود که شسته از منزل بیرون
 در حالیکه در هر خود میگرد که مباد ایشان از او کسی سعقت نماید تا گاه رسید با مکان در حالیکه بعد کثرت خلق تنگ
 شده بود پس ایستاد در حالیکه او را مکانی نبود که بایستد پس در هر خلق ایستاد و در بین و سایر نظر میکرد تا گاه دید نزدیکان
 و تیش و عیان بنی محرز و مشایخ عبد مناف در حال بنی عبد شمس و جوانان حارث و بزرگان بنی فتر بن مالک و
 خلفاء بنی خزاعه و بنی قوی و بنی غالب همه ایستاده اند و به تحقیق مذاکره کرده در راهی که که تخلف نمایند احد
 از اینک صبح در مکان نزو بر حاضر شود پس خلق از هر جانب مکان و راه دور آمدند و آن روز بزرگ مثل روزی که در
 بود و باقی نماندن محذره و مرد پر و طفل و تمام قوم که آنیکه ایستاده با بر آنها نظر میکردند و او بگریه ایستاده بود و او را آن
 بود که پیشینند از کثرت خلق صاحب حدیث میگوید تا گاه رسوخدا آمد و میآید آنها خوشی کو با که پدر بود در میان ابرقا
 شده نوز از زویش میدر شید و در آن روز به شمشیر میآید کو با که او ماه بود در حالیکه نوز و ضیاء و بهاء و کمالش بلند شده
 بود و بر سرش عمامه سفید بود که گوشه با او را او زبان کرده و در پیش جبهه او حلاله و حله یا نیکه که بشک عمل بود و دستتگوم
 بر جبال سید المرسلین نظر کردند نور و روشنی او ایشان را به هفت شادخت پس از این بعجب نمودند و ساد کردند و از جا
 بر جونسند از جبهه عظام و جلال و او با طالس بعین نظر کرد در حالیکه در قدم ایستاد بود دست خود را دراز کرد
 سو خود کشید و وقت نوز و نوز خود را نوز خود را به زمین از جهت حیا کردن از آنها خوشی و فکری که در جا
 خود قرار گرفتند او چهل آمد در حالیکه خود را به جمیع زمین تنزین و آراسته کرده بود پس از همه بزرگ ترخ نمود و بجهت سلب
 کسب از پیش لباس و لباس پوشد و آن از قبایط مصر بود و در کتب طلاق آمده یک از فرقه بنی ربیع بود میان سینه و کتف
 که بد و فیکه بود لخوا او چهل را دید سر خود را به زیر اندخت و او طالس است آنچه در نفس او بود پس او طالس از آنچه
 حکمین کرد و او را هر کشید و فیکه سیم بر ایزا و شاهه که گفت ایتم ترا چه شده است شاید که ایشان شده با سجد میان ما
 و بنفوسم واقع شده بود او طالس گفت قسم بخور که این قلب من نگذاشت و در دل من نیست پیغمبر فرمود پس چه چیز در دل
 است گفت دل من نیست و فیکه لباسها او چهل یادیم و مثل آنها را در بر تو ندیم در نفس خود قسم شاید دل محمد محزون باشد

در شهادت علی اکبر

باش گفت هم ما نویس باش بر چو نوت شده از تو از دنیا زبیر که آن متاع عروزیست را و کوی پس خلق بسیار شد و میگردد بر آن
میرسانند و او از نابند میشد و ثواب بر تعلق کرد و پشام بن معینه اندر ابوطالب گفت که ابوطالب اظهار شجاع
چیز است در باره ما زیرا که اوقات گرم شد و مردمان منتظرند تا ما بماند که غالب و مغلوب گیت پس ابوطالب آمد نزد
پیغمبر و گفت بر خیز ای محمد به تحقیق وعده رسید در بیکه ای که ای پیغمبر حافط معین تواند صاحب حدیث گوید پشام
آمد نزد پیش ابوطالب ابوجهل باو گفت که فرزندت زود زود بجای او آید چنانچه میان ما و پیغمبر است پس گفت خلق
رسیدند که خود ایستادند و گردنهای خود را کشیدند و چشمها خود را در جنت زدند و گوید پس ابوجهل بر خیزت و با آنها خود را
کردند و از آن ماند و کرا محکم گیت و از بستن میان خاطر جمع شد و در میان خلق جولان کرد و پیغمبر باو عهده کرد و باطل او را
بجوف نیت جنت و باو نزدیک شد پس در آنوقت ابوجهل آمد و حالتی که در روضه خود بخود میباید و بجانب خود نظر میکرد
و بعد خود افتخار میکرد و ایستاد در پیش روی رسول خدا بعد از آن ابوجهل در مقابل حضرت ایستاد پس شام بر جوت است و بر
خود را تحریف و تحریف نمود و پیغمبر ابوطالب سپرد او را خود را در عین مبارک و جنت و با سهار بر پیغمبر میباید
و دنیا نیز بر پیغمبر شاز کرد ابوطالب گفت یا محمد رو بسوزان و مبارز خود زیرا که او یک عمت نمود که در پیش روی
نوتاده است چو از طرف او میباید پیغمبر بر جوت و همان خود را بر دشت در کنار عم خود گذاشت پس از زیر غمانه ظاهر
شد و از شعله که بنام استخوان رسید در حالتی که خلق نظر میکردند و او استیمن خود را محکم گیت و او استیمن خود را بلند کرد و در محکم
نمود و سر او را جمع کرد و گفت که که با بی جمل نزد کیشود حمزه با حضرت قبال کرد گفت خاطر جمع میباش از فعل این مصفا
و حرکت کرد و بنام آیینی ابوجهل را که خود را جمع کرده و از تو تیرسد از اینکه باو غلبه نماید و من تو میرسم از او و او را سها
خود را بر و من میکنم تا مغلوب شدن تو نباشد عیسی گفت ای پسر را در من بخدا قسم بر ادرم حمزه دست گفت که حکمت سیاطان را از او
و چنانچه او از تو جهت سیاط کرده و من میگویم قسم بر لبه تا این جمع را مغلوب و مقهور نمیکند ابوطالب گفت العار اجار از او
کن ای پسر را درم را و کوی پس بر جوت است که او بگردد که یکه نور از شایه مبارکش بلند شد خلق فریاد کردند و گفتند مثل تو نمیکند
در صاحت و ملاحظت و کرمیت و زبیر کوری و خدا گفته اصر و حافظت صاحب حدیث میگوید بعد از آن پیغمبر رو کرد پس
ابوجهل بر یک صاحب خوب نظر میکرد و حرف میزد و خلق دیدند که عرق جبین او و پیغمبر میباید کرد مثل سردار به منظور و پیش
مثل شک از فروغ غیب بر خلق صیحه زده و بر عرق پیغمبر نظر کردند که میریزد و هر قطره که قطره از آن ساقط میشد باذن خدا
تعالی یک کل سخی روی میدوید و هر یک حمله میکرد در صحن خود و به تحقیق چشمها سوخته ایشان دوخته و گردنهای طرف ایشان دراز کرد
خلق بعضی را با بعضی سوار میشدند و بر بالا انکشته ایستاده بودند تا شام میگردند که ام غالب و کلام مغلوب خواهد شد و او
گوید و هیکه پیغمبر جد و عهد ابوجهل را دیدست مبارک خود را بر او زد صاحب حدیث میگوید که تا میماند آنها و زنها و ملائکه جمیع
خود را در این وقت کشته شدند و در کما جنیم تبت شد که جبرئیل میگوید که در آن شب من نظر میکردم و ملائکه با ملائکه عرش و کرسی
نظر میکردند پس خدا تعالی من و هر که در نماز تو کجاست حبیب من محمد و قوت جمل شجاع را باو عطا کن جبرئیل گوید از شام
و بر عمت باو عطا کردم را و گوید در آن شب که خلق نظر میکردند و گردنهایش شده و بعضی از ایشان با بعضی سوار شده بودند
از وسط کرا ابوجهل گرفته در دست خود او را جمع کرد مثل کوی و هو انداخت او را در دست حفظ کرد تا او را از زمین برداشت
و هو انداخت حتی هر گاه اراده میکرد او را با آسمان سبزه آینه قار بود تا اینکه از چشمها خلق بهمان شد اما بعد او را بزند
را و کوی پس خلق کبیر و تهلیل و تطهیر برای راست العالمین صادر المند کردند زنان و از خود را بکبیر و تهلیل المند کردند پیغمبر
هو انداخت و چشمها شاخص و غلوب اغافل محبت دو عاصد غلبین کرد پس ساحتی ماند و او را در که از هوا بر آید پیغمبر او را
استقبال نمود و دست چپ خود او را گرفت که یکه او کوی بود که طفلان باز گشته باو مبارک میکند و هیکه به پیش آمد عرش ابو
طالب و راند کرد که آن عالم پرید پشام گفت من خواهم دوباره مصاحبت کنم ابوطالب گفت ای پسر را درم دوباره او را سها

جلسه نازدهم

اندازد او گوید پیغمبر با و نزد یک شده از کمرش گرفته و از زمین برشته باز بجا انداخته گویا که او کوله بود بالاتر از دهنده او که
و تحقیق حدیثی است که او را در دستش سبک کرد و پند داد که گوید صدای حاضرین به کبوتر و تهلیل بلند مرتبه دوم و هم چنین صدای
مای زمان کبوتر و تهلیل بلند شد و طرفش را در گردن را و گوید یعنی باقی ماند و حجت از هوا به زیر آید پیغمبر او را استقبال
نمود و دست خود قبل از اینکه رسد و ماند در دستش مثل کبوتر که در دست انسان باشد پس حمزه با ایشان صحیح شد و هشتم گفت
اینها را پیغمبر در نزد ما باقی ماند هشتم گفت ایشان میخواستیم که مرتبه نهم گشته کبوتر حمزه گفت ای فرزند ابراهیم با او را رنگ کرده
از میانش گرفته از زمین بردار را و گوید رسول خدا با او نزدیک کردید و ده گیم او را برشته بجا انداخته خلق صدای خود را
کبوتر و تهلیل صلوات بر رسول خدا بلند کردند و هم چنین صدای خود از زمان کبوتر و تهلیل فرج و کبوتر بلند کردند و خلق با چهل
نظر میکردند در حالیکه او بجا میرفت پس کیامت از روز با و نظر میکردند و خلق سهوت ماندند بر آنچه از فضل رسول خدا
ملاحظه نمودند بعضی ایشان گفت بگویم اگر ای چهل کوله بود که با و با کبوتر گفتند از اینقدر زیاد تر بالا میرفت
را که گوید از هوا حجت بریزد آید در بالا کمرش پس پیغمبر او را استقبال کرد قبل از اینکه به زمین دست و دست خود گرفت
و او را حرکت داد و مهر آورده با او را یکدیگر خلط کرده صد از که صد این را کسیدند در آنجا حاضر بود می شنیدند حالیکه می
گفت محمد بن عبد الله که گفت تمام به لات و عمر ابو طالب بر رسول خدا گفت یا محمد او را به زمین زده و کلویش را فراره
و در کمرش با خود بگذارد زیرا که او کافر بود است پیغمبر گفت خدایا که تمام ایم عبد از آن پیغمبر او را بسته به زمین زده بجهت
اجابت کردن قولش پس قول انعمون به زمین افتاد و شش کرد و زایل شد از او عقل او را خسته آنچه با و نازل شد پس چون
ساقش بلند کرد و خورده و عضایش و زندهایش شست و پیشش جروح گشته خون از او جاری شد و با سبب خون
الیه کشت مثل جینه زمین ماند و حرکت بود پیغمبر گفت که با و در هم میگردم او را چنان به زمین بر زدم که روح از بدنش بیرون
میکرد و در روح پیغمبر گفته اند یا ایها الناس یا در و ایم خود را صلیو علی السراج المبیر ذالک الخبر
الانام جاء بصیفة بکتاب من التبیح البصیرة و غیره و علی بلای فوود الایعیم
الکبیر لا یملوا من الصلوة علیه سوف یتجو من حیرا و السیرة ثم تخطوا ایدار کل نعیم
لکس نعیم من عند رب کبیر حال مضمون آنکه ای گروه مردم سادت نمایند بعد از آن سخاوت کین به صلوات
در شان پر خیر روزی این بهترین خلق است چه کتاب از جانب خدا شنونده بصیر آورده که در آنست و او را کامل پس بیسند
شخصه ابو گفت بزرگ مول نباشد از صلوات در ستون با و زود نکات میاید حرارتش چشم بعد از آن قدم میگذارد بجان
جمیع نعمتها که غایب میشود از نزد خدا بزرگ صاحب حدیث میگوید کسی بود نامش و بنو مطلب و بنو حنیف فریاد کردند صد بار که بلند
شد که محمد بایه چهل غلبه کرد و بهجت او کشته و سر او را به زیر آید خسته و در میان قوم و عزم او را صغیف و خلق از شکر او رحمت
مموده است و حال آنکه خلق با این روز را و ترسان بودند پس او بعد از این با حد متعرق نمیشود و در کمرش و خلق پیغمبر را
حسرت ذکر کرد و بجهت سلامتی خودشان از ای چهل را و گوید و اما خدیجه کبری از شداد که با و حجت آورد که غالب و مغلوب کعبیت
و قیاس شایع و شکار شد که محمد بایه چهل غلبه کرد و با و مرده آوردند که محمد بایه چهل غلبه کرد و بجهت بغایت شاد و فرحناک گشت و مان
بمانس که با و خبر آورده بود عطا کرد و به مرتب نخواست طمع کرد بجهت اینکه گفته و دشمنان حجت داده بودند و عقیب کرد و بوی
او را آنچه خدا پیغمبر را بان مخصوص کرد پندیده بود از فضل را و گوید چهل شد بر بنی حمزوم از جهت مغلوب شدن ای چهل آنچه با ایشان
دخلت با بمله بن به صلاح و تدارک ولیمه با و شراب قیام و اقدام نمودند و هم چنین بنی با ستم زیرا که با ایشان دخلت بود و در جیب
ولیمه بعلی آوردند و ولیمه عظیم در دست کرد و در این از جهت فرخ و کسر در ایشان بود بسبب غلبه کردن محمد بایه چهل و دعوت نمودند
مردم را از فریادش و جمیع کسانی که در آن روز در دعوت روز ضیافت نموده و اهل و عرب بعد از آن خلق بر گشتند و از

در شهادت علی اکبر

شیخ بنو مکرانکه غالب بن محمد و مخلوب بن ابوجهل را ذکر میکردند را گوید مردن بوزمان معجزات حضرت را نقل میکردند
 نیز میست که در آن شهر است بر بعضی از امور مهمه و مطالب شریقه و لطیفه و نوال و جواهر عجیب و دقیق پس
 اول نیز از آنکه شامت با این مصارعت و با این متقارن علی اکبر بود و هدا و هشار و شکر گنار و گروه فجار خصوصاً
 متاثر کردند بطارتی که کثیر و بکرین خانم موجود و محقق است زیرا چنانچه نمی باشد و سپهر او جوانان عبدالمطلب در آن
 مصارعت حاضر بودند و قلوب ایشان در پیش و ادا ام ایشان در زمین بود از آنجا که می رسیدند که غلبه بر او و چنانچه
 و مستعد بودند که میان زنه کالای ابوجهل و اقوام و غیره او را قلع کنند از غلبه بر او مکتون باشد و شیخ بزرگ و پادشاه
 فرزند یعنی اباطالب خدا در جات او را در ریاض قدس بلند کرد و از خاک را در مشطر بود تا اینکه کینه و خیره و در واقع صد بود و تا
 را از میکرد و خصوصاً شیر جوم او و در فضائلی محترم برادرش حمزه سید و سدر و نوحه را بعمل آوردن آنچه طلب میکرد
 حال متاثر علی اکبر بود و حال آن مصارعت کثیر از یکوجه و آن این بود که سادات بنی هاشم یعنی جوانان سید شهد
 و بر کبریا که آن خدا و بزرگان سعیدان قلوب ایشان در پیش و دل ایشان در ضطراب و حکمهای ایشان سوزان و فراق
 آینه در زمین بود از جهت اینکه می رسیدند که در جنگ علی اکبر غلبه بر اطراف بن کثیر را بر زمین خانم باشد و متیکه علی
 غالب کرد و چنانچه ایشان منور و قلوب ایشان سرور و حکمهای ایشان خشک شده هذرا احمد و شکر کردند و اینکه دشمنان ایشان
 شامت کردند و لکن مصارعت پیغمبر با متاثر علی اکبر فرقدار و آن نیت و قیله در آن غلبه بر اسپهبد چنانچه
 بنی هاشم روشن و قلوب ایشان سرور شد اما تمام و جمیع مردم گشتند و حال مقتضی نشد که بنی هاشم جان خود را فدای او کنند
 نمایند و لکن قیله علی اکبر بعد از مقامات بسیار درجه شهادت رسانیدند جوانان بنی هاشم بر قدمها استاده یعنی مستعد
 گشتند که خون و تمام علی اکبر از کفار و شمشیر فجار را بر زمینها خود را فدای علی اکبر زدند و بسیار فرقت با این
 بدان و فرزندان بعد بود و چنانچه کفطره از عرق شریفین زمین می افتاد از هر قطره کلنج و کلنج و کلنج از سگوفه می رسید
 و لکن علی اکبر کفطره از خونها طیب ظاهرش بر زمین گشتند که آنکه در تنها خون و سگوفهای هم و اندوه دارد قلوب آل الله و آل
 بیت رو بخدا و قلوب شیخ و مخلصین روز قیامت میروند پس اگر گوید درستی که کفطره از شرفات ریاض گذشته و آن
 یا بچ آنت و آنت و آنت که نفعی به ای الحیبت الله فاخر افاده میکند خون علی اکبر را حبیب خدا برود و از آن قطره
 بر زمین ز سیدس چگونه جمع می شود این با آنچه بان اشاره کردی میگویم درستی که طهر نیت خونهای که بر رو خدا رسیدن و عمامه
 که بر رو خدا رسیدن خونهاست که امام است خود پر کرده با میان نیت کفطره از آنها زمین از نکت که بعضی از این مجلس
 گذشت افاده میکند که رو بخدا روح طیب و طهرش در وقت شهادت نواذش علی اکبر حاضر بود چنانکه قول علی اکبر او را افاده میکند
 از آنکه از پشت سب زمین کربلا شاد و در وقت شهادت یا آینه هذرا هذرا رسول الله قد سقا ستر بر بیکای رسول
 میگویم که حاضر شدن روح رو بخدا از نزد علی اکبر بعد از رسیدن خون علی اکبر بود و بصورت سبکش در ریاض قدس پس اگر گوید بعضی
 ضرات بر ذات قائم ما چنانچه اشاره با میاید در مجلس شهادت امام افاده میکند که جبرئیل علیه السلام صحاب کرام در ریاض قدس
 داده اند چنانکه می بینی این غمزه میرساند که صحاب و ارواح در تنه ایشان در کربلا بودند و شهادت سید شهید ابابکر خنجرین
 نیت در شهادت سایر آل الله و عترت رو بخدا میگویم آنچه میفرم و تحقیق میکنند او را در مقام نیت که صحاب کرام تحقیق
 ارواح پاکیزه و شریفه ایشان حاضر بودند در کربلا در وقت شهادت اگر کسی در پیش رو امام درجه شهادت رسید که در شهادت
 خود سید شهیدان را که حدایق ایشان از آن نداد که در شامت حاضر باشند و این از جهت هر که نیت که بعضی آنها با معصوم است
 و بعضی از آنها محض نیت است اگر گوید که در اینجا مطلبی است که بزرگان جرات و جبارت ندارند و لکن با هم این نوال میگویم از آنرا و آن
 نیت یا جبار نیت که بگویند عباس بن علی و علی اکبر افضلند از سایر غیر از سلسله با جبار نیت میگویم شدت نیت
 اصحاب و ائمه سلفه یعنی محمد و آل بیت معصومین و نسبت با عباس و علی اکبر از امور بدیهه و وضوح است که احدی او را بخار
 نمیکند و زیارتیکه در شان ایشان از معصومین وارد شده مثل آن حاجدیکه در فضل ایشان وارد گشته افاده میکند امور کثیره را

در بیان

جلسه نهم

و در عبارت نخست ما بعلت همین میدانیم درستی که کتب از آنکه اگر زیارت میکردید از آنجا که بسیار راه آنجا و در آنجا میگردید
از یکطرفه در آن خطا با تکیه خطا طلب کرده اند با آنها عباس علیه السلام را بعد از آن میگویم اگر میخواهی مثال تفضل غیر
برای بسیار نظر کن بر تفضل دادن ما ائمه معصومین را و همین حدیث صمدیه معصوم فاطمه زهرا را بر جمیع ائمه و سیدان ما در سلسله
تبعیبت ما و اگر میخواهی مثال تفضل غیر معصوم را بر معصوم نظر کن که تفضل دادن ما جمعی از کاتبین مومنان است
از آنجا که بعد از این میگویم درستی که رسیدن بسیار و رسیدن در درجات عظیمه و ثوابات عظیمه سبب گردیدن عباس و کسب
از درجا تکیه بان نمیشدند و در کسب نیکو در آنجا را به تبلیغ کردن آنچه ایشان لازم بود از امور خوبت و حکام سالت از آن
چیز است که آنجا میکنند و اگر کسیکه تقش قلب با قلبش فال از نور فهم و روشنی ادراک بوده باشد پس بعد از این همان
قدم را در این مضار بر میگردانم و قلم را محض بنمایم در سبب نمودن نطق فضیلت و مقصودت و رتبه مقام میگویم که مرا
جایز گنیت خوش کردن در محض اسرار و حکم عمو منض آن اگر کوله درستی که صلوات سلام فرستادن بر بسیار و رسیدن
از پنجه است که قطعا سخت بود است و از پنجه است که ثواب بسیار و جز جزیل و جمیل دارد حد این است که این صلوات
و سلام است در پنجه ذکر شد زیارت قبولشان و گردید نمودن بر ایشان یا مثل آن میت میگویم درستی که زیارت قبولشان
و گردید نمودن بر ایشان در آنجا که استجاب و این از جهت پنجه است که در حدیث وارد شده از رسول خدا فرمود من زیارت
امیر المؤمنین و احد من ذرئته تناسرت دونه کما ایتنا شرا و ذاق الشرح من اعضنا یعنی
هر کسی که زیارت کند قبر امیر المؤمنین را یا قبر یکی از اولادش ریخته شود کما ایتنا شرا و ذاق الشرح من اعضنا یعنی
ریخته شود و گفته است صلوات الله علیه و آله من زیارت قبر منی من الائمة کت الله له بكل قدمی شیه
عشر حسنة و حتی عنه عشر سیئات ولا یضربها الا وقد غفر الله له و من زیارت من قبول
اولاده حشره الله مع اولیاء الصالحین و غفر له دونه الکتاب و الصغیر احدث
یعنی هر کسی که زیارت کند قبر پنجه را از سبب آن میباید خدا بر او و هر کسی که آن شی میباید حشره و محو میکند از او و هر
و نیکو در کمال حدیث تعالی او را به پنجه و هر کسی که زیارت کند قبر او اولادش محو کند حدیث تعالی او را اولیا
صالحین خود و کفایان صغیره و سیر او را امری محبت و اما گردید نمودن بر ایشان و محزون گردیدن بر آنچه ایشان رسیده
در دنیا از غمها و مصیبتها بر نظر هر نسبت که اینرا عنوان مخصوص میت مگر عنوان عام یعنی گردید نمودن بر او در دنیا
تعالی و بر آنچه جاری شد بر او بیا خدا از جهت دین قاتل اگر کوله که چه میگوید در باره کسی که آل او میت طیبی است که بر
و نوحه کند و نقد کند باین که از جهنم و سایر عقوبات است خلاص باشد یا میت کند باین که در جاهشت برسد باین معنی
که باعث بر گردید و نوحه و در آنجا باین باشد تنها آیا این کرد و نوحه نفع میدیدان میگویم درستی که این سوال بر سوالات تفضل
شتم است زیرا که گردید و نوحه کردن بر اهل میت مبعثت و بر آنچه عینو ذکر از کله نوزال و سوختن قلب بر آنچه اهل
میت وارد گشته پس زانی که گردید مبعثت شد از این ضرر نمیرساند و آن قصد کردن گردیدند بعد از این پس
صلاحه را از خلاص شدن از عقوبات جهنم و رسیدن بهشت با سر او را و کله به حال دوستان مخلصین عا مین است
که نصب عین خودشان بر گردند مگر مقام محبت و مورد آل است و اهل میت رسول خدا و مقام عوض هدایت کردن ایشان
ما را بر حق و راه است و هم چنین مقام پنجه وارد شده است در روایت اجماع ان الله خلق محمدا و آل محمدا من طینة علیین
و خلق قلوبهم من طینة فوی ذلک و خلق شیعین من طینة دون علیین و خلق قلوبهم من طینة علیین فقلوب
شیعین من آبدان آل محمدا ثم ان الله خلق صدق آل محمدا من طینة من مرنوده با با اجماع درستی که حدیث تعالی خلق کرد
همه و آل صحابه از طینت علیین خلق نمود قلوب شیاز از طینت کاذبین با لار است و خلق کرد شیعیان ما را از طینت از
علیین با من است و خلق کرد قلوب شیاز از طینت علیین پس قلوب شیعیان ما را از آبدان آل محمد است بعد درستی که

جلسه نازدهم

خلق کرده خدا شهنش آن عهد از آن که عین را در آن که در طلب ایشان را از آن که از این جنبه است تر...
از آن که از این جنبه است و خلق کرده سیدشان ایشان را از آن که از این جنبه است و خلق کرده سیدشان ایشان را از آن که از این جنبه است
سجین پس قلوب ایشان از بدان اینهاست و هر قلب بدن خود میل میکند به حدیث و محبتی تا از بر تو که مراد از قلوب
در اینجا و همین در کتاب کریم و احادیث حج طاهرین ارواح و فتنهاست نه عضو که شسته بشکل صنوبر پس هر قسم
به تحقیق افاده کرد قول او و کل قلب سخن آنکه در این امور بسیار و حصول کثیره را از جمله آنهاست که قلوب چه متاد
و محزون بود در غایت حزن و نهایت تاد... زمانیکه مذکور شد در نزد او مهاسب اگر رسول پس بر کجیته بود از این طار
شدن حزن و سوختن و در دهنه که قلب انجانیکه در حوض است یعنی عضو که شسته میشود بعد بر کجیته میشود از این
کرید کردن پس در این هنگام قصد میکند چیزی را از خلاص شدن از عقوبات و رسیدن به عبادت و جاده بهشت و
تفاتی میکند بسو این صلا و هرگاه ذکر کند و اگر می در نزد او تجدیدی را که در امیر المؤمنین رویت شده روی عن
امیر المؤمنین قال خرج سلمان بن داود من بيوت المعتدلين ومعه ثلث مائة الف كرسية فممن يجلها
عليها الاكثر وثلث مائة الف كرسية عن سبائه عليها الجنة واما اظنر فاطمة ثم واما كرسية محمد ثم
وذا يوان كرسية في المداين ثم قجع ويات باسط ثم عاد وانشى الى المدينة مرثكان ثم امر الرجح فمعلمه
حتى كادت اقدامهم ميتها الماء وسلمان على عموها فقال بعضهم لبعض هل رأيت ملكا انظم
ثم رأيت الملكيات والحدیث الكذوب عن رسول الله في تفسيره فلا اظن
العقبه قال ان فوق الصراط عقبه كذا طول ثلثة الاف عام... حضرت فرمود که خارج شد سلمان را و در از
بیت المعش در شبیکه همراه او بود سید هزار کرسی از اینست که در آنهاست هزار کرسی بود و سید هزار کرسی از بیار س
که در آنها جن نشسته بود و امر کرد مرغان را که بر سر ایشان سایه بر نهند و ما در امر نمود ایشان را بر سر ایشان تا اینکه با او
کسر دارد شد در میان بعد از آن رجوع کرد و در صراط عقوبت که بعد از آن بر سر او ایستاد مردگان بعد از آن با او
امر کرد ایشان را بر سر او نشاند تا نزدیکی که قدمها ایشان تس کند با سید بر بالای نمود بود پس بعضی از ایشان بعضی
گفت یا دیده اید شاید امیر که بر سر ایشان یا او را شنیده اید پس گفتند دیده ایم و شنیده ایم پیش از او پس مذکر در
از آسمان که ثواب یکین سبب از کبر است از آنچه دیدید حدیث با ذکر کند حدیثی که در نزد او رویت شده در تفسیر آیه فلا تقم
روحه فرمود سید که بالاصراط عقبه است مثل او در نزد مرغان است که هزار سال هر از بر و کله سال فاروس و عقارب
و مار است و بکر در آن سر بال است اول سید که عقبه را قطع میکند منم و دوم کینیکه عقبه را قطع میکند طایر این سطل است
حضرت بعد از آن فرمود که قطع میکند عقبه را بدون مشقت مگر عهد و اهل بیت او حدیث پس محب عارف و دوست مخلص
ملاحظه میکنند سید در اینجا که اگر ترازم اولویت قطعه او را متضمن است بعد از آنکه متضمن است مقصد ملک سلمان را
و آن ملاحظه اینکه گریه کردن بر اهل بیت و اهل بیت بر اولویت بر اولویت بر اولویت بر اولویت بر اولویت بر اولویت بر اولویت
و ملاحظه میکنند بعضی از اینرا از آنچه متضمن است او را حدیث حقیقه که مثل نمایا در بصیرت خود و منصب کند میان دو پیش حدیث
طیقت گذشته را و در غایت راه که در شیعه است محب فم بر سید که گریه کردن بر ایشان و زیارت نمودن ایشان از بزرگترین محبها
که از عقوبات نجات میدهد و عظم تو سل است بر سید عبادت بلکه بعد از آن محضر شدن امر را در این دو تا یعنی در باب
نجات و رسیدن به عبادت است که عارف باشد بجز ایشان و چگونه چنین نباشد زیرا که مودت و محبت ایشان کبر عظم
و کبریت محبت در اینجا خصوصاً علاوه با بان مودت و محبت گریه کردن و زیارت نمودن بعد از آنکه بر سید که من اراده میکنم
که در اینجا حدیثی ذکر کنیم که مناسب تمام است و سبب آن چندی است چون قلوب پس آن که اول است بر اولیت بر اولیت بر اولیت
از احادیث مشهوره و مکتوبه است که عارفان بعضی از اسرار خدا و او را جمیع در کتب خود ذکر کرده اند و تحقیق
ذکر کرده است اند شیخ بزرگوار شیخ عبد حسین عثم از صاحب سید جل سید محمد طباطبائی که مشهور است به بحر العلوم در تفسیر و روش

در شهادت علی اکبر

خود گاه میگوید که در علوم را در گن که در حضرت خود بگردد و در صحابش شیخ فخر شیخ جعفر بود و همچنین این صحاب بر بزرگوار شهادت عا
 است و حاصل حدیث شریف لطیف عجیب با آنچه او در این شیخ ذکر کرده است که گفتم که حضرت خود را دیدم خدا را بخواند و کیفیت در عا
 خود را آفرید و سید برستیکه کلاسی حیدر که از پیرت اینجای من بگلگون آید و از مرایعی او از است خود او گمان آن شیخ را پس بگفت
 کردم باینست و ای رسول آفریدتیکه من عا میگویم مثل اینها و گفتم که زیاد در مناقب میرا گویند که گمانه بر این چیز که در خبره
 فخر بیشتر است من برتو اگر در آن در عصر ما بر بولند و فرموده ایما اگر این را از او سکنی یا بعبقره بود و ندکن الا آتشی بنذر یعنی پانزدهمین
 ای بنذر زانیکه روش نبرد تو ای را و خال کن و با و بگو ای این سلام است را کردی یا بدین بود کرد و بگوام ما و موضوع سال هست
 ریا که آن الان یاد غدا است پس گفتم که درم بنذر از آن کسین مثل بنم که چشمها و نوال کردم از او از آنچه بر آن
 آید بودم بنذر من گفت یا ایمان در دین بودم و گفتم من آن در حجت لغت است هم از حجت محبت است و کوی من میرا گویند حیدر گزرا سلمان
 در ایام تنبوه خود او را بنده است و در وقت استیم که در قیقه از او آرا و غارت کنیم و در شب و روز با به این برین سلام نویسنیم
 و عقیده مردم را با نمانت بفرستیم اندر استند در میان زمره در شهر این در آن است که من در حال شد در غدا بودم ناگاه
 کرد بفرستیم ای برضیکه من در آن بودم قبه عظیمه نباشد بود از آن نور ساطع پس طول آن قبه مثل کعبه آن و عرضش آنقدر بود که
 ناظرین در آن یکدیگر در میان آن در قمر جنم بودم و تحقیق خدا تعالی را بسبب آن قبا حرارت آتش حفظ نموده سلمان
 گوید پس بعد از آن بر بولند از حجت نمودم آنچه مشاهده کرده بودم بنحزرت جنس را دم رو بخدا گفت یا ایمان این آن زیاد است
 بر آن دعا که از آن از من طلب میگردی یا ایمان کن از من برستیکه هر چه که در قلبش محبت حیدر کرد آرز باشد
 خدا تعالی بنا کند او را جبارا نور در آتش چنانکه بود بر آن آن سوید که روح او را دید حدیث و بر تحقیق روایت
 شده بخدیث از سلمان طبرقی دیگر در نینب دیگر عرشى ملکه که نور اینست پس بدانکه فرق میان مقامات عبا
 و علی است و میان مقامات سید شهید اروا بندگان از وجه کبریه است از جمله آنها نیست که عباس و کاسم و علی
 هم بر و یروانان بنی هاشم و صحاب طایفه عمنیکه در پیخیز از سید شهید او را ملاحظه میکرد زیرا که آنحضرت معنی
 کشت کسیر که خارج میشدند طلق بود که چه بعد از زمانها در از باشد کسیر که در دو اهل بیت رسول خدا میبود و این
 است از علم موجود عمنی باشد که در صحاب ولایت مطلقه از محنت دوال معصومین است عصمت طبرقی
 است که او به تحقیق ذکر کرده بعضی از معاصیرین ما در کتاب حجت که در علم خلاق است و اسم آن منهاج است لیکن است
 که به تحقیق نقل کرده اند که حضرت حسین در روز طفت به که با نظر میکرد در نمود نور که در نزد امام میشد با اصحاب
 دشمنان خود پس هر کس که در صلب او مومنی را میدید او را ترک میکرد و معنی کشت و اگر این نبود است
 ایشان را فایده یافت و باین سبب است تا اول قول قالی و لوتینوا العذبا آذین که در و اسنم عذابا ایما
 و گفته اند که امام زین العابدین عرض کرد سید پرش و تیکه بجهنم حجت کرد کلا سیکه مغاش این بود یا
 ابنا مال آرا لقتل واحد و متروک عشره فقال یا نبی عند العصر تنکف بلك
 الخالی یعنی ای پر چه پسند است مرا که می بینم ترا اینقدر احمی گشتی و ده نفر را ترک میکنم پس بنحزرت گفت
 بفرزند من در وقت حصر این روز ترا حال منکشف میشود از او میگرد بعد از قتل خود را زیرا که آن نمود بان منتقل
 بعد از آن پس می پند آنچه از امام بن در آن سید و وظا هر بود آن علی که از حجت آن ترک نمود و کسیر که ترک
 نمود پس در آن وقت که در وقت خروج روح امام سابق مسا و میبود علم امام لاحق و سابق چنانکه از این
 روایت شده این هم آنچه نیست که انصاف در کتاب خود ذکر کرده است میگویم شیخ عبد حسین عثم
 به تحقیق ذکر کرده است در فتبیده رایشه خود و در آن ذکر کرده است حدیث سلمان رحمه الله

دو شهرت با علی اکبر

و گفته که نشسته بود و نقل شده که سید شهید از روی طفت بر سر ایشان سحر را بر او فرمود و با ناز از سر کرد و حسن آن و محبتی نماید
بر تو که منافات ندارد پس این میان آنچه با او را نقل کردیم از کتاب آن فاضل معاصر قاتل بعد تفصیل کلام در آنچه با اینها تعلق دارد
در بعضی محاسن آریه میاید بعد از محبتی نماید بر تو که هرگاه اخذ نماید که آن شماره که در کثرت نسبت بعد کثیر و هم چنین جمیع آنچه با آن اشاره
میاید و آنچه در مقام ذکر کردیم میاید سر آنچه در بعضی اخبار است از اینکه جمیع گمنامه کان بر قتل امام سی هزار نفر بود و در چنانکه
در بعضی اخبار است میباشد هزار است چنانکه در بعضی اخبار است به این معنی آنچه در اخبار مذکوره است عمل می شود بر اشراف و اعیان
و روسا و یا بکنایه ایشان را اجرات حیات حاصل شده بود بعد از آنکه دانسته بودند که امام عفو و عراض میاید از کشتن ایشان
یا اینکه در کشتن ایشان بشکل بود بر آنچه آن شماره که در کثرت پس کلام را تا ما را اخذ کن و غفلت منما سجد نماید که مستفاد از
اخبار است که امام سابقه نیز عالم بود و بعد تفصیل آنچه در طفت واقع می شود از شهادت علی اکبر و عباس و طفل شرف خواران غیر ذلک
پس از آن با آنچه نسبت که در روایا واقع می شود از حضرت صادق مدبر است که ایما عیسی صادق او بعد ایما عیسی بن خرقیل پیغمبر بود
خدا او را مبعوث کرد پس بعد از آن خود او را مکتوب کرده کشند و او پست رو او را سخی کردند پس خداوند عالم با ایشان
که در ساطع طایس ملک عذاب را که با او فرستاد و با او گفت یا اسماعیل من ملک عذابم خداوند رب العزت مرا بگو تو فرستاده
است که حقوم ترا با انواع عذاب معدن بنایم اگر خواهی پس ایما عیسی با او گفت مراد این حاجتی نیست یا ساطع طایس خدا
با او فرستاد که حاجت تو چیست ایما عیسی گفت بخدای من تو عهد میثاق کرده برای من خود بر بستی و ابراهیم حجرت میبند
در ادعوی او و ولایت جز داده بخلق خود آنچه بنوامیه میکند بحسب بعد از پیغمبر ایشان و بر بستیک تو حسین را و عده داده او را بد
بر گردانده تا تمام خود را بشد پس حاجتی من تو نیست ای خدا من که مراد بنیایم گردانده تا از دشمنان خود تمام مخرج جان حسین بچون
میکند پس خدا ایما عیسی بن خرقیل را این وعده داد پس او حسین بنیایم جمع میکند و در خبر دیگر است که ملک با او گفت آن نه
بفرم کن ایستام و بگو به تحقیق دیدم آنچه تو میگوئی که در نزد من نوال کن بر چه میخواهی پس گفت سجد آ من بر بستیک مرا بحسب اقتدا
است بعد از این استمال است تمام است بدانکه هر کس اخذ نماید جمیع آنچه در این مجلس ذکر کردیم و آنچه با آن تعلق دارد میاید
که همچنان در دوران ایل بیت رحمت و عصمت که سر او را در با یک خون درها خود را که شه ز میران همه خودشان جا بر نماید در وقت
شهادت عیان حسین و آنچه با آن تعلق است طویله هم طویله هندی شام هندی شام برای کسیکه این ملک است روحانی و حاجت
یقین را بی و حاصل است و تحقیق دیدم در بعضی سالها در شهر محرم و صفر در مجلس حسین که من در آنجا در مصائب آل رسول می
مردم حاجتی را از اهل ایمان و گروه قیام که برای ایشان حاصل شده بود انعام و عنایت بسیار که بر جوع و شدت بوریس
و حرقت تا اینکه زنان عرض بعضی از ایشان تا چهار ساعت بلکه زیاد تر کشید و گویان و از موش نمیکیم اینجا است پس بدیدم تحقیق
حاصل شد بر ایشان در وقت شل و بیا کردن من آنچه بر آنکه شهادت علی اکبر تعلق داشت و چیز که با آن نوال خدا حضور میاید
شهادت در وقت شهادت تعلق داشت و با آنکه چنانکه سر او را است که ذکر مصائب بر حالت فورانی باشد از آنجا من
و حضور و حضور هم چنین سر او را است بر او که کلام را تفصیل و بطور در بعضی اوقات بزرگ کردن چیزی که تفصیلی
القول و عمرش تعلق دارد از شهید او همینست مقامات و مجاهدات ایشان و آنچه برای ایشان بود از شدت باس و خوف
و شجاعت تا اینکه اهل مجلس مستعد تر بود بر تحقیق حالت نورانی از متوجه بودن ایشان به محبت و یقین بوزانیدن قلوب
و جا که نمودن نیک از چشمهای خودشان و با آنکه سر او را است بر آنکه مصائب که مقتضیات مجلس و محافل و احوال ظاهر
را لحاظ نماید پس چنانکه بعضی اوقات تقاضا میکند که مصائب در آن وقت ذکر شود بطریق تفصیل و ذکر کرد پس سر او را است
سوف حق قلوب و ریحی شدن خزان و غموم و کروب بر قلوب محقق می شود در وقت بیان خبر دادان چیز تفصیلی باقی

مجلس نازدهم

مجلس نازدهم

ذکر کردن بعضی از اسرار و ظن من نیست که شدت گریه کردن سید شهید در وقت خبر دادن پیغمبر قضیه روز طف از دست
 شنیدن او بود و نهادت جوانان نبی با شرم خصوصاً عباس و علی کبریا و جمعی پس در وقت شنیدن او قضیه روز طف از دست
 واقع شده در بعضی از روایات در جمله آنها روایت است که از ابن عباس روایت شده هفتاد و نه نفر از انبیا و اهل بیت
 ذات يوم خلف رسول الله صلوٰۃ الصبح في المدينة في مسجد الان فلما فرغ من التسليم لفت لنا بوجهه اليمين
 واستند الى عماره كأنه البدر ليلة تمامه وكما له وجعل يعظنا بالجد كالماء البارد على كبد العطشان ليثوقنا بالعبادة
 وحدثنا من آثاره ونحن مسرفون مغبوطون بغير شرب واذ به قد دفع رأسه وتهلل وجهه فنظرنا الى الباب واذ
 بالجنسين مهملين وكفت يمينه الحسن بكفت يسرى الحسين وهما يقولان من مثلنا وقد جعل الله تعالى لجدنا
 افضل اهل الارضين والسموات وابونا بعد خرق خلق الله وامنا سببه نسا العالمين وجدنا خديجة بكفت
 ام المؤمنين فنادت سرورنا واستبشرا بذلك وكل منا التفت الى صاحبه هيبته بالولاية والبرائة فنظرنا ثابته بخو
 رسول الله صا اذا مدبوعه تجر على خديجة فتصمها بكه فصلنا بيننا الله هذا وقت الفرج فكفت هذا الكفا فانفاد
 بنا له واذ به يقول يتر على والله ما نلتها بعد يا ولدي ثم التفتا لينا وقال يتر على من بقي منكم بعدنا ان يتر ما يصل
 بهما واذ نادى بكاه وقال يتر على كل من بعد من شيعتي وشيعته ايها ما ابلغنا هذا واذنا ان نسا له واذ بهما قد جلسا
 في حجره بعد ان دعاها فاحسب الحسن على فخره الفخر واحسب الحسين على فخره الكبر فقال يا ابي ابيك اواقم امامك فضل
 الحسن في هذه واطال التمس بعد ذلك ثم التفت الى الحسين وقبلة في حرقه واطال التمس بعد ذلك فمناقطه وهو على
 حلة مكيها لبيك ولا علم لنا بذلك واذ بالجنسين تناسا فامض الى امه باكبا قلنا دخل عليها وادناه اقبلك اليه
 تتم مدبوعه بكهها فاذ فلذ فاذ اتمك ما يبكيك يا ولدي واذ به انداد بكاه مكبت فاطمة رحمته وقال يا قرة عيني و
 ثمرة قواد ما يبكيك لا ابيك الله لك عينا اما تجرني يا حشا فلي قال خير فالك يجمع عليك وجموعك وابيك الا
 اخبرني ما يبكيك فقال لها انا اياه كان جدك مل من كثرة تركك اليه فالك وكفت ذلك يا ولدي قال يا امه فلك
 لانه الحسن امض بي ليرقد بعدنا فالتينا وهو في سجدته واجتمع احدون حول قد عني اخ الحسن فاحسبنا على فخره
 الفخر واحسبنا على فخره الكبر ثم امر بوضوئه ليرقد بعدنا فالتينا وهو في سجدته واجتمع احدون حول قد عني اخ الحسن فاحسبنا على فخره
 في حرقه فلو لم يكن انه نلتها ليرقد بعدنا فالتينا وهو في سجدته واجتمع احدون حول قد عني اخ الحسن فاحسبنا على فخره
 حذرك في قلبه عشر جنة خردل من بعضك فقال اجل من اشي هذا الاخر قال يا ولدي ان سمعته مراد به
 حسين عجزوا من حسين الا من اذ لا شعور من حسين وقد اذاه وقد جعلك مراد قال لا ومن احب حبيبا فقد احب
 والله اولادك لعلك في المهديك ذلك يوم وهو امر على من في من معك يتك فدخل على فقال يا فاطمة سكتي فان
 بكاه يودني وذاك يوما يتك فقال يا فاطمة سكتي فان الملائكة تنادون بكاه وقلنا كنت عرضا سئل جبرئيل ان يود
 عليك اما تذكر يا ولدي لما انصرت عما بين يدي وهو يقول يا ايها الحسن فقلت له يا ابياه كيف تشتهن الكبر على الصغير
 فقال هذا جبرئيل يشتهن الحسين وانا استهنض الحسن فكفت يا ولدي ملك يا ولدي منوا اليه فاحذرت سبه وهو
 تجر وهو عشر فاذ بها حرقه وصلك الى ابي المجدد قال ابن عباس فانزول كل واحدنا بنا حية من قوا المجدد الا حيا
 قلنا واهما الكثير تفسر الصعدا وحرقه وهو على حلة منسجها بكه فقال يا فاطمة عليك يا ابنا رسول الله فقال عليك
 التسلم يا فاطمة ورحمة الله وبركاته فقال يا سبيك كيف تكبر على المجدد الحيين ما فلك هو وجماعة الذين ان فاح بها ما فلك
 الحسين بيننا هلا السموات والارض ما فلك شتم الجماعة من الحسين قال لم يلب يا بننا فالك ليرقد بعدنا فالتينا
 الحسن وها هو ياك اسكتك فلم يتك فقال يا بننا هذا سر خلف عليك منه اذا سمعته قال فاطمة بجمك يا ابنا لا تحق
 على فكي وقال يا لله وانا اليه را حيو يا بننا هذا اخبر جبرئيل عن الرب الجليل ان الحسن يؤمنه ما ستمه ربه اليها
 حجة دنيا لا شئ بن تيسر فتممته بعد قبيل له بموضع التمس بموت مغورا بسيف الشمر فتممته بعد قبيل له بموضع
 تحرق منك فاطمة ويكينا كلنا حرقه ارجح المجدد من بين حرقه فكلنا ان الحين يتك معنا فمنا فالك فاطمة يا ارض بقل
 اولك قال في ارض شمر كبريالا فالك صفة في سبيله يا فاطمة مصيبة اعظم من كل مصيبة اظلم ان يدعوا هلا الكوفة وذكهم وذا

در شهادت جناب علی اکبر

۳۴

ان اقدم الثنا فانك الخليفة وابن الخليفة امر من الله ودسوله فاذا انام كذتوه وقلوه عطفنا ما طربنا بنا دمه
 بهم طرا واکتبر اعاننا ناصرنا امان من معيتنا فلا يجيبه احد من ذبح الشاة ويقولون نبيته وبتنه
 لحيه الحسن وانصاحه توخذن رؤسهم على العوالي وتوخذن بناه واخوانه ونشاسنا يا خواصه رطافه من الا
 فضا فاطمه والحسنا وقله العواصه قلبه في كل من حوا المسجد ثم قالت يا ابنا ما انا اقلنا لكشاه الا انام واحسن
 واكفنه فقال يا فاطمه هذا يصل من بعدك بعدك وبعدا بيه وحيه فالك يا ابنة ما تمشي في شهر كتمت عظمه العاشق
 منه محرم فبدا الكفر حل السلاح واقترعتنل بولده لا انا طم الله تعالى سفاقتي قالت من يغتله ويكفنه ويصل
 عليه ومن يكفنه قال لا يدري من هذا شي الا انه يد من بعدك كعبان في حبله على النير فيضهر الشمس قد انك
 كفت رور در پشت سر عیبر نماز صبح در مینه در مسجد حضرت که الان هست بجای آوردم و فیکه حضرت را تعجب فرس
 شد بر روی شریف خود با تعجب نمود بحراب خود تکیه کرده گویا که بدر بود در شب تمام و حال و با موعظه میکرد و بعد تکیه مثل
 سرد بود بر جگر عطشان مارا نوق مند میکرد بهشت و تیر سانی در از آتش در حالیکه ما سرور و محبوب می بودیم بعزت نزد
 او نگاه دیدیم که آن برزگوار بر خود را بلند کرد و در مبارکش نورانی و روشن شد پس ما را بر او نظر کردیم و دیدیم که سنین
 آیند دست راست امام حسن در دست چپ امام حسین بودی کفشد کسیت مثل ما و حال آنکه خدا تعالی خدا ما را افضل
 الی زمین و آسمانها گردانیده و در پام بعد از او بهترین خلق خداست و مادر ما سینه زنان عالمیاست و حده ما فید کعبه
 کبری مادر موسی است پس سرور و فرج ما زانده گشت و متبشر شدیم ما بن و هر یک آنها صاحب خوبی تعفات موزه باو هست
 میکند بدو ایشان و بر اوست از دشمنان ایشان پس مرتبه دویم نظر کردیم چنانکه سول خدا دیدیم شکر آن برزگوار بر
 رویش جاری شده باستین خود شکر را پاک میکند پس گفتیم سبحان الله ای وقت سرور و فرحت ایگریه چیست اراده کردیم
 که از او سوال کنیم ناگاه دیدیم که می گفت **بِعِزِّ عَلِيِّ وَاللَّهِ مَا لَلْعَبْدَانِ بَعْدَكَ يَا وَلَدِي** یعنی بخدا قسم که نیست
 بمن او پس من بچه میرسد بان بعد از من بعد از این با طمقت شد و کفت که راست بر بر کسی که بعد از من خواهد بود از
 من و پدر ایشان بچه این دو پس من بان میرسد ما اراده کردیم که از حضرت سوال کنیم ناگاه دیدیم که آن دو برزگوار در
 کنار عیبر نشسته اند بعد از آنکه ایشان را خواند و من را در زانو زست و حیز را در زانو چپ نشاند پس حضرت کفنت با چپ
 ای بیکنا و امی امکما یعنی پدرم بیدر و مادرم ما بد شما ما بد پس از دهن حسن خود بوسید بعد از آن بسیار بوسید
 بعد من ملتفت شدم و از حلقوش بوسید بعد از آن بسیار بوسید پس ششامی چشم او بر خدایس جاری شد و آن دو برزگوار
 از حبه گریه کردن عیبر گریه کردند و ما نیز امید ایتم ناگاه دیدیم حسین از ما مفارقت کرده نزد مادرش رفت در حالیکه
 گریه میکرد و فیکه نزد مادرش رسید مادرش او را دید نزد او آمد حالیکه ششامی چشم او را باستین خود پاک میکرد دور حاک
 میکند **فَاِنَّكَ لَمُلْكٌ مَلِكٌ يَا وَلَدِي مَا يَبْكُكَ** یعنی مادرت بود ما بد چه چیز ترا بگریه آورده ای پس من ناگاه دیدیم
 گریه را زیاد کرد فاطمه گریه کرد از حبه رحم کردن باو و کفت ای خورشیم و میوه قلب من چرا گریه میکنی خدا چه تها ترا گریه
 ای خبر نمیدی من ای میوه دل من کفنت خیر است فاطمه کفنت ترا قسم میدهم حق خودم که بر تو هست و بحق خدا در دست مگر تکیه
 خبر دمی بمن که چرا گریه میکنی و چه چیز بگریه تو باعث شده کفنت ای مادر حدم از من طول شده است از بسیار تر دهن نزد
 فاطمه کفنت این چگونه است ای پس من کفنت ای مادر بیدارم من کفتم تا بگویم حید خود را زیارت کنیم پس آمدیم تا او در حالیکه
 او در مسجد بود و پدرم و صحابش در طرف او نشسته بودند برادریم حسنا خواند در آن رست خود نشاند و مرا در آن
 چپ خود نشاند بعد از آن این صفت تا نیک از دهن برادریم حسن بوسید بسیار بوسید بعد آمد و از دهن مرا بر او اشک

در غلغله من کوبید پس اگر از من طول بخشد مرا مثل برادرم میباید یاد در ضمن مرا بگویند یا در ضمن من چیزی هست که
 اورا ناخوش کرد فاطمه گفت در دهن تو چیزی است که عدت اورا ناخوش دارد و در قلبش مهاد کرده یک فانه خردل نیست از غیر
 تو پس گفت نعم این اعراض تو از چه جهت است گفت ما وید من مکرر از او شنیده ام که می گفت که حسین از من و من از حسین آگاه
 باش هر کس بگوید از حسین او نیست نماید به تحقیق از او نیست نموده و به تحقیق ترا چند دفعه برداشته است و گفته است آگاه
 هر کس حسین را دوست دارد پس به تحقیق مراد تو داشته قدم بجای ما وید آینه تحقیق تو در کوهاره بود روزی که میگردی و جد
 بر منزل من میگذشت شنیدم که تو گریه میکنی کن داخل شد و گفت ای فاطمه اورا ساکت کن زیرا که گریه کردن او را از دست میکند
 و ترا دور دید که گریه میکنی گفت ای فاطمه اورا ساکت کن زیرا که غمگانه از گریه او متاثر میشوند و قیامه تو را برض بود از خبر غم
 کرد که لغوید نماید تو ایاد در خاطرت نیست ای پسر من قیامه نماید پیش ردیش گشتی گرفتند در حالیکه او میگفت ای حسین
 علیه کن من کفتم یا ایاه چگونه رزرا تر غیب میکنی بگو چاک گفت این خبر غم است میگوید بر خبر ای حسین حسین از غیب میکند
 و من حسرت از غیب میکنم پس ای پسر من چگونه از تو طول میشود بیا برویم نزد او پس از دست حسین گرفته در حالیکه آنچه
 فاطمه جاب میشد و نخواستون متعنه در من بیا سجده میانها دما سید بر محمد بن عباس گوید هر یک از ما در جانی از جوایب
 مسجد سز شدیم که عا و تیکه پیغمبر فاطمه حسین را دید ای کشید و آنچه پیش رو جاب شد باستین خود از پا پاک میک
 پس فاطمه گفت سلام علیک یا ایاه یا رسول الله پس حضرت گفت و علیک سلام یا فاطمه و رحمة الله وبرکاته فاط
 مه گفت آقا من چگونه دل پسر حسین را می شناسی آیا نغمه که حسین در کاینه نیست چنان رجانه که اورا میبومد آینه کشته که
 زمینت اهل زمین و آسمانهاست آیا نغمه که عطر هست را ازین استام میکنم حضرت گفت بل یا ایاه فاطمه گفت چه
 او بوسینده مثل بوسید بر او برش من از اینجا او میگردید بر ساجکت میکنم ساکت نشود گفت ای خبر من این تیرت گفت
 از آن میرسم کفتم ترا هم میدم حق خودت ای پدران سر از من نهان کن پس سبزه گریست گفت آناه وانا آینه چو
 ای خبر من بن خبر داد خبر غم از زرب جلیل حسن زوجه او که همش جعبه در شراکتش بن قیامت زهر سید به هموم از دنیا میر
 پس بعد از بوسیدن از موضع زهر آورد اورا بوسیدم حسین را شمر لعین شمشیر خود بچ میکند ندوچ از دنیا میرود پس بعد
 بوسیدم او از موضع سحر آورد او بوسیدم فاطمه گریست و همه ما که سیم حتی مسجد را که آن بودند حرکت دادند حتی
 خیال کردیم که جن بابا که میکند پس در آنوقت فاطمه گفت در کدام زمین پسر مرا میکشند گفت در زمینی که اورا کلا
 میکنند فاطمه گفت سبب قتل او را من و صفت کن گفت یا فاطمه مقتدیس از همه مصیبت زبر کبر است مگر آنکه اورا اهل کوفه نام
 و کاخذ میبوسید و رسولان میفرستند و دعوت میکنند که بیا بطرف ما که تو خلیفه و پسر خلیفه هستی و این امر است از خدا
 در روش و قیامه نزد ایشان میاید اورا کذب میکنند و اورا عطشان و خرب می کشند مگر با ایشان ند میکنند آمد
 ناصی بیضی نا آمانی معینت یعنی شنا پس احد با جواب بمید بزدج میکنند اورا مثل ذبح کردن کوفند و
 پراش و پسران برادرش حسن و رضا سر را میکشند و سر با ایشان بزنه های بلند نصب میکنند و دختران همیشه
 و زنان او را اسیر میکنند در حالیکه خشمش میکشند و ایشان را در شهر میکشند پس فاطمه صیحه و حسینه و اولاد و
 عقبه را کشند پس هر کس که در مسجد بود که بر کرد بعد از آن گفت ای فاطمه این بعد از من و بعد از تو بود و برادرش صادر شود
 گفت یا ایاه در کدام ماه گفت در ماه که اورا محرم میکنند در روز دهم آن ماه کفار بدوشتن سلاح را حرام میداند و تمت
 در آن روز فرزند مرا می کشند خدا تعالی شفاعت مرا با ایشان نمیرساند فاطمه گفت که اورا غسل میدهند و کفن کنند و نماز میکنند

دشهادت جناب علی اکبر

۵

و درین میگذشت سببیک از اینها دیده نمی شود الا اینکه بعد از آنکه او در آن میگذشت بعد از آنکه بن او در رو خاک میماند در مسجده
اقاب با دستاورد سر او را به نریزه بامین نزد پس فاطمه ندا کرد و المداه و آهزماه علیک یا ابا عبد الله حسین گفت ای محمد بزرگوار
مصیبت من بزرگ و امر من جسم است پس گریه کرد و حاضران گریستند در آن تا که ایشان چنین بودند تا که جبرئیل از آسمان نازل
شد و گفت ای امام علیک یا محمد اعلی الله بقرکت اسلام خدا تعالی تو سلام میرساند و میگوید که فاطمه را سگت کن زیرا که فاطمه
آسمان را بگریه در آورد و در برتسکه من زود خلق میکنم شیعه ها برین مطهرترین را که اموال خودشان انفاق و جانشان خود را در زیارت
او بذل میکنند و مجالس برپا می کنند تا در آنها جز آن رنژ و کجیم جاری نمیناید و بسیاری خوبند و زنان پاک و پاکیزه ترویج
و هر پاک و پاکیزه او را دوست میدارند و دشمنان او را در جمع کردن از باقیه شریف و از هر مومن لطیف تا بوقبکه پسرش صاحب مان
قائم میباشد تا خون او را در خون هر مظلوم را اخذ میکنند روز قیامت خبر در آبش مرده در زیرین او را بعد از مردنش
اگاه بشس هر کسی که زیارت کند او را بعد از مردنش پس او دست بهر قدمیکه برسد اید و نوابت کج تمتول اگاه بشس هر کسیکه
انفاق کند از مال خود یکدر هم در عزت او زیارت میکند در عوض آن طاکه برای او تا روز قیامت پس میاید با او چون
هر دروغ و خندان حسنه و با کند خدا تعالی بر او فقری در بهشت اگاه بشس هر کسیکه مصاب او را یاد نماید و با او گریه کند طاکه کجیم
او را در پیش با خطه میکند در روز قیامت او را میآورند با او میگویند یا وله که پسر این آنچه های نوبت که در دنیا چه حسین گریه کرده
تا از آتش پس بنید از آتش آتش بزرگ که آتش بفرج میاید پانصد سال دور بود پس رو سینه منتهل و روشن شد از غنیمت
فرج در روز فاطمه گفت از چه جبه روی تو روشن شد از فرج پس او را جز را در قول جبرئیل فاطمه سجده شکر کرد و برانگیزد ای حال همین گفت
چیت جز ایشان نزد تو در روز قیامت یا جدا گفت این فرزندان در روز قیامت نزد خدا تعالی من گناه کاران ایشان
شفاعت میکنم تحقیق اینرا بر من مصلی گردید پس من بد پیش نظر کرده و گفت تو ای پدر جز ایشان در روز قیامت چه جز
گفت یا وله در روز عطر کبر سیراب میکنم مگر ایشان پس گفت ای برادر من من تو بدوستان و گریه کننده کان من چه خواهی
کرد من گفت قسم حق تو ای امام من بهشت در فل غنوم مگر ایشان پس گفت تو ای مادر چه عطا خواهی کرد فاطمه گفت قسم غنوم
خدا بخود و حق پدر و ثور هم بر آینه می ایتم در در بهشت در فل غنوم با بر کش ده و بکار شونده و طلب میکنم در خدا خود مگر ایشان
و قهله به بهشت در فل غنوم با ایشان در فل غنوم پس حسین گفت یا جدا قسم حق پروردگار خودم و حق تو اگر ایشان در فل بهشت
نزد من روین پس از ایشان در فل غنوم و سحر هم در پروردگار خود که مقهور ایشان از اسمای مقهر من کند در روز قیامت
هدیه میکنم بد برتسکه هر پنجه و قهله در قضیه شهادت سید شهید او اولاد و حضارش و اسیر شدن عیاش و آنچه ایشان
رسیده از ذلت و خوار و هجوم آوردن حزان از آن زمان که سید شهید از زمین سرون آمد تا در فشان بگرم و هر آن که بر
در آن روز خیزد است که خدا تعالی آنها را به روح خدا می بخشد و روح خدا آنها را با محاکب و جمعی از اصحاب خود جز داده بود بلکه همه
انهارا به طریق مفصل و موطن خدا تعالی بر جمعی از بنیاد و سرسین و سرور من ایشان در دریا کبر و صیحه و ضجه و حاصل شدن
شدت بیجان هموم حزان محاکب و هم جمعی از بنیاد و سرسین و سرور من ایشان در دریا کبر و صیحه و ضجه و حاصل شدن
خسوفه برای ایشان در وقت مطلع شدن ایشان به قضایا واقعه بود پس اگر در میان غنوم طلع ایشان با سحر از ابن ناز جز
سگید و خرم علی سلام رویت کرده بر آینه کفایت میکرد که فرورفتن ایشان در دریا یا حزان و گریه و ناله و غمونه پس چگونه خوا
شد زمانیکه مطلع شوند بر جمیع مصائب که بر ایشان حاصره شد ما الان ذکر میایم آنچه را که شیخ بزرگوار این ناوار کرده
از آنچه رویت کرده است او را از کینه و خرمین گفت اب تمام شد در نهم شهر محرم حتی غلش را با بهشت اندخت در عالم
اب تمام و ظروف خالی بودند و مکهای که در آنها آب میشد خشک شد و چون وقت شام شد من بعضی زنان نشسته شدم پس برخواست

نزد عمه ام زینب روانه شدم که تشنگی خود را با او خبر دهم شاید بر آما آب خیزه نموده باشد پس او را در خمیه با همیم برادرش
خوار را در کن رکفته آن محذره گاه می خیزد و گاه می نشیند و لفظ شیر خوار مثل مای در آب ضطراب میکند و فریاد می نماید و عمه ام
باو میگوید صبر صبر ای پسر برادرم صبر کن و چگونه صبر می توانی بکنی و حال آنکه تو در اینجا هستی بر لوده شوی که راست
سرجه است که صد از آن شنود و ترافع میخواند و میباید که من اینرا شنیدم ناله کرد و در حالیکه گریه میکردم پس گفت بکنید که چشم
نعم گفت چه چیز ترا میگرداند باو که چشم حال برادرش خوار را و هلام نکردم باو غسل خود را درست میدم که چشم و آنده او را از زانو کند
بعد از آن باو که چشم عیاشه اگر بفرستی نزد بعضی عیاشها بگذار پس بایستد که در نزد ایشان آب باشد پس بر جانت و نظرا
مدست خود در پشت و بچینه می عمه نامی من رفته در نزد ایشان آب نیافت برکت بعضی طفلان آن تابع شدند بامید اینکه
ایشان از آب سید بعد از آن در خمیه اولاد عم من حسن نشست و فرستاد بر خمیه مای صحاب که شاید نزد ایشان آب باشد
پس آن شیفت و قلیکه مایوس شد برکت بر خمیه خود و با او بود برکت ببت نفر صبی صبی شروع کرد بغریاد و ناله کردن
و مادر نزد او فریاد میکردیم که زشتی با او در صحاب پر دم و او بر بر عجله بود و او را رسید قرآحی گفتند و قلیکه گریه کردن را
شنید خود را بر زمین انداخت و خاک را بر خود میپاشید و صحاب خود را ندانند که در مای شام صیبت آید و میکند شمارا
که دختران فاطمه از تشنگی میزندند حالیکه در دستها ماقامه شمشیر مای باشد آگاه باشد بخدا قسم خیر نیست در زنده گاه بعد از ایشان
بلکه در اینم قتل ایشان بوجهی که ای صحاب باید اخذ نماید هر یک از ما از دست یک از این زنان و آید از این مشرعه
غاضبات در جل نایم قتل از اینکه هلاکتها از تشنگی و اگر قسم باقی نماند ایشان دعوی میکنم پس بچی نماند با ایشان گفت
مدیرستیکه عارسان و حافظان بر قتل ما مراد را در محاله حالیکه ما از دست این زنان گرفتیم با یک از ایشان تیری یا نیزه برسد
ما لب میزنیم بان لکن برای آنست که با خود مشک بردایم برای ایشان اگر احد ما با مقتله نماید ما با او دعوی میکنم
اگر احد از ما مقتول شود خدا باشد بر ختران فاطمه را بر بر یکت برای تو باشد بعد از آن مشک بر دستم روانه شدند در سبک
فرات را هفت کردند و چهار نفر بودند و متوجه جانب مشرعه فرات شدند پس عارسان ایشان را درک کردند و گفتند بشتید
برید به ایشان گفت من بر بر و اشتهایمان نیستند و تحقیق ما با آن با غلبه کرده ما را به هفتاد خست و میخواستیم فرات را بزنیم
گفتند در مکان خود با شمشیر ازین خود را جز در نایم و میان بر بر و درین ایشان فرات بود و قلیکه او را خبر دادند با ایشان گفت
مشرعه را خاله کسید بر ایشان تا آب بنوشند و قلیکه مشرعه نماندند و سرودت برادرک گریه بر بر و میباشش ناله کردند
خدا لعنت کند این حد را این آب جابر میشود و حال آنکه جلگه مای دختران فاطمه زهرا از آن بقطره تر میشود بر بر یکت ای صحاب
من یاد آورید آنچه در محبت است و شکر از کسید و بچهل نماند زیرا که تحقیق طفلان حسین که چشمه شد از غسل و آب سید
ما اینکه جلگه مای دختران فاطمه سیراب کرد پس گفتند بخدا قسم ای بریرات بنوشیم پس از سیراب شدن قلوب طفلان حسین پس
از خرس اینرا شنید با ایشان گفت خفایت که در آشتا وارد شدن مشرعه که بر این خارج است برید بخدا قسم بر آینه غریب میدم
باعتی خبر شمار از آنکه من باین شمشیر از خوف شما چشم میوشم تا اینکه خبر شما با من برسد بر بر باو گفت یا خدا امر را که آستان نا
بعد از آن باو نزد یک کردید در حالیکه بجهت او را بگیرد پس پشت کردند در حالیکه گریزان بود و بعضی از این امر خبردار کردند
با ایشان گفت که راه را با ایشان بگیرد و ایشان را پس من آردید که مستساع کردند ایشان را بکشد و قلیکه راه را با ایشان گرفتند
گفتند یا بر بر سخت رضی نیست که آب به صاب خودتان برید بر بر باو گفت بعد از آن چه خواهید کرد گفتند خونها خواهم برکت
بر بر یکت بر خن خونها در زدم من محبوب تر است از تحقیق آب و بر شما احد از ما از طعم فرات شمار آهسته آهسته آب
میت که جلگه مای طفلان و عیال حسین سیراب نمایم بخدا قسم شکر از آنکه غلبه ما تا اینکه خونهای ما را از این رنجش شود و از آب
گفت مدبرستیکه آنها در سرتاب قیام موت خودشان را طلب میکنند و بر ایشان نفع نمیدد و بعضی از ایشان گفت خفایت

این توفیق ایشان را احاطه نکرده است بلکه با برود صحابش مگر از زمین که است در طرف راست و بر چپ که بر چپ
گفت و اینگاه بر جگرهای دختران خدا رحمت خود را منع کند از آنکه ما را از شما منع میکند پس مگر امر دوش خود بر پشت
حراسش از زمین گرفته و تیر مار می کشد میاید چشمش پس کیتیر محل می کشد رسید مگر آمد و پیش او پیوند کرد و خون بنامش
و در تمام او سیخ کرد و قلیکه دید چون جاب شد و مشک سالم است گفت حمد خدا تیر است که کردن بر اسیر می کشد بود وقتی
که بریدید که قوم او را ترک نخواهند کرد با او از غنچه فریاد کرد و اسیر شما ای جوان بی معنیان فتنه بر پائینید و کجای تیر سیرا
پسران میدان در غلظت فغانا بنام و در طرف حسین جاعلی بودند در ایشان گفت من صد اسیر بریرا می شوم که قوم را عطفه
می کند امام علیه السلام گفت با و حق نبوی پس جماعتی سوار شده خود را با ایشان رسانیدند و قلیکه حراسش را دیدند در محبت
در حالیکه می کشید پس بر ریات را آورد تا بجهت نزدیک می کشد مشک از جهت و گفت نبوی شد ای آل رسول که او را با دشمنان
پس طفلان اطراف مگر اگر فتنه و یکدفعه فریاد کردند این بر ریات است با درده و خودش از اسیر می کشد انداختند بعضی از ایشان
مگر از بسینه خود حرم کرد و بعضی روی خود را بر آن می کشد پشت و بعضی طلب خود را بر آن می کشد پشت و میاید و قلیکه از زحام
ایشان بر می کشد بسیار شدند مشک ده و پیش رنجیده شد و دختران فریاد کردند که ای بر ریات بچشمه شد بر بر سر و پیشانی
خود دست خود میزد و میگفت: اینگاه بر تشنگی جگرهای دختران رسول خدا ابرو است تمام شد توضیح و تبیین است پس
در آنکه روایت اول مورد چند است مقصود است لابد است که بسوا آنها اشاره شود پس میگویم کلام در اینجا در چند مقام واقع میشود
مقام اول در اشاره کرد دست بعضی از امور رحمته بلکه خبر دادن خدا تعالی رسول خود را به قضیه روز ظف بنا کردن جبرئیل
و غیر او از ملائکه رسول خدا از آنچیز است که در فایت کثرت است آنچه در این روایت است آن خبر دادن خدا تعالی است
رسول خود را باین چنانچه آنچه در روایت کافیه است اول خبر دادن خدا تعالی است رسول خود را باین روایتی است که در کافیه
استند البصاق روایت کرده گفت در بستیکه جبرئیل بر محمد نازل شد و گفت یا محمد در بستیکه خدا جل و عزت را مرده میدهد
مخوب بود که از فاطمه متولد شود می کشد او را است تو بعد از تو پیغمبر گفت یا جبرئیل برورد چکار من سلام باد مرا حاجتی نیست در رسول
که از فاطمه متولد شود که است من بعد از من او را بکش پس جبرئیل عروج بعد نزول کرد و گفت بر او مثل آنرا که اول گفته بود نخست است
گفت یا جبرئیل بخداین سلام باد مرا حاجتی نیست مبولودیکه از فاطمه متولد میشود و است من بعد از من او را بکش جبرئیل عروج
بعد نازل شد و گفت یا محمد در بستیکه برورد چکار تو تو بسلام میرساند و مرده میدهد تو باینکه امامت و ولایت و وصیت در ذریه
تو عزرا دهد داد پس پیغمبر گفت تحقیق رضی الله عنهم بعد از آن خبر نهند از فاطمه که خدا تعالی مرده داد مبولودیکه برای تو تولد
میشود او را است من بعد از من متولد شود است تو او را بعد از تو بکش پس پیغمبر فاطمه فرستاد که خدا تعالی امامت و ولایت
و وصیت در ذریه او عزرا دهد است فاطمه خدمت پیغمبر فرستاد که به تحقیق رضی الله عنهم فاطمه از او احاطه از روی گرا است و وضع
کرد او را از رو گرا است از جمله آنها است که این مکرار و کثرت است خدمت چنان سننی که او را تغییر و تبدیل نیست پس عارض میشود در عصار
و مصار با این شیعه تا روز قیامت و از جمله آنها است که زاید شود فضل صحاب که در درجات ایشان بسبب گریه کردن
حسین فضل است از جمیع اعمال وجهه و مندوبه و از جمله آنها اظهار نمودن علالت و غم شان صحاب علیهم السلام است
بزرگ آنکه نوال کرده است از خدا تعالی اهدا در ایشان در وقتی روز قیامت محمود بار در این باب و این است نسبت با آنچه
در این روایت که عقیقت فکرت چنانکه بر متمد بر حقیقت نیست الا غیر ذلک از وجوه و کسرها و آنچه نیکه حصول و انجام ما بان
میرسد و اما غیر این آن در ذریه خدا و حج معصومین است مقام دوم در اشاره کرد دست بر علمشان و ولایت خدا در ذریه

که برسد بهند آرو که اهداء کریم میکند و قبر شریف او را زیارت نمایند پس بذا که این روایت متضمن است در وصف این امری
چند را که چشمهای ایشان بآن روشن و بینه های ایشان شاد می شود و آن اینست که در روز القی و زبان جبرئیل و حج طهرین موصوف
شده اند مطهر و مطهر بودن ایشان موصوف شده است ازواج و در آن ایشان بطور بودن آنها الا غیر ذلک از اوصاف
که در روایت فطویه ثم طویله بر آید که مصنف باشد آنچه در آن روایت بعد آن روایت بعضی فقراتش از آن روایت
میکند بر سحاب طعام دادن با بل مجلس از مردان و زنان که می کنند و مثل آن روایت در سحاب بود که روایت کرده است
ثقه اسلام آنرا در کافیه سناد آنرا معتقد لطمان داده است گفت از اباعبد تم تمیز می گفت و قیامه حسین در وجه شهادت
رسانیدند یک شب که با آن حضرت اقامه ماتم نمود و کریم کرد و زنان که بستند و خدمتکاران کریم کردند تا اینکه آنحضرت
حیث و رفت پس در این اثنا بود ناگاه کنیزی را از کنیزان خود دید که می کند و پیشتر سبلان میکند آن زن بکنیز خود گفت که چه
شده است ترا از میان ما که آنچنان تو جا می شود گفت در سینه و قیامه من شغفت رسید شربت بود بفرانوشیدم حضرت
بعد از آن گفت پس امر کرد طعام و سبوق آورد پس از طعام خورد و از سبوق نوشید و بعد از آن هم طعام نمود و سبوق
کرد و پیشتر گفت میخواهم که رفتن فوت بهر سانم کریم کردن حسین بحدیث و معنی نماز بر تو که ذکر کردن صادق مثل آن
آن زن بکلی کرده بود دلالت میکند بر سحاب آنچه آن زن کرده بود بعد از آن معنی نماز بر تو برستی آنچه در روایت الهی است از
قول خدا تعالی که فرموده و آنرا ساختن شیعه طهرین مطهرین الی غیره اگر چه شامل میشود بهر کس از شیعه است بعد از آن شهادت
رومی که اهداء و مصنف باشد بآن صفایکه در روایت مذکور است یعنی از کریم کردن و زیارت قبر شریف آنحضرت و فرج کردن
مال خود در زیارت و اقامه عز و ماتم بر او و لعلم کردن مردان و زنان کریم کننده و سباب کردن ایشان لایمکه کاملین
فاحصین که عالمند بر شان و درجات ایشان کمال اند که بعد از آن عینیت امام تمام از اولاد سید شهادت مآبند سید سید
ایشان بسیار در جنیت عقول و افعال و احوال و احوال هستند از جنیت سبوق و محبت بر اهل بیت رحمت و عصمت زیرا که
غایب در نزد ایشان مثل حاضر است و به تحقیق وارد شده است روایا بنفوس که ذکر کرده است آن روایت را صدق
در کتاب الحال این بله بدستیکه استفاد از آن روایت اگر چه این استفاده بطریق استنباط و قوت است که مؤمنان زمان
لاحق در از من عینیت امام قائم علیه السلام باشد و احوال میشود از جنیت بعین و اتم میباشد از جنیت عقول و احوال میشود از جنیت
از مؤمنان زمان بقی بر او و به عبارات اخیری هر قدریکه طول و ممتد از من عینیت عقول و احوال میباشد و معرفت کامل
میشود و به تحقیق جمعی از تحقیق عرفان باین احوال کرده اند بلکه بآن اقامه بر آن نموده اند نیز علاوه بر آنچه در نزد ایشان است از جنیت
چنانکه او را زعم میکند و مکنیت که گفته شود در بستیکه قاعده لطف که بر حکیم تعالی واجب است از آنچه ناست که باین سینه
حکم میکند چنانچه بر ممتد بر عالم مخفی نیست پس نام کلام را اخذ کن و مخلصت منما مقام سیم در شماره کردت کسب سوا الی
و هم چنین جواب آن و پیش نیست بدستیکه آن روایت به تحقیق متضمن است که تصور مردان و زنان کریم و زیارت میکنند
کان در هشت مجاورت رسید بهند آرو که اهداء میباشد پس حاصل سوال اینست که این چگونه متصور و متعلق میشود زیرا
که در این قبر شریف و کریم کننده کان با و از آن زمانیکه او را شهادت کرده اند تا روز قیامت یا تا قائم شدن امام تمام
از اولادش خلق بسیار است که عدد ایشانرا غیر از خدا و حج طهرین او کسی نمیداند پس چگونه متصور میشود مجاورت زیرا که
مجاورت جمعی مانع میگردد از مجاورت دیگران و لهذا جواب این سوال آنکه بعضی از آنچه ناست که در این نشأه فانی ممتنی و جا
میشود از آنچه ناست که متمشی میشود در آن ملکوتی و امی غایه مانع از مجاب است که عقول و احوال مانع می رسد ماباک و متعلق
آنها علاوه بر این ممکن است که گفته شود در بستیکه نفس کلیه قاهره نورانی که برای سید شهادت متصرف میشود در قابها
نزدی و حجاب و مثال بسیار پس هر که از آنها مثل حد شریف دست او میشود پس آن احوال در صورت عده میگردد و متصور میشود

انحال نوا اللهم بیکه کفنه می شود که حجاب مشایخ و ابدال آن بر بزرگان است که بعد از قیامت و شرف و شرف موجود می شود در آن
 آری که خفی نیست و ممکن است که ازین نوال جواب داده شود بوجه دیگر یعنی چنانکه خفی نیست بر بزرگ متدبر پس میگویم خفی نماند
 بر تو که روایت دوم ای روایت دوم شیخ بزرگوار این غایب بعد از آنکه مضمونش قوی بر امور باند و چنانها را میگرداند و باعث حجاب
 شدن آنها بر رویها میگرداند از آنچه نام است که دلالت میکند بر عظم شان انصار رسیدند او باینکه ایشان بعد از حضرت با شسته
 بنویسند که در پیش روی سید شهادت رسیدند ایشانرا شسته نیست از روی زمین فایقینما میسم ففوز فورا عظمتها
 پس ایشان چنانکه میرالمومنین گفته لم یسبقهم سابق ولا یختم لاحق یعنی سبقت کرده بایشان سبقت کننده و لاحق نمیشود
 بایشان لاحق شونده نعم ممکن است بر امون کامل که خود را بایشان شسته کند و باشد از آنکه بعد از ایشان واقف شود و این
 حاصل میشود زمانیکه گریه و جزع و صیحه و فریاد و نوحه خود را کامل نماید در مصائب الرسول و مثل نخل و مضایقه نماید در نخل کردن
 روح و مال و محبت وجود خود را در زیارت ایشان واقفانه کردن مجلس ماتم و نوحه و گریه بر ایشان زمانیکه چنین شد داخل
 میکرد در رحمت آنچه صادق آن حکم کرده است پس ایشان شسته و تامل ایشان میشود و آن حکم در آن روایت که شسته
 الا نام کلین روایت کرده است و سند او را داده است بر محمد بن مسلم از محمد بن سعید از عمار بن حکم از عمر بن ابان از
 بن ابی منصور روایت کرده است از ابی عبد الله شذیم نفس المؤمن لانا المعتم لطلینا کتیب و همد
 لا کفرنا عباده و کفنا لیتنا جهاد فی سبیل الله یعنی نفس کسیکه رای ما مضموم باشد و از برای علم ما
 عظیم باشد سبقت و عظیمی او از برای امر ما عبادت است و کتمان کردن او سزاوار جهاد گردنت در راه خدا محمد بن
 سعید بن کنت بنویس ایچیز را با در پس نوشته چیزی را که از آن بهتر و خوب تر بوده باشد حدیث میگویم حق چنان است
 که هر بن سعید گفته است و لکن اگر میگفت که یلین ان یکتب بالتور علی احدی الخو لکان احسن
 و اولی یعنی اگر میگفت که سزاوار است نوشته شود با نور جدیدی حور بر آینه خوبتر و اولی باشد پس نظایر و
 ایچیز را از آنچه که عطا میکند حصول کتوبه و قوا عدلا توله را از آنچه نام است که در غایت کثرت است در کلام حج طاهر بن
 هر طور باشد عظم شان صحاب نام منظوم و جلالت قدر ایشان از آنچه نام است که احاطه نمیکند بشنون آن فلها و به تحقیق
 شکر در ضمن بعضی مطالب کلام شیخ را در آن چنانکه شکر خفی ممکن است گفته شود که حلی بن مظاہر بعد از حضرت بنویسند
 افضل صحاب انصار است پس از جمله چیزها که عطا میکند فضل و شرف او را علاوه آنچه گذشت است که روایت شده که حلی
 ابن مظاہر روزی در بازار کوفه نزد عطار استاده بود رنگ ابرو که میخورد میخورد پس مسلم بن عویض باو گذشت حلی باو گفت
 کردید و گفت ای سزاوار ایلم در بستیکه من اهل کوفه می بینم که سبها و سلم جمع آوری میکنند مسلم کسبت و ذکر او در دست
 اندخت و گفت بخدا قسم ای حلیب در بستیکه اهل کوفه مقیم شده اند بقتال فرزند دختر رسول خدا پس حلیب کسبت و
 رنخا اردت اندخت و گفت بخدا قسم رنکین بنویس و این مرکز خون حلقوم در نزد حنین و قبیکه حنین در رفسن خود بود
 کوفه بر زمین رسید در صحرای آن زمین خمیده بر پا نمود و عالم شد و دست که بر شمس مسلم بن عقیل را کشته اند و لکن کوفه باو
 حیل کرده اند و حضرت دوازده علم درست و آماده کرده بود بعد از آن جمیع امر کرد که هر کار ایشان را می و علمی را
 از آن علمها سر در باز پس صحابش نزد او آمدند و گفتند یا بن رسول الله بگذار ما ازین زمین کوچ کنیم حضرت گفت که صحاب
 تا بیاید نزد ما بسکه این علم دیگر را حاصل باشد بعضی از صحاب بخت ای آقای من تفضل کن من اورا حاصل باشم خواجه
 حسین خیرا گفت بیا بگو آن صحاب بعد از آن کتاب نوشت که نسخ آن این بود من الحسین بن علی بن ابی طالب
 ابیطالب ای الرجل الفقیه حبیب بن مظاہر اما بعد یا حبیب یا کانت آتتک و کانت آتتک

۴۹

بن

مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنْتَ اعْرِفْ بِنَا مِنْ عِبْرَتِكَ وَأَنْتَ ذُو شِمَّةٍ وَعَنْبِرٌ فَلَا تَجْعَلْ عَلَيْنَا بِفَيْتِكَ يُجَازِيكَ
 جَدُّكَ رَسُولَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَل مضمون آنکه ای حبیب تو فرات را را بر بوی خدایان و تو عرف هستی با او عزیز
 و تو صاحب جنت و غیرت هستی پس نخل مکن با جان خود را بخرا میدهد بتو حدم رو بخدا در روز قیامت بعد فرستاد آن
 کتاب را حبیب را و گوید حبیب ما بوجه خود نرفته بود در پیش ایشان طعام بود بخورد نگاه زوجه اش در طعام خوردن
 کلوی شد پر کف استه برای حبیب در بیاعت با کتابه وارد شود پس ایشان در این کلام بودند نگاه دیدند که کسی در را میزند
 حبیب بر او آمد گفت کجاست در زننده گفت من رسول حسینم که تو عدی گفت آنکه هر آینه تحقیق زوجه ام رفته
 بعد از آن کتاب را گرفت کثود و خواند و حبیب بخواست از خود را از عیثه و پیران هم خود پنهان دارد تا کسی بان عالم
 نشود در خفته بر سینه از این زیاد لعنه الله علیها پس در این اثنا که او حسین بود نگاه پیران عمرش با او در شدند و با سلام
 دادند او جواب سلام را با ایشان رد کرد با و گفتند یا حبیب شنیدیم که تو بخونای سبضت و یاد حسین برو ما ترا نمی گذاریم
 ما را چه شده که میان سلاطین و پادشاهان دخل تویم پس حبیب این را از ایشان پنهان کرد در صحبت کرد زوجه اش شنید
 با و گفت ای حبیب کجای سبضت حسین رفتن با نا خوش در می جنت که او را خبر ندهد با و گفت نعم پس زوجه اش که برگرد
 و گشت در این هنگام که بخت سر ترا این معصمه ای بسیار کردی کلام جدا در که در حق او در او درش میگفت ای زود
 فرزند من آقایان حوایان الی بیت اندو ایشان اما من را که باستند و اگر باشند و این رسول است آمد نزد تو و از
 تو استعانت میخواهد تو او را اجابت میکنی و قلیکه حبیب حقیقت امر را از او شناخت با و گفت بستیکه من میرسم که تو
 بعد از این عسرت که و ذلیل و خوار باشی گفت مرا بگذار خاک بخورم ترک کن حضرت حسین پس او را بجزا خیر داد بعد از آن
 گفت من به تو کجای حقی دارم گفت آن چیست گفت ترا قسم میدهم بخدا ای حبیب زنا بیکه بخدمت او رسید دست و پا
 را بوس از جانب من و از من به او سلام رسان بگریخت جان و گرامت بعد از آن آمد بوی سب خود تنگش را محکم
 بست و غلام خود گفت سب را خد کن او را بگریخت احد ترا اند و در فلان مکان فطر من بشن پس غلام سب برداشته
 برده و انتظار آمدن آقای خود را می کشید بعد از آن حبیب روجه خود را در داغ کرد پنهان خارج شد گویا که برستان ملک
 خود میرود از خفته بر سینه از اهل کوفه غلام دید که آقایش در آید رو بایست کرد در حالیکه در پیش سب حلف بود از آن
 میخورد غلام سب را مخاطب کرد و میگفت ای سب اگر صاحب تو نیاید بر آینه بر پشت تو سوار میشوم و ترا مبار حسین میرم
 و قلیکه سب خط غلام را شنید شروع کرد به گریه کردن و گریه اش بر روی آن جاری شد و از خودن حلف تمام کرد پس در آن اثنا
 که آنها چنین بودند نگاه دیدند حبیب و خطا بر ایشانند دست را بیکه بگریزد و گفت برو و ما درم قد تو باشد ای پسر عزیز
 خانمان در روز حضرت و باز ترا می کشند پس چگونه است از آره کان بعد از آن غلام خود گفت اینت حروجه ام
 یعنی ترا در راه خدا آزاد کردم غلام که سب گفت ای آقای من قسم بخدا ترا ترک نمیکنم حتی با تو میروم و حسین را میرم
 کج که پسر دختر سب است و در پیش روی او گشته میوم پس او را بجزا خیر داد روانه شدند پس در آن اثنا که حسین و صاحبش
 در سخن بودند نگاه دیدند که دو عیار برخواست امام عتقت شد و گفت که صاحب این علم تحقیق آمد و قلیکه حبیب را با هم
 منظره نزد یکدیگر سب پادیه گشت و در پیش روی حضرت زینب امیر رسید در حالیکه میکشید پس با هم و صاحبش سلام
 داد ایشان جواب سلام را رد کرد پس زینب دختر امیر المؤمنین شنید گفت ای زود کجاست آمد گفتند حبیب این نظر حضرت
 در من با و سلام رسانید و قلیکه سلام او را حبیب رسانید بر رو خود سیله زد و خاک را بر خود پاشید و گفت من کسبم
 که دختر امیر المؤمنین من سلام میرساند بعد از آنی مانا دبو که هیچ که موکل بود بر تریه فرات چنانکه در روایت گذشته بود ای روانه
 شیخ زینب و از این گزار یکدیگر دختر امام آن بحق بن حنوه لعنه الله بود و به تحقیق دیدم در بعضی تالیفات سید زکوار سید

نعمت الهی جز آنکه قضیه طویل را و آن بنا بر آنچه الان بقلیم آمد نزد کت با آنچه ذکر شد در بعض کتب معتبره و آن اینست
 که بقیعین محمد بن ابی اسرار روایت کرده کنت در نزد پدرم قضیه جاری شد آن این بود که روزی پدرم در بازار میگذشت
 ناگاه سر دروید به خلعت و زبانش خشک شده و گریه میفرمود که ای پسر من سر من آمده و در دستش عصا دارد در بازار ما می
 کرد پدرم کنت و قیقه بر من گذشت و ستم لرزید پس از او سوال کردم که از کدام بلاد و از کدام جنبه هستی از من رو کردی
 شد او در بحالی موجودات قسم دادم کنت ای برادر من چه امید داری این کفتم دوست میدارم که جواب بگو ای من کنت
 یا پدر اگر بشری باشد با کفتم این شرط حکایت کنت من که سلام اگر مرا سیر کردی ترا حکایت میکنم پس با کفتم تیا بروم منزل
 من من طاعت کرد و قیقه آمد و نشست در خانه از او جوابی مطالبه کردم قبل از توست کنت آیا حاضر بودی در آنجا که من
 صادر شد کفتم متذمم و لکن حاضر نبودم کنت آیا عمر من بعد از من کفتم آیا تو او هستی کنت من صاحب بود و علم استحقاق
 جوده ام کفتم چه کردی تا با بیخالت مبتلا شده در میان کار شد در دنیا و آخرت و او او کند به بود که گویا که لای قیود کفتم
 حکایت کنم عمر من بعد از امیر پادشاه که که صاحب تیر و شمشیر و نیزه بودند که شریع را یکم از نظر کت شکر حسین و صاحب
 واقعه بود پس این را کردم و شب صبح سپار بودیم در روزم مثل شب و مشرقه را محافظت میکردیم تا یکم شقاوت من
 زیاد شد صاحب خود را زینت نمودم که طرف خدا میکنند آب را رجه اینک میرسد که احد از ایشان را نخواست حسین
 اخذ کند پس او را بر آب غایب پس در این هنگام که ما بودیم ناگاه دیدیم عباس من عا آمد خدمت برادرش حسین در حالی که نام
 کر میگردید و گفت یا اخی چه شده است ترا که گریه میکنی خدا چه نمایی ترا دیگر باید کفتم تشنگی ما حاضر رسانیده از نا شنید تر
 ما بخل صدقه زده بقیعین دو دفعه نزد ایشان حاضر شده ام در آن دو دفعه از آب چیزی بر ایشان ندیده ام اما سوال میکنی
 در ایشان اگر چه بیشتر باشد بر آن بخل میدهم که رقت نیابند عباس کنت ای برادر مگر از ایشان سوال کردم جواب
 ندانند مگر به تیر و شمشیر بایس که بر سرش که در پس عباس کنت من صبح میروم سو ایشان و معا ورم اگر چه یکم باشد برای
 حرم بختت با کفتم شکر آنه یک یا اخی یعنی ای برادر خدا تعالی سعی ترا قبول نماید و من تمام کلام ایشان را میشنیدم نزد عمر
 بعد فرستادم و او را خبر دادم پس نزد من بجز از شکر فرستاد که مقدم ایشان خواندن برین بود و قیقه روز شد ناگاه دیدم
 که عباس آمد پیش ما به طرف او رفیقتم مثل غم برانگیزه جلد او مثل خار پشت کردید از کت تیر که بر بدنش نشسته روزه بود
 این بان بزرگ نشد پس ما را به زمین و سگ را متفرق کردناز شد مشرقه و مسکرا پر کرد و دو دهن از آب در آن آب
 شکر فریاد کردم که او بر شما اگر حسین بقطره از آن بیاشا در بزرگ شما صغیر ذلیل میشود پس جمله کردیم ما و مثل جمله کردن کفتم
 از وی او را بشمشیر خود زد دست رست او افتاد شمشیر را دست چپ گرفت و رجوع کرد و با دست در دستش بود مردان
 و شجاعان را می کشت پس ما را قصد نمود مگر شک پس من بشمشیر مگر از دم من جمله کرد بشمشیر از دست چپ و زدم بشمشیر
 طیران کرد افتاد و شخص دیگر محمود امین از ما با سرش زد مخ او طیران کرد در دستش جاری شد پس زمین افتاد در حالی که
 نما میکرد با ماه و سپاه و اتباه و اعلیاه ناگاه دیدیم حسین آمد مثل باری که بر سر کار خود سرازیر شود ما را به زمین بسیار
 برانگیزه کرد بعد از آن که از نعره و ضیق بهفتاد مرد داشت بود پس با پشت کرد نینده که تخیم رجوع کرد نزد برادرش عباس
 و برداشت او را چنانکه شمشیر کار خود را بر مسدود داد و او در میان شهدان گذشت و بسیار با نوحه کرد و نوحه و صیحه زد
 زمان بلند شد در حقیقتی یعنی کردیم که طاکه حق و استر در میان ایشان را یاری میکنند و در بستیک زمین با سوخ
 زد ناگاه دیدیم حسین آمد کجا کجا ختم بر آنجا میا که مردم او را در شش عا این مصلحت پس ما را متفرق کرد مثل جموات
 رسیده و نازل شد بر آب حتی آب بر کلبا رسید پس یاد کرد که آب میماند ناگاه آبش دهن خود را دراز کرد که آب ساق
 تمام را از سر او برداشت و او را بنفش خود چستیار کرد و حال آنکه در این حقیقت بود پس از او بخت که دم و کفتم جدا ختم
 بدر بستیک تو بر آن فرزند بود خداست بر حقاری که تو در این تشنگی شدید سب خود را بنفش خود چستیار میکنی رنده کانه می
 کند چیزی بعد از نفس تو پس زگر کردیم روح کردن خدا را بیشتر او بر شون عا انفسهم و لوکان بهم حصصه و لوکان
 و سادگان شکر نفس مکرم که با و ناز نشوند و هجوم آورند حرارت مگر در کفتم در میان آب نیند و ما را می کشد از خنجر

عَلَسَانِ اَيَّدَهُم

پس شیطانی در دهن من کذب را از جهت پس گفتیم حسین زنا ز ادراک کن که ایشانرا تک حرمت نمودند و حیمه را
 هفت و عارت کردند پس سه خود را از آن بجهت ناکاه دید که حیمه و زنان علم اند دهنست که آن حیمه بود پس در او که
 او را هیچ نماید ممکن نشد که بر کرد در حالیکه من خنده میکردم بر جلد کردن خود پس کردید امر چنان شد که می بینی
 عیب آنم گوید قلب من بوخت از آنچه از آن شدیم پس با خود ختم که رست کفنی بنشین تا بتو طعام و غذا بیاورم و
 خانه شدیم شمشیر را آوردم و دستیکه شمشیر را دیدی هفت این گرفت همانست در نزد شما گفتیم این گرفت قاتل حسین
 و یاری کردند من حدسکاران من او را پاره پاره کردیم هذا اورا رحمت کند و او را در نفس سوزانیم الا الله ثم
 علی اقوم بطین میگویم کفنی مانند دستیکه اینچنین از فرات این رویت اگر چه مخالف و منزه است
 با آنچه در بعضی از روایات مشهور است که اینک جمع و توفیق در میان اینها با آن ممکن است چنانکه برسد بر کفنی نیست قاتل هرگاه
 بگوید که در اینجا سوخته است که سید شهید اغروا و مجاهدات او بطریق قوت بشری است و هم چنین مهربان بر شد
 عطش بعد قوه بشری است بعد قوت بشری پیش هر دو مقام اگر چه در نهایت غایت و نهایت نهایت است سلامتی
 زمانیکه در بنیام ملاحظه شود استبداد و شکست دادن آنان روز هفتاد و هفت و ملاحظه شود همه آنچه در بعضی روایات
 از زادت حرارت و رسیدن آن به هفتاد و هفت است بیدار شد احوال بزرگ در اینجا مورد میشود و آن این است
 که چگونه ممکن کردید رسیدن به این حالت شدت عطش بر مجاهدات عظیمه و مقامات گشوده که مثل آنها با جسد از آدم
 اشق میآید و چگونه این حالت شدت عطش سبب فقرت روح او خواهد باشد و تحقیق مستفاد میشود از
 بعضی از احادیث که جمعی از اطفال و دختران مرده و ملاکند زنده شدت عطش پیش از غروب آفتاب در آن روزه
 و تحقیق صیغیح با بنیوا فعه در بعضی کتب مقاتل نسبت لیسان عطش اطفال و دختران که ملاکند و میان عطش
 مسید شد مثل نسبت نظره است بر این محیط میگویم در دستیکه ما بیان کردیم در نضعیف بعضی از مطالب این
 کتاب که ابدان اصحاب و لامیت مطلقه و هم چنین ابدان کسانی که تا این است محمل میگرد در زجر احاطت و جاریدن
 خونها از آن عزیز ایشان از سایر بردهها محمل میشود پس کلام در کیفیت بسیار زخمها و شدت جاریدن خونها است
 و با بجز نظیر آنچه ذکر شد در کیفیت زخمها و جاریدن خونها بسیار میشود در اینجا حرف بحرف مطابق نقل با نقل ممکن
 است که در اینجا علاوه نموده بگویم که شدت شعله های عطش که سبب است بر دشمنان امام اند مجاهدات مایه به شد
 ساکن کردید بوبیدن امام سومی را که از زینویه های بهشت بود و کفنی مانند بر تو که این هشتم شدت عطش و تشنگی را
 ساکن کرد بلکه شدت شعله و زبانه عطش را ساکن کرد و فرو پاچن سینه و مقام و صحبت در نزد مردم و خبر که بعضی
 بعین است عَنْ أَمِّ سَلْمَةَ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ دَخَلَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَكَانَ عِنْدَهُ جَبْرَيْلُ بْنُ حَبَلَةَ
 بَدُوَانِ حَوْلَهُ لِيَسْتَهَانَهُ بِدَحِيحَةِ الْكَلْبِ فَحَبَلُ بْنُ حَبْرَيْلَ يُبَوِي حُجُومَ السَّمَاءِ كَمَا لَمُنَاوَلْ شَيْئًا فَأَذَابَهُ
 حَبْرَيْلُ بِفَاحِهِ وَسَفَرَجَلَهُ وَرَمَانَهُ قَتَلْنَا وَطَمْنَا الْحَبِيحَ فَهَلَلْتُ وَخَوَّهْمَا وَفَرَّجَا وَسَعَيْتُ إِلَى
 جَدِّهَا هَبْلَمَا وَقَالَ لَهَا لَدَيْهَا لَيْلَةُ الْبَيْتِ كَمَا وَابَدَا بَيْتِكُمَا فَفَعَلَا كَمَا أَمَرَهَا حَدَّهَا وَلَمْ يَأْكُلُوا
 مِنْهَا شَيْئًا حِينَ جَاءَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَلَسُوا جَمِيعًا وَأَكَلُوا حَبِيحًا شَبَعُوا وَلَمْ يَزَالُوا يَأْكُلُونَ مِنْ ذَلِكَ
 التَّمْرِ حَتَّى وَالْتَفَاحَ وَالرُّمَانَ وَهُوَ يَرْجِعُ كَمَا كَانَ أَوَّلًا حَتَّى قَضَى النَّبِيُّ وَلَمْ يَلْحَقَهُ التَّجْبُرُ وَ
 التَّفَضُّلُ فِي صَدَقَاتِهَا أَيَّامَ حَيَوَةِ فَاطِمَةَ الرَّهْمَانِ قَالَ الْحُسَيْنُ فَلَمَّا تَوَفَّتْ لَوْ فَاطِمَةُ الرَّهْمَانِ فَقَدْنَا
 الرُّمَانَ وَبَقِيَ التَّفَاحُ فَالْتَمَرُ حَتَّى أَيَّامَ حَيَوَتِهِ إِذِ ابْنُ سَلْمَةَ إِذِ ابْنُ سَلْمَةَ إِذِ ابْنُ سَلْمَةَ إِذِ ابْنُ سَلْمَةَ
 التَّمْرُ حَتَّى وَبَقِيَ التَّفَاحُ عَلَى هَبْلِكُمْ إِلَى التَّوَفِّي الدَّامِعِ مِنْ شَرِّ الْمَاءِ فَكُنْتُ إِسْمَ هَذِهِ التَّفَاحِ

اِذَا عَطَشْتُ فَلَسْتُ كُنْتُ حَطْبٌ عَطِشْتُمْ فَلَمَّا دَلَّ اَجْلُ رَايْتَهَا قَدْ تَغَيَّرَتْ فَالْبَقِيَّةُ بِالْفَنَاءِ قَالَ عَلِيُّ بْنُ
 الْحُسَيْنِ سَمِعْتُ اَبِي يَقُولُ ذَلِكَ قَبْلَ مَقْبَلِهِ بِيَا عَةَ فَلَمَّا قَضَى مَخْبَةَ وَوَجِدَ رَايِحَةَ الْفَنَاحِ فِي مَعْقَلِ
 فَالْمَيِّتِ الْفَنَاحَةَ فَلَمْ اَجِدْهَا اَثَرًا قَبِيحًا رِيحًا بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ وَلَقَدْ ذُرْتُ قَبْرَهُ الْكَثِيفَ
 فَتَبِعْتُ مِنْهُ رَايِحَةَ مِنْ قَبْرِ صَلَوَاتِ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ فَمَنْ اَزَادَ ذَلِكَ مِنْ شَيْعِنَا الصَّالِحِينَ
 الرَّؤُوفِينَ لِقَبْرِ الْحُسَيْنِ فَلْيَلْتَمِسْ ذَلِكَ فِي اَوْقَاتِ السَّخْرِ فَإِنَّ رَايِحَةَ الْفَنَاحِ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ
 اِنْ كَانَ مَخْلُصًا مُوَالِيًا الْحَدِيثِ أَخْبَرْتُ لَدُنْمُ اسْمِهِ رُوَيْدَهُ كَهَسِينِ دَخَلْنَا بَرِيحًا بِرَجْمِ جَبْرِئِيلِ دَرَصَتْ
 نَحْرَتِ بَدْوِشَانِ بَرِيحِ جَبْرِئِيلِ مَكْرُورِيْنِدُو اَوْرَابِ جَسِيَّةٍ كَلْبِيَّةٍ شَيْبَةٍ مَمْنُونَةٍ بِرَجْمِ جَبْرِئِيلِ لَطْرَفِ اَيْمَانِ شَاهِ رَهْ سِكْرٍ مِثْلِ كَلْبِي
 كَهَسِينِ اَبْرِجِي رَا اَفْضَلُ نَايِدِ بِنِ كَاهِ دِيْدِيْمِ دَرَصَتْ جَبْرِئِيلِ سَبِيبِ وَبِهْ وَاَنَا رُوَيْدُهُ كَهَسِينِ رَا بَدْوِشَانِ دَا دَرَسِ رُوَيْشَانِ
 نُوْرَالِ كَرِيْدِ اَزْ فَرَجِ وَاَدَمْنِدْ حُدُوتِ حُدُوتِ اَنِ اَفْضَلُ اَشِيْرَا بُوَيْسِيْدِ وَبَدْوِشَانِ كَهْتِ بَرِيْدِ جَبْرِئِيلِ حُوْدُوْنَا
 وَاوَلِ بِنَزَلِ نَزْدِ بَرِيْحُوْرِيْدِ چَا كَهْتِ بَدْوِشَانِ اَمْرُ كَرْدِهْ بُوَيْسِيْلِ اُوْرُوْدِنُو اَزْ اَنِ سَبِيبِ وَاَنَا رِيْحِي سِيْلِ كَرْدِنَا نِهْ بِرَجْمِ
 نَزْدِ بَدْوِشَانِ اَمْرُ بِنِ مَهْمُ شَشْدُو حُوْرُوْدِنُو تَا مِيْرَشْدِنُو وِهْرِيْمُو حُوْرُوْدِنُو اَزْ اَسْتَبِيبِ وِهْ وَاَنَا رَا اِنَا بَا حَالَتِ اُوْلُو بَرِيْكُوْرُو
 تَا سَبِيبِ رُوْدِنُو حَالَتِ مَمْنُونَةٍ بِنَا تَغْيِيْرُ وَاَفْضَلُ رَاهِ نِيَا فِتْ دَرَصَتْ اِيْمِ حَيُوَّةِ فَاطِمَةَ زَهْرَا حَسِيْنِ كَهْتِ وَفِيْمَكِهْ مَا دَرَمُ طَمِ
 وَفَاتِ مَمْنُوْنِ اَمَّا رَا نَزْدِ بَرِيْمِ سَبِيبِ بَاتِي بُوْدُو دَر اِيْمِ حَيَاتِ بَرِيْمِ وَفِيْمَكِهْ بَرِيْمِ طَا بِنِ اَبِيْلِ سَبِيبِ شَهِيْدِ شَدِيْدِ رَا نَزْدِ بَرِيْمِ
 سَبِيبِ بَاتِي بُوْدُو بَهِيْمَتِ وَصُوْرَتِ خُوْمُوشِ تَا وَفِيْمَكِهْ اَزْ نُوْشِيْدِنِ اَبِ اَبْرَا مَنَعِ كَرْدِنِ بِنِ اَسْتَبِيبِ بُوَيْسِيْكُوْمِ رَا نَا نَكِهْ شَشْدُو
 مِيْدَمِ رِيْبَانِهْ عَطَشِ اَسْمَانِ مِيْكُوْرُو فَيْمَكِهْ اَبْلَمِ نَزْدِ مِيْكُوْرُو دِيْمِ كِهْ اُوْ مَسْتَعِيْرُ كَشْتِهْ بِنِ عَقِيْنِ كَرْدَمِ بِنَا فَا نَشْدِنِ طَا اِنِ اَبْنِ
 كَهْتِ اَزْ بَرِيْمِ شَشْدُو كِهْ حِي كَهْتِ بِنِ كِيَا عَتِ مِيْشِيْ اَزْ مَقْضُوْلِ كَشْتِنِ مَنِ بُوْدُو فَيْمَكِهْ شَهِيْدِ شَدِيْدِ بُوَيْسِيْبِ دَر مَصْرُوحِ اُو
 اُو بُوْدُو بِنِ سَبِيبِ رَا جَبْرِئِيلِ كَرْدَمِ اَزْ اَنِ اَثَرِيْ پِيْدَا كَرْدَمِ كَسِ بُو اَنِ اَعْدَا زْ شَهِيْدِنِ حَسِيْنِ بَاتِي بُوْدُو وِهْرِ كَاهِ قَبْرِ بَرِيْمِ
 رَا نِيَا رِتِ مِيْكُوْرُو اَزْ اَنِ بُوَيْسِيْبِ رَا اِيْمَا فَمِ مَوَهْرِ كِيْلُو اَزْ شَيْعِيَانِ مَا كِهْ قَبْرِ حَسِيْنِ رَا نِيَا رِتِ مِيْكُوْرُو اَوْ قَاتِ سَبِيبِ
 اِيْزْ اَطْلَبِ مَنَابِيْرِيْ رَا كِهْ بُوَيْسِيْبِ رَا نَزْدِ قَبْرِ حَسِيْنِ مِيَا يَدَا كَرْدُوْتِ مَخْلُصِ نَا شَدِ اَحْدِيْثِ وَحَقِيْقِي نَا نَزْدِ بَرِيْمِ دَر اِيْمِ حَالَتِ
 هَسْتِ اَفَادَهِيْ كَرْدِنُو زِيَادِهْ اَزْ بَرِيْمِ مَا سُو اَنِ اَشَارَهْ مَمْنُوْدِيْمِ بِنِ مِيَا شَدِ اَبْجُوْرُ حِيَا رَتَا سَعِدِ مَتَفَرُّوْ وَرِيَا رِتِ مَكَا شَرُهْ مَوَافِقِ
 هَسْتِ اَزْ اِيْمَكِهْ نَحْرَتِ رَا نَشْدُو شَهِيْدِ كَرْدِنُو اَزْ نَحْرَتِ مَا كِهْ اَنِ اَصْلَا مَعَارِضِ بَدُوْدُو كِهْ اَحْدِيْثِ اَفَادَهْ مِيْلَنْدُ كِهْ شَدْتِ نِيَا نَهَا
 عَطَشِ اُوْرُوْدِ قَتِ شَهَادَتِ بَلَكِهْ كِيَا عَتِ قَبْلِ اَزْ شَهَادَتِ بَلَكِهْ رَا نُوْرُوْتَا وَفِيْمَكِهْ شَهَادَتِ دَر غَايِبِ نَهَا يَتِ وَنَهَا يَتِ
 بُوْدُو بِنِ جَمْعِ كَلَامِ رَا اَخْذِ كُنْ نَحْلَتِ مَنَا مَحَابِسِ دُو اُوْدِيْمِ اَزْ كِتَابِ كِيَا عَمَادَاتِ وِهْرَارِ شَهَادَاتِ دَر اِيْمِ
 حَالِ سَيِّدِ شَهَادَاتِ اَعْدَا زْ شَهَادَتِ مَهْ اَصْحَابِ وِ حَوَابِيَانِ نَبِيْ مَاشَرْمُ مَدَا كِهْ بَعْضِيْ اَزْ اَسُوْرِيْ كِهْ بَا نَهَا هَا رَهْ شَدُوْرِيْ نَحَا
 اِنَهَا بَطِيْقِ اَسْتَبَا طَمِ دَقِيْقَةُ هَسْتِ اَزْ كِتَابِ تَوْتِ وَفَقَرَاتِ بَعْضِيْ اَزْ زِيَا رِتِ وَاَدْعِيَّةِ وَا مَلَا خَطْمِ بَعْضِيْ اَزْ خِيَا رِ
 كِهْ دَر مَقَامَاتِ دِيْكُوْرُو اَرُوْدِ كَشْتِهْ بِنِ كِيَا كِيْلُو اَزْ نَحْيَاتِ نَقْلِ مِيْكُوْرُو اَبْرَا وِهْ جَبِ هَسْتِ كِهْ مَرَا عَاتِ مِيَا نِ كَلَامِ وَا مَلَا خَطْمِ
 اَحْتِجَا جِ وَا سَبْتِنَا طَرَا نَا مِيْدُو جَا بَرِيْمِيْتِ اُوْرَا كِهْ تَجَا وَزْ نَا يَدِ اَزْ طَرِ زِيْكُوْرُو نَكِيَا بِنِ كُوْرُوْتِ زِيْرَا كِهْ اَنِ مَقْضِيْ مِيْشُوْدِ مَرُكَبِ
 مَحْرَمِ نَحْنَا يَدِ كِهْ حُرْمَتِ اَنِ دَر مِثْلِ اِيْنِ عِبَادَتِ مَمْنُوْدِ هَسْتِ بِنِ مِيْكُوْرُو اُوْلُو كِيْلُو سَيِّدِ شَهَادَاتِ وِهْ اَعْدَا رَا حَوَابِ طَرِ
 اَزْ نَشْتَا نَشَا وَا نَحْلَابِ اَبْلِ مَنِ مَعِيْنِ وَا لِ مَنِ نَا صَرُوْلِ مَنِ مَعْنِيْتِ جَابِ تَبِ الْعَزْتِ بُوْدُو بِنِ نَا كَرْدِنُو بِنَا اَبْتِيَا كِ
 لَسِيْ كِهْ اِيْ حُبِّتِ مَنِ بَرْتَامِ خَلْقِ مَنِ نَا صَرُوْعِيْنِ تَوَامِ اِيْنِ اَكْرُوْ جَبْرِ فَا صِ دَر اَنِ بَرَسِيْدِهْ اَلَا اِيْمَكِهْ اَزْ نَحْرَتِ
 كِهْ اَسْتَبَا طَمِ مِيْكُوْرُو اَزْ مَلَا خَطْمِ بَعْضِيْ اَزْ اَبَاتِ عَامَّةِ وَا مَلَا خَطْمِ جَلْمِ كِيْمُوْرُو اَزْ فُقَرَاتِ اَدْعِيَّةِ زِيْرَا كِهْ اِنَهَا رَا نِيَا اَفَادَهْ مَمْنُوْدِ كِهْ حَقْدِ

تعالی دستغانه مؤمن بستیک بگوید بنحو اولویت قطعی افاده میکند که او دعوت افضل خلق و حجت اش بر جمیع
خلق او بعد از جد و پدر و مادر و برادرش صلوات الله علیه همین بستیک بگوید زانیکه علامه نمودی بر آنچه ما ذکر کردیم
از آنکه در خبر این است میدان که ذکر آنچه شماره کردیم بر بنط مختصی که تقریر نمودیم از آنچه ثابت است که بان مابین نبوت و آنچه
در غیر این است آنچه ثابت است که در عیون محاسن نقل شده که حسین نبوت و این ما بود آمد خبر فدیه و کریم را بعد از آن
گفت از من دور شو پس از او پنهان شد و عقیده استیادش در نماز طول کشید ششم او را در حالیکه می گفت
يَا رَبِّ يَا رَبِّ أَنْتَ مُوَلَّاهُ فَأَرْجِعْهُ عَبْدًا إِلَيْكَ مَلْجَأُ يَا ذَا الْمَعَالِي عَلَيْكَ مَعْتَدُكَ
طَوْلِي لِمَنْ كَانَ نَادِيًا رِقًا لَيْفَكُوا إِلَى إِذْ يَأْتِي الْجَلَالَ بِلَوَاهُ وَمَا بِرِعْلَةٍ وَلَا سَعْمٍ أَكْثَرُ مِنْ
مُؤَلَّاهُ إِذَا أَشْنَكُ بَشْتَهُ وَعَصْنَهُ أَجَابَ اللَّهُ ثُمَّ لَشَاءُ إِذَا خَلَا بِالْظُلَامِ مُبْتَلَا أَكْرَمُ
اللَّهُ ثُمَّ آذَنَاهُ حاصل مضمون آگاهی برورد کار من تو مولا و اقامت من پس هم کن بر بنده خیر که بوی است ناپناه او
ای صاحب جلال و بزرگی همانا من نبوت خوش را می بسیکه ایشان و سید را باشد از دوست داشتن او مولا
و سید خود را زانیکه نکایت کرد غم و غصه خود را اجابت نماید او را خدا و بستیک بگوید زانیکه علوت نمود در آیه
شده حالیکه تصریح و در آن کند که است خدا او را کرامی دارد بعد از آن خود نزدیک میکند پس او را اندا کردند
لَيْفَكُ عَبْدًا وَأَنْتَ فِي كَيْفٍ وَكَلِمَاتُكَ قَدْ عَلِمْنَا صَوْنُكَ تَشَافَهُ مَلَأَ كَلِمَةً حَسْبُكَ
الْصَوْمُ مَدَامَعْنَاهُ دَعَاكَ عَبْدٌ يَجُولُ فِي حُبِّ حَسْبُكَ أَلَسْتَ قَدْ سَفَرْنَا لَوْ هَبَّتِ الْأَنْجَالُ
فِي جَوَابِنِهِ خَصَرَجًا لِمَا تَعْنَاهُ سَلَمٌ بِالْأَرْعَبَةِ وَلَا رَهْبٍ وَلَا حِسَابًا إِنَّمَا أَنَا اللَّهُ
حاصل مضمون است که خدا بیایند که در بستیک می سیده من و تو در ناپاه منی و هر چه گفتی از او است صدای تری
ظالم من با من شتافد پس گفت میکند بر تو که او از زانی شیدیم دعا تو در نزد من در محابها جوان میکند پس گفت
ترا که برود را گفت و زایل نمودیم اگر با مویزد در ظرف او میافند در حالیکه مصرع میشود برای آنچه او را دستور
کرد بنده نوال کن از من بدون رعب و خوف حساب زنی که من خدا و معبود هستم بعد از آن دعوت استغاث
نخست را جواب دادند ارواح اسبیا و اصیبا و ملائکه و ارواح جمیع مؤمنین از این است و از زانی بر امم گذشتند از
این سخن اما اجابت نمودن رسول خدا و امیر المؤمنین و حسن صلوات الله علیه بر دعوت حضرت از آنچه ثابت است
که مخالف نمیشد از زانی که آن بود و هر یک بر این دلالت میکند صاحب علم و حدس صاحب و اما اجابت بر ارواح
از ارواح اسبیا و اصیبا و دعوت او و قول ایشان دستغانه او را از آنچه ثابت است که استنباط میشود بر نوع دقیق
لطیف ندایه و إِذَا أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الْبَنِي إِسْرَائِيلَ وَكُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ وَحُكِيَ عَلَيْهِمْ كِتَابُهُمْ تَسْمِعُوا أَنْ تُصَلُّوا
مُصَلِّينَ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَتَتَخَضَّعُنَّ لَهُ وَقَدْ غَابَتْ عَنَّا الْأَنْفُسُ الْفَاسِقُونَ وَتَقَرَّبَ سِدْرُ لَدُنِّي لِقَوْلِي لَعْنَةُ الْفٰسِقِينَ
زیرا که دلالت آن بر وجوب ایمان بنبیا و اصیبا بنوبت مطلقه بر پیغمبر و بر بودن او پیغمبر برای ایشان چنان
که پیغمبر است و هم چنین بر وجوب حضرت ایشان با و اجابت ایشان بر دعوت او و قبول دلالت به منط لفظ
و تصریح است چنانکه دلالت آن بر ما سخن بنده بعد از ملاحظه ما و است میان پیغمبر و ائمه مصلوات الله علیه در آنچه ذکر شد
و مثال آن بلکه حجت بودن ائمه بعد از رسول خدا بر جن و انس و ملائکه از آنچه ثابت است که هر از اول آنرا افاده میکند پس اجابت
دعوت حجت و اول مطلق و اجابت بر هر کسی که دعوتش با و رسیده است و از اینجا و خبر خود وجه نسبت به بلیه ملائکه
و اجابت ایشان و هم چنین است حال در ارواح مؤمنین از این است و سایر امم بلکه مقتضای قاعده در دلالت
مطلقه و حجت کلامه بستیک گفتن هر چیز است از برای استغاثه صاحب نبولایت و اجابت نمودن بر شی
است دعوت او را خبر دشمنان و مخالفین و تا سید میکند اینقا عده را در اینجا موری حیدری اول آنچه ثابت است

که در آن زمان فرزند و چهار کاشه از طریق خاصه و عامه وارد شده اند که هر شیخی بر حسین گریه کرد مگر سوادیه و بصیر و دین
دوم چیز است که در بعضی از حضرت ربایات وارد شده از آنکه ارواح مؤمنین تحقیق جواب دادند در آن
استخاره و فریاد حضرت که چه ابدان ایشان بعد از زمان شهادت مخلوق شده و سیوم قول امیر المؤمنین علی
نفر از صحاب خود دل برادر با ما است گفت نعم گفت بخدا قسم هر آنی تحقیق حاضر است با ما در شکرگاه ما قومی
که در شکرگاه مردان و در چهار زمانت روزه باشد که زمان ایشان را که پرون مباد و ایمان آنها قومی باشد چهارم
چیز است که ابو عمر و شیخی از در کتاب رجال روایت کرده است و اسناد آنرا اصباح علیه السلام داده است که آن
حضرت گفت در بستیکه مردی از شیعه امیر المؤمنین بریض بود و شدت تب لرزه داشت همین او را عیادت کرد
و فیکه از خانه دوشد از آن مرد تب لرزه رفت آن مرد با حضرت گفت تحقیق رضی و خوشتر از شدم آنچه شما داده
شده حقا حق است لرزه زانها میگریزد حضرت با او گفت بخدا قسم خدای تعالی خلقی را خلق کرده که آنکه طاعت
ما امر کرده است تا آنکه گفت حضرت تا بت لرزه نکند که در کجا میگردد ما اولاد را می شنیدم و حضرت این دیدم و تب لرزه
میگفت بسبب یک حدیث پیغم حدیثی است که شیخ حر عاملی از در کتاب خود نقل کرده و در آنست که عبد الرحمن بن
حجاج گفت با ابی عبد الله بودم در میان کوه و در حالیکه او بر سر سوار بود و من هم سوار بودم و کسی با ما نبود پس گفتیم
ای آقای من علامت امام صلیت گفت امام اگر بر این کوه بگوید که سیرکن پس سیر میکنند نظر کردم بخدا قسم کوه دیدم
که سیر میکنند امام علیه السلام با نظر کرد و گفت ترسیدند که در امام حدیث پس زانیکه نازل کردی در آنچه ذکر شد و علاوه
نمود بعضی از آن خبر است که آن شماره میآید میداند حقیقت آنچه را که تقریر کردم بدانکه در بعضی اخبار معتبره وارد شده
از عبد الرحمن بن کثیر از ابی عبد الله گفت مردی از اصحابت همین آمدند گفتند ابی عبد الله خبر ده ما فضل خودتان را که
خدا تعالی برایش فرار داده است حضرت گفت که شما از اهل غلبه و طاعت با زید آنرا گفتند با حلال میبینم پس
گفت اگر رست میگویند تو نفر از شما دور شود من بیگانه از شما خبر دهم اگر او حامل شد شما را خبر میدهم و نفری که رست است بیگانه
خبر داد پس بر جوهرت در حالیکه عفاش از سر بریده و فرزند میگردد و در عقیقش با و حرف زدند بایشان جواب گفت و آن
گرددند حدیث و در خبر دیگر گفت مردی از اصحابت حسین بن علی آمد و گفت فضل خودتان را که خدا بر شما فرار داده است
خبر ده گفت تو طاقت مداری که از اهل ناله گفت با خبر ده من باین رسول الله صل میگویم آنرا پس حسین با و
حدیث نقل کرد دستور حدیث فارغ نشد بود تا سرور ایشان آمد و سفید شد و حدیث را فراموش کرد و حضرت
حسین فرمود او را رحمت درک نمود پس کما میگوید حدیث را فراموش کرد و در خبر دیگر گفت در بستیکه قومی
اصحابت حضرت حسین آمدند گفتند خبر ده ما از فضایل خودتان گفت طاقت منیاری در زمین دور شود تا بر بعضی شما
پشاره نماید اگر طاقت آورد در شما هم خبر میدهم از حضرت دور شدند با کار ایشان تکلم میکردند تا آنکه او را داشت
غلبه کرد و جراتشده میکرد و با خدا جواب میداد پس از حضرت بر کشید حدیث پس زانیکه اخذ کردی
جمع آنچه ذکر شد و دستنی که آن بعضی طویل و جزو سیر است در مقامات صاحب ولایت مطلقه و ایضا ملاحظه نمودی بعد
از این بقول و قرین طینت شهدا که بار بار در صلیت ارواح و ابدان طینت صحاب ولایت مطلقه عباسی از آن
مرا خط لبنت نمیدهند زانیکه حکم کردم بحسب استنباطهای رقیقه و نظرای دقیقه باینکه وقتیکه مذکور محبت خدا بر جمیع خلق
نبدائل من معین و آل من ناصر علی من معینت و آل من ذاب بدت من حرم رسول الله جواب دادی و را ایضا ابدان شریفه
و حجاب طیبیه و جنبه های ظاهره حوزد شده از شهدای کربلا باینکه بجز کربلا آمده است و نشسته و از فلقوم مبارک
ایشان خارج شده بود کلمه بسبب استبک یا بن رسول الله امر ما بر جز غیر ما در پیش روی تو دفعه دیگر جفا کنیم بعد
گویم ای چارگان مؤمنان شما قسم میدهم بخدا و رسول و وحی و مطلق و سنت که نسبت دادند من چیزی را از آنچه ذکر کردیم
نسبت آنرا بمن و نقل کنند آنرا از من به بطریقیکه تقریر کردم و حلال نمیکنم شما را و فیکه مطالب مرا تغییر داده و من نسبت
دهید در او چهار خاصه و آثار مخصوصه را در این امور مخصوصه زیرا آنچه ذکر کردم نظر با استنباط دقیق است و بمقابل

و مثال این است بناچار نیست بر اهل آن در خاتمان علوم و معادقانون خون بلکه زیاده ایشان بر غیر ایشان در اهل علوم
 و وقت نظر وقت است بنا بر است بعد تحقیق نماند بر تو در بستیک مادر اینها اشاره میکنیم بر بعضی از منقبت امیرالمؤمنین
 و فضائل او بعد اشاره بنمایم بر آنچه بنما را جاد و طوبی میکند از پس بدانکه تحقیق شیخ حمزه ذکر کرده است که روایتی است
 المومنین طفل صغیر بود در کوهواره و قاطیکه بان دستهایش را می بستند پاره میکردند و قاط و سه چهار پنج و شش قاط
 در نویت و کسری و در کوهواره حکم میکرد و در حدیثی که روایتی است از فاطمه زهرا حضرت بعد از آن اور استم قاط
 قاط پاره کرد بعد از آن مدو قاط بستم آنها را پاره کرد پس چهار قاط از قاط مصر بهم آنها را نیز پاره کرد پس پنج قاط
 دیبا از غبیه سختی آن بستم آنها را نیز پاره نمود بعد شش قاط از دیبا و یک قاط از پوست درخت که دره نیم تن بچهاره کشید
 همه آنها را پاره نمود باذن خدا تعالی بعد از آن کفایت ایام در سه ساله امیند زیر آن من محتاج بشوم با نیکی توجه بنایم به
 خدا بخود و کفایت خود را بسوی آسمان بلند بنایم حدیث و نیز روایتی است که حضرت فاطمه بعد از بلوغ رسید با بر دست
 شسته کفایتی نرسد و راه زمین مماند اخت و سنگ از کوه اخذ میکرد و بیکت بر مدهت بعد از آن پس رو
 خلق بر زمین که کفایت خود را در قدری کشید که از حرکت دهند و روایتی است که مثل مادر از جابر کفایت و هنده
 میل را بر راه عمل نمود که حرکت دادن یک از آنها محتاج مردان بود پس آنها را قلع کرد و لصب نمود و نوشت
 که این میل عاست و میگوید که دو تا از آنها در بصل میگرفت و یک را با خود میکرد و بند دست خود را استون میزد تا
 اینکه کفایت برکش سنگ داخل میشد و آن با کفایت در کوفه و هم چنین در کفایت در کفایت و موصل قنایر کرده
 شمشیر در سنگ سخت کوه نور و نیزه پیش در کوهی از کوهها مابودیه اثر کرده در چیزی از این معینه حدیث نقل شده در حدیث
 از پیغمبر که حضرت فاطمه گفت آیا میدانی منزلت علی را در نزد من کفایت کرد پس امر را در حالیکه دوازده
 ساله بود تا کفایت بر دست در خیمه را در حالیکه نسبت دو کوه بود و عالی آن در اینچاه مرد غلبه استند بر درازند
 اکلایث پس فاطمه نیز ملاحظه کردی علاوه بر فاطمه اینکه هم از اولاد امیرالمؤمنین که در کربلا شهید شدند از پسران
 او و اولاد امام حسن و امام حسین تحقیق دارند شده بود در نزد و خطی را از شجاعت و بعضی را از اخلاق کریمه و
 صفات حمیده میدانی که جوهر عزیز و در کرم و نور روشن لطیف تر از بریت از کوههای باغ عصمت استبان رحمت
 و خلافت غنی عاصغر شیر خوار که کشته شدن آن مثل جبریل و ابراهیم صاحب دامت جبریت کرد بنید مصیبت
 شهید از حبه مصیبت او مساوی و مقابل سایر مصیبات کردید و در زیر شاهی حدیث امیرالمؤمنین عجله قاط خود پس بر
 او در حدیثی بنمیزد که برای او بود در حال کودکی و زمان شیر خوارنش از قطع کردن قاط تا که در کوهواره میگویم بدستیک
 این نور روشن و ماه نورانی و قلیکه استغانه پدرش را میث قاط پاره کرد و خود را بر زمین از رحمت و کفایت و فریاد
 در حالیکه با سخاوتش پاره میکرد و روحی و کوهی عالمین فدا بجا بابت دعوت پدرش و کفایت گفتن برای اجمام شهادت
 در حسانت و با کفایت پدرش و کوهی این کیفیت قطع کننده ام نظر بوجوه و سایر که ذکر شده بلکه از حبه
 الهام های علی و کاشف های حقانیه همب توفیق و مدد خواستم از روح این طفل که روح او بمنزله روح عظیم است و امر
 عجیب است که کفایت و قلیکه در کفایت بنمقام رسیدم و در محبت کردم در امینت بعد از او بسید آسمان شریفه بر منزل خود
 رسیدم در راه بر دوستی از موفقان و عارفان کفایت شهادت ان طفل شیر خوار سلام آه علیه علی پس کفایت
 بدستیک قضیه پاره کردن او قاط و انداختن خود را به زمین از پنجه است که ذکر کرده است او را عالم فاضل محدث
 حاجی طارضا اسرار آباد در کتاب خود و حاصل پنجه بمن جبر داد و نقل کرده است که صد او شیون در میان زنان در حبه
 بلند شد و صد خودشان را بر کوه بلند کردند و امام سجاد چهار جمع کرد و در صدقه صغری نیت از نیت آن حالت سوال
 نمود نیت جبر داد و آنچه افضل بعد از استغانه و یاد خواستن او کرده بود و مخفی نماند بر تو که این قسم از نقل کشف میکند

در مقام استقامت

در این روایتی مطلع گشته در مقام و محکم است که بوده باشد آنچه او ذکر کرده است نیز به طریقیکه مایه تر کریم صلی الله علیه و آله
دقیق بدون اینکه به روایت خاصی رسیده باشد چنانکه ما آن را رسیده ایم بعد برین در مقام امر عجبی است و آن اینست بدین
که من در بعضی زمانها گذشته شنیدم از بعضی اجله سادات که گفتند و سئوالات کردم باو قلیله از مصائب حضرت ظاهر
درستی و فیکه امر مستندی شد بر تنها ما ندان امام در وقت جهاد و شهادتش نزدیکه حاضر شد در عرصه که با شیطان شیاطین جیم
را ندیده شده در گاه خدا و فریاد شدی نمود از هر جانب شکرش از شیاطین در نزد او حاضر شدند با آنها گفتند به تحقیق صفت
و تمام حمله و کیدت من در این مهت از فتنه و عیب و غیر آنها بمبار نمود یعنی عباد پر کنده و پاشیده کردید زیرا که من
اگر چه سبب بودم در تهنید این حمله با او بر آن مخلص بودن صحاب ثقیفه و تابع ایشان تا روز قیامت در جهنم بلکه مستحق شدن
امرا این امام و محبت خدا بر جمیع خلق با انجام نیست سبب است از فتنه و عیب و کفر شهادت او بر بهترین کلید با عباد تنها است
دوست و مشایخ و اولاد زیارت و کریم بودن با او و اتفاق کردن مال در محبت او پس این شهادت سبب مغفرت گنایان خلق
سبب و نجات ایشان از آتش می شود و در این معنی رک حمد و حرکت آورد و هنوز غضبش جوش نمود با حدیثی که مناجات کرد
از شدت همت و حرمت خود در حالتیکه می گفت یا رب العزت مدد مبعوض تو مشق می کرد حاجتها آیات من مادونم در اول
کردن نماز که خدا می فرماید یا ای کون از من هر چه خواهم شیطان گفت در سببیکه محبت و تو که او را انفضاض داده بعد از احد
و پدر و مادر و اولاد او بر جمیع خلق خود اگر چه صبرش در آنچه آن مستعمل شده فوق صبر برین است بلکه از ادوات عقول
و او امام بالا برت و لکن بخوابم صبر او را بر اینم علاوه بر اینجالت پس زاکر درت بعزت ای لعین بر جسم نوال کن بر چه
خواهی گفت میخوام حرارت اشتاب را زیاد نمائیم همیشه که بمشاد درجه حرارت علاوه نمائیم با سبب زجر که حرارت
را آن مستقر کرده خدا عزوجل زاکر لعین مردود را ندیده شده در گاه من حاجت زاکر را در دلم میگویم زیرا که من که برترین
و سخی ترین بنحایت گسخته گانم و فیکه چیزی محبت و تو من مثل جد و پدر و مادر و برادرش با ب رحمت و صبر و تقوی من
شده پس و فیکه ترا در دلم نمود معصوم شیطان را و انفلون در ک نمود حسرت را که طلب میکرد هزار کرد از غرض که با سوگوم این
حاصل بخیرت است که این سبب حال آنرا ذکر کرده است و شاید آنچه در طلب منت است که او را بچکایت را منت داده بچکایت
از کت مقاتل و مضمی ناما در تو که این را زانچه است که بدان بعد نیست بلکه عقیدن این وقت را نطق میکنم و لکن لا بد
که گفته شود در حرارت را احد بعد از محبت خدا بر جمیع خلق او حس و درک نمود مگر شیطان جیم در اول ظهور و حصول
آن پس اگر گوئی که آیا آنچه در سینه مشهور است از نازل شده گان از آن بعد از استغاثه و یا هر چه استن سینه شهدا در مقام
صبر و استقامت یا سببیکه ظاهرین است که این را زانچه است که آنرا صبر و استقامت و ظاهرین است که این بعد از
سببیکه گفتن رب العزت است بر دعوت و استغاثه امام مظلوم روحی که اهدا و بر تحقیق نقل کرده است از بعضی بر وجه
گویا که او رسیده است چیزی که در آن باب وارد گشته گفته حضرت و فیکه تنها خود را گشته شدن جمیع جوان و انصار
خود را در عیال و طفلان و حوز و اداع کرد آمد میدان و استاد در حالیکه معجز و بر سینه خود کتیه نموده بود یکده برادر
و اولاد و برادران و کان و سپهرن غم خود نظر میکرد در حالیکه ایشان بجاک که با افتاده بودند و یکده بر غریب و تنهایی بود نظر
میکرد و یکده بر زنان و غریب و تنهایی و تشنه که ایشان و آنچه بر ایشان وارد میشود از اسیر و دولت و خوار نظر می نمود
و یکده نظر میکرد که دشمنان و حیایان ایشان کشتن او بعد از آنکه با او از بلند سخن را مان ناصر مضر نا امان
نعیش نامی من موقد بخاف الله فیما آبا دفع گسخته است که از حرم رسول خدا ملا با دفع کند و فیکه این نزار کرد در کان
عرش بر تزلزل در آمد و آسمانها که برید در آمدند و ملا که فریاد کردند و زمین مضطرب که دید جمیع ایشان گفتند آنچه این
تو و تو چشم حبیب تو است با انصرت اذن به که او را انصرت نامیم و حضرت در بحالت بود ناگاه حضرت از آسمان در
شرف او رسید و فیکه آنرا کشاد دید که آنهد است در خصوص شهادت از او اخذ شد قبل از خلق صلیان در این دنیا و فیکه
بر طرفان صحیفه نظر کرد دید که در آن بخط و ضح و شگفتا نوشته شده یسین نام که را تو حتم و واجب کردند ایم و مرگ و

شهادت

و مشبهات بود لازم کردیم خستبار در روز خط و نصیب تو در نزد ما ناقص نیست و اگر سجوی این ملامت را از تو بر که با خیم
 ما آنگاه در دنیا و طاکه و جن را تا ما در حکم تو کردیم به ایم امر کن در میان ایشان هر چه از آن دهی که در ملک کردن این کافران فایز
 و ناگاه دید که ملا که میان آنان و غیر آن مخلوق در دست ایشان بود هر چه از آنش غنچه حکم عین و امر او بودند آنچه
 ایشان را بان هر میکنند از معدوم نمودن این خاقان و قلیکه آن نزو که در از مضمون کتاب مطلق گشت و در آن
 آنچه در آن صحیفه بود آنرا آنچه آسمان انداخت و گفت دوست میدارم که همش در مرتبه مرا باشند و زنده نمایند بلکه همش
 هزار مرتبه در طاعت و محبت تو و در بسببیک من زنده گانه طول بدهم بعد از گشته شدن دوستان خصوصاً زانی که
 در گشته شدن من نصرت نمودن و زنده گشتن ما را تو در حفظ ناموس شیخ تو باشی بعد از آن نیز خود را بر گرفته و ملا که بر آن
 چه که ما موزی که دو باغش بغینش خود میباشد دعوا و خشک زانی که همه آنها را شناختی پس بر جمع نایم کسب پان شهوات
 طفل شیر خوار بطریقی که در کتاب مذکور است در کتاب موهوب آورده و قلیکه حسین بن علی این مطالب متعلق حوان
 و دوستان خود را در بغینش خود عزم جهاد بقوم نمود و زانی که در آنجا مکتوب است که ملا با از حرم رسول خدا صلوات الله علیه
 است که در خصوص ما از خدا ترسد و یا فریاد بر می آید سجد امیدوار باشد سبب باری کردن ما یا باری گشته است
 که امیدوار باشد با آنچه در نزد خدایت سبب لعنت نمودن با پس صد فریاد و شیون ز زوزان بلند شد حضرت آمد
 و گفت بر بنیب که پیشتر خوار را با بود تا او را در دعای کمین پس او را گرفت و او را بوسید و حرفه بن کامل لعنت تیری با و انداخت
 آن دست بجلفوش رسید پس او را فریاد کرد و به میز خود بنیب گفت او را اخذ کن بعد از آن خون ناله و کف خود گرفت
 و قلیکه پر شد کسب آسمان انداخت و گفت آن است بر من بچه من نازل می شود زیرا که آن در سطر قد حضرت با فرقت که
 یکطرفه لذت بر زمین بر گشت سید میگوید که از طریق دیگر که نزدیک بقل است رویت شده که حال مقتضی و را حکم کردن طفل
 بنود زیرا که ایشان مشغول حرب و قتل بودند و نیست و جز این نیست هم شیره اش طفل را بر داشته گفت ای را درین محسن این
 سیر تو سرور نیست آب چشیده میترس آب چشیده میترس آب سیر او را در این خلق طلب کن پس حضرت او را در آب
 دست گرفته گفت بگویم در بسببیک شامشید و اهل بیت که شستید این طفل مانده در حالیکه از تشنگی میوزد میترس آب با
 به بنید دهان آنگاه آن حضرت خطاب میگرد ناگاه سرگردان ایشان سیر انداخت آن کودک را بچ کرد و در رویت آب نجف
 است که گفت ای خواه ترا وصیت میکنم بر سر من هرگز زانی که او طفل صغیر است و گشت شام با هست نام بود گفت ای با عبد
 پرست سرور نیست که آب چشیده او را آب طلب ناپس او را بر گرفته و قوم را خطاب میگرد ناگاه سیر میترس آب چشیده
 و قند و آن بر ترا حرفه بن کامل انداخت و گفته اند عصبه است انداخت پس امام خون را در دست خود اخذ کرد و به آسمان
 می انداخت میگفت تا آنکه آله اشهدک علی هولا و بعوم نظالمین انهم الوان لا یقیمن ذریه محمد جدای بعضی خدا با بدستیکه
 من ترا شا میگویم بر بنیوم ظالمین که ایشان قسم خوردند که در ذریه من سیر احد را با که در نزد بعد از آن سجده آمد و او را با کف
 داد و بن تا گشت که او را نزد گشته کان اهل بیت خود که گشت و از آن فرج و کمال الدین نقل شده که شیره خود را نیز حاضر کرد
 و او را در فن نمود بطریقی از کتاب صحاح گفته و قلیکه صحاب و خویشان حسین گشتند و تنها ماند کسی او نبود و در پیش زمین
 بعد بن و سپرد دیگر شیر خوار که نامش عبد بود پس حضرت بدر حیمه آمد و گفت بیا و بر زمین بگفت تا او را در دعای کمین
 پس او را با حضرت دادند او را بوسید و بگفت که پس من و او بر بنیوم زانی که مصطفی بالیشان خاصمه نایب
 ناگاه تیری آمد تا در کوه دال جلعوتش و افتد او را گشت امام را پس فرود آمد و بنیامان و بنیامان سیر خود
 را بگذاشت نمود و او را در فن کرد و در بعضی کتب معتبره نقل شده از حمید بن مسلم گفت من در شکر این زیاد بودم پس نظر
 کردم بآن طفلی که در دست من شریف شده ناگاه دیدم از خمی زنی بیرون آمد که نور و شیش سوز آفتاب غلبه کرد در حاله که
 دانمهایش پیش می چید گاه میاماد و گاه میجو نیست و زانی که در او دلداد و دوستیام و او را در غنچه فریاد و او را
 که سیرش تا نزد طفل و بنده در نزد خود را به رو او انداخته زمان طولی ماند و او که در بیرون آمد در پشت سر او غم

که مثل سرور پر گنده بود و حضرت حسین در آن هنگام مقوم موعظه میکرد پس در آنوقت بر کشتن آن زن و سرور او پیوسته
 و با موعظه و مهربانی میزد تا او را بجهنم برگرداند پس کسی که از طرفین بودند کشتن آن زن کشتند ام کلثوم و آن زن
 فاطمه صغری و یکدیگر در جنب من خود را سوختند مالک شوم از بسیار گریه کردن و خار چشم در حال استیکه در راه فروری گریه
 و در مقلع کایت کرده از شیعی که حسین و عقیقه نظر از طرف زبان برده در حالیکه خون خود غلطان و خضاب کرده شده بود
 و حسین گریه میکرد و عقیقه زبان گریه او را میشنیدند از خیمه مردان دیدند دیدند آن طفل در سینه حسین مرده است و عقیقه او را
 در این حالت دیدند فریاد و صدا را بر گریه بلند کردند ام کلثوم اظهار گرفت و بسینه خود سپانید و نخر او را به نخر خود کشت
 و با و میگفت بعد از کرد و امجداه و اعلیایه بجز چیز طاقت کردیم بعد از شمار از دشمنان و امهافه بر طفلی که خضاب کرده
 خون خود و امهافه بر شیر خوار یکدیگر بر دشمنان از شیر باز شد و حسته بر مهر و حشون دیده با و دلها بعد میگفت پدید زبان
 حال او میگفت **لَهْفَ بَقْنِي عَلَى صَغِيرَا وَ اَمَّ قَطْمِنُهُ الْهَامَ قَبْلَ الْفِطَامِ لَهْفَ قَلْبِي عَلَيْكَ وَ هُوَ**
صَرِيحٌ جَرَعُوهُ بِجَنَّةٍ وَ هُوَ ظَامٌ حَضَبُوهُ بِدَمِي وَ هُوَ طِفْلٌ لَهْفَ قَلْبِي عَلَى قَتْلِ الطَّافِيَا
اَقْرَبَ اَوْلَادِي وَ الدِّبْرُ عَلَيْكَ وَ دَمُوهُ بَدَلٌ لِي وَ اَسْفِيَا م وَ نَلَيْكُمْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ وَ اَللّٰهُ لَعَنَ الْحَكْرَ
عِنْدَ فِضْلِ الْخِصْيَا حاصل مستنون آنکه ای و سخن من م طفل عطفان که او را با تبره قطع کرد و قبل از آنکه
 از شیر خوردن جدا شود و اگر عجز قلب من با و در حالیکه افتاده بود خون او را با و پوشانیدند در حالیکه تشنه بود او را
 بخون خود خضاب نمودند و حال آنکه او طفل بود و اگر عجز و درنده قلب من بر کشته شده که راززل و ادا فلق
 او کشته شود و جروح کردند طلب بر و مادر او با و دست زدن بدلت و تقام و بر شما که میان ما و شما حد از در شر در وقت فضل
 حد کردن محاصره حکم است بعد مضمی نماند مرقه که امام زین العابدین رسید جدین به تحقیق در دعوت پدرش در آن استغاثه
 در آن مقام سبیک گفت و پانش چنانکه در روایت آمده است که گفته بعد از آن سید امهدار که گفته به بین خود نظر
 کرده و احد را از مردان زید و بسیار خود نظر نمود احد را ندید پس علی ابن حسین مردن آمد و او مریض بود قدرت نداشت
 که شمشیر خود را بکشد و ام کلثوم از عقب نما میگردد ای فرزند من بر که گفت ای عمه بگذار مراد پدرش رو فرزند تو بخدا مقاتله
 نایم حسین گفت ای ام کلثوم او را اخذ کن تا بگریز زمین از نسل محمد حلاله نماند و در نعل و کلاه است که خود را از دست ام کلثوم
 کشید و خلاص گردانید خیمه مردن آمد در حالیکه از غایت ضعف که در او بود بیشتر خود را از زمین میکشید پس حسین
 او را دید نسل باز خود را با و رسانید او را بر بسته بجهنم آورد و گفت ای پسر من بخواب چنانکه گفت ای پسر من بستم
 لورشته قلب مرا قطع کرد و بگرفت آورد مرا و بخوابم روح خود را بفرستد ای پسر من بستم بستم
 و بر تو جهاد دینت و تو هست خدا و امام هستی بر شیعه من و تو در پانصد و کفیل ایمان و موهب زمان و تو حرم مرا بدیده خواهی
 بر دهنده است خدا و ایمان را بگریز از این حجت نایب از نسل من و کویا می پند ترا ای پسر من آسیر و ذلیل دستها و پا
 بستند این حسین گفت آیا ترا می کشند و من تو نظر نایم کاشش بر ک زنده کالاه مرا معدوم کند روح من بر روح تو
 و جان من بجان تو خدا با و حسین گفت ای علی تو خلیفه هستی بعد از من و حاکم هستی بر شیعه من و اگر دین را قایم کنند
 و بر راه راست بایست کنند و علوم جد و پدر مرا حفظ کنند است بعد دست در گردن او کرده و شربت گریه کرد بعد مضمی
 نماند بود بر سینه که علی ابن حسین سعود در کتاب اثبات الوصیت در حدیث روایت کرده که حسین در وقت قتال و جهاد کردن
 خود در کربلا علی ابن حسین را حاضر کرد در حالیکه او مریض بود و وصیت کرد با و اسم اعظم و موارث بسیار او را و او را
 کرد که علوم و صفت و صلاح را با و تسلیم کرده و امر کرده است او را که جمیع آنها را با و دفع و تسلیم نماید گفته ایضا
 روایت کرده حسین در آنوقت دختر بزرگ خود فاطمه را خواند و با و کتاب حمیده و او را امر کرد که از راه برادرش علی ابن
 حسین بر پدرش از امام سوال کند و بگوید که در آن کتاب که گفت در آن بود بجز این جمیع آنچه این روایت است از آن حضرت
 که بجز این است که در آن چهار استغیضه بلکه چهار ستاره مستطافزه وارد گشته بلکه بعضی از آنچه از روایت است

ایضا

از قطعیا و ضروریان است بدین نوزاد شعا نیست در بیان بعضی از امور با اول شماره کردن این بعضی است
 در شهادت نطفی شیرخوار رو که اهداء پس این مصیبت از عظم مصائب است و چگونه چنین نباشد زیرا که اگر مستلزم
 مثل آن پیغمبر بر صلح است مستند و او را غیر از آن مصیبت دیگر نمیرسید هر آینه این کفایت میکرد در جلالت نشان
 و کند مقام صبر او پس میگویم در بستیک سر اول بر آید کردن امام طفل را دوست خود در مقابل دشمنان که کافر بود
 و انعام محبت کردن ایشان به طلب نمودن بجز عذاب بر نطفی آنجست که سو آن شماره شد از اینکه نطفی رو چه نه
 اهداء به تحقیق بر با نحال طلبی کرد رسید از ابرجه شهادت مکانیکه قراط خود را پاره و خود را بر زمین انداخت در وقت
 استغاثه و مایه خوشتن امام سر دویم نیز است که بر نطفه شده از تربیت کردن خدا تعالی سنده کان را و دعوت نمود
 او ایشان را بوی خیزات و طاعت و عظم و برزگترین اطاعات کرد که دست رسیدند او به تحقیق شناختی که خلق مختلفند
 بحسب میل و خواست و ترجیح ایشان را و اجتناب میکنند بر آنچه در ساد و در در حزن و اندوه پس قنایت از آن قضا کرد آنرا
 که حاکم شود در زردی و مصیبتها و محنتها آنچه برای آن غلوب همه وقت میکند جمیع مسکها مختلفه و ترجیحات متفرقه خود نماید
 بلقیه نامد برای احد راه عدو خوشتن در کرد و نوحه و وقت و شک نیست در اینکه شهادت این نطفی رو که اهداء از نطفه است
 که غلوب بر او وقت میکند گرفتار و آنهاست و محنت تر باشد از فاق و شکها و کوهها حاصل نیست که این مصیبت نماید
 خود آرزو است بایر صایب آل محمد در معانی باشد که فوق آن مقام نیست بلکه محقق شدن مقام فوق آن تعقل و تصور میشود
 و ازین گفت میکند قول امام پسیرا که جناب کینه آزار دیت کرده اشعنه ما ان شیرنم ماء عذب فاذکر فی
 او و منم بیغیرت و شهید فاند بود لبکم فی یوم عاشوراء جمیعاً انظر و فی کف اسلم لطف
 فابو ان یزحموی حال که ایشان میان اگر آب شیرین و شوکوار را نوشید پس ایاد کیند یا بعزب و شهید
 که بدید پس من زنده و نوحه کیند از زو میکند شمار که در روز عاشورا بود بر نظر میفرماید که چگونه بر نطفی خود آب جو ختم
 من رحم کرد و نوحه تحقیق معلوم میشود ازین که شهادت نطفی رو که اهداء قلب امام را برد آورده همیشه که در مصیبت
 علاقه شده نزدیک کردید که مسک و مقابل جمیع مصیبتها شود سر دویم نیست که امام و فیکه طفل گرفت و پس اورد
 خود با دستها خود میدان آورد در مقابل دشمنان استیاد پس بسبب آن اندوه و حزن ملائکه لای مقربین و ارواح سبب
 سلبین و او صیاد یقین زیاد شد بر آنچه دانستند از از عدم وقت و تر خود در غلبه کفار و ظن کردند که ایشان این
 طفل را کشنده کرده که رو که اهداء بر محقق شدن عزم و ثبات قدم خود و آنچه ذکر کرد آرزو کینست از خشن صحیفه که از
 آن نازل شده بود که آسمان در حال که میگفت هر سکت دارم آنچه از من اینکه همشاد مرتبه مرا باشند و زنده نمایند
 یا همشاد مرتبه در طاعت محبت تو این اگر چه از آنچه است که بر عظام عیوب مخفی نیست یا اینکه لاکه و سببها که باقی
 او نظر میکردند و احوال او را شنیدند او را تصدیق میکردند هر چه که او میگفت در فایده تصدیق و کمال تقیاد و اطاعت
 الا اینکه آن رو که اهداء محبت چیز را به عمل آورد که قائم مقام خدا کردن جان خود باشد همشاد مرتبه یا همشاد هزار
 مرتبه در طاعت و محبت خداست پس نزل کرد نطفی صغیر در طاعت خدا و خدا نمود او را در محبت و زیرا که امام در دنیا
 و سوزنها که بطلب شریف او رو که اهداء حاصل شد بسبب شهادت نطفی با نظری که ذکر شد کمتر و ناقص بود از
 الام و سوزنها همشاد مرتبه گشته شدن بلکه الام همشاد هزار مرتبه گشته شدن پس نظر کیند که او رو که اهداء
 همچنان و در دستان چگونه دوستان حیران خود را بطریق و صغر در باب محبت دلالت کرده است و چگونه نشان داد
 عاشقان را استکوار اراده کردن کاسه با شوق و سوزش و برایشان را از آن مره بعد از مستغرق شدن در دنیا کافور
 خنوع و خضوع و بندگی و تقوی و خوار بر محبوب و دست برداشتن با بکلیه در طلب رضا محبوب را وجود خود و وجود
 او تعلق دارد بعد از آن نظر نماید بحالت دیگر او مکانیکه دستها خود را پر کرده از خون نطفی و بنده است از سو آن محبت
 این محبت و چه نام رتبه سوزش و چه نام رتبه محض این فایده شدن در راه خدا تعالی و چه لطیفتر است در قیام برار

در وصف آنکه سید الشهداء

در این مضاریر که عظیم آنچه در این محامله زحمانه شام می شود و شرف آنچه در دعوت حقانیه مبدول کرد و شام این خوننا
 طاهر مبارک است و از تامل کردن در این اسرار مذکور می شود که سید را نزل شدن بقطره از آن خوننا از آسمان برین
 و چگونه چنین نباشد زیرا که بقطره از آن بمنزله در از راه ساد است در صدق آن سید حق پس این سینه که بر آن کشته
 از فرط محبت و محض فاله شدن در راه خدا که فرستاده شده است در مجلس حضرت حلاله می شود مگر از خار کجا عرش
 عرش و کرسی پس اگر مخصوص گردانید خداستگاه احدیر از حاملان عرش و ساکنان کرسی خود بگذرد از آفتاب این
 این خوننا یا با آنکه در یک چشم می کشند بر آن سید مگر موم و مغز می شود یعنی که قوت آن نعمت نیست و هر آن سیرا سید را که
 از کاسه لب بیز از کاسه های محبت خداستگاه و ازین سر استنباط می شود که آنرا نازل می شود به زمین بقطره در این بنا سینه
 زمین اهل خود فرو میسوزد و از ملاحظه اسرار مذکور بعد از ملاحظه نمودن نیک نام نطفی چنانکه علی بود هم حسین عبد الله
 بود راه میسوزد تا بر کنی کردن سپهر حسین را بایه عبده و اما آنچه میگویند که طفل شهید دو نفر و ذبیح علی صغری که کیفیت
 شهادت او گذشت و دیگری عبد الله است که بعد از افغان سید شهید از آن است خود او را قبل رسانیدند از آن
 چیز است که آنرا مستند می نماید علاوه بر این که چنین باشد بر آن صاحب عصر رو که بعد از بان شاره میگردد قانیان
 پس نیت آنچه از زیارت قائمیه گفته می شود مگر مضمحل شدن طفل شهید در کعبه گاه استناد و عقاب می شود در خصوص
 آنچه نقل شده از کتاب اخبار الدوله و آثار الاول و آن نیت که سید شهید از آن نیت هر وقت که کرد در نیت آن کوه
 او گرفت بر میگردد و با شکر گشتن او می شود پس حضرت طفل صغیر را از اولاد خود که تا شش عبد الله بود بر داشته بود سید
 هر روزی اسد او را از آن حضرت بر گرفت و نوح کرد حضرت خون او را خد نمود در دست خود که آسمان آمد
 و گفت اعدای من اگر از ما حس کرده یا در حضرت را از آسمان پس از آنکه ما خیر کن و از ظالمان انتقام ما را بکش
 بدو جعفری نماند بر تو که آنچه در این نیت است با عقل من نیت زیرا که سید شهید از مکان مصرع خود نقل شده است
 جنه پس چگونه طفل را بطریق عادت بر میدارند اللهم ایکنه بکونید که نطفی سه ساله یا در تیب آن بود و خودش زخمه نا
 مصرع حضرت رفت و این نیز چنانکه می بینی ظاهر رویت از منیع میکند و با جمله در بستیک آنچه بر نیت از منضم است
 در غایت بعد در رویت و نیت در غایت بعد آنچه نقل شده در بعض کتب از اینکه شهادت عبد الله ای علی صغیر قبل از شهادت
 علی کرد و در این مثل آنچه نیت که از کتاب منتخب نقل شده از اینکه رویت شده و قیدک عباس شهید کرد در پیاده کان و مجاز
 حسین هجوم آوردند و قیدک نیز دیدند اگر دیا قوم نامن محیر بحیرنا اما من معیت یعنی نا اما من طلب حق فیضنا اما
 خائف من تبه فینب عتقا اما من احد فیا تینا بشریه من ناء بعد نطفی زیرا که او در نیت طاققت ندارد پس بر رویت
 سید او سپهر گشته و او در آن روز هجده سال داشت گفت من تو را می آورم ای آقا من گفت برو مبارک گرد از خدا
 بتو را گوید پس شکر ابروت خود برداشت بر توبه فرات داخله و او را بر کرد آورد خدمت پدرش و گفت این آب بر
 سست که حبه او طلب شده بر آورم را بر آب کن اگر چیزی باقی باشد آنرا بر من بریز زیرا که من نشسته ام پس حسین کر سبت
 و طفل خود را اخذ کرده در آن خود کشید و در کوه را گرفت و در بدن او نرزد یک نمود و قیدک نطفی قصد کرد که بنوشد یک
 زهر آلوده در کلویش و قصد و در جگر او را قبل از آنکه از آب حسی بنوشد حسین کر سبت و در کوه را در نیت خود
 و نظر کرد چشم خود سوا آسمان و گفت اللهم انت شاه علی قوم قتلوا ائمه تجلی بینک و حبیبک و رسولک محمد ام
 مرا این نیت بعد از فرقت شما کردید و در آن زدن و در پیشانی او زد که میگویم چیزی را که دستها زمان بر شما کرد که این کار
 شود شکهای من در حالت کرم بود با سخن من بدو ابرویت چنانکه می بینی کتیم نیت از چند وجه چنانکه نیت بر
 اخذ نماید جمیع آنچه در شهادت علی کرد شد و با جمله آنچه در رویت نیت نماند است با آنچه در زیارت قائمیه نقل شده است پس روح نایم بود

دهد و پان آن بود پس میگویم پان دوم در شاره کردن است بر عمل کردن امام که اهداه مدفن کردن نطفش شیر خوار در اینجا
دوسرست یک ظاهر و یک باطنی اما اول زیرا که او اگر در روز زین باقی میماند درون دفن مثل سایر شهدا از سینه دشمنان سر مبارک او را
سیریند و بر نیزه میرزند و این سبب بادت حواری و خوارت میشد در سلام و سبب باشد بجای شدن این بخت و کراهی در دست
بنی امیه نسبت باطل شیعیه علاوه بر این مقام فوری نزل با او فرود آمدن زمین میشد اهل خود را در پودر و جانم خدای سرت سید
شهدا و محبت او با دوا آن بزرگوار هم که در این کتب شریفه صغیر حفظ کرد او را از متفرق شدن اعضایش از حواریت افتاب
و تنگنای شدن چهره او در زیر ناخنها سبب دشمنان و آندوم آن است که این حبیب شریف را نماند خونها طاهره آن در عظم رتبه و شرف
در چه بود چنانکه سوگات پشاه که گذشت پس بر او در است که محفوظ و ستور شود در چشمهای دشمنان علاوه بر این در این فصل آن
بزرگوار در هر جای و محبت است از روی بر جرم فرزندان در وقت گذشتن ایشان در مصارع شهدا و هم بر جمعی از بنیامان و ملائکه و صید تقی
و صدیقات در وقت نازل شدن ایشان از آسمان بسید بنیامان و سید و سیده زنان بر آریارت حد طاهر مظهر و نور
انوار عینی سید شهید الیه عبدالمجید است که اهداه و هم چنین سایر جبار شریفه و ابدان طاهره و پان سوم در شاره
کردن است که نماز که زردن را چون که در بعضی روایات گذشته است پس بدان که سر نماز که زردن امام بر این نطفش شیر
خوار بود که اهداه دانسته میشود از نالی کردن در اسرار مذکوره پس حاصل شش است که نماز که زردن امام در پنج آنوقت از آن
و چیز است که اشارت میکند بر اینکه در جان نطفش شیر خوار از حیثیت شهادت زیرا که در چه شهادت شد از زردن خود جل منزه شهادت
بزرگان جوانان و پیران که شهیدانکه میزند در جوار که در جوار که اهدا شد از زردن همان شهید پس نماز که زردن امام باو مثل نماز که زردن
پیغمبر است بر حمزه بن عبدالمطلب در روز احد و در این مقام نیز بر طبعه فرقی است و آن است که نماز در حقیقت اگر چه نماز است با
عظمی که در شهادت جامعترین تمام تعریف و حمد است بر خدا تعالی جل جلاله و عظم شأنه و کونه چنین نباشد زیرا که آن معراج نمون
و قیام کردید خدا کردن سید شهید از زردن شیر خوار بزین خود را در پیش روی خود در راه خدا و ترویج دین او را نیز نماند تعجب نمود
از آن ملائکه و ارواح حسنیاء و حسنیاء صدیقین و شهدا نظر بر یکدیگر افتاد کردن تقدیر مستقیم بود و تقدیر و چه چنانکه در سایر شهدا
و جب بود پس در محل اهدا در عظمی و فقه از قبول بودن زردن خود از عروجل حیثیت که باقی این محل مقام و محل است طرد
شهادت نفس شریفش روی که اهداه بر غیب نمود سرا و با کردن حمد و ثنا و شکر بر خدا عزوجل و آوردن بختی را که اقامت کرد و ارواح
حمد و ثنا را بجز او در متعال جمع میکند و آن نماز که زردن است بر نطفش پان چهارم در شاره کردنت بعضی از امور که بعضی
خارج با جبار گذشته که وارد گشته در کیفیت داده کردن امام زین العابدین و سید جبار و منع نمودن سید شهید او را
در این اراد پس در آنکه حدایتعالی سید جبارین را در بعضی که در زمان ناخوش بودن او طول کشید تا جبار او را قتل نمود و از
سرای حفظ کردن عالم از نهمند و ملائکت و بر تحقیق گذشت در بعضی جبار گذشته قول سید شهید الیه عبدالمجید است که گفت
حاشا لله تعالی جل شانہ اکبر تعالی ان یغیا الارض بلا حجة من نسله و بر تحقیق وارد گشته در خبر دیگر از ایام حمزه ثمالی از علی ابن الحسین
در حدیثی که حسین با صاحب خود گفت در شب آن روز که در آن شهید شد بر سینه من زرد اسهید خواهم شد و هم شما با من شهید
خواهید شد و هم شما با من شهید خواهد شد و از شما احد باقی نماند پس گفتند خدا نیز است که ما را اگر ایام گذشته است سبب است
کردن تو بعد از آن خبر داده بگشته شدن قاسم ابن حسن و پسرش عبدالمطلب شیر خوار و زردن پسر سید جبارین زین العابدین
سوال کردنت گفت خداوند عالم قطع میکند مثل ما از دنیا و دشمنان باو می رسند و او در است نغمه است بعد از شش
هر گاه که چه میگوید در توجیه این جبار که با طغنه با سید جبارین زین العابدین اگر در آن روز شهید میگشت بر آن سبب
سید شهید منقطع میشود و زمین جای شد در محبت خدا عزوجل این چنانکه می بینی منافعی است با جبار و آری که وارد است در
اینکه همان علی ابن الحسین در روز که با او بود در آن روز بخوابد با آن نزد یکس و دو بر تحقیق وارد گشته در خبر شریفی از زردن که گفت
باید جعفر صادق گفت که حسین بن علی را در ک کردی گفت نعم باید در دم من با او بودم در صحرای کربلا که سید جبار در آن روز در مقام
میایستاد و بعضی طرح میشد و میگفت که تحقیق سبب مقام را برد و بعضی خارج میشد و بعضی که مقام در میان خود است از او

در مقاله سید الشهداء

راوی گوید پس گفت باطلان اینها چه میکنند کفتم خدا تر اصلاح نماید هم میخوردند که سیل مقام را بر دو پا مال کرد و گفت خدا آنرا
علم و نشان کرده است از اینها و با مال میکنند کس استوار برقرار کشند حدیث و با جمله درستی که وجود محمد بن عباس عجل الله فرجه
روز از آن چیز است که در کتب است و بود در کتب و عجز و امام در سن آنچنان که کمتر از پانزده سال بلکه در ده سال نیز از آن چیز است
که در آن بس نیست پس این عیسی بن مریم است که محبت و پیغمبر بود و حال آنکه او طفل بود در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
بایشان منتقل شد و حال آنکه ایشان در سن کودک بود و در منزل خود منتقل شد امامت با وجود عیسی که او در سالک بود و با دست
امامت با منتقل شد در حالیکه او شش ساله یا نزدیک آن بود و قائم نظر محفل آنکه فرجه امامت با منتقل گشت در حالیکه او طفل بود
سیکیم توفیق و جمع میان چهار را از آن چیز است که در آنصورت نیست یا آنست که امام بودن سید جعفر بن ابی طالب بعد
در پیش سید شهید ابی عبد الله حسین از آن چیز است که در نزد خدا مقدر بود و در آن راه نیست یا بود و تحقیق خبر داده است
بآن پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسین و دفات عذبه و در تحقیق این نیز کموت است در صحیفه صدیقه طاهره معصومه
فاطمه زهرا پس هر گاه زین العابدین و سید جعفر بن ابی طالب در آن روز شهید میشدند آن زمانها نیکه مقدر گشته که امام در آنها باشد
و آن امام علی بن حسین است خاله میشد از محبت خدا عزوجل اگر چه محبت خدا که امام است بعد از تمام شدن آن زمانها
موجود است در خود آنها نیز مثل وجود او در زمانها بعد از آن امام محمد بن ابی طالب است پس از اینجا معلوم میشود که
کلام سید شهید ابی عبد الله حسین که گفت تا گمان همه بقطع نسبی من از دنیا ای نسل آنانکه حجتها خدا میداشند در زمین او
امامت بایشان منتقل کرد و با آن ترتیبی که در صحیفه صدیقه طاهره فاطمه زهرا است پس این توفیق و جمع است در میان چهار
بیان پنجم در شاه کرد منت با بر دیگر در بنیام در آنکه وصیت سید شهید ابی عبد الله حسین و نص کردن او با پیش خا که
دفات عذبه نص کرد منت و عهد پیش از خروج او از مدینه و هم چنین نص کرد منت در کرات و نرات و وقع کرده
و آنچه مستفاد میشود از چهار که نص حضرت در کربلا چار مرتبه در شام و شوره و عهد و یک مرتبه در طلب کردن زین العابدین جهاد
و یک مرتبه پیش از خروج کردن امام بر جهاد و یک مرتبه بعد از صدور مجاهدات کثیره و کشتن چند هزار از مردم در بعضی از جمله از او بود
است که روایت شده در سید جعفر بن ابی طالب که او گفته من از عذبه مرض عش کرده بود پس ناکام دیدم در نزد کرم چه مثل مرغ میشد
است با و نظر کردم دیدم که پرده است در حالیکه نقل کرده است او را تیرا با بر پایش و ظاهرا منبت که بلع او فرود آمد سید
ساجدین است بن سید شهید ابی عبد الله را و آنچه نیز که از خلق قوم شریفش خارج شد و آنچه نیز که بود سید کفایت در آن
حالت بود و در تحقیق ذکر کرد من بعضی موفیقین که از سید جعفر بن ابی طالب روایت شده که گفت من نظر کردم
قبل از عارض شدن عش من بر مقالات پرده پس دیدم شخصی از کافران که بر بنزه از نهر نگاه پرده زد پرده او را
و سیکه امامت من منتقل شد و هشتم که آمد کا فر در صلبش که بود که بولایت باقی است پس در آن وقت دهم سر هم
کشتن پرده حسین را و با اینکه از کشتن آن کافر لعین ممکن بود الا لعنه الله علی القوم الظالمین یدنیل و دیگر یوراک
شعالات است در اشاره کردن با آنچه تعلق دارد با آنچه در او ایل این محاسن گذشت در او ایل این محاسن ششگانه
که اول سیکه لبیک گفت جواب داد بر دعوت سید شهید ارو که عذاه خدا عزوجل بود بعد از آن ارواح انبیاء
و مرسلین و اولیای صدیقین و ملائکه تا اینکه امر رسید لبیک گفتن عباد شهید ارو که عذاه در کربلا و حرکت نمودن
ایشان در صحرای خود بعد از آن مطلع شونده گمان برانید دعوت و استغاثه از زمینین جن پس هر گاه که بود چگونه
امر بعد از لبیک گفتن خدا و بعد از تپنه جای که مذکور شدند چگونه بود کلام سید شهید ارو که عذاه با یکدیگر دعوت
لبیک گفتند و آن یکسانیکه بعد از استغاثه و بارخواستن از جواب دادند میگویم اما مناسبات او با خدا را با العزیز عالم را در آن
شناختی در صحبت آن صحیفه که در آسمان نازل گردید و اما کلام او با بر شفا صیقل بر دعوت و استغاثه او لبیک و جواب دادند
پس حضرت در اجزای چیز داد میگویم در سیکه ملائکه در راجع انبیاء و مرسلین تحقیق و فاکر در نزد حبه لبیک گفتن

واجب نمودن ایشان با آنچه حدایتا در ایشان اخذ کرده بود از عهد شدیدی میسابق کید در هر شاه از خولم ای از
دوره اجداد و شاه دیوبند و برزخیه هر دو پس سفید شدیدی و میثاق کید بر لرزوم قبول کردن ولایت محمد و اولاد معصومین
او و ایمان آوردن بپست و بر وجوب اطاعت و نصرت ایشانست در هر شاه که در آن اهل بیت محمد در ایشان
نصرت می نمودند بلکه اگر چه در ایشان طلب نصرت نمایند پس ولایت میکند بر آنچه ماذر کردیم از عهد شدیدی و میثاق
کید یکساله از فرآن و آن است و ادا خداست میثاق بسپین لما اتینکم من کتاب و حکمت ثم جاکم رسول مقصد
لما معکم لتؤمنن به و تستقرن به قال اقرتم و اخذتم علی ذلکم مهری قالوا اقرنا قال شاهدوا و انا معکم من این
و مضمونی ناکزرتو که این آیه اگر چه در اخذ کردن حدایتا عهد و میثاق قرار نگیرد و بر سلیمان بر ایدیم است
اینکه در شان پیغمبر ما و اولاد معصومین او زیرا که آل محمد با و مساویند در جمیع آنچه خدا با و عطا کرده مگر آنچه بدلیل خارجیه
پس ولایت میکند بر این بعد از چهار متطافزه و احادیث منوثره مکارثه قول حدایتا است که فرمود قتل قالوا
نزع ابنا لنا و ابناکم و نسا لنا و نساکم و نفوسنا و نفوسکم پس مراد از نفوسنا میرالمومنین است پس مساوی شود
با پیغمبر در هر چه خدا تعالی او را عطا کرده است مگر آنچه بدلیل خارجیه است و سایر مثل امیرالمومنین اند
در آنچه حکم بعیم بر خود از امیرالمومنین فضل است و امیرالمومنین لذ سایر ائمه فضل است و کلام مفصل و مشیع در این باب
مذکور است در بعضی از کتب مثل فن اعزاز کتب خیر این فن عقاید غیر این از کتب پس یکسکه میخواند به طلاع بهم
بر این مباحث شریفه رجوع نماید بر آن کتب و باجمعه در دستک حکم آید و اذ اخذتم میثاق بسپین جاریت در اولاد
چنانکه آن در آن زبکوار جاریت بعد در اینجا ذکر میسابق بعضی از اخبار خاصه را که وارد گشته در حاضر شدن جماعت
از آنکه وارد شدن طوایف چند از مومنین جن در نزد کسید بشهد آید که بفرموده حضرت اوستا اینک این جنبا
خاصه توبه باشد بر آنچه ذکر کردیم در آنرا که جاریت کردن و بستیک گفتن بدانکه در محبت گفته که نقل شده حسین
و قتیکه در موقف کربلا و چند فوج طیاره از جن کذبت حضرت آمدند و گفتند یا حسین ما ناصر تو هستیم امر کن ما را
با آنچه میخوانی اگر امر نماز ما را بکشتن دشمنان خودمان ابرایه می کنیم پس حضرت ایشان را اجزا خیر داد و ایشان
گفت من محافظت میکنم قول خدا در رو خدا را مکن مرا امر کرده است که بر رود بخدمت او بروم و در بستیک
الآن بگفت خودم حد خود را دیدم که بر بسینه خود خضم کرد و بسینه او چشم من بوسید و من گفتم یا حسین بدر بستیک
حدایتا جو هست است که ترا مقول و خون خود غشته به بند در حالتیکه محاسن تو خون خضاب کرده شود و در وقت
سختی و شامی و سختی حدایتا است که حرم ترا اسیر و بر جهاز شران سوار شده به بند و من بخدا قسم صبر
کنم تا اینکه خدا بر خود حکم کند و او بهترین حکم کننده کان است و در کتاب طهوف نقل کرده از معنی در صادق
که گفت و قتیکه ابو عبیده بن جحش بن علی سیر کرد از کله ماد فله نیده شود چند فوج از مالک مومنین و مردین آمدند در دستها
ایشان هر با بود و بر بسینه است سوار بودند با حضرت سلام دادند و گفتند یا حجه تبه علی خلقه بعد از حید و بر او را در
در بستیک حدایتا بد کرده است ما با جد تو را بگذارد از موطن بسیار و مد کرده است ترا ما با حضرت ایشان
و عده گاه کومال و بقیه منت که در اینجا بشید میوم و آن که بلاست و قتیکه با بجا و در دستم بیاید گفتند یا حجه تبه
در بستیک خدا ما را امر کرده است که ترا اطاعت نایم اگر از دشمنی که تو میرسد میرسی با تو یکسکه گفت ایشان را بمن
راه نیست و مرا بگریزید تا آنکه بمنزل خود برسید و اید با چند فوج از مومنین جن و گفتند اقای ما
ما شیعیان و ناصر تو ایم امر کن ما را آنچه میخوانی اگر ما را مگر کنی بکشتن جمع دشمن خود و نور مکان خود بشامی
تو کفایت میکنم پس ایشان را خیر داد و ایشان گفت آیا کنی خدا را که محمد عبد من نازنده خوانده اید در قول و نقل گویم

در بروج مشیدة لبر از زمین کتب علمیه نقل الی مصنا جمعهم زمانیکه من در مکان خود بمشیم پس همه چیز امتحان نمودم این خلق منکوس و بیخیم
 امتحان کرده میبود که ساکن میشود در کوه آل من در کربلا و حال گنگه خستیار کرده است از آب بر آن روزیکه رفیقا بطر کرد و آنرا
 برای شیمیایا مایه کاه هر آرزو است و در آن اعمال نمازشان قبول در کاه الهی کرده و سحاب شود و سحاب ایشان را که شورش ایشان
 شیمیایا مایه ایشان را مان کرده و در دنیا و حیرت و لکن حاضر میبود من در روز شنبه که آن روز عاصورت که در آن روز مواجی گشتند
 و با آن نماز بعد از من طلب کرده شد از اعلی و پیران و برادران و اهل بیت من و سایر برادران نیزین پس گفتند خدا قسم ای حبیب خدا و پیوسته
 او اگر ما بر تو طاعت تنیس بود و مخالفت تو جایز میبود باین تو مخالفت میکردیم و جمع شمان در آن قبل میرسانیم پیش از اینکه تو برسند
 پس ایشان گفت ما بخدا قسم قادریم پیش از شما و لکن نهیایک من باک من مینه و یحیی من حتی من مینه و در کتاب مینوف مینز
 نقل کرده است مولا مصادق که گفت از مردم شنیدم که میگوید و قلیکه حسین و عمر بن سعد ملاقات کردند و حکایت بر پاشد خداوند عالم نازل
 کرد نصرت را حتی در آنجا حسین پروردگار بدان محیر کرد او در میان نصرت رد شمان و در میان ملاقات خداست پس ملاقات
 خدا را اختیار کرد میگوید بر بستیکه چهار روز یعنی در غایت استفاضت زمانیکه در آنها تامل کردی بعد از آنکه گویم جمع آنچه
 ما ذکر کردیم غیبی است که مراد از نازل کردن خدا نصرت بر حضرت است که ما ایشان اشاره کردیم از صادر شدن حاجت
 و بقیه از خداست و از ملاکه در رواج استیلا غیر ذلک چنانکه مشتاقی بعد غرضی نماز تو که در حقینه من حکایت عجیب دارد که ذکر آن بقیه
 مناسب است زیرا که آن تأیید میکند چیز را که ما مقدم کردیم از صادر شدن حاجت بقیه به طریق کلا و حکایت است که جمعی از ضلع
 اختیار نقل کرده اند از زبان عالمی از علماء معاصرین که گفت جزو این مردمی از طبقه از طلاب علوم کفایت که من در زمان از زمانها تو بیخ و ملاقت
 میکردم در نزد خود بلک در نزد جمعی از مردم زعفرانی تو نامت میوزدم بر رجوع کردن او از کربلا در روز عاصورت او درون نصرت کرد
 بر ابا من چون خود را در بناب است نمیتوانستم کینه که او در رجوع کردن از کربلا بعد از آنست زیرا که او را امام حضرت با در جبار و نصرت
 کردن بعد از آن در شب را در شبها از دنیا اول محرم تیمار در منزل خود نشسته بودم در روز سه از او اسب صغیرا بعضی کتب تعالی را
 مطالعه میکردم بجایز که زعفران باشکر خود بر کربلا آمد و درون نصرت کردن با ما رجوع کرد ناگاه دیدم که در راه کوه دین در خطه
 و سلام داد من جواب سلام را در گدازدم نشست و با او مر جا کفتم و لکن تعجب کردم از کوه شدن او در راه زیرا که آنرا استه بودم کلقه من
 پس من گفت از من ترس من برادر تو زعفرانی هستم آدم تر از ایزد است کمند و از تو تو شکایت نمایم در یک روز بسیار سلامت است
 کردی بعد از آن گفت ای را بد تو حقیقت را بر راه خفیده تا حال و این را تمام معرفت بد نشسته تا این زمان پس بدانکه من بر زمین کربلا
 رسیدم باشکر خود در وقتیکه زمین کربلا در آنوقت محلو بود از جمیع اطراف باشکر با از طوائف من ایشان را پادان بزرگ بود
 و من صغیر و کوچک تر ایشان بودم از حیثیت شان و در آن زمان ایشان بودم از جهت رتبه و کمر ایشان بودم از جهت شکر و ممان
 هوا همان آسمان محلو بود از ملاکه و چون بعضی ایشان مقصود بود از بعضی در پیش هر صغیر بزرگ ایشان بود از ملاکه و چون و
 اهل هر صغیر از زرد یک و دور بر ابا من سلام میکردند از ملاکنیکه استیلا بودند با ملا خطه کردن ایشان تجمل و تعظیم او را
 مثل او را فرستادگان در عایا پادشاه پادشاهان را با و توضیح و زرار کرده از در حضرت می طلبیدند در بای نمودن و با کفار مقلد کردن
 و حاجت استادن من و شکر در مکان دور بود از امام بمقدار چهار فرسخ و این از جهت این بود که مکان حال از شاغل سواد
 که از مکان استادن من نزدیک باشد در زمین و نه در هوا پس سلام دادیم بحال تعظیم و تجمل بر ابا من و با سلام زد که بعد از این
 شروع کردیم تکلم نمودن با اهل هر صغیر از صغیر ملاکه و طوائف من پس بر هر یک جزای خرید داد و در آن کلام خود ایشان را
 دعا کرد و به اهدا ملاکه و طوائف من در نصرت حجاب کردن پس همه مکان خود رجوع کردند و من باین حال در زمین کربلا
 بودم و لکن باشکر خود در جای از زمین کربلا گنجی که در با کربله و چون میگردم و سیل بره خود میرزم و قلیکه شد آنچه شد از راه دست
 ستید شیدا و کفار از زمین کربلا کوچ کردند با سبب او حرم رسول خدا صرا مطهره منوره من و صحاب من از عقب ایشان
 بر فریتم بعد خدمت اهل بیت و حرم و تعرض و در نمودن بعضی از امور مثل حفظ کردن طحال از افادن در نیت شتر با

در آن

و مثل آن وقتیکه سکر این زیاد بر سر این و سرهای مطهره و کل بود در خارج کوفه نازل شدند در جاکه بخودشان خیمه مانع گشتند
 و پیران اهل بیت رسول خدا را در جانب دیگر هر دو آوردند و قلیکه یکجا گشتند که شت جیاعتی از کوفه سرور آنند و با ایشان
 بود طرف و مانده آبراز کوفت پنجه و سایر طهارها از مطبوخات و غیر آن و آنها را آوردند نزد پاسبانان و متوکلین و
 اهل اهل بیت ما توفیق در شدت گریه و جوع بود از زحمت گرسنگی و جوع ایشان زیاد گشت و قلیکه بر مطبوخات
 بدایع ایشان رسید پس فتنه نزد زینب صدیقہ طاهره آمد و گفت ای تون من و خواتون زنان آبیانی منی اطفال را و آنچه
 در ایشان است از ضرر گرسنگی زینب مظلومه گفت چاره جدیت این فتنه گفت در دستیکه رسول خدا بمن گفت که زانه دعا
 مستجاب است و تا زمانها که شده و سیوه مانده است بمن اذن ده که خدا تعالی را بخوانم تا ما را فرجی که هست فرماید در هر
 لحظه پس او را رحمت داد آمد بجای در آن تا که حکم بود و دور کحت نماز کرد از سر استجاب دعا پس خدا را خواند
 در آن اشاکه او دعا میکرد تا گاه نازل شد از آسمان گاه بر از کوفت و شور با و در بالا آن دو قرص نان بود و کوفت شک و
 در غم آن زنان سه کاسه طبع بود و قذا اهل بیت از رسیدن جدین و زنان و اطفال از آن کاسه و زنان دو قرص نان بود
 و قلیکه حقیق بخدا میداد از آن میل میکردند و سیر میشدند و آن کاسه بحال خود پر از کوفت و شور با بود که یا که از آن چیزی
 ناقص شده بود و هم چنین آمد و قرص نان پس آن آیه طبع و نعمت الهیه و ماله شعاویه موجود بود در نزد اهل بیت
 تا آن روز که وارد مدینه شدند بعد از آن روز مفقود و مرفوع شد بعد زعفر گفت این حکایت منت بخدا قسم من و صحابم
 مخالفت نکردیم از اهل بیت از روز عاشورا تا اینکه اهل بیت وارد مدینه رسول خدا شدند پس سلامت و خدمت کن مرا بعد
 ازین بعد غایب شد زعفر از چشم امیر صحاب پس توبه کرد و پشیمان گشت از خدمت کردن خود زعفر را با رحمت کرد این
 آخر پنجم است که ما ذکر آنرا کرده کردیم در مجامع و همه علم تحقیق الامور محاسن سزیدیم از کتاب کسیر العبادات و باقیات
 صحاحات در پانچ پر شدن امام روحی که بعدها بمیدان جنگ و میان حال در مجاهدات و مقالات آدم است و در فتنه کشته
 در بستیکه چنین نظر کرد بر بهشت خود در اهل بیت خود که افشاده اند پس تنهات بر خیمه نمود و نذا کرد یا کینه یا فاطمه زینب نام
 کلوم بر شما باد از من سلام مکنه نذا کرد چه آری ای تو که همانند گفت چکریه باشد کسیکه او را نا صبر و معین نیت پس گفت ای
 سرور من ما را بحرم خدا گفت همهایت اگر منع و طهارت از کتبتند آینه میجو از زنان فریاد کردند حضرت حقیق آنها را ساکت کرد
 و در فصل دهم است که حضرت گفت سبکت بشید زیرا که گریه کردن پیش رو شایسته و در منته کشته پس بر زمین رسول خدا را
 و آنرا پوشید و زنه فاضل خود را از بالا آن پوشید و همیشه خود را حایل نمود و در سب خود سوار شده در حالیکه غرق آهن بود و نوم
 کلوم کرد و با و گفت صحبت میکنم ترا یا چه بغض تو چیز را در دستیکه من میروم سو بنقوم سب مکنه آمد در حالیکه فریاد میکرد و حضرت
 او را بسیار دوست میداشت او را بسینه خود ضم کرد و کشت در راه بستین خود پاک کرد و گفت سبطول بعدک با
 سکنه قاعلمه منک البکاء اذ الحام کهلای لا یخیر فی قلبه بدیعک حسره ما دام منی الودح
 فی جنتای فاذا قتلک فانت اولی بالکف ناسبتنه لایخیره التیوان حال مصنون که بسینه را بکعبه
 از من بسیار خواهد شد از تو گریه کردن زانیکه مرگ بمن هجوم آورد قلب بر اموزن به پنجم خود از زوجه حضرت مادامیکه
 روح در بدن منت پس نماند که گشتند تو اولی هستی با آنچه میباشی ای بهترین زنان یعنی تو اولی هستی گریه و نوحه کردن
 بعد از آن همیشه خود گفت کلیس کمنه من با و در که احد از قوم بان میل نکند آنرا در زیر لباسها خود پوشم تا بعد از شستن
 من آنرا بر من کنند و در کتاب مناقب است که گفت زیرا که مرا میکشند و لباسها مرا میسوزند پس در لباس تنگ آوردند او را
 پوشید گفت این لباس اهل ذمیت بعد از آن لباسی آوردند که از آن بسعتر بود آنرا پوشید و در منته آورد که صدا
 زمان بلند شد که بری و نوحه کردن بعد از آن کلیسی آوردند و اطراف آنرا پاره پاره کرد از زیر لباسها پوشید و در اسلوا زده
 بود آنرا نیز پاره کرد تا آنرا از برش سرورن کشند پس قلیکه او را پوشید که در سرد و صد کرد بان زد که در آنرا از او پر کرد و دور
 عریان گذاشت و در روزی کههای گرم انداخت در میان حال دستها اکنون مثل شد و عذاب و شوخا با و نازل شد را که گریه و قلیکه

حضرت حسین آن لباس پاره شده را پوشید اهل و اولاد خود را در او داخل کرد و در آن کسبیکه در حجت میکند ابو بکر میگویی خبر دادین
احمد بن شیبث از احمد بن حنبل از مدینه از ابی جعفر از سلیمان بن راشد از محمد بن مسلم او گفت حسین جوانی را خواند پس او را
در کنار خود نشاند عقیده بن سیرت با او اندخت او را فرج کرد و خبر داد بن محمد بن حسین اشک با سواد خود زد کسبیکه حاضر بود در
حزبت حسین گفت با حضرت پسر صغیر بود یک سیر با او آمد در غراده واقعه گفت پس حسین میگفت اللهم لا یکن اهلون علیک
من قبض و در بعضی مقاتل گفته است که زینب دختر علی را از او آبرو توای پسر سعدش که خود را جمع میکند بر کتف پسر عقیبه
و حال آنکه او یادگار پسر عقیبه و بهترین جوانان اهل بیت است و در مناقب گفته بعد از آن مروان آمد و گفت ای امیر المؤمنین که در شقی بر شما
باد و غم و شدت و مملکت باد شمار او فیکه ما را بر فریاد خود خواندید در حالیکه حیران بودید آمدیم بنهار در حالیکه سر عقیبه سینه بودیم
سینه کردید بر شمشیر را که در دست راست ما بود و حشمت لایحه آنکه من غیر عدلی افشوه و فیکه و لا ذنب لک
میتا ای کفر ففلا لکم و التوبلات اذ کرموننا و ترکموننا و التبت معینم و الجاش طامس و الکرانی
لما لیخصد بکم اسرعنم الی ابعینا کسرع الدبا و تهاقم البها کتھا فیا الفین تم نفضتمونا
سفھا و صلا و فنگا لطوا عینا لامة و بینه الاحزاب و نبذ الکتاب تم انم امتحاذ لون عنا و
و نقلوننا الالغنه الله علی الظالمین و تخرین کردید مردم برابر دشمن خودمان بآنکه در میان شما عدالت اظهار نماید
و بآنکه کتاب از ما صادر شود بابت با پس و مل بر شما باد که ما را خوش گرفتید و ترک نمودید ما را با اینکه تیغ در نیام و قلب آرام
و در کتب ما بر روز و هنوز رسیده زیرا که شما سرعت کردید به محبت ما مثل سرعت میخ و در حقیقت کما مثل ریختن پاره پس از آن کشید
عمدا آرزو سفامت و کرامی و علیه بر خاطر طاعتهاست و بقیه جناب جز این تا کین کتاب پس از آن شمار داد و کرد
و با ما فاطمه زهرا گاه بشید حضرت خدا بر ظالمان بعد از آن که در وقت کفر القوم و قد ما عینوا عن
تواب الله رب الثقلین قتل القوم علیا و ابنته حسن الخیر که بعد الا بون خصما منم و قالوا
اجموا و احشوا الناس الی احوی الحبن یا القوم من اناس رذل جمعوا الجمع لاهل الحرن
تم صافوا و تواصوا کلهم باجنبه لرضی المجدین لم یخافوا الله فسفکد لیسب الله
نسل الکابرن و ان سعده قد رماه عنوه مجبود کون لها طلبین لایشرکان معی و کل
ذا غیره فی بضایا البینین علی الخیر من بعد النبی و النبی القدر لوالدین خبره الله من
خلق الی تم امی فان ابن الخیر بنی فینه قد خلصت من ذهب و انا الفیضه و ابن الذبیبن
یعنی کافر شده قوم از قدیم روگردان شدند از نواب خداوند مالک عالمیان گشتند پیغمبر و فرزندش حسن را که نیکو کار
و دود پر و مادرش شخص کریم و جامع انواع خیر و فضایل است سینه که در ایشان ناسی گشته و گفته جمعی و فرام از بر مردم
بیک حسین اب تعجب بدان رذل است سینه که شکر جمع کردند بیک حال که قوم سینه بعد از آن برگشتند و هم عهد شدند
بشستن من بر آغوش خود محمد بن زینب سینه از خدا از زینب خن خون من بر بخاطر عبید بن نسل کفار و پسر بعد از او فرمود
قد مر کرد جاست کسب بارش طرات باران بآنکه از من آبر و مادر سینه و غیر از فخر کردن من بضیا و نوزامات و باه
ساریت باشد از علی که بهترین مردم بود بعد از پیغمبر و سینه قرشی سبب ز طرف پر و مادر بر کزیده خدمت از مخلوقات
من و مادر من پس منم فرزند و شخص بر کزیده نقره ستم که خالص و جدا شده از طلا پس منم نقره و فرزند و طلا تا فرشتا
و علاوه کرده ابو جعفر بعد از آن این فرزند ز ذهب فی ذهب و لجنین فی لجنین
عالمی که از هر آنچه آوای و اریا العلم و موی الثقلین حصه الله یعلم و یغی فانما الکفره ابن ال
ذهرین باینکه و انا ابن العین و الاذن الی اذ عن الخلق لها فی الخافین هم جبریلینا مقصود

شایخا ہوا فی الحسنین نایکفت شیخہ المختار طیبوا انفسکم فعدا لستقون من ماء اللجن
 اذ لا تقیروا حبنا یاہم والجد نور الخافین کل من سمع یعرف فضلنا ما یوم ما کان ربنا
 الودین یعنی طلایم در طلائیکہ در میان طلاہت و نقرہ ہستم در نقرہ و در میان نقرہ مادرم زہرا استحقاق و مردم وارث علم نبی
 و اقای جن و انس مخصوص فرمودہ و راہ بن جبرئیل علم و تقوی و نعم نور زرخندہ فرزند و نور و نعم فرزند چشم و کوشیکہ خلق ہم با طاعت کردہ
 پس جبرئیل مجتہد مفاخرت میکند در خصوص حسین سبعا احمد و محار و لوشداری فرزند از آب صاب سیراب میبود آیا فرزندیکند دوست
 ما پدرو ہدم نور شرق و مغرب ہر کسیکہ گوش دارد فضیلت ما را می شنود و شی شنید و در بحار کشف بعد از آن در مقابل قوم است
 در حائیکہ شمشیر او در دستش کشیدہ بود و زرنذہ کالی ناپوس و برک عنم نموده بود و میگفت انا ابن علی الطہر من الہائیم
 کفایہذا مخرجا جن آخر و بعد رسول اللہ اکرم من مطر و نحن سراج اللہ فی الارض نورہ و کلیم
 ام من سلالہ احمد و عیہ بلدی ذالجننا جن جعفر و فیہا کتاب اللہ انزل صادقا و فیہا اللہ
 والوحی بالجبرئیل کر و ونحن امان اللہ للناس کلہم نشربہا بنی الانام و نحن و ولادہ
 الخوض بنی و ولادنا بکایں رسول اللہ مالک البش بکرو و سبعینا فی الناس اکرم شعبہ و مبعوضنا
 یوم القیمہ یحشر فظولہ العبدان بعد موتنا یحشر عدل صفوہا لا یلکدز یعنی نعم فرزند
 علی پاکیزہ از انہا ششم ہمین کافہ است بمن از جہت فخر در عین مفاخرت و حدیث رسول خداست کرامی ترین قدم زندہ ما و ما ہم
 چراغ خدا کہ در زمین روشن و نورانی گشتہ و فاطمہ یاد رفت از نسل احمد و ہم ترن جعفر صاحب شہر بہت و در میان بہت است
 کتاب جلالہ اہم مردم سپہان میداریم از مردم و شکار میداریم و ما ہم صاحب خبثت چار حق سیراب میکنم دوستان خود را اسام
 حضرت رسول خدا و این امری است کہ قابل انکار ہست و شیعا ما مردم اکرم شیعتہ و دشمنان مادر روز قیامت زبان کارا
 پس طوبی بحال بندہ کہ بعد از رحلت زیارت کند ما را در بہت حدیث کہ صفای او کند و بخیر و در کتاب منتخب کتب کہ روایت شدہ
 کہ حسین و جنیکہ تنہا در رفتن و شہید شدن و ولادہ و ہزار خود را دید سو ر شد کہ در طرف قوم تا با ایشان مقابل کردید و گفت
 ایہا الناس لب را یاد کنید و نظر نماند کہ من کیستم بعد از آن بنفس خود رجوع کردہ و احوال کسبید پس نظر نماند آیا بر
 شما حلال است ریختن خون من و بہت کردن حرمت من آیا من پسر دختر پیغمبر شما محمد بنیستم آیا وصیت نہ کرد در میان شما بر من
 و برادر ام آیا سید جوانان اہل بہت بنیستم آیا در انہا مانعی نیست برایشان از ریختن خون و اگر نہک حرمت من گفتندی
 دایم چہ میگولہ گفت ہر سبتیکہ در میان شما کبر بہت اگر از او سوال نماند ہر آنہ بشما خبر میدہد کہ او اینہارا از جہم رسول خدا شنیدہ
 است در خصوص من و برادر من سوال کنید از زید بن ثابت و سرائت بن فارس انش بن مالک بکہ ایشان بشما خبر میدہند
 کہ ایشان اینہارا از جہم رسول خدا شنیدہ اند در خصوص من و برادر ام اگر شک در بر دارندہ من پسر دختر پیغمبر شما ہستم پس بخدا قسم
 عدا کذب کہم و بہ تحقیق دانستہ ام کہ خداوند عالم اہل کذب و دروغ را دہشت دارد و عذاب میکند کسیر کہ در فکویستم بخدا
 منبت در میان مشرق و مغرب پسر دختر پیغمبر غیر از من و من پسر ام شما ہستم مخصوصا ہمز من جنر ہبید من آیا طلب میکنید
 لغرض مقتولہ کہ از شما گشتہ ام یا لغرض قصاص جسہ یا لغرض مایکہ از شما اخذ کردہ ام یا در خصوص طریقہ و شریعتی کہ از ان تغییر دادہ ام
 را کوید پس ناکت شدند و بخرافہ از او قبول کردند و در جنسہ ابلہ مخفف است کہ گفتند بعد از او بہت دردت با تو مقالمہ میمانیم
 و آنچه ہمیشہ ما در روز بدر حسین کردہ و در مخفب آوردہ گفتہ کسیکہ توفیقہ کر بلا حاضر شدہ بود کہ حضرت حسین رو کرد و ہمیشہ
 ہمیشہ بیکروز حضرت گفت انہا چہیت گفت ارض دست بردار تا بدینہ بر کردم مجرم جد خودم رسول خدا و در فعل دیگر گفت ترک
 گنبد ہر کہم بر بعض سرحد پس دفع میکنم دشمنانم ہمیشہ خود را از حرمت گفت لعنہ تعالی ما با نیزہ اینت گفت بمن بیشتر است
 دید کہ مجرم از شنیدن کباب شدہ گفت با نیزہ اینت حضرت گفت اگر لا بد از کشتن من یکیک بجنگ من بیایند انلعون
 این بر تو باشد یعنی بخرافہ تو قبولت و در فعل دیگر بہت کہ با حضرت گفت بر آئینہ تحقیق با صفا خواندی بعد از آن کہ کردہ
 گفت فرمود بنا بآنچہ نقل شدہ از اہل طاسامی در تاریخ خودش فان نکر الدنبا لعدو فلکبہ فان تو اب اللہ

اعلوا وابتدوا وان یکنوا الابدان للموت انشأت هنل امرها لتیفن فی الله افضل وان یکن
الاذنای فمما مقددا ففکة یسیر المرفع الکسب اجمل وان لکن الاموال للیزید جمعها قبا ان
مترکة بی المرفع ویتجمل حاصل مضمون آنکه اگر دنیا پاکیزه بشود ثواب خدا اعلی و بزرگست و اگر دنیا بیهوده بگذرد غنچه
پس گشته شدن مرد با شمشیر در راه خدا افضل است و هرگاه روزی با مقوم و معذرت پس کسی که می کردن مردم در کسب عیال و تجارت
است و هرگاه اموال جمع کردن تنها برای او که استن و ترک کردن استن و نال متروک و چه چیز است که مرد با آن عمل میکند
او بفرح گشته است که حضرت بعد از آن آمده و مردم را مبارزت خوانده و ایشان سوار بعد از سواری آمدند و حضرت هر کسکه با
نزدیک میشد از دیران مردن میگفت تا اینکه از ایشان جمع کثیری قبل رسانید و گفت سبأ آنچه فعل شده العنل اولی
من ذکوب العار و العار اولی من ذکوب الخیار و در خبر این مخفیست بعد از گفتن ایشان نفا انک
لعضد لایبک و فیکله و کلام ایشان بر شنید با ایشان حمله کرد و از ایشان و از آن جمله با ضد نفر سوار و پادیه رفت
و در بعضی اهل تالیف نقل شده در بعضی مقاتل که عمر سعد در آن مبارزت گشته کان را می شمرده تا حضرت تار خیمان قوم
و شتاد نفر سوار را گشته بود این شهر توب محمد بن اسطالب گشته که آن بزرگوار در دعوی میکرد تا یک هزار و هصد و پنجاه
نفر را گشته بود چیزی از مجروحین و در کتاب طبری آورده که بعضی از او بیان گفت که خدا قسم هرگز ندم کسی که سپرد اهل بیت
و صحابه و در گشته باشند قلب او محکم بشود از حسین بن علی و هرگاه مردان با حمله می کردند او با ایشان حمله میکرد و بیشتر
خود پس از او میکرد خنجرندمانند کربلا در میان ایشان حمله کند و هر آنکه ایشان می از آن نفر بودند و از پیش
رو او میکرد خنجرند که با ایشان میخ را کیده بودند بعد از آن رجوع میکرد بمرکز خود و میگفت لا حول ولا قوة الا بالله العلی اعظم
و در بعضی کتب معتقل روایت شده که او را در حتر بود فاطمه نام در وقت سروپ آمدن حضرت از مدینه تا خوش بود و او را
در نزد ام سلمه که نشسته بود و او دختر هر روز به پشت در مسأله که شاید باید بکسیر از حال در پیش با خبر باشد و فیکله زمان فراق
طول کشید و خبر از پدرش بر رسید بگریه کردن مشغول گشت و حزن و اندوه با هجوم آورد و نامه بدش نوشت و حال خود را
در آن بیان کرد پس فیکله از نوشتن آن فارغ شد مشغول گشت بگریه و نوحه کردن از حبه فراق پدرش و غیره و ناگاه عسیرا
که بر او رسید از گریه کردن او متاثر گردید پس سینه کربیت بعد از آن دهنست که گریه کننده دختر امام است بر بغضت پدرش که میگفت
نذا کرد تا روزی بعد سلام علیک یا اهل بیت النبوة و معدن الرزاقه و جواب سلام او را رد کرد و گفت ای علی من دختر حسینم و فیکله او
اراد و حرمم را با نمودن مرخص بودم و مرا بجدیه ام آسم زجر بود خدا سپرد پس حال مرا طاق نماند از حبه فراق پدرم نامشود
میخواهم کسی باشد مرا بیدرم رساند پس علی را نامه از او گرفت در روز عاشورا در وقت حجت که بر بار رسید نامه را با آن حضرت
تسلیم نمود و فیکله نامه را کشود و بر مضمون آن جز در شدت گریه کرد آمد نزد اهل بیت نامه را بر ایشان خواند ایشان سب
گریه کردند و حال علی را ظاهر شد که او را کس بود یا بشهر و شهید بماند و در بعضی کتب معتقل نقل شده از نوزاد آنکه که حضرت مذکور را از او
کرد که با ایشان حمله نماید ناگاه دید که دو غبار شده و از میان آن شخصی با سبب است عجب طایفه شد بر امام سلام داد و بر جبهه پدر و مادرش
پس حضرت جواب سلام را رد کرد و گفت تو کسیتی که در غیبت بر بنطلو عمرت سلام سبب گفت یان رسول ته من عفر زاه و ما پدر شایم
و شک من در این صحرا است و هر آنکه تحقیق قدرت عطا کرد و فیکله با من در بر اهل حجت میکرد و ما پدرش را بعد از وفات او پاد
من متعلق گشته است پس با اذن ده که با دشمنان تو حجت کنیم گفت اذن میدهم زیرا که شما ایشان را می شنید ایشان شمار نمی شنید
ز حضرت گفت تا بر بصورت ایشان مصور میشایم اگر با کشته شد در راه تو شهید میشایم حضرت فرمود خدا ترا جزا خیزد و یا عفر در سبب
من طول شده ام از دنیا و در خواب بیدم که من در این روز بخدا عطاات خواهد کرد در حال که شهید و جاک و خون آلوده بشم بر کرد و
ایشان میباش بعد از آن مجاری به متوجه گردید و در ایشان مبارزت پس تیم این قطعه سروپ آمد و او را در آرام بود و گفت
پس علی تا که خاصه خواهد کرد و حال آنکه او را دو خوشان و دوستان ترا گشته اند و هنوز شمشیر من را ناست به از نفر حضرت گفت
من بجنگ شما آمده ام با شما بجنگ من آمده ام این راه را بنا کرده ام با شما را منع کرده اید و حال آنکه برادران و اولاد مرا کشید

و نیت نیکان و شاکر شکر بسیار حرف زن میان نزد من تا به پنجم آنچه در پیش است پس حضرت صیحه زد و تیسرا کشیده کردن او را زد
 پنجاه ذراع بر دروازه لشکر از حضرت بخت حضرت رسیدند پس بریزد بطی بر ایشان فریاد کرد که شما از کفر عاجز شدید و از شرش و سرکریزید
 بعد از آن آید پیش امام و او شجاعت مشهور بود و همیشه او را در مقابل امام دیدند حضرت باو صیحه زد که ای امیر ای شناسی که بقیال من
 میاید مثل کسیکه او را خوف نباشد بخت حضرت حاج بنیاد و همیشه خود کشیده امام بوسعت کرد همیشه را از کفرش زده دوم کرد از عهدن
 مسلم رویت که گفت بخدا قسم هرگز به تحقیق دیدم که محاسن شریفش بخون خضاکشته و در شش سخن خسته بر آن ظاهر کن
 دیده میشود و او با سخالت ایشان جمله که ایشان از پیش او میگردیدند مثل کربخین که سفند آنرا مانند کرک آنها حکم کند و در کتاب
 منتخب آورده بعد از آن حضرت بقوم جمله میگردد و ایشان مقاتله می نمودند و ایشان چند هزار نفر را به قتل رسانید
 و در کتاب شهاب الدین آورده تار ایشان خلق کثیری را کشت در مالیکه او را زخمها بسیار رسیده بود و آنچه از زخمها باور رسیده
 بود هشتاد و نهم نیزه و تیر بود و حال آنکه از ایشان چهار هزار سوار و هشتصد پیاده کشته بود و آن قال حسین
 ایشان جمله میگردد و مقاتله می نمودند و ایشان هفتاد و چهار هزار سوار را به قتل رسانید و نقص در میان ایشان ظاهر میشد بجهت
 کثرت ایشان و به تحقیق حضرت را بسیار زخم زدن تا او را به سبب باری زخم نقیض کردند و ذکر کرده که ما بوسید هشتاد و نهم
 تیر و نیزه و حال آنکه از ایشان بیست هزار سوار کشته بود و او را کوبید بعد از آن سوچه بیست و هفت کج ما بوسید پیش از آنکه بجهت ما
 رسد و گفت سلام علیک یا ابا عبد الله هر چه هسته باش زیر آن من با آنها که شتر آنها را استغیر و تار یک یا هم و جمیع اهل انهدیم
 که بصیبت که میکنند و خدا تو را سوچه فرستاده است و او جل جلاله ترا میفرستد در میان دنیا و بفرست خیرت کرد و تار
 هشتاد و نهم سوار را که در آنرا که تو نازل گایم که دنیا و پر میکنند هر گاه ایشان را امر نماند که دنیا و ما فیها در طرفه عین بخورند و تیر
 اینرا میکنند و اگر میخواهی که بجز و پروا در دست و مراد است بحق شوی در این روز با ایشان میرسی امام گفت بخواهم با ایشان
 برسم و از آن مخف نفکته تار ایشان جماعت بسیار را بقتل رسانید و بلکه شرم طعون اینرا دید که برین بگفت ایها
 الانیر بخدا قسم اگر اهل زمین با حسین مبارزت نماید هرگز ایشانرا فایه میکند از کشته شدن ایشان پس بگفت که ما در فرقه
 شوم که بفرقه با شمشیر ما و نیزه ما و شمشیر ما میزدند تا بسبب بر جها نقیض کردید و در خرد اول است که حسین بگفت بر همین
 پس حسین که دند و او را با تیر ما و نیزه ما و شمشیر ما میزدند تا بسبب بر جها نقیض کردید و در خرد اول است که حسین بگفت بر همین
 و در فرقه بگفت که بگردد و او را با تیر ما و نیزه ما و شمشیر ما میزدند تا بسبب بر جها نقیض کردید و در خرد اول است که حسین بگفت بر همین
 تا نقیض و کران کرد و او را بر جها و از بعضی نوحه ما نقل کرده که حضرت در این جمله شش پنجاه هزار نفر را کشت و عدد لشکر هفتاد هزار
 بود غیر از مائش کنیان و در این شهر شوش و غیره ره بیت شده که عمر بن سعد لعین بقوم خود گفت که برای شما باد ایامید بگفت که
 مقاتله میان این پیر کیمیت که در طرف مثنی اول و مو خاله است یعنی کشت و پیش از این پیر کشنده بوسعت پس از طرف ما جمله
 کشید بگردد و هشتاد چهار هزار نفر کید فده ما و جمله کرد و او را تیر از آن نمودند و حال شده میان او و جنود او در کتاب محاربه است
 که حسین در روز کربلا زمانیکه لشکر این ریاد خطه که بعضی امیکت و بعضی ترک میکرد با اینکه از کشته شدن سخن بود و مخصوص باو
 گفت که گفت از چشم من برده و همیشه شد نطفه با که در پشت ایشان بود دیدم پس صرف نظر نمودم از کسیکه خارج میشد از نطفه او
 کسیکه از اهل ایالت است پس ترک کردم او را که خلاص شدن آن دزد از او دیدم کسیکه از او نطفه صالحه خارج میشود او را
 کشته میگویم خبر داد بن بعضی موثقان که او دیده است در بعضی کتابها نام زین العابدین گفت که فریاد دیدم که از توی کا دیدم
 نیزه خود زد دیدم او را کشته و قتل شد و چشمم کرد در پشت آن کسی بود که ما اهل بیت را داد میدهند فرزند استیجاب
 و صاحب مناقب بوسید گفته پس صیحه زد م ایشان که او سبرنا اشیه آل ابونعیم اگر بر کاشانین نباشد در روز قیامت نمی برسد پس
 در دنیا خود از آداب شید رجوع کند در حسب خود مان اگر عویسید شتر او را زکرت گفت چه میگوید ای پیر فاطمه گفت میگویم که من با شما خوا
 و شما من دعوی میکنید و رزبان حرمی نیست پس منع کنید از کشته شدن خود را از متعین شدن بحرم من ماد میگردند و هر چه گفت

راسه يوشد اي سپر فاطمه الزهراء عن حرم الرجل فاقصدوه في نفسه فلعنهم بطون
 كفوكيم قال فقصد القوم فهو في ذلك يطلب سبتر من الماء فكلنا حمل
 يمشيه على الفرائ حملوا عليا جميعا حتى اجلوه عنه قال ابن شهر اشوب
 روي ابو مخنف عن الجلود ان الحسين عليه السلام حمل على الاعور السلمي وعرف
 الحاج الزبيدي وكان في اربعة الاف رجل على الشريعة فهمموا وافتحم القيس
 على الفرائ فلما اوقع القيس براسه ليضرب قال عليه السلام له انت عطفنا
 وانا عطفنا والله لا ذقت الماء حتى تشرب فلما سمع القيس كلام الحسين
 رفع راسه ولم يشرب الماء كانت هذه الكلام فقال الحسين عليه السلام لتلذذ
 يشرب انا اشرب فمد الحسين عليه السلام يده فغرف الماء فقال له فارس يا ابا
 عبد الله تلذذ بشرب الماء وقد هتك حرمك ففرض الماء من يده وحمل عليه
 السلام على القوم فكسهم فاذا الحجة سالمة وعرف انها خديعة منهم ليجرؤوه من سب
 الماء قول ان نسبة اهل السيرة والامارة اطلاق الامام عليه السلام بكذب هذه
 الاخبار وكونه جيلة ائمة صدرت من سوء الادب ذهولا لهم عن شان الامارة والو
 المطلق وكيف لا فان علوم الاولين والآخرين بالنسبة الى عمله بعد حدة
 وامره واجبه صلوات الله عليهم اجمعين مثل نسبة الفطرة الى البحر المحيود
 الى التمس وهذا بنص من الله ورسوله وقد اذعن بذلك حذقة ائمة الحديث من ثقات
 اهل السنة بل ان كفة نفسه الشريف روي لها الفداء عن شرب الماء في ذلك
 الوقت ائمة كان لوجوه دقيقتا سيرا خبيثة الا ان الارغام اللثام قد طلبوا
 عن الامام وحجة الله على الانام بذلك النوع من الكلام مطلب عظيم وهو ان لا
 تغدر على محاربتك وانت بهذه الحالة من سيده العطش نلوك لسانك وكيف تغاوي
 وانت ربان من الماء وانت من اهل النبوة ومعدين الرحمة كيف تجتنب سائلك فتنزله
 ان يفتلك على سيده عطشك والثبات الامام روي الفداء كان سيدا ان اهل
 النفوس الابية والهم العلية فلما سمع ان المنافقين يذكرون اسم الحرم والعرة الظاهرة
 كفنته عن شرب الماء محض ذكرهم هذا فقد سن روح الفداء لاصحاب الشيم الحميدة
 والغيرة سنة ببناء وطريقة واضحة في مراعات الناموس والغيرة والثالث ان شهادة
 على سيده عطشه كان سطر من سطو صيغة عالم الارواح ولكن كان ذلك على هج الشرايع
 لا الغيبة ومع ذلك كان ان تكاب هذه الرخصة حسنة من حسنة الابراير ولكن ساداتنا القميين

عبدان

صدرا را شکر فریاد کرد که گنار تو بیار خرم ای میز خود او را مضد کند قسم بجان من که او کفو گریم است را او گوید قوم او را قصه کرد
 و او در سخالت بکثرت آب طلب میکرد پس هر وقت که با آب خود بر فرات حمله میکرد و با آبان با وحله میکرد و با آب
 او را از فرات دور میکرد و زمین از زوبین آب این شهر آشوب میکرد که او محض از جلود و بیت کرده که حسین بر عور
 سکه و عمر بن حجاج ز سپه حمله کرد در حالیکه ایشان با چهار هزار مرد بشیر فرات موکل بودند و ایشان را منزه مگردانید
 آب خود را بغرات در خنت و قلیکه آب سر خود را داخل آب کرد که بنوشند حضرت گفت نوشند و من نشند ام
 بخدا قسم آب منی نوشتم تو آب نوشی و قلیکه آب کلام حسین را شنید سر خود را در آب بنوشید که با آب بنوشید که با آب
 کلام حضرت را شنید حسین گفت بنوش و من بنوشم حضرت گفت خود را در آه خود را از خاک بردار و در کف دست
 ابا عبد الله تو بنوشید آب لذت مبری و حال آنکه حرم را بتک حرمت خود در آب از دست بخت و بروم حمله کرد و ایشان را
 مستغرق نمود آمد بخیمه دیدیم سلام است و اینست که حمله کرد مانده که او را از نوشید آب محرم و نم نمایند میگویم که نسبت اعلیٰ سر و اراده مصلحت
 بکذب این جزو داد جلیله بود آن مشاهده از زواد از جبهه فاطمه بود ایشان از شان امام و دو سطل و چگونگی بنشینان که از کف و علم و این چنین است بعد از او
 حد و در جاده در برایش نشاندند که آب را محیطه در دست ایشان بنویسند که در خدا و رسول و تحقیق انبیاء گریه است این حادثه را در آن زمان از حدیث
 حکما این است که گفت که از این شریف خود از نوشید آب آنوقت از جبهه وجود قیقه و بر زخمه است اول است که آن چنان میگویم که در آن زمان و خدا را
 نوع از کلام مطلبی که بر او این بود ما مجار به تو فدا کنیم در حالیکه در آن حال است که در آن وقت عطش که در آنجا در آنجا و چگونگی بنویسند که در حدیث
 و نورانی است و در حدیث است که چگونگی خود را بنویسند که در آن وقت که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند
 که منافق اسم حرم و اعرس ظاهر را در کف خود از نوشید آب گفت بنویسند که در آن کف نام حرم را بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند
 راه روشن و بطریق صغیر در مرا که در نام موسی حضرت میماند که شهادت او شد عطش سطر بود از نظر با صیغه عالم ارباب فلک این بطریق حضرت بود بطریق
 با همین حرکت نشین با حضرت حسین از خنده ما ابرار که در آن زمان مقربین حرم را بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند
 حضرت و چگونگی در جبهه اگر آب را در دست بر سر طایفه بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند
 زیرا که حضرت از حضرت است و در آن حال که در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است
 با او در آن وقت که در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است
 کردن او را حالیکه در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است
 و شاکه که مقصود حضرت رسیدن به جبهه بود با بقیه در آن دیدند که عطش از آب سحر کرد و جلا و حر از آب فاطمه فاطمه را بنویسند که نام بنویسند
 نشانیست و قلیکه در کف خود از نوشید آب فاطمه دار و آیه ای که حضرت در آن آب بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند
 کشد و از این شهادت عده که در جبهه و قلیکه در آب بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند
 دست ناله است که در جبهه که بنوشد مباد او در شکی الحال قران خود را بر آید و آنرا بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند
 چو حسین گفت خدا تر است ای بنی که در جبهه خود را بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند
 حسین در کف خود از نوشید آب در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است
 و سایر بقیه گفت و این بجهت آن بود که او کسب حسین نظر میکرد که حضرت در آن آب بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند
 نقل از سایر بنی که از آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است
 امر نمود ایشان و همه ثواب طهر و امر کرد ایشان را حاد را می خودشان را بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند که نام بنویسند
 گفتند ما او را در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است و در آن زمان است
 که در زبان یا در جبهه که در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه
 هر دو قسم آلی است و یا بل نقد که در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه
 هر دو قسم آلی است و یا بل نقد که در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه و در جبهه
 که میکند بجان نخبه میوه در بعد از آن متوجه قاتل دشمنان خود گردید پس از ایشان جمع کثیر را کشت و در ایران را بجا کشت

مدینه القدر

در بیان آنکه آن حضرت در روزان را از سب و در آورد و گفت از این زمان روز و پنجاه و هشت نفر را در کتاب مبارک است
 این حضرت حسین آب مجوس است و شمری گفت بخدا قسم از آب میراب بنوشی تا دلش شوی و ز از اخبار الدول تاریخ بعضی عامست
 نقل شد که تشنگی بر حسین شد و کرد پس او را از آب منع کردند بعد او را کثرت آب حاصل شد و قلیقه جوخت و بنده حسین بن نبیر ملعون
 تیری از جنک او زد پس آب خورد دست خود را با آبنا بلند کرد و گفت اللهم احصهم عدد دواب اقلهم بدم لولا انك
 على الارض منهم احدا و انك كتب مناقب قلته که حسین خاک کرده اللهم انما اهلك بيتك و ذريته و قرابته
 فاقصم من ظلمتنا و غضبنا احفنا انك انت سمع قريبت يصفي عذابي ما اهل بيت و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 پس بشن و دهاک کن کبر که باطلم کرد و حق را غضب نمود زیرا که نوشنده و نزدیکی است و غمزد و غمزد است میان
 تو و محمد پس حضرت فرات کرد ان الله اصطفى ادم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين ذرية فضلهما
 من بعضن بعد ان كنت عذاي بابوشان به در این روز جزا بر او پس پرشت بر آتشی حاجت رفت عقب بر او رسید
 او را در عسکه آتش میزد و بغایت خود سوخت و انطرف میگردید و در بخار آورده که سردی گفت حسین آیا نظری کنی بر است
 گوید که آتش کمی است بخدا قسم زان نمی چینی آتشی نمیری حسین گفت عذایا او را نشد بر آن داد و گوید بخدا قسم بر آتشی میزدی گفت
 مرا آب برده آب آوردن میوشیده اند که از زمین آتش خارج شد عقبه گفت من آب رسیده که تشنگی مرا کشد پس با آن حالت بود
 تا بچشم وصل کردید و در کتاب عموالم از بعضی کتبات صاف و نقل کرده بنام خود از محمد بن حنفی از عبدته بن ابی الدنیا
 از عساکر بن مثنی که هر که از پیشش از خدمش گفت هر که بود از قبیل ابان بن دارم که او را از خدمش گفت حسین حاضر بود
 آن حضرت از جنک او زد پس خوراجی گرفت و چون ایام میان آن بود که حسین وقت است که آنحضرت که بنوشد انفعون
 او را به تیر زود و علیل میماند او میان آب گفت عذای او را نشد کن و او را در داد گوید جز او را در عسکه نزدیک او حاضر بود
 که جان میداد که او فریاد میکرد از حرارت شکم و از زودت پست و در پیشش رو او با زننها و برب بود و در پشت سر او غسل نمیش
 که آتشی بود و او میگفت سراسر کسیندم را عطش مرا کشد پس قرح برنگه او زدند که در آن کو بویق و آب و شیر و اگر نخورد از آن
 میوشید بر آتشی که آن را گفت میکرد در داد گوید پس میوشید از آتشی گفت من آب رسیده که تشنگی مرا هلاک کرد و گوید که تشنگی
 پاره شد مثل پاره شدن شکم و از تاریخ عصا حکایت کرده سبک کرد و او فدا در بستیکه سردی حاضر شد بر قتل حسین بدون آب
 حسین مخالفتنا پس گوشه از آب آن رسید که گفت که او میزبان را دید در حالیکه او را با خود لباس را با لارده و در دستش نشسته
 وارد در پیشش کرد و او پستی دارد و دیده نفر از قائم حسین بدو چ رویش رو آن حضرت بعد از آن فرود پر است نمود و او را
 کرده بسیار گردان بود پس از خون حسین کشید پس گوشه ابو لعل میگوید بعد از آن فرود از خنوم که کشید پس او را بخوبی
 بود پس با حضرت آن حضرت پیش از مبارکش رسید و آن تیرا کشید خون بر او و محاسن جاریه گفت عذای ای پیغمبر
 آنچه در این عالم با من میرسد اللهم احصهم عدد دواب اقلهم بدم لولا انك على الارض منهم احدا
 و لا تقبلهم ابدا بعد از آن مثل شرمناک بر ایشان حله کرد خود را بر زمین بسیار ایشان میزد و ما حله از ایشان
 میسید مگر اینکه او بر پیش خود را بر میاورد و میکشد و تیرا از طرف ما و میسید و به نگر و سینه خود را از آنها بر تیر
 میکرد و میگفت ای است به خدا و محالست کردی هر چه در باره اولاد او آگاه بشید شما نمی کشید بعد از آن بنده را از بنده کمان
 خدا پس از او میرسد بلکه از این میگردید بنام در وقت کشتن شمارم بخدا قسم هر چه در دم که خداوند مرا کرامی دارد بسبب شما
 بخواب کردن شما بعد از آن از شما تمام بگیرد از غنایک میباید را گوید پس حسین مالک کوه با وصیحه زد و گفت ای هر
 فاطمه چه جز آن تمام ترا نمیگذرد گفت زنت شمار در میان ما یزد و خون شمارا بر عهد عذاب در دنا که ایشان نازل عذاب
 بعد از آن آن حضرت قتال میکرد تا مگر بجراحات عظیمه با رسید صاحب مناقب که گفته اند ما رسید با و بیهوش و جرح و زدن
 شمر و شب و او گفت از حضرت جعفر بن محمد روایت کرده که گفت با خیمه در آن حسین سی و زخم تیره و سی و چهار زخم شمر

جلسه پنجم

با فراغت رسیده شد پس یافته شد در این سعید و سبت و در زخم نوره و شمیر و تیر در و پیژده سعید و صفت حرمت کشته
اندی و زخم شمیر و غیره از زخم تیر و کبیر و سعید و حرمت داشت و از کتاب عبید که در روایتی است که آن حضرت
چهار هزار زخم تیر و سعید و کشته شد و زخم شمیر و نوره رسید بود و در بحال کشته تیر و نوره اسل مثل خار بود در پوست خار پشت و
رو پیژده که در میان در مقدم پیش بود اگر خوانی که شنیدی بعضی از مناسبات ای مقام را از غزوات و مجاهدات امیر المومنین
مانفص خود را همی که به فریاد ناله بر آید بنده در آن که اعزاء پس گوشه و آنچه برای تا ذکر میکنم از جمله آنکه در صفت غنیمت
آن واقع گشته پس آنچه در صفت واقع گشته است که امیر المومنین قبر از حوت و با کت بر رویه لشکر و بعد از آن
جعفر و سیرم هر کوی زانیکه من جمله درم شایم با من جمله کسیده منجلی بن زیاد گفت سبحان صرد بود زمین باشد و با حساب
میر و دستا و پیش از این دستیت کرد بعد از آن مقدم پیش آمد و خلق منتظر جمله او با شتر و غیره بودند و خلق سعادت نمودند
بعضی ایشان که بعضی ایشان و تیر ما اندختند تا تمام شد باز تیر ما یکدیگر را از نو تا کشت و حوزد شد بعد از آن بشیر ما
یکدیگر را زدند و محمود با امین یکدیگر را میر ذرتا خون مثل آب جاری شد و گروهی منهنم شدند و واقعه آن با من شد تیر بود
در حقیقت اول در ستار رضا عتقه و کوهها منهدم شد و در وقت کشته شد و کرد و عیار بر حوت و لوا و علمها پیدا شد
دو روز در شب رسانیدند کشته اند که ریس قومی دیده شد از زانیکه خدا تعالی دنیا را خلق کرده کشته شده باشد در دست او
بعد از او آنچه امیر المومنین در آن روز در کشت و دست میداد تیر بود زیرا که کشته ما به روز رسانیدند در قتل و جدال
و در کتاب بروج اندن است که نام نیک امیر المومنین در روز شربت بود قتل رسانید یا صند و صبت آورد و بسیار
ایشان را در شب به قتل رسانید زیرا نیکه کرد در شمیر میزد و آنچه می گفت و غیره و کرد نیکه می گفت این را که در کسکه در حراب بود و از او
مخافتت میکرد و بر پیش و غیر ایشان ای برادران من دستند که صحاب اجبار و آثار از خاندان کرده علی حدیث
ویر و تواریخ به تحقیق تهاق کرده اند بر نیک دیده شده در دنیا ریس و پادشاه از آن زمان که خدا تعالی دنیا را خلق کرده است که به
دست او کشته و مقبول شود و آنقدر که امیر المومنین در آن دوره مشق قبل رسانید میگویم شاید مراد ایشان در سلامین بود
گفته است که شاید از اجود میا و ماده باشد و خوشحالی بود باشد بطریق حادث و چگونه نباشد زیرا که سلیمان که با او پادشاه
عصره چنان سبید به شداه مانس العبا به تحقیق بدست مبارک خود چند هزار نفر از کفار به قتل رسانید و حال آنکه از گروه و باران او در
زردش نبود که در وقت پاک کردن او میگردان دلیران و شیران جنگ و شجاعان جدال را بود صفت حسنت و آن بر بگوار
با بدین در آنوقت در شغل بود در خطر اب از این حرم و زنان و خلق ایشان و آنچه ایشان در آن بودند از صواب بسیار در قتل
بر اهل صحاب و برادران و برادرزاده کان بود که ایشان مثل قربانها مقبول و اشاده بودند در جهان و مال من خدا کسی بود
که او در آن حالت بود و در پیش زهنای شمیر و غیره ما و تیر ما بود که از حد شمار سپردن بود او در شدت بیخ و بیخفت سعادت
حرارت تشنگی بود و آنچه در صفت در روز صبت و صفت و تبیین بود که امیر المومنین را کرد آبا معین و با کتنت دور زده
بزار در کتنت لبیک یا امیر المومنین سیریم در پیش تو پس از خلاف شمیر ما را کتند و سیر کرد امیر المومنین در سایه
میگفت *ذَبُّوا دَيْبَ الْقَتْلِ لَا تَقُولُوا وَأَصْحَابُ الْحَيَاةِ بِكُمْ وَبَيْنَهُمَا حَيْثُ تَأْتُوا الْكُفْرَ أَقْتُولُوا* حال مضمون
آنکه حرکت کتنت نمودن بود و موت و بزرگ جمع کنید و صبح کنید بحرب خودتان و بنیوته تا ناید تا بر سید چون
خواست میاید همیشه و آنچه وقت در همان روز که صفت این بود که معاویه در آن روز هر غلام اب سعید را خواند و از شجاع
دلیر بود او در قتل شهر و عهد به خراعی تیر ص و عیب کرد هر کتنت که حیدر ایزد من کی نیکند معاویه کتنت ساکت باش
ای امر با علی مبارزت کن هر سپردن آمد و علی این چلاس باز اگر پس مبارزت او آمد شعر آن غلام رسول خدا امر با کتنت کتنتی
زیرا که من مخالفی کنم که نباشد جبرتن تا شعر آن خود را با تعریف نمود پس امر با جمله که در او در کتنت گفت باید علی آن سب
باید تا حمله را بر حضرت کرایه بنید پس با و صیحه زدند که دور شو لیک زیر که تو با علی گفتی مثل منی امر کتنت بخدا قسم رجوع نمی کنم

که در صفت غنیمت

مقاله سید الشهدا

که از یک سر علیزاده باورم با همیرم در نزد او پس امیر المومنین مبارزت او آمد و با او جمله کرد پس از بار او گرفته کشته شد و بر پای
 دست برداشته صد از آن بر زمین زد و استخوانها او را حوز کرد صد از آن پروان آمد از لشکر معاویه که رسید این را بر باد
 اولاد این دین و او جنب است و تو بود بیکه در رسم تکه گفت است خود میکند است و با کشت بزرگ خود از آن لشکر صدایی
 سک و خط از او میگرد معاویه با کشت در بستیکه علی مبارزت آمده و هر کس مبارزت او حضرت حریت بنیوی از آن کشته
 کشت من مبارزت او میروم پس پروان آمد بطرف صف اول اهل عراق و مذاکره باید علی مبارزت من باید مبارزت او است
 این صیاح زنده در آن سوال کرد که تو کیستی خود را با او نشان داد پس گفت که تو کیستی و مشول جنگند که کرب با وسعت
 کرد و او را بکشت و مذاکره باید بیاید نزد من شجاع ترین شما علی پروان آمد که او شتر چل این بگو و کرب گفت یعنی طرخی
 کید در طقات کردن خدا بخود چل و طقات نمودند روز حساب از تحقیق خون حرام کرب گفت باطل گفتی است که
 قتل عثمان را صلاح دید صد از آن جنگ کرد و کرب را و اقبل رسانید صد از آن پروان آمد که او حربه شبانه داد و از هر طرف
 و میگفت این علیست و هدایت با او است از خیمه حق ما در آید می گویم بجز کرب که ما و منازعه نباید صد از آن جنگ کرد
 کرب را و اقبل رسانید صد از آن علی پروان آمد که او در حالت کرب را در انجمنی شاخت و حضرت او را از ناس و
 خدا تعالی ترساید کرب گفت ای این شمشیر مرا می بینی بان بسیار کرا که مثل کشته است که شمرت با او جمله کرد و بشمیر خود
 سپرد و مقابل لشع او از خیمت حضرت او را از سر او بشمیر زد پس زمین افتاد و حالیکه دوباره شده بود صد از آن پروان
 برگشت و بر سر خود خمر گفت در مکان من بیش که نماید طرخی چون او پس خمر استیجان از پیران عیش آمد و گفت آن خمر
 که بر سر مرا به قتل رسانید کجاست خمر گفت چه بنوعی ای از او من نامید و دستم من غضب کرده بر خمر حمله نمود و خمر را با او
 هلاک کرد پس مگر می پروان آمد او را هم قتل رسانید تا از میان هفت نفر را به قتل رسانید و حواله آمد بعد از آن خمر را بگفت
 تو عم و را بدان مرا کنی پس ای هم که تو تا شفا یابم یا ایشان لاحق تو من نان طویع مکافی و منازعه کردند پس خمر او را هلاک کرد
 و در بیت شده که امیر المومنین بشیر گفت احد بوی من و او پروان غایب من به میمنه و تو میبوی حمله کنی و در میمنه معاویه
 معذرت کرده هزار بار بود پس امیر المومنین حمله کرد ایشان رو بهز میت نهادند و شتر بر سر حمله کرد مثل که که بگویند از آن
 حمله کرد پس خلق از او که کشتند و مرد از اهل شام با حمله کرد و شتر او با سپر خود متعاشد و با حمله کرد و او را هلاک نمود میگویم آه
 آه تا غم میخوردم بر تو بر مو تو را نام مظلوم کویا بود عباس و کجا بود علی که بر قاصم و کجا بود زین و شیران پیشه آرز
 جوانان بنی هاشم و عبد المطلب که از ایشان در مقام محمد این خیمه باستند و در کتیکه بدن امام و نور چشم عالم صیغف شد
 در کسبای رخمنای شمشیر و نیزه با و جاری شدن خونها پاک و بودن حمله او مثل عاریت از کثرت پیرهای و فرجنت رسانیدند باو
 طلب کشته کان بر از خون از کافران و اصحاب کینه و عداوت بدید و چنین و جمله جنس و شامی از کافران است
 کاش ایشان اورا ترک میکردند تا کید قیقه هر جهت نماید بجهت کردن به نیزه خود و کاش حمله نمیکرد باو در این حالت شکر نامه بیک
 حمله آه که باو امیر المومنین و کجا بود عباس با شمشیر و کجا بود زین و شیران و کجا بود حمله او را حمله کردند و جانشان
 را باو فدا میکردند بخدا قسم که است بر خود او امیر المومنین و من مظلوم و بر جوانان بنی هاشم و شیوخ و پیران فرزندان
 عبد المطلب که نور چشم خود او را زنده فاطمه زهرا عریب و تنها باشد و باید کلب نماید کس او را جواب ندهد تا کید کاش با
 باو بودیم پس بر سنگار کرب می رسیدیم و از آنچه در روز بیت و نهم و قشد میت که عثمان بن ابی لهب در حساب معاویه
 و صد بار او را مقابل میبشردند و او را برادر بود حمزه نام آنها را معاویه کبر است نامها کرده بود عثمان به نیزه و شمشیر خود باو
 میکرد و عباس بن حارث بن عبد المطلب باو تماش میکرد با سلیمان بن صرد و خراعی بسلیما گفت من پروان میروم که او در
 دلم هست که او را بگشتم پس کجا او آمد و منازعه کردند در زمان طویع احد کصاحب خود طفر نیافت سلیمان عباس گفت ای خمر
 غنیست یا گفت او شاعت دارد صد از آن عباس با وضرتی در سر او را بر زمین اندخت برادرش حمزه سوچی او آمد پس امیر
 المومنین عباس فرستاد و او را از مبارزت آن نمی کرد و عباس گفت که با شما خود را پروان کن و طاح خود را من بدو تو
 در مکان من نیست کن کجا او پروان میروم پس امیر المومنین حمزه را معام کرد و کجا حمزه آمد حمزه من کرد که او عباس است

که باو

که در ادراک گشت امیرالمؤمنین ضربتی ماورد زیر بغل و کتفین او را و نصف رو او را قطع کرد و یا نهایت از آن ضربت
 کردند و از عیاش بر رسیدند و سرون آمد سو امیرالمؤمنین عمرو بن عسلی و آن شجاعی بود با شمشیر و نیزه خود بازی میکرد
 امیرالمؤمنین گفت بیا بجنگ پس عمر با امیرالمؤمنین حمله کرد حمله شدیده حضرت به سپر خود او را دفع کرد و شمشیرهای بزرگ
 او را و نفسش را فدا بد زمین و نصف دیگرش را با کلاه سپر عمر بن عباس گفت این میت مرا حضرت علی معاویه او را کشته
 کرد و عمر با او گفت بلکه کجوه حمله نمایند اگر در مکان خود نماندند او امیرالمؤمنین است پس با حمله کردند حضرت ثابت
 مکرر بعد ایشان حمله کرد و ایشان را می کشت تا از ایشان سی و مرد کشت شهرت گرفت با امیرالمؤمنین خود را به رحمت
 غنی از امیرالمؤمنین گفت رو خدا اکرم و عزیزترین خلق در نزد خدا تعالی و عالی آنکه نفس خود در روز واحد چشمه روین
 مقادیر کرد و معاویه و عمر سو من می آمدند بر آینه شیعین من خلاص می شد از آنچه بسبب آن مقرر خات می شوند شهر
 گفت ترا می میدهم حق در است تو بر خود ارگردن در این روز با ایشان محاربه و جنگ میکنم پس امیرالمؤمنین با و اذن داد
 شهرت گرفت **لَقَبْتُ وَفِيهِ وَالْحَقُّ عَنِ الْعَلَاءِ وَلَقَبْتُ أَضْيَا بُوَجْدِ عَيْبُوسِ إِنَّ لَمْ أَكُنْ عَلَى**
هَيْدِ غَارَةٍ لَمْ تَخْلُ بُوَمَا مِنْ ذَهَابِ بَعُوسِ خَيْلًا كَأَمْثَالِ اسْعَالِ سَبْرًا نَعْلًا اِبْدِيضِ
فِي الْكَرْبَةِ شَوْسِ حَمِي الْحَدِيدِ عَلَيْهِمْ مَكَانَهُ رَمَضَاءُ بَرِّقِ اَوْ شَعَاعِ شَمُوسِ مِيكِيمِ
 اصحاب غیرت و حمیت و ایگروه بزرگ و عظمت دای الملی اینجاست که تنگ نموده اید با شما پاکیزه دومی اقریه بودت
 چرا عت بنمایند در که خلق مردک چشم برای چشم انسان و در یک قرآن و عجت حد از در حمن و چو مثل زنان نوح و فریاد
 گسند فریاد و نوحه می گسند ایاز اموشش کردید فرق میان دو فرقه اینان نموند و کزینا سمیت در میان این دو جناب
 پس بسیار فرق در دنیا دارد که طوبی با پاره و حاج میکند از کجاش خون سرخ را به عوض آنچه نظر نمایند آنچه شهر جواه
 اند خیر میگوید در آنچه از امیرالمؤمنین طلب نمایند از جوع کردن و از محاربه تا یک طاعت هر حق نماید بعد
 از آن نظر نمایند آنچه علی شامی میتم این خطبه میگوید در وقت مجاهده کردن امام و عجت تک سلام و در وقت یک امام
 سپس در ایران عراق و شام را مثل خوب بدلام که است قدرت می نمود یعنی چو با حرکت بکنند بر میگردند احوالی پس
 علی تا کدام وقت بخیومت خواهد شد زیرا که اولاد و خویشان و دوستان ترا کشته اند و تو هنوز شمشیری زنده با است
 هزار نفر طاقت با بر این علی شامی زیرا که مراد این محمد حمله کرد و رئیس شراری از دو است یا عبت کردن امام مصوم
 است بر اولاد زنا یافت نمودن امام از قتل و ناز شدن او است از نهب خود که او را بر عت اولاد زنا و نسل
 کیزان جنیه با کشته شد بخدا قسم عبت که بنیقام فکر کردن طلب را حرکت ولدت خواب را دور میگرداند و با
 میشود خوابیدن سر بر خاک ترا اللهم قدیم شد عذاب از عذاب قوم نموده و عادت از آنچه تا که در روزی و بجز
 در صفین واقع شد عبت که اهل عراق در نزد خیمه امیرالمؤمنین مجعده نظر و تا که میگردند سرون آمدن او را پس سرون
 آمد در حالیکه سب خود را سوار شده بود و دره رسول خدا در برابرش بود و شمشیر او را حایل و خاتم و انگشتر او را نداشت کرده و
 عامه سحاب حضرت را بر کشته بود و بجز که آمده و با کسی تکلم نکرد و معاویه بیع سبقت کرده بود پس عمر بن عقیس رئیس
 طایفه عک گفت تو از خوف من خارج شو و امر کن نزلگان بگو ازان شام را که حمله کردن من حمله نمایند که اینرا کردند
 لاهل عراق منهنم بیکر دانه و قدر است میکنم و قسله عک شجاع ترین لاهل شام بودند بعد از آن رئیس عک حمله نمود و حمله این حقیقه
 و عیاش بن عمارت و عبد الله بن جعفر حمله نمودند که در عمارت بلند شد و خونها جاری کردید و قوت بیکر کرد و حمله نمود و کسی صاحب
 خود را نشناخت و با شدید که دید و شتر از قله عک خلق بسیار را به قتل رسانید و محاربه و جنگ در میان بهمان جنگ
 شدید و عجت کردید و هزار بهمان در آن روزی و صد و دوازده مرد در عک شمشیر و هشا مرد کشته شد و بعدین
 شمس رئیس بهمان گفت تحقیق قبله عک در صفین استند که ما را نیکه و کرده بیکر ملاقات کردیم و پیش از اطعام میکنم
 عفت را و کوی نیزه زدن را حامل شوم و آنها را عهد دار می کنیم و سرخ سرون میریم میگویم ای اهل ایمان و کرده صدق و ایقان

سنگدار

دفعه الله سيد الشهداء

۳۳۷

مستکبار پسیند بریند و خاک و خاکتر از بس بر ما ریزند ما میگیریم و هر که است و کنار نمازید لذت مردن را از آنها
 خودتان معافه کردن بازان بعد از ام جوارش در مکان خراب خانه از نور و شتاب به نشینند و خاکند یا امیر المومنین
 و بگویند یکی که زانیکه قتله میکرد جبرئیل در جانب راست و میکائیل در طرف چپ و ملک الموت در پیش روی او میبودند
 این حسین و نسبت که در دنیا با قتل و جدال غوطه در و هزار هزار ارشاد کفار و چند هزار از نیکان دیران و
 شجاعان خاک لالک این خستند و او در کمال تشنه و گرسنه و قلبش مملو از خون و اندوه و جد شریفش از بسیار رسیدن
 تیر و نیزه با اهل طغیان و کینه مثل جانها ز نوران و پر نامرغان در طیار است پس یکدیگر گفتند که اعدا نیست بجز در زمان
 بیت مکرانیکه او مردت و او کسیکه خدا تعالی باری کرده است با او حسب و در سوخود او نظر او را کرده است
 سایر نهیاری با او در باطن کاش تو در آن روز نظر هر کس بود و میدید آنچه را که کفار نور چشم خود را در آن روز با او دیدند و قلیکه
 نیزه خود کتبه نموده بود در کف قلیکه هر قوت نماید و کافران او را از آن استرحمت منع میکردند و از هر جانب و طرف بر او می
 ریختند سنگها و تیرها و تیر بار آه آه عدا یا عدا بکن ظالمان الحمد را بسیدترین عدا بکن به تحقیق فتنده از کس
 مروج از هب خبر یکدیگر است منبذین جارد و گفت قلیکه امیر المومنین به بصره آمد و خلعت از جانبی که او خسته بود بر
 گردانید و چون مردن اندم که با او تا شام نرسید و او در شب با او بود و عوی در مقدار هزار سوار در مقدم ایشان بود که بر
 اشتهت سوار و در بر او غلظت بود و لباسها سفید پوشیده و شمیر جمالی کرده و با او بود علی و اوست علی که ای تو هم سفید و
 بود در حالیکه غرق این سلاح بودند چشم امیر زکیت گفتند ابوالبختاری و اینها انصار و غیر انصار شدند بعد از آن
 سوار را دیدم که در سوار و عامه زرد و دشت و لباسها سفید پوشیده و شمیر جمالی کرده و مکان در دوش انداخته با علی بر
 اشتهر سوار شده بود در میان هزار سوار کفتم امیر زکیت گفتند حمید و او شهادتین است بعد از آنوار دیگر بر سب کسبت سوار
 و عامه زرد در سر از نیکان کلاه سفید کلاه است و لباسها سفید پوشیده و شمیر جمالی و مکان را در دوش انداخته در میان نهیاری
 و با او بود علی کفتم امیر زکیت گفتند ابو ققاده است بعد از آن از ناکندت سوار دیگر در با او است سفید رنگ و عامه سفید
 در سر و کلاهها عامه از پیش رو و عصب سر سرازیر کرده بود بسیار سیاه بود بکلیه و وفادار بود و با او از نیکان را کلاه
 میکرد شمیر جمالی کرده و مکان را در دوش انداخته با او بود علی سفید در میان جماعتی بود از خلق که آنها هم عامه است این مختلف
 بود و اطراف او را پران و جوانان گرفته بودند کویا که بر حیا بسیار پیاده اند اثر و علامت سجده در دو پای ایشان ظاهر بود و چشم
 کسبت گفتند عمار بن یسار است در میان جماعتی از صحابه و انصار و مهاجرین و سران ایشان بعد از آن از ناکندت سوار
 که بر سب اشتهر سوار و لباسها سفید پوشیده بود و عامه زرد و کلاه سفید بر سر دشت و شمیر جمالی کرده و مکان را در دوش انداخته بود
 و با ایشان از زمین خط می کشید در میان هزار نفر از خلق و لباسها سفید پوشیده و در دو پای او بود علی کفتم امیر زکیت
 عقیق بن سعد بن عباد است در جماعتی از انصار و اولاد ایشان در دقهیل قطان بعد از آن از ناکندت سوار که بر سب اشتهر
 سوار شده بود مدینه بودیم کسیرا که از او خوب و زیاده باشد و سر او عامه سفید و در پیش لباسها سیاه بود و کلاهها عامه
 از پیش رو و عصب سر او و تخیه بود پس کفتم امیر زکیت گفتند این عبد بن عباس است در میان چند نفری از صحابه
 و سوار بعد از آن کسب دیگر آمد که در میان ایشان بود سوزی که شپه ترین خلق بود بعد از اول کفتم امیر زکیت گفتند قثم ابن
 عباس است بعد از آن علمها پیدا گشت بعضی از آنها بر بعضی دیگر مقدم بود و نیزه با یکدیگر مخلوط گشتند بعد از آن کوی
 وارد شد که در آن خلق بسیار بود در بر آنها سلاح و آهن بود در حالیکه علمها ایشان مختلف بود در اول آن کوی علی بن
 و سوار بود که کتبی او صاحب کسرو جبر بود این صفت مردیت که ما در آن پیش میدید و فوی بوده باشد در نزد عرب کسب کردن
 به زمین بسیار است از نظر کردن با او و لا از زمین او حواله بود خوش صورت و در بسیار از اهل آن جوان و پیش روی او
 حواله بود مثل ایشان کفتم امیر زکیت گفتند علی ابن اهل سب و اینها که در زمین بسیار و او سب شد جن حسین است و او که در پیش

روی اوست محمد حقیقه است با علم بزرگ در عفت برش عبدالمؤمن بن جعفر بن مطالب و اینها اولاد محبت اند از جوانان که
 نامش و این شیخ لعل در بند از چهارم و کسب پس آمد تا در گوشه نازند میگویم هم چنین بود و در روشن امیر المؤمنین پس
 از آنکه وارد شدن او را بصبر شنید با نظری از نو کسب علی بن عثمان بزرگ نظر بانیکه او پناه دین و اهل دینت از اوین
 و جزین است و پادشاه دنیا است پس نظر کن بگویم فرزند و نوز چشمش و نور چشم عالم پادشاه اهل دین بعد از پدر و برادرش
 و سلمان ملک که بلا و نوح دریا مصائب و بلا پس در موی از نو کسبهای علی بن عثمان در شهر مصائب بر نهاد و در طاهره و
 عسکری پاره پاره از نوح و او لیا هم است و در میان ایشان بود و رؤساء اهل بقیع مثل حلیب و زبیر و در موی از
 نو کسبهای بزرگ شیران زمین ستاره آسمان و دریا های سخاوت و شجاعت و وفای بودند اعیان جمعی با کینه و بدینها
 خورد شده از جوانان عبدالمطلب و جوانان بنی هاشم و هاشم بن عبدمنذر و ما هم نورانی در میان آنها بود بدین عالم
 و قاسم و اولاد امیر المؤمنین و در موی از نو کسب پادشاهی او بود صاحب علم بزرگ و سید اهل ایمان و کسبیکه با و بظهور می کنند
 در روز قیامت جمیع شهدا قصد میکنند بغیاس او در موی از نو کسبهای شکر مصائب و عفو او بود کرده زنان حرمتش
 و دختر آن طاهره و فریاد و در کینه فاطمه و سیده مصائب و پادشاه ملک حرمان و در زود و صدقه طاهره صغیر زینب و
 هم شیره همش ام کلثوم و در موی از نو کسب قدر و صبر او بود عیاش پسر دختران صغیره و شامت احمقان و طغیان
 و عام بر عوفه و در شوق او در دریا جاریه دشمنان نظر میکردیم موی از نو کسب خود قائل میکرد در حال شان و جلال خود و
 منابت خود از آنکه که امیر المؤمنین بطور و زینب نوشت قبل از قتل حمزه عالتیکه محبت را بر ایشان نام میکرد اما بعد
 فقل علمنا انما ائله انما الناس حتی اذکجه و قلنا با یهم منی که هون و انما من الدین و با یهم و کما تنالنا انما
 خائب و لا یضر حاضران کما بنا با یهمنا طالعین فتوالا الاله تعالی و قد اجابنا انما علیان کما مکملین فقل
 حبلنا الاله تعالی انما اظهار کما الطاعة و کما انما المعصية و انما یاذیر فادیر قهرت و انما یاطلع شیخ للها جیر و در صفا
 لهذا الامر قبل ان تنفلا اتسع الکامن فحکما انما بعد به تحقیق شاد استید که من انهار اراده نه کردم تنبیکه ایشان بر اراده کرده
 و ایشان بعبت که بر فیه بعبت بر فیه و بعبت اگر کرده نام اکره نمودند و انما استید که بعبت اراده کرده
 و بعبت کرده و بعبت بر زید سلیمان غالب و بعبت اقماع و چهار حاضر پس اگر بعبت کرده پس بعبت توبه کنید
 بعبت اقماع و بعبت کسب در بعبت بر آن استید و اگر بعبت کرده پس بعبت برای من که خودتان فرار دادید
 با لهنار کرد و طاعت و نهان داشتن کناه خودتان و توای از پیر فارس قریش و توای طایفه شیخ هاجیرین هستی و قبول کن
 شمار این امر را قبل از آنکه در غلوه و سیرت بود بر شمار از پرورشن شماران و حضرت تیره بعد از ایشان در نسا و کلاه
 حرمت در درازند و تنبیکه در شکر مقابل یکدیگر بخندند لعل بصبر و حجاب علم تیرا انداختند تا جا معتبره و روح کردند پس خلق
 گفتند یا امیر المؤمنین با تیرای ایشان خروج شدیم نظر تو صحبت مع گفت اللهم ائله انما علیان کما مکملین فقل
 و اندون یعنی خدا یا من شاه میگیرم که من خدا را نهار قطع نمودم و ترسانیدم ایشان پس با من نفع من و ضرر
 ایشان از خدا و ان بعد از ان عازره خود را خواست و پوشید و تمشیر را حاصل کرد و عمامه بر خود گذشت در ملاک
 ستر سبزه است پیاده بعد از ان فرار از او است دست خود گرفت و گفت کعبت که بفر از او بچرخد در آن است
 پس ملاک را خواست که در برش قبای عید داشت و گفت من از او میگویم یا امیر المؤمنین عا با و گفت بخوان دست
 را دست ترا قطع میکنند پس دست چپ خود را از او میگیری دست چپ را قطع میکنند بعد از ان ترابا تمشیر نیز نزد ترا می
 کشند جان کعبت بر تو باس نیست یا امیر المؤمنین و این طویل است در صحبت خدا تعالی بعد از ان بخوان قرآن از او
 نمود و سوز ایشان بر دل کعبت امردم بدستیکه کفایت خدا میان با و شما حکیم است سر و از حجاب چهل از دست است
 او زد و جدا کرد پس قرآن بدست چپ گرفت دست چپ را قطع کردند قرآن از بینه خود نم کرد پس او را به تمشیر زدند و کشیدند
 بعد از ان خدا علم خود را بر سر خود محمد بن حقیقه داد و گفت پیش بروی چه محمد علم را بر پشت و در میان حجاب چنان است

در روز قیامت

دفعال سید الشهدا

۳۰۹

نیزه میزد و علی باو نظر میکرد پس حضرت را خوش میاید آنچه از فضل او میدیدید کما یحیث معانله کرد بعد برکت و ...
المؤمنین شمشیر خود را کشیده با نفوس حله نمودند و این بسیار ایشان شمشیر میزد بعد از آن رجوع کرد در هر یک که شمشیرش
کج و خمیده شده بود بعد از آن که صحاب خود برکت و استیاد در حالتیکه شمشیر را به زانو خود زده است میکرد و بیشتر آن
مبایان در وصف از شجاعان انجاعت حیا علیه بطریق مبارزت بکشت و هم چنین عمار بن یزید و محمد بن ابی بکر و
ما بین دو شکر مختلف میکردند و قتال شدیدی می نمودند و نود و هشت دست در مقابل و جلوه جمل قطع شد و در روایت است
که چهار صد دست قطع شد و هودج مثل خارشفت کردید از نیر تا از زمین شرح شد بختها و جمل را که کردند میگویم بدستیکه
من است ما بین قطع جمل مانع مثل کردیم از محاربه امیر المؤمنین و جمله با او که بیشتر از جمله بعد از حمله و رجوع کردن بعد از
رجوع کردن و منزه نمودن او و جمعیهای ایشان کشتن او و لیوان و شجاعان ایشان و ما بین دو نفر که برادر محاربه فرزند
و پور چشمش و پور چشم عا که در راه اعداء اگر چه از یکوجه ظاهر است و لکن سیات سیات و فریق دارد ما بین آنها از
دیگر و آن است که امیر المؤمنین در وقت اولاد و صحابش در نزد او بودند و حضرت بر او بود و او را از ارضی بود که بعد از
هر حمله از جمله با کجی شمشیر و نیزه حوز را برکت و کجی است از جهت نماید و اما ملاحظه امیر سید شهید العبد از هر حمله از جمله با و رجوع
کردن بعد از رجوع کردن که نزدیک بود قلمها را بسوزد و سید با را بگذارد و در او را فانی نماید زیرا که او در راه اعداء و سید
اراده کرده که یکدیگره است و کجی و پنجاه شمشیر و نیزه خود را دست و در دست نماید صیحو فریاد لال حرم رو بخدا را می شنید و نیز
و ناله ایشان و او از طفل را می شنید و با همه اینها حمله آن زندیقان کافران این بود که امر را با او ترک کردند و فرصت است
یکدیگره او را هم قطع کنند و او را با نیزه با و سکنها میزدند تا رجوع کرد امر بر بنیکه جسم شریف در مثل حدیثت نمودند و عظم
مناسب است از این مقام است و قلمه ساقط شد و هودج نطقیان گسسته بخدا و رو بخدا و اول او را فریاد گسسته و حواشوس
شدن فرزند از اصل آن اراده گسسته چنانکه قبل از او ایز اراده کرده بودند بر طغیان گسسته او که فرزند این طقه
و کوساله است و در فریق فرعون است چون شیطان جمل شتر انعمون را که کردند که نام شیطان عسکر بود و فرستاد بکوان
محمد برادر او را که مؤمن پسر منافق بود پس دست خود را در اهل کرده و او را حفظ کرده و قلمه شتر و هودج افشا گفت تو گیتی گفت
من نزدیک خلق هستم بگو که من محمد برادر تو ام امیر المؤمنین بنویس میگوید که ای ابو حمزه ای رسیدی گفت من رسیدم که یکسره که من
صبر ز سزا آه از ظلم نبی امیه و کرده ایشان کرده شیطان و قاطان او را و حسب خدا شد زیرا که ایشان ...
رسول پر صدقه معصوم را مثل حواشوس نمودند و بجهت باری بخشد را بی عارت کردن ستاره کمان زمان پایزه که سید
زمان مؤمنه و طاعت کننده بخدا و رسول او شدند یعنی اولاد طاهره سید در ۳ و دختران فاطمه تدخیل نورانی است بدو که
اهل بیرون تواریخ و صحاب مقابل بر کبطری است در عدد و کفار مخبر و زنده بقا کافر انیکه سید شهید اراده اعداء ایشان را بقدر رسانید
پس قدر متیقن و آنچه اتفاق کل برکت با بعضی که عدد کشته کمان که در آن کمتر نیست یقیناً فریب بدو بر است ای یکسره از هودج
به سجا بردست غیر از هر همین و عبارت آوردن با بوف نیز در بعضی کلمات جمعی در نظر و شتر و قلمه است و قول ای یکسره عدو
ارزه هزار در یاد است بلکه این در دو جمله است نیز قول شاذ و در زنده است قول شاذ است که عدد ایشان به سجا هزار رسید و شاذ
و عزیز تر از آن است که این در کجمله بود و آنچه در انراست شدیه است است که در این زمان و در این شهر پاک نقل که باذ
از کتاب محدث حاذق در عصر خود این معصوم بخدا که عدد ایشان چهار صد هزار رسید و نمود و شکر که در آن روز همیشه
بودند با صد هزار نفر بودند و این امر عریب نیز شمار در خجسته ای که این در وقت فوت بقریه و شجاع است سینه نیست که فوت
آهیه و محاربه و محاربه امام با نفوس عیون بر شتر و شجاع است سینه بود و عیون لا توتیه و قدر تیکه ایشان است از ششون
صاحب ولایت مطلقه زیرا که جواب این ظاهر است زیرا که سید شهید اراده اعداء جمع در یا شجاع است محمدیه و علویه بود
رو بخدا شجاع است حوز را بر فرزندش حسین عطا کرده بود پس حضرت مطهر شجاع است سنیبا و سر کلین و او صیبا و صدیقین بود
فانی کردن را و هزار چهار هزار و صد هزار در وقت بقریه او و وقت شهادت است با استبعاد استرانی و جهت دیگر است دان این

مخاربه

دفعه اول استبدال شهاده

که حاجب داخل در آن روز با بیشتر و غیره بود و به تحقیق و اشد شهادت تمام کرده اند از نزدیک خبر بود در آن
روز پس آنوقت قلیل باینقیالات و محاربات کثیره از آن روز که در وقت غلظت پس این امر ظاهر است در نزد همه و خصوصاً
زنانکه با نظر خود در این میان محارباها محاب و جوانان بنی هاشم را که جنگ کردن ایشان بطریق مبارزت و بدین
یک یک بمیدان قتل میآوردند پس این وجه استبعاد و استعجاب بود میگویم در بستیکه جمعی او میکنند که بعضی علماء و اهل
بیرساله نوشته است و عامل بخیر از آنرا ساله نقل کرده اند که در آن روز آن شب در فوق زمین طول داد
در آن روز در آن وقت بعد از آن در فوق زمین بمقادیر کلاعت بود و کسانیکه از او این قصیده را نقل کرده اند از ادعای کنند
که او در آن ساله ذکر کرده است در آن خصوص جز معتبر بر او من میگویم در بستیکه من طعن میکنم امر چنانست که او ذکر کرده است پس
در این بسکام استبعاد و استعجاب منفع میشود که کیفیت رسیدن کشتهگان و دشمنان کفار و چهار صد هزار یا پنجاه هزار را
گفته میشود در بستیکه کسی که عیسی شایز اکت است و چهار هزار بودند و اینهم باین مصنف و دیگران لغت داده شده است
این را و با بر بجز نسبت که از او نقل کرده اند از آنیکه لشکر که در روز که با جمع شده بودند عدد ایشان با بعضی هزار بود و هر طور
باشند در بستیکه هم داده باین اقات در فوق زمین در وقت هم داده و دعوت از آنرا است که سعادت
میکند از آنرا بجز لغت جمعی از علماء داخل سیر بنظم و نیز از آنیکه نام روه که از آنرا است چند هزار بودند با اینیکه
عدد ایشان را دو هزار بیشتر بود و نیز ممکن است که مؤید شود بوجه استبعاد و غلبه دان نیست که در آنرا که محب صاحب روز طوفان
عالم بود پس لابد است که در آن ظاهر شود از خوارق عادات اصول انواع و منظم است آن برگاه اگر این امر واقع شد هر کس
به طریق تواریخ حیدرین مثل قصیده ذکر کردن ثابت بر امیر المومنین آنرا خاصه عامه نقل کرده است علاوه بر این که در آن
مقام جزئی میبود در آن با منقطع شد جمعی از تنبیه کنندگان چنانکه آن مطلع شده شیخ احمد بحرانی میگویم در بستیکه هر یک از این
دو بحث در آنرا است که آنرا از جمیع است بسیار امر در عالم حاضر که بگردم بهمان که دیده بسیار امور است که آنرا نقل کرده
بعضی از علماء و طایفه طایفه از مستقیم آیا نمی که علماء از خاصه عامه ذکر کرده اند که در آن اوقات بر امیر المومنین بود قصه
و تحقیق قضایا ذکر کرده است که این در شکره جا بود پس اگر بیان اینرا خواهی که شرح و بجز ما را می تو ذکر میکنم بلکه آنکه شیخ
عراق از کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده است که او در آن کتاب بحث کرده است ابو بکر بن مرد و دیگران در آن
را در مناقب خود و ابو حق ثعلبی در تفسیر خود و ابو عبد الله بن منده در معرفت و ابو عبد الله نظری در خصائص و خطیب در اربعین
و ابن احمد بحرانی در تاریخ بحر جان گفته که برای ابوبکر لوراق کتاب طرق عامه آنکه در اوقات روایت کرده اند و برای
عبد الله بن جلی مصنفی است در حوازی روایات و برای ابی تمام خلکان مثل آن در تصحیح روایات و برای ابی الحسن شاکان
کتاب بیان قدس در مناقب امیر المومنین و ذکر کرده است آنرا ابوبکر شرازی در کتاب خود بسند خود ذکر کرده است که آن
مکرر بر امیر المومنین رفته که کلان تر از آن است که در روز سباط و روز خندق و روز جسیس و روز قتیبا و روز
باشان روز غاصریه و روز نروان و روز حبت الرضوان و روز صفین و در آنجا در آن روز و او در حقیق و بعد از احد و کین
در کتاب کانی روایت کرده است که اقات جمع کرد به مسجد کوفه در مدینه و اما آنچه معروف است و در دعوات در حیات پیغمبر
و بعد از وفات او در باقی انقی میگویم در بستیکه بود خلا و در بر عرف از آنرا است که در آن کتاب است اگر در خصوص بیان سحر
پس که شکر کن برید و بجز آنکه در حکایت شریقه فاضله و آن است که بعضی فاضل علم است ذکر کرده است در حاکمست که کوفه
که تحقیق بر او آورده و روایت کرده است امام علانته ابو جعفر احمد بن محمد بن سلام طی وی از ارد مصری در کتابت بحیرت از طریق
در آنرا در عیسی که در بستیکه پیغمبر با او میآورد که سر او در کنار بود و او نماز عصر را کرد تا اقات غروب کرد و روزی که با او گفت با خدا
که از آن گفت روزی که گفت خداوند بیدار شد و در طاعت تو طاعت پیغمبر بود پس اقات را با او کردند اما گفت میگویم که اقات غروب کرد بعد از آن
دیدم که بعد از غروب طلوع کرد و پیشداد که در زمین و این در وقت خیر طاعت و گفت ای عزیزت ثابت رفته آن ثقات اند و حکایت
مرد در بستیکه امام ابو جعفر احمد بن صالح مصری مکتف جانز منتهی مراد علم مخالفت کردن از خط حدیث

یعنی اگر با محمد و سید بود بر این افکار اخلق نمیکردیم و تو از من در کمال هستی که بخوابم و علی از تو در کمال است که تو از من در کمال
 هستی و در دستان عاز من در کمال هستند که عاز از تو است و ملائکه و سرسین ثقیف شدند بر علت شهادت نبینان بگفتند
 مقامات نورانیه برای ایشان و رحمت تصرفات ایشان در عوالم در بعضی از مقامات پیش از آنکه ابدان ایشان
 افریده شود و هم چنین بعد از کشته شدن و مردن ایشان پس یکدیگر در بنیام قائل نماید بر آن اوست می شود اول دلیل
 و عظم حجت بر غضب کردن اولین مخالفان از امیرالمؤمنین و پیش زدن ایشان خانه صدقیه طاهره و تشدید کردن ایشان
 در این اودانیت او و میداند که حرفها با هم بسیار متعصبین بر آن فرعون است باطل و فاسد است پس این آن مقامی است
 که سبب آن ذکر دین اسلام شهرت یافت و جبران رسید بر کسیکه در طراف عالم بود در شرق و مغرب و جنوب و
 شمال نیز که اقامت نمودن شیعه مجالس تقریر را در هر سال ماه و همیشه بلکه در هر روز از پنجم ماه است که سبب آن سید
 ذکر دین اسلام بر کسیکه در طراف عالم است پس سید شهید شریک قرآن است آنها دو نقل اند که نقل پس شهادت
 او و آنچه بان شهادت علاوه کردم مثل امانت قرآن بزرگ حجت است در حقیقت دین سیدنا امام و نشر آن اسلام
 زمانیکه این شهادت است پس بر او است ذکر کردن بعضی از فضایل و مناقب قبل از شروع کردن در کیفیت شهادت
 پس گفتا می نمایم در اینجا آنچه متضمن است بودن علوم اولین و آخرین در نزد علم حقیق و حرمت معصومین و صلوات
 الله علیهم جمعین مثل قطره در دریا محیط بعد از آن آنچه متضمن است مقام نورانیت ایشان پس ای که ابوحنن
 سحر در کتاب خود ذکر کرده است مدبر سید خضر کفایت را دید که بقطره از آب دریا ریخته بدست موسی گذاشت پس گفت
 آنچه است گفت این کفایت میگوید بخدا قسم علم شما در پیش علم پیغمبر که در هر زمان میاید و در پیش علم موسی او مثل قطره
 آنکه من را این دریا برداشتم و به تحقیق روایت کرده است افضل محدثین از علماء اهل سنت و اهل محدث ایشان که مالک است
 احمد بن ابراهیم در رساله در کتاب بر بعین حدیث او آن است و فقیه موسی و خضر در قصه ششمی و غلام و دیوار نمازده و شام
 کردند موسی خود جو عرک و در برش مارون از او سوال کرد از پنجه شامه کرده بود از حجابی گفت در آن شام که من و خضر
 در کنار دیوار نمازگاه مرا می دیدیم رو با افتاد و در شام خود حجاب را آب ریخت و آنرا بطرف مشرق انداخت و حجاب
 شامیه را بر پشت و آنرا بجا بست مغرب انداخت و در قصه نهم که حجاب را آب ریخت بگو آنمان انداخت و در قصه چهارم
 بگوشه بر پشت بجا بست زمین انداخت بعد از آن جوجه بجز از بر پشت و آنرا بریاندخت پس از خضر سبب آنرا پرسیدم
 خواب ندانم اما گاه صیاد پیدا شد و گفت چه شده است که شمار از این مرغ در حجابی پیغمبر او میگوید باید ضمن آب از شامش
 که مشرق و مغرب آسمان و زمین که بعد از نماز پیغمبر معجوت خواهد شد که مالک میبود است او مشرق و مغرب آسمان می رود
 و در زمین میفون می شود و به انداختن آب بر دریا میگوید که علم عالم در پیش علم او مثل قطره در دریا است و علم او را در او است و در حقیقت
 و به عرض بر ظاهر شد آنچه در آن مشامه و نماز می نمودیم و هر یک از ما علم خود را قلیل می نمودیم بعد از آن که سیدنا غایب از ما
 پس ایستیم که او ملک بود بر اما معجوت شده بود که نقصان ما را با تعلیم نماید مکانیکه ما او عالمی نمودیم بعد از آن
 آنچه را دادا میگذارد اخبار تحقیق وارد شده است در طرق ما بر پنج تو از معصوم که اینکه از طرق عامه وارد نمودیم پس هلال
 مَنْ هَلَكَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مَنْ حَيَّاهُ عَنْ بَيْتِهِ وَأَمَّا بَعْضُ دَلَالٍ يَكُنُّ بِمَقَامٍ نَزِيفٍ إِثْنَانِ مِنْ أَنْ نَزِيفَةٍ آتٍ
 که افاده علم میکند و لکن در اینجا ذکر میکنیم پنجه برای که سید رضی علم الهی در قصه لامی خود وارد نموده است و به تحقیق نقل کرده
 آنرا از طرق عامه و ظاهر از ملاحظه حال سید رضی را از اینکه او با اخبار عامه مطلقا عمل نمی کند اینست که بعضی از اخبار
 نقل کرده است در زمان او در نزد هر دو فرقه خود تو از پنجه افاده علم و یقین میکند رسیده بود پس هم چنین است ذکر نقل

مجلس چهاردهم

۴۳
 بعد از آن گفت ای آقای من مدینه کمان که آنچه خوردند توانید گفت بهیات بهیات که باز کردید عصا سوی عصا
 سحران فرعون را زانین درنده ما هم این سحران را باز میکردند بحدیث آیه یار خدا کوشین الله می زبانه نانی
 نمود و در مقامات گذشته ای از شهادت شهدا از صحاب و فدیه یا سمیه و بودن ابراهیم شریف ایشان پاره پاره و سحرها
 ایشان خورد شده در بیان افتاده و زشت دهرت زنان و دختران ما شمره و ترس و شدت عیش و لذت و سحر از ایشان
 بعد از آنکه ایشان سیدات زنان اهل عالم بودند و تامل نمودید یعنی در کیفیت آنچه وارد شده در نهان که در مقامات است
 در مصیبت یعنی مقام کفایت شهادت فاسد اهل کثرت بر آن نخیکه نقل از ناهر محمد بن ویر می نمایند بر سینه که آنچه وارد شده
 از چشمبرداره معصومین صلوات الله علیه در خصوص ثواب زیارت کنندگان قبر میسر آمده است و در جات که یک کنندگان با وجود
 که او نام از احاطه نمیکند و عقول از تصور و عقل کردن آنجا جز است خصوصاً آنچه وارد شده در شان زیارات در اوقات و
 خاصه جایز نیست بر مؤمن کمال عارف که در آن تامل نماید و بعد بشمارد اگر چه در بعضی اوقات از خطرات حیا که استبعاد
 و همه منفک میشود زیرا که آنچه در چهار و وارد شده بطریق عراق و مبالغه نیست بلکه بطریق بیان واقع و حقیقت است زیرا
 که هر آنچه بر زبان آورده که میسندگان عارضین بحق الله و حج طهرین از آن تقدیر میسر و بان میرسد از نواها و درجه ماسیکه
 حصول او دام با آنها احاطه نمیتواند کند شایسته از نشانی اند و آنچه ایشان را جمع شود در حقیقت خصوصاً سینه شهادت
 روحی که اعجاز پس اینجا نیز میشود بر اقل قلیل او کثیری از آن و جزو قلیل از بسیار از آن پس بدانکه در خبری وارد کرده از فضل
 حضرت ابو عبد الله گفت که یاکمی بنم که خداوند که تا که را که بر مؤمنین نراحم میشود در قبر حسین را و گوید کفتم اباموسین ایشان
 را می پسندید گفت بهیات بهیات بعد از کفتم مؤمنین را می پسندید و او میخواند راه دستها ایشان میماند گفت
 منزل میکند خدا بر زوار حسین در صبح و شام از طعام بهشت و ملاک فادمان ایشان اند سوال میکنند سینه از خدا حاجتی را
 از جوی و دنیا و حیرت که آنکه حاجت او را بر آورده میکند گفت کفتم این بعد از کفتم که گفت ای فضل علاوه کنم بر تو کفتم
 انعمای اقا من گفت که یاکمی بنم نمی آید از روز که نهاده اند در کابا آن چه کرده اند از زیارت سرخ منظر بجا بر و گوید ای کفتم حسین
 که در باب کفتم شده در طرف او بود و هزاره سیر است و گوید ای کفتم مؤمنان را با سلام میدهند و زیارت میکنند پس خدا
 تعالی ایشان میگوید و درستان من بسیار ادیت کشیده و ذلیل و سوار شدید این زور است که از من حاجتی از جوی و دنیا
 و حیرت سوال میکند که اینها از ایشان را می آید و میگویم پس خوردن و شام ایشان در بهشت میشود بعد از کفتمی مانند تو که این
 یعنی نهایت شد آن نواها و درجه ماسیکه بنوازه حسین و که میسندگان کان سیر تحقیق خطور کرد بنا با آنچه از اسوه تقین نقل
 کرده اند نقل سید غفرم بر زوار مشهور به علم سید محمد طه با سید محمد بن زکریا سید جواد علی با معنی که او فکر
 میکرد در طلب کردن سر و جوی بر این و فیکند این خصوص فکر کرد در بعضی اوقات در سید و چه سیکه بان طبعش مطهر
 در آرام باشد و در سوره قلب بان را می شود سناطر و خطور میکرد شاید بعضی آنچه وارد شده در اخبار را با مبالغه است بعد از آن
 خود میقاله ناپه سید از عقدا کردن عراق و مبالغه پس کردید فکر کردن بر آیه در خصوص بنبر که در سوره بعد از آن
 کرد آنچه را که برای او حاصل شده بود از کثرت عبادت و خطرات قلب در این باب بعضی فضل و محاسن را بیان کرد و نمود
 و او شیخ صالح اقی و او شیخ حسین مشهور بن نجف است و شیخ ما و کفتم ای اقا و استاد ما بدستیکه بر این در مقام
 مثل طریقی و حکایت عجیب است بدان تامل کردن شکوک و خطرات قلب را زایل میکند دان نیست در بعضی از سینه بینه
 آنچه حسب شک که او را شمرها نمود بسیار بود در بعضی آیام از شهرت است و سخط راس خود با جماعتی از ارکان دولت
 و طریقی در لشکر خود بیرون آمد بر اطلب شکا پس به مکان رسید که بحر بود و در شکوه نامی پاکیزه چشمه با و سهرای جان

دو شهادت سہدا شہدا

۳۳۵

لطیف پاکیزہ دست پادشاہ خدام و جوڈ حوزہ امر کرد کہ خیمہ مارا در امکان نصب کردند و در روز جمعہ از برزخ
و خاص و علما مان خود که در نزد ایشان بود در خان شکار کشنده از باز و لایعین کو یا کہ ایشان رسولان بر کہا و سیر
قضا با بودند با طرف امکان بیرون می رفتند بعد از آنکہ حاجت خود را از شکار روا میکردند با یک نیک ما بودند
پس در آن اثنا کہ بیرون آمد در روز شکار در حالیکہ بمسبی بود شدہ بود کو یا کہ آن در سرعت سیر مثل خیال بجز از آن سیر
ایر بود پس شکار بر او زور دید پس خود را بجا نماند حرکت داد و از خلق کنار شد و از خدام و عثمان خود دور کرد و
در حالیکہ او صبر و جمہد میکرد و دور سیر کردن کہ بان آتو نزد یکشود و آن امروز نیز اطلی میکرد و دور و دورین سرعت سیر
بر وقتیکہ نزدیک شدن سب را بخود درک میکرد و پادشاہ گاہ بان نزدیک و گاہ دور میشد زیرا کہ سب او اگر چه
وسیع قدم و بسیار دون بود مگر آنیکہ آن شکار بسیار جتن میکرد کو یا کہ آن جتن کردن خیال بود و در قدریکہ تبقہ سب
کو یا کہ بلند صعود میکرد و یکذ فغہ بہ تھا و مگاہا غنہ صعود میکرد و دفعہ دیگر بمیان آو آد با و زمینہا کست نزول میکرد
پس پادشاہ خود و سب خود را بہ رحمت میاندخت و تابع آن آہو میشد در حرکات آن و اسر با زمینہا بود تا آن آہو از نظر
پادشاہ غایب کرد و در نزد یکشد کہ اقباب غروب کند و قلیکہ پادشاہ نظر کرد با مگاہا نیکہ در آن واقعہ بود دید بیابان با آب گیاہ
ست حرکت کندہ در آن مینت کہ حرکت کند از صاحب حیوہ و آب گیاہ در از دلاک شدن خود را بصیق کرد زیرا کہ سیر کردن
او از اول صبح بود تا وقت شدت بچ و عطش و کرسنج بود و امر خود را بخدا سقا ل تقویض کرد در ساعت کہ او در حریت
و مضطرب بود تا گاہ از دور خانہ را کہ از صحرای کمنہ و شیش خشک نباشدہ بود دید بہرعت تمام سیر کرد و با خانہ رسید از سب
خود فرود آمد و خانہ دہن شد دید در آنجا از زن مجوزہ دارد ایشان بر حواستہ اورا تعظیم کردہ و ہر جا گفتند پادشاہ نشست
و آب جو است بخوان آب آورد و در نزد ایشان آب مقض و متین بود پس پادشاہ بجز حد از آن بختہ مضطرب و تشیدہ حال کند
نفرت میکرد و ناخوش میداشت بعد از آن خواب و غلبہ کرد بخوان مادرش گفت بر خیز نیز از ابدوش و پریش بچند و صر
خشک از زن از زن در بار ہا را با شیر تر و نرم کن تا همان بخورد زانیکہ از خواب بیدار شد و ایشان از چیزی نمود کہ مالک
شوند بان در آن زمان مگر آن بزادہ و اسع عش ایشان بان سبتہ بود و یکدو دیک داشتند از کل مادرش گفت شاید
حمان خوردن اینفر صہا از زن را ناخوش دارد در سرازور بہتر است کہ بزادہ را فرج کنی تا یکجہ از گوشت آن بریان
نمودہ و کباب کشیم و یکجہ دیگر از آن در دیک پریم پس بخوان نیز فرج کرد مادرش تویہ و اصلاح میکرد و بعضی بعضی کہ
کشید و در دیک پرید و قلیکہ پادشاہ از خواب بیدار شد بعد از چند ساعت از شب گذشتہ آمد و حستہ را
اوردہ پیش پادشاہ از اینہا خورد تا سیر شد بعد از آن شب را در بخا خوابید و قلیکہ صبح شد خدام و خواص پادشاہ
حد و جمہد و سرعت کردند طلب کردن و صحرا و بیابان را قطع کردند از خیمہ طلب کردن او از ہر جانب پس
جمع از نواران رسیدند با امکان خانہ از آب و گیاہ کہ آنخانہ در آنجا بود و قلیکہ از زور سب پادشاہ را دیدند خودشان
را از سب بر زمین انداختند و حذرا سجدہ شکر کردند و سب مت بودن پادشاہ و قلیکہ در نزد او حاضر شدند انچہ از
رسوم تعظیم و تعجب بود بجا آوردند پادشاہ ایشانرا امر کرد کہ بخوان مادرش را در لیف خود نمایند از با آب خودشان
بعد از آن پادشاہ سوار بود و یک از ایشان در پیش پادشاہ و آنا نیکہ ما بودند سرعت نمود کہ لشکر و تابعان مرزہ سگتہ
و آمدن سلطان از ابد ہر وقتیکہ سلطان لشکر گاہ رسید لشکر ہتباع خود را امر نمود بکوچیدن در بار کلاذ و مطر طینت
خود و قتیکہ چند روز از روز داد و گذشت از خرم سرون شدہ بفر حکم و امر و نہی آمد و در تحت سلطنت نشست و در
حضر او بود ارکان دولت و بار کشندگان سلطنت و جماعت رؤساء و منیلہ ہر اود انشندان و وزرا پس
ایشان شاورت کرد در امر انخوان و پیرہ زن و انچہ با ایشان عطا کند از سب و جایزہ ما و عطا یا پس بر یک از
انشندان و وزرا بہ کلامی تکلم نمودند بکار ایشان گفت کہ ہزار دینار ایشان بر مید بعد از آن ہر یک از ہمت خود

کار

تکلم کرد و کلام برترین ایشان از حلیت شان و یکبار از ایشان بگفت که ما پادشاه عطا کند همچو ان امارت و حکومت
حکومت و اعلی را سلطان گفت همه شما خط کردید که از شما حق بگفت زیرا که مجازات مخالفه و طریقه بهمان جهت که ما بدل
کنیم ایشان جمیع آنچه را که عطا کردیم از ملک دولت و سلطنت و دست خود را از همه انبیا برداریم زیرا
که ایشان چنین کردند پس چگونه جایز میکند حضور محبت و عزیمت مرا از محبت ایشان بعد از آن که سلطان فرار گرفت
بر اینکه دختر خود را با آن جوان تزویج نماید تا پادشاهی بعد از او با جوان منتقل گردد زیرا که آن پادشاه را اولاد نبود مگر اندک خرد پس
دختر خود را با تزویج کرد و ملک سلطنت بعد از آن با او منتقل گردید و قتی که کلام شیخ حسین در نقل کردن آن حکایت تمام
رسید سید اجل طایفه گفت ترا قسم میدهم بخدا ای پسر محبت خدا امام مظلوم چیز مانده که از راه خدا در تزویج دین
او بدل نکند پس سید اجل گفت نه بخدا قسم بعد از آن گفت ترا قسم میدهم بخدا ای امینت جبرای حسین که خدا عطا
کند با او در درجات و مرتب افزد که بخیر اسکان در آید خصوصاً زمانیکه ملاحظه شود بحیثیت شهادت او در وقت
اشادان او در مرتب خود در زمین تا تمام شدن شهادت او سید اجل گفت ای جبرای حسین است بخدا قسم بعد از آن
گفت آیا کیفایت میکنند آنچه من ذکر کردم از درجات و مرتب ملاحظه کردن بحیثیت شهادت او در وقتیکه
در مرتب خود در روز خود بر زمین اشاد تا تمام شدن شهادت او در اشرقی قطع نظر کنیم از سایر مصائب و کیفایاتیکه قبل از آن
واقعه و هم چنین از مصائب کیفیاتی که بعد از آن واقعه پس سید اجل گفت در حالتیکه امیال میباشند و گریه
میکردن کیفایت میکنند بخدا قسم در آنکه جزای او آن باشد که در حواله اسکان می بخند از جهت شهادت او و آنچه در آن
شهادت است از کیفیات اگر چه قطع نظر نمایم از آنچه قبل از آن بود و هم چنین از آنچه بعد از آن بود گفت ترا قسم
میدهم آیا عقل حکم نمیکند بعد از ملاحظه نمودن این حکایت و حیثیت آنچه سلطان کرد که کوز بود آن در نزد عهده
ما بیکه ناز شود آنچه خدا تعالی سید شهادت عطا کرده در مرتبه ربوبیت و الوهیت نظر بر یکدیگر نشان الوهیت و ربوبیت
بری است از عیب عقل و تعالی بعین ذلک علو اکبر بعد از آن میگویم آنچه میخواهم سید اجل گفت
و الله بعد گفت زمانیکه امر پس شد آنچه در گذشته در چهار سوره و آثار مکاره و مستطافه در شان درجات گریه کنندگان
و زیارت کنندگان که حارث بن جحون آمده از آنچه می شود که در صریح بیان واقع صفت خارج شده است در بسط اغراق و مبالغه
است زیرا که هر چه با ایشان راجع میباشد میثالی میشود از شانهای آن خصوصاً شئون حسین پس مینت در آنچه ذکر شد شایه که در
مرتبها حسین خارج باشد و نسبت سید اجل انقیالات تا شنیدند حذار احد و مگر نمود بر معلوم شدن حرکت در شان زاین و با کین
میگویم هر کسی که وقت نظر نماید و قائل کند در سنت و حکمت خدا از جهت بیان کردن حدایق بحیثیت واقعه کربلا بحیثیت
شهادت سید شهید ارومی له اعزاء و مسته شدن او را بر جمیع پیغمبر و وحی از کس بیکه عبور کردند از زمین کربلا سبباً بعد از آن
الهام کردن حدایق او را بران و از جهت بیان کردن حدایق این امر ابریک از عالمه و امر کردن حدایق از نظر بنیاد سلین
و طایفه را بر لیست و گریه شدن حدایق ایشان از آنکه کردن مصائب بخوی از مرتبه پنج شرف و اعلی و اینکه عرض اتم و آنچه در
نفع شمل و اعم است از خلق کردن آسمان و زمین گردنیدن آنهاست مجلس تقریر حسین و محفل قائم او قبل از آنکه بدن او
خلق شود و بعد از آنکه خلق شده تا روز قیامت پس زمانیکه معلوم شد نیز دانسته بود و حیثیت آنچه شیخ حسین از آن در باب تشبیه
الظهار کردن وجه و سزه کرده است و امر عجیب بلکه طریق و معجزه در نیاب بر کسی که او در حکم و اسرار افعال و تدبیر نماید این است
که خدا نیز و جل میگوید در مقام هر از رسول بر حسب خود و هر چه است خلق لعلک بالخیر لفسک و در مقام
مرکتب شدن او بفتت عظیمه را در عبادات ظه ما انزلنا علیک القرآن لیتقوا به معصود را میدوایه
شریفه بیان کردن مینت که حدایق تا خوش میدرد نماذ می شدن حسب خود را مرکتب شدن او بفتت
شده را اگر چه این عظم عبادات باشد مثل نماز و است مردم با هم این خدا پیغمبر خود را خبر داده است چیزی را که در کربلا
واقعه شود از بحیثیت شهادت سید شهید ارومی له اعزاء و این خبر دادن از خدا بقیه در هفت معصوده که بخدا و حق تعالی

واقعه و به تحقیق فرستاد که پیغمبر صلی الله علیه و آله از ملاکه مقررین و احاطم کرد پس از آنکه این اخبار و بیان طلب
 و بودن بعضی از آن بیانات بنزل شدن ملاکه یعنی بیایا بعد بیان و نزول بعد نزل قبل از نودت سید شهادت
 و قبلیه تکمال از تولد او گذشت نازل شد پیغمبر دوازده ملک و هر یک از ایشان جز می داد به پیغمبر شهادت فرزند
 او را بعد از آن با ۲۲ خانه در آنها ملک محراب مگر اینکه خدمت پیغمبر نازل شد و همه ایشان پیغمبر را عزت میدادند
 در امر حسین و جز می دادند با کیفیت شهادت او در او ثواب آنچه عطا کرده شود و خاک مرقن او را نشان میدادند
 و پیغمبر در هر قبلیه ملاکه کیفیت شهادت او را جز می دادند که میگردد و نزل میگردد که روح او که عقل عظیم و عقل کلت
 از بدن شریف طاهر و مفارقت نماید از بسیار آفران و نه جهت نمودن از دوزخ و عظم و هم چنین بود کمال و کمال
 و سید او با او بهترین جمیع مردم بعد از برادرش مقدس میگردد امیر المؤمنین را و هم چنین بود حال صدقه معصوم
 مظلوم و هم چنین بود حال امام معصوم من محبت پس در هر وقت از اوقات گریه کردن این معصومین نزد یکدیگر
 که عالم را فایده منهدم نمایند و حاصل کلام و خلاصه مطلب آنکه به تحقیق ظاهر شد بر عاقل و عارف متدبر که گریه کردن
 پیغمبر در مصیبت حسین و کیفیت شهادت او بزرگتر است از نرد خدا تعالی در غارت طاعت او و در هر
 کردن مردم و بی بیعت بلکه من بعد میفرماید این که بگوید اعظم اعمال این معصومین بود عظم اعمالی که رسیده است
 مقام ایشان مقام محمود که در فوق آن مقامی از مقامات امکانیه نیست گریه کردن بر حسین باید آوردن کیفیت
 شهادت او و گریه نمودن این چهار معصومین کسب بر جود در جبهه و در میان است بقضا و قدر آنها و ستم
 کردن ایشان امر خودشان را سو خدا تعالی ای برادران من و شهادت سید شهادت را نیکه طاعت یافتید بر پیغمبر
 گذشت پس گریه نمودن باید آنچه میگوید آه تکدل میوم از حوض و شروع کردن بر کیفیت شهادت بدست بنام
 مراد باره طول دادن من معذات و علامت نیکند مراد بسیار حضرت زدن و طول دادن کلام را در ذکر کردن
 من استیجاب نمودن از او و معبود نیست زانیکه میخواست شروع در کیفیت شهادت تمام فرمایش من به لرنه در آید
 و عقلمد هوشش میشود و قلبم که خسته و حیرت و اضطراب من زیاده میشود و گویا میوم و در تقاضای رزقها احوال
 علمها و کشتها مضروب کشت میانه و اهام مقاله یا یک آباک محبانه به باقی یعنی حوز را از خارک و حضرت کردن
 بد که کیفیت شهادت دورکن و مترش میشد و تشنگی بر عضا و ز نوحه شدن بسیار و اهام و نعل در شدن
 هلتها و چگونه چنین نباشد پس تو عادت نموده بگر مات و فضل الله انام ار طرف مخالفین بحق و نام
 با محبت و احترام تمام شود پس نیز گوییم که مسفتت را که مناسب است با مقام استیذان از آنها نیست که از او معنی رویت کرده است
 از ابی علیه غلام منی تا گفت پیغمبر غاصب را با باجا آورد و بعد از آن با آنها گفت اگر چه صحاب من ریش
 عم خود حمره بن عبد المطلب و برادر من جعفر بن ابیطالب را در خواب دیدم در حالتی که در پیش روی ایشان طبعی بود از آرد و حنظل
 پس معنی از آن حوز و بعد از آن آن آرد انور شد پس معنی از آن حوز و بعد از آن آن آرد انور شد پس معنی از آن
 میل کرد من ایشان نزد یکدم و کفتم بر پر خدا شما با کدام اعمال را افضل و بهتر بینید نزد پر و مادر و جده است و با شد
 بهترین اعمال را این تصدقات فرستادن بود و با دادن و در عین این ابیطالب حدیث و دومی نهم نیست که از آن
 صاحب مفتاح انجاء کاش که ده است این گفت بدترین است که امیر المؤمنین فرمود که پیغمبر من فرمود ششین پس نشستم بر دوش
 من صعود کن من بر دوش صعود کردم برابر شش خیال میکردم اگر چه باقی همان میرسم تا بر بالا بنیت صعود کردم
 و در انصورتها بود از روح و مس از زمین و پاره و میش رو دوش براد بطنزها افد میگردد پیغمبر من گفت اینها را بنده از
 پس اند ختم آنها را حوز شدند چنانکه پیش ناخورد و کشت میشود و ستم که از او کرد امیر المؤمنین که نازل شود حوز را از جانب
 نودان از جمله ادب به زبانه خت و قبلیه در زمین و نقد میم که پیغمبر از ختم کردن او پرسید گفت چه ایست که من
 حوز را از این مکان اند ختم ترا الی رسید گفت چگونه تو الم میرسد و حال آنکه ترا ختم بلند در جبرئیل نازل کرده آه تکدل میوم
 اگر حوز را بد کسی که از ختم تا نفس حوزدن در عین شهادت استیذان از او پس ختم را یک سکه از ختم حوز را از او
 بار مکن شاره کردن زن فرزند مرده یعنی حوز را و نزل خاک را بر سر او حاضر نماید بزرگتر باشد نسبت به کت کرد آنکه

دچار چنین نباشد آیا حضرت خاسر الی کس او عفت خدا نیست که بیک در فوق زمین و آسمانها را باطنه
مصطفی و جان مرتضی و موهبه قلب از او چشم حرم محبتی نیست و آنست که دیده او حد اقل است پس چگونه
کرد او را شیریهای کفایت و تیره های فجار و تیرهای اشک را و منگهای اهل ضلال از پشت سب به زمین گریه سر و آشفته آه
آه آرزو و الم او در دستیک از پشت سب شد و چگونه چنین نباشد که باریکه پاره های شمیر و منیر نادیدنیان تر باشد
که در حد مبارکش ثابت شده بود و بچه نامرغان بود که در ایشان حجابات غمناک بودند و به تحقیق وصف کرده است
بعضی از حالات او در آنست که فرزند نهم او که منظر قائم است روحی نه افاده عقل اندر خود در زیارت قائمیه پس مادرینجا
بعضی از فقرات شریفه آنرا ذکر میکنیم پس گفت روح افنده فلما اراد ان یکن الجاش غیر خائف ولا خاضر یصوب الی الله
مکرم و قال لولا بکیده و شرم و احمل للعین جوده و منقول الماء و روحه و قاجر و کنا لکنال و حاکم لولا انزل
و در شمول انبیا و انبیا و کسبوا الیک اکفالا اصطلام و لم یزعموا الیک زماما ولا اعتبوا و الیک انما فی کلیم
اولیا و انبیا و انبیا و کسبوا الیک اکفالا اصطلام و لم یزعموا الیک زماما ولا اعتبوا و الیک انما فی کلیم
یک من کل الجاهل و الخنوک بالجماع و حالوا الیک و بین الراح و قد بین الیک ناصر الیک و کسبوا الیک انما فی کلیم
و اولیای و انبیا و انبیا و کسبوا الیک اکفالا اصطلام و لم یزعموا الیک زماما ولا اعتبوا و الیک انما فی کلیم
المشرب الیک و انبیا و انبیا و کسبوا الیک اکفالا اصطلام و لم یزعموا الیک زماما ولا اعتبوا و الیک انما فی کلیم
عن و لکن و انبیا و انبیا و کسبوا الیک اکفالا اصطلام و لم یزعموا الیک زماما ولا اعتبوا و الیک انما فی کلیم
سرخ علقه ملوک ازین من الخندق استانک الشیوخ علی الخلد الاطمان و جوسانان بالعبود لایعبد الا الله و قد
خدا تراست قلب و غیر ترسان دریند و در اوها مکر خودشان را نصب کردند و بجهلیه و شکر خودشان با تو معتاد کردند و همین
شکر خود را مکر در الزام و در روشن بان منع کردند و در عورت خود را بر تو بجهل و جهل و توبه بر ما انداختند و دستها
حاکم کردن را کجی تو در آن کردند و زنا را امر احاطت کردند و حرفش کردند و از کانه در کشش خود و دشمنان ترا و عازت نمودن حاکم
ترا و تو بودی در میان کرد و بخار و او با همراهم شری به تحقیق تعبیه کرد در صبر و پاکهای آمان با پس ترا احاطه کردند از هر جانب
و بجهنم ترا تغیر کردند و عیال شدند میان تو و میان رفیق و ترا ناصر و معینند تا تو صبر کردی و در زنان و اولاد خود و
لا میکردی تا ترا با سب به زمین انداختند پس عجز نه زمین افشادی و سبها با خند خود در برین تو بجان آمدند و غیاب
بشیرهای خود ترا بریزند در حالیکه بشیای تو عرق کرده بودند و چون دیدار تو گاه مقتضی گاه ضبط میشد و چشم خود را بر عمل و اهل بیت
خود میکردند و بخود مشغول بود از اولاد و انا خود و سب تو بهرست و روحمیه ای تو که پشت در حالیکه اچمی میکرد و میکردت
عشت که زنان سب ترا خوار و زمین آنرا سرنگون دیدند از خشمه با پیر و آمدند در حالیکه موی خود را بر ایشان و سر رویان
و اولاد و کوان و بعد از عزت خوار و ذلیل شده کمان و مصرع تو سر عشت شده کمان شد در حالیکه شمر و سینه تو نشسته بود
احکوم تو که نشسته بود در محاسن تو گرفته و بشیر میزند خود ترا فوج میکرد در حالیکه جواس تو کن و دشمنها تو خفی و پنهان
شده بود و سر ترا بریزه زد و اهل ترا مثل سبده کمان اسیر نمودند این میکوم شتم با خندا که همه و اهل بیت معصومین و منقول و معن و را
سر اهل عالم تقاضا داده و فضل ایشان را در نزد ملائکه مقربین و بنیای بر سلفین شکار کرده است و محفل شدن ایشان شداید ترا
و صبر کردن ایشان در همه مائیکه فقرات آنها را متضمن گشته است در ستمی آنچه در ان فقرات است نزد کیت که آنها را
لمن از آن پاره پاره شود و در محسین بدت جواب و بیدار کن رگ گردن و پس فقرات بخود قسم گرفت میکند
در حکم کردن باینکه لازم است در مجالس عزرا و محافل کریم کردن در سینه شهید ارواحی نه افنده رفیق خاک و خاستر سب
دوستان بر گریزه و چنین محاربت کند در حکم کردن باینکه در سب سبب سینه و شایه تا در آنها خونها جاری شود و این

وادبان وروما و سروریش را به کل ملطخ و الوده و حیدر کار از لیا سها عریکون در روز عاشورا و چگونه چنین باشد
 و چگونه بدون آنها محقق شود چنانکه ذن به عروه الوفی پذیرد که میکنیم در اینجا چیزی که مثل شرح و بیان باشد به بقیعرات
 که در حقیقت خدا صادر شده پس میگویم در آن اشنا که آن امام مظلوم استیما که بود نگاه مسیح آمد به پیشانی او رسید پس لباس
 خود را انداخته که خون را از روی خود پاک کند ناگاه تیر تیر زهر فلک که آنرا سه شعبه داشت آمد در سینه اش و قشدر دور بعضی
 آیات قلبش رسیدین گفت بسم تمه و بالله و علی طه رسول الله و سر خود را با آسمان بلند گرفت الهی تو میدانی
 که ایشان میکشند مرد را که در روی زمین بر سر پیچیده خواران و نیت بعد از آن بر تر از ارثت خود بیرون کرد پس خون مثل خون
 جاری شد دست خود را بر زخم که نشت و فیکه دشتش از خون پریشد آنرا با آسمان بلند خست مطره از آن بر نشت و این سر
 در آسمان نمود چو تین خون خود را با آسمان اندخت بعد از آن دوباره دست خود را گرفت و فیکه پر شد بانر و ریش خود
 را لوده نمود و گفت هم چنین بیایم تا بخدمت برسو خدا طافات میکنم در حالی که خون خود را مضمون بوده همیشه میگویم
 یا رسول الله فلان و فلان مرا کشت و بعد از آن از قتل صغیف شد پس افتاد هر وقتیکه مردی نزد آدمی آمد بر می گشت
 تا مردی از قتل میماند که او را مالک بن سیر میفکشت و حضرت فحش داد و شمشیر خود را در سینه او زد پس بر سر
 او از خون پر شد حضرت حسین ماه و روز دایم دست نخوری دنیا می و خدا ترا با طایفین محشور گرداند بعد از آن
 کلاه خود را اندخت و کلاه دیگر بر سر گذاشت و بر بالای آن عمامه بست در حالی که نماز کرده و در بعضی اخبار است که
 کلاه را در سینه اندخت آن صحنه فیک که نیت طلب کرد و فیکه او در دنیا از راه زخم خود بست و در بالای آن کلاه بود
 و بر بالای آن کلاه عمامه بست که در حالت ندا کرد یا زینب ایام طوم و یا سکنه و یا رقیه و یا فاطمه بر شما باد از زمین سلام پس
 زینب آمد و گفت ای ابراهیم ایایه کشته شدن یقین کرده گفت چگونه یقین میکنم و حال آنکه مرا معین و ما صبر نیت گفت
 ای ابراهیم ابراهیم که در کرم خدا گفت سهایت اگر مرا ترک میکردی خود را هلاکت میداد ختم و کویا شمار افتد زنی که زینب
 سده کان و در پیش سبانه خسته میرند و اراده میکنند بنما عذاب بد را و فیکه زینب نیز اشید کر است و کشتار چشمش
 حاکم کردید و فریاد کرد و دو واحد تا ه و اقله تا صرا و اسود منقلباه و شوم صبا عاه پس لباس خود را پارچه کرد و میخورد و پرانده
 نمود و بر ریش سیل زد چوین گفت سگت باش ای خیر رضی بدستیکه گریه کردن تو بسیار است پس جوینت که از خیمه بیرون
 رود زینب با چسبید گفت ای ابراهیم آسته رو توقف تا تا تو شمر در ارم از نظر کردن خود و دعای گم ترا مثل و داع کردی
 کسیکه مفارقت بیناید و بعد از آن بیکر طافات غیبی پس آسته باش ای ابراهیم پیش از مردن یک عمت تا از زمین بیرون
 دلش در باشد دست و پاگ او را میبوسید و سایر زنان او را احاطه کردند و دست و پا او را میبوسیدند پس حضرت لیک
 که جوینت تا او را زیر سها پوشید تا آخر خبر پس قدر درنگ نمودند بعد عود کردند سب و او را احاطه نمودند و عید ام
 بر حسن بن علی پروانه در حالیکه او حواله بود که سجد ببلوغ رسیده از نزد زنان پس زینب دختر عا با و رسید که او را
 نگاه دارد و نه گذارد و او مستناع شدید نمود گفت بخدا قسم از رحم خود جدا بشوم پس آمد در نزد حسین استیاد و بحرین
 و گفته اند عزله بن کامل میجوینت شمشیر را با هم بر زنده افغانم باو گفت ای پسر زن جنبشیه ایایه میجوای عم ترا می کشی پس آن
 ملعون او را شمشیر زد غلام دست خود را پیش گرفت شمشیر دست او را قطع کرد و پا پستان پس دستش از آن کرد و میجوای
 فریاد کرد اما نا حضرت حسین او را گرفته خود ختم کرد و گفت ای پسر ابراهیم صبر کن با خیمه تو وارد شد و در این امر جنبشها
 رسید و ارم زیرا که خدا بیغالی ترا به دران صاحبین تو میرساند راوی کوی حمر طه تن کامل تری با و زد و او را فرج کرد در حالی
 او در کنایه شمشیر حسین بود بعد از آن سمرین و چوین بر خیمه حسین حمله کرد و بان نیزه زد بعد از آن گفت نشس با و در خیمه
 را با کس نیکه دست بسوزانم حسین گفت ای پسر زینب میجوای تو نشس میجوای که اهل هر الوزله خدا ترا در نشس بسوزاند و نشت

شیرت آمد او را توبیح و سرزنش کرد حیا نمود و بر پشت میگویم پس آنچه از این خبر مستفاد میشود چنانچه جمعی از حادقان
 اخبار و انانادان نقل کرده اند مثل معید و ابن طاووس و مجلسی که شهادت عهده امیر امام حسن در حال سواد آن حضرت
 بود قبل از اینکه حضرت از پشت اسب سر بر زمین افشاده و فرمود آمده باشد و آنچه از بعضی توهم نموده است که شهادت
 او بعد از افشادن امام بود که بعدها سر بر زمین بود از این خبر ثابت است که آنرا مستندی نیست میگویم امی سر ابراهیم
 زمانیکه نسبتند آنچه را که ذکر کردیم پیش بنویسند که حضرت افشادن او را از باب اسب خود بدستیکه افشادن او را با اسب
 اسب بعد از واقعه شدن جمیع آنچه است که سویی آنها اشاره شد پس عبارات علماء و حدائق انار که چه در خصوص
 وجهی مناسب و موافق است مگر اسبها را بغض و جود متغایر و مختلف اند پس آنچه در ظهور ابن طاووس است نسبت
 و نسبتیکه حسین بجز آنها نقل و گران کردید برنش مثل خارش است مانده بود از بسیار تیرا که بر بدن مبارکش رسیده
 بود صلیح بن وهب مزله نیزه بر تیریکاه آورد پس از این بزمین ناز شد سر بر زمین خود در حالیکه می گفت بسیم
 و تابه و علی بن رسول تیر بعد از آن برخواست سگ کوید پس زینب از زمین بر او آمد در حالیکه ندا میکرد و آقا خانه و آ
 سید اهل بیتا که کاش آسمان زمین افتد و کوهها پاره شود را و کوید شکر با صاحب خود صیحه زد و چه تظلمه دار بند بگرد
 را و کوید از هر جانب با وحله کرد پس صرخته بن شریک با وضو زد و سر دوش پیش حضرت با وضو تیر زد او را بر زمین
 از پشت ملعون گیر بردوش مقدس او وضو تیر زد او را بر رواندخت ضعیف شد بیخونست و افشاد پس میان این
 نیزه بر زمین کردن او زد و نیزه کشید در مفضل سینه او زد بعد از آن سنان ملعون نیزه تیرا بود در دست او پس افشاد
 و نشست در حالت هتود و تیرا از غر خود کشید و دستها خود را از خون پر کرد سر و محاسن خود را خضاب کرد می
 گفت چنین ملاقات میگویم بید خود در حالیکه بخون خود خضاب شده بوشم و در حالیکه حق بر عصب نموده باشند
 و اما ابو مخنف در کتاب خود گفته که شمر ملعون گفت ایما الامیر بدستیکه این نیزه را فانی میکند بطریق مبارکت گفت
 چکنم باو گفت سرفه میبویم بکفره به تیرا و بکفره با شمشیر و نیزه باو بکفره بوشم سنگ شتاب کسب میبویم او را به تیر
 و نیزه باو شمشیر میزدند تا او را بجز اجزایها تقیل و گران کردند و خول این برید صیحه او را نشانه کرده تیری از زمین او زد او را
 از پشت اسب بر زمین اندخت در حالیکه افشاده و بخون خود میغلطید و رویت شده که تیرا را بوقد آمده حاکم از آن
 پس حضرت تیرا بدست خود برد و آورد و دستها خود را از خون پاک گرفت در سر و محاسن شریفش آن خضاب کرد می
 گفت ام چنین با خدا خود خدمت رو بخدا ملاقات خواهم کرد و با نکات میگویم که آنچه بن ناز شد و افشاد غش نمود و شتاب
 از غش بیدار شد برخواست که بر اقیانال قائم شود قادر شد شدت گریه کرد و ندا کرد و احدها و امجداه و ابوالهاتما
 و ابناه و اعلیاه و حاستا و جعفره و حمزاه و عقیلاه و عیسیاه و عیسیاه و عیسیاه و عیسیاه و عیسیاه و عیسیاه و عیسیاه
 میباشند و حال آنکه خدمت محمد مصطفی است و در شمشیر میمانند و حال آنکه بدرم علی رضی است و استکبر است
 مراحمی کنند و حال آنکه مادر مفاطمه زهر است بعد از آن غش کرد و ماند در حالیکه بر رو خود افشاده بود و سباحت از آنها
 و انعم در حرمت بودند در حصول کشتن او از غبه خوف از اینکه نمیدانست که او مرد است یا زنده پس مرد از سبلیه
 گنده او را قصد کرد و صبر از بابا سر شریفش زد سر او را شق نمود و خون بر محاسن حدیث طاس کلاه از سرش افتاد
 مرد گندی او را بر پشت پس امام او را بفرین کرده گفت لا اکلک بمینک ولا شربک بها و حشرک الله لعن
 مع القوم الظالمین بدست ربت خود خورای دنیا شامی و خدا ترا محسور گرداند با قوم ظالمین او مخفف گفت
 حضرت حسین با نذر در حالیکه بر رو خود به زمین افشاده بود و در حالیکه بخون خود علی بن عباس سباحت از آنها در حالتی که

بچشم خود به همان نظر میکرد و میگفت صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ صَبْرًا
 رقتی تو ای سرور کار من معبود غیر از تو نیست ای پناه پناه خوانان و اما مجلس در کتاب خود گفته که صاحب کتاب
 مناقب و محمد ابن ابراهیم گفته و فقیه حضرت راضف غالب که دیدم شرمعون ندا کرد چرا استاده ای و مظهر دایره
 با بیزد و حال آنکه زخمهای تیر و شمشیر و نیزه او را تقبل کرده بیده حمله کنید با و در شمار غرانی باشند پس با و جمله کردید از هر طرف
 حصین بن نمیر تیری برهن او زد و ابوالویس غنوی تیری به کلوی مبارکش زد و زرقه بن شریک میمی شمشیری با و زد و سنان
 ابن اسفنجی نیزه بر لبه زو صالح بن وهب نیزه بر سینه او زد و در وقت بر زمین افتاد بعد از آن رها شد نشست
 و تیر را از کوه خود کشید بعد از آن عمر بن عدی نزد محسن آمد حمید گفته پیرون آمد زینب دختر علی در حالتیکه که تیر را با
 او در کوشش حرکت و جولان میکرد میگفت لَيْسَ لَنَا إِلَّا أَنْطَبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ يَا عَمْرُو سَعْدًا يَهْتَلِ أَيْوَمَ
 عَبْدِ اللَّهِ وَأَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ وَدُمُوعٌ تُحْمَرُ كَيْسِبَلٍ عَلَى خَدَيْهِ وَحَيْثُ وَهُوَ يَصِيرُ وَجْهَهُ عَنْهَا كَأَنَّهَا
 بر زمین افتاد ای عمر بن سعد ای ابو عبیده را می کشند تو با و نظر و تماشای کنی و آنچه عمر جا بر بند بر بودیش او و در خود را
 از آن مخدزه کردند و از کتاب ارشاد نقل شده که عمر او را بچرخ جواب داد پس انظوره گفت و اگر شما ایادریا شما مسلمان
 میت آمد با و جواب داد بچرخ و بچرخ نشسته بود و در پیشش تیر بود و خلق از او میرسیدند پس شکر گفت و اگر شما
 چرا اطمینان می کشید که بشید او را مادر ما می شمارد ما تم شمانشید زرقه بن شریک با و ضربتی زد دست چپ او را جدا کرد
 بعد از آن ضربتی زد بر پیش او بعد از آن از او برگشتند و او گاه بر روی افتاد و گاه بر چوخت سنان از حالت با و جمله
 کرد و نیزه با و زد پس او را از جهت بر زمین میگویم بر بستن این خلا فاتیما در کلمات اینفصلاست از بجز است در مکن میورد رجوع
 کند بر جمع و عدم منافات زیرا که کیفیت اشاد و رسول الهاده در پیش ممکن است که در بیان جمع این کافران باشد که
 بنام ایشان شماره که نشسته پس منافات و مناقض نیست از آنچه بعد سایر خلا فاتیما بحسب زیارت و نقصانست مثل که
 کردن اینجغف بر و افتادن حضرت رسول الهاده را دست ساعت و غیر او آرزو از کز نه کرده است و مثل سر و ن آید
 زینب ظاهر مظلومه از حینه وادمان و میدان زیرا که آنرا ابو جحف ذکر کرده است اینست از تناقض در چیزی و هم
 چنین است کلام سایر خلا فات بعد از آن لابد است در بنیام از بیان چند امور اول آنست که کلام آنجغف
 افاده میکند که بر و افتادن حضرت ام در مدت ساعت دو و در فتنه اتفاق افتاده است پس جمیع مدت آنست ساعت
 میشود و مکن است در گفته شود معصود اینجغف شماره کرده است که ساعت فقط مگر اینکه اینرا مکرر کرده است از باب مسامحه
 برای توضیح دویم آنکه دست و دست بر داشتن کفار از متعرض شدن بر امام که او را سبها و تیرا و کشتن و چو بها
 زدند و به شمشیر با و نیزه با و در مدت آن ساعت نه زدند و اینکه ایشان لعنهم الله و عذبهم عذابا شدیداً همه اینها را
 بعمل آوردند و همه طر و جلد را استعمال نمودند پیش از افتادن او از بالای خود رسول الهاده و هم چنین بعد از
 افتادن او تا وقت بر و افتادن در مدت آن ساعت ستران اینست که بر و افتادن حضرت در آن ساعت حاصل
 شده بود پس او رسول الهاده ار شدت کنار و ضعف روح و حیوة او که سبب است در حیوة عالم کبر و باقی بودن
 روح او و در شدت ضعف و کنار در آن ساعت در قلبش نفسش خزانه خدا نیفتاد است پس در اوقت حرکت آمد و خود با
 جمیع موجودات و در آنست که در هر عالم است از عوالم از عالم ملک و ملکوت و عسبیت و شهود در جمیع شاه باز
 نشاء دنیا و بزرگ و عزت و قیله نیز خسته در موجودات و فتنه اضطراب و حریت و دشتت بر کفار که بر دود است
 جنبش ایشان و وجودات جنبه ایشان معنی که در جنبش ایشان وقت آمد و نبی نامزد و در حواس و احوال

در امان ایشان وقت طاعت و تقیاد در نفسهای ایشان نماند و این من حیث لایسرون بود بعد از آن کردند آنچه کردند بسبب
 عن تئیه و غلبه نام خدا ایشان را بعد از این اولین حسرت و سویم آنکه در بستیک کلام ابی مخنف ماوه میکند که غش کردن
 او روحی که الهذا بعد از اشدن او از آنجا که خود دو دفعه محقق شد و او شدت گریه کرد بعد از آنکه از غش او بیدار شد
 و قادر شد که بر ایجا در خیزد پس سر در این گریه مینت که عوالم امکان با جمعا و آنچه در این است اگر چه مثل زن پیر برده گریه میکرد
 از اول شب طر شورا متصل و پله در پله تا وقتیکه این حالت بر آید شد آرد که الهذا محقق کردید اما آنکه در محال فریاد گریه
 و نوحه و بلند شد در جمیع اطراف و حوالت و حکمت که نسبتا از این با بجز استی که عالم تمامه که با خود گریه و نوحه فریاد
 بود زیرا که سید شهید ارواحی الهذا قبل از چشم است بعد از آن عنایت از لایه و همیکه گفتا کرد که سبب است و غایت عظمی
 در رسیدن فیضها و عطایا که خدا تعالی بر خلق اول خلق تا آنها آن در سکه طوطی عرض گریه کرد نسبت بر سید شهید
 روحی که الهذا گریه کردن آنحضرت بر نفس شریف خود و اولیبت خود سبب آنچه ایشان در محال بودند که فوق آن در عالم امکان
 مستور غیب و از انواع مصیبت و درجات بلا بمرنه زینت و تاج میشود بر آید گریه کنندگان و اصل صیقل میگردد
 در آن خصوص بلکه میگرداند هر قطره را از چشم گریه کنندگان جوایم شمس کنند آشنای شعله در زار در جهم یا نیکه رای آنحضرت روح
 الهذا عرضت گریه کردن باقی نماند بود بعد از آن زمانیکه این اسرار و وقیعه را شنید و جمیع آنها را اخذ کردی که قطره را میور
 و انگار جبار میکند و در چهار گذارد پس روح مینمایم سو آنچه مادر صد آن بودیم از بیان امر شهادت میگویم ابو مخنف گفت
 پس مبادرت نمود سو او چهل مرد که هر یک از ایشان اراده کرد که شریف را در برابر دو عمر بن بعد میگفت و ابر شما تعجب کند با او اول
 کسیکه سو می او مبادرت نمود سو او چهل مرد که هر یک از ایشان اراده کرد که شریف ایشان بر دو عمر بن بعد میگفت و او
 بر شما تعجب کند با او اول کسیکه سو می او مبادرت کرد سلیث بن ربیع ملعون بود و در دست شمشیر بلند داشت باو برید
 شد که سر شریف را در برابر دو کوه چشم خود باو نکرت شمشیر را از دست خود انداخت گریخت در حالیکه میگفت و او
 بر تو ای پسر بعد میخواستی از کشتن حسین و در سخن خون و برکت حاصل نمائی من بخون او مواخذ و بشم سناه میرم
 بخدا که من بخون تو بخدا ملاقات نمایم حسین پس آمد سو او سنان ابن انس شخصی داو کونج و کوناه رو او برض بود گفت
 مبادرت بعرانیت نشیند و قوم تو ترا معدوم نماید چو از کشتن او بکشتن گفت و ابر تو چشمهای خود را کشود روی من چسباید
 او را چشمها رو بخدا شمشیر دید پس چاکردم که کلمه ای را که شمشیرت بر بوی خدا سنان باو گفت و ای بر تو شمشیر را من دهم
 سر او را تر از تو بکشتن او شمشیر را گرفت و قصد کرد که سر آن روح الهذا را بلند کند آنحضرت باو نظر کرد سنان
 مضطرب که دید از خطبه برت سید از او شمشیر از دستش افتاد و برکت در حالیکه میگفت پس شمشیر سو می او آمد و گفت مبادرت
 بعرانی تو نشیند چه چیز ترا بر کند از کشتن او گفت و ابر تو او چشمهای خود را بر روی من کشود پس باو آوردم شجاع بر سر
 و خاطر مدم از کشتن او گفت و ابر تو در بستیکه تو در جنگ ترسان هستی شمشیر را من دهم و بخدا قسم احد از من سر او را برت
 بخون حسین در بستیکه من او را میکشم خواه به چهره شمشیر باشد خواه بطنی بر تفس شمشیر باشد پس شمشیر را گرفت از دست او و در شمشیر
 حسین نشست بطرف او نظر کرد و از او سر سید و باو گفت کمان بیکم که من مثل کسی باشم که نزد تو آمد و من از کشتن تو مرغی کردم
 همین آنحضرت باو گفت تو کبسی هر آنیه فلکذا در نصیب حرقا عظما طال ما قبله رسول الله
 تحقیق مکان رزق صعود کرده بسیار وقت آنرا بوسیده شمشیر گفت من ملعون ابن ملعون من شمر صنایع بهم
 حسین رو که الهذا فرمود اما تعرفی ای امرای شمشیر آنولد زنا گفت من تو حسین ابن عابن بطایع هستی و مبادرت

فاطمه زهرا بود تو محمد مصطفی و جد تو خدیجه کبری و فرموده یا مالک اعرفنی فلم تستسب منی و امر تو مرا شناسی
 پس چرا مرا کسی انعمون بر من گفت اطلب فضلک بالجایزه عن یریدین معا و یدفع فضل الحسین اما احب
 التک شفاعة جده رسول الله او جایزه یرید الملعون الملعون فقال ذاق من جایزه الیرید الملعون احب
 منک و من شفاعة جدهک و ابیک فقال علیه السلام اذا کان لایمن قتل فاسقین شریکین الماء فقال اللهم هاهنا
 والله ما تدف الما و تدفق الموز غصنه و حرمه بعد جرحه فقال یا بن ابی تراب الشک تزعم ان ابانک علی الحوض
 یسقی من احب اصبر حتى یسقیک ابولک فقال علیه السلام له ساکنک بالیله الا ما کشفک عن شامک لا نظر
 الیک قال کشفک عن شامه فاذا هو ابرص اعور و لیکو الکلا و نفر کفر الی غیره فقال له الامام صدق جده

رسول الله فقال لا شکره فقال جده فقال لک الله الفدا الخ بیشترن تو از یرید ابن معاویه جایزه میکرم حضرت گفت
 کدام یک تو محبوبتر است شفاعت قدم رسول خدا یا جایزه یرید ملعون ابن ملعون گفت یکد انق از یرید ملعون
 محبوبتر است شفاعت قدم رسول خدا من لذت تو و از شفاعت جده و پدرت گفت زمانیکه لایب و ناجا دستم از کشتن
 مرا میکشید ای ان ولد الزنا گفت هیهات هیهات بخدا قسم نجی از آب نامرک را بجی غصه بعد از غصه و جرحه
 بعد از جرحه پس گفت ای لایله تراب ای تو نمیکوی که دردت بر سر من است میرا میکشد کسی را که دوست دارد صبر کن
 تا دردت ترا بر سر من بگذرد حضرت گفت از تو سوال میکنم بخدا که نقاب رو خود را در برابر من مانتونظر کنم راو گوید
 انعمون و لا تراب نقاب خود را کن بخود نگاه دید او ابرص و عورت و او بیستاله در درشل پستان کسان و درند
 و صول و دشت مثل دندان خوک امام باو گفت است کشته است جدم رسول خدا و گفت حدت چه گفته است گفت
 له العذاه از جدم شنیدم بد پریم علی میگفت علی این شپه را میکشد کسیکه ابرص و عورت و او را استایه
 مثل پستان کسان و درند الی باشد مثل دندان خوک انعمون گفت مرا بجان شپه میکنی بخدا قسم هر آینه سر از پشت
 و قفا میرم بر آنچه حدت مرا تشنه کرده است بعد از آن انعمون آن امام مظلوم را رب و کند و در کهای کردن لورا تیر

قطع کرد در حالیکه انعمون میگفت اقلک الیوم و نقضت علقه علینا یقینا لیتفید منعم
 ان اباک خیر من کلام بعد الیوم المصطفی العظیم اقلک الیوم و سوف اذکم
 وان مشوانه عدا جهتم اقبض منک بالیراب بعضیه و لا اولاد الیه ارحم اصل

مضمون کلام انعمون نیت که امروز ترا می کشم و نفس من بعلم یقین مسداند و در آنک و کذب نیت که دردت
 بهترین کالیه است که حکم کرده است بعد از پیغمبر بر کزیده بزکوار و میکش ترا در این روز و زود پشیمان بنوم و در بستکه
 عالی من فردا جهنم است و خون ترا میریزیم بغصه و بد او لا پیغمبر رحم نمیکم راو گوید هر وقت که حضور از او قطع
 میکرد حضرت ندا میکرد و امحراه و اجداه و ابناه و حسناه و حمراه و حمراه و عیاله و عیاله و عیاله و عیاله
 ناصراه و غریبه بعد از آن نشاء کرده میگفت آیاشیر و خاف الله و احفظ قرابیه من الجحد منسوبا
 الی الفایم المهد آیاشیر و فضلک و حیدر زایه و جده رسول الله اکرم مهنده و فاطمه
 لقواتک ابن والدی و عی هو الطار فی حبه الخلد و ناک الا یازیب یا سکنده
 آیاولد من ذایکون لکم بعد الا یازیبه لایم کلوم انتم و دبعه ربه الیوم قد قرب
 الوعد آیاشیر ارحم و العلیل و بعد حیا لا کفیل الیه انتم بعد سابلکم جده و بعد

بک

بِكَ عَلَىٰ ذُنُوبِكُمْ وَالْقَوَارِ فِي الْجَنَّةِ الْكُلِّدِ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ مَا آخِرُ قَوْلِكُمْ هُوَ مَوْلَاكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

محلها بدم حاصل معنون آنکه ایشانرا خدا بترس و حفظ کن قرابت مرا بخدمه درگاه کاتب من بجامه هدیه میرسد ایشانرا
میکنی و حال آنکه پدرم حیدر و جدم رسول خدا کرامی ترین و بیت یابنده کان است و فاطمه درم و من زکریا فرزند پدرم است
و هم طهر آن گفته است در بهشت و در آن که در یازمین یا بیست و نهمین عدد از من که رسیده شما باشد ای رفقای ام کلثوم
ثیاب و زینت من است بدست تحقیق و عده نذیکه است ایشانرا هم کن این غلیل را و عدد زبان جرم با کفیل مرا که این کفیل من است
ایشان بر شو و عدد از من که بر می آورم برایشان خواهد بود و عهد شده است که در مصیبت شما که کنید در دست کار در بهشت است
سلام بر شما باد و هیچ است خرافات نام پس بر خیزید برای معام کردن من زیرا که این حسنه حمد است را و گوید پس ملعون من که
او را قطع نمود و سر مبارکش از بدن جدا کرده بر سینه من بندد در موهف کفیل من عین عدله که در جانب راست او بود
گفت نازل شود از تو حسین او را رحمت کن را و گوید پس خوله ابن زبیر صبحی با و مسابرت کرد که سر مبارک او را جدا کند
پس بر بندد و زید سنان بن اسحق بنی بختی حضرت رسول خدا نازک با شمشیر و حلقوم شریفش زد و گفت در دستیک
من سر ترا قطع میکنم و میدانم که تو فرزند رسول خدا هستی و بهترین خلقی از جهت پدر بعد از ان که سر شریف اشرا جدا کرد
دو کتاف با تین کفنه زینت همیشه اش او را در ک کرد در حالی که شمر ملعون او را نخر میکرد خود را سر بر او را در ش زینت
ان ملعون زینت را با نخن خود زد و گفت ایشانرا دوست رود در برابر بعضی از کتب ملعون لدا و عرض کرد و در کف و نذر شمشیر را
محل مبارکش که است هر وقتیکه کفیل من را بر می خیزد حضرت ملکیت واحده و التباه و ابانها سماه و علیاه و حسنا و حسینه
و چشمه و عیشاه و جعفره و حمزه و عباساه و مصیبا و قله ناصره و خورشید مطوم میباشند و حال آنکه جدم محمد
مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا در کتاب بخار گفته پس سنان در حال با و طبله کرد و نیزه با و زد او را بر زمین
اندخت و بخوله گفت سر او را از بدنش جدا کن خوله را ضعف ظاهر شده دستش لرزید سنان با و گفت خدا بار تو ترا بکند
و دست ترا قطع کند پس شمر ملعون با و ناز شد و تعیین ارض بود و با خود او را زد بر رواندست بعد از ان از محاسن شمشیر
گرفته حسین با و گفت تو آنکس ای هستی که در خواب خود دیدم گفت مرا است شبی میکنی بعد از ان شمشیر را بندج آن
حضرت میزد و میگفت اَقْتَالَ الْيَوْمَ وَ تَقْتَبِعُ تَعْلَمُ عَلَيَّا يَقْتَبِلُ الْيَوْمَ مِنْ عَمٍّ وَلَا نَحَالَ

لَا وَلَا تَكَلَّمُ إِلَّا مَا لَكَ خَيْرٌ مِنْ تَكَلَّمُ وَقَدْ كَفَى الْمُنَاقِبَ بِنَسَائِعِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْثُومٍ عَمْرٍو قَالَ كُنَّا
مَعَ الْحَبِيبِ بْنِ كَرِيْبٍ وَ نَظَرَ إِلَيْهِ الشَّيْخُ بْنُ الْجَوْشَنِ وَ كَانَ بَرَصًا فَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ كَمَا أَنْظَرَ
الْكَلْبَ بَقَعٌ يَلْغُ فِي دَمِ أَهْلِ بَيْتِهِ ثُمَّ قَالَ فَغَضِبَ عَمْرٌو سَعْدُ ثُمَّ قَالَ لِرَجُلٍ عَنْ يَمِينِهِ أَنْزِلْ لِي بِكَ إِلَى الْحَبِيبِ
فَارْحَهُ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ بْنُ يَرْبُوعَةَ لَأُصْبِحَنَّ لَعْنَةُ اللَّهِ فَاحْتَرَبَتْهُ وَ قَبِلَ بِلِجَاءِ الْيَهُودِ الشُّرُوكِ وَ سَأَلَ ابْنَ تَشْرِيقِ
الْحَبِيبِ بَأَخْرَجِي مِيقَةَ يَلُوكِ لِسَائِمِ الْعَطَشِ وَ طَلَبَ الْمَاءَ فَرَفَعَتْهُ شِمْرٌ لَعْنَةُ اللَّهِ بِرَجُلِهِ فَالْإِبْرَاهِيمِيُّ بْنُ يَرْبُوعَةَ لَأُصْبِحَنَّ
تَرَعَمُ أَنْ أَبَاكَ عَلَى حَوْضِ لَيْثِي سَبْعِي مِنْ حَبَّةٍ فَاصْبِرِي مَا خَدَّ الْمَاءُ مِنْ يَدِي ثُمَّ قَالَ لَنَا اجْتَرَأْتَهُ وَ قَاتَلْنَا
وَاللَّهِ لَا أَضِلُّ مَنْ يَكُونُ جِلْدَ حَمَلٍ مَخْضَمٍ فَغَضِبَ شِمْرٌ وَ عَلَسَ عَلَى صَدْرِ الْحَبِيبِ وَ قَبَضَ عَلَى لِحْيَتِهِ وَ هَمَّ بِقَتْلِهِ فَضَمَّكَ
الْحَبِيبُ فَقَالَ تَقْتَلِينِي وَ لَا تَقْتُلِينِي مِنْ أَنَا فَقَالَ عَرَفَكَ حَمَلَةُ الْعَرَفَةُ أَمَكِ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ وَ ابْوَادُ عَلَى الْمَرْضِيِّ وَ جَدَّكَ
حَمَلَةُ الْمُصْطَفَى وَ خَضَمِ الْعَلَى الْأَعْمَى أَفْسَلُكَ وَ لَا أَبَاكَ فَضَمَّ بَسْبِقَهُ اثْنَيْ عَشْرَةَ ثُمَّ خَرَّ وَسَأَلَ لَيْثِي سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ فَإِنَّهُ فِي كِتَابِ لَيْثِي وَ قَالَ ابْنُ سَبْعَةَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا قَالَ أَنَا مَا حَبِصْتُ قَالَ كَانَ فِي مِطْبُوحٍ يَوْمَ قَاتَلُوا

Handwritten signature or note in the right margin.

در آنچه در کتاب آمده و ما بنا کفایت می نمودیم و بعد از آنکه علی علیه السلام را مشاهده نمودیم و علی
 القاب من و لکن قلوه منله تنها بنی عن القتل منلها القتل السبب و الشکایة و الخادق انصاف
 و لکن او طوع الحبل بعد ذلك و دعوی هلال بن نافع قال انی لواقف مع اصحابه من سب علی اصحاب
 الشراة الایمیر و هذا شمر قتل الحسین قال فرج بن یزید بن اصف بن برخیا وقت عبثه و انه لیس فی سبته لولله
 ما راب قتیلاً مصححاً بدهیه احسن منه و لا انور وجهاً و لکن سب علی و ذریه و جمال صبیحه علی علیه السلام
 فی قتله فاستسفی فی تلك الحالة ماء فتمعت رجلاً یقول لا تلتفت الی ماء حتی تنزل الحامیه فتشرب من حمیمها
 صمغته یقول انا انما الحامیه فتشرب من حمیمها صمغته یقول انا انما الحامیه فتشرب من حمیمها صمغته یقول
 شکرت لولله و استکن من ذره فی معتدل صدف عند ملتک معتدل و اشرب من ماء غیلان سن و اشکوا الشکر
 من و فکلمه قال فغضبوا باجمعهم حتی کان الله و ربه تکره است در کتاب مناقب بناد خود از عهد امیر بن میمون
 از محمد بن عمر بن حسن گفت ما همین بودیم در زمره کربلا و نظر کردیم بوی شمر بن ذی الجوشن و او ابروی بود پس گفت امیر که
 است کفایت خدا و رولش رسول الله و گفت که ما من نظر میکنم بوی ساکن که و لوف میگذرد خون لیل بیت من
 بعد از آن گفت پس عمر بن سعد غضبناک شد بر کشتن که در طرف راست او بود که ناز شو بر حسین و او را رحمت کن
 پس ناز شد بر او و خولع بن یزید اصبحی و او را صدا کرد و گفت اندک اندک در نزد شمر و سنان بن ابراهیم که حاضر بودند
 در خرمق بود و زبان مبارک خود را بطراف زمین میگرداند از تشنگی و آب میخواست شمر لعنه الله بپا خود آن روز که اعداه
 زد و گفت ای سرایه تراب آیا رغبت تو این نیست که در برت در سرخوس پیغمبری است و میراب میکند هر کس که دست میدهد
 پس صبر کن تا از دست او آب خذ تا آنکه بعد از آن سبب گفت که سر او را قطع کن از پشت سر سنان گفت بخدا قسم شکم من
 که حدیث محمد مصطفی بن دشمن میشود شمر لعین غضبناک کردید در سینه حسین پشت از محاسن شریفش گرفت و گفت که
 که در آب کشید حسین خنذید و گفت ای امیر ای کشی و میزدان که من گفتم گفت ترا بحق معرفت شناسم مادرت فاطمه زهرا و درت
 قطره نسی و درت محمد مصطفی است و دشمن من خدا است ترا حق شناسم و باک نمیکنم پس او را بشیر خود دور زد و درت
 در بعد سر او را صدا کرد سلام هم علیه السلام فانه و در کتاب نوادر که برای ابن سبأ است از بعضی اصحاب خود نقل کرده
 که گفت در سبب سبب امام محمد باقر گفت که پدرم مبطون بود در آن روز یکصد شتر اقبل رسانیدند در خمیه بود و من میدیدم
 در استان خود از اینها بگوشه با و مخالف و تردد میکردند و با نای میشدند که یکدفعه حمله میکردیم و یکدفعه بمیرد و یکدفعه
 بقلبش که هر آنکه تحقیق کشند او را به کشتن که پیغمبر از آن نمی کرده بود بر آنیم به تحقیق کشند او را بشیر و غیره و سنگ
 و چوب و حصا و بعد از کشتن سه بار او را با بدن شریفش بچکان صدا زدند و هلال بن نافع روایت کرده که من با صاحب
 عمر بن سعد استاده بودیم ناگاه دیدیم فریاد کرد فریاد کشنده که ایها الامیر مرده باد ترا که اینست شمر حیزر اکت مال کوی
 من خارجم در میان و صف و در سبب استادم دیدم حسین جان تنیم میکند بخدا قسم ندیدم کشته که بخون خود او دیده است
 خونش و نورانی تر باشد از او و به تحقیق نور رو او را مشغول کرد از فکر خود در قتل او پس در آنجا استاب میخواست شمر
 مردی که می گفت استاب بنی حنی تا دار و جنم شوی و در استاب کرم آن بنوشی پس شنیدم که آنحضرت میگفت من و دار و جنم شوم
 و لذت کرم آن می شامم بلکه دار و می شوم بعد خود رو بخدا و با او کن می شوم در خانه او در مکان صدق نزد پادشاه صاحب قدر
 و می نوشم از اینک مستغیر نمیکرد و در نکاست بنمایم با دار آنچه شمار کتب شدید از حجه من و من دارد کردید هلال کوی پس بیدار
 غضبناک شد بر مرتبه که کوی خداوند عالم در قلبی از ایشان از رحم حیزی که کشته است پس سر او را بریدند و او را بشان
 تکلم میکرد و عقب کرم از وقت رحم نشان و کرم بخدا قسم من ایشان را بر جمع می شوم ابداً نیز نیست حسان بیانات است

برای بعضی از امور بسیار اول در بیان همه خنده کردن حضرت است که رویت مبارک از منافق از این سخن بود که
 تحقیق ما به تعریف کردیم که حواله امکان نزدیک بود فانی و منعدم شود از وقتیکه آن روحی از اندام برود و خود اشتهاد بود
 بعد از آنکه کافر و قبیله تیسره شریفش بوده و حال آنکه عرش عظیم خدا و خزانه علوم او بود و امام کفایت و ابرو تو کسیتی
 بر آینه تحقیق مکان بلند صعود کرده اضطراب عالم زیاده شد و ناله و فریاد و گریه بسیار شد از آنکه در روح مسکین و آسایا
 و او سیاهم پسین از آن نوبت و غیر ایشان و به تحقیق موجود کردید که در ناله زیاد از آنچه در همه آنها بود در صحاب
 کثرت عینی محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی صلوات الله علیهم و علی آسایا بسیار پس به ایشان در آن وقت
 در شدت تقاضای عرق دریا عرق و اندوه بود و هم چنین امام زین العابدین که امامت بعد از شهادت باو منتقل گردید
 پس از آنکه شهادت و خنده او سید الهی است از بر آن تربیت و حفظ عالم بود از فانی و منعدم شدن چنانچه این شان و کس
 مطلق و حقیقت خدا بر جمیع خلق است پس اگر این بنیاط و حکم بر هیچ رفیق و خنده نمودن میباید هر آینه زمین با لحد و فرموده
 و شمر کافر ملعون از دایره رحمتیاری پرورشید و دست جوارح خلیفه او بر نفس بخش اش طاعت بنکر و کیفیت
 شهادت با بطریق که گذشته بود در عنایت که تمام عنایت و وجه دیگر نیت که امام از فضل شمر کافر تعجب نمود
 زیرا که حواله امکان نزدیک بود که متعاشی و فانی و منعدم گردد و حواله امکان از ناله و فریاد و گریه مملو گشته و ملعون
 یکدلی از خایزه برید بعین را ترجیح میداد بخدا و حج معصومین او در کشتن محبت خدا و حد ابرو کردن شرفش روحی از اندام
 ز رحمت مبارکش تعجب نماید یا اینکه آنچه در آن بدن مبارک بود از بسیار زخم شمشیر ما و نیزه ما و تیر ما و پیرون شدن خون طاهر
 و پاک کفایت میکرد در کشتن و شهادتش و وجه دیگر نیت که حدایتها او را به محاسن رحمت و همانخانه طاقات خود
 دعوت نموده بود پس باین سبب شاد و مسرور شد و صفات سرور از جهت و فاکردن با آنچه خدا با او شکر کرده بود و در
 بقضا شدن شاد و مسرور گردیدن ملاقات خدا تعالی زیرا که هر کس خدا را دوست دارد ملاقاتش دوست میدارد و امیر
 المؤمنین می گفت **وَاللَّهِ لَإِنْ أَبْطَلَ إِلَهًا كُنْهُ الْمَيُوتِ وَالْقَتْلُ مِنَ الْطِفْلِ بِشِدَّةِ اللَّهِ لَعْنَةُ مُحَمَّدٍ**
 پس اسطیاب این نیت برک یا به قتل از طفلی که شاد شد و بیان ثانی در تحقیق امر دیگر است و آن نیت برستی
 آنچه کلمات صحاب مقال آنرا افاده میکند اینست که خارج نشد از خیمه ما و حاضر نشد نزد مصرع حضرت در وقت شهادت
 مگر زینب دختر امیر المؤمنین و لکن بعضی فقرات زیارت قائم عمل است که فرجه صریح است در پیرون آمدن جمیع زنان از خیمه
 و آمدن ایشان مکانیک نزدیک مصرع بود و دیدن ایشان کیفیت شهادت را چنانکه میفرماید **فَلَمَّا دَارَ أَسْنَا النِّسَاءُ**
جَوَادُ لَدَ خَيْرًا وَنَظَرْنَ سَرَّجَكَ عَلَيْهِ مَلُوبًا بَرْدًا مِنَ الْخُدُودِ نَاشِرًا الشُّعُورَ عَلَى الْخُدُودِ
لَا حَيَاتِ الْوُجُوهُ مُسَافِرَاتٍ بِالْعَوْبِلِ دَلِيعَاتٍ وَبَعْدًا لِعَزْمُ لَدَاتٍ وَالِي مَصْرَعِكَ مُبَادِلَاتٍ
وَالنِّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ وَاضِعٌ سَيْفِهِ عَلَى حَرْبِكَ قَائِمٌ عَلَى سَيْدَتِكَ بِيَدِهِ ذَائِحُ لَكَ بِمَهْنَتِهِ
 لهذا یعنی بر قبیله زنان است تو در آنجا را دیدند در حالیکه حوز و ذیل بود و زمین ترا در بالا آن دیدند که سزگون شده
 از خیمه پیرون آمدند در حالیکه سوای خود از ایشان و بر رویای میزدند در حالیکه رویای ایشان کشاده و او با و فریاد
 میکردند در حالیکه بعد از عزت ذیل و حوار شده بودند و بسو متقل تو سادرت میکردند در حالیکه شمر ملعون بر بالا
 سینه نوشته شمشیر خود را چنانکه گذشته و دست خود محاسن ترا گرفته و ترا به شمشیر میزدند و میگردد و حتی فغانند
 بر تو که آنچه در روایات این مختف است چنانکه از او نقل کردیم یعنی صریح است در آنچه فقره زیارت ترا از او در پس

پس از کلام امام آنچه می شود به محض آنرا ذکر کرده است از آنجا که ما به خطاب کرده است زبانای برادران بر سر
سید شهیدان نظر کنید با کلام امام از برای آنکه ما و روح خودمان را بگردانید زیرا که او همیشه خود روحی را هدیه
و صفت و امر کرده است از برای که بر یک گردن و صفا من شده است ایشان را به بهشت و این معادن و متصل بود به شهادت و
صلوات الله علیه لغت تهر طالقیه و بیان سیوم است که روایت مثل احوال مختلف است در همین قابل یعنی
تعیین کسیکه سر مبارک سید شهیدان از حد شریف او روحی که هدیه داد و بگردانید و صحت است که قاتل شمر کافر
و دلا آنرا بود و به تحقیق شناسنی که زیارت فایم عمل آنه فرجه در این صریحیت مثل است بعضی از روایات دیگر و همین
بعضی از روایات معتبره و با همه این شک نیست در اینکه خول بن یزید صبی سنان بن اسد لعنه الله علیه که است اند
که در قتل آنحضرت در غایت است و از اینجه است که بعضی از علما گفته است که قاتل اینه فرزند اگر چه شمر سنان بر سر
در غایت دارد در قتل او و نامید میکند آنرا آنچه بعضی دیگر ذکر کرده است از اینکه سنان بن اسد نخنی و خول بن یزید
صبح و شمر ذی الجوشن صبا لعنه الله علیه آمدند و با ایشان بود بر او زمین روحی که هدیه داد و از آنرا عمر بن سعد لعین برود
و ایشان صحبت کردند و خول می گفت من در ایتری زدم پس او را از سبب زمین اندختم و سنان لعین میگفت من او را
ششیر زدم پس او را نکافتم و شمر می گفت من سنان را از سببش جدا کردم بیان چهارم در تحقیق سنان و اول از آنکه
سبب روحی که هدیه بطریق سجده تعظیم یعنی بطریق کسیکه در سجده شکر دو طرف روح خود را به زمین میمالد و این از تهنان
بود و فیکه آنحضرت رسید به مقاسم که از سبب خود به زمین که باز نزل نماید باید آورد و چیزی که با خدا عزوجل عهد کرده بود
در عالم ارواح از بقول او برای ترویج دین خدا و اقامه و برپا نمودن ستون آن متحمل شدن مصائب و شدایدی را که
ما فوق آن مقصود می شود و رزیده از آن حکم نیست شایده آن صحیفه مکتوبه که برای این امر نوشته شده بود صحاک
و بعد از آن ملاکه مقررین و سببها بودند و امام در عالم ارواح بر تمام این امر سجده تعظیم نمود و تمامت بعضی
مکتوبه در این شاه فانی نیز مهور و جنوم کردید در آن زمان رسول خدا بمهر و خاتمه صحاک و میکائیل و جبرائیل و اسرافیل
و جمعی از ملاکه مقررین و نوشتیکه بعضی بودند سید شهیدان روحی که هدیه نمانیکه کنار او را از پشت پیشین زمین اندختند که
مدار بستیکه امر ختم و محفوظ است از اینکه آثار بد او راه یابد پس اراده کرد که این عوط و فساد برنج سجده تعظیم باشد
و لکن رسید که چنان نباشد از جهت شدت ضعف و نهایت گناه در بدن و اعضا طاهره او پس طاعت کرد با اعضا
شرعیه او چنان اعضا نیکه در هر روزه و جزو آنها مقام نورانی ملکوتین است در اعضا و جزا ایشان بلکه به مقام خود علوم
و ادراکات ایشان است پس نازند به روز زمین بان طریق که اراده نمود پس مطابق شد نهایت در این شاه در سجده
و تعظیمش بر جبر است بعد از قبول کردن او بجهل شداید بنده که و خنوع و خوع عرابه در پشتن ثقال شداید و احوال تنها
که نسبت بر مصیبت که در دنیا واقع باشد و هر کسیکه در دنیا است با مصائب مثل نسبت قطره است به دریا محیط و در
است با قاف پس اگر کوی در بستیکه در اینجا هر چه است چنانکه ملوک و پادشاهان و مخلصین از پنهان کردن آن تنگ
شده است هم چنین زبانها و قلمها ایشان آذو کرد و بیان اش تنگ می شود و هر وقتیکه آن در این خطور نماید جا می شود
به زبانها گفتن اینکه کاش ما همین مخلصین بهریم همین و فرزندیه او بودیم ابدالاً بدین و در هر تقدیر این سید کو زمین
و حجت خدا را بر جمیع خلق باین کیفیت می کشد زیرا که کیفیت آنچه کار کرد پیش از آنکه آن امام مظلوم را از پشت
پیشین زمین بنیدارند و کیفیت آنچه با او کردند بعد از آنکه او را از پشت پیشین زمین اندختند و از تحقیق آن
را در سنگها و آتشفشانها و از هر طرف و شمشیر و نیزه زدن ایشان بان روحی که هدیه جمعی بعد از جمعی و بعد از طایفه دیگر

۲۵۷

جلسه چهاردهم

و لشکری بعد از لشکری و مجموع ایشان میباید بعد از مجموعی در سغی و کرمینیت کچه کافر و لدا از ناگرد در وقت کشتن او
 نماند بگوید که ارواح فاله و دها بکند از د بلکه خدا قسم نریکند و بسبب آن عوالم مکان بناها منعدم کرده و تحقیق و در کشته و در
 در اخبار از حج طاهرین صلوات الله علیه جمعین بیان این کهنیت بر نبی که زیادت بر کچه من ذکر کردم که حضرت حیات
 میکند در وقت کشتن آن بقلیم حاصل سوال از آنچه به ما میاید و ظهور میکند بر این است که خدا تعالی قادر بود که در این ایشان
 از این کیفیت است تا اینکه در قلوب این کما جزئی و ذره ارزقت و در هم داخل میکرد تا با او این حامله را نمی کردند از کهنیت که تا
 ذکر کرده ایم و آنچه ذکر کردیم معصوم ازین سوال آن است که خداوند عالم از ایشان قدرت و استیارت را با کلیه تسلیت با این
 منافی باشد با آنچه قواعد ما میزند و نیز امر شهادت تمام نمیشود بلکه معصوم است که خداوند عالم از ایشان تسلیت
 قدرت این کهنیت را که احد از صاحب حیات در دنیا تا ان زمان با نعمت گشته شده است و نیز مثل آن در دنیا ابراهیم و اسحاق
 دنیا با صفت نبی شود و میگوید در بستیک جواب ازین اشکال محض است بهتدیه مقدمه آن است که خدا تعالی بر جمیع خلق خود
 واجب گردانیده است محبت و مودت الهی را و بر ایشان واجب گردانیده است قبول ولایت ایشان چنانکه برای این
 بفرز خلق واجب گردانیده است بغض و عداوت دشمنان ایشان و تبر نمودن از ایشان را با اینکه محبت و مودت
 را انور و جدا نیست که در انقدرت و استیارت جایز نیست بر آنچه خدا تعالی فرموده و لن تستطيع ان تعدل بیننا
 ای در محبت پس آنچه در انقدرت جاریست تکلیف در آن جایز نیست شود نمودن از خدا و خلق را بسبب این بر ابر بزرگ تعلیم کرد
 ایشان را بوجه نصحیت امر او آن است که المجد و الی بیت نبوت و خلافت بر تحقیق جمع نموده اند از جناس کل کمال و فصل
 که در چهار بهشت آمده است میگوید جمع کرده اند از انواع هر شرف و منفعت چیزی که مافوق آن تصور نمیشود بلکه چیزی که در ایشان
 بسیار از جمیع خلق نسبت آن بجز نیکو در ذلالت است و مودت نسبت ذره است با قناب و قطره است بدرایان در حق میگویم
 در بستیک محبت اگر چه میل قلبی است و خلق در میل و غرض و ترجیحات خودشان در خلاف شدید و مغایرت ظاهر اند اما
 الرسول چون خداوند تبارک و تعالی را در سبب معذره و مقتضیات کثیره بر میل کون خلق ایشان و مودت ایشان بر ارسول
 تکلیف کردن خدا خلق را مودت و ولایت ایشان در تکلیف معذور و تکلیف حسن میباشد پس واجب میکرد در خلق رفع کردن
 مانعها قبول مودت و غرض و بجا داشت و از ادوات فاسده که معذور و استیارت است از نجهت وجود و عدم پس تا اینکه مقتضیات
 میل محبت را در ک کردی و در خود پیدا نمود و در رفع و ازال کردی موانع محبت و مودت قطعاً محقق میشود تا اینکه این مقدمه را
 شناختی بدانکه در بستیک خدا تعالی که در کون حسین رو که بعد از اقرین نظیر کله و تحد کرد دیده است مکانیک در شان که بر کون
 حسین گفته است که هر کس بر حسین که بر کون حسین است بر او واجب کرد پس این در حقیقت کاشف است از اینکه هر کس که بود تنها
 کلمه لا اله الا الله را داخل بهشت میکند و بلکه هر کس که این کلمه را بگوید از کس که کشنده کان حسین رو که بعد از اقرین
 بحق او و با نجهت امام صلوات الله علیه است هر کس که بگوید لا اله الا الله بشرطها بهشت بر او واجب میشود بعد از آن
 را چه حقیقت نیست که گریه کردن و آنچه شرمین با نقیض قلب و حسن و نورش آن میشود و این نیز بر حسب سبب
 مقتضیات در قلوب مختلف است زیرا که جمعی بر ایشان رفت قلب و سوزش آن حاصل نمیشود مگر باید آوردن عطش
 جمعی بر ایشان حاصل نمیشود مگر باید آوردن گشته شدن طفل شیر خوار و چنین در سبب و تذکرات غیر معصومه یا
 قلوب جمعی که در وقت برای ایشان خطی نیست مگر جزو قلب در کجا حاشی که با ک سنگ بلکه شد در تر است در حقیقت قنات
 پس لا خطه کیفیات مذکور در شهادت سید شهید او به یاد آوردن آنها از پذیر ما است که انگار از چشمها جاری و دلهای
 میکند از پس تا همان قلبی که با نجهت رحم و در وقت مینماید که چو از قلوب سحت و قبی لوده با که رقیق و متاثر نشود و کما خطه

و کما خطه کیفیات مذکور در شهادت سید شهید او به یاد آوردن آنها از پذیر ما است که انگار از چشمها جاری و دلهای میکند از پس تا همان قلبی که با نجهت رحم و در وقت مینماید که چو از قلوب سحت و قبی لوده با که رقیق و متاثر نشود و کما خطه

سیار جهات از شهادت اصحاب و جوانان بنی ماست و ناله و نوحه کردن زنان و بگریستن و غریب و غریب
 ایشان و دیگران طفل شیر خوار باشد تشنگی او را نیز ذلک از جهات بسیار که هر یک از آنها مستعملت بر آجاری نمودن
 خون بعضی کتف و پاک نمودن اعضا صاحب ترخم در وقت و باطله باقی ماند از جنای که در آنها رخ می شود و در آن
 آنجا چاره میکرد و در هر نفس باقیه قلب و از هر شخص باشد چشم که از آنکه محقق شد در روز که باقی ماند از آنجا محال
 و نوحه و جرح کردن عبرت رسول و صحت از این که باقی بودن کاروان اوقات در تنه بسیار و قدرت خودشان
 در هر مقام از مقامات آن نیز از پیش از فصل تفصیلات بلکه لطافت است در حق حسین و در آن آل بیت رسول و در کشته شده
 در مصائب ایشان و در آنجا نیز دوست و دو دو و دیگر است که یکی از آنها اشاره گذشت و حاصل آن در آنجا ملاحظه شامل
 بودن مصائب آن رسول است بر کیفیت در شهادت سید شهید ارواحی له العزاء و ملاحظه کردن صبر صحاب
 است در همه تنهات بصبر جمیل و در آن بودن ایشان بقضا و شکر کردن ایشان مجدداً تعالی از آنجا است که در فتح نماید با شکر
 برین انصاف و پیا می کند به پکارترین بنیاست بر آن سر از سر از تفصیل دادن حد تعالی حمد و اولاد و اولاد و اولاد معصومین را
 بر جمیع خلق خود و اخذ کردن خدا عهد و میثاق را از آنجا که در آنجا است و نبوت محرم و نبوت مطلقه و ولایت او صیبا
 او و امامت ایشان و ولایت عامه مطلقه است و همین است سر آنرا کردن حد تعالی بنیاد بر سلین را با نفعی دو اعلی
 و نصرت بر همه و او صیبا او چنانکه ما را امر کرده است خدا تعالی باین و آبا بیان دو بکار از دست است که کار از آنجا که
 مانده بر مطلق قدرت و استیلا و جوار شدن از ایشان آنچه چاره باشد از چیزهایی که مازکر کردیم و چیزی که مازکر کردیم محقق می شود
 بعضی وعدات ایشان بر هر کسیکه با حوال ایشان مطلع شد و آنها ایشان را شنید زیرا که دانسته می رسد که هر کس که بعد از
 تعالی ایمان آورده ایمانش کامل شود بلکه حقیقت آن محقق می شود با عدم دشمن داشتن ایشان و تیرانه کردن از ایشان
 و لعن نکردن ایشان پس ملاحظه کردن آنچه در روز کربلا و قشده در حقیقت کسی می شود در حساب نامه بعضی وعدات است
 کسیکه باس ظلم و جور بر آن رسول نبانده است در روز یقین بلکه در روز صحیفه عینی مرز ولایت و فرعون این است و این
 ایشان و هم تحقیق که معلوم شده ماده قطعه که دشمن دشمن ایشان از آنجا است و در ایشان ترقی نمودن از قبول و جانبت
 محاسن با نرد هم از کبر عبادت در اشاره کردن است با موری که متعلق است بعضی آنچه در محاسن باقی است پس شاه می نماید پیش
 از دل شدن در بیان این امور بر یک مقدمه و آن است که آنچه و قشده در عوالم امکان از وقت شهادت سید شهید ارواحی له
 العزاء از امور عظیمه و آثار عجیبه و حوارق عادات با بهره و آیات ظاهریه طهارت و کرامات و معجزات جلیله قاهره بلکه از وقت
 افتادن آنحضرت از کربلا سبب با رجوع کردن آل بیت از شام مدینه از آنجا است که از حد و حصر سر و پا است پس این برنج
 و طریق بسیار است اشواق افشاده از جمله آنها آنچیز است که تعلق دارد بر شریف سید شهید ارواحی له العزاء و از آنها چیزی نیست
 که بدین طبیعت ظاهر او تعلق دارد و از اینها چیزی نیست که سبب از اینها که ذکر شد دارد و چون ملاحظه دیگر درستی که این با از امور است
 که در عالم بزرگ و بهشت و جهنم و قشده و با از امور است که در این عالم و قشده و بنا بر آنکه در این عالم و قشده با سما و
 است با از منی بعد از آن هر یک از امور است که در زمین با از امور است که واقعه و با بقضای سید با از امور است که واقع
 و بعد از مدت مدید منقضی گردید و با از امور است که تا روز قیامت باقیست و از نعمت خیر است سرخی شفق در آسمان
 و سیلان نمودن خون در روز عاشورا از درختی که در فرقی از قریه بای شام است و اگر حوائج که بجبارت دیگر تعقیب نماید
 بلکه شهادت سید شهید ارواحی له العزاء حقیق هر کار که همیشه است در عوالم امکان امور عظیمه را که از ابتدا عرضش و کبری
 و اعلی خلوت و طهارت اعظمی است تا بر زمین پس از جمله آنها چیزی نیست که حاصل تمام شد و این بحسب عدد و انواع در
 و افراد سر و پا است از حد و حصر و از جمله آنها چیزی نیست که حاصل شد و باقیست تا روز قیامت و این نیز در غایت کثرت
 است و از جمله آنها آنچیز است که حاصل و متجدد و مستمر می شود و یکبار بعد از یکبار و یکبار بعد از یکبار و یکبار بعد از یکبار
 بعد از یکبار و یکبار بعد از یکبار و این مثل سوختن خلوب می شنید و از جن و انس و کرب کردن چمنهای ایشان

جلسه نایزدهم

برپا نمودن ایشان رسوم لغزیه در برابر مجلس محافل و زیارت کردن ایشان قبر منور و صبح معتمد سحر او را زانیکه انقدر تدا
دستگیر با که معصود در سجایس شماره کردست بر بعضی از امور که نزدیک مجال شهادت و قشد صحنی حوازی هاد است
و ایستاطه که در روز عاشورا واقع گردیده حوازه از پنجره باشد که در عالم ملکوت باید روز زمین بوقوع سویت خواه
از پنجره باشد که در عالم عیب یا در عالم شود و حضور بهر سیده باشد پس میگویم بدرستی که شمر کافر ملعون و قلیکه سر شریف آن
سر زکورد و نیزه طویل بلند کرد در حالیکه میگفت تحقیق سرترا حد اکر دم و میدانم که تو سپهر ختر رو بخدا است و بهترین
خلق است از جنه جد و پدر و مادر و خاک و عم و این کافر کثیر گفت و شکر که مکتب کفشت زمین بر روزه در آمد و آسمانها تاریک
گردید و آنگاه خون باری و مساندند که در آن زمان بخدا قسم پر امام در امد و امام را کشیدند بخدا قسم بزرگ پسر بزرگ حسین بن
علی بن ابی طالب کشید پس در آن هنگام کرد و عبا کشید تا تاریک بلند گشت که در میان آن مادر بگریه بود در میان
آن کرد و عبا را شری دیده نمیشد تا اینکه انعم ظن کردند که عذاب ناز شد پس کیاحت با انجالت در رنگ کرد تا عبا را
از ایشان منقل کردید و در کتاب بخار و بیت نموده از حضرت صادق و تیسکه حینز کشید شخصی ظاهر شد در میان
شکر که فریاد میکرد و در امدن کردند از فریاد نمودن ما بشان گفت چگونه فریاد کنم و حال آنکه روزی استاده بکده زمین
نظر میکنند و یکده به کرده تا نظر بنمایید میرسم که به اهل زمین نغزین نماید و من در میان ایشان هلاک شوم بعضی از ایشان
بعضی گفت که ایزد و دیوانه شده است و توبه کند که آن کفشت بخدا قسم دیدید چه کردیم بجان خود مان کشیم پسر شری را
که سید جوانان است پس عبید الله بن زیاد خروج کردند و شد از امام ایشان آنچه شد کفتم فدای تو کردم اینفریاد
گفتند که بود گفت منی پنجم او را که جبرئیل آگاه باش اگر او را اذن میدادند بر آینه در میان ایشان فریاد میکرد که اگر او
ایشان را از بندها ایشان مروان میاورد بسوی آتش جهنم و لکن ایشان را همت داده اند تا که گناه را رانند و بر آ
ایشانست عذاب دردناک و در صادق رویت گفته و قلیکه حینز بشیر زنده و مبارکست نمودند که سر او را
از بدن جدا نمایند منادی از جانب رب الهزت تبارک و تعالی مذکر در نطنان عرش و گفت ای همت پیغمبر
ظالم بعد از پیغمبر خود خدا شمار موفق نه کردند با صحنی و فطر اعداران ابو عبیده گفت ما جرم بخدا قسم موفق نشدند
و موفق نمیشوند بر گز تا اینکه قایم شود قائم حسین و در تجارت از لجه جعفر ناز رویت کرده گفت کفتم فدای تو شوم چه میکنی
در خصوص همت بدرستی که رویت شده که ایشان به روزه گرفتن موفق میشوند من گفت آگاه باش کنگن من ملک در باره
ایشان تجارت شده کفتم چگونه است فدای تو شوم گفت بدرستی که مردم و قلیکه حینز کشیدند خدا تعالی امر کرد ملکیرا
که نماند ای همت ظالمه که کشند فرزندان پیغمبر خود خدا شمارا توفیق روزه و فطر بنمای عطا فرماید و در حدیث دیگر است بر آ
فطر و صحنی شمارا توفیق نده و در حدیث دیگر است الفلح که خدمت رسول خدا آمد و کشتن حسین بن علی او را جز داد ملک
در بابا بود و این حسین بود که ملک از ملا که بهشت بدربار ناز شد و پسر خود را بان سپن کرد بعد از آن فریاد کرد و گفت ای اهل
دربار ما کبابها سخن و اندوه را بپوشید زیرا که فرزند رسول خدا را زنج کردند بعد از آن از تربت حسین در ربای خود برد آ
عر و جگر دباستانها پس مانند آنگاهها ملک مگر اینکه آن تربت را بپوشیدند و آن تربت را در نوز آن اثری ماند و لعنت کرد
قائلان و شیعته تا لعان او را و در زیارت قائمیه است که استاد در نزد قبر صدق رسول خدا کسب که خبر قتل ترا آورده بود
پس خبر قتل ترا بخبر داد با همت جگر شوند و در حالتیکه میگفت ساریول ته سبط و جوان ترا کشید و اهل و قرون
ترا سباج داشتند و بعد از تو فریاد می نمودند و محظوظ بعزت و اولاد تو واقع شد پس پیغمبر حرکت نمود و گریه کرد و قلبش
در آید و بسبب لقب ملاکه و همتها او را تعزیت دادند و محزون و اندوه ناک گردید بسبب تو مادرت زهرا و مختلف کرده
جز در ملاکه مفرقین مدرت امیر المؤمنین را تعزیت دادند و ماتم ترا قائم نمودند در علی غلیبتین و حور عین سیله
در صیبت تو بر روپها خود زنده آسمان و کنان آن و همت و خازنان آن و بلند بیا زمین و طرف آن دور با با و می
آن ملک و بنان و همت و دلان آن و همت و مقام و مشر و حرم و صل و اسرم که کشید و در خبری از میم تا رویت شده

۴۰۰

در بیان امور متعلقه بشهادت

که گفت عهد کرد من امیرالمؤمنین و بن جبرئیل با اینکه این است فرزند دختر پیمبر خودشان را می کشند و باو کبری میکنند باو هما
واده و ستاره ما و آسمان و زمین و مومنین جن و انس و جمیع ممالک آسمانها و زمینها و در عنوان خازن بهشت و مالک جنت
و حاملان عرش و آسمان خون و کاستر میسبارد بعد از آن گفت و حسب شد نعمت خدا بر قاتلان همین چنانکه او حسب
شد بر شمشیر کین که با خدا معبود دیگر قرار میدهند و چنانکه و همیشه بر بود و نصیب و همس جبهه کفایت باو کفتم ای میثم
چگونه خلق آن روز را که حسین را در آن شهید کردند روز بزرگت آمد میکتند پس میثم گریست بعد از آن گفت از تو در علم
میکنند و حدیث وضع میکنند که آن روز نیست که حد از دهن عالم در آن روز توبه آدم را قبول کرد و حال آنکه در ماه ذیحجه
توبه او را قبول کرد و فریضه نماز که آنروز نیست که در آن توبه او را قبول کرد و این نیست خدا قاطع توبه او را
در ماه ذیحجه قبول کرد و قاطع میکنند که آن روز نیست که در آن حدایتی را بپوشد از شکم ما بی پروا آورد و اینست حسین
اینست خدا عزوجل و این را در ماه ذی حجه از شکم ما بی پروا آورد و فریضه میکنند که آن روز نیست که در آن کشتی نوح بر کوه
جودی قرار گرفت و در جبرئیل است که افشای کسرخ کردید که کوه تاز بهت و در بعضی اخبار است بهر سینه
افشای در دیوار کوه با کوهها زرد کسرتده بود و در خبر دیگر روایت شده در نزدی از اهل بیت مقدس که گفت بخدا قسم
ما اهل بیت مقدس و اولاد نبی قتل حسین را در سینه ما سینه که در آن جای خود حرکت ندادیم مگر اینکه دیدیم
از زبان خون حوشش میکند و دیوار را سبز شد مثل خون حلقه و سه روز با خون تازه بارید و شنیدیم منادی را که در میان
ندامیند انرجوا الله قتلک حسینا شفاعت جده که یوم الحسینا ایامید و در میشود آتی که
حیزر اکشد شفاعت جده او در روز قیامت و اوقات روز منکف شد بعد از آن منجی و روشن کردید و ستاره
مشکت شدند و در خبر دیگر است که پس سنگ از زمین برده بسته شد در آفتاب مگر در زبان خون تازه یافتند
و در خبر از قرطبه بن عبید بن ربیع است که روزی در لصف نهانمان بازان بارید بار چو عیند پس نظر کردیم دیدیم
که آنوقت و شتر با بصیرت که آب بر شند دیدند که آب خنکست و آن روز روزی بود که در آن کشته بودند
از بودین عین نقل شده که سفری از جانب مشرق مغرب بلند شد و نزدیک بودند که توسط آسمان بیایند ششماه و از
منتخب از ابن عباس روایت کرده در تفسیر قول حدایتی فما ابکت علیک السماء و الارض که زبانیکه
حدایتی پیمبر خود را قبض نمود آسمان چهل سال باو کبری کرد و زبانیکه امام از ائمه او حسنا و فات نماید آسمان و زمین باو چهل
ماه میگردانند و زبانیکه فات نمود عالمی که بعلم خود عمل میکند آسمان و زمین چهل روز باو کبری کنند و آسمان و زمین
باو کبری میکنند ابد الله و تصدیق این است که روز قتل آنحضرت آسمان خون بارید و در بستیکه این سخن که در آسمان
دیده میشود و ظاهر شد در روز قتل حسین و پیش از آن دیده نشده بود ابد او در بستیکه روز قتل او سینه از دنیا بر بسته شد مگر
اینکه در زیر آن خون پیدا شد و در جمله کبیره از چهار است و قلیک حسین شهید شد هفت آسمان و آنچه در آنهاست و هفت زمین
و آنچه در آنهاست و در میان آنهاست آنحضرت کسیدند و گریست آنحضرت آنچه منقلب میگردد در بهشت و شتر
از خلق فدای ما و آنچه دیده میشود و آنچه دیگر بصیرت و دمشق و العثمان و در خبر دیگر است که آسمان چهل صباح گریست
بر حسین خون و زمین چهل صباح گریست بسبب و تاریخ و اوقات چهل صباح گریست بخون و مرغی ذکوها پاره پاره شدند
و در با کاشف که دیدند و ملاکه چهل روز حسین کسیدند و به تحقیق وارد شده در بعضی اخبار که حسین بر آفتاب آسمان
و زمین کسیدند و فریضه کردند و کبری کردند که بی حی و حسین بن علی و در روایت نقل شده از عبده بن مسهر قرشی او گفت حسین
بن عمار در ک که دم در وقتیکه او کشته شد پس یکسال و نه ماه اقامه نمودم در حالیکه آسمان مثل حلقه بود یعنی خون بسته شده
افشای دیده نمی گشت و در بعضی اخبار است و فیکه حسین بن علی را شهید کردند آسمان خاک سبز بارید و در خبر دیگر است
که بر عیان حسین کفتم چه چیز بود که آسمان کفتم زبانیکه آسمان لباس میگردند و واقع میشد بر لباس مثل اثر کیمیا از
خون و در خبر نظره از ذی بهت که از زبان خون بارید پس چیزی که بر آید بود پر از خون کردید و در روایت ام سلمه است

گفت و قیامه حسین را کشید آسمان باران بارید مثل خون خانه ما و دیوار ما از آسرخ کردید و در جمله کبیره از اجناس است
 که کریمت این وقت و مرغان و وحش بر حسین بن علی تا اینکه بگفتن ایشان جا شد و گویا این نظر میکنم تر و جوش در حالیکه
 کردها خودشان را بر قبرش دراز کرده بودند از انواع وحش میکردند و باورش میخوانند در شب تا صبح و در خرابی در
 که شما اگر میدانید چیزی را که بر اهل دریا یا ساکنان که بهادر میشد با و اهل آسمان داخل میشود از جنه کشتن حسین هر آنکه کریه
 کند تا بعضیها شمار بود و با حاله شود و هیچ آسمان نیست که روح حسین با و بگذرد مگر اینکه معشای هزار ملک فرغ میکنند و می
 آید در حالیکه مصلکها ایشان حرکت میکند تا روز قیامت و هیچ آبر نیست که بگذرد و او از کند و برق زندگ
 اینکه قاتل حمزه العنت میکند و هیچ روز نیست مگر اینکه روح حسین از سوختن عرض میکند پس بگذرد مگر طاقات میکند
 بعد از آن کیفیت کرده کردن صدایه معصومه فاطمه زهرا تحقیق وارد شده در حساب رسالت و در بعضی آنها نیست
 که با فاطمه هزار پنجه و هزار صدیق و هزار شهید و از طایفه که در تبیین هزار هزار با و با میکند بر کشتن و در بستیکه
 آن معصومه سوخته میکند باقی نماند بلکه در آنها مگر اینکه میگردید رحمت کردن با او از او از گریه کن نماند تا اینکه پیغمبر نبرد
 او میاید و میگفت این خبر من اهل آسمانها را به که بر او آورد و ایشان را از تقدیس و تسبیح کردن مشغول بودی پس چون
 از گریه نگذارد تا تقدیس نماند و در بعضی آن چهار است که فاطمه بر حسین میگردد و فریاد میکند پس چشم فریاد کند هر گاه خاز تا
 چشم گریه او را نمی شنیدند و حال اینکه رای این هم شده بودند خوف این میشد که گردن از خنجر خارج شود و دو آن بلند
 شود پس اهل زمین غرق میشود پس حس میکند آنرا ماد میگردید گریه کننده است و منع میکند او را و در رمای او را
 می بندند از جنه بر رسیدن بر اهل زمین پس ساکن نمیشود تا ساکن شود او از فاطمه و در بستیکه در یا با نزدیک میشود
 که شکافته شود و داخل میشود بعضی آن بر بعضی و از آنها قطره نیست مگر اینکه در آن ملک موکل است تا اینکه گفت پس ملائکه هر آن
 است که میگردید برای گریه کردن او و صدرا میخوانند و با و تضرع و راز میکند و اهل عرش و آنها نیک در اطراف او نشند
 تضرع نمانند و او از ملائکه تقدیس کردن بر آنچه گفته اند بلند میشود از جنه بر رسیدن بر اهل زمین و اگر او از زمین از صد
 ایشان بر زمین میرسد هر آنکه اهل زمین بهوش میشوند و کوهها از زمین گشته میشوند و زمین اهل خود را بر زلزله
 حرکت میاورد و آهسته و تفتنی فغانا در بر بود بستیکه چهار نوبت بسیار است از اینکه بشمار آید و به تحقیق وارد شده است
 در طرق عامه نیز جمله کبیره در چهار و از آنچه آنرا احاذقان و کالمترین ایشان در علم حدیث و صحیح سیر و تواریخ نقل
 کردند و این مثل آنچه از تاریخ نسوی روایت شده از آنچه قبیل و قبیله حسین بن علی را کشید اوقات مشکف شد که ستاره
 ما در نصف نهار بگذاشت حتی ظن کردیم در بستیکه آنها ستاره اند و مثل آنچه از زهری و ثعلبی و سلم نقل کرده و قیامه حسین را
 شهید کردند آسمان کریمت و در بسته سرخی که با شفق است قبل از کشتن حسین نبود و آسمان خون بارید در روز و در
 کشتن حسین و آسمان در روز قتل حسین خون تازه بارید و به تحقیق روایت کرده ایضا عبدالله بن محمد بن حسن خبر را که مندا
 بر اجماع گفت من نجات را در شیشه که هشتم پس در روز قتل حسین بان نگاه کردم دیدم خون شده است و به تحقیق روایت
 کرده حافظ ابو الحسن عثمان بن محمد بن ابی شیبه عبسی گوید و او از فضل اهل سنت است از علی بن حارث گفت
 حکمت و قیامه حسین بن علی را کشید و گفت روزگشت کردیم زمانیکه نماز عصر را بجا میاوریم نظر کردیم با جناب
 که بر دیوار ما افشاده بود و گویا که او لحاف زرد بود از شدت سرخی آن و ستاره بایکدی میچو زدند و از این جور نقل شده و او
 از این شکر روایت کرده که دنیا سه روز تا کشید بعد از آن حس در آسمان ظاهر گردید و نیز گفته است بعضی علماء عام
 که آسمان شش ماه سرخ شد بعد از قتل حسین بعد از آن شکر دیده میشود و این حوزی گفته است که حکمت آن سرخی نیست
 که غضب در سرخی رو تا شکر میکند و حقیق از حیم بودن منزله است پس ظاهر کردید تا شکر غضب حوز را بر کسیکه حوز را
 شکر سرخی اقی از جنه اظهار کردن بزرگی خانی و با جمله اخبار و آثار از خاصه عامه بسیار است از اینکه شکر شود

بیزیل نورانی شفا نیست در بیان گردن آنچه چهار و آثار گذشته و گذشته است بیان اول در تحقیق معنی که گردن هر چیزی
 بر سینه باشد این بدان در بستیکه که گردن هر چیزی ملاحظه می شود نسبت بحال آنچه وظایف است که گردن هر جان و حیوان
 و جمیع پستان سایر حیواناتیکه آنها را چشم با صره است مثل گردن اسب است و تحقیق ناطقت بر این بعضی اخبار
 گذشته و ممکن است بگوئیم که گردن است بلکه نیز چنین است و لکن بطریق اولی و لطف و شرف است این نیز ممکن است که از
 از اخبار است بنا شود و شکل گردن ملاحظه و اسب و حین است که گردن حور اجین و عثمان و اما گردن است هم چنین
 عبارت است از آنچه در بعضی اخبار گذشته و تحقیق اشاره شد نیز بر گردن در یاد در بعضی اخبار پس در یاد که گردن
 بطلاطم و امواج خود و هنرنا و چشمه با بجاری و عابد شدن و شارب و ماه و ستاره تا بتغیر یافتن ایشان از زرخشی و زردی
 و کوف و حروف که با باره باره شدن و در یوار با منقش و جزا بشدن و کما بهما بتغیر و زرد و خشک شدن و درختها
 موت و بیرون میوه و قلت منفعت و قسط شدن و ورق و خشکیدن شاخها و زرد گشتن رگهای خود و باد باوریندن و آ
 لبچه و گشتن و طرا فضا بکدر شدن و معدنها بفساد شدن و طرقت و شیشه با تصدیا کردن در وقت گشته شدن که آه
 آه این چنینند که گردن حور را با من بودن بیابانها مایندیه خواندن مرها در شیشه با دوریندن با و طلاطم و سنج
 زدن در یاد و گردن کردن طغان که چکها را در آنا شب و طراف روز یا نظرنه کرده بشامه شدن سنگها و فرود رفتن
 چاهها و قلت مایهها و کران شدن زرها و فاسد شدن فکرها و مختلف گشتن نظرها و کوتاه شدن عمرها الی غیر ذلک
 از آنچه که ممکن است شمرده شود و از آنچه که نام خیر بان ملاحظه شود و وجود مصتف باشد از خیر با لیکه دیده میشود و دیده
 نمی شود چنانکه صادق بیان کرد پس هر گاه کوله که در چهار است نشانند که هر چه بصبره و دوشق و آل همان پس در بیان
 هنگام میگوئیم که لابد است از محقق شدن که در هر چیز از چیزها و در هر فرد از افراد این حتی افراد آن نیکه در هر
 عالم است در شهرهای دور و دهها بعیده و حتی کفار و مشرکین از هر بود و نصار و مجوس و جمیع پستان بر طل و طایفه با
 از عبادت گشته بتپس ایچکویه مقصود و متعلق میشود در وقت محقق شدن شهادت برای سید شهادت و آما عمل
 کردن آنچه در چهار است از اسب و حین بر موشین و مجتین ملاحظه اینکه رسیدن خبر شهادت و کیفیت گردن
 بالیشان بجز دادن بوزان و کفرین و مثل انبیاست پس آن از سباق چهار بعید است و لازم آن تفکیک و توجیح
 شدن افراد سبب است از تحت عموم و با بجمله این اشکال است در بنیام میگوئیم در بستیکه حمل کردن در عموم بطریق
 که شایع باشد هر فرد از افراد آن اگر چه اکثر آنها در وقت در شکرهای دور و طراف بعیده بودند و اگر چه
 نیز نسبت موشین و مجتین بر چیز ایشان از محافلین و کفار و مشرکین در دنیا نسبت جزو واحد است مرصید بلکه
 ناقص است از آنچه است که همان هنر و شهرت است بایش نیست که منزلت امام از عالم بمنزله قطب است از که
 زمین بمنزله قطب است از سایر عناصر بمنزله قواست از بدن پس زمانیکه امام را نشانه گشته و سجاک انداختند و عضا
 او را پاره پاره کردند مقتضی خراب عالم و فساد شدن آن موجود بود اگر خداوند قدرت ماسه خود آنرا کند و آدم
 میدشت نظر بحکمت کامل خود و قائم بود پس امام در مقام اول پس لا اقل در این هنگام محقق میشود اهلایب تا م
 و اضطراب کامل در جمیع اجزای عالم موجود میشود و حالت گردن و وجود راه که بپوشنده کان شیشه نمودن در جمیع افراد
 انسان در هر مکان و لقیقه باشد به تحقیق شدن حزن و اندوه از شاهه کردن امور عجیبه بولناک و حالات غریبه
 رتسنا که در کوفه شدن شارب و ماه و ظاهرا شدن شاره با و بهم خوردن ایشان و برخی آنها و گردن نمودن ایشان
 و مثل آنها و با بجمله از حسیب رعد از ملاحظه قاصد و مردم کردن آثار ولایت مطلقه در شیشه مثل سر است گردن
 چرا و دهنیه و ناریه و کبریت و مثلشان که از آنها که در آن است و زرد از سنج و حین بدون فرق میان مردم

و کافر و میان حاضر و بعد از شاره این موجب عجز آیات ظاهره که در جمیع لقمه های زمین و طرف عالم محقق شده و خصوصا
 زمانیکه علاوه شود بر این چهار طایفه از طایفه بر کشنده زجر و اما حاصل شدن کرب در مرتبه ثانیه بهر فرد فرزند از افراد این
 آن بعد از رسیدن کیفیت شهادت بر پنج تفصیل و بیان بسیر کردن سواران و سایرین پس مفید متعنه عموم و شمول
 نیست بهر فردی در میان و بهر زمین و ممکن است که اخذ شود کلام نسبت بمشکین و کافرین که دور و بعید بودند بر پنج وقت
 و شان پنجمی بدست ایشان اگر باین مطلع میشدند هر آنیکه که میگردد در این حالت آنیکه این بجهان بعید است و با کمال
 بدستیکه مقتضای حق و تحقیق میل کردنت سو و چه اول بدون هیچکس بعد و عرابت باشد زیرا که شان و ولایت
 مطلقه اهل و اعانت از آنیکه شکو در امارات آن پس بدستیکه از امارت نیز حاصل شدن کرب در جمعی از دشمنان از
 قاطین و آل عثمان معنوم تم تعالی و عذبهم عذابا ایما و این لطیفه و طریقت اولی و غفلت معنودن از وظایف ثانیه حتما
 است است و بیان دویم در تحقیق حالت در خلاف چهار گذشته یعنی اختلاف آنها بحسب مراتب کیفیت در کرب
 کردن است و در پنجمین در تار کشیدن زمین و هم چنین در مثل آنها پس با آنکه اخبار مذکوره در کرب کردن آسمان
 اگر چه مختلف اند از جهت کیفیت و مدت آن آنیکه کسیکه نظر و فکر خود را دقیق نماید میداند اختلافیکه در آنها واقع است
 لذا آن اختلافها نیست که مؤدعی و مفضی باشد بر تافع و منافض میان این است که هر چه اخباریکه ناطقه بر نیکه آسمان خون
 تازه بارید است که این در بعضی جاها و بعضی جاها حاصل شد چنانکه ظاهر از آن چهار است که زمان این بسیار نه کشید و
 و چهار بنحی که مختلفند در بعضی از آنها است که آسمان خون تازه بارید در بعضی آنها است که هفت قطره خون بارید
 و در بعضی آنها است که آسمان باران بارید مثل خون رزان خانها و دیور با سرخ شد با حکمت که گفته شود این
 از جهت تفاوت در جبر است زیرا که جابر است آسمان در اول خون تازه بارید و قلیل باشد یا بسیار در بعضی جاها و بسیار
 بارید و نیز بهر آنکه بعد از آن باران بارید مثل خون بعد از آن از آسمان خون مثل حلقه بارید اگر در لباسها واقع شود مثل
 اثر کیمیت باشد و اما اخباریکه ناطقت با نیکه کرب کردن آسمان سرخ شدن است و بدستیکه آن مثل خون بسته
 شده است پس از آن چهار است که این غلامت در جمیع افاق و طرف است نعم اختلافیکه در چهار واقع است
 بحسب مراتب در زمان لا بد است که حمل شود در تفاوت با نیمی که سرخی آسمان و بودن آن مثل خون بسته شده متفاوت است
 پس در بعضی از زمان در غایت شت و در بعضی دیگر این غایت نیست از شدت و اما اختلاف اخبار در کوف و
 حنوف بحسب مراتب و نهان آن نیز حاصل شود مثل آنچه بان شاره گذشته است با نیمی که کوف و حنوف بطریق استیجاب
 و کمیت در کوتاه ترین زمانهاست در حنوف و آنچه از استیجاب و تا نیست ناقص است بعد از آن زمان و فحشه و هم
 چنین پس زمان طول در حنوف زمان مجموع است و قیاس کن بر آنچه ذکر شد اختلاف چهار است که در آنها و طول
 و کوتاهی است آنها در تار کشیدن زمین و ممکن است که حمل شود در حنوف در بعضی جاها و شهرها چون همه آنها است
 بدانکه در اینجا سرطیف شعله و شاره لطیفه روحانیت و بیانش نیست چنانکه معلوم شد که بعضی از اخبارنا طین است
 بسیار در آسمان خون تازه و هم چنین معلوم شد که بعضی از آنها ناطقت بسیار در آسمان فاسخ و فاسخ پس زمانیکه
 اینرا ملاحظه کردی میداند که این که جاب غده آرب لغزت جل جلاله و عم نواله ایجاد کردن مصداق قول است
 روحی و روحی عالمین فدا و جمعی جسم عالمین له الو قاهت بعد از شهادت فرزندش علی کرب سلام بهر الملک الکبر
 علی آله ناطقه که الحفا و یک پس به تحقیق تاثیر نمود کلامش تاثیر بر او باطن بعد از آن که خواهی که در بالا سر بر که دقیقه
 است از آنچه ذکر شد پس بدانکه احوال کردن خدا تعالی این آیات عظیمه و آثار جلیله عزیمه را و امر کردن او و او
 آسمان را بر سخن خون و فاسخ و فاسخ شاره کردنت از خدا تعالی ایجاد کردن او و ناطقت با نیمی که پس
 با نیمی که ناطقه که الحفا و یک پس به تحقیق تاثیر نمود کلامش تاثیر بر او باطن بعد از آن که خواهی که در بالا سر بر که دقیقه

در امور مختلفه شهان

بدستیکه این ترکیبان شماره کردیم لایق است که نوشته شود و خبر بر حدقه نامه حور بعد از آن استنباط میکنم از این ستر
 ستر دیگر را و آن اینست که دنیا خلق شده است محاسن تعزیه و مصیبت برآ سید شهان را که افغان پس خوب میشود مجرب
 غزا و گریه خاک و خاکستر برآ کفایتیکه در آن محاسن می نیند رنجیده شود بعد در پیداشدن خون بعد از شهادت در زیر سر
 و کلوخ در بسیار شهرها که و عراق بلکه در جمیع دنیا در بیت مقدس و اطراف آن بسیار اتفاق افتاد چنانکه چهار متکاثره و روایات
 متضافه بان دلالت میکند سرمای بسیار دارد و لکن با از ذکر آن عراض میکنم زیرا که امثال این اوراق از تحمل شدن آنها
 تنگ میشود و بیان سیموم روشن ترین بیانات نورانی روحانی است لکن آن در تحقیق نمودن بعضی سترها و استنباط
 اهنت از گریه نمودن صدیقه معصومه مظلومه فاطمه زهرا آبرائیکه اخبار وارده در گریه نمودن او با نظری که بان شماره
 در حد تکاثر و تظافر است پس گریه کردن او در شاه برزخیه و در درخت بسیار و شدید است از گریه او در دنیا و
 چکوچه چسپین باشد بلکه بدستیکه نسبت گریه کردنش در دنیا گریه اش در شاه برزخیه و در درخت نسبت اعلی قلیل است
 که گیش کثیر با همی انخوان معظمه در در دنیا بقدر گریه او باه نقد مصائب وارد شد که گریه روزی ازین گریه کرد سینه
 چون شبها واحد در در دنیا بقدر گریه او گریست بعد از وفات پدرش سوختن پس در این هنگام در اینجا کیوانه دراز
 میشود و آن اینست که حدایق را چون در ضریب شود که همی بر او فضل خلق او بعد از سوختن او میرالمومنین که همیشه
 در حسن و اندوه و گریه و نوحه و حرج باشد در در دنیا و حجت برآ اینک دنیا و حجت از حجه او خلق شده اند علاوه
 بر این در دنیا بان حجت فانه نعمت و رحمت و سرور است برآ او لیا و همی حجتش و کسانیکه با این
 تابع شده اند از مومنین پس لابد است که نباشد برای حجتی خدا که فایده بگذرد از آنچه در دنیا است از حزن و غم و نوحه
 و گریه و کاه از این سوال سوا بر نماند می شود بیانش اینست که اهل بهشت از حزن و غم و فلان مثل خود بهشت که آنچه
 در بهشت تحقیق گریه کردند در شهادت سید شهان را که افغان زیاد تر از گریه لال دنیا حتی حور لعین بر برو و سینه
 می خود سینه از ندو هم سینه اهل بهشت برزخیه چنانکه بر همه سواد دلالت میکند اخبار متضافه متکاثره بلکه این از ضرورت
 مذکور بطایفه امامیه است پس وارد میشود سوال که و آن اینست که اهل بهشت لابد است که عرق نعمت وادی و سرور باشند
 حزن و گریه و اندوه و سینه بر برو و سینه از ندو از امور است که منافات دارد باستغرق شدن ایشان در نعمت
 و سرور علاوه بر این بچه مستفا و نمود از چهار یک در گریه کردن صدیقه معصومه مظلومه فاطمه زهرا اینست که گریه میکند
 ذره و قتیکه او گریه میکند هر کسی که گریه و فریاد او همیشه نمود پس در این هنگام لازم می آید که اهل بهشت همه ایشان یا بسیار
 از ایشان مستغرق در بای حزن و اندوه و غم و گریه باشند پس این تمام سوال و غایت نکالت در این مقام میگویم بدستیکه
 جواب از این دو سوال موقوف است به تمهید نمودن بجمعه مختصره و آن اینست که متغم و متلذذ و بدین لال بهشت خواه
 در شاه برزخیه باشند و خواه حجت بر کثیرین است بلکه بطریق انواع متفاوت است پس جمع بسیار از ایشان از
 مفرقین و کاملین در بنده که خوش و مضموع کردن بر آنچه استیقا لذات متعارف در از خوردن و شامیدن وجود
 این معافه کردن و بر فرو نشستن در صورت از جنس لذات و تمنجات نمی شمارند بلکه چیزی است که بان لذت بسیار
 در نزد ایشان محض است با آنچه با نیک با نماند لذت روحانی میرند و بعد استیقا لغت میجویند و در زیر لوی گروه ملکوتی
 میشوند بر این مقام حقیقت طریضای خدا و لغت کجا و عنوان کبر است بعد از ذکر کردن سیر نعمتها بر اهل
 بهشت پس زانیکه اینمقدّمه شناسختی ملائکه آنچه ذکر شد از کثرت گریه صدیقه معصومه مظلومه و کثرت گریه کردن
 متفرقان از بنای و ملائکه گفت میکند در متر عدل از اسرار شهادت و آن اینست که مقام گریه کردن برسد بشهادت
 مقام حجابی مفرقین است از بنیاد و سینه و ملائکه و صدیقه معصومه و مقام عنوان خدا است و به تحقیق شناسختی

که آن بزرگترین مقامات و عظم درجات و شرف مشروبات و نعمتها ظاهر و باطن است و عبادت خرمی بدستیکه
 کریمینده کان بسید شهزاد و حلی له هذاه از مردان و زنان در وقت کریم کردن مستغرقند یا کافور از روضه
 خدا و چشمه رحمت و محبت ویند در هر شاه و خانه نوده باشد این کریم کردن و از این عبادت تو تم مکن که ما میگویم کریم
 کردن در شاه عزت از حزن و رنج و اندوه و سوزش قلب غایب میشود زیرا که این از پنجه است که رومیکنند آنرا
 اخباریکه در کریم کردن فاطمه زهرا وارد گشته در حالتیکه بخواتون عظمه متمتع بود بجزن و اندوه و سوزش قلب و
 پاره کردن قرین از بنیاد او سینه و ملائکه او را بر کریم کردن مثل کریم او در بر پنجه شدن از حزن و اندوه و سوزش
 قلب علاوه بر این کریم کردن که خاله از حزن و سوزش دل باشد در حقیقت آن کریمیت بلا میگویم که حزن و کریم و سوزش
 دل زمانیکه در می شد بر رهنوا ان حد ایتقاله مفتاح شد بان در بالذات و با تصفا حسنه میشود در هر شاه در شاه
 غایت پنجه در بنای است بهت که شاه عزت در آن تکلیف از اعیانیت و حاصل نیست که بسید شهزاد و حلی له هذاه گشته
 پنجم است و از پنجه که در آن عنوان حد ایتقاله است در حضرت کریم کردنت پس هرگاه کریم مادرش صدقیه معصومه
 بر او پیش با نظر عزیز گشته که کریم کردن پنجه صیکه بان معصومه سعادت میکردند حق کریم نمودن ما و ادا نمیشود اگر چه جمیع
 اهل دنیا از اول خلقت تا آخر دنیا او کریم کنند و با بکلی صدقیه معصومه مکن بنمود از نامه و فریاد و منقطع بنمود حسرت
 معصوم و کریم او هر وقتیکه بیاورد آنچه بسید شهزاد عباد شده بلکه این حزن و کریم باقیست در روز خورشید و کتاب
 و حساب نیز تا بنده تمام کسین خدا ایتقاله را در روز قیامت از ظالمان الرسول خدا پس تمام شدن حزن و الم و کریم او
 بعد از تمام شدن حساب و برقرار شدن اهل سبب است در آن مثل برقرار شدن اهل آتش در آتش محاسن از
 از کتاب کسیر العبادات در بیان پنجه است که بعد از شهادت و اقیقه از غارت کردن کفار کبابها امام و غارت
 نمودن ایشان اهل سبب است و مثل این از جمله اموریکه بعد از شهادت و اقیقه پس در آنکه این طلاس در کتاب مهنون
 گفته که بعد از آن رواد در زند محب کردن لباسها همین پس بر این او را حق بن حویه حضرت اعلین حسنه کرد و بخود پوشید
 ابروی شد و موم بن اعلون ریخته شد و در پیشه که در سپاهین حضرت بکصد و نوزده زخم شمشیر و نیزه و پشوار
 او را بجز این کعبه می بردشت رو تپیده که انطین از پیش زمین کیر شد و عامه او را غنم بن مریدین حلقه خضری برد
 و گفته اند که جابر بن یزید از او برد و آنرا بر کتف است پس ناقص اقل کردیم و کلاه او را که از خرم بود مالک بن یزید کند ی بردشت
 و گفتیکه بعد از وفقه کریم از زدنش آمد و خون آنرا می شست زدنش با و گفت ای آسمان من مآوای لباسی را که از بر فرزند
 رسول خدا آورده ای خار چو از من حد ایتقاله قبر ترا از آتش جلوه کردند بعد از آن طغین فقیر شدیم بدترین حالت و دستها
 خود را میگوید در زنت خون از آنها جاری میشود و در تابستان حنک میشنود که با که خوب است و از کتاب مغرب نقل شده بعد از آن
 کند ی کلاه را بمنزل خود آورد و بوجوه گفت این کلاه همین است خون آنرا پاک کن روزی پیش کریمت و گفت
 بر تو حسین کشته و کلاه او را سلب کردی بخدا قسم ابد با تو مصعب میگویم پس برخواست که با او بیرون از او از سبیل خود را
 کنار نمود دست او بر یک در خانه بود بر حوز و سمار بست او در غلشد و تاثیر کرد تا باها ساخت و قطع شد و فقیه که نیز با بختیم و مل
 شد بعد از آنکه تعالی و انطین او را بود بن خالد بردشت و بیشتر شرا بعد بن سلیم کللی اخذ نمود و نوشت او را با بیشتر قطع
 کرد و این ملعون را محشاره گرفت دست و پا با بیشتر قطع کرد و نوشت او را که در خون خود میخلطید تا ملاکشد لعنه الله تعالی
 و عطیقه او را که از حنسر بود پس این پیش بردشت و زنه زرا و اعرین بعد پرون کرد محشاران زنه را با بای عمیره که
 قاتل اعلون بود عطا کرد و شمشیر او را جابج این آدو بردشت و میگوید مرد از بنی یمیم که او را بود بن حنظله می گفتند بردشت
 و در روایت ابن ابی سعده است که شمشیر او را از حنسر زنی اخذ کرد و محمد بن زکریا علاوه کرده است که شمشیر او را بعد از آن

به حسین بن علی رسید این شمشیر غارت شده و در هفت روزه فروزیر اگر آن با شمال خود او ذو خایر نوبت ما هست
 نه خور و مصلحت و به تحقیق دواة نقل کرده اند صد تن نجه تا کفینم و صورت نجه تا حکایت کردیم و از کتاب تبرکات
 نقل شده که جمیع کتابها آنحضرت را در برش بیرون کردند و حق تلوا کرده و کتاب هفوف کشف که یک کتبی
 از طرف حینای حسین آن مردی با او گفت تا اینه آنرا از کشتند آنجا ریخت پس برعت آمد نزد آن
 اقا در حالتیکه بر چوخته صیحه میزدند و از کتاب منتخب نقل شده و هیکه حسین کشتند سب او حججه میکرد و فرمود
 نمود که شکیان دارد مگر یک سبکت پس عمر بن سعد لعین او را دید و فریاد کرد مردان که او را گرفته ام من را رید
 و او را زبیرین سببارو بخدا بود را و گوید پس سواران بطرف او حرکت کردند آنچنان بپای خود پیش از امیر و زور خود
 ایشان مانع میکرد و بر من خود ایشان را میگرفت و میگشت تا جمیع از خلق کشت و سواران را از این سبب نگو کرد
 پس هر کس فرقی آن قادر شد عمر بن سعد لعین فریاد کرد و اگر شما از آن دور شده آنرا ترک کنید تا به بنیم چه میکند پس از آن
 حیوان کنار شدند و سبیکه خاطر جمع کرد شکیان را می کشت و حسین اطلب میکرد تا آنحضرت رسید بوی او را میبوید و
 او سید و پشای خود با او مالید آن با اخیالت فریاد میکرد و مثل زن پسر مرده میگفت تا جمیع کسب که حاضر بودند تعجب
 نمودند عبدالمعین بن قیس گفت در پیوم سب حسین را دیدم در حالیکه پای خود را به زمین میسپرد و به تحقیق خلق بدان متعجب
 شدند و در حالتیکه آن را جانب جنبه کاه صاحب کرده بود و فاعداً آن قادر شد و ایشان حمله کرده و قصد فرات
 نمود و بستن بخود ناگاه آنرا در میان فرات دیدیم و فرات تا این زمان خبری از آن معلوم نشده و ذکر کرده اند که آن مرد
 قائم ال محمد ظاهر خواهد شد و در عقبه لعین قیس رویت شده گفت شنیدم امیرالمؤمنین در روز صفین میگفت در حال
 که امیر سلمی اب را جلس کرده بود بر خلق و بان قادر بودند و میگفت هر آنان هم قادر بودند پس امیرالمؤمنین حسین را در
 میان پا بند سوار فرستاد خلق از فرات کنار و دور کرده و قنبله آنحضرت اینرا دید گفت ای گروه مردم در سبیکه این
 پس من حسین را در بطن کربلا کشته میباشند و سب او میکردند و در حمله و در حمله و او از خود میگوید اظلمه من آمده
 قلت ابن بنت بنیم یعنی فریاد از امی که کشتند فرزند خرم سیمبر خودشان را و حال آنکه ایشان قرآنی که سپهر از آن
 ایشان آوردند طاوت میکنند بعد از آن طاعت کرده میگفت و کل ذی نفسی و غیر ذی نفسی *بجمله*
 اجل یا باقیدار اول الحسین جهارا قبل مصرعه علیاً یقتل بان *بجمله* با شهادت حال مصنون آنکه
 هر صفت نفسی غیر صفتی جاری میشود بعد تا آنکه میت یاری میم حسین اشکاپش از مصرعه او که بر سر
 نهضت مستجاب شود و در ضحک منافق محمد ابن اسطالب رویت شده که سب حضرت حسین فریاد میکرد و در
 پیش حسین فریاد میزد زمین میزد تا مرد و از خلق رویت شده گفت و قنبله حسین به شهادتش او را حمایت میکرد
 و میرسد سوار او از باک ازین بریز میباشند و عدم با میزد تا آنکه چهل مرد را به قتل رسانید بعد از آن خود را بخون حسین
 آلوده نمود و بجهنم گذشت و آنرا آلوده کند بود و دست خود را به زمین میزد او محنت گفت که در او از خود می گفت
 اظلمه اظلمه من آمده قلت ابن بنت بنیم پس مردان از اخیالت بخت نمودند و او حسین اطلب میکرد و با او از بطن
 فریاد میکرد و او از خود صحرار را پر کرده بود تا بحیثی نزدیکش پس نیت او از آنرا شنید و او را شهادت رویت کرده و گفت
 در پستاب آورده او استقبال کن را و گوید کینه از خیمه بیرون آمده دید سب در پشادر حالیکه عریان و زین از
 پدرش خالی است و آنچنان فریاد میکند و خبر مرک صاحب خود را میدهد و قنبله سکنه او را دید مگر خود را مار کرده و فریاد
 زده و شتله و سینه و امجداه و علیاه و فاطماه و غریباه و العبد مفراه و اگر باه این حسین است که در رو خاک افشاده
 افشاده و عمامه وردا او را رسیده اند و مفراه امین است که روح او از به نشن مفارت کرده و مفراه امین است

که در زین

که درین کربلا سخن خود گفته کشته و بدن عربان در خاک افتاده این چنین است که بدنش در کجا است و سر او در کجا
دیگر بد پرشده آری ما بد که از ایشان بد پرشید در پرشید کسی با بد که شکر او را در روز و شب غارت کردند بعد از آن
دست خود را بر خود گذاشت و نشان کرده می گفت **مَا نَالِ الْفَخَّارِ وَمَا نَالِ الْجُودِ وَالْكَرَمِ وَأَعَزَّتْ
الْأَرْضُ وَالْأَفَاقُ وَالْحَرَمُ وَأَغْلَقَ اللَّهُ أَبْوَابَ السَّمَاءِ فَلَا تَرَوْنَ فِيهَا نَجْمًا وَتَلْمِذَةً
بِأُحْتِ قَوْمِي أَنْظِرْ هَذَا الْجَوَادَ إِنَّ بَيْنَكَ إِيَّا بَنَ خَيْرِ الْخَلْقِ مُحَمَّدًا مَا نَالِ الْحَسَنُ مِثْلَهُ
لِصِرَعِهِ وَصَانَ تَعْلُو ضَيْبًا الْأُمَمِ الظُّلْمَ يَا مَوْتُ هَلْ مِنْ وَدَّ يَا مَوْتُ هَلْ عَوِضَ فَاللَّهُ
رَبِّصِنِ الْكُفَّارِ يَنْفَعُ يَا أُمَّةَ السُّوءِ لَأَسْفَقْنَا لِمِ رُبْعِكُمْ يَا أُمَّةَ عَجَبَتْ مِنْ غَلِيهَا الْأَكْمُ**
حاصل مضمون آنکه فرمود و کرم وفات نمود و عباد را تود شد زمین و اطراف زمین حرم و بیست و پنج حد ایجاد نماید آن
را پس بلند شود قابر ایشان که با نظمتها را میشود ای تم نگره من بر غیر نظر کن این سبب است ترا خبر میدهد که پس
بهترین خلق مابنده حسین مرد پس ای دانه حسرت و مورثش من بمصر ع و ملاکشان او بلند کردید تا که با سر و شستی
است ای که بسیرایه نباشد مرتع منزل شما ای هر که یا عوض است پس صد من از کفار
تعام میکند ای است به سیرایه نباشد مرتع و منزل شما ای امتی که از فضل آن است تا محبت کردند و تیسکه زینت شعر
سکندر را شنید از خیمه بیرون آمد و در حالتیکه فریاد میکرد و هتاد کرده میگفت **مُصَلِّتِهِ قَوْفَانِ نَائِي مَا نَعْبَا
وَلَنْ مَحْبُطِهَا وَصَفِي وَاقْتَارُ شَرَفٍ بِالْكَارِ فِي آخِ جَعْتِ بِهٍ وَكُنْتُ لِمُرْدٍ بِلِ أَوْ كَلَّ دِيهٍ
جَاذٍ فَالْيَوْمَ أَنْظِرُهُ بِهٍ الرَّبِّ مُجَدِّلاً لَوْكَ التَّخَلُّطُ طَاشَتْ فِيهَا سَلَارِيهٍ كَانَتْ صَوْرُكِهِ
بِ كُلِّ نَاجِيَةٍ شَعَصُ بِلَا يَمُ وَأَهْمَا مَوَاحِظَاتِي قَدْ كُنْتُ أَمِلًا مَالًا أَسِيرُهَا لَوْكَ الْقَضِي
الَّذِي فِي رَحْمَةِ جَارٍ حَابَةِ الْجَوَادِ فَلَاحْلاً بِمَقْلَدِهِ الْإِبْرَاهِيمِ الْحَسَنِ مَدْرِكَةَ الشَّامِ مَا لِلْجَوَادِ
فَحَاهُ اللَّهُ مِنْ هَيْسَ الْإِبْرَاهِيمِ لِدُونَ الصَّيغِ الْأَصْبُ يَا فَتْرُ صَبْرًا عَمَلًا الدُّنْيَا وَحَمْنَهَا هَذَا
الْحَسَنِ إِلَى رَبِّ السَّمَاءِ صَافَا**
حاصل مضمون آنکه مصیبت من بالاتر است از آنیکه شعر او را با اینهمه بیوسف
یا فکر من در احاطه نماید جرحه علم را بنویسم یا اینکه قبل بر این سیرا میگردد هر نیاه آورنده را امروز می بینم او را با کجا خاک
افتاده هر گاه نقل نمیکردم سیرا خود را فاش میکردم هر طرف که نیکه میگفتم گو یا صورتی اعدای پیغمبر در خیال خود از روزگار
سبب در دل داشتند اگر قضای ماضی جاری نمیشد سبب در مبارک مباد مقدم او کرد بر خا حسین که طلب کند خون بخواند
من محبت ای نفس صبر ناکردنیا و محبت شما او نیست حضرت حسین که سویی رو کرد کار ایمان عروج کرد و سواد گوید
و تیسکه باقی حرمتی است شنیدند بیرون آمدند نظر کردند با سبب در حالتیکه عربان و فغان از زمین بود پس بر زمین سوار شدند
و گریبان خودشان را بپاره کردند و ندا میکردند و الحمد لله و علیاه و فاطمته و حسیناه و حمزه و علیاه و اباناه و اسیداه
امروز همه مصطفی وفات کرده امروز صرقتی از دنیا رفته امروز فاطمه زهرا رحلت نموده امروز خدیجه کبری بی نیات
نموده امروز حسن و حسین از دنیا رفته اند و در کتاب سجاد است که ام کلثوم دست خود را بر کند شست و ندا کرد و الحمد لله
و احباده و بنیاده و اباناه و علیاه و حمزه و حسیناه و اسیداه این چنین است در میان عربان در کربلا خاک افتاد
سر او را زحمت بریده اند عمامه و ردا او را برده اند بعد از آن سخنانی معطرش کرد و آن محض گفت بعد از آن
سکینه نشاء کرده میگفت **لَقَدْ حَطَمْنَا فِي الزَّمَانِ نَوَاصِيَهُ وَمَزَقْنَا آسِنَابَهُ وَخَالِبُهُ
وَأَجْطَاعِلْنَا الذَّهْرَ فِي ذَارِ عَرَبِيهِ وَدَبَّ عَلَيْنَا عَلَيْنَا عَقَارِيهِ وَالْحَمْدُ بِالْآخِرِينَ وَشَيْئٌ
بِذَاهُنَا خَلَا بَعِيدًا نَطَالِبُهُ وَأَدَاخِي وَالْمُحِبِّ النَّوَالِيَهُ وَمَتَّ ذُلَالَاهُ وَحَلَّتْ مَصَابِيَهُ**

حَسْبُ لَنَا اللَّهُ الْمُنِيرُ وَالرَّبُّ مُشِيرًا وَأَخْلَمَ مِنْ دِينِ الْأَلَمِ مَذَاهِبُهُ وَقَدْ حَمَلَ كَيْفَ جَبَلِ اللَّهِ الْوَابِسِ
 أَنَا جِي عَارِضُكَ تَدَاعَى جَوَابِيهِ وَيَحْتَمِلُ لِي أَعْيُنُ وَيُخَصِّصُهُ مَغِيبٌ مَعْنَى حَيْثُ الْكُرَابِ
 تَنَاسَبُهُ وَكَيْفَ يَنْجِيهِ فَاذْهَبْ شَطْرَ نَفْسِيهِ وَجَانِبَهُ مَحْيًى وَقَدْ مَاتَ جَانِبُهُ وَقَدْ سَوَى لِي رُكْبَتِي
 اَعْبَسُنْ بَطْلِيهِ لِدَاغَالَتِهِ فِي الْأَحْمَرِ مِنْ لَأِ اَغَالِبُهُ تَمَرَّتْ أَيْدِي الْأَرْوَاحِ وَجَدْنَا دَسْوَالَةَ الْكَلْبِ
 عَمَّ الْأَقَامَ مَوَالِهِبُهُ حَالِ مَضْمُونِ اَلَكَةِ حَقِيقَتِ دَرْدَانِ مَصَابِ اَنْ مَارِ مَكْسُرِ كَرْدَمِ نَدُو دَرْدَانِ وَجَهْلِي هِي اَنْ مَارِ
 باره نمود و جفا کرد و بار و زکار در دروغت و حرکت نمود با عقربهای آن آنچه ما از آن میترسم و برود آورد و مار که سب
 حویش آن و متفرق کرد دستها آن برای اجداد را بعد و دور است که ما از اطلب نایم و هلاک کرد سر او را و کسیرا
 که بر اخصای آن حضور با و مید و در بودم و تمام شد مصیبتها او و زرب کرد و مصائب او همین بر کشته خاک نور
 کشته از او و تاریک شسته از وی راه ما دین خدا کو ما محزون میکند اینکه من زنده باشم و بدن او زنی خاک ستور
 کرد و چگونه است ای کسیرا که کپور او از دست رفته با کپور او مرده و طرف دیگر زنده باشد و دیگر کنی بر این نمائند
 از دشمن غالب دست تعدد روزگار آن مار را بر کهنه میکند مایه ای که حد بار و حد است که همه مخلوق عطای او رسیده
 و در لطف او زده که تقویم میکند بر سبقت نمودن سر عازت کردن خانه مای رسول خدا و او خوشتر زهرای قول تا پر
 میا آوردند معجزان را از سر ایشان و سر و نشاند دختران رسول خدا و حریم او بیکدیگر ماری میگردد و در کبر کردن و
 مذبح میسوزند برای سفارت حمایت کننده گان و دوستان و در کتاب بخار نقل کرده از صاحب مناقب و معجزین اصطحاب
 پس دشمنان خدا او آوردند تا اینکه جنمه را را احاطه کردند و با ایشان بود شمر لعنه الله تعالی پس گفت در خل جنمه شده زنتهاست
 خود را اخذ نماید پس انقوم و خل جنمه شدند و اخذ کردند هر چه در جنمه بود حتی گوشتی که در گوش او کسوم میسوزد همین بود
 گرفتند و گوش او را پاره کردند و زنان سر باس خود را در برش نهادند و میگردد تا مغلوب بشده فکسین است
 لعنه الله قطیعه همین اخذ کرد و او را پس لقطیعه می گفتند و غلیظ او را سر او از بی او که او را سود می گفتند اخذ کرد
 بعد از آن خلق ببطاریت و زینتها و حلهها و شترها میل کردند و آنها را عازت کردند او و محنت کشته و همیشه فریاد حرم
 حسین بلند شد و گریه ایشان بسیار شد عمر بن سعد صحیحی زد که ایشان را داخل جنمه نمایند و بر شما و بانهاش زینت برد
 گفت ما را در عازت ایشان حقیق جنیت جنمه ما و آنچه در آنهاست بوزانید کسیکه پیغمبر را دست میدهند
 گفت بر شما ای کفایت کرد شما را ای کفایت کرد شما را آنچه بر حسین و آل بیت و بضار او گردید از زمان و طحال آل
 رسول را میخواهید بوزانید هر آنکه تحقیق زعم شماست که حد است عازت زینا با فرزند عموزان عموزان سعد گفت جنمه ما
 غارت کنید زینت دختر علی بن مطالب گفت که من در آن وقت در جانب جنمه ایستاده بودم ناگاه
 دلفش مردی بود چشمش او و خوله بن برید صبحی لعین بود و اخذ کرد هر چه در جنمه بود و نظر کرد بر زین اجدادین او را حاکم
 او را بپوشته افتاده بود زیرا که او مریض بود پس آن پوست را از زیر او کشید و او را به زمین انداخت و برین
 شد و هر اگر رفت و نظر کرد در گوش او که در گوش من بود در بیرون او در آن آنها می میگردد تا آنها را از گوش
 بیرون آورد بعد از پاره کردن گوش من و او با اجمالت گریه میکرد و با و گفت خدا ترا لعنت کند ای کسیرا اخذ کنی
 و میگردد گفت ای میکیم برای آنچه بر شما نازل میشود پس گفت خدا دستها و پای ترا قطع کند و ترا آتش دنیا سوزاند پیش
 از آتش جهنم مرا عازت کن و گریه میما گفت هر آنکه ای کسیرا کسی دیگر اخذ نماید او محنت کشته بخدا قسم کذشت
 مگر روزی اندک بخمار این عبیده ثقیفی در زمین کوفه ظاهر شد خون حضرت حسین مطالب میگردد پس خود زین برید صبحی او را
 دو جا شد و آن همین است و بود را و گوید و فکله او را در پیش رو او که داشتند گفت چه کردی در روز که با کفایت چیز
 مگر دم مگر اینکه پوست را از زیر نام زین اجدادین که در روز آن خواننده بود کشیده اخذ کردم و مهر زینت و گوشواره
 او را بر کافتم پس عشار گفت ای دشمن خدا چه چیز از این بر بگردد می شود و از آن خون منظر چه شبند گفت آن خون گفت

جلسه شانزدهم

خداست و پاهای ترا قطع کند و ترا در آتش دنیا بوزاند پیش از آتش عزت مختار گفت بخدا قسم من کاوورا اجابت
 میکنم بعد از آن امر کرد که دست و پاهای او را قطع کنند و او را در آتش بوزانند او چنان گفت که هر که او را در آتش
 کرد و بکشند بعضی از ایشان بعضی گفت با قوم انجیل صغیر است هنوز بحد بلوغ نرسیده است برایشما حلال
 نیست کشتن او بعضی بعضی دیگر از کشتن او منع میکردند و از تختش نقل شده اما علی بن حسین شمر با جماعتی پیش
 او آمدند و خواستند که او را بکشند گفتند که او کودک مرخص و علیل است کشتن او حلال نیست پس او را کشتند
 بعد از آن عمر بن سعد روایت کرد پس زنان رومی را و او را که و ناله کردند تا اینکه انجمن متحیر شد و فریاد او برزید
 در آمد و ایشان گفت باین کودک نزدیک شوید و بفرستید تا ما را ببیند که در آنجا حاضر بود گفت
 ایشان از خط نرسید و نگذاشتند از ایشان خارج شود و قلیکه ام کلثوم دید و بگریه ایشان نازید که بیت و
 کرده می گفت یا سائل عن فتنه صرعوا بالاطقان اصحوارهن الا کفانی و فینه لکنس جادیه
 ایمن بینه عین خیر فرشتان تم یقولوا حیدر معاً فذکرهم هیه آخرا فی کانا کلین غلاة
 اللعنا اذا لقی القرآن باقران فان صبرنا بحسبنا اذ فزع صنا حین یغشا من مکان صرنا
 بیامتنا او شامیا یومنا اشای لعدا ذلنا بعد من منا اذ فزع صنا حین یغشا لعدا
 هتکتنا بعد صون لنا و ساقی و جید و اکجان حاصل مضمون آنکه ای سائل کننده از من از جوانان سینه
 در زمین که بلا حاکم افتاده و هلاک شده اند و گردیده در این کفنها شده اند و از جوانان سینه عرض آنها میشود ایشان اولاد عقل
 و هیزین بوزانند بعد از آن عون و سرادش معاً پس فریاد او در آتش ایشان حزن و اندوه مرا بهیجان
 آورد آن دو سرادش دو شیر بود در روز جنگ زمانیکه هم مثل هم مثل ملاقات نماید در بستیکه صبر من هر آنیکه عقل
 و حونت دفع میکنم با نظمی با که من وارد میشود هر یک که شاد باشد سبب آنچه بارید یا ثبات کند با در روز دشمن
 منت هر آنیکه تحقیق ذلیل شدیم بعد از عترت پس دفع میکنم نظیر که من وارد شد هر آنیکه تحقیق تنگ حیرت بار کرد
 بعد از آنکه ماصون و محفوظ بودیم و بلند شد من حزن و اندوهها و از کتاب جناب الدول نقل شده که شمر لعین قصد نمود
 کشتن علی بن حسین در حالیکه او مرخص بود پس زینب دختر علی بن مطرب سواد خود را بر او انداخت و گفت
 بخدا قسم او کشته نمیشود تا من کشته شوم پس شمر از کشتن او دست برداشت و از کتاب مختب روایت شده که طم
 صغری گفت من بر ریحتم استاده بودم و نظر میکردم بر پدر و محاب خود که سه ماهی از مثل قربانها بریده بود و کجا
 انداخته اند و سه ماهه است ای ایشان حوالب میکنند و من فکر میکردم در آنچه با واقع میشود بعد از پدرم از بی امید که آیا ما را
 خواهند کشت یا سیر خواهند نمود پس ناگاه دیدم مردی را با اسب کوز زنانه را که کعبه خیزه خود میبرد و میبازد و ایشان
 بیکدیگر ناپدید میزدند و تحقیق گرفتند چه در ایشان بود از منجر او دست برنجین و ایشان فریاد میکردند و میگفتند
 واحداً و الالباه و علیاه و اقله ناصراه و حسناه آیا کسی هست که ما را نپناه بدهد و آیا کسی هست که ما را از نادفع کند
 و گفت قلب من پرید و اندام من لرزید و چشم خود را به چمن بسیار میکردم و ایندم مرعوبم ام کلثوم از زنتس اینکه ما را
 اندر مراد صد کند پس در ایحالت بودم ناگاه آنم زهر اقصه کردار او که بحیتم و ظن میکردم که در از خلاص سلامت خواهد
 شد ناگاه من رسیدم سنا و غفلت نمودم ناگاه کعبه نیره را میان دو کشتهایم زد من بر او شادم کوشش را
 پاره کرد که شواره بایم را اخذ کرد و مجرم را بر گرفت و خون بر رویم سیلان میکرد و اقباب بر بر من زد و در کشت
 در حالیکه بجهت رجوع کرد و من عرش کرده بودم ناگاه دیدم علامه در زمین استاده که میگفت و میگوید بر خیز برویم بنیادیم
 چه جایش در دخران و سپهر برادرها من بر جوستم و کفتم عجمه یا ما چه هست که بان خود را در چشم نظاره کنان بوشم

گفتند این خبر را در دم عمده تو مثل و تپت پس دیدم سر همه ام که شده است و بد نش از ضرب تا زبان سپاه شده پس بجنبه
رجوع نکردیم مگر اینکه چشمه و بچند آن بود غارت کرده بودند علی بن حسین را سدا و نه شه و هفت نذت نشینند
از گزشت تشنگی و کسنگ و ناخوشی بر ما با میکسیتسم و او با میکسیتسم و در کتاب آورده که حمید بن مسلم گفت
بعد از آن که بر آن میبیدیم زن را از زنان و دختران و اهل او که منازعه میکردند در خصوص لباسیکه در ایشان بود تا اینکه
مغلوب میگشتند و بس از ایشان میگرفتند بعد از آن رفیق بسوی علی بن حسین در حالتیکه او در روز قری
افشاده بود و شدت ناخوش بود و حجاب از پایده کان نزد شمر لعین آوردند شمر گفتند آیا این مریض و بیمار را نمی کشی گفتیم
سجده ای که او در کان را می کشند این کودک است و او برض مستحاست پس بودم تا ایشان را رار او دفع کردم و عمر بن
سعد آذنان سر بر او داد صیحه زدند و گریستند انعمون باصحاب خود گفت کسی از شما بجنبه های نیزتان داخل نشود
و با بجز این مریض متعرض نشوید و زنان از انعمون سوال کردند که آنچه از ما گرفته اند ما را بگرداند تا بان خودشان را بپوشند
گفت هر کس از تناع ایشان چیزی اخذ کرده با ایشان رد نماید بخدا قسم کسی از ایشان چیزی رد نکرد پس موکل کرد بجنبه و غایب
های زنان و علی بن حسین جماعتی را که با سیکه همراه او بودند و گفت ایشان را حفظ کنید تا بکنیز ایشان بیرون نرود
با ایشان بدی کنید بعد از آن بجنبه خود مر حبت کرد و در آن حالت صدوق ما بسند نقل شده از عبد الله و او را در آن فاطمه
دختر حسین گفت خلق بچند با دقتند و من دختر صغیره بودم و در پانجم خلق بود از زمره خلقی که از ارباب ما می سرود کرد
و میکسیتسم ایتمش خدایچه چیز ترا میکسیتسم گفت چگونه کریم و حال آنکه دختر رسول خدا را غارت میکنم غارت کن
گفت میرسم دیگری بیاید از شما آنها را اخذ نماید فاطمه گفت هر چه در خانه و جنبه بود اخذ کرد حتی بیرون گردند چاره و
سجده را و لباسها را و در کتاب طهوف آورده که حمید بن مسلم روایت کرد گفت دیدم زینب از بکرین و اهل کربلا که با بکرین
در میان اصحاب عمر بن سعد لعین بود و قید آن قوم را که بزبان حسین در جنبه با حرم آورند و لباسها ایشان را بیرون میکنند
شمر بر پشت و آند بطرف جنبه ما و گفت ای آل بکرین و اهل ایاد خرقان رسول خدا را غارت نمیند حکم میت مگر بر خدا
تعالی ابطالان خون رسول خدا پس شوهرش او را گرفته بمنزل خود کرد و از این شهر شوشب استفاد می نمود بنا بآنچه از او
مغفل کرده است در کتاب کباب که لباسها شوره بانورا نگرفتند مکانیکه این شهر شوشب گفته که حرم را اسیر کرده آوردند مگر شوره
بانویه را نیز که او خود را در وراثت تلف کرد و در او ممکن است که این بعد از هفت غارت بوده باشد تیزیل در آن بیان
اموری چند است بدانکه اینها از این شهر شوشب در قضیه شوره بانویه نقل شده از بکرین است که من در کلام احد بان تریه
ابم که اگر چنان باشد که او ذکر کرده است پس لابد است که این زن غیر از شاه زمان دختر پادشاه بزد جرد باشد که مادر با م
زینب اجابتین است زیرا که مادر امام در نفاس از ولادت امام از دنیا رحلت نمود و در بعض کتب تواریخ معتبره است
بانویه که در کربلا بود مادر فاطمه زوجه جناب قاسم امام سید الشهدا بود و وصیت کرد که بعد از شهادت اب او را سوار شود
بس میرساند او را به زمینی که برای او مقدر شده و امریکه او بسو آن میرود پس این شهر بانویه بنا بآنچه در زبانها مشهور است
و در کتب از کتبها که در مکانیکه معتبره سید علی نقی صاحب مناب و مفاخر سید عبد العظیم حسینی غایب است و در بعض
در زبانها مشهور است که در سر کوه چیزی دیده میشود که شبهاست حصار قطعه از شهر با چادر زن و مردان که قدرت
ندارند که با همگان نزدیک شود بلکه زن استن نیز میگویند که اگر در حکم او سپر بوده باشد و در کتاب است شهر بانویه و فستیکه
باسب نام سوار شوشب گفت و خواست برود بان زمینیکه مامور بود که دخترش فاطمه را بچسپید گفت از تو مفارقت میکنم
پس او را در کیف خود نموده و میتسکه بسب زمین را طی کرد و در رسید در حیات بر زمین کربلا از حد اقل شوره
بانوه فاطمه گفت در اینجا نازل شو زیرا که در آن مکان است خاک ما تو امور است ترا افضل میشوند و آن ترا ملاحظه مینمایند
زیرا که من خواهم رفت بسو امریکه امام مرا بان امر کرده است و جایز نیست مرا که از آن خلف ظالم کبیرا جایز نیست که

که بیان هر مطلع شود و شاکت هم در آن امر احد را جایز نیست پس طاهره با خود آمد مشهور بانویر رفت بود
 امریکه با مور بود که آن سرود و خدا علم است باین و حج طاهرین و صلوات است علیهم اجمعین بعد با صحبت خبر که دلالت
 میکند با دشمن مشهور با فوی خود را بهرات لادن است که گوینیم در بستیک این ارا و صا در پیش و مکر به جنت خادق است
 استهدا یا باین فرزند او روحی که اهداء و این حکمت نهانت از ادراک عقول آنرا و محضی نماند بر تو در بستیک که یک
 اخذ نماید جمیع اخبار و آنرا نگذشته را که وارد گشته در سلب کردن کفار و ملاحظه و زنادقه این زنان طایفه طاهره را
 با باین زن و کتبت نیزه با در این اخبار و نظایر آنها که وارد است در سایر مقامات علی نماید سدا و کما اینطها و طریقت
 و ناله و فریاد گسسته که آن بزبان احدار ایشان حکایت چیز که خبر دهد از تضرع کردن ایشان بکار و اظهار نمود
 دلت سخاو در نزد ایشان چیز که بر آن کتبه میشود از آن شامت کردن ایشان در بر و برادر و جان و مال و اهل من خدا
 آن زنان طاهرات با در زیر که طاعت ایشان عکس کردن ایشان به طاعت امام فوق طاعت زنان طایفه و صلوات
 فوق سبب زنان مکتبه و علوم ایشان فوق علوم زنان عالم است خصوصاً جناب زینب و کلثوم زیرا که مشایخ این
 دو خاتون عظمه بزرگتر است از شایسته زنان در امتها که نشسته مثل مریم و خیر عمران و کلثوم و خیر عمران
 و آسیه و خیر احمد و کریمین در مصائب این زنان طاهرات اقل ثواب آن نجات یافتن است از آفتهای عظمه
 در در سبب با جمیع کتبت است و اعظم آنچه از آن بر آن کتبه میشود در عنوان که بعد از آن است پس واجب میشود
 بر اهل دین حفظ کردن زبانهای خود از سبک اظهار کردن ایشان تضرع و عجز و ذلت را در نزد کفار و مشرکها
 پس چگونه چنین نباشد زیرا که اقل آنچه صدیقه طاهره زینب کتبت در وقت گرفتن کفار بعضی از لباسها او را
 و کبر کردن آن ملعون قطع نمیدید یک در حلیک و هر کس که تقابل نماید با دلایق اهل انا و اخره بود و هم چنین است حال
 در سبب زنان و دختران طاهرات پس چگونه تصور میشود از مثل ایشان طلب هم نمودن از دشمنان کفار و تضرع
 در نزد ایشان که در کجا ایشان با آنها رفیق شده با ایشان رحم نمایند بهایات بهایات و طایفه میباشند اما تقابل بر کلمات
 صدیقه طاهره در محاسن حرام زاده این زیاد و بریند بعین بعد محضی نماند بر تو اخبار و آثار که چه طریق استفاضه داشته
 در این کفار جمیع کتبت است امام سید است که اهداء را بیرون کرد حتی شلوار شکر اگر آنکه آنچه در آن اخبار است لابد است
 که جمله در بر غیر از عورت پس کسی که در خصوص تعظیم داده است در مقام ذکر مصائب یا کلام را مطلق کرده است به
 حشمت که مستعان و حاضران در مجلس مصیبت شامل شدن بر سائر عورت را نیز می فهمند آنچه بایسته و عود به تحقیق
 گناه گنجه کرده است پناه میرم بخدا از مثل آن زیرا که او گفته است چیزی که امام و حج طاهرین او باین صفت میشود
 چگونه چنین نباشد زیرا که مثل این محال است که بوجود بیاید پس چگونه رضی میشود باین نسبت مومن و عبود
 و حال آنکه عجت هذا از آن عبود تر است و عدایت از آن عبود تر است بهایات بهایات در بستیک جمعی از مردم ادعای میکنند
 که در جناب سید به این زبانهای خودشان را حفظ نمی کنند آنچه سبب رنج در نهیب است در دین میشود زیرا که مثل آن در آن
 سید کلمات از در زیر همه اولاد ایشان وصحت ندارد یعنی کجای پس چگونه خواهد بود در شان امام یا نشینند و عینه
 برین سبب بدین را زیرا که او را یوسف بن عمر که کنیه عمران بدار کشید از آنجا او پوستی ظاهر شد عورت او را پوشید بعد از آن
 که بعضی آنچه روزها شورا در وقت معرب و اقتضای عجب نرسین امور و بزرگترین آنها تخیر نیست که در کتاب تظلم الزنهار
 نقل کرده اند پس تا نام آنچه از آن کتاب نقل شده در اینجا ذکر میکنیم و خبری از آن ناقص نمیکند پس ناقل نقله و معتقد گفت در کتاب
 تظلم الزنهار که در سنده است قبول است دیدم که ما بسناد نقل کرده از مفضل بن عمر گفت حضرت صادق فرمودند
 که حضرت حسین روحی که اهداء و صحاب او را از آب منع کردند در میان صحاب خود ندا کرد که هر کس نشسته است باید
 پس یک یک بگذشتش از آن حضرت اخشت ایهام خود را در گفت خود گذاشت و ایشان مرد بعد از مردان آن
 شامیدند تا سبب استند بعضی از ایشان در کبری میگفت بخدا قسم هرگز به تحقیق آنچه شامیدم که کسی از اهل عالم در طاهره
 مثل آنرا نوشیده و نشسته و نشسته و نشسته و نشسته بود و در روزها شورا در وقت معرب حضرت نشسته و در

از صحابه نام ایشان و نام دربان ایشان را میبردند و بعد از مردن حضرت را حجاب دادند پس می نشستند در طلاق او
 بعد از آن حضرت نامه کهنه و کلاه را از طعام هشت و نه روز بعد از شهادت ایشان گرفتند و بعد از آن
 حضرت صادق گفت بخدا قسم دیدم ایشان را در اهل کوفه و هرگز آنجا نرفتند و تحقیق می کردند با ایشان اگر عقل و تصور مسکری
 گفت بعد از آن پروان رفتند بر اسل خود پس خود کرد و هرگز از ایشان بی خبر ماندند و بعد از آن حضرت
 حسین آمدند و کوهها را در پیش ما گذاشتند و از مویشین بگریه کردند و حضرت آمد در حالتی که او در کافران تخی بود از روز
 که او را احاطه کرده بود حضرت ابراهیم و مکی و عیسی و جمیع انبیاء و در محبت ایشان بود مویشین ملائکه نظر میکردند
 با آن حضرت حسین میفرمود بعد از آن گفت پس ایشان در محالیت دیداشند تا ظاهراً شود قائم ما می آیند و میان
 ایشان هستند حضرت حسین تا که بر بلا میاید باقی مینماند اهل آسمان و نه اهل زمین از مویشین بگریه کردند حضرت حسین را
 احاطه میکنند بعد از آن خمپسین نقل کرده این تا نقل به تحقیق داریم در کتاب غیر از چیزیکه در بعضی الفاظش با این
 مغایرت در این چنانکه نقل کرده در روز سیوم بود در وقت مغرب پس از روز روز سیوم عاشورا می شود و آنچه
 در حدیث ذکر شد واقع می شود در روز دوازدهم محرم و هر طور باشد آنچه از احادیث مشکک است بر تفسیر
 پس میگویم آنچه بخاطر مبیستاید در توجیه آن و بیان کردن مراد از آن نیست بدستیکه آنچه چند نفر از اهل کوفه
 از آن در آن قضیه دیدند بدو امر احتمال دارد اول آنکه بدستیکه ایشان از آرزای ابدان و حساب شریفه را از نامه هشت
 و طعام و شراب آنرا دیدند و این این نمی شود که سر ابدان شریفه مطهره لاحق باشد ما بر سید الشهداء اما سید مسیحین
 مصداق **وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْ هُمْ أَمْواتٌ أَبَدًا** عِنْدَ اللَّهِ يَذُقُونَ أَلْمَ تَارَةً
 مذمت یکسانکه از حضرت دعوات و تکلف کردند تا بر این آرزای ایشان از نامه هشت ابدان و حساب و نبوت
 در حدیث که صحت می شود بعد از آن رجوع میکنند ابدان بحالت اول یعنی حبه نامی مجروح و مریض می شوند
 که سیر در زمین گرداننده هستند بعد از آن مراد از قول صادق که فرمود **فَمَنْ لَمْ يَجِبْ رَضْوًا لَمْ يَجِبْ**
 آنچه در شاه بر خیزد و قوالیست که خواهد شد دوم آنکه مراد این است که ابدان در نبوت در حالت خود باقی بودند یعنی بدو
 سر در زمین گرداننده بودند پس آرزای ایشان از نامه هشت در آن هنگام ابدان مشابه و قوالی بر خیزد
 می شود پس مراد نیست که سید شهدا را که افاده تحقیق نشان داد بگو فیان بعد از شهادت خود چیزی را که در شاه بر خیزد
 است تا حیرت و در همت زیاد شود مادامیکه در دار دنیا هستند و این احتمال مناسب می شود و موافق می شود با احتمال
 موافقت قول صادق که فرمود **فَمَنْ لَمْ يَجِبْ رَضْوًا لَمْ يَجِبْ** پس محالیت این احتمال را احتمال اول از جهت همت که احتمال
 اول مستلزم تعلیک است در میان فقرات بخلاف احتمال ثانیه بعد از این میان احتمال دیگری است و آن نیست
 که مراد از روز سیوم روز سیوم نزول و ورود حضرت باشد در کربلا پس بیاید نشان دادن نام سید شهدا را
 که افاده بچند نفر از کوفیان این آیه با هر دو مجزای قاهره قبل از زمان شهادت صحاب نیز پس احتمال چهارم می باشد
 می شود به نایب مناسب نقل را که فرمود **مَنْ حَرَّ جَوْالِرْتَهُمْ رَزَاكَ خَمِيرٌ مَرْدٌ مَرْدٌ حَمِيَّتٌ** بچند نفر از کوفیان با این
 احتمال نیز مناسب می شود بقول **مَنْ لَمْ يَجِبْ رَضْوًا لَمْ يَجِبْ** ای مخلوق شدن با طمان آن و شال آن در کربلا جایز است که پیش از شهادت
 لوبه باشد پس در این هنگام زیارت روح انبیاء و مرسلین و مویشین و جن و انس سید شهدا را که افاده را
 یعنی حاضر شدن ایشان در عالم برزخ می شود یعنی بعد از شهادت در باطن آنکوها و مثال آنها و این چنانکه می بینی مستلزم
 تعقیب است در معنی حدیث و تعلیک است با این فقرات آن پس اینان چیزی است که علی احتمال بر این می باشد شرح
 این حدیث و خدا و حج طاهری او علم اند بر اذن حدیث **مَنْ حَرَّ جَوْالِرْتَهُمْ رَزَاكَ خَمِيرٌ مَرْدٌ مَرْدٌ حَمِيَّتٌ** شریفه که
 که حدیث مبارک سید شهدا را که افاده را حفظ نماید در این که کار او را بنا بر این است که خود طرز نماز ابدان و سیدیکه
 حضرت حسین را شهید کردند و عمر بن سعد لعین را که در کربلا در بدن شریف حضرت ایس بجوان او زندگین حسین را
 کشیدند

کشیدند

جلسه هفدهم

۴۷۰ این ایشید بحساب نیت همیشه حضرتین حکایت کرد پس عرض کرد چاره چیست نیت فرمود بدستیکه سفینه غلام
 رو بخدا شیر او را به نیت خود سوار نمود نجات داد و قلیکه بشیر گفت من غلام رو بخداستم و شنیدم که در این جزیره
 شیر است بزوجه او و بگو که لشکر این حد میخواهند فرود آید با جادو فرزند رو بخدا اسپها بجولان در آوردند آیا تو
 مسیکه زاری که ایشان این عمل اقدام نمایند و قلیکه کنیز بومی بشیر رفت و گفت آنچه نیت گفته بود تا قول نیت
 که فرموده بود فعلت تا کتم بشیر بر خود شاه کرده که نه و قلیکه فرزند بشیر آمد و حالیکه فریاد میکرد و لشکر تپا
 بود و این حد کمان کرد که آن آمده از کوششها کشته کمان بجز در پس گفت او را ترک کنید به بنیم چه میکند بشیر
 آمد در حالیکه کشته کمان را دور میکرد و در برابر جسد حسین ایستاد دست خود را بر سینه او گذاشت و رو خود را
 بخون حضرت اوده میکرد و میگفت ای احد حبارت نه کرد که با و نزدیک شو پس این حد لعین گفت این سفینه است
 آنرا حرکت ندهید پس از آن بر کشند هم چنین ذکر شده آمدن بشیر رقیب گاه در کتب جمعی از صحاب مقاتل و در
 مناقب آورده و قتی که حسین کشته شد آنقوم اراده کردند که در بدن او آب بجولان آورند سفینه بز نیت گفت
 خواتون من بدستیکه سفینه از صحاب رو بخدا ایستی سوار شده بود طوفان شده کشتی کشت سفینه در درو آب
 سست شناوری نمود دریا او را بجزیره انداخت ناگاه بشیری رسید و شیر با و نزدیک شد سفینه بر تپید از نیکی او را بخورد
 گفت یا ابا بکارش من غلام رو بخدا پس بشیر هم که در پیش رو سفینه تا او را با خود سوار کرده و بر طریق و راه جزیره
 کرد و کلامت نجات یافت و بشیری می پیوست خیمه مادر ابجد از روم سو آن و آنرا جزیره نامیم با آنچه این طایفین خوانند
 که در نیت گفت شایک بکن بچه میداد سفینه میگردد رستم سو آن بشیر گفت ای ابا بکارش پس سر خود را بر پشت احد از آن کتف
 آید سید آنچه جز که این قوم فرود میخوانند بعد از آن با عید به میخوانند که سب در با بدن مبارکش بجولان در آورند
 سفینه کشت بشیر ز جنت در رفت تا در صحاب خود را بر جسد حسین گذاشت و رو خود را بخون حضرت اوده میخورد و میگفت
 یا صبح و قلیکه بی صبح کردند سواران آمدند در پیش ایشان این جنس بخت بود زمانیکه بشیر آمدند عمر بن سعد لعین ایشان
 گفت این سفینه است آنرا حرکت ندهید که بر دید پس بر کشتمد میگویم نزدیک و فریب است تا بچه در تخت است آنچه
 شد که غلام آنرا در کتاب گانه ذکر کرده است در کتاب طهوف آورده احد از آن عمر بن سعد در میان صحاب خود ندا کرد
 که گیت بیاید آب در پشت و سینه حضرت حسین بجولان در آورد پس ده نفر از ایشان قبول کرد و ایشان اجماع بر موافقت
 که بر این حضرت حسین را از بدنش مروان آورده بود و جنس این مرد و حکیم بن عیسی و عمر بن عبید بن صید او در جاده
 سفینه عبد السلام بن جهمه که حنفی صالح بن و حنفی و او خط بن اعم و مانع از نیت حضرت می و اسید بن مالک بودند پس آب
 آب در با بدن حسین بجولان در آوردند ما استخوانهای پشت و کتف او را خورد کردند و گفت این ده نفر آمدند تا در
 برابر این زیاد ایستادند اسید بن مالک که یازده نفر بود گفت سخن منضنا بعد از نظر کلک بصیرت شد
 انشالله یعنی مالک استیم که استخوانهای سینه حسین را بعد از استخوانهای پشت خورد کردیم چه بسا که شد بشیر است
 از این زیاد لعین گفت شما کسبته گفتند مالک استیم که سب در بدن حسین بجولان در آوردم تا سینه او را خورد نمودیم را و
 گوید که این زیاد امر کرد ایشان جابزه کسب دادند ابو عمرو را بگفت پس نظر کردیم به نیت این ده نفر همه ایشان را اولاً
 زناقیم پس آنها را محارفت گرفت دست و پا ایشان را محکم بست مجرای مبین و استهوار در پشت ایشان بجولان
 آوردند تا مالک شدند نیز در بیان مورخند پس مالک علامه مجلسی در یکا گفته بعد از نقل کردن آنچه در کتاب طهوف
 است میگویم معتقد در نزد من بشیر است که در روایت گانه میاید به اینکه ایشان را این کار تمیز شد از من میگویم بدستیکه
 آنچه در کتاب طهوف است از آنکه کفار اسبهار در سینه و طهوف سید شهدا بجولان در آوردند تا با سخن استخوانده نامی اعدا

شکر

دوام شیر مقلکاه

مکتبه خورده نمودند مساعدت بنمایند از آنچه در سینه شهید آری که افغاده آمد از جانب علوم شریفش وان امنیت
 وَاَنَا السَّبْطُ الَّذِي مِنْ خَيْرِ جُحُومِ قَتْلُوْنِي وَيَجْرِدُ الْجَنَّةَ بَعْدَ الْقَبْلِ عَمَلًا اسْتَحْوَجِي لِيَعْنِي مِنْ نَوَازِهِ
 بهین برستم که مرادون کما گشتند و با سبها میجو بعد از کشتن بقصد امر حق نمودند و ما لیدند علاوه بر این آنچه
 را جمع کثیری از فضلا و مشرقا و جدیدا و اخبار خود ذکر کرده اند در این است این اید بعد از معتر پس جمع و توفیق
 میان این و میان آنچه در کافه و نقیبت باین نکست که این بعد بعین تمنا خود ما آنچه آن ده نظر کرده بودند بلکه خواست
 که شکر را در کند در بدن آنحضرت سب بچولان در آورند همیشه که عضوا شریفه نزدیک مفضل و جدا شود پس این بعد
 ما و لعنه الله و عدنیه ازین اراده آمدن شیر بر کرد و بنید بعد مضمی ناماد بر تو که در قضیه شیر تحقیق است که بعضی از محققین
 محدثین این را ذکر کرده است پس آنچه او ذکر کرده است در اینجا ذکر میکنم وان امنیت که گفته و اما حقیقه امیر المؤمنین
 پس آن نورانی اول موجود است چنانکه آنرا بر او پس عرش صلوات الله علیه و اله گفته که من و علی از یک نور خلق
 شده ایم و باین حقیقت که بر آن صورت توریه فاضله شد پیش از خلق موجود است یا بآن صورت توریه تعلیم کرد
 ملائکه جبرئیل را و شخصیکه از جبرئیل ما این بود پس بود با سبها چنانکه گفت بودیم با بر اسمی در پیش نمود و او پیش را
 ما پس سلامت گرداندم و بودم با سبها و او را تعلیم کردم توریه را و بودم با سبها و ما و تعلیم کردم آنچه را و بودم با سبها
 و سخن کردم بر او سرشان شایسته از آنحضرت بسیار از کتبیا را شمرده و جبرئیل به سبها گفت بدستیکه خدا تعالی علی را
 مسجوت نموده با سبها در باطن و با تو در ظاهر بعد از آن قلم تقدیر جاری شد بموت و سپردن آمدن او باین عالم باشد
 مخصوص فاضله شد باین حقیقت و از این صورت بشیریه که باین عالم حتی مناسب بود الا اینکه با بصورت را با یک
 صورت محضی کنیم بلکه صورت متعدده است مناسبه غیر متناسب با اولی که آنچه متواتر است شده که آن
 حضرت حاضر میشود در نزد هر مؤمن و کافر در وقت مردن و گاه میشود که در یک لحظه چند هزار از مردم میبینند حاضر
 شدن او در نزد جمیع ایشان باین صورت منکشف است که فاضله شد باین حقیقت و هم چنین آنچه روئیده
 از همان شدن او در یک شب نزد چهل نفر از صحابه و اما دو مرتبه در آنچه روئید و وارد گشته در واقعه که با در آن سبها
 حاضر در وقت شب بر آن امدان عمران و از آنها سبها زکات می استدر برابر بدن سیدنا و مولانا سید شهید
 روحی که افغاده پس می نشیند در نزد آن و میبوسد و گریه میکند پس جن که بر حضرت حسین نوحه میکرد در آن نظر
 گفتند این شیر امیر المؤمنین است و ظاهر میشود از این تحقیق نیز استرکیه وارد شده در اینکه خلق ایشان را
 می بینند در صور مختلفه و حالا معتقدند و ظاهر میشود از آنها سبها که شیره اخذ کن ایضا و مضمی ناماد بر تو در است آنچه
 این سبها فاضله و محذرت است هر ذکر کرده است از آنچه است که بعد از امانان نظر جامع میشود با آنچه ما تحقیق کردیم
 مراد از ثبوت مقامات خود این برای امیر المؤمنین و اولاد معصومین او و تصرفات ارواح طیبه با بهره و
 نفوس مدتی قاهره ایشان در ابدان متالیه سیره و قوالب بر خیزه و نیزه بدون اینکه فرق باشد در این میان
 ایام حقیه و عمارت ایشان و هم ما این زمانیکه متولد شده اند در آن در حسب دینویه و ما این زمانیکه متولد شده و ظاهر
 شده اند در آن در شاه دینویه نعم بدستیکه در اینجا چیزی است و آن امنیت که مستفاد میشود از ملاحظه مجموع اخبار
 و آثار که در قضیه شیر وارد شده بعد از امانان نظر قائل در آنها اینکه شیر که بقلکاه آمد بخواندن فضیله غیر آن شیر است که جن
 میگویند که آن امیر المؤمنین است و هر طور باشد در سبها این سبها فاضل و محدث است هر شل کرده است از آن
 چیز است نقل او نیز موجود میشود در کلام سبها از علما و باتی مانند کلام در بیان حال سفینه که غلام سبها بود برای سبها
 او را غلام سبها بود در سفر هر سبها مانه و عاجز میشد بعضی متاع خود را بطرف او میآورد و بسیار را میآورد
 پس سبها را بگذاشت و گفت انت سفینه غلام سفر کرد بعد از سبها در دیا کشته با اهل خود کشته غلام سپردن

حلیه هفدهم

بجزیره از جزایر دریا نهاد پس سعی رفت طاقت کرد شیرینی با شیر کفایت من بعینه غلام بود که استم شیر بجانب ابراه
 و به او اشاره کرد که بر پشت من بوار شو پس پشت او بوار شد پس در وقت سرعت نمود تا او را آورد و شکر کوز کرد
 بود پس خلق او را دیدند بر پشت شیر پس از پشت شیر فرود آمد شیر بر حجت کرد بعد سخن نماند بر روی که قصیده شیر که حجت
 میگویند که آن امیر المؤمنین است به تحقیق نقل کرده است آنرا صاحب بنیاد بنی هاشم از مردی که بر پنج مفصل و آن
 اینست که او گفت من نازع بودم در نهر علقمه بعد از کبک کردن لشکر بنی امیه عنهم الله تحقیق عجایب دیدم که قدرت
 نذارم آنها را حکایت کنم مگر بعضی از آنرا از جمله آنها اینست که یکدیگر با دبا و زید بن ابی اسد شمشیر بویا شک
 و شمشیر زمانیکه با دبا ساکت شد دیدم با کوه شماره ما از آسمان به زمین نازل میشوند و از زمین با آسمان مثل آنها میروند
 و من تنها بودم با عمیال خودم و احد نمیدیدم که از او از اینجا است سوال کنم و در وقت غروب آفتاب شیرینی از
 جانب قبله میاید پس از آن پشت کرد بیده بمنزل خود آمدم زمانیکه صبح شد و آفتاب طلوع کرد در منزل خود رفتم
 دیدم آنرا رویه قبله میروند در نفس خود گفتند در بستیکه آنها عازمی هستند تحقیق خروج کردند بعد از آن زمان زیاد لغت
 فعاله پس اوامر کرد به کشتن ایشان پس دیدم در ایشان چیزی را که از آنرا بر کشته گان دیده بودم پس بعد از قسم
 این شب بیدار بودم که بیدار بوده این شیر را به پیغمبر آیا میجوزد این شبهه با ایند وقتیکه نزدیک غروب آفتاب شد ناگاه
 دیدم که شیر آمد پس از تحقیق کردم ناگاه دیدم که صورت ایشان هولناکت از آن مصنط شد و به دل من ظهور کرد
 که اگر مراد او کوششهای آدم است پس او قصد میکند مرا و من نیز این نفس خود حکایت میکردم پس دیدم که کشته گان را
 ملاحظه نمایند تا آمد در برابر حجت استیاد که گویا آن آفتاب است طلوع زمانیکه طلوع میکند پس در نزد آن حجت نشست گفتم
 لذا میجوزد ناگاه دیدم رو خود را بان میمالد و هم میبندد و غنناک میشود پس کفتم الله کبر این اینست مگر آنچه پس او را
 حرمت میکردم تا تا میگذشت ناگاه دیدم آفتابها سر از بر شده در میزایر کردند و ناگاه دیدم که رویه و سینه از آن که
 عقب ران رویا و در ظاهر شد پس این او را با قصد کردم ناگاه دیدم که از زیر زمین میاید فهمیدم از خبر ترک و سنده
 در میان ایشان می گفت و حسینه و اماما پس بدن من بر روزه در آمد نزدیک کریم گشته آمده و با و قسم
 دادم بخدا و رسول او که تو کیستی گفت ما زانای هستیم از جن کفتم کار شما چه چیز است گفتند در هر روز و شب این عرای
 ما است بگویم مقتول عطفان گفتم این چنین آن کسی است که شیر در نزد او نشسته است گفتند نعم آیا این شیر را می شناسی
 گفتم گفتند این در پیش علی بن ابی طالب است پس من در دناک و اندوهناک گشته انجمنی من بر رویم عار می گشت
 و از کتاب محبت نقلند از سعید بن مسیب گفت وقتیکه آقا و موسی بن حسین را شهید کردند و خلق سال آنیده
 حج کردند من بخدا قسمت بخان حسین گفتم و کفتم آنمولا من تحقیق حج نزدیکه است هر چه ما مور میفرماید گفت برو
 به نیت خود حج کن پس حج فرمودم در آن آنکه کعبه را طواف میکردم ناگاه مردی را دیدم که دستهایش بریده شده و رویش
 مانند پاره شب تاریک است و در دستها کعبه گرفته میگوید اللهم رب العالمین ایت تمام مرا بخش ده گمان ندارم که مرا بخش
 اگر چه در خصوص من بکنان آسمانها و زمینها و مخلوقات شفاعت کند بجهت برزگه گناه من سعید بن مسیب گفت پس
 من و مردم از طواف بازمانده با طراف و جمع شدیم و کفتم و ابرو تو اگر تو شیطان باشی برای تو سزاوار نیست که از
 رحمت خدا نا امید باشی تو کیستی و گناهیست چیست پس گفتم و گفت ای قوم بگناه خود آنچه بگویند خود جنایت
 زده ام عارف و دانایم با و کفتم گناه خود را بگو که میسکینی گفت جلال ابی عبد الله حسین بودم و فقیکه از مدینه بیرون
 آمد سوی عراق و من او را میدیدم زمانیکه میخواست برای ناز و ضو کچر دشوار خود را نزد من میگذشت من بند ازار
 آن میدیدم که سخن اشراق خود دیده ما را حیره میکردند و کن آرزو میکردم آن را بی من بایستد تا رسیدیم
 به کربلا و حسین را شهید کردند و آن سدا ناز با او بود خود را از زمین در مکانی پنهان کردم و وقتیکه شب تاریک شد از مکان
 خود بیرون آمدم پس دیدم در آن محله که نوزی که تاریک بود روزی که شب بود کشته گان افاده بودند بر روی زمین

حالی حکایت

پس از خفته تفاوت خود بند از ار را باید آوردم و کفتم بخدا قسم حضرت حسین را طلب بنمایم و امیدوارم که سبب
 رفتار و شلوارش باشد و از آنرا خند میکنم و سر بر روی گشته کان نظر میکردم تا اینکه آمدم نزد حضرت حسین و دیدم او را
 سر بر خود انداخته اند و او چشمه بودی بر و کوز او روشن میداد و بخون خود غلطان بود و باد با ما میوزید کفتم بخدا
 قسم این حسین است پس شلوار او نظر کردم چنانکه آنرا میدیدم با او نزدیکشدم و دست خود را دردم که بند از ار را خند
 که ناگاه دیدم که بند بسیار بان زده است که دست رست خود را آورده از بند از ار گرفت پس قادر نشدم
 بر آنکه در آن دلت و از آن بند از ار و سر بند بان بند از ار نفس ملعونه مرا بان داد از آنکه جزئی طلب نمایم که بان
 دست را و قطع نمایم پاره شمشیری یافتم آنرا بر دشته آورده در دست او که دشته قطع میکردم تا اینکه در کوز
 جدا کردم از بند دست و از آن بند از ار دور کردم و دست خود را در دردم که آنرا یک شایم دست چپ خود را
 در آورد از آن بند گرفت هر چه چو خستم که دستش را دردم قادر نشدم پاره شمشیر را بر دشته باندنست میگفتم
 تا آنرا نیز جدا کردم دست خود را در از ز کردم که بند شلوار را خند کنم ناگاه دیدم زمین لرزه در آمد و آسمان حرکت
 آمد ناگاه دیدم غلبه عظیمه و کریمه و ندامت شد و قاطع میگفتم و ابوابه و مقتولاه و ادبچاه و حسیناه و غیرت با ای
 ستر است شد و ترانها خند و از نو شنیدن آنرا منع کردند و متسکانه ایتر امید دیدم به پیش شدم خود را در
 میان گشته کان اند ختم ناگاه دیدم سه نفر مرد و یک نفر زن و در اطراف ایشان خلایق ایستاده اند و زمین از حضور
 مردم دیگر ناگه محو شد ناگاه یک از آن مردان دیدم که میگوید یا ایتابه بحسین فدای تو جد و پدر و مادر و سرادرت ناگاه
 دیدم حسین بنشسته و سر او بندش محو شده و میگفتم بخدا بزرگوار یا رسول الله و یا ایتابه یا امیر المؤمنین و یا آناه
 یا فاطمه الزهرا و یا ابا خاتمنا یا رسول الله یا ایتابه یا امیر المؤمنین و یا آناه
 ما را یا جداه کباب سها زنان ما را بخدا قسم از زبانشان پروان کردند یا جداه غارت کردند بخدا قسم رختها ما را یا جداه
 فوج کردند بخدا قسم لعل ما را یا جداه که انست بخدا قسم بر تو که حال ما را به بینی و آنچه کفایت کردند ایشان در اطراف اینشته
 کریم میکنند بر آنچه باور رسیده است و فاطمه میگوید یا ایتابه یا رسول الله یا نبی نبی آنچه هست تو بغر زدم کرد ما یا من اذن میگفتم
 که از خون محاسن حسین خند میکنم و پیشانی خود را بان خضاب بنمایم و ملاقات کنم بخدا تعالی در حالیکه خود را خضاب کرده
 باشم بخون پیر خودم حسین حضرت ما و کفتم اخذ کن و ما هم خند میکنم یا فاطمه پس ایشان را دیدم که از خون محاسن
 حسین خند میکنند و فاطمه بان خون پیشانی خود را مسح کرد و همچنین علی و حسن بان مسح میکردند سینه های خود را و در سینه
 خود را تا برفق و شنیدم رو بخدا میگفتم خدا شوم بنوا حسین که انست بخدا قسم بمن که ترا موقوفه الراس یعنی سر بریده و پیشانی
 بخاک و طون الوده و بر پشت فاده پیچم در حالیکه ما را بچهارا بتولایس کرده باشند و تو بخاک افاده و دستها تورا
 بریده باشند ای پسر من دست رست و چپ ترا قطع نمود کفتم ای جد من بخدا تعالی بود از زمین و میدیدم مرا تا اینکه شلوار
 خود را پروان کردم پس آرزو میکردم که بند شلوار من او را باشد و مرا منع نمی کرد از آنکه آنرا با و دهم مگر علم من که او صاب
 این فعل خواهد شد و قسمه مرا شنیدم که در دین پروان آمد مرا طلب میکرد در میان گشته کان پس ایافت بدن هر نفس نمود
 بند شلوار را دیدم بان که بها بسیار زده بودم دست خود را بر بند شلوار زدیک کرده از آن کشودم دست رست
 خود را آورده از بند شلوار گرفتم پس او در صحر که جستجو کرده پاره شمشیری گشته یافت بان دست رست مرا قطع کرد بعد از آن
 یک کرده دیگر را کشودم پس دست چپ خود را از بند شلوار گرفتم که آنرا یک شایه که عورت من بشوید نیاید پس دست
 چپ مرا قطع کرد و قسمه خوست بند شلوار را برایش ترا حاس که در خود را میان گشته کان اند ختم و قیلکه پیغمبر کلام
 حسین را شنید شدت گریه کرد و آه سو من در میان گشته کان تا اینکه در برابر من ایستاد پس گفت چه شده است
 از من ترا ای جمال که قطع میکنی دستت را که بسیار وقت آنها را جبرئیل و ملائکه استخوانها تا آنها را می دوسیدند و اهل
 آسمانها و زمینها آنها را تبیین و تبرک می نمودند ای کفایتی کرد تو آنچه ایضا عملی و گردند از دست و حواری و تنگ حضرت
 زنان او را کردند بعد از بودن استار عذو و پرده ما خدا را ترا سیاه کرد اند ای جمال در دنیا و آخرت و قطع کند خدا

عبل مقدم

دستها و پاها ترا و بگرداند زانو کرده کس اینک خون مار بجفت و جربت نمود بر خدا پس دعا او تمام شده بود تا دستهایم
 مثل شد و حواس گردم کرد خود کویا که او پاره تا تاریک شب پوشیده و در این حالت تا دم من ایچم با من بیت طلب
 شفا عرض نیامد و میدادم که همیشه غمیشم ادا و باقی ماند در کس که اینک حدیث او را شنید و به خدا تعالی تقریب
 به نسبت کردن او و همه ملکنت شد که کفایت میکند تو ای لعین آنچه جنابت زده بگفتی و به تحقیق آنچه بدت
 رویت شده بغیر این طریق در بعضی کتب صحاب در حالیکه نقل کرده است از صاحب کتاب تاج الملوک بسناد
 خود از عهد تهنه ای صحاب گفت در بعضی طرق بدین مرفقه بودم بر آفتنا حاجت میرفتم تا گاه بجا بر این عبدالله
 اخصار رسیدم که غلام او را میرد بعد از آنکه حتم او میخواست بود و او مثل زن پسر کرده میگفت پس من رفتم
 شدم و بخود لرزیدم و باو گفتم یا جابر چرا گریه میکنی آیا از فقر میگری یا کسی بتو افترا گفته یا کسی از تو مطالبه دین
 میکند پس گفت اینها نیست گفتم و پس چرا گفتم ای برادر از نزد قبر سپهر در بیاضت بیرون آدم ناگاه دیدم
 این غلام من میگوید یا سید به تحقیق و پست من لرزید از دیدن جسی از سختی آیدیم او را در بازار با نوا می کنند
 پرسیدم او مرد بود گفت شما با کفتم صفت او چه طور بود گفت رویش مثل قبر بود مویش کویا که آتش ناخن
 کرده بود و پشیمان از بسیار سرخ بود و دستهایش را به برش قطع کرده بودند باو گفتم او را نزد من بخوان او را خوا
 پس او را گرفته از بازار بجا جرمدم و از او سوال کردم که از اهل کدام شهر هستی تو گفت از کوفه گفتم سبب
 مستلا شدن تو با بیخالت چیست پس انکار کرد با و قسم دادم و خود را با نوشتن دادم و گفتم پس بدت چیست
 که تو از من بدتر هستی از آن زمان که ترا دیدم شتاهم که تو را از اصحاب پیغمبر ما استی و تو جابر بن عبد الله
 اخصار و اما ترا نمی شناسی گفتم ترا اگر شناسم از تو سوال اینک کردم گفت من بریده بن و ابل ساربان جین پس
 گریتم من با او گریتم و یقین کردم که من بر او اور در خاک اندوده نامک شدم گفتم یا جابر بداد که سوای نفس
 من بمن غلبه کرد عقادت من هوای نفس من اعانت و یاد کرد جهان و جو جین که بر من میگردد و من هر مان بود
 و کفیل بود بر من عیال من پس قصه من منتهی شد و من دیدم در نزد او بنید شلوار صحاب را و آزادوست شتم که بر این یاد
 تا آن را بعضی حلام بدیدم و همیشه منتظر فرصت بودم که آن را بدست آورم زیرا که آن در لباس او بود تا او را شهید
 کردند و من از کس نماندم که از حضرت او درود شدم و گفتم که با خبر داد که بنیوتیم بخوبند خون را بریزند و شما خیر اینرا
 طن کردید پس بروید هر جا که خواهید و نگویید که پسر او کذا یا جمله که پس از او متفرق شدیم و ناماندا او مگر پسران او
 و دلبران برادرش و برادرش و بعضی اخصار که فریب بفتادونه نفرمودند و من در بیابان بودم در طرف مشرق کربلا
 و قلیله او را شهید کردند و صحاب اهل بیت او را کشند و زنان او را عریان و عریان اسیر کردند و سر تا اخصار او را با
 حسین چلی کردند که کوفه من از بیابان بیرون آمده و قصد بدن طهاره کردم ناگاه دیدم در برابر من برده هست که در حیوة
 خود آنرا بمقراض پایه کرده بود که آنرا از پریش مروان کینند که عریان با بند و دیباایش شلوار بود او را قصد کردم که بند
 آنرا افندم ناگاه دیدم که بان که همگیا بسیار زده معالجه کردم که آن که همگیا را بنامیدم دیدم که دست زدمت خود را آورد
 آن بند را گرفت و خواستم که دست و راحه گت داده رده تا نیم توانستم پس چهره خود را کشیدم دست راحه او را
 قطع کردم و انداختم بعد در مرتبه ثانیه دست دراز کردم دست چپ خود را آورد در بند شلوار گرفت و بر هر دو دستم
 که دست او را در کفتم توانستم آنرا نیز به چهره خود قطع کرده اند ختم بعد یقین کردم که بند شلوار را افندم میکنم پس قصد کردم
 که آنرا پاره کنم ناگاه دیدم صبحا و فریاد از پشت سرم شنیدم از اجماع رسیدم و دستم خشک گردید ناگاه دیدم نور
 که از آسمان آمد پس طن کردم که ستاره است خود در میان گشته کان اند ختم ناگاه صبح محاسن نمود را دیدم اند
 میرفت تا نزد سر حسین نشست پس دست نظر کردم دیدم که او رسول خداست و امیر المؤمنین در پشت او و در ظاهر
 و حسن را دیدم و مردان بسیار آیدیم ایشان را نشناختم و دیدم سپهر دست خود را بجانب کوفه دراز کرد دست خود را

تا اینکه در آن بود حسین پس بر آمدن سخن کرد و او را نشاند پس بخدا قسم خواند خداوند معبود غیر را و نیت بر آن بود که حسین را بکشد
 او را که گویشم او را فرج مکرده است و قیامه جد خود را دید فلما انما جده نادمه السلام علیک یا جداه فردی فقال و
 علیک السلام یا ولدک یا ثمره فوادک یعن علی ان اراک علی هذه الضفة ما جعلتک مضیع و عظمک مخصن
 فقال یا جداه من سنابلک الخجل فصاح رسول الله و اولاده و اهل بیته و احسبنا قد کذبنا ابوه
 یا ولدک اری شیبتک مطیحا بالدماء و وجهک مضرا جارا مریلا و قد کذب ذبح الشاة فقال نعم
 یا ابناؤ ذبحنا الشاة الضحی من الفضا فیک امیر المؤمنین و قال لیلته کنت حاضر الا جد لدونک
 الاعدا و اسقهم کما سرتک یا لیلک نفسک لعلک الفداء هم دنت امه فاطمة الزهراء و قال لیلک یا و
 عنما زه جنتک علی اثره و داسک علی السمعه علی باسحق ریح و سمعه فی الملاء یقینک الان
 بلا غسل و لا کفن تر یوما لقیته عن قبورنا امه تم مرغت ناصبته با بدیهه و فادت و اولاده و احسبنا
 و استلا و اجدیلایه و اغریایه هذا و دم الحسین علی وجهه یاسیل و تقول بهذا الفی الله الخجل
 هذا و جدک و ابوه و امه و اخوه فی بکاء و عویل فمد رسول الله فقلت کفی الحسین فقال من قطع
 یا ولدک کفبتک فقال یا جداه قطعها جمال فی قال و ما امرک بذلك فقال یا جداه لاجل هذه النکة الی
 فی ستر و یله کلما مدیله لیاخذها فبضعت علیها لئلا تنکشف عودک لئلا کردها سلام علیک یا جداه پس پیغمبر جواب
 سلام را زد کرد و گفت و ملک سلام با و کد و ای میوه قلب من کرنت بر من که ترا در این صفت به پیغمبر چه شده است بحکم
 تو که پیغمبر پاره شده و استخوان تو خورد کرده شده گفت یا جداه از ناخنهای من چنانچه شده رسول خدا را یاد کرد و اولاده
 و آنچه قطره و حسینا پس درش با و زدی شد و گفت با و کد می پیغمبر حاسن ترا که بخون خضاب و رو ترا که بجاک و خون
 او کشته ترا مثل کوفت زدی کرده اند گفت نعم یا ابناؤ شمر صفتش سر را از غنچه برید پس امیر المؤمنین کریت گفت
 کاش من حاضر بودم دشمنان ترا که میکردم و آب ترا شراب طاقت می نوشانیدم کاش جان من بجان تو فدا باد بعد از آن
 مادرش فاطمه زهرا زرد او آمد و گفت که او چشم من می پیغمبر ترا سر بر جاک و کس ترا در زهره بلند شده ای پاره روح
 و کوشش من در راه حال سخیل و کفن مانده چه شده است که قبر تو از قبر مادر است بعد از آن پیشانی خود را بخون او خضاب
 کرد و زد او را و اولاده حسینا و استیلا و جدیلا و عمریایه و خون حسین در رو او سیلان میکرد و میگفت با من
 طاقات میکنم یا جداه جلیل او جد و پدر و مادر و برادرش در کردید و نوحه بود پس رسول خدا دست خود را از کرده دستهای
 حسین را کرد بنید و گفت ای پسر من دستها را که قطع کرد گفت یا جداه ریان من قطع کرد گفت مراد او از این قطع چه
 بود گفت یا جداه از بر این بندستوار که در سوار من است هر وقتیکه دست خود را از کرده که انرا از کف نماند دست خود
 انرا کردم که کتوف انوره نامم هر وقتیکه دست خود را از کرده انرا قطع نمود و دستیکه آمدن شمارشید خود را در میان
 دستها که انرا دست از ترس تو یا جداه رسول خدا گفت ای دل و جنس ترین مردم بر تو باد لعنت خدا ملک عالم اینرا نیز
 من کردی خدا رو ترا سیاه و دستها را قطع کرد در دنیا پیش از هجرت پس ندانتم که انرا دیدم دستها مثل خمیر برین
 اشاد و رویم چنانست که می بینی مثل قالب قرهت پس شاید تو مرا که بر این خواهی پس از او مفارقت کردم بعد از آنکه او را
 لعنت کردم الا لفضله است علی انقوم نظامین میگویم زاینکه شنیدید ای برادران من بید و رویت پس گوش کنید
 آنچه من آنرا برایش ذکر میکنم در رویت عجیبه و آن روایتی که غیر الله در کتاب ستر العالمین ذکر کرده است حکایتی که گفت و اما
 قصه عظیمی که بیام پس آن کجاست بجهت اراده کرده که نظر نماید که در کجاست منبع رود نیل پس میگردم تا مظهر را در کرده
 خضر با و گفت زود و اهلش بمواضع چنین چنان بعد از آن عطا کرد ما و علامت آن مواضع پس رسید بر کوه و در آن
 کوه قبه دید از قوت بر چهار استون و نیل از زیر آنها جاری شد و در آن میوه ما بود که بغیر نیانفت بر کوه هفت
 پس در پس آن دیدم با عجم و قصور و خانه ما و عالم و سیسی بود و من بر عجم بودم پس می بینم در آن کوه من سیاه شده و چون
 بر من خود کرد و کجا از قصور مراندا کرد سبک با سیا ای عجم پس انخانه بنیقتین است و مرا جذب کرد و خضر مرا ستم کرد و دست

محلین هفدهم

بستر قول و صلح علی و ابی سبغ نهان است از آنکه چون دو جلد و فرات و شل و حمزه در برون در معده است
عین سلوان زیرا که از پشت آب نزم و غلبه بر آن مجذبت حدیث بلوقیا و غفالت و حدیث ایشان بلوقیا است
اشاره در آن کفایت میکند بر آن رسیده بجای که در آن بوسیلان بعبیر بلوقیا پیش آمد که خاتم را از پشت او خدایا
پس از آنکه با او مکل بود با او سید و او را سوزید پس عغان او را بقاروره زد و او را زنده کرد بعد از آن دفعه
دویمه و ثانیه دست خود را در اندک در پس او را زنده کرد بعد از سه دفعه مردن پس در چهارم دست خود را در اندک در
اخذ نماید سوخت و هلاک شد پس عغان بیرون آمد در حالیکه میگفت که شیطان هلاک کرد شیطان را از دماغ او اندک کرد
که تو نزدیک بیا کثرت را بیرون کن این کثرت در دست احد واقع بنمود که در دست چهارم زانیکه مبعوث شد باو بگو که اهل
طوار و تحقیق در فضل تو و فضل بنیامیکه پیش از تو بودند اختلاف کردند پس فداترا بر گردید پس بنیام بعد از آن
مرا امر کرد پس کثرت سلیمان را بیرون کرد و در دم آنرا نبرد و پس از آن فرود آمد و عطا کرد آنرا بعد از آن
حضرت آنرا بخت کرد پس مرغان و جان پنهان حاضر شدند و آنرا مشاهده میکردند و شهادت میدادند بعد
لذان دخل شد و سر باطن جنی و با و حدیث طولانی گفت و قیامه در نماز ظهر بود و در جبرئیل بصورت سابع مقصود
میان صفها را میگردید در آن هنگام ایشان در رکوع بودند ناگاه سابع در عتب امیر المؤمنین بپدید در
حالی که سوال میکرد حضرت بخت خود اشاره کرد پس کثرت سلیمان کرد پس سلیمان پس ملائکه از روی عجب
فریاد کردند جبرئیل آمد در حالی که بتینت میگفت میگفت بدیت سیکه شما اهل بیته هستید که حدایتعالی شما انجام
کرده است **الذین انقلبنا الله عنکم و انقلبتم علی اعقابکم** پس بعد از آن سابع جز داد عطا گفت میگویم
معنی نایل و ملک با تغییر را و دنیا نیز که در حلال انتخاب و در حرام آن عقاب است پس اگر عرض نماید بگو بگویند
مقتد که با ما ویدر سر دنیا پس جواب از آن است که او مقتله کرد درستی که برای او بود و آن بجز بهر سید و امان
تیکم باطل است و صحت نیست زیرا که حکیم بر موجود و محدود و معلوم غیر مجهول و تابع کشته این فقه مفسر است بعد از آن بگویند
آنچه اراده میکنید تمام شد کلام غزالی میگویم بدستیکه بیان کلامش و شرح مقصود او است که امید مرد عینی بلوقیا و عغان
عالم بود و بعد از علوم بسیار از علوم خاص و اسرار و علوم غیریه و از صاحب فنوس زکیه و همتهای عالمیه بود و خود خوان
که بر بسند در مقام جاه و حلال و عزت مثال و تحجیر کردن صاحبان ارواح از جن و انس و مرغان و وحش و غیر صاحبان
ارواح از یاد او ابرما و غیر آنها بمقامیکه آنرا اراده کرد سلیمان بعبیر بقول خود در تبت سابع **لما لا ینبغی لاحد من بعد و یحیی**
شما نترسد این حکم بنویسد بان رسید که اینک رسیده بکثرت سلیمان زیرا که از جمله خواص این خاتم است تحجیر کردن
حدایتعالی بچیز را که بوی آن اشاره گذشت بر کسی که آن کثرت در دست او باشد پس اول موضع و مکان تحجیر سلیمان
را که نقش سلیمان در کالای آن بود معین کردند و به تحقیق اینرا شما نمیشد با بچیز که در پیش ایشان بود از قواعد علوم غیریه
و ضوابط فنون اسرار و خواص اعد از آن سفر کردند آن موضع و مکان پس مرتجب شد و شد و محفل گردید و چیز
را که ایشان رسید از هر ضرر و محنت از قطع کردن صحرا و اویا با آنها و صعود کردن بر سر کوهها بلند و نازل شدن
بر میان وادیها لغزنده و کند شدن از دریا و نهرها و رسیدن بجاییکه تحت سلیمان در آن بود پس عغان طلسمات
آن باغرا باطل نمود حکم طلسمها که در آن مانع نهاده بودند که مانع بودند از داخل شدن احد در آن استمان و باطل کردن
عغان طلسمها را با این نحو بود که چو نهایی بسیار خواند و منطرات که در کوه آن طلسمها مانع بود بعل آورد پس اهل
باغ شده سلیمان را یافتند در کالای تحت مثل کسیکه خوانده بود در پشت او بود کثرت زانیکه اینرا شما سید

آنچه از آن انعام کرد از آن استفاد می‌دور وقت نظر دقیق که حارثه تحت در میان ملائکه که امیر المؤمنین علی
عطا میکند در مقابل آن کثیر سانس خیر دوران تمیکنان ملک سلطنت سلیمان یا نه جمعی از ایشان گفته که عطا
میکند و دیگران گفته عطا میکند پس از خدا سوال کردند و خواستند که خبر نزل ابراستند و حکومت زمین بر ایشان
منکشف شود، پس بنشیند آنچه در زمین واقع می‌دور بعد از آن معصوم از کلام غزاله که گفته هر گاه اعتراض نماید فتوا بدهد
تا آنکه دفع تو همی است که از جانب دشمنان و منکرین فضایل امیر المؤمنین و شکستنده کان در آن وارد می‌شود
و غیر آن تو هم نیست که چگونه جایز می‌شود صحت آنچه از دست است از معصوم است از عطا کردن امیر المؤمنین
در مقابل سوال سالهاست چه حد استعلا سلیمان را بان مخصوص گردانیده است از ملک کبر سلطنت عظیمه پس غزاله
جواب خوب داده است بعد از آن حقی ناما در تو که آنچه کلام غزاله آزا فاده میکند نیست که اکثر که امیر المؤمنین
از ارادتش ای نماز صدق کرد و آنچه از اصدق کردن سلب نال شدن آیه صریح کرده در اثبات کردن ولایت
مطلوبه است امیر المؤمنین خاتم سلیمان بود و غزاله ناز شدن آیه را در عقب این صدقه ذکر نه کرد بجهت امکان و
اعتماد کردن بطور است نظر بر اینکه همه شاق نموده اند بر اینکه آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین یقیمون الصلوة
در شان امیر المؤمنین نازل گردید بعد از اصدق کردن او اکثری و نظریه بر اینکه واقعه اصدق نمودن امیر المؤمنین
اکثر از کواکبه بوده است و اما آنچه روایت شده در طریق ما از حضرت صادق است در استیکان آن اکثری که
صدق نمودن آن سبب نزل آیه ولایت گردید خاتم طوق بن حمران بود در حالیکه امیر المؤمنین او را گفت
و آنچه از آن گفت او بیرون کرد و کمین ایجادشغال بود حضرت صادق گفته است این خاتم چه بود گفت خراج
بود گفته چه قدر بود گفت باره از شتر که ششصد شتر از نقره و چهار صد شتر از زر باشد و خفی ناما در تو که تو بیست و جمع
ما پس آنچه غزاله نقل کرد و آنچه از حضرت صادق نقلت و عوجه عدیده معصوم می‌شود و لکن آنچه در نظر من ترجیح دارد اینست که
واقعه معصوم و نزول آیه ولایت هر تبه بود میگویم اندوستان الرتول خدا او که بر کشته شده کان در مهیا ایشان
به تحقیق دانستند در بعضی آنچه گذشت و پنجاس غارت کردن کفایت کما بها سید الشهداء را که بجدل بن سلیم
کلیه عدیه آنرا گفت امام روحی که اعداه را قطع کرد بر آن اکثر او پس چه قدر فرق وضع و تفاوت ظاهر دارد ما پس
اکثری که از امام مظلوم سید شهدا اخذ کردند و پس خاتم سلیمان بن داود که سلیمان آزا اصدق کرد اگر چه
سلطنت او بان دور میگردید زیرا که آن خاتم آزا اصدق کرد سلطنت بزرگ بود و لکن این خاتم که از آنرا
آن اکثر سید شهدا را قطع کردند چنان انگشتی که دوران میکند او بر مدار حرکات و اشارات آنچه یک مسأله
میشود بهر از هزار سلطنت سلیمان و اس سلک و و این خاتم در شرف و مرتبه در وجه حق است بجهتیکه میباشد
خاتم سلیمان قیاس بان کرد در ذره از ذرات انوران و بیشتر که اثری از آثار آن آه آه در بستیکان خاتم سلیمان
اگر چه نفس عظم آن چیزی بود که سلب خیر جن و انس و جن و مرغان و ابر با و بان بود بر آکیکه آن اکثر
او باشد و لکن نفس آن خاتم نقاط و سبب بود از خود خطنها طیب است که با آنها انا فانا سلام خدا و سلام جمیع ملائکه و جمیع
اسبیا جمیع بنده کان الحیین خدا وارد میشد بعد قصه اصدق نمودن امیر المؤمنین خاتم سلیمان را قلوب محبت
نورانی میکند و تجسم نیاید از آن ملائکه آسمانها و لکن این خاتم با آنها صاحبان نفس و روح امیکند از دو ملائکه و اسبیا
خفی و فریاد کردند سبب آن در و مادر م خدا امام مظلومی باشد و نفس و اهل من شه آسید بچاد و مال و عیاله خدا
شهادت گیری باد که ساکن ابد امانع نمی کند و بان ایل اصلا نکند پس بخشد در راه خدا بعد از کیفیت آنچه در
اصل سخاوت و کرم و منیع عطا یار اصدق میکند و دست که ممتین با معاد و امجد و اولیاه کجاست فاطمه زهرا

می است مخصوصه نظیره تا دو نایب بر آنگاه استن چونها طاهره را که ازین دست که عین سلیمان میگردد چنانکه در دیگر
 روی رو بخند در روز چهارم بخاری در محل خود ذکر کرده است که در روز احد روی پیغمبر خورشید و دندانش و طاس
 کلاهش در سرش بکشت پس فاطمه خون را می شست و امیرالمؤمنین ساک میکرد و فیکه فاطمه دید که خون بسیار می
 حصیر را خد نمود و سوزانید تا خاکستر کردید از اجزای جرح است روی پیغمبر سپاسید و قطع شد و در موضع دیگر از کتاب خود
 از کتابت خود ذکر کرده وقتیکه کلاه پیغمبر در سرش بکشت و رویش خون آلود و دندانش بکشت شد
 و امیرالمؤمنین در سر خود آب می آورد فاطمه خون را می شست و فیکه دید خون زاید می شود حصیر را خد کرد و سوزانید
 و از اجزای پیغمبر سپاسید خون قطع شد حدیث نیز نیل است در آن بیان بعضی از امور پس بدانکه از بعضی
 اخبار استفا میگرد که در آنوقت در کشت امام بیشتر نبود صدوق در امانه رویت کرده است باسناد
 خود از محمد بن مسلم گفت از صادق بن ابی حمزه که دم از آن بیشتر حسین بگرد رسید و باو ذکر کرد که من شنیدم که آنرا از کشته
 انکشت آنحضرت خدا کرد در میان آنچه بخارت بردند گفت چنان میت که میگویند بدستیکه حسین وصیت
 نمود پس خود را بن حسین و بیشتر خود را به کشت پیش داغل کرد و امر را باو تفهیم کرد چنانکه پیغمبر امیرالمؤمنین از
 کرد و امیرالمؤمنین از آن سخن کرد و حسن حسین کرد بعد از آن اینخاتم میدرم رسید بعد از پیش و از آن من سید
 پس آن روز زدنست من در رجعه آنرا با کشت خود میگویم و نماز میخوانم محمد بن مسلم گفت پس در روز جمعه آنحضرت
 در کلام در حالتیکه نماز میکرد وقتیکه از نماز فارغ شد دست خود را بر کوهش دراز کرد پس در آنکشت او جان
 دیدم که نقش آن لاله آله عقده العاده بود گفت این بیشتر حدم ابی عبد الله حسین است حدیث جمع و توفیق
 ممکن است باینکه آنخاتمیکه حضرت صادق حکم کرد که آنرا بر زنده انخاتم بود که از جمله موازین نبوت و خلافت بود
 و فیکه صادق دانست که آنچه محمد بن مسلم از شنیده است نسبت با آنخاتم بود گفت پس کمال او ممکن است این
 توفیق و جمع موی باشد بخبر دیگر در آنحضرت است که آنحضرت گفت بر حسین دو خاتم بود نقش یک لاله آله الله و نقش
 الله بالغ آله بود نقش خاتم جان حسین خرمی و شعی قائل حسین بن علی بود حدیث بعد از آن حقیقی مانا بود
 که مقنیه جمال الله و حدیث عذابا الیها از پنجر است سعادت و بار میکند پنجر را که مقدم کردیم از آنیکه جایز شود
 عقلا و نقلا مجرد تان عورت معصوم از ستر بگیا این مقنیه از دل قاطعه است در بنیاب مجلس
 پیچیدم از کتاب سیر اعبادات در سراسر شهادت در اشاره کرد دست سیر بود متعلقه بحج شریف و کوهنا
 طایفه و زاینه از خونهای سینه اشهدا روحی له اعذاه پس واقع میشد کلام در آنجلس در ضمن اشکات چند
 اشراق اول در مقنیه طراحت او چنان گفت که طرح بن عدل گفت من در وقت که ملا بودم در حالیکه
 واقع من طعنها و عروپس تقبل کردید مرا اجزایها اگر قسم خورم بصدق قسم مایه کردم بدستیکه من در خواب
 بودم ناگاه ده نفر سواره دیدم که آمدند در بر ایشان کباها که میزدند و در ایشان کوشک میباید در نفس خود ختم
 که این عسیدیم بن زیاد لعنه الله علیه است آمده است بر این فن کردن حسین پس ایشان از دیدم تا نازل شدند
 بر کشته گان بعد از آن سر از ایشان آمدند حسین در وقت انوشته دست خود را دراز کرد و روی کوفه
 ناگاه دیدم حسین را آورد از جانب کوفه و آنرا بر جبهه او طعن نمود پس عود کرد چنانکه بود باذن خدا تعالی
 پس ناگاه دیدم که او روی خیمت بعد از آن گفت باو که ترا کشته اند آیا ترا شتند و از تو شنیدن آب
 ترا منع کردند بعد گفت کردید باشما صیحه ما بود و تو گفت ای پدرم با آدم و ناله یا نوح و یا الیه یا ابراهیم و

در وقایع حیدرآباد مطهر فیضی المهر

۳۴

بر این ایسی و ایسی ایام پدید آمدند که دست من به سرم بعد از من خدا تعالی مرا بایمان سازد در روز
 قیامت اشراق و در مدینه منوره از کتاب منتخب آورده که رویش از طریق اهل بیت
 و تسمیه حیدرآباد گردیده اند در کربلا در حالیکه مصرع بود و خون او ریخته شده بود بر زمین ناگاه مرغی پدید
 آمد خود را بخون حضرت الوده کرد آمد در حالیکه خون از آن میریخت نرغان حیدرآباد زیر طلال دید در جهنما
 کوشای آن نشسته و بر یک در پایشان دستهای و علف آب را ذکر میکند آن مرغ الوده بخون با ایشان گفت
 وای بر شما ای آیه بود ذکر دنیا و من مشغول بچشمید و حال آنکه حسین در کربلا در اجزات بود در روز یکجای گرم
 کربلا افتاده تسنن و مزاج و خون او جاری و ریخته شده است پس نرغان پرواز کرد و در هر یک از ایشان هفتاد کلمه
 نمود پس دیدم که تا حسین را در زمین بر او بنزد و غسل و کفن انداخته اند باو مار یکجای زمین را بر او میبندد از بند و بندش خورد
 استخوانها را بد نشتر اسپهنا بنام خنهای خودشان خورد کرده اند و آواز او وحوش با پانهاست و ندیه میکند باو جن
 زمین سوار است و تحقیق خاک را آواز او نواز و هوای او نگویند مای او روشن شده است و قیامت نرغان او را دیده
 فریاد نمودند و اظهار گریه و شور کردند خودشان را بخون او الوده نمودند و هر یک از آنها پرواز کردند بجای او چهار گردن اهل
 آنجا بر او نشیدگشتن ای عجب چه حسین پس از قضا و قدر مرغی از این نرغان مدینه را بخود برداشتند و او را پس
 خود را بیکدیگر میزد و خون از پرهای آن متناظر میگشت و در طرف قریب قایم مار را بخود را دور میکرد و سبزی خود را سکار
 می نمود که اقا قلی حسین بگریه میگریه کرد که باک شد و حسرت کرد که با خود که با خود که در پس نرغان سبزان
 جمعند و حسین گریه و فغان میکردند و تسمیه اهل مدینه این گونه را دیدند و بداند که خون از مرغ ریخته میشود و نشسته
 چیزی است تا نیکو بداند از زمان گذشت و خبر گشته شدن حسین رسید استنشاد که آن مرغ بر بو بخدا گشته شدن
 پس فراموش بول و خوشم رو را خبر میداد و بچشم نقل شده از آن روز که آن مرغ خون الوده بدیدند آمد در مدینه آمد بود بود
 و او را در خانه پانوا زمین گیر کرد و کمرش داشت و حذام بدید او اعطای کرده بود آن مرغ آمد در حالیکه خون از آن میریخت
 در کربلا حزن نشسته گریه میکرد در طول شب و هر چه دختر مرصه خود را بخار جلد مدینه بیرون کرده بود بست تا او را در آن
 بست تا که مرغ آمد در آن واقعه بود که نشسته بود پس از قضا و قدر در آن شب بود عارضه عارض شده بود پس در حال
 شد که قضای حاجت و قادر نشد در آن شب بان لبان برود که دختر مرصه او در آن بود و دختر فقیده دیدارش
 باو پانوا در آن شب خوابید از غم تنهائی زیرا که پدرش باو حدیث نقل میکرد و تسمیه میداد تا او خوابید پس در وقت صبح گریه کردن
 مرغ را شنید و در زمین نظرف میکرد تا آمد بر زبیر رضی که همان مرغ نشسته بود و او را و حیلکه آن مرغ ناله می کرد آن دختر
 از دل محزون با آن جواب میداد پس در آن هنگام آمد خبر چنین بود ناگاه از آن مرغ لفظه خون بر جسم افشاد چشم خود را گشود
 بعد از آن لفظه دیگر بر چشم دیگر افشاد آنم خوب شد بعد از آن لفظه بدستهایش نهاد آنها هم خوب گریه بعد لفظه بپا
 نایش نهاد آنها هم سبب بود یافت و هر دو حیلکه لفظه میافشاد بدیدن میاید تا از هیچ مرض خود عافیت یافته از کربلا
 خون حسین و قیامت صبح که در پیش باغ آمد دید دختری گریه میکند و ندانست که او دختر او است از او سوال کرد که چرا
 در این باغ دختر علی بود که حرکت کردن قادر نبود دخترم گفت سجده اتم من دختر خودم توام و قیامت آنروز آنروز
 او را شنید افشاد چشم کرد و قیامت بحال آمد استاد در دو قدم خود انداخته او را سوا آن مرغ آورد آن مرغ را دید که در درخت
 نشسته کرد باز قلب سبزی در سوخته ناله میکند از آنچه دیده بود که بر حسین کرده اند بود آن گفت ترا قسم میدهم
 با بخدا اینکه ترا خلق کرده است ای مرغ من تکلم کن بعد از آن حدیثی است پس آن مرغ بطن آمد و حیلکه گریه با خود گریه میگردد
 بعد از آن گفت با آنکه من در بعضی از آنها با جمعی از نرغان ایشان بسته بودم در وقت حرارت اوقات ناگاه

در وقایع حیدرآباد مطهر فیضی المهر

مجلس هجدهم

ناله دیدم که با او در شد در حالیکه میگفت ای رفیقان میوزید و منم میباید و حال آنکه حسین را در کربلا در این گرمی هوا
 برشته خاک گرم تشنه اندخته اند و از غرش خون جاریست و سر او را بیده بنیزه رفته اند و زنان او را با سر برهنه و
 عربان اسیر کرده اند و فقیکه با این زمینیم پرواز کردیم آدمیم کربلا او را دیدیم در آن صحرای اشد غل ادا از خون و لعن
 او ریجهای کربلاست پس همه را جوڑا با نوحه میکردیم و حوز را بخون لوله نمودیم و هر یک از ما بجای بی پرواز کردیم
 من در ایمنان آدم و فقیکه بودیم از ایشانند محبت نمود و گفت اگر حسین در نزد خدا تعالی صاحب قدر بلند می شد خون
 او از هر در شغلی گشت بعد از آن بود و دخترش و پانصد نفر از قومش مسلمان گشتند اشراق پیوسته است
 غراب است از کتاب منافع نقل شده حدیثی است در سید عیدین که گفت وقتیکه حسین را شهید کردند غراب آمد خود را
 بخون او لوله نمود بعد از آن پرواز کرد و زنده بود و در فاطمه دختر حسین اشراق فاطمه سحر را بلند کرد و غراب را دید
 شدت کرد و در آواز کرد میگفت نَعَبُ الْغُرَابِ فَعَلْتُ مِمَّنْ تَنْعَاهُ وَ تِلْكَ يَا غُرَابُ قَالَ
 الْأَمَامُ مَنْ قَالَ الْمَوْقُوفُ بِالصَّوَابِ إِنَّ الْحَسَنَ يَكْرَهُ الْبَلَاءَ بِنِ الْإِسْتِزَاءِ وَالصَّوَابُ فَايَكُنِي
 الْحَسَنُ رَتَجَى إِلَهُ مَعَ الثَّوَابِ فَلَمْ يَكُنْ يَحْتَالُ لِي بَعْدَ الدُّعَاءِ الْمُسْتَجَابِ حاصل معنون آنکه
 غراب خبر کرد داد حکم گیت که خبر کرد اورا میگوید ای رفیقان غراب گفت امام است حکم گیت آن امام گفت
 سیدکه موفق شده است سخن در بستیکه حسین در کربلا در میان بنیزه ما و شمشیر است پس حکمین که این مهیور را با من از
 خدا ثواب را حکم حسین گشته شده بن گفت دست میگویم تحقیق در رو خاک تا کن گشته بعد از آن پریشانی آن
 مستقل گشت پس جواب گفتن قادر شد من کریم از نوبه آنچه من ناز شد بعد از آن عاصم را جواب هم برین طاعت
 پس خبر کرد اورا با بل مدینه داد پس گفت که فاطمه سحر اولاد عهد المطلب با او در پس آنقدر زمان نماند گشت تا خبر گشته
 شدن حسین بن علی با ایشان آمد اشراق چهارم در کعبیت نامی است در موهف کعبه این ریح دعوت کرده گفت که
 طاقات کردم مردمانی نیز که قبل حسین حاضر شده بود پس از آن پناهنده نش سوال کردم گفت من در گشته شدن حسین حاضر
 بودم در روز دهم محرم خیر از این که من شمشیر و سینه نردم و تیر بنید اخترم و فقیکه او را کشیدم من بنزل خود رحمت کردم
 و ناز خفتن را که از ده خواهم پس در عالم خواب شخصی نزد من آمد و گفت که حاجت کن رسول خدا را با او چه کار
 پس اگر شب بوی او کشید تا گاه دیدم که پیچید در صحرای منشته و استین خود را با لارزه و صحرای در دست دارد و پیش
 روی او طلا بسته بود در دستش شمشیری بود در دستش صحاب را که نه نفر بودند می گشت بر و فقیکه که حضرت میرزا در
 حاجت ایشان آتش شعله در میگشت پس پیچید نزد یکدم در پیش رویش در روزا نون ششم حکم سلام علیک یا رسول الله
 جواب سلام را بمن برود که در زمان طلوع گشت کرد بعد از آن سر حوز را برداشت و گفت ای خدا تو هم تنگ حرمت مرا
 کردی و او را در کشتی و حق مرا اعانت نه کردی حکم را رسول الله من شمشیر و بنیزه نردم و تیر بنید اخترم گشت دستش
 و لکن تو کثیر سواد ایشان کردی بمن نزد یکسو پیچ او نزد یکدم تا گاه دیدم طوسی پر از خونت بمن فرمود این خون پریم حسین است
 پس از آن خون بچشم من کشید از خواب بیدار شدم تا این حاجت چیز را یعنی چشم اشراق پیچید رویت شد در
 کعبیت تا پناهی دیگر از کتاب منافع نقل شده از آنجا که گفت شمشیر نامی است از او دیدم از او از سب آن پرسیدم گفت
 بدست تیسرا بمن از او بود همه بنحیض سر حوز را در خواب دیدم در حالیکه در پیش رویش طوسی بود در خون رزق از خون
 حسین بود و عمال او گذر با حضرت ایشان میدادند پیش از آن خون حسین را لوله نمود و میگردد بنید یکدست رسیدیم و مرا

توجه

دوقایع جسد مطهره فاضح الطهره

ما بوشان دادند پس گفتند رسول الله من در کربلا بمیش و نیزه سزدم و تیر نغذا ختم و سواد شکر را بسیار کردم من گفتند
 کفنی ایاز لعل کوفه بینی کوشم یا کفنت چو ابر سپهر من باز نه کرد که در دعوت او را حاجت نه کردی و کن گشته شدن او را دوست
 داشتی و از گروه این ربوده بود بعد از آن کج من با کشت خود شاره کرد پس اعلمی شدم بخدا ختم شاد نمیکند که مرا با او دوست
 داشتم که در پیش روی من بشید بشم استراق ششم در ذکر کردن مقصیه کشته است با آنچه در بعضی استراق
 گذشته بود و از کتاب محبت کلمات کرده از مرد کوفه ای که اهل کفنت و قلیکه شکر از کوفه خارج شد بر بحر حسین علی
 آتشی که در پیش من بود جمع کردم و اوقات تنهایی خود را بر بدشته با ایشان رفتم و قلیکه رسیدند و حمیه مای خود را
 طنا کشته صیده نصب کردند و من هم حمیه بر پا نمودم و بیجا بجهت حمیه در دست میگردم و مرابط و میخ طویل و بجهت مسلمان
 بعمل میآوردم و سر نیزه مار و آنچه از نیزه و از خنجر یا شمشیر او خارج بهم میسازند در دست میگردم و بجهت آنها بصیر بودم پس
 نفع من بسیار شد استاد و چهارت من در میان ایشان شایع و شکار کشت تا اینکه حسین ابد با شکر خود پس کوچ
 کردیم بکربلا و حمیه مار در کنار رهنر علمه بر پا نمودیم و قتال در میان ایشان قائم و بر پا کردند آب از او منع کردند و
 و چهار و فرزندان او را به قتل رسانیدند و مدت تقاضاست و کوچ کردن ما نوزده روز شد پس من غمی و دویمتد بر نزل
 خود در محبت کردم و اسیران همه همراه ما بودند پس ایشان را بعید به لعنه الله نشان دادند امر کرد که ایشان را
 برای نریزیدند که شکار بشام نریزد من در منزل خود چند روز کشت کردم تا گاه کفنت در سخنان خود خونبیه بودم و در خواب
 دیدم که قیامت قائم شده و طلوع در زمین موج میزند مثل موج زمانیکه دلیل خود را معفو د نمایند و زبان همه ایشان درج
 شده بسینه ایشان افتاده از شدت تشنگی و من هم تقاضا میگردم که در میان ایشان از زمین تشنه تر میت زیرا
 که کوشش من که چشم من کور شده بود از شدت عطش این عزیزان سر از آفتاب بود از شدت عطش و ما غم
 جوشش میگرد و زمین جوشش میگرد که یا که او خیر بود زمانیکه در نزل آن آتش شعله ور کرد پس خیال کردم که قدمها
 من پاره پاره شود پس بخدا ختم اگر احمق میگردند در میان تشنگی من و پاره پاره کردن کوشش من تا خون من کسبان
 نماید که از آن سوزش هم آینه نوشیدند آنرا بهتر میدم از تشنگی خود پس در آن اشک من در عذاب درد ناک و بلا
 عام بود تا گاه مرید دیدم که نورا و موقت نورا را نموده و کون سرور کرده سبر و راه و پاسی سوار شده بود و در محبت
 محاسن بود و چند هزار از پیغمبر و وصی و صدیق و شهید و صالح او را احاطه کرده بود پس کزنت گویا که او با و یاسیر فلک بود
 پس ساحتی گذشت تا گاه سوار بر ایدیم که با سفینه سوار شده در او شل تمام ماه است و در رکاب او چند هزار مرد بود
 که امر میگرد و قبول میگردند و قلیکه منع میگردند پس بدنه از سبب او بر لرزه در آمد و مضطرب گردید میان دو کفنت از
 خطرات او پس تا نتف جزدم که چو از حال محض اول سوال کردم از ترس از میزدنا گاه دیدم که او در رکابش بستهاده و
 اصحاب خود اشاره کرد و قول در شهیدم که میفرمود او را بگیرد تا گاه دیدم که او در رکابش بستهاده و در رکابش بستهاده و
 آتشی که در آتش خارج میشود مرا آتشی که در آتش بستهاده و در رکابش بستهاده و در رکابش بستهاده و در رکابش بستهاده و
 بمن زیاد کرد و با کوشش از تو سوال میکنم تا اینکه از من با سوار کردی تو کیستی گفت من علی هستم از ملائکه خدا ایجا کفتم این
 کفنت علی که از است کفتم آن کسی که پیش از او بود کفنت محمد مختار است سوال کردم ایکنه در طرف
 هستند کفنت پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحین و مؤمنین اند کفتم من چیزی ندانم تا تر این با سوار کرد
 کفنت امر را و راجع میشود و حال تو حال اینهاست پس وقت نظر کردم تا گاه عمر بن سعد که میر لشکر بود و خود را دیدم که در
 رانگی شناختم و در گردن عمر بن سعد رنجهای بود از آن آتش رنجهای و کوشش مای او خارج میشد پس عتق کردم که کفتم
 و باقی قوم بعضی از ایشان علاوه در کردن و بعضی معتقد و بعضی از باز داد گرفته بودند بجهت و غضب شمس در آن ایشان

جلسه هجدهم

که ما سیر میکردیم ناگاه رسول خدا را دیدم که ملک او را وصف میکرد در بابا که کسی بزرگ نشسته بود که روشنی میداد و در شیشه بود من بجان کردم که این مرد را دیدم و در صاحب محاسن تابان را دیدم از همین اول ملک سوال کردم که ایشان کیستند گفت نوح و ابراهیم اند و دیدم رسول خدا می گفت یا علی چه کردی گفت حدیرانه گدازتم از قاتل حسین بگریزیدم او را آوردم پس من خدا را حمد کردم پس که از ایشان نشدم عقل من بمن رجوع کرد ناگاه دیدم رسول خدا می گفت این را پیش آوردند از ایشان سوال میکرد و میگفت و گریه میکرد هر کسی که در آن موقف بود در برای گریه کردن رسول خدا ریزا که او بردی گفت که چه کردی در زمین گریه بفرزندم حسین پس جواب میداد یا رسول الله من برای از تو منع کردم و کا می گفت من او را گشتم یا میگفت که من لباسها او را پروان کردم یا می گفت که من سب در سینه او بچوبان آوردم تقصیر از ایشان میگفت من بر شما را در از دم پس رسول خدا فریاد میکرد و اولاده و اقله تا صراحه و حسیناه و علیاه هم چنین عارضید شما بعد از من نظر کن یا ابلیس آدم نظر کن یا حی نوح چگونه سرعادت کردی در ذریه در خصوص اولاد من پس گریه کردند تا محشر بگردد تا پس از آن روز بانه جهنم را ایشان که ایشان را اولاد فالا بسوی آتش کشیدند ناگاه دیدم از ایشان مردی را آوردند پیغمبر از او سوال کرد گفت من چیزی نگذاختم گفت آیا تو بخار بودی گفت ریه گشتم ای آقای من لیکن من کار نکردم مگر عمود حمیم بن مینر لعنه الله تعالی را که بوزیدن باد تند و شدید گشت شده بود و وصل کردم پیغمبر گریست و گفت تو سواد لشکر را زیاد کردی و را بگریه بگریه گشتم پس او را گرفتند در حالتی که صیحه میکشیدند که حکم نیست مگر از خدا و رسول خدا و وصی او اینها را گوید و در خیال یقین کردم سب است پس مرا خواست و خبر گرفت آنچه کرده بودم گفت مرا هم امرش بیرون نمود که در خیال از خواب بیدار شدم و نقل کردم هر کسی که با او ملاقات کردم در زبان او خشک شده بود و نصف بدن او مرده بود هر کسی که او را دوست میداشت از او تبری می نمود و او مرد در حالیکه خبر بود لعنه الله تعالی و سب لعن الذین ظلموا ای مقلب قلوبهم تزییلات نورانی حق تعالی است تزییل اول در ذکر جمعی است از بزرگانیکه خدا تعالی ایشان را مبتلا کرد و متبجح نمود ایشان را به منج و کوری و برص و مثل آنها سبب شتم و سب کردن ایشان میراث مویشین را که شپه است با آنچه کرد جمعی از قاتلان سید شهید ارومی له العذاه از جمله آنها نقل شده از ثابت در کتاب مناقب از ابن عاصم گفت ما را طلب کردند از نه شتم کردن میراث مویشین پس من گریخیم آدم فرستاد نزد من محمد بن صفوان از اولاد ای خلف جمعی که استر خود را بمن عاریه بدین استر خود را عاریه نهادم پس بخدا قسم با چه خود چهار میل راه رفت ملاقات کرد خالد را که عامل شام بن عبد الملک بود در مدینه و او عابین سطلاب را شتم و سب نمود بدین صفوان گفت بر خیز ای صفوان پس برخواست و پای من را گرفت بعد از آن رسول خود را بقبله کرد و گفت خداوند مردم علیه است میکند بجهت دولت و داخل من او را سب نمیکند مگر در راه رضا تو تحقیق او حسب ظلم یعنی بود پس دیدم برتسلی که قهر شگافه شد و پروان آمد از آن دست کونیده که میگفت اگر ریهت کوله خدا تر لعنت کند و اگر دروغ میگوید خدا ترا کور کرد اند پس جمعی از منبر فرود آمد بدین خود گفت بر خیز پس برخواست گفت خدایا بگردان بگردان تا بان بکنیم و قهیکه از منجه خارجیدیم جانب منزل برپیش گفت آیانازل شده بخدمت شرو ایشان را ظلمت گرفته گفت ای چگونگی است گفت زیرا که من چیزی را نمی بینم گفت بخدا قسم این مدین تو بجهت جرات کردن تو است بخدا و در غیر رسول خدا که دروغ میگوید پس و کور با بجهت وصل شد لعنه الله و نیز از کهنانیکه سب کردن رسول و فریج کرد اندید عارث و بیا فیش بنا بر آنچه در کتاب گفت یقین است بدستیکه شاعر بلیغ پیش بعضی ملوک آمد و در هر سال رسم او بود دید بشمار رفته وزیر پادشاه با پادشاه نوشت و از آمدن شاعر بلیغ او را خبر داد پادشاه و وزیر را امر کرد که او را در بعضی خانه های کون نماید و در آن خانه غرق بود و بلیغ او در هر شب دعا نغزده میخواند و شرف بود

مدائتلا شمن اهل بیت

بروز در شب هارث بعد از نصف شب پروان میامد و به آواز بلند فریاد میکرد ای فافلون خدا تیمار را بگویند بعد از آن
 عازب میگردد و شاعر بنیاد بر حبه صد او از خواب بیدار شد پس تفاتی شد در بعضی شبها که شب پسر سغیر را دید که او و علی
 امیر المومنین آمدند بان دروازه و عازب را دیدیم فرمود با علی او را بگیر که او چهل است که تراست میکنند پس امیر المومنین
 از بامین گفت اوزد پیش عازب را بیدار شد بعد از آن منتظر شد بعد از آن عازب بهمان عادت و وقت که بلند شد
 او آواز او نشیند ازین تعب بخود بعد از آن فریاد ما و مردان را دیدند که آمدند بجان عازب پس از نشان سوال کردم که
 چیزیست گفتند در بستیکه عازب در میان رکعت و وضوئی حاصل شده مقتدار بگویم شوق شده و از او آرام فرزند
 دور کرده است صبح شده بود که ملاک گردید لعنه الله تعالی او را با بنیال شاهره کردند چهل مرد و هینا از کسانیکه است
 کردن ایشان را ملاک نمود احمد بن محمد بن بود بیانش مینت که در بدم وصل شخصی بود که او را احمد محمد بن می گفتند و آن
 ملعون عداوتش بد و بغض بسیار است با امیر المومنین رسول الله صلی الله علیه و آله پس بعضی از اهل موصل از او فریاد نمود نزد او آمد
 که او را وداع کند و با او گفت در بستیکه من میخواهم کج روم اگر حاجتی داری بمن معلوم کن تا حاجت را برایت بجا آورم پس
 گفت مرا حاجت ضرورت است و آن تو هستی و آن است گفت بگو تا به فضل آورم گفت زمانیکه چهار بجا آوردی و وارد
 مدینه شدی و پسر را زیارت نمودی در جانب من پیغمبر را خطاب کرده و با او بگو یا رسول الله چه چیز از جانب من بخواهی
 تا در خرد خود را با تو فریاد کردی در کتکش با بر کتکش ساقش با یون ساقش ساقش پیش منش و با او قسم داد که بکلام را به پیغمبر رساند
 و قیامه لشکر حاج مدینه وارد شد و حاج خود را بجا آورد و اوصیت فرمودش کرد در خواب امیر المومنین را دید
 که با او گفت چرا وصیت فلان از آنست که در خواب بر او شد در همان وقت بگویم بعد از آن پیغمبر را خطاب کرد و با او گفت
 او را امر کرده بود بعد از آن خود پسر امیر المومنین را در خواب دید که او را گرفت بنزد او نزد او در دروازه و کار کرد
 بر گرفت و بان کار داد و از آنج که در بعد از آن کار در با بجا داد که در بالا آمد نزد او و مالید بعد از آن آمد بر سقف خانه
 آنرا بدست خود کشود و کار در در زیر آن گذاشت و پسر او آمد آنروز حاج از خواب بیدار شد در حالیکه از این سرستان
 بود و صورت خواب را او میباید نوشتند و سلطان موصل را بخت بیدار شد و هم سایه کان را گرفت و به زندان
 انداخت و اهل موصل از قتل او بخت کردند در زیر آفتاب و نشان بر دیوار او نیافتند و در را کشاده و قتل را مفتوح نمودند
 و سلطان هم در امر او محیر ماند نمیدانست که در این قضیه چه کند زیرا که وارد شدن یکترا از خارج معتاد بود با نبودن
 این علامات و از خانه چیزی برقت بر نه اندقیق هم سایه کان و غیر ایشان در زندان بودند تا سبکه آنروز حاج از کوه
 وارد شد پس ملاقات کرد هم سایه کان در زندان از سبب آن سوال کرد گفتند که فلان شب این کس را در خانه خود
 مزبوج یافته اند و قاتل او معلوم نشده پس آنروز حاج کتک گفت و با صاحب خود گفت صورت خوابی در نزد شماست
 است پروان نماید پس پروان آوردند صورت خوابی همان شب قتل او یافتند آنروز و خلق تمام آنجا آنروز مقتول
 رفتند پس امر کرد به پروان آوردن کاف و ایشان را خبر داد و با خود نیکو دان بود پس یافتند چنانکه نوشته بود
 بعد از آن امر کرد که سقف خانه را بر دارند و قیامه گفت را بر داشتند کار در در زیر آن یافتند و اینست که
 خواب او صدقت و محسوس را از مجلس پروان آوردند و اهل او با بیان آمدند و این از لطاف خدا تعالی است
 و هینا از کسانیکه است کردن ایشان را ملاک نمود مردمی بود و بیانش بنیاد بگویم من در حضور امیر المومنین علی بن ابی طالب
 از شخصی از قرین گفت مردی در شام دیدم که نصف رویش سیاه شده و آنرا پوشیده است از او سوال کردم از سبب
 آن گفت من تحقیق خدا را شاکر کرده ام بر اینکه هر کسی که از من این سوال کند بگویم من در حضور امیر المومنین علی بن ابی طالب
 کو بودم و او را بسیار بگریه و گریه میگریه و من در کتک خواب دیدم شخصی در خواب من گفت تو حینان هستی در

در حضور امیرالمؤمنین بهمان کولودم و او را بسیار بگریه می‌ذکر میکردم من در کیش خودم سخن در خواب سخن گفت
و خدا بهمان سینه در حضور عیاش از طرف رسول من زدن صبح کردم در حالیکه کوفی روم سیاه کشته و بهینا رنگ اینک
ست کردن ایشان رنک و متبج کردیدم در عصر بود بایش با آنچه از کتابت در مناقب نقل شده از حضرت ذوق گفت
رضی بود که با او معتم و اخذ علم میکردم در محله باب بصره مرد بود که احادیث روایت میکرد و خلق را وحی شنیدند و او را حدیث
محدث می‌گفتند من در غایت مدتی بود نزد او می‌رفتم و از او احادیث می‌نوشتم و هر وقتیکه یک حدیث از او می‌گفتم در حضور
اهل بیت و فضایل ایشان در حدیث در آن طعن می‌زدند و از روز ما حدیث می‌گفت در فضایل توان فاطمه زهرا بعد از آن
گفت این فضایل عیاش را نفع نمیدوزیر که علی مسلمانان را می‌گفت و طعن زدن در ظاهر و کفایت در باطن او کلمات منکره پس به وقت
خود گفتم برای اسرار او نیست که از من برد حدیث اخذ کنیم زیرا که او روایت که دین و دین است بر او نیست و او زبان دراز
میکنند در حضور عیاش و فاطمه این در شب مسلمانان نیست رفیق من گفت تو در وقت میگوئی از حق است که نزد خیر او برویم و دیگر
نزد او برویم پس این شب که با من می‌جدا می‌میرم مردم عقبت شدم دیدم ابی عبد الله حدیث دادند امیرالمؤمنین را که به
او باغ سحر سوار شده می‌جدا می‌میرد پیش خود گفتم که گردن او را بر شمشیر خود می‌زنند و مستیکه یاد نزد کشیدند بوقت خود
از چشم است او زود و با وقت ایچون چرا مرآت می‌کنی و فاطمه را بخشید پس حدیث است خود را بچشم خود گذاشت
و گفت آه مرا کور کردی از خواب بیدار شدم گفتم می‌روم نزد رفیق خود آنچه دیده ام با دلخایت می‌کنم تا گاه دیدم پس ذکر
کرد چنان بود که من ذکر کردم آنرا بدون نیاید و نقصان با و گفتم من هم مثل این را دیدم و قصد کردم که نزد تو آمده باشم
ذکر کنم سوای آن قرآن را با خود برداشته بریم و تمهید کنیم برای او که ما در باره تو این خواب دیده ایم تا از این عقده بر کرد پس برخواست
رفیق من در خانه اش دیدم در را بسته اند در را زدی گفتم آه گفت اما آن ممکن نیست دیدن او و صحبت کردیم بعد از آن دوباره در را
زدیم گفتم آه گفت دیدن او ممکن نیست پس گفتم آنچه برای او واقعه بود گفت او دست خود بچشم زد که نهفته و در زلف
ش فروید میکند و میگوید عیاش این مطلب مرا کور کرد و در زور چشم طلب استغاثه می‌نمایم تا آن کثیر گفتم در را بکش زیرا که با بخت
این امر آمده ایم پس در را کشید و او را بر شمشیر من مهلت دیدیم که استغاثه میکند و میگوید امیرالمؤمنین را با عیاش این مطلب چه کار بود زیرا
که او چوب را بچشم من زد و لیس و مرا کور کرد و ما آنچه دیده بودیم در خواب سجا و ذکر کردیم و گفتم از عقده خود رگ بر دور و در عین
وزبان خود را نگه او در از من گفت خدا انما را جز این خبر ندید اگر عیاش این مطلب چشم دیگر را کور کند روح فضل او را نخواهد گشت
پس از منش او برخواستیم و گفتم در اینم و خیر نیست بعد از آن بعد از سه روز نزد او رفیقیم که حال او را بدانیتم تا او در خانه دیدیم
که چشمش کور شد با و گفتم عبرت نیکنی گفت نه بخدا قسم از این عقده در جوع نمیکنم عیاش این مطلب هر چه خواهد کند پس
برخواستیم بعد از آن گفتم نزد او آمدیم تا بدانیم حال او را گفت که او وفات نمود و لعنت الله و پیرش مرتد شد و روم شمشیر از جبهه
مغضب کردن امیرالمؤمنین را و عیاش از کسانیکه سب کردند امیرالمؤمنین ایشان را کلاک کرد و متبج نمود در عصر بود بایش
منت از عثمان بن عفان سخری نقل شده و گفت در طلب علم رسول آدم دخل بصره شدم رفیق من نزد محمد بن عباد صاحب
عبادان با و گفتم که من بر عیاش از شهر دور نزد تو آمده ام که از علم تو چیزی خدا نایم گفت از کجا آمده و از اهل کدام ولایت هستی
گفتم از سحان گفتم شهر خوارج گفتم اگر خوارجی بودم بر اهل کتب بودم گفت آیا خبر ندی ترا حدیث من را زبانی که بشیر خود
از زبانی که گویا گفتم با گفت مرا ایچون بود از عبادت گسسته گان در خواب سوخدارا دید که گویا که او مرده است و کفن کرده
و دفن نموده اند و عیاش گفتم پس برور کردم و سخن پیغمبر نگاه دیدم که آن بر کور در دنیا روح نشسته و امام حسن و حسین
است را آب میدهند از ایشان آب طلبیدم من آبش دادند گفتم یا رسول الله بد بستی که من از منت تو ام رفیق من نزد امام حسن
از او آب طلبیدم من آب نداد رفیق من جدت من پس از او آب گوتم من آبش داد حضرت جبرئیل فرمود اگر امیرالمؤمنین
صعد نماند او هم جواب نمیدهد پس گفتم و گفتم من از شیعه امیرالمؤمنین گفتم ترا هم بیت بر بالین میکند تو او را نمی
کنی گفتم یا رسول الله بد بستی که من صعیف هستم مرا وقت نیست و او از عیاش ایشان سلطان گفتم پیغمبر کار او پر و او را
بر جا آوردی کن پس کار در بر داشته همانند او رفیق من دیدم در حضور حضرت ناخدا شدم دیدم خوابیده است پس او را بچ کرده بر

بخدمت رسول خدا عرض کردم که او را ششم و این کار در بخون او طغ و الوه است گفت با ویران کار در اعدایان ما با هم است
گفت او را آب و سیراب کن پس از خواب بیدار شدم در حالیکه خوف و ترسان بودم و بنام خودم تو قلی که صبح طلوع
کرد و فریاد زنان را شنیدم بجز خودم کفتم ایچو فریاد است گفت ای کویا من در بستی که ملائزاد در خواب خود بزوح یافته اند
پس همگی نگرانت تا حاجب و اعوان و آندهم سایه ما را میگردند پس من پیش امیر رفتم و کفتم ایها الامیر از خدا برترس زیرا
که تو مژگشتن او بر اندمن او را کشته ام امیر کفمت و اگر تو چه میگوئی تو در پیش من متمسکی پس حکایت را با و نقل کردم از
آدل الی آخر کفمت چرا که آن خبر او بر منست و نیز در کتاب ثابت در مناقب روایت کرده از واقعه کفمت هر دو نفر شنید
با علم در هر روز غرق می نشست پس روزی کفتم بود و شافعی حاضر بود و پیغمبر نامی در پیوسته او نشسته بود و محمد بن حسن و این
نفر ابو یوسف حاضر و در پیش رو او نشسته بودند و محاسن از اهل علم شده بود و در میان ایشان همفدا مرد بودند از
اعلی علم و هر یک از ایشان صلوات داشتند که ایسم و کتار و ولایات باشند واقعه کفمت پس در آخر مردم در غلظت رسید
کفمت می بینم ترا که از خلق در غر نشسته کفتم از برای صنایع کردن حق نیست و لکن شیخ مشغول بودم که مرا منع کرد از آنچه دوست
میداشتم پس مرا نزد یک خوانده تا در پیش رو خود نشاند پس تحقیق مردم غرض شروع کردند در هر قرن از علم رسیدند
شافعی کفمت یابن عم چه قدر رویت میداند از فضیلت علی بن ابیطالب کفمت چهارصد حدیث میدانم رسید کفمت
بگو و مترس کفمت تا بایفد حدیث میرسد و زیاد میشود اعدایان محمد بن حسن کفمت ای کویا چه قدر رویت میداند از فضیلت
او کفمت هزار حدیث و زیاد تر پس رو کرد بر ابی یوسف کفمت تو چه قدر رویت میداند ای کویا جزده بن و مترس کفمت
ما امیر المؤمنین اگر نمیترسیدم هر آینه روایات ما از فضیلت او زیاد تر است از آنیکه سجد و حصر باید کفمت از که می ترسی
کفمت از تو و عمال و صحاب کفمت تو خاطر جمع هستی پس تکلم کن و جزده بن چه قدر رویت میداند از فضیلت علی بن ابیطالب
کفمت باز جزده هزار حدیث مرسل میدانم واقعه کفمت پس رو بن کرد کفمت تو چه قدر رویت میداند از خصوص پس کفتم مثل متعال
ابو یوسف رسید کفمت لکن من او را فضیلت میدانم که آنرا چشم خود دیده و کوشش خود شنیدم بزرگتر است از همه آنچه شمار روایت
مسکینید و در بستی که من تا شب سومی خدا آنچه از من واقع شده از امر اولاد اسطیالب پس همه ما کفتم خدا امیر المؤمنین
را موفق و صلاح نماید اگر صلاح میداند جزده بن آنچه نزد تو است کفمت علی من عامل خود یوسف بن حجاج را و الی دشمن نموده و او را
عبدل و افتخار نمودم درباره رعیت در هر قضیه و با آنچه امر کرده بودم عمل آورد و او را رسانیدند که این خطیب که در دشمن خطبه
میخواند علی بن ابیطالب را شتم میکنی و با نسبت نفق میاید پس یوسف بن خطیب را چهار نموده و از او از نسبت آن سوال کرده
با آن اقرار کرد و با کفمت چیزی ترا بر این حمل کرده است کفمت زیرا که او پیران کشته و در زبانه مار اسیر نموده است از این کسبت
و عداوت او در علم روح کرده و از این شتم کردن مفاقت نیکم پس یوسف او را مقید کرده پس نمود و خبر او را بمن نوشت
و من امر کردم که او را مقید نزد من و دست و قتی که پیش رو من حاضر شد او را خطاب نموده کفتم تو علی بن ابیطالب را شتم میکنی
کفمت نعم کفمت و اگر تو او را کشت و اسیر کردی با خدا و رسول خدا کشت و اسیر نمود کفمت من از شتم او دست بر بندارم
و دلم آرام نمی گیرد مگر بشتم کردن پس من عقاب من و تازیانه ها خواستم و او را امر کردم در بنجا در پیش رو من کفتم شنید
بطرف من بود جلا و بر خوست و صد تازیانه با وزدا و بسیار فریاد و ناله کرد و به مکان خود بول کرد پس امر نمودم او را از حقان
دور و کنار نمودند و با نیچانه دخل کردند و شاره کرد بدست خود بجانه که در ایوان بود و امر کردم که در را با و بیدند پس اینرا بعمل آورد
و روز من گذشت شب داخل شد و من در این مکان بودم تا نماز خفتن را بجا آوردم اعدایان سوار ماندند در گشتن و عذاب و
فکر میکردم بکده میگویم که کردنش را بر من بکسب می کفتم که اجزاء او را قطع کنم و دفعه دیگر میگویم که او را بنیاد بند جدانم تا او را
بنایانه بکشم و فکرهای خود را تمیز میدادم تا خواب بر من غلبه کرد در آخر شب پس ناگاه دیدم که در آسمان کشته شده و پشه
ناز شد در حالستیکه در بر افیج حله بود و علی بن ابیطالب ناز شد و چهار حله در بردشت اعدایان امام حسن نازل کردید و در
سه حله بود اعدایان امام حسین ناز شد در بر او دو حله بود و در بر جبرئیل حله داشت ناگاه دیدم او را بنایان خلی است در

در نهایت ضعف و با او کانه بود که توان آن بود که از آب صاف تر و بهتر بود پس فرمود که ما را برین ده پس کاسه را با او داد پس
 پیغمبر آید از این خود فرمود یک شیشه محمد و آل او پس او را اجابت نمودند از حاشیه نشین آل خانه و مجلس و غلامان من چهل نفر
 با اینکه در در خانه فرمود هزاران نذر بود پس ایشان را از آب شیراب نمود بعد از آن گفت خطیب یعنی در کجا است
 پس در خانه کوشه شد و در ابرون آوردند و قید که او را علاج دید برویت خود او را گرفت و گفت یا رسول الله بیدار شو
 بکنده شوم چنانچه درین سبب که باعث شستم باشد بیدار شو فرمود یا ایها الحسن او را را تا کن بعد از آن پیغمبر بدست خود از دست
 آوردت و گفت تو عیالین سلطان را شستم نمیکند گفت ای گفت اللهم امسحه و تقم منه یعنی خداوند او را مسح
 کن و او را مالک کن و از او اتقام کن پس صورتش بگردید و من او را رسک میگردم و او را با آنجا که زد کرد ز خانه بود پیغمبر
 و علی و جبرئیل و حسن و حسین بالا رفتند پس من ترسان لرزان از خواب بیدار شدم غلام را خواندم و امر کردم که او را پیش
 من آورد پس او را آورد در حالیکه او رسک بود بکشم چگونه دید حقوبت خدا خود را پس بر خود کلاه کرد و غسل مردم
 معتذر امر کردم بر زد کردن او جز در آب بشوید و در این خانه است بعد از آن مذاکره و امر نمود بر سر او آوردن او غلام
 از کوشش او گرفته نگاه دیدیم کوشش او مثل کوشش مردم و او در صورت سختی پس در پیش روی ما ایستاد و حالیکه
 زبان خود را با طرف دهن میکرد چنانچه در کوشش او در حرکت میداد مثل مرد معتذر شامی گفت این منج شده خاطر جمع نیست
 از آنیکه خدا تعالی بر رود عذاب نازل نماید پس امر کرد او را از پیش ما سر بر نهد و آنچه زده کرد پس آنقدر زدند
 که صیحه و فریاد شنیدیم نگاه دیدیم صاعقه بر اتم نماند ساقط شد و او را و آنخانه را سوزانید کردید فاکتر شد پس خدا تعالی
 روح او را بجزم و رساند و اعدا گفت بر شید کوشش ما امیر المؤمنین ابن معزمه و موغظه است که ترابان موغظه و صحبت کرده
 کرده اند پس از خدا بر شمس در حضور در تیرا بیزد کشید گفت من بگو خدا بر کشتم از آنچه از من صادر و واقع شد
 در حال ولاد و طلب من میگویم مثال این روایات و نظایر این وقایع در غایت کثرت است و از عجیب ترین اینها
 حدیث ابی جعفر مضمون در حق است و لکن از ذکر آن عرض میکنم از جمله اینکه احدیث طولانیت یا اینکه آنچه ما قصد کردیم از
 مساعدت روایات این مجلس و وقایع آن نظایر و مثال آن تحقیق حاصل شد از آنچه سو آن اشاره گذشت پس اوله و اتم
 صرف کردن عمدت سبب بیان کردن کسر آنچه روایات این مجلس از سخن است تیغیال دویم در اشاره کردن
 به بعضی از هزار پس بدانکه تحقیق گذشت در کیفیت مرغ اوده چون سید شهناز روحی له اعزاء که دختر هودی را از امر من
 آن خون طیب مظهر مکرانیکه آن خون از جمله خواص و صفات و آثار است آن اثریکه حاصل شد در حضور دختر هودی و بدرس
 از خوب شدن او از امر من و مقام و سلام بدیش و سلام دختر او شمس پس نیت معنی این آنچه که در نظر جلالت سبحانی
 میباشد از جمله این قضیه است اتفاقاً است معجزه و کرمات واقع گشته برایتید شاهد آنکه الفداء زیرا که آن خون طیب ناشیر می
 کند آن تاثیر است در قضیه دختر هودی واقع گشته است در نظایر و شباه آن از صاحبان عاومات و اوقات
 و امراض و مقام بلکه آنچه علیه است از جمله کثیره از خواص و تاثیرات آن خون طیب طاهر انور بایشان است بدستیکه همان
 رسوخدا و حبش او خونها و او هر جزاء و عفتنا و خونها ال و عترت او انور و شرف و اقرب و حبیب بیوی خدا تعالی
 از عفتنا و جزاء هر جسم حتی عرش و کرسی و بهشت و آنچه در است و به تحقیق معلوم شده بر مان کامل و میزان او نه که شباه
 و حبش اعلی و بصره اعظم کثیره خواص و آثار است و از جمله آن خواص و آثار ما فاضله نمودن حیات است باذن خدا تعالی و تبری
 کردن است از کوری و برص و جذام و سایر افات و امراض و مقام پس از آنجا خدا کرده است آنها را در قضیه سامری حیث
 بصیرت را لم بصیرت قومه و اخذ کرد از زیر قدمه سبب بر نعل یک قضیه از نیک را و کرد آنچه کرد از صفت کوه ساله و اگر خون
 که بسیار از آن مقام زیاد کنی پس بگوید بسته که هر عضو و هر جزء و هر قطره خون سید شهناز که الفداء منج جزاء
 و جوده و انوار است از جوده محدود بلکه از جوده غیر معدوده و بحد و حصرت آب حیات زمین و طلعات مینت در آن
 مکر یک خاصیت و آثار جزاء و ذلالت آن خونها طاهر است هر از هزار از خواص و آثار است و اقل خواص آنها چندی
 است که در چشمه میانش است و اگر خواص بر این بیان زیاد کنی بگو که آنچه متمشی میشود در ضحای لغتها کلا عظمت و صاحبان
 ارواح منزه طاهره مثل روح طاکه مفرغین متمشی میشود از جزاء و ذلالت آن خونها طاهر است نیز منزه و بر مسبت
 از آنیکه تو هم نمائی که آنچه من ذکر کردم مبالغه و عراق است از من در بیان کردن مهابت مهابت که من عراق و مبالغه ذکر

در صورتی که در روز توبه است و در حق طیب است

حد خواص خون غمزه اموات

ذکر نام بگردد برستیکه این زخمهاست که او میکند از او آید حکم که مستند شده با استنباطها و قیقه او حکمت محکم علاوه با آنچه
استفاده کرده ام از کلمات شریفه ایشان صلوات الله علیهم آیاتی بین کلمات سید الشهدا را از دعای عرفه و آن است
قانا شهد یا ایله جفیفه ایما لای وعقد عرفان یقین و خالص صریح توحید و باطن مکنون ضمیر
و علائق بخاری خود بصر و آساید بر صفحه جبین و خوف مساریب یقین تا نیکه حضرت کشته و کشته
و مشعر بود بر سر و عصبه و عظامه و مخی و عروق و جمیع جوارحی و ما اجمع علی ذلک آیات
رضی و ما اقلینا لادنی متی و توحی و یقین و سکون و حوکم و کوی و کوی سجود الذم را نیکه از استی
و شمس ایشان اگر خیر را ذکر کنند عیاش آنها صل و فرغ و معدن و ما و دستها آن پیوسته و نیز شمس آنها که ایشان
سبقت کرده اند در اجابت بطریق مطلق و نوح اعمی محبت سینه نوات و وجود ایشانست در ارواح و نفس و اسباب
و جام و عصاره و جزا و جوارح و خونهای ایشان در ظاهر و باطن و سنان و کفایت ایشانست شناسی حقیقت آنچه ذکر کردیم
در قصیده خونها طاهره سید شهید آرو که القده بلکه سینه آنها ایضا جمله دیگر از اسرار و حکم این مثل تر نطق کردن
شریف و قرآن خواندن او در موضع کثیر و در حالیکه او در بالا نیزه بلند بود و نطق کردن حد شریف و تر نطق
خونهای طهارت از پرگار غان و باقی ماندن آنها تازه و عدم ایجاد آنها با گذشتن مدت دیده و نیست معنی ای کلام که این
خونهای لطیفه شریفه طاهره که خدا از آنها ترس را برده و نشان از طاهر و مطهر گردانیده و در جمله محبوبترین خلق و اکرم و شرف آنها
در نزد خدا از آنچه است که بسوی آن ایجاد و بسبب و خشک شدن راه منی باید تا نیکه کشته شود که این در محل خود نیست
نظر بر نیکه خونها اگر چه محبت طوبی و صفت صلیه و محبت صل و ابر و حقیقت ذات و وجود خود آنها از آن
چیزهاست که فوق درجه نجاست که برای ارواح و نفس قاهره بلکه مقربین است و از نیکه آنها و نیکه ظاهر شد و محقق کرد
در این نشانه فانیه و نبویه ظاهر و جانی کردید که راه باید با آنها بچرخد راه میاید بر سایر خونها از اینجا دو بسبب بگذشتن
بلکه معتقد از این کلام است که خونهای طهارت که آنها در حقیقت از جمله انوار است و پاکیزه ترین اشیا طویله و انوار آنها
است از آنچه است که بر روز ایت سیال تازه شغفانیه صلیه حقیقیه باقی میماند تا نیکه این بقدر حکمت و مصلحت الهی تقاضا
نمود در بعضی از مقامات چنانکه در قصیده دختر سید و نظایر آن واقع گشته و با بگردد برستیکه این خونهای طهارت را از ارواح
و صفات و ظواهر و باطن و باطن و باطن و باطن و باطن است و اگر خواهی که آنها را در این خصوص در تعبیر کردن این
و اگر خواهی زیاد کن بر این پس زانیکه اخذ کردی حسیع آنچه ذکر شد و در آن تامل کردی مشکف میشود اسرار دیگر در
مقامات دیگر مثل حکمت و سرنیکه خونها سید شهید آرو حله القده را ملک عظیم از نیکه مقربین در شرف اخذ کرد و سرنیکه
ست و ذخیره نمود در گنزه عرش با نیکه از او زمین که با نیکه سینه و آلوده گشت با آنچه شریف و مطهر گردید بان سر
سرفان بسیار و در بستیکه آن با هم نهادند در زینت در طشت بود و با نیکه در دشمنان تاثیر میکرد آنچه خلافت در دشمنان
تاثیر میکرد در حال بار مال ایشان بعد از آن اگر خواهی که شناسی سر کثرت خونهای طهارت مسایلات را بدان
شریف و از آن عصاره شریفه سلام آید علیها پس کوشش برده بچرخد تا در اینجا ذکر میکنیم بعد از آن فکر کن در آن و در آن
که ما بین آنچه در صد آن سیستم و آنچه در شیت که در منطبق که در ولایت بود یکصد و نود سال عمر او را
و کشته من لم یذبح شیوع طلبی متعل بودم و مر جنتیاد و برگزیده میدشت پس من بن عابین محمد این ظاهر ضامن نژاد و
آدم مرستاد که نزد او بفرستد مخصوص ترین اصحاب خود را تا او را قصد کند پس بختیوش مرا برگزید و جنتیاد کرد و گفت
فرزند رضای من طلب نموده کسی را که او را قصد کند یعنی از او خون بگیرد پس تو نزد او برد و او عالم برست در این عصر ما
بگسایند در زیر آنها است پس هر زکن از نیکه با و عراض ناله در آنچه تا آن امور میسایند پس من نزد او رفتم و بچرخد امر کرد
و گفت در اینجا باش تا وقتیکه ترا طلب میجویم گفت آن وقتیکه در آن بجز هست او رسیدم در نزد من خوب و برتر بود از
قصد کردن پس برادر و طلب نموده که از برای قصد کردن خوب بود طشت بزرگ که حاضر نمود پس من از نیکه اکل او قصد
کردم خون خارج شد بعد از آن تا طشت مخلو شد بعد از آن من گفت خون را قطع کن پس قطع کردم دست خود را شست و دست
و مرا به بچرخد و از تمام طعام حار و بار آوردم من تا عصر در اینجا ماندم بعد از آن مرا خواند و دست مرا بگساید و نطق را

خوبت پس دست او را گوئیم خون پر و آن تا طشت پر شد پس گفت قطع کن قطع کردم و دست خود را بست و هرگز
 بر گردانید پس در آن میوت کردم و قلیکه صبح کردم و شات ظاهر شد مرا خواند و لظت را طلب نمود و گفت دست
 مرا بکش پس گوئیم غار چند مثل شیر و شیده سفید تا طشت پر شد پس گفت قطع کن قطع کردم و دست خود را بست
 و او در نزد من در زیر لباسها پناه دینار داد و گفت ایتر اخذ کن و عذر قبول کن و برگرد پس اخذ کردم و کفم آقای
 من مرا خدمت کردن امر بسیار نماند گفت نعم خوب میکنی صحبت کسی که با تو مصاحب میشود از زیر عاقول پس رفتم نزد
 نجیبش و وقتی را با او کفتم گفت حکما جملع کرده اند بر اینکه اگر خونیکه در بدن انسان میشود هفت من است این خونیکه
 تو حکایت کردی اگر از شکر آب بیرون آید بر آنجا بخت است و عجیبتر آنکه او بر یک شربت پس ساعتی فکر کرد
 بعد از آن سه روز شب کتب را میخواندیم که برای این قصه نظیری پیدا کنیم در عالم پیدا کردیم بعد از آن گفت با من
 نماند در نظر آنکه کسیکه عالمتر باشد علم طبع از راهی که در دیر عاقول است پکن نامه نوشت مشتمل بوقته نزد او رفتم و او را
 مذاکره کفتم گیتی کفتم صاحب تحقیق گفت با تو کتاب است کفتم بل ز غیبی سر از زیر کتاب را در آن گذاشته
 ز غیبی را رفیع کرد کتاب را خواند در همان وقت نازل شد گفت تو آنمندی هستی که قصه کردی کفتم نعم کفتم
 برای ما درت باد و استر را سوار شد به راه افشار رسیدیم تبریز را در حالیکه کتک شازنب مانده بود کفتم خانه او
 مرا دوست دار یا خانه آنمزد را کفتم خانه آنمزد را پس آیدم خانه او پیش از اذان پس در گوشه شد غلام سیاه پکرون
 آمد و گفت کدام یک از شما رهبر دیر عاقول است آن رهبر گفت خدا تو کردم منم کفتم نازل شو خادم من کفتم این
 دور است استر را نگاه دار از دست رهبر گرفته داخل خانه شدند من اقامه نمودم تا اینکه صبح شده و روز نهم شد بعد
 از آن رهبر بیرون آمد در حالیکه لباسها برمانیت را بیرون کرده و لباسها سفید پوشیده و مسلمان شده بود من کفتم
 مرا بخانه استاد خود بر پس رفتم خانه نجیبش و قلیکه او را به دست دید مبارک کرده بطریق او دید بعد از آن کفتم چه خبر
 از این خود بیرون کرد کفتم بیخ را دیدم در دست او مسلمانم کفتم مسیحا پیدا کردی یا نظیر او را زیرا که این قصه را در عالم
 احدی ندیده است مگر سید و این نظیر او است در آیات و بر این او بعد از آن بگو سخنتر م صحبت کرد و ملازم من
 او کردید تا وفات نمود بحديث میگویم بشیخاک محترم پاره کسب کرده بودید آفتاب خود او خاک بر سر خودتان را فو
 بر شهنش بریزید زانیکه خون امام حسن عسکری را که بعد از سب فتنه کردن در امیر جبهه مذکور بوده باشد از کثرت پس چگونه
 خواهد شد خون امام مظلوم قتل عبرت سید شهید روحی که اندازه و حال آنکه ما بر سیده بود در نهضت اوقات و
 مجاهدات او هزار هزار ضربت شمشیر و طعن سینه ما در جهنم تمام ترا از هر تیر پیکان دار و دراز و عرض و از غیر این
 و من نخل میکنم که مدت پانین تبار مقامات او و پانین ذبح کردن شکر کا فر او را به لبست سعادت رسیده بود بلکه زیاد تر
 پس در هر یک از آنکندت خونها از جهنم او جا بجا میشد مثل جار بشدن آب از آسمان پس چگونه جا بجا میشود خونها در حالت ذبح و
 شهادت پس هر گاه کونله در دستم بچیز ذکر کردی از قضیه ضد حسن عسکری افاده نکرد و چه کثرت خونهای معصومین و سرترا
 در آنرا آن پس لا بد است که در اینجا ذکر نماید چیزی را که بر سر آن سر و جانش میگویم که وجه در آن اینست در دستیکه خون
 غلط پنجاهمینست که حیات با آن نسبت دارد حتی جمعی از طباه عققاد در آنکه روح انسان از خون عبارتست پس در این
 هنگام میگویم که امام و بی مطلق در حقیقت و باطن چشمه حیات منسوب و وجود جمیع موجودات پس سزاوار است که
 ماده حیات و آن حیات با آن منسوب است در خلیفه خداست بطنی جمیع اشیا علی اکثر باشد اگر خواهی که بدان را زیاد
 کنی بر این بگو که کسیکه در گروه ملکوتین باشد حیالات او از امور موجوده متصلا تا به وجود میاشد پس گمانده کسیکه
 سلطان ملکوتین باشد حقیق ظاهر و لاج کردید هر وقتیکه خلیفه خدا تعالی بر آن مقام و جهاد کردن در راه خدا غضب
 نمود خون از قلبش برش و از جمیع اعضایش خویش میناید مثل خویش و فوران کردن آب از چشمه و منبع زیرا که غضب حیات
 است از سبجان کردن خون قلب برای اتمام پس در غیر امام باید بخون بر آنچه در قلب و بدن او است جز بسبب تنجیلات
 بخلاف آنچه در خلیفه خدمت بجهت آنچه شناسی در عنقریب پس تا کن ما است در کثرت دریا به **تذکره سید**
 در شده کرد دست بگو بعضی از حکم و اسرار بر آنچه واقعه در روایات اصل این مجلس و هم چنین بر آنچه مذکور
 شد در روایات **تذکره سید** پس بدانکه آن چهار ستاره و روایات متطافه امور عجیبه است و دقائق رفیقه

در خواص خون آما

افاده نمودار حکم و اسرار محکم و از جمله انانیت که جمیع عوالم امکانیه و نجه در آنهاست از شاه و پوین و شاه بر خیزد
 و شاه ملک و شاه کلوت و شاه عین نشانه شود و غیر آنهاست در نزد محمد و آل معصومین او مگر مثل یک کاسه
 که آنرا باذن خدا تعالی میکردند هر مکانیکه میخواهند مگر اینکه خدا خواهد با نهنجی که ایشان بصرف مینانند در وقت
 امکانیه در بعضی از مقامات تصرف کردند که در وقت غیر ایشان نیست از خلق خدا مطلقا ای نه در وقت
 و طاقت ملک مقرب در طاعت پیغمبر از نسیاء و ملک و چمنین باشد زیرا که خدا ابتدا ایشان عطا کرده است
 در شانها عظیمه و قدرت همی را که تعقل و ادراک آنرا عینا نمیکند مگر عقول کامله آینه یعنی که ایشان قادر هستند
 را بظهار کردن امور محفته بیک نشانه را از نشانه پس اینست قصه هر دیکر از خاشیه سلطان بود و سواد خدا امر کرد
 بسیار آنرا در او خویش بزیج کشتن او به کار و بجهت شتم کردن و امیرالمؤمنین را پس آن هم سایه در جواب خود
 رد گشته آنرا در کشت بعد از آن پیغمبر با نام حسن فرمود که او را هر ایسب آن برای کشتن او آنرا طعون را پس هر
 بگوید که حکمت را وضع و سترایان کن بر آن صورت و تعقل کردن این زیرا که آنچه گذشت در آن روایات و حکایات
 که اتفاق را مستقیم است از آنچه است که تعقل و تصور میشود با نهنجی که جمیع آنها محالست قواعد حکم عقلیه و نقلیه نیست
 غیر آنچه در این قضیه است زیرا که روح مجرد از علایق مادیه و آلات و عصاره جوارح جانیه از غیر است که مستور
 شود در شان آن که کسیر الیک و حال آنکه روح در عالم خواب مقبول در خارج و حیاست و نیست آنچه پیغمبر و اولاد
 قبل از ولادت خودشان و هم چنین بعد از وفات خودشان میکنند از آنچه تا که شمشیر باشد آنچه در این قضیه است
 زیرا که تفرقه در میان نفوس کلیه قاهره و ارواح غالبه بعد از کماله و میان نفوس جزئیه آن محقق شدن قدرت
 کامله و منفرد شدن قدرت علاوه بر این تفرقه محقق میشود از وجه دیگر و آن است که صاحب نفوس کلیه در ارواح غالبه
 قاهره و تصرف مینانند در شاه مادر و اب و سایر ارواح مثالیه و ادیان بر جزئیه پس بیخ و قتل و خواهر از جزئیه
 که مستور نمود مگر در شان صاحب ادیان دیوین و ادیان مثالیه و روح در عالم خواب نیست مگر بر جزئیه بودن او پس این
 بسیار شکل و شبهه قویست در مثال آنچه در این قضیه است بگویم بدینست که این امکان در نزد نظار علیله امکان است
 و اما صاحب نظر دقیقه مثال آنرا از مثل مشکلات مسلمانی شمارند بیا نش نیست که امر کردن پیغمبر یا ک انزال معصومین
 روح شخصی را بکشتن کمی روح مجرد را بجزئی یعنی از نفوس کلیه میکند و آنرا که جوارح منزه است غیر عامه بوده باشد بلکه این
 جهت مخصوص باشد علاوه بر این اشکال عیایه بنا به قابل شدن به مجرد روح و توانایی یکسان جسم لطیف رقیق است که سران
 میکند در بدن مثل سران کردن در سخن در شپس از آنچه است که متمم نمیشود باطن و خیال کن که قول به مجرد روح
 قول معصومین است و لکن بگویم که تحقق نشدن قالب سرچوب و بدن مثالی در روح در عالم خفام
 بوده باشد اول کلام است قائل جدا بعد از آن مخفی نماید بر تو که این چهار روایات مذکوره در این مجلس و نیز بگفت
 آن چنانکه او را که در ممول کلوت و حوادث نوزده را از آنچه است که او کرده است از آیات و اخبار متکاثره متعارفه که بر او
 شده از طرق عامه و خاصه بلکه بدینست که این ممول کلوت که او گسندده است علم نشان محمد و آل معصومین بود
 و تا گسندده است مقامات و زاینه را بر ایشان تحقیق از اصول ذمه است که در وقت بعضی نفس پس هم چنین
 که بعضی از ممول و حوادث کلیه و قضیه را این مثل بانه بودن روح در بزج و راه نیاستن فانی آن و مثل روحیت
 تقیه در مقامیکه در آن پیغمبر یا ک انزال معصومین او را شتم و است نمانند ای غیر ذلک از اصول و قواعد چنانکه در
 مخفی نیست پس هر یک کلام طولانی و شیخ را بخواند در آنچه است که آن شماره کردیم و مثال آن رجوع کند در کتب مثل
 کتاب حسنین و غیر آن **مجلس نهم** از کتاب سیر اعیان است که هر از نهاد است
 تعلق برین حدیث طاهر و نوزده سید شهید از وحی که اعزاء دارد در این بعضی نکات ذکر کرده است که سید شهید است
 جز بر رویت کرده است در کتاب نیه علم از مجال خود از عبدالله است که گفت در کنار من علم قیله از بی است
 بود در آن آن سید که آمدند در غیر جنبه ما اولاد ممول بود چه بجز زهرا و بول و اولاد علی امیرالمؤمنین که شجاع
 شجاعانست و جنبه ما اولاد ایشان در آن هم او با بان افاده خون در جراحات ایشان جاری میشود و سیدان میکند که با
 ایشان را در این دنیا و آخرت و در هر دو عالم است و در هر دو عالم است و در هر دو عالم است و در هر دو عالم است

گفتند آنچه دیده بودید بعد از آن بایشان گفتند بچه چیز عذر خواهید آورد بر رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا را تا اینکه
بایشان وارد شدید مکانیکه اولاد ایشان ببارید که درید و در ایشان باراد دفع نمودید بشیر و نیزه زدن و تیر انداختن
پس نهر آن زنان گفتند که ما زنی هستیم و بختی لاحق شد بایشان دولت و خوار و شامی کردید بایشان نه است
و پشیمان از مکانیکه نفع نداد بایشان و نماند در طرف ایشان میکردیدند و بایشان میگفتند اگر فوت شد از شما حضرت
و یار کردن بر این عصبانیه بنویسید و دفع کردن از این طایفه علیه علوتیست پس آنان بر چنین بریدید و تیر زدند چنانکه بایشان
و ایشان را دفن کنید زیرا که بعضی بن سعد دفن کرد چنانکه آنرا که دفن نمودن آنها را اراده کرد از فوت خود پس شما
مادرت و رحمت نمایند بر دفن کردن حباب الرئول و از خودتان این عار را بردارید چه میگویند زمانیکه عرس شما
گفتند که حضرتت کردید پس دختر و پسر خودتان را با نزدیک او و ناز نشدن او بشهر شما پس بر چنین روز خودتان بعضی
چراک و در آن را بشوید گفتند نیز میگویند آمدند بچرا که و مهمت خودشان را باین بستند که اول بدن حسین رو به باده
را دفن نمایند بعد از آن باقی برهنه را پس در مکه که جبهه با نظر مسیومند جبهه و بدن حسین از میان آنچه مانده است
زیرا که ایشان تیر نشدند و افسان ایشان را تغییر داده بود پس همان آساکه ایشان بختی بودند تا گاه دیدند سوار
سوار ایشان میآید تا بایشان نزدیک گفت خیال شما چه چیز است گفتند ما آمدیم که جبهه و بدن حسین و پسران او را و لهار
اوراد دفن کنیم لکن جبهه حسین را نمی شناسیم و قلیکه آنرا را نیز شنیدنا که کرد و نذا کرد و آتیه و ابابا عبد الله کاش تو
حاضر بودی و ما را میزدی بعد از آن بایشان گفت من شمارا ارشاد میکنم بدن حسین پس از آن بیاید شد
و کشته شدن را میگردید نظرش بر جبهه حسین رود که لاله اعداد او را ببینید چنانکه در حالتیکه میگفت و میگفت
با آتیه که کشته شدن و چشمهای شامت گسند که آن روشن کردید یا آتیه که گشتن تو سنی آتیه شاد شدن یا آتیه بعد
تو طول کشید کرب و غم گسند ما را و گوید بعد از آن قدر از نخل جبهه او رفت و بدست خود قدری از خاک کنار آمد
پس قبر حفر شد و محل متعلق پیدا شد و آنچه مشرفه را بآن فرود آورد و دفن کرد چنانچه الان است را و گوید بعد از آن
میگفت این بدن فلان و این جبهه فلانست و طایفه بنی سدید از دفن میکردند و قلیکه از ایشان فارغ شد رفت کرب
جبهه حسین بن امیر المؤمنین پس خم کردید بر آن و ناله میکرد و میگفت یا جاه کاش تو نظر کنی بحال حرم و دختران در حالیکه
ایشان ندانند و عطا شاه و غیر آنها بعد از آن امر کرد که کندن او را دفن نمودند بجا بعد از آن آمد نزد جبهه های ارض
یکسودا کند و ایشان را در آن کودال دفن کرد که حسین بن مظاہر را که بعضی پسران عیش منع کردند که او را در آن کودال
دفن کند او را در جابه آرسید شهدا دفن کرد در او گوید و شتیکه چنانکه بنی سدید از دفن ایشان فارغ شدند بخوار بایشان
بایید تا جبهه حرم را در دفن کنیم را و گوید پس آنوار رفت و ایشان در حجاب و میرفتند تا نزد بدن حضرت ایشان گفت
قرآن اما تو خدا تو به ترا قبول کرد و در سعادت تو زیاد کرد بجهت بزل کردن تو جان خود را در پیش فرزند رسول خدا را و
گوید و تبیل بنی سدید هستند که او را حمل کنند بجهت شهدا آنوار گفت نه به در مکان خود او را دفن کنند را و گوید
که فارغ شدند از دفن او آنوار سب خود را سوار شد و تبیل بنی سدید چنانکه با و گفتند ترا قسم میدهم حق کیسه او را
بدست خود دفن کردی تو کیستی گفت من خدایم بر شما من علین حسین استم آدم تا جبهه پدر خود و کاینکه با او شهادت
از برادران و عمام و اولاد عمام خود و بهزار ایشان که جان خودشان را در پیش او بزل کردند و دفن نامیم و آنان بر
کردم بر زنان این زیاد لعنه الله و اما شاجر جمع کنند زیرا که در باره ما یاد کردید پس ایشان را دعاء کرد و از ایشان منفرف
کردید و اما تبیل بنی سدید ایشان با زنان خود بقیستله خود رجوع کردند تا تمام شد آنچه از سید حجابی نقل شد و اما آنچه
از سفیدانه نقل شد در کتاب ارشاد او است که ابن سعد لعین در آن روز و فرزندی آن تا نظر اقامه نمود و کشته
مان خود را جمع کرد و بایشان ناز کرد و دفن نمود حسین و صحاب و در ترک نمود در حالتیکه سر بر خاک افشاده بود
و شتیکه بجانب کوه کوچ کردند اهل غایبته از بنی سدید آمدند و ایشان را دفن کردند چنانکه الان است و عیال را
دفن کردند در آن مکانیکه در آن افشاده بود چنانکه الان است و از او نیز نقل شده است بوجه بعضی و آن است و قلیکه
عمر بن سعد لعین کوچ کرد قومی از بنی سدید خارج شدند که بغاضبتی نازل شده بود پس آمدند نزد حسین و صحاب و پس

در دفن اجساد طاهره

با ایشان نماز که از نزد حسین یاد دفن کردند در آن مکانیکه الان قبر او است و دفن کردید پیش عطا صغیر بن حسین در
 پایانش و هر که در آن استشهد از اهل بیت و صحاب او که در طرف او افتاده بودند از جای که با او حسین و قشده بود و
 ایشان را جمع کرده همه ایشان را دفن کردند و چندی نماند بر تو که گاه نقل میشود در زمین چیزی که عطا میکند اینرا که گودا میکند
 در آنست اهل بیت سید شهید آرد و العذاه از اولاد و برادران و اولاد برادرش حسن و پسران عمش غیر از آن گودا
 است که در آنست عباد صحاب زیرا که او وقتیکه ذکر کرد آنها گستاخ که از بنی امیه شهید کردند گفت همه ایشان
 مدفون هستند در مکانیکه با ما می حسین بعد از آن و قشده در مشهد او هر که در آنست ایشان گودا الیر او همه ایشان را
 بان گودا انداختند و خاک را بر ایشان نسوید کردند مگر عباس بن امیرالمؤمنین زیرا که او را در موضع مقل خود
 طریق حاضر بود دفن کردند و قبرش ظاهر است و بر آفتور برادران و اهل او که آنها را کشته اند و در آنست
 و منیت بخیرین منیت که زیارت کنند ایشان را در نزد قبر حسین ایشان زیارت میکنند و اشاره میکنند بر اینکه در جانب
 با ما می حسین است سلام دادن و عطا این حسین در جمله ایشانست و میگویند که او نزدیکترین ایشانست در منیت
 دفن حسین و اما صحاب حسین که باز شهید شدند ایشان در طرف او دفن شده اند و ما قبرهای ایشان را به تحقیق و دلیل
 تحقیق کرده ایم که اینک کثرت منیت که عابری عطا ایشانست رضی الله عنهم و در ضایع هم و آنکه منیت منیت است اینچنانکه
 می بینی هر منیت در تقدیر حفره و گودال بلکه عطا میکند صحت احتمال بودن فتور صحاب در طرف و حوض از حسین
 روی که بعد از چنانکه عطا میکند صحت احتمال مستعد بودن فتور را بعد دیگر در غایت کثرت است زیرا نیکنه نماید می کند
 حفره چیز را آنچه از این شهر شوی نقد شده زیرا نیکنه برای اکثر ایشان قبر باید میگردند و میدیدند مرغان سفید را و
 آنچه از کتاب مغش نقد منیت که ایشان گودال عمیق کنند همه ایشان را بان گودال کند است و عبا بن
 المؤمنین را در آن موضعیکه شهید شده بود دفن کردند بطریق غایب حسی که الان قبرش در نجاست پس این
 چنانکه می بینی عطا میکند یک بودن گودال را با معنی که بنامش و صحاب تمام در یک حفره و گودال دفن شدند و کیفان
 آنچه از زمین نقد عطا میکند حاضر شدن سید عبا بن را برای دفن پدرش رو بهما بعد از او مکن مقتضای حق و تحقیق
 بر دفن بخیر است از سید عبا بن نقد و آن را نیز منیت که آنرا نیز جمعی از من شوق متاخرین تقویت کرده اند و در جانب
 کشته اند بعد از نقل کلام معذره که این در ظاهر است و الا امام مباحث بنیوی د امر او را مکرر امام و اینها بر این دلالت
 کند آنچه ابو عمر و کثی روایت کرده از محمد بن سعید از جعفر بن احمد از حمدان بن سلیمان از منصور بن عکاس از ابان
 ابن سهل از بعضی صحاب با کثرت من در خدمت صنودم دخل شد با و عطا این ایه حمزه و ابن براج و ابن مکارم
 پس عطا گفت بعد از کلامیکه در میان او و ایشان در خصوص امامت او جاری شده بود بدستیکه باره است کرده
 در پنداران تو که مباحث بنیوی د امر امام را مکرر امام که مثل او باشد پس ابو جهم با و کثرت خبره بن از جنین بن عطا بن عطا
 امام بود یا غیر امام گفت بلکه امام بود گفت پس کدام شخص مباحث امر او شد گفت پدرش عبا بن حسین گفت در کجا بود
 این حسین گفت مجوس بود در نزد ابن زیاد لعنه الله تعالی گفت بیرون آمد در حالیکه ایشان بیرون آمدن او را نشنیدند
 تا آمد به کربلا و مباحث کردید امر پدر خود حسین را بعد از آن مباحث کرد پس ابو جهم با و گفت بدستیکه آنیکه عطا بن
 حسین با قدرت و قوت دادا کربلا آمد و امر او را مباحث کردید همان کسی است که صاحب این امر را قادر نمود که بعد از
 بیاید و امر پدر خود را مباحث شود بعد از آن برگردد و در حسی بود کثرت تنبلیات نورانی ملکوتیت نیز آن
 در اشاره کردن است بر نیکنه سید شهید آرد و العذاه و صحاب و صحاب او را قبل از دفن غسل داد و کفن نمودند
 غسل و کفن نمودن اینک بطریق ملکوتی است پس اینرا مستمن است حدیث مستفیض در نقل که نزد منیت که در متواتر است
 باشد وارد کرده است آنرا جمعی از کثرت حدیث و معاذقان ایشان در کتبهای خودشان از ایشان است این قول
 در کتاب کمال البریارات پسند خود بر قدامت بن زاید از پدرش گفت عطا این حسین من گفت که بار زاید
 بمن رسید که تو قریب عهدتم را گاه گاه زیارت میکنی گفت من است که شمار سیده است من گفت چرا اینرا میکنی

و حال آنکه برای تو قرب و منزلتی است در نزد سلطان خود که حمل و داد از بندگی گیر بر محبت ما و فضل دادن ما و ذکر فایده
 ما و آنچه و محبت بر این است از حق ما پس کفتم بخدا قسم من اراده میکنم تا این مگر رضا خدا و رسول خدا را و سرعت میکنم
 به سخن از خط او و بزرگ میشود در سینه من مگر او میگه بسبب او من میرسد پس گفت بخدا قسم این چنین است که رضا
 از گفت و من آنرا نه میگویم پس گفت مرده باد ترا مرده باد ترا پس خبر میدهم ترا خبری را که در نزد من است از
 خبری که در وقتیکه رسید با آنچه با رسید در طفت پدرم و کسی را که با او بودند از کپران و برادران و سایر اهل بیت
 او داشتند و حرم و زنان او را باقیات تر حل کردند میگویند که ایشان را بگوف زبند پس من ایشان نظر میکردم در
 حالیکه سر رو خاک افتاده بودند و ایشان را در فن کرده بودند پس این بزرگ میشد در سینه من و شدید میشد عنظر امین
 چنانکه می بینم و نزد یک شد که روحم خارج شود علمم ریزد دختر طاعتی که بی اختیار از من شایه کرد و گفت
 شده است مرا که ترا می بینم که نفس خود را بخش میکنی ای پادشاه و پادشاه را هم گفتن چو که بجزع و گریه کنم و حال آنکه
 می بینم آقایی من و برادرانم و علمو یایم و پسران عم و اهل من در حالتیکه در خاک و خون آلوده افتاده اند و لباسها
 ایشان را پیرون کرده و کفن و دفن نمی کنند و احد و بشری بر ایشان نزدیک نمیشود کوبا که ایشان اهل پیغمبری
 از دلم و غم زین گفت بجزع نیاید ترا آنچه می بینم بخدا قسم اینچنین است از روی خود تو و پدر و عم تو و هر آینه
 تحقیق اخذ کرده است شایق مردان از این است که نیکان که ایشان را فرزند این زمین و ایشان معروف هستند
 در اهل آسمانها که ایشان جمع میکنند این بعضی متفرقه و این جمعی آلوده بخون را و ایشان را دفن میکنند در این حالت
 برای قبر پدر تو سپید شد غضب کند که اثر آن مندرس و رسم آن محو نمیشود بر و آیتام و بیایه و هر آینه جد و سعی
 میکنند اندک و شیعیان صفات و کرامی در حرم و پال کردن آن اثر پس زاید میکنند اثر آن مگر ظهور و امر او مگر نماند
 را پس کفتم این چه عهد و چه خبر است گفت خبر دادین ام این که رسول خدا آمد منزل فاطمه در روز دهم و فاطمه بر
 او حیره بعل آورد و درست کرد و علی آنرا طبعی که در آن حرم بود بخد مت معجز آورد بعد از آن ام این گفت من
 کاسبه بزرگی که در آن شیر و کره بود بخد مت ایشان آوردم پس رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین از آن حیره موزند
 و معجزه ایشان از آن شیر شامیدند بعد از آن از آن تر باقیها مگر حوزند بعد رسول خدا شیب و علی بان آب
 می ریخت و قتیله فارغ شد از شستن دستها خود به رو خود مالید بعد از آن علی و فاطمه و حسن و حسین نظر کردند نظر
 کردند که آن سر در آرزو او میدیدم بعد از آن بوی آسمان گرفت بعد از خود را سوخته نمود و دستها خود را کشود
 و عا میگرد بعد از آن افشا و حبه کرد در حالتیکه کلوی میشد از گریه بدون اینکه نوحه و فریاد نماید پس کلوی شدنش طول کشید
 و کجایش جارید بعد از آن سر خود را بلند کرده به زمین گرفت و من هم محزون شدم بر آنچه از روی خود دیدم پس
 بخیال آوردم که از او سوال کنم چون طول کشید علی و فاطمه گفتند چه چیز را بگریه آورده و رسول الله خدا چه میفرماید
 اوها کار پاره کرد آنچه از حال تو دیدیم و فرمودی آنچه بر بنی شام شادم شاد شد نیکه که مثل آن شاد شده بودم و کج شام
 نظر میکردم و خدا را حمد میکردم در مقابل نعمت او که بمن عطا کرده در خصوص شما نگاه جبرئیل بمن نازل شد و گفت با محمد
 در بستیکه خدا بیجا مطلع شد آنچه در دل تو است و دهنش سرور ترا بر برادر و دختر و دو نوا ده عودت پس کامل نمود بر
 تو نعمت و عطیه را بتو کوارا نمود بانیکه کرد پند ایشان را و زین و محبان شیعیان ایشان را با تو در محبت حدیثی کند میان
 تو و ایشان از آنده میشود چنانکه زنده میشود و عطا کرده میشود تا بسیار در آنجا بر بلا کثیره که بر ایشان میرسد در دار
 دنیا و به کار میگرد که با ایشان وارد شود بدستها تر و الا که ملت ترا بخودشان نسبت میدهند و خنقا میکنند که از آنست
 تو اند ایشان بر استند از خدا و از تو جنت کرده اند جنبظیفی ملا کشده اند ملا که متفرق میود حسابا فسادن و شهید شدن
 ایشان و برای ایشان لزم دور میشود خیر از خدا بر ایشان و بر است در باره ایشان پس حمد کن بر خدا و حمد
 خیر او را باش عفتنا اوس حمد کردم خدا را و بعضی او را من شدم با آنچه از بر شما خستیا کرده بعد از آن جبرئیل
 گفت در بستیکه برادرت بعد از تو محض است و بهت تو با و علی میکنند و از دشمنان شما بیخ و لقب میکنند و او را
 کشند شترترین خلق و شقی ترین علایق او را میکنند نظیر چه کشنده ناقه صالح که شهر کی بجزت و کسوان میشود و حال آنکه

قدیم شیعه بود و شیعه اولاد او بود و در متولد شدن او در حال ایشان بزرگ می شود و این نواده تو بود خود شماره حسین کرد و معمول بود
در میان کرمی از ذریت تو و اهل بیت تو و نیکو کاران ارادت تو در کنافرات از غیبی که آنرا کربلا گویند و محبت آن کرب و بلا برد
تو در شثمان در تیره تو بسیار وارد می شود در آن روز یک کرب و حزن آن تمام می شود و حسرت آن فانی نمیگردد و اگر نین پانزده ترین
بعده است و بزرگترین آنهاست از حیثیت حرمت و درستی که آخرین از زمین بهشت است پس زمانیکه آن روز شد که نوا
شماره اول او را در آن روز شهید می کنند و ایشان احاطه می کنند دستها شکر اهل کفر و لعنت زمین به لرزه در اید از طرافت
را کند می شود که هوا و اضطراب آنها بسیار میگرد و فریاد می کنند در یایا با موها خود و آسمانها صبح میزند با اهل خود بر آن تو
یا محمد و بر آن ذریت تو در نجه بزرگ سمرقون تنگ حرمت تو و بر آن شیر لیکه در ذریت تو در عزت تو در در می شود و جزئی از اینها باقی
نماند مگر آنیکه از خدا میز جل اذن میخواستند در یایا اهل صغیف و مظلوم تو که ایشان محبت خدا هستند بر خلق او بعد از تو
پس می کنند خدا با آسمانها و زمینها و در یایا و کسانیکه در آنها هستند و درستی که من خدا پادشاه قادر استم که فوت نمیشود
از او که برینزه و او را عاجز نمیکند استماع کنند و من قادر ترم در باره آن ببار کردن و تقام کشیدن هم عزت و جلال
خودم بر آنینه عذاب میگویم که بر رسول ما و بر کزیده راتنها که زرد و تنگ حرمت او را کند و عزت او را یکشد و عهد او را بشکند
و اهل او را ظلم کند عذاب کرد و نیکه از آبا جد کرده بشم از اهل عالم پس در آنوقت فریاد می کنند هر چیر که در آسمانها و زمینها
و لعن می کنند که اگر بعزت تو ظلم کرده حرمت ترا حلال است پس زمانیکه انیکه سو خویا که خودشان رفتند خدا استماع
خودش باشد قض کردن ارواح ایشان می باشد و نازل شود بر زمین ملائکه از آسمان میگویند که با ایشان باشد طسرها
از باقوت و زهره جلوا باشد از ارب حیات و حله از حلال بهشت و طیبی از طیبها بهشت پس خسته می آید از ایشان آن می شنید
و حله را با ایشان میوشند و بان طیب جفوط می کنند و ملائکه صف صفا با ایشان نماز می کنند از بعد از آن خدا میگوید میرا
در جهت تو مبعوث میگرداند که کفار ایشان را نمیشناسند و شریک نشدند در آنچه نماند بکفتم و دیگر کردن و نه بنیت پس حرام ایشان
را دفع می کنند و نشاند بر بغیر سید شهید ابر می کنند در آن صحرا که علامت باشد بر اهل حق و بر آن مؤمنین بسبب رسالت
شود و ملائکه از هر آنجا صد هزار ملک در هر روزش آنقدر را احاطه می کنند و با وصلوات میفرستند و در نزد خدای استماع
و از خدا طلب مغفرت می کنند برای زوار او و می نویسند تا جگ نیز که بر یارت او می آیند ارادت تو در حالتیکه نصر کنند
اند سو خدا تو سبب زیارت و نا حجابان و عشار و شهر با ایشان را و نشان میزنند در رویا ایشان بمسیم نور غرض
خداستعالی بنارایر قبر سید شهید او این خیر است بسیار که این را بر قبر بهترین شهید او سپر بهترین است زمانیکه روز قیامت شود
طلوع می کند در رویا ایشان از زاری برین میسم نوزیک چشمها را جزیره می کند با ایشان دلالت می کند و بان نور ایشان را می شناسد و گویا
که ترا می بینم یا محمد در میان من و می گویا بسیار و علی پیش است و با با است از ملائکه خدا آنقدر که شمار در دنیا آید اما احدی نمی
ازین میسم که در رو اوست از خلائق تا نجات میدهد خدا ایشان از هول از و زو شد اید آن و حکیم خدا و عطا آلو است بسیار
کسی که قبر زاریارت کند یا محمد و قبر برادر تو یا قبر دو نواده ترا که در آن میگذران ریارت خیر خدا را و فرود می آید مراد از آن
کسانیکه سر او را برت بر ایشان از خدا لعنت بخواهند که رسم آنقدر را محو نمایند پس خدا را را برای ایشان با فقرتی
کردند بعد از آن رسول خدا گفت این مرا هر ذن و غلبن کرد اید ز نیت گفت و فلیکه این بجم شمشیر بر پر دم زد و اثر
مرگرا از او دیدم با و کفتم ای پدر خبر داد من ام این چنین چنین و به تحقیق دست میدارم که آنرا از تو بشنوم پس گفت
دخترم حدیث جانت که ام این خبر داده است تو در بدستی که تو در خمر آن اهل بیت تو برین در این شهر اسپر شدند در حالتیکه
ذلیل و برتان میباشند میرتند از اینکه خلق شمارا عادت نمایند پس هر کس بدست با نخذ آنیکه دانه را کفایت و خلق از این میباشند
سر بر زمین در آنروز و خدا خیر از شما و خیر از حجاب و شیعیان شما بر آنینه تحقیق رسول خدا اما گفت وقتیکه پنجر را با حجاب در کشتند
لعنهم در آنروز میگرداند و جمیع زمین را حو لان می کند در میان شیاطین و عفارست خود و میگوید اگر شیاطین بختی

تفسیر فتح مکه

از ذریه آدم مطلوب خود را درک کردیم و در خاک ایشان بنهایت رسیدیم و تشریف ایشان را در کشته مکران کسانیکه کرده متکلم نموده پسندیدیم و کار خود را تا ایشک انداختن مردم و صل کردن ایشان بعد از آن ایشان را
و هر قصه نمودن آنها با ایشان و در میان ایشان باصلوات و کفر فلول متکلم بودیم که در ایشان نجات نیاید هرینه تحقیق و
سبب طعن خود را بر ایشان نمود در حالیکه او دروغ گوشت و در بستیکه انفع میزد با عداوت شما عمل صالح و ضرر میرساند
با محبت و دوستی شما گناه عزیز از گبایر بعد از آن طایفه این حسین گفت بعد از آنکه احدی را در این مثل کرد و فرمود احدی را
افکن آن گاه بمش اگر در طلب سفر کنی هرینه قلیل و کم است بعد از آن و حقش ناماناد بر تو که تقییل و تکفین و تحبیط طلو تیر از پنجه ناست
که جمع می شود با بودن امدان طیبه و حساب ظاهر بر حالت خود که پیش از تقییل و تکفین و تحبیط طلو در آن حالت بودند از او دیده بودند
خونهای طاهره در خاک کربلا در یکهای زمین پر بلا یعنی که اگر صورتش بر روی زمین نیاید هرینه آن امدان طیبه بطح و الوده
بر کبکها و خاکها و الوده خونها یافته میشوند و در حالتی که عریان از بسا و درون کفن میباشند و آن امدان با همه اینها غسل و کفن
و تحبیط شدیم تقییل و تکفین و تحبیط مکتوب پس چندانها از این حالت مکتوبه که کسیکه او را قوه مشاهده و دیدن ایشان مکتوبه است
و تحقیق در سابق است که صاحب نفس کلیه و روح قاهر غالب از محمد و آل معصومین او اشیا مکتوبه ترا میزند زمانیکه خواهد هر کس
بوده باشد مطلقا خواهد از خود او شقیاء و جناب و روایات سلفه اگر چه در اینجه ناست که غنی و بی نیاز میگردد پس از ذکر کرد
خیر اینها را انیکه اشاره میکنم بر روایت که اینرا متضمن است در روایاتی که تعلق بحیدر شریف سید اهداداد پیش از دفن بعد از آن
مخفی نامزد بر تو که احدی شریف تحقیق جمله در قبول اعطاکر دشمن محبت محفل شدن ضرر و مکاره از حجت اجاوزه کرد پس این
اگر از امور آنهمه از زیارت و شرفضایل ایشان و هر چنان شایسته و مثل انیکه بلیه کفین بر اید عوت و استغاثه و استغنا
سید اهداداد چیز و این مستفاد می شود از قول او که گفت لایحی شی من ذلک الا استاذن الله قاله فاضله الملك و سل
سنة الله ما قاله و مجاهد کردن امیر المؤمنین با مناصبتن و مرتبه از اهل عقیده و صحیفه و انبیا ایشان و مثل انیکه تعام
رغیب و خیر امیر المؤمنین در مرتبه است که ناله مقامات اصحاب عصمت است و مثل انیکه فضل شیعیه در تعامی است که حدیث
مدنی است آن اشاره میکند از قول خدا تعالی **لَا تَحِبُّوا الْحَدِيثَ تَكْرُهاً تَكْرُهاً فَكَيْفَ تَكْرُهاً وَ حَيْثُ تَكْرُهاً فَكَيْفَ تَكْرُهاً** و چون
عقلانیه و ان اجترکوا الحدیث الا غیر ذلک از اصول و اسرار کثیره و کفایت میکند در شان احدی شریف آنچه اشاره کرد
با بنصوم بقول خود **ما لوتضرت لطلبه باط الا اهل الاحوال کان قلیلا پس بطور باشد الان اشاره میکنم با آنچه تحقیق آنرا وعده کردیم**
از ذکر و انیکه متضمن است خبر را که بان اشاره کردیم بدانکه من در نسخه قدیمه دیدم در بستیکه حکایت شده از مردی که گفت در آن روز که
حسین و صحابه او را کشته شد بر آن من مشغول بودم پس از آن برای بجای آوردن بصره رفتم که نشت بمن دو بیاض شویبک شک و سیر
و آن کجوش را قصد کردم پس برو اینرا دیدم که بر رو زمین افتاده اند و ماد با آنها میوزد و نوز ایشان بر حلقین روشنی می بخشد و از
سایه ایشان مرد عظیم سلیت یاد دیدم که بر رو زمین افتاده و سر او را بر زمین جدا کرده اند و ماد با آنها میوزد و نورش با تمام بر
عقب من استیبره از او بخشد پیش او رفتم اندام بر زمین ناکاه همه و آواز از زیر زمین در پیش روی خود شنیدم که قائل می گفت
دور باش ای مرد ازین شخص را با کظم و ابرو کویستی و شخص را با کیست گفت من پادشاهی هستم از جن و این رو بیاض کف
حسین بن علی این چهار است و اینها که بر رو زمین افتاده اند و ماد با آنها میوزد اولاد و صحابه و بنده کفتم این بر زمین افتاده
حسین است گفت نعم پس از زمین سنا بر دستم و بر خودم ناغش کردم و قلیکه بهوش آدم کفتم و ای بر تو در این زمین چه میکنی
گفت وطن من در کعبه است شنیدم که حسین را در زمین کربلا کشته اند پس با اینچا آدم حسین عطف آن بر نوح میگردد پس در آن
اشنا که مادر سخن بودیم ناکاه دیدیم سوار را از مرا قصد کردند بر رسیدیم که مرگشند از ایشان که بر کفیم ناکاه یکبار ایشان مرگنده
بتاریخ مراد تا غش نمودم پس رجوع کرد و ایشان کشته گان را جدا جدا جدا جدا میگردد و نیز تا آنکه نوز کوی حبه حسین پس سینه شریف
حسین را با ختمها سها خودشان میگویند ناست و در نزد کابو و حوز و نمودن بعد از آن رجوع کردند بمکانیکه از آن آمده بودند
من گریه و نوحه میکردم در همه روز تا شب و قلیکه تاریخ و جلد ناکاه دیدم غلبه عظیم کرد و نوز در جانب مشرق پیدا شد نظر کردم در اولاد

بعد از آنکه سینه ایشان سیاه بود ایشان محزون بودند و گریه میکردند و در میان ایشان مردی را دیدم که صاحب حسن خلق بود و از ایشان
 خود کرد میگفت و والداه و واقرة هینا و واقرة قلباه و واقرة ما و لید یا حسین پس آن کس بفرمود که خود را با آن اعدا
 و کما خود را بر بفرم سینه او که پشت او را میبویید و میگفت میگفت که ترا گشت ای پسر من که استخوان سینه و پشت ترا خوردند
 که دیده سینه او را میبویید و دهنه گیر بطرف سینه آن محی کز نسبت و بهت خود سوگین مردان و جدا بعد و جدا جدا سینه او را
 حید شریف را میبویید و قلیکه فارغ شدند فرستند بجانب معرفت ناگاه دیدم همان جن پیش رویم در زیر زمین میبوید و با میبوید پس
 کعبه دای بر تو کجا فرستند این مردان که بر جد شریف گریه میکردند نخل میبوید که ایشان با این مقبولین قرابت و خویشی دارند
 گفت ای شخص خدا قسم من حاضر بودم آیا آن مردان را نیز ساسی که بودند کعبه نخل خدا قسم گفت آن مردی که بهت خود را میبوید و جدا جدا
 محمد مصطفی بود کعبه سینه با او بودند که بودی کعبه نخل که بودند از آسمان و قلیکه کلام او را شنیدم که کردن مرا کلا کسیر نمود و بر خود
 افتادم و درستم و او با من گریست پس ناگاه دیدم غلبه عظیمه شد ظن کردم که غلبه اول است و ایشان گریه و نوحه بود در میان ایشان
 مردی را دیدم که منبیل سیاه دست داشت و کعبه خود را مسح میکرد و میگفت و هر قلباه علیک و لید یا حسین پس ایشان بر
 شریف آمدند و من خود را بر بفرم او که پشت او را میبویید و میگفت ای صوفی قاب مصطفی و سرور دل زهر او با پاره قلب من بدو
 علی رضایم آنچه شریف را میبویید و کعبه سینه او را میبویید و کعبه سینه او را میبویید و کعبه سینه او را میبویید و کعبه سینه او را میبویید
 و قلیکه از غش سوسن آدم دیدم مردانی که یک یک آنچه شریف را میبویید و کعبه سینه او را میبویید و کعبه سینه او را میبویید و کعبه سینه او را میبویید
 فریاد عظیمی شنیدم و گریه کردن کنند که زمین از آنها بجزکت آمد مردان و زنان را دیدم که گریه از میان از زنان سو خود را بر ایشان
 نموده و لباسها گسار پوشیده و پشتها خود را مشک کرده و بگریه نشسته و او ناله میکرد از قلب محزون و مردان و زنان
 از جنه گریه و میگریستند بعد از آن آمدند آنچه شریف خود را بر بفرم آن از جنه بعد از آن مردان و زنان آمد خود را بر بفرم
 آنچه آمد خست و او از بگریه و میگفت و افاها سلام علیک یا عینیا العزیز سلام علیک یا بدو حاسن تقاضا من برادر حسین
 محبتیستم و آن زن میگفت و اباها و مقتولاه و عطاها و پس من ترکشتم و ترا نشاختم و از نوشیدن آب ترا منع کرد
 و سر ترا ز قفا بریند و جد و پدر ترا ملاحظه کردند ای پسر من با من تکلم کن من مادر تو را بر اینم و من برادر و حسن محبتیستم پس حسین
 تکلم کرد و کلام او از کلویش خارج میشد میگفت ای مادر یا فاطمه یا انا یا حسن گریستند و در پشت سر را بریند و مرا بر بفرم که نند و از
 نوشیدن آب مرا منع کردند پس شما با در من سلام و قلیکه انیز دیدم خاک را بر سر بخیتم و نمیدانم کجا روم در آکا خود رستم و لا
 حول و لا قوة الا بالله العظیم و سیعلم الذین ظلموا انما صلبت نفیون اهدیت یزید دوم در اشاره کرد دست بر مطلب تمام که
 سجد شریف نقل دارد با منی که آیا بدن شریف حضرت امان در برت با در عرض و آمانت و لطفی مانند بر تو بدستیک تحقیق بمطلب
 را امور را زنده است پس میگویم حکم کردن با دل اگر چه بر مقتضی حق و تحقیق است و لکن بمقدم میکنم چیز که دوم را عطا میکنم مثل آنچه
 رویت کرده است از صدوق ره به سنا و خود را از معاویة پیش از جعفر بن محمد را پدرش از جدش کعبه سینه فرمود در آن
 که مرا با آسمان مردی ملاکه چون نشسته بصورت عیان بپا کعبه سینه حباب من جبرئیل اینچو صورت جبرئیل گفت ملاکه حوا شنیدند
 که بصورت عیان بپا نظر نماید گفتند بنا بر بستیک بنی آدم در دنیا خودشان تمتع میزند در صبح و شام بنظر کردن بصورت
 عیان بپا حسیب حسیب تو محمد و خلیفه و دو اسیر او پس را بصورت او تمتع کردن بعد از اهل دنیا با او تمتع میوند خداوند
 عالم صورت او را از نو در تنش جز عذر جمل بر ایشان مصور کرد و بنید پس عا در شب و روز در پیش روی ایشان است او را زیار
 میکنند و عیب پیام ما و نظر نماید را و گفت جز در این عیش از جعفر بن محمد را پدرش و قلیکه این طعم از سر او بشیر شد و نظر
 و قفس در آن خوریک در آسمان و با اسیر با کلام صبح و شام ما و بنظر میکنند و بر قال او این طعم لعنت مینماید و قلیکه حسیب گشت ملاکه
 ناز شدند و او را بر پشت سر زدند تا آسمان طعم بصورت عیان بر بگریه شنید پس بر و قلیکه ملاکه از آسمان دنیا با آسمان طعم صعد و قفس
 بر ازیار بصورت عیان نظر کردن با او در حسیب بن عا در حالیکه کوفت خود الوده است بر بریزد و این زیاد و قاتلان کعبه سینه

عنت میکنند تا روز قیامت عرش گفت صادق بن فرمود این از کتب علم و معروض است هر کس آورد آنرا برای آن
و نیز از عنت آنچه در بعضی از کتب حدیث است از آنهاست کتاب کامل الزیارات بن و توبه در آن کتب است و چون از
عند من بگیر گفت جمیع ائمه علیهم السلام نقل کرده اند که در کتب فرقی بین علی بن ابی طالب و سید مرتضی
فقال یا بنی بر ما عظم مثلک ان محسن مع ابد و ائمه و اجداد و اجداد فی عرش رسول الله و بعد من یزید
و یحیی و قال لعن عین العرش عن خلق به یقول یا ربنا یحیی ما و عدلی و الله لیکنصر الی بر ما
هو اعز الیهم و باقی هم به ما الی عبد الله جمع کردم هفتم این رسول بعد از قبر حسین بن علی را بنامند و در او چیزی یافت نموده
باین بجز خیار است مسئله بود در بستیکه حسین بن علی با پدر و مادر و برادرش در منزل رسول خدا بودند و با او بود و میخوردند
شاد میخوردند و حسین از بین عرش متعلق است به عرش میگوید یارب زد و عطا کن من آنچه من وعده کرده و در بستیکه او به
زاد خود نظر میکند پس او عرفت ایشان و احوال ایشان و احوال پدران ایشان و آنچه در حلقه ایشان است از آنها
بسیار خود و نظر میکند بکسی که با او کرده میکند و او استغفار میکند و سوال میکند از پدرش که برای او استغفار نمایند
و میگویند که یکسند اگر در این آنچه خدا بر او توحید و امانه کرده است بر آینه شاد و شاد بسیار از آنچه از خود و غمگین
در بستیکه او استغفار میکند بر او از هر گناه و خطیئه حدیث میگویم در اینست آنچه روایت کرده است شیخ الصدوق
از شیخ ما نام ابی عبد الله حضرت محمد صادق گفت سبچ سبچ و صبی سبچ سبچ که رزیده کرد روز در زمین با زبان و
و استخوان و گوشت او را با آسمان میریزد و خون بقبر ایشان میانند و با ایشان میرساند از روز سلام را با ایشان میشوند در جا
آثار ایشان از نزدیک و دور حدیث و معنی نامند بر او در بستیکه آنچه در جز او است از کعبه با جزین چنین است
زیرا کلمات آن اختصاص است با معنی که بدن سید شهید اتند آسمان است و جز در دم فاده بعیم میکند نسبت با صبا که با اینک
آنچه در اینست فاده بود که جبار ایشان در عرش است و به تحقیق شامی که جز او است ناطقت با نیکه سید شهید الله
پس بخت و جز سبچ فاده بعیم میکند نسبت بر سبچ و صبی سبچ بعد از رفع منافات و مناقضه از میان این چهار بوجهی عنایت
میگویم این چهار معارضه میگویند بکنند با چهار کثیره که بعد از آن معنوی رسیده اند در فاده نمودن آنها نیز که جبار طایفه
از محمد و آل معصومین او و چهار حسین از بر بنیاء و او و سیام در قبر نموده و مضامع مقدسه خودشان هستند و چگونه چنین
باشد زیرا که اگر در تقیام نباشد مگر حدیث صحیح یا بقول صحیح و الاضحیح محمد بن سنان است نقل کرده از معقل بن عمر در حدیث
طویل از صادق و در آن گفت زمانیکه زیارت کردی امیرالمؤمنین را پس بدانکه تو زیارت کننده هستی استخوانهای آدم
و بدن نوح و جسم علی ابن ابیطالب الا ان قال زمانیکه زیارت کردی بحف را پس زیارت کن استخوانها آدم و بدن نوح
و جسم علی ابن ابیطالب زیرا که تو در این اولین حسنه زیارت کننده هستی تا هر حدیث بر آینه کفایت میکند از خسته دل
و عجب در تقیام کجا مانده که مؤید و مساعد باشد با جبار و جو کثیره پس با شماره چهار کثیره که آنهاست را میگویم از جمله
انهاست آنچه در جبار است فیض است از وصیت کردن امیرالمؤمنین ما و او که او را پنهان دفن نمایند تا بر قبر شریف
او مطلع نشود و طایفه آنست و لغزب ظاهر است در اینهاست نیز فقرات کثیره از جمله کثیره از زیارات و آدینه که در او
در حوزن رتبت طایفه حسینه و شفاء با آن زیرا که ظاهر است انها عطا میکند که حدیث شریف در قبر شریف است تا قیامت
یا تا رحمت و از آنهاست نیز چهار کثیره که ناطقه بر جو در ظلم کردن عباس بر قبر شریف خصوصاً متوکل ملعون و بعضی این
اخبار در مطلب صریح است و آن مثل آنچه مجلسی در بحار نقل کرده است در حدیثی که حدیث است ابو عمار که حدیث
کرد من بر ابراهیم درین و سوال کردم از او از صورت امیر من گفت آدم در دنیا خاصه غلاما خود و قبر را بنامش کردم پس حصیر تازه
در میان آن بود حسین بن علی و از او پویش میآید حصیر در حال خود که ششم و در چنین راز با حصیر که نهفته است امر کردم
که خاک ابراهیم بر زمین او ابراهیم روان کردم و امر کردم که او را که بفرایش و حراشت نمایند که او مقدم بان قبر نهفته است
و قیامت بتوضیح عیانند بر میآید پس با غلاما قمر یاد کردم با جمعی مغلطه که اگر احد از ایشان بپرسد که از کجا بر آینه
دور است میگویم از آنهاست نیز خلاف احوال سبب خلاف چهار کثیره در دفن بر سید شهید ارواح

در بیان احسان ظاهر

و مشهور در میان علما اما می بینیم که آنرا با جد او دفن شده است و تحقیق آنرا علی بن الحسین زد کرد و به تحقیق اخبار کثیره وارد شده است
در اینکه برسد اینها در نزد قبر امیر المومنین بر وقت و در کله که عمر بن سعد از او در مدینه دفن کرد و به تحقیق جماعتی روایت کرد
که سر شریف حضرت حسین بر سر در شهر مشرف بر کشته شدند و در خزینه بنی امیه ماند تا سلیمان بن عبد الملک حاکم شد از احوال است
او زدند در حالیکه آن نوزاد بود در ظرف کدشت و مطر و مهلت کرد از او در ثوبه کدشت و از او دفن کرد در مقابر مسلمین بعد از آنکه
بآن ناز کرد و قلیکه عمر بن عبد البرز حاکم شد آدم فرستاد با مکان سر از او بخواست خراور با او داد پس سوال کرد از آنکه
که در آنجا دفن کرده بودند تا تحقیق کرده و سر را بر پشت خدا میداند که با آنچه که گفته اند که ظاهرا درین اومیت که آنرا
بر کلاف فرستاد سجده او بطریق کرده بود و بعضی ثمانا در تورانیکه علاوه کردی بر آنچه ماذکر کردیم ظاهر چهارم کاشانه و مظهر
در اینکه چهار هزار ملا که چنانکه در جمله کثیره از خیار است و همین پندار هزار ملا که چنانکه در طایفه از خیار است
قبر شریف را احاطه کرده اند پریشان کرد او که می کند بر سینه اش که به اهداء و استغفار میکنند برای روز آرد او
در سینه عدد ملا که بر اسب رایت کردن او فرود آید و عدد و حدود گذشته در نشان در هر روز تا قیامت آن
چیز است که میدانند که نزد او حج ظاهرین او و مسجین آثار که ناطقند با نیکه بنیاد او و صنایع او و از زیارت میکنند در سینه
جمعه با صفوف غیر حضور از ملا که میداد و یقین میکنی که این میت سببه محض بودن قبر شریف مصرع و مدفن در دست
سه روز فقط بلکه از جهت بودن حد بر شریف است در آن تاریخ قیامت یا تا زمان رحمت کردن صاحب آن روح
به اهداء را بنیاد او که خواست که بمطلب او مویزای تا سیدات و وجوه غیر معصوم پس بگو که بودن استجاب عادت
قباه و بودن مفاد ترتب و در سینه شدن فوض و عطا یا غیر قنایه ربابه بر قبر شریف و آنچه در اطراف است آنچه در
شده در حدیث خواب ام سلمه را اینکه در خواب بر او گذارید و عکسین و محزون در حالتیکه لباسها او کرد او و منسلط
تل و خون در بر پشت پس از آنجا است سوال کردم گفت تا آن زد دفن کردن پیر خود حسین فارغند از جمله موندات
است چنانکه در سینه از آنها است و طایف زیارات سخبات برنج مشافه و چنانچه از آنها است کلمات علماء و صلحاء
و مشرکان بر سینه اش و اگر خواست بجز محض تغییر ناله بگو که به تحقیق بر هتقادیه و اجماع از شیعه بر این محقق شده است
و از جمله موندات حدیث ام امین است که روایت آن گذشت از زینب و خیر امیر المومنین و از آنها است جمله را اخبار که طایفه
ما فضل بودن که بلا زکوه و آن مثل خبر عمر بن یزید از صادق که زمین کعبه کسیت مثل من و حال آنکه تحقیق خداوند عالم
خانه خود را از پشت من بنا کرده است خلق از نه راه دور بطرف من می آیند و من حرم خدا امین او کرده ام پس خدا آید و کرد که
ساکت و کن باش میت فضل آنچه تقضیل داده شده آن در جنب آنچه زمین که بلا عطا کرده شد که تمیزه سوز که در بر یا فرود
و از آنجا بر در دو اگر خاک که بلا می شود ترا تقضیل میدادم و اگر نمیشد کسیک زمین که بلا او در ضمن گرفته بر تبه ترا خلق میکردم
و آنچه بر آنکه بظن کردی پس ساکن و مستقر باش و مواضع و دلیل و خوار باش و استبجا و استکفاف زمین که بلا کن و الا
ترا می بینم و ترا باش تنم میاید از من حدیث و در آنچه نیز در اوقات مطلب میکنند یا از آنچه میاید میکند آنچه نسبت که در خبر است
در جابر از ابی جعفر گفت حسین با صحابه خود فرود پیش از آنکه کشته شود در سینه بود و خود را بر سر زینب و ابی جعفر
و آن زمین است که پیغمبران و اولیای بنیادین او را زیارت کرده اند و آن زمین است که آنرا عمور گویند و ترا در آنجا شهید
میکند و با تو شهید شود جماعت صحابه که الم و حنث رسید آنرا امین یا بند و این آیه را مادت کرده قلنا یا ایا کونوا بردا
و سلام علی ابراهیم پس اش حرب بود بر ایشان بر دولت باشد پس برده باد شمار پس بخدا قسم اگر ما کشته شد ما را نیز و پیغمبر خود
می بینم گفت بعد از آن توقف میکنم بعد که خدا میخواهد پس بیام اول آن کسیکه زمین از جهه او منقش میشود و خارج میشود
خارج شده که این خروج من موافق میشود با خروج امیر المومنین و قیام قائم با حدیث میگویم پس ترتیب استلال میاید
ظاهر است زیرا نیکه مطلب ثابت شد نسبت به وجه شریف طایفه و ظاهر حدیث امیر المومنین در سینه اش ثابت میشود
سب و ظاهر نیز عینی حجاب و تقدیر و ال معصومین و در این حدیث امیر المومنین در سینه اش ثابت میشود

دلالست میکند بجز بعد است که نعت ه از شریک بن عبد تهر از جابر بن عبد الله برید یعنی از بنا و گفت عمر مرد را فرستاد سبکه
از نام پس از فتح کرد و اول آن سلام آوردند پس آن مرد بر سر ایشان مسجد بنا کرد پس آنجا افتاد و حراتش بعد از آنکه از آنجا که باز
را بنیاد پس از آنکه نوشت و قیام کتاب خواند از اصحاب محمد سوال کرد که آیا در نزد شما در مخصوص علمی هست گفتند پس
گفتند است ای امیر المؤمنین فرستاد فرمودند این پیغمبر است که تو مشق او را که تکیه کرده بود که شد در این مسجد او را دفن کردند
و او بخون خود آلوده است بر رفیق خود بنویس که آنرا بشنوید که او را تر تازه بنیاید پس با نماز که از او دفن نماید در فلان جا
بعد از آن مسجد را بنا کند که قائم بشود پس از این عمل آورد بعد از آن مسجد را بنا کرد پس ثابت و برقرار کرد و در روایت
است که آنحضرت فرمود بنویس صاحبی که حاجت است اس مسجد را بخند زیر که مرد را بیاید که نشسته دست خود را
بر پیشانی او رو کند آنست پس با نماز که از او دفن کند و بعد از آنکه عمر باو گفت آنکست عاقلست پس بنویس صاحبی که عاقل
بیاورد آنچه او را بان مامور کردم پس اگر بیاید چنانکه من او را بتو وصف کردم ترا خبر میدهم آنچه پس آنفرد نگذشت که عاقل
باو نوشت که یا فخر مرد را با آنفرد که وصف کردی پس بجل آوردم چه چیز را که کرده بود پس بنا و مسجد ثابت و برقرار کرد
عمر بنی گفت حال آنکه در جهت گفت این پیغمبر اصحاب خود دست بحدیث و از آنچه نیز دلالست میکند بر مطلبی چیزی
است که در حدیث وارد شده که فخر در ستر من را و قعد در زمان ابو الحسن از این پس خلق هر روز طلب باران نمودند
بدان نیامد پس جالبین بانصاری که آمد و پیران آمد با ایشان را بسوی و قیام دست خود را بنویس آسمان دراز کرد از آنجا که باران
بارید و جمعی در روز دوم پس خلق بدین مضار میل کردند پس متوکل نزد ابی الحسن کسی را فرستاد حالیکه آنحضرت محسوس
بود و گفت خارج شو سوگندت که هلاکتی در سرون آمد جالبین و نصاری و قیام است باید که دست خود را دراز کرد
حضرت بر بعضی غلمان خود گفت که از دست او گرفته و اخذ نمایند آنچه در میان ایشان است پس از آنجا که سیار از اخذ
کرد و آنحضرت بان ذهب گفت حال طلب باران کن پس طلب کرد آسمان ابر بود ابر را بزل شد طلب طبع کرد متوکل گفت این
استخوان چیست گفت آن نیز بجز پیغمبر از پیغمبران عبور کرد این استخوان در دست او آمد استخوان پیغمبر گفت و ظاهر میشود
مگر اینکه باران میبارد بعد از آنکه میگویم و از آنچه تا که نیز دلالست میکند بر طلب خبر خراج کردن موسی استخوانها که سوزان
از شیطیل و نیز از این است حدیثی که وارد است و از اینکه اهل شوش شکایت کردند بر امیر المؤمنین از کثرت باران آنحضرت
با ایشان نوشت که استخوانها را درم دانیال در فوق زمین است و آسمان بر او میگردد پس آنها را دفن کردند باران کن شد
بعد از آنکه میگویم در ستر اخباریکه دلالست میکند بر آنچه ماذکر کردیم ما بن صیرح و ظاهر است بدان و اما کثرت انبیا است از آنچه ذکر
کردیم و از آنچه ذکر کردیم پس از آنچه است که ممکن است بر وجهی که بر کرد پس میگویم از جمله آنچه در مطلب نظر است آنچه نسبت
که از تفسیر فرات بن ابراهیم نقل شده است که آنرا بن عباس از امیر المؤمنین گفت حضرت رسول الله روایت کرد که در خلد فاطمه در
حالی که او محزون بود آنحضرت فرمود ای حرم من چه چیز ترا محزون کرده است گفت ای پریا او درم حشر او استیادن مردم را
عریان در روز قیامت گفت ای حرم من در ستریکه آن روز روز عظیم است و لکن من خبر داد جبرئیل از خدا عزوجل که او گفته است
من باو کیستم که از حجه من زمین منق می شود در روز قیامت بعد از آن ابراهیم بعد از آن شوهر تو عاقل است پس طلب بعد از آن
عده ای جبرئیل را بگو تو سعادت میکند ما به خدا هزار ملک در بالا قبر تو است چه از تو میزند بعد از آن میاید نزد تو شرفی
با جمله آنروز پس در بالا سر تو می آید ترا اندا میکند که یا فاطمه در حشر خیز بسوی محشر پس بر حشر در حالی که از خوف خاطر جمع باشی و عجز
تو ستر باشی پس هر افضل حله را بتو تسلیم میکند آنها را پیشی پس زو فانیل شتری از تو مسأله آورد که من را آن روز و او را در ستر
در بالا آن بود چه می باشد تو آنرا سوار بشوی زو فانیل اشارت را میکند و در پیش روی تو هفتاد هزار ملک که در دست ایشان است
استماع بشود تا اینکه سیر شود استقبال میکند ترا هفتاد هزار حور ابشارت میکند بنظر کردن که تو در دست هر یک از ایشان
جمعه باشد از نو که از آن بگوید آتش بلند شود و در سر ایشان تا ججا جوهر مضر بر جبهه سبز از جانب دست تو میرود پس
زبانیکه قدر راه رفتی استقبال کند ترا امیرم و دختر عمران با مثل آنچه بانوست از حور پس بر تو سلام میکند او که سبک باو بشود
از این تا تو میرود بعد از آن استقبال کند ترا مادرت خدیجه دختر خویله اول زانیکه بخدا رسول او ایمان آورده و با او باشد

هفتاد هزار ملک است ایشان باشد لولا آنکه خیر و قیامت که جمیع نزدیک است استقبال کند ترا حوادینش و شما هزار حوادین او باشد
 استید دختر ترا هم میسر میکنند با تو آن کسانیکه با او هم شدند پس مانیکه در میان جمع داخل شد و آن است در بستیکه خدا جمیع
 کند خلافت را بر کزین حدتها ایشان از حور است بر این میوه بعد از آن مناد از زیر عرش ندا میکند که همه خلایق بشنوند که حور
 حوز را پوشیده تا بگذرد فاطمه صدقیه دختر محمد و آنها که با او هم شدند پس نظر میکنند تو مگر ابراهیم طلیل الرحمن و عیال این طلب
 پس آدم حو آرا طلب میکنند ترا حیا پسند ما بادت خدیجه بعد از آن بر او مستجاب از تو نصیب میکنند که در آن هفتاد
 است در با من هر پایه تا پایه دیگر صفوف ملاک میباشد در دستها ایشان لولا آنکه نور و صف میکنند حور لعین در میان
 بنور در ایشان و نزد کترین زمان تو را بسیار تو حوا و آسید میشود و فینیکه بر بالا بنور میسر و جبرئیل نزد تو میاید
 و بتو نیکوید با فاطمه سوال کن حاجت خود را میگوید با رب حسن حسین را بمن بنما ایشان نزد تو میانید در حالیکه
 رکها کردن حسین خون میریزد را و گوید ماریت از تو زحق مرا اخذ کن از کسانیکه من ظلم کردند پس در آنوقت خدا
 جلیل غضب میکند و از همه غضب او جنم و جمیع ملائکه غضب میکنند و جنم فریاد میکنند بعد از آن تو از تشس بیرون میاید
 و قاتلان حسین را خذ میکنند خدا ستم بزرگانه جنم میکند که ایشان را بکلامت ایشان بگیرد که کبود چشم و سیاه رو
 از پیشانی ایشان گرفته بک هفت بلند از نزد تشس زیرا که ایشان شدید ترند بینه رآن او لیا حسین از زیر این حودین
 که حسین چهار بر کرد و او را کشند بعد از آن جبرئیل میگوید با فاطمه حاجت خود را نخواه پس میگوید باریت شیعته شیعه خدا
 تعالی میگوید بر او هر سیکه تو تمک ناید او با تو است در بهشت پس در آنوقت خلایق دوست میدارند که ایشان محبوب
 فاطمه باشند پس میرود در حالیکه با تو باشد شیعه تو و شیعه پر تو و شیعه میرالمؤمنین در حالیکه خونهای ایشان دفع
 شده و عورت ایشان مستور باشد شایده ایشان میرود خلق میترسند ایشان نمیرسند و خلق تشنه میشود ایشان
 تشنه میشوند زمانیکه بر بهشت میرسی سرور از هزار حور از ترا میواز و استقبال میانیکه استقبال کرده اند احد را
 پیش از تو و نه بعد از تو در دستها ایشان حورها باشد از نور در بالا استهبانند از نور که در حلقها آنها از نور و یا فوت و زنا حوا
 آنها از نور و یا فوت از نور و بر تر در بالا است عرقها باشد از تشس ملاک بهم ریخته و قلبیکه به بهشت داخل شود اول بهشت
 تو بشارت دهند و از بر شیعیان تو مانده ما میگذرانند از نور در بالا فضلا از نور پس از آن مانده ما بخورند در حالیکه خلق
 در حساب میباشند و هم فیا شتهت بفنهم جانند و زن ایشان در آنچه دستها ایشان میخواهد و شتهت میکنند چشمه شسته
 پس زمانیکه دست نماند در بهشت ستر شدند زیارت میکنند ترا آدم و سایر پیغمبران که از او پست نند و بدستیکه در بر
 دو سر و بر بهشت که از یک اصل میروند بر عقید و یک سر و بر میزد در آنها صورت و خانه است در هر یک از هزار خانه است پس
 سر و بر عقید منازل او ال ابراهیم است فاطمه گفت که بر من دوست میدارم که وفات ترا به نیم دوست میدارم که میروز
 بعد از تو با من گفت ابر حرمین هر آینه به تحقیق جبرئیل بمن خبر داد که تو اول کسی باشی که بمن سخن میگوید از اهل بیت پس تمام
 و بل بر کسی بود که ترا ظلم کند و دستکار بزرگ بر کسی بود که ترا یار کند بحدیث میگویم مخفی نماند بر تو بدستیکه موضع
 حاجت و استلال از عذبت شریف اگر چه مقدار دو قطر است و ایند و سطر از قول پیغمبر است که فرمود اول من مشق
 منه الارض یوم یقیمه انا قولا و فی ضرب علی قبرک سبع قباب من نور انا اینک ما بحدیث رابطوله نامه ذکر کردیم زیرا
 که آن مشق بود بر مناقب اهل بیت عصمت و فضایل ایشان و با جمله اشغال آنچه گذشت از چهار از جمله دلالت کردن آن بر مطلب
 یا باید مطلب آنها در غایت کثرت است پس از جمله آنها است آنچه نقل شده از فرقه اعجاز انبیا علی بن ابی طالب
 ابن عباس گفت روز جمعه بر حجت کردیم از نماز مسجد جامع ماعم خود داد و بن علی بن عبد بن عباس چون نزد
 منازل ما و منزل او کردید در حالیکه راه خلوت بود با گفت در هر جا میشد پیش از غر زدن از من میاید احمد را

تلف

حکایت کند زیرا که او آتش باره بخا ناستم است پس نزد او فرستیم در آن روز در حالیکه نشسته بود گفت صحیح برین بفرمان و فلان
از غفلت پس دو نفر مرد با او آمدند با ایشان بودت و سپاس ایشان و بجا نایبها گفت کرد و گفت همه شما اجتماع نایب
و سوار شوید در هوفت و با خودتان حمل را بردارید و آن حمل غلام سیاه او بود و او چنان بود که اگر حمله میکرد بد جله او را نک
میداشت و بر روی سوارین قبر که خلق آن مفتون گشته و میگویند که بغیر عیاست تا آنرا بخش نماید و باورید بن آنچه
در آنت پس ما فرستیم با تو وضع و کهنیم شروع کنید با آنچه او امر کرده است پس حرف گفتند کان حفر کردند و سکینند لا حول و لا قوة
الا بالله العظیم در حاجت استاده بودیم تا پنجروز کند و نازل شدند آن وقتیکه برین سخت رسیدند حصار آن گفتند
حقیق بر زمین سخت رسیدیم حوت تا زیم آنرا بکنیم پس علام سیاه ناز شد کلنگ برداشته بکینت رده صد آمدند
شندیم در صحر اعدازان ضربت دویم رده صد که شد بر تر از آن بود از کلنگ شندیم اعدازان ضربت سیم رازد
صد شندیم شد بر تر اعدازان غلام صیحه زد پس ما بر حواسته نزد یکا و آمدیم با کتانی که با او بود بکنیم از او سوال
باو چو شد با ایشان جواب نداد و فریاد میکرد پس او را بر ریمان بستند از بخار پراوردند تا گاه دیدیم از اطراف نکشتان
او ما نقش در دست و خونت و او فریاد میکرد و استغاثه مینمود و ما با تکلم نمیکرد و خوب نمیداد و او را بهتر عمل کرده
کردیم در حالیکه مثل مرغ طیلان میکردیم و گوشت غلام از بازو چویم و بر طرف است و میر سخت تا آمدیم نزد عم گفت
در عقب شما چه خبر است صورت حال را باو خبر دادیم پس رو بر طرف قبله کرده توبه کرد از آنچه بران کرد بعد از آن سوخته
نزد عیان مصعب بن جابر رفت و زنا و سوال کرد که صدقه بر قبر در دست نمایند و او را خبر در نمود با آنچه ما که حاکم
شده بود و متوجه کردید بر کردن آن زمین محصور و کده استن صد و قرا بر آن و غلام در آن حالت غنچه مرد و چغنی نماند
که امثال انجکات چنانکه ممکن است نمایند آن هم چنین ممکن است استدلال کردن آن بر مطلب چنانکه بر برد جان
حقیقت و کیف کان ما با میقتدار کتفا میکنیم در اقامه دلیل و تائید بر مطلب پس کسی که اخذ نماید جمیع آنچه ما ذکر کردیم و
نماید در طریق استدلال یا تائید آن قادر بود به زیاد کردن آن بعد از آن نشاء الله تعالی میا و بریم در تزییل آینه چیز بر آن تعلق
مطلب در رد تزییل سیم در شاه است بر کیفیت حال در جمیع و توفیق میان اخبار نشاء الله اوله و میان آنچه بر عمارت و مال است
از وجه کثیره و جبار زیاده و تائیدات پس در آنکه خبر اول ظاهرش عطا میکند که حل کردن ملا که احد سید شهید است و از لفظه
ویش از دفن بود این چنانکه می بینی مسأله است با آنچه ما مقدم کردیم از چهار وجه و حکایات و اخبار کثیره گذشته که طاعت
بنار شدن رسول خدا از آسمان و هم چنین امیرالمؤمنین و فاطمه و امام حسن و حمی از بنیاء بر این زیارت و در شب یازدهم محرم
و هم چنین بعد از این شب تا دفن کردن حضرت و هم چنین بنا به نیت یا چیزی که انقطعی الصدور است از خدا و رسول او و امیر
المؤمنین و حسن و حسین از آنکه سید شهید است که است که دفن شود در کوه دال که آنرا کوه کعبه عطا و در این این از آنچه ما
که حسن و عیان آنرا که تزییل میکنند زیرا که حضرت شریف حقیق او را صدیق و عدو در زمین که دارد در دست روز مطروح دیدند و
کرد او را حاجتی از قبله بی سدا با حضور سید اجدین در وقت دفن او به تحقیق روح در چهار کثیره در شان این دفن گشته
و قنده است و از جمله آن اخبار حدیث امینت که در مجلس مقدم گذشت پس همه آنها بعد از چشم پوشیدن از شنیدن خود است
و الا پس از هفت و پنج نطقه از کتاب حضرت که را بحسن بن علی است او نقل کرده از کتاب معراج با سناد او از صدق
با سناد او از بکر بن عبد الله از سهل بن عبد الله ابان از معاویه از عیاش و کیف کان لا بهت که از از ظاهرش صرف
نمایم و آنچه در نیت سجد مثلاً حمل نایم و اما خبر دویم آنرا در خلاف مطلب با ظهوری نیست مثل ظهور جز اول در خلاف مطلب
زیرا که صادق حکم کرده و آنکه سید شهید در قبرش نیست بلکه سید شهید از عرش با خود پدید و مادر و برادرش است
پس بسیار فرق دارد در ما پس این دو امر زیرا که منافات ندارد در میان نودن حسب ظاهر او در قبرش و میان بودن

در دقت احکام ظاهره

کتاب الفقه

در روح طلبی نوزادش در عرش در حالیکه متمم و مرزوق بوده باشد در بن مثالی و حد بر بر دویم چنین است کلام در خصوص حد و
 و مادر و برادرش پس آن که گوی که نسبتاً جز ظاهر است در خلاف مطلب شمار زیرا که قول صادق که فرموده ما اعظم مسئلت است
 بعد بحقیقت کردن آن با آنچه ذکر کرده است آنرا از کلام خود کشف میکند از حکم کردن و باینکه حد شریف در کتب نیست
 میگوید ظاهر در سنیاق خبر نیست که این بجز معتقد بود باینکه در این ظاهره و حد و طیبه از بنیاد و او صیبا مثل حجاب
 سایر مردم است باینکه که انهدام و کهنه پوشیده که بانهارا باید پس صادق و فکرها آنچه آنرا این بجز زعم کرده بود با آنچه
 ذکر کرده از آنکه حد شریف سید انهدام در عرش است این در حقیقت از قبل اثبات شی و ذکر کردن است بین و بر
 باینکه که کسیکه حال او چنین باشد چگونه حجاب اصل انهدام و کهنه راه باید نعم درستی که تقریب کردن این سخن از دفع آن
 چیست که حد است باینکه در دقت در دو ممکن است که نیز گفته شود و فیکه حضرت صادق دهنست عقدا این بجز را با آنچه
 عقدا معظم مسئلت است از باقی نمودن ارواح در عالم برزخ و از نمودن حقیقت ایشان عبارت از سیکل او یا
 مزاج او پس باینکه اینها میگویند بدانند که حجاب آیا کهنه و انهدام یا نه راه میاید باینکه حضرت صادق او را ذکر در بقول
 خود ما اعظم مسئلت است کلام خود نعم تا چه میزان در این هنگام در انهدام یک سنوله و ان نیست که وجه تخصیص این
 بجز سوال را بجز سید انهدام چیست پس ممکن است که گفته شود در توجیه بخصیص که راه یافتن انهدام و انهدام بجز غیر
 انهدام است که انهدام از امور است در نزد این بجز و ترده او در انحصار نسبت بحد شریف سید انهدام است که انهدام
 بود پس کلام حضرت صادق بیان میبود در هر کتابی بود در ارواح در برزخ و نیز بیان میبود باینکه حقیقت ایشان عبارت
 از سیکل نیست و نیز بیان میبود باینکه انهدام و انهدام بجز حجاب و آل معصومین و راه منیاب و او اگر حجاب است که
 بوجه دیگر بیان کنی در حقیقت کردن حال در انهدام بگو که استدلال در این خبر خلاف مطلب با بعد از اغراض از آنچه مقدم
 کردیم از معارضات قویه صحیح میبود زمانیکه خبر ظاهر باشد از آنکه این بجز مترده بود در آنکه حد شریف سید انهدام
 در قبر خود است یا در عرش است بعد از قطع کردن او بنی احتمال ثالث در این و لکن تحقیق مشخصی که خبر در این ظاهر
 نیست پس زمانیکه آنچه ما در توجیه خبر گفتیم احتمال راجح یا مساوی است یا احتمالیکه در استدلال است جاری نشد
 تمک نمودن بان همه اینها بعد از اغراض از سنند چند خبر است و بعد از چشم پوشیدن است از معارضات قویه بلکه بطریق روحی و اما
 خبر سیم پس تحقیق جمعی در مقام جمع و توفیق در میان آن و خبر یک مضمون قضیه است در هر من را و خبر یک مضمون عمل
 کردن موسی است حد بود و خبر یک مضمون قضیه نوشتن امیر المؤمنین است که اول شوش احتمال چند ذکر کردند اول
 اینست که محض است آنچه در است بجز خبر ما حد این عبد و عمرت طاهرین او و جمیع دیگر ایشان اول و انهدام و او صیبا
 ایشانست و توجیه سیر آنچه در است زیرا که اکثر آنچه مقدم کردیم از اخبار و غیر آنها از دفع میکند دوم آنکه مقصود این
 است که حجاب صلیب نیوی را از منیاب او صیبا بعد از سه روز از وفات با بمان مسیبر و لکن باین بدن در آسمان با
 بنیاند بلکه بر زمین نازل میوند دفعه دوم در مضاجع و تعابر خودشان مدفون میوند و فواید بردن ایشان با بمان است
 بلکه بسیار است و مخفی ماند بر تو بدستیکه این احتمال از صواب و حق بسیار است و در نهایت مثل احتمال اول پس هرگاه
 بگوید این چگونه میشود زیرا که قول صدوق فرموده و انما یؤتاه موضع آثارهم مثل صریح است در منع کردن این احتمال
 میگوید امر چنان نیست که تو تو هم کرده زیرا که قول و انما یؤتاه موضع آثارهم تا قول او که بعد از زمان قریب است
 از انهدام که با قبل تعلق است یا شد غایت تعلق بلکه آن در حقیقت کلام مستقل است که حار خنده بجز بیان که در

محلی ایمنی مبنی که صحیح می شود اینکلام از آنچه با باشد که آن است که مطلب می نمایند بر او اینکه ما قبل آن با بضم کنند پس این
 کاشف است از آنچه که آن شماره نمودیم علاوه بر این اگر آن نقل متین و مضرب باشد با قبل آن هرگز آن افاده میگردد بجز
 در اشخاص معلوم که جاد هب نبیا و اوصیا اگر در قبور و مضامع خودشان است که اسکان مرفوع می نمودند بر آن جاد او از
 حاضرین و از این روز در قبور می شنیدند پس این چنانکه می بینیم صلاحتی و حاجت می شود مگر بعضی وجه و خادمتی
 لکن در مطلقا بلکه نسبت به جاد و جادال مصومین او و تحقیق که نشت شماره بر آن وجه دقیقه سیم آنکه جادیکه از قبور مرتفع
 شده است آنان می روند آنها جاد صلیبه دیوینیه است و آن جادیکه در قبور میماند آنها جاد برزخیه و ابدان مثالند بالعکس
 و محلی نامند بر تو که ایوبه وجه توفیق و جمع غلبه و مگر بعد از قسمی در تعیین می بینیم باینکه گفته شود جاد مرفوعه ارواح است
 با جاد مشابه و ابدان برزخیه پس هرگاه کول اگر امر این احتمال نباشد و مفهوم از خبر چنین می شود که جاد طیبه طاهره
 از آنچه است که ارواح قاهره و نفوس قدسیه با آنها تعلق دارد در مدت آن سه روز که جاد در آنها می شود در زمین پس
 چنانکه محلی از آنچه است که با تقابل می شود میگویم تعلق سجد و ستم پس تعلق ارواح با آنها یک ستم از خبر است
 که در آنضربیت اللهم نیکه بگویند که تعلق ارواح با جاد دیوینیه صلیبه قبل از قیام قیامت یا قبل از رحبت از آنچه است
 که اجماع بر بطلان آن قایم شده بذا و توحید است بآنچه در است ظن کن که امر پس است و لکن این از آنچه است
 که مذکور با ضرر نمیرساند بلکه از چیز نامیت که مذکور با اساعت می نماید پس این بکفرینه می شود از قرآنیکه معین میکند عمل
 کردن آنچه در جنس است از جاد بر جاد مشابه و ابدان برزخیه پس جادیکه با ارواح مرفوعه جاد مشابه می شود
 و استخوانها ایشان حاجت می شود در صلحا و شهدا و سایر مومنین زیرا که هر مومن متعم و مرزوق است جاد مشابه
 در برزخ پس چه چیز است وجه خصاص تفسیر ان ایمان و ایمان بجم یا بعرض آینه طاهرین و بنیاد و صیاد میگویم
 ملازمت میت در میان اینکه مومنین متعم و مرزوق اند در برزخ در میان اینکه در آسمان باشند پس این ظاهر است
 در آن کت و برده میت بعد از آن زمانیکه نازل کردی در آنچه ماکرات و مراتب بر کردیم از اینکه نفوس کلیه قاهره
 و ارواح قدسیه تصرف می نمایند در ابدان مشابه کثیره میداند و وجه خروج چهار بار بر سخای مستعد زبیر که در بعضی آنها
 لفظ السماء و در بعضی آنها السماء و در بعضی آنها عرض و غشده الیه غیر ذلک از تعبیرات بعد محضی نامند بر تو که در مقام
 احتمال دیگری است و آن است که بگویند بجز فارغ شده در حجج تقیه بلکه بعد نیست که گفته شود این ضمن احتمالات است
 در این مقام و چگونه چنین نباشد زیرا نشردن مثل این از حضرت صادق مخالفین و دشمنان را منع میکند از نظایر آنچه
 متوکل عباسی آنرا اراده میکرد نسبت بقبر مطهر سید شهید آرو که لغزاه محاسن سیم از کتاب سیر العباد در آن
 شهادت در میان عبور کردن حرم و دختران رسول خدا را قبلگاه الرسول پس باینکه استفاد از اخذ کردن جمیع
 آثار و روایا در بعضی از مقامات است که مرور و گذشتن زنان بر قلعه شهید در روز یازدهم محرم بود بعد از ظهر
 زیرا که آنوقت وقت کوچ کردن ابن سعدین بود بکشور خود در کربلا که کوفه بعد از آن اقوال صحاب سقا
 مختلفه در اینکه این عبور مرورا یا بطلب کردن زنان و همسر ایشان بود از ابن سعد این عداوت و عنان
 بود از ابن سعد کثر صحاب مقاتل با قول و فغانه و بعضی از ایشان بطرف فوی سید در کتاب طهوف گفته
 قَالَ الرَّوُّ قَوْلَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَنَادَى بِصَوْتٍ حِينَ وَقَفَ كَيْدًا بِحَجَلَا
 صَلَّى عَلَيْكَ مَلَأَتْكَ لِسْمًا هَذَا حَيْثُ مَرَّ بِالْبَدَاءِ مَقَطَعِ الْأَعْصَابِ وَبَنَاتُ اللَّهِ سَبَا إِلَى اللَّهِ الْمَشْكُ

۵۰۷

والحمد للمصطفی والی علی المرتضی والی الحسن سید الشهدا یا حمدا هذا حسن بالجره کیف علی الصبا
قبل ولاد البغایا یا خونا یا کر یا بالیومناک جکر رسول الله یا احسان حمدا هو لاء ذن بالمصطفی
لباقون سوا سببا و در روایت یا حمدا بناک سببا یا و ذنیک مفضله شیخ علیهم ریح الصبا
هذا حسن حمز ذل لراس من الففا مسبو العمانه و الرءاء با ی من عنکم تو مر الاثنین هتبا
با ی من فسطاطه مصطفی العرا لیه لای غایب فی ریحی ولا یجری فبدا و ی با ی من نفسی لاء لفاء با ی المأموم
حزق فی با ی العطن حقه مضر با ی من شیبته تقطر بالدماء با ی من جدار رسول الاله التما با ی من هو
الشیء الهک با ی حمدا المصطفی با ی خلد یحی الکبر با ی علی المرتضی با ی طاهر العذران زمان از حیمه بیرون کرده با ی خیمه نشین
پس زمان بیرون آمدن حضرت یحیی کمان با بر بند کریم کمان سلو با میرفتند در حالیکه بیرون بودند در قید ذلت و خواری و کفشت
شمارا فتم سید هم حق خدا مار از قلمگاه حسین بیرون و قید زمان نظر کردند رگشته کان فریاد بر آورده بر رویها خودشان
زندان را گفت تا فتم بخدا و اموش منکیم زینب دختر علی را لیکه او زنده و نوحه میکرد و با اولاد حیرن و طلب غلبین مزاجی
کرد یا حمدا صلی علیک ملک ایما یا حمدا صلی علیک سمان تو صولات فرستاده این حسین است که بخون علقان شده و عخصان
اورا قطع کرده اند و دختران اورا اسیر نموده اند شکایت میکنند بخدا و محمد مصطفی و عامر ترضی و حمزه سید الشهدا یا حمدا این
عربان حسین است که با دصبا با و میوزد اولاد زنا اورا کشته اند یا خزه یا کر یا با امروز عدم محمد مصطفی از دنیا رحلت کرده است
ای صحاب محمد اینها ذریه مصطفی اند که ایشان را مثل سران میزنند و در روتا است که گفت یا حمدا که دختران اسیر و ذریه
ترا کشته اند که با دصبا با ایشان میوزد این حسین است که سر اورا از قفا بریده و عامه وردی اورا برده اند پر دم خدا
کسی با ذکر روزیکه بنده شکر اورا غارت کردند پر دم خدا کسی با ذکر طناب حیمه ای اورا قطع کردند پر دم خدا کسی با ذکر غایب
شده امید رجوع ندارد و چنان مجروح بنیت که رنگهایش بر هم میزند پر دم خدا کسی با ذکر جامع فدای او پر دم خدا
حجمه با ذکر کشته شده پر دم خدا عطشان با ذکر کذشت پر دم خدا کسی با ذکر درین مبارکش خون بر حیت پر دم خدا
کسی با ذکر حدیث رسول معبود است پر دم خدا کسی با ذکر او نوا ده عیمیر ماد است پر دم خدا محمد مصطفی و خدیجه کبری
و عامر ترضی و فاطمه زهرا اسیر و با پر دم خدا کسی با ذکر اقات بجهت بزرگت ناماز را بجا آورد در آن وقت پس کریم
خدا فتم جمیع دست و دشمن را بعد از آن بیکه حسین را در بر گرفت و خود را با سجده منورانه خست چند نفر از عراب نزد او
جمع شدند تا اورا از آن جسد مظهر کشیدند و جدا نمودند پس این آن چیز است که در کتاب مهنوت و اما آنچه در بعض کتب
معتبره است پس این بجز نیست که رویت شده از عبد بهر بن ادیس از پدرش که آنلا عین ارزاه عداوت زنا را آورد
از قلمگاه الرسول عبور دادند و قید که ام کلثوم را در پیش حیلزادید که نیمه با و میوزد و او در ره خود افتاده و با سهاش عازت شده
خود را از بالا شتر بر زمین انداخت و مراد خود را بسینه خود چسپاید و میگفت بانا که و کر یا رسول ته بر من حید فرزند خود را
که بزین اندخته اند و بن کفن و کفن و یک بیابان است که با دبا بر او سجده اند و غسل خونیت که در کهای که درش جاریه
و اینها ابل بیت است که ایشانرا ذلیل و خوار و اسیر کرده اند میرند کسی نیست که طار از ایشان دفع و منع نماید و سرگام اولادش را
با سر شریف و بر نیزه مارده اند مثل ماه تابان یا حمدا مصطفی اینها دختران تو اند که اسیر نموده و ذریه ترا کشته اند و اینها مثل
آزما میگفت و همه دوست و دشمن را که بر در آورده حتی دیدم که آنها سببا خنهای آنها جاکر شده و ایشانرا در بندر حله که
جناب ام کلثوم میگردست و کچشم او قطع میشد و حسرت تمام میگشت و مغمی مانا در تو که آنچه از اول نقل کردیم از ریوا
مهور ظاهرش آن بود که جمود و کذشتن محرم بود بخدا بر قلمگاه شهید در روز عاشورا قبل از نور کردن ایشان بر شتران
و لکن مقتضی حق و تحقیق بجز نیست که شناختی از اینکه این مرور در روز یازدهم محرم بود بعد از زوال و طهر آن بعد از حمل کردن

مورد

حرم بود برستان پس آنچه را بنید و ام دلات میکند در غایت کثرت است و تحقیق گذشت بعضی از آنها و در جمله آنها آنچه در روا
قدانند بن زاید که متضمن حدیث ام این است و به تحقیق از وقت گذشت و آنچه از آن با مخطب دلات میکند چیزیست که در او
اولاً عقده و نفی سید آید این است که فرموده و قیله رسید با آنچه رسید و پدرم و اینکه با او بودند در نهران و برادران
و سایر این است که شد حرم و زمان او را بر قیله شتر حمل کردند که مارا به کوفه بر زمین ایشان نظر میکردم که افتاد بود و در وقت نماز
و دفن ز کرده بود بنام زید که در سینه من و زید بگوید که رجم حاضر شود و علم زینب دختر علی را از این زمین گفت چه
شده است که می بینم ترا جان خود را بخش میکنی ای یادگار جد پدرم در دردم حکم چگونه جریع تخم و حال آنکه می بینم پروردگار
و عمو و پسرانم و اهل خود را که افتاده اند خون خود غلطان و با سبها ایشان از اغارت کرده اند و ایشان را کفن و دفن میکنند
و کسی ایشان نزد یک مینماید که کوی ایشان اهل قبا هستند از دیم و خز سجدت و محضی مانند بر تو مستفاد که در سبب بعضی از
روایات صحت آنهاست که حدیث کردی سر طایفه طاهره از سبب صحابه و انصاف سید شهیدان و در افاده در رو
یازدهم حرم بود و اما روز عاشورا در آن قطع و جدا شد که سر سید شهیدان و افاده و طایفه فلیله از صحاب کبک عبارت جمعی از صحاب
مقاتل عطا میکند که حدیث کردی سر شریفه تا چهار جنب طاهره در روز عاشورا بود و این مثل قول ایشانست که عمر بن
حسین در روز عاشورا با خول بن یزید صبحی و جمعی از مسلم جوانان فریاد فرستادند از آن امر که سر با قیله از اهل بیت
و صحاب و جدا کردند و آنها را با شمرین و ابوجوشن سوگو فرستادند و این حد در آن روز جز در آن تا ظهر اقامت نمود و ممکن است
که گفته شود آنچه در سبب است بر وقت اول اربعه که در حال مبارک کلام در است که حدیث کردی سر شریفه در آید
طاهره آیا قبل از نور کردن حرم سید شهیدان رسوخدا بر صراع شهیدان بود یا بعد از آن صحت بود پس میگویم بدستیک
این هر دو امر احتمال دارد و من تا حال رسیده ام بحیرت که دلات بر تحقیق حال نماید در بنیام با ممکن است که بگویند در سبب ظاهر
از سبب بعضی از روایات و کلمات صحاب مقاتل احتمال است و منقول از بعضی علمای است که گذشتن زنان بر صراع
شهیدان پس از جدا کردن کفار بود سر شریفه را از سبب طاهره پس بنا بر اول شناختن زنان بمیز دادن شهیدان
بعضی ایشان از بعضی دیگر به تعریف نام شایسته و دلات است پس هر دو را بر جدا کردن از سبب از سخت و هر دو را با کوه جریع
کنند بود در نزد پیش بر چهار راه و در سبب نماند که حال نام معصوم تحت خنجر بر جمیع خلق اولاد کسانیکه در آنها نهادند
مستدرک آن نهیکه تنی از آن متضمن است زیرا که آن روز که در جان خود را بخش نمودند و نزدیک بود که روح او از بدن مفارقت
نماید باینکه او که عقل و صبر بود پس چگونه میگردد حال حرم از دختران و زنان تحقیق در بعضی است که میگویند که سید جدین و علی که
نظرس بر جد پدرش افتاد خود را از با شتر یزیدین انداختند باینکه او مخلول و غل حاصد در کردن مبارکش بود و از بعضی است
روایت شده که حسین از خرم صغیره بود و در میان آن زمان نزد پدرش نشسته و از دوش گرفته دست او را در خود گرفته گاه
دوش او را میبویید و گاه آستان او را بر قلب خود میکشیدت و گاه بر چشم خود از خون شرفش اخذ کرده که مو در خود خورده
میکرد و میگفت و اباه کشته شدن تو چه میثا شمارت کند کار او دشمن بلوود و دشمنان از اشاد کرد یا با عجب به سنی است با سنی
زادان صغیر سن من شایسته با اباه زمانیکه شب تا ریک میشود که مرا حمایت میکند یا اباه زمانیکه شسته شدم که مر آب سید
یا اباه کوه نواره و در امر اعانت کردن یا اباه ایامی پس که سر مارا بر منده کرده اند و آیا نظر میکنی بر جگر ما می شعله و آیا نظر میکنی
صدمه که او را میزند و ما درم که او را میکشند راه گوید زید که در آن و آنچه ما حاضر شدیم در زجر ملعون سبب ایشان آمد و گفت حساد
میرد که جگر در آن ایام بود شتر سو ساربان آمد در پیش رو او استیاد و گفت یا از تو سوال میکنم بخدا چه
خودم بود لکن این روز خواهد ماند یا نه در است لغت بلکه کوچ خواهیم کرد گفت یا زید او قیله از زده رفتن نمودن از زمان را بر
مرا در زده پدرم بگذارد زید که من صغیر استن ام و قدرت سوار شدن مذرم پس من حسان نمایند و مرا نزد پدرم بگذارد یا نه

در عیون آن خلک

اگر کیم با آنک چشم ریخته شده و قلب در دناک و با و نموس با شرم و قیقیز زرد او مردم قطا باشد از شما عهد و خون من پس بگو، او را
 از او دفع و دور گرد پس بدو خود سپاه برد از بند دست بدو بگریز گفت نعلون نزد او آمد از نزد پدرش او را کشید پس او گفت ما
 در بستی که مرا در صغیر است که بنویسند او را کشند بگذر از او از بارت و او اعلمند خدا تو بخوابد پس پاران او را عمل داد
 چند قدم بردشت زیرا که نطفه سدرش نزدیک بود و قیقیز چشمها او بر او برش کشاد و حسرت میزد که می گفت
 قَفُوا سَاعَةَ النَّوْنِ لَا تَزْكُوبُهَا وَرَبُّوْا الْمَرْءَ بِالطِّفْلِ خَابَتْ طُنُوبُهَا أَحَادِمُهَا مَطَايَاهُمْ
 تَوَقَّتْ هَيْبَةً أُوذِعَ نَفْسَهُ ثُمَّ اقْضَى شُؤْنُهَا أُوذِعَ صَغَارًا بِالطُّفُوفِ تَدَخَّلُوا
 اِسْتُمْ تَنَائِيهَا وَالْقَمِ عِيُونُهَا وَالنِّمَّ كَمَا قَطَعْتُمْهَا يَدَيَا لَعْدِكُمْ فَنَاضَرْتُمْ لَوَاهِمِ
 مَدْفُونُهَا وَاصْبَغَ اَنْوَاذِي وَشَجَرْتِي وَمَفْرَجِي بِدِيْرِ جَالٍ بِالطَّبَايِخِ رُونُهَا
 اَزَاهُمْ نِيَامًا وَالْاَنْبَابُ وَسَادَهُمْ عَلَيْهِمْ طُيُورُ الْقَصْرِ طَالَ اَنْبِيهَا فَبِاللَّهِ اَضُوا
 اَوْقَفُوا الْعَبَسَ سَاعَةً وَلَا تَمْتَعُوا زَيْنًا وَلَا تَضْرِبُوا نَهَا دَعْوَاهَا وَدَعِ
 اَهْلَهَا وَرِجَالَهَا فَدُونَ لَمَّا الْمَجُوبُ خَابَتْ طُنُوبُهَا فَضْرَبَ سِطَا الْقَوْمِ
 الْمَجْنِبُهَا وَانْ هِي نَادَتْ جَدَّهَا بِالطُّمُونِهَا وَانْ هِي قَالَتْ يَا رَجُلًا اَتَبْتُكُمْ
 مِنْ شَعْرِيهَا يَا جَبْرِي تَجْمُونُهَا تَنُوحُ وَمَا تَنْفِي السَّاحَةَ تَاكِلا اِذَا الْمَجْدِي
 نُوْحُهَا مِنْ عَيْنِهَا تَرُودُ نَوَا مِنْ اَجْهَاهَا وَتَبَعِي نُوْتَعَا عَدَائُهَا مَتَعُونُهَا
 وَتَلَمَّتْ اَنْظَارًا اَنْ يَفْرَجُوْهَا فَلَا تَسْتَوِي مِنْهَا وَلَا تَرَحْمُونُهَا فَهَتَمَ عَلَى
 الْمَذْبُوحِ تَبَعِي تَسْمُهُ اِذَا مَا دَتَتْ مِنْ فِرْيَدِي مَعُونُهَا رِقِيَةً قَوْمِي وَاسْرِي
 رَأْسِي زَيْبِي بَعْرِ عَلَى اَبَائِهَا نِظْرُونُهَا وَبَاوِيحِ فَلَيْمَنْ يَدَا وَجُوحُهَا وَمَنْ
 نَعِلَ اَلَدَةَ اَلِي فِي مَوْنِهَا وَمَرَدَا لِي كَيْهَا وَمَجْلَاهُمُومُهَا وَهَبَهَاكَ بَعْدَ اَلْوَمِ
 نَحْمَضُ عِيُونُهَا وَقَدْ نَادَا اَحْوَالِي بِكَ اَلنَّوْنِ حَوْلَهُ طَلَا اَتَيْتُكَ عَلَيْنَا اَمَّ لِجَلِ جَنْبِهَا
 حال مضمون آنکه یک شتران را نگاه دارد و او را نوید و آرام بر بدو نوحه کشید و اگر کسی که شترهای ایشان را از زمان تبلیغ
 کن تا من روح خود را وداع کنم بعد از آن بجا آورم شانهها او را و وداع کنم صغیر از که در لطف ایشان از آنج که زرد و بوسم زند
 چشمها ایشان را و بوسم که هر که دستها دشمنان آنها را جدا کردند پس چه ضرر با آنها دارد دید که آنها را دهن میگرداند
 یکدیگر را استین و مودت خود را بخون مردنیکه بدو میبشیر ایشان را خنجر کردند می بینم که ایشان خواسته اند و خاک پس
 ایشان است و ناله مرغان بیابانها طولانی شده بر ایشان پس شمار اتم میبدم بخدا آرام برانید شتر از ایا اینها را یک گفت
 نگاه دارد و در نیت را منع نکند و زنده او را یکد از زینا اهل و مردان خود را و او اعلمند پس در نزد ملاقات محبوب طمنها
 او نامید کردید و ضربت بر آنها قوم هلو او را برد آورد و اگر با جدا ناکند او را سیل میزند و اگر گوید که ایرد آن
 من در کجا میستد احم سالیان من او را از موحی کشند نوحه میکند با اینکه نوحه رزین فرزند مرد شفا میند زمانیکه در نوحه
 خود کسی را معین و یاد خود نپذیرد بخوابد بر او خود نزدیک شود و او را وداع کند دشمنان او را منع میکنند و از تاشان
 التماس میکند که غم او را زایل کنند او چنانی کنند و با و رحم نمی کنند پس هجوم میاورد بخون که او را بوید زمانیکه

در شب در آن سینه ای بر روی سینه بر پیشانی او بر آنست که او را بر سینه بندید و آنرا بر سینه او
 دو میکند و کدام شخص خیز از کتف سینه او سوزید که با دست میزد و سخن او را زایل میکند و دورست بعد از این او را
 چشمها او خوابش و در تحقیق علاوه که در حسن مرا که یک روز در طرف او آید با که میکند یا بر آنچه خود را و
 گوید بعد از آن را در خود را که رسید و او را نشاند و سینه خود چسباند و کتفها خود را بر شریف او گذاشت و در آن روز
 من اگر مرا خیز نماند در میان اینکه در نزد تو بمانم و در نزد تو بمانم و در نزد تو بمانم و در نزد تو بمانم
 استیاری میکنم پس خیز در پیش من از تو جدا میوم تو بجا کنده منیم این سخن را که چست که برای سینه ما آورده اند در حالیکه لاغر شد
 و در آنها حامل منیت در حال آنها منیت شتر من است که در آنجا که لاغر است سرکش است منقاد منیت منیم در اهل عنایت که میزند
 پس سلام مرا بخدمت رسوخد او پدرم علی المرتضی و مادرم فاطمه زهرا سربان و پسران بگو که هم سینه ام حال خود را بشما گفتم گشته است
 تحقیق گوشها او را پاره کرده و فلحال او را بر گرفتند بعد از آن که خود را بر کتفها او گذاشت و در نزد او رسید پس سربان
 لعین آمد و او را از او جدا نمود و سوار نمود و فقیه شتر سوار شد که در پیش نظر نمود گفت ای پدر ترا بچند اسمی علم من است
 سپردم و بشما سلام مرا بگویم و لا حول و لا قوة الا بالله اعطی العظیم تدریج است بدانکه تحقیق حکایت شده خواهد بود که بر تالی ما
 در میان رسید و بر او را در آن خود ناله نمودند بسیارند و لکن شدیدترین ایشان از حبه حزن و زهر کترین ایشان از جمیعت
 اندوه چهار است و ایشان عبور و مرور کردند بر نفس بر او خودشان در حالیکه ایشان سخن الوده فاشه بودند و در نظر ایشان
 در شرک بودند و در نظر اسلام ما آنرا و نفی که در شرک بودند از آن دو نفر همیشه عمر و بن عبد و دعا که بود و فقیه کشیدند
 را در شرا با جو سب دادند از نزد خود بیرون آمد در حالیکه فریاد میکرد تا آمد در بر کتفها خود را بر کتفها خود را بر کتفها خود را
 دید که سر او را بریده اند و لکن نباشند در زهر او را پاره کرد که در آن پس تعجب نمود و گفت شک منیت در آنجا کشنده بر او
 در اهل شرف و نجابت است پس خیز دید من که او گسیت گفتند او علی ابن ابي طالب است شاد شد و گفت قسم جان من
 بر آنکه او گفت که من است بر او در مرثیه نیکویم و با و در نه و ناله میکنم بعد از آن نشا کرده میگفت **لَوْ كَانَ قَائِلُ عَمْرٍو**
عَنْ قَائِلِهِ لَكُنْتُ أَنْتَ عَلَيْهِ دَائِمًا أَلْبَدَ لَكِنَّ قَائِلَهُ مِنْ كَلَامِ بَابِ مَنْ كَانَ بَدِيحًا بَوُّ
بَعْدَ الْمَبْلَدِ یعنی اگر کشنده عمر و غیر قائل او میبود بر این همیشه باو میکرستم و لکن کشنده او است که او غیب
 و نقص ندارد و در پیش ابیضه البلید میماند یعنی بزرگ شهر که و اما در وی از آن دو نفر خواهد بر حسب سیر بود و فقیه است
 المومنین او را گشت همیشه او را سیر کرد و با غلام خدمت رسوخد او را پس بیخام او را به قلعه که بر او را بر او
 لرزیدن گرفت و او را خدمت پیغمبر برد و پیش روی پیغمبر ایستاد در حالیکه میبزد و پیغمبر باو گفت ترا چه شده است
 یا رسول الله در بستیکه بیخام مرا از قلعه بر او درم و قوم من او را دیش از او دیدیم که بر روی خاک افتاده اند پس حاضر شد من
 آنچه میبوی پیغمبر بیخام را ماست کرد و امر را با او خلاصی آن زن کشید فرمودند و اما آن دوزن که در اسلام بودند که صفیه بنت پیغمبر
 بود و فقیه بر او را پیش حمره بن عبد المطلب در وقت احد کشیدند امیر المومنین بر او وقف شدند پس او را دیدند که افتاده
 و شکم او را پاره کرده اند و حکم او را بیرون آورده اند هر دو محزون شدند و پیغمبر بر او خود او را پوشید آن روز جمع
 حید او را پوشید با او گوشت نان پیغمبر حشیش علف صحرا آنها را پوشید زیرا که او قد بلند و جسم بود پس هم سینه ام
 صفیه جبردار شد در حالیکه در نه و نوحه و فریاد میبزد پیغمبر بر او بر صفیه گفت که مادرت بگو که خود را از نه بگفت نموده بجای خود
 بر کرد و اما آن چهارم که از ایشان از حبه حزن بزرگتر و از همه غم و اندوه شدیدتر است که آنچه دید از بزرگ مصیبت
 و جلیل رزیت که مثل آنها را ندیده بود او در شب دختر امیر المومنین است و او مادر مصائب است و چگونه زن صاحب مصیبت
 او را مثل شود زیرا که صفیه و فقیه به قلعه که بر او را پیش سید و دید که پیغمبر در بالاسر بر او را شد و امیر المومنین در جانب پایش ایستاد
 اندوه و اندوه او را سینه قلب او مستقر و برقرار کرد و در آن شب و فقیه به قلعه که بر او را پیش سید و با او وقف

در عبودیت از قلمگاه

شد در حالیکه نبود با او حمایت کننده کان و جوانان و پیران او کسیکه با او تعزیت دهد در همان وقت خود را با کعبه
 برادرش اندخت و خود را بخون برادرش آلوده میکرد و فریاد میکرد خطاب بجد و پروردگاران و امام خود و ندا کرد و انا
 و اسیداه و اهل بیتاه و احمداه و علیاه و فاطماه و احمرناه و حمزاه و عقیلاه و حسناه و حسیناه و اسکیبناه امیر محمد
 مصطفی از دنیا رفته امروز عذر ترضی و فوات نموده امروز حرمه سید شهید استمید شده امروز مادر خود فاطمه زهرا را از دست
 کرده ایم ای مؤمنین و شیعیان مخلصین زانیکیه تامل کردید و بچهره پراشیا مثل کردیم از اسیر و آیات اخبار قضایا و آثار میدیدید چه
 کردیم که در آن دست و پشم را در وقت که دشمن حرم از قلمگاه شهید او میدید سر بریده شدن انگشترهای ایشان دشمنان بنا خندان آنها
 و چگونه چنین نباشد زیرا که آن ساعت ساعت قیامت بود و ضحیه و فریاد از اهل بیت رسول خدا است مثل
 ضحیح صور بود و تحقیق تزلزل و حرکت نمود در آن ساعت زینها و آسمانها و جمیع موجودات از اطراف عالم ایستادند
 در آن ضحیه و فریاد کردند بعد از آن تفکر نمایند آنچه در آن ساعت بر حرم دلائل بیت رسول خدا جاکش از ظلم کفار و اعدای
 کرده است زیرا که ایشان صدقیه صغر زینت دختر امیر المؤمنین را بتاریانها میزدند و زانیکیه ضحیه و فریاد میکرد و در آن
 میزدند و فیکه ندا میکرد و اجداه و احمداه و علیاه میزدند زانیکیه میگفت ای کائنات که کان و مردان من در کجا میداشما
 و هجوم میکردند بر شریف او از کثرت ضربت زانیانها و کعبه نیزه با حق خون از دستها مبارکش و شمشیرهای میشد و بر تحقیق
 هجوم آوردند نه تنها نظر کنندگان از کفار با طراف حجاب طاهره و ابدان طینه و تماشای میکردند با هجوم میگردند و زمان
 بسیار زینت بجز شریف نزدیک میشد از حجه هجوم آوردن کفار با طراف احمد مبارک و زانیکیه بعد از ساعت بسیار
 و ایستادن کردن از کفار که او را بر حید مبارک راه دهند بآن حید مبارک نزدیک میشد او را از بوسید حید شریف و بوسید باغ
 میشدند و آنجا تون معطر در حال چادر و مقنن و رابره بودند و هم چنین میگردند بسیار زمان و دختران پس بر اینها از آن
 چیزهاست که در آثار وارد شده و نطق کرده است بتعل کردن آن دختر صغیره امام مظلوم در قصیده خود که ایشان کرده است
 از آن وقت که دشمن ایشان بر قلمگاه شهید او این در قول است که گفته قفا ساعه بالنون لازمه تها این مصیبه را تا تمام کار
 کردیم و بر تحقیق دلالت کرده است بعضی شمار ایضیته بر اینکه طفل نزد بین هر روز طف جماعتی بودند و این در قول است که گفته
 ادوع صفارا با طوفان تفرخ آه و تحقیق ذکر شده در بعضی کتابت یکدیگر این صغیره غش کرد در حالیکه جد پدر خود را بسینه چسبیده
 بود و شنید در حالت غش کردن کلام امام مظلوم شهید از خنوم شریفش شیعیان ما این شکریم عذاب ما فاد کردی
 او سمعیم بغیر سب و شهبک فاند بول و انا السبط الذی من غیر حرم قلمگاه و بجزد الجبله
 القتل عدا استمید و کتبکه و فو عا شورا جمیعاً تظرونی کتب استشفی الطیقل فابوا آن جمیع
 مجلس بیت یحیی از اسیر عبادات در سر راه طاعت در آنچه تعلق بقتیم سرک مطهر منور و قبایل و آنچه تعلق بعد
 کشیدگان از اهل بیت در آن پس مدانه محمد این مطالب گفته ب تحقیق روایت شده که اسیرها حضرت عیسی و اهل بیت است
 همشاد و است بود ایشان از اهل بیت که در آنجا باینست باین زیاد و بر نیزه قرب جویند پس قبلیه گنده برده سلا کرده که در آنجا باینست
 این غش بود و قبلیه هوارن دور زده را آورد و در آنجا باینست باین شهر خوب است سر آورد در این شهر بود و قبلیه تمیم معده بر آورد
 و در رویت این شهر خوب نوزده بر آورد و قبلیه نبی همدان زده را آورد و در رویت این شهر خوب نوزده بر آورد و قبلیه نوزده بر آورد
 و سایر مردم سیر در آنجا باینست باین شهر خوب گفته که سایر لشکر سر آوردند و مزج را ذکر کرده گفت تا اینها همشاد سرانند و اما بعد از
 در اهل بیت از آنچه است که در آن خلاف واقعیه پس اگر باین فایده که ایشان بیت صفت نفر بودند صفت نفر از نبی عیسی است
 یکا سیر که در کوه کشید و جعفر و عبد الرحمن پسران عقیل و محمد بن مسلم و عبد بن مسلم و محمد بن ابی سعید بن عقیل است و ابن شهر آشوب
 عون پسران عقیل را علاوه کرده است و سر فرزند او جعفر بن ابی طالب است محمد بن عبد بن جعفر و هو الاکبر بن قیدم و از اولاد علی بن ابی طالب
 و عباس و میگویند پسرش محمد بن عباس و عثمان بن علی و جعفر بن علی و ابراهیم بن علی و عبد بن علی و محمد بن علی و عباس و ابی

بزرگ بود پس منافی می شود در این هنگام میگویند که اگر ثلث با هم صحن آلت میگویم برستیم که این درافع و موقوف از سر
 آنها بر می آید چرا که خلطی نیست بر آلت گسسته در جمیع آنچه که آن است که گذشت تقدیر است در ذکر بعضی امور
 که بعضی از آنها معلق دارند پس بدانکه در نزد من پاره از کتاب مبارک است که مصنف آن از ابن سیرین است که گفته است
 پس اهل وضع نجات بر بیان کردن احوال اولاد آمده طاهرین و اولاد اولاد ایشان و اولاد اولاد اولاد ایشان
 است در هم پس چنانکه بر ایشان عارض شد در عصر ایشان از جور کافران و ظلم ظالمین مناصتین پس تحقیق ذکر کرده اند
 در آنچه خلق بر قاسم بن حنین عتیبه در در قضیه عجیبه حکایت جز به بیان این نیست که صاحب المصاب در کتفه و تستیک
 سر با مطهر فطیبه را از زنده کرده بود فخل کوفه کردن این زیاد امر کرده مساوی که نذرا کند که خلق مجنونند و تماشایند بر استبر
 و اسیرت از خرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نایند و شوال بجای می دلا عیب شبنده و طهارت است بر او نایند با بل
 اظهار و تستیک خلق جمعند در کوهها و چشمهها و نایند و تماشایند بر سران از خرم رسول خدا و بر سر با مطهره دعایست
 شاد و فرخنا کشد این سبب تا همان آل بوسنیان و مجنون و عظیم کردید در غایت عم و عزن شیخا آل محمد پس جمعی
 از شیعه قصد کردند که بر این زیاد خروج نایند و امر را بدو برگرداند و سر با مطهره و حرم را از دستها کنار خلق نایند
 و قیامت این زیاد در بغداد ایشان مطلق شد بخیر دادن خود و امر کرد که در کوفه که در روز طفت بودند نایند برای مطهره و اسیر
 باش که عظیم شام بر بند و در کوه را جمع کرد این بعد از همه اسیر کرد و چند وقت که در کوفه بود در کوفه و در کوفه
 و در کوفه عظیم بن نیز گندی بود او بر شکر هم رئیس بود در روز طفت اگر بن منت گذاری بر جمع کردن بر طهرتیه همان روز را
 بن نام برده بر آنکه من شاه است که در آن بیرون آمد هم برستیم که در جمع کردن من بر آثار وقوعه و مرور فرج میشود بر
 که اینکه بریند و بانگ نایند تا همان او شده از آل ابی عنین بعیت در نزد پس این بعد از اوذن داد بر جمع کردن بر کوهها و
 که در جبهه بسیار از ثبات فخره و اسباب حقیقه و قیامت اراده کرده سواری برود گفت از نو یکس ازین کس است من و این
 از سر بر او اولاد را به تریاب بوده باشد که از آن بر برزم اگر این عطیته نشیره و هدیه عطیته است نسبت اهل ری از آنجا آن
 اهل عنین و بسکند کردن او بعیت برستیم پس سر طیب طاهر شهید جلیل قاسم بن امام حسن مجتبی روحی الهی را با او داد
 و هر دو تستیک در رخن خود بر بریدی یا بیکدیگر میگذشت اهل آنه و بلد او استقبال طلبیدند و او را قطنیم و تجیل مسینوند و خاکی
 قطنیم و تجیل و اظهار فرج و سرور نمودند هوای کثیره و شیاغینه بذل میکردند و دکانکین و بار بار از کینت میدادند و لیسو
 سبب مشغول میشدند و غیر این که اسباب فرج و سرور و مالها اتفاق میکردند در طعام نمودن و بیختن در اختصاص لیل بعد از
 فرط نمودن زیرا که هوای کثیره را بجهمین بذل کردند و بر او چند طبق از دریم و دنیا نیز شمار کردند و بنفیم از سلوک اهل شهر با او
 بعیت این بود که بریند و این زیاد و این بعد لعین و خوسر ایشان تقربت نایند و قهقه بری وارد شده و عظام داد و پورود
 نیز و آنچه آورده بود از قضایای روز طفت و آنچه بر اهل بیت رسول خدا عارض شده بود محاشد و گویان آل ابی عنین را و بعضی
 از جوانان چیران و مردان و زنان ایشان با نهر شریف روزه نهاده استنوا می نمودند و به لیسو سبب کردن سبب استنوا
 و غیر آنها در نزد نهر مبارک مشغول میشدند بلکه جمعی از ایشان نیز مبارک را عوض کوی کرده و بعضا و چوب نیز می نمودند و او را
 در میدانها و مجالس مردم میکردند و شغل ایشان در تمام روز چنین بود و در وقت عرب اشاب از این بی بطریق امانت
 می سپردند که در شب او را حفظ کند و آنزن از نماز جا برین عبدالله هم همسار بود و نام او جاریه جو آتون بود و بر حقیقت امر
 مطلع بود که بعینت حال را در وقتیه نهر شریف روزه نهاده میزند است پس ما باشد عادت ایشان در آن زمان با نهر شریف
 از بازی کردن با نهر شریف روزه نهاده در طول اقامت و مردان نیز از شبها با نهر که در حقیقت حال غافل بود و
 سکون آنزن در وقتیه بود که نهر شریف روزه نهاده و عامل در آن زمان مرد بود شدید لگرو بعد از آنکه نهر شریف روزه نهاده
 طفل بود و هوای کثیره تا جان می بذل نمود در وقتیکه بر نهر گندی استنوا مطهر را بر سر و بار می نمودند و جهت اظهار
 سرور و خلاص می بریند و او خلف را تحریص و ترغیب می باز کردن نهر شریف و کوه نهر که نهر نایند و آن

بنام خداوند متعال

جلسه شبانه

عاقبت از حقیقت امر در شب جمعه در خلوت با بغیبه که است نور طیب اطهر در آن بود که نور است شریف سلطنت
و آفتاب حلو از نور روشن است نزدیک شد که از کثرت دهرت و شدت محبت و حرمت غش نماید بعد از آن با آن نزد
آن تعظیم نمود و بوسید و بکلیت بکلیت و آنرا سطر نمود با نواع طیب و عطر و تمجید کا فوری در چهار جانب
آن روشن کرد و شدت کربیت و تضرع و زاری بسوی خدا عزوجل نمود و از خدا اظهار کردن امر آنرا استکملت نمود
و چون آنرا بصف سب گذشت در آن اثنا که او در میان کربیه و فکر تو دنیا گاه دیدش زن صاحب کور طبعه با بغیبه
دختر نزد در آن مقام است منور از مکان خود بمقدار یک ذراع بلند شد و قدرت خدا انطق کرد و مخاطب نمود از ایشان
زیرا که از همه ایشان نور او زیاد و عجز او شدید و کرم او بسیار و قدر عظمت او زیاد بود و گفت سلام علیک یا آناه
یا زهر انجده اتم نمویم مردان مادر کشند و طفل را از جن کردن و زنان مادر اسپر نمودند و حداله انداختند میان سر
اسپاس و سر او زنان مادر اشهر بشهر کردند و قید زهر ای کلام را کشیدند زهر مبارک فریاد کرد و شدت کربیت و بجهت
فریاد کرد و زانیکه با او بودند فریاد کرده می کشید بعد از آن زهر انجده گفت که در وقت یا فاطمه دختر شد و یا آناه یا فاطمه
یا حداته یا اینه و یا یریم مادر علی و یا اینه یا منی چند تنجه است مردم با اهل بیت کرد بعد از آن زهر مبارک را در داشته
بوسید و بینه مسپانید بعد از آن از زنان است مبارک را یکبار گرفته بوسید و بینه ضم کرد پس زهر کربیت و صیحه زد و
ایشان صیحه کردند و صیحه زد و کربیت ملائکه و جور عین بجهت کربیه کردن ایشان بعد از آن زهر با شرف فرمود
تا و یک یا فاطمه صبر کن بدانکه زانیکه قیامت قائم شود و حدایتها او این است پس زهر می کشد هر چه می کشد از عمات جد تو ام
الموتین را که بخوان او اوده شده باشد و یکبارم در دوش راست خود پس زهر او در دست من محبت بر او در دوش چپ
خود می کشد از سر این پاره عمت حسین را و با سب و ذوق جناح سوار می شوم و از قائم عرش خدا می گیرم و در خلوت تو شوم
باشا و شیشه آن شاه که بعد از آن که خدا می تمام کرد بشدیه تمام از دشمنان و قاتلان شما نزدیک شد بعد بینه کبری فاطمه
زهر آن زن مؤمنه که جا علی کمال و حافظ از کیفیت سر شریف بود و گفت یا سیده الهنا و اید خرد تو بخدا از خطا و لغزش و گناه
من که در روز در دست سید المرسلین از من حکایت کن و در بستیک من بخدا اتم را شیشه است و من حقیقت حال را
در امر این سر شریف ندانم کربیت و تضرع و زاری نمود از زمین پاک صدقیه طاهره معصومه مظلومه گرفت زهر
مظلومه گفت ای زن صالحه دست کفنی در آنچه گفتی زیرا که تو از دوستان و شیشه ما هستی بر تو با من است بعد آنچه با جمال
کو که در بستیک من داخل هست می شوم مگر تو با ما باشی بعد از آن معصومه مظلومه و فیکه شدت رسیدن آنرا از خدا
عالم مشاهده نمود از جهت آنچه از آن پر و حجابت و نادانم صادر شده بود بخط شریف خود کتاب مان از استش را نوشته باز
عطا فرمود بعد آنوقت معظوره زانیکه با او بودند از چشم آن زن صالحه غایب شد بعد از آن مصطر بشد از جهت حزن و اندوه
و ماتر شریف بیدار بود و فیکه صبح کرد این حکایت از او آنرا زهر پیش عده به نقل کرد و گفت ای عده آن ای پس من اگر خواهم
که مراد منی و حقوق را ملاحظه نماید است که سر خود را بر سر مصطفی و مرتضی و زهر او پس من محبت و داماد حسین شهید کربلا
فدانا زهر که نزدیک است از کربان فریاد پاینده از من هر کاسم را طلب نماید چنانکه هر روز عادت ایشان چنین است
عبد تم گفت سمعاً و طامعاً ایامه کاشش مرا هزار جان و هزار سر باشد همه آنها را در دست من است ای محمد خدا کنم ایامه هر چه خواهد کن
آن زن بدست خود سر پیش عده را از آن کرد و یک عت یاد و عت که گذشت که هزار از زهر با نقریه آهن که در دست بود پس از آن
زن تر قاسم را خواند آن زن سر پیش خود عده را با ایشان داد و او به کفاز مشبه شد پس سر عده را تا بر او آوردند
و فیکه تمیداد جل شد و مردم استماع نمودند مثل سایر روزها مشغول فوق و عصیان شدند و باغنا و ساز و نوا و طبل و بوق زدند
و استرا کوی کرده با عصا و چوبها از آن زدند و فیکه سر را عصا و چوبها زدند گانه سر کشند و همایش متفرق و متفرق آن
ریخته شد در آن مقام دانستند که این سر قاسم بن حسن رو که از عده است از حیه میر که در آن سر شده کرده بودند از بیعت
و قوام و ستانت و محکم و قوت صلیبه با ستمیه نوز اینه بنویس در آنوقت روزی بیرون آمده و بر فریاد آن زن صالحه سر عبت
نمودند که از آن زن تر قاسم را اخذ نمایند و اسما عجل که پس آنرا از آن صالحه بود در دستمان که در نقریه بود استاده بود و فیکه

بر او بارادار نشس پس مخفی نماید بر تو بدستیکه مثل بودن ازویت بر این امور عجیبه عجبیه بهشت و این میبود در آن
 از غمت بار ساقط نماید یا اینکه ازویت در نفس خود صیغف و بر لب است بر این بجز نیت که در نزد نظر جللیه بکار
 میشود و لکن معقنا بعضا و نظر دقیق اینست که غرات صعبت و کمال درین نیت صلا پس پائش در باب صلا
 و قوام و منات و ثبات نیت سب شریف گذشت و آن نیت بدستیکه هر کسیکه در دو حاشیه مخصوصه عبت
 باشد یعنی کسیکه معصوم نزدیک باشد باوت و موت یا مثل اینها از غمتا و برادران شمشیرین مردم باشد معصوم
 حسب بعضا و قوت بدنی و صفا بعضا و این از جهت قرب اصلاحت بحب طینت اصلیه و بختیق مکرر نشسته
 که هر جزو و عضو از ابدان شریفه و حسب اطهاره محمد و آل معصومین و در غایت قوت کمال و غایت کمال قوت
 و تمامیت است و آن این سربت در قوت صلاحت و کمال تمامت سربت جناب ستم روزه اهداء پس ملاحظه
 نمودیم از غرت و مناسبت او با کبشیره از آن منفتح و هر از بسیار استنباط میشود مثل سربت از آن خدیجه و آن
 دختر و هب و فاطمه دختر سید با صدیقه کبری و حجت فاطمه زهرا معصومه مظلومه بر آریات کردن حیدر سید شهید
 و زیارت سربت او و نازیدن حقیر و جعفر بار و بخدا و امیر المؤمنین حسن مجتبی بر آریات نمودن حیدر
 سید شهید و طریقت و طراورده اهداء و اما نیشکال و استصبا از جهت بلند شدن سربت از زمین و سلام دادن
 او بر صدیقه معصومه و حجت کبری فاطمه زهرا و کلم نمودن آن با او پس آن نیز در محل خود نیت و چگونه چنین باشد
 و حال آنکه تحقیق دانسته شد در مجلس شهادت جناب عیاش که جمعی از اولاد آمد و عباس و علی که بر قوام و نیت و ام
 کلام در درجه مادر و عصمت اند بلکه آن نیز در حقیقت تو بر عصمت او ایشان فایز میشوند بمقامات نورانی پس مثل
 آنچه در این نیت از بلند شدن سربت از زمین و کلم کردن او با صدیقه کبری بعد نیت از صاحب مقامات نورانی و اما
 قضیه فرج کردن آن نیت افسار پیروز خود پس جواب آن نیت که ریادت محبت و کثرت خلاص و مودت از آن نیت
 نسبت نیت عصمت و حجت سبب بیان کردن آن نیت کرده حکم تشریح از اینک این عمل حرام است بلکه از کبار است علاوه
 بر این عالم بودن آن نیت بحکم شرعی در این نیت اول کلام است و عبارت از نیت بدستیکه این مسئله در حقیقت محقق میشود
 معذور بودن طاهر و بودن و عدم آن در عبادات و تحقیق در آن نیت که جعل موجب معذوریت و باعث نوبت
 بر فعل میشود مثل سایر عبادت صحیحه نه مطلقا بلکه مادامیکه تکلف قاصر بوده باشد معصوم و با کلمه مستغفرت از آن افسار
 بایمان و صلاحت و حق و آزاد از نیت منافی نیت باذبح کردن پیروز خود را بلکه این ذبح کردن در حقیقت نیت از عبادت
 و هر حال بدستیکه آنچه در کتاب فارسی است که ما از آن نقل کردیم چیزی که در قضیه سربت گذشت از آنچه نیت است
 آن و عمدت کردن بان جایز است برای آنچه موجود است از قرآن معینه ظن تصدیق آنچه در نیت و عبارت از نیت آن
 مثل شاک بر کتب مدونه در سیر و تواریخ و انساب او هم علم بصواب و بحقایق الامور و الاحوال مجلس بیست و دوم
 از کتاب کبیر عبادات و اسرار شهادت در دخول الی نیت بکوفه و آنچه در آن واقع شده پس بدانکه ما در سابق اشاره
 نمودیم بر نیکی این محد لعین از کربلا کوچ کرد در روز یازدهم شهر محرم الا اینکه اهل نیت دخل کوفه نشدند در آن روز بلکه در شب
 آن روز در خارج کوفه پنهان کردند و بر سینه ام تا حال آنچه منافی این باشد مگر عبارت معنی دهنده و آنقول است که گفته و نیت
 این محد لعین در فردا آن روز سید در حالیکه ما او بود در خزان و اهل حین این زیاد در قصر و عمارت نشسته و بر دمان
 اذن عام داد و امر نمود با حضور کردن سربت روزه اهداء را تا آخر کلام او و تو چنین هستی باینکه این بعد از نیت کردن
 در آن منافی نیت آنچه ما مقدم کردیم زیرا که معصوم معذره محض ذکر کردن چیز نیت که جاری شد بعد از رد شدن اهل
 نیت بکوفه بدون مراعات کردن تعیین وقت سربت آن و قرینه باین در کلام موجود است و آنقول است که مردمان
 اذن عام داد و امر کرد با حضور نمودن سربت روزه اهداء زیرا که این در روز یازدهم محرم ممکن میشود زیرا که کوفه در
 این حد از کربلا در آن روز بعد از ظهر بود و هر طور باشد ما در این مجلس ذکر میکنیم کلمات معجزه از کلمات حقان صاحب
 مقابله

در وقایع کوفه

پس بدینکه او مخفی گفت که ابو عبدیله اسکر و هیت کرده و در بعضی نسخ حدیقه است گفت من در کوفه بودم در آن
سال که حسین را کشتند پس زنان اهل کوفه را دیدم که گریه با آنها خود را و موهای خود را پریشان کرده بر رویها خود میزنند
پس آدم نزد شیخ کبیر گفتم این چه کردید و بوی خسته گفت این بجهت سر حسین در آن هنگامه مادر این سوالی جواب بودیم
ناگاه دیدیم که لشکر آمد و با ایشان است حسین پس از آنکه ما را شتر به حجاز دیدیم از او سوال کردم گفتند این
آدم کلمه خود خواهر حسین است پس نزد او رفتم و گفتم آنچه با ما جاسوسان من مثل کن من گفت تو کیستی شیخ کلمه از اهل بصره
است گفت بد شیخ من در خیمه خوابیده بودم ناگاه او از بیابان رسیدم سر خود را از خیمه بر روی آوردم ناگاه دیدم
بناگاه که ازین است پس فریاد کردم و زنان ما من فریاد کردند و شنیدم در جانب خیمه نفسی را که او از آنرا می شنیدم
و محض او را می دیدم و او گفت **وَاللَّهِ مَا جَشِعْتُكُمْ حَتَّى تَصْرُفَ إِلَيَّ بِالطِّفْلِ مُعَضَّرُ الْحَدِيثِ مَخْشُورًا**
وَحَوْلَهُ فَيُذْبَنُ نَدْحِي مَخْشُورًا مِثْلَ الْمَصَابِيحِ تَعْيُونَ الدَّجَى نُورًا وَقَدْ رَكَنْتُ فَلَوحِي كَتَبَ
أَصَادِيخَهُ وَكَانَ مَرَاقِدُ قِصَاةِ اللَّهِ مَقْدُورًا كَانِ الْحَسْبَانَ سِرًّا جَانِسًا لِيضَائِدِ اللَّهِ تَعْلِيمًا
إِلَيْهِ لَمَّا أَلْفَ زُفْرًا حاصل مضمون آنکه خیمه تمام شده بود و ما را دیدم در طرف که خاک و خون الوده و محو شده
بود و ظاهرش جوانان بود که در کلمه های ایشان خون جاری شد مثل صخره ها که با رگها روشن میگردند و به تحقیق سر خود را
حرکت دادم تا با او برسم و آن امر بود و معتقد که خدا حکم کرده بود که حسین چراغی بود که از او طلب نور میکردیم خدا میداد
که دروغ نگویم بعد از آن گفت منزله است خدا یکدیگر است شدن حسین شان او را بلند کرد و دشمن گرفت کسیر که او را از
گرفت و در کتاب عزیز خود نازل کرد که **مَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا كَيْفَ فِي**
الْقَتْلِ أَلَيْهِ كَانَ مَتَّصِرًا سوختند قلوب حلائق بعد از شقاق و مهر با بی آنها گرفته شد ستاره گان بد است
بعد از شفاع آنها و پس رسید حلائق را بظلم کشید پس چه میگوید طمان فردا قیامت زمانیکه با شهادت فرزند میگردند و در
حالی که افعال ایشان محفل امیر اند و در قلوب حیرت را از آن گذشتند که زایل نمیشود و در سوختن از ابر در آوردند سبب
کشتن ایشان اولاد فاطمه را و عزیز را خوار کردند و هشتم تراقم میدهم بحق معبود تو کیستی گفت من پادشاهم از طوطی
چون با تو خود اندم بر آن حضرت و با حسین دیدم که او را کشته اند بعد از آن گفت و سپاه علیک یا ابا عبد الله
سه مرتبه را و گوید حرم را داخل کوفه نمودند ناگاه دیدم طین حسین را شتر به حجاز سوار کرده اند از دور آن خون جاری
میشود و حالیکه گریه میکند و میگوید **يَا أُمَّةَ السَّوِيِّ لَا سَقِيًّا لِي رُبْعِيكُمْ يَا أُمَّةَ لَمَّا تَرَاعَ جَدْنَا فِينَا**
لَوَأْنِنَا وَرَسُولَ اللَّهِ يَجْمَعُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا أَنْتُمْ تَقُولُونَ كَسْبُنَا عَلَى الْأَقْطَابِ عَارِيَةً
كَأَنَّاهُ تَشِيدُ فَبِكُمْ دِينَنَا بِنَا أُمَّةَ مَا هَذَا الْوَفْوُوعُ عَلَى نِلْكَ الْمَصَابِتِ لَمْ تَصْغُرُوا
لِدَاعِيَنَا نَصَفَقُونَ عَلَيْنَا كَفْتَكُمْ فَرَحًا وَأَنْتُمْ فِي فَجَاجِ الْأَرْضِ تُؤَذُّونَا الْبَيْتِ حِدَابِي
رَسُولَ اللَّهِ وَبَلِيكُمْ أَهْدُ الْبَرِيَّةِ مِنْ سُلِّ الْمُصَلِّينَا يَا وَغْدَ الطِّفْلِ قَدْ أَوْرَثْتُمْ كَمَدًا
وَاللَّهُ مَهْنِكُ اسْتَارَ الْمُصَلِّينَا حاصل مضمون آنکه ای همت بد خدا منازل شما را ایراد کنج ای همت
ملاحظه کردید جدا در خصوص ما اگر روز قیامت ما و جد ما را جمع نماید جواب شما با چه خواهد شد ما را در بالا شتر این
بجای میگردانید که ما در میان شما دنیا را محکم کرده ایم ای بنی امیه این استادن در هم میضایب چه چهره است که
ما گوش عینید از فرخ و شاد دستها خود را بهم میزنید برایشانست کردن بر ما و شما در روز کربلا ما را در نیست
ایا جدا رسوخدا او بر شما هدایت نه کرده است شما را از راه گمراهان ایو همت روز طغف شکلی و اندوه را با ارادت
که پیشش و خدا پرده ما گمراهان میگردانید گفت اهل کوفه با طغف مثل نه عدد و صحر ما و سه عدد جوز طحا میگردانید
پس آدم کلمه خود را بگفته فریاد کرد و گفت ای مظلوم صدقه بر ما حرام آوردی و خود ما را اردنت و دهرنا در حال کشته

بر زمین میاید خست پس فلاق بر کوه و نوح صدا مار بلند کردند ام کلثوم گفت مردان ما را تا که میسکینند بر اینه تحقیق
 باطل عظیم کردید گفت جیم نشیما آذاتکاد السموات یفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال
 هكذا پس بدان شما که آنجا تون معطنه تکلم میکرد ناگاه فریاد بلند شد ناگاه دیدم سر حسین با سجده سر از اهل بیت
 اشر ظاهر شد و قیام کلثوم سر بر او بر نشکرست کرست و کرپان خود را چاک کرد و ناله کرد میگفت
 ما ذاقولون اذ قال النبي لکم ما ذافعلکم وانتم اخر الایم یعیرون و یا هبل بعد مفید
 منهم اساک و منهم ضر جوا بدی ما کان هذا جزایه اذ نصحت لکم ان تخلفون لیسوا
 فی ذکریم ای لا تخشع علیکم ان محال لکم مثل العذای لکن یاید علی الایم حال منبر
 اگر چه میگوید زانیکه پیغمبر شما گفت که این چه چیز است که کردید و حال آنکه شما جز آنهاستید با واد اهل من بعد از
 سقوط شدن من بعضی از ایشان را اسیر و بعضی ایشان بخون غلطان نمودید این جز او عوض من نبود زیرا که من شمارا
 مصیبت کردم بر اینکه بدی کنید در حضور صاحبان رحم و فرات بدستیکه من میرسم شما را اینکه نازل شود مثل عذاب
 که بر شما گذشته نازل می شود سهل شهر روزگار گوید حال از حج آمده در خلوه شدم دیدم مار را نامعطل و دو تا کین
 رسته اند و مردم بعضی کریمیکند و بعضی میخند در ایشان شیخی نزدیک شدم گفتم چه چیز است که بعضی از مردم میگریه
 و بعضی میخند و آیا میباشند عید است که من میدانم پس اشبح دشت مرا گوشه از خلق کنار کشید بعد از آن با و از بلند
 کرید و گفت آقای من با رعیت و لکن کرید کردن ایشان بعد از قسم از برای او شکرست یا طغریافته و محمول
 شته گفتم این دو شکر گیت گفتم شکر من مقبول شکر این زیاد ملعون غالب فرست بعد از آن شدت
 کرید و ناله کرد میگفت مودت علی ابی طالب محمد فلم ارها امثالها یوم حلت فلا
 یعبدا لله الذی بار و اهلها و ان اصحبت منهم یوم حلت المیزان الشمس اضمحلت
 لفضل حسین و البیاد اضمحلت و کانوا غیبا تا هم اضمحوا ذریه لقد عظمت نیک
 الذی ایا و حلت المیزان البدر اضمحلت امرصنا لفضل رسول الله لما نزلت فان فتبل
 الکتف من الهاشم اذ لک رقاب المسلمین فذلک قبل لظلم ما علة القوم شریة و قل
 نهکت منه الرواح و علی فلبت الذی اهو الی الله یسبفه اصابع یمنه یدیه فنهکت
 یعنی عبور نمودم بمنزله آل محمد و ندیدم آنها را مثل سابق خدا جده نیندازد ما بین دیار و اهل او اگر چه اندخته آید
 یعنی اقباب را که مریض گشته برایشان کشته برین و شهر با منتهی کشته این پناه مصیبت زده گمان بود بد چگونگی بر
 مصیبت زده تحقیق بزیک و عظیم گشته مصیبت ایشان آیاتی یعنی ماه شب چهارده را چگونگی ضعیف گشته برای کشته گمان
 رسول که تحقیق شهید کرد با از آنها شام کرد آنها مسلمانان را دلیل و مجرده شهید گشته که شریقی از آب با و ندادند بلکه
 از خون و نیزه ما بر کشته شد ایگاش اشخاص صیقل شمشیر میدان اولین کرده دستهاست آنها مثل حی گشت سهل
 گفت و قیام کلام او تمام شد شنیدم بوقتها را نیز نند و علمها حرکت میسکینند ناگاه دیدم شکر کوفه داخل شدند و صبح
 خطیمه شنیدم در سیم حسین ظاهر شد و نور از او بلند می شود پس کریدم را کلو کسیر نمود بعد از آن سیران آمدند در حالیکه علی
 ابن حسین پیش رو ایشان بود بعد از آن ام کلثوم بعد از علی ابن حسین آمد که در پیش برقع تره رکب نمود و او اندامی
 ای مثل کوفه چشمها خود را از نابوشید اما از خدا و رسول و حیاتی گنید که بحرم رسول خدا تا شامی گنید در حالیکه
 ایشان چهارده شهید شدند در باب خدمتیه استیادند در حقیقت که حسین نیزه بلند بود و سوره که گفت ملا و سینه

رسید باینکه افرحیت آن اصحاب الکفیف و الودیع كانوا من ایلنا عجباً سهل گفت من کریم و کفیم
 رسول الله سر تو عجب ترست بعد از آن فادهش کردم اتفاقاً بر این حاصل شد تا سر سوره تبارک را تمام کرد انشی کلام
 ای مختلف در کتاب بخار کتبت بعضی معتبره دیدم بطریق بریل رویت شده از سلم حصص گفت این زیاد را خواند
 از برای اصلاح در الاماره او در کوفه پس در آن شاکه من در مارا کجکاری میگردم ناگاه دیدم صدای بلند شد از اطراف کوفه
 پس بخادم میگردم نزد من بود و در کوفه چشم چو چیز است که می بینم کوفه یکباره ناله شد گفت در اینجا هست سر حاجی که برید خروغ
 کرده بود و نزد کفیم آنجا زحمت کفیم حسین بن علی است پس خادم را که نرفته بیرون آید چنان سیل بر سر خود زدیم
 حتی رسیدیم که چشمهایم گور شود دست خود را از کفیم گشته از پشت قصر خارج شده ام اندم بر کنایس در آن شاکه استاده نوم
 و مردم رسیدن ایران و سر بود ناگاه دیدم که معذور چهل کجاوه آمد که چهل شتر حمل کرده بودند در آنها هم وزان و اولاد نام
 بودند و خط این حسین بر شتر هم از سوار موزه بودند و از زک کردنش خون جاری شد و حضرت با همه این میگردت و گفت
 است بد خدا سر شما را بر شتر تا آخر آنچه ذکر کرد گفت اهل کوفه طغیان کرده بودند و فرعونان و جوز میدادند ام کلثوم فریاد کرد
 و گفت اهل کوفه صدقه با حرام است و حرمانان و جوز را از دست و دهنها ایشان گرفته زمین میاید خست راه گوید مردم با چشم
 با ایشان رسیده بود که میگردند بعد از آن ام کلثوم سر خود را از محل سر بر کرده با کفیم گفت شکست بشید ای اهل کوفه مردان کشتار
 مارا می کشند و زنان شما با می کرید پس حاکم میان ما و شما خدای تعالی است در روز قیامت در آن شاکه آنجا تون اهل کوفه خطاب
 کرده بود فریاد بلند شد ناگاه دیدم که سر مارا آوردند در مقدم ایشان بود حسین و هور اسیر قرمی شباهت خلق رسول الله
 و محاسن بر بغض مثل سواد جیب بود که خضاب نامنقل شده و در پیش مثل دامره ماطع بود و در این ایامین و حرکتی پس زمین
 لغت کرد و سر بر او خود را دیدند و خال پیشانی خود را بعد هم حمل زدیم که خون از زرق قناع و سحرش خارج میبود و بود
 دل با بریدک شاره کرد و میگفت یا هیلالا لانا ایستدکم کمالا غاله خضفه فابیده غروباً ما
 نوهمت یا شقیق فوادیا کان هذا مقدماً مکتوباً یا آخه فاطمه الصغیره کلیمها فقد کاد
 قلبها ان یدبها یا آخه قلبک الشقیق علینا ماله قد مسا و صا صلیبنا یا آخه لو نری علیاً
 لک الایم مع الیتم لا یطوب جواباً کلما اوجوه بالضراب ناذاک بدل یقتضی معاسکون
 یا آخه صمته الیک و منته و سکن فواده المرعونا ما اذلاً الیتم چلین نیانک یا بیه و لا یراه عجباً
 حاصل مضمون آنکه اهلایان و تنبکه در بر جمال بر سیده خوف با و او را در پس غروب کرد تو هم نه کردم ای پاره قلب من که این
 بود برادر من فاطمه صغیره حکم کن زیرا که تحقیق نزدیک شده که در شاکه ای برادر من قلب تو با هم زبان اهل حال دیده که کفیم
 شده است اگر برادر من که عار را کسی بر بینی با بیستی که طاعت جواب دادن ندارد و هر وقت که او را بخود ضم کن و او را بخود
 نزدیک کن و قلب او را سکن کن که ترسانست چه دلیل است یتیم و فقیه که پر خود را بخواند در پیش رانی بلند که با و جواب دیدم
 شد بچه ما از افضل از بخار صد کردیم و آن کلام سید در کتاب طهوف در ای مقام است که عمر بن سعد لعین در روز عاشورا
 حسین را با خونین برید است و حمید بن مسلم از باین زیاد لعین فرستاد و امر کرد سر با آیه اصحاب با اهل بیت او را در بهنا
 جدا کردند آنها را با شمر بن ذی الجوشن و قیس بن شیب و عمر بن حجاج لعنهم الله فرستاد آنها را بکوفه آوردند و در بنی مروه خود پرور
 دوام تا ظهر ماند بعد از آن کوچ کرد که سینه از هیال حسین پانامه بود و زانرا بر شتران بی حجاز حمل کرد در جاکه روی ایشان
 بود در میان دشمنان حال آنکه ایشان و دایع سید بنیام بودند و ایشانرا میرزنده چنانکه ایران ترک و دلم را میزدند و در شتر صبا
 و هم در در قافل یصلی علی المبعوثین من الیهاشم و یغزیه بنوه ایزنا الصعب یعنی بر یک سینه سبوت
 است بر سینه بری زانها هم صلوات میفرستند و حمله کنند بران او در است که این امر عجب است از حواقمه فلنحسنا
 شفاً عند جلیه یوم الحسین ایا امید و در میوه استید سینه کشند شفاً عت جداد در روز قیامت تا سینه

گفت را وقت و قیل که کوفه نزدیک نابل کوفه اجتماع نمودند که با ایشان تا شامانید پس بر زوزان کوفه از غرض باریک تر شد
و گفت از کدام سیرانید تا گفتند با سیران محمد سیمین پس از آن از بام خود بر آید پس از بر ایشان دراز و منصفه جمع آورد
ایشان داد و روزشان پوشیدند را وقت که علی ابن حسین بازمان بود که مرض او را لاغر و نحیف نموده بود و حسن بن حسین
سواست کرده بود بهم و امام خود صبر کردن به نیزه با و بجا احتیاجت نقل شده بود و مصنف کتاب مصابیح روایت کرده است که حسن
بن حسین پیش روی عیسی در آن روز مهده نفر گشت و عیسی جرحت باور سید پس بر زمین افتاد و عیسی اسبابین خارجه او را
افزوده بود که بر او راه او کرد تا خوب شد او را بینه بر دوش با ایشان بود و بر عمر و پسرین پس از کوفه و نزد کربلا میگردد
علی ابن حسین گشت در برابر کوفه و میگفتند پس کدام شخص با راست شترین جزیم است گفت و در اجتماع خدمت سیران
است بعضی شترین جزیم و نظر کردم بر رفیق خرم میرا امین در آن روز و دیدیم کس را بر کز نطق باشد از آن گوید که از زبان
میرا امین کلام میگردد و گفت که در دم که ساکت شید پس نغمه پرشت و زنگه را گن گشتند بعد از آن گفت **أَلْحَمْدُ
وَالصَّلَاةُ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَآلِ الطَّيِّبِينَ الْأَكْثِيَارِ أَمَا عَسَى أَنْ يَكُونَ لَكُمْ مِنَ الْعَمَلِ الْكُوفَةُ يَا أَهْلَ الْحَيْلِ وَالْعَدْوِ وَالْحَدَلِ
وَالْمَكْرِ لَا مَلَأَتْكُمْ الدَّمْعُ وَلَا هَلَاكَ الْفِرَاتُ فَا تَمَنَّاهُ مِثْلَكُم كَمِثْلِكُمْ نَقَضَتْ غَرْبًا مِنْ بَعْدِ قَوْمِ
أَتَكَاثُرْتُمْ تَحْتِهَا نَمَائِكُمْ دَخَلَا بَيْنَكُمْ الْأَهْلُ مِنْكُمْ إِلَّا الْأَصْلَفُ لَقَطَفُوا الصَّلَاةَ الشَّفْعَا لَكُنْتُمْ مَلُوقًا
الْأَمَلِ وَغَرَّ الْأَعْدَاءُ وَكَمَّرَ عَلَى دَمْعِهِ أَوْ كَفَضَتْ عَلَى مَلْحُوهِ الْأَسَاءُ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ
وَالْقَدَالِ بِنُحَالِكُمْ أَسْكُونُ تَتَجَوَّنُ لِحَا جَلَّوَاللَّهُ فَا بَكُوا كَثِيرًا كَثِيرًا وَاصْطَكُوا طَبْلًا فَلَمَّا ذَهَبَتْ بَعَا
وَسْتَارَهَا وَلَنْ تَرَوْهَا نَحْبَلْ عَدَهَا الْمَقَالَةَ تَرْضَعُونَ قَتْلَ سَلْبِ خَائِمِ التَّبْوَةِ وَمَعْدَنَ الرَّوْسَاتِ
وَسَبَلْتُمْ يَا أَهْلَ الْحَيْلِ وَمَلَاذِ حَرْبِكُمْ وَمَعَا حَرْبِكُمْ وَمَعْدَنَ سَلْبِكُمْ وَأَسَا كَلَمْتُمْ وَمَفْرَعُ نَارِكُمْ وَمَنَا
حِجَّتُمْ وَمَلَدْتُمْ سُنَّتُمْ وَالْمَرْجِعُ إِلَيْهِ عِنْدَ مَا تَلَمَّ الْأَسَاءُ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ وَشَامَا تَرْزُونَ الْيَوْمَ بَعْتُمْ
وَعَدَلْتُمْ وَسَخَّوْتُمْ وَنَكَّوْتُمْ لَقَدْ خَابَ لِنَعْيِ وَتَبْنَا لَا إِلَهَ وَحَسْبُ الصَّفْقَةُ هُوَ تَمَّ بَعْضُ مِنْ آلِهِ
وَصَرَبَ عَلَيْكُمْ لَذَلُهُ وَالْمَسْكَنَةُ وَتِلْكَ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ الْمَذْمُونَةُ كَيْدُ مُحَمَّدٍ وَرَيْبُكُمْ وَالْحَقُّ عَلَيْكُمْ نَكَّيْتُمْ
وَالْحَقُّ كَرِيمٌ لَمْ يَرْزَمْ وَأَتَمَّ لَمْ يَسْغَمْ وَالْحَقُّ مَوْلَاهُمْ لَقَدْ حَبَّبْتُمْ شَيْئًا فَرَأَى الْأَكْثَادُ بِالْعَبْدِ أَيْ كُوفَةُ وَالْأَهْلُ
الْقَمَوَاتِ يَقِظُونَ لَهُ وَيَنْشُرُونَ الْأَرْضَ وَتَحْلُجُونَ هَذَا الْقَدْحُ حَبَّبْتُمْ بِهَا شَوْهًا حَقًّا صِلَعًا أَيْ بِالْعَبْدِ أَيْ كُوفَةُ وَالْأَهْلُ
حِيلُوا بِهَا كَاهًا بِشَيْدِ كَاهٍ دِيدَهُ مَارِجُورًا مَنقُطٌ شَدِيدٌ وَنَالَهُ مَارِزِمٌ تَسَاكُنٌ بِرُكُودِهِ مَلَّ سَمَانًا زَيْتٌ كَمَا بَارَكْتُمْ
رَيْبُهُ حُوزَرُ الْعَبْدِ زَانِكَةُ تَابٌ وَادُهُ بَارَكْتُمْ شَادَةٌ فَرَا سَيْكِرٌ بِرُحْمَةٍ خَاوِرًا حَيَاتٌ وَكِرَ كَاهًا بِشَيْدِ نَيْبٍ دَرْمِيَانًا
كِرَ سَجَاوَزُ لَدَعْدُو وَحَدَّ حُوزُ وَسَيْبُهُ مَلُوَ أَرْغَضُ وَكَيْبُهُ وَعَلَى مَوْدُونِ كَيْبَرَانِ وَبِكُوشَةٍ حَيْمٌ كَاهُ كِرُونِ وَثَمَانٌ وَشَلَّ شَامَانًا كَاهَةً
هَسْتُ كَرِزِيذَةً رُودِيَانًا مَنقَرَةً كَرِزِيذَةً قَرِي كَرِزِيذَةً كَاهًا بِشَيْدِ حَيْبِ سَهْمٍ نَحْبَلْتُمْ شَامَانًا بِرَأْسِهَا مَقْدَمٌ كَرِزِيذَةً
كِرِزِيذَةً وَرَعْدَابٌ عَشِيَّةٌ وَتَحْلُجُ سَيْدَا يَابِ بِرَادِرِ مَن نَالَهُ دُوخَةٌ وَكِرِزِيذَةً بِرَادِرِ سَمَارِ كِرِزِيذَةً بِرَادِرِ
بُرُودِيَّةٌ حُوزِيَّةٌ حَارٌّ رَاكِرٌ نِي تَوْنِيذَةً لَوْثٌ أَيْ نِيَارٌ أَسْمَتْ أَيْ جُودِيَّةٌ مَيْتُو نَيْبِ شَمَكِ لَوْثٌ كَرِزِيذَةً فَخَرِزِيذَةً
وَمَعْدَنَ رَاكِرٌ سَيْدِ حَوَانِ أَلِ بَشَبْتِ وَمَلَاذِ وَنِيَاهُ كَاهُ كَرِزِيذَةً وَخُودَتَانِ وَمَعَاذِ وَنِيَاهُ حَرْبِ مَقْرُودِ سَلْبِ كَرِزِيذَةً
كُنْتُمْ حَبَّتِ وَحَارٌّ كُنْتُمْ بَشَبْتِ وَطَرِيقُهُ وَمَرْجِعُ إِلَيْهِ دَرُوقُ مَقَالَةُ حُوزَتَانِ رَا كَاهًا بِشَيْدِ حَيْبِ سَمَارِ بِرَادِرِ حُوزَتَانِ
مَقْدَمٌ كَرِزِيذَةً وَبَشَبْتِ نَحْبَلُ رَايِ رُوزِ قِيَامَتِ وَرُوزِ بَالِ مَيْكَلِ بِشَيْدِ عَدُو دُرُودِ رَا بَرِ أَسَا وَهَلَاكُ حَارَّتِ وَكِرِزِيذَةً مَادِ
شَمَارِ رَايِ حَقِيقِ تَامِيذِ شَمِجِ وَهَلَاكُ جَانَهَا وَرِيَانِ كِرِزِيذَةً بِرَادِرِ حَارَّتِ بِرَادِرِ حَارَّتِ وَكِرِزِيذَةً بِرَادِرِ حَارَّتِ
وَأَسَا رَايِ أَلِ كُوفَةُ يَا مَيْدِ كَرَامِ جَبْرُ مَوْجِدَارِ بَارَهُ كَرِزِيذَةً وَكَرِزِيذَةً كَرِزِيذَةً وَكَرِزِيذَةً كَرِزِيذَةً
وَكَرِزِيذَةً حُوزِ أَوْرَارِ حَيْبِ كَرَامِ حَرَمَتِ أَوْرَارِ مَسْكُ نُوذِيذَةً حَقِيقِ أَوْرَارِ مَسْكُ نُوذِيذَةً حَقِيقِ أَوْرَارِ مَسْكُ نُوذِيذَةً حَقِيقِ
وَسَكَاةٌ كَرِزِيذَةً وَكِرِزِيذَةً كَرِزِيذَةً كَرِزِيذَةً كَرِزِيذَةً كَرِزِيذَةً كَرِزِيذَةً كَرِزِيذَةً كَرِزِيذَةً كَرِزِيذَةً كَرِزِيذَةً**

آسمان وز میرا ای عجب درید از اینکه از آسمان خون بارید و عذاب تحرمت خوار گسندند و او شامی نپندارم و سوار
 حملت دادن خدا بر سینه عاقر غنی نماید خدا را پیشی گزینی و سرش و فرار کردن قاتل را و نیت و سرور کار شما در کینه گناه
 کارانت را و گفت بخدا قسم هر آنکه مردم را حیران دیدم که میگردد و دستها خودشان را بر زمین خود که نهشته بودند و بی
 دیدم که در زمین ایستاده گریه میکنند تا ریش او زگریدند و میگفتند در و ما درم خدا شما را که پیران شما بهترین پیران و
 جوانان فرزانتما بهترین زنان و سل شما بهترین نسل است هرگز خوار بنشینید و مغلوب گردید و درین سخن جعفر رویت کرده از
 در پیش ایندیش گفت فاطمه صخره خواند بعد از آنکه زگر برآمده بود پس گفت الحمد لله علی الذمیل و الحظیر و
 ذنبا العرش الخیر اللهم واحمد و اومن به و توکل علیه و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
 له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان اولاده ذبحوا بسبب الفتن من غیره و خیر ما تراث اللهم انی
 اعوذ بک ان افترم علیک الکذب و ان افول علیک خلاف ما انزلت علیه من اخذ العفو و وصیه
 علی ابن ابیطالب السلو و حقه المنقول من غیر ذنب کما قتل ولده بالامس بکت من سوپ الله و فیہ عشر
 مسلمة بالقتلهم نفسا و رؤسهم ما دفع عنهم ضیاع حیاتهم و لا عند تمامه خیر فتصنله لبخمو و الفقیه
 طیبه لجریکه معروف المناصب مشهور المذاهب له فاختاره فیک لومنه لائم و لا عدل عادل هدیهم اللهم
 للاسلام صغیرا و حمد منافقه کبر و اوله بزل ناصحا لک و لوسو لک خیر مقصده لک و اهدنا فی الدنيا
 غیر حویص علیها راغبیا فخره نجاهدا لک فی سبیلک و صبیته فاخترنه و هدیته الی الصراط المستقیم
 اما بعد یا اهل الکوفة و یا اهل المکر و العد و الجلاء فاننا اهل بیت اهلنا الله بکم و ابلاکم بکفا
 و جعل بلائنا حسنا و جعل علیک عندنا و فهمه لدینا فحق عیبته علیه و وعاه و فهمه و حکمته و
 فی الارض فی بلادنا اکرمتنا الله تعالی بکرامته و فضلتنا بنبیه محمد صلی الله علیه و اله علی کثیر
 خلق تقصیلا فلک انتم و اکرمتونا و ذابیم قبالنا حلالا لا اموالنا نهبا کاتنا اولاد ذر و اوکابل کما
 قتلتم جدهنا بالامس و سببواکم تقطر من دماثنا اهل البیت لحطه متقدم قریب لذلک عیونکم و قریب
 قلوبکم افترأ منکم و علی الله و مکر امکرتم و الله اخبرنا ما کون فلا تدعونکم انفسکم الی الجدل ما اصنتم من
 دماثنا و ما کتیدکم من اموالنا فان ما اصابتنا من المصائب الجلیلة و الرذایا العظيمة فی کتاب من قبل
 ان نبیها ان ذلک علی الله لیسر لکن لا فاسوا علیما فانکم و لا تفرحوا بما انبکم و الله لا یحب کل خصال
 سبکم فانظروا اللعنة و العذاب و کان قد احدث بکم و تواریت من السماء لغفات فلتحنکم بعدا و یعد
 بعضکم باس بعضکم ثم تخلدون فی العذاب لا یم یوم الهمیة بما ظلمتمونا الاللعنة الله علی الظالمین و بکم الله
 انبه بک طاعتنا منکم و اینه نفس نزع الی اهلنا ام بایة و جل مشیتم البنای الامل مضمون انه حمد مر حذایر است نجما
 ریک سبکر زه و سبکنه عرش فاک حمد و ما سبکنه اورا و تصدیق مدارم و توکل سبکنه با و شهادت سیدیم بانیکه نیت
 خدای غیر از بار تعالی کتبات نیت شیرا و اورا و کوا سیدیم بانیکه حمد سبیده او و فرستاده او و بر سینه او
 اورا طمان و کتبات نیت دخی کردن بدون خیانت و خونبها خدایا من پناه می اورم سوارانیکه دروغ و کذب را بگو
 سبنت و هم در اینک بگویم تو خلاف آنچه نازل کردی با و از آن خد کردن محمود و بر او صلی و علی ابن ابیطالب که حق اورا
 و اورا کشتند و بکنه چاکه در روز سپرا و اورا در خانه از خانه ما خدا کشتند و حال آنکه در آن کشته بود که بر زبانها سلم بود
 بلا کبار بزرگان و سبک با ایشانرا که در حیات اولی را از او رفع نه کردند و در وقت مردنش تا اینک اورا کس خود تقصیر کردی
 در حالیکه پسندیده و منافقش هر چه در سب و مشهور بود اخذند که در او در خصوص تو مدمت نیت گسندند خدا یا او
 بر اسلام هر سبت کردی در کوفه که منافق او در کسری تعریف کردی و همیشه برای تو رسول تو ناصح بود تا او تقصیر کرد

محلیس بکت حقیم

تو خود در حالیکه در دنیا پیر غنبت و با مخرنص بودی با غنبت در راه تو حجاب کند بودی در راه تو شده و او را
کرد و بر راه است به است نمود اما بعد اعیان کوفت و اهل مکر و حیله و کبر مال بیت بیستم خدا ما را بشما و شما را ما بشما
کرده است و طاهر با غنوب و علم خود را در نزد ما فرز داده است و همین علم او در نزد ما است پس با عیب علم او و ظریف
و نمیدانند بگفت و محبت بیستم و محبت او بیستم در زمین در طلا و دوبر اسبزه کان او و ما را مکرم کرده است به کرم خود و فیض
داده است ما را به بیچیز خود و مکر بر خیز بسیار از انبیاء که خلق کرده است و فیض داده پس ما را کذب و تخفیر نمودید و قتال
ما را حلال دانستید و اموال ما را غارت کردید که ما که ما اولاد ترک یا کمال استیم چنانکه دیروز خدا ما را کشید و شمشیر ما
شما خون میزد از خون ما اهل بیت بر آگینه و عداوت گذشتند سببه این کلمه شایسته روشن و دهها شمشاد شد
از بر او کذب گفتن بر خدا و مکر نمودید و آنچه جزای این بدین حق نمکنند شمار افتند شما بر جدل و مشا و کذب و رسیدید
از خون ما و رسید دستها را از اموال ما زیرا که آنچه ما رسید از مصاب جلیله و زاریا عظیمه در کتاب ثبت است
قبل از بیجا این بخدا هان است تا محزون نشوید بر آنچه نوشت که از شما و شاد و نشوید باخته داده بشما و خدا دوست نه دارد
بهتر بگره فخر کند راه طاعت با دشمنان پس منتظر لعنت و عذاب باشید که ناز شده بشما و از آسمان متواتر شد قمقمهها و
فخلفه با شید در عذاب دردناک در روز قیامت بظلم کردن شما را الالافه مخرج علی الطالمین و اگر شما با دایا میدانید که
کدام است از شما با طعنان کردید کدام نفس قتال با پروان آمد یا کدام پا کجا رفتید در حالی که حماد بار اطلب میجوید
نویس که کجا شاد و غلیظ کردید جگر ما شاد و مفرقت کردید بکمانتاره و هر گری و کورس بر چشمها شمار زده هر گری
و نیست در دادن بشما عملها شما را شیطان و ایقا کرده بشما و کردینده بر چشم شمار پس شما قبول است نخوئید کرد و ملا
با دشمنان اهل کوفه بسیار کینه و عداوت و رزیدید به رسول خدا سبب عذر و طری که بر او دستبند بعد از آن حلیه
مکر کردید بر او در شام امیر المؤمنین جد من عیالین با طلاب و فرزندان طاهره او و فرزند کینه باین اعمال فخر نمود پس گفت
ما علی و سپران او را بشمشیرهای مستدیه و نیزه ما کشیدیم و زنان او را سیر کردیم مثل اسپران ترک و ضربت بزرگ بر سر ایشان
زدیم در دمان تو بود خاک و سنک اقبال فخر کردی که کشتن تو میکه خدا ایشان پاک و پاکیزه نموده و از ایشان حرم و پسر
را بایل کرده پس غیظ خود را روز بروز بشین چنانکه در نشست بر او هر مردی که نیکیت که کس کرده و آنچه دستها او مقدم
با حسد بر دید و بیل بر شما با آنچه خدا ما را تفضیل داده است این نیز بی حسیت که ما را بگویش ما بود روزگار در دنیا ما و در پاد
نواکن است و نتواند بپوشد عموصرا که جانور نیست سیاه در غدیر با چون آب زانها خشو دظا هریشا این فضل خدا است مید
هر کس که میخواهد و خدا صاحب فضل بزرگ است هر کس که خدا را آید و فرزند داده او را نور عینت بر او و کلمت پس صداما بگری
شد و گفتند کفایت کرد بنویسد بشرط این تحقیق دلها ما را خوشه و سینه آما را بچوش آوردید و شعله در نمود چون ما را پس نتوانست
شد را و کلمت خطبه خواندم کلوم دحرمی در آن روز از پس برده خودد حالیکه او از خود را بر کرم بند کرده بود کلمت یا اهل
الان فی سؤکم مالکم خدا که حسبتا قتلتموه و انه قبیم امواله و در شتموه و سنیم لشما و نکتتموه و منتبا
لکم و ستمنا و باکم اندوعدا آیه و اهدی دهنکم و آیه و ذر علی ظهورکم حملکم و آیه دعاء سغفموها و آیت
صتین سلبموها و ایتاموال انقبتموها قتلتم خیر جالان عبدالبیر و نزعت الرخ من قلوبکم الا
ان حوب الله هم الفانزون و حوب الشطان هم الخاسرون ثم قال قتلتم اخص صبرا و اول لامکم سجنون
حواها يتوقد سغفکم دعاء حرم الله سغفکم و حرمها الفران ثم حمدا الامانیة و ما التا و انک غدا
سغفمتنا بها ان تخلدوا و آیه لایک و حبا علی الخ علی خیرین بعد اینه سؤا لک اهل کوفه بدو با حال
چه شد شما را کسیر خوار نموده اوستید و اموال و عداوت نمودید و با و وارث شدید و زمان او را سپرد نمودید پس کلمت
و بعد دو روز با دشمنان او ای بر شما ایامید انید کدام و امید شما اورد کردید و کدام و روز و بالرا به سببها خود حمل کردید و کدام خوز از عتید
و کدام دشمنان را عداوت نمودید و کدام بالها را عداوت نمودید کشتید بهترین مردان از اهدار سبب و رحمت از قلوب شما بر کنده شد آنگاه
با شید که در دستان خدا رستگار اند و گروه شیدان را نیا کار اند بعد از آن کلمت حال حاضرین آنکه از ابرم را کشیدند هر گری
پس ایامار شما با روز و نیزه داده می شوید با بس که شعله و است رحمت خود خونها نیزه که خدا زمین آنها حرام کرده و قرآن و صحیفه

در وقایع کوفه

انها را حرام کرده است مرده باد شمارا تا بش زرا که شما فرود آید است در آتش جنگ محله خود امید شد بدستیکه من در حقیقت خود برادر ام
 که میگویم که بهترین سبب است که بعد از پیغمبر متولد نشود کثیر مانند طرات بلران تا که خشک نبود را و گفت که مردم فریاد کردند
 به کرد و ناله و نوحه و زمان موخود را پریشان و خاک را بر پشیدند و به روی خود میزدند و دل و شور میفشند و مردان را کتید
 و موی و ریشها خود را کندند و دیده نشد از مردوزن که ریخته اند از نو زگره که بعد از آن امام زین العابدین بر مردمان شده کرد که
 ساکت پشیدن ساکت شدند و حضرت با استیاده خدا حمد و ثنا کرد و نام پیغمبر را ذکر کرده با وصلوات فرستاد بعد از آن
 ایها الناس کفر ایفا شد شناسد و هر کیسکه را می شناسد پس من طابین حسین بن علی بن مطهر استم من پر کلام که در کنار آن
 مدون خیمات و خونها او کشید من پر کلام که تنگ حرمت او را کردند و نعت او را سب و مال او را خارت و عیال او را اسیر
 کردند من فرزند کلام که او را یکناه کشید و این رنجبه فخر کفایت میکنند ایها الناس شمارا قسم میدهم بخدا آیا امید نهد که شما بیدم
 نوشتند و او را خد عم نمودید و با او عهد و پیمان و صحبت نمودید و با او مخالفت کردید پس هلاکت آباد شمارا آنچه بر آنچه خودتان مقتدر
 نمودید و با بدی را و فکر شما بکدام حسرت بر رو بخدا خواهد کرد کسبت خود از ما فی که بشما میگوید که حضرت مرا کشیدند و تنگ
 مرا نمودید پس شمارا نعت میخواندند و گفت از هر جا این صیدایان بلند شد و بعضی بر بعضی میگفتند هلاکتی که شما را کشیدند
 امام گفت خدا رحمت کند مردی که این صفت را قبول و صحبت برادر باه خدا و اول بیت او خط نماید زیرا که ما را در باره
 رو بخدا انوحه نعت ایشان بر گفتند بر ما این رسول شهنشونده و خط کشنده و عهد و پیمان تو اطاعت کننده هستیم و در
 حضور تو پر عینت و از تو عرض کنند و نیت ما را ما مورکن بر تو پیوسته خدا ترا رحمت کند بدستیکه ما عرب هر یک و مسلم
 تسلیم بر اینم زیرا خدا میگویم و زکایک تو و ما ظلم کرده بر پیغمبر امام گفت بهیات بهیات یا کارین و غادین
 حامل شدی شما و شهوت گفتند شما ایامی خواهد سپاسید که من چنانکه قبل از این سوخدا را نم اندید حسین نیت قسم بخدا
 حرکت کشنده کان زیر اجاحت خوب بنمود در روز بدرم کشیدند و ابل نیتش با او شهید گردید و از فاطمه فراموش شده
 فریاد و ناله رو بخدا و پدرم و بران پدرم و هنوز طعی مصیبت ایشان دکلام منت و آتش آن محنتها در سینه منت و خواش من
 اینست که شما بخیر زینب را بشید بعد از آن گفت لا عفر و ان قتل الحسین فشق و قتلکان خیر
 من حسین و اکرمنا فلا تفرحوا یا اهل کوفان بالذی اصاب حسینا کان ذلک اعظما
 قتل بیضا النهار و فی ذلک و جوا الذی ارداه نار جهنما یعنی تعجب نیت که حسین را کشید زیرا که
 پدرش زینب بهتر و کریمتر بود او را کشید پس قابل کوفت و کشیدند آنچه بحسین رسید آن زینب است مقتولیکه در کنار است
 روح من خدا او را بد جزا خالی است و بنیت بعد از آن گفت از شمار سر را شدم فلا یومر لنا ولا یومر علینا
 کلام سید در کتاب مروف که در مقام بود نام شد و محققان نامد بر تو که چهارین مجلس و روایات این مقام که کثرت از غایت
 استقامت است بلکه بعضی از آنها در حد لظافرو تواتر معنی است و مثل خطب و احتیاج است که امام زین العابدین با آنها خطبه
 خواند و احتیاج نمود که عمده شیعه او با آنها خطبه خوانده احتیاج نمودند و به تحقیق همه آنها را جمع کثیر از خدق فن چهار در تصانیف
 خودشان ذکر کرده است از جمله ایشانست سید در مروف و این نام و کبر در احتیاج بی بدستیکه تحالف محب متون را با
 و چهار گفته است باین معنی که آنها مختلف اند در بعضی از کلمات و ایضا به زیادت و نقصان در بعضی از مواضع و کتب آنها
 مرتب این یکدیگر در داد کردن معنی معقول و به تحقیق ذکر کرده شده است در احتیاج طبری و هم چنین در بعضی از کتب که صدیقه معصومه
 بنیبت دختر امیرالمؤمنین و قلیک احتیاج نمود با آنچه ماثل کردیم از او امام زین العابدین با و گفت ای عمر کت کاش پس در آنچه
 مانده از گذشته جبر است و تو بجهت عالمه غیر معلوم و همین غیر معصومه هستی بدستیکه حزن و گریه بدنی کشند کسی را که در کار
 او را هلا کرد پس کت کاش فاضل کردید و حین خود را بر پانمود و زنان خود را نزل و فرود آورد و حین خود در فعل شد بدنیات
 بیانیه است قتل اولی در بیان بعضی از امور است پس در آنکه اول کسیکه خسر در ریشیه سید شهید خوانده ایشان

عزت ظاهر مظلوم بودند از نام زین العابدین و صدیقه صفی و زینب و کثوم دختران امیرالمؤمنین و دختران سایر ائمه
 بعد از آن شیخ کوفی بود که سهل شهر روز با و ملاقات کرد و از او سوال کرد از کیفیت صدق با مردم و خنده نمود
 بجمع و گریه کردن حسین را ایشان این را نشان بود ای کسی که از حق بود او شخصی بود که با آن کثوم تکلم کرد بعد از آن
 شدن مظلوم را خواب و بیدار شدن او صدق او اولاد است او را و محضی مانند بر تو که مراد از خواب کثوم در آن حالت
 غلبه کردن فتور و لغاس بود با سخاوتون بعد از شدت گریه و ضجه و صیحه و بسینه زدن و خراش کردن رو و بعبارة
 آن صحتی بود از خشیسته خواب سحر است بر او آنوقت از آن خصوص خواب سحر است صورت خود و هر قسم باشد در ان مقام کمال
 است بدان نیست که آن روایات معتدیه همه آنها ناطق بودند بر اینکه زنان طهارت که ایشان زینب و کثوم و فاطمه اند
 تحقیق تویج و سزایش کردن زنان اهل کوفه را که بر سینه شهید اهل بیت او گریه میکردند و همین نام زین العابدین تویج
 و سزایش نمود مردان و زنان اهل کوفه را که میکردند پس این تویج و تفریح چنانکه محالست که در آنجا در آنجا در آنجا
 متواتر وارد شده است از حقیقت عظم و تحریف بلع بر گریه کردن بر سینه شهید اهل بیت او علاوه بر این آنچه در کلمات
 اهل بیت است از تویج کردن ایشان اهل کوفه را به قول خودشان که تقفان اهل کوفه و تکلیفات آنکم چگونه جمع شود با او
 عدلیه و خصوص صریح از کتاب است که در این وارد است و آن مثل قول عدایته و لا تزوارز و در آخر لطف
 غیر ذلک من کتاب است و اجماع عقل این تغییر است که آن در حقیقت محالست که در آنجا در آنجا در آنجا
 از آن نیست که گریه مظلوم آن گریه است که سینه بر آنجا شود از محبت و دوستی اهل بیت پس این تحقیق
 که بعد از شناختن حقوق ایشان و آنچه خدا آنرا فرض و واجب کرده است از اطاعت و موالات ایشان و تبرک
 از دشمنان ایشان و تربیت دادن آثار موالات و لازم معادات و اما گریه کردن که خاله اینها باشد و بر آنجا شود از
 رفت و رحمت حسینه و سینه و سینه پس آن از چیز است که نفع میدهد زیرا که این نوع گریه از کفار و منافقین هم موجود
 و مثل نیست که سینه که حقوق اهل بیت رسول را و آنچه خدا واجب کرده است از اطاعت ایشان در آنجا در آنجا
 بر تویج آثار و لوازم تربیت کرده و اگر خواهی که بطرز دیگر تعبیر نماید که بر سینه زنان اهل کوفه که میکردند
 افغان مردان خود و ایشان مدینه بود چیزی را که با ایشان واجب باشد از دشمنان مردانیکه در لشکر این زیاد یاد نصرت
 امام تقصیر نمودند و در ایشان تبرک نمودن بلکه از ایشان مفارقت کردن نیز در بعضی مقامات آن بقدر امکان و با آنچه در سینه
 عتاب و تویج از اهل بیت متوجه بود بر اهل شقاق و نفاق را اهل کوفه است و بدان مردان و زنان بعد از آنکه نماند بر تو
 در بستیک در کلمات آن زنان طهارت از اهل بیت علوم بسیار و حکم بالذو و احتجاجات کلامه است از آنجا که جمیع از فضلاء
 صحاب این احتجاجات مادر عدا و احتجاجات حج طهارت از محمد و عزت معصومین او ذکر کرده است پس کسی که اهل بیت
 در احتجاجات آن طهارت میساید آنها را که گویا از زبان حضرت محمد و علی و حسن و حسین فارشده گویا که احتجاج
 خدا بر جمیع خلق او بعد از پدرش اعنی سید جبرئیل روحی و اعذاه و احتجاجات همه با و همیشه اش موه یا یکدخت است
 پس نظر کن آنچه در آنهاست از فارغ شدن آنها بمقتضای حال و مقام و جز آنکه نام و عدویت کلامه و اسلوب طرفه تر و فصاحت
 در شدت و بهجت و آنچه آنرا متضمن است بطریق مجاز و اشارات لطیفه و آیات دقیقه از حکمتی علییه و علمیه و اصول
 ایمان و یقین و بصیرت از صفات محبت و امام صفات گمانیکه او مقوله کرده و او را کشتند گمانیکه در عانت و نصرت
 او تقصیر نمودند و آنچه باین مرتبت کشت از حور و انقض و عقوبات در دنیا و از عذاب حضرت پس قسم بخدا اینکه محمد و اهل
 بیت معصومین او را بر جمیع خلق خود تقصیل داده چنانکه یکبار از کلمات اهل عصمت متضمن علوم کثیره و حکمتی نام کلامه
 مانده است در احتجاجات و کلمات ایشان و همینها آن در نزد سجاد و عثمان علییه محتاج است شرح و بیان کشف و تبیین
 از کلمات حضرت امام حسین و همین کلمات از آن زنان طهارت که در شرف نبوت و ملامه عفت و است

عصمت شیر و خرد حوزده اند محتاج شرح و بیانت آبانظر منسکین بحیط از کلمات صدیق صغیر زین دختر میرالمؤمنین
و آن طر قول است که فرموده ای کما منکره کمثل الذی نقصت غزها فانا اهل الاوهل منکم الا اهلکف
و النطفه و الصدر الشنف و ملق الاماء و عمرا لاعداة او کمز عی علی و قتیة او کفضیه علی
ملکودیکه آیات پنجم در ایگلام است از تغییرات و تشبیهات و استعارات و کنایات چیز که بعضی وقت مضی و بلا
بغاغله نماید و چگونه چنین نباشد زیرا که او از صدق و حسن انچه نسبت که گفته شده و گفته می شود در شان همگان در ازل نام
از اهل کوفه که با امام مقاتله کردند که پیر امام و محبت خدا بود بر جمیع خلق او یاد را عانت و نصرت او تقصیر شد و نمودن
های مکتوبه را انقض کردند زیرا که ایشان در این حالت خودشان بودند که اسلام ایشان نفع میزدند در دنیا و در
آخرت مثل زن حواء از قریش که با کینان خود تا نصف روز پیش و پنجمی ریشتمند بعد از ان ایشان را اگر کرد که نمود
خود را انقض و باره گشتند و در اب و عادت او همیشه این بود و ایشان با وجود این در ایشان نمود مگر صلف و تلفت از فده
و قدر خود تجاوز گشته و کبر و غرور را ظاهر گشته یا اینکه او در معیب بود در حرب و بیست و شصت باین اوصاف می نمود
حال اظهار کردن او اسلام را به شهادتین مگر مثل هر بنات حسن نظار و مکن در دمنه شران و کوفه خندان روئیده باشد
پس در مثل این سیرت نفع نیست یا مثل نقره که صورت و سنک قبر مارا بان مزین کرده باشند و تخم مانند بر تو کسی که طینت او
غیر و سرشته شده باشد با ب فتم و ذکاء و مروت و انصاف میداند که علوم آن زنان طهارت مثل علوم ماینت که
حاصل باشد از خارج بتعلم و تفکر و کتب بلکه علوم ایشان از مواهب الهیه و آنچه فریب می شود از علوم دینیه و آثار باطنیه
و تحقیق گذشت هشاره بر بعضی ابطال در مجلس شهادت خرابی بس بدرستی که عیان مضی از پانست زیرا که اثر و علوم
و افضل آنها علم سید و معاد است و آنچه بر او بصرف شده و کار علماء و حکما را ای باب معرفت صفات و آنچه تعلق بر نبوت
و محبت و مقامات نفس و مقامات شسرو نشرو مقامات بزرخ و عزت دارد بعد از افضل اخلاق بعد از ان علم احکام و
علا تر از همه اینها نفس باین و ابقان است زیرا که انظار است جمیع کرده اند از همه اینها هم رفیق و معیار بعد از ان قبل قال
قطع و حرف را کونین پس کوفه کلمات میکنند در شان ایشان آنچه از اجتهت خدا بر جمیع خلق او امام زین العابدین در شان
عده خود گفت ایتر ساکت باش و تو بجز آنکه عالمه غیر مقلد همیشه غیر منقسمه است استیغبارت محبت و صحبت و اینکه زین
دختر میرالمؤمنین محدثه و علم او از قسم علوم کد و آثار باطنی است و تحقیق ششانه که همیشه آنجا توان و دختر برادرس
مثل او بودند زیرا که ایشان در نستان نبوت و عصمت شیر حوزده اند و مصنف این کتاب میگوید که در زدن مرد حادثه
بود در صفت شریفه الهیه و کیفیت سیرتیکه خدا تعالی بر جان نموده بر کاتب صاحب الزمان روحی که بعد از سنت
عظیمه و موهبت گیری را تا اینکه باین عصمت شریفه راه با قسم از کثر اشیا و عیان خارجی حتی بعضی از اشیا نیکه ابراقابل
ملک نمیشوند و تلقن من است که او داد کا خود صادق است پس میگفت من آنچه خدا تعالی بر جان کرده موهبت عظیمه
و نعمت کبیر را قادر نمیرم با حاطه کردن آنچه از آنرا کف فاطمه دختر سیده شهیدار و له بعد از احتاج خود بلکه قادر نیستم بجز
محاسن کبیرین سطر در نظور کلمات اینطرا هره و بسیار وقت قول و راز که میکرد که گفته بود یا اهل الکوفه یا اهل المکره
و العذر و الخیلاء فانا اهل بکبنا ایلا نا الله بکم و ایلا که بکبنا فجعل بلادنا حسنا و جعل علمه
عندنا و همیه کدنا فحقن حبیبه علیه و وعایه فمید و حکیمه آه میگویم آه و نه مد بستیکه محاسن این
کلام کعبه و صبر من آید پس نظر کن بقول این طاهره که گفته فضل لا یبنا حسنا پس تحقیق عطا کرده خدا تعالی بایشان
برکات پدران معصومین او جز را که اعظم نعم و فضل ثمرات است از ثمرات معرفت حقانیه و آن از مقامات صبر و شکر
در صواب و رضا خدا تعالی و قدر او و توفیق کردن امرت کعبه خدا و توفیق نمودن باو است پس آنچه در این است از ان مقامات

عظیمه جليلة شبا هست دارد با آنچه در مدبران معصومین است پس بر او از دست بر امر ناض کمال و عارف کامل اگر چه از
نقار و شرف علماء و شای حکما بوده باشد که کلمات نظا برات را نصب عین خود نماید و طلب است بهدست پدران
ایشان نماید با مقامات و در عبادت بلند در علوم حقانیت و خلاق ربانیه پس اگر ذکر کنند و ذکر کنند بعد از این که فضل
مقامات صبر کردن آن زنان طهارت و شکر و رضا ایشان به قصاص و قدر بر صبر کمالان مردان اگر چه از اینها متقدمین
و اوصیایا مین باشند مثل فضل اشارت بر ماه چهارده شب برین انیکار کلام او سرعت نمایند زیرا که آنچه ذکر شد در
واقع عدلیه نیست **ذالک فضل الله یؤتی من یشاء و یضیکه تقامات صبر و شکر و رضا ایشان به قصاص و قدرین**
شد پس چگونه است بر مقامات صبر و شکر و رضا بقصا و قدر بر آنچه حضرت معصومین او که محبت خداوند بر جمیع خلق او
از اهل آسمانها و زمینها **لقد نزلنا فیهم آیه** در شاه کرده گشت بر بعضی دیگر از مطالب پس بنا که از ناقدم معلوم شد
که آن روزی روز ذوال حله بیست یکون روز و روز دهم محرم بود بعد از آن مخفی مانده بود که بعضی آن روایت گذشته معتبره دلائل
کرد بر نیکام کلثوم در آن هنگام سرور و گشاده بود و هم چنین بر نوبت زیرا که در خبر مردی از شهر میل شهر روز بیست بعد
روز آن ام کلثوم آمد در حالیکه در او بود برقع با بل رنگ سیره در خبر دیگر مقدم است که ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین در آن روز
خواند از پس برده بر قن و نازک خود در خبر مقدم که در سلیم حباص روایت کرده بود که در آن شب پیش از خود را مقدم عمل کرد
حتی دیدیم که خون از تحت میجشش خارج پس هر گاه گوی که آنچه در روایت است از آن روایتها منافات دارد و بیاض
انیت کما و در طوف گفته چنانکه شاه را بان گذشت در اینها این بعد بعضی کوچ کرد یا با آن حال حسین و زنان او را
بر شتران برهنه سوار کرد در حالتیکه روای ایشان کثوف بود در میان دشمنان و حال آنکه ایشان و دایع سینه سینه
رو بخدا بودند تا اینکه گفت و قلیکه بگردد نزد کشته نازل آن اجتماع کرده بر آتشا کردن ایشان پس از آن زنان کونده ایشان
مشرف و نزدیک گفت از کدام سر بیگانه گفتند ما را سر است هم پس از آن از پشت نام خود نازند از ایشان
ازار و مقتضه جمع کرده ایشان داد و ایشان خود را پوشیدند پس آنچه در این روایت عطا میکند که ایشان در وقت جنگ
بگفته سرور گشاده بودند بعد از آن رو و سر خود را پوشیدند بان لباسها که آن زن کوفیه با ایشان داد علاوه بر این آنچه در این
روایت مساعدت میکند او را آنچه در روایت دیگر است که ام کلثوم بغیرت آمد در باره حرم و زنان و گفت اهل کوفه چنانکه
خود را پوشیدند از آتشا کردن با آید از خدا و رسول و حیا کنند از آتشا کردن با آن حال آنکه ایشان عریانند میگویم بر شتاب
و چه جمیع در میان چهارمین است که ام کلثوم سرور گشاده بود در وقت جنگ در اینها کوفیه و هم چنین بر نوبت و در سینه
و سر برهنه بودن نسبت بچاقی بود از حرم و زنان و دختران این نسبت بکنیزان فاضله بود و ممکن است پیش از آن زن نسبت به خدمت
محل پوشیدن اهل بیت بوده باشد بان لباسها که آن زن کوفیه داده بود و زینب نیز سر خود را پوشیده بود بان لباسها که
زن داده بود پس هر طور باشد از همه اینها ظاهر شد که حرم و زنان همه ایشان در محل مجلس این زن شدند در حالی که سر و رویا ایشان تنور
بود و هم روایت ای محققان این منازعه است چنانکه بان استار میگوید در مجلس آئینه و آن مجلس جنگ حرم و زنان است
و مجلس این زیاد و هر طور باشد سزاوار است تا جدیکه ذکر نماید در مجلس ذکر صبا است و محفل مرثیه و تعزیه چیزی را که بحث
گشت همات باطنه و خیالات محفله مشوره باشد در آنها کوشش و آنچه باعث و من ضعف میبود در عقاید ایشان زیرا که غیر
مؤمنان مخلصان و عادت ایشان منع میکند از ذکر کردن اموریکه که ذکر آنها در مجالس و محافل مناسب نیست پس چگونه بغیرت
جمع ظاهرین و طبعیت اقیان جمیع خلق خدا میگذرند صفا سپید شد که او را محیر کردند ما پس ذلت و خواری و
شدن پس تنگ گشته شد از اذیت و خواری چنانکه در زیر آنکه او سید ^{ان} صاحبان غیرت و همیت فاضله و مرو کلام
است و خدا تعالی از همه عیون است و او حافظ است و حیظ است پس اگر بدان من و اید و ستان تحقیق وارد شده است از
این معصومین که بر او است مادر است از هزار روایت با او است از نیکو مسیحا چون روایت که از راه با حرم

در طایع گوشت

وزنان بود او معدن مروت و حمیت و عزت و وارث آنها بود از برایان حصون خود در شان ایشان و در آن اولاد ایشان نازگشت آیه ام سجدون لهنس علی ما یتهم الله من فضله پس زانیکه شد از جمله اقل مقدار این حیوان است و قوت با آنچه خدا ایشانرا عطا کرده از فضل خود گوشت را شام و گوشت میگرد و چون در خانه میشود بجهت آنکه از ذکر آن ملکوتی مخلصین ایشان که از فضل طبعیتشان خلق شده اند منقبض و شسته میگرد و نهایت تر بودن قلب و عروق ایشان بنا بر آنست بر رسیدن مولا من روحی که اهدا در غیره بلند مگر اینکه در آن نیز احوال حرم و زنا را ملاحظه و مراعات نماید و باید جمیع آنچه برای اهل بیت چار میشد و عالم بود آنچه شنید و آنچه خواهد شد و آنچه بعلوب میسجد و قضا و قضاوت و کبیره و سب و دادن او را آنچه بعلب او غلبان کرد از قضا یا مستغنیه و آنچه با میاید حاصل نیست که حساب کنند از اهل بیت و زنان امام زین العابدین و زینب و ام کلثوم بود بدو و همه ایشان سر شریف رو که اهدا بود و خدا بعد از آن حافظ است و الله من در انهم محیط اگر سپان فی الجمله در ایستقامت و محراب نظر کن بر حمیت و مروت چیزی نیست سجدین زیرا که با نذرت مرض و ضعف که در آن حضرت بود پس شریف خود کسبش هر حال حرم و کتیران بود در خصوص او نمودن و فرود آوردن و حمیه بر پا کردن بر ایشان بعد از آن نظر کن عادت و دایم کلثوم و حمیت منظور است زیرا که آن طاهره با آن اضطراب قلب و شدت وحدت و عزت آن که در آن بود چگونه منتفت شد با آنچه که در قصد الحکونه بود از نظر و تماشا کردن بحرم و گفت که اهل کوفه چه می خورد از او شنید لذتاش کردن با آنها از آن منتفت شد با آنچه سفها و جاهلان میکردند از دادن ایشان با اطفال اهل بیت شسته از خرم و از خوردن و در مثل اینها پس از تصدیقه طاهره اهل کوفه از آن منع میکرد و حکم خدا را با ایشان بیان میکرد و خرم و خرم و غیر آن زدست و درین اطفال میگرفت بر زمین میانداخت و در شام میآید با آنچه شسته با نیت با آنچه از زینب و ام کلثوم صادر شد در بعضی از اصحاب اینده پس هرگاه بگویند بیان کن حال را و کن مقال را در فرق گذاشتن میان آنچه از آن گویند که در خط نمودن او برای اهل بیت از لباس و از از و مستغنیه ما و قبول کردن زینب و ام کلثوم این از آن زن و با آنچه از آن داده بود جسم و زنا را او شنیدند و میآید آنچه جماعتی از زنان و مردان اهل کوفه کردند از دادن ایشان با اطفال اهل بیت خرم و خرم و غیر ذلک را و تویج و سرزنش کردن ام کلثوم ایشانرا در خصوصین که فرق بین این دو فعل یعنی نیت زیرا که فعل از آن کشت میکنند که او مؤمنه و عارفه است بحق اهل بیت بر هیچ شری و طریق حرامی کتابست پس لفظ کردن از این باب بود که از آن جنس حساب کرد یا لذت با شریع و هدیه میداد پس بایز بود برای اهل بیت قبول کردن آن زنان و اما غیر از آن زن از آن یک با اطفال اهل بیت خرم و خرم و غیر ذلک میدادند پس ظاهر این فعل ایشان اگر چه قطع نظر از سایر امارات نایم نیست که دادن ایشان را با صیغه و وقت نوعیه بر بود پس فستیکه جناب ام کلثوم بر آن مطلع شد و جب کردید با او که ایشانرا از آن منع کند از باب امر معروف نهی از منکر و ما خدا کردن خرم و خرم و از در اذن اطفال از جهت طبعیت علویه ما شمی و غیرت سینه بود زیرا که اطفال اگر چه در دایره تکلیف نبودند مگر اینکه غیرت آنخوان معطنه منع کرد از اینکه غلظت و کج طایر ایشان هر یک بمنزله که اساحت است پس هرگاه بگویند که در اینجا سوال دیگر است و آن اینست که در دستها اهل بیت از توره و طعام و نفقه مثل سایر اموال خانه بود بعد از آنکه هزار با ایشان قمارت آورده و اموال ایشانرا بر زمین معیشت و گذران ایشان از کجا بود یا اینکه ایشان بعد از آنکه چکر دان کرد با در قمارت تر در صحرا و پابان در سیر کردن بود بنابر سیرت شام و در کوفه کشتن کردند مگر زمان قبلی از روزها بلکه این سوال مستشی و عارف میشود نسبت ما زینب کلت نمودن ایشان در کوفه و هم ضیاء پس منوال با اینکه او از آنچه نایم است که بعلب کشت مردم میآید شماره فکده است چه چیز که در اینجا جواب میشود در روایات و در کلمات علما از صحیحی معقال و غیر ایشان و اشغال علاقه میشود زانیکه ملاحظه شود آنچه بان اشاره گذشت از کفر فتن ام کلثوم خرم و خرم از در دستها اطفال و انداختن آنها بر زمین و عبارتة خبری بر ستمیکه اهل بیت قبول

۵۲۷

نیکو زنده صدقه و غیره را که دشمنان کفار سیدانند میگویم امر اگر چه بان طریقت که بان شاهان هم شد از اینک جواب این کمال نه در و آیات
 و نه در قول احد از علماء بیان شده الا اینکه تا میگویم که جواب از این کمال در غایت صعوبت و اشکال نیست زیرا که بان شاهان
 گذشت در بعضی مجالس گذشته یعنی در مجلسی که مستغنی بود نازل شدن کاشکوشت و دو قرص از نان برای میت بعد از دعا کردن
 حضرت که گنیزه قاطبه نیز بود پس زنان حرم اگر چه چیز از طعام پخته شده بودند تا از زنان و نایب یعنی شب تا روشن کاره کوشت کوشت
 بر آید آنچه در پیشان بود در کوشت حزن و شدت نوحه تن طلب مگر اینکه ایشان میدادند با طفل صفار از پنجه تان بود در خفا و علم
 بعد از عادت کردن ایشان نیز ظاهر از مطا و بعضی را خار بود که از دم طایفه از کلمات علماء است که چیز قبل از نازد و خفته
 بعد از هفت عادت تا بنامه بود بعد از آن میگویم بعد از چشم پوشیدن از زودیت نازل شدن کاره کوشت با دو قرص از نان
 در بستیک طایفه از مخلصین سید میرانند برای میت بطریق سوره سپان در هر مکان از نازل تا حاج ایشان را و اگر او همه بنام
 قطع نظر تا میگویم بود در نوزد زنان حرم و طفل کسکه وجود او جسم بجز در زمین حرکت میکند خواهان باشد و خواه
 مردن بود پس بیان سید خدین عفت غذا بود بر جمیع خلق محبت آن محب از کی است که در مثل ای مقام دور طریقت و شبیه آن
 میماند و حال آنکه او است که ادغان و اقرار میکند باینکه جمیع خلق خدا محتاج به دور است هر وقت مردن میشود بسبب فقر و انحصار
 و هلاکت آنده و لامه علیهم جمیع میگویم در بعضی موافقت معتبره و محاب است کرده اند که مردی از بزرگان طایفه در ساها بسیار
 خانه خدایانیت قبر سپهر میکرد و محبت عدلت جان حسین و بخت مرتبه به و خفته با ما آورد و صلح بدین خود را در حضرت اخذ میکرد
 بعد از آن بجای خود محبت میکرد و زودیت او بخت بیشتر از که با بدید او بخت بسیار سبب سبب می نمود و قابل آنها بود چیزی عوض بدید زودیت
 اش گفت حد بستیک آنکه با و دید با میرم پادشاه دنیا که از دست جمیع کعبه در دستها خلق است در حرکت ملک و عظمت او است
 زیرا که او در زمین خلیفه خدا است او است بر بنده کان او و او پسر رسول خدا است و امام ما و پسر امام ما و مولود است او است را او
 گوید و قیام زودیتش از نوزاد و شبند و در از سلامت کردن او همک بود را گوید بعد از آن آنروز در سال آینده تا در کس حج را دید
 و خان طایفه آن حسین صدقه کرد و در حضرت اذن دخول جویت با و اذن داد و در حلقه در حضرت علام داد و دستها او را کسید
 دید در برابر حضرت طایفه که شسته اند حضرت آنروز از یک خود نشاند و امر کرد او را که با خوش طعام بخورد پس آنروز طعام
 خورد بعد از آن خود بعد از آن حضرت شست و ابرق کرد آن آب در طلب سید آنرا داده کرد که آیت دست امام بریزد امام سوره
 با شیخ تو همانا مانع بگونه دست من آب بریز گفت من نیز او دست میدارم امام فرمود تو که دست میدار از این بجز اقامت نشستن
 در هم بود چیزی را که دست میدار را منی باشی و چشمها تو روشن کرد پس آنرا آب با دستها امام بخت حق یک شست شست محلو
 شد امام با نیز گفت این چه چیز است گفت آیت امام فرمود بلکه آن یا قوت است حضرت باذن خدا لیاقه بعد از آن امام گفت آب
 بریز پس آیت دست امام ریخت تا شست شست امام فرمود این صیبت گفت آیت امام گفت بلکه این فرمود بریز است پس
 گریست ناگاه دید که آن زودیت بریزت بعد از آن امام گفت آب بریز آید پس آید بر است امام بخت تا شست پر شد امام با و فرمود
 این صیبت گفت آیت گفت بلکه آن در عین است باذن خدا تیغ پس شست محو کشت از زودیت قوت و زودیت پس آنرا بسیار
 خجسته و خود را به دستها حضرت انداخت و بوسید امام با و گفت ای شیخ از زودیت با چیز نیست که تو عوض بیایم در مقابل
 بری با تو ای خواهر را اخذ کن زیرا که اینها عوض بری است و عذر ما را از زودیت خود بخواد زیرا که او را در خصوص اعتنا نمود
 پس آنروز از حجات میر خود را به زودیت گفت پسید من کلام زودیت را که تو خبر داد شک نیست که تو از خانه بنویس بعد از آن
 آنروز امام را و ادع کرد و تجاها را بر دست او آورد زودیت حجابش و حکایت با و نقل کرد زودیتش گفت سخن مرا که با و خبر داد آنروز

گفت من بگفتم که او از خواواده علم و امانت بهره است ازین خدا شکر نمود و سوهر خود را مجدداً غنیمت شمرد و داد که او را با خود بریار
 او سبب که بچاک مبارکش تا شایسته و هیکل شوهرش سال آینده مدارک حج را دید و زوجه اش را با خود برداشت و رفت در آن
 راه ریض شد و در مرتب مدینه رسو گنجد اوقات نمود نزد کربان و عزیز نزد امام آمد او را بر یک زوجه اش خبر در نمود و سزا
 خبر داد که او زیارت نماید و زیارت خود رسو گنجد اوقات نمود کرده بود پس امام بر جونت و دورگت نماز خواند و خدا را بخواند
 نادجا استجاب شوند بعد از آن با نمره طمقت کردی گفت بر خیز نزد زوجه خود صحبت کن زیرا که خدا بیگانه او را زنده
 کرد و نیک قدرت و حکمت خود و هویتی اعظام می رسیم پس مرد بر جونت در حالیکه سرعت میکرد و او در ترسان و مضطرب
 و مکتب بود در حال خیمه خود کردید زوجه خود را دید در خیمه نشسته در حالت صحت پس سرور او زنده گشت و در قلب خود عقاب
 نمود و باو گفت خدا ترا چگونه زنده کردی گفت بخدا قسم ملک الموت من آمد و روح مرا قبض کرد و قصد نمود که آنرا با لاله
 ناکاه مردار دیدم که از صفت چنین جنایت و او صاحب شرفی و اعدا میکرد شوهرش باو گفت نعم است گفتی تا نه صفت
 سید و مولای من علی ابن حسین است ازین گفت و قیله ملک الموت او را دید که میاید خود را بقدم او انداخت میسید
 و میگفت سلام علیک یا حجتی است در صحنه سلام علیک یا زین العابدین پس امام سلام و جواب او را زد کرد و باو گفت ا
 ملک الموت روح این زن را بجد او بر گردان زیرا که او را قصد کرده بود و بدستیکه من از خدا تعالی سوال کردم که تا کی گذرد
 او را سی سال دیگر زنده گرداند او را زنده گان پاکیزه زیرا که او زیارت میاید زیرا که زیارت کننده را بر جنتی است و جب
 ملک باو گفت سماع و طاقه باو است بعد از آن روح را بجد بر سر بردند و من ملک الموت نظر میکردم که دست شریف او را
 میسید و او را من جدا شد پس مرد از دست زوجه خود گرفت او را به مجلس امام آورد و زوجه اش در راه دفران امام از دست آنها را
 بوسه داد و میگفت این بخدا قسم سید و مولای من است این کنی است که خدا مرا برکت عطا و زنده گردانید راه کویا کزین با سوهر
 در بقعه عمر خودشان در خدمت امام مجاور شدند به عیش پاکیزه در بلعیت تا اینکه وفات نمودند رحمة الله علیهما بعد از آن
 من زانیکه امام زین العابدین ابوالفضل این حالت او است در نزد خدا تعالی بلکه آنچه در این روایت کفیه است از بنام آنچه خدا ای
 تعالی آنرا بخیر و نال است معصومین و صلوات الله علیهم عطا کرد که پس چگونه قلب شما مضطرب شود و ذهنتان شایسته
 بسیار بود در باب روز خوردن اهل بیت در آن اوقات اسیر تزیل سوم در بیان آنچه محتاج شرح و بیان است از آنچه
 باقی ماند از روایات این مجلس پس بدانکه قصه زدن زینب دختر امیرالمؤمنین سر خود را بمقدم محل محبتش که مجروح شده و خون
 رزان جاری شد گفت میکند در حیثیت کویا زانیکه آنچه جایز نیست بگو این در مصیبت غیر آل محمد از خیر شایده و چاک کرد
 ثیاب و جیبها و بر رویه سینه سیل زدن و ریختن خاک و خاکستر بر ما و با دستها بر زدن و جسد در دارا مکتفی در کجا
 سیاه و آنچه با اینا شبیه است لوده و تلخ کردن جایز می شود بجا آوردن آن در مصایب آل محمد خصوصاً در مصایب سید
 شهدا که لفظاً بلکه استنباط از همه آنچه بگو آن بهره کردیم از اخبار کثیره و فقرات زیارات و غیره با استنباط
 مطابقی یا تراخی از نخبه است که عالم عربین فتح و شرف و تقوی در آن شک نمیکند بلکه ممکن است که گفته شود که حوازم
 آنها بلکه استخوان آن از نخبه است که سرت و صورت از صفت باقیم شده نعم درستی که قویا دادن با آنچه رایج بود با
 ذکر ای مثل آنچه زینب دختر امیرالمؤمنین کرد در غایت صعوبت و اشغال است و امکان است که گفته شود این اشغال است
 نظر جلی است و انا در نظر دقیق پس سلا در ان اشکار نیست زیرا که آنچه در این مبر است وارد می شود بر بعضی از جوابات و
 اطلاعات و بعضی ها صد و در حاتم عام پس این ظاهر است مثل آنچه در حوازم است لاله با آنچه آنرا زینب دختر امیرالمؤمنین

کرد که فعل آن محذره در محض محبت خدا جمیع خلق و سید جیدین بود پس چنانچه فعل و قول معصوم محبت است پس ستم بر او
 او نیز محبت است علاوه بر این که نشئت آنچه دلالت میکند بر اینکه رفیق محدثه و نالیه بر تبه محبت است بلکه آن محذره از جمله
 ستم است که مستف بصیرت است لکن بر آن هیچ که بان در بعضی مجاز گذشته شماره نمودیم پس هرگاه که کوی قضیه زدن
 زینت بر خود را مقدم محل وارد شد است مگر در خبر بر سل از مسلم صاحب و او نیز مجهول است پس چگونه تخفیف داده شود
 تا لغوات و بعضی قواعد که بعد حصول ذنب بالمعنی اخص رسیده است علاوه بر این ظاهر این است که حکم کردن محبت
 مثل این اگر چه آن در تعزیه سید شهدا و در وقت ذکر کردن مصایب حضرت پیشند از مسائل اتفایه اجابت میگویم
 در بستیک و وصف و تعریف کردن محقق مجسمه انتخاب که این خبر از آن افند شده با نیکان از کتب معتبره است
 سیکر و انداختن زلف بر که خبریکه جامع شرایط عمل است پس بنا بر استماع دایره در باب چهار جایز میشود تخفیف دادن عوام
 بآن و اما ادعا نمودن اینکه قاعده که بر خلاف آنچه اخیر از آن افاده میکند در حصول ذنب بالمعنی اخص است مثل ادعا نمودن
 اینکه همیشه بجنوبها از مسائل نفایه و اجامه است پس از دعوی اخباریه و دروغ است زیرا که بودن قاعده از حصول ذنب بالمعنی
 الاخص اول کلام است همیشه بجنوبها معنون است در کتاب زکات صاحب پس چگونه از اتفاقات میباشد یا از آنچه در شان
 آن اتفاق و اجماع ادعا کرده نموده شود پس تحقیق می هر شد از همه اینها که حکم مجاز خالی از نفوت نیست خصوصاً زانیکه ملاحظه شود در شهرها
 در جمیع عصرها آنچه آنرا میکند جمعی از جوانان شیعه بلکه بران و شیوخ ایشان را نیز از زدن ایشان سنگ و آهن و مثل آنها را سینه
 و پیشانی و سر و کوش از احتی این عصارا مخرج و خون آلود میکند در محضر کار بردن و عاظم ذنب از علماء و صلحا و ایشان آنها را
 از اینها منع نمیکند بلکه در آن هنگام کریهت ایشان سبب و فساد ایشان بلند میشود پس کویا طبایع جمعی بر فعل ایشان اینها در ایام عز اول عمر
 جمع شده است اینست حدیث مسلم صاحب را مکنایه گفت که خود زدم حتی رسیدم که چشم کور شود و با چله در بستیک این
 مگر بجهت امراضی که صادر شده از رضای معصومین بر این با اینکه آن بر طبق اصل اول است از جهت بودن مقام از طرف شبهه مجاز
 حکمی یا عدم سبقت علم اجمالی در میان و لکن محضی ناما در توبه که بجهت نیاز در صورتیست که بر نفس و عضاخون تلف نباشد و الا قطعاً حرام
 و الله العالم با حکامه بعد از آن توبه محضی نباشد که هر از حکم کردن بر شریف روح که انداه در کوفه و خواندن او سوره کف ما ذکر می
 آنرا از بعضی تزیینات مجلس آئینه باشد که تعالی مجلس بیست سیم از مجلس کبر اعباد است در هر روز شهادت در دخول اهل بیت
 این را و بعضی است پس در اینکه اشاره گذشت بر اینکه دخول ایشان بکلیس لطیف در روز نیر ذم هم هم لود معینر کتت فادخل اعبالا
 الحسين علی ابن زیاد فدخلک ذنب اخن الحسین فی حبلهم متکرمه و علیها ان ذل ثانیها و صنت هی حلتنا حله
 من القصر و حنت بها اما وها فقال ابن زیاد من هذه الیه الخاذن فحلت معها نسائ وها فم تجبه ذنب فاعاد القول
 فانی و قال التندم الملهو ثم ان ابن زیاد جلس فی القصر و اذن للناس ان ذل ثانیها و صنت هی حلتنا حله
 فوضع یمن یدیه و اذ دخل ثانی الحسین و صلیبنا الیه فحلت ذنب بین علی متکرمه منقل عنها فقبل هذه ذنب بین
 علی فاقبل الیه فقال الحمد لله الذی فضحکم و الکذبا حلو شکم فقال انما یقتضی الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیبا
 فقال ابن زیاد لعمری کف و انک صغیر الله ما جیک ما همل بیک فقالک ما لایبنا لاهیبلا هو لا هو و کتب الله علیهم
 القتل فیروز الی مصاحفهم سیحج الله بیک و بینهم فتجاج و تخاصم فاضطر من یكون القتل یومئذ هیبتک اما تک
 یا بن مرجانة قال التروی و غضب ابن زیاد فکانه هم بها فقال له عمرو بن حریث انها مرز و الا امره لا یواخذ شیء من
 فقال لها ابن زیاد لقد شیخ الله من طاعتک و العضا المذمومة من اهل بیک فقالک لعمری لقد قتلک کفر و
 فرجی و اجدکنا صلی فان کان هذا شفاء لک ففدا شفتی فقال ابن زیاد هذه سباجه و لعل کان ابوها سباجه
 فقالک یا بن زیاد ما للامه و التجماعه ثم التفت ابن زیاد الی علی ابن الحسین فقال من هذا قبل علی ابن الحسین فقال البیر

قد قتل الله علياً بن الحسين فقال علياً قد كان في اخي نباله علي بن الحسين قتلنا فقال بل الله قتله
 فقال علياً لله يوفى الا نفس حين موتها والى لم تمت في مناها فقال ابن زياد ذلك جوابي
 اذهبوا به فاضربوا عنقه فتمت به عمته زينب فقالت يا بن زياد انك لم تبق منا اخداً فان كنت
 عرفت قتلته فاقبله معه فقال علياً لعمته اسكني يا عمته حتى اكلمته ثم اقبل علياً فقال ما اقبل
 تهكذي يا بن زياد ما علمت ان القتل لنا عادة وكلامنا الشهادة ثم امر بن زياد بعل بن الحسين
 واهله فحملوا الى سبينا ثم امر بن زياد بامر بن الحسين فحملوا القتل فطيفت به في شكل الكوفة ويحتمل
 ان اتمثل بابيات لبعض ذوا العقول ترى في عمال حضرت حسين بن زياد دخل كردن پس زینب هم سیره حسین
 بها قبله من الرسول يقول لا بأس من حب محمد
 در حلقه میان ایشان دخل در حالیکه شکره بود در برابر او زد دل شایب بود گذشت تا در کلبه قهر نشست و کیزان او را
 احاطه کردند بن زیاد لعین گفت این کیست که از او نمود و زنان او با او نشستند زینب با و جواب داد دوباره
 و سه باره کلام خود را اعاده نمود سید در کتاب بیوف گفت بعد از آن بن زیاد در قهر نشست و مردم اذن عام
 داد و حسین رو که العذاه ما اوردند در پیش روی طعین کردند شتند و عمال حضرت حسین را و طفلان او را به مجلس او
 داخل کردند پس زینب دختر طهر نشست در حالیکه حوزراتش نحمدا د این زیاد از او سوال کرد گفت این زینب دختر طهر است
 پس او با بخنده کرد و گفت حمد خدا که شمار را سو کرد و امر شمار دروغ کرد زینب گفت دروغ میگوید فاجر و او
 غیر است این زیاد گفت چگونه دیدی که خدا به برادرت و اهل بیت تو که گفتند زینب که هر چه را اینها قوی اند که خدا گشته شد زینب
 با ایشان و جب که بود بفرزوا الی مضاجع حدیثی که در جمع میکنند میان تو و اهل بیت زینب را تو محاصمه و محاصره میکنند پس نظر کن در آن
 روز غلبه با که باشد مادرت بجز این نشیند یا بن مر جان را و گفت پس این زیاد غضبناک شد و قتل زینب را قصد کرد و عمر بن عمر
 ما و گفت که از زینب زهر بفرش مواخذه نمی کنند این زیاد لعین بر زینب گفت خدا شاد او بقلب من از طغیان کنندگان
 سرکش از اهل بیت تو زینب گفت قسم جان من هر آینه بزرگ گشتی و فرغ مرا قطع کردی و اصل مرا برید پس اگر این شغای تو باشد
 پس تحقیق طلب شفا کردی این زیاد لعین گفت این زینب است یعنی کلام مجمع و موردن آورنده است و هر آینه در پیش تجار است
 بود زینب گفت یا بن زیاد زهر با جمع و بجان چه کار است بعد از آن بن زیاد لعین بر علی بن حسین طعنت کرد گفت این زینب
 کیست گفت علی بن حسین گفت یا بن حسین را حدایتی گفت علیاً گفت مرا آید بود که علی بن حسین میگفت مردم
 او را گشتند لعین گفت بلکه خدا او را گشت غم گفت الله یوفی الا نفس حسین موتها و التي لم تمت في مناها بن زیاد
 حرابت در جواب داد بن زیاد برید کردن او را بر زنده علمه ش زینب نیز آئیند گفت یا بن زیاد تو را ما احدا را باقی نماند شستی که
 عزم کرده که این را بکشی مرا با او بکش علیاً گفت ای عیبه که باش تا با او کلام نایم بعد از آن حضرت رو با بن زیاد لعین کرد فرمود
 آیه بقل مرا غیر ساله یا بن زیاد ایامد است که گشته شدن بر اما عادت و گرامت با شهادت است بعد از آن بن زیاد لعین
 امر کرد علی بن حسین را و اهل او را بر زنده جان که در جنب مسجد عظیم بود پس زینب گفت داخل نباشد نزد ما جریده مکرام و ولد یا محلو که
 زیرا که ایشان بر شده اند چنانکه ما سیر شده ایم بعد از آن بن زیاد لعین امر کرد که حسین را در کوه کوفه کردند نهند و سر او را
 بر من که منم شوم با بیایه که را بجای بعضی صاحبان عقل است مرسیه هم گفتند بر ابقیة لزال رسول میگوید پس این بنیت محمد و وصی
 لطافین عذاه یرفع و المسلمون منظر و مسمع لا سکر منهم ولا متعجب کلمت منظرک ایحون عیایه و هم زربک کل اذن
 سجع لقیفت اجفاناً و کنت لهما کر و منت عیناً لم یکن بها مجمع ما روضه الامتنت انها لک حضرت و لطفه که مضع
 حاصل مصنون آنکه سر برید دختر محمد و سر وی او را در بر آتشا کین بنیره زنده اند و سلمان می بیند و می شنود زنده در ایشان کسی

که این را

ایضا خوش طبع و دونه کسی بود که در دناک و غلغلین بوده است چنانچه نظر کردن بخواهید در دناک و غلغلین بود که هر کس شش ششونه را
سید کردی چشمها را و حال آنکه برای آنها خواب است راحت بود و خواب آورد چنانچه اگر در آنها خواب است راحت نکند نشسته
بودی یعنی بعد از این ششید کردن تو چشمهای دختران و زنان و طفلان تو خواب نکرند اما دشمنان تو به استراحت چو
اندک مسیح باغی میت کمر اینکه از زود کرد که برای تو حضرت و برای خط قبر تو خوابگاه باشد این چیریت که سید از نقل کرده در
کتاب بحار نقل کرده که این ناهفت بن رویت کردند که انس ابن مالک گفت که من در نزد عبید بن یزید حاکم بن زید حاکم بن یزید
در حالیکه او بچوب بنزلهای حسین رو که از خدا میزد میگفت چو بنزدان دشت حسین گفت بخدا قسم هر آنی که ترا سید
نسبت میدهم هر آنی که تحقیق بود خدا را دیدم که از چوب بود تو در زین او میبوسید و از سعید بن معاذ و عمر بن سهل نقل کرده
ایشان نزد عبید بن معاذ بودید در حالیکه المصعب بن عمیر بن یزید و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن علی بن ابی طالب
گفت خوب را بردار بستیکه من دیدم که رسول خدا کعبه حوز را بجای چوب تو کد نشسته بود بعد از آن نوحه و کریه میفود
این زیاد باو گفت خدا چنان ترا بگریزد ای دشمن خدا اگر تو سر پر شود که حرفی شده عقل تو فرشته و زایل شده هر آنی که در
ترا میزد من زید گفت هر آنی ترا حدیثی میگویم که آن بتو ازین غلیظ و شدید است دیدم رسول خدا را که حسن را در آن است
و حسین را در آن چپ خود نشاند و دست خود را در پیش هر یک از ایشان گذاشته پس گفت اللهم انی استودعک
ایاتما و صلح المؤمنین یعنی خدا یا من انهدا بتو و صلح المؤمنین ایمانت می سپارم پس چگونه تو حفظ ایمانت تو برای
خدا حد از آن او از خود را بلند کرده میگریست و پیرون آمد در حالیکه میگفت غلام و سبزه حوز را مالک شده شما ای گروه
عرو سینه هستید بعد از این روز کشته شد پیر فاطمه را و این را جان را امیر خود کردید تا خیار و بر کزیده کان شامیکند و زاده کان
شامانند میگند نزلت و خود را رضی شد دید پس بعد دور برای کسی مابده باین را شد و در کتاب کشف الغم از آن روایت
گروه و صحیح خود از این گفت در نزد این زیاد بودم سر حسین را آوردند بچوب خود از پیشی حسین میزد و میگفت من حسینم مثل
زین بدیده ام پس کلام گاه باش او شبیه ترین مردمانت رسول خدا و صحابی او صحیح خود مثل آنرا رویت کرده است و گفت فیکه
عبید بن زیاد و عمر بن سعد بعد از کشتن حسین جمع شدند عبید بن سعید گفت سیاور من آن کتابی که تو نوشته بودم در خصوص
و خبک حسین عمر سعد گفت آن کتابی که شده است گفت باید احوال را از من مایور اگر آنرا خوانی ترا جابره میند هم اباطین
میگویم عجبایر و سپهر زن قریش در ایام حروب اعتماد کرده پیشی ایاتو قافل بودی بخوار و خوار و آله خایر افکاره امر
علا حیز بن و اترک ناکس را آی و اترک نیتی ام ارجع ما ثوما بقتل حسین معنی این چهارده مجلس سابقه کشت عمر سعد
بخدا قسم هر آنی ترا صحبت کردم در خصوص حسین یعنی که اگر در بعد از من تشارت میکرد بان هم از او اسیرم این زیاد
در روز غتی ای جن عثمان ابن زیاد را بر عبید بن سعید گفت رست گفت بخدا قسم هر آنی دوست میداشتی که از پیشی زیاد در صحیح
باشد مگر اینکه در پیشی او خوانده باشد تا روز قیامت و حسین کشته نشود عمر سعد گفت بخدا قسم احد بشر بوج مکر مثل آنچه من
کردم عبید بن سعید را اطاعت کرد و خدا عصیان و قطع کردم و محمود و محمود پیرون آمد و میگفت این آن جزان و زنان کان
خارست و بعضی در کتاب بحار گفته خدا از آن سفید گفت و فیکه عبید بن یزید صبح کرد و حسین را در دستاد که در نام کوچا
و قبایل آن بگریزند و از زین بن ارقم رویت شده و فیکه از آن من گذرانند در حالیکه در زین بود و من در غرغره خود بودم و فیکه
بمن محاد و مقابل شد در او شنیدم که این را بخوانند ای اصحابیا الکفیفه الرقیم کانوا من ایانا عجباً بخدا
قسم بوی من در غرغره است شد و ندانم که تو یابن رسول الله محبت تو و عجب است و لذ این شهر توبت نقل شده که گفت ساقی محف
رویت کرده در شبی که حسین را اویران کردند در محله صرافان در کوفه پس نیز مبارک نخب کرد و سوره که گفت رطابوت کرد
قول حدی تعالی اللهم فبینه انمو ایدیم فزده نا هم هکذا کلام بودیم یعنی زیاده که در این آیت را با بل کوفه و سوره

این زیاد که مصلحت را در خبر دیگر است که ایشان و فقیه سر شریف او را که بعدها از دست ایشان گرفتند و کشته شدند و این
 اندین ظلم ای منتقل به عقوبت میگویم تحقیق نقل شده ایضا از سفید و این بنا که این زیاد و همکارش که در قبلی امام بن زینب
 تعلق نمود پس گفت این زیاد که گفت است بر او دوست بگردن امام زینب است پس گفت بخدا قسم در روز غارت من کفتم اگر خوا
 اورا کشته مرا با او بخش این زیاد به زینب و امام کیست نظر کرد بعد از آن گفت مجباً لایقم بخدا قسم گفتا در روز که در سواد
 که او را با امام بخش از او دست بردارید زیرا که او مشغول است بر دنیا و خوش خود و لذت کباب گنجه نقل شده بخدا قسم این
 در بستیکه سب غضب کردن آنغین بر امام علی بن حسین این بود بعد از آنکه آنغین کافر این زیاد باره رات و نامر بو طاب
 تکلم نمود در امر سید شهید ارو که بعدها به زینب عتاب نمود حضرت علی بن حسین در باره عملش جویش نمود این زیاد گفت
 تا یک برده علمم را در میان کاینکه او را این سده و می شناسد تا تک میکنی خدا تعالی دستها و پاها را قطع کند این زیاد غضبنا
 شده امر کرد که او را بزنند و نیز از آن نقل شده کیسه در مجلس این زیاد حاضر بود گفت دیدم نشی از قصر خارج شد نزدیک
 که او را سوزانند این زیاد از تحت خود بر جهت گرفت و جلست بعضی خانه های خود را معلقون با ایکی کلمه بنا را دید باز از کراهی
 و شقاوت خود مرتجع نشد و از کمال این اثر نقل شده مسند از بعضی صحاب این زیاد گفت با او دخل قصه شد و قید که حسین را
 کشته بود پس در روز او شکور کردید پس گفت ایضا کیسه مگو و ذکر شده در کتابی از سبب قتال که بعد از آن این زیاد کرد
 علی بن حسین را مشغول کرده بازمان و ایران به زندان برود و او گفت من با ایشان بودم بلکه بپوشیدم که هر انیکه از امر خود
 وزن محو یافت که بر او خودشان میرزند پس در زندان نشستند و امر را با ایشان تک کردند بعد از آن این زیاد بنظر این امر را حوا
 و حسین را گفتند بنمود و زینب دختر علی در میان ایشان بود این زیاد گفت محمد صایر که شمارا رو کرده بقتل رسانید تا آخر آنکه گفت
 زینب گفت محمد صایر که مارا کرامت ادب است بخدا قسم که گذشت بعد از آن را که گفت این زیاد امر کرد و ایشان را به زندان باز کرد
 و با طرازی شیر خور شده که مرده قتل حسین را رساند و محضی ماند بر تو که استفاد از این روایت است که سر شریف رو که بعدها در این
 این زیاد دو مرتبه حاضر شد و هم چنین حرم وزمان زیرا که اول این روایت هم حسین است و فقیه حسین را آوردند در حسین را
 و معلقون در پشت در که نشسته و بچوبه که در دست داشت بر دندانهای نایاب حضرت سینه زد و میگفت بر آنیه تحقیق زود پیر شده
 یا با بچه که در دست از قلم گفت بد بستیکه من دیدم که رو بخدا ای جو سید جابر که تو با بچه چوبه که در دست این روز عوض روز
 است بعد از آن امر کرد علی بن حسین را آوردند تا حسرت بچوبه گذشت و ظاهر این روایت است که متعرض شدن او به زینب سلام
 علیها بمنزله خانه است و اهل خود و همراهان روز تا زینب با او در دفعه و او کادین او در مرتبه ثانیه بود جدا و آنکه در این روایت
 تحقیق ذکر شده است در امام صدوق ره ایضا و در روایت آن خوب است که این زیاد لعین امر کرد در حسین را رو که بعدها بر چوب
 نصب نمایند بعد از آنکه رو کوفه که دیدند کشته رفتن همیشه گفت اول سر بر کوفه بر چوب بلند کردند حسین بود و از کتاب
 مرات از زمان از ستم بن که نقل شده که گفت دیدم سر سید شهید او را بلا نیزه در حالیکه این آیه را تلاوت میکرد و سبک میگویم آیه
 استیع اعلم و در کتاب صیوحی است که آسمان در روز قتل حسین پاره شد سیاه شدن بسیار حتی ستاره مایه شده و در
 حسین را بخاند این زیاد آوردند و او را با آن خون بر محبت و از سینه سیده بول نقل شده پس سواد خود در حارث بن کبیده
 گفت من در میان کسای بودم که حسین را حامل بودند از سینه شهید که سوره کهن را تلاوت میکرد پس در دل خود شک میکردم
 حالیکه صدای عیدم را می شنیدم بن کعبه این یکیده از سینه که ما کرده از ما سینه در روز در روز خود دور
 میجویم گفت در نفس خود گفتم که سر او را سینه سبک من نذا که در میان و کیده از این راه میت زیرا که در محبت ایشان خون برابر که
 بر تبت در نزد خدا تعالی از گردانیدن و سیر دادن ایشان بر مرا پس ترک کن ایشان پس رو میدانند در زمانیکه در نجرهای ایشان

در ردن ایشان که آهسته بآهسته میباشند و در کتاب مواعظ دو بیت کرده بدینست کسی که سرش بر روی زمین
 را حاصل شده بود رویش سیاه شد شدید تر از قبر ازین نوال کرد و شش برین نکته نشکرانیکه و نغمه را از بار ویم گرفته
 است آتش شده و در بره در آن آتش خندان آتش بر آتش زو حال سیاه کرده چنانکه میبینی و حرعاط و ابن حجر روایت
 کرده اند از مسند احمد بن حنبل باسناد خود از ابی رجا گفت عا است بکنند و نامل اینجا را در بستیکه مرا هم سایه بود از
 حجیم از کوفه آمد ایشان گفت یا نظر نه کردید بر این فاسق این فاسق را جدا و آتش یعنی حسین علی پر خدا گفت
 مدبستار در دو چشم او زده و محو کرد خدا چشم او را پس کور شد و در بعضی مقاتل است که نقل کرده از شیخ که این زیاد لعین امر کرد
 زان را در پیش روی او نگاه داشته و ام کلثوم و زینب دختر امیرالمؤمنین بگریست و میگفت یا من خذنا آحاطة
 بیاتنا الیوم لذلک لطف من جمیع الالام انک فتکوا یا حسین بجل رسول الله آله کذا الیوم لیس فی
 الرضا ثم کث الوابریه فوق ریح باد باقون کفیلج التزاکا و کذا یخرج دینه هه کوننا
 و دعونا یدلک و یغاک مار عز المرسول فینا ذماما بل دعونا یا یهم الاله فاکا یا بن سید
 لقد تعرضت للینار من الله فی عذاه المعاک و لیکم و بدینا و بدینکم و الله سیبانی یوم
 العیاب حاصل مضمون آنکه از محنت که ما را در ایروز احاطه کرد در طفت از جمیع دشمنان که حسین را از وطن دور کرد
 کشید که نوزده روز خفاست که بدست که در حلق راه راه رشتاد بعد از آن سحر و اورا بنیزه بلند کرد و در حالیکه نوزده
 شل شد همچنان ظاهر شد و هم چنین بعد از او تنگ صدمت ما کرد و در بار بدست و خوار از وطن دور آمد خستند مراعات
 کردند بر او سوختند و در باره عهد پیمان را بیکه ما را به تریا گیسند زدن ای سپهر بد بر آینه تحقیق متعرض شد که آتش از خدا آفتاب
 در خور و قیامت و بر شامیان نما و ما خدا آفتاب در روز حشر بنده کان حسین و کایه است عبید الله بن زیاد گفت این زن است
 گفت ندان زینب است و ان ام کلثوم همیزه یا حسین عمر سعد که در حضور این زیاد بود بر زینب گفت چگونه دید که خدا ما را بشما
 مستطرد نهد و مروان شما را کشت زینب یاو گفت یابن بعد اینها قومی بودند که خدای تعالی کشته شدن را با ایشان نوسید
 و وجب کرده بود پس مضاجع و خوابگاه خودشان فرستند لکن تو با عمر سعد باش بر آ جواب دادن محمد و خطاب علی
 آماده باش و بعد از آن خدای تعالی همایشو یابن سعد عترت رسول خدا را در طاعت این زیاد ویزید کشته عمر سعد گفت که تو کل
 بدویت سخنوز و قافیه که کردی از آن را با سخنوزی چه کار و اگر سخنوز و قافیه کو بودی در پیش رو شافیل و خوار می ایستادم
 بعد از آن امر کرد که ایشان را از او بر گردند ام کلثوم گفت در الا انما و که ما چنین بودیم ناگاه شخصی برای من رده شد و
 گفت والله ما بستم حتی بصرت به بالطف متفرخ ازین سخنوزا تا از حدیث ام کلثوم گفت تو کیتی گفت مرد استم
 از ظایف من که در دست پدیت امیرالمؤمنین ممانندم در بر ذات اعلی تحقیق حضرت ویدک شامین و همیشه پس ایتم
 در حالیکه گیسر نشسته و خونت شده به زمین که گفت که الرسول خدا پنج شمار سید ایتر این حاجت است گفت برو به کار خود
 مار کبند فیک پس خونت و زاده خداست در حضور من مار تو بردن و صفا خدا قادر نیستم خبر داده است با رسول خدا زیرا
 وانا جوخفت پس کلام او در دهنش نامل است مجلس این زیاد و آنچه بعد از آن عا شد حسین است بعد از آن اهل بیت
 زینب مجلس این زیاد ملعون اهل کردند سر در پیش روی او نگاه داشته علی بن حسین گفت رفود ما و شما می ایستیم و در نماز
 سوال میکنی شما جواب رسول خدا را نمی شنید بگو بعد پس است شد با و جواب شد داد بعد از آن ملعون رو بر زنان کرد
 که در شام کلثوم سینه خواتون تکلم کرد در دست دوم ندا کرد و نیز تکلم کرد گفت ترا قسم میدهم حق حذبت رسول خدا با من
 کن گفت چه چیز ای ایست بر زینب تحقیق شما و حد شما دروغ گفتید بعد از آن رسوا شدند و خدا ما را بشما مستطرد نهد گفت
 دشمن خدا ایچرا مراده نیست و جز این نیست که ادب منافق رسوا میشود و تو بخدا قسم دروغ و فجور و نفاق سحر او را پس مرد

ما در آن شب این زیاده خذید گفت اگر باقی خلوص بر عیبت زیرا که سینه خود را شفا دادم از شما باو گفت بجز
 تحقیق زمین را از خون اهل بیت بر آب شود گفت این خبر مرد سخور قاضی که اگر زن بود کردن ترا میزدم و قیاس
 کلام در پیشند تا اگر گفت قتلتم آنچه صبرا قویلا لایکم سحر و فن نارا آخرها بنوقند
 قتلتم آنچه استخیم معویه و اهلنم الاموال والله لیتهدم سفکم و ما حرم الله سفکم
 و حرمها القرآن ثم تحمد و اوردتم النشوان بالذلیل حسدا و بالقیل للاطفال و بالذبح تنقض
 عزیز علی احدک عزیز علی ابی عزیز علی امی و من لیسعد فی الهف ففنی للشیبهی ضربت و بنا
 حسرات للکبری مقتید و باو بچ و باو بول حل و اولد کما دانه فوق السیابقتی حال منون
 آنکه برادرم را گشید پس در آنجا با زود خبر داده میبود پیش که حرارت آن شعله در می شود برادرم گشید بعد از آن
 او را مباح دانستید و همیشه اغارت موزید و خدا شاهد است خونهای که خدا و پیغمبر و قرآن رحمت شدن آنها را حرام
 بود بخت سید و زنان را بدلت و خوار و حرمت پرور او دید و آشکار نمودید و کشتن و زنج کردن طفل ایشان
 قصه کرده شد که است بر جسد و پدر و مادر من و بیسکه بن یار میکند بی هفت و مورش نفس من بشک و غیر سی و
 حرمت بر سیر تعبد ای و بر من و اول ناز شد به پدرم چنانچه سر او را با آئینه محکم شده را و گفت با بعلون برین
 را نشان میدادند و با ایشان نظر میکرد در عین و بسیار از طراز آفتاب آئینه با او در وقت میجو او را
 و کوهواره با زکوشه اش اخذ کرده بودند و رو خود را بستین خود می پوشید این زیاد باو نظر کرد و بعضی چهار
 گفت این زن کیت گفت این زینت بیخه همیشه جمین است انطون باو متوجه کردید گفت ای زینت ترا قسم میدهم کیت
 حدت ما بن کلکن گفت چه میخواهی ای دشمن خدا و رسول و تحقیق محرمت ما را در میان نکوکار و فاجر و دوست و دشمن
 ردی باو گفت چگونه دیدم بجز خدا تو و برادرت و ارد کرد و قیاسه است که عافت را از زینت لعین که خدا آرزو
 او را و سید او اقطع کرد و ما را باو مسلط کرد و نیند زینت گفت و اگر تو ای پسر جانانه اگر طلب خلافت کرد میراث او بود
 از پدر و جدهش و اما تو پس ستود جوابش را نیک خدا حکم و چشم پیغمبر و زندان جهنم شد پس ایام زین اعابین را در
 علمش زینت غیرت با شرم بوش آمد و گفت ای پسر نام نایک برنگ حرمت غم را که کنی و او را نشان میدهم
 بکسر که او را نمی شناسد پس این زیاد به غضب از کلام او و بعضی حجاب خود گفت ای جوان را اخذ کن و کرد نشن
 پس حاضر او را گفت زینت باو سپید حاجب باو غلبه کرد و نظایم فریاد کرد و اخواه و اگاهه یابن زیاد ما را دوباره بدر می
 آورد پس انطون آنرا گذشت که در رجه زینت پس نیت جمیع آنچه با رسید در روایات و آثار در این مجلس تزیینات
 بیانیه است تزیینت اول در شاه بطلید لکن شدت بعضی از کلام در آن در این مجلس آن نصیحه خلاف اثار و روایات
 است نیت بر همه سرور بود زینت در وقت دخلدن او به مجلس این زیاد لعین مدایک تحقیق شناسی که اخبار
 و آثار اله بود زینت بکلیه سیر زنان و کنیزان مسورات الوجوه و الرؤس در وقت دخلدن ایشان
 مجلس این زیاد دعایت استفاضه و حرمت اند علاوه بر این بعضی از روایات و آثار مذکوره در این مجلس نیز
 انمضی را اد میکند اگر چه بطریق التزام بوده باشد غم در بستیک رویت باو مخفف در قضیه زینت و زودیت شعی در قضیه
 ام کلثوم از بجز است که بان روایات معارضه است معارضتی که قابل جمع و توفیق نیت ای نیت بحال زینت و ام کلثوم
 که ممکن است که گفته شود مد بستیک معاد آن من حیث التزام و بعضی نیت که جمیع زنان با جماعتی از ایشان نیز اگر چه
 انجاعت از کنیزان بوده باشد سر بر من بود و تعزیر در ادعای این التزام ظاهر است و هر طور باشد آنچه طعن من بر است

بلکه عقدا هم است که زنان و مردم محترمها غیب و اسم کلوشم ستورالوجه و الرؤس بودند در وقت در آمدن ایشان به مجلس
 بن زیاد لعین پس بر او از نیت بر بر شمشیر خوانان در مجلس آنروزه ذکر مصائب آل ائمه روایات صغیره را که دلالت میکند بر بر شمشیر
 او بن زنان طاهرات ذکر نمایند و ذکر کردن امثال آنها نیت کمر از نوادب و بیادت تجویز بدین دویم در شام که گردان
 سیر تکلم نمودن سر شریف رومی که بعدها در کوفه در موضع حدیده و سر ملاوت کردن آن سر سوره کاف ما و اسرار تکلم
 نمودن او با این و کیده ما که وقتیکه طغیان طاعیان و مار دین تمام در کوفه زیاد شد مکانیکه محرم و زنان و سر با مطهره تا شام
 میکردند و ولایات همه را استعمال میکردند و میخندیدند و به لال ایت و استهزا میکردند و زعم میکردند که طغیان
 و غلبه کردن در عرب و کثرت لشکر و دولت باطله علامت امامت و خلافت است و ایشان در حقیقت کردن به برین
 و این زیاد لعین کراه و زیان کار نیستند و با همه این در استخار اهل بیت نبوت و خوار و ذلیل شدن حضرت معتمد
 و عصمت بغایت نهایت رسیدند همیشه که با بیجهت دلها ناقصین مستغنیان از شیعه یک افتاد و عجا از دنیا
 کاطین خاک را بر سر نیتند و کربان را چاک و سوگوشها را کنند تکلم نمود سر شریف که عین حیات ملکوتین و روحانین
 از اهل طهارت اعلا نیز که نظره است از دریا با حیات او و ذره است از مطلع آفتاب و با همگیا او تا ناید و طغیان سبب آن
 یقین مومنین و کن کرد در آنها یقین کنند مکان باشد و این در چیز ناله که چشمها مار دان طاعیان را کور میکند و مرآ
 ایشان را علاوه نماید و دلنسته شود که طغیان و غلبه در حقیقت بر اهل بیت نبوت و خلافت است که شهادت فانی
 گشته و در بستیکه حیات حقیقی برای کس است که خدا تعالی در شان ایشان گفته است هم جای چند هم بر زبون و غیر
 قضیهها آید لا یوتی روحه شده است از دریا با کافور رحمت رحمانی که در آن کسیکه روح کمال او تصرف نمایند در جسد و سر و اعضا
 چنانکه تصرف نمایند در اعضا و حسنه آنها آن کسیرای در عوالم امکان با اینکه این در نهم است که در آن تیکه عظیمه است بر
 اسیران و یقین در آنها ایشان است و آیه نزلت در باب سجده خاصه و ولایت مطلقه و لطف کمال است نسبت بر همه
 بعد از آن در بستیکه سر ملاوت سوره کف است که این سوره شریفه از نهم است که در آن علوم بسیار بلکه غیر تنها میسر و اسرار
 غامضه و حکمتهای دقیقه و مطالب رفیقه است با اینکه آموزه مشتمل بر جمیع طرق اعجاز و مضامین و بلاغت و حرکات الفاظ و معنی
 مطالب و جز دادن از مغز است با گذر شده و بنده و مقصود اینها و احکام کامله و حکمتها تمامه از غیر ذلک از وجود میسر و غیر
 با اینکه آموزه مشتمل است بر این که آن در حد فنی مجهول است بلکه آنرا نظیر و مثل ملکوت در صحبت کرد و آیه میسر است و آن آیه در دنیا
 کمال اذ انهم است و بعد از آن میگویم در بستیکه در آن اشاره است بر اینکه چنانکه علوم تاویل کتاب کریم را نمایند مگر معصومان
 از محمد و عترت او هم چنین علوم نهم در این سوره است و حکم مشتمل بر آن علاوه بر علم تاویل آن نمایند از آنرا که این بر کزیده کا
 علاوه بر این مناسبت میان فضیله اصحاب کف و فضیله اصحاب امام از وجوه حدیده است و در بستیکه حدیثها چنانکه قدرت
 نامه خود را در شان اصحاب کف ظاهر کرد مکانیکه احدی من و فساد و اهدام بر ابدان ایشان راه نمیباید تا روز قیامت هم
 چنین است حال در ابدان از معصومین و ابدان کسانکه در پیش روی سید شهادت رسیدند که اهداه بدرجه شهادت رسیدند
 بعد از حقی نامندرتو که تنخج کردن سر شریف قبل از شروع کردن او ملاوت قرآن چنانکه وارد گشته در روایات معتدله
 اشاره دقیقه و لطیفه رفیقه است بر اینکه صاحب ولایت مطلقه و سیکه خلافت کلیه دارد لابد است که به است نمودن او
 خلق را بطریق اولی و کامل باشد پس بان تنخج اشاره کردن سابق است مستعد بودن ایشان بر اتماع و تدبر کردن در آیات
 قرآنی بیانش نیست که وقت حصول نجات بر مردمان وقت شنیدن ایشان است تنخج او را بعد از آن تدبر و تفکر میمانند
 بر اینکه از سر شریف رومی که بعدها میخواند بعد قول او بن و کیده امامت است و معشر الاممه و حیا و عند بنا مرزوق معصوم و از آن

این است که بقادر روح در بزخ و تمن آن در جهاد مثالیه و ابدان بر زخیه ایشان مختص است حتی بگویند که بقادر روح در بزخ و تمن
 و تمنم بودن ارواح اسپیا و الکه و سایر شهیدان و مؤمنین تمام از اول تا آخر در ابدان مثالیه و قلوب بزخیه از آن
 چیز است که مزیند با مایه بلکه با مایه مطلقه که این مستقر شده اگر چه این استقرار در این زمان
 ما و از منته کثیره قبل از زمان ما بوده باشد بلکه معصوم و از آن نیست که تصرفات کلیه ایشان در عوالم امکان در ایشان
 منقطع نمیشود بکسبت شدن و مردن بلکه آن تصرفات بر حالت او خود باقیست ایامی یعنی حکم کردن سر شریف و
 دادن او را از آنچه در قلب این کیده بود فرق در میان بودن ایشان در نشاء و بنویه فانیه در جهاد صلیه و میان بودن ایشان
 در نشاء دیگر نیست مگر از وجوه تقلید محصوره چنانکه بر عاقبت مستقر نفسی نیست بدین سیوم در نشاء بر بعضی در امور
 صحت ما بلکه هر کسیکه نالی نماید در روایات این مجالس اگر چه قطع نظر شود از سایر روایات متقدمه در مجالس سابقه در روایات
 آئینه در مجالس آئینه میداند که حرام زاده پسر حرام زاده این زیاد کافر در ظن او خوف خروج مردم و هجوم آوردن ایشان
 با و نیست بجز این امر سیکر در گشتن با عیال سید شهید او اهل بیت او حتی طفلان او زیرا که آنچه در آن لحظه زینت بود
 از کینه و بغض و عداوت بکس او بخدا و اهل بیت و زینت و عسرت او در احد متحقق نبود از مرتبه و منافقین از
 او متن و این کشت در بعضی روایات تکلیف نمودن انلعون پیغمبر را دست کردن او پیغمبر را پس از این ظاهر شد
 که او اگر سید شهید در حال حیات نظر صافیت و فرض نمیشد که حضرت است سبب تیز زینت میداد آئینه ان کافر
 حضرت به زاری و تضرع و خوار میکشت پس امتیر و وضع است در اسرار حسیار کردن نام روه اهداء و
 مقاتله و مجاهده را در مصالحه بر بانه کشتن صورت سبب برای بر زینت کافر لعین و از اینجا معلوم میشود بعضی که کمال صابرا
 و فضل و شرف ایشان بعد از اهل کسب سید جدین و شخاصی بودند که اسراره او بود در زعم و هم شیره مای اطهارت او
 پس هر گاه بگویند که در اینجا سواد اله است و آن نیست که جمعی از دشمنان کافران طاقت عداوت ایشان بعمل رسید
 زانیکه در زینت اهل بیت افراط و تفراط کردند خصوصاً زانیکه ادیت کردن بخش و متب نموده یا تحقیق در موضع
 بسیار گذشت آنچه باین شماره میکنند و به تحقیق دانسته شد بحسن و عیان که بخوار این زیاد ملعون صادر شد از غیر او
 صادر شد از زینت دشمنان که آنرا میگویم که این زیاد و بر زینت و این بعد و شمره مثال ایشان لعینم روزگاری هستند
 که عذاب میشوند در عذاب سبب اهل تنس پس ایشان را با عمل خود و اذگشته و همت داده اند تا طیفان ایشان با آن
 و از او خودشان بجز بر سید که سخن باشند پس این مقدار عذاب سبب اهل تنس و همین پس هر گاه کولایه چیز است
 مستحق در بعضی روایات است که در سبب از آنیکه خارج از دسترس این زیاد است بیکه نزدیک بود که او را سوزاند در اینکه شعاع
 شد در سواد الهی با اینکه او با تنس زینت نظر با آنچه توان شماره کردی میگویم سر تنس نیست که انکار فرارده است
 محض بود به گشتن سید جدین روه اهداء و همین چنین متک کردن حرم حرم زیاد تر از آنچه انکار کرده بود
 پس آنچه واقع شد از قضیه تنس آیه خوفه و روع و زجر گشوده او بود از آراء او پس با اینکه آن تنس شاکه گشوده بود
 سببی و آن جنم لحدیه با کجافین و اگر تعدیه خدا تعالی در باره او همت دادن خدا او را وقت معین بر او
 بود بر آئینه کل عمل را انحال او موجب برقتن او میبود با تنس جنم در دنیا پیش از زینت او با تنس در جنس
 مجلس چهل و چهارم از کتاب سیر عبادت در سیر شهادت در بیان کیفیت شهادت عید به بن عیسی
 زدی است پس ما یک سید در ظهور گفت که او گفت در سبب این زیاد مالا منبر رفت و از آن روز که اهل

جلسه بیست و چهارم

در مجلس خود حضور نمود و حاج شیخ در آن مجلس آنچه ذکر آن گذشت و حمدشای آله را بجا آورد و در بعضی کلام خود گفت حمد خدا
که حق باطل آنرا اظهار و آثار نمود و بایک کرد میرالمؤمنین و شیعیان او را و گفت که آتش کذب و شیعه و این باین
کلام حضرت زیند و علاوه مکر ذاعبد الله بن عقیف از ذکر بر جونت و او از خیار شیعه و زاهدان آن بود چشم چپ او
در روز جمعه سوز شده بود و چشم دیگرش در روز صغیر و در مسجد اعظم طارده بوده در آن تابش نماز میکرد گفت باین برجا
نبردست که کذاب بن کذاب تو و در پست و آن کسی است که ترا عجل کرده و پدر او است ای دشمن خدا ای اولاد شیطان
را می کشید و با بیگلام مستکرم میزند بر مؤمنان پس بن زیند غضب کجا کردی گفت بن مستکرم کتبت بر عقیف گفت مستکرم
منم ای دشمن خدا ای سیکته زیند طاهره را که هدایتی که ایشان حس بر کرده و ایشانرا مطهر کرده و نهیده و عقدا میکند که تو بر این
است که ای فریاد کجاست هاجرن و هاضار تا تمام کشند از طایفه طغیان کننده تو که بعین این بعین است در زبان محمد
رسول رب العالمین پس غضب این زیند زاده کشت حتی رکهای که نفس باد کرد گفت او را نزد من آورد پس اعوان و علوان
او را زهر جانب بجاری بر عقیف میادرت کردند که او را بگیرند هشران از قفسه از دوزخی اعظام او بر جونت سوبی قاف
از دستها اعوان این زیند طاهره که در مسجد سروپن کردند برش آوردند این زیند گفت برود سوب این عجبی خدا قلبش را
گور کرد از چنانکه چشمها او را گور کرده او را نزد من آورد پس تو او فرستند و قیقه اینخبر بعقیف از رسید جناب نمود و جمیع
مخوذا ایشان قبایل من تا صاحب خودشان را منع کنند را و گوید و قیقه اینخبر باین زیند لعین رسید قبایل مصر را تسبیح
و منضم نمود ما شایان محمد این هشت را و ایشان را امر کرد قبایل قوم را و گوید قیقه اینخبر باین زیند لعین رسید قبایل مصر را تسبیح
ایشان گشته شد که گفت اصحاب این زیند کجاست عبد الله بن عقیف رسیدند در آن گشته و با وجود هجوم آوردند و خمرش
فریاد کرد که قوم تو آمدند از مکانیکه برتری گفت تو با منیت شمشیر را با و پس خمرش شمشیر او را آورد و با و داد ایشان را
از خود دفع میکرد و میگفت اما این افضل عقیف طاهر عقیف شیخ و این ام عا حیر که در این معجم
و حایب و بطل جلد آنه مغا در یعنی من پیر کی بستم که صاحب فضل عقیف طاهر است پر عقیف پیر ام
عامر است بسیار رزه و غیر صاحب رزه و شجاع دلاور را در جمیع شاملاک کردم که گفت خمرش میگفت اما پیر کاش
من مرد بودم در پیش تو تو امروز با این گروه هاجرن کشنده کان عترت بهریره قاصد و جنگ میکردم با تو گوید قوم زاده
طرف سب را می کردید و او از خود ایشان را دفع میکرد احد با و قادر نشد هر وقت که از جانبی میآمدند خمرش میگفت
پدر از فلان طرف آمدند تا او را احاطه نمودند خمرش گفت و اولاد پر م را احاطه میکنند او را تا هر نیت که ما و با بر کند پس
شمیر خود را میکرد نید و میگفت اقم لوقعه لکبیری صلیک عظیم سوردی و صدید و حال مصنون آنکه بخدا قسم اگر خیم سلا
مسب بود مورد و مصد من بشما تک شد را و گفت پس بودند با و تا او را فرستند بعد از آن او را بر داشته نزد این
او زدند و قیقه او را دید گفت الحمد لله که خراک محمد از آنرا که ترا جو زد و لیل کرد اند عبد الله بن عقیف گفت ای دشمن خدا چه
خدا مرا خوار کرد بخدا قسم اگر از پیش چشم برده بر داشته میشد مورد و مصد من تو تک شد این زیند گفت ای دشمن خدا چه میکنی
در حق عثمان بن عفان گفت سینه نبی علاج پسر جان ترا با عثمان چه کار کرد کرد یا خوب کرد یا صلاح یا انا کرد خدا
تعالی صاحب خلق جود است بعد حکم میکند در میان ایشان عثمان و لکن از من موال کن از خود و از بدت و از نیر و بدش
این زیند گفت بخدا قسم از تو از هیچ چیز نتوانم بکنم مگر اینکه شربت در کرا چشمه این عقیف گفت الحمد لله رب العالمین آگاه
باش من از خدا خود موال میگردم که شهادت را بمن رور نماید پیش از اینکه ما تو ترا براید و از خدا موال کردم که این شهادت

در دست طعون ترین ایشان و دشمن ترین ایشان تجدید کرده و در وقتیکه چشم عیسی شیخ از شهادت بیوشن شده و ایلان محمد
را که شهادت را بعد از ما بوسه شدن در آن بن روز گردید و شناسان این عجب است را از خود در قدیم دعای من بن
گفت کردنتر ازینند کردنتر از دند و در سنجه و زمین شوره زار برادر کشیدند مهیندر گفت و قلیکه اعوان بن زینب
گرفتند بخار و طریقه از وند اگر پس هفتصد مرد در ایشان جمیع نموده او را از دست طاران گرفتند و قلیکه
مشید این زیاد کسیر او ستاد او را از خانه شس پروپ او کرده کردنش زده او را در سنجه و زمین شوره زار کشیدند
تا گفت بعد از آن حیدر بن عبدالمطلب از دیر بخواند و او شیخی بود گفت ای دشمن خدا ای من صاحب بی نراب ستم
گفتی بی از او هر قبول میکنم گفتی بی چشم خود را که آنیکه منقرت بشم بخدا بخون تو گفتی در آن زمان خدا ترا بخود
نزدیک میکند گفت این شیخ گفت عفتش زفته است را او دست برداشت و اما آنچه او مخفیست از او در مقام
ذکر کرده است آن پسین است و قلیکه این زیاد صبح کرد مردم را در مسجد جامع جمع کرد و مینب رفت و بیخ
و سحر بر او می کرد و مردم را با خود بر جهنت که امش عقد به بن هفیف اردی بود و شیخ کسیر و مکوف البصر بود و
از چهار ریه از او بدین زیاد گفت خدا من ترا بشکند و حد و پدرت را لعنت کند و ترا معذب و عوار نماید و آتش
مستام تو بر سازد گفت کرد تو کشتن زمین را زنت کردن ایشان در دنیا بر و تحقیق از روی خود شنیدم که میفرموده کسیکه
علی را امر کند تحقیق بر است کرده و هر کس بر است باید تحقیق خدار است کرده و قتیکه خدار است نمود خدا او را در دنیا
نیاست تا با او پس با شس مافیکنند ای تو عی و اولاد او را است میکنی پس در آنوقت این زیاد امر کرد که کردنش را ازینند که خوش
منع کرده او را بنزل خود آوردند و قلیکه مشید خلد این زیاد لعین خوله صبحی را خواند و با صد بار نام و ضم کرد و گفت برو
سوا آمد از دست او این با او پس ایشان فرستند تا بنزل عبدالمطلب هفیف آمدند و او را در حفر صغیر بود صد آهسته
شیدند گفت ای پدر بدستی که دشمنان تو هجوم آوردند گفتی بیشتر را با بد و در مکان خود با بایت زمین بود که قوم
از زمین بسیار عقب و پیش است بعد از آن عبدالمطلب در مقام تنگ استیاده بطرف یمن بسیار شمشیر بر زمین و
پایه و پنجاه نفر سواره را بکشت و این ابیات را بخواند بعد از صلوات بر پیغمبر و آل او گفت **وَاللّٰهُ لَوِ تَكْتَفِيْ
عَنْ بَصِيْرٍ ضَاقَ عَلَيْكُمْ مَوْرِدٌ وَمَصْدَقٌ وَكُنْتُ مِنْكُمْ قَدْ نَفَيْتُ غِلَّةَ اِنْ لَوْ نَكُنْ ذَا
الْيَوْمِ قَوْمِيْ تَخْفِيْكُمْ اَمْ كَيْفَ اِلَّا اَصْبَحِيْ فَاذْ اِنِّيْ بِالْجَيْشِ بِكَيْسٍ بِكَيْلٍ غَضَضْتُمْ
لَوْ اَنْصَفُوْا وَاحِدًا فَوَاحِدًا اَفَنْتُمْ مَوْرِدٌ وَمَصْدَقٌ يَا وَيْهَيْهَيْمُ وَالسُّفُ اَبْدًا
مُشْرِقًا لَا يَنْبَغِيْ اِلَّا مَعْتَدُ الْخَيْرِ وَيْحَ اِبْنِ مَرْجَانَةَ الَّذِي وَقَدَا لِي وَيَزِيْدًا اَذِيُوْبِيْ
يَا يَمْ فِي الْمَحْشَرِ وَالْحَكْمُ فِيْهِ لِلّٰهِ وَتَصَمُّمٌ خَيْرُ الْبِرِّ اِحْمَدٌ مَعَ حَيْدَرٍ**
حال مضمون آنکه بخدا قسم اگر چشم من برده بر داشته شود و نور چشمم بر کردد تنگ میشود شما مورد و صدر من و از شما
سورنش خود را شفا میدادم اگر در این روزم من مرا خجالت و خوار کنند یا چگونه است بر من و حال کنه
مسبح بلکه که بر شرا می کند آمد اگر به صاف نموده مبارزت من بیکدیگر بیایند فانی میکنم ایشان را در مورد مصدوم
خودم ای و ای ایشان شمشیر همواره شرف و روشن است طله میکند مگر فرارگاه علیتم را و ای ابن مرجانة جو اهد از او
و یزید در آنرا نیک ایشانرا بخشیدند و حکم در آن روز با خداست و ضم ایشان بهترین حلالی است با حیرت

رآء کو پس برادر بخند اور اسپر کرده نزد ابن زیاد لعین آوردند و قید باو نظر کرد گفت حمد خدا بر او چه شکر گوید کرده
 عبد بن عیفت باو گفت حمد خدا بر او است که قتل او کرده چشم ترا کوزمان زیاد بگفت خدا مرا بکش اگر ترا کیش
 شتر بر زمین کشتن عبد بن عیفت خندید و گفت چشم من در روز صفین در خدمت امیر المؤمنین رفت و معصوم
 شد و از خدا تعالی سوال کردم که شهادت را بمن روزی در دستش برترین خدای و در روز زمین در دستش برتر
 میدانم و پشاوره بگفت اصْحَابُ وَوَدَّعْتُ الصَّبَا وَالْعَوَانِيَا وَفَلْتُ لِاصْحَابِي اِجْبُوا
 الْمُنَادِيَا وَقُولُوا لَهُ اِذَا فَا مَدْعُوْا اِلَى الْهَدْيِ وَقُلِ الْعِدْلِيْبِكْ لَبَّكَ ذَاعِيَا وَقُولُوا
 لَهُ اِذَا شَدَّ لِلْحَرْبِ اِزْرَهُ فَكُلُّ مَرْءٍ يَجِيْءُ بِمَا كَانَ سَاعِيَا وَقُوْدُوا اِلَى الْاَعْدَاءِ كُلِّ مُضْمِرٍ
 لِحُوْبٍ وَقُوْدُوا لِنَايِحَاتِ النَّوَاجِيَا وَسِيْرُوا اِلَى الْاَعْدَاءِ اِلْبَيْضِ وَالْفِيْنَا وَهَيْرُوا حِرَابَا
 مَحُوْمٍ وَالْعَوَالِيَا وَابْكُوا يَحْيِيْرَ الْخَلْقِ جَدًا وَفَالِدًا حُسْبًا لِاَدْبَالِ الْاَرْضِ مَا نَالَ هَادِيَا
 وَابْكُوا حُسْبًا مَعْدَنَا لِحُوْدٍ وَانْفِيْ وَكَانَ لِيَضْعِيْبِنَا الْمُتَوْبِيْرَ رَايَا وَابْكُوا حُسْبًا كَلْمَا
 ذَرَّ شَارِيْرٍ وَعِنْدَ عَسُوْقِ اللَّيْلِ ابْكُوا اَمَامِيَا وَيَبْكِيْ حُسْبًا كُلُّ خَافٍ وَنَاعِلٍ وَمَنْ
 رَاكِيْ فِي الْاَرْضِ اِذَا كَانَ مَا شِيْبًا لِحَيِّ اللهُ قَوْمًا كَاتِبُوْا وَعَزَّزُوا وَمَا كَانَ فِيْهِمْ مَنْ كَانَ لِيْلِيْنٍ
 حَامِيَا وَلَا مَرِيْبِيْ بِالْعَهْدِ اِذْ هَمَّ الْوَعْنِي وَلَا زَا جِرَاعِيْنَا الْمُضْلِيْنِ نَاهِيَا وَلَا فَا لَالَا
 تَقْلُوْهُ وَمَحْتَمِرُوْا وَمَنْ يَقْتُلِ الرَّا كِيْنَ يَلُوْقَ الْمُخَارِيَا وَلَمْ يَلِكْ اِلَّا فَا نَا اَوْ مَعَانِيَا وَذَا جِيْرِيْ بَا
 اِلْبِيْهِ وَغَادِيَا وَاصْحَابِيْ لِرِمَاحِ دِيْرِيْ فَتُوْدِرُ مَسْلُوْبٍ عَلَيَّ الْطِفْ ثَاوِيَا مَبْلَا كِيْن
 لَمْ يَعْرِفْنَا لَنَا سِرَاصَلَهُ جَوْنِي اللهُ قَوْمًا فَا لِيْلُوْهُ الْمُخَارِيَا فَبَا لِيْلِيْنَا اِذَا كُنْتُ لِحَفْنَةٍ وَ
 ضَارِبِيْ عِنْدَا لِنَا سِقِيْنِ الْمُعَادِيَا وَذَاعَتِ مَا اسْتَطَعْتُ مُجَاهِدًا وَأَخَذْتُ سِيْفِيْ فِيْهِمْ
 وَسَنَانِيَا وَلَكِيْنْ عُدُوْا وَاضِحٌ غَبِيْرٌ مُخْتَفٍ وَكَانَ فَعُوْدٌ مِّنْ صِلَالِيَا وَبَا لِيْلِيْنَا
 فِيْهِمْ جَابِيْهِ وَكُنْتُ لَهُ فِيْ مَوْضِيْعِ الْفِيْلِيْنَا يَا وَبَا لِيْلِيْنَا جَاهِدْتُ عَنْهُ اِيْرِيْ وَافْعَلَا
 خُلَا فِيْ جَمِيْعَا وَمَالِيَا تَرَلُوْتُ الْاَفَا نَ مِنْ عَظِيْمِ فَعِيْدِهِ وَأَخِيْلِيْ لِي الْحِصْنِ الْمُحَصَّنِ خَاوِيَا
 وَقَدَالِيَا لِي الْاَطْوَارِ مِنْ عَظِيْمِ قَتْلِهِ وَأَخِيْلِيْ لَهُ صَمَّ الشَّخَابِيْ هَادِيَا وَقَد كَسَفَتْ شَمْسُ الصُّحْرِ
 لِمِصَابِيْهِ وَأَضَعَتْ لَهُ الْاَفَا نَ جَهْرًا بَوَا كِيَا فَبَا اَمَّةٌ صَنَعَتْ مِنَ الْحَقِّ وَالْهَدْيِ اِنْبِيُوَا اِلَى
 الرَّحْمٰنِ فِي الْحَكْمِ غَالِيَا وَتَوَبُوَا اِلَى التَّوَابِيْنَ مِنْ سُوْءِ فَعِيْلِكُمْ وَاِنْ لَمْ تَتُوْبُوْا هَيْبُوَا الْمُخَارِيَا
 وَكُوْبُوْا نَضْرَابَا بَا اِلْبِيْوِ وَبَا لِيْنَا بَقُوْدُ كَمَا فَا نَا اِلَى سَاعِيَا وَبَا لِيْنَا كَا نُوَا اِذَا لَلِيْلُ
 جِيْمِيْ تَلُوَا حَمَلَهُ الْفُلَانُ ثُمَّ الْمَثَانِيَا اَصَابَهُمْ اَهْلُ الْاَفَا نَ وَالنَّوَا وَبَا لِيْنَا اِلَى
 الْجَلِيْسِ غَادِيَا عَلَيْهِمْ سَلَامُ اللهِ مَا هَبَّتِ الصَّبَا وَمَا لَحِيْمٌ اَوْ تَحَدَّرَ هَادِيَا بَعِيْرِيْنَا

در شهادت ائمه علیهم السلام

و در این علوم جوانی و صفا از او صاحب بود و کلمه آفتاب نماید تا در آن دعوت میکند به هدایت و گشتن عباد و کونین را
 بسبب یکدیگر و عزت گزیننده و با عنایت او بر خیزند در روزی که جنگ بر پا شود و هر س جزای آنچه می کرده خواهد دید و تو
 ایشان هر یک با خود حرکت دهید و گریه نمایند به بهترین خلق در عهد و پدر که حضرت حسین باشد که با اهل زمان مادی بوده و گریه
 نمایند حضرت حسین بعد از خود و تقوی و امیدوار بود آنها بسیار و گریه نمایند حضرت حسین در هر صبح و شام و گریه میکند بر حسین بر
 پای و سواری و پادشاه و با کفش لاک نماید خدا تو میرا با و نامه نوشته و او را معذور گردند و خود در میان ایشان کیسکه است
 نماید و نیز از آن کیسکه و فاجعه نماید در روز جنگ و نه کیسکه منع نماید که آن را از او نه کیسکه گوید با آنها کند بشود او را بریان کار
 میشود هر کس از گیار باشد طاقا تکبیر عداوت و عهد شکننده و مساند و صاحب خور او جنگی کند و حضرت حسین را
 نشان نیزه گردند و با عهد دیگر نموده بود و خاک گشته که اصل او است راست نماندند خدا بجز او هر کسی که گشته او را
 بیاورد و کاش با و لاحق میگردد و با اهل عدوان و فاسق از جانب او مسافله میکنند و با بشیر و سگ آنها را میزدند و بعد
 استعانت با آنها جنگ و جهاد میکردم و لکن عذر من و صبح غیر تحقیقی است و در فتوای من از عنایات و کاش من
 در میان صحابه پنجاب بودم در جنگ که اندک نمانده و کاش با اهل و عیال و اسباب در میان او حجاب میگردد و
 مصیبت او زلزله باقی او آرد و همین حکم عالی گشت و که همه بلند از شهادت او را کند کرد و در تحقیق افاضی
 سه سبب است که خوف نمود و آفاق شمارا که این شدند پس آنستیکه از همت و چون فکر شده اند بر گردیده انانیت
 سجداوند عالی حکم و توبه نمایند بخدا و آب از سو که در خود مان و اگر چنانچه توبه ننمایند همه خورای او عداوت میکنند
 بشیر و نیزه یا جنگ نمایند فایز میشود چنانکه فایز شد تک لیکه قبل از شما سعی بودند بر او را او بود چون شهادت
 میکردند و آن وفاخته کتاب با اهل تفاوت و کراهی ایشان مصیبت وارد آید و بر آنها با و سلام از هر در کار در آید
 نسیم صبا میوزد و ستاره میدرخشد با فرو میرود بعد از آن این زیاد شتر او را قطع کرد و امر کرد که گردش را نبرد پس
 کردن او را زدند و در کشیدند تیز نیل و در آنت بیان بعضی را نور پس بد آنکه آنچه این عیفت آنرا کرد و بشیر
 که کالین مخلصین از شیشه آنرا می کنند مکانیکه اموال و نفس خودشان را بدل میکنند و رضی میشوند بر آنچه خودشان
 جان خودشان و در می نمانند که در دشمنان بشوند که همه ظاهرین رست نمایند و حنفی مانا و بر تو که درجه آنها در شهادت
 ناقص نیست از درجه شهیدین در پیش روز و بخدا و امیر المؤمنین بلکه در جارت ایشان عظیم تر است از درجه ایشان
 و مقامات او که مقامات آنهاست و در مثل این استعدا دینت زمانیکه مستعدا میشود از خوار الله معصومین و کلمات
 ایشان پس این استفاده از آنچه است که بر عاقل مستمع حنفی نیستند در بر سگ در بارت شهیدین در پیش
 سید شهیدان که اعزاء از خیر نامت میرسد بان درجه احد از شهید اصطلاحا چنانکه اینرا که شهادت می دهد و تحقیق
 اذعان کرده است بان پس عیفت و شتر خود مکانیکه عزت و اسف را از آنها کرده و از فتنه خویشان یاد گردش بر
 سید شهیدان که اعزاء با قطع یقین گردش با اینکه این زیاد او را خواهد گشت پس اگر بگویند چه میگوید در ایام کشت
 کلمات این زیاد را همیشه ندر و زلف و شرم او گشت بودند و کلام او را رد می گردند چنانکه این عیفت کرد میگویم زیرا که
 سکوت در بر توبه باشد پس آن از خیر نامت بان پس نیست بلکه در مقام توبه و خوف بر نفس و عیال با بر می شود آنچه
 بر این رویه می شود یا نبی می گویم امیر المؤمنین این را بیان کرد مکانیکه گفت کلامی که مضمونش نیست در سببیک و علی بن
 دمی شهادت می خواند که مرست نموده و از من بتر می آید تا آنکه است پس آنرا بکنید و جان خودتان را از آنها حفظ نماید
 و اما بر پس آنرا بکنید و از حنفی نماید بر تو بدستیکه او که چنانکه دلالت گردید و از این در مقام توبه هم چنین دلالت کرد

۵۴۱

از جهت استیارت شده شدن و فضیلت جنس استیارت بر بقیه و حفظ نفس و جان در مثل سبقت هم پس هر کس که اخبار و آثار را
متوجه نماید بسیار چیزها که باین دلالت میکند در غایت کثرت و کفایت میکند در این قول بود که از بهترین یکسره بگویند و در
تحقیق پیش از توبه بهشت فرستند بعد از تحسین کردن آن او با هر مشرکین و قریش نه بعد از آن تفضی نامزد توبه که جمیع آنچه این شماره
گردیم از احکام عاجز بود در هر زمان و مکان نسبت به کل و حد و مدار مکلفین از مردان و زنان و لکن همه آنها بعد از تحسین
تو پیشین است از بعضی از امور مثل رواج دین و مذمب مثل این ما و آثار تا نیکه خط سبقت دین و عبادت شیخ از مذمب موقوف
باشد در جنس استیارت شده شدن بر بقیه پس شک نیست در این هنگام در وجه بودن این جنس استیارت عینا و با جمله اصحاب
عوض آسیر هم علیه و علی سکه طلسم است در راه سعادت و ضلالت است که معصومین است جنس استیارت میکند که در
رضایت بنی که ایشان جنس استیارت میکند که احوال و اسباب معیشت در پیوسته ایشان را با بطلیم سبقت میزند که یکسره
مذکور و امانت از دشمنان در شان ائمه ظاهرین نشوند بلکه جمعی از ایشان قتل و طهارت بر این جنس استیارت میکنند اگر چه
در قبیل محض ذرات است بوده باشد و آنچه از آن مستفاد میشود آنطوط در درجه و تحقیق که بر ما چه نمودیم که صاحبان
عوض آسیر و هم علیه در غنیمت اوقات زد کید دشمنان و مخالفین و بر ششتر از معاندین خطوط از راه انبارتیه در شان
و حقائق حق و در دلکلمات مخالفین و ذکر فضایل الرسول و عیوب او اول و آخر از دشمنان ایشان مبالغه و صراحت میکرد
مجلس بیستم پنجم از کتاب کبری عبادت در هر ارشادات در بیان آنچه واقعه بعد از شهادت ما عظیم است
در مذهب گفته که از آن گفت عبید الله بن زیاد لعین بر زمین معاویه نوشت و او را خبر میداد که شش حضرت حسین و جنرال
بیت او و نیز نوشت عمر بن سعد بن عامر امیر مدینه مثل انیر الامم و وقتیکه خبر باور رسید بجز رفت و بخل خطبه خواند و ایشان را
باین خبر در نمود پس مصیبت بنی هاشم برکت داد اما سن مصار و قائم نمودند و در وقت دختر عقیل بن اخطاب حسین را نزد میکرد
و کفایت ما ذائقون ان قال لکنکم ما ذائقکم و انتم احوالایم یعنی در اهل
بیت بعد مفضلک منهنم اساک و منهم ضرر جلوده ما کان هذا جزای اذ حجتکم ان
تخلفون لیسو فی ذوقکم حاصل معنون که چه خواهد گفت اگر سعید شما کوید بعترت و اهل بیت من بعد از من
من در میان شما و حال آنکه شما استیارت کنید بعضی از اولاد مرا اسیر و بعضی را بجزن علیان نمودید این جزای من نبود
که من شما را کله و حال نمود شما در مقابل آن بعد از من با اولاد من بگردید و قتی که شایع اهل مدینه تفرقه را شنیدند که در اسیر
ای کسانیکه از راه بجهل و نادانی حسین را کشتند اَبَسُّوا بِالْاَعْدَابِ التَّكْبِيلِ كُلَّ اَهْلِ التَّاءِ اَعْبَدُوا عَوَامِ
مِنْ نَبِيِّ قَمَلًا لَمْ يَكُنْ وَ قَبِيلِ قَدْ لَعَنَهُمُ عَلِيَّانِ بْنِ دَاوُدَ وَ مَوْتُهُ وَ صَتَا الْاَنْجِيلِ بَعَثُوا
مژده ماد لعذاب و خوار و دولت جمیع اهل آسمان از سعید و طاغوت و تبیل شمار نفرین میکند به تحقیق لعنت کرده شده این بر ما
اسیر را و در کتب صحیح و صحیح یعنی عیسی و ابایزید بن معاویه و قتی که کتاب ابن زیاد را رسید و در ضمن آن آن خبر شد
را نوشت و او را مامور کرد که حسین و سر کسانیکه ما او بر وجه شهادت رسیده اند و زنان و عیال و اطفال او را حمل نماید
و بفرستند تا مامور شد کلام سعید در ظهور و لکن مستفاد از کلام سعید در اینست که خبر قتل سعید شهادت او که اعزاء بطنه بر سعید
مژده جانب برید و آن بعد از فرستادن ابن زیاد بود که طایفه شریفه و اسیران را کج بر زمین مکانیکه گفته است و طایفه
بن زیاد کسر حضرت حسین بر زمین لعین فرستاد و آن نزد هب الملک ابن ابی عرش سلمی گفت برو تا عمر بن سعید بن احوال را بیدینما

با وجود او آمده ده بگشته شدن حسین و عبد الملک میگوید ناله خود را سوار شده در غم بودند غمات کردین
 مردی از فرقیس با بنی هبیس گفت چه چیز است که ختم خبر از نزد امیر شیخ گفت انالله وانا الیه راجعون بخدا قسم خبر
 گشته اند و قلیک بعین سعید دغلم گفت در چه چیز است ختم آنچه امیر شیخ میکند حسین بن علی را گشته است
 خارج شود و ناگهان بگشتن حضرت حسین پس ندا کردم ختم خبر از فریاد گشته مثل فریاد کردن بنی هاشم در خانه های خود
 شان حسین بن علی در وقت ندا کردن من قبل حسین بعد از آن بر عمرو بن سعید دغلم و قلیک مرادیدستم
 نمود بعد از آن هشدار کرد در حالیکه متمثل بود بوقول عمر بن سعد کرب عجت نساء وینینا دحجة
 کعبه نسوتینا غداة الازیت یعنی صد آخوشان را بلند کردند زنان بنی زید مثل آواز بلند کردن زنان
 در مثل صحرای کوش که آواز خود را بلند میکنند بعد از آن عمر و گفت این فریاد بنی هاشم در مقابل فریاد کردن عثمان است
 بعد از آن مبنی برت و مردمان از گشته شدن حسین خبر در خود و بر نیراد عاگرد و فرود آمد و صاحب کتاب
 من قلیک که در خطبه خود گفت این فریاد است در مقابل ضرب و صدمه است در عرض صدمه بسیار خطبه بعد از آن
 در خطبه بعد از موعظه حکمت با لفظ است فمالقنی انذرتکما خذ اقسام بر آینه دوست میداشتم که سوار در پیش و روح او
 در حدش میجو و ما در سبب می نمود و ما او را بدیج میگردیم و قطع صلح را حاکم می نمود و ما او را صلح میگردیم مثل عادت ما
 و عادت او که امر او چنین می شد و لکن چه کنیم با کسیکه تلخ خود را کشیده قتل ما را اراده نماید مگر اینکه او را از خود دفع
 کنیم پس عبدالم بن سائب از جابر روایت کرده است که اگر فاطمه زنده میبود حسین خود را میدید با و میگریست عمر سعید
 او را منع نمود و گفت ما نرو از تو می فاطمه از تو که بد پیش عمر و شوهرش برادر با و پیر او پیر است اگر فاطمه زنده میبود
 بر آینه چشم او میگریست و میگریست و در منت نمیکرد کبریا که حسین را گشته و او را از خود دفع کرده بعد از آن
 گفت پس بعضی غلامان عبدالم بن جعفر بن ابیطالب و ختم خبر کرد و پیر او را داد پس گفت انالله وانا الیه راجعون
 او پس اسل غلام عبدالم گفت این صدمه است که در حسین ما و رسید عبدالم بن جعفر او را بغل خود زد بعد گفت بنی
 تمام را حسین ایضا میگوید بخدا قسم اگر نزد او حاضر میجویم از او مفارقت نمیکردم تا ما را با او شهید میکردند بخدا
 قسم او از کس است که نغمه داده می شود در مصیبت دو پسران من او را پیرانم رسید با ایشان آنچه رسید و شهید
 شدند با برادر و پسر هم من سوخته کردند بر او و صبر کردند بعد از آن بجای خود رو کرد و گفت الحمد لله العزیز المقرب
 حسین اگر من سیزده سوخته کردم بر این من او را سوخته کردند پس ام لقمان دختر عقیل ابن ابیطالب فقیه خبر گشته
 شدن حسین را شنید بر برهنه سروپ آمد و با او بود همشیره های ام ماله و اسما و طلحه و دختر زینب و دختران عقیل
 خود که در طغی گشته شده بودند که میگردند و میگفتند ماد اتقولون ان قال لیسى بائس من کذبت و قلیک گشته شد
 در آن روز که عمر بن سعد خطبه خواند در مدینه و قتل حضرت حسین را خبر داد اهل مدینه در شتاب سار شدند که ندانند او را از او
 می شنیدند و شخص او را میزدند ایقان حسین از روی جمل و نادانان تا آخر آنچه گذشت این ناکفته که روایت شده که بر
 بن معاویه در شتاب بر آختر قتل حسین روایه افاده هر دو بن امیرش بن محمد و کلینی را از بنی عدی بن جناب و کرد از بر نه
 ایشان لذا فاضل اشام بودند و قلیک بر بنیه آمدند و پسران آمدند از زید و دختران عبدالم گفتند او زینب دختر عقیل بود
 در حالیکه موی خود را راکنده کرده و آستین خود را بر کشته بود با ایشان رسید در حالیکه میگریست و میگفت ماد اتقولون
 بائس من کذبت و قلیک گشته در آن شاک من در نزد ام سلمه و در نگاهد ختم در حالیکه فریاد میکرد و گفت
 حسین را گشته ام میگفت گشته او را صد اتقالی قیور ایشان را از کشته معلوم نماید در تاریخ طایفه آن و قلیک

حسین را بدین آوردند که از هر جانب شنیده شد روان علم گفت ضریب دوش هم ضریب اثنی عشر
 او نادر ملک فاستنقر سر را زدند که در آنها حاجت بود ثابت نمود تا پادشاه را پس برقرار شد ملعون
 بعد از آن شروع کرد و بوجوب زودن روحمین میگفت یا حیدر ابرو که در الیدین و لو نك الکحرم فی
 الخدین کانه بان میبایدین شغیت منک النفس یا حیثین حاصل مضمون اکثر حجاب در تورا
 در دوست تو و زنگ سوز در دو گونه تو گوید و در حدیثی آمده که در شفا دادم از تو خود را حسین و از آنچه منفرد شده
 است و نقل کرده از آنکه در کتاب مصابیح از ابی روحیه از ابی جعفر نقل گفته اند شنیده شد در هوارد مدینه قاضی میگفت یا من
 یقول بعضی ال محمد بلغ رساله یغیر تولد قنک شیء اربین امته سبدا خیر البریه جلا
 ذاشان ابن الفضل فی السماء وارضها سبط الین و هادیم الاوثان بکک المسیحا
 و المخابر بعد بکک الانام که یکلینا حاصل مضمون اکثر ای سبکه فضل الحمد قابل است
 ما را در این استی برسان که شریانی امیه رسید که بشد که بهترین خلق است و بزکوار صاحب است و دیگر است که در
 آسمان وز من بفضیل داده شده است نواده پیغمبر بخنده بهماست که است با و شارق و مغارب بعد از آن خلق که است
 هر زبانه میگویم در جیش که کلام سید در موقوف صریح است در تنگ حرم و ایران را این زیاد لعین برین ملعون نفرست
 بعد از شهادت بر عقیق بلکه حرم و ایران در کوفه در حبس بود تا اینکه برین جواب کتاب این زیاد را فرستاد و او را امر کرد که
 کتاب کسرا طبعه برین که بعد از حرم و ایران را بدین روانه نماید پس بنابر این فاصله در میان شهادت بر عقیق
 و روانه نمودن این زیاد لعین کسرا مطهره و حرم و ایران را بدین مدت طویل میباشد و اما آنچه مستفاد میشود از کلام
 این عقیق نیست که این زیاد لعین کسرا مطهره و حرم و ایران را بدین روانه نمود بعد از شستن بر عقیق در وقت
 معتد بها و این سبکه آنکه ذکر کرده است بعد از شهادت این عقیق که بعد از آن این زیاد لعین در جوشن طبا به و حجاب
 یا خواند و بجز این بعد از شهادت این منضم کرده است که حرم و ایران را بدین برین و پیش از آن در جمیع شهرها مکرر
 ترنیل است که در آن بیان بعضی از امور ذکر میشود که آنچه گذشت نقل آن در تاریخ ملایک در روایات غیر است زیرا که
 فرات آن از دو وجه است اول آنکه آن متضمن است این که برین رسید شهادت را که بعد از شستن بدین فرستاد و
 سبکه آنکه آن متضمن است این که مروان در آنوقت در مدینه بود پس این دو امر از آنجاست که بر خلاف روایات مشهور است
 در نهایت شهرت که در دفع غراب از وجه دوم حکم است باینکه گفته شود که مروان لعین اگر چه در دمشق در نزد
 برین ملعون حاضر بود در وقت ورود ایران الحمد الا اینکه بعد از آن بدین آمده برین بعد از مدت دید بر شریف رسول العذراء
 راه روانه نمود زیرا که در تاریخ ملایک در جوی موجود نیست چیزی که دلالت کند بر اینکه روانه نمودن برین لعین شریف را بدین همراه
 بود که یک او آنها حروب بن حریث و دیگری مرده از بر او بود و هر طور باشد آنچه در تاریخ ملایک است از آنجاست که حزان
 و غم و اندوه را حرکت میداد بلکه نزدیک است که میان ارواح و ابدان از صاحبان ایمان و اقیان جدا اندازد
 آنچه شکر کار قرآن و خلفاء رحمن و شغاف پس و جان رسیده است آه آه میزند بر شریف را که از جهنم او آسمان زمین
 غلی شده است که آنکه ابدان زانیه در حالت مضر باشند حاصل شده بود آه آه از ظلم برین و این زیاد لعین آن که است شریف
 را با جویب و غیر آن میزند و در آنوقت آنها را در هوا طعم میداد و شکار میخواند و امثال آن میکنند و او را معصیتها یا
 بدین سوختند اسلام را نبود که مروان کافر از فضل او منع نماید آیا در مدینه نبود در آن زمان کسیکه در پیش مثل مروت نصرانی

بایستد باشد که در مجلس بزند و بکلیت بریدار منع کردند از زدن چوب خیزان با شرف و جان خودشان را در راه خدا بر دل گذاشتند
و فیض شهادت درک نموده بخدا قسم کراست بر لب خدا ظاهر و حسن و حمزه بنیکه بکنند و بنا کافر آنچه کرد در نزد قبور شریفین
آیا نبود که در وقوع این امر مردان کینه کوان میزور در مدینه حرکت در زلزله نماید چنانکه حرکت و زلزله نمود قبر امیرالمؤمنین که در
سبب وقوع این امر از این زیاد در کوفه و چنانکه حرکت و زلزله نمود قبور اسپیا و اسپیا بیت المقدس و طرابلس و طرابلس
بوقوع این امر زید بن عیین در دمشق بعد از آن زمانیکه ملاحظه شود آنچه مروان عیین کرد و آنچه عمر بن سعید لعین فرمود آنچه در این مجلس
شد از عظم مصائب و لذات آنچه طلب یا میوراند و در بهار امیکه از دیها شد بلکه در بستیکه مخالفت عمر بن سعید و اهل بیت
و فرخانات و ناقص و قاصر میباشند آنچه بزند و این زیاد و مروان لعین هم کردند بلکه آن اقوال و مخالفت عمر بن سعید کافر
و حرکات آن نظام مرتد از جهت تاثیر عظم و از جهت ارشاد کشتن اخوان و شیخان را در دهکها صاحبان ایان و ایقان شدید
رست خصوصاً زمانیکه ملاحظه شود که در مدینه رسول کسی او را از آن عمل شینج بصر و منع نکرد و حال آنکه در کوفه پیر عقیق کلام
این زیاد لعین را قطع کرد اللهم العن شجرة المنقوشة بحبب شجرة الجنة الا ثوبه زیرا که شجره کافره است ثمرات آن زقوم و صریح است
مثل بزند و معاویه و مروان و عمر بن سعید و غیر ایشان لعنهم تم نعم در بستیکه مؤمنان بنی امیه و ایشان طایفه فلیکه بودند از زندقه
بن تیس و محمد بن ابی ذریفه و معاویه بن بزیه و کسب کرده ایشان میکنند در حقیقت از آن شجره جنبیه میسند و از برای این
گفت در جواب مردی که از حواصن صحاب آنحضرت بود در حالیکه داخل شد خدمت آنحضرت در حالیکه میگریست
گفت با کلام این رسول ندر زیرا که خلق میگویند بر احد از بنی امیه بجات میت آنحضرت گفت تو از بنی امیه میتی بلکه تو
از نالای می آبا خوانده قول حدایتعاریا یعنی فانی پس اگر کوفه که چه میگوید در خصوص عبد الله بن جعفر طیار بن معنی که اگر چه
عجب علو شرف و نسب آن جلالت حسب و فخامت آن مثل اقباست در راه بهار الا اینکه آنچه روایت شده در کلمات او
در روایت گذشته از چیز نامیت که شمار نماید با اینکه معرفت او بحق و لا مطلق و محبت خدا بر جمیع خلق او بعد از عبد و پدر و
برادرش یعنی سید شهادت معرفت کامله بود بلکه در جوشش پست و پامین رست زیرا که واجب بود با و زیاده از آنچه گفت
و کرد و آنچه یعنی باست و واجب بود بر او که غش نماید مره بعد از آن و واجب بود که سبقت کرید و بسیار ناله و فریاد نماید و هم
چنین جنب بود با و که بگوید سید شهادت او را بدهد او را بر او و بر عمر بن سعید من و سعید جمیع خلق است و محبت خدا است
کافه خلق مثل جد و پدر و برادرش زیرا که تحقیق بر شرفی در بعضی مجالس مقدمه بچهار صد شد مثل انقیام از زکات بنی شام
و اشرف ایشان مثل عباس بن امیرالمؤمنین و برادرش مسلم بن عقیل و برادرش و اولادش زیرا که ایشان سلام نامه
علیم دادند که در نظر بود شمال این مطالب را به مثل آنچه عبد الله بن جعفر او کرد و میگویم اگر آنچه از عبد الله بن جعفر واقع شد از قول
فضل بعد از رسیدن خبر شهادت سید شهادت او را بدهد آنحضرت باشد آنچه در آن روایت مقدمه مذکور شده است این است که
بآن اشاره کردی از خطاط در چه معرفت او بحق و محبت خدا بر جمیع خلق او و لکن این مقدمه از آنجا دو مقدمه دلالت نموده است
بآن دلیل پس در این هنگام میگویم شاید آنچه در آن روایت مقدمه نقل شد بعضی آنخیز بود که از عبد الله بن جعفر صادر شد از قول
و فضل بعد از مطلع شدن بشهادت سید شهادت او را بدهد او را و چگونه چنین نباشد زیرا که خیال بعید است از عبد الله بن جعفر که کجا
پاره و کربان خود را چاک نزد خاک را بر خود نپاشد و او را غش مره بعد از آن و کرة بعد کرة حاصل نشود و سبقت کرید و
نکند و کوفه قتل و آنه محبت به و این محبت و اخو محبت و ابو محبت المعصومین نظاماً و عطشاً و مثل این زلفعال و اقوال مجرب است
از کتاب کبریه اهدایت در هر شهادت هم آنچه بر شرف سید شهادت او را بدهد او را در حالیکه بر شرف دیگوه بود
دراکه ابو مخنف و غیره ذکر کرد کیفیت عفو کردن این زیاد از قتل سید جیدین از برای اینست پس گفت بعد از آن نعلون

خوبه اسبی خواندند و گفت این سر را از کفن نگاه دار تا وقتی که از تو میجویم خوبه است بر برگرفت و آنرا بمنزل خود برد
 و او را در زوجه بود یک مصریه و دیگری ثعلبیه است نزد مصریه بر آن زن گفت اینزکیت گفت حسین است با گفت
 این سر را بگیر بعد از آن زن خوبه برگرفت او را زد و در بر آورد و گفت بخدا قسم زوجه تو میجویم و تو شوهر من نیستی آن ملعون
 را و برگشت رفت نزد زوجه ثعلبیه آن زن گفت اینزکیت گفت حسین است حاجت است که در زمین عراق خروج کرده بود و بعد از
 بن زیاد او را کشت گفت نام او چه چیز است الطبعین نام او را نه گفت سر او را زود او گذاشت در پشت خود پندرش گفت
 که شنیدم آنرا طلوع فجر ملاوت میکرد و چشم فرشت او این بود و بعد از آن طغیانی منقلب بنقیون بعد از آن از طسراف
 او آواز شنیدم مثل آواز عدس استم که آن آواز بیج لاکه بود این چیز است که در کتاب صغیر ای محقق بود و کن
 در سجارد کرده است که صاحب کمال و صفا مناقب این ناگفته اند که ای محقق ذکر کرده است که عمر بن سعد وقتیکه بنز شریف را
 رو که افند از خوبه اسبی داد که او را نزد این زیاد سب بد خوبه از ایشا آورد دید در قصر مدو است پس او را بمنزل خود آورد
 و او در زن دشت یک از بنی همد و دیگر سب خضرتیه که او را نوار میگفت پس آن ملعون به رختواب او آمد آن زن باو گفت چه خبر
 است ترا از کرده ام همین حسین است در خانه با تو است گفت و آبرو مردم زرو نقره آوردند پوست سر زن را نواختند آورد
 بخدا قسم با تو در یکا این سب نمیکند از من ابتدا آن زن میگوید از رختواب خود در جوشتم به سخن خانه بیرون آدم آن ملعون زن سب
 خواند رختواب خود در فلک و بخدا قسم من نظر میکردم سوز ساطع مثل عمود از زیر تغار که حسین در آن بود سب آسمان بلند میشد
 پس پاره سر خان معبد را دیدم که در طرف آن سر و آن تغار را خود را بیکدیگر میسوزند بیزیل که بیان بعضی از امور در آن است
 در آنکه آنچه ما اولاً از آن نقل کردیم از کتاب صغیر ای محقق عطا میکند که نفیقه در شب چهاردهم محرم واقع شد و اما آنچه این فتنه از او
 نقل کردند شاید که آن در کتاب سبیر ای محقق مذکور است و آن در نزد من حاضر نیست پس آن واقعه در اینکام در شب یازدهم محرم
 میشود پس ممکن است که گفته شود هر دو واقعه واقع شدند و لکن لابد است در اینکام که بگویم روفاات خوبه چهار نفر بودند و هر
 باشد هر یک که افند نماید جمیع روایات متقدمه که تعلق بدین شریف دارد از روایات گذشته و از آنچه بان اشاره میاید
 و قابل نماید در آنچه آن روایات است متضمن است از نزول ارواح هدایت از کوه سیمان و بنیاد عظام و اهل کاه و سیده سار و
 بزرگان صدیقین و صالحین و شهدا و نزول بزرگان از ملائکه آسمانی بنیاد بر ارمانت بدن و سب شریف در اکثر روفاات
 در شب و روز قبل از آنکه دفن شوند و از خواندن سب شریف در موضع سجد و حصر امور دقیقه را میداند و با سب را فاضله و مشکله است
 میباشد و مطالب عالییه حمده امی فخر از کتب سنت ایمنی پنی قول رسول خدا را که فرمود ان تارک فیکم للفقین کتاب الله و عترته
 فلم یفرق اعدا حتی یرد علی بعض ریزاک تو را نیکه آنرا لحظه کردی بآنچه تعلق دارد بدین و سب شریفین و خونها جاری شده از آنها
 از جامع و آنها انوار ساطعه و آیات و دلالات قاطعه و معجزات و کرامات با بهره لاسعه را ملاقات نمودن سب شریف قرآن را در
 سنه یا تو بره یا تغار یا مثل آنها میباشد که آثار است و مصحبت که پیغمبر آنها شاره نمود و آنم سفارقت که پیغمبر از ایمان کرد
 محقق نیست به طور از طوار وجود است ال محمد و معصومین او بلکه این بر پنج تعمیم آتم و شمول اکمل است این معنی که ایشان هستند
 در جمیع اطوار و مقام وجود است ایشان جمیع آنچه برای ایشان است از ارواح هدایت و لغو نسق با هر کلیه و جبار و ابدان و اعضا
 و در تمام در جمیع عوالم و تمام شاه و ملزاف از شریک و صاحب و فار بودن ایشان قرآن را ملاقات حقیقه و قرانت حقانیت و عبارته
 آخری چنانچه ایشان با روح و جبار خودن شریک و صاحب قرآن هستند و شخاصی اند که از قرآن ابد ابد انمی شوند پس هم حسین
 سب اعضا مثل سب حاجبه و بدن سب این مصحبت و عدم سفارقت در هر یک یک از آنچه ذکر شد بطریق استقلال و استبداد

۱۰۰

است و لکن بر کتب مختلفه و احوال عده در حدیث اهل بیت و اهمیت و حرمت آن پس بر تو باد که ملاحظه کنی
 اینموزار از تقریب و تحقیق در بعضی از امور و این مثل بودن ایشان موضع رسالت و مختلف الما که و حسب احوال
 و معدن الرحمة و خزان اعلم و مستهی بحکم و حصول الکریم و مثل اینها را نیکو است بافتی بر همینان آنها باهاست غیبیه
 نوزاینه تر میسکنی بمقام عالی و معنی معانی لطیفه دقیقه را از یک فقره از فقرات زیارت جامع و آن فقره اینست
 ذکر کم در الذکرین و اسمائکم فی الاسماء و حجابکم فی الاحقاد و احوالکم فی الارواح و انفسکم فی القلوب و آثارکم فی الازمان و ظهورکم
 فی البقور پس زانیکه در وقت نظر کردی با نور ساطعه مستویه و فکر را در حق نمود باهاست عین سبب بر عجبی در آن میسکنی
 و آن اینست که چشم سید شهید آری که بفرموده از آنکه در روز در حربه که بلا اندخته بودند و حال آنکه آنجمله محل آمد و رفت خود ملائکه
 و معشرا و ارواح انبیاء و اولیاء و صدیقان و صدقیات و شهدا بود پس چنانچه در تشریف جنین بودیم چنین بود
 سر شش پسر است و در تشریف در مقام آمد و رفت ملائکه و ارواح انبیاء و اولیاء و غیر ایشان بود و در تشریف
 تشریفین ایشان در سلام میگردند و ایشان حرف میزدند که ایشان بر زیارت کردن و بوسیدن آنها در جات عظیمه میگردند
 که اندر جات را نیافتند مگر بعد از زیارت و بوسیدن و با هم این علوم را از آنها آموختند و دیگر در قرآن خواندن آنها یا
 از غیر آن پس در همه آنها و لایلی است بر بروت خاصه و ولایت مطلقه و این دلایل و دلایل بود بر اهل ان زمان و بر کسی که
 بعد از آن ایشانست تا روز قیامت پس صادق شد در شان آن بدن و سر شش پسر روحی که آنها بفرموده که آنها مختلف الما که
 و حسب احوال و معدن الرحمة و خزان اعلم و مستهی بحکم و حصول الکریم اند چنانکه صادق شد در شان آنها که ایشان از قرآن جدا
 نمی شوند و حال از حالات و آنکه از آن است بعد از آن در کتب است که توفیق آنکه ملاحظه کردی بعد از آن که روح سید شهید آری که
 الفداء حواة قابل شویم بخود او و خواه بگویم که او متعلق است بدین شاله و این شایه اخذ میکند از او که در ظاهر و باطن
 ارواح انبیاء و اولیاء و صدیقان علوم دقیقه و معارف قیسه و اسرار خاصه را و ایشان می آید در حدیث
 او شایه ایدان غلام در خدمت آقا خورشید و او با هم این تصرف میکند سیرفات کلیه در بعضی از مقامات در
 حواله امکان میداد در اوقات معنی فقره ذکر کم در الذکرین و اسمائکم فی الاسماء و حجابکم فی الاحقاد و احوالکم فی الازمان
 را و حتی مانند بر تو همه آنچه ذکر شد اگر چه تشریحی و جا بجا شود در جمیع حج طهرین رز آل طه و پس مگر اینکه اکثر آن دانسته شد
 بسبب شهادت سید شهید آری که لافذها پس این نیز ترتیب در سر شهادت بعد فطر باش بر بعضی آنچه نقل تا بنفهم
 دارد در بعضی از مجالس آئیه محبتینت و معنی از کتاب سیر عبادت در سر شهادت از فرستادن ابن زیاد
 بعین است ایران و سکه مطهره را و بیان آنچه جاری شد از کیفیات و حالات در منازل و مراحل ما بین کوفه و شام
 پس ذکر میمانیم اولاد این مجلس چیزی که در کتاب صغیر این مختف است بدانکه ابو مختف گفته که این زیاد بعین محبتین
 خومت در پیش او حاضر کردند و او را با سرش و سینه سپرد مطیب و معطر نمود بعد از آن شمر بن ذی الجوشن صنبا و حواله
 صبح زانو اند و ایشان هزار و پانصد نفر سر از منضم کرده و ایشانرا امر کرد که حرم و زنان و ستر را بدوش بر بند و آنها را
 در جمیع شهرها مشهور نمایند گفت و تیسکه من نیز ایدیم که خود را جمع نمودم بر رفتن با ایشان پس تدارک خود را دیده با آن
 رفتم و تیسکه قباد سینه نازل شدند ام کلثوم صلوات الله علیها است کرده بلیغ ماتت رجالة و آفته الدهر کلا
 و زاد فی حسرتک یعد لوعاب صالوا اللیثام علینا بعد ما علموا انابناک رسول الله کلا
 یسیر و ناعلی الاقناب غایبه کاتنا بینه بعض الغنیم یعد علیک رسول الله ما صنعوا

اَيُّهَا بَنِيكَ يَا نُورَ الْبَرِيَّاتِ كَفَرْتُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ وَبَلَّغْتُمْ أَهْلَكُمْ مِنْ سُلُوكِ فِي الصَّلَاةِ

حاصل مضمون آنکه مردان من مرده اند و روزگار زربکان مرا غایب نمود و عمرت با مرا بعد از سوزن شما من زاید و علاوه کرد و شما را محله کردند بعد از آنکه دانستند که مادر قرآن پیغمبر میستم که به بیت را آوردند اما پریشان سران سوار کرده شهر شهر می کردند که بگویند که مادر میان بعضی غنیستما میستم که نسبت بر تو ای رسول خدا آنچه کردند با بل عیب تو ای نور چشم خلائق کا فر شدید به رسول خدا و اگر شما که شمار از فتنه و ضلالت و کفر ای بر ایات کرد و بشاهراه نجات رسانید ابو مخنف گفت سوار را بر بد تا ترقی آنچه بعد از آن از کثرت گذشته بعد از آن به راه بیابان بعد از آن به راه سیر می شروع کردند بعد بر دیو عروه بعد از آن بصلت با بعد از آن نواد غله رسیدند در بخافرو دادند و بطیفته کردند گفت و شنیدند که زین زان جزا

حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ بِنَا الْمُصْطَفَى أَحْمَدُ بْنُ سَبِيحَةَ بْنِ حَبِيبَةَ

يُولُونَ وَيَنْدُبُونَ بَدْرًا فَطِيمَةً وَبَلَّغْتُمْ شَابَ التَّوَلَّى لِلْمُصْطَفَى وَبَلَّغْتُمْ حَسْبُنَا

كَالذَّاهِبِ نَقِيًّا وَيَنْدُبُونَ حُسْبَانًا عَظُمَتْ لَيْلُ الْوَدَّيَاتِ وَيَسْكُنُونَ وَيَنْدُبُونَ مُصْطَفَى

الْأَحْمَدِيَّاتِ حاصل مضمون آنکه از زمان من باید که سینه نماند نامشیت و دختران پیغمبر که میبندد در حالتیکه

تخلین و مصیبت روزه اند نام و نوحه میکند در دنیا فاطمات و لیس سیاه می پوشند بر مصیبتها و سیر پاکیزه خود میزند که مثل دیار است و چیز از آن میبندد از آن مصیبتها زکبت و در مصیبت ال احمد که بر و نوحه میبندد گفت بعد از آن از نواد غله کوچ کردند پس ایستادند و بجای کثرت مردم آباد و معمور بود پس زنان بر پوشید و پیران و جوانان سیر و آمدند و حسین تبار می کردند و صلوات میفرستادند و بجد و کبر و پرش و بگشاده کان او لعنت میگردند و میفکنند ایقان او را و بسیار از کبر ماردن روی پس شروع کردند به کوچ کردن و به جهیز آمدند و بنزد عامل موصل آدم و کاغذ فرستادند که مارا پیشوزن زین را که با است حسین و فقیه کتاب را خواند امر کرد و همراه کاشاده و شهر را رینت دادند و خلق زین را جانب و مکان جمع شدند و الی موصل مروان آمد و شش سال پیش از استقبال کرد بعضی هم گفت چه چیز است گفت سر حاد است که در زمین عراق ابن زیاد آورده است و سر او را بریزید یعنی فرستاده است مردی از ایشان گفت با تو هم ابن حسین است و فقیه ابن ابراهیم گفت که در زندان چهل هزار سوار از قبیل اوس و خزرج و هم قسم شدند که ایشان را بکشند و از ایشان را رام را بگیرند و در زندان دفن کنند تا این بر ایشان فرما شد تا روز قیامت و فقیه ابن افرامین شنیدند با بنیاد دخل شدند بر تل عفر آمدند بعد از آن بر چهل سوار آمدند پس بعضی رسیدند در بخافرو دادند و سر او را و اشکار و مشهور نمودند گفت و فقیه زین سیر

حُذِرُوا بِكِرْبَتِ وَهَذَا كَرْمَلِيَّتِ تَشْهَرُ نَائِي الْبَرِيَّةِ عُنُوقٌ وَوَالِدُنَا أَوْحِيَّ الْبَرِيَّةِ جَلِيلِ كَفَرْتُمْ

بِرَبِّ الْعَرْشِ ثُمَّ يَنْبِئُ كَانُ لَمْ يُجِبْكُمْ فِي الزَّمَانِ رَسُولُ لِحَاكِمِ اللَّهِ الْعَرْشِ يَا شَرَامَةَ لَكُمْ

فِي لَطْفِ يَوْمِ الْمَعْيَا عَوْبِلُ حاصل مضمون آنکه مادر میان خلق میگردید و مشهور می کنید عداوة و حال آنکه در پاقد چهل باب و میفرستد کافرند بجد آعرش بعد از آن به پیغمبر او گوید در زمان پیغمبر شما را جواب نه داده است حدیثش شمارا بلان کند

ایشیرترین مهت شمارا در روز قیامت در جهنم فریاد کردینت ابو مخنف گفت سیر کرد بعضی الورد و بنزدیک آمدند و تصایب نوشتند که ایشان را استقبال نماید زیرا که با با است حسین گفت و فقیه کتاب خواند امر کرد و بوقهار از دند پس مروان آمد و اب را استقبال نمود و سر او را مشهور و اشکار نمود و از باب اربعین دخل کردند و ستر مبارک را در حین صبح کردند از ظهر تا عصر و اهل آن

کلیفایه میگردانند و کلبایه میگردانند و میگردانند که غیر فایده است که تیرین سوادیه سیروح کرده بود گفت
 رجب که در آنست حسین را منصب کرده بودند تجاوز نمی کند احد که بجای او آورده شود حاجت او تا روز قیامت و بتوبه کرد
 در حالیکه در شراب است بود تمام صبح و علی بن حسین کربت و نسا کرده میگفت **لَيْتَ شِعْرِي هَلْ عَاقِلٌ**
فَالدَّبَاجِ بَاتٍ مِنْ جُعْدَةِ الرَّفَائِيْنَ يُنَاجِيهِ أَنَا جَلُّ الْكُفَّامِ مَا بِالْحَقِّ ضَائِعٌ بَيْنَ عَضْبَةٍ
الْأَعْلَاجِ حاصل مضمون آنکه کاش بدانم آیا عاقبت که در این شب بتوبه نماید از زینب بان در حالیکه ناسا
 نماید من پیراهم هستم چه چیز است حال حق من که ضایع شد در میان طایفه کافران گفت و آوردند و بر قهرین آمدند و بجای
 معمر بود با بل خود و فیکه بنجر با ایشان رسید در مارالسته و ایشانرا لعنت کرده و سبک میزدند و می گفتند ایماجرین و ای کشنده
 کان اولاد انبیاء میگردانند از هم بد ما داخل شوید پس از ایشان گذشتند ام کلثوم هم کربت و نسا کرده میگفت **كَمْ**
تَضْبُونَنَا الْاَقْتَابِ عَارِيَةً كَانَتْ اَنْبِيَاءُ الرَّسُولِ فِي الْبَلَدِ الْاَيْسَرِ جِدَّ رَسُوْلٍ لِقَدِّ وَتَلِكُمْ
هُوَ الْاَلِكُ وَ لَكُمْ قَصْدًا اِلَى الْكُوَيْدِ يَا اُمَّةَ السُّوءِ لَأَسْفِيْنَا لِرَبْعِكُمْ الْاَعْدَابُ اِنَّمَا اِيْحَى عَلَى الْبَلَدِ
 حاصل مضمون آنکه قدره را در شرابان عربان مورخ میگردانند که گویا که مادر شهر از دختران روم ستم ایماجرین رسول خدا نیست که
 شمارا به راه است و دلالت کرده است بر خدا منزل شمارا بر اینکند مگر لعنای نازل کردن چنانچه بلد بارانده کرده اند و در
 گفت بمعرفه نعمان آمدند اهل آن ایشان را استقبال نمودند در مارا کشاده اند و ایشانرا آب و طعام آوردند در بقیه روز ایشان
 و از بجای کوچ کرده در شیر زرد آمدند و در بجای کوچ کرده در شیر زرد آمدند و در بجای کوچ کرده در شیر زرد آمدند
 کلمه زنده و فیکه انعامین اینرا از ایشان معاینه دیدند بان عده و داخل شدند تا بکفر طاب رفتند و هزار کوهک بود اهل آن
 در مارا با ایشان بستند خوله لعین پیش ایشان آمده گفت یا شامه طاعت نمینند و مارا آب میدهد گفتند بخدا قسم یک
 قطره آب بنما میدهم شما همین آب مدادید پس از بجای کوچ کردند آمدند به سیبوس پس علی بن حسین نسا کرده
 میگفت **سَادَا لَعَلَّوْجٍ فَمَا تَرَفُّعِي نِيْدَا الْعَرَبِ وَصَارَ يَقْدِمُ دَأْسُ الْاُمَّةِ الذَّنْبِ يَا لِيْرِجَالِ عَمَّا**
يَا اَيُّهَ الزَّمَانِ يَدِي مِنَ الْعَجِيْبِ لَكُمَا مِثْلُهُ عَجَبُ اَلْاَرْسُوْلِ عَلَى الْاَقْتَابِ عَائِيَةً وَاَنْ مَرَقَا
بِيَسْرٍ تَحْتَهُمْ يُنَجِّيهِ حاصل مضمون آنکه نزد آمدند کافر پس عرب با رضی میفروود و نسا کرده در ستمت شد ایوم
 کسید بردان پس بچندان آنرا میآورد و در از عجیب که مثل آن غیب نیست آل رسول خدا را در تیران عربان سوره میمانند
 و المروان در محنت ایشان شتر و سیر میگردانند و او گوید در بجای کوچ کرده در شیر زرد آمدند و در بجای کوچ کرده در شیر زرد آمدند
 سیبوس راجع کرده گفت ایوم حدایتعالی فتنه را ناخوش میدارد و نیز از جمیع شهرها گذشته احد با آن مستقر نشسته
 یکدزدید آنرا در شهر شما بگذرد و جوانان گفتند بخدا قسم ام این بنشیند بعد از آن سیرل آمده پس آنرا قطع کردند و ایشان آنها
 خروج کردند در حالیکه سلاح خودشانرا او پیشیده بود خوله لعین ایشان گفت در ناگوار شوید پس بجای و اخبار و علم
 کردند با ایشان قتال شد و نمودند در رضای خوله شمشیر فادسرا کشیدند از جوانان پنجاه سوار کشته شده ام کلثوم گفت
 نام این شهر صیت گفتند سیبوس گفت حدایتعالی شراب ایشان شیرین و چهار ایشان را از آن دوست ظالمانرا از
 ایشان رخص نماید او بخنفت گفت اگر دنیا از ظلم و جور مملو شود با ایشان میزند مگر قطره عدل بعد از آن سیر کردند با بجای
 رسیدند پس در مارا از ایشان بستند و در خانه نشستند و گفتند بخدا قسم در ظل میثویه بشهرها اگر چه همه مارا باشند و

اینرا شنیدند کوچ کردند و رفتند تا بمجلس رسیدند و صاحب محض نوشتند که حسین همراه ما است و میران خالد بن شیط بود
 و قیله کتاب خواند امر کرد علمدارانشان را که دستها را ازینت دادند و غلق از هر جانب و مکان آمدند خالد بیرون آمد و ایشان
 را تا سه میل راه استقبال نموده آتش مبارک را آنگار کرده و سیر کردند تا بمجلس آمدند پس از زرقعه دخت شدند و مردم بیاب
 از دحام نموده ایشان را سنگ انداختند تا در باب تلو سبت و شش نفر سوخته شده و در مارا سر بر ایشان
 بستند و گفتند آیا کافر شدنتان بعد از ایمان آوردن آیا صلوات تحت بعد از هدایت پس بیرون آمدند در نزد
 کینیس ایستادند و آن کینه خانه خالد بن شیط بود پس هم قسم شدند که خوله را بکشند و سر شریف را از او بگیرند
 تا برای ایشان فخر باشد تا روز قیامت بخبر ایشان رسیدند از ایشان که گفتند در حالیکه برتان بودند و بعد از آن
 آمدند و صاحب آن نوشتند که حسین همراه ما است پس صاحب آن مده امر کرده گیران را که بدست خودشان دف
 بردارند و علمدارانشان را دند و سپه پور را از دند و زعفران و شکر و سویق برداشته و بیوتی کردند در حالیکه مست بودند
 ام کلثوم گفت نام این مده صیت گفتند علیک است گفت حدایتها بزیات آنرا هلاک کند و شراب ایشان را برین
 و کور را بکنند و فلان را بر ایشان زلف نماید و گفت اگر دنیا از عدل و قسط مملو شود با ایشان نیرسد مگر ظلم و جور و آن
 شب ماد بجا خوابیده و کوچ کردند و شام را در نزد صومعه راهب کردند پس علی بن حسین ایشان را کرده می گفت
 هُوَ الزَّمَانُ فَمَا تَعْنِي عَجَابُهُ عَنِ الْكِرَامِ وَلَا تَهْدِكُمْ مَصَابِيهُ فَلَيْتَ شِعْرِي لِي الْكُفْرُ ذَا الْجَانِبِ
 صُرُفُهُ وَالْإِكْرَامُ ذَا الْجَانِبِ بِسَبْرٍ أَعْلَى الْأَقْتَابِ عَارِيَةً وَسَائِقُ الْعَبْرِ حَيْثُ عُنْدَكَ عَارِيَةٌ
 كَلْتَنَا مِنْ بَنَاتِ الرُّومِ بَيْنَهُمْ أَوْ كَلْتَنَا قَالَهُ الْمُخْتَارُ كَادِيهِ كَفَنِي بِمُوسَى لَللَّهِ وَبَلِيكُمْ دُونِي
 امه است و قد ضاقت مذاهيبه حاصل مضمون آنکه این زمانت عجایب آن تمام و فانی میشود از مردان
 کرام و مصائب آن تمام میشود کاش ما بجز تا یک با ما مجاذبه خواهد کرد حوادث آن و ما با او تا یک مجاذبه خواهیم نمود ما را در
 دریا با شران بر این میگردانند و سابق شتر مانع میشود از سوار شدن کوفان و دو دشمن آن کویا که ما از دختران روم قسم
 در میان ایشان با هر چه اجد مختار فرموده کعب گفت هر چند که کافر شدید و اگر شما ایست به تحقیق راهی است
 رو تنگ شده است و قیله شب ایشان دختند هر از در بجانب صومعه بلند کردند و قیله شب تا ریشتر راهب اولاد
 مثل اولاد رعد تسبیح و تقدیس شنیدند و اولاد ساطعه را دید راهب هر جز در از صومعه بیرون کرده و سوار آمدند که نو
 در آن ساطعه که بجان آسمان مٹی گشته و نظر کرد دید که در آسمان کثوده و ملائکه نازل میشوند دسته دسته و میگویند
 اسلام علیک یا ابا عبد الله پس راهب شدت خزع نموده و قیله صبح کردند و نوشتند که کوچ نمایند راهب ایشان
 مشرف شده اند که در کسید پیغمبر گمیت گفتند خولین بریزید صبحی اغصم راهب با و گفت چه چیز است با شما
 گفتند سیر قبا که در زمین عراق خروج کرده بود این زیاد لعین او را گشته گفت ما شصت گفتند ما شش
 بن علی ابن ابیطالب و مادرش فاطمه زهرا و جدش محمد صریح راهب گفت هلاک باد بر شما و با آنچه بطاعت او اندید
 تحقیق رست است چهار در قول ایشان زمانیکه ای میزد امی کشند آسمان خون تازه میبارد و این میشود که در قتل پیغمبر
 یا موسی پیغمبر نه در از آن گفت میخواهم امیر را یکجا هست بمن رسید و آنرا بشمار دمی کنم خوله دید گفت آنرا می کشیم مگر در
 بر زمین معاویه که از او جایزه بگیرم راهب گفت جایزه نوح چه قدرت گفت یک یک کرده در آن ده هزار شغال در هم با
 راهب گفت همین آنگونه را بگو میدهم گفت حاضر کن آنچه گفتی راهب در هم را حاضر کرده با ایشان داد سر راهب دادند

در حالیکه آن در بالانیزه میبود در هب از ایسید و میکسیت میگفت تجدانتم من که انت یا ابا عبده که روایت
 بخود محمد مصطفی طاعات نامه بر این شایع باشد که الی الله ان لاله آله و صده لا شریک له و شهادت
 آن محمد عبده و رسول و ان علیا و آل له و سر را با ایشان داد ایشان در ایام راضمت میکردند تا گاه اندر آن
 در دست ایشان سفال گردید و در آنها نوشته شده بود و وسیع علم الدین فلهو ای منقلب سقلمون خوله با صحاب خود
 گفت ما خیر را بنهان در رویه بر شما که در میان مردم رسوا شویم سهل گفت با تقی اولاد او این بیات را میخواند
 گفت **اترؤا امه قتلک حسبا شفاعت جده یوم الحسبا وقد غضبوا الاله**
وخالقوه وکلمجشوه فی یوم الماب الالغ لاله بینه زیاد و اسکنهم وجهتم فی
العذاب حال آنکه آیا امید میکرد آنکه حسین را کشته شفاعت دهد او را در روز حساب تحقیق بخصف او در غیر
 او را مخالفت کردند و از خدا سر نشیند در روز قیامت گاه باشد لعنت کند خدا اولاد زیاد را و کن نماید
 در جهنم در عذاب را و گوید و فیکه اینرا شنیدند عقل ایشان را بل شد و در سر کردن حد و عهد نمودند تا بدوش در صل
 شدند کلام ای محفف نام شد و در کچه عاریت در نماز لیکه در میان کوفه و دمشق بود و کن محفی مانند سرتو که نسخ کن
 مختلف پس در بعض نسخ موجود میباشد چیزی علاوه بر آنچه ما نقل کردیم و آن در نزد قول قول است که گفته و ساروا
 بالروس الی شرقی بجهت ثم جرو اکثریت و آن را بد چینیست که نوشته بعد عمل کثرت که مار زیاد و مخلوق
 استقبال کن زیرا که همراه است بر حین فیکه کتاب خواند امر کرد سهارا کوشده و شپسوز ارزده و شهر رایت
 دادند و خلق از هر جانب و مکان جمع شدند بعد از آن و الی بیرون کشند ایشانرا استقبال نمود و هر کس از ایشان
 میسر مییافتند که اینها را حبسیت که بریزند بن معاویه یعنی خروج نموده بود این زیاد او را کشته سر او را بریزند
 معاویه میفرستد در نفرال با ایشان گفت ای قوم من در کوفه بودم اینرا آمد و او سر حار نمود بلکه آه حسین بود و
 که اینرا شنیدند قصد نمودند با و سها آنها را زنده پس همانان از مسجد خود نزد ایشان جمع شدند برای عظام و کرام
 است مبارک گفتند ما بر همیشه از قومی که پیوسته پیغمبر خودشانرا کشته اند خیر با ایشان رسید با سجاد دخل شدند
 بعد از آن از کثرت کوچ کرده و راه بیابان را پیش گرفتند این آن را بد است بعد از آن ناخر آنچه ما آنرا نقل کردیم
 اولاد بد نیل است در انت مذکور آنچه عاریت در کوچ کردن شکر این زیاد با سار کا مطهره و حرم و سیران از کوفه
 تا داخل شدن ایشان بعلب و کن بر بنجیکه جمعی از علماء ذکر کرده است اگر چنان از بنجی ناست که از کتاب کبر محفف
 نقل شده بلکه ابن عباس در کتاب فضول حتمه گفته است که این زیاد حرم و سیران و حسین را بشام فرستاد و معاویه
 با شخصی که او را در حین قتل میگفتند و با صحابی که مقدم ایشان خبر بود و زنان و طفلان ایشان را در کوفه فرستاد
 و ایشان بود علی ابن حسین و ابن زیاد بدست و کردن حضرت رنجور زده بود و در وقت رسیدت آن سیکه
 ایشانرا سیر داد و مقدم شکر بود حضرت ثعلبه عاده بود زیرا که سید گفته که این زیاد حضرت ثعلبه عاده را خواند
 سر شریف و سوزان را با و تسلیم کرد ایشانرا به شام برد چنانکه سید کفار را میزند و اهل اقطار و طرف
 سرد با ایشان نظر میکردند و اما سفید رده در مقام به کلام فیل التفکر کرده و آن است که این زیاد لعین حسین
 به زجر بن هس داد و سر کا صحاب و را با و داد بریزند بن معاویه فرستاد و با او با سرده بن عوف از دیار و طا
 بن ایطیایان را فرستاد در میان جماعتی از اهل کوفه ناست از راه بریزد و در کوفه در دمشق و از کتاب

۵۵

مجلس سی و هفتم

نقل شده که این زیاد شمر و خول و پیش بن ربعی عمر بن حجاج را خواند و ضم کرد با ایشان هزار سوار و پیش از آنکه داد و این را برگرد که سواد ایران را اخذ کرده به شوق برسانند و امر کرد که اهل بیت همراه او در شهر مشهور گردند پس آمدند بجزایر و باول منزل شروع کرده و نماز شدند و آن منزل خراب بود پس بر شریف رو که اهداء را در پیش رو خودشان گذارند و ایران با او بودند تا گاه دیدند دستهای قلمی از دیوار خارج شده بخون نوشت **اتوجهوا أمم قد قتلت حسبا آخر ایات** پس از آنجا رسیدند و آنرا منزل کوچ کردند و در روایتی مذکور شده که این زیاد امر کرد که بر شریف با شمشک کافور حمله نمایند بعد از آن با خول در میان باغچه نرسیده سواره و پیاده بریزند و این فرستاد پس ایشان بر جاده کبری فرستاد تا به قرب یکترب رسیدند و حساب آن نوشتند که ایشان استقبال نماید زیرا که با ما است هر کسیکه بریزد خروج کرده بود مرد نصرانی ایشان گفت از اهل کترب که اقوم خدا را احاطه نمایند در حال خودتان من در کوفه حاضر بودم در چهار روز آن سرخا حیرت بلکه حسین بن علی این بطلب است و ای بر شما ایطمان بدرستی که نصار انجیل را در پیشته با ایشان بود با قوس با و صلیان و بلند کردند در وضعی که بخبر معروف است و قیامه بر شریف با ایشان رسید تا قومه را از دزدان و زحمت اعظام خدا عزوجل و گفتند انجا رسید ما بر ایتم از امتی که بر دختر پیغمبر خودشان را کشیدند و اهل و صحاب و شیعه او را کشیدند و خول را نگذاشتند که سربار که ایشان در داخل نماید پس بعد از آنجا رسیدند تا به صیبت رسیدند در راه ناز شدند که انرا خضر او آن گفتند پس در انجا توضیح را شنیدند و ما تغیر شنیدند که می گفت **بناؤ الحجین انکین نبیا الهنا شیئا بناؤ المصطفی احمدینکین شیئا و یطمن خلدوا کالدنا نپری یقیات یعنی** ای فرزندان من مرد خیران ما شیائ که گیسند دختران احمد که میبکنند در حالی که میروند و با خودشان سیله میزنند که آن رویا که کترب است مثل زنا نیر بعد از آن سیر کردند تا رسیدند به وضعی که معروف بود کجیل سیر کردند تا رسیدند به جنبه بعد از آن فرود آمدند صاحب موصول نوشتند که ما استقبال کن زیرا که با ما است سر حاجی پس صاحب موصول امر کرد علماء را انتر کرده و شیپور را نریند و مردم را از قیام بیکدیگر خبر کرده جمع شدند بعضی از ایشان به بعضی میگفت که چه چیز است گفتند که سرخا را آوردند که در عراق بریزند همین خروج کرده بود مرد که از اهل ایام گفت ای گروه اسلام و اگر شما و با پیغمبر شما نال میشود این پر دختر تر بود او حسین بن علی است که در کربلا کشته اند و ایشان او را بریزند میرند او محض گفت خبر داد من کسیکه همان روز حاضر بود که در موصول می هزار شمشیر کشیده شد و هم قسم شدند که خول و کسانیکه با او بودند بکشند این خبر باور رسید بشهر و دخل میشد بعد از آن شروع کرد در رفتن پیش عفر اعدازان حسین و از رده و در منتخب نقل شده که ایشان و قلیکه بعد یک نزدیکند صاحب آن نوشتند که ما استقبال نمایند زیرا که همراه است بر حسین من امر کرد علماء را انتر کردند و کوه پرونده ایشان تا به پیش می استقبال نمودند از حشیت فرج و شاد ام کلثوم گفت خدا تعالی کثرت شمار ما را کند و سلطانید شما کسی را که شمارا بکشند بعد از آن علی ابن حسین و قیامه اینرا در کترب گفت **هو الزمان فلا تقنن عجايبه عین الکرام ولا نهک مصائبه قلبک شیء الا که تجاد بنا فونہ و قرانا که تجادنا** به **یبرینا فوق قناب بلا و طاء و سابع العیس محیی عنه غاربه کانتا من اساد الروم** بنیام **کان ما قاله المختار کاذبه کفتم برسول الله و یحکم فکنتم فی مثل من ضلک منذ** ترجمان ابیات گذشت بدین مکریت و آنچه باقیقادات تعلق دارد به جمعی از اصحاب مقاتل ذکر کرده است چیزی را که تعلق بر شریف رو که اهداء دارد و از آنچه در منزله از منازل واقع گشته در ما بین کوفه و شام الا اینکه ایشان آنرا منزل را میگویند که در راه و اسم آنرا ذکر کرده اند باینست که ایشان گفته اند که این لویه و غیر او است اگر عده حدیثی را که از آن موضع قا

حاجت را اخذ کردیم گفت من بهت اطواف میکردم ناگاه سرور او دیدم میگفت حدیثی را بر من بخوان
 ما و کفتم یا عبد الله از خدا برتس مثل اینکلمات را که کوزیرا که گناه تو اگر مثل فطره ما بان و ورق در حمان باشد استغفار
 خدا میامرزد زیرا که او حقور رحیم است من گفتم بیانا با تو خبر دهم قصه خود را پس پیش او ادم گفتم به آنکه با چاه فرودم
 از آنجا که همراه حسین بن شام میرفت و وقتی که شام میگرددیم حسین را در تالیوت میگذرانیم و شراب میخوردیم در آن
 تا بوقت یک شب صحاب در فیقان من شراب خوردند و دست شدند من با ایشان شراب میخوردم و قیقه شادمانند
 او از رعد شنیدم و بر قرار دیدم ناگاه دیدم که در آسمان مفتوح گردید آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب محمد
 ناز شدند و با ایشان بود جبرئیل و معجی از آنجا که پس جبرئیل نزد کتایوت آمد پس را پرورد او در خود ضم کرد و گوید
 و بعد از آن همه بسیار چنین کردند و پیغمبر گزیدت بر حسین و پیغمبران با و تسلی میدادند جبرئیل با و گفت یا محمد درستی
 حدایت را امر کرده است که ترا طاعت نماید در حضور من است تو اگر را میفرماید در نیز آبر ایشان بزلزل در آورم و
 اعلی زمین را بغل نماید چنانکه بقوم لوط کردیم پیغمبر فرمودند یا جبرئیل زیرا که برای ایشان دهن موفقی است در پیش روی
 خدا یزوجل در روز قیامت را گوید بعد از آن با حضرت صلوات فرستادند بعد خود از ملاک آمدند و گفتند بدرستی
 که حدایت را امر کرده است که اینها را بکشیم پیغمبر ایشان گفت کار شما با ایشان است پس ایشان را بجهت ما میزدند تا
 یک از ملاک مجرب را تصد کرد که مرا بزند کفتم الا ان الله فرمود در خود ترا میامرزد و قیسه صبح کردیم
 صحاب خود را دیدم که خاک تر شده اند حاجت منافقت و بیستاد خود از ایام بعد از آن که جبرئیل با و بیستاد
 در ایچیزت زیادت است در نزد قول او لعلی الی یزید گفت هر کس که او را کشت دستش خشک شود و در اخذت
 ناگاه او از زبده شنیدم که مثل آنرا شنیده بودم گفتم که محمد آمد پس او را سب و سده سلاح را شنیدم یا جبرئیل
 و میکائیل و هرافیل و کرویین و روحانین و مقربین و در آنست پس کسایت کرد پیغمبر ملاک و پیغمبران گفت پس
 و نور چشم مرا گشته اند همه ایشان آنرا مبارک را بوسیده و بینه خود ضم کردند و هر یک از ایشان میگردد سبقت
 نمودند بتیلیل علیهم السلام در آنست چنان بعضی از امور بدانکه هر کس تا مل نماید آنچه واقع شد در آن منزل که میان
 کوفه و شام بود از معجزات و کرامات بهره و حوزرق عادات عظیمه متعظن میشود بر ابراهیم عظیمی و ان این است
 در بسته خود آن منازل واقع شد در آنچه که استر را سوراخ سیر دادند بر طراف و اکناف زمین در شرق و غرب
 عالم از پنجره که در آن مؤنت نامه و کفایت کامل است در باب لایل نبوت و خلافت کجا مانده که علاوه شود بر این
 آنچه محض و مستقیم است از معجزات و حوزرق عادات پس میگویم که در آن منزل در آن منازل و کد اسمعت از
 آن منازل تا ثبت شد در آن هر عاقل از اهل کتاب و غیر ایشان اتفاق حسین رسول الله بر خلافت و امارت
 و بودن او مثل جد و پدر و برادرش محبت خدا بر جمیع خلق و از اهل آسمانها و زمینها و همه پیغمبران اتفاق قاطان
 و دشمنان او بر شمس و مرتد و کافر بودن ایشان بعد از آن زمان تا مل کردی در عدم تخلف دعا و غیرین از اعدای
 ام کلثوم در آنجا است حواه برای آسمان و حواه بر آسمان باشند میدانی که آل محمد احد از عالم انبیا
 و انیس میشود حتی غیر صبیح طاهرین در ایشان نیز در دنیا کافور علم و فضل و رحمت فرود شده اند و همه چنین است
 عصمت و لکن بر بنی از نوح با چنانکه بان شاره گذشت پس قول امیر المومنین سخن آل محمد لا تقابلس بنا احدی من
 میثاقات غیر حج طاهرین در ایشان نیز از زردن و تمثیل مقامات ابو الفضل العباسی و علی کبر شمشید
 و قاسم بن حسن و مثل مقامات زینب ام کلثوم و هم شریکای ایشان و دختران سیدمقدار و لهدها پس آنجا

یک روز فی است و آن نیست که آن شریف روح که هفده اگر چه او با همه رزق از حبس عدالت رنجید و رسول او شریف مکرر کند
 و او را خیر و مغیر و خواستش در مشهور کردن او در هر طبل از بلاد از کوفه تا شام الا اینکه او با همی در آن حالت بعبادت از راه
 و موهبت رحمانیه در دستها در حج عظمت و جلالت و فخامت و شرافت بود بلکه در مقامی بود که او امام عقول کند
 و پادان آنرا درک نمیکند و چگونه چنین نباشد زیرا که در خدمت این شریف و صاحب است او بود از جهت تعظیم الهی نمودن
 جلالتش او از مردان کسیکه افضل اهل زمین و اهل آسمان و جهت ایشان است و لذت آنان که نیکو ایشان است
 زنان اهل زمین و فضل و شرف ایشان از غنیمت حسرت و غم ایشان اندر غنیمت جلالت و منزلت و زور و
 و طفالی و کسبیکه نیز در درجه ایشان احد از اهل صنف ایشان و با بجهت درستی که افضل و شرافت و اکرام و عظم
 و اکمال روز زمین در آن روز از امت قوام است یعنی قوت و عید و ائمه و طفل و طفلیت و کسب و کسبه و مغیره
 صغیره در حضور این شریف روح که هفده است پس این لذات زمین است و آنرا که نیکو از اهل آسمانند از ارواح بنیاد
 و او صیاد و صلیحین و صدیقین و از گروه ملائکه مقربین و کروبین و حاملان عرش و عزیزان از کسبیکه در زیارت
 حضور این مبارک بودند در آن زمان که تحقیق شناختی که ایشان از او حاضر بودند و نیز شناختی درستی که در آن وقت
 در روز وقت این شریف روح که هفده محل خلافت ارواح بنیاد و او صیاد و صلیحین و شهدا و محمل نزول
 گروه ملائکه و معاشر کروبین بود بلکه درستی که تحقیق و مضمنا تحقیق است که وقتی در اوقات و آن لذات
 محقق نشد مگر اینکه ارواح در سینه و انوار ظاهره و گروه ملائکه در پهن نازمین بودند بر پارت او و بیایا روزند
 از زیارت آن نعم درستی که شاهد نمودن همی از چهار جمعی در این ناز شدن بر سر زیارت و ملافتن با
 از آن زیارت در کمال از مواضع و در بعضی از مقامات بود بر حسب آنچه خدا میخواهد از حکمتها با نفع و صلاح عظیمه
 و هم چنین بود امر در باب بلند شدن انوار عظیمه از آن شریف روح که هفده و اتصال آنها بعبان آسمان و هم چنین
 کلام در مشغول شدن این مبارک به تلاوت قرآن و از کلام و مناجات و چگونه چنین نباشد زیرا که ساطع و بلند شدن
 نور از آن روح که هفده از لوازم وجود است و لوازم شیمی از آن متصداک میشود اگر که در اینجا سوال جمعی است و
 اینست که چهار نزول گروه ملائکه و معاشق ارواح بنیاد و اولیاد و صدیقین و صدیقات بر زیارت این شریف روح
 که هفده و کرب و نوح و جرح کردن در نزد او از حد تواریف و تظافر گذشته است و لکن هر خبر از آن چهار مقربین چیزیست که از آن
 ظاهر و لایح میشود که ارواح بنیاد و او صیاد و صدیقین و صدیقات و هم چنین گروه ملائکه امر ایشان در زیارت
 شهدا بعد از شهادت منحصراست در زیارت کردن این شریف و هم چنین حبه شریف و تادفن شدن آنها پس حاصل
 شده بود بر ایشان قبل از دفن سر و حبه شریف که نفس قدیمه و روح کلا در زیارت کنند و این تلویح و طوری که ما آنرا
 ادعا کردیم بلا خطه قلم آن روایات است خطبات بنیاد و ملائکه را با آن شریف مثل مخاطبه با روح کلا و نفس قدیمه
 پس حاصل سوال اینست که سر حکمت چیست در حاضر شدن ارواح بنیاد و او صیاد و گروه ملائکه در نزد نفس کلا
 برای زیارت آن و منحصراست بودن زیارت ایشان در نزد حبه و سر شریفین با اینکه زیارت کردن ایشان نفس کلا
 و کربیه کردن در نزد آن ناقص نمیکند درجه او و لذت زیارت کردن ایشان حبه و سر شریفین را بلکه ایق و او را نیست ملائکه
 و ارواح بنیاد و او صیاد مقدم نمودن ایشانست زیارت خود ایشان از نفس کلا حسینه و کربیه نمودن در نزد آنرا زیارت
 خودشان سر و حبه شریفین و کربیه در نزد آن را میگویم درستی که خطاب بنیاد و ملائکه با این شریف با خطاب است و
 که مثل آنها خطاب کند مگر ارواح و نفس کلا نمیکند از حاضر شدن ایشان در نزد نفس قدیمه حسینه بلکه کشف میکند

از آنچه بان اشاره نمودیم زاینکه هر یک از سید شریفین مستفت است به فضل و شرف بچینکه بر عقول فاضله ممکن نیست
 که باقل جزو آن جاهله نماید و مخفی نماید بر تو که ایجاب کرد چو ابشای نهت مگر اینکه بقلب من خطور میناید چو یک اوق و زرق
 و تضمین سبب عجبی است و آن اینست که ارواح حسنیاء و اوصیاء و صدیقین و صدیقات و جمیع پیران کرده عالم ممکن
 بنودند از زیارت نفس کلیه حیزه خواه مجرد باشد و خواه متعلق باشد بدین برزخی و ستر در آن نیست که آن نفس قدس
 کلیه و قلیکه در وقت شهادت مخاطب شد بخطاب خدا عزیز کریم و مخاطب با ایتهای نفس المطهره از جمیع الیه
 رهنیه مرتضیه است پس بگو رود کار خود رجوع کرد و بمقام رسید که ملک مقرب و نور روح نما بر آن میرسد و
 عبادت اخیره در بستیکه ای مقام رسیده محبوبترین خلق هدایت بعد از محمد و علی و فاطمه و حسن بود خدا بفرمود پس
 مختص شود در تئیکه خدا خواهد بمخاطبات حدایتها و کلمات و لطاف مستینه و مواسبات خاصه و پس نماز میشود در آن
 مقام که احدی او را بنده مگر خدا تعالی و در مقام اسرار و کبریا که آنها را ذکر کردم اگر کوله حال را بیان و مقام را اظهار
 کن در روایت این اشیاء از جمله اینکه قول آنرا در طعون که پیغمبر در حق آن گفت خدا ترا میامرزد کن چنین نفرمانی نهت
 بار و ایات کثیره که دلالت میکند بر کبریا و بسیار است زاینکه این زیاد یعنی ایشان را با سوره و سوره و اسیران
 ز کوفه که بریزد فرستاده بود بلکه بعضی روایات منقده ناطق است باینکه ایشان را از پاره خنده بود علاوه بر این
 روایات کثیره ناطقه بر نیک ایشان نیز شریف رو که بعد از روز ما و شبها در جمیع منازل آنها رسیده بود بصفی
 او بنیزه طول و مانند آن در روایت این همه تحقیق دلالت کرد بر نیک ایشان پس در آنها کرده در تائوت میکند شستند پس
 توفیق و جمع میان این چهار چه طور است میگویم در بستیکه امر در باب جمع و توفیق نسبت به دو امر سهولت است
 و آن اینست که آنچه در روایت این همه است از اینکه ایشان بچاه نفر بودند حاصل شود که سائیکه موکل بر شریف است و حفظ
 بودند بر جمیع اشیاء صیقل این زیاد یعنی ایشان را از کوفه بشام فرستاده بود اما قصه شتهار و آنها نمودن مبارک
 شاید که آن در بعضی آییم بود و در بعضی اوقات بود در شبها و لکن مخفی نماید بر تو که در این مقام روایتی است که از
 بعضی وجه بر روایت این همه شبهاست در روز و از بعضی وجه دیگر مفارقت دارد بعضی از آنها که ذکر است است در
 روایت چیز نیست که آنرا در کتاب بحار نقل کرده است از کتب سنی صحیح است و سناش سلیمان بن حران عثم آمده است
 گفت در آن اشاکه مادر طواف بودیم در موسم حج ناگاه سردار دیدیم که دعا کرد و میگفت خداوند امرایه بخش
 میدانم که مرا نخواهی بخشید پس بند ما را این سخن بر زده در آن نزد کشیدم و گفتم یا خدا که در نماز میگذرد و بگفت خدا خدا
 و حرم رسول اوله و این روز ما ایام حرم است در شهر عظیم ما نمیدانم با ش از مغفرت خدا گفت یا خدا که من نزد
 است گفتم از کوفه تمام نزد کبریا است گفتم مقابل تو ایها محکم و بلند میا گفتم بعزم اگر خواهی ترا خبر دهم گفتم خبر ده
 گفت ما با از حرم سروان بیار حرم خارج شدیم من گفتم من یا از آن کسایه بودم که در عسکر میروم عمر بن عبید
 لعین بودند و قلیکه حیزه کشیدن از آنچه نقل نفرودیم که حسین را از کوفه بگویند خبر دیدیم و قلیکه استسرا به داشتیم
 بر طبق شام در زیر شصت فرود آمدیم و استسرا ما بود در کابینه و با او بود هر اس و حافظان پس بحکم دادند
 نشستم که بخوریم ناگاه دیدیم کلبیت در دیوار در پیش ما **ان رجوا امة فقلت حسينا شفاعة**
جاء يوم الحشا گفت از این وقت ما بدت خزع نمودیم بعضی از ما چونست که اندت را بگردن غایب شد
 بعد از آن صحاب با بر کبریا که بگویم همان دست خود کرد در حالی که میبوشت **قللا والله**

وَاللّٰهُ لَيِّنٌ لِّكُمْ شَفِيعٌ وَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الْعَذَابِ پس اصحاب بارخوبت بودند تا آنکه
 بعد از آن که طعام برکشند آنست برکت در عاید میزند و قَدْ قَلَبُوا الْحَسْبَانَ بِحِكْمَةٍ جَوْدٍ وَ
 خَالَفَ حُكْمَهُمْ حُكْمُ الْكِتَابِ من استماع کردم و خوردن طعام من گوارا شد بعد از آن راهی از دیر به شرف
 شد و دیدم نوزاد فوق از مبارک طبع شده پس نظر کرشگر را دیدم بر عافان گفت از کجا میاید گفتند از عرف
 حسین حجاز بر کردیم از هفت پیر فاطمه دختر پیغمبر شاد و پر قسم پیغمبر شما گفتند نعم گفت ملاکت با شمارا بخدا قسم اگر کسی
 مریم را پسرمی بود برآینه او را در مابلا حدقه چشم خود مان نگاه میداشتیم و لکن مرایما حاجتی هست گفتند خجسته گفت
 به رئیس خود بگویند که در پیش من ده هزار درم آورده اند که از ابا و بن برآید رسید است از از من بگیرد پس را من
 بدو تا وقت کوچ نما در نزد من باشد و قلیقه کوچ کردید از نام عم بن سعد را خبر دادند گفت از آن در ابر را بگیرد
 ما و میداد وقت کوچ کردن پس آمدند نزد ارباب گفتند در ابر ما را بیاور تا سر را بیاوردیم و حواصی بنان بوس
 ایشان نازل کرد که در هر یک چهار درم بود و عمر بن سعد نقد داد و وزان حواصی آنها را نقد و وزن نمود و بجان خود داد
 و امر کرد که سر را بر ابر میدادیم سر را اخذ کرده او را مشت نمود و داده و پاک نمود و به شکر کافور آنرا حاکم
 کرد بعد از آن در میان ابر شیم که نشسته در کنار خود کشت میکرست و نوحه میکرد تا او را اندا کردند و سر را از او
 نمودند و گفت ای کس بخدا قسم من مالک اینم مگر بفرض خود و قلیقه فردا تیاست شود شهادت ده بر
 من در پیش حدت محمد بر اینکه من شهادت میدهم بر اینکه غیر از خدا هیچکس نیست و بر اینکه محمد عید و رسول
 در دست تو سلیمانم و من ترا دوست میدارم و با ایشان گفت من محتاجم بر اینکه پس منی شما چند کلمه بنماید
 با ویدیم پس عمر بن سعد را خواند و گفت از تو سوال میکنم بچی محمد که رجوع کنی یا بخجسته یا بر سر از این
 صندوق مروی بیاور یا و گفت چنین میکنم پس ارباب را مبارک داد و از دیر فرود آمد که حاجت شود بعضی کوهها
 که حذار اعباد نماید و عمر بن سعد کشت پس ابر را نیز بر او آورد اول میکرد و قلیقه برش نزدیکه با صاحبان گفت فرد
 آئید و از خازن خود آن دو انبان را حواصی خازن در پیش رو او حاضر کرد پس خاتم خود نظر کرد که بان آنها نمانده
 بود بعد ابر کرد آنها را کشودند نگاه دیدند که همه در ابر خوف و سفال شده پس بکه آنها نظر کردند و دیدند در بجانب آنها نشسته
 شده لایحسین آنها غافلای علی نظامون و بر جانب دیگر نوشته گردیده وسیعلم آتین قلوا ای سفلب سفلون
 پس گفت آنا و انا الیه رجوعون ریاکار دنیا و حمت شد بعد از آن عظامان خود گفت آنها را بنهر اندازید غلامان
 آنها را بنهر ریختند کجودش کوچ کرد در فردا از روزی مانا در تو بدستیکه خلاف ما پس ابر نیست و من روایت
 این امر در غایت ظهور است پس ظاهر نیست که قینه انوفقه که در ابر نیست مذکور شد غیر از قینه آن وقت است که در
 رویت این امر مذکور شد پس این دو قینه از پنجره است که واقع شده اند اگر کوله در اینجا سوال است و آن است که آن
 مذکور در رویت این امر که پیغمبر را و غیرین کرد آیا شمشیر ممکن میکردن توبه و در سنت مدخل شدن در ولایت الله
 مایه پس ابر بنا بر بالای ظاهر است و لکن لا یتب از میان سر عدم مکان توبه در حق او در شکل میوه نسبت با تول زیرا که آن
 توبه و قبول شود لازم میاید که نغمین پیغمبر با و عدم مغفرت تلف نماید در استجاب پس این مجال است و اگر قبول نشود
 لازم میاید رخت در هوا حد توبه شود زیرا توبه که جامع شرایط باشد و حسب قبول آن بخدا میگویم اول اینکه آنرا طموم اشکار
 ناز شدن عذاب است و او در مقام چهار بود باقی ماندنش در دنیا بعد از آن حجت آن بود که پیغمبر طبعی شد و طلب نمود پس بعد
 نزول عذاب و در حالت نزع بر اثر کین و کفار توبه قبول نمیشود تا مانیانیکه کنسیر از قاتلان سید شهادت که اهداء

در فایده نزهت

و چون ایشان باشد موفق بجا شد در توبه که جامع شرایط است اگر چه از آن توبه ممکن بوده باشند نظیر توبت استیبار
و قدرت بر تکلیفین و این بر آن است که از خدا و رسول او ملاک صادر شده از آنکه بخونم یا شفاعت رسول خدا امیر
پس هر یک که حاصل چنین باشد موفق بجا شد بر توبه جامع شرایط و نشان آنکه از آیات و غیر آنها از چهار متواتره
و فقرات زیارات کشف میکند از آنکه از اول و آخره در شد شرک بجهت شرکت با بعضی که از
ایشان ابدال بدین و در هر تداوم این آثار این شرک زایل نمیشود و لوازم بعد دادن کلام زبانه از این مقتضی مقام دیگر است
علاوه بر این است که در کتاب کبر عبادات در کسب ارشادات هر آنچه خلق دارد در آنچه در طلب واقع شده بنا بر آنچه جمعی از کتب
کسب این مختص نقل کرده اند پس از آنکه کتاب نقل کرده اند و قلیکه در موصیای سر از شمشیر کشیده شده و پیش هم تمام شده که خواه
و کیانکه همراه او بود بکشند و غیره بخوبی رسید بان بلد دخل نشد شروع کرده رفتن به بل غفر الله از آن بعین در ده
و آنچه مقصد حاصل شده و صاحب آن نوشته که ما است بمقال کن زیرا که همراه ما است حسین ع قاری و قلیکه کتاب باورید
اینرا بعد از این امر انصاری است و با و این امر بزرگ بشمار که است و همان و از پیش تازه که دید زیرا که او در زمان
رسول خدا ایشان برای مسیر بود و لکن حسن و حسین در عهد رسول خدا از او عارفت بخیر درنده و قلیکه باور سید که حسن را در ده
اند و فاتی که در آن روز در منزل خود شمشیر چرمی دست کرده از ابا بر شمشیر و در میان محفل و درین نمود با حسن در نه مسیر که در ده
میخواستند و با مسیر که در صبح و شام و قلیکه باور سید که حسین کشند و در شرفین او را از آنکه بعین میسرند و در طلب
آورده اند و بنظر خود داخل شده در حالیکه او از و صد امیر و در کرم میسرند پس دختر ش زده هفتاد و باور سید گفت ای پدر ترا چه
شده است و پدر ترا از نیک گرداند و بگویم تو هر وقت و محض نازل شود از حال خود مرا خبر ده با و گفت ای دختر من بد بستی که از شفاعت
و نفاق حسین گفته و حرم او را اسیر نموده اند و بگویم آنها را بشم میسرند برای برین لعین و گردناله اشس عطا شده
و میگفت قَالِ الْعَرَاءُ وَ فَاضِلَّ الْعَيْنَانِ وَ بَلَيْتُ بِالْأَزْدَاءِ وَ الْأَشْجَانِ قَالُوا الْحَسَّانِ
وَسِرُّوْنَا لَيْسَاءَهُ حَرَمَ الرَّسُولِ بِيَا بِلْدَانِ مَنَعُوْنَا مِنْ مَاءِ الْفَرَاتِ بِكَيْبَلَاءِ وَ عَدَّتْ
عَلَيْهِ عَضْبَةُ الشَّطْرَانِ سَلَبُوا الْقَامَةَ وَ الْقَمْبَصَ وَ رَأَتْهُ قَسْرَ الْعَيْنِ فَوْقَ رَأْسِ سَيْنَانِ
حال مصنون آنکه حرم کرم و چنان شک جاب نمودند و مستلشدم با حمران و محمود حسین را کشته و زنان او را
که حرم میسرند اسیر نمودند و سایر جمیع شهرها کردند نهیدند و او را از آب فرات منع کردند و گروه شیطان با او عداوت کردند
و عاصمه پسر این او را مردند و هر اسراور اینمیزه زودند دخترش با و گفت یا اباه بعد از کشته شدن ما در آن دین در
کانه خیریت بخدا قسم از این سعی و جهد میکنم در خلاص کردن سر و اسیران و استسیر شریف را که در خانه خود دفن میکنم
و با نغمه منبایم بر ابل زمین و اگر امکان بمن مساعدت نماید در ده بعد ف حاجت شد در حالیکه در باران جلیب و کوه چها
آن ندانم میگردد و شما همام رگشندند از آن بنزل خود و حمل شد و زره جنگ پوشید و شلوار سیاه پوشیده
سروان آمد و پروان آمد با او از دختران انصار و همی صفات نفر زن جوانه تازه و مغر پس پیش رو ایشان بود
او را ناله دختر بگرم بعد انصاری گفتند و در میان شمشیر شروع به رفتن کردند حتی زمانی که وقت طلوع آفتاب
شد ناگاه دیدند از دور که در غبار ظاهر گردید و همه اشکاک گشتند و در پیش زهر مارک بود و شمشیر میسرند پس در ده
وزنایک با او بود و بکین کردند تا قوم با ایشان نزد یکدیگر پس که بود کوان و ناله زنرا شنیدند دره و زنایک همراه پس
بودند لبثت گردید کردند دره گفت که شما صحبت گفتند هر چنانست که صبر تا نیم تا نماز کب شوند و در خطایم

که حد و قوم چه قدر است ناکاه علمها بکار شد و در زیر آنها در آن روز که علمای سیر و شمیر مارا کشیده و نیزه با دست و در آنها
مقبولینند بر این ایشان خبر میخواند پس دره اهداف بر زبان متوجه شده گفت که او در چنانست که از بعض قبایل عرب
مدح و ابرام ناما قات این قوم نامیم و لشکر بید متوجه بگفت و از باب بعین در خنده ناهرجه دلایین آمد پس در سیر
را در بنجاب نصب کردند تا از روز ما در بنجاب حاجت بر آورده نمی شود پس نسبت به بنجاب خواندند و کوچ کردند تا آمدند به قیصرین و آنجا رسیدند
است و قبیله ایشان آمدن نفوس را احساس کرده در مارا بستند و بایشان فریاد کردند که ای شما در وقت طاعت ما نیستید هفت نفوس
و لکن اگر بزرگ و کوچک را بکشند سر پرده شرم بخدا در میان شهر ما بنیکند زرد و بنیکند از سر پس آنقوم کوچ کرد به بلاد ایشان
دخول نشدند سیر کردند تا مقبره نعمان پس اهل آن بعرض و سر و شپا از استقبال کرده در مارا گوشه و قربای نمودند آنقوم شب
در بنجاب پیوسته کردند و قبیله صبح شد کوچ کردند تا به بنطرباطیل آن در مارا بستند و فریاد کردند در مارا اطلب نمودند گفتند صاحب
ضرب با ما را اذن داده است که در مارا بکشیم تا شما کوچ نماید پس از بنجاب که شته دخل نشدند پس خبر با اهل شیراز رسید پس
اجتماع نمودند هم قسم شدند که نکند از ایشان حسین را بکشند و در آنجا که پیش از آنکه بشنودند در مارا از ایشان بستند و بایشان
را از راه نمود پس در آنوقت شمیر مارا کشیده بجزای صلح نمودند در آنجا که چهل نفر در استقبال رسانیدند و از اهل شیراز نفر کشیدند
و خطاب در میان او ایشان بطول بنجابیدام کلشوم گفت نام این شهر چیست گفتند شیراز گفت خدا است شما
شیرین و چهار شمار از آن نماید و دستها طمان را از شما کوتاه نماید پس این شهر را نیز خواندند بنجاب معروف است که رسول
در خانه اهل زبان کوچ کردند در حجاب در متن بر صاحب محض گوشه که مارا استقبال ناو او با علمها بود قبا پرول آمد
سارگرا استقبال نمود بعد در محض مشهور نمودند گفت تا هفت اهداف و شمال او و قبیله هفت کردند که از بعض قبایل عرب طیار
مانند در سیر کردن حد و عهد نمودند تا بجله رسیدند ناکاه دیدند که در آن کریم و نوحه و تجدید حسرت دره اهداف گفت من
طن میکنم که اینها از دوستان علی ابن ابیطالب است و قبیله آمدن حسین را شنیدند سخن ایشان نازه گردید دیدیم سخن
غذبه و گریه میکنند با و ملامت کرده گفت از کدام طایفه میاید و این سخن و اندوه صحبت گفت من از قبیله بنی ادم هستم گفت
ایشان بزرگان کرام و پیران عظام اند بزرگ شاکلیت و مقدم بر شما کلیت گفت او ابان بود است که دوست و مولای
امیر المؤمنین است و قبیله مولای حسین در کربلا کشته اند و ما را برینید رسید و ما را اطلب میاید و ما از مکانی بگمان
دیگر مشغول شویم پس در آنوقت دره اهداف کسیت از خیمه رفت و ترجم و دختران آن قبیله بیرون آمده بر او با کسیت
رند و سوگو خودشان را پریشان نموده و ندا کردند و الحمد لله و علیاه دره اهداف ندا کرد و اهل بن بصره اهل اهداف
امیر حسین است که برای برینید میبرند و حسین کریم و بنی بیکر در زنان قبیله نیز کریم و بنی بیکر در ناکاه دیدند ابان خود فریاد
در ایشان سوال کرد دره اهداف گفت ایها الایسرین دختر عید به بزرگ قوم عوزم تحقیق با دختر هم خود آمده ام پس
حسین را از انقوم تمام اخذ نمایم دیدم که حد و تکلیفین بسیار است آدم که خود را معین و یاد اطلب نمایم سیر از انقوم تا به
شما نزد کشدم و آنقوم تمام شما نزدیک شده اند ایاد در میان شما مصلوبی است او ابان بود و سر خود را بر زیر انداخته فکر نمود دره
اهداف گفت من طین میکنم که تو به صحبت برینید بعین در خنده پس ابان خود را در عرشه و بر زمین عارض شد نزدیک آنجا آمد
از یکدیگر جدا شود و میگفت **أَقُولُ قَدْ آتَى مِنْ آتٍ وَ وَجِدُ أَنْ أَلَّ اللَّهُ مَلِكًا بَنِي زَيْبَادٍ وَ آتَعَدَّهُمْ**
كَمَا عَدَدُوا وَ خَانُوا كَمَا تَعَدَّتْ تَمُودُ وَ قَوْمَ عَادٍ حاصل آنکه میگویم و این گفتن از درد و شوق است
تعالی ملک و دولت بنی زید را با اهل بنی زید از آنجا که خود دور گردانید چنانکه ایشان حیل و خیانت نمودند چنانکه نمود
و قوم عاد دور شدند دره اهداف با و گفت یا کفایت زانیکه قول تو موافق فعل است تدارک خود را دیده با او ام

خود پروان یا اگر نظر باقیمت مطلب خود میرسم و اگر گشته شدیم سادات ارباب گننده محلی تویم پس از وقت ابو
 الاثود در میان تخم و قوم خود را که در پیشان صلاح خود را پوشیده بجهنم آورده اند تا هفتصد سوره و پیاده در نزد جمیع
 شدند از جمله ایشان بود یکصد جاریه و کنیز پس ایشان بر رفتن عازم شدند تا گاه لشکری با ایشان نزدیک کردید
 که مکتل مسلح بودند و یکواری در پیش روی و مقدم ایشان است که از آن نزد شدید تر مدینه بودند از جهت باس و حسیت
 و آنرا در عین بر شیه میخوانند درست ملاحظه کردند و مدینه که او منظر بن گننده که خراعی است قوم و سران عیش که هفتصد
 بودند همراه او آواز شیهه علی ابن مطالب بود آمده اند که بقوم طاقت نمایند پس هم ایشان یکدیگر ملاقات نمودند
 دره اصداف پیشان افشاده و گفت شمار اقم سید هم بخدا امر متباح جنگ نمایند و شما در عقب من سندان بشید
 گفتند تو مقدم باش خدایا که ما بعد از آن بقوم روانه کرده بودیم که در پیشان کشتند و از آنرا سبکو اوزد و اهل
 حامل بر حسین بن امیرالمؤمنین بود پس سوارک از دست انقضین باقی گشت دره آنرا استقیال کرد و گشت
 زمین شد آنرا گرفته در رو سکنه گذشت بعد از آن که محمد شعث به پیغمبر جانیزه را نسبت ورزده خود را پوشید
 استیاده مدینه نظر میکرد و دره بجانب زنان حمله کرد و با ایشان هفتصد سوار بود ایشان از حفظ میزدند و قتیله با ایشان
 نزدیک مدینه صیحه زدند که او بر تو بر کرد پس نشیند نیزه بر سینه شکار سپهر محمد بن شعث زد که سر نیزه در پشت او پروان
 آمد افشا و ملاک شد بعد از آن بر پشت بر مردن شد ادب حرمی و سینه ماوز که دل او را پروان آورد پس افشا در خون
 خود دست پا میزد هم چنین دهوا کرد تا بازده نفر مرد در ایشان کشت پس بعشره خود صیحه زد او را اجابت نمودند
 مردان حمله کردند و ناچار مستعمل گردیدند تا گاه دیدند یکسوار از عقب آن سکیفت مرده با درای سینه که می گفت تو
 کیست گفت من قاسم بن سعیدم در شیععه علی ابن مطالب گفتم تا سحر اخذ کن و حفظ ما حرم را ایشان از اطراف
 واد کرد آن پس از رفت حونت که شران را در طرف واد کردند ام کلثوم او را شناخت و گفت خدا ترا اجرا
 خیر دهد یا با محمد شران را بخوبان تا ما فرود آیم اینجا آن کرد و بر پشت بجزب ناگاه دید که کرد و غبار شکار و رفع شد
 در میان انفاسی سروان آمد مثل شیر که بجای خود را احاطت میکند ناگاه دید که آن ابو الاثود دغ است گفت قاسم
 زنان گجانی گفت در اینوازه هفتاد پس شد بعد از آن گفت تو در مکان خود با سبت تا به بیم حفظه چه میکنند ناگاه
 حفظه را دیدم که رسیده از انقوم که آنرا در خبر میخواند و میگوید **الْيَوْمَ اشْفَعُ بِالسِّبَا قَلْبِي اَكْفَيْتُ عَدُوِّي**
وَكَرِهِيَ اَنَا اَللّٰهُ اَعْرِفْ عِنْدَ الضَّرْبِ مَعَ رِجَالٍ فَا تَوَابَ الْعَضْبِ وَفَيْتُكَ خَطْبَةَ شِعْرٍ اَوْرَشِيْدٍ
 گفت بدشمن خدا فرود آورد و روز حشر به پشم برید چگونگی تو شفاعت مینماید و اگر تو با دوستان کسان بهیم که فضل و حق
 ایشان را کسی بخار میکند مگر حرام ناده بعد از آن هر یک از ایشان بگری حمله کرد پس ابو الاثود او را اندر کرد یا ابان
 دشمن خدا را خد کن و تقبل نما با و پس حفظه حمله کرد و شمیری بر با او سر او زد و محاسن رو او را محو کرد و بزیر من افشا با ما
 خود نیز از محبت میگردید قتیله صحاب او را دیدند حمیت و عزت ایشان گشته کرد پس یکمعت که گشت تا سواران
 برگرفتند و مالک شدند و قتیله مردی از ایشان اینرا دید همانرا خود را از سینه بر کشته و لباس خود را پاره کرده فریاد
 ای بنی طیبی ای بنی کنده این تقصیر را اینها چه خبر است حارب را خذ کن ای اولاد کرام رو که کوی پس ما توان بشیعه ای
 حمله نمودند پس اعدا اعدا را را و لیا طاق شد حفظه و ابو الاثود و قوم او قتال شدند نمودند و قتیله تعذم کردید آنچه
 و آنانیکه با او بودند کردند گفت ما اصلاح نیست مگر اینکه ما بل حلب بزیم تا شکر ایشان بجا آید تا پس بوی ایشان

فرستادند شش هزار سواره و پیاده آمدند از آن او از پیش پادیه کشته و سایر شهرها کافه نوشیدند و خود باور سید از پیش
 و هر یک از ایشان چند روز اماه مقابل نمودند پس لشکر را رانیدند بر خطه و دره اصف و امانیکه ایشان بودند گفتند ما را با
 لشکر طاقت و نایب و مستند آورد و با انبوهم مقابله میکردند نازده اصف را کشتند و سران و اهرا را از ایشان
 گرفتند و زنان کوه شدند و ایشان را با همص آوردند و عموم اهل محصل گفتند ای قوم کجا رفته که ترسین سپردن سپهر شما
 بشهر شما و خلو خود را لعین را منع کرده با او مقابله نمودند پس شش مرد و دوازده نفر زن را زایل شهر کشته شدند
 امانت و امانتیه رحیم و سید علم الدین طفولوا ای منتقل بنقلیون تینیلست از بر بیان کردن امریکه با تقدم تعلق
 دارد و اینکه از شعبی نقل شده و قیامکه اهرا را بیدینه محصل آوردند اهل محصل ایشان را نگذاشتند که بشهر ایشان و خلو شدند
 است شریف را از نایب رتن داخل کرده آوردند و کینه جرمیس را هم در اینجا بنویسند که در وقت سفر در حالیکه خوشبخت
 طلب میکردند لوطن بچی گفت خبر دادین کیسکه در بیکه استیقیم بود که در آن چهار هزار شمشیر کشیده و هم قسم شدند که خوله و
 کس نیکه با او هستند بکشند و سر شریف را از ایشان گرفته در بیکه خودشان دفن نمایند با سبب این ایشان از افریقا
 بگریان اینجیز خوله رسید از اینجا که شمشیر راه بیابان را در پیش گرفت و صباح بعلبک نوشت پروان برای ملا
 حاجی و استر حین بن عیاض است پس گزبان بزمار ما و سایر آلات که با او بود کردند ام کلثوم گفت نام این بیده چیست
 بعلبک است گفت خدا شرافت ایشان را کوازه کردند و هجرت ایشان از ارزان و دستها طمان از ایشان کوتا
 کردند پس دعا و نفرین بخوانون در باره ایشان متعجب شد راوی گوید بشکر در اینجا بنویسند کرده تا بجمع بخورند و
 شراب می آشامیدند بعد از صبح کوچ کردند راه حجی و وقت را بصومعه راهی رسیدند و فرود آمدند و سر شریف را
 باضمومه ما بهب صعب کردند در حالیکه سر شریف در باکبینه بود از ماقهی شنیدند که بر حین مرثیه میگفت ام کلثوم
 گفت تو کیتی خدا ترا رحمت کند گفت من پادشاه جبهه با قوم خود آدم که بحین با او نایم باور رسیدیم در حالیکه او را کشته
 بودند را و گوید و قیامکه انبوهم بیز شنیدند دل ایشان راستید گفتند استیم که ما از اهل آتش هستیم بدون شک و شکسته
 شب داشتند راهب از صومعه خود سر روپ آوردند بفر شریف نظر نمود در حالیکه نوزاران بلند گشته عنان آسمان را
 گرفته و نظر کرد دید که با بستان مهنج کرده دیده طاکه نازل میباشند و ندای گشند یا ابا عبد الله علیه السلام پس از
 از اینجا است جریع و ناله نمود و قیامکه صبح کرده خوانند که کوچ نمایند راهب ایشان مشرک کشته گفت با شما چه جزا
 گفتند ترسین بن عیاض گفت با درش کیت گفتند فاطمه دختر محمد را و گوید راهب دست خود را بهم دیگر میزدی
 لا حول ولا قوه الا بالله العلی اعظم اجبار بود دست کشته است در اینجا گفته اند گفتند که حبارود نشندان یهود چه گفته است
 گفت میگویند زانیکه ایمر در آتش شد آسمان خون بارید این در جهت این است که آسمان گریه میکند مگر برای پیغمبر باد
 و یا پیرو عدل از آن گفت و اعجاب از نیست که سپرد دختر پیغمبر خود و پیرو صبی پیغمبر را کشته شد عدل از آن رو کرد بر کسیکه
 سب شد از سر شریف بود و گفت سر را بمن نشان ده تا با و نظر کنم گفت آنرا گفت و شکار یعنی کنم مگر در پیش رو
 بزند لعین بر آجازه و آن بده و کیده ده هزار در هم است راهب گفت من آنرا تو میدهم پس حاضر نمود در آن
 در هم را و دست را گرفته بکنار خود گذاشت بتم نمود دندانها پیشین او ظاهر شد پس خود را روی نهر مبارک انداخت
 میبوسید و میگریست و میگفت که انت بمن یا ابا عبد الله که در پیش رو تو مقتول شدم و لکن زانیکه فرود ایضا
 میشود شاه باش بر آن من در پیش هدایت برانیکه من شهادت میدهم باینکه غیر از خدا معبودی نیست و در کتبه

در مناقب خلب

ارن
۶۲

در سینه محمد و رسول او است بعد از آن سر دارد که در عهد از آنکه اسلام مشرف شد پس نفوس فرشته نشسته در اهرام را قسمت کرده
تا گاه دیدند که آنها حرف و مخالفت کرده و در آنها نوشته شده و سیل ازین ظلمه ای منقلب تقبلون نیز نیل است که در آن هر چند
بیان می شود در این روایات معتدله مختلف است نسبت با میر شکر که در این زیاد لعین است از اسرای شریف و حرم رسول خدا
از کوفه بشام فرستاد تحقیق مشغولی که بعضی از آن چهار دلالت کرد بر اینکه میر شکر حضرت بن تغلبه بود بعضی از آنها دلاله گوی
بر اینکه میر شکر خولعین بود بعضی از آنها دلالت کرد بر اینکه میر شکر خولعین بود بعضی دلالت کرده بر اینکه این
معدعون بان سکر بود پس او میر شکر می شود و قریب جمع و توفیق در میان روایات در این باب است که حضرت بن تغلبه
اکنی بود که سر شریف و حرم را با و تقسیم کرده بودند او میر شکر حرم و ستمین سر و حرم بود اما میر شکر و میر شکر کل خولعین بود در وقت
آمدن از کوفه و این بعد لعین در وقت خارج شدن ایشان از کوفه تا شام در کوفه تقسیم و کن بود و از شکر عقب مانده بود بعد چند روز از
کوچ کرد ایشان سر کرده که با ایشان سید پس میر و میر شکر کل شد و مخفی مانا بر تو که از بعضی روایات متفاد می شود بیان و تفصیل از
بعضی وجه و آن است که از آن کتاب بکار از معنی او بنی نقل کرده است و چنین است که عید لم بن زیاد لعین بعد از فرستادن
او سر حسین را تذکر جوانان و طفلان زنان و را دید یعنی بشر آن سوار کرده و امر کرد که در آن مبارک کعبه بن حسین بخیز زده و از
با حضرت بن تغلبه عاید شویم پس به پیش در اثر شکر راه انداخته ایشان اسرار از دنیا تا یک نیکه سر مارا میر شکر می شنیدند مخفی
ماند بر تو که در اینجا میری است لابد است که با آن اشاره شود و آن است هر کس در روایات معتدله و غیر آنها از روایات سایر
مجلس معتدله و مجالس آیه تالی نماید میداند که کلمه میکه در آنها ذکر شده آن دختر امیر المومنین است از فاطمه زهرا و او کن بان
اشکال دارد می شود و آن است که فقها ذکر کرده اند در باب نماز بر دو جهانه مختلفین زمانیکه جمعه طفل صغیر وزن کبریا
مؤخر می آید و در این باب تدلال می شود از باب آنچه الان قلب من آن بجز معتدله است در دست در سینه و فاطمه زهرا
حرم و مادرش ام کلثوم دختر امیر المومنین در یک روز جمعی از صحابه حسن و حسین بر جنازه حاضر شدند و نیز مقدم و مادرش ام کلثوم
مؤخر می آید بان یک نماز گذارند و ممکن است که گفته شود که این خبر اگر چه سندش معتبر است الا اینکه او در مقام نقیه و آورده و نیز
حکم است گفته شود که ام کلثوم در قضیه طفل حاضر بود بزرگترین دختر آن امیر المومنین بود بعد از زینب و کن از زن بود که فاطمه
فاطمه بود و کن آنچه از اساعت میکند و جوهره و امارات و توفیق و آنچه معتقد من بود آن اولست یعنی آنچه در مقام نقیه و آورده
است مخفی مانا بر تو که من الان به پیوسته رسیدم که حکایت میکند از آنچه واقع شده و در بعضی منازل امین گوید و نام این آنچه حکایت
است آنچه در دست روایت دارد همین خود خبر باشد که در بعضی روایات معتدله است و خلاف در میان آنها حسب بعضی از
لفاظ و جزئیات و نقصان بوده باشد هم چنین ممکن است که آنچه در آن روایت قضیه متعلق باشد و دخل آنچه در روایات معتدله
است بیشتر باشد و آن روایت است که صاحب معجم از بعضی مناقب قدیده ذکر کرده است که قلیکه شریف سید شهید ارانیم حمل کرده است
شد در پیش سر از یهود فرود آمد پس شراب حوزة شد که گفت در روز هفت حسین آمد و سواد کفایت او را من شنیدم
پس او نشان دادند که سید که در صدوق بود نور از آن بجانب سماندیش مرد و سواد از آن تعب نمود پس از ایشان به
طریق امانت گرفته پس آن شریف گفت شفاعت کن بر من در نزد حیدر تعالی که از راه نطق او در گفت شفاعت من
را بکن است که محمدی باشد تو محمدی نیستی پس آن مرد سواد فریاد و اتمام خود را جمع کرده که از مبارکرا خند کرده در شستی گذار
کتابان ریخته و کافور و مشک و عنبر در آن افکنده و با و داد و اتمام خود گفت این سر پر دست محمد است بعد از آن گفت
نیز که ترا زنده در کن کردم که در دست تو سلمان شوم و در پیش رو تو قال نایم لیکن الان سلمان شدم پس شفاعت کن در
قیامت پس خدا تعالی آن شریف را بنطق آورد بر زبان فصیح گفت اگر سلمان بودی من ترا شفاعت میکنم میفرماید بر سینه
گفت سواد شد آن مرد و او شمس سماندیش را این سواد از سبب قیامت شد زیرا که او سبب حسین سلمان شد و ذکر او
در شمار آمده و جوهر و جلاله آنرا در مرثیه حسین وارد کرده و نقل می شود بعد از آن میگویم امیر عثمان از شوال محمد پسر امین خزان
بر کینه آوردند اذوه را در پیش اندازید بعد از آن بگویند و بپناه بر یک فوت شد از انصاف و اعانت کردن بر بدلی نمودن

فان خلد

جانب خود را بر سر کار قرآن و برگزیده کان خدای رحمن بعد از آن و همفاه بر اینکه از ما نصرت و یاری کردن و تقدیر بر حرم فرزا
و عیال سینه شایب ال بهشت و توفیق کفایت از آنکه بر آکل بوعیان میزدند و خمر ناه و مستجاب بر تصور درجه باو این عباد
خط و نصیب تا از درجه دره اصداف و خط کسبیکه با شوره اصداف شقی که در نازد حشر آن و زمان مکانیکه جانتها خود را بل نموده و
خودشان را بر سر که در نرس اگر کوی که تا نفع نفع میزند در آنچه در آن راه قدرت و آبرو رسد و است چه را از کون که بان مقصود حاصل
شود ای چیز پیدا می شود که عوض باشد از بدل نمودن جان و روحی شدن خونها در نصرت و یاری اولاد سید بنیاد و سید اولاد و سید اولاد
و حانس صحاک با نماند بگویم زیارت این مخلوق سید شهادت که اندازه بطریق مطلوب است حتی شکی زیارت کند
بحق عبد پروردگار و اولاد طاهرین نماید خیر عظیم است که خدا تعالی را از این استیغاب نشان خیره کرده است
و چنانچه گریه کردن در مصائب آن روز که در این حدیث تعالی است از این سبب در درجه بالا قرار داده است که پیش از او بر
شهادت ظاهر کرده دید از پس در اینجا حدیثی ذکر میکنم که چنانچه عارفین سخن میگویند صافترین صافترین صافترین صافترین صافترین صافترین
و نصرت و یاری ایشان نمودن و روشن کرد و همچنین است که این نوشته در کتاب کمال اسناد داد آن به شام این سالم از ابی
عبدلهدیه است کرده است در حدیث طولانی که هر روز بخیرت حضرت آقاست این رسول هم ایام است را زیارت میکنند
خود و بگفت در نزد او نماز میکنند فرمود در شب سه روز نماز میکنند از هر روز یکصد مرتبه گفت صحبت کسی که زیارت
او بیاید گفت بهشت اگر با امت قابل میشود گفت چه چیز است کسی که از زیارت او اعراض نماید گفت حسرت است در يوم
حسرت گفت صحبت کسی که در نزد او قامت نماید گفت هر روز مقابل هر ماه است صحبت کسی که در رفتن زیارت
او بیاید گفت یکصد مرتبه هر روز در هر صید بند گفت ثواب یکصد زیارت او میرود و در سفر و فوات نماید صحبت گفت ملاک او را
شایع نمایند و با او از بهشت حنوط و کفن میآورند و زانی که کفن کردند با او نماز میکنند و در ذوق کفن او و کفن نمایند
و در تحت او بر جان فرزند و نیز ارباب او بخت میدهند از پیش او در این شهر و در نزد او بسیار است
روز و در آن بهشت بر قبر او میباشند و بر او در نفل میورود روح در میان بهشت تا روز قیامت که هم صحبت کسی که در نزد
او نماز بگذارد و گفت هر کسی که در نزد او نماز بگذارد در نزد او در وقت نماز بگذارد و سوال میکند از خدا تعالی چیست که از آنکه
خدا تعالی با او عطا میکند صحبت کسی که از آن فرات غفل نماید و تا سیکه اراده زیارت او را نموده باشد گفت کنان او
ریخته میشود مثل روزیکه از نادر متولد شده گفت چه چیز است ثواب کسی که رای زیارت او مدارک دیده به به علقی که با او رسیده هر روز
نه بود گفت خدا تعالی بیو عطا کند در عوض هر روز کسی که نفاق کرده حسرت است مثل کوه حد و چند مقابل آن باو عوض کرا
از آنچه نفاق کرده و میگرداند از او بلا نیاید و انار نشده که با او رسد و در او وضع میکند و او را وضع میکند در مال او گفت صحبت کسی که
او را در راه او بکشند با سیکه سلطان باو ظلم و جور نماید و او را بکشد گفت اول نظره خونیکه از او ریخته میشود خدا تعالی جمع کند آن
او را می بخشند و طینت او را از آن ملاکه اطلاق شده غسل میدهند و میبوسند تا فاصل میشود چنانکه طینت مخلصین فاصل شده
و سرود از طینت او چیزی که مخلوط گشته آن از جنات شیاطین اهل کفر او وقت او را میبوسند شرح میکند و با بیان عمل نمایند
پس ملاقات میکند خدا تعالی را در حال که فاصل شده میشود از هر چیزیکه مخلوط میشود بان اعدان و ملوب و نوسه میشود
رای او شفاعت کردن در اعلی بیت او و در هر روز از نظر برادران او با او نماز میکنند از آنکه با جبرئیل و ملک الموت و کفن و حنوط
او را از بهشت میآورند و قبر او و محبت میدهند و در قبر او چراغها میکنند و چند روز بهشت بعترت میباشند و باطله
از نظر ذکا بهشت با او و در نزد او بعد از هجده روز او را بنظر خیره و با عجم بهشت میرند و سجایا میکنند با او لیاقت تا سیر با او
که چه کسی را با او میکند و قلیکه نماند میدید و در او قبر حوزرون میآید اول کسی که رو کند او امیر المؤمنین است
با او مصافحه نمایند او میشود با او مرده میدهند و با او میگویند و بهشت میگویند بر حوض کوز و از آن میزند و سیرت میکند
هر کسی را که دوست میدارد گفت صحبت هر کسی که او را تحسین نموده باشد بجهت آن او به زیارت گفت در عوض هر روز که
نموده باشند و عظیم باشد بکفر خود و سه روز روز قیامت گفت اگر بعد از حوس او را زنده باشند در راه به زیارت گفت

در مناقب حلیت

۵۶۳

هر ضربت کجور او بر او آید که در عمل می شود بدن او هزار مرتبه حسنه میدهند و هزار گناه او را محو میکنند و هزار مرتبه
 در جهنم میدهند و از هر صفت ما رسول خدا میباشد تا از حساب فارغ میشوند و حاملان عرش با مصافحه نمایانند و با او میگویند
 هر چه میخواهی سوال کن و مضارب و حساب میاورند و هر چه از او سوال میکنند حساب پسیرا از او میخواهند از بازو او گوشه
 میآورند و زنگ انگشت او را می بخشند و با او بگریست از غم و بگریست از غمین تحفه میدهند و او را در تشنه دریا که بهای
 گذارند و با او میگویند چسب بر آن که دستها تو مقدم کردت در باره این کسب که او را زده و حال آنکه او همان خدا
 و همان رسول خدا بود و مضرب و حساب میاورند و با او میگویند که نظر کن مضارب خود و آنچه او طاعت کرده است اینست
 خود را نفاذ به تحقیق از بر آن تو از او قصاص کشید پس میگویند حمد خدا بر است و مراد پسر رسول خود را با او کرد و نیز
 در کتابت سجاد او را از ابی عبد الله که گفت **اِنَّ لَکُمْ عَزْوَجَلْ مَلَا نَکَ مَوَکَلِبِنَ بَقِیرِ الْحَسَنِ فَاِذَا هُم بِالْحِطْلِ**
یَنْبَا بِکُمْ اَعْطَاهُمْ دُنُوْبَهُ فَاِذَا اَخْطَا مَحْوَاهُمْ اِذَا اَخْطَا ضَاعُوا حَسَنًا فَاَلَمْ تَرَ لِحَسَنَةَ تَصَدَّقَتْ
حَتّٰی تَوَجَّحَ لَهَا الْجَنَّةُ ثُمَّ اَکْفَوْهُ وَقَدْ سَوَّهَ وَیَنَادُوْنَ مَلَا نَکَ التَّمَاوَانَ قَدْ سَوَّوْا فَاِنْ جَاءَکُمْ
حَسَنًا لِّلّٰهِ فَاِذَا اَعْتَسَلُوْا نَا اِذَا هُمْ یَخْتَدُوْنَ فَاِذَا لَکُمْ لَیْلٌ فَکَلَّمَهُ اللّٰهُ لِیَسْتَفِیْءَ فِی الْحِجَّةِ ثُمَّ نَادَاهُمْ مَلِیْکُ الرَّبِّ یَعْبُدُوْنَ
 ملا که است که مومنانند قبر حضرت حسین و فیکه مرد و فصد زیارت او را کرد گمانان او را میشود زمانیکه قدم بر
 دارد حسنه او را مضاعف نمایند حسنه او مضاعف شود تا باعث شود که او داخل بهشت گردد بعد از آن او
 حاطه میکند و او را تقدیس میکند و ملا که ایشانرا میگذرد تقدیس نماید روز صیبه حسیب خدای پس زمانیکه غسل میکند ایشانرا
 محمد را میکند که ای همان خدا شروه باد شمار بر هفت من در بهشت بعد از آن میراث منین ایشانرا میگذرد که من ضامنم
 بچراغ شما و دفع کردن بلا از شمار در دنیا و آخرت بعد از آن ملا که ایشان را از زمین بسایر حاطه میکند تا بنزد اهل عیال خود
 رجوع میکند بحدیث میگویم مثل زیارتت در بسیار روز و بزرگی فضیلت مشوات در جا بلکه در عدم نهایت آنها که در نوح و حج
 و پاره نمودن کربان و خاک بر پیشین در مصاب آل محمد پس از این مرتبه عالی که ت ساسیه و مناقب و ضمه بطور است
 همیشه که روشنی مجد و شرف آن نوزاد روشن میکند بلکه این مرتبه را حاطه میکند شرف و عزت از طرف آن پس ظاهر است
 محافل و آثار شرافت بر شمایل و طراف آن با همه این میگویم بهیچ است کجا عوض میشود فرج از اصل صل و کجا عوض دیدل
 بود سیم و زرار کثیر عظیم پس این شجا صیکه در پیش رو حضرت سید شهید است که بفرزاد بر چه شهادت رسیدند و می
 که باقی با ایشان سبقت و لاحق میشود فیاستی گفت فافوزوا عظمتا فجلس بیت منم از کتاب
 که عبادات در سر شهادت در پان د خلدن حرم و هرا بیت در دشن میگویم بدستی آنچه آیه مخفف در مقام
 ذکر کرده است و فیکه در سیر کردن جد و جود نمودند تا اهل دشن پس بدیم ما را بار بار استند و مردم گویا که مستند بود
 پیش بریند پس این وقت خدا چشمهای تر از روشن کردن آنها اعلی کلیفه گفت چه چیز است که حسین را آورد در بریند و نوزاد
 باو گفت خدا چشمهای تر از روشن کند امر کرد او را بحسب آن خشنند و امر کرد که بصد و بیت علم شوند استقبال حسین بر بند
 پس علماء کثوره و از سخت آنها صد کثیر و تهلیل بلند شد ناگاه از سخت آنها اتقی میگفت **جَاؤْا بِرَأْسِکَ یَا بَنِیَّ**
مُحَمَّدٍ مُّرْتَدِلًا یَدِیْهِ مَلْهُ تَرْتَمِلًا لِیَوْمِ اَعْظَمَ حَسْرَةً مِنْ یَوْمِیْ وَ اَرَادَهُ رَهْنَا لِلْمُنُوْنِ
قَبْلًا فَکَا تَمَّاهُمْ یَا بَنِیَّ مُحَمَّدٍ قَتَلُوْا جِهَارًا عَامِدِیْنَ رَسُوْلًا وَ بَکْرُوْنَ اِذَا قُلْتُمْ
وَ اَتَمَّنا قَتَلُوْا بَنِیَّ الْکَبِیْرَ وَ اَلْتَهْلِیْلَ حال مضمون آنکه ای پسر دختر محمد سرتر آوردند در حالیکه خون او در لود
 روزیکه عظم باشد از آن روز از خونه حسرت و پشم آنرا من مر که ما موزه آن گویا که ایشانرا پسر دختر محمد قصدا و کجاری بول
 کشند و بچسبند زمانیکه کشند و حال آنکه بچسبند و تهلیل کشند از سهل میگوید مردم از باب خبر از آن خلدن من در
 ایشان و خلدنم ناگاه دیدم مجده سر آوردند و دیدم سر را بر ایشان عراقان سوار نموده اند و بر شریف حضرتین در دست

پس ۲

مجلس ششم

که غیر این چه خوش حسابی است که از حال بود و بعد از آن سر محمد بن علی آمد بعد از آن کبر بن علی آمد که از این ابن حریص است حال بود بعد از آن
سر علی بن احمیس آمد که تیره بن قیس بن علی بن احمیس از حال بود بعد از آن سر عون بن علی آمد که جابر بعد از آن حال بود بعد از آن
قاسم بن حسن آمد که محمد بن احمیس از حال بود بعد از آن سر یحیی بن علی آمد که عمیر بن شجاع کندی از آن است بعد از آن
سر عبد الله بن حسن بن قیس آمد که تیره بن قیس از حال بود بعد از آن باقی سر با آمد بعد از آن سر شریف حسین بن علی آمد که او
شش پند زین مردم بود بر روی خدا که خوش بن خوله بن یزید صبح از حال بود و گفته اند غیر او از حال بود و از آن مال صدوق نقل کرد
و در گفته اند و قیله بر پیش در حل شمیم و زمان و سایر از در روزگشاده رود اول نموده و اول شام جفا کار گفتند ما بهتر از اینها سرا
در نهیم شما کسیت بد بکنید و در حسین گفت اسرا آل محمد ایم پس از نور از مسجد نگاه داشتند در جای نیکه سهر از نگاه میدارند و
کتاب سحر از خراج نقل کرده است از مننهان بن عمر گفت من بعد از اقامه حسین را دیدم و قیله حمل کرد من در دمشق بودم و در حسین
مرد سوره گفت ما میخواهیم از تیریدن آیه است آن صحاب که گفت او را قیله که توانم یا ناچار پس جدا تیغ از زبان فصیح او را
نطق آورد و گفت عجب تر از صحاب که گفت من حمل کردن منت تیریل است که در آن بیان بعضی از امور شود در آنکه
روایات این مجلس ناطقت این که زمان و سهر این را در روزگشاده رود و شوقی دخل کرد و در سینه در کتاب موفی بن معنی شاره
کرده است بقول خود بسیار هم آیه شام کما یا رب یا کما یضیح و جو بهی علی الاقطار و ایضاً شارب ام سیر بن جفا که سهر این
سینه اول قطره طوفان است که آن نانا میکند و کن در سینه شامی تحقیق را در نهایت غم آنچه بان توفیق و جمیع حسان
روایات مختلفه حاصل میشود پس آن رجوع کن بعد محضی نماند بر تو که در اینجا نکته دقیقه است لابد است که بان شماره شود و آن است که
و در آن از حرم رسول خدا قیاس میشود که از آنها که از زمان عالمیان زیرا که عین و بصارت خاشانه قادر نیستند که بان نظر نمایند و
غلب صاحب ریه است طاعت دارند که در خصوص ایشان ریه و خیاسی به خیال او زدن معصوم از ابکلام سلب عت و استیبار
منت در مقام بلکه معصوم از این کلام است که چشمها و قلوب که فصل خود را بر ریه و شک میکنند نسبت با ایشان در همان حال عیلا
میشوند و عقاب در آن آنها حمل میشود گویند که این معنی در قلوب اختیار و شکر مردم مگر در دست یا معنی یعنی قول سهل بن سعد
گفت بعد از اقامه ریه بنام نظر که مردم و اگر حوائج ریه بنظر دیگر که در ضمیر باشد تغییر نماند بلکه آیه تطهیر با تمیاض شام است و عبارته
خری این از خود حل حرم صلوات نبوت مطلقه و لا مطلقه است آیا نظر میکنید یا بنظر خدا ایشان عطا فرموده از نسبت عظمت عظمت
مکوتیه و آن است که پیش سهل بن سعد حاضر شد که در بعضی صحنه زدن آن دختر صغیره بکنید دختر امام که گویند از چنان که ذکر کردی
بوده باشد پس چرا بهمت جمع حرم و سهر این توجیه بود بر اینکه سهر از حال دور کرد و در خلق آنها نگاه کردی مثل خون ایشانند تا بحکم نظر کنند
میکوم جواب این سوال بر چند وجه است اول اینست که این از محدثت زبان امر معروف و نهی از منکر بود و قریب است دوم
اینست که ایشان در تعالی بودند که تالی عصمت بلکه چنانچه ایشان معصوم بودند با تمی که بان شماره که داشت و عبارته جز
ایشان در تخلق با صحابه و اهل مطلقه و کسبایند معاد رحمت و کرم وجود و خواندن پس را ده کرد که خدا تیغ عقاب
بمردم نماند که آن تعجب ناپه سیرم که ایشان عالم بودند بمقامات سینه شهیدان مقامات سر شرف او بود که بعد از او استند
که چنان و اندوه سهر شریف علاوه نباشد بسیار نظر کردن مردم ایشان مجلس سیم از کتاب سهر عبادات است که
شهادت در بیان خالصی است که بر یزید علیه السلام در نهایت بود در وقت وار شدن شیرو حرم حسین در میان آنچه با تمیاض علق
دارد اما که جمعی بر ابلیس محض نسبت داده اند که او ذکر کرده است و قیله شیر بر یزید لعین وارد شد سر شرافت بود و دو پای شرافت
در میان طشتی که در آن آب گرم بود که نهشته بود و در پیش روی طریقه شسته بود و سهر سهر میکرد و در نزد او جمعی از بنی امیه بودند و او را
حکایت کردند را که گویند از تعصیب یعنی ستم است و سهر است او سوال کردم گفتند او در روزیکه حسین را کشید و در منظر و غرض خود
بود در تحت آن زمان مغنیه دف رزنده و در قصه باز میگردد و او بان تا شام میگرد و ساعت شیر مرده و حسین را آورد
سپار فرخاک و سرور کرد و او را که کترین مغنیه بخوبی از روی گوید در آن تا که او سرور و خوف بود نگاه از غنیمت رو خود دید
اشاد و او دست رت و پا او کشید نه و دست عدد از دندانها او شاد و چشم راست او میجوب که دید را و گویند و قیله

در حالت زندگانی

اینوقت باو حاجت سرورش به عیال منی مبدل کردید و او را به مجلس خود بردند و پیش از آنکه بر حاضران طیب بخود طیب آید و او را بخود
و بعضی گفته اند که میکوبد و فیکه فاصدا نامه را در پیش رو او نه زمین گذاشت و گفت که امیر صد چشمها تو را روشن گرداند
و در شدن حسین بریند عین خشمناک باو نکرست و گفت خدا چشمها را روشن گرداند بعد از آن طیب گفت زود
بعل او را آنچه میخواهی مرا میکوبد پس طیب صلاح جمع آنچه را که اراده صلاح آمد است بعد از آن کتاب را برداشت
گشود و خواند و فیکه تا خبر رسید از انگستان خود را که زید و برتیه زید بود که سرنگستان را قطع کند بعد از آن گفت چشمم
کعبه صیبت زید است و کتاب را داد به آن کس که نیک در طرف بود و در آنجا همه وقتیکه ایشان کتاب را خوانند و نیکم کردند
بمثل کلام او که مروان بن حکم زیرا که او سرور و خندان بود از آنجا حدایتها حلاوت ایان را از قلب او قطع کرد طیب
از آن گفت این آنچه زیت کرد و دستها شکب کرده است سفید و این ناگفته اند که عهد همین رسیده همی روایت
کرده است گفت من در دمشق در زید عین بودم ناگاه خبرین فیترا آمد به مجلس و خل شد زید باو گفت و او بر تو
چه خبر است گفت مرده باد ترا ای امیر المؤمنین خدا تو فتح و نصرت داد حسین بن علی باو در شده با حیدر زید لعل
بیت خود و وصفت نفر از شیعیان خود پس باو ایشان رفتم از ایشان سوال کردم با حکم امیر در مکه یا با قتل فایم پس
ایشان قتل را بر قبول کردن حکم امیر عهد همین زیاد جستیار کردند پس وقت صبح با ایشان هجوم آورده و از هر مکان
ایشان را حمله نمودن تا شمشیرهای بر آن و ایشان میکشیدند و کوهها و کوهها پناه میسرند و چون کوهها کوهها پناه میسرند و چون
قیم با امیر المؤمنین گذشت مگر نهد و فیکه تا قدر آنرا میکنند تا همه آنها کشیدند پس جهاد ایشان برهنه در خنجرهای ایشان
خون آلود و رویشان خاک آلود و در رویشان خاک افتاده افتاد با ایشان تا سینه و باو بر ایشان میزدند و زید
حویات با این کشته زید عین قدر سر خود را به زیر انداخت بعد از آن سر خود را بلند کرده گفت من در طیبان کشته
بودم و در کشتن حسین اما اگر من با او بودم هر آینه از او عفو میکردم و در ذیل خبر سهیل بن حدکه او را کشته است
نیک صاحب مناقب از او بیت کرده است که در غلند زید بریند عین همین با ایشان در غلندم و بریند و بریند و بریند
و بر سر او بواج نکل در بر وی قوت و در طرف او بسیار از شایخ قریش نشسته بود و فیکه حال سر زید است و در غلند
و غلند در حالتیکه میگفت او فیزیکایه و فیکه و ذهاباً انا قلنا الاستد المحیاً قلت خبر الکتاب
امّا و اباً و خیرکم اذ بنسبون النبتا حال آنکه رکاب مرا از زمین و زید برکن زیرا که با سینه و بریند و بریند
خلف از حیثیت باو در پر کشتم گفت اگر میدانستی که او بهترین خلق است چرا کشته گفت سپیدار نوم بجایزه تو پس
که در آن او را بر زمین بر او را جدا کردند و در ذیل بعضی روایت مقدمه از سفید و این نام است که بعد از روانه کردن سر را
بیت را در اثر سرافرستاد با حضرتین تغلبه غایب و نمردن در خوشن پس ایشان لعل بیت را بر زمین تالاقی شدند و بعضی میگویند سر را امیر زید
و طاب حسین در طریق یک کلمه با فوتم گفت و با ایشان حکم کرد تا پیش رسیدند و فیکه بر زید رسیدند حضرتین تغلبه باو از بلند
گفت که فاجران نام را بر زید امیر المؤمنین آورد علی بن حسین جواب داد کسی که مادر حضرت او را زنده هستند و نسیم برتت و گفته اند
این جواب از زید صادر شد و در بعضی کتب است که زید گفت فدکنت ارضی من طایغیکم و در آن قتل حسین اما گویند که صد آه
عنه خدا فتح کرده است و در هر جا که در راسا گفته که عبد الرحمن بن حکم در مجلس زید است و زید است و نشاء اذ فقام
بجند الطفت اذین فکلمه من ابن زید العبدی النسی الوذل سمیته امیراً لکنها عدا و الحصر
و بنسب رسول الله لکنس بد کسبل زید گفت خدا لعنت کنان مرا جان را زاناید مثل همین بن فاطمه و چون
صاحب بودم چیزیکه از من سوال میکرد هر آینه عطا میکردم و از او مرگ را دفع میکردم هر چیزیکه استیغاث داشتم اگر چه در آن باب
بعضی او را دم طلاک نیست و کن حدایتها هری را که حکم کرد از او کردن نمیشود و در روایتی است که زید این را بعد از من
پنهان کرد و گفت سبحان الله ترا عجز نیست در بنویس ما کت شدن زید است که در آن بعضی از امور زید میگویند و ما که کس
افند ناید محاسن روایتها که در این مجلس و باقی و ما بعد نیست میدانم که زید را در سرور کشته بخبری در عمر خود مثل فرج و سرور او
کشته شدن سید شهید او میداند و بستیکه آنچه این زید را که با ما بود در بستیکه زید در صفا است و تو این بود بعد از آن سید

جلسه بیستم

بیاض شینت و قیاسی بر ما وارد شد اولاً سرده داد که اسرار و اسرارهای مطهره بر مرتب شد آمده اند بر نیکو شدن فتنه و هجوم
 آوردن مردم را خیال کرد در بستیکه آنچه مؤسس کرده است آنرا معاویه و آنانیکه با او بودند پیش از او بودند از آن
 ایشان از قلوب اهل شام و اطراف آن با سقیات و سوس و کادینب و اباطیل و با هزار حیل و مکر درخت عداوت
 امیرالمومنین و سیدالکوسین و اهل عزت او را مقاصد و مقابل نمیشود با آنچه اهل شام آنرا بجهت شای خودشان مشاهده
 کنند یعنی اودن اهل بیت را در مخالفت که سرهای مردان ایشان با نایزه ها و زمان و کفالت ایشان از دولت اسیر
 رسید که اهل شام فتنه بر پا نمایند و هجوم آور شوند پس که آنچه کرد از زیندگان ایشان خودمان نزد یکدیگر که اناهل خود را
 قطع کند گوشت آنچه گفت از قول خود که این بسیار رزق مصیبت است قسم بر کعبه و این تو هم را نمود بر زبان بنی امیه پس
 و قیاسی حرم سیران بر شوق و خشنود و در وقت ساعت با جزعیان و در زرق و سوس و در راه و در طبل زدن ایشان
 و از اینکه آنروز را مثل عید در زاده انداختند که کفر ایشان مثل کفر او از امور شایسته است پس منظر اب و زایل و قیاسی مطهر
 کردیم و در صحن او علاقه بر اینکه با کتید و مبالغه نماید خلق در زایل کردن و حیرت نمود و شامت و استهزا نمودن با اهل بیت بود
 و کلام نماید احدی بجز که در آن صحن و مصیبت اهل بیت باشد پس از اینجهت امر کرد که شیخ تائب و عقدا کسند و فضیلت رسول
 است که بعضی را کرد بگشتن حال بر شریف از جهت آن سادات که خواند با اینکه او که از انصار و جوان او بود و به آن نزد حال
 بر شریف حرم بن خوله بود و جمال دارد که غیر او باشد بعد جوان یزد و در ایشان جنود و عساکر او قیاسی عالم بودند با آنچه
 او دوست میدارد و به ذکر آن شاد میباشد در ذیل کردن اهل بیت و استخار ایشان و شامت و استهزا نمودن ایشان
 و عالم بودند با آنچه او دشمن میدارد از جابر کردن مصیبت و فضیلت اهل بیت بر زبان خودشان ذکر کرد در جرن هیت جز بر آن
 کرد از نسبت دادن ترس و کزینتن بهجاسد به شدار و در هذاه آنچه آنچه ذکر کرد تا اینکه بر پیش از انوقت عالم بود
 با اینکه این مطلب بر خلق محض نبود و چگونه چنین نباشد زیرا که لشکر او قیاسی که با او بود بر شوق نزد یکدیگر در آن شاکه اسیر
 میکردند تا گاه سوار ایشان ظاهر شد و ایشان بمقام معارضه آمد هفت و او بر شام فرزند دختر سپهر خود را کشیدند با آنچه
 ساکت پیش بخدا قسم اگر تو با حاضر بود پیش از شریف کتیدن تا تو شریف خود را میکشید گفت بر چه گفتند زیرا که با به
 جوانان ملاقات کردیم که مثل شیران ضارب و دستها ایشان در قضا شریف خودشان بود و بال ایل و در عقب بودند و از حال
 غیر میدند و سواران هجوم میاورند و ایشان یکست و حوز و نمودند و قیاسی که مارادید و با هجوم آوردن جانک خیر بر سکار
 خود منیر و در خفا با ایشان مقابله کردیم بلکه قصد خلاص نمودیم و قادر شدیم کلاص شدن مگر آنچه در دهن شریف و طعن
 نیزه خودمان و به تحقیق صبر کردن در نال صبر کردن مردان کرام در بر فتنه شریف ایشان از خفا حضرت و عهد و پیمان و با همی استیکه
 بعضی کلمات صلازه از زیندگان فرسودند و در آن و عهد بر حسن بیکم و اول او گوشت صلازه گوشت کتیدند و خجف
 و خویشتنهای از شیطنت او در غایت ظاهر حال همان محاسن خود بود و الا تلغون کادب بود در قول خود و کتف میکند از آن
 او غیر خصما و وجهی بنهار آنچه کتیدت و از آنچه میاید بان اشاره محاسن سی و یکم از کتاب حیات در سر شریف است
 در دخل کردن کفار بر شریف روحی که هذاه را بر مجلس برین کافر لعین و آنچه بان تعلق و عبارته جزئی تم میباشد آنچه در آن مجلس
 بر با قدم مدایک او بوجف گفت که سر مبارک را آورده تا با سعات در نجاسعت که در استهزا بعد از آن نزد بر آوردند
 در حالتیکه مردان حکم در زیندگانه بود در ایشان سوال کرد که چگونه او را کشیدند آمد با سجده نفر از اهل بیت بخواه
 و نفر از انصار خود پس ایشان را کشیدیم تا اینها سرهای ایشان و پیران در بالا سر آن است مردان طرف خود را حرکت
 داد و گفت یا حَبْدًا رَبِّكَ جَاكِدْبَيْنِ وَ لَوْ نَكَ الْأَحْمَرُ فِي الْحَدْبَيْنِ شَقَبْتُ نَفْسِي مِنْ دَمِ الْخَسْبَيْنِ
 اخذت ثاویه و قضیت دینت بر چه شد در محاسن سابقه کتیدت سهل کوید با کتیدن اهل شام و خلدیم که به میسر بر زیند
 چه میکند هر که در مبارک از زیندگانه فرود آورده و طشت طلا کند شسته و میزد با آن پوشید پیش او با و زیندگانه که بر او پیش
 روی تلغون که کشیدند عزایه را کشیدند صیحه میزدند بر زینت کرده گفت نا غراب البین ما شئت فعله انما شئت
 امرانك فعل كل ملك و غیر ذائل و بیان الكفر بلعین بكل لسانه بیدر شهیدا و جوع

الْخُرُوجَ مَعَ وَقْعِ الْأَسِيلِ لَأَهْلُوا وَأَسْتَهْلُوا مَجْمَعًا ثُمَّ قَالُوا يَا بَدُلًا نَسَلُ لَسْتَ مِنْ خَدَّيَانِ لَمْ نَلْمِمْ
 مِنْ نَجْمِ أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَّ لَعِبَتْ هَاهُنَا بِالْمَلِكِ وَلَا خَبْرَ جَاءَ وَلَا وَجْهَ نَزَلَ قَدْ أَخَذْنَا مِنْ عِلْمِ نَارِنَا
 وَقَتْلَنَا الْفَارِسَ اللَّيْثَ الْبَطْلُ وَقَتْلَنَا الْفِرْمَزَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَعَدَلْنَاهُ سِيدُ قَاعِ عَدْلٍ حَلَّ مَضْمُونًا كَمَا
 غراب من چه سیمو کجوز میسکینے امر کہ واقعه و عمل آورده اند و هر هفت و بادشاهی زایل است و دختران در هر همه یک میدکاش
 مشایخ در شاد میگردند و فریاد میزنند و با هر چه بزرگوار در حال اهل و شاد میگردند و در روز فرج میگفتند ای زینعلی ما را بش منم من را
 حذف اگر تمام کس از آل محمد بچا آورده اند آنها هم شکله است آوردند و بچرا آورده و نه وحی نازل گشته تحقیق ما کفر نیست از علی قضای
 خود ما را و کشتیم فارس شیر شجاع را و شجاعان سادات آنها را کشتیم در مقابل کشته کان بدر از آنها کشتیم را و کوی بعد از آن بریز از ایشان
 پرسیده کردیم پس کشته آمد با در میان یحیی و نضر انالی مت خود و نجابه و نضر از صحاب و نضر خود پس از ایشان سؤال کردیم یا یحیی
 امیر در بنید افعال نماند قمار اختیار کرد پس ایشان را تا ما قبل رسانیدیم اینها سرک ایشان و در بنیایشان در زمین کربلا فاشده که
 اقباب بنیامیتاید و با خاک کربلا را با آنها می نشاند نه چون سر خود را بر نیز انداخت گفت من نظرم و طبعان شمار صفا بودم بدون
 قتل حسین بنکلام ابی مخنف است در بنیام بعد از آن ذکر کرده است و خشدن دختر عید هم روز جزیر را به مجلس بعد از آن گفته است
 لعین غنچه میگفت ای ملک در کایه ذکها و قصه ای قتلک التبد المهدی با قتلک و خبر الناس اقا و ایا
 و اکرم الناس جمیعاً حباً سید اهل الحرمین و الودع و من علی الخلق معاً منصباً طغنه بالروح حقی
 انقلباً صریحاً بالیسف کان عجباً حاصل مضمون آنکه کرباب در از طلا و نقره ملوکین زیر که سید پاکیزه رکشته ام که در حینت پرورد
 بهترین خلقت و از حینت سبکرامی ترین همه مردم است سید ایل حرم که در مدینه کوی است که بر جمیع مردم تفوق و زیادتی دارد و او را به نیز
 زدم بر و شاد و شیری با و زدم که تعجب کردم از آن را و کوی بریزید یعنی کعبه بنا که با نظر کرد گفت زانینکه دانستی از حینت پرورد
 بهترین خلقت است او کشتی خدا را کایت از ایش ملوکانیکه گفت بهترین او از تو جایزه میجویم را و کوی غلاف شمع خود بریز یعنی او را
 زدی یعنی اهل تابیف خلقت بود این حکم حاضر بود بر حسین نظر کرد پس کوی شمع خود نظر میسند و در حینت شاد و سرور بود بعد
 از آن راه بر سر عبد الرحمن سپرد آن وقت که شریف روح را فداه را دید کردید بعد از آن گفت آه شما تحقیق ممنوعید
 از شفاعت حدیث رسول خدا من ابر اباشاد امر جمع منیوم بعد گفت کرهت بر من یا ابا عبد الله و هش اگر میگفت
 سمیله منی کتله اعدای الحی و ینب رسول الله لیس لها نسل امام قبل الطقت ادنی
 یزاید من این زیاده و هو فی العالم التزیل حاصل آنکه سیمه بسیار شش عدد و سیکزده و نل دختر رسول خدا باقی نماند
 اما میرا که در گذشته اند پیش این زیاد آوردند و حال آنکه او در عالم از اذناست و در ذیل روایت صاحب مناقب است که
 شریف در میان جعبه کشته پیش بریزد آوردند تا اینکه کشته حسین را بر طبق طلا کشته و میگفت چگونه بود در میان
 شیخ سعید و صاحب فضل گفته وقتیکه سر را پیش روی بریزد بر زمین کشته و در میان آنها بود حسین بریزند
 نفلوها ما من اناس اعترت علینا وهم كانوا اعقوا و اظلمنا حال آنکه مردانیرا که با عزیزی بودند کاشفیم
 در ماسیکه ثیان عافه ظالم بود صاحب فضل علاوه کرده است که من و این سیمه که چنانکه حسین گفته است انوا اعدا
 آن مضبوطاً فانصفت قواضی فی ایماننا نقطر الدما یعنی خون ما از اینها صاف عدالت با استماع
 کرده اند پس شریف در دست اضااف عدالت نمود در ماسیکه خون میر خستند خلق ما ااه او جی بن حکم را در برین حکم گفت
 آنچه را که ذکر آن کشت بریزد است خود در سینه سخی زد گفت سگت بس او مخفف گفت پس بریزد بنهای حسین میزد این
 ابیات زها که میگفت نفلوها ما من اناس اعترت علینا وهم كانوا اعقوا و اظلمنا و اصیروا و اکرم
 عند الله حیکله و افضل فی کل الامور و انخرا علقنا و ما العندان الا ضلاله علیهم و من بعدنا
 علی الخیر مجتهد فان تعدلوا فالتعدل انما الخیر اذ اصینا بوم القیامه حسیراً و لکننا اننا
 بملک میجیل وان کان فی العقیه نازک شعراً حاصل مضمون آنکه کثافت بنیام سراسر یک نیز که را بر عزیز و پاک من
 و صبر کننده بود و در روز خدا از نجه محل و منزلت از آنرا که میتر و در جمیع او زمین و آفریننده با ایشان ظلم کردیم و ظلم

که

جلسه و مقابله

کردن نیست مگر کراهی و هر سبکی سخن ظلم و عدوان نماید زین کار می شود هر گاه مذمت نمایند در حسن آن مذمت و تاسیس بر سبکی
 در روز قیامت محض با جمع نماید و لکن ما رسیدیم ملک مجمل اگر چه در حقیقت آن شعله و میوه و در بعضی نکتات ای محضت این
 آیات گرفته آنها نیست گفت وَأَيُّ الْعَذَابِ يَاحَسْبُنَا شَعْنُكَ فَلِمَ مَزِدُوا الْحَسْبَيْنِ اخْتَلَفْنَا مَا بَيْنَ
وَقَضَيْتَ دِينِنَا يَا لَيْتَ بَيْنَنَا هَذَا الْحَسْبَيْنِ مَرُونَ فِعْلًا لِيَوْمِ يَأْتِي الْحَسْبَيْنِ حال آنکه ای حسین
 ضرب مرا چگونه دید و محذور از خون حسین شفا دارم و خون خود را اخذ کردم آرزو میکنم آنانیکه در جنگ حسین حاضر بودند
 فعلی مراد از سوز حسین نیستند و ما شاکستند که چگونه قصاص میکنیم را و گوید که او فخر کرد در فرج که سرور و نهشید شراب خدا
 بعد از آن سفید گفته گفت بعد از آن رو با بل محاسن خود کرده گفت در سبکی این من فخر میکرد و میگفت که پر دم از زین بریزید
 و ما دم از زین را دو و عدم از خدا دو من از او بهترم من بیخفا حضرت و مباحثات در کشت اما قول او که گفت ای خیر من
 ای بریزید پس تحقیق پر دم با پر دم حاجه و محاصره نمود خدا نیتا که بر پر دم بصیرت پر او حکم کرد و اما قول او که گفت ای
 خیر من از زین بریزید پس فتم سبحان من هر آنکه به تحقیق دست گفته است زیرا که فاطمه دختر رسول خدا از زین من بهتر است و اما قول
 او آن خیر من که من از زین بریزید بهترم شاید که او این آیه را سخا زنده است قُلْ لَكُمْ مَلَكُ الْمَلَكِ و در نقل دیگر است که او گفت من
 حسین را نه گفته ام عبید بن زیاد گفته است تَبَيَّنْتُ که در آن بیان جمله از انور می شود میگویم در سبکی هر سبکی
 دیده و شنیده کسی را که در کلمات خود ترفع و تناقض و مخالفت و محاصره بسیار میکند بر زمین معادیه را زیرا که حیاء
 قلیل و کفرش شدید و نفاق او کثیر است زیرا که منور او بنطونش مخالف و اول هر یک از آنها ناقص ذیل او است به من
 چگونه مستول شده است بر عجم و حمیرا کافر و طغیان آن زینت فاجر است شراب مستی عجز کرد که در دست میا هست
 آورد در کلمات متدافه متناقضه و قول دروغ افند که بعد حضرت می آید و نقل شده است از احد از ملوک زمین سلطانین
 طرف و از زینت از زمان اول تا این زمان ماضی از ملوک کفار و سلطانین قول باطله که در کلمات خود استعمال نماید چیزی را
 که آن زینت کافر استعمال نموده است از کثرت متدافعات و متناقضات و در وقت اظهار کفر و زندقه و الحاد در آن خود که
 کرات و مراتب آنها را اظهار کرد استعمال میکرد زیرا که شیطنت خود را و دفعه دیگر امر خود را مستور و پنهان نمید و در مقام استعمال
 مناقشه و محاصره و قول دروغ را اختیار میداد بجهت سب و زوالت حسب خود و کفار بنی امیه پیش مروان حکم و معادیه کشتا
 که قبل از آنها و بعد از آنها بودند اگر چه همه ایشان ثمرات سخره طعونه و عین زندقه و طغیان اند که اینک این زینت از زینت کفر و
 نفاق شدید تر و از همه طغنی بود و باین معنی اشاره می نماید آیه شریفه بخوی از تورتیه و اهایم و آن آیه قول خدا تعالی است
وَالْحَمْرُ الْمَعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ وَخَوْفُهُمْ فَيُرِيدُ بِهَا الْاطْعَانَ كَبِيرًا پس آنچه زبان من زینت کافر جایگشته از اذعان و نعیاده
 سبب تبه شد و اذرافت حکم و از گفتن اینکه او حضرت را گفته بلکه این زیاد او را گفته است از جهت این
 بود تو هم میکرد و تیر سید که کسی باو اعتراض نماید بجهت و او در نماید از عیان محاسن او یا او را مذمت نماید بر قول
 او و دفعی کردن بنوت از زینت خود در کثرت سرور فرج او و سبب تن پسر دختر سپهر خدا و تقنین اهل محاسن
 اوفاق بود بلکه کثرت ایشان مثل او کافر بودند اما زینت شیطان جنبش او بر عینها صغیفه ایشان که خاله از زینت و روح ایقان
 بود غلبه نمود پس کثرت ایشان تو امنت یک کلمه تکلم نماید و نفس بکشد حرص او زیاد گشت بر فعلی که در زینت در محاسن سینه
 ذکر می شود پس از حیث کفر و طغیان آن از زینت در خون شدید تر گردید و در غلظت او و کسب در محاسن او بود از زینت صلیکه
 با قرال و فعال در صحنی بود در حکم یا اول آیه شریفه فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ انهم كانوا قوما فاعين فلما هتفونا هتفنا منهم فَا
 فَاغْرَقَا قَوْمَهُمْ جَمْعِينَ فَجَلْنَا هُمْ سَلْفًا وَشَأْنًا لِأَخْرَجَ حَمَلِسٌ سِوَمِ اذْكَابُ كِبَرِ عِبَادَاتِ دَرَسَرِ اَرْتِهَاتِ و و جلشدن
 حرم و اسیران به مجلس بریزد پس قدم میمانیم در اینجا قبل و عرض شروع در طلب معذرت را و آن نیست که کلمات
 اصحاب مقاتل در مقام ذکر ایشان جلشدن حرم و اسیران را به مجلس بریزد آنچه بعد از آن و قصد در غایت خلط
 و عدم تنظیم است باینست چون در کتب ایشان موانع صیده بود بر آنچه و قصد بعد از جلشدن سر با

مطهره و حرم و سایر آن به مجلس بریزید یا بمعنی که برای هر مطلب هر چه وقت در روز و در روز تا خون مستعمل علیحدگی با یکدیگر
 کردند کلام را در این مقام مثل کلامیکه در دیگر روز و قهقهه از غیره هر مخلصه و مشبه شد و در عدم نظام و این بناط حیوان معلوم
 و تکرار است حتی اینکه کسیکه قاصد است در تتبع روایات و فعالیت از اخذ جمیع آنها زمانیکه نظر کرد در آن کتب طریقه
 کند که جمیع آنچه در روزها معده واقف گشته به تحقیق در دیگر روز و قهقهه و آن روز در خلدن حرم و سایر آن است بدست
 بلکه طریقه میکند آنچه وقت مقرر حضرت و اذن بریزید بر اهل بیت و غیر ایشان که مجلس ماتم و تقریر و نوحه بر سید آمده است و لفظاً
 اقامه و بر پا نماند و به تحقیق و قهقهه است نیز در آن روز یا اینکه امر یقین چنین نیست و چگونه چنین نباشد زیرا که در وقت کلمات
 اهل بیت در مجلس کمان خراب است آنچه نام است که روایات معتبره بان دلالت کرده است بعد از آنکه از جمیع آنها میگویم
 که ایشان از جهت ترتیب کلام را بر پنج و هفت حاکم کرده اند زیرا که آن حضرت را که اول و اولی ذکر کردیم روز
 مقالات بریزید در وقت حضور نمودن گوهر شریف و در پیش روی خود بعد از آن ذکر کرده است در آن حضرت بعد از آنکه روز
 را با بعد از آن ذکر کرده است و دخول سمر را بعد از آن قضیه بسیار است با بعد از آن قضیه جایش نصار را بعد
 از آن قضیه خارج شدن کثیر را از قصر بریزید و قول در این بریزید قطع تهرید یک و در حلیک ذکر کرده است بعد از آنکه سینه کشته
 که بریزید حرم را حوت پس در پیش روی او آورده اند که در پیش ایشان نظر کرده اند ایشان سؤال کرده اند تا آخر آنچه ذکر کرده
 است بعد از آن ذکر کرده قضیه نقل جاب سبینه حمیرا که در آن اب دیر بود بعد از آن قضیه ملائمت بر رفتن سید
 ساجدین را که بعد از آن ذکر کرده است عجیب نادیده است زیرا که از ظاهر کلامش مستفاد میشود که همه آنها در دیگر روز و قهقهه
 است بلکه آنچه بعد از این ذکر کرده است و آن امر بریزید مردم را بخوانند قرآن بعد از نماز بچکانه و اقامه کردن او است
 خطیب را که بعد از آن ذکر کرده است ای اهل شام من حسین را کشته ام تا آخر آنچه ذکر کرده است بذا اللهم انی کونیکه این قضایا
 اگر چه در دیگر روز و قهقهه کشته که آنرا که معصود است محض شاره کردن است بر ترتیب و ملاحظه کرده است در این تعیین
 روز هر روز در هر وقت از اوقات و معصودش این نیست که ایام را بر پنج تقیض ذکر نماید و هر طور باشد ظاهراً از کلمات غیر
 این محض نیست آن غیر که بریزید معون بهضار سرای مطهره به مجلس خود امر کرد در آن روز یک حرم و زنان سایر آن بر نش
 و خلدن است بود که حرم و سایر آن نیز به مجلس خود حضور نمود پس ما ذکر میکنیم نشاء الله تعالی و قایعیر که در وقت
 در مجلس عید و او حاکم شد پس ملاحظه ترتیب مبنا نیم و ترتیب شاه مبنا نیم بقدریک ممکن میوم از استنباط آن روزها
 روایات و کلمات صحاح بمقال خبر در این من در مجلس ذکر میکنیم بصیفت و در اول است و حرم را به مجلس بریزید و هم
 چنین بعضی از امور متعلقه با این است که نقل شده و در کتاب منتخب از طایب حسین که حضرت گفت وقتیکه بریزید بعین
 وارد شدیم ما را مثل کوفتدان بر بیان استند بودند و بر بیان در کردن من و در کردن عمده کلام و در گفت رفت و
 بکنید و در خلدن بود ما را امیر اندر وقتیکه از رفتن کوتاهی می نمودیم ما را امیر زد تا ما را در پیش روی بریزید که در
 در حالتیکه او پیشان را در آن وقت بگفت بگفت بود و در آن روز بگفت بگفت که حرم وقتیکه در قید است
 مجلس بریزید و خلدن آن بعین با بیان مطلع میشد و از هر یک با بیان بعینه می رسیدند که ایشان را بر بیان طویل
 استر بودند و بر زمین شست ایشان را مباحثه تا آنکه آمد که روز خود را بگفتند خود می پوشید زیرا که او را محسوس بود
 که روز خود را به پیش بریزید گفت این سخن گفتم که او را محسوس نیست گفتند مکنه دختر چنین است ان لعین گفت که
 بکنید پس آنچه او بر رویش حاکم کرده و کرد و او را کلوا کلمه نمودن بعین از او گفت شد حتی نزدیک بود که رویش از زمین
 سفارت ناپدید گشت چرا که بیگانه گفت چگونه گریخت کسی که او را ساری نیست که روز خود را از تو بپوشد

بگفت

جلسه و حدیث

یزید یا فرزند ابی محبس او گریه کرد که بعد از آن گفت خدا لعنت کند عیب سید تم بن زیاد چه قدر پر حرم بود دل او را بر او سوخت بعد از آن
 رو بر سینه کرد و گفت با زبان بر کرد تا در باره شما امر خود را جا که میبایم این نام او عزیز او رویت کرده است پیشتر را
 که سخنش نیست که جان محبس گفت تا را به محبس یزید یعنی دخل کرد در حالتیکه مادر او زده مرد بودیم و ما را بسته بودند سهل
 گفت ایشان را به ریمان بسته بودند و سر شریف را در میان جبهه که نشسته بودند و بر یزید دخل کرد در حالتیکه در مالاکه
 سخت میشته و در طرف او سبای از شاخ قریش نشسته بودند بعد از آن حضرت گفت و متیکه بار در پیش روی
 او گناه داشته فاطمه دختر حسین گفت ای یزید ای احمق استن رسول خدا اسیر باشند پس مردم و اهل خانه او گریه کردند صدام
 بر گریه کردن میگذشت در چهار گوشه که بخط بعضی فاضل ما هم که نقل کرده بود از خط شهید گفت و متیکه سرای شهید او سران آل محمد
 آوردند یزید یعنی بشا کرده میگفت **لَمَّا بَدَأْتُكَ لَيْلًا لَقُرُونٍ وَأَشْرَقَتِ لَيْلٌ لِّلشُّومِ عِلَّالٍ فِي جَبْرِ**
صَاحِ الْكُفْرَانِ فَفُتِكَ صَاحٌ أَوْلَا نَصْحٍ فَلَمَّا قَضَيْتُكَ مِنَ النَّبِيِّ وَبُوعِي حاصل معنون آنکه و متیکه آن
 ستر ظاهر شد و آن شاه با روشنی از خفت در حالتیکه من در پایه حسین بودم عراب فریاد کرد و هم خواهم
 زلف و خواه نه زلف از یزید در یون خود را قضا کردم صدوق نه در کتاب چون از ابن عباس را بن قتیبه
 از فضل رویت کرده گفت شنیدم از حضرت شما میگفت و متیکه بر حسین را نام حمل کردند یزید یعنی امر کرد
 به کرسی که نشسته و ماده مالاکه کسترند او در صحابه عوزند و ققاع شامینند و متیکه از اکل و شرب باغ
 شدند امر کرد که سر شریف را بر پشتی که نشسته زیر تخت او که نشسته رقه شطرنج را در بالا سخت کسرتزه یزید
 یعنی نشسته بر شطرنج باره میکرد حسین و جد و پدر او را میگردید و ذکر ایشان استنرا می نمود و متیکه بیرون
 خود غلبه میکرد و شرب ققاع را اخذ کرده دهنه میاشامید بعد از آن فاضل آنرا به کنار طشت میسخت پس
 هر کس که از شیعه ما باشد باید از شرب ققاع و باز کردن به شطرنج امتنا بنامید و هر کس که
 بققاع و شطرنج نظر نماید حسین را باید آورده و بسیرید یعنی و آل زیاد لعنت نماید خدا عزوجل باین سبب
 کنایان او را محکوم میسازد اگر چه مقدار عدد ستاره کان باشند و در جنب دیگر رویت شده
 از زینب گفت از حضرت رضا علیه السلام شنیدم میگفت اول کسی که در سلام ققاع را آورد دست
 کرد در شام یزید بن معاویه یعنی بود ققاع حاضر نمود در حالیکه او در سر ماده نشسته بود و
 حسین را در آن ماده که نشسته بود ققاع را نوشید و به صاحب خود میداد و میگفت بنوشید این
 شراب بر شما مبارکت و از زینب که او این سبب که ما اول آن را اخذ کردیم و نوشیدیم و در حالتیکه
 که سر حسین در پیش روی است و ماده مالاکه کسترند و حضرت در حضرتان سر با میخوریم و معنیها
 ما سکن و در کما مطمئن است پس شرب شیعه ما است باید بر حسین و حقیقتا باید از شرب
 ققاع زیر آن شراب دشمنان ما است **احدیث** و در خبر نقل شده از کتاب آمل
 بعد از آن زمان حسین را به محبس یزید بن معاویه دخل کردند زمان آل یزید یعنی و حضرت معاویه اهل او
 فریاد کردند و دلوله نمودند و اقامه تمام نمودند و حسین را در پیش روی یزید یعنی که نشسته میگفت
 بجز آنم ندیدم سیر که از یزید سخت دل باشد و کافرو مشرک را ندیدم که از او شر تر باشد و از او حیا

اگر در این مجلس گشتی بماند بکنی پس بر کرد و او را بر کرد و نه بدیدند بعد از آن گفت با عادت خودت که او را بر این مجلس خوانند حدیثی داده او را بخواند
و کرد و تا شمار به بقدر من کرد و اموالی شمارا خند کرده و مردان شمارا کشته و زنان شمارا اسیر و حدود شمارا باطل کردم و این سخن گفت پس هم از آن
الرحیم ما صاب من مصیبه فی الارض و لایفک الا انک انما کنت قبل ان یزاد ان ذلک علی سیرت من یزید سر خود را بلند کرد و او را کرد که کردن او را بفرستد
او را بر کرد و بفرستد و در کلام خود فریاد کرد که کجا سر و کجا کعبه من کعبت بود شمشیر بر من نهاده پس ام کلثوم فریاد کرد و فرمودا و الله عزوجل و الهیة
من لایستی یا سلا ترمی آتیه یا ترمی این کلامی گفت پس خلق بر کتین خنجر کردند و در وقت گفت این خبر را که او را از آن نوشته می شود پس او را
ر کرد و بعد از آن او را در پیش روی خود که آتش شد علی بن حسین باو گفت و او بر تو ای یزید اگر کلابی از کشتن من مرد مقتدر حاضر کن تا او را وایت
کنم گفت چه صورتی میکنی گفت در او ویت نصیبت نایم که حرم را بفریاد بفرستد و بفرستد آنها را که غیظ از تو تمیز دین کلام داده کرد
که خلق تا کت پشند و در وقت نصیبت بعد از آن امر کرد علی بن حسین را محلول کرده و باو دهنمانند قهقهه خندید علی بن حسین گفت ای یزید اگر سینه مرا
مخلول میدی بر این خنجر از ما بر میدی این خبر را که در خنجر از کردن و بر دست من خنجرت گفت که بر تو بخندد ما را در بعد و دور دیدر آینه ما را بخورد
بمنم و پس یزید امر کرد او را که نزد یک و آمد بعد از آن یزید باو گفت یا عادت قطع رحم را کردم حق من جلال شد و این در طغنت من نزاع کرد
پس نازل کرد و دید او را آنچه دید علی بن حسین گفت ما صاب من مصیبه فی الارض و لایفک الا انک انما کنت قبل ان یزاد ان ذلک علی سیرت من یزید
فرموده که روایات این مجلس و این مقالات تا از کتار منیت و جش طهارت از حجت کثرت مختلف در روایات آنها پس
رفع خلاف بر آنچه می شود در حجت مختلف روایات در نقل ای بحسب الاجمال و بعضی و ترک الاثبات تا این معنی که بعضی از روایات
بعضی از آن را ذکر کرده است یا بعضی که آن را بر خط اجمال ذکر کرده است و هم چنین است مختصراً و بعضی از آن یک قصیده را
ذکر کرده و قصیده دیگر را با آن نیز علاوه کرده است و هم چنین بعضی از ایشان گفته کرده است بر بعضی دیگر یا در قصیده از قصایما
که در کت و زو قحاشته و با قیر ترک کرده است در وقت گفته شود درستی آنچه گذشت از روایات این مجلس اگر خطی هر کلمات صحیح
مقال در آن نیست که بماند و قهش در آن روزی که در آن اهل بیت و سران پیش و در روزی که در آن اهل بیت گفته شود که آنچه ذکر
شد در ایام عید و در مجلس یزید و قهش زیرا که حصار کردن یزید کافر زندقی احمد و سیران را در مجلس خود در ایام عید و روزی که
است که آنرا خطا بر او اما کثیره است چنانچه بعد از آن آن مطلع می شود و هر طور باشد بدستیکه روایات این مجلس نیز مثل روایات بعضی از
مجلس است و در روایات بعضی از مجلس سبزه و شوره کثیره است علاوه بر این یزید امر کرد همان دولت و رؤسا لشکر خود را
بفغان سینه بشد کشتن او را و او را در محاب و طحال او را بر کردن حیا او و در بدستیکه جمله قلیله از کلمات صادره از آن روز خنجر با
که در خطا بر فاده میکنند که وقت قلب او را بر اهل بیت بر وجه حلیه و شیطنت بود و این از او بر اعراضی بود که ما نباشد
گذشت و سینه بنیام پان در آن باب در مجلس سی و سیم در کتاب سیر عیادت در سراسر روایات
در بیان جمله آنچه و قهش من در روز اول که در آن سبزه مظهره و حرم و سیر از در مجلس یزید ظاهر کرد پس از
جمله آنچه در آن روز و قهش من است که در صدیقه معترت منب و حرم امیر المؤمنین صادر شد و آن از کلمات سینه است که در
خطبه و احتجاج او بر یزید و غیر آن جمله بسیار از صحاب متقابل ذکر کرده اند از آنست و قلیله که شریف کرده اند
دیگر که پان خود را چاک نزد بعد از آن باو در جزین مذاکره و در فرج علیا و در حسیب بیول بهر این کلمه همنا
یا بنی فاطمه انزل امسیده لکن یا بنی بنت المصطفی را و کو بچند اقمه که برید در او در کسیر که در آن مجلس بود و یزید لعین
سکت بود بعد از آن رننه از بنی ما شمر در خانه یزید در حضر حنین یزید میگردد و در سینه نمود و در حسیب و یاسینه
اهل قبا یا بن محمد را که میاید بویه زنان و سیمان که کشته شده او را در ناپس که برید در او در کسیر که آن
کلمات را می شنید بعد یزید چوب خنجران حوت و بان زانها او را بر زده بر سینه اند و در دو دی بر او یزید چوب خنجر را بر او نهاد

حسین پر فاطمه را بر پیش بر سره تحقیق دیدم که پیغمبر در دنیا نهان این و در این پس من میبوسید و بگفت ای ایقان جوانان اهل
 شد خدا لعنت کند بر کسی که شمار می کشد و همین را برای او همیا کند و است صیرا را وی گوید برید غضبناک کردید و امر کرد که
 اورا حسیج نماید اورا پروان کردند و برید نمثل کردید بایات بن زبیر **لَقَدْ أَتَيْنَاهُ بِبَدْرٍ مَهْدُوا جَوْعَ**
الْمُخْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسْكِ فَاهْلُوا وَسَهْلُوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا يَا بَدْرُ لَا تَشْكُ و محمد این پس
 نیز علاوه کرده است **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ الْعَظِيمِ وَرَمَقَبْتُمْ** است
 عتبه ان لم تهتم و سید و غیر او کشته پس زینب زخرا امیر المؤمنین بر جنت گفت **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَرَسُولِهِ وَإِلَيْهِ اجْمَعِينَ صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا
الْعَسَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا كَسِيمِينَ فُرْنَا لَهْنُكُ يَا بَدْرُ حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَالَ الْأَرْضِ وَذَا
الْمَسْمَا فَاصْبِرْنَا كَمَا صَبَرْنَا الْأَسْكِ ان بنا علی الله هوانا و بک علیه کرامه و ان ذلک لعظم خطر الی یومنا
 فشحن بانفک و قطنی و عطفک جد لان مسرر لیمین دایب الدنیا الیک مستوسعه و لاهو مستفزه و جین
 صفالک ملکن و سلطانا مهلا مهلا انت قول الله تعالی و لا تحسبن الذین کفروا انما یملکهم جنابا
 لا یفسهم انما یملکهم لیزادوا انما و لهم عذاب امین العذل یابن الطلفا یخدی بک خوارک و اما لک و سوفک
 بنات رسول الله سبا یا قدهنک سوره من و ابدهنک و جوهنک یخدی و یمن الاعدا من بلدای بلدی و یتمش
 اهل المناهل و المناهل و تصیف و جوهنک الفرب و البعید و الذی و الشریف و قلبس معهن من رجالهن و
 و لا من حماهن حی و کف بر تجمل از من لفظ اکباد لار کباء و بنت الحجه بلها الشهدا و کیف لا یستطیع
 یحسنا اهلا البیت من نظر العینا ما البتف و الشنان و الاحر و الاضغانم یقول غیره انهم و لاهو مستفزه و
وَاسْتَهْلُوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا يَا بَدْرُ لَا تَشْكُ منجما علی تنایا لید عبدالله سیدنا اهل الحنه شکها محض
 و کیف لا نقول ذلک و قد نکات الفرحه و استاصک الشافه باذافک ذما ذریه محمد و یخوم لآخر من ال
 عبدا المطلب و تهف با شایخک زعمت انک لنا دهم فلنردن و شیکامورهم و لودن انک شلک و بکنه و لم
 تکن فلک ما قلک و فعلک ما فعلک اللهم خذ لیحسنا و انقم من ظلمنا و احلل عصبیک بمن سفک دما شانا و قل حمانا
 عوانه ما شربنا لاجلک و لاجزیت لالحرمک و لردن قیل رسول الله بما تحکم من سفک دما ذریه و انهک
 من حرمه ذریه و لحنه حیث یجمع الله شملهم و یعلم شعهم و باخذ بحقهم و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
 امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون حسبک بالله کما و یجربیل ظهیرا و یسجل من سواک و یکنک
 من ذناب المسلمین بشر للظالمین کذبا و انکم شرمکنا و اضعف جنبا و لمن جرت علی الدواهی خطا طینک
 ان لا یستصغر قلبک و استعظم تعریفک و استکثر توبیحک لکن العیو عبرا و الصدحرا الایا الحی کل العجب
 لعنل حزی الله العجبا یجربیل الشیطان الطلفاء فهذه الایدیه تنظف من دما شانا و الافواه تنظف من لحمنا
 و ذلک العجب الطواهر الزواکی تذنا بها العواسیل و تعظمها امها الفراعیل و لمن اشدنا مغنا لیحسنا
 و شیکامعز حاجین لا یجد الاما قد تم و ماتک بظلال العین
 تنک کرفی و مار امیرانند مثل اسپران که خدا مارا حوار و ترا کرامی دشته است و این مجبه بزرگه هذرتوبت در نزد خدا
 پس فخر میکنی و باطراف خود نظر میکنی شاد و سرور و قیود دنیا را بر آنچه وسیع و امور را میبظن دیدی و وقتیکه ملک
 و سلطنت را بر آنچه صفادید حلا قهلا ایاسیان کردی قول خدا ایعالمه را و لا تحسبن الله الذین یحکمون
 کلمه کافران اینک کثرت دولت عزیزت را نهان نیست مالدرد می کیم پش از اما مصیبت آنها زیاده کشته و در

در جهت برای ایشان عذاب نخواهند گشتند آیا از عدالتش ای پسر زن اراد کرده شده که زنان و کثیران خود را در
 نگاه درری و دختران رسول خدا امیر باشند مژه ایشان تنگ و روی ایشان مکتوف باشند و دشمنان ایشان از شهر شریف
 بگردند و اهل منازل و منازل ایشان نزدیک و نظر نمایند و نزدیک و بسید و دله و شریف با ایشان تماشا نمایند ایشان را از
 مردان دوستی و حمایت کنند که کان کسی نباشد که ایشان را حمایت نماید و چگونه میدوید و میگردید که در میان او جگر با
 از گیاه را دور اندازد و گوشت او بخون شهدار و دیده شود و چگونه چنین باشد و حال آنکه تاخیری کند در بعضی عدالت
 با اهل بیت کسیکه با بعیب و کینه تا شامی کند بعد از آن میگوید در حالیکه خود را گناه کار میزند و این امر را بزرگ گناه
 و **أَهْلُوا وَأَمْتَهُمْ لَوْ فَضَحًا نَمَّ فَالْوَايَا يَنْبُدُ لَا كَشَقَل** در حالیکه دندانها را بجده بر آید که آقای جوانان
 اهل بیت است قصد میکنی و بچوب خود دندانها را دور میزنی و چرا نکونی و حال آنکه ماده مستاصل شد بسبب نخن تو خون
 دزیه محمد و ستاره کان نیز از آن عبد لطلب قیامت میکنی که اشیلخ ز حاضر حیثیت زعم میکنی که تو ایشان را از آن
 هسته وارد میگردانی و در دست میدارند کاش مثل و لال بود ذی کفایتی آنچه کفایتی نکردی آنچه کردی خدا با حق بار
 اخذ کن و تمام باز ارضا لمان مالک بش و غضب خود را نازل کن یکسکه خون مار از تحت و حمایت کنندگان مار است
 پس بخدا قسم قطع نه کردی مگر جلد خود و بر بیه که گوشت خود را و البته وارد میسوی بر رسول خدا آنچه تحمل شدی از نخن
 خون اولاد او و تنگ حرمت او را کردی در باره عترت او در مکانیکه خدا جمع میکند بر آنچه که ایشان را و حق ایشان را
 میگردانند بجان کشید که نیک در راه خدا کشته شده اند مرده کان نه هم چنین است بلکه زنده مانید نزد سرور کارشان
 صاحب روز هستند کفایت میکنند ترا خدا در حالیکه حاکم است و محمد خاتم نبی است و زود میدانند کسیکه ترا
 شکنج کرده به سلمان مبدل گرفت نظر لمان از درستی شما بر تیر در مظان و ضعیفند و چند لشکر بدو اگر مخاطبه تو بود
 بکشد من قدر ترا صغیر و کوچک و سزانش ترا بزرگ و تو بیخ ترا بسیار میبارم لکن چشمها گریان و سینه مانوس است
 فالعجب کل العجب بر کشته شدن کرده و حرب خدا که تخم این بدست کرده و حرب شما که از اد کرده اند پس
 این دستها از خون ما آلوده و در نهاد از گوشت ما میخورند و آن بدنهای طاهره زکیه که کرکان آنها را میگیرند و کفایت آنها را
 میمانند اگر ما را غنیمت اخذ کرده هر آینه ما را عرامت میباید و در وقتیکه منی بباله مگر بخیر را که مقدم کرده و نیت پرورد
 تو ظلم کنند بر بنده کان پیش حکایت بخداست و بر ابدت اعناد و بغفلت پس کید کن کید خود را احمی خود را و غضب
 کن جلد خود را بخدا قسم ذکر ما را محو و و ما را قطع میکنی و غنیمت ما را در کینگی و از خود اینبار را میستولاست و
 تو نیت مکر دروغ و ایست نیت مکر چند روز و جمع نیت مکر پیشیده و روز قیامت منادی گوید آگاه باشید لعنت
 خدا بر ظلمان و محمد عزیز که اول مار سعادت و هزارا بشهادت و همت ختم نمود و از خدا انوال میکنم که لو
 ایشان را کامل و زیاد نماید و خلافت را با بهتر کرد اند فانه ز جیم و در دو حسنا تمه و نعم الوکیل بزند لعین گفت بیا
صَحْبَةُ مُحَمَّدٍ مِنْ صَوَابِجٍ مَا أَهْوَى الْمَوْتِ عَلَى النَّوَابِجِ یعنی هر قوم صحیح کردن روز زمان صحیح کننده
 سینه پیوسته و مرکب نوبه کنندگان سهل است و غنی مانا در تو که این محتاج بالغذرا طبری در حجاج خود نقل
 کرده است آنچه او ذکر کرده است قریب است با آنچه ما آنرا از رسید و غیر او نقل کردیم و تفاوت در بعضی الفاظ است و اگر
 که جمیع بخیر را که طبری ذکر کرده است نیز اخذ نماید اما بگو او گفته است که روایت کرده شیخ صدوق از مشایخ نجفی باشد
 و غیر او از مردم وقتیکه عا این حسین و حم را بر بند نقل کردند و حسین را آورده در پیش رسوا در میان طشت گذاشته
 چنان زمانه که در دست او بود دندانها حسین میزد و میگفت **لَعِبْتُ هَانِئًا بِالْمَلِكِ فَلَا خَيْرَ جَاءَ وَلَا**

و لا وحی نزل تاخر ابیات پس برجهت زین دختر هر کسین علی ابن طالب در شش فاطمه دختر رسول خدا
الحمد لله رب العالمین وصلى الله على محمد رسول الله سيد المرسلین صدق الله سبحانه و كذلك
يقول ثم كان عاقبة الذين اساءوا السوء ان كذبوا بالباطل لانه كانوا بها كاشتم زوت ارباب
میکنی ای بریزه قیدک اطرا زمین و جهان را با تانک کردی فاصبحنا لك في اسناد شائق ايلك سؤ
في قطار وانك علينا ذوا فذا دار و برای تو میر شدیم و در قطار مارا سوی تو می کشند و تو بر ما صاحب احد از
از خدا مارا حوز و ذیل ترا کرامی داشته است و این از بر اعظم و صلابت حد و قدرت است پس بگری کرده و با طرف خود
نظر کردی و بر کهای پیش از خود میرزا ازجهت فرج و سرود و قیدک دنیا را برای خود بایل و امور را بر آنچه منظم دیری و وقتیکه صاحب
شد بر تو ملک و خالص کردی بر تو سلطنت با پس گت پس از حد خود تجاوز کن ازجهت جهل و نادانی آیا فراموش کردی
خود خدا بیتال را که فرموده و لا تحتبن الذين كفروا ايماننا ثم لا نفنهم ايماننا ثم لا نفنهم ايماننا ثم لا نفنهم
ندک ايمانهم عذاب مهين کما حدت است ای پسر زن انا کرده شده بر پشته زنان و کنیزان خود را و دختران رسول
خدا اسیر کرده و سروده ایشانرا تک و دره ایشانرا کثوف نموده که دشمنان ایشانرا شهر شهر میگردند و اهل متاعل با ایشان
نماش میکنند و ایشانرا برای اهل مذنب الهک میکنند و مرتب بعید و غایب حاضر و شریف و ضعیف بر ایشان
نظر میکنند از مردن ایشان کسی نیست که ایشانرا حمایت کند اینهم ازجهت نافرمانی است بخدا و انکار رسول خدا
و آنچه او از جانب خدا آورده است و این از تو تمحیبت و از فضل تو عربیت کویا شرم میداند کسی میداند که در راه
جک را با شهید را دور انداخته و گوشت او بخون میداند بومیزه باشد و لصب حرب نموده بر کسید بسیار احراب
جمع کرده و هر با و شمیر را با بر روی خود کشیده باشد بدترین و بوحشت انکار نمودن خدا و انکار کنندن
ایشان بر چه چیز حیث انکار نمودن خدا و انکار کنندن ترین ایشان ازجهت عداوت او و وطنیان کنندن ترین
خدا را از حیث کفر و وطنیان نیست مگر نوبه صفا کفر و کینه که در سینه صد امیرند در برای کشته گمان روز بد پس تا ختم
نی کند در بغض و عداوت اهل بیت کسیکه نظر کردن او با ازجهت بغض و عداوت و کینه باشد اظنه میکند کفر خود
به بر خود او نیز از زبان خود انکار نماید و میگوید ازجهت فرج و شادی بکشتن سپرد او اسیر کردن دوزیا و در حالیکه اینرا
بر خود کند نمیداند و بزرگی شمارد لا قتلوا و استهلو فرجاً ثم قالوا یا این بد لا قتل در حال
که شایای حسین را قصد کنند است و حال آنکه آنها بود که پیغمبر بود و باز یانه خود آنها را میزند و انکار سر و شانه در رویش
انکار بود و هم بجان خود داد و استهمل گشت بر بختن تو خون سید جوانان اهل شبت و پسر سعید ایدین و شباب
عبد مطلب و ششیل خود را خدا کردی و تقرب نمود بخون او با کافران از پدران خود بعد از ان فریاد کردی سید
خود قسم بجان من به تحقیق نذا کردی ایشانرا که کاش حاضر باشند و ابدایت حاضر نباشند و هر آینه دوست میدارند
که دست رست تو لدم منی شل و قطع بود دوست میدارند که مادرت ترا عالمه بکشید و در پرت نطقه ترا سفید نمی
نمود در وقتی تنوی خط خدا اسرود در سوختن با تو تمام محاسن میباید حدای حق ما را اخذ کن و تمام ما را کس از ظالمان
ما و نازل کن غضب حق را که کسی که خون ما را رحمت و عهد بسیار ما را کشت و حاکم کنندگان ما را قتل رسانند
ورده ما را درید و کردی آنچه کردی و قطع نکردی مگر اوست خود او بخری مگر گوشت خود را و روز و دردی بیوشی رسول
خدا با آنچه متحمل شدی از دوزخ او و هر مستی و رامتک و خون صورت او را بر بختی در مکانیکه خدا ما او را بکند که ایشانرا
جمع میکند و از ظالمان ایشان تمام میکند و حق ایشانرا اخذ میکند پس معزور کند ترا شادی بکشتن او و لا

كَسْبَانَ الدِّينِ قَلِيلًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ آمُوا أَنَا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَهُمْ يُرَدُّ فَوْنٌ فِي جَانِبِ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ
 مِنْ فَضْلِهِ وَكَفَايَتِ كُنْتُمْ أَجْدَادَ رَجَبَةٍ وَلَوْ وَهَّكُمُ وَرَسُولُهُ أَرْحَمِيَّتِ حَضْرَتِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَرُودِ مِدَادِ كَسْبَةٍ تَرَاهِمَا وَ
 صَاحِبِ كُنْتِمْ مَعُودَ بَرَكَةِ دَهْنِهَا سَلَامَانَ كَمَا بَرَى فَا لَمَانَ بَدَلِ بِلِ بِلْ كَانِ وَكَلَامِ شَاهِ شَرِيْرَتِ وَكُوْجِكِ شَرْدَنِ مَن
 فَدَرْتُو بَرِيْزِ كِ شَرْدَنِ مَن تُوْجِ وَبَرِيْزِ شَرِيْرَتِ زَا لَمِيْنِ اَزْجَهْتِ تُوْجِمْ مَعُوْدِنِ اِيْنِكِهْ خَطَابِ مَعِيْ دَرْتُو نَفْعِ دِهْ عَدُوْرَا نَكِهْ چِسْمِهَا
 سَلَامَانَ رَا كِرَا بَانَ وَسِيْنِهْ مَائِ اِيْشِيْزْ اَزْ دَرْتِمْ فَا كِرْدَنِ سُوْرَا نِ كِهْ نَشْتِهْ پَسِيْنِ اِيْنَهَا قَلُوْبِ طَلَسِيْدِ وَنَعُوْسِ طَلَعِيْنِهْ
 وَهَبَامِ مَلُوْجِيْهْ خَطَا وَهَعْنَتِ رُوْجُوْخِ اِيْنِذْ تَحْقِيْقِ شَيْطَانِ دَرْ اَنَهَا اِيْشِيْا نِ وَجُوْجِهْ كِهْ نَشْتِهْ وَشَلْ تُوْرَا اِيْنَهَا قَائِمِ وَنَا مَعْنِ
 مِيْوُدِ وَعَجَلِ عَجَبِ كِهْ بَرِيْزِ كَارَانَ وَنُوَادِهْ كَانِ اِيْشِيْا وَ اُوْلَا دُوْجِيْا دَرْتِمْ اِيْنَهَا طَلَقَا حَمِيْشِهْ وَ اُوْلَا دَرْتِمْ نَشْتِهْ
 دَرْتِمْ اِيْشِيْا نِ اَزْ نُوْنِ اُوْدَهْ وَ دِهْمِهَا اِيْشِيْا نِ اَزْ كُوْشْتِ مَائِ مَعُوْرُوْجِ وَ عَجَبِ اِيْنَهَا پَا كِرِيْزِ بَرِيْزِ اِيْنَهَا اَشْكَارَتِ كِهْ كِرَا بَانَ
 اِيْنَهَا اَمِيْ كِرِيْزِ وَ كَفَا رَا كِهْ كِهْ اِيْنَهَا اَمِيْ كِرِيْزِ اَمِيْ كِرِيْزِ اَمِيْ كِرِيْزِ اَمِيْ كِرِيْزِ اَمِيْ كِرِيْزِ اَمِيْ كِرِيْزِ اَمِيْ كِرِيْزِ اَمِيْ كِرِيْزِ
 كِهْ سَتِهَاتِ مَعْدَمِ كِرْدِهْ وَ خَدَا بَرِيْزِهْ كَانِ ظَلَمِ نِيْكَدِهْ وَ سُوْخِ اِيْنِذْ اَمِيْ كِرِيْزِ اَمِيْ كِرِيْزِ اَمِيْ كِرِيْزِ اَمِيْ كِرِيْزِ اَمِيْ كِرِيْزِ اَمِيْ كِرِيْزِ
 خُوْرَا بَكِنِ سُوْجِيْ خُوْرَا اِيْجَا وَ رُوْجِ مَتَمِ بَا نَشْخِ اِيْنِكِهْ مَارَا بُوْجِيْ وَ كِتَابِ وَ نُوْبِتِ وَ شَرَفِ وَ مَعْرُزِ كِرْدِهِنْدِهْ مَرْتِهْ مَرَا دَكِ نِيْكَدِيْ وَ نَبَاتِ
 مَائِ مِيْرِيْ وَ ذِكْرِ مَارَا حَمِيْ نِيْ كِنِيْ وَ اَزْ خُوْجِ عَارَا مَارَا فَا نُوْجِ وَ رَا يِ تُوْمِيْتِ مَكْرِ دَرُوْجِ وَ اِيْا مِ شَهِيْطِ مَكْرِ چِيْزِيْ وَ مَعْمِ تُوْمِيْتِ
 كِهْ پَا شِيْ دِهْ دَرِ رُوْزِ كِهْ مَنَادِيْ نَمَائِيْ كِنِيْ اَلَا مَن تَهْمِ نَظْمِ اَلْعَادِ وَ مَعْدِ اِيْزِ اَكِهْ رُوْجِ سَتَانَ خُوْجِ بَعَادَتِ مَكْرِ كِرْدِهْ وَ بَرِيْ
 كِرِيْزِهْ كَانِ خُوْرَا حَمِيْ كِرْدِهْ بَرِيْ سِيْ دَر اَبَا دَرْتِ خُوْجِ وَ نَقْلِ كِرْدِهْ اِيْشِيْا زَا رَجَمْتِ وَ رَا فْتِ وَ ضَوَانِ وَ مَعْرُزِ شَرِيْ نَشْتِهْ
 بَا اِيْشِيْا نِ خِيْرَتُوْجِ مَسْتَلَا نَشْتِهْ اِيْشِيْا نِ سَوَائِ تُوْ وَ اَزْ خُوْجِ اِيْجَا هَمِ كِهْ اِيْشِيْا نِ اَكْمَالِ وَ نُوْبَاتِ اِيْشِيْا نِ اَزْ بَرِيْزِ نَائِيْ اَزْ اَوَا
 سُوْا لِ سَكِيْمِ حَمِيْ خَلَا فْتِ وَ جَمِيْلِ اَنَابِتِ رَا بَرِيْزِ اَكِهْ اُوْرِيْجِيْمِ وَ دُوْجِ دِهْتِ بَرِيْزِ نَعِيْنِ اُوْرِيْجِيْمِ دَرْ هَالِيْ كِهْ حَوَابِ بَهِنْ دِهْ بُوْدِ اِيْجِيْ
 مَعْدَمِ صَوَا جِ مَائِ اَمُوْنِ اَلْمُوْتِ عَلِ اِنُوْا جِ عَدُوْرَا نِ رُوْجِ كِرْدَنِ وَ مَارَا كِرْدِهِنْدِنِ اِيْشِيْا نِ اَمِيْ نُوْجِ اِيْشِيْا نِ
 حَمِيْ نَائِيْ مَرُوْجِ كِهْ مَعْمِ كِرِيْزِ كِرْدِهْ وَ اَرِيْشِيْا نِ اَمِيْ صَاحِبِ اِحْتِجَا جِ كِهْ فَاطِمِهْ دَخْرِ حَمِيْنِ كِهْتِ وَ قَلِيْ كِهْ مَائِ پَرِيْشِيْ رُوْجِ بَرِيْزِ
 سَنَشْتِيْمِ بَارَقَتِ مَعُوْرُوْجِ اَزْ اَمَلِ شَامِ مَرُوْجِ هَتِ كِهْ اُوْرَا اَمِيْ كِرِيْزِ اَمِيْ كِهْتِ بَا اَمِيْرِ اَلْمُوْمِيْنِيْنِ اِيْنِ كِرِيْزِ اَمِيْنِ عَطَا كِنِ
 كِهْ مَرَا حَمِيْنِ نَائِيْ دُوْمِنِ دَخْرِ حَمِيْنِ رُوْجِ دُوْمِنِ مَعُوْرُوْجِ كِرِيْزِ مِ وَ ظَنِ كِرْدِمِ كِهْ اِيْنِ بَرِ اِيْشِيْا نِ جَابِرِيْ هَتِ پَسِيْنِ اَزْ بَا سَهْمِ عَمَامِ
 رَنِيْبِ كِرْفَتِ وَ اُوْمِيْدِ هَتِ كِهْ اِيْنِ مِيْشُوْدِ وَ دَرُوْجِ هَتِ سِيْ دِهْتِ كِهْ كَهْمِيْمِ مَعِيْمِ شَدَمِ وَ مَرَا حَمِيْ كَارَمِيْ حَوَانِدِ عَمَامِ مَعُوْرُوْجِ
 مَشَا حِيْ كِهْتِ دَرُوْجِ كَهْمِيْ مَعْدِ اَمِيْنِ مِيْشُوْدِ مَرَا يِ اُوْرِيْزِهْ عَضْبِ نَا كِ شَدِ كِهْتِ مَعْدِ اَمِيْمِ دَرُوْجِ كَهْمِيْ اِيْنِ
 مَرَا يِ مَن مِيْشُوْدِ اَكِهْ خُوْا هَمِ كِنِيْمِ اِيْزِ اَكِهْتِ كَلَا مَعْدِ اَمِيْمِ اِيْزِ اَمِيْرَا يِ تُوْ قَرَارِ كِرْدِهْ كِهْ اِيْنِكِهْ اَرَقَمْتِ مَائِ خَارِجِ شُوْجِيْ وَ خِيْرَا دَرْتِ
 مَادِيْنِ اَخْذِ كِنِيْ پَسِيْنِ بَرِيْزِ اَزْجَهْتِ عَضْبِ عَقْلِشِ اَزْ بَرِيْزِ اَكِهْتِ مَائِ مَن مَقَابِلَتِ مِيْ كِنِيْ بَائِيْنِ پَرُوْجِ وَ مَرَا دَرْتِ اَزْ دِيْنِ خَارِجِ
 شَدِ دَرَنْبِ كِهْتِ بَرِيْنِ خَدَا وَ دِيْنِ پَرُوْجِ وَ مَرَا دَرْمِ تُوْ دَرُوْجِ وَ حِدُوْجِ اَمِيْتِ نَائِيْ اَنْدَا كِرْ سَمَانَ مَسْتِيْ كِهْتِ دَرُوْجِ كَهْمِيْ
 اِيْ مَن خَدَا رَنِيْبِ بَا وَ كِهْتِ تُوْ اَمِيْرِ اَزْجَهْتِ ظَلَمِ حَمِيْشِ مِيْ كُوْجِ وَ قَهْرِ عَضْبِ مَائِ سُلْطَنَتِ خُوْجِ كُوْ يَا اُوْجَا كِرْدِهْتِ
 شَدِ اَمْرُوْجِ شَا حِيْ حَمِيْ خُوْجِ اَعَادِهْ كِرْدِهْتِ اِيْ اَمِيْرِ اِيْنِ كِرِيْزِ اَمِيْنِ عَمَامِ بَرِيْزِ نَعِيْنِ بَا وَ كِهْتِ اَزْ مَن دُوْرُوْجِ خَدَا
 مَرَا كِرَا تُوْ عَطَا نَائِيْ دَرْ هَالِيْ كِهْ حَكْمِ كِنْدِهْ هَتِ وَ دَرْتِ مَائِ مَعْمِ هَتِ كِهْ اَمِ كَلُوْمِ كِهْتِ مَائِزِ شَا حِيْ مَائِ كِهْتِ مَائِ شَا حِيْ مَعْمِ
 مَرُوْجِ اَخْذِ اَزْ بَانَ تَرَا قَطْعِ وَ چِسْمِهَا تَرَا كُوْرُوْجِ دَسْتِهَا تَرَا خَشْتِ وَ اِيْشِيْا نِ مَشُوْجِيْ وَ مَقَامِ تُوْ كِرْدِهْتِ اَنْدُوْرُوْجِيْ كِهْ اُوْلَا دَرْتِ
 رَا وَ اُوْلَا دَرْتِ مَائِ مَرَا مَعْمِ مِيْشُوْدِ رُوْجِ كِهْ مَعْدِ اَمِيْمِ كَلَامِ اِيْجَا تُوْنِ مَعْمِ نَامِ نَشْتِهْ بُوْدِ مَعْدِ اِيْ اَلْعَالِ اَلْعَالِ اُوْرَا مَسْتَجَابِ
 كِرْدِهِنْدِهْ دَر بَارِهْ اَمْرُوْجِ اَمِيْمِ اَمِيْمِ اَمِيْمِ اَمِيْمِ اَمِيْمِ اَمِيْمِ اَمِيْمِ اَمِيْمِ اَمِيْمِ اَمِيْمِ اَمِيْمِ اَمِيْمِ اَمِيْمِ اَمِيْمِ

کسیست که بجزم روی خود متعرض شود و در رویت سید است در ظهور که شامی گفت این جاریست بید گفت این طریقی
 دختر حسین است و آن زینب دختر علی بن ابیطالب است گفت می گفت خدا لعنت کند بر تو ای برزید اولاد پیغمبر خود را می کشی
 و در زینب او را سیر میکنی بخدا قسم من تو هم کمزدم اشیا از آنکه سیران روم بید گفت بخدا قسم ترا با ایشان محق میازم بعد
 از آن امر کردن او را زدن تینیل است که در است میان بعضی از امور پس در آنکه آنچه در این مجلس ذکر شد از افعال
 و اقوال برید لعنه الله بر خیر ناست که توان نیز شو که کثیره دارد بر اینکه او کافر زینب بود و اینکه او این زیاده را امر کرده بود
 و اینکه اگر او حسین طافست کیر در قتل و ذبح او ممکن میشد بقیض خود بر آینه ای میگرد اگر چه معتقد بود بر اینکه ذلالت
 در است هلاک جمیع اولاد او و زوال دولت او و احق دلائل و صدق شواهد در چنین بودن او و کافر زینب فانی است
 بودن او پیغمبر است که در کلمات شریفه صدیقه صغری زینب سلام الله علیهاست زیرا که آنرا آن مظهر کبریا بکفر و زندقه و مجاد
 مصحح کرده است و احتجاج نمود با این بافعال و اقوال او که میری است در کفر و زندقه و نفی نبوت در آنکه کس تا آنکه در آن
 ذکر شد در این مجلس از خطبه زینب صدیقه و احتجاج او و نفحات آن فاسطه کلمات شریفه او صدیقه که علم و معرفت
 او از علوم و معارف کتابیه نیست زیرا که مثل این احتجاج بر سبیل ارتجال می بود این نیک فکر و رویت در آن مقدم
 باشد محال است از احد صادر شود مگر از صاحب عصمت بر خط استکفا کسیکه تا آنست پس قسم بخدا که محمد و اهل بیت
 تقفیل است بر جمیع عالمیان مدستیک نفس نورانیه قاهره بر از زینب صدیقه تحقیق غلبه کرده است بر نفس جنیه و زلیله از برید
 مکانیکه قادر و شکنند که قطع نماید کلمات و را که در آن تصریحات بود بکفر و کفر جدید و روماعان شیعیه او و بودن
 همه ایشان در اهل آتش و اینکه ملک ایشان فریب بر زوالست زیرا که طغیان برید مقتضی آن بود که امر نماید او را بکشند
 بلکه خود او را می کشت و اگر چنین می نمود با اینکه در است زوال سلطنت و هلاک اولاد او بلکه کاشدن خویش نیز بر هیچ پهل
 و فور پس قتل معصود او و ما لا بد منه این شد که کلام را بر این صدیقه قطع نماید پس بنود اقدام کردن او با این شخص تحفه
 اینکه برتید از بر آنجوشیدن غمت و هجوم آوردن مردم را و زیرا که اگر این مسلم باشد آن در امر کردن او و قتل آن
 حواتون نه در قطع کلام او بلکه این از بر آن بود که ما با این شماره گردیم پس این در صفت از خواص صاحب نبوت مطلقه و
 صاحب طاعت مطلقه است مکانیکه عطا میکند خدا بر کسیکه با ایشان نزدیک باشد مثل این نفس نورانیه قاهره اگر خواهی بناد کن بر این
 احتجاج کرد از بقول خدا تعالی وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكُافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا پس جناب ائمه معصومین
 نما و بر تو درستی آنچه در قضیه فاطمه و آنچه آنرا متضمن است کلمات زینب و ام کلثوم در قضیه احمد شامی خواهد ساطعه و
 دلائل قاطعه است بر آنچه با مقدم نمودیم از آنکه از خواص اصحاب نبوت و ولایت مطلقین است اینکه نظر میکنند بر مردم
 نظر کنند بخیانت و ریب مگر اینکه مستلایم و بعقوبت و زود عذاب گرفتار میکرد پس این احتجاج از پیغمبر ناست
 که در محل خود واقع گشته خواه بنای مردمان رویت بکدامیم که متضمن است عام کلثوم است بر مرد احمد شامی ایران رویت
 ظاهر است با معنی که آنرا در مقابل خود صادق و بد با رویت ثانیه از آنکه او بصیفت حال عالم بنود قاتل کردید سب
 خدا را آنچه گفته بود و مؤمن بود با این ای بعد از توبه خود بر فرض ولایت محمد از معذرت مینود در روز قیامت بلکه نیز
 ممکن است گفته شود بر ستم که احتجاج کردن بر مطلب بعضی آنچه ذکر شد از روایات این مجلس از پیغمبر ناست که محل
 خود واقع گشتند اگر قطع نظر نمایم از این دور رویت که از این ما متضمن است عام کلثوم است بر آنکه شامی و دیگری
 متضمن است بر کردن برید است بر شتر او بعد از آن محضی نامد بر تو که آنچه در رویت احتجاج و غیر این است از قول رسول
 ثم امر بریدیم عطا میکند که خراب مجلس آن مجلس برید در روز اول می گفت یا صبیحة تجلی من صواعج الخ
 صدیقه تمام کردن زینب صدیقه و احتجاجات خود را پس در این هنگام میباید آنچه واقف از قضیه بر شامی

در بیان فایده سخن نیک

در بیان فایده سخن نیک

تجلی و تجارب

در پنجم آنکه قبل از خطبه و احتجاجات و واقع شدن در این وقت ممکن است که گفته شود درستی آنچه نیز بدین معنی واقع شد پس در
 حکایت آنکه گفته شود درستی آنچه نیز بدین معنی است عادت و عمام کلوشم در شان آنزد شامی از جمله سبب
 بود سبب آن خوف و رعبت قلب برید بعین واقع شد مکانیک کلام بنیب صدیقه و احتجاجات و واقع کردن و لکن
 تحقیق آن بنا برت بر آنچه ما مقدم کردیم از است شریف که از سبب از خواص سوبت و ولایت مطلقین است زیرا که
 یزید که ذکر شد متمشی و جاب یزید ذکر نیایان رواییکه متضمن دعا و غیر آن ام کلوشم است بر این شامی نه آن روایتی که متضمن امر
 کردن یزید است قبلاً و کیف کان آنچه با آن شماره کردیم از نودون هزار محاس و تمام آن در روز اول قبول یزید بعین صبیحه
 سخن در صواعخ الخ در جواب احتجاج صدیقه صغر بنیب عطا میکند اینجا که احتجاج و خطبه از امام اسی سید را جدین روایاً
 قبل از خطبه و احتجاج عمه اش بود این بنا بر این است که آن احتجاجات و آن خطبه که بعد از این ذکر خواهیم کرد در روز اول بود
 و در اعطای میکند ظهور بعضی از روایات و ظهور کلمات جمعی از اصحاب مقاتل و ممکن است گفته شود که خطبه و احتجاجات یک بعد
 از این ذکر خواهیم نمود از امام صادر شد در غیر آن روز از روز ما نیک محرم و لیل است در آنجا جموس بود در مکان خرابیکه با آن
 هشاره بیاید بعد محققان نادیده بود که نسبت داده می شود به جمعی از بعضی کتب که تصدیق آنزد شامی واقع شد در شان امام
 و خرابی المومنین نه در آن فاطمه دختر حسین محاس سی و چهارم از کتاب سیر عبادات در سبب از شهادت در ذکر خطیب
 و احتجاجات امام سید جیدین است در محاس بر یزید که در کتاب مناقب ذکر کرده است از کتاب احمد و از اعی گفت و یقیناً
 عین محسن و سبب در شام یزید بعین آوردند بکنیز خطیب بلخ گفت که از دست ای جوان گرفته بالای سیر
 بجلی خبره سبب را چو پدرش را و جدانک ایشان از احق و ظلم یعنی کردن ایشان کار او گفت پس خطیب بهل آورد آنچه را
 که یزید با او امر کرده بود چیزی از معایب ترک نکرد که اینک آنرا در خصوص آن گفت و یقیناً خطیب را خبر فرود آمد عین
 احسین بر بونه نذارا سبب شریفنا گفت و بر پیغمبر صلوة علیخه حضرت در ستاد بعد از آن گفت معاشر الناس من
 عرفنی فهد عرفنی و من لم یعرفنی فانا اعرفه نقیته آنا ابن مکتد و المثنی آنا ابن المرقه و الصفا آنا ابن محمد المصطفی
 ابن من لا یخفی ابن من علافاستعلی فجاز سنده المنتهی فكان من ذی کفایت و سبب آن آواز دهنه این من خلیل الله
 السما شریف مشی ابن من استر به من المجد الحار المجد الاقصی ابن علی المرقی ابن فاطمة الزهراء ابن علی
 الکبری ابن المصنول علی ابن الحنفی ابن الراس من القفا ابن العظمن احی و قضا ابن طیح کویلا ابن سئلوا انما
 والذوات ابن من بکن علیة ملائکه السماء ابن من ناحت علیة محن فی الارض و الطیر فی السماء ابن من راسته در
 علی الشاهد ابن من حرمه من العوان الا الشام تنی لهما اناس از الله تعالی و له الحمد انیلا ناهل البید بلا
 حسن حبیب جعل ذاب الهک و الخذل و النقی قینا و جعل ذاب الضلاله و الزوال الی ای کوه مردم هر کس مرا شناخته شد
 است و هر کس شناخته من خود را باو نشان میدهم که منم که منم فرزند منم و صیفا منم هر چه مصطفی منم هر کس که منم
 منم هر کس که بلند شد و طلب کند منم دور ندره منم می تجاوز نمود و بخدای خود نزدیک گردید بقدر خویش با از آن بزدلی که
 سبب که کلا بک آسمان نماز که در دو رکعت دو رکعت منم فرزند منم که سیر داد خدا و از مسجد حرام تا مسجد اقصی منم که سیر
 مر قضا و فاطمه زهرا و خدیجه کبری منم هر کس که او را نظر کشید منم هر کس که او را از قفا برید منم هر کس که او را از دنیا
 منم هر کس که او را در خاک گریه انداختند منم هر کس که او را در دنیا و در آخرت او را در دنیا و در آخرت او را در دنیا
 و هر خان در هوا بود که در منم هر کس که او را با نیزه برید برید منم هر کس که او را اسیر کرده از عراق بشام منم
 ایها الناس بترتیکه خدا میخالد مال طیب را مبلات حسن و خوب مستلا کرده مکانیکه نوای اوست و عدت و تقه را در باقر از
 است و رایت کرامی و جلالت را در غیر ما فرز داده مال طیب را پیش حصا ل تقضیل داده است بعلم و علم و شجاعت و سخاوت

و محبت و محبت در قلوب مؤمنین و عطا کرده است با چیزها که با حدی در خالیان که پیش از ما بودند و خداوند اراده کرده است
 مختلف طایفه و تزیین کتاب و کوی و باغ و غنچه تا مؤذن گفت آنکه بر حضرت گفت شهادت میدهم بخبر که تو باقی شهادت
 میدی و قتی که مؤذن گفت شهیدان محمد رسول الله علیه این حسین گفت ای زید این محمد عبدین است یا جد تو اگر کوی
 که عبد تو است دروغ گفته اگر کوی عبد من است پس چرا پدر مرا کشته و مرا چه کردم او اسیر کردی بعد از آن گفت کوی مردم
 ایاد میان شماست کسی که خداوند بخدا باشد پس صدایا که برین بلند شد در آرزوی شهادت است و او را منتهال بن امرطانی
 می گفتند و در روایتی که قول از صحابه روایت بود با حضرت عرضی بگوشه شام کردی تا ایم گزینی یا بن رسول الله گفت و او بر تو کوی
 شام کردم در میان شما شام کردم مثل بنی اسرائیل در میان انعمون که کفالت ایشان از اوج می کنند و زمان ایشان را
 اسیر و بر بجمع نفر میکنند که هزاران است و قریش بر عرب نفر میکنند که هزاران است و آل محمد معذور و مجذول شده اند
 پس بعد از شهادت میکنند از کشت دشمنان و تفرق در میان ما و تظا هر دشمنان را بیاورد او اسید در کتاب معروف کرد
 کرده است چه چیز از زخم و اجتهاد و محضه و الا اینکه او گفته که برین یعنی خطیب را خواند و او را امر کرد که بر سر زخم
 حسین و پدرش را زخم نماید پس خطیب بر سر زخم و در دم امیرالمؤمنین و حسین بشید صلوات الله علیها مبالغه کرد و عباد
 و برین صحنه آنکه تعریف نمود علی ابن حسین با وجود زخم و ای بر تو خطیب رضا مخلوق در عرض سخط و غضب
 خالق جهت بار کردی پس همیا کن عقل و مقدر خود را در آتش و بر آینه تحقیق چه خوب آورده این سخنان حجاجی در وصف امیرالمؤمنین
 بقول خود **عَلَا كُنَّا تَعْلُونَ سَيِّدٌ وَسَيِّدِيهِ هَيْبَتٌ لَكُمْ أَعْوَادُهَا يَغِيءُ دَرَاكُمَا لَنَا بَرَاوَرِ**
 می کنید و حال آنکه شمشیر او قائم شده است بر شما چه جای آن منابر این بجز است که سید زاده ایستقام ذکر کرده است
 و نیز صاحب مناقب و غیر او گفته است هر وقت که برین خطیب را امر کرد که بجز زخم مردم را بعیوب حضرت حسین
 و امیرالمؤمنین خبر دهد پس خطیب با آنکه بجز زخم حدثنای آنی را بجا آورده بعد از آن بد کوی را که در خصوص علی و حسین
 از خدا که زانید و در مدح و تعریف معاویه و برین مبالغه نمود و آنها را بر چه چیز حجت ذکر نمود و او کوی علی ابن حسین
 با وجود زخم و ای بر تو خطیب رضا مخلوق در عرض سخط و غضب امیرالمؤمنین پس همیا کن مقدر خود را در آتش عیب
 از آن علی ابن حسین گفت ای زید مرا اذن ده تا بجز زخم تکلم نامیم بکلیتیکه در آنها است رضا و خوشنود
 خدا را و آنجا چه تو است برین ابان نمودم که گفت ای امیر او را اذن ده مالا غیر بر در شاید از او چیزی بشنوم که خطیب
 اگر بجز زخم در آتش و کوی مراد و آل به بیجا از او گفتند یا امیرالمؤمنین ما همانند ایم که او غیب تکلم نماید گفت و برستیکه
 او را زائل می است که علم را با ایشان طهر داده اند مردم صبر کردند تا او را اذن داد حضرت با آنکه غیر زخم حد و مراد انبیا بجا
 آورد بعد از آن خطیب را نمود که چشمها را کرمان و قلوب را ترسان نمود بعد گفت ایها الناس شش چیز خدا با عطا کرده ما را
 هفت چیز تفصیل داده است عطا کرده شد ایم و علم و سخاوت و وضعت و شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین
 و تفصیل داده شد ایم باینکه از آنهاست پیغمبر محار محمد و اولاد است صدیق امیرالمؤمنین و جعفر طیار و اولاد است شیر خدا
 و شیر رسول و حمزه و اولاد است سبط برین متحن حسین هر کس بر شناخته شناخته هر کس بر شناخته است محبت
 و سب خود را با و خبر میدهم انان که و ما انان ز نزم و بقصفا **أَنَا بِنُ مِّنْ حَمَلِ الزَّكَاةِ بِأَطْرَافِ الزُّكَاةِ**
أَنَا بِنُ خَيْرٍ مِّنْ خَيْرِ مَنْ أَمْرًا زَادَ لَنَا أَمَا بِنُ خَيْرًا نَبْعَلُ وَأَحْفَى أَمَا بِنُ خَيْرٍ مِّنْ طَافٍ وَسَعَى أَمَا
بِنُ خَيْرٍ مِّنْ حَجٍّ وَابْنِ أَمَا بِنُ مِّنْ حَمَلِ عَلَى الْبُرَاقِ وَالطُّوَا أَمَا بِنُ مِّنْ سُرْبٍ مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

إِلَى الْمَجْدِ الْأَقْصَى وَأَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرَيْلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى أَنَا ابْنُ مَنْ دَلَّ عَلَى قَدْرِهِ فَكُلَّانِ
 قَابُ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى وَأَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ أَنَا ابْنُ مَنْ أَوْحَى إِلَيْنَا الْجَبَلِ مَا أَوْحَى
 أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى أَنَا ابْنُ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى أَنَا ابْنُ مَنْ صَرَبَ خِرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 أَنَا ابْنُ مَنْ صَرَبَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ وَطَعَنَ بِرُحْمَتَيْنِ وَهَاجَرَ الطَّيْرَيْنِ وَبَاعَ التَّبَعَيْنِ
 وَقَاتَلَ سِدْرَةَ وَخَنَيْنَ وَلَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُسْلِمِينَ وَ
 قَامِعِ الْمُكَلِّبِينَ وَيَعْبُو الْمُسْلِمِينَ وَنُورِ الْمُجَاهِدِينَ وَذِي الْعَابِدِينَ وَنَاجِ الْبَكَائِينَ وَصَبْرِ
 الصَّابِرِينَ وَأَفْضَلِ الْفَائِزِينَ مِنَ الدُّسُولِ وَالْعَالَمِينَ أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرَيْلِ الْمُضَوِّ
 بِمِكَائِيلَ أَنَا ابْنُ الْمُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ وَقَائِلِ الْمَارِقِينَ وَالنَّائِكِينَ وَالْفَاسِطِينَ وَالْمُحْجِ
 أَعْدَائِهِ الْأَنَاصِبِينَ وَأَخْرَجَ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ وَأَوَّلِ مَنْ أَجَابَ وَاسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ
 مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوَّلِ السَّابِقِينَ وَقَاصِمِ الْمُعْتَدِلِينَ وَمَسِيدِ الْمُشْرِكِينَ وَنَهْمٍ مِنْ مَرَاتِلِ اللَّهِ عَلَى
 الْمُنَافِقِينَ وَلِسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ وَنَاصِرِ دِينِ اللَّهِ وَوَلِيِّ أُمَّةِ اللَّهِ وَبَنَّانِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَعَمِيدِ
 عَلَيْهِ سَمِعَ سَمْعِي نَهْيِي بِهِ لَوْلَا زَكِيَّ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ مَقْدَامُ هَامٍ صَابِرِ صَوَامٍ مُهْتَدِي قَوَامٍ قَالِحِ
 الْأَصْلَابِ وَمَقْرُونِ الْأَخْرَابِ رُبَطُهُمْ عَيْنَانَا وَأَثْبَتَهُمْ جِنَانَا وَأَمَضَاهُمْ عَرْمِيَّةً وَأَشَدَّهُمْ
 شِكْمَةً أَسَدًا بِسَيْلِ طَيْفِهِمْ فِي الْحَرْبِ إِذَا زِدَلْتِ الْأَسْتِنْدَ وَقَرِيبِ الْأَعْتِنَةَ وَبَدُوهُمْ ذِي
 الْبَيْحِ الْهَيْبِ لَيْسَ الْحِجَارِ وَكَيْشِ الْعَرَاكِ مَكِّي مَدَلِّي حَنْفِي عَقِي بَدْرِي أَحَدِي فَتَحِي مَهْدِي
 مِنَ الْعَرَبِ سَيْدِهَا وَمِنَ الْوَعَالِ لَيْسَ هَا وَارِثِ الْمَشَجَرِ وَأَبَوِ الشَّيْطَانِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ

عبدمن علی ابن ابیطالب است بعد از این گفت ای ابن فاطمه از برای من اسید را پس بگردان تا من آن را
 اودا خود را بگیرم و نود و نه نمودن بر من است تا اسید را از من بگردانم و اگر کردی اذان بگو و کلام حضرت را قطع
 و نسبی که نمودن گفت الله کبریا گفت هیچ چیز نیست که از خدا بزرگتر باشد و قید که گفت شهیدان لا اله الا الله علی بن
 حسین گفت شهادت میدهم بان موسی و علی و کوش و خوم و قید که گفت شهیدان محمد رسول الله حضرت از برای
 من بزرگ شهادت کرده گفت ای برید این محمد صبر من است یا جد تو اگر کول که جد تو است دروغ گفته و اگر کول که جد من
 است پس چرا عترت او را کشتی راوی گوید مؤذن از اذان و قاصم فارغ گشت برید یعنی مقدم گشته تا ز ظهر را بجا آورد
 حدیث و اما او محنت قضیه احتجاجات امام را ذکر کرده بعد از قضیه نقل کرد آن کینه خواب خود را که دیده بود مکانیکه
 گفته که راو گفت برید مردی امر کرد که بمنز روشه حسین را بت بنام برید کرد آنچه برید یعنی امر کرده بود پس علی ابن حسین
 با آنکه گفت ترا قسم میدهم بخدا امر اذن ده بروم بمنز روشه و کلام نامیم به کلام میگردد آن رصنا خدا و رسول است ما و گفت بخواب
 برو بمنز و بگو آنچه برای تو ظاهر شده است نزد ما حضرت خدا و در راو گفت ما بمنز روشه و کلام میزنم و به کلام بسیار شریفی
 زبان و وضاحت و ملاحظت مردم ما و متوجه شدند از هر مکان و گفت ایها الناس هر کس مرا شناخته است شناخته شد هر کس نشناخته
 است خود را باو نشان میدهم پس من علی ابن حسین بن علی المرتضی صلوات الله و سلامه علیه استم أَنَا ابْنُ مَنْ حَجَّ دَلَّ

مرطوف و سخی آنا ابن زمر و الصفا آنا ابن فاطمه الزهراء آنا ابن المدبج منا لفتنا ابنا
 ابن القطن اخيه قضی آنا ابن من منعه من الماء واحلوه على ساير الولد آنا ابن محمد
 آنا ابن حبرج كوتبلا آنا ابن من راحنا نصارده تحت الكرخ آنا ابن من عدت حريمه استر
 آنا ابن من ذبحنا طفاله من غير سوء آنا ابن من ضررنا الاعداء في حيمته لطف آنا ابن
 من اصحى صريحا بالحق آنا ابن من لا لعسل وكفن به آنا ابن من رغو دانه على
 آنا ابن من هنيك حريمه بارض كوتبلا آنا ابن من حيمه بارض ودانه باخو آنا ابن من
 لا يورث حوله غير الاعداء الشمام تهتك آنا ابن من لا ناصر له ولا محي لغيره منم پرسيك حج كرد
 و سبكي گفت منم پرسيك طواف نمود و هي كرد منم پر زرم و صفا منم پر فاطمه زهرا منم فرزند كيكيه سرور
 رزقها بريند و منم پر كيكيه اور عطشان شهيد كردند منم پر كيكيه اور آب ندادند و انرا كبر ساير خلق حلال كردند
 منم پر محمد مصطفی منم پر كيكيه دين اور اور در كو خاك كرط انداخته اند منم فرزند كيكيه بصار او بر زير زمين هفت نذر منم
 سپر كيه كه حريم اور اسپر كردند منم پر كيه كه اور اعطى و كفن كردند منم پر كيكيه سرور او را بنزه نذرند منم فرزند كيكيه حريم
 او را در زمين كبريا بنك و فارت نمودند منم پر كيكيه اور اعطى و كفن نكردند جسم او در يك زين است و سه او در زمين ديگر منم فرزند
 كيكيه در اطراف او غير از اين دشمنان كسي ميت منم پر كيكيه حريم او را بنم و ديگر نكردند منم فرزند كيكيه اور ناصر حمايت كننده
 ميت صداران حضرت كريد و ناله نمود و گفت ايها الناس هدايتكم ارباب پنج چيز تقضيل داده است بخدا قسم در ميانه است
 هلكه و معدن سالت و در خصوص آيات نازل شده عالميا ز راه رست كشيديم و در راه است شجاعت پس ارشدت سيرتيم
 و در ميان راهت برعت و فصاحت ز نايك فصحا فخر كردند و در راهت همت كردند و راه رست و علم را بر كيكيه استفا
 علمي كند و همت در قلوب به بنو نيس از خلائق و ما در همت شان اعطى در زمين و آسمان و كسي نهم كه اگر كاني شديم خدا
 دنيا را خلق نبي كرد و جميع فخر در پيش فخر ما ساطعت و دستبان ما سبب مي شود و دشمنان ما در روز قيامت شقي ميگرد
 را و كويده و تيكه نيزد لعين انهار اشيند رسيده كه قلوب به دم سو او بايل باشد مؤذن را امر كرد كه خطبه و كلام او را قطع
 پس مؤذن مالا جنبز و شگفت آنه كه بر حضرت گفت كچه و بزرگ كردى بزرگ را و حق كشي مؤذن گفت شهيدان لاله
 الا انه گفت شهادت ميديم بان در عهد جا بامه شهادت كنده و استرار ميكنيم بان باهر انكار كننده مؤذن گفت
 شهيدان محمد رسول الله اين حسين كريت و ناله او بلند شد و گفت ايند از تو سوال ميكنم ترا بخدا محمد ص من است
 يا چه تو نيزد لعين گفت جدوت پس گفت چرا اهل بيت او و پدرم را كشتي و مراد صغيرين متيم كردى پس جواب داد
 نداد بخانه خود و فلتد گفت مرا نماز حستياج ميت را و كويده منال بر جونت بجان حسين گفت چگونه صبح كردى
 اى سپرد خمر سو بخدا امام ما و گفت چگونه ميت حال كيه كه صبح نمايد در حال كيه پدر او را كشته باشند و ناصر شش قلب نوبه باشد
 و نظر نمايد بحرم كدر اطراف او سپرد سارتر نذرند كه بان رو خودشان را پوشند و كفن و حمايت كننده بنده باشند
 و مران بهنى مگر سپرد و ذليل كه ناصر و كفن نذرند حقيق من و اهل بيت من لباس حزن و اندوه را پوشيده يم و لباس تازه
 ما را حرام شده است اگر سوال نماي من چنينم كه هي پي كه دشمنان با شماست ميمانيد و ما شرف و روز نظر تر كيم بعد از ان
 عرب بعجم فخر كردند و اينكه محمد را نياست و فرس بر سپردم فخر نمودند نيز كه محمد را نياست است و ما اهل بيت او يم
 ما را مقتول و مظلوم نمودند بنو ذبه و بنو ذبه حقيق مصائب با نذرند ما را سپرد كرده و به سپرد كويده كه حساب را نياست بر جهات

آنا ابن محمد

حکایت چهارم

و سبب از اول سبب است کویا که بر مالک مجد و زبیر که صعود کرده بر طبع علیل نشسته ایم ملک و سلطنت بر یزید لعین و کرامت
 و اولاد مصطفی از اولاد سبزه کمان او گردیده را و کویا از این کلمات در دوزخ آن بر زکوار از هر جانب صدا مایه گریه و فوج بلند
 را و کویا بر یزید لعین بر سینه که قند بر پا شود زبیرا که جمیع مردم به کلام حضرت کوشش میدادند و می شنیدند و در فرخندگی حضرت
 در طلب خودشان عرض کردند یزید لعین گفت کی سکه او را بمنبر برده بود که ایوان از اجرام با فیر روی قصد تو این بود که ملک سلطنت
 من نیاید کرد و مؤذن گفت بخدا قسم ندانم که ایوان بمثل اینکلام تکلم نماید یزید گفت ایله نشستی که ایوان از اول بیت
 سوزت و معدن سالت است مؤذن با و گفت پس چرا پدر او را کشته او را در صخره سن شیش تنیم که نشستی راوی کویا بر یزید
 ملعون اگر کردن نمود زان بر بندید نیکو نیست بیان بعضی از امور رحمة خدا که وجه خلاف در این خطب و احتجاجات از آنجا که
 که در این بیان شده گذشت و اگر بیان اوضح زاید را خوانی بدانکه وجه بحسب اختلاف یک از دو امر است اول است که این
 اختلاف سبب باشد از جهت نقل یا بمعنی که روایة نقل کرده اند معنی آنچه را که از معصوم صادر شده پس از این جهت اختلاف واقع
 از صفات خطب و احتجاجات بحسب برینده و نقصان و تغایر در بعضی از الفاظ و سخنان و ممکن است گفته شود که این خطب
 و احتجاجات از جهت تواتر لفظی اجمالی است یا بمعنی که ما بعلم بعین میدانیم که یک از پنجه در این روایات کلام معصوم است
 و تبدیل نیافته است لفاظ آن آلا اینکه ما بر بعضیین و شخص نقل نیافته ایم دویم است که این اختلاف سبب است از جهت
 و محاسن یا بمعنی که هم این خطب و احتجاجات واقع و صادر شده است و گن در ایام عدیده پس پنجه بگرویت از این روایت
 است واقع صادر شده است و یک در ایام عدیده پس پنجه بگرویت از این روایت دیگر متضمن است واقع صادر گشته است در
 دیگر و جمیع چنین بر آهیک از این دو احتمال مسا عدایه است از ما تا اگر چه در پیش من آن احتمال اول است قابل بعد محضی
 بر تو که ما اشاره کردیم در محاسن خطب و رتب صدیقه و احتجاجات و بر اینکه خطبه ایام سید جدین و احتجاجات او در روز اول بود
 که در آن صدیقه صغری رتب خطبه خواند و احتجاج کرد بلکه در بعضی ایام بود که اهل بیت در آن روزها در زندان حبس بودند و حدیث
 و قرآن بر این روز و ایات این محاسن نیز در غایت کثرت است و آن مثل سوال کردن منهاج و کجول است بعد از تمام شدن خطبه
 امام و احتجاجات او در آن محاسن در مکان خطبه و احتجاجات و جواب امام بر آن پنج مذکور و آنچه که در بعضی از روایات
 متقدم است و مثل آنچه در روایت اجماع است از بر خوشتن بر یزید لعین از شدت غیظ خود از محاسن و داخل شدن او بجا
 خود در حالیکه می گفت مرا نماز چیستان نیست و مثل آنچه بعد از این نقل میکنم یعنی در بعضی محاسن تنیده از کلام اجماع
 است که او گفت بعد از ذکر کردن خطبه امام و احتجاجات او که اهل شام کویا که ایشان خوابیده بودند بیدار شدند و خوف و
 حشمت یزید خطبه نمود چنانکه تعضیاش را بعد از این نقل میکنم و تقریب در همه اینها ظاهر است زیرا که این امور مستعمل بنمودند
 روز اول حاصل نیست که قرآن و شواهد بودن خطبه و احتجاجات امام در بعضی ایام حرم و سپهر آن روزها در زندان و حبس
 بودند در روز اول که در آن بیت بر مشق وارد شدند و ایشان از محاسن یزید حصار نمودند و در صدیقه صغری رتب خطبه خواند و پنج
 نمود کثیر و بسیار است و زمانیکه بنامی مرمر بود اول که پیشتر در رفع خلاف ما بین روایات در این محاسن یا بمعنی که این خطب
 و احتجاجات در ایام عدیده واقع شده است پس در این هنگام ممکن است گفته شود آنچه در بعضی روایات است باس نیست
 در وقوع آن در روز اول و از جمله روایات که تصریح گشته است بر اینکه حرم و سپهر آن روزها در زندان بودند در بعضی ایام
 امام در محاسن بر ندان روایت است که در کتاب احتجاج ذکر شده است در آن کتاب است که موثقتین روایة و عدول ایشان
 روایت کرده اند و قبلیه علی بن حسین داخل کردند در میان کسانی که ایشان را سپهر کرده شام بر زبیر از اولاد حسین بن علی و اولاد
 یزید لعین بر یزید با حضرت گفت یا علی حدیث این است که در وقت را گشت حضرت فرمود پدرم را مردم گشتند یزید گفت حدیث
 حدیث است که او گشت از فراد مر کفایت نمود حضرت گفت حدیث خدا کسی با پدرم را گشت یزید گفت یا علی ما را

مردم را در حال فتنه آنچه حدیثاً با میرالمؤمنین رور کرده است از طفر و حضرت خبر داده علی ابن حسین گفت آنچه بوزاراده کرده آن
 در خود می بینم یعنی معصوم را بیان نمیکند پس حضرت با کعبه فرود آمد و در آنجا ایستاد و در سوختن اصحاب فرستاد بعد از آن
 گفت ایها الناس هر کس در شفاخته شناخت و هر کس در شفاخته خود را با او نشان میدهم آنان همگه و مینه
 انا ابن ذریم و الصفا انا ابن محمد المصطفی انا ابن من لا یخفی انا ابن من علی فاستعمل فکان
 سیدة المنتهی فکان من ذریه قلاب قوسین اواز دل پس ایام مکرید فریاد کردند حتی برید یعنی رسید که
 از جا خود جریزه نمودن گفت که او آن بگو و فیکه مؤذن گفت که علی ابن حسین در سینه من نشسته و فیکه مؤذن
 گفت شهیدان لاله الا الله شهیدان محمد رسول الله حضرت کریمت بعد از آن برید متوجه گردید و گفت در بند این
 بر پوتت یاد پر منت گفت بلکه درنت پس فرود آمد حضرت از بن فرود آمد پس شروع کرد بطرف در مسجد بود و کجول
 صاحب بول خدا بود رسیده و گفت چگونه صبح کردی این رسول الله گفت سینه منکم تا خبر آنچه گذشت و مخفی نماند بر تو حضرت
 ایرویت در آنچه ما او کار کردیم زیرا که قیام بعد از این بعضی روایاتی که دلالت میکند بر اینکه مسجد حرام محبس و زنان حرم و
 سایرین بود و کیف کان در بستیک این احتجاجات ممکن است از احد صادر نشود مگر از اهل بیت نبوت و معاد رات
 و اهل خلافت و امامت و اصحاب و ائمه مطلقه پس هر کس در آنها تامل نماید بسیار امور کثیره مخصوصه را در کتاب سنت
 متطافه و اشارات لطیفه میاید بر طالع عالییه حمد از جمله آنها طریق اوصح است معرفت امام و کسیکه او سر او است
 در مصنب خلافت و ولایت و از جمله آن اشارات لطیفه است صحاب و ائمه مطلقه بودن آل محمد معصومین و از جمله
 آنهاست یعنی اینکه هیچ کس از طایفه منیت مگر اینکه نازل شود بر امام عصر و تحت خدا بر جمیع خلق او و اندر شب قدرت
 و سینه از جمله آنهاست اینکه هر فرد فرد از جمیع معصومین از آل محمد فضل است از هر فرد فرد از بنیامیر از پنجمین ما و از هر فرد
 از او سنیاء و طایفه و از جمیع خلق از خلق خدا بلکه فضلند از جمیع من حیث المجموع ایضا الی غیر ذلک از اشارات لطیفه بعد
 از آن مخفی نماند بر تو که وجه عدم مکن برید یعنی از قطع کردن احتجاجات امام سید قدین تحقیق معلوم شد در سابق ای در
 قضیته احتجاجات صدقیه صحیح بنیب سلام تم علیها تینیل دیگر که در کت بیان کردن اینکه حرم و سایرین در بعضی از آیام
 در زندان محبس بودند بلکه آنچه بر این دلالت میکند از روایات کم باب بیت بلکه کثیر و بسیار است پس از این است آنچه در خبر
 صحیح است و پنجمین است که از او کتاب بصیرت در جوار بیت کرده است از احمد بن محمد از او بود از او بود از حضرت زین العابدین
 از عمران جلی از محمد جلی گفت شنیدم از ابی عبد الله جعفر صادق میگفت - و فیکه علی ابن حسین و آنها را که ما بود برید برین
 سعادیه تم آوردن ایشان از خانه ما کن کردند بعضی از ایشان گفت ما را در اینجا آورده کن نمودند تا سیر ما فرود آمده ما را بکشند
 پس بانان و حافظان بیکدیگر مکالمه کرده گفتند به پند آنها می رسد از اینکه خانه بر ایشان فرود نخته شود و حال کن
 ایشان فرود آمدن کرده خوانند گفت علی ابن حسین گفت در میان ما بود غیر از من کسیکه کلام حرام است و حافظان
 را دادند و نیز در خبر صحیح دیگر است در بصیرت در جوار بیت که محمد بن حسین روایت کرده است از صفوان از او دین
 فرقه گفت که شد کشته شدن حسین و امر علی ابن حسین پس از او نقل شده و فیکه ما را شبم برده و در زندان انداختند
 اصحاب من گفتند چه جو بست بنابین دو او فراتر اهل ارقوم و امراق مینم یعنی به کلام علمی در میان خودشان کلام نمودند
 در میان اینها صاحب حین بیت مکر این مرا قصد میکردند پس در روز پنجگامت کردیم بعد از آن ما را خواند و خلاص کردیم
 پس نقل او صاحب دیم طالب دیم مقبول کسیکه برید گشتن او را از او میکنند و نیز از جمله آنهاست روایاتی که صدوق
 در امل روایت کرده است ازنا جلیویه از عیاش از مرد کوفی از نضر بن مزاحم از نوط بن یحیی از حزن بن کعب بن فاطمه خضر علیه السلام
 برید یعنی امر کردن زنان با علی ابن حسین در مجلس فرار دادند که از کرماد و سیر ما حفظ نمیکند تا روای ایشان متعشر و است

دوره اشته نشد در بیت مقدس سنخ از زوی زمین کز اینکه در تحت آن خون تازه ظاهر شد و مردم قناب در دیوار کساح
سیدیدند گویا که آن دیوار را لباسها مصبوع و رنگشده بود تا اینکه علی ابن حسین با زنان سرودن آمده و حسین را بگریه کردند
که حدیث و نیز از جمله آنهاست روایتی که سید از ارد طه و شکر کرده است بیانش اینست که پسندیدند فقیه قول علی ابن
حسین را در خطیب که وای بر تو رضا مخلوق را بخلط و غضب خلق مریدی تا آخر آنچه گذشت ذکر کرد گفت راستی برین بیان
بن حسین و عده کرد در این روز که سر حاجت را در ابر او زده نماید بعد از آن امر کرد پس از این روز که در کربلا و سر ما حفظ نمی کرد
در آنجا نشسته شد تا روز ایشان پوست گذاشت و در مدت آن مله بودند نوحه و ناله میکردند و حسین بگفت فقیه روز چهارم
شد از اقامه مادران منزله خواهد دیدیم و خواب طویله ذکر کرد و از آن حدیث و نیز از جمله آنهاست روایتی که در انوار لغمانیه از
منهال ابن عمرو روایت کرده است گفت در آن شاکه در بازار دمشق میرفتیم تا گاه دیدیم علی ابن حسین را که بر حصا خود کوفت
و پامای او گویا که در ضعف دولت است و خون در ساقها او جاری میشود و در کفش بسیار رزق گشته پس گریه کلوی امر گرفت حوزرا
ما عرض کرد و گفتیم چگونه صبح کردی یا ابن رسول که گفت پس گریه گفت چگونه میشود حال کسیکه صبح نماید در حالیکه سپر
بر زمین معادیه تعیین بوده باشد و زنان و اهل بیت من تا حال از طعام سیر نشده و سر ما خود را از آب تری سوشیده اند و در
شب در روز نوحه میکنند تا آنکه مننهال مثل منی اسرائیل استیم تا آخر کلام بعد از آن گفت گفتیم ای یمن کجا میری گفت
حسبیکه مادر آن سیم که آنرا تعف منیت و اقباب با تاجیه میکند در دهوانی نیم ساعتی از آن قرار میگیم از حربه ضعف
بدن حوزم و رجوع میکند تا منزل ابرار رسیدن مرزبان پس در آن شاکه مشغول صحبت بودیم تا گاه دیدیم که یک زن را در
ندامی کند مرا ترک کرده بود که آن زن بر گشت پس از وقت بآن زن بر گشت پس در وقت آن زن نظر کردم تا گاه دیدیم که آن زن
رغیب دختر میرالمؤمنین است کجا میری و ای وحش من پس حضرت بر گشت و من از او کنار شدم و همیشه او را ذکر میکنم
و میگیم تمیز در آنست بیان شرح بعضی از انوار مذکور در روایات مذکوره ممتد در بیجا محقق است اما روایت
اولی چنانکه مشاهده کردی مطلقه است بیان شده در آنست که حرم کربلا در حسین و زندان و اما روایت دومی که
از آن دیده میشود ظاهر این است که مدت کشت ایشان در آن دور روز یا سه روز است و اما روایت سیم و چهارم مفاد آنها
اینست که مدت کشت ایشان در آن دور روز یا سه روز است در آن حسی مدت طویله بود زیرا که پوست کشتن روی
ایشان بر کرمی و سوسه و حقیق میشود و دور روز کشت کردن ایشان در حسی با اینکه سیاق این دور است عطا میکند که در
طویله در حسی بود زیرا که مدت کشت ایشان را اقل از نگاه فرض نمایم جایز نیست که آنرا اقل از مدت روز یا پانزده روز فرض
کنیم پس در این هنگام میگویم در بستیکه وجه جمع و توضیح در این روایات با این طبیعت که گفته شود روی که ناطقت سبک
مدت کشت در زندان دور روز است از اصل میگویم بر سبب این دور روز که امام باقر اشاره نمود بعد از ترکان و به کلام روم
و عجب حرف زن صرحت و کهنانان بود و سراطین ایشان در اوایل زندان بودن ایشان نبود بلکه بعد از گذشتن مدت
کثیره بود مثل کجا و سخنان و حکمت است که جمع شود ما بین روایات بخود بگردان اینست که مراد از قول امام در روایت دوم
فَنَكَلْنَا يَوْمَئِذٍ نَمًّا ذَعَانًا وَاَطَّلَقْنَا عَنَّا اِنَّ بَشَادَةَ اَنَّ طَلَقَ رَجَسٌ زَنَانٌ بُوْدَ بَرِيحٍ شَدَتْ وَ تَنَكُّ بُوْدَ
در آن مکان حسرتی که مننون بود بر سر ایشان فرود آمده ایشان را طاک نماید پس این منانات ندارد و اینکه بر زمین
امر نماید که ایشان را در مکان دیگر حبس نمایند مخفی ماند بر تو که برای هر یک از این دو ناول وجه و جبهی است و هر طور باشد در مقام
چیزی است که لا بهت بان اشاره شود و ان اینست که قول امام مذکور فرمود که بکن فینا احد یحسین الرطانه عظیم
اشاره است باینکه معرفت جمیع لغات و اسناد و با آنها تکلم کردن از خود صاحب ولایت مطلقه و عصمت است بطریق
استغناء و هر کسی که علم او از علوم گذشته است در معارف و مقامات عالی از علوم سبده و معاد و علوم احوال لغز و خلق

و خوانند و همه لغات و بسته اهل دنیا را بسیار آنها که بعد و حضرت میاید جایش نیست که زین کلمه مکرر تالی
 در جات اصحاب عفت از دنیا معارف و علوم سبب معاد و خواهنها الا اینکه ایشان جمیع لغات جمیع امی و نیا میدانند بعد از آن قول
 امام چنانکه ممکن است که بر حسب تزیل جعل شود تا بمعنی که در غیب و کثرت اگر چه ترطانت و لغت اهل روم عالم بود مگر اینکه ایشان
 رطابت را مثل امام نمیدانستند پس آنچه خبر از رتبت ظاهر و بکار است قابل حیدر محلی سنی و کلمه از کتاب است که در
 در اسرار شهادت در بیان قضیه رسول پادشاه روم و نحو است یعنی در جهان بعضی از قضایا است که در آنیم بودن اهل بیت
 و اسیران محبس و زندان واقع گشته است و در بیان آنچه باین تعلق در در دنیا که جمعی از اصحاب معانی و از ایشان سید و ابن سنا
 کشته اند که این همیشه رویت کرده است از ابوالاسود و محمد بن عبدالرحمن گفت ملاقات کردیم در آن حال که کوفه خیزه است
 در میان من و داد و در هفتاد پدوست و در بستیکه میبودن ملاقات نمود مرا تعظیم و تکریم نمایانید و شامیت میان پسر و پسر
 پیغمبر شما مگر کتب پر بودا گشتند و از امام زین العابدین رویت شده و فیکه هر حسین را بریند آوردند و مجلس شام تربیت میداد
 و حسین را میآوردند از در پیش روی خود می گذشتند و در برابر آن شام میخورد و درونی در مجلس او حاضر بود رسول پادشاه روم
 و در شرف و عظمتی اهل روم بود گفت ای پادشاه عرب نیز کتبت برین گفت زیرا این سر چه کار گفت من خدمت
 ملک و پادشاه خود رجوع میکنم و از من نوال میکنند از هر چیز که دیده ام دوست میدارم که هفتده اینر و صاحب آنرا با و جزو هم
 ناما تو از فرج و سرور شریک باشند بریند با و گفت این حسین آن است این مطالب است روایت مادرش کتبت گفت
 فاطمه دختر رسول خدا حضرت گفت فاطمه بر تو درین تو دین می آردین تو بهتر است زیرا که پدر من از سبب او نوازه های داد و نمود
 است میان من و داد و در دهان بسیار جهت مضاری مرا تعظیم میکنند و از خاک پای من را بر آبرو بر میدارند و بجهت اینکه من انا
 نوازه گان داد و داد و شام پر دختر پیغمبر خدا را می کشید و حال آنکه میکان او میان پیغمبر شما نیست مگر کتبت مادر پس چه دین است دین
 شما بعد از آن بریند یعنی گفت ای احدث گنبد حافرا شنیده بریند با و گفت بگو تا بشوم گفت میان شهر عمان چمن دریای است
 که مسافت آن یکمیل راه است در آن آباد نیست مگر یکیلده در وسط آب که طول آن هشتاد فرسخ است هشتاد فرسخ در روی آن
 بلبله سبز که از آن نیست و از آن بلبله کاخ و دیوار قوت میآوردند و در آن ایشان نمود و غنیز است و آن بلبله در در مضاری است
 و در آن ملک آمد از طوک غیر از ایشان نیست و در آن بلبله کنایس بسیار است عظم آن کینده ما کینده حاضر است در محراب یک
 حقه از زرد آویز است که در آن حقه حافری است میگویند که این ناخن حار است که حضرت علی از اسوار میشد و طرف حقه را بنیب
 و در با و بر شیم مرتین کرده اند در سبال جاوست بسیار از نصار آنرا قصه میکنند و با طرف آن طواف مینمایند و آن کسب کنند
 و حواج خودشان که بعد از این اظهار مینمایند این نشان و عادت ایشان است بناخن الاغنی نعم میکنند که آن ناخن الاغنی است
 که علی پیغمبر ایشان با نوار می کشت شما پسر دختر پیغمبر خودتان را می کشید صد آور شما در دین شما مبارک نکند بریند گفت این
 مضرا را با کشید تا مراد بلا خود را بوا کند و چنانکه اینر در ک که در بریند گفت مجوایی مرا بکشی گفت نعم گفت بدرستی که من
 در شب پیغمبر شما در جواب دیم میگفتند یا مضرا تو از اهل بهشتی من از کلام آن بریند که از تحت مجذبه و انا شهیدان لاله الا هم
 و آن محمد رسول هم بعد از آن بر جونت بر حسین برهشته بر سینه چسباید آنرا می پوشید و بکسیت و اور کشته شد
 در آنکه جمعی از اصحاب معانی و از جمله آنهاست صاحب کبار ذکر کرده اند که در بعضی مؤلفات اصحاب با بطن بریند کرده است
 که بکنیز مضرا رسول پادشاه روم بریند یعنی آمد در مجلس او که حسین را آورده بودند حاضر شد و فیکه مضرا را حسین را دید
 که کتبت و میگویند و نوحه نمودار پیشش با کتبت او تر شد بعد از آن گفت مایا ای بریند بدرستی که من بدیند فعل شدم
 در حالتیکه تا جرم بودم در ایام حقه پیغمبر و جو هستم که در یکدیگر است او برم از مجلس پرسیدم که حضرت از زردی با پیغمبر
 دوست میدارید گفتند طغیب و عطریات را از هر چیز دوست ز میاریدان خیا با بل است پس در خانه روز مشک و سوسن

از غنیمت شمرده است که منتهی آوردم و حضرت در آن روز در خانه زوجه اش ام سلمه بود و خط را در پیش روی او بنویسند گذارند
گفت این چه چیز است گفتم برید معتره است حضرت گفت خوب بود و زوجه ام من فرمود که اسم تو چه چیز است گفتم اسم من عبدالمطلب است
گفت اسم خود را تبدیل کن من اسم ترا عبد الوهاب میگذارم اگر از من سلام را قبول کنی برید را از تو قبول میکنم گفت یا
نظر کردم دوران نال نمودم دانستم که او پیغمبر است و همان پیغمبر است که جلی با خبر داده است از او مکانیکه فرموده من کرده میدهم
شماره رسولی که بعد از من میآید اسم او احمد است پس آنرا اعتقاد کرده در دست او در نماز است مسلمانم و بر کتفم بوی روم
و من اسلام خود را سپهران میداشتم و چند سال بود که من با پیغمبر از فرزندان و چهار نفر از دختران خود مسلمان بودم و کمال ذوق
پادشاه روم و احد نصاری بر حال اطلاع رسانیده و بدان ایاری زمین در آن روز یکده در حضور پیغمبر بودم و او در خانه ام سلمه بود
دیدم این عزیز که سر او خار و ذیل در پیش روی تو که نشسته اند بر جد خود در حجره داخل شد پیغمبر دستها خود را کشود که او را اخذ
ناید و میگفت هر جا بودی بگلب من تا پیغمبر او را اخذ کرد و در کن خود نشاند و بهما او را میبوسید و دعا میخواند او را بوس
میداد و میگفت دور باد از رحمت خدا کسی که ترا میکشد و خدا لعنت کند کسی که ترا می کشد و عانت ناید در قتل تو ای حسین
و حضرت با همین سبک رفت و فقیه که روز دوم شد من با پیغمبر در مسجد بودم ناگاه دیدم حسین با برادرش امام حسن مجتهد
پیغمبر آمد و گفت یا خداه با برادرم حسن گشتی گرفتار ای کبریا غلبه کردیم میخواهم بدانم که کدام یک از ناتوانش از روی
زیادت پیغمبر ایشان گفت احلیک من و جان کشتی گرفتاری بشما سزاوار نیست برید خط بویکند هر کسی که خط او بهتر باشد
توش را پذیرفت گفت پس رفتند هر یک از ایشان یک خط نوشته بخدمت خود پیغمبر آوردند لوح پیغمبر دادند تا در میان
ایشان حکم نماید پیغمبر حکمت ایشان نظر نمود و سخن گفت علی را بشکند ایشان گفت یحییان من پیغمبر احمی تمام خط را
شما سر برید نزد پدر خودتان تا او در میان شما حکم کند و ملاحظه نماید به بند خط کدام شما بهتر است گفت پس رفتند نزد
پدر خودشان و پیغمبر ایشان بود همه بمنزل فاطمه دخلتند و گفتند که نشد ناگاه دیدم پیغمبر آمد و سلمان با او بود و میان
من و سلمان صداقت و دوستی بود از سلمان پرسیدم که پدر ایشان در میان ایشان چگونه حکم کرد و خط کدام یکی بهتر بود
سلمان گفت پیغمبر بجز بی ایشان جوابش داد زیرا که او در امر ایشان نامل نمود و گفت اگر می گفتم که خط من بهتر است
حسین غمگین میشد و اگر میگفتم خط حسین بهتر است حسن مغموم میشد پس ایشان از پیش پدر ایشان فرستاد و گفت ای سلمان ترا فرستادم تا صد
و اخوت که در میان من و تو است و حق سلام قسم میدهم جزده من که پدر ایشان در میان آنها چگونه حکم کرد گفت فقیه خدمت پدر خودشان
آمدند در حال ایشان نامل کرد و بحال ایشان رفت نمود و نوشت که دل یکا از ایشان را بشکند ایشان گفت برید نزد پدر خودتان
او در میان شما حکم کند پس نزد پدر خودشان آمد و با عرض کرد و نوشت که در آن روز در لوح نوشته بودند گفت یا خداه با ما هر که خط پیغمبر
هر کس خط او بهتر باشد فو تش بسیار خط نوشته خدمت او بردم ما را پیش پدر ما فرستاد پدر ما در میان حکم نفرموده و ایشین فرستاد
فاطمه نظر نمود که جد و پدر ایشان نخواسته اند که خاطر ایشان بگشاید شود پس چه کنم و چگونه در میان ایشان حکم نماید ایشان گفت ای فاطمه
چشمان من در بستیکه من کردن بند خود را در سر شما قطع میکنم هر کدام از شما را بد آن بسیار اخذ کرد خط او بهتر است و فو تش
بشیرت گفت در کردن بند خود را در سر من قطع مکن مگر در سر او بود بر جوخت کردن بند خود را بر ایشان قطع و شاکر کدام حسن
سه عدد از آن اخذ کرد و عدد را امام حسین اخذ کرد و یک عدد در میان ماند هر یک از ایشان جوخت که آنرا بر داد دیگر مانع میشدند
تعالی جبرئیل را امر کرد که بزین نازل شود پر خود را با آن یک عدد لول و لول و مر و ایدر زده و نصف کن پس جبرئیل نازل شد و آنرا دو نیم کرد هر یک از آن
یک نصف را اخذ کرد پس نظر کن ای برید رسول خدا رضی الله عنک که الم توجج کتبت بل یکا از ایشان در خط خود نوشت که قلب ایشان
شکند و هم حسین ایدر لول و لول و فاطمه و هم رب التقره نوشت که دل یکا از ایشان شکست کرد بلکه جبرئیل را امر نمود که دانه مر و ایدر

دویم کرد تا طلب ایشان بکشته نکرده و تو چو پیشین بکنی بفرزند دختر خود خدایت را بدو برودین تو ای پسر پادشاهان مصر ای پسر
 بوی که رحمت و اورا بسینه چسبانید و میبوسید و میگفتی و میگفتی حسین پادشاهش برای من در پیش حدیث محمد مصطفی و پیش
 مدیون علی مرتضی و پیش درت فاطمه زهرا و اما آنچه او گفت آنرا لایق تمام ذکر کرده است آن است که او گفت و گفت
 پسر زید لعین را پس بجایوت پس بر شریف رسول الهی در پیش رو او دید که گفت ایما علیفا اینسر گفتم گفت اینسر حسین است
 گفت مادرش گفتم فاطمه دختر محمد مصطفی گفت بچو بچو بچو قتل شده است گفت در بنسکه اهل عراق اورا دعوت
 کردند به بلاد خودشان و چون شنیدند که اورا فلیفه کردند پس عاملین عبید ابان زید و لعین اورا کشتند پس بجایوت گفت
 اورا و سزاوارتر کفایت کیمت و حال آنکه او پسر دختر پسر شاه است چه شد بدین کفر شما و گفت ای پسر پادشاه که میان من
 داود یکصد و هجده دارد بود مرا عظیم نمایانید و تریزج نمیکنند مگر بر حصان و خاک را از تحت قدم من بر میدارند و این
 سترک نمایانید شما روی پسر شاه در میان شما بود شما امروز پسر اورا بخو استید اورا کشتید با بر شما و بر
 شما پسر زید لعین باو گفت اگر از پسر من بپرسید که هر کس معاهد را بکشد من در روز قیامت محض او میخورم هر آنیه ترا میخورم
 سخته اینکه من مقرر شدی را پس ایما تو گفت ای پسر زید رو بخدا قسم کسی نبود که معاهد را بکشد من کسی نبود که پسر اورا کشته
 بعد از آن در پیش بجایوت گفت ایما عبید ابان بر من شهادت کن پیش حدیث رسول خدا زیرا که من شهادت میدهم بر من که پسر
 خدا معبود نیست و شهادت میدهم که محمد رسول خداست پسر زید باو گفت که الان اردین خود را از جسد دین اسلام در آید
 پس از خون تو برکت حاصل نمویم بعد از آن امر کرد که در آن روز در آن شهر که او چو پیشین بود ناگاه در فلک باد جالیق
 و او شیخ کبر بود پس حسین را دید و گفت ای علیفا اینسر گفتم ایما حسین بن علی ابن ابیطالب مادرش فاطمه زهرا دختر
 خداست گفت بچو بچو بچو قتل شد گفت بر آنکه اهل عراق اورا دعوت نمودند که بر سینه خلافت بکشند پس علی
 بن عبید ابان زید لعین اورا کشت و سر اورا بمن فرستاده است جالیق گفت بر آنکه من در ایناعت در سینه عبید
 خود بودم ناگاه رجه و خط سراسر آمدی شنیدم پس نظر کردم ناگاه جو اینرا دیدم که کویار ویشا قاتل بود لذا سلاطین
 شد و با او مردایه چندی بودند بعضی ایشان کلمه ایخوان گفتم بمن گفتند که ایخوان رسول خداست ملاکه از طراف
 او با و لغزنت میدادند و در حضور پیش حسین بعد از آن باو گفت حسین را از پیش خود بردار و الا خدا ترا ملاک
 کند پسر زید باو گفت سلام و خواجها کاذبه و دروغ خود را پیش ما آورده ایغلاما بیایید اورا پرون کسید پس غلامان اورا
 در مجلس آوردند پس کسیدند بعد از آن امر کرد که در آن روز از پسر زید پس اورا بردند و در بنسکه انداختند و پسر زید
 را شاه پادشاه پیش حدیث خانان استمدان لا اله الا الله و حده لا شریک له و شهدان محمد ام عبده و رسول پس پسر زید
 محض نیاک کردید گفت دروغ اورا پسر و کینه گفت ای پسر زید خواه مرا بزن و خواه نزن ای پسر زید است در مقابل من سینه
 و در دست او پسر اینی است از نور و تاجی است از نور و میگوید که منیت میان من و تو زمانه که این باجرا بر تو و این
 پسر اینرا بر تو سوسم مگر آنکه از دنیا خارجوی بعد از آن تو فریق منی در بهشت هم تقنی بجز رحمت الهی قاله تیریل است که
 در آن بیان بعضی از امور مشهود بود که استفاد از این روایات مذکوره است که پسر زید لعین هم هر روز با حضور سر شریف رفته
 که الهی را به مجلس خود میگرد و بلکه استفاد از بعضی از روایات است که در هر روز در مجلس آنکافریزین لعین است
 روحی الهی الهی حاضر میشد و به شنای او محض و تار تار خود میسوزد و بهر و لعین و شمشیر شراب اشتغال مینمود و
 و نوح رسد و کرمی بعد از هفتی و آله بعد از آنکه و امانت و استهزا نسبت با پسر شریف رسول الهی میگردد و
 آنکافریزین با بنیوال حاکم بود تا خوف و شمت باو غلبه نمود و از پسر خود خستند و هجوم آوردن خلق بر او و
 زوال دولت او چنانکه روز به بیان آن مطلع می شود بعد از آن محض غما داد که بر

سخن پیشین مضمون نا ابر تو که قضایا مذکور در این روایات متعدد مختلف اند در غایت مختلف زیرا که ظاهر از روایات او
 اینست که رسس بجایوت گشته اند و صبح زودیت ثانیه اینست که رسول ملک دوم را بریزد یعنی کشت و ظاهرا رویت ثانیه
 اینست که رسول پادشاه روم زایش شد و او عبد الوهاب بود تا اینکه مضمون رویت ثانیه معایرت با مضمون رویت ثانیه شد
 و ابواب رویت را بعد که او محقق آنرا ذکر کرده است پس صریح در حکم رسس بجایوت را بریزد یعنی کشت و مضمون آن از جهات
 عدیده با مضمون روایات ثلثه که با آنها اشاره شد متغایرت و آثار رویت خامه از این روایات محقق ذکر کرده است پس این
 چنانکه صریح است در اینکه جابلق را بریزد کشت هم چنین مضمون از جهات عدیده معایرت با مضمون روایات اول
 پس در این هنگام میگویم که توفیق و جمع در ما پس این روایت مستور می شود در وجه عدیده اول اینست که تقضایا قضایا مستعد
 پنجاه است با مضمونی که هر یک از اینها قضیه مستعد است در باره آخری از اینها است از آن جهت که برگیری در خلقت
 نادر و دوم آنکه آن قضایا در حقیقت راجع میشود به قضیه و بر آنچه و ناشی میشود اختلافات از توجیه اجمال و تسلسل و مثل معنی
 و نحو اینها که در روایت که تقضایا در حقیقت راجع میشود به قضیه و امر اختلافات است که گذشت و نیز ممکن است
 شود که آنچه در این روایات است راجع میگردد به چهار قضیه بعد از آن مضمون نا ابر تو که در اینجا مقصود دیگری است و تقضیه است که
 کتاب خراج و کفنه مکانیک در آن کتاب که رسس الیه و در آنجا که گفتند که این روایت گفتند که هر چهار روایت
 اینست که حضرت حسین گفت فرزند کبیر گفت پس عاقت گفت مادرش کبیر گفت فاطمه گفت فاطمه کبیر گفت
 و کبیر گفت پس عاقت گفت خدا شام را خیر زد و در یوم غیر نماز میان شام و روز سه چهارم است و اگر تو میان
 دو راه پیغمبر نیفتی نشین از منی زیاد و در هر شب که در آنجا که بودی انوار است و میت در آنجا که در عهد رسول حدیث و پرورد
 پیش طشت آینه آینه را که او بسید و گفت شهادت میدهم بر آنکه در آنجا که بودی انوار است و میت در آنجا که در عهد رسول حدیث و پرورد
 رفت بریزد یعنی امر کرد او را که گشته مضمون نا ابر تو که آنچه در این روایت ممکن است حمل شود به بعضی آنچه در روایات بقیه گذشت
 پس خلاف ناشی میشود از نقل معنی و کیفیت کان چنانکه در این روایت است چنانکه کلام است در حدیث کفر و زندقه بریزد یعنی در بر آن
 یعنی او را میان نشاند آنچه کرد بلکه فرج و سرور آن روز برودت باعث علاقه و هم چنین در آنها دلالات کامل است
 بر عظم شان است شریف رسول که بعد از آنکه است شریف حاضر نشد در مکانیک صادر شد آن از کفار را مانت و استر
 نسبت آید و مکره است صادر شد از آنست مبارک چیرگی جنبای دشمنان کفار را کمال نمایند مثل برید و قالعان او از مکه و کبیر
 از دست کردن جمعی با علام و ایمان و غیر آن از مکه عزت عظم که صادر میشود مکرر اخبار ولایت مطلقه و با جمله روایات این
 محاسن مثل روایات محاسن باقیه متفق است و را در آن این دو هزار شدت کفر و زندقه بریزد و از شدن فرج و سرور آن
 روز به روز ساعت ساعت بعد از شهادت سید شهید رسول که بعد از آنکه در آنجا که بودی انوار است و میت در آنجا که در عهد رسول حدیث و پرورد
 از آن نکته صادر شد از آن مکه عظیمه از مکه تا مکه مثال آن صادر میشود مکرر اخبار ولایت مطلقه بریزد و کبیر که در آن
 بیان میشود امور که در وقت بودن اهل بیت و سیران در زندان و حبس واقع گشت و آن از جهت این بود که بریزد مرث کبیر صد
 کرد که امام سید جعفر را بکشد و خدا قاتل او را از او بر کرد و نید مثل است بعضی از امور مذکور در روایات که ناظر بر آنکه بریزد یعنی
 مرث کبیر مخرج نموده که سید جعفر را بکشد در غایت کثرت است بعضی از آنها که گذشت و در اینجا اشاره میمانیم با آن روایات که
 گذشته است تحقیق نقل شده است از تاریخ طبری و بلاد که بریزد یعنی معاینه حسین گفت آیا کشته میگیری با این یعنی
 سه روز خاندان حضرت فرمود گشته گرفتن مر با او و چینی یک کار در بین ده و کار و دیگر با او تا او معاقله ما بریزد گفت
 شکیسته اعرفها من اخرج و هذه عصيته من العصية هل لک الحجة الا الحجة یعنی اینطریق است مینما
 آنرا از آنست که این عصی از آن عصا است آیا میزاید مگر در او از آنجا که نقل شده که بریزد گفت شهادت میدهم
 باینکه تو سپر علی بن ابیطالب هستی و رویت شده که انقون بر زین گفت کلم کن زین گفت او تکلم است یعنی سید جعفر
 پس سجاده نشاند کرده لا تطمعوا ان تصيبونا ففکرکم وان نکتفنا لا ادی عنکم و لو فؤنا والله لنعلم
 اننا لا نکتفکم و سبنا لکم و لا اله الا الله تعالی

اوست تمام شمار آدین میکنند و خدا میداند که شمار دوست هیزد ابرم و شمار از نیت میکنند در اینکه ما دوست میزاد بریزد
 گفت بهت گفتی ایلام و لکن در پوهه تو چه هستند که هر یک چند صد نفر که ایشانرا گشت و کون ایشانرا بخت امام
 گفت بخت و امارت برادران و اعداد من بود قبل از تولد ایشان در آن وقت گفت و فیکه سید مجاهد خورده است بخت
 داد بر نیک گفت بر جوان و ملازم خود که ایلام را با این نوبستان بر و اورا با شش و آنجا دفن کن پس او را نیک سواد فکر کرد
 و مشغول فکر و بکندن کودالی که حضرت را در آنجا دفن نماید و سجاد نماز میکند از وقتیکه ملازم برید و قصد کرد که او را بکشد و
 از هوا آمده او را زد و بر او فریاد کرد و دهمت باو غلبه نمود پس خالد سپهر برید و نیز او را بکشت نزد پدرش و قصه را باقی
 گردیدند که در غلام را دفن کردند در آنجا که کوفه بود و سید مجاهد را که در آنجا حبس سجاد در آن روز مسجد بود و سید
 مخفی ماند بر تو که قصه مصارعت کشته گرفتن در بعضی روایات دیگر نیز واقعه است از جمله آنها روایت طبری است
 در حجاج و کدشت در مقدم اول آن که مستقمن حجاج امام بود در آنجا که سید مجاهد برید و قول برید او را که ناز شو از سید
 پس فرود آمد و شش و یک بجانب در مسجد بود و آنا آنچه در ذیل است است و فیکه برید بمنزل خود برگشت عیان است
 خواند و گفت یا علی آیا با من خالد مصارعتی کنی حضرت گفت مصارعت بر ابا و چه میکنی مرا کار بد و او را هم کار بد
 به تا قوی صغیر بگشت پس برید حضرت را بسینه خود چسبید اعداد از آن گفت لانه احمه الایحیه استهد انک ابن علی بن ابی
 طالب است اعداد از آن علی بن حسین باو گفت ای برید من رسیده است که میخواهم مرا بکشی اگر لابد است از اینکه با من بکشی پس گفت
 مرد ایستین کن که این زمان مردم را بجزم بر تو گذار کرد اندر برید گفت کسی که بکشد ایشانرا بدین غیر از تو خدا لعنت کند
 پس هر جانه من او را مرده کرده بودم که در پرت را بکشد و اگر من متوجه قال و میبودم او را نمی گشتم اعداد از آن جانه حضرت را
 هست کرد و او را با زمان محل بدید نمود بحدیث و توجرداری مابیکه استفاد از این روایت است که طلاق و خلاص نمودن
 برید مردم و سایر از آن جنس که در مسجد خراب بود در آن روز بود که امام را مصارعت با سپهر خود امر نمود بعد مخفی ماند بر تو که
 قصه مصارعت در بعضی روایات در شان عمر بن حسن واقعه و عمر و صغیر بود میگویند که مازدهال و شت باو گفت یا علی
 من خالد مصارعتی کنی عمر و گفت نه و لکن یک کار بد من و یک کار بد او بدو اعداد از آن باو مقایسه تا نایم برید گفت شیشینه
 اعرفها من اخرزم هل تلبا الخبیر الا الخبیر و مخفی ماند بر تو که حمل کردن این قصه بر اینکه این قصه غیر
 از قصه ای که در آن روز بود امام را با نیک با سپهرش خالد مصارعت کند اولیت از اینکه ناید و قصه را بیک قصه حل کنیم
 و کجیم که خطا در او واقعه محاسن و ششم از کتاب سیر عبادات در سراسر شهادت در بیان آنچه تعلق سپهر
 شریف رسول الله دارد از معجزات قهارت و آیات ساطع که دلالت کننده اند بر نیک سید شهادت عجز و اگر است نزد
 حد ایضا از جنس بیخ فلق او عجز از حد و بر و ما در و برادر او علیهم السلام و معجزات در آن وقت بود که مردم و سیران در زندان
 در حبس بودند پس میگویم که صاحب کتاب تاریخ ذکر کرده است اعداد از آن قول برید لکن من خندت ان کما انتم
 میزین احمد ما کان فعلی که برید بن از قوم محاسن او و فلشده و سید شریف را در میان طشت دید و انغولن کا و جو
 در آنجا او همیشه دگفت چوب از این دنیاها سردار زیرا که بسیار دیدم که سیمیز آنها را میبوسید برید گفت اگر تو شیخ
 نسیر بودی که خریف شده و غفلت زایل شده هر آینه ترا می گشتم اعداد از آن قصه را پس بود که معلوم کردم ذکر
 کرده اعداد از آن گفت که را و گفت برید ام کرد که است شریف را بگفته که در مقابل آنقبه بود که در آن شراب می شامید
 دخل کردند و ما را با آن سر موکل نمود و همه آنها در طلب من بود در آنقبه مرا حوان بیاید و فیکه شش نیز ما را با آن
 موکل کردند و فیکه قدری از شت گذشت صد از آنسان شنیدم ناگاه مردم سنا دنداسکنند ای آدم نازل شو پس
 آدم ابوالبشر نازل گردید و با او بود حاجت بسیاری از طایفه اعداد از آن شنیدم که سنا دندامیکه ای ابراهیم
 نازل شو پس نازل شد و با او بود که اعداد از آن سنا دندامی کرد ای عیسی نازل شو پس با جمعی
 کثیر از طایفه نازل گردید اعداد از آن صد خطی شنیدم و سنا دندامی کرد ای محمد نازل شو پس نازل شد و با او بود خلق
 کثیر از طایفه پس طایفه را احاطه نمودند اعداد از آن سیمیز دخل قبه گردید و است سر از لقبه بر پشت و در روی

هست که محمد در محبت قبه شریف نغمه منحنی گشت است بخار پیغمبر افاد آنرا در پیشته نزد آدم آورد و گفت ای پدر من آدم
نمی بینی آنچه من به فرزندم کرده اند از من پس از اینجهت بدین من به گریزه در آمد بعد از آن جبرئیل برخواست و گفت ای محمد من حساب
رنگه از علم مرا بر کن زمین را برای ایشان بگردد و آدم و ایشان یک صیغه زعم که در بعضی هلاک شوند پیغمبر فرمودند گفت ای محمد
مرا بگذار با این چهل نفر که موکل اند با این شریف گفت اخذ کن پس جبرئیل به فرزند نوح میگرد تا بمن رسید پس
می شنود و می بینی پیغمبر فرمود و عمو و عمو او را بگذارد خدا او را بنیام زد پس مرا که نشد سر را بر او بشد رفتند
پس از اینست که مفسود گشت و دیگر از خنجرهای ظاهر شد و هفتی مانند بر تو که این حکایت را شنید از تقی بر پنج مفضل رویا
کرده است حکایتیکه گفتند که محمد بن یحیی گفت که حج بیت الله کردم در آن اثنا که طواف میکردم ناگهان مردی را دیدم که میگفت
اللهم اعوذ بک من العوتم نظالمین و زباده از این حجره بنیکر پیش او رفتم سوال کردم از او از اینست که این پر از زنت
گرفته ای بچی از شعب که در حالتی که دست من در دستش نشسته بود پس از آن گفت شعب کسیت کسیت شعب علی ابن
ابیطالب است کسیت قادر نیتیم در شعب یک ما بود که در ام کسیت آن چیت خود را بنا حاکم شده گفت مرا که من از جمله
آن چهل نفر بودم که در شام حفظ کرد آن حسین موکل بود و وقتیکه شب داخل میشد استر را در صندوقی که همیشه سر او را
قفل میکردیم در نزد آن میخواستیم در بعضی منزلها وقتیکه شب در شبها شد و صاحب من خواستند من بدارم و دم ناگاه دیدم
سقف منوخ شد دیدم حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم نماندند بعد از آن نماندند جمعی از ملائکه و حبشیان و سحرین
و صدیقین و شهدا و صالحین پس نشد در پیش از صندوق و نماندند که نورش از ایشان بسیار و رویش از ایشان زیبا
تر بود و کرسی از نور برای او نصب کردند و گفتند بشین ای محمد و ای خاتم پیغمبران و استید بنیاد و بعد از آن علی ابن ابیطالب
نماندند و بعد از آن چهارم نماندند و منادی کرد و میگفت بشین که حمزه و جعفر و عقیل نماندند و بعد از آن پس از
جانب پیغمبر نشد بعد از آن پیغمبر صندوق را کسود و حمزه و سرون او در آن نورس ظاهر گشت که میان مشرق و
مغرب را گرفت پس پیغمبر کسیت و اسبیا و ملائکه در وقت دیدن استر شریف کسیت پیغمبر گفت ای پدر من آدم
و ای نوح و ای پدر من ابراهیم و ای موسی و عیسی و ای حمزه و اسبیا و مرسلین و ملائکه و مقبرین و شهدا و صالحین نظر نماید
با آنچه هست من به بر چه حسین کرده است گفتند خدا لعنت کند با منی که به بر تو حسین نیز کرده اند تقی گفت را و گفت
بعد از آن متاد را شنیدم منادی کرد ای اسبیا و مرسلین و صالحین چشم خود را بپوشید و سر خود را بر زمین ازید که مادرش بگریزد
ناگاه دیدم زیر که شپه ترین خلق بود آدم بعد از آن مریم بعد استید و حمزه و جعفر و عقیل نماندند ناگاه
زنا نیز دیدم مثل ماها طالع و ندا آمد که ای اسبیا و حاضران سر خود را با من از زمین ناما در این غریب فاطمه زهرا بگریزد و شعیب گفت
که با او بود جماعتی از ملائکه پس آمد لاف شد تران در جانب صندوق خود بعد از آن فاطمه ناکرد ای پدر ما رسول تهر بر سر من
ممنوع تا او را بوسم پیغمبر بر سر فاطمه داد فاطمه میبوسید و کسیت تا بر کسیتن اولال آسمان گریه کردند بعد از آن گفت
ای مادر و خواهر من پیغمبر من بریم و اسبیا و مرسلین و ملائکه و مقبرین و شهدا و صالحین نظر نماید با آنچه هست بر چه حسین
کرد بعد از آن که کردند بر پیش علی و برادرش حسن پیش از او گفتند از خبر تو بخدا حاکم ما من و تو ایشان خدا آرک العالمین ا
و او بهترین حاکمان است گفت حمد خدا را در مقابل آنچه اهل این دنیا با آن مستلکه کرده است بعد از آن او در زمان نزو است شد
پس آدم آمد و با او بود اسبیا و شهدا و صالحین پس پیغمبر راستی دادند در مصیبت حسین بعد حضرت سدر را صندوق
زد کرد بعد از آن پیغمبر از ملائکه فرود آمدند ملک اول مقدم شده گفت سلام علیک یا محمد درستی که خدا تعالی ما را کرده است
با طاعت تو من ملک آدم مرا مامور گردان که رجوع را با ایشان مسئله گردانم و ایشان از اینج بر کسیت حضرت فرمودند ملک آدم پیش
گفت من ملک آسمانهایم مرا امر کن آسمانها را بر ایشان فرود آورم فرمودند ملک سیوم پیش آمد گفت من ملک زمین
امر کن آسمانها را در دریا غرق کنم گفت ملک عالم مقدم شد و گفت من ملک آفتابم امر کن ایشان را از آسمان گفت بنوا هم پس
ملک پنجم پیش آمد و گفت من ملک زمینم امر کن زمین را با ایشان قلب نمایم پیغمبر فرمودند ایشان را بگذارید تا خدا تعالی حکم نماید

در میان من و ایشان و او خیرها کمین است بعد از آن گفتند ای محمد درستی که خدا تعالی ما را مامور کرده است که کشتن کسی را
 بر سر سید بشند امول از کف در ایشان بآن مگذرند مگر کثیر از که خبر دهد چیزی را که مباح شده و دیده است پس کفتم من
 مردم را بپول تهر پس مرا که نشند بگویم را تا ما هلاک گردن پس این جمله بفرمود که خبر میدهم به آن پس من کفتم از من
 کار شوریز که تو را اهل تشی سحر است و تو خبر داری باینکه آنچه در این است از این قضیه چنانکه احتمال دارد که در وقت
 بودن حرم و ایشان در زندان باشد چنانکه عنوان این مجلس بان صدر کریم جمعیست احتمال دارد که بعد از بیرون آمدن ایشان
 از زندان و بعد از مشغول بودن ایشان در شام با قمار نمودن ماتم و غیره برسد بشده آرد و بعد از آن احتمال دیگر هم
 و آن مهیت که این قضیه بعد از بیرون آمدن ایشان از شام و سه روز در زندان ایشان باشد و این احتمال اخیر را نباید میگردید و در وقت
 خیر ختم شده است و اخبارت از قول او است که گفت فافقه الراس من ملک الله فاعرفه خیرا و این تا بعد از آن ظاهر است
 که در روایت از روایات است و آن روایت بفرمود که در مناقب آنرا ذکر کرده است از اینکه بنده بعین بیان بحسب کفایت آنست
 را ذکر کرد که من بجا آوردم آنهار بنوعی و عده کردم که گفت مصلحت اول من اینست که سر برود و سولایم چیز این نشان دهم اما از آن
 بر کرم و با و نظر غایب و دروغ که بفرمود پس این گفت میکند از اینکه شریف رویا که بعد از آن مشغول شده بود مادامیکه
 حرم و ایشان در شام بودند پس زانیکه ملاحظه شد تسبیح بچوبان اشاره گذشت احتمال سوم که احتمال اخیر است و ملاحظه معین
 سدید میبود قیاسی بود است که در آن بیان بعضی از امور عمده میبود ملاحظه شد که ملاحظه شد که در وقت سحر از خواب
 غفلت آن که ای سبیا و صاحبین و بر سبیل چشمها خود را میپوشید و برای خود را بپوشید و از آنجا که در وقت سحر از خواب
 غفلت صدقه گیری فاطمه زهرا که ای سبیا و حاضران چشمها خود را میپوشید و برای خود را بپوشید و از آنجا که در وقت سحر از خواب
 فاطمه زهرا که در کعبه شستن بریم و سبیه ماره و صفورا بر این سر مهیت که در آن فرزند مرده و زنی که بر او راکشته بودند از
 ما این آن زمان طهارت خود مگر تو ام شمشیر و مادر از خیر فاطمه زهرا پس اگر سبیا حاضران و فاطمه زهرا را می دیدند
 در حال است که در شام غش سبیه در کعبه نزدیک باشد که در روح ایشان از اربابان مشابه بر خیزه ایشان مفارقت نماید زیرا آن
 حالیکه فاطمه زهرا در آن بود بعد از شهادت اولادش و بعد از آن سر نشد از خیرانش احدی را طاعت بدین آن بود مگر کسی که حزن
 او مثل حزن و اندوه او باشد از اهل او کسی که اراده دیدن او نموده باشد پس اگر کون که بعضی حضرات این مهیت ناطق است
 بر اینکه سبیه را مام شمشیر و مظلوم مشرق و مغرب فرود کرده بود ای موصف چنانکه می بینی در هر مهیت ذکر شده است در وصف
 نوز سوز ملاحظه در آن روایت ذکر شده است که نوز بول خدا ریاده بود در نوز سایر سبیا و اول من حضرت تعظم میگوید در سبیه
 زیادت نوز شریف بر جمیع انوار ملکوتیه لاهوتیه از نواز سبیا و او صیبا و ملاکه و غیر ذلک از بجز این است که در آن است
 مهیت بلکه زیادت نوز آن نوز بی مطلق عینی محمد مصطفی صیبا و نوز و مطلق عینی سایر تقوی از امور است که سلم نبی است مگر
 بعد از آن که وجه و سراسر آن آموارد در نوز خود همچنین سراسر است از آن که در آن است که ملاحظه از فقرات سبیه است
 میگوید در سبیه برای زیادت و کثرت در نوز شریف روحی که بعد از آن سراسر است اول است که در بعضی محاسن تقدیر شده است
 که صاحب سبیه بر عینی نفس و در سبیه حسیه منقش شد بعد از شهادت با لطاف و عنایات حاصله در آن اقله و کردید در زندان
 حضور قدس تعالی در وقت غلوت لاهوتیه در مکانیکه متمکن شد از ملاقات و در سبیه زیادت و احد از سبیا و سبیلین
 و ملاکه و سقرین و بر این مختلف ملاکه و مرز و بنیاد صیبا و سایر شریفان روحی که بعد از آن که در سبیه زیادت است آن در
 شریف روحی که بعد از آن است این بود و بعد از آن از سبیه این کاشفت از قرب کلام برای نفس قدس که در حسیه و خلوت
 نامه لاهوتیه برای آن پس این مستلزم فضل بودن حسین از حد و در و دارد بر ادرش مهیت بود که اگر زیادت و کثرت نوز
 باراده کردن تجلی است از صفت مطلق یا اول است مطلقه و نوز سبیه که این اراده تحقق میبود در وقت انبساط و فرج و سراسر و در نفس
 کلیه قدس از بی مطلق یا مطلق پس مهیت در اینکه در این سبیه شدن هموم و هجوم آوردن حزن و اندوه بر قلب سبیه را می بیند
 در اراده کردن و تجلیات را و اما و مظلوم و امام شمشیر روحی که بعد از آن در سبیه و سراسر و سبیه سبیه سبیلین
 نمودیم از مخلص بودن او با لطاف و عنایات خاصه الهیه و خلوت نامه لاهوتیه و سبیه کردن عیال و زنان او اگر چه در خیر است که
 اعث و اقصی هموم و حزن میگردد و با نوز الا اینکه جذبات خلوت لاهوتیه قاهر غالب بود پس در وقت انبساط و فرج و سراسر و در نفس

همت کرد اینجای لطیف و وجه دین است و آن همت که خوبها جاریده از این شریف رو که اهدا از بر اطلب کردن رضای
و حاضر نمودن است پیغمبر و شصت و دو بود در قضاوتش پس در قیام پیغمبر و این شریف رو که اهدا از زیارت میکردند
آنچه شد آن انوار با هرات از آن خونهای خنجرده که نعلق بر حلقوم شیرین و محاسن شریفه روح همه آنها فدا باد در زیارتی
شد و این از جهت اشاره بود از حسیب شریف رو که اهدا بر تمام طباط و سرور حاصل شد طلب پیغمبر و او ای شایسته
امیر المؤمنین و خلافتش از آن چهارم است که در اینجا بر لطیف و وجدان دارد و آن همت که زنیات موجودات عالم
بر رخ از نور است که در آن نیاید کثرت نمود و این خلاف آنچه نیست که با نام عامه سبقت نماید پس میگویم که استفاده نمودن
از روح اسپیا و اوصیا و صالحین و شهدا اینکه ایشان اخلاص نماید از آن شریف متکثر است که نور شریف در مرتبه
لا محاله زیاد تر باشد از نوریکه در مرتبه سابقه بود پس این در حقیقت کشف میساید از آن دیگرها و آن همت که استفاده نمودن اهل
عالم ملکوت علم بر رخ از ملائکه و ارواح اسپیا و اوصیا و صالحین و شهدا در جرات عظیمه و انوار با هرات و قربات کامالات
استفاده نمودنیکه ناشی و مستغف می شود از زیارت کردن ایشان بر شریف و حبه لطیف و از گریه کردن با آنها زنده و کز و
و عظمی باشد در استفاده کردن غیر ایشان موقوفات و در جرات امیر که نمون با نام مظلوم و زیارت کردن بر شریف او
و این استفاده ملائکه و ارواح قدیه از اسپیا و اوصیا نیست از آنور که راجع میباشد که بعضی تحصیل نمودن موقوفات در جرات
در غنای خجاست بلکه در اینجا اثر نمودن بگردد و لغت الهی است پس تحقیق ظاهر شد از تحقیق بر لطیف و آدق در عدم قطع نزول
و ارواح اسپیا و اوصیا و صالحین و شهدا بر زیارت بر شریف و به تحقیق شایسته که نه علق ملائکه و ارواح اسپیا و اوصیا
اند به نظر ظاهری و تاثیر بلکه بطریق اتصال سایر سر راه در اینجا بسیار اواب عظام و حجب المعصومین است محاسن و مهم
از کتاب سایر عبادات و سایر راهها در میان بعضی از امور است که نیز واقع گشت در وقت بودن حرم و اسپان
در جسد و زنان دان از قضایای است که بر شریف رو که اهدا نعلق دارد و از غیر آنها آنکه فعل است است از رضایت مخفی
که او گفت رویت شده و قیامه آن که در التوال را در شام نبرد زید آوردند برای ایشان منزله معین کردند ایشان با قائم غرض
نود و حسین و دختر ساله و دشت از آن زید که حسین شهید نموده بودند بر سر اندیزه بود این با و عظیم آمد برای پدرش حشمت نمود
و هر وقتیکه در شرف اطلب میکرد میگفتند فریاد میاورد و با او است آنچه میخواهی تا آنکه گریه از شهادت بر سر او جواب دهد و
قیامه بیدار شد فریاد کرد که فریاد او را جواب میدادند و گفتند این گریه و ناله صحبت گفت بر دم را و نو چشم مرا بیاورد و هر وقتیکه
او را میخواهند نوحان و گریه را زید میکرد این به اهل بیت سخت بزرگ شد پس گریه کرده و گنج نمودند و اندوه و حزن را سنجید
و بر روی مسیله روزه خاک را بر ما پاشیدند و مو را بر ایشان کردند صیحه و فریاد بلند شد پس بر صیحه و فریاد و گریه ایشان
گفت چه خبر است گفتند بر بستیکه دختر صغیر حسین در خواب پدرش را دیده بیدار شده پدر خود را میخواهد و گریه میکند و صیحه و فریاد
میکند گفت سر پدر را بیا و بر بدید که او را دیده است یابید پس بر شریف را نزد او آوردند و مندرج و بیابان پوشیده بودند در پیش
روی او بر زمین نهادند و مندرج را از آن کرد پیش گشت گفت امیر کبیر گفتند بر دست پس از این پیشه بسینه خود و منم کرد
در حالی که می گفت من ذا الذی خصصک بعبادک یا ابناء من اللیثه حتی تکبرنا یا ابناء من اللیثه الخایسات یا ابناء
من اللذائل المستهین یا ابناء من اللغو الباکیات یا ابناء من اللضاغیا القریبا یا ابناء من اللغو الثائرات یا ابناء
من اللغو الخبیثه یا ابناء من بعدک و اعزنا یا ابناء لیثه کنت لک الفدا یا ابناء لیثه کنت قبل هذا الیوم عینا یا ابناء
یا ابا که نام شخص ترا بخون خصص کرده با ابناء که بر دختر میز است تا گریه شود و ایتا که با این زنان حزنش میرساند
سکند یا ابناء که در این بویه زنان اسپر متوجه باشد یا ابناء که بر این چشمهای گریه از رحم میکند یا ابناء که در کس بر این زنان مظلوما
حیرت است ترحم نماید یا ابناء که در کس با این موها پریشان و برانجده شده رحم نماید یا ابناء و ای ابا مسکله اهدا از تو یا ایتا
و ای بر خیز یا اهدا از تو یا ایتا کاش فدای تو بودم یا ایتا کاش من قبل از این روز بودم یا ایتا کاش من در خاک مدفون
بودم و محاسن ترا خون التو میخوردیم اهدا از آن مظلوم دهن خود را بدین شریف پدرش رو که اهدا نهاد و شد
گرفت تا بخش کرد و قیامه او را حرکت دادند و چون که در شمس از بن و مفارقت کرده و قیامه اهل بیت از ایشان برده کردند
باور زلف گریه و ناله کردند و هم چنین هر کسکه حاضر بود از اهل مشق کبر او را میروند زید و جوان مرد و جوان گریه میکرد الا الله استع

اقوم بظالمین و یعلم الدین کلوا اسفل مقبول میگویم هر کس تامل نماید در شدت کفر و زندقه بیزدی و شدت است و قلب او گوشت
 بعضی و عناد او را نسبت با اهل بیت میداند که مقصودش از فرستادن بر شریف رو که اعداء بر اهل بیت در حسن و زندان این بود
 که تصغیر مظلومیه میباید که مقصودش از این بلاک نمودن او بود به فعل خود از او جدا ساختن آن مینه صغیره مظلوم را
 جمعی از عجم و سایر اعدایان در آن روز بر اهل بیت انقدر مصائب وارد شد که اگر آنها را به روز نازینه مثل شتره و مار
 میکرد و آن کلب بدین ایشان بود بر شریف رو که اعداء را و شاهده نمودن ایشان بود بلاک شدن آن مینه مظلومیه صغیره و باید
 آوردن ایشان در تعین و تخمین و در دفن آن مینه حجاب طهارت و حجاب طیبات را که در بنزد زمین که با افتاده از او جدا
 مجروح و جبهه های خود شده را که در بغل و کفن در عرصه که بر اندخته اند روز ایشان مثل روز عاشورا که در پس از آنان حشرش
 صغیره نمودند و از خود شتره که بر رویه بلند کردند و دلوله ایشان با طرف و صقاع دمشق جاهله نمودند و اهل دمشق مردوزن
 بگریه در آمدند زیرا که اهل آن از نظرت مانده که مانع بود از رفتن و ترجمه کرد که اهل بیت و آل آن که در رسول خانی گشته رجوع
 نمودند بر مقتضای حضرت اولی از رفتن و ترجمه کرد که اهل بیت پس از آن حکام در میان خود آن ظلم بیزدی و شدت کفر
 و زندقه او را به یکدیگر نقل میکردند و نزدیک بود با خروج کرده و دوست او را زایل و با پال ناپدید این نیز سبب شد از کسب غلبه کردن
 کردن خوف خویش بر بیزدی و واقع شدن در غلبت او و طرد نمودن او و عذر او سرعت نمودن و اعدایان بر بائیدن و خلاص
 کردن اهل بیت را از زندان و نجس و زود مطلع میباید که آن تعلقه بعضی دیگر از سبب و دوری همگرا این خلاص کردن او را
 در مجلس سیم و پنجم از کتاب کسیر عبادات در سراسر شهادت از ذکر کردن حوائج مینه که دیده بود پس بنفیسینه سینه
 از رفتن یا نه است که واقعه در بعضی از مینه که اهل بیت در آن زمانها در مجلس و زندان بودند پس آنکه اهل بیت اتفاق کرده
 مذکور کردن رویا یکباره و لکن ایشان در این باب کلام را بر پنج واحد عاقلانه کرده اند بلکه بر پنجهای مختلفه از اجمال و لطیفه و تغایر در عبارات
 ذکر کرده اند اما بسید تحقیق ذکر کرده است بعد از کفن بسید جیدین بر خطیب که ای حبیب رضای محفل و بنحو جنس خالی حرم
 تا آخر که گفت بیزدی از روی بعضی این حسین و عده که در حاجت او را آورده نماید بعد از آن امر که در پیش از این نیز بزرگ ذکر کردی
 و سه دستگاه میگذشت پس در آنجا اقامت نمودند تا حشر ایشان لوپت گذشت و در مدت بودن ایشان در آن جلد که با
 اشاره شد بر حسین و فرمودند که میگفت و فیکه روز چهارم شد انا قامه ما من در خواب رویا دیدم و خواب طویله
 ذکر در حشر آن میگفت نیز دیدم که بهیچ سوار شده و دست خود را بر کمر گذاشته بود بعد از آن سوال کردم بن گفتند که شیاطین
 دختر محمد مادر پرنت پس گفتم خدا ختم نرود او میروم و با وجود سید هم چیم با کرده اند بر عت کلبان در فتم تا با و می شدم پس در
 پیش روی او ایستاده میگفتم و میگفتم یا آمنا جدد و اولی حقتنا یا آمنا بده و اولی حقتنا یا آمنا جدد و اولی حقتنا
 یا آمنا استنباحو و اولی حقتنا یا آمنا جدد و اولی حقتنا یا آمنا جدد و اولی حقتنا یا آمنا جدد و اولی حقتنا یا آمنا جدد و اولی حقتنا
 نمودند ایام در سجده و جمعیت فارامتن فرمودند ایام در سجده ایام در سجده ایام در سجده ایام در سجده ایام در سجده ایام در سجده
 یکینه که نال کن نیز اگر کلبه قلب مرا قطع کردی این پر این در بیت حسین است از من جدا نمیشود تا ما قات میگم سجده او و اما
 او محنت سحقیق ذکر کرده است اولی که در این عظام و ملازم خود را به کشتن بسید جیدین و ضمیمه صغیره و فریاد کردن از آن محفل
 و مردم را مثل محذور طرف او با این ارض طبع نظر میکرد پس خوف و غم در قلب برید و فغشته تا از او در گذشت رخا
 علقه بعد از آن تا نماز کرده که راه گفت فیکه خوف ساکن شد بکینه گفت در آن آیه بر زمین در میان نوم و غمینه
 بودم ناگاه قصر دیدم که گنگره با آن از یوت بود ناگاه دیدم در کشت ده که دیدار آن خجسته پر و آمدند که خدا است
 چراغی از آن بزرگ و نور ایشان زیاد کرده بود در پیش روی آن خدا بود پس پیش او رفتم گفتم بخوان بقصر برایت گفت
 قصر بر ای پسر تو چیست گفتم این شیخ کیانند گفت اینها آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی اند در آن آنگاه او با من سوال و جواب
 میکرد ناگاه صد که رویش مثل ماه بود آمد که با که هم و عم دنیا با جمع شده بود هموم و هموم بود و از محاسن خود گرفته بود هموم
 این کیت گفتم این جبهه تو سواد است با و نزدیکم هموم یا جده بخدا قسم رجالی که گشتند بخدا قسم طغان که در کتب کتب
 در تالیفات سراج طهر منیر

پس عید شد و مراد بینهضم کرد و شدت گرفت پس ابراهیم و نوح و آدم و شیخ و عیسی روین کردند و گفتند این خبر برگزیده در آن کس
 تحقیق طلبت سید ما رسول خدا را که در آورده اید از آن نهادم از دست من گرفته مراد اول فقر نمودیم و پنجمین زن گویا که ایشان مثل ماه
 چهارده شبانه در میان ایشان زاده نشسته موی خوز را کرده نموده و لباسها او سیاه است و در پیش روی او بر این مظهر کبوده
 بخون هست اگر او میایستد ایشان میایستد و اگر او می نشیند ایشان می نشیند و خاک را بر میافشانند مرده بعد مرده و از
 جنبه غیظ و غضب که خوز را میگردانند که بگوید که جان او که احشاشه و قلبش سرخ شده بود از جنبه حزن و اندوه مرده است حسین بان
 خادم گفت این زمان کیانند گفت اینها حوا و مریم مادر سوسیه و خدیجه کبری و صاحب آن پسران الوده بخون حده تو فاطمه
 رهت پس باو نزدیک شد و باو گفت با جدتاه بخدا قسم مردم کشید و مراد صغیر است میم که نشسته بر این بر این خود حستند
 و گفت بخدا قسم این من گریخت و فریاد کرد و گفت من گریختم از این من گفتم من گفتم من گفتم من گفتم من گفتم من گفتم من گفتم من گفتم
 حذر که قبرا اهل محقره من محقره من محقره من شرح علیها لبنا من احوال التراب علی وجهه و لکن و قره عین الحسین
 من ذاکلما تیا مکرنا سکنه بعد من من علیکم لکن لکن قلب سوزاند می پسر من که غسل داد و که گفت کرد که نماز کرد و زد و
 تجیز او کرد و کلام کس با نفس او رفت و که قبر او را کند که باو همراه نمود و که او را در محقره کشت و که حستها بجز از یکدیگر
 منضم کرد و که خاک را بفرود حیت و عینان شمار که گفت نمود و یکسکه بعد از او که بشما ملاحظه و همراه کرد و که زنان بوجه
 او را تحمل نمود بعد از آن گفت و اولاده و اوجهه علیها و اثره فوادا پس زمان از طراف او ناله و نوحه نمودند حتی من طن
 کردم که فقر میخواستند فرود آید و او از گریه بگریه میشد و زنان او را شدت تعزیت و تسلی میدادند و صلاح میکردند و سواکت می
 شد گویا که حزن و اندوه اهل دنیا را بجز خود گرفته و زنان باو می گفتند یا فاطمه سلام بر قلبها حدایت حکم میکند در میان شما و برید
 و او خیر احوالکین است و مرا و داع کرد در حالیکه گریان بود پس ترسان از خواب بیدار شدیم تحقیق حزن فراق او بر حزن این بود
 من علاوه کشت سواد کوی پس در آنوقت برید خندید در حالیکه استراحت نموده بود و گفت شما خوابها گفته و برین
 خودتان تسلی میدیدید و به کلام نظر هر چه استمانه کرد و در اذلال و غلبه او ترسید و اما این نامس او گفت سکنه در خانه
 که در دشت بود در خواب خود دید که پنجمین شتر از نو زاده شد و در بالابا هر شتر سخن بود و ملائکه ایشان از احاطه کرده بودند و با ایشان
 خانه بود که میرفت پس شتر آن گذاشتند نهادم بطرف من آمد و من نزدیک شد و گفت یکسکه در سببیکه حدت بنو سلام
 رساند پس شتر رسول تو گیتی گفت من خاد منم از خادمان همت گفتم این شیخا گمانند که بر بالابا شتر آن
 آمدند گفت اول ایشان آدم صفوه آمد دومی ابراهیم غلبه تهر سوسیه کلیم تهر چهارم عیسی روح است گفتم این شخص که از
 محاسن خود گرفته گاه میافتد و گاه میایستد گیت گفت جد تو رسول خدا است گفتم ایشان کجا میرود و گفت کجا برفت
 حسین پس میگردم در طلب او که باو بجز دریم نخ ظالمان با کردند بعد از او پس در این اثنا که من حسین بودم ناگاه دیدم
 پنج بوج از نو زاده در میان هر بوج پنجمین زن بود گفتم این زنان کیانند گفت اول حوا ام لبشر دوم سیدة نوحه تراحم
 بریم دختر عمران چهارم خدیجه دختر خویله گفتم آزن چینی که دست ببرد نشسته گاه میافتد و گاه بر میخیزد و گیت گفت جد تو
 دختر محمد مادر دیرت گفتم بخدا قسم هر آینه باو حکم بر میدهم خبر را که با کرده اند پس باو رسیدیم و در پیش روی او ایستادم
 گریه میکردم و میگفتم یا امنا حله و اوالله حقتنا یا امنا بلد و اوالله شملنا یا امنا استیا حوا
 و الله حنیبنا یا امنا قلنا و الله الحسین ابانا پس گفت یکسکه ناله خوز را نگاه دار تحقیق بگرم را سوزاند و بدین
 را قطع کردی این پسران حسین نام من است از من جدا نمی شود تا بان خدا بیعتا ملاقات میکنم بعد از این از خواب
 بیدار شدم و حوا هشتم که احوال کتمان نماید و آنرا با بل خود گفتم پس در میان سر و کمر بیعت کشت و در بعضی روایات معتبره
 هست که یکسکه دختر حسین گفت ای برید دیش خواب دیدم که اگر از آزن من سوسیه از آزن تو نقل میکنم برید گفتم بگو آنچه
 دیده گفت ای برید در آن اثنا که من بیدار و از گریه کردن حسته شده بودم بعد از آنکه نماز کرده و حد از لب حوا را حستند
 خوانده بودم و وقتیکه خواب دیدم دیدم که در پای آسمان مفضوح گردید ناگاه بوزی از آسمان ساطع شد تا به زمین و خند نقر از جادو
 هبت ما دیدم و دیدیم معنی سبزه و در آن باغ مصری را دیدم و پنجمین شیخ و خال آن باغ میشوند و در نو ایشان خادم

بود که هم بچاد هم بن خنده بر آفت بخت منقصر گفت منقصر برادر تو حسین است خداوند عالم با وعظا کرده است از چه صبر کردن او کنم
 این شیخ گمانند گفت اما اول آدم ابو البشر دوم فوج سیوم ابراهیم خلیل الرحمن چهارم موسی کلیم و پنجم انجمنی گیت که می بینم از
 محاسن خود کرده که می کند در میان ایشان عزیزین و عزیزین است من گفت پس که او را نمی شناسی گفت نه گفت بختت رسو گدا
 با و گفتم که با برود گفت خود برت حسین بودند گفتم بخدا قسم بخدم محی میوم و آنچه با جا بسته با و جنبه رسیدیم پس گفت
 نمودن من با و محقق نشدم همان هنگام من متفکر بودم ناگاه دیدم عجم علی ابن ابیطالب را در دست و شمشیری دارد پیشانی
 است او را زانگرم یا جدا بجا خدایم فرزندت گشتند بعد از تو پس گفتم و در پسینه خود سپاس پند و گفت ای خرم صبر
 کن و حد استخوان است بعد از آن گذشت و من گفتم که بخدا قسم من گفتم که بخدا قسم که بخدا قسم که ناگاه دیدم در از اسما
 مفتوح گشت و دیدم که با خود گشتند و نازل میشوند دو کس در دم را که گوید و فقیه بریزد این را شنید سید که خود
 نزد گفتم گفت که ای قتل حرمی کار بود و در ده است دیگر است که بگفت گفت بعد از آن طرف من آمد مردی در
 رنگ ماه رخسار خردن است بخدا قسم من گفتم که عدت رسو گدا است با و نزد یک شام و گفتم یا خدایم بخدا
 قسم مردمان ما را گشتند بخدا قسم خونهای ما را گشتند بخدا قسم حرمی ما را گشتند که زنده و ما را بشیران عراقی ما را گشتند
 بریزد که برود پس را کرده بسینه خود ختم کرد بعد از آن رو کردم با دم و فوج و ابراهیم و موسی و عیسی و بابا شان گفتم ای
 نبی پسند آنچه است من بعد از من بسیرم که زنده بعد از آن خادم گفتم ای بگفته نا خود را گویا کن زیرا که رو بخدا را گویا کرده است
 پس بخدا قسم در دست من گرفته مراد اجل انقصر نمود دیدم منقصر زن که خدا بقا حلقه است از اعظیم و نوزادش از آنرا کرده است
 در میان ایشان را دیدم عظیم حلقه است که خود را را گزیده نموده و با سینه سیاه در در در در دستش بر این خون او در هر وقت
 می آید آن زمان با او می آید و با او گشتند بخدا قسم من گفتم این زمان که گمانند که خدا حلقه است از آنرا بزرگ کرده بنده گفتم
 سیکه این عالم بشر است و این بریدم خرم عمران و این خدیجه دختر خدیجه و این ساره و این زینب که بر این خون او در دست
 دارد هر وقت می آید آنها با او می آید و وقت می نشیند می نشیند او خنده تو فاطمه نیز است پس با و نزد یک شام و با و گفتم
 یا خدایم بخدا قسم بر دم گشتند و مراد صغیر من میم که زنده پس بسینه خود ضم کرده و شدت گرفت و آن زمان که گشتند و با و گفتم
 یا فاطمه خدا حکم کند میان تو و برین روز قیامت بعد از آن بریزد که را ترک کرد و بقول است تا که بعد از این خدیجه را از آنرا
 بر وجه دیگر ذکر شده و آن است حرمی را و فقیه در قبه اسیر بریزد عیسی خلی که زنده با ایشان علاج می کنند و از هر یک ایشان بسینه
 بر سپید تا اینکه گفتم پس بریزد بگفت بر کرد با زمان بگشت تا ام خود را بشما حاد نماید گفتم بریزد در بستیکه که از گریخ
 از خنده خواجیه است که در شب آنرا دیدم گفتم آنرا از آن بر من پس امر بوقوف نمود سیکه گفتم از آن زمان که بر دم پس را گشتند
 سخن پند بودم نیز که منگن خودم از روز شدن بپشت شر صغیف لاغر و بهر وقتیکه از شر می آید هم این زجر من هست من
 خشتنک بشد و بتاریخه امیر زد و سیدیم که بر او از دست او بچسبید پس بریزد و حبابه محاسن او گشتند و از لغت کرد
 بعد از آن گفتم در شب جوانم گفتم ناگاه صغیر می از نور دیدم که گنگره با آن از با قوت و از کانش از زجر جد در آن از خود
 جاری بود و در آن هنگام که با نا شام گفتم ناگاه دیدم که در آن گفتم که دیدم و خدیجه شایخ از آن پروان آمد و در پس رو بر آن
 خادمی بود پس گفتم گفت بخدا قسم یا خدایم اگر ما آمدیم در مابای شمران عراقی بر پرده و با حجاب نیکو کرد و فاجر با ناماشی گفتم
 بر این امر عظیم و صبر را میدید پس بطرف من منحنی گشته بر بسینه خود سپاس پند تا اینکه گفتم پس گفتم فاطمه زهر زهر بنفسم
 و گفتم تمام ملکیت یا خدایم پس جدا هم خود را بر پشت گفتم که گفتم نعم پس چونت در حالتیکه بر خود سب میزند
 و فریاد می کرد الا ان قال فاطمه گفت بسینه بن خرمه در حال علیل یعنی سیدک جدین گفتم یا خدایم که زجر است از آنرا که او را
 بر منش نشده زیرا که او از گشتن نا خوشی بر او مشاهده و بسایهها او را برده اند طاقت بر جو استن ندارد که او را همین در
 وقتیکه او را بر پشت شتر لاغر خرمج و سوار کرده بر گردن او و خرمج گران رفته بود و می گفتم یا و گفتم چه اگر می گفتم زجر را
 این زجر خود را دیدم باید او در حال علیل و زجر نامی االی شش را پس از آن عین موال و خواش کردیم که خدیجه او را در راه با

جلسه هفتم

شهریزاد هم ناله میخورد که در دنیا گناه دیدم که آنرا تنها ز خون و رسم جاد میبود در حالیکه شب و روز میگردید هر گاه نظر میکرد بر سرش
 و سر را میپسندید و گاه مشهور نموده بودند و هر گاه کسی با نظر میکرد که مارا حریان دور کشاده میسوزند هر وقتیکه آنها را میدید بر کوه
 خود را زبانه میکرد پس فاطمه سید بر رو خود زد و نذر کرد و اولاده و صنعتیاه بعد ازین بشما این مصیبتها وارد شده بعد از آن
 گفت حمد مشید مرا که غسل داد که کفن کرد که با و نماز کرد که او را دفن کرد و کسبت نوزاد و کهنم غسل او غیر از آنچه ما نمود
 و کفنش را بکهای بیابان شد که با نور دیده بر بدن او میسوزد و ما از نزد او کوچ کردیم و زهارش که رخان مواد و حشک صحرا
 بود پس نذا کرد و حسینه و والداه و واقله تا صرا الاله ان قال ویریز و حلیا او و امرا بنی امیه که میگردد پس ایشان را
 امر کرد با نضراف پس بر کشید نیز نیست که در پیمان بعضی از امور میشود بلکه این روایات اگر چه محسوس و احوال
 و محسوسات در بعضی از الفاظ و هنرات و نقصان و زیادت و نحو اینها مختلف اند الا اینکه با همه اینها کس نیست در
 وحدت قضیه با معنی آنچه ایکه سینه آنرا در دمشق دیده بود در آن آنچه ذکر شد در روایات از امور مذکور و روایات دیده بودند
 مقدّمه بل محسوسات ما پس روایت این ما غیر آن در روایات مقدّمه محسوسات تمامه است و از این جهت بر سستیکه
 ستفاد از روایت این نامت که بکجه آن روایات را همایه برین نقل نکرد بلکه نطقه اراده کتمان آن داشت آنرا بر اهل
 خود نقل نمود پس در میان مردم شایع گشت و اما غیر این روایت مقدّمه پس حجتی که آنها صحیحند
 در اینکه بکنه روایات برین نقل نمود و تو کتبیه باینکه مثل این محسوسات نیز دلیل نمیشود بر نقد قضیه بلکه این محسوسات ناشی گشته
 محسوسات حق سب و سبب و نحو اینها در بعضی روایات آن روایات بعد از آن محسوسات نماید بر تو که ما در صدر و اول مجلس اشاره
 کردیم بر اینکه ذکر کردن سینه آن روایات برین در محسوسات او در بعضی ایاتی بود که اهل بیت در آن آیات در حس و زندان بود پس
 هر گاه گوئی که چرا اینگونه و قایل منستی بواقعتن این قضیه ای ذکر کردن بکنه روایات خود را برین روایات میکه اهل بیت در آن آیات
 از زندان مطلق و خلاص شده بودند در آن آیات مشغول با قیامه تعزیه سید شهید است که بعد از او بودند ماذن و در حقیقت از برین
 در نجاته که برای اهل بیت تخلیه و درست کرده بودند علاوه بر این آنچه بنامی امر را بان که شستی مستلزم است که برین جناب حرم
 و زنان را به محسوسات خود استند عاموده باشد در آیات ایشان در حس و زندان بودند باینکه ظاهر در روایات است که این
 در محسوسات و حاضر نشدن مگر یک فضیله ای در روزیکه ایشان داخل دمشق شدند میگویم بر سستیکه بعضی روایات این
 محسوسات منع میکند از اینکه حمل شود ذکر کردن بکنه آن روایات برین روایات بر سستیکه آن نقل بعد از خلاص شدن اهل بیت بوده باشد
 از حس و زندان زیرا که در آن بصریح و واقعه باینکه بکنه گفت و قتیکه روز چهارم شد از قیامه در دمشق در جوان روایات و هم
 هذا و به تحقیق شستی که لازم بود اهل بیت در زندان و کت ایشان در محسوسات نیز باید بود بقیه از چهار روز بلکه از روز اول
 علاوه بر این وجه معقول برای نقل کردن بکنه آن روایات برین روایت مگر اینکه برین اهل بیت را از حس و زندان مطلق و خلاص
 نموده باشد پس معین شد بودن آن در بعضی آیات که اهل بیت در آن آیات در حس و زندان بودند و اما استدلال کردن بر آن
 آن بعد از خلاصی اهل بیت بود از حس و زندان باینکه اگر چنین نباشد لازم میآید که در محسوسات و زندان در محسوسات برین روایات
 از بکنه با اینکه ظاهر در روایات و کلمات اصحاب مقاتل است که ایشان حاضر نشدن در محسوسات و مگر که بکنه پس این
 استدلال در محسوسات نیز استبعاب است در سستی که مانع برین جناب اهل بیت را به محسوسات خود زبانه از بکنه بلکه
 ظاهر در روایات است بکنه کافر مرتب عدیده با جناب اهل بیت امر نمود قبل از طلاق و خلاص کردن ایشان از حس
 و زندان و چو چینی نباشد و فرقی که نشستن میان سستی که برین جناب اهل بیت را در محسوسات خود مرآت عدیده و میان سستی که
 کردن جناب حرم و زنان را در محسوسات خود مرآت عدیده از بکنه است که آنرا وجه نیست لغم غایت آنچه مسلم میگویم نیست که نقل
 کردن بکنه روایات خود را برین در محسوسات و نمود باشد بلکه در منزل خود در زندان اهل و عیال خود بود بعد از آن محسوسات نماید بر تو
 که در اینجا سستی است لابد است که بان اشاره شود و آن است که روایات این محسوسات از دلائل سستی بر اینکه برین در بعضی
 شقاوت و کفر و عصیان برین رسیده بود که در فوق آن مرتبه دیگر نموده با بکنه تاثیر نکرده در او آنچه بحسب خود دید و بگویش خود نشیند از بکنه

و این روایات را در محسوسات نیز باید بود بقیه از چهار روز بلکه از روز اول

بهرت و حوزار عبادت سگینه که در این سرفراز و لاله‌ها و عمرت ظاهره صادر شد که اینک هر روز و شکر او شد و عبادت و عباد
 او با آل رسول زیاد میشد و با جمله هر وقتیکه زاید میشد آیات بیانات سعادت باهرت که دلالت بر عظم شأن آن رسول در نزد
 خدا تعالی و عبادت قدر ایشان میکرد و بر اینکه دشمنان ایشان در راهک و خیرالبت و ان چه تمحیله بهم که هر روز و عبادت و طبعین
 و تقاوت و علاقه و شاد و آثار ترجم و زهد از طلب او پر و می گشت ایامی می گشت که اگر فرزندان گریست و بر خود وسیع زد
 و گفت مرا با قتل حسین چه کار بود بعد از آنکه کینه بعضی از روی خود را بدو نظر کرد و با هم این آن کافر از رسول را از زندان خلاص
 کرد بلکه بعد از آن ایشان را شدت اخذ کرد و امر را در زندان با ایشان تنگ گرفت زیرا که به تحقیق سرشته خسته که رویا
 سگینه در بعضی از منته بود که اگر رسول در حبس و زندان بود و ما که بر کردن او بر وسیع رذن آن کافر از برای غلبه کردن
 خوف و عجب بود و در باب نزدیکی آن اهل و زوال دولت او پس هر کسی که مجامع کلمات ما را اخذ نماید میداند که نزد
 عذاب بریزد یعنی عذاب بفضله اش در اسرار شکله و غامضه نیست بلکه در اسرار و صحنه نیست که هر صاحب بصیرت
 با آن ملتفت میشود محاسنی و نهم از کتاب کسیر عبادت و اسرار شهادت در ذکر بعضی از تقاضا یا است که در
 دمشق واقع در وقتیکه اهل بود در آن ای روز بخیر که احتمال دارد که در بعضی از منته باشد که در آن از منته لایلت در زندان بود
 و از بخیر که احتمال دارد بعد از خلاصی ایشان باشد از حبس و زندان و اگر خواهی بگو که این مجلس مذکور است حاجات جماعت
 از حرم و زنان طاهرات با جماعتی از اهل بریند از زنان و دختران و هم شیرهای او بیانش نیست که این صباغ مالک گفت
 بعد از آن بریند گفت لایلت را داخل حرم نمائید و قهنگه ایشان را بگرم داخل نمودند مانند زلفان بریند مگر اینکه نزد ایشان
 آمدند و اظهار توجع و حسرت نمودند بر آنچه با ایشان رسیده و نار شده بود و علاوه نمودند بر ایشان آنچه در ایشان گرفته
 بودند از زین و ناولها و اسباب علاقه کثیره و در نقل دیگر است که ایشان چیزی را از آنها جوتان کردند یعنی گفت بریند را همیشه بود
 است غیر از زوجه اش و قهنگه لایلت را دید بر جوت در حالیکه بر دو قدم ستماده بود بعد از آن گفت کدام شکر
 از شما ام کلثوم همیشه حسین است ام کلثوم گفت جز در بارش منم دختر امام زکریا و امام تقی امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
 که عذاب طاعت او را طاعت خود و عقاب خود را به عصیت او نزدیک و قرین گردانیده است و او کسی است که خدا
 تعالی و حب کرده است و ولایت او را بر همه و حضری هلاک کنند و جزیره اشال و قرآن است و تاج حضرت
 که نشسته و نغمه ولایت و عز و میل است پس همیشه بریند و با ام کلثوم کرده گفت ای ام کلثوم برای این گرفتار شد
 و مثل این مفاخرت طلب کرده شدید و حوزار و ذیل کشتید ای اولاد عبدالمطلب آما مثل رسیده و عتب و الی اجل و مثل این
 جزئیات ایشان ریخته شود ایام در ترا فراموش میکنید در روز نزدیک نیز که از زندان ما گشت ام کلثوم گفت ایام اولاد
 و یانته اکل الاکباد ما مثل زمان شما مشهور زبانیتم و مردان مثل مردان شما ولایت و عمر بگذارید ستمند استند ایام قید تو
 ایام بوفیان بود کسیکه هر آری بر بولخدا جمع نمود آیمکت دارد تو ستمند که حوزار بر وحشی بزل نمود و مگر همه را اسکار حوزار
 آیمکت در تو که شمشیر در مقابل امام حوزار میزد آیمکت سر اویت برادر مرا که نظم گشت و حال آنکه او سید جوانان اهل
 بهشت و اهل کتاب و سنت است و پیر دختر رسول و محمد و جبرئیل و میکائیل است و آنچه ترا در دنیا مالک شده اند
 در جنت قلیل است یعنی گفت ستمند با و جواب نداد بعد از آنکه عاقله دختر بریند جوت و گفت کدام یک از شما
 سگینه دختر حسین است یکجه گفت جز در بارش منم کسیکه اراج و ض خون بر حرمین طلب مینمائید و سگینه
 استنزه میکنید و آنچه با نار شده شامت مینمائید پس از اهل بیت مصائب ستم و در پر ما علی ابن ابیطالب است
 پس نوی کسی و سگینه عاقله گفت من دختر بریند ستم که صاحب عزت بلند و ذکر عالی و اهل حق و دیانت است سگینه
 ما و گفت و سگینه ساکت باش در ستم که خدا را در دنیا دار بود و در حوزار داده و سگینه را برای کسی هر روز داده که دنیا را دشمن
 دارد و اگر شما مثل ما مینشود ایام در پت افتخار نمیکرد قبیل آل محمد بنظم و ایام در پت بر عبد حوزار طاعت مینکرد بر تو و با
 لعنت خدا باد اما اهل بیت احناف هم و مردان ما اهل اعراف و مگر بریند ما زال عبد مناف اند در این بر سگینه

ناکه باد خوابش داد کوی سنگش من او انداختند یعنی گفت بعد از آن اسم سبب از وجه برین بر جنت و گفت که آن
 یک روز شاه زنان دختر گری او نیز ولست شاه زنان گفت منم دختر پادشاه و کسی بهم که برای او فخر دنیا و جنت بخواهد
 در جنگ در راه در امامت صاحب بیست و من روزی پدر دختر رسول خدا را با او را بظلم کشید و پسر بر قتی است تو کیستی
 دای بر تو گفت منم اسم سببم از وجه برین صاحب عزت و فخر کسی است که تکلیف کرده است را با طاعت او جمع شهر را
 شعله گفت پس متوجه شد با و زوجه حسین گفت و همباه شتر چکونه با سب و ظلمت شتر چکونه آفتاب چگونه بر آب سب کرد
 مالوک شهر را استیم و مردان اسادات طمانند و شامی استیم و خوش مکان آتش سینه بعد از آن طاوت کرد این آری
 و کان الکافه عار به نظیر او اگر تو ای ابا عبد الله ما بهیت و اولاد خودتان فخر میکنند یا بهتر کردن خودتان با عزت
 کسبند و او گوید پس گفت شد و تکلم کرد و او را کثیر گوید چون پنده بود از خواب بیدار شد و بر روی خود سینه زد و جامه
 فخره خود را دید و پاره کرد و گفت قبح یاد رو شام و طاک باد سببها شما ای اولاد شجره ملعونه در قرآن و نسل جن طغیان
 ای ال بوغیان که متهم هستید در حساب خودتان و معروفید به قبیح سببها خودتان زیرا که اسلام شما جمع نیست
 و در نزد خدا تعالی ایان شما است نشد و ای بر شما انبیا اولاد یعوب زک و بر نفسی امیر المؤمنین باشد بعد از آن
 کرده گفت و نحو نودها نزهو کتورا البند و التمس رسول اللہ و الظمیر خیار الجن و
 الاثنی حین السبط مقبول یسیرا لقا یوا الحین یعنی آنها رخسار هستند که نور ایشان ظاهر و رخسار
 میشود مثل روز قیامت ماه چهارده شب رسول خدا و اولاد طاهرین او بهترین جن و انس نوازه او حسین بر شتر ماسخ
 کشید شعله گفت بعد از آن پروان آمد نزد برین در حالیکه سر خود را بر آکنده و پریشان کرده بود و گفت و ای بر تو
 زید خود را ادیت کردن با اولاد فاطمه زهرا گفت کن نگاه دار زیرا که من در نیاحت خوننده بودم در جوانی و هم که در آن
 آسمان مفتوح کردید و چهار نفر از ملائکه را دیدیم که بقصر تو احاطه کرده اند و میگفتند که اینجا را بجز خدیو زید که پادشاه آجاری
 اهل اینجا مخط و غضب نموده است سوال گفت که این زن زوجه بریند کویا بود پس بریند یاد گفت و اگر تو را اولاد فاطمه زهرا
 مرثیه میخواند بجز اتم ترا بیشترترین گشتن میگشتم بریند گفت چه چیز مر از زقل میراند و نجابت میدهد و گفت در مالک
 قدما خود میباشی و عا این به طالب و حضرت او راست گمان از زقل نجابت میباشی گفت نعم اینرا می گفتم زیرا بنده
 همسار مانده کسیرا حرف ارا می شنود پس امر کرد با جسد خلق و قتیکه اجماع نمودند در مالک قدما خود استادت گفت
 اگر و کماله حاضرند بر بستیکه این زینت بر معا و یلعین امر امر کرده است که عا این به طالب و حضرت او راست نام آگاه
 به شید و کت شود برای آنچه میگویم الا لفته له و لعنت لعنت نموده کان و طاک و جمیع خلق بریند و پسر خود او ای
 سفیان و کرده او و قانعان او با تار و قیامت سا و گفت و قتیکه خلق کلام او را شنیدند بریند شدت غضبناک کرد
 و گفت گیت که امر او را کفایت کند مردی از اهل شام بر جنت با و ضربتی زد او را طاک نمود پس غسل شد بر جنت خدا
 تعالی نیز بیست در آن بیان بعضی را مورد میشود مرا که در این آنها احتمال الی ملاد و آن است که وقوع آن احتیاج
 از زنان طهارت از غرت رسول خدا و از زنان حبشیات ارا ال بوغیان در آن روز بود که لعل بیت دخل دشمن شد
 و ایشان را در آن روز در مجلس سلطنت بریند حاضر کردند که تحت سلطنت او در مجلس بود بلکه نظر هر کلام این صباغ مالک در
 مفضل همه اینرا عطا میکنند و آن بعد از ملا حظه صدر کلام او پسین است که وقتیکه عیال حضرت حسین بر شریف او را
 در پیش روی بریند حاضر نمودند فاطمه و کینه طیند میشدند که هر کسینرا به منبند تا نیکه گفته بعد از آن بریند لعین است از اول
 نمودن آخر آنچه نقل کردیم پس اینجا که می بینی عطا میکند وقوع نهضت را در روز اول و اما ذیل کلامش متضمن دخول سینه
 ساجدین است بر مجلس بریند و قول بریند با حضرت که تو کسی ایحوان و قول نام او با بریند و حرفش استیست
 ال غیر ذلک را مورد که است و است پس هر گاه که که این احتمال مثل احتمال بودن وقوع نهضت در بعض
 زمین و در آن است در جسد و زنان از پنجره است که از او جنت بریند که نهضت در جرم بریند واقع شد در نزد زنان

در احتیاجات

و اهل و عیال او اگر نقیضه و قهقهه بود قبل از خلاصی اهل بیت از جنس و زندان خواه واقع شده باشد در آن روز که در آن دال
دشمن شده بودند بعد از آن لازم میاید که بریزد و مایه امر نموده باشد بیرون آوردن زنان طاهره از آن روز که در آن دال
و منازل زنان خود و نیش از آن جنس و زندان در مسجد خراب داخل نموده باشند پس این چنانکه می بینی در غایت بعد و دور
است پس همین شد که وقوع آن نقیضه بعد از خلاصی اهل بیت از زندان بود میگویم آیا بعید میشود آنچه باین اشاره گذشت
از اصل شجره کفر و طغیان و قاتل و لعین یعنی بریند لعنه و خصوصاً زانیکه ملاحظه شود وقوع آن احتیاجات از زنان طاهره
تقیات از آن رسول و وقوع خود از برای آل ابوسفیان و ملاحظه شود نیز این نقیضه جاری بریند سحاصل امارت و علامت
تعیین بر وقوع نقیضه بعد از خلاصی اهل بیت از جنس و زندان تو کسینت پس احتمالات شمه مذکوره همه آنها عبارت
اگر چه تا در نظر من احتمال و قهقهه نقیضه است در بعضی از منته که اهل بیت در آن از منته در جنس و زندان بودند نیز در
یونیت بدانکه هر کس نال نماید در حجاب آن جنس است از شجره ملعونه در قرآن از زنان آل ابوسفیان و آنچه بآن افتخار نمودند
را بر مینماید بر جنس همین در بعضی از آیات و چهار و آن مثل قوله تعالی و کلمه ای علیها و مثل قوله قل جاهدوا من الله لعلکم
کان زهوما و مثل قوله و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً و مثل قوله کل صواب نور و کل حق حقیقه و مثل قوله
ایشان السلام علیو و لایعنی و مثل مثله که در آیه و اوهاده دارند ادا جاهدوا من الله لعلکم لکن از آیات خدا
و مثال باینست که آن جنس است از زنان آل ابوسفیان افتخار کردند بجزیری و حجاج نمودند با تبری که عقدا در عجم
نکردند چیزی را دم بر آل رسول تا اینکه آن در واقع یعنی از منته زنان تقیات و طاهره از آن رسول از جمله حج طعنا
و دلائل قاطعه بود بر تقیات طاهره و در حصول آنچه بآن افتخار و مبارات بر ایشان بود و در حصول معاینات آن
مبشرات از زنان آل ابوسفیان و در عاظم سبب برای عیب ایشان پس باین حجه اضطراب بر ایشان سرغت
نمود و حیرت و دهرت در اول حجت ایشان غالب گردید پس نزد کثرت ذل الزام و خود را بجزیره پریس رود شتمان
ایشان بر کلم نمودن بجز بعد از آن یا اینکه ایشان در عزت دولت باطله و منع سلطنت فاسده و عجز و جاه و جلالت
و نفایس و اسما و بود در در دنیا دنیه نیز در کسبت که در آن بیان نقیضه جاری بریند یعنی است ای نقیضه که در این مجلس
گذشت پس بدانکه او مخفی نقیضه را بعد از ذکر نقیضه جالبین ذکر کرده است پس استفاد از کلام او اهمیت که نقیضه
جالبین و نقیضه بخاریه در یکروز بود و آنچه است که گفته بعد از ذکر نقیضه جالبین سهل گفت بیرون آمد جاری از قصر نیر
و او را دید که بنمایای امام میزند گفت خدا دستها و پاها ترا قطع کند ایام بدنها تا اینکه میزنی که بسیار وقت رو بخدا
انگار می بوسید در بستیکه من در میان خواب و بیدار بودم ناگاه دیدم که در آسمان گشاده گردید و در زبان از نو آسمان
سوزنیم نهاده شد ناگاه دیدم که جوان امر که در زبان از بر ایشان لباس سبز بود نازل میشد زبان مردمان در حال
که برای ایشان در کمال باطنی از بر جده است بسط شد که نور آن با طار شرق تا مغرب هر دو گرفته بود ناگاه دیدم
هر دو کلبه قامت آمد در وسط آن با طار بنشت و ناز کرد ای پدر من آدم نازل شو پس نازل گردید هر دو شرق لئون طول
قامت بعد از آن ناز کرد ای پدر من سام فرود ای پس نازل شد بعد ناز کرد ای پدر من ابراهیم نازل شو پس نازل گردید
بعد ناز کرد ای پدر من اسماعیل نازل شو پس نازل گردید بعد ناز کرد ای برادر من موسی نازل شو پس نازل گردید بعد ناز کرد
برادر من عیسی نازل شو پس نازل شد بعد از آن نیز دیدم استیاده است که موسی خود را را کینه نموده بود و ناز میگرد
مادر من ایحو نازل شو ای مادر من خدیجه نازل شو ای مادر من باقر نازل شو ای بنشینه کن ساه نازل شو ای هم شیرایم مریم نازل شو
دیدم باقی از هوا میگوید که اینها طایفه از دختر حضرت مصطفی روزنه علی المرتضی مادر شهید استمقوت به کربلا است بعد از آن
آنجا تون ناز کرد ای سیه ای یعنی منی آنچه بهت تو به سرت همین وارد کرد پس رو بخدا کریت گفت ای ابا آدم آیا نترسی
کنی با آنچه طغیان بفرز زنت کرد پس آدم کریت و هر کسیکه حاضر بود بر کسبت حتی فلان که برای کریت است

۶۳

که کردند بعد از آن مردن بسیار دیدم در طرف هر شریف و قائم میگفت بگیر صاحب اختیار را و او را آتش بوز بزند پس تو آتشی
 بزند از خانه خارج شد و میگفتی انما اتان را این بهتر پس بریدم کرد که گردن او را بزند بعد محضی نماند بر تو که در اینجا بر طبعی است
 تا بدست گردان اشاره شود و آن منبت که هر کس تل تل نماید در قضیه این زن و همچنین در قضایا مستفاده از قضیه جاثیق در این
 در رسول ملک و دم میداند که استمداد کند مکان از شرف روضه که اهدا و نور اخذ کند که کان از انوار لا هو سنی
 و در هدایت یا مذکبان با التفات و توجهات مکتوبه او در اقل زمان بدرجه شهادت میداند که کامل تر ضعیف و قطاب مختصرین بدرجه
 میزنند بعد از اینها بسیار در کوشش طویل در زینت بر عین کافور لایق از حق بعین و عین بعین در امر برده و معاد
 و بهشت و جهنم و احوال نفس و مراتب و مقامات آن بحسب عبادت و تقاوت ایامی یعنی که این زن را اگر نفس خود را از قتل
 و هلاک نجات میداد لبست کردن میرالمؤمنین و پیدا شدن ابابریزید عاقبت نیکت در نزد حدیثی و از کرده الی اسما
 خارج نمیشد زیرا که آن در آن هنگام از مسیگرد تقیه و حفظ اسفند من الهلاک و لکن تحقیق رسید مکتوب گردن بسیار
 روحی له اهداه و توجه نمود شرف کب و او بر اعلی مقامات از مقامات انان و ایان پس قتل و هلاک را جهت یار کرد و بریزید
 طاعت نمود الا لفته تم علی العوم نظامین محاسن حلیم از کتاب کسیر عبادات در سراسر شهادت در ذکر آنچه
 نقل کردیم در وجه برید لعین ارد که مندر خضر عبد بن عامرین کریمت و آنچه از او صادر شد خواهد آمد انور باشد که در بعضی از منتهای
 شد که الی بیت از زنان بود و خواه از انور باشد که و چند در عین از ماها مثل آن روز که اهل بیت در غل و مشورتند
 و سر شریف را در محاسن بریزد پیش رو او حاضر نمودند بلکه ابوحنف گفت بعد از نقل کردن کلام کسیکه بر زمین
 نقل و حکایت نمود قضایا تویم طفت را و با جسمه داد و بعد از نقل کردن کلام برید که من لطیفان و ظلم شمار حلی
 بودم بقر قتل حسین را و گفت پس آنرا خضر عبت که روضه برید لعنه الله علیها شنید و برید او را دوست میداشت و با و مشورت
 بود تا گوید پس کیجا به خونت و بر خود پوشید در پس برده استیاد و بریزید گفت ای در نزد تو کسی مهت گفت نعم
 پس اگر کسیکه در نزد او بود رفت لطیف گفت در غل و پس در غل را و گوید پس نظر کرد لب حسین فریاد کرد و گفت ای
 کیت گفت حسین بن علی ابن ابیطالب است را و گوید چه بریزید کیت و گفت که انت بخدا قسم لفظی که بر سر خود را در
 روی تو بریند و در بستیکه تو ای بریزید کار کردی که بان استوجب لعن شد از خدا و رسول و بخدا قسم من روضه تو و تو شو من
 منتهی ما و گفت ترا با فاطمه چه مناسبت گفت لب پر و شوهر و فرزندان او خدا ما را بدست کرد که است و این سر این
 ما با پوشیده و آن بر تو ای بریزید بچه و بخدا و رسول و ملاقات منی ما با و گفت ای منی انیکلام را ترک کن من قتل او را انقیاب
 نکردم پس ایند خارج شد در حالتیکه سیکریت و نمودند صاحب سابقه که ابوحنف و غیره ذکر کرده است که بریزید
 امر کرد است شریف ما بر در خانه خود در بختند و امر نمود که اهل بیت حینز انجانا او در غل نمایند و فیکه زنان طاعت
 در غل خانه برید کردید نماز آل معاویه و ناز آل بو سفیان اهدا کرد انیکه ایشانرا استقبال کردند بگریه و فریاد و نوحه کرد
 بر حسین و جمیع لباسها و زینتها خود را بر او انداختند و روز بر حسین با قائم نام نمودند و سپردن آنرا
 و خضر عبت که عاقرین کریزید لعنه الله و قبل از این در سخت حساب که حسین بود تا مرده را پاره نمود در حالی که سر برهنه بود خود را
 بریزید رسانید در حالیکه انلعون در مجلس عام نشسته بود پس گفت ای برید یا سر فرزند فاطمه خضر سوختن را در استانه خانه
 من در بختند پس بریزید بر عت بر خوسته سر او را پوشید و گفت نعم ما ایند فاعول یا منند و ای علی بن بنت رسول
 الله و خضر خیرین محلی علی بن زیاد لعنه الله علیه فله تمه و با و فریاد کن و گریه نما بر سر خضر سوختن او فریاد رس قریش
 این زیاد با و لعین نموده او را کشت خدا او را کشته خدا و در تجارت که نقل شده از منند روضه بریزید گفت که من در سخت
 خواب خود بودم دیدم در آسمان کشته شده ملاکه فوج کبوتر حسین میایند و میگویند سلام علیک یا عبت
 سلام علیک یا بن رسول الله پس من در اینجا بودم ناگاه دیدم آبر از آسمان نازل شد و در میان آن مردن بسیار

در قایم بر حقیقت

و در میان مردم مشرق آنگون ماه رو بود آمد تا خود را بر ثنایای حسین اندخت و آنها را میسید و میگفت ای پسر من ز کشته ای بار
 نشناختند و از نو شنیدند آنرا منع کردند تا او بدین حد تو رسول الله ام و این پدر تو علی مرتضی و این برادر تو حسن و این عم تو
 جعفر و این عقیل و آنها حمزه و عباس اند بعد از آن یک یک اهل بیت خود را میسیدند و گوید من از خواب بیدار شدم
 در حالیکه خوفناک و در ترسان بودم ناگاه دیدم نور از رخسار حسین منتر گشته پس من برین را جستجو میکردم ناگاه دیدم بجای
 تار یکاد فله شده رو خود را بر بویار کشته میگوید مرا بکشتن حسین چه کار بود و هموم و غموم ما و واقع گشته پس خواب خود را
 ما و نقل کردم او سر خود را حرکت میداد و فیکه صبح کردم و رو خود را از او نشانیان گفت ای مادر ز زمین ما زن با
 میخواستید بیا بدین رفته از حدیث تینیل است که در آن بعضی از انور شود بدو امل آنچه در این رویت است قضایا
 مستفاده است با معنی که آنچه در رویت اول است غیر از آنچه در رویت دوم است و سوم است و آنچه در رویت دوم
 است غیر از آنچه در رویت اول است پس آنچه در این رویت است بقضیه است پس آنچه در رویت اول است
 تحقیق واقعه در آن روز یک اهل بیت و الرسول همش در گذرند بعد از آن در آن روز از مجلس نید حاضر کردند و اما آنچه
 در رویت دوم است پس چنانکه نیز احتمال دارد که در آن روز واقعه باشد یا اینکه در آن روز مجلس نید در رویت
 بوده باشد پس احتمال دارد که واقعه بوده باشد در بعضی آیات که الرسول در مجلس و زنان بودند و احتمال دارد که در آن
 در این رویت است دو قضیه بوده باشد با معنی که آنچه در رویت اول و دوم است بقضیه و آنچه در رویت سوم است
 قضیه دیگر بوده باشد پس در این هنگام خلاف واقع میان رویت اول و ثانیه از امور است که منبغ و ناشی شده است
 از خطا و سهو در روایت و از دوری و کفایت بعضی کسان بعضی آنچه در رویت اول و دوم است از آنچه است که در آن حالت
 ساطع است بر شدت کفر و زندقه و کذب و در مقاله که مراد از کثرت و امتقالات است گویند صاحب
 الحین لما قلته و لکنه ففت عتده حتمت و لو کان فی ذلک هلاک بعض ولد و خود نک از مقالات کاذب او و هر طور
 باشد برستیکه آن کافر زندقه رضی الله عنه غلظت زوجه او بر برهنه در مجلس سلطنت او با اینکه او امر کرده خلق از
 مجلس او بیرون روند زانیکه زوجه او خواست که با او دخل شود و او با این حال امر میکرد با حضار حرم رو بخند از مجلس
 خود هر روز از زور زانیکه زنان و پسران در آن روز در مجلس و زندان بودند تا اکثر آن ایام پس در سخن گفتن با ایشان
 درشته میکرد و در الهنار عداوت و شامت و تم و مخش دادن معصومین از الرسول شدت می نمود تینیل
 دیگر است که در آن بیان بعضی از امور شود بدو بگذرد و است ثانیه از این روایات مستفاده است بقضیه است قول مندر را باریند
 در این فاطمه بنت رسول الله مصلوب علی قیاد بایه ها و بعضی مانند بر تو که مستفاد از بعضی روایات است
 که در این کشته شدن سه روز بود و این چنانکه در سجا کشته و غیر ایشان ذکر کرده است که سر شریف را در دشت سه روز کشته شدند
 و این شهر آشوب کشته که صورت سر شریف را نیز نشینند در دشت میگفت لاقوه الالبان و اینها نشینند میگفت آن صحابه
 الکف و الرقیم کما نوا من ایاتنا عجبا بعد از آنکه در اینجا مطلبی بر سر شریف و وقتی است که لابد است آن اشاره شود
 است که هر کس از خدای مجامع روایات است که مقتضای آن است جمله از الرسول و غیر ایشان است از روایات
 سینه و از روایات مندر و سخنها اینها از روایاتی است که مستفاد از قول رو بخند و اهل بیت معصومین و از انظار اعلی و طاهر و زمین
 و هم چنین نزول جمیع از انبیا و مرسلین و ملائکه و صدیقین و صدیقات و شهدا و محبین بر آریات سر و حد
 شریفین سید شهدا و گریه و بونجه و آنچه کردن در نزد آن سر و حدیث شریفین بعد از آن خدای مجامع روایات است
 را که مقتضی به آن صحابه است در سدا ایشان نزول این بزبان و کارم و شرف از خلق هذار است
 اموریکه آنها اشاره رفتند که در این کتب کماثر و لظا فر بود متعطف میشود به بعضی از کوشش است است که
 است بر استراخامنه و مشطه اگر بیان و مخر اجوات بر این که این امور گفت میکند از اینکه اصحاب نفوس کلبه و از این

۵

انوار قاهره از محمد وال معصومین و از برادر و دختر و نواده او صلوات الله علیهم اجمعین صاحب نفوس و تیسر کتبه صاحب انوار
 قاهره که مصرفند در ابدان کثیره بر زخیه و حجاب و فیزه مثالیه خودشان توغیل کنند از جمیع آنچه برای ایشانست از نفوس
 و عقول و ارواح کتبه و ابدان کثیره مثالیه و حجاب و فیزه بر زخیه در آنچه تعلق دارد بسید شهید آرو که اعزاء و این مثل روایت
 کردن ایشانست سر و حبد و شرفین او را و مثل کرب و فوج و صیحه و صیحه و اقامه تم و تعزیه نمودن در جمیع عوالم و شانت
 یعنی نهاده ایشان بر پنج و طریق استمرار و اتصال است در جمیع عوالم و شانت اگر خواهی که با بنظر طریق زیاده کنی بگو چنانکه
 عوالم کتبه و انوار قاهره و ابدان مثالیه و حجاب بر زخیه از محمد و لعل بیت معصومین او مستغنی اند در توجع و الم و درد و رخ
 و فوج از بر سر سید شهید آرو که اعزاء و محضی مانده بود که برای این کا گفت است و آن است که کرب و فوج کردن بر حسین
 و حسین اقامه نمودن ماتم و تعزیه برای او و زیارت نمودن و فضل و شرفست از جمیع طاعات و عبادات پس این چنانکه
 محلی از احکام عامه جاریست نسبت بر تجدیدات و استیجاب و تقذیبات و عبادت بیکو تین و اهل طاراه ایضا بلکه برین
 که مصدر این کا گفت و این که در فاطمه و مراعات امر است ای نزول و بهبوط ایشان است برای کرب و صیحه و صیحه و ناله کردن
 بر منظر و طریق اتصال و استمرار در زرد سر و حبد بر شرفین سید شهید آرو که اعزاء و محضی نماید بر تو که در اینجا مطلب جمیع است یعنی
 پس لابد است که با آن نیز اشاره شود و آن است که هر کس از فغانه مجامع آنچه در مجالس اشکتاب است از اول مجالس شهادت تا
 انتها این مجالس میداند که عباس بن عبد المطلب و عقیل بن ابیطالب صاحب نهاده در جات عالی علیه از حبشیتی که ششون
 در جات ایشان تا در جات حمزه بن عبد المطلب و جعفر بن ابیطالب است پس این از آن چیزهاست که امر استفاده و استیجاب
 نمودیم در استغاثات و استنصارات صادره از اول رسول از زندان ایشان در وقت هجوم آوردن شداید و
 تراکم الشجان و استنار زیر که اسم آندو برزگوار در آن استغاثات و استنصارات مقرر است تا بمس محمد و علی و حمزه
 و حمزه و جعفر و ابی تراب نیز تدبیر میکند را و ابیاتیکه متضمن نزول اسبیا و سرلین و ملائکه و رؤس و خدایا امیرالمؤمنین است بر
 زیارت سر شریف و کرب و ناله نمودن در زندان از روایاتیکه حکایت کنند انداز قضایا روایا و حکایت کنند انداز
 قضایا آنچه در جمعی در سید آرزو نیز که جمله آنها به تحقیق مشتمل است بر نزول عباس و عقیل ایضا پس این چنانچه محلی شریف
 و عیب میکند قول جمعی از علماء را چنانکه حدیث آن دو برزگوار را از صیحه بلکه از حسن بیدارند پس مجامع کلام را اخذ
 کن و عنایت شمار مجلس چهل و نهم از تقاب کسیر عبادات در سراسر شهادت در بیان امور است که
 طلاق و خلاص کردن بریند لعین شد از رسول در جنس و زندان مدانکه اسبابیکه رای این مقصود میشود بسید است از جمله آنها
 است که آن کافر زین بجهت دیدن شریف آرو که اعزاء و هم چنین از اول رسول از سحرات بارت و حارق عادت
 سلطعات آنقدر که حد و حصر نمیدارد و از جمله آنها است که آن کافر در جواب خود رویا بولناک در آن شبی که زوجه
 هاشم سندیان رویا میبرد که در مجلس پیش ذکر شکر گذشت و گفت میکند از این قول منند جعلت طلب بریند فانا اهو
 دخل الی بیت نطم و مدد دار و جمالی بجایط و هو بقول ماله و لعل حسین الی غیر ما تقدم و از جمله آنها آنچه است که زوجه
 در مقام خود دید و آنرا بریز حکایت کرد و ذکر آن گذشت و از جمله آنها آنچه است که جاریه او در مقام خود دید و قصه آن گذشت
 و از کلام جاریه بود که گفت و در بیت جمعی من الملائکه کانوا یریدون ان یحرقوا یریدون من ههنا و از جمله آنها آنچه است
 که سینه در مقام خود دید و از جمله آنها است که بعضی امرای امیر از او این را طلب کردند با صراحت و محاج العیز ذلک از امور
 و اسبابیکه مقصود میشود و با جمله در بیتیکه اگر این مورث و وقوع خوف و رعب که دید در قلب آن کافر زین است
 نسبت به نوال دولت و غطاع اهل او لکن مقتضای سخن و تحقیق در بنام است که از این امور مذکور و در مجموع
 آنها من حیث المجموع سبب تمام گزیده است اطلاق نمودن او آل رسول را از جنس و زندان برزگوار شدت نغمه او و فوج
 قلب و غلو او در کفر و طغیان از مقتضای آنها این بود که مثال آنچه ذکر شد صلا حدان تا بر شکرند بلکه سبب تمام در طلاق آنها
 خوف و رعب بود در قلب او بسبب وقوع محارمات بر شان او در میان خلق و نفرت کردن اهل شام از او نیز

بیا

در خلاصه اهل بیت آنجل

۶۰۷

برپاگشتن فتنه و هجوم خلق بر او و بر آن کافر و ظن متاخر بعلم بکه قطع نمود بر سب که اگر خواهد که از رسول را بعد از آن زمان در
 روزندان نگاه دارد در این دو لکنش را بشود هجوم آوردن خلق با او از هر مکان و جانب و از هر طرف و ناحیه و اگر میان تمام در تقی
 حوائج پس بشود آنچه ماری تو ذکر میکنم در آنکه ابو مخنف و قبیکه احتجاج سید جیدین را و قول برید را که گفت اما اردت لعل وجود
 الهمسیر زوال علی اما علمت آن در اهل بیت ابویه و معدن آنرا سالت و آنرا نصرت حق نمودن ذکر کرده گفتند سید گوید که اهل
 شام کو با چونچه بودند در آمدند از ما سبید و عزار را تجرید و اظهار نصیبت بر اهل عباد نمودند و گفتند بخدا قسم ما اینهم
 که است که این است و جز این نیست با گفتند که اینها را حبسیت که در زمین عراق خروج کرده بود و وقتیکه برید ایرانشینند فرار از
 حصار نمود و آنها را در محاصره متفرق کرد و قبیکه ایشان را نماز خودشان خارج میدند آنجا قرار از او پرسش روی ایشان
 که نشینند تا بچواندن آنها مشغول بوده از ذکر حسین بن علی عراض نمایند با وجود این آنها را از ذکر حسین مشغول نگرددند خلق
 در آنوقت ایشان را حدیث و ذکر نمود که حدیث حسین حتی مرد بر نفس خود میگفت ای همان ایامی پستی و نظری کنی با آنچه بر
 دختر پیغمبر ما کردند پس این برید رسید و آنست که اهل شام را شامی از ذکر حسین مشغول نمیکردند پس در میان مردم نداد داد که
 جامع حاضر شوند از هر جانب و مکان خلق حاضر شدند و قبیکه مردم جمع شدند در میان ایشان برخواستند خطبه خواند و گفت
 اهل شام شامی گویند که من حسین را کشته ام یا بقتل او امر کردم نیست و جز این نیست در این زمانه کشته است بعد از آن
 گفت بخدا قسم برای من سبک کمر که او را کشته است بعد از آن خواند که نیز که بقتل حسین حاضر بود پس ایشان در
 روی او حاضر شدند پس تفات نمود بر پیش بن ربیع و با او گفت و آبر تو و حسین صلوات الله علیه را کشته یامین ترا
 به کشتن او امر کردم شیت گفت بخدا قسم من او را کشته ام خدا لعنت کند بیکه او را کشت بلکه مصابرن همیشه او را کشت
 پس برید با و متوجه شد و گفت و آبر تو کفیر از تو کشته یامین ترا به قتل او ما موجودم کردم گفت بخدا قسم من او را کشته
 بلکه پیش بن ربیع او را به قتل رسانید پس متوجه پیش کرد و گفت آیا حسین را تو کشته یامین ترا بقتل او امر کردم گفت نه
 گفت پس که او را کشت گفت شمر بن ذی الجوشن او را کشت پس با او گفت شد و گفت تو شینرا کشته یامین ترا امر کردم
 گفت نه گفت پس او کشت گفت سلیمان بن انس نخعی پس با او گفت ایامی حسین را کشته یامین ترا امر کردم گفت نه گفت پس
 او را کشت گفت خول بن برید صبح او را کشت با او گفت آیا تو شینرا کشته یامین ترا امر کردم گفت نه گفت پس در آن
 وقت برید شدت غضبناک شد و گفت و اگر شما بعضی از شما بعضی دیگر حواله میکنند و می بینم بعضی از شما بعضی نظر میکنند
 گفتند او را بن ربیع کشته است ما و گفت تو حینرا کشته گفت من او را کشته ام گفت و اگر شما که او را کشت قتل گفت
 ای همسیر من میگویم که کد امس او را کشت مرا اما من هست گفت نعم گفت بخدا قسم حینرا کشته مگر کیکه علمها را است
 و اموال را تفرقه و عطا یا بزل نمود و همه را بر تو سپهر حینت و شکر را در دستاد شکر بعد از شکر برید گفت این است
 گفت تو بخدا قسم حینرا غیر از تو کسی دیگر کشت ای برید پس ملعون از بعضی او غضبناک کشته بر خوست بجان خود دخل
 شد و در قصر خود و کسب شریف را در دهان ساطع شستی که نشیند و منیدل دیبا با پوشید و در حجره کشته شد بجان تاریک
 دخل کشت پس بر خود سینه میزد و میگفت مرا بکشتن حسین چه کار بود و پروان آمد اهل حرم را خواند و در نزد ایشان
 عذر خواست نمود و ایشان گفت کدام یک از شما محبوبتر است در نزد من ماندن که شما جابره بنیه میدهم یا بیدین رفتن
 گفتند محوایم حضرت حسین تعزیر دارد و ناله و ناله بنیم برید امر کرد بجانیه و سبب بر ایشان درست نمودند و هر کس محتاج
 الیه بود همیا کردند ایشان نوحه و ناله میکردند مانند در شوق زن دشمنی مگر اینکه لباس سیاه پوشید و حضرت حسین گریه میکردند
 هفت روز و وقتیکه روز هشتم شد ایشان عرض نمود و ایشان را محیر کرد بیدل یامین ماندن ایشان و بیدین رفتن ایشان بجهت
 رفتن را اختیار کردند نیست که ابو مخنف آنرا ذکر کرده است و در حصار کوفه بعد از ذکر کیفیت شویا همدروز برید بعضی
 که را و گفت وقتیکه برید صبح کرد حرم رو بخدا را حواست و ایشان گفت پیش من ماندن بشما محبوبتر است یا بیدین

در خلاصه اهل بیت از مجلس سید

رضی الله عنهما را جانزه سینه میجویم داد گفتند اولاد است مسدودیم که حضرت حسین تعزیه دارد و نوید کنیم که بینه آنچه میگوید
 بعد از آن برایشان حجره ماو خانها در پیش تحله نمودند و با 2 تا از زن اسمیه در پیشه کرانیکه حایره گسبیه پوشیده و سب
 بر آنچه نقل شده هفت شب روز نهم نمودند و حقیکه روز نهم شد ایشان را یزید خواند و ایشان در پیش ماندن خود را اطفا
 نمودند مستی نمودند و در نهم روز فتنه اراده نمودند نیز نیک است که در آن بعضی از امور بیان میشود در آنکه آنچه ذکر کردیم در این
 مجلس چنانکه مستفاد شد از آن که سب و عت و غلت تا به سر آمد و خلاص کردن یزید را رسول از زندان واقعه کن
 خوف بود در قلب او نسبت به زوال دولت او و قطع اهل او سبب آنچه دید و شنید از محاربه اهل شام
 که بعضی بعضی میگفتند و گریه و ضجه میکردند و دکانین را سبند و تجدید غر نمودند بر فاس اهلک الفهم این نزدیک شد
 به بعضی از امور که در سابق نظر بخمال قیامه که آنها سبب بود به یاز جمله سبب اطلاق و خلاص نمودن یزید و رسول از
 زندان و آن مثل حکایت سوزا مند روجه او مثل قصینه خواب خود مشغول غیر آنها را از امور که با آنهاست راه شد پس
 چنین از آن مستفاد شد که صد و را حکام کشید و او در فتنه از یزید بر این ریاء در باب فعل سبب شد و افضا
 او اسیر کردن جریمه زنان و عیال او از امور است که در اینها شک و شبهه نیست و محض صاحب علم در این شک میکند
 این چیزی دیگر را نیز افاده میکند و آن است که مرستان یزید شکر چهار بر پنج تظافر و تابع از شام بود و هجرت یزید
 روحی از افکاره حاضر شدن شکر بی شمار در کردار یوم طفت سینتر از امور است که صاحب بصیرت و فکر است از افکار محلی
 کند در اینها ظاهر شد که کلمه مشهوره در اینهاست که حاضر شد در یوم طفت نمودی و در حجازی از مشهور است که در آن
 آنها گفته شد رتبه شهره اهل آنها و محضی مانند مرثیه که آنچه نقل کردیم از قول عیسی بن ربیع آن ترنیم و محبوب میشود کلمه مشهوره
 و همین مؤید دست در میو بدان آنچه با نقل کردیم در بعضی است در بعضی محال معالقات و شهادت است از اینکه عدو سبب
 روز طفت حاضر شده بود و در غار شکر یزید شکر صد هزاره و هزار هزار پاره میرسد چنانکه در بعضی کتب چنین است
 یا اینکه عدد ایشان با صد هزار یا چهار صد هزار میرسد چنانکه در بعضی کتب نقل کردیم یا اینکه عدد کشته گان از شکر
 کفار به کسید و پنجاه هزار میرسد بعد از آن محضی مانند مرثیه که بعضی آنچه گذشت اگر چه در باب نظر و عطا میکند که یزید کافر
 در روز طلاق از رسول از زندان پشیمان شده بود در فعل خود و با آنچه و عقده بود اگر چه در نیت و پشیمانی غنغ نداد الا اینکه
 از چنان نیت در واقع و در پیش نظر دقیقه زیرا که کافر صلا پشیمان شد بر آنچه و عقده بود و بعد از قتل رسول و
 کردن جریمه او ملکه اطلاق و خلاص کردن رسول از زندان و اظهار نیت کردن پیش زنان طهارت از او صادر شد
 که برای آنچه ما ذکر کردیم از وقوع خوف و عت و طرب او نسبت به زوال دولت و نظر آنچه دید و شنید از احوال اهل شام
 و این را تا میگویند بلکه از آن گفت بنیامه که آن زینت کافر در آرزو که خطبه خواند تمام یاد کرد و گفت بخند فتم هر آینه سبب
 کسیر که حضرت حسین را کشتند و یقیناً و قطعاً میدانست که این عجت است که اسمایش از آن کردیم تا به عیسی بن ربیع از بزرگان
 و در میان مرد و غرب بودند که بلا با بیدارین انملعون نکره آنچه با ایشان چیزی را که ایشان از عملکن نماید بجا مانده ایشان را کشتند
 و هلاک نماید بلکه در سببیکه سوال و جوابی که در میان او و ایشان شد بقول او است نخلت حسین ام انا استرک بقبتک
 و بقول ایشان لا یل قتلک فلان روز سخنر نامت که به زبان و ما بر کودکان شیب است و این را در کتب آنچه در او بود در طینت
 و نظر اینکه اهل شام از خویش و فوراً بیفتند مثل امقدار از سوال و جواب بر آنچه در ایشان بود از حماقت و جهالت
 و عدم معرفت ایشان سخن معرفت بر است رسول و شانه و در جات ایشان نزد خدا بیعالت بعد از آن محضی نا نادر بود
 که آنچه آن کافر کرد از قطع نمودن اقامه تعزیه زنان طهارت ما از رسول و گریه کردن ایشان و جرح نمودن ایشان را بعد از
 روز عتق از سخنر نامت که قلوب ستمان را نیز میوز آوا چشم حجاب از خود و حاکم بینا بر نیز که لشکران کافر و شیعیان و
 زنان رسول را از گریه و جرح نمودن منع کردند بر سببیکه جمیع موجود است با وضوح و حرماند کردند و آن منع کردن از ایشان

محل جهل در حق

۶۰۹

لذو عا شورا بود تا بوقتیکه آن زمان طاهرت در دمشق در زمان مجوس کشید بعد از آن تحقیق ایشان از بزرگترین منع کردند
 کرد که در آن بخت که بگردید و جریح نمودن بخت جریح کردن در آیام و میا لیکه ایشان در جنس و زمان بودند و قتیکه ایشان را
 لذو زمان خلاص نمود و ایشان اظهار ترحم و وقت نمود و اذن داد و راهها قاصد و برپا نمودن بقرینه سید شهاب اهل
 بهشت روجه که بعد از سوال کردن ایشان از او پیش از آن منع کرد از گزیند و جریح کردن و اقامه عزرا نمودن چنانکه
 میخواستند و با بجهل آنچه در این محاسبت از اموریکه سب آنها آنجا سر جزد و حاجت میشود اقل غنیت در آنچه در سایر محاسبت
 متقدم است نسبت باین امر ایشان و چگونه چنین نباشد زیرا که محض است از آن کافر در نزد این زمان طاهرت از آنکه
 و آنچه عقدا نمودن در باب قتل الرسول و اسیر نمودن عترت و حریم او از آنچه است که استهسا کتله و در آن تا روز قیامت
 که در قلوب مؤمنین است خاموش میباشد محتسب جاهل و دیم از حق کسیر عبادت اسیر ارشادات در ذکر امور است
 که تعلق دارد در آنچه در محاسبت سابق است و در معنی نفقات و مملکات آن میشود و به عبارت اخری در بیان اقوال و افعال صادره از
 برین است بعد از زنا کردن او یا در وقت زنا کردن او الرسول از جنس و زمان و همچنین در بیان بعضی از اقوال و افعال
 صادره از امام سید جعفرین روجه که بعد از غیر آن در بعضی از امور بدانکه در مناقبت کرده است که برین پیش از در خانه مخصوص
 خود فرود آورد و صبح و شام میکردی تا علی ابن حسین حاضر شد الی آن قال که بعضی از محسن گفت فکر کن نه حاجتی که بتو
 وعده داده ام که آنها را بجا آورم گفت اول آنست که روی سید و مولود مردم سیزدهمین نشان در آن روز نوشته اند ختم
 و با نظر کرده او را در او ماه دوم آنکه در نمای با آنچه از ما غارت کرده اند سیوم آنکه اگر خواهی مرا بکشی کبریا همین کن که این را زنا
 بجرم حد ایشان سبب گفت تا که در پرت را ابدانی بینی و اما گشتن تو پس از تو که ششم و اما زمان پس ایشان از امینبرد
 بحدی که گشتی از تو و اما آنچه از شما اخذ شده پس من عرض میدهم شما بدان که جناب فتمت آن امام علیه السلام گفت اما بل تو پس
 آنرا میخواهیم آن بر تو بسیار باد ما طلب میکنیم چیزی را که از ما گرفته اند زیرا که در میان آنهاست آنچه که فاطمه زهرا عجلت علیها السلام
 از ابدت خود برشته است و کردن بند و پراهمین او است پس انملون امر کرد اینها را رد کردند و دولت دنیا با اعتقاد کرده
 امام زین العابدین آمد و دست دنیا را گرفت و به فقر او ساکن داد بعد از آن امر کرد که اسیران قبول را با وطن خودشان
 بگردیدند گفتند معنی و صاحب مناقبت گفته که رویت شده که برین با ایشان عرض نمود در دمشق ماندن را ایشان ابا نمون
 گفتند بلکه ما را بگردید بر گردان زیرا که آن محل محبت خداست پس نعمان بن بشیر صاحب سوغذ گفت در آن زمان
 را به من آنچه صلاح ایشانست و بکنفر مرد امین صاحب از اهل شام با ایشان همراه کن و سواران و جوانان ایشان بفرست
 بعد از آن با ایشان لباس داد و عطا داد و بر ایشان در رزاق و انزال معین نمود بعد از آن عیان محسن را خواند
 و گفت خدا پر جان را لعنت کند که گاه باش بخدا قسم اگر من صاحب حسین میبودم هر چه که از من سوال میکرد عطا میکردم و از او
 مگر اذخ می نمودم هر قدر که مرا ممکن بود اگر چه بهلا کشدن بعضی اولاد من میسود و لکن خدا حکم کرد آنچه دیدی از زمین من
 کاغذ بنویس و خبر ده من هر چه را که رای تو باشد پس با و لباس آورد و با اهل بیت او لباس آورد و با ایشان جمع را با ایشان
 بن بشیر روی فرستاد و بان رسول بر ایشان وصیت نمود پس رسول ایشان را پروان کرده میسود او مختلف گفت
 بعد از قول او که ما از او نقل کردیم و انقول است که وقتیکه روز ششم شد با ایشان عرض نمود و ایشان را حیرت کردند در
 میان اینکه در نزد او بمانند یا بگردیدند و ایشان بگردیدند رفتن را تمهید کرد و در آن وقت گفت پس بر ایشان محله است
 کرده و آنها را به فرشتگان و انوار را روی پوستها رحمت و گفت ای ام کلثوم این اموال را اخذ کن بعضی چون حسین
 چنان خیال کن که مرده است ام کلثوم گفت برین چه وقتی قلب رحمت است قلب برادر مرا می کشی و بعضی او بمن مال می
 دهی بخدا قسم این ابد بماند و در آن وقت گفت با ایشان مال گیر داد و بعضی داد و هر یک از ایشان در مقابل آنچه از ایشان گرفتند
 نمودند و با آن علاوه نمود از نوزاد و لباسها و اثاث بیت میگویم آنچه مقرر گشته است از او بیت دعوات دادند و ظن میکردم آن
 روز از دست که واقعه شد در آن روز یک روز بعد از آن که رسول را از جنس و زمان خلاص نمودند پس از آنکه از آنجا

در خلاصه هفتاد و نه مجلس از مجلسین

علی ابن حسین با مجلس برید او درند قصد کرد که در آن اورا برینند پس او را پیش خود نگاه داشت و او را به کلمه در آورد که
 او نطق نماید بلکه باعث قتل او شود و عیان حسین اورا جواب میداد و جواب میداد و کلمه میکرد و در دست او سپید کلاه
 بود دست میکرد میداد بکشتان خود و کلمه میکرد برید لعین با و گفت من با تو حرف میزنم تو بمن جواب میدی یا نه
 خود سپید میکرد آن پس اینگونه روا بود پس گفت خبر داد من دریم از خدمت زانی که نماز صبح ادا میکند در فغان میسر کلمه
 میکند و با سپید را که پیش رویش بود برسد است پس میگفت اللهم انی صلیت استجک و اجدک و اجدک و اجدک
 بعد ما در بر سینه و سجده را میداشت و از اسیرد بند و کلمه میکرد با آنچه میخواست بدون اینکه تکلم نماید و سپید
 میفرمود که آن کلمه است رای او و آن حرز است تا در اصل فرشته خود بگوید میگفت مثل انقول را و سجد خود را برین سر
 خود میکند پس آن رای او محسوب است از آنوقت تا آنوقت پس من ایضا کردم از جهت افتد کردن بجد خودم برید
 با و گفت من کلمه کردم با یک از شما که این جواب میداد بمن با آنچه با لغات کرده بود و از حضرت گذشت و با و کلمه
 کرد و امر کرد او را خلاص نمودند نیز این است که در آن بیان بعضی از امور میشود بدانکه هر کس تا نل نماید در رویت مناقب ای
 در قول سید جبرین سیوم آنکه اگر عزم کرده گشتن من آه میداند که برید عازم گشتن او بود و لکن از این متمکن شد بجهت آنچه
 گذشت بیان آن مفسدا بعد در سینه بچه قلوب در دست نماز میکند از دو هفت ایشان را بر بند و ایشان حاجت میداد قول برید
 لعین است بر ارم کلشوم آخذ منه الاموال عوضا عن حسین زیرا که این کلمه از آنکار فرزندین چنانکه گفت میکند از آنکه اقلون
 تا فرزند فعل خود ایشان شده بود که گشتن سید شهید او و اولاد او به صارا و او اسیر کردن الرسول هم حسین کشف میکند از آنکه اولاد
 او در کفر و زندقه و طغیان در آنروز که الرسول از جنس خلاص نمود و هم حسین در آنروز که ایشان را بجدین روانه نمود مثل تو عمل
 او بود در ری معالی و کفر و زندقه و طغیان در آنچه قبل از این دور بود در روز که در آن خبر شهادت سید شهید با و رسید
 و بعد از آن روز و آن بجهت این بود که کما هم که کفر و زندقه که مرتب اند بر این کلمه معادل و مقابل میشود بکفر و زندقه و طغیان
 او که مرتب است بر افعال و اقوال او که قبل از این بود بعد از آن هر کسی که افند نماید جامع ایر و آیه مذکوره در این مجلس را
 میداند که الرسول قبول کند در جبر را که برید لعین ایشان عطا کرد از انموال خود بلکه قبول کرد چیزی را که ایشان رد کرد
 از جمله آنچه از اموال ایشان خدا و غارت کرده بود و نعم بچه برید با آنها علاوه نمود دوست دینار بود و بچه تحقیق است
 که در رویت مناقب بر اینکه امام انصار را فقر و مساکین داد و با بچه معتبر در ای مقام رویت مناقب است که ادا می کند
 چیزی را که آمنتی با گردیم پس این روایت را سید در طوف نیز نقل کرده است پس قوت آن علاوه میکند و آما آنچه از ابا
 محنت ذکر کرده است از آنکه برید ایشان مال بسبب داد و عوض داد بهر یک ایشان در مقابل آنچه در ایشان کوشش
 بودند و علاوه نمود بر آن لذت و نام و لیا سها و امانت نسبت پس آنچه است که در محل خود نیست مگر آنکه جمع شود میان
 آن و میان آنچه در رویت مناقب است یا اینکه گفته شود که بهر اندازه جمله آنچه است که در ایشان اخذ و غارت نموده اند
 زیرا که آنچه برید ایشان داد و احوال از جمله عیان آنچه باشد که در ایشان اخذ کرده بودند و حوازه در نقض آن عوض باشد
 جزو سیر و طبل بود آنچه در ایشان اخذ و غارت کرده بودند و کفایت آنچه با آن استیار کردیم چنانکه بان جمع میشود
 روایات این مجلس هم چنین گفت میکند از آن بعضی از روایات در مجلس آئینه و آن مثل آنچه است با در قول فاطمه
 و تر علیا کما نیک گفت که هم خبر خود در نین لطمه به تحقیق و چه شده است بر احوال ایمره تا نیک گفت بخدا قسم نیت ما را جز
 که با و هم کردیم با و هم بود با خود را آنچه میاید سو آن اشاره و مخفی نماند بر تو که آنچه نمیخیز را ادا می کند موجود
 میشود نیز در بعضی کلمات که محنت چنانکه زود بان مطلع میشود است مجلس حمل سیوم از کتاب که عبادات در
 سه بار شهادت در فتح الرسول در مقام برید و آنچه بان علق دارد در کیفیت زفتن و ورود ایشان بر کلام اول
 او محنت گفت بعد از آنچه گذشت از کلام او در مجلس بان بعد از آن مجال را خواند و شران را خواند و ایشان از این
 و اصل وجه شران سوار کرد و برید که از برزگان است خود را خواند و چند سوار بود و آنکه مدینه برود پس آن فایز برزگ ایشان را

علیه جهل و استیصال

در دمشق میرداد و گاه در ایشان مقدم و گاه مؤخر بشرف و صحبت و خدمت لایق ایشان بجای آورد و گویید
 پس در آنوقت بان قاضی و نیز گفتند ما را به کربلا بسیرین شایسته که با بر و پس در آنروز در کربلا جابر بن عبد الله انصاری
 را با جماعتی دیدند که بر زیارت حسین آمده بودند پس آنوقت هر یک از ایشان نشاندند و آمدند و را تجدید نمودند که میانها را
 چاک و مومار پر کنند و آنچه نهان بود از ایشان موصیایان و همکار نمودند و چند روز قاضی عزرا نمودند کلام ایلی
 محقق تمام شد و سید در طوفان گفت که او گفت و قیامه زنان حضرت عیسی و عیال او را کشید و در عراق رسیدند
 بدین گفتند که ما را از راه کربلا بسیرین موضع متصل حسین رسیدند جابر بن عبد الله انصاری و جاعلی را از تنی ما شرم و سردی را
 از الرسول دیدند که بر زیارت قبر سرور آمده اند پس در بوقت رسیدند و به یکدیگر ملاقات کردند و گریه و سخن و گریه و زاری
 و اقامه ماتم نمودند که حکم را از خروج بنمایند و زمان انشهر بر ایشان جمعه چند روز قاضی عزرا نمودند و در بعضی از روایات
 هست که سه روز در نزد قبر حضرت حسین اقامه ماتم نمودند و قیامه روز چهارم شد و توجیه شد که سومین معنی و صاحب
 مناقب گفته بعد از آن ایشان را بر رسول و صلیت نمودند و کربلا را میبرد و در پیش رویشان بود و قیامت که فرود آمد
 آمدند در ایشان کفار میشدند و صاحبش متفرق میشدند مثل هلیت و صورت پستانان و ایشان را احوت می نمودند
 بعد از آن ایشان را فرود آورد و در وقت کار ایشان از زنده و صوم میگرد و حواج ایشان را آورده میگرد و مهر بانی میگرد
 تا بگذرند و غلظت زنده لفظ بعضی روایات چنین است و آنچه معجزه در جمله نغان بن بشر رسول است که آن سیر بهر بی دلیل
 و یکن آن امر حیف لا یفوتون طرفه عین پس زانیکه نازل میشدند در ایشان کفار شد و او صاحب او در طرف ایشان
 باشند مثل هلیت پستانان و در ایشان در کفار بیفید حتی زانیکه ایشان را زنده و صوم میگرد و حواج ایشان را آورده
 پس سیر کرد با ایشان نغان بن بشر و همیشه ایشان را در راه فرود میآورد و ایشان را امر عات میگرد و چنانکه سیر یاد و وصیت
 نموده بود و با ایشان مدارا می نمود و حرث بن کعب گفت که من گفت فاطمه دختر علی که بهم سیره خود زینب کحلیم تحقیق و احب
 گشت با حق ایمر زجه حجت است و نسبت با ایتر از هر است که ما و صله و عطی نامه گفت بخدا قسم ما نسبت آنچه با عطا
 تا میگردیم که روز با خود ما و در هم پس دست بر چنین و فلحال مراد است بر چنین و فلحال هم شیره ما را اخذ نمود ما بنزد
 داد و از قلت و کمی آن عمت گذار نمودیم و کفایت این بعضی جزا است از بر آن صحبت تو ما گفت که آنچه من کردم بر
 دنیا میبود هرگز از این ضمیمه میبودم و ما لکن بخدا قسم آنرا که کردم مگر برای خدا و فرات است تا بر رسول خدا و مثل این در رسول
 همه است لکن گفت که فاطمه دختر حضرت حسین همیشه خود گفت که ای میزد با خودی کرد ایتر است که او را صله و دو سیاق
 حکام چنانکه گذشت و مخفی مانند که ظاهر از سیاق روایات است که مصله و عطی از رسول باقیاید و پیشرو
 قبل از رسیدن ایشان بود بجزینه و گاه مستفاد میبود از کلام ای محقق که مصله و عطی از رسیدن ایشان بود بجزینه و گاه
 گفت را و گوید و قیامه قاید غوث روح بکنند عطی کردند با و انال و لباسها که بریند یعنی ایشان داده بود گفتند اگر مالک
 میدیم چیزی بر زمین بود میدادیم ما را که لک قیامه پس گفت قبول میکنم چیزی را و فعل خود را نکردم مگر شکر از شما من منت باشد
 و لکن بنظر این و صحبت شما غنی شدید از کجا پس آنها را بمن دهید پس او دفع کردند و او ایشان را ادع کرد و سوگوشام رفت
 میگویم حکم است که فصل از الرسول بقاید و دودعه بوده باشد یکدفعه در راه و یکدفعه در مدینه بلکه این ظاهر است بر کسی که جمیع
 روایات است با جماعتی اخذ نماید زیرا که مستفاد از کلام ای محقق است که قاید از صلح جزا قبول کرد مگر مکشاه را و ظاهر از
 روایات سابقه است که مصله از الرسول و عطی از ایشان قبول کرد و قائل تیریل است که در آن بیان بعضی از انو میبود
 ما که بر روایات ظاهر نشد از آنها که ورود الرسول بکربلا در روز رابعین بود و مخفی مانند بود که ادعا و روز ایشان بر کربلا
 در روز رابعین یا در روز نهم صفر غیر مستحکم است زیرا که الرسول در کوفه متولد در زمان ابن زیاد بود بعد از آن مدت
 در دمشق در زمان یزید بود بعد از آن مدت صحبت روز در دمشق برای سید شهید اقامه عزرا نمودند بعد از صلح

در خروج اهل بیت از شام

از زمان برید و تحقیق است که همه بیزا پس این چنانچه می بینی جمع می شود با قایل شدن بانکه ورود ایشان بر بلاد یوزارین
 یا در سیم صفر بود و با جهل وارد شدن الرسول از شام بر بلاد یوم جمع صفر از پنجم ماه است که تعلق و تصور می شود بعد از هفت
 روز که است که این احتمال را می پسندد و ورود الرسول را که بر بلاد یوم جمع در پنجمین زیرا که ادراک جابر بن عبد الله اینست که در هفت
 روزی ما شمر زیارت روزار بعین است مسلم نیست که الرسول نیز زیارت روزار بعین را درک نمود بلکه می گویم که جابر
 بن عبد الله به کلمات و جملاتی از بی ما شمر زیارت روزار بعین را درک کرد و بعد از آن در کتابت اقامه نمودند تا ورود
 الرسول از شام بر بلاد دیدند و آنرا آنچه در بعضی روایات متقدم است از زفره فتو آفوا فی وقت واحد آنهم در خلافت
 آنجا که بنیم ظهور دارد قابل محاسبه و چهارم از کتاب کبر عبادات در سر از شهادت در این کیفیت
 کج کج کردن الرسول از کربلا سو مدینه و کیفیت ورود ایشان بدین و آنچه باین تعلق دارد بدانکه بعضی صحاب قتل
 ما به محض نیت داده اند که او رویت کرده است که الرسول در نزد قبر حضرت حسین به روزنامه نام نمودند و وقتیکه روز چهارم شد
 بجانب مدینه متوجه شدند بعد از آن وقتیکه از راه کوچک در نزد شتر از ابر از نان آوردند که سوار شوند رفیق در حضرت حسین فریاد کرد
 زمان گفت بر کردید سو قبر دریم تا او را وداع کنیم سو قبر رجوع کردند و با طرافت سب دور زدند پس قبر شریف را بسینه خود
 چسباند و شدت کسیت تا غش کرد و وقتیکه از غش فاقه حاصل کرد پشت او میگرد و کیفیت رحلتا یا ابی
 بِالرَّحْمَتِ مِنَ الْاِنَّا نُنْظِرُ لِي مَا تَحِلُّ مِنَّا الْاَيَاكِرْبَلَا اَوْ دَعَتْ حَيْثَمَا بِالرَّحْمَتِ مِنَ الْاِنَّا
 الْاَيَاكِرْبَلَا اَوْ دَعَتْ نُوْنَا لَهَا الْاِيْحُلُقُ طَرَا اِحْبَابِنَا الْاَيَاكِرْبَلَا اَوْ دَعَتْ كُنَّا وَ دَعَا الْاَيَاكِرْبَلَا
 الْاَيَاكِرْبَلَا حَاصِل آنکه ای پسر من با کج کردیم بجاک که آمدن پسر ما بکربلا آنچه جانان شای کر بلا همه را در تو امانت گذاریم
 که در بغل و کفن بر فون کشد آگاه باش که بر بلاد در تو تو را امانت گذاریم که بر خالق خلقت است ای کربلا کنیز را در تو امانت
 گذاریم و ذخیره در تو امانت گذاریم بر ایا قاصد از زیارت سید در موقوف گفته که در وقت بعد از آن از کربلا منفضل شدند
 در حالیکه طالب مدینه بودند بشیر بن هذیل گفت وقتیکه بدین نزدیک شدیم علی بن حسین فرود آمد در حال خود را فرود آورد و همه
 حوز را بر پا نمود و زمان خود را فرود آورد و گفت بشیر خدا به بدت رحمت کند که او عرو بود یا او بر سر از زعفر گفتن فادریست
 گفتم بل این رسول است بر بستیکه من شاعرم گفت داخل مدینه شو و خبر برگ او بعد از آن بحین را بر دم بد بشیر گفت است خود را
 سوار شده و حرکت دادم تا داخل مدینه شدم و وقتیکه مسجد رسول گذار سیدم صد خود را بر گریه بلند کردم و پشت کرده گفتم
 يَا اَهْلَ بَيْتِ لَا مَقَامَ لَكُمْ فِيهَا قَبْلَ الْحَسَنِ فَاذْمِعْ مِدَادًا الْجَنَّمَ مِثْلَهُ بَكْرًا لَا مَضْرَجٌ وَالرَّكْبُ
 عَلَيَّ الْفَتَاهُ يَدَارُ يَا اَهْلَ بَيْتِ بَيْتِكُمْ هُوَا مَائِكُمْ هَلْ فِكُمْ اَحَدًا عَلَيْهِ لِيغَارُ حَالِ اَنْكَا مَائِلِ مَدِينَةَ رَدِينِ
 به نشیند عزیز کشید پس کجیم خودشان را حاکم نمایند که جسم حضرت را در کربلا بخون آلود نمودند و سوار را بر نیزه زدند آن
 اهل مدینه بشیر میگوید بعد از آن کجیم این حسین با عباد و هم شیره مای خود سباحت شما نازل شده اند من رسول اویم سو شما عبادی و کج
 او را بشانان میدهم گفت پس تاندر در مدینه زن محذره و محبوبه مرا نیک از خود در سرون شده موها خودشان را کشوده بر رویها
 خود میزدند و دل و شور می گفتند پس ندیم مردوزن کرگیننده که از آن روز و روز را ندیم که سید تر باشد بر مسلمانان از آن
 روز و ندیم کنیز را میگرد و بر حسین نوحه میکرد و میگفت لَعْنَةُ سَيْدِكُنَا نَاعُ نَعَاهُ فَاَوْجَعَا اَعْيُنِي حَوْذَا
 بِالْمِدَامِجِ وَاسْبَا وَجُودَيْدِمُ نَعْدُو مَعَكُمْ مَعَا عَلَيْنَ وَهِيَ عَشْرَةُ الْجَلِيلِ وَجَعْرًا فَاصْبَحْ
 اَنْفَالُ الْمُجْدِ وَالْبَيْتِ اَجْدَا عَلَيْنَ نِيَالِيَّةِ وَابْنُ وَصِيهِ وَارِكَانَ مَنَا شَلْحِي الدَايَا سَعِيَا
 حَالِ الْخَبْرِ مَكْسِيْدَا مَرَانَا مِي دَرْدَا وَرَدِ قَلْبِ مَرَا اِيْدُشْمِ مِنْ كُجُوْرَا حَاكِرَا نَائِيْدَا وَبَعْدَ اَزْا نَكْ خُوْرَا خُوْرَا

عجله چهارم

بر نماند بر کسی که عرش شد چو کرب آمد پس منی محبت و بر بگواری درین مقلوع کرد بر قتل سپهر خدا و فرزند و
 اگر چه غایبش از دور و بعید بود بعد از آن گفت ایها الناس عزن و امرؤه را بخذیر نمود با بیدار عید همه و مسرور و با
 هر شهید کشتی خدا را ز جنت کشت کفتم من شیرین بدلم ام مرا مواسن علی ابن حسین فرستاده داد در فلان موضع با هم
 ابوعتبه ابن اسیر و زنان و فرود آمد و گفت مراد مکان خود که نشسته مبارک نمود پس سب خود را حرکت داده
 روح کردم دیدم که خلق ماه و عابار گرفته اند از سب خود فرود آمدم و خلق انظرین نظر نمودم تا بر خیمه تری کشیدم
 در حالیکه علی ابن حسین در خیمه بود پس بروی آمد در حالیکه در پیش در تمال بود که بان آنچه خود را پاک میکرد و در پشت
 سرش خاد بر دو پا و کرسی بود بر آن حضرت نصب کرد حضرت با کرسی نشسته در حالیکه از گریه کردن خود را نمیتوانست
 مالک شود پس آواز مردم مگر بر بلند شد و گریه و ناله زنان و نیزان بسیار کردید و خلق از هر طرف تا حضرت تقرت میدادند
 پس بفرقه یکباره ناله و غوغا شد که در پیش علی ابن حسین بهت خود را نمود که ساکت شهید پس کشته شد گفت
 الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین بازم الخ لایق اجمعین الذی بعد فارفع علی
 السموات العلوی و رب شهید التیجی علی عظام الامور و تجایع الدهور و الد الفجایع و مضاضنه
 اللوانع و جلیل الرزق و عظیم المصنعا الفاطمه الکاظمه الفادحة الجاحده ایها العو مر ان الله و الذی
 ابتلانا بمصائب جلیله و ثلثه فی الاسلام عظیمه فلما بو عبد الله و عشره و سبینه و ذواته ابراشه
 فی البلدان فوق علی السنا فهذه الذی لای الا مثلها ذی ایها الناس انی رجلا لانیسرون منکم بعد قلده ام
 انی عاب منکم تحسب معها و تضن بانها لها فلفد بکت السبع الشداد لفضله و بکت التجار و ابوا جهال القنوا
 بارکاتها و الارض بارکاتها و الامجا باعضانها و الجحافل فی الحج الجار قالملائکه المقربون و اهل السموات
 اجمعون ایها الناس انی قلبی لا یصدع لفضله امرایه فوالا یحین البه امرایه سمیح لا یسمع هذه التلیة الا یلذ
 فی الاسلام فلا یراع لها ایها الناس اصبحنا مطرین مشربین مذوبین ثاسعین عن الامصا کانا اولاد
 و کابل من عنبر و اجزفتا و لامکوه ارنکناه و لا ثلثه فی الاسلام ثلثنا هاما سمعنا لهذا ابتلاءنا الا لثین
 ان هذا اخلاق فوالله لو ان الله نقل الهم فینا لاینا نقدا حاصل که حدیثی که در روید کار عالمیان و هم
 در جمیع مالک روز جزا و خالق همه مخلوقها که از وهم و تصور دور گشته از اسمها بلند تر رفیع و چنان نزدیک است
 که مشاهده کرده بخود و حدیث نفس را حدیث میگویم بر او بر آنچه از او وارد شده با از بزرگی و قایع و مصیبت در هر دو مرتبه
 سوزناک و عجز روز یقوم در بستیکه خدا تعالی دارد است حدیثی که ما را مصائب جلیله و رفته عظیمه در کلام است
 نمود ابو عبیدته را و عترت او را کشته و زنان و دختران او را کشته کرد و سر او را در شهرها کردند نیز در راه
 سینه بلند پس این مصیبتی است که مثل نذر دایها ایها الناس که ام کرد از شما بعد از قتل او شاد میگردید که ام ششم
 از شما است خود را جسس کرده و بان نخل غنایه زیرا که آنها را برای قتل او کشتند و دریا با موج خودشان و آنها را باران
 خود و زمین با طراف خود و درختها با شاخها خود و ماهیها در وسط دریا و ملاکه مقربین و اهل اسمها ناما و کرسید
 ایها الناس که ام طلبه بنی شود بر کشته شدن او یا ناله غنایه ما و یا که ام کوشش که بشود این رخته را که در سلام واقع
 شد پس ترسید و تحت تناید برای آن ما را از شهرها دور کرد و خیزند که کویا که ما اولاد ترک و کابل بودیم بدون جرم و گناه
 که از کرده بشم و بدون کرده که از امر کشته بشم و بدون اینکه در سلام رخته احداث کرده بشم ما معنا هذرا
 فی ابنا الان لاین ان فی الا اخلاق پس خدا تم که بر غیر خارش منبیه و ایشان در خصوص قتال با چنانچه خارش نمودند
 در مصیبت کردن با هر آینه مانده می کردند بر آنچه با کردند و فائده و انما لایه و چون در مصیبتی که جقدر بزرگ بود و ناله و غوغا

پس در نزد خدای تعالی است صحبت خود را بچشم که بار سید است زیرا که او عزیز و صاحب تقامت کف من صفوح است
 بن صومالی بر خویشت درین گیر بود و عت ناز نمود از آنچه در پیش او بود از زمانت با ما این بخت حضرت قبول نما کرد و ما و
 حوای داد و بر آبرش زخم نمود از آنجمله گفت قتی که مدینه نزدیک شد در روز جمعه بیست و هفت سبب خود را سوار شده
 و از حرکت آوردیم که مدینه وارد شده و قتی که مسجد رسول خدا رسیدم صد خود را بگریه بلند نمودم و این ابیات است که در آن
 می گفتم جاؤا براسک یا بن بنی حنظل من مریلا یله ما نیه من قبل لا یوم اعظم حسرة من یوم ابدان
 ولا نیند الحسین قبل لا نکاتنا بک یا بنی حنظل فلو اجهار اعامدین رسولاً و یکون اذا
 قتلک و امینا قتلوا بک الیکبر و الکهللا ترجمان ابیات سابقا گذشت بعد از آن که در آن ایام
 در مدینه این طایفه حسین با اخوات و عمامت خود ساحت نماز شد اندوه من رسول و هم سو شاکت باقی ماند در مدینه
 زن بریده حسین مگر اینکه از برده خود پروان آمد و لباس سیاه پوشیدند و ویل و شور می گفتند پس ندیدم مگر مردوزن کربلا
 میگردند و هاریدار شدم می گفتم و میگفت نغمه سبک ناع لغاه فاقوا و حجابا الاخر الاثنا بعد از آن گفت بر خوا
 بعضی سوار شدند بر اسب و بر پیاده خبر مرک دو پیر شاد و داد و گفت این بخت که بار سید از حضرت حسین
 پس بعد از آن که خبر نیک کنش خود را با او اندخت و گفت یان بخدا آید در حضور حضرت حسین مثل بخایم را میگوید بخدا قسم
 اگر من در نزد او حاضر می شوم هر این از او مفارقت نمیگرددم تا با او نوشته می شدم بعد از آن رو بجا او خود نمود و گفت بخدا
 قسم اگر آنست بمن که با او بر خیم شهادت رسیدم و کن دو پیرم با او موسات که در راه او گفت پس آن زمان در حضور حسین
 پروان آمد بکشته گان خود در طغنه میگرد و با ایشان مرثیه می گفت ایها الفانیون ظلما حسنا البشیر و البغیة
 و التکیل کل من فی السماء یدعیوا علیکم من نبی و شاهد رسول و لعنم علی لیا داود و سلیمان
 و صاحب الا بیچیل حاصل آنکه ای سائیکه حین انظلم کشد مرده با دشمار اعداب و خواهر کسیر در آنمانت از پیغمبر است
 در رسول بر شما نظرین میکنند و هست کرده شدید در زمان داود و سلیمان و عیسی کیف ترجمان رحمت من ملک صمد دائم عظیم
 چگونه رحمت خدای جلیل و دائم میدارد میباشید گفت پس آن زمان فریاد زینب و ام کلثوم و عاتکه و صفیه و زینب و کینه بر کشیدند
 پروان آمد در حالیکه سر برهنه و با او بود بر سر مشک او و ماله و نوره و انما و دست آن عقیل بن ابی اسب پس گریه و زاری میکردند حسین
 گفت در قول ایشان بدیدند در روز جمعه بود و خطیب بر دم خطبه میخواند پس حضرت حسین و آنچه با او جا بر شده بود ذکر میکردند
 ایشان آزه و مصائب ایشان شامل گشت بعضی گریه و زاری میکرد و اهل مدینه میگریه و آواز میدادند و آن روز شبه ترین ایام بود بحسب
 و عقیده بن عروه شیعیان میخواند و میگفت مردت علی قبر الحسین بگرولا فهاض علیک من دعوا
 عزیزها فنادت ابیکه و اذت لیتجوه و لتعدعیه دمعهها و زقیرها فباعن ابیک الحسین
 و عصبیه اظاونه من جائتبه فودها سلام علی اهل القبور بکربلا و قل لهم منی سلام بگوید
 اری النفس لا تهنه یا کل و مشرب و قد غاب عننا سعدها و نصیرها ترور حسینا خیر من و طای الشریة
 امیر لود طرا و این امیرها فلا تهنوا جمع الاحادیث بقوله سئلوا لظن یوما لیت سعیرها
 فلا تبرج الوفا و زفار قبره بقوع علیها مسکها و عبیرها حاصل مضمون آنکه مرد و کردم بقبر حسین
 در کربلا پس بر او جارت سرتک بسیار بودم که بر میگردم بر او دیده من هم سرتک سعادت می نمود پس چشم گریه نماند به
 حسین و قوم او که در اطراف و قریای ایشان است سلام من بر اهل قور که با و کور آنها ازین سلام زیارت کنند همان بنیمن
 خود را که کورانی شود با او خوردن و شامیدن زیرا که ما و او فاریشته زیارت میکنم حضرت حسین که بهترین است اندام
 بر صفا که گذشته امیر مخلوقات است کلا و فرزند امیر آنهاست پس ثنات کنید که شما همان در ایام بختن ایشان رود

حاجرت کجاست

سوزان چشمم وارد می شود و متصل روانه و غیر او را می کشد و سرش تمام میکند گفت مردان فرزندان در مینه بازده روز کعبه
 حسین ندیدم که در کعبه ام کلشوم میجو حضرت رسول آمد در حالی که چشمش گریان و قلبش سوزان بود پس گفت ای امام علی ای جد
 من خبر گشته شدن فرزندت چیست ای تو آورده ام گفت پس قبر بنا به بلند ناله کرد و مردم گریه و نوحه ضجه کردند بعد از آن علی ابن حسین
 بقبر می رفتند و در سوخته و بجاک قبر می ایستاد و گریه کرد و میگفت **اَفْجَيْتَ يَا جَدُّهُ يَا خَيْرَ مَنْزِلٍ حَسْبُكَ مَقْتُولٌ**
وَكُنَّا ضَائِعٌ اَفْجَيْتَ حَقَّ نَا عَلِيَّكَ مَوْجِلًا اَسْرًا وَمَا لِي حَامِيًا وَمُلَافِحٌ سَبِيْنًا كَمَا نَشْتُمُ
الْاِمَاءَ وَمَتْنَا مِنْ اَلْخُرْمَا لِمَا لَمْ يَحْمِلْهُ الْاَكْضَائِحُ اَيَا جَدِّي يَا جَدُّهُ اَبْعَدَكَ اَنْظَهْرَتْ اِمْتَهْنًا مَنَا كِهْمَا
 و التناجیح حاصل آنکه مناجات میکنم با تو ای جد بزرگوار ای بهترین سبیا حسین تو شهید شده و من تو ضایع گشته ام
 میکنم تو جامت سیر خود را که حامی دیشتم و نه دفع کننده ستم سیر کشتم ما چنانکه گستر از اسیر میکنند و با سبیده
 از ضرر آنچه متحمل می شود آنها را از اذل ای جد بزرگوار بعد از تو بنی امیه ظالم گردیدند کرده و کردار نامی شیخ را گفت و امانت
 چارچوب سجد رسول خدا گرفت گفت ای جداه من خبر گشته شدن را در خود حسین را بتو آورده ام و او در حالتی بود که کعبه
 چشمش خشک نمیداد و از گریه کردن سست نیگشت و چشمش بجز آبش جاری نبود و او گفت بعد از آن علی ابن حسین از نزد قبر جدش
 رسول خدا پر از آینه و وارد شد تو هم خود محمد بن حنفیه و خبر قتل در خود را با داد او گریست عینش کرده و قندیک از عرش مجال آمد گفت
 گریست بمن یا ابا عبد له چگونه تا صبر طلبید شما را نصرت نکردند و معصیت جوئید شما را بیکدیگر دندانها میگذرانند شما را بینه
 و ناله میکنم و در سخنار نوحه های محراب محض حسین است و قندیک از غوغاه خود مجال آمد بر جوت رزه خود را پوشید و شمشیر
 خود را حمال و با سحر سوار شده می آید کوه رفت و خلق او را میدیدند و غایبش اظهار شد در وقت ظهور محراب در آن محراب
 نقشه و آثار غیب پس دو طرفه سجد گرفته اند که در یاد جداه من خبر مرگ بر آوردم حسین را بتو آورده ام و او با خیالت سیر گریست
 و آنچه شمشیر خشک نیگشت و زر گریه و نوحه سست نیگشت و هر وقتیکه بیابان حسین میگریست حزن و تازنه و وجد او زیاد میشد
وَبَشَّكَ رُؤْيَاكَ اِنْ كُنْتَ اَوْصِيْتَ بِالْفُرْقَةِ اِيْجِيْرُ حَرْبِيْ فَاَنْتُمْ قَطَعُوْا الْفُرْقَةَ وَمَا وُصِّلُوْا حَتَّى
اَبَادُوْكُمْ قَتْلًا عَلِيًّا مِنْ بَارِيٍّ اَلْمَاءُ مَا ذَا قَوْلًا وَمَا نَهَلُوْا حال مضمون آنکه اگر تو بفرقی صحبت نمود
 بخیر جزا دادن ایشان فریاد را قطع کرده و وصله کردند حتی ایشان را زنده گشتند و ارادت سر دباشان ندادند رسید
 گفت بعد از آن علی ابن حسین با اهل و عیال خود داخل مینه شد و بمنزل قوم مردان خود نظر نمود آن مناز را دید که بر بن
 حال خودشان نوحه میکردند و بجات و مردان خودشان نوحه و ندیدم که در پیشگاهش نوحه و ندیدم که در پیشگاهش نوحه و ندیدم که در پیشگاهش نوحه
 نماز از مجال مردان خودشان سوال میکردند و بجزکت میآوردند حزن اهل منازل را بر مصارع گشته کان آن و از بر سر
 ایشان و کلاه می کشند و ایشان گریه میکردند و هر جا مساجد و ایشان ندیدم که در پیشگاهش نوحه و ندیدم که در پیشگاهش نوحه و ندیدم که در پیشگاهش نوحه
 هر آینه شما را حزن و اندوه میآورد و سماع اندامیه نازده می شنیدند تقصیر خودتان را در آن تقصیر شما را و خوشبختی این
مَدَنَتْ عَلَيَّ اَبْيَانًا لِمَجْدِيْ فَلَمْ اَرَأْ مَثَلًا لَهَا يَوْمَ حَلَّتْ فَلَا يُجَدُّ لَللّٰهِ الدِّبَارُ وَاَهْلُهَا
وَاِنْ اَصْبَحْتَ عَنْهُمْ بِرُغْمٍ نَحَلْتُ الْاِلَانَ قَدْ اَلْطَقْتُ مِنَ الْهَاشِمِ اَذَلَّ غَايَابِ الْمُسْلِمِيْنَ فَلَنْ
وَكَا تَوَاعِيْبًا نَأْتُمْ اَصْحَابَ رِيْبَةٍ لَقَدْ عَظُمَتْ لِيْلِكَ الْوَرَا بَا وُجَلَّتِ الْمِ تَرَانُ الشَّمْسِ اَحْمَسْتُمْ
لِقَفْدِ حَسْبِيْنَ وَاَبْلَادًا ضَحَلَّتْ فَلَنْ اَلْهَوَى الْاِبْدَ لِسَبِيْهِ اَصْنَابِيْ بِمَيِّزِيْ بَدِيْهِ فَشَلَّتْ
 حاصل مضمون آنکه گفتم بر بنزهت آل محمد و ندیدم آنها را مثل او در دوزخ خدا را در دنیا را باش را آگاه باش بحقش گشته کان
 که بلا را الهامش زایل نمود کردن مسلمانان را و بودند بنه کاه پس از آن مصیبت زده شدند هر آینه این مصائب بزرگ گشته آیا
 می بینی که فاش برین گشته بجهت شهادت حضرت و شهرت با پادشاه گشته بر کاش دستهایک بشیر سو او بلند شده اندت شل گشته

در اجتهاد هدیست سید

بعد از آن حضرت قصه در وضعه هدیست نمود اگر نظر نماند با کس در قلب او در حالیکه بر من عزرا پیشیده و بر جد خود شاکت میکرد
 از مضامینیکه با و وارد گشته بود در حالیکه بر آنقدر در خود شاکت چشمهای خود جابجاء نموده و شاکت و قطع میشد و مالک او شاکت
 نمیگشت و در قلب حزین ناله میکرد با اظهار نمودن حزن و ناله و از ناله و فریاد شاکت میکردید بر آن مفعول کشتن سادات بحال
 ترا حزن میآورد و شنیدن ناله همیه در آن منزل غالبه شعر و وقت علی دارا لیس محمد فالفینها قد اقرب عرسها
 و امت خلافة من بلاد فارس و عطل من ماصومها و صلواتها و کانت ملاذ اللانام و حنة
 من الخطی بقیة المعقین صلواتها فاقوت من انا ذای من الیها شیء و لم یجمع بعد الحسن
 شنانها بقیة لیس السیطعته و لوعی علی فهدیم ما انقضت ذواتها حاصل مضمون آنکه من در
 خانه کعبه بسیارم با فتم آنرا در حالتیکه عرصات آنجا بود و از غایت قرآن خوان خالی بود و از انقطاع بود صوم
 و صلوة آن و حال آنکه آنجا نپناه گاه و سپر خلق بود از امر عظیم و عطا یا ایشان فرو میگرفت شفا صیرا که آنجا نپناه میشدند
 و طلب عفو می نمودند ایشان پس خالی شد منازل از سادات و بزرگان از آنها ششم و مراکنده های آنها بعد از حسن جمع
 پس حیم من بر کشتن نواد و غیره بر سر کوز و سوزش قلب من رفقه ایشان ناله تا آن نام می نمود میگویم این جزئی از آنرا
 کلام سید ذکر کردیم آنرا از بعضی مقل نقل کردیم اما آنچه در نسخه که الان در نزد من موجود است از طرف آن بزرگوار است
 در آن سه طرف گفته که این سخن حضرت محمد طایوسه جامع اینکتاب گفت بعد از این امام با اهل و عیال خود نازل بدین
 شد و بر منزل تقوم درجا خود نظر کرد دید که آنرا نازل بزبان حال خودشان نوحه میکردند با اظهار نمودن آنجا و ریختن آنها بر آن
 فدان حاکم گشته آنها و مرز ایشان مذنب میکردند مثل مذنب کردن زمان فرزند مرده و سوال میکردند از احوال ایشان
 از اهل منازل و مذنب هر آن حضرت را بر مصارع گشته کان او بگشت میآوردند و آنرا نازل بجهت آن گشته کان و آنجا
 گفتند و ندامت میکردند تقوم عذر مرا در خصوص نوحه و فریاد کردن قبول نموده و معذورم در بر من یار کینند بر صلیب
 بزرگ زیرا تقویتیکه برای فراق ایشان مذنب و ناله میکنم شب روز با من هم حکایت بودند و نوحه و طمانش
 و تقهار من بودند و حساب فوت و نهار من بودند و از اقاها و ماهاها من یاد کار و نایب بودند و بسیار سبب اگرام
 و عز از خودشان و حشمت را دفع و با نعام خودشان حرمت مرا محکم نموند و مناجات اسرار خودشان را بمن شنوایند و بویست
 که دشمن بر آن خود را این نموند و بسیار روز بخواب خودشان مرا انگیز نموند و طبع مرا به فضایل خودشان معطر کردند و در
 مرا روفی و آب عود خودشان صاحب ورق و برگ نموند و محسن باشمار سعادت خودشان برده و ذایل نموند و بسیار محسن
 کردند مرا از مناجات محمل از نوبت و نوازل حرمت نموند و بمنازل و دستور شرافت پیدا کردم و در جامه فرج و کسور
 بیرون آدم و بسیار از آسمان و هور در شتاب من زنده گانه کردند پس بزرگ مرا قصه کرد و حکم ایام در روز با من جد بر
 ترا تقوم کرد من ساکن بود پس ایشان در میان دشمنان عرب نشانی ترا می نمودند و ناله می کردند و کارم پاره پاره می کردند و کشت
 ایشان و منافع بر آنقدر شامل ایشان حکایت میکرد و محاسن و جوینها بر ذایل اعصاب ایشان نازل کردید و حکام تو میگرد
 بر او حشمت طرف ایشان پس تقوم باورع و پر بر سر کار که در آن محراب حون دورا نخواستند و بسیار حکایت است که علم آن
 سرنگون شد بسیار آن امور عظیمه که اهل عقول بمن مساعدت نمایند و خوار نماید مراد و وقت مضارب جعل معقول باک نمیکند بر آنرا
 که بر آید گشته است از آنها مندرسه و کوهها کل مرزیرا که آنها مذنب میکنند مثل مذنب من و وجد میکنند و مثل وجد و اندوه
 و غم من پس هر گاه بشنوید که چگونه نوحه میکنند با ایشان حال نماز و میل میکنند با ایشان اینان خلوات شوق میگرد و با ایشان
 طوبی بکارم و تریح جانیتم اندیه انا کارم و گریه میکنند با ایشان محرابها ساجد و نایب ایشان از نادانها خوانید بر این
 غمگین میانید شمار شنیدن ایند عیار که و تقصیر خودتان را میدانید مصیبت را بلکه اگر وحدت و تنهائی و کنار مروا
 شدن مجالس و آثار مرایه پسند بر آنیه می بینید آنچه قلب صبور را در بر میآورد و حیران سینه را حرکت میدهد بر آنیه
 شامت کرد من چیزیکه بمن حدمیرد از دایره دستها خطرای من سبب پس بشوق بمنزلیک ایشان در آن کن بودند و چشمه
 از نزد آن قامه نموده بودند و آنرا وطن اخذ کرده بودند گاش من ایشان میبودم خود را با ایشان فدلوم که از ایشان ذم میگردم
 و غیظ خود را شفا میدادم از آنرا منزله و وار ایشان ذم میگردم تر با می ظلم و عدوان از آنرا نیکو نشد از من شرف عورت انوسا و آن

چرا محفل ضحان حبابه متغیر القوم مذموم و اهل مذموم بر حفظ کردن شایان ایشان از گمراه شدن و از روشن شدن بحران مصونند همسران
 اگر من محفل آن احباب و محفل مذموم گذارم آن نفوس سعادتمند گمراه میگردم بر آنکه در حفظ آنها غایت حد و حدی را بزل منبذم و وفا میگردم
 برای ایشان تقدیم نمودم و بجا میآوردم بر آنها حقوق اوایل را و حفظ میکردم آنها را از واقعه شدن سنگبارانها و خدمت میکردم
 ایشان را مثل خدمت کردن سبزه مطیع و بزل منبذم بر آنها حد کردن صاحب تطهیر و فرشی میگذردم بر آنها بخود و در و ما
 و شهاب اگر ارم و اجلا را و باز و خود میرسد از عهت شایان و طمعت خود را با شراقی آنها نورا میگردم پس شوق من بر آن
 از آنجا و امای قلوب و منظر ارباب من غریب تامل و ساکنان من و جمیع ناله از ناله من کمتر و هر دو غیر از ایشان من شفا میبخشد جز در
 باش من بر خدمت ایشان جامه چنانچه پوشیده ام و بعد از ایشان به سر کرده اند و غم من گشته ام و مایوس گشته ام
 از اینکه صبر و شکیبایی در من جمع شود و کفتم ای ای که ایام و عده گاه تو روز حشر است و بر آنکه این کیفیت خوب است و تحقیق
 گریست بر آن منازل که با آنها اشاره شد گریست پس گفتم **مَرَدُّكَ عَلَىٰ أَجْبَانِ الْإِلْحَادِ** تا آخر آیات پس بر
 ای سامع ای مصائب ملک پیشوایان از حامیان کتاب زیرا که رویت شده از مولانا امام زین العابدین و حال آنکه او صاحب
 حلمی است که وصف و تعریف با آن میرسد که آن بر بزرگوار کثیر بجای و عظیم تر است و سکوی بود بر آن بلوی و مصائب پس
 رویت شده از حضرت صادق که فرمود امام زین العابدین بر پیش چهل سال گریست که روزی از آن روز میداشت و شبها
 لوای سبزه که مباد است و قلیکه وقت نظار میرسد غلامش طعام و شراب میآورد در پیش روی او برین میگذاشت
 عرض میکرد میل کن امویا من پس میگفت سپردم بخدایا اگر سینه شهید گردند و نشسته گشته پس از آنکه میگرد و میگفت
 تا طعاش از آنچشم او تر میشد بعد از آن شراب خود را با آب چشم خود مخرج میکرد چینی بود با محذای تعالی میگردید و
 از خبر داد که روزی حضرت بصیران رفت پس من تابع او شده از آن او فرم پس او را با هم در حالیکه رسنگ سخت مجده کرده بود
 پس پیادام و شنیدم که برین و ناله او را و شرم هزار مرتبه میگفت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعْبُدُ أَوْ رَقًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
 و تصدیقا بعد از آن سر خود را بر سینه بر میداشت و محاسن و درو مبارکش در اشک چشم او خرق شده بود پس کفتم ای سید
 ای وقت شده است که خرن و گریه تو قلیل و کمتر شود بمن گفت و سحک مد بر سینه که بگوید بن سخن بنابر این میسر میسر
 بود و او را در ورزده سپردت حدایت یاری یکی از ایشان را غایب کرد مرا و از خرن معین و پشت او از غم حمیده شد
 و بصرا از گریه کردن رفت حال آنکه پیش در دردی نمانده بود من دیدم در و بر ادرم و معذره نفرزاد اهل بیت من
 گشته و هلاک نمودند پس چگونه خرن من تمام و گریه من قلیل و کمتر شود و خبر دار باش من متمثل میومم و اشاره میایم
سُبْحَانَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ بِسْمِ اللَّهِ أَنْ لَوْ قَرَأْنَا الْقُرْآنَ لَكُنَّا بِصِحِّكَ كَمَا بَقَرْنَا بِمَصَانِعِ الْبَقَرِ نَفْسٍ
بِيَكِينِنَا حَالِكٌ لَفَقِدْنَاهُمْ يَا مَنْ مَنَّا فَتَدَنَّ سَوْدًا وَكَانَتْ نِيَامٌ بِيَضَائِلِنَا وَهِي هُنَا مَنَّهُ
 ما او ددنا و آخر ما فصدنا حاصل مضمون آنکه در بسته زمانیکه ما را به قرب و نزدیکی ایشان بخنده می آورد و شاد
 میکرد که بر پیش بقیق و جدا کردن ما را به گریه در آورد و غمگین نمود و از بر خدمت ایشان ایام ما گردید بسیار و حال آنکه
 سبب ما بسبب ایشان روشن و نورانی بود میگویم تمام شد چنانچه فعل آنرا از کلام سید صدقه گردیم خانه است در اشاره
 کردن بر بعضی از امور و نهانته متضمن بعضی از محاسن است محاسن او در اشاره کردنت روخه و گریه و بر شین بر سینه
 استهزا و اشاره کردن بر بعضی از امور متعلقه باین پس از آنهاست بعضی از مناقب و فضایل عظیمه امیرالمؤمنین را که
 ذکر شده در بعضی از کتب معتبره که رویت شده از عبد الله بن عمر فراموشی از چند دختر چون گفت ناز شد روی او از آنجا
 خودم معتقد و محراب او بود پس بود در امر او در خصوص کوفتند چیزی که خلق آنرا می دانستند پس در آن جنبه حضرت
 و محاسن قبول کرده تا هر که حاصل نمودند و آن روز باستان و بسیار گرم بود و قلیکه از خواب سدا شد آنچه است در سینه خود را
 شست و دستها را پاک و پاکیزه کرد بعد از آن مضمضه کرد در درخت خشک که در نزد جنبه بود حال او در حالت مرتبه در مرتبه منشا
 ورود در آنجا خود را شست بعد از آن بر رویا خود مسج کرد و گفت ای درخت خشک اشته است بعد از آن اصحاب او را

و مثل آنرا که حضرت کرد بعد از آن برخواست دو رکعت نماز کرد پس من و جوانان مستی از این تعجب نمودیم و عهد ما بود پس
از او مدینه بودیم کسیر که نماز گذارد و قلیکه فرود آمد و صبح کردیم در حالیکه از جهت خشک بلند شده حتی مثل درخت بزرگ نشسته
و تر تازه و طعم آنها را خدا تعالی قطع کرده و سیر و آن با غل شده و شاخها بسیار آورده و لاق و ورق آتش بر
آورد بعد از آن کمره مثل عظم آنچه میشود از حکمت در زنگ در مس مسوق و پوسیده و طعمش در طعم عمل سوزن
نخورد از آن که سینه مکر سیر شده مکر سراسر و نه سچار مکر سهو که یافت و نخورد از آن صاحب مهر و سحر می طریقه
مستغنی گشت و نخورد از بزرگان شتر و نماند و کوفت مکر اینکه چاق و پشش بسیار شد و نماند و برکت را در اموال خود نمودیم
از آن روزیکه پیغمبر با و در شده و ولاد مارا فرادان و زیادتی حاصل گشت پس آن بجز از بجز مبارک نام که همیشه دست است با
از طرف ناراضی است باید با در سایه از جهت بسیار آمدند و در فرق آن توشه بر میداشتند و در نظر ما با وجودشان حل می
کردند و زمین بد آب و کلف ایشانرا عوض طعام و آب میشد پس از جهت در این حالت بود یکروز صبح کردیم دیدیم که سرد
و سوه با آنجیحه و بر کهایش زرد شده و این حالت را محزون کردیم پس آنقدر نکند نشت تا خبر وفات رسول خدا رسید که در آن
روز در دنیا رحلت فرموده پس بعد از آن اندرخت شرمیداد شرمیکه در بزرگی است تر بود در طعم و در بجه از اوله کمره پس
در این حالت بود تا سال و قلیکه کمره و صبح کردیم دیدیم که اندرخت از سرتا پا خاک گشته و نظارت و تر تازه که کاشها
آورده و جمیع میوه بایش ریخته پس آنقدر نکند نشت تا گشته شدن امیرالمؤمنین رسید پس بعد از آن اندرخت میوه
نماد بسیار و کمره میوه آن منقطع شد ما که نیک در طرف ما بود در فرق آن اخذ میکردیم و ما را آن خود را او میکردیم
و از امراض و بھام خود بان طلب شفا میکردیم پس در آن حالت بود و ورق میاورد بعد از آن که روز صبح کردیم
ناگاه دیدیم که از ساق او خون تازه جاری شده و او در پیش شرمیده خون از آنها میچکد مثل خون کورشت پس نفهم که حادثه عظیمه
حادثه گشته پس نهش یا بیوته در حالیکه ترشان و غمگین بودیم منظر مصیبت عظیمه بودیم و قلیکه شب با ناراحتی گریه و ناله
در سخت اندرخت شدیم و منظر ابله سدید ملاحظه کردیم و او از آن که گمیننده را شنیدیم که میگفت ای پیغمبر و پیغمبر
و صبی و بقیه سادات کرامی بعد از آن خدا و او از بسیار شد پس ما فهمیدیم بسیار از آن آنچه می گفتند پس آمد با
بعد از آن خبر گشته شدن حسین و اندرخت خشک شد پس با ما و بارانها از آن بعد از آن خورد و گشت کرده پس در حال و اثر آن
نایاب کردیم بعد از بن محمد نصار گفت پس ملاقات کردم و عمل بن علی خرا غیر در مدینه رسول خدا بعد از آن ما را نقل کردیم
پس از خدمت از مادرش سعیده خرا عیبه دختر مالک که او اندرخت را درک کرد و در عهد امیرالمؤمنین از میوه آن خورد و او را
در نهش نوحه چون را شنید پس حفظ کرد از جنبه ایشان که میگفت یابن شهید و یا شهید اعمه خیر العوالم و جعفر
عجبا المصقول اصابتك حدی فوالوجه منک وقد علا غضبا یعنی ای پیغمبر و یا شهید اعمه
او بهترین عم جعفر طیار است تعجب شمر مصقول است که حد و این او بود سید و در که تو در حالیکه عبار با نوشته و عمل
گفت من در قصیده خود گفتم ذر خیر قبری فی العراق یبوءد و اعصر الحجار فمن نهال حجار لم لا آرد
یا حسین لک الفداء قومی من عطفن علیک یزاد و ملک الموده فی قلوب ذوی النھی علی
عذوبک مفضله و دمار یابن شهید و یا شهید اعمه خیر العوالم جعفر الطیار حال آنکه بهترین
قرار که در عراق زیارت میکنند و الاغراه فرزانگی پس بسیار ترافی نماید ضرر و الاغت چهره زیارت میکنیم ای حسین خدا
تو کردم قوم من و ک نیک با نفوس عطفت میانند آنها را زیارت میکنند و ترا دوستی دوستی است در طوب اصحابان عقل
و در دشمن نوعیست و ملاکت است ای پیغمبر و یا شهید اعمه خیر العوالم جعفر طیار این نام کتاب نیز از آنرا گفته که
ما و نوحه کردند و چند نفر از اصحاب پیغمبر و از جمله ایشان سوزان محترمه بود و نوحه چون می شنیدند و میگفتند صاحب خیره ذکر کرده است
در فکر من که او در شب قبل حضرت شنیدند که صد آورد شنیدند و جمیع او را ندیدند که ندا میکرد ایها الغالیون جهلا هیتنا

جلسه اول در سخنان

اَيُّهَا الْبَعْدَاءُ الْكَنُكَيْلُ كُلُّ اَهْلِ السَّمَاءِ يَدْعُو عَلَيْكُمْ مِنْ نَحْيٍ وَمَلَاكٍ وَبَيْلٍ فَذَلِكُمْ عَظَمُ
 لَيْلِ ابْرِيْدَاوُدَ وَمَوَسَى وَصَالِحًا لَا يَجِيْلُ رُوَيْبِدَةَ كَدَّرَ بَصْرَةَ لَمَّا تَفَرَّقَ رَاشِدِيْنَهُ كَدَّرَ رُشْبَ مَخْزُومٍ اِرْتِ
 الرِّمَاحِ الْوَارِيْدِ صِدْقُهَا مَخْوَلُ الْحُسَيْنِ نَفَاثِلُ الْكَنْزِ بِلَا وَهْلٍ لَوْلَا بَانَ قَتْلِكَ وَاتِمْنَا
 قَتْلُوَابِكَ الْكَبِيْرَةَ وَالْهَلِيْلَةَ فَكَأَنَّمَا قَتَلُوْا اَبَاكَ مُحَمَّدٌ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَوْ جِبْرِيْلًا تَزَجْرِيْنَ اِبَابِيْنَ
 كَدَّرَتْ لَيْلِ مَخْمُورِيْنَ كَدَّرَتْ بَنُوْهُ رَضِيْلُ اَيُّمٍ وَشَهْرُ رُوَيْبِدَةَ كَدَّرَتْ لَيْلِ مَخْمُورِيْنَ كَدَّرَتْ لَيْلِ مَخْمُورِيْنَ
 الْحَيُّ يَكْتُمُ شَيْئًا وَيَلْطَمُنُ حُدُوْدًا كَالدَّانِيْرِ نَفِيْسًا وَيَلْبَسُنُ الثِّيَابَ السُّوْدَ بَعْدَ الْقَصِيْبِ
 یعنی زنده ای من نوحه که در میان بند و سیله نیزند در جزایر که مثل کلاه در خشنده و میباشند در همه سیاه در همه جزایر و در
 مناقبت که عمل گفت خبر داد من بدرم از قدم ارنا در شمس سید خراعیه دختر مالک نوحه کردن خبر از حضرت حسین
 یَا بَنَ الثَّمَدِيَّ شَهِيدًا عَمَّ خَيْرُ الْعَمُوِّ حَبَقْرَ الطَّيَارِ عَجَابٌ بِصِقُولِ الْاَمِّ وَالْبَابِ بِنِ بَطْنِ بَنُوْهُ
 ایشانند آیاتین خود و لا یحمد له وجود علی الهالی السید فبالطیف منی صریحا فقد
 رُبِّيْنَا الْعَدَاءَ بِأَمْرِ بَدِيْهِ وَرَزَقَهُ نُوْبًا نَسِيْتُ نِسَاءَ الْحَيِّ يَكْتُمُنُ مِنَ الْحَرَنِ نَفِيْسًا وَأَسْعَدُنِيْجُ
 لِلنِّسَاءِ الْهَاشِمِيَّاتِ وَيَسْتَدِرُّ حَسْبًا عَظَمْتَ نَيْلِكَ الْكُرْبَانَ وَيَلْطَمُنُ حُدُوْدًا كَالدَّانِيْرِ نَفِيْسًا
 وَيَلْبَسُنُ الثِّيَابَ السُّوْدَ بَعْدَ الْقَصِيْبِ وَرَزَقَهُ نُوْبًا نَسِيْتُ نِسَاءَ الْحَيِّ يَكْتُمُنُ مِنَ الْحَرَنِ نَفِيْسًا
 أَخْضَرَ عِنْدَ سَفُوْطِ الْجُوْنَةِ الْعَلَوِ يَأْوِيْلُ فَاثِلَهُ يَأْوِيْلُ فَاثِلَهُ فَاثِلَهُ فِي سَجَرِ النَّارِ يَجْرِفُ آتِكُ
 ابْنِ فَاطِمَةَ الْبَدْرِ مِنْ قَتْلِهِ سَلْبًا الشَّعْرَ وَلَقِنَّا لَهْ زَلْزَلَةً وَنَعْيُنَا لَهْ حَنْفَ الْعَمْرُ وَشَيْئًا نُوْبًا
 سائیکه زیارت او رقص کرده بودند و الله ما جئکم بحیزه تصیرت بهر ما لطف من خیر الخدین مخورال
 یعنی بخدا قسم نیاید مژده شما تا دیدم او را در طغ کشته و بجاک و خون او بود طبرسی گفت نوحه مالک را شنیدند در او
 مژدگی که فرود آمدند در حالیکه قاصد شهر شام بودند ایها القاتلون جماسینا احراسات ودر لامل الزیارة رویت کرده است
 خود از عهد بهر من حمان کنایه گفت جن رحمة حسین بن علی این به طالب کرد پس گفت ما ذائقولون
 قَالَ اَللّٰهُ لَكُمْ مَا ذَا عَظَمْتُمْ وَاَنْتُمْ اَخْوَالُكُمْ يَا هَلْدِيْدِيْ وَاخْوَالِيْ وَمَكْرَهِيْ مِنْ بَيْنِ اَسْبَاطِيْ
 قَتَلْتُمْ حَوَادِيْعِيْ مَا لَكُمْ جَوَابِيْدُ كَفْتُ رَايَا لِيْ سَمِيْرًا نَحْبُ اِيْخُوَارِيْ كَرِيْمًا كَرِيْمًا وَحَالًا لَمْ تَمُوتْ اَسْمَاوِيْدُ
 ما بل است بر ابرار و دختران من که بعضی را سیر و بعضی را کشته بخون غشیه نمودند و در روی میسمین غلام از ابوجسن از رضا
 نقل کرده است گفت در آن زمان که حسین در میان شب سیر میکرد در حالیکه تو هم بجای عراق بود پس ناگاه دیدم مردی فرسوده
 و سیکور یا ناقصه لا تدع منی من ذمهم و شیمه قبل طلوع الفجر یخبر بکیان و خبر سقر حتی یخجل
 بکونکم التجر بما جلیا یجد حبیب الصدق ابان الله یخبر امر ثم تقناه یبقنا و الدهر پس
 حسین بن علی گفت سامضه و ما بالموت عاز علی الفقه اذا ما تولى حقا وجاهد سلما وواسی الخ
 الصالحین یقینیه و غافق مشورا و مخالف حجوما فان عشت لم آندم و ان عشت لم آلمه کفنی کفنی
 مؤنات التذلل و تعزما حاصل مضمون آنکه زود میروم و مرکب جوان عاریت زانیکه جن را نیست کرد و جهاد نمود در
 حالیکه من نوحه با و مردی اصغر از بعض خود سوات نمود و مفارقت نمود عذاب و محرم مخالفت نمود در راه زنده کالنه
 تا میر شیمان نیشوم و هر گاه میروم علوم میباشم کفایت میکند تو مرکب را زانیکه ذیل و خوار شو و در روی است که عمر بن حکیمه
 گفت صلح کردم در زنده در شب قبل حسین ناگاه دیدم غلامی که میگوید که در شب شما را شنیدم که میگوید و میگفت ایها القاتلون
 جماسینا و در روی داد و در آن وقت گفت خبر داد من عذبه من وقتیکه ضییر کشته کن باو کبریت باین ابیات

يا عين جودي بالغير واياك ضحوا الخبر آتينا فاطمة الذبي وددا لفرات بما صدق
 الخن ينك شجوها لما اذ منه الخبر قيل الحسن ودهطه نسا لذلك من خبر
 فلا يكتك حرقه عند العشاء بالخبر ولا يكتك ما جرى عرفه وما حمل الشجر
 حاصل الخبر ايشم من اشك خود را خود کن و کرین به تحقیق خبر حق در است و کرین به سپر فاطمه که در روز نه فرات
 شد با تخریص او شد و بیرون آمدن باو کریم میکند بهم و غم خود را با آنچه از او خبر رسید که حسین و گروه او را کشند
 با کت باو بخیزد پس کریم میکنم بنوار خبه حرف و نورش در وقت صبح شام و کریم میکنم بنو ماد میگرد عرق حار
 و درخت حمله میشود و در رویا م سکه است که من نوحه جزا شنیدند باو دم از آن گزانا نیکه رسول خدا از دنیا
 رحلت نمود کرد است و ندیم خود را کرد حالیکه به سر خود مصیبت زده شدم گفت کجمنه از حبیبان او در خانه
 که میگفت الایعین فانهم یجهدون فمنا علی الشهداء بعد علی دهطه انقودهم المنا با
 الی المخبیر فی ملک عبد و در رویا است الایعین فاحفظ عهد و در رویا است محفوظ بن مندر است گفت
 خبر داد من شیخی از بنی ماسم که در راه بود که گوید گفت از بزم شنیدم میگفت ما کشته شدن حسین را بنی ماسم
 عا شورا من در راه بنی ماسم بودم و با من بود مردی از سپیدان بنی ماسم که میگفت والله ما جلیکم و یخبر
 بصریه بالطیف منعیر الخدین مخورا و حوله و فینه فله یخودهم مثل المصابیح
 نطفون الدحی نورا و قد حشنت قلوبهم فی اصادفهم من قبل ان تنالوا الخیر الجورا
 صاخف قدرا لله بالغة و کان امراضا لله مفقودا کان الحسین سیرا جاستضاء به الله
 تعلم ان لم اقل زودا صلی الاله علی حین تظمته فبالحسین حلیف الخیر معنورا جلیا
 لرسول الله فی عرف و اللوصیر و اللطیار مسودا پس باو کهنم تو کیتی خدا تو رحمت کند گفت من و با
 هستم از جن نصیبین اراده کردیم موسات کردن و باو نمودن حسین را با جان خودمان پس از حج حجت نمودیم و با فیمتر
 او را در حالیکه کشته بودند و در کمال الزاریه مستند او است کرده از شنیدم گفت نفع از اهل کوفه نصرت حضرت حسین بن علی
 زاده کرده بفرموده نازند از آن شاه می گفتند نگاه دیدند که مرد نزد ایشان یک پروردگار جوان پس ایشان سلام دادند و گوید
 پس شیخ گفت من مرد هستم از جن و این بر او منت اراده کرده است که با میزد مظلوم باید نماید را و گفت پس شیخ گفت
 گفت که من فکری کرده ام را و گفت آن جوانان باو گفتند که ام است گفت دیدم که بر او زدند پس خبر قوم را او دم تا بصیر
 روید گفتند بن را و گوید کیست و روز غایت و فیکه فرزند نگاه از ایشان صد کشیدند و مختص او را کشیدند و او
 گفت والله ما جلیکم حتی نصرت تا آخر ایات خیر از دویست که مصدر زنده بقوله و فاقنی و بقوله نصل پس بعض جوانان از او
 با جواب دادند اذهب فلان زال فبر انت ساکنه الی الطیفه کیف العیت مظلورا و قد سلکت
 سبلا کنت سالکة و قد شربت بکامیر کان مفقودا و فینه قرعوا الله انفسهم و فارقوا لنا
 و الاحباب و اللودا حاصل مضمون خبر پس فری که تو ساکن شو بجایه باران رحمت تو نازده است به تحقیق رضی بر او
 نوسد او را و گوید و تحقیق نوشید شراب که تو مقدر بود با جوانانیکه جانها خود را در راه خدا بذل و احوال و اجابت و نرسنا
 خود دور کشته اند و در رویا است ای را یافتند گفت حصاصا نوحه جزا می شنیدند در وقتیکه حسین بن علی را کشند و در
 جبهانه و ایشان میگفتند مسیح الرسول جینه فله بر یون فی الخلود ابواه فی علیها قریش جلد
 خیر الخلود و در رویا است و کیدان عثمان از کسک باو نقل کرده گفت جن حسین نوحه میگردند و می گفتند لیا لیا
 بالطف علی کره فینه نلنا اثبات حین بیجاوین الرینیه و در رویا است جان خود گفت نوحه جزا
 حشر شنید که میگفت یا عین جودی بالدموع فانما یبکی الخیرین بحر فیه و توحیح بانثک الله

حکایه اول خانم

۶۲۱

حسب ما بین الوحوش و کلمات در مصراع حاصل آنکه چشم بخای خود را خود کن بدستیکه خرن بگفت و تو جمع
 کردی سه روز بنیوت کرد سجاده بدنهانی ایشان در مابین و وحوش و همه ایشان در کیمصر بودند بتینت سلسله مخلقه پیا
 محاسبت بتینل اول در شماره کردن است بر بعضی از امور متعلقه باحوال جن پس بدانکه وجود جن و شیاطین از
 ضرورتی است بلکه از ضروریات جمیع اهل اویان و اهل است که قابل ثواب است از پس عبتنا بجا لغت بر ابره و جمعی از فلاسفه
 و معتزله نیت و در هر حال بدستیکه جن شیاطین حرام مولد و قادر است بر شکل بر شکل مختلفه و آنها را عقول باطنی
 و قادرند بر اعمال شکیفته پس اگر خواهی بگو بدستیکه جن همان اهل صواب است که با او است و او قادر است که
 شکل با شکل مختلفه پس آنها را عقول و افهام و قدرت است بر اعمال صعبه که و لکن لفظ جن بر موشین مطلق می شود
 از این طایفه چنانکه لفظ شیاطین مطلق می شود در کفایت از ایشان بعد از آن که نیت در اینکه سببیا چنانکه مبعوث است
 بر این چشم ایشان مبعوث است بر جن و بر این دلالت میکند اوله از بعد از آنکه شیره محکم است متواتر متطابق
 و عقل و جماع علاوه بر ضرورت در مذهب و دین پس مقتضای این است که ایشان نیز مثل انسان است در باب شوق
 و عقاب و فلو در مذهب یا جهنم و آما آنچه نقل شده از جمعی از عامه از این که جن بر ایشان نواب نیت مکررات از
 ایشان در روز قیامت با ایشان میگویند که خاک باشد مثل حیوانات پس از آنچه نیت که محسب واضح دارد و غیر از
 احتیاج ایشان است را بطلب قول مدائت و بجز کم من عذاب لیم بعد از آن شنیدن اشرا اصوات و مقالات
 ایشان و همین مشاهده و دیدن ایشان را در بعضی اوقات از چیز نامت که در امکان آن شکی در وقوع است
 نیت بلکه بدستیکه این از امور قطعیه استفاده از اخبار متطابقه بلکه خارج از حد و حصه است مقتضای این اخبار بلکه
 مستغنی بعضی از معجزات روحان است و همین مقصود بعضی از معجزات انبیا مومنین و همین بعضی از معجزات
 سایر ائمه معصومین است علاوه بر روایا و حکایات منقوله از مؤلفین و معتبرین و همین از بر مردم که مستغنی قضیه
 مشاهده و دیدن ایشان است جن را شنیدن اصوات و مقاله ایشان را با آنکه بر جن و شیاطین قدرت است بر اینکه خود را
 بر این اظهار نمایند بجهت آنکه این شیاطین از این بند و فرق نیت در ایمان صورت داتیه و خلقت صلیبه ایشان و میان
 صورتیکه آنها شکل میوند نعم بدستیکه اغلب محسب توقع نامت چنانکه مخفی نیت بر کسیکه اخبار و آثار در مجمع
 بینا بدین تحقیق نظر هر چند از آنها آنچه میگویند که این قدرت است همرا بر اینکه جن بنده و بدستیکه این از چیز نامت که در
 در دنیا واقع شده است از خیالات فاسده و توهمات گاه است و عجبر گزاین است دلالت کردن ایشان است بر این
 بقول خدا تعالی این بر کیمز هو و تسبیله من حیث لا تزونم و تقرب در بطلان این احتیاج مخفی نیت بر مردن ظاهر
 نیت که امکان شنیدن این مقاله و کلمات و اصوات غیر از چیز نامت که در آن اصوات نیت زیرا که همه قائلند
 امکان آن بلکه بوقوع آن نیز و نزاع در دیدن و عدم دیدن آنهاست و اما در روایت حکیمه نیت که کسی گفت دیدم حضرت
 رضا را در حالیکه در دم در مطبخ استاده حرف میزد و من احکام نمیدیدم پس حکم رسیدن با که حرف میزد گفت عام زار
 اده از من سوال میکند و کسی حکم نکات میکند حکم رسیدن دوست میدارم که کلام او را شنوم من بگفت که تو کلام او را
 شنو یکبار است و لرز تو حاضر می شود حکم رسیدن دوست میدارم که کلام او را شنوم من بگفت شنو پس که مش دادم
 پس شب بصیرت شنیدم پس حتی شب لرز من حاضر شد یکبار است لرز شنیدم حدیث پس را آنچه نیت که مورد خود حق
 است با بعضی که برای خصوص متکلم یا مع از وجه صنف یا شخص در خلقی دارد در حقیقت و شب لرز بعد از آن که کسی تأمل نماید در آنچه
 با آن اشاره کردیم نیز تأمل نماید در بعضی از اصول و قواعد میداند که حکم کردن بصورت عقیده که واقعه میانه فردی از افراد است
 و میانه فردی از افراد جن هر عقیده بوده باشد از حق و مساوی حق عقد است و مرا و عبت از آنچه نیت که رونق حق است
 و نیت حکم سلطان مکر بعضی از وجه استعانات و استعادات و عمیه بعد مخفی نامزد بر تو که در وقوع موقوع و محاسبت در سلسله
 از اینس و طایفه از جن از آنچه نیت که در آن ریب و شک نیست صاحب متبع بهمیدر چهار و اندر و سیر و تواریخ پس گفایت

در کبریا حق بر سید الشهدا

میکنند در اثبات این مطلب آنچه وارد شده از اخبار کثیره از طرف ما در ترویج آدم با عداوت خود زین از جن و شیخ و آرد
در صفت قوم لوط مکانیکه آن عمل متبج و متبج را با ایشان تعلیم نمود بعد از تکلیف و بصورت عظام امر و موطور شدن او با
از قوم لوط آنچه وارد شده در ترویج نمودن امیر المؤمنین زین از جن نصیب پس در حالیکه تکلیف بود بصورت ام کلثوم
بفرعون جهت پسر کنیز زانیه صاحب جنیف بنی تمیم که غیر ذلک از آنچه بعد و حصر نماید و نیز تا یاید میکند آیز آنچه در
جبار کثیره وارد گشته در شان شرک شیطان در جمله آنهاست چیزیست که در کتاب کانی بسناد خود روایت کرده
از عطیه بن ابی اسلم گفت که در دم بر آب عجمه موطور و منکوح در رجا را گفت خداوند عالم احکام را با این ماست میگذرد
که او را در آن حاجت است در بستیکه در ادب ایشان رحم منکوح است و حیا را در ایشان مثل حیا زنت است تحقیق شرک
شده است در آنها فرزند همبیس که او را زوال میگویند پس هر یک که شرک شده است در نطفه آن از نردن منکوح میشود و هر یک
که در آن شرک شده است از نردن می شود یعنی از زمانه می شود که با و وارد میشود و در جزو دیگر است که شیطان نماید و می
نشیند مقابل زن و شیطان نماید چنانکه او حدیث میکند و نکاح میکند چنانکه مرد نکاح میکند کتشم بچپس از ایشان می شود
گفت بعضی باین بر کسیکه مادر دوست میدارد نطفه در پیش است و هر کسیکه مادر دشمن میدارد نطفه او نطفه شیطان
است و در جزو دیگر است که شیطان میاید پس می نشیند چنانکه مرد می نشیند و آنرا می کند چنانکه مرد آنرا می کند و در روایت
است از صادق در خصوص نطفه آدمی و نطفه شیطان زانیه که شرک شده است ابو عبد الله گفت بسا خلق میشود از یکی از آنها
و بسا خلق میشود از هر دو نطفه و در جزو دیگر است که امیر المؤمنین با شیطان کشته گرفت و او را به زمین انداخت گفت یا علی خیر
از ما که من تا ترا بشارت دهم گفت بل بر می جویم از تو و ترا لعنت میکنم گفت بخدا قسم ای پسر اسلم با عداوت که ترا دشمن
دارد مگر اینکه شرک میویم در رحم مادرش پس گفت آنکس خوانده که خدا را و شاکم در الاموال و اولاد الیه غیر ذلک از اخبار کثیره
تجد و جهره آید و با بجهل در بستیکه وقوع موافقه و مجامعت در میان بعضی از جن و بعضی از انس حتی در این زمان ما آنچه نزد ما
ما شبیه است از زمانه غیره در امور قطعی است در نزد من و به تحقیق جز ما دین در این زمان کسانیکه عدد ایشان عدد تو است
بود از سخن طایفه از جن و از جنیان آن از کسانیکه ما با طایفه از زنان جن و از کسانیکه مطلع
شده بودند بر وقوع مجامعت میان طایفه از انس و طایفه از جن و به تحقیق جز ما دین کفیر از جنیان که در کربلا کن بودند و آنچه
ادیب قائل و شاعر مطلقا عابد اعلی قاضی بود که طایفه از جن نزد او می آمدند و درین تحقیق سخن و دعوت بغیر اتم و سخن
اینها از او و گفت در بستیکه من بعضی از زنان جنستید را نکاح کردم با ایشان مجامعت نمودم و مجامعت کرد در با ایشان
بالذکر شهری یافتیم از مجامعت کردن با زنان انس و ایشان مثل و مقصود میباشند با کمال مهور زنان بعد از آنکه گفت
منشأ بتصریح سبب جنستبار کردن من از بستیکه را وقوع مصادقت و دوستی شد در میان من و منطایفه از زبیر که
شیخ از کمال و زبیر کان ایشان زک نیکه زمان پیغمبر و زمان صحابه را در ک کرده بود قضیه عذیر را بر پنج تفصیل من جنستبار
که در آن روز در آن مکان حاضر بود و جنسب را دین و وقوع کفر و نفاق و زندقه و مرتد شد از آنست نفر و صاحب ایشان در روز و حقیقه
در که در حجه الوداع و حرم پسین احد از آن در شب عتبه و حرم پسین در روز نقیفه در مدینه الیه غیر ذلک از امور و قضایا که دلالت
کفر و رجوع کردن ایشان از دین و جنستبار نمودن ایشان چیزی را که در آن بودند در جاهلیت است و بعد از آن گفت در بستیکه
شیخ از این طایفه و عقیده این امور و قضایا را بر من جز داد و قسم که هلاف و آباء من در صلوات و جهالت بودند پس من به شیخ
را حجت تبار کردم و من در آن روز شکر زده بآنکه بودم و عقیده کمال من بر ابرم اطلاع یافت و حقیقت حال را با و جنسب را دادم او
متبر شوید شد مخفی نماند در آنکه هلاف و آباء امیر در قدیم زمان در کربلا از جانب سلطان عثمانیه بر شان قضاوت و منصب افتاد
مسنوب بودند و در بستیکه من بگذاز جناب ذناب طویل بودند در عصب و تعصب و در دولت عثمانی و طایفه حوز بودند
و از جمله انوظایف بود نصف آنچه بر او فن کردن هوات در جنسبا عالی شمی گرفتند با ایشان را جمع شد یعنی نصف ما خود
در دقن اموات مال ایشان بود و این ستم و ثابت بود در شان ما عابد اعلی و بر او شمس یعنی تا اینکه ایشان در شیخ و بقوله
و اشکار شد پس آن طایفه را از آنچه قطع کردند پس هرگاه که کونایا ستم و وقوع نکاح و از دولج ما پس انس و حق در کلام علماء اسلام

مجلس اول از خانها

۶۲۳

معنون شده یا بسبب کرم نعم درستی که جماعتی از علماء عامه متعرض شده اند بان پس از بعضی ایشان نقل شده که این عاریت
 زیرا که اختلاف جنس از موافق الحاحست و احتیاج کرده است بان بچون حدایتعالی و الله جل و علاه من نعمک ازواج است کنوا
 ایها و جعل منکم مودة و رحمة پس مودت جماع و رحمت و ولدت و تحقیق تصریح کرده است بر منع جماعتی از جنس
 و از جنس بصر نقل شده که علیرت در حضورش بدین وجه از ایشان این امر کرده دانسته اند و عمل کرده اند آنچه در روایت
 شده در طریق ایشان از این سبب که سبب نبی کرد از نکاح جن بر کراهت و از زیندگی نقل شده که او می گفت اللهم زد
 حبیبة اتزوج بها تصانیه حبیث ما کانت و تحقیق روایت شده از یونس بن عبدالاعلی که با بعضی از علم
 مصر پس از او شنیدم که میگفت زنی از جنس اتزوج کردم و سوآن عودت کردم و حسیب از ایشان روایت کرده
 از ابی هریرة گفت که پیغمبر فرمود که یک از انبیا یعنی جنبا بود و هیچ تخم الذین که در ایشان است گفت و در المنع عن التزوج
 نظر زیرا که تکلیف بر دو فریق شامل و عام است گفت تحقیق شیخ صاحبی ایدیم خبر دادیم که او جنبه را از ترویج کرده است
 و از امام دینی نقل شده که نکاح جن با مذکر که یکم پس این عریه گفت جن روح لطیف و حسن جمیفت است چگونه جمع شود
 بعد از آنکه در انما غایب شد و آمد در حالیکه در سواد زمینی داشت در خصوص ما و گفتند گفت زنی از جن ترویج کردم پس
 در میان من و او چیزی و گفتد این خبر را بمن زد بعضی عاظم علماء از آن گفت که من مرد را از انبیا قرآن و علم دیدم که چنان
 زن از جن ترویج کرده بود و احدی بعد از او و لکن باقیه میماند نظر در حکم طلاق و نفقه آنها و ایما از آنها و عده و نفقه و گویند آنها
 و جمع در میان آنها و میان چهار نفر غیر از آنها و آنچه باین تعلق دارد و همه اینها در آنها نظری و بعضی است که حقیقت میگوید بر
 که نظار نظام این فاضل صحت ترویج و نکاح واقع در میان انس و جن است پس در این حکام و جمعی نیست در نظر نمودن
 و حجت کردن که در امور مذکور زنی که نکاح صحیح منگت میشود از آن خواص و لوازم و احکام و لواحق شرعی آن باشد
 نظرش بر اینست که صحت نکاح ثابت شده است بعموم علاوه بر وقوع آن در شریعت سابقه بلکه در شریعت ما ایضا لکن
 این امور مذکور بر خلاف اصل است دلیل ترتب آنها بر مثل این نکاح نیست و توجیه در این باب آنچه در اینست زیرا که ما میگوییم بعد از
 اغراض از اینکه تعلیک میان شی و لوازم و حوام و لواحق و لوازم آن از آنچه است که از او وجه نیست که بعد از صدق
 زوجیت متمشی میشود در بین عموما کتاب است که در گذشته در کل و احدی واحد از این امور متمشی و صاحب میشود در عموما
 قضیه عدم تصرف زیرا که مجری اسلام در مطلقا است نه در عموما پس کلام را بتمامه اخذ کن و غفلت نمائید باین دوام
 در شاه کردنت به بعضی آنچه با بقیام تعلق دارد پس بدانکه معجزات صادره از آن معصوم صلوات الله علیه همین
 در تصانیف متعلقه بحسن و شایسته خصوصاً معجزات و حواری معجزات که صادر شده از امیر المؤمنین نسبت بان ایشان
 و امر زیاده از اینست که حد و حصر نیاید و گذشت بعضی از آنها در این کتاب پس در اینجا نیز ذکر میکنیم بعضی آنچه بر کتب معتبره
 در نزد در و فرقی بدانکه معجزه ذکر کرده است که در شریعت در علامه الکلبی در آثار آمده است از این عباس گفت و
 که پیغمبر فرمود و چون آمد بر منی مطلق و در قرب و او که فرمود آمد و قیل که خوشبختی که جبرئیل با او نازل شد حشر میداد با او
 از طایفه از کفار جن که در طین و او جمع شده اند که خواهند باو کید و مکر نموده و با صحابه و ائمه شریفانند پس حضرت با او
 امیر المؤمنین را خواند و گفت سر بگو این و او پس زود ظاهر میشود در قیامت دشمنان خدا کسیکه بتو وارد میشود پس او را
 دفع کن بگو میگوید خدا ترا عطا کرده و مخصوص مشوی از او با شما عداوتی که ترا بعلم آن مخصوص گردانیده و صد نفر مرد ما و فرستاد
 و ایشان گفت که ما با او بسایید و امر او را امثال نمائید پس امیر المؤمنین بجا بآورد متوجه کردید و قیل که بخدا آن نزد یکند
 صد نفر را که با او بودند امر فرمود که در قرب کنار او توقف نمایند و چیزی بعمل نیارند تا ایشان از آن در بعد از آن حضرت
 تقدم نمود کنار او استیاد و نیاید بر دین از دشمنان او را حسن و بهترین استیاد او ذکر نمود و با نفوس که تابع او بودند گفت که نزد
 بیایند پس نزد یکند و در میان حضرت و ایشان فرجه بود که مسافت او بعد از آن بود بعد از آن حضرت عصبه کرد بان و او
 ناز نشود پس با دشمنان ظاهر شد که نفوس از شدت او و بقیقت و قدمها ایشان را جانیار نیستند از زشتی آنجا که ایشان را حشر شد
 پس امیر المؤمنین صبی زده که علی ابن ابیطالب پر عبد المطلب و فرمود که از پر علم او هم نامت و برقرار باشد اگر خواهید

در انکسوم

و بر تفرقه ظاهر شد شفا صی مثل زلف هندی بجای میاید که در دستها ایشان شعله اش بود که در جایشها انوادی کن بود پس امیرالمؤمنین
 به بطن و او داد خفته در حال که ملاوت قرآن میکرد و بیشتر خود به طرف دست و چپ اشاره نمود پس آن شخص مثل دخان سیاه
 کردیدند و امیرالمؤمنین تجتیر گفت و پروان آمد از آنجا که ناز شده بود پس با تو میکوبد و تابع شده بودند آمدند پس صحابه بوی خدا
 بختضرت عرض کردند که با احسن بچه ملاقات کردی نزد یک بود که ما از حبه برستیدن تو بلا گویم حضرت فرمود و گفتی
 که دشمن خود شازا بر ظاهر نمودن در میان ایشان ایضا است در اشکار کعبه پس ایشان خوار و کویک کردند و دستها
 با ایشان نازند از جوع پس خل و آذ شدیم در حالیکه ایشان نمی رسیدم اگر به بیت خودشان باقی میمانند هر آنکه تا آخر
 ایشان میکشتم خدا کفایت کرد یک شب از او شربت از از مسلمانان کفایت کرد و بعد ایشان پیش از من بختضرت
 پیغمبر رسید پس ایما میآوردند و امیرالمؤمنین مر حبت کرد آن کسانیکه با او بودند بختضرت پیغمبر و حبت پیغمبر را پیغمبر
 راز و شاد شده و او را در آنجا خیر داد و با او گفت با علی پیش من آمد قبل از تو کسی که حدایتا به سبب تو و او را خوف از او بود و او را
 آورد و او را شمشیر را قبول کرد و منتهی و معینده بعد از نقل کردن این روایت گفت که این حدیث را عامه روایت کرده است
 چنانکه خاصه روایت کرده است و غیر از آن انکار کرده اند و معتزله از برای میل کردن ایشان بجهت بر امیرالمؤمنین
 دفع میکنند و از حبه دور شدن ایشان از معرفت چهار آنرا انکار نمایند و نظایفه معتزله در این باب لکن طریقه زنادگیست
 که آنچه طعن کرده اند آن بقرآن و در آنچه قرآن مستقیم است از اخبار حجت ایمان آوردن ایشان بخدا و رسولش و آنچه حدایتا
 در قرآن در سوره جن و قول کفین ایشان تا سمعنا قرانا عجبا آخر آنچه قرآن مستقیم است از ایشان در میوزنه از نمانیکه حضرت
 زنادگی در این باب باطل شد با اعجاز قرآن و اجوبه براه طهاره در آن مثل این ظهور بطلان طعنه که معتزله میشود در جزیره روایت کردیم
 از حبه عدم احتمال مضمونش در محمول و در آن آن از طریقین مختلفین و به روایت فریقین متباینین بر بان صحت آنرا
 جا انکار نیست معتزله و محقره را که در نضاف عدول کرده قده موده است در آنچه ماذکر کردیم آنرا از وجوب عمل آن چنانکه
 انکار نیست بلا حده و مساف زنادگی و وجود نصار و محوس و صامین چیزی را که در صحت آن آمده از اخبار مجرات پیغمبر
 مثل اشفاق و ناله نمودن ضریره و پیوستن نمودن سبک بر زده در دوش شکایت کردن شتر و کلام زرع و آمدن درخت و سپردن
 آمدن آب از میان آستان او و طعام دادن او و حمل تسبیح از طعام قلیل قدح نمیکند و صحت آنها و صدق روایت آنها و بوی
 حجت آنها و همیشه جاهل از ناصبیه و معاندان اظهار محبت میکنند از خبر ملاقات کردن امیرالمؤمنین با جن و کف نمودن شتر
 ایشان را از پیغمبر و صحابش و از برای این خنده میکنند و روایات را نسبت بخرافات باطله میدهند و مثل اینرا بعل میآورد در اخبار
 بعد از این وارد گشته از صحابت او و میگوید که آنها از موصوفه عایشه است و این بعینه کلام زنادگی و کافه دشمنان اسلام است
 در آنچه قرآن آنرا طعنت از خبر جن و اسلام ایشان و قول ایشان تا سمعنا قرانا عجبا و در آنچه ثابت شده است با خبر از این
 مسعود و در قصه لیله آجن و شاد به ایشان آنها را مثل زلف و در غیر آنها از مجرات رسول خدا زیرا که ایشان اظهار محبت مینمایند از جمیع
 اینها در وقت نیندن خبر احتجاج به صحت نخته میکنند و استناده مینمایند و تلفظ میکنند در آنچه آنرا سرفقت مینمایند از سبب
 اسلام و لعل آن و نسبت دادن ایشان آنها را بعجز و جهل و وضع باطل تا آخر آنچه افاده کرده است آنرا قدس سره میکوبیم خبریکه
 از این مسعود نقل شده در قصه لیله آجن تحقیق وارد شده از طرق عامه بر سخنانی مختلفه پس در صحیح مسلم نقل شده از ابن مسعود گفت
 ما با پیغمبر بودیم کثیبا و در مفضو بودیم پس او را در واد ما و شهاب بن جهم بن مسعود گفتیم هوایر یا او را ملاک کردند پس
 کردیم به برترین کثیبه که قوم در آن بتوته مینماید و قلیکه صحیح کردیم ناگاه دیدم حضرت از جانب کوه عری آمد گفتیم ما بول آمد ما شمارا
 مفضو کردیم و حبتو نمودیم نیا فتمس بتوتیه کردیم حضرت گفت که جن من آمد با او رفتم و با ایشان فرار از او خاندیم پس
 مرد ناگاه دیدم که شهاب ایشان بند کرد پس از او از گوشه خود ناان سوال کردند ایشان گفت بر شماست هر استخوانیکه بان اسم
 خدا خوانده شود اخذ کند تا از دست شما نوح و گوشت میشود و هر پیکل و سرکین علف و ایشام است که ضلواته علیه پس استخا
 میکند استخوان و پیکل و سرکین زیرا که آنها طعام اگر در آن شهابت و از قباب مجربین طفره نقل شده از ابن مسعود گفت پیغمبر فرمود
 در حالیکه در کتب بود هر کسی که از شما دوست دارد طاعت شود در شهابت خیز پس من رویم با او تا نمانیکه در اعلی مکه رسیدم بر این خطی کتب شد

تذیل در قبم

میگردانیدند خود را از شر کار مضائق صحاب ثقیفه مرتبین کردند بعد از وفات رسول خدا زیرا که در حدیث علم مستحسنین
در حدیث اول است رسول خدا است با در حدیث علم صحاب ثقیفه ای نامه ایشان که تا بیست و یک سال پس از وفات رسول خدا در مدینه
و ملاک کردن آن دو هم شاهد و حج فاعده و اگر کزیده گان او هستند بعد از آن میگویم کاش اگر اهل آن دو با بلیز
از ریبیل و غیرین رزاه دست در سطر سمار علما کموت و نوشته غمی گشت زیرا که مثل اینجالت از جهالت مر که است
و نظیر اینجالت از جهالت سبط است پس در دوشم که وارد نامی در این مقام اولاً بعضی از آنچه در ایشان وارد گشته
در روز حبس بر حال در نهایت تفضل و صبح شود بدانکه روایت است فاطمة العشق نموده اند روایت کردن حدیث
حبس و صحت آن و گفته اند که بعد از آن از حبس بر ما محاصر و خود علم بر علم این اهل طلب بود پس در آنچه
لاحق شده که در از حبس باز گشت و بر حسب پروان آمد در حالیکه خبر مسترض کید پس پیغمبر ابوبکر را خواند با علم او را
در ستاد بجای حبس بر محبت کرد و در کتبت بر او شرح میرشد بعد از آن فردا از روز علم را عمر بن خطاب
گرفت پس در محبت کرد و بر او شرح میرشد بعد از آن فردا از روز علم را عمر بن خطاب
عطا میکنم که خدا و رسول وارد دوست میدارد خدا و رسول را دوست میدارند و اگر عزیز فرستد جمع نمیکنند تا خدا
تعالی در دست او فتح میکند پس خلق مطوعه کردند در حال که بر خودشان حوض کرده میزندند که فردا بلام یک علم را عطا می کند
و قبیله خلج حبس کردند هم ایشان بخدمت پیغمبر آمدند و میدادند با بلیکه علم را حضرت ابوبکر را داد پس پیغمبر فرمود
کجا است علم این اهل طلب گفتند یا رسول الله از در چشم خود نگاهت میکند پس او آدم فرستاد و از او بخدمت حضرت
رسول آوردند از آن پس خود چشمهایش کشید و او را دعوت نمود پس حوض گویا که در آن در چشم نبود و علم را با عطا
کرد امیر المؤمنین گفت یا رسول الله ایشان مقالمی کم با اسلام آمدند حضرت فرمود خور را حضرت و قبیله که است
ایشان نماند بعد ایشان از اسلام دعوت کن و حبس ایشان و حبس بیرون حوض حدایعاً متم نجد اگر حدایعاً نبس
تو بگردید روایت کنند از آنکه او بهتر است از اینکه شر آن سرخ جوهر است که تو باشد پس حضرت رفت که خدا تعالی در دست
او شرح خیر نمود این اسرار روایت کرده است در صحیح خود جزو ثمان و جزو رابع و جزو فاس از آنجاست از نظر معتقد
در علم بن کریم و از نهیل بن معد و از غیر ایشان و آنرا روایت کرده است مسلم در دو موضع از صحیح خود از ابو جعفر در صحیح
خود روایت کرده است از نهیل بن معد و جهم بن صابر که او را احمد بن حنبل در سند خود روایت کرده است
از کس را نیز در طریق از عبد بن برید و غیر آن روایت کرده است از آنکه در صحیح خود در عروه حبس
جمیع آنرا در جمع این صحیحین روایت کرده است در جمع این صحیح است و روایت کرده است آنرا این اثیر در جامع الامل و در
نهایت کشته در حدیث خیر الاعطین را رایة غذافات مد کون البیضاء اخوض کرده میزند میگویند و وقع آن اس فدو که
دو که ای در حوض و در کتاب مناقب چیزی است که آنرا بسند خود روایت کرده است از سعید بن مسیب از ابی هریره گفت
پیغمبر با بکر را فرستاد که خبر پس بر او شرح میرشد بعد از عمر را فرستاد پس او را فتح میرشد پس گفت فردا علم را بگرد
میدهم که اگر عزیز فرستد خدا و پیغمبر را دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست میدارند پس علم این اهل طلب را
خواند در حالیکه چشم او درد میکرد پس آن چشما پیغمبر از چشمهای خود کشید که در چشم نه گشت هرگز پس گفت
این علم را خدا کن بر و تا خدا تعالی بتوفیق عطا میکند پروان آمد در حالیکه هر دو له و سرعت میسجود و من در عقب است
او بودم تا آنکه علم خود را در وسط ایشان ثابت نمود در تحت حصار نصب کرد و در روایت سلمه بن اکرع است که علم خود را
در سنگ در تحت حصار نصب کرد و در بعضی روایات سلمه بن اکرع است در فتح من سخن تحت حصن پس بر او عطا کرد
شرفش گفت که کسی گفت علم این اهل طلب با صحاب حوض ثقیفه که دید و گفت مغلوب گشته اند بن کس که نوری را بوسی
نار لکه گفت پس جمع کردند تا خدا تعالی و فتح کرد و پیغمبر و گفته است در روایات صحیح بسیار از صحاب آثار

صاحب فاعله علی ان یظلم
علیه السلام
بنا ان الله تعالی و توکل علی
کارها ظنیر فی حوضی انین
و انما فاعله انما غایة الامل
خاتم رضین من صلیه لسان
و علمه یوصی انما و قتیله
و کتبه بجز آفتان و آخون
و ایضا نقل بلدک بالفتح و منته
عن صحابه من قضای من بنین
فقطه نظره انما انما صفت
مثل التهاجان بری لخطان
مشکت فاعله انما انما
فان الیوم عید یوم حبس
جاءت فیها نزلت حوض

در فضیلت امیرالمؤمنین

که بجز علم را خوانده اند بهین خود را دست زده چشمها بر او نهاده و با او بر سرش ساکن گشت و در دعا خود را
 از او گفت اللهم قد اعترت وجهی و علم را با او داد و علم عطا کرد و گفت یا علی علم سر و
 جبریل باوست و حضرت بر پیش تو و عیب در نیامی قوم نامت کرده شد است و بدان یا علی در بسبک بود که کتاب
 خودشان میباید نیکو گشت ز هلاک میناید همش آیات و عقیده با ایشان ملاقات کردی بگوین جان سپید بر زبان
 که ایشان خوار و مخدول میشوند نه تقوی و تحقیق و عقیده است در روایات مجابا بسیار از ائمه احوال ایشان از
 جمله ایشان سلمت در هیچ خودش که عمر بن خطاب گفت من امانت دوست نگرفتم مگر در آن روز پس آن امانت
 مسادت کردم بامید اینکه مرا با آن عفت نمایند و تحقیق و عقیده است نیز در روایات آمده حدیثین و مورخین ایشان
 که جمیع از صحاب کسوخ داده اند گفتند معلوم است که مراد از آن مرد علی بن ابی طالب است که در آن روز که در
 را میزد پس قول ایشان بر عارضه عرض کرد چنانچه تو منع کرده عطا مینماید و مانع نیست بر آن آنچه تو عطا کرده در
 در روایات ایشان است اینها که پیغمبر اینرا گفت علی در آنجا بود و عقیده فر داشت بر آن علم ابوبکر و عمر و مردان از فرزند کردن
 کشیدند امید هر یک از ایشان بود که صاحب آن علم باشد پس سوختند اسلمتین آنرا که ابوبکر و عمر و مردان از فرزند کردن
 خود سواری شده آمد و شتر خود را نزدیک سوختند او را سید در حالیکه چشم او دردی کرد و چشمها خود را بسته بود و مبارک بود
 قطری سلمت پس آدم او را بخدمت سوختند او را که فرمود ترا چه شده گفت چشمهایم دردی است
 گفت نزدیک من بیای پس پیغمبر نزدیکش پس از آنکه بن خود چشمهاش مالید و در کلمات جماعت عظیم از حدیثین
 و معین و حدیثه آثار و تواریخ است که پیغمبر ابوبکر را با جبران با علم سفید در ستاد پس بر گشت در حالیکه قوم خود را
 و فرزندان می نمود و قوم او را تواریخ مینمودند بعد از او عمر را در ستاد پس بر گشت در حالیکه صحاب خود را بچسب و بکسب
 میداد و صحابش او را بچسب و در ستاد سید از سوختند انگلیس گردید پس فرمود لا عظیم الیرایة غداً در حالیکه
 در سوله و سخته بسته در سوله که آنرا غیر فرار جوع نمیکند تا حدیثی تعالی در دست و فتح میکند پس علم را بعل داد و در دست او
 فتوح از عمر بن میمون نقل شده در آنچه بر ابیعلی در فضیلتش شمرده بر آن عزیز او است گفت پیغمبر فرمود آینه میسر است
 مردی را که حدیثی تعالی او را به او از نمیکند هذا و رسول الله در دست دارد پس حضرت نظر کرد و گفت کجاست علی تا قول او
 فقل فی عینیه بعد از آنکه دهفته است و علم را حرکت داد پس آنرا داد و شیخ ایشان ابن طلحه شامی در مطالب التوال
 گفته صحیح نقل حدیث در سینه صحیحه سبانی صریحه صحابه مسلم و غیر ایشان پس میگویم در بستیکه تو را نیکو اندک در
 صحابه صحیح که آنرا از علم ایشان نقل کردیم در طرق حدیث که متواتر است بلکه متواتر لفظی است و اینها و اخذ کرد
 صحابه کیفیات متون آنرا که متقارب و لفاظ آنها متعاقب اند و آنچه با آن است کرده و در برگردی سخن در سینه
 که این اخبار و آثار که متضمن است فضیله و اراد و در حدیث و آنچه در آن عبارات چنانکه آنها متضمن است مناقب عظیمه و فضایل کثیره
 جلیله امیرالمؤمنین است بیشتر که هر یک از آنهاست و میباشد با آن فضایل و مناقب او این و غیر آن مناقب است و در حدیث
 و جمیع متضمن است مناقب عظیمه و مناقض کثیره ابوبکر و عمر است و ثابت کرد بنده بر ایشان جرائم و ذنوب
 بلکه مگر آنچه ظلماتی را ثابت میکند در کفر و نفاق اگر چه این بعد از ملاحظه متضمن و تصریحات کلمات کتاب بوده است
 مثل قول خدا تعالی و من تو بهم و یمنده دره الامتحراف لقتال و تحیز الیه فنه فعدا بعض من تم و لا حظ بچهار صد شده
 از پیغمبر از کتابیات بلغیه که آتم و اکل است در باب لزوم از هر از بصیرت و تقصیر پس علم از غفلت از فرزندان و در سینه
 مثل استند در کوری بصیرت طلب و فقدان نوری است و از غفلت ایشان است از اینکه اصل این فضیله است و است
 امیرالمؤمنین و عین همه ناظره و دیده باطله در چشم در اول مرد فرستادن پیغمبر ابوبکر را با است و علم سفید و کفر عین او
 او در حالیکه قوم خود را تواریخ و فرزندان می نمودند بعد از آن فرستادن پیغمبر عمر بن خطاب را که در حدیث او

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

در حالیکه او قوم را به عین و قوم او را به عین بست دادند در حقیقت حکم تا آنکه مصلحت کالیه بوییه بود تا مرتب شود بان آنچه صادر
از پیغمبر در شان امیرالمؤمنین از جهت مقتضای تصریح و تطبیق و حقیقت و نیز مرتب شود بان آنچه صادر شد از پیغمبر در
در شان دشمنان خدا و رسول و ولایت و خلیفه او صدور شد که متلازم و گنایه بوده باشد که در مقتضای تصریح و تطبیق و حقیقت
حقیقت حال در نزد هر عقل و شعور از غایبان و حاضران ظاهر شود و بریل ساطع و بر بان قاطع بدانند که تقدیم الیه
ببر و عمر بعد از امیرالمؤمنین مثل تقدیم صلح عمر و اسام بن نفاق است بر عین ایمان و مسیح یقین عین تمهید نظر و آذینه
الواعیه و بده باسطة پس ملاکت بعد از ان ملاکت با دیگر سببک اغراض چشم پوشیده در غرض این مصلحت و آن
حکمت در مقام و چگونگی چنین نباشد زیرا که حکم انبیا مقام و سراسر آن شان از آنچه است که مخفی بینان بر سببیکه او را
جستار منع بوده باشد ایضا که عقاید در مرتبه بر اینکه مسلمانان کردند امیرالمؤمنین را در چشم با اینکه رسول خدا صلوات
بوده باشد از اینکه حد انبیا چشم امیرالمؤمنین را نشان میداد تا آنچه تا سببیکه در حاشا ثانیه باشد که به سبب این اظهار
امیرالمؤمنین فتنه دشمنان او و اظهار کردن آنچه است و منافق بر آن بودند از لغو اتفاق و عدم اول بودن آنها
بود بر خلاف و امامت باین هیئت که اگر در چشم امیرالمؤمنین نبیند بان بچگونه گذشت صحیح نیست و در شان
ایشان بر بیت و امیر کردن ایشان به قوم زیرا که احدی از جنود و لشکر رسول خدا امیر نشد با وجود امیرالمؤمنین در آن
مکان و در آن مکان و گواهی که حقیقت امر او و حضرت از آنچه ذکر شد مدایع پس آنکه قول چه بر لا عظیم لرآیه
خدا را جلا حیب الله و رسول و خلیفه الله و رسول صلی الله علیه و آله که از پیغمبر فرمود از جمیع حقایق که امور را در شان امیرالمؤمنین
میکند و آن امور عبارتست از اینکه بر دکان در محبت خدا عقاید محبت رسول و ای مردیکه از او منفک نبوده آید از آیات
محبت خدا و رسول و امیرالمؤمنین است از اینکه از آنکه از آیات محبت خدا و رسول و از او منفک نباشد امیرالمؤمنین
و این خبر حقیقت را جامع میشود بر اینکه محبت خدا و رسول و حضرت در او با معنی هر یک و خدا و رسول او را در دست میدارد
در میان و در شان امیرالمؤمنین است پس بحق تدریجاً کن و از اینکه مرد کامل در رجولیت و شجاعت و عراض از دنیا و کسیکه
باک نمیکند از اینکه مرگ با و واقعه و یا او برک واقع کرد در از جهت هموس و محمول بودن او در ذات خدا عقاید و شدت
عزمت و میل و بطاعت خدا عقاید و انقیاد امر او امیرالمؤمنین است پس چنانکه این کلمات شریفه تحقیق افاده کرد
شان دشمنان و صدادان امور را و لکن بعد از ملاحظه کردن بحقیقت آنچه احوال با بخار شد و اگر خواهی که به نظر دیگر تعبیر
بگو که اجراء حدیث شریفه متلازم و متعکس از در نزد از حقیقت وجود و عدم از آنچه سببیکه آن حسب در مرتبه است
که در سوزن و از نزد امیرالمؤمنین و در حالیکه تنبیه گشته است بر اینکه هر لاحق سابق مرتبت و نتیجه است پس بحسب و رسول
مرد بزرگ دوست داشتن خدا و رسول است او را و بحسب و رسول و خلیفه الله و رسول که از پیغمبر فرمود است در ذمه و او مصلحت
است که هر کس بخدا و رسول و ایمان صحیح و درت باورد و پیش از انصد غیر مشرب است دارد زنده کالیه است
استیار میکند بر زنده کالیه را بوییه و چنانکه آنچه در ذمه خدا با حقیقت بر آنچه در ذمه او زایل است پس از آنکه امیر
بگیر که از خیال حساب و طوق میکند که آن راه رسیدگی مطلب است و از طریق رسیدن بر برده المنتهی شمارد و پیغمبر گفت
کل برتر تا مرد در راه خدا کشته باشند و امیرالمؤمنین گفت بخدا قسم در سببیکه پس مطالبات و نوس و یا بل مرتب بر هر که
در میل طفل است تا در شس پس قلب شریفش حکم بود در ثابت بودن بر محابه از اوها حکم و ملیند در زمین پس در صحیح
کرد و مسینه و بشیر دشمنان خدا عقاید را یا کشند یا بکشند او را بر سببیکه ما شس چنین باشد لا محاله خدا عقاید او در حفظ
میکند از فرس و نوبت و گنایهها خصوصاً از اینکه از جهاد فرزند نموده پشت برداند و خصوصاً از اینکه فرزند و عادت او که
باشد و آن خود رسول را بزرگ و عظیم سعی کسپه است که جانمانه که بان مداومت و عادت نماید در صغر باشد پس به تحقیق ظاهر است
از همه آنها اگر چه بعد از ملاحظه کردن بحقیقت آنچه احوال آن جا بر شده باشد که از جهاد فرزند نموده کان که درین عادت است

۲۴
عادت بوییه و چگونگی عادت علیها
نصرت فی حق عاد و عادیه
۲۵
اما سقیم و کلام انبیا
البیواتکم و دنیا با ایمان
۲۶
هل یظن ان یؤتی فی حق
و یثابرتن ابان فقیان
۲۷
هل یظن ان یؤتی فی حق
و یثابرتن ابان فقیان
۲۸
هل یظن ان یؤتی فی حق
و یثابرتن ابان فقیان
۲۹
هل یظن ان یؤتی فی حق
و یثابرتن ابان فقیان
۳۰
هل یظن ان یؤتی فی حق
و یثابرتن ابان فقیان
۳۱
هل یظن ان یؤتی فی حق
و یثابرتن ابان فقیان
۳۲
هل یظن ان یؤتی فی حق
و یثابرتن ابان فقیان

مطلب

مطلوب بلکه میگویم که در هر سخن خطاب از برادران خود نماید بود مستحق شدن کینه و عداوت در طلب او و آرزوی بدست
 بر بجز او برادر و او استقامت از تا که پنهان کردن عمر نیز از طلب خود و عزم نمودن او بود که امارت در پادشاهی
 بیت بخت پرور رود بعد از وفات رسول خدا تا آن عمارت را خود پیش متولد و مبارک شود و بعد از آن که خواهی
 که پیشها جلالان همکاران خاکمال کئی مثل فخر نازک و کاینکه در عهدیه او فاسده او سبب شد که که امیر المومنین چنانکه
 مخصوص شده است بعت و قدریکه حدایع الله مثل آنرا با حد داده است بعد از برادرش رسول خدا مکانیکه با برادر او بود
 یکنیلیل و سبب بیل گرفت و قیدک جنت که در حبس پاره کند و جبرئیل از شمیر او گرفت تا زنده با و که در حال دنیا است
 و مکانیکه حرکت نمود عرش خدا تعالی و قیدک در حبس را قلع کرد پس هم چنین خدا تعالی او را تفضل داده است
 مثل برادرش رسول خدا در همین صفت و هر فضیلت و صفتی که بر جمیع اینها و بر هر صاحب خیر احادیث
 و مجموعی پس آن کمال کسی است که تفضل داده شود در جمیع خیرها صاحب خیر و چون پس ایشان محض است بر رسول خدا
 و امیر المومنین و اولاد معصومین ایشان بعد از آن ما بلکه شکست خاست فخر داده بودیم چون کاینکه با پیشوند مستحق
 عابد و نیکیات و شبها تا سحر کرده اند در جمله کثیره از مواضع مناقب امیر المومنین و فضایل سید المرسلین بر رسول
 بیانش نیست که ایشان مثل امیر المومنین و سبب می نمایند و بعد از شبها و نیکیات میمانند در میان جلالان
 و میگویند که خواندن امیر المومنین را در فرشتان رسول خدا در شب هجرت پیغمبر از آنکه سوید می شود شیعیه از آن مناقب
 عطینه و فضایل جللیه شمارند که فوق همه فضیلت و فضیلت نیست و حال آنکه ایشان با هم این ادعا می نمایند که بر امام مخفی
 نبودند جز در آنچه و همت شده و آنرا آنچه واقع می شود علاوه بر این ما میگویم بعد از اغراض کردن از همه اینها که امیر المومنین
 علی ابن ابیطالب میباشند بجز او آن پیغمبر که بعد از رسول خدا اسی سال بعثت زنده گان کرده و با یک چنین وقایع و ما برین
 مناقبه خواهد نمود پس زمانیکه حال چنین شد چگونه مثل این از فضایل و مناقب می شود که در فوق فضیلت و سبب است
 بمانند زیرا که غیر امیر المومنین نیست از صحابه که میباشند مثل امیر المومنین میگردند مثل چیزهای که امیر المومنین کردیم
 چنین است کلام در عزوات او و انداختن نفس خود در جهالت و محضی مانند بر تو که این شبها ستر است کرده از عاقبت
 جلالان شیعیه مکانیکه سوال میکنند از جمعی علماء در بعضی از مجلس و مجال از منظر او و از آنکه می کنند بخوبی شکل و از آنکه شبها
 و تعد میکنند از آنچه با سوا آن شماره کرده اند نظیر آن مثل اینکه میگویند ای امیر المومنین میباشند در وقت تصدق کردن
 در حالت رکوع خاتم یدمان بن داود یا خاتم طوبی بن جریر از ما با اختلاف روایتی که ما را جبرئیل بود بر آن امتحان آمد چه
 بماند است اگر میباشند پس فضیلت ثابت میشود اگر میباشند پس چگونه حجت و حجت میگویم که امیر المومنین
 که بعد از رسول خدا و کله و کل شیء مصیبتا در امام سپین میباشند مثال از اعدایان جبار میکنند کلام را در هر چه شبها
 بر صدق کردن امیر المومنین خاتم را بعد از آن نیز جاری میکنند کلام را در آنکه گفتات امیر المومنین بر رسول الله صلی الله علیه
 که مشغول نماز بود منافعت با آنچه او در او بود در حال نماز از مضمون تمام و طسوع کامل مستغرق شدن او در همین کار و در وقت
 حضرت حق معبود و فانی بود آن او در حالت سجده آنکه همه را از شناختی ما بلکه ما چه شبهای مناقصین مشکلین کرده
 شبها طیاره کور میگویند مثل فخر رازی و مثال در عقاید فاسده پس منبر نیز میباشند رادرد مردک چشم ایشان و شبها
 نایل و ماده و شکلیات را جمع و قطع میکنیم بحول الله تعالی و وقت او و برکت ولایت مطلقه امیر المومنین پس باید بود این
 قطع و جمع با قسامی از خلیج بقبض و معاوضه و عمل تقصیل و نحو اینها پس میگویم درستی که پیغمبر چنانکه با امیر المومنین جبر فدا
 بود که او بعد از پیغمبر است قدرت بعثت زنده گان میکند هم چنین سجایا از صحابه خبر داده بود که بعد از او باقی خواهد ماند
 پس از آنجا است که به بقا ایشان جز در آن بود که عمر و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر
 بود که غیر ذلک است و هم چنین نیز خبر داده بود بجای عتی را از اخبار سائیدان ایشان بعد از خود و به جماعت مشیل
 سلمان و آذر و مصادد و عمار و خدیجه بود که غیر فلک پس چنانکه کردند مثل آنچه خبر از امیر المومنین کرد در مقامی از آنها

۱۱
 کینه و عداوت در طلب او
 و آرزوی بدست بر بجز او
 برادر و او استقامت از تا که
 پنهان کردن عمر نیز از طلب
 خود و عزم نمودن او بود که
 امارت در پادشاهی

۱۲
 معرفت و آشنایی غیر کتب
 و در اینها و در اینها و در اینها
 و در اینها و در اینها و در اینها
 و در اینها و در اینها و در اینها

۱۳
 آنچه از بی طرفان صلح فایده
 و در اینها و در اینها و در اینها
 و در اینها و در اینها و در اینها

۱۴
 فضیلتی که در عین حقین
 و در اینها و در اینها و در اینها
 و در اینها و در اینها و در اینها

۱۵
 آنچه از انظار و آگاهی با کینه
 و در اینها و در اینها و در اینها
 و در اینها و در اینها و در اینها

۱۶
 تقاضای آن که در عین حال
 و در اینها و در اینها و در اینها
 و در اینها و در اینها و در اینها

۱۷
 خاندان و در اینها و در اینها
 و در اینها و در اینها و در اینها
 و در اینها و در اینها و در اینها

در عروه از عروا و تحقیق شخصی که منافقین عادت ایشان فرار بود اگر فرزندی و کروا و جزدادن پیغمبر را به عبادت
و عثمان از غیر ذلک بعد از او انکار نماید تحقیق مخالفت کرده باشد آنچه وارده کشته در طرق ایشان بر پنج منظر فرمودند
در صحاح است و بر کتب احادیث ایشان و تفاسیر و تواریخ ایشان بعد از آن میگویم که این شکلی که اگر نامی میگردند در لغت
کلمات خودشان هر آینه اقدام نمینموند با بقای این شیخات زیرا که آن در حقیقت راجع میشود بر اینکه امیر المومنین
در عبارت در چه یقین قطع مرتبه از عان و ابی القاسم آنچه روح خدا آورده است و آنچه پیغمبر خبر داده است این بود که امیر
المومنین بعد از پیغمبر باقی میماند و تعیین میکند در فلان مدت پس میگویم که این نیز چنانکه ثابت میشود فضیلت را از فضیلت
برای امیر المومنین که بالاتر از آن فقه معصوم میشود زیرا که ثبات عادت ایشان بر فرزند او استقرار در بدن ایشان بر
یا با علم ایشان بود بر سلامت نفس خودشان حد اکثر بود تا اینکه بمعارضه شجاعان و مقاتله افران و شمال مباحثه میشوند و یا
با علم و باطن ایشان بود برک خودشان را تا اینکه خودشان مباشرت مقلات میباشند و یا با شک ایشان بود در آن پس
اول چنانست که حی یعنی زیرا که عاقل اگر چه باک نداشته بر کوب غار و خالی باشد از دین و عادت مردن پاره ایها است
نمیشود و اما غیر مقل اول پس قطعی میکند بر ایشان ارجحه دهم و نقصان در ایشان زیرا که ایشان در این حکام عقاید
حلاف آنچه از پیغمبر و آنچه داده بود یادداشت میکردند پس هرگاه کوه که جمیع آنچه ذکر کردی از صل فضیلت و آنچه در انقیام
انفع و اتمعت شکوک مخالفین و شبهات ایشان را آن چنان و از اذ شوکت بر بطن عقل فضیلت میگویم آنچه از ذکر کردیم
از نقص رجز نامیت که در نهانست بعد از آن که آن نقص شکوک و شبهات ایشان را قطع و منع میکند و با وجود این در عقل
اشاره مینامیم و میگویم که طاعت از طاعات صادره از امیر المومنین که از فضیلت شریفه جلوه است و در آن ارادی کند جمعی
از مخالفین شکوک و شبهات خودشان را مدح کردن خدا و رسول و در نص صریح از ایشان باینکه آن از فضیلت است که بالاتر
از فضیلت است مثل قول خدا عز وجل در شان خود چون امیر المومنین علی ابن ابیطالب در فرشت روح خدا در شک که بان
است که کشت دین اناس من کثیر نفعاً بغير مغرصات الله و مثل مما بات کردن حدایتی در فضیلت بر ملا که بهتر است
این عمل از امیر المومنین علی ابن ابیطالب چنانکه این وارد شده در روایات متعلق بقبول ما بین و فریقین و مثل قول خدا تعالی
در شان صدق کردن حضرت انکثر تر امانا و لیکم لهد و رسوله الایه و مثل قول پیغمبر در عروه خندق صریحاً علی یوم خندق فضیلت
عباده یقین و مثل قول جمع ملائکه در مقام شستن و در وصف کردن او مرحباً لاسیف ناذر و بفقار و لافعی الا نع الایه غیره
از آنچه ما که حدیث میاید از امور متعلق بقبول و از عان در نزد جمیع فرق اسلام هرگاه کوه که این کلام اگر چه از بیابان فضیلت است
الا اینکه آن در در طرف احوال است زیرا که ما در این مقام است آنچه سبب آن اشاره گذشت از آیات و جنان که حدیثی عز وجل و رسول
و ملائکه از امیر المومنین با و اعمال و طاعت او را میگویند که در آنچه بجز بایالات از آن مع و لغت معصوم میشود پس هر عمل از اعمال
او که با آنها اشاره شد جامع میشود و در هر مرتبه و معللاً از شرافت و فضیلت و لکن با هم این کلام باقی میماند در کشف سحر
کیفیت در آن باین معنی که آنچه ذکر شد اگر چه از آنچه است که شکوک و شبهات را بر او زایل میکند الا اینکه آن رفع نمیکند
بنوعی که آیا امیر المومنین بحقیقت حال آنچه امر با راجع میشود در قضایا مشارالیهما عالم بود یا نه میگویم اولاً آنچه ذکر کردیم یقین
از عقل فضیلت است پس در دفع شکوک و شبهات قطعاً کفایت میکند اگر چه اشاره کردیم در آن کبریا و کعبیت صلاوات و اشیای
اینکه کشف تر و کعبیت در آن مقصود میشود بر چند وجه اول است که بآن جبراً فضیلت بر او وجود ثبات است درین وجه
حقی نیست بر فطن متدبر و دوم آنکه برای امیر المومنین حاصل میشود بسبب کثرت شوق او بقاء بر جسد استیجاب و طلب کردن او
رضایا که از حالتی مثل حالت تخلف نسبتاً و اگر جواسی که بطن او طرز دیگر تعبیر نماید پس کسی کنیز ابا باناد و فراموش کردن
از حد تعالی میگویم آنچه مثل این نیز نسبت در دست او است مطلقه مابین معنی که مطلقاً میدانیم که در آن خدا و رسول و
عمل امیر المومنین را در مقام خود چون پاره ایها در فرشت روح خدا و هم چنین مجاهدات و مقاتلات او را در هر دو طرف عروه است

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰

مالا از آن توصیف و شرح مصور نمود که در آنجا تحقق می شود و تو طین و عزم او بر طاعت خدا و رسول و در برابر نفس و وجود خود
 در طلب کردن برضات خدا و با باین نیز می دانیم که امیرالمؤمنین امام حسین بود که خدا تعالی هر جزا در آن احصا
 کرده است پس این دو امر است واقعی و قطعی و در شان آنها همانا نافع نیست پس غایت آنچه در جناب است آنست که ما
 در آن روزیم به عاجز بودن لرزد که کیفیت حال بر بنظر و نظر تفضیل پس بسببکه با بیخبر از آن می کند آنکال و شبهه هملا و راه
 نمی یابد آنکال شبهه کسی راه می یابد که راه علم تفضیل نماید پس صاحب این اراده در غفلت محض است زیرا که چگونه در ک
 میکند عقول تا فهمیل احوال و حقایق امور را از هر یانه که با صاحب نبوت و ولایت مطلقین تعلق دارد قدر بسیار
 چهارم آنکه هر صد و تو طین و عزم از اوله خدا و تحت او بر جمیع خلق او بعد از برادرش رسول خدا امیر است عدیده فخر
 است از جمیع حال صالحه که در دنیا بر عباد و صالحین خدا تعالی واقع می شود از جمله آنها که شسته شد است در راه خدا پس حق
 اینها در مثل خواندن او و بر فرارش پیغمبر و لقاء نفس شریفه خود در آنها محروم و غرور است از طلب کردن رضا
 خدا و اما قضیه بصدق کردن او خاتم و آنچه باینست است از قضایا اینکه خدا تعالی با ملاکه در آنها امیرالمؤمنین را همان
 کرد پس آن که چه جای می شود در آن ایضا بعضی از آنچه ذکر شد الا اینکه صرف حق و محض تحقیق در آن است که گفته شود
 که امیرالمؤمنین اگر چه کتاب الله است که خدا تعالی در آن همه چیز را شمرده الا اینکه ما میگویم که علم و حقیقت حال در آن
 اقتضایا تحقق می شود بار آورده او علم پس با آنها لکن او استن آنها را آورده کرد از امر آنها امر تکلیف یا بیغنی که امر تکلیف
 نبی شود مگر با آن یا اینکه حسن پیدا نمیکند مگر با آن و به عبادت جزی عدم علم بحقیقت شی در بعضی مقامات از حال انسان کامل
 زیرا که از حد کامل است در افراد ممکن پس این بهتر است از آن و در آن تا لکن بعد از آن قضی مانا در تو بر بسببکه از حسن
 اقتضایا اینکه بقیه بصدق کردن خاتم شریف است و طریقه ترین و قایعیکه جاری شده است امر در آنها از باب امتحان پس در آنها
 سفت عظیمه و فضیلت حلیه ظاهر شده است از زینت و فضایل امیرالمؤمنین که محد و صر علیا به بیخبر نیست که وارد
 است آنرا بسبب جل سید بر علم الله علیه الرحمه در بعضی قضایا خود پس با ذکر میکنیم بعضی از آنها بفضیده را پس گفته است
 بعد از جمله از شمار تفضیده **عَلَيْكَ صَلَواتُ اللَّهِ يَا خَيْرَ الْوَالِدِ طَرَبِكَ لَا يَخْوَ اطْعَمِكَ لَا يَمْرِي**
عَلَيْكَ سَلَّمَ اللَّهُ يَا قاسِمًا طَطَّرَ وَيَا قاسِمًا لَيْلًا وَيَا صامًا دَهْرًا وَمَنْ كَلَّمَ الْمُؤَدَّبَ وَمَنْ أَوْضَعَ الْهُدَى
وَمَنْ صَلَّفَ وَمَنْ سَلَّمَ التَّدَا وَذَوْجَةَ الرَّحْمَنِ وَقَلَدَةَ الْأَمْزَا وَنَادِيَةَ بَوْمِ الْغَدْرِ مَبْلَغًا
عَلَى اللَّهِ وَاللَّهُ قَالِيَةَ الْكَبْرِي وَأَعْلَمَكُمْ عِلْمًا وَاحْسَنَكُمْ نَفَى وَأَطَهَّرَكُمْ قُلُوبًا وَأَشَهَّرَكُمْ فَخْرًا
الْأَكْلُ مَنْ وَالِيًا عَلِيًّا فَضَدَّجِي وَخَابًا لَكِ أَخْفِي لِحَبْدَةِ غَدَاً وَدَامَتْكَ الْهَادِيَةُ إِلَى الْبَيْتِي
وَكُنْتُمْ صَنَامَ الطَّغَاةِ عَلَى كَسْرٍ هُوَ الْبِنَاءُ الْأَخْفَى هُوَ الْوَالِدُ لِلْعَيْدِ هُوَ الْوَالِدُ بَوْمِ الرَّدِيحِ وَالْأَسْوَ
الْأَجْرَا فَكَلَّمَ عَلِيًّا الْمُرْتَضَى مِنْ مَنَافِي أَيْ اللَّهُ لَمْ يَخْصُرْ الرِّوَاةَ لَهَا عَشْرًا كَأَحَدٍ وَسَلَّحَ وَتَنْصُرِ
وَجَبَرِ وَيَوْمَ حَنْبَيْنِ وَأَقْتَامَةَ بَدْرًا وَعَنْهُ بَكُوفَانِ سَمِعْنَا رِوَايَةً فَضَحْنَاهَا إِلَى أَنْظَمَهَا شِعْرًا
فَبَيْنَ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى بَيْنَ حَبِيْبِهِ بَكُوفَانِ قَدْ صَلَبْنَا بِالظُّهْرِ وَالْحَصْرَا إِذَا اقْتَحَمْتَ حَجْرَ الْوَصِيِّ حَمَامَةً
مِنْ كَيْدِ الْبُهْمِيِّ إِلَى الْكَيْدِ الْبُسْرِ فَصَالَتْ جَارِيَةٌ بِأَعْلَى فَانَ لِي فَزَاخًا بَوَادِي الْأَيْكِي أَوْ دَعْنَهُمْ بَوَا
طَوَاهَا الطَّوِيُّ مِنْ رَيْحٍ فِيهِ حُجْرٌ فَمَيَّمْتُ لَيْحِي مَا يَقُوهُمْ فَحَجْرًا مَرَدَّتْ بُعَايُهَا فَالْقَطْنَةُ
بِحَبِيْبَةٍ مِنَ الْبِرَادِي وَحِي إِلَى الْأَفْصَا صَفْرًا رَأَيْتُ الْفَضْلَ الْمَارِيَّتَ الْفَضْلَ صَفْرًا عَلَى الْحَجْرِيَّةِ
وَكَتَبَ الْأَجْرِي فَصَالَ هَافِرِي وَفَوْقَ طَرَفِي إِذَا الصَّفْرُ هَادِيًا صَدِّيقِي تَبِعَ الْأَشْرِي فَهُوَ
إِلَى الْحَجْرِ الْوَصِيِّ مَصُوبًا لِيَقْبِضَهَا فَهَرَا وَجَلْبَاهَا ظَفْرًا فَصَاحَ بِرَيْفٍ وَبَلَّ عَمَّنْ أَجْرِي فَفَانَ

الآن ما نقلت من بعض
 فنقبضون نحن الطوفان
 هم كجيد فضيلهم وقوتان
 انما نقبل الدنيا من عاين الجاني
 هذا الكار من اذخنا
 قد راد اوصيا وانا
 يا سيدي من الظلمة
 لا تشا عليكم
 فلك ما كبر ما ملك
 يدوم وبقيا وكنية
 بل كان شيكرو من اهل خانان
 يكلمنا على الايمان
 والله افضل من ربي
 افعل هذا لا تخف على
 ولا يوجد ذلك هالك فان
 من كنه الهمزة الى الكمية البسرة
 طواها الطوي من رايح في حجرة
 حبيبة من البرادي وحى الى الافضا صفر
 واكتب الاجري فقال هافري و فوق طرفي
 الى حجر الوصي مصوبا ليقبضها

در فضیلت امیرالمؤمنین

وَمِنَ الْعَبْدِ يَرْمَقُهَا سُرْرًا أَبَاحَسِينَ يَأْسِبُكَ مِنْذُ آرَبِجٍ مِيفِيمِ بَعْثِي جَاعِبِجْ كَبِكْحَرَا خَوْحِبِ
سَجِيرَا الطَّلَبِ الرَّفْقِ جَابِرًا فَلَا قِيَمَةَ فِي الْبَرِّ تَلْفِظُ الْبِرَّا حَمَلْتَ عَلَيْهَا مَسِيرًا سَبِقَ الْهَوَى
قَتَلْتَ فَلَا سَجْوَةَ لَوْ عَلَيَّ الْكُفْرُ فَقَالَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى إِنَّ جَارَنَا عَزِيزٌ فَلَا سُرْرَةَ مِجَاتٍ
وَلَا خُرًّا فَقَالَ عَلِيٌّ خُذْ عَوَضَ مَا حَمَامَةٌ فَقَالَ وَلَا أَرْضُهُ وَلَوْ زِدْتَنِي عَشْرًا أَبَاحَسِينَ
يَأْسِبُكَ فَهِيَ مَيْدِي مَجْدِي بِهَا وَإِلَا أَمُونَ بِهَا حَسْرًا وَلَا لَاحِيَةَ مَسِيدِيكَ قَطَعَةٌ
مَنْ أَلْفَحَذِيكَ أَلْفَحَذِيكَ مَهَا كَبِكْحَرًا فَنَادَى امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَقْبِرُ الْأَمَانَ بِالسِّكِّينِ وَمِثْلُ
الْأَمْرِ فَغَابَ نِيلَانِمْ جَارِ مَيْدِيهِ طَلِيفَةٌ حَيْدَلَا لِكَلِّ عَرَا لِقَطْرًا فَتَكَرَّهَا مِنْ قِحْدَةٍ عَزِيْزِ
جَانِبِجِ لِيَطْعَمَ ذَلِكَ الصَّفْرُ مِنْ قِحْدَةٍ هَبْرًا فَصَاحَ يَهُ لَاقْتَعَلَنِي فَايِنِي أَنَا الرَّوْحُ وَ
جِرْبِلَا الْأَكْبِيْنَ لَكَ الْبَشْرَا وَهَذَا أَحْمِي كَالْجِنَّا كَأَنَّهُ بِأَذْرِ اللَّهِ حَصَنَكَ الْكُفْرُ
فَبَاثَلْنَا بِالرُّضَى لَطْمٌ حَيْرًا أَيًّا لَكِنْ هَبَا لَعَالِي تَعْبِسُ بِهِيَ الصَّفْرَا بِرَبِّكَ إِلَى الرَّحْمَنِ
مِنْ لِقَاطِمِ عَلَقْدَكَ بِالسُّوْطِ قَعْنَهَا قِسْرًا فَمَاتَتْ وَأَنَارَا السُّبَابِ مَجْلِبَهَا وَمَجْلِبَهَا
عَضْبًا وَمَقْلِبَهَا عَبْرًا وَعَسَلَهَا الطَّارِقُ الْوَصِيْرُ وَظَمَهَا إِلَى قَبْرِهَا لَيْلًا وَأَوْدَعَهَا سِرًّا
فَلَمَّا آصَاءُ الصَّبِيْحُ جَاؤَالِدِفْهَا فَمَا وَجَدُوا الزَّهْرَاعَ وَلَا عَرَفُوا الْقَبْرَا فَمَا أَرَادُوا لَيْسَهَا
ثَارَ مَعْضِبًا وَسَلَّحُهَا الْكُضْبِيَّ قَاعَنْقُلَ الْكُضْمِرَا فَصَاحَ عَلَيْهِمْ مَعْضِبًا يَا أَلْغَابِ
فَأَقْبِمِ بِالرَّحْمَنِ اجْرَزْكُمْ جِرْدًا فَمَا نَطَفُوا فِي نَيْسِهِمْ مَا فُطِ كَلِمَةٌ وَلَا شَمَّرُوا سِبْقًا وَلَا جَوْحًا
شِبْرًا حَاصِلٌ مَعْنُونٌ أَنَّهُ رُبُّوَادُ فَسَلَّوَاتٌ فَذَا أَيُّ سَبْرِيْنَ فَلَوْ أَنَّ زَهْرَةَ تَوَجَّهَتْ بِسِيَابِ دَرِيْزَةٍ حَوْرَدَةً وَوَجَّهَتْ
نَادَرُ رُبُّوَادِ سَلَامٌ فَذَا أَقْبَمْتُ كَيْسَ تَشِّسُ وَبَرَّ بِكَ سُنْدَةَ شَبِّ وَرُوْزَةَ كِيْرَتَهُ دَهْرٍ وَحُرُوفَ زَنْزَدَةَ بِأَمْرٍ دَاكِنٌ وَسِيَكَةُ
بُرِّ بِتَرْغِضٍ مَعْمُودَةٌ وَصَدَقَةٌ دَادَةٌ وَبَزْدُورٌ فَاقْمُودَةٌ وَفَتْحٌ عَرْمَنٌ فَاطْمَةُ مَعْقِي رَايَا وَتَرْفِيْحٌ مَعْمُودَةٌ وَكَيْفَ تَعْلِيْمٌ مَعْمُودَةٌ
وَأَمْرٌ حَلْفَةٌ وَبُرْجَمَتْ فَمَعْمُودَةٌ وَبَا وَنَادَادَةٌ وَرُوْزَةٌ حَزِيْرٌ وَرَحَالِيْتِي كَيْفَ مَبْلَغٌ لَوْ دَهْرٌ مَعْمُودَةٌ عِلَاسَتٌ وَلَيْ خَدَا وَأَيُّ كِيْرَتِي
وَدَانَا تَرِيْنٌ شَمَارٌ عِلْمٌ وَحَسَنٌ شَمَارٌ تَقْوَى وَأَيُّ كِيْرَتِي تَرِيْنٌ رُفْقٌ وَشَهُوْرَتِي تَرِيْنٌ شَمَارٌ كَاهٌ بِشَيْدِهِ زِيَكِيْسَكُ عَلَا رُوْدُ
وَلَيْ خُوْدُوْهِنِي حَيْثُ حَقِيْقٌ نَجَاتٌ نَائِيْثَةٌ وَرُزْجَمَتْ فَذَا أَيُّ سَبْرِيْنَ كَيْفَ حَقِيْقٌ مَشِيْتُهُ زُرْدَلُ كَيْفَ تَحِيْرٌ رَايَا وَشَمْنٌ سَبِيْرٌ
نَادِيٌّ رَفَا نَةً رُوْرُدٌ كَارِزٌ خُوْدُوْهِنِي بِالرَّفْعَةِ وَكَيْفَ بِيْهَاتٌ كَارِزٌ رَايَا عَلِيْلَيْتُهُ أَوْتٌ جَزِيْلَةٌ تَرُوْدُ أَوْتٌ تَمَّ قَلْبُهُ وَشَمْنَا رَايَا
مَرْكَ وِشِيْرٌ حَزِيْرٌ رُوْزٌ حِكَايْسُ حَزِيْرٌ مَعْمُودَةٌ رَفْعِيْ بِتُ رَزْمَاتِيْ كِي رَايَا وَبَانٌ جِبَارٌ حِكَايْسُ وَرَاؤُهُ حَسَانَةٌ كَرْدَانَةٌ
مِثْلُ حِكَايْسُ حَزِيْرٌ وَنِصْرٌ حَزِيْرٌ رُوْزٌ حَزِيْرٌ وَبَدُوْرٌ زَاوَةٌ رُوْزٌ حَزِيْرٌ وَبَتِي شَدِيْذَةٌ حَزِيْرٌ وَفَقِيْحَةٌ بِتُ كِي أَوْرَانِيْجُ
بِيَانٌ كَيْفَ رُوْزِيْ عِلَاسَتِيْ رُوْزٌ حَزِيْرٌ مِيَانٌ حَزِيْرٌ خُوْدُوْهِنِي لَعْدَاؤًا لَكِنَّا نَاظِرٌ وَحَصْرٌ رَايَا حَزِيْرٌ وَبَدُوْرٌ كِي كَيْفَ تَرِيْنٌ رَايَا حَزِيْرٌ
رُوِيٌّ فَرُوْدَانَةٌ لَدَائِسْتِيْنُ رِبْتٌ وِيْ دُوْخَلُ كَيْفَ رُوْزٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ
أَيْكَ تَهَارَاتُهُ شِيَانَةٌ كَيْفَ نَشِيْتُهُ لَمَّ وَجَارٌ رُوْزٌ وَبَدُوْرٌ كَيْفَ تَرِيْنٌ رَايَا حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ
وَإِيْ حَزِيْرَةٌ وَبَدُوْرٌ كِي كَاهٌ لَزْجَانَةٌ رَايَا حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ
لَرَا كَيْفَ رُوْزٌ حَزِيْرٌ رَايَا حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ
كَيْفَ تَرِيْنٌ رَايَا حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ
بَادِلٌ رِيَانٌ سَبِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ حَزِيْرٌ

تذکره

کشم که تمام عروج و صعود کنی از حد من خلاص نخواهی شد پس علم ترضی فرمود تحقیق بناه آورنده عمر زینت نه از شکر شیر
 در نظر انگور هر مرد اخذ کن عوض او کبوتری دیگر عرض کرد رضی میگویم اگر چه کبوتر بر بید ابو الحسن است من
 اوست حمید و مقصود من او را بمن عطا ناو آلا از حضرت هلاک میثوم و اگر نمیدی از گوشت مان خود قطعه رحمت کن
 تا حاررت جگر خود را با جاسوس کشم در خیال امیر المومنین خیر را نماند که نزد من از کار در زمانه نگذشت که کار دست
 که از سناس هم میگذشت حاضر نموده او را بچوف و در اس اس با آن که دسته تا قطعه برای طعمه آن باز جدا کند که در آن
 حال فریاد کشید قطعه که به تحقیق من جبرئیل امین بشارت باد شما را و این بر او من میکانیل است نزد تو امیر است یا
 برورد کار که ترا بضر صبر خصیص داده پس قیاس کنند بر تقاضا طهر خیزده مرآیا با طهارت عالی مس سیاه قیاس
 میشود اظهار بر پشت میکنم بر برورد کار رحمن از کسیکه با طعمه با کاذک از رو کلم تا زبانه زده پس مظلوم شهید گشته
 حالتی که آثار زبانه در جنب آن محذره باقی بود و خله و عطیه به غیره که فدک باشد غضب کرده بود و در دیده با
 وی شک جگر بود و غسل داد بخدزه را و صفا داد او را و در فن نمود شب و پنهان او را بجاک سپارد چون صبح روشن
 شد آمدند بدفن او و یافتند ز هزار او شناختند قبرش را چون حو استند بنش مانند قبرش را غضب
 و شمیر از نیام کشیده مثل شیر خنثناک صیحه کشید بر آنها ای آل غالب قسم به برورد کار رحمن هلاک میکنم شما را هلاک
 کرد پس در آن حال در شب و صبح نزد زنده شمیری کشیدند و نه قدمی پیش گذاشتند و مخفی ماند رتبه که مستفا
 از کلام ترضی ایضا در این مقصده آنچه نسبت که بان اشاره کردیم از اینکه امیر المومنین اگر چه امام حسین است اگر خدا
 تعالی جمع گشتی را در آن حصا کرده است الا اینکه او را زده کرده بود که حقیقت حال را در شمال اتمقات در اند و جسم حسین است
 حال در بار آن معصومین بلکه مثل این جا میشود در شان رسول خدا و ظاهر نیست که علی اما تبه بر قول خود و جمله
 در این سنه هر گاه که حال و کیفیت مقاله ایان کن در آنچه جبرئیل آن تکلم کرد در وقت تشکل او بودن صورت جمله
 و آنچه میکانیل آن تکلم کرد در وقت تشکل بودن او بصورت صغر و باز آنرا که ظاهر پنجم ایشان بان تکلم کردند یقینا مراد نبود
 پس مقصود از آن چه چیز است در وقت امتحان کردن ایشان امیر المومنین را باذن خدا تعالی میگویم آنچه این
 بان تکلم کردند از پیش استعارات و کنایات ملکوته بود پس اشاره مینماید بر بعضی از معانی و کسرا را لا هوتی جبرئیل
 اراده کرده است ار و ادای که صوامع قدس را بر ملکوتیست بر طباق آسمانها و از فراخ اراده کرده است کرده طاکمه و مسکنه
 لا هوتیست را خواه از شخصی باشد که جبرئیل بر پیش آنهاست یا غیر از آنها بعد معصود از قول او طو اما اطوی این اربع
 شدت حرص طاکمه و دوز شوق ملکوتین بر بخشاف حقیقت حال بر ایشان و عالم شدن ایشان حقیقت حال در سئله
 امتحان امیر المومنین یا این معنی که آیا قطع میکند پاره از گوشت ران خود را در حلا حمامه که با و سپاه آورده از خفا صفت
 و باز بانه و قیاس کن باین معانی بر باطنیکه در کلام او آورده و جسم حسین است مقالات میکانیل و در این مکالمات
 طیفه است بر شرافت علم و بلند رتبه آنکایکه آنعلم در نزد اهل عالم لا هوتیست ملکوت بجزه فوت است بر صاحبان
 از اهل زمین بعد از آن مخفی مانده بر توبه بر بستیکه کسیکه ملکوتیست با و سپاه میاورند در نزد او بسیار حضور مینمایند و گروه
 لا هوتیست او را امتحان مینمایند و حال آنکه او حجت خداست بر ایشان و بر جمیع خلق و بعد از برادرش رسول خدا کلیف
 او نیست مثل کالیف زیرا که او را تکالیفیست فوق از تکالیف در جمله کثیره از مقامات و جسم حسین است اولاد و
 او را و تحقیق بیان کن گذشت در بعض مقامات این کتاب پس از اینجا مندرج میشود بعض آنچه بقلوب فلجان میکنند
 از اینکه چگونه جایز میشود قطع کردن امیر المومنین پاره از گوشت ران خود را بر اخص کردن حمامه از خفا و جاب
 صحت بعد از آن اگر تحقیق حال را خواهد مسئله آنکه تفات کردن و متوجه بودن امیر المومنین در حال نماز بنوا
 ۲۰ از آن است که بغایت حضور و شوق او بر اعدا اتمقات در حال نماز مسافات دارد پس گوش کن آنچه برای تو ذکر مینمایم بدان

در فضیلت امیرالمؤمنین

جمع ذکر کرده است که از ابن جبر آورده است که از شیوخ حنابلیه بود سوال کردند در جا که او در سن خفرا موصله بود
که امیرالمؤمنین چگونه بیشتر از باقی اولاد و صدقه قنود و نماز او را در صلوات علیه مشغول نکرده عطیه کردن او را از نماز مشغول
نموند پس جواب داد و اجاب یعنی و کثیر لا تلهیه سکرته عند التذیب ولا یلهوا عن الکلام
اطلعه مسکونه احره تا ممکن من فیل الصحاء فهذا اعظم الثانی طایفه معنی مردم عام میدود
خودش هم میباشند ستم او را مشغول میکنند از نیمه روز شب بیدار در طاعت است چنانکه فصل ایشان
مکنت پس ایند بر بزرگترین مردم است و از کتاب در طلب نقل کرده که امیرالمؤمنین نماز ظهر بخواند و در رکعت آنرا
بجا آورده بود و در بر او بود که همیشه هزار دنیا بود و پیغمبر را با پوشیده بود و نجاشی او را پیغمبر هدیه فرستاده بود
پس سالی با او گفت سلام علیک یا رسول الله و ای کسیکه بر مؤمنین اولی و بهرست از نعمت ایشان نصدق کن و به
مسکین بکند یا بر آن عمل اخست و با او شاره نمود که از برادر در این عهدت نقل کرده گفت که مردی پیغمبر دو نفر ناله
رزق جاق هدیه فرستاد حضرت صاحب حج و گفت از شما کسی که دور رکعت نماز کند با وضو قایم و رکوع و خشوع
و در آن دور رکعت نماز چیز را از امور دنیا را قصد نکند و در قلب خود فکر دنیا را احداث نماید پس یک از این نافرمانان بود
میکنم آن هجرت گفت که حضرت ابی کلام را یکدفعه دو مرتبه و سه مرتبه گفت حد از صحاب با جواب نداد پس
امیرالمؤمنین بر جهنت گفت یا رسول الله من دور رکعت نماز میکند از هم و کثیر او را میگویم تا سلام دادن از آن در حق
خود چیز را از امور دنیا را می آرد و مراد احداث میکنم پس معنی گفت که علی نماز کند از خدا جو صلوات بفرستد گفت امیرالمؤمنین
بکفر گفت و نماز داخل شد و گفت که در رکعت سلام داد جبرئیل بر او نازل شد و گفت یا محمد حدایت جو سلام میرساند
و میگوید که از ناله مارا بعل عطا کن پیغمبر فرمود که من با علی شرط کرده بودم که دور رکعت نماز کند در آن چیزی را از امور دنیا را
بفکر خود نیارد تا یک از نافرمانان بود هم و حال آنکه او در تشهد نشسته بود و فکر میکرد که کدام یک از نافرمانان کبر و جبرئیل گفت
یا محمد خدا تر اسلام میرساند و میگوید که علی فکر کرد که کدام کبر اخذ نماید بدان که جان و فرزند آنهاست و ذکر نماند آنرا قصد قلند پس
حدایتقال نازل کرده این آیه را ان ذلک لذکرى لمن کان قلبه اوالقی السمع و هو شهید قصد میکند با امیرالمؤمنین
را که نفس خود را احطاب کرده در نماز خود را بجزایتعالی فکر کرده در نماز چیز را از امور دنیا بحدیث پس زمانیکه خدا کردی ای
همه آنچه ماذکر کردیم میدال که شکوک و شبهات که با آنها اشاره شد تا چهار سال و بکلیه قطع ماده آنها کردید بعد از آن که
حوائج که بدایه امر را نیز بر آنچه گذشت در باب اینک التفات امیرالمؤمنین و توجه او بسؤال یا علی من فی منیت جبرئیل
و خشوع او در نماز و تمام استعراق او در توجه حضرت معبود حق پس کوشش با آنچه از ارای تو ذکر نمایم پس بدانکه از این
مکاشفتن نقل شده که در روزی دخل شد باو بکنیز از اهل بلدا در حال سیکاه در حال خود مستغرق بود و گفتند باو نظر کردید که چه
گفت که این فر را بر روی کن پس میباید از او مکر صورت خود را بعد از آنکه این حالت را بشد خادم باو تمسک در داد آنچه
حارثیده بود گفت گفتیم مگر آنچه دیدم هذا و حقی نماند بر تو که جمعی از اهل ذوق و اهل معرفت با این مکاشفت عیب وارد شود
و طعن رنده اند در خصوص و آنرا معقل موده اند با نیکو این از او راجحه عدم فوت و عدم حاطه او بوده بر بعضیین و عدم
نظر کردن او بوده است بر وجهی است و اما کامل پس او مثل صحاب اعراف سگشته است بر حد شرک ما بین مردم
و هر دو شاه را مشاهده میکنند پس محجوب کند او را که آنها از دیگری مشغول میکنند او را از شأن او و توجیه سرود
اکمال از اهل مکاشفه زمانیکه در جبهه ایشان با نظر حقی شد که با این وصف موصوف شای از بودن ایشان جالس مثل صحاب
اعراف بر حد شرک ما بین دو عالم پس چگونه میدال در جبهه صلبت مطلقه محبت خدا بر جمیع خلق او و جان صاحب
ولایت مطلقه که نیست در جبهه بر جبهه او و در جبهه بر او و در جبهه او و در جبهه او و در جبهه او و در جبهه او و در جبهه او
که نیست ذره اعراف و قطره بریا اگر کوی بی درستی که این و مثال و نظایر آن از آنچه است که بان دفع میشود
امیرالمؤمنین چگونه سؤال سائل التفات نمود و حال آنکه او مشغول نماز بود الا اینکه انقوت میداد زیرا چگونه جائز بود

با که گوئیم میرالمومنین پیرانشناخت حقیقت امر از جهت خصوصاً زانیکه ملاحظه شود اینک علوم او برین حدت
 نسبت آنها معلوم نمیشود و نمیشود مثل نسبت قطره بهت دریا محیط و منبسط ملاحظه شود آنچه بان هشاره گذشت
 زانیکه میرالمومنین امام پس است که خدا همه چیز را در آن شمرده و همما کرده است و نیز ملاحظه شود آنچه این بود
 را ادا میکند را اخباریکه وارد کشته در علوم مده معصومین پس آن چهار در غایت حد تکاثر و تطافرت پس
 در کتاب کافیه مسند از عبد الله ابن عباس روایت شده که گفت از حضرت عثمان غنی میگوید تحقیق تو کید کردی در این
 خدا در حالیکه من میدانستم کتاب خدا را و در اینست مدخل و آنچه خواهد بود تا روز قیامت و در اینست خبر آسمان
 و خبر زمین و خبر بهشت و خبر جهنم و خبر آنچه بود و شباید اینها را میدانم چنانکه به گفت خود نظر میکنم در بستیکه خدا
 تعالی میگوید فی بیان کل شیء احدیك میگویم همه آنها مسلم است و لکن اینها مانع نیست با آنچه ما مقدم کردیم از آنیکه
 علم پیغمبر و ائمه مادر مثال آن امور متقدمه باراده ایشانست پس عدم علم ایشان حقیقت حال در آنها نماند
 از عدم آراوه ایشان از نظر بان و جبیکه مقدم کردیم پس این نیز از امور است که آنها را استفاده کردیم از تتبع اخبار
 و بعضی آثار و حوادثی که متعلق به قبول است از عقلیه و نقلیه پس نسبت هاذق کامل در علوم و فنون خصوصاً در فنون
 اخبار و آثار مگر یکیکه دو جانباً حاصله نماید و بهر دو چشم خود نظر کند در رفع ناقص و از آنه شکوک و شبهات نماید
 تذیبات سیمم ما اشاره کردیمت بر بعضی از امور عظمه بدانکه به تحقیق گذشت در اوایل این مجلس جنبیه مقتضی
 در حجت عروج بود پس محضی نماند بود که دانسته شد در بعضی از مواضع از این کتاب که در وقتیکه رسید بشهر مدینه از آن
 راهشید کرد حادثه در عالم امور عظیمه و حادثه کردید در آن آثار عجیبه از سما و ارضی از آنرا که تا روز قیامت
 با عدیت و از حادثه را باید به تحقیق شناختی که قسم نماند اراقبام و سخا و عدیده و اطوار کثیره و قشده حسب طول امتداد
 زمان و کوتاهی آن و سؤال آن آفاق و طراف و مخلص بودن آن به بعضی از اراضی و بقع و در قسم اول بقا حرمه عظیمه
 است در آسمان و زمان است ایضاً تجدید عزا و اتم در شهر محرم در حمله کثیره از بعضی مای زمین و قطع عالم و
 از اینست زیارت خلق کثیره در سبیل قبر شریف را از اذیه تعلقه شرفه و از اینست بعضی آنچه در بعضی از طرف عالم
 و قطع زمین است از آنرا باقیه تا روز قیامت و آن چنانکه در قرئیه از قرئیه مای قرئین که از آنرا آباد کو بند حجت
 کسیر عمر عظیم بقطر است و آن از قسم درمی است که آنرا در کعبه چار میگویند زیرا که شامی از وسط آن منقش میشود در روز
 عاشورا همیشه که حادثه میشود در وقت اتفاق آواز هوانا که پس از آن خونهای بسیار جاری میشود و خلق بسیار
 در نزد آن در حجت و انوقت جمع میشود و از خونهای جاریه با بنده و غیر آن اخذ میکنند چنانکه در قرئیه دمشق که در
 آنجا سنگ ریزه که صورت بشیر است پس در روز عاشورا از جا چشم مای آن خون مای بسیار جاری میشود و آنچه
 باین شبیه است بسیار است در بلده عجمی و محض آنچه با فقرت است از نو صانع که در آنها شریف را روزه بدهد که دانسته
 بودند در وقت سیر کردن کفار و لشکر این زیاد باشد به شام و محضی نماند بر تو که انقیتم ای قسم و اتم باقی تا روز قیامت
 بر دو نوع است یک نوع بر افعال مباشرت ایشان در آن صلا و خلتی نیست و این چنانکه در این امور مذکور و امثال نظایر
 آنهاست و کثرت عکس نسبت یعنی بر افعال مباشرت ایشان در آن مدخلیست است و آنچه که در بعضی از بلاد قرئیه مای ملک
 مسند و غیر اینست بیانش نیست که اهل قرئیه از قرئیه مای حیدر آباد و کن از بلاد حاکم هند کوه الی مستدیر حفری کنند که
 آن قرئیه صد ذراع میشود بعد از آن در حجت ریزه که در آن ریشه قطع میکنند از درختها برهند پس آن درخت را قطعه قطعه
 مای کوه دال میریزند و بان آتش میزنند در شب هشتم شهر محرم پس آن درخت در آن کوه دال میوزد و در کوه دال همه آنها آتش شعله ور
 میشود و در شب نهم آذری مای آتش موج میزنند پس اهل آنقرئیه از منازل خودشان بیرون آیند در نزد یک نصف شب پس
 بران و حیوانان و طفلان میفرستند تا آتش را چابیکه در نزد است که آنرا بهت عاشورا مینامند بعد از آن هر یک
 از ایشان بگرد فوطه می بندند که ستر صورت نماید پس با هر بنده مسیروند در جا که صیور کنند و نوحه کنند و در گذشته
 شامین شاه حسین و در پیش روی ایشان عملها باشد تا میزنند بر دیگ آن کوه دال در حالیکه در طرف آن مردان است

در امور محرمات

در دستهای ایشان با زنده باشد که بان آتشها با دمیزند که روی آنها صاف و خالی از خاکستر و نخوان باشد پس شدت حرارت
 آتش را آنوقت در نهایت غایت میباشد همیشه که مرغ پرواز کند که آنرا آتش و مقبل باشد از مسافت است در آنجا
 میشود مانند آنکه آتش از زنت راحت شده و تاثیر خاصی است و آن است که بگذرد از آن اگر رسد بعضی از اعضا
 حیوان در آنجا هدایت میوزانند تا با استخوان میرسد بهر حال ایشان دقیقه نزدیک که و ال میرسد در حالیکه شاهین
 شاه جبین گویانند و در پیش روی ایشان باشد شیخ و بزرگ ایشان و در دوش نیزه بود پس او اول آتش داخل میشود
 در آن قوم با توابع میوزند در حالیکه صیحه و نوحه و شاه حسین و شاه حسین میگویند و بهر حال خودشان در با آن آتشها میوزند
 گویا درون اینک بقدها ایشان تاثیر نماید پس این از آنچه است که خبر دادند آنرا بن سید اجل عالم فاضل نقی و کمال
 صالح لفظی سید محمد علی مودودی گویا هندی و این سید اجل از جمله دستا من و او ثقی ثقات صحاب من بود پس
 چیزی که از او نقل کردیم از آنچه است که از او نقل کرده است بلکه در اوایل عمر خود در آنقریه ساکن بود بعد از آن از آن قریه به بلده
 حیدرآباد رفته و چند سال در آنجا اقامت کرد و نیز گفت سلسله نقله و کثر آنست که که من مشاهده کردم در منبر خود که از بلده خود
 بر شاه مقدس سفر کردم امر عجیبی را که شنیده است با آنچه از آنقریه حیدرآباد دیدم و آن است دقیقه در شب عاشورا
 رسیدیم به قریه از قریه بای بلده که از بلاد ملک کن از هند که حبه میداد در منزل ناز شدیم پس در آن اشاک نشسته بودیم
 در حالتی از شدت حزن و اندوه ناگاه صیحه و فریاد اهل القریه را شنیدیم و صیحه و ذکر کردن ایشان را شنیدیم که حسین
 میگفته پس برخواستیم در منزل سرودیم و رسیدیم به جمع مردم ایشان را دیدیم که میخوانند علم را فرود آورند که در آنجا حرجی بود
 انخلم را در آنجا نصب کرده بودند پس انخلم را از آن برج فرود آوردند و نوحه و صیحه میزدند و بسینه ما خود را میزدند و انخلم را
 آوردند بجانب کوه ال برز که که در آنجا بود و محلو بود در آتشها شکله در روز طرف آنجا حجتی بودند بسینه ما خود میزدند پس این
 دو گروه بیکدیگر ملاقات کردند و برآیدند که در دوش چیزی بود و پشه بود بکلیر بزرگ بان آتشها از کوه ال میکشید بر زمین
 مستوی که مرتبان کوه ال بود پس همه این جماعت در با آن آتشها پاره پاره میرفتند و حلقه حلقه دور میکردند و بسینه ما میزدند
 میزدند حتی اینکه جمعی از صحاب از مسافران در با آن آتشها پاره پاره میرفتند مثل جماعت پس از ایشان سوال کردم بعد از
 تمام شدن امر متفرق شدن جماعت از کیفیت حرارت آتش فرمودند گویا ایشان در با آن کل بحان راه میرفتند و
 گویم حریت است باین دو حکایت آنچه را که حبه داد من آنرا بعضی است که با جبار ایشان و نوحه و هتاه در دم از یک
 بلاد ماچین سفر میکردند و بعضی سالها در آنجا ساکن میبودند بیانش است که آن بعضی گفت که اهل بلاد ماچین عباد
 حسنام و او شان میکردند با معنی که ایشان از اهل کتاب بودند بیانش است که آن بعضی گفت که اهل بلاد ماچین عباد
 بودند مگر جماعتی از اهل سنت که عدد خانه ایشان مرتب چهار صد بود در آنجا ریشعه بود مگر طایفه از فلیله که عدد خانه ایشان
 ایشان مرتب سی و یا چهل خانه میرسید پس عادت اینها را قاهره و ما تم در راه را برای سید شهید آبرنج خاص بود
 است که ایشان بهرزم و جنبش با جمع میکردند در میدان وسیع که در آنجا بود از اول شهر حرم تا روز عظم ما آنها آتش میزدند
 پس حریت آنچه در میدان بود از زیرم و حشاش تا روز عاشورا پس میشد آنچه در آن بود در روز عاشورا که گویا که آنرا است از
 آتش موج میزدند گویا که آن جهنم بود که فوران میشد و در آنجا روز عاشورا میشد اجتماع میبودند در مسجد که در تبرید ایشان
 بود در حالیکه پاره پاره و عریان میشدند مگر در ستر عورت مثل شتر و فوطه پس حلقه حلقه میایستادند و بعضی از آنها از آنجا
 میوزانند بر زمین سینه ما و سرمانا بیکدیگر میگذاشتند و میزدند در میان ایشان حالت سزیده از حزن و اندوه و عساکت
 عجیبه از وجود و مورش پس همه ایشان استهلا داخل میشدند در حالیکه صیحه و نوحه میکردند و بسینه ما میزدند
 و در میان آتش میرفتند تا لصف قد ایشان و در بعضی از مواضع تا را بود داخل آتش میشدند و آن آتش با ایشان بر دوام
 میشد چنانکه برابر هم رد و سلامت گشت پس با قدرها خودشان بر آتش راه میرفتند از جانب میدان بجانب کوه
 هم چنین میکردند تا کوه زب افشای و آتش تمامه حواش و خاکستر میگشت پس نایکه بهر نیز استخاشی مرا که هر روز عباد ایشان

که سو آن اشاره کردیم و هم چنین نظایر آن از آنچه تا کنون اشاره کردیم تا روز قیامت بسیار است پس بعضی از آن
 اینست که آن در حقیقت کمال است از حقیقت دین اسلام و حقیقت آنچه طایفه امامیه بر آنست و با جمله درستی که این
 از جمله دلایل قطعیست که دلالت میکند بر نبوت و ولایت ائمه معصومین و از جمله آنهاست که این تنوع و تمام
 حجت است بر مخالفین و اولاد ایشان مختلفه و در اینست متفرقه این بر معصومین در منزل عدو و جسد و تنوع و از جمله آنها
 اینست که این در قبیل لطاف معجزه است در شان این عوام و مستضعفین از شیوه خصوصاً در از منته غلبه دول کافران
 و ولایت فاجرین و در از منته که در آن عینت حجت خدا و امام عصر جعلند الله فداه طول کشید و از جمله آنهاست که این
 اشاره است بر عظم شان سید شهید امر و حمله بعد از ولایت فدا و در نزد خدا تعالی همیشه که میرسد ایشان
 بعد از شئون جدید و در راهش صلوات الله علیه همین اشاره است نیز بر اینکه این همان هفت خانه و زمینها و آنچه
 در آنست از همه خلق خلق شده اند که بر این نشان و نیز اشاره است بر بر عین مردم بر اقامه غیره و نامم او در هر سال مجلس
 از رخا اسفند در اشاره است که بعضی از مطالب همه محققانند بر تو که این مطالب اگر چه مواضع لایقه نوشتن آنها بعضی
 از مقدمات این کتاب بود مگر اینکه با معترض شدیم بگویم آنها را اینجا از برای الهام نمودن جمعی از اخبار و صلحا از زمین میان
 آنها را بر وجهی همیشه که زایل نکند شبهات و بگوید که معلق جمعی از خواص و عوام فلبان میکند با اینکه هر کس
 همان نظر نماید در بعضی آنچه محاسن آنرا مستغنی است میداند که بعضی از مطالب آنکلی محاسن سابق محاسن و متحقق
 در غایت حمایه و تصدق پس بدانکه گردن بر سینه شهید امر و حمله بعد از ولایت او و در آنست که اینک سخن او عارف
 اندرون و کنایه از آنکه گیسنده و زیارت کننده مسیر بزرگش با نام که از در حقان و جوام و کنایه
 صغیره و کبیره را میرسد اگر چه مقدر کف در یا با و گرانه که اوها بوده باشد و تحقیق دانستیم که همه آنها از خبر نامست که دلالت
 کرده است بر آن چهار معجزه از صحاح و غیر آن بلکه متعارف و مستور معنی هستند و مخفی ماند بر تو که آن اخبار چنانکه
 مشتمل اند بر کنایان کبیره غیر مملکه هم چنین مشتمل اند بر کنایان مملکه موقفه از عقوق و الدین و فرار از جهاد و لواط و مثل آنها
 پس اگر گوئی که از اخبار وارد گشته که لواط دون در ذریه است و اما لواط در در آن کفر است علاوه بر این چهار کفره دلالت
 کرده است بر اینکه فاعل این امر نیست تمام مردم با خود میخوانند و تحقیق وارد شده در بعضی اخبار که هر کس لواط کند لوطه کرده
 میشود با او اگر چه در اولاد او باشد و نماند که حال چنین شد پس چگونه بماند اخباریکه در باب گریه و زیارت وارد گشته
 در عموم خود میگویم اخباریکه عالمند با اینکه لواط در در کفر است بخرج مبالغه خارجند از این معنی که لواط بمنزله کفر است
 در عظم مصیبت و در زکات جنایت نه اینکه آن در حقیقت کفر است پس کثرت در این هنگام در شمول اخبار گریه و زیارت
 بر فاعل لواط نیز پس همه اینها بعد از اغراض از تحقیق تو به است نظریه اینکه اخبار کبار و زیارت مطلق شامل است بصورت تحقیق
 نوبه و صورت عدم تحقیق توبه و الا پس امر و صغر است اگر گوئی که ماده کمال از حدش قطع نشد زیرا که معصوم در زوال مذکور
 این بود که فاعل لواط منفک میشود از منکوح بودن در بر نظر آنچه حکم کرده بان بعضی از اخبار پس در اینست که گفته میشود که منکوح
 و موطود در برابر کثرت است که صلا در آن چیز نیست چنانکه گذشت بعضی اخبار که باین دلالت میکرد در محاسن سابق و از آنجا
 است که ایشانرا سجات نیست یعنی نمیگویم بدستیکه بعضی از اخبار ناطق است بر اینکه فاعل لواط نیز مگر اینکه معقول و منکوح
 در در باشد لکن ممکن است گفته شود که آن اخبار در عموم و طلاق خود باقی نیستند بلکه آنها نیز در صورت برادمت و ستم
 چنانکه شمار میکند با بقول سعید بن اسحاق و طی الرقیال الاموت الا انه یرجو الناس الی الله پس هرگاه گوئی چنین تقریر کرد
 تو کلام را شمار میکند بر اینکه تو مترجم شده باشی و آنچه ذکر شد در قضیه منکوح در در بر این معنی که در آن صلا چیز نیست و او در کثرت
 که او را ابراجات نیست پس در اینست که او در معصوم و در سوال دیگر او اینست که چهار و زده در باب کبار و زیارت از آنچه است
 که در عموم خود باقی نیستند با اینکه تو ادعا کردی که آنها در عموم خود باقی اند بلکه شامل است بصورت عدم تحقیق توبه یعنی میگویم کثرت
 نیست در اینکه منکوح در در برابر کثرت است که در ایشان خیر نیست و در کثرت نیست که آنها را سجات نیست زیرا که او قطع نظر از آنچه

در وظایف حکمت

در شان او وارد کرده در کلام امیرالمؤمنین من اولی فی عباد الله حیاه و کثر مواده و از آنچه وارد شده در بعضی
اجزاء معتدله در مجلس باین و از آنچه وارد گشته در حدیث مدعی و آن خبر است که آنرا روایت کرده کلینت در چند
نفر از صحابا را محمد بن محمد بن خالد از جعفر بن محمد اشعری از عبد الله بن میمون قدام از ابی عبد الله گفت مردم
گفت که حدایتعالی گفت و عزت و جلالت لا یفقد علی استبرقها و حریرها من توتی فی دبره یعنی قسم بمرت و جلال
خدمت در استبرق و حریر بهشت نمی نشیند کسیکه مملوک در دبر باشد او از دوستان اهل بیت عصمت است که میگوید پس
مستف بود آن او باینکه در او خیر نیست و او را اصلا نجات نیست از جهت اینست که او خستیار نمی کند محبت رسول را
که حدایتعالی محبت و مودت ایشانرا بر جمیع نفیقین و جمیع ملائکه فرض و واجب گردانیده است و از اینجا ظاهر شد
نیز سر آنچه در حدیث مدعی است که عنقریب گذشت حاصل نیست که چهار بجای و زیارت اگر چه عام بلکه شامل است
تا هر حلقه ای بر مملوک در دبر بیاورد باینکه زیارت کنند یا بگر بلا الا اینکه وقتیکه دستم که گریه و زیارت نفع میدهد
در شان دوستان اهل بیت عصمت و عارفین بحق ایشان نه مطلقا میدانیم که عدم مکتول چهار باب گریه و زیارت
بر کسیکه مستف باین صفت شیعه نوحه باینکه از جهت طرق مختصیست بآن اخبار بلکه این در حقیقت از جنس
مختص است پس مملوک در دبر مثل منافق و ولد زنا و ولد حیض و شرک شیطان و مخنث و دوتیث میشود پس اگر
کوله که شایسته آن راه در بعضی رسائل خود ذکر کرده است که همیشه گفت در بستیکه حدای اهل جلاله و قیدک بهشت را اطلاق
کرد با بخت تکلم کن بهشت گفت معید شد کسیکه بمن داخل شود حدیث اهل جلاله گفت و عزت و جلالت لا
یسکن فیک کما یتبر من الناس لا یسکن فیک مل من حیره و لا میصیر علی الزنا و لا فساد
وهو التمام و لا دیوث و لا شرط و لا تحت و لا فاطح رحم و لا الیه یقول علی عهد الله
کذا و کذا هم یقین الحدیث و شرک نیست در اینکه اینچیز در عموم و مطلق خود با نیست زیرا که مصیبت زنا و نامحرم
خمر و شرط و قاطع رحم و کسیکه میگوید در ذمه منت عهد خدا چنین و چنین بعد از آن وفا کنند زانیکه توبه کردند و
ایمان آوردند یا بر حسین رو کرده اند گریه کردند یا قبر شریف او را زیارت کردند در حالیکه عارف بحق او شدند
سحق بهشت میشوند و از اهل بهشت میشوند که در آن کن میباشند و عبارت خبری در بستیکه ادله توبه که دلالت بر قبول
توبه میکند و هم چنین اخبار وارد در باب بجای و زیارت وارد گشته اند و از آنچه برای خبر در شان اینها که آن
ایشان را ذکر کردیم مثل درود خاص عام و مقید بر مطلق پس میگوئیم که امر زانیکه چنین شد در شان اینها باید
چنین باشد در شان باقیین که در این خبر مذکورند و هم چنین در شان کسانی که در این خبر ذکر نشده اند و اولد الزنا و ولد
حیض و شرک شیطان میگوئیم در بستیکه فرق در میان این دو فرقه و ایضا وظایف در غایت وضوح است زیرا که در
اول که بی امیضا و نام و مدمن خمر و مثل ایشان در شان ایشان وارد گشته خبریکه دلالت کند بر اینکه ایشان از حلال
اهل بیت رسول و خلفاء فرقه تانیه اگر کوله آیا پیدا می شود در اولاد شیعه الرسول و اولاد دوستان ایشان کسیکه از شرک شیطان
باشد این میگوئیم نه بجهت و فضل برای آنچه روایت کرده است آنرا صدوق ره در حلال مسند از علی بن محمد ابی انعمی از
صادق گفت گفت خبر داد بمن مردم از خدمت او پرسش گفت رسول خدا گفت و فیکه را باستان بر دند خبری بر او پیش است
حدیث روایت پس نظر کردم به بعتی در زمین جبل که سرخ و آسن بود از جهت رنگ از عرفان و از جهت نوار رنگ اطیب بود
پس ناگاه دیدم در آن بعتی سخن بود در سرش کلاه طبعی داشت بحیرت کفتم این بعتی عمر چیست که رنگش از عرفان بهتر
و از رنگ جو شنبو برت گفت بعتی شیعه تو شیعه صمی تو عیاشی گفتم آن شیخ صاحب کلاه طویل کیت گفت ایس
است کفتم در ایشان چه میخواند گفت میخواند ایشانرا اولاد است امیرالمؤمنین بر گرداند و ایشانرا بنی و مجوز میخواند کفتم
جبرئیل را بگو ایشان بر پس از آنکه بگو ایشان را بر غیر از بوق فاطمه و بصیرت پس کفتم ابلعون شریک باش با دشمنان
ایشان در اموال و اولاد و زنان ایشان زیرا که شیعه من و شیعه حاضران ایشان سلطانیت پس نام آن بعتی هم کردید

۳۹

حجرات و بیباکیها

پس تحقیق ظاهر شد از این که آنچه در بعضی از اخبار است از اینکه شریک شیطانی در ولاد و زمان در صورت عدم شریک
است بجز شیعه و غیر محبان اهل بیت رسول پس در کتاب تهذیب باسناده خود از ایام بصیر از ایام عبدالمطلب
در بیتیک مردی را نیکو بزود آن آمد و در مجلس آن نشست شیطان نزد او حاضر میشود اگر آنگاه اسم خود را بخواند از کفر
شیطان از او دور میشود اگر محاسبت کرد و بسم الله گفت شیطان ذکر خود را داخل میکند پس عمل از هر دو میشود
و نطقه بکیت کفتم بچپ اینرا میتوان گفت حکمت خدا که گفت سب و لعن با احدی است اگر کول که بعضی از اخبار
ادا میکند که حدایتی شیطانرا سلف برینده کمان خود داده است اگر چه از کفار و منافقین بوده باشند
و تخریز مثل حضرت عیسی که از مقام حکم در میان سواها زینق و جواب آنها که حضرت صادق داده پس در ذیل آن است
که صادق گفت پس اینست بر او آید آدم کمر و سینه و دعوت نمودن بر غیر راه حق و تحقیق از آن کرده است با مصیبت
خود بخدا خود بر بوبیت خدا بدیش علاوه بر این قضیه شریک است پس در ولاد و زینان ایشان اگر چه از کفار
و منافقین بوده باشند بجز نامت که منافق عقل قاطع است در وجه عدیده پس لابد است در اینجا که در عدم تعقل
بر جبار شریک است با اینکه آنها غیر نفی الا انید است با اینکه آنها را باید تاویل کرده در کربدیم بنیامینها آنچه حکم عقل نیست که
معتمد است بجز احتجاج میگویم در بیتیک قضیه شریک از غیر نامت که دلالت کرده و آن حکم کتاب و اخبار و روای
در آن اگر چه پس اند جمله کثیره از آنها منقح نیست الا اینکه آنها از صحاح است بنا بر طریقه اهل تحقیق از جمله آنها ما خوبت
از کت صدوق آه و گنیکه با و سینه اند در طریقه علاوه بر این آن اخبار محتاج نیستند باینکه در سینه اینها گفتگو شود زیرا
که آنها در حدیث مع و تطافر و تواتر معقول تواتر لفظی اجمالی است ایضا و اما قضیه منافات حکم عقل پس قضیه
منافات عند تدبر از قضایای و همیت نه عقلیه پس بانی نماید در میان مکر غیر احتجاج و ممکن است جواب از آن
با اینکه حسیر که در آن مذکور است حصر اصافیت نه حقیقی و تقریب خفی نیست علاوه بر این ظاهر از سنیاق خبر نیست
که موسسه و دعوت است بک است که در سبیل اندای مومن محبت حج نهر تع تحقیق که نشد که شیطان با دوستی
همیر المؤمنین شیعه او شریک بنیو نه در ولاد و نه در زمان اگر کول که طواهر اخبار داد که شریک شیطانی در ولاد
در شتمانی میر المؤمنین و دشمنان شیعه او دشمنان در زمان ایشان فاده عموم میکند با معنی که هر دو فرزند دشمنان هم
المؤمنین و دشمنان شیعه و شیطان شریک میشود در ولاد و زمان او پس به تحقیق که نشد اشاره بر بعضی از آن اخبار
که با بیطلب دلالت کرده است بیکم بر بعضی دیگر از آنها پس در عقل و محاسن الصدوق است از مسعودی که گفته است از
سلیمان فار گفت ایس بچند نفر که نشد که میر المؤمنین را بجد یاد میکرد در پیش روی ایشان استیاد قوم کثرت
کرد پیش استیاد گفت من او بر ام کفشد با ابتره ای کلام با را می شنود گفت بر باد بر استیاد خود میر المؤمنین
علا بن مطالب راست می کشید با و کفشد از کجا استی که او مولای است گفت از قول بعضی بنام من گفت مولای
صَلَّى وَاللَّهِمَّ وَالْمَوْلَاةُ وَالْمَوْلَاةُ مِنَ عَاذَاهُ وَأَضْرُهُ مِنَ بَصْرَةٍ وَأَخَذَكَ مِنْ حَذَلِكِ أَبُو كَعْبَةَ
پس تو از موالیان و شیعیان او استی گفت من از دشمنان و شیعیان او نیستم و لکن او را دوست میدارم و دشمنان
او را احدی که از کول او شریک می شوم در مال و ولاد او با و کفشد ای ابتره در حضور علی چیز میگوید که ایشان گفت ازین
شبنوید ایعاش را گفتین و قاسطین و مارین سجده عزوجل در میان طایفه بنیان دوازده هزار سال عبادت کرده است
که حدایتی جان را باک نمود شکایت کردم سجده عزوجل از آنها پس مرا با تسمان دنیا عروج داد پس هزار بار آسمان دنیا
دوازده هزار سال بیک عبادت کردم در جمله ملائکه پس آن شاگرد بودیم که تسبیح و تقدیس میکردیم سجده عزوجل تا گاه که نشد با
نور شعاع پس ملائکه را بی آن نوز سجده افتادند و کفشد سبح قدوس این نور ملک مقرب است یعنی در هر سال یک بار
از جانب خدا عزوجل آمد که این نور ملک مقرب و یعنی در هر سال یک بار در هر سال یک بار است و در هر سال

در مظاهر حجت

میت بر کسیکه تدریس نماید در چهار مظاهره و متواتره که وارد آید در فضایل شیعه امیرالمؤمنین و عظم مدد ایشان در نزد خدا تعالی
مکانیکه وارد گشته در حدیث قدسی که با محمد توفیق من در مکانی هست که من میخواهم و علی از تو در مکاتبت که تو از من هستی
و همان علی از من در مکانی اند که علی از تو است حدیث پس زمانیکه حال چنین شد چگونه قادر میشود سپس رحیم که باریان
تسلط یابد از وجهیکه ایشان را در آن جهت بسیار نیست پس این نیز آنچه است که سیاق این شریفه عطا میکند بقول خدا تعالی
و شار کیم فی الاموال والا ولاد و هم چنین آنچه وارد شده در تفسیر آن آیه از چهار یک سو آنها اشاره شده و هم چنین اخباریکه
مستفهم بحکامات مقالات امیر است از اینکه او با دشمنان و معضنین امیرالمؤمنین شریک میشود در اولاد و اولاد
وزمان و استدلال پس در اثبات تسلط خود بر دشمنان امیرالمؤمنین در این امور باین آیه شریفه پس در اینها کام لایه
که تاویل نماید خبر صد و قرا که وارد است در تفسیر وقت جلع و هم چنین جز کافر از ایل بصیرند و ممکن است جمع و توفیق
در میان اخبار سنجیدگی از آن جهت که گفته شود پس رحیم ممکن میشود در مشارکت در اولاد و هم چنین در زمان ایشان زمانیکه
اسم خدا را ترک کردند در وقت مجامعت و موافقه از روی سهو و اما زمانیکه قصد ترک کردند پس در اینها کام چنانکه پس رحیم
متمکن میشود در مشارکت در جمله کثیره از اوقات هم چنین متمکن میشود در مشارکت در بعضی اوقات پس نیت این از جهت
تسلط بر شیعه از وجهیکه ایشان را صلوات در جهت بسیار نیست بلکه از وجهیکه ایشان را در جهت بسیار و قوه خاک بال نمودن پس
او بهت بزرگ کردن اسم خدا تعالی در وقت مجامعت بعد از آن بدستیکه تیز و در استن حال در وقوع مشارکت و علم
آن در حکام محبت اهل بیت حکمت و بعضی عداوت ایشانست و حقیقی نامردی که این قسم در جمع و توفیق از آنچه نیت است که
غایت حوده است در نزد نظر حقا من و اما نزد دقیق من پس معین تر چه خبر نیست که معضنین تفسیر معراجت بر آنچه با آن موافق است
از خبر من مذکورین و مثل آنها و جهت بسیار تاویل است در آنها و کیفیت کان بدستی آنچه جهت بسیار کردیم از قضیه ترجیح از خبر تاویل است
که مدعیان است بطل و وجدان و اعتبار ایشان و تقریب در اول ضعیف نیست و هم چنین در زمانه زیرا که معهود نیست از احد
از اولاد شیعه که از اولاد دشمن دارد و حق ایشانرا انکار نماید و دشمنان ایشانرا دوست دارد و اگر اینکه توفیق با محنت است
منکوح در برابر اولاد زنا یا ولد حیض باشد اللهم گفته شود که دیانت مرد یا محنت بودن یا ولد زنا یا ولد حیض بودن او از آن
چیز ناست که تحقق میشود و ذکر کسیکه از شرک شیطان باشد پس بنابراین لابد است که گفته شود آنچه در حدیث معراجت معضنین
قضیه بلده هم تهمت منزل بر غلب است از شیعه یا بر کامل اختیار و صلحا عرفا بحق ائمه اطهار از ایشان فاعل پس اگر کوفی
تا که بسیار حکم و تا که لفظ قلت را اعاده خواهد کرد زیرا از اینها بسیار گفتن اگر چه موجب ذکر بعضی از مطالب است و جهت
آنچه از محبت میشود و بر طایفه از مسایل الا اینکه وقتیکه از این بسیار وارد نماید و اعاده کنی زیاد میشود اشغال بعد از اشغال و محنت
و منظر اب بعد از محنت و منظر اب حاصل میشود پس آنچه معصوم در اول مجلس دستن و در همین است نزدیک میکرد
از امر انوشیروان آن نیت که زیارت سید شهادت روحی له العزاء و کربین با و آیا نفع میدهد یک نیکه مسقف باشند
بعضی از افعال جهت تباریه متوجه که قبح آنها در عدا فرط و حد عیب و عار آنها از آنچه ناست که از انضباط نیت مثل معاصی
که بوقیقات جهلکانت مثل کجبتن از جهاد و حقوق والدین و لواط و نحو آنها بعد از آن مخرج میشود کلام بعد از این در شان
کسانیکه مسقفند یا قبح قباح جهت تباریه که معصوم نمیشود که بالاتر از آن قبیح باشد و آن مثل محنت بودن مرد یا توفیق بود
ان آنچه بانه عزوجل و اعوذ به بعد کلام مخرج میشود در شان کسانیکه مسقفند به بعضی از حالات و در صفا که از آنها از راه و او
نیت و آن مثل ولد زنا بودن مرد یا ولد حیض یا شرک شیطان بودن آن پس شکل بر شکل علاوه میشود و عود میکند سوال بعد از
سوال پس آنچه در این مقام حسب است ذکر حاصل کلام و لکن تمام و خلاصه تحقیق در وجه است مسکوم اما قضیه بسیار کردن از
سوالها و جوابها در مثل این مقام از آنچه ناست که لابد است زیرا که مثال این مسائل و نظایر آن مطالب که در کلام احد از علمای
معنون شده است باینکه خلق از آنها بسیار سوال میکنند و تحقیق حال را در آنها میخواهند و کلمات سخن نمیشود بکر بر کلام و توضیح میدهد
آنها و آنچه موقوف علیه است و اما قضیه آنکه کلام رد بر مطالب دیگر بحسب شیوه که امشی میشود از آن زیاد است کمال کثرت ایراد

بما لا یزال یقلب قلبی فیها
لکن فیها حق و الحق یجلب

لکن فیها حق و الحق یجلب
لکن فیها حق و الحق یجلب

لکن فیها حق و الحق یجلب
لکن فیها حق و الحق یجلب

لکن فیها حق و الحق یجلب
لکن فیها حق و الحق یجلب

لکن فیها حق و الحق یجلب
لکن فیها حق و الحق یجلب

لکن فیها حق و الحق یجلب
لکن فیها حق و الحق یجلب

عبارت در بیان خاندان

پس آن نیز حضرت است خصوصاً هرگاه ملاحظه شود در بعضی امینیه با بعضی آنها که در عاقبت در باطن است پس میگویم در حاکمیت
 مدعیان پس از خدا و نول بنیامین بود بدستیکه کلام و حال جواب در اینجا در طریقت اول اینکه میگویم هر کسی که کند برین
 مظهر شکر بود که بگذارید و زیارت کند قبر شریف در او در محبت و موالات امیرالمؤمنین و سیدالکونین و اولاد او معصومین
 او وقت وفات یافته باشد یعنی با ایمان و موالات ایشان برود پس او از شس نجات میابد و بهشت در حال شود ششام
 تعالی هر کس که باشد درون اینکه کسی مستثنی باشد در این پس منت آن که هست نزدیک که خداوند عالم بسید اشهد اعطی و
 اما طریق دوم پس در سخن دیگر گفته میشود پس میگویم آنکه ما این وصفا و خصال که ذکر شد مصنف اشهد آیات وقت بر آن
 با تفسیر حقه و دوستی از نول خدا میمانند یا پس میگویم در دستیکه نفوذ یافته لواط کهنه که در شان او چسبید که منت
 باشد باقی مانده وارد نشده با معنی که در شان او وارد نشده که لابد باید از سر او را دشمن دارد و مثال این پس احتمال یافته
 بودن آن مثل عدم احتمال در شان او برابر است پس هرگاه باقی باشد پس نجاست میاید و الا لاک میشود و عبارت آخر
 حال او در اینجا مانند حال سایر مردم از طایفه شیعه کن نظر بلکه عقیده من بطریق قطع است که کریم کردن او بسید
 اشهد در حالتیکه عارف باشد سخن او یا زیارت کردن قبر شریف است و در احصاء محکم است بجهت باقی بودنش برای ما
 و ایمان و دوستی از نول نامعقول و اعهده نفوذ یافته پس در شان او وارد شده که دوست میدارد امیرالمؤمنین و اهل بیت
 معصومین در کسیکه معقول واقع باشد و نمی نشیند در رویه و استبرق و در حق حساب اعمال صدوق گفته که جز داد
 مرادیم گوید چسبند ما در بعد بن عبد تم از خضر بن محمد از عبد تم بن میمون از ابی عبد تم نقل کرده قال جاء رجل الى ابي
 فقال يا رسول الله اني اقبلت بكلاء فادفع الله في قال فقبل له انه يولد في دبره فقال يا ابا عبد الله احلها
 الكلاء و له فيه حاجه ثم قال ابو عبد الله قال عز وجل و جعلنا له لا يقعد على استبرقها و حرمها من
 فرمود که هر که آنکه دست پر دم پس عرض کرد این رسول الله من بکلاء مستلما شده ام پس خدا را بخواه بر آن گوید پس گفتند
 او را بدستیکه او معقول واقع میشود فرمود خدا مستلما کرده احد را این بلا و او را در آن حاجتی باشد بعد حضرت اشهد
 فرمود که حدیث عزوجل فرموده قسم عزبت و جلال خود نمی نشیند بر روی ستر و حریر و بهشت کسیکه معقول واقع باشد
 و باز در کتاب از پدرش از بعد بن عبد تم از احمد بن محمد بن یحیی حسن از از عمار بن ابراهیم از صادق از پدرش که
 امیرالمؤمنین فرمود بدستیکه خدا رسیده که آنست غنی نمیکند ایشان را چیزی برای ایشان چهاست مانند کسی که
 زمان پس عرض کردند یا امیرالمؤمنین آیا ایشان حامله هستند میثونه فرمود بچه دان آنها و از کونه است و باز در کتاب است که
 حسنه داد مرا محمد بن حسن از محمد بن صفار از محمد بن حسین بن ابی حطاب از عمار بن ابراهیم از بعضی اصحابی از حضرت
 صادق فرمود بدستیکه خدای عزوجل مستلما نمیکند شیعیان را بچها چیزی که آنکه مردم سائل به گفت اشهد و معقول
 اشهد و مستلما بواله باشند و فرزند از رزق و سببش را برای ایشان اولاد میشوند و باز در آن کتاب است که بنام خدا خود از ابی
 حذیفه از حضرت صادق که فرمود حضرت رسول لعنت کرده مرد این که خورانه زمان شیره کند و زنا نیر که خورانه مردان
 شده میمانند و ایشان نخستین اند و آنکه بکعبه و تم لوط مرتکب شوند و باز در کتاب است که بنام خدای عزوجل
 را احمد بن ابی عبد تم از محمد بن احمد از محمد بن یحیی از عمار بن ابراهیم از حضرت صادق فرمود که امیرالمؤمنین فرمود
 تکلیف نداده احد از من خود احد را با طاعت که با او باز کند که آنکه القا میکند خدا بیرونش بر او شهوة زنان است احد
 و هر حال اخبار که در این باب وارد شده اگر چه بعضی از آنها بطریق حلاق و عموم است الا اینکه لابد باید منزلت باشد با آنچه از روی
 احتیاط باشد به عموم که شامل باشد بصورت منظر او که راه هم پس این بهترین تمثیلهاست که عقل و نقل باشد است میداند
 حکمت گفته شود بدستیکه خبرهای نیاب شامل آن میشود بلکه بعضی از آنها که فرزند و دلالت دارد بر این نیز پس همه آنها
 نسبت بفرقه نجاست یعنی نسبت به بودن این شخص مکره و منظر بر ایمان و دو قلیفه با خدا و شرکایان قرآن اما نسبت بحله
 از اخبار و آثار چنانکه اشاره کرده بر آن کلام حضرت امیرالمؤمنین فرمود که کسیکه معقول واقع بود بچها اولم و بسیار
 شود را پس میگویم اراده شویمت یعنی نسبت بر نسبت این آثار و لوازم خواص مذکوره در اینجا از آنها است که در انفس

مطلب است که در بیان خاندان
 و کتب تفسیری از این باب
 نقل شده است از الله و عصمت
 از راه معصومین و عظیم
 نقل شده است از امامان و
 ملائکه عبادت و مادان
 صفت آقا و ائمه و در
 قضا و فصول الکتاب
 نقل شده است از امامان
 علی التمام علی ما جلیت ابان
 نقل شده است از امامان و ائمه
 نقل شده است از امامان و ائمه

تکلیف در برابر خداوند

منیت بجهت عدم معارض در آنوقت صلا بلکه این شاه شده و محرم است بلکه این آثار و خواص مذکور منتهی یافته میشود در این
 صالحه زمانیکه از دیرش و طی کنند با وجود این آن لواط طلاق میشود و در نزد فقها چیزی از آن نیست چیزی ندارد و مکلف
 سبزه کفشد آنکه ذکر سایر حیوانات نیست محرم است با یعنی که حیوان نزدیک یا دور چه حیوان دیگر صفات ذمیه و را
 عارض باشد چون ایزد شناختی پس میگویم که صحاح اختیار و اراده اعم از آنکه این عمل میشود از ایشان
 طریق غلبه باشد بطوری که مقتضی باشد با اینکه در سبزه ایشان در جهات منکوسه دارد که ایشان صاحب می باشد
 گویند بعضی هم میگویند یا اینکه اینمضی ندارد یافته باشد پس هم ایشان داخل شد به تحت این اخبار پس بودن ایشان
 در اهل سجا که بعضی ایشان است تا بمده طاهرین یا عدم میل ایشان است تحت ایشان چنانکه در سبزه
 در اخبار وارد شده پس در بعضی از آنها به لفظ محنت و تعصب به لفظ نکاح شده از دیرش و مثال این محنت
 و بعضی به لفظ نکاح شده از دیرش و مثال این محنت همان منکوح در دیر است چنانکه بعضی روایتهای صدوقی
 دلالت میکند که کذشت یا حجت باقی نبودن شان در ایام و تقان و دوستی زبان و وفات زیرا که این از قاضی
 این عمل شنیع است و ممکن است فرق میان صورت غلبه و در ذات چنانکه ممکن است که نیز گفته شود هر کس که رحمت و اجتهاد
 خدا او را در کف کند و گوید که بر سر من ظلم است که نهاده در حالتیکه دوست دارد او را و او را یاریت کند جز شریف
 است و در راه حالتیکه عارف باشد یعنی ایشان و دوست دارد ایشان از این که باشد که باقی بماند زبان
 و ایام و دوستی منتهی در ایشان در جهت از درجات ناقصه باشد که نمی نشیند در دوستی استبرق و حرور حجت بعبارة
 دیگر در بستیکه که کردن او بر سید اهدا و زیارت کردنش قیصر شریف و در ایشان حجت است که کاشف است از اینکه
 خدا او را حفظ کند برکت است و در وقت که وارد او را از نود عاقبت مردن بر یعنی بی ایام مردن نپایه میسوم بخدا و این
 کلام بعینه در وقت حاکم میشود که از وقت که گوید و گوید بر سید اهدا یا قیصر شریف از زیارت کند و ممکن است
 که اینکلام در ولد حصی هم جاری باشد علاوه غنیمت کردن اینجاست بر قائمه نمودن تقریب سید اهدا و زیارت قیصر شریف
 است و در با شوق و معرفت نشان حجت است کاشف است از اینکه رحمت و اجتهاد ایشان از آن کرده و چگونه چنین
 نباشد که هر که از اینجاست رحمت خدا او را در کف کند میل نمی کنند بر سید اهدا و زیارت ائمه مصطفین
 بلکه از کفر ضایعشان شتر میباشند و اظهار بغض و عداوت نمایند و این بسیار حجت و مشاهده شده کسیکه غالب
 معقول باشد و من خود میآید از ایشان در شهر جویمان دریم آنوقت در من شانزده سال بودم و او داشت سال بود و از
 فرزندان بعضی از زبان شهر بابو که باین مرض شنیع مبتلا بود و بسیار مشهور بود و با جماعتی که روز عید زر بر کف بعضی
 عید عید مشغول شد و فرخ بودیم که آن پس از من آمد و شخصی من گفت چه شده که ترا باین شادی می بینم که با خدا همه آید
 و زیارت او داده گفتیم بر بستیکه که است خدا تعالی در این روز شریف حجت است امیر المؤمنین و سید کوشین زیرا که است از
 پادشاهی دنیا بلکه نسبت در میان آنها مانند نسبت دانه است با قنات و قطره است ائمه یا چگونه چنین نباشد این روز چنین
 و چنانست بر کف خدا قسم میدهم یا علی این به طالع رب دوست سید در کفتم و ای بر تو آیا یافته میشود کسیکه از اهل اسلام
 باشد و امیر المؤمنین و سید کوشین علی این به طالع رب که نهاده در کفتم خدا را از او شنیدم در من
 مضطرب شد که قادر بودم و بر شستن او هرگز او را می گفتم پس گفتم حمد خدا نیز که مثل تو چنین حجت و معقوله را داخل
 دوست آن پاکیزه امیر المؤمنین و سید الموحیدین رو که نهاده که کرده بعد او را گفتم که آن کف و لغت خدا بر تو مثال
 تو باد در چنین شین قسم بخدا که در اینجا ظاهراً و باطناً از جانب است و نجاست است اگر چه بر تو کوبید و کوبی میم ترا که ظاهر
 آنچه از شکر و کفر در باطن دارد و در زمره کافرین و مشرکین داخل باشی ظاهراً و باطناً چنانکه حال است و پیش از این کار ما پنهان
 بود پس کذشت در کمال که او مرتد و کافر شد و ظاهر کرد که خود را آشکارا و بیان این است که در پیش در بلده حاجی طرخان نجیب
 بود پس و بان بلده سفر کرد مدت شش ماه کذشت که آن حجت و مرتد و کافر شد و کافر باطنی خود را ظاهراً کرده و دوست بعضی را
 را حجتیار کرده که اینجانب طایفه کلید است نمود و او لغت خدا را و ابد الان در بلده عمران از بلاد دولت کوشین است و منصب

و این کلام در وقت حاکم میشود که از وقت که گوید و گوید بر سید اهدا یا قیصر شریف از زیارت کند و ممکن است
 که اینکلام در ولد حصی هم جاری باشد علاوه غنیمت کردن اینجاست بر قائمه نمودن تقریب سید اهدا و زیارت قیصر شریف
 است و در با شوق و معرفت نشان حجت است کاشف است از اینکه رحمت و اجتهاد ایشان از آن کرده و چگونه چنین
 نباشد که هر که از اینجاست رحمت خدا او را در کف کند میل نمی کنند بر سید اهدا و زیارت ائمه مصطفین
 بلکه از کفر ضایعشان شتر میباشند و اظهار بغض و عداوت نمایند و این بسیار حجت و مشاهده شده کسیکه غالب
 معقول باشد و من خود میآید از ایشان در شهر جویمان دریم آنوقت در من شانزده سال بودم و او داشت سال بود و از
 فرزندان بعضی از زبان شهر بابو که باین مرض شنیع مبتلا بود و بسیار مشهور بود و با جماعتی که روز عید زر بر کف بعضی
 عید عید مشغول شد و فرخ بودیم که آن پس از من آمد و شخصی من گفت چه شده که ترا باین شادی می بینم که با خدا همه آید
 و زیارت او داده گفتیم بر بستیکه که است خدا تعالی در این روز شریف حجت است امیر المؤمنین و سید کوشین زیرا که است از
 پادشاهی دنیا بلکه نسبت در میان آنها مانند نسبت دانه است با قنات و قطره است ائمه یا چگونه چنین نباشد این روز چنین
 و چنانست بر کف خدا قسم میدهم یا علی این به طالع رب دوست سید در کفتم و ای بر تو آیا یافته میشود کسیکه از اهل اسلام
 باشد و امیر المؤمنین و سید کوشین علی این به طالع رب که نهاده در کفتم خدا را از او شنیدم در من
 مضطرب شد که قادر بودم و بر شستن او هرگز او را می گفتم پس گفتم حمد خدا نیز که مثل تو چنین حجت و معقوله را داخل
 دوست آن پاکیزه امیر المؤمنین و سید الموحیدین رو که نهاده که کرده بعد او را گفتم که آن کف و لغت خدا بر تو مثال
 تو باد در چنین شین قسم بخدا که در اینجا ظاهراً و باطناً از جانب است و نجاست است اگر چه بر تو کوبید و کوبی میم ترا که ظاهر
 آنچه از شکر و کفر در باطن دارد و در زمره کافرین و مشرکین داخل باشی ظاهراً و باطناً چنانکه حال است و پیش از این کار ما پنهان
 بود پس کذشت در کمال که او مرتد و کافر شد و ظاهر کرد که خود را آشکارا و بیان این است که در پیش در بلده حاجی طرخان نجیب
 بود پس و بان بلده سفر کرد مدت شش ماه کذشت که آن حجت و مرتد و کافر شد و کافر باطنی خود را ظاهراً کرده و دوست بعضی را
 را حجتیار کرده که اینجانب طایفه کلید است نمود و او لغت خدا را و ابد الان در بلده عمران از بلاد دولت کوشین است و منصب

جلسه دومی در خانقاه

و بیارالیهت و خدمت بخشش در سخن گفت عربیه و فارسی است و مثل این پس بر کاکول که حاصل کلام بود در مقام هیت که
 ممکن است دویست که صاحب مرض ابنه و یا مغفول از نجات ایسه کان یعنی از محبتین و دوستداران اهل بیت رسول است
 باشند و با وقت مردن ایمان و کلاسی باقی ماند پس این مواضعت با بعضی از ضول و قواعد حکمه مثل قاعده لطفت این
 بعد از ملاحظه آنجا بجا است از مردم که چنانچه توبه شان قبول نشود در کسبتن ایشان بر حسین مظلوم و زیارت کردن آن
 متبرین در ایشان نفع نباشد نظیر سبک ایشان دوست ندرند از اظهار این رای آنکه با ایمان و دوستی شان نمی
 میسر از پذیر با نیت که بجا است اعراض بجا است با رز طایفه شیعه مسکرم در از منب و لغت در غایت صریح
 است و مثل قاعده کله ایمان با نیت در سبک کسبتن برستید از زیارت قبر شریف با شوق سوچی ایشان غالب
 اوقات از لکه ایمان است و مثل قاعده اینکه کسبتن و زیارت کردن مثل کسیر عظم است در امرهای طبیعیه پس چنانکه بگذرد
 از کسیر حقیقت فلذات از آن من و سب و مانند آنها را اطلاع می کند چمن است که بر کردن و زیارت نمودن
 در باب اعمال که دانت وجودشان را از زمین ناصت درجه کامل بر سبک داند و آنچه بجز کما و جانش او است بر کرد
 پس آنچه که سرشته شده در حقیقت کما و زور زمین و طبیعت سجده را که داند به طبیعت علیت پس اگر کول در شان و ولد از نا
 آید مثل اشکام در شان او سینه جار میشود بانه میگوید در باب ولد از نا امر شکی است زیرا هر چه سبک در شان محبت و
 دویست و ولد کسبتن شال است در شان و ولد از نا نیز شال است بخلاف عکس و عبارت دیگر هار که ناطقت با نیک و ولد از نا
 اینه معصومین را دوست نمیدارد بلکه ایشان را بسیار دشمن میدارد و در آن باب از طریق عامه سبک دارد و آنچه سبک از زنده
 امتحان کسبتن و ولد خود را بدست می آید این سبک پس سبک او را دوست دارد پس بدانند که او حلال زاده است و آنکه او را
 دشمن دارد پس بدانند که او حلال زاده نیست و اکثر دشمن شده و مورد آیت سبک در حق از این فصل از این سبک
 لذت زاده از حضرت باقر که فرمود لا یتبرک فی ولد ابی طالب و لا فی شجره و لا فی لجه و لا فی قبره
 و لا فی مینه یعنی حریمت در ولد از نا زنده زنده او و در سوزن او و در کوشش او و در چیز از او
 و آنچه با صدق است با صدق رویت کرده آنرا از ابن علی الوشا از احمد بن حنبله از ابی سعید خدری از حضرت صادق که فرمود
 لو کان احدکم من ولد ابی طالب یا من ولد ابی طالب فقیل له و ما سیاج بنی اسرائیل قال کان عابد
 فی بنی اسرائیل فقیل له ان ولد ابی طالب لا تطیب ابدا و لا یقبل الله منه عمدا قال فخرج سیاج
 بنی اسرائیل و یقول ما ذنبی یعنی هر گاه ولد از نا نجات میافتد سیاج بنی اسرائیل عرض کرد که بوج
 بنی اسرائیل فرمود او عابد بود در بنی اسرائیل عرض کرد که ولد از نا ابد پاک بنی و خدا عمل او را قبول میکند حضرت
 فرمود تعابد فرموده و در میان کوهها سبک و محبت گناه حقیقت تا اینجا است حدیث پس معصود امام از کلام شریفش
 اینکه مؤذن نجات بجهت ولد از نا است که با ایمان سبک و بلکه قبل از وفاتش فعلی است از او صادر میشود که ملک ایمان
 و جوهر یقین از او میسر شود و جماعتی مثل اشکابات را ذکر کرده اند پس هر گاه کول یا ممکن است کسیرا که در حق او احتساب
 و آثار همدار دارد و قضیه مثل کند که شال باشد نجات و ولد از نا با نیت که سبک از اخبار شال باشد برانیکه علان و ولد از نا
 با ایمان از دنیا رفت و شعر بر این باشد اگر چه لفظ مات مع الایمان مخصوص نباشد میگوید امری در دو جنبه من اطلاع
 دارم یک زمانه و جنبه در لغت مع المطالبه زبان عجمت در همیشه گوید در آیات خلافت عمر بن خطاب ششمی از شیبا
 عمر اخلت چون صبح میدیدم شخصی را دید در میان حواری خوابیده غلام خود را کتف او در آمد از کنان از سخن از پس از او
 حرکت در حرکت نمیکند دید شوار زمانه دارد خیال کرد که زنت پس از آن از زبان بهادر داند اگر پس از آن که چون نظر
 کرد دید مردی در لباس زمان ریش دارد و در سرش بریده شد پس بجز سبک دادند غلام خود را کتف میا او را از حواری بردار
 و در کتف از مسجد میبندد از ناما از آنجا نیمس چون از نماز فارغ شد حضرت امیرالمؤمنین با عرض کرد که چه میفرماید در حق این مرد
 حضرت فرمود بده او را بجزیر و دشمن نماید امر او زود معلوم میشود سبک سبک که در حواری میاید عرض کرد از کجا میگوید این را فرمود

تکلیف الایمان و محبت اهل بیت است
 انما الجون و النفس الاکبر

قال الکامل و قد یقول له
 شیخ الجویع عطا العکلی

کتاب الفقه و النکاح
 الفقه و عا و عا و عا

قال و قد یقول له
 و یقول النکاح و الطلاق

قال و قد یقول له
 انما النکاح و الطلاق

قال و قد یقول له
 و یقول النکاح و الطلاق

مجلس در بیان حقایق

برادر و حبیب بن رسول خدا را بر این حبس داده بودند تا ماه نایب فقره که نشت روز عمر محمد امیر بر نماز صبح که طفل را
 محراب شیند گفت است گفت خدا و رسول او و بر هم رسول خدا علی ابن ابیطالب غلام خود را گفت با این طفل از محراب
 رد در چون از نماز فارغ شد طفل را آوردند خدمت امیر المومنین حضرت فرمود بودایه حاضر نماید پس لعین در کوچای بر سر
 کت و مرضه محبت ناکاه زله از نهضت آمد و گفت پس من وقت شده و شیر بسیار دارم پس از آنرا بخدمت امیر المومنین
 آورد پس حضرت نظر با آن پس در آن طفل تنه با شس در نشت اما او را مسخه معین فرموده و توله طفل در ماه
 محرم بود پس زانیکه شب عید قربان رسید طفل نه ماه شد حضرت امیر المومنین کسی فرستاد نزد آن زن که طفل را فرود
 نرزد پس چون آمد بخدمت حضرت امیر المومنین کسی فرستاد و فرمود اینها را با طفل بوشان و او را بصلی سبب
 بدین کدام نشت که باید و نظر اگر فرقه میبوسد و گوید مظلوم پس زن مظلومه که طفل را از آن زن بیار چون میباید
 کرد آنچه امیر المومنین امر کرده بود بجا آوردن گاه زله را دید که او را انداختند از آن وقت کن ترا قسم میدهم حق تیرین بخدمت
 خود بر نسید و چار را از خود کن کرده و زن جمیل بود که در حسن نظیر نشت پس طفل را گرفته و بوسید گفت مظلوم
 پس زن مظلومه پس در ظلم چه بسیار پیشه مستغنی پس مرده من را نهادار گفت و میگفت بعد طفل را با زن مرضه زد که
 دو جهت که بر کرده پس مرضه او را گرفت پس آن زن فریاد کرد دست از من بردار مرضه گفت با بیز احد نشت حضرت امیر
 المومنین بر سر پس آن زن نظر ایش بدید کرد گفت از خدا بر سر دست از من بردار زیرا که هر گاه تو مرا نزد امیر المومنین
 ببری در میان مردم مرا رسوا سازی من در روز قیامت با تو بجام محاصره میآیم مرضه گفت عکس نیت خلاصی تو باید ترا
 خدمت از تو بریم آن زن گفت بر گاه تو مرا بخدمت امیر المومنین بیا ترا عطا نمیدهم با من بیای من ترا تیریدم بریم که مان
 شاد باشی و آندید دور و بالا و حمله و مسخه در هم جبری است اینها را بگردان خیال کن که مرا تیرید و امر مرا بچون
 و در روز عید آیه خدا شاه میگیم اگر طفل را بدهت به منم یا مثل اینند یا بتو میدهم پس مرضه فریفته شد تا او فرست
 و آنها را گرفت و رفت پس چون مردم از مصیبت بر کشیدند حضرت مرضه را حاضر کرد فرمود ای دشمن خدا پس عمل نکرد
 بوسیت من عرض کرد یا امیر المومنین با طفل همه مصیبت گشتم تا فرستم کبر که طفل از آن پس بگرد حضرت فرمود دروغ گفتی سخن
 صاحب بیغیر زله نزد تو آمد و طفل را از تو گرفت و میبوسید و گریه کرد با بعد او را بتو زد کرد و او را گریه که بسیار تر از سر
 داد و مثل آنها را بتو عده کرد پس بدن آن زن مرتضی شد گفت منکه او را بخدمت دادم بعد تعجب که در عرض کرد پس عرض
 رسول خدا آیا تو عیب میداده فرمود پناه میبوم بخدا که عیب از خدا کسی نمیداند این غلب است که حضرت بتول را
 تعلیم کرده پس عرض کرد یا امیر المومنین صدق کلام نیت که تو فرموده گویا تو با من بود اگر میفرماید میروم و از آنرا
 بخدمت تو آورم حضرت فرمود آن زن چون آندید را بتو داد از آن منزل بمنزل دیگر رفت حاله ایضا بار از تو عیب
 کرد پس طفل را سبب حفظ کن تا عید قربان و روز عید از آنرا نزد من بیاور عرض کن در طاعت دارم این عمر رسول الله
 چه عیب قربان رسید آن زن طفل را بصدقه آورد آن زن با زاده و گفت با من پانچینم تو عده کرده ام آن زن مرضه
 را بصلی تا تو حنیان نیت از تو جدا نمیشوم تا ترا بخدمت پر عمر رسول خدا حاضر سازم و من او را گرفت چون آن
 زن حالت از روی خود را بجانب آسمان بلند کرد گفت یا عیاش الکستعین و یا جبار المستعین و با آن زن مرضه
 آمد مسجد رسول خدا چون امیر المومنین او را دید فرمود یا آیه الله که امیر المومنین سعادتی من ترا خبر دهم مرضه را یا تو خبر مید
 رز اول آنچه که حبیب بن رسول خدا را خبر داد پس آن زن عرض کرد من آنچه میدهم ترا بصدقه خود از اول تا آخر هر گاه من آن
 دهمی و مرا طر جمع ناله از عذاب خدا نیت حضرت فرمود چنین میگفت عرض کرد من دختریک از نهضت دارم در پس در پیش
 حضرت رسول شهید شده و ما شس حاضرین بعد از آنست و ما درم در زمان خلافت ابوبکر وفات کرد من تنها ماندم
 بود که بر ستار من باشد در هم سالی من زانای بودند با آنها می نشستم و دوک میرستم بیان مونس من بود و در روز بازمان
 حواجره نهضت نشسته بودیم ناکاه بخوزه زده آمد در شس نشستم و عیبهای کنیز کرده با هم کرد ما حواجره سلام آوردند دریم بعد
 هر یک از ما سوال کرد بعد از آنکه گفت از خبر نام تو چیست گفتم حواجره گفت دختر که گفت دختر حاضر انصاف گفت

قلینتین رسول الله ناطقه
 ماذا اجمع بعد من و غیره
 که درین سخن بعد از آن
 لسان شاه را در تکلیف
 شایسته آنانی که
 صورتها و موها را
 دانوا فافلتنا المکتوب
 شش تو خاتم فی الدین شوال
 سلوا علیک سبوا ان
 همامنا اذا نزلت فاضنا
 شجاع الاطفا و القفا
 لولا اننا لنباهنا و اولادنا

مجلس هفتم از کتابخانه

یا نوبت دارد کتف نه گفت پس چگونه میگذرد و حال آنکه تو دخت که حکم صاحب جماله را اظهار جرم بانه و جانور نمود
 گفت آری از این بگو ای که ما تو ایستاده و با کار ما رسیده که نباید کتف این گونه زن کجاست کتف من بر آتو
 مادر مرغان سیدم کتف هر وقت بیایه خانه من خودت و مرا سازد بسیار حاصل شد از سخن او بعد با من دخیال
 از من آتو جنب و دوغ که گفت چون فارغ شد کتف صدر جدار را که بر صغیفی من رحم کرد و کار ما آن نمود پس نال و
 چه ناوادم پیش او پس و نظر کرد و کتف هر چه میگویم کتف بدتر اینها طعام من نیست کتف طعام من است و چوبیست
 کتف کتف من آن جو و قدر سنگ و کتف بدتر وقت طعام خوردن من نیست زمانیکه از نماز خفتن فارغ
 میوم طعام را حاضر کن تا اظهار نماید پس بر جونت مشغول نماز شود چون از نماز خفتن فارغ شد پیش او کتف من بخوردند
 آوردم کتف قدر کتف هر چه حاضر کن پس فکر با کتف کتف است از آن قرص جو و از آن کتف کتف من تا اول کرد
 بعد بر جونت و بنام شروع کرد که علی الهیال تا صبح مشغول نماز بود و جان دعا بمنمود که دعا خوبتر از آن مدینه و نشسته
 بودم بعد من بر جونت دست آوردیم و کتف خوشحال کسی که تو همیشه نزد او باشی کتف من نوال میکنم از تو سخن محمد کرد
 خدمت که مراد دعا مغفرتی کنی بیک دعا تو را نباشد بعد من کتف تو دختر جمیلی منی تو بر من دستم بر آتو که از من زیر
 که من همیشه در خانه می توانم بنشینم لابد باید گامی بجهت حاجتی سرودن روم باید ترا این و مونس باشی کتف من که مرا این
 باشد کتف من دختر دارم که در کتف از تو که چکرت است عاقده و صاحب ملکین و عابد و او را می آوردم تا از انبوهت کتف من
 من کتف رو بیاور بر جونت در وقت بعد از نماز دیدم تنها آمد پس کتف کتف کو حاضر کن من و عده کردی بسیار کتف دختر
 من از خلق مستغفرت از پس او با حد است و ناله دختر ترا کتف زلف و زنان مهاجر میانند نزد تو من میرتسم بیا بند
 و چون بسیار زندگی و دختر مرا از عباد هدای خود مشغول نمایند از تو بگریزد یا میرالمومنین من هم معذورم مادام که دختر تو
 پیش من است از زنان مهاجر کسی را راه میزند کتف اگر این شرط را اعلی نماید دختر ترا بیاورم بعد پیرون شد از خانه بعد
 از سخن تر کتف دیدم با او زلف بلند قامت که بجای در شبی تمام بدن خود را پوشیده غیر از چشم چیزی ایجا نمود و چون
 عجزه در جبهه رسید بیاورد و کتف چرا دل غلغلی کتف از بسیار شادی که مراد ترا پرتو ساندم من در خانه خود را نه
 میرتسم که کسی دغلسود بیا تو در خانه خود را بندگان من مبادا کسی وارد شود یا میرالمومنین من بر جونتسم و در دستم
 بعد از آن متوجه شدم که چرا حرف منست ترا جواب داد پس هر که دم که چادرش خود را بست باز جواب بداد
 و چادر خود را نکشود بر جونتسم و چادر را درازشش بر گرفتیم دیدم بدت که دستها و پاها در پیش او خستاشده لباس
 زن پوشیده چون او را دیدم مبهو شده عرش کردم چون به پیش آمدم او را کتف چه ترا این امر و ادرا کرد مرا خود را
 رسوا کردی جنتی ترا بجا که آنکه برودن اینک کسی خبر دار باشد سخن خطاب بدان اجز در بار باشد از این تر تو عذاب کند
 من بر جونتسم که از خانه برو تو چشم مرا گرفت من رسیدم که اگر فرزندی کتف هم ساکنان خبر دار باشند من رو میومم مرا بخار
 گفت و برین زن زرد ریز او مانند جوج که در پیش کتف می بودیم باز در کتف شیخ او مرتب شده و در دور الورد چون
 جنت از من دور شود از شدت ششم شومنت پس منقاد عرش کرده چون دیدم حرکت نمیکند در کتفش کاردی بود کتف شدم
 و بر سرش را بریدم بعد رو بسو همان کرده عرش کردم اخذ و رسیدم تو میدانی که او من ظلم کرده مرا ایوان نمود و پرده مراد
 نقل من بوجت ای آن خدا که رمانیکه بنده تو توکل کند و او را کتف نماید از اینچون پیشنده چون شت در آمد خانه
 او را به پشت خود گرفته آوردم به سجده بود کتف ۴۱ چون زمان حیض رسید حایض شدم از اینجهت بسیار غمگین شدم و از آن
 کردم که نظنه را نقطه کتف نار سواد کتف با جالی کردم که با آن چون وضع عمل میکنم بکشم و امر خود را سنبان دشمتم تا وضع
 عمل نمودم کسی بر آن حسنه دراز شد پس با خود کتف این طعنه است به کناه بگو که او را به قتل رسانم پس او را بجزئی طلبیده
 آوردم در محراب کتف است حال من است پر عمر بود خدا عمر معلون کتف شما دیدم بر اینکه شمشیر از حضرت رسول که فرمود
 من شاهر علم هستم و عارض شستم و شنیدم که فرمود برادر من علی کتف میکند بر زبان حق حلا تو حکم کن یا میرالمومنین

و در حقا لا ادر اننا غیب
 و کتف و کتف و کتف
 حکم بلایک و الا کتف
 و کتف و کتف و کتف
 و کتف و کتف و کتف
 و کتف و کتف و کتف
 و کتف و کتف و کتف
 و کتف و کتف و کتف
 و کتف و کتف و کتف
 و کتف و کتف و کتف
 و کتف و کتف و کتف
 و کتف و کتف و کتف

جلسه قدما خاندان

که غیر از تو کسی در آن حکم نمیزد که حضرت فرمود دیدم که کسی نیست زنی که او را بگفتند بجز آنکه او را بگفتند که
 نهالت خود با برزگه ما برشته و این زاهد است زیرا که مردی غلخانه او شده در و بخله و اراده او بر او غلبه است
 اده وقت که عدت باشد بر او حق خود را از او گرفته بعد از آنکه او را از آنجا بردند و او را با خود بیاوردند و او را
 سار تا حق خدا را از او بگیرم و حد شر از او بگیرم و مقتدر کن تا صدق کلام تو ظاهر باشد عرض کرد هرگز تقصیر نمیکند
 در طلب او لکن سه روز مرا اهل دین فرمودند و آنرا بر من فرمود تا طفل را باورده کند فرموده بظنرا مظلوم نام کن
 و ای پدرش از خدا بعتا در روزیکه جزا داده باشد با آنچه عمل کرده بعد از آن آمد بخانه اش و خدا مینالید که عجزه را با او جاب
 کند روزی از خانه اش بیرون آمد در حالتیکه توکل بخدا کرده بود ناگاه عجزه را ملاقات کرد او را که او را آوردند بجز حضرت
 رسول چون امیرالمؤمنین او را دید فرمود این پیش خدا آید است که من علان بهیلتسم و علم من از علم رسول خدا
 صدق مقصده میزد که بخانه این زن رفته بود پس بگفت عرض کرد من این را نمی شناسم و او را هرگز ندیده ام و مرد را هم نمی
 شناسم من اهل این طور کار را نمیشناسم حضرت فرمود قسم تا میبینی یا نبینی خود عرض کرد من فرمود برو دست ربهت خود را بر
 مبارک حضرت رسول بگذار و قسم بخور که تو این زنی را نمی شناسی او هرگز ندیده ام پس عجزه بر جبهت آمد دست راست خود را بر
 کدشت بجهت بیخه خورشید نهاد و عرض میزد من حضرت فرمود آینه او رزق و باو دادند فرمود نظر کن بآینه چون
 نظر کرد در صورتش دو غل سیاه شده پس صد آمد در صلوات فرستادن به پیغمبر و آل او بلند شد و عجزه نظر میکرد و
 کسیت و کفایت تو که کردم و تو خدا بعتا بر کشتم یا امیرالمؤمنین حضرت فرمود خدا با تو عالمی آنچه در قلبها است
 اگر این زن در این کلام خود ربهت گوید و از تو صداقت تو بگوید او را بحالت ات قول باز کرد ان دیدند فداوند نکرد حضرت
 دانست که تو به از تو صداقت نه کرده فرمود ایلغونه چگونه تو به کردی که خدا ترا بخشید بعد امیرالمؤمنین بعد فرمود
 که صاحب خود را امر کن و این عجزه را بخارج مدینه برده سنگار نماید زیرا که او باعث شده بقتل این مرد و تنگ حرم
 این زن و به ریخته شدن نطفه ان پیر از حرام پس عمر امر کرد او را سنگار کردند چون خلافت امیرالمؤمنین رسید این
 پیر جوان زبیده شده بود در صفین در خدمت امیرالمؤمنین شهید شد این بود حدیثی که آنجا که سید اجل در مجلس
 اسلام عقب میرداماد در کتاب خود که سمات صحیح الامان و تقویم الاذیان ذکر کرده از شیخ طویل محمد بن شهر بو شیب
 در کتاب خود ذکر کرده آنرا شیخ ابان فاضل شافعی محمد بن طلحه شافعی در مطالب السوال یعنی زبانه امیرالمؤمنین
 بگونه شریف آورد طایفه مردمان بخدمت او میآمدند در میان آنها حواله بود که با حضرت ایمان آوردند در پیش
 استر و جهاد میکرد پس از قومی زبیر احوانتکار کرد از اهل کوفه مطبوعه او را قبول کردند از آنرا ترویج کردند پس از آنکه امیر
 المؤمنین نماز صبح او را فرمود بیک از اصحاب فرمود که برو به محله بنی فلان و در آنجا مسجد یعنی خانه هست از آنجا صد
 مردی وزنه میزنند که با یکدیگر باورند و بلند محاذ به میانند آنها از زمین حاضر کن و ایشان بگو که امیرالمؤمنین شمارا طلب
 فرماید انحضرت رفت بعد از آنکه بر پشت دبا و بود حواله وزنه حضرت آنها را فرمود چه امشب محاذ به شما بقدر طول کشید
 حواله عرض کرد یا امیرالمؤمنین من اینرا ترویج کردم چون امشب با او صلوات کردم چنان از او لغت کردم که اگر قادر
 بودم شب او را از خانه بیرون میکردم قبل از آنکه صبح طلوع نماید پس او هم بر من خشم گرفت تا حال با یکدیگر محاذ به می نمودم که
 شما بایرید بخدمت تو حاضر شدیم امیرالمؤمنین بجهت فرمود شما جز بنی ندر و در شویید شاید اینها را ضعیف باشد که دیگر کسی
 آنها را ندانند حاضران عرض شد نماز غیر آنجا آن و آنرا حضرت از آنرا فرمود ایا عجزه را می شناسی عرض کردند فرمود که
 من ترا شناسم در حال او را کار میکنی عرض کردند فرمود آیا تو دست فلان میشی عرض کرد من فرمود ایا ترا می شناسی
 که تو با او او ترا می شناسد اشتبهت عرض کرد من فرمود آیا پدر تو او را از تو ترا از او منع میکند و ترا با او ترویج کند و او را از
 ساج خود بیرون کرد عرض کرد من فرمود ایا تو شبی بجهت قصاص حاجی بیرون شدی پس ترا از نیت و ما روز با تو مقاربت کرد پس
 حاضر شد و او خود را از پدر پنهان داشت و با برت جبر او چون روان وضع عمل نزد کشد ادرت ترا شب بیرون کرد پس ای وضع
 عمل نمود پس او را در پاره پیچیده و زوز کرد چه چاره است که مردم را بخارتد و میگردند پس کسی آمد و اینست امام که در دست کشید

که او را

که او را بخورد مادرش سینه را شکست سخت سینه بر نطفه رسید و سر او را زخم کرد پس تو مادرت نزد او ایستاد
 مادرت زخم او را با روغن از میخ جوید بعد نطفه را که کشید و درش نهد و در حال او حسرت دار و نرسیدن سگت
 شد حضرت تفرموده حق تعالی آن عرض کرد بوی امیرالمؤمنین این ستر را عین از من و مادرم کسی بد نهنده بود حضرت
 فرمود خدا تعالی را با نخ در نمود وقت صبح یکی از بی خان او را برداشت و برود و او را تربیت کرد تا بزرگ شده و
 ایشان بگردد آمد و ترا خواستگار کرد و حال آنکه او پسر است بعد حوازی را فرمود که سر خود را بکش چون گوید
 ریدند جای آن فرم در سرش با هفت فرمود این پسر بخت خدا و او را نگاه داشته از چنین بگوید با حرام بود پسر خود را
 برو که عقد در میان نشانی شود مهنت حدیث محضی مانند که از آنچه در این روایت مذکور شد ظاهر است که امید و نفع از نجات
 یافته کان اندک لب نجات شان جز محبت امیرالمؤمنین و اولاد معصومین او بود و ممکن است که گفته شود در این مقام
 سب طیف نکته دقیق مهنت یعنی چنانکه نجات حضرت امیرالمؤمنین و نظر ترجمه اسرار بر ایشان را از بیان
 شده کان سب و کرده که بسبب طبیعت رزیده و حال خسته از ناگین بوده ایشان را در نجات یافته کان که اولاد
 کمال بوده در فل نموده پس همین است که بر کرده بر سینه آمدند و در این روایت کردن قبر شریف ایشان این نجات
 و نظر ترجمه امیرالمؤمنین است زیرا که کرستن و زیارت کردن چیزی است که باعث شود با نجات همه صحابه عصمت که
 از محمد و المعصومین او و نظر ترجمه شان با صحابه خودشان و آنچه در اینجا عقل نیست حکم میکند مهنت که در میان نطفه است
 که یافته شود که بایان منتصف باشد و با آن روز دنیا برود و محضی مانند که حکم کردن عقل در اینجا بعد از ملاحظه و صواب است
 در میان و این عبارت از قاعده تکلیف و قاعده لطف و تقرب در اول مهنت اگر چنانچه امر حجاب خود لازم میاید که همه
 تکلیفها که در گذشته در شان این نطفه بر آنچه حاصل باشد چنانکه در کفار یعنی برای عذاب و عقاب و محذوران و غیره
 زمان برود بر سینه و تقرب در دومی یعنی قاعده لطف و محبت که گذشت در عذاب این نطفه نجات یافتن ایشان است
 برای آنچه که گذشت یا یعنی بسیار از این نطفه را کرستن بر سینه شهادت و زیارت و غیر شریفش در حالیکه عارف باشند حق ایشان
 در ایشان صادر میشود پس هرگز از نطفه را این توفیق حاصل میشود رحمت و به خدا شامل حال او میشود زیرا که بسبب این
 نظر نجات اول مهنت عقاب است او بسیار خصوصاً رسیدند و محضی مانند بر تو لازم میاید از تحقق علامت نجات و
 بسبب آنچه سومی او اشاره شد توفیق یافتن او بر زیارت سینه شهادت در روز عرفه سینه زیرا که علامت مهنت است این امرین و به
 تحقیق شاهی که ولد از ما موقوف باشد بر زیارت سینه در روز عرفه و دخل محرم شریفش نمی تواند باشد و این سینه را خطبه
 و وجه و دلیلهاست که جنب طینت ولد از ما به حال او از اوله حصن و محنت و دیوش و شرک شیطان زیاده است زیرا که
 در شان این جماعت جنب طینت که دلالت کند بر اینکه ایشان در روز عرفه سینه شهادت را نتوانند زیارت کنند که در
 گفته شود که آنکه شیطان در نطفه شریک شده او هم قسم است از ولد از ما به نطفه بگذرد صورتیکه نطفه او از شیطان باشد
 یا از شیطان و در پیش باشد محضی مانند که در این وقت طینت در باب شرک شیطان با طر سیده و آن است که صدق
 در کتاب عقاب با اعمال بسند خود از پدرش از محمد بن سحی بطار از احمد بن محمد از ابن فضال از عیسی بن زامه از عیسی
 بن عیین گوید را با جعفر شنیدم که فرمود **اِذَا زَكَرَ الرَّجُلُ اَدْخَلَ الشَّيْطَانُ ذِكْرَهُ فَعَمَلًا جَمِيعًا فَكَانَتْ
 النُّطْفَةُ وَاحِدَةً وَخَلِقَ مِنْهَا الْوَلَدَ وَيَكُونُ شَرِكُ الشَّيْطَانِ يَفْرُزُ نَائِكُهُمْ شَيْطَانُ هِمَّتِهِ خُورًا**
 و غنکند پس هر دو آفتاب میانید پس نطفه ایشان جمع میشود و فرزند لزان خلق میشود پس از شرک شیطان میگویند و ترا
 معلوم است چنانکه این خبر شامل است بر اینکه ولد از ما بر شرک شیطان باشد هم چنان دلالت دارد بر اینکه شرک شیطان
 هم میشود مگر در مواردی از این حصر سابق کلام ظاهر میشود چنانکه بر سینه بر محضی مهنت پس در این وقت این حصر قرار میدهد
 را مطلق بعضی از اخبار که گذشت در شان شرک شیطان مانند وارد شدن معتبر بر مطلق مگر اینکه گفته شود که او بر فرض
 سید حضرت که بر آب بر نمی نهد بسبب از چنانکه شسته که در طینت آینه محکم است با محکم است که گفته شود وجه جمع

کان شهادت من خداست
 للعباد عند ان الكفر بعد
 کما هم و ابا انما صنعوا
 فوق الکن انما صنعوا
 و هو اذین و الله و
 انما الکن و اولی الکلام
 و انما الکن انما صنعوا
 و هو الکن و اولی الکلام
 و انما الکن انما صنعوا
 و هو الکن و اولی الکلام

حکایت در بار خواجه

در جماعتی که جماعت مباحثین و محققین از زمان خودشان غیر از آنست پس شیطان در بسیار از آن حرکتی
نشان داد و اولادشان بر این سبب تویست که چنانچه با محققین که در این کسطنطنیه در اولاد کشیدند
از نشان شریک باشد طراف کلا در اخذ کن بعد میگویم هر که اخذ کند همه چیز را که در این مجلس فرستد و در این
مجلس نماید میداند که از حیثات موکده است بر خاندان و در خاندان و حجابها را از جواب محنت و محنت
سید از نمایند که اخبار و آثار که شامل است بخواص ز اولاد و آثار آنها تا بر کرد در مردم از کبر ای و برستند از آثار و محنتها
بلاک کشنده هر گاه فرض کنیم که از خدا سرستند و از عذاب و بر حساب بردن آنها نباید که محنت میکند در این باب
آنکه فاعل لواط از دنیا میسر و دنیا اینکه میخواند مردم را بر نفس خود پس او هم مانند معقول محنت و معقول میشد
پس مفید در واقع بزرگ زیرا که باشد از صاحبان صفت جنبیه که در آن صلاخیز نیست و در هستی تو که باشها و زود
ی بسیار زحمت سخت کشیدیم در داخل نمودن و لذت آنرا در میان نجات یافته گمان بعد از آنکه که بر نماید برستند
باز نارت کند و بر شکر و شکر از بعض صاحبان حضرت و غار که میگفت من نفس خود را از کتاب لواط لغو نموده
من توانم حفظ کنم مگر این سخن که هر که این عمل را بکند خودش هم معقول محنت میباشد و هر که چنین باشد اهل محنت
دوست کمبزرگ لغو نموده پس در اول جوابی هر وقت که در سوره شیطانه و شد مشهوره مرا فله کردی خود را این سخن
بارد شتم و می شیطانی بجزول قوه خدانه بجزول قوه خود بناک بالیدم تا بنویسی این معنی در دل جا کرد که اگر مرا پاره
پاره کردی تا آن عمل مرتکب نمی شدم بلکه جنایات قلبی مرا بر تنگ آورد که اگر وقت با کراه این عمل را در خود حال من چه
طوری باشد پس این جنایات من تمام اصغیر نمود در خوردن و شامیدن و خواندن مرا منع کرد پس بخواند کریم پناه
بردم تا مرا از این جنایات مملکه نجات بخشید بعد جاعلی از دست آن لال بیت عصمت و رحمت لغتها خود را از تو
این عمل کشید در وقت غلبه سهوت بفرمودن این معنی باز داشته اند که هر وقت من عمل شنیع را بکرم مرا مثل
ان می نمایند بنابر فرمایش امضا هرین که معقول محنت از صاحب الی برود محنت است پس آیا صاحب عزت و کرامت
و نفس کریمه رضی باشد که چنین باشد و از جمله آنچه که مناسب ای مقام است که خبر داد که سیکه با او عهد داشتند در برابرش
گفت که گفتند شب در بلده طهران در خانه یکی از جهاد همان بودیم و جماعتی هم از بزرگان از بیجان در آنجا با ما بودند صاحب
منزل سرد را که تخیل ارواح داشت حاضر کرده بود و معصومش از حضور نمودن او آن بود که با خودش که چون از خوردن طعام
فازع شدیم جماعتی از اهل مجلس از آنمده سخن سوال کردند که روح جاعلی حاضر کند پس مرده از اهل مجلس که حاضر شدن روح ماورا
میکرد نام او را می نوشت و آنکه فدر آنچه در زیر نافو با عیاش میگذشت و آنمده سخن غلام تخیل را میخواند پس چون زمان حاضر
شدن روح آن شخص که نامش را کافذ نوشته بودند میشد و سخن میزد است که نام نسبت بهین قدر سخن میگفت که رو چنان
که متوکلند بجنس صورت و شکل و احوال و چنین و نام ادبیت پس اهل مجلس باز روح سوال و جواب می نمود بوجه سخن
که میگفت روح در جواب تو چنین و چنان میگوید پس اهل مجلس هر کس را می نوشتند او حاضر میکرد و سوال جواب می نمود پس
منفعت بسیار و عهده های بسیار با نسبت اهل مجلس عاید و کوفه شده تا چند ساعت از شب گذشت بعد از از اهل مجلس
مانمیرا در کاغذ نوشته زیر را نوشتیم که در وقت سخن دعا و غزایم خواند چون نام کرد صیحه کشیدند زدیختند که روح از بدنش مفارقت
کند بعد گفت و او یلاه و او یلاه نزد محبت که از حرارت نفس و لوی کنای اینجا خفته ملاکباشم که لوی کند او را بود
جیفه شدید تر است بعضی اهل مجلس گفتند چه می بینی و چرا با بیحال افشادی گفت یکی از اهل نالوت جنم را آوردند که در کرد
او در سخن ما از آنش دارد گفتند تا من صحبت گفت او است و در مجلس شخصی بود از اولاد بعضی امراء بزرگ از بیجان
سخن گفت که با مطلقان بگوید املیون محنت و اعتقاد میکر از مردم در این عمل حیاتی کردی و حال آنکه او عا
علافت و ریاست میگوید پس سخن گفت آن لغو ز گفته مرا جواب داد که آنش را بگو که محنت و معقول و فحش را بر میسند
و با آنکار کردن نباید لکن تو با شخص مکتوبه در این عمل مثل آنی چرا از دست نیامدی و علی که تو هم بجا آمده پس اهل مجلس بسیار
زیرا که آن شخص با نقل مشهور بود لغو نموده با آنست پس آن شخص بسیار محنت شده سر خود را ساقی بر زمین انداخت پس باز بر سرش چو دم

این سخن را در این مجلس فرستد و در این مجلس نماید میداند که از حیثات موکده است بر خاندان و در خاندان و حجابها را از جواب محنت و محنت سید از نمایند که اخبار و آثار که شامل است بخواص ز اولاد و آثار آنها تا بر کرد در مردم از کبر ای و برستند از آثار و محنتها بلاک کشنده هر گاه فرض کنیم که از خدا سرستند و از عذاب و بر حساب بردن آنها نباید که محنت میکند در این باب آنکه فاعل لواط از دنیا میسر و دنیا اینکه میخواند مردم را بر نفس خود پس او هم مانند معقول محنت و معقول میشد پس مفید در واقع بزرگ زیرا که باشد از صاحبان صفت جنبیه که در آن صلاخیز نیست و در هستی تو که باشها و زود ی بسیار زحمت سخت کشیدیم در داخل نمودن و لذت آنرا در میان نجات یافته گمان بعد از آنکه که بر نماید برستند باز نارت کند و بر شکر و شکر از بعض صاحبان حضرت و غار که میگفت من نفس خود را از کتاب لواط لغو نموده من توانم حفظ کنم مگر این سخن که هر که این عمل را بکند خودش هم معقول محنت میباشد و هر که چنین باشد اهل محنت دوست کمبزرگ لغو نموده پس در اول جوابی هر وقت که در سوره شیطانه و شد مشهوره مرا فله کردی خود را این سخن بارد شتم و می شیطانی بجزول قوه خدانه بجزول قوه خود بناک بالیدم تا بنویسی این معنی در دل جا کرد که اگر مرا پاره پاره کردی تا آن عمل مرتکب نمی شدم بلکه جنایات قلبی مرا بر تنگ آورد که اگر وقت با کراه این عمل را در خود حال من چه طوری باشد پس این جنایات من تمام اصغیر نمود در خوردن و شامیدن و خواندن مرا منع کرد پس بخواند کریم پناه بردم تا مرا از این جنایات مملکه نجات بخشید بعد جاعلی از دست آن لال بیت عصمت و رحمت لغتها خود را از تو این عمل کشید در وقت غلبه سهوت بفرمودن این معنی باز داشته اند که هر وقت من عمل شنیع را بکرم مرا مثل ان می نمایند بنابر فرمایش امضا هرین که معقول محنت از صاحب الی برود محنت است پس آیا صاحب عزت و کرامت و نفس کریمه رضی باشد که چنین باشد و از جمله آنچه که مناسب ای مقام است که خبر داد که سیکه با او عهد داشتند در برابرش گفت که گفتند شب در بلده طهران در خانه یکی از جهاد همان بودیم و جماعتی هم از بزرگان از بیجان در آنجا با ما بودند صاحب منزل سرد را که تخیل ارواح داشت حاضر کرده بود و معصومش از حضور نمودن او آن بود که با خودش که چون از خوردن طعام فازع شدیم جماعتی از اهل مجلس از آنمده سخن سوال کردند که روح جاعلی حاضر کند پس مرده از اهل مجلس که حاضر شدن روح ماورا میکند نام او را می نوشت و آنکه فدر آنچه در زیر نافو با عیاش میگذشت و آنمده سخن غلام تخیل را میخواند پس چون زمان حاضر شدن روح آن شخص که نامش را کافذ نوشته بودند بودند میشد و سخن میزد است که نام نسبت بهین قدر سخن میگفت که رو چنان که متوکلند بجنس صورت و شکل و احوال و چنین و نام ادبیت پس اهل مجلس باز روح سوال و جواب می نمود بوجه سخن که میگفت روح در جواب تو چنین و چنان میگوید پس اهل مجلس هر کس را می نوشتند او حاضر میکرد و سوال جواب می نمود پس منفعت بسیار و عهده های بسیار با نسبت اهل مجلس عاید و کوفه شده تا چند ساعت از شب گذشت بعد از از اهل مجلس مانمیرا در کاغذ نوشته زیر را نوشتیم که در وقت سخن دعا و غزایم خواند چون نام کرد صیحه کشیدند زدیختند که روح از بدنش مفارقت کند بعد گفت و او یلاه و او یلاه نزد محبت که از حرارت نفس و لوی کنای اینجا خفته ملاکباشم که لوی کند او را بود جیفه شدید تر است بعضی اهل مجلس گفتند چه می بینی و چرا با بیحال افشادی گفت یکی از اهل نالوت جنم را آوردند که در کرد او در سخن ما از آنش دارد گفتند تا من صحبت گفت او است و در مجلس شخصی بود از اولاد بعضی امراء بزرگ از بیجان سخن گفت که با مطلقان بگوید املیون محنت و اعتقاد میکر از مردم در این عمل حیاتی کردی و حال آنکه او عا علافت و ریاست میگوید پس سخن گفت آن لغو ز گفته مرا جواب داد که آنش را بگو که محنت و معقول و فحش را بر میسند و با آنکار کردن نباید لکن تو با شخص مکتوبه در این عمل مثل آنی چرا از دست نیامدی و علی که تو هم بجا آمده پس اهل مجلس بسیار زیرا که آن شخص با نقل مشهور بود لغو نموده با آنست پس آن شخص بسیار محنت شده سر خود را ساقی بر زمین انداخت پس باز بر سرش چو دم

حکایت از امامان

در عهد و آداب آنست که مردم را تقیه نمایند بسیار ذکر کردن روایات و اخباریکه شاملت بصفتان نا و لواط و سخی و
و غیره و اما اشاره کردیم به بعضی از آنها و باز میگویم که روایتی شده در رسول خدا من آتخ فم و کفی الرجال حتی یدعوا
الرجال الی لقیته یعنی هر که همراه کند در وطنی مردان را نمی برد بخود میخواند در وقت شده در وقت حضرت
امیر المومنین که فرمود لولا ان یبغی لاجل ان یجیم حتر کین کویجیم اللوطی عقر تین یعنی هر گاه سهوا
بشد مردی را که در دفعه سنگار بود بر تبه لواط کند در دفعه سنگار میشد و باز فرمود اللواط ما دون الذی
و اللواط الذی و هو الکفر یعنی لواط غیر از دخول کردن است و دخول کردن در بر مرد کفر است و از
حضرت صادق علیه السلام شنیدم ان اشد الناس عذابا یوم القیامه یعنی شدید تر است مردم از حیثیت عذاب در روز قیامت
مردیست که بریزد منی خود را در حسی که بر او حرام باشد و از حضرت امیر المومنین انا غیرکم کبر ازنا قال هی امره
یعنی ای خبر منم شماره بریزد بر زمین زنا فرمود آن رفتی که در فرمایش روح خود فرزند از غیر شوهر برای شوهر الزام نمایی
این آن نیست که خدا با او در روز قیامت تکلیف نماید و با او نظر نکند و او را پاک گرداند و او را است عذاب بزرگ از غیر
رسول مغفرت یعنی زمانیکه قوم لوط کردند اکثر ازین سو خدا چه خود بناید تا رسید اشک چشمش سب آسمان و همان
هم که است تا آنکه رسید چشمش سب عرش پس خدا تعالی با آسمان و فرمود که ایشانرا سنگبارد و بر زمین و منی فرمود که فرد
بر ایشانرا و در روایتی است بن حریصت که میزنند در زمین سوال کرد که از حضرت صادق اذن خواهم مرا عطف کند او
حضرت آنرا اذن داد چون در خنده عرض کرد در حضرت عرض کرد تو لوط کسند با لوط کسند فرمود حضرت ناسند
است بعد فرمود چون روز قیامت شود میاورند آنها را در حالتیکه در بر ایشان باشد کیمی از آتش و شکو از آتش
که خوب ایشان در نخل نمایند ستونها از آتش تا بر ایشان در آتش میاند از ایشانرا ای اذن اول کسی این حکم را کرد
قوم لوط بود پس مردان با مردان مشغولند و زنان پیرد مانند پس زنان هم با یکدیگر سخن کردند چنانکه با مردان میگردند میگویم
سبکه محرمان کند او را کما هم بزرگ و از خواب گرای و غفلت و جهالت مدار باشد و نفس خود را در جمله معاصی غرق
و خوفناک بند در میان سگله افاده چند چنانکه در حق او حاضر و غایب گوید که حاضر و غایب است بیهوش خود و بیستفا
ناید که خداوند بخشنده هر کسی است که توبه نماید و ایمان آورد و خداوند فرموده در کلام محمد در سبکه خداوند غیر از سبکه
بر کمال انرا میبخشد بر آن کس که بخواب بعد از آن می نماید بنزدیکترین وسیله مغفرت که آن گریستن است بر آن
سر بر او که خداوند بر شان او فرموده من ربه اوستم یعنی سید آنها را و کله اعاده و زیارت قبرش در حالتیکه سخن او
عارف و مستحق او باشد پس کسی که از گناه گذشته نامد و کتب خدا توبه کند و بستاند او سپاه بر دو نضره نماید سب
خدا یعنی قبول نماید و وسیله که شریف و بزرگند نزد خدا ما بیک از آنها حدیثا تعالی توبه او را قبول و گناهان او را میبخشد و بخش
او را هم و پریشانی او را دفع میکند پس از شخصی باشد که حدیثش قبول باشد هر گاه گوید که کلام را گناه کن و تحقیق زانام
کن و ذکر و شکران حاصل کلام را که در نزد تو است بدون اینکه با سبک بجزیر بگر بس چه میگوید در باب حجت که صفات آنها
ذکر کردی و احوال آنرا گفتی آیا برای ایشان در دعا است ای بابا یا ان میمیزند و ولایت به تمنند بانه بیچار
دیگر از تو در سبکه فتوی میجویم خصوصاً در باب اول از آنکه چهار بسیار در شان او آورده شده قبل بر این هم اشاره است
گذاشت و در جزئیات مراد از حضرت صادق است بیک حضرت شرح مکتب خود کرد که شستی سوار نمود و دل را از نماز یاد
سوار نمود و سببه از اول آنرا بر نیت و از حضرت رسول مرویست که فرمود و دل از نماز نیت نیت حدیث
میگوید حاصل عاقبت سبب در بزدن میل و محبت اطمینان حضرت ائمه طاهرین بجهت نمودن میل اطمینان رسول الله است
که صاحبان ذاتها پاکیزه و انوار شرفانیه قاهره بشدند در عالم انوار در سبب عرش خدا با بیجاغت و نبودن محمد از ایشان
سبب بیجاغت بعد از فکر و تدبیر بسیار معلوم میشود که این هم حکمت خاصه است از نقیصتهای حدیث غیر و جل بر اول
بیت عصمت است پس چون در کمال جماعتی را اینطایفه رحمت و کرمه خدا را پس واقع میشود در ایشان که بر کرمی
سببه استندار و کله اعاده در حالتیکه عارف سخن او بکشند و او را دوست دارند باینکه حاصل میشود در ایشان زیارت

و انما نزلنا اللوط علی من
 و انما نزلنا اللوط علی من
 و انما نزلنا اللوط علی من
 و انما نزلنا اللوط علی من
 و انما نزلنا اللوط علی من
 و انما نزلنا اللوط علی من
 و انما نزلنا اللوط علی من
 و انما نزلنا اللوط علی من
 و انما نزلنا اللوط علی من
 و انما نزلنا اللوط علی من
 و انما نزلنا اللوط علی من

هم دود که می بینی که در هر دو که دو سباط در دنیا سبز در آن دکتهار زاده از ششده حاجب در سر ساحت غلام که او را
 مازدن میزند پس بگذرد و با ایشان متوجه شود هم و سلام مکن هم و دود خلو و همیز سوتم را پس باز دود که می بینی در هر دو که
 سبط از دنیا بگذرد و در هر دو که چهار صد نفر و در هر یک غلام که مازدن میزند سوتم که خود را با ایشان از هم
 متوجه میباشند و دخل دهمیز چهارم باشی دود که می بینی در آنها دو سباط از روشی سبز و زرد و در هر دو سباط پانصد
 نفر در باک سر هر یک از آنها غلامی که موکا خود را مازدن میزند پس بگذرد و با ایشان متوجه شود و دهمیز پنجم از داخل ایشان
 باز دود که می بینی در آنها دو سباط از هر سبز و زرد و در هر دو که ششده غلام در دستان حربه با صیقل رزده پس
 بگذرد و آنها متوجه شود داخل دهمیز ششم باشد در اینجا هم دود که می بینی در آنها شش نفر در دستان عمودی و ایشان
 نشسته اند و کار بگریختن با بری مازند و ایشان را متوجه شود داخل دهمیز هفتم باشد در اینجا یکد که که بران سباط از هر
 هشت کرده اند و هجیس در اینجا نیت و هر که در آن سباط نظر کند عقل او نایل می شود و آنرا هم متوجه میباشند و داخل
 دهمیز هشتم باشد در اینجا دود که می بینی در آنها یکمیش و دو سباط که بر حمت از حاشیه کیرا که آنرا بافته در روی
 آن سباطها سه نفر است پس آنها میزند حافظ صاحب طبعی که سر مبارک امام حسین نزد ایشان بود پس بگذرد و
 میباشند و داخل دهمیز نهم باشد پس دود که می بینی در هر دو که چهار صد نفر در دستان فلما و مداد ناکه حرا حرا
 شهر را را میویسند پس ایشان عمال میزند و در دو که دیگر می بینی چهار صد نفر غلام امر در دستان حمره
 و خود و کار که معطر کنند حاتم بریزد که در آن عمل کند و خلو دهمیز دهم را دود که می بینی در آنها غلامی آمد که لباس سیاه
 پوشیده همیشه گریه میکند و روزی روزی میگرد و شبها عبات میکند در حالت خون پس ترا می عیند حاجب ترا بر
 می آورد و بر تو پوشیده مانند که مایه از نسخه کتاب به محنت نقل کردیم و در نسخه دیگر از آنجا قصه مذکوره را به
 طریق دیگر نقل کرده از اول آنچه ذکر کردیم تا اینجا و شاید منافات بسبب منافات تعدد مصنفات باشد زیرا که
 محنت دو کتاب است یا صغیر و یا کبیر پس در نسخه دیگر چنین ذکر کرده که چون بدر اول میرسی و دهمیزی در آن می
 بینی در طرف راست دود که در طرف چپ دود که بر آنها سباطها از دیباچ حمر و در هر دو که صد نفر حاجب و می بینی در اندر
 سه صد حاجب پس داخل شود و با ایشان سلام مکن پس تر از بعضی علما مان خیال مینمایند از بسبب آنکه می آیند
 و میسر و پس کسی تر متوجه نباشد چون داخل در دو م باشی خانه بکنند می بینی و از هر دو طرف دود که در هر دو که صد
 غلام و بر هر غلام خادم سقلا به که مازدن میزند و شمیرا در دیوار فکند پس داخل شود و با ایشان سلام مکن بعد سباط
 بجانه بکنند و دهمیزش دوازده از اول و در آن دود که در هر دو که سباطی از هر سبز و زرد و در هر دو که صد نفر غلام سقلا
 که در سقلا دیبا بکنند کرده بودند در باک سر غلام مخفی خادم سقلا که مازدن میزند از با مازدن ایشان هم بگذرد و متوجه
 ایشان شود بعد بر دهمیز چهارم داخل شوی و در آن هم دود که می بینی در هر دو که سباطی از روشی زرد و در هر دو که زاده از
 صد غلام سیاه ساده رخسار در باک سر هر یک از ایشان غلام که مازدن میزند پس بگذرد و متوجه ایشان شود بعد می آید
 بر دهمیز پنجم در آنهم دود که در هر دو که آنها فرشت حمر و در آن سباطها تو میکا ایشان را طشیه میگویند ایشان بخانند که سر مبارک
 امام حسین را پیش بریزد لعین او در دو طشتی از طلا و ایشان زباده از پانصد نفر مشد در دستان حمره با کشیده
 و ایشان را غیر از هو و لعب کار دیگر مازدن پس از ایشان هم بگذرد بعد بیاید به دهمیز ششم در اینجا دود که میندی می بینی و در
 از طلا و در آن سباط زباده از پانصد غلام و ایشان خوش بریزد لعین مشد ایشان هم متوجه شود بعد بر دهمیز هفتم
 هم که در اینجا جماعتی را می بینی که در هر دو سباطی نشسته اند که با فنده آن سباط حمت بسیار کشیده و چشم بر هم نهاده از هر
 صفت و دقت که هر مرغ و وحوش که خدا خلق کرده در آن سباط صورتش در در صلا متوجه شود که اگر متوجه آنها باشی از تو
 شک مینماید که این غریب است و ایشان بکنند که سر مبارک امام حسین را بریزد لعین بر دزد ایشان هم بگذرد بعد بیاید

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
 مُحَمَّدٌ خَلْقًا قَاتِلًا قَاتِلًا

وَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْغَيْبِ
 قَوْلًا لِيُغْفِرَ لِي ذُنُوبِي

وَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْغَيْبِ
 قَوْلًا لِيُغْفِرَ لِي ذُنُوبِي

قَوْلًا لِيُغْفِرَ لِي ذُنُوبِي
 قَوْلًا لِيُغْفِرَ لِي ذُنُوبِي

قَوْلًا لِيُغْفِرَ لِي ذُنُوبِي
 قَوْلًا لِيُغْفِرَ لِي ذُنُوبِي

قَوْلًا لِيُغْفِرَ لِي ذُنُوبِي
 قَوْلًا لِيُغْفِرَ لِي ذُنُوبِي

در وقایع خاندان انجمن

برای هشتم بخارا از خاندان خاله میانی دورنجا صورتها مختلفه و مستوفای میانی که با طبیب در مهب گردانند خدمت بسیار عظیمه بیوی خانه کتبه که چهل نزار در چهل نزار در مبدیش باشد بهیچایی میانی در دراز خانه و عرض آن بعضی خانه که با فنده آن پنج بسیار کشیده یکبار چوب و عظمت از شرش مرغ یا طمش از خیزر و زهد در خانه مادر حمام که نظیر آن پار زمین نگذار پس در نزد خانه ساعتی توقف کن تا اینجا فاش طلوع نماید پس آنوقت غلام از بیابان بسیار آید در پیش قباخی که در میان مرغ و در شرش عمامه ترش در دپایش که چوبه از نوپست سیاه و در دستش مجره که از نقره که در آن خود و جنس سوزاند تا اینکه بر بند سرون تیما به حمام اخلاذ جوز میوز بند بعد از آن غلامی خارج باشد لباس او هم مثل لباس اول و در دست او که در مکره پزند کباب و شک و عذیر تا در وقت سرون آهن بزنند و البته در حمام در این باب باو پیش از حد غلام سیم رناروی گویا که ماه تابان است در بر او قباخ در بیابان سیاحت دهنده است در سرش عمامه سیاه در دپایش که کفی در دستش سیاه پس تا سون ترا سید نزد تو تیما برون تو نوال میکند حال ترا و حاجت زرا بر او زیر که در بلاد و روستان امام حسین است که در زرد زنده است نسبت سیاه پوشیده و او که سر امام حسین را بعد از زاری با کعبه بگشت که روز نماز روز میراد و مشهور است به ابوت که بگفته و بانان جوهری را نگارد کند دست میکند در هر روز که در بند با اصدق در هم میسرند غلام میکند بعضی آن روزها را با بقیه الصدق نماید بر فضای شیشه در زمان بزیجه کوه که غلام در خیزر برون خدمت نگه اورا خدمت میکند و میرید اورا بنوعی دوست سیدار که بر سفارشت او در تمام او هرگز تاب ندارد و همه تابان جمله بزنه طامع در بیان سبب محبت بر سیر او و میانی او رسیدن از خیزر و دستماله دیقی پس چون او را چینی بربیوی او تشنه است در آب و بوس این کا خذ را با دیده و بگو من از شیعیه عمیر میگویم که در خیزر و بوسه بر او کرده بود بعد از او در دم احم جانان بر بند آمد در همه آنچه شرح من لعزیز کرده بود همه را دیدم پس در خیزر برون میگردم نام سیدم بر این شهر که سیدم بود که در نزد آن بستیم و از آن نظر فرسخ سخن شرح میاوم آمد که بگردد و آنچه گویا که در کتف یک بسیار دخل میشود با یکجان بعضی اورا گفت و او که تو خانه که آزاد در کار حساب و در شرش و خادم باشد ترا بی هر یک از آنها خادمی باشد عجب حال او چگونه بسیار باشد و غلظت با بخانه بسکن گذریم و پیش از آنکه توجه نموده تا رسیدم بعضی خانه طوش چهل نزار و عرضش و بلندیش هم چنان و در آن یکبار فکند که بگذرد که پنج بسیار کشیده بود دستها صفتش از انصورتها که در آن نقش کرده بود و آن سباط از در قصر برون بود در حمام تا در دپایز و این سباط به پرشرش مرغ پر بود و بر کتف بسند و طمش از خیزر در دپا بر بند زمین رساند و در وقت حمام رفتن عمیر کویشل آن سباط را هرگز ندیده بودم پس سیدم شد در عمل و سلطنت بعضی من در آنجا بودم ناگاه دیدم دو غلام در در نشان مجره که جوز سوزاند که نشسته که حمام و بر بند دخل حمام میشد تا صبح طلوع میزند پس قدر کند نشسته که خلاصی آمد مثل او در خوله و زیبا بدیده بودم در بر او قباخ را در سیاه کسوده نسبت در شرش عمامه سیاه و در کتف سینه و بیخی دور شرش مندیله از خیزر چون مرادید رحمت تو من آمد و مرا گفت لاله الاله محمد رسول الله که با تو با عیادت هغه در بنت و چه چیز تر با خیزر اناخته قسم بخدا شب در روز در صخراب بودم و منتظر آن تو بودم پس اورا گفتم امویان تو از کجا هستی که اسم من عمر است و که ترا خیزر داد که من هغه روز است دخل و شوق شده و حال آنکه من ترا و تو را قبل از این فرزندیدیم پس گفت با عمیر در بستیک مدت هغه در است که مولایم حضرت امام حسین را در جواب دپا نام و حشر تبا من داده و مرا وصیت فرمود بر آورده نمودن حاجت تو پس من عرض کردم امویان خود او کجا است نام من فرمود فرزند تو را و دیبا به نزد تو روان که خدمت رسول فرزند قیامت ترا اجرا امید و ترا و اورا شفاعت میفرماید و شما هر دو در خدمت سیدم در پیش من باشی عشق و محبت بود زیرا که شیعیه خود را در شرش خدا باز دارد و عرض میکنم اینهاست بخانه که مرا امداد و با بر بند جهاد کرده اند بعد غلام که نسبت من نیز که سیم مادر انجامت بودیم که ناگاه

باید هشتم بخارا از خاندان خاله میانی دورنجا صورتها مختلفه و مستوفای میانی که با طبیب در مهب گردانند خدمت بسیار عظیمه بیوی خانه کتبه که چهل نزار در چهل نزار در مبدیش باشد بهیچایی میانی در دراز خانه و عرض آن بعضی خانه که با فنده آن پنج بسیار کشیده یکبار چوب و عظمت از شرش مرغ یا طمش از خیزر و زهد در خانه مادر حمام که نظیر آن پار زمین نگذار پس در نزد خانه ساعتی توقف کن تا اینجا فاش طلوع نماید پس آنوقت غلام از بیابان بسیار آید در پیش قباخی که در میان مرغ و در شرش عمامه ترش در دپایش که چوبه از نوپست سیاه و در دستش مجره که از نقره که در آن خود و جنس سوزاند تا اینکه بر بند سرون تیما به حمام اخلاذ جوز میوز بند بعد از آن غلامی خارج باشد لباس او هم مثل لباس اول و در دست او که در مکره پزند کباب و شک و عذیر تا در وقت سرون آهن بزنند و البته در حمام در این باب باو پیش از حد غلام سیم رناروی گویا که ماه تابان است در بر او قباخ در بیابان سیاحت دهنده است در سرش عمامه سیاه در دپایش که کفی در دستش سیاه پس تا سون ترا سید نزد تو تیما برون تو نوال میکند حال ترا و حاجت زرا بر او زیر که در بلاد و روستان امام حسین است که در زرد زنده است نسبت سیاه پوشیده و او که سر امام حسین را بعد از زاری با کعبه بگشت که روز نماز روز میراد و مشهور است به ابوت که بگفته و بانان جوهری را نگارد کند دست میکند در هر روز که در بند با اصدق در هم میسرند غلام میکند بعضی آن روزها را با بقیه الصدق نماید بر فضای شیشه در زمان بزیجه کوه که غلام در خیزر برون خدمت نگه اورا خدمت میکند و میرید اورا بنوعی دوست سیدار که بر سفارشت او در تمام او هرگز تاب ندارد و همه تابان جمله بزنه طامع در بیان سبب محبت بر سیر او و میانی او رسیدن از خیزر و دستماله دیقی پس چون او را چینی بربیوی او تشنه است در آب و بوس این کا خذ را با دیده و بگو من از شیعیه عمیر میگویم که در خیزر و بوسه بر او کرده بود بعد از او در دم احم جانان بر بند آمد در همه آنچه شرح من لعزیز کرده بود همه را دیدم پس در خیزر برون میگردم نام سیدم بر این شهر که سیدم بود که در نزد آن بستیم و از آن نظر فرسخ سخن شرح میاوم آمد که بگردد و آنچه گویا که در کتف یک بسیار دخل میشود با یکجان بعضی اورا گفت و او که تو خانه که آزاد در کار حساب و در شرش و خادم باشد ترا بی هر یک از آنها خادمی باشد عجب حال او چگونه بسیار باشد و غلظت با بخانه بسکن گذریم و پیش از آنکه توجه نموده تا رسیدم بعضی خانه طوش چهل نزار و عرضش و بلندیش هم چنان و در آن یکبار فکند که بگذرد که پنج بسیار کشیده بود دستها صفتش از انصورتها که در آن نقش کرده بود و آن سباط از در قصر برون بود در حمام تا در دپایز و این سباط به پرشرش مرغ پر بود و بر کتف بسند و طمش از خیزر در دپا بر بند زمین رساند و در وقت حمام رفتن عمیر کویشل آن سباط را هرگز ندیده بودم پس سیدم شد در عمل و سلطنت بعضی من در آنجا بودم ناگاه دیدم دو غلام در در نشان مجره که جوز سوزاند که نشسته که حمام و بر بند دخل حمام میشد تا صبح طلوع میزند پس قدر کند نشسته که خلاصی آمد مثل او در خوله و زیبا بدیده بودم در بر او قباخ را در سیاه کسوده نسبت در شرش عمامه سیاه و در کتف سینه و بیخی دور شرش مندیله از خیزر چون مرادید رحمت تو من آمد و مرا گفت لاله الاله محمد رسول الله که با تو با عیادت هغه در بنت و چه چیز تر با خیزر اناخته قسم بخدا شب در روز در صخراب بودم و منتظر آن تو بودم پس اورا گفتم امویان تو از کجا هستی که اسم من عمر است و که ترا خیزر داد که من هغه روز است دخل و شوق شده و حال آنکه من ترا و تو را قبل از این فرزندیدیم پس گفت با عمیر در بستیک مدت هغه در است که مولایم حضرت امام حسین را در جواب دپا نام و حشر تبا من داده و مرا وصیت فرمود بر آورده نمودن حاجت تو پس من عرض کردم امویان خود او کجا است نام من فرمود فرزند تو را و دیبا به نزد تو روان که خدمت رسول فرزند قیامت ترا اجرا امید و ترا و اورا شفاعت میفرماید و شما هر دو در خدمت سیدم در پیش من باشی عشق و محبت بود زیرا که شیعیه خود را در شرش خدا باز دارد و عرض میکنم اینهاست بخانه که مرا امداد و با بر بند جهاد کرده اند بعد غلام که نسبت من نیز که سیم مادر انجامت بودیم که ناگاه

نوم

حکایت سید خاندان

خدمت رسید بعض از ایشان که یک بعضی بزرگ ایشان برآید در شصت نفر غلام بودند با یکدیگر با یکدیگر می
 و در دست ایشان نمود تا که برینا که فرزندش رسید در برش با من یعنی بنده ما کشوده و در شصت نفر غلام
 و در پایش نعلین از طلا و جگر از لؤلؤ و نقره سفید باطلشان در جزیره نصبا از طلا کرده بود که بر آن نوشته بود
 لا اله الا الله محمد رسول الله و در نقره دیگر که تا که برین بطون رسید در برش بر این و بعضی در عمامه خرمسینا و سوار
 در جزیره سفید و در شش کلاه طلا مسیح که با انواع جواهر و لعل مرصع بود و جگر بعضی سفید پوشیده بود و بسیار
 کبری از طلا مسیح بسته بود و در پایش دو نعلین که بنده های آن از زیادت که شبک بلبه با لؤلؤ و در دست
 حصا از طلا بر آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله و برین معاویه خلیفه رسول الله که صدادند و او را در دنیا
 قبل از شصت سیاه نمود زیرا که در دنیا سیاه بود و قبل از حضرت با دره نمود لب بالافش و در روز دشت مثل شکر
 و خون از او جاری بود و بنده که ده بود و عمر که بود چون تعیین را دیدم مولایم حسین بن علی را که آمد پس نظر میکردم
 سلطنت و محبت او بعد غلام کاغذ از زمین گرفت و با دستمال که در او بود تعظیم استقبال کرد قبل از زدن خندان بجام
 کفت بخلیفه وقت در زمان آیت مراد دهنه تو فتح میت که فتح خورده بحق عدوت که در هر روز حاجت مرا
 برآورده نماید کفتم آیا از آن وقت که مولایم امام حسین کشته شده حاجت از تو سوال کردم ام کفتم نعلین
 کفتم حاجت تو چیست کفتم حاجت من است که این کاغذ را بخواند و جگرش را در ناله و مصافحان ناله بخورد در آن
 است غیر که چون در پیش تعیین استاد و با و نظر کردم دیدم تعیین که بر روی و بیخ منظر و بسیار ناله آمدند و پستی
 شدت که در او صفقه و حلقه از صفها و حضا پادشاهان بود بلکه صفتهای او مانند صفتهای علما مان بود و در نقره دیگر
 غلام تعیین را خاک کرد و برین پس تعیین که غلام است پس کفتم چه میگوید کفتم بیستین یا تو با من عهد کردی که در هر روز
 حاجت مرا برآورد کفتم بیستین پس چون بزرگ کاغذ از غلام گرفت و کتود خواند و معنائش را دهنه کفتم این کاغذ
 از عهد هم پسر خطاب است که از من خلاص شدن دادا خود و محار را سوال کرده که من بنویسم بجام خود عهد هم این زیاد تا او را در
 زمان خلاص کند غیر که بعد من متوجه شد کفتم باش تو از شب تا صبح بیستین کفتم من مردی هستم که عهد هم این عمر است
 گرفته که این کاغذ را بویا و درم با این بوجه که بود باز کردم بوجه را در آن بود مو آمانه و کتود خواند او پس چون بان نظر کرده
 زبانش زرد و صورتش تغییر یافت و سر خود را حرکت داد غلام کفتم یا خلیفه از او چه صر ز تو برسد هر گاه از ایشان حسین است
 یا نباشد تو جواب در آید و هر گاه این کاغذ را بریزد کفتم من چاه سال خراج عمر این را بنویزم اما محار را از زمان پرده
 نیکم غلام کفتم من است از بر من و بعد برین عمر گذارد و در نقره دیگر بعد متوجه شد که غلام کفتم بر آورده کردم حاجت ترا قسم بخور
 دوست میدهم که از من دو صد هزار دینار بخواسته اما خلاص شدن محار را نخواستن کن در روا کردن این حاجت دو امر است
 که یک عهد هم این عمر و دیگری که بجام کردم بوجه حق ترا ادا کردم پس فرمود آن وقت کلمات خود را که خوب است این زیاد که محار را از
 خندان خلاص کند و کرای دارد و ادب را از او دفع نماید و با و جان کند و ادرا بیدر بیک عهد هم این عمر با عزا زده که نام روان کند و او را
 بست بر او هم عطا کند و بعد این پنج هزار دینار هم به میگویم مقصود من از ذکر این زبانت در اینجا و آنست که بود بر خدایت دنیا
 که اگر تیار از خدا بیز و جل معتقد ارپشه حذر و منزلت بود بر آنیه مثل بریزد زین کافر که عمره اش انابت بود شربت آبله بنده
 کجا باشد این سلطنت و دولت بزرگ که باطل بود در دوام برای بسیار که لیکن و بوجه کردن بر سینه هم از او که بعد از آن هر که
 باشد بر این رو هست در اینجا پس بسیار زگر کند و بخواند آنرا در مجلس عزیمت تا یاد نمایند که کیستند و کان آن بر نه با کیزه و چشمها
 شریفه را در حضرت حضرت رسول در حالتی که بخون لوده در زمین که همانند فریاد عشا بودند که اشک با ایشان عیا بود
 و با بر آنها میوزید صحنه مشا برن جلیب علی ارا و پیر جمیل خدی که کسیت بر او زمین آسمان بلکه هر چه پسر که دیده می شود و دید و شنید از
 مخلوقات خدا و نوحه کرد بر او طاکه و روحها احیار و مانند نوحه کردن زن فرزند مرده و حوریان در قصر با درجات علاه نوحه کرد
 بر او و چون آشکارا در هر روز نامت کمال تمام در بالا قبر پیغمبر و پیمبر را لعن بسیار کردن بریزد زین کافر پس هر که اجر خوب بود آن بزرگ
 در آورده شدن حاجتها و طلبها دینویته و هر چه را میخواست بسیار لعنت کند بر این کافر بر زبان او و لعن را که با بی غلام

توضیح کنونی در خصوص این قصه
 و این ملاحظه را غلام و تعیین
 خان و تعیین آیت الله العالی و
 اخذت تا اهل آقا و اهل
 خلق منصف و بیگانه از این کلمات
 کتیبه بر روی دیوار کتیبه
 هلاله و حلاله و اطفال و اطفال
 حق الرضا و اطفال و اطفال
 خلق منصف و بیگانه از این کلمات
 حق الرضا و اطفال و اطفال
 خلق منصف و بیگانه از این کلمات
 حق الرضا و اطفال و اطفال

که شد صحرای و در وقت روز اول در فصل حکام و با ایشان نامه رساند و بشارت داد که ایام
کمال ازین حال از اعرام و بسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله الرحمن الرحیم که در هر روز در سجده و در
درینده او شش روز از چهار روز در صحابه و اولاد هفتاد هفتاد و در روز صبح و درینده طبعه را حبسند و در وقت
غراب کرد و سوخت بچه در آن بود و شکار شربت هر ما درین وقت جمع کرد میان خود و خواهر و در قصیده خود سوخت
از کنار بود در سخت که گفت بخت بد بخت نامکنت با بخت و هم چنین در وقت کوشش دادن بشارت بود
یا در وقت خواندن آنها پس این کافر شمر میگفت که اگر بر فضیله او حسرت در بارش پس بسیار لغت کند و از
حودت شمر او از بشارت که هر روز از اسکار میکند و از بشارت که هر روز از اسکار میکند و از بشارت که هر روز از اسکار میکند
عمده اش بود بلکه ظاهراً میکند که با عمده اش زنا کرد و در زجله شمارش میت که در شان حضرت حیدر کرار امیر المومنین
هفته در شرح قصیده ای در شمس نقل کرده که روزی نزدیک نغمین دو شاعر آمدند که هر دو از شیعیان امیر المومنین بودند
پس نغمین پیش از آنکه بر یکدیگر تمام بدون فکر در روح عاشری بگویند پس ایشان گفتند بچه اول تو خود
شعری که پس از این ملعون در همان حال بد و فکر گفت خیر ابترت بعد از حیدر و اناس ارض و الوصی امام
یعنی بهترین مردم بعد از پیغمبر حیدر است و مردم منزله زمین است و وصی نبی است و امام است پس یکی از شاعران گفت
و مناقب شهد اعدو بفضلهما و افضل ما شهدت به الاعداء یعنی مناقب اعدای من و مناقب نبی است که دشمنان نبی
او شهادت میدهند و فضیلت است که دشمنان را به شهادت گفتند و دیگری گفت کلبه شهادت به اعداء
و احسن ما شهدت به اعداء یعنی فضیلتها را از دشمنان بگویم است که زمان معاندان او و بران شهادت میدهند
و خود را درینا است که زمان معاند را به شهادت دهند و بی نیات در بیان بعضی از امور ضروری از جمله اول
در اشاره نمودن بعضی از مطالب که متعلق است به خود است که در بیت گذشته شامل است پس بداند که محبت دوست از
رالات است که او را محبت عالی و غم عزم باشد در موظفیت و مداومت بر پام نمودن تعزیه جناسید همدان
و نوح کردن و کر بکردن بر او و ظاهر کردن این امر بزرگ که از کار بزرگ جدا است تا تواند مضایقه کند و هم چنین
در قضا حاجت مومنین و شیعیان حضرت امیر المومنین و در گریه کننده گان و نوحه کننده گان بر سید شهدا
سعی بسیار نماید اگر چه بخدمت نمودن کافر ازین نوعی طاعنی باشد پس لابد باین حدیث آن کافر ظالم کند بجهت فضل جواد
مولیان بلکه این جمله است بلکه در بعضی مقام و جمعی است پس هر که خواهد این را بصورت معنوی بیند
پس باید فکر کند در سنجیدن احوال انفسام در روایت گذشته با وجود آنکه بعد از شهادت سید شهدا هر روز
نوحه و گریه می نمود و اقوام عزیمت میکردند و دشمنان کوشش کردند و معاهد حشای او از کثرت مصیبت حزن سوخته بود روزی باران
میکرفت و شبهار عبادت میکرد و بدست خود کار میکرد و بعضی از کتب خود بر جود مصرف می نمود و مانعی را بر فقر
میداد و هر قدر می توانست از قضا نمودن حاجت مومنان و دفع ظلم از ایشان می نمود و او باعث شد که مختارین را بسید
نقیی از قاتان امام حسین را بچشم وصل کرد که بجهت مومنین را ساکن و سینه با شمشیر شاداد صد اوند اعلام را جز
حسب دبر او از جمله شهدای کربلا کرد از چنانکه از خطاب نمودن بسید شهدا بجز خطاب با سینه گشت معنی گشت
روز عاشورا در حدیث تو بودم پس فایز شدم بشارت شدن بزرگ و کمال بخل انعام اگر چه بسیار اندک میباشد بلکه هر که زیادت
نمی شود مگر این که در عصر در روز نظام و جباران کسی یافت میشود که با بعضی شهیدان از بعضی وجه و این حکم حدیث صریح
که در حضرت امام رضا در روایت ابن ولید گوید در روایت محمد بن اسماعیل بن بزیر از ابو الحسن رضوان الله تعالی علیه السلام
قال یوا الحسن ارحنا ان الله تعالی بابواب الظالمین من نور الله به الهوان و مکن ظمیر الجبال لیدفع بهم من
اولیا و یصلح بهم اموال المسلمین الیهم ملجا المؤمنین من الضر و الیهم یفرج دموع الجاحه من شیخنا بهم یون
الله و عن المؤمن یخذا الظلم اولئک المؤمنون حصا اولئک من الله فی ارضه اولئک نور الله فی رعبه یون
و یترنهم لاهل السموات کما ترنهم لکواکب لئلا یترا لاهل الارض اولئک من نورهم نور الفهمه تضئ بهم الفهمه

والتشخیص علی ما یستلزمه
فان اشقیه الکفر الانسانی
والبغی والبیغی انا اخ صلی
واریع المضطرب اوقتی
فصنعتی هان انا مضطرب اوقتی
صنایع و الفیله اقل الایام
صنایع شاد الاقتصار علیها
انزال اول اهل التفریق
عن موضع فیه ذی العینین
وان ما اضطرر الی انفسنا
منذ عام ١٢٢٠
کعبین جنبین یایقون الطغوت
یوم الشفیعین اقل الایام

یعنی بعد از آنکه در دجله مردگان که نورانی میارند خدا را بپایند و بر آنرا او را بشناختند شهر با برقرار نماید و دفع نماید بپایند
 نما و سوره خود و امر با مسلمانان را بشناختن صلاح نماید پس ایشان است پناه آوردن مؤمنان از ضرر و با ایشان پناه بر
 صاحبان حاجت از شیعیان ما بشناختن خاطر جمیع سار از خدا بر تن میمانند از آنکه در ظلم ایشان حقا مؤمنان هستند
 و ایشان همین هدایت در زمین او باشند نور خدا در میان رعیتشان روز قیامت و درخشند و شود نور ایشان
 بر آسایشان چنانکه نور میارند از دستشان صاحب نور بر اهل زمین و ایشان از نور ایشان است در روز قیامت روشن شود
 پس ایشان قیامت قهر خدا ایشان خلق شده از برای ایشان است بر ایشان پس کو ارباب ایشان را آنچه بر آنرا نشانها هر گاه خواهد پیوست
 بدهنیه میگوید عرض کردم خدا را در آن تو کرد و در آنچه هر چند فرمود با ایشان باشد پس خدا میاید با ما را به حل کردن ساد در بپای
 مؤمنان از شیعیان ما پس ایشان پیش میاید و توبه توبه است آنچه در ترجمه عبد تهرشان بن طریف است مولا بنی با
 و بعضی بنی طایفه که گویند و بعضی مولا بنی عباس میگویند که خادم منصور در آن وقت و ما دعا و رسید بود از خلق بنی عباس
 در اهل کوفه است نه از بکس از اصحاب با که با اتفاق عمل ما او را در چیز طعنه نمیزند از حضرت صادق و امام حسن کاظم روا
 کرده خلاصه با وجود اینکه ما بنی پادشاهان بنی عباس خزینه در بود در طایفه امامیه بر کتفشان و جلال ادرا الحار بنمایند
 و حضرت صادق در باب اب میفرماید اما آنکه برین عالی است جزا یعنی او میافزاید بر حسن خود همیشه این بود شد و شپه عبد الله
 سنان است بنی بنی عقیلین و غیر او خلاصه از کلام امام رضا معلوم میشود که مثل این اشخاص در هر عصر مانی میشود بعد پوشیده
 بود که آنچه از قول اعلیام در هر نیت معلوم میشود که کبیر گفت بعهده شب قبل بر این مولا امام حسین را در جواب دعویم و را
 باین امر فرمود وصیت کرد که محتار بن ابی عبیده ثقفی را نزد خدا بفرستد و همه المعصومین نشان بزرگ است و در اصل وصیت
 چنانکه سخن بسیار از علماء که در فزون حادثی حمارت دارند در کثر احادیث را میطلبند مؤیث است بدان که در شان
 مختار سخنها و چهار مختلف وارد شده بسیار از اصحاب بر نیت که از او خیار است و زیارت کننده او را است
 بسیار است بلکه ترک کننده زیارت او حجت نیست و شیخ بزرگ جعفر بن محمد بن عمار در درین باب گفت و آنرا شرح
 نماز امیده میگوید از بعضی کلمات این شیخ بزرگ در او اهل اثر است که آنکه من مطالعه او را اینسخن کردم زیرا
 که او سب فاش شدن آتش مصیبت سید المرسلین و در دیده حضرت امام زین العابدین گشته و همیشه گذشتن
 از زیارت مختار و اهل فضل است او دور میشد مثل سو سمار که در آن دور میبود در حق او عقدا در پیش که با است
 چنانچه حقیقه ظالم بود زیارت فرار ترک کردند و این فرقت بخدا امید شدند با وجود آنکه قهر مختار در نزد جامع
 کوفت و جبش در وقت پرور شدن از در مسلم بن عقیل مانند ستاره درخشند از علم تقلید عدول کرده
 و فراموش کردند آنچه او بقران سید اشهدا کرد و حال آنکه او در راه خدا حاد حق کرد و حضرت امام زین العابدین
 از او بسیار خوششود و دو منافق او را ترک کردند و محمد بن حنفیه از حقه سن از حضرت سجاده بزرگ بود با وجود آن
 در عهد و قات است در او را خود مقدم میداشت و درین خوش آنحضرت حرکتی نمینمود و تکلم نمیکرد با آنچه چنان
 او بود و طاعت می نمود هرگز مانند طاعت رعیت نبود و تقضیل میداد بر خود مثل تقضیل و زیادت است بر
 خادم و بنده دلالت دارد بر این پنج روزه از ای بصیر عالم الامور از که با ما محمد بن حنفیه قابل بود گوید پس
 حج رفتم بر طایفات کردم ما با هم خود پس روزی در حد او بودم که غلامی خوانده رسید پس او را سلام داد پس محمد بن
 حنفیه بر حجت و اعلیام را در رکشید و میاید و چنانش را بوسید و او را رسید خوانده بعد از آنکه غلام رفت جنب
 عهد برگشت پس عرض کردم من شقیقت محمدنا از خدا خوانم فرمود چرا ایزرا میگوید عرض کردم بر آنکه ما را امام حسین
 لطافه میدانیم تا چنانچه در آنچه بر میگردی و او را رسید تمیز نامه فرمود از قسم خدا است امام من پس عرض
 کردم گفیت و فرمود حضرت جان حسین بر ایزرا داده است جان که من در امامت او ماند نه کردم پس بر او فرمود

در روز قیامت نور ایشان
 فیما بین ما و بینکم
 من یصلنا فی الله ربنا
 فیما بیننا و فیما بینکم
 من یصلنا فی الله ربنا
 فیما بیننا و فیما بینکم
 من یصلنا فی الله ربنا
 فیما بیننا و فیما بینکم

نه روز میوزیم سینه در پیش ما باشد و با آنها نظر بنمایم گوید چون همان روز که حضرت شیخ را سیر داده بود
 در آن روز حضرت با صاحب خود در سینه نشسته بودند تا کلاه فرمود ای گروه صحاب یا کینه در بر بگفتند خود را که شما آنها
 میجوید و ظالمان بنی ایهیم بجهنم وصل عیاشید عرض کردند در کجا فرمود در علان مکان مختار ایشانرا میگذرد و روزی با
 ده سینه آنها در فلان روز نزد من میآوردند چون همان روز رسید آن دو ملعون کافر را آوردند در وقتیکه بزور
 از نماز فارغ شده میخواستند چهار سینه را دید سجده نمود و فرمود صلوات خدا را که مرا از دنیا ببرد تا سینه قاتلان
 بزرگ را دیدیم پس طعام میجوید و با آنها نظرمی نمود وقت صلوات اویا آوردند زیرا که غلامان بتماشای سینه نشسته
 صلوات دست نه کرده بودند عرض کردند امروز صلوات درست کرده اند فرمود امروز صلوات نمیخواهم نظر کردن باین ملعون
 از صلوات شیرین تر است بعد بر کشتن فرمایش امیرالمؤمنین که فرمود آنچه در نزد خدا بجهت کافران و فاسقان جتیا
 است بزرگتر است این بود حدیث میگویم ای اهل بیضا ف مروت شما را بخدا قسم میدهم ایاتین فرمایشات امام
 زین العابدین نهفت و توجیهیت در حق مختار بلکه مثل این توجیه و نهفت که میباشند بعد ملاحظه کنید که آیا این
 فرمایشات پس در سخن انگیزار میکند که میگوید مختار ما دون بود از طرف امام در کشتن کفار و مؤمنان است آنچه
 در روایت با حمزه ثمالی است گوید در اسرا که یغی بر یاریت حضرت علی ابن حسین مرفیتم در وقت حج پس ساله نیت
 است و در آن دم طفل را با آرا نوبش بددم پس لفظ بروجت کرده در استمانه بقیعاده که سرش شکسته شد پس است و بر خوا
 و به بچهل تمام شریف برد و او را بر آتش و خون آرزو او پاک میکرد و میفرمود نپاه سیرم بخدا از بحالت تو که در کناسه
 مدار کشیده باشم عرض کردم در و ما در دم خدا تو باشد کدام کناسه را میفرماید که فرمود کناسه کوفه عرض کردم بقیعانه انوار
 خواهد شد فرمود بچشم بآن کیست آنچه بچشم میبوسش کرده هر گاه تو بعد از من زنده باشی بر آینه است این جواب از او
 طریقه از طرف کوفه در حاسته گشته و دفته و شمش شده و مدار کشیده میمانی در کناسه بعد از دار بر آوردند و روزی
 عرض کردم خدا تو کردم نام بخوان چیست فرمود زید پس من است بعد پس در کسیت فرمود خیر میدهم ترا بخیر این
 سپرم شبی عبادت مشغول بودم که خواب مرا در بود در خواب دیدم گویا که من در بهشت هستم و خدم رسول تهر و امیر
 المؤمنین و فاطمه زهرا و امام حسن و پدرم امام حسین حاضر بودند حوریه را از حوریا ن جنبت بمن تزیین نمودند پس او
 مقاربت کردم و در نزد سدره المنتهی غسل کردم ناگاه باقی از طرف پشت مرا گفت کوارا باد ترا زید پس بعد از شوم
 و غسل کردم و نماز صبح خواندم پس در راه آمد گوید پس کجا او آدم عرض کرد من رسول مختارم بجهت شما سلام
 میرساند و عرض نمایند که این کینزاد در حال خود یا ختم و او را به شمش صد دینار خردم شمش صد دینار بگفت شما
 فرستادم پس بخارج خود مصرف فرمائید و کاغذ بمن داد و جواب در نوشتن نام کینزاد بر سپیدم گفت خوب است
 پس او را مقاربت کردم با بخوان حاطه شد و او را زید نام که ششم این بود حدیث فرماید این روایت بقول آیه
 که است پس هر گاه کویچه میگویند از روایت را که این ادیس در کتاب سیر از کتاب ابن تغلب روایت کرده در
 جعفر بن ابراهیم از زید روایت کرده و او هم از سماعه روایت کرده سماعه گوید از ابی عبد الله شدم که فرمود اذاکان
 یوم القیمه تر رسول تم تا آخر یعنی چون روز قیامت باشد حضرت رسول و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین در کنار
 جهنم میگذرند پس کسی از جهنم نه فخر فرماید بفرمود ای رسول تهر بفرماید من برس حضرت را و جواب منید پس امیر المؤمنین را
 نذا کند در دفعه که بفرماید من برس پس جواب او را میزند پس سه دفعه میگذرند یا حسین بفرماید من برس منم کشنده
 فاطمان تو مختار حضرت رسول فرماید پس بنا و حاجات حضرت بختی مانند مختار را از میان آتش بر باید و زید
 بیرون کند گوید پس با عبد الله عرض کردم که فدای تو کردم کنش کسیت حضرت فرمود مختار عرض کردم حرام است
 سعادت میباشند فرمود در ای آنکه در قلب او چیزی بود قسم تا اینکه محمد را بحق فرستاده هر گاه در طلب بر آید و میآید

وَاللَّهُ كَالْقَائِلِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ
 تَوَدُّوا عَيْنَ لِقَاؤِكَ يَا نَبِيَّ
 اللَّهُمَّ عَلَيَّ وَقَدْ نَالَ الظُّلْمَ
 تَوَدُّوا عَيْنَ لِقَاؤِكَ يَا نَبِيَّ
 قَالَ فَضْلُكَ بِمَقَامِكَ يَا نَبِيَّ
 قَدْ حَانَ حَبْرٌ وَقَدْ لَاحَظَ
 كَيْفَ عَاطِلُ الظُّلْمِ تَنْقَطِعُ
 تَقَطُّعٌ فَلا حَظَّ لَكَ يَا نَبِيَّ
 يَا قَائِلَ عَيْنِ لِقَاؤِكَ يَا نَبِيَّ
 يَا قَائِلَ عَيْنِ لِقَاؤِكَ يَا نَبِيَّ
 يَا قَائِلَ عَيْنِ لِقَاؤِكَ يَا نَبِيَّ
 يَا قَائِلَ عَيْنِ لِقَاؤِكَ يَا نَبِيَّ

حقیقت آنست که هر که در راه حق راه می رود... در این میان این اخبار مختلفه... که در این میان این اخبار مختلفه... که در این میان این اخبار مختلفه...

تو گفتند که... تو گفتی که... تو گفتی که... تو گفتی که... تو گفتی که... تو گفتی که... تو گفتی که... تو گفتی که... تو گفتی که... تو گفتی که...

که روایات بر اینها و عهدیه که اخذ نمایند چنانکه در خبر وارد شده که گروهی در بیت با شد بهرست از هزار است که پدید است
 باشد چون روزی از عهدیه گرفتند و صیغف از از صیغف تمیز دادند میدهند که برایشان لازم است شان محار و بر بزرگ قدر
 منزلت و از نزد خدا استعلا و محج معصومین و اطهار سائند مردم را رغب و تحیر نماید بسمیر و بنای قبه و بزرگوارت
 بلکه چون این اظهار کردن رضا آمده و حضرت آمده است و جب میشود پس چنانکه روایت حکایت شهید شدن سینه
 استهدا و روز قدیم و کتب سادیه مذکور شد هم چنین اتفاق گرفتن محار از کفار مذکور است ایامی بنی کلام کعبه را
 که بعد از ذکر کردن بعضی از فضایل امام حسین که در کتب آسمانی مذکور است آنچه در روز عاشورا واقع میشود از ذکر گرفتن اوقات
 و ماه و سه روز تاریخ هوای مردم و خون باریدن از آسمان و حرکت که آنها و قاطع دریا و غیر اینها که کعبت بقوم کویا
 شما تعجب کنید از چه شمار اجزای میم از شهادت امام حسین حدایتعالی از آنچه واقع شده و خواهر چیزی ننگد شسته از اول
 زمانه تا آخرش که آنکه نبوی بیان فرموده و مسج چیز خلق آتشه مگر آنکه در عالم در محضرت آدم ظاهر شد چون این است
 را با و نمودن ایشان در جنات و در مصیبت ایشان در بنیای ذل نظر که در عرض کرد که ای این است که کینه هر کس با او با و با او
 آنچه فضل آنها است شد حدایتعالی فرمود با آدم ایشان جنات بنیاید و قلبها شان هم مختلف میباشد و زود باشد
 که زمین فساد استار بنیاید مانند فساد قایل که با پل را کشت آنها هم سبط حبیب من محمد صطفی را شهید میکنند بعد
 جنت شد را آدم مقبل امام حسین و جاثماد و وحله کردن است حدیثی بر او پس نظر کرد بر ایشان دید که روی ایشان
 سیاه شده هر من کرد خدا با چنانکه سبط تر کشند عذاب آنها را زیاد کردن دلیل ظاهر شد چه خوش گشته است
 آنکه گفته است **سرا لنبی باخذ الثامن عصب باؤ ابقئل الحسین الظاهر الشتم قوم عدو ابلان**
البغض و جهنم للمرضی و بینه سادقا الاثم حانا الفخار الحننا و اذا فعدت عن نصره سائر
الاعراب و الهجم یفری شاد شهید برب گرفتن خون فرزندش از طایفه که جمعند بکشتن حسین با کت
 فو میکه جو زنده شیر عدوت مرتضی و اولادش که پیشوای مردم بودند جمعند بر ایشان فخر که نایر عراب عجم از نصرت
 کردن سیدان شهدا باز نشسته رحمت برورد کار او را فر گرفته و اشک دیده مار قبر او جاریست بیک نعل ایشان
 در اشاره کردن بعدد کفار که محار جهنم وصل نموده و هم چنین در اشاره کردن کبعبیت وصل شدن بر زمین معاویه
 و این زیاد مدار بود و هم چنین بعضی امور که با بنیام نقلی دارد پس بدان که از ابوالموید حواری حقی نقل شده که
 عدد انلا عمینیک محار کشت و شصت و چهل هزار با فضل و شصت نفر بود از جمله ایشان بود این زیاد و هم چنین
 میرو و بر جان ذی الکفاح و در سینه بن محارق و حرط بن کامل و شمر و ابن حد و سپران او و حوله و عمر بن حجاج لعنهم الله
 و قاضی حین بن سبید شافعی در شرح دیوان امیرالمؤمنین گوید که عدد آنها هشتاد هزار و سصد نفر بود و کت
 امارت محار شصت سال شد و از تقیر امام از امیرالمؤمنین نقل شده که از آنکه نیکه نظر کردند سصد و هشتاد هزار مرد
 کشته میشود و جمیع بیکه این لفظ جقیق این عدد است که محار حجاج کشت در کجا که کشت حجاج که خدا
 تعالی عوخته که از شما سصد و هشتاد هزار مرد بکشم و هم چنین در کتاب عبد الملک مروان که حجاج نوشت که لعنهم
 الرحمن الرحیم اما بعد ای حجاج بن یوسف بنی نماز هوا نازل شد و با او بود کاغذ که تو محار بنای عبیده را گرفته و
 میجای او را بکشی بحان میکنی که او حکایت میکند از زید نخدا که روزی با شد در انصار بنی امیه سصد و هشتاد هزار نفر
 بکش چون کاغذ من تو میرسد و در آن کج و او را تعرض کن مگر بخوبی و سده شرح شده آورده که محار بعد از کشتن این
 و پیش کشت تم کجا برهنه هشتاد هزار نفر را سیکم از قاتان امام حسین چنانکه سب قتل عجمی بن کرب و سبده و غیر
 کشته شد و بعضی گفته اند که کشت هر گاه ربع از فرزندش را بشمارد تا به یک کشت امام حسین و صاحب کت مفتاح
 الحجاج و نجات که در عکای عاریت که هر رویت را ابو کبر شافعی در حدیثیات و حاکم از ابن عباس روایت کرده

یا قاصم العنان من بالشفق
 ضلع العقبه ان یکن اللمطع
 نکل الامم لخلق علیهم
 ارجا الجناب و لا یغالی
 یا عین محمد و اسعد یسک
 جمل المصاب و قل عند
 اعظم یتیم و ذوال عنته
 المحدثین الشاد القبا
 ادک و سبل الظاهر من شلم
 و سبیه حاد مستید را ایضا
 اعظم علی ابن الحسین و کت
 یصابه الاملاک فوق سما
 لدا و ان یوما لظفوف انا
 یوم القوا ستمین

عقد سیرت خاتم

کرد که حاجتی که کرده کسی باشد از آنجا که در منزل حسین مد کرده کلانیکه قبل از موت ایشان ملاک رسید پس
 شیخ گفت من از آنها بودم آن حال من چیز رسید پس جهت که چراغ اصلاخ نماه من پیشش نشن گفت پس
 فریاد بزدنش که هم خود را بفرات از دست و با خود این تا نشن او بود تا بجهت وصل شد و او را در خود
 کرده که رسد که در اضیافت کرد پس کرد که اندک احد از شریکان خون امام حسین تا نکرانیکه مردید مرد پس
 مصاحبه خاندان سخن را مکتوب کرده گفت من هم از آنها بودم در شرب زجوات که چراغ از دست کند پس بر سر
 آتش گرفت و سوخت که گوید که قسم بخدا من خودم اورا دیدم که بیا که در حال شده بود از او آفت حکایت شده که
 شیخ محض که با حاضر شده بود صلا دعوت کرده بود پس او نماند از تنبلیان پرسیدند گفت که او حاضر تر تول
 خدا را در خواب دید که همزون نشسته در دست مبارکش شمشیری و در برابرش پوستی او دیده نفر از قاتلان حسین
 سرشان بریده شده بعد او لعنت کرد و دشنام داد و از خون امام حسین میله بچشم زد و گشتد چون سوار شد دید که برنده
 و باز حکایت کرده اند که شخصی حضرت تول خدا را در خواب دید که در برابرش طشتی پر از خون و مردم را می آوردند سخت
 است و پس از آن خون برایشان لوده مینماید تا بیکه را بخدمت است و در سینه عرض کرد من حاضر شده
 بودم فرمود قصد پیش نشست مبارک را من اشاره کرد پس نماند دم تا اینجا حسب کتاب مفتاح السعادت نقل کرده
 و آنچه بطریق خود را این خبر را دیدیم بسیار است و بر تو پوشیده نماند عذاب که خداوند عالم در دنیا با بندگان چنانچه
 بسیار اندک و کمتر است نسبت عذاب بر زمین و نسبت عذاب که در جنت ایشان از امیر رسد و این عذاب نسبت
 عذاب بزرگ و دائم که در جنت ایشان میرسد و غایت اندک بعد از آنکه قیامت قیام مینماید و نامه غایبها را روز
 کنند و میزان حساب قیام میشود پس آنچه باقی از رسید مرتضی روایت کرده از خبر کیه روایت کرد طغیالی در کتاب
 است از حضرت صادق انه اذا احتضر الكافر حضره رسول الله وامير المؤمنين وجبرئيل وملك الموت فيقول
 امير المؤمنين فيقول يا رسول الله ان هذا كان يبغضنا اهلا لبيتك فان بغضه فيقول رسول الله يا جبرئيل
 ان هذا كان يبغض الله ورسوله واهل بيته رسول الله فان بغضه اعنقه فيقول امير المؤمنين ملك الموت فيقول
 يا عبد الله اخذت فكاك ربك واخذنا مانا برائتك مستكنا بالحصه الكبرى ذار الجحيم الدنيا فيقول
 يا عبد الله وما هي فيقول ولاية علي بن ابي طالب فيقول ما اعرفها ولا اعنفه فيقول له جبرئيل يا عبد
 الله فما كنت تعنفه فيقول له جبرئيل اميرنا عبد الله لسخط الله وعذابه النار اما ما كنت تعرفه فيقول
 فانك فاما انما الذي كنت تخافه فقد نزل بك ثم ليس نفسه سلا عني فقام يوكل برحمه ماشيا على كاهم
 في وجهه ويكاد يرميهم فاذ اوضع في قبر فدخل له باب من ابواب النار يدخل اليه من فوج ربه فنادى بها
 ثم انه يولد برحمه الجبال برهوش ثم انه يصير في المكيان بعد ان يخرج من كل منح مسخو عليه حتى يقول فاما
 اهل البيت فيبغض الله فيضرب عنقه وذلك قوله ربنا امتنا اشدنا فاعترفنا بذنوبنا فضل الخروج
 من سبيل والله لقد اذ بعثنا سعدا بعد ما فضل لعنه الله تعالى وانه لفي صوف في ذنوبه سلسله فيجعل
 يعرف اهل الدنيا وهم لا يعرفون كافر محض باشد حضرت رسول و امير المؤمنين و جبرئيل و ملك الموت حاضر باشند پس
 امير المؤمنين نزد او بیاید عرض کند یا رسول الله این شخص اهل بیت را دشمن میداند پس او او را دشمن دار پس رسول
 جبرئیل فرماید که ای مرد خدا و رسول اهل بیت را دشمن دارد سخت کفر را و پس ملک الموت نزدیک او بیاید و
 گوید یا رسول الله ای کافر خدای خود و امان بریدن خود را و به همت کبری صیت گوید ولایت علی ابن ابی
 طالب پس گوید بگوشام او را عقاوند کرده ام بر آن پس جبرئیل او را گوید ای دشمن خدا مالا که بان عقاوند کرده باشی
 باد ترا عذاب خدا تعالی آتش و آنچه میداد شسته از تو فوشتد و آنچه او را و میر رسید بر تو نازل شد پس روح او بر
 میکشد و بعد بر روح او صد شیطان متول نماید که هم ایشان بر او وقف میاندازند و نیت میکند بر او خود چون او را در قبر
 میکند

هذا القائل نظر في حقه
 هو كالتالي بالخير واليها

بالعجب من صنوه في حقه
 وصيا في وجهه و بها

قمان بقول الطيف حقه حقه
 لو يهيم الا لسيل قناه

من يهيم بقوله مطر
 انظار لهم في حقه الهيجا

ولهم قله في حقه سفيه
 ما هم ولا في السيف لقا

لنا لانا انظرنا و يهيمه
 لو يهيم في باين و قناه

که با نجا برویم مادر نجال بودیم در مرغی نرند ما آمد ما گفت که مش با شما برویم با نجان با کتیم ما هم مثل تو عریضیم
 پس چون اقبال عروذ کرد و شب تاریکد با نطق حیرت آورده کردیم بعد نشسته که کیفیت شهادت و مصیبت و قاتلان
 امام حسین ذکر میکردیم پس کتیم کینه از قاتلان استرور مانده که اینک حدایتعالی این اورا بیاورد ختم پس آنروز گفت من
 لذات آن بودم تا حال قسم بخدا که مجال من رسیده و شما دعوت دروغ میکنند پس ما که شدیم رویشی چراغ کم شد پس
 مرد بر خوت که با کشت خود کفینه صلاح کند پس دست او تیش گرفت پس مروان آمد و فریاد میزد تا خور با فرات آمد خست
 بر او میرفت قسم بخدا هر تیه میدیدیم هر وقت که سر خود را در آب میکرد تیش در رو استیست چون از آب سپرد میاید تیش
 بر او می سپید پس با آب غوطه میخورد باز بزبون می آمد تیش بر بزا می رسید پس نجال بود تا هلاکشد و در رویت میگردید
 من بیما که شبی با کینه می صحبت می نمودیم پس شهادت حضرت حسین را ذکر کردیم پس بر سر گفت کسی مباشر قتل نکردند مگر اینکه
 مایه با و با ابل او با نجال او رسید پس شیخ از قوم گفت که او قسم بخدا از کشتن است که قاتلان استرور را یاد کرده و او را تا
 حال جز ناخوشی نرسیده پس بعد اوقات او را در ششم روشنی چراغ که روشن آن غوطه بود بگوشید پس آن ملعون بر خوت که چراغ
 هلاکشد بگشت او تیش گرفت به بن پف کرد که خاموش کند تیشش تیش گرفت پس مروان آمد و کتیم آید و خود را با
 اندخت هر وقت که باب فرود میرفت تیش در بالا سرش می ایستاد چون مروان آمد باز دادی چسپد تا بجهنم وصل شد
 عمار بن عبید می رویت کرد که چون سر من این زیاد را با سرهای صحابه بنزد مختار آوردند من هم رشم دیدم مردم میگویند
 که امانا گاه ما دیدیم که آمد در میان استرنا سوراخ بینی این زیاد داخل شد بعد از آن مروان آمد سوراخ بینی دیگرش در غلظت
 میگویم که رویت در غلظت مار سوراخ بینی این زیاد در چند رویت معتبره عامه آمده هر گاه خواهم که چشم تو روشن باشد و بخود
 شدن لعین و صحاب و جنس در پیش ما این دنیا که حدایتعالی غلبه او را بر ابراهیم شتر را بر این زیاد ابراهیم سفره پوست طافنی
 از خست و از نبال آن سرده با حریر کستر داد و صحابش کرده آن نشسته و هزار نفر از آن لعین اسیر کرده بود و ابراهیم صحابش
 را سبها ریختن و پیشیده بودند نماز صبح خواندند ابراهیم امر کرد که اسیر را حاضر کنند چون حاضر کردند اول آن ملعون که پیش از
 این زیاد کافر زنی بود در حالتی که دستها او را در کتف بسته بودند با او را هم سبید پس ابراهیم امر کرد تیش او فرو بستند
 پس ابراهیم خنجر خود را کشید و از گوشت من لعین پیرید و در تیش بر این می نمود و ملعون را میخوردند و این زیاد ملعون
 هر قدر مستماع می نمود از خوردن گوشت خود تا خنجر پاره پاره می نمود تا گوشت را تنها او را با خود خورند پس چون ابراهیم
 دید که لعین نزد کتیت جهنم وصل شد خنجر به کلوی خست و کد نشسته سر او را گوش اندر گوشش برید و ابراهیم نماز میگرد و طلب
 کند که خون امام حسین بعد بدن پیدا و او را سوزند و با مغذاب کشت ابراهیم شمشیر من رعی و خول من برید و عمر
 بن حجاج و سنان بن انس و بصر بن کعب را و آنها را او محبت رویت کرده و رویت دیگران ابراهیم بن زیاد در حاکم
 دعوت کشت و اما کیفیت کشتن مختار بن حد را بنا بر رویت ای محنت حد را که مختار را و نظر یافت امر کرد او را
 که نصیده نونیه را بخواند چون خواند در سید این شعر و کلمات دنیا بخیر محمل و ما عاقل مانع الوجود الخ یعنی دنیا و هوا
 او برود میرود و عاقل هم بقدر این سیه نفوذ شد محمد حجه استرنا مودن با و چند بعد گفت هر گاه عقدا تو سالم بود
 و دنیا را زایل شده است حسین را می کشته و این ظلمها را مکتب میشدی بلعون بعد او به نخر او رویت بگیر از اهلها
 او و در نخر کردن و دست و پا او را مانند حیوانات در کردش سچید بعد از گرفته دانه های او را بر کند و ناختها
 او را پر او آورد و زبان او برید و گوشت من او را مقبره انها پاره پاره بر میداشت و مرا و علما و ظلمها که کرده بود پس
 می نمود تا اجمال جهنم وصل بعد سر او را برید اما کیفیت قتل شمر و لدا از نا کافر زنی من به رویت ای محنت چون
 مختار رویت حروفی را کتبت کرد در درازا اما به نسبت ابراهیم بن مالک و بر صحابش هضار او در طرف او تیش
 بود مختار نظر به بیان کرده کتبت ای قوم خدا تعالی شفا داد سینه را از قتل قاتلان امام حسین انا یعنی خنجر تیر که بر من

لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ ظَالِمٌ
 ابْنُ عَبَّاسٍ لَهُ عَيْنُ الْقَضَاءِ

قَبْرُهُ عَمَّا عَلِمْتُمْ مِنْ قَبْرِهِ
 مِنْ سَبِيلِ كَالسَّبِيلِ ابْنِ عَبَّاسٍ

كُلُّكُمْ كَبِيرٌ فِي مَوْتِهِ وَصَلْبِهِ ضَعْفٌ
 مِنْ مَوْتِهِ عَيْنُ الْقَضَاءِ ابْنِ عَبَّاسٍ

كُلُّكُمْ كَبِيرٌ فِي مَوْتِهِ وَصَلْبِهِ ضَعْفٌ
 مِنْ مَوْتِهِ عَيْنُ الْقَضَاءِ ابْنِ عَبَّاسٍ

مَطْرُوفٌ خَدَّيْهِ ابْنِ عَبَّاسٍ
 مِنْ سَبِيلِ كَالسَّبِيلِ ابْنِ عَبَّاسٍ

صَلْبُ اللَّعِينِ ابْنِ اللَّعِينِ ضَعْفٌ
 بِالْقِيَامِ لَقَدْ كُنَّا كَسَائِدٍ

کافر امام حسین را شهید میدانند و پزیردند و لذت از ما بکشند این نیز در میان است یعنی نوی از غلامین که حسین صلوات الله علیه
 را کشتند پس هم خدا اگر قصداً خدای تعالی مقدر عیش و خفا شهادت او را بخواست هر آینه امام حسین شهادت کرد و میفرستد
 و تو ای کافر ای شیطان اگر حقاً امام حسین را کشته بعد از آنکه او را بر سر او بر بند و پوست بدن او را پاره کنند و در
 کردن و عرقها و او را یکی قطع نمایند در حال طلب بار میباید او که در دنیا پناه بخواست او را پناه ندادند و سبها
 و پای او را کشتند و در باغ اولاد تو در برهشند و چپهای او را که در سه روز زنده ماندند و وقت آب بخواست قیر و قطره در کس
 بخواستند با و میخیزند و در وقت از خوردن آب میخورد نیز از پیشش میکشد و با و میخیزند پس در حال جنگ او
 او را سیر بر وقت طعام بخواست از گوشت ران او بریان کرده با و میخیزند و بعد از آن او را پاره کرده بر زمین چون
 پاره کرد نزدیکت پدید آتش از خونتند که بر او بریده برین بخش او را بپوشانند از آن بخش آب است که در وقت
 مالک جنم روح پیدا او را تسلیم خرم نمود و بعد از آن با عالمین بخت خدا بر طایفه ظالمین باد اما کیفیت در یک
 و مصلحت در یک کافر زین رو بیت ابوجحیف و چهار بسیار در هلاک انگلوعن وارد شده که در روز یغین باهضم چشم
 خود خورده به شکار پس آنچه بچشم او ظاهر شد بشکر گفت کسی از شما پان آنم و روزی باهضم خود او را کمر همسایه
 حرکت کرده بر آن رفتن آهوش بسیار شد و در میان دو کوه مایه رسید پس آمد داخل زده شد ملعون بدست که کجا
 رفت چون که بر کرد همش طاعت کرد پس خدا تعالی جناب عزرا را فرستاد پس روح جنیتش در افضش کرد و در
 نمود بر بانی جنم و غنچه اده فرزندیم بود که از او جدا میشد پس در نزد یغین آنها هم ظاهر شد و در رویت دیگر چون یغین
 سرگشتش ماه را که در دور حجاجیان ماند هر چه بر سرشید صلا در زیر حرکت کند پس خدا تعالی امر ای را بر او فرستاد
 و یغین بغایت تشنه بود پس عرب نزد او گفت ای مرد اگر تشنه تر آبی میدهم و اگر راه را که کرده ترا دلالت میدهم و اگر
 کرسه شربت اطعم میدهم بر زمین ملعون گفت ای رب که مرا اینها نخواستی زبانه از این حرام من میباید گفت مگر گوشتی
 گفت من بر زمین معاویه هستم عرب در شرمش گفت خوش نباشد ترا چه بدست داد خود را و مر جان باشد و گفته را که گفته
 او در رویت دیگر عرب گفت خدا را پس کند تو را ای شیعی ملعون و خدا تعالی ترا در دنیا و آخرت که از ما جدا فرستاد
 که از تو تمام کشم چنانکه کردی بفرزند دخت بر سر خود او ای تو با د امام حسین شهید کردی و پرده حرمت او را در پیش بران
 بود و صحتی پس در کن جان خود را قبل از آنکه من ترا با کس نام پس بر زمین ملعون چون دست بقا که بشیر دستش را بر سر
 عرب گفت ای بر زمین چگونه دید آنچه که خدا بر تو کرد قسم بخدا برای ترا خواهم کشت بپوشتن چنانکه تو امام حسین را کشته غریب
 و کرسه بعد آن شخص دست بقا که بشیر برود که او را بر زمین ملعون گفت مرا قبل برسان من ضامن کسبم بر آن زمان
 بر قدر خود او گفت ما را ملعون من غرت را جان دنیا بفرستم و اگر امیر سر بدست جنیت را نام چنانکه تو کردی ای ملعون
 خدا رو ترا میباید فریاد خدا تعالی مرا گویم و فرستاده که از تو تمام کشم بعد از آنکه تو خود را کشته چون در خنده که
 شمیر چشمی بر زبانه افادرم کرده ملعون را که در سگها زد و معاوشایش پاره پاره کشته بشیر و صلا شد و در روز او
 دیگر چون سگ شکر خود مرده است که در غم دیده از پانزده روانه شد تا رسید به آب سرد شک و یغین تشنه بود
 از آب پیاده شد که آب بخورد ناگاه آن مرغ نازل شد و میا او آب حاصل شد او را گفت ای ملعون میخواهی آب بخوری
 و حال آنکه پیشتر چشمی بر زبانه شهید کردی بعد متعار خود را بر ملعون زد و در لع بدن او را بر پشت در ورود
 بعد از زمان آمد محبتهم بر رویت تا جایی برتبه و هر روز تا قیامت چنین آنگه از چنین میکند ای محنت که بعضی گفته
 که یغین در حال هلاک در زبانه جنم او را گرفت و بعضی گویند که یغین بسیار تشنه بود و از جا میزد که آرزو
 دید در چاه مرز که پس آن کافر ملعون چون آب بخورد پس مرغ فصل کرد و او را لع کرده بود آنک
 پرواز نمود بعد از زمان آن مرغ سوی آن آب برگشت که در دو آنغیر بر برون گفتند از یغین چون آب بخورد پس آن
 مرغ فصل کرد و او را پاره پاره نمود و طبع میباید و باز میگرد و چشمش با یغیناب نار و قیامت مستی است

این غلامان آنرا کشتند
 و عرق و مصلح در آن
 کتب کفر و آتش و غیر آن
 من میخواهم آنرا بکشم
 یا لیت هذا الکفر و بکلمه یا لیت
 ای قاتل حیات و قاتل قاتل
 و الحال اول ما یغین و یغین
 و شکر یغین و یغین
 من بعد از قتل یغین
 بکلمه یا لیت
 یا شافع الغاصبین یا شافع
 یوم الزمان و یوم حور

در بیان آثار اخلاقی

دور است که این روز باه فرزند از خاص خود سوزش بر فرزند شمار پس گرفت تا در وقت دوروزه ماه دور پس است
 امثالش صاحب خود را گفت کسی از شما با او در میان باشد باید خودم آنرا بگیرم پس نفیس با او را با نیا یا نیا میر انداز سید به
 بیایند خوقا که پس بخورد در طلبش عت میران چون بمیانه ایان رسید آید عطش او را ملاک میکرد در هر چه
 است تبه در نجایافت تا گاه مرد را دید که گورنه آید در دست دارد آنرا گفت که قدری از آن آب بر سر است کن چون
 آنروز او را آید و سر آب گفت به گاه مرا این نیتی هر آینه حبت هم زیاد می شود آنروز گفت مگر تو بیشتر گفت میسر
 انوشین بر زمین معاویه آنروز گفت هم بخدا تو قابل حسین بن علی این مطالب بدین من خدا بعد برخواست که او را
 بگریست پس آب نفیس بر زمین آمد خست پس پا نفیس در کاب نشینت نظر میکرد و در
 میخورد و سید دید و بغیر از زمین سینه تا بدن نفیس پاره پاره شد و خدا روح او را باش هم رسانید و در آید
 نیک بود که از او جدا نمیشد و او هم در ایشان جدا نمیشد و آنها را بر حرم و اولاد و مال خود این سید نیک پس ایشان
 اما از آنیکه بریند رفته بود پیش گرفتند از او جسم نیک ناکاه آب یکبار بریند که ران بریند در کاب و مانده پس
 فریاد و اویاه میان شکرش افتاد و سوگوشن بد کشیدند دور و هیت دیگر چون نفیس بمیانه ایان خوقا کن
 رسید ملک از ناکه هیم با او ظاهر شد در دستش از نیش آن نازبان بر رو نفیس زد پس او را ملاک ساخت پس چون
 صاحب دید که بریند ناکه ران را یک نفیس رفته بود گرفتند هر چه فرستند او را بریند و بعضی گفته اند ایشان آزار را گرفتند
 و به ملاک شد و هیم صند زوشکر مخیر مانند بعد از آنکه او را بسیار جسد است صفت روز او را نیافتند چون از او
 با او شد در مشق باز کشید پس بیایند و در کما و دجا پس آن خود را بریند پس اول مشق فریاد و در کردند بجهت مردن بریند
 و رفتند بزرگ در بنجا و عقده و بعد از او میان مردم حمله سیاده قومی به شهادت سید بهتدار می شدند ایشان شرافت
 و قومی هیم و صلح بریند می شدند ایشان نیکو کارند پس آنکه سو خانه بریند که ماها او را عارت گم شدند و اولاد او را
 بکشند پس نفیس و اولاد بی هیت از منع کردند خدا هیم بی هیت و با ایشان لعنت کند تمام شد کلام ای محنت پس
 گویم به اینها از ناکه صغیر و کبر ای محنت ذکر کرد لکن در بعضی کتب اخبار کیفیت ملاک نفیس بطریق دیگر است چنانکه در بعضی
 از کتابهای صدوق است اما از عهد ارحمن لعنوا رویت کرده و او هم از زمانه که گفت لایق است است و ملک است
 بعضی در استاهنا ملک مانند کرانیکه بر بول خدا نازل شد و در مصیبت فرزندش حسین او را تعزیت میدادند و شهادت دادند خدا او
 حسب میدادند و از تربت آن زمین بستر میزدند که فرزند ترا ربه نیز من میاند زنده و سربار کش را در می نمایند بدنش
 را محذول بر آنجا که میان زنده پس سو نخدا عرض کرد خدا یا حور کن کیرا که فرزند مرا خور کند و بکش کیرا که او را بکش و درج
 کن کیرا که او را درج نماید و لذت دهه او را بجز که ملک کنه عبد الرحمن گوید پس نفیس بعد از حق بریند ملعون عقلمند و بعضی بعد از
 قتل سید بهتدار قدرت سیر و ناکه گمان کرده شد شب است جو نپد صبح جنازه او را بسیار کردند در نیش مثل قبر سپاه شده
 بود و با صفت گرفته شد و از آنجا او که تا آن است در روزی که نماند که آنرا دید و او را با حجام بایر رسیده و این صفا در او
 مرایشانند ایندی نیش در شاره نمودن بعضی از بیانات که متعلق است بچه گذشت پس این روایتها که در وقت
 در حکایات اشرف گرفتن جامع از کفار در سپراغ و بودن آب بر ایشان زبانه شعل و آتیا بعضی روایتهاست در حکایت
 چند با یعنی که با بنی خذاب آنکه نیک معدن شدند جامع بسیار بود به عبارت دیگر عدد ایشان بعد در روایات است هر روایت
 شامل است حکایت که از آنجا ملک است که گفته شود آنچه در دور است از شد نقل شده احتمال می رود در آن کینفر باشد بلکه ظاهر این
 است و در اینجا نکته و سرار لطیفه هست که لابد است از شاره کردن آنها پس بدان کسیکه گمرد هم این روایتها که شامل است
 حکایت اینجا عت از کفار یعنی حکایت معدنشان ایشان پیش در وقت صلح کردن چراغ بعد تفکر تا نماید او را ظاهر این
 تحقیقات و سرار و حکمتها لطیفه نسبت بعضی از امور و سئوئتها پس از جمله آنها معلوم می شود تحقیق حال در مسئله کلامیه عقیده بر حجام
 را حقایق متناهی است بامتناسبت از این روایت معلوم می شود که متناهی آنرا چنانکه بر آن دولت می نمای بعضی از آیات و اخبار و بعضی
 در وجه عقولیه و در جمله آنهاست کسیکه اراده کند که فکر نماید بر معنی آیه و آن جنم محیطه با کافرین و در معنی قوله تعالی نارها الموقوده نمی

بیا سید چون قیامت آید
 فرشتگان خدا و جبرائیل
 ایضا خدا
 عجب انوار الوافی القهار
 و انواریه فی مکه الاثقال
 کفایت القهار و لا یضده و یابده
 و بیجا التبول و تشریح الکفا
 تحریف لغوی الکافی فی القضا
 سبیل التبیح خلیفه الابرار
 اصل اللغین فی اللغین الکافی
 غضب اعلمه بیضیه
 جرمه و مشق متن
 حین الاضالی و متناهی الجاب
 یاد عوایق کتب الجاب
 بالاضحی من کتب الجاب
 بعدنا ما اذا جرمه
 فاضل الابرار و الاثقال

در باب علاج قاعان الحصر

در روز شنبه نهمین روز از ماه مبارک شعبان در روز دهم ماه شعبان در روز دهم ماه شعبان در روز دهم ماه شعبان
 مبارک که در ایشان گرفت است و نزد من باشد و روز دهم ماه شعبان در روز دهم ماه شعبان در روز دهم ماه شعبان
 که در حوض است این مبارک را بشناسد پس در آب سرد خود را سقو آسمان کرده و عرض کرد و آفرینم میفرماید حق تعالی که مبارک را
 بخورند آن بامن پس این مبارک بخورم از آب چه بخواهی عرض کرد پس تو کبیتی فرمودن فرزند محمد
 مصطفی و پس علم تقنی و فاطمه زهرا که مراد در کتاب مطلق است و نشانه شهید کردن آنها را که فرمود ساکت شد پس در آب سرد خود را
 بر آب سرد و در گذشت عرض کرد و خود را از آب مبارکت بپذیرم تا و عده فرماید که در قیامت شفیع من بشی پس سز
 مبارکت کلم کرده فرمود اگر شفاعت بخواهی برین هلام محمد مصطفی و خلتو در پیش شهادتین گفت است شفاعت
 او را در روز قیامت و عده فرمود پس آن عین وقت صلح و پها و است مبارک را از او گرفت پس چون بصر رسید
 بمکه آمدیم ما سنک شده بودیم بیرون مقام شام است هم است هم سخن گفت آن عین و از فتم دوم است که از
 ابن عباس روایت شده که جناب ام کلثوم صاحب این زیاد فرمود که این روز در هم را یکبار مبارک نام حکم است پس این
 روز مبارک است مردم بکش نامردم که شاهی سر مشغول باشند بانظره کنند پس آن معین آن هزار در هم را گرفت
 و مبارک را پیش برد فراد چون در یکسهار اسپرون آورد دید خداوند عالم همه آنها را سنگسار کرده بطرف از آن نوشته
 شده و لا تخشون الله غافلاً عما يعمل الظالمون یعنی است که آن کمن که خدا از عمل ظالمان غافل است و بجای دیگر مش
 نوشته شده و سیعلم الذين ظلموا انی منقلب تعقیبون یعنی روز می آید آن ظالمان که در کدام مکان میگردند و باز از
 قسم دوم است آنچه ابو محنف روایت کرده که چون است مبارک را به مجلس نزد من ببردند که در عطر کثیف همه عطر با غلبه
 می نمود چون است مبارک را با آن عمل کرده بودند سحر کردند که شش از او نخر بود و باز از فتم دوم است
 آنچه در کتاب بشیر الاخوان روایت شده که علی ابن حسین برین فرمود که بخواهم که روی پدر مرا بمن بنماید عرض کرد
 هرگز او را نخواهم دید و بد است مبارک در طشت زر بود در نیک در حق آن پوشیده بودند تا گاه منیدل از است در بعض
 شد با او از بلند است مبارک نثار سید که استام علیک یا ولده و استام علیک یا علی پس حضرت سجاد
 در جواب فرمود و علیک استام و رحمة له و بر کات و بر کات و بر کات و بر کات و بر کات و بر کات و بر کات و بر کات
 پس حال من بد بودیم بمجموعه مردم و ترا بخدا می سپارم و استام بر تو باد این بود حدیث پس میگویم که صحنه
 ولایت مطلقه که در شان ایشان آیام محمد و نهای آن علی ما اتمیم همه تا خرد و در شده اگر شخص عاقل در شان ایشان اول
 نایب میباید که آن برزگواران و در همه قوال و فعل و احوال خودشان علامتها است و چراغ ظلمتها است و نشان
 و چشم مؤمنان و سبب کلو گیر شدن و بسیار حد دشمنان خود هستند پس آنچه ما اشاره کردیم در همه حوال در شان جنان
 ولایت مطلقه ثابت و محقق است اگر چه پیشان در معجزات برابر است لکن در شان سید است مبارک بسیار بظهور رسیده
 مایمی بینی که در بشر بعضی با تجالعی که در رو ریجهای گرم کر بلا پاره پاره شده بود در دریا خون چنانکه قلبها بیا و لاکه د
 مؤمنین را میبویست و هم چنین است بر مرکب است و گشتی نجات بود هم چنین به نسبت نمودن کفار و از یاد
 حد ایشان بود بلکه نزدیک بود که از حد و عداوت میسر و هر گاه حوالی است طلب با حوب بدان پس نظر کن آنچه در اخبار
 قاتار و در رفته تا بصیرت تو زنده باشد چنانکه در بخار مجلسه رویت شده که روز عاشورا در بین شریف است
 جراحی یافتند از امام زین العابدین سوال کردند فرمود یا خیر است آنرا بنای است که شهادت آن جانهای مساکین و
 نیامان و بویه زمان طعام میبرد و این سوال کننده از امام زین سعد بود و تقضیل آن است که در بعضی گفته
 که این سعد کافر زندقه روز عاشورا وقت عصر از حینه خود میسر و آمد رویه فلکاه گذشت انلعون بان درها
 پاکیزه که خون او در خاک افتاده بود نظر میکرد و در دست آن عین چوب تعلیمی بود از خنیزان که در دست
 آنرا حرکت میداد و میبازید و بان اشاره میکرد با آن شهدا و انلعون در رو سعد با شهادت قدم میزد مبارک
 بعد شریف امام چون آن بن شریف با جراحات مبارک دید و انکنای که نزد انلعون بود گفت مبارک است اینها
 است که خیر تمل که کور است بنان او و میباید و اسرافیل خدمت او فرموند و اکثر اوقات در پیش مبارک خود

مجلس تهنیت از خاندان

حضرت پیر سواد میشد پس بنگریه حالت او را بعد بجز آنکه آن بزرگواران میفرمودند که شکر است مبارک
 است و در بود فساد پس حضرت امام زین العابدین را حاضر کرده در آنحضرت و جایز پرسید و آنچه نوشته شد جواب
 شنید میگویم جان من خدا امام مظلوم باد که در مدینه منوره سیر خوینید در حالتیکه یک از فقر و کسب و میان و چو
 زمان که رسیدن بود شهبان تاریک بر آرزای اقدار نیت خود بجانهای ایشان طعام میرود و در این کار پیر
 حضرت امیر المؤمنین میفرمود که میباید که خاطر من بطعامها میل نماید شاید در زمین و حجاز کسی باشد که سیر نباشد
 از طعام و حال آنکه نام من امیر المؤمنین باشد و در حادثات مانده با ایشان شرکت نمودم در وقت و حال موم
 سخن شاعر که گفته و حسب داد ان تبت بطنه و حولک اکباد سخن الی لقد یعنی کفایت میکند ترا از
 حبه دردی که تغییر بخوابد در طرفت حکمای سوخته باشد از کرسنگی و در بعضی روایات معتبره وارد شده
 و در کتاب مدد لطالب مرفوع است که حضرت امیر المؤمنین رزین فقیر و کذشت که چند طفل صغیر داشت
 که از شدت گرسنگی میگریستند و او ایشان را معقول نمود تا آنقدر گرسنگی خود پند پس تشش افروخته و دیگر ابا
 آن کذشت و قدر آنجا نصرت و نظفلان خیال میکردند ماکهان چیزی میزدند بر ایشان حضرت امیر المؤمنین
 چون بخا لرا دید باغبان بنزل خود تشریف برد پس مگر نینیل حرما و نهان آرزو و قدر از گوشت و برنج و نان بدو
 مبارکش برشته کوفته ایشان روانه شد قنبر عرض کرد لطفاً فرماید سده بر دارم فرمودند چون بدر خانه از آن
 رسیدن از آن خول جهنت چون فلک قدری برنج و قدری گوشت بدیگرتخت چون بخت فرمود فرزند
 خود را بیدار کن چون بیدار شدند فرمود بخور چون بیدار شدند حضرت برخواستند از دست آنها گرفت و آنها را بیار
 مشغول میکرد چون نزد یک ایشان میرسد بیع بیع میفرمود و ایشان خنده می نمودند چون حضرت پرور آمد قنبر
 عرض کرد میشا از شما چیزی بر میدم سببی بعضی را دستم این شیار خود برداشتی و آوردی چته ثواب بدو بیاوردی
 خود راه رفتن و بیع و بیع گفتن را بچاند دستم فرمود بقیتر من درو با بنظفلان وارد شد مگر که میبستند درخت
 کرسنگی پس دوست دستم که از نزد ایشان بر آورده بودم در حالتیکه خندان باشند در حال سیر میگویم که آیا ایضا
 است که عیال این امیر المؤمنین نشسته و گرسنگی در دست کفار سیر باشند با وجود آنکه حضرت در بسیار مقام از دشمنان
 عفو کرد و با ایشان جهان نموده با حرار علی سنیان ابن خلکان گوید که شیخ بصری بن علی که از متوفیقین اهل سنت است
 گوید که شبی حضرت امیر المؤمنین را در خواب دیدم پس عرض کردم یا امیر المؤمنین که رفیق میکنی و میفرمائی هر که بخانه
 ابوسفیان دخنود در امان است از اینجهت انعمون کرد آنچه که در روز عاشورا بفرزند تو حسین فرمود آیا بیتهای این صفی را
 در معنی نشینده عرض کردم نه فرمود برو از خود او بشنواز خواستم پس از شدم پس بخانه این صفی آدم در را گوید پس بر
 آمد حوازه خود را با و نقل کردم پس شفته کشید ششوع بر کرد و در خود اتم خورد که این شرا مشقه ام نه کسی خواند نام خود
 نوشته ام بعد شرا را خواند مکنک فکان لهن مناجیه و لنا ملکن سال بالتم ابط و حلاله قتل الانبا
 و طال ما غلنا من لاسر لغت و بضع و حسبک هذا التفاوت بیننا فکلنا بالذی فی
 یعنی چون با شما صاحب شیم شمار عفو کردیم که عفو از ما خوب بود ایما
 در بار ساق خود خون و لاد مراد بر سطح جاری کردید و شما ملال کردید گشتن سیر از او ما سبار در سیران شما عفو و گذشت کردیم و کفایت
 بنمایه شما را این تفاوت در میان ما و شما پس بر طرف فخر میداد با خود نیت و در بعضی از کتب معتبره وارد است که آنرا که تا
 حضرت امیر المؤمنین را خدا بصدقه نمود علی که آنها را در هر سال بجز از شغال طلا میرسد و بعضی چهار هزار گفته اند و از رسیدن
 احمد بن حنبل و غیره روایت که بر فرمود تو مرا می بینی که بنگار گرسنگی بر شکم خود می بندم و بر سینه صدقه من چهار هزار دینار
 میرسد و بر روی آب چهل مسز در دنیا این بود حدیث پس هر کاکو که تو مطلبها زنده میگوید و با خبر از آن حضرت

در بیان نایب تا اثنای حضرت

در بسیار از دعاها مجتهدان سستی از فضایل بهیبت و حرمت و در ذممه مطلب که کلام بر آن انعقاد شده چه مردم سنان
 هرگاه عمر نام دنیا را نماند و فضایل اهل بیت را نویسی توانا بویسی که مانند قطره که چکه از فدا می سزگ بر کردیم بمقامیکه کلام در آن
 بود میگویم سرچیت در خیر عذاب شتر با اینکه اعلیون کافر و شیعی انعم بود که عذاب بی بنوی قبل از عذاب است بعدت
 شد چنانکه در فضیله صلاح چراغ و غیر او که سابقا ذکر شد و شتر ظلمت بطول زنده گمان کرد که شتر علیه الرحمه در استوار همه
 را و نظریات و بهیبت و صل نمود او را چنانچه ذکر شد اولاً میگویم ترا بخدا قسم میدهم که ندست کنی مرا به بسیار ذکر کردن فضایل
 اهل بیت و حرمت و عصمت را و بسیار از مطلبها پس بتم تا بخدا که فضیلت داده ایشان را همه مخلوقات خود که طینت
 و صفتت من گوید آله شده بر آن در بسیار از اوقات علم حرکت نمودن ایشان نوشته و حال آنکه فاضل طینت
 عباد که فکرتان به بسیار مناسب کثیر از جا مانده که همان سنان که مناسب در زد یا آنکه مناسب در پس اینهم لذ
 مناقب ایشان و در بزرگت ایشان است اما حجاب میسوزن شمر کافر و له الزما عذاب دنیا پیش از عذاب آخرت پس جواب
 است که شمر کافر نعمت تقارر بسیار از مقامات حرف نرزه مگر بجز یک نظر شده که بلغین عقدا در محبت امام و مانده
 قاتلان و دشمنان است در آتش خواهد بود آیا نمی بینی سخن این کافر در وقت دجله شدن مجلس بریزد لعنه امیر الان
 رِکَابِهِ دَهْبًا اَوْ فِضَّةً قَتَلَ خَيْرَ النَّاسِ اَمَّا وَاَبَا یعنی برکن کتاب انقره یا طلاق که من شهید کردم تیرین
 مردم را از عنایت در و مادر و نسیه سخن ملعین در وقتیکه شمر خود رکهای کردن امام علیه السلام میبرد **اَفَلَا لِيَوْمٍ وَّ**
نَفْسِهِ نَعْلًا عَلَيْنَا يَمِينًا لَتَبْنُوهُ مَعْرُومًا اِنَّا بَاكَ خَيْرٌ مِّنْ تَكْلَمٍ لِّعَدَا لِنَبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمُعْظَمِ
اَفَلَا لِيَوْمٍ وَّسَوْفَ اَنْدَمُ وَاِنَّ مَثْوَايَ عَدَا جَهَنَّمَ اَفَبُزَّ دَمَكَ بِالْاِيَابِ بَعْضِيَةَ وَاَلَا اِيَا
النَّبِيِّ اَرْحَمُ یعنی ترا شهید مینمایم در روز قتل و یقینکه در آن رکش نیست که میدانم در پرتو بعد از حضرت مصطفی بهترین مردم
 است امروز ترا می کشم و زود پیمان مؤمن و میدانم در قیامت جان من جنم خواهد شد و خون را از رو عداوت بر جان من برزم
 و را در بلاد میگردم و باز سخن اعلیون را بین در وقتیکه ابراهیم بن مالک مقابل او آمد **اَنْ تَقْتُلُوْنِي فَلَمَّا اَفْتَحْتُمْ**
قَدَا اِلَيْكُمْ لِلْحَبِيبِ الْفَاضِلِ یعنی هرگاه مرا بکشید من شمارا قبل ازین بسبب شهید شدن امام حسین که فضل مخلوقا
 بود در آورده ام میگویم شاید بسبب حرف زدن شمر کافر با این کلمات و مثال آن در بعضی مقام که در شتر و استهزاء
 نمود بر آن بود که کرات دیده بود که بسیار از شتمت و استهزاء کندگان با اهل بیت عصمت و حرمت خداست
 و نقاب از غضب نموده قبل از عذاب آخرت خلاصه اهل بیت حکمت صبر مینمایند بضر شمشیر و نیزه و زخم تیر اما در
 و حقارت نرزد دشمنان صبر مینمایند چون گفته ابن ابی حمده معتزله که سید همه صاحب عجزان که معلوم نموده مردم
 حمیت و کشته شدن در زیر شمشیر با و ذلت و حقارت را قبول مینمایند حضرت ابو عبید اسحق بن جهمین بود در وقتیکه او را عرض
 کردند هرگاه تیر بهیبت نماند و تسلیم باشی در امانه حوز از ذلت بهیبت کناره نمود و جنتی شهادت نمود بر ذلت و کویا
 بیتهای اهل تمامه گفته شده **مَرَدُّ بَابِ حَكِيمٍ بِنِ عَا بِنِ مَطْلَبِ ۲ اَلَيْهِ اَلْحِفَاظُ اَلْمُرَاخِلُوْنَ اَلْوَعْنُ وَاَنْفُسُ**
نَعَاوِي الضَّمَّةُ حَيْثُ كَانَتْ هُوَ الْكُفْرُ يَوْمَ الرُّوْعِ اَوِ دُونَ الْكُفْرِ فَاَنْفُسُ فِي مُسْتَقْعِ الْمَوْتِ رَجُلُهُ وَاَل
لَهَا مِنْ مَحْنِ اَلْمَحْضَنَةِ الْحَشْرُ نَزْدِي تِيَابِ الْمَوْتِ فَمَا اَلَا هَا اَللَّتْ اَلَا وَاَهِي مِنْ سِنْدِ مَنْ خَصِي
 پس هرگاه کوه که هر چه ذکر کردی حمت لکن سوال دیگر مینماید و آن است که در عیاب الله
 بریزد لعنه تم نسبت با اهل بیت عصمت و حرمت که بسیار است و استهزاء و شتمت کرد و هم چنین ابن زیاد با وجود این آنها هم
 بعد از وقعه عاشورا مدت دیده رند گمان کردند و حد اوند ذوق مقام ایشان را ابله گرفتار نمود و جلالت داد میگویم من چشم
 که لایق است هر کس نسبت با اهل بیت عصمت استهزاء و شتمت نماید حد اوند او را در دنیا مواضع کند عذاب دنیا قبل
 از آخرت و ادعایان کردم که هر کس چنین باشد در همان محنت محذبت شود بعد از دنیا پیش از آخرت و حال آنکه در عیاب ابن
 است عمر ولد الزنا که شتر آن سلف است در ظلم و شتمت و شتم و استهزاء آنچه که کرد از ضرب شمشیر و سینه نسبت بصاحبان
 غیرت و حمیت شدید تر بود پس در بعضی مقام اهل بیت عصمت و حرمت را در ادعای مینماید که حدایتعالی شتمت کنند و از
 استند را در دنیا فوراً پیش از عذاب آخرت که از کینه و منخواهند اهل بیت عصمت را آنچه که حدایتعالی میخوابد و بعضی مقام

و بهت که حکمت با آنکه خداوند عزوجل در پانزده شصت گشته است و دستنزد او گشته است مدتی در دنیا زنده گمانه نماید پس آن
 اهل بیت عصمت و جلاله را که در آنجا شده اند از پیش از خداوند عزوجل فرستاده است که در میان آنرا کلامی مثل بزرگان دنیا
 و این محدثان میان غیر ایشان از آفتاب عثمان تفاوت در غایت انکار نسبت پس ثقی قلب و در سینه گاموشین در مقام
 گرفتن محاسن را بن زاید و ابن سعد و عمرو بن عثمان و غیره که گفته شد زیاد تر باعث شغای قلوب مومنان است از آنکه
 خداوند ایشان را غفلت و غلبت میکرد بعد از آنکه پیش از آن حضرت حسین را به کینه است و باقی در لاکندن بزرگ و بجهت
 شدن آفتابین اگر چه با نظر حق گشته شدن آلاء عین شغای یا حاصل میشود بلکه صفا هم میسر و اندک حاصل میشود چنانکه حاصل
 علوت مومنین بود است اگر چه قاتلان است و گشته شده و بعد از آنکه در میان آنها از عذاب است که مقرر شده است
 است و در حال گرفته شده چنانکه در جنگ عماران غزه از ایزد بفرموده است که است و این آیه را ملاوت فرموده است
 لنضربن علیا و آلها و الذین آمنوا و ایمونوا انما شهدا یعنی بر آنست که با یکدیگر میمانیم فرستاده کان خود را و آن کس نیز
 که ایمان آورده اند در دنیا و روز قیامت فرموده است که حسین بن علی و پسند و در آنجا نشانی بود بعد فرمودم بخدا
 بر آنست که شمشیر و خون و گرفته شده است و در جزیر مجملین سنان مرویست که سوال کردم از حضرت با عید تم که
 قول خداست و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیتها سلطانا یعنی هر که گشته باشد مظلوم پس تحقیق فرمودید هم بر اولی آن
 مظلوم تسلط پس ابراف منگند در کشتن فرمودی و لای قائم ال محمد است که خروج میفرماید پس میگوید که در آن سب جوان
 حسین پس هر گاه اهل زمین را بکشند ابراف گشته میمانند ابو عبد تم فرمودم بخدا میگوید در آن قاتلان حسین را سب
 قاتلان در آن شان و در جزیر ماج هر که رویت کند از آن در آن دو بزرگوار در قول خداست و آن آلاء اطاعتین یعنی
 در شنی نیست که بر طمان یعنی بر نسل قاتلان حسین و در جزیر دیگر از آن در آن دو بزرگوار مرویست که بگوید عرض کردم فلا عدوان
 آنا است فرموده است میگوید خدا را عذاب کسی که بر نسل قاتلان حسین و در جزیر صلح بن سهل مرویست از حضرت جبرائیل
 در قول خداست و قضینا الی بنی اسرائیل فی کتاب لقندن فی الارض مرتین یعنی حکم کردیم سوختن بنی اسرائیل بر اینست
 میانید در زمین دو مرتبه فرموده است قبل حضرت امیر المومنین و منیر زدن را با هم است پس چون وعده اولی آنها فرمود
 یعنی چون یار امام حسین آمد بر آنجوشه کردیم سبده کالی را بر آنجوشه که صاحب غضبندید بودید در جل شهر ما میشود و آنها فرمودند
 که مسوخت گشته خدا پیش از قیام قائم که میفرزد دشمنان آل محمد که در آنجا است که او را میفرزند و وعده خدا کرده میشود و در جزیر
 خالد کالی از آنجا حضرت مرویست که بگوید شمشیر در آنست و در آنجا سوال از آن لیدین یقانون آنحضرت یعنی اذن داده
 سراجی یکم مقام میانید با آنکه ایشان مظلوم هستند و در سینه خدا ساری ایشان بر آنست که قدرت ایشان علی و حسن و حسین
 است و در جزیر صلح از حضرت صادق در قول خداست و لای عدوان آنا است و آنحضرت فرموده اولاد قاتلان امام حسین است و در جزیر
 ماج از حضرت صادق مرویست که بگوید سبده کالی را بر آنجوشه که صاحب غضبندید بودید در جل شهر ما میشود و آنها فرمودند
 ایشان و در جزیر مرویست که بگوید عرض کردم با آنکه حسین از صبا بن رسول الله چه میفرماید در حدیثی که روایت شده از حضرت تصدق
 که فرموده است اذ اخرج اقایم قتل در ذری قلله الحسین بفعال ابائنا فقال هو كذلك فقلت و قول الله عزوجل ولا
 تزدانده و ذلنا خویر ما معناه قال صدق الله فی جمیع اقواله و لکن ذنابهم قلله الحسین بیوضون
 بفعال ابائهم و یفخرون به و من دفعه متباکان کنن انا و لوان رجلا فقل بالمشرق فخره بقله جل
 بالمعرب لکان الواضع عند الله بتهلك الفائل و اما یقتلهم القائم اذا خرج لرضاهم بفعال ابائهم
 قال قلت له بائنه قوی بید الله یعنی چون خروج کند قائم میگوید اولاد قاتلان امام حسین را بسبب عمل ایشان پس فرموده
 حسین است پس عرض کردم و حال آنکه خدا بیخود جل فرموده است لا تزدانده و ذلنا خویر معناه این است که حضرت فرموده خداوند در همه
 و نایات خود است که ما اولاد قاتلان حسین بفعال مران خود را ضعیف میباشند و بان فخر نمینماید و هر که عجزی را میباشند
 چنان است که آنرا بفعال آورده است هر گاه مرد در مشرق گشته شود در مدینه عرب گشته شدن او را باطن باشد بر اینست که
 شده در نزد خداست که شریک میباشد با آن قاتل پس حضرت قائم در وقتیکه خروج میفرماید ایشان را می کشد بر اراضی شدن آنها
 بفعال مران خود که بگوید عرض کردم کدام حسین است بر آنکه حضرت قائم در وقتیکه قائم شدن فرموده است میگوید پس ایشان
 ایشان را قطع میسازد زیرا که آنرا از دست گشته است و از آنجا که در آنجا است که در آنجا است که حضرت از

در وقایع قتلان انحضرت

از پند ان خود رویت کرده ان عیال بن حسین کان ذکر حال من مضمون آن فرقه من بنی اسرائیل است در سینه که حضرت علی ابن حسین
 ذکر میفرمود حال آنکه نیز اگر خدا میخواست میفرمود ایشان را از بنی اسرائیل صورت میمون و حکایت ایشان را مثل میفرمود پس چون آنست
 قتل ایشان رسید فرمود در سینه که خدا تعالی انهم را میفرمود بر آنکه فرقی با بی پس چه طور می بینی نزد خدا حال آنکه نیز اگر گشتند
 اولاد حضرت رسول را و حرمت ایشان را نموده اند اگر چه خدا تعالی ایشان را میفرمود در دنیا اما آنچه همیا شده بر ایشان از
 عذاب آنست بسیار است از عذاب سجدن پس عرض کردند بنی اسرائیل که ما هیچیز را از تو نشنیدیم بعضی از ما صبیحان
 با گشتند هر گاه گشته شدن امام حسین باطل منسوب بود پس آنکه تصید کردن ما در روز شنبه نزدیک بود پس چرا خدا قاتل او را غضب
 نمود چنانکه نصیب گشته انحضرت فرمود حضرت علی ابن حسین فرمود که با این صبیحان بگو اگر چه شیطان گناهش بزرگتر
 بود از آن گناهی که او کافر شد پس خداوند پاک نمود در ایشان گناهی که حونت مثل قوم نوح و فرعون و شیطان را پاک کرد
 و حال آنکه شیطان سزاوارتر بود بهلاک شدن پس چرا خدا تعالی ما را نموده که نیز گناهشان کمتر از شیطان بود و شیطان را پاک کرد
 ایثار نمودن او بر کثرت محبتت خدا اما حکیم در بر خود و هر که را پاک میکند میکند هر که را پاک میکند زرد میکند زرد پس حسین
 حال بن صید گشته کان و قاتلان امام حسین میکند خدا تعالی در باب آن طوفانی که میداند و خدا سزاوار است محبت و نیکی و رسول
 کرده میفرمود آنچه میکند اما از زنده کان سوال نمایند حضرت با فرمود زایه عیال بن حسین است حضرت را خبر داد بعضی از اهل محاسن
 عرض کردند بنی اسرائیل که چه گونه معدوم میباشند اولاد ما نشان بر قیام حال در ایشان و حال آنکه خدا تعالی میفرماید و لا ترزوا
 و رزوا حر امام زین العابدین فرمود که قرآن بر زبان عرب نازل شده پس و خطا میکنند آن اهل بیابان از اهل بیت میگویند یک
 نفر از قبیل بنی تمیم که قوم او کشته شده و اولاد او کشته باشند اهل فلان شهر را عرب میگویند یا حسین که در بیابان و بیابان
 کردیم اهل فلان را و ما را خبر که بیستم شهر را از او میگذرد که ایشان با شتر شده بان اما اراده میکنند آنها را سزاوار و جز در آنجا که قوم نشان
 چنان کردند و فرمایش خدا تعالی در این آیه است بجهت بر آن گشته شدن و در سنت عدل بر آنها که موجودند زیرا که این است ان
 لغتیکه قرآن بر آن نازل شده و حالا اولادشان سینه را ضعیف میباشند با فعال در آن حودشان و نیکی شترند از ایشان پس جابریست
 که ایشان را گفته شود که چون راضی شدند بغل بدوران خود پس شما خود انفعال را گردید و در حجره انان عباس مرویت او می است
 تا آخر یعنی حدیثی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود که من سب گشته شدن یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر کشته و بیست شهید شدن پیر عمر
 تو هفتاد هزار نفر را میکشیم و در حجره از حضرت صادق مرویت گشته شد شب شهادت امام حسین صد هزار نفر خون او گشته شده
 و زود گشته میباشد خون است و در حجره از حضرت امام زین العابدین مرویت قال خرجت مع حسین فلما ترل منزله یعنی فرمود که با
 پدرم امام حسین خارج شدیم از مدینه در منزله نازل شد و از آنجا کوچ میفرمود مگر آنکه یحیی بن زکریا را ذکر میفرمود و در روز فرمود که در حرات
 و حرات زیادت بر خدا تعالی که سب یحیی را سوزنا کاری از زناکان بنی اسرائیل بدید فرشته شده و در رویت مقاتل از حضرت امام
 زین العابدین مرویت آن آنزله ملک بنی اسرائیل کبرت تا آخر یعنی زن پادشاه بنی اسرائیل بر شید و حونت که دختر خود را زن پادشاه
 دهد پس پادشاه حضرت یحیی بن زکریا را در این مورد شورت کرد حضرت و در از ان امر بنی فرمود پس زن را از خیال جز در شده دختر خود را
 زینت داده نزد پادشاه حرمش تا پس خرف رفت خدمت پادشاه مبارکه که نشت پس پادشاه از او خوش آمده بر سینه صاحبی صحبت
 حاجش را و آنکه گفت بر یحیی بن زکریا پادشاه گفت خبر از قاجاتی دیگر بخواه گفت خبر از این میخوام و پادشاه چنین بود که هر وقت دروغ
 میگفت سلطنت را بیل میداد پس محار شد در میان پادشاهی و قتل یحیی پس آنحضرت فرمود که در روز سب آن زن فرستاد در میان
 طشته از طلا پس خداوند برین امر فرمود که آنحضرت را فرزند و بخت امضا بر ایشان مطلق کرد که سخن حقها بر ایشان میانراخت
 کاری نمیشد پس زن بره زله از شهر بیرون شد بخت امضا را گفت پادشاه ایجا شهر بچیزان است اینرا فرخ نمیشد یعنی مگر آنچه که من
 ترا دلالت بر آن میخوام گفت بگو آنچه میگوئی گفت سخن حق را از سخانات و جز آن جنبش بر کن و بنیاد پس چون چنان کرد و او را با
 شهر باره پاره پس بخت امضا فرستاد و آنرا گفت حالا حاجت تو صحبت گفت در شهر خفته است که میخواستند از آنجا
 یکش تا سخن از خوش بقیه پس هفتاد هزار نفر را کشت تا سخن از خوش بقیه هفتاد هزار نفر فرمود که مردم فرمود یا یحیی
 خون من ساکن میشود تا آنکه خدا سمعوت نماید مردم را پس میگردد بر کفر من خون من از من است که در وفات من هفتاد هزار نفر را کشته
 در شماره به بعضی از امور پس در آن است که حضرت تا بیستم و سی و هفتم و سی و هشتم و سی و نهم و سی و دهم و سی و یازدهم و سی و دهم

باشند و بان فخر میمانند چنانکه اخبار گذشته دلالت بر آن داشت پس در این صورت کشتن ایشان در حقیقت عدالت است و عدالت
 کفایت بر این که در حقیقت از آیات وارد شده بنا بر ظاهر است یعنی محبت ظن کسیکه رخصه شدن اولاد قاتلان سید شهید را بر فعل
 بدان خود کفر نماند پس چگونه چنین باشد و حال آنکه آنچه در چهار سافه گذشته است از عمل کردن بر غلبه یا بیعتی که بسیار از اولاد
 قاتلان سید شهید است که راضی باشند با حال بدان خود بلکه بان فخر میمانند همه آنها نیز که در بعضی از مجالس انقیاب گذشته که
 سید شهید در وقت مقاتله جنگ و جهاد می کشت کسی را که از صلب او مومنی که اهل بیت را دوست دارد بیرون میآید و باز ذکر شد
 در بعضی مطالب که جماعتی از بنی امیه صفت ایان میصفت و دوستی را اهل بیت رحمت و عصمت بودند مگر اینکه گفته میشود آنچه از این
 اخبار معلوم میشود که همه مخلوقات که در زمان ظهور حضرت قائم میباشند در اولاد قاتلان سید شهید راضی میباشند با فعل ایشان
 خود بلکه نسبت آنچه از این چهار ظاهر میشود و بر تو پوشیده مانده که خبر دیگرش آن میشود یعنی با سید شهید که فرمود قسم بخدا خون من کن
 میشود تا اینکه خدا بیعتی سبوح کند حضرت شهید را پس میکند برای گرفتن خون من از منافقین کفار معشاد هزار نفر پس بدان
 که تحقیق خبر جویش خون سید شهید تا حال ما کن نشدش از آن روز جز با مینت که کشت ندارد و در آن آیا خاطر مداری آن خون
 نیکه سابقا اشاره با نماند از کیفیت کار شدن خون بسیار در روز عاشورا هر سال از روزی در قریه از قریه های قزوین و هم چنین
 خون از سنه که بصورت میزدت در جانبی از طرف شام و غیر آنها و میان اینکه حضرت سحی بن زکریا که خیال از سید شهید
 خدا تعالی بود که بر این خون او خدا تعالی عشا هزار نفر را کشت حال آنکه از حضرت سحی رضایان ولایت مطلقه نبود و سید
 مکر و علامت جو شدن خون او در همه موجودات با سایر از آنها پس تا حال جو شدن خون شریفین باقیست پس بعضی
 از آنها بجهت برود بعضی بطریق دیگر و رفع نشد سبب انتقام گرفتن مختارین با عبیده از ملائکه عین و باز ساکن میشود مگر بعد از
 ظهور حضرت قائم بعد بر تو پوشیده مانده که خون سید شهید بعد از ظهور حضرت قائم اگر چه ساکن میشود بعد از گذشته شدن معشاد
 هزار نفر منافقین کفار با وجود این چه کامل دنیا در شان برین و با عیان و لغت السراجیا حاصل میشود با آنکه معدب شدند بان
 در دنیا که مختار و غیر او با نغذاها کشت و همچنین با آنچه که حضرت قائم اولاد قاتلان است در راهی کامل ازین
 حاصل نماند بلکه انتقام کامل و جزا کلی است که حالا میشود پس از آنچه است که حضرت صدیق طاهر معصوم مظلوم فاطمه زهرا
 در کربلا و فوج در عالم بریز حیه ساکت نمیشود و همچنین کسانیکه در دنیا و ملائکه که در کربلا آنجا اتون را اعدا میمانند و هر گاه بیان خوا
 که این مطلب بر تو ظاهر باشد پس کوشش به آنچه ذکر میسایم بر تو باز بعضی خبر ما در کتاب صفای افعال مستند از محمد بن سنان
 از بعضی اصحاب خود از حضرت صادق داد و در روز حضرت رسول فرمود اذاکان یوم تقیمة تصفیه لکمه تا جز یعنی چون
 روز قیامت باشد تصفیه میشود بر این فاطمه زهرا از نور و میآید فرزند حمزه پس میرا کس در دست پس چون فاطمه زهرا حضرت
 را با حال بلند شهنشه میزند که نماند کسی از بنی امیه و ملک مغرب و مؤمنان که در اینجا هستند مگر آنکه سبب تالی فاطمه زهرا دنیا
 پس خدا تعالی امام حسین را با صورت خوب بر اینگزیند در حالتی که است و با قاتلان خود بمقام خاصه میآید و بر مبارکش
 در دست پس خدا عزوجل جمع میکند قاتلان او یک نیز از ایشان دیده و شریک شده کان را در فعل است و پس میکند
 را آنچه از آن بعد زنده میشوند پس امام حسن ایشانرا می کشد بعد زنده میشوند پس امام حسین ایشانرا میکشد باز زنده میشوند پس
 فرمود کسی از دنیا تا نماند مگر اینکه بگفته ایشانرا می کشند پس در آنوقت خداوند عالم کت بنام غضب و فراموش میماند
 فرزندان حضرت ابا عبدالمهر فرمود خدا رحمت کند شیعیان ما فرماید خدا ایشان مؤمنان هستند قسم بخدا تحقیق شریک نشده
 در مصیبت در برابر خون و حرمت و باز صدق با نماند در کتاب روایت کرده از عبدالمهر بن کثیر روایت کرده که بعد از راه که
 با حضرت ابا عبدالمهر از دنیا مصاحبت کردم پس در منزله فرود آمد که اخبار اعیان میگفتند بعد بگوهای کسی که بجانب چپ بود
 که ششم بسیار بولان که بود پس عرض کردم باین رسول تم چه بسیار بولان کست اینگونه که در این راه کوهی مانند آن بزرگم
 فرمود این کثیر میدانی این کدام کوه است این کوه را کوه که میگویند این واد است از وادها جنت است و کت قاتلان در چشم
 خدا ایشان را در آنجا امانت کند همته در زیر آن چشمه جنت جاری میشود در غلغله صید و عجم و در آن چشمه بیرون میشود از چشمه و
 آنچه بیرون میشود از طلیعت خیال آنچه بیرون میشود از ما و بیرون میشود از بیرون میشود از بیرون میشود از بیرون میشود از بیرون
 کوه را بیکر میزند ایشانرا که تضرع و زاری میمانند و نظر میسایم سید قاتلان در پرده و ایشانرا فاول ایشانرا اولاد ایشانرا

حلیس بن خاندان

لما استخاروا له من حوفا اذ ذكبتهم وقتلوا و استبدلتم بالاکبر دوننا فلا ترحم الله من رحمتكم
ذوقوا وبال ما ضقتوا و قال الله بظلام للعبيد و باز در آن کتاب روایت کرده پس آن حضرت از محمد بن منصور ارشد
از شریک روفا گوید حضرت سوختن فرمود چون روز قیامت باشد حضرت فاطمه با جمعی از زنان میاید پس خطاب میکند او را که
داخل بهشت شو میگوید اهل منیوم تمامم که چشمم بفرز من کرده اند بعد از من پس او را میگویند نظر کن بقلب قیامت پس نظر
کند میزند که امام حسین استاده میر پس چنان فریاد میزند که چه کار کرد فریاد او بناله در بهشت پس آنوقت خداوند عزوجل حضرت
کند آتش را میسوزد که از آنجا میسوزد که هزار سال آنرا شعله در گردانند تا سیاه شده ساکنان داخل شده و دو کوه از آن پروان
شده پس آنرا فرمایند که همین قاتلان حسین و موکلین فرات را پس همه ایشان را میچسبند پس چون چنان میزدند و در داخل
شود فریاد میکند ایشان هم فریاد میمانند و شوقه میمانند ایشان هم شوقه میزند ایشان هم شعله می کشند پس آن
عجز و حاجت تکلم نمیکند گویند ای خدا ما چه ما را پیش از اینت پرستان داخل آتش کردی پس از خدا عزوجل جواب میدهد که
عالم است نیت مثل کسی که داند و در کتاب کار روایت کرده در بعضی مواعقت اصحابی ملا از بعضی اصحاب که گوید
یعنی دیدم حضرت پیغمبر در آن امام حسین را میگوید چنانکه شخصی شکر را مکد و میفرمود حسین از من است و من از حسینم خدا دوست
دارد کسی را که حسین را دوست دارد و دشمن دارد خدا کسی را که حسین را دشمن دارد حسین بیطی است از سبط خدا لعنت کند قال
اورا پس خبرش ناز شد و گفت ای محمد درستی که خداوند گشت بسبب قتل یحیی بن زکریا هاشم از فرزند زنا فطین در روز باشد که
سایت را بسبب فرزند دختر تو حسین هاشم از فرزند مرد و هاشم از فرزند زنا همان و قاتل حسین در تا بوقله است از آتش
در روز باشد او را نصف مهاد اهل آتش و ستم باشد دستها و پایش بر پنجه های آتش در حالی که سر کون می باشد بر سر
در قعر جهنم و او را کندی باشد که اهل آتش سنا پیغمبر خدا از بوی گند آن و او در جهنم مخلد و عذاب در ذکا را همیشه می
دعی از او عذاب بر بهشته نمی شود و در جهنم جهنم سیراب می شود و بر تو پوشیده نماند جمعی از علما عامه در کتب بسیار خود نوشته
اند که قاتلان امام حسین در جهنم مخلد و معذب میباشند یک از آنها صاحب کتاب مفتاح النجات و اول حدیثی از حضرت
ابن الرضا روایت کرده باشند که از پدران طاهرین از امیر المؤمنین که فرمود قال رسول الله تحشر ابنتی فاطمه یوم القيمة
یعنی حضرت رسول فرمود دخترم فاطمه محشور می شود در روز قیامت و با او بسیار بسیار گشته بخون پس از قائم عمرش میگیرد
و عرض میکند ای خدا عدل و حکیم حکم کن در میان من و میان قاتل سریم امیر المؤمنین فرمود که حضرت پیغمبر فرمود قسم
برورد کار کعبه که حکم خواهد شد بر ایند خترم دویم ذکر کرده که این حضرت از عامر بن عبد الجبار روایت کرده گوید لما قتل حسین
بن عبد الله ابنتی انما تأخر یعنی چون حضرت امام حسین را شهید کردند حضرت پیغمبر در خواب دیدم فرمود بر وزد بر او
غارب و در او بلام برکن او را خیره در بستیکه قاتلان امام حسین در آتش است اگر چه نزد یک شده بخدا قسم که اهل زمین بعد از
ایم که قرار باشند پس اندم نزد او او را بخواب جو جنبه دادم پس گفت فرموده و خدا و رسول او و پیغمبر فرمود
هر که مراد خواب بیند مثل منیت در پیدار دیده زیرا که شیطان بصورت من نیفتد میگویم در بستیکه هکما عامر در این دو جنبه
آنها که از شما پیرومنت فکر نمایند هر آینه میدانند که کسی که بنای قتل سید شهید است و ظلم کرد بر اهل بیت عصمت در روز
صحیفه و ثقیفه مثل قاتلان سید شهید اند بلکه کدازنده آن از قاتلان است و روز در حقیقت بخدا قسم هر آینه همیده اند علما
عامه این مطلب از روایتی که در این دستاورد اما آن خاص کرده اند در این بجهت دوستی ریاست و رحمت در منصب و فتیله
و حکومت مانند این چنانکه دانسته اند که از آن بسیار که فاطمه در روز قیامت در دردد بخون ریکس شده بی هم لباسی است
که بخون زخم و سوسن مبارک نخاتون معطر است که از آن زمانه پس صفاک حدیثه زنا کار هجوع شده بود و بخون منگها مبارکش
که از فشار در خانه زخمها شده بود پس در دم خدا عدل و حکیم که عذاب اجفت نبی تیمم و هم آتش مثل عذاب قاتل شهید
است بلکه در ایشان بالاتر است پس در کتاب عقاب الاعمال که بنام از محمد بن سنان روایت کرده از ابی عارود گوید
گفتم بایه جبرائیل با قول من در فضل النار تا آخر یعنی جزده مرا که سیکه اول از همه داخل جهنم میشود میفرمود شیطان است و مرد
از جانب راست و مرد از جانب چپ و باز در آن کتاب بنام از حسن بن محبوب روایت کرده که در روز قیامت از صحاب
ایه عید که کشیدند از پیشرو میفرمودان باشد انما سر عذابا یوم القيمة تا آخر یعنی سید تریب در روز قیامت عذاب در روز
قیامت بعفت نفرات قول آنها بر او است که بر او خود را گشت و فرمود ملعونست که بخارج کرده با را بلیهم در بار شهید او
و فروری هر اهل که عزم خودشان را در روز قیامت کرده در فرعون ملعون که گفته

جلسه برائین خانم

که از آنها شرابهاست در باطن از شیشه های زیر فلک در دریا با زرشک و درخت سحر بن حمار از ابی الحسن ابن مرویت یعنی فرمود
 اسحق در بستیک در آتش بر آینه بیابان است که آنرا سقر میگویند از آن روز که خدا او را خلق کرده نفس کشیده هرگاه جدا نقل او را
 اذن دهد و بقدر سوزن نفس کشیده هرگاه بلند باشد شراره از آن آینه میوزاند هر که در روز زمین است داخل آتش پناه پذیرد از حرارت
 آن صحرا و کوه کند آن و در آنچه همیا موده خدا نقل در آن برای ایش و در این بیان کوهی است که پناه میسر دهنده آن صحرا در حرارت
 آن کوه و کوه کذب و جنبش آنگونه در آن کوه دره است که جمیع اهل آنگونه از حرارت آن دره کوه کذبیده آن و آنچه آماده کرده خدا
 نقل در آن برای ایش پناه میسر و در آن دره چاه است که پناه میسر دهنده اهل اندر از حرارت آن چاه و کوه عفو است آن و در آنچه آماده کرده
 خدا در آن برای ایش و در آنچه ماریت که جمیع اهل آن چاه پناه میسر از حرارت آن ماریت که کذبیده آن و در آنچه آماده کرده خدا
 برای ایش از هر دو آنها او در کوه آنگونه است و در آن چاه است که پناه میسر از حرارت آن چاه و کوه عفو است آن و در آنچه آماده کرده
 کردم خدا تو که در این چغفر و این کوه کذبیده است و فرمود اما آن چغفر یک قابل که بر او خود مایل را کشت و دریم نمود و لعین
 احتجاج کرد با ابراهیم در سرور کار او و گفت من زنده میکنم من میمیرم و سیم فرعون لعین که گفت منم سرور کار بلند شما
 و در وقت که طایفه بود کردند و یوسف که رضا را نصار کردند و از این است که در هر ابی میگویم میداند که سابقا در بعض
 مقامات اینکای که نشسته است که ممکن باشد با تخمین کردن میان این چهار و هم چنین مثال آنها که بسیار است در باب پند
 عذاب اخف و رفیق در رزق نکال آن در میان چهار بسیار که وارد است که در ستم سرور و رزق عذاب قاتلان سید است
 و مثال آنها چنانکه در جزب چهار از جعفر است که ده کوی پیغمبر فرمود که در رهنم نزل است که کسی از مردم سخن بگوید و مکر است
 حسین بن علی و بی بن زکریا و باز گذشت که این خبر و مانند آن شامل است که اینک که مقتضای آن بریزد و شمر و سنان و خوله و این
 و این زیاد و مثال ایشان است پس میگویم در بستیک با کن شدن آن چشم حجه کبره صدیقه منصوبه فاطمه زهرا و نگاه داشتن آن خوان
 حوز را از کربلا که بعد از حاصل شدن آن مقام کامل است و آن مقام کامل وقتی است که خدا نقل آن دو مرد را که حق فاطمه را غضب کند
 و او را ظلم و آزار کرد و در هم چنین تا بعد از ایشان و هم چنین قاتلان سید است که در آن نقل سقر نمایند که برای ایشان آماده کرده خدا پس
 در آن وقت دو چشم فاطمه و پدر و در خوش و چشم اولاد و عسرتا و چشم شیطان و همان او روشن باشد در آن وقت لباس سیمای از آن
 حوز پر و کند از خط و حلال فاخر می شود و شاد و بگوید بان کرامات و در جاناتیکه حد است او مخصوص کرده پس در کربلا هم رفق آن خوان
 را که بهشت و بهر است که این بطریق عام باشد زیرا که تعریف است که دشمنان در است که در حطیب از عایشه کوی فرمود حضرت
 پیغمبر چون روز قیامت شود نما میگذرد که اگر و در دم سر حوز را فرود آمد زینا دختر محمد فاطمه بگذرد و ابو تراب صغری در حطیب
 رویت کرده از ابی هریره یعنی حضرت رسول فرمود چون روز قیامت باشد نما میگذرد که اگر و در دم سر حوز را فرود آمد زینا دختر محمد فاطمه بگذرد و ابو تراب صغری در حطیب
 چشمها حوز را تا فاطمه به بهشت بگذرد و باز در حطیب است سر فرود آمد زینا و چشمهای حوز را بچشمها خود را بچشمها خود را بچشمها خود را
 مساک از بطن آن عرش نما میگذرد اهل بهشت سر فرود آمد زینا و چشمهای حوز را بچشمها خود را بچشمها خود را بچشمها خود را
 فرمود لعین میگذرد مانند برق فاطمه و رویت کرده این خبر از علی از پیغمبر یعنی فرمود پیغمبر چون روز قیامت باشد میگذرد
 اهل جمع چشمها حوز را آورید بعضی نفاس میزند خدا و نما فاطمه نماید زیرا که شیطان و همان حوز را از آتش قطع میکند و کلبه
 از ابی هریره رویت کرده از حضرت رسول جز این نیست فاطمه نماید زیرا که خدا نقل قطع نماید او و در آن او را از آتش
 اما آنچه از طرق مادر این باب از اخبار وارد شده بعد از آن رسید پس بجز از آنها اشاره کنیم پس در آن کتاب مرویت که فاطمه
 در آن روز سوار می شود بشری زنا چاه بهشت جیبها سیمای حوز را کشته و در چشم سیمای حوز را از طلا میسازد و در آن روز شکست
 و زناش از زینا سبزه رهاش بر صبح بخوابد در کالایا که بود باشد برده کایش از نور خدا و اندرونش حملو از رحمت خدا
 افراش بطول فرسخی از فرسخی دنیا مقدار هزار ملک اطراف نمودج را گرفته مشغول به تسبیح و حمد و کبر و ثنا
 سرور کار عالمیان پس از آن مساک از عرش نما میگذرد اهل حطیب بچشمها خود را تا زینا است فاطمه دختر محمد پس میگذرد
 فاطمه و شیعیان او از شرایط مثل برق همند حضرت پیغمبر فرمود می باشد دشمنان انحراره و دشمنان زینا و در آتش جهنم
 آنچه که زینا چهارم در شاره کعبیت ختم کتاب پاره از وصیتهای نافعه و اینکه آنچه در فاطمه نیکو است تو ششم دورا بعد از
 فراغ از کلبه حوز را از فراغ از دنیا چه کتاب و فارغ نمود در تصنیف این کتاب در صبح جمعه در نصف شهر فقهه محرام در
 سنه هزار و سیست هفتاد و که از آنجاست بنویسند که در وقت اشتغال بمقننیت از فراغ از او فریب بجدد ما بطلب

کتابها را در حوز را بچشمها خود را بچشمها خود را بچشمها خود را

خاتمه

کشیده چنانکه فراغ از ترجمه در مصنف شهر مزبور در سنه هزار سیصد و یازده اتفاق افتاد و مدت اشتغال ترجمه بجهت کثرت
 اشغال و گرفتاری مرتب بجهت ماه طول کشیده اگر چه از تراپا معسوب در آمدن منجمله از عمل خادم خویش لکن چون برپود کار
 باینجا بنده نوار نهت میدوادم سپید و سینه حینی عفو و بخشایش از جرم فعال و مقال فرموده بفضول و کرمتمول رحمت خاص
 در در اینم فرمایند بمنته وجوده مصنف گوید ای برادران ما که در فینقان جانان و دوستان نورانی غرض کنید بر این کتاب مطالعین
 کتاب باز فرورید میان آنها تا پس از او برید خواهر بر برها و در کر اینها از فرید ملکوتین و ششاور نماید در کتابی سیال او تا فایز
 شود بجهت ما بله بجهت های مخلوقه با کبریا می عظیمه از کبریا می لا بهتین و چون یا قیله را بر آری که وصف کردیم پس بقصد بق
 نمایند مقالی که اخبار متضمن اوست و عقول صحیح با حکم کرده و عملاً اجار با و اذعان نموده از اینکه وجود امام القنط
 اولطف دیگرست و عدم او یعنی غایب شدن او از ناست بلکه اعتقاد نمایند بشکله برای آن سرور در زمان علیت تصرفها
 خارج از عدد و شمار زیرا که الهامات عظیمه که حاصلست مر علماء و طایفه محققه امامت را در مسائل مشکله و مطالب غامضه از جهت
 تصرفات و برکات اوست پر از انو صیبت میگویم شمار استحقاق خداست و بتمک بفرقه و نفی و جعل استقامتین یعنی
 ولایت امیر المؤمنین و اهل بیت معصومین او و بتمک آنچه کاشف است از این تمک اعنی اقامه بقرینه سید شهید ارگو از بغداد
 و نوحه و جرح و بکار بر او پس قسم میدهم شمار آنچه از فضل و بحق کسیکه حق او نزد خدا عظیمست عینی سید شهید او بحق خود
 و پدر و مادر و برادر او و ائمه معصومین از اولاد او و بحق کسیکه پیش رو او در وجه شهادت فایز شدند و بحق عترت خیال
 او اینکه و اموش نمایند در اردکان چیز و طلب مغفرت نمایند بر این دو والدین من در صحن ذکر مطالب انبیا رب محافل و مجالس باید
 صحن مطالبه و چنانکه مترجم ترا تقصیر بر من مطلبه اتموقع و مستعد است پر از آن محاصره میکنم در روز قیامت از کسیکه عمل
 بصیبت من بخانیکه صیبت کرده ام یا بنهار بعضی مهتدات و هم چنین بعضی مجالس بانیکه تغییر در سلسله بر که لا بهت او در جمله
 از مقامات و خارج که مطالب صحیح و را بجهت تغییر دادند بر او در صحت و صدق بخیر کذب فساد و هر گسین با ن فعل مرکب یا
 خود کراه و مردم را به ضلالت اندخته و ستیما و حقا صایع و ما بود نموده مثل این شخص کسیت که نقل او رفت و بخود بستن است
 بانیکه ذکر کند مطالب انبیا در مجالس عز انبیا نه با این جفر اذ خادم علوم مصنف این کتاب در عالمی که اشد کنند و این
 اهل انبیا اینها از خود محض ذکر است پس از انو صیبت میکنم بکسی که از انبیا است بخیر بر میدارد اینک بزل نماید جد و جد خود
 در تصحیح نسخ زیرا که کتابش تمل بر اعلا ط کثیره کمتر از او مصنفست بملکان بر بلکه باشد که شخصی بعضی مفاسد و محذورات اندازد
 اینست وصیت من و خدمت بدست کند که بصدق و ابر و بر او اجد و شکر پس از انضوات بر خاتم سیرین
 و سید بنیاد و برادرش سید او سیار و امیر المؤمنین حجت خدا بعد از برادرش بر همه مخلوقات از
 اولین و سیرین و برادران ایشان که طبعین طهرن و محصومند و سنت خدا بر اعدا آنها و مخالفین آنها
 و منکرین فضایل و مناقب آنها از جن و انس از اولین و آخرین خصوصاً بر این کتاب که باین
 ظلم بر آنها امین امین امین یا رب العالمین و صدقه علیه علیه و سلم
 اللهم جعل عاقبة اموزنا بحی
 المومنین و النونات يوم تقوم
 المحصون
 محمد و اولاده
 المومنین

بِحمد الله و الامتنان کتاب نوار السعادة فی ترمیم اسرار الشهادة حسب الفرمایش جانت الامیر العظام
 آقای حسین پاشا خان امیر بهادر جنگ و امیر قوتان دم اقبال سمت اختتام پذیرفت
 ۱۳۱۱

چهارده بنده محترم کاشانی علیه الرحمته

باین شهر پیوسته خلق عا
 کو طالع میکند از مغرب آفتاب
 که خوش فاقیت دنیا بنیست
 چون ملک بر آید دنیا نمکینند
 خورشید آن زمین تو زمین
 کسی شکست خورد و طوفان گرفتار
 نکرده دست هر کس را
 بود دیو و دهر هم بر او نمیکند
 آه از دم که لشکر اعدا کرده ایم
 کاش آن زمان هر دو کون بود
 کاش آن زمان بر آید از کوه بکوه
 کاش آن زمان راه که روز اهل
 کاش آن زمان که پیکر او شد در کون
 این مقام که نفاذی روبرو
 رخ آن غم چو طغیان اصلار
 نوبت با او چو رسید اهل سپید
 پس آن خنجر که اسب ریزان
 و تیر و تیر و ذرات کوفین
 اهل حرم دریه که کاشا کشود
 چون جانی تشنه بود زمین سپید
 نود یکیش که خاکیان بود و خراب
 نعل نبد و چو خان بر زمین نشد
 یکبار هجامه در خم کرد و نایل زد
 که این حال و نم علقه کان غبار
 بر خیزای قتل و چون نم
 دست عاقبت حق بر آید زیان

باین چه نود و چه غرابت
 کاشود تمام ذرات عا
 این شهر عا که منس محرم است

باین شهر پیوسته عظمت کریم
 این صبح تیره از دمید از کجا کرد
 در بارگاه قدس که جای ملائک

بنده دوم

در خاک خون داده بنده کربلا
 ز آنکه کس شکست نماند کربلا
 خاتم محمد اسلمان کربلا
 کردند رو بخیم سلطان کربلا

پرچم رود کار بر او فاقیت
 از آب هم نمک میگرد که کوفین
 ز آن شکاکان هنوز بختی می رسد
 آمد فلک با بس غریب پند شد

بنده سیم

یکشده رو زمین کرد و دو تشنه
 جان جانان از تن بر تشنه
 باین عمل معاد هر چند تشنه

کاش آن زمان که این حرکت کرد آن
 کاش آن زمان که کشتی آتش شکست
 آنچه چو دست نظم را آورد

بنده چهارم

افروختند حرم محبت زنده
 بس کله کلان اهل عبادت
 فریاد بر دهم کسب زنده

و آنکه سواد که ملک مهرش نبود
 پس خبری که آن کسب مصطفی در
 روح آیین نهاده بر او بر حجاب

بنده پنجم

طوفان بهمان غبار زمین سپید
 چون پیر می کرد و زمین سپید
 تا آن حال جان فرین سپید

باد بهار چون بر آید رخ
 پر شد فلک غلغله چون بر آید
 مست از لال که چه برد از لال

بنده ششم

چون آن بنده تابل سپید

آه از دم که کاشی بیکان کن

نفع صور خود سینه عرش
 کار جهان خلق جهان جمله در
 شری قدسیا همه بر زانوئی
 کو عیاضی شرف اولاد آد
 کسب پرورده ز روح خدا حسن
 خون میکشید از سر او کربلا
 خوش شد صورت همه کربلا
 فریادش بر بیان کربلا
 که خوف خضم در صدمه آن بنده
 وین صحر که بلند سون چون شد
 سیل که روی زمین کوشد
 سیما دار روی زمین کوشد
 عالم تمام غرق در آبی خورشید
 ارکان عمر شتر از لرزل در آرز
 او اصل سبک بسیار زنده
 زانچه تر که بر سر خدا زنده
 کند نماز زنده و در کربلا زنده
 جلوت و خلف مرتضی زنده
 مارکیش ز زمین و در آفتاب
 جوش از زمین بر آید و زمین سپید
 از بس شکست که با کبان زمین سپید
 که در آید بر فلک زمین سپید
 از بسایه خضر روح الا این سپید
 او در هیچ دلی نیست بکمال
 یکبار ه بر صحر است علم سپید
 آنچه چو تشنه نش علم زنده

آه از کوه که با کوه چکان بخت
جکجه ز هم صفشان شور کرم
نیم از کوه شمعان روزه
رو که شبنم بر آن بر کوه
موجش آمد ز خوست کوه
کشف نام ز زلف شغال مطمن
ایچند کیمی حورش طمان بود
بنا که سرزد ایل ز آرسول
بر عرکاه چون ره انکاروان
هم با یک غنچه درش جگند
هر که بود آهوه آرد کاشید
هر چند بر شید چشم کار کرد
چمتا نقره چسین ارازو
این شفته فاده هامون حین
وین کلان کاش خان سوزش
ایشان که سفاک حیل اشک واه
ایغش و محیط شهادت که روی
که مونس شگسته دل حال با بین
اولاد حوش که شمعان محشر
در جلد حجاب و کون تینان
شهای شکانج دجاک و خون
آن کج بود پرورش در کنا تو
ایچرخ خافکی چه پیدا کرد
کام زید داده آری حین
دلخت این دست که قهر شول
هر چه که بار دخت شقاوت
حلقه که بود لوسه چه مصطفی
خاموش خشم که دل سنگ است
خاموش خشم که آریا شرسوزنا
خاموش خشم که از این نظم چکان
خاموش خشم که ز نور تو آفتاب
خاموش خشم که ز دروه غم

آل صیحه شعله آس علم رنند
دیر صفنا صفت شرم رنند
وار بر هم که کله خلق دم رنند

فرا دیار ناک که جوانان بشند
از صبا حرم چه توقع کنند
پس بر آن کند بر راکه جبرین

کلکون کفن بوز محشر قدم رنند
آن بان که بصر بیدرم رنند
شویا کبریش از آب تسبیل
خوشید بر بر بند بر کوه کوه

بند نهم

کف قفاد از حرکت چرخ پیراز
شیر کون زاد مخالف وار
روح آلا این ز رو بکشت میرا

عش نخان بلرزه در کله صرخ
جمعه که هم نشان است
واکه ز کوه جیل حرم بر دم کرد

ای ساش آمد و کوبت راز
افاد در کجانی تیا شد اسکار
کشد شعاری و محل شرموا
نوحی عقل کف قامت فام کرد
شور شو و همه را در کجانی
هم که بر ملا یک شست است
چون شلم هل متی کشت کاش
بر سپهر شفا م زبان فتا
رود در نیه که کوه ای تیا آلرول

بند دهم

هر که بود یاری آنا شایفت
بر جنهای کاری تر شایفت
نر چاکه تش از او در جهان

شده و کسی شو قیامت کرد
ناگاه چشم خمر زهر در آستین
پس با زبان پخته آن جعبه آب

ویژن صیدت و پارزه در
دو دوزین سیاه که بود و کین
شاه شیدا شده خون حین
مرغ هواد ماهی در کاب کرد
مار غریب بوی شتاب پس
دو رطه عنقوب اهل غایان

بند یازدهم

هر که بود یاری آنا شایفت
بر جنهای کاری تر شایفت
نر چاکه تش از او در جهان

هر که بود یاری آنا شایفت
بر جنهای کاری تر شایفت
نر چاکه تش از او در جهان

دو دوزین سیاه که بود و کین
شاه شیدا شده خون حین
مرغ هواد ماهی در کاب کرد
مار غریب بوی شتاب پس
دو رطه عنقوب اهل غایان

بند دهم

زاد جهان شتابس ملاپ
نری هر وان همه ذریه پاپا
غلطان کجاک معرکه کربلا پس

نزد در اچوا خورشان کربلا
آنکه بود بر دوشش مدام
بضیعه آلر سول این زیاد داد

طوفان میل و نسته موج بلا پس
یک نیره اش حشر حلال فحش
کوحا اهل بیت سیالت بود
و کین جهاد این تمام با کرد
نگر که قوتش که دشت او کرد
مرو دایم که توستا کرد
مصلطه و حیدر و اولاد کرد
اراش نو دور در محشر در او

بند یازدهم

بیدار کرده خصم و تو امدار کرده
در باغ دیوج پاکل شمشاد کرد
آزده اش خنجر فولاد کرده

آزاده را زد کرد است کس
با دشمنان بن شو انکرو انکو تو
رغم تراد که محشر در او

طوفان میل و نسته موج بلا پس
یک نیره اش حشر حلال فحش
کوحا اهل بیت سیالت بود
و کین جهاد این تمام با کرد
نگر که قوتش که دشت او کرد
مرو دایم که توستا کرد
مصلطه و حیدر و اولاد کرد
اراش نو دور در محشر در او

بند دوازدهم

شیکه مستمعان نیشد
آراه سرد تمان اما تمشد
جبر طراز روی پیر جاشد

خاموش خشم که از این نظم چکان
خاموش خشم که ز نور تو آفتاب
خاموش خشم که ز دروه غم

مرغ هواد ماهی در کاب شد
رو برین اشک حاکم کون حشا
در این امر تیر کله دی

was
CIA

